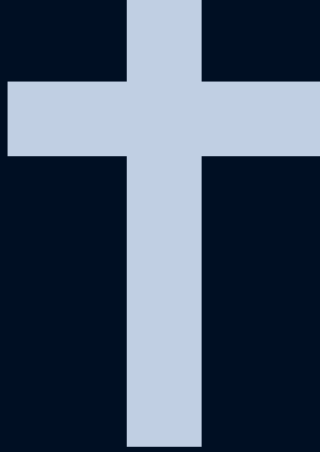


مى دق هم جرت



The Old Persian Version of the Holy Bible in the Persian
language of Iran

قديم ترجمه

The Old Persian Version of the Holy Bible in the Persian language of Iran

Public Domain

Language: فارسی (Persian)

Translation by: Wycliffe Bible Translators

PDF generated using Haiola and XeLaTeX on Apr from source files dated Aug
cf233a-073b-5751-ab25-e35dacee289f

Contents

کتاب پدایش

آفرینش

- در ابتدا، خدا آسمانها و زمین را آفرید.
- ۲ و زمین تپتی و بی‌زیور بود و تاریکی بر روی لجه، و روح خدا سطح آبهار افرو گرفت. و خدا گفت: «و شنایی بشود»، و روشنی شد.
- ۴ و خدا روشنی را دید که نیکوست و خدا روشنی را از تاریکی جدا ساخت.
- ۵ و خدا روشنی را روز نامید و تاریکی را شب نامید. و شام بود و صبح بود، روزی اول.
- و خدا گفت: «لکن باشد در میان آبها و آبهار از آبها جدا کند.»
- و خدا فلک را بساخت و آبهای زیر فلک را از آبهای بالای فلک جدا کرد. و چنین شد.
- ۸ و خدا فلک را آسمان نامید. و شام بود و صبح بود، روزی دوم.
- و خدا گفت: «بهای زیر آسمان در یکجا جمع شود و خشکی ظاهر گردد.» و چنین شد.
- ۱۰ و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آبهار در آن نامید. و خدا دید که نیکوست.
- ۱۱ و خدا گفت: «مین نباتات برویاند، علفی که تخم بیاورد و درخت میوه‌های که موافق جنس خود میوه آورد که تخمش در آن باشد، بر روی زمین.» و چنین شد.
- ۱۲ و زمین نباتات را رویانید، علفی که موافق جنس خود تخم آورد و درخت میوه‌داری که تخمش در آن، موافق جنس خود باشد. و خدا دید که نیکوست.
- ۱۳ و شام بود و صبح بود، روزی سوم.
- و خدا گفت: «بر هادر فلک آسمان باشند تا روز از شب جدا کنند و برای آیات و زمانها و روزها و سالها باشند.
- ۱۵ و نیز هادر فلک آسمان باشند تا بر زمین روشنی دهند.» و چنین شد.
- ۱۶ و خدا و نیز بزرگ ساخت، نیز اعظم را برای سلطنت روز و نیز اصغر را برای سلطنت شب، و ستارگان را.
- ۱۷ و خدا آنها را در فلک آسمان گذاشت تا بر زمین روشنی دهند، و تا سلطنت نمایند بر روز و شب، و روشنی را از تاریکی جدا کنند. و خدا دید که نیکوست.
- ۱۹ و شام بود و صبح بود، روزی چهارم.
- و خدا گفت: «بهاه انبوه جانوران پر شود و پرندگان بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند.»
- پس خدا نینگان بزرگ آفرید و همه جانداران خزنده را، که آنها را آنها موافق اجناس آنها پرشد، و همه پرندگان بالدار را به اجناس آنها. و خدا دید که نیکوست.
- ۲۲ و خدا آنها را برکت داده، گفت: «ارورو کثیر شوید و آبهای دریا را پر سازید، و پرندگان در زمین کثیر بشوند.» و شام بود و صبح بود، روزی پنجم.
- و خدا گفت: «مین، جانوران را موافق اجناس آنها بیرون آورد، بهایم و حشرات و حیوانات زمین به اجناس آنها.» و چنین شد.
- ۲۵ پس خدا حیوانات زمین را به اجناس آنها ساخت و بهایم را به اجناس آنها و همه حشرات زمین را به اجناس آنها. و خدا دید که نیکوست.
- و خدا گفت: «دم را بصورت ما موافق شبیه ما بسازم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین میخزند، حکومت نماید.»
- پس خدا آدم را بصورت خود آفرید. او را بصورت خدا آفرید. ایشان را از ماده آفرید.
- ۲۸ و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت: «ارورو کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین میخزند، حکومت کنید.»
- و خدا گفت: «مانا همه علف‌های تخم داری که بر روی تمام زمین است و همه درختهایی که در آنها میوه درخت تخم دار است، به شما دادم تا برای شما خوراک باشد.
- ۳۰ و همه حیوانات زمین و همه پرندگان آسمان و به همه حشرات زمین که در آنها حیوانات، هر علف سبزی را برای خوراک دادم.» و چنین شد.
- ۳۱ و خدا هر چه ساخته بود، دید و همانا بسیار نیکو بود. و شام بود و صبح بود، روز ششم.
- و آسمانها و زمین و همه لشکر آنها تمام شد.
- و در روز هفتم، خدا از همه کار خود که ساخته بود، فارغ شد. و در روز هفتم از همه کار خود که ساخته بود، آرامی گرفت.
- ۳ پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس نمود، زیرا که در آن آرام گرفت، از همه کار خود که خدا آفرید و ساخت.
- آدم و حوا
- این است پدایش آسمانها و زمین در حین آفرینش آنها در روزی که بیوه، خدا، زمین و آسمانها را بساخت.
- ۵ و هیچ نهال صحرا هنوز در زمین نبود و هیچ علف صحرا هنوز زوئیده بود، زیرا خداوند خدا باران بر زمین نبارانیده بود آدمی نبود که کار زمین را بکند.
- ۶ و مه از زمین برآمده، تمام روی زمین را سیراب میکرد.
- ۷ خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید، و آدم نفس زنده شد.

- ۸ و خداوند خدا باغی در عدن بطرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود، در آنجا گذاشت.
- ۹ و خداوند خدا هر درخت خوششمار و خوش خوراک را از زمین رویانید، و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و پدرا.
- ۱۰ و نهری از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند، و از آنجا منقسم گشته، چهار شعبه شد.
- ۱۱ نام اول فیثون است که تمام زمین حویله را که در آنجا طلاست، احاطه میکند.
- ۱۲ و طلالی آن زمین نیکوست و در آنجا مروارید و سنگ جزع است.
- ۱۳ و نام نهر دوم جیحون که تمام زمین کوش را احاطه میکند.
- ۱۴ و نام نهر سوم حدقل که بطرف شرقی آشور جاری است. و نهر چهارم فرات.
- پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را محافظت نماید.
- ۱۶ و خداوند خدا آدم را امر فرموده، گفت: «ز همه درختان باغ بمانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و پدز نهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مرد.» و خداوند خدا گفت: «وب نیست که آدم تنباهشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم.»
- و خداوند خدا هر حیوان صحرا و هر پرندۀ آسمان را از زمین سرشت و نزد آدم آورد تا ببیند که چه نام خواهد نهاد و آنچه آدم هر ذی حیات را خواند، همان نام او شد.
- ۲۰ پس آدم همه بهایم و پرندگان آسمان و همه حیوانات صحرا را نام نهاد. لیکن برای آدم معاونی موافق وی یافت نشد.
- و خداوند خدا، خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخت، و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش بر کرد.
- ۲۲ و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد.
- ۲۳ و آدم گفت: «مانا، نیست استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم، از این سبب انسان امیده شود زیرا که از انسان گرفته شد.»
- از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، بازن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود.
- ۲۵ و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و نخلت نداشتند.

گاه آدم و حوا

- و ما را ز همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود، هشیار تر بود. و به زن گفت: «با خدا حقیقت گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟»
- زن به مار گفت: «زمیوه درختان باغ میخورم،
- لکن از میوه درختی که در وسط باغ است، خدا گفت از آن نخورید و آن را لمس نکنید، مباد ایمرید.»
- مار به زن گفت: «راآینه نخواهد مرد،
- بلکه خدا امید در روزی که از آن نخوری، چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و پد خواهید بود.»
- و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوششمار و درختی دلپذیر دانش افزا، پس از میوه اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد.
- ۷ آنگاه چشمان هر دو ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگهای انجیر به هم دوخته، سترها برای خویشان ساختند.
- و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ میخرامید، و آدم و زنش خویشان را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند.
- ۹ و خداوند خدا آدم را نداد داد و گفت: «جاهستی؟»
- گفت: «ون آوازت را در باغ شنیدم، ترسان گشتم، زیرا که عریانم. پس خود را پنهان کردم.»
- گفت: «تورا گاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری، خوردی؟»
- آدم گفت: «مین زنی که قرین من ساختی، وی از میوه درخت به من داد که خوردم.»
- پس خداوند خدا به زن گفت: «بن چه کار است که کردی؟» زن گفت: «ار مرا اغوا نمود که خوردم.»
- پس خداوند خدا به مار گفت: «و نه کاین کار کردی، از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون تر هستی! بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد.
- ۱۵ و عداوت در میان تو و زن، و در میان ذریت تو و ذریت وی میگردد؛ او سرت را خواهد کوبید و تو یا شنه وی را خواهی کوبید.»
- و به زن گفت: «لمو حمل تو را بسیار افزون گردانم؛ بالافزندان خواهی زاید و اشتیاق توبه شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد.»
- و به آدم گفت: «و نه کنهن زوجهات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده، گفتم از آن نخوری، پس بسبب تو زمین ملعون شد، و تمام ایام عمرت از آن بارنج خواهی خورد.
- ۱۸ خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه های صحرا را خواهی خورد،
- و به عرق پیشانی ات نان خواهی خورد تا حیثی که به خاک راجع گردی، که از آن گرفته شدی زیرا که تو خاک هستی و به خاک خواهی برگشت.»
- و آدم زن خود را حوا نام نهاد، زیرا که او مادر جمیع زندگان است.
- ۲۱ و خداوند خدا را بخت برای آدم و زنش آریوست بساخت و ایشان را پوشانید.
- ۲۲ و خداوند خدا گفت: «مانا انسان مثل یکی از ما شده است، که عارف نیک و پد گردیده. اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد، و تا به ابد زنده ماند.»

پس خداوند خدا، اورا از باغ عدن بیرون کرد تا کارزمینی را که از آن گرفته شده بود، بکند.

۲۴ پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن، و کریوان را مسکن داد و شمشیر آتشباری را که به هر سو گردش میکرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند.

قائن و هابیل

و آدم، زن خود حواریا بنا ساخت و او حامله شده، قائن را زایید. و گفت: «ردی از زبیه حاصل نمودم.»

و بار دیگر برادر او هابیل را زایید. و هابیل گله بان بود، و قائن کارکن زمین بود.

۳ و بعد از مرور ایام، واقع شد که قائن هدیهای از محصول زمین برای خداوند آورد.

۴ و هابیل نیز از نخست زادگان گله خویش و پیه آنها هدیهای آورد. و خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت، اما قائن و هدیه او را منظور نداشت. پس خشم قائن به شدت افروخته شده، سر خود را بزرافکند.

۶ آنگاه خداوند به قائن گفت: «راخشمناک شدی؟ و چرا سر خود را بزرافکندی؟

اگر نیکوئی میکردی، آیا مقبول نمی شدی؟ و اگر نیکوئی نکردی، گناه بر دَر، در کین است و اشتیاق تو دارد، اما تو بیروی مسلط شوی.»

و قائن با برادر خود هابیل سخن گفت. و واقع شد چون در صحرا بودند، قائن برادر خود هابیل بر خاسته او را کشت.

۹ پس خداوند به قائن گفت: «رادر ت هابیل کجاست؟» گفت: «می دانم، مگر یاسبان برادرم هستم؟»

گفت: «ه کردهای؟ خون برادرت از زمین نژد من فریاد بر می آورد!

و اکنون تو ملعون هستی از زمین که دهان خود را باز کرد تا خون برادرت را از دست فرورود.

۱۲ هر گاه کارزمین کنی، همانا قوت خود را دیگر به تو ندهد. و پریشان و آواره در جهان خواهی بود.»

قائن به خداوند گفت: «قو بتم از تحمل زیاد است.»

۱۴ اینک امر او ز بر روی زمین مطر و د ساختی، و از روی تو پنهان خواهم بود. و پریشان و آواره در جهان خواهم بود و واقع میشود هر که مرایابد، مرا خواهد کشت.»

خداوند به وی گفت: «س هر که قائن را بکشد، هفت چندان انتقام گرفته شود.» و خداوند به قائن نشانی داد که هر که او را یابد، وی را نکشد.

۱۶ پس قائن از حضور خداوند بیرون رفت و در زمین نود، به طرف شرقی عدن، ساکن شد.

و قائن زوجه خود را شناخت. پس حامله شده، خنوخ را زایید. و شهری بنا میکرد، و آن شهر را به اسم پسر خود، خنوخ نام نهاد.

۱۸ و برای خنوخ عیراد متولد شد، و عیراد، محویاتیل را آورد، و محویاتیل، متوشائیل را آورد، و متوشائیل، لمک را آورد.

۱۹ و لمک، دوزن برای خود گرفت، یکی را عاده نام بود و دیگری راطله.

۲۰ و عاده، بابال را زایید. و وی پدر خیمه نشینان و صاحبان مواشی بود.

۲۱ و نام برادرش یوبال بود. و یو پدر همه نوازندگان ریبطی بود.

۲۲ و ظله نیز توبل قائن را زایید، که صانع هرات مس و آهن بود. و خواهر توبل قائن، نعهه بود.

۲۳ و لمک به زنان خود گفت: «بی عاده وظله، قول مرا بشنودید! ای زنان لمک، سخن مرا گوش گیرید! زیرا مر دی را کشتیم بسبب جراحت خود، و جوانی را بسبب ضرب خویش.

۲۴ اگر برای قائن هفت چندان انتقام گرفته شود، هر آینه برای لمک، هفتاد و هفت چندان.»

پس آدم بار دیگر زن خود را شناخت، و او پسری زیاد و او را شیت نام نهاد، زیرا گفت: «دانسلی دیگریه من قرارداد، به عوض هابیل که قائن او را کشت.»

و برای شیت نیز پسری متولد شد و او را نوش نامید. در آنوقت به خواندن اسم پیه شروع کردند.

از آدم تا نوح

این است کتاب پیدایش آدم. در روزی که خدا آدم را آفرید، به شبیه خدا او را ساخت.

۲ و نروماده ایشان را آفرید. و ایشان را برکت داد و ایشان را «دم» نام نهاد، در روز آفرینش ایشان.

و آدم صدوسی سال بزیست، پس پسری به شبیه و بصورت خود آورد، و او را شیت نامید.

۴ و ایام آدم بعد از آوردن شیت، هشتصد سال بود، و پسران و دختران آورد.

۵ پس تمام ایام آدم که زیست، نهصدوسی سال بود که مرد.

۶ و شیت صد و پنج سال بزیست، و انوش را آورد.

۷ و شیت بعد از آوردن انوش، هشتصد و هفت سال بزیست و پسران و دختران آورد.

۸ و جمله ایام شیت، نهصد و دوازده سال بود که مرد.

۹ و انوش نود سال بزیست، و قینان را آورد.

۱۰ و انوش بعد از آوردن قینان، هشتصد و یازده سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.

۱۱ پس جمله ایام انوش نهصد و پنج سال بود که مرد.

۱۲ و قینان هفتاد سال بزیست، و مبلثیل را آورد.

- ۱۳ و قبتان بعد از آوردن مهلتیل، هشتصد و چهل سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
- ۱۴ و تمامی ایام قبتان، نهصد و ده سال بود که مرد.
- ۱۵ و مهلتیل، شصت و پنج سال بزیست، و یار در آورد.
- ۱۶ و مهلتیل بعد از آوردن یار، هشتصد و سی سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
- ۱۷ پس همه ایام مهلتیل، هشتصد و نود و پنج سال بود که مرد.
- ۱۸ و یار صد و شصت و دو سال بزیست، و خنوخ را آورد.
- ۱۹ و یار بعد از آوردن خنوخ، هشتصد سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
- ۲۰ و تمامی ایام یار، نهصد و شصت و دو سال بود که مرد.
- ۲۱ و خنوخ شصت و پنج سال بزیست، و متوشالغ را آورد.
- ۲۲ و خنوخ بعد از آوردن متوشالغ، سیصد سال با خدا راه میرفت و پسران و دختران آورد.
- ۲۳ و همه ایام خنوخ، سیصد و شصت و پنج سال بود.
- ۲۴ و خنوخ با خدا راه میرفت و نیاب شد، زیرا خدا او را برگرفت.
- ۲۵ و متوشالغ صد و هشتاد و هفت سال بزیست، و ملک را آورد.
- ۲۶ و متوشالغ بعد از آوردن ملک، هفتصد و هشتاد و دو سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
- ۲۷ پس جمله ایام متوشالغ، نهصد و شصت و نه سال بود که مرد.
- ۲۸ و ملک صد و هشتاد و دو سال بزیست، و پسری آورد.
- ۲۹ و وی را نوح نام نهاده گفت: «بن ما را نسلی خواهد داد از اعمال ما و از محنت دستهای ما و از زمینی که خداوند آن را ملعون کرد.» و ملک بعد از آوردن نوح، پانصد و نود و پنج سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
- ۳۱ پس تمام ایام ملک، هفتصد و هفتاد و هفت سال بود که مرد.
- و نوح پانصد ساله بود، پس نوح سام و حام و یافث را آورد.

شرارت انسان

- و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند به زیاد شدن بر روی زمین و دختران برای ایشان متولد گردیدند، پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند، و از هر کدام که خواستند، زنان برای خویشتن میگرفتند.
- ۳ و خداوند گفت: «وح من در انسان دائم دآوری خواهد کرد، زیرا که او نیز بشر است. لیکن ایام وی صد و بیست سال خواهد بود.» و در آن ایام مردان تو متولد در زمین بودند. و بعد از هنگامی که پسران خدا به دختران آدمیان درآمدند و آنها برای ایشان اولاد زایدند، ایشان جبارانی بودند که در زمان سلف، مردان نامور شدند.
- ۵ و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است، و هر تصور از خیالهای دل وی دائم محض شرارت است.
- ۶ و خداوند پیشمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود، و در دل خود محزون گشت.
- ۷ و خداوند گفت: «انسان را که آفریدم، از روی زمین محوسازم، انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوارا، چونکه متاسف شدم از ساختن ایشان.» اما نوح در نظر خداوند التفات یافت.

نوح

- این است پدایش نوح. نوح مردی عادل بود، و در عصر خود کامل. و نوح با خدا راه میرفت.
- ۱۰ و نوح سه پسر آورد: سام و حام و یافث.
 - ۱۱ و زمین نیز بنظر خدا فاسد گردیده و زمین از ظلم پر شده بود.
 - ۱۲ و خدا زمین را دید که اینک فاسد شده است، زیرا که تمامی بشر راه خود را بر زمین فاسد کرده بودند. و خدا به نوح گفت: «نهای تمامی بشر به حضورم رسیده است، زیرا که زمین بسبب ایشان پر از ظلم شده است. و اینک من ایشان را با زمین هلاک خواهم ساخت.
 - ۱۴ پس برای خود کشتیای از چوب کوفربساز، و حشرات در کشتی بنا کن و درون و بیرونش را به قیر بیند.
 - ۱۵ و آن را بدین ترکیب بساز که طول کشتی سیصد ذراع باشد، و عرضش پنجاه ذراع و ارتفاع آن سی ذراع.
 - ۱۶ و روشنیای برای کشتی بساز و آن را به ذراعی از بالا تمام کن. و در کشتی را در جنب آن بگدار، و طبقات تحتانی و وسطی و فوقانی بساز.
 - ۱۷ زیرا ایک من طوفان آب را بر زمین میآوردم تا هر جسدی را که روح حیات در آن باشد، از زیر آسمان هلاک گردانم. و هر چه بر زمین است، خواهد مرد.
 - ۱۸ لکن عهد خود را با تو استوار میسازم، و به کشتی در خواهی آمد، تو و پسرانت و زوجهات و ازواج پسرانت با تو.
 - ۱۹ و از جمیع حیوانات، از هر ذی جسدی، جفتی از همه به کشتی در خواهی آورد، تا با خویشتن زنده نگاه داری، و نوماه باشند.
 - ۲۰ از پرندگان به اجناس آنها، و از بهایم به اجناس آنها، و از همه حشرات زمین به اجناس آنها، و دوازدهم زرد تو آیند از زنده نگاه داری.
 - ۲۱ و از هر آذوقهای که خورده شود، بگیر و نزد خود ذخیره نمائ برای تو و آنها خوراک باشد.»

پس نوح چنین کرد و به هر چه خدا او را امر فرمود، عمل نمود.

طوفان نوح

- و خداوند به نوح گفت: «و تمامی اهل خانه ات به کشتی درآید، زیراتو در این عصر به حضور خود عادل دیدم.
- ۲ و از همه بهایم پاک، هفت هفت، نرو ماده با خود بگیر، و از بهایم ناپاک، دودو، نرو ماده، و از زندگان آسمان نیز هفت هفت، نرو ماده را، تانسلی بر روی تمام زمین نگاه داری.
- ۴ زیرا که من بعد از هفت روز دیگر، چهل روز و چهل شب باران میبارانم، و هر موجودی را که ساختم، از روی زمین محومی سازم.»
- پس نوح موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود، عمل نمود.
- ۶ و نوح ششصد ساله بود، چون طوفان آب بر زمین آمد.
- ۷ و نوح و پسرانش و زنانش و زنان پسرانش با وی از آب طوفان به کشتی درآمدند.
- ۸ از بهایم پاک و از بهایم ناپاک، و از زندگان و از همه حشرات زمین،
- دودو، نرو ماده، نزد نوح به کشتی درآمدند، چنانکه خداوند نوح را امر کرده بود.
- ۱۰ و واقع شد بعد از هفت روز که آب طوفان بر زمین آمد.
- و در سال ششصد از زندگان نوح، در روز هفدهم از ماه دوم، در همان روز جمیع چشمه های لجه عظیم شکافته شد، و روزهای آسمان گشوده.
- ۱۲ و باران، چهل روز و چهل شب بر روی زمین میبارید.
- ۱۳ در همان روز نوح و پسرانش، سام و حام و یافث، و زوجه نوح و سه زوجه پسرانش، بایشان داخل کشتی شدند.
- ۱۴ ایشان و همه حیوانات به اجناس آنها، و همه بهایم به اجناس آنها، و همه حشراتی که بر زمین میخیزند به اجناس آنها، و همه پرندگان به اجناس آنها، همه مرغان و همه بالداران.
- ۱۵ دودو و از هر ذی جسدی که روح حیات دارد، نزد نوح به کشتی درآمدند.
- ۱۶ و آنهایی که آمدند نرو ماده از هر ذی جسد آمدند، چنانکه خداوی را امر فرموده بود. و خداوند در را از عقب او بست، و طوفان چهل روز بر زمین میآمد، و آب همی افزود و کشتی را برداشت که از زمین بلند شد.
- ۱۸ و آب غلبه یافته، بر زمین همی افزود، و کشتی بر سطح آب میرفت.
- ۱۹ و آب بر زمین زیاد و زیاد غلبه یافت، تا آنکه همه کوههای بلند که زیر تمامی آسمانها بود، مستور شد.
- ۲۰ پانزده ذراع بالاتر آب غلبه یافت و کوهها مستور گردید.
- ۲۱ و هر ذی جسدی که بر زمین حرکت میکرد، از پرندگان و بهایم و حیوانات و کل حشرات خزنده بر زمین، و جمیع آدمیان، مردند.
- ۲۲ هر که در موح حیات دریغی او بود، از هر که در خشکی بود، مرد.
- ۲۳ و خدا سحر کرده موجودی را که بر روی زمین بود، از آدمیان و بهایم و حشرات و پرندگان آسمان، پس از زمین محوشدند. و نوح با آنچه همراه وی در کشتی بود فقط باقی ماند.
- ۲۴ و آب بر زمین صد و پنجاه روز غلبه مییافت.

و خدا نوح و همه حیوانات و همه

- بهایم را که با وی در کشتی بودند، بیاد آورد. و خدا بادی بر زمین وزانید و آب ساکن گردید.
- ۲ و چشمه های لجه و روزهای آسمان بسته شد، و باران از آسمان باز ایستاد.
- ۳ و آب رفته رفته از روی زمین برگشت. و بعد از انقضای صد و پنجاه روز، آب کم شد، و روز هفدهم از ماه هفتم، کشتی بر کوههای آرات قرار گرفت.
- ۵ و تا ماه دهم، آب رفته رفته کمتر میشد، و در روز اول از ماه دهم، قله های کوهها ظاهر گردید.
- ۶ و واقع شد بعد از چهل روز که نوح در پیچه کشتی را که ساخته بود، باز کرد.
- ۷ و زاع را رها کرد. و او بیرون رفته، در ترد میبود تا آب از زمین خشک شد.
- ۸ پس کبوتر را از نزد خود رها کرد تا ببیند که آیا آب از روی زمین کم شده است.
- ۹ اما کبوتر چون نشیمنی برای کف پای خود نیافت، زیرا که آب در تمام روی زمین بود، نزد وی به کشتی برگشت. پس دست خود را دراز کرد و آن را گرفته نزد خود به کشتی در آورد.
- ۱۰ و هفت روز دیگر نیز رنگ کرده، باز کبوتر را از کشتی رها کرد.
- ۱۱ و در وقت عصر، کبوتر نزد وی برگشت، و ایک برگ زیتون تازه در منقاری است. پس نوح دانست که آب از روی زمین کم شده است.
- ۱۲ و هفت روز دیگر نیز توقف نموده، کبوتر را رها کرد، و او دیگر نزد وی برگشت.
- و در سال ششصد و یکم در روز اول از ماه اول، آب از روی زمین خشک شد. پس نوح پوشش کشتی را برداشته، نگریست، و ایک روی زمین خشک بود.
- ۱۴ و در روز بیست و هفتم از ماه دوم، زمین خشک شد.

۱۵ آنگاه خدا نوح را مخاطب ساخته، گفت:

«ز کشتی بیرون شو، تو و زوجه ات و پسرانت و ازواج پسرانت باتو.»

۱۷ و همه حیواناتی را که نزد خود داری، هر ذی جسدی را از زندگان و بهائم و کل حشرات خزنده بر زمین، با خود بیرون آور، تا بر زمین منتشر شده، در جهان بارور و کثیر شوند.»

پس نوح و پسران او و زنش و زنان پسرانش، با وی بیرون آمدند.

۱۹ و همه حیوانات و همه حشرات و همه پرندگان، و هر چه بر زمین حرکت میکند، به اجناس آنها، از کشتی به در شدند.

۲۰ و نوح مذبحی برای خداوند بنا کرد، و از هر بیمه پاک و از هر پرنده پاک گرفته، قربانی های سوختنی بر مذبح گذرانید.

۲۱ و خداوند بوی خوش بوید و خداوند در دل خود گفت: «عزایین دیگر زمین را بسبب انسان لعنت نکتم، زیرا که خیال دل انسان از طفولیت بد است، و بار دیگر همه حیوانات را هلاک نکتم، چنانکه کردم.»

۲۲ مادامی که جهان باقی است، زرع و حصاد، و سرما و گرما، و زمستان و تابستان، و روز و شب موقوف نخواهد شد.»

عهد خدا

و خدا، نوح و پسرانش را برکت داده، بدیشان گفت: «ارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید.»

۲ و خوف شما و هیبت شما بر همه حیوانات زمین و بر همه پرندگان آسمان، و بر هر چه بر زمین میخزد، و بر همه ماهیان دریا خواهد بود، به دست شما تسلیم شده اند.

۳ و هر جنبند های که زندگی دارد، برای شما طعام باشد. همه را چون علف سبز به شما دادم،

مگر گوشت را با جانش که خون او باشد، نخورید.

۵ و هارینه انتقام خون شما را برای جان شما خواهم گرفت. از دست هر حیوان آن را خواهم گرفت. و از دست انسان، انتقام جان انسان را از دست برادرش خواهم گرفت.

۶ هر که خون انسان ریزد، خون وی به دست انسان ریخته شود. زیرا خدا انسان را به صورت خود ساخت.

۷ و شما بارور و کثیر شوید، و در زمین منتشر شده، در آن بیغزایید.»

و خدا نوح و پسرانش را با وی خطاب کرده، گفت:

«ینک من عهد خود را با شما و بعد از شما با ذریه شما استوار سازم،

و یا همه جانورانی که با شما باشند، از پرندگان و بهائم و همه حیوانات زمین با شما، با هر چه از کشتی بیرون آمد، حتی جمیع حیوانات زمین.

۱۱ عهد خود را با شما استوار میگردانم که بار دیگر هر ذی جسد از آب طوفان هلاک نشود، و طوفان بعد از این نباشد تا زمین را خراب کند.»

و خدا گفت: «بست نشان عهدی که من میندم، در میان خود و شما، و همه جانورانی که با شما باشند، نسلا بعد نسل تا به ابد:

قوس خود را در برابر میگدارم، و نشان آن عهدی که در میان من و جهان است، خواهد بود.

۱۴ و هنگامی که برابر بالای زمین گسترتم، و قوس در برابر ظاهر شود،

آنگاه عهد خود را که در میان من و شما و همه جانوران ذی جسد میباشد، پیاد خواهم آورد. و آب طوفان دیگر نخواهد بود تا هر ذی جسدی را هلاک کند.

۱۶ و قوس در برابر خواهد بود، و آن را خواهم نگرست تا بیاید آورم آن عهد جاودانی را که در میان خدا و همه جانوران است، از هر ذی جسدی که بر زمین است.»

و خدا به نوح گفت: «ین است نشان عهدی که استوار ساختم در میان خود و هر ذی جسدی که بر زمین است.»

پسران نوح

و پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند، سام و حام و یافث بودند. و حام پدر کنعان است.

۱۹ اینانند سه پسر نوح، و از ایشان تمامی جهان منشعب شد.

و نوح به فلاحت زمین شروع کرد، و تا کستانی غرس نمود.

۲۱ و شراب نوشیده، مست شد، و در خیمه خود عریان گردید.

۲۲ و حام، پدر کنعان، برهنگی پدر خود را دید و برادر خود را بیرون خریداد.

۲۳ و سام و یافث، ردا را گرفته، بر کتف خود انداختند، و پس رفته، برهنگی پدر خود را پوشانیدند. و روی ایشان باز پس بود که برهنگی پدر خود را ندیدند.

۲۴ و نوح از مستی خود به هوش آمده، دریافت که پسر کهنترش با وی چه کرده بود.

۲۵ پس گفت: «نعان ملعون باد! برادران خود را بنده بندگان باشد.»

و گفت: «تبارک باد بپوه خدای سام! و کنعان، بنده او باشد.»

۲۷ خدا یافث را وسعت دهد، و در خیمه های سام ساکن شود، و کنعان بنده او باشد.»

و نوح بعد از طوفان، سیصد و پنجاه سال زندگانی کرد.

۲۹ پس جمله ایام نوح نهصد و پنجاه سال بود که مرد.

- این است پیدایش پسران نوح، سام و حام و یافث. و از ایشان بعد از طوفان پسران متولد شدند.
- پسران یافث: جوهر و ماجوج و مادای و یوان و توبال و ماشک و تیراس.
- ۳ و پسران جوهر: اشکازورینفات و توچرمه.
- ۴ و پسران یوان: البشه و ترشیش و کتیم و رودانیم.
- ۵ از یانان جزایر آنها منشعب شدند در اراضی خود، هر یکی موافق زبان و قبیله اش در امت های خویش.
- و پسران حام: کوش و مصرایم و فوط و کنعان.
- ۷ و پسران کوش: سبیا و حویله و سبتنه و رسمه و سبتکا. و پسران رسمه: شباوودان.
- ۸ و کوش نمرودر آورد. او به جبار شدن در جهان شروع کرد.
- ۹ وی در حضور خداوند صیادی جبار بود. از این جهت میگویند: «ثل نمرو، صیاد جبار در حضور خداوند.»
- و ابتدای مملکت وی، بابل بود و اراک و اگدو کله در زمین شعمار.
- ۱۱ از آن زمین آشوریرون رفت، و نینوا و رحو بوت عیر، و کالخ را بنیاد، و ریسن را در میان نینوا و کالخ. و آن شهری بزرگ بود.
- ۱۳ و مصرایم لودیم و عنامیم و لهاپیم و نفتوحیم را آورد.
- ۱۴ و قتروسیم و کسلوچیم را که از ایشان فلسطینیان پدید آمدند و کفتوریم را.
- ۱۵ و کنعان، صیدون، نخست زاده خود، و حت را آورد.
- ۱۶ و بیوسیان و اموریان و جرجاشیان را و حویان و عریقان و سینیان را
- و اروادیان و شماریان و جماتیان را. و بعد از آن، قبایل کنعانیان منشعب شدند.
- ۱۹ و سرحد کنعانیان از صیدون به سمت جراتاغزه بود، و به سمت سدوم و عموره و دامه و صبوئیم تا به لاشع.
- ۲۰ اینانند پسران حام بر حسب قبایل و زبانهای ایشان، در اراضی و امت های خود.
- و از سام که پدر جمیع بنی عابرو را در یافث بزرگ بود، از او نیز اولاد متولد شد.
- ۲۲ پسران سام: عیلام و آشور و ارفکشد و لود و آرام.
- ۲۳ و پسران آرام: عوص و حول و جاتروماش.
- ۲۴ و ارفکشد، شالخ را آورد، و شالخ، عابرا آورد.
- ۲۵ و عابرا و پسر متولد شد. یکی رافالچ نام بود، زیرا که در ایام وی زمین منقسم شد. و نام برادرش یقطان.
- ۲۶ و یقطان، الموداد و شالف و حضر موت و یارح را آورد، و هدورام و او زال و دقله را، و عوبال و ایمائیل و شبارا، و او فیرو و حویله و یوباب را. این همه پسران یقطان بودند.
- ۳۰ و مسکن ایشان از میشا بود به سمت سفاره، که کوهی از کوه های شرقی است.
- ۳۱ اینانند پسران سام بر حسب قبایل و زبانهای ایشان، در اراضی خود بر حسب امت های خویش.
- ۳۲ اینانند قبایل پسران نوح، بر حسب پیدایش ایشان در امت های خود که از ایشان امت های جهان، بعد از طوفان منشعب شدند.

برج بابل

- و تمام جهان را یک زبان و یک لغت بود.
- ۲ و واقع شد که چون از مشرق کوچ میکردند، همواریای در زمین شعمار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند.
- ۳ و به یکدیگر گفتند: «بایید، خشتها بسازیم و آنها را خوب بپزیم.» و ایشان را آجر به جای سنگ بود، و قیر به جای گچ.
- ۴ و گفتند: «بایید شهری برای خود بنهیم، و برجی را که سرش به آسمان برسد، تا نامی برای او بپزیم، مبادا بروی تمام زمین پراکنده شویم.» و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنامیکردند، ملاحظه نماید.
- ۶ و خداوند گفت: «مانا قوم یکی است و جمیع ایشان را یک زبان و این کار را شروع کرده اند، و الا هیچ کاری که قصد آن بکنند، از ایشان ممنوع نخواهد شد.
- ۱۷ کنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند.»
- پس خداوند ایشان را از آنجا بروی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر بازماندند.
- ۹ از آن سبب آنجا را بابل نامیدند، زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت. و خداوند ایشان را از آنجا بروی تمام زمین پراکنده نمود.
- نسل سام تا آرام
- این است پیدایش سام. چون سام صد ساله بود، ارفکشد را دو سال بعد از طوفان آورد.
- ۱۱ و سام بعد از آوردن ارفکشد، پانصد سال زندگانی کرد و پسران او دختران آورد.
- ۱۲ و ارفکشد سی و پنج سال بزیست و شالخ را آورد.

- ۱۳ وارفکشاد بعد از آوردن شالخ، چهار صد و سه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
- ۱۴ و شالخ سی سال بزیست، و عابر را آورد.
- ۱۵ و شالخ بعد از آوردن عابر، چهار صد و سه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
- ۱۶ و عابریسی و چهار سال بزیست و فالج را آورد.
- ۱۷ و عابری بعد از آوردن فالج، چهار صد و سی سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
- ۱۸ و فالج سی سال بزیست، و ورعورا آورد.
- ۱۹ و فالج بعد از آوردن ورعو، دو بیست و نه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
- ۲۰ و ورعوسی و دو سال بزیست، و سروج را آورد.
- ۲۱ و ورعوب بعد از آوردن سروج، دو بیست و هفت سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
- ۲۲ و سروج سی سال بزیست، و ناحور را آورد.
- ۲۳ و سروج بعد از آوردن ناحور، دو بیست سال بزیست و پسران و دختران آورد.
- ۲۴ و ناحور بیست و نه سال بزیست، و تارح را آورد.
- ۲۵ و ناحور بعد از آوردن تارح، صد و نوزده سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
- ۲۶ و تارح هفتاد سال بزیست، و ابرام و ناحور و هاران را آورد.
- و این است پدایش تارح که تارح، ابرام و ناحور و هاران را آورد، و هاران، لوط را آورد.
- ۲۸ و هاران پیش پدر خود، تارح در زاد بوم خویش در اور کلدانیان بمرد.
- ۲۹ و ابرام و ناحور زنان برای خود گرفتند. زن ابرام سارای نام بود. و زن ناحور راملکه نام بود، دختر هاران، پدر ملکه و پدر یسکه.
- ۳۰ اما سارای نازاد مانده، و لدی نیاورد.
- ۳۱ پس تارح پسر خود ابرام، و نواده خود لوط، پسر هاران، و عروس خود سارای، زوجه پسرش ابرام را برداشته، با ایشان از اور کلدانیان بیرون شدند تا به ارض کنعان بروند، و به حران رسیده، در آنجا توقف نمودند.
- ۳۲ و مدت زندگانی تارح، دو بیست و پنج سال بود، و تارح در حران مرد.

دعوت خدا از ابرام

- و خداوند به ابرام گفت: «زولایت خود، و از مولد خویش و از خانه پدر خود بسوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو، و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را بزرگ سازم، و تو برکت خواهی بود.
- ۳ و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند، و لعنت کنم به آنکه تو را ملعون خوانند. و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.»
- پس ابرام، چنانکه خداوند پدرفرموده بود، روانه شد. و لوط همراه وی رفت. و ابرام هفتاد و پنج ساله بود، هنگامی که از حران بیرون آمد.
- ۵ و ابرام زن خود سارای، و برادرزاده خود لوط، و همه اموال اندوخته خود را با شخصی که در حران پیدا کرده بودند، برداشته و به عزیمت زمین کنعان بیرون شدند، و به زمین کنعان داخل شدند.
- ۶ و ابرام در زمین میگشت تا مکان شکیم تابلو پستان مور. و در آنوقت کنعانیان در آن زمین بودند.
- ۷ و خداوند بر ابرام ظاهر شده، گفت: «هذرت تو این زمین را میبخشم.» و در آنجا مذبحی برای خداوند که بروی ظاهر شد، بنا نمود.
- ۸ پس، از آنجا به کوهی که به شرقی بیت ئیل است، کوچ کرده، خیمه خود را بر بنا نمود. و بیت ئیل بطرف غربی و عای بطرف شرقی آن بود. و در آنجا مذبحی برای خداوند بنا نمود و نام میوه را خواند.
- ۹ و ابرام طی مراحل و منازل کرده، به سمت جنوب کوچید.
- فرود آمدن ابرام به مصر

- و قحطی در آن زمین شد، و ابرام به مصر فرود آمد تا در آنجا بسیرد، زیرا که قحط در زمین شدت میکرد.
- ۱۱ و واقع شد که چون نزدیک به ورود مصر شد، به زن خود سارای گفت: «بنک میدانم که تو زن نیکو منظر هستی.
- ۱۲ همانا چون اهل مصر تو را ببینند، گویند: این زوجه اوست.» پس مرا یککشند و تو را زنده نگاهدارند.
- ۱۳ پس بگو که تو خواهر من هستی تا به خاطر تو برای من خیریت شود و جانم بسبب تو زنده ماند.»
- و به مجرد ورود ابرام به مصر، اهل مصر آن زن را دیدند که بسیار خوش منظر است.
- ۱۵ و امرای فرعون او را دیدند، و او را در حضور فرعون ستودند. پس وی را به خانه فرعون درآوردند.
- ۱۶ و بخاطر وی با ابرام احسان نمود، و او صاحب میشه با و گاوان و حماران و غلامان و کنیزان و ماده الاغان و شتران شد.
- ۱۷ و خداوند فرعون و اهل خانه او را بسبب سارای، زوجه ابرام به بلایای سخت مبتلا ساخت.
- ۱۸ و فرعون ابرام را خوانده، گفت: «بین چیست که به من کردی؟ چرا مرا خبر ندادی که از زوجه توست؟ چرا گفتی: او خواهر منست، که او را به زنی گرفتم؟ و الا ان، اینک زوجه تو. او را برداشته، روانه شو!»
- آنگاه فرعون در خصوص وی، کسان خود را امر فرمود تا او را با زوجه اش و تمام مایملکش روانه نمودند.

ابرام و لوط

- و ابرام بازن خود، و تمام اموال خویش، و لوط، از مصر به جنوب آمدند.
- ۲ و ابرام از موآبی و نقره و طلا، بسیار د و تمند بود.
- ۳ پس، از جنوب، طی منازل کرده، به بیت ثیل آمد، بدانجایی که خیمه‌اش درابتدا بود، در میان بیت ثیل و عای، به مقام آن مذبحی که اول بنا نهاده بود، و در آنجا ابرام نام پیه‌ها را خواند.
- ۵ و لوط را نیز که همراه ابرام بود، گله و رومه و خیمه‌ها بود.
- ۶ و زمین گنجایش ایشان را ندانست که در یکجا ساکن شوند زیرا که اندوخته‌های ایشان بسیار بود، و نتوانستند در یک جا سکونت کنند.
- ۷ و در میان شبانان موآبی ابرام و شبانان موآبی لوط نزاع افتاد. و در آن هنگام کنعانیان و فرزندان، ساکن زمین بودند.
- ۸ پس ابرام به لوط گفت: «نهار در میان من و تو، و در میان شبانان من و شبانان تو نزاعی نباشد، زیرا که ما برادریم.
- ۹ مگر تمام زمین پیش روی تو نیست؟ ملتمس اینکه از من جدا شوی. اگر به جانب چپ روی، من بسوی راست خواهم رفت و اگر بطرف راست روی، من به جانب چپ خواهم رفت.»
- آنگاه لوط چشمان خود را بر افراشت، و تمام وادی اردن را دید که هم‌هاش مانند باغ خداوند و زمین مصر، به طرف صوغر، سیراب بود، قبل از آنکه خداوند سدوم و عموره را خراب سازد.
- ۱۱ پس لوط تمام وادی اردن را برای خود اختیار کرد، و لوط بطرف شرق کوچ کرد، و از یکدیگر جدا شدند.
- ۱۲ ابرام در زمین کنعان ماند، و لوط در ایلام ساکن شد، و خیمه خود را تا سدوم نقل کرد.
- ۱۳ لکن مردمان سدوم بسیار شرور و پیه‌ها را خواندند.
- ۱۴ و بعد از جدا شدن لوط از وی، خداوند به ابرام گفت: «کنون تو چشمان خود را بر افرازا و از مکانی که در آن هستی، بسوی شمال و جنوب، و مشرق و مغرب بنگر زیرا تمام این زمین را که میبینی به تو و ذریه‌ت تا به ابد خواهد بخشید.
- ۱۶ و ذریه‌ت تو را مانند غبار زمین گردانم. چنانکه اگر کسی غبار زمین را تواند شمرد، ذریه‌ت تو نیز شمرده شود.
- ۱۷ برخیز و در طول و عرض زمین گردش کن زیرا که آن را به تو خواهم داد.»
- و ابرام خیمه خود را نقل کرده، روانه شد و در ایلام و بابل ساکن گردید، و در آنجا مذبحی برای پیه‌ها بنا نهاد.
- و واقع شد در ایلام، ملک شنعار، و اریوک، ملک الاسار، و کدرلا عمر، ملک عیلام، و تدعالم، ملک امتهای، که ایشان با ابرام، ملک سدوم، و بر شاع ملک عموره، و شناب، ملک ادمه، و شمشیر، ملک صبوئیم، و ملک بالع که صوغر باشد، جنگ کردند.
- ۳ این همه در وادی سدیم که بحر الملح باشد، با هم پیوستند.
- ۴ دوازده سال، کدرلا عمر را بندگان کردند، و در سال سیزدهم، بروی شوریدند.
- ۵ و در سال چهاردهم، کدرلا عمر با ملوکی که با وی بودند، آمده، رفائیان را در عشتروت قرنین، و زوزیان را در هرام، و ایمیان را در شاهو قرینین، شکست دادند.
- ۶ و حوریان را در کوه ایشان، سعیر، تا بیل فاران که متصل به صحرا است.
- ۷ پس برگشته، به عین مشفط که قادش باشد، آمدند، و تمام مرز و قوم عمالقه و اموریان را نیز که در حصون تامل ساکن بودند، شکست دادند.
- ۸ آنگاه ملک سدوم و ملک عموره و ملک ادمه و ملک صبوئیم و ملک بالع که صوغر باشد، بیرون آمده، با ایشان در وادی سدیم، صف آرای نمودند.
- ۹ با کدرلا عمر ملک عیلام و تدعالم، ملک امتهای و اریوک، ملک شنعار و اریوک، ملک الاسار، چهار ملک با پنج.
- ۱۰ و وادی سدیم را از چاه‌های قیر بود. پس ملوک سدوم و عموره گریخته، در آنجا افتادند و باقیان به کوه فرار کردند.
- ۱۱ و جمیع اموال سدوم و عموره را با تمامی ماکولات آنها گرفته، بر رفتند.
- ۱۲ و لوط، برادر زاده ابرام را که در سدوم ساکن بود، با آنچه داشت برداشته، رفتند.
- و یکی که نجات یافته بود آمده، ابرام عبرانی را خبر داد. و او در ایلام و بابل ساکن بود، که برادر اشکول و عانیر بود، ساکن بود. و ایشان با ابرام عهد بودند.
- ۱۴ چون ابرام از اسیری برادر خود آگاهی یافت، سیصد و هجده تن از خانه زادهان کارآزموده خود را بیرون آورده، در عقب ایشان تادان باخت.
- ۱۵ شبانگه، او و ملازماش، بر ایشان فرقه فرقه شده، ایشان را شکست داده، تا به حوبه که به شمال دمشق واقع است، تعاقب نمودند.
- ۱۶ و همه اموال را باز گرفت، و برادر خود، و لوط و اموال او را نیز از آن مردان باز آورد.
- و بعد از آن اجتماع وی از شکست دادن کدرلا عمر و ملوکی که با وی بودند، ملک سدوم تا به وادی شاهو، که وادی الملک باشد، به استقبال وی بیرون آمد.
- ۱۸ و ملک صدق، ملک سالم، نان و شراب بیرون آورد. و او کاهن خدای تعالی بود، و او را مبارک خوانده، گفت: «بارک باد ابرام از جانب خدای تعالی، مالک آسمان و زمین.

۲۰ و متبارک باد خدای تعالی، که دشمنانت را بهدست تسلیم کرد.» و او را از هر چیز، دهیک داد.

۲۱ و ملک سدوم به ابرام گفت: «ردم را به من واگذار و اموال را برای خود نگاه دار.»

ابرام به ملک سدوم گفت: «ست خود را به بیوه خدای تعالی، مالک آسمان و زمین، برافراشتم،

که از اموال تور ششهای یاد و مال تعلیق برنگیرم، مبادا گویی من ابرام را دلتند ساختم

مگر فقط آنچه جوانان خوردند و بهره عازر و اشکول و عمری که همراه من رفتند، ایشان بهره خود را بردارند.»

عهد خدا با ابرام

بعد از این وقایع، کلام خداوند در رویا، به ابرام رسیده، گفت: «ای ابرام مترس، من سپرت هستم، و اجر بسیار عظیم تو.»

ابرام گفت: «ای خداوند بیوه، مرا چه خواهی داد، و من بیاولا دمیروم، و مختار خانم، این العاذا را دمشق است؟»

و ابرام گفت: «نیک مرا نسلی ندادی، و خانه زادم وارث من است.»

در ساعت، کلام خداوند به وی در رسیده، گفت: «من وارث تو نخواهد بود، بلکه کسیکه از صلب تو در آید، وارث تو خواهد بود.»

و او را بیرون آورده، گفت: «کنون بسوی آسمان بنگر و ستارگان را بشمار، هر گاه آنها را توانی شمرد.» پس به وی گفت: «ریت تو چنین خواهد بود.»

و به خداوند ایمان آورد، و او، این را برای وی عدالت محسوب کرد.

۷ پس وی را گفت: «نهمست بیوه که تو را از اور کلدانیان بیرون آوردم، تا این زمین را به ارثیت، به تو بخشم.»

گفت: «ای خداوند بیوه، به چه نشان بدانم که وارث آن خواهم بود؟»

به وی گفت: «و ساله ماده سه ساله و بز ماده سه ساله و قوچی سه ساله و قری و کبوتری برای من بگیر.»

پس این همه را برگرفت، و آنها را از میان، دوپاره کرد، و هر پارهای را مقابل جفتش گذاشت، لکن مرغان را پاره نکرد.

۱۱ و چون لاشخورها را بلا شها فرود آمدند، ابرام آنها را راند.

۱۲ و چون آفتاب غروب میکرد، خوابی گران بر ابرام مستولی شد، و اینک تاریکی ترسناک سخت، او را فرو گرفت.

۱۳ پس به ابرام گفت: «قین بدان که ذریت تو در زمینی که از آن ایشان نباشد، غریب خواهند بود، و آنها را بندگی خواهند کرد، و آنها چهار صد سال ایشان را مظلوم خواهند داشت.

۱۴ و بر آن امتی که ایشان بندگان آنها خواهند بود، من داوری خواهم کرد. و بعد از آن با اموال بسیار بیرون خواهند آمد.

۱۵ و تو نزد پدران خود به سلامتی خواهی رفت، و در پیری نیکو مدفون خواهی شد.

۱۶ و در پشت چهارم بدیخا خواهند برگشت، زیرا گاه امور یان هنوز تمام نشده است.»

و واقع شد که چون آفتاب غروب کرد بیوه و تاریک شد، توری پرود و چراغی مشتعل از میان آن پارها گذر نمود.

۱۸ در آن روز، خداوند با ابرام عهد بست و گفت: «این زمین را از نهر مصر تا به نهر عظیم، یعنی نهر فرات، به نسل تو بخشیدم،

یعنی قبیان و قفزیان و قدموبیان و حتیان و فرزیان و وقتیان،

و اموریان و کنعانیان و جرجاشیان و بیوسیایان را.»

هاجر و اسماعیل

و ساری، زوجه ابرام، برای وی فرزندی نیاورد. و او را کنیزی مصری، هاجر نام بود.

۲ پس ساری به ابرام گفت: «نیک خداوند مرا از زاییدن باز داشت. پس به کنیز من درآی، شاید از او بناشوم.» و ابرام سخن ساری را قبول نمود.

۳ و چون ده سال از اقامت ابرام در زمین کنعان سپری شد، ساری زوجه ابرام، کنیز خود هاجر مصری را برداشته، او را به شوهر خود، ابرام، به زنی داد.

۴ پس به هاجر در آمد و او حامله شد. و چون دید که حامله است، خاتونش بنظری حقیر شد.

۵ و ساری به ابرام گفت: «ممن بر تو باد! من کنیز خود را به آغوش تو دادم و چون آثار حمل در خود دیدم، در نظر او حقیر شدم. خداوند در میان من و تو

داوری کند.»

ابرام به ساری گفت: «نیک کنیز تو به دست توست، آنچه پسند نظر تو باشد با وی بکن.» پس چون ساری با وی بنای سختی نهاد، او از نزد وی بگریخت.

و فرشته خداوند او را نزد چشمه آب در بیابان، یعنی چشمه‌های که به راه شورا است، یافت.

۸ و گفت: «ای هاجر کنیز ساری، اینجا آمدی و یکجا میروی؟» گفت: «ن از حضور خاتون خود ساری گریختم.»

فرشته خداوند به وی گفت: «زد خاتون خود برگرد و زبردست او مطیع شو.»

و فرشته خداوند به وی گفت: «ریت تو را بسیار افزون گردانم، به حدی که از کثرت به شماره نیابند.»

و فرشته خداوند وی را گفت: «نیک حامله هستی و پسری خواهی زایید، و او را اسماعیل نام خواهی نهاد، زیرا خداوندت نظلم تو را شنیده است.»

۱۲ و او مردی وحشی خواهد بود، دست وی به ضد هر کس و دست هر کس به ضداو، و پیش روی همه برداران خود ساکن خواهد بود.»

و او نام خداوند را که با وی تکلم کرد، «نت ایل رئی» خواند، زیرا گفت: «یا یحییایزه عقب او که مرا امیبتند، نکریستم.»

از این سبب آن چاره را «ثرلخی رئی» نامیدند، اینک در میان قادش و بارداست.

۱۵ و هاجر از ابرام پسری زایید، و ابرام پس خود را که هاجر زایید، اسماعیل نام نهاد.

۱۶ و ابرام هشتاد و شش ساله بود چون هاجر اسماعیل را برای ابرام بزاد.

عهد ختنه

و چون ابرام نودونه ساله بود، خداوند ابرام ظاهر شده، گفت: «ن هستم خدای قادر مطلق، پیش روی من بخرام و کامل شو، و عهد خویش را در میان خود و تو خواهم بست، و تو را بسیار بسیار کثیر خواهم گردانید.»

آنگاه ابرام به روی در افتاد و خدا به وی خطاب کرده، گفت:

«ما من اینک عهد من با توست و تو پدر امت های بسیار خواهی بود.

۵ و نام تو بعد از این ابرام خوانده نشود بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود، زیرا که تو را پدر امت های بسیار گردانیدم.

۶ و تو را بسیار بارور نمایم و امتهای تو پیدا آورم و پادشاهان از توبه وجود آیند.

۷ و عهد خویش را در میان خود و تو، و ذریه بعد از تو، استوار گردانم که نسلا بعد نسل عهد جاودانی باشد، تا تو را بعد از تو ذریه تو را خدا باشم.

۸ و زمین غربت تو، یعنی تمام زمین کنعان را، به تو و بعد از توبه ذریه ملکیت ابدی دهم، و خدای ایشان خواهم بود.»

پس خدا به ابراهیم گفت: «اما تو عهد مرا آنگاه دار، و تو بعد از تو ذریه تو در نسلهای ایشان.

۱۰ این است عهد من که نگاه خواهید داشت، در میان من و شما و ذریه بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود،

و گوشت قلفه خود را مختون سازید، تا نشان آن عهدی باشد که در میان من و شماست.

۱۲ هر پسر هشت روز از شما مختون شود. هر ذکوری در نسلهای شما، خواه خانه زاده شود خواه ز خرید، از اولاد در اجنبی که از ذریه تو نباشد،

هر خانه زاده شود و هر ز خرید تا البته مختون شود تا عهد من در گوشت شما عهد جاودانی باشد.

۱۴ و اما هر ذکوری مختون که گوشت قلفه او ختنه نشود، آن کس از قوم خود منقطع شود، زیرا که عهد مرا شکسته است.»

و خدا به ابراهیم گفت: «ما زوجه تو سارای، نام او را سارای بخوان، بلکه نام او ساره باشد.

۱۶ و او را برکت خواهم داد و پسری نیز از وی به تو خواهم بخشید. او را برکت خواهم داد و امتهای از وی به وجود خواهند آمد، و ملوک امتهای از وی پدید خواهند شد.»

آنگاه ابراهیم به روی در افتاده، بختنید و در دل خود گفت: «برای مرد صد ساله پسری متولد شود و ساره در نود سالگی بزاید؟»

و ابراهیم به خدا گفت: «اش که اسماعیل در حضور تو زیست کند.»

خدا گفت: «ه تحقیق زوجهات ساره برای تو پسری خواهد زاید، و او را اسحاق نام بنه، و عهد خود را با وی استوار خواهم داشت، تا با ذریه تو و بعد از او عهد ابدی باشد.

۲۰ و اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم، و او را بسیار کثیر گردانم. دوازده رئیس از وی پدید آیند، و امتی عظیم از وی بوجود آورم.

۲۱ لکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که ساره او را بدین وقت در سال آینده برای تو خواهد زاید.»

و چون خدا از بختن گفتن با وی فارغ شد، از نزد ابراهیم صعود فرمود.

۲۳ و ابراهیم پسر خود، اسماعیل و همه خانه زادهان و زور خریدان خود را، یعنی هر ذکوری که در خانه ابراهیم بود، گرفته، گوشت قلفه ایشان را در همان روز ختنه کرد، چنانکه خدا به وی امر فرموده بود.

۲۴ و ابراهیم نود و نه ساله بود، وقتی که گوشت قلفه اش مختون شد.

۲۵ و پسرش، اسماعیل سیزده ساله بود هنگامی که گوشت قلفه اش مختون شد.

۲۶ در همان روز ابراهیم و پسرش، اسماعیل مختون گشتند.

۲۷ و همه مردان خانه اش، خواه خانه زاده، خواه زور خرید از اولاد اجنبی، با وی مختون شدند.

دیدار سه فرشته

و خداوند در بیلوپستان مری، بروی ظاهر شد، و او در گرمای روزی در خیمه نشسته بود.

۲ ناکه چشمان خود را بلند کرده، دید که یک سه مرد در مقابل او ایستاده اند. و چون ایشان را دید، از در خیمه به استقبال ایشان شتافت، و رو بر زمین نهاد

و گفت: «ی مولا، اکنون اگر منظور نظر تو شدم، از نزد بنده خود مگذر،

اندک آبی بیاورند تا پای خود را شسته، در زیر درخت بیارامید،

و لقمه نانی بیاورم تا دلهای خود را تمویج دهد و پس از آن روانه شوید، زیرا برای همین، شمارا بر بنده خود گذر افتاده است.» گفتند: «نجه گفتی بکن.»

پس ابراهیم به خیمه، نزد ساره شتافت و گفت: «ه کیل از آرد میده بزودی حاضر کن و آن را خمیر کرده، گرد هباسباز.»

و ابراهیم به سوی ربه شتافت و گو سه ساله نازک خوب گرفته، به غلام خود داد تا بزودی آن را طبخ نماید.

۸ پس کره و شیر و گوساله های را که ساخته بود، گرفته، پیش روی ایشان گذاشت، و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند.

۹ به وی گفتند: «و جهات ساره نکجاست؟» گفت: «یک در خیمه است.»

گفت: «لبته موافق زمان حیات، نزد تو خواهم برگشت، و زوجهات ساره را پسری خواهد شد.» و ساره به در خیمه های که در عقب او بود، شنید.

۱۱ و ابراهیم، ساره و پسر و سالخورده بودند، و عادت زنان از ساره منقطع شده بود.

۱۲ پس ساره در دل خود بخندید و گفت: «بعد از فرسودگیام مر اشادی خواهد بود، و آقام نیز پیر شده است؟»
 و خداوند به ابراهیم گفت: «اره برای چه خندیدی؟» و گفت: «یافی الحقیقه خواهیم زاید و حال آنکه پیر هستم؟»
 «گر هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟ در وقت موعود، موافق زمان حیات، نزد تو خواهیم برگشت و ساره را پسری خواهد شد.»
 آنگاه ساره انکار کرده، گفت: «خندیدم چونکه ترسیدم. گفت: «ی، بلکه خندیدی.»
 شفاعت ابراهیم

پس، آن مردان از آنجا برخاسته، متوجه سدوم شدند، و ابراهیم ایشان را مشایعت نمود.

و خداوند گفت: «یا آنچه من می‌کنم از ابراهیم مخفی دارم؟»

و حال آنکه ابراهیم هر آینه امتی بزرگ و زور او را پدید خواهد آمد، و جمیع امت‌های جهان از او برکت خواهند یافت.

۱۹ زیرا او را می‌شناسم که فرزندان و اهل خانه خود را بعد از خود امر خواهد فرمود تا طریق خداوند را حفظ نمایند، و عدالت و انصاف را بجا آورند، تا خداوند آنچه به ابراهیم گفته است، به وی برساند.»

پس خداوند گفت: «و نکه فریاد سدوم و عموره زیاد شده است، و خطایای ایشان بسیار گران،

اکنون نازل می‌شوم تا ببینم موافق این فریادی که به من رسیده، با تمام کرده اند و الا خواهیم دانست.»

آنگاه آن مردان از آنجا بسوی سدوم متوجه شده، برفتند. و ابراهیم در حضور خداوند هنوز ایستاده بود.

۲۳ و ابراهیم نزدیک آمده، گفت: «با عادل را با شری هلاک خواهی کرد؟»

شاید در شهر پنجاه عادل باشند، آیا آن هلاک خواهی کرد و آن مکان را بخاطر آن پنجاه عادل که در آن باشند، نجات خواهی داد؟
 حاشا! از تو که مثل این کار بکنی که عادلان را با شریران هلاک سازی و عادل و شری را مساوی باشد. حاشا! از تو یاد آور تمام جهان، انصاف نخواهد کرد؟»

خداوند گفت: «گر پنجاه عادل در شهر سدوم یا م هر آینه تمام آن مکان را به خاطر ایشان راهی دهم.»

ابراهیم در جواب گفت: «یک من که خاک و خاکستر هستم جرات کردم که به خداوند سخن گویم.

۲۸ شاید از آن پنجاه عادل پنج باشد، آیا تمام شهر را بسبب پنج، هلاک خواهی کرد؟» گفت: «گر چهل و پنج در آنجا بمانم، آن هلاک نکنم.»

بار دیگر بدو عرض کرده، گفت: «رگه در آنجا چهل یافت شوند؟» گفت: «مخاطر چهل آن را نکنم.»

گفت: «نهار غضب خداوند افروخته نشود تا سخن گویم، شاید در آنجا سی پیدا شوند؟» گفت: «گر در آنجا سی بمانم، این کار را نخواهم کرد.»

گفت: «یک جرات کردم که به خداوند عرض کنم. اگر بیست در آنجا یافت شوند؟» گفت: «مخاطر بیست آن هلاک نکنم.»

گفت: «شم خداوند، افروخته نشود تا این دفعه را فقط عرض کنم، شاید ده در آنجا یافت شوند؟» گفت: «مخاطر ده آن هلاک نخواهم ساخت.»

پس خداوند چون گفتگورا با ابراهیم به اتمام رسانید، برت و ابراهیم به مکان خویش مراجعت کرد.

نابودی سدوم و عموره

وقت عصر، آن دو فرشته وارد سدوم شدند، و لوط به دروازه سدوم نشسته بود. و چون لوط ایشان را دید، به استقبال ایشان برخاسته، و روزمین نهاد و گفت: «یک آن کنونای آقایان من، به خانه بنده خود بیاید، و شب را بسر بید، و یا بهای خود را بشوید و یا آمدان برخاسته، راه خود را پیش گیرید.» گفتند: «ی، بلکه شب را در کوچه بسر بزم.»

اما چون ایشان را الحاح بسیار نمود، با او آمده، به خانهاش داخل شدند، و برای ایشان ضیافتی نمود و نان فطیر پخت، پس تناول کردند.

۴ و به خواب هنوز زفته بودند که مردان شهر، یعنی مردم سدوم، از جوان و پیر، تمام قوم از هر جانب، خانه وی را احاطه کردند.

۵ و به لوط ناداد داده، گفتند: «ن داورم که امشب به نزد تو درآمدند، کجا هستند؟ آنها را نزد ما بیرون آور تا ایشان را بشناسیم.»

آنگاه لوط نزد ایشان، بدرگاه بیرون آمد و در را از عقب خود بیست

و گفت: «ی برداران من، ز نهاری می‌کنید.

۸ ایک من دو دختر دارم که مرد را نشناختند. ایشان را الان نزد شما بیرون آورم و آنچه در نظر شماست آید، با ایشان بکنید. لکن کاری بدین دو مرد ندارید، زیرا که برای همین زیر سایه سقف من آمده‌اند.»

گفتند: «و شورش.» و گفتند: «بین یکی آمدن تا زایل ما شود و پیوسته داوری می‌کنند. الان باتوا از ایشان بدتر کنیم.» پس بر آن مرد، یعنی لوط، بشدت هجوم آورده، نزدیک آمدند تا در را بشکنند.

آنگاه آن دو مرد، دست خود را پیش آورده، لوط را نزد خود به خانه در آوردند و در را بستند.

۱۱ اما آن اشخاصی را که به در خانه بودند، از زخرد و بزرگ، به کوری مبتلا کردند، که از جستن در، خویشین را خسته ساختند.

۱۲ و آن دو مرد به لوط گفتند: «یا کسی دیگر را بخواه داری؟ اما ما دان و پسران و دختران خود هر که را در شهر داری، از این مکان بیرون آور، زیرا که ما این مکان را هلاک خواهیم ساخت، چونکه فریاد شدید ایشان به حضور خداوند رسیده و خداوند ما را فرستاده است تا آن هلاک کنیم.»

پس لوط بیرون رفته، با دامادان خود که دختران او را گرفتند، مکالمه کرده، گفت: «رخیزید و از این مکان بیرون شوید، زیرا خداوند این شهر را هلاک می‌کند.» اما بنظر دامادان مسخره آمد.

- و هنگام طلوع فجر، آن دو فرشته، لوط را شتابانیده، گفتند: «رخیزوزن خود را با این دودختر که حاضر ندردار، مبادا در گناه شهر هلاک شوی.»
 و چون تاخیر مینمود، آن مردان، دست او و دست زرش و دست هردو دخترش را گرفتند، چونکه خداوند بر وی شفقت نمود و او را بیرون آورده، در خارج شهر گذاشتند.
- ۱۷ و واقع شد چون ایشان را بیرون آورده بودند که یکی به وی گفت: «ان خود را در یاب و از عقب منگر، و در تمام وادی مایست، بلکه به کوه بگریز، مبادا هلاک شوی.»
 لوط بدیشان گفت: «ی آقا چنین مباد!
- همانابنده ات در نظرت التفات یافته است و احسانی عظیم به من کردی که جانم را دستگار ساختی، و من قدرت آن ندارم که به کوه فرار کنم، مباد این بلا مرا فرو گیرد و بمیرم.
- ۲۰ اینک این شهر نزدیک است تا بدان فرار کنم، و نیز صغیر است. اذن بده تا بدان فرار کنم. آیا صغیر نیست، تا جانم زنده ماند.»
 بدو گفت: «نیک در این امر نیز تورا اجابت فرمودم، تا شهری را که سفارش آن را نمودی، و از گون نسازم.
- ۲۲ بدان جایز روی فرار کن، زیرا که تا تو بدلتاخرسی، هیچ نمی توانم کرد.» از این سبب آن شهر مسمی به صوغر شد.
- ۲۳ و چون آفتاب بر زمین طلوع کرد، لوط به صوغر داخل شد.
- ۲۴ آنگاه خداوند بر سدوم و عموره، گوگرد آتش، از حضور خداوند آسمان بارانید.
- ۲۵ و آن شهرها، و تمام وادی، و جمیع سکنه شهرها و نباتات زمین را از گون ساخت.
- ۲۶ اما زن او، از عقب خود نگر بسته، ستونی از نمک گردید.
 بامدادان، ابراهیم پر خاست و به سوی آن مکانی که در آن به حضور خداوند ایستاده بود، رفت.
- ۲۸ و چون به سوی سدوم و عموره، و تمام زمین وادی نظر انداخت، دید که اینک دود آن زمین، چون دود کوره بالا می رود.
- ۲۹ و هنگامی که خدا، شهرهای وادی را هلاک کرد، خدا، ابراهیم را به یاد آورد، و لوط را از آن انقلاب بیرون آورد، چون آن شهرهایی را که لوط در آنها ساکن بود، و از گون ساخت.
- سرنوشت لوط و دخترانش
- لوط از صوغر برآمد و با دود دختر خود در کوه ساکن شد زیرا ترسید که در صوغر بماند. پس با دود دختر خود در مغاره سکنی گرفت.
- ۳۱ و دختر بزرگ به کوچک گفت: «در ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کل جهان، به ما مادر آید.
- ۳۲ بیاتاپدر خود را شراب بنوشانیم، و با او هم بستر شویم، تا نسلی از پدر خود نگاه داریم.»
- پس در همان شب، پدر خود را شراب نوشانیدند، و دختر بزرگ آمده با پدر خویش هم خواب شد، و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد.
- ۳۴ و واقع شد که روز دیگر، بزرگ به کوچک گفت: «نیک دوش با پدرم هم خواب شدم، امشب نیز او را شراب بنوشانیم، و تو بیاباوی هم خواب شو، تا نسلی از پدر خود نگاه داریم.»
- آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند، و دختر کوچک هم خواب وی شد، و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد.
- ۳۶ پس هردو دختر لوط از پدر خود حامله شدند.
- ۳۷ و آن بزرگ، پسری زاییده، او را مواب نام نهاد، و او تا مردی پدید آمد.
- ۳۸ و کوچک نیز پسری بزاد، و او را بنی عمی نام نهاد. وی تا بحال پدربنی عمون است.
- ابراهیم در جبار
- پس ابراهیم از آنجا بسوی ارض جنوبی کوچ کرد، و در میان قادش و شور، ساکن شد و در جبار منزل گرفت.
- ۲ و ابراهیم در خصوص زن خود، ساره، گفت که «و خواهر من است.» و ابی ملک، ملک جبار، فرستاده، ساره را گرفت.
- ۳ و خدا در رویای شب، بر ابی ملک ظاهر شده، به وی گفت: «نیک تو مردهای بسبب این زن که گرفتی، زیرا که زوجه دیگری میباشد.»
 ابی ملک، هنوز به او نزدیک نکرده بود. پس گفت: «ی خداوند، آیا امتی عادل را هلاک خواهی کرد؟
 مگر او به من نکفت که او خواهر من است، و او نیز خود گفت که او برادر من است؟ به سادگی و با یک دستی خود این را کردم.»
 خدا وی را در رویا گفت: «ن نیز میدانم که این را به سادگی خود کردی، و من نیز تورا نگاه داشتم که به من خطانورزی، و از این سبب نگذاشتم که او را لمس نمایی.
- ۷ پس الان زوجه این مرد را در کن، زیرا که او بنی است، و برای تو دعا خواهد کرد تا زنده بمانی، و اگر او را در کنی، بدان که تو و هر که از آن تو باشد، هر آینه خواهد مرد.»
 بامدادان، ابی ملک برخاسته، جمیع خادمان خود را طلبیده، همه این امور را به سمع ایشان رسانید، و ایشان بسیار ترسان شدند.
- ۹ پس ابی ملک، ابراهیم را خوانده، بدو گفت: «ه ماچه کردی؟ و به تو چه گناه کرده بودم، که بر من و بر مملکت من گاهی عظیم آوردی و کارهای نا کردنی به من کردی؟»
 ابی ملک به ابراهیم گفت: «ه دیدی که این کار را کردی؟»
 ابراهیم گفت: «یرا گان بردم که خدا ترسی در این مکان نباشد، و مرا به جهت زوجهام خواهند کشت.
- ۱۲ و فی الواقع نیز او خواهر من است، دختر پدرم، اما نه دختر مادرم، و زوجه من شد.

۱۳ و هنگامی که خدا امر از خانه پدرم آواره کرد، اورا گفتم: احسانی که به من باید کرد، این است که هر جا برویم، درباره من بگوئی که او را در من است.»
 پس ابی ملک، گوسفندان و گاو و غلامان و کنیزان گرفته، به ابراهیم بخشید، و زوجه اش ساره را به وی رد کرد.
 ۱۵ و ابی ملک گفت: «یک زمین من پیش روی توست، هر جا که پسند نظرت افتد، ساکن شو.»
 و به ساره گفت: «یک هزار مثقال نقره به برادرت دادم، همانا او راوی توره چشم است، نزد همه کسانی که با تو هستند، و نزد همه دیگران، پس انصاف تو داده شد.»
 و ابراهیم نزد خدا دعا کرد. و خدا ابی ملک، و زوجه او و کنیزانش را شفا بخشید، تا اولاد بهم رسانیدند، زیرا خداوند، رحم های تمام اهل بیت ابی ملک را بخاطر ساره، زوجه ابراهیم بسته بود.

تولد اسحاق

و خداوند بر حسب وعده خود، از ساره تقد نمود، و خداوند، آنچه به ساره گفته بود، بجاء آورد.
 ۲ ساره حامله شده، از ابراهیم در پیرایش، پسری زاید، در وقتی که خدا به وی گفته بود.
 ۳ و ابراهیم، پسرمولود خود را، که ساره از وی زاید، اسحاق نام نهاد.
 ۴ و ابراهیم پسرخود اسحاق را، چون هشت روزه بود، بختون ساخت، چنانکه خدا او را امر فرموده بود.
 ۵ و ابراهیم، در هنگام ولادت پسرش، اسحاق، صد ساله بود.
 ۶ و ساره گفت: «داخنده برای من ساخت، و هر که بشنود، با من خواهد خندید.»
 و گفت: «بهود که به ابراهیم بگوید، ساره اولاد را شیر خواهد داد؟ زیرا که پسری برای وی، در پیرایش زایدم.»
 و آن پسر نمو کرد، تا او را از شیر یاز گرفتند. و در روزی که اسحاق را از شیر یاز داشتند، ابراهیم ضیافتی عظیم کرد.

بیرون کردن کنیز پسرش

پس بیرون کردن کنیز پسرش
 آنگاه ساره، پسر هاجر مصری را که از ابراهیم زایده بود، دید که خنده میکند.
 ۱۰ پس به ابراهیم گفت: «بن کنیز را با پسرش بیرون کن، زیرا که پسر کنیز با پسر من اسحاق، وارث نخواهد بود.»
 اما این امر، بنظر ابراهیم، در باره پسرش بسیار سخت آمد.
 ۱۲ خدا به ابراهیم گفت: «بار پسر خود و کنیزت، بنظرت سخت نیاید، بلکه هر آنچه ساره به تو گفته است، سخن او را بشنو، زیرا که ذریت تو از اسحاق خوانده خواهد شد.
 ۱۳ و از پسر کنیز نیز امتی بوجود آورم، زیرا که او نسل توست.»
 بامدادان، ابراهیم برخاسته، نان و مشک از آب گرفته، به هاجر داد، و آنها را بردوش وی نهاد، و او را با پسر روانه کرد. پس رفت، و در میان بئر شمع میگشت.

۱۵ و چون آب مشک تمام شد، پسر را زیر پوت های گذاشت.
 ۱۶ و به مسافت تیر تابی رفته، در مقابل وی بنشست، زیرا گفت: «و در مقابل او نشسته، آواز خود را بلند کرد و بگریست.
 ۱۷ و خدا، آواز پسر را بشنید، و فرشته خدا از آسمان، هاجر را ندا کرده، وی را گفت: «ی هاجر، تو را چه شد؟ ترسان مباش، زیرا خدا، آواز پسر را در آنجایی که اوست، شنیده است.»
 ۱۸ برخیز و پسر را برداشته، او را به دست خود بگیر، زیرا که از او، امتی عظیم بوجود خواهیم آورد.»
 و خدا چشمان او را باز کرد تا چاه آبی دید. پس رفته، مشک را از آب پر کرد، و پسر را نشانید.
 ۲۰ و خدا با آن پسر میبود. و او نمو کرده، ساکن صحرا شد، و در تیر اندازی بزرگ گردید.
 ۲۱ و در صحرای فاران، ساکن شد. و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت.
 عهد ابراهیم با ابی ملک

و واقع شد، در آن زمانی که ابی ملک، و فیکول، که سپهسالار او بود، ابراهیم را عرض کرده، گفتند که «داد آنچه می کنی با توست.
 ۲۳ اکنون برای من، در اینجا به خدا سوگند بخور، که با من و نسل من و ذریت من خیانت نخواهی کرد، بلکه بر حسب احسانی که با تو کرده ام، با من و یا زمینی که در آن غربت پذیرفتی، عمل خواهی نمود.»
 ابراهیم گفت: «سوگند من بخورم.»

و ابراهیم ابی ملک را تنبیه کرد، و بسبب چاه آبی که خادم ابی ملک، از او به زور گرفته بودند.

۲۶ ابی ملک گفت: «می دانم کیست که این کار را کرده است، و تو نیز مرا خبر ندادی، و من هم تا امر و زانشنیده بودم.»

و ابراهیم، گوسفندان و گاو و غلامان گرفته، به ابی ملک داد، و بایکدیگر عهد بستند.

۲۸ و ابراهیم، هفت بره از گله جدا ساخت.

گفت: «این هفت بره ماده و از دست من قبول فرمای، تا شهادت باشد که این چاه را من حفر نمودم.»

از این سبب، آن مکان را، بئر شمع نامید، زیرا که در آنجا بایکدیگر قسم خوردند.

۳۱ و چون آن عهد را در پرتو شمع بسته بودند، این ملک با سپه سالار خود فیکول برخاسته، به زمین فلسطینیان مراجعت کردند.

۳۲ و ابراهیم در پرتو شمع، شوره کزی غرس نمود، و در آنجا به نام یهوه، خدای سرمدی، دعا نمود.

۳۳ پس ابراهیم در زمین فلسطینیان، ایام بسیاری بسر برد.

قربانی اسحاق

و واقع شد بعد از این وقایع، که خدا ابراهیم را امتحان کرده، بدو گفت: «ی ابراهیم! عرض کرد: «بیک.»

گفت: «کنون پسر خود را، که یگانه تو هست و او را دوست میداری، یعنی اسحاق را بر دار و به زمین موریا برو، و او را در آنجا، بر یکی از کوههایی که به تو نشان میدهم، برای قربانی سوختنی بگذران.»

با مبادان، ابراهیم برخاسته، الاغ خود را بپا راست، و دو نفر از نوکران خود را، با پسر خویش اسحاق، برداشته و هیزم برای قربانی سوختنی، شکسته، روانه شد، و به سوی آن مکانی که خدا او را فرموده بود، رفت.

۴ و در روز سوم، ابراهیم چشمان خود را بلند کرده، آن مکان را از دور دید.

۵ آنگاه ابراهیم، به خدا مان خود گفت: «مادر اینجان زدا الاغ بنامید، تا من بایسر بدانجا روم، و عبادت کرده، نزد شما باز آیم.»

پس ابراهیم، هیزم قربانی سوختنی را گرفته، پسر خود اسحاق نهاد، و آتش و کار در ابراهیم دست خود گرفت، و هر دو با هم میرفتند.

۷ و اسحاق پدر خود، ابراهیم را خطاب کرده، گفت: «ی پدر من! گفت: «ی پسر من لیبیک؟» گفت: «بیک آتش و هیزم، لکن بره قربانی کجاست؟»

ابراهیم گفت: «ی پسر من، خدا بره قربانی را برای خود می خواهد ساخت.» و هر دو با هم رفتند.

۹ چون بدان مکانی که خدا بدو فرموده بود، رسیدند، ابراهیم در آنجا مذبح را بنا نمود، و هیزم را بر هم نهاد، و پسر خود، اسحاق را بسته، بالای هیزم، بر مذبح گذاشت.

۱۰ و ابراهیم، دست خود را دراز کرده، کار در گرفت، تا پسر خویش را ذبح نماید.

۱۱ در حال فرشته خدا و انداز آسمان وی را ندانند داد و گفت: «ی ابراهیم! ای ابراهیم! عرض کرد: «بیک.»

گفت: «ست خود را بر پسر دراز مکن، و بدو هیچ مکن، زیرا که الان دانستم که تو از خدا امیرتری، چونکه پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی.»

آنگاه، ابراهیم، چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک قوچی، در عقب وی، در پیشهای، به شاخهایش گرفتار شده. پس ابراهیم رفت و قوچ را گرفته، آن را در عوض پسر خود، برای قربانی سوختنی گذراند.

۱۴ و ابراهیم آن موضع را «هومی» نامید، چنانکه تا امروز گفته میشود: «ر کوه، یهوه، دیده خواهد شد.»

بار دیگر فرشته خداوند، به ابراهیم از آسمان ندا در داد

و گفت: «داوند میگوید: به ذات خود قسم میخورم، چونکه این کار را کردی و پسر یگانه خود را دریغ نداشتی،

هر آینه تو را برکت دهم، و ذریت تو را کثیر سازم، مانند ستارگان آسمان، و مثل ریگهایی که بر کاره در ریاست. و ذریت تو در وازه های دشمنان خود رامتصرف خواهند شد.

۱۸ و از ذریت تو، جمیع امتهای زمین برکت خواهند یافت، چونکه قول مرا شنیدی.»

پس ابراهیم نزد نوکران خود برگشت، و ایشان برخاسته، به پرتو شمع با هم آمدند، و ابراهیم در پرتو شمع ساکن شد.

پسران ناحور

و واقع شد بعد از این امور، که به ابراهیم خبر داده، گفتند: «بیک ملکه نیز برای برادرت ناحور، پسران زاییده است.

۲۱ یعنی نخست زاده او عوض، و برادرش یوز و قوئیل، پدرا رام،

و کاسد و جزو و فلداش و یدلاف و بتوئیل.»

و بتوئیل، رفقه را آورده است. این هشت را، ملکه برای ناحور، برادر ابراهیم زایید.

۲۴ و کنیز او که رومه نام داشت، او نیز طایح و جاحم و تاحش و معکه را زایید.

مرگ ساره

و ایام زندگی ساره، صد و بیست و هفت سال بود، این است سالهای عمر ساره.

۲ و ساره در قریب اربع، که حبرون باشد، در زمین کنعان مرد. و ابراهیم آمد تا برای ساره ماتم و گریه کند.

۳ و ابراهیم از نزد میت خود برخاست، و بنی حن را خطاب کرده، گفت:

«نزد شما غریب و بیوزنیل هستم. قبری از نزد خود به ملکیت من دهید، تا میت خود را از پیش روی خود دفن کنم.»

پس بنی حن در جواب ابراهیم گفتند:

«ی مولای من، سخن ما را بشنو. تو در میان ما رئیس خدا هستی. در بهترین مقبره های ما، میت خود را دفن کن. هیچ کدام از ما، قبر خویش را از تو دریغ نخواهد داشت که میت خود را دفن کنی.»

پس ابراهیم برخاست، و نزد اهل آن زمین، یعنی بنی حن، تعظیم نمود.

۸ وایشان را خطاب کرده، گفت: «گرم رضی شما باشد که میت خود را از نزد خود دفن کنم، سخن مرا بشنوید و به عفرون بن صوحار، برای من سفارش کنید،

تا مغاره مکفیله را که از املاک او در کنار زمینش واقع است، به من دهد، به قیمت تمام، در میان شما برای قبر، به ملکیت من بسپارد.»

و عفرون در میان بنی حث نشسته بود. پس عفرون حتی، در مسامع بنی حث، یعنی همه که به دروازه شهر او داخل میشدند، در جواب ابراهیم گفت: «ی مولای من، بی، سخن مرا بشنو، آن زمین را به تو میبخشم، و مغارهای را که در آن است به تو میدهم، بحضور بنای قوم خود، آن را به تو میبخشم. میت خود را دفن کن.»

پس ابراهیم ز داخل آن زمین تعظیم نمود،

و عفرون را به مسامع اهل زمین خطاب کرده، گفت: «گرتوراضی هستی، التماس دارم عرض مرا اجابت کنی. قیمت زمین را به تو میدهم، از من قبول فرمای، تا در آنجا میت خود را دفن کنم.»

عفرون در جواب ابراهیم گفت:

«ی مولای من، از من بشنو، قیمت زمین چهار صد مثقال نقره است، این در میان من و تو چیست؟ میت خود را دفن کن.»

پس ابراهیم، سخن عفرون را اجابت نمود، و آن مبلغی را که در مسامع بنی حث گفته بود، یعنی چهار صد مثقال نقره را بچال معامله، به نزد عفرون وزن کرد. ۱۷ پس زمین عفرون، که در مکفیله، برابر مرمری واقع است، یعنی زمین و مغارهای که در آن است، با همه درختانی که در آن زمین، و در تمامی حدود و حوالی آن بود، مقرر شد

به ملکیت ابراهیم، بحضور بنی حث، یعنی همه که به دروازه شهرش داخل میشدند.

۱۹ از آن پس، ابراهیم، زوجه خود، ساره را در مغاره صحرائی مکفیله، در مقابل مرمری، که حبرون باشد، در زمین کنعان دفن کرد.

۲۰ و آن صحرا، با مغارهای که در آن است، از جانب بنی حث، به ملکیت ابراهیم، به جهت قبر مقرر شد.

از دواج اسحاق و رفقه

و ابراهیم پیرو سائل خورده شد، و خداوند، ابراهیم را در هر چیز برکت داد.

۲ و ابراهیم به خادم خود، که بزرگ خانه وی، و بر تمام مایملک او مختار بود، گفت: «کنون دست خود را زیر بران من بگذار.

۳ و به یوه، خدای آسمان و خدای زمین، تو را قسم میدهم، که زنی برای پسر من از دختر کنعانیان، که در میان ایشان ساکنم، نگیری، بلکه به ولایت من و به مولد من بروی، و از آنجائی برای پسر اسحاق بگیری.»

خادم به وی گفت: «اید آن زن را رضی نباشد که با من بدین زمین بیاید؟ آیا پسر را بدین زمین که از آن بیرون آمدی، باز برم؟» ابراهیم وی را گفت: «نهار، پسر مرا بدار تا با من بیروی.»

۷ یوه، خدای آسمان، که مر از خانه پدرم و از زمین مولد من، بیرون آورد، و به من تکلم کرد، و قسم خورده، گفت: که این زمین را به ذریت تو خواهم داد.»

او فرشته خود را پیش روی تو خواهد فرستاد، تا زنی برای پسر من از آنجا بگیری.

اما اگر آن زن از آمدن با تو برضانهد، از این قسم من، بری خواهی بود، لیکن زنهار، پسر مرا بدار تا با من بیروی.»

پس خادم دست خود را زیر بران آقای خود ابراهیم نهاد، و در این امر برای او قسم خورد.

و خادم ده شتر، از شتران آقای خود گرفته، برفت. و همه اموال مولایش به دست او بود. پس روانه شده، به شهر ناحور در آرام نهرین آمد.

۱۱ و به وقت عصر، هنگامی که زنان برای کشیدن آب بیرون میآمدند، شتران خود را در خارج شهر، بر لب چاه آب خوبانید.

۱۲ و گفت: «یوه، خدای آقایم ابراهیم، امروز ما کامیاب بفرمای، و با آقایم ابراهیم احسان بنماد.

۱۳ اینک من بر این چشمه آب ایستادهام، و دختران اهل این شهر، به جهت کشیدن آب بیرون میآیند.

۱۴ پس چنین بشود که آن دختری که به وی گویم، سبوی خود را فرود آر تا بنوشم، و او گوید، بنوش و شتران را نیز سیراب کنم، همان باشد که نصیب بنده خود اسحاق کرده باشی، تا بدین، بداتم که با آقایم احسان فرمودهای.»

و او هنوز از سخن گفتن فارغ نشده بود که ناگاه، رفقه، دختر بتویل، پسر ملکه، زن ناحور، برادر ابراهیم، بیرون آمد و سبوی بر کتف داشت.

۱۶ و آن دختر بسیار نیکو منظر و بیا کره بود، و مردی او را شناخته بود. پس به چشمه فرود رفت، و سبوی خود را بر کرده، بالا آمد.

۱۷ آنگاه خادم به استقبال او بنشافت و گفت: «رعهای آب از سبوی خود به من بنوشان.»

گفت: «ی آقای من بنوش» و سبوی خود را بزودی بردست خود فرود آورده، او را نوشانید.

۱۹ و چون از نوشانیدنش فارغ شد، گفت: «رای شتران را نیز بکشم تا از نوشیدن باز ایستند.»

پس سبوی خود را بزودی در آبجور خالی کرد و باز به سوی چاه، برای کشیدن بدوید، و از هر همه شترانش کشید.

۲۱ و آن مرد روی چشم دوخته بود و سوگوت داشت، تا بداند که خداوند، سفر او را خیریت اثر نموده است یا نه.

و واقع شد، چون شتران از نوشیدن باز ایستادند، که آن مرد حلقه طلای نیم مثقال وزن، و دو بار نچین برای دستهایش، که ده مثقال طلا وزن آنها بود، بیرون آورد.

۲۲ و گفت: «ه من بگو که دختر کیستی؟ آیا در خانه پدرت جایی برای ما باشد تا شب را بپس بریم؟»

وی را گفت: «ن دختری تویی، پس مملکه که او را از ناحور زاید، میباشم.»

و بدو گفت: «زده ماه و علف فراوان است، و جای نیز برای منزل.»

آنگاه آن مرد خرم شد، خداوند را پرستش نمود

و گفت: «تبارک باد یهوه، خدای آقای ابراهیم، که لطف و وفای خود را از آقایم دریغ نداشت، و چون من در راه بودم، خداوند مرا به خانه برادران آقایم راهنمایی فرمود.»

پس آن دختر دوان دوان رفته، اهل خانه مادر خویش را از این وقایع خبر داد.

۲۹ و رفته برادر داری لابان نام بود. پس لابان به نزد آن مرد، به سر چشمه، دوان دوان بیرون آمد.

۳۰ و واقع شد که چون آن حلقه و ایرنجینهارا بردستهای خواهر خود دید، و سخنهای خواهر خود، رفته را شنید که میگفت آن مرد چنین به من گفته است، به نزد وی آمد. و اینک نزد شتران به سر چشمه ایستاده بود.

۳۱ و گفت: «ای مبارک خداوند، بیا، چرا بیرون ایستاده‌ای؟ من خانه را و منزلی برای شتران، میبایست ختام.»

پس آن مرد به خانه درآمد، و لابان شتران را باز کرد، و گاه و علف به شتران داد، و آب به جهت شستن پایهایش و پایهای رفقایش آورد.

۳۲ و غذا پیش او نهادند. وی گفت: «امقصد خود را باز بگویم، چیزی نخورم.» گفت: «گو.»

گفت: «ن خادم ابراهیم هستم.»

۳۳ و خداوند، آقای مرا بسیار بک داد و او بزرگ شده است، و گلهها و ورهها و نقره و طلا و غلامان و کنیزان و شتران و الاغان بدو داده است.

۳۴ و زوجه آقایم ساره، بعد از زایش شدن، پسری برای آقایم زاید، و آنچه دارد، بدو داده است.

۳۵ و آقایم مرا قسم داد و گفت که زنی برای پسرم از دختران کنعانیان که در زمین ایشان ساکنم، نگیری.

۳۶ بلکه به خانه پدرم و به قبیله من بروی، و زنی برای پسرم بگیری.»

۳۷ و به آقای خود گفتم: شاید آن زن همراه من نیاید؟

او به من گفت: یهوه که به حضور او سالک بود هام، فرشته خود را با تو خواهد فرستاد، و سفر تو را خیریت اثر خواهد گردانید، تا زنی برای پسرم از قبیلهام و از خانه پدرم بگیری.

۴۱ آنگاه از قسم من بری خواهی گشت، چون به نزد قبیلهام رفتی، هر گاه زنی به تو نداند، از سوگند من بری خواهی بود.»

۴۲ پس امروز به سر چشمه رسیدم و گفتم: ای یهوه، خدای آقای ابراهیم، اگر حال، سفر مرا که به آن آمده‌ام، کامیاب خواهی کرد.

۴۳ ایک من به سر این چشمه آب ایستادم. پس چنین بشود که آن دختری که برای کشیدن آب بیرون آید، و به وی گویم: مرا از سبوی خود جرعهای آب بنوشان،

و به من گوید: بیاشام، و برای شتران نیز آب میکشم، او همان زن باشد که خداوند، نصیب آقا زاده من کرده است.

۴۴ و من هنوز از گفتن این، در دل خود فارغ نشده بودم، که ناگاه، رفته با سبوی برکتف خود بیرون آمد، و به چشمه پایین رفت، تا آب بکشد. و به وی گفتم: جرعهای آب به من بنوشان.»

۴۵ پس سبوی خود را بر دوشی از کتف خود فرو آورده، گفت: بیاشام، و شتران را نیز آب میدهم. پس نوشیدم و شتران را نیز آب داد.

۴۶ و او از او رسیده، گفتم: تو دختر کیستی؟ گفت: دختری تویی بن ناحور که مملکه، او را برای او زاید. پس حلقه را در بینی او، و ایرنجینهارا بردستهایش گذاشتم.

۴۷ آنگاه سجده کرده، خداوند را پرستش نمودم. و یهوه، خدای آقای خود را بر ابراهیم را، متبارک خواندم، که مرا به راه راست هدایت فرمود، تا دختر برادر آقای خود را، برای پسرش بگیرم.

۴۸ اکنون اگر بخواید با آقایم احسان و صداقت کنید، پس مرا خبر دهید. و اگر نه مرا خبر دهید، تا بطرف راست یا چپ ره سپروم.

لابان و یوتیل در جواب گفتند: «ببین امر از خداوند صادر شده است، با تو نیک یابد نمی توانیم گفت.»

۴۹ ایک رفته حاضر است، او را برداشته، روانه شوتان ز پسر آقایت باشد، چنانکه خداوند گفته است.»

و واقع شد که چون خادم ابراهیم سخن ایشان را شنید، خداوند را به زمین سجده کرد.

۵۰ و خادم، آلات نقره و آلات طلا و خرتبار بیرون آورده، پیشکش رفته کرد، و برادر و مادر او را چیزهای نفیسه داد.

۵۱ و او رفقایش خوردند و آشامیدند و شب را بسر بردند. و با مردان برخاسته، گفت: «را به سوی آقایم روانه نمائید.»

برادر و مادر او گفتند: «ختر ما ماده روزی بماند و بعد از آن روانه شود.»

بدیشان گفت: «را معطل مسازید، خداوند سفر مرا کامیاب گردانیده است، پس مرا روانه نمائید تا بنزد آقای خود بروم.»

گفتند: «ختر را بخوانم و از زبانش پرسیم.»

پس رفته را خواندند و به وی گفتند: «این مرد خواهی رفت؟» گفت: «بروم.»

آنگاه خواهر خود رفته، و دایه‌اش را، با خادم ابراهیم و رفقایش روانه کردند.

۶۰ و رفته را بک داد و به وی گفتند: «و خواهر ما هستی، مادر هزار کور و هاباش، و ذریت تو، دروازه دشمنان خود را متصرف شوند.»

پس رفته با کنیزانش برخاسته، بر شتران سوار شدند، و از عقب آن مرد روانه گردیدند. و خادم، رفته را برداشته، برفت.

۶۲ و اسحاق از راه بئرخلی رئی میآمد، زیرا که او در ارض جنوب ساکن بود.

۶۳ و هنگام شام، اسحاق برای تفکر به صحرا بیرون رفت، و چون نظری بالا کرد، دید که شتران میآیند.

۶۴ و رفته چشمان خود را بلند کرده، اسحاق را دید، و از شتر خود فرود آمد،

زیرا که از خادم پرسید: «من برین کیست که در صحرا به استقبال مامیآید؟» خادم گفت: «قای من است.» پس برقع خود را گرفته، خود را پوشانید.

۶۵ و خادم، همه کارهایی را که کرده بود، به اسحاق بازگفت.

۶۷ و اسحاق، رفته را به خیمه مادر خود، ساره، آورد، و او را به زنی خود گرفته، دل در او بست. و اسحاق بعد از وفات مادر خود، تسلی پذیرفت.

رحلت ابراهیم

و ابراهیم، دیگر بار، زنی گرفت که قطوره نام داشت.

۲ و او و زمران و یقشان و مدان و مدیان و شباق و شوهارا برای او زایید.

۳ و یقشان، و شبا و ددان را آورد. و بنی ددان، اشوریم و لوطوشیم و لامیم بودند.

۴ و پسران مدیان، عیفا و عیفر و حنوک و ابیداع و الداعه بودند. جمله اینها، اولاد قطوره بودند.

۵ و ابراهیم تمام مایملک خود را به اسحاق بخشید.

۶ اما به پسران کنیزی که ابراهیم داشت، ابراهیم عطایا داد، و ایشان را در حین حیات خود، از نزد پسر خویش اسحاق، به جانب مشرق، به زمین شرقی فرستاد.

۷ این است ایام سالهای عمر ابراهیم، که زندگانی نمود: صد و هفتاد و پنج سال.

۸ و ابراهیم جان بداد، و در کال شیخوخیت، پیر و سیر شده، بمرد. و به قوم خود ملحق شد.

۹ و پسرانش، اسحاق و اسماعیل، او را در مغاره مکفیله، در صحرای عفرون بن صوحارحتی، در مقابل ممری دفن کردند.

۱۰ آن صحرائی که ابراهیم، از بنی حث، خریده بود. در آنجا ابراهیم و زوجه اش ساره مدفون شدند.

۱۱ و واقع شد بعد از وفات ابراهیم، که خدا پسر اسحاق را برکت داد، و اسحاق نزد بئرخلی رئی ساکن بود.

پسران اسماعیل

این است پیدایش اسماعیل بن ابراهیم، که هاجر مصری، کنیز ساره، برای ابراهیم زایید.

۱۳ و این است نامهای پسران اسماعیل، موافق اسمهای ایشان به حسب پیدایش ایشان. نخست زاده اسماعیل، نیاپوت، و قیدار و ادبیل و مسمام.

۱۴ و مشماع و دومه و مسا

و حدار و تیما و بطور و نافیش و قدمه.

۱۶ اینانند پسران اسماعیل، و این است نامهای ایشان در بلدان و حله های ایشان، دوازده امیر، حسب قبایل ایشان.

۱۷ و مدت زندگانی اسماعیل، صد و سی و هفت سال بود، که جان را سپرده، بمرد. و به قوم خود ملحق گشت.

۱۸ و ایشان از حوله تا شور، که مقابل مصر، به سمت آشور واقع است، ساکن بودند. و نصیب او در مقابل همه برادران و افتاد.

پسران اسحاق

و این است پیدایش اسحاق بن ابراهیم. ابراهیم، اسحاق را آورد.

۲۰ و چون اسحاق چهل ساله شد، رفته دختر توییل ارامی و خواهر لابان ارامی را، از فدان ارام به زنی گرفت.

۲۱ و اسحاق برای زوجه خود، چون که نازاد بود، نزد خداوند دعا کرد. و خداوند او را مستجاب فرمود. و زوجه اش رفته حامله شد.

۲۲ و دو طفل در رحم او منازعت میکردند. او گفت: «گر چنین باشد، من چرا چنین هستم؟» پس رفت تا از خداوند پرسد.

۲۳ خداوند به وی گفت: «وامت درین تو هستند، و دو قوم از رحم تو جدا شوند. و قومی بر قومی تسلط خواهد یافت، و بزرگ، کوچک را بتدگی خواهد نمود.»

و چون وقت وضع حملش رسید، اینک تو امان در رحم او بودند.

۲۵ و نخستین، سر خفام بیرون آمد، و تمامی بدنش مانند پوستین، پشمین بود. و او را عیسو نام نهادند.

۲۶ و بعد از آن، برادرش بیرون آمد، و پاشنه عیسو را به دست خود گرفته بود. و او را یعقوب نام نهادند. و در حین ولادت ایشان، اسحاق، شصت ساله بود.

۲۷ و آن دو پسر، نمود کردند، و عیسو صیادی ماهر، و مرد صحرائی بود. و اما یعقوب، مرد ساده دل و چادر نشین.

۲۸ و اسحاق، عیسو را دوست داشتی، زیرا که صید او را میخورد. اما رفته، یعقوب را محبت نمودی.

۲۹ روزی یعقوب، آش میپخت و عیسو و مانده، از صحرا آمد.

۳۰ و عیسو به یعقوب گفت: «زاین آش ادوم» عنی سرخ (مرابخوران، زیرا که و اما ندهام، «زاین سبب او را ادوم نامیدند.

۳۱ یعقوب گفت: «مرو نخست زادگی خود را به من بفروش.»

عیسو گفت: «بنک من به حالت موت رسیدهام، پس مرا از نخست زادگی چه فایده؟»

یعقوب گفت: «مرو وزیری من قسم بخور، پس برای او قسم خورد، و نخست زادگی خود را به یعقوب فروخت.

۳۴ و یعقوب نان و آش عدس را به عیسو داد، که خورد و نوشید و برخاسته، برفت. پس عیسو نخست زادگی خود را اخوار نمود.

اصحاق در جرار

- و خطی در آن زمین حادث شد، غیر آن خط اول، که در ایام ابراهیم بود. و اسحاق نزد ابی ملک، پادشاه فلسطینیان به جرار رفت.
- ۲ و خداوند بروی ظاهر شده، گفت: «مصرف فرود میا، بلکه به زمینی که به تو بگویم ساکن شو.
- ۳ در این زمین توقف نما، و با تو خواهم بود، و تو را برکت خواهم داد، زیرا که به تو و ذریه تو، تمام این زمین را میدهم، و سوگندی را که با پدرت ابراهیم خوردم، استوار خواهم داشت.
- ۴ و ذریه تو را مانند ستارگان آسمان کثیر گردانم، و تمام این زمین را به ذریه تو بخشم، و از ذریه تو جمیع امتهای جهان برکت خواهند یافت.
- ۵ زیرا که ابراهیم قول مرا شنید، و وصایا و اوامر و فریض و احکام مرا نگاه داشت.»
- پس اسحاق در جرار اقامت نمود.
- ۶ و مردمان آن مکان درباره زنش از او جویا شدند. گفت: «و خواهر من است، زیرا ترا سید که بگویدی.» و چه من است، «مباد اهل آنجا، او را به خاطر رفقه که نیکو منظر بود، بکشند.
- ۸ و چون در آنجا مدتی توقف نمود، چنان افتاد که ابی ملک، پادشاه فلسطینیان، از دریچه نظاره کرد، و دید که اینک اسحاق بازوجه خود رفقه، مزاح میکند.
- ۹ پس ابی ملک، اسحاق را خوانده، گفت: «مانا این زوجه توست! پس چرا گفتی که خواهر من است؟» اسحاق بدو گفت: «بیرا گفتم که مباد برای وی بمیرم.»
- ابی ملک گفت: «بن چه کار است که با ما کردی؟ نزدیک بود که یکی از قوم، بازوجهات هم خواب شود، و بر ما جرمی آورده باشی.»
- و ابی ملک تمامی قوم را قدغن فرموده، گفت: «سیکه متعرض این مرد و زوجه اش بشود، هر آینه خواهد مرد.»
- و اسحاق در آن زمین زراعت کرد، و در آن سال صد چندان پیدا نمود؛ و خداوند او را برکت داد.
- ۱۳ و آن مرد بزرگ شده، آن فان ترقی مینمود، تا بسیار بزرگ گردید.
- ۱۴ و او را گله گوسفندان و مواشی گاوان و غلامان کثیر بود، و فلسطینیان بر او حسد بردند.
- ۱۵ و همه چاههایی که نوکران پدرش در ایام پدرش ابراهیم، کنده بودند، فلسطینیان آنها را بستند، و از خاک پر کردند.
- ۱۶ و ابی ملک به اسحاق گفت: «ز نزد ما برو، زیرا که از ما بسیار بزرگتر شده ای.»
- پس اسحاق از آنجا برت، و در وادی جرار فرود آمده، در آنجا ساکن شد.
- ۱۸ و چاههای آب را، که در ایام پدرش ابراهیم کنده بودند، و فلسطینیان آنها را بعد از وفات ابراهیم بسته بودند، اسحاق از سر نو کند، و آنها را مسمی نموده نامهایی که پدرش آنها را نامیده بود.
- ۱۹ و نوکران اسحاق در آن وادی حفره زدند، و چاه آب زندهای در آنجا یافتند.
- ۲۰ و شبانان جرار، با شبانان اسحاق، منازعه کرده، گفتند: «بن اب از آن ماست!» پس آن چاه را عسق نامید، زیرا که با وی منازعه کردند.
- ۲۱ و چاهی دیگر کنندند، همچنان برای آن نیز جنگ کردند، و آن را سطنه نامید.
- ۲۲ و از آنجا کوچ کرده، چاهی دیگر کند، و برای آن جنگ نکردند، پس آن را رحو بوت نامید، گفت: «ه اکنون خداوند ما را وسعت داده است، و در زمین، بارور خواهد شد.»
- پس از آنجا به بئر شمع آمد.
- ۲۴ در همان شب، خداوند بروی ظاهر شده، گفت: «ن خدای پدرت، ابراهیم، هستم. ترسان مباش زیرا که من با تو هستم، و تو را برکت میدهم، و ذریه تو را بخاطر بنده خود، ابراهیم، فراوان خواهم ساخت.»
- و مذبحی در آنجا بنا نهاد و نام بیوه را خواند، و خیمه خود را بر پانمود، و نوکران اسحاق، چاهی در آنجا کنندند.
- ۲۶ و ابی ملک، به اتفاق یکی از اصحاب خود، احزات نام، و فیکول، که سپهسالار او بود، از جراره نزد او آمدند.
- ۲۷ و اسحاق بدیشان گفت: «را نزد من آمدید، با آنکه ما بن عداوت نمودید، و مرا از نزد خود راندید؟»
- گفتند: «ه تحقیق فهمیدهایم که خداوند با تو ست. پس گفتم سوگندی در میان ما و تو باشد، و عهدی با تو بنندیم.
- ۲۹ تا ما بادی نکنی چنانکه به تو ضرری نرسانیم، بلکه غیر از نیکی به تو نکریم، و تو را به سلامتی روانه نمودیم، و اکنون مبارک خداوند هستی.»
- آنگاه برای ایشان ضیافتی بر پانمود، و خوردند و آشامیدند.
- ۳۱ با مداد آن برخاسته، با یکدیگر قسم خوردند، و اسحاق ایشان را وداع نمود. پس، از نزد وی به سلامتی رفتند.
- ۳۲ و در آن روز چنان افتاد که نوکران اسحاق آمده، او را از آن چاهی که میکنند خبر داده، گفتند: «ب یاقیم!»
- پس آن را شبعه نامید. از این سبب آن شهر، تا امروز بئر شمع نام دارد.
- ۳۴ و چون عیسو چهل ساله بود، به دویه، دختر بیری حتی، و بسمه، دختر ایلول حتی را به زنی گرفت.
- ۳۵ و ایشان باعث تلخی جان اسحاق و رفقه شدند.

برکت اسحاق

و چون اسحاق پیر شد، و چشمش از دیدن تاریک شده بود، پسر بزرگ خود عیسو را طلبیده، به وی گفت: «ی پسر من! گفت: «بیک،»

گفت: «بیک پیر شده ام و وقت اجل خود را نمی دانم.

۳ پس اکنون، سلاح خود یعنی ترکش و کمان خویش را گرفته، به صحرا برو، و نجحیری برای من بگیر، و خورشی برای من چنانکه دوست میدارم ساخته، نزد من حاضر کن، تا بخورم و جانم قبل از مردنم تو را برکت دهد.»
و چون اسحاق به پسر خود عیسو سخن میگفت، رفته بشنید، و عیسو به صحرا رفت تا نجحیری صید کرده، بیاورد.
۶ آنگاه رفته پسر خود، یعقوب را خوانده، گفت: «نیک پدرت را شنیدم که برادرت عیسو را خطاب کرده، میگفت: برای من شکاری آورده، خورشی بساز تا آن را بخورم، و قبل از مردنم تو را در حضور خداوند برکت دهم.»

۸ پسای پسر من، الان سخن مرا بشنود آنچه من به تو امر میکنم.

۹ بسوی گله بشتاب، و دویز گله خوب از یزها، نزد من بیاور، تا از آنها غذایی برای پدرت بطوری که دوست میدارد، بسازم.
۱۰ و آن را نزد پدرت ببر تا بخورد، و تو را قبل از وفاتش برکت دهد.»

یعقوب به مادر خود، رفته، گفت: «نیک برادرم عیسو، مردی مویدار است و من مردی بیوی هستم؛

شاید که پدرم مرا لمس نماید، و در نظرش مثل مسخرهای بشوم، و لعنت به عوض برکت بر خود آورم.»

مادرش به وی گفت: «ای پسر من، لعنت تو بر من باد! فقط سخن مرا بشنو و رفته، آن را برای من بگیر.»

پس رفت و گرفته، نزد مادر خود آورد. و مادرش خورشی ساخت بطوری که پدرش دوست میداشت.

۱۵ و رفته، جامه فاخر پسر بزرگ خود عیسو را، که نزد او در خانه بود گرفته، به پسر کهتر خود، یعقوب پوشانید، و پوست بزغاله‌ها را، بردستها و زمه گردن او بست.

۱۷ و خورش و نانی که ساخته بود، به دست پسر خود یعقوب سپرد.

پس نزد پدر خود آمده، گفت: «ای پدر من!» گفت: «نیک، تو کیستی ای پسر من؟»

یعقوب به پدر خود گفت: «نخست زاده تو عیسو هستم. آنچه به من فرمودی کردم، الان برخیز، بنشین و از شکار من بخور، تا جانم مرا برکت دهد.»

اسحاق به پسر خود گفت: «ای پسر من! چگونه بدین زودی یافتی؟» گفت: «هوه خدای توبه من رسانید.»

اسحاق به یعقوب گفت: «ای پسر من، نزدیک بیاتان را لمس کنم، که آیا تو پسر من عیسو هستی یا نه.»

پس یعقوب نزد پدر خود اسحاق آمد، و او را لمس کرده، گفت: «وا، آواز یعقوب است، لیکن دستها، دستهای عیسو است.»

و او را شناخت، زیرا که دستهایش مثل دستهای برادرش عیسو، موی دار بود، پس او را برکت داد.

۲۴ و گفت: «یا تو همان پسر من، عیسو هستی؟» گفت: «ن هستم.»

پس گفت: «نزدیک بیا و تا از شکار پسر خود بخورم و جانم تو را برکت دهد.» پس زدوی آورد و بخورد و شراب برایش آورد و نوشید.

۲۶ و پدرش، اسحاق به وی گفت: «ای پسر من، نزدیک بیا و مرا ببوس.»

پس نزدیک آمده، او را بوسید و رایحه لباس او را بوید، او را برکت داد و گفت: «مانند رایحه پسر من، مانند رایحه صحرائی است که خداوند آن را برکت داده باشد.»

۲۸ پس خدا تو را از ششم آسمان و از فریبی زمین، و از فراوانی غله و شیر و عطا فرماید.

۲۹ قهوتها و نودنگی نمائند و طولایف تو را تعظیم کنند، برادران خود سرور شوی، و پسران مادرت تو را تعظیم نمایند. ملعون باد هر که تو را لعنت کند، و هر که تو را مبارک خواند، مبارک باد.»

و واقع شد چون اسحاق، از برکت دادن به یعقوب فانغ شد، به مجرد بیرون رفتن یعقوب از حضور پدر خود اسحاق، که برادرش عیسو از شکار باز آمده.

۳۱ و او نیز خورشی ساخت، و نزد پدر خود آورد، به پدر خود گفت: «در من برخیز و از شکار پسر خود بخور، تا جانم مرا برکت دهد.»

پدرش اسحاق به وی گفت: «و کیستی؟» گفت: «ن پسر نخستین تو، عیسو هستم.»

آنگاه لرزهای شدیدی بر اسحاق مستولی شده، گفت: «س آن که بود که نجحیری صید کرده، بر ایم آورد، و قبل از آمدن تو از همه خوردم و او را برکت دادم، و فی الواقع او مبارک خواهد بود؟»

عیسو چون سخنان پدر خود را شنید، نعرهای عظیم و بینهایت تلخ بر آورده، به پدر خود گفت: «ای پدرم، به من، به من نیز برکت بده!»

گفت: «رادرت به حیله آمد، و برکت تو را گرفت.»

گفت: «ام او را یعقوب بخونی نهد، زیرا که دوم تبه مرا از یاد آورد. اول نخست زادگی مرا گرفت، و اکنون برکت مرا گرفته است.» پس گفت: «بایرای من نیز برکتی نگاه نداشته؟»

اسحاق در جواب عیسو گفت: «نیک او را بر تو سرور ساختم، و همه برادرانش را غلامان او گردانیدم، و غله و شیر و رازق او دادم. پس الانای پسر من، برای توجه کنم؟»

عیسو به پدر خود گفت: «ای پدر من، آیا همین یک برکت راداشتی؟ به من، به من نیز ای پدرم برکت بده!» و عیسو به آواز بلند بگریست.

۳۹ پدرش اسحاق در جواب او گفت: «نیک مسکن تو (و از فریبی زمین، و از ششم آسمان از بالا خواهد بود.

۴۰ و به شمشیرت خواهی زیست، و برادر خود را بندگان خواهی کرد، و واقع خواهد شد که چون سربازدی، پیوغ او را از گردن خود خواهی انداخت.»
فرار یعقوب از عیسو

و عیسو بسبب آن برکتی که پدرش به یعقوب داده بود، و بر او بغض ورزید، و عیسو در دل خود گفت: «بام نوحه گری برای پدرم نزدیک است، آنگاه برادر خود یعقوب را خواهم کشت.»

ورفته، از سخنان پسر بزرگ خود، عیسو آگاهی یافت. پس فرستاده، پسر کوچک خود، یعقوب را خوانده، بدو گفت: «یک برادر تری عیسو در باره تو خود را تسلی میدهد به اینکه تو را بکشد.

۴۳ پس الانای پسر من سخن مرا بشنو و برخاسته، نزد برادرم، لا بان، به حران فرار کن.

۴۴ و چند روز نزد وی بمان، تا خشم برادرت برگردد.

۴۵ تا غضب برادرت از تو برگردد، و آنچه بدو کردی، فراموش کند. آنگاه میفرستم و تو را از آنجا میآرم. چرا باید از شماره دور یک روز محروم شوم؟»

ورفته به اسحاق گفت: «سبب دختران حت از جان خود بیزار شد هام. اگر یعقوب زنی از دختران حت، مثل اینانی که دختران این زمینند بگیرد، مرا از حیات چه فایده خواهد بود.»

و اسحاق، یعقوب را خوانده، او را برکت داد و او را امر فرموده، گفت: «نی از دختران کنعان مگیر.

۲ برخاسته، به فدان ابرام، به خانه پدر مادرت، به یوئیل، برو و از آنجانی از دختران لا بان، برادر مادرت، برای خود بگیر.

۳ و خدای قادر مطلق تو را برکت دهد، و تو را بار و روو کثیر سازد، تا از تو امتهای بسیار بوجود آید.

۴ و برکت ابرام را به تو دهد، به تو بوه ذریت تو باتو، تا وارث زمین غربت خود شوی، که خدا آن را به ابرام بخشیده.»

پس اسحاق، یعقوب را روانه نمود و به فدان ارام، نزد لا بان بن یوئیل اراهی، برادر رفته، مادر یعقوب و عیسو، رفت.

۶ و اما عیسو چون دید که اسحاق یعقوب را برکت داده، و او را به فدان ارام روانه نمود، تا از آنجانی برای خود بگیرد، و در حین برکت دادن به وی امر کرده، گفته بود که «نی از دختران کنعان مگیر.»

و اینکه یعقوب، پدر و مادر خود را اطاعت نموده، به فدان ارام رفت.

۸ و چون عیسو دید که دختران کنعان در نظر پدرش، اسحاق، بدند،

پس عیسو نزد اسماعیل رفت، و محلت، دختر اسماعیل بن ابراهیم را که خواهر نیاوت بود، علاوه بر زنانی که داشت، به زنی گرفت.

و اما یعقوب، از پرتشع روانه شده، بسوی حران رفت.

۱۱ و به موضعی نزول کرده، در آنجا شب را بسر برد، زیرا که آفتاب غروب کرده بود و یکی از سنگهای آنجا را گرفته، زیر سر خود نهاد و در همان جا بخسبید.

۱۲ و خوابی دید که ناگاه نزدانی بر زمین برایشاده، که سرش به آسمان میرسد، و اینک فرشتگان خدا، بر آن صعود و نزول میکنند.

۱۳ در حال، خداوند بر سر آن ایستاده، میگوید: «ن هستم پیوه، خدای پدرت ابراهیم، و خدای اسحاق. این زمینی را که تو بر آن خفته‌ای به تو بوه ذریت تو میبخشم.»

۱۴ و ذریت تو مانند غبار زمین خواهند شد، و به مغرب و مشرق و شمال و جنوب منتشر خواهی شد، و از تو و از نسل تو جمیع قبایل زمین برکت خواهند یافت.

۱۵ و اینک من با تو هستم، و تو در هر جایی که روی، محافظت فرمایم تا تو را بدین زمین باز آورم، زیرا که آنچه به تو گفته‌ام، بجایان آورم، و تو را هان خواهم کرد.» پس یعقوب از خواب بیدار شد و گفت: «لبته پیوه در این مکان است و من ندانستم.»

پس ترسان شده، گفت: «بن چه مکان ترسناکی است! این نیست جز خانه خدا و این است دروازه آسمان.»

بامدادان یعقوب برخاست و آن سنگی را که زیر سر خود نهاده بود، گرفت، و چون ستونی بریاداشت، و روغن بر سرش ریخت.

۱۹ و آن موضع را بیت تیل نامید، لکن نام آن شهر اولو لوز بود.

۲۰ و یعقوب نذر کرده، گفت: «گر خدا با من باشد، و مرا در این راه که میروم محافظت کند، و مرا نان دهد تا بخورم، و ورخت تاپوشم،

تابه خانه پدر خود به سلامتی برگردم، هر آینه پیوه، خدای من خواهد بود.

۲۲ و این سنگی را که چون ستون بر پا کردم، بیت الله شود، و آنچه به من بدی، دهیک آن را به تو خواهم داد.»

لا بان، یعقوب و زنانش

پس یعقوب روانه شد و به زمین بنی المشرق آمد.

۲ و دید که اینک در صحرا، چاهی است، و بر کنار هاش سه گله گوسفند خوابیده، چونکه از آن چاه گلها را آب میدادند، و سنگی بزرگ بر دهنه چاه بود.

۳ و چون همه گلها جمع شدند، سنگ را از دهنه چاه غلطانیده، گله را سیراب کردند. پس سنگ را بجای خود، بر سر چاه گذاشتند.

۴ یعقوب بدیشان گفت: «ی برادرانم از کجا هستید؟» گفتند: «از حرانیم.»

بدیشان گفت: «با بن ناحور را میشناسید؟» گفتند: «بشناسیم.»

بدیشان گفت: «سلامت است؟» گفتند: «سلامت، و اینک دخترش، را حیل، با گله آمده.»

گفت: «نوز روز بلند است و وقت جمع کردن مواشی نیست، گله را آب دهید و رفته، بچرانید.»

گفتند: «می توانیم، تا همه گله ها جمع شوند، و سنگ را از سر چاه بغلطانند، آنگاه گله را آب میدهم.»

و هنوز با ایشان در گفتگویی بود که را حیل، با گله پدر خود رسید. زیرا که آنها را چوبانی میکرد.

۱۰ اما چون یعقوب را حیل، دختر خالوی خود، لا بان، و گله خالوی خویش، لا بان را دید، یعقوب نزدیک شده، سنگ را از سر چاه غلطانید، و گله خالوی خویش، لا بان را سیراب کرد.

۱۱ و یعقوب، را حیل را بوسید، و به او از بلند گریست.

- ۱۲ یعقوب، راحیل را خبر داد که او را در پدرش، و پسر رفته است. پس دوان دوان رفته، پدر خود را خبر داد.
- ۱۳ واقع شد که چون لا بان، خبر خواهر زاده خود، یعقوب را شنید، به استقبال وی شتافت، و او را در بغل گرفته، بوسید و خانه خود آورد، و او را بان را از همه این امورا گلهانید.
- لا بان وی را گفت: «بی الحقیقه تو استخوان و گوشت من هستی»، و نزد وی مدت یک ماه توقف نمود.
- ۱۵ پس لا بان، به یعقوب گفت: «یا چون برادر من هستی، مرا بایدهفت خدمت کنی؟ به من بگو که اجرت تو چه خواهد بود؟»
- ولا بان را دود ختر بود، که نام بزرگتر، لیه واسم کوچکتر، راحیل بود.
- ۱۷ و چشمان لیه ضعیف بود، و امارا راحیل، خوب صورت و خوش منظر بود.
- ۱۸ و یعقوب عاشق راحیل بود و گفت: «رای دختر کوچکت راحیل، هفت سال تو را خدمت میکنم»،
- لا بان گفت: «و رایه تو بدیم، بهتر است از آنکه به دیگری بدیم. نزد من بمان.»
- پس یعقوب برای راحیل هفت سال خدمت کرد. و بسبب محبتی که به وی داشت، در نظرش روزی چند نمود.
- ۲۱ و یعقوب به لا بان گفت: «و جهام رایه من بسیار، که روزها می سپری شد، تا به وی درآیم.»
- پس لا بان، همه مردمان آنجا را دعوت کرده، ضیافتی برپا نمود.
- ۲۳ واقع شد که هنگام شام، دختر خود، لیه را بر داشته، او را نزد وی آورد، و او به وی درآمد.
- ۲۴ و لا بان کنیز خود زلفه را، به دختر خود لیه، به کنیزی داد.
- ۲۵ صحبگان دید، که اینک لیه است! پس لا بان گفت: «بن چیست که به من کردی؟ مگر برای راحیل نزد تو خدمت نکردم؟ چرا مرفری دادی؟»
- لا بان گفت: «و لایت ما چنین نمی کنند که کوچکت را قبل از بزرگتر بدهند.
- ۲۷ هفته این را تمام کن و او را نیز به تو میدهم، برای هفت سال دیگر که خدمت میکنی.»
- پس یعقوب چنین کرد، و هفته او را تمام کرد، و دختر خود، راحیل را به زنی بدو داد.
- ۲۹ و لا بان، کنیز خود، بلهه را به دختر خود، راحیل به کنیزی داد.
- ۳۰ و به راحیل نیز درآمد و او را زلیه بیشتر دوست داشتی، و هفت سال دیگر خدمت وی کرد.
- پسران یعقوب
- و چون خداوند دید که لیه مکروه است، رحم او را گشود. ولی راحیل، نازا ماند.
- ۳۲ و لیه حامله شده، پسری زاد او را و بین نام نهاد، زیرا گفت: «داوند مصیبت مرادیده است. الان شوهرم مرادوست خواهد داشت.»
- و بار دیگر حامله شده، پسری زاید و گفت: «و نکه خداوند شنید که من مکروه هستم، این را نیز به من بخشید.» پس او را شمعون نامید.
- ۳۴ و بار آستان شده، پسری زاید و گفت: «کنون این مرتبه شوهرم با من خواهد پیوست، زیرا که برایش سه پسر زایدیم.» از این سبب او را لوی نام نهاد.
- ۳۵ و بار دیگر حامله شده، پسری زاید و گفت: «بن مرتبه خداوند را احمد میگویم.» پس او را یهودا نامید. آنگاه از زایدان باز ایستاد.
- وامارا راحیل، چون دید که برای
- یعقوب، اولادی زاید، راحیل بر خواهر خود حسد برد. و به یعقوب گفت: «سران به من بده و الا میمیرم.»
- آنگاه غضب یعقوب بر راحیل افروخته شد و گفت: «گرم بجای خدا هستم که بار رحم را از تو باز داشته است؟»
- گفت: «بیک کنیز من، بلهه! بدو را تا بر زانو میزاید، و من نیز از او اولاد بیام.»
- پس کنیز خود، بلهه را به یعقوب به زنی داد. و او به وی درآمد.
- ۵ و بلهه آستان شده، پسری برای یعقوب زاید.
- ۶ و راحیل گفت: «درا داد اوری کرده است، و آواز مرا نیز شنیده، و پسری به من عطا فرموده است.» پس او را دان نام نهاد.
- ۷ و بلهه، کنیز راحیل، باز حامله شده، پسر دومین برای یعقوب زاید.
- ۸ و راحیل گفت: «ه کشتیهای خدا با خواهر خود کشتی گرفتم و غالب آمدم.» و او را فتالی نام نهاد.
- ۹ و اماله چون دید که از زایدان باز مانده بود، کنیز خود زلفه را بر داشته، او را به یعقوب به زنی داد.
- ۱۰ و زلفه، کنیز لیه، برای یعقوب پسری زاید.
- ۱۱ و لیه گفت: «ه سعادت!» پس او را جاد نامید.
- ۱۲ و زلفه، کنیز لیه، پسر دومین برای یعقوب زاید.
- ۱۳ و لیه گفت: «ه خوشحالی من! زیرا که دختران، مرا خوشحال خواهند خواند.» و او را شیر نام نهاد.
- ۱۴ و در ایام درو گندم، و روین رفت و مهر گاهها در صحرا یافت و آنها را نزد مادر خود لیه، آورد. پس راحیل به لیه گفت: «ز مهر گاههای پسر خود به من بده.»
- وی را گفت: «با کم است که شوهر مرا گرفتی و مهر گاه پسر مرا نیز می خواهی بگیری؟» راحیل گفت: «مشب به عوض مهر گاه پست، با تو بخوابد.»
- و وقت عصر، چون یعقوب از صحرا می آمد، لیه به استقبال وی بیرون شده، گفت: «ه من درآ، زیرا که تو را به مهر گاه پسر خود اجیر کردم.» پس آتش باوی هم خواب شد.
- ۱۷ و خدا، لیه را مستجاب فرمود که آستان شده، پسر پنجمین برای یعقوب زاید.
- ۱۸ و لیه گفت: «دا اجرت به من داده است، زیرا کنیز خود را به شوهر خود دادم.» و او را یسا کار نام نهاد.

۱۹ و بار دیگر بیه حمله شده، پسر ششمین برای یعقوب زاید.
 ۲۰ ولیه گفت: «داعطای نیکوبه من داده است. اکنون شوهرم با من زیست خواهد کرد، زیرا که شش پسر برای او زایدیم.» پس او را زبولون نامید.
 ۲۱ و بعد از آن دختری زاید، و او را دینه نام نهاد.

۲۲ پس خدا را رحیل را بیاد آورد، و دعای او را اجابت فرموده، خدا رحم او را گشود.

۲۳ و آبستن شده، پسر یزاد و گفت: «دانتگ مرا بر داشته است.»

و او را یوسف نامیده، گفت: «داوند پسر دیگری برای من مزید خواهد کرد.»

از دیاد گله های یعقوب

و واقع شد که چون رحیل، یوسف را زاید، یعقوب به لا بان گفت: «رامر خص کن، تا به مکان و وطن خویش بروم.

۲۶ زنان و فرزندان مرا که برای ایشان، تو را خدمت کرده ام به من وا گذار، تا بروم زیرا خدمتی که به تو کردم، تو میدانی.»

لا بان وی را گفت: «اش که منظور نظرتو باشم، زیرا اتفاقاً ایافتام که بخاطر تو، خداوند مرا برکت داده است.»

و گفت: «جرت خود را بر من معین کن تا آن را به تو دهم.»

وی را گفت: «دمتی که به تو کرده ام، خود میدانی، و مواشی ات چگونه نزد من بود.

۳۰ زیرا قبلی از آمدن من، مال تو قلیل بود، و به نهایت زیاد شد، و بعد از آمدن من، خداوند تو را برکت داده است. و اکنون من نیز تدارک خانه خود را کی بگیرم؟»

گفت: «تو سراچه بدهم؟» یعقوب گفت: «یزی به من مده، اگر این کار را برای من بکنی، با دیگر شیانی و پاسبانی گله تو را خواهم نمود.

۳۲ امر و زدر تمامی گله تو گردش میکنم، و هر میش پیسه و اباقی و هر میش سیاه را از میان گوسفندان، و ابلقها و پیسهها را از زها، جدایی سازم، و آن، اجرت من خواهد بود.

۳۳ و در آینده عدالت من، بر من شهادت خواهد داد، وقتی که بیانی تا اجرت مرا پیش خود بینی، آنچه از زها، پیسه و اباقی، و آنچه از گوسفندان، سیاه نباشد، نزد من به دزدی شمرده شود.»

لا بان گفت: «بیک موافق سخن تو باشم.»

و در همان روز، بزهای تریه مخطوط اباقی، و همه ماده بزهای پیسه و اباقی، یعنی هر چه سفیدی در آن بود، و همه گوسفندان سیاه را جدا کرده، به دست پسران خود سپرد.

۳۶ و در میان خود و یعقوب، سه روز راه، مسافت گذارد. و یعقوب باقی گله لا بان را شبانی کرد.

و یعقوب چوپان تروتازه از درخت کبوده و بادام و چنار برای خود گرفت، و خطهای سفید در آنها کشید، و سفیدی را که در چوپان بود، ظاهر کرد.

۳۸ و وقتی که گلهها، برای آب خوردن میآمدند، آن چوپان را که خراشیده بود، در حوضها و آبجورها پیش گلهها مینهاد، تا چون برای نوشیدن بیایند، حمل بگیرند.

۳۹ پس گلهها پیش چوپانها آور میشدند، و بزهای مخطوط و پیسه و اباقی میزایدند.

۴۰ و یعقوب و بزهارا جدا کرد، و روی گلهها را بسوی هر مخطوط و سیاه در گله لا بان واداشت، و گلههای خود را جدا کرد و با گله لا بان نگاهداشت.

۴۱ و هر گاه حیوانات تو نمند حمل میکردند، یعقوب چوپانها را پیش آنها در آبجورها مینهاد، تا در میان چوپانها حمل گیرند.

۴۲ و هر گاه حیوانات ضعیف بودند، آنها را نمی گذاشت، پس ضعیفها از آن لا بان، و تو نمندها از آن یعقوب شدند.

۴۳ و آن مرد بسیار تری نمود، و گلههای بسیار و کنیزان و غلامان و شتران و حماران بهم رسانید.

فرار یعقوب از لا بان

و سخنان پسران لا بان را شنید که می گفتند: «عقوب همه ما را بملک پدر ما گرفته است، و از اموال پدر ما تمام این بزرگی را بهم رسانیده.»

و یعقوب روی لا بان را دید که اینک مثل سابق با او نبود.

۳ و خداوند به یعقوب گفت: «ه زمین پدرانت و به مولد خویش مراجعت کن و من با تو خواهم بود.»

پس یعقوب فرستاده، را رحیل ولیه را به صحرا نزد گله خود طلب نمود.

۵ و بدیشان گفت: «وی پدر شما را می بینم که مثل سابق با من نیست، لیکن خدای پدرم با من بوده است.»

۶ و شما میدانید که به تمام قوت خود پدر شما را خدمت کرده ام.

۷ و پدر شما را فریب داده، ده مرتبه اجرت مرا تبدیل نمود ولی خدا او را نگاهداشت که ضرری به من رساند.

۸ هر گاه میگفت اجرت تو پیسهها باشد، تمام گلهها پیسه میآوردند، و هر گاه گفتی اجرت تو مخطوط باشد، همه گلهها مخطوط میزایدند.

۹ پس خدا اموال پدر شما را گرفته، به من داده است.»

و واقع شده هنگامی که گلهها حمل میکردند که در خوانی چشم خود را باز کرده، دیدم اینک قوچهایی که با منیجمع میشدند، مخطوط و پیسه و اباقی بودند.

۱۱ و فرشته خدا در خواب به من گفت: «ی یعقوب! گتم:» بیک.»

گفت: «کنون چشمان خود را باز کن و بنگر که همه قوچهایی که با منیجمع میشوند، مخطوط و پیسه و اباقی هستند زیرا که آنچه لا بان به تو کرده است، دیدهام.

۱۳ من هستم خدای بیت ثیل، جایی که هستون را مسح کردی و با من نذر نمودی. الا ان برخاسته، از این زمین روانه شده، به زمین مولد خویش مراجعت

نما.»

را حیل و لیه در جواب وی گفتند: «با در خانه پدر ما، برای ما بهره‌یامیرانی باقیست؟ مگر نزد او چون بیگانگان محسوب نیستیم، زیرا که ما را فروخته است و نقد ما را تمام خورده.

۱۶ زیرا تمام دولتی را که خدا از پدر ما گرفته است، از آن ما و فرزندان ما است، پس اکنون آنچه خدا به تو گفته است، بجا آور.»

آنگاه یعقوب برخاسته، فرزندان و زنان خود را بر شتران سوار کرد،

و تمام مواشی و اموال خود را که اندوخته بود، یعنی مواشی حاصله خود را که در فدان ارام حاصل ساخته بود، برداشت تا نزد پدر خود اسحاق به زمین کنعان برود.

۱۹ و اما لابان برای ششم بریدن گله خود رفته بود و روحیل، پتهای پدر خود را زدید.

۲۰ و یعقوب لابان را می‌رافیب داد، چونکه او را از فرار کردن خود آگاه نساخت.

۲۱ پس با آنچه داشت، بگریخت و برخاسته، از نهر عبور کرد و متوجه جبل جلعاد شد.

در روز سوم، لابان را خبر دادند که یعقوب فرار کرده است.

۲۳ پس برادران خوش را با خود برداشته، هفت روز راه در عقب او شتافت، تا در جبل جلعاد بد پیوست.

۲۴ شبانگاه، خداد در خواب بر لابان ارامی ظاهر شده، به وی گفت: «احذر باش که به یعقوب نیک یابد نگوئی.»

پس لابان به یعقوب در رسید و یعقوب خیمه خود را در جبل زده بود، و لابان با برادران خود نیز در جبل جلعاد فرود آمدند.

۲۶ و لابان به یعقوب گفت: «هه کردی که مرا فریب دادی و دخترانم را مثل اسیران، شمشیر بر داشته، رفتی؟

چرا مخفی فرار کرده، مرا فریب دادی و مرا آگاه نساختی تا تو را با شادی و نعمات و دف و بر بطنم شایع تمام؟

و مرا انگداشتی که پسران و دختران خود بیوسم، الحال ابلهانه حرکتی نمودی.

۲۹ در قوت دست من است که به شما ذیت رسام. لیکن خدای پدر شما دوش به من خطاب کرده، گفت: «احذر باش که به یعقوب نیک یابد نگوئی.»

والان چونکه به خانه پدر خود رغبتی تمام داشتی البته رفتی بودی و لکن خدایان مرا چاره زدیدی؟»

یعقوب در جواب لابان گفت: «باین بود که ترسیدم و گفتم شاید دختران خود را از من به زور بگیری،

و اما نزد هر که خدایان را بیانی، او زنده نماند. در حضور برادران ما، آنچه از اموال تو نزد ما باشد، مشخص کن و برای خود بگیر.» زیرا یعقوب ندانست که در احیل آنها را زدیده است.

پس لابان به خیمه یعقوب و به خیمه لیه و به خیمه دو کنیز رفت و نیافت، و از خیمه لیه بیرون آمده، به خیمه را حیل درآمد.

۳۴ اما را حیل بهار گرفته، زیر جهاز شتر نهاد و بر آن بنشست و لابان تمام خیمه را جست و جو کرده، چیزی نیافت.

۳۵ او به پدر خود گفت: «نظرا قایم به نیاید که در حضورت نمی‌توانم برخاست، زیرا که عادت زنان بر من است.» پس تجسس نمود، به بهار نیافت.

۳۶ آنگاه یعقوب خشمگین شده، با لابان مناظرت کرد. و یعقوب در جواب لابان گفت: «قصیر و خطای من چیست که بدین گری مرا تعاقب نمودی؟»

الان که تمامی اموال مرا رفتیش کردی، از همه اسباب خانه خود چه باقیهای، اینجا نزد برادران من و برادران خود بگذار تا در میان من و تو انصاف دهند. ۳۸ در این بیست سال که من با تو بودم، میشا و بزهایت حمل نینداختند و قوچه‌های گله تو را نخوردند.

دریده شده‌های را پیش تو تیار بودم، به خود تا توان آن‌را آمدید و آن‌را از دست من میخواستی، خواه ز زده شده در روز و خواه دزدیده شده در شب.

۴۰ چنین بودم که گر مادر روز و سر مادر شب، مرا تلف میکرد، و خواب از چشمانم میگریخت.

۴۱ بدینطور بیست سال در خانه ات بودم، چهارده سال برای دودخترت خدمت تو کردم، و شش سال برای گله‌ات، و اجرت مراد به تغییر دادی.

۴۲ و اگر خدای پدرم، خدای ابراهیم، و هیبت اسحاق با من نبود، اکنون نیز مرا تهیدست روانه مینمودی. خدا مصیبت مرا و مشقت دستهای مرا دید و دوش، تو را تو بیخ نمود.»

لابان در جواب یعقوب گفت: «بین دختران، دختران منند و این پسران، پسران من و این گله، گله من و آنچه میبینی از آن من است. پس ایوم، به دختران خودم و به پسرانی که زاید هاند چه توأم کرد؟

اکنون بیاتام و تو عهد ببندم که در میان من و تو شهادتی باشد.»

پس یعقوب سنگی گرفته، آن‌را استونی پر نام نمود.

۴۶ و یعقوب برادران خود را گفت: «نکها جمع کنید.» پس سنگها جمع کرده، تو دهای ساختند و در آنجا بر توده غذا خوردند.

۴۷ و لابان آن‌را «جرسهدوتا» نامید ولی یعقوب آن‌را جلعید خواند.

۴۸ و لابان گفت: «مرا و این تود در میان من و تو شهادتی است.» از این سبب آن‌را «لعید» نامید.

۴۹ و مصغه نیز، زیرا گفت: «داوند در میان من و تو دیده بانی کند وقتی که از یکدیگر غایب شویم.

۵۰ اگر دختران مرا آزار کنی، و سوای دختران من، زنان دیگر بگیری، هیچکس در میان ما نخواهد بود. آگاه باش، خداد در میان من و تو شاهد است.» و لابان به یعقوب گفت: «بنک این توده و اینک این ستونی که در میان خود و تو پر نام نمودم.

۵۲ این توده شاهد است و این ستون شاهد است که من از این توده بسوی تو نگذریم و تو از این توده و این ستون به قصد بدی بسوی من نگذری.

۵۳ خدای ابراهیم و خدای ناحور و خدای پدر ایشان در میان ما انصاف دهند.» و یعقوب قسم خورد به هیبت پدر خود اسحاق.

۵۴ آنگاه یعقوب در آن کوه، قربانی گذرانید، و برادران خود را به نان خوردن دعوت نمود، و غذا خوردند و در کوه، شب را بسر بردند.

۵۵ بامدادان لابان برخاسته، پسران و دختران خود را بوسید و ایشان را برکت داد و لابان روانه شده، به مکان خویش مراجعت نمود.

تدارک ملاقات با عیسو

و یعقوب راه خود را پیش گرفت و فرشتگان خدا به وی برخوردند.

۲ و چون یعقوب، ایشان را دید، گفت: «بن لشکر خداست» «و آن موضع را» حنایم «نامید.

پس یعقوب، قاصدان پیش روی خود ز برادر خویش، عیسو به دیار سعیر به بلا داد و فرستاد.

۴ و ایشان را امر فرموده، گفت: «ه آقایم، عیسو چنین گوید که بنده تو یعقوب عرض میکند لابان ساکن شده، تا کنون توقف نمودم،

و برای من گاو و الاغان و گوسفندان و غلامان و کنیزان حاصل شده است، و فرستادم تا آقای خود را آگاهی دهم و در نظرت التفات یابم.»

پس قاصدان، نزد یعقوب برگشته، گفتند: «ز برادرت، عیسو سیدیم و اینک با چهار صد نفر به استقبال تو میآید.»

آنگاه یعقوب به نهایت ترسان و متحیر شده، کسانی را که با وی بودند با گوسفندان و گاو و شتران به دو دسته تقسیم نمود

و گفت: «ر گاه عیسو به دسته اول برسد و آنها را بزند، همانا دسته دیگر هانی یابد.»

و یعقوب گفت: «ی خدای پدرم، ابراهیم و خدای پدرم، اسحاق، ای بهوه که به من گفتی به زمین و به مولد خویش برگرد و با تو احسان خواهم کرد.

۱۰ کمتر هستم از جمیع لطفها و از همه وفا می که با بنده خود کردهای زیرا که با چو بدست خود از این اردن عبور کردم و الا انک (دو گروه شده ام.

۱۱ اکنون مرا از دست برادرم، از دست عیسو رهائی نداری زیرا که من از او می ترسم، مبادا بیاید و مرا بزند، یعنی مادر و فرزندان را،

و تو گفتی هر آینه با تو احسان کنم و ذریه تو را مانند ریگ دریا سازم که از کثرت، آن را نتوان شمرد.»

پس آن شب راد را آنجا بپس برد و از آنچه بدستش آمد، ار مغانی برای برادر خود، عیسو گرفت:

دویست ماده بز با بیست بز نر و دویست میش با بیست قوچ،

و سی شتر شیرده با پنجاه های آنها و چهل ماده گاو ماده و گاو نر و بیست ماده الاغ ماده کره.

و آنها را دسته دسته، جدا جدا به نوکران خود سپرد و به بندگان خود گفت: «پس روی من عبور کنید و در میان دستها فاصله بگذارید.»

و نخستین را امر فرموده، گفت که «و ن برادرم عیسو به تو رسد و از تو پرسیده، بگوید: از آن کیستی و کجا میروی و اینها که پیش توست از آن کیست؟

بدو بگو: این از آن بنده ات، یعقوب است، و پیشکش است که برای آقایم، عیسو فرستاده شده است و اینک خود ش نیز در عقب ماست.»

و همچنین دو مین و سومین و همه کسانی را که از عقب آن دستهها می رفتند، امر فرموده، گفت: «و نه به عیسو رسید، بدو چنین گوید،

و نیز گوید: اینک بنده ات، یعقوب در عقب ماست.» زیرا گفت: «ضرب او را بدین ار مغانی که پیش من می رود، و فرو خواهم نشاند، و بعد چون روی او

رایتم، شاید مرا قبول فرماید.»

پس ار مغان، پیش از او عبور کرد و او آن شب راد را در خیمه گاه بسر برد.

و شبانگاه، خودش برخاست و در وجه دو کنیز و یازده پسر خویش را برداشته، ایشان را از معبر بیوق عبور داد.

۲۳ ایشان را برداشت و از آن نهر عبور داد، و تمام ما میملک خود را نیز عبور داد.

۲۴ و یعقوب تنها ماند و مردی بای تا طلوع فجر کشتی می گرفت.

۲۵ و چون او دید که بروی غلبه نمی یابد، کف را ن یعقوب را الملس کرد، و کف را ن یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد.

۲۶ پس گفت: «راها کن زیرا که فخری شکافد.» گفت: «امر برکت ندهی تو را هانکنم.»

به وی گفت: «ام تو چیست؟» گفت: «عقوب.»

گفت: «ز این نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل، زیرا که با خدا و یا انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی.»

و یعقوب از او سوال کرده، گفت: «و از نام خود آگاه ساز.» گفت: «را اسم مرا میپرسی؟» و او را در آنجا برکت داد.

۳۰ و یعقوب آن مکان را «نیشیل» نامیده، گفت: «را خدا را و پرودیدم و جانم رستگار شد.»

و چون از «نوشیل» گذشت، آفتاب بروی طلوع کرد، و بران خود می لنگید.

۳۲ از این سبب بنیاسرائیل تا امروز عرق النساء را که در کف را ن است، نمی خورند، زیرا کف را ن یعقوب را در عرق النساء کرد.

ملاقات عیسو و یعقوب

پس یعقوب چشم خود را باز کرده، دید که اینک عیسو میآید و چهار صد نفر با او. آنگاه فرزندان خود را به لیه و راحیل و دو کنیز تقسیم کرد.

۲ و کنیزان را با فرزندان ایشان پیش داشت و لیه را با فرزندان در عقب ایشان، و راحیل و یوسف را آخر.

۳ و خود در پیش ایشان رفته، هفت مرتبه رو به زمین نهاد تا به برادر خود رسید.

۴ اما عیسو دان و دان به استقبال او آمد و او را در برگرفته، به آغوش خود کشید، و او را بوسید و هر دو دیگر بستند.

۵ و چشمان خود را باز کرده، زنان و فرزندان را دید و گفت: «بن همراهان تو کیستند؟»

آنگاه کنیزان با فرزندان ایشان نزدیک شده، تعظیم کردند.

۷ و لیه با فرزندان نزدیک شده، تعظیم کردند. پس یوسف و راحیل نزدیک شده، تعظیم کردند.

۸ و او گفت: «ز تمامی این گروهی که بدان برخوردیم، چه مقصود داری؟» گفت: «در نظر آقای خود التفات یابم.»

عیسو گفت: «ی برادرم را بسیار است، مال خود را آنگاه دار.»

یعقوب گفت: «ی، بلکه اگر در نظرت التفات یافتام، پیشکش مر از دستم قبول فرما، زیرا که روی تو را دیدم مثل دیدن روی خدا، و مرا منظور داشتی.

۱۱ پس هدیه مرا که به حضور آوردده شیریندی، زیرا خدا به من احسان فرموده است و همه چیز دارم.» پس او را الحاح نمود تا پذیرفت.

۱۲ گفت: «وچ کرده، برویم و من همراه تو میآیم.»

گفت: «فایم آگاه است که اطفال نازکند و گوسفندان و گاوان شیرده نیز با من است، و اگر آنها را یک روز برانند، تمامی گله میمیرند؛

پس آفایم بیشتر از بنده خود برود و من موافق قدم مواشی که دارم. و به حسب قدم اطفال، آهسته سفر میکم، تا نزد آفای خود به سعیر برسم.

عیسو گفت: «س بعضی از این کسانی را که با منند زرد تو میگذارم.» گفت: «ه لازم است، فقط در نظر آفای خود التفات بیایم.»

در همان روز عیسو راه خود را پیش گرفته، به سعیر مراجعت کرد.

۱۷ و اما یعقوب به سکوت سفر کرد و خانهای برای خود بنا نمود و برای مواشی خود سایبانها ساخت. از این سبب آن موضع به «کوت» نامیده شد.

پس چون یعقوب از فدان ارام مراجعت کرد، به سلامتی به شهر شکم، در زمین کنعان آمد، و در مقابل شهر فرود آمد.

۱۹ و آن قطعه زمینی را که خمیسه خود را در آن زده بود از بنی حور، پدر شکم، به صد قسبط خرید.

۲۰ و مذبحی در آنجا بنا نمود و آن را ایل الوهی اسرائیل نامید.

ماجرای دینه

پس دینه، دخترلیه، که او را برای یعقوب زاییده بود، برای دیدن دختران آن ملک بیرون رفت.

۲ و چون شکم بن حور حوی که رئیس آن زمین بود، او را دید، او را برگرفت و با او همخواب شده، وی را بیعصمت ساخت.

۳ و دلش به دینه، دختر یعقوب، بسته شده، عاشق آن دختر گشت، و سخنان دل آویز به آن دختر گفت.

۴ و شکم به پدر خود، حور خطاب کرده، گفت: «بن دختر را برای من به زنی بگیر.»

و یعقوب شنید که دخترش دینه را بی عصمت کرده است. و چون پسرانش با مواشی او در صحرا بودند، یعقوب سکوت کرد تا ایشان بیایند.

۶ و حور، پدر شکم نزد یعقوب بیرون آمد تا به وی سخن گوید.

۷ و چون پسران یعقوب این را شنیدند، از صحرا آمدند و غضبناک شده، خشم ایشان به شدت افروخته شد، زیرا که با دختر یعقوب همخواب شده، قباحتی

در اسرائیل نموده بود و این عمل، نا کردنی بود.

پس حور ایشان را خطاب کرده، گفت: «ل پسر شکم شیفته دختر شماست؛ او را به وی به زنی بدهید.

۹ و اما مصاهر نموده، دختران خود را به ما بدهید و دختران ما را برای خود بگیرید.

۱۰ و اما ما سکن شوید و زمین از آن شما باشد. در آن بمانید و تجارت کنید و در آن تصرف کنید.»

و شکم به پدر و برادران آن دختر گفت: «و نظر خود مرا منظور بدارید و آنچه به من بگوید، خواهم داد.

۱۲ و هر پیشکش هر قدر زیاده از من بخواهید، آنچه بگوید، خواهم داد فقط دختر را به زنی به من بسپارید.»

اما پسران یعقوب در جواب شکم و پدرش حور به مکر سخن گفتند زیرا خواهر ایشان، دینه را بی عصمت کرده بود.

۱۴ پس بدیشان گفتند: «بن کار را نمی توانیم کرد که خواهر خود را به شخصی نامختون بدهیم، چونکه این برای ما ننگ است.

۱۵ لکن بدین شرط با شما همدانستان میشویم اگر چون ما بشوید، که هر ذکوری از شما مختون گردد.

۱۶ آنگاه دختران خود را به شما هدیم و دختران شما را برای خود بگیریم و با شما سکن شده، یک قوم شویم.

۱۷ اما اگر سخن ما را اجابت نکنید و مختون نشوید، دختر خود را برداشته، از اینجا کوچ خواهیم کرد.»

و سخنان ایشان بنظر حور و بنظر شکم بن حور پسند افتاد.

۱۹ و آن جوان در کردن این کار تاخیر نمود، زیرا که شیفته دختر یعقوب بود، و او از همه اهل خانه پدرش گرامی تر بود.

۲۰ پس حور و پسر شکم به دروازه شهر خود آمده، مردمان شهر خود را خطاب کرده، گفتند:

«بن مردمان ما با مصالح اندیش هستند، پس در این زمین ساکن بشوند، و در آن تجارت کنند. اینک زمین از هر طرف برای ایشان وسیع است؛ دختران

ایشان را به زنی بگیریم و دختران خود را بدیشان بدهیم.

۲۲ فقط بدین شرط ایشان با ما متفق خواهند شد تا با ما سکن شده، یک قوم شویم که هر ذکوری از ما مختون شود، چنانکه ایشان مختونند.

۲۳ آیا مواشی ایشان و اموال ایشان و هر حیوانی که دارند، از آن ما می شود؟ فقط با ایشان همدانستان شویم تا با ما سکن شوند.»

پس همه کسانی که به دروازه شهر او در آمدند، به سخن حور و پسر شکم رضادادند، و هر ذکوری از آنانی که به دروازه شهر او در آمدند، مختون شدند.

۲۵ و در روز سوم چون درد مند بودند، دو پسر یعقوب، شعون و لوی، برادران دینه، هر یکی کشمشیر خود را گرفته، دلیرانه بر شهر آمدند و همه مردان را کشتند.

۲۶ و حور و پسر شکم راه دم کشمشیر کشتند، و دینه را از خانه شکم برداشته، بیرون آمدند.

۲۷ و پسران یعقوب بر کشتگان آمده، شهر را غارت کردند، زیرا خواهر ایشان را بیعصمت کرده بودند.

۲۸ و گلهها و رومها و الاغها و آنچه در شهر و آنچه در صحرا بود، گرفتند.

۲۹ و تمامی اموال ایشان و همه اطفال و زنان ایشان را به اسیری بردند. و آنچه در خانهها بود تاراج کردند.

۳۰ پس یعقوب به شمعون و لاوی گفت: «را به اضطراب انداختید، و مرا نزد سکنه این زمین، یعنی کنعانیان و فرزندان مکروه ساختید، و من در شماره قلیلم، همانا بر من جمع شوند و مرا بزنند و من با خاتم هلاک شوم.»
گفتند: «یا او با خواهر ما مثل فاحشه عمل کند؟»

باز گشت یعقوب به بیت تیل

و خدا به یعقوب گفت: «رخاسته، به بیت تیل برآی، و در آنجا ساکن شو و آنجا برای خدایی که بر تو ظاهر شد، وقتی که از حضور برادرت، عیسو فرار کردی، مدبجی بساز.»

پس یعقوب به اهل خانه و همه کسانی که با وی بودند، گفت: «دایان بیگانه‌های را که در میان شماست، دور کنید، و خویشان را طاهر سازید، و رختهای خود را عوض کنید.»

۳ تا بر خاسته، به بیت تیل برویم و آنجا برای آن خدایی که در روز تنگی من، مرا اجابت فرمود و در راهی که رفتم با من میبود، مدبجی بسازم.»
آنگاه همه خدایان بیگانه را که در دست ایشان بود، به یعقوب دادند، با گوشواره‌هایی که در گوشهای ایشان بود. و یعقوب آنها را از یریلوی که در شکم بود دفن کرد.

۵ پس کوچ کردند، و خوف خدا بر شهرهای گرداگرد ایشان بود، که بنی یعقوب را تعاقب نکرند.

۶ و یعقوب به لوز که در زمین کنعان واقع است، و همان بیت تیل باشد، رسید. او با تمامی قوم که با وی بودند.

۷ و در آنجا مدبجی بنا نمود و آن مکان را «بیت تیل» نامید. زیرا در آنجا خدا بروی ظاهر شده بود، هنگامی که از حضور برادر خود می‌گریخت. و دیوره دایه رفته مرد. و او را زیر درخت بلوط تحت بیت تیل دفن کردند، و آن را «لون با کوث» نامید.

و خدا بار دیگر بر یعقوب ظاهر شد، وقتی که از فدان ارام آمد، و او را برکت داد.

۱۰ و خدا به وی گفت: «ام تو یعقوب است اما بعد از این نام تو یعقوب خوانده نشود، بلکه نام تو اسرائیل خواهد بود.» پس او را اسرائیل نام نهاد.

۱۱ و خدا وی را گفت: «ن خدای قادر مطلق هستم. بار و رو کثیر شو. امتی و جماعتی از امتها از تو بوجود آید، و از صلب تو یاد شاهان پدید شوند.

۱۲ و زمینی که به ابراهیم و اسحاق دادم، به تو دهم، و به ذریت بعد از تو، این زمین را خواهم داد.»

پس خدا از آنجایی که با وی سخن گفت، از نزد وی صعود نمود.

و یعقوب ستونی برپا داشت، در جایی که با وی تکلم نمود. ستونی از سنگ و هدیه‌های ریختنی بر آن ریخت، و آن را به روغن تدهین کرد.

۱۵ پس یعقوب آن مکان را، که خدا با وی در آنجا سخن گفته بود، «بیت تیل» نامید.

مرگ راحیل و اسحاق

پس، از «بیت تیل» کوچ کردند. و چون اندک مسافتی مانده بود که به افراشته برسند، راحیل را وقت وضع حمل رسید، و زاییدنش دشوار شد.

۱۷ و چون زاییدنش دشوار بود، قابله‌وی را گفت: «ترس زیرا که این نیز رایت پسر است.»

و در حین جان کندن، زیرا که مرد، پسر را «ن اونی» نام نهاد، لکن پدرش وی را «ن یامین» نامید.

پس راحیل وفات یافت، و در راه افراشته که بیت لحم باشد، دفن شد.

۲۰ و یعقوب بر قبری ستونی نصب کرد، که آن تا امر و زستون قبر راحیل است.

۲۱ پس اسرائیل کوچ کرد، و خیمه خود را بدان طرف برج عیدرز.

۲۲ و در حین سکونت اسرائیل در آن زمین، رو بین رفته، با کنیز پدر خود، بلهه، همخواب شد. و اسرائیل این را شنید. و بنی یعقوب دو زاده بودند:

پسران لیه: رو بین نخست زاده یعقوب و شمعون و لاوی و میودا و ایسا کاروز بولون.

۲۴ و پسران راحیل: یوسف و بن یامین.

۲۵ و پسران بلهه کنیز راحیل: دان و نفتالی.

۲۶ و پسران زلفه، کنیز لیه: جاد و اشیر. اینانند پسران یعقوب، که در فدان ارام برای او متولد شدند.

و یعقوب نزد پدر خود، اسحاق، در مری آمد، به قریه اربع که حبرون باشد، جایی که ابراهیم و اسحاق غربت گزیدند.

۲۸ و عمر اسحاق صد و هشتاد سال بود.

۲۹ و اسحاق جان سپرد و مرد، و پیرو ساخورده به قوم خویش پیوست. و پسرانش عیسو و یعقوب او را دفن کردند.

نسل عیسو

و پیدایش عیسو که دوم باشد، این است:

عیسونان خود را از دختران کنعانیان گرفت: یعنی عاده دختر ایلون حتی، و اهلویا مه دختر عنی، دختر صعون حوی،

و بسمه دختر اسماعیل، خواهر نبیوت.

۴ و عاده، الیفاز را برای عیسو زاید، و بسمه، رعوییل را بازاد،

و اهلویا مه یعوش، و یعلام و قورح را زاید. اینانند پسران عیسو که برای وی در زمین کنعان متولد شدند.

۶ پس عیسونان و پسران و دختران و جمع اهل بیت، و مواشی و همه حیوانات، و تمامی اندوخته خود را که در زمین کنعان اندوخته بود، گرفته، از نزد برادر

خود یعقوب به زمین دیگر رفت.

۷ زیرا که اموال ایشان زیاده بود از آنکه با هم سکونت کنند. و زمین غربت ایشان بسبب مواشی ایشان گنجایش ایشان نداشت.

۸ و عیسو در جبل سعیر ساکن شد. و عیسو همان دوم است.

و این است پیدایش عیسو پدرا دوم در جبل سعیر:

اینست نامهای پسران عیسو: الیفاز پسر عاده، زن عیسو، و رعوئیل، پسر اسمه، زن عیسو.

۱۱ و بنی الیفاز: تیمان و امار و صفوا و جعتام و قفاز بودند.

۱۲ و تمتاع، کنیز الیفاز، پسر عیسو بود. وی عمالیق را برای الیفاز زایید. اینانند پسران عاده زن عیسو.

۱۳ و اینانند پسران رعوئیل: نخت و زارع و شمه و مزه. اینانند پسران اسمه زن عیسو.

۱۴ و اینانند پسران اهلویبامه دختر عنی، دختر صبعون، زن عیسو که یعوش و یعلام و قورح را برای عیسو زایید.

اینانند امرای بنی عیسو: پسران الیفاز نخست زاده عیسو، یعنی امیر تیمان و امیر امار و امیر صفوا و امیر قفاز،

و امیر قورح و امیر جعتام و امیر عمالیق. اینانند امرای الیفاز در زمین دوم. اینانند پسران عاده.

و اینانند پسران رعوئیل بن عیسو میباشند: امیر نخت و امیر زارع و امیر شمه و امیر مزه. اینان امرای رعوئیل در زمین دوم بودند. اینانند پسران اسمه زن عیسو.

و اینانند بنی اهلویبامه زن عیسو: امیر یعوش و امیر یعلام و امیر قورح. اینان امرای اهلویبامه دختر عنی، زن عیسو میباشند.

۱۹ اینانند پسران عیسو که دوم باشد و اینان امرای ایشان میباشند.

و اینانند پسران سعیر حوری که ساکن آن زمین بودند، یعنی: لوطان و شوبال و صبعون و عنی،

و دیشون و ایصر و دیشان. اینانند امرای حوریان و پسران سعیر در زمین دوم.

و پسران لوطان: حوری و همیام بودند و خواهر لوطان تمتاع بود.

۲۳ و اینانند پسران شوبال: علوان و منحت و عیبال و شغو و اوانام.

۲۴ و اینانند بنی صبعون: ایه و عنی. همین عنی است که چشمه های آب گرم را در صحرا پیدا نمود، هنگامی که الاغهای پدر خود، صبعون راهی چراتید.

۲۵ و اینانند اولاد عنی: دیشون و اهلویبامه دختر عنی.

۲۶ و اینانند پسران دیشان: حمدان و اشبان و بتران و کران.

۲۷ و اینانند پسران ایصر: بلهان و زوعان و عقان.

۲۸ اینانند پسران دیشان: عوص و اران.

اینان امرای حوریانند: امیر لوطان و امیر شوبال و امیر صبعون و امیر عنی،

امیر دیشون و امیر ایصر و امیر دیشان. اینان امرای حوریانند به حسب امرای ایشان در زمین سعیر.

پادشاهان دوم

و اینانند پادشاهانی که در زمین دوم سلطنت کردند، قبل از آنکه پادشاهی بر بنی اسرائیل سلطنت کند:

و یالبع بن بعور را دوم پادشاهی کرد، و نام شهر او دینابه بود.

۳۳ و یالبع مرد، و در جایش یوباب بن زارح از بصره سلطنت کرد.

۳۴ و یوباب مرد، و در جایش حوشام از زمین تیمانی پادشاهی کرد.

۳۵ و حوشام مرد، و در جایش هداد بن داب، که در صحرائی مواب، مدیان را شکست داد، پادشاهی کرد، و نام شهر او عویت بود.

۳۶ و هداد مرد، و در جایش سمله از مسیره پادشاهی نمود.

۳۷ و سمله مرد، و شاول از حویوت نهر در جایش پادشاهی کرد.

۳۸ و شاول مرد، و در جایش بعل حانان بن عکبور سلطنت کرد.

۳۹ و بعل حانان بن عکبور مرد، و در جایش، هدار پادشاهی کرد. و نام شهرش فاعو بود، و زنش مسمی به میطیبیل دختر مطرد، دختر میذاهب بود.

و اینست نامهای امرای عیسو، حسب قبائل ایشان و اماکن و نامهای ایشان: امیر تمتاع و امیر علوه و امیر بیت،

و امیر اهلویبامه و امیر ایله و امیر فیتون،

و امیر قفاز و امیر تیمان و امیر ميصار،

و امیر مجد بیتل و امیر عیرام. اینان امرای او مند، حسب مساکن ایشان در زمین ملک ایشان. همان عیسو پدرا دوم است.

روای یوسف

و یعقوب در زمین غربت پدر خود، یعنی زمین کنعان ساکن شد.

۲ این است پیدایش یعقوب. چون یوسف هفده ساله بود، گله را برادران خود چوپانی میکرد. و آن جوان با پسران بلهه و پسران زلفه، زنان پدرش،

میبود. و یوسف از بدسلوکی ایشان پدر را خبر میداد.

۳ و اسرائیل و یوسف را از سن پسران خود بیشتر دوست داشتی، زیرا که او پسر پیری او بود، و برایش ردایی بلند ساخت.

۴ و چون برادرانش دیدند که پدر ایشان، او را بیشتر از همه برادرانش دوست میدارد، از او کینه داشتند، و نمی توانستند با وی به سلامتی سخن گویند.

۵ و یوسف خوابی دیده، آن را به برادران خود باز گفت. پس بر کینه او افزودند.

و بدیشان گفت: «بن خوابی را که دیده ام، بشنوید:

ایک مادر مرزعه با هفها میبستم، که ناگاه هفها من برپاشده، بایستاد، و یافه های شما گرد آمده، به بافه من سجده کردند.»

برادرانش به وی گفتند: «یافی الحقیقه به ماسلطت خواهی کرد؟ ویر ماسلط خواهی شد؟» و بسبب خوابها و سخنانش بر کینه او افزودند.

۹ از آن پس خوابی دیگر دید، و برادران خود را از آن خبر داده، گفت: «یک باز خوابی دیده ام، که ناگاه آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده کردند.»

و پدر و برادران خود را خبر داد، و پدرش او را تو بیخ کرده، بوی گفت: «بن چه خوابی است که دیده ای؟ آیا من و مادرت و برادرانت حقیقت خواهیم

آمد و تو را بر زمین سجده خواهیم نمود؟»

و برادرانش بر او حسد بردند، و اما پدرش، آن امر را در خاطر نگاه داشت. فروش یوسف

و برادرانش برای چوپانی گله پدر خود، به شکم رفتند.

۱۳ و اسرئیل به یوسف گفت: «یا برادرانت در شکم چوپانی نمی کنند، بیاتورا نزد ایشان بفرستم.» وی را گفت: «بیک.» او را گفت: «لان برو و سلامتی برادران و سلامتی گله را بین و نزد من خبر بیاور.» و او را از وادی حبرون فرستاد، و به شکم آمد.

۱۵ و شخصی به او بر خورد، و اینک، او در صحرا آواره میبود، پس آن شخص از او پرسیده، گفت: «ه میطلی؟»

گفت: «ن برادران خود را میجویم، مرا خبر ده که بجای چوپانی میکنند.»

آن مرد گفت: «ز اینچار وانه شدند، زیرا شنیدیم که میگفتند: به دوتان میروم.» پس یوسف از عقب برادران خود رفته، ایشان را در دوتان یافت.

۱۸ و او را آورد و دیدند، و قیل از آنکه نزدیک ایشان بیاید، باهم توطئه دیدند که او را بکشند.

و به یکدیگر گفتند: «بیک این صاحب خوابها میآید.

۲۰ اکنون بیاید و او را بکشیم، و به یکی از این چاهها بیندازیم، و گویم جانوری درنده او را خورد. و بینیم خوابش چه میشود.»

لیکن روبین چون این را شنید، او را از دست ایشان رها نیده، گفت: «و رانکشم.»

پس روبین بدیشان گفت: «و ن مرزید، او را در این چاه که در صحراست، بیندازید، و دست خود را بر او دراز نکنید.» تا او را از دست ایشان رها نیده، به پدر خود رد نماید.

۲۳ و به حجر رسیدن یوسف نزد برادران خود، رختش رایعی آن ردا ی بلند را که در برداشت، از او کندند.

۲۴ و او را گرفته، در چاه انداختند، اما چاه، خالی و بیآب بود.

پس برای غذا خوردن نشستند، و چشمان خود را باز کرده، دیدند که ناگاه قافله اسماعیلیان از جلعاد میسرمد، و شتران ایشان کثیرا و بلسان ولادن، بار دارند، و میروند تا آنها را به مصر برند.

۲۶ آنگاه میبود برادران خود گفت: «در خود را کشتن و خون او را مخفی داشتن چه سود دارد؟

بیاید و او را به این اسماعیلیان بفروشیم، و دست ما بروی نباشد، زیرا که او را در و گوشت ماست.» پس برادرانش بدین رضا دادند.

و چون تجار مدیانی در گذر بودند، یوسف را از چاه کشیده، بر آوردند، و یوسف را به اسماعیلیان به بیست پاره نقره فروختند. پس یوسف را به مصر بردند.

۲۹ و روبین چون به سر چاه برگشت، و دید که یوسف در چاه نیست، جامه خود را چاک زد،

و نزد برادران خود باز آمد و گفت: «فل نیست و من جگایروم؟»

پس ردا ی یوسف را گرفتند، و بزنی را کشته، ردا را در خویش فرود بردند.

۳۲ و آن ردا ی بلند را فرستادند و به پدر خود رسانیده، گفتند: «بن رایا قهایم، تشخیص کن که ردا ی پست است یا نه.»

پس آن را شناخته، گفت: «دای پسر من است! جانوری درنده او را خورد است، و یقین یوسف دریده شده است.»

و یعقوب رخت خود را پاره کرده، پلاس در بر کرد، و روزهای بسیار برای پسر خود ماتم گرفت.

۳۵ و همه پسران و همه دخترانش به نسلی او برخاستند. اما نسلی پذیرفت، و گفت: «و گوار نزد پسر خود به گور فرود میروم.» پس پدرش برای وی همی گریست.

۳۶ اما مادایان، یوسف را در مصر، به فوطیفار که خواجها فرعون و سردار افواج خاصه بود، فروختند.

ماجرای یهودا و تamar

و واقع شد در آن زمان که یهودا نزد برادران خود رفته، نزد شخصی عدلامی، که حیره نام داشت، مهمان شد.

۲ و در آنجا یهودا، دختر مرد کنعانی را که مسمی به شوعه بود، دید و او را گرفته، بدو درآمد.

۳ پس ایستن شده، پسری زایید و او را عیر نام نهاد.

۴ و بار دیگر ایستن شده، پسری زایید و او را اونان نامید.

۵ و یازدهم پسری زاییده، او را شبله نام گذارد. و چون او را زایید، یهودا در کزیب بود.

و یهودا، زنی مسمی به تamar، برای نخست زاده خود عیر گرفت.

۷ و نخست زاده یهودا، عیر، در نظر خداوند شریب بود، و خداوند او را بمیراند.

۸ پس یهودا به اونان گفت: «ه زن بردارت در آیی، و حق برادر شوهری را بجا آورده، نسلی برای برادر خود پیدا کن.»

لیکن چونکه اونان دانست که آن نسل از آن او نخواهد بود، هنگامی که به زن برادر خود درآمد، بر زمین اتزال کرد، تا نسلی برای برادر خود ندهد.

۱۰ و این کار او در نظر خداوند ناپسند آمد، پس او را نیز بمیراند.

۱۱ و یهودا به عروس خود، تamar گفت: «رخانه پدرت بیوه بنشین تا پسرم شبله بزگ شود.» زیرا گفت: «بادا اونیز مثل برادرانش بمیرد.» پس تamar رفته، در خانه پدر خود ماند.

۱۲ و چون روزها سپری شد، دختر شوعه زن یهودا آمد. و یهودا بعد از تعزیت او یادوست خود حیره عدلامی، نزد شمشچیان گله خود، به تمته آمد.

و به تamar خبر داده، گفتند: «بیک پدر شوهرت برای چیدن پشم گله خویش، به تمته میآید.»

پس رخت بیوگی را از خویشتن بیرون کرده، برقی به رو کشیده، خود را در چادری پوشید، و به دروازه عینام که در راه تهنه است، بنشست. زیرا که دید شنبه بزرگ شده است، و او را به وی به زنی ندادند.

۱۵ چون بود او را دید، وی را فاحشه پنداشت، زیرا که روی خود را پوشیده بود.

پس از راه به سوی او میل کرده، گفت: «باتابه تو در آیم»، زیرا ندانست که عروس اوست. گفت: «راچه میدی تا به من در آیی.»

گفت: «زغالهای از گله میفرستم»، گفت: «با گروهی تا بفرستی.»

گفت: «و راچه گردوم»، گفت: «هر روز نار خود را و عصایی که در دست داری»، پس به وی داد، و بدو درآمد، و او از وی آبتن شد.

۱۹ و برخاسته، برقت. و برقع را از خود برداشته، رخت بیوگی پوشید.

و به دوازده ماه بعد دست دوست عدلامی خود فرستاد، تا گروهی از دست آن زن بگیرد، اما او را نیافت.

۲۱ و از مردمان آن مکان پرسیده، گفت: «ن فاحشهای که سر راه عینام نشسته بود، نجاست؟» گفتند: «احشهای در اینجا نبود.»

پس نزد پدربزرگش، گفت: «و را نیافت، و مردمان آن مکان نیز میگویند که فاحشهای در اینجا نبود.»

یهدا گفت: «گذار برای خود نگاه دارد، میدار سواشوم. اینک بزغاله را فرستادم و تو او را نیافتی.»

و بعد از سه ماه به دوازده ماه بعد، گفتند: «روس تو تمار، زنا کرده است و اینک از زنان آبتن شده»، پس یهدا گفت: «ی رابیرون آرید تا سوخته شود!»

چون او را بیرون میآوردند نزد پدربزرگش خود فرستاده، گفت: «ز مالک این چیزها آبتن شده ام، و گفت: «شخص کن که این مهر و ناز و عصار آن کیست.»

و به دوازده ماه شناخت، و گفت: «و از من بیگانه تراست، زیرا که او را به پسر خود شنبه ندادم. و بعد او را دیگر شناخت.

و چون وقت وضع حملش رسید، اینک تو امان در حمش بودند.

۲۸ و چون میزاید، یکی دست خود را بیرون آورد که در حال قابله ریسمانی قرمز گرفته، بر دستش بست و گفت: «بن اول بیرون آمد.»

و دست خود را باز کشید. و اینک برادرش بیرون آمد و قابله گفت: «گونه شکافی، این شکاف بر تو یاد.» پس او را فارص نام نهاد.

۳۰ بعد از آن برادرش که ریسمان قرمز را بر دست داشت بیرون آمد، و او را از رخ نامید.

یوسف در خانه فوطیفار

اما یوسف را به مصر بردند، و مردی مصری، فوطیفار نام که خواجه و سردار افواج خاصه فرعون بود، وی را از دست اسماعیلیانی که او را بدهانجا برده بودند، خرید.

۲ و خداوند با یوسف میبود، و او مردی کامیاب شد، و در خانه آقای مصری خود ماند.

۳ و آقایش دید که خداوند با وی میباید، و هر آنچه او میکند، خداوند در دستش راست میآورد.

۴ پس یوسف در نظری التفات یافت، و او را خدمت میکرد، و او را به خانه خود برگذاشت و تمام مایملک خویش را بدست وی سپرد.

۵ و واقع شد بعد از آنکه او را بر خانه و تمام مایملک خود گذاشته بود، که خداوند خانه آن مصری را بسبب یوسف برکت داد، و برکت خداوند بر همه اموالش، چه در خانه و چه در صحرا بود.

۶ و آنچه داشت به دست یوسف وا گذاشت، و از آنچه با وی بود، خبر نداشت جز نانی که میخورد. و یوسف خوش اندام و نیک منظر بود.

و بعد از این امور واقع شد که زن آقایش بر یوسف نظر انداخته، گفت: «امن هم خواب شو.»

اما او با غم بود، به زن آقای خود گفت: «اینک آقایم از آنچه نزد من در خانه است، خبر ندارد، و آنچه دارد، به دست من سپرده است.

۹ بزرگتری از من در این خانه نیست و چیزی از من دروغ نداشته، جز تو، چون زوجه او میباید، پس چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به خدا خطا ورزم؟»

و اگر چه هر روز به یوسف سخن میگفت، به وی گوش نمی گرفت که با او بخوابد یا نزد وی بماند.

و روزی واقع شد که به خانه درآمد، تا به شغل خود پردازد و از اهل خانه کسی آنجا در خانه نبود.

۱۲ پس جامه او را گرفته، گفت: «امن بخواب»، اما او جامه خود را به دستش رها کرده، گریخت و بیرون رفت.

و چون او دید که رخت خود را به دست وی ترک کرد و از خانه گریخت،

مردان خانه را صدا زد، و بدیشان بیان کرده، گفت: «نگرید، مرد عبرانی را نزد ما آورد تا ما را مسخره کند، و نزد من آمد تا با من بخوابد، و به آواز بلند فریاد کردم،

و چون شنید که به آواز بلند فریاد بر آوردم، جامه خود را نزد من وا گذارده، فرار کرد و بیرون رفت.»

پس جامه او را نزد خود نگاه داشت، تا آقایش به خانه آمد.

۱۷ و به وی بدین مضمون ذکر کرده، گفت: «ن غلام عبرانی که برای ما آوردهای، نزد من آمد تا ما را مسخره کند،

و چون به آواز بلند فریاد بر آوردم، جامه خود را پیش من رها کرده، بیرون گریخت.»

پس چون آقایش سخن زن خود را شنید که به وی بیان کرده، گفت: «لا مت به من چنین کرده است،» خشم او فروخته شد.

۲۰ و آقای یوسف، او را گرفته، در زندان خانهای که اسیران پادشاه بسته بودند، انداخت و آنجا در زندان ماند.

۲۱ اما خداوند با یوسف میبود و وی احسان میفرمود، و او را در نظر داروغه زندان حرمت داد.

۲۲ و داروغه زندان همه زندانیان را که در زندان بودند، به دست یوسف سپرد. و آنچه در آنجا میکردند، او کندند آن بود.

۲۳ و داروغه زندان پدربزرگش را به دست وی بود، نگاه نمی کرد، زیرا خداوند با وی میبود و آنچه را که او میکرد، خداوند راست میآورد.

تعبیر خواب ساقی و خباز فرعون

- و بعد از این امور، واقع شد که ساقی و خباز پادشاه مصر، به آقای خویش، پادشاه مصر خطا کردند.
- ۲ و فرعون به دو خواجه خود، یعنی سردار ساقیان و سردار خبازان غضب نمود.
- ۳ و ایشان را در زندان رئیس افواج خاصه، یعنی زندانی که یوسف در آنجا محبوس بود، انداخت.
- ۴ و سردار افواج خاصه، یوسف را برایشان گاشت، و ایشان را خدمت میکرد، و مدتی در زندان ماندند.
- ۵ و هر دو در یک شب خوابی دیدند، هر کدام خواب خود را. هر کدام موافق تعبیر خود، یعنی ساقی و خباز پادشاه مصر که در زندان محبوس بودند.
- ۶ با مدادان چون یوسف نزد ایشان آمد، دید که اینک ملول هستند.
- ۷ پس، از خواجه‌های فرعون، که با وی در زندان آقای او بودند، پرسیده، گفت: «مرو چراری شما غمگین است؟»
- به وی گفتند: «وای دیده‌هایم و کسی نیست که آن را تعبیر کند.» یوسف بدیشان گفت: «با تعبیرها از آن خدا نیست؟ آن را به من باز گوید.»
- آنگاه رئیس ساقیان، خواب خود را به یوسف بیان کرده، گفت: «رخواب من، اینک تا کی پیش روی من بود.
- ۱۰ و در تاکی سه شاخه بود و آن بشکفت، و گل آورد و خوشه‌هایش انگور رسیده داد.
- ۱۱ و جام فرعون در دست من بود. و انگورها را چیده، در جام فرعون فشردم، و جام را به دست فرعون دادم.»
- یوسف به وی گفت: «عبیرش اینست، سه شاخه سه روز است.
- ۱۳ بعد از سه روز، فرعون سرتور را برافرازد و به منصبت بازگارد، و جام فرعون را به دست وی دهی به رسم ساقی، که ساقی او بودی.
- ۱۴ و هنگامی که برای تو نیکو شود، مراباد کن و به من احسان نموده، احوال مرا نزد فرعون مذکور ساز، و مرا از این خانه بیرون آور، زیرا که فی الواقع از زمین عبرانیان در دیده شده‌ام، و اینجا نیز کاری نکردام که مراد رسیده چال افکنند.»
- اما چون رئیس خبازان دید که تعبیر، نیکو بود، به یوسف گفت: «نیز خوابی دیده‌ام، که اینک سه سبد نان سفید بر سر من است، و در سبد زین هر قسم طعام برای فرعون از پیشه خباز می‌باشد و مرغان، آن را از سبدی که بر سر من است، می‌خورند.»
- یوسف در جواب گفت: «عبیرش این است، سه سبد سه روز می‌باشد.
- ۱۹ و بعد از سه روز فرعون سرتور را از تورا در تورا برافرازد، و مرغان، گوشت را از تو بخورد.»
- پس در روز سوم که یوم میلاد فرعون بود، ضیافتی برای همه خدام خود ساخت، و سر رئیس ساقیان و سر رئیس خبازان را در میان نوکران خود برافراشت.
- ۲۱ اما رئیس ساقیان را به ساقی گزین باز آورد، و جام را به دست فرعون داد.
- ۲۲ و اما رئیس خبازان را به دار کشید، چنانکه یوسف برای ایشان تعبیر کرده بود.
- ۲۳ لیکن رئیس ساقیان، یوسف را به یاد نیاورد، بلکه او را فراموش کرد.

تعبیر خواب فرعون

- و واقع شد، چون دو سال سپری شد، که فرعون خوابی دید که اینک بر کار نهر ایستاده است.
- ۲ که ناگاه از نهر، هفت گاو خوب صورت و فر به گوشت برآمده، بر مرغاری چریدند.
- ۳ و اینک هفت گاو دیگر، بد صورت و لاغر گوشت، در عقب آنها از نهر برآمده، به پهلوئی آن گاو اول به کار نهر ایستادند.
- ۴ و این گاو نشت صورت و لاغر گوشت، آن هفت گاو خوب صورت و فر به رافرو بردند. و فرعون بیدار شد.
- و باز بنحسبید و دیگر باره خوابی دید، که اینک هفت سنبله پرونی کو بر یک ساقی برمی آید.
- ۶ و اینک هفت سنبله لاغر، از باد شرقی برآمده، بعد از آنها میروید.
- ۷ و سنبله‌های لاغر، آن هفت سنبله فر به ویرا فروردند، و فرعون بیدار شده، دید که اینک خوابی است.
- ۸ صحیح‌گهان دلش مضطرب شده، فرستاد و همه جادوگران و جمیع حکیمان مصر را خواند، و فرعون خوابهای خود را بدیشان بازگفت. اما کسی نتواند که آنها را برای فرعون تعبیر کند.
- آنگاه رئیس ساقیان به فرعون عرض کرده، گفت: «مرو خطایای من بخاطر م‌آمد.
- ۱۰ فرعون بر غلامان خود غضب نموده، مرابار رئیس خبازان در زندان سردار افواج خاصه، حبس فرمود.
- ۱۱ و من و او در یک شب، خوابی دیدیم، هر یک موافق تعبیر خواب خود، خواب دیدیم.
- ۱۲ و جوانی عبرانی در آنجا ما بود، غلام سردار افواج خاصه. و خوابهای خود را نزد او بیان کردیم و او خوابهای ما را برای ما تعبیر کرد، هر یک را موافق خوابش تعبیر کرد.
- ۱۳ و به عینه موافق تعبیری که برای ما کرد، واقع شد. مرابه منضمم باز آورد، و او را به دار کشید.»
- آنگاه فرعون فرستاده، یوسف را خواند، و او را به زودی از زندان بیرون آوردند. و صورت خود را تراشیده، رخت خود را عوض کرد، و به حضور فرعون آمد.
- ۱۵ فرعون به یوسف گفت: «وای دیده‌هایم و کسی نیست که آن را تعبیر کند، و در باره تو شنیدم که خواب می‌شنوی تا تعبیرش کنی.»
- یوسف فرعون را به پاسخ گفت: «زمن نیست، خدا فرعون را به سلامتی جواب خواهد داد.»
- و فرعون به یوسف گفت: «رخواب خود دیدم که اینک به کار نهر ایستادام، و ناگاه هفت گاو فر به گوشت و خوب صورت از نهر برآمده، بر مرغار می‌چرند.

۱۹ وایک هفت گاودبگرزبون و بسیار زشت صورت ولاغر گوشت، که در تمامی زمین مصر بدان زشتی ندیده بودم، در عقب آنها برمی آید.

۲۰ وگاوان لاغر زشت، هفت گاو فر به اول را میخورند.

۲۱ وچون به شک آنها فرورفتند معلوم نشد که بدرون آنها شدند، زیرا که صورت آنها مثل اول زشت ماند. پس بیدار شدم.

۲۲ وریاز خوابی دیدم که اینک هفت سنبله پرو نیکو بر یک ساق برمی آید.

۲۳ وایک هفت سنبله خشک باریک و از باد شرقی پژمرده، بعد از آنها میروید.

۲۴ و سنبلای لاغر، آن هفت سنبله نیکو را فر میبرد. و جادوگران را گفتم، لیکن کسی نیست که برای من شرح کند.»

یوسف به فرعون گفت: «واب فرعون یکی است. خدا از آنچه خواهد کرد، فرعون را خبر داده است.

۲۶ هفت گاو نیکو هفت سال باشد و هفت سنبله نیکو هفت سال. همانا خواب یکی است.

۲۷ و هفت گاو لاغر زشت، که در عقب آنها برآمدند، هفت سال باشد. و هفت سنبله خالی از باد شرقی پژمرده، هفت سال حط مییاشد.

۲۸ بخنی که به فرعون گفتم، این است: آنچه خدای کند به فرعون ظاهر ساخته است.

۲۹ همانا هفت سال فراوانی بسیار، در تمامی زمین مصر می آید.

۳۰ و بعد از آن، هفت سال حط پدید آید. و تمامی فراوانی در زمین مصر فراموش شود. و حط، زمین را تباہ خواهد ساخت.

۳۱ و فراوانی در زمین معلوم نشود بسبب حطی که بعد از آن آید، زیرا که به غایت سخت خواهد بود.

۳۲ و چون خواب به فرعون دوم تیره مکر شد، این است که این حادثه از جانب خدا مقرر شده، و خدا آن را به زودی پدید خواهد آورد.

۳۳ پس اکنون فرعون میباید مردی بصیر و حکیم را پند آموزد، و او را بر زمین مصر بگارد.

۳۴ فرعون چنین بکند، و ناظران بر زمین بگارد، و در هفت سال فراوانی، خمس از زمین مصر بگیرد.

۳۵ و همه ماکولات این سالهای نیکو را که میاید جمع کنند، و غله را زبردست فرعون ذخیره نمایند، و خوراکی در شهر هانگه دارند.

۳۶ تا خوراکی برای زمین، به جهت هفت سال حطی که در زمین مصر خواهد بود ذخیره شود، مبادا زمین از حط تباہ گردد.»

پس این سخن بنظر فرعون و بنظر همه بندگانش پسند آمد.

۳۸ و فرعون به بندگان خود گفت: «یا کسی را مثل این توانم یافت، مردی که روح خدا در وی است؟»

و فرعون به یوسف گفت: «و نکه خدا کل این امور را بر تو کشف کرده است، کسی مانند تو بصیر و حکیم نیست.

۴۰ تو برخانه من باش، و به فرمان تو، تمام قوم من منتظم شوند، جز اینکه بر تخت از تو بزرگتر باشم.»

منصب والای یوسف

و فرعون به یوسف گفت: «دانکه تو را بر تمامی زمین مصر گاشتم.»

و فرعون انگشت خود را از دست خویش بیرون کرده، آن را بر دست یوسف گذاشت، و او را به نمان نازک آراسته کرد، و طوطی زرین برگردنش انداخت.

۴۳ و او را بر عرابه دومین خود سوار کرد، و پیش رویش ندا میگرداند که «انوزید» (پس او را بر تمامی زمین مصر بگاشتم.

۴۴ و فرعون به یوسف گفت: «ن فرعون هستم، و بدون تو هیچکس دست یابای خود را در کل ارض مصر بلند نکند.»

و فرعون یوسف را صفات فصیح نامید، و اسنات، دختر فوطی فارغ، کاهن اون را بدو زنی داد، و یوسف بر زمین مصر بیرون رفت.

و یوسف سی ساله بود وقتی که به حضور فرعون، پادشاه مصر ایستاد، و یوسف از حضور فرعون بیرون شده، در تمامی زمین مصر گشت.

۴۷ و در هفت سال فراوانی، زمین محصول خود را به کثرت آورد.

۴۸ پس تمامی ماکولات آن هفت سال را که در زمین مصر بود، جمع کرد، و خوراکی را در شهرها ذخیره نمود، و خوراکی مزارع حوالی هر شهر را در آن گذاشت.

۴۹ و یوسف غله بیکران بسیار، مثل ریگ دریا ذخیره کرد، تا آنکه از حساب باز ماند، زیرا که از حساب زیاده بود.

۵۰ و قبل از وقوع سالهای حط، دو پسر برای یوسف زاییده شد، که اسنات، دختر فوطی فارغ، کاهن اون برایش بزاد.

۵۱ و یوسف نخست زاده خود را منسی نام نهاد، زیرا گفت: «دامر از تمامی مشقتم و تمامی خانه پدرم فراموشی داد.»

و دومین را فرایم نامید، زیرا گفت: «دامر در زمین مذلتم بار آور گردانید.»

و هفت سال فراوانی که در زمین مصر بود، سپری شد.

۵۴ و هفت سال حط، آمدن گرفت، چنانکه یوسف گفته بود. و حط در همه زمینها پدید شد، لیکن در تمامی زمین مصر نان بود.

۵۵ و چون تمامی زمین مصر مبتلای حط شد، قوم برای نان نزد فرعون فریاد بر آوردند. و فرعون به همه مصریان گفت: «ز دیوسف بروید و آنچه او به شما گوید، بکنید.»

پس حط، تمامی روی زمین را فرو گرفت، و یوسف همه انبارها را باز کرده، به مصریان میفرودخت، و حط در زمین مصر سخت شد.

۵۷ و همه زمینها به جهت خرید غله نزد یوسف به مصر آمدند، زیرا حط بر تمامی زمین سخت شد.

دیدار یوسف با برادران

واما یعقوب چون دید که غله در مصر است، پس یعقوب به پسران خود گفت: «راه یکدیگر مینگرید؟»

و گفت: «بیک شنید هام که غله در مصر است، بد آنجا بروید و برای ما از آنجا بخرید، تا زیست کنیم و تمیریم.»

پس ده برادر یوسف برای خریدن غله به مصر فرود آمدند.

- ۴ و اما بنیامین، برادر یوسف را یعقوب برادرانش نفرستاد، زیرا گفت مباد از یانی بدور رسد.
- ۵ پس بنیاسرائیل در میان آنانی که میآمدند، به جهت خرید آمدند، زیرا که قحط در زمین کنعان بود.
- یوسف حاکم ولایت بود، و خود به همه اهل زمین غله میفروخت. و برادران یوسف آمده، روبه زمین نهاده، و اورا سبیده کردند.
- ۷ چون یوسف برادران خود را دید، ایشان را شناخت، و خود را بدیشان بیگانه نموده، آنها را به درشتی، سخن گفت و از ایشان پرسید: «ز کجا آمده‌اید؟» گفتند: «ز زمین کنعان تا خوراکی بخیریم.»
- یوسف برادران خود را شناخت، لیکن ایشان اورا نشناختند.
- ۹ و یوسف خواهرها را که در باره ایشان دیده بود، بیاد آورد. پس بدیشان گفت: «ما جاسوسانید، و به جهت دیدن عربانی زمین آمده‌اید.» بدو گفتند: «ه، با سیدی! بلکه غلامانیت به جهت خریدن خوراک آمده‌اند.
- ۱۱ ماهمه پسران یک شخص هستیم. ما مردمان صادقیم، غلامانیت، جاسوس نیستند.»
- بدیشان گفت: «ه، بلکه به جهت دیدن عربانی زمین آمده‌اید.»
- گفتند: «لامانیت و از ده برادرند، پسران یک مرد در زمین کنعان. و اینک کوچکتر، امر و زرد پدر ماست، و یکی نایاب شده است.»
- یوسف بدیشان گفت: «من است آنچه به شما گفتم که جاسوسانید!
- بدینطور آزموده میشود: به حیات فرعون از اینجا بیرون نخواهید رفت، جز اینکه برادر کهنتر شما را اینجا بیاید.
- ۱۶ یک نفر از خودتان بفرستید، تا برادر شما را بیاورد، و شما اسیرمانید تا سخن شما آموخته شود که صدق با شماست یا نه، والا به حیات فرعون جاسوسانید!» پس ایشان را با هم سه روز در زندان انداخت.
- و روز سوم یوسف بدیشان گفت: «من را بکنید و زنده باشید، زیرا من از خدا میترسم:
- هر گاه شما صادق هستید، یک برادر از شما در زندان شما اسیر باشد، و شما رفته، غله برای گرسنگی خانه‌های خود بخرید.
- ۲۰ و برادر کوچک خود را نزد من آرید، تا سخن شما تصدیق شود و نمیرید.» پس چنین کردند.
- و به یکدیگر گفتند: «رایبه برادر خود خطا کردیم، زیرا ستمی جان او را دیدیم وقتی که به ما استغاثه میکرد، و نشنیدیم. از اینرو این تنگی بر ما رسیده.»
- و روبین در جواب ایشان گفت: «با به شما گفتم که به پسر خطا موزید؟
- و ایشان ندانستند که یوسف میفهمد، زیرا که ترجمانی در میان ایشان بود.
- ۲۴ پس از ایشان کاره جسته، بگریست و نزد ایشان برگشته، با ایشان گفتگو کرد، و شمعون را از میان ایشان گرفته، و او را بر روی ایشان در بند نهاد.
- و یوسف فرمود تا جواهرهای ایشان را از غله پارسازند، و نقد ایشان را در عدل هر کس نهند، و زاد سفر بدیشان دهند، و به ایشان چنین کردند.
- ۲۶ پس غله را بر حماران خود بار کرده، از آنجا روانه شدند.
- و چون یکی، عدل خود را در منزل باز کرد، تا خوراک به الاغ دهد، نقد خود را دید که اینک در دهن عدل او بود.
- ۲۸ و به برادران خود گفت: «قد من رده شده است، و اینک در عدل من است. آنگاه دل ایشان طپیدن گرفت، و به یکدیگر لرزان شده، گفتند: «من چیست که خدا به ما کرده است.»
- پس زرد پدر خود، به یعقوب، به زمین کنعان آمدند، و از آنچه بدیشان واقع شده بود، خبر داده، گفتند:
- «ن مرد که حاکم زمین است، با ما به سختی سخن گفت، و ما را جاسوسان زمین پنداشت.
- ۳۱ و بدو گفتیم مصادقم و جاسوس نی.
- ۳۲ ما دوازده برادر، پسران پدر خود هستیم، یکی نایاب شده است، و کوچکتر، امر و زرد پدر ما در زمین کنعان میباشد.
- ۳۳ و آن مرد که حاکم زمین است، به ما گفت: از این خواهیم فهمید که شما راست گویید که یکی از برادران خود را نزد من گذارید، و برای گرسنگی خانه‌های خود گرفته، بروید.
- ۳۴ و برادر کوچک خود را نزد من آرید، و خواهم بافت که شما جاسوس نیستید بلکه صادق. آنگاه برادر شما را به شمار کم، و در زمین داد و ستد نماید.»
- و واقع شد که عدل‌های خود را خالی میکردند، اینک کیسه پول هر کس در عدلش بود. و چون ایشان و پدرشان، کیسه‌های پول را دیدند، پتوسیدند.
- ۳۶ و پدر ایشان، یعقوب، بدیشان گفت: «راپیا و لاد ساختید، یوسف نیست و شمعون نیست و بنیامین را می خواهید ببرد. این همه بر من است؟» روبین به پدر خود عرض کرده، گفت: «رد پسر ما بکش، اگر او را نزد تو باز نیاورم، او را به دست من بسپار، و من او را نزد تو باز خواهم آورد.»
- گفت: «سرم با شما نخواهد آمد زیرا که برادرش مرده است، و او تنها باقی است. و هر گاه در راهی که میروید زبانی بدور رسد، همانا مویهای سفید مرا با حزن به گور فرود خواهید برد.»
- باز گفت مجد برادران
- و قحط در زمین سخت بود.
- ۲ و واقع شد چون غله‌های را که از مصر آورده بودند، تمام خوردند، پدرشان بدیشان گفت: «رگردید و اندک خوراک برای ما بخرید.»
- بهودا بدو متکلم شده، گفت: «ن مرد به ما تا کید کرده، گفته است هر گاه برادر شما با شما نباشد، روی مرا نخواهید دید.
- ۴ اگر تو برادر ما را با ما فرستی، میرویم و خوراک برایت میخریم.
- ۵ اما اگر تو اورا نفرستی، نمی‌رویم، زیرا که آن مرد ما را گفت، هر گاه برادر شما، با شما نباشد، روی مرا نخواهید دید.»

اسرائیل گفت: «راه من بدی کرده، به آن مرد خرد دادید که برادر دیگر دارید؟»
گفتند: «ن مرد احوال ما و خویشاوندان ما را به دقت برسیده، گفت: آیا پدر شما هنوز زنده است، و برادر دیگر دارید؟ و او را بدین مضمون اطلاع دادیم، و چه میدانستیم که خواهد گفت: برادر خود را نزد من آرید.»

پس بهودا پدر خود، اسرائیل گفت: «و آن را با من بفرست تا بر خاسته، برویم و زیست کنیم و شمیم، ما و تو و اطفال مانیز.

۹ من ضامن او میباشم، و او را از دست من بازخواست کن هر گاه او را نزد تو باز نیاوردم و به حضورت حاضر نساختم، تا به ابد در نظر تو مقصر باشم.

۱۰ زیرا اگر تا خبر نمی نمودیم، هر آینه تاحال، مرتبه دوم را برگشته بودیم.»

پس پدر ایشان، اسرائیل، بدیشان گفت: «گر چنین است، پس این را بکنید. از ثمرات نیکوی این زمین در ظرف خود بردارید، و ما را معانی برای آن مرد بپزیرید، قدری بلسان و قدری عسل و کتیورا و لادن و پسته و بادام.

۱۲ و نقد مضاعف بدست خود گیرید، و آن نقدی که در دهنه عدل‌های شمارد شده بود، به دست خود باز برید، شاید سهوی شده باشد.

۱۳ و برادر خود را برداشته، روانه شوید، و نزد آن مرد بر گردید.

۱۴ و خدای قادر مطلق شمارا در نظر آن مرد مکرّم دارد، تا برادر دیگر شما و بنیامین را همراه شما بنام فرستد، و من اگر بی‌ولاد شدم، و بی‌ولاد شدم.»

پس آن مردان، ارمان را برداشته، و نقد مضاعف را بدست گرفته، با بنیامین روانه شدند. و به مصر فرود آمده، به حضور یوسف ایستادند.

۱۶ اما یوسف، چون بنیامین را با ایشان دید، به ناظر خانه خود فرمود: «بن اشخاص را به خانه ببر، و ذبح کرده، تدارک ببین، زیرا که ایشان وقت ظهر با من غذا می‌خورند.»

و آن مرد چنانکه یوسف فرموده بود، کرد. و آن مرد ایشان را به خانه یوسف آورد.

۱۸ و آن مردان ترسیدند، چونکه به خانه یوسف آورده شدند و گفتند: «سبب آن نقدی که دفعه اول در عدل‌های ما رد شده بود، ما را آورد هاند تا بر ما هجوم

آورد، و بر ما حمله کند، و ما را بمالوک سازد و حماران ما را.»

و به ناظر خانه یوسف نزدیک شده، در درگاه خانه بدو متکلم شده،

گفتند: «اسیدی! حقیقت مرتبه اول برای خرید خوراک آمدیم.

۲۱ و واقع شد چون به منزل رسیده، عدل‌های خود را باز کردیم، که اینک نقد هر کس در دهنه عدلش بود. نقره ما به وزن تمام و آن را به دست خود باز آوردیم.

۲۲ و نقد دیگری برای خرید خوراک به دست خود آوردیم. غمی دانیم کدام کس نقد ما را در عدل‌های ما گذاشته بود.»

گفت: «لا مت باشید مترسید، خدای شما و خدای پدر شما، خزانهای در عدل‌های شما، به شما داده است، نقد شما به من رسید.» پس شمعون را نزد ایشان بیرون آورد.

۲۴ و آن مرد، ایشان را به خانه یوسف در آورده، آب بدیشان داد، تا پایهای خود را شستند، و عولوفه به حماران ایشان داد.

۲۵ و ارمان را حاضر ساختند، تا وقت آمدن یوسف به ظهر، زیرا شنیده بودند که در آنجا باید غذا بخوردند.

۲۶ و چون یوسف به خانه آمد، ارمانی را که به دست ایشان بود، نزد وی به خانه آوردند، و به حضور وی روی زمین نهادند.

پس از سلامتی ایشان پرسید و گفت: «پدر پیر شما که ذکرش را کردید، به سلامت است؟ و تا بحال حیات دارد؟»

گفتند: «لا مت، پدر ما، به سلامت است، و تا بحال زنده.» پس تعظیم و سجده کردند.

۲۹ و چون چشمان خود را باز کرده، برادر خود بنیامین، پسر مادر خویش را دید، گفت: «یا این است برادر کوچک شما که نزد من، ذکر او را کردید؟» و گفت: «ی پسر، خدای تو روح کاد.»

و یوسف چونکه مرش برادرش بجنبید، پشتافت، و جای گریستن خواست. پس به خلوت رفته، آنجا بگریست.

۳۱ و روی خود را شسته، بیرون آمد، و خود را می نمود، گفت: «عام بگذارید.»

و برای وی جدا گذاردند، و برای ایشان جدا، و برای مصریانی که با وی خوردند جدا، زیرا که مصریان با عبرانیان نمی توانستند بخوردند زیرا که این، نزد مصریان مکروه است.

۳۲ و به حضور وی بنشستند، نخست زاده موافق نخست زاد گشاش، و خرد سال بحسب خرد سالیاش، و ایشان به یکدیگر تعجب نمودند.

۳۴ و حصه‌ها از پیش خود برای ایشان گرفت، اما حصه بنیامین بیخ چندان حصه دیگران بود، و با وی نوشیدند و کیف کردند.

جام نقره

پس به ناظر خانه خود امر کرده، گفت: عدل‌های این مردمان را به قدری که میتوانند برد، از غله بکن، و نقد هر کس را به دهنه عدلش بگذار.

۲ و جام مرا یعنی جام نقره را، در دهنه عدل آن کوچکتر، با قیمت غله‌اش بگذار.» پس موافق آن سخنی که یوسف گفته بود، کرد.

و چون صبح روشن شد، آن مردان را با حماران ایشان، روانه کردند.

۴ و ایشان از شهر بیرون شده، هنوز مسافتی چند طی نکرده بودند، که یوسف به ناظر خانه خود گفت: «را باشد، در عقب این اشخاص بشتاب، و چون بدیشان

فرار سیدی، ایشان را بگو: چرا بدی به عوض نیکویی کردید؟

آیا این نیست آنکه آقا قیام در آن مینوشد، و از آن تفرغ میزند؟ در آنچه کردید، بد کردید.»

پس چون بدیشان در رسید، این سخنان را بدیشان گفت.

۷ به وی گفتند: «را آقا قیام چنین میگوید؟ حاشا از غلامانت که مرتکب چنین کار شوند!

همانانقدی را که در دهنه عدل‌های خود یافته بودیم، از زمین کنعان زد تو باز آوردیم، پس چگونگی باشد که از خانه آقایت طلا یا نقره بدزدیم.

۹ نزد هر کدام از غلامانم یافت شود، بمیرد، و ما نیز غلام آقای خود باشیم.»

گفت: «الان موافق سخن شما بشود، آنکه نزد او یافت شود، غلام من باشد، و شما آزاد باشید.»

پس تعجیل نموده، هر کس عدل خود را به زمین فرود آورد، و هر یکی عدل خود را باز کرد.

۱۲ و او بتجسس کرد، و از مہتر شروع نموده، به کهنتر ختم کرد. و جام در عدل بنیامین یافته شد.

۱۳ آنگاه رخت خود را چاک زدند، و هر کس الاغ خود را بار کرده، به شهر برگشتند.

و یہود ابرادرا نش به خانه یوسف آمدند، و او هنوز آنجا بود، و به حضور وی بر زمین افتادند.

۱۵ یوسف بدیشان گفت: «بن چه کاری است که کردید؟ آیا ندانستید که چون من مردی، البته تعال می‌زنم؟»

یہودا گفت: «ه آقام چه گوئیم، و چه عرض کنیم، و چگونه بیگانه‌های خویش را ثابت نماییم؟ خدا نگاه غلامانم را دریافت نموده است، اینک ما نیز وانکه

جام بدستش یافت شد، غلامان آقای خود خواهیم بود.»

گفت: «اشاز من که چنین کم! بلکه آنکه جام بدستش یافت شد، غلام من باشد، و شما به سلامتی نزد پدر خویش بروید.»

آنگاه یہودا نزدیک وی آمده، گفت: «ی آقام بدشنو غلامت به گوش آقای خود بخنی بگوئید. و غضبت بر غلام خود افروخته نشود، زیرا که تو چون

فرعون هستی.

۱۹ آقام از غلامانم پرسیده، گفت: آیا شما را پدر یا برادری است؟

و یہ آقای خود عرض کردیم: که ما را پدر پیری است، و پسر کوچک پیری او که برادرش مرده است، و او تنها از مادر خود مانده است، و پدر او را دوست

میدارد.»

۲۱ و یہ غلامان خود گفتی: نوی را نزد من آرید تا چشمان خود را بروی نهم.»

۲۲ و یہ آقای خود گفتیم: آن جوان نمی تواند از پدر خود جدا شود، چه اگر از پدر خویش جدا شود او خواهد مرد.»

۲۳ و یہ غلامان خود گفتی: اگر برادر کهنتر شما بشما نیاید، روی مرا دیگر نخواهید دید.»

۲۴ پس واقع شد که چون نزد غلامت، پدر خود، رسیدیم، سخنان آقای خود را بدو باز گفتیم.

۲۵ و پدر ما گفت: برگشته اندک خوراکی برای ما بخرید.»

۲۶ گفتیم: نمی توانیم رفت، لیکن اگر برادر کهنتر ما آید، خواهیم رفت، زیرا که روی آن مرد را نمی توانیم دیدا اگر برادر کوچک با ما نباشد.»

۲۷ و غلامت، پدر من، به ما گفت: شما آگاهید که زوجهام برای من دو پسر زاید.

۲۸ و یکی از نزد من بیرون رفت، و من گفتم هر آینه دریده شده است، و بعد از آن او را ندیدم.

۲۹ اگر این را نیز از نزد من ببرید، و وزبانی بدو رسد، همانا موی سفید مرا به حزن به گور فرود خواهید برد.»

۳۰ و الا آنرا نزد غلامت، پدر خود بروم، و این جوان با ما نباشد، و حال آنکه جان او بجان وی بسته است،

واقع خواهد شد که چون ببیند پسر نیست، و او خواهد مرد. و غلامان موی سفید غلامت، پدر خود را به حزن به گور فرود خواهند برد.

۳۲ زیرا که غلامت نزد پدر خود ضامن پسر شده، گفتم: هر گاه او را نزد تو باز نیآورم، تا ابد الا با بد نزد پدر خود مقصر خواهم شد.»

۳۳ پس الان تمنا اینکه غلامت به عوض پسر در بندگی آقای خود بماند، و پسر، همراه برادران خود رود.

۳۴ زیرا چگونگی نزد پدر خود بروم و پسر با من نباشد، مبادا بلائی را که به پدرم واقع شود ببینم.»

یوسف خود را به برادرانش

معرفی میکند و یوسف پیش جمعی که به حضورش ایستاده بودند، نتوانست خود داری کند، پس ندا کرد که «مه را از نزد من بیرون کنید!» و کسی نزد

او نماند، و وقتی که یوسف خویش را به برادران خود شناخت.

۲ و یہ آواز بلند گریست، و مصریان و اهل خانه فرعون شنیدند.

۳ و یوسف، برادران خود را گفت: «ن یوسف هستم! آیا پدرم هنوز زنده است؟» و برادرانش جواب وی را نتوانستند داد، زیرا که به حضور وی مضطرب

شدند.

و یوسف به برادران خود گفت: «ز دیکم من بیایید.» پس نزدیک آمدند، و گفت: «مه یوسف، برادر شما، که به مصر فروختید!

و حال رنجیده مشوید، و متمغیر نگرددید که مرا بدینجا فروختید، زیرا خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا فوس را (نده نگاه دارد.

۶ زیرا حال دو سال شده است که فقط در زمین هست، و پنج سال دیگر نیز نه شیار خواهد بود نه درو.

۷ و خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا برای شما بقیتی در زمین نگاه دارد، و شما را به نجاتی عظیم احیا کند.

۸ و الان شما را اینجا فرستادید، بلکه خدا، و او مرا پدر بر فرعون و آقا بر تمامی اهل خانه او و کهنتر هم زمین مصر ساخت.

۹ بشتابید و نزد پدرم رفته، بدو گوئید: یوسف پسر تو، یوسف چنین میگوید: که خدا مرا احیا کن تمامی مصر ساخته است، نزد من بیا و تاخیر نمنا.

۱۰ و در زمین جوشن ساکن شو، تا نزدیک من باشی، تو و پسرانت و پسران پسرانت، و گلهات و مرهات با هر چه داری.

۱۱ تا تو را در آنجا پیرو رانم، زیرا که پنج سال فقط باقی است، مبادا تو و اهل خانهات و متعلقانمت بینوا گردید.

۱۲ و اینک چشمان شما و چشمان برادرم بنیامین، میبینند، زبان من است که با شما سخن میگوید.

- ۱۳ پس پدر مرا از همه حشمت من در مصر و از آنچه دید هاید، خبر دهم، و تعجیل نموده، پدر مرا بدینجا آورد.»
پس به گردن برادر خود، بنیامین، آویخته، بگریست و بنیامین بر گردن وی گریست.
- ۱۵ و همه برادران خود را بوسیده، برایشان بگریست، و بعد از آن، برادرانش با وی گفتگو کردند.
- ۱۶ و این خبر را در خانه فرعون شنیدند، و گفتند برادران یوسف آمده‌اند، و بنظر فرعون و بنظر بندگانش خوش آمد.
- ۱۷ و فرعون به یوسف گفت: «رادران خود را بگو: چنین بکنید: چهار پیمان خود را بار کنید، و روانه شده، به زمین کنعان بروید.
- ۱۸ و پدر و اهل خانه‌های خود را برداشته، نزد من آید، و نیکوترین زمین مصر را به شما می‌دهم تا از فریبی زمین بخورید.
- ۱۹ و تو ما مور هستی این را بکنید: ارا بها از زمین مصر برای اطفال و زنان خود بگیری، و پدر خود برداشته، بیایید.
- ۲۰ و چشمان شما در پی اسباب خود نباشد، زیرا که نیکوتری تمامی زمین مصر از آن شماست.»
- پس بنیاسرائیل چنان کردند، و یوسف به حسب فرمایش فرعون، ارا بها بدیشان داد، و زاد سفر بدیشان عطا فرمود.
- ۲۲ و بهر هر یک از ایشان، یک دست رخت بخشید، اما به بنیامین سیصد مثقال نقره، و پنج دست جامه داد.
- ۲۳ و برای پدر خود بدین تفصیل فرستاد: ده الاغ بار شده به نفایس مصر، و ده ماده الاغ بار شده به غله و نان و خورش برای سفر پدر خود.
- ۲۴ پس برادران خود را مرخص فرموده، روانه شدند و بدیشان گفت: «نهار در راه متنازه مکنید!»
و از مصر آمده، نزد پدر خود، یعقوب، به زمین کنعان آمدند.
- ۲۶ و او را خبر داده، گفتند: «سوف الان زنده است، و او حاکم تمامی زمین مصر است.» آنگاه وی دلش ضعف کرد، زیرا که ایشان را باور نکرد.
- ۲۷ و همه سختانی که یوسف بدیشان گفته بود، به وی گفتند، و چون ارا بهایی را که یوسف برای آوردن او فرستاده بود، دید، روح پدر ایشان، یعقوب، زنده گردید.
- ۲۸ و اسرائیل گفت: «افی است! پسر من، یوسف، هنوز زنده است، و میروم و قبل از مرگم او را خواهم دید.»
- سفر یعقوب به مصر
- و اسرائیل با هر چه داشت، کوچ کرده، به بئر شبع آمد، و قربانها برای خدای پدر خود، اسحاق، گذراند.
- ۲ و خدا در رویاهای شب، به اسرائیل خطاب کرده، گفت: «ای یعقوب! ای یعقوب!» گفت: «بیک.»
- گفت: «ن هستم الله، خدای پدرت، از فرود آمدن به مصر مترس، زیرا در آنجا منی عظیم از تو به وجود خواهم آورد.
- ۴ من با تو به مصر خواهم آمد، و من نیز، تو را از آنجا البته باز خواهم آورد، و یوسف دست خود را بر چشمان تو خواهد گذاشت.»
- و یعقوب از بئر شبع روانه شد، و بنیاسرائیل پدر خود، یعقوب، و اطفال و زنان خویش را بر ارا بهایی که فرعون به جهت آوردن او فرستاده بود، برداشتند.
- ۶ و مواشی و اموالی را که در زمین کنعان اندوخته بودند، گرفتند. و یعقوب با تمامی ذریت خود به مصر آمدند.
- ۷ و پسران و پسران پسران خود را با خود، و دختران و دختران پسران خود را، و تمامی ذریت خویش را به همراهی خود به مصر آورد.
- و این است نامهای پسران اسرائیل که به مصر آمدند: یعقوب و پسرانش روئین نخست زاد یعقوب.
- ۹ و پسران روئین: حنوک و فلو و حصرون و کریمی.
- ۱۰ و پسران شمعون: یموئیل و یامین و اوهد و یاکین و صور و حوشاول که پسرزن کنعانی بود.
- ۱۱ و پسران لوی: جرشون و قهات و مراری.
- ۱۲ و پسران یهودا: عیروان و انوشیله و فارص و زارح. اما عیروان و انوشیله در زمین کنعان مردند. و پسران فارص: حصرون و حامول بودند.
- ۱۳ و پسران یساکار: تولاع و فوه و یوب و شمرون.
- ۱۴ و پسران زبولون: سارد و ایلون و یاحئیل.
- ۱۵ اینانند پسران لیه، که آنها را با دختر خود دینه، در فدان ارام برای یعقوب زایید. همه نفوس پسران و دخترانش سی و سه نفر بودند.
- ۱۶ و پسران جاد: صفیون و یحیی و شونی و اسبون و عیری و ارودی و ارتیل.
- ۱۷ و پسران اشیر: یمنه و یشو و یثوی و بریعه، و خواهر ایشان ساره، و پسران بریعه حار و ملکئیل.
- ۱۸ اینانند پسران زلفه که لا بان به دختر خود لیه داد، و این شانزده را برای یعقوب زایید.
- ۱۹ و پسران راحیل زن یعقوب: یوسف و بنیامین.
- ۲۰ و برای یوسف در زمین مصر، منسی و افراجم زاییده شدند، که اسنات دختر فوطی فارع، کاهن اون برایش براد.
- ۲۱ و پسران بنیامین: بالع و یاکر و اشبیل و جیرا و نعمان و ایچی و وش و مضم و حضم و آرد.
- ۲۲ اینانند پسران راحیل که برای یعقوب زاییده شدند، همه چهارده نفر.
- ۲۳ و پسران دان: حوشیم.
- ۲۴ و پسران نفتالی: یحصائل و جونی و بصر و شلم.
- ۲۵ اینانند پسران بلهه، که لا بان به دختر خود راحیل داد، و ایشان را برای یعقوب زایید. همه هفت نفر بودند.
- همه نفوسی که با یعقوب به مصر آمدند، که از صلب وی پدید شدند، سوای زنان پسران یعقوب، جمیع شصت و شش نفر بودند.
- ۲۷ و پسران یوسف که برایش در مصر زاییده شدند، دو نفر بودند. پس جمیع نفوس خاندان یعقوب که به مصر آمدند هفتاد بودند.
- و یهودا را پیش روی خود نزد یوسف فرستاد تا او را به جوشن راهنمایی کند، و به زمین جوشن آمدند.

۲۹ و یوسف عرابه خود را حاضر ساخت، تا به استقبال پدر خود اسرائیل به جوشن برود. و چون او را دیده گردنش بیاویخت، و مدتی بر گردنش گریست.

۳۰ و اسرائیل به یوسف گفت: «کنون بمیرم، چونکه روی تو را دیدم که تا بحال زنده هستی.»

و یوسف برادران خود و اهل خانه پدر خویش را گفت: «برویم تا فرعون را خبر دهیم و به وی گوئیم: برادرانم و خانواده پدرم که در زمین کنعان بودند، نزد من آمده‌اند.

۳۲ و مردان شبانان هستند، زیرا اهل مواشند، و گلگه‌ها و وره‌ها و کل ما بملک خود را آوردند.»

۳۳ و چون فرعون شمارا طلبید و گوید: کسب شما چیست؟

گوید: غلامان از طفولیت تا بحال اهل مواشی هستیم، هم ما و هم اجداد ما، تا در زمین جوشن ساکن شوئید، زیرا که هر شبان گوسفند مکره و مصریان است.»

پس یوسف آمد و به فرعون خبر داد، گفت: «درم و برادرانم با گله و وره خویش و هر چه دارند، از زمین کنعان آمده‌اند و در زمین جوشن هستند.» و از جمله برادران خود پنج نفر برداشته، ایشان را به حضور فرعون برآداشت.

۳ و فرعون، برادران او را گفت: «غل شما چیست؟» «به فرعون گفتند: «لامان شبان گوسفند هستیم، هم ما و هم اجداد ما.»

و به فرعون گفتند: «مدهام تا در این زمین ساکن شویم، زیرا که برای گله غلامان مرتعی نیست، چونکه قحط در زمین کنعان سخت است. و الا نمنا داریم که بندگانت در زمین جوشن سکونت کنند.»

و فرعون به یوسف خطاب کرده، گفت: «درت و برادرانت نزد تو آمده‌اند،

زمین مصر پیش روی توست. در نیکو ترین زمین پدر و برادران خود را مسکن بده. در زمین جوشن ساکن بشوئید. و اگر میدانی که در میان ایشان کسان قابل میباشند، ایشان را سرکاران مواشی من گردان.»

و یوسف، پدر خود، یعقوب را آورده، و او را به حضور فرعون برآداشت. و یعقوب، فرعون را برکت داد.

۸ و فرعون به یعقوب گفت: «یام سالهای عمر تو چند است؟»

یعقوب به فرعون گفت: «یام سالهای غربت من صدوسی سال است. ایام سالهای عمر مانندک وید بوده است، و به ایام سالهای عمر پدرانم در روزهای غربت ایشان رسیده.»

و یعقوب، فرعون را برکت داد و از حضور فرعون بیرون آمد.

۱۱ و یوسف، پدر و برادران خود را سکونت داد، و ملکی در زمین مصر در نیکو ترین زمین، یعنی در ارض رمسیس، چنانکه فرعون فرموده بود، بدیشان ارزانی داشت.

۱۲ و یوسف پدر و برادران خود، و همه اهل خانه پدر خویش را به حسب تعداد عیال ایشان به نان پروراند. خشکسالی

و در تمامی زمین نان نبود، زیرا قحط زیاده سخت بود، و ارض مصر و ارض کنعان بسبب قحط بی‌نوا گردید.

۱۴ و یوسف، تمام نقره‌های را که در زمین مصر و زمین کنعان یافته شد، به عوض غله‌های که ایشان خریدند، بگفت، و یوسف نقره را به خانه فرعون در آورد.

۱۵ و چون نقره از ارض مصر و ارض کنعان تمام شد، همه مصریان نزد یوسف آمده، گفتند: «ارنان بده، چاره حضور بمیریم؟ زیرا که نقره تمام شد.» یوسف گفت: «واشی خود را بیاورید، و به عوض مواشی شما، غله به شما میدهم، اگر نقره تمام شده است.»

پس مواشی خود را نزد یوسف آوردند، و یوسف به عوض اسبان و گله‌های گوسفندان و وره‌های گاو و الاغان، نان بدیشان داد. و در آن سال به عوض همه مواشی ایشان، ایشان را به نان پروراند.

۱۸ و چون آن سال سپری شد در سال دوم به حضور وی آمده، گفتندش: «ز آقای خود مخفی نمی داریم که نقره ما تمام شده است، و مواشی و بهایم از آن آقای ما گردیده، و جز بدنها و زمین ما به حضور آقای ما چیزی باقی نیست.

۱۹ چرا ما و زمین ما نیز در نظر تو هلاک شوئیم؟ پس ما و زمین ما را به نان بخر، و ما و زمین ما را ملوک فرعون بشوئیم، و بدیده تاز بستانیم و نمیریم و زمین بایر نماند.»

پس یوسف تمامی زمین مصر را برای فرعون بخرد، زیرا که مصریان هر کس مزرعه خود را فروختند، چونکه قحط بر ایشان سخت بود و زمین از آن فرعون شد.

۲۱ و خلق را از این حد تا به آن حد مصر به شهر هامتقل ساخت.

۲۲ فقط زمین کهنه را نخرید، زیرا کهنه را حصه‌ای از جانب فرعون شده بود، و از حصه‌ای که فرعون بدیشان داده بود، میخورند. از این سبب زمین خود را نخر و ختند.

۲۳ و یوسف به قوم گفت: «بیک، امروز شمارا و زمین شمارا برای فرعون خریدم، همانا برای شما بدار است تا زمین را بکارید.

۲۴ و چون حاصل برسد، یک خمس به فرعون دهید، و چهار حصه از آن شما باشد، برای زراعت زمین و برای خوراک شما و اهل خانه‌های شما و طعام به جهت اطفال شما،»

گفتند: «و ما را احیا ساختی، در نظر آقای خود التفات بیا، تا غلام فرعون باشیم.»

پس یوسف این قانون را بر زمین مصر تا مرز قرار داد که خمس از آن فرعون باشد، غیر از زمین کهنه فقط، که از آن فرعون نشد.

۲۷ و اسرائیل در ارض مصر در زمین جوشن ساکن شده، ملک در آن گرفتند، و بسیاری بار و رو کثیر گردیدند.

۲۸ و یعقوب در ارض مصر هفده سال بزیست. و ایام سالهای عمر یعقوب صد و چهل و هفت سال بود.

۲۹ و چون حین وفات اسرائیل نزدیک شد پسر خود یوسف را طلبید، و بدو گفت: «لان اگر در نظر تو التفات یافتام، دست خود را بران من بگذار، و احسان و امانت با من بکن، و زنت را مرا در مصر دفن منما،

بلکه با پدران خود بخوام و مرا از مصر برداشته، در قبر ایشان دفن کن.» گفت: «نچه گفتی خواهی کرد.»
گفت: «رايم قسم بخور، پس برایش قسم خورد و اسراييل بر سر بستر خود خم شد.

پسران يوسف

وبعد از این مورد، واقع شد که به يوسف گفتند: «ينک پدر تو بجا راست.» پس دو پسر خود، منسی و افرايم را با خود برداشت.
۲ و يعقوب را خبر داده، گفتند: «ينک پسر تو يوسف، زدت تو میآید.» و اسراييل، خویشتر را تقویت داده، بر بستر بنشست.
۳ و يعقوب به يوسف گفت: «دای قادر مطلق در لوز در زمین کنعان به من ظاهر شده، مرا برکت داد.
۴ و به من گفت: هر آينه من تو را بار و رو کثیر گردانم، و از تو قومهای بسيار وجود آورم، و این زمین را بعد از تو به ذريت تو، به ميراث ابدی خواهم داد.
۵ و الا ن دو پسر که در زمین مصر برایت زایده شدند، قبل از آنکه زدتو به مصر بیام، ایشان از آن من هستند، افرايم و منسی مثل روبین و شمعون از آن من خواهند بود.
۶ و اما اولاد تو که بعد از ایشان بیآوری، از آن تو باشند و در ارث خود به نامهای برادران خود منعی شوند.
۷ و هنگامی که من از فدان آمدم، را حیل نزد من در زمین کنعان به سر راه مرد، چون آنک مسافتي باقی بود که به افرات برسم، و او را در آنجا به سر راه افرات که بیت لحم باشد، دفن کردم.»

و چون اسراييل، پسران يوسف را دید، گفت: «بیان کیستند؟»
يوسف، پدر خود را گفت: «بیان پسران منند که خدا به من در اینجا داده است.» گفت: «ایشان را نزد من بیا و مرا ایشان را برکت دهم.»
و چشمان اسراييل از پیری تار شده بود که نتوانست دید. پس ایشان را نزدیک وی آورد و ایشان را بوسیده، و در آغوش خود کشید.
و اسراييل به يوسف گفت: «مان نمی برم که روی تو را ببینم، و همانا خدا، ذريت تو را نیز به من نشان داده است.»
و يوسف ایشان را از میان دوازده نوه خود بیرون آورد، و ربه زمین نهاد.

۱۳ و يوسف هر دو را گرفت، افرايم را به دست راست خود به مقابل دست چپ اسراييل، و منسی را به دست چپ خود به مقابل دست راست اسراييل، و ایشان را نزدیک وی آورد.
۱۴ و اسراييل دست راست خود در آرز کرده، بر سر افرايم نهاد و او کوچکتر بود و دست چپ خود را بر سر منسی، و دستهای خود را به فرست حرکت داد، زیرا که منسی نخست زاده بود.

۱۵ و يوسف را برکت داده، گفت: «دایی که در حضور وی پدرانم، ابراهیم و اسحاق، سالک بودندی، خدایی که مرا از روز و بوم تا امروز رعایت کرده است،
آن فرشتهای که مرا از هر بدی خلاصی داده، این دو پسر را برکت دهد، و نام من و نامهای پدرانم، ابراهیم و اسحاق، بر ایشان خوانده شود، و در وسط زمین بسیار کثیر شوند.»

و چون يوسف دید که پدرش دست راست خود را بر سر افرايم نهاد، بنظرش ناپسند آمد، و دست پدر خود را گرفت، تا آن را از سر افرايم به سر منسی نقل کند.
۱۸ و يوسف به پدر خود گفت: «ای پدر من، نه چنین، زیرا نخست زاده این است، دست راست خود را بر سر او بگذار.»
اما پدرش ایجاب نمود، گفت: «بدانم ای پسر! امیدم! او نیز قومی خواهد شد و او نیز بزرگ خواهد گردید، لیکن برادر کهنترش از وی بزرگتر خواهد شد و ذريت او امتهای بسيار خواهند گردید.»

و در آن روز، و ایشان را برکت داده، گفت: «هتو، اسراييل، برکت طلبیده، خواهند گفت که خدا تو را مثل افرايم و منسی کرداناد.» پس افرايم را به منسی ترجیح داد.

۲۱ و اسراييل به يوسف گفت: «مانانم میمیرم، و خدا باشما خواهد بود، و شمارا به زمین پدران شما باز خواهد آورد.

۲۲ و من به تو حصهای زیاده از برادرت میدهم، که آن را از دست اموریان به شمشیر و کمان خود گرفتم.»

برکت يعقوب به پسرانش

و يعقوب، پسران خود را خوانده، گفت: «مع شويد تا شمارا از آنچه در ایام آخره شما واقع خواهد شد، خبر دهم.

۲ ای پسران يعقوب جمع شويد و بشنويد! و به پدر خود، اسراييل، گوش گيريد.

«ی روبین! تو نخست زاده منی، توانایی من و ابتدای قوتم، فضیلت رفعت و فضیلت قدرت.

۴ جوشان مثل آب، بر تری نخواهی یافت، زیرا که بر بستر پدر خود برآمدی. آنگاه آن را بصرمت ساختی، به بستر من برآمد.

«معون و لای برادرت. آلات ظلم، شمشیرهای ایشان است.

۶ ای نفس من به مشورت ایشان داخل مشو، و ای جلال من به محفل ایشان متحد مباش زیرا در غضب خود مردم را کشتند. و در خورداری خویش گاو را رانی کردند.

۷ ملعون باد خشم ایشان، که سخت بود، و غضب ایشان زیرا که تند بود! ایشان را در يعقوب متفرق سازم و در اسراييل پراکنده کنم.

«ی بود تو را برادرت خواهند ستود. دستت برگردن دشمنان خواهد بود، و پسران پدرت، تو را تعظیم خواهند کرد.

۹ یهودا شیر بجهای است، ای پسر! از شکار برآمدی. مثل شیر خویشتر را جمع کرده، در کمن میخوابد و چون شیرمادهای است. کیست او را برانگیزاند؟

عصا از یهودا دور نخواهد شد. و نه فرمان فرمایی از میان پایهای وی تا شیلو بیاید. و مرا و اطاعت امتهای خواهد بود.

- ۱۱ کره خود را به تاک و کره الاغ خویش را به موسته. جامه خود را به شراب، و رخت خویش را به عصیرانگور می شوید.
- ۱۲ چشمانش به شراب سرخ و دنداننش به شیر سفید است.
- «بولون، بر کنار دریا ساکن شود، و نزد بندر کشتیها. حدود او تا به صید و نوا خواهد رسید.
- ۱۴ یسا کار حار قوی است در میان آغلها خواهد بود.
- ۱۵ چون محل آرامیدن را دید که پسندیده است، و زمین را دلگشایافت، پس گردن خویش را برای بارخم کرد، و بنده خراج گردید.
- «ان، قوم خود را داوری خواهد کرد، چون یکی از اسباط اسرائیل.
- ۱۷ دان، ماری خواهد بود به سر راه، و افعی بر کنار طریق که پاشنه اسب را بگذرد تا سوارش از عقب افتد.
- ۱۸ ای بیوه منتظر نجات تو میباشم،
- «اد، گروهی بروی هجوم خواهند آورد، و او به عقب ایشان هجوم خواهد آورد.
- ۲۰ اشیر، نان او چرب خواهد بود، و لذات ملوکانه خواهد داد.
- ۲۱ نفتالی، غزال آزادی است، که سخنان حسنه خواهد داد.
- «وسف، شاخه باروری است. شاخه بارور بر سر چشمه‌های که شاخه‌هایش از دیوار برآید.
- ۲۳ تیراندا از ان و رانجایند، و تیراندا خند و اذیت رسانیدند.
- ۲۴ لیکن کانونی در قوت قایم ماند. و بازوهای دستش به دست قدیر یعقوب مقوی گردید که از آنجاست شبان و حوضه اسرائیل.
- ۲۵ از خدای پدرت که تو را اعانت میکند، و از قادمطلق که تو را برکت میدهد، به برکت آسمانی از اعلی و برکات لجهای که در اسفل واقع است، و برکات پستانها و رحم.
- ۲۶ برکات پدرت بر برکات جبال ازلی فایز آمد، و بر حدود کوههای ابدی و بر سر یوسف خواهد بود، و بر فرق او که از برادرانش برگزیده شد.
- «نیامین، گرگی است که میدرد. صحیحگاهان شکار را خواهد خورد، و شامگاهان غارت را تقسیم خواهد کرد.»
- همه اینان دوازده سبط اسرائیلند، و این است آنچه پدر ایشان، بدیشان گفت و ایشان را برکت داد، و هر یک را موافق برکت وی کرد.
- مرگ یعقوب
- پس ایشان را وصیت فرموده، گفت: «نه قوم خود ملحق میشوم، مرا با پدرم در مغارهای که در صحرای عفرون حتی است، دفن کنید.
- ۳۰ در مغارهای که در صحرای مکفیله است، که در مقابل مجرای در زمین کنعان واقع است، که ابراهیم آن را با آن صحرا از عفرون حتی برای ملکیت مقبره خرید.
- ۳۱ آنجا ابراهیم و زوجه‌اش، ساره را دفن کردند؛ آنجا استحقاق و زوجه او رفته را دفن کردند، و آنجا همه را دفن نمودم.
- ۳۲ خرید آن صحرا و مغارهای که در آن است از بنی حیت بود.»
- و چون یعقوب وصیت را با پسران خود به پایان برد، پایهای خود را به بستر کشیده، جان بداد و به قوم خویش ملحق گردید.
- و یوسف بروی پدر خود افتاده، بروی گریست و او را بوسید.
- ۲ و یوسف طیبانی را که از بنندگان او بودند، امر فرمود تا پدر او را حنوط کنند. و طیبیان، اسرائیل را حنوط کردند.
- ۳ و چهل روز در کاروی سپری شد، زیرا که این قدر روزها در حنوط کردن صرف میشد، و اهل مصر هفتاد روز برای وی ماتم گرفتند.
- ۴ و چون ایام ماتم وی تمام شد، یوسف اهل خانه فرعون را خطاب کرده، گفت: «گرالان در نظر شما انتقام یافتام، در گوش فرعون عرض کرده، بگوئید:
- پدرم مرا سوگند داده، گفت: اینک من میمیرم، در قبری که برای خویشتن در زمین کنعان کنده‌ام، آنجا مرا دفن کن. اکنون بروم و پدر خود را دفن کرده، مراجعت نمایم.»
- فرعون گفت: «رو و چنانکه پدرت به تو سوگند داده است، او را دفن کن.»
- پس یوسف روانه شد تا پدر خود را دفن کند، و همه نوکران فرعون که مشایخ خانه وی بودند، و جمیع مشایخ زمین مصر با او رفتند.
- ۸ و همه اهل خانه یوسف و برادرانش و اهل خانه پدرش، جز اینکه اطفال و گله‌ها و رومه‌های خود را در زمین جوشن وا گذاشتند.
- ۹ و ارا بهائیز و سواران، همراش رفتند؛ و انبوهی بسیار کثیر بودند.
- ۱۰ پس به خرمنگاه اطاد که آنظر فاردن است رسیدند، و در آنجا مامی عظیم و بسیار سخت گرفتند، و برای پدر خود هفت روز نوحه گری نمود.
- ۱۱ و چون کنعانیان ساکن آن زمین، این مام را در خرمنگاه اطاد دیدند، گفتند: «بن برای مصریان ماتم سخت است.» و این پروان موضع را آبل مصرایم نامیدند، که بدان طرف اردن واقع است.
- ۱۲ همچنان پسران او بدان طوریکه امر فرموده بود، کردند.
- ۱۳ و پسرانش، او را به زمین کنعان بردند. و او را در مغاره صحرای مکفیله، که ابراهیم با آن صحرا از عفرون حتی برای ملکیت مقبره خریده بود، در مقابل مجرای دفن کردند.
- ۱۴ و یوسف بعد از دفن پدر خود، برادران خویش و همه کسانی که برای دفن پدرش با وی رفته بودند، به مصر برگشتند.
- یوسف برادران خود را
- و چون برادران یوسف دیدند که پدر ایشان مرده است، گفتند: «گریوسف الان از ما کینه دارد، هر آینه مکافات همه بدی را که به وی کرده‌ایم به ما خواهد رسانید.»
- پس نزد یوسف فرستاده، گفتند: «در تو قبل از مردنش امر فرموده، گفت:

به یوسف چنین بگوید: التماس دارم که گناه و خطای برادران خود را عفو فرمایی، زیرا که به توبدی کرده‌اند، پس اکنون گناه بندگان خدای پدر خود را عفو فرما، و چون به وی سخن گفتند، یوسف بگریست.

۱۸ و برادرانش نیز آمده، به حضور وی افتادند، و گفتند: «نیک غلامان توهستیم.»

یوسف ایشان را گفت: «ترسید زیرا که آیا من در جای خدا هستم؟»

شماره باره من بدانید بشید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد، تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید، چنانکه امر و زنده است.

۲۱ والان ترسان مباشید. من، شمارا و اطفال شمارا میپرورانم.» پس ایشان را تسلی داد و سخنان دل‌آویز بدیشان گفت.

مرگ یوسف

یوسف در مصر ساکن ماند، او اهل خانه پدرش. و یوسف صد و ده سال زندگانی کرد.

۲۳ و یوسف پسران پست سوم افراجم را دید. و پسران ما کبیر، پسر منسی نیز فرزندان یوسف تولد یافتند.

۲۴ و یوسف، برادران خود را گفت: «ن میمیرم، و یقین خدا از شما تفتد خواهد نمود، و شمارا ازین زمین به زمینی که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم

خورده است، خواهد برد.»

و یوسف به بنیاسرائیل سوگند داده، گفت: «راینه خدا از شما تفتد خواهد نمود، و استخوانهای مرا از اینجا خواهید برداشت.»

و یوسف مرد در حیثی که صد و ده ساله بود. و او را حنوط کرده، در زمین مصر در تابوت گذاشتند.

کتاب خروج

بندگی اسرائیل

و این است نام‌های پسران اسرائیل که به مصر آمدند، هر کس با اهل خانهاش همراه یعقوب آمدند:

روبین و شمعون و لاوی و یهودا،
یسا کار و زبولون و بنیامین،

ودان و نفتالی، و جاد و اشیر.

۵ و همه نفوسی که از صلب یعقوب پدید آمدند هفتاد نفر بودند. و یوسف در مصر بود.

و یوسف و همه برادرانش، و تمامی آن طبقه مردند.

۷ و بنیاسرائیل بارور و منتشر شدند، و کثیر و بینهایت زور آور گردیدند. و زمین از ایشان پر گشت.

۸ اما پادشاهی دیگر بر مصر برخاست که یوسف را شناخت.

۹ و به قوم خود گفت: «مانا قوم بنیاسرائیل از ما زیاد و زور آور ترند.

۱۰ بیایید با ایشان به حکمت رفتار کنیم، مبادا که زیاد شوند. و واقع شود که چون جنگ پدید آید، ایشان نیز یاد شمنان ما همداستان شوند، و ما ماجنگ کرده، از زمین بیرون روند.»

پس سرکاران ایشان گماشتند، تا ایشان را به کارهای دشوار ذلیل سازند، و برای فرعون شهرهای خزینه، یعنی فیتوم و رعسسیس را بنا کردند.

۱۲ لیکن چند آنکه بیشتر ایشان را ذلیل ساختند، زیاد تر متزاید و منتشر گردیدند، و از بنیاسرائیل احترام مینمودند.

۱۳ و مصریان از بنیاسرائیل به ظلم خدمت گرفتند.

۱۴ و جانهای ایشان را به بندگی سخت، به گل کاری و خشت سازی و هر گونه عمل صحرائی، تلخ ساختندی. و هر خدمتی که بر ایشان نهادندی به ظلم میبود.

۱۵ و پادشاه مصر به قابله‌های عبرانی که یکی را شفره و دیگری را فوعه نام بود، امر کرده،

گفت: «و قابله برای زنان عبرانی بکنید، و بر سنگها نگاه کنید، اگر پسر باشد او را بکشید، و اگر دختر بود زنده بماند.»

لکن قابله‌ها از خدا ترسیدند، و آنچه پادشاه مصر بدیشان فرموده بود نکرده، بلکه پسران را زنده گذاردند.

پس پادشاه مصر قابله‌ها را طلبیده، بدیشان گفت: «این کار را کردید، و پسران را زنده گذارید؟»

قابله‌ها به فرعون گفتند: «زاین سبب که زنان عبرانی چون زنان مصری نیستند، بلکه زور آورند، و قبل از رسیدن قابله میزایند،»

و خدا با قابله‌ها احسان نمود، و قوم کثیر شدند، و بسیار توانا گردیدند.

۲۱ و واقع شد چونکه قابله‌ها از خدا ترسیدند، خانه‌های ایشان بساخت.

۲۲ و فرعون قوم خود را امر کرده، گفت: «پسری که زاییده شود به نهر اندازید، و هر دختری را زنده نگاه دارید.»

تولد موسی

و شخصی از خاندان لاوی رفته، یکی از دختران لاوی را به زنی گرفت.

۲ و آن زن حامله شده، پسری زاد. و چون او را نیکو منظر دید، وی را سه ماه نهد داشت.

۳ و چون نتوانست او را دیگر پنهان دارد، تا بوقتی ازنی برایش گرفت، و آن را به قیروفت اندوده، طفل را در آن نهاد، و آن را در نیزار به کنار نهر گذاشت.

۴ و خواهرش از دور ایستاد تا بداند او را چه میشود.

۵ و دختر فرعون برای غسل به نهر فرود آمد. و کنیزانش به کنار نهر می‌گشتند. پس تابوت را در میان نیزار دیده، کنیزک خویش را فرستاد تا آن را

بگیرد.

۶ و چون او را بگشاد، طفل را دید و اینک پسری گریان بود. پس دلش بروی بسوخت و گفت: «بن از اطفال عبرانیان است.»

و خواهر وی به دختر فرعون گفت: «بباروم وزنی شیرده را از زنان عبرانیان زدت بخوام تا طفل را برایت شیر دهد.»

دختر فرعون به وی گفت: «و، پس آن دختر رفته، مادر طفل را بخواند.

۹ و دختر فرعون گفت: «بن طفل را بر و او را برای من شیریده و مزه‌تورا خواهم داد.» پس آن زن طفل را برداشته، بدوشش میداد.

۱۰ و چون طفل نمورگد، وی را نزد دختر فرعون برد، و او را پسر شد. و وی را موسی نام نهاد زیرا که گفت: «و از آب کشیدم.»

فرار موسی

و واقع شد در آن ایام که چون موسی بزرگ شد، نزد برادران خود بیرون آمد، و به کارهای دشوار ایشان نظر انداخته، شخصی مصری را دید که شخصی عبرانی

را که از برادران او بود، میزند.

۱۲ پس به هر طرف نظر افکنده، چون کسی را ندید، آن مصری را کشت، و او را در ریگ پنهان ساخت.

۱۳ و روز دیگر بیرون آمد، که ناگاه دو مرد عبرانی منازعه میکنند، پس به ظالم گفت: «و احمسایه خود را میزنی.»

گفت: «یست که تو را بر ما احکام کرده و ساخته است، مگر تو می خواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را کشتی؟» پس موسی ترسید و گفت: «قین این امر شیوع یافته است.»

و چون فرعون این ماجرا را شنید، قصد قتل موسی کرد، و موسی از حضور فرعون فرار کرده، در زمین مدیان ساکن شد. و بر سر چاهی بنشست.

۱۶ و کاهن مدیان راهفت دختر بود که آمدند و آب کشیده، آبخورها را پر کردند، تا که پدرو خویش را سیراب کنند.

۱۷ و شبانان نزدیک آمدند، تا ایشان را دور کنند. آنگاه موسی برخاسته، ایشان را آمد کرد، و که ایشان را سیراب نمود.

- ۱۸ «چون زرد پدر خود رعوئیل آمدند، او گفت: «گونه امر وزیدین زودی برگشتید؟» گفتند: «خاصی مصری ما را از دست شبانان رهایی داد، و آب نیز برای ما کشیده، گله را سیراب نمود.» پس به دختران خود گفت: «و کجاست؟ چرا آن مرد را ترک کردید؟ وی را بخوانید تا نان خورد، و موسی راضی شد که با آن مرد ساکن شود، و او دختر خود، صفوره را به موسی داد.
- ۲۲ «آن زن پسری زاید، و موسی (و اوجرشون نام نهاد، چه گفت: «زمین بیگانه نزیل شدم.» و واقع شد بعد از ایام بسیار که پادشاه مصر بمرد، و بنیاسرائیل بهسبب بندگی آه کشیده، استغاثه کردند، و ناله ایشان بهسبب بندگی نزد خدا برآمد.
- ۲۴ «خداناله ایشان را شنید، و خدا عهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیاد آورد.
- ۲۵ «خدای بنیاسرائیل نظر کرد و خدا دانست.

بوته مشعل

- و امام موسی گله پدر زن خود، پترون، کاهن مدیان را شبانی میکرد، و گله را بدان طرف صحرا راند و به حوریب که جبل الله باشد آمد.
- ۲ «فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوتهای بروی ظاهر شد، و چون او نگریست، اینک آن بوته به آتش مشعل است اما سوخته نمی شود.
- ۳ «موسی گفت: «کنون بدان طرف شوم، و این امر غریب را ببینم، که بوته چرا سوخته نمی شود.» چون خداوند دید که برای دیدن مایل بدان سوی شود، خدا از میان بوته به وی ندا داد و گفت: «ای موسی! ای موسی! گفت: «بیک.» گفت: «دین جازدیک میا، نعلین خود را از پایت بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستادهای زمین مقدس است.» و گفت: «ن هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم، و خدای اسحاق، و خدای یعقوب،» آنکه موسی روی خود را پوشانید، زیرا ترسید که به خدا بنگرد.
- ۷ «خدایان گفت: «آینه مصیبت قوم خود را که در مصر ندیدیم، و استغاثه ایشان را از دست سرکاران ایشان شنیدیم، زیرا غمهای ایشان را می دانم. و نزول کردم تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم، و ایشان را از آن زمین به زمین نیکو و وسیع بر آورم، به زمینی که به شیر و شهد جاری است، به مکان کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزندان و حیوان و بیوسیان.
- ۹ «والا اینک استغاثه بنیاسرائیل نزد من رسیده است، و وظلی را نیز که مصریان بر ایشان میکنند، دیده ام.
- ۱۰ پس اکنون بیانات تو را زرد فرعون بفرستم، و قوم من، بنیاسرائیل را از مصر بیرون آوری.» موسی به خدا گفت: «ن کیستم که زرد فرعون بروم، و بنیاسرائیل را از مصر بیرون آورم؟» گفت: «لبته با تو خواهم بود. و علامتی که من تو را فرستادم، این باشد که چون قوم را از مصر بیرون آوردی، خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد.» موسی به خدا گفت: «یک چون من نزد بنیاسرائیل رسم، و بدیشان گویم خدای پدران شما را زرد شما فرستاده است، و از من بپرسند که نام او چیست، بدیشان چه گویم؟» خدا به موسی گفت: «ستم آنکه هستم.» و گفت: «بنیاسرائیل چنین بگو: اهی (ستم (مرا زرد شما فرستاد.» و خدا باز به موسی گفت: «بنیاسرائیل چنین بگو: یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب، مرا زرد شما فرستاده، این است نام من تا ابدا آباد، و این است یادگاری من نسلا بعد نسل.
- ۱۶ برو و مشایخ بنیاسرائیل را جمع کرده، بدیشان بگو: یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، به من ظاهر شده، گفت: هر آینه از شما و از آنچه به شما در مصر کرده اند، تفقد کرده ام، و گفتم شما را از مصیبت مصر بیرون خواهم آورد، به زمین کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزندان و حیوان و بیوسیان، به زمینی که به شیر و شهد جاری است.
- ۱۸ «و سخن تو را خواهند شنید، و تو با مشایخ اسرائیل، زرد پادشاه مصر بروید، و به وی گویند: یهوه خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است. و الان سفر سه روزه به صحرا برویم، تا برای یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم.
- ۱۹ «و من میدانم که پادشاه مصر شمارائی گذارد بروید، و نه هم بهدست زور آور.
- ۲۰ پس دست خود را دراز خواهم کرد، و مصر را به همه عجایب خود که در میانش به ظهور میآورد خواهم زد، و بعد از آن شمارا خواهد کرد.
- ۲۱ «و این قوم را در نظر مصریان مکرم خواهم ساخت، و واقع خواهد شد که چون بروید تیدست نخواهید رفت.
- ۲۲ بلکه هر زنی از همسایه خود و میمان خانه خویش آلات نقره و آلات طلا و رخت خواهد خواست، و به پسران و دختران خود خواهد پوشانید، و مصریان را عارت خواهد نمود.»
- و موسی در جواب گفت: «مانا مرا تصدیق نخواهند کرد، و سخن مرا نخواهند شنید، بلکه خواهند گفت یهوه بر تو ظاهر نشده است.» پس خداوند به وی گفت: «ن چیست در دست تو؟» گفت: «صا.» گفت: «ن بر زمین ببند از.» و چون آن را به زمین انداخت، ماری گردید و موسی از نزدش گریخت.
- ۴ پس خداوند به موسی گفت: «ست خود را دراز کن و دمش را بگیر.» پس دست خود را دراز کرده، آن را بگرفت، که در دستش عصا شد.
- ۵ «آنکه باور کنند که یهوه خدای پدران ایشان، خدای ابراهیم، خدای اسحاق، و خدای یعقوب، به تو ظاهر شد.»

و خداوند دیگر باره وی را گفت: «ست خود را در گریبان خود بگذار.» چون دست به گریبان خود برد، و آن را بیرون آورد، اینک دست او مثل برف مبروص شد.

۷ پس گفت: «ست خود را باز به گریبان خود بگذار.» چون دست به گریبان خود باز زد، و آن را بیرون آورد، اینک مثل ساریدنش باز آمده بود.

۸ «واقع خواهد شد که اگر تو را تصدیق نکنند، و آواز آیت نخستین را نشنوند، همانا آواز آیت دوم را باور خواهند کرد.

۹ و هر گاه این دو آیت را باور نکردند و سخن تو را نشنیدند، آنگاه از آب نهر گرفته، به خشکی بریز، و آبی که از نهر گرفتی بر روی خشکی به خون مبدل خواهد شد.»

پس موسی به خداوند گفت: «ی خداوند، من مردی فصیح نیستم، نه در سابق و نه از وقتی که به بنده خود سخن گفتم، بلکه بطی الکلام و کند زبان.» خداوند گفت: «بست که زبان به انسان داد، و گنگ و کروینا و نابینا را که آفرید؟ آیا نه من که یهوه هستم؟

پس الان برو و من باز بابتت خواهم بود، و هر چه باید بگویی تو را خواهم آموخت.»

گفت: «ستد عا در امای خداوند که بفرستی به دست هر که میفرستی.»

آنگاه خشم خداوند بر موسی مشتعل شد و گفت: «با بردت، هارون لاوی را می دانم که او فصیح الکلام است؟ و اینک او نیز به استقبال تو بیرون می آید،

و چون تو را ببیند، در دل خود شاد خواهد گردید.

۱۵ و بدو سخن خواهی گفت و کلام را به زبان وی القا خواهی کرد، و من زبان تو و زبان او خواهم بود، و آنچه باید بکنید شمارا خواهم آموخت.

۱۶ و او برای توبه قوم سخن خواهد گفت، و او مر تو را به جای زبان خواهد بود، و تو او را به جای خدا خواهی بود.

۱۷ و این عصارا به دست خود بگیر که به آن آیات را ظاهر سازی.»

باز گشت موسی به مصر

پس موسی روانه شده، نزد پدر زن خود، بیرون، برگشت و به وی گفت: «روم و نزد برادران خود که در مصر ندر گردم، و ببینم که تاکنون زندگانند.» بیرون به موسی گفت: «ه سلامتی برو.»

و خداوند در مدیانه به موسی گفت: «و ائه شده به مصر برگرد، زیرا آنانی که در قصد جان تو بودند، مرد هاند.»

پس موسی زن خویش و پسران خود را برداشته، ایشان را بر الاغ سوار کرده، به زمین مصر مراجعت نمود، و موسی عصای خدا را به دست خود گرفت.

۲۱ و خداوند به موسی گفت: «و ن روانه شده، به مصر مراجعت کردی، آگاه باش که همه علاماتی را که به دست سپردام به حضور فرعون ظاهر سازی، و من دل او را سخت خواهم ساخت تا قوم را هان کند.

۲۲ و به فرعون بگو خداوند چنین میگوید: اسرائیل، به سر من و نخست زاده من است،

و به تو میگویم پسر مرا را هان تا مرا عبادت نماید، و اگر ازها کردنش ابانمایی، همانا پسر تو، یعنی نخست زاده تو را میکشم.»

و واقع شد در بین راه که خداوند در منزل بدو برخورد، و قصد قتل وی نمود.

۲۵ آنگاه صفوره سنگی تیز گرفته، غلغله پسر خود را ختنه کرد و نزد پای وی انداخته، گفت: «و مرا شوهر خون هستی.»

پس او وی را رها کرد، آنگاه (فوره) گفت: «و هر خون هستی،» «به سبب ختنه.

۲۷ و خداوند به هارون گفت: «ه سوی صحرا به استقبال موسی برو، پس روانه شد و او را در جبل الله ملاقات کرده، او را بوسید.

۲۸ و موسی از جمیع کلمات خداوند که او را فرستاده بود، و از همه آیاتی که به وی امر فرموده بود، هارون را خبر داد.

۲۹ پس موسی و هارون رفته، کل مشایخ بنی اسرائیل را جمع کردند.

۳۰ و هارون همه سخنانی را که خداوند به موسی فرموده بود، باز گفت، و آیات را به نظر قوم ظاهر ساخت.

۳۱ و قوم ایمان آوردند. و چون شنیدند که خداوند از بنی اسرائیل تقصد نموده، و به مصیبت ایشان نظر انداخته است، به روی در افتاده، سجده کردند.

بجاری بنی اسرائیل

و بعد از آن موسی و هارون آمده، به فرعون گفتند: «هو خدای اسرائیل چنین میگوید: قوم مرا را هان تا برای من در صحرا عید نگاه دارند.»

فرعون گفت: «هه کیست که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟ یهوه را نمی شناسم و اسرائیل را نیز برهانم نخواهم کرد.»

گفتند: «دای عبرانیان ما را ملاقات کرده است، پس الان سفر سه روزه به صحرا برویم، و نزد یهوه، خدای خود، قربانی بگذاریم، مباد امارا به و یا یا شمشیر مبتلا سازد.»

پس بادشاه مصر بدیشان گفت: «ی موسی و هارون چرا قوم را از کارهای ایشان بازمی دارید؟ به شغلای خود بروید!»

و فرعون گفت: «بنک الان اهل زمین بسیارند، و ایشان را از شغلای ایشان بیکاری سازید.»

و در آن روز، فرعون سرکاران و ناظران قوم خود را قدغن فرموده، گفت:

«عدا زاین، که برای خشت سازی مثل سابق بدین قوم مدهید. خود بروند و گاه برای خویشتن جمع کنند.

۸ و همان حساب خشتهایی را که پیشتر میساختند، برایشان بگذارید، و از آن هیچ کم نکنید، زیرا کاهلند، و از این و فریاد میکنند و میگویند: برویم تا برای خدای خود قربانی گذرانیم.

۹ و خدمت ایشان سختتر شود تا در آن مشغول شوند، و به سخنان باطل اعتنان کنند.»

پس سرکاران و ناظران قوم بیرون آمده، قوم را خطاب کرده، گفتند: «رعون چنین میفرماید که من کاه به شمانی دهم.

۱۱ خود بروید و گاه برای خود از هر جا که بیاید بگیری، و از خدمت شما هیچ کم نخواهد شد.»

پس قوم در تمامی زمین مصر را کنده شد تا خاکشاک به عوض کاه جمع کنند.

۱۳ و سرکاران، ایشان را شتابانید، گفتند: «ارهای خود را تمام کنید، یعنی حساب هر روز را در روزش، مثل وقتی که کاه بود.»

وناظران، بنیاسرائیل را که سرکاران فرعون بر ایشان گشته بودند، میزدند و میگفتند: «را خدمت معین خشت سازی خود را در این روزها مثل سابق تمام نمی کنید؟»

آنگاه ناظران بنیاسرائیل آمده، نزد فرعون فریاد کرده، گفتند: «راه بندگان خود چنین میکنی؟

کاه به بندگان نمی دهند و میگویند: خشت برای ما بسازید! و اینک بندگانت را میزنند و اما حظان قوم تو میباشند.»

گفت: «اهل هستیید. شما کاهلید! از این سبب شما میگویید: برویم و برای خداوند قربانی بگذرانیم.

۱۸ اکنون رفته، خدمت بکنید، و کاه به شما داده نخواهد شد، و حساب خشت را خواهید داد.»

وناظران بنیاسرائیل دیدند که در بدی گرفتار شده اند، زیرا گفت: «ز حساب یومه خشتهای خود هیچ کم نکنید.»

و چون از نزد فرعون بیرون آمدند، به موسی و هارون برخوردند، که برای ملاقات ایشان ایستاده بودند.

۲۱ و پیدایش گفتند: «داوید شما بنگرد و داوری فرماید! زیرا که رایجه ما را نزد فرعون و ملازمانش متعفن ساختهاید، و شمشیری به دست ایشان دادهاید تا ما را بکشند.»

و عده رهایی

آنگاه موسی نزد خداوند برگشته، گفت: «داوید اجرا بدین قوم بدی کردی؟ و برای چه مرا فرستادی؟

زیرا وقتی که نزد فرعون آمدم تا به نام تو سخن گویم، بدین قوم بدی کرده است و قوم خود را هرگز خلاصی ندادی.»

خداوند به موسی گفت: «لان خواهی دید آنچه به فرعون میکنم، زیرا که به دست قوی ایشان را خواهد کرد، و به دست زور آور ایشان را از زمین خود خواهد راند.»

و خدا به موسی خطاب کرده، وی را گفت: «ن یوه هستم.»

۳ و ابراهیم و اسحاق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق ظاهر شدم، لیکن به نام خود، یوه، نزد ایشان معروف نگشتم.

۴ و عهد خود را نیز با ایشان استوار کردم، که زمین کنعان را بدیشان دهم، یعنی زمین غربت ایشان را که در آن غریب بودند.

۵ و من نیز چون ناله بنیاسرائیل را که مصریان ایشان را ملوک خود ساختنند، شنیدم، عهد خود را بآید آوردم.

۶ بنابراین بنیاسرائیل را بگو، من یوه هستم، و شمارا از زیر مشقتها مصریان بیرون خواهیم آورد، و شمارا از بندگی ایشان رهایی دهم، و شمارا به بازوی بلند و به داوری های عظیم نجات دهم.

۷ و شمارا خواهیم گرفت تا بر ای من قوم شوید، و شمارا خدا خواهد بود، و خواهید دانست که من یوه هستم، خدای شما، که شمارا از مشقتها مصریان بیرون آوردم.

۸ و شمارا خواهیم رسانید به زمینی که در باره آن قسم خوردم که آن را به ابراهیم و اسحاق و یعقوب بخشم، پس آن را به ارثیت شما خواهد داد. من یوه هستم.»

و موسی بنیاسرائیل را بدین مضمون گفت، لیکن بسبب تنگی روح و سختی خدمت، او را نشنیدند.

۱۰ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«رو و به فرعون پادشاه مصر بگو که بنیاسرائیل را از زمین خود رهایی دهد.»

و موسی به حضور خداوند عرض کرده، گفت: «بیک بنیاسرائیل مرا می شنوند، پس چگونه فرعون مرا بشنود، و حال آنکه من ناخوش لب هستم؟»

و خداوند به موسی و هارون تکلم نموده، ایشان را به سوی بنیاسرائیل و به سوی فرعون پادشاه مصر مامور کرد، تا بنیاسرائیل را از زمین مصر بیرون آورند.

۱۴ و اینانند رسای خاندانهای آباء ایشان: پسران روبین، نخست زاده اسرائیل، خنوک و فلو و حصرون و کریمی، اینانند قبایل روبین.

۱۵ و پسران شمعون: تمیئیل و یامین و اوهد و یاکین و صوحر و شاول که پسرزن کنعانی بود، اینانند قبایل شمعون.

۱۶ و این است نامهای پسران لاوی به حسب پیدایش ایشان: جرشون و قهات و مراری. و سالهای عمر لاوی صد و سی و هفت سال بود.

۱۷ پسران جرشون: لینی و شمعی، به حسب قبایل ایشان.

۱۸ و پسران قهات: عمرام و یصهار و حیرون و عزریئیل. و سالهای عمر قهات صد و سی و سه سال بود.

۱۹ و پسران مراری: نحلی و موشی، اینانند قبایل لاویان به حسب پیدایش ایشان.

۲۰ و عمرام عمه خود، یو کابد را به زنی گرفت، و او برای وی هارون و موسی را زاید، و سالهای عمر عمرام صد و سی و هفت سال بود.

۲۱ و پسران یصهار: قورح و ناغ و وزگری.

۲۲ و پسران عزریئیل: میشائیل و ایلباصف و ستیری.

۲۳ و هارون، الشیبع، دختر عمیناداب، خواهر نحشون را به زنی گرفت، و پسرانش ناداب و ابیهو و العازر و ایتام را زاید.

۲۴ و پسران قورح: اسیر و القانه و ایباساف، اینانند قبایل قورحیان.

۲۵ و العازر بن هارون یکی از دختران تمیئیل را به زنی گرفت، و پسرانش فینحاس را زاید، اینانند رسای آباء لاویان، بحسب قبایل ایشان.

۲۶ اینانند هارون و موسی که خداوند بدیشان گفت: «بنیاسرائیل را با جنود ایشان از زمین مصر بیرون آورید.»

اینانند که به فرعون پادشاه مصر سخن گفتند، برای بیرون آوردن بنیاسرائیل از مصر. اینان موسی و هارونند.

و واقع شد در روزی که خداوند در زمین مصر موسی را خطاب کرد.

۲۹ که خداوند به موسی فرموده، گفت: «نیز هستم هر آنچه من به تو گویم آن را به فرعون پادشاه مصر بگو.»
و موسی به حضور خداوند عرض کرد: «یک من ناخستون لب هستم، پس چگونه فرعون مرا بشنود؟»

هارون بنی

و خداوند به موسی گفت: «بین تو را بر فرعون خدا ساختیم، و برادرت، هارون، نبی تو خواهد بود.
۲ هر آنچه به تو امر نمایم تو آن را بگو، و برادرت هارون، آن را به فرعون باز گوید، تا بنیاسر ائیل را از زمین خود رهایی دهد.
۳ و من دل فرعون را سخت میکنم، و آیات و علامات خود را در زمین مصر بسیار میسازم.
۴ و فرعون به شما گوش نخواهد گرفت، و دست خود را بر مصر خواهد مانداخت، تا جنود خود، یعنی قوم خویش بنیاسر ائیل را از زمین مصر به داورهای عظیم بیرون آورم.

۵ و مصریان خواهند دانست که من یهوه هستم، چون دست خود را بر مصر دراز کرده، بنیاسرائیل را از میان ایشان بیرون آوردم.»
و موسی و هارون چنانکه خداوند بدیشان امر فرموده بود کردند، و هم چنین عمل نمودند.
۷ و موسی هشتاد ساله بود و هارون هشتاد و سه ساله، و وقتی که به فرعون سخن گفتند.
پس خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:

«و فرعون شما را خطاب کرده، گوید معجزه‌های برای خود ظاهر کنید، آنگاه به هارون بگو عصای خود را بگیر، و آن را پیش روی فرعون بینداز، تا از دها شود.»

آنگاه موسی و هارون نزد فرعون رفتند، و آنچه خداوند فرموده بود کردند. و هارون عصای خود را پیش روی فرعون و پیش روی ملازمانش انداخت، و از دها شد.

۱۱ و فرعون نیز حکیمان و جادوگران را طلبید و ساحران مصر هم به افسونهای خود چنین کردند،

هر یک عصای خود را انداختند و از دها شد، ولی عصای هارون عصاهای ایشان را بلعد.

۱۳ و دل فرعون سخت شد و ایشان را شنید، چنانکه خداوند گفته بود.

بلاهای خون

و خداوند موسی را گفت: «ل فرعون سخت شده، و از رها کردن قوم ابا کرده است.

۱۵ با مدادان نزد فرعون برو، و اینک به سوی آب بیرون میآید، و برای ملاقات وی به کنار نهر بایست، و عصارا که به مار مبدل گشت، بدست خود بگیر.

۱۶ و او را بگو: یهوه خدای عبرانیان مرا نزد تو فرستاده، گفت: قوم مرا رها کن تا مرا در صحرا عبادت نمایند و اینک تا بحال نشنیدهای، پس خداوند چنین میگوید، از این خواهی دانست که من یهوه هستم، همانا من به عصبانی که در دست دارم آب نهر را میزنم و به خون مبدل خواهد شد.

۱۸ و ماهیانی که در نهرند خواهند مرد، و نهر گندیده شود و مصریان نوسیدن آب نهر را مکره خواهند داشت.»

و خداوند به موسی گفت: «هارون بگو عصای خود را بگیر و دست خود را بر آبهای مصر دراز کن، بر نهرهای ایشان، و جویهای ایشان، و دریاچه‌های ایشان، و همه حوضهای آب ایشان، تا خون شود، و در تمامی زمین مصر در ظرف چوبی و ظرف سنگی، خون خواهد بود.»

و موسی و هارون چنانکه خداوند امر فرموده بود، کردند. و عصارا بلند کرده، آب نهر را به حضور فرعون و به حضور ملازمانش زد، و تمامی آب نهر به خون مبدل شد.

۲۱ و ماهیانی که در نهر بودند، مردند. و نهر گندید، و مصریان از آب نهر نتوانستند نوشید، و در تمامی زمین مصر خون بود.

۲۲ و جادوگران مصر به افسونهای خویش هم چنین کردند، و دل فرعون سخت شد، که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود.

۲۳ و فرعون برگشته، به خانه خود رفت و بر این نیز دل خود را متوجه نساخت.

۲۴ و همه مصریان گردا گرد نهر برای آب خوردن حفره میزدند زیرا که از آب نهر نتوانستند نوشید.

۲۵ و بعد از آنکه خداوند نهر را زده بود، هفت روز سپری شد.

بلاهای وزغها

و خداوند موسی را گفت: «ز فرعون برو، و به وی بگو خداوند چنین میگوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند،

و اگر تو از رها کردن ایشان با میکنی، همانا من تمامی حدود تو را به وزغها مبتلا سازم.

۳ و نهر، و وزغها را به کثرت پیدا نماید، به حدی که برآمده، به خانه‌ات و خوابگاهت و استر و خانه‌های بندگانت و پر قومت و به تنورهایت و تغارهای خمیرت، در خواهد آمد،

و بر تو و قوم تو و همه بندگان تو وزغها بر خواهد آمد.»

و خداوند به موسی گفت: «هارون بگو: دست خود را با عصای خویش بر نهرها و جویها و دریاچه‌ها دراز کن، و وزغها بر زمین مصر برآورد.»

پس چون هارون دست خود را بر آبهای مصر دراز کرد، و وزغها برآمده، زمین مصر را پوشانیدند.

۷ و جادوگران به افسونهای خود چنین کردند، و وزغها بر زمین مصر برآوردند.

۸ آنگاه فرعون موسی و هارون را خوانده، گفت: «زد خداوند دعا کنید، تا وزغها را از من و قوم من دور کند، و قوم را رها خواهم کرد تا برای خداوند قربانی

گذرانند.»

موسی به فرعون گفت: «قتی را برای من معین فرما که برای تو و بندگانت و قومت دعا کنم تا وزغها را از تو و خانه‌ات نابود شوند و فقط در نهر بمانند.»

گفت: «ردا موسی گفت:» واقع سخن تو خواهد شد تا بدانی که مثل یهوه خدای مادیرگی نیست،

ووزغها از تو و خانه ات و بند گانت و قومت دور خواهند شد و فقط در نهبیاقی خواهند ماند.»

و موسی و هارون از نزد فرعون بیرون آمدند و موسی درباره وزغهایی که بر فرعون فرستاده بود، نزد خداوند استغاثه نمود. ۱۳ و خداوند موافق سخن موسی عمل نمود و وزغها از خانهها و از دهات و از صحراها مرند، و آنها را توده توده جمع کردند و زمین متعفن شد.

۱۵ اما فرعون دید که آسایش پیدا آمد، دل خود را سخت کرد و بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود. بلای پشه ها

و خداوند به موسی گفت: «هارون بگو که عصای خود را دراز کن و غبار زمین را بر زمین تمامی زمین مصر پشها بشود.»

پس چنین کردند و هارون دست خود را با عصای خویش دراز کرد و غبار زمین را زد و پشها بر انسان و بهایم پدید آمد زیرا که تمامی غبار زمین در کل ارض مصر پشها گردید،

و جادوگران به افسوسهای خود چنین کردند تا پشها بیرون آورند اما نتوانستند و پشها بر انسان و بهایم پدید شد.

۱۹ و جادوگران به فرعون گفتند: «بن انگشت خداست.» اما فرعون رادل سخت شد که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود.

بلای مگسها

و خداوند به موسی گفت: «امدادان بر خاسته پیش روی فرعون بایست. اینک بسوی آب بیرون میآید. و او را بگو: خداوند چنین میگوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند،

زیرا اگر قوم مرا رها نکنی، همانا من بر تو و بند گانت و قومت و خانه هایت انواع مگسها فرستم و خانه های مصریان و زمین نیز که بر آنها از انواع مگسها پر خواهد شد.

۲۲ و در آن روز زمین جوشن را که قوم من در آن مقیمند، جدا سازم که در آنجا مگسی نباشد تا بدانی که من در میان این زمین بیوه هستم.

۲۳ و فرقی در میان قوم خود و قوم تو گذارم. فردا این علامت خواهد شد.»

و خداوند چنین کرد و انواع مگسهای بسیاری به خانه فرعون و به خانه های بند گانش و به تمامی زمین مصر آمدند و زمین از مگسها پران شد.

و فرعون موسی و هارون را خوانده گفت: «ویدو برای خدای خود قربانی در این زمین بگردانید.»

موسی گفت: «نیز کردن نشاید زیرا آنچه مکره مصریان است برای بیوه خدای خود ذبح میکنم. اینک چون مکره مصریان را پیش روی ایشان ذبح نمایم، آیا ما را سنگسار می کنند؟

سفر سه روزه به صحرا برویم و برای بیوه خدای خود قربانی بگردانیم چنانکه به ما امر خواهد فرمود.»

فرعون گفت: «ن شمارا رهایی خواهی داد تا برای بیوه، خدای خود، در صحرا قربانی گذرانید لیکن بسیار دور مر ویدو برای من دعا کنید.»

موسی گفت: «مانا من از حضورت بیرون میروم و نزد خداوند دعایم کنم و مگسها از فرعون و بند گانش و قومش فر داد و رو خواهند شد اما زهار فرعون بار دیگر حیلہ نکند که قوم را رهایی نهد تا برای خداوند قربانی گذرانند.»

پس موسی از حضور فرعون بیرون شده نزد خداوند دعا کرد،

و خداوند موافق سخن موسی عمل کرد و مگسها از فرعون و بند گانش و قومش دور کرد که یکی باقی نماند.

۲۲ اما در این مرتبه نیز فرعون دل خود را سخت ساخته، قوم را رهایی نداد.

بلا برواشی

و خداوند به موسی گفت: «ز فرعون برو و به وی بگو: بیوه خدای عبرانیان چنین میگوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند.

۲ زیرا اگر تو از رهایی دادن با ثمانی و ایشان را باز نگاه داری،

همانا دست خداوند بر مواشی تو که در صحرا پدید خواهد شد، بر اسبان و الاغان و شتران و گاو و گوسفندان، یعنی و بانی بسیار سخت.

۴ و خداوند در میان مواشی اسرائیلیان و مواشی مصریان فرقی خواهد گذاشت که از آنچه مال بنیاسرا ائیل است، چیزی نخواهد مرد.»

و خداوند وقتی معین نموده، گفت: «در خداوندان کار را در این زمین خواهد کرد.»

پس در فر داد خداوندان کار را کرد و همه مواشی مصریان مردند و از مواشی بنیاسرا ائیل یکی هم نمرده.

۷ و فرعون فرستاد و اینک از مواشی اسرائیلیان یکی هم نمرده بود اما دل فرعون سخت شده، قوم را رهایی نداد.

بلای دملها

و خداوند به موسی و هارون گفت: «ز خاکستر کوره، مشت های خود را بر کرده، بردار ویدو موسی آن را به حضور فرعون بسوی آسمان برفاشاند، و غبار خواهد شد بر تمامی زمین مصر و سوزشی که دملها بیرون آورد بر انسان و بر بهایم در تمامی زمین مصر خواهد شد.»

پس از خاکستر کوره گرفتند و حضور فرعون ایستادند و موسی آن را بسوی آسمان پراکند، و سوزش پدید شده، دملها بیرون آورد، در انسان و در بهایم.

۱۱ و جادوگران به سبب آن سوزش به حضور موسی نتوانستند ایستاد، زیرا که سوزش بر جادوگران و بر همه مصریان بود.

۱۲ و خداوند دل فرعون را سخت ساخت که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند به موسی گفته بود.

بلای بگگ

و خداوند به موسی گفت: «امدادان بر خاسته، پیش روی فرعون بایست، و به وی بگو: بیوه خدای عبرانیان چنین میگوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند.

۱۴ زیرا در این دفعه تمامی بلایای خود را بر دل تو و بند گانت و قومت خواهد فرستاد، تا بدانی که در تمامی جهان مثل من نیست.

- ۱۵ زیرا اگر تا کنون دست خود را دراز کرده، و تو را قومت را به وبامبتلا ساخته بودم، هر آینه از زمین هلاک میشدی.
- ۱۶ ولیکن برای همین تو را برپا داشتیم تا قدرت خود را به تو نشان دهم، و نام من در تمامی جهان شایع شود.
- ۱۷ و آیا تا بحال خوشبختن را بر قوم من برتری سازی و ایشان را راهی نمی دهی؟
- همانافر دین وقت، تگرگ بسیار سخت خواهد بارانید، که مثل آن در مصر از روز بنیانش تا کنون نشده است.
- ۱۹ پس الان بفرست و مواشی خود و آنچه را در صحرا داری جمع کن، زیرا که بر هر انسان و بهایی که در صحرا یافته شوند، و به خانها جمع نشوند، تگرگ فرود خواهد آمد و خواهند مرد.»
- پس هر کس از بندگان فرعون که از قول خداوند ترسید، نوکران و مواشی خود را به خانها گریزانید.
- ۲۱ اما هر که دل خود را به کلام خداوند متوجه نساخت، نوکران و مواشی خود را در صحرا او گذاشت.
- ۲۲ و خداوند به موسی گفت: «ست خود را به سوی آسمان دراز کن، تا در تمامی زمین مصر تگرگ بشود، بر انسان و بر بهایم و بر همه نباتات صحرا، در کل ارض مصر.»
- پس موسی عصای خود را به سوی آسمان دراز کرد، و خداوند تگرگ داد، و آتش بر زمین فرود آمد، و خداوند تگرگ بر زمین مصر بارانید.
- ۲۴ و تگرگ آمد و آتشی که در میان تگرگ آمیخته بود، و به شدت سخت بود، که مثل آن در تمامی زمین مصر از زمانی که امت شده بودند، نبود.
- ۲۵ و در تمامی زمین مصر، تگرگ آنچه را که در صحرا بود، از انسان و بهایم زد. و تگرگ همه نباتات صحرا را زد، و جمیع درختان صحرا را شکست.
- ۲۶ فقط در زمین جوشن، جایی که بنیاسرائیل بودند، تگرگ نبود.
- آنگاه فرعون فرستاده، موسی و هارون را خواند، و بدیشان گفت: «راین مرتبه گاه کرده ام، خداوند عادل است و من و قوم من گناهکاریم.
- ۲۸ نزد خداوند دعا کنید، زیرا کافی است تا رعدهای خدا و تگرگ دیگر نکشود، و شمارا را خواهیم کرد، و دیگر درنگ نخواهد نمود.»
- موسی به وی گفت: «و نازش بر بیرون روم، دستهای خود را نزد خداوند خواهیم افراشت، تا رعد ما موقوف شود، و تگرگ دیگر نیاید، تا بدانی جهان از آن خداوند است.
- ۳۰ و اما تو و بندگانت، میدانم که تا بحال از بهوه خدا نخواهید رسید.»
- و گمان و جو زده شد، زیرا که جو خوشه آورده بود، و گمان تخم داشته.
- ۳۲ و اما گندم و خلر زده نشد زیرا که متاخر بود.
- ۳۳ و موسی از حضور فرعون از شهر بیرون شده، دستهای خود را نزد خداوند بر افراشت، و رعدها و تگرگ موقوف شد، و باران بر زمین نبارید.
- ۳۴ و چون فرعون دید که باران و تگرگ و رعدها موقوف شد، باز گاه ورزیده، دل خود را سخت ساخت، هم او و هم بندگانش.
- ۳۵ پس دل فرعون سخت شده، بنیاسرائیل را راهی نداد، چنانکه خداوند به دست موسی گفته بود.

بلای ملخها

- و خداوند به موسی گفت: «ز فرعون برو زیرا که من دل فرعون و دل بندگانش را سخت کرده ام، تا این آیات خود را در میان ایشان ظاهر سازم.
- ۲ و تا آنچه در مصر کردم و آیات خود را که در میان ایشان ظاهر ساختم، بگوش پسر پسر و پسر پسر تا بگویی تا بدانید که من به یهوه هستم.»
- پس موسی و هارون نزد فرعون آمده، به وی گفتند: «هوه خدای عبرانیان چنین میگوید: تا به کنی از تواضع کردن به حضور من ایخواهی نمود؟ قوم ما را هر کس کن تا ما را عبادت کنند.
- ۴ زیرا اگر تو ازها کردن قوم من ابا کنی، هر آینه من فردا ملخها را حدود تو فرود آورم.
- ۵ که روزی زمین را مستور خواهند ساخت، به حدی که زمین را نتوان دید، و نیمه آنچه رسته است که برای شما از تگرگ باقیمانده، خواهند خورد، و هر درختی را که برای شما در صحرا رویده است، خواهند خورد.
- ۶ و خانه تو و خانه های بندگانت و خانه های همه مصریان را بر خواهند ساخت، به مرتبهای که پدران و پدران پدران تا از روزی که بر زمین بود هاند تا الیوم ندید هاند.» پس روگردانید، از حضور فرعون بیرون رفت.
- آنگاه بندگان فرعون به وی گفتند: «به کنی برای ما این مرد می باشد؟ این مرد ما را کن تا به یهوه، خدای خود را عبادت نمایند. مگر تا بحال ندانستهای که مصر ویران شده است؟»
- پس موسی و هارون را ز فرعون برگردانید، و او به ایشان گفت: «روید و بهوه، خدای خود را عبادت کنید، لیکن کیستند که میروند؟»
- موسی گفت: «اجوانان و پیران خود خواهیم رفت، با پسران و دختران، و گوسفندان و گاوان خود خواهیم رفت، زیرا که ما را عید برای خداوند است.»
- بدیشان گفت: «داوند یا شما چنین باشد، اگر شما را با اطفال شمارهایی دهم با حذر باشید زیرا که بدی پیش روی شماست!
- نه چنین! بلکه شما که بالغ هستید رفته، خداوند را عبادت کنید، زیرا که این است آنچه خواسته بودید.» پس ایشان را از حضور فرعون بیرون راندند.
- و خداوند به موسی گفت: «ست خود را برای ملخها بر زمین مصر دراز کن، تا بر زمین مصر برآید، و همه نباتات زمین را که از تگرگ مانده است، بخورند.»
- پس موسی عصای خود را بر زمین مصر دراز کرد، و خداوند تمامی آن روز، و تمامی آن شب را بادی شرقی بر زمین مصر وزانید، و چون صبح شد، باد شرقی ملخها را آورد.
- ۱۴ و ملخها بر تمامی زمین مصر برآمدند، و در همه حدود مصر نشستند، بسیار سخت که قبل از آن چنین ملخها نبود، و بعد از آن نخواهد بود.
- ۱۵ و روزی تمامی زمین را پوشانیدند، که زمین تاریک شد و همه نباتات زمین و همه میوه درختان را که از تگرگ باقیمانده بود، خوردند، به حدی که هیچ سبزی بردرخت، و نبات صحرا در تمامی زمین مصر نماند.

۱۶ آنگاه فرعون، موسی و هارون را به زودی خوانده، گفت: «یهوه خدای شما و یهوه شما گناه کرده‌ام.

۱۷ و اکنون این مرتبه فقط گناه مرا عفو فرمایید، و از یهوه خدای خود استغاثه کنید تا این موت را فقط از من برطرف نماید.» پس از حضور فرعون بیرون شده، از خداوند استغاثه نمود.

۱۹ و خداوند باد غریبی بسیار سخت برگردانید، که ملخها را برداشته، آنها را به دریای قزقم ریخت، و در تمامی حدود مصر ملخی نماند.

۲۰ اما خداوند دل فرعون را سخت گردانید، که بنیاسرائیل را رهایی نداد.

بلا‌ی تاریکی

و خداوند به موسی گفت: «ست خود را به سوی آسمان برافراز، تا تاریکی بر زمین مصر پدید آید، تاریکی که بتوان احساس کرد.»

پس موسی دست خود را به سوی آسمان برافراشت، و تاریکی غلیظ تا سه روز در تمامی زمین مصر پدید آمد.

۲۳ و یکدیگر را نمی دیدند. و تا سه روز کسی از جای خود برنخاست، لیکن برای جمیع بنیاسرائیل در مسکنهای ایشان روشنائی بود.

۲۴ و فرعون موسی را خوانده، گفت: «روید خداوند را عبادت کنید، فقط گله‌ها و اورمه‌های شما بماند، اطفال شما نیز با شما بروند.»

موسی گفت: «بایح و قربانی‌های سوختنی نیز میباید به دست ما بدهی، تا نزد یهوه، خدای خود بگردانیم.»

۲۶ مواشی ما نیز با ما خواهد آمد، یک سبی باقی نخواهد ماند زیرا که از اینها برای عبادت یهوه، خدای خود میباید گرفت، و تا بد آنجا نرسیم، نخواهیم دانست

به چه چیز خداوند را عبادت کنیم.»

و خداوند، دل فرعون را سخت گردانید که از رهایی دادن ایشان با نماند.

۲۸ پس فرعون وی را گفت: «ز حضور من برو! و با خدا باش که روی مرا دیگر نبینی، زیرا در روزی که مرا ببینی خواهی مرد.»

موسی گفت: «یکو گفتم، روی تو را دیگر نخواهم دید.»

بلا‌ی آخر

و خداوند به موسی گفت: «ک بلا‌ی دیگر بر فرعون و بر مصر می‌آورم، و بعد از آن شمار از این اخبار را خواهد داد، و چون شمارا رها کند، البته شمارا بالکلیه

از اینجا خواهد راند.

۲ اکنون به گوش قوم بگو که هر مرد از همسایه خود، و هر زن از همسایه‌اش آلات نقره و آلات طلا بخواهند.»

و خداوند قوم را در نظر مصریان محترم ساخت. و شخص موسی نیز در زمین مصر، در نظر بندگان فرعون و در نظر قوم، بسیار بزرگ بود.

۴ و موسی گفت: «داوند چنین میگوید: قریب به نصف شب در میان مصر بیرون خواهیم آمد.»

۵ و هر نخست زاده‌ای که در زمین مصر باشد، از نخست زاده فرعون که بر تختش نشسته است، تا نخست زاده کنیزی که در پشت دستاس باشد، و همه

نخست زادگان بهایم خواهند مرد.

۶ و نعره عظیمی در تمامی زمین مصر خواهد بود که مثل آن نشده، و مانند آن دیگر نخواهد شد.

۷ اما میر جمیع بنیاسرائیل سگی زبان خود را نیز نکند، نه بر انسان و نه بر بهایم، تا بدانید که خداوند در میان مصریان و اسرائیلیان فرقی گذارده است.

۸ و این همه بندگان یهوه نزد من فرو آمده، و مرا تعظیم کرده، خواهند گفت: تو و تمامی قوم که تابع تو باشی، بیرون روید! و بعد از آن بیرون خواهیم رفت.»

و خداوند به موسی گفت: «رعون به شما گوش نخواهد گرفت، تا آیات من در زمین مصر زیاد شود.»

و موسی و هارون جمیع این آیات را به حضور فرعون ظاهر ساختند. اما خداوند دل فرعون را سخت گردانید، و بنیاسرائیل را از زمین خود رهایی نداد.

عید فطیر

و خداوند موسی و هارون را در زمین مصر مخاطب ساخته، گفت:

«بن ماه برای شماست، این اول از ماههای سال برای شماست.

۳ تمامی جماعت اسرائیل را خطاب کرده، گوید که در دهم این ماه هر یکی از ایشان برهای به حسب خانه‌های پدران خود بگیرند، یعنی برای هر خانه یک

بره.

۴ و اگر هلال خانه برای بره کم باشد، آنگاه او و همسایه‌اش که مجاور خانه او باشد آن را به حسب شماره نفوس بگیرند، یعنی هر کس موافق خورا کش بره

را حساب کند.

۵ بره شایعیم، زینه یکساله باشد، از گوسفندان یا از گاوهای آن را بگیرد.

۶ و آن را تا چهار دهم این ماه نگاه دارید، و تمامی انجمن جماعت بنیاسرائیل آن را در عصر ذبح کنند.

۷ و از خون آن بگیرند، و آن را بر هر دو قایمه و سردر خانه که در آن، آن را میخورند، بپاشند.

۸ و گوشتش را در آن شب بخورند. به آتش بریان کرده، بانان فطیر و سبزیهای تلخ آن را بخورند.

۹ و از آن هیچ خام نخورید، و نه پخته آب، بلکه به آتش بریان شده، کلهاش و پاچه‌هایش و اندرونش را.

۱۰ و چیزی از آن تا صبح نگاه مدارید، و آنچه تا صبح مانده باشد به آتش بسوزانید.

۱۱ و آن را بدین طور بخورید: هر شماست، و نعلین بر پایهای شما، و عصا در دست شما، و آن را به تعجیل بخورید، چونکه فصح خداوند است.

«در آن شب از زمین مصر عبور خواهیم کرد، و همه نخست زادگان زمین مصر را از انسان و بهایم خواهیم زد، و بر تمامی خدایان مصر داوری خواهیم کرد. من

یهوه هستم.

۱۳ و آن خون، علامتی برای شما خواهد بود، بر خانه‌هایی که در آنها میباشید، و چون خون را ببینم، از شما خواهم گذشت و هنگامی که زمین مصر را میزنم،

آن بالا برای هلاک شمار شما خواهد آمد.

- ۱۴ و آن روز، شمارا برای یادگاری خواهد بود، و در آن، عیدی برای خداوند نگاه دارید، و آن راه قانون ابدی، نسلا بعد نسل عید نگاه دارید.
- ۱۵ هفت روز نان فطیر بخورید، در روز اول خمیر مایه را از خانه های خود بیرون کنید، زیرا هر که از روز نخستین تا روز هفتمین چیزی نخیر شده بخورد، آن شخص از اسرائیل منقطع گردد.
- ۱۶ و در روز اول، محفل مقدس، و در روز هفتم، محفل مقدس برای شما خواهد بود. در آنها هیچ کار کرده نشود جز آنچه هر کس باید بخورد؛ آن فقط در میان شما کرده شود.
- ۱۷ پس عید فطیر را نگاه دارید، زیرا که در همان روز لشکرهای شما از زمین مصر بیرون آورد. بنابراین، این روز را در نسلهای خود به فریضه ابدی نگاه دارید.
- ۱۸ در ماه اول در روز چهاردهم ماه، در شام، نان فطیر بخورید، تا شام بیست و یکم ماه.
- ۱۹ هفت روز خمیر مایه در خانه های شما یافت نشود، زیرا هر که چیزی نخیر شده بخورد، آن شخص از جماعت اسرائیل منقطع گردد، خواه غریب باشد خواه بومی آن زمین.
- ۲۰ هیچ چیز خمیر شده نخورید، در همه مساکن خود فطیر بخورید.»
- پس موسی جمع مشایخ اسرائیل را خوانده، بدیشان گفت: «روید و برهای برای خود موافق خاندانهای خویش بگیرید، و فصح را ذبح نمائید.
- ۲۲ و دستهای از زوفا گرفته، در خونی که در طشت است فرو برید، و بر سر درو و قایم آن، از خونی که در طشت است بزنید، و کسی از شما را در خانه خود تاصیح بیرون نرود.
- ۲۳ زیرا خداوند عبور خواهد کرد تا مصریان را بزند و چون خون را بر سر درو و قایمهاش بیند، همانا خداوند از در گذرد و نگذارد که هلاک کننده به خانه های شما در آید تا شمارا بزند.
- ۲۴ و این امر را برای خود و پسران خود به فریضه ابدی نگاه دارید.
- ۲۵ و هنگامی که داخل زمینی شدید که خداوند حسب قول خود، آن راه شما خواهد داد. آنگاه این عبادت را مری دارید.
- ۲۶ و چون پسران شما به شما گویند که این عبادت شما چیست، گوید این قربانی فصح خداوند است، که از خانه های بنی اسرائیل در مصر عبور کرد، و وقتی که مصریان را زد و خانه های ما را خلاصی داد.» پس قوم به روی در افتاده، سجده کردند.
- ۲۸ پس بنی اسرائیل رفته، آن را کردند، چنانکه خداوند به موسی و هارون امر فرموده بود همچنان کردند.
- ۲۹ و واقع شد که در نصف شب، خداوند همه نخست زادگان زمین مصر را، از نخست زاده فرعون که بر تخت نشسته بود تا نخست زاده اسیری که در زندان بود، و همه نخست زاده های بهایم را زد.
- خروج عظیم
- و در آن شب فرعون و همه بدگانش و جمیع مصریان برخاستند و نعره عظیمی در مصر برپا شد، زیرا خاندانهای نیود که در آن مینی نباشد.
- ۳۱ و موسی و هارون را در شب طلبیده، گفت: «برخیزید! او از میان قوم من بیرون شوید، هم شما و جمیع بنی اسرائیل! و رفته، خداوند را عبادت نمائید، چنانکه گفتید.
- ۳۲ گلهها و رومه های خود را نیز چنانکه گفتید، برداشته، بروید و مرانیزیرکت دهید.»
- و مصریان نیز قوم الحاح نمودند تا ایشان را بزودی از زمین روانه کنند، زیرا گفتند ما همه مرد هام.
- ۳۴ و قوم، آمد سرشته خود را پیش از آنکه خمیر شود برداشتند، و تغارهای خویش را در رختها بردوش خود بستند.
- ۳۵ و بنی اسرائیل به قول موسی عمل کرده، از مصریان آلات نقره و آلات طلا و رختها خواستند.
- ۳۶ و خداوند قوم را در نظر مصریان مکرم ساخت، که هر آنچه خواستند بدیشان دادند. پس مصریان را غارت کردند.
- ۳۷ و بنی اسرائیل از زر عسسیس به سکوت کوچ کردند، قریب ششصد هزار مرد پیاپی، و سوی اطفال.
- ۳۸ و گروهی مختلفه بسیار نیز همراه ایشان بیرون رفتند، و گلهها و رومهها و مواشی بسیار سنگین.
- ۳۹ و از ارد سرشته، که از مصر بیرون آورده بودند، قصبهای فطیر بختند، زیرا خمیر شده بود، چونکه از مصر رانده شده بودند، و نتوانستند درنگ کنند، و زاد سفر نیز برای خود میان نکرده بودند.
- ۴۰ و توقف بنی اسرائیل که در مصر کرده بودند، چهار صد و سی سال بود.
- ۴۱ و بعد از انقضای چهار صد و سی سال در همان روز به وقوع پیوست که جمیع لشکرهای خدا از زمین مصر بیرون رفتند.
- ۴۲ این است شیی که برای خداوند باید نگاه داشت، چون ایشان را از زمین مصر بیرون آورد. این همان شب خداوند است که بر جمیع بنی اسرائیل نسلا بعد نسل واجب است که آن را نگاه دارند.
- قوانین فصح
- و خداوند به موسی و هارون گفت: «این است فریضه فصح که هیچ بیگانه از آن نخورد.
- ۴۴ و اما هر غلام زر خرید، و اورا ختنه کن و پس آن را بخورد.
- ۴۵ نزیل و مز دور آن را نخورند.
- ۴۶ در یک خانه خورده شود، و چیزی از گوشهش از خانه بیرون میر، و استخوانی از آن مشکنید.
- ۴۷ تمامی جماعت بنی اسرائیل آن را نگاه بدارند.

واگر غریبی زدتوزیل شود، و بخواد فصح را برای خداوند مرعی بدارد، تمامی ذکوراتش مختون شوند، و بعد از آن نزدیک آمده، آن را نگاه دارد، و مانند بومی زمین خواهد بود و اما هر تا مختون از آن نخورد.

۴۹ یک قانون خواهد بود برای اهل وطن و بجهت غریبی که در میان شما تزیل شود.»
پس تمامی بنیاسرائیل این را کردند، چنانکه خداوند به موسی و هارون امر فرموده بود، عمل نمودند.
۵۱ و واقع شد که خداوند در همان روز بنیاسرائیل را با لشکرهای ایشان از زمین مصر بیرون آورد.

نخست زادگان

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نخست زادهای را که رحم را بگشاید، در میان بنیاسرائیل، خواه از انسان خواه از بهائم، تقدیس نما، و از آن من است.»

و موسی به قوم گفت: «ینروز را که از مصر از خانه غلامی بیرون آمدید، یاد دارید، زیرا خداوند شما را به قوت دست، از آنجا بیرون آورد، پس نان خمیر، خورده نشود.

۴ اینروز، در ماه ایب بیرون آمدید.

۵ و هنگامی که خداوند تو را به زمین کنعانیان و حیتیان و اموریان و حویان و یبوسیان داخل کند، که با پدران تو قسم خورد که آن را به تو بدهد، زمینی که به شیروشد جاری است، آنگاه این عبادت را در این ماه بجا بیاور.

۶ هفت روز نان فطیر نخور، و در روز هفتمین عید خداوند است.

۷ هفت روز نان فطیر خورده شود، و هیچ چیز خمیر شده زدتودیده نشود، و خمیر مایه زدتودر تمامی حدودت پیدا نشود.

۸ و در آن روز بسر خود را خیز داده، بگو: این است بهسبب آنچه خداوند به من کرد، وقتی که از مصر بیرون آمدم.

۹ و این برای تو علامتی بردست خواهد بود و تذکراهی در میان دو چشمت، تا شریعت خداوند در هانت باشد. زیرا خداوند تو را به دست قوی از مصر بیرون آورد.

۱۰ و این فریضه را در مومشمش سال به سال نگاه دار.

«هنگامی که خداوند تو را به زمین کنعانیان در آورد، چنانکه برای تو و پدرانت قسم خورد، و آن را به تو بخشد.

۱۲ آنگاه هر چه رحم را گشاید، آن را برای خدا جدا بساز، و هر نخست زادهای از بچه های بهائم که از آن تست، نرینها از آن خداوند باشد.

۱۳ و هر نخست زاده الاغ را به راهی فدی بده، و اگر فدی ندهی گردنش را بشکن، و هر نخست زاده انسان را از بسراست فدی بده.

۱۴ و در زمان آینده چون بستر از تو سوال کرده، گوید که این چیست، و او را بگو، بپوه مارا به قوت دست از مصر، از خانه غلامی بیرون آورد.

۱۵ و چون فرعون از زرها کردن مدل خود را سخت ساخت، واقع شد که خداوند جمیع نخست زادگان مصر را از نخست زاده انسان تا نخست زاده بهائم کشت.

بنابراین من همه نرینهارا که رحم را گشاید، برای خداوند ذبح میکنم، لیکن هر نخست زادهای از بسران خود را فدی میدهم.

۱۶ و این علامتی بردست و عصاهای در میان چشمان تو خواهد بود، زیرا خداوند ما را بقوت دست از مصر بیرون آورد.»

ستون ابرو آتش

و واقع شد که چون فرعون قوم را رها کرده بود، خدا ایشان را از زمین فلسطینیان رهبری نکرد، هر چند آن نزدیک تر بود. زیرا خدا گفت: «بادا که چون قوم جنگ بینند، بشیمان شوند و بیه مصر برگردند.»

اما خدا قوم را از راه صحرائی دریای قلم دور گردانید. پس بنیاسرائیل مسلح شده، از زمین مصر برآمدند.

۱۹ و موسی استخوانهای یوسف را با خود برداشت، زیرا که او بنیاسرائیل را قسم سخت داده، گفته بود: «آری خدا از شما تقدد خواهد نمود و استخوانهای مرا از اینجا خود خواهید برد.»

و از سکوت کوچ کرده، در ایلام به کنار صحرا اردو زدند.

۲۱ و خداوند در روز، پیش روی قوم در ستون ابر میرفت تا راه را به ایشان دلالت کند، و شبانگاه در ستون آتش، تا ایشان را روشنایی بخشد، و روز و شب راه روند.

۲۲ و ستون ابر در روز و ستون آتش را در شب، از پیش روی قوم برداشت.

گذشتن از دریا

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ه بنیاسرائیل بگو که برگزیده، برابر قم الحیروت در میان مجدل و دریا رودزند. و در مقابل بعل صفون، در برابر آن به کار دریا رودزند.

۳ و فرعون در باره بنیاسرائیل خواهد گفت: در زمین گرفتار شده اند، و صحرا آنها را محصور کرده است.

۴ و دل فرعون را سخت گردان تا ایشان را تعاقب کند، و در فرعون و تمامی لشکرش جلال خود را جلوه دهد، تا مصریان بدانند که من بپوه هستم.» پس چنین کردند.

۵ و به پادشاه مصر گفته شد که قوم فرار کردند، و دل فرعون و بندگانش بر قوم متغیر شد، پس گفتند: «بن چیست که کردیم که بنیاسرائیل را از بندگی خود رهایی دادیم؟»

پس ارا به خود را بیار است، و قوم خود را با خود برداشت،

و ششصد ارا به برگزیده برداشت، و همه ارا به های مصر را و سرداران را بر جمع آنها.

۸ و خداوند دل فرعون پادشاه مصر را سخت ساخت تا بنیاسرائیل را تعاقب کرد، و بنیاسرائیل به دست بلند بیرون رفتند.

و مصریان با تمامی اسبان و ارابه‌های فرعون و سوارانش و لشکرش در عقب ایشان تاخته، بدیشان در رسیدند، و وقتی که به گذاردن یازدهم الحیروت، برابر بعل صفون فرود آمده بودند.

۱۰ و چون فرعون نزدیک شد، بنیاسرائیل چشمان خود را بالا کرده، دیدند که اینک مصریان از عقب ایشان می‌آیند. پس بنیاسرائیل سخت بترسیدند، و نزد خداوند فریاد برآوردند.

۱۱ و به موسی گفتند: «یاد مصر قهر هانید که ما را برداشته‌ای تا در صحرا بمیریم؟ این چیست به ما کردی که ما را از مصر بیرون آوردی؟

آیا این آن سخن نیست که به تودر مصر گفتیم که ما را بگذار تا مصریان را خدمت کنیم؟ زیرا که ما را خدمت مصریان بهتر است از مردن در صحرا!»

موسی به قوم گفت: «ترسید. بایستید و نجات خداوند را ببینید، که امر و زان را برای شما خواهد کرد، زیرا مصریان را که امر و زدیدید تا به ابد دیگر نخواهید دید.

۱۴ خداوند برای شما جنگ خواهد کرد و شما خاموش باشید.»

و خداوند به موسی گفت: «رازد من فریاد میکنی؟ بنیاسرائیل را بگو که کوچ کنند.

واماتو عصای خود را برافزود دست خود را بر دیوار دراز کرده، آن را منشق کن، تا بنیاسرائیل از میان دریا بر خشکی راه سپروشوند.

۱۷ و اما من اینک، دل مصریان را سخت میسانم؛ تا از عقب ایشان بیایند، و از فرعون و تمامی لشکر او و اربابها و سوارانش جلال خواهیم یافت.

۱۸ و مصریان خواهند دانست که من بیوه هستم، و وقتی که از فرعون و ارابه‌هایش و سوارانش جلال یافته باشم.»

و فرشته خدا که پیش اردوی اسرائیل میرفت، حرکت کرده، از عقب ایشان خرامید، و ستون ابراز پیش ایشان نقل کرده، در عقب ایشان بایستاد.

۲۰ و میان اردوی مصریان و اردوی اسرائیل آمده، از برای آنها بر تاریکی میبود، و اینها را در شب روشنی میداد که تمامی شب نزدیک یکدیگر نیا آمدند.

۲۱ پس موسی دست خود را بر دیوار دراز کرد و خداوند دریا را به باد شرقی شدید، تمامی آن شب برگردانیده، دریا را خشک ساخت و آب منشق گردید.

۲۲ و بنیاسرائیل در میان دریا بر خشکی میرفتند و آب‌های ایشان بر راست و چپ، دیوار بود.

۲۳ و مصریان با تمامی اسبان و اربابها و سواران فرعون از عقب ایشان تاخته، به میان دریا درآمدند.

۲۴ و در پاس بحری واقع شد که خداوند بر اردوی مصریان از ستون آتش و بر نظر انداخت، و اردوی مصریان را آشفته کرد.

۲۵ و چرخهای ارابه‌های ایشان را بیرون کرد، تا آنها را به سنگینی برانند و مصریان گفتند: «ز حضور بنیاسرائیل بگریزم! زیرا خداوند برای ایشان با مصریان جنگ میکند.»

و خداوند به موسی گفت: «ست خود را بر دیوار دراز کن، تا آب‌های مصریان برگردد، و اربابها و سواران ایشان.»

پس موسی دست خود را بر دیوار دراز کرد، و به وقت طلوع صبح، دریا به جریان خود برگشت، و مصریان به مقابلش گریختند، و خداوند مصریان را در میان دریا به زیر انداخت.

۲۸ و آب‌های گشته، عرابها و سواران و تمام لشکر فرعون را که از عقب ایشان به دریا آمده بودند، پوشانید، که یکی از ایشان هم باقی نماند.

۲۹ اما بنیاسرائیل در میان دریا به خشکی رفتند، و آب‌های ایشان دیواری بود به طرف راست و به طرف چپ.

۳۰ و در آن روز خداوند اسرائیل را از دست مصریان خلاصی داد و اسرائیل مصریان را به گذاردن یامرد دیدند.

۳۱ و اسرائیل آن کار عظیمی را که خداوند به مصریان کرده بود دیدند، و قوم از خداوند ترسیدند، و به خداوند و به بنده او موسی ایمان آوردند.

سرودرهای

آنگاه موسی و بنیاسرائیل این سرود را برای خداوند سراییده، گفتند که «هو هراسرود میخوانم زیرا که با جلال مظفر شده است.

اسب و سوارش را به دریا انداخت.

خداوند قوت و تسبیح من است.

و او نجات من گردیده است.

این خدای من است، پس او را تعجید میکنم.

خدای پدر من است، پس او را متعال میخوانم.

خداوند مرد جنگی است.

نام او بیوه است.

ارابهها و لشکر فرعون را به دریا انداخت.

مبارزان برگرزیده او در دریای قلزم غرق شدند.

جلهها ایشان را پوشانید.

مثل سنگ به ژرفیها فرو رفتند.

دست راست توای خداوند، به قوت جلیل گردیده.

دست راست توای خداوند، دشمن را خرد شکسته است.

و به کثرت جلال خود خصمان را منهدم ساختهای.

غضب خود را فرستاده، ایشان را چون خاشاک سوزانیده‌های.

و به نفعه بینی تو آب‌ها فراهم گردید.

و موجها مثل توده بایستاد و لجه‌ها در میان دریا منجمد گردید.

دشمن گفت تعاقب میکنم و ایشان را فرو می‌گیرم.

وغارت را تقسیم کرده، جامم از ایشان سیر خواهد شد.

شمشیر خود را کشیده، دست من ایشان را هلاک خواهد ساخت. و چون به نفعه خود دمیدی، دریا ایشان را پوشانید. کیست مانند تو ای خداوند در میان خدا یان؟ کیست مانند تو جلیل در قدوسیت؟

چون دست راست خود را دراز کردی، زمین ایشان را فرورد.

این قوم خویش را که فدی دادی، به رحمانیت خود، رهبری نمودی.

ایشان را به قوت خویش به سوی مسکن قدس خود هدایت کردی.

امتها چون شنیدند، مضطرب گردیدند.

لرزه بر سکنه فلسطین مستولی گردید.

آنگاه امرای ادوم در حیرت افتادند.

وا کایرموآب لرزه فرو گرفت، و جمیع سکنه کنعان گداخته گردیدند.

ترس و هراس، ایشان را فرو گرفت.

از بزرگی بازوی تو مثل سنگ ساکت شدند.

تا قوم تو ای خداوند عبور کنند.

تالین قومی که تو خریدهای، عبور کنند.

ایشان را داخل ساخته، در جبل میراث خود غرس خواهی کرد، به مکانی که تو ای خداوند مسکن خود ساختهای، یعنی آن مقام مقدسی که دستهای تو ای خداوند مستحکم کرده است.

خداوند سلطنت خواهد کرد تا بدالاباد،»

زیرا که اسبهای فرعون با راجهها و سوارانش به دریا در آمدند، و خداوند آب دریا را بر ایشان برگردانید. اما بنی اسرائیل از میان دریا به خشکی رفتند.

و مریم نیه، خواهر هارون، دف را به دست خود گرفته، و همه زنان از عقب وی دفها گرفته، و رقصان بیرون آمدند.

۲۱ پس می‌رود در جواب ایشان گفت: «خداوند را بسرایید، زیرا که با جلال مظفر شده است، اسب و سوارش را به دریا انداخت.»

آب تلخ

پس موسی اسرائیل را از بحر قزم کوچانید، و به صحرای شورا آمدند، و سه روز در صحرا میرفتند و آب نیافتند.

۲۳ پس به ماره رسیدند، و از آب ماره نتوانستند نوشید زیرا که تلخ بود. از این سبب، آن را ماره نامیدند.

۲۴ و قوم بر موسی شکایت کرده، گفتند: «به بنوشیم؟»

چون نزد خداوند استغاثه کرد، خداوند درختی بدو نشان داد، پس آن را به آب انداخت و آب شیرین گردید. و در آنجا فریضهای و شریعی برای ایشان قرارداد، و در آنجا ایشان را امتحان کرد.

۲۶ و گفت: «راینه اگر قول پیوه، خدای خود را بشنوی، و آنچه را در نظر او راست است بجآوری، و احکام او را بشنوی، و تمامی فریض او را نگاه داری، همانا هیچیک از همه مضایبی را که بر مصریان آورد هم بر تو نیاورم، زیرا که من پیوه، شفا دهنده تو هستم.»

پس به ایلم آمدند، و در آنجا دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود، و در آنجا از آب خیمه زدند.

«ن»

پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از ایلم کوچ کرده، به صحرای سین که در میان ایلم و سینا است در روزیازدهم از ماه دوم، بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، رسیدند.

۲ و تمامی جماعت بنی اسرائیل در آن صحرا بر موسی و هارون شکایت کردند.

۳ و بنی اسرائیل بدیشان گفتند: «اش که در زمین مصر به دست خداوند مرده بودیم، وقتی که نزد دیگهای گوشت مینشستم و نان را سیر میخوردیم، زیرا که

ما را بدین صحرا بیرون آوردید، تا تمامی این جماعت را به گرسنگی بکشید.»

آنگاه خداوند به موسی گفت: «مانا من نان از آسمان برای شما بارانم، و قوم رفته، کفایت هر روز را در روزش گیرند، تا ایشان را امتحان کنم که بر شریعت من رفتار میکنند یا نه.

۵ و واقع خواهد شد در روز ششم، که چون آنچه را که آورده باشند درست نمایند، همانا دو چندان آن خواهد بود که هر روز می چیدند.»

و موسی و هارون به همه بنی اسرائیل گفتند: «امگهان خواهید دانست که خداوند شمارا از زمین مصر بیرون آورده است.

۷ و یامدادان جلال خداوند را خواهید دید، زیرا که او شکایتی را که بر خداوند کرده اید شنیده است، و ما چیستیم که بر ما شکایت میکنید؟»

و موسی گفت: «بن خدا بود چون خداوند، شامگاه شمارا گوشت دهد تا بخورید، و یامدادان، تاسیر شوید، زیرا خداوند شکایتهای شمارا که بروی کرده اید شنیده است، و ما چیستیم؟ برمانی، بلکه بر خداوند شکایت نمودهاید.»

و موسی به هارون گفت: «همه جماعت بنی اسرائیل بگو به حضور خداوند نزدیک بیایید، زیرا که شکایتهای شمارا شنیده است.»

و واقع شد که چون هارون به تمامی جماعت بنی اسرائیل سخن گفت، به سوی صحرائگر بستند و اینک جلال خداوند در ابر ظاهر شد.

۱۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

« کاتبای بنیاسرائیل را شنیدیم، پس ایشان را خطاب کرده، بگو: در عصر گوشت خواهید خورد، و یا ماد از نان سیر خواهید شد تا بدانید که من پیوه خدای شما هستم.»

و واقع شد که در عصر، سلوی برآمده، لشکر گاه را پوشانیدند، و یا مادان شبنم گرداگرد او نشست.

۱۴ و چون شبنمی که نشست بود برخاست، اینک بر روی صحرا چیزی دقیق، مدور و خورد، مثل زاله بر زمین بود.

۱۵ و چون بنیاسرائیل این را دیدند به یکدیگر گفتند که این من است، زیرا که ندانستند چه بود. موسی به ایشان گفت: «بن آن نان است که خداوند به شما می دهد تا بخورید.»

۱۶ این است امری که خداوند فرموده است، که هر کس به قدر خوراک خود از این بگیرد، یعنی یک عومر برای هر نفر به حسب شماره نفوس خویش، هر شخص برای کسانی که در خیمه او باشند بگیرد.»

پس بنیاسرائیل چنین کردند، بعضی زیاد و بعضی کم چیدند.

۱۸ اما چون به عومر پیوند، آنکه زیاد بر چیده بود، و آنکه کم چیده بود، کم نداشت، بلکه هر کس به قدر خوراکش بر چیده بود.

۱۹ و موسی بدیشان گفت: «نهار کسی چیزی از این تا صبح نگاه ندارد.»

لکن به موسی گوش ندادند، بلکه بعضی چیزی از آن تا صبح نگاه داشتند. و کرم باهم رسانیده، متعفن گردید، و موسی بدیشان خشمناک شد.

و هر صبح، هر کس به قدر خوراک خود برمی چید، و چون آفتاب گرم میشد، میگذاخت.

۲۲ و واقع شد در روز ششم که نان مضاعف، یعنی برای هر نفری دو عومر بر چیدند. پس همه روسای جماعت آمده، موسی را خبر دادند.

۲۳ او بدیشان گفت: «بن است آنچه خداوند گفت، که فرادار می است، و سبت مقدس خداوند. پس آنچه بر آتش باید پخت بپزید، و آنچه در آب باید جوشانید بجوشانید، و آنچه باقی باشد، برای خود ذخیره کرده، بجهت صبح نگاه دارید.»

پس آن را تا صبح ذخیره کردند، چنانکه موسی فرموده بود، و نه متعفن گردید و نه کرم در آن پیدا شد.

۲۵ و موسی گفت: «مرو این را بخورید زیرا که امر و سبت خداوند است، و در این روز آن را در صحرا خواهید یافت.»

۲۶ شش روز آن را بر چیدند، و روز هفتمین، سبت است. در آن نخواهد بود.»

و واقع شد که در روز هفتم، بعضی از قوم برای بر چیدن بیرون رفتند، اما نیافتند.

۲۸ و خداوند به موسی گفت: «به ای از نگاه داشتن وصایا و شریعت من ابا مینماید؟

ببینید چون که خداوند سبت را به شما بخشیده است، از این سبب در روز ششم، نان دو روز را به شما می دهد، پس هر کس در جای خود بنشیند و در روز هفتم هیچکس از مکانش بیرون نرود.»

پس قوم در روز هفتمین آرام گرفتند.

و خاندان اسرائیل آن را من نامیدند، و آن مثل تخم گشتمین سفید بود، و طعمش مثل قصبهای عسلی.

۳۲ و موسی گفت: «بن امری است که خداوند فرموده است که عومری از آن پر کنی، تا در نسلهای شما نگاه داشته شود، تا آن نان را ببینند که در صحرا، وقتی که شمار از زمین مصر بیرون آوردم، آن را به شما خوراندم.»

پس موسی به هارون گفت: «رفی بگری، و عومری پر از من در آن بنه و آن را به حضور خداوند بگذار، تا در نسلهای شما نگاه داشته شود.»

چنانکه خداوند به موسی فرموده بود، و همچنان هارون آن را پیش (ابوت) گذاشت تا نگاه داشته شود.

۳۵ و بنیاسرائیل مدت چهل سال من را می خوردند، تا به زمین آباد رسیدند، یعنی تا به سر حد زمین کنعان داخل شدند، خوراک ایشان من بود.

۳۶ و اما عومر، دهیک ایفده است.

آبی از صخره

و تمامی جماعت بنیاسرائیل به حکم خداوند طی منازل کرده، از صحرای سین کوچ کردند، و در رفیدیم اردو زدند، و آب نوشیدن برای قوم نبود.

۲ و قوم با موسی منازعه کرده، گفتند: «را آب بدهید تا بنوشیم.» موسی بدیشان گفت: «را با من منازعه میکنید، و چرا خداوند امتحان مینماید؟»

و در آنجا قوم تشنه آب بودند، و قوم بر موسی شکایت کرده، گفتند: «را ما را از مصر بیرون آوردی، تا ما و فرزندان و مواشی ما را به تشنگی بکشی؟»

آنگاه موسی نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «این قوم چه کنم؟ نزدیک است مرا سنگسار کنند.»

خداوند به موسی گفت: «بش روی قوم برو، و بعضی از مشایخ اسرائیل را بخود بردار، و عصای خود را که بدان نهر را زدی به دست خود گرفته برو.

۶ همانا من در آنجا پیش روی تو بر آن صخره های که در حوریب است، می ایستم، و صخره را خواهی زد تا آب از آن بیرون آید، و قوم بنوشند.» پس موسی به حضور مشایخ اسرائیل چنین کرد.

۷ و آن موضع را مسه و میره نامید، به سبب منازعه بنیاسرائیل، و امتحان کردن ایشان خداوند را، زیرا گفته بودند: «با خداوند در میان ما هست یانه؟»

جنگ با عمالیق

پس عمالیق آمده، در رفیدیم با اسرائیل جنگ کردند.

۹ و موسی به یوشع گفت: «ردان برای ما بر گزین و بیرون رفته، با عمالیق مقابله نما، و یا مادان من عصای خدا را به دست گرفته، بر قله کوه خواهم ایستاد.»

پس یوشع بطوری که موسی او را فرموده بود کرد، تا با عمالیق محاربه کند. و موسی و هارون و حوریه قله کوه برآمدند.

۱۱ و واقع شد که چون موسی دست خود را بر می افراشت، اسرائیل غلبه می یافتند و چون دست خود را فرود می گذاشت، عمالیق چیره میشدند.

- ۱۲ و دستهای موسی سنگین شد. پس ایشان سنگی گرفته، زیرش نهادند که بر آن بنشینند. و هارون و حور، یکی از این طرف و دیگری از آن طرف، دستهای او را بر میداشتند، و دستپاش تاغروب آفتاب برقرار ماند.
- ۱۳ و یوشع، و عمالیک و قوم او را به دم شمشیر منزم ساخت.
- ۱۴ پس خداوند به موسی گفت: «بن را برای یادگاری در کتاب بنویس، و به سمع یوشع برسان که هر آینه ذکر عمالیک را از زیر آسمان محو خواهم ساخت.» و موسی مدیجی بنا کرد و آن را به نسی نامید.
- ۱۶ و گفت: «برا که دست بر تخت خداوند است، که خداوند را جنگ با عمالیک نسلا بعد نسل خواهد بود.»

یترون پدربزرگ موسی

- و چون یترون، کاهن مدیان، پدربزرگ موسی، آنچه را که خدا با موسی و قوم خود، اسرائیل کرده بود شنید که خداوند چگونه اسرائیل را از مصر بیرون آورده بود،
- آنگاه که یترون پدربزرگ موسی، صغوره، زن موسی را برداشت، بعد از آنکه او را پس فرستاده بود.
- ۳ و دو پسر او را که یکی را جرشون نام بود، زیرا گفت: «رزمین بیگانه غریب هستم.»
- و دیگری را الیعاز نام بود، زیرا گفت: «خدا ی پدرم مدد کار من بوده، مرا از شمشیر فرعون رهایی داد.»
- پس یترون، پدربزرگ موسی، با پسران و زوجهایش نزد موسی به صحرا آمدند، در جایی که او نزد کوه خدا خیمه زده بود.
- ۶ و به موسی خبر داد که من یترون، پدربزرگ تو یاز تو و دو پسرش نزد تو آمده‌ام.
- ۷ پس موسی به استقبال پدربزرگ خود بیرون آمد و او را تعظیم کرده، بوسید و سلامتی یکدیگر را بر سریده، به خیمه در آمدند.
- ۸ و موسی پدربزرگ خود را آنچه خداوند به فرعون و مصریان به خاطر اسرائیل کرده بود خبر داد، و از تمامی مشقتی که در راه بدیشان واقع شده، خداوند ایشان را از آن رهایی داده بود.
- ۹ و یترون شاد گردید، به سبب تمامی احسانی که خداوند به اسرائیل کرده، و ایشان را از دست مصریان رهایی داده بود.
- ۱۰ و یترون گفت: «تبارک است خداوند که شمار از دست مصریان و از دست فرعون خلاصی داد است، و قوم خود را از دست مصریان رهایی داده.
- ۱۱ الان دانستم که به یواز جمع خدایان بزرگتر است، خصوص در همان امری که بر ایشان تکبر میکردند.»
- و یترون، پدربزرگ موسی، قربانی سوختنی و ذبائح برای خدا گرفت، و هارون و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند تا با پدربزرگ موسی به حضور خدا نمان بخورند. با ممدادان واقع شد که موسی برای داوری قوم بنشست، و قوم به حضور موسی از صبح تا شام ایستاده بودند.
- ۱۴ و چون پدربزرگ موسی آنچه را که او به قوم میکرد دید، گفت: «بن چهارگانه است که تو با قوم مینمایی؟ چرا تو تنهایی نشینی و تمامی قوم نزد تو از صبح تا شام میایستند؟»
- موسی به پدربزرگ خود گفت که «وم نزد من میآیند تا از خدا مسالت نمایند.
- ۱۶ هرگاه ایشان را دعوی شود، نزد من میآیند، و میان هر کس و همسایه‌اش داوری میکنم، و فرایض و شرایع خدا را بدیشان تعلیم میدهم.»
- پدربزرگ موسی به وی گفت: «اری که تو می کنی، خوب نیست.
- ۱۸ هر آینه تو این قوم نیز که با تو هستند، خسته خواهند شد، زیرا که این امر برای تو سنگین است. بنابراین رانی توانی کرد.
- ۱۹ اکنون سخن مرا بشنو. تو را بنده میدهم، و خدا با تو باد. و تو برای قوم به حضور خدا باش، و امور ایشان را نزد خدا عرضه دار.
- ۲۰ و فرایض و شرایع را بدیشان تعلیم ده، و طریقی را که بدان میباید رفتار نمود، و عملی را که میباید کرد، بدیشان اعلام نما.
- ۲۱ و از میان تمامی قوم، مردان قابل را که خدا ترس و مردان امین، که از رشوت نفرت کنند، جستجو کرده، بر ایشان بگزار، تا روسای هزاره و روسای صده و روسای پنجاه و روسای ده باشند.
- ۲۲ تا بر قوم پیوسته داوری نمایند، و هر امر بزرگ را نزد تو بیاورند، و هر امر کوچک را خود فیصل دهند. بدین طور بار خود را سبک خواهی کرد، و ایشان با تو متحمل آن خواهند شد.
- ۲۳ اگر این کار را بکنی و خدا تو را چنین امر فرماید، آنگاه یاری استقامت خواهی داشت، و جمیع این قوم نیز به مکان خود به سلامتی خواهند رسید.»
- پس موسی سخن پدربزرگ خود را اجابت کرده، آنچه او گفته بود به عمل آورد.
- ۲۵ و موسی مردان قابل از تمامی اسرائیل انتخاب کرده، ایشان را روسای قوم ساخت، و روسای هزاره و روسای صده و روسای پنجاه و روسای ده.
- ۲۶ و در داوری قوم پیوسته مشغول میبودند. هر امر مشکل را نزد موسی میآوردند، و هر دعوی کوچک را خود فیصل میدادند.
- ۲۷ و موسی پدربزرگ خود را رخصت داد و او به ولایت خود رفت.

کوه سینا

- و در ماه سوم از بیرون آمدن بنی اسرائیل از زمین مصر، در همان روز به صحرای سینا آمدند، و از قدیم کوچ کرده، به صحرای سینا رسیدند، و در بیابان اردودند، و اسرائیل در آنجا در مقابل کوه فرود آمدند.
- ۳ و موسی نزد خدا بالرفت، و خداوند از میان کوه اورا ندا داد و گفت: «ه خاندان یعقوب چنین بگو، و بنی اسرائیل را خبریده: شما آنچه را که من به مصریان کردم، دیدهاید، و چگونه شمارا بر ابله‌های عقاب برداشته، نزد خود آورد هام.
- ۵ و اکنون گراو از مرافی الحقیقه بشنوید، و عهد مرا آنگاه در آید، همانا خزانه خاص من از جمیع قوما خواهد بود. زیرا که تمامی جهان، از آن من است.
- ۶ و شما برای من مملکت کهنه و اامت مقدس خواهید بود. این است آن سخنانی که به بنی اسرائیل میباید گفت.»

- پس موسی آمده، مشایخ قوم را خواند، و همه این سخنان را که خداوند اورا فرموده بود، برایشان القا کرد.
- ۸ و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: «نچه خداوند امر فرموده است، خواهیم کرد.» و موسی سخنان قوم را باز به خداوند عرض کرد.
- و خداوند به موسی گفت: «بیک من در ابر مظلم زد تو می آیم، تا هنگامی که به تو سخن گویم قوم بشنوند، و بر تو نیز همیشه ایمان داشته باشند.» پس موسی سخنان قوم را به خداوند باز گفت.
- ۱۰ خداوند به موسی گفت: «زد قوم برو و ایشان را امر و زور فردا تقدیس نما، و ایشان رخت خود را بشویند.
- ۱۱ و در روز سوم مهاباشید، زیرا که در روز سوم خداوند در نظر تمامی قوم بر کوه سینا نازل شد.
- ۱۲ و حد و دریای قوم از هر طرف قرار ده، و بگو: با حذر باشید از اینکه به فراز کوه بر آید، باد امنه آن را برس نماید، زیرا هر که کوه را لمس کند، هر آینه کشته شود.
- ۱۳ دست بر آن گذارده نشود بلکه با سنگسار شود یا به تیر کشته شود، خواه بهایم باشد خواه انسان، زنده نماند. اما چون کرنا نواخته شود، ایشان به کوه بر آیند.»
- پس موسی از کوه زد قوم فرو آمده، قوم را تقدیس نمود و رخت خود را شستند.
- ۱۵ و به قوم گفت: «روز سوم حاضر باشید، و به زنان نزدیکی ننمایید.»
- و واقع شد در روز سوم به وقت طلوع صبح، که رعد ها و برقیها و ابر غلیظ بر کوه پدید آمد، و آواز کرنا ی بسیار سخت، بطوری که تمامی قوم که در لشکر گاه بودند، بلرزیدند.
- ۱۷ و موسی قوم را برای ملاقات خدا از لشکر گاه بیرون آورد، و در پایان کوه ایستادند.
- ۱۸ و تمامی کوه سینا را دود فرو گرفت، زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد، و دودش مثل دود کوره های بالا میشد، و تمامی کوه سخت متزلزل گردید.
- و چون آواز کرنا زیاد و وزیاده سخت نواخته میشد، موسی سخن گفت، و خدا او را به زبان جواب داد.
- ۲۰ و خداوند بر کوه سینا بر قله کوه نازل شد، و خداوند موسی را به قله کوه خواند، و موسی بالا رفت.
- ۲۱ و خداوند به موسی گفت: «این برو و قوم را قداغ نما، مباد از خداوند برای نظر کردن، از حد تجاوز نمایند، که بسیاری از ایشان هلاک خواهند شد.
- ۲۲ و کهنه نیز که نزد خداوند می آید، خویشتر را تقدیس نماید، مباد خداوند بر ایشان هجوم آورد.»
- موسی به خداوند گفت: «و من نمی توانم به فراز کوه سینا آید، زیرا که تو ما را قداغ کرده، گفته ای کوه را حد و قرار ده و آن را تقدیس نما.»
- خداوند وی را گفت: «این برو و تو و هارون همراه بر آید، اما کهنه و قوم از حد تجاوز نمایند، تا نزد خداوند بالا نماند، مباد بر ایشان هجوم آورد.»
- پس موسی نزد قوم فرود شده، بدیشان سخن گفت.

ده فرمان

و خدا تکلم فرمود و همه این کلمات را بگفت:

- «ن هستم یهوه، خدای تو، که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم.
- ۳ تو را خدا یان دیگر غیر از من نباشد.
- ۴ صورتی ترا شنیده و هیچ مثالی از آنچه بالا در آسمان است، و از آنچه پایین در زمین است، و از آنچه در آب زیر زمین است، برای خود مساز.
- ۵ ز دانتها سجده مکن، و آنها را عبادت ننما، زیرا من که یهوه، خدای تو میباشم، خدای غیور هستم، که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از اتانی که مراد شمن دارند می گیرم.
- ۶ و تا هزار پشت بر اتانی که مرادوست دارند و احکام مرا نگاه دارند، رحمت می کنم.
- ۷ نام یهوه، خدای خود را به باطل میر، زیرا خداوند کسی را که اسم او را به باطل برد، بیگانه نخواهد شمرد.
- ۸ روز سبت را یاد کن تا آن را تقدیس نمایی.
- ۹ شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را بجا آور.
- ۱۰ اما روز هفتمین، سبت یهوه، خدای توست. در آن هیچ کار مکن، تو و پسر و دخترت و غلامت و کنیزت و بیمه ات و مهمان تو که درون دروازه های تو باشد.
- ۱۱ زیرا که در شش روز، خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست بساخت، و در روز هفتم آرام فرمود. از این سبب خداوند روز هفتم را مبارک خوانده، آن را تقدیس نمود.
- ۱۲ پدر و مادر خود را احترام نما، تا روزهای تو در زمینی که یهوه خدایت به تو میبخشد، دراز شود.
- ۱۳ قتل مکن.
- ۱۴ زنا مکن.
- ۱۵ دزدی مکن.
- ۱۶ بر همسایه خود شهادت دروغ مده.
- ۱۷ به خانه همسایه خود طمع موز، و به زن همسایه ات و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه تو باشد، طمع مکن.»
- و جمیع قوم رعد ها و زبانه های آتش و صدای کرنا و کوه را که بر از دود بود دیدند، و چون قوم این را بدیدند لرزیدند، و از دور ایستادند.
- ۱۹ و به موسی گفتند: «و به ما سخن بگو و خواهیم شنید، اما خدا به ما نگوید، مباد بمیریم.»

موسی به قوم گفت: «ترسید زیرا خدا برای امتحان شما آمده است، تا ترس او پیش روی شما باشد و نگاه نکنید.»

پس قوم از در ایستادند و موسی به ظلمت غلیظ که خدا در آن بود، نزدیک آمد.

۲۲ و خداوند به موسی گفت: «ه بنیاسرائیل چنین بگو: شما دیدید که از آسمان به شما سخن گفتم:

بامن خدایان نقره مسازید و خدایان طلا برای خود مسازید.

۲۴ مدبجی از خاک برای من بساز، و قربانی‌های سوختنی خود و هدهدای سلامتی خود را از گله و رومه خویش بر آن بگذران، در هر جایی که یادگاری برای

نام خود سازم، نزد تو خواهیم آمد، و تو را برکت خواهیم داد.

۲۵ و اگر مدبجی از سنگ برای من سازی، آن را از سنگهای تراشیده بنا میکنم، زیرا اگر آفرار خود را بر آن بلند کردی، آن را نجس خواهی ساخت.

۲۶ و بر منجیم از پله‌ها بالا مرو، مبادا عورت تو بر آن مکشوف شود.»

حکم در مورد غلامان عبری

«این است احکامی که پیش ایشان می گذاری:

اگر غلام عبری بخری، شش سال خدمت کند، و در هفتمین، بی‌قیمت، آزاد بیرون رود.

۳ اگر تنها آمده، تنها بیرون رود. و اگر صاحب زن بوده، زنش همراه او بیرون رود.

اگر آقایش زنی بدودهد و پسران یا دختران برایش برآید، آنگاه زن و اولادش از آن آقایش باشند، و آن مرد تنها بیرون رود.

۵ لیکن هرگاه غلام بگوید که هر آینه آقام و زن و فرزندان خود را دوست میدارم و نمی خواهم که آزاد بیرون روم،

آنگاه آقایش او را به حضور خدا بیاورد، و او را نزدیک دریا قایمه در برساند، و آقایش گوش او را با رفتنی سوراخ کند، و او را همیشه بندگی نماید.

۷ اما اگر شخصی، دختر خود را به کنیزی بفروشد، مثل غلامان بیرون نرود.

۸ هرگاه به نظر آقایش که او را برای خود نامزد کرده است ناپسند آید، بگذارد که او را فدیهدند، اما هیچ حق ندارد که او را به قوم بیگانه بفروشد، زیرا

که بدو خیانت کرده است.

۹ و هرگاه او را به پسر خود نامزد کند، موافق رسم دختران با او عمل نماید.

۱۰ اگر زنی دیگر برای خود گیرد، آنگاه خوراک و لباس و مباشرت او را کم نکند.

۱۱ و اگر این سه چیز را برای او نکند، آنگاه بی‌قیمت و رایگان بیرون رود.

حکم در مورد بر خوردهای شخصی

«ر که انسانی را بزند و او بمیرد، هر آینه کشته شود.

۱۳ اما اگر قصداً او کشته شد، بلکه خدا وی را بدستش رسانید، آنگاه مکانی برای تو معین کنم تا با او نجفا فرزند کند.

۱۴ لیکن اگر شخصی عمداً بر همسایه خود آید، تا او را به مکر بکشد، آنگاه او را از منجیم کشیده، به قتل برسان.

۱۵ و هر که پدر یا مادر خود را بزند، هر آینه کشته شود.

۱۶ و هر که آدمی را بزند و او را بفرودشد یا در دستش یافت شود، هر آینه کشته شود.

۱۷ و هر که پدر یا مادر خود را لعنت کند، هر آینه کشته شود.

۱۸ و اگر دو مرد نزاع کنند، و یکی دیگری را به سنگ یا به مشت بزند، و او نمیرد لیکن بستری شود،

اگر بر خیزد و با عصا بیرون رود، آنگاه زنده و اییگاه شمرده شود، اما عوض بیکاریش را ادا نماید، و خرج معالجه او را بدهد.

۲۰ و اگر کسی غلام یا کنیز خود را به عصا بزند، و او زبردست او بمیرد، هر آینه انتقام او گرفته شود.

۲۱ لیکن اگر یک دور و روز زنده بماند، از او انتقام کشیده نشود، زیرا که ز خریدار است.

۲۲ و اگر مردم جنگ کنند، و زنی حامله را بزند، و اولاد او سقط گردد، و ضرری دیگر نشود، البته غرامتی بدهد موافق آنچه شوهر زن بدو گذارد، و به

حضور دو اوران ادا نماید.

۲۳ و اگر از بیتی دیگر حاصل شود، آنگاه جان به عوض جان بدهد.

۲۴ و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست، و پای به عوض پای.

۲۵ و داغ به عوض داغ، و زخم به عوض زخم، و لطمه به عوض لطمه.

۲۶ و اگر کسی چشم غلام یا چشم کنیز خود را بزند که ضایع شود، او را به عوض چشمش آزاد کند.

۲۷ و اگر دندان غلام یا دندان کنیز خود را ببندد از او را به عوض دندانش آزاد کند.

۲۸ و هرگاه گاوی به شاخ خود مردی یا زنی را بزند که او بمیرد، گاؤ را البته سنگسار کنند، و گوشتش را نخورند و صاحب گاؤ بیگانه باشد.

۲۹ و لیکن اگر گاؤ قبل از آن شاخ زن میبود، و صاحبش آگاه بود، و آن را نگاه نداشت، و او مردی یا زنی را کشت، گاؤ را سنگسار کنند، و صاحبش را

تیز به قتل رسانند.

و اگر دیه او گذاشته شود، آنگاه برای فدیهدان خود هر آنچه بر او مقرر شود، ادا نماید.

۳۱ خواه پسر خواهد دختر را شاخ زده باشد، به حسب این حکم با او عمل کنند.

۳۲ اگر گاؤ، غلامی یا کنیزی را بزند، سی مثقال نقره به صاحب او داده شود، و گاؤ سنگسار شود.

- ۳۳ و اگر کسی چاهی گشاید یا کسی چاهی حفر کند، و آن را بنوشاند، و گاوی یا الاغی در آن افتد، صاحب چاه عوض او را بدهد، و قیمتش را به صاحبش ادا نماید، و میتة از آن او باشد.
- ۳۵ و اگر گاو شخصی، گاو همسایه او را بزند، و آن بمیرد پس گاو زنده را بفروشد، و قیمت آن را تقسیم کنند، و میتة را نیز تقسیم نمایند، اما اگر معلوم بوده باشد که آن گاو قبل از آن شاخ زدن میبود، و صاحبش آن را نگاه نداشت، البته گاو به عوض گاو بدهد و میتة از آن او باشد.

حکم در مورد محافظت مالکیت

- « اگر کسی گاوی یا گوسفندی بدزدد، و آن را بکشد یا بفروشد، به عوض گاو پنج گاو، و به عوض گوسفند چهار گوسفند بدهد.
- ۲ اگر دزدی در رخنه کردن گرفته شود، و او را بزند بطوری که بمیرد، بازخواست خون برای او نباشد.
- ۳ اما اگر آفتاب بر او طالع کرد، بازخواست خون برای او هست. البته مکافات باید داد، و اگر چیزی ندارد، به عوض دزدی که کرد، فروخته شود.
- ۴ اگر چیزی زدیده شده، از گاو یا الاغ یا گوسفند زنده در دست او یافت شود، دو مقابل آن را رد کند.
- ۵ اگر کسی مرتعی یا ناکستانی را بچراند، یعنی مواشی خود را براند تا مرتع دیگری را بچراند، از نیکوترین مرتع و از بهترین تا کستان خود عوض بدهد.
- ۶ اگر آنتی بیرون رود، و خارها را فراید، و خارها را بگیرد و باغی غله یا خوشه های نادر و دیده یا مزرعه های سوخته گردد، هر که آتش را فروخته است، البته عوض بدهد.
- ۷ اگر کسی پول یا اسباب زده همسایه خود امانت گذارد، و از خانه آن شخص دزدیده شود، هر گاه دزد پیدا شود، دو چندان رد نماید.
- ۸ و اگر دزد گرفته نشود، آن گاه صاحبخانه را به حضور حکام بیاورند، تا حکم شود که آیا دست خود را بر اموال همسایه خویش دراز کرده یا نه.
- ۹ در رخنه های گاو و الاغ و گوسفند روخت و هر چیز گم شده، که کسی بر آن ادعا کند، امر هر دو به حضور خدا برده شود، و بر گاه هر کدام که خدا حکم کند، دو چندان به همسایه خود رد نماید.
- ۱۰ اگر کسی الاغی یا گاوی یا گوسفندی یا جانوری دیگری همسایه خود امانت دهد، و آن بمیرد یا پیش شکسته شود یا زدیده شود، و شاهدی نباشد، قسم خداوند در میان هر دو نهاده شود، که دست خود را به مال همسایه خویش دراز نکرده است. پس مالکش قبول بکند و او عوض ندهد.
- ۱۲ لیکن اگر از او زدیده شد، به صاحبش عوض باید داد.
- ۱۳ و اگر زدیده شد، آن را برای شهادت بیاورد، و برای دریده شده، عوض ندهد.
- ۱۴ و اگر کسی حیوانی از همسایه خود عاریت گرفت، و پای آن شکست یا مرده، و صاحبش همراهش نبود، البته عوض باید داد.
- ۱۵ اما اگر صاحبش همراهش بود، عوض نباید داد، و اگر کرایه شد، برای کرایه آمده بود.
- حکم در مورد وظایف اجتماعی
- « اگر کسی دختری را که نامزد نبود فریب داده، یا او هم بستر شد، البته میباید او را زن منکوحه خویش سازد.
- ۱۷ و هر گاه پدرش راضی نباشد که او را بدهد، موافق مرد و شیزگان نقدی بدو باید داد.
- ۱۸ زن جادو و گرازنده مگدار.
- ۱۹ هر که با حیوانی مقاربت کند، هر آینه کشته شود.
- ۲۰ هر که برای خدای غیر از یهوه و یس قربانی گذراند، البته هلاک گردد.
- ۲۱ غریبی را از دیت مرسانید. و بر او ظلم نکنید، زیرا که در زمین مصر غریب بودید.
- ۲۲ بر یهوه بی یابیمی ظلم نکنید.
- ۲۳ و هر گاه بر او ظلم کردی، و او نزد من فریاد برآورد، البته فریاد او را مستجاب خواهم فرمود.
- ۲۴ و خشم من مشتعل شود، و شمارا به شمشیر خواهم کشت، و زنان شما بیوه شوند و پسران شما یتیم.
- ۲۵ اگر نقدی به فقیری از قوم من که همسایه تو باشد قرض دادی، مثل ربا خوار یا او رفتار مکن و هیچ سود بر او مگدار.
- ۲۶ اگر روخت همسایه خود را به گروه گرفت، آن را قبل از غروب آفتاب بدورد کن.
- ۲۷ زیرا که آن فقط پوشش او و لباس برای بدن اوست، پس در چه چیز بنحوا بد، و اگر نزد من فریاد برآورد، هر آینه اجابت خواهم فرمود، زیرا که من کریم هستم.
- ۲۸ به خدا ناسزا مگو و رئیس قوم خود را لعنت مکن.
- ۲۹ در آوردن نور غله و عصیر و زرد خود تاخیر منما. و نخست زاده پسران خود را به من بده.
- ۳۰ با گاو و گوسفندان خود چنین بکن. هفت روز نزد مادر خود بماند و در روز هشتمین آن را به من بده.
- ۳۱ و برای من مردان مقدس باشید، و گوشتی را که در صحرا در دیده شود نخورید؛ آن را نزد سگان بیندازید.
- حکم عدالت و رحمت
- « بر باطل را انتشار مده، و با شیران همدانستان مشو، که شهادت دروغ دهی.
- ۲ پیروی بسیاری برای عمل بد مکن، و در مرافعه، محض متابعت کثیری، سخنی برای انحراف حق مگو.
- ۳ و در مرافعه فقیر نیز طرفداری او منما.
- ۴ اگر گاو یا الاغ دشمن خود را یافتی که گم شده باشد، البته آن را نزد او باز بیاور.

- ۵ اگر الاغ دشمن خود را زیر بارش خوابیده باقی، و از گشادن او روگردان هستی، البته آن را همراه او باید بگشایی.
 ۶ حق فقیر خود را در دعوی او منحرف مساز.
 ۷ از امر دروغ اجتناب نما و بیگناه و صالح را به قتل مرسان زیرا که ظالم را عادل نخواهم شمرد.
 ۸ و رشوت مخور زیرا که رشوت بینایان را کور می کند و سخن صدیقان را کج میسازد.
 ۹ و بر شخص غریب ظلم ننما زیرا که از دل غریبان خبر دارید، چونکه در زمین مصر غریب بودید.

حکم سبت

«شش سال مزرعه خود را بکار و محصولش را جمع کن،

لیکن در هفتمین آن را بگذار و ترک کن فقیران قوم تو از آن بخورند و آنچه از ایشان باقی ماند حیوانات صحرا بخورند. همچنین بانا کستان و درختان زیون خود عمل نما.

۱۲ شش روز به شغل خود بپرداز در روز هفتمین آرام کن تا گاو و الاغ آرام گیرند و پسر کنیزت و مهمانت استراحت کنند.

۱۳ و آنچه را به شما گفته ام، نگاه دارید و نام خدایان غیر را ذکر نکنید، از زیانت شنیده نشود.

اعیاد

«هر سال سه مرتبه عید برای من نگاه دار.

۱۵ عید فطیر را نگاه دار، و چنانکه تو را امر فرموده ام، هفت روز نان فطیر بخور در زمان معین در ماه اییب، زیرا که در آن از مصر بیرون آمدی. و هیچکس به حضور من تهنیت حاضر نشود.

۱۶ و عید حصاد تو بر غلات خود را که در مزرعه کاشته ای، و عید جمع را در آخر سال وقتی که حاصل خود را از صحرا جمع کرده ای.

۱۷ در هر سال سه مرتبه تبه همه ذکر است به حضور خداوند یهوه حاضر شوند.

۱۸ خون قربانی مرا بانان خمیر مایه دار مگردان و پیه عید من تا صبح باقی نماند.

۱۹ تو بر نخستین زمین خود را به خانه یهوه خدای خود بیا و روز غله را در شیر مادرش میز. فرشته خدا

«یک من فرشته ای پیش روی تومی فرست تا تو را در راه محافظت نموده، بدان مکانی که میباید کرد ما برساند.

۲۱ از ابا و باحذر باش و آواز اورا بشنو و از او بترس زیرا گناهان شمارا نخواهد آمرزید، چونکه نام من در اوست.

و اگر قول اورا شنیدی و به آنچه گفته ام عمل نمودی، هر آنچه دشمنان و مخالف مخالفت خواهی بود،

زیرا فرشته من پیش روی تو می رود و تو را به امور یاری و حقیقتان و فرزندان و کنعانیان و حویان و بیوسیان خواهد رسانید و ایشان را هلاک خواهد ساخت.

۲۴ خدایان ایشان را بجهده منما و آنها را عبادت مکن و موافق کارهای ایشان مکن، البته آنها را منهدم ساز و تبهای ایشان را بشکن.

۲۵ و یهوه، خدای خود را عبادت نماید تا نان و آب تو را برکت دهد و بیماری را از میان تو دور خواهد کرد،

و در زمینت سقط کننده و نازاد نخواهد بود و شماره روزهای را تمام خواهد کرد.

۲۷ و خوف خود را پیش روی تو خواهی فرستاد و هر قوری را که بدیشان برسی متحیر خواهی ساخت و جمیع دشمنان را پیش تو روگردان خواهی ساخت.

۲۸ و زبورها پیش روی تو خواهی فرستاد تا حویان و کنعانیان و حقیقتان را از حضورت برانند.

۲۹ ایشان را در یک سال از حضور تو نخواهم راند، مباد از زمین ویران گردد و حیوانات صحرا را تو زیاد شوند.

۳۰ ایشان را از پیش روی تو به تدریج خواهی راند تا کثیر شوی و زمین را متصرف گردی.

۳۱ و حدود تو را از بحر قزاق تا بحر فلسطین، و از صحرا تا نهر فرات قرار دهم زیرا ساکنان آن زمین را بدست شما خواهم سپرد و ایشان را از پیش روی خود خواهی راند.

۳۲ با ایشان و با خدایان ایشان عهد مبند.

۳۳ در زمین تو ساکن نشوند، مباد تو را بر من عاصی گردانند و خدایان ایشان را عبادت کنی و دایمی برای تو باشد.»

موسی احکام را باز گو میکند

و به موسی گفت: «ز خداوند ایبا، تو و هارون و ناداب و ابیهو هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل را از دور بجهده کنید.

۲ و موسی تنها نزدیک خداوند نیاید و ایشان نزدیک نیایند و قوم همراه او بالانیا بند.»

پس موسی آمده، همه سخنان خداوند و همه این احکام را به قوم باز گفت و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: «مه سخنانی که خداوند گفته است، بجا خواهیم آورد.»

و موسی تمامی سخنان خداوند را نوشت و با مبادان برخاسته، مذهبی در پای کوه و دوازده ستون، موافق دوازده سبط اسرائیل بنا نهاد.

۵ و بعضی از جوانان بنی اسرائیل را فرستاد و قربانی های سوختنی گذراندند و قربانی های سلامتی از گاوان برای خداوند ذبح کردند.

۶ و موسی نصف خون را گرفته، در لگنهای ریخت و نصف خون را بر مذهبی پاشید،

و کتاب عهد را گرفته، به سمع قوم خواند. پس گفتند: «را آنچه خداوند گفته است، خواهیم کرد و گوش خواهیم گرفت.»

و موسی خون را گرفت و بر قوم پاشید، گفت: «یک خون آن عهدی که خداوند بر جمیع این سخنان پاشیده است.»

و موسی با هارون و ناداب و ابیهو هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل بالا رفت.

- ۱۰ و خدای اسرائیل را دیدند، و زیر پایهاش مثل صنعتی از باقوت کبود شفاف و مانند ذات آسمان در صفا.
- ۱۱ و سرسوران بنیاسرائیل دست خود را نگذازد، پس خدای را دیدند و خوردند و آشامیدند.
- ۱۲ و خداوند به موسی گفت: «زمن به کوه بالابیا، و آنجا باش تالوهای سنگی و تورات و احکامی را که نوشتم تا ایشان را تعلیم نمایی، به تو دهم.»
- پس موسی با خادم خود یوشع برخاست، و موسی به کوه خدا بالا آمد.
- ۱۴ و به مشایخ گفت: «ای مادر اینجا توقف کنید، تا نزد شما برگردیم، همانا هارون و حواریها میباشند. پس هر که امری دارد، نزد ایشان برود.»
- و چون موسی به فراز کوه برآمد، ابر کوه را فرو گرفت.
- ۱۶ و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت، و شش روز از آن را پو شانید، و روز هفتمین، موسی را از میان ابر بردارد.
- ۱۷ و منظر جلال خداوند، مثل آتش سوزنده در نظر بنیاسرائیل بر قله کوه بود.
- ۱۸ و موسی به میان ابر داخل شده، به فراز کوه برآمد، و موسی چهل روز و چهل شب در کوه ماند.

هدایا

- و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
- «بنیاسرائیل بگو که برای من هدایا بیاورند، از هر که به میل دل بیاورد، هدایای مرا بگردید.
- ۳ و این است هدایا که از ایشان میگیرید: طلا و نقره و برنج،
و لاجورد و وارغوان و قرمز و گنگان نازک و پشم بز،
و پوست قوچ سرخ شده و پوست خز و چوب شطیم،
و روغن برای چراغها، و ادویه برای روغن مسح، و برای بخور معطر،
و سنگهای عقیق و سنگهای مرصعی برای ایفود و سینه بند.
۸ و مقای و مقدسی برای من بسازند تا در میان ایشان ساکن شوم.
- ۹ موافق هر آنچه به تو نشان دهم از نمونه مسکن و نمونه جمیع اسبابش، همچنین بسازید.
- تا بوت عهد
- «تا بوتی از چوب شطیم بسازند که طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم و بلندیش یک ذراع و نیم باشد.
- ۱۱ و آن را به طلای خالص بپوشان. آن را از درون و بیرون بپوشان، و برزبرش به هر طرف تاجی زرین بساز.
- ۱۲ و برایش چهار حلقه زرین بریز، و آنها را بر چهار قائمهاش بگذار، دو حلقه بر یک طرفش و دو حلقه بر طرف دیگر.
- ۱۳ و دو عصا از چوب شطیم بساز، و آنها را به طلا بپوشان.
- ۱۴ و آن عصاها را در حلقه هائی که بر طرفین تا بوت باشد بگذار، تا تا بوت را به آنها بر دارند.
- ۱۵ و عصاها در حلقه های تا بوت بماند و از آنها برداشته نشود.
- ۱۶ و آن شهادتی را که به تو میدهم، در تا بوت بگذار.
- ۱۷ و تحت رحمت را از طلای خالص بساز. طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم.
- ۱۸ و دو کرونی از طلا بساز، آنها را از چرخکاری از هر دو طرف تحت رحمت بساز.
- ۱۹ و یک کرونی درین سرو کرونی دیگر آن سرو بساز، کرونیان را از تحت رحمت بر هر دو طرفش بساز.
- ۲۰ و کرونیان بالهای خود را بر زیر آن بپوشانند، و تحت رحمت را به بالهای خود بپوشانند. و رویهای ایشان به سوی یکدیگر باشد، و رویهای کرونیان به طرف تحت رحمت باشد.
- ۲۱ و تحت رحمت را بر روی تا بوت بگذار و شهادتی را که به تو میدهم در تا بوت بنه.
- ۲۲ و در آنجا تا بوت ملاقات خواهم کرد و از بالای تحت رحمت از میان دو کرونی که بر تا بوت شهادت میباشند، با تو سخن خواهم گفت، درباره همه اموری که بجهت بنیاسرائیل تو را امر خواهم فرمود.

خوان

- «خوانی از چوب شطیم بساز که طولش دو ذراع، و عرضش یک ذراع، و بلندیش یک ذراع و نیم باشد.
- ۲۴ و آن را به طلای خالص بپوشان، و تاجی از طلا به هر طرفش بساز.
- ۲۵ و حاشیههای به قدر چهار انگشت به اطرافش بساز، و برای حاشیههاش تاجی زرین از هر طرف بساز.
- ۲۶ و چهار حلقه زرین برایش بساز، و حلقهها را بر چهار گوشه قائمهاش بگذار.
- ۲۷ و حلقهها در برابر حاشیه باشد، تا خانتها باشد بجهت عصاها برای برداشتن خوان.
- ۲۸ و عصاها را از چوب شطیم بساز، و آنها را به طلا بپوشان تا خوان را بداند آنها بر دارند.
- ۲۹ و صحنهها و کاسهها و جامهها و پیالههایش را که به آنها هدایای ریختنی میریزند بساز، آنها را از طلای خالص بساز.
- ۳۰ و نان تقدیمه را بر خوان، همیشه به حضور من بگذار.

چراغدان

- «چراغدانی از طلای خالص بساز، و از چرخکاری چراغدان ساخته شود، قاعدهاش و پایهاش و پیالههایش و وسیلههایش و گلهایش از همان باشد.
- ۳۲ و شش شاخه از ظرفینش بیرون آید، یعنی سه شاخه چرخ از یک طرف و سه شاخه چرخ از طرف دیگر.
- ۳۳ سه پیاله بادامی بآسیبی و گلی در یک شاخه و سه پیاله بادامی بآسیبی و گلی در شاخه دیگر و هم چنین در شش شاخههای که از چراغدان بیرون میآید.

- ۳۴ و در چراغدان چهار پاله بادامی با سینه‌هاو گلکهای آنها باشد.
- ۳۵ و سینی زرد و شاخه آن و سینی زرد و شاخه آن و سینی زرد و شاخه آن بر شش شاخهای که از چراغدان بیرون می‌آید.
- ۳۶ و سینه‌ها و شاخه هایش از همان باشد، یعنی از نیک چرخکاری طلای خالص.
- ۳۷ و هفت چراغ برای آن بساز، و چراغهایش را بر بالای آن بگذارتا پیش روی آن را روشنایی دهند.
- ۳۸ و گل گیرها و سینه‌هایش از طلای خالص باشد.
- ۳۹ خودش با همه اسبابش از نیک و زنه طلای خالص ساخته شود.
- ۴۰ و آگاه باش که آنها را موافق نمونه آنها که در کوه به تو نشان داده شد بسازی.

خیمه

- «مسکن را از دمرده گان نازک تا پیده، و لا جور دوار غوان و قرمز بساز. با کروبیان از صنعت نساج ماهر آنها را ترتیب نما.
- ۲ طول یک پرده بیست و هشت ذراع، و عرض یک پرده چهار ذراع، و همه پرده‌ها را یک اندازه باشد.
- ۳ پنج پرده بایکدیگر پیوسته باشد، و پنج پرده بایکدیگر پیوسته.
- ۴ و مادگیهای لا جور دوار گار هر ده‌های بر لب پیوستگاش بساز، و بر گار پرده بیرونی در پیوستگی دوم چنین بساز.
- ۵ پنجاه مادگی در یک پرده بساز، و پنجاه مادگی در گار پرده‌های که در پیوستگی دوم است بساز، به قسمی که مادگیها مقابل یکدیگر باشد.
- ۶ و پنجاه تکه زرین بساز و پرده‌ها را به تکه‌ها بایکدیگر پیوسته ساز، تا مسکن یک باشد.
- ۷ و خیمه بالای مسکن را از پرده‌های پنجم بساز، و برای آن یازده پرده در دست کن.
- ۸ طول یک پرده سی ذراع، و عرض یک پرده چهار ذراع، و اندازه هر یازده پرده هیک باشد.
- ۹ و پنج پرده را جدا و او شش پرده را جدا، پیوسته ساز، و پرده ششم را پیش روی خیمه دولا کن.
- ۱۰ و پنجاه مادگی بر گار پرده‌های که در پیوستگی بیرون است بساز، و پنجاه مادگی بر گار پرده‌های که در پیوستگی دوم است.
- ۱۱ و پنجاه تکه زرین بساز، و تکه‌ها را در مادگیها بگذارد، و خیمه را با هم پیوسته ساز تا یک باشد.
- ۱۲ و زیادتی پرده‌های خیمه که باقی باشد، یعنی نصف پرده که زیاد است، از پشت خیمه آویزان شود.
- ۱۳ و ذراعی از این طرف و ذراعی از آن طرف که در طول پرده‌های خیمه زیاد باشد، بر طرفین مسکن از هر دو جانب آویزان شود تا آن را پیوستد.
- ۱۴ و پوششی برای خیمه از پوست قوچ سرخ شده بساز، و پوششی از پوست خز بر آن.
- «تخته‌های قائم از چوب شطیم برای مسکن بساز.
- ۱۶ طول هر تخته ده ذراع، و عرض هر تخته یک ذراع و نیم.
- ۱۷ و در هر تخته دوز بانه قرینه بگذراند، و همه تخته‌های مسکن را چنین بساز.
- ۱۸ و تخته‌ها را برای مسکن بساز، یعنی بیست تخته از طرف جنوب به سمت یانی.
- ۱۹ و چهل پایه نقره در زیر آن بیست تخته بساز، یعنی دو پایه زیر یک تخته برای دوز بانهاش، و دو پایه زیر یک تخته برای دوز بانهاش.
- ۲۰ و برای جانب دیگر مسکن، از طرف شمال بیست تخته باشد.
- ۲۱ و چهل پایه نقره آنها، یعنی دو پایه زیر یک تخته و دو پایه زیر تخته دیگر.
- ۲۲ و برای موخر مسکن از جانب غربی شش تخته بساز.
- ۲۳ و برای گوشه‌های مسکن در موخرش دو تخته بساز.
- ۲۴ و از زور و صل کرده شود، و تا بالا نیز در یک حلقه با هم پیوسته شود، و برای هر دو چنین بشود، و در هر دو گوشه باشد.
- ۲۵ و هشت تخته باشد و پایه‌های آنها نقره شانزده پایه باشد، یعنی دو پایه زیر یک تخته و دو پایه زیر تخته دیگر.
- «پشت بندها از چوب شطیم بساز، پنج از برای تخته‌های یک طرف مسکن،
- و پنج پشت بند برای تخته‌های طرف دیگر مسکن، و پنج پشت بند برای تخته‌های طرف مسکن در موخرش به سمت مغرب.
- ۲۸ و پشت بند وسطی که میان تخته‌هاست، از این سر تا آن سر بگذرد.
- ۲۹ و تخته‌ها را به طلا پوشان و حلقه‌های آنها را از طلا بساز تا خانه‌های پشت بندها باشد و پشت بندها را به طلا پوشان.
- «س مسکن را بر یاکن موافق نمونه‌های که در کوه به تو نشان داده شد.
- ۳۱ و جایی از لا جور دوار غوان و قرمز و گان نازک تا پیده شده بساز، از صنعت نساج ماهر با کروبیان ساخته شود.
- ۳۲ و آن را بر چهار ستون چوب شطیم پوشیده شده به طلا بگذارد، و قلابهای آنها از طلا باشد و چراغهای نقره قائم شود.
- ۳۳ و حجاب را زیر تکه‌ها آویزان کن. و تا بوقت شهادت را در آنجا به اندرون حجاب بیاورد، و حجاب، قدس را برایشانم از قدس سالا قدس جدا خواهد کرد.
- ۳۴ و تخت رحمت را بر تا بوقت شهادت در قدس سالا قدس بگذارد.
- ۳۵ و خوان را بیرون حجاب و چراغدان را بر آن خوان به طرف جنوبی مسکن بگذارد، و خوان را به طرف شمالی آن بر یاکن.
- ۳۶ و پرده‌های برای دروازه مسکن از لا جور دوار غوان و قرمز و گان نازک تا پیده شده از صنعت طراز بساز.
- ۳۷ و برای پرده پنج ستون از چوب شطیم بساز، و آنها را به طلا پوشان، و قلابهای آنها از طلا باشد، و برای آنها پنج پایه برنجین بریز.

مذبح

«مذبح را از چوب شطیم بساز، طولش پنج ذراع و عرضش پنج ذراع. و مذبح مربع باشد. و بلندیش سه ذراع.

- ۲ و شاخه هایش را بر چهار گوشه اش بساز و شاخه هایش از همان باشد و آن را به برنج پیوشان.
- ۳ و لنگه پایش را برای برداشتن خاکسترش بساز. و خاک انداز هایش و جامه پایش و چنگلهایش و مجر هایش و همه اسبابش را از برنج بساز.
- ۴ و برایش آتش دانی مشبک برنجین بساز و بر آن شبکه چهار حلقه برنجین بر چهار گوشه اش بساز.
- ۵ و آن را در زیر، کنار مذبح بگذارتا شبکه که به نصف مذبح برسد.
- ۶ و دو عصای برای مذبح بساز. عصاها را از چوب شطیم باشد و آنها را به برنج پیوشان.
- ۷ و عصاها را در حلقهها بگذارند، و عصاها بر هر دو طرف مذبح باشد تا آن را بردارند.
- ۸ و آن را جوف از تختها بساز، همچنانکه در کوه به تو نشان داده شد، به این طور ساخته شود.
- صحن مسکن
- «صحن مسکن را بساز به طرف جنوب به سمت بمانی. پرده های صحن از گان نازک تاییده شده باشد، و طولش صد ذراع به یک طرف. و ستونهاش بیست و پویه های آنها بیست، از برنج باشد و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره باشد.
- ۱۱ و همچنین به طرف شمال، در طولش بردها باشد که طول آنها صد ذراع باشد و بیست ستون آن و بیست پایه آنها از برنج باشد و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره باشد.
- ۱۲ و برای عرض صحن به سمت مغرب، پرده های پنجاه ذراعی باشد. و ستونها آنها ده و پایه های آنها ده.
- ۱۳ و عرض صحن به جانب مشرق از سمت طلوع پنجاه ذراع باشد.
- ۱۴ و پرده های یک طرف دروازه، پانزده ذراع و ستونها آنها سه و پایه های آنها سه.
- ۱۵ و پرده های طرف دیگر پانزده ذراعی و ستونها آنها سه و پایه های آنها سه.
- ۱۶ و برای دروازه هم برده بیست ذراعی از لاجورد و ارغوان و قرمز و گان نازک تاییده شده از صنعت طراز باشد. و ستونهاش چهار و پایه هایش چهار.
- ۱۷ همه ستونها گردا گرد صحن باشند بندهای نقره پیوسته شود، و قلابهای آنها از نقره و پایه های آنها از برنج باشد.
- ۱۸ طول صحن صد ذراع، و عرضش در هر جا پنجاه ذراع، و بلندیش پنج ذراع از گان نازک تاییده شده، و پایه هایش از برنج باشد.
- ۱۹ و همه اسباب مسکن برای هر خدمتی، و همه میخهایش، و همه میخهای صحن از برنج باشد.
- روغن مصفی
- «تو بنیاسرائیل را امر فرما که روغن زیتون مصفی و کوبیده شده برای روشنائی زد تو بیاورد تا چراغها دائم روشن شود.
- ۲۱ در خیمه اجتماع، بیرون پرده های که در برابر شهادت است، هارون و پسرانش از شام تصاحب، به حضور خداوند آن را درست کنند. و این برای بنیاسرائیل نسلا بعد نسل فریضه ابدی باشد.

رخت کهنات

- «تو برادر خود، هارون و پسرانش را برای ازمیان بنیاسرائیل زد خود بیاورد تا برای من کهنات بکنند، یعنی هارون و ناداب و ابیهو و العازار و ایتامار، پسران هارون.
- ۲ و رختهای مقدس برای برادرت، هارون، و بجهت عزت و وزینت بساز.
- ۳ و تو به جمیع داداندانی که ایشان را به روح حکمت بر ساختهم، بگو که رختهای هارون را بسازند برای تقدیس کردن او تا برای من کهنات کنند.
- ۴ و رختهایی که میسازند این است: سینه بند و ایفود و دو ایراهن و مطر و عمامه و کمر بند. این رختهای مقدس را برای برادرت هارون و پسرانش بسازند تا بجهت من کهنات کنند.
- ۵ و ایشان طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و گان نازک را بگیرند،
- ۶ ایفود را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و گان نازک تاییده شده، از صنعت نساج ماهر بسازند.
- ۷ و دو کتفش را بر دو کنار هاش ببندند تا پیوسته شود.
- ۸ و زنار ایفود که بر آن است، از همان صنعت و از همان پارچه باشد، یعنی از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و گان نازک تاییده شده.
- ۹ و دو سنگ جزع بگیر و نامهای بنیاسرائیل را بر آنها نقش کن.
- ۱۰ شش نام ایشان را بر یک سنگ و شش نام باقی ایشان را بر سنگ دیگر موافق تولد ایشان.
- ۱۱ از صنعت نقاش سنگ مثل نقش خاتم نامهای بنیاسرائیل را بر هر دو سنگ نقش نما و آنها را در طوقهای طلا نصب کن.
- ۱۲ و آن دو سنگ را بر کتفهای ایفود بگذارتا سنگهای یادگاری برای بنیاسرائیل باشد، و هارون نامهای ایشان را بر دو کتف خود، بحضور خداوند برای یادگاری بردارد.
- ۱۳ و دو طوق از طلا بساز.
- ۱۴ و دو زنجیر از طلائی خالص بساز مثل طناب بهم پیچیده شده، و آن دو زنجیر بهم پیچیده شده را در طوقها بگذارد.
- «سینه بند عدالت را از صنعت نساج ماهر، موافق کار ایفود بساز و آن را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و گان نازک تاییده شده بساز.
- ۱۶ و مرع و دولا باشد، طولش یک و جب و عرضش یک و جب.
- ۱۷ و آن را به ترصیع سنگها، یعنی به چهار رسته از سنگها مرصع کن که رسته اول عقیق احمر و باقوت اصغر و زمرد باشد،
- و رسته دوم بهرمان و باقوت کبود عقیق سفید،
- و رسته سوم عنبر و اهر ویشم و جمشت،
- و رسته چهارم زبرجد و جزع ویشب. و آنها در رسته های خود باطلا نشانده شود.

- ۲۱ و سنگها موافق نامهای بنیاسرائیل مطابق اسامی ایشان، دوازده باشد، مثل نقش خاتم، و هر یک برای دوازده سبط موافق اسمش باشد.
- ۲۲ و بر سینه بند، زنجیرهای بهم پیچیده شده، مثل طناب از طلای خالص بساز.
- ۲۳ و بر سینه بند، دو حلقه از طلا بساز و آن دو حلقه را بر دو طرف سینه بند بگذار.
- ۲۴ و آن دو زنجیر طلا را بر آن دو حلقه‌های که بر سینه بند است بگذار.
- ۲۵ و دو سر دیگر آن دو زنجیر را در آن دو طوق ببند و بر دو کتف ایفود بپوش بگذار.
- ۲۶ و دو حلقه زرین بساز و آنها را بر دو سر سینه بند، به کنار آن که بطرف اندرون ایفود است بگذار.
- ۲۷ و دو حلقه دیگر زرین بساز و آنها را بر دو کتف ایفود از پایین بجانب پیش، در برابر پوستگی آن، بر زرینار ایفود بگذار.
- ۲۸ و سینه بند را به حلقه‌های حلقه‌های ایفود به نوار لا جور د بندند تا بالای زنار ایفود باشد و تاسینه بند از ایفود جدا نشود.
- ۲۹ و هارون نامهای بنیاسرائیل را بر سینه بند عدالت برد خود، وقتی که به قدس داخل شود، به حضور خداوند بجهت بادگاری دائم بر دارد.
- ۳۰ و اوریم و قیم را در سینه بند عدالت بگذار تا بردل هارون باشد، وقتی که به حضور خداوند بیاید، و عدالت بنیاسرائیل را بر دل خود بجزور خداوند دائم متحمل شود.
- «ردای ایفود را تمام از لا جور بساز.
- ۳۲ و شکافی برای سر، در وسطش باشد. و حاشیه گردا گردا شکافش از کار نساج مثل گریبان زره، تادریده نشود.
- ۳۳ و دردامنش، انارها بساز از لا جور دو وارغوان و قرمز، گردا گردا دمش، و زنگوله‌های زرین در میان آنها به هر طرف.
- ۳۴ زنگوله زرین و اناری و زنگوله زرین و اناری گردا گردا دمش را.
- ۳۵ و در هارون باشد، هنگامی که خدمت میکند، تا آواز آنها شنیده شود، هنگامی که در قدس بجزور خداوند داخل میشود و هنگامی که بیرون می‌آید تا تغییرد.
- ۳۶ و تکه از طلای خالص بساز و بر آن مثل نقش خاتم قدوسیت برای بهره نقش کن.
- ۳۷ و آن را به نوار لا جور دی بند تا بر عمامه باشد، بر پیشانی عمامه خواهد بود.
- ۳۸ و بر پیشانی هارون باشد تا هارون گاه موقفات که بنیاسرائیل وقف مینماید، در همه هدایای مقدس ایشان متحمل شود. و آن دائم بر پیشانی او باشد تا محض خداوند مقبول شوند.
- ۳۹ و پیراهن گان نازک را بیاف و عمامه‌های از گان نازک بساز و کمر بندی از صنعت طرا بساز.
- ۴۰ و برای پسران هارون پیراهن بساز و بجهت ایشان کمر بندها بساز و برای ایشان عمامه بساز بجهت عزت و زینت.
- ۴۱ و برادر خود هارون و پسرانش را همراه او به آنها آراسته کن، و ایشان را مسح کن و ایشان را تخصیص و تقدیس نمائ برای من که هانت کنند.
- ۴۲ و زیر جامه‌های گان برای ستر عورت ایشان بساز که از کمر تا ران برسد، و بر هارون و پسرانش باشد، هنگامی که به خیمه اجتماع داخل شوند یا نزد مذبح آیند تا در قدس خدمت نمایند، مبادا متحمل گناه شوند و بمیرند. این برای وی و بعد از او برای ذریه‌اش فریضه ابدی است.

تقدیس کاهنان

- «این است کاری که بدیشان میکنی، برای تقدیس نمودن ایشان تا بجهت من که هانت کنند: یک گوشه‌ای و دو قوج بعیب بگیری، و نان و قوچ و قصبه‌های فطیر سرشته به روغن و زرقیهای فطیر مسح شده به روغن. آنها را از آرد نرم گندم بساز.
- ۳ و آنها را در یک سبب بگذار و آنها را در سبب با گوشه‌ای و دو قوج بگذاران.
- ۴ و هارون و پسرانش را نزد روزه خیمه اجتماع آورده، ایشان را به آب غسل ده، و آن رختها را گرفته، و هارون را به پیراهن و ردای ایفود و سینه بند آراسته کن و زنار ایفود را بر وی ببند.
- ۶ و عمامه را بر سرش به و افسر قدوسیت را بر عمامه بگذار، و روغن مسح را گرفته، بر سرش بریز و او را مسح کن.
- ۸ و پسرانش را نزدیک آورده، ایشان را به پیراهنهای پوسان.
- ۹ و ایشان، یعنی هارون و پسرانش کمر بندها ببند و عمامه‌ها را بر ایشان بگذار و که هانت برای ایشان فریضه ابدی خواهد بود. پس هارون و پسرانش را تخصیص نما.
- ۱۰ و گوشه‌های پیش خیمه اجتماع برسان، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر گوشه‌های بگذارند.
- ۱۱ و گوشه‌های حضور خداوند نزد خیمه اجتماع ذبح کن.
- ۱۲ و از خون گوشه گرفته، بر شاخهای مذبح به انگشت خود بگذار، و باقی خون را بر بنیان مذبح بریز.
- ۱۳ و همه به راه که احشارا میبوشند، و سفیدی که بر جگراست، و دو گرده را بپوشی که بر آنهاست، گرفته، بر مذبح بسوزان.
- ۱۴ اما گوشت گوشه را پوست و سر گینش را بیرون آزارد و به آتش بسوزان، زیرا قربانی گناه است.
- «یک قوچ بگیر و هارون و پسران، دستهای خود را بر سر قوچ بگذارند.
- ۱۶ قوچ را ذبح کرده، خونش را بگیر و گردا گردا مذبح بپاش.
- ۱۷ قوچ را به قطعه‌هایش ببر، و احشوا و پاچه‌هایش را بشوی، و آنها را بر قطعه‌ها و سرش بنه.
- ۱۸ و تمام قوچ را بر مذبح بسوزان، زیرا برای خداوند قربانی سوختنی است، و عطر خوشبو، و قربانی آتشین برای خداوند است.
- ۱۹ پس قوچ دوم را بگیر و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ بگذارند.

- ۲۰ و قوج را ذبح کرده، از خونش بگیر و به نرمة گوش راست هارون، و به نرمة گوش پسرانش، و به شست دست راست ایشان، و به شست پای راست ایشان، بگذار، و بانی خون را گردا گرد مذبیح پشاش.
- ۲۱ و از خونی که بر مذبیح است، و از روغن مسح گرفته، آن را بر هارون و روخت وی و بر پسرانش و روخت پسرانش باوی پشاش، و او را و روختش و بر پسرانش و روخت پسرانش باوی تقدیس شوند.
- ۲۲ پس پیله قوج را، و دنبه و پیله که احشار امیوشاند، و سفیدی جگر، و دو گرده و پیله که بر آنهاست، و ساقی راست را بگیر، زیرا که قوج، قربانی تخصیص است.
- ۲۳ و یک گرده نان و یک قرص نان روغنی، و یک رقیق از سبب نان فطیر را که به حضور خداوند است، و این همه را به دست هارون و به دست پسرانش بنه، و آنها را برای هدیه جنبانیدی به حضور خداوند جنبان.
- ۲۴ و آنها را از دست ایشان گرفته، برای قربانی سوختنی بر مذبیح بسوزان، تا برای خداوند عطر خوشبو باشد، زیرا که این قربانی آتشین خداوند است.
- ۲۵ و سینه قوج قربانی تخصیص را که برای هارون است گرفته، آن را برای هدیه جنبانیدی به حضور خداوند جنبان. و آن حصه تو میباشند.
- ۲۶ و سینه جنبانیدی و ساقی رقیعه را که از قوج قربانی تخصیص هارون و پسرانش جنبانیده، و برداشته شد، تقدیس نمای.
- ۲۷ و آن از آن هارون و پسرانش از جانب بنیاسرائیل به فریضه ابدی خواهد بود، زیرا که هدیه رقیعه است و هدیه رقیعه از جانب بنیاسرائیل از قربانی های سلامتی ایشان برای خداوند خواهد بود.
- ۲۸ و روخت مقدس هارون بعد از او، از آن پسرانش خواهد بود، تا در آنها مسح و تخصیص شوند.
- ۲۹ هفت روز، آن کاهن که جانشین امیوشاد از پسرانش و به خیمه اجتماع داخل شده، خدمت قدس را می کند، آنها را پیوسته.
- ۳۰ و قوج قربانی تخصیص را گرفته، گوشش را در قدس آب پز کن.
- ۳۱ و هارون و پسرانش گوشت قوج را بانانی که در سیداست، به در خیمه اجتماع بخورند.
- ۳۲ و آنانی که برای تخصیص و تقدیس خود بدین چیزها کفاره کرده شدند، آنها را بخورند، لیکن شخص اجنبی نخورد زیرا که مقدس است.
- ۳۳ و اگر چیزی از گوشت هدیه تخصیص و از نان، تا صبح باقی ماند، آن باقی را به آتش بسوزان، و آن را نخورند، زیرا که مقدس است.
- ۳۴ «چنانچه هارون و پسرانش عمل نما، موافق آنچه به تو امر فرمودهام، هفت روز ایشان را تخصیص نما.
- ۳۵ و گوساله قربانی گناه را هر روز بجهت کفاره ذبح کن.
- ۳۶ و مذبیح اطاهر ساز به کفارهای که بر آن میکنی، و آن را مسح کن تا مقدس شود.
- ۳۷ هفت روز برای مذبیح کفاره کن، و آن را مقدس ساز، و مذبیح، قدس اقداس خواهد بود. هر که مذبیح را لمس کند، مقدس باشد.
- ۳۸ و این است قربانی هانی که بر مذبیح باید گذرانید: دو بره یکساله. هر روز پیوسته یک بره را در صبح ذبح کن، و بره دیگر را در عصر ذبح نما.
- ۳۹ و دویک از آرد نرم سرشته شده با یک ربع هین روغن کوبیده، و برای هدیه ریختنی، یک ربع هین شراب برای هر بره خواهد بود.
- ۴۰ و بره دیگر را در عصر ذبح کن و برای آن موافق هدیه صبح و موافق هدیه ریختنی آن بگذار، تا عطر خوشبو و قربانی آتشین برای خداوند باشد.
- ۴۱ این قربانی سوختنی دائمی، در نسلهای شما نزد دروازه خیمه اجتماع خواهد بود، به حضور خداوند، در جایی که با شما ملاقات میکنم تا آنچه به تو سخن گویم.
- ۴۲ و در آنچه با بنیاسرائیل ملاقات میکنم، تا از جلال من مقدس شود.
- ۴۳ و خیمه اجتماع و مذبیح را مقدس میکنم، و هارون و پسرانش را تقدیس میکنم تا برای من کلمات کنند.
- ۴۴ و در میان بنیاسرائیل ساکن شده، خدای ایشان میباشم.
- ۴۵ و خواهند دانست که من بپوه، خدای ایشان هستم، که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردهام، تا در میان ایشان ساکن شوم. من بپوه خدای ایشان هستم.

مذبیح بخور

- ۱ «مذبیحی برای سوزانیدن بخور بساز. آن را از چوب شطمیم بساز.
- ۲ طولش ذراعی باشد، و عرضش ذراعی، یعنی مربع باشد، و بلندیش دو ذراع، و شاخهایش از خودش باشد.
- ۳ و آن را به طلای خالص پیوشان. سطحش و جانبهایش به هر طرف و شاخهایش را و تا جایی از طلا گردا گردش بساز.
- ۴ و دو حلقه زرین برایش در زیر تا جوش بساز، بر دو گوشش، بر هر دو طرفش، آنها را بساز. و آنها خانه باشد برای عصاها، تا آن را بدانها بر دارند.
- ۵ و عصاها را از چوب شطمیم بساز و آنها را به طلای پیوشان.
- ۶ و آن را پیش ججایی که در بروی تابوت شهادت است، در مقابل کرسی رحمت که بر زیر شهادت است، در جایی که با تو ملاقات میکنم، بگذار.
- ۷ و هر بامداد هارون بخور معطر بر روی آن بسوزاند، وقتی که چراغها را میآید، آن را بسوزاند.
- ۸ و در عصر چون هارون چراغها را روشن میکند، آن را بسوزاند تا بخور دائمی به حضور خداوند در نسلهای شما باشد.
- ۹ هیچ بخور غریب و قربانی سوختنی و هدیه های بر آن مگذارانید، و هدیه ریختنی بر آن مرزید.

۱۰ و هارون سالی یک مرتبه بر شاخپایش کفاره کند، به خون قربانی نگاه که برای کفاره است، سالی یک مرتبه بر آن کفاره کند در نسلهای شما، زیرا که آن برای خداوند قدس اقداس است.»

فدیه

و خداوند به موسی خطاب کرده، گفت:

«قتی که شماره بنیاسرائیل را بر حسب شمرده شد گان ایشان میگیری، آنگاه هر کس فدیة جان خود را به خداوند دهد، هنگامی که ایشان را می‌شمارم، مبادا در حین شمردن ایشان، و بانی در ایشان حادث شود.

۱۳ هر که به سوی شمرده شد گان میگذرد، این را بدهد، یعنی نیم مثقال موافق مثقال قدس، که یک مثقال بیست قیراط است، و این نیم مثقال هدیه خداوند است.

۱۴ هر کس از بیست ساله و بالاتر که به سوی شمرده شد گان بگذرد، هدیه خداوند را بدهد.

۱۵ دولتند از نیم مثقال زیاد ندهد، و فقیر کمتر ندهد، هنگامی که هدیه‌های برای کفاره جانهای خود به خداوند میدهند.

۱۶ و نقد کفاره را از بنیاسرائیل گرفته، آن را برای خدمت خیمه اجتماع بده، تا برای بنیاسرائیل یادگاری به حضور خداوند باشد، و بجهت جانهای ایشان کفاره کند.»

حوض

و خداوند به موسی خطاب کرده، گفت:

«وضی نیز برای شستن از نوحه‌ساز، و پایاهش از نوحه‌ساز و آب در آن بریز.

۱۹ و هارون و پسرانش دست و پای خود را از آن بشویند.

۲۰ هنگامی که به خیمه اجتماع داخل شوند، به آب بشویند، مبادا بمیرند. و وقتی که برای خدمت کردن و سوزانیدن قربانی‌های آتشین بجهت خداوند به مذبح نزدیک آیند،

آنگاه دست و پای خود را بشویند، مبادا بمیرند. و این برای ایشان، یعنی برای او و ذریتش، نسلاً بعد نسل فریضه‌ای باشد.»

روغن مسح

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«تو عطریات خاص بگیر، از مرچکیده پانصد مثقال، و از دارچینی معطر، نصف آن، و از صندل و از قصب الذریره، دو دست و پنجاه مثقال.

۲۴ و از سلیخه پانصد مثقال موافق مثقال قدس، و از روغن زیتون یک هین.

۲۵ و از آن روغن مسح مقدس را بساز، عطری که از صنعت عطار ساخته شود، تا روغن مسح مقدس باشد.

۲۶ و خیمه اجتماع و تابوت شهادت را بدان مسح کن.

۲۷ و خوان را با تمامی اسبابش، و چراغدان را با اسبابش، و مذبح بخور را،

و مذبح قربانی سوختنی را با همه اسبابش، و حوض و پایهایش.

۲۹ و آنها را تقدیس نما، تا قدس اقداس باشد. هر که آنها را لمس نماید مقدس باشد.

۳۰ و هارون و پسرانش را مسح نموده، ایشان را تقدیس نما، تا برای من کهانت کنند.

۳۱ و بنیاسرائیل را خطاب کرده، بگو: این است روغن مسح مقدس برای من در نسلهای شما.

۳۲ و بریدن انسان نبخته نشود، و مثل آن موافق ترکیبش مسازید، زیرا که مقدس است و نزد شما مقدس خواهد بود.

۳۳ هر که مثل آن ترکیب نماید، و هر که چیزی از آن بر شخصی بیگانه بمالد، از قوم خود منقطع شود.»

عطریات

و خداوند به موسی گفت: «طریات بگیر، یعنی میعه و اظفار و قفه و از این عطریات با کندر صاف حصه‌ها مساوی باشد.

۳۵ و از اینها بخور بساز، عطری از صنعت عطار نمکین و مصفی و مقدس.

۳۶ و قدری از آن را نرم بکوب، و آن را پیش شهادت در خیمه اجتماع، جایی که با تو ملاقات میکند بگذار، و نزد شما قدس اقداس باشد.

۳۷ و موافق ترکیب این بخور که میسازم، دیگری برای خود مسازید، نزد تو برای خداوند مقدس باشد.

۳۸ هر که مثل آن را برای بوییدن بسازد، از قوم خود منقطع شود.»

حکمت و هنر

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«گاه باش بصئیل بن اوری بن حور را از سبط یهودا به نام خوانده‌ام.

۳ و او را به روح خدا پر ساختم، و به حکمت و فهم و معرفت و هر هنری،

برای اختراع مخترعات، تا در طلا و نقره و برنج کار کند.

۵ و برای تراشیدن سنگ و ترصیع آن و درودگری چوب، تا در هر صنعتی اشتغال نماید.

۶ و اینک من، اهلای بن اخیسام را از سبط دان، انباز او ساختم، و در دل همه دانادانان حکمت بخشیدم، تا آنچه را به تو امر فرموده‌ام، بسازند.

۷ خیمه اجتماع و تابوت شهادت و کرسی رحمت که بر آن است، و تمامی اسباب خیمه،

و خوان و اسبابش و چراغدان طاهر و همه اسبابش و مذبح بخور،

و مذبح قربانی سوختنی و همه اسبابش، و حوض و پایهایش،

و لباس خدمت و لباس مقدس برای هارون کاهن، و لباس پسرانش بجهت کهانت،

وروعن و مسح و بخور معطر بجهت قدس، موافق آنچه به تو امر فرمودهام، بسازند.»
سبت

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«تو بنیاسرائیل را مخاطب ساخته، بگو: البته سبت های مرا نگاه دارید. زیرا که این در میان من و ششاد نسلهای شما آیتی خواهد بود تا بدانید که من پیوه هستم که شمارا تقدیس میکنم.

۱۴ پس سبت را نگاه دارید، زیرا که برای شما مقدس است، هر که آن را بجزمت کند، هر آینه کشته شود، و هر که در آن کار کند، آن شخص از میان قوم خود منقطع شود.

۱۵ شش روز کار کرده شود، و در روز هفتم سبت آرام و مقدس خداوند است. هر که در روز سبت کار کند، هر آینه کشته شود.

۱۶ پس بنیاسرائیل سبت را نگاه بدارند، نسلاً بعد نسل سبت را به عهد ابدی مرعی دارند.

۱۷ این در میان من و بنیاسرائیل آیتی ابدی است، زیرا که در شش روز، خداوند آسمان و زمین را ساخت و در روز هفتمین آرام فرموده، استراحت یافت.»
و چون گفتگورا با موسی در کوه سینا پایان برد، دو لوح شهادت، یعنی دو لوح سنگ مرقوم به انگشت خدا را به وی داد.

گو ساله طلائی

و چون قوم دیدند که موسی در فردو آمدن از کوه تاخیر نمود، قوم زدهارون جمع شده، وی را گفتند: «رخزبوی ما خدا یان بساز که پیش روی ما بجزماند، زیرا این مرد، موسی، که ما را از زمین مصر بیرون آورد، نمی دانیم او را چه شده است.»

هارون بدیشان گفت: «وشواره های طلا را که در گوش زنان و پسران و دختران شماست، بیرون کرده، نزد من بیاورید.»

پس تمامی گوشواره های زرین را که در گوشهای ایشان بود بیرون کرده، نزد هارون آوردند.

۴ و آنها را از دست ایشان گرفته، آن را با قلم نقش کرد، و از آن گو ساله ریخته شده ساخت، و ایشان گفتند: «ای اسرائیل این خدا یان تو میباشد، که تو را از زمین مصر بیرون آوردند.»

و چون هارون این را دید، مذبحی پیش آن بنا کرد و هارون نداد داده، گفت: «ردا عید پیوه میباشد.»

و با مادان برخاسته، قربانی های سوختنی گذرانیدند، و هدایای سلامتی آوردند، و قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند، و بجهت لعب پریشا شدند.

۷ و خداوند به موسی گفت: «وانه شده، بزیر و، زیرا که این قوم تو که از زمین مصر بیرون آوردهای، فاسد شده اند.

۸ و به زودی از آن طریق که بدیشان امر فرمودهام، انحراف ورزیده، گو ساله ریخته شده برای خویشتن ساختها ند، و نزد آن سجده کرده، و قربانی گذرانیده، میگویند کههای اسرائیل این خدا یان تو میباشد که تو را از زمین مصر بیرون آورد هاند.»

و خداوند به موسی گفت: «باین قوم را دیده هام و اینک قوم گردنکش میباشد.»

۱۰ و اکنون مرا بگذارتا ختم من بر ایشان مشتعل شده، ایشان را هلاک کنم و تو را قوم عظیم خواهم ساخت.»

پس موسی نزد پیوه، خدای خود تضرع کرده، گفت: «ای خداوند چرا خشم تو بر قوم خود که با قوت عظیم و دست زور آور از زمین مصر بیرون آوردهای، مشتعل شده است؟

چرا مصریان این سخن گویند که ایشان را برای بدی بیرون آورد، تا ایشان را در کوهها بکشند، و از روی زمین تلف کند؟ پس از شدت خشم خود برگردد، و از این قصد بدی قوم خویش رجوع فرما.

۱۳ بندگان خود را بر اهی و اسحاق و اسرائیل را بیا د آور، که برای ایشان به ذات خود قسم خورده، بدیشان گفتی که ذریت شما مثل ستارگان آسمان کثیر گردانم، و تمامی این زمین را که در باره آن سخن گفتها م به ذریت شما بخشم، تا آن را منصرف شوند تا بدالاباد.»

پس خداوند از آن بدی که گفته بود که به قوم خود رساند، رجوع فرمود.

آنگاه موسی برگشته، از کوه به زیر آمد، و دو لوح شهادت به دست وی بود، و لوحها به هر دو طرف نوشته بود، بدین طرف و بدان طرف مرقوم بود.

۱۶ و لوحها صنعت خدا بود، و نوشته، و نوشته خدا بود، منقوش بر لوحها.

۱۷ و چون بویوش آواز قوم را که میخروشیدند شنید، به موسی گفت: «رار دو صدای جنگ است.»

گفت: «دای خروش ظفر نیست، و صدای خروش شکست نیست، بلکه آواز مغنیان رامن میشنوم.»

و واقع شد که چون نزدیک به اردور رسید، و گو ساله ورقص کنندگان را دید، خشم موسی مشتعل شد، و لوحها را از دست خود افکنده، آنها را زیر کوه شکست.

۲۰ و گوشالهی را که ساخته بودند گرفته، به آتش سوزانید، و آن را خرد کرده، نرم ساخت، و پروری آب پاشیده، بنیاسرائیل را نوشانید.

۲۱ و موسی به هارون گفت: «باین قوم به توجه کرده بودند که گناه عظیمی بر ایشان آوردی؟»

هارون گفت: «شم آقا می فروخته نشود، تو این قومی شناسی که مایل به بدی میباشد.»

۲۲ و به من گفتند، برای ما خدا یان بساز که پیش روی ما بجزماند، زیرا که این مرد، موسی، که ما را از زمین مصر بیرون آورده است، نمی دانیم او را چه شده.

۲۴ بدیشان گفتم هر که را اطلا باشد آن را بیرون کند، پس به من دادند، و آن را در آتش انداختم و این گو ساله بیرون آمد.»

و چون موسی قوم را دید که بیلگام شده هاند، زیرا که هارون ایشان را برای رسوائی ایشان در میان دشمنان ایشان بیلگام ساخته بود،

آنگاه موسی به دروازه اردو ایستاده، گفت: «ر که به طرف خداوند باشد، نزد من آید.» پس جمیع بنی لاوی نزد وی جمع شدند.

۲۷ او بدیشان گفت: «هوه، خدای اسرائیل، چنین میگوید: هر کس شمشیر خود را بران خویش بگذارد، و از دروازه تادروازه وارد و آمد و رفت کند، و هر کس برادر خود دوست خویش و همسایه خود را بکشد.»

و بنی لاوی موافق سخن موسی کردند. و در آن روز قریب سه هزار نفر از قوم افتادند.

۲۹ و موسی گفت: «مرو ز خویشتن را برای خداوند تخصیص نماید. حتی هر کس به پسر خود و به برادر خویش، تا امر و ز شمارا برکت دهد.» و یامدادان واقع شد که موسی به قوم گفت: «ما گاهی عظیم کرده‌اید. اکنون نزد خداوند بالا میروم، شاید نگاه شمارا کفاره کنم.»

پس موسی به حضور خداوند برگشت و گفت: «ه، این قوم گاهی عظیم کرده، و خدایان طلا برای خویشتن ساختنند.

۳۲ الان هرگاه نگاه ایشان را می‌آمرزی و اگر نه مرا از قدرت که تو شتهای، محوسازم.»

خداوند به موسی گفت: «ر که نگاه کرده‌است، او را از قدرت خود محوسازم.

۳۴ و اکنون برویان قوم را بدانجایی که به تو گفتیم، راهنمایی کن. اینک فرشته من پیش روی تو خواهد خرامید، لیکن در یوم تفرقه من، نگاه ایشان را از ایشان بازخواست خواهیم کرد.»

و خداوند قوم را مبتلا ساخت زیرا گوسالهای را که هارون ساخته بود، ساخته بودند.

و خداوند به موسی گفت: «وانه شده، از اینجا کوچ کن، تو این قوم که از زمین مصر بر آورده‌ای، بدان زمینی که برای ابراهیم، اسحاق و یعقوب قسم خورده، گفتیم آن را به ذریت تو عطا خواهیم کرد.

۲ و فرشته‌های پیش روی تو میفرستم، و کنعانیان و اموریان و حیتیان و فرزیان و حویان و ویوسیان را بیرون خواهیم کرد.

۳ به زمینی که به شیروشه جاری است، زیرا که در میان شامی آیم، چونکه قوم گردن کش هستی، مباد اتورا درین راه هلاک سازم.»

و چون قوم این سخنان را بشنیدند، ماتم گرفتند، و هیچکس زیور خود را بر خود نهد.

۵ و خداوند به موسی گفت: «نیاسرائیل را بگو: شما قوم گردن کش هستید؛ اگر لحظه‌های در میان تو آیم، همانا تورا هلاک سازم. پس اکنون زیور خود را از خود بیرون کن تا بدانم با توجه کنم.»

پس نیاسرائیل زیورهای خود را از جبل حوریب از خود بیرون کردند.

خیمه اجتماع

و موسی خیمه خود را بر داشته، آن را بیرون لشکرگاه، دور از اردو زد، و آن را «یمة اجتماع» نامید. و واقع شد که هر که طالب بیوه میبود، به خیمه اجتماع که خارج لشکرگاه بود، بیرون میرفت.

۸ و هنگامی که موسی به سوی خیمه بیرون میرفت، تمامی قوم برخاسته، هر یکی به در خیمه خود میایستاد، و در عقب موسی مینگریست تا داخل خیمه میشد.

۹ و چون موسی به خیمه داخل میشد، ستون اینرا نازل شده، به در خیمه میایستاد، و خدا با موسی سخن میگفت.

۱۰ و چون تمامی قوم، ستون اینرا بر در خیمه ایستاده میدیدند، همه قوم برخاسته، هر کس به در خیمه خود تنیده میکرد.

۱۱ و خداوند با موسی و بر وی سخن میگفت، مثل شخصی که با دوست خود سخن گوید. پس به اردو بر میگشت. اما خدا و میوشع بن نون جوان، از میان خیمه بیرون نمی‌آمد.

موسی و جلال خدا

و موسی به خداوند گفت: «یک توبه من میگوئی: این قوم را بر، و تو مرا خبر نمی دهی که همراه من که رامیفرستی. و تو گفتهای، تورا به نام میشناسم، و ایض در حضور من فیض یافته‌ای.

۱۳ الان اگر فی الحقیقه منظور نظر تو شده‌ام، طریق خود را به من بیاموز تا تورا بشناسم، و در حضور تو فیض یابم، و ملاحظه بفرما که این طایفه، قوم تو میشانند.»

گفت: «وی من خواهد آمد و تورا آرای خواهد بخشید.»

به وی عرض کرد: «ر که روی تو نیاید، ما را از اینجا ببر.

۱۶ زیرا به چه چیز معلوم میشود که من و قوم تو منظور نظر تو شد‌ه‌ایم، آینه‌ها از آمدن تو با ما؟ پس من و قوم تو از جمع قومایی که بروی زمینند، ممتاز خواهیم شد.»

خداوند به موسی گفت: «بن کاررانیز که گفتهای خواهد کرد، زیرا که در نظر من فیض یافته‌ای و تورا بنام میشناسم.»

عرض کرد: «ن سندی آنکه جلال خود را به من بنمائی.»

گفت: «ن تمامی احسان خود را پیش روی تو می گذرانم تو نام بیوه را پیش روی تو ندایمیکتم، و رافت میکتتم بر هر که رؤف هستم و رحمت خواهم کرد بر هر که رحیم هستم.

۲۰ و گفت روی مرا نمی توانی دید، زیرا انسان نمی تواند مرا ببیند و زنده بماند.»

و خداوند گفت: «یک مقای نزد من است. پس بر صفحه بایست.

۲۲ و واقع میشود که چون جلال من میگردد، تورا در شکاف صخره میگذارم، و تورا به دست خود خواهم پوشانید تا عبور کنم.

۲۳ پس دست خود را خواهم برداشت تا قفای مرا ببینی، اما روی من دیده نمی‌شود.»

دولوح جدید

و خداوند به موسی گفت: «لوح سنگی مثل اولین برای خود پتراش، و سخنانی را که بر لوح‌های اول بود و شکستی بر این لوح‌ها خواهم نوشت.

۲ و با مادادان حاضر شو و صبحگاهان به کوه سینا بالا بیا، و در آنجا نزد من بر قله کوه بایست.

- ۳ و هیچکس باتوبالانیا بد، و هیچکس نیز در تمامی کوه دیده نشود، و گله و رومه نیز به طرف این کوه چران کند.»
- پس موسی در لوح سنگی مثل اولین تراشید و با مردان برخاسته، به کوه سینا بالا آمد، چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، و در لوح سنگی را به دست خود برداشت.
- ۵ و خداوند در ایزنزل شده، در آنجا باری بایستاد، و به نام خداوند ندا داد.
- ۶ و خداوند پیش روی عبور کرده، ندا داد که «هوه، هوه، هوه، خدای رحیم و درخشم و کثیرا احسان و وفا، نگاه دارنده رحمت برای هزاران، و آمرزنده خطا و عصیان و نگاه، لکن نگاه راهر گریسز انخواهد گذاشت، بلکه خطایای پدران را بر پسران و پسران پسران ایشان تابست سوم و چهارم خواهد گرفت.»
- و موسی به زودی رویه زمین نهاده، سجده کرد.
- ۹ و گفت: «ی خداوند اگرفی الحقیقه منظور نظر تو شده ام، مستدعی آنکه خداوند در میان ما بیاید، زیرا که این قوم گردنکش میباشند، پس خطا و نگاه ما را بیامرز و ما را میراث خود بساز.»
- گفت: «یک عهدی میندم و در نظر تمامی قوم تو که راهی عجیب میکنم، که در تمامی جهان و در جمیع امتهای کرده نشده باشد، و تمامی این قومی که تو در میان ایشان هستی، کار خداوند را خواهند دید، زیرا که این کاری که با تو خواهم کرد، کاری هولناک است.
- ۱۱ آنچه را من امر و زبیه تو امر میفرمایم، نگاه دار. اینک من از پیش روی تو اموریان و کنعانیان و فرزندان و حویان و بیوسیان را خواهم راند.
- ۱۲ با حذر باش که با ساکنان آن زمین که تو بد انجامی بروی، عهد بندگی، مبادا در میان شما دمی باشد.
- ۱۳ بلکه من بجای ایشان را منهدم سازید، و بتهای ایشان را بشکنید و اشیریم ایشان را قطع نمائید.
- ۱۴ زهار خدای غیر اعبادت منما، زیرا به هوه که نام او غیور است، خدای غیور است.
- ۱۵ زهار با ساکنان آن زمین عهد میند، والا از عقب خدایان ایشان زنا می کنند، و نزد خدایان ایشان قربانی میکنند، و تو را دعوت مینماید و از قربانی های ایشان میخوری.
- ۱۶ و از دختران ایشان برای پسران خود میگیری، و چون دختران ایشان از عقب خدایان خود زنا کنند، آنگاه پسران شمارا در پیروی خدایان خود مرتکب زنا خواهند نمود.
- ۱۷ خدایان ریخته شده برای خوشترن مساز.
- ۱۸ عید فطیر را نگاه دار، و هفت روزان فطیر چنانکه تو را امر فرمودم، در وقت معین در ماه ایب بخور، زیرا که در ماه ایب از مصر بیرون آمدی.
- ۱۹ هر که رحم را گشاید، از آن من است و هر که نخست زاده ذکور از مواشی تو، چه از گاو چه از گوسفند، و برای نخست زاده الاغ، برهای فدی به ده، و اگر فدی ندهی، گردنش را بشکن و هر نخست زاده های از پسران را فدی به ده. و هیچکس به حضور من تهدست حاضر نشود.
- ۲۱ شش روز مشغول باش، و روز هفتمین، سبت را نگاه دار. در وقت شیار و در حصاد، سبت را نگاه دار.
- ۲۲ و عید هفتهارا نگاه دار، یعنی عید نو بر حصاد گندم و عید جمع در تحویل سال.
- ۲۳ سالی سه مرتبه همه ذکورانت به حضور خداوند به هوه، خدای اسرائیل، حاضر شوند.
- ۲۴ زیرا که امتها را از پیش روی تو خواهم راند، و حدود تو را وسیع خواهم گردانید، و هنگامی که در هر سال سه مرتبه میآیی تا به حضور به هوه، خدای خود حاضر شوی، هیچکس زمین تو را طمع نخواهد کرد.
- ۲۵ خون قربانی مرا با خمر مایه مگردان، و قربانی عید فصیح تا صبح نماند.
- ۲۶ نخستین نور زمین خود را به خانه به هوه، خدای خود، بیاور. و بزغال را در شیر مادرش میزد.»
- و خداوند به موسی گفت: «بین سخنان را تو بنویس، زیرا که به حسب این سخنان، عهد با تو و با اسرائیل بستام.»
- و چهل روز و چهل شب آنجا زد خداوند بوده، نان نخورد و آب ننوشید و او سخنان عهد، یعنی ده کلام را بر لوحها نوشت.
- و چون موسی از کوه سینا بر میآمد، و در لوح سنگی در دست موسی بود، هنگامی که از کوه بر میآمد، واقع شد که موسی ندانست که به سبب گفتگوی با پوست چهره وی میدرخشید.
- ۳۰ اما هارون و جمیع بنی اسرائیل موسی را دیدند که اینک پوست چهره او می درخشد. پس ترسیدند که نزدیک او بیایند.
- ۳۱ و موسی ایشان را خواند، و هارون و همه سرداران جماعت نزد او برگشتند، و موسی بدیشان سخن گفت.
- ۳۲ و بعد از آن همه بنی اسرائیل نزدیک آمدند، و آنچه خداوند در کوه سینا بدو گفته بود، بدیشان امر فرمود.
- ۳۳ و چون موسی از سخن گفتن با ایشان فارغ شد، نقابی بر روی خود کشید.
- ۳۴ و چون موسی به حضور خداوند داخل میشد، که با وی گفتگو کند، نقاب را بر روی او داشت تا بیرون آمدن او. پس بیرون آمده، آنچه به وی امر شده بود، به بنی اسرائیل میگفت.
- ۳۵ و بنی اسرائیل روی موسی را میدیدند که پوست چهره او میدرخشد. پس موسی نقاب را به روی خود باز میکشید، تا وقتی که برای گفتگوی او میرفت.

قوانین سبت

و موسی تمام جماعت بنی اسرائیل را جمع کرده، بدیشان گفت: «این است سخنانی که خداوند نامر فرموده است که آتبارا بکنی: شش روز کار کرده شود، و در روز هفتمین، سبت آرامی مقدس خداوند برای شماست، هر که در آن کاری کند، کشته شود. ۳ در روز سبت آتش در همه مسکنهای خود میفروزید.»

هدیه جهت مسکن و خیمه

وموسی تمامی جماعت بنیاسرائیل را خطاب کرده، گفت: «بن است امری که خداوند فرموده، و گفته است: از خودتان هدیه‌های برای خداوند بگردید. هر که از دل راغب است، هدیه خداوند را از طلا و نقره و برنج بیاورد، و از لا جورد و ارغوان و قرمز و گنجان نازک و پشم بز، و پوست قوچ سرخ شده و پوست خز و چوب شطیم، و روغن برای روشنائی، و عطریات برای روغن مسح و برای بخور معطر، و سنگهای جزع و سنگهای ترصیع برای ایفود و سینه بند.»

و همه دانادان از شماییانند و آنچه را خداوند امر فرموده است، بسازند.

۱۱ مسکن و خیمه‌هاش و پوشش آن و تکه‌هایش و تخته‌هایش و پشت بندهایش و ستونهایش و پایه‌هایش، و تابوت و عصاهایش و کرسی رحمت و حجاب ستر، و خوان و عصاهایش و کل اسبابش و نان تقدیمه، و چراغدان برای روشنائی و اسبابش و چراغهایش و روغن برای روشنائی، و مذبح بخور و عصاهایش و روغن مسح و بخور معطر، و پرده دروازه برای درگاه مسکن، و مذبح قربانی سوختنی و شبکه برنجین آن، و عصاهایش و کل اسبابش و حوض و پیاپاش،

و پرده‌های حصن و ستونهایش و پایه‌های آنها و پرده دروازه حصن،

و میخهای مسکن و میخهای حصن و طنابهای آنها،

و رختهای بافته شده برای خدمت قدس، یعنی رخت مقدس هارون کاهن، و رختهای پسرانش را تا کهانت نمایند.»

پس تمامی جماعت بنیاسرائیل از حضور موسی بیرون شدند.

۲۱ و هر که دلش او را ترغیب کرد، و هر که روحش او را باراده گردانید، آمدند و هدیه خداوند را برای کارخیمه اجتماع، و برای تمام خدمت‌ش و برای رختهای مقدس آوردند.

۲۲ مردان و زنان آمدند، هر که از دل راغب بود، و حلقه‌های بینی و گوشواره‌ها و انگشترها و گردن بندها و هر قسم آلات طلا آوردند، و هر که هدیه طلا برای خداوند گذرانیده بود.

۲۳ و هر کسی که لا جورد و ارغوان و قرمز و گنجان نازک و پشم بز و پوست قوچ سرخ شده و پوست خز زرد و یافت شد، آنها را آورد.

۲۴ هر که خواست هدیه نقره و برنج بیاورد، هدیه خداوند را آورد، و هر که چوب شطیم برای هر کار خدمت زرد و یافت شد، آن را آورد.

۲۵ و همه زنان دانادان بدستهای خود می‌رشتند، و ورشته شده را از لا جورد و ارغوان و قرمز و گنجان نازک، آوردند.

۲۶ و همه زنانی که دل ایشان به حکمت مایل بود، پشم بز را می‌رشتند.

۲۷ و سروان، سنگهای جزع و سنگهای ترصیع برای ایفود و سینه بند آوردند.

۲۸ و عطریات و روغن برای روشنائی و برای روغن مسح و برای بخور معطر.

۲۹ و همه مردان و زنان بنیاسرائیل که دل ایشان، ایشان را راغب ساخت که چیزی برای هر کاری که خداوند امر فرموده بود که به وسیله موسی ساخته شود، برای خداوند به اراده دل آوردند.

وموسی بنیاسرائیل را گفت: «گاه باشید که خداوند بصئیل بن اوری بن حور را از سبط یهودا نام دعوت کرده است.

۳۱ و او را به روح خدا از حکمت و فطانت و علم و هر هنری پر ساخته،

و برای اختراع مخترعات و برای کار کردن در طلا و نقره و برنج،

و برای تراشیدن و مرصع ساختن سنگها، و برای درودگری چوب تاهر صنعت هنری را بکنند.

۳۴ و در دل او تعلیم دادن را القا نمود، و همچنین او هلیاب بن اخیسامک را از سبط دان،

و ایشان را به حکمت دل‌پر ساخت، برای هر عمل نقاش و نساج ماهر و طراز در لا جورد و ارغوان و قرمز و گنجان نازک، و در هر کار نساج تصانع هر صنعتی و مخترع مخترعات بشوند.

«بصئیل و او هلیاب و همه دانادانی که خداوند حکمت و فطانت بدیشان داده است، تا برای کردن هر صنعت خدمت قدس، ماهر باشند، موافق آنچه خداوند

امر فرموده است، کار بکنند.»

پس موسی، بصئیل و او هلیاب و همه دانادانی را که خداوند در دل ایشان حکمت داده بود، و آنان را که دل ایشان، ایشان را راغب ساخته بود که برای

کردن کار نزدیک بیایند، دعوت کرد.

۳ و همه هدایای را که بنیاسرائیل برای بجا آوردن کار خدمت قدس آورده بودند، از حضور موسی برداشتند، و هر ملامد هدایای تبرعی دیگر نزدی می‌آوردند.

۴ و همه دانایانی که هر گونه کار قدس را می‌ساختند، هر یک از کار خود که در آن مشغول می‌بود، آمدند.

۵ و موسی را عرض کرده، گفتند: «موم زیاد از آنچه لازم است برای عمل آن کاری که خداوند فرموده است که ساخته شود، می‌آوردند.»

وموسی فرمود تا در آوردند، گویند که «ردان و زنان هیچ کاری دیگر برای هدایای قدس نکنند.» پس قوم از آوردن باز داشته شدند.

۷ و اسباب برای انجام تمام کار، کافی، بلکه زیاد بود.

ساختن مسکن

پس همه دانادانی که در کار اشتغال داشتند، دهمرده مسکن را ساختند، از گان نازک تاییده شده و لا جور دوار غوان و قرمز، و آنها را با کروبیان از صنعت نساج ماهر ترتیب دادند.

- ۹ طول هر پده بیست و هشت ذراع، و عرض هر پده چهار ذراع، همه پدهها را یک اندازه بود.
- ۱۰ و پنج پده را با یکدیگر پیوست، و پنج پده را با یکدیگر پیوست، و رلب یک پده در کنار پیوستگیاش مادگهای لا جور ساخت، و همچنین در لب پده بیرونی در پیوستگی دوم ساخت.
- ۱۲ و در یک پده، پنجاه مادگی ساخت، و در کنار پدهای که در پیوستگی دومین بود، پنجاه مادگی ساخت. و مادگها مقابل یکدیگر بود.
- ۱۳ و پنجاه تکه زرین ساخت، و پدهها را به تکهها با یکدیگر پیوست، تا مسکن یک باشد.
- ۱۴ و پدهها از بنم بر ساخت بجهت خیمه‌های که بالای مسکن بود، آنها را با زده پده ساخت.
- ۱۵ طول هر پده سی ذراع، و عرض هر پده چهار ذراع، و یازده پده را یک اندازه بود.
- ۱۶ و پنج پده را جدا پیوست، و شش پده را جدا.
- ۱۷ و پنجاه مادگی را بر کنار پدهای که در پیوستگی بیرونی بود ساخت، و پنجاه مادگی در کنار پده در پیوستگی دوم.
- ۱۸ و پنجاه تکه زرین برای پیوستن خیمه بساخت تا یک باشد.
- ۱۹ و پوششی از پوست قوچ سرخ شده برای خیمه ساخت، و پوششی بر زیر آن از پوست خز و تخته‌های قائم از چوب شطیم برای مسکن ساخت.
- ۲۱ طول هر تخته ده ذراع، و عرض هر تخته یک ذراع و نیم.
- ۲۲ هر تخته را دو زبانه بود مقرون یکدیگر، و بدین ترکیب همه تخته‌های مسکن را ساخت.
- ۲۳ و تخته‌های مسکن را ساخت، بیست تخته به جانب جنوب به طرف یمانی، و چهل پایه نقره زیر بیست تخته ساخت، یعنی دو پایه زیر تخته‌های برای دوز بانهاش، و دو پایه زیر تخته دیگر برای دوز بانهاش.
- ۲۵ و برای جانب دیگر مسکن به طرف شمال، بیست تخته ساخت.
- ۲۶ و چهل پایه نقره آنها را یعنی دو پایه زیر یک تخته‌های و دو پایه زیر تخته دیگر.
- ۲۷ و برای موخر مسکن به طرف مغرب، شش تخته ساخت.
- ۲۸ و دو تخته برای گوشه‌های مسکن در هر دو جانب ساخت.
- ۲۹ و از زیر یکدیگر پیوسته شد، و تا سر آن با هم در یک حلقه تمام شد. و همچنین برای هر دو در هر دو گوشه کرد.
- ۳۰ پس هشت تخته بود، و پایه‌های آنها از نقره شانزده پایه، یعنی دو پایه زیر هر تخته، و پشت بندها از چوب شطیم ساخت، یعنی پنج برای تخته‌های یک جانب مسکن، و پنج پشت بند برای تخته‌های جانب دیگر مسکن، و پنج پشت بند برای تخته‌های موخر جانب غربی مسکن.
- ۳۳ و پشت بند وسطی را ساخت تا در میان تخته‌ها از سر تا سر بگذرد.
- ۳۴ تخته‌ها را به طلا پوشانید، و حلقه‌های آنها را از طلا ساخت تا برای پشت بندها، خانه‌ها باشد، و پشت بندها را به طلا پوشانید.
- ۳۵ و حجاب را از لا جور دوار غوان و قرمز و گان نازک تاییده شده ساخت، و آن را با کروبیان از صنعت نساج ماهر ترتیب داد.
- ۳۶ و چهار ستون از چوب شطیم برایش ساخت، و آنها را به طلا پوشانید و قلاب‌های آنها از طلا بود، و برای آنها چهار پایه نقره ریخت.
- ۳۷ و پده‌های برای دروازه خیمه‌ها از لا جور دوار غوان و قرمز و گان نازک تاییده شده از صنعت طران ساخت.
- ۳۸ و پنج ستون آن و قلاب‌های آنها را ساخت و سرها و عصاهای آنها را به طلا پوشانید و پنج پایه آنها بر نغ بود.

ساختن تابوت

- و بصائیل، تابوت را از چوب شطیم ساخت، طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم، و بلندیش یک ذراع و نیم.
- ۲ و آن را به طلای خالص از درون و بیرون پوشانید. و برای آن تاجی از طلا بر طرفش ساخت.
 - ۳ و چهار حلقه زرین برای چهار قایمهاش بریخت، یعنی دو حلقه بر یک طرفش و دو حلقه بر طرف دیگر.
 - ۴ و دو عصا از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید.
 - ۵ و عصاها را در حلقه‌ها برد و جانب تابوت گذرانید، برای برداشتن تابوت.
 - ۶ و کرسی رحمت را از طلای خالص ساخت. طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم.
 - ۷ و دو کروبی از طلا ساخت. و آنها را بر هر دو طرف کرسی رحمت از چرخکاری ساخت.
 - ۸ یک کروبی بر این طرف و کروبی دیگر بر آن طرف، و از کرسی رحمت، کروبیان را بر هر دو طرفش ساخت.
 - ۹ و کروبیان با لهای خود را بر زیر آن هم میگرداند، و به بالهای خویش کرسی رحمت را میپوشانیدند، و رویهای ایشان به سوی یکدیگر میبود، یعنی رویهای کروبیان به جانب کرسی رحمت میبود.

ساختن خوان

- و خوان را از چوب شطیم ساخت. طولش دو ذراع، و عرضش یک ذراع، و بلندیش یک ذراع و نیم.
- ۱۱ و آن را به طلای خالص پوشانید، و تاجی زرین گدا گردش ساخت.
 - ۱۲ و حاشیه‌های به مقدار چهار انگشت گدا گردش ساخت، و تاجی زرین گدا گرد حاشیه ساخت.

- ۱۳ و چهار حلقه زرین برایش ریخت، و حلقه‌ها را بر چهار گوشه‌های که بر چهار پایه‌هاش بود گذاشت.
- ۱۴ و حلقه‌ها مقابل حاشیه بود، تا خانه‌های عصاها باشد، برای برداشتن خوان.
- ۱۵ و دو عصا را از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید، برای برداشتن خوان.
- ۱۶ و ظرفی را که بر خوان می‌بود از صنها و کاسه‌ها و پناه‌ها و جام‌هایش که بدانه‌ها را برای ریختن می‌ریختند، از طلای خالص ساخت.
- ساختن چراغدان
- و چراغدان را از طلای خالص ساخت. از چرخکاری، چراغدان را ساخت، و پایه‌هاش و شاخه‌هایش و پناه‌هایش و سیدهایش و گلهایش از همین بود.
- ۱۸ و از دو طرفش شش شاخه بیرون آمد، یعنی سه شاخه چراغدان از یک طرف، و سه شاخه چراغدان از طرف دیگر.
- ۱۹ و سه پایه بادامی با سینی و گلی در یک شاخه، و سه پایه بادامی و سینی و گلی بر شاخه دیگر، و همچنین برای شش شاخه‌های که از چراغدان بیرون می‌آمد.
- ۲۰ و بر چراغدان چهار پایه بادامی با سینی و گلهای آن.
- ۲۱ و سینی زرد و شاخه‌آن، و سینی زرد و شاخه‌آن، و سینی زرد و شاخه‌آن، برای شش شاخه‌های که از آن بیرون می‌آمد.
- ۲۲ سینی‌های آنها و شاخه‌های آنها از همین بود، یعنی همه از یک چرخکاری طلای خالص.
- ۲۳ و هفت چراغش و گلگیرهایش و سینی‌هایش را از طلای خالص ساخت.
- ۲۴ از یک وزنه طلای خالص آن را با همه اسبابش ساخت.
- ساختن مذبح بخور
- و مذبح بخور را از چوب شطیم ساخت، طولش یک ذراع، و عرضش یک ذراع مربع، و بلندیش دو ذراع، و شاخه‌هایش از همان بود.
- ۲۶ و آن را به طلای خالص پوشانید، یعنی سطحش و طرفهای گرداگردش، و شاخه‌هایش، و تاجی گرداگردش از طلای خالص ساخت.
- ۲۷ و دو حلقه زرین برایش زیر تاج برد و گوشه‌هاش برد و طرفش ساخت، تا خانه‌های عصاها باشد برای برداشتن به آنها.
- ۲۸ و عصاها را از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید.
- ۲۹ و روغن مسیح مقدس و بخور معطر طاهر را از صنعت عطار ساخت.

ساختن مذبح قربانی و حوض

- و مذبح قربانی سوختی را از چوب شطیم ساخت. طولش پنج ذراع، و عرضش پنج ذراع مربع، و بلندیش سه ذراع.
- ۲ و شاخه‌هایش را بر چهار گوشه‌هاش ساخت. شاخه‌هایش از همان بود و آن را از برنج پوشانید.
- و همه اسباب مذبح را ساخت، یعنی: دیگ‌ها و خاک اندازها و کاسه‌ها و چنگالها و مجر و همه ظرف‌ها و فوش را از برنج ساخت.
- ۴ و برای مذبح، آتش دانی مشبک از برنج ساخت، که زیر حاشیهایش بطرف پایین تانصفتش برسد.
- ۵ و چهار حلقه برای چهار سر آتش دان برنجین ریخت، تا خانه‌های عصاها باشد.
- ۶ و عصاها را از چوب شطیم ساخته، آنها را به برنج پوشانید.
- ۷ و عصاها را در حلقه‌ها برد و طرف مذبح گذرانید، برای برداشتنش به آنها، و مذبح را از چوبها مجوف ساخت.
- ۸ و حوض را از برنج ساخت، و پایه‌هاش را از برنج از آینه‌های زنانی که نزد دروازه خیمه اجتماع برای خدمت جمع میشدند.
- ساختن صحن مسکن
- و صحن را ساخت که برای طرف جنوبی به سمت بمانی. برده‌های صحن از گنجان نازک تاییده شده صد ذراعی بود.
- ۱۰ ستونهای آنها بیست بود، و پایه‌های آنها بیست بود، از برنج و قلابهای آنها و پشت بندهای آنها از نقره.
- ۱۱ و برای طرف شمالی صد ذراعی بود، و ستونهای آنها بیست از برنج، و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره بود.
- ۱۲ و برای طرف غربی، برده‌های پنجاه ذراعی بود، و ستونهای آنها ده و پایه‌های آنها ده، و قلابها و پشت بندهای ستونها از نقره بود.
- ۱۳ و برای طرف شرقی به سمت طلوع، پنجاه ذراعی بود.
- ۱۴ و برده‌های یک طرف دروازه پانزده ذراعی بود، ستونهای آنها سه و پایه‌های آنها سه.
- ۱۵ و برای طرف دیگر دروازه صحن از این طرف و از آن طرف برده‌ها پانزده ذراعی بود، ستونهای آنها سه و پایه‌های آنها سه.
- ۱۶ همه برده‌های صحن به هر طرف از گنجان نازک تاییده شده بود.
- ۱۷ و پایه‌های ستونها از برنج بود، و قلابها و پشت بندهای ستونها از نقره، و پوشش سرهای آنها از نقره، و جمیع ستونهای صحن پشت بندهای نقره پیوسته شده بود.
- ۱۸ و برده دروازه صحن از صنعت طراز از لاجورد و ارغوان و قرمز و گنجان نازک تاییده شده بود. طولش بیست ذراع، و بلندیش به عرض پنج ذراع موافق برده‌های صحن.
- ۱۹ و ستونهای آنها چهار، و پایه‌های برنجین آنها چهار، و قلابهای آنها از نقره، و پوشش سرهای آنها و پشت بندهای آنها از نقره بود.
- ۲۰ و همه میخهای مسکن و صحن، به هر طرف از برنج بود.

حساب مسکن

- این است حساب مسکن، یعنی مسکن شهادت، چنانکه حسب فرمان موسی به خدمت لاویان، به توسط ایتامار بن هارون کاهن حساب آن گرفته شد.
- ۲۲ و بصفتیل بن اوری بن حورازن سبط یهودا، آنچه را که خداوند به موسیام فرموده بود بساخت.
- ۲۳ و باوای اهل یاب بن اخیسامک از سبط دان بود، نقاش و مخترع و طراز در لاجورد و ارغوان و قرمز و گنجان نازک.
- ۲۴ و تمام طلائی که در کار مصرف شد، یعنی در همه کار قدس، از طلای هدایا بیست و نه وزنه و هفتصد و سی مثقال موافق مثقال قدس بود.

- ۲۵ و نقره شمرده شد گان جماعت صد و نه هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال بود، موافق مثقال قدس.
- ۲۶ یک درهم یعنی نیم مثقال موافق مثقال قدس، برای هنرفری از آنانی که به سوی شمرده شدگان گذاشتند، از بیست ساله و بالاتر، که شصت و سه هزار و بیانصد و پنجاه نفر بودند.
- ۲۷ و اما آن صد و نه نفره برای ریختن پایه های قدس و پایه های هر یه بود. صد پایه از صد و نه یعنی یک و نه برای یک پایه.
- ۲۸ و از آن هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال قلابه برای ستونها ساخت، و سرهای آنها را پوشانید، و پشت بند های آنها ساخت.
- ۲۹ و برنج هدا یا هفتاد و نه و دو هزار و چهار صد مثقال بود.
- ۳۰ و از آن پایه های دروازه خیمه اجتماع، و مذبح برنجین، و شبکه برنجین آن و همه اسباب مذبح را ساخت.
- ۳۱ و پایه های سخن را به هر طرف، و پایه های دروازه سخن و همه میخهای مسکن و همه میخهای گردا گرد سخن را.

لباس کهنات

- و از لا جور و وارغوان و قرمز رختهای بافته شده ساختند، برای خدمت کردن در قدس، و رختهای مقدس برای هارون ساختند، چنانکه خداوند به موسیام نموده بود.
- و ایفود را از طلا و لا جور و وارغوان و قرمز و گان نازک تابیده شده، ساخت.
- ۳ و تنگه های نازک از طلا ساختند و تارها کشیدند تا آنها را در میان لا جور و وارغوان و قرمز و گان نازک به صنعت نساج ماهر بیافند.
- ۴ و کتفه های پیوسته شده برایش ساختند، که بر دو گار پیوسته شد.
- ۵ و زنار بسته شدی که بر آن بود از همان پارچه و از همان صنعت بود، از طلا و لا جور و وارغوان و قرمز و گان نازک تابیده شده، چنانکه خداوند به موسیام فرموده بود.
- ۶ و سنگهای جزع مرصع در دو طوق طلا، و منقوش به نقش خاتم، موافق نامهای بنیاسر ائیل درست کردند.
- ۷ آنها را بر کتفه های ایفود نصب کرد، تا سنگهای یادگاری برای بنیاسر ائیل باشد، چنانکه خداوند به موسیام فرموده بود.
- و سینه بند را موافق کار ایفود از صنعت نساج ماهر ساخت، از طلا و لا جور و وارغوان و قرمز و گان نازک تابیده شده.
- ۹ و آن مرصع بود و سینه بند را دو لا ساختند طولش یک و جب و عرضش یک و جب دو لا.
- ۱۰ و در آن چهار رسته سنگ نصب کردند، رستهای از عقیق سرخ و یاقوت زرد و زمرد. این بود رسته اول.
- ۱۱ و رسته دوم از بهرمان و یاقوت کبود و عقیق سفید.
- ۱۲ و رسته سوم از عین الهرویشم و جمست.
- ۱۳ و رسته چهارم از زبرجد و جزع و ویشب در ترصیعه خود که به دیوارهای طلا احاطه شده بود.
- ۱۴ و سنگها موافق نامهای بنیاسر ائیل دو دوازده بود، مطابق اسامی ایشان، مثل نقش خاتم، هر یکی به اسم خود برای دوازده سبط.
- ۱۵ و بر سینه بند زنجیرهای تابیده شده، مثل کار طنابها از طلای خالص ساختند.
- ۱۶ و دو طوق زرین و دو حلقه زرین ساختند و دو حلقه را بر دو سر سینه بند گذاشتند.
- ۱۷ و آن دو زنجیر تابیده شده زرین را در دو حلقه های که بر سرهای سینه بند بود، گذاشتند.
- ۱۸ و دو سر دیگر آن دو زنجیر را بر دو طوق گذاشتند، و آنها را بر دو کتف ایفود در پیش نصب کردند.
- ۱۹ و دو حلقه زرین ساختند، آنها را بر دو سر سینه بند گذاشتند، بر کاری که بر طرف اندر و نیایفود بود.
- ۲۰ و دو حلقه زرین دیگر ساختند، و آنها را بر دو کتف ایفود، به طرف پایین، از جانب پیش، مقابل پیوستگیش بالای زنار ایفود گذاشتند.
- ۲۱ و سینه بند را به حلقه های ایفود به نواری لا جور دی بستند، تا بالای زنار ایفود باشد. و سینه بند از ایفود جدا نشود، چنانکه خداوند به موسیام فرموده بود.
- و ردای ایفود را از صنعت نساج، تمام لا جور دی ساخت.
- ۲۳ و دهنهای در وسط ردایفود، مثل دهنه زره باحاشیهای گردا گرد دهنه تادریده نشود.
- ۲۴ و بر دامن ردا، انارها از لا جور و وارغوان و قرمز و گان تابیده شده ساختند.
- ۲۵ و زنگوله های طلای خالص ساختند. و زنگوله ها را در میان انارها بردامن ردا گذاشتند، گردا گردش در میان انارها.
- ۲۶ و زنگوله های و اناری، و زنگوله های و اناری گردا گرد دامن ردا برای خدمت کردن، چنانکه خداوند به موسیام فرموده بود.
- ۲۷ و پیراهنهای برای هارون و پسرانش از گان نازک از صنعت نساج ساختند.
- ۲۸ و عمامه را از گان نازک و دستارهای زیبار از گان نازک، و زبرجهای گانی را از گان نازک تابیده شده.
- ۲۹ و کمر بند را از گان نازک تابیده شده، و لا جور و وارغوان و قرمز از صنعت طراز، چنانکه خداوند به موسیام فرموده بود.
- ۳۰ و تنگه افسر مقدس را از طلای خالص ساختند، و بر آن گاتی مثل نقش خاتم مرقوم داشتند: قدوسیت برای یهوه.
- ۳۱ و بر آن نواری لا جور دی بستند تا آن را بالای عمامه ببندند، چنانکه خداوند به موسیام فرموده بود.
- پایان کار و برکت موسی
- پس همه کار مسکن خیمه اجتماع تمام شد، و بنیاسر ائیل ساختند. موافق آنچه خداوند به موسیام فرموده بود، عمل نمودند.
- ۳۳ و مسکن خیمه را نزد موسی آوردند، با همه اسبابش و تکهها و تختها و پشت بندها و ستونها و پایه هایش.
- ۳۴ و پوشش از پوست قوچ سرخ شده و پوشش از پوست خرو و حجاب ستر.
- و تابوت شهادت و عصاهایش و کرسی رحمت.
- ۳۶ و خوان و همه اسبابش و نان تقدّمه.

- ۳۷ و چراغدان طاهر و چراغهایش، چراغهای آراسته شده و همه اسبابش، و روغن برای روشنایی.
 ۳۸ و مدیخ زرین و روغن مسح و بخور معطر و پرده برای دروازه خیمه،
 ۳۹ و مدیخ برنجین و شبکه برنجین آن، و عصاهایش و همه اسبابش و حوض و یاباهش.
 ۴۰ و پرده‌های صحن و ستون‌ها و پایه‌هایش و پرده دروازه صحن، و طناباهش و میخهایش و همه اسباب خدمت مسکن برای خیمه اجتماع.
 ۴۱ و رختهای بافته شده برای خدمت قدس، و رخت مقدس برای هارون کاهن، و رخت‌هایی برای پسرانش تا کهانت نمایند.
 ۴۲ موافق آنچه خداوند به موسیامر فرموده بود، و بنیاسرائیل همچنین تمام کار را ساختند.
 ۴۳ و موسی تمام کارها را ملاحظه کرد، و اینکه موافق آنچه خداوند امر فرموده بود ساخته بودند، همچنین کرده بودند. و موسی ایشان را برکت داد.

برپایی مسکن

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«رغز ماه اول مسکن خیمه اجتماع را برپا نما.

- ۳ و تابوت شهادت را در آن بگذار. و حجاب را پیش تابوت پهن کن.
 ۴ و خوان را در آورده، چیزهایی را که میباید، بر آن ترتیب نما. و چراغدان را در آور و چراغهایش را آراسته کن.
 ۵ و مدیخ زرین را برای بخور پیش تابوت شهادت بگذار، و پرده دروازه را بر مسکن بیاویز.
 ۶ و مدیخ قربانی سوختنی را پیش دروازه مسکن خیمه اجتماع بگذار.
 ۷ و حوض را در میان خیمه اجتماع و مدیخ بگذار، و آب در آن بریز.
 ۸ و صحن را گرداگرد برپا کن. و پرده دروازه صحن را بیاویز.
 ۹ و روغن مسح را گرفته، مسکن را با آنچه در آن است مسح کن، و آن را با همه اسبابش تقدیس نمائ تا مقدس شود.
 ۱۰ و مدیخ قربانی سوختنی را با همه اسبابش مسح کرده، مدیخ را تقدیس نما. و مدیخ، قدس اقدس خواهد بود.
 ۱۱ و حوض را با یاباهش مسح نموده، تقدیس کن.
 ۱۲ و هارون و پسرانش را نزد دروازه خیمه اجتماع آورده، ایشان را به آب غسل ده.
 ۱۳ و هارون را به رخت مقدس بپوشان، و او را مسح کرده، تقدیس نما، تا برای من کهانت کند.
 ۱۴ و پسرانش را نزدیک آورده، ایشان را به پیراهن بپوشان.
 ۱۵ و ایشان را مسح کن، چنانکه پدر ایشان را مسح کردی تا برای من کهانت نماید. و مسح ایشان هر آینه برای کهانت ابدی در نسلهای ایشان خواهد بود.»

پس موسی موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود کرد، و همچنین به عمل آورد.

و واقع شد در غره ماه اول از سال دوم که مسکن برپاشد،

و موسی مسکن را برپا نمود، و پایه‌هایش را بنیاد و تخته‌هایش را قائم کرد، و پشت بندهایش را گذاشت، و ستون‌هایش را برپا نمود،

و خیمه را بالای مسکن کشید، و پوشش خیمه را بر زیر آن گسترانید، چنانکه خداوند به موسیامر فرموده بود.

۲۰ و شهادت را گرفته، آن را در تابوت نهاد، و عصاهار را بر تابوت گذارد، و کرسی رحمت را بالای تابوت گذاشت.

۲۱ و تابوت را به مسکن در آورد، و حجاب ستر را آویخته، آن را پیش تابوت شهادت کشید. چنانکه خداوند به موسیامر فرموده بود.

۲۲ و خوان را در خیمه اجتماع به طرف شمالی مسکن، بیرون حجاب نهاد.

۲۳ و نان را به حضور خداوند بر آن ترتیب داد، چنانکه خداوند به موسیامر فرموده بود.

۲۴ و چراغدان را در خیمه اجتماع، مقابل خوان به طرف جنوبی مسکن نهاد.

۲۵ و چراغهارا به حضور خداوند گذاشت، چنانکه خداوند به موسیامر فرموده بود.

۲۶ و مدیخ زرین را در خیمه اجتماع، پیش حجاب نهاد.

۲۷ و بخور معطر بر آن سوزانید، چنانکه خداوند به موسیامر فرموده بود.

۲۸ و پرده دروازه مسکن را آویخت.

۲۹ و مدیخ قربانی سوختنی را پیش دروازه مسکن خیمه اجتماع وضع کرد، و قربانی سوختنی و هدیه را بر آن گذرانید، چنانکه خداوند به موسیامر فرموده بود.

۳۰ و حوض را در میان خیمه اجتماع و مدیخ وضع کرده، آب برای شستن در آن بریخت.

۳۱ و موسی و هارون و پسرانش دست و پای خود را در آن شستند.

۳۲ وقتی که به خیمه اجتماع داخل شدند و نزد مدیخ آمدند شست و شو کردند، چنانکه خداوند به موسیامر فرموده بود.

۳۳ و صحن را گرداگرد مسکن و مدیخ برپا نمود، و پرده دروازه صحن را آویخت. پس موسی کار را به انجام رسانید.

جلال خدا

آنگاه، خیمه اجتماع را بپوشانید و جلال خداوند مسکن را بر ساخت.

۳۵ موسی نتوانست به خیمه اجتماع داخل شود، زیرا که بر آن ساکن بود، و جلال خداوند مسکن را بر ساخته بود.

۳۶ و چون ابراز بالای مسکن برمی خاست، بنیاسرائیل در همه مراحل خود کوچ میکردند.

۳۷ و هرگاه ابر برمی خاست، تا روزی خاستن آن، نمی کوچیدند.

۳۸ زیرا که در روز، ابر خداوند بر مسکن و در شب، آتش بر آن میبود، در نظر تمامی خاندان اسرائیل، در همه منازل ایشان.

گاب لاویان

قربانی سوختنی

و خداوند موسی را خواند، و او را از خیمه اجتماع خطاب کرده، گفت:

- «نیاسر ایل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هر گاه کسی از شما قربانی نزد خداوند بگذراند، پس قربانی خود را از بهایم یعنی از گاو یا از گوسفند بگذرانید.
- ۳ اگر قربانی او قربانی سوختنی از گاو باشد، آن را از بی عیب بگذراند، و آن را نزد در خیمه اجتماع بیاورد تا به حضور خداوند مقبول شود.
- ۴ دست خود را بر سر قربانی سوختنی بگذارد، و برایش مقبول خواهد شد تا بجهت او کفاره کند.
- ۵ پس گورابه حضور خداوند ذبح نماید، و پسران هارون کهنه خون را نزدیک بیاورند، و خون را بر اطراف مذبح که نزد در خیمه اجتماع است بپاشند.
- ۶ و پوست قربانی سوختنی را بکنند و آن را قطعه قطعه کنند.
- ۷ و پسران هارون کاهن آتش بر مذبح بگذارند، و هیزم بر آتش بچینند.
- ۸ و پسران هارون کهنه قطعهها و سر و پیه را بر هیزمی که بر آتش روی مذبح است بچینند.
- ۹ و احتشایش و پاجه هایش را به آب بشویند، و کاهن همه را بر مذبح بسوزاند، برای قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند.
- ۱۰ و اگر قربانی او از گاو باشد خواه از گوسفند خواه از بز بجهت قربانی سوختنی، آن را از بی عیب بگذراند.
- ۱۱ و آن را به طرف شمالی مذبح حضور خداوند ذبح نماید، و پسران هارون کهنه خوش را به اطراف مذبح بپاشند.
- ۱۲ و آن را بر اسر و پیه اش قطعه قطعه کند، و کاهن آنها را بر هیزمی که بر آتش روی مذبح است بچیند.
- ۱۳ و احتشایش و پاجه هایش را به آب بشوید، و کاهن همه را نزدیک بیاورد و بر مذبح بسوزاند، که آن قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است.
- «اگر قربانی او بجهت خداوند قربانی سوختنی از مرغان باشد، پس قربانی خود را از فاخته یا از جوجه های کبوتر بگذراند.
- ۱۵ و کاهن آن را نزد مذبح بیاورد و سرش را بپیچد و بر مذبح بسوزاند، و خوش را بر پهلوی مذبح افشرده شود.
- ۱۶ و چینه دوش را با فضلات آن بیرون کرده، آن را بر جانب شرقی مذبح در جای خاکستر بیندازد.
- ۱۷ و آن را از میان بالهایش چاک کند و او هم جدا نکند، و کاهن آن را بر مذبح بر هیزمی که بر آتش است بسوزاند، که آن قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است.»

قربانی هدیه آردی

- «هر گاه کسی قربانی هدیه آردی بجهت خداوند بگذراند، پس قربانی او از آرد نرم باشد، و روغن بر آن بریزد و کند بر آن نهد.
- ۲ و آن را نزد پسران هارون کهنه بیاورد، و یک مشت از آن بگیرد یعنی از آرد نرمش و روغنش با تمامی کندرش و کاهن آن را برای یاد گاری بسوزاند، تا هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند باشد.
- ۳ و بقیه هدیه آردی از آن هارون و پسرانش باشد. این از هدایای آتشین خداوند قدس اقداس است.
- ۴ و هر گاه قربانی هدیه آردی پنجاه شته های در تور بگذرانی، پس قرصهای فطیر از آرد نرم سرشته شده به روغن، یا گرده های فطیر مالیده شده به روغن باشد.
- ۵ و اگر قربانی تو هدیه آردی بر ساج باشد، پس از آرد نرم فطیر سرشته شده به روغن باشد.
- ۶ و آن را پار پاره کرده، روغن بر آن بریز. این هدیه آردی است.
- ۷ و اگر قربانی تو هدیه آردی تا به باشد از آرد نرم با روغن ساخته شود.
- ۸ و هدیه آردی را که از این چیزها ساخته شود نزد خداوند بیاورد، و آن را پیش کاهن بگذارد، و او آن را نزد مذبح خواهد آورد.
- ۹ و کاهن از هدیه آردی یاد گاری آن را بردارد و بر مذبح بسوزاند. این هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است.
- ۱۰ و بقیه هدیه آردی از آن هارون و پسرانش باشد. این از هدایای آتشین خداوند قدس اقداس است.
- «هیچ هدیه آردی که بجهت خداوند می گذرانید با خمیر مایه ساخته نشود، زیرا که هیچ خمیر مایه و غسل را برای هدیه آتشین بجهت خداوند نباید سوزانید.
- ۱۲ آنها را برای قربانی تو بر هاجمیت خداوند بگذرانید، لیکن برای عطر خوشبو به مذبح نیاورد.
- ۱۳ و هر قربانی هدیه آردی خود را به نمک نمکین کن، و نمک عهد خدای خود را از هدیه آردی خود باز مدار، با هر قربانی خود نمک بگذران.
- ۱۴ و اگر هدیه آردی تو بر هاجمیت خداوند بگذرانی، پس خوشه های برشته شده به آتش، یعنی بلغور حاصل نیکو بجهت هدیه آردی تو برهای خود بگذران.
- ۱۵ و روغن بر آن بریزد و کند بر آن نهد. این هدیه آردی است.
- ۱۶ و کاهن یاد گاری آن را یعنی قدری از بلغور آن و از روغنش با تمامی کندرش بسوزاند. این هدیه آتشین بجهت خداوند است.»

ذبحه سلامتی

- «اگر قربانی او ذبحه سلامتی باشد، اگر از زمه بگذراند خواه نر خواه ماده باشد، آن را بی عیب به حضور خداوند بگذراند.
- ۲ و دست خود را بر سر قربانی خویش نهد، و آن را نزد در خیمه اجتماع ذبح نماید، و پسران هارون کهنه خون را به اطراف مذبح بپاشند.
- ۳ و از ذبحه سلامتی، هدیه آتشین بجهت خداوند بگذراند، یعنی پیهی که احشار امیو شانند و همه پیه را که احشاست.
- ۴ و دو گرد و پیه که بر آنهاست که بر دو تنیگاه است، و سفیدی را که بر جگر است، با گرد هجا جدا کند.
- ۵ و پسران هارون آن را بر مذبح با قربانی سوختنی بر هیزمی که بر آتش است بسوزانند. این هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است.
- ۶ و اگر قربانی او برای ذبحه سلامتی بجهت خداوند از گاو باشد، آن را نر یا ماده بی عیب بگذراند.

- ۱۷ گریه‌های برای قربانی خود بگذراند، آن را به حضور خداوند نزدیک بیاورد.
- ۱۸ دست خود را بر سر قربانی خود بندد، و آن را نزد درخیمه اجتماع ذبح نماید، و پسران هارون خوشی را به اطراف مذبح بپاشند.
- ۱۹ و از پنجه سلامتی هدیه آتشین بجهت خداوند بگذراند، یعنی پیمایش و تمامی دنبه را و آن را نزد عصص جدا کند، و پیتی که احشارامی پوشاند و همه پیه را که بر احشاست.
- ۲۰ و دو گرده و پیتی که بر آنهاست که بر دو تپه‌گاه است و سفیدی را که بر جگر است با گرد هجا جدا کند.
- ۲۱ و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند. این طعام هدیه آتشین بجهت خداوند است.
- ۲۲ و اگر قربانی او بز باشد پس آن را به حضور خداوند نزدیک بیاورد.
- ۲۳ دست خود را بر سرش بندد و آن را پیش خیمه اجتماع ذبح نماید. و پسران هارون خوشی را به اطراف مذبح بپاشند.
- ۲۴ و قربانی خود، یعنی هدیه آتشین را، بجهت خداوند از آن بگذراند، پیتی که احشارامی پوشاند و تمامی پیتی که بر احشاست.
- ۲۵ و دو گرده و پیتی که بر آنهاست که بر دو تپه‌گاه است و سفیدی را که بر جگر است با گرد هجا جدا کند.
- ۲۶ و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند. این طعام هدیه آتشین برای عطر خوشبوست. تمامی پیه آن خداوند است.
- ۲۷ این قانون ابدی در همه پشتهای شما در جمیع مسکنهای شما خواهد بود که هیچ خون و پیه را نخورد.

قربانی گاه

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

- «یاسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی سهو گناه کند، در هر کدام از نواهی خداوند که نباید کرد، و به خلاف هر یک از آنها عمل کند، اگر کاهن که مسح شده است گشای و رزد و قوم را مجرم سازد، پس برای گشای که کرده است، گوساله‌ای بیعیب از زمه برای قربانی گناه نزد خداوند بگذراند.
- ۴ و گوساله را به درخیمه اجتماع به حضور خداوند بیاورد، و دست خود را بر سر گوساله بندد و گوساله را به حضور خداوند ذبح نماید.
 - ۵ و کاهن مسح شده از خون گوساله گرفته، آن را به خیمه اجتماع در آورد.
 - ۶ و کاهن انگشت خود را در خون فرورد، و به حضور خداوند پیش حجاب قدس قدری از خون را هفت مرتبه بپاشد.
 - ۷ و کاهن قدری از خون را بر شاخه‌های مذبح بخورد معطر که در خیمه اجتماع است، به حضور خداوند بپاشد، و همه خون گوساله را بر بنیان مذبح قربانی سوختنی که به درخیمه اجتماع است بریزد.
 - ۸ و تمامی پیه گوساله قربانی گناه، یعنی پیتی که احشارامی پوشاند و همه پیه را که بر احشاست از آن بردارد.
 - ۹ و دو گرده و پیتی که بر آنهاست که بر دو تپه‌گاه است و سفیدی را که بر جگر است با گرد هجا جدا کند.
 - ۱۰ چنانکه از گاو پنجه سلامتی برداشته میشود و کاهن آنها را بر مذبح قربانی سوختنی بسوزاند.
 - ۱۱ و پوست گوساله و تمامی گوشتش با سرش و پاچه هایش و احشایش و سرگینش،
- یعنی تمامی گوساله را بیرون لشکر گاه در مکان پاک جایی که خاکستر را می‌ریزند ببرد، و آن را هرگز به آتش بسوزاند. در جایی که خاکستر را می‌ریزند سوخته شود.
- «هرگاه تمامی جماعت اسرائیل سهو گناه کنند و آن امر از چشمان جماعت مخفی باشد، و کاری را که نباید کرد از جمیع نواهی خداوند کرده، مجرم شده باشند.
- ۱۴ چون گشای که کردند معلوم شود، آنگاه جماعت گوساله‌ای از زمه برای قربانی گناه بگذراند و آن را پیش خیمه اجتماع بیاورد.
 - ۱۵ و مشایخ جماعت دستهای خود را بر سر گوساله به حضور خداوند بندند، و گوساله به حضور خداوند ذبح شود.
 - ۱۶ و کاهن مسح شده، قدری از خون گوساله را به خیمه اجتماع در آورد.
 - ۱۷ و کاهن انگشت خود را در خون فرورد و آن را به حضور خداوند پیش حجاب هفت مرتبه بپاشد.
 - ۱۸ و قدری از خون را بر شاخه‌های مذبح که به حضور خداوند در خیمه اجتماع است بگذارد، و همه خون را بر بنیان مذبح قربانی سوختنی که نزد درخیمه اجتماع است بریزد.
 - ۱۹ و همه پیه آن را از آن برداشته، بر مذبح بسوزاند.
 - ۲۰ و با گوساله عمل نماید چنانکه با گوساله قربانی گناه عمل کرد، همچنان با این بکند و کاهن برای ایشان کفارہ کند، و آمرزیده خواهند شد.
 - ۲۱ و گوساله را بیرون لشکر گاه برده، آن را بسوزاند چنانکه گوساله اول را بسوزانید. این قربانی گناه جماعت است.
- «هر کاهن رئیس گناه کند، و کاری را که نباید کرد از جمیع نواهی پیه خدای خود سهو بکند و مجرم شود، چون گشای که کرده است بر او معلوم شود، آنگاه بز بیعیب برای قربانی خود بیاورد.
- ۲۴ دست خود را بر سر بز بندد و آن را در جایی که قربانی سوختنی را ذبح کنند به حضور خداوند ذبح نماید. این قربانی گناه است.
 - ۲۵ و کاهن قدری از خون قربانی گناه را به انگشت خود گرفته، بر شاخه‌های مذبح قربانی سوختنی بگذارد، و خوشی را بر بنیان مذبح سوختنی بریزد.
 - ۲۶ و همه پیه آن را مثل پیه پنجه سلامتی بر مذبح بسوزاند، و کاهن برای او گناهش را کفارہ کرد و آمرزیده خواهد شد.
- «هرگاه کسی از اهل زمین سهو گناه و رزد و کاری را که نباید کرد از زمه نواهی خداوند بکند و مجرم شود، چون گشای که کرده است بر او معلوم شود، آنگاه برای قربانی خود بز ماده بیعیب بجهت گشای که کرده است بیاورد.
- ۲۹ دست خود را بر سر قربانی گناه بندد و قربانی گناه را در جای قربانی سوختنی ذبح نماید.
 - ۳۰ و کاهن قدری از خوشی را به انگشت خود گرفته، آن را بر شاخه‌های مذبح قربانی سوختنی بگذارد، و همه خوشی را بر بنیان مذبح بریزد.

- ۳۱ و همه پیه آن را جدا کند چنانکه پیه از ذیچه سلامتی جدای می شود، و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند برای عطر خوشبو بجهت خداوند و کاهن برای او کفار خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.
- ۳۲ و اگر برای قربانی خود برهای بجهت قربانی گناه بیاورد آن را ماده بیعیب بیاورد.
- ۳۳ و دست خود را بر سر قربانی گناه بندد و آن را برای قربانی گناه در جانی که قربانی سوختنی ذبح میشود ذبح نماید.
- ۳۴ و کاهن قدری از خون قربانی گناه را به انگشت خود گرفته، بر شاخهای مذبح قربانی سوختنی بگذارد و همه خوش را بر بنیان مذبح بریزد.
- ۳۵ و همه پیه آن را جدا کند، چنانکه پیه بر ذیچه سلامتی جدا میشود، و کاهن آن را بر مذبح برهد ای آتشین خداوند بسوزاند، و کاهن برای او بجهت گاهی که کرده است کفار خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.

«اگر کسی گناه ورزد، و آواز قسم را

- بشنود، و او شاهد باشد خواه دیده و خواه دانسته، اگر اطلاع ندهد گناه او را متحمل خواهد بود.
- ۲ یا کسیکه هر چیز نجس را لمس کند، خواه لاش وحش نجس، خواه لاش بیحیه نجس، خواه لاش حشرات نجس، و از او مخفی باشد، پس نجس و مجرم میباشد.
- ۳ و اگر نجاست آدمی را لمس کند، از هر نجاست او که به آن نجس میشود، و از وی مخفی باشد، چون معلوم شد آن گناه مجرم خواهد بود.
- ۴ و اگر کسی غفلت به لهای خود قسم خورد برای کردن کار بد یا کار نیک، یعنی در هر چیزی که آدمی غفلت قسم خورد، و از او مخفی باشد، چون بر او معلوم شود آن گناه در هر کدام که باشد مجرم خواهد بود.
- ۵ و چون در هر کدام از اینها مجرم شد، آنگاه به آن چیزی که در آن گناه کرده است اعتراف بنماید.
- و قربانی جرم خود را برای گاهی که کرده است نزد خداوند بیاورد، یعنی ماده‌های از گله‌های یبزی بجهت قربانی گناه، و کاهن برای وی گناهش را کفار خواهد کرد.
- ۷ و اگر دست او به قیمت بره نرسد، پس قربانی جرم خود را برای گاهی که کرده است دوفاخته باد و جوجه کیبوتر نزد خداوند بیاورد، یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی.
- ۸ و آنها را نزد کاهن بیاورد، و او آن را که برای قربانی گناه است اول بگذارد و سرش را از گردنش بکند و آن را دوپاره نکند، و قدری از خون قربانی گناه را بر پهلوی مذبح بپاشد، و باقی خون بر بنیان مذبح افشرده شود. این قربانی گناه است.
- ۱۰ و دیگری را برای قربانی سوختنی موافق قانون بگذراند، و کاهن برای وی گناهش را که کرده است کفار خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.
- ۱۱ و اگر دستش به دوفاخته باد و جوجه کیبوتر نرسد، آنگاه قربانی خود را برای گاهی که کرده است دهیک ایفیه آرد نرم بجهت قربانی گناه بیاورد، و روشن بر آن نهد و کندر بر آن نگذارد زیرا قربانی گناه است.
- ۱۲ و آن را نزد کاهن بیاورد و کاهن یک مشت از آن را برای یادگاری گرفته، بر هدایای آتشین خداوند بر مذبح بسوزاند. این قربانی گناه است.
- ۱۳ و کاهن برای وی گناهش را که در هر کدام از اینها کرده است کفار خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد، و مثل هدیه آردی از آن کاهن خواهد بود.»
- قربانی جرم

و خداوند مومی را خطاب کرده، گفت:

- «گر کسی خیانت ورزد، و درباره چیزهای مقدس خداوند سهو گناه کند، آنگاه قربانی جرم خود را قوی بیعیب از گله نزد خداوند موافق بر آورد، و به مقالهای نقره مطابق مقال قدس بیاورد، و این قربانی جرم است.
- ۱۶ و به عوض نضبانی که در چیز مقدس رسانیده است عوض بدهد، و پنج یک بر آن اضافه کرده، و آن را به کاهن بدهد و کاهن برای وی به قوج قربانی جرم کفار خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد.
- ۱۷ و اگر کسی گناه کند و کاری از جمیع نوعی خداوند که نباید کرد بکند، و آن را نداند، پس مجرم است و متحمل گناه خود خواهد بود.
- ۱۸ و قوجی بیعیب از گله موافق بر آورد و نزد کاهن بیاورد، و کاهن برای وی غفلت او را که کرده است کفار خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد.
- ۱۹ این قربانی جرم است البته نزد خداوند مجرم میباشد.»

و خداوند مومی را خطاب کرده، گفت:

- «گر کسی گناه کند، و خیانت به خداوند ورزد، و به همسایه خود دروغ گوید، درباره امانت باهرن یا چیز دزدیده شده، یا مال همسایه خود را غصب نماید، یا چیز گشوده را یافته، درباره آن دروغ گوید، و قسم دروغ بخورد، در هر کدام از کارهایی که شخصی در آنها گناه کند.
- ۴ پس چون گناه ورزیده، مجرم شود، آنچه را که دزدیده یا آنچه را غصب نموده یا آنچه نزد او به امانت سپرده شده یا آن چیز گم شده را که یافته است، رد نماید.
- ۵ یا هر آنچه را که در باره آن قسم دروغ خورده، همه اصل مال را رد بنماید، و هم پنج یک آن را بر آن اضافه کرده، آن را به مالکش بدهد، و روزی که جرم او ثابت شده باشد.
- ۶ و قربانی جرم خود را نزد خداوند بیاورد، یعنی قوج بیعیب از گله موافق بر آورد تو برای قربانی جرم نزد کاهن.
- ۷ و کاهن برای وی به حضور خداوند کفار خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد، از هر کاری که کرده، و در آن مجرم شده است.»
- قانون قربانی سوختنی
- و خداوند مومی را خطاب کرده، گفت:

«ارون و پسرانش را امر فرموده، بگو: این است قانون قربانی سوختنی: که قربانی سوختنی تمامی شب تصحیح برآشندان مذبح باشد، و آتش مذبح بر آن فروخته بماند.

۱۰ و کاهن لباس بجان خود را بپوشد، وزیر جامه گان بر بدن خود بپوشد، و خاکستر قربانی سوختنی را که بر مذبح به آتش سوخته شده، بردارد و آن را به یک طرف مذبح بگذارد.

۱۱ و لباس خود را بپوشد، کاهن دیگر بپوشد، و خاکستر را بیرون لشکرگاه به جای پاک ببرد.

۱۲ و آتشی که بر مذبح است فروخته باشد، و خاموش نشود و هر ماددا کاهن هیزم بر آن بسوزاند، و قربانی سوختنی را بر آن مرتب سازد، و پیه ذبیحه سلامتی را بر آن بسوزاند،

و آتش بر مذبح پیوسته افروخته باشد، و خاموش نشود.

قانون هدیه آردی

«این است قانون هدیه آردی: پسران هارون آن را به حضور خداوند بر مذبح بگذرانند.

۱۵ و از آن یک مشت از آرد نرم هدیه آردی و از روغنش با تمامی کندر که بر هدیه آردی است بردارد، و بر مذبح بسوزاند، برای عطر خوشبو و یادگاری آن نزد خداوند.

۱۶ و باقی آن را هارون و پسرانش بخورند. بیخمر ماهه در مکان قدس خورده شود، در صحن خیمه اجتماع آن را بخورند.

۱۷ باخمر ماهه پخته نشود، آن را از هدایای آتشین برای قسمت ایشان دادهام، این قدس اقداس است مثل قربانی گاه و مثل قربانی جرم.

۱۸ جمیع ذکوران پسران هارون آن را بخورند. این فریضه ابدی در نسلهای شما از هدایای آتشین خداوند است، هر که آنها را لمس کند مقدس خواهد بود.»

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«این است قربانی هارون و پسرانش که در روز مسخ کردن او نزد خداوند بگذرانند، دهیک ایله آرد نرم برای هدیه آردی دائمی، نصفش در صبح و نصفش در شام،

و بر ساج با روغن ساخته شود و چون آمیخته شد آن را بیاور و آن را به باره های برشته شده برای هدیه آردی بجهت عطر خوشبو نزد خداوند بگذران.

۲۲ و کاهن مسح شده که از پسرانش در جای او خواهد بود آن را بگذرانند. این است فریضه ابدی که تمامش نزد خداوند سوخته شود.

۲۳ و هر هدیه آردی کاهن تمام سوخته شود و خورده نشود.»

قانون قربانی گاه

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ارون و پسرانش را خطاب کرده، بگو: این است قانون قربانی گاه، در جایی که قربانی سوختنی ذبح میشود، قربانی گاه نیزه حضور خداوند ذبح شود. این قدس اقداس است.

۲۶ و کاهنی که آن را برای گاه میگذرانند آن را بخورد، در مکان مقدس، در صحن خیمه اجتماع خورده شود.

۲۷ هر که گوشش را لمس کند مقدس شود، و اگر خوش بر جامه های پاشیده شود آنچه را که بر آن پاشیده شده است در مکان مقدس بشوی.

۲۸ و ظرف سفالین که در آن پخته شود شکسته شود و اگر در ظرف مسین پخته شود زده و دوده، و به آب شسته شود.

۲۹ و هر ذکوری از کاهنان آن را بخورد، این قدس اقداس است.

۳۰ و هیچ قربانی گاه که از خون آن به خیمه اجتماع در آورده شود تادر قدس کفار نماید خورده نشود، به آتش سوخته شود.

قانون قربانی جرم

«این است قانون قربانی جرم، این اقداس اقداس است.

۲ در جایی که قربانی سوختنی را ذبح کنند، قربانی جرم را نیز ذبح بکنند، و خونش را به اطراف مذبح پاشند.

۳ و از آن همه پیمایش را بگذرانند، دنبه و پیه که احشار را می پوشاند.

۴ و دود گرفته و پیهی که بر آنهاست که بر دوتیگگاه است، و سفیدی را که بر جگر است، با گرد هجا جدا کند.

۵ و کاهن آنها را برای هدیه آتشین بجهت خداوند بسوزاند. این قربانی جرم است.

۶ و هر ذکوری از کاهنان آن را بخورد، در مکان مقدس خورده شود. این قدس اقداس است.

«ربانی جرم مانند قربانی گاه است. آنها را یک قانون است. کاهنی که به آن کفار کند از آن او خواهد بود.

۸ و کاهنی که قربانی سوختنی کسی را گذرانند، آن کاهن پوست قربانی سوختنی را که گذرانید برای خود نگه دارد.

۹ و هر هدیه آردی که در توپ پخته شود و هر چه بر تابه یا ساج ساخته شود از آن کاهن که آن را گذرانید خواهد بود.

۱۰ و هر هدیه آردی، خواه به روغن سرشته شده، خواه خشک، از آن همه پسران هارون بپتفاوت یکدیگر خواهد بود.

قانون ذبیحه سلامتی

«این است قانون ذبیحه سلامتی که کسی نزد خداوند بگذرانند.

۱۲ اگر آن را برای شکر بگذرانند پس با ذبیحه شکر، قرصهای فطیر سرشته شده به روغن، و نازکهای فطیر مالیده شده به روغن، و از آرد نرم آمیخته شده، قرصهای سرشته شده به روغن را بگذرانند.

۱۳ با قرصهای نان خمیر ماهه دار قربانی خود را همراه ذبیحه شکر سلامتی خود بگذرانند.

۱۴ و از آن زهر قربانی یکی را برای هدیه فراشتی نزد خداوند بگذرانند، و از آن آن کاهن که خون ذبیحه سلامتی را میپاشد خواهد بود.

- ۱۵ و گوشت ذبیحه تشکر سلامتی او در روز قربانی وی خورده شود، چیزی از آن را تصاحب نگذارد.
- ۱۶ واگر ذبیحه قربانی او نذری یا تبرعی باشد، در روزی که ذبیحه خود را میگذراند خورده شود، و باقی آن در فردای آن روز خورده شود.
- ۱۷ و باقی گوشت ذبیحه در روز سوم به آتش سوخته شود.
- ۱۸ واگر چیزی از گوشت ذبیحه سلامتی او در روز سوم خورده شود مقبول نخواهد شد و برای کسی که آن را گذرانید محسوب نخواهد شد، نجس خواهد بود. و کسی که آن را بخورد، گناه خود را متحمل خواهد شد.
- ۱۹ و گوشتی که به هر چیز نجس بر خورد، خورده نشود، به آتش سوخته شود، و هر که طاهر باشد از آن گوشت بخورد.
- ۲۰ لیکن کسی که از گوشت ذبیحه سلامتی که برای خداوند است بخورد و نجاست او بر او باشد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.
- ۲۱ و کسی که هر چیز نجس را خواه نجاست آدمی، خواه بییمه نجس، خواه هر چیز مکروه نجس را لمس کند، و از گوشت ذبیحه سلامتی که برای خداوند است بخورد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.»

قانون در مورد پیه و خون

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را خطاب کرده، بگو: هیچ پیه گاو و گوسفند و بز را نخوردید.

۲۴ اما پیه مردار و پیه حیوان دیده شده برای هر کار استعمال میشود، لیکن هرگز خورده نشود.

۲۵ زیرا هر که پیه جانوری که از آن هدیه آتشین برای خداوند می گذراند بخورد، آن کس که خورده، از قوم خود منقطع شود.

۲۶ و هیچ خون را خواه از مرغ خواه از بهیمه در همه مسکنهای خود نخوردید.

۲۷ هر کسی که از هر قسم خون بخورد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.»

حصه کاهنان

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را خطاب کرده، بگو: هر که ذبیحه سلامتی خود را برای خداوند بگذراند، قربانی خود را از ذبیحه سلامتی خود نزد خداوند بیاورد.

۳۰ به دستهای خود هدایای آتشین خداوند را بیاورد، پیه را با سینه بیاورد تا سینه بجهت هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند جنبانیده شود.

۳۱ و کاهن پیه را بر مذبح بسوزاند، و سینه از آن هارون و پسرانش خواهد بود.

۳۲ و ران راست را برای هدیه افراشتی از ذبایح سلامتی خود به کاهن بدهید.

۳۳ آن کس از پسران هارون که خون ذبیحه سلامتی و پیه را گذرانند، ران راست حصه وی خواهد بود.

۳۴ زیرا سینه جنبانیدنی و ران افراشتی را از نیاسرائیل از ذبایح سلامتی ایشان گرفتم، و آنها را به هارون کاهن و پسرانش به فریضه ابدی از جانب نیاسرائیل دادم.»

این است حصه مسیح هارون و حصه مسیح پسرانش از هدایای آتشین خداوند، در روزی که ایشان را نزدیک آورد تا برای خداوند کاهنانت کنند.

۳۶ که خداوند امر فرمود که به ایشان داده شود، در روزی که ایشان را از میان نیاسرائیل مسح کرد، این فریضه ابدی در نسلهای ایشان است.

۳۷ این است قانون قربانی سوختنی و هدیه آردی و قربانی و قربانی جرم و قربانی تقدیس و ذبیحه سلامتی،

که خداوند به موسی در کوه سینا امر فرموده بود، در روزی که نیاسرائیل را مامور فرمود تا قربانی های خود را نزد خداوند بگذراند در صحرای سینا.

مسیح هارون و پسرانش

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ارون و پسرانش را با او و روغن مسح و گوساله قربانی نگاه و دو قوچ و سیدنان فطیر را بگیر.

۳ و تمامی جماعت را به درخیمه اجتماع جمع کن.»

پس موسی چنانکه خداوند به وی امر فرموده بود به عمل آورد، و جماعت به درخیمه اجتماع جمع شدند.

۵ و موسی به جماعت گفت: «این است آنچه خداوند فرموده است که کرده شود.»

پس موسی هارون و پسرانش را نزدیک آورد، و ایشان را به آب غسل داد.

۷ و پیران را بر او پوشانید و کمر بند را بر او بست، و او را به ردای ملبس ساخت، و ایفود را بر او گذاشت و زنار ایفود را بر او بست، و آبروی استوار ساخت و سینه بند را بر او گذاشت و او را بریم و تمیم را در سینه بند گذارد.

۹ و عمامه را بر سرش نهاد، و بر عمامه در پیش آن تکه زرین، یعنی افسر مقدس را نهاد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.

و موسی روغن مسح را گرفته، مسکن و آنچه را که در آن بود مسح کرده، آنها را تقدیس نمود.

۱۱ و قدری از آن را بر مذبح هفت مرتبه شنید، و مذبح و همه سپایش و حوض و بایه اش را مسح کرد، تا آنها را تقدیس نماید.

۱۲ و قدری از روغن مسح را بر سر هارون ریخته، و او را مسح کرد تا او را تقدیس نماید.

۱۳ و موسی پسران هارون را نزدیک آورد، و ایشان را پیراهن را پوشانید و کمر بند هارون را بر ایشان بست و کلاه هارون را بر ایشان نهاد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.

پس گوساله قربانی نگاه را آورد، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر گوساله قربانی نگاه نهادند.

- ۱۵ وآن را ذبح کرد، و موسی خون را گرفته، بر شاخهای مذبح به هر طرف به انگشت خود مالید، و مذبح را طاهر ساخت، و خون را بر بنیان مذبح ریخته، آن را تقدیس نمود تا برایش کفاره نماید.
- ۱۶ و همه پره را که بر احشای او سفتید جگر و دو گرده و پیه آنها را گرفت، و موسی آنها را بر مذبح سوزانید و گوساله و پوستش و گوشتش و سرگینش را بیرون از لشکر گاه به آتش سوزانید، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.
- ۱۸ پس قوچ قربانی سوختنی را نزدیک آورد، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ نهادند.
- ۱۹ و آن را ذبح کرد، و موسی خون را به اطراف مذبح پاشید.
- ۲۰ و قوچ را قطعه قطعه کرد، و موسی سر و قطعهها و چربی را سوزانید.
- ۲۱ و احشای او با چها را به آب شست و موسی تمامی قوچ را بر مذبح سوزانید.
- پس قوچ دیگری یعنی قوچ تخصیص را نزدیک آورد، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ نهادند.
- ۲۲ و آن را ذبح کرد، و موسی قدری از خونش را گرفته، بر نمره گوش راست هارون و بر شست دست راست او، و بر شست پای راست او مالید.
- ۲۴ و پسران هارون را نزدیک آورد، و موسی قدری از خون را بر نمره گوش راست ایشان، و بر شست دست راست ایشان، و بر شست پای راست ایشان مالید، و موسی خون را به اطراف مذبح پاشید.
- ۲۵ و پیه و دنبه و همه پیه را که بر احشاست، و سفتیدی جگر و دو گرده و پیه آنها و ران راست را گرفت.
- ۲۶ و از سبندان فطیر که به حضور خداوند بود، یک قرص فطیر و یک قرص نان روغنی و یک نازک گرفت، و آنها را بر پیه و بر ران راست نهاد.
- ۲۷ و همه را بر دست هارون و بر دستهای پسرانش نهاد. و آنها را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند جنبانید.
- ۲۸ و موسی آنها را از دستهای ایشان گرفته، بر مذبح بالای قربانی سوختنی سوزانید. این هدیه تخصیص برای عطر خوشبو و قربانی آتشین بجهت خداوند بود.
- ۲۹ و موسی سینه را گرفته، آن را به حضور خداوند برای هدیه جنبانیدنی جنبانید، و از قوچ تخصیص، این حصه موسی بود چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.
- و موسی قدری از روغن مسح و از خونی که بر مذبح بود گرفته، آن را بر هارون و بر ختایش و بر پسرانش و بر ختهای پسرانش باوی پاشید، و هارون و ختایش و پسرانش و ختهای پسرانش را باوی تقدیس نمود.
- ۳۱ و موسی هارون و پسرانش را گفت: «وشت را نزد درخیمه اجتماع بپزد و آن را بانانی که در سبب تخصیص است در آنجا بخورید، چنانکه امر فرموده، گفتم که هارون و پسرانش آن را بخورند.
- ۳۲ و باقی گوشت و نان را به آتش بسوزانید.
- ۳۳ و از درخیمه اجتماع هفت روز بیرون مروید تا روزی که ابام تخصیص شما تمام شود، زیرا که در هفت روز شمار تخصیص خواهد کرد.
- ۳۴ چنانکه امر روز کرده شده است، همچنان خداوند امر فرمود که بشود تا برای شما کفاره گردد.
- ۳۵ پس هفت روز نزد درخیمه اجتماع روز و شب بمانید، و امر خداوند را نگاه دارید تا میاید امیرید، زیرا همچنین مامور شد هام.»
- و هارون و پسرانش همه کارهایی را که خداوند به دست موسی فرموده بود بجا آوردند.

شروع کار کاهنان

و واقع شد که در روز هشتم، موسی هارون و پسرانش و مشایخ اسرائیل را خواند.

- ۲ و هارون را گفت: «و سالهای ترینه برای قربانی گاه، و قوچی بجهت قربانی سوختنی، هر دورایی عیب بگیر، و به حضور خداوند بگردان.
- ۳ و بنیاسرائیل را خطاب کرده، بگو: بزغاله ترینه برای قربانی گاه، و گوساله و برهای هر دو یک ساله و بیعیب برای قربانی سوختنی بگیرید.
- ۴ و گاوی و قوچی برای ذبیحه سلامتی، تا به حضور خداوند ذبح شود، و هدیه آردی سرشته شده به روغن را، زیرا که امر و ز خداوند بر شما ظاهر خواهد شد.»
- پس آنچه را که موسی فرموده بود پیش خیمه اجتماع آوردند. و تمامی جماعت نزدیک شده، به حضور خداوند ایستادند.
- ۶ و موسی گفت: «بمن است کاری که خداوند امر فرموده است که بکنید، و جلال خداوند بر شما ظاهر خواهد شد.»
- و موسی هارون را گفت: «زیدک مذبح بیوا قربانی گاه خود و قربانی سوختنی خود را بگردان، و برای خود و برای قوم کفاره کن، و باقی قوم را بگردان و بجهت ایشان کفاره کن، چنانکه خداوند امر فرموده است.»
- و هارون به مذبح نزدیک آمده، گوساله قربانی گاه را که برای خودش بود ذبح کرد.
- ۹ و پسران هارون خون را نزد او آوردند و انگشت خود را به خون فرو برد، و آن را بر شاخهای مذبح مالید و خون را بر بنیان مذبح ریخت.
- ۱۰ و پیه و گردهها و سفتیدی جگر از قربانی گاه را بر مذبح سوزانید، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.
- ۱۱ و گوشت و پوست را بیرون از لشکر گاه به آتش سوزانید.
- ۱۲ و قربانی سوختنی را ذبح کرد، و پسران هارون خون را به او سپردند، و آن را به اطراف مذبح پاشید.
- ۱۳ و قربانی را به قطعه هایش و سرش به او سپردند، و آن را بر مذبح سوزانید.
- ۱۴ و احشای او با چها را شست و آنها را بر قربانی سوختنی بر مذبح سوزانید.
- ۱۵ و قربانی قوم را نزدیک آورد، و بز قربانی گاه را که برای قوم بود گرفته، آن را ذبح کرد و آن را مثل اولین برای گاه گذرانید.
- ۱۶ و قربانی سوختنی را نزدیک آورد، و آن را به حسب قانون گذرانید.

- ۱۷ و هدیه آردی را نزدیک آورده، مشتی از آن برداشت، و آن را علا و ه بر قربانی سوختنی صبح بر مذبح سوزانید.
- ۱۸ و گو و قوج ذبحه سلامتی را که برای قوم بود ذبح کرد، و پسران هارون خون را به او سپردند و آن را به اطراف مذبح پاشید.
- ۱۹ و پیه گاو و دنبه قوج و آنچه احشارا میبوشاند و گردها و سفیدی جگرا.
- ۲۰ و پیه را بر سینه پنهان دارند، و پیه را بر مذبح سوزانید.
- ۲۱ و هارون سینه پنهان و ران راست را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند جنبانید، چنانکه موسی امر فرموده بود.
- ۲۲ پس هارون دستهای خود را به سوی قوم برافراشته، ایشان را برکت داد، و از گذراندن قربانی گاه و قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی بزرآمد.
- ۲۳ و موسی و هارون به خیمه اجتماع داخل شدند، و بیرون آمده، قوم را برکت دادند و جلال خداوند بر جمیع قوم ظاهر شد.
- ۲۴ و آتش از حضور خداوند بیرون آمده، قربانی سوختنی و پیه را بر مذبح بلعید، و چون تمامی قوم این را دیدند، صدای بلند کرده، به روی در افتادند.

اهمیت تقدیس

- و ناداب و ابیه پسران هارون، هر یکی بجزه خود را گرفته، آتش بر آنها نهادند. و بخور بر آن گذارده، آتش غریبی که ایشان را نافرموده بود، به حضور خداوند نزدیک آوردند.
- ۲ و آتش از حضور خداوند به در شده، ایشان را بلعید، و به حضور خداوند مردند.
- ۳ پس موسی به هارون گفت: «بن است آنچه خداوند فرموده، و گفته است که از آتانی که به من نزدیک آیند تقدیس کرده خواهد شد، و در نظر تمامی قوم جلال خواهد یافت،» پس هارون خاموش شد.
- ۴ و موسی میثائیل و الصافان، پسران عزریئیل عموی هارون را خوانده، به ایشان گفت: «ز نزدیک آمده، برادران خود را از پیش قدس بیرون لشکرگاه ببرید.»
- پس نزدیک آمده، ایشان را در پیراهنهای ایشان بیرون لشکرگاه بردند، چنانکه موسی گفته بود.
- ۶ و موسی هارون و پسرانش را العازار و ایتامار را گفت: «و بهای سر خود را باز مکنید و گریبان خود را چاک مز نید مباد ای میرید. و غضب بر تمامی جماعت بشود. اما برادران شمای یعنی تمام خاندان اسرائیل بجهت آنتی که خداوند افر و خسته است ماتم خواهند کرد.
- ۷ و از در خیمه اجتماع بیرون مروید مباد ای میرید، زیرا روغن مسح خداوند بر شماست،» پس به حسب آنچه موسی گفت، کردند. و خداوند هارون را خطاب کرده، گفت:
- «و پسرانت با تو چون به خیمه اجتماع داخل شویدی شراب و مسکری منوشید مباد ای میرید. این است فریضه ابدی در نسلهای شما.
- ۱۰ و تا در میان مقدس و غیر مقدس و نجس و طاهر تمیز دهید، و تا به بنی اسرائیل همه فریضی را که خداوند به دست موسی برای ایشان گفته است، تعلیم دهید.»
- و موسی به هارون و پسرانش را العازار و ایتامار که باقی بودند گفت: «دیه آردی که از هدایای آتشین خداوند مانده است بگیریید، و آن را بخیمه میرمایه نزد مذبح بخورید زیرا اقداس است.»
- ۱۳ و آن را در مکان مقدس بخورید زیرا که از هدایای آتشین خداوند این حصه تو و حصه پسران تو است چنانکه ما مامور شد هام.
- ۱۴ و سینه جنبانیدنی و ران افراشتنی را تو و پسرانت و دخترانت با تو در جای پاک بخورید، زیرا اینها از ذبایح سلامتی بنی اسرائیل برای حصه تو و حصه پسرانت داده شده است.
- ۱۵ ران افراشتنی و سینه جنبانیدنی را با هدایای آتشین پیه بیاورند، تا هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند جنبانیده شود، و از آن تو و از آن پسرانت خواهد بود، به فریضه ابدی چنانکه خداوند امر فرموده است.»
- و موسی بزقربانی گاه را طلبید و اینک سوخته شده بود، پس بر العازار و ایتامار پسران هارون که باقی بودند خشم نموده، گفت:
- «را قربانی گاه را در مکان مقدس نخوردید؟ زیرا که آن قدس اقداس است، و به شما داده شده بود تا گاه جماعت را بر داشته، برای ایشان به حضور خداوند کفاره کنید.
- ۱۸ اینک خون آن به اندرون قدس آورده نشد، البته میبایست آن را در قدس خورده باشید، چنانکه امر کرده بودم.»
- هارون به موسی گفت: «بنک امر و زقربانی گاه خود قربانی سوختنی خود را به حضور خداوند گذرانیدند، و چنین چیزها بر من واقع شده است، پس اگر امر و زقربانی گاه را میخوردم آیا منظور نظر خداوند میشد؟»
- چون موسی این را شنید، در نظرش پسند آمد.

غذای نجس و طاهر

- و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، به ایشان گفت:
- «نیاسرائیل را خطاب کرده، بگو یید: اینها حیواناتی هستند که میباید بخورید، از همه بهایی که بر روی زمینند.
- ۳ هر شکافته سم که شکاف تمام دارد و نشخوار کنندهای از بهیم، آن را بخورید.
- ۴ اما از نشخوار کنندگان و شکافگان سم اینها نخورید، یعنی شتر، زیرا نشخوار میکند لیکن شکافته سم نیست، آن برای شما نجس است.
- ۵ و ونک، زیرا نشخوار میکند اما شکافته سم نیست، این برای شما نجس است.
- ۶ و خرگوش، زیرا نشخوار میکند ولی شکافته سم نیست، این برای شما نجس است.
- ۷ و خوک، زیرا شکافته سم است و شکاف تمام دارد لیکن نشخوار نمی کند، این برای شما نجس است.
- ۸ از گوشت آنها نخورید و لاش آنها را لمس مکنید، اینها برای شما نجسند.

- ۹ از همه آنچه در آب است اینها را بخورید، هر چه پروفس دارد در آب خواهد دردی نخواهد در نه‌ها، آنها را بخورید.
- ۱۰ هر چه پروفس ندارد در دریایا در نه‌ها، از همه حشرات آب و همه جانورانی که در آب میباشند، اینها نزد شما مکروه باشند.
- ۱۱ البته نزد شما مکروهانند، از گوشت آنها بخورید و لاشهای آنها را مکروه دارید.
- ۱۲ هر چه در آنها پروفس ندارد نزد شما مکروه خواهد بود.
- ۱۳ و از مرغان اینها را مکروه دارید، خورده نشوند، زیرا مکروهانند، عقاب و استخوان خوار و نسر بخور.
- ۱۴ و کرکس و لاخثوار به اجناس آن.
- ۱۵ و غراب به اجناس آن.
- ۱۶ و شتر مرغ و جغد و مرغ دریایی و بازه اجناس آن.
- ۱۷ و بوم و غواص و بوتیمار.
- ۱۸ و قاز و مرغ سقا و رخم.
- ۱۹ و لقلق و کلنگ به اجناس آن و هد هد و شبیره.
- ۲۰ و همه حشرات بالدار که بر چهار پایم برودند برای شما مکروهانند.
- ۲۱ لیکن اینها را بخورید از همه حشرات بالدار که بر چهار پایم برودند، هر کدام که بر پایهای خود ساقهای جستن بر زمین دارند.
- ۲۲ از آن قسم اینها را بخورید. ملخ به اجناس آن و دبابه اجناس آن و حرجوان به اجناس آن و حدب به اجناس آن.
- ۲۳ و سلیر حشرات بالدار که چهار پایدارند برای شما مکروهانند.
- ۲۴ از آنها نجس میشوید، هر که لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد.
- ۲۵ و هر که چیزی از لاش آنها بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد.
- ۲۶ و هر بهیمایی که شکافته سم باشد لیکن شکاف تمام ندارد و نشخوار نکند اینها برای شما نجسند، و هر که آنها را لمس کند نجس است.
- ۲۷ و هر چه برکت بارود از همه جانورانی که بر چهار پایم رونده، اینها برای شما نجسند، هر که لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد.
- ۲۸ و هر که لاش آنها بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. اینها برای شما نجسند.
- «از حشراتی که بر زمین میخزند اینها برای شما نجسند: موش کور و موش و سوسمار به اجناس آن، و دله و وورل و چلپاسه و کر باسه و یوقلون.
- ۳۱ از جمیع حشرات اینها برای شما نجسند: هر که لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد، و هر چیزی که یکی از آنها بعد از ممش بفتند نجس باشد، خواه هر طرف چوئی، خواه رخت، خواه چرم، خواه جوال؛ هر ظرفی که در آن کار کرده شود در آب گذاشته شود و تا شام نجس باشد، پس ظاهر خواهد بود.
- ۳۳ و هر ظرف سفالین که یکی از اینها در آن بفتند آنچه در آن است نجس باشد و آن را بشکند.
- ۳۴ هر خوراکی در آن خورده شود، اگر آب بر آن ریخته شد نجس باشد، و هر مشرونی که آشامیده شود که در چنین ظرف است نجس باشد.
- ۳۵ و هر چیزی که بهارهای از لاش آنها بفتند نجس باشد، خواه تور، خواه اجاق، شکسته شود؛ اینها نجسند و نزد شما نجس خواهند بود.
- ۳۶ و چشمه و حوض که جمیع آب باشد ظاهر است لیکن هر که لاش آنها را لمس کند نجس خواهد بود.
- ۳۷ و اگر بارهای از لاش آنها بر تخم کاشتی که باید کاشته شود بفتند ظاهر است.
- ۳۸ لیکن اگر آب بر تخم ریخته شود و بارهای از لاش آنها بر آن بفتند، این برای شما نجس باشد.
- ۳۹ و اگر یکی از بهیمایی که برای شما خوردنی است بمیرد، هر که لاش آن را لمس کند تا شام نجس باشد.
- ۴۰ و هر که لاش آن را بخورد رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. و هر که لاش آن را بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد.
- «هر حشراتی که بر زمین میخزد مکروه است؛ خورده نشود.
- ۴۲ و هر چه بر شکم راه رود هر چه بر چهار پاره رود هر چه پایهای زیاده دارد، یعنی همه حشراتی که بر زمین میخزند، آنها را بخورید زیرا که مکروهانند.
- ۴۳ خوشتن را به هر حشراتی که میخزد مکروه مسازید، و خود را به آنها نجس مسازید، مبادا از آنها ناپاک شوید.
- ۴۴ زیرا من بپوه خدای شما هستم پس خود را تقدیس نمایند و مقدس باشید، زیرا من قدوس هستم پس خوشتن را به همه حشراتی که بر زمین میخزند نجس مسازید.
- ۴۵ زیرا من بپوه هستم که شمارا از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم، پس مقدس باشید زیرا من قدوس هستم.
- ۴۶ این است قانون بهایم و مرغان و هر حیوانی که در آنها حرکت میکند و هر حیوانی که بر زمین میخزد.
- ۴۷ تا در میان نجس و طاهر و در میان حیواناتی که خورده شوند و حیواناتی که خورده نشوند امتیاز بشود.»

تطهیر مادر

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«یاسر ایل را خطاب کرده، بگو: چون زنی آبستن شده، پسر زینهای بزاید، آنگاه هفت روز نجس باشد، موافق ایام طمث حیضش نجس باشد.

۳ و در روز هشتم گوشت غلغه او مختون شود.

۴ و سی و سه روز رختون تطهیر خود بماند، و هیچ چیز مقدس را لمس ننماید، و به مکان مقدس داخل نشود، تا ایام طهرش تمام شود.

- ۵ و اگر دختری بزاید، دو هفته بر حسب مدت طمث خود نجس باشد، و شصت و شش روز در خون تطهیر خود بماند.
- ۶ و چون ایام طهرش برای پسر یا دختر تمام شود، برهای یک ساله برای قربانی سوختنی و جوجه که بر تریاق آختای برای قربانی گاه به در خیمه اجتماع نزد کاهن بیاورد.
- ۷ و او آن را به حضور خداوند خواهد گذرانید، و برایش کفاره خواهد کرد، تا از چشمه خون خود طاهر شود. این است قانون آن که بزاید، خواه پسر خواه دختر.
- ۸ و اگر دست او به قیمت بره نرسد، آنگاه دو فاخته یاد و جوجه کبوتر بگرد، یکی برای قربانی سوختنی و دیگری برای قربانی گاه. و کاهن برای وی کفاره خواهد کرد، و طاهر خواهد شد.»

قانون امراض پوستی

و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:

- «و شخصی را در پوست بدنش آماس یا قوب یا لکه‌های براق بشود، و آن در پوست بدنش مانند بلای برص باشد، پس او را زده هارون کاهن یا زدیکی از پسرانش که گفته باشند بیاورند.
- ۳ و کاهن آن بلا را که در پوست بدنش باشد ملاحظه نماید. اگر مودریلا سفید گردیده است، و نمایش بلا از پوست بدنش گود تریا شد، بلای برص است، پس کاهن او را ببیند و حکم به نجاست او بدهد.
- ۴ و اگر آن لکه براق در پوست بدنش سفید باشد، و از پوست گود تر نماید، و موی آن سفید نگردیده، آنگاه کاهن آن مبتل را هفت روز نگاه دارد.
- ۵ و روز هفتم کاهن او را ملاحظه نماید، و اگر آن بلا در نظرش ایستاده باشد، و بلا در پوست پهن نشده، پس کاهن او را هفت روز دیگر نگاه دارد.
- ۶ و در روز هفتم کاهن او را باز ملاحظه کند، و اگر بلا کم رنگ شده، و در پوست پهن نگشته است، کاهن حکم به طهارتش بدهد. آن قوبی است. رخت خود را بشوید و طاهر باشد.
- ۷ و اگر قوب یا در پوست پهن شود بعد از آن که خود را به کاهن برای تطهیر نمود، پس بار دیگر خود را به کاهن بنماید.
- ۸ و کاهن ملاحظه نماید، و هر گاه قوب یا در پوست پهن شده باشد، حکم به نجاست او بدهد. این برص است.
- ۹ و چون بلای برص در کسی باشد او را نزد کاهن بیاورند.
- ۱۰ و کاهن ملاحظه نماید اگر آماس سفید در پوست باشد، و موی را سفید کرده، و گوشت خام زنده در آماس باشد، این در پوست بدنش برص مزمن است. کاهن به نجاستش حکم دهد و او را آنگاه نذر زریا که نجس است.
- ۱۲ و اگر برص در پوست بسیار پهن شده باشد و برص، تمامی پوست آن مبتل را از سر تا پاهر جایی که کاهن بنگرد، پوشانیده باشد، پس کاهن ملاحظه نماید اگر برص تمام بدن را فرو گرفته است، به تطهیر آن مبتلا حکم دهد. چونکه همه بدنش سفید شده است، طاهر است.
- ۱۴ لیکن هر وقتی که گوشت زنده در او ظاهر شود، نجس خواهد بود.
- ۱۵ و کاهن گوشت زنده را ببیند و حکم به نجاست او بدهد. این گوشت زنده نجس است زیرا که برص است.
- ۱۶ و اگر گوشت زنده به سفیدی برگردد نزد کاهن بیاید.
- ۱۷ و کاهن او را ملاحظه کند و اگر آن بلا به سفیدی مبدل شده است، پس کاهن به طهارت آن مبتلا حکم دهد زیرا طاهر است.
- «گوشتی که در پوست آن دمل باشد و شقایباید، و در جای دمل آماس سفید یا لکه براق سفید مایل به سرخی پدید آید، آن را به کاهن بنماید.
- ۲۰ و کاهن آن را ملاحظه نماید و اگر از پوست گود تر بنماید و موی آن سفید شده، پس کاهن به نجاست او حکم دهد. این بلای برص است که از دمل درآمد است.
- ۲۱ و اگر کاهن آن را ببیند و اینک موی سفید در آن نباشد و گود تر از پوست هم نباشد و کم رنگ باشد، پس کاهن او را هفت روز نگاه دارد.
- ۲۲ و اگر در پوست پهن شده، کاهن به نجاست او حکم دهد. این بلا میباشد.
- ۲۳ و اگر آن لکه براق در جای خود مانده، پهن نشده باشد، این گری دمل است. پس کاهن به طهارت وی حکم دهد.
- ۲۴ یا گوشتی که در پوست آن داغ آتش باشد و از گوشت زنده آن داغ، لکه براق سفید مایل به سرخی یا سفید پدید آید، پس کاهن آن را ملاحظه نماید. اگر مودر لکه براق سفید گردیده، و گود تر از پوست بنماید این برص است که از داغ درآمد است. پس کاهن به نجاست او حکم دهد زیرا بلای برص است.
- ۲۶ و اگر کاهن آن را ملاحظه نماید و اینک در لکه براق موی سفید نباشد و گود تر از پوست نباشد و کم رنگ باشد، کاهن او را هفت روز نگاه دارد.
- ۲۷ و در روز هفتم کاهن او را ملاحظه نماید. اگر در پوست پهن شده، کاهن به نجاست وی حکم دهد. این بلای برص است.
- ۲۸ و اگر لکه براق در جای خود مانده، در پوست پهن نشده باشد و کم رنگ باشد، این آماس داغ است. پس کاهن به طهارت وی حکم دهد. این گری داغ است.
- «چون مردی از آن، بلایی در سر یا بدن زخم داشته باشد، کاهن آن بلا را ملاحظه نماید. اگر گود تر از پوست بنماید و موی زرد یا یک در آن باشد، پس کاهن به نجاست او حکم دهد. این سعفه یعنی برص سر یا زخم است.
- ۳۱ و چون کاهن بلای سعفه را ببیند، اگر گود تر از پوست بنماید و موی سیاه در آن نباشد، پس کاهن آن مبتلای سعفه را هفت روز نگاه دارد.»

- ۳۲ و در روز هفتم کاهن آن بار املا حظه نماید. اگر سعه پهن نشده، و موی زرد در آن نباشد و سعه گود تر از پوست نماید، آنگاه موی خود را بتراند لیکن سعه را بتراند و کاهن آن مبتلای سعه را باز هفت روز نگاه دارد.
- ۳۴ و در روز هفتم کاهن سعه را املا حظه نماید. اگر سعه در پوست پهن نشده، و از پوست گود تر نماید، پس کاهن حکم به طهارت وی دهد و او رخت خود را بشوید و طاهر باشد.
- ۳۵ لیکن اگر بعد از حکم به طهارتش سعه در پوست پهن شود، پس کاهن او را املا حظه نماید. اگر سعه در پوست پهن شده باشد، کاهن موی زرد را نجوید، و انجس است.
- ۳۷ اما اگر در نظرش سعه ایستاده باشد، و موی سیاه از آن درآمده، پس سعه شفایافته است. او طاهر است و کاهن حکم به طهارت وی بدهد.
- « چون مردی از آن در پوست بدن خود لکه های براق یعنی لکه های براق سفید داشته باشد، کاهن ملاحظه نماید. اگر لکه های براق کم رنگ و سفید باشد، این بقی است که از پوست درآمده. او طاهر است.
- ۴۰ و کسی که موی سر او ریخته باشد، و اقرع است، و طاهر می باشد.
- ۴۱ و کسی که موی سر او از طرف پیشانی ریخته باشد، و اصابع است، و طاهر می باشد.
- ۴۲ و اگر در سر کل او یا پیشانی کل او سفید مایل به سرخی باشد، آن برص است که از سر کل او یا پیشانی کل او درآمده است.
- ۴۳ پس کاهن او را املا حظه کند. اگر آماس آن بلا در سر کل او یا پیشانی کل او سفید مایل به سرخی، مانند برص در پوست بدن باشد، او مبروص است، و نجس می باشد. کاهن البته حکم به نجاست وی بدهد. بالای وی در سرش است.
- ۴۵ و امامبروص که این بلا را دارد، گریبان او چاک شده، و موی سر او گشاده، و شاربهای او پوشیده شود، و ندا کند نجس نجس.
- ۴۶ و همه روزهایی که بلا دارد، البته نجس خواهد بود، و تنها بماند و مسکن او بیرون لشکرگاه باشد.
- قانون برص
- « رختی که بالای برص داشته باشد، خواه رخت پشمین خواه رخت پنبه ای، خواه در تار و خواه در پود، چه از پشم چه از پنبه چه از چرم، باز هر چیزی که از چرم ساخته شود، اگر آن بلا مایل به سبزی یا به سرخی باشد، در رخت یاد چرم، خواه در تار خواه در پود یاد هر ظرف چرمی، این بالای برص است. به کاهن نشان داده شود.
- ۵۰ و کاهن آن بار املا حظه نماید و آن چیزی را که بلا دارد هفت روز نگاه دارد.
- ۵۱ و آن چیزی را که بلا دارد، در روز هفتم ملاحظه کند. اگر آن بلا در رخت پهن شده باشد، خواه در تار خواه در پود، یاد چرم در هر کاری که چرم برای آن استعمال میشود، این برص مفسد است و آن چیز نجس می باشد.
- ۵۲ پس آن رخت را بسوزاند، چه تار و چه پود، خواه در پشم خواه در پنبه، یاد هر ظرف چرمی که بلا در آن باشد، زیرا برص مفسد است. به آتش سوخته شود.
- ۵۳ اما چون کاهن آن بار املا حظه کند، اگر بلا در رخت، خواه در تار خواه در پود، یاد هر ظرف چرمی پهن نشده باشد، پس کاهن امر فرماید تا آنچه را که بلا دارد بشوید، و آن را هفت روز دیگر نگاه دارد.
- ۵۵ و بعد از شستن آن چیز که بلا دارد کاهن ملاحظه نماید. اگر رنگ آن بلا تبدیل نشده، هر چند بلا هم پهن نشده باشد، این نجس است. آن را به آتش بسوزان. این خوره است، خواه فرسودگی آن در درون باشد یا بیرون.
- ۵۶ و چون کاهن ملاحظه نماید، اگر بلا بعد از شستن آن کم رنگ شده باشد، پس آن را از رخت یا از چرم خواه از تار خواه از پود، پاره کند.
- ۵۷ و اگر بلا در آن رخت خواه در تار خواه در پود، یاد هر ظرف چرمی ظاهر شود، این برآمدن برص است. آنچه را که بلا دارد به آتش بسوزان.
- ۵۸ و آن رخت خواه تار و خواه پود، یا هر ظرف چرمی را که شستهای و بلا از آن رفع شده باشد، دوباره شسته شود و طاهر خواهد بود. «
- این است قانون بالای برص در رخت پشمین یا پنبه ای خواه در تار خواه در پود، یاد هر ظرف چرمی برای حکم به طهارت یا نجاست آن.

قانون تطهیر مبروص

- و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
- « این است قانون مبروص: در روز تطهیرش نزد کاهن آورده شود.
- ۳ و کاهن بیرون لشکرگاه برود و کاهن ملاحظه کند. اگر بالای برص از مبروص رفع شده باشد، کاهن حکم بدهد که برای آن کسی که باید تطهیر شود، دو گنجشک زنده طاهر، و چوب ارزو قرمز و زوز فابگیرند.
- ۵ و کاهن امر کند که یک گنجشک را در ظرف سفالین بر بالای آب روان بکشند.
- ۶ و اما گنجشک زنده را با چوب ارزو قرمز و زوز فابگیرد و آنها را با گنجشک زنده به خون گنجشکی که بر آب روان کشته شده، فروبرد.
- ۷ و بر کسی که از برص باید تطهیر شود هفت مرتبه بیاشد، و حکم به طهارتش بدهد. و گنجشک زنده را به سوی صحرا رها کند.
- ۸ و آن کس که باید تطهیر شود رخت خود را بشوید، و تمامی موی خود را بتراند، و به آب غسل کند، و طاهر خواهد شد. و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود، لیکن تا هفت روز بیرون خیمه خود بماند.
- ۹ و در روز هفتم تمامی موی خود را بتراند و سروریش و آبروی خود، یعنی تمامی موی خود را بتراند و رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد. پس طاهر خواهد بود.
- « در روز هفتم دوباره تیره عیب، و یک بره ماد هیک ساله عیب، و سه عشر آرد نرم سرشته شده به روغن، برای هدیه آردی، و یک لجر و غن بگیرد.

- ۱۱ و آن کاهن که او را تطهیر میکند، آن کس را که باید تطهیر شود، باین چیزها به حضور خداوند نزد در خیمه اجتماع حاضر کند.
- ۱۲ و کاهن یکی از زیره های زینه را گرفته، آن را بآن لچ روغن برای قربانی جرم بگذراند. و آنها را برای هدیه جنبانیدن به حضور خداوند بجنباند.
- ۱۳ و بره رادر جانی که قربانی گناه قربانی سوختنی را ذبح میکنند، در مکان مقدس ذبح کند، زیرا قربانی جرم مثل قربانی گناه از آن کاهن است. این قدس اقداس است.
- ۱۴ و کاهن از خون قربانی جرم بگیرد، و کاهن آن را بر زمه گوش راست کسبیکه باید تطهیر شود، و پرشت دست راست و پرشت پای راست وی بمالد.
- ۱۵ و کاهن قدری از لچ روغن گرفته، آن را در کف دست چپ خود بریزد.
- ۱۶ و کاهن انگشت راست خود را به روغنی که در کف چپ خود دارد فروبرد، و هفت مرتبه روغن را به حضور خداوند بپاشد.
- ۱۷ و کاهن از باقی روغن که در کف وی است بر زمه گوش راست و پرشت دست راست و پرشت پای راست آن کس که باید تطهیر شود، بالای خون قربانی جرم بمالد.
- ۱۸ و بقیه روغن را که در کف کاهن است بر سر آن کس که باید تطهیر شود بمالد و کاهن برای وی به حضور خداوند کفاره خواهد نمود.
- ۱۹ و کاهن قربانی گناه را بگیرد، و برای آن کس که باید تطهیر شود نجاست او را کفاره نماید. و بعد از آن قربانی سوختنی را ذبح کند.
- ۲۰ و کاهن قربانی سوختنی و هدیه آردی را بر مذبح بگذراند، و برای وی کفاره خواهد کرد، و ظاهر خواهد بود.
- ۲۱ و اگر او فقیر باشد و دستش به اینها نرسد، پس یک بره زینه برای قربانی جرم تا جنبانیده شود و برای وی کفاره کند، بگیرد و یک عشر از آرد نرم سرشته شده به روغن برای هدیه آردی و یک لچ روغن،
و دو فاخته یا دو جوجه کبوتر، آنچه دستش به آن برسد، و یکی قربانی گناه و دیگری قربانی سوختنی بشود.
«در روز هشتم آنها را نزد کاهن به در خیمه اجتماع برای طهارت خود به حضور خداوند بیاورد.
- ۲۴ و کاهن بره قربانی جرم و لچ روغن را بگیرد و کاهن آنها را برای هدیه جنبانیدن به حضور خداوند بجنباند.
- ۲۵ و قربانی جرم را ذبح نماید و کاهن از خون قربانی جرم گرفته، بر زمه گوش راست و پرشت دست راست و پرشت پای راست کسبیکه تطهیر می شود بمالد.
- ۲۶ و کاهن قدری از روغن را به کف دست چپ خود بریزد.
- ۲۷ و کاهن از روغنی که در دست چپ خود دارد، به انگشت راست خود هفت مرتبه به حضور خداوند بپاشد.
- ۲۸ و کاهن از روغنی که در دست دارد بر زمه گوش راست و پرشت دست راست و پرشت پای راست کسبیکه تطهیر میشود، بر جای خون قربانی جرم بمالد.
- ۲۹ و بقیه روغنی که در دست کاهن است آن را بر سر کسبیکه تطهیر میشود بمالد تا برای وی به حضور خداوند کفاره کند.
- ۳۰ و یکی از دو فاخته یا از دو جوجه کبوتر را از آنچه دستش به آن رسیده باشد بگیرد.
- ۳۱ یعنی هر آنچه دست وی به آن برسد، یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی با هدیه آردی. و کاهن برای کسبیکه تطهیر میشود به حضور خداوند کفاره خواهد کرد.»
این است قانون کسبیکه بالای برص دارد، و دست وی به تطهیر خود نمی رسد.
تطهیر بالای برص
و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:
«و نه زمین کنعان که من آن را به شما به ملکیت میدهم داخل شوید، و بالای برص رادر خانه های ازمین ملک شما عارض گردد،
آنگاه صاحبخانه آمده، کاهن را اطلاع داده، بگوید که مرا به نظر می آید که مثل بلاد در خانه است.
- ۳۶ و کاهن امر فرماید تا قبل از داخل شدن کاهن برای دیدن بلا، خانه را خالی کنند، مباد آنچه در خانه است نجس شود، و بعد از آن کاهن برای دیدن خانه داخل شود،
و بلا را ملاحظه نماید. اگر بلا در دیوارهای خانه از خطهای مایل به سبزی یا سرخی باشد، و از سطح دیوار گود تر بنماید،
پس کاهن از خانه نزد در بیرون رود و خانه را هفت روز ببندد.
- ۳۹ و در روز هفتم کاهن باز بیاید و ملاحظه نماید اگر بلا در دیوارهای خانه پهن شده باشد،
آنگاه کاهن امر فرماید تا سنگهایی را که بلا در آنهاست کنده، آنها را به جای ناپاک بیرون شهر بپندازند.
- ۴۱ و اندرون خانه را از هر طرف بتراشند و خاکی را که تراشیده باشند به جای ناپاک بیرون شهر بریزند.
- ۴۲ و سنگهای دیگر گرفته، به جای آن سنگها بگذراند و خاک دیگر گرفته، خانه را ندود کنند.
- ۴۳ و اگر بلا برگردد و بعد از کشیدن سنگها تراشیدن و ندود کردن خانه باز در خانه بروز کند،
پس کاهن بیاید و ملاحظه نماید. اگر بلا در خانه پهن شده باشد این برص مفسد در خانه است و آن نجس است.
- ۴۵ پس خانه را خراب کند با سنگهایش و چوبش و تمامی خاک خانه و به جای ناپاک بیرون شهر بپندازند.
- ۴۶ و هر که داخل خانه شود در تمام روزهایی که بسته باشد تا شام نجس خواهد بود.
- ۴۷ و هر که در خانه بخوابد رخت خود را بشوید و هر که در خانه چیزی خورد، رخت خود را بشوید.
- ۴۸ و چون کاهن بیاید و ملاحظه نماید اگر بعد از آن ندود کردن خانه بلا در خانه پهن نشده باشد، پس کاهن حکم به طهارت خانه بدهد، زیرا بلا رفع شده است.
- ۴۹ و برای تطهیر خانه دو گنجشک و چوب ارزو قمر و زوفو بگیرد.
- ۵۰ و یک گنجشک رادر ظرف سفالین بر آب روان ذبح نماید،

- وچوب ارزوزو فو قمرن و گنجشک زنده را گرفته، آنها را به خون گنجشک ذبح شده و آب روان فرورد، و هفت مرتبه بر خانه پاشد.
- ۵۲ و خانه را به خون گنجشک و به آب روان و به گنجشک زنده و به چوب ارزوزو فو قمرن تطهیر نماید.
- ۵۳ و گنجشک زنده را بیرون شهر به سوی صحراها کند، و خانه را کفاره نماید و طاهر خواهد بود.»
- این است قانون، برای هر بالای برص و برای سعغه،
و برای برص رخت و خانه،
و برای آماس و قوبال که براق.
- ۵۷ و برای تعلم دادن که چه وقت نجس می باشد چه وقت طاهر. این قانون برص است.

جریان نجس

و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:

- ۱ «بیا اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگوید: مردی که جریان از بدن خود دارد او بهسبب جریانش نجس است.
- ۲ و این است نجاستش، بهسبب جریان او، خواه جریانش از گوشش روان باشد خواه جریانش از گوشش بسته باشد. این نجاست اوست.
- ۳ هر بستری که صاحب جریان بر آن بخوابد نجس است، و هر چه بر آن بنشیند نجس است.
- ۴ و هر که بستر او را لمس نماید، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد.
- ۵ و هر که بنشیند بر هر چه صاحب جریان بر آن نشسته بود، رخت خود را بشوید و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد.
- ۶ و هر که بدن صاحب جریان را لمس کند رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.
- ۷ و اگر صاحب جریان بر شخص طاهر آب دهن اندازد، آن کس رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد.
- ۸ و هر زینی که صاحب جریان بر آن سوار شود، نجس باشد.
- ۹ و هر که چیزی را که زیر او بوده باشد لمس نماید تا شام نجس بوده، و هر که این چیزها را بردارد، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.
- ۱۰ و هر کسی را که صاحب جریان لمس نماید، و دست خود را به آب نشسته باشد، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.
- ۱۱ و ظرف سفالین که صاحب جریان آن را لمس نماید، شکسته شود، و هر ظرف چوبین به آب شسته شود.
- ۱۲ و چون صاحب جریان از جریان خود طاهر شده باشد، آنگاه هفت روز برای تطهیر خود بشمارد، و رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد و طاهر باشد.
- ۱۳ و در روز هفتم دو فاخته یاد و جوجه کیو تربگیرد، و به حضور خداوند به در خیمه اجتماع آمده، آنها را به کاهن بدهد.
- ۱۴ و کاهن آنها را بگیرد، یکی برای قربانی نگاه دیگری برای قربانی سوختنی. و کاهن برای وی به حضور خداوند جریانش را کفاره خواهد کرد.
- ۱۵ و چون منی از کسی در آید تمامی بدن خود را به آب غسل دهد، و تا شام نجس باشد.
- ۱۶ و هر رخت و هر چرمی که منی بر آن باشد به آب شسته شود، و تا شام نجس باشد.
- ۱۷ و هر زنی که مرد با او بخوابد و انزال کند، به آب غسل کند و تا شام نجس باشند.
- ۱۸ «گزنی جریان دارد، و جریانی که در بدنش است خون باشد، هفت روز در حیض خود بماند. و هر که او را لمس نماید، تا شام نجس باشد.
- ۱۹ و بر هر چیزی که در حیض خود بخوابد نجس باشد، و بر هر چیزی که بنشیند نجس باشد.
- ۲۰ و هر که بستر او را لمس کند، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.
- ۲۱ و هر که چیزی را که او بر آن نشسته بود لمس نماید رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد.
- ۲۲ و اگر آن بستر باشد بر هر چیزی که او بر آن نشسته بود، چون آن چیز را لمس کند تا شام نجس باشد.
- ۲۳ و اگر مردی با او هم بستر شود و حیض او روی باشد تا هفت روز نجس خواهد بود. و هر بستری که بر آن بخوابد نجس خواهد بود.
- ۲۴ و زنی که روزهای بسیار، غیر از زمان حیض خود جریان خون دارد، یا زیاد از زمان حیض خود جریان دارد، تمامی روزهای جریان نجاستش مثل روزهای حیضش خواهد بود. او نجس است.
- ۲۵ و هر بستری که در روزهای جریان خود بر آن بخوابد، مثل بستر حیضش برای وی خواهد بود. و هر چیزی که بر آن بنشیند مثل نجاست حیضش نجس خواهد بود.
- ۲۶ و هر که این چیزها را لمس نماید نجس می باشد. پس رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.
- ۲۷ و اگر از جریان خود طاهر شده باشد، هفت روز برای خود بشمارد، و بعد از آن طاهر خواهد بود.
- ۲۸ و در روز هفتم دو فاخته یاد و جوجه کیو تربگیرد، و آنها را نزد کاهن به در خیمه اجتماع بیاورد.
- ۲۹ و کاهن یکی برای قربانی نگاه و دیگری برای قربانی سوختنی بگیرد. و کاهن برای وی نجاست جریانش را به حضور خداوند کفاره کند.
- ۳۰ پس بنی اسرائیل را از نجاست ایشان جدا خواهید کرد، مبادا مسکن مرا که در میان ایشان است نجس سازند و در نجاست خود بپزند.»
- این است قانون کسی که جریان دارد، و کسی که منی از وی در آید و از آن نجس شده باشد.
- ۳۱ و حیاض در حیضش و هر که جریان دارد خواهد مرد خواه زن، و مردی که با زن نجس همبستر شود.
- ۳۲

روز کفاره

و خداوند موسی را بعد از مردن دپسر هارون، وقتی که نزد خداوند آمدند و مردند خطاب کرده، گفت:

«س خداوند به موسی گفت: برادر خود هارون را بگو که به قدس درون حجاب پیش کرسی رحمت که بر تابت است همه وقت داخل نشود، مبادا بمیرد، زیرا که در برابر کرسی رحمت ظاهر خواهم شد.

۳ و این چیزها هارون داخل قدس بشود، با گوساله‌های برای قربانی گاه، و قوچی برای قربانی سوختنی.

۴ و پیران گان مقدس را ببیند، وزیر جامه گان بردنش باشد، و به کمر بند گان بسته شود، و به عمامه گان معمم باشد. این بارخت مقدس است. پس بدن خود را به آب غسل داده، آنها را ببیند.

۵ و از جماعت بنیاسرائیل دو بزرگوار به قربانی گاه، و یک قوچ برای قربانی سوختنی بگیرد.

۶ و هارون گوساله قربانی گاه را که برای خود او است بگیرد، و برای خود و اهل خانه خود کفاره نماید.

۷ و وزیر بگیرد و آنها را به حضور خداوند به در خیمه اجتماع حاضر سازد.

۸ و هارون بر آن دو بزرگوار اندازه، یک قرعه برای خداوند و یک قرعه برای عزرا بیل.

۹ و هارون بزی را که قرعه برای خداوند بر آن آمد نزدیک بیاورد، و بجهت قربانی گاه بگیرد.

۱۰ و بزی که قرعه برای عزرا بیل بر آن آمد به حضور خداوند زنده حاضر شود، و بر آن کفاره نماید و آن را برای عزرا بیل به صحرا بفرستد.

«هارون گاؤ قربانی گاه را که برای خود او است نزدیک بیاورد، و برای خود و اهل خانه خود کفاره نماید، و گاؤ قربانی گاه را که برای خود او است ذبح کند.

۱۲ و بجزیر بر آن ذغال آتش از روی مذبح که به حضور خداوند است و دو مشت پراز بخور معطر کو بیده شده برداشته، به اندرون حجاب بیاورد.

۱۳ و بخور بر آتش به حضور خداوند بنهد تا بر بخور کرسی رحمت را که بر تابت شهادت است ببیند، مبادا بمیرد.

۱۴ و از خون گاؤ گرفته، بر کرسی رحمت به انگشت خود به طرف مشرق بپاشد، و قدری از خون را پیش روی کرسی رحمت هفت مرتبه بپاشد.

۱۵ پس بقربانی گاه را که برای قوم است ذبح نماید، و خویش را به اندرون حجاب بیاورد، و با خویش چنانکه با خون گاؤ عمل کرده بود عمل کند، و آن را بر کرسی رحمت و پیش روی کرسی رحمت بپاشد.

۱۶ و برای قدس کفاره نماید. به سبب نجاسات بنیاسرائیل، و به سبب تقصیرهای ایشان با تمامی گاهان ایشان، و برای خیمه اجتماع که با ایشان در میان نجاسات ایشان ساکن است، همچنین بکند.

۱۷ و هیچکس در خیمه اجتماع نباشد، و از وقتی که برای کردن کفاره داخل قدس بشود تا وقتی که بیرون آید، پس برای خود و برای اهل خانه خود و برای تمامی جماعت اسرائیل کفاره خواهد کرد.

۱۸ پس نزد مذبح که به حضور خداوند است بیرون آید، و برای آن کفاره نماید، و از خون گاؤ و از خون بز گرفته، آن را بر شاخه‌های مذبح به طرف بپاشد.

۱۹ و قدری از خون را به انگشت خود هفت مرتبه بر آن بپاشد و آن را تطهیر کند، و آن را از نجاسات بنیاسرائیل تقدیس نماید.

«چون از کفاره نمودن برای قدس و برای خیمه اجتماع و برای مذبح فارغ شود، آنگاه زنده را نزدیک بیاورد.

۲۱ و هارون دو دست خود را بر سر زنده بند، و همه خطای بنیاسرائیل و همه تقصیرهای ایشان را با همه گاهان ایشان اعتراف نماید، و آنها را بر سر بزرگوار و آن را به دست شخص حاضر به صحرا بفرستد.

۲۲ و بزمه گاهان ایشان را به زمین و بر آن بر خود خواهد برد. پس بز را به صحرا خواهد برد.

۲۳ و هارون به خیمه اجتماع داخل شود، و رخت گان را که در وقت داخل شدن به قدس پوشیده بود بیرون کرده، آنها را در آنجا بگذارد.

۲۴ و بدن خود را در جای مقدس به آب غسل دهد، و رخت خود را پوشیده، بیرون آید، و قربانی سوختنی خود و قربانی سوختنی قوم را بگذراند، و برای خود و برای قوم کفاره نماید.

۲۵ و پیه قربانی گاه را بر مذبح بسوزاند.

۲۶ و آنکه برای عزرا بیل را که در رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن به لشکر گاه داخل شود.

۲۷ و گاؤ قربانی گاه و بزرگوار بانی گاه را که خون آنها به قدس برای کردن کفاره آورده شد، بیرون لشکر گاه برده شود، و پوست و گوشت و سر گن آنها را به آتش بسوزاند.

۲۸ و آنکه آنها را بسوزانید رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن به لشکر گاه داخل شود.

«این برای شما فریضه دائمی باشد، که در روز هفتم از ماه هفتم جانهای خود را ذلیل سازید، و هیچ کار نکنید، خواه متوطن خواه غریبی که در میان شما ما و او گزیده باشد.

۳۰ زیرا که در آن روز کفاره برای تطهیر شما کرده خواهد شد، و از جمیع گاهان خود به حضور خداوند ظاهر خواهید شد.

۳۱ این سبت آرامی برای شماست، پس جانهای خود را ذلیل سازید. این است فریضه دائمی.

۳۲ و کاهنی که مسح شده، و تخصیص شده باشد، تا در جای پدر خود کهانت نماید کفاره را بخاند. و رختهای گان یعنی رختهای مقدس را ببیند.

۳۳ و برای قدس مقدس کفاره نماید، و برای خیمه اجتماع و مذبح کفاره نماید، و برای کهنه و تمامی جماعت قوم کفاره نماید.

۳۴ و این برای شما فریضه دائمی خواهد بود تا برای بنیاسرائیل از تمامی گاهان ایشان یک مرتبه هر سال کفاره شود، «پس چنانکه خداوند موسی را امر فرمود، همچنان بعمل آورد.

اهمیت خون

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ارون و پسرانش و جمیع بنیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: این است کاری که خداوند میفرماید و میگوید:

هر شخصی از خاندان اسرائیل که گاؤ یا گوسفند یا بز در لشکر گاه ذبح نماید، یا آنکه بیرون لشکر گاه ذبح نماید،

- وآن راه در خیمه اجتماع نیارد، تا قربانی برای خداوند پیش مسکن خداوند بگذراند، برآن شخص خون محسوب خواهد شد. او خون ریخته است و آن شخص از قوم خود منقطع خواهد شد.
- ۵ تا آنکه بنیاسرائیل ذبایح خود را که در صحرا ذبح میکنند بیاورند، یعنی برای خداوند به در خیمه اجتماع نزد کاهن آنها رابیاورند، و آنها را بجهت ذبایح سلامتی برای خداوند ذبح نمایند.
- ۶ و کاهن خون را بر مذبح خداوند نزد در خیمه اجتماع بپاشد، و پیه را بسوزاند تا عطر خوشبو برای خداوند شود.
- ۷ و بعد از این، ذبایح خود را برای دیوهایی که در عقب آنها نامی کنند دیگر ذبح نمایند. این برای ایشان در پشت‌های ایشان فریضه دائمی خواهد بود.
- «ایشان را بگو: هر کس از خاندان اسرائیل و از غریبانی که در میان شما ماوا گیرند که قربانی سوختنی یا ذبایح بگذراند، و آن راه در خیمه اجتماع نیارد، تا آن را برای خداوند بگذراند. آن شخص از قوم خود منقطع خواهد شد.
- ۱۰ و هر کس از خاندان اسرائیل یا از غریبانی که در میان شما ماوا گیرند که هر قسم خون را بخورد، من روی خود را بر آن شخصی که خون خورده باشد برمی گردانم، و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت.
- ۱۱ زیرا که جان جسد در خون است، و من آن را بر مذبح به شما دادام تا برای جانهای شما کفاره کند، زیرا خون است که برای جان کفاره میکند.
- ۱۲ بنابراین بنیاسرائیل را گفتم: هیچ کس از شما خون نخورد و غریبی که در میان شما ماوا گیرند خون نخورد.
- ۱۳ و هر شخص از بنیاسرائیل یا از غریبانی که در میان شما ماوا گیرند، که هر جانور یا مرغی را که خورده میشود صید کند، پس خون آن را بریزد و به خاک پیوشاند.
- ۱۴ زیرا جان هر ذی جسد خون آن یکی است، پس بنیاسرائیل را گفتم خون هیچ ذی جسد را نخورید، زیرا جان هر ذی جسد خون آن است، هر که آن را بخورد منقطع خواهد شد.
- ۱۵ و هر کسی از متوطنان یا از غریبانی که میته یادیده شده‌های بخورد، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. پس طاهر خواهد شد.
- ۱۶ و اگر آن را نشوید و بدن خود را غسل ندهد، متحمل گناه خود خواهد بود.»

روابط نامشروع

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«بنیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: من یهوه خدای شما هستم.

۳ مثل اعمال زمین مصر که در آن ساکن میبودید عمل نمائید، و مثل اعمال زمین کنعان که من شما را به آنجا داخل خواهم کرد عمل نمائید، و بر حسب فرایض ایشان رفتار مکنید.

۴ احکام مرا بجا آورید و فرایض مرا نگاه دارید تا در آنها رفتار نمائید، من یهوه خدای شما هستم.

۵ پس فرایض و احکام مرا نگاه دارید، که هر آدمی که آنها را بجا آورد در آنها زیست خواهد کرد، من یهوه هستم.

۶ هیچکس به احدی از اقربای خویش نزدیکی نماید تا کشف عورت او بکند. من یهوه هستم.

۷ عورت پدر خود یعنی مادر خود را کشف ننماید؛ و او مادر توست. کشف عورت او ممکن.

۸ عورت زن پدر خود را کشف مکن. آن عورت پدر تو است.

۹ عورت خواهر خود، خواه دختر پدرت، خواه دختر مادرت چه مولود در خانه، چه مولود بیرون، عورت ایشان را کشف ننماید.

۱۰ عورت دختر پسر و دختر دخترت، عورت ایشان را کشف مکن، زیرا که اینها عورت تو است.

۱۱ عورت دختر زن پدرت که از پدر تو زاییده شده باشد، او خواهر تو است کشف عورت او را مکن.

۱۲ عورت خواهر پدر خود را کشف مکن، او از اقربای پدر تو است.

۱۳ عورت خواهر مادر خود را کشف مکن، او از اقربای مادر تو است.

۱۴ عورت برادر پدر خود را کشف مکن، و به زن او نزدیکی ننماید. او هم منزله (عمه) تو است.

۱۵ عورت عروس خود را کشف مکن، او زن پسر تو است. عورت او را کشف مکن.

۱۶ عورت زن برادر خود را کشف مکن. آن عورت برادر تو است.

۱۷ عورت زنی را با دخترش کشف مکن. و دختر پسر او یا دختر دختر او را بگیر، تا عورت او را کشف کنی. اینان از اقربای او میباشند و این فجور است.

۱۸ وزنی را با خواهرش بگیر، تا هیوی او بشود، و تا عورت او را با وی مادی که او زنده است، کشف نمایی.

۱۹ و به زنی در نجاست حیضش نزدیکی ننماید، تا عورت او را کشف کنی.

۲۰ و با زن همسایه خود همبستر نشو، تا خود را با وی نجس سازی.

۲۱ و کسی از ذریت خود را برای مولک از آتش مگذران و نام خدای خود را بچیرمت مساز. من یهوه هستم.

۲۲ و با ذکور مثل زن جماع مکن، زیرا که این فجور است.

۲۳ و با هیچ همبهای جماع مکن، تا خود را به آن نجس سازی، و زنی پیش همبهای نایستد تا با آن جماع کند، زیرا که این فجور است.

«هیچ کدام از اینها خوشتن را نجس مسازید، زیرا همه اینها متبانی که من پیش روی شما بیرون میکنم، نجس شده‌اند.

۲۵ و زمین نجس شده است، و انتقام گناهش را از آن خواهم کشید، و زمین ساکن خود را قی خواهد نمود.

- ۲۶ پس شفا فریض و احکام مرا نگاه دارید، و هیچ کدام از این مجرور را به عمل نیاورید، نه متوطن و نه غربی که در میان شما ماوا گزیند.
- ۲۷ زیرا مردمان آن زمین که قبل از شما بودند، جمیع این مجرور را کردند، و زمین نجس شده است.
- ۲۸ مبادا زمین شما را نیز بی گند، اگر آن را نجس سازید، چنانکه امتیانی را که قبل از شما بودند، بی گند کرده است.
- ۲۹ زیرا هر کسی که یکی از این مجرور را بکند، همه کسانی که کرده باشند، از میان قوم خود منقطع خواهند شد.
- ۳۰ پس وصیت مرا نگاه دارید، و از این رسوم زشت که قبل از شما به عمل آورده شده است عمل ننمایید، و خود را به آنها نجس مسازید. من یهوه خدای شما هستم.»

قوانین مختلف

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

- «ماهی جماعت بنیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: مقدس باشید، زیرا که من یهوه خدای شما قدامت هستم.
- ۳ هر یکی از شما مادرویدر خود را احترام نماید و سبب های مرا نگاه دارید، من یهوه خدای شما هستم.
- ۴ به سوی بتها میل نکنید، و خدا یان ریخته شده برای خود مسازید. من یهوه خدای شما هستم.
- ۵ و چون ذبیحه سلامتی نزد خداوند بگذرانید، آن را بگذرانید تا مقبول شوید، در روزی که آن را ذبح نمائید. و در فدای آن روز خورده شود، و اگر چیزی از آن تا روز سوم بماند به آتش سوخته شود.
- ۶ و اگر در روز سوم خورده شود، مکروه میباشد، مقبول نخواهد شد.
- ۸ و هر که آن را بخورد، متحمل گناه خود خواهد بود، زیرا چیزی مقدس خداوند را بچرت کرده است، آن کس از قوم خود را منقطع خواهد شد. «چون حاصل زمین خود را درو کنید، گوشه های مزرعه خود را تمام نکنید، و محصول خود را خوشه چینی نکنید.
- ۱۰ و تا کستان خود را دانه چینی ننما، و خوشه های ریخته شده تا کستان خود را بر چین، آنها را برای فقیر و یرب بگذار، من یهوه خدای شما هستم.
- ۱۱ دزدی نکنید، و مکر ننمایید، و بایکدی بگردوغ مگویید.
- ۱۲ و نه نام من قسم دروغ بخورید، که نام خدای خود را بچرت نموده باشی، من یهوه هستم.
- ۱۳ مال همسایه خود را غصب ننما، و ستم مکن، و مزرع دور نزد تو تا صبح نماند.
- ۱۴ کزرا لعنت مکن، و پیش روی کورسنگ لغزش مگذار، و از خدای خود بترس، من یهوه هستم.
- ۱۵ در داوری بیانصافی مکن، و فقیر را طرفداری ننما، و بزرگ را محترم مدار، و در باره همسایه خود به انصاف داوری بکن، در میان قوم خود برای بختچینی گردش مکن، و بر خون همسایه خود مایست. من یهوه هستم.
- ۱۷ برادر خود را در دل خود بغض ننما، البته همسایه خود را تنبیه کن، و به سبب او متحمل گناه مباش.
- ۱۸ از آبای قوم خود انتقام مگیر، و کینه مورز، و همسایه خود را مثل خویشان محبت نما. من یهوه هستم.
- ۱۹ فریض مرا نگاه دارید. بیسمه خود را با غیر جنس به جماع و امدار، و مزرعه خود را به دو قسم تخم مکار، و رخت از دو قسم بافته شده در خود مکن.
- ۲۰ و مردی که با زنی همبستر شود و آن زن کنیز و نامزد کسی باشد، اما فدیهد نداده شده، و نه آزادی به او بخشیده، ایشان را سیاست باید کرد، لیکن کشته نشوند زیرا که او آزاد نبود.
- ۲۱ و مرد برای قربانی جرم خود قوج قربانی جرم را نزد خداوند به در خیمه اجتماع بیاورد.
- ۲۲ و کاهن برای وی به قوج قربانی جرم را نزد خداوند گاهش را که کرده است کفاره خواهد کرد، و او از گاهی که کرده است آرمزیده خواهد شد. «چون به آن زمین داخل شدید و هر قسم درخت را برای خوراک نشانید، پس میوه آن را مثل نمختونی آن بشمارید، سه سال برای شما نامختون باشد، خورده نشود.
- ۲۴ و در سال چهارم همه میوه آن برای تجید خداوند مقدس خواهد بود.
- ۲۵ و در سال پنجم میوه آن را بخورد تا محصول خود را برای شماز یاده کند. من یهوه خدای شما هستم.
- ۲۶ هیچ چیز را با خون بخورید و تقال مز نید و شگون مکنید.
- ۲۷ گوشه های سر خود را مژاشید، و گوشه های ریش خود را چینیید.
- ۲۸ بدن خود را بجهت مرده مجروح مسازید، و هیچ نشان بر خود داغ مکنید. من یهوه هستم.
- ۲۹ دختر خود را بیعصمت مساز، و او را به فاحشگی و امدار، مبادا زمین مرتکب ناشود و زمین پر از مجرور گردد.
- ۳۰ سبب های مرا نگاه دارید، و مکان مقدس مرا محترم دارید. من یهوه هستم.
- ۳۱ به اصحاب اجنه توجه مکنید، و از جادوگران پرسش ننمایید، تا خود را به ایشان نجس مسازید. من یهوه خدای شما هستم.
- ۳۲ در پیش ریش سفید ریز، و روی مرد پیر را محترم دار، و از خدای خود بترس. من یهوه هستم.
- و چون غربی یا بتو در زمین شما ماوا گزیند، او را میازارید.
- ۳۴ غربی غری که در میان شما ماوا گزیند، مثل متوطن از شما باشد. او را مثل خود محبت نما، زیرا که شما در زمین مصر غریب بودید. من یهوه خدای شما هستم.»

۳۵ در عدل هیچ بیانصافی مکنید، یعنی در پیمایش یاد روزن یاد ر بیانه.

۳۶ ترازوهای راست و سنگهای راست و ایفه راست و هین راست بدارید. من یهوه خدای شما هستم که شمار از زمین مصر بیرون آوردم.

۳۷ پس جمع فریض مرا و احکام مرا نگاه دارید و آنها را بجا آورید. من یهوه هستم.»

مجازات گناه

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را بگو: هر کسی از بنیاسرائیل یا از غریبانی که در اسرائیل ما واگرینند، که از ذریت خود به مولک بدهد، البته کشته شود؛ قوم زمین اورا با سنگ سنگسار کنند.

۳ و من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید، و اورا از میان قومش منقطع خواهم ساخت، زیرا که از ذریت خود به مولک داده است، تا مکان مقدس مرا نجس سازد، و نام قدوس مرا بجزمت کند.

۴ و اگر قوم زمین چشمان خود را از آن شخص بپوشانند، وقتی که از ذریت خود به مولک داده باشد، و اورا نکشند،

آنگاه من روی خود را به ضد آن شخص و خاندانش خواهم گردانید، و اورا و همه کسانی را که در عقب او زنا کار شده، در پیروی مولک زنا کرده اند، از میان قوم ایشان منقطع خواهم ساخت.

۶ و کسیکه به سوی صاحبان اجنه و جادوگران توجه نماید، تا در عقب ایشان زنا کند، من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید، و اورا از میان قومش منقطع خواهم ساخت.

۷ پس خود را تقدیس نمائید و مقدس باشید، زیرا من یهوه خدای شما هستم.

۸ و فریض مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید. من یهوه هستم که شمارا تقدیس مینمایم.

۹ و هر کسیکه پدر یا مادر خود را لعنت کند، البته کشته شود، چونکه پدر و مادر خود را لعنت کرده است، خوش بر خود او خواهد بود.

۱۰ و کسیکه با زن دیگری زنا کند یعنی هر که با زن همسایه خود زنا نماید، زانی و زانیه البته کشته شوند.

۱۱ و اگر کسی با زن پدر خود بخوابد، و عورت پدر خود را کشف نماید، هر دو البته کشته شوند. خون ایشان بر خود ایشان است.

۱۲ و اگر کسی با عروس خود بخوابد، هر دو ایشان البته کشته شوند. فاحشگی کرده اند خون ایشان بر خود ایشان است.

۱۳ و اگر مردی با مردی مثل بازن بخوابد هر دو مجور کرده اند. هر دو ایشان البته کشته شوند. خون ایشان بر خود ایشان است.

۱۴ و اگر کسی زنی و مادرش را بگیرد، این قیاحت است. او و ایشان به آتش سوخته شوند، تا در میان شما قیاحتی نباشد.

۱۵ و مردی که با بیهمهای جماع کند، البته کشته شود و آن بیهمه را نیز بکشید.

۱۶ و زنی که به بیهمهای نزدیک شود تا با آن جماع کند، آن زن و بیهمه را بکش. البته کشته شوند خون آنها بر خود آنهاست.

۱۷ و کسیکه خواهر خود را خواهد دختر پدرش خواهد دختر مادرش باشد بگیرد، و عورت او را ببیند و او عورت وی را ببیند، این رسوایی است. در پیش چشمان پسران قوم خود منقطع شوند، چون که عورت خواهر خود را کشف کرده است. متحمل گناه خود خواهد بود.

۱۸ و کسیکه با زن حایض بخوابد و عورت او را کشف نماید، او چشمه او را کشف کرده است و او چشمه خون خود را کشف نموده است، هر دوی ایشان از میان قوم خود منقطع خواهند شد.

۱۹ و عورت خواهر مادر پدرت را بخوابد پدرت را کشف مکن، آن کس خویش خود را عریان ساخته است. ایشان متحمل گناه خود خواهند بود.

۲۰ و کسیکه با زن عموی خود بخوابد، عورت عموی خود را کشف کرده است. متحمل گناه خود خواهند بود. بیکس خواهند بود.

۲۱ و کسیکه زن برادر خود را بگیرد، این نجاست است. عورت برادر خود را کشف کرده است. بیکس خواهند بود.

«س جمع فریض مرا و جمیع احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید، تا زمینی که من شمارا به انجام آیم و رم تا در آن ساکن شوید، شمارا قی نکند.

۲۲ و بهر سوم قومانی که من آنها را از پیش شما بیرون میکنم رفتار ننمایید، زیرا که جمیع این کارها را کردند پس ایشان را مکره داشتم.

۲۴ و به شما گفتم شما وارث این زمین خواهید بود و من آن را به شما خواهم داد و وارث آن بشوید، زمینی که به شیرو شهید جاری است. من یهوه خدای شما هستم که شمارا از امتهام امتیاز کرده ام.

۲۵ پس در میان بهایم طاهر و نجس، و در میان مرغان نجس و طاهر امتیاز کنید، و جانهای خود را به بیهمه یا مرغی یا هیچ چیزی که بر زمین میخزد مکره مسازید، که آنها را برای شما جدا کرده ام تا نجس باشند.

۲۶ و برای من مقدس باشید زیرا که من یهوه قدوس هستم، و شمارا از امتهام امتیاز کرده ام تا از آن من باشید.

۲۷ مردوزنی که صاحب اجنه با جادوگر باشد، البته کشته شوند؛ ایشان را به سنگ سنگسار کنید. خون ایشان بر خود ایشان است.»

قوانین برای کاهنان

و خداوند به موسی گفت: «ه کاهنان یعنی پسران هارون خطاب کرده، به ایشان بگو: کسی از شما برای مردگان، خود را نجس نسازد، جز برای خویشان نزدیک خود، یعنی برای مادرش و پدرش و پسرش و دخترش و برادرش.

۳ و برای خواهر یا کره خود که قریب و یا بشود و شوهر ندارد؛ برای او خود را نجس تواند کرد.

۴ چونکه در قوم خود رئیس است، خود را نجس نسازد، تا خویشتر را بیعصمت نماید.

۵ سر خود را بچون نسازد، و گوشه های ریش خود را تراشاند، و بدن خود را بجز روح ننماید.

- ۶ برای خدای خود مقدس باشند، و نام خدای خود را بجزمت ننمایند. زیرا که هدایای آشتین خداوند و طعام خدای خود را ایشان میگردانند. پس مقدس باشند.
- ۷ زن زانیه یابی عصمت را نکاح ننمایند، وزن مطلقه از شوهرش را نگیرند، زیرا او برای خدای خود مقدس است.
- ۸ پس او را تقدیس نما، زیرا که او طعام خدای خود را میگرداند. پس برای تو مقدس باشد، زیرا من یهوه که شمارا تقدیس میکنم، قدوس هستم.
- ۹ و دختر هر کاهنی که خود را به فاحشگی بیعصمت ساخته باشد، پدر خود را بیعصمت کرده است. به آتش سوخته شود.
- «آن که از میان برادرانش رئیس گنهه باشد، که بر سر او روغن مسح ریخته شده، و تخصیص گردیده باشد تا لباس را بپوشد، موی سر خود را نگشاید و گریبان خود را چاک نکند،
و نزد هیچ شخص مرده نرود، و برای پدر خود و مادر خود و بیشتر را نجس نسازد.
- ۱۲ و از مکان مقدس بیرون نرود، و مکان مقدس خدای خود را بیعصمت نسازد، زیرا که تاج روغن مسح خدای او بر وی میباشد. من یهوه هستم.
- ۱۳ و او زن با کراهی نکاح کند.
- ۱۴ و بیوه و مطلقه و بی عصمت و زانیه، اینها را نگیرد. فقط با کراهی از قوم خود را به زنی بگیرد.
- ۱۵ و ذریت خود را در میان قوم خود بیعصمت نسازد. من یهوه هستم که او را مقدس میسامم.»
و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
«ارون را خطاب کرده، بگو: هر کس از اولاد تو در طبقات ایشان که عیب داشته باشد نزدیک نیاید، تا طعام خدای خود را بگیرد.
- ۱۸ پس هر کس که عیب دارد نزدیک نیاید، نه مرد کور و نه لنگ و نه پهن بینی و نه زاید الا اعضا،
و نه کسیکه شکسته یا شکسته دست باشد،
و نه گوشت و نه کوتاه قد و نه کسیکه در چشم خود لکه دارد، و نه صاحب جرب و نه کسیکه گری دارد و نه شکسته بیضه.
- ۲۱ هر کس از اولاد هارون کاهن که عیب داشته باشد نزدیک نیاید، تا هدایای آشتین خداوند را بگیرد، چونکه معیوب است، برای گذراندن طعام خدای خود نزدیک نیاید.
- ۲۲ طعام خدای خود را خواه از آنچه قدس اقدس است و خواه از آنچه مقدس است، بخورد.
- ۲۳ لیکن به حجاب داخل نشود و به مذبح نزدیک نیاید، چونکه معیوب است، تا مکان مقدس را بجزمت نسازد. من یهوه هستم که ایشان را تقدیس میکنم.»
پس موسی هارون و پسرانش و تمامی بنیاسرائیل را چنین گفت.
و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
«ارون و پسرانش را بگو که از موقوفات بنیاسرائیل که برای من وقف میکنند احتراز نمایند، و نام قدوس را بجزمت نسازند. من یهوه هستم.
- ۳ به ایشان بگو: هر کس از زحمه ذریت شمارا نسلهای شما که به موقوفاتی که بنیاسرائیل برای خداوند وقف نمایند نزدیک بیاید، و نجاست او بر وی باشد،
آن کس از حضور من منقطع خواهد شد. من یهوه هستم.
- ۴ هر کس از ذریت هارون که مخصوص با صاحب جریان باشد تا طاهر نشود، از چیزهای مقدس نخورد، و کسیکه هر چیزی را که از میت نجس شود لمس نماید، و کسیکه منی از وی درآید،
و کسیکه هر حشرات را که از آن نجس میشوند لمس نماید، یا آدمی را که از او نجس میشوند از زنجار جاستی که دارد.
- ۶ پس کسیکه یکی از اینها را لمس نماید تا شام نجس باشد، و تا بدن خود را به آب غسل ندهد از چیزهای مقدس نخورد.
- ۷ و چون آفتاب غروب کند، آنگاه طاهر خواهد بود، و بعد از آن از چیزهای مقدس بخورد چونکه خوراکی وی است.
- ۸ میتها یادیده شده را نخورد تا آن نجس شود. من یهوه هستم.
- ۹ پس وصیت مرا نگاه دارند مبادا به سبب آن متحمل گناه شوند. و اگر آن را بجزمت نمایند بپذیرند. من یهوه هستم که ایشان را تقدیس مینمایم.
- ۱۰ هیچ غریبی چیز مقدس نخورد، و ممان کاهن و مزدر او چیز مقدس نخورد.
- ۱۱ اما اگر کاهن کسی را بخرد، و زرخرد او میباشد. او آن را بخورد و خانه زاد او نیز. هر دو خوراکی او را بخورند.
- ۱۲ و دختر کاهن اگر منکوحه مرد غریب باشد، از هدایای مقدس نخورد.
- ۱۳ و دختر کاهن که بیوه یا مطلقه باشد و اولاد نداشته، به خانه پدر خود مثل طفولیتش برگردد، خوراکی پدر خود را بخورد، لیکن هیچ غریب از آن نخورد.
- ۱۴ و اگر کسی سهو چیز مقدس را بخورد، پنج یک بر آن اضافه کرده، آن چیز مقدس را به کاهن بدهد.
- ۱۵ و چیزهای مقدس بنیاسرائیل را که برای خداوند می گذرانند، بجزمت نسازند.
- ۱۶ و به خوردن چیزهای مقدس ایشان، ایشان را متحمل جرم گناه سازند، زیرا من یهوه هستم که ایشان را تقدیس مینمایم.»
قربانی نامقبول
و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
«ارون و پسرانش و جمیع بنیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هر کس از خاندان اسرائیل و از غریبانی که در اسرائیل باشند که قربانی خود را بگیرد،
خواهی یکی از نذرهای ایشان، خواه یکی از نوافل ایشان، که آن را برای قربانی سوختن نزد خداوند میگردانند،
تا شام مقبول شود. آن را از بیعیب از گاوی یا از گوسفندی یا از بز بگردانند.

- ۲۰ هر چه را که عیب دارد مگذرانید، برای شما مقبول نخواهد شد.
- ۲۱ واگر کسی ذبحه سلامتی برای خداوند بگذراند، خواه برای وفای نذر، خواه برای نافله، چه از روزه چه از گله، آن بیعیب باشد تا مقبول بشود، البته هیچ عیب در آن نباشد.
- ۲۲ کوریا شکسته یا مجروح یا بآله دریا صاحب جرب یا گری، اینها را برای خداوند مگذرانید، و از اینها هدیه آتشین برای خداوند بر مذبح مگذارید.
- ۲۳ اما گاو و گوسفند که زاید یا ناقص اعضا باشد، آن را برای نوافل بگذران، لیکن برای نذر قبول نخواهد شد.
- ۲۴ آنچه را که بیضه آن کوفته یا فشرده یا شکسته یا ریخته باشد، برای خداوند نزدیک میاورید، و در زمین خود قربانی مگذرانید.
- ۲۵ و از دست غرب نیز طعام خدای خود را از هیچیک از اینها مگذرانید، زیرا فساد آنها در آنهاست چونکه عیب دارند، برای شما مقبول نخواهد شد.» و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
- «ون گویا گوسفندی بزیاید شود، هفت روز نزد مادر خود بماند و در روز هشتم و بعد برای قربانی هدیه آتشین نزد خداوند مقبول خواهد شد.
- ۲۸ اما گویا گوسفند آن را با پنجهاش در یک روز ذبح نمایند.
- ۲۹ و چون ذبحه تشکر برای خداوند ذبح نماید، آن را ذبح کنید تا مقبول شوید.
- ۳۰ در همان روز خورد شود و چیزی از آن را تا صبح نگاه ندارید. من بیوه هستم.
- ۳۱ پس او امر مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورد. من بیوه هستم.
- ۳۲ و نام قدوس مرا بجزرت مسازید و در میان بنی اسرائیل تقدیس خواهم شد. من بیوه هستم که شمار تقدیس مینماید.
- ۳۳ و شمار از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. من بیوه هستم.»

مخفل های مقدس

- و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
- «نیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: موسیهای خداوند که آنها را محفلهای مقدس خواهید خواند، اینها موسیهای من میباشند.
- سبت
- «ش روز کار کرده شود و در روز هفتم سبت آرامی و محفل مقدس باشد. هیچ کار مکنید. آن در همه مسکنهای شما سبت برای خداوند است.

فصح

- «ینها موسیهای خداوند و محفلهای مقدس میباشند، که آنها را در وقتهای آنها اعلان باید کرد.
- ۵ در ماه اول، در روز چهاردهم ماه بین العصرین، فصح خداوند است.
- ۶ و در روز پانزدهم این ماه عید فطیر برای خداوند است، هفت روز فطیر بخورید.
- ۷ در روز اول محفل مقدس برای شما باشد، هیچ کار از شغل مکنید.
- ۸ هفت روز هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید، و در روز هفتم، محفل مقدس باشد؛ هیچ کار از شغل مکنید.»

عید تویرها

- و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
- «نیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمینی که من به شما میدهم داخل شوید، و محصول آن را در رو کنید، آنگاه با فیه تویر خود را نزد کاهن بیاورید.
- ۱۱ و با فیه رابه حضور خداوند بچینانید تا شما مقبول شوید، در فر دای بعد از سبت کاهن آن را بچینانید.
- ۱۲ و در روزی که شما با فیه را میچینانید، برهیک ساله بیعیب برای قربانی سوختنی به حضور خداوند بگذرانید.
- ۱۳ و هدیه آردی آن دو وعده آرد نرم سرشته شده به روغن خواهد بود، تا هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند باشد، و هدیه ریختنی آن چهار یک هین شراب خواهد بود.
- ۱۴ و نان و خوشه های برشته شده و خوشه های تازه بخورید، تا همان روزی که قربانی خدای خود را بگذرانید. این برای پشتهای شما در همه مسکنهای شما فریضهای ابدی خواهد بود.
- عید هفته ها
- و از فر دای آن سبت، از روزی که با فیه چنبا نیدنی را آورده باشید، برای خود بشمارید تا هفت هفته تمام بشود.
- ۱۶ تا فر دای بعد از سبت هفتم، پنجاه روز بشمارید، و هدیه آردی تازه برای خداوند بگذرانید.
- ۱۷ از مسکنهای خود دو نان چنبا نیدنی از دو عشر بیاورید و آرد نرم باشد، و باخیر مایه پخته شود تا نو برای خداوند باشد.
- ۱۸ و همراه نان، هفت برهیک ساله بیعیب و یک گوساله و دو قوچ، و آنها با هدیه آردی و هدیه ریختنی آنها فر دای سوختنی برای خداوند خواهد بود، و هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند.
- ۱۹ و یک بز برای قربانی گناه، و دو بره نریک ساله برای ذبحه سلامتی بگذرانید.
- ۲۰ و کاهن آنها را بان تویر بچیند هدیه چنبا نیدنی به حضور خداوند بآن دوره بچینانید، تا برای خداوند بجهت کاهن مقدس باشد.
- ۲۱ و در همان روز منادی کنید که برای شما محفل مقدس باشد، و هیچ کار از شغل مکنید. در همه مسکنهای شما پشتهای شما فریضه ابدی باشد.
- ۲۲ و چون محصول زمین خود را در رو کنید، گوشه های مزرعه خود را تمام در رو مکن، و حصاد خود را خوشه چینی نماید، آنها را برای فقیر و غریب بگذران. من بیوه خدای شما هستم.»

عید کرناها

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«بنیاسرائیل را خطاب کرده، بگو: در ماه هفتم در روز اول ماه، آرامی سبت برای شما خواهد بود، یعنی یادگاری نواختن کرناها و محفل مقدس.

۲۵ هیچ کار از شغل نکنید و هدیه آتشین برای خداوند بگذارید.»

عید کناره

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«در هم این ماه هفتم، روز کناره است. این برای شما محفل مقدس باشد. جانهای خود را ذلیل سازید، و هدیه آتشین برای خداوند بگذارید.

۲۸ و در همان روز هیچ کار نکنید، زیرا که روز کناره است تا برای شما به حضور یوه خدای شما کناره شود.

۲۹ و هر کسی که در همان روز خود را ذلیل نسازد، از قوم خود منقطع خواهد شد.

۳۰ و هر کسی که در همان روز هر گونه کاری بکند، آن شخص را از میان قوم او منقطع خواهیم ساخت.

۳۱ هیچ کار نکنید. برای پشتهای شما در همه مسکنهای شما فریضهای ابدی است.

۳۲ این برای شما سبت آرامی خواهد بود، پس جانهای خود را ذلیل سازید، در شام روز نهم، از شام تا شام، سبت خود را نگاه دارید.»

عید خیمه ها

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«بنیاسرائیل را خطاب کرده، بگو: در روز پانزدهم این ماه هفتم، عید خیمهها، هفت روز برای خداوند خواهد بود.

۳۵ در روز اول، محفل مقدس باشد، هیچ کار از شغل نکنید.

۳۶ هفت روز هدیه آتشین برای خداوند بگذارید، و در روز هشتم جشن مقدس برای شما باشد، و هدیه آتشین برای خداوند بگذارید. این تکمیل

عید است، هیچ کار از شغل نکنید.

۳۷ این موسمهای خداوند است که در آنها محفلهای مقدس را اعلان بکنید تا هدیه آتشین برای خداوند بگذارید، یعنی قربانی سوختنی و هدیه آردی و ذبیحه

و هدایای ریختنی، مال هر روز را در روزش،

سواى سبت های خداوند و سواى عطایای خود و سواى جمیع نذرهای خود و سواى همه نوافل خود که برای خداوند میدهد.

۳۹ در روز پانزدهم ماه هفتم چون شما محصول زمین را جمع کرده باشید، عید خداوند را هفت روز نگاه دارید، در روز اول، آرامی سبت خواهد بود، و در

روز هشتم آرامی سبت.

۴۰ و در روز اول میوه درختان نیکو برای خود بگیرید، و شاخه های خرما و شاخه های درختان پر برگ، و بیدهای نهر، و به حضور یوه خدای خود هفت

روز شادی نمائید.

۴۱ و آن را هر سال هفت روز برای خداوند عید نگاه دارید، برای پشتهای شما فریضهای ابدی است که در ماه هفتم آن را عید نگاه دارید.

۴۲ هفت روز در خیمهها ساکن باشید، همه متوطنان در اسرائیل در خیمهها ساکن شوند.

۴۳ تا طیقات شما بداند که من بنیاسرائیل را وقتی که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم در خیمهها ساکن گرداندم. من یوه خدای شما هستم.»

پس موسی بنیاسرائیل را از موسمهای خداوند خبر داد.

هدایای آتشین

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت

که «بنیاسرائیل را امر بفرماتاروغن زیتون صاف کوبیده شده برای روشنی بگیرند، تا چراغ را دائم روشن کنند.

۳ هارون آن را بیرون حجاب شهادت در خیمه اجتماع از شام تا صبح به حضور خداوند پیوسته بیاراید. در پشتهای شما فریضه ابدی است.

۴ چراغها را بر چراغان طاهر، به حضور خداوند پیوسته بیاراید.

۵ و آرد نرم بگیرد و آن دو اوزه کرده پیز، برای هر گروه دو عشر باشد.

۶ و آنها را به دو وصف، در هر صف شش، بر میز طاهر به حضور خداوند بگذار.

۷ و بر هر صف بخور صاف بنه، تا بجهت یادگاری برای نان و هدیه آتشین باشد برای خداوند.

۸ در هر روز سبت آن را همیشه به حضور خداوند بیاراید. از جانب بنیاسرائیل عهد ابدی خواهد بود.

۹ و از آن هارون و پسرانش خواهد بود تا آن را در مکان مقدس بخورند، زیرا این از هدایای آتشین خداوند به فریضه ابدی برای وی قدس است. اقداس خواهد بود،»

مجازات لعنت کننده

و پسران اسرائیل که پدرش مرد مصری بود در میان بنیاسرائیل بیرون آمد، و پسران اسرائیل با مرد اسرائیلی در لشکرگاه جنگ کردند.

۱۱ و پسران اسرائیلی اسم را کفر گفت و لعنت کرد. پس او را نزد موسی آوردند و نام مادر او شلومیت دختر دبری از سبط دان بود.

۱۲ و او را در زندان انداختند تا از ذهن خداوند اطلاع یابند.

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ن کس را که لعنت کرده است، بیرون لشکرگاه پیر، و همه آنانی که شنیدند دستهای خود را بر سر وی بپند، و تمامی جماعت او را سنگسار کنند.

۱۵ و بنیاسرائیل را خطاب کرده، بگو: هر کسی که خدای خود را لعنت کند متحمل گناه خود خواهد بود.

۱۶ و هر که اسم یوه را کفر گوید هر آینه کشته شود، تمامی جماعت او را البته سنگسار کنند، خواه غریب خواه متوطن. چونکه اسم را کفر گفته است

کشته شود.

۱۷ و کسی که آدمی را بزند که بمیرد، البته کشته شود.

۱۸ و کسی که بهیمهای را بزند که بمیرد عوض آن را بدهد، جان به عوض جان.

- ۱۹ و کسبیکه همسایه خود را عیب رسانیده باشد چنانکه او کرده باشد، به او کرده خواهد شد.
- ۲۰ شکستگی عوض شکستگی، چشم عوض چشم، دندان عوض دندان، چنانکه به آن شخص عیب رسانیده، همچنان به او رسانیده شود.
- ۲۱ و کسبیکه بیهیهای را کشت، عوض آن را بدهد، اما کسبیکه انسان را کشت، کشته شود.
- ۲۲ شماریک حکم خواهد بود، خواه غریب خواه متوطن، زیرا که من پیوه خدای شما هستم.»
- و موسی بنیاسرائیل را خبر داد، و آن را که لعنت کرده بود، بیرون لشکرگاه بردند، و او را به سنگ سنگسار کردند. پس بنیاسرائیل چنانکه خداوند به موسیامر فرموده بود به عمل آوردند.

سال سبت

- و خداوند موسی را در کوه سینا خطاب کرده، گفت:
- «نیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شهابه زمینی که من به شما میدهم، داخل شوید، آنگاه زمین، سبت خداوند را نگاه بدارد.
- ۳ شش سال مزرعه خود را بکار، و شش سال تا کستان خود را پازش بکن، و محصولش را جمع کن.
- ۴ و در سال هفتم سبت آرامی برای زمین باشد، یعنی سبت برای خداوند. مزرعه خود را مکار و تا کستان خود را پازش منما.
- ۵ آنچه از مزرعه تو خود را بپاشد، در زمین، و انگورهای مویازش تا کرده خود را پچین، سال آرامی برای زمین باشد.
- ۶ و سبت زمین، خوراکی بجهت شما خواهد بود، برای تو و غلامت و کنیزت و مژورت و غریبی که نزد تو ماوا گیرند.
- ۷ و برای بهایمت و برای جانورانی که در زمین تو باشند، همه محصولش خوراکی خواهد بود.
- سال پنجم
- «برای خود هفت سبت سالها بشمار، یعنی هفت در هفت سال و مدت هفت سبت سالها برای تو چهل و نه سال خواهد بود.
- ۹ و در روز دهم از ماه هفتم در روز کفاره، کرنا بلندا و آواز را بگردان، در تمامی زمین خود کرنا را بگردان.
- ۱۰ سال پنجم را تقدیس نماید، و در زمین برای جمیع ساکنانش آزادی را اعلان کنید. این برای شما یوبیل خواهد بود، و هر کس از شما به ملک خود برگردد، و هر کس از شما به قبیله خود برگردد.
- ۱۱ این سال پنجم برای شما یوبیل خواهد بود. زراعت مکنید و حاصل خود روی آن را پچینید، و انگورهای مویازش تا کرده آن را پچینید.
- ۱۲ چونکه یوبیل است، برای شما مقدس خواهد بود؛ محصول آن را در مزرعه بخورید.
- ۱۳ در این سال یوبیل هر کس از شما به ملک خود برگردد.
- ۱۴ و اگر چیزی به همسایه خود بفروشی یا چیزی از دست همسایه ات بخری بگد بگر مغیون مسازید.
- ۱۵ بر حسب شماره سالهای بعد از یوبیل، از همسایه خود بخور و بر حسب سالهای محصولش به تو بفروشد.
- ۱۶ بر حسب زیادی سالها قیمت آن را زیاده کن، و بر حسب کمی سالها قیمتش را کم نما، زیرا که شماره حاصلها را به تو خواهد فروخت.
- ۱۷ و بگد بگر مغیون مسازید، و از خدای خود بترس. من پیوه خدای شما هستم.
- ۱۸ پس فریض مرا بجا آورید و احکام مرا نگاه داشته، آنها را به عمل آورید، تا در زمین به امنیت ساکن شوید.
- ۱۹ و زمین بار خود را خواهد داد و به سیری خواهید خورد، و به امنیت در آن ساکن خواهید بود.
- ۲۰ و اگر گوید در سال هفتم چه بخوریم، زیرا اینک نمی کاریم و حاصل خود را جمع نمی کنیم، پس در سال ششم برکت خود را بر شما خواهم فرمود، و محصول سه سال خواهد داد.
- ۲۲ و در سال هشتم بکارید و از محصول کهنه تا سال نهم بخورید. تا حاصل آن برسد، کهنه را بخورید.
- ۲۳ و زمین به فروش ابدی نرود زیرا زمین از آن من است، و شما نزد من غریب و مهمان هستید.
- ۲۴ و در تمامی زمین ملک خود برای زمین فکاک بدهید.
- ۲۵ اگر در وقت فقیر شده، بعضی از ملک خود را بفروشد، آنگاه ولی او که خویش نزدیک او باشد بیاید، و آنچه را که برادرت میفروشد، انفکاک نماید.
- ۲۶ و اگر کسی ولی ندارد و بر خوردار شده، قدر فکاک آن را پیدا نماید.
- ۲۷ آنگاه سالهای فروش آن را بشمارد و آنچه را که زیاده است به آنکس که فروخته بود، رد نماید، و او به ملک خود برگردد.
- ۲۸ و اگر تو اندر برای خود پس بگیری، آنگاه آنچه فروخته است به دست خریدار آن تا سال یوبیل بماند، و در یوبیل رها خواهد شد، و او به ملک خود خواهد برگشت.
- «اگر کسی خانه سکونتی در شهر حصار دار بفروشد، تا یک سال تمام بعد از فروختن آن حق انفکاک آن را خواهد داشت، مدت انفکاک آن یک سال خواهد بود.
- ۳۰ و اگر مدت یک سال تمام آن را انفکاک نماید، پس آن خانه ای که در شهر حصار دار است، برای خریدار آن نسل بعد نسل برقرار باشد، در یوبیل رها نشود.
- ۳۱ لیکن خانه های دهات که حصار گرد خود ندارد، با مزرعه های آن زمین شمرده شود. برای آنها حق انفکاک هست و در یوبیل رها خواهد شد.
- ۳۲ و اما شهرهای لاویان، خانه های شهرهای ملک ایشان، حق انفکاک آنها همیشه برای لاویان است.
- ۳۳ و اگر کسی از لاویان بخرد، پس آنچه فروخته شده است از خانه یا از شهر ملک او در یوبیل رها خواهد شد، زیرا خانه های شهرهای لاویان در میان بنیاسرائیل، ملک ایشان است.
- ۳۴ و مزرعه های حوالی شهرهای ایشان فروخته نشود، زیرا که این برای ایشان ملک ابدی است.»

- ۳۶ «اگر دردت فقیر شده، زدت تو تبید ست باشد، اورا مثل غریب و مهمان دستگیری نمائ تا بتو زندگی نماید.
- ۳۷ نقد خود را بیه و خوراک خود را بیه و سود مده.
- ۳۸ من بیهو خدای شما هستم که شمارا از زمین مصر بیرون آوردم تا زمین کنعان را به شما دهم و خدای شما باشم.
- ۳۹ واگر دردت زدت فقیر شده، خود را بیه تو بفروشد، براو مثل غلام خدمت مگذار.
- ۴۰ مثل مزدور و مهمان زدت باشد و تا سال یوبیل زدت تو خدمت نماید.
- ۴۱ آنگاه از زدت تو بیرون رود، خود او و پسرانش همراه وی، و به خاندان خود برگردد و به ملک پدران خود رجعت نماید.
- ۴۲ زیرا که ایشان بندگان منند که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم، مثل غلامان فروخته نشوند.
- ۴۳ براو به سختی حکمرانی ننما و از خدای خود بترس.
- ۴۴ و اما غلامان و کنیزان که برای تو خواهند بود، از امتیاهی که به اطراف تو میباشند از ایشان غلامان و کنیزان بخردید.
- ۴۵ و هم از پسران مهمانانی که نزد شما ما و اگر بپند، و از قبیله های ایشان که نزد شما باشند، که ایشان را در زمین شما تولید نمودند، بخردید و مملوک شما خواهند بود.
- ۴۶ و ایشان را بعد از خود برای پسران خود و اگر گذارد، تا ملک موروثی باشند و ایشان را تا به ابد مملوک سازید. و امرا دران شما از بنیاسرائیل هیچکس بر او را خود به سختی حکمرانی نکنند.
- ۴۷ «اگر غریب یا مهمانی نزد شما خوردار گردد، و برادرت زدا و فقیر شده، به آن غریب یا مهمان تو را به نسل خاندان آن غریب، خود را بفروشد، بعد از فروخته شدنش برای وی حق انفکاک میباشد. یکی از برادرانش او را انفکاک نماید.
- ۴۸ یا عمویش یا پسر عمویش او را انفکاک نماید، یا یکی از خویشان او از خاندانش او را انفکاک نماید، یا خود او اگر خوردار گردد، خویشانش را انفکاک نماید.
- ۴۹ و با آن کسی که او را خرید از سالی که خود را فروخت تا سال یوبیل حساب کند، و نقد فروش او بر حسب شماره سالها باشد، موافق روزهای مزدور زدا او باشد.
- ۵۰ اگر سالهای بسیاری باقی باشد، بر حسب آنها نقد انفکاک خود را از نقد فروش خود، پس بدهد.
- ۵۱ و اگر تا سال یوبیل، سالهای کمی باقی باشد با وی حساب بکند، و بر حسب سالهای نقد انفکاک خود را رد نماید.
- ۵۲ مثل مزدوری که سال به سال اجیر باشد زدا و بماند، و در نظر تو به سختی بروی حکمرانی نکنند.
- ۵۳ و اگر به اینها انفکاک نشود پس در سال یوبیل رها شود، هم خود او و پسرانش همراه وی.
- ۵۴ زیرا برای من بنیاسرائیل غلامانند، ایشان غلام من میباشند که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم. من بیهو خدای شما هستم.

برکت مطیعان

«رای خود بپاسما زید، و تمثال تراشیده و ستونی به جهت خود برپا نمائید، و سنگی مصور در زمین خود مگذارید تا به آن سجده کنید، زیرا که من بیهو خدای شما هستم.»

- ۲ سبت های مرا نگاه دارید، و مکان مقدس مرا احترام نمائید. من بیهو هستم.
- ۳ اگر در فرایض من سلوک نمائید و او امر مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید، آنگاه بارانهای شمارا در موسم آنها خواهم داد، و زمین محصول خود را خواهد آورد، و درختان صحرا میوه خود را خواهد داد.
- ۴ و کوفتن خرمن شما تا چیدن انگور خواهد رسید، و چیدن انگورتا کاشتن تخم خواهد رسید، و نان خود را به سیری خورده، و در زمین خود به امنیت سکونت خواهید کرد.
- ۵ و به زمین، سلامتی خواهم داد و خواهید خوابید و ترسانند های نخواهد بود، و حیوانات موذی را از زمین نابود خواهم ساخت، و شمشیر از زمین شما گذر نخواهد کرد.
- ۶ و دشمنان خود را تعاقب خواهید کرد، و ایشان پیش روی شما از شمشیر خواهند افتاد.
- ۷ و بیخ نرفرا از شما صید را تعاقب خواهند کرد، و صدان شما ده هزار را خواهند راند، و دشمنان شما پیش روی شما از شمشیر خواهند افتاد.
- ۸ و بر شما اتفاقات خواهم کرد، و شمارا بارور گردانیده، شمارا کثیر خواهم ساخت، و عهد خود را با شما استوار خواهم نمود.
- ۹ و غله کهنه یا برهنه را خواهید خورد، و کهنه را برای توبیرون خواهید آورد.
- ۱۰ و مسکن خود را در میان شما برپا خواهم کرد و جانم شمارا مکره نخواهد داشت.
- ۱۱ و در میان شما خواهم خرامید و خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود.
- ۱۲ من بیهو خدای شما هستم که شمارا از زمین مصر بیرون آوردم تا ایشان را غلام نباشید، و بندهای یوغ شمارا شکستم، و شمارا راست روان ساختم.

تنبیه نامطیعان

- «اگر مرا نشنوید و جمیع این او امر را بجا نیاوردید، و اگر فرایض مرا رد نمائید و دل شما احکام مرا مکره دارد، تا تمامی او امر را بجا نیاوردید، عهد مرا بشکنید، من این را به شما خواهم کرد که خوف و سلب و تبار که چشمعنان را فاسد سازد، و جان را تلف کند، بر شما مسلط خواهم ساخت، و تخم خود را بیفایده خواهید کاشت و دشمنان شما آن را خواهند خورد.»

- ۱۷ وروی خود را به ضد شما خواهم داشت، و پیش روی دشمنان خود منبزم خواهید شد، و آنانی که از شما نفرت دارند، بر شما حاکم کرانی خواهند کرد، و بدون تعاقب کنندگان فرار خواهید نمود.
- ۱۸ و اگر با وجود این همه، مرا نشنوید، آنگاه شمارا برای گناهان شما هفت مرتبه زیاد سیاست خواهم کرد.
- ۱۹ و فقرت شمارا خواهم شکست، و آسمان شمارا مثل آهن و زمین شمارا مثل مس خواهم ساخت.
- ۲۰ و قوت شما در بطالت صرف خواهد شد، و زیر زمین شما حاصل خود را نخواهد داد، و درختان زمین میوه خود را نخواهد آورد.
- ۲۱ و اگر به خلاف من رفتار نموده، از شنیدن من ابانماید، آنگاه بر حسب گناهانتان هفت چندان بلایای زیاد بر شما عارض گردانم.
- ۲۲ و وحوش صحرای شما فرستم تا شمارا بی اولاد سازند، و بیایم شمارا هلاک کنند، و شمارا در شماره کم سازند، و شاهراههای شما ویران خواهد شد.
- ۲۳ و اگر باین همه از من متنبه نشده، به خلاف من رفتار کنید، آنگاه من نیز به خلاف شمارا رفتار خواهم کرد، و شمارا برای گناهانتان هفت چندان سزا خواهم داد.
- ۲۴ و بر شما شمشیری خواهم آورد که انتقام عهد مرا بگیرد. و چون به شهرهای خود جمع شوید، و با در میان شما خواهم فرستاد، و به دست دشمن تسلیم خواهید شد.
- ۲۵ و چون عسای نان شمارا بشکتم، ده زن نان شمارا در یک تنور خواهند پخت، و نان شمارا به شما به وزن پس خواهند داد، و چون بخورید سیر نخواهید شد.
- ۲۶ و اگر با وجود این، مرا نشنوید و به خلاف من رفتار نماید، آنگاه به غضب به خلاف شمارا رفتار خواهم کرد، و من نیز برای گناهانتان، شمارا هفت چندان سیاست خواهم کرد.
- ۲۷ و گوشت پسران خود را خواهید خورد، و گوشت دختران خود را خواهید خورد.
- ۲۸ و مکنای بلند شمارا خراب خواهم ساخت، و اصنام شمارا قطع خواهم کرد، و لاشه های شمارا بر لاشه های پتای شما خواهم افکند، و جان شما را مکر و خواهد داشت.
- ۲۹ و شهرهای شمارا خراب خواهم ساخت، و مکنای مقدس شمارا ویران خواهم کرد، و بوی عطرها و بوی خوشبوی شمارا نخواهم بوید.
- ۳۰ و من زمین را ویران خواهم ساخت، به حدی که دشمنان شما که در آن ساکن باشند، متحیر خواهند شد.
- ۳۱ و شمارا در میان آنها پراکنده خواهم ساخت، و شمشیر را در عقب شما خواهم کشید، و زمین شما ویران و شهرهای شما خراب خواهد شد.
- ۳۲ آنگاه زمین در تمامی روزهای ویرانیش، حینی که شمارا در زمین دشمنان خود باشید، از سبب های خود تمتع خواهد برد. پس زمین آرامی خواهد یافت و از سبب های خود تمتع خواهد برد.
- ۳۳ تمامی روزهای ویرانیش آرامی خواهد یافت، یعنی آن آرامی که در سبب های شما حینی که در آن ساکن میبودید، نیافته بود.
- ۳۴ «اماد در لهای بقیه شمارا در زمین دشمنان شما ضعیف خواهم فرستاد، و آواز بزرگ رانده شده، ایشان را خواهد گریزاند، و بدون تعاقب کنندگان مثل کسیکه از شمشیر فرار کند، خواهند گریخت و خواهند افتاد.
- ۳۵ و هر وی یکدیگر مثل آدم شمشیر خواهند ریخت، یا آنکه کسی تعاقب نکند، و شمارا ایاری مقاومت باد دشمنان خود نخواهد بود.
- ۳۶ و در میان آنها هلاک خواهد شد. و زمین دشمنان شما، شمارا خواهد خورد.
- ۳۷ و بقیه شمارا در زمین دشمنان خود در گناهان خود فانی خواهند شد، و در گناهان پدران خود نیز فانی خواهند شد.
- ۳۸ پس به گناهان خود و به گناهان پدران خود در خیانتی که به من ورزیده، و سلوکی که به خلاف من نمودند، اعتراف خواهند کرد.
- ۳۹ از این سبب من نیز به خلاف ایشان رفتار نمودم، و ایشان را به زمین دشمنان ایشان آوردم. پس اگر دل ناخوش ایشان متواضع شود و سزای گناهان خود را بپذیرند،
- ۴۰ آنگاه عهد خود را با یعقوب بیاد خواهم آورد، و عهد خود را با اسحاق نیز و عهد خود را با ابراهیم نیز بیاد خواهم آورد، و آن زمین را بیاد خواهم آورد.
- ۴۱ و زمین از ایشان ترک خواهد شد و چون از ایشان ویران باشد از سبب های خود تمتع خواهد برد، و ایشان سزای گناه خود را خواهند پذیرفت، به سبب اینکه احکام مرا رد کردند، و دل ایشان فریض مرا مکروه داشت.
- ۴۲ و با وجود این همه نیز چون در زمین دشمنان خود باشند، من ایشان را در نخواهم کرد، و ایشان را مکر و نخواهم داشت تا ایشان را هلاک کنم، و عهد خود را با ایشان بشکتم، زیرا که من بیهو خدای ایشان هستم.
- ۴۳ بلکه برای ایشان عهد اجداد ایشان را بیاد خواهم آورد که ایشان را در نظر امتهای مصر بیرون آوردم، تا خدای ایشان باشم. من بیهو هستم.»
- این است فریض و احکام و شریعی که خداوند در میان خود و بنیاسرائیل در کوه سینا به دست موسی قرارداد.

موقوفات برای خداوند

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«بنیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون کسی نذر مخصوصی نماید، نفوس بر حسب بر آوردتو، از آن خداوند باشند.

۳ و اگر بر آوردتو بجهت ذکور، از بیست ساله تا شصت ساله باشد، بر آوردتو پنجاه مثقال نقره بر حسب مثقال قدس خواهد بود.

۴ و اگر اناث باشد بر آوردتو سی مثقال خواهد بود.

۵ و اگر از پنج ساله تا بیست ساله باشد، بر آوردتو بجهت ذکور، بیست مثقال و بجهت اناث ده مثقال خواهد بود.

۶ و اگر از یک ماهه تا پنج ساله باشد، بر آوردتو بجهت ذکور پنج مثقال نقره، و بجهت اناث، بر آوردتو سه مثقال نقره خواهد بود.

۷ و اگر از شصت ساله و بالاتر باشد، اگر ذکور باشد، آنگاه بر آوردتو پانزده مثقال، و برای اناث ده مثقال خواهد بود.

۸ و اگر از آورد فقیر تر باشد، پس او را به حضور کاهن حاضر کنند، و کاهن برایش برآورد کند و کاهن به مقدار قوه آن که نذر کرده، برای وی برآورد نماید.

۹ و اگر بهیمهای باشد از آنهایی که برای خداوند قربانی میگردانند، هر آنچه را که کسی از آنها به خداوند بدهد، مقدس خواهد بود.

۱۰ آن را مبادله نماید و خوب را به بدیابد را به خوب عوض نکند. و اگر بهیمهای را به بهیمهای مبادله کند، هم آن و آنچه به عوض آن داده شود، هر دو مقدس خواهد بود.

۱۱ و اگر هر قسم بهیمه نجس باشد که از آن قربانی برای خداوند نمی گردانند، آن بهیمه را پیش کاهن حاضر کند.

۱۲ و کاهن آن را چه خوب و چه بد، قیمت کند و بر حسب برآورد توای کاهن، چنین باشد.

۱۳ و اگر آن را فدیة دهد، پنج یک برآورد تو زیاده دهد.

۱۴ و اگر کسی خانه خود را وقف نماید تا برای خداوند مقدس شود، کاهن آن را چه خوب و چه بد برآورد کند، و بطوری که کاهن آن را برآورد کرده باشد، همچنان بماند.

۱۵ و اگر وقف کننده بخواد خانه خود را فدیة دهد، پس پنج یک بر نقد برآورد تو زیاده کند و از آن او خواهد بود.

۱۶ و اگر کسی قطعهای از زمین ملک خود را برای خداوند وقف نماید، آنگاه برآورد تو موافق زراعت آن باشد، زراعت یک حورم جو به پنجاه مثقال نقره باشد.

۱۷ و اگر زمین خود را از سال یوبیل وقف نماید، موافق برآورد تو برقرار باشد.

۱۸ و اگر زمین خود را بعد از یوبیل وقف نماید، آنگاه کاهن نقد آن را موافق سالهایی که تا سال یوبیل باقی میباشد برای وی بشمارد، و از برآورد تو تخفیف شود.

۱۹ و اگر آنکه زمین را وقف کرد بخواد آن را فدیة دهد، پس پنج یک از نقد برآورد تو را بر آن بیفزاید و برای وی برقرار شود.

۲۰ و اگر بخواد زمین را فدیة دهد، یا اگر زمین را به دیگری فروخته باشد، بعد از آن فدیة داده نخواهد شد.

۲۱ و آن زمین چون در یوبیل رها شود مثل زمین وقف برای خداوند، مقدس خواهد بود، ملکیت آن برای کاهن است.

۲۲ و اگر زمینی را که خریده باشد که از زمین ملک او نبود، برای خداوند وقف نماید،

آنگاه کاهن مبلغ برآورد تو را تا سال یوبیل برای وی بشمارد، و در آن روز برآورد تو را مثل وقف خداوند به وی بدهد.

۲۴ و آن زمین در سال یوبیل به کسی که از او خریده شده بود خواهد برگشت، یعنی به کسی که آن زمین ملک موروثی وی بود.

۲۵ و هر برآورد تو موافق مثقال قدس باشد که بیست جیره یک مثقال است.

«بکن نخست زادهای از بهایم که برای خداوند نخست زاده شده باشد، هیچکس آن را وقف نماید، خواه گاو خواه گوسفند، از آن خداوند است.

۲۷ و اگر از بهایم نجس باشد، آنگاه آن را بر حسب برآورد تو فدیة دهد، و پنج یک بر آن بیفزاید، و اگر فدیة داده نشود پس موافق برآورد تو فروخته شود.

۲۸ اما هر چیزی که کسی برای خداوند وقف نماید، از کل ما ملک خود، چه از انسان چه از بهایم چه از زمین ملک خود، نه فروخته شود و نه فدیة داده شود، زیرا هر چه وقف باشد برای خداوند قدس اقدس است.

۲۹ هر وقتی که از انسان وقف شده باشد، فدیة داده نشود. البته کشته شود.

۳۰ و تمامی دهیک زمین چه از تخم زمین چه از میوه درخت از آن خداوند است، و برای خداوند مقدس میباشد.

۳۱ و اگر کسی از دهیک خود چیزی فدیة دهد پنج یک آن را بر آن بیفزاید.

۳۲ و تمامی دهیک گاو و گوسفند یعنی هر چه زیر عصابگذرد، دهم آن برای خداوند مقدس خواهد بود.

۳۳ در خوبی و بدی آن شخص نماید و آن را مبادله نکند، و اگر آن را مبادله کند هم آن و هم بدل آن مقدس خواهد بود و فدیة داده نشود.»

این است اوامری که خداوند به موسی برای بنی اسرائیل در کوه سینا امر فرمود.

کتاب اعداد

سر شماری اول

ودر روز اول ماه دوم از سال دوم از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، خداوند در بیابان سینا در خیمه اجتماع موسی را خطاب کرده، گفت: «ساب تمامی جماعت بنیاسرائیل را بر حسب قبایل و خاندان آبی ایشان، به شماره اسم های همه ذکور آن موافق سرهای ایشان بگیرید.

۳ از بیست ساله و زیاده، هر که از اسرائیل به جنگ بیرون می رود، تو و هارون ایشان را بر حسب اقواج ایشان بشمارید.

۴ و همراه شما یک نفر از هر سبط باشد که هر یک رئیس خاندان آبی باشد.

۵ و اسم های کسانی که با شما باید بایستند، این است: از روبین، ایصور بن شدیثور.

و از شمعون، شلومیتیل بن صوریشدای.

و از یهودا، نحشون بن عمیناداب.

و از یساکار، نتانیتیل بن صوغز.

و از زبولون، الیاب بن حیلون.

و از زبنیوسف: از افرایم، البشمع بن عمیود. و از منسی، جلیتیل بن فدھصور.

از بنیامین، ابیدان بن جدعونی.

و از دان، اخیعزر بن عمیشدای.

و از اشیر، یحییئیل بن عکران.

و از جاد، الیاساف بن دعوتیل.

و از نفتالی، اخیرع بن عینان.»

اینانند عدد نوشته گان جماعت و سروران اسباط آبی ایشان، و روسای هزاره های اسرائیل.

و موسی و هارون این کسان را که به نام، معین شدند، گرفتند.

۱۸ و در روز اول ماه دوم، تمامی جماعت را جمع کرده، نسب نامه های ایشان را بر حسب قبایل و خاندان آبی ایشان، به شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر موافق سرهای ایشان خواندند.

۱۹ چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، ایشان را در بیابان سینا بشمرد.

و اما انساب بنی روبین نخست زاده اسرائیل، بر حسب قبایل و خاندان آبی ایشان، موافق نامها و سرهای ایشان این بود: هر ذکور از بیست ساله و بالاتر، جمیع کسانی که برای جنگ بیرون می رفتند.

۲۱ شمرده شدگان ایشان از سبط روبین، چهل و شش هزار و پانصد نفر بودند.

و انساب بنی شمعون بر حسب قبایل و خاندان آبی ایشان، کسانی که از ایشان شمرده شدند، موافق شماره اسمها و سرهای ایشان این بود: هر ذکور از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت.

۲۳ شمرده شدگان ایشان از سبط شمعون، پنجاه و نه هزار و سیصد نفر بودند.

و انساب بنی جاد بر حسب قبایل و خاندان آبی ایشان، موافق شماره اسمها، از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت.

۲۵ شمرده شدگان ایشان از سبط جاد، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر بودند.

و انساب بنی یهودا بر حسب قبایل و خاندان آبی ایشان، موافق شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت.

۲۷ شمرده شدگان ایشان از سبط یهودا، هفتاد و چهار هزار و ششصد نفر بودند.

و انساب بنی یساکار بر حسب قبایل و خاندان آبی ایشان، موافق شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت.

۲۹ شمرده شدگان ایشان از سبط یساکار پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر بودند.

و انساب بنی زبولون بر حسب قبایل و خاندان آبی ایشان، موافق شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت.

۳۱ شمرده شدگان ایشان از سبط زبولون پنجاه و هفت هزار و چهارصد نفر بودند.

و انساب بنی یوسف از بنی افرایم بر حسب قبایل و خاندان آبی ایشان، موافق شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت.

۳۳ شمرده شدگان ایشان از سبط افرایم، چهل هزار و پانصد نفر بودند.

و انساب بنی منسی بر حسب قبایل و خاندان آبی ایشان، موافق شماره اسمها، از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت.

۳۵ شمرده شدگان ایشان از سبط منسی، سی و دو هزار و دو صد نفر بودند.

و انساب بنی بنیامین بر حسب قبایل و خاندان آبی ایشان، موافق شماره اسمها، از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت.

۳۷ شمرده شدگان ایشان از سبط بنیامین، سی و پنج هزار و چهارصد نفر بودند.

و انساب بنی دان بر حسب قبایل و خاندان آبی ایشان، موافق شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ می رفت.

۳۹ شمرده شدگان ایشان از سبط دان، شصت و دو هزار و هفتصد نفر بودند.

و انساب بنی اشیر بر حسب قبایل و خاندان آبی ایشان، موافق شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت.

۴۱ شمرده شدگان ایشان از سبط اشیر، چهل و یک هزار و پانصد نفر بودند.

و انساب بنی نفتالی بر حسب قبایل و خاندان آبی ایشان، موافق شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت.

۴۳ شمرده شدگان ایشان از سبط نفتالی، پنجاه و سه هزار و پانصد نفر بودند.

اینانند شمرده شدگان موسی و هارون باد و از ده نفر از سروران اسرائیل، که یک نفر برای هر خاندان آبی ایشان بود، شمرده شدند.

۴۵ و تمامی شمرده شدگان بنی اسرائیل بر حسب خاندان آبی ایشان، از بیست ساله و بالاتر، هر کس از اسرائیل که برای جنگ بیرون می رفت.

- ۴۶ همه شمرده شدگان، ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند.
- ۴۷ اما لا و یان برحسب سیط آبای ایشان در میان آنها شمرده نشدند. زیرا خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
- «ما سیط لاوی را بشمار و حساب ایشان را در میان بنیاسرائیل مگیر.
- ۵۰ لیکن لاویان را بر مسکن شهادت و تمامی اسبابش و بر هر چه علاقه به آن دارد بگزار، و ایشان مسکن و تمامی اسبابش را بر دارند، و ایشان آن را خدمت نمایند و به اطراف مسکن خیمه زنند.
- ۵۱ و چون مسکن روانه شود لاویان آن را پایین بیاورند، و چون مسکن افزاشته شود لاویان آن را برپا نمایند، و غریبی که نزدیک آن آید، کشته شود.
- ۵۲ و بنیاسرائیل هر کس در محله خود هر کس نزد علم خویش برحسب افواج خود، خیمه زنند.
- ۵۳ و لاویان به اطراف مسکن شهادت خیمه زنند، مباداغضب برجماعت بنیاسرائیل بشود، و لاویان شعائر مسکن شهادت را نگاه دارند.»
- پس بنیاسرائیل چنین کردند، و برحسب آنچه خداوند موسی را امر فرموده بود، به عمل آوردند.

ترتیب قرارگیری اسباط

و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:

- «رکس از بنیاسرائیل نزد علم و نشان خاندان آبای خویش خیمه زنند، در برابر اطراف خیمه اجتماع خیمه زنند.
- ۳ و بجانب مشرق به سوی طلوع آفتاب اهل علم محله بود برحسب افواج خود خیمه زنند، و رئیس بنی یهودا نخستون بن عمیناداب باشد.
- ۴ و فوج او که از ایشان شمرده شدند هفتاد و چهار هزار و ششصد نفر بودند.
- ۵ و سیط یسا کار در پهلوئی او خیمه زنند، و رئیس بنی یسا کار تنائیل بن صوغر باشد.
- ۶ و فوج او که از ایشان شمرده شدند پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر بودند.
- ۷ و سیط بولون و رئیس بنی زبولن الیاب بن حیلون باشد.
- ۸ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و هفت هزار و چهارصد نفر بودند.
- ۹ جمیع شمرده شدگان محله بود برحسب افواج ایشان صد و هشتاد و شش هزار و چهارصد نفر بودند. و ایشان اول کوچ کنند.
- و بر جانب جنوب، علم محله رو بین برحسب افواج ایشان باشد، و رئیس بنی رو بین الیصور بن شد یثور باشد.
- ۱۱ و فوج او که از ایشان شمرده شدند چهل و شش هزار و پانصد نفر بودند.
- ۱۲ و در پهلوئی او سیط شمعون خیمه زنند و رئیس بنی شمعون شلومیتیل بن صوریشدای باشد.
- ۱۳ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و نه هزار و سیصد نفر بودند.
- ۱۴ و سیط جاد و رئیس بنی جاد الیاساف بن رعوثیل باشد.
- ۱۵ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر بودند.
- ۱۶ جمیع شمرده شدگان محله رو بین برحسب افواج ایشان صد و پنجاه و یک هزار و چهارصد و پنجاه نفر بودند و ایشان دوم کوچ کنند.
- و بعد از آن خیمه اجتماع با محله لاویان در میان محللهای کوچ کند، چنانکه خیمه میزنند، همچنان هر کس در جای خود نزد علمهای خویش کوچ کنند.
- و به طرف مغرب، علم محله فرایم برحسب افواج ایشان و رئیس بنی فرایم، الیشمع بن عمیود باشد.
- ۱۹ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل هزار و پانصد نفر بودند.
- ۲۰ و در پهلوئی او سیط منسی، و رئیس بنی منسی جملیتیل بن فد هصور باشد.
- ۲۱ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، سی و دو هزار و دو بیست نفر بودند.
- ۲۲ و سیط بنیامین و رئیس بنی بنیامین، ابیدان بن جدعون باشد.
- ۲۳ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، سی و پنج هزار و چهارصد نفر بودند.
- ۲۴ جمیع شمرده شدگان محله فرایم برحسب افواج ایشان، صد و هشت هزار و یکصد نفر بودند، و ایشان سوم کوچ کنند.
- و به طرف شمال، علم محله دان، برحسب افواج ایشان، و رئیس بنی دان اخیعزر بن عمیشدای باشد.
- ۲۶ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، شصت و دو هزار و هفت صد نفر بودند.
- ۲۷ و در پهلوئی ایشان سیط اشیر خیمه زنند، و رئیس بنی اشیر فجعیثیل بن عکران باشد.
- ۲۸ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل و یک هزار و پانصد نفر بودند.
- ۲۹ و سیط نفتالی و رئیس بنی نفتالی اخیرع بن عینان باشد.
- ۳۰ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و سه هزار و چهارصد نفر بودند.
- ۳۱ جمیع شمرده شدگان محله دان، صد و پنجاه و هفت هزار و ششصد نفر بودند. ایشان نزد علمهای خود در عقب کوچ کنند.
- ۳۳ اما لاویان چنانکه خداوند به موسیامر فرموده بود، در میان بنیاسرائیل شمرده نشدند.
- و بنیاسرائیل موافق هر چه خداوند به موسیامر فرموده بود، عمل نمودند، به اینطور نزد علمهای خود خیمه میزدند و به اینطور هر کس برحسب قبایل خود با خاندان آبای خود کوچ میکردند.

لاویان

این است اسباب هارون و موسی در روزی که خداوند در کوه سینا با موسی متکلم شد.
 ۲ و نامهای پسران هارون این است: نخست زاده‌هاش ناداب و ابیهو و العازار و ایتمار.
 ۳ این است نامهای پسران هارون که مسح شده بودند که ایشان را برای کهنات تخصیص نمود.
 ۴ اما ناداب و ابیهو در حضور خداوند مردند، هنگامی که ایشان در بیابان سینا آتش غریب به حضور خداوند گذرانیدند، و ایشان را پسری نبود و العازار و ایتمار به حضور پدر خود هارون، کهنات مینمودند.
 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«بط لوی را نزدیک آورده، ایشان را پیش هارون کاهن حاضر کن تا او را خدمت نمایند.

۷ و ایشان شعائر او و شعائر تمامی جماعت را پیش خیمه اجتماع نگاه داشته، خدمت مسکن را بجای آورند.

۸ و جمیع اسباب خیمه اجتماع و شعائر بنیاسرائیل را نگاه داشته، خدمت مسکن را بجای آورند.

۹ و لاویان را به هارون و پسرانش بده، زیرا که ایشان از جانب بنیاسرائیل بالکل به وی داده شده‌اند.

۱۰ و هارون و پسرانش را تعیین نمائ تا کهنات خود را بجای آورند، و غریبی که نزدیک آید، کشته شود.»

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«اینک من لاویان را از میان بنیاسرائیل، به عوض هر نخست زاده‌های از بنیاسرائیل که رحم را بگشاید گرفتارم؛ پس لاویان از آن من میباشند.

۱۳ زیرا جمیع نخست زادگان از آن منند، و در روزی که همه نخست زادگان زمین مصر را کشتیم؛ جمیع نخست زادگان اسرائیل را خواه از انسان و خواه از بهایم برای خود تقدیس نمودم، پس از آن من میباشند. من بیوه هستم.»

و خداوند موسی را در بیابان سینا خطاب کرده، گفت:

«نی لاوی را بر حسب خاندان آبا و قبایل ایشان بشمار، هر ذکور ایشان را از یک ماهه و زیاده بشمار.»

پس موسی بر حسب قول خداوند چنانکه مأمور شد، ایشان را شمرد.

۱۷ و پسران لاوی موافق نامهای ایشان اینانند: جرشون و قهات و مراری.

۱۸ و نامهای بنی جرشون بر حسب قبایل ایشان این است: لبنی و شمعی.

۱۹ و پسران قهات بر حسب قبایل ایشان: عیرام و بصهار و حبرون و عزریئیل.

۲۰ و پسران مراری بر حسب قبایل ایشان: محلی و موشی بودند. اینانند قبایل لاویان بر حسب خاندان آبا و قبایل ایشان.

۲۲ و شمرده شدگان ایشان به شماره همه ذکور از آن یک ماهه و بالاتر، شمرده شدگان ایشان هفت هزار و پانصد نفر بودند.

۲۳ و قبایل جرشونیان در عقب مسکن، به طرف مغرب خیمه زنده.

۲۴ و سرور خاندان آبا و قبایل جرشونیان، الیاساف بن لایل باشد.

۲۵ و ودیعت بنی جرشون در خیمه اجتماع، مسکن و خیمه و پوشش آن هر دره دروازه خیمه اجتماع باشد.

۲۶ و تجربهای سخن برده دروازه سخن که پیش روی مسکن و به اطراف مذبح است و طنابهایش با هر خدمت آنها.

و از قهات، قبیله عیرامیان و قبیله بصهاریان و قبیله حبرونیان و قبیله عزریئیلیان، اینانند قبایل قهاتیان.

۲۸ به شماره همه ذکور از آن یک ماهه و بالاتر، هشت هزار و شصت نفر بودند که ودیعت قدس را نگاه میداشتند.

۲۹ و قبایل بنی قهات به طرف جنوب مسکن، خیمه بزنده.

۳۰ و سرور خاندان آبا و قبایل قهاتیان، الیاساف بن عزریئیل باشد.

۳۱ و ودیعت ایشان تابوت و میز و شمعدان و مذبحها و اسباب قدس که با آنها خدمت میکنند، و حجاب و هر خدمت آن باشد.

۳۲ و سرور سروران لاویان، العازار بن هارون کاهن باشد، و نظارت نگهبانان خدمت قدس، او را خواهد بود.

و از مراری، قبیله محلیان و قبیله موشیان، اینانند قبایل مراری.

۳۴ و شمرده شدگان ایشان و شماره همه ذکور از آن یک ماهه و بالاتر، شش هزار و دو بیست نفر بودند.

۳۵ و سرور خاندان آبا و قبایل مراری، صور یئیل بن ایجلیل باشد و ایشان به طرف شمالی مسکن، خیمه بزنده.

۳۶ و ودیعت معین بنی مراری، تختهای مسکن و پشت بندهایش و ستونهایش و پایه‌هایش و تمامی اسبابش با تمامی خدمتشان باشد.

۳۷ و ستونهای اطراف سخن و پایه‌های آنها و میخها و طنابهای آنها.

و پیش مسکن به طرف مشرق و پیش روی خیمه اجتماع به طرف طلوع شمس، موسی و هارون و پسرانش خیمه بزنده و نگهبانی قدس را و نگهبانی بنیاسرائیل را بداریند.

و هر غریبی که نزدیک آید، کشته شود.

۳۹ و جمع شمرده شدگان لاویان که موسی و هارون ایشان را بر حسب قبایل ایشان فرمان خداوند شمردند، همه ذکور از آن یک ماهه و بالاتر، بیست و دو هزار نفر بودند.

و خداوند به موسی گفت: «مع نخست زادگان تریه بنیاسرائیل را از یک ماهه و بالاتر بشمار، و حساب نامهای ایشان را بگیر.

۴۱ و لاویان را به عوض همه نخست زادگان بنیاسرائیل برای من که بیوه هستم بگیر، و به لاویان را به عوض همه نخست زادگان بهایم بنیاسرائیل.»

پس موسی چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، همه نخست زادگان بنیاسرائیل را شمرد.

۴۳ و جمیع نخست زادگان تریه، بر حسب شماره اسم‌های شمرده شدگان ایشان از یک ماهه و بالاتر، بیست و دو هزار و دو بیست و هفتاد و سه نفر بودند.

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«او یان را به عوض جمیع نخست زادگان بنیاسرائیل، و بهایم لاویان را به عوض بهایم ایشان بگیر، و لاویان از آن من خواهند بود. من بهیوه هستم.

۴۶ و اما در باره فدیه دو بیست و هفتاد و سه نفر از نخست زادگان بنیاسرائیل که بر لاویان زیاد هاند،

پنچ مثقال برای هر سری بگیر، آن را موافق مثقال قدس که بیست جیره یک مثقال باشد، بگیر.

۴۸ و نقد فدیه آتانی که از ایشان زیاد هاند به هارون و پسرانش بده.»

پس موسی نقد فدیه را از آتانی که زیاد بودند، بر کسانی که لاویان فدیه آنها شده بودند، گرفت.

۵۰ و از نخست زادگان بنیاسرائیل تقدرا که هزار و سیصد و شصت و پنج مثقال موافق مثقال قدس باشد، گرفت.

۵۱ و موسی نقد فدیه را بر حسب قول خداوند چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، به هارون و پسرانش داد.

بنی قهات

و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:

«ساب بنی قهات را از میان بنی لاوی بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان بگیر.

۳ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هر که داخل خدمت شود تا در خیمه اجتماع کار کند.

«خدمت بنی قهات در خیمه اجتماع، کار قدس است.»

و هنگامی که اردو کوچ میکند هارون و پسرانش داخل شده، پوشش حجاب را پایین بیاورند، و تابوت شهادت را به آن بیوشانند.

۶ و بر آن پوشش پوست خزایی بگذارند و جامه‌ای که تمام آن لا جوردی باشد بالای آن پهن نموده، چوب دستپایش را بگذارند.

«بر میزبان تقدمه، جامه لا جوردی بگسترانند و بر آن، بشقاها و قاشقهها و کاسهها و پیاله‌های ریختنی را بگذارند و نان دائمی بر آن باشد.

۸ و جامه قرمز بر آنها گسترانیده، آن را به پوشش پوست خزیوشانند و چوب دستپایش را بگذارند.

«جامه لا جوردی گرفته، شمعدان روشنائی و چراغهایش و گلگیرهایش و سینی‌هایش و تمامی ظروف و روغنش را که به آنها خدمت می‌کنند بیوشانند،

و آن را و همه اسبابش را در پوشش پوست خز گذارده، بر چوب دستی بگذارند.

«بر مدیخ زرین، جامه لا جوردی گسترانیده، آن را به پوشش پوست خزیوشانند، و چوب دستپایش را بگذارند.

«تمامی اسباب خدمت را که به آنها قدس خدمت می‌کنند گرفته، آنها را در جامه لا جوردی بگذارند، و آنها را به پوشش پوست خزیوشانیده، بر چوب دست بنهند.

«مدیخ را از خاک گستر خالی کرده، جامه ارغوانی بر آن بگسترانند.

۱۴ و جمیع اسبابش را که به آنها خدمت آن را می‌کنند یعنی مجر ها و چنگاها و خاک اندازها و کاسهها، همه اسباب مدیخ را بر روی آن بنهند، و بر آن پوشش،

پوست خز گسترانیده، چوب دستپایش را بگذارند.

«چون هارون و پسرانش در هنگام کوچ کردن اردو، ازوشانیدن قدس و تمامی اسباب قدس فارغ شوند، بعد از آن پسران قهات برای برداشتن آن بیایند،

اما قدس را مسن ننمایند مبادا بمیرند، این چیزها از خیمه اجتماع حمل بنی قهات میباشد.

«و دیعت العازار بن هارون کاهن، روغن بجهت روشنائی و بخور خوشبو و هدیه آردی دائمی و روغن مسح و نظارت تمامی مسکن میباشد، با هر آنچه در آن

است، خواه از قدس خواه از اسبابش.»

و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:

«بط قبایل قهاتیان را از میان لاویان منقطع مسازید.

۱۹ بلکه با ایشان چنین رفتار نماید تا چون به قدس لاقداس نزدیک آید، زنده بمانند و نمیرند. هارون و پسرانش داخل آن بشوند، و هر یک از ایشان را به

خدمت و حمل خود بگذارند.

۲۰ و اما ایشان بجهت دیدن قدس لحظهای هم داخل نشوند، مبادا بمیرند.»

بنی جرشون

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ساب بنی جرشون را نیز بر حسب خاندان آبا و قبایل ایشان بگیر.

۲۳ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله ایشان را بشمار، هر که داخل خدمت شود تا در خیمه اجتماع به شغل بپردازد و خدمت بنماید.

«بن است خدمت قبایل بنی جرشون در خدمت گذاری و حمل،

که بخیجریهای مسکن و خیمه اجتماع را با پوشش آن و پوشش پوست خز که بر بالای آن است، و پرده دروازه خیمه اجتماع را بردارند.

۲۶ و بخیجریهای صن وروده مدخل دروازه صن، که پیش مسکن و به اطراف مدیخ است، و طنابهای آنها و همه اسباب خدمت آنها و هر چه به آنها باید کرده شود، ایشان بکنند.

۲۷ و تمامی خدمت بنی جرشون در هر حمل و خدمت ایشان، به فرمان هارون و پسران او بشود، و جمیع عملهای ایشان را بر ایشان و دیعت گذارید.

۲۸ این است خدمت قبایل بنی جرشون در خیمه اجتماع. و نظارت ایشان به دست ایاتمار بن هارون کاهن باشد.

بنی مراری

«بنی مراری را بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان بشمار.

۲۰ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هر که به خدمت داخل شود، تا کار خیمه اجتماع را بنماید. ایشان را بشمار.

۳۱ این است و دیعت حمل ایشان، در تمامی خدمت ایشان در خیمه اجتماع، و تختهای مسکن و پشت بندهایش و ستونهایش و پایه‌هایش

و ستونهای اطراف صحن و پایه های آنها و میخهای آنها و طنابهای آنها با همه اسباب آنها، و تمامی خدمت آنها، پس اسباب و دیعت حمل ایشان را به نامها حساب کنید.

۳۳ این خدمت قبایل بنی مراری در تمامی خدمت ایشان در خیمه اجتماع، زیر دست ایتمار بن هارون کاهن.»

و موسی و هارون و سروران جماعت، بنی قهات را بر حسب قبایل و خاندان آباء ایشان شمرند.

۳۵ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هر که به خدمت داخل میشد تا در خیمه اجتماع مشغول شود.

۳۶ و شمرده شد گان ایشان بر حسب قبایل ایشان، دو هزار و هفتصد و پنجاه نفر بودند.

۳۷ اینانند شمرده شد گان قبایل قهاتیان، هر که در خیمه اجتماع کار میکرد که موسی و هارون ایشان را بر حسب آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، شمرند.

و شمرده شد گان بنی جرشون بر حسب قبایل و خاندان آباء ایشان،

از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هر که به خدمت داخل میشد تا در خیمه اجتماع کار کند.

۴۰ و شمرده شد گان ایشان بر حسب قبایل و خاندان آباء ایشان، دو هزار و شصت و سی نفر بودند.

۴۱ اینانند شمرده شد گان قبایل بنی جرشون، هر که در خیمه اجتماع کار میکرد که موسی و هارون ایشان را بر حسب فرمان خداوند شمرند.

و شمرده شد گان قبایل بنی مراری بر حسب قبایل و خاندان آباء ایشان،

از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هر که به خدمت داخل میشد تا در خیمه اجتماع کار کند.

۴۴ و شمرده شد گان ایشان بر حسب قبایل ایشان سه هزار و دو بیست نفر بودند.

۴۵ اینانند شمرده شد گان قبایل بنی مراری که موسی و هارون ایشان را بر حسب آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، شمرند.

جمع شمرده شد گان لاویان که موسی و هارون و سروران اسرائیل ایشان را بر حسب قبایل و خاندان آباء ایشان شمرند،

از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هر که داخل میشد تا کار خدمت و کار حملها را در خیمه اجتماع بکند.

۴۸ شمرده شد گان ایشان هشت هزار و پانصد و هشتاد نفر بودند،

بر حسب فرمان خداوند به توسط موسی، هر کس موافق خدمت و حملش شمرده شد.

و چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، او ایشان را شمرد.

تظہیر اردو گاہ

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را امر فرما که مبروص را و هر که جریان دارد و هر که از میته نجس شود، از اردو و اخراج کنند.

۳ خواه مرد و خواه زن، ایشان را اخراج نماید، بیرون از اردو ایشان را اخراج نماید، تا ردوی خود را جایی که من در میان ایشان ساکن هستم، نجس نسازند.»

و بنیاسرائیل چنین کردند، و آن کسان را بیرون از اردو و اخراج کردند. چنانکه خداوند به موسی گفته بود، بنیاسرائیل به آن طور عمل نمودند.

جبران جرم

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را بگو: هر گاه مردی یا زنی به هر کدام از جمیع گناهان انسان مرتکب شده، به خداوند خیانت ورزد، و آن شخص مجرم شود،

آنگاه گناهی را که کرده است اعتراف نماید، و اصل جرم خود را در نماید، و خمس آن را بر آن مرد کرده، به کسی که بر او جرم نموده است، بدهد.

۸ و اگر آن کس را ولیایی نباشد که دیه جرم به او داده شود، آنگاه دیه جرمی که برای خداوند داده میشود، از آن کاهن خواهد بود، علاوه بر قوج کفار

که به آن در باره وی کفار می شود.

۹ و هر هدیه افراشتنی از همه موقوفات بنیاسرائیل که نزد کاهن می آوند، از آن او باشد.

۱۰ و موقوفات هر کس از آن او خواهد بود، و هر چه که کسی به کاهن بدهد، از آن او باشد.»

خیانت زن شوهر دار

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هر گاه زن کسی از او برگشته، به وی خیانت ورزد،

و مردی دیگر با او همبستر شود، و این از چشمان شوهرش پوشیده و مستور باشد، آن زن نجس میباشد، و اگر او شهادتی نباشد و در عین فعل گرفتار نشود،

و روح غیرت بر او بیاید و به زن خود غیور شود، و آن زن نجس شده باشد، و با روح غیرت بر او بیاید به زن خود غیور شود، و آن زن نجس نشده باشد،

پس آن مرد زن خود را نزد کاهن بیاورد، و بجهت او برآید هدیه، یک عشر ایشه آرد جوین بیاورد، و روغن بر آن نریزد، و کند بر آن نهد، زیرا که هدیه غیرت

است و هدیه یادگار، که گناه را بیاد می آورد.

«کاهن او را نزدیک آورده، به حضور خداوند برآد دارد.

۱۷ و کاهن آب مقدس در ظرف سفالین بگیرد، و کاهن قدری از غباری که بر زمین مسکن باشد گرفته، بر آب بپاشد.

۱۸ و کاهن زن را به حضور خداوند برآد داشته، موسی سر او را باز کند و هدیه یادگار را که هدیه غیرت باشد بر دست آن زن بگذارد، و آب تلخ لعنت بر دست

کاهن بپاشد.

۱۹ و کاهن به زن قسم داده، به وی بگوید: اگر کسی با تو همبستر نشده، و اگر کسی نجاستی به کسی غیر از شوهر خود برنگشتهای، پس از این آب تلخ لعنت

میراشوی.

۲۰ ولیکن اگر غیر از شوهر خود برگشته، نجس شدهای، و کسی غیر از شوهرت با تو همبستر شده است،

آنگاه کاهن زن را قسم لعنت بدهد و کاهن به زن بگوید: خداوند تو را در میان قومت مورد لعنت و قسم بسازد به اینکه خداوند تو را ساقط و شکم تو را منتفخ گرداند.

۲۲ «این آب لعنت در احشای تو داخل شده، شکم تو را منتفخ و روان تو را ساقط بسازد. و آن زن بگوید: آمین آمین.

«کاهن این لعنت را در اطوماری بنویسد، و آنها را در آب تلخ محو کند.

۲۴ «و آن آب لعنت تلخ را به زن بنوشاند، و آن آب لعنت در او داخل شده، تلخ خواهد شد.

۲۵ «و کاهن هدیه غیرت را از دست زن گرفته، آن هدیه را به حضور خداوند بجنباند، و آن را نزد مذبح بیاورد.

۲۶ «و کاهن مشتی از هدیه برای یادگاری آن گرفته، آن را بر مذبح بسوزاند و بعد از آن، آن آب را به زن بنوشاند.

۲۷ «و چون آب را به او نوشاند، اگر نجس شده و به شوهر خود خیانت ورزیده باشد، آن آب لعنت داخل او شده، تلخ خواهد شد، و شکم او منتفخ و روان او ساقط خواهد گردید، و آن زن در میان قوم خود مورد لعنت خواهد بود.

۲۸ «و اگر آن زن نجس نشده، طاهر باشد، آنگاه میراشده، اولاد خواهد زاید.

«بن است قانون غیرت، هنگامی که زن از شوهر خود برگشته، نجس شده باشد.

۳۰ «یا هنگامی که روح غیرت بر مرد بیاید، و برنش غیور شود، آنگاه زن را به حضور خداوند بر یادارد، و کاهن تمامی این قانون را در باره او اجرا دارد.

۳۱ پس آن مرد از گناه میراشود، و زن گناه خود را متحمل خواهد بود.»

نذر نذیره

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون مردی از نذر خاص، یعنی نذر نذیره بکند، و خود را برای خداوند تخصیص نماید، آنگاه از شراب و مسکرات پرهیزد و سر که شراب و سر که مسکرات را ننوشد، و هیچ عصیر انگور ننوشد، و انگور تازه یا خشک نخورد.

۴ «و تمام ایام تخصیصش از هر چیزی که از تاک انگور ساخته شود، از هسته تا پوست نخورد.

«تمام ایام نذر تخصیص او، آستره بر سر او نیاید، و تا انقضای روزهایی که خود را برای خداوند تخصیص نموده است، مقدس شده، گیسهای موی سر خود را بلند دارد.

و تمام روزهایی که خود را برای خداوند تخصیص نموده است، نزدیک بدن میت نیاید.

۷ «برای پدر و مادر و برادر و خواهر خود، هنگامی که بمیرد خوشبختن را نجس نسازد، زیرا که تخصیص خدایش بر سر وی میباشد.

۸ «تمامی روزهای تخصیصش برای خداوند مقدس خواهد بود.

«اگر کسی دفت ناگهان نزد او بمیرد، پس سر خود را در روز طهارت خویش بپوشد، یعنی در روز هفتم آن را بپوشد.

۱۰ «در روز هشتم دو فاخته بیاد و جوجه کبوتر نزد کاهن به در خیمه اجتماع بیاورد.

۱۱ «و کاهن یکی را برای قربانی گاه و دیگری را برای قربانی سوختنی گذرانیده، برای وی کفاره نماید، از آنچه بهسبب میت، گناه کرده است و سر او را در آن روز تقدیس نماید.

۱۲ «و روزهای تخصیص خود را برای خداوند (زنو) تخصیص نماید، و بره نرینه یک ساله برای قربانی جرم بیاورد، لیکن روزهای اول ساقط خواهد بود، چونکه تخصیصش نجس شده است.

«بن است قانون نذیره، چون روزهای تخصیص او تمام شود، آنگاه او را نزد دروازه خیمه اجتماع بیاورد.

۱۴ «و قربانی خود را برای خداوند بگذراند، یعنی یک بره نرینه یک ساله بیعیب بجهت قربانی سوختنی، و یک بره ماده یک ساله بیعیب، بجهت قربانی گناه، و یک قوچ بی عیب بجهت ذبیحه سلامتی.

۱۵ «و یک سبیدنان فطیر یعنی گرده های آرد نرم سرشته شده با روغن، و قرصهای فطیر مسح شده با روغن، و هدیه آردی آنها و هدیه ریختنی آنها.

«کاهن آنها را به حضور خداوند نزدیک آورده، قربانی گناه و قربانی سوختنی او را بگذراند.

۱۷ «و قوچ را با سبیدنان فطیر بجهت ذبیحه سلامتی برای خداوند بگذراند، و کاهن هدیه آردی و هدیه ریختنی او را بگذراند.

«آن نذیره سر تخصیص خود را نزد دروازه اجتماع بپوشد، و موی سر تخصیص خود را گرفته، آن را بر آلتی که زیر ذبیحه سلامتی است بگذراند.

«کاهن سر دست بر آن شده قوچ را بایک گرده فطیر از سبید و یک قرص فطیر گرفته، آن را بر دست نذیره، بعد از تراشیدن سر تخصیصش بگذارد.

۲۰ «و کاهن آنها را بجهت هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنباند، این با سبینه جنبانیدنی و آن فراشتی برای کاهن، مقدس است. و بعد از آن نذیره شراب بنوشد.

«بن است قانون نذیره های که نذر بکند و قانون قربانی که بجهت تخصیص خود برای خداوند بگذراند، علاوه بر آنچه دستش به آن میرسد موافق نذری که کرده باشد، همچنین بر حسب قانون تخصیص خود، باید بکند.»

برکت کاهنان

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ارون و پسرانش را خطاب کرده، بگو: به اینطور بنیاسرائیل را برکت دهید و به ایشان بگو بید:

«هوه تو را برکت دهد و تو را محافظت نماید.

۲۵ «یهوه روی خود را بر تو تابان سازد و بر تو رحمت کند.

۲۶ «یهوه روی خود را بر تو برافرازد و تو را سلامتی بخشد،

و نام مرا بنیاسرائیل بگذراند، و من ایشان را برکت خواهم داد.»

هدایای تقدیس مسکن و مدیخ

و در روزی که موسی از پیاداشتن مسکن فارغ شده و آن را مسح نموده و تقدیس کرده و تمامی اسبابش را و مدیخ را با تمامی اسبابش مسح کرده و تقدیس نموده بود،

سروران اسرائیل و روسای خاندان آبی ایشان هدیه گذراندند. و اینهاروسای اسباط بودند که بر شمرده شدگان گناشته شدند.

۳ پس ایشان بجهت هدیه خود، به حضور خداوند شش ارا بهسروشید و دوازده گاو آوردند، یعنی یک ارا به برای دوسرور، و برای هرنفری یک گاو، و آنها را پیش روی مسکن آوردند.

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ینهار از ایشان بگیر تا برای بجای آوردن خدمت خیمه اجتماع به کار آید، و به لایوان به هر کس به اندازه خدمتش تسلیم نما،»

پس موسی ارا بهها و گاوهارا گرفته، آنها را به لایوان تسلیم نمود.

۷ دوازده و چهار گاو به بنی جرشون، به اندازه خدمت ایشان تسلیم نمود.

۸ و چهار ارا به و هشت گاو به بنی مراری، به اندازه خدمت ایشان، به دست ایتامار بن هارون کاهن تسلیم نمود.

۹ اما به بنی قهات هیچ نداد، زیرا خدمت قدس متعلق به ایشان بود و آن را بردوش خود برمی داشتند.

۱۰ و سروران بجهت تبرک مدیخ، در روز مسح کردن آن، هدیه گذراندند. و سروران هدیه خود را پیش مدیخ آوردند.

۱۱ و خداوند به موسی گفت که هر سرور در روز تو به خود هدیه خویش را بجهت تبرک مدیخ بگذراند.

و در روز اول، نحشون بن عمیناداب از سبط یهودا هدیه خود را گذراند.

۱۳ و هدیه او یک طبق نقره بود که وزنش صدوسی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال به مثقال قدس که هر دوی آنها را از آرد نرم مخلوط شده با

روغن بود بجهت هدیه آردی.

۱۴ و یک قاشق طلا ده مثقال پراز نخور.

۱۵ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.

۱۶ و یک بز بجهت قربانی گناه.

۱۷ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه نحشون بن عمیناداب.

و در روز دوم، نتائیل بن صوخر، و سرور یسا کار هدیه گذراندند.

۱۹ و هدیه‌های که او گذراند یک طبق نقره بود که وزنش صدوسی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها را از آرد

نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی.

۲۰ و یک قاشق طلا ده مثقال پراز نخور.

۲۱ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله، بجهت قربانی سوختنی.

۲۲ و یک بز بجهت قربانی گناه.

۲۳ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه نتائیل بن صوخر.

و در روز سوم، الیاب بن حیلون سرور بنی زبولون،

هدیه او یک طبق نقره که وزنش صدوسی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها را از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت

هدیه آردی.

۲۶ و یک قاشق طلا ده مثقال پراز نخور،

و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.

۲۸ و یک بز بجهت قربانی گناه.

۲۹ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیاب بن حیلون.

و در روز چهارم، الیصور بن شدیور سرور بنی روبین،

۳۱ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صدوسی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها را از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت

هدیه آردی.

۳۲ و یک قاشق طلا ده مثقال پراز نخور.

۳۳ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.

۳۴ و یک بز بجهت قربانی گناه.

۳۵ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیصور بن شدیور.

و در روز پنجم، شلومئیل بن صور بشدای سرور بنی شمعون.

۳۷ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صدوسی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها را از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت

هدیه آردی.

۳۸ و یک قاشق طلا ده مثقال پراز نخور.

۳۹ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.

- ۴۰ ویک بز بجهت قربانی گاه.
- ۴۱ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه شلومئیل بن صور بشدای. و در روز هشتم، الیاساف بن دعویل سرور بنی جاد.
- ۴۲ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پرا زارد نرم مخلوط باروغن بجهت هدیه آردی.
- ۴۴ و یک قاشق طلا ده مثقال پرا ز بخور.
- ۴۵ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.
- ۴۶ و یک بز بجهت قربانی گاه.
- ۴۷ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیاساف بن دعویل. و در روز هفتم، البشمع بن عمید سرور بنی افرایم.
- ۴۹ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پرا زارد نرم مخلوط باروغن بجهت هدیه آردی.
- ۵۰ و یک قاشق طلا ده مثقال پرا ز بخور.
- ۵۱ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.
- ۵۲ و یک بز بجهت قربانی گاه.
- ۵۳ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه البشمع بن عمید بود.
- و در روز هشتم، جلیئیل بن فد هصور سرور بنی منسی.
- ۵۵ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پرا زارد نرم مخلوط باروغن بجهت هدیه آردی.
- ۵۶ و یک قاشق طلا ده مثقال پرا ز بخور.
- ۵۷ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.
- ۵۸ و یک بز بجهت قربانی گاه.
- ۵۹ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه جلیئیل بن فد هصور.
- و در روز نهم، ابیدان بن جدعون بنی بنیامین.
- ۶۱ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پرا زارد نرم مخلوط باروغن، بجهت هدیه آردی.
- ۶۲ و یک قاشق طلا ده مثقال پرا ز بخور.
- ۶۳ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.
- ۶۴ و یک بز نرینه جهت قربانی گاه
- به جهت ذبیحه سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه ابیدان بن جدعون بنی.
- و در روز دهم، اخیعزر بن عمید شدای سرور بنی دان.
- ۶۷ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پرا زارد نرم مخلوط باروغن بجهت هدیه آردی.
- ۶۸ و یک قاشق طلا ده مثقال پرا ز بخور.
- ۶۹ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.
- ۷۰ و یک بز بجهت قربانی گاه.
- ۷۱ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه اخیعزر بن عمید شدای.
- و در روز نازدهم، یغعیئیل بن عکران سرور بنی اشیر.
- ۷۳ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پرا زارد نرم مخلوط باروغن بجهت هدیه آردی.
- ۷۴ و یک قاشق طلا ده مثقال پرا ز بخور.
- ۷۵ و یک گاو جوان و یک قوچ و بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.
- ۷۶ و یک بز بجهت قربانی گاه.
- ۷۷ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه یغعیئیل بن عکران.
- و در روز دوازدهم، اخیرع بن عینان، سرور بنی نفتالی.
- ۷۹ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پرا زارد نرم مخلوط باروغن بجهت هدیه آردی.
- ۸۰ و یک قاشق طلا ده مثقال پرا ز بخور.
- ۸۱ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.

۸۲ و یک بز بجهت قربانی گناه.
 ۸۳ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه اخیر ع بن عینان.
 این بود تبرک مذبح در روزی که مسح شده بود، از جانب سروران اسرائیل دوازده نقره و دوازده لگن نقره و دوازده قاشق طلا.
 ۸۵ هر طبق نقره صدوسی مثقال و هر لگن هفتاد، که تمامی نقره ظروف، دو هزار و چهارصد مثقال موافق مثقال قدس بود.
 ۸۶ و دوازده قاشق طلا بر آن بخور هر کدام ده مثقال موافق مثقال قدس، که تمامی طلای قاشقها صد و بیست مثقال بود.
 ۸۷ تمامی گاوآن بجهت قربانی سوختنی، دوازده گاو و دوازده قوچ و دوازده بره نرینه یک ساله. با هدیه آردی آنها و دوازده بز بجهت قربانی گناه.
 ۸۸ و تمامی گاوآن بجهت ذبیحه سلامتی، بیست و چهار گاو و شصت قوچ و شصت بز و شصت بره نرینه یک ساله. این بود تبرک مذبح بعد از آنکه مسح شده بود.
 و چون موسی به خیمه اجتماع داخل شد تاباوی سخن گوید، آنگاه قول رامیشنید که از بالای کرمی رحمت که بر تابوت شهادت بود، از میان دو کرونی به وی سخن میگفت، پس با او تکلم مینمود.

برافروختن چراغها

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
 «ارون را خطاب کرده، به وی بگو: هنگامی که چراغها را برافرازی، هفت چراغ پیش شمعان روشنایی بدهد.»
 پس هارون چنین کرد، و چراغها را برافراشت تا پیش شمعان روشنایی بدهد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.
 ۴ و صنعت شمعان این بود: از چرخکاری طلا از ساق تا گلپایش چرخکاری بود، موافق نمونهای که خداوند به موسی نشان داده بود، به همین طور شمعان را ساخت.

تطهیر لایوان

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
 «او یان را از میان بنیاسرائیل گرفته، ایشان را تطهیر نما.
 ۷ و بجهت تطهیر ایشان، به ایشان چنین عمل نما، آن کفار ه گاه را بر ایشان بیاش و بر تمام بدن خود استره بگذرانند، و رخت خود را شسته، خود را تطهیر نمایند.
 ۸ و گاوی جوان و هدیه آردی آن، یعنی آرد نرم مخلوط با روغن بگیرند، و گاو جوان دیگر بجهت قربانی بگیرد.
 ۹ و لایوان را پیش خیمه اجتماع نزدیک بیاور، و تمامی جماعت بنیاسرائیل را جمع کن.
 ۱۰ و لایوان را به حضور خداوند نزدیک بیاور، و بنیاسرائیل دستهای خود را بر لایوان بگذرانند.
 ۱۱ و هارون لایوان را از جانب بنیاسرائیل به حضور خداوند هدیه بگذرانند، تا خدمت خداوند را بجا بیآورند.
 ۱۲ و لایوان دستهای خود را بر سر گاوآن بنهد، و تو یکی را بجهت قربانی گاه و دیگری را بجهت قربانی سوختنی برای خداوند بگذران، تا بجهت لایوان کفار شود.

۱۳ و لایوان را پیش هارون و پسرانش بریابد، و ایشان را برای خداوند هدیه بگذران.

۱۴ و لایوان را از میان بنیاسرائیل جدا نما و لایوان از آن من خواهند بود.

«بعد از آن لایوان داخل شوند تا خدمت خیمه اجتماع را بجا آورند، و تو ایشان را تطهیر کرده، ایشان را هدیه بگذران.

۱۶ زیرا که ایشان از میان بنیاسرائیل به من بالکل داده شده اند، و به عوض هر گشاینده رحم، یعنی به عوض همه نخست زادگان بنیاسرائیل، ایشان را برای خود گرفتم.

۱۷ زیرا که جمیع نخست زادگان بنیاسرائیل خواه از انسان و خواه از بهائم، از آن مناند، در روزی که جمیع نخست زادگان را در زمین مصر زدم، ایشان را برای خود تقدیس نمودم.

۱۸ پس لایوان را به عوض همه نخست زادگان بنیاسرائیل گرفتم.

۱۹ و لایوان را از میان بنیاسرائیل به هارون و پسرانش پیشکش دادم تا خدمت بنیاسرائیل را در خیمه اجتماع بجا آورند، و بجهت بنیاسرائیل کفار نمایند، و چون بنیاسرائیل به قدس نزدیک آیند، و بابه بنیاسرائیل عارض نشود،»

پس موسی و هارون و تمامی جماعت بنیاسرائیل به لایوان چنین کردند، بر حسب هر آنچه خداوند موسی را درباره لایوان امر فرمود، همچنان بنیاسرائیل به ایشان عمل نمودند.

۲۱ و لایوان برای گاه خود کفار کرده، رخت خود را شستند، و هارون ایشان را به حضور خداوند هدیه گذرانید، و هارون برای ایشان کفار نموده، ایشان را تطهیر کرد.

۲۲ و بعد از آن لایوان داخل شدند تا در خیمه اجتماع به حضور هارون و پسرانش به خدمت خود بپردازند، و چنانکه خداوند موسی را درباره لایوان امر فرمود، همچنان به ایشان عمل نمودند.

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«بن است قانون لایوان که از بیست و پنج ساله و بالا تر داخل شوند تا در کار خیمه اجتماع مشغول خدمت بشوند.

۲۵ و از پنجاه ساله از کار خدمت بازا هستند، و بعد از آن خدمت نکنند.

۲۶ لیکن بباردان خود در خیمه اجتماع به نگاهبانی نمودن مشغول شوند، و خدمتی دیگر نکنند. بدین طور لایوان درباره ودیعت ایشان عمل نما،»

عید فصح

و در ماه اول سال دوم بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، خداوند موسی را در صحرای سینا خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل عید فصیح را در موسمش بجآوردند.

۳ در روز چهاردهم این ماه آن را در وقت عصر در موسمش بجآوردید، برحسب همه فریاضش و همه احکامش آن را معمول دارید.»

پس موسی به بنیاسرائیل گفت که فصیح را بجآوردند.

۵ و فصیح را در روز چهاردهم ماه اول، در وقت عصر در صحرای سینا بجآوردند، برحسب هر چه خداوند به موسیام فرموده بود بنیاسرائیل چنان عمل نمودند.

۶ اما بعضی اغخاص بودند که از میت آدمی نجس شده، فصیح را در آن روز نتوانستند بجآوردند، پس در آن روز نزد موسی و هارون آمدند.

۷ و آن اغخاص وی را گفتند که: «از میت آدمی نجس هستیم؛ پس چرا از گذرانیدن قربانی خداوند در موسمش در میان بنیاسرائیل ممنوع شوم؟»

موسی ایشان را گفت: «ایستید تا آنچه خداوند در حق شما فرماید، بشنوم.»

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی از شما یا از اعدای شما از میت نجس شود، یا در سفر دور باشد، مع هذا فصیح را برای خداوند بجآورد.

۱۱ در روز چهاردهم ماه دوم، آن را در وقت عصر بجآوردند، و آن را بانان فطیری و سبزی تلخ بخورند.

۱۲ چیزی از آن تا صبح نگذارند و از آن استخوانی نشکنند، برحسب جمیع فریاض فصیح آن را معمول دارند.

۱۳ اما کسیکه طاهر باشد و در سفر نباشد و از آن بجآوردن فصیح باز ایستد، آن کس از قوم خود منقطع شود، چونکه قربانی خداوند را در موسمش نگذرانیده است، آن شخص گناه خود را متحمل خواهد شد.

۱۴ و اگر غریبی در میان شما ماوا گزیند و بخواد که فصیح را برای خداوند بجآورد، برحسب فریضه و حکم فصیح عمل نماید، برای شما یک فریضه میباشد خواه برای غریب و خواه برای متوطن.»

ابروآتش

و در روزی که مسکن برپا شد، بر مسکن خیمه شهادت را پو شانید، و از شب تا صبح مثل منظر آتش بر مسکن میبود.

۱۶ همیشه چنین بود که بر آن را میپوشانید و منظر آتش در شب.

۱۷ و هرگاه ابراز خیمه بر می خاست بعد از آن بنیاسرائیل کوچ میکردند و در هر جایی که ابر ساکن میشد آنجا بنیاسرائیل اردو میزدند.

به فرمان خداوند بنیاسرائیل کوچ میکردند و به فرمان خداوند اردو میزدند، همه روزهایی که ابر مسکن ساکن میبود، در اردو میماندند.

۱۹ و چون ابر، روزهای بسیار بر مسکن توقف مینمود، بنیاسرائیل و دیعت خداوند را نگاه میداشتند و کوچ نمی کردند.

۲۰ و بعضی اوقات ابر ایام قلیل بر مسکن میماند، آنگاه به فرمان خداوند در اردو می ماندند و به فرمان خداوند کوچ میکردند.

۲۱ و بعضی اوقات، ابر از شام تا صبح میماند و در وقت صبح ابر بر می خاست، آنگاه کوچ میکردند، یا اگر روز و شب میماند چون ابر بر می خاست، میکوچیدند.

۲۲ خواه در روز و خواه یک ماه و خواه یک سال، هر قدر ابر بر مسکن توقف نموده، بر آن ساکن میبود، بنیاسرائیل در اردو می ماندند، و کوچ نمی کردند و چون بر می خاست، میکوچیدند.

۲۳ به فرمان خداوند اردو میزدند، و به فرمان خداوند کوچ میکردند، و و دیعت خداوند را برحسب آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، نگاه میداشتند.

دو کرناهی نقره

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«رای خود دو کرناهی نقره بساز، آنها را از خکاری درست کن، و آنها را بجهت خواندن جماعت و کوچیدن اردو بکار ببر.

۳ و چون آنها را بنوازند تمامی جماعت نزد تو به در خیمه اجتماع جمع شوند.

۴ و چون یکی را بنوازند، سروران و روسای هزاره های اسرائیل نزد تو جمع شوند.

۵ و چون تیز آهنگ بنوازند محله هایی که به طرف مشرق جادارند، کوچ بکنند.

۶ و چون تیه دوم تیز آهنگ بنوازند، محله هایی که به طرف جنوب جادارند کوچ کنند؛ بجهت کوچ دادن ایشان تیز آهنگ بنوازند.

۷ و بجهت جمع کردن جماعت بنوازید، لیکن تیز آهنگ متوازید.

«بنی هارون کهنه، کرناهارا بنوازند. این برای شما در نسلهای شما فریضه ابدی باشد.

۹ و چون در زمین خود برای مقاتله با دشمنی که بر شما تعدی مینماید میروید، کرناهارا تیز آهنگ بنوازید، پس به حضور یهوه خدای خود بیاد آورده خواهید شد، و از دشمنان خود نجات خواهید یافت.

۱۰ و در روز شادی خود و در عید ها و در اول ماه های خود کرناهارا بر قربانی های سوختنی و ذبائح سلامتی خود بنوازید، تا برای شما به حضور خدای شما یاد گاری باشد. من یهوه خدای شما هستم.»

کوچ از صحرای سینا

و واقع شد در روز بیستم ماه دوم سال دوم که ابر از بالای خیمه شهادت برداشته شد،

و بنیاسرائیل به مراحل خود از صحرای سینا کوچ کردند، و ابر در صحرای فاران ساکن شد،

و ایشان اول به فرمان خداوند به واسطه موسی کوچ کردند.

و علم محله بنی یهودا، اول با فوج ایشان روانه شد، و بر فوج او نحشون بن عمیناداب بود.

۱۵ و بر فوج سبط بنی یساکار، نتانائیل بن صوغر.

- ۱۶ ورفوح سبط بنی زبولون، الیاب بن حیلون، پس مسکن را پایین آوردند و بنی جرشون و بنی مراری که حاملان مسکن بودند، کوچ کردند. و علم محله رو بین بافواج ایشان روانه شد، ورفوح و الیصور بن شدیئور بود.
- ۱۹ ورفوح سبط بنی شمعون، شلومیتیل بن صور شد ای.
- ۲۰ ورفوح سبط بنی جاد، الیاساف بن دعوتیل.
- پس قهاتیان که حاملان قدس بودند، کوچ کردند و پیش از رسیدن ایشان، آنها مسکن را برپا داشتند.
- پس علم محله بنی افرایم بافواج ایشان روانه شد، ورفوح و الیشمع بن عمیو بود.
- ۲۳ ورفوح سبط بنی منسی، جملیتیل بن فدهصور.
- ۲۴ ورفوح سبط بنی بنیامین، ابیدان بن جدعون.
- پس علم محله بنی دان که موخر همه محلهها بود بافواج ایشان روانه شد، ورفوح و اخیعز بن عمیو شد ای بود.
- ۲۶ ورفوح سبط بنی اشیر، یغیتیل بن عکران.
- ۲۷ ورفوح سبط بنی نفتالی، اخیرع بن عینان.
- ۲۸ این بود مراحل بنیاسرائیل بافواج ایشان. پس کوچ کردند.
- وموسی به حو باب بن رعوتیل مدیانی که برادر زن موسی بود، گفت: «به مگانی که خداوند در باره آن گفته است که آن راه شما خواهد بخشید کوچ میکنیم، همراه ما بیا و بخواهیم نمود، چونکه خداوند در باره اسرائیل نیکو گفته است.»
- او وی را گفت: «می آیم، بلکه به زمین و به خاندان خود خواهیم رفت.»
- گفت: «اگر ترک مکن زیرا چونکه تو منازل ما را در صحرا میدانی، بجهت ما مثل چشم خواهی بود.»
- ۳۲ و اگر همراه ما بیا، هر احسانی که خداوند بر ما بنماید، همان را بر تو خواهیم نمود.»
- واز کوه خداوند سفر سه روزه کوچ کردند، و تابوت عهد خداوند سفر سه روزه پیش روی ایشان رفت تا آرامگاهی برای ایشان بطلد.
- ۳۴ و ابر خداوند در روزی از اسرائیل بود، و وقتی که از لشکرگاه روانه میشدند.
- و چون تابوت روانه میشد، موسی میگفت: «ی خداوند بر خیز و دشمنان را کنده شوند و مبعضانت از حضور تو منزهم گردند.»
- و چون فرود می آمد، میگفت: «ی خداوند زده هزاران هزار اسرائیل رجوع نما.»
- طغیان قوم
- وقوم شکایتکنان در گوش خداوند بدگفتند، و خداوند این را شنیده، غضبش افروخته شد، و آتش خداوند در میان ایشان مشتعل شده، در اطراف اردو بسوخت.
- ۲ وقوم نزد موسی فریاد آورده، موسی نزد خداوند دعا نمود و آتش خاموش شد.
- ۳ پس آن مکان را تبعیره نام نهادند، زیرا که آتش خداوند در میان ایشان مشتعل شد.
- و گروه مختلف که در میان ایشان بودند، شهبو پرست شدند، و بنیاسرائیل باز گریان شده، گفتند: «یست که ما را گوشت بخوراند!
- ماهیای را که در مصر مفت میخوریم و خیار و خر بوزه و تره و پیاز و سیر را بیاوریم.
- ۶ والان جان ما خشک شده، و چیزی نیست و غیر از این من، در نظر ما هیچ نمی آید!»
- ومن مثل تخم گشنیز بود و شکل آن مثل مقل.
- ۸ وقوم گردش کرده، آن را جمع مینمودند، و آن را در آسیا خرد میکردند یادرهاون میگو بیدند، و در دیگها پخته، گردها از آن میساختند. و طعم آن مثل طعم قرصای روغنی بود.
- ۹ و چون شبنم در وقت شب بر آدمی بارید، من نیز بر آن میریخت.
- وموسی قوم را شنید که با اهل خانه خود هر یک به در خیمه خویش میگرستند، و خشم خداوند به شدت افروخته شد، و در نظر موسی نیز قبیح آمد.
- ۱۱ وموسی به خداوند گفت: «راه بنده خود بدمی نمودی؟ و چرا در نظر تو التفات نیافتم که بار جمع این قوم را بر من نهادی؟
- ایامن به تمامی این قوم حامله شده، یا من ایشان را زاییدم؟ که به من میگوئی ایشان را در آغوش خود بردار، به زبونی که برای پدران ایشان قسم خوردی مثل لالا که طفل شیر خواره را برمی دارد؟
- گوشت از کجا پیدا کنم تا به همه این قوم بدهم؟ زیرا زدمن گریان شده، میگویند ما را گوشت بده تا بخوریم.
- ۱۴ من به تنهایی نمی توانم تحمل تمامی این قوم را بنجام زیرا بر من زیاد سنگین است.
- ۱۵ واگر ایمن چنین رفتار نمائی، پس هرگاه در نظر تو التفات یافتم مرا کشته، تا بوساز تا بدیختی خود را بنیم.»
- پس خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «فدا نفر از مشایخ بنیاسرائیل که ایشان را می دانی که مشایخ قوم و سروران آنها میباشند نزد من جمع کن، و ایشان را به خیمه اجتماع بیاور تا در آنجا بابتوایستند.»

۱۷ ومن نازل شده، در آنجا با تو سخن خواهم گفت، و از زوحی که برتوست گفته، برایشان خواهم نهاد تا با تو محتمل بار این قوم باشند و تو به تنهایی متحمل آن نباشی.

«قوم را بگو که برای فردا خود را تقدیس نماید تا گوشت بخورید، چونکه در گوش خداوند گریان شده، گفتید، کیست که ما را گوشت بخورد! زیرا که در مصر ما را خوش میگذشت! پس خداوند شمارا گوشت خواهد داد تا بخورید.

۱۹ نه یک روز و نه دو روز خواهی خورد، و نه پنج روز و نه ده روز و نه بیست روز،

بلکه یک ماه تمام تا زبانی شما بیرون آید و نزد شما مکروه شود، چونکه خداوند را که در میان شماست رذم دید، و به حضور وی گریان شده، گفتید، چرا از مصر بیرون آمدیم.»

موسی گفت: «وی که من در میان ایشانم، ششصد هزار پاد هاند و تو گفتی ایشان را گوشت خواهم داد تا یک ماه تمام بخورند.

۲۲ آیا کلهها و رمهها برای ایشان کشته شود تا برای ایشان کفایت کند؟ یا همه ماهیان در یابرای ایشان جمع شوند تا برای ایشان کفایت کند؟» خداوند موسی را گفت: «یادست خداوند کوتاه شده است؟ الا ان خواهی دید که کلام من بر تو واقع میشود یا نه.»

پس موسی بیرون آمده، سخنان خداوند را به قوم گفت، و هفتاد نفر از مشایخ قوم را جمع کرده، ایشان را به اطراف خیمه برپا داشت.

۲۵ و خداوند در آن نازل شده، با وی تکلم نمود، و از زوحی که بروی بود، گرفته، بر آن هفتاد نفر مشایخ نهاد و چون روح برایشان قرار گرفت، نبوت کردند، لیکن مزید نکردند.

اماد و نفر در لشکر گاه باقی ماندند که نام یکی الداد بود و نام دیگری میداد، و روح برایشان نازل شد و نامهای ایشان در ثبت بود، لیکن نزد خیمه نیامده، در لشکر گاه نبوت کردند.

۲۷ آنکه جوانی دو دیده موسی خیر داده، گفت: «لدا و میداد در لشکر گاه نبوت میکنند.»

و یوشع بن نون خادم موسی که از برگزیدگان او بود، در جواب گفت: «ای آقای موسی ایشان را منع نما!»

موسی وی را گفت: «یا تو برای من حسد مری؟ کاشکه تمامی قوم خداوند نبی میبودند و خداوند روح خود را بر ایشان افاضه مینمود!»

پس موسی با مشایخ اسرائیل به لشکر گاه آمدند.

و یادی از جانب خداوند زیده، سلوی را از رویار آورد و آنها را به اطراف لشکر گاه تخمین یک روز راه به این طرف و یک روز راه به آن طرف پراکنده ساخت، و قریب به دوازده از روی زمین بالا بودند.

۳۲ و قوم برخاسته تمام آن روز و تمام آن شب و تمام روز دیگر سلوی را جمع کردند و آنکه کمتر یافته بود، ده حور جمع کرده بود، و آنها را به اطراف اردو برای خود پهن کردند.

۳۳ و گوشت هنوز در میان دندان ایشان میبود پیش از آنکه خاییده شود، که غضب خداوند بر ایشان افروخته شده خداوند قوم را به بلای بسیار سخت مبتلا ساخت.

۳۴ و آن مکان را قبروت بنا نهادند، زیرا قومی را که شهوت پرست شدند، در آنجا دفن کردند.

و قوم از قبروت هتاوه به حضیروت کوچ کرده، در حضیروت توقف نمودند.

شکایت مریم و هارون

و مریم و هارون در باره زن حبشی که موسی گرفته بود، بر او شکایت آوردند، زیرا زن حبشی گرفته بود.

۲ و گفتند: «یا خداوند با موسی به تنهایی تکلم نموده است، مگر به ما نیز تکلم نموده؟» و خداوند این را شنید.

۳ و موسی مرد بسیار حلیم بود، بیشتر از جمیع مردمانی که در روی زمینند.

در ساعت خداوند به موسی و هارون و مریم گفت: «ما هر سه نزد خیمه اجتماع بیرون آید.» و هر سه بیرون آمدند.

۵ و خداوند در ستون ابر نازل شده، به در خیمه ایستاد، و هارون و مریم را خوانده، ایشان هر دو بیرون آمدند.

۶ و او گفت: «لان سخنان مرا بشنویید! اگر در میان شما نیایی باشد، من که یهوه هستم، خود را در رویار و ظاهر می کنم و در خواب به او سخن میگویم.

۷ اما بنده من موسی چنین نیست. او در تمامی خانه من امین است.

۸ با وی و بیرو و آشکارا و نه در رمز سخن میگویم، و شبیه خداوند را معاینه مینماید، پس چرا نترسیدی که بر بنده من موسی شکایت آوردید؟»

و غضب خداوند بر ایشان افروخته شده، برفت.

۱۰ و چون ابر از روی خیمه برخاست، اینک مریم برف مبروص بود، و هارون بر مریم نگاه کرد و اینک مبروص بود.

۱۱ و هارون به موسی گفت: «ای آقای ما بر این نگاه را بر ما مگذار زیرا که حماقت کرده، گاه روزی بیایم.

۱۲ و او مثل میتهای نباشد که چون از رحم مادرش بیرون آید، نصف بدنش پوسیده باشد.»

پس موسی نزد خداوند استغاثه کرده، گفت: «ای خدا! او را شفا بده!»

خداوند به موسی گفت: «گر پدرش به روی وی فقط آب دهان میانداخت، آیا هفت روز نخل نمی شد؟ پس هفت روز بیرون لشکر گاه محبوس بشود، و بعد از آن داخل شود.»

پس مریم هفت روز بیرون لشکر گاه محبوس ماند، و تا داخل شدن مریم، قوم کوچ نکردند.

و بعد از آن، قوم از حضیروت کوچ کرده، در صحرای فاران اردو زدند.

تجسس کنعان

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«سان بفرست تا زمینی کنعان را که به بنیاسرائیل دادم، جاسوسی کنند، یک نفر از اهل سبط آبی ایشان که هر کدام در میان ایشان سرور باشد، بفرستید.»

پس موسی به فرمان خداوند، ایشان را از صحرای فاران فرستاد، و همه ایشان از روسای بنیاسرائیل بودند.

۴ و نامهای ایشان اینهاست: از سبط روبین، شمعون بن زکوری.

۵ از سبط شمعون، شافاط بن حوری.

۶ از سبط یهودا، کالیب بن یفنه.

۷ از سبط یساکار، ییحال بن یوسف.

۸ از سبط فرام، هوشع بن نون.

۹ از سبط بنیامین، فلفی بن رافو.

۱۰ از سبط زبولون، جدبیل بن سودی.

۱۱ از سبط یوسف از سبط بنی منشی، جدی بن سوسی.

۱۲ از سبط دان، عمیئیل بن جملی.

۱۳ از سبط اشیر، ستور بن میکائیل.

۱۴ از سبط نفتالی، نجی بن وفسی.

۱۵ از سبط جاد، جاوئیل بن ماکی.

۱۶ این است نامهای کسانی که موسی برای جاسوسی زمین فرستاد، و موسی هوشع بن نون را بهوشوع نام نهاد.

و موسی ایشان را برای جاسوسی زمین کنعان فرستاده، به ایشان گفت: «ز اینجا به جنوب رفته، به کوهستان برآید.

۱۸ و زمین را ببینید که چگونه است و مردم را که در آن ساکنند که قویانند یا ضعیف، قلیلا یا کثیر.

۱۹ و زمینی که در آن ساکنند چگونه است، نیک یا بد؟ و در چه قسم شهرها ساکنند، در چادرها یا در قلعهها؟

و چگونه است زمین، چرب یا لاغر؟ درخت دارد یا نه؟ پس قویدل شده، از میوه زمین بیاورید.» و آن وقت موسم نو برانگور بود.

پس رفته زمین را از بیابان سین تارحوب، نزد مدخل حمات جاسوسی کردند.

۲۲ و به جنوب رفته، به حبرون رسیدند، و اخیمان و شیشای و تلهای بنی عناق در آنجا بودند، اما حبرون هفت سال قبل از صوعن مصر نباشد بود.

۲۳ و به وادی اشکول آمدند، و شاخهای بابک خوشه انگور بریده، آن را بر چوب دستی، میان دو نفر با قدری از انار و انجیر برداشته، آوردند.

۲۴ و آن مکان بسیار سبب خوشه انگور که بنیاسرائیل از آنجا بریده بودند، به وادی اشکول نامیده شد.

و بعد از چهل روز، از جاسوسی زمین برگشتند.

۲۶ و روانه شده، نزد موسی و هارون و تمامی جماعت بنیاسرائیل به قادش در بیابان فاران رسیدند، و برای ایشان و برای تمامی جماعت خبر آوردند، و میوه

زمین را به ایشان نشان دادند.

۲۷ و برای او حکایت کرده، گفتند: «ه زمینی که ما را فرستادی رفتیم، و به درستی که به شیر و شهد جاریست، و میوه اش این است.

۲۸ لیکن مردمانی که در زمین ساکنند زور آورند، و شهرهایش حصاردار و بسیار عظیم، و بنی عناق را نیز در آنجا دیدیم.

۲۹ و محالعه در زمین جنوب ساکنند، و حتیان و یوسیان و اموریان در کوهستان سکونت دارند. و کنعانیان نزد ما یاور نگار دارند ساکنند.»

و کالیب قوم را پیش موسی خاموش ساخته، گفت: «ای القور و رویم و آن را در تصرف آریم، زیرا که میتوایم بر آن غالب شویم.»

اما آن کسانی که با وی رفته بودند، گفتند: «می توانیم باین قوم مقابله نمایم زیرا که ایشان از ما قوی ترند.»

و درباره زمینی که آن را جاسوسی کرده بودند، خبرید نزد بنیاسرائیل آورده، گفتند: «مینی که برای جاسوسی آن از آن گذشته زمینی است که ساکنان

خود را میخورند، و تمامی قومی که در آن دیدیم، مردان بلند قد بودیم.»

۳۳ و در آنجا جباران بنی عناق را دیدیم که اولاد جبارانند، و ما در نظر خود مثل ملخ بودیم و همچنین در نظر ایشان مینمودیم.»

شورش قوم اسرائیل

و تمامی جماعت آواز خود را بلند کرده، فریاد نمودند. و قوم در آن شب میگريستند.

۲ و جمیع بنیاسرائیل بر موسی و هارون همهجه کردند، و تمامی جماعت به ایشان گفتند: «اش که در زمین مصر میگردیم پدر این صحراوفات مییافتیم!

و چرا خداوند ما را به این زمین میآورد تا به دم شمشیر یقتیم، و زنان و اطفال ما به یغمایرده شوند، آیا برگشتن به مصر برای ما بهتر نیست؟»

و به یکدیگر گفتند: «رداری برای خود مقرر کرده، به مصر برگردیم.»

پس موسی و هارون به حضور تمامی گروه جماعت بنیاسرائیل به روافادند.

۶ و هوشع بن نون و کالیب بن یفنه که از جاسوسان زمین بودند، رخت خود را دریدند.

۷ و تمامی جماعت بنیاسرائیل را خطاب کرده، گفتند: «مینی که برای جاسوسی آن از آن عبور نمودیم، زمین بسیار بسیار خو بیست.

۱۸ اگر خداوند از ما مراضی است ما را به این زمین آورده، آن را به ما خواهد بخشید، زمینی که به شیر و شهد جاری است.

۹ زنهارا از خداوند متمدنشوید، و ازا هل زمین ترسان میشوید، زیرا که ایشان خوراک ما هستند، سایه ایشان از ایشان گذشته است، و خداوند با ما است، از ایشان مترسید.»

لیکن تمامی جماعت گفتند که باید ایشان را سنگسار کنند. آنگاه جلال خداوند در خیمه اجتماع بر تمامی بنیاسرائیل ظاهر شد. ۱۱ و خداوند به موسی گفت: «به کی این قوم مرا اهانت نمایند؟ و تابه کی با وجود همه آیاتی که در میان ایشان نمودم، به من ایمان نیاورند؟ ایشان را به و با مبتلا ساخته، هلاک میکنم و از تو قومی بزرگ و عظیم تراز ایشان خواهم ساخت.»

موسی به خداوند گفت: «نگاه مصریان خواهند شنید، زیرا که این قوم را به قدرت خود از میان ایشان بیرون آوردی.

۱۴ و به ساکنان این زمین خبر خواهند داد و ایشان شنید هاند که توای خداوند، در میان این قوم هستی، زیرا که توای خداوند، معاینه دیده میشوی، و ابر تو بر ایشان قائم است، و تو پیش روی ایشان روز در ستون ابر و شب در ستون آتش میخرامی.

۱۵ پس اگر این قوم را مثل شخص واحد بکشی، طوایفی که آوازه تو را شنید هاند، خواهند گفت:

چون که خداوند توانست این قوم را به زمینی که برای ایشان قسم خورده بود در آورد از این سبب ایشان را در صحرا کشت.

۱۷ پس الان قدرت خداوند عظیم بشود، چنانکه گفته بودی

که یهوه دیر خشم و بسیار رحیم و آمرزنده گاه و عصیان است، لیکن مجرم را هرگز بیسزا نخواهد گذاشت بلکه عقوبت گاه پدران را بر پسران تا پشت سوم و چهارم میرساند.

۱۹ پس گاه این قوم را بر حسب عظمت رحمت خود بیامرز، چنانکه این قوم را از مصر تا اینجا آمرزیده ای.»

و خداوند گفت: «بر حسب کلام تو آمرزیدم.

۲۱ لیکن به حیات خودم قسم که تمامی زمین از جلال یهوه بر خواهد شد.

۲۲ چونکه جمیع مردانی که جلال و آیات مرا که در مصر و بیابان نمودم دیدند، مراده مرتبه امتحان کرده، آواز ما را نشنیدند.

۲۳ به درستی که ایشان زمینی را که برای پدران ایشان قسم خوردم، نخواهند دید، و هر که مرا اهانت کرده باشد، آن را نخواهد دید.

۲۴ لیکن بنده من کالیب چونکه روح دیگر داشت و مرا تمام اطاعت نمود، او را به زمینی که رفته بود داخل خواهم ساخت، و ذریت او وارث آن خواهند شد.

۲۵ و چونکه عمالیقیان و کنعانیان در وادی ساکنند، فردارو گردانیده، از راه بحر قزقم به صحرا کوچ کنید.»

و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:

«به کی این جماعت شریر را که بر من همه می کنند متحمل بشوم؟ همه می بنیاسرائیل را که بر من همه می کنند، شنیدم.

۲۸ به ایشان بگو خداوند میگوید: به حیات خودم قسم که چنانکه شما در گوش من گفتید، همچنان با شما عمل خواهم نمود.

۲۹ لاشه های شما در این صحرا خواهد افتاد، و جمیع شمرده شدگان شمار حسب تمامی عدد شما، از بیست ساله و بالاتر که بر من همه کرده اید.

۳۰ شما به زمینی که در باره آن دست خود را بلند کردم که شمار ادر آن ساکن گردانم، هرگز داخل نخواهید شد، مگر کالیب بن یفنه و یوشع بن نون.

۳۱ اما اطفال شما که در باره آنها گفتید که به بغما برده خواهند شد، ایشان را داخل خواهم کرد و ایشان زمینی را که شما رد کردید، خواهند دانست.

۳۲ لیکن لاشه های شما در این صحرا خواهد افتاد.

۳۳ و پسران شما در این صحرا چهل سال آواره بوده، بارزنا کاری شما را متحمل خواهند شد، تالاشه های شما در صحرا ا تلف شود.

۳۴ بر حسب شماره روزهایی که زمین را جاسوسی میکردید، یعنی چهل روز. یک سال به عوض هر روز، بارگاهان خود را چهل سال متحمل خواهید شد، و مخالفت مرا خواهید دانست.

۳۵ من که یهوه هستم، گفتم که البته این را به تمامی این جماعت شریر که به ضد من جمع شده اند خواهم کرد، و در این صحرا ا تلف شده، در اینجا خواهند مرد.»

و اما آن کسانی که موسی برای جاسوسی زمین فرستاده بود. و ایشان چون برگشتند خریدار به زمین آورده، تمام جماعت را از او گله مند ساختند.

۳۷ آن کسانی که این خریدار در باره زمین آورده بودند، به حضور خداوند از و با مردند.

۳۸ اما یوشع بن نون و کالیب بن یفنه از جمله آنانی که برای جاسوسی زمین رفته بودند، زنده ماندند.

و چون موسی این سخنان را به جمیع بنیاسرائیل گفت، قوم بسیار گریستند.

۴۰ و با ملادان به زودی برخاسته، بهسر کوه برآمده، گفتند: «بیک حاضریم و به مکانی که خداوند وعده داده است میرویم، زیرا گاه کرده ایم.»

موسی گفت: «را از فرمان خداوند تجاوز می نماید؟ لیکن این کار به کام نخواهد شد!

مرویدن را خداوند در میان شما نیست، مباد از پیش دشمنان خود منهنز شوید.

۴۳ زیرا عمالیقیان و کنعانیان آنجا پیش روی شما هستند، پس به شمشیر خواهید افتاد، و چونکه از پیروی خداوند و گردانیده اید، لهذا خداوند با شما نخواهد بود.»

لیکن ایشان از راه تکبر بهسر کوه رفتند، اما تابوت عهد خداوند و موسی از میان لشکر گاه بیرون نرفتند.

۴۵ آنگاه عمالیقیان و کنعانیان که در آن کوهستان ساکن بودند فرو آمده، ایشان را زدند و تا حرام منهنز ساختند.

هدایای قربانی ها

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمین سکونت خود که من آن را به شما میدم داخل شوید،

و می خواهید هدیه آتئین برای خداوند بگردانید، چه قربانی سوختنی و چه ذبحه و فای نذر، و برای نافله یا در عیدهای خود، برای گردانیدن هدیه خوشبو بجهد خداوند، خواه از موه و خواه از گله،

- آنگاه کسیکه هدیه خود را میگذراند، برای هدیه آردی یک عشاریفه آرد نرم مخلوط شده بایک ربع هین روغن بجهت خداوند بگذراند.
- ۵ و برای هدیه ریختنی یک ربع هین شراب باقربانی سوختنی یا برای ذبحه بجهت هر بره حاضر کن.
- «بجهت قوج برای هدیه آردی دو عشاریفه آرد نرم مخلوط شده بایک ثلث هین روغن حاضر کن.
- ۷ و بجهت هدیه ریختنی یک ثلث هین شراب برای خوشبویی بجهت خداوند حاضر کن.
- «چون گاو برای قربانی سوختنی یا ذبجهای برای ادای نذر یا برای ذبحه سلامتی بجهت خداوند حاضر میکنی، آنگاه بجهت هدیه آردی، سه عشر آرد نرم مخلوط شده با نصف هین روغن با گاو بگذراند.
- ۱۰ و برای هدیه ریختنی نصف هین شراب بگذران تا هدیه آشتین خوشبویی برای خداوند بشود.
- «مچنین برای هر گاو و برای هر قوج و برای هر بره تریه و هر بزغاله کرده شود.
- ۱۲ و بر حسب شمارهای که حاضر کنیدی بدین قسم برای هر یک، موافق شماره آنها عمل نمائید.
- «متموطن چون هدیه آشتین خوشبویی برای خداوند میگذراند، این او امر را به اینطور بجا بیاورد.
- ۱۴ و اگر غریبی که در میان شما ماوا گردید، هر که در قرنهای شمار در میان شما باشد، میخواهد هدیه آشتین خوشبویی را بگذراند، به نوعی که شما عمل مینمائید، و او نیز عمل نماید.
- ۱۵ برای شما که اهل جماعت هستید و برای غریبی که نزد شما ماوا گردید یک فریضه باشد، فریضه ابدی در نسلهای شما، مثل شما به حضور خداوند مثل غریب است.
- ۱۶ یک قانون و یک حکم برای شما و برای غریبی که در میان شما ماوا گردید، خواهد بود.»
- و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
- «نیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمینی که من شمار در آن درمی آورم داخل شوید، و از محصول زمین بخورید، آنگاه هدیه افراشتنی برای خداوند بگذرانید.
- ۲۰ از خمیر او خود کرده های بجهت هدیه افراشتنی بگذرانید، مثل هدیه افراشتنی خرمن، همچنان آن را بگذرانید.
- ۲۱ از خمیر او خود، هدیه افراشتنی در قرنهای خود برای خداوند بگذرانید.
- «هر گاه سبب خطا کرده، جمع این او امر را که خداوند به موسی گفته است، بجا نیاورد به باشید، یعنی هر چه خداوند به واسطه موسی شمار او فرمود، از روزی که خداوند او را فرمود و از آن به بعد در قرنهای شما.
- ۲۴ پس اگر این کار سهو و بدون اطلاع جماعت کرده شد، آنگاه تمامی جماعت یک گاو جوان برای قربانی سوختنی و خوشبویی بجهت خداوند با هدیه آردی و هدیه ریختنی آن، موافق رسم بگذراند، و یک بز بجهت قربانی گناه.
- ۲۵ و کاهن برای تمامی جماعت بنیاسرائیل کفاره نماید، و ایشان آمرزیده خواهند شد، زیرا که آن کار سهو شده است، و ایشان قربانی خود را بجهت هدیه آشتین خداوند و قربانی گناه خود را بجهت سهو خویش، به حضور خداوند گذرانید هاند.
- ۲۶ و تمامی جماعت بنیاسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، آمرزیده خواهند شد، زیرا که به تمامی جماعت سهو شده بود.
- «اگر یک نفر سهو خطا کرده باشد، آنگاه بز ماد هیک ساله برای قربانی گناه بگذراند.
- ۲۸ و کاهن بجهت آن کسیکه سهو کرده است چونکه خطای او از نادانستی بود، به حضور خداوند کفاره کند تا بجهت وی کفاره بشود و آمرزیده خواهد شد.
- ۲۹ بجهت کسیکه سهو خطا کند، خواه متوطنی از بنیاسرائیل و خواه غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، یک قانون خواهد بود.
- «اما کسیکه به دست بلند عمل نماید، چه متوطن چه غریب، او به خداوند کفر کرده باشد، پس آن شخص از میان قوم خود منقطع خواهد شد.
- ۳۱ چونکه کلام خداوند را حقیر شمرده، حکم او را شکسته است، آن کس البته منقطع شود و گناهش بروی خواهد بود.»
- و چون بنیاسرائیل در صحرا بودند، کسی را یافتند که در روز سبت هیزم جمع میکرد.
- ۳۳ و کسانی که او را یافتند که هیزم جمع میکرد، او را نزد موسی و هارون و تمامی جماعت آوردند.
- ۳۴ و او را در حبس نگاه داشتند، زیرا که اعلام نشده بود که باوی چه باید کرد.
- ۳۵ و خداوند به موسی گفت: «بن شخص البته کشته شود، تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه با سنگها سنگسار کنند.»
- پس تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه آورده، او را سنگسار کردند و بمرد، چنانکه خداوند به موسی امر کرده بود.
- و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
- «نیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو که برای خود بر گوشه های رخت خویش در قرنهای خود صیصیت بسازند و رشته لا جوردی بر هر گوشه صیصیت بگذرانند.
- ۳۹ و بجهت شما صیصیت خواهد بود تا بر آن بنگرید و تمام او امر خداوند را بیاد آورده، بجای آورد، و در پی دله او چشمان خود که شما در پی آنها زنا میکنید، منحرف نشود.
- ۴۰ تا تمامی او امر را بیاد آورده، بجای آورد، و بجهت خدای خود مقدس باشید.
- ۴۱ من بیهو خدای شما هستم که شمار از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. من بیهو خدای شما هستم.»

مجازات یاغیان

و قورح بن یصهار بن قهات بن لاوی و داتان و ابیرام پسران الیاب و اون بن فالت پسران روبین (گرفته،

بعضی از بنیاسرائیل، یعنی دو یست و پنجاه نفر از سروران جماعت که برگزیدگان شور و مردان معروف بودند، به حضور موسی برخاستند.
 ۳ و به مقابل موسی و هارون جمع شده، به ایشان گفتند: «ما از حد خود تجاوز مینمایید، زیرا تمامی جماعت هر یک از ایشان مقدس‌اند، و خداوند در میان ایشان است. پس چرا خویشانتان را بر جماعت خداوند برمی‌افزاید؟»
 و چون موسی این را شنید به روی خود در افتاد.

۵ و قورح و تمامی جمعیت او را خطاب کرده، گفت: «امدادان خداوند نشان خواهد داد که چه کس از آن وی و چه کس مقدس است، و او را نزد خود خواهد آورد، و هر که را برای خود برگزیده است، او را نزد خود خواهد آورد.

۶ این را بکنید که مجر هابرای خود بگیرد، ای قورح و تمامی جمعیت تو.

۷ و آتش در آنها گذارده، فر دابه حضور خداوند بخورد آنها بریزد، و آن کس که خداوند برگزیده است، مقدس خواهد شد. ای پسران لاوی شما از حد خود تجاوز مینمایید!»
 و موسی به قورح گفت: «ی بنی لاوی بشنوید!

آیات نزد شما است که خدای اسرائیل شمار از جماعت اسرائیل ممتاز کرده است، تا شمار از خود بیاید و در تادار مسکن خداوند خدمت نماید، و به حضور جماعت برای خدمت ایشان بایستید؟

و تو را و جمیع برادرانت بنی لاوی را با تو نزدیک آورد، و آیا که هات را نیز میطلبید؟

از این جهت تو تمامی جمعیت تو به ضد خداوند جمع شده‌ای، و اما هارون چیست که با او همه می‌کنید؟»

و موسی فرستاد تا آنان و ایرام پسران الیاب را بخواند، و ایشان گفتند: «می‌آیم!

آیا کم است که ما را از زمینی که به شیرو و شهید جاری است، بیرون آوردی تا ما را در صحرائی هلاک سازی که می‌خواهی خود را بر ما حاکم‌ان سازی؟
 و ما را هم به زمینی که به شیرو و شهید جاری است در نیارودی و ملکیتی از مزرعه‌ها و تاکستان‌ها به ما ماندادی. آیا چشم‌مان این مردمان را می‌کنی؟ نخواهم آمد!»

و موسی بسیار خشمناک شده، به خداوند گفت: «دیه ایشان را منظور منما، یک خراز ایشان نگرفتم، و به یکی از ایشان زیان نرساندم.»

و موسی به قورح گفت: «و تمامی جمعیت خود فر دابه حضور خداوند حاضر شوید، تو و ایشان و هارون.

۱۷ و هر کس مجر خود را گرفته، بخور بر آنها بگذارد و شمار هر کس مجر خود، یعنی دو یست و پنجاه مجر به حضور خداوند بیاید، و تونیز و هارون هر یک مجر خود را بیارند.»

پس هر کس مجر خود را گرفته، و آتش در آنها نهاده، و بخور بر آنها گذارده، نزد روزه خیمه اجتماع، با موسی و هارون ایستادند.

۱۹ و قورح تمامی جماعت را به مقابل ایشان نزد روزه خیمه اجتماع جمع کرد، و جلال خداوند بر تمامی جماعت ظاهر شد.

و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:

«و در از این جماعت دور کنید تا ایشان را در لحظه‌های هلاک کنم.»

پس ایشان به روی در افتاده، گفتند: «ی خدا که خدای روحهای تمام بشر هستی، آیا یک نفر گناه ورزد و بر تمام جماعت غضبناک شوی؟»
 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ماعت را خطاب کرده، بگو از اطراف مسکن قورح و داتان و ایرام دور شوید.»

پس موسی برخاسته، نزد داتان و ایرام رفت و مشایخ اسرائیل در عقب وی رفتند.

۲۶ و جماعت را خطاب کرده، گفت: «ز نزد خیمه‌های این مردمان شریر دور شوید، و چیزی را که از آن ایشان است لمس مینمایید، مبادا در همه گناهان ایشان هلاک شوید.»

پس از اطراف مسکن قورح و داتان و ایرام دور شدند، و داتان و ایرام بیرون آمده، با زنان و اطفال خود به در خیمه‌های خود ایستادند.

۲۸ و موسی گفت: «ز این خواهید دانست که خداوند مرا فرستاده است تا همه این کارها را بکنم و به اراده من نبوده است.

۲۹ اگر این کسان مثل موت ساربنی آدم بمیرند و اگر مثل وقایع جمیع بنی آدم بر ایشان واقع شود، خداوند مرا نفرستاده است.

۳۰ و اما اگر خداوند چیزهای بنیاد و زمین دهان خود را گشاده، ایشان را با جمیع مایملک ایشان ببлед که به گور زنده فرود روند، آنگاه بدانید که این مردمان خداوند را اهانت نمود هاند.»

و چون از گفتن همه این سخنان فارغ شد، زمینی که زیر ایشان بود، شکافته شد.

۳۲ و زمین دهان خود را گشوده، ایشان را روانه‌های ایشان و همه کسان را که تعلق به قورح داشتند، با تمامی اموال ایشان بلعد.

۳۳ و ایشان با هر چه به ایشان تعلق داشت، زنده به گور فرورفتند، و زمین بر ایشان به هم آمد که از میان جماعت هلاک شدند.

۳۴ و جمیع اسرائیلیان که به اطراف ایشان بودند، از نعره ایشان گریختند، زیرا گفتند مبادا زمین مرا نیز بلعد.

۳۵ و آتش از حضور خداوند بدر آمده، دو یست و پنجاه نفر را که بخور می‌گذاشتند، سوزانید.

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«العالازین هارون کاهن بگو که مجر هارون از میان آتش بردار، و آتش را به آن طرف پیاش زیرا که آنها مقدس است.

۳۸ یعنی مجر این این نگاهار را به ضد جان ایشان و از آنها تحت‌های پهن برای پوشش مذبح بسازند، زیرا چونکه آنها را به حضور خداوند گذرانید هاند مقدس شده است، تا برای بنیاسرائیل آتی باشد.»

پس العالاز کاهن مجر هارون برنجین را که سوخته شدگان گذرانیده بودند گرفته، از آنها پوشش مذبح ساختند.

۴۰ تا برای بنیاسرائیل یادگار باشد تا هیچ غریبی که از اولاد هارون نباشد بجهت سوزانیدن بخور حضور خداوند نزدیک نیاید، مبادا مثل قورح و جمعیتش بشود، چنانکه خداوند به واسطه موسی اورا امر فرموده بود.

و در فردای آن روز تمامی جماعت بنیاسرائیل بر موسی و هارون همهجمه کرده، گفتند که شما قوم خداوند را کشتید.

۴۲ و چون جماعت بر موسی و هارون جمع شدند، به سوی خیمه اجتماع نگر بستند، و اینک ایران را پوشانید و جلال خداوند ظاهر شد.

۴۳ و موسی و هارون پیش خیمه اجتماع آمدند.

۴۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«زمیان این جماعت دورشود تا ایشان را ناگهان هلاک سازم.» و ایشان به روی خود در افتادند.

و موسی به هارون گفت: «جر خود را گرفته، آتش از روی مذبح در آن بگذار، و بخور بر آن بریز، و به زودی به سوی جماعت رفته، برای ایشان کفاره کن، زیرا غضب از حضور خداوند برآمده، و و با شروع شده است.»

پس هارون به نحوی که موسی گفته بود آن را گرفته، در میان جماعت دوید و اینک و باد در میان قوم شروع شده بود، پس بخور را بریخت و بجهت قوم کفاره نمود.

۴۸ و او در میان مردگان و زندگان ایستاد و و با باز داشته شد.

۴۹ و عدد کسانی که از او با مردن چهارده هزار و هفتصد بود، سوای آنانی که در حادثه قورح هلاک شدند.

۵۰ پس هارون نزد موسی به در خیمه اجتماع برگشت و و بار فرغ شد.

عصای هارون

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«و بنیاسرائیل سخن بگو و از ایشان عصاها بگیر، یک عصا از هر خاندان آبا، از جمیع سروران ایشان دوازده عصای حسب خاندان آبا ای ایشان. و نام هر کس را بر عصای او بنویس.»

۳ و اسم هارون را بر عصای لای بنویس، زیرا که برای هر سرور خاندان آبا ای ایشان یک عصا خواهد بود.

۴ و آنها را در خیمه اجتماع پیش شهادت، جایی که من باشم ملاقات میکنم بگذار.

۵ و شخصی را که من اختیار میکنم عصای او شکوفه خواهد آورد، پس همهجمه بنیاسرائیل را که بر شما میکنند از خود ساکت خواهم نمود.»

و موسی این را به بنیاسرائیل گفت: پس جمیع سروران ایشان اورا اعضا دادند، یک عصای هر سرور، یعنی دوازده عصای حسب خاندان آبا ای ایشان، و عصاهای هارون در میان عصاهای آنها بود.

۷ و موسی عصاها را به حضور خداوند در خیمه شهادت گذارد.

۸ و در فردای آن روز چون موسی به خیمه شهادت داخل شد، اینک عصای هارون که بجهت خاندان لای بود شکفته بود، و شکوفه آورده و گل داده، و بادام رسانیده بود.

۹ و موسی همه عصاها را از حضور خداوند نزد جمیع بنیاسرائیل بیرون آورده، هر یک نگاه کرده، عصای خود را گرفتند.

و خداوند به موسی گفت: «صای هارون را پیش روی شهادت بازنگار تا بجهت علامت برای انبای تفرده نگاه داشته شود، و همهجمه ایشان را از من رفع نمایی تا نمیرند.»

پس موسی چنان کرد، و به نحوی که خداوند اورا امر فرموده بود، عمل نمود.

۱۲ و بنیاسرائیل به موسی عرض کرده، گفتند: «بیک فانی و هلاک میشویم. جمیع ما هلاک شدیم!»

هر که نزدیک میآید که به مسکن خداوند نزدیک میآید میمیرد. آیا تمام فانی شویم؟»

وظایف کاهنان و لویان

و خداوند به هارون گفت: «و پسران و خاندان آبا ای باتو، گاه مقدس را متحمل شوید، و تو پسران باتو، گاه کهنات خود را متحمل شوید.

۲ و هم برادران خود یعنی سبط لوی را که سبط آبا ای تو باشند با خود نزدیک بیا ورتا باتو متفق شده، تو را خدمت نمایند، و امانت پسران پیش خیمه شهادت باشید.

۳ و ایشان ودیعت تو را و ودیعت تمامی مسکن را نگاه دارند، لیکن به اسباب قدس و به مذبح نزدیک نیابند مبادا بمیرند، ایشان و شمانیز.

۴ و ایشان باتو متفق شده، و ودیعت خیمه اجتماع را با تمامی خدمت خیمه بجآ آورد و غریبی به شما نزدیک نیاید.

۵ و ودیعت قدس و ودیعت مذبح را نگاهدارید تا غضب بر بنیاسرائیل دیگر مستولی نشود.

۶ و امانت یک برادران شما و لویان را از میان بنیاسرائیل گرفتم، و برای شما پیشکش میباشند که به خداوند داده شده اند، تا خدمت خیمه اجتماع را بجآ آورند.

۷ و امانت پسران، کهنات خود را بجهت هر کار مذبح و برای آنچه اندرون حجاب است نگاه دارید، و خدمت بکنید. کهنات را به شما دادم تا خدمت از راه بخشش باشد، و غریبی که نزدیک آید، کشته شود.»

و خداوند به هارون گفت: «بیک من و ودیعت هدایای افراسنتی خود را با همه چیزهای مقدس بنیاسرائیل به تو بخشیدم. آنها را به تو و پسران به سبب مسح شدن به فریضه ابدی دادم.»

- ۹ از قدس اقداس که از آتش نگاه داشته شود این آزان تو خواهد بود، هر هدیه ایشان یعنی هر هدیه آردی و هر قربانی گاه و هر قربانی جرم ایشان که نزد من بگذرانند، اینها برای تو و پسرانت قدس اقداس باشد.
- ۱۰ مثل قدس اقداس آنها را بخور. هر ذکورا آن بخورد، برای تو مقدس باشد.
- ۱۱ و این هم آزان تو باشد، هدیه افراشتنی از عطایای ایشان با هر هدیه جنبانیدی بنیاسرائیل را به تو و پسرانت و دخترانت به فریضه ابدی دادم، هر که در خانه تو طاهر باشد، آزان بخورد.
- ۱۲ تمامی بهترین روغن و تمامی بهترین حاصل مو و غله یعنی نوبرهای آنها را که به خداوند میدهند، به تو بخشیدم.
- ۱۳ و نوبرهای هر چه در زمین ایشان است که نزد خداوند میآوردند آزان تو باشد، هر که در خانه تو طاهر باشد، آزان بخورد.
- ۱۴ و هر چه در اسرائیل وقف بشود، آزان تو باشد.
- ۱۵ و هر چه رحم را گشاید از هر ذی جسدی که برای خداوند میگذراند چه از انسان و چه از بهایم آزان تو باشد، اما نخست زاده انسان را البته فدیه دهی، و نخست زاده بهایم ناپاک را فدیه ای بده.
- «اما در فدیه آنها، آنها از نیک ماهه به حساب خود به پنج مثقال نقره، موافق مثقال قدس که بیست جیره باشد فدیه بده.
- ۱۷ ولی نخست زاده گاو یا نخست زاده گوسفند یا نخست زاده بز یا فدیه ندهی، آنها مقدسند، خون آنها را بر مذبح پاش و پیه آنها را بجهت هدیه آشتین و عطر خوشبو برای خداوند بسوزان.
- ۱۸ و گوشت آنها مثل سینه جنبانیدی، آزان تو باشد و ران راست، آزان تو باشد.
- ۱۹ جمیع هدایای افراشتنی را از چیزهای مقدس که بنیاسرائیل برای خداوند میگذراند به تو و پسرانت و دخترانت با تو به فریضه ابدی دادم، این به حضور خداوند برای تو و ذریه تو یا تو عهد نمک تا به ابد خواهد بود.»
- و خداوند به هارون گفت: «و در زمین ایشان هیچ ملک نخواهی یافت، و در میان ایشان برای تو نصیبی نخواهد بود، نصیب تو و ملک تو در میان بنیاسرائیل من هستم.
- «به بنی و لاوی باینک تمامی عשר اسرائیل را برای ملکیت دادم، به عوض خدمتی که میکنند یعنی خدمت خیمه اجتماع.
- ۲۲ و بعد از این بنیاسرائیل به خیمه اجتماع نزدیک نیابند، مبادا گاه را متحمل شده، بمیرند.
- ۲۳ اما لاویان خدمت خیمه اجتماع را بکنند و متحمل گاه ایشان بشوند، این در قرنها ی شما فریضه ای ابدی خواهد بود، و ایشان در میان بنیاسرائیل ملک نخواهند یافت.
- ۲۴ زیرا که عשר بنیاسرائیل را که آن را نزد خداوند برای هدیه افراشتنی بگذرانند به لاویان بجهت ملک بخشیدم، بنابراین به ایشان گفتم که در میان بنیاسرائیل ملک نخواهند یافت.»
- و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
- «لاویان را نیز خطاب کرده، به ایشان بگو: چون عשרی را که از بنیاسرائیل به شما برای ملکیت دادم از ایشان بگیرید، آنگاه هدیه افراشتنی خداوند را از آن، یعنی عשרی از عשר بگذرانید.
- ۲۷ و هدیه افراشتنی شما برای شما، مثل غله خرمن و وری چرخست حساب میشود.
- ۲۸ بدینطور شما نیز از همه عשרهایی که از بنیاسرائیل میگیرید، هدیه افراشتنی برای خداوند بگذرانید، و از آنها هدیه افراشتنی خداوند را به هارون کاهن بدهید.
- ۲۹ از جمیع هدایای خود هر هدیه خداوند را از تمامی پیه آنها و از قسمت مقدس آنها بگذرانید.
- ۳۰ و ایشان را بگو هنگامی که پیه آنها را از آنها گذرانیده باشید، آنگاه برای لاویان مثل محصول خرمن و حاصل چرخست حساب خواهد شد.
- ۳۱ و شما خاندان شما آن را در هر جای بخورید زیرا که این مزد شماست، به عوض خدمتی که در خیمه اجتماع میکنید.
- ۳۲ و چون پیه آنها را از آنها گذرانیده باشید، پس به سبب آنها متحمل گاه نخواهید بود، و چیزهای مقدس بنیاسرائیل را ناپاک نکنید، مبادا بمیرند.»
- و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:
- «من است فریضه شریعی که خداوند آن را امر فرموده، گفت: به بنیاسرائیل بگو که گاوسر خپاک که در آن عیب نباشد و یوغ بر گردش نیامده باشد، نزد تو بیاورند.
- ۳ و آن را به العازار کاهن بدهید، و آن را بیرون از لشکر گاه برده، پیش روی وی کشته شود.
- ۴ و العازار کاهن به انگشت خود از خون آن بگیرد، و به سوی پیشگاه خیمه اجتماع آن خون را هفت مرتبه پاشد.
- ۵ و گاودر نظر او سوخته شود، پوست و گوشت و خون با سرگین آن سوخته شود.
- ۶ و کاهن چوب سرو با زوفا و قرمز گرفته، آنها را در میان آتش گاو بیندازد.
- ۷ پس کاهن رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن در لشکر گاه داخل شود و کاهن تا شام نجس باشد.
- ۸ و کسیکه آن را سوزانید، رخت خود را به آب بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و تا شام نجس باشد.
- «شخص طاهر، خاکستر گاو را جمع کرده، بیرون از لشکر گاه در جای پاک بگذارد. و آن بجهت جماعت بنیاسرائیل برای آب تنزه نگاه داشته شود. آن قربانی گاه است.
- ۱۰ و کسیکه خاکستر گاو را جمع کند، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. این برای بنیاسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، فریضه ای ابدی خواهد بود.
- «و که میت هرادمی را ملس نماید هفت روز نجس باشد.»

- ۱۲ و آن شخص در روز سوم خویشتن را به آن پاک کند، و در روز هفتم طاهر باشد، و اگر خویشتن را در روز سوم پاک نکرده باشد، در روز هفتم طاهر نخواهد بود.
- ۱۳ و هر که میت هر آدمی را که مرده باشد لمس نموده، و خود را به آن پاک نکرده باشد، او مسکن خداوند را ملوث کرده است. و آن شخص از اسرائیل منقطع شود، چونکه آب تزی به بر او یا شیده نشده است، نجس خواهد بود، و نجاستش بروی باقی است.
- «بن است قانون برای کسیکه در خیمه‌های میبرد، هر که داخل آن خیمه شود و هر که در آن خیمه باشد هفت روز نجس خواهد بود.
- ۱۵ و هر ظرف گشاده که سرپوش بر آن بسته نباشد، نجس خواهد بود.
- ۱۶ و هر که در بیابان کشته شمشیر یا میت به استخوان آدمی یا قبری را لمس نماید، هفت روز نجس باشد.
- ۱۷ و برای شخصی نجس از خاکستر آتش آن قربانی نگاه بگیرند و آب روان بر آن در ظرفی بریزند.
- ۱۸ و شخصی طاهر زوفا گرفته، در آن آب فرورد و بر خیمه بر همه اسباب و کسانی که در آن بودند و بر شخصی که استخوان یا مقتول یا میت به او برمس کرده باشد، بیاشد.
- ۱۹ و آن شخص طاهر، آب را بر آن شخص نجس در روز سوم و در روز هفتم بیاشد، و در روز هفتم خویشتن را تطهیر کرده، رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و در شام طاهر خواهد بود.
- ۲۰ و اما کسیکه نجس شده، خویشتن را تطهیر نکند. آن شخص از میان جماعت منقطع شود، چونکه مقدس خداوند را ملوث نموده، و آب تزی به او پاشیده نشده است. او نجس است.
- «برای ایشان فریضه ابدی خواهد بود. و کسیکه آب تزی به او بیاشد، رخت خود را بشوید و کسیکه آب تزی به او برمس کند تا شام نجس باشد.
- ۲۲ و هر چیزی را که شخص نجس لمس نماید نجس خواهد بود، و هر کسیکه آن را لمس نماید تا شام نجس خواهد بود.»

آب از خزه

- و تمامی جماعت بنیاسرائیل در ماه اول به بیابان صین رسیدند، و قوم در قادش اقامت کردند، و مریم در آنجا وفات یافته، دفن شد. و برای جماعت آب نبود. پس بزموسی و هارون جمع شدند.
- ۳ و قوم باموسی منازعت کرده، گفتند: «اش که میبردیم وقتی که برادران مادر حضور خداوند مرند! و چرا جماعت خداوند را به این بیابان آوردید تا ما و بهایم ما، در اینجا بمریم؟ و ما را از مصر چرابر آوردید تا ما را به اینجا بدیباورید که جای زراعت و انجیر و موانار نیست؟ و آب هم نیست که بنوشیم!»
- و موسی و هارون از حضور جماعت نزد خیمه اجتماع آمدند، و به روی خود در افتادند، و جلال خداوند بر ایشان ظاهر شد.
- ۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
- «صارا بگیر و تورتو بردار و در تورتو هارون جماعت را جمع کرده، در نظر ایشان به این خزه بگویند که آب خود را بدهد، پس آب را برای ایشان از خزه بیرون آورده، جماعت و بهایم ایشان را خواهی نوشانید.»
- پس موسی عصارا از حضور خداوند، چنانکه او را فرموده بود، گرفت.
- ۱۰ و موسی و هارون، جماعت را پیش خزه جمع کردند، و به ایشان گفت: «ای مفسدان بشنوید، آیا از این خزه آب برای شما بیرون آوریم؟»
- و موسی دست خود را بلند کرده، خزه را دو مرتبه با عصای خود زد و آب بسیار بیرون آمد که جماعت و بهایم ایشان نوشیدند.
- ۱۲ و خداوند به موسی و هارون گفت: «و نکه مرا تصدیق نمودید تا مرا در نظر بنیاسرائیل تقدیس نماید، لهذا شما این جماعت را به زمینی که به ایشان دادهام داخل نغز اید ساخت.»
- این است آب مریم بجایی که بنیاسرائیل با خداوند محاصره کردند، و او خود را در میان ایشان تقدیس نمود.
- درخواست عبور از اودوم
- و موسی، رسولان از قادش نزد ملک اودوم فرستاد که «رادر تو اسرائیل چنین میگوید: که تمامی مشتی را که بر ما واقع شده است، تومی دانی.
- ۱۵ که پدران ما به مصر فرود آمدند و مدت مدیدی در مصر ساکن میبودیم، و مصریان با ما و پادریان ما، بد سلوکی نمودند.
- ۱۶ و چون نزد خداوند فریاد بر آوردیم، و او آواز ما شنیده، فرستای فرستاد و ما را از مصر بیرون آورد. و اینک مادر قادش هستیم، شهری که در آخر حدود توست.
- ۱۷ نمائیکه از زمین تو بگذریم، از مزرعه و تا کستان نغز اید، گذشت، و آب از چاهها نغز اید، نوشید، بلکه از شاهاها نغز اید، و تا از حدود تو نگذشته باشیم، به طرف راست یا چپ انحراف نغز اید.»
- اودوم وی را گفت: «زمن نغز اید، گذشت والا به مقابله تو یا شمشیر بیرون خواهم آمد.»
- بنیاسرائیل در جواب وی گفتند: «زراهای عام خواهم رفت و هر گاه من و مواسم از آب تو بنوشیم قیمت آن را خواهم داد، فقط بر ایبای خود میگذرم و پس.»
- گفت: «خواهی گذشت.» و اودوم با خلق بسیار و دست قوی به مقابله ایشان بیرون آمد.
- ۲۱ بدینطور اودوم را رضی نشد که اسرائیل را از حدود خود راه دهد، پس اسرائیل از طرف او رو گردانید.
- رحلت هارون
- پس تمامی جماعت بنیاسرائیل از قادش کوچ کرده، به کوه هور رسیدند.
- ۲۳ و خداوند موسی و هارون را در کوه هور نزد سر حد زمین اودوم خطاب کرده، گفت:

«ارون به قوم خود خواهد پیوست، زیرا چونکه شما نزد آب مریبه از قول من عصیان ورزیدید، از این جهت او به زمینی که به بنی اسرائیل دادم، داخل نخواهد شد.»

۲۵ پس هارون و پسرش العازار را برداشته، ایشان را به فراز کوه هور بیارو.

۲۶ و لباس هارون را بیرون کرده، بر پسرش العازار پیوشان، و هارون در آنجا وفات یافته، به قوم خود خواهد پیوست.»

پس موسی به طوری که خداوند او را امر فرموده بود، عمل نموده، ایشان در نظر تمامی جماعت به فراز کوه هور برآمدند.

۲۸ و موسی لباس هارون را بیرون کرده، به پسرش العازار پیوشانید. و هارون در آنجا بر قله کوه وفات یافت، و موسی و العازار از کوه فرود آمدند.

۲۹ و چون تمامی جماعت دیدند که هارون مرد، جمیع خاندان اسرائیل برای هارون سی روز ماتم گرفتند.

شکست عراد

و چون کنعانی که ملک عراد در جنوب ساکن بود، شنید که اسرائیل از راه ازاریم میآید، با اسرائیل جنگ کرد و بعضی از ایشان را به اسیری برد.

۲ و اسرائیل برای خداوند نذر کرده گفت: «گر این قوم را به دست من تسلیم نمایی، شهرهای ایشان را بالکل هلاک خواهم ساخت.»

پس خداوند دعای اسرائیل را مستجاب فرموده، کنعانیان را تسلیم کرد، و ایشان و شهرهای ایشان را بالکل هلاک ساختند، و آن مکان حرمه نامیده شد.

مار ریخی

و از کوه هور به راه بحر قزم کوچ کردند تا زمین دوم را دور زدند، و دل قوم به سبب راه، تنگ شد.

۵ و قوم برخدا و موسی شکایت آورده، گفتند: «ما را از مصر چرا بر آوردید تا در بیابان بمیریم؟ زیرا که نان نیست و آب هم نیست! و دل ما از این خوراک

سختی کراهت دارد!»

پس خداوند، مارهای آتشی در میان قوم فرستاده، قوم را گزیدند، و گروهی کثیر از اسرائیل مردند.

۷ و قوم نزد موسی آمده، گفتند: «ناه که در حالیم زیرا که برخدا و نند و بر تو شکایت آوردیم، پس نزد خداوند عاکن تا ما را هار از ما دور کند.» و موسی بجهت قوم استغاثه نمود.

۸ و خداوند به موسی گفت: «را آتشی بساز و آن را بر نیزه‌های بر دار، و هر گزیده شده‌ای که بر آن نظر کند، خواهد زیست.»

پس موسی مار ریخی ساخته، و بر سر نیزه‌های بلند کرد، و چنین شد که اگر مار کسی را گزیده بود، به مجرد نگاه کردن بر آن مار ریخین، زنده میشد.

سفر به موآب

و بنی اسرائیل کوچ کرده، در اوپوت اردو زدند.

۱۱ و از اوپوت کوچ کرده، در عی عباریم، در بیابانی که در مقابل موآب به طرف طلوع آفتاب است، اردو زدند.

۱۲ و از آنجا کوچ کرده، به وادی زارد اردو زدند.

۱۳ و از آنجا کوچ کرده، به آن طرف ارنون که در بیابان خارج از حدود اموریان میباشد اردو زدند، زیرا که ارنون حد موآب در میان موآب و اموریان

است.

۱۴ از این جهت، در کتاب جنگهای خداوند گفته میشود: «ایب در سوسه و وادیهای ارنون،

و رودخانه وادیهای که بسوی مسکن عار متوجه است، و بر حدود موآب تکیه میزند.»

و از آنجا به بئر کوچ کردند. این آن جایی است که خداوند در بارهاش به موسی گفت: «و مراجع کن تا به ایشان آب دهم.»

آنگاه اسرائیل این سرود را سر میآیدند: «ای چاه بجوش آی، شمار ایش سرود بخوانید،

«اهی که سروران حفره زدند، و نجیای قوم آن را کنندند. به صولجان حاکم، به عصاهای خود آن را کنندند.»

و از متانه به نخلیثیل و از نخلیثیل به باموت.

۲۰ و از باموت به درهای که در صحرای موآب نزد قله فسجه که به سوی بیابان متوجه است.

فتح سرزمین اموریان

و اسرائیل، در سلوان نزد سیحون ملک اموریان فرستاده، گفت:

«را اجازت بده تا از زمین تو بگذرم، به سوی مرز عریاتاکستان انحراف نخواهم ورزید، و از آب چاه نخواهم نوشید، و به شاه راه خواهیم رفت تا از سرحد تو بگذریم.»

اما سیحون، اسرائیل را از حدود خود رانده، و سیحون تمامی قوم خود را جمع نموده، به مقابله اسرائیل به بیابان بیرون آمد. و چون به یا هص رسید با اسرائیل جنگ کرد.

۲۴ و اسرائیل او را به دم شمشیر زده، زمینش را از ارنون تا بیوق و تا حد بنی عمون به تصرف آورد، زیرا که حد بنی عمون مستحکم بود.

۲۵ و اسرائیل تمامی آن شهرها را گرفت و اسرائیل در تمامی شهرهای اموریان در حبشون و در تمامی دهانش ساکن شد.

۲۶ زیرا که حبشون، شهر سیحون، ملک اموریان بود، و او با ملک سابق موآب جنگ کرده، تمامی زمینش را تا ارنون از دستش گرفته بود.

بنابر این مثل آوردن گاو میگویند: «حبشون بنیاید تا شهر سیحون بنا کرده، و استوار شود.

۲۸ زیرا آتشی از حبشون برآمد و شعلهای از قریه سیحون. و عار، موآب را سوزانید و صاحبان بلندیهای ارنون را.

۲۹ و ای برتوای موآب! ای قوم کوش، هلاک شدید! پسران خود را مثل گریزندگان تسلیم نمود، و دختران خود را به سیحون ملک اموریان به اسیری

داد.

۳۰ به ایشان تیر انداختیم. حبشون تا به دیون هلاک شد. و آن را تا نوح که نزد میدباست ویران ساختیم.»

و اسرائیل در زمین اموریان اقامت کردند.

۳۲ و موسی برای جاسوسی یعزیر فرستاد و دهات آن را گرفته، اموریان را که در آنجا بودند، بیرون کردند. فتح باشان

پس برگشته، از راه باشان برآمدند. و عوج ملک باشان با تمامی قوم خود به مقابله ایشان از برای جنگ به ادرعی بیرون آمد.

۳۴ و خداوند به موسی گفت: «ز او مترس زیرا که او را با تمامی قومش و زمینش به دست تو تسلیم نمودهام، و به نحوی که باسیحون ملک اموریان که در حشیون ساکن بود، عمل نمودی، با او نیز عمل خواهی نمود.»

پس او را بپسرانش و تمامی قومش زدند، به حدی که کسی از ایشان باقی نماند و زمینش را به تصرف آوردند.

ماجرای بلعام

و بنیاسرائیل کوچ کرده، در عربات موآب به آنطرف آمدند، در مقابل اریحار دوز شدند.

۲ و چون بالاق بن صفور هر چه اسرائیل به اموریان کرده بودند دید،

موآب از قوم بسیار ترسید، زیرا که کثیر بودند. و موآب از بنیاسرائیل مضطرب گردیدند.

۴ و موآب به مشایخ مدیان گفتند: «لان این گروه هر چه به اطراف ما هست خواهند لبسید، به نوعی که گاو سبزه صحرا را میلبسد.» و در آن زمان بالاق بن صفور، ملک موآب بود.

پس رسولان به فتور که برگار وادی است، نزد بلعام بن بعور، به زمین پسران قوم او فرستاد تا او را طلبیده، بگویند: «ینک قومی از مصر بیرون آمده هاند و هان روی زمین را مستور میسازند، و در مقابل من مقیم میباشند.»

۶ پس الان بیا و این قوم را برای من لعنت کن، زیرا که از من قوی ترند، شاید توانایی یام تا بر ایشان غالب آیم، و ایشان را از زمین خود بیرون کنم، زیرا میدانم هر که را تو برکت دهی مبارک است و هر که را لعنت نمایی، ملعون است.»

پس مشایخ موآب و مشایخ مدیان، مرد فالگیری را به دست گرفته، روانه شدند، و نزد بلعام رسیده، سخنان بالاق را به وی گفتند.

۸ او به ایشان گفت: «ین شب را در اینجا بنامید، تا چنانکه خداوند به من گوید، به شما باز گویم.» و سروران موآب نزد بلعام ماندند.

۹ و خداوند بلعام آمده، گفت: «ین کسانی که نزد تو هستند، کیستند؟»

بلعام به خدا گفت: «الاق بن صفور ملک موآب نزد من فرستاده است،

که اینک این قومی که از مصر بیرون آمده هاند روی زمین را پوشانید هاند. الان آمده، ایشان را برای من لعنت کن شاید که توانایی یام تا با ایشان جنگ نموده، ایشان را دور سازم.»

خدا به بلعام گفت: «ایشان مرو و قوم رو لعنت مکن زیرا مبارک هستند.»

پس بلعام با مدادان برخاسته، به سروران بالاق گفت: «ه زمین خود بروید، زیرا خداوند مرا اجازت نمی دهد که با شما بیایم.»

و سروران موآب برخاسته، نزد بالاق برگشته، گفتند که «لعام از آمدن ما انکار نمود.»

و بالاق بار دیگر سروران زیاد و بزرگتر از آنان فرستاد.

۱۶ و ایشان نزد بلعام آمده، و وی را گفتند: «الاق بن صفور چنین میگوید: تمنا اینکه از آمدن نزد من انکار نکنی.

۱۷ زیرا که البته تو را بسیار تکریم خواهم نمود، و هر آنچه به من بگویی بجا خواهم آورد، پس بیا و این قوم را برای من لعنت کن.»

بلعام در جواب توکران بالاق گفت: «اگر بالاق خانه خود را بر از نقره و طلا به من بخشد، نمی توانم از فرمان بیوه خدای خود تجاوز نموده، که باز یاد به عمل آورم.

۱۹ پس الان شما نیز امانت در اینجا بنامید تا بدانم که خداوند به من دیگر چه خواهد گفت.»

و خدا در شب نزد بلعام آمده، وی را گفت: «گر این مرد مان برای طلبیدن تو بیاید برخاسته، همراه ایشان برو، اما کلامی را که من به تو گویم به همان عمل نما.»

پس بلعام با مدادان برخاسته، الاغ خود را بیاراست و همراه سروران موآب روانه شد.

و غضب خدا به سبب رفتن او فروخته شده، فرشته خداوند در راه به مقاومت وی ایستاد، و او را الاغ خود سوار بود، و د و نوکرش همراهش بودند.

۲۳ و الاغ، فرشته خداوند را بشمشیر برهنه به دستش، بر سر راه ایستاده دید. پس الاغ از راه به یک سو شده، به مزرعه های رفت و بلعام الاغ را زد تا او را به راه برگرداند.

۲۴ پس فرشته خداوند در جای گود در میان تا کستان ایستاد، و به هر دو طرفش دیوار بود.

۲۵ و الاغ فرشته خداوند را دیده، خود را به دیوار چسبانید، و پای بلعام را به دیوار فشرد. پس او را بار دیگر زد.

۲۶ و فرشته خداوند پیش رفته، در مکانی تنگ ایستاد، که جایی بجهت برگشتن به طرف راست جایب نبود.

۲۷ و چون الاغ، فرشته خداوند را دید، در زیر بلعام خوابید. و خشم بلعام فروخته شده، الاغ را به عصای خود زد.

۲۸ آنگاه خداوند دهان الاغ را باز کرد که بلعام را گفت: به توجه کرده ام که مر این سه مرتبه زدی.

۲۹ بلعام به الاغ گفت: «زین جهت که تو مرا استرزا نمودی! کاش که شمشیر در دست من میبود که الان تو مرا می کشم.»

الاغ به بلعام گفت: «یامن الاغ تو نیستم که از وقتی که مال تو شده ام تا مر وزیر من سوار شده ای، آیا هرگز عادت میداشتم که به اینطور با تو رفتار نمایم؟» او گفت: «ی»

و خداوند چشمان بلعام را باز کرد تا فرشته خداوند را دید که با شمشیر برهنه در دستش، به سر راه ایستاده است پس خم شده، به روی در افتاد.

۳۲ و فرشته خداوند وی را گفت: «لاخ خود را این سه مرتبه چرازدی؟! اینک من به مقاومت تو بیرون آمدم، زیرا که این سفر تو در نظر من از زروی ترمز است.»

۳۳ والاغ مرادیده، این سه مرتبه از من نگاره جست، و اگر از من نگاره نمی جست یقین الان تو را میکشتم و او را زنده نگاه میداشتم.»
 ۳۴ بلعام به فرشته خداوند گفت: «ناه کردم زیرا ندانستم که تو به مقابل من در راه ایستاده ای. پس الان اگر در نظر تو ناسند است بری گردم.»
 فرشته خداوند به بلعام گفت: «مراه این اشخاص برو لیکن سختی را که من به تو گویم، همان را قطف بگو.» پس بلعام همراه سروران بالاق رفت و چون بالاق شنید که بلعام آمده است، به استقبال وی تا شهر موآب که بر حدارنون ویراقصای حدود بود وی، بیرون آمد.

۳۷ و بالاق به بلعام گفت: «یا برای طلبیدن تو نزد تنفر ستادم، پس چرا نزد من نیامدی، آیا حقیقت قادر نیستی که تو را به عزت رسانم؟»
 بلعام به بالاق گفت: «نیک نزد تو آمدم، آیا الان هیچ قدرتی دارم که چیزی بگویم؟! آنچه خدا به دهانم میگذاورد همان را خواهم گفت.»
 پس بلعام همراه بالاق رفته، به فریت حصوت رسیدند.

۴۰ و بالاق گاو و گوسفندان ذبح کرده، نزد بلعام و سرورانی که با وی بودند، فرستاد.

۴۱ و بامدادان بالاق بلعام را برداشته، او را به بلندیهای بعل آورد، تا از آنجا اقصای قوم خود را ملاحظه کند.

و بلعام به بالاق گفت: «راغبان برای من هفت مذبح بساز، و هفت گاو و هفت قوچ در اینجا برام حاضر کن.»

و بالاق به نحوی که بلعام گفته بوده به عمل آورد، و بالاق و بلعام، گاوی و قوچی بر هر مذبح گذارند.

۳ بلعام به بالاق گفت: «زد قربانی سوختنی خود بیاست، تا من بروم؛ شاید خداوند برای ملاقات من بیاید، و هر چه او به من نشان دهد آن را به تو باز خواهم گفت.» پس به تلی برآمد.

و خدا بلعام را ملاقات کرد، و او وی را گفت: «فت مذبح برپا داشتی و گاوی و قوچی بر هر مذبح قربانی کردم.»

خداوند سختی به دهان بلعام گذاشته، گفت: «زد بالاق برگشته چنین بگو.»

پس نزد او برگشت، و اینک او با جمیع سروران موآب نزد قربانی سوختنی خود ایستاده بود.

۷ و مثل خود را آورده، گفت: «الاق ملک موآب مرا از آرام از کوههای مشرق آورد، که بیا یعقوب را برای من لعنت کن، و بیا اسرائیل را نفرین نما، چگونه لعنت کنم آن را که خدا لعنت نکرده است؟ و چگونه نفرین نمایم آن را که خداوند نفرین نکرده است؟»

زیرا از سر سخنرها او را میبینم. و از کوهها او را مشاهده مینمایم. اینک قومی است که به تنهایی ساکن میشود، و در میان امتها حساب نخواهد شد.

۱۰ کیست که غبار یعقوب را بتواند شمرد یا ریح اسرائیل را حساب نماید؟ کاش که من به وفات عادلان بهمیرم و عاقبت من مثل عاقبت ایشان باشد.»

پس بالاق به بلعام گفت: «من چه کردی؟ تو را آوردم تا دشمنانم را لعنت کنی، و همان برکت تمام دادی!»

او در جواب گفت: «یائمی باید با حذر باشم تا آنچه را که خداوند به دهانم گذارد بگویم.»

بالاق وی را گفت: «یا الان همراه من به جای دیگر که از آنجا ایشان را توانی دید، فقط اقصای ایشان را خواهی دید، و جمیع ایشان را نخواهی دید و از آنجا ایشان را برای من لعنت کن.»

پس او را به صحرای صوفیم، نزد قله فسجه برد و هفت مذبح بنا نموده، گاوی و قوچی بر هر مذبح قربانی کرد.

۱۵ و او به بالاق گفت: «زد قربانی سوختنی خود، اینجا بیاست تا من در آنجا (ملاقات نمایم.)»

و خداوند بلعام را ملاقات نموده، و سختی در زبانش گذاشته، گفت: «زد بالاق برگشته، چنین بگو.»

پس نزد وی آمد، و اینک نزد قربانی سوختنی خود با سروران موآب ایستاده بود، و بالاق از او پرسید که «داوند چه گفت؟»

آنگاه مثل خود را آورده، گفت: «ی بالاق برخیز و بشنو. و ای پسر صفور مرا گوش بگیر.»

۱۹ خدا انسان نیست که دروغ بگوید. و از بنی آدم نیست که به اراده خود تغییر دهد. آیا او سختی گفته باشد و نکند؟ یا چیزی فرموده باشد و استوار ننماید؟

اینک ما مورد شده ام که برکت بدهم. و او برکت داده است و آن را رد نمی توانم نمود.

۲۱ او گاهی در یعقوب ندیده، و خطایی در اسرائیل مشاهده نموده است. یهوه خدای او با وی است. و نعره پادشاه در میان ایشان است.

۲۲ خدا ایشان را از مصر بیرون آورد. او را شاخه مثل گاو وحشی است.

۲۳ به درستی که بر یعقوب افسوس نیست و بر اسرائیل فالگیری نی. در باره یعقوب و در باره اسرائیل در وقتش گفته خواهد شد، که خدا چه کرده است.

۲۴ اینک قوم مثل شیر ماده خواهند برخاست. و مثل شیر زرخیز ایشان را خواهند درانگیخت، و تا شکار را نخورد، و خون کشتگان را ننوشد، نخواهد خوابید.»

بالاق به بلعام گفت: «ایشان را لعنت کن و نه برکت ده.»

بلعام در جواب بالاق گفت: «با تو را نگفتم که هر آنچه خداوند به من گوید، آن را باید بگویم؟»

بالاق به بلعام گفت: «با تو را به جای دیگر ببرم، شاید در نظر خدا پسند آید که ایشان را برای من از آنجا لعنت نمایی.»

پس بالاق بلعام را بر قله فقور که مشرف بر بیابان است، برد.

۲۹ بلعام به بالاق گفت: «راغبان برای من هفت مذبح بساز و هفت گاو و هفت قوچ از برایم در اینجا حاضر کن.»

وبالاق به طوری که بلعام گفته بود، عمل نموده، گاوی و قوچی بر هر مذبح قربانی کرد.

۱ چون بلعام دید که اسرائیل را برکت دادن به نظر خداوند پسند می‌آید، مثل دفعه‌های پیش برای طبلیدن افسون نرفت، بلکه به سوی صحرا توجه نمود.

۲ و بلعام چشمان خود را بلند کرده، اسرائیل را دید که موافق اسباط خود ساکن می‌بودند. و روح خدا بر او نازل شد.

۳ پس مثل خود را آورده، گفت: «حی بلعام بن بعور. وحی آن مردی که چشمانش باز شد.

۴ وحی آن کسیکه سخنان خدا را شنید. و رویای قادر مطلق را مشاهده نمود. آنکه بیفتاد و چشمان او گشاده گردید.

۵ چه زیباست خیمه‌های تو ای یعقوب! و مسکنهای تو ای اسرائیل!

مثل وادیهای کشیده شده، مثل باغهای کار رودخانه، مثل درختان عود که خداوند غرس نموده باشد، و مثل سروهای آزاد نزد جویهای آب.

۷ آب از دلوهایش ریخته خواهد شد. و بذراود آبهای بسیار خواهد بود. و پادشاه او از اجاج بلند تر، و مملکت او برافراشته خواهد شد.

۸ خدا او را از مصر بیرون آورد. و او را شایع مثل گاو وحشی است. امتهای دشمنان خود را خواهد بلعید و استخوانهای ایشان را خواهد شکست و ایشان را به تیرهای خود خواهد دوخت.

۹ مثل شیر ز خود را جمع کرده، خواهد آید. و مثل شیر ماده کیست که او را برانگیزاند؟ مبارک باد هر که تو را برکت دهد. و ملعون باد هر که تو را لعنت نماید!»

پس خشم بالاق بر بلعام افروخته شده، هر دو دست خود را بر هم زد و بالاق به بلعام گفت: «و را خود نام تاد شمنانم را لعنت کنی و اینک این سه مرتبه ایشان را برکت تمام دادی.

۱۱ پس الان بهجای خود فرار کن! گفتم که تو را احترام تمام نمایم. همانا خداوند تو را از احترام باز داشته است.»

بلعام به بالاق گفت آیا به رسولانی که نزد من فرستاده بودی نیز نگفتم:

که اگر بالاق خانه خود را بر از نقره و طلا به من بدهد، نمی توانم از فرمان خداوند تجاوز نموده، از دل خود نیک یا بد بگویم بلکه آنچه خداوند به من گوید آن را خواهم گفت؟

و الان اینک نزد قوم خود میروم. بیانات تو را اعلام نمایم که این قوم با قوم تو در ایام آخر چه خواهند کرد.

پس مثل خود را آورده، گفت: «حی بلعام بن بعور. وحی آن مردی که چشمانش باز شد.

۱۶ وحی آن کسیکه سخنان خدا را شنید. و معرفت حضرت اعلی را دانست. و رویای قادر مطلق را مشاهده نمود. آنکه بیفتاد و چشمان او گشوده گردید.

۱۷ او را خواهم دید لیکن نه الان. او را مشاهده خواهم نمود اما نزدیک نی. ستارهای از یعقوب طلوع خواهد کرد و عصبانی از اسرائیل خواهد برخاست و اطراف مواب را خواهد شکست. و جمیع ابنای فتنه را هلاک خواهد ساخت.

۱۸ و اودوم ملک او خواهد شد و دشمنانش (هل (سعی، ملوک او خواهند گردید. و اسرائیل به شجاعت عمل خواهد نمود.

و کسیکه از یعقوب ظاهر میشود، سلطنت خواهد نمود. و بقیه اهل شهر را هلاک خواهد ساخت.»

و به عاقله نظر انداخته، مثل خود را آورده، گفت: «مالیق اول امتهای ما، اما آخر امتی به هلاکت است.»

و بر قینیان نظر انداخته، مثل خود را آورد و گفت: «سکن تو مستحکم و آشیانه تو بر صخره نهاده (ده است.)

□□ لیکن قاین تباه خواهد شد، تا وقتی که آشور تو را به اسیری ببرد.»

پس مثل خود را آورده، گفت: «ای چون خدا این را میکند، کیست که زنده بماند؟

و کشتیهای جانب کتیپ آمده، آشور را ذلیل خواهند ساخت، و عابران ذلیل خواهند گردانید، و او نیز به هلاکت خواهد رسید.»

و بلعام برخاسته، روانه شده، بهجای خود رفت و بالاق نیز راه خود را پیش گرفت.

دختران مواب

و اسرائیل در شطیم اقامت نمودند، و قوم باد دختران مواب زنا کردن گرفتند.

۲ زیرا که ایشان قوم را به قربانیهای خدا یان خود دعوت نمودند، پس قوم میخورند و به خدایان ایشان سجده مینمودند.

۳ و اسرائیل به بعل فغور ملحق شدند، و غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شد.

۴ و خداوند به موسی گفت که: «ماهی روسای قوم را گرفته، ایشان را برای خداوند پیش آفتاب به دار بکش، تا شدت خشم خداوند از اسرائیل برگردد.»

و موسی به دو اوران اسرائیل گفت که: «ریکی از شما کسان خود را که به بعل فغور ملحق شدند، بکشید.»

و اینک مردی از بنیاسرائیل آمده، زن مدیانی را در نظر موسی و در نظر تمامی جماعت بنیاسرائیل زدرادران خود آورد، و ایشان به دروازه خیمه اجتماع

گریه میکردند.

۷ و چون فینعاس بن العازار بن هارون کاهن، این را دید، از میان جماعت برخاسته، نیزه‌های پهدست خود گرفت،

و از عقب آن مرد اسرائیل به قبه داخل شده، هر دو را نشان یعنی آن مرد اسرائیلی و زن را به شکمش فرورد، و او را بنیاسرائیل رفع شد.

۹ و آنانی که از او با مردند، بیست و چهار هزار نفر بودند.

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«بخاس بن العازار بن هارون کاهن، غضب مرا از بنیاسرائیل برگردانید، چونکه با غیرت من در میان ایشان غیور شد، تا بنیاسرائیل را در غیرت خود هلاک نسازم.»

۱۲ لهذا بگواينک عهد سلامتی خود را به او مي بخشم.

۱۳ ویرای او و برای ذریتش بعد از او این عهد کهنانت جاودانی خواهد بود، زیرا که برای خدای خود غیور شد، و بجهت بنیاسرائیل کفاره نمود.»
و اسم آن مرد اسرائیلی مقتول که بازن مدیانی کشته گردید، زمزی ابن سالورئیس خاندان آبی سبط شعون بود.

۱۵ و اسم زن مدیانی که کشته شد، کزبی دختر صور بود و او رئیس قوم خاندان آبادر مدیان بود.

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«دیانان را ذلیل ساخته، مغلوب سازید.

۱۸ زیرا که ایشان شمارا به مکاید خود ذلیل ساختند، چونکه شمارا در واقع غفور و در امر خواهر خود کزبی، دختر رئیس مدیان، که در روز و با در واقع غفور کشته شد، فریب دادند.»

سر شماری دوم

و بعد از او، خداوند موسی و العازار بن هارون کاهن را خطاب کرده، گفت:

«ماره تمامی بنیاسرائیل را بر حسب خاندان آبی ایشان، از بیست ساله و بالاتر، یعنی جمیع کسانی را که از اسرائیل به جنگ بیرون میروند، بگریید.»

پس موسی و العازار کاهن ایشان را در عربات مواب، نزد اردن در مقابل اریحا خطاب کرده، گفتند:

«و ما از بیست ساله و بالاتر بشمارید، چنانکه خداوند موسی و بنیاسرائیل را که از زمین مصر بیرون آمدند، امر فرموده بود.»

روبین نخست زاده اسرائیل: بنی روبین: از حنوک، قبیله حنوکیان. و از فلو، قبیله فلوئیان.

۶ و از حصرون، قبیله حصرونیان. و از کریمی، قبیله کریمیان.

۷ اینانند قبایل روپینیان و شمرده شدگان ایشان، چهل و سه هزار و هفتصد و سی نفر بودند.

۸ و بنی فلو: ایلب.

۹ و بنی ایلب: غوثیل و داتان و ایبرام. اینانند داتان و ایبرام که خوانده شدگان جماعت بوده، با موسی و هارون در جمعیت قورح مخصوصه کردند، چون با خداوند مخصوصه نمودند،

و زمین دهان خود را گشوده، ایشان را با قورح فرورد، هنگامی که آن گروه مردند و آتش، آن دو بیست و پنجاه نفر را سوزانیده، عبرت گشتند.

۱۱ لکن پسران قورح نبردند.

و بنی شعون بر حسب قبایل ایشان: از غوثیل، قبیله غوثیلیان و از نامین، قبیله یامینیان و از یاکین، قبیله یاکینیان.

۱۳ و از زارح قبیله زارحیان و از شاول قبیله شاولیان.

۱۴ اینانند قبایل شعونیان: بیست و دو هزار و دو بیست نفر.

و بنی جاد بر حسب قبایل ایشان: از صفون قبیله صفونیان و از حیی قبیله حییان و از شونی قبیله شونیان.

۱۶ و از ازانی قبیله ازانیان و از عیری، قبیله عیریان.

۱۷ و از اورد قبیله اوردیان و از اریلی قبیله اریلیان.

۱۸ اینانند قبایل بنی جاد بر حسب شمار ایشان، چهل هزار و پانصد نفر.

و بنی یهودا بر حسب قبایل ایشان: از شوله قبیله شولیان و از فارص قبیله فارصیان و از زارح قبیله زارحیان.

۲۰ و بنی یهودا بر حسب قبایل ایشان اینانند: از شوله قبیله شولیان و از فارص قبیله فارصیان و از زارح قبیله زارحیان.

۲۱ و بنی فارص اینانند: از حصرون قبیله حصرونیان و از حامول قبیله حامولیان.

۲۲ اینانند قبایل یهودا بر حسب شمرده شدگان ایشان، هفتاد و شش هزار و پانصد نفر.

و بنی یساکار بر حسب قبایل ایشان: از تولع قبیله تولعیان و از فوه قبیله فوئیان.

۲۴ و از یاشوب قبیله یاشوبیان و از شمرون قبیله شمرونیان.

۲۵ اینانند قبایل یساکار بر حسب شمرده شدگان ایشان، شصت و چهار هزار و سیصد نفر.

و بنی زبولون بر حسب قبایل ایشان: از سارد قبیله ساردیان و از ایلون قبیله ایلونیان و از یحلیئیل قبیله یحلیئیلیان.

۲۷ اینانند قبایل زبولونیان بر حسب شمرده شدگان ایشان، شصت هزار و پانصد نفر.

و بنی یوسف بر حسب قبایل ایشان: منسی و افرایم.

۲۹ و بنی منسی: از ما کیر قبیله ما کیریان و ما کیر جلعاد را آورد و از جلعاد قبیله جلعادیان.

۳۰ اینانند بنی جلعاد: از ایعزر قبیله ایعزریان، از حالق قبیله حالقیان.

۳۱ از اسرنیل قبیله اسرنیلیان، از شکم قبیله شکمیان.

۳۲ از شمیداع قبیله شمیداعیان و از حافر قبیله حافریان.

۳۳ و صلحفادن حافر اپسری نبود لکن دختران داشت و نامهای دختران صلحفاد محله و نوعه و جمله و ملکه و ترصه.

۳۴ اینانند قبایل منسی و شمرده شدگان ایشان، پنجاه و دو هزار و هفتصد نفر بودند.

و اینانند بنی افرایم بر حسب قبایل ایشان: از شوتالح قبیله شوتالحیان و از یاکر قبیله یاکریان و از تاحن قبیله تاحنیان.

۳۶ و بنی شوتالح اینانند: از عبران قبیله عبرانیان.

۳۷ اینانند قبایل بنی افرایم بر حسب شمرده شدگان ایشان، سی و دو هزار و پانصد نفر. و بنی یوسف بر حسب قبایل ایشان اینانند.

و بنی بنیامین بر حسب قبایل ایشان: از بالع قبیله بالعیان و از شیبیل قبیله شیبیلیان و از احیرام قبیله احیرامیان.

۳۹ از شفقام قبیله شفقامیان و از حوفام قبیله حوفامیان.

۴۰ و بنی بالع: ارد و نعمان. از ارد قبیله اردیان و از نعمان قبیله نعمانیان.

۴۱ اینانند بنی بنیامین بر حسب قبایل ایشان و شمرده شدگان ایشان، چهل و پنج هزار و شصت نفر بودند.

اینانند بنی دان بر حسب قبایل ایشان: از شوحام قبیله شوحامیان. اینانند قبایل دان بر حسب قبایل ایشان.
 ۴۳ جمیع قبایل شوحامیان بر حسب شمرده شدگان ایشان، شصت و چهار هزار و چهار صد نفر بودند.
 اینانند بنی اشیر بر حسب قبایل ایشان: از مننه قبیله بمنثیان، از بشوی قبیله بشویان، از برعه قبیله برعثنیان،
 از بنی برعه، از حابر قبیله حابریان، از ملکیتیل قبیله ملکیتیلیان.
 ۴۶ و نام دختر اشیر، ساره بود.

۴۷ اینانند قبایل بنی اشیر بر حسب شمرده شدگان ایشان، پنجاه و سه هزار و چهار صد نفر.
 اینانند بنی نفتالی بر حسب قبایل ایشان: از یاحصنیل، قبیله یاحصنیلینان، از جونی قبیله جونیان.
 ۴۹ از نصر قبیله بصریان از شلم قبیله شلمیان.

۵۰ اینانند قبایل نفتالی بر حسب قبایل ایشان و شمرده شدگان ایشان، چهل و پنج هزار و چهار صد نفر بودند.
 اینانند شمرده شدگان بنیاسرائیل: ششصد و یک هزار و هفتصد و سی نفر.
 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«رای اینان بر حسب شماره نامها، زمین برای ملکیت تقسیم بشود.

۵۴ برای کثیر، نصیب اوراززاده کن و برای قلیل، نصیب اورا کم نما، به هر کس بر حسب شمرده شدگان او نصیبش داده شود.

۵۵ لیکن زمین به قرعه تقسیم شود، و بر حسب نامهای اسباط آبی خود در آن تصرف نمایند.

۵۶ موافق قرعه، ملک ایشان در میان کثیر و قلیل تقسیم شود.»

و اینانند شمرده شدگان لوی بر حسب قبایل ایشان: از جرشون قبیله جرشونیان، از قهات قبیله قهاتیان، از مراری قبیله مراریان.

۵۸ اینانند قبایل لویان: قبیله لبیان و قبیله حبرونیان و قبیله محلیان و قبیله موشیان و قبیله قورحیان. اما قهات، عمرام را آورد.

۵۹ و نام زن عمرام، یوکلده بود، دختر لوی که برای لوی در مصر زاییده شد و او برای عمرام، هارون و موسی و خواهر ایشان مریم را زایید.

۶۰ و برای هارون ناداب و ابیهو و العازار و ابیامار زاییده شدند.

۶۱ ناداب و ابیهو چون آتش غریبی به حضور خداوند گذرانیده بودند، مردند.

۶۲ و شمرده شدگان ایشان یعنی همه مذکوران از یک ماهه و بالا تر، بیست و سه هزار نفر بودند زیرا که ایشان در میان بنیاسرائیل شمرده نشدند، چونکه نصیبی در میان بنیاسرائیل به ایشان داده نشد.

اینانند آنانی که موسی و العازار کاهن شمرند، وقتی که بنیاسرائیل را در عریات موآب نزاردن در مقابل ارباع شمرند.

۶۴ و در میان ایشان کسی نبود آنانی که موسی و هارون کاهن، شمرده بودند وقتی که بنیاسرائیل را در بیابان سینا شمرند.

۶۵ زیرا خداوند درباره ایشان گفته بود که البته در بیابان خواهند مرد، پس از آنها یک مرد سوای کالیب بن یفنه و یوشع بن نون باقی نماند.

دختران صلفحاد

و دختران صلفحاد بن حافر بن جلعاد بن ماکیر بن منسی، که از قبایل منسی ابن یوسف بود نزدیک آمدند، و اینهاست نامهای دخترانش: محله و نوعه و جلهو و ملکه و ترصه.

۲ و به حضور موسی و العازار کاهن، و به حضور سروران و تمامی جماعت نزد درخیمه اجتماع استاده، گفتند:

«در مادر بیابان مرد و او از آن گروه نبود که در جمعیت قورح به ضد خداوند همدستان شدند، بلکه در گاه خود مرد و پسری نداشت.

۴ پس چرا نام پدر ما از این جهت که پسری ندارد از میان قبیله اش محو شود، لهذا ما را در میان برادران پدر ما نصیبی بده.»

پس موسی دعوی ایشان را به حضور خداوند آورد.

۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ختران صلفحاد راست میگویند، البته در میان برادران پدر ایشان ملک موروثی به ایشان بده، و نصیب پدر ایشان را به ایشان انتقال نما.

۸ و بنیاسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی بمیرد و پسری نداشته باشد، ملک او را به دخترش انتقال نماید.

۹ و اگر او دخترتری نباشد، ملک او را به برادرانش بدهید.

۱۰ و اگر او برادری نباشد، ملک او را به برادران پدرش بدهید.

۱۱ و اگر پدر او برادری نباشد، ملک او را به هر کس از قبیله اش که خویش نزدیکتر باشد بدهید، تا مالک آن بشود، پس این برای بنیاسرائیل فریضه شرعی باشد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.»

یوشع، جانشین موسی

و خداوند به موسی گفت: «این کوه عیاریم برآی و زمین را که به بنیاسرائیل داده ام، ببین.

۱۳ و چون آن را دیدی تو نیز به قوم خود ملحق خواهی شد، چنانکه برادرت هارون ملحق شد.

۱۴ زیرا که در بیابان سینا وقتی که جماعت مخاصمه نمودند شما از قول من عصیان ورزیدید، و مر از داب در نظر ایشان تقدیس نمودید.» این است آب مر به قادت، در بیابان سینا.

۱۵ و موسی به خداوند عرض کرده، گفت:

«تمس اینکه بیوه خدای ارواح تمامی بشر، کسی را بر این جماعت بگارد

که پیش روی ایشان بیرون رود، و پیش روی ایشان داخل شود، و ایشان را بیرون برد و ایشان را در آورد، تا جماعت خداوند مثل گوسفندان پیشبان نباشند.»

و خداوند به موسی گفت: «و شع بن نون را که مردی صاحب روح است گرفته، دست خود را بر او بگذارد.

- ۱۹ واورابه حضور العازار کاهن وبه حضور تمامی جماعت بر یاد داشته، در نظر ایشان به وی وصیت نما.
- ۲۰ واز عزت خود بر او بگذارت تمامی جماعت بنیاسرائیل اورا اطاعت نمایند.
- ۲۱ واورابه حضور العازار کاهن بایستد تا از برای او به حکم او ویرم به حضور خداوند سوال نماید، وبه فرمان وی، او تمامی بنیاسرائیل با وی و تمامی جماعت، بیرون روند، وبه فرمان وی داخل شوند.»
- پس موسی به نوعی که خداوند اورا امر فرموده بود عمل نموده، یوشع را گرفت واورابه حضور العازار کاهن وبه حضور تمامی جماعت بر یاد داشت.
- ۲۳ دستپای خود را بر او گذاشته، اورابه طوری که خداوند به واسطه موسی گفته بود، وصیت نمود.

هدایا

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

- «بنیاسرائیل را امر فرموده، به ایشان بگو: مراقب باشید تا هدیه طعام مرا از قربانی های آتشین عطر خوشبوی من در موسم نزد من بگذرانید.
- ۳ وایشان را بگو قربانی آتشین را که نزد خداوند بگذرانید، این است: دوره نرینه یک ساله بیعیب، هر روز بجهت قربانی سوختنی دائمی،
- ۴ یک بره را در صبح قربانی کن و بره دیگر را در عصر قربانی کن.
- ۵ ویک عشر ایفه آرد نرم مخلوط شده بایک ربع هین روغن زلال برای هدیه آردی.
- ۶ این است قربانی سوختنی دائمی که در کوه سینا بجهت عطر خوشبو قربانی آتشین خداوند معین شد.
- ۷ وهدیه ریختنی آن یک ربع هین بجهت هر بره ای باشد، این هدیه ریختنی مسکرات را برای خداوند در قدس بریز.
- ۸ و بره دیگر را در عصر قربانی کن، مثل هدیه آردی صبح و مثل هدیه ریختنی آن بگذران تا قربانی آتشین و عطر خوشبو برای خداوند باشد.
- «در روز سبت دوره یک ساله بیعیب، و دو عشر ایفه آرد نرم سرشته شده باروغن، بجهت هدیه آردی با هدیه ریختنی آن.
- ۱۰ این است قربانی سوختنی هر روز سبت سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیه ریختنی آن.
- «در اول ماه های خود قربانی سوختنی برای خداوند بگذرانید، دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله بیعیب.
- ۱۲ و سه عشر ایفه آرد نرم سرشته شده باروغن بجهت هدیه آردی برای هر گاو، و دو عشر آرد نرم سرشته شده باروغن، بجهت هدیه آردی برای هر قوچ.
- ۱۳ و یک عشر آرد نرم سرشته شده باروغن، بجهت هدیه آردی برای هر بره، تا قربانی سوختنی، عطر خوشبو و هدیه آتشین برای خداوند باشد.
- ۱۴ و هدایای ریختنی آنها نصف هین شراب برای هر گاو، و ثلث هین برای هر قوچ، و ربع هین برای هر بره باشد. این است قربانی سوختنی هر ماه از ماه های سال.
- ۱۵ و یک بز بجهت قربانی نگاه سوای قربانی سوختنی دائمی، با هدیه ریختنی آن برای خداوند قربانی بشود.
- عید فصح

«در روز چهاردهم ماه اول، فصح خداوند است.

- ۱۷ و در روز پانزدهم این ماه، عید است که هفت روز نان فطیر خورده شود.
- ۱۸ و در روز اول، محفل مقدس است که هیچ کار خدمت در آن نکنید.
- ۱۹ و بجهت هدیه آتشین و قربانی سوختنی برای خداوند، دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله قربانی کنید، اینها برای شما بیعیب باشد.
- ۲۰ و بجهت هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده باروغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ بگذرانید.
- ۲۱ و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره بگذران.
- ۲۲ و یک بز بجهت قربانی نگاه تا برای شما کفاره شود.
- ۲۳ اینها سوای قربانی سوختنی صبح که قربانی سوختنی دائمی است، بگذرانید.
- ۲۴ به اینطور هر روز از آن هفت روز، طعام هدیه آتشین، عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید، و این سوای قربانی سوختنی دائمی گذرانیده شود، با هدیه ریختنی آن.

۲۵ و در روز هفتم، برای شما محفل مقدس باشد. هیچ کار خدمت در آن نکنید.

عید هفته ها

- «در روز نونبره چون هدیه آردی تازه در عید هفته های خود برای خداوند بگذرانید، محفل مقدس برای شما باشد و هیچ کار خدمت در آن مکنید.
- ۲۷ و بجهت قربانی سوختنی برای عطر خوشبوی خداوند دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله قربانی کنید.
- ۲۸ و هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده باروغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ.
- ۲۹ و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره.
- ۳۰ و یک بز تا برای شما کفاره شود.
- ۳۱ اینها با هدیه آردی آنها و هدایای ریختنی آنها سوای قربانی سوختنی دائمی بگذرانید و برای شما بیعیب باشد.

عید کرناها

«در روز اول ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد، در آن هیچ کار خدمت مکنید و برای شما روز نواختن کرنا باشد.

- ۲ و قربانی سوختنی بجهت عطر خوشبوی خداوند بگذرانید، یک گاو جوان و یک قوچ، و هفت بره نرینه یک ساله بیعیب.
- ۳ و هدیه آردی آنها، سه عشر آرد نرم سرشته شده باروغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ.

- ۴ ویک عشر برای هریره، از آن هفت بره.
- ۵ ویک بزنجبخت قربانی گناهت برای شما کفاره شود.
- ۶ سواى قربانى سوختنى اول ماه وهديه آردياش، و قربانى سوختنى دائمى باهديه آردياش، باهدايى ريختنى آنها بر حسب قانون آنها تا عطر خوشبو وهديه آتشين خداوند باشد.
- روز كفاره
- « در روز دهم اين ماه هفتم، محفل مقدس براى شما باشد. جانهاى خود را ذليل سازيد و هيچ كار مكنيد.
- ۸ و قربانى سوختنى عطر خوشبو براى خداوند بگذرايد، يك گاو جوان و يك قوچ و هفت بره نرينه يك ساله كه براى شما يعيب باشند.
- ۹ وهديه آردى آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده باروغن براى هر گاو، و دو عشر براى هر قوچ.
- ۱۰ و يك عشر براى هريره، از آن هفت بره.
- ۱۱ و يك بز براى قربانى گناه سواى قربانى گناه كفاره هاى و قربانى سوختنى دائمى باهديه آردياش وهدايى ريختنى آنها.
- عيد خيمه ها
- « در روز نازدهم ماه هفتم، محفل مقدس براى شما باشد، هيچ كار خدمت مكنيد و هفت روز براى خداوند عيد نگاه داريد.
- ۱۳ و قربانى سوختنى هديه آتشين عطر خوشبو براى خداوند بگذرايد. سيزده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرينه يك ساله كه براى شما يعيب باشند.
- ۱۴ و بجهت هديه آردى آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده باروغن براى هر گاو از آن سيزده گاو، و دو عشر براى هر قوچ از آن دو قوچ.
- ۱۵ و يك عشر براى هريره از آن چهارده بره.
- ۱۶ و يك بزنجبخت قربانى گناه، سواى قربانى سوختنى دائمى، باهديه آردى وهديه ريختنى آن.
- « در روز دوم، دوازده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرينه يك ساله يعيب.
- ۱۸ وهدايى آردى وهدايى ريختنى آنها براى گاو ها و قوچ ها و بره ها به شماره آنها بر حسب قانون.
- ۱۹ و يك بزنجبخت قربانى گناه، سواى قربانى سوختنى دائمى باهديه آردياش، وهدايى ريختنى آنها.
- « در روز سوم، يازده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرينه يك ساله يعيب.
- ۲۱ وهدايى آردى وهدايى ريختنى آنها براى گاو ها و قوچ ها و بره ها به شماره آنها بر حسب قانون.
- ۲۲ و يك بزنجبخت قربانى گناه سواى قربانى سوختنى دائمى باهديه آردياش وهديه ريختنى آن.
- « در روز چهارم ده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرينه يك ساله يعيب.
- ۲۴ وهدايى آردى وهدايى ريختنى آنها براى گاو ها و قوچ ها و بره ها به شماره آنها بر حسب قانون.
- ۲۵ و يك بزنجبخت قربانى گناه، سواى قربانى سوختنى دائمى، وهديه آردياش وهديه ريختنى آن.
- « در روز پنجم، نه گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرينه يك ساله يعيب.
- ۲۷ وهدايى آردى وهدايى ريختنى آنها براى گاو ها و قوچ ها و بره ها به شماره آنها بر حسب قانون.
- ۲۸ و يك بزنجبخت قربانى گناه، سواى قربانى سوختنى دائمى وهديه آردياش وهديه ريختنى آن.
- « در روز ششم، هشت گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرينه يك ساله يعيب.
- ۳۰ وهدايى آردى وهدايى ريختنى آنها براى گاو ها و قوچ ها و بره ها به شماره آنها بر حسب قانون.
- ۳۱ و يك بزنجبخت قربانى گناه سواى قربانى سوختنى دائمى وهديه آردياش وهدايى ريختنى آن.
- « در روز هفتم، هفت گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرينه يك ساله يعيب.
- ۳۳ وهدايى آردى وهدايى ريختنى آنها براى گاو ها و قوچ ها و بره ها به شماره آنها بر حسب قانون.
- ۳۴ و يك بزنجبخت قربانى گناه، سواى قربانى سوختنى دائمى وهديه آردياش وهديه ريختنى آن.
- « در روز هشتم، براى شما جشن مقدس باشد، هيچ كار خدمت مكنيد.
- ۳۶ و قربانى سوختنى هديه آتشين عطر خوشبو براى خداوند بگذرايد، يك گاو جوان و يك قوچ و هفت بره نرينه يك ساله يعيب.
- ۳۷ وهدايى آردى وهدايى ريختنى آنها براى گاو و قوچ و بره ها به شماره آنها بر حسب قانون.
- ۳۸ و يك بز براى قربانى گناه سواى قربانى سوختنى دائمى، باهديه آردياش وهديه ريختنى آن.
- اينهارا شمارد موسى براى خود براى خداوند بگذرايد، سواى نذر ها و نوافل خود براى قربانى هاى سوختنى وهدايى آردى وهدايى ريختنى و ذبايح سلامتى خود.»
- پس بر حسب هر آنچه خداوند به موسى امر فرموده بود، موسى بنيا اسرائيل را اعلام نمود.

نذر و قسم

وموسى سروران اسباط بنيا اسرائيل را خطاب کرده، گفت: «بين است كارى كه خداوند امر فرموده است: چون شخصى براى خداوند نذر كند يا قسم خورد تا جان خود را به تكليفى الزام نمايد، پس كلام خود را باطل نسازد، بلكه بر حسب هر آنچه از هانش برآمد، عمل نمايد.

«اما چون زن براى خداوند نذر کرده، خود را در خانه پدرش در جواني اش به تكليفى الزام نمايد،

و پدرش نذر او و تکلیفی که خود را بر آن الزام نموده، شنیده باشد، و پدرش درباره اوساکت باشد، آنگاه تمامی نذرهایش استوار، و هر تکلیفی که خود را به آن الزام نموده باشد، قائم خواهد بود.

۵ اما اگر پدرش در روزی که شنید او را منع کرد، آنگاه هیچ کدام از نذرهایش و از تکلیفش که خود را به آن الزام نموده باشد، استوار نخواهد بود، و از این جهت که پدرش او را منع نموده است، خداوند او را خواهد آمرزید.

«اگر به شوهری داده شود، و نذرهای او یا سختی که از لبهایش جسته، و جان خود را به آن الزام نموده، بر او باشد، و شوهرش شنید و در روز شنیدنش به وی هیچ نگفت، آنگاه نذرهایش استوار خواهد ماند. و تکلیفهایی که خوشبختی را به آنها الزام نموده است، قائم خواهند ماند.

۸ لیکن اگر شوهرش در روزی که آن را شنید، او را منع نماید، و نذری را که بر او است یا سختی را که از لبهایش جسته، و خوشبختی را به آن الزام نموده باشد، باطل سازد، پس خداوند او را خواهد آمرزید.

۹ اما نذر بیوه مطلقه، در هر چه خود را به آن الزام نموده باشد، بروی استوار خواهد ماند.

۱۰ و اما اگر زنی در خانه شوهرش نذر کند، یا خوشبختی را با قسم به تکلیفی الزام نماید،

و شوهرش بشنود و او را هیچ نگوید و منع ننماید، پس تمامی نذرهایش استوار، و هر تکلیفی که خوشبختی را به آن الزام نموده باشد، قائم خواهد بود.

۱۲ و اما اگر شوهرش در روزی که بشنود، آنها را باطل سازد. پس هر چه از لبهایش درآمده باشد درباره نذرهایش یا تکلیف خود، استوار نخواهد ماند. چونکه شوهرش آن را باطل نموده است، خداوند او را خواهد آمرزید.

۱۳ هر نذری و هر قسم الزامی را برای ذلیل ساختن جان خود، شوهرش آن را استوار نماید، و شوهرش آن را باطل سازد.

۱۴ اما اگر شوهرش روزی و روزی و هیچ نگوید، پس همه نذرهایش و همه تکلیفش را که بروی باشد استوار نموده باشد، چونکه در روزی که شنیده وی هیچ نگفت، پس آنها را استوار نموده است.

۱۵ و اگر بعد از شنیدن، آنها را باطل نموده، پس او نگاه وی را متحمل خواهد بود.

این است فریضی که خداوند به موسیامر فرموده، در میان مرد و زنش و در میان پدر و دخترش، در زمان جوانی او در خانه پدر وی.

جنگ با مدیان

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«تتقاًم بنیاسرائیل را از مدیانیان بگیر، و بعد از آن به قوم خود ملحق خواهی شد.»

پس موسی قوم را خطاب ساخته، گفت: «زمین خود مردان برای جنگ میسازید تا به مقابله مدیان برآیند، و انتقام خداوند را از مدیان بکشند.

۴ هزار نفر از هر سبط از جمیع اسباط اسرائیل برای جنگ بفرستید.»

پس از هزاره‌های اسرائیل، از هر سبط یک هزار، یعنی دوازده هزار نفر میباشند برای جنگ منتخب شدند.

۶ و موسی ایشان را هزار نفر از هر سبط به جنگ فرستاد، ایشان را با فینحاس بن العازار کاهن و اسباب قدس و کرناها برای او ساختند در دستش به جنگ فرستاد.

۷ و با مدیان به طوری که خداوند موسی را امر فرموده بود، جنگ کرده، همه ذکور آن را کشتند.

۸ و در میان کشتگان ملوک مدیان یعنی اوی و راقم و صور و حور و رابع، پنج پادشاه مدیان را کشتند، بلعام بن بعور را به شمشیر کشتند.

۹ و بنیاسرائیل زنان مدیان و اطفال ایشان را به اسیری بردند، و جمیع بهائم و جمیع مواشی ایشان و همه املاک ایشان را غارت کردند.

۱۰ و تمامی شهرها و مساکن و قلعه‌های ایشان را به آتش سوزانیدند.

۱۱ و تمامی غنیمت و جمیع غارت را از انسان و بهائم گرفتند.

۱۲ و اسیران و غارت و غنیمت را نزد موسی و العازار کاهن و جماعت بنیاسرائیل در لشکرگاه در عربات موآب، که نزد اردن در مقابل اریحا است، آوردند.

و موسی و العازار کاهن و تمامی سروران جماعت بیرون از لشکرگاه به استقبال ایشان آمدند.

۱۴ و موسی بر روی لشکر یعنی سرداران هزاره‌ها و سرداران صدها که از خدمت جنگ بازآمده بودند، غضبناک شد.

۱۵ و موسی به ایشان گفت: «یا همه زنان را زنده نگاه داشتید؟

اینگان اینانند که بر حسب مشورت بلعام، بنیاسرائیل را واداشتند تا در امر فغوره به خداوند خیانت ورزیدند و در جماعت خداوند و با عارض شد.

۱۷ پس آن‌ها نذر ذکوری از اطفال را بکشید، و هر زنی را که مرد را شناخته، با او همبستر شده باشد، بکشید.

۱۸ و از زنان هر دختری را که مرد را شناخته، و با او همبستر نشده برای خود زنده نگاه دارید.

۱۹ و شما هفت روز بیرون از لشکرگاه خیمه زدید، و هر شخصی را کشته و هر که کشته‌ای را لمس نموده باشد از شما و اسیران شما در روز سوم و در روز هفتم، خود را تطهیر نماید.

۲۰ و هر جامه و هر ظرف چرمی و هر چه از بشم بز ساخته شده باشد و هر ظرف چوبین را تطهیر نماید.»

و العازار کاهن به مردان جنگی که به مقاتله رفته بودند، گفت: «بن است قانون شرعی که خداوند به موسیامر فرموده است:

طلا و نقره و برنج و آهن و روی و سرب،

یعنی هر چه متحمل آتش باشد، آن را از آتش بگردانید و طاهر خواهد شد، و به آب تنزیه نیز آن را طاهر سازند و هر چه متحمل آتش نشود، آن را از آب بگردانید.

۲۴ و در روز هفتم رخت خود را بشوید تا طاهر شوید، و بعد از آن به لشکرگاه داخل شوید.»

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

- «و العازار کاهن و سروران خاندان آبی جماعت، حساب غنایمی که گرفته شده است، چه از انسان و چه از بهایم بگیرد.
 ۲۷ و غنیمت را در میان مردان جنگی که به مقاتله بیرون رفتند، و تمامی جماعت نصف نما.
 ۲۸ و از مردان جنگی که به مقاتله بیرون رفتند زکات برای خداوند بگیر، یعنی یک نفر از ناصد چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند.
 ۲۹ از قسمت ایشان بگیر و به العازار کاهن بده تا هدیه افراشتی برای خداوند باشد.
 ۳۰ و از قسمت بنیاسرائیل یکی که از هر پنجاه گرفته شده باشد چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند و چه از جمیع بهایم بگیر، و آنها را به لاویانی که ودیعت مسکن خداوند را نگاه میدارند، بده.»
 پس موسی و العازار کاهن بر حسب آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل کردند.
 ۳۲ و غنیمت سوای آن غنیمتی که مردان جنگی گرفته بودند، از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج هزار اس بود.
 ۳۳ و از گاو هفتاد و دو هزار اس.
 ۳۴ و از الاغ شصت و یک هزار اس.
 ۳۵ و از انسان از زنانی که مرد را شناخته بودند، سی و دو هزار نفر بودند.
 و نصفهای که قسمت کسانی بود که به جنگ رفته بودند، سیصد و سی و هفت هزار و ناصد گوسفند بود.
 ۳۷ و زکات خداوند از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج هزار اس بود.
 ۳۸ و گاو سی و شش هزار و از آتان زکات خداوند هفتاد و دو هزار اس بود.
 ۳۹ و الاغهای سی هزار و ناصد و از آتان زکات خداوند شصت و یک هزار اس بود.
 ۴۰ و مردمان شانزده هزار و از ایشان زکات خداوند سی و دو نفر بودند.
 ۴۱ و موسی زکات را هدیه افراشتی خداوند بود به العازار کاهن داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.
 و از قسمت بنیاسرائیل که موسی آن را از مردان جنگی جدا کرده بود، و قسمت جماعت از گوسفندان، سیصد و سی هزار و ناصد اس بود.
 ۴۴ و از گاو سی و شش هزار اس.
 ۴۵ و از الاغها، سی هزار و ناصد اس.
 ۴۶ و از انسان، شانزده هزار نفر.

- ۴۷ و موسی از قسمت بنیاسرائیل یکی را که از هر پنجاه گرفته شده بود، چه از انسان و چه از بهایم گرفت، و آنها را به لاویانی که ودیعت مسکن خداوند را نگاه میداشتند، داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.
 و روسای که بر هزاره های لشکر بودند، سرداران هزاره ها با سرداران صد ها نزد موسی آمدند.
 ۴۹ و به موسی گفتند: «نگانگ حساب مردان جنگی را که زبردست ما میباشند گرفتیم، و از ما یک نفر مفقود شده است.
 ۵۰ پس ما از آنچه هر کس یافته است هدیه های برای خداوند آوردیم از زیورهای طلا و خلخالها و دست بندها و انگشترها و گوشواره ها و گردن بندها تا برای جانهای ما به حضور خداوند کفاره شود.»
 و موسی و العازار کاهن، طلا و همه زیورهای مصنوعه را از ایشان گرفتند.
 ۵۲ و تمامی طلای هدیه های که از سرداران هزاره ها و سرداران صد ها برای خداوند گدازیدند، شانزده هزار و هفتصد و پنجاه مثقال بود.
 ۵۳ زیرا که هر یکی از مردان جنگی غنیمتی برای خود برده بودند.
 ۵۴ و موسی و العازار کاهن، طلا را از سرداران هزاره ها و صد ها گرفته، به خیمه اجتماع آوردند تا بجهت بنیاسرائیل، به حضور خداوند یادگار باشد.

مالکیت زمینهای دو طرف اردن

- و بنی روبین و بنی جاد را مواشی بی نهایت بسیار و کثیر بود، پس چون زمین بیعزیر زمین جلعاد را دیدند که اینک این مکان، مکان مواشی است.
 ۲ بنی جاد و بنی روبین نزد موسی و العازار کاهن و سروران جماعت آمده، گفتند:
 «طاروت و دیون و بیعزیر و نموره و حشیون و العاله و شبام و نبوعون،
 زمینی که خداوند پیش روی جماعت اسرائیل مفتوح ساخته است، زمین مواشی است، و بندگانت صاحب مواشی میباشیم.
 ۵ پس گفتند: اگر د نظر تو التفات یافتم، این زمین به بندگانت به ملکیت داده شود، و ما را از اردن عبور مده.»
 موسی به بنی جاد و بنی روبین گفت: «یاردان شما به جنگ روند و شما اینجا بنشینید؟
 چرا دل بنیاسرائیل را افسرده می کنید تا به زمینی که خداوند به ایشان داده است، عبور نکنند؟
 به همین طور یاردان شما عمل نمودند، وقتی که ایشان را از قادش برنج برای دیدن زمین فرستادم.
 ۹ به وادی اشکول رفته، زمین را دیدند و دل بنیاسرائیل را افسرده ساختند تا به زمینی که خداوند به ایشان داده بود، داخل نشوند.
 ۱۰ پس غضب خداوند در آن روز افروخته شد به حدی که قسم خورده، گفت:

البته هیچکدام از مردانی که از مصر بیرون آمدند از بیست ساله و بالاتر آن زمین را که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خوردم، نخواهند دید، چونکه ایشان مرا پیروی کامل ننمودند.

۱۲ سوای کالیب بن یفنه قزری و یوشع بن نون، چونکه ایشان خداوند را پیروی کامل نمودند.

- ۱۳ پس غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را چهل سال در بیابان آواره گردانید، تا تمامی آن گروهی که این شرارت را در نظر خداوند ورزیده بودند، هلاک شدند.
- ۱۴ و اینک شما بچای پدران خود نبوهی از مردان خطا کار باشد هاید تا شدت غضب خداوند بر اسرائیل باز زیاده کنید؟ زیرا اگر از پیروی او رو بگردانید باردیگر ایشان را در بیابان ترک خواهد کرد و شما تمامی این قوم را هلاک خواهید ساخت.»
- پس ایشان زدوی آمده، گفتند: «غلهارا بخابرای مواشی خود و شهرها بجهت اطفال خویش خواهیم ساخت.
- ۱۷ و خود مسلح شده، حاضر میشوم و پیش روی بنیاسرائیل خواهیم رفت تا آنها را به مکان ایشان برسانیم. و اطفال ما از ترس ساکنان زمین در شهرهای حصاردار خواهند ماند.
- ۱۸ و تاهریکی از بنیاسرائیل ملک خود را نگرفته باشد، به خانه های خود مراجعت نخواهیم کرد.
- ۱۹ زیرا که ما با ایشان در آن طرف اردن و ماورای آن ملک نخواهیم گرفت، چونکه نصیب ما به این طرف اردن به طرف مشرق به مار سیده است.»
- و موسی به ایشان گفت: «گراین کار را بکنید و خویشانتان را به حضور خداوند برای جنگ مهیا سازید، و هر مرد جنگی از شما به حضور خداوند از اردن عبور کند تا او دشمنان خود را از پیش روی خود اخراج نماید، و زمین به حضور خداوند مغلوب شود، بعد از آن برگردیده، به حضور خداوند و به حضور اسرائیل بنگاه خواهید شد، و این زمین از جانب خداوند ملک شما خواهد بود.
- ۲۳ و اگر چنین نکنید اینک به خداوند نگاه ورزید هاید، و بدانید که گناه شما، شمارا در خواهد گرفت.
- ۲۴ پس شهرها برای اطفال و آغلهای برای گله های خود بنا کنید، و به آنچه از دهان شما درآمد، عمل نماید.»
- پس بنی جاد و بنی روبین موسی را خطاب کرده، گفتند: «ندگانت به طوری که آقای ما فرموده است، خواهیم کرد.
- ۲۶ اطفال و زنان و مواشی و همه باهم ما اینجا در شهرهای جلعاد خواهند ماند.
- ۲۷ و جمیع بندگانت مهیا جنگ شده، چنانکه آقای ما گفته است به حضور خداوند برای مقاتله عبور خواهیم نمود.»
- پس موسی العازار کاهن، و یوشع بن نون، و روسای خاندان آبابی اسباط بنیاسرائیل را درباره ایشان وصیت نمود.
- ۲۹ و موسی به ایشان گفت: «گر جمیع بنی جاد و بنی روبین مهیا جنگ شده، همراه شما به حضور خداوند از اردن عبور کنند، و زمین پیش روی شما مغلوب شود، آنگاه زمین جلعاد را برای ملکیت به ایشان بدهید.
- ۳۰ و اگر ایشان مهیا نشوند و همراه شما عبور نمایند، پس در میان شما در زمین کنعان ملک بگریزند.»
- بنی جاد و بنی روبین در جواب وی گفتند: «ناکه خداوند به بندگانت گفته است، همچنین خواهیم کرد.
- ۳۲ ما مهیا جنگ شده، پیش روی خداوند به زمین کنعان عبور خواهیم کرد، و ملک نصیب ما به این طرف اردن داده شود.»
- پس موسی به ایشان یعنی به بنی جاد و بنی روبین و نصف سبط منسی ابن یوسف، مملکت سیحون، ملک اموریان و مملکت عوج ملک باشان را داد، یعنی زمین را با شهرهایش و حدود شهرهایش، زمین را از هر طرف.
- ۳۴ و بنی جاد، دبیون و عطارت و عرعور.
- ۳۵ و عطروت، شوفان و یعزیز و یجیه.
- ۳۶ و بیت نمرة و بیت هاران را بنا کردند یعنی شهرهای حصاردار را با آغلهای گلهها.
- ۳۷ و بنی روبین حبشون و ایاله و قریاتیم.
- ۳۸ و نیویعل معون که نام این دورا تغییر دادند و سبمه را بنا کردند و شهرهایی را که بنا کردند به ناما مسمی ساختند.
- ۳۹ و بنی ما کیرین منسی به جلعاد رفته، آن را گرفتند و اموریان را که در آن بودند، اخراج نمودند.
- ۴۰ و موسی جلعاد را به ما کیرین منسی داد و او در آن ساکن شد.
- ۴۱ و یائیرین منسی رفته، قصبه هایش را گرفت، و آنها را حووت یائیر نامید.
- ۴۲ و نوح رفته، قنات و دهانش را گرفته، آنها را به اسم خود نوح نامید.

کوج قوم اسرائیل

- این است منازل بنیاسرائیل که از زمین مصر با افواج خود زبردست موسی و هارون کوچ کردند.
- ۲ و موسی به فرمان خداوند سفرهای ایشان را بر حسب منازل ایشان نوشت، و این است منازل و مراحل ایشان:
- پس در ماه اول از زمزم سیسیس، در روز نهم از ماه اول کوچ کردند، و در فردای بعد از فصح بنیاسرائیل در نظر تمامی مصریان بادست بلند بیرون رفتند.
- ۴ و مصریان همه نخست زادگان خود را که خداوند از ایشان کشته بود دفن میکردند، و یهوه برخدایان ایشان قصاص نموده بود.
- و بنیاسرائیل از زمزم سیسیس کوچ کرده، در سکوت فرود آمدند.
- ۶ و از سکوت کوچ کرده، در ایتام که به کلاریابان است، فرود آمدند.
- ۷ و از ایتام کوچ کرده، به سوی فم الحیروت که در مقابل بعل صفون است، برگشتند، و پیش مجدل فرود آمدند.
- ۸ و از مقابل حیروت کوچ کرده، از میان دریا به بیابان عبور کردند و در بیابان ایتام سفر سه روزه کرده، در ماره فرود آمدند.
- ۹ و از ماره کوچ کرده، به ایلم رسیدند و در ایلم دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرمایود، و در آنجا فرود آمدند.
- ۱۰ و از ایلم کوچ کرده، نزد بجر قلم فرود آمدند.
- ۱۱ و از بجر قلم کوچ کرده، در بیابان سین فرود آمدند.

- ۱۲ وازیبایان سین کوچ کرده، در دققه فرود آمدند.
- ۱۳ وازدققه کوچ کرده، درالوش فرود آمدند.
- ۱۴ وازالوش کوچ کرده، در رفیدیم فرود آمدند و در آنجا آب نبود که قوم بنوشند.
- ۱۵ واز رفیدیم کوچ کرده، در یبایان سینا فرود آمدند.
- ۱۶ وازیبایان سینا کوچ کرده، در قبروت هتاوه فرود آمدند.
- ۱۷ واز قبروت هتاوه کوچ کرده، در حصیروت فرود آمدند.
- ۱۸ واز حصیروت کوچ کرده، در رنمه فرود آمدند.
- ۱۹ واز رنمه کوچ کرده، در رمون فارص فرود آمدند.
- ۲۰ واز رمون فارص کوچ کرده، در لینه فرود آمدند.
- ۲۱ واز لینه کوچ کرده، در رسه فرود آمدند.
- ۲۲ واز رسه کوچ کرده، در قهیلاته فرود آمدند.
- ۲۳ واز قهیلاته کوچ کرده، در جیل شافر فرود آمدند.
- ۲۴ واز جیل شافر کوچ کرده، در حراده فرود آمدند.
- ۲۵ واز حراده کوچ کرده، در مقهیوت فرود آمدند.
- ۲۶ واز مقهیوت کوچ کرده، در تاحت فرود آمدند.
- ۲۷ واز تاحت کوچ کرده، در تارح فرود آمدند.
- ۲۸ واز تارح کوچ کرده، در متقه فرود آمدند.
- ۲۹ واز متقه کوچ کرده، در حشموئه فرود آمدند.
- ۳۰ واز حشموئه کوچ کرده، در مسیروت فرود آمدند.
- ۳۱ واز مسیروت کوچ کرده، در بنی یعقان فرود آمدند.
- ۳۲ واز بنی یعقان کوچ کرده، در حور الجداد فرود آمدند.
- ۳۳ واز حور الجداد کوچ کرده، در بیطیات فرود آمدند.
- ۳۴ واز بیطیات کوچ کرده، در عربونه فرود آمدند.
- ۳۵ واز عربونه کوچ کرده، در عصیون جابر فرود آمدند.
- ۳۶ واز عصیون جابر کوچ کرده، در یبایان صین که قادش باشد، فرود آمدند.
- ۳۷ واز قادش کوچ کرده، در جیل هور در سر حد زمین ادم فرود آمدند.
- هارون کاهن بر حسب فرمان خدا و ندبه جبل هور بر آمده، در سال چهارم خروج بنی اسرائیل از زمین مصر، در روز اول ماه پنجم وفات یافت.
- ۳۹ و هارون صد و بیست و سه ساله بود که در جبل هور مرد.
- و ملک عراد کنعانی که در جنوب زمین کنعان ساکن بود از آمدن بنی اسرائیل اطلاع یافت.
- پس از جبل هور کوچ کرده، در صلهونه فرود آمدند.
- ۴۲ واز صلهونه کوچ کرده در فونون فرود آمدند
- و از فونون کوچ کرده، در اوبوت فرود آمدند.
- ۴۴ واز اوبوت کوچ کرده، در عی عباریم در حدود موآب فرود آمدند.
- ۴۵ واز عییم کوچ کرده، در دیبون جاد فرود آمدند.
- ۴۶ واز دیبون جاد کوچ کرده، در علون دلاتایم فرود آمدند.
- ۴۷ واز علون دلاتایم کوچ کرده، در کوههای عباریم در مقابل نیور فرود آمدند.
- ۴۸ واز کوههای عباریم کوچ کرده، در عربات موآب نژاد ردن در مقابل اریحافر فرود آمدند.
- ۴۹ پس نژاد ردن از بیت یشیموت تا بیل شطم در عربات موآب اردو زدند.
- و خداوند موسی را در عربات موآب نژاد ردن، در مقابل اریحا خطاب کرده، گفت:
- «بنا اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما از ردن به زمین کنعان عبور کنید،
جمع ساکنان زمین را از پیش روی خود خارج نمایید، و تمامی صورت‌های ایشان را خراب کنید، و تمامی بت‌های ریخته شده ایشان را بشکنید، و همه مکان‌های
بلند ایشان را منهدم سازید.
- ۵۳ و زمین را به تصرف آورده، در آن ساکن شوید، زیرا که آن زمین را به شما ادم تا مالک آن باشید.
- ۵۴ و زمین را به حسب قبایل خود به قرعه تقسیم کنید، برای کثیر، نصیب او را کثیر دهید، و برای قلیل، نصیب او را قلیل دهید، جایی که قرعه برای هر
کس برآید از آن او باشد بر حسب اسباط آبای شما آن را تقسیم نماید.

۵۵ واگر ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج نمایید کسانی را که از ایشان باقی میگذارد در چشمان شما خار خواهند بود، و در پهلوهایی شما تیغ و شما را در زمینی که در آن ساکن شوید، خواهند نجاتید.
۵۶ و به همان طوری که قصد نمودم که با ایشان رفتار نمایم، با شما رفتار خواهم نمود.»

مرزهای کنعان

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را مفرموده، به ایشان بگو: چون شما به زمین کنعان داخل شوید، این است زمینی که به شما به ملکیت خواهد رسید، یعنی زمین کنعان با حد و دوش. ۳ آنگاه حد جنوبی شما از زیبا بان سین بر جانب ادم خواهد بود، و سر حد جنوبی شما از آخر بحر الملع به طرف مشرق خواهد بود.

۴ و حد شما از جانب جنوب گردنه عقریم دور خواهد زد و به سوی سین خواهد گذشت، و انتهای آن به طرف جنوب قادش برنیع خواهد بود، و نزد حصر ادار بیرون رفته، تا عصمون خواهد گذشت.

۵ و این حد از عصمون تا وادی مصر در ورزده، انتهایش نزد دریا خواهد بود.

۶ و اما حد غربی. دریای بزرگ حد شما خواهد بود. این است حد غربی شما.

۷ و حد شمالی شما این باشد، از دریای بزرگ برای خود جبل هور را نشان گیرید.

۸ و از جبل هور تا مدخل حمات و نشان گیرید. و انتهای این حد نزد صدد باشد.

۹ و این حد نزد زفرون بیرون رود و انتهایش نزد حصر عینان باشد، این حد شمالی شما خواهد بود.

۱۰ و برای حد مشرق خود از حصر عینان تا شفام را نشان گیرید.

۱۱ و این حد از شفام تا ربه به طرف شرق عین برود، پس این حد کشیده شده به جانب دریای کنزت به طرف مشرق برسد.

۱۲ و این حد تا به اردن برسد و انتهایش نزد بحر الملع باشد. این زمین بر حسب حدودش به هر طرف زمین شما خواهد بود.»

و موسی بنیاسرائیل را مفرموده، گفت: «این است زمینی که شما آن را به قرعه تقسیم خواهید کرد که خداوند امر فرموده است تا به نه سبط و نصف داده شود.

۱۴ زیرا که سبط بنی روبین بر حسب خاندان آبی خود و سبط بنی جاد بر حسب خاندان آبی خود، و نصف سبط منسی، نصیب خود را گرفته اند.

۱۵ این دو سبط و نصف به آن طرف اردن در مقابل اریحا به جانب مشرق به سوی طلوع آفتاب نصیب خود را گرفته اند.»

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«این است نامهای کسانی که زمین را برای شما تقسیم خواهند نمود. العازار کاهن و یوشع بن نون.

۱۸ و یک سرور از اهر سبط برای تقسیم نمودن زمین بگیرید.

۱۹ و این است نامهای ایشان. از سبط یهودا کالیب بن یفته.

۲۰ و از سبطی شمعون شوئیل بن عمیود.

۲۱ و از سبط نیا مین الیاد بن کسلون.

۲۲ و از سبط بنی دان رئیس بقی ابن یجلی.

۲۳ و از بنی یوسف از سبطی منسی رئیس حنیئیل بن ایفود.

۲۴ و از سبطی افرایم رئیس قوتیل بن شفطان.

۲۵ و از سبطی زبولون رئیس ایصافان بن فرناک.

۲۶ و از سبطی یساکار رئیس فطیئیل بن عزان.

۲۷ و از سبطی اشیر رئیس اخیود بن شلومی.

۲۸ و از سبطی نفتالی رئیس فدئیل بن عمیود.»

اینانند که خداوند ما مفرمود که ملک را در زمین کنعان برای بنیاسرائیل تقسیم نمایند.

شهرهای لاویان

و خداوند موسی را در عر بات مواب نزد اردن در مقابل اریحا خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را مفرموده که از نصیب ملک خود شهرها برای سکونت به لاویان بدهند، و نواحی شهرها را از اطراف آنها به لاویان بدهید.

۳ و شهرها بجهت سکونت ایشان باشد، و نواحی آنها برای بهام و اموال و سایر حیوانات ایشان باشد.

۴ و نواحی شهرها که به لاویان بدهید از دیوار شهر بیرون از هر طرف هزار ذراع باشد.

۵ و از بیرون شهر به طرف مشرق دو هزار ذراع، و به طرف جنوب دو هزار ذراع، و به طرف مغرب دو هزار ذراع، و به طرف شمال دو هزار ذراع بپیماید.

و شهر در وسط باشد و این نواحی شهرها برای ایشان خواهد بود.

۶ از شهرها که به لاویان بدهید شش شهر ملجا خواهد بود، و آنها برای قاتل بدهید تا به آنجا فرار کند و سواى آنها چهل و دو شهر بدهید.

۷ پس جمیع شهرها که به لاویان خواهید داد چهل و هشت شهر یا نواحی آنها خواهد بود.

۸ و اما شهرهایی که از ملک بنیاسرائیل میدهد از کنیز، کنیز و از قلیل، قلیل بگیرد. هر کس به اندازه نصیب خود که یافته باشد از شهرهای خود به لاویان بدهد.»

شهرهای ملجا

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما از اردن به زمین کنعان عبور کنید،

آنگاه شهرها را برای خود تعیین کنید تا شهرهای ملجا برای شما باشد، تا هر قاتلی که شخصی را سبب کشته باشد، به آنجا فرار کند.

۱۲. این شهرها برای شما بجهت ملجا از ولی مقتول خواهد بود، تا قاتل پیش از آنکه به حضور جماعت برای داوری بایستد، نمیرد.
«از شهرهایی که میدهد، شش شهر ملجا برای شما باشد.
۱۴. سه شهر از آنطرف اردن بدهید، و سه شهر در زمین کنعان بدهید تا شهرهای ملجا باشد.
۱۵. بجهت بنیاسرائیل و غریب و کسبکه در میان شما وطن بگیرید، این شش شهر برای ملجا باشد تا هر که شخصی را سپو کشته باشد به آنجا فرار کند.
«اگر او را به آلت آهین زد که مرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود.
۱۷. و اگر او را بدست خود به سنگی که از آن کسی کشته شود، بزند تا بمیرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود.
۱۸. و اگر او را به چوب دستی که به آن کسی کشته شود، بزند تا بمیرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود.
۱۹. ولی خون، خود، قاتل را بکشد. هر گاه به او بر خورد، او را بکشد.
۲۰. و اگر از روی بغض او را بتیغ زد یا قصد چیزی را بر انداخت که مرد، یا از روی عداوت او را بدست خود زد که مرد، آن زنده چون که قاتل است البته کشته شود، ولی خون هر گاه به قاتل بر خورد، او را بکشد.
«یکن اگر او را بدون عداوت سبوی تیغ زد یا چیزی بدون قصد بر او اندازد، و اگر سنگی را که کسی به آن کشته شود نادیه بر او بیندازد که بمیرد و یا وی دشمنی نداشته، و بداندیش او نبوده باشد، پس جماعت در میان قاتل و ولی خون بر حسب این احکام داوری نمایند.
۲۵. و جماعت، قاتل را ز دست ولی خون رهایی دهند، و جماعت، وی را به شهر ملجای او که به آن فرار کرده بود برگردانند، و او در آنجا تا موت رئیس کهنه که به روغن مقدس مسح شده است، ساکن باشد.
۲۶. و اگر قاتل وقتی از حدود شهر ملجای خود که به آن فرار کرده بود بیرون آید، و ولی خون، او را بیرون حد و شهر ملجایش بیاید، پس ولی خون قاتل را بکشد؛ قصاص خون برای او شود.
۲۸. زیرا که میبایست تا وفات رئیس کهنه در شهر ملجای خود مانده باشد، و بعد از وفات رئیس کهنه، قاتل به زمین ملک خود برگردد.
«این احکام برای شما در قریبهای شما در جمیع مسکنهای شما فریضه عدالتی خواهد بود.
- «ر که شخصی را بکشد پس قاتل به گواهی شاهدان کشته شود، و یک شاهد برای کشته شدن کسی شهادت ندهد.
۳۱. و هیچ فدی به عوض جان قاتلی که مستوجب قتل است، مگیرید بلکه او البته کشته شود.
۳۲. و از کسبکه به شهر ملجای خود فرار کرده باشد فدی به مگیرید، که پیش از وفات کاهن برگردد و به زمین خود ساکن شود.
۳۳. و زمین را که در آن ساکنید ملوث مسازید، زیرا که خون، زمین را ملوث میکند، و زمین را برای خوبی که در آن ریخته شود، کفاره نمی توان کرد مگر به خون کسبکه آن را ریخته باشد.
۳۴. پس زمینی را که شما در آن ساکنید و من در میان آن ساکن هستم نجس مسازید، زیرا من که به پوه هستم در میان بنیاسرائیل ساکن میباشم.»

ملک دختران صلفحاد

- و روسای خاندان آبابی قبیله بنی جلعاد بن ماکیر بن منسی که از قبایل بنی یوسف بودند نزدیک آمده به حضور موسی و به حضور سروران و روسای خاندان آبابی بنیاسرائیل عرض کرده،
گفتند: «داوند، آقای ما را امر فرمود که زمین را به قرعه تقسیم کرده، به بنیاسرائیل بدهد، و آقای ما از جانب خداوند ما مور شده است که نصیب برادر ما صلفحاد را به دخترانش بدهد.
- ۳ پس اگر ایشان به یکی از پسران سایر اسباط بنیاسرائیل منکوحه شوند، ارث ما از میراث پدران ما قطع شده، به میراث سبطی که ایشان به آن داخل شوند، اضافه خواهد شد، و از بهر میراث ما قطع خواهد شد.
- ۴ و چون یوئیل بنیاسرائیل بشود ملک ایشان به ملک سبطی که به آن داخل شوند اضافه خواهد شد، و ملک ایشان از ملک پدران ما قطع خواهد شد.»
پس موسی بنیاسرائیل را بر حسب قول خداوند امر فرموده، گفت: «بط بنی یوسف راست گفتند.
- ۶ این است آنچه خداوند در باره دختران صلفحاد امر فرموده، گفته است: به هر که در نظر ایشان پسند آید، به زنی داده شوند، لیکن در قبیله سبط پدران خود فقط به نکاح داده شوند.
- ۷ پس میراث بنیاسرائیل از سبط به سبط منتقل نشود، بلکه هر یکی از بنیاسرائیل به میراث سبط پدران خود ملحق باشند.
- ۸ و هر دختری که وارث ملکی از اسباط بنیاسرائیل بشود، به کسی از قبیله سبط پدر خود به زنی داده شود، تا هر یکی از بنیاسرائیل وارث ملک آبابی خود گردند.
- ۹ و ملک از یک سبط به سبط دیگر منتقل نشود، بلکه هر کس از اسباط بنیاسرائیل به میراث خود ملحق باشند،»
پس چنانکه خداوند موسی را امر فرمود، دختران صلفحاد چنان کردند.
- ۱۱ و دختران صلفحاد، محله و ترصه و حمله و ملکه و نوعه به پسران عموهای خود به زنی داده شدند.
- ۱۲ در قبایل بنی منسی این یوسف منکوحه شدند و ملک ایشان در سبط قبیله پدر ایشان باقی ماند.
- این است اوامر و احکامی که خداوند به واسطه موسی در عریبات موأب نزد اردن در مقابل اریحابه بنیاسرائیل امر فرمود.

کتاب تثنیه

این است سخنانی که موسی به آنطرف

اردن، در بیابان عرب به مقابل سوفا، در میان فاران و توفل و لابان و حضیروت و دی ذهب با تمامی اسرائیل گفت.

۲ از حوریب به راه جبل سعیر تا قادش بریعی، سفریازده روزه است.

۳ پس در روز اول ماه یازدهم سال چهلّم، موسی بنیاسرائیل را بر حسب هر آنچه خداوند او را برای ایشان امر فرموده بود تکلم نمود،

بعد از آنکه سیحون ملک اموریان را که در حشیون ساکن بود و عوج ملک باشان را که در عشتاروت در ادعی ساکن بود، کشته بود.

۵ به آن طرف اردن در زمین مواب، موسی به بیان کردن این شریعت شروع کرده، گفت: دستور ترک حوریب

یوهوئدی ما، ما را در حوریب خطاب کرده، گفت: «وقف شما در این کوه به شده است.

۷ پس توجه نموده، کوچ کنید و به کوهستان اموریان، و جمیع حوالی آن از عرب و کوهستان وهامون و جنوب و کاره دریا، یعنی زمین کنعانیان و لبنان تا نهر بزرگ که نهر فرات باشد، داخل شوید.

۸ اینک زمین را پیش روی شما گذاشتم. پس داخل شده، زمینی را که خداوند برای پدران شما، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورد که به ایشان و بعد از آنها به ذریت ایشان بدهد، به تصرف آورید.»

و در آن وقت به شما متکلم شده، گفت: «نه به تنهایی نمی توانم متحمل شما باشم.

۱۰ یوهوئدی شما، شمارا افزوده است و اینک شما امروز مثل ستارگان آسمان کثیر هستید.

۱۱ یوهوئدی پدران شما، شمارا هزار چند آنکه هستید بیفزاید و شمارا بر حسب آنچه به شما گفته است، برکت دهد.

۱۲ لیکن من چگونه به تنهایی متحمل محنت و بار و منازعت شما بشوم.

۱۳ پس مردان حکیم و عاقل و معروف از اسباط خود بیاورید، تا ایشان را بر شمار و ساسازم.»

و شما در جواب من گفتید: «خنی که گفتی نیکو است که بکنیم.»

پس روسای اسباط شما را که مردان حکیم و معروف بودند گفته، ایشان را بر شمار و ساساختم، تا سروران هزاره ها و سروران صدها و سروران پنجاهها و سروران دهها و ناظران اسباط شما باشند.

۱۶ و در آن وقت داوران شمارا امر کرده، گفت: دعوی برادران خود را بشنوید، و در میان هر کس و برادرش و غریبی که نزدی باشد به انصاف داوری نمایید.

۱۷ و در داوری طرف داری مکنید، کوچک را مثل بزرگ بشنوید و از روی انسان مترسید، زیرا که داوری از آن خداست، و هر دو عوایی که برای شما مشکل است، نزد من بیاورید تا آن را بشنوم.

۱۸ و آن وقت همه چیزهایی را که باید بکنید، برای شما امر فرمودم.

تجسس کنعان

پس از حوریب کوچ کرده، از تمامی این بیابان بزرگ و ترسناک که شما دیدید به راه کوهستان اموریان رفتم، چنانکه یوهوئدی ما به امر فرموده بود و به قادش برنیع رسیدیم.

۲۰ و به شما گفتم: «کوهستان اموریانی که یوهوئدی ما به ما میدهد، رسیدهاید.

۲۱ اینک یوهوئدی تو، این زمین را پیش روی تو گذاشته است، پس برای و چنانکه یوهوئدی پدران تو به تو گفته است، آن را به تصرف آورو ترسان و هراسان مباش.»

آنکه جمیع شما نزد من آمده، گفتید: «ردان چند، پیش روی خود بفرستیم تا زمین را برای ما جاسوسی نمایند، و ما را از راهی که باید برویم و از شهرهایی که به آنها میرویم، خبر بیاورند.»

و این سخن مرا پسند آمد، پس دوازده نفر از شما، یعنی یکی را از هر سبط گرفتم،

و ایشان متوجه راه شده، به کوه پرآمدند و به وادی اشکول رسیده، آن را جاسوسی نمودند.

۲۵ و از میوه زمین به دست خود گرفته، آن را نزد ما آوردند، و ما را خبر ساخته، گفتند: «مینی که یوهوئدی ما، به ما می دهد، نیکوست.»

عصیان قوم

لیکن شما نخوستید که بروید، بلکه از فرمان خداوند عصیان ورزیدید.

۲۷ و در خیمه های خود همه هم کرده، گفتید: «و تکه خداوند ما را دشمن داشت، ما را از زمین مصر بیرون آورد، تا ما را بهدست اموریان تسلیم کرده، هلاک سازد.»

۲۸ و حال یکبارویم چونکه برادران ما را گذاخته، گفتند که این قوم از ما بزرگتر و بلندترند و شهرهای ایشان بزرگ و تا آسمان حصار دار است، و نیز بنی عناق را در آنجا دیدهایم.»

پس من به شما گفتم: «ترسید و از ایشان هراسان مباشید.

۳۰ یوهوئدی شما که پیش روی شما میروید برای شما جنگ خواهد کرد، بر حسب هر آنچه به نظر شما در مصر برای شما کرده است.»

و هم در بیابان که در آنجا دیدید چگونه یوهوئدی تو مثل کسی که پسر خود را میبرد و تو را در تمامی راه که می رفتی در می داشت تا به انجبار سیدید.

۳۲ لیکن با وجود این، همه شما به یوهوئدی خود ایمان نیاوردید.

۳۳ که پیش روی شما در راه معرفت تاجایی برای نزول شما بطلبد، وقت شب در آتش تاراهی را که به آن بروید به شما بناید و وقت روز در ابر.

و خداوند او از سخنان شمارا شنیده، غضبناک شد، و قسم خورده، گفت:

«بچگه‌ام ازین مردمان و ازین طبقه شریر، آن زمین نیکورا که قسم خوردم که به پدران شما بدهم، هرگز نخواهند دید.»

۳۶ سوی کالیب بن‌بنفنه که آن را خواهد دید و زمینی را که در آن رفته بود، به وی و به پسرانش خواهیم داد، چونکه خداوند را بر وی کامل نمود.»
و خداوند بخاطر شمار من نیز خشم نموده، گفت که «و هم داخل آنجا نخواهی شد.»

۳۸ یوشع بن نون که بحضور تو می‌ایستد داخل آنجا خواهد شد، پس اورا قوی گردان زیرا او است که آن را برای بنی‌اسرائیل تقسیم خواهد نمود.

۳۹ و اطفال شما که در باره آنها گفتید که به بیغما خواهند رفت، و پسران شما که امر وزنیک و پدر اتمین بنی دهنده، داخل آنجا خواهند شد، و آن راه ایشان خواهد داد اما ملک آن بشوند.

۴۰ و اما شمار و گردانیده از راه بحر قزقم به بیابان کوچ کنید.»

و شمار جواب من گفتید که «و خداوند نگاه و ورزیده‌هایم، پس رفته، جنگ خواهیم کرد، موافق هر آنچه یهوه خدای ما به ما امر فرموده است، و همه شما اسلحه جنگ خود را بسته، عزت می‌کردید که به کوه برآید.»

۴۲ آنگاه خداوند به من گفت: «ه ایشان بگو که ترند و جنگ نمایند زیرا که من در میان شما نیستم، مباد از حضور دشمنان خود مغلوب شوید.»

پس به شما گفتم، لیکن نشنیدید، بلکه از فرمان خداوند عصیان ورزیدید، و مغرور شده، به فراز کوه برآمدید.

۴۴ و اموریانی که در آن کوه ساکن بودند به مقابله شما بیرون آمده، شمار را تعاقب نمودند، بطوری که زنبورهای می‌کنند و شمار از سعیر تا حرماسکست دادند.

۴۵ پس برگشته، به حضور خداوند گریه نمودید، و ما خداوند او از شمارا نشنیدید و به شما گوش نداد. و در قاش بر حسب ایام توقف خود، روزهای بسیار ماندید.

سرگردانی در بیابان

پس برگشته، چنانکه خداوند به من گفته بود، از راه بحر قزقم در بیابان کوچ کردیم و روزهای بسیار کوه سعیر را دور زدیم.

۲ پس خداوند مرا خطاب کرده، گفت:

«ورزدن شما به این کوه بس است، بسوی شمال برگردید.»

۴ و قوم امر فرموده، بگو که شما از حد و در امان خود بی‌عیسو که در سعیر ساکنند باید بگذرید، و ایشان از شما خواهند رسید، پس بسیار احتیاط کنید.

۵ و با ایشان منازعه نکنید، زیرا که از زمین ایشان بقدر کف پانی هم به شما نخواهم داد، چونکه کوه سعیر را به عیسو به ملکیت دادام.

۶ خوراک را از ایشان به نقره خریدید، و بخوردید و آب را نیز از ایشان به نقره خریدید، بنوشید.»

زیرا که یهوه خدای تو، تو را در همه کارهای دست برکت داده است، و او راه رفتن را در این بیابان بزرگ میداند، الان چهل سال است که یهوه خدایت با تو بوده است و به هیچ چیز محتاج نشد های.

۸ پس از ابرادران خود بی‌عیسو که در سعیر ساکنند، از راه عربه از ایلت و عصبون جابر عبور نمودیم.

پس برگشته، از راه بیابان مواب گذشتم، و خداوند مرا گفت: «و آب را از بیت مرسان و با ایشان منازعت و جنگ منما، زیرا که از زمین ایشان هیچ نصیبی به شما نخواهم داد، چونکه عار را به بی‌لوط برای ملکیت دادام.»

ایمان که قوم عظیم و کثیر و بلندقد مثل عناقیان بودند، پیش در آنجا سکونت داشتند.

۱۱ ایشان نیز مثل عناقیان از رفائیلان محسوب بودند، لیکن موابان ایشان را ایمان میخوانند.

۱۲ و حوریان در سعیر بیشتر ساکن بودند، و بی‌عیسو ایشان را اخراج نموده، ایشان را از پیش روی خود هلاک ساختند، و در جای ایشان ساکن شدند،

چنانکه اسرئیل به زمین میراث خود که خداوند به ایشان داده بود، کردند.

۱۳ الان برخیزید و از وادی زارد عبور نمایید. پس از وادی زارد عبور نمودیم.

۱۴ و ایامی که از قاش در ربع راه میرفتم تا از وادی زارد عبور نمودیم سی و هشت سال بود، تا تمامی آن طبقه مردان جنگی از میان اردو تمام شدند، چنانکه خداوند برای ایشان قسم خورده بود.

۱۵ و دست خداوند نیز بر ایشان میبود تا ایشان را از میان اردو بالکل هلاک کند.

پس چون جمیع مردان جنگی از میان قوم بالکل مردند،

آنگاه خداوند مرا خطاب کرده، گفت:

«و امر و از عار که سرحد مواب باشد، باید بگذری.»

۱۹ و چون به مقابل بنی‌عمون برسی ایشان را مرغان و با ایشان منازعه مکن، زیرا که از زمین بنی‌عمون نصیبی به تو نخواهم داد چونکه آن راه بی‌لوط به ملکیت دادام.

۲۰ (ن نیز زمین رفائیلان شمرده میشود و در رفائیلان بیشتر ساکن آنجا بودند، لیکن عوتیان ایشان را زم‌میان میخوانند.

۲۱ ایشان قومی عظیم و کثیر و بلندقد مثل عناقیان بودند، و خداوند آنها را از پیش روی ایشان هلاک کرد، پس ایشان را اخراج نموده، در جای ایشان ساکن شدند.

۲۲ چنانکه برای بی‌عیسو که در سعیر ساکنند عمل نموده، حوریان را از حضور ایشان هلاک ساخته، آنها را اخراج نمودند، و تا امر و زرد جای ایشان ساکنند.

۲۳ و عویان را که در دهات تابه‌غز ساکن بودند گفتوریان که از گفتوریون آمدند هلاک ساخته، در جای ایشان ساکن شدند.)

پس برخیزید و کوچ کرده، ازوادی ارنون عبور کنید، اینک سیحون اموری ملک حبشیون وزمین اورا به دست تو دادم، به تصرف آن شروع کن و با ایشان جنگ نما. ۲۵ امروز شروع کرده، خوف و ترس تو را بر قومهای زیر تمام آسمان مستولی میگردد، و ایشان آواز و تورا شنیده، خواهند لرزید، و از ترس تو مضطرب خواهند شد.»

پیروزی بر حبشیون

پس قاصدان با سخنان صلحاً میز از نیابان قدیموت نزد سیحون ملک حبشیون فرستاده، گفتم:

«جارت بده که از زمین تو بگذرم، به شاهراه خواهیم رفت و به طرف راست یا چپ میل نخواهم کرد.»

۲۸ خورا که رابه نقره به من بفروش تا بخورم، و آب رابه نقره به من بده تا بنوشم، فقط جازت بده تا بر یا بیهای خود بگذرم.

۲۹ چنانکه بنی عیسی که در سعیر ساکنند و موآبیان که در عارساکنند به من رفتار نمودند، تا از اردن به زمینی که یهوه خدای ما به ما میدهد، عبور نمایم.» اما سیحون ملک حبشیون نخواست که ما از ارض خود راه بدهد، زیرا که یهوه خدای تو روح او را به قساوت و دل او را به سختی و گداشت، تا او را چنانکه امروز شده است، به دست تو تسلیم نماید.

و خداوند مرا گفت: «اینک به تسلیم نمودن سیحون وزمین او به دست تو شروع کردم، پس بنا به تصرف آن بنماتاز زمین او را مالک شوی.»

آنگاه سیحون با تمامی قوم خود به مقابله ما برای جنگ کردن در باهص بیرون آمدند.

۳۲ و یهوه خدای ما او را به دست ما تسلیم نموده، او را با پسرانش و جمیع قومش زدیم.

۳۴ و تمامی شهرهای او را در آنوقت گرفته، مردان و زنان و اطفال هر شهر را هلاک کردیم که یکی را باقی نگذاشتیم.

۳۵ لیکن بهایم را با غنیمت شهرهایی که گرفته بودیم، برای خود به غارت بردیم.

۳۶ از عروعر که برگزیده وادی ارنون است، و شهری که در وادی است، تا جلعاد قریبهای نیود که به ما ممتنع باشد، یهوه خدای ما همه را به ما تسلیم نمود.

۳۷ لیکن به زمین بنی عمون و به تمامی گاراه وادی بیوق و شهرهای کوهستان، و به هر جایی که یهوه خدای ما بنی فرموده بود، نزدیک شدیم.

پیروزی بر ایشان

پس برگشته، به راه باشان رفتیم، و عوج ملک باشان با تمامی قوم خود به مقابله ما بیرون آمده، در ادعی جنگ کرد.

۲ و خداوند مرا گفت: «ز او مترس زیرا که او و تمامی قومش وزمینش را به دست تو تسلیم نموده ام، تا بطوری که با سیحون ملک اموریان که در حبشیون ساکن بود، عمل نمودی، و باوی نیز عمل نمایی.»

پس یهوه، خدای ما، عوج ملک باشان را نیز و تمامی قومش را به دست ما تسلیم نموده، او را به حدی شکست دادیم که احدی از برای وی باقی نماند.

۴ و در آنوقت همه شهرهایش را گرفتیم، و شهری نماند که از ایشان نگرفتیم، یعنی شصت شهر و تمامی مرزبوم را حو به مملکت عوج در باشان بود.

۵ جمیع اینها شهرهای حصار دار با دیوارهای بلند و دروازهها و پشت بندها بود، سوای قرای حصص بسیار کثیر.

۶ و آنها را باکل هلاک کردیم، چنانکه با سیحون، ملک حبشیون کرده بودیم، هر شهر را مردان و زنان و اطفال هلاک ساختیم.

۷ و تمامی بهایم و غنیمت شهرها را برای خود به غارت بردیم.

و در آن وقت زمین را از دست دو ملک اموریان که به آن طرف اردن بودند، ازوادی ارنون تا جبل حرمون، گرفتیم.

۹ (این حرمون را صیدونیان سربوین میخوانند و اموریان آن را سنیر میخوانند.)

تمام شهرهای هامون و تمامی جلعاد و تمامی باشان تا سلخه و ادعی که شهرهای مملکت عوج در باشان بود.

۱۱ زیرا که عوج ملک باشان از بقیه رفائیلان تنها باقی مانده بود. اینک تخت خواب و تخت آهنین است آیا آن در رب بنی عمون نیست. و طولش نه ذراع و عرضش چهار ذراع بر حسب ذراع آدمی میباشد.

تقسیم اراضی

و این زمین را در آن وقت به تصرف آوردیم، و آن را از عروعر که برگزیده وادی ارنون است و نصف کوهستان جلعاد، و شهرهایش را به رو بینیان و جادیان دادیم.

۱۳ و بقیه جلعاد و تمامی باشان را که مملکت عوج باشد به نصف سبط منسی دادیم، یعنی تمامی مرزبوم را حو به تمامی باشان که زمین رفائیلان نامیده میشود.

۱۴ یائیر بنی منسی تمامی مرزبوم را حو به راتاحد جشوریان و معیکان گرفت، و آنها را تا امروز به اسم خود باشان، حووت یا بنامید.

۱۵ و جلعاد را به ما کیر دادیم.

۱۶ و به رو بینیان و جادیان، از جلعاد تا وادی ارنون، هم وسط وادی و هم گزارهاش تا وادی بیوق را که حد بنی عمون باشد، دادیم.

۱۷ و عروعر را نیز واردن و گزارهاش را از کثرت تادریای عربی که بجز الملیح باشد، ز بردامنه های فسیجه به طرف مشرق دادیم.

و در آن وقت به شام فرموده، گفتم: «هوه خدای شمالین زمین را به شما داده است تا آن را به تصرف آورید، پس جمیع مردان جنگی شما میباشند، پیش روی برادران خود، بنیاسرائیل، عبور کنید.

۱۹ لیکن زنان و اطفال و مواشی شما، چونکه میدانم مواشی بسیار دارید، در شهرهای شما که به شما دادیم، بمانند.

۲۰ تا خداوند به برادران شما مثل شما آرای دهد، و ایشان نیز زمینی را که یهوه خدای شما به آن طرف اردن به ایشان میدهد، به تصرف آورند، آنگاه هر یکی از شما به ملک خود که به شما دادیم، برگردد.»

و در آن وقت یوشع را امر فرموده، گفتم: «را آنچه یهوه، خدای شما، به این دو پادشاه کرده است، چشمان تو دید، پس خداوند تمامی ممالکی که بسوی آنها عبور میکنی، چنین خواهد کرد.
۲۲ از ایشان مترسید زیرا که یهوه خدای شماست که برای شما جنگ میکند.»
منع ورود موسی به کنعان
و در آنوقت نزد خداوند استغاثه کرده، گفتم:

«ی خداوند یهوه توبه نشان دادن عظمت و دست قوی خود به بنده ات شروع کرده ای، زیرا کدام خداست در آسمان یا در زمین که مثل اعمال و جبروت تو میتواند عمل نماید.

۲۵ تمنای آنکه عبور تمام وزمین نیکورا که به آنطرف اردن است و این کوه نیکو و لبنان را ببینم.»

لیکن خداوند بخاطر شما با من غضبناک شده، مرا اجابت ننمود و خداوند مرا گفت: «و را کافی است. بار دیگر دوباره این امر با من سخن مگو.

۲۷ به قله فسج میرای و چشمان خود را به طرف مغرب و شمال و جنوب و مشرق بلند کرده، به چشمان خود ببین، زیرا که از این اردن نخواهی گذشت.

۲۸ امایوشع را امر فرموده، او را دلیرو قوی گردان، زیرا که او پیش این قوم عبور نموده، زمینی را که تو خواهی دید، برای ایشان تقسیم خواهد نمود.»
پس در دره، در برابر بیت فغور توقف نمودیم.

فرمان اطاعت

پس الانای اسرائیل، فرایض و احکامی را که من به شما تعظیم میدهم تا آنها را بجا آورید بشنوید، تا زنده بمانید و داخل شده، زمینی را که یهوه، خدای پدران شما، به شما می دهد به تصرف آورید.

۲ بر کلامی که من به شما امر میفرمایم چیزی میفرزاید و چیزی از آن کم ننمایید، تا او امر یهوه خدای خود را که به شما امر میفرماید، نگاه دارید.

۳ چشمان شما آنچه را خداوند در فعل فغور کرد دید، زیرا هر که پیروی فعل فغور کرد، یهوه خدای تو، او را از میان تو هلاک ساخت.

۴ اما جمیع شما که به یهوه خدای خود ملصق شدید، امر و زنده ماندید.

اینک چنانکه یهوه، خدام، مرا امر فرموده است، فرایض و احکام به شما تعظیم نمودم، تا در زمینی که شما داخل آن شده، به تصرف میآورید، چنان عمل نمائید.

۶ پس آنها را نگاه داشته، بجا آورید زیرا که این حکمت و فطانت شماست، در نظر قومهایی که چون این فرایض را بشنوند، خواهند گفت: «آینه این طایفهای بزرگ، قوم حکیم، و فطانت پیشه اند.»

زیرا کدام قوم بزرگ است که خداوند بزرگی ایشان باشد چنانکه یهوه، خدای ما است، در هر وقت که نزد او دعای میکنیم؟

و کدام طایفه بزرگ است که فرایض و احکام عادلانه ای مثل تمام این شریعتی که من امر و زینش شما میگذارم، دارند؟

لیکن احترام نما و خویشتر را بسیار متوجه باش، مباد این چیزهایی را که چشمانت دیده است فراموش کنی و مباد اینها در تمامی ایام عمرت از دل تو محو شود، بلکه آنها را به پسرانت و پسران پسرانت تعظیم ده.

۱۰ در روزی که در حضور یهوه خدای خود در حوریب ایستاده بودی و خداوند به من گفت: «و مرا نزد من جمع کن تا کلمات خود را به ایشان بشنوام، تا پیامی زنده که در تمامی روزهایی که بر روی زمین زنده باشند از من بترسند، و پسران خود را تعظیم دهند.»

و شما نزدیک آمده، زیر کوه ایستادید، و کوه تابه وسط آسمان به آتش و تاریکی و ابرها و ظلمت غلیظ میساخت.

۱۲ و خداوند با شما از میان آتش متکلم شد، و شما آواز کلمات را شنیدید، لیکن صورتی ندیدید، بلکه فقط آواز را شنیدید.

۱۳ و عهد خود را که شماره به نگاه داشتن آن مامور فرمود، برای شما بیان کرد، یعنی ده کلمه را و آنها را بر دل و لوح سنگ نوشت.

۱۴ و خداوند مرا در آنوقت امر فرمود که فرایض و احکام را به شما تعظیم دهم، تا آنها را در زمینی که برای تصرفش به آن عبور میکنید، بجا آورید.
منع پتیرستی

پس خویشتر را بسیار متوجه باشید، زیرا در روزی که خداوند با شما در حوریب از میان آتش تکلم مینمود، هیچ صورتی ندیدید.

۱۶ مباد افساد شود و برای خود صورت تراشیده، یا تمثال هر شکلی از شبیه ذکوریانان بسازید.

۱۷ یا شبیه هر بهیمهای که بر روی زمین است، یا شبیه هر مرغ بالدار که در آسمان میبرد.

۱۸ یا شبیه هر خزنده های بر زمین یا شبیه هر ماهیهای که در آبهای زیر زمین است.

۱۹ و مباد چشمان خود را بسوی آسمان بلند کنی، و آفتاب و ماه و ستارگان و جمیع جنود آسمان را دیده، فریفته شوی و سجده کرده، آنها را که یهوه خدایت برای تمامی قومهایی که زیر تمام آسمانند، تقسیم کرده است، عبادت نمایی.

۲۰ لیکن خداوند شما را گرفته، از کوره آهن از مصر بیرون آورد تا برای او قوم میراث باشید، چنانکه امر و هوستید.

و خداوند بخاطر شما بر من غضبناک شده، قسم خورد که از اردن عبور نکنم و به آن زمین نیکو که یهوه خدایت به تو برای ملکیت میدهد، داخل نشوم.

۲۲ بلکه من در این زمین خواهم مرد و از اردن عبور نخواهم کرد، لیکن شما عبور خواهید کرد، و آن زمین نیکورا به تصرف خواهد آورد.

۲۳ پس احتیاط نمائید، مباد عباد یهوه، خدای خود را که با شما بسته است فراموش نمائید، و صورت تراشیده یا شبیه هر چیزی که یهوه خدایت به تونهی کرده است، برای خود بسازی.

۲۴ زیرا که یهوه خدایت آتش سوزنده و خدای غیور است.

چون پسران و پسران پسران را تولید نموده، و در زمین مدتی ساکن باشید، اگر فاسد شده، صورت تراشیده، و شبیه هر چیزی را بسازید و آنچه در نظر یهوه خدای شما باشد بجای آورده، و اورا غضبناک سازید،

آسمان و زمین را مروز و زبانه‌ها را می‌آورم که از آن زمینی که برای تصرف آن از اردن بسوی آن عبور می‌کنید البته هلاک خواهید شد. و روزهای خود را در آن طویل نخواهید ساخت، بلکه بالکل هلاک خواهید شد.

۲۷ و خداوند شما را در میان قوم ما را کشته خواهد نمود، و شما در میان طوایفی که خداوند شما را به آنجا می‌برد، قلیل العدد خواهید ماند.

۲۸ و در آنجا خدایان ساخته شده دست انسان را چوب و سنگ را عبادت خواهید کرد، که نمی‌بینند و نمی‌شنوند و نمی‌خورند و نمی‌بویند.

۲۹ لیکن اگر از آنجا یهوه خدای خود را بطلبی، و اورا خواهی یافت. بشرطی که او را به تمامی دل و به تمامی جان خود تفحص نمایی.

۳۰ چون در تنگی گرفتار شوی، و جمیع این وقایع بر تو عارض شود، در ایام آخر بسوی یهوه خدای خود برگشته، آواز او را خواهی شنید.

۳۱ زیرا که یهوه خدای تو خدای رحیم است، تو را ترک نخواهد کرد و تو را هلاک نخواهد نمود، و عهد پدرانت را که برای ایشان قسم خورده بود، فراموش نخواهد کرد.

زیرا که از ایام پیشین که قبل از تو بوده است از روزی که خدا آدم را بر زمین آفرید، و از یک کتاره آسمان تا به کتاره دیگر پیوس که آیا مثل این امر عظیم واقع شده یا مثل این شنیده شده است؟

آیا قوی هرگز او را خدایا که از میان آتش متکلم شود، شنیده باشند و زنده بمانند، چنانکه تو شنیدی؟

و آیا خدا عزمت کرد که برود و قومی برای خود از میان قوم دیگر بگیرد یا بجزایبها آیات و معجزات و جنگ و دست قوی و بازوی دراز شده و ترسهای عظیم،

موافق هر آنچه یهوه خدای شما برای شما در مصر در نظر شما بعمل آورد؟

این بر تو ظاهر شد تا بدانی که یهوه خداست و غیر او دیگری نیست.

۳۶ از آسمان آواز خود را به تو شنو ایند تا تو را تادیب نماید، و بر زمین آتش عظیم خود را به توشان داد و کلام او را از میان آتش شنیدی.

۳۷ و از این جهت که پدران تو را دست داشته، ذریت ایشان را بعد از ایشان برگزیده بود، تو را به حضرت خود با قوت عظیم از مصر بیرون آورد.

۳۸ تا متهای بزرگ تو را پیش روی تو بیرون نماید و تو را در آورده، زمین ایشان را برای ملکیت به تو دهد، چنانکه امر و زنده شده است.

۳۹ لهذا امر و زبدها را در دل خود نگاه دار که یهوه خداست، بالا در آسمان و پایین بر روی زمین و دیگری نیست.

۴۰ و فریاض و اوامر او را که من امر و زبده تو امر میفرمایم نگاهدار، تا تو را و بعد از تو فرزندان تو را نیکو باشد و تا روزهای خود را بر زمین کنی که یهوه خدایت به تو میدهد تا به ابد طویل نمایی.

شهرهای ملجا

آنگاه موسی سه شهر به آن طرف اردن بسوی مشرق آفتاب جدا کرد.

۴۲ تا قاتلی که همسایه خود را نداشت کشته باشد و بیشتر با وی بغض نداشته به آن فرار کند، و به یکی از این شهرها فرار کرده، زنده ماند.

۴۳ یعنی با صردر بیابان، در زمین همواری به جهت رو بیابان، و راموت در جلعاد به جهت جادیان، و جولان در باشان به جهت منسیان.

شریعت

و این است شریعتی که موسی پیش روی بنیاسرائیل نهاد.

۴۵ این است شهادت و فریاض و احکامی که موسی به بنیاسرائیل گفت، وقتی که ایشان از مصر بیرون آمدند.

۴۶ به آن طرف اردن در دره مقابل بیت فغور در زمین سیحون، ملک اموریان که در حشوبن ساکن بود، و موسی و بنیاسرائیل چون از مصر بیرون آمده بودند او را مغلوب ساختند.

۴۷ و زمین او را و زمین عوج ملک باشان را، دو ملک اموریانی که به آن طرف اردن بسوی مشرق آفتاب بودند، به تصرف آوردند.

۴۸ از عر و غیر که بر کتاره وادی ارنون است تا جبل سیئون که حرمون باشد.

۴۹ و تمامی عر به آن طرف اردن بسوی مشرق تادیاری عر به زبدها منهای فسجه.

ده فرمان

و موسی تمامی بنیاسرائیل را خوانده، به ایشان گفت: ای اسرائیل فریاض و احکامی را که من امر و زبده گوش شما میگویم بشنوید، تا آنها را یاد گرفته، متوجه باشید که آنها را بجا آورید.

۲ یهوه خدای ما با مادر حوریب عهد بست.

۳ خداوند این عهد را با پدران ما نبست، بلکه با ما که جمیع امر و روز را بخان زنده هستیم.

۴ خداوند در کوه از میان آتش با شما و برو متکلم شد.

۵ در آن وقت میان خداوند و شما ایستاده بودم، تا کلام خداوند را برای شما بیان کنم، زیرا که شما بسبب آتش میترسیدید و به فراز کوه بر نیامدید (و گفت:

«ن هستم یهوه، خدای تو، که تو را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آوردم.

۷ تو را به حضور من خدایان دیگر نباشند.

۸ ه جهت خود صورت تراشیده با هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان، یا از آنچه پایین در زمین، یا از آنچه در آبهای زیر زمین است مساز.

۹ آنها را سجده و عبادت منما. زیرا من که یهوه خدای تو هستم، خدای غیورم، و نگاه پدران را بر پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مراد سخن دارند، میرسانم.

۱۰ و رحمت می‌کنم تا هزار پشت بر آنانی که مراد دست دارند و احکام مرا نگاه دارند.

- «ام یهوه خدای خود را به باطل مبر، زیرا خداوند کسی را که نام او را به باطل برد، بیگانه نخواهد شمرد.
- «وز سبت را نگاه دار و آن را تقدیس نما، چنانکه یهوه خدایت به تو امر فرموده است.
- ۱۳ شش روز مشغول باش و هر کار خود را بکن.
- ۱۴ اما روز هفتمین سبت یهوه خدای توست، در آن هیچ کاری مکن، تو و پسر و دخترت و غلامت و کنیزت و گاو و الاغ و همه بهایمت و مهمانت که در اندرون دروازه های تو باشد، تا غلامت و کنیزت مثل تو آرام گیرند.
- ۱۵ و یاد آور که در زمین مصر غلام بودی، و یهوه خدایت تو را به دست قوی و یازوی دراز از آنجا بیرون آورد، بنابراین یهوه، خدایت، تو را امر فرموده است که روز سبت را نگاه داری.
- «در و مادر خود را حرمت دار، چنانکه یهوه خدایت تو را امر فرموده است، تا روزهایت دراز شود و تو را در زمینی که یهوه خدایت به تومی بخشد، نیکویی باشد.
- «تل مکن.
- ۱۸ و زنا مکن.
- ۱۹ و زدی مکن.
- ۲۰ و بر همسایه خود شهادت دروغ مده.
- ۲۱ و بر زن همسایه ات طمع موز، و به خانه همسایه ات و به مزرع او و به غلامش و کنیزش و گاو و الاغش و به هر چه از آن همسایه تو باشد، طمع مکن.»
- این سخنان را خداوند به تمامی جماعت شمارد که از میان آتش و بروضلمت غلیظ به آواز بلند گفت، و بر آنها چیزی نیفزود و آنها را برد و لوح سنگ نوشته، به من داد.
- ۲۳ و چون شتان آواز را از میان تاریکی شنیدید، و کوه به آتش میسوخ، شما با جمع روسای اسباط و مشایخ خود نزد من آمده، گفتید: «ایک یهوه، خدای ما، جلال و عظمت خود را بر ما ظاهر کرده است، و آواز او را از میان آتش شنیدیم، پس امروز دیدیم که خدا با انسان سخن میگوید و زنده است.
- ۲۵ و اما الان چرا بمریزم زیرا که این آتش عظیم ما را خواهد سوخت، اگر آواز یهوه خدای خود را دیگر بشنوم، خواهیم مرد.
- ۲۶ زیرا از تمامی بشر کیست که مثل ما آواز خدای حی را که از میان آتش سخن گوید، بشنود و زنده ماند؟
- تو نزدیک برو و هر آنچه یهوه خدای ما بگوید، بشنو و هر آنچه یهوه خدای ما به تو بگوید برای ما بیان کن، پس خواهیم شنید و به عمل خواهیم آورد.
- و خداوند آواز سخنان شما را که به من گفتید شنید، و خداوند مرا گفت: «و از سخنان این قوم را که به تو گفتند، شنیدم، هر چه گفتند نیکو گفتند.
- ۲۹ کاش که دلی را مثل این داشتند تا از من میترسیدند، و تمامی اوامر مرا در هر وقت بجامی آورده، تا ایشان را و فرزندان ایشان را تا به ابد نیکو باشد.
- ۳۰ برو و ایشان را بگو به خیمه های خود برگردید.
- ۳۱ و اما تو در اینجا پیش من بایست، تا جمیع اوامر و فرائض و احکامی را که میباید به ایشان تعلیم دهی به تو بگویم، و آنها را در زمینی که من به ایشان میدهم تا در آن تصرف نمایند، بجا آورند.»
- «س توجه نمائید تا آنچه یهوه، خدای شما، به شما امر فرموده است، به عمل آورید، و به راست و چپ انحراف ننمایید.
- ۳۳ در تمامی آن طریقی که یهوه، خدای شما، به شما امر فرموده است، سلوک نمائید، تا برای شما نیکو باشد و ایام خود را در زمینی که به تصرف خواهید آورد، طویل نمائید.
- محبت و اطاعت خداوند
- و این است اوامر و فرائض و احکامی که یهوه، خدای شما، امر فرمود که به شما تعلیم داده شود، تا آنها را در زمینی که شما بسوی آن برای تصرف عبور میکنید، بجا آورید.
- ۲ و تا از یهوه خدای خود ترسان شده، جمیع فرائض و اوامر او را که من به شما امر میفرمایم نگاه داری، تو و پسر و پسر پسر، در تمامی ایام عمرت و تا عمر تو دراز شود.
- ۳ پسای اسرائیل بشنو، و به عمل نمودن آن متوجه باش، تا برای تو نیکو باشد، و بسیار افزوده شوی در زمینی که به شیره و شهد جاری است، چنانکه یهوه خدای پدرانت تو را وعده داده است.
- ۴ ای اسرائیل بشنو، یهوه، خدای ما، یهوه واحد است.
- ۵ پس یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما.
- ۶ و این سخنانی که من امر و تو را امر میفرمایم، بر دل تو باشد.
- ۷ و آنها را به پسرانت به دقت تعلیم نما، و حین نشستنت در خانه، و رفتنت به راه، و وقت خوابیدن و برخاستن از آنها گفتگو نما.
- ۸ و آنها را بر دست خود برای علامت ببند، و در میان چشمهات عصابه باشد.
- ۹ و آنها را بر باوهای در خانه ات و در دروازه های بنویس.
- و چون یهوه، خدایت، تو را به زمینی که برای پدرانت ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورد که به تو بدهد، در آورد، به شهرهای بزرگ و خوشمناهی که تو بنا کردی، و به خانه های پراز هر چیز نیکو که بر کندهای، و حوضهای کنده شده های که نکندهای، و تا کستانها و یاغهای زیتونی که غرس نمودی، و از آنها خورده، سیر شدی.
- ۱۲ آنگاه با حذر باش مبادا خداوند را که تو را از زمین مصر، از خانه بندگی بیرون آورد، فراموش کنی.
- ۱۳ از یهوه خدای خود بترس و او را عبادت نما و به نام او قسم بخور.
- ۱۴ خدایان دیگر را از خدایان طوایفی که به اطراف تومی باشند، پیروی ننمایید.

- ۱۵ زیرا یهوه خدای تو در میان تو خدای غیر است، مباد اغضب یهوه، خدایت، بر تو فروخته شود، و تو را از روی زمین هلاک سازد. یهوه خدای خود را میازماید، چنانکه او را در مسأله مودید.
- ۱۷ توجه نماید تا او امر یهوه خدای خود را و شهادت و فریض او را که به شما فرموده است، نگاه دارید.
- ۱۸ آنچه در نظر خداوند راست و نیکوست، به عمل او بر تری نیکو شود، و داخل شده آن زمین نیکو را که خداوند برای پدران تو قسم خورد به تصرف آوری.
- ۱۹ و تا جمیع دشمنان را از حضورت اخراج نماید، چنانکه خداوند گفته است.
- چون پسر تو در ایام آینده از تو سوال نموده، گوید که مراد از این شهادت و فریض و احکامی که یهوه خدای ما به شما فرموده است، چیست؟
- پس به پسر خود بگو: مادر مصر غلام فرعون بودیم، و خداوند ما را از مصر بادت قوی بیرون آورد.
- ۲۲ و خداوند آیات و معجزات عظیم و وردیای بر مصر و فرعون و تمامی اهل خانه او در نظر ما ظاهر ساخت.
- ۲۳ و ما را از آنجا بیرون آورد تا ما را به زمینی که برای پدران ما قسم خورد که به ما بدهد، در آورد.
- ۲۴ و خداوند ما را مورد داشت که تمام این فریض را بجا آورده، از یهوه خدای خود بترسم، تا برای ما همیشه نیکو باشد و ما را زنده نگاه دارد، چنانکه تا امروز شده است.
- ۲۵ و برای ما عدالت خواهد بود که متوجه شویم که جمیع این او امر را به حضور یهوه خدای خود بجا آوریم، چنانکه ما را امر فرموده است.

تصرف امتها

- چون یهوه، خدایت، تو را به زمینی که برای تصرفش به آنجا میروی در آورد، و امتهای بسیاری را که حثیان و جرجاشیان و اموریان و کنعانیان و فرزانیان و حیوان و یبوسیان، هفت امت بزرگتر و عظیم تر از تو باشند، از پیش تو اخراج نماید.
- ۲ و چون یهوه خدایت، ایشان را به دست تو تسلیم نماید، و تو ایشان را مغلوب سازی، آنگاه ایشان را با کل هلاک کن، و با ایشان عهد میندی و بر ایشان ترحم منما.
- ۳ و با ایشان مصاهرت منما؛ دختر خود را به پسر ایشان مده، و دختر ایشان را برای پسر خود بگیر.
- ۴ زیرا که او و اولاد تو را از تو متابعت من بر خواهند گردانید. تا خدایان غیر را عبادت نمایند، و غضب خداوند بر شما فروخته شده، شما را از وی هلاک خواهد ساخت.
- ۵ بلکه با ایشان چنین عمل نماید، مذهبهای ایشان را منهدم سازید، و تماثلای ایشان را بشکنید و اشیریم ایشان را قطع نماید، و پتهای تراشیده ایشان را به آتش بسوزانید.
- ۶ زیرا که تو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی. یهوه خدایت تو را برگزیده است تا از جمیع قومهایی که بر روی زمینند، قوم مخصوص برای خود او باشی.
- خداوند دل خود را با شما نیست و شما را بر نگزید از این سبب که از سایر قومها کثیر تر بودید، زیرا که شما از همه قومها قلیلتر بودید.
- ۸ لیکن از این جهت که خداوند شمارادوست میداشت، و میخواست قسم خود را که برای پدران شما خورد بود، بجا آورد، پس خداوند شمارا بادت قوی بیرون آورد، و از خانه بندگی از دست فرعون، پادشاه مصر، فدیهداد.
- ۹ پس بدان که یهوه، خدای تو، اوست خدا، خدای امین که عهد و رحمت خود را با آتانی که او را دوست میدارد و او را بجا میآورد تا هزار پشت نگاه میدارد.
- ۱۰ و آتانی را که او را دشمن دارند، بروی ایشان مکافات رسانیده، ایشان را هلاک میسازد. و به هر که او را دشمن دارد، تاخیر نموده، او را بر رویش مکافات خواهد رسانید.
- ۱۱ پس او امر و فریض و احکامی را که من امر و زبه جهت عمل نمودن به تو امر میفرمایم نگاه دار.
- پس اگر این احکام را بشنوی و آنها را نگاه داشته، بجا آوری، آنگاه یهوه خدایت عهد و رحمت را که برای پدران تو قسم خوردده است، با تو نگاه خواهد داشت.
- ۱۳ و تو را دوست داشته، برکت خواهد داد، و خواهد افزود، و میوه بطن تو و میوه زمین تو را و غله و شیر و روغن تو را و نتاج ریه تو را و آنچه های گله تو را، در زمینی که برای پدران تو قسم خورد که به تو بدهد، برکت خواهد داد.
- ۱۴ از همه قومها مبارک تر خواهی شد، و در میان شما و بیاهام شما، نریاماده، نازاد نخواهد بود.
- ۱۵ و خداوند هر بیماری را از تو دور خواهد کرد، و هیچکدام از مرزهای بدمصر را که میدانی، بر تو عارض نخواهد گردانید، بلکه بر تمامی دشمنان آنها را خواهد آورد.
- ۱۶ و تمامی قومها را که یهوه بادت تو تسلیم میکند هلاک ساخته، چشم تو بر آنها ترحم ننماید، و خدا با این ایشان را عبادت منما، مباد برای تو دام باشد.
- و اگر در دلت گویی که این قومها از من زیاد هاند، چگونه تو انم ایشان را اخراج نمایی؟
- از ایشان مترس بلکه آنچه یهوه خدایت با فرعون و جمیع مصریان کرد، نیکو بیاد آور.
- ۱۹ یعنی تجربه های عظیمی را که چشمانت دیده است، و آیات و معجزات و دست قوی و بازوی دراز را که یهوه، خدایت، تو را به آنها بیرون آورد. پس یهوه، خدایت، با همه قومهایی که از آنها می ترسی، چنین خواهد کرد.
- ۲۰ و یهوه خدایت نیز زنبور هادر در میان ایشان خواهد فرستاد، تا باقی ماندگان و پنهان شدگان ایشان از حضور تو هلاک شوند.
- ۲۱ از ایشان مترس زیرا یهوه خدایت که در میان توست، خدای عظیم و میسب است.
- ۲۲ و یهوه، خدایت، این قومها را از حضور تو به تدریج اخراج خواهد نمود، ایشان را از روی نمی توانی تلف نمایی مباد و وحوش صحرا بر تو زیاد شوند.

- ۲۳ لیکن یهوه خدایت، ایشان را به دست تو تسلیم خواهد کرد، و ایشان را به اضطراب عظیمی بر ایشان خواهد نمود تا هلاک شوند.
- ۲۴ و ملوک ایشان را بدست تو تسلیم خواهد نمود، تا نام ایشان را از زیر آسمان محو سازی، و کسی یاری مقاومت با تو نخواهد داشت تا ایشان را هلاک سازی.
- ۲۵ و تمناهای خدایان ایشان را به آتش بسوزانید، به نقره و طلائی که بر آنهاست، طمع مورز، و برای خود مگیر، مباد آنها به دام گرفتار شوی، چونکه نزد یهوه، خدای تو، مکروه است.
- ۲۶ و چیز مکروه را به خانه خود میاور، مباد مثل آن حرام شوی، از آن نهایت نفرت و کراهت دار چونکه حرام است.

حفظ اوامر خداوند

- تمامی اوامری را که من امروز به شما می فرمایم، حفظ داشته، بجا آورید، تازه مانده، زیاد شوید، و به زمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورده بود، داخل شده، در آن تصرف نمائید.
- ۲ و بیاد آور تمامی راه را که یهوه، خدایت، تو را این چهل سال در بیابان رهبری نمود تا تو را ذلیل ساخته، بیازماید، و آنچه را که در دل تو است بدانند، که آیا اوامر او را نگاه خواهی داشت یا نه.
- ۳ و او تو را ذلیل و گرسنه ساخت و من را به تو خورانید که نه تو آن را می دانستی و نه پدرانت میدانستند، تا تو را بیا میوزاند که انسان نه به نان تنها زیست میکند بلکه به هر کله‌های که از دهان خداوند صادر شود، انسان زنده میشود.
- ۴ در این چهل سال لباس تو در برت مندرس نشد، و پای تو آماس نکرد.
- ۵ پس در دل خود فکر کن که بطوری که پدر، پسر خود را تادیب مینماید، یهوه خدایت تو را تادیب کرده است.
- ۶ و او امر یهوه خدای خود را نگاه داشته، در طریقهای او سلوک نما و از او بترس.
- ۷ زیرا که یهوه خدایت تو را به زمین نیکو درمی آورد؛ زمین پر از نهرهای آب و از چشمهها و دریاچهها که از درهها و کوهها جاری میشود.
- ۸ زمینی که پر از گندم و جو و مو و انجیر و انار باشد، زمینی که پر از زیتون زیت و عسل است.
- ۹ زمینی که در آن نان را به تنگی نخواهی خورد، و در آن محتاج به هیچ چیز نخواهی شد، زمینی که سنگهایش آهن است، و از کوههایش مس خواهی کند.
- ۱۰ و خورده، سیر خواهی شد، و یهوه خدای خود را به جهت زمین نیکو که به تو داده است، متبارک خواهی خواند.
- پس با حذر باش، مباد یهوه خدای خود را فراموش کنی و اوامر و احکام و فریض او را که من امروز به تو امر میفرمایم، نگاه نداری.
- ۱۲ مباد آخورده، سیر شوی، و خانه‌های نیکو بنا کرده، در آن ساکن شوی.
- ۱۳ و رمله و گلگه تو زیاد شود، و نقره و طلا برای تو افزون شود، و ما مملکت تو افزوده گردد.
- ۱۴ و دل تو مغرور شده، یهوه خدای خود را که تو را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آورد، فراموش کنی.
- ۱۵ که تو را در بیابان بزرگ و خوفناک که در آن مارهای آشنین و عقربها و زمین نشنه بیاب بود، رهبری نمود، که برای تو آب از سنگ خار بیرون آورد.
- ۱۶ که تو را در بیابان من را خورانید که پدرانت آن را ندانسته بودند، تا تو را ذلیل سازد و تو را بیازماید و بر تو در آخرت احسان نماید.
- ۱۷ مباد در دل خود بگویی که قوت من و توانایی دست من، این توانگری را از برایم پیدا کرده است.
- ۱۸ بلکه یهوه خدای خود را بیاد آور، زیرا اوست که به تو قوت میدهد تا تو انگری پیدا نمایی، تا عهد خود را که برای پدرانت قسم خورده بود، استوار بدارد، چنانکه امر و زنده شده است.
- ۱۹ و اگر یهوه خدای خود را فراموش کنی و پیروی خدایان دیگر نموده، آنها را عبادت و سجده نمایی، امر وزیر شما شهادت میدهم که البته هلاک خواهید شد.
- ۲۰ مثل قومهایی که خداوند پیش روی تو هلاک میسازد، شما هم چنین هلاک خواهید شد از این جهت که قول یهوه خدای خود را نشنیدید.
- ای اسرائیل بشنو. تو امر و از اردن عبور می کنی، تا داخل شده، قومهایی را که از تو عظیم تر و قوی تر اند، و شهرهای بزرگ را که تا به فلک حصار دار است، به تصرف آوری،
- یعنی قوم عظیم و بلند قد بنی عناق را که می شناسی و شنیده‌های که گفته‌اند کیست که با رای مقاومت با بنی عناق داشته باشد.
- ۳ پس امروز بدان که یهوه، خدایت، اوست که پیش روی تو مثل آتش سوزنده عبور میکند، و او ایشان را هلاک خواهد کرد، و پیش روی تو ذلیل خواهد ساخت، پس ایشان را اخراج نموده، و زودی هلاک خواهی نمود، چنانکه خداوند به تو گفته است.
- پس چون یهوه، خدایت، ایشان را از حضور تو اخراج نماید، در دل خود فکر مکن و مگو که بسبب عدالت من، خداوند مرا به این زمین در آورد تا آن را به تصرف آورم؛ بلکه بسبب شرارت این امتهای، خداوند ایشان را از حضور تو اخراج مینماید.
- ۵ نه بسبب عدالت خود نه بسبب راستی دل خویش داخل زمین ایشان برای تصرفش میشوی، بلکه بسبب شرارت این امتهای، یهوه، خدایت، ایشان را از حضور تو اخراج مینماید، و تا آنکه کلاهی را که خداوند برای پدرانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورده بود، استوار نماید.
- پس بدان که یهوه، خدایت، این زمین نیکو را بسبب عدالت تو به تو نمی دهد تا در آن تصرف نمایی، زیرا که قومی گردن کش هستی.
- ۷ پس بیاد آور و فراموش مکن که چگونه خشم یهوه خدای خود را در بیابان جنبش دادی و از روزی که از زمین مصر بیرون آمدی تا به اینجا رسیدی به خداوند عاصی میشدیدی.
- و در حوریب خشم خداوند را جنبش دادید، و خداوند بر شما غضبناک شد تا شما را هلاک نماید.
- ۹ هنگامی که من به کوه برآمدم تا لوحهای سنگ یعنی لوحهای عهدی را که خداوند با شما بست، بگیرم، آنگاه چهل روز و چهل شب در کوه ماندم، نه نان خوردم و نه آب نوشیدم.

۱۰ و خداوند دلوح سنگ مکتوب شده به انگشت خدا را به من داد و بر آنها موافق تمامی سخنانی که خداوند در کوه از میان آتش در روز اجتماع به شما گفته بود، نوشته شد.

۱۱ و واقع شد بعد از انقضای چهل روز و چهل شب که خداوند این دو لوح سنگ یعنی لوحهای عهد را به من داد،

و خداوند مرا گفت: «رخاسته، از اینجا به زودی فرود شو زیرا قوم تو که از مصر بیرون آوردی فاسد شده‌اند، و از طریق که ایشان را امر فرمودم به زودی اغراف و ورزیده، بنی ریخته شده برای خود ساختند.»

و خداوند مرا خطاب کرده، گفت: «بن قوم را دیدم و اینک قوم گردن کش هستند.

۱۴ مرا او گذارتا ایشان راهلاک سازم و نام ایشان را از زیر آسمان محو کنم و از تو قومی قوی تر و کثیر تر از ایشان بوجود آورم.»

پس برگشته، از کوه فرود آمدم و کوه به آتش میسوخت و دلوح عهد در دست من بود.

۱۶ و نگاه کرده، دیدم که به یهوه خدای خود نگاه ورزیده، گوساله‌های ریخته شده برای خود ساخته و از طریق که خداوند به شما امر فرموده بود، به زودی برگشته بودید.

۱۷ پس دلوح را گرفتم و آنها را از دست خود انداخته، در نظر شما شکستم.

۱۸ و مثل دفعه اول، چهل روز و چهل شب به حضور خداوند به روی در افتادم؛ نه نان خوردم و نه آب نوشیدم، بهسبب همه گناهان شما که کرده و کار ناشایسته که در نظر خداوند عمل نموده، خشم او را به هیجان آوردید.

۱۹ زیرا که از غضب و حدت خشمی که خداوند بر شما نموده بود تا شمار اهلاک سازد، میترسیدم، و خداوند آن مرتبه نیز مرا اجابت نمود.

۲۰ و خداوند برهارون بسیار غضبناک شده بود تا او را اهلاک سازد، و برای هارون نیز در آن وقت دعا کردم.

۲۱ و اما نگاه شامعی گوساله‌های را که ساخته بودید، گرفتم و آن را به آتش سوزانیدم و آن را خرد کرده، نیکو ساییدم تا مثل غبار نرم شد، و غبارش را به نهی که از کوه جاری بود، پاشیدم.

و در تعبیر و مساو کبروت هتاوه خشم خداوند را به هیجان آوردید.

۲۳ و وقتی که خداوند شمار از قاضدش برینع فرستاده، گفت: بروید و در زمینی که به شما داده‌ام تصرف نمایید، از قلوب یهوه خدای خود عاصی شدید و یهوه او ایمن نیاروده، آواز او را شنیدید.

۲۴ از روزی که شمارا شناختام به خداوند عصیان ورزید هاید.

پس به حضور خداوند به روی در افتادم در آن چهل روز و چهل شب که افتاده بودم، از این جهت که خداوند گفته بود که شمار اهلاک سازد.

۲۶ و نزد خداوند استعاضه نمود، گفت: «ی خداوند یهوه، قوم خود و میراث خود را که به عظمت خود فدیه دادی و به دست قوی از مصر بیرون آوردی، هلاک مساز.

۲۷ بندگان خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب را بیاد آور، و بر سخت دلی این قوم و شرارت و نگاه ایشان نظر منما.

۲۸ مباد اهل زمینی که ما را از آن بیرون آوردی، بگویند چونکه خداوند نتوانست ایشان را به زمینی که به ایشان وعده داده بود در آورد، و چونکه ایشان را دشمن میداشت، از این جهت ایشان را بیرون آورد تا در بیابان هلاک سازد.

۲۹ لیکن ایشان قوم تو و میراث تو هستند که به قوت عظیم خود و به بازوی افراشته خویش بیرون آوردی.»

دولوح جدید

و در آن وقت خداوند به من گفت: «لوح سنگ موافق اولیه برای خود بتراش، و نزد من به کوه برآی، و تابوتی از چوب برای خود بساز.

۲ و بر این لوحها کلماتی را که بر لوحهای اولین که شکستی بود، خواهم نوشت، و آنها را در تابوت بگذار.»

پس تابوتی از چوب سنط ساختم، و دلوح سنگ موافق اولین تراشیدم، و آن دلوح را در دست داشته، به کوه برآمدم.

۴ و بر آن دلوح موافق کتابت اولین، آن‌ده کلمه را که خداوند در کوه از میان آتش، در روز اجتماع به شما گفته بود نوشت، و خداوند آنها را به من داد.

۵ پس برگشته، از کوه فرود آمدم، و لوحها را در تابوتی که ساخته بودم گذاشتم، و در آنجا هستم، چنانکه خداوند مرا امر فرموده بود.

(بنیاسرا ایل از نیروت بنی یعقان به موسیره کوچ کردند، و در آنجا هارون مردود را خجافن شد. و پسرش العازار در جایش به کهنات پرداخت.

۷ و از آنجا به جد جوده کوچ کردند، و از جد جوده به بیطبات که زمین نهرهای آب است.

۸ در آنوقت خداوند سبط لاوی را جدا کرد، تا تابوت عهد خداوند را بردارند، و به حضور خداوند ایستاده، او را خدمت نمایند، و به نام او حرکت دهند، چنانکه تا امر و زاست.

۹ بنابراین لاوی را در میان برادرانش نصیب میراثی نیست، خداوند میراث وی است، چنانکه یهوه خدایت به وی گفته بود.)

و من در کوه مثل روزهای اولین، چهل روز و چهل شب توقف نمودم، و در آن دفعه نیز خداوند مرا اجابت نمود، و خداوند نخواست تو را اهلاک سازد.

۱۱ و خداوند مرا گفت: «رخیزو پیش روی این قوم روانه شو تا به زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردم که به ایشان بدهم داخل شده، آن را به تصرف آورند.»

ترس خداوند

پس الانای اسرا ایل، یهوه خدایت از توجه می خواهد، جز اینکه از یهوه خدایت ترسی و در همه طریقهایش سلوک نمایی، و او را دوست بداری و یهوه خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود عبادت نمایی.

۱۳ و او امر خداوند و فریض او را که من امروز تو را برای خیر یت امر میفرمایم، نگاه داری.

- ۱۴ اینک فلک و فلک الافلاک از آن پاره خدای توست، و زمین و هر آنچه در آن است.
- ۱۵ لیکن خداوند به پدران تو رغبت داشته، ایشان را محبت مینمود، و بعد از ایشان ذریت ایشان، یعنی شمار از همه قومها برگزید، چنانکه امر و زنده شده است.
- ۱۶ پس غلغه دلهای خود را بخونن سازید، و دیگر کردن کشتی منماید.
- ۱۷ زیرا که پاره خدای شما خدای خدايان و رب الارباب، و خدای عظیم و جبار و مهیب است، که طر فدارى ندارد و ریشه شوی گیرد.
- ۱۸ یتیمان و بیوه زنان را دادرسی میکند، و غریبان را دوست داشته، خوراک و پوشاک به ایشان میدهد.
- ۱۹ پس غریبان را دوست دارد، زیرا که در زمین مصر غریب بودید.
- ۲۰ از پاره خدای خود بترس، و او را عبادت نما و به او ملصق شو و به نام او قسم بخور.
- ۲۱ او غفر توست و او خدای توست که برای تو این اعمال عظیم و مهیبی که چشمانت دیده بجای آورده است.
- ۲۲ پدران تو با هفتاد نفر به مصر فرود شدند و الان پاره خدایت، تو را مثل ستارگان آسمان کثیر ساخته است.

خدا را دوست بدار

- پس پاره خدای خود را دوست بدار، و ودیعت و ارفیض و احکام و او را در همه وقت نگاهدار.
- ۲ و امر و زباید، زیرا که به پسران شما یعنی منماید، و تا دیب پاره خدای شما را ندیدید، و نه عظمت و دست قوی و بازوی افراشته او را.
- ۳ و آیات و اعمال او را که در میان مصر، به فرعون، پادشاه مصر، و به تمامی زمین او بظهور آورد.
- ۴ و آنچه را که به لشکر مصریان، به اسبها و باره‌ها را به ایشان کرد، که چگونه آب بحر قلم را بر ایشان جاری ساخت، و وقتی که شمارا تعاقب مینمودند، و چگونه خداوند، ایشان را تا به امر و هلاک ساخت.
- ۵ و آنچه را که برای شما در بیابان کرد تا شما به اینجا رسیدید.
- ۶ و آنچه را که به داناتان و ابیرام پسران الیاب بن رویین کرد، که چگونه زمین دهان خود را گشوده، ایشان را خواند و خیمه‌های ایشان را، و هر ذی حیات را که همراه ایشان بود در میان تمامی اسرائیل بلعید.
- ۷ لیکن چشمان شما تمامی اعمال عظیمه خداوند را که کرده بود، دیدند.
- پس جمیع اوامری را که من امروز برای شما مقرر نگاه دارم، تا قوی شوید و داخل شده، زمین را که برای گرفتن آن عبور میکنید، به تصرف آورید.
- ۹ و تا در آن زمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورد که آن را به ایشان و ذریت ایشان بدهد، عمر دراز داشته باشید، زمینی که به شیر و شهد جاری است.
- ۱۰ زیرا زمینی که تو برای گرفتن آن داخل میشوی، مثل زمین مصر که از آن بیرون آمدی نیست، که در آن تخم خود را میکاشتی و آن را مثل باغ بقول به پای خود سیراب میکردی.
- ۱۱ لیکن زمینی که شما برای گرفتنش به آن عبور میکنید، زمین کوهها و دره‌هاست که از بارش آسمان آب مینوشد، زمینی است که پاره خدایت بر آن انفتاد دارد و چشمان پاره خدایت از اول سال تا آخر سال پیوسته بر آن است.
- و چنین خواهد شد که اگر اوامری را که من امروز برای شما مقرر مام، بشنوید، و پاره خدای خود را دوست بدارید، و او را به تمامی دل و به تمامی جان خود عبادت نمائید،
- آنگاه باران زمین شایعنی باران اولین و آخرین را در موسم شما بباران بخشید، تا غله و شیر و روغن خود را جمع نمایی.
- ۱۵ و در صحرائی تو برای بهایمت علف خواهد داد تا بخوری و سیر شوی.
- ۱۶ با حذر باشید میاداد شما فریفته شود و برگشته، خدايان دیگر را عبادت و سجده نمائید.
- ۱۷ و خشم خداوند بر شما فروخته شود، تا آسمان را مسدود سازد، و باران نبارد، و زمین محصول خود را نهد و شما از زمین نیکوئی که خداوند به شما میدهد، بزودی هلاک شوید.
- پس این سخن را در دل و جان خود جاد هید، و آنها را بر دستهای خود برای علامت ببندید، و در میان چشمان شما عصبه باشد.
- ۱۹ و آنها را به پسران خود تعلیم دهید، و حین نشستنت در خانه خود، و رفتنت به راه، و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نمائید.
- ۲۰ و آنها را بر یارهای در خانه خود و پر دروازه‌های خود بنویسید.
- ۲۱ تا ایام شما و ایام پسران شما بر زمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورد که به ایشان بدهد، کثیر شود، مثل ایام افلاک بر بالای زمین.
- زیرا اگر تمامی این اوامری را که من به جهت عمل نمودن به شما مقرر مام، نیکو نگاه دارید، تا پاره خدای خود را دوست دارید، و در تمامی طریقهای او رفتار نموده، به او ملصق شوید،
- آنگاه خداوند جمیع این امتها را از حضور شما خارج خواهد نمود، و شما امتهای بزرگتر و قویتر از خود را تسخیر خواهید نمود.
- ۲۴ هر جایی که کف پای شما بر آن گذارد شود، از آن شما خواهد بود، از بیابان و لبنان و از نهر، یعنی نهر فرات تا دریای غربی، حدود شما خواهد بود.
- ۲۵ و هیچکس یاری مقاومت با شما نخواهد داشت، زیرا پاره خدای شما ترس و خوف شما را بر تمامی زمین که به آن قدم میند مستولی خواهد ساخت، چنانکه به شما گفته است.
- اینک من امروز برکت و لعنت پیش شما می گذارم.
- ۲۷ اما برکت، اگر اوامری پاره خدای خود را که من امروز به شما مقرر مام، اطاعت نمائید.
- ۲۸ و اما لعنت، اگر اوامری پاره خدای خود را اطاعت ننموده، از طریق بقی که من امروز به شما مقرر مام برگردید، و خدايان غیرا که نشناختاید، پیروی نمائید.

۲۹ واقع خواهد شد که چون یهوه، خدایت، تورا به زمینی که به جهت گرفتنش به آن میروی داخل سازد، آنگاه برکت رابر کوه جرزیم ولعنت رابر کوه ایبال خواهی گذاشت.

۳۰ آبا آنها به آن طرف اردن نسیبند پشت راه غرب آفتاب، در زمین کنعانیانی که در عر به ساکنند مقابل جلجال نزد بلطهای موره.
 زیرا که شما از اردن عبور میکنید تا داخل شده، زمینی را که یهوه خدایت به تو میبخشد به تصرف آورید، و آن را خواهید گرفت و در آن ساکن خواهید شد.
 ۳۲ پس متوجه باشید تا جمیع این فریاض و احکامی را که من امروز پیش شما می گذارم، به عمل آورید.

تباصل عبادت

اینهاست فریاض و احکامی که شما در تمامی روزهایی که بر زمین زنده خواهید ماند، میباید متوجه شده، به عمل آرید، در زمینی که یهوه خدای پدرانت به تو داده است، تا در آن تصرف نمایی.

جمیع اماکن امتهایی را که در آنها خدايان خود را عبادت میکنند و شما آنها را اخراج مینمایید خراب نمائید، خواه بر کوههای بلند خواه بر تلهای خواه زیر هر درخت سبز.

۳ مذبحهای ایشان را بشکنید و ستونهای ایشان را خرد کنید، و اشیره های ایشان را به آتش بسوزانید، و پهای تراشیده شده خدایان ایشان را قطع نمائید، و نامهای ایشان را از آنجا محو سازید.

۴ بایهوه خدای خود چنین عمل نمائید.

۵ بلکه به مکانی که یهوه خدای شما از جمیع اسباط شمارگر بندتانام خود در آنجا بگذارد، یعنی مسکن اورا بطلبید و به آنجا بروید.

۶ و به آنجا قربانی های سوختنی و ذبایح و عشرهای خود، و هدایای افراشتی دستهای خویش، و نذر ها و نوافل خود و نخست زاده های رمه و گله خویش را ببرید.

۷ و در آنجا بحضور یهوه خدای خود بخورید، و شما و اهل خانه شما در هر شغل دست خود که یهوه خدای شما، شمار در آن برکت دهد، شادی نمائید.
 موافق هر آنچه ما امر و زدر اینجا میکنیم، یعنی آنچه در نظر هر کس پسند آید، نکنید.

۹ زیرا که هنوز به آرامگاه و نصیبی که یهوه خدای شما، به شما میدهد داخل نشده اید.

۱۰ اما چون از اردن عبور کرده، در زمینی که یهوه، خدای شما، برای شما تقسیم میکند، ساکن شوید، و او شمار از جمیع دشمنان شما از هر طرف آرامی دهد تا در امنیت سکونت نمائید.

۱۱ آنگاه به مکانی که یهوه خدای شمارگر بندتانام خود در آن ساکن سازد، به آنجا هر چه را که من به شما فرمایم ببرید، از قربانی های سوختنی و ذبایح و عشرهای خود، و هدایای افراشتی دستهای خویش، و همه نذرهای بهترین خود که برای خداوند نذر نمائید.

۱۲ و به حضور یهوه خدای خود شادی نمائید، شما با پسران و دختران و غلامان و کنیزان خود، و لایوانی که درون دروازه های شما باشند، چونکه ایشان را با شما حصای و نصیبی نیست.

با حذر باش که در هر جایی که مبینی قربانی های سوختنی خود را نگذرانی،

بلکه در مکانی که خداوند در یکی از اسباط تو بگذرد در آنجا قربانی های سوختنی خود را نگذرانی، و در آنجا هر چه من به تو امر فرمایم، به عمل آوری.

لیکن گوشت رابر حسب تمامی آرزوی دلت، موافق برکتی که یهوه خدایت به تو دهد، در همه دروازه های ذبح کرده، بخور، اشخاص نجس و طهار از آن بخورند چنانکه از غزال و آهو می خوردند.

۱۶ ولی خون را نخور، آن را مثل آب بر زمین بریز.

۱۷ عشر غله و اشیره و روغن و نخست زاده رمه و گله خود را در دروازه های خود بخور، و نه هیچیک از نذرهای خود را که نذر می کنی و از نوافل خود و هدایای افراشتی دست خود را.

۱۸ بلکه آنها را به حضور یهوه خدایت در مکانی که یهوه خدایت برگزید، بخور، تو و پسران و دختران و غلامان و کنیزان و لایوانی که درون دروازه های تو باشند، و به هر چه دست خود را بر آن بگذاری به حضور یهوه خدایت شادی نما.

۱۹ با حذر باش که لایوان را در تمامی روزهایی که در زمین خود باشی، ترک نمایی.

چون یهوه، خدایت، حدود تو را بطوری که تو را وعده داده است، وسیع گرداند، و بگویی که گوشت خواهم خورد، زیرا که دل تو به گوشت خوردن مایل است، پس موافق همه آرزوی دلت گوشت را بخور.

۲۱ و اگر مکانی که یهوه، خدایت، برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد از تو دور باشد، آنگاه از رمه و گله خود که خداوند به تو دهد ذبح کن، چنانکه به تو امر فرموده ام و از هر چه دلت بخواد در دروازه های تو بخور.

۲۲ چنانکه غزال و آهو خورده شود، آنها را چنین بخور، شخص نجس و شخص طهار از آن برابر بخورند.

۲۳ لیکن هوشیار باش که خون را نخوری زیرا خون جان است و جان را با گوشت نخوری.

۲۴ آن را نخور، بلکه مثل آب بر زمین بریز.

۲۵ آن را نخور تا برای تو و بعد از تو برای پسران تو و نیکو باشد هنگامی که آنچه در نظر خداوند راست است، بجا آوری.

۲۶ لیکن موفقات خود را که داری و نذرهای خود را برداشته، به مکانی که خداوند برگزید، برو.

۲۷ و گوشت و خون قربانی های سوختنی خود را بر مذبح یهوه خدایت بگردان و خون ذبایح تو بر مذبح یهوه خدایت ریخته شود و گوشت را بخور.

متوجه باش که همه این سخنان را که من به تو امر میفرمایم بشنوی تا برای تو و بعد از تو برای پسران هنگامی که آنچه در نظر یهوه، خدایت، نیکو و راست است بجا آوری تا به ابد نیکو باشی.

وقتی که یهوه، خدایت، امتهایی را که به جهت گرفتن آنها به آنجا میروی، از حضور تو منقطع سازد، و ایشان را اخراج نموده، در زمین ایشان ساکن شوی.

۳۰ آنگاه با حذر باش، مباد بعد از آنکه از حضور تو هلاک شده باشد به دام گرفته شده، ایشان را پیروی نمایی و درباره خدایان ایشان دریافت کرده، بگویی که این امتهای خدایان خود را چگونه عبادت کردند تا من نیز چنین کنم.

۳۱ بایهوه، خدای خود، چنین عمل نمما، زیرا هر چه را که نزد خداوند مکروه است و از آن نفرت دارد، ایشان برای خدایان خود میگردند، حتی اینکه پسران و دختران خود را نیز برای خدایان خود به آتش میسوزانیدند.

۳۲ هر آنچه من به شما میفرمایم متوجه شوید، تا آن راه عمل آورید، چیزی بر آن میفزاید و چیزی از آن کم نکندید.

خدایان دیگر

اگر در میان تو نیای یا بیننده خواب از میان شما برخیزد، و آیت یا معجزه‌های برای شما ظاهر سازد، و آن آیت یا معجزه واقع شود که از آن تو را خبر داده، گفت خدایان غیر را که نمی شناسی پیروی نمائیم، و آنها را عبادت کنیم، سخن آن نبی یا بیننده خواب را مشنو، زیرا که یهوه، خدای شما، شمارا امتحان میکند، تا بداند که آیا یهوه، خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود محبت مینماید؟

یهوه خدای خود را پیروی نماید و از او برتر سید، و او امر او را نگاه دارد، و قول او را بشنود و او را عبادت نموده، به او ملحق شوید.

۵ و آن نبی یا بیننده خواب کشته شود، زیرا که سخن آن فتنه انگیز یهوه خدای شما که شمارا از زمین مصر بیرون آورد، و تو را از خانه بندی قدیه داد، گفته است تا تو را از طریق یقی که یهوه خدایت به تو امر فرمود تا با آن سلوک نمایی، منحرف سازد، پس به این طوری از زمین خود دور خواهی کرد.

و اگر قدرت که پسر مادرت باشد یا پسر یا پسر یا دختر تو با زن هم آغوش تو با رفیق که مثل جان تو باشد، تو را در خفا اغوا کند، و گوید که برویم و خدایان غیر را که تو و پدران تو نشناختید عبادت نمائیم،

از خدایان امتهایی که به اطراف شما می باشند، خواه به تو نزدیک خواه از تو دور باشند، از اقصای زمین تا اقصای دیگران، او را قبول مکن و او را گوش مده، و چشم تو بر روی رحم نکند و بر او شفقت نمما و او را پنهان مکن.

۹ البته او را به قتل رسان، دست تو اول به قتل او دراز شود و بعد دست تمامی قوم.

۱۰ او را به سنگ سنگسار نمائ تا بمیرد، چونکه میخواست تو را از یهوه، خدایت، که تو را از زمین مصر از خانه بندی بیرون آورد، منحرف سازد.

۱۱ و جمیع اسرا ائیلیان چون بشنوند، خواهند ترسید و بار دیگر چنین امر زشت را در میان شما تکب نخواهند شد.

اگر درباره یکی از شهرهایی که یهوه خدایت به تو یه جهت سکونت میدهد خبریابی،

که بعضی پسران بلعالب از میان تو بیرون رفته، ساکنان شهر خود را منحرف ساخته، گفته اند برویم و خدایان غیرا که نشناختاید، عبادت نمائیم، آنگاه تمحص و نجس نموده، نیکو استغفار نمما. و اینک اگر این امر، صحیح و یقین باشد که این رجاست در میان تو معمول شده است،

البته ساکنان آن شهر را به دم شمشیر بکش و آن را با هر چه در آن است و بهیامش را به دم شمشیر هلاک نمما.

۱۶ و همه غنیمت آن را در میان کوچهاش جمع کن و شهر را با تمامی غنیمتش برای یهوه خدایت به آتش بالک بسوزان، و آن تا به ابدتلی خواهد بود و بار دیگر بنا نخواهد شد.

۱۷ و از چیزهای حرام شده چیزی به دست نجسبند تا خداوند از شدت خشم خود برگشته، بر تو رحمت و رافت نماید، و تو را ایضا بد بطوری که برای پدرانت قسم خورد بود.

۱۸ هنگامی که قول یهوه خدای خود را شنیده، و همه او امرش را که من امروز به تو امر می فرمایم نگاه داشته، آنچه در نظر یهوه خدایت راست است، بعمل آورده باشی.

حلال و حرام

شما پسران یهوه خدای خود هستیید، پس برای مردگان، خویشین را مجروح نممائید، و مابین چشمان خود را متراشید.

۲ زیرا تو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی، و خداوند تو را برای خود برگزیده است تا از جمیع امتهایی که بر روی زمینند به جهت او قوم خاص باشی. هیچ چیز مکروه نخور.

۴ این است حیواناتی که بخورد: گاو و گوسفند و بز،

و آهو و غزال و گور و بزکوهی و ریم و گاو دشتی و مہات.

۶ و هر حیوانی که شکافته سم که سم را به دو حوصه شکافته دارد و نشخوار کند، آن را از بهایم بخورد.

۷ لیکن از نشخوار کنندگان و شکافتگان سم اینها را نخورد: یعنی شتر و خرگوش و ونک، زیرا که نشخوار میکنند اما شکافته سم نیستند. اینها برای شما نجسند.

۸ و خوک زیرا شکافته سم است، لیکن نشخوار نمی کند، این برای شما نجس است. از گوشت آنها بخورد و لا ش آنها را لمس مکنید.

از همه آنچه در آب است اینها را نخورد: هر چه پروفس دارد، آنها را نخورد.

۱۰ و هر چه پروفس ندارد نخورد، برای شما نجس است.

از همه مرغان طاهر بخورد.

۱۲ و این است آنهايي که نخورد: عقاب و استخوان خوار و نسر بحر،

و لا شخوار و شاهین و کرکس به اجناس آن؛

و هر غراب به اجناس آن؛

و شتر مرغ و جغد و مرغ دریایی و بان، به اجناس آن؛

و بوم و بیوتبار و قاز؛

و قانت و رخم و غواص؛

و لقای و کلنک، به اجناس آن؛ و هدهد و شبیره.

۱۹ و همه حشرات بالدار برای شما نجساند؛ خورده نشوند.

۲۰ اما ز همه مرغان طاهر بخورید.

هیچ میته بخورید؛ به غریبی که درون دروازه های تو باشد بده تا بخورد؛ یا به اجنبی بفروش؛ زیرا که توی را بیوه، خدایت، قوم مقدس هستی و بزغاله را در شیر مادرش میزند.

دهیک

عشر تمامی محصولات مزرعه خود را که سال به سال از زمین برآید، البته بده.

۲۲ و به حضور بیوه خدایت در مکانی که برگزید تا نام خود را در آنجا ساکن سازد، عشر غله و شیر و روغن خود را و نخست زادگان رومه و گله خویش را بخور؛ و پیاومزی که از بیوه خدایت همه اوقات بترسی.

۲۴ و اگر راه از برایت دور باشد که آن را نمی توانی برد، و آن مکانی که بیوه، خدایت، خواهد برگزید تا نام خود را در آن بگذارد، وقتی که بیوه، خدایت، تو را برکت دهد، از تو دور باشد.

۲۵ پس آن را به نقره بفروش و نقره را بدست خود گرفته، به مکانی که بیوه خدایت برگزید، برو.

۲۶ و نقره را برای هر چه دلت میخواد از گاو و گوسفند و شراب و مسکرات و هر چه دلت از تو بطلبد، بده، و در آنجا بخور بیوه، خدایت، بخور و خودت با خاندانت شادی نما.

۲۷ و لای وی را که اندرون دروازه هایت باشد، ترک نمنا چونکه او را با تو حصه و نصیبی نیست.

و در آخر هر سه سال تمام عشر محصول خود را در همان سال بیرون آورده، در اندرون دروازه هایت ذخیره نما.

۲۹ و لای چونکه با تو حصه و نصیبی ندارد و غریب و یتیم و بیوه زنی که درون دروازه هایت باشند، بیایند و بخورند و وسیر شوند، تا بیوه، خدایت، تو را در همه اعمال دست که می کنی، برکت دهد.

سال انفکاک

و در آخر هر هفت سال، انفکاک نمایی.

۲ و قانون انفکاک این باشد، هر طلبکاری قرضی را که به همسایه خود داده باشد منفک سازد، و از همسایه و برادر خود مطالبه نکند، چونکه انفکاک خداوند اعلان شده است.

۳ از غریب مطالبه توانی کرد، اما هر آنچه از مال تو زبردت را بدست تو آن را منفک سازد.

۴ تا نزد تو هیچ فقیر نباشد، زیرا که خداوند تو را در زمینی که بیوه، خدایت، برای نصیب و ملک به تو میدهد، البته برکت خواهد داد،

اگر قول بیوه، خدایت، را به دقت بشنوی تا متوجه شده، جمع این او امر را که من امر و زبانه تو امر میفرماید بجا آوری.

۶ زیرا که بیوه، خدایت، تو را چنانکه گفته است برکت خواهد داد، و به امتهای بسیار قرض خواهی داد، لیکن تو مدیون نخواهی شد، و بر امتهای بسیار تسلط خواهی نمود، و ایشان بر تو مسلط نخواهند شد.

اگر نزد تو در یکی از دروازه هایت، در زمینی که بیوه، خدایت، به تو میبخشد، یکی از برادران فقیر باشد، دل خود را سخت مساز، و دستت را بر برادر فقیر خود میند.

۸ بلکه البته دست خود را بر او گشاده دار، و به قدر کفایت، موافق احتیاج او به او قرض بده.

۹ و با حذر باش مبادا در دل تو فکر زشت باشد، و بگوئی سال هفتم یعنی سال انفکاک نزدیک است، و چشم تو بر برادر فقیر خود بد شده، چیزی به او ندهی و او از تو زخم و اند فریاد بر آورد، برایت گناه باشد.

۱۰ البته به او بدی و دلت از دادش آزرد نشده، زیرا که به عوض این کار بیوه، خدایت، تو را در تمامی کار هایت و هر چه دست خود را بر آن درازی کنی، برکت خواهد داد.

۱۱ چونکه فقیر از زمینت معدوم نخواهد شد، بنابراین من تو را امر فرموده، میگویم البته دست خود را برای برادر مسکین و فقیر خود که در زمین تو باشند، گشاده دار.

آزادی غلامان

اگر مرد یا زن عبرانی از برادران تو فروخته شود، و او تو را شش سال خدمت نماید، پس در سال هفتم او را از نزد خود آزاد کرده، رها کن.

۱۳ و چون او را از نزد خود آزاد کرده، رهامی کنی، او را تهیدست روانه مساز.

۱۴ او را از گله و خرمن و چرخشت خود البته زاده بده، به اندازهای که بیوه، خدایت، تو را برکت داده باشد به او بده.

۱۵ و بیاد آور که تو در زمین مصر غلام بودی و بیوه، خدایت، تو را فدی بده داد، بنابراین من امر و زبانی را به تو امر میفرمایم،

و اگر به تو گوید از نزد بیرون نمی روم چونکه تو را و خاندان تو را دوست دارد و او را از تو خوش گذشته باشد،

آنگاه در فتنی گرفته، گوشش را با آن به در بدوز تا تو را غلام ابدی باشد، و با کنیز خود نیز چنین عمل نما.

و چون او را از نزد خود آزاد کرده، رهامی کنی، بنظر بد نیاید، زیرا که دو برابر اجرت اجیر، تو را شش سال خدمت کرده است. و بیوه خدایت در هر چه می کنی تو را برکت خواهد داد.

تقدیس حیوانات

همه نخست زادگان زبیره را که از رومه و گله تو زایدیه شوندر برای یهوه، خدای خود، تقدیس نما، و با نخست زاده گاو خود کارمکن و نخست زاده گوسفند خود در ایتم میر.

- ۲۰ آهارا به حضور یهوه خدای خود در مکانی که خداوند برگزید، و تو اهل خانه ات سال به سال بخورید.
 ۲۱ لیکن اگر عیبی داشته باشد، مثلاً لنگ یا کور یا هر عیب دیگر، آن را برای یهوه خدایت ذبح مکن.
 ۲۲ آن را در اندرون دروازه هایت بخور، شخص نجس و شخص طاهر، آن را برابر مثل غزال و آهو بخورند.
 ۲۳ اما خوش را بخور. آن را مثل آب بر زمین بریز.

فصح

- ماه ایب را نگاهدار و فصح را به جهت یهوه، خدایت، بجای آور، زیرا که در ماه ایب یهوه، خدایت، تو را از مصر در شب بیرون آورد.
 ۲ پس فصح را از رومه و گله برای یهوه، خدایت، ذبح کن، در مکانی که خداوند برگزید، تا نام خود را در آن ساکن سازد.
 ۳ با آن، تخمیر مایه مخور، هفت روز نان فطیر یعنی نان مشقت را با آن بخور، زیرا که به تعجیل از زمین مصر بیرون آمدی، تا روز خروج خود را از زمین مصر در تمامی روزهای عمرت بیاد آوری.
 ۴ پس هفت روز هیچ تخمیر مایه در تمامی حدودت دیده نشود، و از گوشتی که در شام روز اول، ذبح میکنی چیزی تا صبح باقی نماند.
 ۵ فصح را در هر یکی از دروازه هایت که یهوه خدایت به تو می دهد، ذبح کنی کرد.
 ۶ بلکه در مکانی که یهوه، خدایت، برگزید تا نام خود را در آن ساکن سازد، در آنجا فصح را در شام، وقت غروب آفتاب، هنگام بیرون آمدن از مصر ذبح کن.

- ۷ و آن را در مکانی که یهوه، خدایت، برگزید بیوز بخور و با مدادان برخاسته، به خیمه هایت برو.
 ۸ شش روز نان فطیر بخور، و در روز هفتم، جشن مقدس برای یهوه خدایت باشد، در آن هیچ کار مکن.

عید هفته ها

- هفت هفته برای خود بشمار. از ابتدای نهادن داس در زرع خود، شمر دن هفت هفته را شروع کن.
 ۱۰ و عید هفته ها را با هدیه نوافل دست خود نگاهدار و آن را به اندازه برکتی که یهوه خدایت به تو دهد بد.
 ۱۱ و به حضور یهوه، خدایت، شادی نمائ و بسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و لای که درون دروازه هایت باشد و غریب و یتیم و بیوه زنی که در میان تو باشند، در مکانی که یهوه خدایت برگزید تا نام خود را در آن ساکن گرداند.
 ۱۲ و بیاد آور که در مصر غلام بودی، پس متوجه شده، این فریض را بجا آور.

عید خیمه ها

- عید خیمه ها را بعد از جمع کردن حاصل از خرمن، و چرخشت خود هفت روز نگاهدار.
 ۱۴ و در عید خود شادی نمائ و بسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و لای و غریب و یتیم و بیوه زنی که درون دروازه هایت باشند.
 ۱۵ هفت روز در مکانی که خداوند برگزید، برای یهوه خدایت عید نگاه دار، زیرا که یهوه خدایت تو را در محله حصول و در تمامی اعمال دست برکت خواهد داد، و بسیار شادمان خواهی بود.
 سه مرتبه در سال جمیع ذکورات به حضور یهوه خدایت در مکانی که او برگزید حاضر شوند، یعنی در عید فطیر و عید هفته ها و عید خیمه ها و به حضور خداوند تمیذست حاضر شوند.

- ۱۷ هر کس به قدر قوه خود به اندازه برکتی که یهوه، خدایت، به تو عطا فرماید، بدهد.
 تعیین داوران

- داوران و سروران در جمیع دروازه هائی که یهوه، خدایت، به تو میدهد بر حسب اسباط خود برایت تعیین نما، تا قوم را به حکم عدل، داوری نمائند.
 ۱۹ داوری را منحرف مساز و طرفداری ننمائ و رشوه مگیر، زیرا که رشوه چشمان حکما را کور میسازد و بخندان عادلان راجع مینماید.
 ۲۰ انصاف کامل را پیروی نمائ تا زنده مانی و زمینی را که یهوه خدایت به تو میدهد، مالک شوی.
 خدایان غیر
 اشره های از هیچ نوع درخت نزد مذبح یهوه، خدایت، که برای خود خواهی ساخت غرس ننما.
 ۲۲ و ستونی برای خود نصب مکن زیرا یهوه خدایت آن را مکروه میدارد.

- گاو یا گوسفندی که در آن عیب یا هیچ چیز بد باشد، برای یهوه خدای خود ذبح ننما، چونکه آن، زدیوه خدایت مکروه است.
 اگر در میان تو در یکی از دروازه هایت که یهوه خدایت به تو میدهد، مردی از بیانی پیدا شود که در نظر یهوه، خدایت، کار ناشایسته نموده، از عهد او تجاوز کند، و رفته خدایان غیر را عبادت کرده، سجده نماید، خواه آفتاب یا ماه یا هر یک از جنود آسمان که من امر نفرمودهام،
 و از آن اطلاع یافته، بشنوی، پس نیکو تفحص کن. و اینک اگر راست و یقین باشد که این رجاست در اسرائیل واقع شده است،
 آنگاه آن مردی از آن را که این کار برادر در دروازه هایت کرده است، بیرون آور، و آن مردی از آن را با سنگها سنگسار کن تا بمیرد.
 ۶ از گواهی دو یاسه شاهد، آن شخصی که مستوجب مرگ است کشته شود، از گواهی یک نفر کشته نشود.
 ۷ اولادست شاهدان به جهت کشتنش را و افراشته شود، و بعد از آن، دست تمامی قوم، پس بدی را از میان خود دور کردهای.
 داوری اختلافات

اگر در میان توامری که حکم بر آن مشکل شود به ظهور آید، در میان خون و خون، و در میان دعوی و دعوی، و در میان ضرب و ضرب، از مرافعه‌هایی که در دروازه‌های واقع شود، آنگاه رخاسته، به مکانی که یهوه، خدایت، برگزید، برو.

۹ و نزد لایان کهنه و نزد دوری که در آن روزها باشد رفته، مسالت نما و ایشان تورا از فتوی قضایخبر خواهند ساخت.

۱۰ و بر حسب فتوایی که ایشان از مکانی که خداوند برگزید، برای تویان میکنند، عمل نما. و هو شیاریاش تا موافق هر آنچه به تو تعلیم دهند، عمل نمایی.

۱۱ موافق مضمون شریعتی که به تو تعلیم دهند، و مطابق حکمی که به تو گویند، عمل نما، و از فتوایی که برای تویان میکنند به طرف راست یا چپ تجاوز مکن.

۱۲ و شخصی که از روی تکبر رفتار نماید، و کاهنی را که به حضور یهوه، خدایت، به جهت خدمت در آنجا ایستاد یا او را گوش نگیرد، آن شخص کشته شود. پس بدی را از میان اسرائیل دور کرده‌ای.

۱۳ و تمامی قوم چون این را بشنوند، خواهند ترسید و بار دیگر از روی تکبر رفتار نخواهند نمود.

پادشاه اسرائیل

چون به زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد، داخل شوی و در آن تصرف نموده، ساکن شوی و یگونی مثل جمیع امتهایی که به اطراف منند پادشاهی بر خود نصب نمایم،

البته پادشاهی را که یهوه خدایت برگزید بر خود نصب نما. یکی از برادرانت را بر خود پادشاه بساز، و مرد دیگری را که از برادرانت نباشد، نمی توانی بر خود مسلط نمایی.

۱۶ لکن او را ی خود اسپه‌ای بسیار نگردد، و قوم را به مصر پس نفرستد، تا اسپه‌ای بسیار برای خود بگیرد، چونکه خداوند به شما گفته است بار دیگر به آن راه برنگردد.

۱۷ و برای خود زنان بسیار نگردد، مبادا دلش منحرف شود، و نقره و طلا برای خود بسیار زیاد نیندود.

۱۸ و چون بر تخت مملکت خود بنشیند، نسخه این شریعت را از آنچه از آن، نزد لایان کهنه است برای خود در طوماری بنویسد.

۱۹ و آن نزد او باشد و همه روزهای عمرش آن را بخواند، تا بیاموزد که از یهوه خدای خود بترسد، و همه کلمات این شریعت و این فرایض را نگاه داشته، به عمل آورد.

۲۰ مبادا دل او بر برادرانش افراشته شود، و از این او امر به طرف چپ یا راست منحرف شود، تا آنکه او و پسرانش در مملکت او در میان اسرائیل روزهای طولی داشته باشند.

هدایای کاهنان و لایان

لایان کهنه و تمامی سبط لای را حصه و نصیبی با اسرائیل نباشد.

پس ایشان در میان برادران خود نصیب نخواهند داشت. خداوند نصیب ایشان است، چنانکه به ایشان گفته است.

و حق کاهنان از قوم، یعنی از آنانی که قربانی، خواه از گاو خواه از گوسفندی گذرانند، این است که دوش و دو بنا گوش و شکنه را به کاهن بدهند.

۴ و نورغله و شیر و روغن خود و اول چین پشم گوسفند خود را به او بده،

زیرا که یهوه، خدایت، او را از همه اسباب برگزیده است، تا او و پسرانش همیشه با یستند و به نام خداوند خدمت نمایند.

و اگر احدی از لایان یا یکی از دروازه‌های ازهر جایی در اسرائیل که در آنجا ساکن باشد آمده، به تمامی آرزوی دل خود به مکانی که خداوند برگزید، برسد،

پس به نام یهوه خدای خود، مثل سایر برادرانش از لایانی که در آنجا به حضور خداوند می‌ایستند، خدمت نماید.

۸ حصه‌های برابر بخورند، سوای آنچه از آذینت خود بفرود شد.

اعمال مکره

چون به زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد داخل شوی، یاد مگیر که موافق رجاسات آن امتهای عمل نمایی.

۱۰ و در میان تو کسی یافت نشود که پسریاد ختر خود را از آتش بگذرانند، و نه فالگیر و نه غیب‌گونه افسون‌نگر و نه جادوگر،

و نه ساحر و نه سوال کننده از اجنه و نه رمال و نه کسیکه از مردگان مشورت میکند.

۱۲ زیرا هر که این کارها را کند، نزد خداوند مکر و است و به سبب این رجاسات، یهوه، خدایت، آنها را از حضور تو خارج میکند.

۱۳ نزد یهوه، خدایت، کامل باش.

۱۴ زیرا این امتهایی که تو آنها را بیرون میکنی به غیب‌گویان و فالگیران گوش میگیرند، و اما یهوه، خدایت، تو را نمی گذارد که چنین بکنی.

مبعوث کردن نبی

یهوه، خدایت، نبیای را از میان تو از برادرانت، مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید، و او را بشنودید.

۱۶ موافق هر آنچه در حوریب در روز اجتماع از یهوه خدای خود مسالت نموده، گفتی: «از یهوه خدای خود را دیگر شنوم، و این آتش عظیم را دیگر بینم، مبادا بایرم.»

و خداوند به من گفت: «نچه گفتند نیکو گفتند.

۱۸ نبیای را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل مبعوث خواهم کرد، و کلام خود را به دهانشان خواهم گذاشت و هر آنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت.

۱۹ و هر کسیکه ستفان مرا که او به اسم من گوید بشنود، من از او مطالبه خواهم کرد.

۲۰ و اما نبیای که جسارت نموده، به اسم من سخن گوید که به گفتنش امر نفرمودم، یا به اسم خدایان غیر سخن گوید، آن نبی البته کشته شود.»

واگرد در دل خود گوئی: «خنی را که خداوند نگفته است، چگونه تشخیص نمایم.»

هنگامی که نبی به اسم خداوند سخن گوید، اگر آن چیز واقع نشود به انجام نرسد، این امری است که خداوند نگفته است، بلکه آن نبی آن را از روی تکبر نگفته است.
پس از او تترس.

شهر ملجا

وقتی که خدایت این امتهارا که یهوه، خدایت، زمین ایشان را به تو میدهد منقطع سازد، و تو وارث ایشان شده، در شهرها و خانه های ایشان ساکن شوی، پس شهر را برای خود در میان زمینی که یهوه، خدایت، به جهت ملکیت به تو میدهد، جدا کن.

۳ شاهراه را برای خود درست کن، و حدود زمین خود را که یهوه خدایت برای تو تقسیم میکند، سه قسمت کن، تا هر قائلی در آنجا فرار کند. و این است حکم قائلی که به آنجا فرار کرده، زنده ماند، هر که همسایه خود را نادانسته بکشد، و قبل از آن از او بغض نداشت.

۵ مثل کسی که با همسایه خود برای بریدن درخت در جنگل برود، و دستش برای قطع نمودن درخت تیرا بلند کند، و آهن از دسته بیرون رفته، به همسایه اش بخورد تا بمیرد، پس به یکی از آن شهرها فرار کرده، زنده ماند.

۶ مبادا اولی خون وقتی که دلش گرم است قاتل را تعاقب کند، و به سبب مسافت راه به وی برسیده، او را بکشد، و او مستوجب موت نباشد، چونکه او را بیشتر بغض نداشت.

۷ از این جهت من تو را فرموده، گفتم برای خود سه شهر جدا کن.

و اگر یهوه، خدایت، حدود تو را به طوری که به پدران تو قسم خورده است وسیع گرداند، و تمامی زمین را به تو عطا فرماید، که به دادن آن به پدران تو عده داده است،

و اگر تمامی این او امر را که من امر و زبانه تو میفرمایم نگاه داشته، بجای آوری که یهوه خدای خود را دوست داشته، به طریقهای او دائم سلوک نمائی، آنگاه سه شهر دیگر برین سه برای خود مزید کن.

۱۰ تا خون بیگانه در زمینی که یهوه خدایت برای ملکیت به تو میدهد، ریخته نشود، و خون بر گردن تو نباشد.

لیکن اگر کسی همسایه خود را بغض داشته، در کین او باشد و بر او برخاسته، او را ضرب مهلک بزند که بمیرد، و به یکی از این شهرها فرار کند، آنگاه مشایخ شهرش فرستاده، او را از آنجا بگیرند، او را بر ابدست ولی خون تسلیم کنند، تا کشته شود.

۱۳ چشم تو را تو حرم نکند، تا خون بیگانه را از اسرا تیل دور کنی، و برای تو نیکو باشد.

حد همسایه خود را که پیشینیان گذاشته اند، در ملک تو که به دست تو خواهد آمد، در زمینی که یهوه خدایت برای تصرفش به تو می دهد، منتقل ساز. یک شاهد بر کسی برنجیزد، به هر تقصیر و هر گناه از جمیع گناهانی که کرده باشد، به گواهی دو شاهد یا به گواهی سه شاهد امری ثابت شود.

۱۶ اگر شاهد کاذبی بر کسی برخاسته، به معصیتش شهادت دهد،

آنگاه هر دو شخصی که منازعه در میان ایشان است، به حضور خداوند و به حضور کاهنان و داواری که در آن زمان باشند، حاضر شوند.

۱۸ و داوران، نیکو تفحص نمایند، و اینک اگر شاهد، شاهد کاذب است و بر ادر خود شهادت دروغ داده باشد،

پس به طوری که او خواست با برادر خود عمل نماید با و همان طور رفتار نمایند، تا بدی را از میان خود دور نمایند.

۲۰ و چون بقیه مردم مان بکشوند، خواهند ترسید، و بعد از آن مثل این کار زشت در میان شما نخواهند کرد.

۲۱ و چشم تو حرم نکند، جان به عوض جان، و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست و پابه عوض پا.

دستور العمل برای جنگ

چون برای مقاتله باد شمن خود بیرون روی، و اسبها و اربابها و قومی را زیاده از خود بینی، از ایشان مترس زیرا یهوه خدایت که تو را از زمین مصر بر آورده است، باتوست.

۲ و چون به جنگ نزدیک شوی آنگاه کاهن پیش آمده، قوم را مخاطب سازد.

۳ و ایشان را گوید: «ای اسرا تیل بشنوید شما امروزی را مقاتله باد شمنان خود پیش میروید، دل شما ضعیف نشود، و از ایشان ترسان و لرزان و هراسان مباشید.

۴ زیرا یهوه، خدای شما، با شما می رود، و برای شما باد شمنان شما جنگ کرده شمار انجات دهد.»

و سروران، قوم را خطاب کرده، گویند: «یست که خانه تو بنا کرده، آن را تخصیص نکرده است، او روانه شده، به خانه خود برگردد، مبادا در جنگ بمیرد و دیگری آن را تخصیص نماید.

۶ و کیست که تا کستانی غرس نموده، آن را احلال نکرده است، او روانه شده، به خانه خود برگردد، مبادا در جنگ بمیرد، و دیگری آن را احلال کند.

۷ و کیست که دختری نامزد کرده، به نکاح در نیارده است، او روانه شده، به خانه خود برگردد، مبادا در جنگ بمیرد و دیگری او را به نکاح در آورد.»

و سروران نیز قوم را خطاب کرده، گویند: «یست که ترسان و ضعیف دل است، او روانه شده، به خانهاش برگردد، مبادا دل برادرانش مثل دل او گداخته شود.»

و چون سروران از تک نمودن به قوم فارغ شوند، بر سر قوم، سرداران لشکر مقرر سازند.

چون به شهری نزدیک آبی تابان جنگ نمائی، آن را برای صلح ندابکن.

۱۱ و اگر تو را جواب صلح بدهد، و در روزها را برای تو بگشاید، آنگاه تمامی قومی که در آن یافت شوند، به توجیه دهند و تو را خدمت نمایند.

۱۲ و اگر با تو صلح نکرده، با تو جنگ نماید، پس آن را محاصره کن.

۱۳ و چون یهوه، خدایت، آن را به دست تو بسپارد، جمیع ذکوران را به دم شمشیر بکش.

۱۴ لیکن زنان و اطفال و بایام و آنچه در شهر باشد، یعنی تمامی غنیمت را برای خود به تاراج ببر، و غنایم دشمنان خود را که یهوه خدایت به تو دهد، بخور.

۱۵ به همه شهرهایی که از تو بسپارد دورند که از شهرهای این امتها باشند، چنین رفتار نما.

۱۶ اما از شهرهای این امتهایی که یهوه، خدایت، تو را به ملکیت میدهد، هیچ ذی نفس را زنده نگذار.

۱۷ بلکه ایشان را، یعنی حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزندان و حیوان و بیوسیان را، چنانکه یهوه، خدایت، تو را امر فرموده است، بالکل هلاک ساز.

۱۸ تا شاهر را تعلیم ندهند که موافق همه رجاساتی که ایشان با خدا یان خود عمل مینمودند، عمل نمایند. و یهوه، خدای خود، نگاه کنی.

چون برای گرفتن شهری با آن جنگ کنی، و آن را روزهای بسیار محاصره نمایی، تیر برد ختایش مزن و آنها را تلف مساز. چونکه از آنها میخوری پس آنها را قطع نما، زیرا یاد درخت صحرا انسان است تا آن را محاصره نمایی؟

و اما درختی که میدانی درختی نیست که از آن خورده شود آن را تلف ساخته، قطع نما و سنگری بر شهری که با تو جنگ میکند، بنا کن تا منهدم شود.

قتل نامعین

اگر در زمینی که یهوه، خدایت، برای تصرفش به تو میدهد مقتولی در صحرا افتاده، پیدا شود و معلوم نباشد که قاتل او کیست، آنگاه مشایخ و داوران تو بیرون آمده، مسافت شهرهایی را که در اطراف مقتول است، پیمایند.

۳ و اما شهری که نزدیک تر به مقتول است، مشایخ آن شهر گوساله رمه را که با آن خیش زده، و بوغ به آن نبسته اند، بگیرند.

۴ و مشایخ آن شهر آن گوساله را در رود ایی که آب در آن همیشه جاری باشد و در آن خیش زده، و شخم نکرده باشند، فرود آورند، و آنجا دروادی، گردن گوساله را بشکنند.

۵ و بی لای کهنه نزدیک بیاید، چونکه یهوه خدایت ایشان را برگزیده است تا او را خدمت نمایند، و به نام خداوند برکت دهند، و بر حسب قول ایشان هر منازعه و هر آزاری فیصل پذیرد.

۶ و جمیع مشایخ آن شهری که نزدیک تر به مقتول است، دستهای خود را بر گوساله ای که گردش دروادی شکسته شده است، بشویند.

۷ و جواب داده، بگویند: «ستهای ما این خون را زینت، و چشمان ما ندیده است.

۸ ای خداوند قوم خود اسرائیل را که فدایه داده ای برایم، ز و مگذار که خون بیگانه در میان قوم تو اسرائیل بماند،» پس خون برای ایشان عفو خواهد شد.

۹ پس خون بیگانه را از میان خود دفع کرده ای هنگامی که آنچه در نظر خداوند راست است به عمل آورده ای.

از دو ج با اسرا

چون بیرون روی تاباد شمنان خود جنگ کنی، و یهوه خدایت ایشان را به دست تسلیم نماید و ایشان را اسیر کنی، در میان اسیران زن خوب صورتی دیده، عاشق او بشوی و بخواهی او را به زنی خود بگیری، پس او را به خانه خود ببری و او سر خود را بر آتش و ناخن خود را بگیرد.

۱۳ و رخت اسیری خود را بیرون کرده، در خانه تو بماند، برای پدر و مادر خود یک ماه ماتم گیرد، و بعد از آن به او در آمده، شوهر او بشو او وزن تو خواهد بود.

۱۴ و اگر از وی را رضی نباشی او را به خواهش دلش رها کن، لیکن او را به نقره هرگز مغفوش و به او سختی مکن چونکه او را ذلیل کرده ای.

حق نخست زاده

و اگر مردی را درون باشد یکی محبوبه و یکی مکروهه، و محبوبه هر دو را پیش پسران زباید، و پسر مکروهه نخست زاده باشد، پس در روزی که اموال خود را به پسران خویش تقسیم نماید، نمی تواند پسر محبوبه را بر پسر مکروهه که نخست زاده است، حق نخست زادگی دهد.

۱۷ بلکه حصهای مضاعف از جمیع اموال خود را به پسر مکروهه داده، و او را نخست زاده خویش اقرار نماید، زیرا که او ابتدای قوت اوست و حق نخست زادگی از آن او می باشد.

پسر سرکش

اگر کسی را پسری سرکش و فتنه انگیز باشد، که سخن پدر و سخن مادر خود را گوش ندهد، و هر چند او را تادیب نمایند ایشان را نشنود، پدر و مادرش او را گرفته، نزد مشایخ شهرش به دروازه محلهاش بیاورند.

۲۰ و به مشایخ شهرش گویند: «بن پسر ما سرکش و فتنه انگیز است، سخن ما را نمی شنود و مسرف و میگسار است.»

پس جمیع اهل شهرش او را به سنگ سنگسار کنند تا بمیرد، پس بدی را از میان خود دور کرده ای و تمامی اسرائیل چون بشنوند، خواهند ترسید.

قوانین دیگر

و اگر کسی گاهی را که مستلزم موت است، کرده باشد و کشته شود، و او را به دار کشیده باشی، بدش در شب بردار نماند. او را البته در همان روز دفن کن، زیرا آنکه بردار او یخته شود ملعون خدا است تا زمینی را که یهوه، خدایت، تو را به ملکیت میدهد، نجس نسازی.

اگر گاو یا گوسفند برادر خود را گمشده بینی، از او رومگردان. آن را البته نزد برادر خود برگردان.

۲ و اگر برادرت نزدیک تو نباشد یا او را شناسی، آن را به خانه خود بیاور و نزد تو بماند، تا برادرت آن را طلب نماید، آنگاه آن را به او رد نما.

۳ و به الاغ او چنین کن و به لباسش چنین عمل نما و به هر چیز گمشده برادرت که از او گم شود و یافته باشی چنین عمل نما، نمی توانی از او رومگردانی. اگر الاغ یا گاو برادرت را در راه افتاده بینی، از آن رومگردان، البته آن را با او بر خیزان.

- متاع مرد بر زن نباشد، و مرد لباس زن را نپوشد، زیرا هر که این کار را کند مکروه بوده خدای توست.
- اگر اتفاق آشنایی مرغی در راه به نظر تو آید، خواه بر درخت یا بر زمین، و در آن بچه‌ها یا تخمها باشد، و مادر را بچه‌ها میگیرند.
- ۷ مادر را البته هر هاکن و بچه‌ها را برای خود بگیر، تا برای تو نیکو شود و عمر دراز کنی.
- چون خانه تو بنا کنی، بر پشت بام خود دیواری بساز، مبادا کسی از آن بپفتد و خون بر خانه خود بیاورد.
- در تا کستان خود دو قسم تخم مکار، مبادا تمامی آن، یعنی هم تخمی که کاشته‌ای وهم محصول تا کستان، وقف شود.
- گاو و الاغ را با هم جفت کرده، شیار منما.
- پارچه مختلط از پشم و گان با هم میوش.
- بر چهار گوشه رخت خود که خود را به آن میپوشانی، رشته‌ها بساز.
- مکروه داشتن زن
- اگر کسی برای خود زنی گیرد و چون بدودر آید، او را مکروه دارد.
- ۱۴ و اسباب حرف بد و نسبت داده، از او اسبم بد شهرت دهد و گوید این زن را گرفتم و چون به او نزدیکم نمودم، او را با کره نیافتم.
- ۱۵ آنگاه پدر یا مادر آن دختر علامت بکارت دختر داشته، نزد مشایخ شهر نزد دروازه بیاوردند.
- ۱۶ و پدر دختر به مشایخ بگوید: «ختر خود را به این مرد به زنی دادهام، و از او کراهت دارد،
- و اینک اسباب حرف بد و نسبت داده، میگوید دختر تو را با کره نیافتم، و علامت بکارت دختر من این است.» پس جامه را پیش مشایخ شهر بگسترانند.
- ۱۸ پس مشایخ آن شهر آن مرد را گرفته، تنبیه کنند.
- ۱۹ و او را صد مثقال نقره جریمه نموده، به پدر دختر بدهند چونکه بر یا کره اسرائیل بدنامی آورده است. و او زن وی خواهد بود و در تمامی عمرش غمی نتواند او را رها کند.
- لیکن اگر این سخن راست باشد، و علامت بکارت آن دختر پیدا شود،
- آنگاه دختر را نزد در خانه پدرش بیرون آورند، و اهل شهرش او را با سنگ سنگسار نمایند تا بمیرند؛ اما دختر را چونکه در شهر بود و فریاد نکرد، و مرد را چونکه زن همسایه خود را ذلیل ساخت، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای.
- اما اگر آن مرد دختری نامزد در ادھر آباد و آن مرده او زور آورده، با او بخوابد، پس آن مرد که با او خوابیده، تنها کشته شود.
- ۲۶ و اما با دختری که نمی‌تواند زنی را برادر دختر، گناه مستلزم موت نیست، بلکه این مثل آن است که کسی بر همسایه خود برخاسته، او را بکشد.
- ۲۷ چونکه او را در صحرا یافت و دختر نامزد فریاد بر آورد و برایش رهنده‌ای نبود.
- و اگر مردی دختری را که نامزد نباشد بیاورد و او را گرفته، با او همبستر شود و گرفتار شوند،
- آنگاه آن مرد که با او خوابیده است پنجاه مثقال نقره به پدر دختر بدهد و آن دختر زن او باشد، چونکه او را ذلیل ساخته است و در تمامی عمرش غمی نتواند او را رها کند.
- هیچکس زن پدر خود را نگیرد و دامن پدر خود را منکشف نسازد.
- ممانعت از حضور در
- جماعت خداوند شخصی که کوبیده بیضه و آلت بریده باشد داخل جماعت خداوند نشود.
- حرام زاده‌های داخل جماعت خداوند نشود، حتی تا پشت دهم احدی از او داخل جماعت خداوند نشود.
- ۳ عموئی و موایی داخل جماعت خداوند نشوند. حتی تا پشت دهم، احدی از ایشان هرگز داخل جماعت خداوند نشود.
- ۴ زیرا وقتی که شما از مصر بیرون آمدید، شمارا در راه به نان و آب استقبال نکردند، و از این جهت که به‌لعم‌بن‌بعور را از قنار ام‌هرین اجیر کردند تا تو را لعنت کند.
- ۵ لیکن یهوه خدایت نخواست به‌لعم‌را بشوند، پس یهوه خدایت لعنت را به جهت تو، به برکت تبدیل نمود، چونکه یهوه خدایت تو را دوست میداشت.
- ۶ ابد در تمامی عمرت جوای خیریت و سعادت ایشان میباش.
- ادوی را دشمن مدار چونکه برادر توست، و مصری را دشمن مدار چونکه در زمین وی غریب بودی.
- ۸ اولادی که از ایشان زاییده شوند در پشت سوم داخل جماعت خداوند نشوند.
- تقدیس اردو
- چون در اردو به مقابله دشمنان بیرون روی خویشتر را از هر چیز بدنگاه دار.
- اگر در میان شما کسی باشد که از احتلام شب نجس شود، از اردو بیرون رود داخل اردو نشود.
- ۱۱ چون شب نزدیک شود بآب غسل کند، و چون آفتاب غروب کند، داخل اردو شود.
- و تو را مکانی بیرون از اردو باشد تا به آنجا بیرون روی.
- ۱۳ و در میان اسباب تو میخی باشد، و چون بیرون مینشینی بآن بکن و برگشته، فضله خود را از آن پویشان.

۱۴ زیرا که یهوه خدایت در میان اردوی تو میخرد امتاتوراها بی داده، دشمنانت را به تو تسلیم نماید، پس اردوی تو مقدس باشد، مبادا چیزی یلید را در میان تو دیده، از تو روگرداند.
احکام مختلف

غلاهی را که از آقای خود نزد تو بگریزد به آقاایش بسیار.

۱۶ با تو در میان تو در مکانی که برگزینند در یکی از شهرهای تو که به نظرش پسند آید، ساکن شود. و بر او جفا ننماید.
از دختران اسرائیل فاحشهای نیاشد و از پسران اسرائیل لواطی نیاشد.

۱۸ اجرت فاحشه و قیمت سنگ را برای هیچ نذری به خانه یهوه خدایت میاور، زیرا که این هر دو نزد یهوه خدایت مکروه است.

برادر خود را به سود قرض مده نه به سود نقره و نه به سود آذوقه و نه به سود هر چیزی که به سود داده میشود.

۲۰ غر ب را می توانی به سود قرض بدی، اما برادر خود را به سود قرض مده تا یهوه خدایت در زمینی که برای تصرفش داخل آن میشوی تورا به هر چه دست بر آن درازی کنی، برکت دهد.

چون نذری برای یهوه خدایت میکنی در وفای آن تاخیر ننماید، زیرا که یهوه خدایت البته آن را از تو مطالبه خواهد نمود، و برای تو گناه خواهد بود.

۲۲ اما گرانتر کردن ابا نمایی، تورا نگاه نخواهد بود.

۲۳ آنچه را که از دهانت بیرون آید، هوشیار باش که بجا آوری، موافق آنچه برای یهوه خدایت از اراده خود نذر کردهای و به زبان خود گفته‌ای.

چون به تا کستان همسایه خود در آبی، از انگور، هر چه میخوای به سیری بخور، اما در ظرف خود هیچ مگذار.

چون به کشتزار همسایه خود داخل شوی، خوشبهارا بدهست خود بچین، اما داس بر کشت همسایه خود مگذار.

چون کسی زنی گرفته، به نکاح خود در آورد، اگر در نظر او پسند نیاید از این که چیزی ناشایسته در او بیابد آنگاه طلاق نامهای نوشته، بدستش دهد، و او را از خانهاش رها کند.

۲ از خانه او روانه شده، پرو و وزن دیگری شود.

۳ واگر شوهر دیگری نیز او را مکره دارد و طلاق نامهای نوشته، بدستش بدهد و او را از خانهاش رها کند، یا اگر شوهری دیگر که او را به زنی گرفت، بمیرد، شوهر اول که او را رها کرده بود، نمی تواند دوباره او را به نکاح خود در آورد. بعد از آن ناپاک شده است، زیرا که این به نظر خداوند مکروه است. پس

بر زمینی که یهوه، خدایت، تورا به ملکیت میدهد، گناه میاور.

چون کسی زن تازه ای بگیرد، در لشکر بیرون نرود، و هیچ کاریه او تکلیف نشود، تا یک سال در خانه خود آزاد ماند، و زنی را که گرفته است، مسرور سازد.

هیچکس آسیایاسنگ بالای آن راه گرونگیرد، زیرا که جان راه گرو گرفته است.

اگر کسی یافت شود که یکی از برادران خود از بنیاسرائیل را زدیده، بر او ظلم کند یا بفرود، آن دزد کشته شود، پس بدی را از میان خود دور کردهای.

در باره بالای برص هوشیار باش که به هر آنچه لاویان کهنه شمارا تعلم دهند به دقت توجه نموده، عمل نمائید، و موافق آنچه به ایشان امر فرمودم، هوشیار باشید که عمل نمائید.

۹ بیاد آور که یهوه خدایت در راه با مریم چه کرد، وقتی که شامز مصر بیرون آمدید.

چون به همسایه خود هر قسم قرض دهی، برای گرفتن گرو به خانهاش داخل مشو.

۱۱ بلکه بیرون بایست تا شخصی که به او قرض میدی گرو را نزد تو بیرون آورد.

۱۲ واگر مرد فقیر باشد در گرو و محتواب.

۱۳ البته به وقت غروب آفتاب، گرو را به او پس بده، تا در رخت خود بخوابد و تورا برکت دهد و به حضور یهوه خدایت، عدالت شمرده خواهد شد.

برمز دوری که فقیر و مسکین باشد، خواه از برادران و خواه از غریبانی که در زمینت در اندرون دروازه های تو باشند ظلم ننماید.

۱۵ در همان روز من درش را بده، و آفتاب بر آن غروب نکند، چونکه او فقیر است و دل خود را به آن بسته است، مبادا بر تو نزد خداوند فریاد بر آورد و برای تو گناه باشد.

پدران به عوض پسران کشته نشوند، و نه پسران به عوض پدران خود کشته شوند. هر کس برای گناه خود کشته شود.

داوری غریب و یتیم را منحرف مساز، و جامه یهوه را به گرو مگیر.

۱۸ و بیاد آور که در مصر غلام بودی و یهوه، خدایت، تورا از آنجا فدیبه داد. بنابراین من تورا امر میفرمایم که این کار را معمول داری.

چون محصول خود را در زمزمه خویش درو کنی، و در زمزمه، با فهای فراموش کنی، برای برداشتن آن بر مگرد، برای غریب و یتیم و یهوه بیانشد تا یهوه خدایت

تورا در همه کارهای دست برکت دهد.

۲۰ چون زیتون خود را بتکانی بار دیگر شاخههارا امتکان، برای غریب و یتیم و یهوه باشد.

چون انگورتا کستان خود را بچینی، بار دیگر آن را بچینی، برای غریب و یتیم و یهوه باشد.

۲۲ و بیاد آور که در زمین مصر غلام بودی. بنابراین تورا امر میفرمایم که این کار را معمول داری.

اگر در میان مردم مرا فغهای باشد و به محاکمه آید و در میان ایشان داوری نمائید، آنگاه عادل را عادل بشمارند، و شریر را ملزم سازند.

۲ واگر شریر مستوجب تازیانه باشد آنگاه داور، او را بخواباند و حکم دهد تا او موافق شرارتش به حضور خود به شماره زند.

۳ چهل تازیانه او را بزنند و زیاد نکند، مبادا گرانتر از این زیاد کرده، تازیانه بسیار زند، برادرت در نظر تو خوار شود.

دهن گاورا هنگامی که خرمن را خرد میکند، میند.

اگر برادران با هم ساکن باشند و یکی از آنها بی‌اولاد بمیرد، پس زن آن متوفی، خارج به شخص بیگانه داده نشود، بلکه برادر شوهرش به او درآمده، و او برای خود به زنی بگیرد، و حق برادر شوهری را با او بجا آورد.

۶ و نخست زاده‌های که بزاید به اسم برادر متوفای او وارث گردد، تا اسمش از اسرائیل محو نشود.

۷ و اگر آن مرد به گرفتن زن برادرش راضی نشود، آنگاه زن برادرش به دروازه نزد مشایخ برود و گوید: «رادر شوهر من از براداشتن اسم برادر خود در اسرائیل انکار میکند، و از بجا آوردن حق برادر شوهری بامن ایامینماید.»

پس مشایخ شهرش او را طلبیده، با وی گفتگو کنند، و اگر اصرار کرده، بگویند می‌خواهم او را بگیرم،

آنگاه زن برادرش نزد وی آمده، به حضور مشایخ کفش او را زایش بکند، و به رویش آب دهن اندازد، و در جواب گوید: «اگسی که خانه برادر خود را بنانکند، چنین کرده شود.»

و نام او در اسرائیل، خانه کفش کنده خوانده شود.

۸ و اگر دو شخص با یکدیگر منازعه نمایند، و زنی یکی پیش آید تا شوهر خود را از دست زنده‌هاش رها کند و دست خود را دراز کرده، عورت او را بگیرد، پس دست او را قطع کن. چشم تو را و ترحم نکند.

در کیسه تو وزنه‌های مختلف، بزرگ و کوچک نباشد.

۱۴ در خانه تو یکلهای مختلف، بزرگ و کوچک، نباشد.

۱۵ تو را وزن صحیح و راست باشد و تو را اکل صحیح و راست باشد، تا عمرت در زمینی که بیوه، خدایت، به تومی دهد دراز شود.

۱۶ زیرا هر که این کار کند یعنی هر که بیانصافی نماید، نزد بیوه خدایت مکروه است.

بیاد آور آنچه عمالیق وقت بیرون آمدت از مصر در راه به تو نمودند.

۱۸ که چگونه تو را در راه، مقابله کرده، همه و اماندگان را در عقب تو از منورت قطع نمودند، در حالی که تو ضعیف و وامانده بودی و از خدا ترسیدند.

۱۹ پس چون بیوه خدایت تو را در زمینی که بیوه، خدایت، تو را برای تصرفش نصیب میدهد، از جمیع دشمنانت آرامی بخشد، آنگاه ذکر عمالیق را از زیر آسمان محو ساز و فراموش مکن.

تورود هیگ

و چون به زمینی که بیوه خدایت تو را نصیب میدهد داخل شدی، و در آن تصرف نموده، ساکن گردیدی،

آنگاه تو بر تمامی حاصل زمین را که از زمینی که بیوه خدایت به تومی دهد، جمع کرده باشی بگیر، و آن را در سبد گذاشته، به مکانی که بیوه خدایت برگریزند تا نام خود را در آن ساکن گردانند، برو.

۳ و نزد کاهنی که در آن روزها باشد رفته، وی را بگو: «مروزی برای بیوه خدایت اقرار میکنم که به زمینی که خداوند برای پدران ما قسم خورد که به ما بدهد، داخل شده‌ام.»

و کاهن سید را از دست گرفته، پیش مذبح بیوه خدایت بگذارد.

۵ پس توبه حضور بیوه خدای خود اقرار کرده، بگو: «در من ارامی آواره بود، و با عددی قلیل به مصر فرود شده، در آنجا غربت پذیرفت، و در آنجا امتی بزرگ و عظیم و کثیر شد.

۶ و مصریان با ما بدرفتاری نموده، ما را ذلیل ساختند، و بندگی سخت بر ما نهادند.

۷ و چون نزد بیوه، خدای پدران خود، فریاد بر آوردیم، خداوند آواز ما شنید و مشقت و محنت و تنگی ما را دید.

۸ و خداوند ما را از مصر هدست قوی و بازوی افراشته و خوف عظیم، و با آیات و معجزات بیرون آورد.

۹ و ما را به این مکان در آورده، این زمین را زمینی که به شیروشده جاری است به ما بخشید.

۱۰ و الان اینک تو بر حاصل زمینی را که توای خداوند به من دادی، آورده‌ام.» پس آن را به حضور بیوه خدای خود بگذار، و به حضور بیوه، خدایت، عبادت نما.

۱۱ و تو بالایی و غربی که در میان تو باشد از تمامی نیکویی که بیوه، خدایت، به توبه خاندانت بخشیده است، شادی خواهی نمود.

و در سال سوم که سال عشر است، چون از گرفتن تمامی عشر محصول خود فارغ شدی، آن را به لای و غربی و یتیم و بیوه زن بده، تا در اندرون دروازه‌های تو بخورد و سیر شوند.

۱۳ و به حضور بیوه خدایت بگو: «وقوفات را از خانه خود بیرون کردم، و آنها را نیز به لای و غربی و یتیم و بیوه زن، موافق تمامی اوامری که به من امر فرمودی، دادم، و از او امر تو بجا آورده‌ام، فراموش نکردم.

۱۴ در تمام خود از آنها بخوردم و در نجاستی از آنها صرف ننمودم، و برای اموات از آنها ندادم، بلکه به قول بیوه، خدایم، گوش داده، موافق هر آنچه به من امر فرمودی، رفتار نمودم.

۱۵ از مسکن مقدس خود از آسمان بنگر، و قوم خود اسرائیل و زمینی را که به مادادی چنانکه برای پدران ما قسم خوردی، زمینی که به شیروشده جاری است، برکت بده،»

نگهداری او امر خدا

امر و بیوه، خدایت، تو را امر میفرماید که این فرایض و احکام را بجا آوری، پس آنها را به تمامی دل و تمامی جان خود نگاه داشته، بجا آور.

- ۱۷ امروزه بیوه اقرار نمودی که خدای توست، و اینکه به طریقه‌های اوسلوک خواهی نمود، و فرایض و اوامر و احکام او را نگاه داشته، آواز او را خواهی شنید.
- ۱۸ و خداوند امروزه تورا اقرار کرده است که تو قوم خاص اوستی، چنانکه به تو وعده داده است، و تمامی اوامر او را نگاه داری.
- ۱۹ و تاورادرس تپاش و نام او کرام از جمیع امتهایی که ساخته است، بلند گرداند، و تباری بیوه، خدایت، قوم مقدمش باشی، چنانکه وعده داده است.

مذبح در کوه عیبیل

- و موسی و مشایخ اسرائیل، قوم را امر فرموده، گفتند: «مایی اوامری را که من امروزه شما را میفرمایم، نگاه دارید.
- ۲ و در روزی که از اردن به زمینی که بیوه، خدایت، به تومی دهد عبور کنید، برای خود سنگهای بزرگ برپا کرده، آنها را با گچ بمال.
- ۳ و بر آنها تمامی کلمات این شریعت را بنویس، هنگامی که عبور نمایی تا به زمینی که بیوه، خدایت، به تو میدهد، داخل شوی، زمینی که به شیر و شهد جاری است، چنانکه بیوه خدای پدرانت به تو وعده داده است.
- ۴ و چون از اردن عبور نمودی این سنگها را که امروزه شما را میفرمایم در کوه عیبیل برپا کرده، آنها را با گچ بمال.
- ۵ و در آنجا مذبحی برای بیوه خدایت بنا کن، و مذبح از سنگها باشد و آلت آهنین بر آنها بکار میر.
- ۶ مذبح بیوه خدای خود را از سنگهای ناتراشیده بنا کن، و قربانی‌های سوختنی برای بیوه خدایت، بر آن بگذران.
- ۷ و ذبایح سلامتی ذبح می کرده، در آنجا بخور و بیوه حضور بیوه خدایت شادی نما.
- ۸ و تمامی کلمات این شریعت را بر آن به خط روشن بنویس.»

لعنت‌ها

- پس موسی و لاویان کهنه تمامی اسرائیل را خطاب کرده، گفتند:
- «ای اسرائیل خاموش باش و بشنو، امروز قوم بیوه خدایت شدی.
- ۱۱ پس آواز بیوه خدایت را بشنو و اوامر و فرایض او را که من امروزه تو را میفرمایم، بجآاز.»
- و از اردن عبور کردید، ای پان یعنی شمعون و لاوی و یهو داویسا کارویوسف و بنیامین بر کوه حرمی بایستند تا قوم را برکت دهند.
- ۱۳ و ای پان یعنی روبین و جاد و اشیر و یوزبولون و دان و نفتالی بر کوه عیبیل بایستند تا نفرین کنند.
- ۱۴ و لاویان جمیع مردان اسرائیل را به او از بلند خطاب کرده، گویند:

«لعون باد کسیکه صورت تراشیده یار ریخته شده از صنعت دست کارگر که نزد خداوند مکروه است، بسازد، و مخفی نگاه دارد.» و تمامی قوم در جواب بگویند:

«مین!»

«لعون باد کسیکه با پدر و مادر خود به خفت رفتار نماید.» و تمامی قوم بگویند: «مین!»

«لعون باد کسیکه حد همسایه خود را تغییر دهد.» و تمامی قوم بگویند: «مین!»

«لعون باد کسیکه تا پینار از راه منحرف سازد.» و تمامی قوم بگویند: «مین!»

«لعون باد کسیکه دوری غریب و یتیم و بیوه را منحرف سازد.» و تمامی قوم بگویند: «مین!»

«لعون باد کسیکه باز پدر خود همبستر شود، چونکه دامن پدر خود را کشف نموده است.» و تمامی قوم بگویند: «مین!»

«لعون باد کسیکه با هر قسم بهایی بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «مین!»

«لعون باد کسیکه با خواهر خویش چه دختر پدر و چه دختر مادر خویش بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «مین!»

«لعون باد کسیکه با مادر زن خود بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «مین!»

«لعون باد کسیکه همسایه خود را در پنهانی بزند.» و تمامی قوم بگویند: «مین!»

«لعون باد کسیکه رشوه گیرد تا خون بیگانه ریخته شود.» و تمامی قوم بگویند: «مین!»

«لعون باد کسیکه کلمات این شریعت را اثبات نماید تا آنها را بجانیاورد.» و تمامی قوم بگویند: «مین!»

برکت

اگر آواز بیوه خدای خود را به دقت بشنوی تا هو شیار شده، تمامی اوامر او را که من امروزه تو را میفرمایم بجآازی، آنگاه بیوه خدایت تورا بر جمیع امتهای جهان بلند خواهد گردانید.

۲ و تمامی این برکتها به تو خواهد رسید و تورا خواهد دریافت، اگر آواز بیوه خدای خود را بشنوی.

۳ در شهر، مبارک و در صحرا، مبارک خواهی بود.

۴ میوه بطن تو و میوه زمین تو و میوه بهایت و بچه‌های گاو و بره‌های گله تو مبارک خواهند بود.

۵ سید و ظرف تخمیر تو مبارک خواهد بود.

۶ وقت درآمدت مبارک، و وقت بیرون رفتنت مبارک خواهی بود.

«خداوند دشمنانت را که با تو مقاومت نمایند، از حضور تو منزه خواهد ساخت، از یک راه بر تو خواهند آمد، و از هفت راه پیش تو خواهند گریخت.

۸ خداوند در انبارهای توبه هر چه دست خود را به آن دراز میکنی بر تو برکت خواهد فرمود، و تورا در زمینی که بیوه خدایت به تو میدهد، مبارک خواهد ساخت.

۹ و اگر اوامری بیوه خدای خود را نگاه داری، و در طریقه‌های اوسلوک نمایی، خداوند تورا برای خود قوم مقدس خواهد گردانید، چنانکه برای تو قسم خورده است.

- ۱۰ وجمع امتهای زمین خواهند دید که نام خداوند بر تو خوانده شده است، واز تو خواهند ترسید.
- ۱۱ و خداوند تو را در میوه بطنت و ثمره بهایمت و محصول زمینت، در زمینی که خداوند برای پدرانت قسم خورد که به تو بدهد، به نیکویی خواهد افزود.
- ۱۲ و خداوند خزینه نیکوی خود، یعنی آسمان را برای تو خواهد گشود، تا باریان زمین تو را در موسمش بیارند، و تو را در جمیع اعمال دست مبارک سازد، و به امتهای بسیاری قرض خواهی داد، و تو قرض نخواهی گرفت.
- ۱۳ و خداوند تو را سر خواهد ساخت نه دم، و بلند خواهی بود فقط نه پست، اگر او را میوه خدای خود را که من امر و زبه تو امر می فراموشی، و آنها را نگاه داشته، بجآوری.
- ۱۴ و از همه سخنانی که من امر و زبه تو امر می کنم به طرف راست یا چپ میل نکنی، تا خدایان غیر را بیوری نموده، آنها را عبادت کنی.
- لعنت
«اما اگر او میوه خدای خود را نشنوی تا هو شیار شده، همه او را فریاض او را که من امر و زبه تو امر میفرماید بجآوری، آنگاه جمیع این لعنتها به تو خواهد رسید، و تو را خواهد دریافت.
- ۱۶ در شهر ملعون، و در صحرا ملعون خواهی بود.
- ۱۷ سبید و ظرف خیر تو ملعون خواهد بود.
- ۱۸ میوه بطن تو و میوه زمین تو و بچه های گا و پره های گله تو ملعون خواهد بود.
- ۱۹ وقت در آمدنت ملعون، و وقت بیرون رفتنت ملعون خواهی بود.
- ۲۰ و به هر چه دست خود را برای عمل نمودن در زمین کنی خداوند بر تو لعنت و اضطراب و سرزنش خواهد فرستاد تا به زودی هلاک و نابود شوی، به سبب بدی کارهایت که به آنها مر اترک کرده ای،
- خداوند و بار او را بر تو ملصق خواهد ساخت، تا تو را از زمینی که برای تصرفش به آن داخل میشوی، هلاک سازد.
- ۲۲ و خداوند تو را با سل و تب و التهاب و حرارت و شمشیر و باد سموم و رقان خواهد زد، و تو را تعاقب خواهند نمود تا هلاک شوی.
- ۲۳ و فلک تو که بالای سرتواست مس خواهد شد، و زمینی که زیرتواست آهن.
- ۲۴ و خداوند باران زمینت را گرد و غبار خواهد ساخت، که از آسمان بر تو نازل شود تا هلاک شوی.
- «خداوند تو را پیش روی دشمنان منزه خواهد ساخت. از یک راه برایشان بیرون خواهی رفت، و از هفت راه از حضور ایشان خواهی گریخت، و در تمامی ممالک جهان به تلاطم خواهی افتاد.
- ۲۶ و بدن شماری همه پرندگان هوا و بهایم زمین خوراک خواهد بود، و هیچکس آنها را دور نخواهد کرد.
- ۲۷ خداوند تو را به دین مصر و خراج و جرب و خارش کنی که تو از آن شفایتوانی یافت، مبتلا خواهد ساخت.
- ۲۸ خداوند تو را به دیوانگی و نابینایی و پریشانی دل مبتلا خواهد ساخت.
- ۲۹ و در وقت ظهور مثل کوری که در تاریکی لیس نماید کورا راه خواهی رفت، و در راههای خود کامیاب نخواهی شد، بلکه در تمامی روزهایت مظلوم و غارت شده خواهی بود، و نجات دهندهای نخواهد بود.
- ۳۰ زنی را نامزد خواهی کرد و دیگری با او خواهد خوابید. خانهای بنا خواهی کرد و در آن ساکن نخواهی شد. تا کستانی غرس خواهی نمود و میوه اش را نخواهی خورد.
- ۳۱ گاوگ در نظرت کشته شود و از آن نخواهی خورد. الاغت پیش روی توبه غارت برده شود و باز به دست تو نخواهند آمد. گوسفند توبه دشمنت داده میشود و برای تو رها کنندهای نخواهد بود.
- ۳۲ پسران و دخترانت به امت دیگر داده میشوند، و چشمات نگر بسته از آرزوی ایشان تمامی روز کاهیده خواهد شد، و در دست توهیج قوهای نخواهد بود.
- ۳۳ میوه زمین و مشقت تو را امتی که دشمنانت است، خواهد خورد، و همیشه فقط مظلوم و کوفته شده خواهی بود.
- ۳۴ به حدی که از چیزهایی که چشمت میبیند، دیوانه خواهی شد.
- ۳۵ خداوند از نواها و ساقها و از کف پاتا فرقی سرتو را به دینل بد که از آن شفایتوانی یافت، مبتلا خواهد ساخت.
- ۳۶ خداوند تو را یادشاهی را که بر خود نصب مینمائی، بسوی امتی که تو ویدرانت نشناختی، خواهد برد، و در آنجا خدایان غیر را از چوب و سنگ عبادت خواهی کرد.
- ۳۷ و در میان تمامی امتهایی که خداوند شمارا به آنجا خواهد برد، عبرت و مثل و سخریه خواهی شد.
- «خم بسیار به مزرع خواهی برد، و اندکی جمع خواهی کرد چونکه مملکت آن را خواهد خورد.
- ۳۹ تا کستانها غرس نموده، خدمت آنها را خواهی کرد، اما شرب را نخواهی نوشید و انگور را نخواهی چید، زیرا گرم آن را خواهد خورد.
- ۴۰ تو را در تمامی حدودت در خندان زیون خواهد بود، لکن خوشبختی را به زیت تدهین نخواهی کرد، زیرا زیون تورا سر ریخته خواهد شد.
- ۴۱ پسران و دختران خواهی آورد، لیکن از آن تو نخواهند بود، چونکه به اسیری خواهند رفت.
- ۴۲ تمامی درختانت و محصول زمینت را ملخ به تصرف خواهد آورد.
- ۴۳ غریبی که در میان تو است بر توبه نهایت رفع و پرافراشته خواهد شد، و توبه نهایت پست و متزل خواهی گردید.
- ۴۴ او به تو قرض خواهد داد و توبه او قرض نخواهی داد، او سر خواهد بود و تو دم خواهی بود.
- «جمع این لعنتها به تو خواهد رسید، و تو را تعاقب نموده، خواهد در یافت تا هلاک شوی، از این جهت که قول میوه خدای را تگوش ندادی تا او امر و فریاضی را که به تو امر فرموده بود، نگاه داری.
- ۴۶ و تو را و ذریت تو را تا به ابدایت و شگفت خواهد بود.
- «زاین جهت که میوه خدای خود را به شادمانی و خوشی دل برای فراوانی همچین عبادت نمودی.

- ۴۸ پس دشمنان را که خداوند بر تو خواهد فرستاد در گرسنگی و تشنگی و برهنگی و احتیاج همه چیز خدمت خواهی نمود، و یوغ آهنین بر گردنت خواهد گذاشت تا تو را هلاک سازد.
- ۴۹ و خداوند اندر دور، یعنی از اقصای زمین، امتی را که مثل عقاب میبرد بر تو خواهد آورد، امتی که بزبانش را نخواهی فهمید. امتی مهیب صورت که طرف پیران را نگاه ندارد و رجوانان ترحم ننماید.
- ۵۱ و نتایج بهایم و محصول زمین را بخورد تا هلاک شوی. و برای تو نیز غله و شیر و روغن و بچه های گاو و بره های گوسفند را باقی نگذارد تا تو را هلاک سازد.
- ۵۲ و تو را در تمامی دروازه های محاصره کند تا دیوارهای بلند و حصین که بر آنها توکل داری در تمامی زمین منهدم شود، و تو را در تمامی دروازه های در تمامی زمین که پیوه خدایت به تو میدهد، محاصره خواهد نمود.
- ۵۳ و میوه بطن خود، یعنی گوشت پسران و دختران را که پیوه خدایت به تو میدهد در محاصره و تنگی که دشمنان تو را به آن زیون خواهند ساخت، خواهی خورد.
- ۵۴ مردی که در میان شما نازم و بسیار متمتع است، چشمش بر برادر خود وزن هم آغوش خویش و بقیه فرزندانش که باقی میمانند بد خواهد بود.
- ۵۵ به حدی که به احدی از ایشان از گوشت پسران خود که میخورد نخواهد داد زیرا که در محاصره و تنگی که دشمنان تو را در تمامی دروازه های به آن زیون سازند، چیزی برای او باقی نخواهد ماند.
- ۵۶ وزنی که در میان شما نازک و متمتع است که به سبب تنعم و نازکی خود جرات نمی کرد که کف پای خود را به زمین بگذارد، چشم او بر شوهر هم آغوش خود و پسر و دختر خویش بد خواهد بود.
- ۵۷ و بر منشیهای که از میان پایهای او در آید و بر او لادی که بزاید زیرا که آنها را به سبب احتیاج همه چیز در محاصره و تنگی که دشمنان تو را دروازه های به آن تو را زیون سازند به پنهانی خواهد خورد.»
- اگر به عمل نمودن تمامی کلمات این شریعت که در این کتاب مکتوب است، هوشیار شوی و از این نام مجید و مهیب، یعنی پیوه، خدایت، نترسی، آنگاه خداوند بلاهای تو و بلاهای اولاد تو را عجیب خواهد ساخت، یعنی بلاهای عظیم و مزمن و مرضهای سخت و مزمن.
- ۶۰ و تمامی بیماریهای مصر را که از آنها می ترسیدی بر تو باز خواهد آورد و به تو خواهد چسبید.
- ۶۱ و نیز همه مرضا و همه بلاهایی که در طول ما این شریعت مکتوب نیست آنها را خداوند بر تو مستولی خواهد گردانید تا هلاک شوی.
- ۶۲ و گروه قلیل خواهی ماند، بر عکس آن که مثل ستارگان آسمان کثیر بودی، زیرا که آواز پیوه خدای خود را نشنیدید.
- ۶۳ و واقع میشود چنانکه خداوند بر شما شامشادی نمود تا به شما احسان کرده، شمارا بیفزاید همچنین خداوند بر شما شامشادی خواهد نمود تا شمارا هلاک و نابود گرداند، و ریشه شما از زمین که برای تصرفش در آن داخل میشوید کنده خواهد شد.
- ۶۴ و خداوند تو را در میان جمیع امتها از کران زمین تا کران دیگر شرا کننده سازد و در آنجا خدایان غیر از چوب و سنگ که تو پدران و شناسختاید، عبادت خواهی کرد.
- ۶۵ و در میان این امتها استراحت نخواهی یافت و برای کف پایت آرامی نخواهد بود، و در آنجا پیوه تو را دل لرزان و کاهیدگی چشم و پژمردگی جان خواهد داد.
- ۶۶ و جان تو پیش رویت معاق خواهد بود، و شب و روز ترسناک شده، بهجان خود اطمینان نخواهی داشت.
- ۶۷ با مردمان خواهی گفت: کاش که شام میبود، و شامگاهان خواهی گفت: کاش که صبح میبود، به سبب ترس دلت که به آن خواهی رسید، و به سبب رویت چشمت که خواهی دید.
- ۶۸ و خداوند تو را در کشتیها از راهی که به تو گفتم آن را دیگر نخواهی دید به مصر باز خواهد آورد، و خود را در آنجا به دشمنان خویش برای غلامی و کنیزی خواهد فروخت و مشتری نخواهد بود.»

نگهداشتن احکام خداوند

- این است کلمات عهدی که خداوند در زمین مواب به موسیام فرمود که با بنی اسرائیل ببندد، سوای آن عهد که با ایشان در حوریب بسته بود.
- و موسی تمامی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان گفت: «آنچه خداوند در زمین مصر با فرعون و جمیع بندگانش و تمامی زمینش عمل نمود، شما دیدهاید. ۳ تجربه های عظیم که چشمان تو دید و آیات و آن معجزات عظیم.
- ۴ اما خداوند دلی را که بداند و چشمانی را که ببیند و گوشهایی را که بشنود تا امر و زبانه شما نداده است.
- ۵ و شما را چهل سال در بیابان رهبری نمودم که لباس شما مندرس نگردید، و کشفشاد پای شما پاره نشد.
- ۶ نان نخورده و شراب و مسکرت نوشیدهاید، تا بداند که من پیوه خدای شما هستم.
- ۷ و چون به ایجاز سیدید، سیحون، ملک حبشون، و عوج، ملک باشان، به مقابله شما برای جنگ بیرون آمدند و آنها را مغلوب ساختم.
- ۸ و زمین ایشان را گرفته، و بر و بنیان و جادیان و نصف سیط منسی به ملکیت دادیم.
- ۹ پس کلمات این عهد را نگاه داشته، بجای آورید تا در هر چه کنید کامیاب شوید.
- «مرو و جمیع شمایه حضور پیوه، خدای خود حاضرید، یعنی روسای شما و اسباط شما و مشایخ شما و سروران شما و جمیع مردان اسرائیل.
- ۱۱ و اطفال و زنان شما و غریبی که در میان اردوی شماست از هیزم شکان تا آب کشان شما.
- ۱۲ تا در عهد پیوه خدایت و سوگند او که پیوه خدایت امر و زیاتو استوار میسازد، داخل شوی.

- ۱۳ تا تو را امر و ز برای خود قومی برقرار دارد، و او خدای تو باشد چنانکه به تو گفته است، و چنانکه برای پدرانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورده است.
- ۱۴ و من این عهد و این قسم را با شما تنها استوار نمی نمایم.
- ۱۵ بلکه با آنانی که امر و ز با ما به حضور یهوه خدای مادران شما حاضرند، و هم با آنانی که امر و ز با ما در اینجا حاضر نیستند.
- ۱۶ زیرا شما میدانید که چگونه در زمین مصر سکونت داشتیم، و چگونه از میان امتهایی که عبور نمودید، گذشتیم.
- ۱۷ و رجاسات و پستیهای ایشان را از چوب و سنگ و نقره و طلا که در میان ایشان بود، دیدید.
- ۱۸ تا در میان شما مردان دین باقیبده یا سببی نباشد که دلش امر و ز یهوه خدای ما منحرف گشته، برود و خدایان این طوایف را عبادت نماید، مبادا در میان شما ریشه پستی باشد که حفظ و آفستنی بار آورد.
- «مبادا چون سخنان این لعنت را بشنود در دلش خویشتن را برکت داده، گوید: هر چند در سختی دل خود سلوک مینمایم تا سیراب و نشنه را با هم هلاک سازم، مرا سلامتی خواهد بود.
- ۲۰ خداوند او را نخواهد آرزید، بلکه در آن وقت خشم و غیرت خداوند بر آن شخص دود افشان خواهد شد، و تمامی لعنتی که در این کتاب مکتوب است، بر آن کس نازل خواهد شد، و خداوند نام او را از زیر آسمان محو خواهد ساخت.
- ۲۱ و خداوند او را از جمیع اسباب سراسر ایل برای بدی جدا خواهد ساخت، موافق جمیع لعنتهای عهدی که در این طومار شریعت مکتوب است.
- ۲۲ و طبقه آینده یعنی فرزندان شما که بعد از شما خواهند برخاست، و غریبانی که از زمین دور میآیند، خواهند گفت: هنگامی که بالای این زمین و بیابانی که خداوند به آن میرساند بینند.
- ۲۳ و تمامی زمین آن را که کبریت و شوره و آتش شده، نه کاشته میشود و نه حاصل میروید و هیچ علف در آن نمومی کند و مثل انقلاب سدوم و عموره و دامه صوبوئیم که خداوند در غضب و خشم خود آنها را از گون ساخت، گشته است.
- ۲۴ پس جمیع امتهای خواهند گفت: چرا خداوند با این زمین چنین کرده است و شدت این خشم عظیم از چه سبب است؟
- آنگاه خواهند گفت: از این جهت که عهد یهوه خدای پدران خود را که به وقت بیرون آوردن ایشان از زمین مصر با ایشان بسته بود، ترک کردند.
- ۲۶ و رفته رفته خدایان غیر را عبادت نموده، به آنها پیچیده کردند، خدایانی را که نشناخته بودند و قسمت ایشان نساخته بود.
- ۲۷ پس خشم خداوند بر این زمین افروخته شده، تمامی لعنت را که در این کتاب مکتوب است، بر آن آورد.
- ۲۸ و خداوند ریشه ایشان را به غضب و خشم و غیض عظیم، از زمین ایشان کند و به زمین دیگر انداخت، چنانکه امر و ز شده است.
- ۲۹ چیزهای مخفی از آن یهوه خدای ماست و اما چیزهای مشکوف تا به ابد از آن ما و فرزندان ما است، تا جمیع کلمات این شریعت را به عمل آوریم.
- »

برای بازگشت بسوی خدا

- و چون جمیع این چیزها، یعنی برکت و لعنتی که پیش روی تو گذاشتم بر تو عارض شود، و آنها را در میان جمیع امتهایی که یهوه، خدایت، تو را به آنجا خواهد راند، بیاد آوری.
- ۲ و تو با فرزندان با تمامی دل و تمامی جان خود به سوی یهوه خدایت بازگشت نموده، قول او را موافق آنچه که من امر و ز به تو امر می فرمایم، اطاعت نمایی.
- ۳ آنگاه یهوه خدایت اسیری تو را برگردانیده، بر تو ترحم خواهد کرد، و رجوع کرده، تو را از میان جمیع امتهایی که یهوه، خدایت، تو را به آنجا خواهد راند کرده است، جمع خواهد نمود.
- ۴ اگر آوارگی تو تا کران آسمان بشود، یهوه، خدایت، تو را از آنجا جمع خواهد کرد و تو را از آنجا خواهد آورد.
- ۵ و یهوه، خدایت، تو را به زمینی که پدرانت مالک آن بودند خواهد آورد، و مالک آن خواهی شد، و تو را احسان نموده، تو را بیشتر از پدرانت خواهد افزود.
- «یهوه خدایت دل تو و دل ذریه تو را محنت نخواهد ساخت تا یهوه خدایت را به تمامی دل و تمامی جان خود دوست داشته، زنده بمانی.
- ۷ و یهوه خدایت جمیع این لعنتها را بر دشمنان و بر خصمانت که تو را آزرده اند، نازل خواهد گردانید.
- ۸ و تو بازگشت نموده، قول خداوند را اطاعت خواهی کرد، و جمیع او امر او را که من امر و ز به تو امر میفرمایم، بجا خواهی آورد.
- ۹ و یهوه، خدایت، تو را در تمامی اعمال دست و در میوه بطنت و نتایج باطنت و محصول زمینت به نیکی خواهد افزود، زیرا خداوند بار دیگر بر تو برائی نیکی خواهد کرد، چنانکه بر پدران تو شادی نمود.
- ۱۰ اگر آواز یهوه خدای خود را اطاعت نموده، او امر و فریض او را که در طومار این شریعت مکتوب است، نگاه داری، و به سوی یهوه، خدای خود، با تمامی دل و تمامی جان بازگشت نمایی.
- حیات و موت
- «بر این حکمی که من امر و ز به تو امر می فرمایم، برای تو مشکل نیست و از تو دور نیست.
- ۱۲ نه در آسمان است تا بگویی کیست که به آسمان برای ماصعود کرده، آن را نزد ما بیاورد و آن را به ما بشنوند تا به عمل آوریم.
- ۱۳ و نه آن طرف دریا که بگویی کیست که برای ما به آن طرف دریا عبور کرده، آن را نزد ما بیاورد و به ما بشنوند تا به عمل آوریم.
- ۱۴ بلکه این کلام، بسیار نزدیک است و در دهان و دل توست تا آن را بجا آوری.
- «بین امر و ز حیات و نیکی و موت و بدی را پیش روی تو گذاشتم.
- ۱۶ چونکه من امر و ز تو را امر میفرمایم که یهوه خدای خود را دوست بداری و در طریقهای او رفتار نمایی، و او امر و فریض و احکام او را نگاه داری تا زنده ماندی، افزوده شوی، و تا یهوه، خدایت، تو را در زمینی که برای تصرفش به آن داخل میشوی، برکت دهد.
- »

۱۷ لیکن اگر دل تو برگردد و اطاعت نمایی و فریفته شده، خدا یان غیر را ببجهد و عبادت نمایی، پس امروز شما اطلاع میدهم که البته هلاک خواهید شد، و در زمینی که از اردن عبور میکنید تا در آن داخل شده، تصرفت نمائید، عمر طویل نخواهید داشت.

۱۹ امروز آسمان و زمین را بر شما مشاهده میآورم که حیات و موت و برکت و لعنت را پیش روی تو گذاشتم، پس حیات را برگزین تا تو با ذریست زنده بمانی.

۲۰ و تابهو خدای خود را دوست بداری و آواز او را بشنوی و با او ملصق شوی، زیرا که او حیات تو درازی عمرتوست تا در زمینی که خداوند برای پدرانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورد که آن را به ایشان بدهد، ساکن شوی.»

یوشع، جانشین موسی

و موسی رفته، این سخنان را به تمامی اسرائیل بیان کرد،
و به ایشان گفت: «ن امروز صد و بیست ساله هستم و دیگر طاقت خروج و دخول ندارم، و خداوند به من گفته است که از این اردن عبور نخواهی کرد.
۳ یهوه خدای تو، خود به حضور تو عبور خواهد کرد، و او این امتها را از حضور تو هلاک خواهد ساخت، تا آنها را به تصرف آوری، و یوشع نیز پیش روی تو عبور خواهد نمود چنانکه خداوند گفته است.
۴ و خداوند چنانکه به سیحون و عوج، دو پادشاه اموریان، که هلاک ساخت و به زمین ایشان عمل نمود به اینها نیز رفتار خواهد کرد.
۵ پس چون خداوند ایشان را به دست شما تسلیم کند شما با ایشان موافق تمامی حکمی که به شما امر فرمودم، رفتار نمائید.
۶ قوی و دلیر باشید و از ایشان ترسان و هراسان مباشید، زیرا یهوه، خدایت، خود با تو می رود و تو را و نخواهد گذاشت و ترک نخواهد نمود.»
و موسی یوشع را خوانده، در نظر تمامی اسرائیل به او گفت: «وی و دلیر باش زیرا که تو با این قوم به زمینی که خداوند برای پدران ایشان قسم خورد که به ایشان بدهد داخل خواهی شد، و توان را برای ایشان تقسیم خواهی نمود.
۸ و خداوند خود پیش روی تویی رود و با تو خواهد بود و تو را و نخواهد گذاشت و ترک نخواهد نمود پس ترسان و هراسان مباش.»
فراشت تورات

و موسی این تورات را نوشته، آن را به بنی لوی که پنهان که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند و به جمیع مشایخ اسرائیل سپرد.
۱۰ و موسی ایشان را امر فرموده، گفت: «در آخر هر هفت سال، در وقت معین سال انفکاک در عید خیمهها، چون جمیع اسرائیل بیایند تا به حضور یهوه خدای تو در مکانی که او برگزیند حاضر شوند، آنگاه این تورات را پیش جمیع اسرائیل در سمع ایشان بخوان.
۱۲ قوم را از مردان و زنان و اطفال و غریبانی که در دروازه های تو باشند جمع کن تا بشنوند، و تعلیم یافته، از یهوه خدای شما بتبر سندی و عمل نمودن جمیع سخنان این تورات هوشیار باشند.
۱۳ و تاپسران ایشان که نداشتند، بشنوند، و تعلیم یابند، تا مادامی که شما بر زمینی که برای تصرفش از اردن عبور میکنید زنده باشید، از یهوه خدای شما بتبر سندی.»

پیشگویی سرکشی اسرائیل

و خداوند به موسی گفت: «یک ایام مردن تو نزدیک است، یوشع را طلب نما و در خیمه اجتماع حاضر شو و تا او را وصیت نمایم.» پس موسی و یوشع رفته، در خیمه اجتماع حاضر شدند.
۱۵ و خداوند در ستون ابر در خیمه ظاهر شد و ستون ابر در خیمه ایستاد.
و خداوند به موسی گفت: «یک پادگان خود میخوانی و این قوم برخاسته، در پی خدا یان بیگانه زمینی که ایشان به آنجا در میان آنها میروند، زنا خواهند کرد و مرا ترک کرده، عهدی را که با ایشان بستم خواهند شکست.»

۱۷ و در آن روز، خشم من بر ایشان مشتعل شده، ایشان را ترک خواهم نمود، و روی خود را از ایشان پنهان کرده، تلف خواهند شد، و دیدها و تنگهای بسیار به ایشان خواهد رسید، به حدی که در آن روز خواهند گفت: «باین بدبها به ما نرسید ازین جهت که خدای مادر میان ما نیست؟»
و به سبب تمامی بدی که کرده اند که به سوی خدا یان غیر گشته اند من در آن روز البته روی خود را پنهان خواهم کرد.

۱۹ پس الان این سرود را برای خود بنویسید و توان را به بنی اسرائیل تعلیم داده، آن را در دهان ایشان بگزار تا این سرود برای من بر بنی اسرائیل شاهد باشد.
۲۰ زیرا چون ایشان را به زمینی که برای پدران ایشان قسم خورد بودم که به شیره و شهد جاری است، در آورده باشم، و چون ایشان خورده، و سیر شده، و فریفته گشته باشند، آنگاه ایشان به سوی خدا یان غیر گشته، آنها را عبادت خواهند نمود، و مرا اهانت کرده، عهد مرا خواهند شکست.

۲۱ و چون بدبها و تنگهای بسیار بر ایشان عارض شده باشد، آنگاه این سرود مثل شاهد پیش روی ایشان شهادت خواهد داد، زیرا که از دهان ذریت ایشان فراموش نخواهد شد، زیرا خیالات ایشان را نیز که امروز از من میدانم، قبل از آن که ایشان را به زمینی که در باره آن قسم خوردم، در آورم.»
پس موسی این سرود را در همان روز نوشته، به بنی اسرائیل تعلیم داد.

و یوشع بن نون را وصیت نمود، گفت: «وی و دلیر باش زیرا که تو بنی اسرائیل را به زمینی که برای ایشان قسم خوردم داخل خواهی ساخت، و من با تو خواهم بود.»

و واقع شد که چون موسی نوشتن کلمات این تورات را در کتاب، تمام به انجام رسانید،

موسی به لویانی که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند وصیت کرده، گفت:

«بن کتاب تورات را بگیرید و بدان را در رهروی تابوت عهد یهوه، خدای خود، بگذارید تا در آنجا برای شما شاهد باشد.

۲۷ زیرا که من ترمرد گردن کنشی شما را میدانم، یک امروز که من هنوز با شما زنده هستم برخداوند گفته انگیزید، پس چند مرتبه زیاد بعد از وفات من.

۲۸ جمیع مشایخ اسباط و سروران خود را نزد من جمع کنید تا این سخنان را در گوش ایشان بگویم، و آسمان و زمین را بر ایشان شاهد بگیرم.

۲۹ زما میدام که بعد از وفات من خوشترین را بالکل فاسد گردانیده، از طریقی که به شما مرفودم خواهید برگشت، و در روزهای آخریدی بر شما عرض خواهد شد، زیرا که آنچه در نظر خداوند بدست خواهید کرد، و از اعمال دست خود، خشم خداوند را به هیجان خواهید آورد.» پس موسی کلمات این سرود را در گوش تمامی جماعت اسرائیل تمام گفت: سرود موسی ای آسمان گوش بگیر تا بگویم.

وزمین بخنان دهام را بشنود.

تعلیم من مثل باران خواهد بارید. و کلام من مثل شبنم خواهد ریخت. مثل قطره های باران بر سبزه تازه، و مثل بارش باران بنات،

زیرا که نام یهوه را ندا خواهم کرد. خدای ما را به عظمت و وصف نمایم.

او صخره است و اعمال او کامل. زیرا همه طریقه های او انصاف است. خدای امین و از ظلم میرا. عادل و راست است او.

ایشان خود را فاسد نموده، فرزندان او نیستند بلکه عیب ایشانند. طبقه کج و متمردند.

آیا خداوند را چنین مکافات می دهید، ای قوم احمق و غیر حکیم، آیا او پدر و مالک تو نیست. او تو را آفرید و استوار نمود.

ایام قدیم را بیاد آور. در سالهای دهر به دهر تا مثل نم، از پدر خود پیرس تا تو را آگاه سازد. و از مشایخ خویش تا تو را اطلاع دهند.

چون حضرت اعلی به امتهانصیب ایشان را داد و بنی آدم را منتشر ساخت، آنگاه حدود امتهارا قرار داد، بر حسب شماره بنی اسرائیل.

زیرا که نصیب یهوه قوم وی است. و یعقوب فرقه میراث اوست.

او را در زمین ویران یافت. و در بیابان خراب و هولناک. او را احاطه کرده، منظور داشت. و او را مثل مردمک چشم خود محافظت نمود.

مثل عقاب که آشیانه خود را حرکت دهد. و بچه های خود را فرو گیرد. و بالهای خود را پهن کرده، آنها را بردارد. و آنها را بر هرهای خود پدید.

همچنین خداوند تنها او را رهبری نمود. و هیچ خدای بیگانه با وی نبود.

او را بر بلندای زمین سوار کرد تا از محصولات زمین بخورد. و شهد را از صخره به او داد تا مکید. و روغن را از سنگ خارا.

کره گاو و شیر گوسفندان را با پیه رها و قوچها را از جنس باشان و یزها. و پیه گرده های گندم را. و شراب از عصیر انگور نوشیدی.

لیکن بشورون فریه شده، لگزد. و تفریه و بتو مند و جاق شده ای. پس خدایی را که او را آفریده بود، ترک کرد. و صخره نجات خود را حقیر شمرد.

او را به خدایان غرب به غیرت آوردند. و خشم او را به جاسات جنبش دادند.

برای دیوهایی که خدایان نبودند، قربانی گذرانیدند، برای خدایانی که نشناخته بودند، برای خدایان جدید که تازه به وجود آمده، و پدران ایشان از آنها ترسیده بودند.

و به صخرهای که تو را تولید نمود، اعتنا نمودی. و خدای آفریننده خود را فراموش کردی.

چون یهوه این را دید ایشان را مکره داشت. چونکه پسران و دخترانش خشم او را به هیجان آوردند.

پس گفت روی خود را از ایشان خواهم پوشید. تا ببینم که عاقبت ایشان چه خواهد بود.

زیرا طبقه بسیار گردن کشند. و فرزندان که امانتی در ایشان نیست.

ایشان مرا به آنچه خدا نیست به غیرت آوردند. و به باطلی خود مرا خشنماک گردانیدند. و من ایشان را به آنچه قوم نیست به غیرت خواهم آورد. و به

امت باطل، ایشان را خشنماک خواهم ساخت.

زیرا آتشی در غضب من افروخته شده. و تاها و پیه باینترین شعله ور شده است. و زمین را با حاصلش میسوزاند. و اساس کوهها را آتش خواهد زد.

برایشان بلا بارا جمع خواهم کرد. و تیرهای خود را تمام برایشان صرف خواهم نمود.

از گرسنگی کاهیده، و از آتش تب، و از زوای تلخ تلف میشوند. و دندانهای وحوش را به ایشان خواهم فرستاد، باز هر خزند گان زمین.

شمشیرا زیرون و دهشت از اندرون. ایشان را بی اولاد خواهد ساخت. هم جوان وهم دوشیزه را. شیر خواره را بارش سفید هلاک خواهد کرد.

میگفتم ایشان را پراکنده کنم و ذکر ایشان را از میان مردم، باطل سازم.

اگر از کینه دشمن غمی ترسیدم که مباد مخالفان ایشان برعکس آن فکر کنند، و بگویند دست ما بلند شده، و یهوه همه این را نکرده است.

زیرا که ایشان قوم گم کرده تدبیر هستند. و در ایشان بصیرتی نیست.

کاش که حکم یهوه، این را میفهمیدید. و در عاقبت خود تا مثل مینمودند.

چگونه یک نفر هزارا تعاقب میکند. و دو نفر ده هزار را منبزم میساختند. اگر صخره ایشان، ایشان را نفر وخته. و خداوند، ایشان را تسلیم ننموده بود.

زیرا که صخره ایشان مثل صخره مانیست. اگر چه هم دشمنان ما خود، حکم باشند.

زیرا که موایشان از موهای سدوم است، و از تا کستانهای عموره. انگورهای ایشان انگورهای حنظل است، و خوشه های ایشان تلخ است.

شراب ایشان زهر آژدر هاست. و سم قاتل افی.

۳۴ آیا این نزد من مکنون نیست. و در خزانه های من مخمونی.

انتقام و جزا آن من است، هنگامی که پایهای ایشان بلغزد، زیرا که روز هلاکت ایشان نزدیک است و قضای ایشان میباشد.

زیرا خداوند، قوم خود را دوری خواهد نمود. و برندگان خویش شفقت خواهد کرد. چون میبیند که قوت ایشان نابود شده، و هیچکس چه غلام و

چه آزاد باقی نیست.

و خواهد گفت: خدایان ایشان بکجا، و صخرهای که بر آن اعتماد میداشتند.

۳۸ که پیه قربانی های ایشان را می خوردند. و شراب هدایای ریختن ایشان را می نوشیدند. آنها برخاسته، شمار امداد کنند. و برای شما ملجأ باشند. الان ببینید که من خود، او هستم. و با من خدای دیگری نیست. من می میرانم و زنده می کنم. مجروح می کنم و شفا می دهم. و از دست من رهندهای نیست.

زیرا که دست خود را به آسمان برمی افرازم، و می گویم که من تا ابد اباد زنده هستم.

اگر کشمشیرای خود را تیز کنم. و قصاص را بدهدست خود بگیرم. آنگاه از دشمنان خود انتقام خواهم کشید. و به خصمان خود مکافات خواهم رسانید.

تیرهای خود را از خون مست خواهم ساخت. و شمشیر من گوشت را خواهد خورد. از خون کشتگان و اسیران، باروسای سروران دشمن.

ای امتهای قوم او آواز شادمانی دهید. زیرا انتقام خون بندگان خود را گرفته است. و از دشمنان خود انتقام کشیده و برای زمین خود و قوم خویش کفاره نموده است.

و موسی آمده، تمامی سخنان این سرود را به سمع قوم رسانید، او و یوشع بن نون.

۴۵ و چون موسی از گفتن همه این سخنان به تمامی اسرائیل فارغ شد،

به ایشان گفت: «ل خود را به همه سخنانی که من امروز به شما شهادت می دهم، مشغول سازید، تا فرزندان خود را حکم دهید که متوجه شده، تمامی کلمات این تورات را به عمل آورند.

۴۷ زیرا که این برای شما امر باطل نیست، بلکه حیات شماست، و به واسطه این امر، عمر خود را در زمینی که شما برای تصرف از اردن به آنجا عبور می کنید، طویل خواهید ساخت.»

«خيار رحلت موسی

و خداوند در همان روز موسی را خطاب کرده، گفت:

«این کوه عبارتی یعنی جبل نبوک در زمین مواب در مقابل اریحا است برآی، و زمین کنعان را که من آن را به بنیاسرائیل به ملکیت می دهم ملاحظه کن.

۵۰ و تودر کوهی که به آن برمی آبی وفات کرده، به قوم خود ملحق شو، چنانکه برادرت هارون در کوه هورم در قوم خود ملحق شد.

۵۱ زیرا که شما در میان بنیاسرائیل ز آداب مریم باقادش در بیابان سین به من تقصیر نمودید، چون که مراد میان بنیاسرائیل تقدیس نکردید.

۵۲ پس زمین را پیش روی خود خواهی دید، لیکن به آنجا به زمینی که به بنیاسرائیل می دهم، داخل نخواهی شد.»

دعای برکت موسی

و این است برکتی که موسی، مرد خدا، قبل از وفاتش به بنیاسرائیل برکت داده،

گفت: «هوه اسپن آمد، و از سعیر ایشان طلوع نمود. و از جبل فاران درخشان گردید. و با کروه های مقدسین آمد، و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد.

۳ به درستی که قوم خود را دوست میدارد. و جمیع مقدساتش در دست تو هستند. و نزد پایهای تونشسته، هر یکی از کلام تو بر همدمی شوند.

۴ موسی برای ما شریعتی امر فرمود که میراث جماعت یعقوب است.

۵ و او در یثرون بادشاه بود هنگامی که روسای قوم اسباط اسرائیل با هم جمع شدند.

۶ رو بین زنده بماند و نمیرد. و مردان او در شماره کم نباشند.»

و این است درباره یهودا که گفت: «ی خداوند او آواز یهودا را بشنو. و او را به قوم خودش برسان. به دستهای خود برای خویشتن جنگ میکند. و تواز دشمنانش معاون میباشد.»

و درباره لوی گفت: «مم و او بریم تو ز مرد مقدس توست. که او را در مسامتحان نمودی. و با او آداب مریم بیامتازت کردی.

۹ که درباره یهودا مرد خود گفت که ایشان را ندیدیم و برادران خود را نشناخت. و پسران خود را ندانست. زیرا که کلام تو را نگاه میداشتند. و عهد تو را محافظت مینمودند.

۱۰ احکام تو را به یعقوب تعلیم خواهند داد. و شریعت تو را به اسرائیل. بخوره به حضور تو خواهند آورد. و قربانی های سوختنی بر مذبح تو.

۱۱ ای خداوند اموال او را برکت بده، و اعمال دستهای او را قبول فرما. کمرهای مقاومت کنندگانش را بشکن. کمرهای خصمان او را که دیگر برنجیزند.»

و درباره بنیامین گفت: «بیب خداوند زوی این ساکن میشود. تمامی روز او را مستوری سازد. و در میان کتفهای ساکن میشود.»

و درباره یوسف گفت: «میش از خداوند مبارک باد، از نفایس آسمان و از شبنم، و از لجه ها که در زیرش مقیم است.

۱۴ از نفایس محصولات آفتاب و از نفایس نباتات ماه.

۱۵ از نغزهای کوههای قدیم، و از نفایس تلهای جاودانی.

۱۶ از نفایس زمین ویری آن، و از رضامندی او که در یوه ساکن بود. برکت بر سر یوسف برسد. و بر فرق سر آنکه از برادران خود ممتاز گردید.

۱۷ جاه او مثل نخست زاده گاوش باشد. و شاخهایش مثل شاخهای گاو وحشی. با آنها امتهار جمع تا به اقصای زمین خواهد زد. و ایناننده هزارهای افرایم و هزارهای منسی.»

و درباره زبولون گفت: «ی زبولون در بیرون رفتنت شاد باش، و تو ای یسا کار در خیمه های خویش.

۱۹ قوم را به کوه دعوت خواهند نمود. در آنجا قربانی های عدالت را خواهند گذرانید.

زیرا که فراوانی در بارا خواهند مکید. و خزانه های مخفی ریگ را.»

و درباره جاد گفت: «تبارک باد آنکه جاد را وسیع گرداند. مثل شیر ماده ساکن باشد، و بازو و فرق را نیز میدرد،

وحصه بهترین را برای خود نگاه دارد، زیرا که در آنجا نصیب حاکم محفوظ است. و باروسای قوم میآید. و عدالت خداوند و احکامش را با اسرائیل بجای آورد.»

و در باره دان گفت: «ان بچه شیر است که از باشان میجهد.»

و در باره نفتالی گفت: «ای نفتالی از رضامندی خداوند سیر شو. و از برکت او مملو گردیده، مغرب و جنوب را به تصرف آور.»

و در باره اشیر گفت: «شیر از فرزندان مبارک شود، و نزد برادران خود مقبول شده، پای خود را به روغن فروبرد.

۲۵ نعلین تو از آهن و برنجست، و مثل روزهایت همچنان قوت تو خواهد بود.

۲۶ ای یثورون مثل خدا کسی نیست، که برای مدد تو بر آسمانها سوار شود. و در کبریای خود بر افلاک.

خدای ازلی مسکن توست. و در زرتیاز و های جاودانی است. و دشمن را از حضور تو اخراج کرده، میگوید هلاک کن.

۲۸ پس اسرائیل در امنیت ساکن خواهد شد، و چشمه یعقوب به تنهایی. و در زمینی که بر از غله و شیر به باشد. و آسمان آن شبیم میریزد.

۲۹ خوشحال تو ای اسرائیل. کیست مانند تو! ای قومی که از خداوند نجات یافتهاید. که او سپهر نصرت تو و شمشیر جاه توست. و دشمنان مطیع تو خواهند شد. و تو بلندیهای ایشان را پایمال خواهی نمود.»

رحلت موسی، مر خدا

و موسی از عربات موآب، به کوه نبو، بر قله فسجه که در مقابل اریحاست برآمد، و خداوند تمامی زمین را، از جلعاد تا دان، به او نشان داد.

۲ و تمامی نفتالی و زمین افرایم و منسی و تمامی زمین یهودا را در ای مغربی.

۳ و جنوب را و میدان دره اریحار که شهر نخلستان است تا صوغر.

۴ و خداوند وی را گفت: «این است زمینی که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده، گفتم که این را به ذریت تو خواهم داد، تو را اجازت دادم که به چشم خود آن را ببینی لیکن به آنجا عبور نخواهی کرد.»

پس موسی بنده خداوند در آنجا به زمین موآب بر حسب قول خداوند مرد.

۶ و او را در زمین موآب در مقابل بیت فغور، در دره دفن کرد، و احدی قیورا تا امر و زندانسته است.

۷ و موسی چون وفات یافت، صد و بیست سال داشت، و نه چشمش تار، و نه قوتش کم شده بود.

۸ و بنیاسرائیل برای موسی در عربات موآب سی روز ماتم گرفتند. پس روزهای ماتم و نوحه گری برای موسی سپری گشت.

و یوشع بن نون از روح حکمت مملو بود، چونکه موسی دستهای خود را بر او نهاده بود، و بنیاسرائیل او را اطاعت نمودند، و بر حسب آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل کردند.

و نبیای مثل موسی تا بحال در اسرائیل برنخاسته است که خداوند او را رو و روشن ساخته باشد.

۱۱ در جمیع آیات و معجزاتی که خداوند او را فرستاد تا آنها را در زمین مصر به فرعون و جمیع بندگان و تمامی زمینش بنماید.

۱۲ و در تمامی دست قوی، و جمیع آن هیبت عظیم که موسی در نظر همه اسرائیل نمود.

کتاب یوشع

فرمان عبور به یوشع

و واقع شد بعد از وفات موسی، بنده خداوند، که خداوند یوشع بن نون، خادم موسی را خطاب کرده، گفت:

«وسی بنده من وفات یافته است، پس الان برخیز و از این اردن عبور کن، تو و تمامی این قوم، به زمینی که من به ایشان، یعنی به بنیاسرائیل میدهم.

۳ هر جایی که کف پای شما گذارده شود به شما داده ام، چنانکه به موسی گفتم.

۴ از صحرا و این لبنان تا نهر بزرگ یعنی نهر فرات، تمامی زمین حثیان و تادریای بزرگ به طرف مغرب آفتاب، حدود شما خواهد بود.

۵ هیچکس را در تمامی ایام عمرت یاری مقاومت با تو نخواهد بود. چنانکه با موسی بودم با تو خواهم بود، تو را مهمل نخواهم گذاشت و ترک نخواهم نمود.

۶ قوی و دلیر باش، زیرا که تو این قوم را متصرف، زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردم که به ایشان بدهم، خواهی ساخت.

۷ فقط قوی و بسیار دلیر باش تا بر حسب تمامی شریعتی که بنده من، موسی تو را امر کرده است متوجه شده، عمل نمایی. زنها را از آن به طرف راست یا چپ تجاوز و زمنماتاهر جایی که روی، کامیاب شوی.

۸ این کتاب تورات از دهان تو در نشود، بلکه روز و شب در آن تفکر کن تا بر حسب هر آنچه در آن مکتوب است متوجه شده، عمل نمایی زیرا همین راه خود را فیروز خواهی ساخت، و همچنین کامیاب خواهی شد.

۹ آیا تو را امر نکردم؟ پس قوی و دلیر باش، مترس و هراسان مباش زیرا در هر جا که بروی یهوه خدای تو، با تو است.»

پس یوشع روسای قوم را امر فرموده، گفت:

«رمیان لشکر گاه بگذرید و قوم را امر فرموده، بگوئید: برای خود توشه حاضر کنید، زیرا که بعد از سه روز، شما از این اردن عبور کرده، داخل خواهید شد تا تصرف کنید در زمینی که یهوه خدای شما، به شما برای ملکیت میدهد.»

و یوشع و یبیینان و جادیان و نصف سبط منسی را خطاب کرده، گفت:

«با دو آری آن سخن را که موسی، بنده خداوند، به شما امر فرموده، گفت: یهوه، خدای شما به شما آرمی میدهد و این زمین را به شما میبخشد.

۱۴ زنان و اطفال و مواشی شما در زمینی که موسی در آن طرف اردن به شما داد خواهند ماند، و اما شما مسلح شده، یعنی جمیع مردان جنگی پیش روی برادران خود عبور کنید، و ایشان را اعانت نمائید.

۱۵ تا خداوند برادران شما را مثل شما آرمی داده باشد، و ایشان نیز در زمینی که یهوه، خدای شما به ایشان میدهد تصرف کرده باشند، آنگاه به زمین ملکیت خود خواهید برگشت و متصرف خواهید شد، در آن که موسی، بنده خداوند به آن طرف اردن به سوی مشرق آفتاب به شما داد.»

ایشان در جواب یوشع گفتند: «را آنچه به ما فرمودی خواهیم کرد، و هر جا ما را بفرستی، خواهیم رفت.

۱۷ چنانکه موسی را در هر چیز اطاعت نمودیم، تو را نیز اطاعت خواهیم نمود، فقط یهوه، خدای تو، با تو باشد چنانکه با موسی بود.

۱۸ هر کسی که از حکم تو روگرداند و کلام تو را در هر چیزی که او را امر فرمائی اطاعت نکند، کشته خواهد شد، فقط قوی و دلیر باش.»

راحاب و جاسوسان

و یوشع بن نون دوم در جاسوس از سطیم به پنهانی فرستاده، گفت: «وا نه شده، زمین واریخا را ببینید.» پس رفته، به خانه زن زانیهای که راحاب نام داشت داخل شده، در آنجا خوابیدند.

۲ و ملوک اریخا را خبر دادند که «بنک مردمان از بنیاسرائیل امشب داخل اینجا شدند تا زمین را جاسوسی کنند.»

و ملوک اریخا نزد راحاب فرستاده، گفت: «ردانی را که نزد تو آمده، به خانه تو داخل شده اند، بیرون بیاور زیرا برای جاسوسی تمامی زمین آمده اند.» وزن آن دوم در گرفته، ایشان را پنهان کرد و گفت: «لی آن مردان نزد من آمدند اما منم از آنجا نبودند.

۵ و نزدیک به وقت بستن دروازه، آن مردان در تاریکی بیرون رفتند و غمی دائم که ایشان بجا رفتند. به زودی ایشان را تعاقب نمائید که به ایشان خواهید رسید.» لیکن او ایشان را به پشت بام برده، در شاخه های گان که برای خود پریشتم بام چیده بود، پنهان کرده بود.

۶ پس آن کسان، ایشان را به راه اردن تا گذار هاعقاب نمودند، و چون تعاقب کنندگان ایشان بیرون رفتند، دروازه را بستند.

و قبل از آنکه بخوابند، او نزد ایشان به پشت بام برآمد.

۹ و به آن مردان گفت: «یدانم که یهوه این زمین را به شما داده، و مترس شمار ماستولی شده است، و تمام ساکنان زمین به سبب شما گداخته شده اند.

۱۰ زیرا شنیدیم که خداوند چگونه آب دریای قلزم را پیش روی شما خشکانید، وقتی که از مصر بیرون آمدید، و آنچه به دیو باد شاه اموریان که به آن طرف اردن بودند کردید، یعنی سیون و عوج که ایشان را هلاک ساختید.

۱۱ و چون شنیدیم دلهای ما گداخته شد، و به سبب شما دیگر کسی جان نماند، زیرا که یهوه خدای شما، بالا در آسمان و پایین بر زمین خدا است.

۱۲ پس الان برای من به خداوند قسم بخورید که چنانکه به شما احسان کردم، شما نیز به خاندان پدرم احسان خواهید نمود، و نشانها امانت به من بدهید

که پدرم و مادرم و برادرانم و خواهرانم و هر چه دارند زنده خواهید گذارد، و جانهای ما را از موت رستگار خواهید ساخت.»

آن مردان به وی گفتند: «انهای ما به عوض شما میبرند که چون خداوند این زمین را به ما بدهد اگر این کار ما را بر او زندید، البته به شما احسان و امانت خواهیم کرد.»

پس ایشان را با طناب از در یچه پایین کرد، و بر اخیان او بر حصار شهر بود و او بر حصار ساکن بود.

- ۱۶ وایشان را گفت: «که هر یوید مباد تعاقب کنندگان به شمار برسند و در آنجاسه روز خود را پنهان کنید، تا تعاقب کنندگان برگردند بعد از آن به راه خود بروید.»
- آن مردان به وی گفتند: «از این قسم تو که به ما دادی مرا خواهیم شد.
- ۱۸ اینک چون مابه زمین داخل شویم، این طناب ریسمان قرمز را به در چپهای که ما را به آن پایین کردی ببند، و پدرت و مادرت و برادرانت و تمامی خاندان پدرت را نزد خود به خانه جمع کن.
- ۱۹ و چنین خواهد شد که هر کسی که از در خانه تو به کوچه بیرون رود، خویش بر سرش خواهد بود و ما مرا خواهیم بود، و هر که نزد تو در خانه باشد، اگر کسی بر او دست بگذارد، خویش بر سر ما خواهد بود.
- ۲۰ و اگر این کار ما را برودهی، از قسم تو که به ما دادی مرا خواهیم بود.»
- او گفت: «و اقی کلام شما باشد.» پس ایشان را روانه کرده، رفتند و طناب قرمز را به در چپ بست.
- پس ایشان روانه شده، به کوه آمدند و در آنجاسه روز ماندند تا تعاقب کنندگان برگشتند، و تعاقب کنندگان تمامی راه را جستجو کردند ولی ایشان را نیافتند.
- ۲۳ پس آن دو مرد در گذشته، از کوه به زیر آمدند و از نهر عبور نموده، نزد یوشع بن نون رسیدند، و هر آنچه به ایشان واقع شده بود، برای وی بیان کردند.
- ۲۴ و به یوشع گفتند: «رایه خداوند تمامی زمین را به دست ما داده است و جمیع ساکنان زمین به سبب ما گداخته شده اند.»

عبور از اردن

- بامدادان یوشع بزودی برخاسته، او و تمامی بنیاسرائیل از شطعم روانه شده، به اردن آمدند، و قبل از عبور کردن در آنجا منزل گرفتند.
- ۲ و بعد از سه روز و سالی ایشان از میان لشکر گاه گذشتند.
- ۳ و قوم را امر کرده، گفتند: «و ن تابوت عهده یوه، خدای خود را ببینید که لاویان کهنه آن را میبرند، آنگاه شما از جای خود روانه شده، در عقب آن بروید.
- ۴ و در میان شما و آن، به مقدار دو هزار ذراع مسافت باشد، و نزدیک آن میاید تا راهی که باید رفت بدانید، زیرا که از این راه قبل از این عبور نکردید.»
- و یوشع به قوم گفت: «و در اتقدیس نماید زیرا فراد خداوند در میان شما کارهای عجیب خواهد کرد.»
- و یوشع کاهنان را خطاب کرده، گفت: «ابوت عهده را برداشته، پیش روی قوم بروید.» پس تابوت عهده را برداشته، پیش روی قوم روانه شدند.
- و خداوند یوشع را گفت: «مرو به بزرگ ساختن تو در نظر تمام اسرائیل شروع میکنم تا بدانند که چنانکه با موسی بودم با تو نیز خواهم بود.
- ۸ پس تو کاهنان را که تابوت عهده را برمی دارند امر فرموده، بگو: چون شما به کنار آب اردن برسید در اردن بایستید.»
- و یوشع بنیاسرائیل را گفت: «بچیز نزدیک آمده، سخنان یوه خدای خود را بشنوید.»
- و یوشع گفت: «به این خواهید دانست که خدای زنده در میان شماست، و او کنعانیان و حیتیان و حویان و فرزریان و جرجاشیان و اموریان و یبوسیان را از پیش روی شما البته بیرون خواهد کرد.
- ۱۱ اینک تابوت عهده خدای خود را بردارید تا تمامی زمین، پیش روی شما به اردن عبور میکند.
- ۱۲ پس الان دو واژه نفر از اسباط اسرائیل، یعنی از هر سبط یک نفر را انتخاب کنید.
- ۱۳ و واقع خواهد شد چون کف پایهای کاهنانی که تابوت یوه، خداوند تمامی زمین را برمی دارند در آبهای اردن قرار گیرد که آبهای اردن، یعنی آبهای که از بالا میآید شکافته شده مثل توده بر روی هم خواهد ایستاد.»
- و چون قوم از خیمه های خود روانه شدند تا از اردن عبور کنند و کاهنان تابوت عهده را پیش روی قوم میبردند.
- ۱۵ و بردارندگان تابوت به اردن رسیدند، و پایهای کاهنانی که تابوت را برداشته بودند، به کنار آب فرورفت (اردن، تمام موسم حصاد، بر همه کاره هایش سیلاب میشود.)
- واقع شد که آبهای که از بالای آمد، با بنیاسد و به مسافتی بسیار دور تا شهر آدم که به جانب صرناست، بلند شد، و آبی که به سوی دریای عربه، یعنی بحر الملح میرفت تمام قطع شد، و قوم در مقابل اریحا عبور کردند.
- ۱۷ و کاهنانی که تابوت عهده خداوند را برمی داشتند در میان اردن بر خشکی قائم ایستادند، و جمیع اسرائیل به خشکی عبور کردند تا تمامی قوم از اردن، بالکلیه گذشتند.

و واقع شد که چون تمامی قوم از اردن

- بالکلیه گذشتند، خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت:
- «و از ده نفر از قوم، یعنی از هر سبط یک نفر را بگیرید.
- ۳ و ایشان را امر فرموده، بگوید: از اینجا از میان اردن از جایی که پایهای کاهنان قائم ایستاده بود، دو واژه سنگ بردارید، و آنها را با خود برده، در منزلی که امشب در آن فرود میآید بنهید.»
- پس یوشع آن دو واژه مرد را که از بنیاسرائیل انتخاب کرده بود، یعنی از هر سبط یک نفر طلبید.
- ۵ و یوشع به ایشان گفت: «پس تابوت یوه، خدای خود به میان اردن بروید، و هر کسی از شما یک سنگ موافق شماره اسباط بنیاسرائیل بردوش خود بردارد.
- ۶ تا این در میان شما علامتی باشد هنگامی که پسران شما در زمان آیند مر سیده، گویند که مقصود شما از این سنگها چیست؟

آنگاه به ایشان بگوید: که آبهای اردن از حضور تابوت عهد خداوند شکافته شد، یعنی هنگامی که آن از اردن می گذشت، آبهای اردن شکافته شد، پس این سنگها به جهت بنیاسرائیل برای یادگاری ابدی خواهد بود.»

و بنیاسرائیل موافق آنچه یوشع امر فرموده بود کردند، و دوازده سنگ از میان اردن به طوری که خداوند به یوشع گفته بود، موافق شماره اسباط بنیاسرائیل برداشتند، و آنها را با خود به چپانی که در آن منزل گرفتند برده، آنها را در آنجا نهادند.

۹ یوشع در وسط اردن، در جایی که پاهای کاهنانی که تابوت عهد را برداشته بودند، ایستاده بود، دوازده سنگ نصب کرد و در آنجا تا امروز هست. و کاهنانی که تابوت را برمی داشتند در وسط اردن ایستادند، تا هر آنچه خداوند یوشع را امر فرموده بود که به قوم بگوید تمام شد، که حسب آنچه موسی به یوشع امر کرده بود و قوم به تعجیل عبور کردند.

۱۱ و بعد از آنکه تمامی قوم بالکل گذشتند، واقع شد که تابوت خداوند و کاهنان به حضور قوم عبور کردند.

۱۲ و بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی مسلح شده، پیش روی بنیاسرائیل عبور کردند چنانکه موسی به ایشان گفته بود.

۱۳ قریب به چهل هزار نفر میباشده کارزار به حضور خداوند به صحرای اریحای جنگ عبور کردند.

و در آن روز خداوند، یوشع را در نظر تمامی اسرائیل بزرگ ساخت، و از او در تمام ایام عمرش میترسیدند، چنانکه از موسی ترسیده بودند. و خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت:

«اهناتی را که تابوت شهادت را برمی دارند، بفر ما که از اردن برآیند.»

پس یوشع کاهنان را امر فرموده، گفت: «از اردن برآیند.»

و چون کاهنانی که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند از میان اردن برآمدند و کف پایهای کاهنان بر خشکی گذارده شد، آنگاه آب اردن بجای خود برگشت و مثل پیش بر تمامی کاره هایش جاری شد.

و در روز دهم از ماه اول، قوم از اردن برآمدند و در جلجال به جانب شرقی اریحار دوزند.

۲۰ و یوشع آن دوازده سنگ را که از اردن گرفته بودند، در جلجال نصب کرد.

۲۱ و بنیاسرائیل را خطاب کرده، گفت: «و نپسران شما در زمان آینده از پدران خود پرسیده، گویند: که این سنگها چیست؟

آنگاه پسران خود را تعظیم داده، گویند که اسرائیل از این اردن به خشکی عبور کردند.

۲۳ زیرا به یوه، خدای شما، آب اردن را از پیش روی شما خشک کنید تا شما عبور کنید، چنانکه یوه خدای شما به بحر قلزم کرد که آن را پیش روی ما خشک کنید تا ما عبور کردیم.

۲۴ تا تمامی قومی زمین دست خداوند را بدانند که آن زور آور است، و از یوه، خدای شما، همه اوقات بترسند.»

فرمان اختتار

و واقع شد که چون تمامی ملوک اموریانی که به آن طرف اردن به سمت مغرب بودند، و تمامی ملوک کنعانیانی که به کاره در یابودند، شنیدند که خداوند آب اردن را پیش روی بنیاسرائیل خشک کنید به تو ما عبور کردیم، دلهای ایشان گداخته شد و از ترس بنیاسرائیل، دیگر جان در ایشان نماند.

در آن وقت، خداوند به یوشع گفت: «اردها از سنگ چخماق برای خود بساز، و بنیاسرائیل را بار دیگر بختون ساز.»

و یوشع کاردها از سنگ چخماق ساخته، بنیاسرائیل را بر تل غلفه ختنه کرد.

۴ و سبب ختنه کردن یوشع این بود که تمام ذکوران قوم، یعنی تمام مردان جنگی که از مصر بیرون آمدند به سر راه در صحرا مردند.

۵ اما تمامی قوم که بیرون آمدند بختون بودند، و تمامی قوم که در صحرا بعد از بیرون آمدن ایشان از مصر به سر راه مولود شدند، بختون نگشتند.

۶ زیرا بنیاسرائیل چهل سال در بیابان راه میروند، تا تمامی آن طایفه، یعنی آن مردان جنگی که از مصر بیرون آمده بودند، تمام شدند. زانرو که آواز خداوند را شنیدند و خداوند به ایشان قسم خورده، گفت: «ما را می گذارم که آن زمین را ببینید که خداوند برای پدران ایشان قسم خورده بود که آن را به ما بدهد، زمینی که به شیرو شد جاری است.»

و ما پسران ایشان که در جای آنها بر خیزانیده بود یوشع ایشان را بختون ساخت، زیرا بختون بودند چونکه ایشان را در راه ختنه نکرده بودند. و واقع شد که چون از ختنه کردن تمام قوم فارغ شدند، در جایهای خود در لشکرگاه مانند تاشفا یافتند.

۹ و خداوند به یوشع گفت: «مروز عاصف را از روی شما غلطانیدم. از این سبب نام آن مکان تا امروز جلجال خوانده میشود.»

و بنیاسرائیل در جلجال اردوزند و عید فصح را در شب روز چهاردهم ماه، در صحرای اریحانگاه داشتند.

۱۱ و در فردای بعد از فصح در همان روز، از حاصل کهنه زمین، نازکهای فطیر و خوشه های برشته شده خوردند.

۱۲ و در فردای آن روزی که از حاصل زمین خوردند، من موقوف شد و بنیاسرائیل دیگر من نداشتند، و در آن سال از محصول زمین کنعان میخورند. و برانی اریحا

و واقع شد چون یوشع زردا را بخواد که چشمان خود را بالا انداخته، دید که اینک مردی با شمشیر برهنه در دست خود پیش وی ایستاده بود. و یوشع نزد وی آمده، او را گفت: «تا تو از ماهستی یا از دشمنان ما؟»

گفت: «ی، بلکه من سردار لشکر خداوند هستم که الان آمدم.» پس یوشع روی به زمین افتاده، سجده کرد و بوی گفت: «قایم به بنده خود چه میگوید؟»

سردار لشکر خداوند به یوشع گفت که «علین خود را از بایت بیرون کن زیرا جایی که تو ایستادهای مقدس است.» و یوشع چنین کرد.

- (۱) ریحاب به سبب بنیاسرائیل سخت بسته شد، به طوری که کسی به آن رفت و آمد نمی کرد. (۲) و یهوه به یوشع گفت: «بین ریحاب و ملکش و مردان جنگی را به دست تو تسلیم کردم. ۳ پس شمایعی همه مردان جنگی شهر را طواف کنی، و یک مرتبه دور شهر بگردی، و شش روز چنین کن. ۴ و هفت کاهن پیش تابوت، هفت کرناهی یوبیل بردارند، و در روز هفتم شهر را هفت مرتبه طواف کنی، و کاهنان کرناهارا بنوازند. ۵ و چون بوق یوبیل کشیده شود و شما آواز کرنا را بشنوید، تمامی قوم به آواز بلند صدا کنند، و حصار شهر به زمین خواهد افتاد، و هر کس از قوم پیش روی خود برآید.»
- پس یوشع بن نون کاهنان را خوانده، به ایشان گفت: «ابوت عهد را بردارید و هفت کاهن هفت کرناهی یوبیل را پیش تابوت خداوند بردارند.» و به قوم گفتند: «پس بروید و شهر را طواف کنید، و مردان مسلح پیش تابوت خداوند بروند.»
- و چون یوشع این را به قوم گفت، هفت کاهن هفت کرناهی یوبیل را برداشته، پیش خداوند رفتند و کرناهارا نواختند و تابوت عهد خداوند از عقب ایشان روانه شد.
- ۹ و مردان مسلح پیش کاهنانی که کرناهارا مینواختند رفتند، و ساقه لشکر از عقب تابوت روانه شد و چون میرفتند، کاهنان کرناهارا مینواختند.
- ۱۰ و یوشع قوم را امر فرموده، گفت: «دازنید و آواز شما شنیده شود، بلکه سخنی از دهان شما بیرون نیاید تا روزی که به شما بگویم که صدا کنید. آن وقت صدا زنید.»
- پس تابوت خداوند را به شهر طواف داد و یک مرتبه دور شهر گردش کرد. و ایشان به لشکر گاه برگشتند و شب را در لشکر گاه به سر بردند. بامدادان یوشع به زودی برخاست و کاهنان تابوت خداوند را برداشتند.
- ۱۳ و هفت کاهن هفت کرناهی یوبیل را برداشته، پیش تابوت خداوند می رفتند، و کرناهارا مینواختند، و مردان مسلح پیش ایشان میرفتند، و ساقه لشکر از عقب تابوت خداوند رفتند، و چون میرفتند (اهنان کرناهارا مینواختند.
- ۱۴ پس روز دوم، شهر را یک مرتبه طواف کرده، به لشکر گاه برگشتند، و شش روز چنین کردند.
- و در روز هفتم، وقت طلوع فجر، به زودی برخاسته، شهر را به همین طورهفت مرتبه طواف کردند، جز اینکه در آن روز شهر را هفت مرتبه طواف کردند.
- ۱۶ و چنین شد در مرتبه هفتم، چون کاهنان کرناهارا نواختند که یوشع به قوم گفت: «دازنید زار خداوند شهر را به شما داده است.
- ۱۷ و خود شهر و هر چه در آن است برای خداوند حرام خواهد شد، و راحاب فاحشه فقط، با هر چه با وی در خانه باشد زنده خواهد ماند، زیرا رسولانی را که فرستادم پنهان کرد.
- ۱۸ و اما شما از بنهار خوشبختن را از چیز حرام نگاه دارید، مباد بعد از آنکه آن را حرام کرده باشید، از آن چیز حرام بگیری و لشکر گاه اسرائیل را حرام کرده، آن را مضطرب سازید.
- ۱۹ و تمامی نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین، وقف خداوند می باشد و به خزانه خداوند گذارده شود.»
- آنگاه قوم صد ازدند و کرناهارا نواختند. و چون قوم آواز کرنا را شنیدند و قوم به آواز بلند صدا زدند، حصار شهر به زمین افتاد. و قوم یعنی هر کس پیش روی خود به شهر آمد و شهر را گرفتند.
- ۲۱ و هر آنچه در شهر بود از مرد و زن و جوان و پیر و حتی گاو و گوسفند و الاغ را به دم شمشیر هلاک کردند.
- و یوشع به آن دو مرد که به جاسوسی زمین رفته بودند، گفت: «هه زاننه فاحشه بروید، وزن را با هر چه دارد از آنجا بیرون آرید چنانکه برای وی قسم خوردید.»
- پس آن دو جوان جاسوس داخل شده، راحاب و پدرش و مادرش و برادرانش را با هر چه داشت بیرون آوردند، بلکه تمام خویشانش را آورده، ایشان را بیرون لشکر گاه اسرائیل جادادند.
- ۲۴ و شهر را با آنچه در آن بود، به آتش سوزانیدند. لیکن نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین را به خزانه خانه خداوند گذاردند.
- ۲۵ و یوشع، راحاب فاحشه و خاندان پدرش را با هر چه از آن او بود زنده نگاه داشت، و او تا امروز در میان اسرائیل ساکن است، زیرا رسولان را که یوشع برای جاسوسی ریحاب فرستاده بود پنهان کرد.
- و در آنوقت یوشع ایشان را قسم داده، گفت: «لعن باد به حضور خداوند کسی که برخاسته، این شهر را بخرابا نکند، به نخست زاده خود بنیادش خواهد نهاد، و به پسر کوچک خود دروازه هایش را بر پا خواهد نمود.»
- و خداوند یوشع میباید و اسم او در تمامی آن زمین شهرت یافت.
- خیانت در مال حرام
- و بنیاسرائیل در آنچه حرام شده بود خیانت ورزیدند، زیرا سخنان ابن کرهی ابن زبیدی ابن زارح از سبط یهوا، از آنچه حرام شده بود گرفت، و غضب خداوند بر بنیاسرائیل افروخته شد.
- و یوشع از اربابان عیال که نزد بیت آون به طرف شرقی بیت نیل واقع است، مردان فرستاد و ایشان را خطاب کرده، گفت: «روید و زمین را جاسوسی کنید.»
- پس آن مردان رفته، عای را جاسوسی کردند.
- ۳ و نزد یوشع برگشته، او را گفتند: «ماهی قوم بر نیاید، به قدر دیاسه هزار نفر برآیند و عای ریزند و تمامی قوم را به آنجا حمت ندی زیرا که ایشان کاند.»
- پس قریب به سه هزار نفر از قوم به آنجا رفتند و از حضور مردان عای فرار کردند.

- ۵ و مردان عای از آن‌ها به قدری وشش نفر کشتند و از پیش دروازه تا شماریم ایشان را تعاقب نموده، ایشان را در شیب زدند، و دل قوم گداخته شده، مثل آب گردید.
- یوشع و مشایخ اسرائیل جامه خود را چاک زده، پیش تابوت خداوند تا شام رویه زمین افتادند، و خاک به سرهای خود باشیدند.
- ۷ یوشع گفت: «های خداوند یه برای چه این قوم را از در عبور دادی تا ما را به دست اموریان تسلیم کرده، ما را هلاک کنی، کاش راضی شده بودیم که به آن طرف اردن بمانیم.
- ۸ آهای خداوند چه بگویم بعد از آنکه اسرائیل از حضور دشمنان خود پشت داد هاند.
- ۹ زیرا چون کنعانیان و تمامی ساکنان زمین این را بشنوند در ما را خواهند گرفت و نام ما را از این زمین منقطع خواهند کرد، و توبه اسم بزرگ خود چه خواهی کرد؟»
- خداوند به یوشع گفت: «رخیز چرا توبه این طور به روی خود افتاده‌ای.
- ۱۱ اسرائیل گناه کرده، و از عهدی نیز که به ایشان امر فرمودم تجاوز نمودند و از چیز حرام هم گرفته، در دید هاند، بلکه انکار کرده، آن را در اسباب خود گذاشته‌اند.
- ۱۲ از این سبب بنی اسرائیل نمی توانند به حضور دشمنان خود بایستند و از حضور دشمنان خود پشت داد هاند، زیرا که ملعون شد هاند، و اگر چیزی حرام را از میان خود تباہ نسازید، من دیگر با شما نخواهم بود.
- ۱۳ برخیز قوم را تقدیس نما و بگو برای فرادخویشن را تقدیس نمائید، زیرا یهوه خدای اسرائیل چنین میگوید: ای اسرائیل چیزی حرام در میان توست و تا این چیز حرام را از میان خود دور نکنی، پیش روی دشمنان خود نمی توانی ایستاد.
- ۱۴ پس با مردان، شما موافق اسباط خود نزدیک بیایید، و چنین شود که سبطی را که خداوند انتخاب کند به قبیله‌های خود نزدیک آید، و قبیله‌های را که خداوند انتخاب کند به خاندان‌های خود نزدیک بیاید، و خاندانی را که خداوند انتخاب کند به مردان خود نزدیک آید.
- ۱۵ و هر که آن چیز حرام نزد او یافت شود با هر چه دارد به آتش سوخته شود، زیرا که از عهد خداوند تجاوز نموده، قباحتی در میان اسرائیل به عمل آورده است.»
- پس یوشع با مردان بزودی برخاسته، اسرائیل را به اسباط ایشان نزدیک آورد و سبط یهودا گرفته شد.
- ۱۷ و قبیله یهودا از نزدیک آورد و قبیله زارحیان گرفته شد. پس قبیله زارحیان را به مردان ایشان نزدیک آورد و بزودی گرفته شد.
- ۱۸ و خاندان اورابه مردان ایشان نزدیک آورد و بخان بن کریمی ابن زیدی بن زارح اسبط یهودا گرفته شد.
- ۱۹ و یوشع به بخان گفت: «ی پسر من الان یهوه خدای اسرائیل را جلال بده و زودا و اعتراف نما و مرا خبریده که چه کردی و ما مخفی مدار.»
- بخان در جواب یوشع گفت: «ای واقع به یهوه خدای اسرائیل نگاه کرده، و چنین و چنان به عمل آورده‌ام.
- ۲۱ چون در میان غنیمت ردایی فاخر شنعاری و دیو بست مثقال نقره و یک شمش طلا که وزنش پنجاه مثقال بود دیدم، آنها را اطعمور زیده، گرفتم، و اینک در میان خیمه من در زمین است و نقره زیر آن میباشد.»
- آنکامیو شیع رسولان فرستاد و به خیمه دیدند، و اینک در خیمه او پنهان بود و نقره زیر آن.
- ۲۳ و آنها را از میان خیمه گرفته، نزد یوشع و جمیع بنی اسرائیل آوردند و آنها را به حضور خداوند نهادند.
- ۲۴ یوشع و تمامی بنی اسرائیل با وی بخان پسر زارح و نقره و طلا و پسرانش و دخترانش و گاوانش و حمارانش و گوسفندانش و خیمه‌هاش و تمامی ما بملکش را گرفته، آنها را به وادی عخور بردند.
- ۲۵ یوشع گفت: «رای چه ما را مضطرب ساختی؟ خداوند امر و زورت را مضطرب خواهد ساخت.» پس تمامی اسرائیل او را سنگسار کردند و آنها را به آتش سوزانیدند و ایشان را به سنگها سنگسار کردند.
- و توده بزرگ از سنگها بر او ریاداشتند که تا به امروز هست، و خداوند از شدت غضب خود برگشت، بنابراین اسم آن مکان تا امروز و زوادی عخور نامیده شده است.
- ویرانی عای
- و خداوند به یوشع گفت: «ترس و هراسان مباش. تمامی مردان جنگی را با خود بردار و بر ورخاسته، به عای برو. اینک ملک عای و قوم او و شهرش و زمینش را به دست تو دادم.
- ۲ و به عای و ملکش به طوری که به اریحا و ملکش عمل نمودی بکن، لیکن غنیمتش را با بامیش برای خود به تاراج گیر و در پشت شهر کین ساز.»
- پس یوشع و جمیع مردان جنگی برخاستند تا به عای بروند، و یوشع سی هزار نفر از مردان دلا و انتخاب کرده، ایشان را در شب فرستاد.
- ۴ و ایشان را امر فرموده، گفت: «نیک شمار برای شهر در کین باشید، یعنی از پشت شهر و از شهر بسیار دور مرید، و همه شما مستعد باشید.
- ۵ و من و تمام قومی که با منم نزدیک شهر خواهیم آمد، و چون مثل دفعه اول به مقابله مایرین آید از پیش ایشان فرار خواهیم کرد.
- ۶ و ما را تعاقب خواهند کرد تا ایشان را از شهر دور سازیم، زیرا خواهند گفت که مثل دفعه اول از حضور ما فراری کنند، پس از پیش ایشان خواهیم گریخت.
- ۷ آنگاه از کین گاه برخاسته، شهر را به تصرف آورید، زیرا یهوه، خدای شما آن را به دست شما خواهد داد.
- ۸ و چون شهر را گرفته باشید پس شهر را به آتش بسوزانید و موافق سخن خداوند به عمل آورید. اینک شمار امر نمودم.»
- پس یوشع ایشان را فرستاد و به کین گاه گرفته، در میان بیت تیل و عای به طرف غربی عای ماندند و یوشع آن شب در میان قوم بسر برد.
- یوشع با مردان بزودی برخاسته، قوم را صغف آرائی نمود، و او با مشایخ اسرائیل پیش روی قوم بسوی عای روانه شدند.
- ۱۱ و تمامی مردان جنگی که با وی بودند روانه شده، نزدیک آمدند و در مقابل شهر رسیدند، به طرف شمال عای فرود آمدند، و در میان او و عای وادی ای بود.

- ۱۲ و قریب به پنج هزار نفر گرفته، ایشان را در میان بیت ثیل و عای به طرف غربی شهر در کین نهاد.
- ۱۳ پس قوم، یعنی تمامی لشکر که به طرف شمالی شهر بودند و آنانی را که به طرف غربی شهر در کین بودند قرار دادند، و یوشع آن شب در میان وادی رفت.
- ۱۴ و چون ملک عای این را دید و تمامی قومش تعجیل نموده، به زودی برخاستند، و مردان شهر به مقابله بنیاسرائیل برای جنگ بهجای معین پیش عمر به بیرون رفتند، و او ندانست که در پشت شهر برای وی در کین هستند.
- ۱۵ و یوشع و همه اسرائیل خود را از حضور ایشان منزه ساخته، به راه بیابان فرار کردند.
- ۱۶ و تمامی قومی را که در شهر بودند ادرادند تا ایشان را تعاقب کنند. پس یوشع را تعاقب نموده، از شهر دور شدند.
- ۱۷ و هیچکس در عای و بیت ثیل باقی نماند که از عقب بنیاسرائیل بیرون نرفت، و دروازه های شهر را باز گذاشته، اسرائیل را تعاقب نمودند.
- ۱۸ و خداوند به یوشع گفت: «زراقی که در دست توست بسوی عای دراز کن، زیرا آن را به دست تو دادیم و یوشع، مزراقی را که به دست خود داشت به سوی شهر دراز کرد.
- ۱۹ و آنانی که در کین بودند زودی از جای خود برخاستند و چون او دست خود را دراز کرد و دیدند داخل شهر شده، آن را گرفتند و تعجیل نموده، شهر را به آتش سوزانیدند.
- ۲۰ و مردان عای بر عقب نگرسته، دیدند که اینک دو دشمنی آسمان بالا میروند. پس برای ایشان طاقت نماند که به این طرف و آن طرف بگریزند و قومی که به سوی صحرا میگریختند بر تعاقب کنندگان خود برگشتند.
- ۲۱ و چون یوشع و تمامی اسرائیل دیدند که آنانی که در کین بودند شهر را گرفته اند و دو دشمنی بالا میروند ایشان برگشته، مردان عای را شکست دادند.
- ۲۲ و دیگران به مقابله ایشان از شهر بیرون آمدند، و ایشان در میان اسرائیل بودند. آنان از یک طرف و اینان از طرف دیگر و ایشان را میکشیدند به حدی که کسی از آنها باقی نماند و نجات نیافت.
- ۲۳ و ملک عای را زنده گرفته، او را نزد یوشع آوردند.
- و واقع شد که چون اسرائیل از کشتن همه ساکنان عای در صحرا و در بیابانی که ایشان را در آن تعاقب مینمودند فارغ شدند، و همه آنها از دم شمشیر افتاده، هلاک گشتند، تمامی اسرائیل به عای برگشته آن راه دم شمشیر کشیدند.
- ۲۵ و همه آنانی که در آن روز از مردوزن افتادند و او زده هزار نفر بودند یعنی تمامی مردمان عای.
- ۲۶ زیر یوشع دست خود را که با مزراقی دراز کرده بود، پس نکشید تا تمامی ساکنان عای را هلاک کرد.
- ۲۷ لیکن بهایم و غنیمت آن شهر اسرائیل برای خود به تاراج بردند موافق کلام خداوند که به یوشع امر فرموده بود.
- ۲۸ پس یوشع عای را سوزانید و آن را توده ابدی و خرابه ساخت که تا امر و زبانی است.
- ۲۹ و ملک عای را تا وقت شام به دار کشید، و در وقت غروب آفتاب، یوشع فرمود تا تلاش او را از دریا بین آورده، او را نزد دهنه دروازه شهر انداختند و توده بزرگ از سنگها بر آن پرا کردند که تا امر و زبانی است.
- تجدید عهد
 آنگاه یوشع مدبجی برای یهوه، خدای اسرائیل در کوه عیبالی بنا کرد.
- ۳۱ چنانکه موسی، بنده خداوند، بنیاسرائیل را امر فرموده بود، به طوری که در کتاب تورات موسی مکتوب است، یعنی مدبجی از سنگهای ناتراشیده که کسی بر آنها آلات آهنین بلند نکرده بود و بر آن قربانی های سلامتی برای خداوند گذرانیدند و ذبایح سلامتی ذبح کردند.
- ۳۲ و در آنجا بر آن سنگها نسخه تورات موسی را که نوشته بود به حضور بنیاسرائیل مرقوم ساخت.
- ۳۳ و تمامی اسرائیل و مشایخ و روسا و اوران ایشان به هر دو طرف تابوت پیش لاویان کهنه که تابوت عهد خداوند را بری داشتند ایستادند، هم غریبان و هم متوطنان، نصف ایشان به طرف کوه جرزیم و نصف ایشان به طرف کوه عیبالی چنانکه موسی بنده خداوند امر فرموده بود، تا قوم اسرائیل را اول برکت دهند.
- ۳۴ و بعد از آن تمامی شفتان شریعت، هم برکتها و هم لعنتها را به طوری که در کتاب تورات مرقوم است، خواند.
- ۳۵ از هر چه موسی امر فرموده بود حرفی نبود که یوشع به حضور تمام جماعت اسرائیل با زنان و اطفال و غریبانی که در میان ایشان میرفتند، نخواند.
- حیله جبعونیان
 و واقع شد که تمامی ملوک حیتیان و اموریان و کنعانیان و فرزندان و حویان و ویوسیان، که به آن طرف اردن در کوه هامون و در تمامی کازه دریای بزرگ تا مقابل لبنان بودند، چون این را شنیدند،
 باهم جمع شدند، تا با یوشع و اسرائیل متفق جنگ کنند.
 و اما ساکنان جبعون چون آنچه را که یوشع به اریحا و عای کرده بود شنیدند،
 ایشان نیز به حیله و رفتار نمودند و روانه شده، خویشتر را مثل ایلیچان ظاهر کرده، جوالمهای کهنه بر الاغهای خود و مشکهای شراب که کهنه و پاره وابسته شده بود، گرفتند.
 ۵ و بر پایهای خود کفشهای مندرس و پنبه زده و پریدن خود رخت کهنه و تمامی نان توشه ایشان خشک و کفه زده بود.
 ۶ و نزد یوشع به او دردد و در جلیل آمده، او به مردان اسرائیل گفتند که «زمین دور آمدیم پس الان با ما عهد ببندید.»
 و مردان اسرائیل به حویان گفتند: «اید در میان ما ساکن باشید. پس چگونه باشما عهد ببندیم؟»
 ایشان به یوشع گفتند: «ابندگان تو هستیم.» یوشع به ایشان گفت که «ما کیانید و از کجای آید؟»

به وی گفتند: «ندگانت بهسبب اسم یهوه خدای تو از زمین بسیار دور آمد هلم زیرا که آوازه او هر چه را که در مصر کرد، شنیدیم.

۱۰ و نیز آنچه راه بدو ملک اموریان که به آن طرف اردن بودند یعنی به سیهون، ملک حبشون، و عوج، ملک باشان، که در عشتاروت بود، کرد.

۱۱ پس مشایخ ما و تمامی ساکنان زمین مابه ما گفتند که تو شهای به جهت راه به دست خود بگریدی و به استقبال ایشان رفته، ایشان را بگویند که ما بندگان شما هستیم. پس الان با ما عهد ببندید.

۱۲ این زنان مادر روزوی که روانه شدیم تا نزد شما بیاییم از خانه های خود آن را برای توشه راه گرم گرفتیم، و الان اینک خشک و کف زده شده است.

۱۳ و این مشک های شراب که بر کردیم تازه بود و این باره شده، و این رخت و کفش های ما ز کثرت طول راه کهنه شده است.»

آنگاه آن مردمان از توشه ایشان گرفتند و از دهان خداوند مشورت نکردند.

۱۵ و یوشع با ایشان صلح کرده، عهد بست که ایشان را زنده نگهدارد و روسای جماعت با ایشان قسم خوردند.

اما بعد از انقضای سه روز که با ایشان عهد بسته بودند، شنیدند که آنها نزدیک ایشانند و در میان ایشان ساکنند.

۱۷ پس بنیاسرائیل کوچ کرده، در روز سوم به شهر های ایشان رسیدند و شهر های ایشان، جبعون و کفیره و یجروت و قریه به عارم، بود.

۱۸ و بنیاسرائیل ایشان را نکشیدند زیرا روسای جماعت برای ایشان به یهوه، خدای اسرائیل، قسم خورده بودند، و تمامی جماعت بر روسا همه کرده اند.

۱۹ و جمیع روسا به تمامی جماعت گفتند که برای ایشان به یهوه، خدای اسرائیل، قسم خوردیم پس الان نمی توانیم به ایشان ضرر رسانیم.

۲۰ این را به ایشان خواهیم کرد و ایشان را زنده نگاه خواهیم داشت مبادا بهسبب قسمی که برای ایشان خوردیم، غضب بر ما بشود.

۲۱ و روسا به ایشان گفتند: «گذاردید که زنده بمانند.» پس برای تمامی جماعت هیزم شکان و سقایان آب شدند، چنانکه روسا به ایشان گفته بودند.

و یوشع ایشان را خواند و بدیشان خطاب کرده، گفت: «را ما را فریب دادید و گفتید که ما از شما بسیار دور هستیم و حال آنکه در میان ما ساکنید.

۲۳ پس حال شما معلومیند و از شما غلامان و هیزم شکان و سقایان آب همیشه برای خانه خدای ما خواهند بود.»

ایشان در جواب یوشع گفتند: «پرا که بندگان تو را یقین خریدارند که یهوه، خدای تو، بنده خود موسی را امر کرده بود که تمامی این زمین را به شما بدهد، و همه

ساکنان زمین را از پیش روی شما هلاک کنند، و برای جانهای خود بهسبب شما بسیار ترسیدیم، پس این کار را کردیم.

۲۵ و الان، اینک ما در دست تو هستیم، به هر طوری که در نظر تو نیکو و صواب است که به ما رفتار کنی، عملی نمائ.»

پس او با ایشان به همین طور عمل نمود، ایشان را از دست بنیاسرائیل رهایی داد که ایشان را نکشیدند.

۲۷ و یوشع در آن روز ایشان را مقرر کرد تا هیزم شکان و سقایان آب برای جماعت و برای مذبح خداوند باشند، در مقامی که او اختیار کند و تا به امر روز چنین هستند.

توقف آفتاب

و چون ادونی صدق، ملک اورشلیم شنید که یوشع عای را گرفته و آن را تابه کرده، و به طوری که به او ریخا و ملکش عمل نموده بوده عای و ملکش نیز عمل

نموده است، و ساکنان جبعون با اسرائیل صلح کرده، در میان ایشان میباشند،

ایشان بسیار ترسیدند زیرا جبعون، شهر بزرگ، مثل یکی از شهر های بادشاه نشین بود، و مردانش شیخ بودند.

۳ پس ادونی صدق، ملک اورشلیم زده وهام، ملک حبرون، و فرام، ملک یرموت، و یافیع، ملک لا خیش، و دبیر، ملک عجلون، فرستاده، گفت:

«ز من آمده، مرا اعانت کنید، تا جبعون را بر زمینم زیرا که با یوشع و بنیاسرائیل صلح کرده اند.»

پس پنج ملک اموریان یعنی ملک اورشلیم و ملک حبرون و ملک یرموت و ملک لا خیش و ملک عجلون جمع شدند، و با تمام لشکر خود برآمدند، و در مقابل

جبعون اردو زده، بان جنگ کردند.

پس مردان جبعون نزد یوشع به اردو در جلجال فرستاده، گفتند: «ست خود را از بندگانت باز مدار. بزودی نزد ما میا و ما را نجات بده، و مدد کن زیرا

تمامی ملوک اموریانی که در کوهستان ساکنند، بر ما جمع شده اند.»

پس یوشع با جمیع مردان جنگی و همه مردان شیخ از جلجال آمد.

۸ و خداوند به یوشع گفت: «ز آنها ترس زیرا ایشان را به دست تو دادم و کنی از ایشان پیش تو نخواهد ایستاد.»

پس یوشع تمامی شب از جلجال کوچ کرده، ناگهان به ایشان برآمد.

۱۰ و خداوند ایشان را پیش اسرائیل منزه ساخت، و ایشان را در جبعون به کشتار عظیمی کشت. و ایشان را به راه گرفته بیت حورون گریزاند، و تا

عز یقه و مقیده ایشان را کشت.

۱۱ و چون از پیش اسرائیل فرار میکردند و ایشان در سرازیری بیت حورون میبودند، آنگاه خداوند تا عز یقه ایشان از آسمان سنگهای بزرگ بارانید و مردند.

و آنانی که از سنگهای تگرگ مردند، بیشتر بودند از کسانی که بنیاسرائیل به شمشیر کشتند.

آنکاه یوشع در روزی که خداوند اموریان را پیش بنیاسرائیل تسلیم کرد، به خداوند در حضور بنیاسرائیل تکلم کرده، گفت: «ای آفتاب بر جبعون بایست

و تو ای ماه بروادی ایلون.»

پس آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا قوم از دشمنان خود انتقام گرفتند، مگر این در گلاب یاشر مکتوب نیست که آفتاب در میان آسمان ایستاد و قریب به تمامی

روز به فرو رفتن تعجیل نکرد.

۱۴ و قبل از آن و بعد از آن روزی مثل آن واقع نشده بود که خداوند آواز انسان را بشنود زیرا خداوند برای اسرائیل جنگ میکرد.

پس یوشع با تمامی اسرائیل به اردو به جلجال برگشتند.

کشتن پنج ملک

اما آن پنج ملک فرار کرده، خود را در مغاره مقیده پنهان ساختند.

۱۷ و به یوشع خبر داده، گفتند: «آن پنج ملک پیدا شدند و در مغاره مقیده پنهانند.»

یوشع گفت: «کنگهای بزرگ به دهنه مغاره بغلط نید و بر آن مردمان بگارد تا ایشان را نگاهبانی کنند.

۱۹ و اما شما توفت نمایید بلکه دشمنان خود را تعاقب کنید و موخر ایشان را بکشید و مگذارید که به شهرهای خود داخل شوند، زیرا یهوه خدای شما ایشان را به دست شما تسلیم نموده است.»

و چون یوشع و بنیاسرائیل از کشتن ایشان به کشتار بسیار عظیمی تانا بود شدن ایشان فارغ شدند، و بقیهای که از ایشان نجات یافتند، به شهرهای حصاردار درآمدند.

۲۱ آنگاه تمامی قوم نزد یوشع به اردو مقیده به سلامتی برگشتند، و کسی زبان خود را بر احدی از بنیاسرائیل تیز نساخت.

پس یوشع گفت: «هنه مغاره را بگشاید و آن پنج ملک را از مغاره، نزد من بیرون آورید.»

پس چنین کردند، و آن پنج ملک، یعنی ملک اورشلیم و ملک حبرون و ملک یرموت و ملک لاخیش و ملک عجلون را از مغاره نزد یوشع بیرون آوردند.

۲۴ و چون ملوک را نزد یوشع بیرون آوردند، یوشع تمامی مردان اسرائیل را خواند و بهسر داران مردان جنگی که همراه وی میرفتند، گفت: «زدیگ بیاید و پایهای خود را بر گردن این ملوک بگذارید.» پس زدیگ آمده، پایهای خود را بر گردن ایشان گذاردند.

۲۵ و یوشع به ایشان گفت: «ترسید و هراسان مباشید. قوی و دلیر باشید زیرا خداوند با همه دشمنان شما که با ایشان جنگ میکنند، چنین خواهد کرد.» و بعد از آن یوشع ایشان را زد و کشت و برینج دار کشید که تا شام بر دارها و بخته بودند.

۲۷ و در وقت غروب آفتاب، یوشع فرمود تا ایشان را از دارها پایین آوردند، و ایشان را به مغارهای که در آن پنهان بودند انداختند، و به دهنه مغاره سنگهای بزرگ که تا امروز باقی است، گذاشتند.

و در آن روز یوشع مقیده را گرفت، و آن و ملکش را به دم شمشیر زده، ایشان و همه نفوس را که در آن بودند، هلاک کرد، و کسی را باقی نگذاشت، و به طوری که با ملک اریحار فتار نموده بود، با ملک مقیده نیز رفتار کرد.

تصرف شهرهای جنوبی

و یوشع با تمامی اسرائیل از مقیده به لینه گذشت و بالینه جنگ کرد.

۳۰ و خداوند آن را نیز با ملکش به دست اسرائیل تسلیم نمود، پس آن و همه کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشت و کسی را باقی نگذاشت، و به طوری که با ملک اریحار فتار نموده بود با ملک آن نیز رفتار کرد.

و یوشع با تمامی اسرائیل از لینه به لاخیش گذشت و به مقابلش اردو زده، با آن جنگ کرد.

و خداوند لاخیش را به دست اسرائیل تسلیم نمود که آن را در روز دوم تسخیر نمود. و آن و همه کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشت چنانکه به لینه کرده بود.

آنگاه هورام ملک جاز برای اعانت لاخیش آمد، و یوشع او و قومش را شکست داد، به حدی که کسی را برای او باقی نگذاشت.

و یوشع با تمامی اسرائیل از لاخیش به عجلون گذشتند و به مقابلش اردو زده، با آن جنگ کردند.

۳۵ و در همان روز آن را گرفته، به دم شمشیر زدند و همه کسانی را که در آن بودند در آن روز هلاک کرد چنانکه به لاخیش کرده بود.

و یوشع با تمامی اسرائیل از عجلون به حبرون برآمده، با آن جنگ کردند.

۳۷ و آن را گرفته، آن را با ملکش و همه شهرهایش و همه کسانی که در آن بودند به دم شمشیر زدند، و موافق هر آنچه که به عجلون کرده بود کسی را باقی نگذاشت، بلکه آن را با همه کسانی که در آن بودند، هلاک ساخت.

و یوشع با تمامی اسرائیل به دبیر گشت و با آن جنگ کرد.

۳۹ و آن را با ملکش و همه شهرهایش گرفت و ایشان را به دم شمشیر زدند، و همه کسانی را که در آن بودند، هلاک ساختند و او کسی را باقی نگذاشت و به طوری که به حبرون رفتار نموده بود به دبیر و ملکش نیز رفتار کرد، چنانکه به لینه و ملکش نیز رفتار نموده بود.

پس یوشع تمامی آن زمین یعنی کوهستان و جنوب و هامون و وادیها و جمیع ملوک آنها را زده، کسی را باقی نگذاشت و هر ذی نفس را هلاک کرده، چنانکه یهوه، خدای اسرائیل، امر فرموده بود.

۴۱ و یوشع ایشان را از قادش برینع تا غزه و تمامی زمین جوشن را تاجبوعون زد.

۴۲ و یوشع جمیع این ملوک و زمین ایشان را در یک وقت گرفت، زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، برای اسرائیل جنگ میکرد.

۴۳ و یوشع با تمامی اسرائیل به اردو در جلجال مراجعت کردند.

پیروزی بر پادشاهان شمال

و واقع شد که چون پایین ملک حاصور این را شنید، نزد یاباب ملک مادون و نزد ملک شمرون و نزد ملک اخشاف فرستاد.

۲ و نزد ملوکی که به طرف شمال در کوهستان، و در عربیه، جنوب کنزوت، و در هامون و در نافوت دور، به طرف مغرب بودند.

۳ و نزد کنعانیان به طرف مشرق و مغرب و اموریان و حیتیان و فرزانیان و یویسیان در کوهستان، و حویان نیز رحمون در زمین مصفنه.

۴ و آنها با تمامی لشکرهای خود که قوم بسیاری بودند و عدد ایشان مثل ریگ در کاره در یابود با سبان و آرا به های بسیار بیرون آمدند.

۵ و تمامی این ملوک جمع شده، آمدند و نزد آبهای میروم در یک جا اردو زدند تا با اسرائیل جنگ کنند.

و خداوند به یوشع گفت: «زایشان مترس زیرا که فردا چنین وقتی جمیع ایشان را کشته شده، به حضور اسرائیل تسلیم خواهم کرد، و اسبان ایشان را پی خواهی کرد، و ارا به های ایشان را به آتش خواهی سوزانید.»

پس یوشع با تمامی مردان جنگی به مقابله ایشان نزد آبهای میروم ناگهان آمده، بر ایشان حمله کردند.

۸ و خداوند ایشان را به دست اسرائیل تسلیم نمود، که ایشان را زدند و تا صید و ن بزرگ و مسرفوت مایم و تا وادی مصفه به طرف شرقی تعاقب کرده، کشتند، به حدی که کسی را از ایشان باقی نگذاشتند.

۹ و یوشع به طوری که خداوند به وی گفته بود با ایشان رفتار نموده، اسبان ایشان را پی کرد و ارا به های ایشان را به آتش سوزانید.

و یوشع در آن وقت برگشت، و حاصورا گرفته، ملکش را با شمشیر کشت، زیرا حاصور قبل از آن سر جمیع آن ممالک بود.

۱۱ و همه کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشته، ایشان را بالکل هلاک کرد، و هیچ ذی حیات باقی نماند، و حاصورا به آتش سوزانید.

۱۲ و یوشع تمامی شهرهای آن ملوک و جمیع ملوک آنها را گرفت و ایشان را به دم شمشیر کشته، بالکل هلاک کرده به طوری که موسی بنده خداوند امر فرموده بود.

۱۳ لکن همه شهرهایی که بر تلهای خود استوار بودند اسرائیل آنها را نسوزانید، سوای حاصور که یوشع آن را فقط سوزانید.

۱۴ و بنی اسرائیل تمامی غنیمت آن شهرها و بیاهیم آنها را برای خود به غارت بردند، اما همه مردم را به دم شمشیر کشتند، به حدی که ایشان را هلاک کرده، هیچ ذی حیات باقی نگذاشتند.

۱۵ چنانکه خداوند بنده خود موسی را امر فرموده بود، همچنین موسی به یوشع امر فرموده و همین طور یوشع عمل نمود، و چیزی از جمیع احکامی که خداوند به موسی فرموده بود، باقی نگذاشت.

پس یوشع تمامی آن زمین کوستان و تمامی جنوب و تمامی زمین جوشن و هامون و عر به و کوستان اسرائیل و هامون آن را گرفت.

۱۷ از کوه حاتی که به سوی سعیر بالا می رود تا بعل جاد که در وادی لبنان زیر کوه حرمان است، و جمیع ملوک آنها را گرفته، ایشان را زد و کشت.

۱۸ و یوشع روزهای بسیاری این ملوک جنگ کرد.

و شهری نبود که با بنی اسرائیل صلح کرده باشد، جز حیوانی که در جبعون ساکن بودند و همه دیگران را در جنگ گرفتند.

۲۰ زیرا از جانب خداوند بود که دل ایشان را سخت کند تا به مقابله اسرائیل در آیند و او ایشان را بالکل هلاک سازد، و بر ایشان رحمت نشود بلکه ایشان را نابود سازد چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

و در آن زمان یوشع آمده، عناقیان را از کوستان از جبرون و دبیر و عناب و همه کوههای یهودا و همه کوههای اسرائیل منقطع ساخت، و یوشع ایشان را با شهرهای ایشان بالکل هلاک کرد.

۲۲ کسی از عناقیان در زمین بنی اسرائیل باقی نماند، لیکن در غز اوجت و اشد و بعضی باقی ماندند.

۲۳ پس یوشع تمامی زمین را بر حسب آنچه خداوند به موسی گفته بود، گرفت، و یوشع آن را به بنی اسرائیل بر حسب فرقهها و اسباط ایشان به ملکیت بخشید و زمین از جنگ آرام گرفت.

پادشاهان مغلوب

و ایناند ملوک آن زمین که بنی اسرائیل کشتند، و زمین ایشان را به آن طرف اردن به سوی مطلع آفتاب از وادی ارنون تا کوه حرمون، و تمامی عر به شرقی را متصرف شدند.

۲ سیبون ملک اموریان که در حبشون ساکن بود، و از عر و عبر که به کاره وادی ارنون است، و از وسط وادی و نصف جلعاد تا وادی بیوق که سرحد بنی عمون است، حکمرانی میکرد.

۳ و از عر به تا دریای کنروت به طرف مشرق و تا دریای عر به، یعنی بحر الملح به طرف مشرق به راه بیت یثیموت و به طرف جنوب زیر دامن فسجه،

۴ و سرحد عوج، ملک باشان، که از یزقیه رفاتیان بود و در عشتروت و ادراحی سکونت داشت.

۵ و در کوه حرمون و سلخه و تمامی باشان تا سرحد جشوریان و معکیان و بر نصف جلعاد تا سرحد سیبون، ملک حبشون حکمرانی میکرد.

۶ اینها موسی بنده خداوند و بنی اسرائیل زدند، و موسی بنده خداوند آن را به رو بینیان و جادیان و نصف سیط منسی به ملکیت داد.

و ایناند ملوک آن زمین که یوشع و بنی اسرائیل ایشان را در آن طرف اردن به سمت مغرب کشت، از بعل جاد در وادی لبنان، تا کوه حاتی که به سعیر بالا می رود، و یوشع آن را به اسباط اسرائیل بر حسب فرقه های ایشان به ملکیت داد.

۸ در کوستان و هامون و عر به و دشتهها و صحرا و در جنوب از حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزبان و حویان و بیوسیان.

۹ و یکی ملک اریحا و یکی ملک عای که در پهلو بیت ثیل است.

۱۰ و یکی ملک اورشلیم و یکی ملک حبرون.

۱۱ و یکی ملک یرموت و یکی ملک لاخیش.

۱۲ و یکی ملک مجلون و یکی ملک جازر.

۱۳ و یکی ملک دبیر و یکی ملک جادر.

۱۴ و یکی ملک حرما و یکی ملک عراد.

۱۵ و یکی ملک لینه و یکی ملک عدلام.

۱۶ و یکی ملک مقیده و یکی ملک بیت ثیل.

- ۱۷ و یکی ملک تفوح و یکی ملک حافر.
 ۱۸ و یکی ملک عقیق و یکی ملک لشارون.
 ۱۹ و یکی ملک مادون و یکی ملک حاصور.
 ۲۰ و یکی ملک شمرون و یکی ملک اشکشاف.
 ۲۱ و یکی ملک تعناک و یکی ملک مجدو
 و یکی ملک قادش و یکی ملک یقنعام در کرمل.
 ۲۳ و یکی ملک دور در نافت دور و یکی ملک امتهار در جلیل.
 ۲۴ پس یکی ملک ترصه و جمیع ملوک سی و یک نفر بودند.

زمینهای تصرف شده

- یوشع بیرو و ساغورده شد، و خداوند به وی گفت: «و بیرو و ساغورده شده‌های و هنوز زمین بسیار برای تصرف باقی میماند.
 ۲ و این است زمینی که باقی میماند، تمامی بلوک فلسطینیان و جمیع جشوریان.
 ۳ از شیحور که در مقابل مصر است تا سرحد عقرون به سمت شمال که از کنعانیان شمرده میشود، یعنی پنج سردار فلسطینیان از غزریان و اشدودیان و اشقلونیان و جتیان و عقرونیان و عویان.
 ۴ و از جنوب تمامی زمین کنعانیان و مغارهای که از صیدونیان است تا اقیق و تا سرحد اموریان.
 ۵ و زمین جبلیان و تمامی لبنان به سمت مطلع آفتاب از جبل جاد که زیر کوه حرمون است تا مدخل حات.
 ۶ تمامی ساکنان کوهستان از لبنان تا مصرفوت مایم که جمیع صیدونیان باشند، من ایشان را از پیش بنیاسرائیل بیرون خواهیم کرد، لیکن تو آنها را به بنیاسرائیل به ملکیت به قریه تقسیم نما چنانکه تو را امر فرمودهام.
 ۷ پس الان این زمین را به نه سبط و نصف سبط منسی برای ملکیت تقسیم نما،»
 تقسیم زمینهای شرق اردن

- با اور و بینیان و جادیان ملک خود را گرفتند که موسی در آن طرف اردن به سمت مشرق به ایشان داد، چنانکه موسی بنده خداوند به ایشان بخشیده بود.
 ۹ از عروعر که در کاره وادی ارنون است، و شهری که در وسط وادی است، و تمامی بیابان میدباتاد بیون.
 ۱۰ و جمیع شهرهای سیون ملک اموریان که در حشبون تا سرحد بنی عمون حکمرانی میکند.
 ۱۱ و جلعا و سرحد جشوریان و معیکان و تمامی کوه حرمون و تمامی باشان تا سلخه.
 ۱۲ و تمامی ممالک عوج در باشان که در اشتهاروت و ادراعی حکمرانی میکند، و او از بقیه رفائیان بود. پس موسی ایشان را شکست داد و بیرون کرد.
 ۱۳ اما بنیاسرائیل جشوریان و معیکان را بیرون نکردند، پس جشور و معیکان تا امر و زرد میان اسرائیل ساکنند.
 لیکن به سبط لوی هیچ ملکیت نداد، زیرا هداای آتشین دیوه خدای اسرائیل ملکیت وی است چنانکه به او گفته بود.
 و موسی به سبط بنی روبین بر حسب قبیله‌های ایشان داد.
 ۱۶ و حدود ایشان از عروعر بود که به کار وادی ارنون است و شهری که در وسط وادی است و تمامی بیابان که پهلو میدباست.
 ۱۷ حشبون و تمامی شهرهایش که در بیابان است و دیون و باموت بعل و بیت بعل معون.
 ۱۸ و یهصه و قدیوت و میفاعت.
 ۱۹ و قریاچ و سبجه و سارت شحر که در کوه دره بود.
 ۲۰ و بیت فغور و امن فسجه و بیت یشیموت.
 ۲۱ و تمامی شهرهای بیابان و تمامی ممالک سیون، ملک اموریان، که در حشبون حکمرانی میکند، و موسی او را با سرداران مدیان یعنی اوی و راقم و صور و حور و رابع، امرای سیون، که در آن زمین ساکن بودند، شکست داد.
 ۲۲ و بلعام بن بعور فالگیر را بنیاسرائیل در میان کشتگان به شمشیر کشتند.
 ۲۳ و سرحد بنی روبین اردن و کارهاش بود. این ملکیت بنی روبین بر حسب قبیله‌های ایشان بود یعنی شهرها و دوات آنها.
 و موسی به سبط جادی یعنی به بنی جاد بر حسب قبیله‌های ایشان داد.
 ۲۵ و سرحد ایشان یعنی بیرون و تمامی شهرهای جلعا و نصف زمین بنی عمون تا عروعر که در مقابل ربه است.
 ۲۶ و از حشبون تا رامت مصفیه و بطونیم و از تخنایم تا سرحد دیر.
 ۲۷ و در دره بیت هارام و بیت ثمره و سوکوت و صافون و بقیه مملکت سیون، ملک حشبون، و اردن و کاره آن تا انتهای دریای کنز در آن طرف اردن به سمت مشرق.
 ۲۸ این است ملکیت بنی جاد بر حسب قبیله‌های ایشان یعنی شهرها و دوات آنها.
 و موسی به نصف سبط منسی داد و برای نصف سبط بنی منسی بر حسب قبیله‌های ایشان برقرار شد.
 ۳۰ و حدود ایشان از تخنایم تمامی باشان یعنی تمامی ممالک عوج، ملک باشان و تمامی قریه‌های بائیر که در باشان است، شصت شهر بود.
 ۳۱ و نصف جلعا و عشتهاروت و ادراعی شهرهای مملکت عوج در باشان برای پسران ما کیرن منسی یعنی برای نصف پسران ما کیرن بر حسب قبیله‌های ایشان بود.
 اینهاست آنچه موسی در عربات موآب در آن طرف اردن در مقابل اریحابه سمت مشرق برای ملکیت تقسیم کرد.
 ۳۳ لیکن به سبط لوی، موسی هیچ نصیب نداد زیرا که دیوه، خدای اسرائیل، نصیب ایشان است چنانکه به ایشان گفته بود.

تقسیم زمینهای غرب اردن

- و ایناست ملکهایی که بنیاسرائیل در زمین کنعان گرفتند، که العازار کاهن و یوشع بن نون و روسای آبی اسباط بنیاسرائیل برای ایشان تقسیم کردند.
- ۲ بر حسب قرعه، ملکیت ایشان شد، برای نه سبط و نصف سبط، چنانکه خداوند به دست موسی امر فرموده بود.
 - ۳ زیرا که موسی ملکیت دو سبط و نصف سبط را به آن طرف اردن داده بود، اما به لاویان هیچ ملکیت در میان ایشان نداد.
 - ۴ زیرا اسرائیل یوسف دو سبط بودند، یعنی منشی و افرایم، و به لاویان هیچ قسمت در زمین ندادند، و غیر از شهر هابه جهت سکونت و اطراف آن هابه جهت مواشی و اموال ایشان.
 - ۵ چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، همچنان بنیاسرائیل عمل نموده، زمین را تسلیم کردند.

قسمت کالیب

آنگاه بنی یهودا در جلجال نزد یوشع آمدند، و کالیب بن یفنه قززی وی را گفت: «خنی را که خداوند به موسی، مرد خدا، درباره من و توفادش برینع گفت میدانی.

- ۷ من چهل ساله بودم وقتی که موسی، بنده خداوند، مرا از قادش برینع برای جاسوسی زمین فرستاد، و برای او خبریاز آوردم چنانکه در دل من بود.
- ۸ لیکن برادرم که همراه من رفته بودند دل قوم را گداختند، و امانن یهوه خدای خود را به تمامی دل پیروی کردم.
- ۹ و در آن روز موسی قسم خورد و گفت: البته زمینی که پای تورا آن گذارده شد برای تو و اولادت ملکیت ابدی خواهد بود، زیرا که یهوه خدای مرا به تمامی دل پیروی نمودی.
- ۱۰ و الا اینک خداوند چنانکه گفته بود این چهل و پنج سال مرا زنده نگاه داشته است، از وقتی که خداوند این سخن را به موسی گفت هنگامی که اسرائیل در بیابان راه میرفتند، و الا اینک من امروز هشتاد و پنج ساله هستم.
- ۱۱ و حال امروز قوت من باقی است مثل روزی که موسی مرا فرستاد، چنانکه قوت من در آن وقت بود، همچنان قوت من الا این است، خواه برای جنگ کردن و خواه برای رفتن و آمدن.
- ۱۲ پس الا این کوه را به من بده که در آن روز خداوند در بارهاش گفت، زیرا تو در آن روز شنیدی که عناقیان در آنجا بودند، و شهرهای بزرگ و حصاردار است، شاید خداوند با من خواهد بود تا ایشان را بیرون کنم، چنانکه خداوند گفته است.»
- پس یوشع او را برکت داد و حبرون را به کالیب بن یفنه به ملکیت بخشید.
- ۱۴ بنابراین حبرون تا امروز ملکیت کالیب بن یفنه قززی شد، زیرا که یهوه خدای اسرائیل را به تمامی دل پیروی نموده بود.
- ۱۵ و قبل از آن نام حبرون، قریه اربع بود که او در میان عناقیان مرد بزرگ ترین بود. پس زمین از جنگ آرام گرفت.

قسمت بنی یهودا

- و قریه به جهت سبط بنی یهودا، به حسب قبایل ایشان، به طرف جنوب بهسر حد ادم، یعنی صحرای صین به اقصای تیمان رسید.
- ۲ و حد جنوبی ایشان از آخر بحر الملح، از خلیجی که متوجه به سمت جنوب است، بود.
 - ۳ و به طرف جنوب، فراز عکرم بیرون آمده، به صین گذشت، و به جنوب قادش برینع برآمده، به حصرون گذشت، و به ادار برآمده، به سوی قریع برگشت.
 - ۴ و از عصمون گذشته، به وادی مصر بیرون آمد، و انتهای این حد تا به دریای بود. این حد جنوبی شما خواهد بود.
 - ۵ و حد شرقی، بحر الملح تا آخر اردن بود، و حد طرف شمال، از خلیج دریای تا آخر اردن بود.
 - ۶ و این حد تا بیت جله برآمده، به طرف شمالی بیت عرب گذشت، و این حد نزد سنگ بن پسر روبین برآمد.
 - ۷ و این حد از وادی غور نزد دیر برآمد، و به طرف شمال به سوی جلجال که مقابل فراز ادم است، که در جنوب وادی است، متوجه میشد، و این حد نزد آهای عین شمس گذشت، و انتهایش نزد عین روجل بود.
 - ۸ و این حد از وادی پسر هنوم به جانب یوسبی، به طرف جنوب که همان اورشلیم باشد، برآمد. پس این حد به سوی قله کوهی که به طرف مغرب مقابل وادی هنوم، و به طرف شمال به آروادی رفائیم است، گذشت.
 - ۹ و این حد از قله کوه به چشمه آهای نفتوح کشیده شد، و نزد شهرهای کوه عفرون بیرون آمد، و تا بعله که قریه بیعاریم باشد، کشیده شد.
 - ۱۰ و این حد از بعله به طرف مغرب به کوه سعیر برگشت، و به طرف شمال از جانب کوه بیعاریم که کسالون باشد گذشت، و نزد بیت شمس برآمده، از تته گذشت.
 - ۱۱ و این حد به سوی شمال از جانب عفرون بیرون آمد، و تا شکران کشیده شد، و از کوه بعله گذشته، و نزد بینیل بیرون آمد، و انتهای این حد در یابود.
 - ۱۲ و حد غربی در یای بزرگ و نگاره آن بود، این است حدود بنی یهودا از هر طرف به حسب قبایل ایشان.
 - و به کالیب بن یفنه به حسب آنچه خداوند به یوشع فرموده بود، در میان بنی یهودا قسمتی داد، یعنی قریه اربع پدر عناق که حبرون باشد.
 - ۱۴ و کالیب سه پسر عناق یعنی شیشی و اخیمان و تلهی اولاد عناق را از آنجا بیرون کرد.
 - ۱۵ و از آنجا به ساکان دیر برآمد و اسم دیر قبل از آن قریه سفر بود.
 - ۱۶ و کالیب گفت: «که قریه سفر را بزند و آن را بگیرد، دختر خود عکسه را به زنی به او خواهد داد.
 - ۱۷ و عتئیل پسر قناز برادر کالیب آن را گرفت، و دختر خود عکسه را به او به زنی داد.
 - ۱۸ و چون او نزد وی آمد او را تغیب کرد که از پدر خود زمینی طلب نماید، و دختر از الاغ خود پایین آمد، و کالیب وی را گفت: «ه میخواهی؟»

گفت: «را برکت ده. چونکه زمین جنوبی را به من دادهای، چشمه های آب نیز به من بده. پس چشمه های بالا و چشمه های پایین را به او بخشید.

این است ملک سبط بنی یهودا به حسب قبایل ایشان.

۲۱ و شهر های انتهای سیطینی یهودا به سمت جنوب بر سر حد ادم قبصئیل و عیدر و با جور بود،

و قینه و دیمونه و عدعه،

و قادش و حاصور و بیتان،

وزیف و طالم و یعلوت،

و حاصور حدته و قریوت حصرون که حاصور باشد.

۲۶ امام و شماع و مولاده،

و حصر جده و حشعون و بیت فالط،

و حصر شوعال و یرشع و یزوتیه،

و یعاله و عیم و عاصم،

و التولد و کسبل و حرمه،

و صقلج و مدمنه و سنسنه،

ولیاوت و سلخیم و عین و رمون، جمیع این شهرها بادها ت آنها بیست و نه میباشد.

۳۳ و درهامون اشتاول و صرعه و اشنه،

و زانوح و عین جنیم و تفوح و عینام،

و یرموت و عدلام و سوکوه و عزریقه،

و شعرایم و عدایتام و الجلییره و جلدیر تایم، چهارده شهر بادها ت آنها.

صنان و حداشاه و مجدل جاد.

۳۸ و دلعان و المصفه و یقتئیل.

۳۹ و لاخیش و یصقه و یجلون.

۴۰ و کیون و تخمان و گلبیش.

۴۱ و جلدیروت و بیت داجون و نعه و مقیده. شانزده شهر بادها ت آنها.

۴۲ و لینه و عاتر و عاشان.

و یفتاح و اشنه و نصیب.

۴۴ و قعیله و اکرزب و مریشه، نه شهر بادها ت آنها.

۴۵ و عقرون و قصبها و دها ت آن.

۴۶ از عقرون تا دریا، همه که به اطراف اشد و د بود بادها ت آنها.

و اشد و د و قصبها و دها ت آن. و غزرا و قصبها و دها ت آن تا وادی مصر، و تا دریای بزرگ و کلار آن.

و در کوهستان شامیر و یتیر و سوکوه.

۴۹ و دنه و قریه سنه که د بیر باشد.

۵۰ و عناب و اشموه و عانیم.

۵۱ و جوشن و حولون و جیلوه، یازده شهر بادها ت آنها.

و اراب و دومه و اشعان.

۵۳ و یانوم و بیت تفوح و اقیقه.

۵۴ و حطمه و قریه اربع که حبرون باشد، و صیعور، نه شهر بادها ت آنها.

و معون و کرمل و زریف و یوطه.

۵۶ و یزرعیل و یقد عام و زانوح.

۵۷ و القاین و جبعه و تمنه، ده شهر بادها ت آنها.

و حلحول و بیت صور و جودور.

۵۹ و معارات و بیت عنوت و التقون، شش شهر بادها ت آنها.

و قریه بعل که قریه ی عاریم باشد و الریه، دوشهر بادها ت آنها.

و در بیابان بیت عرب و مدین و سکا که.

۶۲ و النبشان و مدینه الملح و عین جدی، شش شهر بادها ت آنها.

و اما یوسیان که ساکن اورشالم بودند، بنی یهودا نتوانستند ایشان را بیرون کنند. پس یوسیان با بنی یهودا تا امر وز در اورشالم ساکنند.

قسمت بنی یوسف

و قریه برای بنی یوسف به سمت مشرق، از اردن اریحابه طرف آبهای اریحاح تا صحرائی که از اریحابه سوی کوه بیت ثیل بر می آید، بیرون آمد.

۲ و از بیت ثیل تا لوزر آمده، به سر حد اریحاح تا عطاروت گذشت.

۳ و به سمت مغرب به سر حد فیلیطیان تا کار بیت حورون پایین و تا جازریا پایین آمد، و انتهاش تا دریا بود.

پس پسران یوسف، منسی و افرایم، ملک خود را گرفتند.

و حدود بنی افرایم به حسب قبایل ایشان چنین بود که حد شرقی ملک ایشان عطاروت ادا تا بیت حورون بالا بود.

- ۶ و حد غزنی ایشان به طرف شمال نزد مکیت برآمد و حد ایشان به سمت مشرق به تانه شیلوه برگشته، به طرف مشرق یا تو حه از آن گذشت.
- ۷ و از یا تو حه به عطاروت و نعره و یابین آمده، بهار بخار سید و به اردن منتهی شد.
- ۸ و سر حد غزنی آن از تفوح تا وادی قانه رفت و آخر آن به دریای بود، این است ملک سبط بنی افرایم به حسب قبایل ایشان.
- ۹ علاوه بر شهرهایی که از میان ملک بن منسی برای بنی افرایم جدا شده بود، جمیع شهرها با دهاات آنها بود.
- ۱۰ و کنعانیان را که در جازر ساکن بودند، بیرون نکردند. پس کنعانیان تا امر وز در میان افرایم ساکنند، و برای جزیه، بندگان شدند.

قسمت بنی منسی

و قسمت سبط منسی این شد، زیرا که او نخست زاده یوسف بود، و اما ما کیر نخست زاده منسی که پدر جلعاد باشد، چونکه مرد جنگی بود جلعاد و یاشان به او رسید.

- ۲ و برای پسران دیگر منسی به حسب قبایل ایشان قسمتی شد، یعنی برای پسران ایعزر، و برای پسران هالک، و برای پسران اسرئیل، و برای پسران شکیم، و برای پسران حافر، و برای پسران شمیداع، اینان اولاد ذکور منسی بن یوسف بر حسب قبایل ایشان میباشند.
- ۳ و اما صلفنهاد بن حافر بن جلعاد بن ما کیر بن منسی را پسران نبود، بلکه دختران، و اینهاست نامهای دخترانش: مجله و نوعه و جله و ملکه و ترصه.
- ۴ پس ایشان نزد العازار کاهن و نزد یوشع بن نون و نزد روسا آمده، گفتند: «داوند موسی را امر فرمود که ملکی در میان برادران ما به ما بدهد.» پس بر حسب فرمان خداوند، ملکی در میان برادران پدرشان به ایشان داد.

- ۵ و به منسی سوای زمین جلعاد و یاشان که به آن طرف اردن واقع است، ده حصه رسید.
- ۶ زیرا که دختران منسی، ملکی در میان پسرانش یافتند، و پسران دیگر منسی، جلعاد را یافتند.
- ۷ و حد منسی از اشیر تا مکتبه که مقابل شکیم است، بود، و حدش به طرف راست تا ساکان عین تفوح رسید.
- ۸ و زمین تفوح از آن منسی بود، اما تفوح که به سر حد منسی واقع است از آن بنی افرایم بود.
- ۹ و حدش به وادی قانه یعنی به طرف جنوب وادی برآمد، و این شهرها از میان شهرهای منسی، ملک افرایم بود، و حد منسی به طرف شمال وادی و انتپایش به دریای بود.

- ۱۰ جنوب آن از آن افرایم، و شمال آن از آن منسی و در باحد او بود، و ایشان به سوی شمال تا اشیر و به سوی مشرق تا ایسا کار رسیدند.
- ۱۱ و منسی در سا کار و در اشیر پیشتان و قصبه هایش، و یبعام و قصبه هایش، و ساکان دور و قصبه هایش، و ساکان عین دور و قصبه هایش، و ساکان کنعناک و قصبه هایش، و ساکان مجد و قصبه هایش، یعنی سه محال کوهستانی داشت.
- ۱۲ لیکن بنی منسی ساکان آن شهرها را نتوانستند بیرون کنند، و کنعانیان جازم بودند که در آن زمین ساکن باشند.

- ۱۳ و واقع شد که چون بنی اسرائیل قوت یافتند، از کنعانیان جزیه گرفتند، لیکن ایشان را با لکل بیرون نکردند.
- و بنی یوسف یوشع را خطاب کرده، گفتند: «ایک قرعه و یک حصه فقط به من برای ملکیت دادی؟ و حال آنکه من قوم بزرگ هستم، چونکه خداوند تالان مرا برکت داده است.»

یوشع به ایشان گفت: «گرتو قوم بزرگ هستی به جنگل برآی و در آنجا در زمین فرزندان و رفائیان برای خود مکانی صاف کن، چونکه کوهستان افرایم برای تو تنگ است.»

بنی یوسف گفتند: «و هستان برای ما کفایت نمی کند، و جمیع کنعانیان که در زمین وادی ساکنند، ارا به های آهنین دارند، چه آنانی که در پیشتان و قصبه هایش، و چه آنانی که در وادی یزرعیل هستند.»

- پس یوشع به خاندان یوسف یعنی به افرایم و منسی خطاب کرده، گفت: «و قوم بزرگ هستی و قوت بسیار داری، برای تو یک قرعه نخواهد بود.
- ۱۸ بلکه کوهستان نیز از آن تو خواهد بود، و اگر چه آن جنگل است آن را خواهی برید، و تمامی حدودش مال تو خواهد بود زیرا که کنعانیان را بیرون خواهی کرد، اگر چه ارا به های آهنین داشته، و زور آور باشند.»

تقسیم بقیه زمین

و تمامی جماعت بنی اسرائیل در شیلوه جمع شده، خیمه اجتماع را در آنجا برپا داشتند، و زمین پیش روی ایشان مغلوب بود.

و از بنی اسرائیل هفت سبط باقی ماندند، که هنوز ملک خود را تقسیم نکرده بودند.

- ۳ و یوشع به بنی اسرائیل گفت: «ماتا به کی کاهلی میورزید و داخل نمی شوید تا در آن زمین کیهو به خدای پدران شما، به شما داده است، تصرف نماید؟
- سه نفر برای خود از هر سبط انتخاب کنید، تا ایشان را روانه نمایم، و برخاسته، از میان زمین گردش کرده، آن را بر حسب ملکهای خود ثبت کنند، و نزد من خواهند برگشت.

۵ و آنرا به هفت حصه تقسیم کنند، و یهودا به سمت جنوب به حدود خود خواهد ماند، و خاندان یوسف به سمت شمال به حدود خود خواهد ماند.

- ۶ و شامز مین را به هفت حصه ثبت کرده، آن را نزد من اینجا بیاورید، و من برای شما در آنجا در حضور یوهو، خدای ما، قرعه خواهد انداخت.
- زیرا که لاویان در میان شما هیچ نصیب ندارند، چونکه کهنات خداوند نصیب ایشان است، و جاد و رو بین و نصف سبط منسی ملک خود را که موسی، بنده خداوند، به ایشان داده بود در آن طرف اردن به سمت شرقی گرفته اند.»

پس آن مردان برخاسته، رفتند و یوشع آنانی را که برای ثبت کردن زمین میرفتند امر فرموده، گفت: «روید و در زمین گردش کرده، آن را ثبت نماید و نزد من برگردید، تا در آنجا در حضور خداوند در شیلوه برای شما قرعه اندازم.»

- پس آن مردان رفته، از میان زمین گذشتند و آن را به هفت حصه به حسب شهرهایش در طوماری ثبت نموده، نزد یوشع به اردو در شیلوه برگشتند.
- ۱۰ یوشع به حضور خداوند در شیلوه برای ایشان قرعه انداخت، و در آنجا یوشع زمین را برای بنیاسرائیل بر حسب فرقه‌های ایشان تقسیم نمود.
- قسمت بنی بنیامین
- ۱۲ و قرعه سبط بنی بنیامین بر حسب قبایل ایشان برآمد، و حدود حصه ایشان در میان بنی یهودا و بنی یوسف افتاد.
- ۱۳ و حد ایشان به سمت شمال از اردن بود، و حد ایشان به طرف اریحا به سوی شمال برآمد، و از میان کوهستان به سوی مغرب بالا رفت، و انتهایش به صحرای بیت‌آون بود.
- ۱۴ و حد ایشان از آنجا تا لوزگ‌گشت، یعنی به جانب لوز جنوبی که بیت‌ئیل باشد، و حد ایشان به سوی عطاروت ادا در جانب کوهی که به جنوب بیت‌حورون پایین است، رفت.
- ۱۵ و حدش کشیده شد و به جانب مغرب به سوی جنوب از کوهی که در مقابل بیت‌حورون جنوبی است گذشت، و انتهایش نزد قریه بعل بود که آن را قریت‌بعاریم میگویند و یکی از شهرهای بنی یهودا است. اینجا بنی غربی است.
- ۱۶ و جانب جنوبی از انتهای قریت‌بعاریم بود، و این حد به طرف مغرب میرفت و به سوی چشمه آب‌های نفتح برآمد.
- ۱۷ و این حد به انتهای کوهی که در مقابل دره ابن‌هنوم است که در جنوب وادی رفائیم باشد، برآمد، و به سوی دره هنوم به جانب جنوبی بیوسیان رفته، تا عین روجل رسید.
- ۱۸ و از طرف شمال کشیده شده، به سوی عین شمس رفت، و به جلیلوت که در مقابل سرالای ادمیم است برآمد، و به سنگ بوهرن بن رو بین به زیر آمد.
- ۱۹ و به جانب شمالی در مقابل عمر به گذشته، به عمر به زیر آمد.
- ۲۰ و این حد به جانب بیت‌جمله به سوی شمال گذشت، و آخر این حد به خلیج شمالی بحر المالح نزد انتهای جنوبی اردن بود. این حد جنوبی است.
- ۲۱ و به طرف مشرق، حد آن اردن بود و ملک بنی بنیامین به حسب حدودش به هر طرف و بر حسب قبایل ایشان این بود.
- ۲۲ و این است شهرهای سبط بنی بنیامین بر حسب قبایل ایشان اریحا و بیت‌جمله و عیمق قضیص.
- ۲۳ و بیت‌عمر به و صمارا و بیت‌ئیل.
- ۲۴ و عویم و فاره و عفرت.
- ۲۵ و کفرعمونی و عغنی و جابع، دوازده شهر بادهاست آنها.
- ۲۶ و جبعون و رامه و بیروت.
- ۲۷ و مصفقه و کفیره و موصه.
- ۲۸ و راقم و رفئیل و تراله.
- ۲۹ و صبله و آلف و بیوسی که او در شلم باشد و جبعه و قریت، چهارده شهر بادهاست آنها. این ملک بنی بنیامین به حسب قبایل ایشان بود.
- قسمت بنی شمعون
- ۱ و قرعه دومین برای شمعون برآمد، یعنی برای سبط بنی شمعون بر حسب قبایل ایشان، و ملک ایشان در میان ملک بنی یهودا بود.
- ۲ و اینها نصیب ایشان شد یعنی بنی‌شبع و شبع و مولا دا.
- ۳ و حصص شوعال و بالغ و عاصم.
- ۴ و التولد و بتول و حرمه.
- ۵ و صقلع و بیت‌مرکبوت و حصص سوسه.
- ۶ و بیت‌لباعوت و شاروحن. سیزده شهر بادهاست آنها.
- ۷ و عین و رمون و عاتر و عاشان، چهارده شهر بادهاست آنها.
- ۸ تمامی دهاتی که در اطراف این شهر هاتا بعلت بی‌رنامه جنوبی بود. ملک سبط بنی شمعون بر حسب قبایل ایشان این بود.
- ۹ و ملک بنی شمعون از میان قسمت بنی یهودا بود، زیرا قسمت بنی یهودا برای ایشان زیاد بود، پس بنی شمعون ملک خود را از میان ملک ایشان گرفتند.
- قسمت بنی زبولون
- ۱ و قرعه سوم برای بنی زبولون بر حسب قبایل ایشان برآمد، و حد ملک ایشان تا سارید رسید.
- ۲ و حد ایشان به طرف مغرب تا مرعه رفت و تا دباشه رسید و تا وادی که در مقابل یقنعام است، رسید.
- ۳ و از سارید به سمت مشرق به سوی مطلع آفتاب تا سرحد کسلوت تا بون پیچید، و نزد دابره بیرون آمده، به با فعیع رسید.
- ۴ و از آنجا به طرف مشرق تاجت حافر و تاعت قاصین گذشته، نزد رمون آمد و تا نیعه کشیده شد.
- ۵ و این حد به طرف شمال تا حنا تون آن را احاطه کرد، و آخرش نزد وادی یفتحئیل بود.
- ۶ و قطه و نهلال و شمرون و یداله و بیت‌لحم، دوازده شهر بادهاست آنها.
- ۷ و این ملک بنی زبولون بر حسب قبایل ایشان بود، یعنی این شهرها بادهاست آنها.
- قسمت یسا کار
- ۱ و قرعه چهارم برای یسا کار برآمد یعنی برای بنی یسا کار بر حسب قبایل ایشان.
- ۲ و حد ایشان تا یزرعیل و کسلوت و شوتم بود.
- ۳ و حفارایم و شیشون و انارحه.
- ۴ و وریت و قشویون و آویص.
- ۵ و رمه و عین جنم و عین حده و بیت قضیص.

- ۲۲ این حده تا بیرون و شصت و بیست شمس رسید، و آخر حد ایشان زداردن بود. یعنی شازده شهر باد هات آنها.
- ۲۳ این ملک سیبطنی یسا کار بر حسب قبایل ایشان بود، یعنی شهر هاباد هات آنها. قسمت بنی اشیر
- وقرعه پنجم برای سبط بنی اشیر بر حسب قبایل ایشان بیرون آمد.
- ۲۵ وحد ایشان حلقه و محل و باطن و اکتشاف.
- ۲۶ و الملک و عمعاد و مشال و به طرف مغرب به کرمل و شیحو رلینه رسید.
- ۲۷ و به سوی مشرق آفتاب به بیت داجون پیچیده، تا زیولون رسید، و به طرف شمال تا وادی نفتحیل و بیت عامق و نعیمییل و به طرف چپ نزد کابول بیرون آمد.
- ۲۸ و به بیرون و رحوب و حمون و قانه تا صیدون بزرگ.
- ۲۹ این حده به سوی راه به شهر حصار دار صور پیچید و این حده به سوی حوصه برگشت، و انتهایش زرد در یاد دربارا کریب بود.
- ۳۰ و عمه و عفتیق و رحوب، و بیست و دو شهر باد هات آنها.
- ۳۱ ملک سبط بنی اشیر بر حسب قبایل ایشان این بود، یعنی بنیان شهر هاباد هات آنها. قسمت بنی نفتالی
- وقرعه ششم برای بنی نفتالی بیرون آمد، یعنی برای بنی نفتالی بر حسب قبایل ایشان.
- ۳۳ وحد ایشان از حالف از بلوطی که در صحنم است و ادای و ناقب و بینثیل تا لقوم بود و آخرش زداردن بود
- و حدش به سمت مغرب به سوی از نوت تا بیور پیچید، و از آنجا تا حقوق بیرون آمد، و به سمت جنوب به زیولون رسید و به سمت مغرب به اشیر رسید، و به سمت مشرق به بود از زداردن.
- ۳۵ و شهرهای حصار دار صیدیم و صیر و حمه و رقه و کگاره.
- ۳۶ و ادا مهورامه و حاصور.
- ۳۷ و قادش و اذرعی و عین حاصور.
- ۳۸ و بیرون و مجدلیل و حوریم و بیت عناه و بیت شمس، نوزده شهر باد هات آنها.
- ۳۹ ملک سیبطنی نفتالی بر حسب قبایل ایشان این بود، یعنی شهر هاباد هات آنها. قسمت بنی دان
- وقرعه هفتم برای سبط بنی دان بر حسب قبایل ایشان بیرون آمد.
- ۴۱ وحد ملک ایشان صرعه و اشتول و غیر شمس بود.
- ۴۲ و شعلین و ایلون و بتله.
- ۴۳ و ایلون و تمه و عقرون.
- ۴۴ و التقیه و جیتون و بعله.
- ۴۵ و یهود و بنی برق و جت رمون.
- ۴۶ و میاه و بیرون و رفون با سر حدی که در مقابل یافاست.
- ۴۷ وحد بنی دان از طرف ایشان بیرون رفت، زیر که بنی دان برآمده، بالشم جنگ کردند و آن را گرفته، به دم شمشیر زدند. و متصرف شده، در آن سکونت گرفتند. پس لشم را دان نامیدند، موافق اسم دان که پدر ایشان بود.
- ۴۸ این است ملک سبط بنی دان بر حسب قبایل ایشان، یعنی بنیان شهر هاباد هات آنها. قسمت یوشع
- و چون از تقسیم کردن زمین بر حسب حد و دش فارغ شدند، بنی اسرائیل ملکی را در میان خود به یوشع بن نون دادند.
- ۵۰ بر حسب فرمان خداوند شهری که او خواست، یعنی تمه سارح را در کوهستان افرایم به او دادند، پس شهر را بنا کرده، در آن ساکن شد.
- این است ملکهایی که العازار کاهن بایوشع بن نون و روسای آبی اسباط بنی اسرائیل در شیلوله به حضور خداوند زرد در خیمه اجتماع به قرعه تقسیم کردند. پس از تقسیم نمودن زمین فارغ شدند.
- شهرهای ملجاء
و خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت:
- «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: شهرهای ملجایی را که در باره آنها به واسطه موسی به شما سخن گفتم، برای خود معین سازید تا قاتلی که کسی را سهو بداند آنسته کشته باشد به آنها فرار کند، و آنها برای شما زولی مقتول ملجاء باشد.
- ۴ و او به یکی از این شهرها فرار کرده، و به مدخل دروازه شهر ایستاده، به گوش شما سخن شهر ماجرای خود را بیان کند، و ایشان او را نزد خود به شهر در آورده، مکانی به او بدهند تا ایشان ساکن شود.
- ۵ و اگر زولی مقتول او را تعاقب کند، قاتل را بدهد و آنسپارند، زیرا که همسایه خود را از نادانستگی کشته، و او را پیش از آن دشمن نداشته بود.
- ۶ و در آن شهر تا وقتی که به جهت محاکمه به حضور جماعت حاضر شود تا وفات رئیس کهنه که در آن ایام میباشد توقف نماید، و بعد از آن قاتل برگشته، به شهر و به خانه خود یعنی به شهری که از آن فرار کرده بود، داخل شود.
- پس قاش را در جلیل در کوهستان نفتالی و شکیم را در کوهستان افرایم و قریه اربع را که در بیرون باشد در کوهستان یهودا، تقدیس نمودند.
- ۸ و از آن طرف اردن به سمت مشرق را بحاصور را در صحرا در ریابان از سبط روبین و راموت را در رجلا از سبط جاد و جولان را در یاشان از سبط لمنسی تعیین نمودند.

۹ اینهاست شهرهایی که برای تمامی بنیاسرائیل و برای غربی که در میان ایشان ما و اگر نیند معین شده بود، تا هر که کسی را سهو کشته باشد به آنجا فرار کند، و به دست ولی مقتول کشته نشود تا وقتی که به حضور جماعت حاضر شود.

شهرهای لاویان

آنگاه روسای آبی لاویان نزد العازر کاهن و نزد یوشع بن نون و نزد روسای آبی اسباط بنیاسرائیل آمدند.

۲ و ایشان رادر شیله در زمین کنعان مخاطب ساخته، گفتند که «داوئد به واسطه موسیام فرموده است که شهرها برای سکونت و حوالی آنها به جهت بهایم ما، به ماداده شود.»

پس بنیاسرائیل برحسب فرمان خداوند این شهرها را حوالی آنها از ملک خود به لاویان دادند.

۳ و قرعه برای قبایل قهتایان بیرون آمد، و برای پسران هارون کاهن که از جمله لاویان بودند سیزده شهر از سبط یودا، و از سبط شمعون و از سبط بنیامین به قرعه رسید.

۴ و برای بقیه پسران قهات، ده شهر از قبایل سبط افرایم و از سبط دان و از نصف سبط منشی به قرعه رسید.

۵ و برای پسران جرشون سیزده شهر از قبایل سبط یساکار و از سبط اشیر و از سبط نفتالی و از نصف سبط منشی در ایشان به قرعه رسید.

۶ و برای پسران مراری برحسب قبایل ایشان دوازده شهر از سبط روبین و از سبط جاد و از سبط یولون رسید.

۷ و بنیاسرائیل، این شهرها و حوالی آنها را به لاویان به قرعه دادند، چنانکه خداوند به واسطه موسیام فرموده بود.

۸ و از سبط بنی یودا از سبط بنی شمعون این شهرها را که به نامها ذکر میشود، دادند.

۹ و اینها به پسران هارون که از قبایل قهتایان از بنی لاوی بودند رسید، زیرا که قرعه اول از ایشان بود.

۱۰ پس قریه اربع پدر عناق که حبرون باشد در کوهستان یودا با حوالی که در اطراف آن بود، به ایشان دادند.

۱۱ لیکن مزرعه های شهر و دهاات آن را به کالیب بن یفنه برای ملکیت دادند.

۱۲ و به پسران هارون کاهن، حبرون را که شهر ملجای قاتلان است با حوالی آن، و لینه را با حوالی آن دادند.

۱۳ و پتیر را بانواخی آن و اشقیو را بانواخی آن.

۱۴ و حولون را بانواخی آن و دبیر را بانواخی آن.

۱۵ و عین را بانواخی آن و یطه را بانواخی آن و بیت شمس را بانواخی آن، یعنی از این دو سبط نه شهر را.

۱۶ و از سبط بنیامین جبعون را بانواخی آن و جیع را بانواخی آن.

۱۷ عناتوت را بانواخی آن و علمون را بانواخی آن، یعنی چهار شهر دادند.

۱۸ تمامی شهرهای پسران هارون کهنه سیزده شهر بانواخی آنها بود.

۱۹ و اما قبایل بنی قهات لاویان، یعنی بقیه بنی قهات شهرهای قرعه ایشان از سبط افرایم بود.

۲۰ پس شکیم رادر کوهستان افرایم که شهر ملجای قاتلان است بانواخی آن و جازر را بانواخی آن به ایشان دادند.

۲۱ و قبصایم را بانواخی آن و بیت حورون را بانواخی آن، یعنی چهار شهر.

۲۲ و از سبط دان التقی را بانواخی آن و جیتون را بانواخی آن.

۲۳ و ایلون را بانواخی آن و جت رمون را بانواخی آن، یعنی چهار شهر.

۲۴ و از نصف سبط منشی تنک را بانواخی آن و جت رمون را بانواخی آن، یعنی دو شهر دادند.

۲۵ تمامی شهرهای قبایل بقیه بنی قهات بانواخی آنها بود.

۲۶ و بنی جرشون که از قبایل لاویان بودند از نصف سبط منشی جولان رادر ایشان که شهر ملجای قاتلان است بانواخی آن و بعشتره را بانواخی آن، یعنی دو شهر دادند.

۲۷ و از سبط یساکار قشویون را بانواخی آن و دابره را بانواخی آن.

۲۸ و ورموت را بانواخی آن و عین جنیم را بانواخی آن، یعنی چهار شهر.

۲۹ و از سبط اشیر مشال را بانواخی آن و عبدون را بانواخی آن.

۳۰ و حلقات را بانواخی آن و رحوب را بانواخی آن، یعنی چهار شهر.

۳۱ و از سبط نفتالی قادش رادر جلیل که شهر ملجای قاتلان است بانواخی آن و حوت دور را بانواخی آن و قرتان را، یعنی سه شهر دادند.

۳۲ و تمامی شهرهای جرشونیان برحسب قبایل ایشان سیزده شهر بود بانواخی آنها.

۳۳ و به قبایل بنی مراری که از لاویان باقیمانده بودند، از سبط زبولون یقتعام را بانواخی آن و قره را بانواخی آن.

۳۴ و دمنه را بانواخی آن و نخلال را بانواخی آن، یعنی چهار شهر.

۳۵ و از سبط روبین، باصر را بانواخی آن و یصه را بانواخی آن.

۳۶ و قدیموت را بانواخی آن و میفعه را بانواخی آن، یعنی چهار شهر.

۳۷ و از سبط جاد رموت رادر جلعا که شهر ملجای قاتلان است بانواخی آن و محتام را بانواخی آن.

۳۸ و حبشون را بانواخی آن و یعزیر را بانواخی آن، همه این شهرها چهار میباشد.

۳۹ همه اینها شهرهای بنی مراری برحسب قبایل ایشان بود، یعنی بقیه قبایل لاویان و قرعه ایشان دوازده شهر بود.

۴۰ و جمیع شهرهای لاویان در میان ملک بنیاسرائیل چهل و هشت شهر بانواخی آنها بود.

۴۱ این شهرها هر یکی بانواخی آن به هر طرفش بود، و برای همه این شهرها چنین بود.

۴۲ پس خداوند تمامی زمین را که برای پدران ایشان قسم خورده بود که به ایشان بدهد به اسرائیل داد، و آن را به تصرف آورده، در آن ساکن شدند.

۴۴ و خداوند ایشان را از هر طرف آرامی داد چنانکه به پدران ایشان قسم خورده بود، و واحدی از دشمنان ایشان نتوانست با ایشان مقاومت نماید، زیرا که خداوند جمیع دشمنان ایشان را به دست ایشان سپرده بود.

۴۵ و از جمیع نیتخان نیوکونی که خداوند به خاندان اسرائیل گفته بود، سخنی به زمین نیتفاد بلکه همه واقع شد.

بازگشت سبطهای شرقی

آنگاه یوشع رو بنیان و جادیان و نصف سبط منسی را خوانده،

به ایشان گفت: «ما هر چه موسی بنده خداوند به شما امر فرموده بود، نگاه داشتید، و کلام مرا از هر چه به شما امر فرموده ام، اطاعت نمودید.

۳ و پدران خود را در این ایام طویل تا امر و ترک نکرده، و صبیقی را که یبوه، خدای شما، امر فرموده بود، نگاه داشتید.

۴ و الان یبوه خدای شما به برادران شما آرامی داده است، چنانکه به ایشان گفته بود. پس حال به خیمه های خود و به زمین ملکیت خود که موسی بنده خداوند از آن طرف اردن به شما داده است بازگشته، بروید.

۵ اما بدقت متوجه شده، امر و شریعتی را که موسی بنده خداوند به شما امر فرموده است بهجا آورید، تا یبوه، خدای خود، را محبت نموده، به تمامی طریقهای

اوسلوک تمایزید، و او امر اوران نگاه داشته، به او پیچسبید و او را به تمامی جان خود عبادت نماید.»

پس یوشع ایشان را برکت داد، و روانه نمود و یبوه خیمه های خود رفتند.

و به نصف سبط منسی، موسی ملک در ایشان داده بود، و به نصف دیگر، یوشع در این طرف اردن به سمت مغرب در میان برادران ایشان ملک داد. و هنگامی که یوشع ایشان را به خیمه های ایشان روانه میکرد، ایشان را برکت داد.

۸ و ایشان را مخاطب ساخته، گفت: «ادولت بسیار و بامواشی بیشمار، بانقره و طلا و مس و آهن و لباس فراوان به خیمه های خود برگردید، و غنیمت دشمنان خود را با برادران خویش تقسیم نمائید.»

پس بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی از نزد بنی اسرائیل از شیله که در زمین کنعان است برگشته، و روانه شدند تا به زمین جلعاد، و به زمین ملک خود که آن را به واسطه موسی بر حسب فرمان خداوند به تصرف آورده بودند، بروند.

و چون به حوالی اردن که در زمین کنعان است رسیدند، بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی در آنجا به کار آمدن مذبحی بنا نمودند، یعنی مذبح عظیم المنظری.

۱۱ و بنی اسرائیل خبر این را شنیدند که اینک بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی، به مقابل زمین کنعان، در حوالی اردن، بر کاری که از آن بنی اسرائیل است، مذبحی بنا کرده اند.

۱۲ پس چون بنی اسرائیل این را شنیدند، تمامی جماعت بنی اسرائیل در شیله جمع شدند تا برای مقاتله ایشان برآیند.

و بنی اسرائیل فیحاس بن العازار کاهن را نزد بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی به زمین جلعاد فرستادند.

۱۴ و با او ده رئیس، یعنی یک رئیس از هر خاندان آبی از جمیع اسباط اسرائیل را که هر یکی از ایشان رئیس خاندان آبی ایشان از قبایل بنی اسرائیل بودند.

۱۵ پس ایشان نزد بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی به زمین جلعاد آمدند و ایشان را مخاطب ساخته، گفتند:

«ما می جماعت خداوند چنین میگویند: این چه فتنه است که به خدای اسرائیل انگیزید که ما را از عبادت خداوند برگشتهاید و برای خود مذبحی ساخته، امروز از خداوند متمرد شدهاید؟

آیا نگاه فغور برای ما کم است که تا امروز خود را از آن ظاهر نساختیم، اگر چه و با در جماعت خداوند عارض شد.

۱۸ شما امروز از متابعت خداوند برگشتهاید و واقع خواهد شد چون شما امروز از خداوند متمرد شدهاید که او فر دایر تمامی جماعت اسرائیل غضب خواهد نمود.

۱۹ ولیکن اگر زمین ملکیت شما نجس است، پس به زمین ملکیت خداوند که مسکن خداوند در آن ساکن است عبور نمائید، و در میان ما ملک بگیریید و از خداوند متمرد نشوید، و از ما نیز متمرد نشوید، در این که مذبحی برای خود سواى مذبح یبوه خدای ما بنا کنید.

۲۰ آباغنان بن زارح در باره چیز حرام خیانت نورزید؟ پس بر تمامی جماعت اسرائیل غضب آمد، و آن شخص در نگاه خود تنها هلاک نشد.»

آنکه بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی در جواب روسای قبایل اسرائیل گفتند:

«هوه خدای خدا یان! یبوه خدای خدایان! او می داند و اسرائیل خواهند دانست اگر این کار از امر فردیا از راه خیانت بر خداوند بوده باشد، امروز ما را از خلاصی مده،

که برای خود مذبحی ساختیم تا از متابعت خداوند برگشته، قربانی سوختنی و هدیه آردی بر آن بگذرانیم، و ذبایح سلامتی بر آن بنماییم، خود خداوند باز خواست بنماید.

۲۴ بلکه این کار از راه احتیاط و هو شیاری کرده ایم، زیرا گفتیم شاید در وقت آینده پسران شما به پسران ما بگویند شما را یبوه خدای اسرائیل چه علاقه است؟

چونکه خداوند اردن در میان ما و شما ی بنی روبین و بنی جاد حد گذارده است. پس شمارا در خداوند بهرهای نیست و پسران شما پسران ما را از ترس خداوند باز خواهند داشت.

۲۶ پس گفتیم برای ساختن مذبحی به جهت خود تدارک ببینیم، نه برای قربانی سوختنی و نه برای ذبیحه،

بلکه تا در میان ما و شما در میان نسلهای ما بعد از ما مشاهده باشد تا عبادت خداوند را به حضور او قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی خود بهجا آوریم، و تا در زمان آینده پسران شما به پسران ما نگویند که شمارا در خداوند هیچ بهرهای نیست.

۲۸ پس گفتیم اگر در زمان آینده به ما و به نسلهای ما چنین بگویند، آنگاه ما خواهیم گفت، نمونه مذبح خداوند را ببینید که پدران ما ساختند نه برای قربانی سوختنی و نه برای ذبیحه، بلکه تا در میان ما و شما شاهد باشد.

۲۹ حاشا از ما که از خداوند متمرد شده، امروز از متابعت خداوند برگردیم، و مدیحی برای قربانی سوختنی و هدیه آردی و ذبیحه‌های سوای مذبح یهوه، خدای ما که پیش روی مسکن اوست، بسازیم.»

و چون فینحاس کاهن و سروران جماعت و روسای قبایل اسرائیل که با وی بودند سخن را که بنی روئین و بنی جاد و بنی منسی گفته بودند، شنیدند، در نظر ایشان پسند آمد.

۳۱ و فینحاس بن العازار کاهن به بنی روئین و بنی جاد و بنی منسی گفت: «مرز دانستم که خداوند در میان ماست، چونکه این خیانت را بر خداوند نورزید هاید، پس الان بنیاسرائیل را از دست خداوند خلاصی دادید.»

پس فینحاس بن العازار کاهن و سروران از نزد بنی روئین و بنی جاد از زمین جلعاد به زمین کنعان، نزد اسرائیل برگشته، این خبر به ایشان رسانیدند. و این کار به نظر بنیاسرائیل پسند آمد و بنیاسرائیل خدا را متبارک خواندند، و درباره برآمدن برای مقاتله ایشان تازمینی را که بنی روئین و بنی جاد در آن ساکن بودند خراب نمائید، دیگر سخن نگفتند.

۳۴ و بنی روئین و بنی جاد آن مذبح را عید نامیدند، زیرا که آن در میان ما شاهد است که یهوه خداست.

وصیت یوشع به رهبران قوم

و واقع شد بعد از روزهای بسیار چون خداوند اسرائیل را از جمیع دشمنان ایشان از هر طرف آرامی داده بود، و یوشع پیرو ساخورد شده بود.

۲ که یوشع جمیع اسرائیل را با مشایخ و روسا و اوران و ناظران ایشان طلبیده، به ایشان گفت: «ن پیرو ساخورد شده ام.

۳ و شما هر آنچه یهوه، خدای شما به همه این طوایف به شما فرموده است، دید هاید، زیرا یهوه، خدای شما اوست که برای شما جنگ کرده است. ۴ اینک این طوایف را که باقی ماندند از اردن و جمیع طوایف را که مغلوب ساختیم تا در یای بزرگ، به سمت مغرب آفتاب برای شما به قرعه تقسیم کردم تا میراث اسباب شما باشند.

۵ و یهوه، خدای شما اوست که ایشان را از حضور شما رانده، ایشان را از پیش روی شما بیرون میکند، و شما زمین ایشان را در تصرف خواهید آورد، چنانکه یهوه خدای شما به شما گفته است.

۶ پس بسیار قوی باشید و متوجه شده، هر چه در سفر تورات موسی مکتوب است نگاه دارید و به طرف چپ یا راست از آن تجاوز ننمایید.

۷ تا به این طوایفی که در میان شما باقی ماندند داخل نشود، و نامهای خدایان ایشان را ذکر ننمایید، و قسم نخورید و آنها را عبادت ننمایید و سجده نکنید.

۸ بلکه به یهوه، خدای خود بچسبید چنانکه تا امروز کرد هاید.

۹ زیرا خداوند طوایف بزرگ و زورور از پیش روی شما بیرون کرده است، و اما با شما کسی را تا امروز برای مقاومت نبوده است.

۱۰ یک نفر از شما هر از را تعاقب خواهد نمود زیرا که یهوه، خدای شما، اوست که برای شما جنگ میکند، چنانکه به شما گفته است.

۱۱ پس بسیار متوجه شده، یهوه خدای خود را محبت نمائید.

۱۲ و اما اگر گشته، باقیه این طوایفی که در میان شما ماندند بچسبید و با ایشان مصاهره نمائید، و به ایشان در آید و ایشان به شما در آید،

یقین بدانید که یهوه خدای شما این طوایف را از حضور شما دیکر بیرون نخواهد کرد، بلکه برای شما دام و تله و برای پهلوهای شما تاز یانه و در دشمنان شما خاخر خواهند بود، تا وقتی که از این زمین نیکو که یهوه خدای شما، به شما داده است، هلاک شوید.

و اینک من امروز به طریق اهل تمامی زمین میروم، و به تمامی دل و به تمامی جان خود می دانید که یک چیز از تمام چیزهای نیکو که یهوه، خدای شما درباره شما گفته است به زمین نیفتاده، بلکه شما هر واقع شده است، و یک حرف از آن به زمین نیفتاده.

۱۵ و چنین واقع خواهد شد که چنانکه همه چیزهای نیکو که یهوه، خدای شما به شما گفته بود برای شما واقع شده است، همچنان خداوند همه چیزهای بد را بر شما عارض خواهد گردانید، تا شمار از این زمین نیکو که یهوه، خدای شما به شما داده است، هلاک سازد.

۱۶ اگر از عهد یهوه، خدای خود، که به شما فرموده است، تجاوز نمائید، و رفته، خدایان دیگر را عبادت نمائید، و آنها را سجده کنید، آنگاه غضب خداوند بر شما فروخته خواهد شد، و از این زمین نیکو که به شما داده است به زودی هلاک خواهید شد.

تجدید پیمان

و یوشع تمامی اسباب اسرائیل را در شکیم جمع کرد، و مشایخ اسرائیل و روسا و اوران و ناظران ایشان را طلبیده، به حضور خدا حاضر شدند.

۲ و یوشع به تمامی قوم گفت که «هوه خدای اسرائیل چنین میگوید که پدران شما، یعنی طارح پدر ابراهیم و پدر ناحور، در زمان قدیم به آن طرف نهر ساکن بودند، و خدایان غیر را عبادت مینمودند.

۳ و پدر شما ابراهیم را از آن طرف نهر گرفته، در تمامی زمین کنعان گردانیدم، و ذریت او را زیاد کردم و اسحاق را به او دادم.

۴ و یعقوب و عیسو را به اسحاق دادم، و کوه سعیر را به عیسو دادم تا ملکیت او بشود، و یعقوب و بنسرا نش به مصر فرود شدند.

۵ و موسی و هارون را فرستاده مصر را به آنچه در وسط آن کردم، مبتلا ساختم پس شمار از آن بیرون آوردم.

و چون پدران شما از مصر بیرون آوردم و به دریا رسیدید، مصریان با آنها و سواران، پدران شما را تا بحر قلزم تعاقب نمودند.

۷ و چون نزد خداوند فریاد کردند، و در میان شما و مصریان تاریکی گذارد، و دریا را بر ایشان آورده، ایشان را پوشانید، و چشمان شما آنچه را در مصر کردم دید، پس روزهای بسیار در بیابان ساکن میبودید.

۸ پس شما در زمین اموریانی که به آن طرف اردن ساکن بودند آوردم، و با شما جنگ کردند، و ایشان را به دست شما تسلیم نمودم، و زمین ایشان را در تصرف آوردید، و ایشان را از حضور شما هلاک ساختم.

۹ و بالاق بن صفور ملک موآب برخاسته، با اسرائیل جنگ کرد و فرستاده، بلعام بن بعور را طلبید تا شما را لعنت کند.

- ۱۰ و نخواستم که بلعام را بشنوم لهذا شمارا برکت همی داد و شمارا از دست اور هانیدم.
- ۱۱ و از اردن عبور کرده، به اربحار رسیدید، و مردان را یعنی اموریان و فرزندان و کنعانیان و حیتیان و جرجاشیان و حویان و ویوسیان باشما جنگ کردند، و ایشان را به دست شما تسلیم نمودم.
- ۱۲ و زینور را پیش شما فرستاده، ایشان، یعنی دو پادشاه اموریان را از حضور شما براندم، نه به شما بشیر و نه به کآن شما.
- ۱۳ و زمینی که در آن زحمت نکشیدید، و شهرهایی را که بنا نمودید، به شما دادم که در آنها ساکن میباشید و از تا کستانها و باغات زینون که نکاشتید، میخورید. پس الان از یهوه برترسید، و اورا به خلوص و راستی عبادت نماید، و خدایانی را که پدران شما به آن طرف نهر و در مصر عبادت نمودند از خود دور کرده، یهوه را عبادت نمایند.
- ۱۵ و اگر در نظر شما پسند ناید که یهوه را عبادت نماید، پس امر و برای خود اختیار کنید که را عبادت خواهید نمود، خواه خدایانی را که پدران شما که به آن طرف نهر بودند عبادت نمودند، خواه خدایان اموریانی را که شما در زمین ایشان ساکنید، و امامن و خاندان من، یهوه را عبادت خواهیم نمود.»
- آنگاه قوم در جواب گفتند: «اشا از ما که یهوه را ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نمایم.
- ۱۷ زیرا که یهوه، خدای ما، اوست که ما و پدران ما را از زمین مصر از خانه بندی بیرون آورد، و این آیات بزرگ را در نظر ما نمود، و ما را در تمامی راه که رفتیم و در تمامی طوایف که از میان ایشان گذشتیم، نگاه داشت.
- ۱۸ و یهوه تمامی طوایف، یعنی اموریانی را که در این زمین ساکن بودند از پیش روی ما بیرون کرد، پس ما نیز یهوه را عبادت خواهیم نمود، زیرا که او خدای ماست.»
- پس یوشع به قوم گفت: «می توانید یهوه را عبادت کنید زیرا که او خدای قدوس است و او خدای غیور است که عصیان و نگاهان شما را نخواهد آمرزد. ۱۲۰ اگر یهوه را ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نماید، آنگاه او خواهد برگشت و به شما ضرر رسانیده، بعد از آنکه به شما احسان نموده است، شما را هلاک خواهد کرد.»
- قوم به یوشع گفتند: «ای بلکه یهوه را عبادت خواهیم نمود.»
- یوشع به قوم گفت: «ما بر خود شاهد هستیم که یهوه را برای خود اختیار نمود هاید تا او را عبادت کنید.» گفتند: «اهد هستیم.»
- (فت: «س الان خدایان غیر را که در میان شما هستند دور کنید، و دلهای خود را به یهوه، خدای اسرائیل، مایل سازید.»
- قوم به یوشع گفتند: «هوه خدای خود را عبادت خواهیم نمود و آواز اورا اطاعت خواهیم کرد.»
- پس در آن روز یوشع با قوم عهد بست و برای ایشان فریضه و شریعتی در شکم قرارداد.
- ۲۶ و یوشع این سخن را در کتاب تورات خدا نوشت و سنگی بزرگ گرفته، آن را در آنجا زد و رخت بلوطی که نزد قدس خداوند بود برداشت.
- ۲۷ و یوشع به تمامی قوم گفت: «پنک این سنگ برای ما شاهد است، زیرا که تمامی سخن خداوند را که به ما گفت، شنیده است؛ پس برای شما شاهد خواهد بود، مباد خدای خود را انکار نمایند.»
- پس یوشع، قوم یعنی هر کس را به ملک خود روانه نمود.
- رحلت یوشع
- و بعد از این امور واقع شد که یوشع بن نون، بنده خداوند، چون صد و ده ساله بود، مرد.
- و اورا در حد و دملک خودش در تنه سارح که در کوهستان افراجم به طرف شمال کوه جاعش است، دفن کردند.
- و اسرائیل در همه ایام یوشع و همه روزهای مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند و تمام عملی که خداوند برای اسرائیل کرده بود دانستند، خداوند را عبادت نمودند.
- ۳۲ و استخوانهای یوسف را که بنی اسرائیل از مصر آورده بودند در شکم، در حصه زمینی که یعقوب از بنی حور، پدر شکم به صد قسیطه خریده بود، دفن کردند، و آن ملک بنی یوسف شد.
- و العازار بن هارون مرد، و اورا در تل پسرش فینحاس که در کوهستان افراجم به او داده شد، دفن کردند.

کتاب داوران

جنگ باقیه کنعانیان

وبعد از وفات یوشع واقع شد که بنی اسرائیل از خداوند سوال کرده، گفتند: «بست که برای ما بر کنعانیان، اول برآید و یا ایشان جنگ نماید؟» خداوند گفت: «هو دا برآید، اینک زمین را به دست او تسلیم کرده ام.»

۴ و هو دا به برادر خود شیعون گفت: «هر که من همراه من برای، و با کنعانیان جنگ کنیم، و من نیز همراه تو به قریه تو خواهم آمد.» پس شیعون همراه او رفت. و هو دا برآمد، و خداوند کنعانیان و فرزندان را به دست ایشان تسلیم نمود، و ده هزار نفر از ایشان را در بازق کشتند.

۵ و ادونی بازق را در بازق یافته، با او جنگ کردند، و کنعانیان و فرزندان را شکست دادند.

۶ و ادونی بازق فرار کرد و او را تعاقب نمود، گرفتندش، و ششستای دست و پایش را بریدند.

۷ و ادونی بازق گفت: «فنا د ملک باشستهای دست و پا بریده زیر سفره من خورد هه ابرمی چیده ند، موافق آنچه من کردم خدایه من مکافات رسانیده است.» پس او را به اورشلیم آوردند و در آنجا مرد.

و بنی هودا با اورشلیم جنگ کرده، آن را گرفتند، و آن را به ده شمشیر زده، شهر را به آتش سوزانیدند.

۹ و بعد از آن بنی هودا فرود شدند تا با کنعانیانی که در کوهستان و جنوب و بیابان ساکن بودند، جنگ کنند.

۱۰ و هو دا بر کنعانیانی که در حبرون ساکن بودند برآمد، و اسم حبرون قبل از آن قریه اربع بود، و شیشای و اخیمان و تلبای را کشتند. و از آنجا بر ساکنان دیر برآمد و اسم دیر قبل از آن، قریه سفیر بود.

۱۲ و کالیب گفت: «نگه قریه سفیر از ده، فتح نماید، دختر خود عکسه را به او به زنی خواهم داد.»

و عتینیل بن قناز برادر کوچک کالیب آن را گرفت، پس دختر خود عکسه را به او به زنی داد.

۱۴ و چون دختر تزدوی آمد او را ترغیب کرد که از پدرش زمینی طلب کند و آن دختر از الاغ خود پیاده شده، کالیب وی را گفت: «هم می خواهی؟» به وی گفت: «بیرکت ده زیرا که مرا در زمین جنوب ساکن گردانیدی، پس مرا چشمه های آب بده.» و کالیب چشمه های بالا و چشمه های پایین را به او داد.

و یسران قینی پدرزن موسی از شهر نخلستان همراه بنی هودا به حصرای هودا که به جنوب عراد است برآمد، رفتند و با قوم ساکن شدند.

۱۷ و هو دا همراه برادر خود شیعون رفت، و کنعانیانی را که در صفت ساکن بودند، شکست دادند، و آن را خراب کرده، اسم شهر را حراما نامیدند.

۱۸ و هو دا غزه و نوا حیاش و اشقلون و نوا حیاش و عقرون و نوا حیاش را گرفت.

۱۹ و خداوند با هو دا میبود، و او اهل کوهستان را بیرون کرد، لیکن ساکنان وادی را نتوانست بیرون کند، زیرا که ارباب های آهنین داشتند.

۲۰ و حبرون را بر حسب قول موسی به کالیب دادند، و او سه پسر عناق را از آنجا بیرون کرد.

۲۱ و بنی بنیامین یوسیان را که در اورشلیم ساکن بودند بیرون نکردند، و یوسیان بابنی بنیامین تا مرز در اورشلیم ساکنند.

و خاندان یوسف نیز به بیت تیل برآمدند، و خداوند با ایشان بود.

۲۳ و خاندان یوسف بیت تیل را جاسوسی کردند، و نام آن شهر قبل از آن لوز بود.

۲۴ و کشیکچان مردی را که از شهر بیرون می آمد دیده، به وی گفتند: «دخل شهر را به ما نشان بده که با تو احسان خواهیم نمود.»

پس مدخل شهر را به ایشان نشان داده، پس شهر را به ده شمشیر زدند، و آن مرد را با تمامی خاندانش رها کردند.

۲۶ و آن مرد به زمین حیتان رفته، شهری بنا نمود و آن را لوز نامید که تا امروز اسمش همان است.

و منسی اهل بیتشان و دهات آن را اهل تعنک و دهات آن و ساکنان و درود دهات آن و ساکنان بیلعام و دهات آن و ساکنان مجد و دهات آن را بیرون نکرد، و کنعانیان عزیمت داشتند که در آن زمین ساکن باشند.

۲۸ و چون اسرائیل قوی شدند، بر کنعانیان جزیه نهادند، لیکن ایشان را تمام بیرون نکردند.

و افرایم کنعانیانی را که در جازز ساکن بودند، بیرون نکرد، پس کنعانیان در میان ایشان در جازز ساکن ماندند.

۳۰ و زبولون ساکنان فطرون و ساکنان نهلول را بیرون نکرد، پس کنعانیان در میان ایشان ساکن ماندند، و جزیه بر آنها گذارده شد.

و اشیر ساکنان عکوکو ساکنان صیدون و احلب و اکریب و حلبه و عقیق و روحرب را بیرون نکرد.

۳۲ پس اشیریان در میان کنعانیانی که ساکن آن زمین بودند سکونت گرفتند، زیرا که ایشان را بیرون نکردند.

و نفتالی ساکنان بیت شمس و ساکنان بیت عنات را بیرون نکرد، پس در میان کنعانیانی که ساکن آن زمین بودند، سکونت گرفت. لیکن ساکنان بیت شمس و بیت عنات به ایشان جزیه میدادند.

و اموریان بنی داو را به کوهستان مسدود ساختند زیرا که نگذاشتند که به بیابان فرود آید.

۳۵ پس اموریان عزیمت داشتند که در ایلون و شعلیم در کوه حارس ساکن باشند، ولیکن چون دست خاندان یوسف قوت گرفت، جزیه بر ایشان گذارده شد.

۳۶ و حداموریان از سر بالای عقربیم و از سالع تا بالاتر بود.

ملاقات فرشته خدا

و فرشته خداوند از جلجال به بوکیم آمده، گفت: «ما را از مصر آوردیم و به زمینی که به پدران شما قسم خوردیم داخل کردیم، و گفتم عهد خود را با شما تابه ابد نخواهم شکست.»

۲ پس شما با ساکنان این زمین عهد مبنید و مذبح‌های ایشان را بشکنید، لیکن شما سخن مرا نشنیدید. این چه کار است که کرده‌اید؟
لذا من نیز گفتم ایشان را از حضور شما بیرون نخواهم کرد، و ایشان در کمرهای شما خاها خواهند بود، و خدا یان ایشان برای شما دام خواهند بود.»
و چون فرشته خداوند این سخنان را به تمامی اسرائیل گفت، قوم آواز خود را بلند کرده، گریستند.
۵ و آن مکان را بوکیم نام نهادند، و در آنجا برای خداوند قربانی گذراندند.

نتیجه ناطاعتی

و چون یوشع قوم را روانه نموده بود، بنیاسرائیل هر یکی به ملک خود رفتند تا زمین را به تصرف آورند.
۷ و در تمامی ایام یوشع و تمامی ایام مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند، و همه کارهای بزرگ خداوند را که برای اسرائیل کرده بود، دیدند، قوم، خداوند را عبادت نمودند.
۸ و یوشع بن نون، بنده خداوند، چون صد و ده ساله بود، مرد.
۹ و او را در حدود دملکش در رتبه حارس در کوهستان افرایم به طرف شمال کوه جاعش دفن کردند.
و تمامی آن طبقه نیز به پدران خود پیوستند، و بعد از ایشان طبقه دیگر خاستند که خداوند و اعمالی را که برای اسرائیل کرده بود، ندانستند.
و بنیاسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و به آنها را عبادت نمودند.
۱۲ و پوهه خدای پدران خود را که ایشان را از زمین مصر بیرون آورده بود، ترک کردند، و خدا یان غیر از خدا یان طوائفی که در اطراف ایشان بودند پیروی نموده، آنها را سجده کردند. و خشم خداوند را برانگیختند.
۱۳ و پوهه را ترک کرده، بعل و عشتاروت را عبادت نمودند.
۱۴ پس خشم خداوند بر اسرائیل فروخته شده، ایشان را به دست تاراج کنندگان سپرد تا ایشان را غارت نمایند، و ایشان را به دست دشمنانی که به اطراف ایشان بودند، فروخت، به حدی که دیگر نتوانستند یاد دشمنان خود مقاومت نمایند.
۱۵ و به هرجا که بیرون می‌رفتند، دست خداوند برای بدی بر ایشان می‌بود، چنانکه خداوند گفته، چنانکه خداوند برای ایشان قسم خورده بود و به نهایت تنگی گرفتار شدند.

و خداوند داوران را برانگیزید که ایشان را از دست تاراج کنندگان نجات دادند.
۱۷ و باز داوران خود را اطاعت نمودند، زیرا که در عقب خدا یان غیر از آنها کرده، و از راهی که پدران ایشان سلوک مینمودند، و او امر خداوند را اطاعت میکردند، به زودی برگشتند، و مثل ایشان عمل نمودند.
۱۸ و چون خداوند برای ایشان داوران برمی‌انگیخت خداوند با داوری بود، و ایشان را در تمام ایام آن داوران دست دشمنان ایشان نجات میداد، زیرا که خداوند به خاطر ناله‌های که ایشان از دست ظالمان و ستم کنندگان خود برمی‌آوردند، پشیمان میشد.
۱۹ و واقع میشد چون داور وفات یافت که ایشان برمی‌گشتند و از پدران خود بیشتر فتنه‌انگیز شده، خدا یان غیر از پیروی میکردند، و آنها را عبادت نموده، سجده میکردند، و از اعمال پدر و راه‌های سرکشی خود چیزی باقی نمی‌گذاشتند.
۲۰ لذا خشم خداوند بر اسرائیل فروخته شد و گفت: «و نه که این قوم از عهدی که با پدران ایشان امر فرمودم، تجاوز نموده، آواز من نشنیدند، من نیز هیچیک از آنها را که یوشع وقت وفاتش واگذاشت، از حضور ایشان دیگر بیرون نخواهم نمود.
۲۲ تا اسرائیل را به آنها بیازمام که با طریق خداوند رانگهداشته، چنانکه پدران ایشان نگهداشتنند، در آن سلوک خواهند نمود یانه،»
پس خداوند آن طوائف را واگذاشته، به سرعت بیرون نکرد و آنها را به دست یوشع تسلیم نمود.

پس اینانند طوائفی که خداوند واگذاشت تا به واسطه آنها اسرائیل را بیازماید، یعنی جمیع آنانی که همه جنگهای کنعان را ندانسته بودند.
۲ تابلقات بنیاسرائیل دانشمند شوند و جنگ را به ایشان تعلیم دهد، یعنی آنانی که آن را پیشتر به هیچ وجه نمی‌دانستند.
۳ پنج سردار فلسطینیان و جمیع کنعانیان و صیدونیان و حویان که در کوهستان لبنان از کوه بعل حر من تا مدخل حمات ساکن بودند.
۴ و اینها برای آزمایش بنیاسرائیل بودند، تا معلوم شود که آیا احکام خداوند را که به واسطه موسی به پدران ایشان امر فرموده بود، اطاعت خواهند کرد یانه.

۵ پس بنیاسرائیل در میان کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزبان و حویان و بیوسیان ساکن میبودند.
۶ دختران ایشان را برای خود به زنی می‌گرفتند، و دختران خود را به پسران ایشان میدادند، و خدا یان آنها را عبادت مینمودند.
عنتیل

و بنیاسرائیل آنچه در نظر خداوند نایستد بود، کردند، و پوهه خدای خود را فراموش نموده، به آنها و بتها را عبادت کردند.
۸ و غضب خداوند بر اسرائیل فروخته شده، ایشان را به دست کوشان رشتعایم، پادشاه آرام نهرین، فروخت، و بنیاسرائیل کوشان رشتعایم را هشت سال بندگی کردند.

۹ و چون بنیاسرائیل نزد خداوند فریاد کردند، خداوند برای بنیاسرائیل نجات‌دهنده‌های یعنی عنتیل بن قناز را در کوچک کالیب را برپا داشت، و او ایشان را نجات داد.

۱۰ و روح خداوند را نازل شد پس بنیاسرائیل را داوری کرد، و برای جنگ بیرون رفت، و خداوند کوشان رشتعایم، پادشاه آرام را به دست او تسلیم کرد، و دستش بر کوشان رشتعایم مستولی گشت.

۱۱ و زمین چهل سال آرامی یافت. پس عنتیل بن قناز مرد.
ایهود

و بنیاسرائیل باردیگردنظر خداوند بدی کردند، و خداوند عجلون، پادشاه موآب را بر اسرائیل مستولی ساخت، زیرا که در نظر خداوند شرات و ورزیده بودند.

۱۳ و او بنی عمون و عمالیک را نزد خود جمع کرده، آمد، و بنیاسرائیل را شکست داد، و ایشان شهر نخلستان را گرفتند.

۱۴ و بنیاسرائیل عجلون، پادشاه موآب را هجده سال بندگی کردند.

و چون بنیاسرائیل نزد خداوند فریاد برآوردند، خداوند برای ایشان نجات دهندهای تعیینی بود بن جیرای بنیامینی را که مرد چپ دستی بود، برپاداشت، و بنیاسرائیل به دست او بری عجلون، پادشاه موآب، ارمانی فرستادند.

۱۶ و او بود خنجر دودمی که طولش یک ذراع بود، برای خود ساخت و آن را در زیر جامه بران راست خود بست.

۱۷ و ارمعان را نزد عجلون، پادشاه موآب عرضه داشت. و عجلون مرد بسیار فرهی بود.

۱۸ و چون از عرضه داشتن ارمعان فارغ شد، آنانی را که ارمعان را آورد بودند، روانه نمود.

۱۹ و خودش از معدنهای سنگ که نزد جلیجال بود، برگشته، گفت: «ی پادشاه سخنی مخفی برای تو دارم.» گفت: «اکت باش.» و جمیع حاضران از پیش او بیرون رفتند.

۲۰ و او بود زدوی داخل شد و او بتنهایی در بالا خانه تابستانی خود مینشست. ای بود گفت: «لا می از خدا برای تو دارم.» پس از کرسی خود برخاست.

۲۱ و او بود دست چپ خود را دراز کرده، خنجر از آن راست خویش کشید و آن را در شکمش فرو برد.

۲۲ و دسته آن با تیغهاش نیز فرو رفت و پیه، تیغه را پوشانید زیرا که خنجر از شکمش بیرون نکشید و به فضلات رسید.

۲۳ و او بود دهده هلیز بیرون رفته، درهای بالا خانه را بروی بسته، قفل کرد.

و چون او رفته بود، نوکرانش آمده، دیدند که اینک درهای بالا خانه قفل است. گفتند، یقین یابهای خود را در غره تابستانی میپوشاند.

۲۵ و انتظار کشیدند تا خنجر شدند، و چون او درهای بالا خانه را نگشود پس کلید را گرفته، آن را باز کردند، و اینک آقای ایشان بر زمین مرده افتاده بود.

و چون ایشان معطل میشدند، ای بود در رفت و از معدنهای سنگ گذشته، به سعیرت به سلامت رسید.

۲۷ و چون داخل آنجا شد کنار او در کوهستان فرامی نواخت و بنیاسرائیل همراهش از کوه به زیر آمدند، و او پیش روی ایشان بود.

۲۸ و به ایشان گفت: «عقب من بیایید ز خداوند، موآبان، دشمنان شما را به دست شما تسلیم کرده است.» پس از عقب او فرود شده، معبرهای اردن را پیش روی موآبان گرفتند، و نگذاشتند که احدی عبور کند.

۲۹ و در آن وقت به قدر ده هزار نفر از موآبان را، یعنی هرزور او روم در جنگی را کشتند و کسی رهائی نیافت.

۳۰ و در آن روز موآبان زیر دست اسرائیل ذلیل شدند، و زمین هشتاد سال آرامی یافت.

شمیچر

و بعد از او شمیچر عنان بود که ششصد نفر از فلسطینیان را با چوب گاورانی کشت، و او نیز اسرائیل را نجات داد.

دبوره

و بنیاسرائیل بعد از وفات ای بود باردیگردنظر خداوند شرات و ورزیده.

۲ و خداوند ایشان را به دست یابین، پادشاه کنعان، که در حاصور سلطنت میکرد، فروخت، و سردار لشکرش سیسرا بود که در حروشت امتهاسکونت داشت.

۳ و بنیاسرائیل نزد خداوند فریاد کردند، زیرا که او را نهصد اربه آهنین بود و بر بنیاسرائیل بیست سال بسیار ظلم میکرد.

و در آن زمان دبوره بنیه زن لئیدوت اسرائیل را داوری مینمود.

۵ و او زیر نخل دبوره که در میان رامه و بیت یئیل در کوهستان فرامی بود، مینشست، و بنیاسرائیل به جهت داوری زدوی میآمدند.

۶ پس او فرستاده، باراق بن اینوعوم را از قادش نفتالی طلبید و به وی گفت: «یابیه، خدای اسرائیل، امر نفرموده است که برو به کوه تابور هرهمانی کن، و ده هزار نفر از بنی نفتالی و بنی زبولون را همراه خود بگیری؟

و سیسرا، سردار لشکر یابین را با اربابها و لشکرش به نهر قیشون نزد تو کشیده، او را به دست تو تسلیم خواهم کرد.»

باراق وی را گفت: «گر همراه من بیایی میروم و اگر همراه من نیایی نمیروم.»

گفت: «لبته همراه تو میآیم، لیکن این سفر که میروی برای تو اگرام نخواهد بود، زیرا خداوند سیسرا را به دست زنی خواهد فروخت.» پس دبوره برخاسته، همراه باراق به قادش رفت.

۱۰ و باراق، زبولون و نفتالی را به قادش جمع کرده هزار نفر در رکاب او رفتند، و دبوره همراهش برآمد.

و حابرقینی خود را از قینیان یعنی از بنی حوآب برادرزن موسی جدا کرده خیمه خویش را نزد درخت بلوط در صعنایم که نزد قادش است، برپاداشت، و به سیسرا خبر دادند که باراق بن اینوعوم به کوه تابور آمده است.

۱۳ پس سیسرا همه اربابهاش، یعنی نهصد اربه آهنین و جمیع مردانی را که همراه وی بودند از حروشت امتهاتا نهر قیشون جمع کرد.

۱۴ و دبوره به باراق گفت: «رخیز، این است روزی که خداوند سیسرا را به دست تو تسلیم خواهد نمود، آیا خداوند پیش روی تو بیرون زفته است؟» پس

باراق از کوه تابور به زیر آمد و ده هزار نفر از عقب وی.

۱۵ و خداوند سیسرا و تمامی اربابها و تمامی لشکرش را به دم شمشیر پیش باراق منبزم ساخت، و سیسرا از اربابها خود به زیر آمده، پیاده فرار کرد.

۱۶ و باراق اربابها و لشکر اتا حروشت امتهاتا عقب نمود، و جمیع لشکر سیسرا به دم شمشیر افتادند، به حدی که کسی باقی نماند.

و سیسرا به چادر باعیل، زن حابرقینی، پیاده فرار کرد، زیرا که در میان یابین، پادشاه حاصور، و خاندان حابرقینی صلح بود.

۱۸ و یاعیل به استقبال سیسرا بیرون آمده، وی را گفت: «رگدای آقای من، به سوی من برگرد، و مترس»، پس به سوی وی به چادر برگشت و او را به لحاف پوشانید. و او وی را گفت: «رعهای آب به من بنوشان، زیرا که تشنه هستم»، پس مشک شیر را باز کرده، به وی نوشانید و او را پوشانید.

۲۰ او وی را گفت: «در چادر ایست و اگر کسی بیاید و از تو سوال کرده، بگوید که آیا کسی در اینجاست، بگویی.»

و یاعیل زن حارم میخ چادر را برداشت، و چکشی به دست گرفته، نزد وی به آهستگی آمده، میخ را به شقیقه اش کوبید، چنانکه به زمین فرو رفت، زیرا که او از خستگی در خواب سنگین بود و نمرد.

۲۲ و اینک بارق سیسرا را تعاقب نمود و یاعیل به استقبالش بیرون آمده، وی را گفت: «یاتا کسی را که میجویی تو را نشان بدهم.» پس نزد وی داخل شد و اینک سیسرا مرده افتاده، و میخ در شقیقه اش بود.

پس در آن روز خدا یابین، پادشاه کنعان را پیش بنیاسرائیل ذلیل ساخت.

۲۴ و دست بنیاسرائیل بر یابین پادشاه کنعان زیاد و زیاد استیلا مییافت تا یابین، پادشاه کنعان را هلاک ساختند.

سرود دپوره

و در آن روز دپوره و بارق بنی اینوعم سرود خوانده، گفتند:

«و نکه پیش روان در اسرائیل پیش روی کردند، چونکه قوم نفوس خود را به ارادت تسلیم نمودند، خداوند را متبارک بخوانید. ای پادشاهان بشنوید! ای زورآوران گوش دهید! من خود برای خداوند خواهم سرایید. برای بوه خدای اسرائیل سرود خواهم خواند. ای خداوند وقتی که از سعیر بیرون آمدی، وقتی که از صحرای ادوم خرامیدی، زمین متزلزل شد و آسمان نیز قطره باران ریخت. و ابراهام آبهارانید. کوهها از حضور خداوند لرزان شدند و این سنا از حضور بوه، خدای اسرائیل. در ایام شمشیر جنات، در ایام یاعیل شاهراها ترک شده بود، و مسافران از راههای غیر متعارف می رفتند. حاکمان در اسرائیل نایاب و نابود شدند، تا من، دپوره، برخاستم، در اسرائیل، مادر برخاستم. خدایان جدید را اختیار کردند. پس جنگ در دروازهها رسید. در میان چهل هزار نفر در اسرائیل، سپهری و نیزه های پیدا نشد. قلب من به حاکمان اسرائیل مالیل است، که خود را در میان قوم به ارادت تسلیم نمودند. خداوند را متبارک بخوانید. ای شما که بر الاغهای سفید سوارید و بر مسندها مینشینید، و بر طریق سالک هستید، این را بیان کنید. دروازه های تیراندازان، نزد حوضهای آب در آنجا اعمال عاذه خداوند را بیان میکنند، یعنی احکام عاذه او را در حکومت اسرائیل. آنگاه قوم خداوند به دروازهها فرود میآیند. بیدار شو بیدار شوای دپوره. بیدار شو بیدار شو و سرود بخوان. بر خیز ای بارق و ای پسر اینوعم، اسیران خود را به اسیری ببر. آنگاه جماعت قلیل بریزگان قوم تسلط یافتند. و خداوند مرا بر جباران مسلط ساخت. از افرایم آمدند، آتانی که مقرایشان در عمالیق است. در عقب تو بنیامین با قومهای تو، و از ما کیرد اوران آمدند. و از زبولون آتانی که عصای صف آرا را به دست میگیرند. و سروران یسا کار همراه دپوره بودند. چنانکه بارق بود همچنان یسا کار نیز بود. در عقب او به وادی هجوم آوردند. فکراهای دل زد شعوب رو بین عظیم بود.

چرا در میان آنها نشستی. آیاتانی گلههارا بشنوی؟ مباحثات دل، نزد شعوب رو بین عظیم بود. جلعاد به آن طرف اردن ساکن ماند. و دان چرا نزد کشتهها درنگ نمود. اشیریه کاره در اینشت. و نزد خلیجهای خود ساکن ماند. و زبولون قومی بودند که جان خود را به خطر موت تسلیم نمودند. و نفتالی نیز در بلندیهای میدان. پادشاهان آمده، جنگ کردند. آنگاه پادشاهان کنعان مقاتله نمودند. در تعنک نزد آبهای مجدو. و هیچ منفعت نقره نبردند. از آسمان جنگ کردند. ستارگان از منازل خود با سیسرا جنگ کردند. نهرقیشون ایشان را در رود. آن نهرقدم یعنی نهرقیشون. ای جان من قوت را با عمالیق نمودی. آنگاه اسبان، زمین را با زدن گرفتند. به سبب تاختن یعنی تاختن زورآوران ایشان. فرشته خداوند میگوید میروز لعنت کنید، ساکنان را به سختی لعنت کنید، زیرا که به امداد خداوند نیامدند تا خداوند را در میان جباران اعانت نماید. یاعیل، زن حارم قینی، از سلیزنان مبارک باد! از زنان چادر نشین مبارک باد! او آب خواست و شیر به وی داد، و سر شیر را در ظرف ملو کانه پیش آورد. دست خود را به میخ دراز کرد، و دست راست خود را به چکش عمله. و به چکش سیسرا رازده، سرش را سفت. و شقیقه او را شکافت و فرودوخت.

نزد پایهای خم شده، افتاد و دراز شد. نزد پایهای خم شده، افتاد. جانی که خم شد در آنجا کشته افتاد. از درپچه نگرست و نعره زد، مادر سیسرا از شبکه) عره زد: (چرا ارباهش در آمدن تاخیری کند؟ و چرا چرخهای ارباهش توقف مینماید؟ خاتونهای دانشمندش در جواب وی گفتند. لیکن او سخن خود را به خود تکرار کرد.

ایاغنیمت را نیافته، و تقسیم نمی کنند؟ یک دختر دود دخترای هر مرد. و برای سیسرا غنیمت رختهای رنگارنگ، غنیمت رختهای رنگارنگ قلابدوزی، رخت رنگارنگ قلابدوزی دورو. برگردنهای اسیران. همچینهای خداوند جمیع دشمنان هلاک شوند. و اما عجبان او مثل آفتاب باشند، وقتی که در قوتش طلوع میکنند.»

وزمین چهل سال آرامی یافت.

جدعون

- و بنیاسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند. پس خداوند ایشان را به دست مدیان هفت سال تسلیم نمود.
- ۲ دست مدیان بر اسرائیل استیلا یافت، و بهسبب مدیان بنیاسرائیل شکافها و مغارها و ملاذهارا که در کوهها میباشند، برای خود ساختند.
- ۳ و چون اسرائیل زراعت میکردند، مدیان و عمالیتی و بنی مشرق آمده، برایشان هجوم میآوردند.
- ۴ و برایشان اردوزده، محصول زمین را تابه غزه خراب کردند، و در اسرائیل آذوقه و گوسفند و گاو و الاغ باقی نگذاشتند.
- ۵ زیرا که ایشان با مواشی و خیمه های خود برآمده، مثل ملخ پیشمار بودند، و ایشان و شتران ایشان را حسابی نبود و به جهت خراب ساختن زمین داخل شدند.
- ۶ و چون اسرائیل بهسبب مدیان بسیار ذلیل شدند، بنیاسرائیل نزد خداوند فریاد برآوردند.
- و واقع شد چون بنیاسرائیل از دست مدیان نزد خداوند استغاثه نمودند،
- که خداوند نیبایی برای بنیاسرائیل فرستاد، و او به ایشان گفت: «هوه خدای اسرائیل چنین میگوید: من شمارا از مصر برآوردم و شمارا از خانه بندگی بیرون آوردم،
- و شمارا از دست مصریان و از دست جمیع ستمکاران شمارهایی دادم، و اینان را از حضور شما بیرون کرده، زمین ایشان را به شما دادم.
- ۱۰ و شما گفتم، من، یهوه، خدای شما هستم. از خدایان اموریانی که در زمین ایشان ساکنید، مترسید لیکن آواز مرا نشنیدید.»
- و فرشته خداوند آمده، زیر درخت بلوطی که در عفره است که مال یوآش ابیعزری بود، نشست و پسرش جدعون گندم را در چرخشت میکوبید تا آن را از مدیان پنهان کند.
- ۱۲ پس فرشته خداوند را ظاهر شده، وی را گفت: «ی مر دزور آور، یهوه با تو است.»
- جدعون وی را گفت: «های خداوند من، اگر یهوه با من است پس چرا این همه بر ما واقع شده است، و یکجاست جمیع اعمال عجیب او که پدران ما برای ما ذکر کرده، و گفته اند که آیا خداوند ما را از مصر بیرون نیاورد، لیکن الان خداوند ما را ترک کرده، و به دست مدیان تسلیم نموده است.»
- آنگاه یهوه بروی نظر کرده، گفت: «ه این قوت خود برو اسرائیل را از دست مدیان رهایی ده، آیا من تو را نفرستادم.»
- او در جواب وی گفت: «های خداوند چگونه اسرائیل را رهایی ده، ما، اینک خاندان من در منسی ذلیل تراز همه است و من در خانه پدرم کوچکترین هستم.»
- خداوند وی را گفت: «قین من با تو خواهم بود و مدیان را مثل یک نفر شکست خواهی داد.»
- او وی را گفت: «گر الان در نظرت فیض یافتم، پس آیتی به من بنما که تو هستی آنکه با من حرف میزنی.»
- ۱۸ پس خواهش دارم که از اینجا زوی تا نزد تو برگردم، و هدیه خود را آورده، به حضور تو بگذرانم.» گفت: «ن میمانم تا برگردی.»
- پس جدعون رفت و بزرگاله ای را با قرصهای نان فطیر از یک ایفه آرد نرم حاضر ساخت، و گوشت را در سیدی و آب گوشت را در کامهای گذاشته، آن را نزد وی، زیر درخت بلوط آورد و پیش وی نهاد.
- ۲۰ و فرشته خدا را گفت: «وشت و قرصهای فطیر را بردار و بروی این صحفه بگذار، و آب گوشت را بریز.» پس چنان کرد.
- ۲۱ آنگاه فرشته خداوند نوک عصا را که در دستش بود، دراز کرده، گوشت و قرصهای فطیر را لمس نمود که آتش از صحفه برآمده، گوشت و قرصهای فطیر را بلعید، و فرشته خداوند از نظرش غایب شد.
- ۲۲ پس جدعون دانست که او فرشته خداوند است. و جدعون گفت: «های خداوند یهوه، چونکه فرشته خداوند را بر آوردیدم،»
- خداوند وی را گفت: «لا متی بر تو باد! مترس نخواهی مرد.»
- پس جدعون در آنجا برای خداوند مذبحی بنا کرد و آن را یهوه شالوم نامید که تا امروز در عفره ابیعزریان باقی است.
- و در آن شب، خداوند او را گفت: «او پدر خود، یعنی گاودومین را که هفت ساله است بگیر، و مذبح بعل را که از آن پدرت است منهدم کن، و تمثال اشیره را که نزد آن است، قطع نما.
- ۲۶ و برای یهوه، خدای خود، بر سر این قلعه مذبحی موافق رسم بنا کن، و گاودومین را گرفته، با چوب اشیره که قطع کردی برای قربانی سوختنی بگذران.»
- پس جدعون ده نفر از نوکران خود را برداشت و به نوعی که خداوند وی را گفته بود، عمل نمود، اما چونکه از خاندان پدر خود مردان شهر میترسید، این کار را در روز نتوانست کرد، پس آن را در شب کرد.
- و چون مردمان شهر در صبح برخاستند، اینک مذبح بعل منهدم شده، و اشیره که نزد آن بود، بریده، و گاودومین بر مذبحی که ساخته شده بود، قربانی گشته.
- ۲۹ پس به یکدیگر گفتند، کیست که این کار را کرده است، و چون دریافت و تفحص کردند، گفتند جدعون بن یوآش این کار را کرده است.
- ۳۰ پس مردان شهر به یوآش گفتند: «سر خود را بیرون بیاور تا میزدیم زیرا که مذبح بعل را منهدم ساخته، و اشیره را که نزد آن بود، بریده است.»
- اما یوآش به همه کسانی که بر ضد او برخاسته بودند، گفت: «با شما برای بعل حجاجه میکنید؟ آیا شما او را میپرهانید؟ هر که برای او حجاجه نماید همین صبح کشته شود، و اگر او خداست، برای خود حجاجه نماید چونکه کسی مذبح او را منهدم ساخته است.
- ۳۲ پس در آن روز او را بریلر نامید و گفت: «گذاردت بعل با او حجاجه نماید زیرا که مذبح او را منهدم ساخته است.»
- آنگاه جمیع اهل مدیان و عمالیتی و بنی مشرق با هم جمع شدند و عبور کرده، در وادی یزرعیل اردو زدند.
- ۳۴ و روح خداوند جدعون را ملبس ساخت، پس کرنا را نواخت و اهل ابیعزردر عقب وی جمع شدند.

۳۵ ورسولان در تمامی منسی فرستاد که ایشان نیز در عقب وی جمع شدند و در اشریز یولون و فتالی رسولان فرستاد و به استقبال ایشان برآمدند.

و جدعون به خدا گفت: «گراسرائیل را بر حسب سخن خود به دست من نجات خواهی داد،

اینک من در خمنگاه پوست پشمینی می گذارم و اگر شبنم فقط بر پوست باشد و بر تمامی زمین خشکی بود، خواهم دانست که اسرائیل را بر حسب قول خود به دست من نجات خواهی داد.»

و همچنین شد و ایامدان به زودی برخاسته، پوست را فشر دو کاسهای پراز آب شبنم از پوست بیفرد.

۳۹ و جدعون به خدا گفت: «ضبتور من افروخته نشود و همین یک مرتبه خواهم گفت، یک دفعه دیگر فقط با پوست نجر به تمام، این مرتبه پوست به تنهایی خشک باشد و بر تمامی زمین شبنم.»

و خدا در آن شب چنان کرد که پوست فقط، خشکی بود و بر تمامی زمین شبنم.

پیروزی بر مدیان

ویربعل که جدعون باشد با تمامی قوم که با وی بودند صبح زود برخاسته، نزد چشمه حرود ارد زدند، و اردوی مدیان به شمال ایشان زد کوه مورده در وادی بود.

و خداوند به جدعون گفت: «وی که با تو هستند، زیاد از آنند که مدیان را به دست ایشان تسلیم نمایم، مباد اسرائیل بر من نغر نموده، بگویند که دست ما، ما را نجات داد.»

۳ پس الان به گوش قوم ندا کرده، بگو: هر کس که ترسان و هراسان باشد از کوه جلعاد برگشته، روانه شود.» و بیست و دو هزار نفر از قوم برگشتند و ده هزار باقی ماندند.

و خداوند به جدعون گفت: «از قوم هم زیاد هاند، ایشان را از دآب بیاور تا ایشان را آنجا برای تویاز مایم، و هر که راه به تو گویم این با تو برود، او همراه تو خواهد رفت، و هر که راه به تو گویم این با تو نرود، او نخواهد رفت.»

و چون قوم را از دآب آورده بود، خداوند به جدعون گفت: «رکه آب راه زبان خود بنوشد چنانکه سنگ مینوشد او را تنه بگذار، و همچنین هر که بر زانوی خود خم شده، بنوشد.»

و عدد آتانی که دست به دآب آورده، نوشیدند، سیصد نفر بود و جمیع بقیه قوم بر زانوی خود خم شده، آب نوشیدند.

۷ و خداوند به جدعون گفت: «این سیصد نفر که به کف نوشیدند، شمارا نجات میدهم، و مدیان را به دست تو تسلیم خواهم نمود. پس سایر قوم هر کس به جای خود برود.»

پس آن گروه توشه و کرناهای خود را به دست گرفتند و هر کس را از سایر مردان اسرائیل به خیمه خود فرستاد، ولی آن سیصد نفر را نگاه داشت. و اردوی مدیان در وادی پایین دست او بود.

و در همان شب خداوند وی را گفت: «رخیز و به اردو فرود بیا زیرا که آن را به دست تو تسلیم نمودهام.

۱۰ لیکن اگر از رفتن میترسی، با خادم خود فوراً به اردو برو.

۱۱ و چون آنچه ایشان بگویند بشنوی، بعد از آن دست تو قوی خواهد شد، و به اردو فرود خواهی آمد.» پس او و خادمش، فوراً به کاره سلاح دارانی که در اردو بودند، فرود آمدند.

۱۲ و اهل مدیان و عمالقی و جمیع بنی مشرق مثل ملیخ، بیشمار در وادی ریخته بودند، و شتران ایشان را مثل ریگ که بر کاره دریا بچسب است، شمارهای نبود.

۱۳ پس چون جدعون رسید، دید که مردی بر رفیقش خوابی بیان کرده، میگفت که «بیک خوابی دیدم، و هان گد های نان جوین در میان اردوی مدیان غلطانیده شده، به خیمه های پر خورده و آن را چنان زد که افتاد و آن را واژگون ساخت، چنانکه خیمه بر زمین پهن شد.»

رفیقش در جواب وی گفت که «بن نیست جز شمشیر جدعون بن یوآش، مرد اسرائیل، زیرا خدا مدیان و تمام اردو را به دست او تسلیم کرده است.»

و چون جدعون نقل خواب و تعبیرش را شنید، سجده نمود، و به لشکر گاه اسرائیل برگشته، گفت: «رخیزید زیرا که خداوند اردوی مدیان را به دست شما تسلیم کرده است.»

و آن سیصد نفر را به سه فرقه متقسم ساخت، و به دست هر یکی از ایشان کرناها و سیوهای خالی داد و مشعلها در سیوها گذاشت.

۱۷ و به ایشان گفت: «من نگاه کرده، چنان بکنید. پس چون به کار اردو برسم، هر چه من میگویم، شما هم چنان بکنید.

۱۸ و چون من و آتانی که با من هستند کرناها را بوزیم، شما نیز از همه اطراف اردو کرناها را بوزید و بگوید (مشیر) خداوند و جدعون.»

پس جدعون و صد نفر که با وی بودند در ابتدای پاس دوم شب به کار اردو رسیدند و در همان حین کشیکچای تازه گذارده بودند، پس کرناها را نواختند و سیوهارا که در دست ایشان بود، شکستند.

۲۰ و هر سه فرقه کرناها را نواختند و سیوهارا شکستند و مشعلها را به دست چپ و کرناها را به دست راست خود گرفته، نواختند، و صدازند شمشیر خداوند و جدعون.

۲۱ و هر کس به جای خود به اطراف اردو ایستادند و تمامی لشکر فرار کردند و ایشان نعره زده، آنها را منجم ساختند.

۲۲ و چون آن سیصد نفر کرناها را نواختند، خداوند شمشیر هر کس را بر رفیقش و بر تمامی لشکر گردانید، و لشکر ایشان تا بیت شطه به سوی صریرت و تا سر حد آبل محوله که نزد طباط است، فرار کردند.

۲۳ و مردان اسرائیل از فتالی و اشریز و تمامی منسی جمع شده، مدیان را تعاقب نمودند.

و جدعون به تمامی کوهستان افرايم، رسولان فرستاده، گفت: «ه جهت مقابله بامديان به زير آيد و آهار اتايت باره واردن پيش ايشان بگيريد.» پس تمامی مردان افرايم جمع شده، آهار اتايت باره واردن گرفتند.

۲۵ و غراب و ذئب، دوسر دارمديان را گرفته، غراب ابر صخره غراب و ذئب را در چرخش ذئب کشند، و مديان را تعاقب نمودند، و سرهای غراب و ذئب را به آن طرف اردن، نزد جدعون آوردند.

ملوک مديان

و مردان افرايم اورا گفتند: «بن چه کار است که به ما کردهای که چون برای جنگ مديان ميرفتی ما را نخواندی و به سختی باوی منازعت کردند.» او به ايشان گفت: «لان من بالنسبه به کار شما چه کردم؟ مگر خوشه چینی افرايم از میوه چینی ابيعر بهتر نیست؟

به دست شما خدا دوسر دارمديان، یعنی غراب و ذئب را تسليم نمود و من مثل شما قادر بر چه کار بودم؟» پس چون این سخن را گفت، خشم ايشان بروی فرو نشست.

و جدعون با آن سيصد نفر که همراه او بودند به اردن رسیده، عبور کردند، و اگر چه خسته بودند، لیکن تعاقب ميکردند.

۵ و به اهل سکوت گفت: «من این که چندان به رفقايم بدهيد زير اخستاند، و من زنج و صلوع، ملوک مديان را تعاقب ميکنم.» سرداران سکوت به وی گفتند: «گردستهای زنج و صلوع الان در دست تومی باشد تا به لشکر تونان بدهیم.»

جدعون گفت: «س چون خداوند زنج و صلوع را به دست من تسليم کرده باشد، آنگاه گوشت شمارا با شوکر و خار صحرای خواهم درید.»

و از آنجا به فتو عیل برآمده، به ايشان همچنين گفت، و اهل فتو عیل مثل جواب اهل سکوت اورا جواب دادند.

۹ و به اهل فتو عیل نیز گفت: «قتی که به سلامت برگردم این برج را منهدم خواهم ساخت.»

و زنج و صلوع در قوربا لشکر خود به قدر پانزده هزار نفر بودند. تمامی بقیه لشکر بنی مشرق این بود، زیرا صد و بیست هزار مرد جنگی افتاده بودند.

۱۱ و جدعون به راه چادر نشینان به طرف شرق نوب و بجبهه برآمده، لشکر ايشان را شکست داد، زیرا که لشکر مطمئن بودند.

۱۲ و زنج و صلوع فرار کردند و ايشان را تعاقب نموده، آن دو ملک مديان یعنی زنج و صلوع را گرفت و تمامی لشکر ايشان را منهدم ساخت.

و جدعون بن یوآش از ابای حارس از جنگ برگشت.

۱۴ و جوانی از اهل سکوت را گرفته، از او تفتیش کرد و او برای وی نامهای سرداران سکوت و مشایخ آن را که هفتاد و هفت نفر بودند، نوشت.

۱۵ پس نزد اهل سکوت آمده، گفت: «بیک زنج و صلوع را که در باره ايشان مرا طعنه زده، گفتيد مگر دست زنج و صلوع الان در دست تو است تا به مردان خسته تونان بدهیم.»

پس مشایخ شهر و شوکر و خارهای صحرار گرفته، اهل سکوت را به آنها تادیب نمود.

۱۷ و برج فتو عیل را منهدم ساخته، مردان شهر را کشت.

و به زنج و صلوع گفت: «گوهر مردمانی بودند که در تابور کشيدید.» گفتند: «ايشان مثل تو بودند، هر یکی شبيه شاهزادگان.»

گفت: «ايشان برادرانم و پسران مادر من بودند، به خداوند حی قسم اگر ايشان رازنده نگاه ميداشيد، شمارا می کشتم.»

و به نخست زاده خود، پسر، گفت: «برخیز و ايشان را بکش.» لیکن آن جوان شمشیر خود را از ترس نکشيد چونکه هنوز جوان بود.

۲۱ پس زنج و صلوع گفتند: «برخیز و ما را بکش زیرا اجتماع مردم مثل خود اوست.» پس جدعون برخاسته، زنج و صلوع را بکشت و هلاکهای که بر گردن شتران ايشان بود، گرفت.

یغود جدعون

پس مردان اسرايیل به جدعون گفتند: «رما سلطنت نما، هم پسر تو و پسر پسر تو نیز چونکه ما را از دست مديان رهايیدی.»

جدعون در جواب ايشان گفت: «ن بر شما سلطنت نخواهم کرد، و پسر من بر شما سلطنت نخواهد کرد، خداوند بر شما سلطنت خواهد نمود.»

و جدعون به ايشان گفت: «ک چیز از شما خواهش دارم که هر یکی از شما گشواره های غنیمت خود را به من بدهد.» زیرا که گشواره های طلا داشتند چونکه اسمعیلیان بودند.

۲۵ در جواب گفتند: «لبته ميدهیم.» پس ردایی پهن کرده، هر یکی گشواره های غنیمت خود را در آن انداختند.

۲۶ و وزن گشواره های طلايی که طلبیده بود هزار و هفتصد مثقال طلا بود، سوای آن هلالها و حلقهها و جامه های راغوانی که بر ملوک مديان بود، و سوای گردنبندهایی که بر گردن شتران ايشان بود.

۲۷ و جدعون از آنها يفتادی ساخت و آن را در شهر خود عفره پياداشت، و تمامی اسرايیل به آنجا در عقب آن زنا کردند، و آن برای جدعون و خاندان او دام شد.

۲۸ پس مديان در حضور بنياسرايیل مغلوب شدند و ديگر سر خود را بلند نکردند، و زمین در ایام جدعون چهل سال آرامی یافت.

و بر بعل بن یوآش رفته، در خانه خود ساکن شد.

۳۰ و جدعون راهفتاد پسر بود که از صلوبش بیرون آمده بودند، زیرا زنان بسیار داشت.

۳۱ و کنز او که در شکيم بود و نیز برای وی پسری آورد، و او را ایلک نام نهاد.

۳۲ و جدعون بن یوآش پسر و ساغوره شده، مرد، و در قوربا پسرش یوآش در عفره ابيعر دفن شد.

و واقع شد بعد از وفات جدعون که بنياسرايیل برگشته، در پیروی بعلهانا کردند، و بعل پريت را خدای خود ساختند.

۳۴ و بنياسرايیل پوه، خدای خود را که ايشان را از دست جمیع دشمنان ايشان از هر طرف رهايی داده بود، به یاد نیاوردند.

۳۵ و با خاندان یربعل جدعون موافق همه احسانی که با بنی اسرائیل نموده بود، نیکوئی نکردند.

ایجلیک

وایجلیک بزیربعل زدیردان مادر خود به شکیم رفته، ایشان و تمامی قبیله خاندان پدر مادرش را خطاب کرده، گفت:

«لان در گوشه‌های جمیع اهل شکیم بگویند، برای شما کدام بهتر است؟ که هفتاد نفر یعنی همه پسران یربعل بر شما حکمرانی کنند؟ یا اینکه یک شخص بر شما حکم باشد؟ و بیاد آورید که من استخوان و گوشت شما هستم.»

ویرادران مادرش در باره او در گوشه‌های جمیع اهل شکیم همه این سخنان را گفتند، و دل ایشان به پیروی ایجلیک مایل شد، زیرا گفتند او برادر ماست.

۴ و هفتاد مثقال نقره از خانه بعل بریت به او دادند، و ایجلیک مردان مهمل و باطل را به آن اجیر کرد که او را پیروی نمودند.

۵ پس به خانه پدرش به عفره رفته، برادران خود پسران یربعل را که هفتاد نفر بودند بر یک سنگ بکشت، لیکن یونام پسر کوچک یربعل زنده ماند، زیرا خود را پنهان کرده بود.

۶ و تمامی اهل شکیم و تمامی خاندان ملو جمع شده، رفتند، و ایجلیک را نزد بلوط ستون که در شکیم است، پادشاه ساختند.

و چون یونام را از این خبر دادند، اورفته، بهسر کوه جرزیم ایستاد و آواز خود را بلند کرده، ندا در داد و به ایشان گفت: «ی مردان شکیم مرا بشنوید تا خدا شمارا بشنود.

۸ و وقتی در تختان رفتند تاریخ خود پادشاهی نصب کنند، و به درخت زیتون گفتند بر ما سلطنت نما.

۹ درخت زیتون به ایشان گفت: آبار و غن خود را که به سبب آن خدا و انسان مرا محترم میدارند ترک کنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟

و درختان به انجیر گفتند که تو بیا و بر ما سلطنت نما.

۱۱ انجیر به ایشان گفت: آبا شیرینی و میوه نیکوی خود را ترک بکنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟

و درختان به مویز گفتند که بیا و بر ما سلطنت نما.

۱۲ مویز به ایشان گفت: آبا شیره خود را که خدا و انسان را خوش میسازد ترک بکنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟

و جمیع درختان به خار گفتند که بیا و بر ما سلطنت نما.

خار به درختان گفت: اگر به حقیقت شمارا بر خود پادشاه نصب میکنید، پس بیاید و در سایه من پناه بگیرید، و اگر نه آتش از خار بیرون بیاید و سر و هوی از آذبلبان را بسوزاند.

۱۶ و الا ان گراستی و صداقت عمل نمودید در اینکه ایجلیک را پادشاه ساختید، و اگر یربعل و خاندانش نیکوئی کردید و بر حسب عمل دستپایش رفتار نمودید.

۱۷ زیرا که پدر من به جهت شما جنگ کرده، جان خود را به خطر انداخت و شمارا از دست مدیان رها نید.

۱۸ و شما هم وزیر خاندان پدرم برخاسته، پسرانش، یعنی هفتاد نفر را بر یک سنگ کشتید، و پسر کنیز او ایجلیک را چون برادر شما بود اهل شکیم پادشاه ساختید.

۱۹ پس اگر ما روزه راستی و صداقت بایر بعل و خاندانش عمل نمودید، از ایجلیک شاد باشید و او از شما شاد باشد.

۲۰ و اگر نه آتش از ایجلیک بیرون بیاید، و اهل شکیم و خاندان ملورا بسوزاند، و آتش از اهل شکیم و خاندان ملو بیرون بیاید و ایجلیک را بسوزاند.»

پس یونام فرار کرده، گریخت و به بیبر آمده، در آنجا از ترس برادرش، ایجلیک، ساکن شد.

و ایجلیک بر اسرائیل سه سال حکمرانی کرد.

۲۲ و خدا روحی خبیث در میان ایجلیک و اهل شکیم فرستاد، و اهل شکیم با ایجلیک خیانت ورزیدند.

۲۴ تا انتقام ظمی که بر هفتاد پسر یربعل شده بود، بشود، و خون آنها را از برادر ایشان ایجلیک که ایشان را کشته بود، و از اهل شکیم که دستپایش را برای کشتن برادران خود قوی ساخته بودند، گرفته شود.

۲۵ پس اهل شکیم بر قلعه‌های کوه‌ها برای او کین گذاشتند، و هر کس را که از طرف ایشان در راه میگذاشت، تاراج میکردند. پس ایجلیک را خبر دادند.

و جعل بن عابد با برادرانش آمده، به شکیم رسیدند و اهل شکیم بر او اعتماد نمودند.

۲۷ و به مزرعه‌های بیرون رفته، موهارا چیدن و انگور افشرده، بزم نمودند، و به خانه‌های خود داخل شده، اکل و شرب کردند و ایجلیک را لعنت نمودند.

۲۸ و جعل بن عابد گفت: «ایجلیک کیست و شکیم کیست که او را بتدگی نمایم؟ آبا او پسر یربعل و زبول، و یکل و اونیس؟ مردان حامو پدر شکیم را بتدگی نمایید. ما چرا باید او را بتدگی کنیم؟

کاش که این قوم زبردست من میبودند تا ایجلیک را رفع میکردم، و به ایجلیک گفت: لشکر خود را زیاد کن و بیرون بیا.»

و چون زبول، رئیس شهر، سخن جعل بن عابد را شنید خشم او فروخته شد.

۳۱ پس به حیلها قاصدان نزد ایجلیک فرستاده، گفت: «یک جعل بن عابد با برادرانش به شکیم آمده‌اند و ایشان شهر را به ضد تو تحریک میکنند.

۳۲ پس الان در شب برخیز، تو قومی که همراه توست، و در صحرا کین کن.

۳۳ و با مردان در وقت طلوع آفتاب برخاسته، به شهر هجوم آور، و اینک چون او و کسانی که همراهش هستند بر تو بیرون آیند، آنچه در قوت توست، با او خواهی کرد.»

پس ایجلیک و همه کسانی که با وی بودند، در شب برخاسته، چهار دسته شده، در مقابل شکیم در کین نشستند.

- ۳۵ و جعل بن عابد بیرون آمده، به دهنه دروازه شهر ایستاد، و ایچلک و کسانی که باوی بودند از کینگاه برخاستند.
- ۳۶ و چون جعل آن گروه را دیده بزبول گفت: «ینک گروهی از سر کوهها به زیر میآیند.» زبول وی را گفت: «ایه کوهها را مثل مردم میبینی»
بار دیگر جعل متکلم شده، گفت: «ینک گروهی از بلندی زمین به زیر میآیند و جمعی دیگر از راه بلوط معونم میآیند.»
- زبول وی را گفت: «لان زبان تو نجاست که گفتی ایچلک کیست که او را بنگی نمایم؟ آیا این آن قوم نیست که حقیر شمردی؟ پس حال بیرون رفته، با ایشان جنگ کن.»
- و جعل پیش روی اهل شکم بیرون شده، با ایچلک جنگ کرد.
- ۴۰ و ایچلک او را منهنم ساخت که از حضور وی فرار کرد و بسیاری تادهنه دروازه مجروح افتادند.
- ۴۱ و ایچلک در ارومه ساکن شد، و زبول، جعل و برادرانش را بیرون کرد تا در شکم نباشند.
- و در فرای آن روز واقع شد که مردم به صحرا بیرون رفتند، و ایچلک را خبر دادند.
- ۴۳ پس مردان خود را گرفته، ایشان را به سه فرقه تقسیم نمود، و در صحرا در کین نشست، و نگاه کرد و اینک مردم از شهر بیرون میآیند، پس بر ایشان برخاسته، ایشان را شکست داد.
- ۴۴ و ایچلک با فرقه‌های که باوی بودند حمله برده، در دهنه دروازه شهر ایستادند، و آن دو فرقه بر کسانی که در صحرا بودند هجوم آوردند، و ایشان را شکست دادند.
- ۴۵ و ایچلک در تمامی آن روز با شهر جنگ کرده، شهر را گرفت و مردم را که در آن بودند، کشت، و شهر را منهدم ساخته، نمک در آن کاشت.
- و چون همه مردان برج شکم این را شنیدند، به قلعه بیت تیل بریت داخل شدند.
- ۴۷ و به ایچلک خبر دادند که همه مردان برج شکم جمع شده‌اند.
- ۴۸ آنگاه ایچلک با همه کسانی که باوی بودند به کوه صلون برآمدند، و ایچلک تبری به دست گرفته، کشته‌های از درخت بریده، آن را گرفت و پرودش خود نهاد، به کسانی که باوی بودند، گفت: «نچه مرادید پد که کردم تعجیل نموده، مثل من بکنید.»
- و تمامی قوم، هر کس شاخه خود را بریده، در عقب ایچلک افتادند و آنها را به اطراف قلعه نهاده، قلعه را بر سر ایشان به آتش سوزانیدند، به طوری که همه مردمان برج شکم که تخمین هزار مردوزن بودند، بر مردند.
- و ایچلک به تاباص رفت و بر تاباص اردو زده، آن را گرفت.
- ۵۱ و در میان شهر برج محکی بود و همه مردان و زنان و تمامی اهل شهر در آنجا فرار کردند، و درها را بر خود بسته، به پشت بام برج برآمدند.
- ۵۲ و ایچلک نزد برج آمده، بان جنگ کرد، و به دروازه برج نزدیک شد تا آن را به آتش بسوزاند.
- ۵۳ آنگاه زنی سنگ بالا تین آسیابی گرفته، بر سر ایچلک انداخت و کاسه سرش را شکست.
- ۵۴ پس جوانی را که سلا حدارش بوده به زودی صدازده، وی را گفت: «مشیر خود را کشیده، مرا بکش، مبادا در باره من بگویند زنی او را کشت.»
پس غلامش شمشیر را به او فرود کرد که مرد.
- ۵۵ و چون مردان اسرا تیل دیدند که ایچلک مرده است، هر کس به مکان خود رفت.
- ۵۶ پس خدا شرا ایچلک را که به پدر خود به کشتن هفتاد برادر خویش رسانیده بود، مکافات کرد.
- ۵۷ و خدا تمامی شرم مردم شکم را بر سر ایشان برگردانید، و لعنت یوتام بن زریعل بر ایشان رسید.
- دوداور
و بعد از ایچلک تو لعی بن فراه بن دودا، مردی از سبط بسا کار، برخاست تا اسرا تیل را راهی دهد، و او در شامی در کوهستان افرایم ساکن بود.
- ۲ و او بر اسرا تیل بیست و سه سال داوری نمود، پس وفات یافته، در شامی مدفون شد.
- و بعد از او تاثیر جلعادی برخاسته، بر اسرا تیل بیست و دو سال داوری نمود.
- ۴ و او را سی پسر بود که برسی که الاغ سوار میشدند، و ایشان را سی شهر بود که تا امروزه به حووت یا تاثیر نامیده است، و در زمین جلعاد میباشند.
- ۵ و تاثیر وفات یافته، در قامون دفن شد.
- تنگی اسرا تیل
و بنیاسرا تیل باز در نظر خداوند شرات و ورزیده، بعلم و عشتاروت و خدایان ارام و خدایان صیدون و خدایان موآب و خدایان بنی عمون و خدایان فلسطینیان را عبادت نمودند، و بهوهر ترک کرده، او را عبادت نکردند.
- ۷ و غضب خداوند بر اسرا تیل افروخته شده، ایشان را به دست فلسطینیان و به دست بنی عمون فروخت.
- ۸ و ایشان در آن سال بر بنیاسرا تیل ستم و ظلم نمودند، و بر جمیع بنیاسرا تیل که به آن طرف اردن در زمین اموریان که در جلعاد باشد، بودند، هجده سال ظلم کردند.
- ۹ و بنی عمون از اردن عبور کردند، تا بایه بود و بنیامین و خاندان افرایم نیز جنگ کنند، و اسرا تیل در نهایت تنگی بودند.
- و بنیاسرا تیل نزد خداوند فریاد برآورد، گفتند: «ه تو نگاه کرده‌ایم، چونکه خدای خود را ترک کرده، بعلم را عبادت نمودیم.»
- خداوند به بنیاسرا تیل گفت: «باشمار از مصریان و اموریان و بنی عمون و فلسطینیان رهائی ندادم؟
و چون صیدونیان و عمالیقیان و معونیان بر شما ظلم کردند، نزد من فریاد برآوردید و شمار از دست ایشان رهائی ندادم.
- ۱۳ لیکن شمار ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نمودید، پس دیگر شمار را رهائی نخواهم داد.

۱۴ بر ویو زد خدایانی که اختیاری کرد هاید، فریاد بر آوری، و آنها شمارا در وقت تنگی شمار هانی دهند.»
 بنیاسرائیل به خداوند گفتند: «ناه که دهام، پس بر حسب آنچه در نظر تو پسند آید به ما عمل نما، فقط امر و زمار را هانی ده.»
 پس ایشان خدایان غیر از ایزان خود دور کرده، بیوه را عبادت نمودند، و دل او به سبب تنگی اسرائیل محزون شد.
 پس بنی عمون جمع شده در جلعاد را دوزدند، و بنیاسرائیل جمع شده، در مصفه اردوزدند.

۱۸ و قوم یعنی سروران جلعاد به یکدیگر گفتند: «بست آن که جنگ را بانی عمون شروع کند؟ پس وی سر را جمع ساکنان جلعاد خواهد بود.»

و افتتاح جلعادی مردی زور آور، شجاع، و پسر فاحشهای بود، و جلعاد افتتاح را تولید نمود.

۲ وزن جلعاد پسران برای وی زاید، و چون پسران زنش بزرگ شدند افتتاح را بیرون کرده، به وی گفتند: «در خانه پدر ما میراث نخواهی یافت، زیرا که تو پسر زن دیگر هستی.»

پس افتتاح از حضور برادران خود فرار کرده، در زمین طوب ساکن شد، و مردان باطل زد افتتاح جمع شده، همراه وی بیرون میرفتند.
 و واقع شد بعد از مروریام که بنی عمون با اسرائیل جنگ کردند.

۵ و چون بنی عمون با اسرائیل جنگ کردند، مشایخ جلعاد رفتند تا افتتاح را از زمین طوب بیاروند.

۶ و به افتتاح گفتند بیاسر دار ما باش تا بانی عمون جنگ نمایم.»

و افتتاح به مشایخ جلعاد گفت: «یا شایه من بغض نمودید؟ و مرا از خانه پدرم بیرون نکردید؟ و الا آن چونکه در تنگی هستید چرا نزد من آمده اید؟»
 مشایخ جلعاد به افتتاح گفتند: «زاین سبب الا آن نزد تو برگشته ایم تا همراه ما آمده، بانی عمون جنگ نمایی، و بر ما ویرانگی ساکنان جلعاد سردار باشی.»
 و افتتاح به مشایخ جلعاد گفت: «گر برای جنگ کردن بانی عمون باز آوری و خداوند ایشان را به دست من بسپارد، آیا من سردار شما خواهم بود.»
 و مشایخ جلعاد به افتتاح گفتند: «داوند در میان ما شاهد باشد که البته بر حسب سخن تو عمل خواهیم نمود.»

۱۱ پس افتتاح با مشایخ جلعاد رفت و قوم او را بر خود رئیس و سردار ساختند، و افتتاح تمام سخنان خود را به حضور خداوند در مصفه گفت.

و افتتاح قاصدان نزد ملک بنی عمون فرستاده، گفت: «و را با من چه کار است که نزد من آمده ای تا با زمین من جنگ نمایی؟»

ملک بنی عمون به قاصدان افتتاح گفت: «زاین سبب که اسرائیل چون از مصر بیرون آمدند زمین مرا از انون تا بیوق وارد گرفتند، پس الا آن زمینها را به سلامتی به من رد نما.»

و افتتاح بار دیگر قاصدان نزد ملک بنی عمون فرستاد.

۱۵ و او را گفت که «فتاح چنین میگوید: اسرائیل زمین موآب و زمین بنی عمون را نگرقت.

۱۶ زیرا که چون اسرائیل از مصر بیرون آمدند، در بیابان تا بحر قزم سفر کرده، به قادش رسیدند.»

و اسرائیل رسولان نزد ملک ادوم فرستاده، گفتند: «منا اینکه از زمین تو بگذریم. اما ملک ادوم قبول نکرد، و نزد ملک موآب نیز فرستادند و او را راضی نشد، پس اسرائیل در قادش ماندند.»

۱۸ پس در بیابان سیر کرده، زمین ادوم و زمین موآب را دور زدند و به جانب شرقی زمین موآب آمده، به آن طرف از انون اردوزدند، و به حدود موآب داخل نشدند، زیرا که از انون حد موآب بود.

۱۹ و اسرائیل رسولان نزد سیحون، ملک اموریان، ملک حشبون، فرستادند، و اسرائیل به وی گفتند: «منا اینکه از زمین تو به مکان خود عبور نمایم.
 ۲۰ اما سیحون بر اسرائیل اعتماد نمود تا از حدود او بگذرند، بلکه سیحون تمامی قوم خود را جمع کرده، در باهص اردوزدند و با اسرائیل جنگ نمودند.

۲۱ و بیوه خدای اسرائیل سیحون و تمامی قومش را به دست اسرائیل تسلیم نمود که ایشان را شکست دادند، پس اسرائیل تمامی زمین اموریانی که ساکن آن ولایت بودند در تصرف آوردند.

۲۲ و تمامی حدود اموریان را از انون تا بیوق و از بیابان تا اردن به تصرف آوردند.

۲۳ پس حال بیوه، خدای اسرائیل، اموریان را از حضور قوم خود اسرائیل اخراج نموده است، و آیات آنها را به تصرف خواهی آورد؟

۲۵ و حال آیات ایزان بن صفور، ملک موآب بهترستی و آیا او با اسرائیل هرگز مقاتله کرد یا ایشان جنگ نمود؟
 هنگامی که اسرائیل در حشبون و هاتش و عریود هاتش و در همه شهرهایی که بر گاره انون است، سیصد سال ساکن بودند پس در آن مدت چرا آنها را باز نگرفتید؟

من به تو نگاه نکردم بلکه تو به من بدی کردی که با من جنگ مینمایی. پس بیوه که داوود مطلق است امر و زرد میان بنیاسرائیل و بنی عمون داوری نماید.»

اما ملک بنی عمون سخن افتتاح را که به او فرستاده بود، گوش نگرفت.

و روح خداوند بر افتتاح آمد و او از جلعاد و منسی گذشت و از مصفه جلعاد عبور کرد و از مصفه جلعاد به سوی بنی عمون گذشت.

۳۰ و افتتاح برای خداوند نذر کرده، گفت: «گر بنی عمون را به دست من تسلیم نمایی،

آنگاه وقتی که به سلامتی از بنی عمون برگردم، هر چه به استقبال من از در خانه بیرون آید از آن خداوند خواهد بود، و آن را برای قربانی سوختن خواهم گذرانید.»

پس افتتاح به سوی بنی عمون گذشت تا با ایشان جنگ نماید، و خداوند ایشان را به دست او تسلیم کرد.

۳۳ و ایشان را زعر و عیر تانمیت که بیست شهر بود و تا ایل کرامیم به صدمه بسیار عظیم شکست داد، و بنی عمون از حضور بنیاسرائیل مغلوب شدند.

و افتتاح به مصفبه به خانه خود آمد و اینک دخترش به استقبال وی بادف و رقص بیرون آمد و او دختر بیگانه او بود و غیر از او پسری یادختری نداشت. ۳۵ و چون او را دید، لباس خود را در دیده، گفت: «های دختر من، مرابسیار ذلیل کردی و تو یکی از آزارندگان من شدی، زیرا دهان خود را به خداوند باز نمودهام و غمی توأم بر گردم.»
 و او وی را گفت: «ی پدر من دهان خود را نزد خداوند باز کردی پس با من چنانکه از دهانت بیرون آمد عمل نما، چونکه خداوند انتقام تو را از دشمنانت بنی عمون کشیده است.»
 و به پدر خود گفت: «بن کار به من معمول شود. دو ماه مرا مهلت بده تا رفتم بر کوهها گردش نمایم و برای بکریت خود بار فقامم ماتم گیرم.»
 او گفت: «رو.» و او را دو ماه روانه نمود پس او بار فقای خود رفتم، برای بکریتش بر کوهها ماتم گرفت.
 ۳۹ و واقع شد که بعد از انقضای دو ماه نزد پدر خود برگشت و او موافق نذری که کرده بود به او عمل نمود، و آن دختر مردی را شناخت، پس در اسرائیل عادت شد،
 که دختران اسرائیل سال به سال میرفتند تا برای دختر افتتاح جلعادی چهار روز در هر سال ماتم گیرند.

و مردان افراجم جمع شده، به طرف شمال گذشتند، و به افتتاح گفتند: «را برای جنگ کردنت با بنی عمون رفتی و ما را نطیبدی تا همراه تو بیایم؟ پس خانه تو را بر سر تو خواهیم سوزانید.»

و افتتاح به ایشان گفت: «را او قوم مرا با بنی عمون جنگ سخت میبود، و چون شمارا خواندم مرا از دست ایشان رهایی ندادید.

۳ پس چون دیدم که شمارا هانی غم دید جان خود را به دست خود گرفته، به سوی بنی عمون رفتم و خداوند ایشان را به دست من تسلیم نمود، پس چرا امروز نزد من برآمدید تا ما با جنگ نمایم؟»
 پس افتتاح تمامی مردان جلعاد را جمع کرده، با افراجم جنگ نمود و مردان جلعاد افراجم را شکست دادند، چونکه گفته بودند ای اهل جلعاد شما فراریان افراجم در میان افراجم و در میان منسی هستید.

۵ و اهل جلعاد معبرهای اردن را پیش روی افراجم گرفتند و واقع شد که چون یکی از گریزندگان افراجم میگفت: «گدا رید عبور نمایم.» اهل جلعاد میگفتند:

«یا تو افراجمی هستی؟» و او گریه می گفت،

پس او را می گفتند: بگو سبوت، و او میگفت سبوت، چونکه نمی توانست به درستی تلفظ نماید، پس او را گرفته، نزد معبرهای اردن میکشیدند، و در آن وقت چهل و دو هزار نفر از افراجم کشته شدند.

و افتتاح بر اسرائیل شش سال داوری نمود. پس افتتاح جلعادی وفات یافته، در یکی از شهرهای جلعاد دفن شد.

سازد اوران

و بعد از او ابصان بیت لخی بر اسرائیل داوری نمود.

۹ و او را پسری بود و نامی دختر که بیرون فرستاده بود و از بیرون سی دختر برای پسران خود آورد و هفت سال بر اسرائیل داوری نمود.
 ۱۰ و ابصان مردود در بیت لحم دفن شد.

۱۱ و بعد از او ایلیون زیولونی بر اسرائیل داوری نمود و داوری او بر اسرائیل ده سال بود.

۱۲ و ایلیون زیولونی مردود در ایلیون در زمین زیولون دفن شد.

و بعد از او عبدون بن هلیل فرعونی بر اسرائیل داوری نمود.

۱۴ و او را چهل پسری بود، که هر هفتاد گره الاغ سوار میشدند و هشت سال بر اسرائیل داوری نمود.

۱۵ و عبدون بن هلیل فرعونی مردود در فرعون در زمین افراجم در کوهستان عمالیقان دفن شد.

شمشون

و بنی اسرائیل بار دیگر در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و خداوند ایشان را به دست فلسطینیان چهل سال تسلیم کرد.

و شخصی از صرعه از قبیله دان، مانوخ نام بود، و زانش نازا بود، و همی زاید.

۳ و فرشته خداوند به آن زن ظاهر شده، او را گفت: «نیک تو حال نازا د هستی و زباید های لیکن حامله شده، پسری خواهی زاید.

۴ و الا آن با حذر باش و هیچ شراب و مسکری منوش و هیچ چیز نجس نخور.

۵ زیرا یقین حامله شده، پسری خواهی زاید، و استر به سرش نخواهد آمد، زیرا آن ولد از رحم مادر خود برای خدا نذر خواهد بود، و او به رهانیدن اسرائیل از دست فلسطینیان شروع خواهد کرد.»

پس آن زن آمده، شوهر خود را خطاب کرده، گفت: «رد خدای زرد من آمد، و منظر او مثل منظر فرشته خدا بسیار میسب بود. و نپرسیدم که از کجاست و از اسم خود مرا خبر نداد.

۷ و به من گفت اینک حامله شده، پسری خواهی زاید، و الا آن هیچ شراب و مسکری منوش، و هیچ چیز نجس نخور زیرا که آن ولد از رحم مادر تو روز وفاتش برای خدا نذر خواهد بود.»

و مانوخ از خداوند استغاث نمود، گفت: «های خداوند نمنا اینکه آن مرد خدا که فرستادی بار دیگر نزد ما بیاید و ما را تعلیم دهد که با ولدی که مولود خواهد شد، چگونه رفتار نمایم.»

و خدا او را مانوخ را شنید و فرشته خدا بار دیگر نزد آن زن آمد و او در صحرائشسته بود، اما شوهرش مانوخ نزد وی نبود.

۱۰ و آن زن به زودی دیده، شوهر خود را خبر داده، به وی گفت: «نیک آن مرد که در آن روز نزد من آمد، بار دیگر ظاهر شده است.»

و مانوخ بر خاسته، در عقب زن خود روانه شد، و نزد آن شخص آمده، وی را گفت: «یا تو آن مرد هستی که با این زن سخن گفتی؟» او گفت: «ن هستم.»

مانوح گفت: «لام تو واقع بشود اما حکم آن ولد و معامله باوی چه خواهد بود؟»

و فرشته خداوند به مانوح گفت: «زهر آنچه به زن گفتم اجتناب نماید.

۱۴ از هر حاصل موزنهار نخورد و هیچ شراب و مسکری ننوشد، و هیچ چیز نجس نخورد و هر آنچه به او امر فرمودم، نگاهدارد.»

و مانوح به فرشته خداوند گفت: «و راتو عیوق بیندازم و برایت گوساله‌های تهیه بینم.»

فرشته خداوند به مانوح گفت: «گرچه مرا عیوق اندازی، از نان تو نخواهم خورد، و اگر قربانی سوختنی بگذرانی آن را برای پیوه بگذران.» زیرا مانوح شی دانست که فرشته خداوند است.

۱۷ و مانوح به فرشته خداوند گفت: «م تو چیست تا چون کلام تو واقع شود، تو را ا کرام نمایم.»

فرشته خداوند وی را گفت: «را در باره اسم من سوال میکنی چونکه آن عجیب است.»

پس مانوح گوساله و هدیه آردی را گرفته، بر آن سنگ برای خداوند گذرانید، و فرشته کاری عجیب کرد و مانوح و زنش میدیدند.

۲۰ زیرا واقع شد که چون شعله آتش از مذبح به سوی آسمان بالا میرفت، فرشته خداوند در شعله مذبح صعود نمود، و مانوح و زنش چون دیدند، روبه زمین افتادند.

۲۱ و فرشته خداوند بر مانوح و زنش دیگر ظاهر نشد، پس مانوح دانست که فرشته خداوند بود.

۲۲ و مانوح به زنش گفت: «لبته خواهیم مرد، زیرا خدا را دیدیم.»

اما زنش گفت: «گر خداوند میخواست ما را بکشد قربانی سوختنی و هدیه آردی را از دست ما قبول نمی کرد، و همه این چیزها را به ما نشان نمی داد، و در این وقت مثل این امور را به سمع ما نمی رسانید.»

و آن زن پسری زاییده، و او را شمشون نام نهاد، و پسرمو کرد و خداوند او را برکت داد.

۲۵ و روح خداوند در لشکر گاه دان در میان صرعه و اشتاول به برانگیختن او شروع نمود.

از دواج شمشون

و شمشون به تنه فرود آمد، زنی از دختران فلسطینیان در تنه دید.

۲ و آمده، به پدر و مادر خود بیان کرده، گفت: «نی از دختران فلسطینیان در تنه دیدم، پس الان او را برای من به زنی بگیرید.»

پدر و مادرش وی را گفتند: «با از دختران برادرانت و در تمامی قوم من دختری نیست که تو بایستی بروی و از فلسطینیان نامختون زن بگیری؟» شمشون به پدر خود گفت: «و را برای من بگیر زیرا در نظر من پسند آمد.»

اما پدر و مادرش نمی دانستند که این از جانب خداوند است، زیرا که بر فلسطینیان علی میخواست، چونکه در آن وقت فلسطینیان بر اسرائیل تسلط میداشتند. پس شمشون با پدر و مادر خود به تنه فرود آمد، و چون به تا کستانهای تنه رسیدند، اینک شیری جوان بر او بغرید.

۶ و روح خداوند بر او مستقر شده، آن را در دیده طوری که بزغالهای دریده شود، و چیزی در دستش نبود و پدر و مادر خود را از آنچه کرده بود، اطلاع نداد.

۷ و رفته، با آن زن سخن گفت و به نظر شمشون پسند آمد.

۸ و چون بعد از چندی برای گرفتنش برمی گشت، از راه به کار رفت تلاشه شیر را ببیند و اینک انبوه زنبور، و عسل در لاشه شیر بود.

۹ و آن راه به دست خود گرفته، روان شد و در رفتن میخورد تا به پدر و مادر خود رسیده، به ایشان داد و خوردند. اما به ایشان نگفت که عسل را از لاشه شیر گرفته بود.

و پدرش زدن آن آمد و شمشون در انجاممانی کرد، زیرا که جوانان چنین عادت داشتند.

۱۱ و واقع شد که چون او را دیدند، سی رفیق انتخاب کردند تا همراه او باشند.

۱۲ و شمشون به ایشان گفت: «معمای برای شما میگویم، اگر آن را برای من در هفت روز معمانی حل کنید و آن را دریافت نمایم، به شما سی جامه کتان و سی دست رخت میدهم.»

۱۳ و اگر آن را برای من نتوانید حل کنید آنگاه شما سی جامه کتان و سی دست رخت به من بدهید، ایشان به وی گفتند: «معمای خود را بگو تا آن را ببینیم.»

به ایشان گفت: «ز خورنده خورا ک بیرون آمد، و از زور آور شیرینی بیرون آمد.» و ایشان تاسه روز معماران نتوانستند حل کنند.

و واقع شد که در روز هفتم به زن شمشون گفتند: «و هر خود را ترغیب نمائتا معمائی خود را برای ما میان کند ما در آنرا و خانه پدر تو را به آتش بسوزانیم، آیا ما راد عوت کرد هاید تا ما را تاراج نمایم یا نه.»

پس زن شمشون پیش او گریسته، گفت: «به درستی که مرا بغض مینمائی و دوستی نمی داری زیرا معمائی به پسران قوم من گفته‌ای و آن را برای من بیان نکردی.» او وی را گفت: «بیک برای پدر و مادر خود بیان نکردم، آیا برای تو بیان کنم.»

و در هفت روزی که ضیافت ایشان میبود پیش او میگریست، و واقع شد که در روز هفتم چونکه او را بسیار الحاح مینمود، برایش بیان کرد و معماریا به پسران قوم خود گفت.

۱۸ و در روز هفتم مردان شهر پیش از غروب آفتاب به وی گفتند که «بست شیرین تراز عسل و چیست زور آور تراز شیر.» او به ایشان گفت: «گریا گاو من خیدش نمی کردید، معمائی مرا دریافت نمی نمودید.»

و روح خداوند بر وی مستقر شده، به اشتقون رفت و از اهل آنجاسی نفرا کشت، و اسباب آنها را گرفته، دسته‌های رخت را به آتانی که معمار بیان کرده بودند، داد و خودش افروخته شده، به خانه پدر خود برگشت.

۲۰ وزن شمشون به رفیقش که او را دوست خود می‌شمرد، داده شد.

انتقام شمشون

وبعد از چندی، واقع شد که شمشون در روزهای دروگندم برای دیدن زن خود با زغالهای آمدو گفت زدن خود به جره خواهد درآمد. لیکن پدرش نکذاشت که داخل شود.

۲ و پدر زنش گفت: «مان می‌کردم که او را بغض مینمودی، پس او را به رفیق تو دادم، آیا خواهر کوچکش از او بهتر نیست، او را به عوض وی برای خود بگیر.»

شمشون به ایشان گفت: «بن دفعه از فلسطینیان بیگانه خواهم بود اگر ایشان را ذیقتی برسانم.»

و شمشون روانه شده، سیصد شغال گرفت، و مشعلها برداشته، دم بردم گذاشت، و در میان هر دو دم مشعلی گذارد.

۵ و مشعلها را آتش زده، آنها را در کشتزارهای فلسطینیان فرستاد، و با فیها و زرعها و باغهای زیتون را سوزانید.

۶ و فلسطینیان گفتند: «بست که این را کرده است؟» گفتند: «مشون داماد تمی، زیرا که زنش را گرفته، او را به رفیقش داده است.» پس فلسطینیان آمده، زن و پدرش را به آتش سوزانیدند.

۷ و شمشون به ایشان گفت: «گر به اینطور عمل کنید، البته از شما انتقام خواهم کشید و بعد از آن آرامی خواهم یافت.»

و ایشان را از اساق تاران به صدهای عظیم کشت. پس رفته، در مغاره صخره عیظام ساکن شد.

و فلسطینیان برآمده، در هر دو روز دند و در طی متفرق شدند.

۱۰ و مردان یهودا گفتند: «اربر ما برآمدید.» گفتند: «مد هایم تا شمشون را ببندیم و بر حسب آنچه به ما کرده است به او عمل نمایم.»

پس سه هزار نفر از یهودا به مغاره صخره عیظام رفته، به شمشون گفتند: «یادمانستهای که فلسطینیان بر ما تسلط دارند، پس این چه کار است که به ما کرده‌ای؟»

در جواب ایشان گفت: «نخوی که ایشان به من کردند، من به ایشان عمل نمودم.»

ایشان وی را گفتند: «آمد هایم تا تو را ببندیم و به دست فلسطینیان بسپاریم.» شمشون در جواب ایشان گفت: «رای من قسم بخورید که خود بر من هجوم نیاورید.»

ایشان در جواب وی گفتند: «اشا بلکه تو راسته، به دست ایشان خواهیم سپرد، و یقین تو را نخواهیم کشت، پس او را به دو طناب نویسته، از صخره بر آوردند.

و چون او به لخی رسید، فلسطینیان از دیدن او نعره زدند و روح خداوند بروی مستقر شده، طنابهایی که بر بازوهایش بود مثل گانگی که به آتش سوخته شود

گردید، و بندها از دستایش فروریخت.

۱۵ و چانه تازه الاغی یافته، دست خود را دراز کرد و آن را گرفته، هزار مرد بآن کشت.

۱۶ و شمشون گفت: «اچانه الاغ توده بر توده با چانه الاغ هزار مرد کشتم.»

و چون از گرفتن فارغ شد، چانه را از دست خود انداخت و آن مکان را رمت لخی نامید.

پس بسیار تشنه شده، نزد خداوند دعا کرده، گفت که «دست بنده ات این نجات عظیم را دادی و آیا الان از تشنگی بمرم و به دست نامختونان بیفتم؟»

پس خدا کفهای را که در لخی بود شکافت که آب از آن جاری شد و چون بنوشید جانش برگشته، تازه روح شد. از این سبب اسمش عین حقوری خوانده شد که تا امروز در لخی است.

۲۰ و او در روزهای فلسطینیان بیست سال بر اسرائیل داوری نمود.

شمشون و دلیده

و شمشون به غزه رفت و در آنجا فحشهای دیده، نزد او داخل شد.

۲ و به اهل غزه گفته شد که شمشون به اینجا آمده است. پس او را احاطه نموده، تمام شب برایش نزد دروازه شهر کمین گذاردند، و تمام شب خاموش مانده، گفتند، چون صبح روشن شود او را می کشیم.

۳ و شمشون تا نصف شب خوابید. و نصف شب برخاسته، لنگهای دروازه شهر و دیوارها را گرفته، آنها را با پشت بند کند و بردوش خود گذاشته، بر قله کوهی که در مقابل حبرون است، برد.

و بعد از آن واقع شد که زنی را در وادی سورا که اسمش دلیده بود، دوست میداشت.

۵ و سروران فلسطینیان نزد او برآمده، وی را گفتند: «و رافر یافته، دریافت کن که قوت عظیمش در چه چیز است، و چگونه بر او غالب آیم تا او را بسته، ذلیل نمایم، و هر یکی از ما هزار و صد مثقال نقره به تو خواهیم داد.»

پس دلیده به شمشون گفت: «مناییکه به من بگویی که قوت عظیم تو در چه چیز است و چگونه میتوان تو را بست و ذلیل نمود.»

شمشون وی را گفت: «گر ما به هفت ریسمان ترو تازه که خشک نباشد ببندند، من ضعیف و مثل سایر مردان خواهم شد.»

و سروران فلسطینیان هفت ریسمان ترو تازه که خشک نشده بود، نزد او آوردند و او وی را به آنها بست.

۹ و کسان نزد وی در جره در کمین میبوندند و او وی را گفت: «ی شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه ریسمانها را بگسیخت چنانکه ریسمان گان که به آتش برخورد گسیخته شود، لذا قوتش دریافت نشد.

و دلیده به شمشون گفت: «یک استرا کرده، به من دروغ گفتی، پس الان مرا خبریده که به چه چیز تو را توان بست.»

او وی را گفت: «گر ما با طنابهای تازه که با آنها هیچ کار کرده نشده است، ببندند، ضعیف و مثل سایر مردان خواهم شد.»

و دلیل طایبای تازه گرفته، و اورا با آنهاست و به وی گفت: «ی شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» و کسان در حجره در کمین میبوندند. آنگاه آنها را از بازوهای خود مثل فغ بگسیخت.

و دلیل به شمشون گفت: «بجال مرا استر بیا نموده، دروغ گفتی. مرا بگو که به چه چیز بسته میشوی.» او وی را گفت: «گرفت گیسوی سر مرا تا بار بانی.»

پس آنها را به میخ قائم بست و وی را گفت: «ی شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه از خواب بیدار شده، هم میخ نور دنساج و هم تار را بر کند. و او وی را گفت: «گونه میگوئی که مرادوست میداری و حال آنکه دل تو بامن نیست. این سه مرتبه مرا استر بیا نموده، مرا خبر ندادی که قوت عظیم تو در چه چیز است.»

و چون او وی را هر روز به سخنان خود عاجز میساخت و او را الحاح مینمود و جانش تا به موت تنگ میشد، هر چه در دل خود داشت برای او بیان کرده، گفت که «ستره سر من نیامده است، زیرا که از رحم مادر من برای خداوند نذر شده ام، و اگر ترا شنیده شوم، قوت من خواهد رفت و ضعیف و مثل سایر مردمان خواهم شد.»

گرفتار شدن شمشون

پس چون دلیل دید که هر آنچه در دلش بود، برای او بیان کرده است، فرستاد و سروران فلسطینیان را طلبیده، گفت: «بن دفعه بیاید زیرا هر چه در دل داشت مرا گفته است.» آنگاه سروران فلسطینیان زدا و آمدند و نقد را به دست خود آوردند.

۱۹ و او را بر زانوهای خود خوابانیده، کسی را طلبید و هفت گیسوی سرش را تراشید. پس به دلیل نمودن او شروع کرد و قوتش از او رفت. ۲۰ و گفت: «ی شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه از خواب بیدار شده، گفت: «مثل بیشتر یزیرورفته، خود را می افشادم. اما او ندانست که خداوند از او دور شده است.

۲۱ پس فلسطینیان او را گرفته، چشمانش را کندند و او را به غزه آورده، به زنجیرهای ریخین بستند و در زندان دستاس میکرد. ۲۲ و موی سرش بعد از تراشیدن باز به بلند شدن شروع نمود.

و سروران فلسطینیان جمع شدند تا قربانی عظیمی برای خدای خود، دا چون بگذرانند، و یزم نمایند زیرا گفتند خدای ماد شمن ما شمشون را به دست ما تسلیم نموده است.

۲۴ و چون خاق او را دیدند خدای خود را تحمید نمودند، زیرا گفتند خدای ماد شمن ما را که زمین ما را خراب کرد و بسیاری از ما را کشت، به دست ما تسلیم نموده است.

۲۵ و چون دل ایشان شاد شد، گفتند: «مشون را بخوانید تا برای ما بازی کند.» پس شمشون را از زندان آورده، برای ایشان بازی می کرد، و او را در میان ستونهای پاداشتنند.

۲۶ و شمشون به بسیاری که دست او را می گرفت، گفت: «راوا گذار تا ستونهایی که خانه بر آنها قائم است، لمس نموده، بر آنها تکیه نمایم.» و خانه از مردان و زنان بیرون و جمع سروران فلسطینیان در آن بودند و قریب به سه هزار مرد و زن بر پشت بام، بازی شمشون را تماشا میکردند.

وفات شمشون

و شمشون از خداوند استغاثه نموده، گفت: «ی خداوند یهوه مر ایداد آروای خدایین من تبه فقط مراقبت بده تا یک انتقام برای او چشم خود از فلسطینیان بکشم.»

و شمشون دو ستون میان را که خانه بر آنها قائم بود، یکی را به دست راست و دیگری را به دست چپ خود گرفته، بر آنها تکیه نمود.

۳۰ و شمشون گفت: «مرا فلسطینیان بمیرم و بازور خم شده، خانه سر سروران و پر تمامی خلقی که در آن بودند، افتاد. پس مردگانی که در موت خود کشت از مردگانی که در زندگیش کشته بود، زیاد تر بودند.

۳۱ آنگاه برادرانش و تمامی خاندان پدرش آمده، او را برداشتنند و او را آورده، در قبر پدرش مانوح در میان صرعه و اشاتول دفن کردند. و او بیست سال بر اسرائیل داوری کرد.

بت میخا

و از کوهستان افرایم شخصی بود که میخانام داشت.

۲ و به مادر خود گفت: «ن هزار و یکصد مثقال نقره های که از تو گرفته شد، و در باره آن لعنت کردی و در گوشهای من نیز نضن گفتی، اینک آن نقره نزد من است، من آن را گرفتم.» مادرش گفت: «داوند پسر مرا برکت دهد.»

پس آن هزار و یکصد مثقال نقره را به مادرش در نمود و مادرش گفت: «بن نقره را برای خداوند از دست خود به جهت پسر مالکل وقف میکنم تا تمثال ترا شنیده و تمثال ریخته شده های ساخته شود، پس الان آن را به تو باز میدهم.»

و چون نقره را به مادر خود رد نمود، مادرش دو بیست مثقال نقره گرفته، آن را به زرگری داد که او تمثال ترا شنیده، و تمثال ریخته شده های ساخت و آنها در خانه میخا بود.

۵ و میخانام خدایان داشت، و ایفود و توافیم ساخت، و یکی از پسران خود را تخصیص نمود تا کاهن او بشود.

۶ و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود و هر کس آنچه در نظرش پسند می آمد، میکرد.

و جوانی از بیت لحم بهود از قبیله یهودا و از لاویان بود که در آنجا ماوا گردید.

۸ و آن شخص از شهر خود، یعنی از بیت لحم بهود اروا نه شد، تا هر جایی که بیاید ماوا گردید، و چون سیر میکرد به کوهستان افرایم به خانه میخا رسید.

۹ و میخا او را گفت: «ز کجا آمده ای؟» او در جواب وی گفت: «ن لاوی هستم از بیت لحم بهود، و می روم تا هر جایی که بیایم ماوا گردیم.»

میخاورا گفت: «زد من ساکن شو و برآیم پدر و کاهن باش، و من تو را هر سال ده مقل نقره و یک دست لباس و معاش میدهم.» پس آن لای را داخل شد.
 ۱۱ و آن لای را ضعیف شد که با او ساکن شود، و آن جوان زردا و مثل یکی از پسرانش بود.
 ۱۲ و میخان آن لای را تخصیص نمود و آن جوان کاهن او شد، و در خانه میخا میبود.
 ۱۳ و میخا گفت: «لان دانستم که خداوند به من احسان خواهد نمود زیرا لای را کاهن خود دارم.»

سکونت سبط دان

و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود، و در آن روزها سبط دان، ملکی برای سکونت خود طلب میکردند، زیرا تا در آن روز ملک ایشان در میان اسباط اسرائیل به ایشان نرسیده بود.

۲ و پسران دان از قبیله خویش پنج نفر از جماعت خود که مردان جنگی بودند از صرعه و اشتاول فرستادند تا زمین را جاسوسی و تفحص نمایند، و به ایشان گفتند: «ویدوزمین را تفحص کنید.» پس ایشان به کوهستان افرایم به خانه میخا آمده، در آنجا منزل گرفتند.
 ۳ و چون ایشان نزد خانه میخا رسیدند، آواز جوان لای را شناختند و به آنجا برگشته، او را گفتند: «بست که تو را به اینجا آورده است و در این مکان چه میکنی و در اینجا چه داری؟»

او به ایشان گفت: «یغابانم چنین و چنان رفتار نموده است، و مرا اجیر گرفته، کاهن او شده ام.»

وی را گفتند: «ز خدا سوال کن تا بدانیم آیا راهی که در آن میروی خیر خواهد بود.»

کاهن به ایشان گفت: «سلامتی برود. راهی که شما میروید منظور خداوند است.»

پس آن پنج مرد روانه شده، به لایش رسیدند. و خلقی را که در آن بودند، دیدند که در امنیت و به رسم صید و نیان در اطمینان و امنیت ساکن بودند. و در آن زمین صاحب اقتداری نبود که اذیت رساند و از صید و نیان دور بوده، با کسی کار نداشتند.

۸ پس نزد برادران خود به صرعه و اشتاول آمدند. و برادران ایشان به ایشان گفتند: «خبر دارید؟»

گفتند: «رخیزم و برایشان هجوم آوریم، زیرا که زمین را دیده‌ام که اینک بسیار خوب است، و شما خاموش هستید، پس کاهلی مورزی بد بگرفته، داخل شوید و زمین را در تصرف آورید.»

۱۰ و چون داخل شوید به قوم مطمئن خواهید رسید، و زمین بسیار وسیع است، و خدا آن را به دست شما داده است، و آن جایی است که از هر چه در جهان است، باقی ندارد.»

پس ششصد نفر از قبیله دان مسلح شده، به آلات جنگ از آنجا یعنی از صرعه و اشتاول روانه شدند.

۱۲ و برآمده، در قریه یعاریم در یهودا اردو زدند. لهذا نام وزان مکان را محنه دان میخوانند و اینک در پشت قریه یعاریم است.

۱۳ و از آنجا به کوهستان افرایم گذشته، به خانه میخا رسیدند.

و آن پنج نفر که برای جاسوسی زمین لایش رفته بودند، برادران خود را خطاب کرده، گفتند: «یامیدانید که در این خانه ایفود و ترافیم و تمثال تراشیده و تمثال ریخته شده‌ای هست؟ پس الان فکر کنید که چه باید بکنید.»

پس به آنسور گشته، به خانه جوان لای، یعنی به خانه میخا آمده، سلامتی او را پرسیدند.

۱۶ و آن ششصد مرد مسلح شده، به آلات جنگ که از پسران دان بودند، در دهنه دروازه ایستاده بودند.

۱۷ و آن پنج نفر که برای جاسوسی زمین رفته بودند برآمده، به آنجا داخل شدند، و تمثال تراشیده و ایفود و ترافیم و تمثال ریخته شده را گرفتند، و کاهن با آن ششصد مرد مسلح شده، به آلات جنگ به دهنه دروازه ایستاده بود.

۱۸ و چون آنها به خانه میخا داخل شده، تمثال تراشیده و ایفود و ترافیم و تمثال ریخته شده را گرفتند، کاهن به ایشان گفت: «ه میکنید؟»

ایشان به وی گفتند: «اموش شده دست را بر دهانت بگذاز و همراه ما آمده، برای ما پدر و کاهن باش. کدام برایت بهتر است که کاهن خانه یک شخص باشی یا کاهن سبطی و قبیله‌ای در اسرائیل شوی؟»

پس دل کاهن شاد گشت. و ایفود و ترافیم و تمثال تراشیده را گرفته، در میان قوم داخل شد.

پس متوجه شده، روانه شدند، و اطفال و مواشی و اسباب را پیش روی خود قرار دادند.

۲۲ و چون ایشان از خانه میخا دور شدند، مردانی که در خانه‌های اطراف خانه میخا بودند جمع شده، بنی دان را تعاقب نمودند.

۲۳ و بنی دان را صدا زدند، و ایشان رو برگردانیده، به میخا گفتند: «را چه شده است که باین جمعیت آمده‌ای؟»

او گفت: «دیان مرا که ساختم با کاهن گرفته، و رفتاید، و مرا دیگر چه چیز باقی است؟ پس چگونه به من میگویند که تو را چه شده است؟»

و پسران دان او را گفتند: «و از تو در میان ما شنیده نشود مباد امر دان تندخو بر شما هجوم آوردند، و جان خود را با جانهای اهل خانه ات هلاک سازی.»

و بنی دان راه خود را پیش گرفتند. و چون میخا دید که ایشان از او قوی ترند، رو برگردانیده، به خانه خود برگشت.

و ایشان آنچه میخا ساخته بود و کاهنی را که داشت برداشته، به لایش بر قومی که آرام و مطمئن بودند، برآمدند، و ایشان را به دم شمشیر کشته، شهر را به آتش سوزانیدند.

۲۸ و رهاندهای نیود زیرا که از صید و نیود و پسران را با کسی معامله‌ای نبود و آن شهر در وادی ای که نزدیک بیت رحوب است، واقع بود. پس شهر را بنا کرده، در آن ساکن شدند.

۲۹ و شهر را به پسر خود، دان که برای اسرائیل زاییده شد، دان نامیدند. اما اسم شهر قبل از آن لایش بود.

۳۰ و بنی دان آن تمثال تراشیده را برای خود نصب کردند و یهوناتان بن جرشوم بن موسی و پسرانش تارو و اسیر شدن اهل زمین، کهنه بنی دان میبودند.

۳۱ پس تمثال تراشیده میخارا که ساخته بود تمامی روزهایی که خانه خدادر سیلوه بود، برای خود نصب نمودند.

لاوی و کنیزش

و در آن ایام که پادشاهی در اسرائیل نبود، مرد لاوی در بنیت کوهستان افرایم ساکن بود، و کنیزی از بیت لحم بود از برای خود گرفته بود.

۲ و کنیزش را روزنا کرده، از نزد او به خانه پدرش در بیت لحم بردافت، و در آنجا مدت چهار ماه ماند.

۳ و شوهرش بر خاسته، از عقب او رفت تا دلش را بر گردانیده، پیش خود باز آورد، و غلامی با دوا لاغ همراه او بود، و آن زن او را به خانه پدر خود برد. و چون پدر کنیز او را دید، از ملاقاتش شاد شد.

۴ و پدر زنش، یعنی پدر کنیز او را نگاه داشت. پس سه روز نزد وی توقف نمود و او کل و شرب نموده، آنجا بسر بردند.

۵ و در روز چهارم چون صبح زود بیدار شدند او بر خاست تا روانه شود، اما پدر کنیز به داماد خود گفت که دل خود را به لقمه‌های نان تقویت ده، و بعد از آن روانه شوید.

۶ پس هر دو با هم نشستند، خوردند و نوشیدند. و پدر کنیز به آن مرد گفت: «وافتت کرده، امشب را بمان و دلت شاد باشد.»

و چون آن مرد بر خاست تا روانه شود، پدر زنش او را الحاح نمود و شب دیگر در آنجا ماند.

۸ و در روز پنجم صبح زود بر خاست تا روانه شود، پدر کنیز گفت: «ل خود را تقویت نما و تا زوال روز تاخیر نمایم.» و ایشان هر دو خوردند.

و چون آن شخص با کنیز و غلام خود بر خاست تا روانه شود، پدر زنش یعنی پدر کنیز او را گفت: «لان روزت یک به غروب میشود، شب را بمانید اینک روز تمام میشود، در اینجا شب را بمان و دلت شاد باشد و فردا آمدان روانه خواهید شد و به خیمه خود خواهی رسید.»

اما آن مرد قبول نکرد که شب را بماند، پس بر خاسته، روانه شد و به مقابل بیوس که او را شلم باشد، رسید، و دوا لاغ پالان شده و کنیزش همراه وی بود.

۱۱ و چون ایشان نزد بیوس رسیدند، نزدیک به غروب بود. غلام به آقای خود گفت: «یا بویه این شهر بیوسیان برگشته، شب را در آن بسر برم.»

آقایش وی را گفت: «ه شر غریب که احدی از بنی اسرائیل در آن نباشد بر نمی گردیم بلکه به جبهه بگردیم.»

و به غلام خود گفت: «یا بویه یکی از اینجاها، یعنی به جبهه یا راه نزدیک بشویم و در آن شب را بمانم.»

پس از آنجا گذشته، برفتند و نزد جبهه که از آن بنیامین است، آفتاب بر ایشان غروب کرد.

۱۵ پس به آن طرف برگشتند تا به جبهه داخل شده، شب را در آن بسر بردند. و او در آمد در کوه شهر نشست، اما کسی نبود که ایشان را به خانه خود ببرد و منزل دهد.

و اینک مردی پیر در شب از کار خود از مرز میآمد، و این شخص از کوهستان افرایم بود، در جبهه ماوا گردیده بود، اما مردمان آن مکان بنیامینی بودند.

۱۷ و او نظر انداخته، شخص مسافری را در کوه شهر دید، و آن مرد پیر گفت: «جامی روی واز بجا میآیی؟»

او وی را گفت: «از بیت لحم به دوا به آن طرف کوهستان افرایم میرویم، زیرا از آنجا هستم و به بیت لحم بر دافته بودم، و الان عازم خانه خداوند هستم، و هیچکس مرا به خانه خود نمی پذیرد،

و نیز گاه و علف به جهت الاغهای ماهست، و نان و شراب هم برای من و کنیز تو و غلامی که همراهم است، میباشند و احتیاج به چیزی نیست.»

آن مرد پیر گفت: «لامتی بر تو باد، تمامی حاجات تو بر من است، اما شب را در کوه بسر میرم.»

پس او را به خانه خود برده، به الاغها خوراک داد و پاهای خود را شسته، خوردند و نوشیدند.

و چون دلهای خود را شاد میگردند، این مردمان شهر، یعنی بعضی اشخاص بنی بلیعال خانه را احاطه کردند، و در رازده، به آن مرد پیر صاحبخانه خطاب کرده، گفتند: «ن مرد را که به خانه تو داخل شده است بیرون بیاور تا او را بشناسیم.»

و آن مرد صاحبخانه نزد ایشان بیرون آمده، به ایشان گفت: «بای برادرانم شرارت موزید، چونکه این مرد به خانه من داخل شده است، این عمل زشت را منماید.»

۲۴ اینک دختر باکره من و کنیز این مرد، ایشان را نزد شما بیرون میآورم. ایشان را ذلیل ساخته، آنچه در نظر شما پسند آید به ایشان بکنید. لیکن باین مرد این کار زشت را مکنید.»

اما آن مردمان نخواستند که او را بشنوند. پس آن شخص کنیز خود را گرفته، نزد ایشان بیرون آورد و او را شناختند و تمامی شب تا صبح او را بیصمت میکردند، و در طلوع فجر او را رها کردند.

۲۶ و آن زن در سید صبح آمده، به در خانه آن شخص که آقایش در آن بود، افتاد تا روشن شدن.

و در وقت صبح آقایش بر خاسته، بیرون آمد تا به راه خود برود و اینک کنیزش نزد در خانه افتاده، و دستپايش بر آستانه بود.

۲۸ و او وی را گفت: «رخیز تا بروم.» اما کسی جواب نداد، پس آن مرد او را بر الاغ خود گذاشت و بر خاسته، به مکان خود رفت.

۲۹ و چون به خانه خود رسید، کاردی برداشت و کنیز خود را گرفته، اعضاى او را به دوازده قطعه تقسیم کرد، و آنها را در تمامی حدود اسرائیل فرستاد.

۳۰ و هر که این را دید گفت: «ز روزی که بنی اسرائیل از مصر بیرون آمد هاند تا امروز عمل مثل این کرده و دیده و نشده است. پس در آن تامل کنید و مشورت کرده، حکم نمایم.»

جنگ با بنی بنیامین

و جمیع بنی اسرائیل بیرون آمدند و جماعت مثل شخص واحد از دان تا بر شمع با اهل زمین جلعاد نزد خداوند در مصفحه جمع شدند.

۲ و سروران تمام قوم و جمیع اسباط اسرائیل یعنی چهار صد هزار مرد در شمیرزن پیاده در جماعت قوم خدا حاضر بودند.

۳ و بنی بنیامین شنیدند که بنی اسرائیل در مصفحه برآمده اند. و بنی اسرائیل گفتند: «گو یبید که این عمل زشت چگونه شده است.»

- آن مرد دلاری که شوهر زن مقتوله بود، در جواب گفت: «ن با کنیز خود به جعبه که از آن بنیامین باشد، آمدیم تا شب را بسر بریم.
- ۵ و اهل جعبه بر من برخاسته، خانه را در شب، گرد من احاطه کردند، و مرا خواستند بکشند و کنیز مرا اذیل نمودند که بمرد.
- ۶ و کنیز خود را گرفته، او را قطعه قطعه کردم و او را در تمامی ولایت ملک اسرائیل فرستادم، زیرا که کار قبیح و زشت در اسرائیل نمودند.
- ۷ هان جمیع شما، ای بنیاسرائیل حکم و مشورت خود را اینجا بیارید.»
- آنگاه تمام قوم مثل شخص واحد برخاسته، گفتند: «بچ کدام از ما به خیمه خود نخواهیم رفت، و هیچ کدام از ما به خانه خود نخواهیم گشت.
- ۹ و حال کاری که به جعبه خواهیم کرد این است که به حسب قرعه بر آن برآئیم.
- ۱۰ و ده نفر از صد و صد هزار و هزار از ده هزار از تمامی اسباط اسرائیل بگیریم تا ذوقه برای قوم بیاورند، و تا چون به جعبه بنیامینی برسند با ایشان موافق همه قیاحتی که در اسرائیل نمود هاند، رفتار نمایند.»
- پس جمیع مردان اسرائیل بر شهر جمع شده، مثل شخص واحد متحد شدند.
- ۱۲ و اسباط اسرائیل اغضای چند در تمامی سبط بنیامین فرستاده، گفتند: «چین چه شرارتی است که در میان شما واقع شده است؟ پس الان آن مردان بنی بیعال را که در جعبه هستند، تسلیم نمایم تا آنها را به قتل رسانیم، و بدی را از اسرائیل دور کنیم.» اما بنیامینیان نخواستند که سخن برادران خود بنیاسرائیل را بشنوند.
- ۱۴ و بنی بنیامین از شهرهای خود به جعبه جمع شدند تا بیرون رفته، با بنیاسرائیل جنگ نمایند.
- ۱۵ و از بنی بنیامین در آن روز بیست و شش هزار مرد دشمشیر زن از شهر هاسان دیده شد، غیر از ساکنان جعبه که هفتصد نفر برگزیده، سان دیده شد.
- ۱۶ و از تمام این گروه هفتصد نفر چپ دست برگزیده شدند که هر یکی از آنها مووی را به سنگ فلاخن میزدند و خطائی کردند.
- ۱۷ و از مردان اسرائیل سواى بنیامینیان چهار صد هزار مرد دشمشیر زن سان دیده شد که جمیع اینها مردان جنگی بودند.
- و بنیاسرائیل برخاسته، به بیت تیل رفته و از خدا مشورت خواسته، گفتند: «یست که اولاً ما برای جنگ نمودن با بنی بنیامین برآید؟» خداوند گفت: «هوذا اول برآید.»
- و بنیاسرائیل با مردان برخاسته، در برابر جعبه اردو زدند.
- ۲۰ و مردان اسرائیل بیرون رفتند تا با بنیامینیان جنگ نمایند، و مردان اسرائیل برابر ایشان در جعبه صف آرایی کردند.
- ۲۱ و بنی بنیامین از جعبه بیرون آمده، در آن روز بیست و دو هزار نفر از اسرائیل را بر زمین هلاک کردند.
- ۲۲ و قوم، یعنی مردان اسرائیل خود را قوی بدل ساخته، بار دیگر صف آرایی نمودند، در مکانی که روز اول صف آرایی کرده بودند.
- ۲۳ و بنیاسرائیل برآمده، به حضور خداوند تا شام گریه کردند، و از خداوند مشورت خواسته، گفتند: «یا بار دیگر نزدیک بشوم تا با برادران خود بنی بنیامین جنگ نمایم؟» خداوند گفت: «به مقابله ایشان برآید.»
- و بنیاسرائیل در روز دوم به مقابله بنی بنیامین پیش آمدند.
- ۲۵ و بنیامینیان در روز دوم به مقابله ایشان از جعبه بیرون شده، بار دیگر هجده هزار نفر از بنیاسرائیل را بر زمین هلاک ساختند که جمیع اینها دشمشیر زن بودند.
- ۲۶ آنگاه تمامی بنیاسرائیل، یعنی تمامی قوم برآمده، به بیت تیل رفته و گریه کرده، در آنجا به حضور خداوند توقف نمودند، و آن روز را تا شام روزه داشته، قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی به حضور خداوند گذارند.
- ۲۷ و بنیاسرائیل از خداوند مشورت خواستند. و تا بوقت عهد خدا آن روزها را آنجا بود.
- ۲۸ و فی نفسا بن العازار بن هارون در آن روزها پیش آن ایستاد بود، و گفتند: «یا بار دیگر بیرون روم و با برادران خود بنی بنیامین جنگ کنم یا دست بردارم؟» خداوند گفت: «رای زیرا که فردا او را به دست تو تسلیم خواهیم نمود.»
- پس اسرائیل در هر طرف جعبه کمین ساختند.
- ۳۰ و بنیاسرائیل در روز سوم به مقابله بنی بنیامین برآمدند، و مثل سابق در برابر جعبه صف آرایی نمودند.
- ۳۱ و بنی بنیامین به مقابله قوم بیرون آمده، از شهر کشیده شدند و به زدن و کشتن قوم در راهها که یکی از آنها به سوی بیت تیل و دیگری به سوی جعبه میروند مثل سابق شروع کردند، و به قدرسی نفر از اسرائیل در صحرا کشته شدند.
- ۳۲ و بنی بنیامین گفتند که «شان مثل سابق پیش ما منهدم شدند.» اما بنیاسرائیل گفتند: «گریزیم تا ایشان را از شهر به راهها بکشیم.»
- و تمامی مردان اسرائیل از مکان خود برخاسته، در بعل تمار صف آرایی نمودند، و کمین کنندگان اسرائیل از مکان خود یعنی از معره جعبه به درجستند.
- ۳۴ و ده هزار مرد برگزیده از تمام اسرائیل در برابر جعبه آمدند و جنگ سخت شد، و ایشان نمی دانستند که بالا برایشان رسیده است.
- و خداوند بنیامین را به حضور اسرائیل مغلوب ساخت و بنیاسرائیل در آن روز بیست و پنجاه و یکصد نفر از بنیامین هلاک ساختند که جمیع ایشان دشمشیر زن بودند.
- و بنی بنیامین دیدند که شکست یافته اند زیرا که مردان اسرائیل به بنیامینیان جاداه بودند، چونکه اعتماد داشتند بر کمین که به اطراف جعبه نشانده بودند.
- ۳۷ و کمین کنندگان تعجیل نموده، بر جعبه هجوم آوردند و کمین کنندگان خود را برآکنده ساخته، تمام شهر را به دم دشمشیر زدند.
- ۳۸ و در میان مردان اسرائیل و کمین کنندگان علامتی قرار داده شد که ترا کم و دو بسیار بلند از شهر بفرزاند.
- ۳۹ پس چون مردان اسرائیل در جنگ روگردانیدند، بنیامینیان شروع کردند به زدن و کشتن قریب سی نفر از مردان اسرائیل زیرا گفتند یقین ایشان مثل جنگ اول از حضور ما شکست یافته اند.
- ۴۰ و چون آن ترا کم ستون دو از شهر بلند شدن گرفت، بنیامینیان از عقب خود نگر بستند و ایک تمام شهر به سوی آسمان به دو بالا میروند.

- ۴۱ و بنیاسرائیل برگشتند و بنیامینیان پریشان شدند، که بلا برایشان رسیده است.
- ۴۲ پس از حضور مردان اسرائیل به راه صحرا روگردانیدند. اما جنگ، ایشان را در گرفت و آتانی که از شهر بیرون آمدند ایشان را در میان، هلاک ساختند.
- ۴۳ پس بنیامینیان را احاطه کرده، ایشان را تعاقب نمودند، و در منوحه در مقابل جبعه به سوی طلوع آفتاب ایشان را پایمال کردند.
- ۴۴ و مجدده هزار نفر از بنیامین که جمیع ایشان مردان جنگی بودند، افتادند.
- ۴۵ و ایشان برگشته، به سوی صحرا تاخته رومون بگریختند. و پنج هزار نفر از ایشان را بهسر راهها هلاک کردند، و ایشان را تاجدعوم تعاقب کرده، دو هزار نفر از ایشان را کشتند.
- ۴۶ پس جمیع کسانی که در آن روز از بنیامین افتادند، بیست و پنج هزار مرد شمشیرزن بودند که جمیع آنها مردان جنگی بودند.
- ۴۷ اما شمشیر نفر برگشته، به سوی بیابان به صحره رومون فرار کردند، و در صحره رومون چهار ماه ماندند.
- ۴۸ و مردان اسرائیل بر بنیامینیان برگشته، ایشان را به دم شمشیر کشتند، یعنی تمام اهل شهر و بیهام و هر چه را که یافتند و همچنین همه شهرهایی را که به آنها رسیدند، به آتش سوزانیدند.

سوگند بنیاسرائیل در مورد بنیامین

- و مردان اسرائیل در مصفبه قسم خورده، گفتند که «حدی از ماد ختر خود را به بنیامینیان به زنی ندهند.»
- و قوم به بیت ثیل آمده، در آنجا به حضور خدا تا شام نشستند و آواز خود را بلند کرده، زار زار بگریستند.
- ۳ و گفتند: «ای یهوه، خدای اسرائیل، این چرا در اسرائیل واقع شده است که امر وزیک سبط اسرائیل کم شود؟»
- و در فرادی آن روز قوم به زودی برخاسته، مذهبی در آنجا بنا کردند، و قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانیدند.
- ۵ و بنیاسرائیل گفتند: «بست از تمامی اسباط اسرائیل که در جماعت نزد خداوند بر نیامده است.» زیرا قسم سخت خورده، گفته بودند که هر که به حضور خداوند به مصفبه نیاید، البته کشته شود.
- ۶ و بنیاسرائیل در باره برادر خود بنیامین پشیمان شده، گفتند: «مروزیق سبط اسرائیل منقطع شده است.
- ۷ برای بقیه ایشان در باره زنان چه کنیم؟ زیرا که ما به خداوند قسم خوردیم که از دختران خود به ایشان به زنی ندهیم.»
- و گفتند: «دامیک از اسباط اسرائیل است که به حضور خداوند به مصفبه نیامده است؟» و اینک از یایش جلعاد کسی به او و جماعت نیامده بود.
- ۹ زیرا چون قوم شمرده شدند اینک از ساکنان یایش جلعاد احدی در آنجا نبود.
- ۱۰ پس جماعت دوازده هزار نفر از شیخا ترین قوم را آنجا فرستاده، و ایشان را امر کرده، گفتند: «روید و ساکنان یایش جلعاد را با زنان و اطفال به دم شمشیر بکشید.
- ۱۱ و آنچه باید بکنید این است که هر مردی را و هر زنی را که با مرد خوابیده باشد، هلاک کنید.»
- و در میان ساکنان یایش جلعاد چهار صد دختر را که که با ذکوری نخواستند و مردی را نشناخته بودند یافتند، و ایشان را به او در در شیلوه که در زمین کنعان است، آوردند.
- و تمامی جماعت نزد بنیامین که در صحره رومون بودند فرستاده، ایشان را به صلح دعوت کردند.
- ۱۴ و در آن وقت بنیامینیان برگشتند و دخترانی را که از زنان یایش جلعاد زنده نگاه داشته بودند به ایشان دادند، و با ایشان را کفایت نکرد.
- و قوم برای بنیامین پشیمان شدند، زیرا خداوند در اسباط اسرائیل شقاق پیدا کرده بود.
- ۱۶ و مشایخ جماعت گفتند: «براهه زنان به جهت باقی ماندگان چه کنیم چونکه زنان از بنیامین منقطع شده اند؟»
- و گفتند: میرایی به جهت نجات یافتگان بنیامین باید باشد تا سبطی از اسرائیل محو نشود.
- ۱۸ اما ماد ختران خود را به ایشان به زنی نمی توانیم داد زیرا بنیاسرائیل قسم خورده، گفتند ملعون باد کسی که زنی به بنیامین دهد.
- ۱۹ و گفتند: «یک هر سال در شیلوه که به طرف شمال بیت ثیل و به طرف مشرق راهی که از بیت ثیل به شکم میرود، و به سمت جنوبی لبونه است، عیدی برای خداوند میباشد.»
- پس بنیامینیان را امر فرموده، گفتند: «روید در تا کستانها در کفین باشید،
- و نگاه کنید و اینک اگر دختران شیلوه بیرون آیند تا بار قص کنندگان رقص کنند، آنگاه از آنها بدارید، و از دختران شیلوه هر کس زن خود را برده، به زمین بنیامین برود.
- ۲۲ و چون پدران و برادران ایشان آمده، نزد ماد شکایت کنند، به ایشان خواهیم گفت: «یشان را به خاطر ما بکشید، چونکه ما برای هر کس زنش را در جنگ نگاه نداشتیم، و شما آنها را به ایشان ندادید، الا ن مجرم میباشید.»
- پس بنیامینیان چنین کردند، و از رقص کنندگان، زنان را بر حسب شماره خود گرفتند، و ایشان را به بیغما برده، رفتند، و به ملک خود برگشته، شهرها را بنا کردند و در آنها ساکن شدند.
- ۲۴ و در آن وقت بنیاسرائیل هر کس به سبط خود و به قبیله خود روانه شدند، و از آنجا هر کس به ملک خود بیرون رفتند.
- و در آن ایام در اسرائیل یادشاهی نبود و هر کس آنچه در نظرش پسند میآمد، میکرد.

کتاب روت

نوعی و عروسانتش

وقوع شد در ایام حکومت داوران که حقیقی در زمین پیدا شد، و مردی از بیت لحم به درافت تادریلا در مواب ساکن شود، او و زنش و دو پسرش.
۲ واسم آن مرد ایلیک بود، واسم زنش نوعی، و پسرانش به محلون و کلیون مسمی و افرائیان بیت لحم به یودا بودند. پس به بلاد مواب رسید، در آنجا ماندند.

۳ و ایلیک شوهر نوعی، مرد او و یاد پسرش باقی ماند.

۴ و ایشان از زنان مواب برای خود زن گرفتند که نام یکی عرفه و نام دیگری روت بود، و در آنجا قریب به ده سال توقف نمودند.

۵ و هر دو ی ایشان محلون و کلیون نیز مردند، و آن زن از دو پسر و شوهر خود محروم ماند.

پس او یاد و عروس خود برخاست تا زیلا در مواب برگردد، زیرا که در بلاد مواب شنیده بود که خداوند از قوم خود تفقد نموده، نان به ایشان داده است.

۷ و از مکانی که در آن ساکن بود بیرون آمد، و دو عروسش همراه وی بودند، و به راه روانه شدند تا به زمین بیودا مراجعت کنند.

۸ و نوعی به دو عروس خود گفت: «روید و هر یکی از شما به خانه مادر خود برگردید، و خداوند بر شما احسان کند، چنانکه شما به مردگان و به من گردید.

۹ و خداوند به شما عطا کند که هر یکی از شما در خانه شوهر خود راحت یابید.» پس ایشان را بوسید و آواز خود را بلند کرده، گریستند.

۱۰ و به او گفتند: «ای بلکه همراه تو نزد قوم تو خواهیم برگشت.»

نوعی گفت: «ای دخترانم برگردید، چرا همراه من بیاید؟ آیا در رحم من هنوز نسران هستند که برای شما شوهر باشند؟

ای دخترانم برگشته، راه خود را پیش گیرید زیرا که برای شوهر گرفتن زیاد پیر هستم، و اگر گویم که امید دارم و امشب نیز به شوهر داده شوم و پسران هم بزام،

آیا تا بالغ شدن ایشان صبر خواهید کرد، و به خاطر ایشان، خود را از شوهر گرفتن محروم خواهید داشت؟ نیای دخترانم زیرا که جامه برای شما بسیار تلخ شده است چونکه دست خداوند بر من دراز شده است.»

پس با دیگر آواز خود را بلند کرده، گریستند و عرفه مادر شوهر خود را بوسید، اما روت به وی چسبید.

۱۵ و او گفت: «یک زن برادرش روت نزد قوم خود و خدایان خویش برگشته است تو نیز در عقب زن برادرش روت برگرد.»

روت گفت: «من اصرار میکنم که تورا ترک کنم و از تو بترسم، زیرا هر جانی که روی میآیم و هر جانی که منزل کنی، منزل میکنم، قوم تو قوم من و خدای تو خدای من خواهد بود.

۱۷ جانی که بمیری، میمیرم و در آنجا دفن خواهم شد. خداوند به من چنین بلکه زیاده بر این کند اگر چیزی غیر از موت، مرا از تو جدا نماید.»

پس چون دید که او برای رفتن همراهش مصمم شده است از سخن گفتن با وی باز ایستاد.

۱۹ و ایشان هر دو روانه شدند تا به بیت لحم برسند، و چون وارد بیت لحم گردیدند، تمامی شهر بر ایشان به حرکت آمده، زنان گفتند که آیا این نوعی است؟ او به ایشان گفت: «را نوعی خوانید بلکه مرا همراه بخوانید زیرا قادر مطلق به من مرارت سخت رسانیده است.

۲۱ من بیرون رفتم و خداوند مرا خالی برگردانید پس برای چه مرا نوعی میخوانید چونکه خداوند مرا از لیل ساخته است و قادر مطلق به من بدی رسانیده است.»

و نوعی مراجعت کرد و عروسش روت موآیه که از بلاد مواب برگشته بود، همراه وی آمد، و در ابتدای درویدن جو وارد بیت لحم شدند.

روت و بوغر

و نوعی خویش شوهری داشت که مردی دولتمند، بوغر نام از خاندان ایلیک بود.

۲ و روت موآیه به نوعی گفت: «را اجازت ده که به کشتزار هابروم و در عقب هر کسیکه در نظرش التفات یابم خوشه چینی نمایم. اووی را گفت: «روای دخترتم.»

پس روانه شده، به کشتزار درآمد و در عقب دروندگان خوشه چینی مینمود، و اتفاق او به قطعه زمین بوغر که از خاندان ایلیک بود، افتاد.

۴ و اینک بوغر از بیت لحم آمده، به دروندگان گفت: «داووند شما باد.» ایشان وی را گفتند: «داووند تو برابرکت دهد.»

و بوغر به نوکر خود که بر دروندگان گاشته بود، گفت: «بن دختران کیست؟»

نوکر که بر دروندگان گاشته شده بود، در جواب گفت: «بن است دختر موآیه که بانوعی از بلاد مواب برگشته است،

و به من گفت: نمایانکه خوشه چینی نمایم و در عقب دروندگان در میان با فقهها جمع کنم، پس آمده، از صبح تا به حال مانده است، سوای آنکه اندکی در خانه توقف کرده است.»

و بوغر به روت گفت: «ای دخترم مگر می شنوی، به هیچ کشت زار دیگری برای خوشه چینی مروواز نخواهم مگرد بلکه کنیزان من در اینجا باش.

۹ و چشمانت به زمینی که میدروند نگران باشد و در عقب ایشان برو، آیا جوانان را حاکم نکردم که تورا لمس نکنند، و اگر آتشنه باشی، نزد ظروف ایشان برو و از آنچه جوانان میکشند، بنوش.»

پس به روی در افتاده، او را تا به زمین تعظیم کرد و به او گفت: «رای چه در نظر تو التفات یافتم که به من توجه نمودی و حال آنکه غریب هستم.»

بوغر در جواب او گفت: «زهر آنچه بعد از مردن شوهرت به مادر شوهر خود کردی اطلاع تمام به من رسیده است، و چگونه پدر و مادر تو زمین ولادت خود را ترک کرده، نزد قومی که پیشتر ندانسته بودی، آمدی.

۱۲ خداوند عمل تو را جزا دهد و از جانب پیوه، خدای اسرائیل، که در زیر بالهایش پناه بردی، اجر کامل به تو برسد.»

گفت: «ی آقام، در نظر التفات پیام زرا که مرا تسلی دادی و به کنیز خود سخنان دل آویز گفتی، اگر چه من مثل یکی از کنیزان تو نیستم.»
 بو عزی وی را گفت: «روقت چاشت اینجا بیا و از آن بخور و لقمه خود را در شیره فرو بر.» پس زد دروندگان نشست و غله برشته به او دادند و خورد و سیر شده، باقیمانده را وا گذاشت.

۱۵ و چون برای خوشه چینی بر خاست بو عزی جوانان خود را امر کرده، گفت: «گدارید که در میان بافها هم خوشه چینی نماید و او را جرمنماید.
 ۱۶ و نیز از دستها کشیده، برایش بگدارید تا بر چینه او را عتاب مکنید.»
 پس تا شام در آن کشتزار خوشه چینی نموده، آنچه را که بر چیده بود، کوید و به قدر یک ایفه جو بود.
 ۱۸ پس آن را برداشته، به شهر درآمد، و مادر شوهرش آنچه را که بر چیده بود، دید، و آنچه بعد از سیر شدنش باقیمانده بود، بیرون آورده، به وی داد.
 ۱۹ و مادر شوهرش وی را گفت: «مروز بجا خوشه چینی نمودی و بجا کار کردی؟ مبارک باد آنکه بر تو توجه نموده است.» پس مادر شوهر خود را از کسی که نزدی کار کرده بود، خبر داده، گفت: «ام آن شخص که امر روزن زد او کار کردم، بو عزی است.»
 و نوعی به عروس خود گفت: «و از جانب خداوند مبارک باد زرا که احسان را بر زندگان و مردگان ترک نموده است.» و نوعی وی را گفت: «بن شخص، خویش ما و زولی های ماست.»
 و روت موآیه گفت که «و نیز مرا گفت با جوانان من باش تا همه درو مر تمام کنند.»
 نوعی به عروس خود روت گفت که «ی دخترم خوب است که با کنیزان او بیرون روی و تورادر کشتزار دیگری نیناید.»
 پس با کنیزان بو عزی برای خوشه چینی میماند تا درو جو و درو گندم تمام شد، و با مادر شوهرش سکونت داشت.

نقشه نوعی

و مادر شوهرش، نوعی وی را گفت: «ی دختر من، آیا برای تو راحت نجویم تا برایت نیکو باشد.
 ۲ و الان آیا بو عزی که تو با کنیزانش بودی خویش مانیست؟ و اینک او امشب در خرمن خود، جو پاک میکند.
 ۳ پس خوبشتر را غسل کرده، به تهن کن و روخت خود را پوشیده، به خرمن برو، اما خود را به آن مرد دشمنان تا از خوردن و نوشیدن فارغ شود.
 ۴ و چون و بخوابد جای خوابیدش را نشان کن، و رفته، پایهای او را بگشا و بخواب، و او تو را خواهد گفت که چه باید بکنی.»
 او وی را گفت: «رچه به من گفتی، خواهم کرد.»
 پس به خرمن رفته، موافق هر چه مادر شوهرش او را امر فرموده بود، رفتار نمود.
 ۷ پس چون بو عزی خوردن و نوشید و دلش شاد شد و رفته، به کار بافه های جو خوابید، آنگاه او آهسته آهسته آمده، پایهای او را گشود و خوابید.
 ۸ و در نصف شب آن مرد مضطرب گردید و به آن سمت متوجه شد که اینک زنی نزد پایهای خوابیده است.
 ۹ و گفت: «و کیستی؟» او گفت: «کنیز تو، روت هستم، پس دامن خود را بر کنیز خویش بگستران زیرا که توی هستی.»
 او گفت: «ی دختر من! از جانب خداوند مبارک باش! زیرا که در آخر بیشتر احسان نمودی از اول، چونکه در عقب جوانان، چه فقیر و چه غنی، ز نفی،
 ۱۱ و حالای دختر من، مترس! هر آنچه به من گفتی برایت خواهم کرد، زیرا که تمام شهر قوم من تو را زن نیکو میدانند.
 ۱۲ و الان راست است که من ولی هستم لیکن ولیای نزدیکتر از من هست.

۱۳ امشب در اینجا بمان و با مردان اگر او حق ولی را برای تو ادانماید، خوب ادانماید، و اگر نخواهد که برای تو حق ولی را ادانماید، پس قسم به حیات خداوند که من آن را برای تو اد خواهم نمود، الان تا صبح بخواب.»
 پس نزد پایهای صاحب خوابیده، پیش از آنکه کسی همسایهاش را نشخیص دهد، بر خاست، و بو عزی گفت: «نهار کسی نفهمد که این زن به خرمن آمده است.
 ۱۵ و گفت چادری که برتوست، بیا و رو بگیری.» پس آن را گرفت و او شش کیل جوی نموده، بروی گدازد و به شهر رفت.
 ۱۶ و چون نزد مادر شوهر خود رسید، او وی را گفت: «ی دختر من، بر توجه گذشت؟» پس او را از هر آنچه آن مرد باوی کرده بود، خبر داد.
 ۱۷ و گفت: «بن شش کیل جورا به من داد زرا گفت، نزد مادر شوهرت تپیدست مرو.»
 او وی را گفت: «ی دخترم آرام بشین بمانی که این امر چگونه خواهد شد، زیرا که آن مرد تا این کار را مر و تمام نکند، آرام نخواهد گرفت.»

ازدواج روت

و بو عزی به دروازه آمده، آنجا نشست و اینک آن ولی که بو عزی در باره او سخن گفته بود میگذشت، و به او گفت: «ی فلان! به اینجا برگشته، بنشین.» و او برگشته، نشست.
 ۲ و ده نفر از مشایخ شهر را برداشته، به ایشان گفت: «بخا بنشینید.» و ایشان نشستند.
 ۳ و به آن ولی گفت: «عوی که از بلاد موآب برگشته است قطعه زمینی را که از برادر مالک بود، می فروشد.
 ۴ و من مصلحت دیدم که تو را اطلاع داده، بگویم که آن را به حضور این مجلس و مشایخ قوم من بخر، پس اگر انفکاک میکنی، بکن، و اگر انفکاک نمی کنی مرا خبر ده تا بدانم، زیرا غیر از تو کسی نیست که انفکاک کند، و من بعد از تو هستم.» و گفت: «ن انفکاک میکنم.»
 بو عزی گفت: «روزوی که زمین را از دست نوعی میخری، از روت موآیه، زن متوفی نیز باید خرید، تا نام متوفی را بر میراثش برانگیزی.»
 آن ولی گفت: «می توامم برای خود انفکاک کنم مبادا میراث خود را فاسد کنم، پس تو حق انفکاک مرا بر دمه خود بگیری زرا نمی توامم انفکاک تمام.»
 و رسم انفکاک و مبادلت در ایام قدیم در اسرائیل به جهت اثبات هر امر این بود که شخص کفش خود را بیرون کرده، به همسایه خود میداد. و این در اسرائیل قانون شده است.

- ۸ پس آن ولی به بو عزم گفت: «ن را برای خود بخور.» و کفش خود را بیرون کرد.
- ۹ و بو عزم به مشایخ و به تمامی قوم گفت: «ما امروز شاهد باشید که تمامی مایملک ایملک و تمامی مایملک کلیون و محلون را از دست نعومی خریدم.
- ۱۰ و هم روت موآیه زن محلون را به زنی خود خریدم تا نام متوفی را بر میراثش برانگیزانم، و نام متوفی از میان برادرانش و از دروازه محلهاش منقطع نشود، شما امروز شاهد باشید.»
- و تمامی قوم که نزد دروازه بودند و مشایخ گفتند: «اهد هستم و خداوند این زن را که به خانه تو درآمد، مثل راحیل ولیه گرداند که خانه اسرائیل را بنا کردند، و تو در افراشته کامیاب شو، و در بیت لحم نامور باش.»
- ۱۲ و خانه تو مثل خانه فارص باشد که تا ما را برای یهودا زاید، از اولادی که خداوند تو را از این دختر، خواهد بخشید.»
نسب نامه داود
- پس بو عزم روت را گرفت و او زن وی شد و به او درآمد و خداوند او را حمل داد که پسری زاید.
- ۱۴ و زنان به نعومی گفتند: «تبارک باد خداوند که تو را امر و زیولی نگذاشته است و نام او در اسرائیل بلند شود.
- ۱۵ و او برایت تازه کننده جان و پرورنده پیری تو باشد، زیرا که عروست که تو را دوست میدارد و برایت از هفت پسر بهتر است، او را زاید.»
- و نعومی پسر را گرفته، در آغوش خود گذاشت و دایه او شد.
- ۱۷ و زنان همسایه هاش، او را نام نهاده، گفتند برای نعومی پسری زاید شد، و نام او را عوبید خواندند و او پدری پدراود است.
- این است پیدایش فارص: فارص حصرون را آورد؛
و حصرون، رام را آورد؛ و رام، عمیناداب را آورد؛
و عمیناداب نحشون را آورد؛ و نحشون سلمون را آورد؛
و سلمون بو عزم را آورد؛ و بو عزم عوبید را آورد؛
و عوبیدی را آورد؛ و ویسی داود را آورد.

کتاب اول سمویل

تولد سمویل

مردی بود از زامه تا م صوفی از کوهستان افرام، مسمی به القانه بن یرواح بن الیهون تو حین صوف. و او افرایمی بود.
۲ و او دوزن داشت. اسم یکی حنا و اسم دیگری فتنه بود. و فتنه اولاد داشت لیکن حنار اولاد نبود.

و آن مرد هر سال برای عبادت نمودن و قربانی گذارنیدن برای یهوه صبا یوت از شهر خود به شیلوله میآید، و حنفی و فینحاس دو پسر عیسی، کاهنان خداوند در آنجا بودند.

۴ و چون روزی میآید که القانه قربانی میگذرانید، به زن خود فتنه و همه پسران و دختران خود قسمت های داد.
۵ و اما به حنا قسمت مضاعف میداد زیرا که حنار دوست میداشت، اگر چه خداوند رحم او را بسته بود.

۶ و هئوی وی او را نیز سخت میرنجانید به حدی که وی را خشمناک میساخت، چون که خداوند رحم او را بسته بود.

۷ و همچنین سال به سال واقع میشد که چون حنابه خانه خدا میآید، فتنه همچنین او را میرنجانید و او گریه نموده، چیزی نمی خورد.

۸ و شوهرش، القانه، وی را میگفت: «بی حنا چرا گریانی و چرا غمی خوری و دلت چرا غمگین است؟ آیا من برای تو از ده پسر بهتر نیستم؟»
و بعد از آن کل و شرب نمودن ایشان در شیلوله، حنار خاست و عیسی کاهن بر کسی خود نزد ستونی در هیکل خدا نشسته بود.

۱۰ و او به تلخی جان نزد خداوند دعا کرد، و زار زار بگریست.

۱۱ و نذر کرده، گفت: «بی یهوه صبا یوت اگر فی الواقع به مصیبت کنیز خود نظر کرده، مرا بیاد آوری و کنیزک خود را فراموش نکرده، اولاد دذکوری به کنیز خود عطا فرمایی، و او را تمامی ایام عمرش به خداوند خواهم داد، و استره بر سرش نخواهد آمد.»

و چون دعای خود را به حضور خداوند طول داد عیسی دهن او را ملاحظه کرد.

۱۳ و حنار در دل خود سخن میگفت، و لبهایش فقط، متحرک بود و آوازش مسموع نمی شد، و عیسی گمان برد که مست است.

۱۴ پس عیسی وی را گفت: «آیه کی مست میشوی؟ شرابت را از خود دور کن.»

و حنار در جواب گفت: «بی آقا یم، بلکه زن شکسته روح هستم، و شراب و مسکرات نوشیده ام، بلکه جان خود را به حضور خداوند ریخته ام.

۱۶ کنیز خود را از دختران بلعالم شمار، زیرا که از کثرت غم ورنجیدگی خود تا بحال میگفتم.»

عیسی در جواب گفت: «سلامتی برو و خدای اسرائیل مسالنی را که از او طلب نمودی، تو را عطا فرماید.»

گفت: «نیزت در نظرت التفات یابد.» پس آن زن راه خود را پیش گرفت و میخورد و دیگر ترش تر نبود.

و ایشان با مبادان برخاسته، به حضور خداوند عبادت کردند و برگشته، به خانه خویش به راه آمدند، و القانه زن خود حنار را شناخت و خداوند او را به یاد آورد.

۲۰ و بعد از مرور ایام حنا حامله شده، پسری زاید و او را سمویل نام نهاد، زیرا گفت: «و او را خداوند سوال نمودم.»

وقف سمویل

و شوهرش القانه با تمامی اهل خانه شرفت تا قربانی سالیانه و نذر خود را نزد خداوند بگذرانید.

۲۲ و حنار رفت زیرا که به شوهر خود گفته بود تا پسر از شیر یاز داشته نشود، نمی آیم، آنگاه او را خواهم آورد و به حضور خداوند حاضر شده، آنجا دادم خواهد ماند.

۲۳ شوهرش القانه وی را گفت: «نچه در نظرت پسند آید، بکن، تا وقت بازداشتنش از شیر یمان، لیکن خداوند کلام خود را استوار نماید.» پس آن زن ماند و تا وقت بازداشتن پسر خود از شیر، او را شیر میداد.

و چون او را از شیر یاز داشته بود، وی را با سه گاو و یک ابقه آرد و یک مشک شراب با خود آورد، به خانه خداوند در شیلوله رسانید و آن پسر کوچک بود.
۲۵ و گاو را ذبح نمودند، و پسر را نزد عیسی آوردند.

۲۶ و حنا گفت: «رض میکنم ای آقا یم! جان زنده باد ای آقا یم! من آن زن هستم که در اینجا نزد تو ایستاده، از خداوند مسئله نمودم.

۲۷ برای این پسر مسالت نمودم و خداوند مسالت مرا که از او طلب نموده بودم، به من عطا فرموده است.

۲۸ و من نیز او را برای خداوند وقف نمودم، تمام ایامی که زنده باشد و وقف خداوند خواهد بود.» پس در آنجا خداوند را عبادت نمودند.

دعای حنا

و حنار عا نموده، گفت: «من در خداوند وجد مینمایم.

و شاخ من در نزد خداوند برافراشته شده. و دهانم پر دشمنانم وسیع گردیده است. زیرا که در نجات تو شادمان هستم.

مثل یهوه قودی نیست. زیرا غیر از تو کسی نیست. و مثل خدای ما محض های نیست.

سخنان تکبر آمیز دیگر مگو یید. و غرور از دهان شما صادر نشود. زیرا یهوه خدای علام است. و به او اعمال، سنجیده میشود.

کمان جباران را شکسته است. و آنانی که میغزیدند، کهر آنها به قوت بسته شد.

سیر شدگان، خویشی تو را برای نان اجیر ساختند. و کسانی که گرسنه بودند، استراحت یافتند. بلکه زن نازاهفت فرزند زاییده است. و آنکه اولاد بسیار داشت، بزبون گردیده.

خداوند میمیراند و زنده میکند، به قیفر و دمی آورد و پرمی خیزاند.

خداوند فقیر میسازد و غنی میکند، پست میکند و بلند میسازد.

فقیران خاک برمی افرازد. و مسکین را از مزبله برمی دارد تا ایشان را با امیران بنشانند. و ایشان را وارث کرسی جلال گرداند. زیرا که ستونهای زمین از آن خداوند است. و ربع مسکون را بر آنها استوار نموده است.

پایهای مقدسین خود را محفوظ میدارد. اما سریران در ظلمات خاموش خواهند شد، زیرا که انسان به قوت خود غالب نخواهد آمد.

آنانی که با خداوند خاصه کنند، شکسته خواهند شد. و بر ایشان از آسمان صاعقه خواهد فرستاد. خداوند، اقصای زمین را دوری خواهد نمود، و به پادشاه خود قوت خواهد بخشید. و شاخ مسیح خود را بلند خواهد گردانید.»

پس القانه به خانه خود به رمارفت و آن پسر به حضور علی کاهن، خداوند را خدمت مینمود.
پسران علی

و پسران علی از بنی بلعالم بودند و خداوند را شناختند.

۱۳ و عادت کاهنان با قوم این بود که چون کسی قربانی میگردانید هنگامی که گوشت پخته میشد، خادم کاهن با چنگال سه دندان در دست خود میآمد و آن را به تاویام جل یا بدیگ یا پاتیل فرورده، هر چه چنگال برمی آورد کاهن آن را برای خود میگرد، و همچنین با تمامی اسرائیل که در آنجا به شیلوه میآمدند، رفتار مینمودند.

۱۵ و نیز قبل از سوزانیدن پیه، خادم کاهن آمده، به کسیکه قربانی میگردانید، میگفت: «وشت به جهت کباب برای کاهن بده، زیرا گوشت پخته از تو نمی گیرد بلکه خام.»

و آن مرد به وی میگفت: «به را اول بسوزانند و بعد هر چه دلت میخواهد برای خود بگیر.» او میگفت: «ی، بلکه الان بده، والا به زور میگیرم.»

پس گاهای آن جوانان به حضور خداوند بسیار عظیم بود، زیرا که مردمان هدایای خداوند را مکره میداشتند.

و اما سموئیل به حضور خداوند خدمت می کرد، و او پسر کوچک بود و بر کمرش ایفود دکان بسته بود.

۱۹ و مادرش برای وی جبه کوچک میساخت، و آن ارسال به سال همراه خود می آورد، هنگامی که با شوهر خود برمی آمد تا قربانی سالیانه را بگذرانند.

۲۰ و علی القانه و زینش را برکت داده، گفت: «داوند تو را از این زن به عوض عاریتی که به خداوند دادهای، اولاد بدهد.» پس به مکان خود رفتند.

و خداوند از حنا تقصد نمود و او حامله شده، به سر و دود خترز آید، و آن پسر، سموئیل به حضور خداوند نمومیکرد.

و علی بسیار ساجزورده شده بود، و هر چه پسرانش با تمامی اسرائیل عمل مینمودند، میشنید، و اینکه چگونه با زانی که نزد در خیمه اجتماع خدمت میکردند، میخوابیدند.

۲۳ پس به ایشان گفت: «را چنین کارها میکنید زیرا که اعمال بد شمارا از تمامی این قوم مینشوم.

۲۴ چنین مکیدای پسرانم زیرا خبری که مینشوم خوب نیست، شما باعث عصیان قوم خداوند میشاید.

۲۵ اگر شخصی بر شخصی گناه ورزد خدا او را دوری خواهد کرد اما اگر شخصی بر خداوند گناه ورزد، کیست که برای وی شفاعت نماید؟» اما ایشان سخن پدر خود را شنیدند، زیرا خداوند خواست که ایشان را هلاک سازد.

و آن پسر، سموئیل، نمومیافت و هم نزد خداوند و هم نزد مردمان پسندیده میشد.

پندشگونی در مورد خاندان علی

و مرد خدانی نزد علی آمده، به وی گفت: «داوند چنین میگوید: آیا خود را بر خاندان پدرت هنگامی که ایشان در مصدر خانه فرعون بودند، ظاهر نساختم؟

و آیا او را از جمیع اسباب اسرائیل برنگزیدم تا کاهن من بوده، نزد مذبح من بیاید. و بخور بسوزانده و حضور من ایفود پیوشد، و ایاجیم هدایای آشتین بنیاسرائیل را به خاندان پدرت بخشیدم؟

پس چرا قربانیا و هدایای مرا که در مسکن خود امر فرمودم، باجمالم میکنید و پسران خود را از یاد از من محترم میداری، تا خویشتران را از نیکوترین جمیع هدایای قوم من، اسرائیل فریه سازی.

۳۰ بنابراین پیه، خدای اسرائیل میگوید: البته گفتم که خاندان تو خاندان پدرت به حضور من تا به ابد سلوک خواهند نمود، لیکن الان خداوند میگوید: حاشا از من! زیرا آنانی که مرا تکریم نمائید، تکریم خواهم نمود و کسانی که مرا حقیر شمارند، خوار خواهند شد.

۳۱ اینک ایامی میآید که بازوی تو را و بازوی خاندان پدرت را قطع خواهم نمود که مردی پیر در خانه تو یافت نشود.

۳۲ و تنگی مسکن مرا خواهی دید، در هر احسانی که به اسرائیل خواهد شد، و مردی پیر در خانه تو ایفود نخواهد بود.

۳۳ و شخصی را از کسان تو که از مذبح خود قطع نمی نمایم برای کاهیدن چشم تو و نجانیدن دلت خواهد بود، و جمیع ذریت خانه تو در جوانی خواهند مرد.

۳۴ و این برای تو علامت باشد که بر دوسرست حنفی و فینحاس واقع میشود که هر دوی ایشان در یک روز خواهند مرد.

۳۵ و کاهن امینی به جهت خود بری نخواهم داشت که موافق دل و جان من رفتار خواهد نمود، و برای او خانه مستحکم بنا خواهم کرد، و به حضور مسیح من پیوسته سلوک خواهد نمود.

۳۶ و واقع خواهد شد که هر که در خانه تو باقی ماند، آمده، نزد او به جهت بارهای نقره و قرص نانی تعظیم خواهد نمود و خواهد گفت: تمنا اینکه مرا به یکی از وظایف کهانت بگذران تا لقمههای نان بخورم.»

دعوت سموئیل

و آن پسر، سموئیل، به حضور علی، خداوند را خدمت مینمود، و در آن روزها کلام خداوند را در دوری و دوری می شنید.

۲ و در آن زمان واقع شد که چون علی در جایش خوابیده بود و چشمانش آغاز تار شدن نمود، نمی توانست دید،

و چراغ خدا هنوز خاموش نشده، و سموئیل در هیکل خداوند، جانی که تابوت خدا بود، میخوابید،

خداوند سموتیل را خواند و او گفت: «یک».

پس زردعیلی شتافته، گفت: «یک حاضرم زیر امر خواندی»، او گفت: «خواندم، برگشته بخواب»، او برگشته، خوابید. و خداوند بار دیگر خواند: «ی سموتیل! او سموتیل برخاسته، زردعیلی آمده، گفت: «یک حاضرم زیر امر خواندی»، او گفت: «ی پسرم تو را نخواندم، برگشته، بخواب».

و خداوند راهنوزغی شناخت و کلام خداوند تا حال را و منکشف نشده بود.

۸ و خداوند بار سوم خواند و او برخاسته، زردعیلی آمده، گفت: «یک حاضرم زیر امر خواندی»، آنگاه عیلی فهمید که بیوه، پسر را خوانده است.

۹ و عیلی به سموتیل گفت: «رو بخواب و اگر تو را بخواند، بگوای خداوند بفرمازیرا که بنده تو میشنود»، پس سموتیل رفته، در جای خود خوابید.

و خداوند آمده، بایستاد و مثل دفعه‌های پیش خواند: «ی سموتیل! ای سموتیل! «ی سموتیل گفت: «فرمازیرا که بنده تو میشنود».

و خداوند به سموتیل گفت: «یک من کاری در اسرائیل می‌کنم که گوشه‌های هر که بشنود، صدا خواهد داد.

۱۲ در آن روز هر چه در باره خانه عیلی گفتم را اجرا خواهد داشت، و شروع نموده، به انجام خواهم رسانید.

۱۳ زیرا به او خبر دادم که من برخانه او تابه ابد داوری خواهم نمود بهسبب گاهی که میداند، چونکه پسرانش بر خود لعنت آوردند و او ایشان را منع نمود.

۱۴ بنابراین برای خاندان عیلی قسم خوردم که گاه خاندان عیلی به قربانی و هدیه، تابه ابد کفار نخواهد شد،»

و سموتیل تا صبح خوابید و درهای خانه خداوند را باز کرد، و سموتیل ترسید که عیلی را از روی اطلاع دهد.

۱۶ اما عیلی سموتیل را خواند، گفت: «ی پسر سموتیل! او گفت: «یک»

گفت: «تسخنی است که به تو گفته است؟ آن را از من مخفی مدار. خدا تا چنین بلکه زبانه از این عمل نماید، اگر از هر آنچه به تو گفته است چیزی از من مخفی داری».

پس سموتیل همه چیز را برای او بیان کرد و چیزی از آن مخفی نداشت. او گفت: «داوند است آنچه در نظر او پسند آید بکنند.»

و سموتیل بزرگ میشد و خداوند با وی میبود و غمی گذاشت که یکی از سخنانش بر زمین بیفتد.

۲۰ و تمامی اسرائیل از دان تا بر شمع دانستند که سموتیل برقرار شده است تا نبی خداوند باشد.

۲۱ و خداوند بار دیگر در شیله ظاهر شد، زیرا که خداوند در شیله خود را بر سموتیل به کلام خداوند ظاهر ساخت.

جنگ با فلسطینیان

و کلام سموتیل به تمامی اسرائیل رسید. و اسرائیل به مقابله فلسطینیان در جنگ بیرون آمده، نزد ابن عزرا دروزدند، و فلسطینیان در اقیق فرود آمدند.

۲ و فلسطینیان در مقابل اسرائیل صف آرایی کردند، و چون جنگ در پیوستند، اسرائیل از حضور فلسطینیان شکست خوردند، و در معرکه که قدر چهار هزار نفر را در میدان کشتند.

۳ و چون قوم به لشکرگاه رسیدند، مشایخ اسرائیل گفتند: «المر و خداوند ما را از حضور فلسطینیان شکست داد؟ پس تابوت عهد خداوند را از شیله نزد خود بیاوریم تا در میان ما آمده، ما را از دست دشمنان مانجات دهد.»

و قوم به شیله فرستاده، تابوت عهدیه بویوه صباویت را که در میان کرویسان ساکن است از آنجا آوردند، و دو پسر عیلی حنفی و فینحاس در آنجا تابوت عهد خدا بودند.

و چون تابوت عهد خداوند به لشکرگاه داخل شد، جمیع اسرائیل صدای بلند زدند به حدی که زمین متزلزل شد.

۶ و چون فلسطینیان آواز صدارا شنیدند، گفتند: «بن آواز صدای بلند در ادوی عبرانیان چیست؟» پس فهمیدند که تابوت خداوند به ارد آمده است.

۷ و فلسطینیان ترسیدند زیرا گفتند: «دابه ارد آمده است» و گفتند: «ای برما، زیرا قبل از این چنین چیزی واقع نشده است!

و ای برما، کیست که ما را از دست این خدایان زور آورده‌ای دهد، همین خدایانند که مصریان را در بیابان به همه بلا مبتلا ساختند.

۹ ای فلسطینیان خوشتر را تقویت داده، مردان باشید مباد عبرانیان را بندگان کنید، چنانکه ایشان شمار بندگان نمودند، پس مردان شوید و جنگ کنید.»

پس فلسطینیان جنگ کردند و اسرائیل شکست خورد، و هر یک به خیمه خود فرار کردند و کشتار بسیار عظیمی شد، و از اسرائیل سی هزار پیاده کشته شدند.

۱۱ و تابوت خدا گرفته شد، و دو پسر عیلی حنفی و فینحاس کشته شدند.

مرگ عیلی

و مردی بنیامینی از لشکر دیده، در همان روز با جامه دیده و خاک بر سر ریخته، به شیله آمد.

۱۲ و چون وارد شد، نیک عیلی به کار راه‌ر کسی خود مراب نشسته، زیرا که دلش در باره تابوت خدا مضطرب میبود. و چون آن مرد به شهر داخل شده، خبر داد، تمامی شهر نعره زدند.

۱۴ و چون عیلی آواز نعره را شنید، گفت: «بن آواز هنگامه چیست؟» پس آن مرد شتافته، عیلی را خبر داد.

۱۵ و عیلی نود و هشت ساله بود و چشمانش تار شده، نمی توانست دید.

پس آن مرد به عیلی گفت: «تم که از لشکر آمده، و من امر و زار لشکر فرار کرده‌ام»، گفت: «ی پسرم کار چگونه گذشت؟»

و آن خبر آورنده در جواب گفت: «اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند، و شکست عظیمی هم در قوم واقع شد، و نیز دو پسر حنفی و فینحاس مردند و تابوت عهد خدا گرفته شد.»

و چون از تابوت خدا خبر داد، عیلی از کرسی خود به پهلوی دروازه به پشت افتاده، گردنش بشکست و بمرد، زیرا که مردی پیرو سنگین بود و چهل سال بر اسرائیل داوری کرده بود.

۱۹ و عروس او، زن فیحاص که حامله و نزدیک به زاییدن بود، چون خبر گرفتن تابوت خدا و مرگ پدر شوهرش و شوهرش را شنید، خم شده، زایید زیرا که در زه او را برگرفت.

۲۰ و در وقت مردن زانی که نزد وی ایستاده بودند، گفتند: «ترس زیرا که پسر زاییدی، اما او جواب نداد و اعتنا نمود.»

۲۱ و پسر را بخوابانم نهد، گفت: «لال از اسرائیل زایل شد» چونکه تابوت خدا گرفته شده بود و به سبب پدر شوهرش و شوهرش.

۲۲ پس گفت: «لال از اسرائیل زایل شد زیرا که تابوت خدا گرفته شده است.»

تابوت خدا نزد فلسطینیان

و فلسطینیان تابوت خدا را گرفته، آن را از این عزریه اشد و آوردند.

۲ و فلسطینیان تابوت خدا را گرفته، آن را به خانه داجون در آورده، نزدیک داجون گذاشتند.

۳ و یامدادان چون اشد و دیان برخاستند، ایک داجون به حضور تابوت خدا و ندرویه زمین افتاده بود. و داجون را برداشته، باز در جایش برپا داشتند.

۴ و در فردای آن روز چون صبح برخاستند، ایک داجون به حضور تابوت خدا و ندرویه زمین افتاده، و سر داجون و دو دستش بر آستانه قطع شده، و تن داجون فقط از او باقی مانده بود.

۵ ازین جهت کاهنان داجون هر که داخل خانه داجون میشد تا امروز آستانه داجون در اشد و پائی گذرد.

و دست خدا و ندر اهل اشد و سنگین شده، ایشان را تابه ساخت و ایشان را هم اشد و دو هم توحی آن را به خراجها مبتلا ساخت.

۷ و چون مردان اشد و دیدند که چنین است گفتند تابوت خدای اسرائیل با ما نخواهد ماند، زیرا که دست او بر خدای ما، داجون سنگین است.

۸ پس فرستاده جمیع سروران فلسطینیان را نزد خود جمع کرده، گفتند: «تابوت خدای اسرائیل چه کنیم؟» گفتند: «ابوت خدای اسرائیل به جت منتقل شود.» پس تابوت خدای اسرائیل را به آنجا بردند.

۹ و واقع شد بعد از نقل کردن آن که دست خدا و ندر آن شهر به اضطراب بسیار عظیمی دراز شده، مردمان شهر را از خرد و بزرگ مبتلا ساخته، خراجها بر ایشان منتفخ شد.

۱۰ پس تابوت خدا را به عقرون بردند و به مجرود و درود تابوت خدا به عقرون، اهل عقرون فریاد کرده، گفتند: «ابوت خدای اسرائیل را نزد ما آوردند تا ما را و قوم ما را بکشند.»

پس فرستاده، جمیع سروران فلسطینیان را جمع کرده، گفتند: «ابوت خدای اسرائیل را روانه کنید تا بجای خود برگردد و ما را و قوم ما را نکشد زیرا که در تمام شهر هنگامه ملک بود، و دست خدا در آنجا بسیار سنگین شده بود.

۱۲ و آنانی که نمردند به خراجها مبتلا شدند، و فریادش به آسمان بالا رفت.

باز گشت تابوت خدا

و تابوت خدا و ندر در ولایت فلسطینیان هفت ماه ماند.

۲ و فلسطینیان، کاهنان و فالگیران خود را خوانده، گفتند: «تابوت خدا و ندر چه کنیم؟ ما را اعلام نمائید که آن را بجایش با چه چیز فرستیم.»

گفتند: «گر تابوت خدای اسرائیل را بفرستید آن را خالی مفرستید، بلکه قربانی جرم البته برای او بفرستید، آنگاه شفا خواهد یافت، و بر شما معلوم خواهد شد که از چه سبب دست او از شما برداشته نشده است.»

ایشان گفتند: «ه قربانی جرم برای او بفرستیم؟»

پس تمائیل خراجهای خود و تمائیل موشهای خود را که زمین را خراب میکنند بسازید، و خدای اسرائیل را جلال دهید که شاید دست خود را از شما و از خدایان شما و از زمین شما بردارد.

۶ و چرا دل خود را سخت سازید، چنانکه مصریان و فرعون دل خود را سخت ساختند؟ آیا بعد از آنکه در میان ایشان کارهای عجیب کرده بود ایشان را رها نکردند که رفتند؟

پس الان ارا به تازه بسازید و دو گاو شیر دره را که یوغ بر گردن ایشان نهاده نشده باشد بگیریید، و دو گاو را به ارا به ببندید و گوساله های آنها را از عقب آنها به خانه برگردانید.

۸ و تابوت خدا و ندر گرفته، آن را بر ارا به بنید و اسباب طلا را که به جهت قربانی جرم برای او میفرستید در صندوقهای پهلوئی آن بگذارید، و آن را رها کنید تا برود.

۹ و نظر کنید گرابه را سرحد خود به سوی بیت شمس برود، بدانید اوست که این بالای عظیم را بر ما وارد گردانیده است، و اگر نه، پس خواهید دانست که دست او ما را لمس نکرده است، بلکه آنچه بر ما واقع شده است، و اتفاق است.»

پس آن مردمان چنین کردند و دو گاو شیر دره را گرفته، آنها را به ارا به بستند، و گوساله های آنها را در خانه نگاه داشتند.

۱۱ و تابوت خدا و ندر و صندوقچه را با موشهای طلا و تمائیل خراجهای خود را رها گذاشتند.

۱۲ و گاوان راه خود را راست گرفته، به راه بیت شمس روانه شدند و به شاه راه رفته، بانگ میزدند و به سوی چپ یا راست میل نمی نمودند، و سروران فلسطینیان در عقب آنها احد بیت شمس رفتند.

و اهل بیت شمس در دره گندم را درومی کردند، و چشمان خود را بلند کرده، تابوت را دیدند و از دیدنش خوشحال شدند.

۱۴ و ارا به به مزعه یوشع بیت شمسی در آمده، در آنجا ایستاد و سنگ بزرگی در آنجا بود. پس چوب ارا به را شکسته، گاوان را برای قربانی سوختن به جهت خدا و ندر گذرانیدند.

۱۵ ولایان تابوت خداوند و صند و چقهای را که با آن بود و اسباب طلا داشت، پایین آورده، آنها را بر آن سنگ بزرگ نهادند و مردان بیت شمس در همان روز برای خداوند قربانی‌های سوختنی گذاریدند و ذبایح ذبح نمودند.

۱۶ و چون آن پنج سرور فلسطینیان این را دیدند، در همان روز به عقرون برگشتند.

و این است خراجهای طلایی که فلسطینیان به جهت قربانی جرم نزد خداوند فرستادند: برای اشدودیک، و برای غزه یک، و برای اشقلون یک، و برای جت یک، و برای عقرون یک.

۱۸ و موشهای طلارحسب شماره جمیع شهرهای فلسطینیان که از املاک آن پنج سرور بود، چه از شهرهای حصار دار و چه از دهات بیرون تا آن سنگ بزرگی که تابوت خداوند را بر آن گذاشتند که تا امروز در مرزعه یهوشع بیت شمسی باقی است.

و مردمان بیت شمس رازد، زیرا که به تابوت خداوند نگر داشتند، پس پنجاه هزار و هفتاد نفر از قوم رازد و قوم ماتم گرفتند، چونکه خداوند خلق را به بلای عظیم مبتلا ساخته بود.

۲۰ و مردمان بیت شمس گفتند: «یست که به حضور این خدای قدوس یعنی یهوه میتواند بایستد و از ما نزد که خواهد رفت؟»

پس رسولان نزد ساکنان قریه به عاریم فرستاده، گفتند: «لسطینیان تابوت خداوند را پس فرستاد هاند، بیایید و آن رازد خود بپزید.»

و مردمان قریه به عاریم آمده، تابوت

خداوند را آوردند، و آن را به خانه بیناداب در جبعه داخل کرده، پسرش العازار را تقدیس نمودند تا تابوت خداوند را نگاهبانی کند. داوری سموتیل

و از روزی که تابوت در قریه به عاریم ساکن شد، وقت طول کشید تا بیست سال گذشت، و بعد از آن خاندان اسرائیل برای پیروی خداوند جمع شدند. و سموتیل تمامی خاندان اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «گره تمامی دل به سوی خداوند بازگشت نمایم، و خدایان غیر و عشتاروت و از میان خود دور کنید، و دلهای خود را برای خداوند حاضر ساخته، و اوراتن عبادت نمایم، پس او، شمار از دست فلسطینیان خواهد رها نماید.»

آنگاه بنیاسرائیل بعلم و عشتاروت را دور کرده، خداوند را تنه عبادت نمودند.

و سموتیل گفت: «ما می اسرائیل را در مصفّه جمع کنید تا درباره شما نزد خداوند عا نامیم.»

و در مصفّه جمع شدند و آب کشیده، آن را به حضور خداوند ریختند، و آن روز را روزه داشته، در آنجا گفتند که بر خداوند نگاه کرد ه ایم، و سموتیل بنیاسرائیل را در مصفّه داوری نمود.

و چون فلسطینیان شنیدند که بنیاسرائیل در مصفّه جمع شده هاند، سروران فلسطینیان بر اسرائیل برآمدند، و بنیاسرائیل چون این را شنیدند، از فلسطینیان ترسیدند.

۸ و بنیاسرائیل به سموتیل گفتند: «نضرع نمودن برای ما نزد یهوه خدای ماساکت مباح تا ما را از دست فلسطینیان رها کند.»

و سموتیل بر شیره خواره گرفته، آن را به جهت قربانی سوختنی تمام برای خداوند گذرانید، و سموتیل درباره اسرائیل نزد خداوند نضرع نموده، خداوند او را اجابت نمود.

۱۰ و چون سموتیل قربانی سوختنی را می گذرانید، فلسطینیان برای مقاتله اسرائیل نزدیک آمدند، و در آن روز خداوند به صدای عظیم بر فلسطینیان رعد کرده، ایشان را منزیم ساخت، و از حضور اسرائیل شکست یافتند.

۱۱ و مردان اسرائیل از مصفّه بیرون آمدند و فلسطینیان را تعاقب نموده، ایشان را تا زیر پیت کار شکست دادند.

و سموتیل سنگی گرفته، آن را میان مصفّه و سن برپاداشت و آن را بن عزرنامیده، گفت: «باجال خداوند ما را اعانت نموده است.»

پس فلسطینیان مغلوب شدند، و دیگر به حد و اسرائیل داخل نشدند، و دست خداوند در تمامی روزهای سموتیل بر فلسطینیان سخت بود.

۱۴ و شهرهایی که فلسطینیان از اسرائیل گرفته بودند، از عقرون تا جت، به اسرائیل پس دادند، و اسرائیل حد و آنها را از دست فلسطینیان رها کردند، و در میان اسرائیل و اموریان صلح شد.

و سموتیل در تمام روزهای عمر خود بر اسرائیل داوری مینمود.

۱۶ و هر سال رفته، به بیت تیل و جلیجال و مصفّه گردش میکردند، و در تمامی اینجاها بر اسرائیل داوری مینمود.

۱۷ و به راهه بر میگشت زبیرا خاتناش در آنجا بود و در آنجا بر اسرائیل داوری مینمود، و مدیچی در آنجا برای خداوند بنا کرد.

در طلب پادشاه

و واقع شد که چون سموتیل پیر شد، پسران خود را بر اسرائیل داوران ساخت.

۲ و نام پسر نخست زاد هاش یوتیل بود و نام دومینش ایباه، و در بئر شبع داوری بودند.

۳ اما پسرانش به راه اور و فتار می نمودند بلکه در پی سود رفته، رشوه می گرفتند و داوری را منحرف می ساختند.

پس جمیع مشایخ اسرائیل جمع شده، نزد سموتیل به راهه آمدند.

۵ و او را گفتند: «بیک تو پسرهای و پسران به راهه تو رفتار می نمایند، پس الان برای ما پادشاهی نصب نمائ مثل سایر متبر ما حکومت نمایم.»

و این امر در نظر سموتیل ناپسند آمد، چونکه گفتند: «اربابادشاهی بده تا بر ما حکومت نماید.» و سموتیل نزد خداوند دعا کرد.

۷ و خداوند به سموتیل گفت: «و از قوم رادر هر چه تو گفتند بشنو، زیرا که تو را ترک نکردند بلکه مرا ترک کردند تا بر ایشان پادشاهی بنامم.

۸ بر حسب همه اعمالی که از روزی که ایشان را از مصر بیرون آوردم، بجای آوردند و مرا ترک نموده، خدایان غیر را عبادت نمودند پس با تو نیز همچین رفتار مینمایند.

۹ پس الان آواز ایشان را بشنولکن بر ایشان به تاکید شهادت بده، و ایشان را از رسم پادشاهی که بر ایشان حکومت خواهد نمود، مطلع ساز.»

- و سموئیل تمامی سخنان خداوند را به قوم که از او پادشاه خواسته بودند، بیان کرد.
- ۱۱ و گفت: «سم پادشاهی که بر شما حکم خواهد نمود این است که پسران شما را گرفته، ایشان را بر اربابها و سواران خود خواهد گماشت و پیش از راه هایش خواهند دوید.
- ۱۲ و ایشان را سرداران هزاره و سرداران پنجاهه برای خود خواهد ساخت، و بعضی را برای شیار کردن زمینش و درویدن محصولش و ساختن آلات جنگش و اسباب آزار به هایش تعیین خواهد نمود.
- ۱۳ و دختران شمارا برای عطر کشی و طبخی و خبازی خواهد گرفت.
- ۱۴ و بهترین مزرعهها و تاکستانها و باغات زیون شمارا گرفته، به خادمان خود خواهد داد.
- ۱۵ و عشر زراعات و تاکستانهای شمارا گرفته، به خواججهسرایان و خادمان خود خواهد داد.
- ۱۶ و غلامان و کنیزان و نیکوترین جوانان شمارا و الاغهای شمارا گرفته، برای کار خود خواهد گماشت.
- ۱۷ و عشر گلههای شمارا خواهد گرفت و شما غلام او خواهید بود.
- ۱۸ و در آن روز از دست پادشاه خود که برای خویشتن برگزیده هاید فریاد خواهید کرد و خداوند در آن روز شمارا اجابت نخواهد نمود.»
- اما قوم از شنیدن قول سموئیل اباموند و گفتند: «ی بلکه میباید پادشاهی باشد.
- ۲۰ تا ما نیز مثل سایر امتهای شما و پادشاه مبر ما دوری کند، و پیش روی ما بیرون رفته، در جنگهای ما برای ما بجنگد.»
- و سموئیل تمامی سخنان قوم را شنید، آنها را به سمع خداوند رسانید. و خداوند به سموئیل گفت: «و از ایشان را بشنو پادشاهی بر ایشان نصب نما،» پس سموئیل به مردمان اسرائیل گفت: «ما هر کس به شهر خود برود.»

مسح شاول

- مردی بود از بنیامین که اسمش قیس بن ایثیل بن صروین بکورت بن افیح بود، و او پسر مرد بنیامینی و مردی زور آور مقتدر بود.
- ۲ و او را پسری شاول نام، جوانی خوش اندام بود که در میان بنی اسرائیل کسی از او خوش اندام تر نبود که از کشفش تا به بالا از تمامی قوم بلند تر بود.
- و الاغهای قیس پدر شاول گم شد. پس قیس به پسر خود شاول گفت: «لان یکی از جوانان خود را با خود گرفته، بر خیز و رفته، الاغها را جستجو نما،» پس از کوهستان افرام گذشته و از زمین شلیشه عبور نموده، آنها را نیافتند. و از زمین شعلم گذشته و نبود و از زمین بنیامین گذشته، آنها را نیافتند. و چون به زمین صوف رسیدند، شاول به خادمی که همراهش بود، گفت: «بایر گردیم مباد پدرم از فکر الاغها گذشته، به فکر ما افتد.»
- او در جواب وی گفت: «نیک مرد خدایی در این شهر است و او مردی مکرم است و هر چه میگوید البته واقع میشود. الا آنجا برویم، شاید از راهی که باید برویم ما را اطلاع بدهد.»
- شاول به خادمش گفت: «نیک اگر برویم چه چیز برای آن مرد در بریم، زیرا آن از ظروف ما تمام شده، و هدیههای نیست که به آن مرد خدا بدیم. پس چه چیز داریم.»
- و آن خادم باز در جواب شاول گفت که «نیک در دستم ربع مثقال نقره است. آن را به مرد خدا میدهم تا راه ما را به ما نشان دهد.»
- در زمان سابق چون کسی در اسرائیل برای درخواست کردن از خدا میرفت، چنین میگفت: «باید تا نزد رائی برویم.» زیرا آنی امر و زرا سابق رائی میگفتند.
- ۱۰ و شاول به خادم خود گفت: «خ ن تونیکوست. بیایرویم.» پس به شهری که مرد خدا در آن بود، رفتند.
- و چون ایشان به فراز شهر بالا میرفتند، دختران چند یافتند که برای آب کشیدن بیرون میآمدند و به ایشان گفتند: «بائنی در اینجا است؟»
- در جواب ایشان گفتند: «لی اینک پیش روی شماست. حال بشتاید زیرا امر و زبیه شهر آمده است چونکه امر و زبیه شهر را در مکان بلند قربانی هست.
- ۱۳ به بگرد و رود شما به شهر، قبل از آنکه به مکان بلند برای خوردن بیاید، به او خواهید خورد زیرا که تا او نیاید قوم غذا نخواهند خورد، چونکه او میباید اول قربانی را برکت دهد و بعد از آن دعوتشدگان بخورند. پس اینک بروید زیرا که الا آن او را خواهید یافت.»
- پس به شهر رفتند و چون داخل شهر میشدند، اینک سموئیل به مقابل ایشان بیرون آمد تا به مکان بلند برود.
- و یک روز قبل از آمدن شاول خداوند بر سموئیل کشف نموده، گفت:
- «ردامل این وقت شخصی را از زمین بنیامین نزد تو میفرستم، و او را مسح نمائبر قوم من اسرائیل رئیس باشد، و قوم مرا از دست فلسطینیان رهایی دهد. زیرا که بروم خود نظر کردم چونکه تضرع ایشان نزد من رسیده.»
- و چون سموئیل شاول را دید، خداوند او را گفت: «نیک این است شخصی که در بارهاش به تو گفتم که بروم من حکومت خواهد نمود.»
- و شاول در میان دروازه به سموئیل نزدیک آمده، گفت: «را بگو که خانه رائی کیاست؟»
- سموئیل در جواب شاول گفت: «ن رائی هستم. پیش من به مکان بلند برو زیرا که شما امر و زبیا من خواهید خورد، و با مادان آن توراها کرده، هر چه در دل خود داری برای تو بیان خواهم کرد.
- ۲۰ و اما الاغهایت که سه روز قبل از این گمشده است، در باره آنها فکر مکن زیرا پیدا شده است، و آرزوی تمامی اسرائیل بر کیست؟ آیا بر تو بر تمامی خاندان پدر تو نیست؟»
- شاول در جواب گفت: «یا من بنیامینی و از کوچک ترین اسباط بنی اسرائیل نیستم؟ و آیا قبیله من از جمیع قبایل سبط بنیامین کوچکتر نیست؟ پس چرا مثل این سخنان به من میگوئی؟»
- و سموئیل شاول و خادمش را گرفته، ایشان را به مهمانخانه آورد و بر صدر دعوتشدگان که قریب به سی نفر بودند، جاداد.

۲۳ و سمویل به طبخ گفت: «سمتی را که به تو دادم و در بارهاش به تو گفتم که پیش خود نگاهدار، بیاور.»

پس طبخ ران را برآورد، گرفته، پیش شاول گذاشت و سمویل گفت: «یک آنچه نگاهداشته شده است، پیش خود بگذار و بخور زیرا که تا زمان معین برای تو نگاه داشته شده است، از وقتی که گفتم از قوم وعده بخواهم.»

و چون ایشان از مکان بلند به شهر آمدند، او با شاول بر پشت بام گفتگو کرد.

۲۶ و صبح زود برخاستند و نزد طلوع فجر سمویل شاول را بر پشت بام خوانده، گفت: «رخیز تا تورا روانه نمایم.» پس شاول برخاست و هر دو ایشان، او و سمویل بیرون رفتند.

و چون ایشان به کنار شهر رسیدند، سمویل به شاول گفت: «ادم را بگو که پیش ما برود.» او پیش رفت (واما تو الان بایست تا کلام خدا را به تو بشنوام.)

پس سمویل ظرف روغن را گرفته، بر سر وی ریخت و او را بوسیده، گفت: «باین نیست که خداوند تو را مسح کرد تا میراث او حاکم شوی؟

امروز بعد از رفتن از نزد من در دم زد، نزد قیرا حیل پسر حد بنیامین در صلح خواهی یافت، و تورا خواهند گفت: الاغهایی که برای جستن آنها رفته بودی، پیدا شده است و اینک پدرت فکر الاغها را ترک کرده، به فکر شما افتاده است، و میگوید به جهت پسر من چکنم.

۳ چون از آنجا پیش رفتی و نزد بلوط نابور رسیدی در آنجا سه مرد خواهی یافت که به حضور خدا به بیت تیل میروند که یکی از آنها سه بزغاله دارد، و دیگری سه قرص نان، و سومی یک مشک شراب.

۴ و سلامتی تورا خواهند پرسید و نوبان به تو خواهند داد که از دست ایشان خواهی گرفت.

۵ بعد از آن به جبهه خدا که در آنجا قراول فلسطینیان است خواهی آمد، و چون در آنجا نزدیک شهر برسی گروهی از انبیا که از مکان بلند به زیر میآیند و در پیش ایشان جنگ و دف و نای و بربط بوده، نبوت میکنند، به تو خواهند خورد.

۶ و روح خداوند بر تو مستولی شده، با ایشان نبوت خواهی نمود، و به مرد دیگر متبدل خواهی شد.

۷ و هنگامی که این علامت به تو رونماید، هر چه دست یابد بکن زیرا خدا با تو است.

۸ و پیش من به جلجال بروایم یک من برای گذراندن قربانیهای سوختنی و ذبیح نمودن ذبایح سلامتی نزد تو میآیم، و هفت روز منتظر باش تا نزد تو بیایم و تورا اعلام نمایم که چه باید کرد.»

و چون روگردانید تا نزد سمویل بروی، خدا او را قلب دیگر داد. و در آن روز جمیع این علامت واقع شد.

۱۰ و چون آنجا به جبهه رسیدند، اینک گروهی از انبیا به وی برخوردند، و روح خدا بر او مستولی شده، در میان ایشان نبوت میکرد.

۱۱ و چون همه کسانی که او را پیشتر می شناختند، دیدند که اینک با انبیا نبوت میکند، مردم به یکدیگر گفتند: «این چیست که با پسر قیس واقع شده است، آیا شاول نیز از جمله انبیا است؟»

و یکی از حاضرین در جواب گفت: «ما پدر ایشان کیست؟» از این جهت مثل شد که آیا شاول نیز از جمله انبیا است.

۱۳ و چون از نبوت کردن فارغ شده مکان بلند آمد.

و عموی شاول به او بوی خادمش گفت: «جارفته بودی؟» او در جواب گفت: «رای جستن الاغها و چون دیدیم که نیستند، نزد سمویل رفتم.»

عموی شاول گفت: «رایگو که سمویل به شما چه گفت؟»

شاول به عموی خود گفت: «ارواضح خبر داد که الاغها پیدا شده است.» لیکن در باره امر سلطنت که سمویل به او گفته بود، او را مخبر نساخت.

و سمویل قوم را در مصفیه به حضور خداوند خواند

و به بنیاسرائیل گفت: «هوه، خدای اسرائیل، چنین میگوید: من اسرائیل را از مصر بر آوردم، و شما از دست مصریان و از دست جمیع ممالکی که بر شما ظلم نمودند، رهایی دادم.

۱۹ و شما امر و زخای خود را که شمار از تمامی بدهیها و مصیبت های شمار هانید، هانت کرده، او را گفتید: پادشاهی بر مناصب نما، پس الان با اسباط و هزاره های خود به حضور خداوند حاضر شوید.»

و چون سمویل جمیع اسباط اسرائیل را حاضر کرد، سبط بنیامین گرفته شد.

۲۱ و سبط بنیامین را با قبایل ایشان نزدیک آورد، و قبیله مطری گرفته شد. و شاول پسر قیس گرفته شد، و چون او را طلبیدند، نیافتند.

۲۲ پس بار دیگر از خداوند سوال کردند که آیا آن مرد به اینجا دیگر خواهد آمد؟ خداوند در جواب گفت: «یک او خود در در میان اسبابا پنهان کرده است.» و دیده، او را آنجا آوردند، و چون در میان قوم بایستاد، از تمامی قوم از کتف به بالا بلند تریود.

۲۴ و سمویل به تمامی قوم گفت: «با شخصی را که خداوند برگزیده است ملا حظه نمودید که در تمامی قوم مثل او کسی نیست؟» و تمامی قوم صد از ده، گفتند: «اد شاه زنده بماند!»

پس سمویل رسوم سلطنت را به قوم بیان کرده، در کتاب نوشت، و آن را به حضور خداوند گذاشت. و سمویل هر کس از تمامی قوم را به خانهاش روانه نمود.

۲۶ و شاول نیز به خانه خود به جبهه رفت و فوجی از کسانی که خدا دل ایشان را برانگیخت همراه وی رفتند.

۲۷ اما بعضی پسران بیاعمال گفتند: «بن شخص چگونه ما را برآورد؟» او را حقیر شمرد، هدیهایش نیاوردند. اما او هیچ نگفت.

رهایی اهل یبیش و استقرار سلطنت

و ناحاش عمومی برآمده، در برابر یبیش جلعا در دوز، و جمیع اهل یبیش به ناحاش گفتند: «ما عهد ببند و تورا بندگی خواهیم نمود.»

ناحاش عموئی به ایشان گفت: «این شرط با شما عهد خواهیم بست که چشمان راست جمیع شما کنده شود، و این را بر تمامی اسرائیل عار خواهیم ساخت.»
 و مشایخ یابیش به وی گفتند: «اراهفت روز مهلت به تار سولان به تمامی حدود اسرائیل بفرستیم، و اگر برای ما رها ندهد های نباشد نزد تیر و یرون خواهیم آمد.»
 پس سولان به جعبه شاول آمده، این سخنان را به گوش قوم رسانیدند، و تمامی قوم آواز خود را بلند کرده، گریستند.
 و اینک شاول در عقب گاوان از صحرا می آمد، و شاول گفت: «م را چه شده است که میگردد؟» پس سخنان مردان یابیش را به او باز گفتند.
 ۶ و چون شاول این سخنان را شنید روح خدای او بر وی مستولی گشته، خشمش به شدت افروخته شد.
 ۷ پس یک جفت گاوا گرفته، آنها را پاره پاره نمود و به دست قاصدان به تمامی حدود اسرائیل فرستاده، گفت: «که در عقب شاول و سموتیل بیرون نیاید، به گاوان او چنین کرده شود.» آنگاه ترس خداوند بر قوم افتاد که مثل مرد واحد بیرون آمدند.
 ۸ و ایشان را در یازق شمرد و بنیاسرائیل سیصد هزار نفر و مردان یهوداسی هزار بودند.
 ۹ پس به سولانی که آمده بودند گفتند: «مردمان یابیش جلعاد چنین گویند: فردا وقتی که آفتاب گرم شود برای شما خلاصی خواهد شد.» و سولان آمده، به اهل یابیش خبر دادند، پس ایشان شاد شدند.
 ۱۰ و مردان یابیش گفتند: «ردانزد شما بیرون خواهیم آمد تا هر چه در نظر تان پسند آید به ما بکنید.»
 و در فردای آن روز شاول قوم را به سه فرقه تقسیم نمود و ایشان در پاس صبح به میان لشکر گاه آمده، عموئیان را تا گرم شدن آفتاب میزدند، و باقی ماندگان را کنده شدند به حدی که دو نفر از ایشان در یک جا نماندند.
 و قوم به سموتیل گفتند: «یست که گفته است! آیا شاول بر ما سلطنت نماید؟ آن کسان را بیاورید تا ایشان را بکشیم.»
 اما شاول گفت: «سیامروز کشته نخواهد شد زیرا که خداوند ما را از در اسرائیل نجات به عمل آورده است.»
 و سموتیل به قوم گفت: «باید تا به جلجال برویم و سلطنت را در آنجا از سر نو برقرار کنیم.»
 پس تمامی قوم به جلجال رفتند، و آنجا در جلجال، شاول را به حضور خداوند پادشاه ساختند، و در آنجا باج سلا متی به حضور خداوند ذبح نموده، شاول تمامی مردمان اسرائیل در آنجا شادای عظیم نمودند.

سخنان آخر سموتیل

و سموتیل به تمامی بنیاسرائیل گفت: «یک قول شمارا در هر آنچه به من گفتید، شنیدم و پادشاهی بر شما نصب نمودم.
 ۲ و حال اینک پادشاه پیش روی شمارا میروم و من بیروم و سفید شد هام، و اینک پسران من با شما می باشند، و من از جوانیم تا مرز و پیش روی شما سلوک نمود هام.
 ۳ اینک من حاضرم، پس به حضور خداوند و مسیح او بر من شهادت دهید که گاو که را گرفته؟ و الاغ که را گرفته ویر که ظلم نموده، که راستم کردم و از دست که ر شوه گرفته تا چشمان خود را به آن کور سازم و آن را به شمار د نامم.»
 گفتند: «ما مظالم نکرده ای و ما مست نمودهای و چیزی از دست کسی نگرته ای.»
 به ایشان گفت: «داوند بر شما شهادت و مسیح او را روز شهادت که چیزی در دست من نیافتاید.» گفتند: «و شهادت است.»
 و سموتیل به قوم گفت: «داوند است که موسی و هارون را مقیم ساخت و پدران شمارا از زمین مصر بر آورد.
 ۷ پس الان حاضر شوید تا به حضور خداوند با شما در باره همه اعمال عادل خداوند که با شما و پدران شما عمل نمود، محاجه نامم.
 ۸ چون یعقوب به مصر آمد و پدران شما نزد خداوند استغاثه نمودند، خداوند موسی و هارون را فرستاد که پدران شمارا از مصر بیرون آورده، ایشان را در این مکان ساکن گردانیدند.
 ۹ و چون یهوه خدای خود را فراموش کردند ایشان را به دست سبیرا، سردار لشکر حاصور، و به دست فلسطینیان و به دست پادشاه موآب فروخت که با آنها جنگ کردند.
 ۱۰ پس نزد خداوند فریاد بر آورده، گفتند: «ناه کرده ایم زیرا خداوند را ترک کرده بعلم و عشارت و رعبادت نمود هام، و حال ما را از دست دشمنان ما رهایی ده و تورا عبادت خواهیم نمود.
 ۱۱ پس خداوند بر یعل و یدان و یفتاح و سموتیل را فرستاده، شمارا از دست دشمنان شما که در اطراف شما بودند، رها نید و در اطمینان ساکن شدید.
 ۱۲ و چون دیدید که ناحاش، پادشاه بنی عمون، بر شما می آید به من گفتید: بی بلکه پادشاهی بر ما سلطنت نماید، و حال آنکه یهوه، خدای شما، پادشاه شما بود.
 ۱۳ و الان اینک پادشاهی که برگزیدید و او را طلبیدید. و همانا خداوند بر شما پادشاهی نصب نموده است.
 ۱۴ اگر خداوند ترسیده، او را عبادت نماید و قول او را بشنوید و از فرمان خداوند عصیان نورزید، و هم شما و هم پادشاهی که بر شما سلطنت میکند، یهوه، خدای خود را بیروی نماید خوب.
 ۱۵ و اما اگر قول خداوند را بشنوید و از فرمان خداوند عصیان ورزید، آنگاه دست خداوند چنانکه به ضد پدران شما بود، به ضد شما نیز خواهد بود.
 ۱۶ پس الان یابستید و این کار عظیم را که خداوند به نظر شما مجامی آورد، ببینید.
 ۱۷ آیا امروز وقت درو نگندم نیست؟ از خداوند استدعا خواهم نمود و او را عده و باران خواهد فرستاد تا باند و ببینید که شرارتی که از طلبیدن پادشاه برای خود نمودید در نظر خداوند عظیم است.»
 پس سموتیل از خداوند استدعا نمود و خداوند در همان روز عده و باران فرستاد، و تمامی قوم از خداوند و سموتیل بسیار ترسیدند.

و تمامی قوم به سموتیل گفتند: «رای بنگانت از یهوه، خدای خود است دعائمانا تمیریم، زیرا که بر تمامی گاهان خود این بدی را افزودیم که برای خود پادشاهی طلبیدیم.»

و سموتیل به قوم گفت: «ترسید! شما تمامی این بدی را کرد هاید، لیکن از پیروی خداوند برنگردید، بلکه خداوند را به تمامی دل خود عبادت نماید.

۲۱ و در عقب باطیل که منعت نداد و در وهایی نتواند داد، چونکه باطل است، برنگردید.

۲۲ زیرا خداوند به خاطر نام عظیم خود قوم خود را ترک نخواهد نمود، چونکه خداوند را پسند آمد که شمار برای خود قومی سازد.

۲۳ و اما من، حاشا از من که به خداوند نگاه ورزیده، ترک دعا کردن برای شما نمایم، بلکه راه نیکو و راست را به شما تعلیم خواهم داد.

۲۴ لیکن از خداوند بترسید و او را به راستی به تمامی دل خود عبادت نمایید و در کارهای عظیمی که برای شما کرده است، تفکر کنید.

۲۵ و اما اگر شرارت ورزید، هم شما و هم پادشاه شما، هلاک خواهید شد.»

ناطاعتی شاول

و شاول (ساله بود که پادشاه شد، و چون دو سال بر اسرائیل سلطنت نموده بود،

شاول به جهت خود سه هزار نفر از اسرائیل برگزید، و از ایشان دو هزار با شاول در مخماس و در کوه بیت ثیل بودند، و یک هزار با یونانان در جبعه بنیامین. و اما هر کس از بقیه قوم را به خیمه اش فرستاد.

۳ و یونانان قراول فلسطینیان را که در جبعه بودند، شکست داد. و فلسطینیان این را شنیدند. و شاول در تمامی زمین کرناوناخته، گفت که «ی عبرانیان بشنید!»

و چون تمامی اسرائیل شنیدند که شاول قراول فلسطینیان را شکست داده است، و اینکه اسرائیل نزد فلسطینیان مکروه شد هاند، قوم نزد شاول در جلجال جمع شدند.

و فلسطینیان سی هزار ابراهه و شش هزار سوار و خلقی را که مثل ریگ گاره در یابیشمار بودند، جمع کردند تا با اسرائیل جنگ نمایند، و برآمده، در مخماس به طرف شرقی بیت آرد و زدند.

۶ و چون اسرائیلیان را دیدند که در تنگی هستند زیرا که قوم مضطرب بودند، پس ایشان خود را در مغارها و بیشه ها و گریوها و حفره ها و صخره ها پنهان کردند.

۷ و بعضی از عبرانیان از اردن به زمین جاد و جلعاد عبور کردند. و شاول هنوز در جلجال بود و تمامی قوم در عقب اولرزان بودند.

پس هفت روز موافق وقتی که سموتیل تعیین نموده بود، درنگ کرد. اما سموتیل به جلجال نیامد و قوم از او را کنده میشدند.

۹ و شاول گفت: «ربانی سوختنی و ذبایح سلامتی را نزد من بیاورید.» و قربانی سوختنی را گذرانید.

۱۰ و چون از گذرانیدن قربانی سوختنی فارغ شد، اینک سموتیل برسید و شاول به جهت تحیتش، به استقبال وی بیرون آمد.

۱۱ و سموتیل گفت: «هه کردی؟» شاول گفت: «و ندیدم که قوم از نزد من پراکنده میشوند و در روزهای معین نیامدی و فلسطینیان در مخماس جمع شده اند،

پس گفت: الان فلسطینیان بر من در جلجال فرود خواهند آمد، و من رضامندی خداوند را نطلبیدم. پس خویشتن را مجبور ساخته، قربانی سوختنی را گذرانیدم.»

و سموتیل به شاول گفت: «حماقت عمل نمودی و امری که به یوه خدایت به تو امر فرموده است، بجانیاوردی، زیرا که حال خداوند سلطنت تو را بر اسرائیل تابه ابد قرار میداشت.

۱۴ لیکن الان سلطنت تو استوار نخواهد ماند و خداوند به جهت خویش مردی موافق دل خود طلب نموده است، و خداوند او را مامور کرده است که پیشوای قوم وی باشد، چونکه تو فرمان خداوند را نگاه نداشتی.»

و سموتیل برخاسته، از جلجال به جبعه بنیامین آمد.

و شاول و پسرش یونانان و قومی که با ایشان حاضر بودند در جبعه بنیامین ماندند، و فلسطینیان در مخماس ارد و زدند.

۱۷ و تاراج کنندگان از اردوی فلسطینیان در سه فرقه بیرون آمدند که یک فرقه از ایشان به راه عفره به زمین شوعال توجه نمودند.

۱۸ و فرقه دیگر به راه بیت حورون میل کردند. و فرقه سوم به راه حدی که مشرف بر دره صبعیم همچانب بیابان است، توجه نمودند.

و در تمام زمین اسرائیل آهنگری یافت نمی شد، زیرا که فلسطینیان میگفتند: «با داعرانیان برای خود شمشیر بیاورید.»

و جمیع اسرائیلیان نزد فلسطینیان فرود می آمدند تا هر کس بیل و گاواهن و تبر و داس خود را تیز کند.

۲۱ اما به جهت بیل و گاواهن و چنگال سه دندان و تبر و برای تیز کردن آهن گاوران سوهان داشتند.

۲۲ و در روز جنگ، شمشیر و نیزه در دست تمامی قومی که با شاول و یونانان بودند یافت شد، اما نزد شاول و پسرش یونانان بود.

و قراول فلسطینیان به معبر مخماس بیرون آمدند.

حملیه یونانان به فلسطین

و روزی واقع شد که یونانان پسر شاول به جوان سلاح دار خود گفت: «یا تابه قراول فلسطینیان که به آن طرف ندگدگیم.» اما پدر خود را خبر نداد.

۲ و شاول در گاره جبعه زبردخت اناری که در مغرون است، ساکن بود و قومی که همراهش بودند تخمین ششصد نفر بودند.

۳ و اخیابان اخیطوب برادر اخیابون فرینحاس بن علی، کاهن خداوند، در شیلوه با یفود ملبس شده بود، و قوم از رفتن یونانان خبر نداشتند.

۴ و در میان معبرهایی که یونانیان می خواست از آنها تیزد قراول فلسطینیان بگذرد، یک صخره تیز به این طرف و یک صخره تیز به آن طرف بود، که اسم یکی بویصص و اسم دیگری سنه بود.

۵ و یکی ازین صخره ها به طرف شمال در برابر تخماس ایستاده بود، و دیگری به طرف جنوب در برابر جبعه.
یونانیان به جوان سلاحدار خود گفت: «یازد قراول این ناخوتوان بگذرم شاید خدا او ند برای ما عمل کند زیرا که خداوند را از رهانیدن با کثیر با قلیل مانعی نیست.»

و سلاحدار به وی گفت: «رچه در دلت باشد، عمل نما. پیش برو؛ اینک من موافق رای تو با تو هستم.»

و یونانیان گفت: «نیک ما به طرف این مردمان گذر نمایم و خود را به آنها ظاهر سازیم،

اگر به ما چنین گویند: بایستید تا نزد شمار برسیم، آنگاه در جای خود خواهیم ایستاد و نزد ایشان نخواهیم رفت.

۱۰ اما اگر چنین گویند که نزد ما برآید، آنگاه خواهیم رفت زیرا خداوند ایشان را به دست ما تسلیم نموده است و به جهت ما، این علامت خواهد بود.»

پس هر دو یونانیان خویشان را به قراول فلسطینیان ظاهر ساختند و فلسطینیان گفتند: «یک عبرانیان از حفره هایی که خود را در آنها پنهان ساختند، بیرون می آیند.»

و قراولان، یونانیان و سلاحدار را خطاب کرده، گفتند: «ز ما برآید تا چیزی به شما نشان دهیم.» و یونانیان به سلاحدار خود گفت که «رعقب من بیازیرا خداوند ایشان را به دست اسرائیل تسلیم نموده است.»

و یونانیان به دست و پای خود نزد ایشان بالا رفت و سلاحدار در عقب وی، و ایشان پیش روی یونانیان افتادند و سلاحدار در عقب او می کشت.

۱۴ و این کشتار اول که یونانیان و سلاحدار کشته شدند به قدریست نفر بود در قریب نصف شیار یک جفت گاومین.

۱۵ و در اردو و صحرای قومی تزلزل در افتاد و قراولان و تاراج کنندگان نیز لرزان شدند و زمین متزلزل شد، پس تزلزل عظیمی واقع گردید.

و دیده بانان شاول در جبعه بنیامین نگاه کردند و اینک آن انبوه گداخته شده، به هر طرف پراکنده میشدند.

۱۷ و شاول به قومی که همراهش بودند، گفت: «لان تضحص کنید و ببینید از ما که بیرون رفته است؟» پس تضحص کردند که اینک یونانیان و سلاحدار حاضر نبودند.

۱۸ و شاول به اخیا گفت: «بوت خدا را نزدیک بیاور.» زیرا تا بوت خدا در آن وقت همراه بنیاسرائیل بود.

۱۹ و واقع شد چون شاول با کاهن سخن می گفت که اعتقادش در اردوی فلسطینیان زیاد و زیاد می شد، و شاول به کاهن گفت: «ست خود را نگاهدار.»

و شاول و تمامی قومی که با وی بودند جبعه شد، به جنگ آمدند، و اینک شمشیر هر کس به ضد رفیقش بود و قتال بسیار عظیمی بود.

۲۱ و عبرانیانی که قبل از آن با فلسطینیان بودند و همراه ایشان از اطراف به اردو آمده بودند، ایشان نیز زد اسراییلیانی که با شاول و یونانیان بودند، برگشتند.

۲۲ و تمامی مردان اسرائیل نیز که خود را در کوهستان افرازم پنهان کرده بودند چون شنیدند که فلسطینیان منهنز شده اند، ایشان را در جنگ تعاقب نمودند.

۲۳ پس خداوند در آن روز اسرائیل را نجات داد و جنگ تا بیست و آن رسید.

و مردان اسرائیل آن روز در تنگی بودند زیرا که شاول قوم را قسم داده، گفته بود: «من از دشمنان خود انتقام نگشیده باشم ملعون باد کسی که تا شام طعام بخورد.» و تمامی قوم طعام نخشیدند.

۲۵ و تمامی قوم به جنگی رسیدند که در آنجا عسل بر روی زمین بود.

۲۶ و چون قوم به جنگ داخل شدند، اینک عسل میچکید اما احدی دست خود را به دهانش نبرد زیرا قوم را قسم ترسیدند.

۲۷ لیکن یونانیان هنگامی که پدرش به قوم قسم میداد نشنیده بود، پس نوک عصایی را که در دست داشت دراز کرده، آن را بهشان عسل فرود، و دست خود را به دهانش برده، چشمان او روشن گردید.

و شخصی از قوم به او توجه نموده، گفت: «درت قوم را قسم سخت داده، گفت: ملعون باد کسی که امر و زطعام خورد.» و قوم بیتاب شده بودند.

۲۹ و یونانیان گفت: «در زمین را مضطرب ساخته است، الان ببینید که چشمانم چه قدر روشن شده است که اندکی از این عسل چشیدم.

۳۰ و چه قدر زیاد اگر امر و قوم از غارت دشمنان خود که بافتند بیمانعت میخوردند، آیا قتال فلسطینیان بسیار زیاد می شد؟»

و در آن روز فلسطینیان را از تخماس تا بلون منهنز ساختند و قوم بسیار بیتاب شدند.

۳۲ و قوم مرغیمت حمله کرده، از گوسفندان و گاو و گوساله ها گرفته، بر زمین کشتند و قوم آنها را با خون خوردند.

۳۳ و شاول را خبر داده، گفتند: «نیک قوم به خداوند گناه ورزیده، با خون میخورد.» گفت: «ما خیانت ورزیدید اما امر و سستی بزرگ نزد من بغلطانید.»

و شاول گفت: «و در اردو میان قوم منتشر ساخته به ایشان بگوید: هر کس گاو خود و هر کس گوسفند خود را نزد من بیاورد و در آنجا ذبح نموده، بخورد

و به خدا گناه نورزیده، با خون بخورد.» و تمامی قوم در آن شب هر کس گاو و گوسفند خود آورده، در آنجا ذبح کردند.

۳۵ و شاول مذبحی برای خداوند بنا کرد و این مذبح اول بود که برای خداوند بنا نمود.

و شاول گفت: «مشب در عقب فلسطینیان برویم و آنها را ترو شنبای صبح غارت کرده، از ایشان احدی را باقی نگذاریم.» ایشان گفتند: «رچه در نظرت

پسنداید بکن.» و کاهن گفت: «را بخیا به خدا اقترب بجویم.»

و شاول از خدا سوال نمود که آیا از عقب فلسطینیان برویم و آیا ایشان را به دست اسرائیل خواهی داد، اما در آن روز او را جواب نداد.

۳۸ آنگاه شاول گفت: «ی تمامی روسای قوم به اینجا نزدیک شوید و بدانید و ببینید که امر و زمین گناه در چه چیز است.

۳۹ زیرا قسم به حیات خداوند رها ندهد اسرائیل که اگر در بسم یونانیان هم باشد، البته خواهد مرد.» لیکن از تمامی قوم احدی به او جواب نداد.

پس به تمامی اسرائیل گفت: «ما به یک طرف باشیم و من با پسرخود یونانان به یک طرف باشیم.» و قوم به شاول گفتند: «رچه در نظرت پسند آید، بکن.» و شاول به یهوه، خدای اسرائیل گفت: «رعهای راست بده.» پس یونانان و شاول گرفته شدند و قوم رها گشتند.

۴۲ و شاول گفت: «رمیان من و پسرم یونانان قرعه بیندازید.» و یونانان گرفته شد.

و شاول به یونانان گفت: «را خبر دهم که چه کرده‌ای؟» و یونانان به او خبر داده، گفت: «هنوک عصابی که در دست دارم اندکی عسل چشیدم و اینک باید بمیرم؟»

و شاول گفت: «دا چنین بلکه زیاد از این بکندای یونانان ازیرالبتّه خواهی مرد.»

اما قوم به شاول گفتند: «یایونانان که نجات عظیم را در اسرائیل کرده است، باید بمیرد؟ حاشا! قسم به حیات خداوند که موی از سرش به زمین نخواهد افتاد زیرا که امر و زبا خدا عمل غوده است.» پس قوم یونانان را خلاص نمودند که نمرد.

۴۶ و شاول از تعاقب فلسطینیان باز آمد و فلسطینیان بجای خود رفتند.

و شاول عنان سلطنت اسرائیل را به دست گرفت و با جمیع دشمنان اطراف خود، یعنی با مواب و بنی عمون و ادم و ملوک صوبه و فلسطینیان جنگ کرد و به هر طرف که توجه مینمود، غالب میشد.

۴۸ و به دلیری عمل مینمود و عمالیقیان را شکست داده، اسرائیل را از دست تاراج کنندگان ایشان رها نید.

و پسران شاول، یونانان و ییشوی و ملکیشو بودند. و اسمهای دخترانش این است: اسم نخست زاده اش میرب و اسم کوچک میکال.

۵۰ و اسم زن شاول اخیئو عام، دختر اخیمعاص، بود و اسم سردار لشکرش ابنیرین نیز، عمومی شاول بود.

۵۱ و قیس پدر شاول بود و نیز پدر ابنیر و پسر ابیتیل بود.

و در تمامی روزهای شاول با فلسطینیان جنگ سخت بود و هر صاحب قوت و صاحب شجاعت که شاول میدید، او را نزد خود می آورد.

خلع شاول از سلطنت

و سموتیل به شاول گفت: «دو اندر افرستاد که ترا مسح نمایم تا بر قوم او اسرائیل باد شاه شوی. پس الان آواز کلام خداوند را بشنو.

۲ یهوه صبا یوت چنین میگوید. آنچه عمالقی به اسرائیل کرد، بخاطر داشتیم که چگونه هنگامی که از مصر می آمد، با او در راه مقاومت کرد.

۳ پس الان برو عمالقی را شکست داده، جمیع مایملک ایشان را بالکل نابود ساز، و بر ایشان شفقت مفر ما بکن که مردوزن و طفل و شیر خواره و گاو و گوسفند و شتر و الاغ را بکش.»

پس شاول و قوم را طلبید و از ایشان دو بیست هزار پیاده و ده هزار مردان زین بود در طلایم سان دید.

۵ و شاول و شهر عمالقی آمده، دروادی کین گذاشت.

۶ و شاول به قینیان گفت: «روید و برگشته، از میان عمالقه دور شوید، مبادا شمارا با ایشان هلاک سازم و حال آنکه شما با همه بنی اسرائیل هنگامی که از مصر

بر آمدند، احسان نمودید.» پس قینیان از میان عمالقه دور شدند.

۷ و شاول عمالقه را از حویله تاشور که در برابر مصر است، شکست داد.

۸ و اجاج پادشاه عمالقی را زنده گرفت و تمامی خلق را به دم شمشیر، بالکل هلاک ساخت.

۹ و اما شاول و قوم اجاج را بهترین گوسفندان و گاو و پروارها و پروارها و چیز خوب را دروغ نموده، نخو استند آنها را هلاک سازند. لیکن هر چیز خوار و بیقیمت را بالکل نابود ساختند.

و کلام خداوند بر سموتیل نازل شده، گفت:

«شمان شدم که شاول را پادشاه ساختم زیرا از پیروی من برگشته، کلام مرا بجا نیاورده است.» و سموتیل خشمناک شده، تمامی شب نزد خداوند فریاد بر آورد.

۱۲ و با مدادان سموتیل بر خاست تا شاول را ملاقات نماید و سموتیل را خبر داده، گفتند که «اول به کرم آمد و اینک به جهت خویشتن ستونی نصب نمود و

دور زده، گذشت و در جلجال فرود آمده است.»

و چون سموتیل نزد شاول رسید شاول به او گفت: «رکت خداوند بر تو باد! من فرمان خداوند را بجا آوردم.»

سموتیل گفت: «من این صدای گوسفندان در گوش من و بانگ گاو که من میشوم چیست؟»

شاول گفت: «نیاز از عمالقه آورده اند زیرا قوم بهترین گوسفندان و گاو و پروار را دروغ داشتند تا برای یهوه خدایت قربانی نمایند، و بقیه را بالکل هلاک ساختیم.»

سموتیل به شاول گفت: «امل نماتا آنچه خداوند میشب به من گفت به تو بگویم.» او وی را گفت: «گو.»

و سموتیل گفت: «نگاهی که تو در نظر خود کوچک بودی، آبارئیس اسباط اسرائیل نشدی و آیا خداوند تو را مسح نکرد تا بر اسرائیل پادشاه شوی؟

و خداوند تو را به راهی فرستاده، گفت: این عمالقه گاهکار را بالکل هلاک ساز و با ایشان جنگ کن تا نابود شوند.

۱۹ پس چرا قول خداوند را نشنیدی بلکه بر غنیمت هجوم آورده، آنچه را که در نظر خداوند بد است عمل نمودی؟»

شاول به سموتیل گفت: «و خداوند را استماع نمودم و به راهی که خداوند مرا فرستاد، رفتم و اجاج، پادشاه عمالقه را آوردم و عمالقه را بالکل هلاک ساختم.

۲۱ اما قوم از غنیمت، گوسفندان و گاو، یعنی بهترین آنچه حرام شده بود، گرفتند تا برای یهوه خدایت در جلجال قربانی بگذارند.»

سموتیل گفت: «یا خداوند به قربانی های سوختنی و ذبایح خوشنود است یا به اطاعت فرمان خداوند؟ اینک اطاعت از قربانیا و گوش گرفتن از یهوه چه چها نیکوتر است.

زیرا که ترمذ مثل گاه جادوگری است و گردن کشی مثل بپرسی و ترا فیم است. چونکه کلام خداوند را ترک کردی او نیز تورا از سلطنت رد نمود.»
و شاول به سموتیل گفت: «ناه کردم زیرا فرمان خداوند و سخن تو تجاوز نمودم چونکه از قوم ترسیده، قول ایشان را شنیدم.
۲۵ پس حال تئما اینکه گاه مرا عفو نمایی و با من برگردی تا خداوند را عبادت نمایم.»

سموتیل به شاول گفت: «اگر تو می گردم چونکه کلام خداوند را ترک نمودهای. خداوند نیز تورا از پادشاه بودن بر اسرائیل رد نموده است.»
و چون سموتیل برگشت تاروانه شود، او دامن جامه او را بگیرفت که پاره شد.

۲۸ و سموتیل وی را گفت: «مرو خداوند سلطنت اسرائیل را از تو پاره کرده، آن را به همسایه ات که از تو به تر است، داده است.

۲۹ و نیز جلال اسرائیل دروغ نمی گوید، و تغییر به اراده خود نمی دهد زیرا او انسان نیست که به اراده خود تغییر دهد.»

گفت: «ناه کرده ام، حال تئما اینکه مرا به حضور مشایخ قوم و به حضور اسرائیل محترم داری و همراه من برگردی تا پوه خدایت را عبادت نمایم.»
پس سموتیل در عقب شاول برگشت، و شاول خداوند را عبادت نمود.

و سموتیل گفت: «جاج پادشاه عمالیک را نزد من بیاورید.» و اجاج به خبر می نزد او آمد و اجاج گفت: «ه درستی که تلخی موت گذشته است.»

و سموتیل گفت: «ناکه شمشیر تو زنان را بیا و لاد کرده است، همچنین مادر تو از میان زنان، بیا و لاد خواهد شد.» و سموتیل اجاج را به حضور خداوند در جلجال پاره پاره کرد.

و سموتیل به راه رفت و شاول به خانه خود به جبهه شاول برآمد.

۳۵ و سموتیل برای دیدن شاول تار و روز فانش دیگر نیامد. اما سموتیل برای شاول ماتم میگرفت، و خداوند پیشیمان شده بود که شاول را بر اسرائیل پادشاه ساخته بود.

مسح داود

و خداوند به سموتیل گفت: «ابه کی تو برای شاول ماتم میگیری چونکه من او را از سلطنت نمودم بر اسرائیل رد نمودم. پس حقه خود را از روغن بر کرده، بیاتورا از دیسای بیت لخی بفرستم، زیرا که از پسرانش پادشاهی برای خود تعیین نمودهام.»

سموتیل گفت: «گوته بروم. اگر شاول بشنود مرا خواهد کشت.» خداوند گفت: «و سالهای همراه خود ببر و بگو که به جهت گذراندن قربانی برای خداوند آمدهام.»

۳ و بسا را به قربانی دعوت نما، و من تو را اعلام مینمایم که چه باید بکنی، و کسی را که به تو امر تمام برای من مسح نما.»

و سموتیل آنچه را که خداوند او به او گفته بود بجا آورده، به بیت لحم آمد، و مشایخ شهر لرزان شده، به استقبال او آمدند، و گفتند: «یا باسلامتی میآیی؟»

گفت: «اسلامتی به جهت قربانی گذراندن برای خداوند آمدهام، پس خود را تقدیس نموده، همراه من به قربانی بیاید.» و او بسا و پسرانش را تقدیس نموده، ایشان را به قربانی دعوت نمود.

و واقع شد که چون آمدند بر ایلیاب نظر انداخته، گفت: «قین مسیح خداوند به حضور وی است.»

اما خداوند به سموتیل گفت: «چه هاش و بلندی قامتش نظر نما زیرا او را رد کرده ام، چونکه خداوند مثل انسان نمی نگرد، زیرا که انسان به ظاهر مینگرد و خداوند به دل مینگرد.»

و بسا ایلیاب را خوانده، او را از حضور سموتیل گذرانید، و او گفت: «داوند این را نیز برنگزیده است.»

و بسا شامه را گذرانید و او گفت: «داوند این را نیز برنگزیده است.»

و بسا هفت پسر خود را از حضور سموتیل گذرانید و سموتیل به بسا گفت: «داوند اینها را برنگزیده است.»

و سموتیل به بسا گفت: «پاسرانت تمام شدند.» گفت: «و چکتر هنوز باقی است و اینک او گلدرامیچراند.» و سموتیل به بسا گفت: «فرست او را بیاور، زیرا که تا او به اینجا نیاید نخواهم نشست.»

پس فرستاده، او را آورد، و او سرخ رو و نیکو چشم و خوش منظر بود. و خداوند گفت: «رخاسته، او را مسح کن زیرا که همین است.»

پس سموتیل حقه و روغن را گرفته، او را در میان برادرانش مسح نمود، و از آن روز به بعد روح خداوند بر داود مستولی شد، و سموتیل بر خاسته، به راه رفت.
داود در خدمت شاول

و روح خداوند از شاول دور شد، و روح پداز جانب خداوند او را مضطرب میساخت.

۱۵ و بنندگان شاول وی را گفتند: «بیک روح پداز جانب خداوند او را مضطرب میسازد.»

۱۶ پس آقای ما بنندگان خود را که به حضور هستند امر فرماید تا کسی را که بر ربط نواختن ماهر باشد بجویند، و چون روح پداز جانب خدا بر تو بیاید به دست خود نواز، و تورا نیکو خواهد شد.»

و شاول به بندگان خود گفت: «لان کسی را که به نواختن ماهر باشد برای من پیدا کرده، نزد من بیاورید.»

و یکی از خادمانش در جواب وی گفت: «بیک پسر یسای بیت لخی را دیدم که به نواختن ماهر و صاحب شجاعت و مرد جنگ آزموده و فصیح زبان و شخص نیکو صورت است و خداوند بای میباشد.»

پس شاول قاصدان نزد پسر فرستاده، گفت: «سرت داود را که باگوسفندان است، نزد من بفرست.»

آنگاه بسایک بار الاغ از آن و یک مشک شراب و یک بزغاله گرفته، به دست پسر خود داود نزد شاول فرستاد.

۲۱ و داود نزد شاول آمده، به حضور وی ایستاد و او وی را بسیار دوست داشت و سلا حدار او شد.

۲۲ و شاول نزد پسر فرستاده، گفت: «او نزد من بماند زیرا که به نظر من پسندآمده.»

وواقع میشد هنگامی که روح بد از جانب خدا بر شاول میآمد که داود بریط گرفته، به دست خود مینواخت، و شاول را راحت و صحت حاصل میشد و روح بد از او می رفت.

داود و جلیات

- ۱ فلسطینیان لشکر خود را برای جنگ جمع نموده، در سوکوه که در یهودیه است، جمع شدند، و در میان سوکوه و عزریقده در افس دیم اردوزند.
- ۲ شاول و مردان اسرائیل جمع شده، در دره ایلا هاروزده، به مقابله فلسطینیان صف آرایی کردند.
- ۳ فلسطینیان بر کوه از یک طرف ایستادند، و اسرائیلیان بر کوه به طرف دیگر ایستادند، و در دره میان ایشان بود.
- ۴ و از اردوی فلسطینیان مرد مبارزی مسمی به جلیات که از شهر جت بود بیرون آمد، و قدش شش ذراع و یک وجب بود.
- ۵ و بر سر خود، خود برنجینی داشت و به زره فلسی ملبس بود، و وزن زرهاش پنج هزار مثقال برنج بود.
- ۶ و بر ساقهایش ساق بندهای برنجین و در میان کتفهایش مزارق برنجین بود.
- ۷ و جوب نیز هاش مثل نورد جولا هگان و سر نیز هاش ششصد مثقال آهن بود، و سپر دارش پیش او میرفت.
- ۸ و او ایستاده، افواج اسرائیل را صدا زد و به ایشان گفت: «را بیرون آمده، صف آرایی نمودید؟ آیا من فلسطینی نیستم و شما بندگان شاول؟ برای خود شخصی برگزینید تا نزد من در آید.
- ۹ اگر او بیواند با من جنگ کرده، مرا بکشد، ما بندگان شما خواهیم شد، و اگر من بر او غالب آمده، او را بکشم شما بندگان ما شده، ما را بندگان خواهید نمود.»
- و فلسطینی گفت: «ن امر و ز فوجهای اسرائیل را به ننگ میآورم، شخصی به من بدهید تا با هم جنگ نمایم.»
- و چون شاول و جمیع اسرائیلیان این سخنان فلسطینی را شنیدند هر اسان شده، بسیار ترسیدند.
- و داود پسر آن مرد افرائی بیعت نمیداد که کیسانام داشت، و او را هشت پسر بود، و آن مرد در ایام شاول در میان مردمان پیرو ساغورده بود.
- ۱۳ و سه پسر بزرگ بسیار وانه شده، در عقب شاول به جنگ رفتند و اسم سه پسرش که به جنگ رفته بودند: نخست زاده اش ایاب و دومش ایناداب و سوم شماه بود.
- ۱۴ و داود کوچکتز بود و آن سه بزرگ در عقب شاول رفته بودند.
- ۱۵ و داود از نزد شاول آمد و رفت میکرد تا گو سفندان پدر خود را در بیت لحم بچراند.
- ۱۶ و آن فلسطینی صبح و شام میآمد و چه روز خود را ظاهر میساخت.
- و بسا به پسر خود داود گفت: «لان به جهت برادرانت یک ایفه از این غله برشته و این ده قرص نان را بگیر و به اردو نزد برادرانت بشتاب.
- ۱۸ و این ده قطعه پیر برای سردار هزاره ایشان پرواز سلامتی برادرانت پیرس و از ایشان نشانیای بگیر.»
- و شاول و آنها و جمیع مردان اسرائیل در دره ایلا هاروزده و با فلسطینیان جنگ میکردند.
- ۲۰ پس داود با مردان برخاسته، گله را به دست چوپان و گذاشت و برداشته، چنانکه ایسا او را امر فرموده بود پرفت، و به سنگر اردو رسید و قتی که لشکر به میدان بیرون رفته، برای جنگ نعره میزدند.
- ۲۱ و اسرائیلیان و فلسطینیان لشکر به مقابل لشکر صف آرایی کردند.
- ۲۲ و داود اسبابی را که داشت به دست نگاهبان اسباب سپرد و به سوی لشکر دیده، آمد و سلامتی برادران خود را برپسید.
- ۲۳ و چون با ایشان گفتگو میکرد یک آن مرد مبارز فلسطینی حتی که اسمش جلیات بود از لشکر فلسطینیان برآمده، مثل پیش سخن گفت و داود شنید.
- و جمیع مردان اسرائیل چون آن مرد را دیدند، از حضورش فرار کرده، بسیار ترسیدند.
- ۲۵ و مردان اسرائیل گفتند: «با این مرد را که برمی آید، دیدید؟ یقین برای به ننگ آوردن اسرائیل برمی آید و هر که او را بکشد، پادشاه او را از مال فراوان دولتند سازد، و دختر خود را به او دهد، و خانه پدرش را در اسرائیل آزاد خواهد ساخت.»
- و داود کسانی را که نزد او ایستاده بودند خطاب کرده، گفت: «ه شخصی که این فلسطینی را بکشد و این ننگ را از اسرائیل بردارد چه خواهد شد؟ زیرا که این فلسطینی نامختون کیست که لشکرهای خدای حی را به ننگ آورد؟»
- و قوم او را به همین سخنان خطاب کرده، گفتند: «ه شخصی که او را بکشد، چنین خواهد شد.»
- و چون با مردمان سخن میگفتند برادر بزرگش ایاب شنید و خشم ایاب بر داود افروخته شده، گفت: «رای چه اینجا آمدی و آن گله قلیل را در بیابان نزد که گذاشتی؟ من تکبر و شرارت دل تو را میدانم زیرا برای دیدن جنگ آمده ای.»
- داود گفت: «لان چه کردم آیا سببی نیست؟»
- پس از وی به طرف دیگری روگردانیده، به همین طور گفت و مردمان او را مثل پیشتر جواب دادند.
- و چون سخنانی که داود گفت، مسموع شد، شاول را مخبر ساختند و او وی را طلبید.
- ۳۲ و داود به شاول گفت: «ل کسی به سبب او نیفتد. بنده ات میروم و با این فلسطینی جنگ میکند.»
- شاول به داود گفت: «و نمی توانی به مقابل این فلسطینی بروی تا با وی جنگ نمایی زیرا که تو جوان هستی و او از جوانیش مرد جنگی بوده است.»
- داود به شاول گفت: «نده ات گله پدر خود را میچراند که شیرو خرسی آمده، برهای از گله رو بدند.
- ۳۵ و من آن را تعاقب نموده، کشتم و از دهنش رها نمودم و چون به طرف من بلند شد، ریش او را گرفته، او را زد و کشتم.
- ۳۶ بنده ات هم شیرو هم خرس را کشت، و این فلسطینی نامختون مثل یکی از آنها خواهد بود، چونکه لشکرهای خدای حی را به ننگ آورده است.

- ۳۷ و داود گفت: خداوند که مرا از جنگ شیر و از جنگ خرس رها کنید، مرا از دست این فلسطینی خواهد رها کنید.» و شاول به داود گفت: «رو خود او بند و شاول لباس خود را به داود پوشانید و خود برنجینی بر سرش نهاد و زره‌های به او پوشانید.
- ۳۹ و داود شمشیرش را بر لباس خود بست و میخواست که برود زیرا که آنها را نیاز موده بود و داود به شاول گفت: «اینها می توانم رفت چونکه نیاز مودم.» پس داود آنها را از خود بیرون آورد.
- ۴۰ و چوب دستی خود را به دست گرفته، پنج سنگ مالیده، از نهر سوا کرد، و آنها را در کیسه شبانی که داشت، یعنی در انبان خود گذاشت و فلاخنش را به دست گرفته، به آن فلسطینی زد یک شد.
- و آن فلسطینی همی آمد تا به داود زد یک شد و مردی که سپرش را برمی داشت پیش رویش می‌آمد.
- ۴۲ و فلسطینی نظر افکنده، داود را دید و او را حقیر شمرد زیرا جوانی خوش رو و نیکو منظر بود.
- ۴۳ و فلسطینی به داود گفت: «با من سنگ هستم که با چوب دستی زدم من می‌آیی؟» و فلسطینی داود را به خدایان خود لعنت کرد.
- ۴۴ و فلسطینی به داود گفت: «زدم من بیاتا گوشت تو را به مرغان هوا و درندگان صحرا به دم.»
- داود به فلسطینی گفت: «و با شمشیر و نیزه و مزارق زدم من می‌آیی اما من به اسم یهوه صبیوت، خدای لشکرهای اسرائیل که او را به ننگ آورد های زد تو می‌آیی.»
- ۴۶ و خداوند امر و تو را به دست من تسلیم خواهد کرد و تو را زده، سرتورا از تنت جدا خواهم کرد، و لا شایه لشکر فلسطینیان را مرغان و زبانه مرغان هوا و درندگان زمین خواهم داد تا تمامی زمین بدانند که در اسرائیل خدایی هست.
- ۴۷ و تمامی این جماعت خواهند دانست که خداوند به شمشیر و نیزه خلاصی نمی دهد زیرا که جنگ از آن خداوند است و او شمارا به دست ما خواهد داد.»
- و چون فلسطینی برخاسته، پیش آمده و به مقابله داود زد یک شد، داود شتافته، به مقابله فلسطینی به سوی لشکر دوید.
- ۴۹ و داود دست خود را به کبشاش برد و سنگی از آن گرفته، از فلاخن انداخت و به پیشانی فلسطینی زد، و سنگ به پیشانی او فرو رفت که بر روی خود بر زمین افتاد.
- پس داود بر فلسطینی با فلاخن و سنگ غالب آمده، فلسطینی را زد و کشت و در دست داود شمشیری نبود.
- ۵۱ و داود دوید، بر آن فلسطینی ایستاد، و شمشیر او را گرفته، از فلاخن کشید و او را کشته، سرش را با آن از تنش جدا کرد، و چون فلسطینیان، مبارز خود را کشته دیدند، گریختند.
- ۵۲ و مردان اسرائیل و یهودا برخاستند و نعره زده، فلسطینیان را تاجت و تادروازه‌های عقرون تعاقب نمودند و مجروحان فلسطینیان به راه شعریم تا به جت و عقرون افتادند.
- ۵۳ و بنیاسرائیل از تعاقب نمودن فلسطینیان برگشتند و وارد وی ایسان را غارت نمودند.
- ۵۴ و داود سر فلسطینی را گرفته، به اورشلم آورد اما اسلحه او را در خیمه خود گذاشت.
- و چون شاول داود را دید که به مقابله فلسطینی بیرون می‌رود، به سر دار لشکرش ابئیر گفت: «ای ابئیر، این جوان پسر کیست؟» ابئیر گفت: «ای پادشاه بهجانب تو قسم که نمی دانم.»
- پادشاه گفت: «پرس که این جوان پسر کیست.»
- و چون داود از کشتن فلسطینی برگشت، ابئیر او را گرفته، به حضور شاول آورد، و سر آن فلسطینی در دستش بود.
- ۵۸ و شاول وی را گفت: «ای جوان تو پسر کیستی؟» داود گفت: «سر بنده ات، پسای بیت لحمی، هستم.»
- حسادت شاول
- و واقع شد که چون از سخن گفتن با شاول فارغ شد، دل یونانان بر دل داود چسبید، و یونانان او را مثل جان خویش دوست داشت.
- ۲ و در آن روز شاول وی را گرفته، نگذاشت که به خانه پدرش برگردد.
- ۳ و یونانان با داود عهد بست چونکه او را مثل جان خود دوست داشته بود.
- ۴ و یونانان ردایی را که در سرش بود، بیرون کرده، آن را به داود داد و رخت خود حتی شمشیر و کمان و کبر بند خویش را نیز.
- ۵ و داود به هر جایی که شاول او را میفرستاد بیرون می‌رفت، و عاقلانه حرکت میکرد و شاول او را بر مردان جنگی خود گماشت، و به نظر تمامی قوم و به نظر خادمان شاول نیز مقبول افتاد.
- و واقع شد هنگامی که داود از کشتن فلسطینی برمی گشت چون ایشان می‌آمدند که زنان از جمیع شهرهای اسرائیل با دفها و شادی و بالآلات موسیقی سرود و رقصگان به استقبال شاول پادشاه بیرون آمدند.
- ۷ و زنان طوبوع کرده، به یکدیگر می‌سراییدند و می‌گفتند: «اول هزاران خود را و داود ده هزاران خود را کشته است.»
- و شاول بسیار غضبناک شد، و این سخن در نظرش ناپسند آمده، گفت: «ه داود ده هزاران دادند و به من هزاران دادند، پس غر از سلطنت برایش چه باقی است.»
- و از آن روز به بعد شاول برداود به چشم بد بینگر است.
- و در فردای آن روز روزی بعد از جانب خدا بر شاول آمده، در میان خانه شوریده احوال گردید. و داود مثل هر روز به دست خود می‌نواخت و مزارقی در دست شاول بود.
- ۱۱ و شاول مزارق را انداخته، گفت: داود را تا به دیوار خواهیم زد، اما داود و مرته به از حضورش خویشتن را به نگار کشید.
- و شاول از داود میترسید زیرا خداوند با او بود و شاول دور شده.
- ۱۳ پس شاول وی را از نزد خود دور کرد و او را سر دار هزاره خود نصب نمود، و به حضور قوم خروج و دخول میکرد.

۱۴ وداود در همه رفتار خود عاقلانه حرکت مینمود، و خداوند با وی میبود.
 ۱۵ و چون شاول دید که او بسیار عاقلانه حرکت میکند، هسبب او هراسان میبود.
 ۱۶ اما تمامی اسرائیل و یهودا او در دوست میداشتند، زیرا که به حضور ایشان خروج و دخول میکرد.
 وشاول به داود گفت: «یک دختر بزرگ خود میرب را به تو به زنی میدهم. فقط برایم شجاع باش و در جنگهای خداوند بکوش، زیرا شاول میگفت: «ست من بر او دراز نشود بلکه دست فلسطینیان.»
 و داود به شاول گفت: من کیستم و جان من و خاندان پدرم در اسرائیل چیست تا داماد پادشاه بشوم.»
 و در وقتی که میرب دختر شاول میبایست به داود داده شود او به عذر یثیل حوالتی به زنی داده شد.
 و میکال، دختر شاول، داود را دوست میداشت، و چون شاول را خبر دادند این امر وی را پسند آمد.
 ۲۱ وشاول گفت: «و رابه وی میدهم تا برایش دام شود و دست فلسطینیان بر او دراز شود.» پس شاول به داود بار دوم گفت: «مرز داماد من خواهی شد.»
 وشاول خادمان خود را فرمود که در خفا با داود متکلم شده، بگوید: «یک پادشاه از تو ترا میخواست و خادمانش تو را دوست میدارند؛ پس الان داماد پادشاه بشو.»
 پس خادمان شاول این سخنان را به سمع داود رسانیدند و داود گفت: «یاد نظر شما داماد پادشاه شدن آسان است؟ و حال آنکه من مرد مسکین و حقیرم.»
 و خادمان شاول او را خبر داده، گفتند که داود به این طور سخن گفته است.
 ۲۵ وشاول گفت: «داود چنین بگوید که پادشاه مهر نمی خواهد جز صد قلعه فلسطینیان تا از دشمنان پادشاه انتقام کشیده شود.» وشاول فکر کرد که داود را به دست فلسطینیان به قتل رساند.
 پس خادمانش داود را از این امر خبر دادند و این سخن به نظر داود پسند آمد که داماد پادشاه بشود، و روزهای معین هنوز تمام نشده بود.
 ۲۷ پس داود برخاسته، با مردان خود رفت و دو بست نفر از فلسطینیان را کشته، داود قلعه های ایشان را آورد و آنها را تمام زرد پادشاه گذاشتند، تا داماد پادشاه بشود. وشاول دختر خود میکال را به وی به زنی داد.
 ۲۸ وشاول دید و فهمید که خداوند با داود است. و میکال دختر شاول او را دوست میداشت.
 ۲۹ وشاول از داود باز بیشتر رسید، وشاول همه اوقات دشمن داود بود.
 و بعد از آن سرداران فلسطینیان بیرون آمدند، و هر دفعه که بیرون میآمدند داود از جمیع خادمان شاول زیاد عاقلانه حرکت میکرد، و از این جهت اسمش بسیار شهرت یافت.

قصه قتل داود

وشاول به پسر خود یوناتان و به جمیع خادمان خویش فرمود تا او را بکشند.
 ۲ اما یوناتان پسر شاول به داود بسیار میل داشت، و یوناتان داود را خبر داده، گفت: «درم شاول قصد قتل تو دارد، پس الان تا مادام که خویشتن را نگاهدار و در جایی مخفی مانده، خود را پنهان کن.
 ۳ و من بیرون آمده، به پهلو پدرم در صحرایی که تو در آن میباشی خواهم ایستاد، و درباره تو پدرم گفتگو خواهم کرد و اگر چیزی ببینم تو را اطلاع خواهم داد.»
 و یوناتان در باره داود نزد پدر خود شاول به نیکویی سخن رانده، وی را گفت: «ادشاه برینده خود داود نگاه نکند زیرا که او به تو نگاه نکرده است بلکه اعمال وی برای تو بسیار نیکو بوده است.»
 ۵ و جان خویش را به دست خود نهاده، آن فلسطینی را کشت و خداوند نجات عظیمی به جهت تمامی اسرائیل نمود و توان رادیده، شادمان شدی و پس چرا به خون بیتقصیری گناه کرده، داود را بیسبب بکشی.»
 وشاول به سخن یوناتان گوش گرفت، وشاول قسم خورد که به حیات خداوند او کشته نخواهد شد.
 ۷ آنگاه یوناتان داود را خواند و یوناتان او را از همه این سخنان خبر داد و یوناتان داود را نزد شاول آورده، او مثل ایام سابق در حضور وی میبود.
 و باز جنگ واقع شده، داود بیرون رفت و با فلسطینیان جنگ کرده، ایشان را به کشتار عظیمی شکست داد و از حضور وی فرار کردند.
 ۹ و روح بد از جانب خداوند بر شاول آمد و او در خانه خود نشسته، مزارق خویش را در دست داشت و داود به دست خود مینواخت.
 ۱۰ وشاول خواست که داود را با مزارق خود تا به دیوار بزند، اما او از حضور شاول بگریخت و مزارق را به دیوار زد و داود فرار کرده، آن شب نجات یافت، وشاول قاصدان به خانه داود فرستاد تا آن را نگاهبانی نمایند و در صبح او را بکشند. اما میکال، زن داود، او را خبر داده، گفت: «گرامش جان خود را خلاص نکنی، فردا کشته خواهی شد.»
 پس میکال داود را از بخیره فرو هشته، او روانه شد و فرار کرده، نجات یافت.
 ۱۳ اما میکال تراهم را گرفته، آن را در بستر نهاد و بالینی از بستر بزرگش نهاد، آن را بار بخت پوشانید.
 ۱۴ و چون شاول قاصدان فرستاد تا داود را بگیرند، گفت بیمار است.
 ۱۵ پس شاول قاصدان را فرستاد تا داود را ببینند و گفت: «و را بسترش نزد من بیاورید تا او را بکشم.»
 و چون قاصدان داخل شدند، اینک تراهم در بستر و بالین بسترش بود.
 ۱۷ وشاول به میکال گفت: «رای چه مرا چنین فریب دادی و دشمنم را رها کردی تا نجات یابد.» و میکال شاول را جواب داد که او به من گفت: «را رها کن، برای چه تو را بکشم؟»
 و داود فرار کرده، رهایی یافت و نزد سمیوئیل به رومه آمده، از هر آنچه شاول با وی کرده بود، او را مخبر ساخت، و او سمیوئیل رفته، در ناپوت ساکن شدند.

۱۹ پس شاول را خبر داده، گفتند: «بیک داود در نایوت رومه است.»
 وشاول قاصدان برای گرفتن داود فرستاد، و چون جماعت انبیا را دیدند که نبوت میکنند و سحیول را که به پیشوایی ایشان ایستاده است، روح خدای قاصدان شاول آمده، ایشان نیز نبوت کردند.
 ۲۱ و چون شاول را خبر دادند قاصدان دیگر فرستاده، ایشان نیز نبوت کردند، وشاول باز قاصدان سوم فرستاده، ایشان نیز نبوت کردند.
 پس خود او نیز به راه رفت و چون به چاه بزرگ که نزد سیخو است رسید، سوال کرده، گفت: «مویل و داود کجا میباشند؟» و کسی گفت: «بیک در نایوت رومه هستند.»
 و به آنجا به نایوت رومه روانه شد و روح خدا بر او نیز آمد و در حقی که میرفت نبوت میکرد تا به نایوت رومه رسید.
 ۲۴ و او نیز جامه خود را کنده، به حضور سحیول نبوت میکرد و تمامی آن روز و تمامی آن شب برهنه افتاد، بنابراین گفتند: «یا شاول نیز از جمله انبیاست؟»

داود و یونانان

و داود از نایوت رومه فرار کرده، آمده و به حضور یونانان گفت: «ه کردهام و عصیانم چیست و در نظر پدرت چه گناهی کردهام که قصد جان من دارد؟» او وی را گفت: «اشا! تو نخواستی مرد. اینک پدر من امری بزرگ و کوچک نخواهد کرد جز آنکه مرا اطلاع خواهد داد. پس چگونه پدر من این امر را از من مخفی بدارد؟ چنین نیست.»

و داود نیز قسم خورده، گفت: «درت نیگومی داند که در نظر تو التفات یافته‌ام، و میگویم مبادا یونانان این را بداند و غمگین شود، و لکن به حیات خداوند و به حیات تو که در میان من و موت یک قدم پیش نیست.»

یونانان به داود گفت: «رجه دلت نخواهد آن را برای تو خواهم نمود.»

داود به یونانان گفت: «یک فرد اول ماه است و من میباید با پادشاه به غذا بنشینم، پس مرا رخصت بده که تا شام سوم، خود را در صحرا پنهان کنم.

۶ اگر پدرت مرا مفقود بیند بگوید داود از من بسیار اتماس نمود که به شهر خود به بیت لحم بشتابد، زیرا که تمامی قبیله او را آنجا قربانی سالیانه است.

۷ اگر گوید که خوب، آنگاه بنده ات را سلامتی خواهد بود، و اما اگر بسیار غضبناک شود بد آنکه او به بدی جازم شده است.

۸ پس باینده خود احسان نما چونکه بنده خویش را با خودت به عهد خداوند در آوردی و اگر عصیان در من باشد، خود مرا یکش زبیر برای چه مرا نزد پدرت ببری.»

یونانان گفت: «اشا! تو! زیرا اگر می دانستم بدی از جانب پدرم جزم شده است که بر تو بیاید، آیا تو را از آن اطلاع نمی دادم؟»

داود به یونانان گفت: «گر پدرت تورابه در شتی جواب دهد کیست که مرا مخبر سازد؟»

یونانان به داود گفت: «یا تا به صحرا برویم، و هر دوی ایشان به صحرا رفتند.

و یونانان به داود گفت: «ی یوه، خدای اسرائیل، چون فردا بار و زوم پدر خود را مثل این وقت آزودم و اینک اگر برای داود خیر باشد، اگر من نزد او نفرستم و وی را اطلاع ندهم،

خداوند به یونانان مثل این بلکه زیاد از این عمل نماید، و اما اگر پدرم ضرر تو را صواب بیند، پس تو را اطلاع داده، و رها خواهم نمود تا به سلامتی بروی و خداوند همراه تو باشد چنانکه همراه پدرم بود.

۱۴ و نهنه با مادام حیاتم، لطف خداوند را با من بجای آوری تا منمیرم،

بلکه لطف خود را از خاندانم تا به ابد قطع نمایی، هم در وقتی که خداوند دشمنان داود را جمع از روی زمین منقطع ساخته باشد.»

پس یونانان با خاندان داود عهد بست و گفت خداوند این را از دشمنان داود مطالبه نماید.

۱۷ و یونانان بار دیگر به سبب محبتی که با او داشت داود را قسم داد زیرا که او را دوست میداشت چنانکه جان خود را دوست میداشت.

و یونانان او را گفت: «رد اول ماه است و چونکه جای تو خالی میباشد، تو را مفقود خواهند یافت.

۱۹ و در روز سوم به زودی فرود شده، به جایی که خود را در آن در روز شغل پنهان کردی بیا و در جانب سنگ آزل بنشین.

۲۰ و من سه تیره به طرف آن خواهانم اذخت که گو با به هدف میانم آرم.

۲۱ و اینک خادم خود را فرستاده، خواهم گفت برو و تیرها را پیدا کن و اگر به خادم گویم: اینک تیرها از این طرف تو است. آنها را بگیر. آنگاه بیا زیرا که برای تو سلامتی است و به حیات خداوند تو را هیچ ضرری نخواهد بود.

۲۲ اما اگر به خادم چنین گویم که: اینک تیرها از آن طرف تو است، آنگاه برو زیرا خداوند تو را رها کرده است.

۲۳ و اما آن کاری که من و تو در باره آن گفتگو کردیم اینک خداوند در میان من و تو تا به ابد خواهد بود.»

پس داود خود را در صحرا پنهان کرد و چون اول ماه رسید، پادشاه برای غذا خوردن نشست.

۲۵ و پادشاه در جای خود بر حسب عادتش برمسند، نزد دیوار نشسته، و یونانان ایستاده بود و با تیره پهلوی شاول نشسته، و جای داود خالی بود.

وشاول در آن روز هیچ نکفت زیرا گمان میرد: «بزی را واقع شده، طاهر نیست. البته طاهر نیست!»

و در فردای اول ماه که روز دوم بود، جای داود نیز خالی بود. پس شاول به پسر خود یونانان گفت: «راپرسا، هم دیروز هم امر و زبه غذا نیا آمد؟»

یونانان در جواب شاول گفت: «او از من بسیار اتماس نمود تا به بیت لحم برود.

۲۹ و گفت: تمناییکه مرا رخصت بدی زیرا خاندان ما را در شهر قربانی است و برادر من مرا فرموده است، پس اگر الان در نظر تو التفات یافت، مرا خص بشوم تا برادران خود را ببینم. از این جهت به سفره پادشاه نیامده است.»

آنگاه خشم شاول بیروناتان افروخته شده، و او را گفت: «پسر زن کردنکش فتنه‌انگیز، آیائی داتم که تو پسر یسارابه جهت افتضاح خود و افتضاح عورت مادرت اختیار کرده‌ای؟»

زیرا مادامی که پسر یساربروی زمین زنده باشد تو سلطنت تو یابدار نخواهد ماند. پس الان بفرست و او را نزد من بیاور زیرا که البته خواهد مرد.»
بیونتان پدر خود شاول را جواب داده، وی را گفت: «را میبرد؟ چه کرده است؟»

آنگاه شاول مزراق خود را به او انداخت تا او را بزند. پس بیونتان دانست که پدرش بر کشتن داود جازم است.

۳۴ بیونتان به شدت خشم، از سفره بر خاست و در روز دوم ماه، طعام نخورد چونکه برای داود غمگین بود زیرا پدرش او را اجل ساخته بود. و یامدادان بیونتان در وقتی که با داود تعیین کرده بود به صحرا بیرون رفت و یک پسر کوچک همراهش بود.

۳۶ و به خادم خود گفت: «دو تیر هارا که میاندازم پیدا کن.» و چون پسر می دوید تیر را چنان انداخت که از او رد شد.

۳۷ و چون پسر به مکان تیری که بیونتان انداخته بود، میرفت، بیونتان در عقب پسر آواز داده، گفت که: «یاتی‌به آن طرف تو نیست؟»
و بیونتان در عقب پسر آواز داد که بشتاب و تعجیل کن و درنگ ننما. پس خادم بیونتان تیر هارا داشته، نزد آقای خود برگشت.

۳۹ و پسر چیزی نفهمید. اما بیونتان و داود این امر را امید انستند.

۴۰ و بیونتان اسلحه خود را به خادم خود داده، وی را گفت: «رو آن راه شهر برو.»

و چون پسر رفته بود، داود از جانب جنوبی بر خاست و بر روی خود بر زمین افتاده، سه مرتبه سجده کرد و یکدیگر را بوسیده، باهم گریه کردند تا داود از جد گذرانید.

۴۲ و بیونتان به داود گفت: «سلامتی برو چونکه ما هر دو به نام خداوند قسم خورده، گفتیم که خداوند در میان من و تو در میان ذریه من و ذریه تو تابه ابد باشد. پس بر خاسته، برفت و بیونتان به شهر برگشت.

داود در نوب

و داود به نوب نزد اخیملک کاهن رفت، و اخیملک لرزان شده، به استقبال داود آمده، گفت: «رانت‌ها آمدی و کسی با تو نیست؟»

داود به اخیملک کاهن گفت: «ادشاه مرا به کار می مامور فرمود و مرا گفت: از این کاری که تو را میفرستم و از آنچه به تو امر فرمودم کسی اطلاع نیابد، و خادمان را به فلان و فلان جاتعیین نمودم.

۳ پس الان چه دردست داری، پنج قرص نان باهر چه حاضر است به من بده.»

کاهن در جواب داود گفت: «نچنان‌عام دردست من نیست، لیکن نان مقدس هست اگر خصوص خادمان، خویشتر را از زنان باز داشته باشند.»

داود در جواب کاهن گفت: «هر سستی که در این سه روز زنان از ماد و ربود هاند و چون بیرون آمدم ظروف جوانان مقدس بود، و آن بطوری عام است خصوص چونکه امر و دیگری در ظرف مقدس شده است.»

پس کاهن، نان مقدس را به او داد زیرا که در آنجائی نبود غیر از نان مقدمه که از حضور خداوند برداشته شده بود، تا در روز داشتش نان گرم بگذارند. و در آن روز یکی از خادمان شاول که مسمی به دو آغ اومی بود، به حضور خداوند اعتکاف داشت، و بزرگترین شبانان شاول بود.

داود به اخیملک گفت: «با اینجادر دست نیزه یا شمشیر نیست زیرا که شمشیر و سلاح خویش را با خود نیاورد هام چونکه کار پادشاه به تعجیل بود.»

کاهن گفت: «یک شمشیر جلیات فلسطینی که در دره ایلاه کشتی، در پشت ایفود به جامه ملفوف است. اگر می خواهی آن را بگیر بگیری، زیرا غیر از آن در اینجا نیست.» داود گفت: «ثل آن، دیگری نیست. آن راه به من بده.»

داود در جت پس او دان روز بر خاسته، از حضور شاول فرار کرده، نزد اخیش، ملک جت آمد.

۱۱ و خادمان اخیش او را گفتند: «یاین داود، پادشاه زمین نیست؟ و آیا در باره او قصه‌کان سرود خوانده، نگفتند که شاول هزاران خود را او داده هزاران خود را کشت؟»

و داود این سخنان را در دل خود جاداده، از اخیش، ملک جت بسیار ترسید.

۱۳ و در نظر ایشان رفتار خود را تغییر داده، به حضور ایشان خویشتر را دیوانه نمود، و بر لنگه‌های در خط میکشید و آب در دهنش را بر ریش خود میریخت.

۱۴ و اخیش به خادمان خود گفت: «یک این شخص را میببینید که دیوانه است، و او را چرا نزد من آوردید؟»

یا محتاج به دیوانگان هستم که این شخص را آورد تا نزد من دیوانگی کند؟ و آیا این شخص داخل خانه من بشود؟»

داود در اعلام و مصفیه

و داود از آنجا رفته، به معاره اعلام فرار کرد و چون برادرانش و تمامی خاندان پدرش شنیدند، آنجا نزد او فرود آمدند.

۲ و هر که در تنگی بود و هر قرض دار و هر که تلخی جان داشت، نزد او جمع آمدند، و بر ایشان سردار شد و تخمین چهار صد نفر با او بودند.

و داود از آنجا به مصفیه موآب رفته، به پادشاه موآب گفت: «منایکهدم پدرم و مادرم نزد شما بیایند تا بدام خدایم من چه خواهد کرد.»

پس ایشان را نزد پادشاه موآب برد و تمامی روزهایی که داود در آن ملاذ بود، نزد او ساکن بودند.

۵ و نجادی به داود گفت که «راین ملاذ دیگر توقف ننمای بلکه روانه شده، به زمین یهودیو، پس داود رفت و به جنگل حارث درآمد.

قتل کاهنان

و شاول شنید که داود در دامانی که با وی بودند پدیده‌اند، و شاول در جعبه، زیر درخت بلوط در راه نشسته بود، و نیزه‌اش در دستش، و جمیع خادمانش در اطراف او ایستاده بودند.

۷ و شاول به خادمی که در اطرافش ایستاده بودند، گفت: «الای بنیامین بشنود! آیا پسر یسایه به جمع شما کشتزارها و تاکستانها خواهد داد و آیا همگی شمارا سردار هزاره‌ها و سردار صدها خواهد ساخت؟»

که جمع شما بر من فتنه انگیز نشده، کسی مرا اطلاع ندهد که پسر من با پسر یسایه بسته است و از شما کسی برای من غمگین نمی شود تا مرا خبر دهد که پسر من بنده مرا برانگیخته است تا در کین بنشیند چنانکه امر و هست.»

و دو آخ ادومی که با خادمان شاول ایستاده بود در جواب گفت: «سریسارادیدم که به نوب نزد اخیملک بن اختیوب درآمد.

۱۰ و او از برای وی از خداوند سوال نمود تو شهای به او داد و شمشیر جلیات فلسطینی را نیز به او داد.»

پس پادشاه فرستاده، اخیملک بن اختیوب کاهن و جمیع کاهنان خاندان پدرش را که در نوب بودند طلبید، و تمامی ایشان نزد پادشاه آمدند.

۱۲ و شاول گفت: «ی پسر اختیوب بشنو، او گفت: «بیکای آقام!»

شاول به او گفت: «و پسر یسایه را بر من فتنه انگیزی خدیه به اینکه به وی نان و شمشیر دادی و برای وی از خدا سوال نمودی تا به ضد من برخاسته، در کین بنشیند چنانکه امر و ز شده است.»

اخیملک در جواب پادشاه گفت: «یست از جمع بندگان که مثل داود امین باشد و او داماد پادشاه است و در مشورت شریک تو و در خانه تو مکرم است.

۱۵ آیا امروزه سوال نمودن از خدا برای او شروع کردم، حاشا از من. پادشاه این کار را به بنده خود و به جمع خاندان پدرم اسناد ندهد زیرا که بنده ات از این چیزها کمزیر یاد نداشته بود.»

پادشاه گفت: «ی اخیملک تو تمامی خاندان پدرت البته خواهی مرد.»

آنگاه پادشاه به شاطرنی که به حضورش ایستاده بودند، گفت: «بر خاسته، کاهنان خداوند را یکشید زیرا که دست ایشان نیز یاد او است و باینکه دانستند که او فرار میکند، مرا اطلاع ندادند.» اما خادمان پادشاه نخواستند که دست خود را دراز کرده، بر کاهنان خداوند هجوم آورند.

۱۸ پس پادشاه به دو آخ گفت: «و برگرد بر کاهنان حمله آور.» و دو آخ ادومی برخاسته، بر کاهنان حمله آورد و هشتاد و پنج نفر را که ایفودگان میپوشیدند در آن روز کشت.

۱۹ و نوب را نیز که شهر کاهنان است به دم شمشیر زد و مردان و زنان و اطفال و شیرخوارگان و گاو و الاغان و گوسفندان را به دم شمشیر کشت.

اما یکی از پسران اخیملک بن اختیوب که ابیاتار نام داشت رهایی یافته، در عقب داود فرار کرد.

۲۱ و ابیاتار داود را مخبر ساخت که شاول کاهنان خداوند را کشت.

۲۲ داود به ابیاتار گفت: «وزی که دو آخ ادومی در آنجا بود، دانستم که او شاول را البته مخبر خواهد ساخت، پس من باعث کشته شدن تمامی اهل خاندان پدرت شدم.

۲۳ نزد من بمان و مترس زیرا هر که قصد جان من دارد قصد جان تو نیز خواهد داشت. ولیکن نزد من محفوظ خواهی بود.»

نجات ساکنان قبیله

و به داود خبر داده، گفتند: «بیک فلسطینیان با قبیله جنگ میکنند و خرمنها را غارت مینماید.»

و داود از خداوند سوال کرده، گفت: «یا رب و این فلسطینیان را شکست دهم.» خداوند به داود گفت: «رو و فلسطینیان را شکست داده، قبیله را خلاص کن.»

و مردمان داود وی را گفتند: «بیک ایلیاخر بیودامیترسم پس چند مرتبه زیاده اگر به مقابله لشکرهای فلسطینیان به قبیله برویم.»

و داود بار دیگر از خداوند سوال نمود و خداوند او را جواب داده، گفت: «رخیز به قبیله برو زیرا که من فلسطینیان را به دست تو خواهم داد.»

و داود با مردانش به قبیله رفتند و با فلسطینیان جنگ کرده، مواشی ایشان را بردند، و ایشان را به کشتار عظیمی کشتند. پس داود ساکنان قبیله را نجات داد.

تعاقب داود

و هنگامی که ابیاتار بن اخیملک نزد داود به قبیله فرار کرد، ایفود را در دست خود آورد.

۷ و به شاول خبر دادند که داود به قبیله آمده است و شاول گفت: «داور اهدست من سپرده است، زیرا به شهری که در وازها و پشت بندها دارد داخل شده، محبوس گشته است.»

و شاول جمع قوم را برای جنگ طلبید تا به قبیله فرود شده، داود و مردانش را محاصره نماید.

و چون داود دانست که شاول شرارت را برای او اندیشیده است، به ابیاتار کاهن گفت: «یفود را نزدیک بیاور،

و داود گفت: «ی یهوه، خدای اسرائیل، بنده ات شنیده است که شاول عزیمت دارد که به قبیله یابید تا به خاطر من شهر را خراب کند.

۱۱ آیا اهل قبیله مرا به دست او تسلیم خواهند نمود؟ و آیا شاول چنانکه بنده ات شنیده است، خواهد آمد؟ ای یهوه، خدای اسرائیل، مسالت آنکه بنده خود را خبر دهی.» خداوند گفت که او خواهد آمد.

۱۲ داود گفت: «یا اهل قبیله مرا و کسان مرا به دست شاول تسلیم خواهند نمود؟» خداوند گفت که «سلم خواهند نمود.»

پس داود و مردانش که تخمین شصت نفر بودند، برخاسته، از قبیله بیرون رفتند و هر جایی که توانستند بروند، رفتند. و چون به شاول خبر دادند که داود از قبیله فرار کرده است، از بیرون رفتن باز ایستاد.

۱۴ داود در یابان در ملاذ هانست و در کوهی در یابان زینت توقف نمود. و شاول همه روزه او را میطلبید لیکن خداوند او را به دستش تسلیم ننمود.

و داود دید که شاول به قصد جان او بیرون آمده است و داود در یابان زینت در جنگل ساکن بود.

۱۶ و یونان، پسر شاول، به جنگل آمده، دست او را به خدا تقویت نمود.

۱۷ و اورا گفت: «ترس زیرا که دست پدر من، شاول تو را نخواهد جست، و تو بر اسرائیل پادشاه خواهی شد، و من دومین تو خواهم بود و پدرم شاول نیز این را می داند.»

و هر دوی ایشان به حضور خداوند عهد بستند و داود به جنگل برگشت و یوناتان به خانه خود رفت.

وزیفیان نزد شاول به جبهه آمده، گفتند: «یاد او در در ملا ذهای جنگل در کوه حخیله که به طرف جنوب بیابان است، خود را نزد ما پنهان نکرده است؟ پسای پادشاه چنانکه دلت کمال آرزو برای آمدن دارد بپا و تکلیف ماین است که او را به دست پادشاه تسلیم نمائیم.»

شاول گفت: «ما از جانب خداوند مبارک باشیم چونکه هر من دلسوزی نمودید.

۲۲ پس بریوید و بیشتر تحقیق نموده، جایی را که آمدورفت میکند ببینید و بفهمید، و دیگر اینکه کیست که او را در آنجا دیده است، زیرا به من گفته شد که بسیار با مکر رفتار میکند.

۲۳ پس ببینید و جمع مکانهای مخفی را که خود را در آنها پنهان میکند بدانید و حقیقت حال را به من باز رسانید تا با شما بیایم و اگر در این زمین باشد او را از جمع هزاره های یهود پیدا خواهیم کرد.»

پس برخاسته، پیش روی شاول به زین رفتند.

شاول و مردان او به تفحص او رفتند و چون داود را خبر دادند، او نزد صحفره فرود آمده، در بیابان معون ساکن شد و شاول چون این را شنید، داود را در بیابان معون تعاقب نمود.

۲۶ و شاول به یک طرف کوه میرفت و داود و کسانش به طرف دیگر کوه، و داود می شتافت که از حضور شاول بگریزد و شاول و مردانش داود و کسانش را احاطه نمودند تا ایشان را بگیرند.

۲۷ اما قاصدی نزد شاول آمده، گفت: «شتاب و بیازیرا که فلسطینیان به زمین حمله آورد هاند.

۲۸ پس شاول از تعاقب نمودن داود برگشته، به مقابله فلسطینیان رفت، بنابراین آن مکان را صحفره محفلوت نامیدند.

۲۹ و داود از آنجا برآمده، در ملا ذهای عین جدی ساکن شد.

گذشت داود

وقوع شد بعد از برگشتن شاول از عقب فلسطینیان که او را خبر داده، گفتند: «یک داود در بیابان عین جدی است.»

و شاول سه هزار نفر برگزیده را از تمامی اسرائیل گرفته، برای جستجوی داود و کسانش بر صحفره های بزهای کوهی رفت.

۳ و هسره راه به اغلای گوسفندان که در آنجا مغاره های بود، رسید. و شاول داخل آن شد تا پایهای خود را ببیند. و داود و کسان او در جانبهای مغاره نشستند.

۴ و کسان داود وی را گفتند: «یک روزی که خداوند به تو وعده داده است که همانا دشمن تو را به دست تسلیم خواهی نمود تا هر چه در نظرت پسند آید به او عمل نمایی.» و داود برخاسته، دامن ردای شاول را آهسته برید.

۵ و بعد از آن دل داود مضطرب شد از این جهت که دامن شاول را بریده بود.

۶ و به کسان خود گفت: «اشامیر من از جانب خداوند که این امر را به آقای خود مسیح خداوند بکنم، و دست خود را بر او درازانماید چونکه او مسیح خداوند است.»

پس داود کسان خود را به این سخنان تو بیخ نموده، ایشان را نگذاشت که بر شاول بر خیزند، و شاول او را مغاره برخاسته، راه خود را پیش گرفت.

و بعد از آن، داود برخاسته، از مغاره بیرون رفت و در عقب شاول صد اذده، گفت: «ای آقای پادشاه،» چون شاول به عقب خود نگریست داود رو به زمین خم شده، تعظیم کرد.

۹ و داود به شاول گفت: «را سخنان مردم را می شنوی که میگویند اینک داود قصد اذیت تو را دارد.

۱۰ اینک امر و چشمات دیده است که چگونه خداوند تو را در مغاره امر و زهدت من تسلیم نمود، و بعضی گفتند که تو را بکشم، اما چشمم بر تو شفقت نموده، گفتم دست خود را بر آقای خویش دراز نکنم، زیرا که مسیح خداوند است.

۱۱ و ای پدرم ملاحظه کن و دامن ردای خود را در دست من بین، زیرا از اینکه جامه تو را بریدم و تو را نکشتم بدان و بین که بدی و خیانت در دست من نیست، و به تو گناه نکرده ام، اما تو جان مرا اشکار میکنی تا آن را گرفتار سازی.

۱۲ خداوند در میان من و تو حکم نماید، و خداوند انتقام مرا از تو بکشد اما دست من بر تو نخواهد شد.

۱۳ چنانکه مثل قدیمان میگوید که شرارت از شریران صادر میشود اما دست من بر تو نخواهد شد.

۱۴ و در عقب کیست که پادشاه اسرائیل بیرون می آید و کیست که او را تعاقب مینماید، در عقب سگ مرد های بلکه در عقب یک کبک! پس خداوند او را بشد و میان من و تو حکم نماید و ملا حظه کرده عوی مرا با تو فیصل کند و مرا از دست تو برهاند.»

و چون داود از گفتن این سخنان به شاول فارغ شد، شاول گفت: «باین آواز توستای پسر من داود،» و شاول آواز خود را بلند کرده، گریست.

۱۷ و به داود گفت: «و از من نیکو تر هستی زیرا که تو جزای نیکو به من رسانیدی و من جزای بد به تو رسانیدم.

۱۸ و تو امر و ز ظاهر کردی که چگونه به من احسان نمودی چونکه خداوند مرا به دست تو تسلیم کرده، و مرا انکشتی.

۱۹ و اگر کسی دشمن خویش را بیابد، آیا او را به نیکوئی رها نماید؟ پس خداوند تو را به نیکوئی جزا دهد. بسبب آنچه امر و ز به من کردی.

۲۰ و حال اینک میدانم که البته پادشاه خواهی شد و سلطنت اسرائیل در دست تو ثابت خواهد گردید.

۲۱ پس الان برای من قسم به خداوند بخور که بعد از من دریه مرا منقطع نسازی، و اسم مرا از خاندان پدرم مخونکی.»

و داود برای شاول قسم خورد، و شاول به خانه خود رفت و داود و کسانش به ما من خویش آمدند.

نابال و ایچایل

و سموئیل وفات نمود، و تمامی اسرائیل جمع شده، از ایرایش نوحه گری نمودند، و او را در خانه‌اش در راه دهن نمودند و او در برخاسته، به بیابان فاران فرود شد. و در معون کسی بود که املاکش در کرمل بود و آن مرد بسیار بزرگ بود و سه هزار گوسفند و هزار بز داشت، و گوسفندان خود را در کرمل پشم می‌برد. ۳ و اسم آن شخص نابال بود و اسم زنش ایچایل. و آن زن نیک فهم و خوش منظر بود. اما آن مرد سخت دل و بد رفتار و از خاندان کالیب بود.

۴ و داود در بیابان شنید که نابال گله خود را پشم می‌برد.

پس داود ده خادم فرستاد و داود به خادمان خود گفت که «ه کرمل برآید و نزد نابال رفته، از زبان من سلامتی اورا برسد.»

۶ و چنین گوید: زنده باش و سلامتی بر تو باد و بر خاندان تو و بر هر چه داری سلامتی باشد.

۷ و الا آن شنیده‌ام که پشم بردگان داری و به شبانان تو که در این اوقات نزد ما بودند، اذیت نرسانیدیم. همه روزهایی که در کرمل بودند چیزی از ایشان نگنشد.

۸ از خادمان خود پرس و تو را خواهند گفت. پس خادمان در نظر تو انتقامت بیاورند زیرا که در روز سعادت تمدنی آمد هابیم، تمنا اینکه آنچه دست بیابده بندگانت و پسر ت داود بدی.»

پس خادمان داود آمدند و جمیع این سخنان را از زبان داود به نابال گفته، ساکت شدند.

۱۰ و نابال به خادمان داود جواب داد، گفت: «او کیست و پسر نسا کیست؟ امر و نسا بندگان هر یکی از آقای خویش می‌گیرند.»

۱۱ آیانان آب خود را و گوشت را که برای پشم بردگان خود ذبح نمود هابیم، بگیریم و به کسانی که نمی‌دانم از تجاهستند هابیم،»

پس خادمان داود برگشته، مراجعت نمودند و آمده، داود را از جمیع این سخنان مخبر ساختند.

۱۳ و داود به مردان خود گفت: «یک از شما شمشیر خود را ببندد.» و هر یک شمشیر خود را بست، و داود نیز شمشیر خود را بست و تخمین چهار صد نفر از عقب داود رفتند، و دو دست نفر زد اسباب ماندند.

و خادمی از خادمانش به ایچایل، زن نابال، خبر داد، گفت: «یک داود، قاصدان از بیابان فرستاد تا آقای مرا تحیت گویند و او ایشان را اهانت نمود.»

۱۵ و آن مردمان احسان بسیار به ما نمودند و همه روزهایی که در صحرا بودیم و ایشان معاشرت داشتیم اذیتی به ما نرسید و چیزی از ما نگنشد.

۱۶ و تمام روزهایی که با ایشان گوسفندان را می‌چرانیدیم در شب و هم در روز برای ما مثل حصار بودند.

۱۷ پس الان بدان و ببین که چه باید بکنی زیرا که بدی برای آقای ما و تمامی خاندانش می‌بایست، چونکه او به حدی پسر بلعال است که احدی با وی سخن نتواند گفت.»

آنگاه ایچایل تعجیل نموده، دو دست گرده‌نان و دو مشگ شراب و پنج گوسفند می‌پاشده، و پنج کیل خوشه برشته و صد قرص کشمش و دو دست قرص انجیر گرفته، آنها را بر الاغها گذاشت.

۱۹ و به خادمان خود گفت: «پس من بروید و اینک من از عقب شما می‌آیم.» اما به شوهر خود نابال هیچ خبر نداد.

۲۰ و چون بر الاغ خود سوار شده، از سایه کوهه زیر می‌آمد، اینک داود و کسانش به مقابل او رسیدند و به ایشان برخورد.

۲۱ و داود گفته بود: «ه تحقیق که تمامی ما می‌لک این شخص را در بیابان عبث نگاه داشتیم که از جمیع اموالش چیزی نگنشد و او بدی را به عوض نیکویی به من یاداش داده است.»

۲۲ خدا به دشمنان داود چنین بلکه زیاده از این عمل نماید اگر از همه متعلقان او تا طلوع صبح ذکوری واگذارم،»

و چون ایچایل، داود را دید، تعجیل نموده، از الاغ پیاده شد و پیش داود به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود.

۲۴ و نزد پادشاه افتاده، گفت: «ی آقای من این تقصیر من باشد و کنیزت در گوش تو سخن بگوید، و سخنان کنیز خود را بشنوی.»

۲۵ و آقای دل خود را بر این مرد بلعال، یعنی نابال مشغول نسازد، زیرا که اسمش مثل خودش است اسمش نابال است و حماقت با اوست، لیکن من کنیز تو خادمانی را که آقای فرستاده بود، ندیدم.

۲۶ و الانای آقای به حیات خداوند و به حیات جان تو چونکه خداوند تو را از ریختن خون و از انتقام کشیدن به دست خود منع نموده است، پس الان دشمنانت و جویندگان ضرر آقای مثل نابال بشوند.

۲۷ و الان این هدیهایی که کنیزت برای آقای خود آورده است به غلامانی که همراه آقای می‌روند، داده شود.

۲۸ و تقصیر کنیز خود را عفو نماز برابه درستی که خداوند برای آقای خانه استوار بنا خواهد نمود، چونکه آقای در جنگهای خداوند میکوشد و بدی در تمام روزهایت به تو نخواهد رسید.

۲۹ و اگر چه کسی برای تعاقب تو و به قصد جانت بر خیزد، اما جان آقای در دست حیات، زدیوه، خدایت، بسته خواهد شد. و اما جان دشمنانت را گویا از میان کفنه فلاخن خواهد انداخت.

۳۰ و هنگامی که خداوند بر حسب همه احسانی که برای آقای وعده داده است، عمل آورد، و تو را پیشوای اسرائیل نصب نماید.

۳۱ آنگاه این برای تو سنگ مصادم و به جهت آقای لغزش دل نخواهد بود که خون بیجهت ریختن و آقای انتقام خود را کشیده باشد، و چون خداوند به آقای احسان نماید آنگاه کنیز خود را بیاورد.»

داود به ایچایل گفت: «هوه، خدای اسرائیل، متبارک باد که تو را امر و زبه استقبال من فرستاد.»

۳۳ و حکمت تو مبارک و تو نیز مبارک باشی که امروز ما از ریختن خون و از کشیدن انتقام خویش به دست خود منع نمودی.

۳۴ ولیکن به حیات بهر، خدای اسرائیل، که مرا از رسانیدن اذیت به تو منع نمود. اگر تعجیل نموده، به استقبال من نمی آمدی البته تا طلوع صبح برای نبال دکوری باقی نمی ماند»

پس داود آنچه را که به جهت او آورده بود، از دستش پذیرفته، به او گفت: «سلامتی به خانه ات برو و بین که سخت را شنیده، تو را مقبول داشتم.» پس ایجیل نزد نبال برگشت و اینک او ضیافتی مثل ضیافت ملوکانه در خانه خود می داشت و دل نبال در اندرویش شادمان بود چونکه بسیار مست بود و تا طلوع صبح چیزی کم یاز یاد به او خبر نداد.

۳۷ و یامدادان چون شراب از نبال بیرون رفت، ز نش این چیزها را به او بیان کرد و دلش در اندرویش مرده گردید و خود مثل سنگ شد.

۳۸ و واقع شد که بعد از ده روز خداوند نبال را مبتلا ساخت که بمرد.

و چون داود شنید که نبال مرده است، گفت: «بارک باد خداوند که انتقام عار مرا از دست نبال کشیده، و بنده خود را ازیدی نگاه داشته است، زیرا خداوند شرارت نبال را به سرش رد نموده است و داود فرستاده، با ایجیل سخن گفت تا او را به زنی خود بگیرد.»

و خردمان داود نزد ایجیل به کرمل آمده، با وی مکالمه کرده، گفتند: «او دما را نزد تو فرستاده است تا تو را برای خویش به زنی بگیرد.» و او برخاسته، رو به زمین خم شد و گفت: «یک کنیزت بنده است تا پایایی خادمان آقای خود را بشوید.»

و ایجیل تعجیل نموده، برخاست و بر الاغ خود سوار شد و پنج کنیزش همراهش روانه شدند و از عقب قاصدان داود فرشته، زن او شد.

۴۴ و داود اخینو عمرز عیله را نیز گرفت و هر دویشان زن او شدند.

۴۴ و شاول دختر خود، میکال، زن داود را به فلطی ابن لایش که از جلم بود، داد.

گذشت دوباره شاول

پس زلفیان نزد شاول به جعبه آمده، گفتند: «یاد او دو خوشتر را در تل خیمه که در مقابل بیابان است، پنهان نکرده است؟»

آنگاه شاول برخاسته، به بیابان زلف فرود شد و سه هزار مرد از برگزیدگان اسرائیل همراهش رفتند تا داود در بیابان زلف جستجو نماید.

۳ و شاول در تل خیمه که در مقابل بیابان به سر راه است اردو زد، و داود در بیابان ساکن بود، و چون دید که شاول در عقبش در بیابان آمده است، داود جاسوسان فرستاده، دریافت کرد که شاول به تحقیق آمده است.

و داود برخاسته، به چپانی که شاول در آن اردو زده بود، آمد. و داود مکانی را که شاول و ابنیر، پسر نیر، سردار لشکرش خوابیده بودند، ملاحظه کرد، و شاول در اندرون سنگری خوابید و قوم در اطراف او فرود آمده بودند.

و داود به ایجملک حتی و بیبشای ابن صرو به برادر یوآب خطاب کرده، گفت: «یست که همراه من نزد شاول به ار دو بیاید؟» بیبشای گفت: «ن همراه تو می آیم.»

پس داود و بیبشای در شب به میان قوم آمدند و اینک شاول در اندرون سنگر دراز شده، خوابیده بود، و نیزه اش ز دستش در زمین کوبیده، و ابنیر و قوم در اطرافش خوابیده بودند.

۸ و بیبشای به داود گفت: «مرو خدا، دشمن تو را بدست تسلیم نموده. پس الان اذنبه تا او را با نیزه یک دفعه به زمین بدوزم و او را دوباره نخواهم زد.»

و داود به بیبشای گفت: «و راهلاک مکن زیرا کیستی که به مسیح خداوند دست خود را دراز کرده، بیگانه باشد.»

۱۰ و داود گفت: «حیات بهر قسم که با خداوند او را خواهد زد یا جلش رسیده، خواهد مرد یا به جنگ فرود شده، هلاک خواهد گردید.»

۱۱ حاشا بر من از خداوند که دست خود را بر مسیح خداوند دراز کنم اما الان نیزه های را که نزد سرش است و سبوی آب را بگیر و برویم.»

پس داود نیزه و سبوی آب را از نزد سر شاول گرفت و روانه شدند، و کسی نبود که ببیند و بداند یا بیدار شود زیرا جمیع ایشان در خواب بودند، چونکه خواب سنگین از خداوند بر ایشان مستولی شده بود.

و داود به طرف دیگر گذشته، از دور به سر کوه با ستاد و مسافت عظیمی در میان ایشان بود.

۱۴ و داود و قوم و ابنیر پسر نیر صدا زده، گفت: «ی ابنیر جواب نمی دهی؟» و ابنیر جواب داد، گفت: «و کیستی که پادشاه را میخوانی؟»

داود به ابنیر گفت: «تا تو در نیستی و در اسرائیل مثل تو کیستی؟ پس چرا آقای خود پادشاه را نگاهبانی نمی کنی؟ زیرا یکی از قوم آمد تا آقایت پادشاه را هلاک کند.»

۱۶ این کار که کردی خوب نیست، به حیات بهر، شام مستوجب قتل هستی، چونکه آقای خود مسیح خداوند را نگاهبانی نکردی، پس الان بین که نیزه پادشاه و سبوی آب که نزد سرش بود، چکاست؟»

و شاول و آواز او در شناخته، گفت: «یا این آواز تو ستای پسر من داود؟» و داود گفت: «ی آقای پادشاه آواز من است.»

و گفت: «ین از چه سبب است که آقای بنده خود را تعاقب میکند؟ زیرا چه کردم و چه بدی در دست من است؟»

پس الان آقای پادشاه مفضلان بنده خود را بشنود، اگر خداوند تو را بر من تحریک نموده است پس هدیه ای قبول نماید، و اگر بنی آدم باشند پس ایشان به حضور خداوند ملعون باشند، زیرا که امر و مرا از التصاق به نصیب خداوند می راند و میگوید برو و خدایان غیر را عبادت نما.

۲۰ و الان خون من از حضور خداوند به زمین ریخته شود زیرا که پادشاه اسرائیل مثل کسیه کبک را بر کوهها تعاقب میکند به جستجوی یک کبک بیرون آمده است.»

شاول گفت: «ناه و ریزد می پسر داود! برگرد و تو را دیگر اذیت نخواهم کرد، چونکه امر و زجان من در نظر تو عزیز آمد اینک احقمانه رفتار نمودم و بسیار گمراه شدم.»

داود در جواب گفت: «یک نیزه پادشاه! پس یکی از غلامان به اینجا گذشته، آن را بگیرد. ۲۳ و خداوند هر کس را بر حسب عدالت و امانت پادشاه دهد، چونکه امر و زخداوند تو را بدست من سپرده بود. اما نخواستم دست خود را بر مسیح خداوند دراز کنم. ۲۴ و اینک چنانکه جان تو را در نظر من عظیم آمد جان من در نظر خداوند عظیم باشد و مرا از هر تنگی برهاند.»

شاوول به داود گفت: «بارک باشی ای پسر داود، البته کارهای عظیم خواهی کرد و غالب خواهی شد.» پس داود راه خود را پیش گرفت و شاوول به جای خود مراجعت کرد.

فرار داود

داود در دل خود گفت: «لحال روزی بدست شاوول هلاک خواهم شد. چیزی برای من از این بهتر نیست که به زمین فلسطینیان فرار کنم، و شاوول از جستجوی من در تمامی حدود اسرائیل مایوس شود. پس از دست او نجات خواهم یافت.»

پس داود برخاسته، با آن ششصد نفر که همراهش بودند نزد اخیش بن معوک، پادشاه جت گذشت. ۳ و داود نزد اخیش در جت ساکن شد، او و مردانش هر کس با اهل خانهاش، و داود و پادشاهش اخینعم زرعیلیه و ایجیل کرملیه زن نابال. ۴ و به شاوول گفته شد که داود به جت فرار کرده است، پس او را دیگر جستجو نکرد.

و داود به اخیش گفت: «لانا اگر من در نظر تو انتقامم مکنای به من در یکی از شهرهای صحرا بدهند تا در آنجا ساکن شوم، زیرا که بنده تو چرا در شهر دار السلطنه باتو ساکن شوم.»

پس اخیش در آن روز صقلع را به او داد، لهذا صقلع تا مرز آن پادشاهان یهود است. ۷ و عدد روزهایی که داود در بلاد فلسطینیان ساکن بود یک سال و چهار ماه بود.

و داود و مردانش برآمده، بر جرشور و یان و جرزبان و عمالقه هجوم آوردند زیرا که این طوایف در ایام قدیم در آن زمین از شورش تا به زمین مصر ساکن میبودند. ۹ و داود اهل آن زمین را شکست داد، مردی از فی زنده نگذاشت و گوسفندان و گاو و الاغها و شتران و رخوت گرفته، برگشت و نزد اخیش آمد. ۱۰ و اخیش گفت: «مرو زنه بجانا سخت آوردید.» داود گفت: «جنونی بود او جنوب بر حتمیلیان و جنوب قینیان. ۱۱ و داود مردی از فی را زنده نگذاشت که به جت بیاید زیرا گفت میبادا در باره ما خبر آورده، بگویند که داود چنین کرده است و تمامی روزهایی که در بلاد فلسطینیان بماند، عادتش چنین خواهد بود.»

و اخیش داود را تصدیق نموده، گفت: «بیشتر از ندقوم خود اسرائیل بالکل مکروه نموده است، پس تا به ابد بنده من خواهد بود.»

شاوول و صاحب اجنه

و واقع شد در آن ایام که فلسطینیان لشکری خود را برای جنگ فراهم آوردند تا با اسرائیل مقاتله نمایند، و اخیش به داود گفت: «قین بدان که تو و کسانت همراه من به اردویرون خواهید آمد.»

داود به اخیش گفت: «ت تحقیق خواهی دانست که بنده تو چه خواهد کرد.» اخیش به داود گفت: «زاین جهت تو را همیشه اوقات نگاهبان سرم خواهم ساخت.»

و سموتیل وفات نموده بود، و جمیع اسرائیل به جهت او نوحه گری نموده، او را در شهرش رامه دفن کرده بودند، و شاوول تمامی اصحاب اجنه و فالگیران را از زمین بیرون کرده بود.

۴ و فلسطینیان جمع شده، آمدند و در شوئیم اردو زدند، و شاوول تمامی اسرائیل را جمع کرده، در جلبوع اردو زدند.

۵ و چون شاوول لشکر فلسطینیان را دید، برترسید و دلش بسیار مضطرب شد.

۶ و شاوول از خداوند سوال نمود و خداوند او را جواب نداد، نه به خوابها و نه به اوریم و نه به انبیا.

۷ و شاوول به خادمان خود گفت: «فی را که صاحب اجنه باشد، برای من بطلبید تا نزد او رفته، از او مسالت نمایم.» خادمانش وی را گفتند: «یک زنی صاحب اجنه در عین دور میباید.»

و شاوول صورت خویش را تبدیل نموده لباس دیگری پوشید و نفر همراه خود برداشته، رفت و شبانگاه نزد آن زن آمده، گفت: «منا اینکه به واسطه جن برای من فالگیری نمایی و کسی را که به تو بگویم از بر او روی.»

آن زن وی را گفت: «یک آنچه شاوول کرده است میدانی که چگونه اصحاب اجنه و فالگیران را از زمین منقطع نموده است، پس تو چرا برای جانم دام میگداری تا مرا به قتل رسانی؟»

و شاوول برای وی به یهوه قسم خورده، گفت: «حیات یهوه قسم که از این امر به تو هیچ بدی نخواهد رسید.»

آن زن گفت: «ز برایت که را بر آورم؟» او گفت: «موئیل را برای من بر آور.»

و چون آن زن سموتیل را دید به آواز بلند صدا زد و زن، شاوول را خطاب کرده، گفت: «رای چه مرا فریب دادی زیرا تو شاوول هستی.»

پادشاه وی را گفت: «تس چه دیدی؟» آن زن در جواب شاوول گفت: «دای را میبینم که از زمین بر میآید.»

او وی را گفت: «ورت او چگونه است؟» زن گفت: «ردی پیر میآید و به ردای ملبس است.» پس شاوول دانست که سموتیل است و رو به زمین خم شده، تعظیم کرد.

و سموتیل به شاوول گفت: «را مرا بر آورده، مضطرب ساختی؟» شاوول گفت: «رشدت تنگی هستم چونکه فلسطینیان با من جنگ می نمایند و خدا از من دور شده، مرا نه به واسطه انبیا و نه به خوابها دیگر جواب میدهد، لهذا تو را خواندم تا مرا اعلام نمایی که چه باید بکنم.»

سمویل گفت: «س چرا از من سوال مینمایی و حال آنکه خداوند از تو دور شده، دشمنت گردیده است.»

۱۷ و خداوند به نحوی که به زبان من گفته بود، برای خود عمل نموده است، زیرا خداوند سلطنت را از دست تو دریده، آن را به همسایهات داد و داده است.

۱۸ چونکه آواز خداوند را شنیدی و شدت غضب او را بر عمالیک به عمل نیاوردی، بنابراین خداوند امر و زین عمل را به تو نموده است.

۱۹ و خداوند اسرائیل را نیز با تو به دست فلسطینیان خواهد داد، و تو پسرانت فردا نزد من خواهید بود، و خداوند اردوی اسرائیل را نیز به دست فلسطینیان خواهد داد.»

و شاول فوراً به تمامی قامتش بر زمین افتاد، و از سخنان سمویل بسیار برترسید. و چونکه تمامی روز و تمامی شب نان نخورد بود، هیچ قوت نداشت.

۲۱ و چون آن زن نزد شاول آمده، دید که بسیار بریشان حال است و می‌راگفت: «بیک کنیزت آواز تو را شنید و جانم را به دست خود گذاشتم و سخنانی را که به من گفتی اطاعت نمودم.»

۲۲ پس حال تنهایی که تو نیز آواز کنیز خود را بشنوی تا لقمه‌های نان به حضورت بگذارم و بخوری تا قوت یافته، به راه خود بروی.»

اما او انکار نموده، گفت: «می‌خورم.» لیکن چون خادمش و آن زن نیز اصرار نمودند، آواز ایشان را شنید و از زمین برخاسته، بر سرتر نشست.

۲۴ و آن زن گوسالهای پرواری در خانه داشت. پس تعجیل نموده، آن را ذبح کرد و آرد گرفته، خمیر ساخت و قورصهای نان فطیر پخت.

۲۵ و آنها را نزد شاول و خادمش گذاشت که خورند. پس برخاسته، در آن شب روانه شدند.

بازگشت داود به صقلع

و فلسطینیان همه لشکرهای خود را رافیق جمع کردند، و اسرائیلیان نزد چشمهای که در یزرعیل است، فرود آمدند.

۲ و سرداران فلسطینیان صد هاو هزار ها می‌گذاشتند، و داود و مردانش با خویش در دینا به ایشان می‌گذاشتند.

۳ و سرداران فلسطینیان گفتند که «عبرانیان کیستند؟» و خویش به جواب سرداران فلسطینیان گفت: «گراین داود، بنده شاول، پادشاه اسرائیل نیست که نزد من این روزها این سالها بوده است و از روزی که نزد من آمد تا امروز را و عیبی نیافتم.»

اما سرداران فلسطینیان بروی غضبناک شدند و سرداران فلسطینیان او را گفتند: «من در بار بازگردان تا به چایی که برایش تعیین کرده‌ای برگردد، و ما به جنگ نیاید، مبادا در جنگ دشمن ما بشود، زیرا این کس با چه چیز یا آقای خود صلح کند آیا به باسرها این مرد مان؟

آیا این داود نیست که در باره او با یکدیگر رقص کرده، میسرا میدند و می‌گفتند: «او هزارهای خود داده و هزارهای خویش را کشته است.»

آنگاه خویش داود را خوانده، او را گفت: «حیات بیهوده قسم که تو مر در است هستی و خروج و دخول تو با من در در دو به نظر من پسند آمد، زیرا از روز آمدنت نزد من تا امروز تو بدی ندیده‌ام لیکن در نظر سرداران پسند نیستی.»

۷ پس الان برگشته، به سلامت برو مبادا مرتکب عملی شوی که در نظر سرداران فلسطینیان ناپسند آید.»

و داود به خویش گفت: «که در هام و از روزی که به حضور تو بود هام تا امروز در بنده‌ات چه یافته‌ای تا آنکه به جنگ نیایم و باد دشمنان آقایم پادشاه جنگ بنمایم؟»

خویش در جواب داود گفت: «یادتم که تو در نظر من مثل فرشته خدایم هستی لیکن سرداران فلسطینیان گفتند که ما به جنگ نیاید.

۱۰ پس ای طالبان امدادان بایندگان آقایت که همراه تو آمده‌اند، بر خیز و چون با امدادان برخاسته باشید و روشنی برای شما باشد، روانه شوید.»

پس داود با کسان خود صبح زود برخاستند تا روانه شده، به زمین فلسطینیان برگردند و فلسطینیان به یزرعیل برآمدند.

پیروزی داود بر اخیملک

و واقع شد چون داود و کسانش در روز سوم به صقلع رسیدند که عمالقه بر جنوب و بر صقلع هجوم آورده بودند، و صقلع را زده آن راه آتش سوزانیده بودند.

۲ و زنان و همه کسانی را که در آن بودند از خرد و بزرگ اسیر کرده، هیچکس را نکشته، بلکه همه را به اسیری برده، به راه خود رفته بودند.

۳ و چون داود و کسانش به شهر رسیدند، بیک به آتش سوخته، و زنان و پسران و دختران ایشان اسیر شده بودند.

۴ پس داود قومی که همراهش بودند آواز خود را بلند کرده، گریستند تا طاقت گریه کردن دیگر نداشتند.

۵ و درون داود اخینوعم بر عیله و ایچیل، زن نابال کرمی، اسیر شده بودند.

۶ و داود بسیار مضطرب شد زیرا که قوم می‌گفتند که او را سنگسار کنند، چون جان تمامی قوم هریک برای پسران و دختران خویش بسپار تلخ شده بود، اما داود خوشتر از زبانه، خدای خود، تقویت نمود.

و داود به ایاتار کاهن، پسر اخیملک گفت: «بفود از من بیاور.» و ایاتار ابفود را نزد داود آورد.

۸ و داود از خداوند سوال نموده، گفت: «گراین فوج را تعاقب تمام، آیا به آنها خواهیم رسید؟» او وی را گفت: «عاقب نما زیرا که به تحقیق خواهی رسید و رها خواهی کرد.»

پس داود و شصت نفر که همراهش بودند روانه شده، به وادی بسور آمدند و او مانند گان در آنجا توقف نمودند.

۱۰ و داود با چهارصد نفر تعاقب نمود و دو بیست نفر توقف نمودند زیرا به حدی خسته شده بودند که از وادی بسور نتوانستند گذشت.

پس شخصی مصری در صحرا یافته، او را نزد داود آوردند و به او نان دادند که خورد و او را آب نوشانیدند.

۱۲ و بارهای از قصر انجیر و قورص کشمش به او دادند و چون خورد و وحش به وی بازگشت زیرا که سه روز و سه شب نه نان نخورده، و نه آب نوشیده بود.

۱۳ و داود او را گفت: «زان که هستی و از کجا میبائی؟» او گفت: «ن جوان مصری و بنده شخصی عمالقی هستم، و آقایم مرا ترک کرده است زیرا سه روز است که بیچاره شده‌ام.»

۱۴ مابه جنوب کربتیان و بر ملک یهود اور جنوب کالیب تاخت آوردیم. صقلع راه آتش سوزانیدیم.»
داود وی را گفت: «یامر به آن گروه خواهی رسانیدی» «او گفت:» «رای من به خدا قسم بخور که نه مرا بکشی و نه مرا بهدست آقاییم تسلیم کنی، پس تو را زدن آن گروه خواهم رسانید.»

و چون او را به آنجا رسانید یک بر وی تمامی زمین منتشر شده، میخوردند و می نوشیدند و میزوم میکردند، بهسبب تمامی غنیمت عظیمی که از زمین فلسطینیان و از زمین یهود آورده بودند.

۱۷ و داود ایشان را از وقت شام تا عصر روز دیگر میزد که از ایشان احدی رهایی نیافت جز چهار صد مرد جوان که بر شران سوار شده، گریختند.

۱۸ و داود هر چه عمالقه گرفته بودند، باز گرفت و داود وزن خود را باز گرفت.

۱۹ و چیزی از ایشان مفقود نشد از خرد و بزرگ و از پسران و دختران و غنیمت و از همه چیزهایی که برای خود گرفته بودند، بلکه داود همه را باز آورد.

۲۰ و داود همه گوسفندان و گاوان خود را گرفت و آنها را پیش مویشی دیگران دادند و گفتند این است غنیمت داود.

و داود زدن دو بیست نفر که از شدت خستگی نتوانسته بودند در عقب داود بروند و ایشان را نزد او ای بسوروا گذاشته بودند آمد، و ایشان به استقبال داود و به استقبال قومی که همراهش بودند بیرون آمدند، و چون داود نزد قوم رسید از سلامتی ایشان پرسید.

۲۲ اما جمیع کسان شریروم را بیعالم از اشخاصی که با داود رفته بودند متکلم شده، گفتند: «و نکه همراه ما نماندند، از غنیمتی که باز آورد هیم چیزی به ایشان نخواهیم داد مگر به هر کس زن و فرزندان او را. پس آنها را برداشته، بروند.»

لیکن داود گفت: «ی برادرانم چنین مکنید چونکه خداوند اینها را به ما داده است و ما را حفظ نموده، آن فرج را که بر ما تاخت آورده بودند بیدست ما تسلیم نموده است.

۲۴ و کیست که در این امر به شما شگوهش دهد زیرا قسمت آتانی که نزد اسباب میماند مثل قسمت آتانی که به جنگ میروند، خواهد بود و هر دو قسمت مساوی خواهند بود.»

و از آن روز به بعد چنین شد که این را قاعده و قانون در اسرائیل تا امروز قرار داد.

و چون داود به صقلع رسید، بعضی از غنیمت را برای مشایخ یهود و دوستان خود فرستاده، گفت: «یک هدیه ای از غنیمت دشمنان خداوند برای شماست.»

برای اهل بیت ثیل و اهل راموت جنوبی و اهل بیتیر؛

و برای اهل عرو و عیرو اهل سفموت و اهل اشتیع؛

و برای اهل را کال و اهل شهرهای یروخیلیان و اهل شهرهای قینیان؛

و برای اهل حرما و اهل کورعاشان و اهل عتاق؛

و برای اهل حبرون و جمیع مکانهایی که داود و کسانش در آنها مدورفت میکردند.

مرگ شاول

و فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند و مردان اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند، و در کوه جلبوع کشته شده، افتادند.

۲ و فلسطینیان، شاول و پسرانش را به سختی تعاقب نمودند، و فلسطینیان یوناتان و ابیناداب و ملکیشوع پسران شاول را کشتند.

۳ و جنگ بر شاول سخت شد، و تیراندازان دور او را گرفتند و بهسبب تیراندازان به غایت دلنگ گزید.

و شاول به سلا حدار خود گفت: «مشیر خود را کشیده، آن را به من فرورمباد این ناخوتون آمده، مرا بجز و سوزاند و مرا افتضاح نمایند.» اما سلا حدارش

نخواست زیرا که بسیار در ترس بود. پس شاول شمشیر خود را گرفته، بر آن افتاد.

و هنگامی که سلا حدارش شاول را دید که مرده است، او نیز بر شمشیر خود افتاده، با او برمد.

۶ پس شاول و سه پسرش و سلا حدارش و جمیع کسانش نیز در آن روز با هم مردند.

۷ و چون مردان اسرائیل که به آن طرف دره و به آن طرف اردن بودند، دیدند که مردان اسرائیل فرار کرده اند و شاول و پسرانش مرده اند، شهرهای خود را ترک کرده، گریختند و فلسطینیان آمده، در آنها ساکن شدند.

و در فرای آن روز، چون فلسطینیان برای برهنه کردن کشتگان آمدند، شاول و سه پسرش را یافتند که در کوه جلبوع افتاده بودند.

۹ پس سر او را بریدند و اسلحه اش را بیرون کرده، به زمین فلسطینیان، به هر طرف فرستادند تا به بتخانه های خود و به قوم مژده برسانند.

۱۰ و اسلحه او را در خانه عشتاروت نهادند و جسدش را بر حصار بیتشان آویختند.

۱۱ و چون ساکنان یا پیش جلعاد، آنچه را که فلسطینیان به شاول کرده بودند شنیدند،

جمیع مردان شیخار خاسته، و تمامی شب سفر کرده، جسد شاول و اجساد پسرانش را از حصار بیتشان گرفتند، و به یا پیش برگشته، آنها را در آنجا سوزانیدند.

۱۳ و استخوانهای ایشان را گرفته، آنها را زیر درخت بلوطی که در یا پیش است، دفن کردند و هفت روز و سه روز گرفتند.

کتاب دوم سموتیل

آگاهی داود از مرگ شاول

وبعد از وفات شاول و مراجعت داود از مقاتله عمالهه واقع شد که داود دو روز در صقلع توقف نمود.

۲ و در روز سوم ناگاه شخصی از نزد شاول بابایس دریده و خاک بر سرش ریخته از لشکر آمد، و چون نزد داود رسید، به زمین افتاده، تعظیم نمود.

۳ و داود وی را گفت: «ز کجا آمدی؟» او در جواب وی گفت: «ز لشکر اسرائیل فرار کرده‌ام.»

داود وی را گفت: «را خبریده که کار چگونه شده است.» او گفت: «وم از جنگ فرار کردند و بسیاری از قوم نیز افتادند و مردند، و هم شاول و پسرش، یوناتان، مردند.»

پس داود به جوانی که او را مخبر ساخته بود، گفت: «گونه دانستی که شاول و پسرش یوناتان مرد هاند.»

و جوانی که او را مخبر ساخته بود، گفت: «تفاتی مراد را کوه جلیع گذر افتاد و اینک شاول نیزه خود تکیه مینمود، و اینک ارا بهها و سواران او را به سختی تعاقب میکردند.»

۷ و به عقب نگریدم، مرادید و مرا خواند و جواب دادم، لیبیک.

۸ او مرا گفت: تو کیستی؟ وی را گفتم: عملیاتی هستم.

۹ او به من گفت: نمنا اینکه بر من بایستی و مرا بکشی زیرا که پسرشانی مراد گرفته است چونکه تمام جانم تا بحال در من است.

۱۰ پس او ایستاده، او را کشتم زیرا دانستم که بعد از افتادنش زنده نخواهد ماند و تاجی که بر سرش و بازو بندی که بر بازویش بود، گرفته، آنها را اینجا نزد آقام آوردم.»

آنگاه داود جامه خود را گرفته، آن را درید و تمامی کسانی که همراهش بودند، چنین کردند.

۱۲ و برای شاول و پسرش، یوناتان، و برای قوم خداوند و بخاندان اسرائیل ماتم گرفتند و گریه کردند، و تا شام روزه داشتند، زیرا که به دم شمشیر افتاده بودند.

۱۳ و داود به جوانی که او را مخبر ساخت، گفت: «و از کجا هستی؟» او گفت: «ن پسر مردغریب عملیاتی هستم.»

داود وی را گفت: «گونه ترسیدی که دست خود را بلند کرده، مسیح خداوند را هلاک ساختی؟»

آنگاه داود یکی از خادمان خود را طلبیده، گفت: «زدیک آمده، او را بکش.» پس او را زد که مرد.

۱۶ و داود او را گرفت: «ونت بر سر خودت باشد زیرا که دهانت بر توشهات داده، گفت که من مسیح خداوند را کشتم.»

سوگواری داود

و داود این مرثیه را در باره شاول و پسرش یوناتان انشا کرد.

۱۸ و امر فرمود که نشید قوس را به بنی یهود تعلیم دهند. اینک در سفر یاشر مکتوب است:

«بیانی تو ای اسرائیل در مکه‌های بلندت کشته شد. جباران چگونه افتادند.

در جت اطلاع ندید و در کوه‌های اشقلون خبرم سانید، مبادا دختران فلسطینیان شادی کنند. و مبادا دختران ناهختونان وجد نمایند.

ای کوه‌های جلیع، شبم و یاران بر شما نبارد. و نه از کشتزار هایت هدایا بشود، زیرا در آنجا سپهر جباران دور انداخته شد. سپهر شاول که گویابه روغن مسح نشده بود.

از خون کشتگان و از پیه جباران، کایون یوناتان برنگردید. و شمشیر شاول تهنی برنگشت.

شاول و یوناتان در حیات خویش محبوب نازنین بودند. و در موت خود از یکدیگر جدا نشدند. از عقابان نیز بر تراز شیران توانا تر بودند.

ای دختران اسرائیل برای شاول گریه کنید که شمارا به قرمز و نفایس ملبس میساخت و زیورهای طلا بر لباس شما میگذاشت.

شجاعان در معرض جنگ چگونه افتادند. ای یوناتان بر مکان‌های بلند خود کشته شدی.

ای برادر من یوناتان برای تولدتنگ شد هام. برای من بسیار نازنین بودی. محبت تو بمان عجیب تراز محبت زنان بود.

جباران چگونه افتادند. و چگونه اسلحه جنگ تلف شد.»

داود، پادشاه یهودا

وبعد از آن واقع شد که داود از خداوند سوال نمود، گفت: «بایه یکی از شهرهای یهودا برآیم؟» خداوند وی را گفت: «آری.» داود گفت: «جابر آیم؟» گفت: «ه حبرون.»

پس داود به آنجا برآمد و دو زنش نیز از خوینعمه‌ها و عیله و ایچایل زن نابال کرملی.

۳ و داود کسانی را که با او بودند با خاندان هر یکی برد، و در شهرهای حبرون ساکن شدند.

۴ و مردان یهودا آمده، داود را در آنجا مسح کردند، تا بر خاندان یهودا پادشاه شود. و به داود خبر داده، گفتند که «هل یابیش جلعاد بودند که شاول را دفن کردند.»

پس داود قاصدان نزد اهل یابیش جلعاد فرستاده، به ایشان گفت: «ما از جانب خداوند مبارک باشید زیرا که این احسان را به آقای خود شاول نمودید و او را دفن کردید.»

۶ و الا ن خداوند به شما احسان و راستی بنماید و من نیز جزای این نیکویی را به شما خواهم نمود چونکه این کار را کردید.

۷ و حال دستهای شما قوی باشد و شما شجاع باشید زیرا آقای شما شاول مرده است و خاندان یهودا نیز مرده است و پادشاهی مسح نمودند.»

جنگ داود با خاندان شاول

- اما بنیرین نیر سردار لشکر شاول، ایشیوشت بن شاول را گرفته، او را به محنم برد.
- ۹ و او را بر جلعه او و آسور یان و ویرز عیل و ورافرا ایم و ویر بنیامین و ویر تمامی اسرائیل یادشاه ساخت.
- ۱۰ و ایشیوشت بن شاول هنگامی که بر اسرائیل یادشاه شد چهل ساله بود، و دو سال سلطنت نمود، اما خاندان یهودا، داود را متابعت کردند.
- ۱۱ و عدایای که داود در حبرون برخاندان یهودا سلطنت نمود هفت سال و شش ماه بود.
- و بنیرین نیر و بندگان ایشیوشت بن شاول از محنم به جیغون بیرون آمدند.
- ۱۳ و یوآب بن صرویه و بندگان داود بیرون آمده، نزد برکه جیغون با آنها ملتی شدند، و اینان به این طرف برکه و آنان بر آن طرف برکه نشستند.
- ۱۴ و ابئیریه یوآب گفت: «لان جوانان بر خیزند و در حضور ما بازی کنند.» یوآب گفت: «رخیزید.»
- پس برخاسته، به شماره عبور کردند، دوازده نفر برای بنیامین و برای ایشیوشت بن شاول و دوازده نفر از بندگان داود.
- ۱۶ و هر یک از ایشان سر حریف خود را گرفته، شمشر خود را در پهلویش زد، پس با هم افتادند. پس آن مکان را که در جیغون است، حلقهت هصوریم نامیدند.
- ۱۷ و آن روز جنگ بسیار سخت بود و ابئیر و مردان اسرائیل از حضور بندگان داود منزه شدند.
- و سه پسر صرویه، یوآب و ایشیای و عسائیل، در آنجا بودند، و عسائیل مثل غزال بری سبک پا بود.
- ۱۹ و عسائیل، ابئیر را تعاقب کرد و در رفتن به طرف راست یا چپ از تعاقب ابئیر انحراف نوری زد.
- ۲۰ و ابئیریه عقب نگر بسته، گفت: «یا تو عسائیل هستی؟» گفت: «ن هستم.»
- ابئیر وی را گفت: «ه طرف راست یا به طرف چپ خود برگرد و یکی از جوانان را گرفته، اسلحه او را برادر.» اما عسائیل نخواست که از عقب او انحراف ورزد.
- ۲۲ پس ابئیر یاد دیگری عسائیل گفت: «ز عقب من برگرد چراتورا به زمین بزم، پس چگونه روی خود را نزد برادر ت یوآب برافرازم.»
- و چون نخواست که برگردد ابئیر او را به موخیزه خود به شکش زد که سرنیزه از عقبش بیرون آمد و در آنجا افتاده، در جایش مرد. و هر کس که به مکان افتاد و مردن عسائیل رسید، ایستاد.
- اما یوآب و ایشیای، ابئیر را تعاقب کردند و چون ایشان به تل امه که به مقابل جیح در راه بیابان جیغون است رسیدند، آفتاب فرو رفت.
- ۲۵ و بنی بنیامین بر عقب ابئیر جمع شده، یک گروه شدند و بر سر یکی تل ایستادند.
- ۲۶ و ابئیر یوآب را صداده، گفت که: «باشمشیر تابه ابد هلاک سازد؟ یا ایمنی دانی که آخره تلخی خواهد انجامید؟ پس تابه کی قوم را مرئی کنی که از تعاقب برادران خویش برگردند.»
- یوآب در جواب گفت: «ه خدای حی قسم اگر سخن نگفته بودی هر آینه قوم در صبح از تعاقب برادران خود برمی گشتند.»
- پس یوآب کرناواخته، تمامی قوم ایستادند و اسرائیل را باز تعاقب نمودند و دیگر جنگ نکردند.
- و ابئیر و کسانش، تمامی آن شب را از راه عر به رفته، از اردن عبور کردند و از تمامی پتون گذشته، به محنم رسیدند.
- ۳۰ و یوآب از عقب ابئیر رگشته، تمامی قوم را جمع کرد. و از بندگان داود سوای عسائیل نوزده نفر مفقود بودند.
- ۳۱ اما بندگان داود، بنیامین و مردمان ابئیر را زدند که از ایشان سیصد و شصت نفر مردند.
- ۳۲ و عسائیل را برداشته، او را در قبر پدرش که در بیت لحم است، دفن کردند و یوآب و کسانش، تمامی شب کوچ کرده، هنگام طلوع غربه حبرون رسیدند.
- و جنگ در میان خاندان شاول و خاندان داود به طول انجامید و داود روز به روز قوت میگرفت و خاندان شاول روز به روز ضعیف میشدند.
- و برای داود در حبرون پسران زاییده شدند، و نخست زاده اش، عمون، از اخیانو عم بر علیه بود.
- ۳ و دو موش، کلاب، از ایجیل، زن نابال کرملی، و سوم، ایشالوم، پسر معکه، دختر تلمای پادشاه جشور.
- ۴ و چهارم ادونیا، پسر حجیت، و پنجم شفطیا پسر ایطال،
- و ششم، یترعام از بجه، زن داود. اینان برای داود در حبرون زاییده شدند.
- سرگذشت ابئیر
- و هنگامی که جنگ در میان خاندان شاول و خاندان داود میبود، ابئیر، خاندان شاول را تقویت مینمود.
- ۷ و شاول را کنیزی مسمی به رصفه دختر ایه بود، و ایشیوشت به ابئیر گفت: «را به کنیز پدرم در آمدی؟»
- و خشم ابئیر به سبب سخن ایشیوشت بسیار فروخته شده، گفت: «یا من سر سگ برای یهودا هستم و حال آنکه امروزه خاندان پدرت، شاول، و برادرانش و اصحابش احسان نمود هام و تو را به دست داود تسلیم نکرد هام که به سبب این زن امروز گناه بر من اسناد میدی؟
- خدا مثل این روز زیاده از این به ابئیر بکند اگر من به طوری که خداوند برای داود قسم خورده است، برایش چنین عمل ننایم.
- ۱۰ تا سلطنت را از خاندان شاول نقل نموده، کرملی داود را بر اسرائیل و یهودا از دانتا بر شمع پایدار گردانم.»
- و او دیگر نتوانست در جواب ابئیر سخنی گوید زیرا که از او میترسید.
- پس ابئیر در آن حین قاصدان نزد او فرستاده، گفت: «ین زمین مال کیست؟» و گفت تو با من عهد ببند و ایک دست من با تو خواهد بود تا تمامی اسرائیل را به سوی تو برگردانم.»
- او گفت: «وب، من با تو عهد خواهم بست ولیکن یک چیز از تو میطلبم و آن این است که روی مرا نخواهی دید، جز اینکه اول چون برای دیدن روی من بیایی میکال، دختر شاول را بیاوری.»

پس داود رسولان نزد ایشبوشت بن شاول فرستاده، گفت: «ن من، میکال را که برای خود به صد قلفه فلسطینیان نامزد ساختم، نزد من بفرست.»
پس ایشبوشت فرستاده، او را نزد شوهرش فطلیل بن لایش گرفت.
۱۶ و شوهرش همراهش رفت و در عقبش تا حوریم گریه میکرد. پس ابنیروی را گفت: «رگشته، برو،» و او برگشت.
و ابنیرو با مشایخ اسرائیل تکلّم نموده، گفت: «بل ازین داود را میطلبید تا بر شما پادشاهی کند.
۱۸ پس این لاین را به انجام برسانید زیرا خدا او را بر باره داود گفته است که به وسیله بنده خود، داود، قوم خویش، اسرائیل را از دست فلسطینیان و از دست جمیع دشمنان ایشان نجات خواهد داد.»
و ابنییره گوش بنیامینیان نیز سخن گفت. و ابنییره هم به حبرون رفت تا آنچه را که در نظر اسرائیل و در نظر تمامی خاندان بنیامین پسند آمده بود، به گوش داود بگوید.

پس ابنیریست نفری با خود برداشته، نزد داود به حبرون آمد و داود به جهت ابنیرو و فقلیل ضیافتی برپا کرد.
۲۱ و ابنییره داود گفت: «ن برخاسته، خواه رفتم و تمامی اسرائیل را نزد آقای خود، پادشاه، جمع خواهم آورد تا با تو عهد ببندد و به هر آنچه دلت میخواهد سلطنت نمایی. پس داود ابنیرو را مرخص نموده، او به سلامتی رفت.
و ناگاه بندگان داود و یوآب از غارتی باز آمده، غنیمت بسیاری با خود آوردند. و ابنیرو داود در حبرون نبود زیرا وی را رخصت داده، او به سلامتی رفته بود.
۲۲ و چون یوآب و تمامی لشکری که همراهش بودند، برگشتند، یوآب را خبر داده، گفتند که «بنیرن نیز نزد پادشاه آمد و او را رخصت داده و به سلامتی رفت.»
پس یوآب نزد پادشاه آمده، گفت: «ه کردی! اینک ابنیرو نزد تو آمد. چرا او را رخصت دادی و رفت؟
ابنیرن نیز امیدانی که او آمد تا تو را فریب دهد و خروج و دخول تو را بداند و هر کاری را که میکنی دریافت کند.»
و یوآب از حضور داود بیرون رفته، قاصدان در عقب ابنیرو فرستاد که او را از چشمه سیره باز آوردند اما داود ندانست.
۲۷ و چون ابنییره به حبرون برگشت، یوآب او را در میان دروازه به کنار کشید تا با او به خفیه سخن گوید و به سبب خون برادرش عسائیل به شکم او زد که مرد.
۲۸ و بعد از آن چون داود این را شنید، گفت: «ن سلطنت من به حضور خداوند از خون ابنیرن نیز تا به ابدی هستم.»
۲۹ پس بر سر یوآب و تمامی خاندان پدرش قرار گیرد و کسیکه جریان و برص داشته باشد و بر عصا تکیه کند و به شمعی بیفتد و محتاج نان باشد، از خاندان یوآب منقطع نشود.»

و یوآب و برادرش ایبشای، ابنیرو را کشتند، به سبب این که برادر ایشان، عسائیل را در جبعون در جنگ کشته بود.
و داود به یوآب و تمامی قومی که همراهش بودند، گفت: «مه خود را بپذیرید و پلاس پوشید و برای ابنیرو نوحه کنید.» و داود پادشاه در عقب جنازه رفت.
۳۲ و ابنیرو را در حبرون دفن کردند و پادشاه آواز خود را بلند کرده، نزد قبر ابنیرو گریست و تمامی قوم گریه کردند.
۳۳ و پادشاه برای ابنیرو مرثیه خوانده، گفت: «یاباید ابنیرو میرد به طوری که شخص احدی نمیبرد.»
۳۴ دستهای تو بسته نشد و پایهایت در زنجیر گذاشته نشد. مثل کسیکه پیش شریران افتاده باشد افتادی.» پس تمامی قوم بار دیگر برای او گریه کردند.
۳۵ و تمامی قوم چون هنوز روزی دو آمدند تا داود در آنان بخوراند اما داود قسم خورده، گفت: «دابه من مثل این بلکه زیاده از این بکنند اگر نان یا چیزی دیگر پیش از غروب آفتاب بچشم.»

و تمامی قوم ملتفت شدند و نظر ایشان پسند آمد. چنانکه هر چه پادشاه میکرد، در نظر تمامی قوم پسند میآمد.
۳۷ و جمیع قوم و تمامی اسرائیل در آن روز دانستند که کشتن ابنیرن نیز پادشاه نبود.
۳۸ و پادشاه به خادمان خود گفت: «یائی دانید که سروری و مرد بزرگی امروز در اسرائیل افتاد؟
و من امروز با آنکه به پادشاهی مسح شده ام ضعیف هستم و این مردان، یعنی پسران صروه از من توانواتند. خداوند عامل شرارت را بر حسب شرارتش جزا دهد.»

مرگ ایشبوشت

و چون پسر شاول شنید که ابنیرو در حبرون مرده است دستهایش ضعیف شد، و تمامی اسرائیل بر ایشان گردیدند.
۲ و پسر شاول دو مرد داشت که سردار فوج بودند؛ اسم یکی بعنه و اسم دیگری ریکاب بود، پسران رمون بنیروقی از بنی بنیامین، زیرا که بنیروت با بنیامین محسوب بود.
۳ و بنیروقیان به جتایم فرار کرده، در آنجایا امروز غر بت پذیرفتند.
و یونان پسر شاول را پسری لنگ بود که هنگام رسیدن خبر شاول و یونانان از زرعیل، پنج ساله بود، و دایه اش او را برداشته، فرار کرد. و چون به فرار کردن تعجیل مینمود، او افتاد و لنگ شد و اسمش مقیبوشت بود.
و ریکاب و بعنه، پسران رمون بنیروقی روانه شده، در وقت گرمای روز به خانه ایشبوشت داخل شدند و او به خواب ظهر بود.
۶ پس به بهانه ای که گندم بگیرند در میان خانه داخل شده، به شکم او زدند و ریکاب و برادرش بعنه فرار کردند.
۷ و چون به خانه داخل شدند او را بر دستش در خوابگاه خود میخوابید، او را زدند و کشتند و سرش را از تن جدا کردند و سرش را گرفته، از راه عر به تمامی شب کوچ کردند.

۸ و سرائیلبوشت از زدداد و به حبرون آورده، به پادشاه گفتند: «یک سرد شمنت، ایشیوشت، پسر شاول، که قصد جان تو میداشت، و خداوند امروز انتقام آقای ما پادشاه را از شاول و ذریه‌اش کشیده است.»

و داود یکبار در شربت، به پسران رمون پیروئی را جواب داد، به ایشان گفت: «سم به حیات خداوند که جان مرا زهر تنگی فدیة داده است.

۱۰ وقتی که کسی مرا خبر داده، گفت که اینک شاول مرده است و گمان میبرد که بشارت میآورد، او را گرفته، در صقل کشت و این اجرت بشارت بود که به او دادم.

۱۱ پس چند مرتبه زیاد، چون مردان شری، شخص صالح را در خانهاش برستش بکشند، آیا خون او را از دست شما مطالبه نکنم؟ و شمار از زمین هلاک نسازم؟»

پس داود خادمان خود را امر فرمود که ایشان را کشتند و دست و پای ایشان را قطع نموده، بریر که حبرون آویختند. اما سرائیلبوشت را گرفته در قیرابنیر در حبرون دفن کردند.

داود، پادشاه اسرائیل

و جمیع اسباط اسرائیل نزد داود به حبرون آمدند و متکلم شده، گفتند: «یک ما استخوان و گوشت تو هستیم.

۲ و قبل از این نیز چون شاول بر ماسلنت مینمود تو بودی که اسرائیل را بیرون میبردی و اندرون میآوردی، و خداوند تو را گفت که تو قوم من، اسرائیل را رعایت خواهی کرد و بر اسرائیل پیشوا خواهی بود.»

و جمیع مشایخ اسرائیل نزد پادشاه به حبرون آمدند، و داود پادشاه در حبرون به حضور خداوند با ایشان عهد بست و داود را بر اسرائیل به پادشاهی مسح نمودند.

۴ و داود هنگامی که پادشاه شد سی ساله بود، و چهل سال سلطنت نمود.

۵ هفت سال و شش ماه در حبرون برپیدا سلطنت نمود، و سی و سه سال در اورشلیم بر تمامی اسرائیل و یهودا سلطنت نمود.

و پادشاه با مردانش به اورشلیم به مقابله بیوسیان که ساکنان زمین بودند، رفت، و ایشان به داود متکلم شده، گفتند: «ایجاد داخل نخواهی شد جز اینکه کوران و لنگان را بیرون کنی.» زیرا گمان کردند که داود به ایجاد داخل نخواهد شد.

۷ و داود قلعه صهیون را گرفت که همان شهر داود است.

۸ و در آن روز داود گفت: «رکه بیوسیان را بزند و به قنات رسیده، لنگان و کوران را که میغوس جان داود هستند) زند.» (بنابرین میگویند کور و لنگ، به خانه داخل نخواهند شد.

۹ و داود در قلعه ساکن شد و آن را شهر داود نامید، و داود به اطراف ملو و اندرونش عمارت ساخت.

۱۰ و داود ترقی کرده، بزرگ میشد و پیوه، خدای صبیایوت، با وی میبود.

و حیرام، پادشاه صور، قاصدان و درخت سر و آزاد و نجاران و سنگ تراشان نزد داود فرستاده، برای داود خانه‌های بنا نمودند.

۱۲ پس داود فهمید که خداوند او را بر اسرائیل به پادشاهی استوار نموده، و سلطنت او را به خاطر قوم خویش اسرائیل برافراشته است.

و بعد از آمدن داود از حبرون کنیزان و زنان دیگر از اورشلیم گرفت، و باز برای داود پسران و دختران زاییده شدند.

۱۴ و نامهای آنانی که برای او در اورشلیم زاییده شدند، این است: شمعون و شویاب و ناتان و سلیمان،

و یجار و الیشوع و ناخ و یافیع،

و الیشمع و الیداع و الیلط.

شکست فلسطینیان

و چون فلسطینیان شنیدند که داود را به پادشاهی اسرائیل مسح نمود هاند، جمیع فلسطینیان برآمدند تا داود را بطلبند، و چون داود این را شنید به قلعه فرود آمد.

۱۸ و فلسطینیان آمده، در وادی رفائیان منتشر شدند.

۱۹ و داود از خداوند سوال نموده، گفت: «یا به مقابله فلسطینیان برآیم و ایشان را بهدست من تسلیم خواهی نمود؟» خداوند به داود گفت: «و زیرا که فلسطینیان را البته بهدست تو خواهم داد.»

و داود به بل فراصم آمد و داود ایشان را در آنجا شکست داده، گفت: «داوند دشمنانم را از حضور من رخنه کرد مثل رخنه آبها.» بنابرین آن مکان را بل فراصم نام نهادند.

۲۱ و تنهای خود را در آنجا ترک کردند و داود و کسانش آنها را ایرداشتند.

و فلسطینیان بار دیگر آمده، در وادی رفائیان منتشر شدند.

۲۳ و چون داود از خداوند سوال نمود، گفت: «رمیا، بلکه از عقب ایشان دور زده، پیش درختان توت برایشان حمله آور.

۲۴ و چون آواز صدای قدمها در سردرختان توت بشنوی، آنگاه تعجیل کن زیرا که در آن وقت خداوند پیش روی تو بیرون خواهد آمد تا لشکر فلسطینیان را شکست دهد.»

پس داود چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، کرد، و فلسطینیان را از جعبه تاجازر شکست داد.

باز گرداندن تابوت عهد

و داود بار دیگر جمیع برگزیدگان اسرائیل، یعنی سی هزار نفر را جمع کرد.

۲ و داود با تمامی قومی که همراهش بودند برخاسته، از بیعی بودار وانه شدند تا تابوت خدا را که به اسم، یعنی به اسم یهوه صباویوت که بر رویان نشسته است، مسمی میباید، از آنجا بیاورند.

۳ و تابوت خدا را بر اربابهای نو گذاشتند و آن را از خانه ییناداب که در جعبه است، برداشتند، و عزره و اخیو، پسران ییناداب، ارا به نورار اندند.

۴ و آن از خانه ییناداب که در جعبه است تابوت خداوند آوردند و اخیو پیش تابوت میرفت.

۵ و داود و تمامی خاندان اسرائیل با انواع آلات چوب سرو و ریبط و ریاب و دف و دهل و سنتجهابه حضور خداوند بازی میکردند.

و چون به خرمنگاه ناکون رسیدند عزره دست خود را به تابوت خداوند دراز کرده، آن را گرفت زیرا گاوآن میبلغزیدند.

۷ پس غضب خداوند بر عزره افروخته شده، خدا او را در آنجا بسبب تقصیرش زد، و در آنجا زد تابوت خدا مرد.

۸ و داود غمگین شد زیرا خداوند بر عزره رخنه کرده بود، و آن مکان را تا به امروز فارص عزره نام نهاد.

۹ و در آن روز، داود از خداوند ترسیده، گفت که تابوت خداوند نزد من چگونه بیاید.

۱۰ و داود نخواست که تابوت خداوند را نزد خود به شهر داود بیاورد. پس داود آن را به خانه عوبیدادوم جتی برگردانید.

۱۱ و تابوت خداوند در خانه عوبیدادوم جتی سه ماه ماند و خداوند عوبیدادوم و تمامی خاندانش را برکت داد.

و داود پادشاه را خبر داده، گفتند که: خداوند خانه عوبیدادوم و جمیع ماملک او را بسبب تابوت خدا برکت داده است. پس داود رفت و تابوت خدا را از خانه عوبیدادوم به شهر داود به شادمانی آورد.

۱۳ و چون بردارندگان تابوت خداوند شش قدم رفته بودند، گاوآن و پروار یهذیح نمود.

۱۴ و داود با تمامی قوت خود به حضور خداوند رقص میکرد، و داود به ایفودگان ملبس بود.

۱۵ پس داود و تمامی خاندان اسرائیل، تابوت خداوند را به آواز شادمانی و آواز کرنا آوردند.

۱۶ و چون تابوت خداوند داخل شهر داود میشد، میکال دختر شاول از پنجه نگر بسته، داود پادشاه را دید که به حضور خداوند جست و خیز و رقص میکند، پس او را در دل خود حقیر شمرد.

و تابوت خداوند را در آورده، آن را در مکانش در میان خیمه‌های که داود برایش برپا داشته بود، گذاشتند، و داود به حضور خداوند قربانی‌های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید.

۱۸ و چون داود از گذرانیدن قربانی‌های سوختنی و ذبایح سلامتی فارغ شد، قوم را به اسم یهوه صباویوت برکت داد.

۱۹ و به تمامی قوم، یعنی به جمیع گروه اسرائیل، مردان و زنان به هر یکی یک گرده نان و یک پاره گوشت و یک قرص کشمش بخشید، پس تمامی قوم هر یکی به خانه خود رفتند.

امادان بردگشت تا اهل خانه خود را برکت دهد. و میکال دختر شاول به استقبال داود بیرون آمده، گفت: «ادشاه اسرائیل امروز چه قدر خوشترن را عظمت داد که خود را در نظر کنیزان بندگان خود برهنه ساخت، به طوری که یکی از سفها خود را برهنه میکند.»

و داود به میکال گفت: «حضور خداوند بود که مرا بریدرت و بر تمامی خاندانش برتری داد تا مرا بر قوم خداوند، یعنی بر اسرائیل پیشوا سازد، از این جهت به حضور خداوند بازی کردم.»

۲۲ و از این نیز خود را یاده حقیر خواهم نمود و در نظر خود پست خواهم شد، لیکن در نظر کنیزانی که در باره آنها سخن گفتم، معظم خواهم بود.» و میکال دختر شاول را تار و زو فاشش اولاد شد.

و عده خدایه داود

و واقع شد چون پادشاه در خانه خود نشسته، و خداوند او را از جمیع دشمنانش از هر طرف آرامی داده بود،

که پادشاه به ناتان نبی گفت: «لان مرا مینبی که در خانه سرو آزاد ساکن میباشم، و تابوت خدا در میان پرده‌ها ساکن است.»

ناتان به پادشاه گفت: «یاوهر آنچه در دلت باشد معمول دار زیرا خداوند با تو است.»

و در آن شب واقع شد که کلام خداوند به ناتان نازل شده، گفت:

«رو به بنده من داود بگو، خداوند چنین میگوید: یااتو خانهای برای سکونت من بنا میکنی؟

زیرا روزی که بنیاسرائیل را از مصر بیرون آوردم تا امروز، در خانهای ساکن نشده‌ام بلکه در خیمه و مسکن گردش کرده‌ام.

۷ و به هر جایی که با جمیع بنیاسرائیل گردش کردم آیا به احدی از داوران اسرائیل که برای رعایت قوم خود، اسرائیل، مامور داشتم، سخنی گفتم که چرا خانهای از سرو آزاد برای من بنا کردید؟

و حال به بنده من، داود چنین بگو که یهوه صباویوت چنین میگوید: من تو را از چراگاه عقب گوسفندان گرفتم تا پیشوای قوم من، اسرائیل، باشی.

۹ و هر جایی که میرفتی من با تو میبودم و جمیع دشمنان را از حضور تو منقطع ساختم، و برای تو اسم بزرگ مثل اسم بزرگانی که بر زمینند، پیدا کردم.

۱۰ و به جهت قوم خود، اسرائیل، مکانی تعیین کردم و ایشان را عرس نمودم تا در مکان خویش ساکن شده، باز متحرک نشوند، و شریان، دیگر ایشان را مثل سابق ذلیل نسازند.

۱۱ و مثل روزهایی که داوران را بر قوم خود، اسرائیل، تعیین نمودم و تو را از جمیع دشمنان آرامی دادم، و خداوند تو را خبر میدهد که خداوند برای تو خانهای بنا خواهد نمود.

۱۲ زیرا روزهای تو تمام خواهد شد و با پدران خود خواهی خوابیدی و ذریت تو را که از صلب تو بیرون آید، بعد از تو استوار خواهم ساخت، و سلطنت او را پایدار خواهم نمود.

- ۱۳ اورای اسم من خانهای بنا خواهد نمود و کرسی سلطنت اورا تا به ابد پایدار خواهد ساخت.
- ۱۴ من اورا پدید خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود، و اگر او گناه ورزد، و او را با عصبی مردمان و به تازه های بنی آدم تادیب خواهم نمود.
- ۱۵ ولیکن رحمت من از او دور نخواهد شد، به طوری که آن را از شاول دور کردم که او را از حضور تو رد ساختم.
- ۱۶ و خانه و سلطنت تو، به حضورت تا به ابد پایدار خواهد شد، و کرسی تورا به ابد استوار خواهد ماند،»
- برحسب تمامی این کلمات و مطابق تمامی این روایاتان به داود تکلم نمود.

دعای داود

و داود پادشاه داخل شده، به حضور خداوند نشست و گفت: «ای خداوند یهوه، من کیستم و خاندان من چیست که مرا به این مقام رسانیدی؟ و این نیز در نظر تو ای خداوند یهوه امر قلیل نمود زیرا که در باره خانه بنده ات نیز برای زمان طویل تکلم فرمودی. و آیا اینی خداوند یهوه عادت بنی آدم است؟»

- و داود دیگر به توجه تو اند گفت زیرا که تو ای خداوند یهوه، بنده خود را میشناسی، و برحسب کلام خود و موافق دل خود تمامی این کارهای عظیم را بجا آوردی تا بنده خود را تعلیم دهی.
- ۲۲ بنا بر بنای یهوه خدا، تو بزرگ هستی زیرا چنانکه به گوشهای خود شنیدهایم مثل تو کسی نیست و غیر از تو خدایی نیست.
- ۲۳ و مثل قوم تو اسرائیل کدامیک امت بر روی زمین است که خدا پدیدت را بنده داده، برای خویش قوم بسازد، و اسمی برای خود پدیدانماید، و چیزهای عظیم و مهیب برای شما و برای زمین خود بجا آورد به حضور قوم خویش که برای خود از مصر و از امتهای و خدایان ایشان فدیة دادی.
- ۲۴ و قوم خود اسرائیل را برای خود استوار ساختی، تا ایشان تا به ابد قوم تو باشند، و تو ای یهوه، خدای ایشان شدی.
- ۲۵ و الا نای یهوه خدا، کلامی را که در باره بنده خود و خانهاش گفتی تا به ابد استوار کن، و برحسب آنچه گفتی، عمل نما.
- ۲۶ و اسم تورا به ابد معظم بماند، تا گفته شود که یهوه صباویوت، خدای اسرائیل است، و خاندان بنده ات داود به حضور تو پایدار بماند.
- ۲۷ زیرا تو ای یهوه صباویوت، خدای اسرائیل، به بنده خود اعلان نموده، گفتی که برای تو خانهای بنا خواهم نموده، بنا برین بنده تو جرات کرده است که این دعا را از تو بگوید.
- ۲۸ و الا نای خداوند یهوه تو خدا هستی و کلام تو صدق است و این نیکوئی را به بنده خود وعده دادهای.
- ۲۹ و الا ان احسان فرموده، خاندان بنده خود را برکت بده تا آنکه در حضورت تا به ابد بماند، زیرا که تو ای خداوند یهوه گفتههای و خاندان بنده ات از برکت تو تا به ابد مبارک خواهد بود.»

پیروزیهای داود

- و بعد از این واقع شد که داود فلسطینیان را شکست داده، ایشان را ذلیل ساخت. و داود زمامام البلاد را از دست فلسطینیان گرفت.
- ۲ و موآب را شکست داده، ایشان را به زمین خویش باریده، بار بسمانی پیود و دور بسمان برای کشتن پیود، و یک ریسمان تمام برای زنده نگاه داشتن. و موآبان بندگان داود شده، هدایا آوردند.
- و داود، هدد عز رین رحوب، پادشاه صوبه رهانگی که میرفت تا استیلای خود را از نهر باز به دست آورد، شکست داد.
- ۴ و داود هزار و هفتصد سوار و بیست هزار پیاده از او گرفت، و داود جمیع اسبهای ارا به هایش را پی کرده، اما از آنها برای صدرا به نگاه داشت.
- ۵ و چون ارامیان دمشق به مدد هدد عز رین، پادشاه صوبه، آمدند، داود بیست و دو هزار نفر از ارامیان را بکشت.
- ۶ و داود در ارام دمشق قراولان گذاشت، و ارامیان، بندگان داود شده، هدایا میآوردند، و خداوند، داود را در هر جا که میرفت، نصرت میداد.
- ۷ و داود سپهرهای طلا را که بر خادمان هدد عز رین بود گرفته، آنها را به او تسلیم آورد.
- ۸ و از بانه و بیرونهای شهرهای هدد عز رین داود پادشاه، برنج از حدافون گرفت.
- و چون تو عی، پادشاه حماه شنید که داود تمامی لشکر هدد عز رین را شکست داده است، تو عی، یورام، پسر خود را از داود پادشاه فرستاد تا از سلامتی او و پسرش، و او را تهیت گوید، از آن جهت که با هدد عز رین جنگ نموده، او را شکست داده بود، زیرا که هدد عز رین تو عی مقاتله مینمود و یورام ظر و ف نقره و ظر و ف طلا و ظر و ف برنجین با خود آورد.
- ۱۱ و داود پادشاه آنها را نیز برای خداوند وقف نمود با نقره و طلائی که از جمیع امت هائی که شکست داده بود، وقف نمود بود، یعنی از ارام و موآب و بنی عمون و فلسطینیان و عمالقه و از غنیمت هدد عز رین رحوب پادشاه صوبه.
- و داود برای خویشتن تذکراهای برپا نمود هنگامی که از شکست دادن هدد عز رین از ارامیان در وادی ملح مراجعت نمود.
- ۱۴ و در ادم قراولان گذاشت، بلکه در تمامی ادم قراولان گذاشته، جمیع ادمیان بندگان داود شدند، و خداوند، داود را در هر جا که میرفت، نصرت میداد.
- و داود بر تمامی اسرائیل سلطنت مینمود، و داود بر تمامی قوم خود داوری و انصاف را اجرامی داشت.
- ۱۶ و یوآب بن صرویه سردار لشکر بود و یهوشافات بن اخیلود وقایع نگار.
- ۱۷ و صادوق بن اخیطوب و اخیملک بن ابیاتار، کاهن بودند و سراپا کاتب بود.
- ۱۸ و بناهاون یهویادع برکتیان و فلیتیا بن یوسران داود کاهن بودند.

داود و مفیوشت

و داود گفت: «یا خاندان شاول کسی تا به حال باقی است تا به خاطر یونانان او را احسان تمام؟»

واخذان شاول خادمی مسمی به صیبیا بود، پس او را نزد داود خواندند و یاد شاه وی را گفت: «یا تو صیبیا هستی؟» گفت: «نده تو هستم.»
پادشاه گفت: «یا تابه حال از خاندان شاول کسی هست تا او را احسان خدایی نمایم؟» صیبیا در جواب پادشاه گفت: «ناتان را تابه حال پسر بی لنگ باقی است.»

پادشاه از وی پرسید که «و کیاست؟» صیبیا به پادشاه گفت: «یک او در خانه ما کیرین عمیئیل درلود بار است.»
و داوید پادشاه فرستاده، او را از خانه ما کیرین عمیئیل از لود بار گرفت.

پس مفیوشت بن یوناتان بن شاول نزد داود آمده، به روی در افتاده، تعظیم نمود. و داود گفت: «ی مفیوشت! گفت: «یک بنده تو.»
داوود وی را گفت: «ترس! زیرا به خاطر پدرت یوناتان بر تو البته احسان خواهم نمود و تمامی زمین پدرت شاول را به تو رد خواهم کرد، و تو دادم بر سفره من نان خواهی خورد.»

پس او تعظیم کرده، گفت که «نده تو چیست که بر سگ مردهای مثل من التفات نمایی؟»

و پادشاه، صیبیا، بنده شاول را خوانده، گفت: «نچه را که مال شاول و تمام خاندانش بود به پسر آقای تو دادم.

۱۰ و تو و پسران و بندگانت به جهت اوزمین رازرع نموده، محصول آن را بیاورید تا برای پسر آقاییت به جهت خوردنش نان باشد، اما مفیوشت، پسر آقاییت همیشه بر سفره من نان خواهد خورد.» و صیبیا پادشاه پسر ویست خادم داشت.

۱۱ و صیبیا به پادشاه گفت: «واقف هر آنچه آقا پسر پادشاه به بنده اش فرموده است به منم طور بنده ات عمل خواهد نمود.» و پادشاه گفت که مفیوشت بر سفره من مثل یکی از پسران پادشاه خواهد خورد.

۱۲ و مفیوشت را پسر بی کوچک بود که میکانام داشت، و تمامی ساکنان خانه صیبیا بنده مفیوشت بودند.

۱۳ پس مفیوشت در اورشلیم ساکن شد زیرا که همیشه بر سفره پادشاه میخورد و از هر دو پانگ بود.

پیروزی بر بنی عمون

و بعد از آن واقع شد که پادشاه بنی عمون، مرد پیشش، حانون، در جایش سلطنت نمود.

۲ و داود گفت: «حانون بن ناحاش احسان نمای چنانکه پدرش به من احسان کرد.» پس داود در فرستاد تا او را به واسطه خادمش در باره پدرش تعزیت گوید، و خادمان داود به زمین بنی عمون آمدند.

۳ و سروران بنی عمون به آقای خود حانون گفتند: «یا گمان میبری که برای تکریم پدرتوست که داود، رسولان به جهت تعزیت تو فرستاده است، آیا داود خادمان خود را نزد تو نفرستاده است تا شہرت افتحص و تجسس نموده، آن را منهدم سازد؟»

پس حانون، خادمان داود را گرفت و نصف ریش ایشان را تراشید و لباسهای ایشان را از میان تاجای نشستن بدرید و ایشان را رها کرد.

۵ و چون داود را خبر دادند، به استقبال ایشان فرستاد زیرا که ایشان بسیار نجیل بودند، و پادشاه گفت: «را بخانجا بناید تا ریشهای شما در آید و بعد از آن برگردید.»
و چون بنی عمون دیدند که نزد داود مکره شدند، بنی عمون فرستاده، بیست هزار پیاده از ارامیان بیت رحوب و ارامیان صوبه پادشاه معکه را با هزار نفر و دوازده هزار نفر از مردان طوب اجیر کردند.

۷ و چون داود شنید، یوآب و تمامی لشکر شجاعتان را فرستاد.

۸ و بنی عمون بیرون آمده، نزد دهنه دروازه برای جنگ صف آرایی نمودند، و ارامیان صوبه و رحوب و مردان طوب و معکه در صحرا علیحده بودند.
و چون یوآب دید که روی صفوف جنگ، هم از پیش و هم از عقبش بود، از تمام برگزیدگان اسرائیل گروهی را انتخاب کرده، در مقابل ارامیان صف آرایی نمود.

۱۰ و بقیه قوم را به دست برادرش ابیشای سپرد تا ایشان را به مقابل بنی عمون صف آرایی کند.

۱۱ و گفت: «گزار ارامیان بر من غالب آیند، به مدد من بیا، و اگر بنی عمون بر تو غالب آیند، به جهت امداد تو خواهم آمد.»

۱۲ دلیر باش و به جهت قوم خویش و به جهت شهرهای خدای خود مردانه بکوش، و خداوند آنچه را که در نظرش پسند آید بکند.»

پس یوآب و قومی که همراهش بودند نزدیک شدند تا ارامیان جنگ کنند و ایشان از حضور وی فرار کردند.

۱۴ و چون بنی عمون دیدند که ارامیان فرار کردند، ایشان نیز از حضور ابیشای گریخته، داخل شهر شدند و یوآب از مقابله بنی عمون برگشته، به اورشلیم آمد.

و چون ارامیان دیدند که از حضور اسرائیل شکست یافته اند، با هم جمع شدند.

۱۶ و هدد عز فرستاده، ارامیان را که به آن طرف نهر بودند، آورد و ایشان به حیلام آمدند، و شوبک، سردار لشکر هدد عز، پیشوای ایشان بود.

۱۷ و چون به داود خبر رسید، جمیع اسرائیل را جمع کرده، از اردن عبور کرد و به حیلام آمد، و ارامیان به مقابل داود صف آرایی نموده، با او جنگ کردند.

۱۸ و ارامیان از حضور اسرائیل فرار کردند، و داود از ارامیان، مردان هفتصد را به و چهل هزار سوار را کشت و شوبک سردار لشکرش را زد که در آنجا مرد.

۱۹ و چون جمیع پادشاهانی که بنده هدد عز بودند، دیدند که از حضور اسرائیل شکست خوردند، با اسرائیل صلح نموده، بنده ایشان شدند. و ارامیان پس از آن از امداد بنی عمون ترسیدند.

داود و بتشیع

و واقع شد بعد از انقضای سال، هنگام بیرون رفتن پادشاهان که داود، یوآب را باندگان خویش و تمامی اسرائیل فرستاد، و ایشان بنی عمون را خراب کرده، ره بر الحاصره نمودند، اما داود در اورشلیم ماند.

و واقع شد در وقت عصر که داود از دستش بر خاسته، بر پشت بام خانه پادشاه گردش کرد و از پشت بام زنی را دید که خویشتر را شستشوی کند و آن زن بسیار نیکو منظر بود.

۳ پس داود فرستاده، درباره زن استفسار نمود و او را گفتند که «باین بتشیع، دختر الیعام، زن اورایی حتی نیست؟»

و داود قاصدان فرستاده، او را گرفت و او نزد وی آمده، داود با او همبستر شد و او از نجاست خود ظاهر شده، به خانه خود برگشت.

۵ و آن زن حامله شد و فرستاده، داود را مخبر ساخت و گفت که من حامله هستم.

پس داود نزد یوآب فرستاد که او را بی حتی رازد من بفرست و یوآب، او را رازد داود فرستاد.

۷ و چون او را نزد وی رسید، داود از سلامتی یوآب و از سلامتی قوم و از سلامتی جنگ پرسید.

۸ و داود به او را گفت: «ه خانه ات برو و پاهای خود را بشو.» پس او را از خانه پادشاه بیرون رفت و از عقبش، خوانی از پادشاه فرستاده شد.

۹ اما او را نزد در خانه پادشاه با سلبی بندگان آقا پیش خوانیده، به خانه خود نرفت.

۱۰ و داود را خبر داده، گفتند که «ه ربه خانه خود نرفته است.» پس داود به او را گفت: «باتو از سفر نیامده ای، پس چرا به خانه خود نرفته ای؟»

او ربه داود عرض کرد که «ایوب و اسرائیل و یهودا در خممه ها ساکنند و آقام، یوآب، و بندگان آقام بیرونی بیابان خیمه نشینند و آیامن به خانه خود بروم تا اکل و شرب بنجام و یازن خود بخوام؟ به حیات تو بویه حیات جان تو قسم که این کار نخواهم کرد.»

و داود به او را گفت: «مر و نیز اینجا باش و فردا تو را روانه میکنم.» پس او را آن روز و فردایش را در اور شلم ماند.

۱۳ و داود او را دعوت نمود که در حضورش خورد و نوشید و او را امست کرد، و وقت شام بیرون رفته، بر دستش با بندگان آقا پیش خوانیده و به خانه خود نرفت.

و یامدادان داود مکتوبی برای یوآب نوشته، به دست او را فرستاد.

۱۵ و در مکتوب به این مضمون نوشته که «و ریا را در مقدمه جنگ سخت بگذارید، و از عقبش پس بروید تا زده شده، بمیرد.»

و چون یوآب شهر را محاصره میکرد او را در مکتوبی که میدانست که مردان شیاع در آنجا میباشند، گذاشت.

۱۷ و مردان شهر بیرون آمده، با یوآب جنگ کردند و بعضی از قوم، از بندگان داود، افتادند و او را بی حتی نیز بمرد.

۱۸ پس یوآب فرستاده، داود را از جمیع وقایع جنگ خبر داد.

۱۹ و قاصدا را مفر موده، گفت: «و از تمامی وقایع جنگ به پادشاه خبر داده باشی،

اگر خشم پادشاه فروخته شود و تو را گوید چرا برای جنگ به شهر نزدیک شدیدی، آیا نمی دانستی که از سر حصار، تیر خواهند انداخت؟

کیست که ایملک بن بر بوشت را کشت؟ آیا زنی سنگ بالا بین آسیایی را از روی حصار بر او نینداخت که در تابص مرد؟ پس چرا به حصار نزدیک شدیدی؟

آنگاه بگو که «نده ات، او را بی حتی نیز مرده است.»

پس قاصدا روانه شده، آمد و او را از آنچه یوآب او را پیغام داده بود، مخبر ساخت.

۲۳ و قاصد به داود گفت که «ردان را مغالب شده، در عقب مابه صحرا بیرون آمدند، و ما را ایشان تادهنده دروازه تاختم.

۲۴ و تیراندازان بر بندگان تو از روی حصار تیر انداختند، و بعضی از بندگان پادشاه مردند و بنده تو او را بی حتی نیز مرده است.»

داود به قاصد گفت: «ه یوآب چنین بگو: این واقعه در نظرتو نباید زیرا که شمشیر، این و آن را بیتفاوت هلاک میکند. پس در مقاتله با شهر به سختی

کوشیده، آن را منهدم بساز. پس او را خاطر جمعی بده.»

و چون زن او را شنید که شوهرش او را مرده است، برای شوهر خود ماتم گرفت.

۲۷ و چون ایام ماتم گذشت، داود فرستاده، او را به خانه خود آورد و او زنی شد، و برایش پسری زاید، اما کاری که داود کرده بود، در نظر خداوند ناپسند آمد.

عقاب داود

و خداوند ناناتان را نزد داود فرستاد و نزد وی آمده، او را گفت که «ر شهری دومر دیو بند، یکی دو لقمه و دیگری فقیر.

۲ و دو لقمه را گو سفند و گاو، بینهایت بسیار بود.

۳ و فقیر را جزیک ماده مده کوچک نبود که آن را خریده، و پرورش داده، همراه وی و پسراش بزرگ میشد، از خوراک وی می خورد و از کاسه او می نوشید

و در آغوشش می خوابید و برایش مثل دختر میبوید.

۴ و مسافری نزد آن مرد دو لقمه آمد و او را حیفا آمد که از گو سفندان و گاو آن خود بگیرد تا به جهت مسافری که نزد وی آمده بود میببازد، و بره آن مرد

فقیر را گرفته، برای آن مرد که نزد وی آمده بود، میببازد.»

آنگاه خشم داود بر آن شخص فروخته شده، به ناناتان گفت: «ه حیات خداوند قسم، کسیکه این کار را کرده است، مستوجب قتل است.

۶ و چونکه این کار را کرده است و هیچ ترحم نموده، بره را چهار چندان باید رد کند.»

ناناتان به داود گفت: «ن مرد هستی، و یوهو، خدای اسرائیل، چنین میگوید: من تو را بر اسرائیل به پادشاهی مسح نمودم و من تو را از دست شاول رهایی

دادم.

۸ و خانه آقا تیرا به تو دادم و زنان آقای تو را به آغوش تو، و خاندان اسرائیل و یهودا را به تو عطا کردم. و اگر این کم میبوید، چنین و چنان برای تو مزید

میکردم.

۹ پس چرا کلام خداوند را خوار نموده، در نظری عمل بد بجا آوردی و او را بی حتی ربه شمشیر زده، زن او را برای خود به زنی گرفتی، و او را با شمشیری

عمون به قتل رسانیدی.

- ۱۰ پس حال شمشیر از خانه تو هر گدو و نخواهد شده علت اینکه مرا تحقیر نموده، زن اورای حقی را گرفتی نازن تو باشد.
- ۱۱ خداوند چنین میگوید: «اینک من از خانه خودت بدی را بر تو عارض خواهم گردانید و زنان تو را پیش چشم تو گرفته، به همسایه ات خواهم داد، و او در نظر این آفتاب، با زنان تو خواهد خوابید.
- ۱۲ زیرا که تو این کار را به پنهانی کردی، اما من این کار را پیش تمام اسرائیل و در نظر آفتاب خواهم نمود.»
- و داود باناتان گفت: «خداوند نگاه کردهام،» «ناتان به داود گفت: «داوند نیز نگاه تو را عفو نموده است که نخواهی مرد.
- ۱۴ لیکن چون از این امر باعث کفر گفتم در شمعان خداوند شدهای، پسری نیز که برای تو زاییده شده است، البته خواهد مرد.»
- پس ناتان به خانه خود رفت.
- پس داود از خدا برای طفل استدعا نمود و داود روزه گرفت و داخل شده، تمامی شب بر روی زمین خوابید.
- ۱۷ و مشایخ خانهاش بر او برخاستند تا او را از زمین برخیزانند، اما قبول نکرد و با ایشان نماند.
- ۱۸ و در روز هفتم طفل بمرد و خادمان داود رسیدند که از مردن طفل او اطلاع دهند، زیرا گفتند: «بیک چون طفل زنده بود، باوی سخن گفتیم و قول ما را نشنید، پس اگر به او خبر دهیم که طفل مرده است، چه قدر زیاد رنجیده میشود.»
- و چون داود دید که بندگان بیکدیگر نجوی میکنند، داود فهمید که طفل مرده است، و داود به خادمان خود گفت: «یا طفل مرده است؟» گفتند: «رده است.»
- آنگاه داود از زمین برخاسته، خوشتر را شست و شوی داده، و دهین کرد و لباس خود را عوض نموده، به خانه خدا و ندرت و عبادت نمود و به خانه خود آمده، خوراکی خواست که پیشش گذاشتند و خورد.
- ۲۱ و خادمانش به وی گفتند: «بن چه کار است که کردی؟ وقتی که طفل زنده بود روزه گرفته، گریه نمودی و چون طفل مرده، برخاسته، خوراکی خوردی؟»
- او گفت: «قتی که طفل زنده بود روزه گرفتم و گریه نمودم زیرا فکر کردم کیست که بداند که شاید خداوند بر من ترحم فرماید تا طفل زنده بماند، اما الان که مرده است پس چرا من روزه بدارم؟ آیا میتوانم دیگر او را باز یابم؟ من زرد او خواهم رفت لیکن او زرد من باز نخواهد آمد.»
- و داود زن خود بشمع راسلی داد و نزد وی در آمده، با او خوابید و او پسری زاییده، او را سلیمان نام نهاد. و خداوند او را دوست داشت.
- و هیدست ناتان بنی فرستاد و او را به خاطر خداوند دیدید یا نام نهاد.
- و یوآب باره بنی عمون جنگ کرده، شهر پادشاه نشین را گرفت.
- ۲۷ و یوآب قاصدان نزد او فرستاده، گفت که «اربه جنگ کردم و شهر آبهارا گرفتم.
- ۲۸ پس الان بقیه قوم را جمع کن و در برابر شهر اروزده، آن را بگیر، مبادمان شهر را بگیریم و اسم من نامیده شود.»
- پس داود تمامی قوم را جمع کرده، به ربه رفت و با آن جنگ کرده، آن را گرفت.
- ۳۰ و تاج پادشاه ایشان را از سرش گرفت که وزنش یک وزنه طلا بود و سنگهای گرانبها داشت و آن را بر سر داود گذاشتند، و غنیمت از حد زیاد از شهر بردند.
- ۳۱ و خلق آنجا بیرون آورده، ایشان را زیر باره ها و چوهای آهنین و تیشه های آهنین گذاشت و ایشان را از کوره آجر پزی گذرانید، و به همین طور با جمیع شهرهای بنی عمون رفتار نمود. پس داود و تمامی قوم به اورشلیم برگشتند.

امنون و تامار

و بعد از این، واقع شد که ابشالوم بن داود را خواهری نیکو صورت مسمی به تامار بود، و امنون، پسر داود، او را دوست میداشت.

۲ و امنون به سبب خواهر خود تامار چنان گرفتار شد که بچار گشت، زیرا که او با کوه بود و به نظر امنون دشوار آمد که با وی کاری کند.

۳ و امنون رفیقی داشت که مسمی به یوناداب بن شعی، برادر داود، بود، و یوناداب مردی بسیار زیرک بود.

۴ و او وی را گفت: «ی پسر پادشاه چرا روزه روز چنین لاغر میشوی و مرا خبر نمی دهی؟» امنون وی را گفت که «ناتامار، خواهر برادر خود، ابشالوم را دوست میدارم.»

و یوناداب وی را گفت: «ریست خود خوابیده، نماز و نماز و چون پدرت برای عیادت تو بیاید، وی را بگو: تمنائین که خواهر من تامار بیاید و مرا اخوراک بخوراند و خوراکی را در نظر من حاضر ساز تا ببینم و از دست وی بخورم.»

پس امنون خوابید و نماز نمود و چون پادشاه به عیادتش آمد، امنون به پادشاه گفت: «من اینکه خواهر تامار بیاید و در وقت طعام پیش من بیزد تا از دست او بخورم.»

و داود نزد تامار به خانهاش فرستاده، گفت: «لان به خانه برادرت امنون برو و برایش طعام بساز.»

و تامار به خانه برادر خود، امنون، رفت. و او خوابیده بود. و آرد گرفته، خمیر کرد، و پیش او قوسها ساخته آنها را پخت.

۹ و تا به ر گرفته، آنها را پیش او ریخت. اما از خوردن با نمود و گفت: «مه کس را از نزد من بیرون کنی.» و همگان از نزد او بیرون رفتند.

۱۰ و امنون به تامار گفت: «و راک را به اطاق بیآور تا از دست تو بخورم.» و تامار قوسها را ساخته بود، گرفته، نزد برادر خود، امنون، به اطاق آورد.

۱۱ و چون پیش او گذاشت تا بخورد، او وی را گرفته، به او گفت: «ی خواهرم بیایم بخواب.»

او وی را گفت: «یای برادرم، مرا دلیل نساز زیرا که چنین کار در اسرائیل کرده نشود، این قیاحت را به عمل میآورم.

۱۲ اما من بجانگ خود را بر میورم و اما تو مثل یکی از سفهدا را اسرائیل خواهی شد، پس حال تمنائین که به پادشاه بگویی، زیرا که مرا از تو دریغ نخواهد نمود.»

لیکن او نخواست سخن وی را بشنود، و بر او زور آورده، او را مجبور ساخت و با او خوابید.

آنگاه امنون باشدت بروی بغض نمود، و بعضی که با او ورزید از محبتی که با وی می داشت، زیاده بود، پس امنون وی را گفت: «رخزوربو» او وی را گفت: «نن مکن. زیرا این ظلم عظیم که در بیرون کردن من میکنی، بدتر است از آن دیگری که با من کردی.» لیکن او نخواست که وی را بشنود.

۱۷ پس خادمی را که او را خدمت میکرد خوانده، گفت: «بن دختر را از نزد من بیرون کن و در را از عقبش ببنده.»
و او جامه رنگارنگ در برداشت زیرا که دختر آن با کره پادشاه به ینگونه لباس، ملبس میشدند. و خادمش او را بیرون کرده، در را از عقبش بست.
۱۹ و تا مار خا کستر بر سر خود ریخته، و جامه رنگارنگ که در برش بود، دریده، و دست خود را بر سر گذارده، روانه شد. و چون معرفت، فریادی نمود.

و برادرش، ابشالوم، وی را گفت: «ه آیا برادرت، امنون، با تو بدو است؟ پسای خواهرم اکنون خاموش باش. او برادر توست و از این کار متفکر مباش.» پس تا مار در خانه برادر خود، ابشالوم، در پریشان حالی ماند.
۲۱ و چون داود پادشاه تمامی این وقایع را شنید، بسیار غضبناک شد.

۲۲ و ابشالوم به امنون سختی نیک باید نگفت، زیرا که ابشالوم امنون را بغض میداشت، به علت اینکه خواهرش تا مار را ذلیل ساخته بود.

مرگ امنون

و بعد از دو سال تمام، واقع شد که ابشالوم در بعل حاصور که نزد افرایم است، پنجم برندگان داشت. و ابشالوم تمامی پسران پادشاه را دعوت نمود.

۲۴ و ابشالوم نزد پادشاه آمده، گفت: «نیک حال، بنده تو، پنجم برندگان دارد. تمنائیکه پادشاه با خدا مان خود همراه بنده ات بیایند.»
پادشاه به ابشالوم گفت: «بای پسر م، همه ما نخواهیم آمد مبادا برای تو بار سنگین باشیم.» و هر چند او را الحاح نمود لیکن نخواست که بیاید و او برکت داد.
۲۶ و ابشالوم گفت: «س تمنائیکه برادرم، امنون، با ما بیاید.» پادشاه او را گفت: «را با تو بیاید؟»

اما چون ابشالوم او را الحاح نمود، امنون و تمامی پسران پادشاه را با او روانه کرد.

۲۸ و ابشالوم خادمان خود را امر فرموده، گفت: «لا حظه کنید که چون دل امنون از شراب خوش شود، و به شتاب گویم که امنون را بزنید. آنگاه او را بکشید، و مترسید، آیامن شمارا نفرمودم. پس دلیر و شجاع باشید.»

و خادمان ابشالوم با امنون به طوری که ابشالوم امر فرموده بود، به عمل آوردند، و جمیع پسران پادشاه بر خاسته، هر کس به قاطر خود سوار شده، گریختند. و چون ایشان در راه میبودند، خبره داود رسانیده، گفتند که «بشالوم همه پسران پادشاه را کشته و یکی از ایشان باقی نمانده است.»
پس پادشاه بر خاسته، جامه خود را درید و به روی زمین دراز شد و جمیع بندگانش با جامه دریده در اطرافش ایستاده بودند.

۳۲ اما یوناداب بن شمی برادر داود متوجه شده، گفت: «قائم گان نبرد که جمیع جوانان، یعنی پسران پادشاه کشته شدند، زیرا که امنون تنهارم ده است چونکه این، نزد ابشالوم مقرر شده بود از روزی که خواهرش تا مار را ذلیل ساخته بود.

۳۳ و الان آقایم، پادشاه از این امر متفکر نشود، و خیال نکند که تمامی پسران پادشاه مرده اند زیرا که امنون تنهارم ده است.»

و ابشالوم گریخت، و جوانی که دیده بانی میکرد، چشمان خود را بلند کرده، نگاه کرد و اینک خلق بسیاری از پهلوئی کوه که در عقبش بود، میآمدند.
۳۵ و یوناداب به پادشاه گفت: «یک پسران پادشاه میآیند، پس به طوری که بنده ات گفت، چنان شد.»

و چون از سختگفتن فارغ شد، اینک پسران پادشاه رسیدند و آواز خود را بلند کرده، گریستند، و پادشاه نیز و جمیع خادمانش به آواز بسیار بلند گریه کردند.
و ابشالوم فرار کرده، نزد تهلای ابن عمیو، پادشاه جشور رفت، و داود برای پسر خود هر روز نوحه گری مینمود.

۳۸ و ابشالوم فرار کرده، به جشور رفت و سه سال در آنجا ماند.

۳۹ و داود از روزی که امنون را در نزد ابشالوم بیرون رود، زیر باره امنون تسلی یافته بود، چونکه مرده بود.

بازگشت ابشالوم به اورشلیم

و یوآب بن صرویه فهمید که دل پادشاه به ابشالوم مایل است.

۲ پس یوآب به تفرغ فرستاده، زنی دانشمند از آنجا آورد و به وی گفت: «منا اینکه خوشتن را مثل ماتم کننده ظاهر سازی، و لباس تعزیت پوشی و خود را به روغن تدهین نکنی و مثل زنی که روزهای بسیاری به جهت مرده ماتم گرفته باشد، بشوی.

۳ و نزد پادشاه داخل شده، و او را بدین مضمون بگویی.» پس یوآب سخنان را به دهانش گذاشت.

و چون زن تفرغ به پادشاه سخن گفت، به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود و گفت: «ی پادشاه، اعانت فرما.»

و پادشاه به او گفت: «و راجه شده است؟» عرض کرد: «نیک من زن بیوه هستم و شوهرم مرده است.

۶ و کنیز تو را دوسر بود ایشان بایکدیگر در صحرا افتادند و کسی نبود که ایشان را از یکدیگر جدا کند. پس یکی از ایشان دیگری را زد و کشت.

۷ و اینک تمامی قبیله بر کنیز تو برخاسته، و میگویند قاتل برادر خود را بسیار تا او را به عوض جان برادرش که کشته شده است، به قتل برسانیم، و وارث را نیز هلاک کنیم. و به اینطور آخر گمرا که باقی مانده است، خاموش خواهند کرد، و برای شوهرم نه اسم و نه اعقاب بر روی زمین وا خواهند گذاشت.»

پادشاه به زن فرمود: «ه خانه ات برو من در باره ات حکم خواهم نمود.»

و زن تفرغ به پادشاه عرض کرد: «ی آقایم پادشاه، تقصیر من و بر خاندان من باشد و پادشاه و کرسی او بی تقصیر باشند.»

و پادشاه گفت: «ر که با تو سخن گوید، او را نزد من بیاور، و دیگری به تو ضرر نخواهد رسانید.»

پس زن گفت: «یادشاه، وپوه، خدای خود را به یاد آور تا ولی مقتول، دیگر هلاک نکند، مباد افسر مراثت سازند.» یادشاه گفت: «ه حیات خداوند قسم که موی از سر پست بر زمین نخواهد افتاد.»

پس زن گفت: «ستدعی آنکه کنیزت با آقای خود پادشاه سخن گوید.» گفت: «گو»

زن گفت: «س چرا در باره قوم خدا مثل این تدبیر کرده‌ای و یادشاه در گفتن این سخن مثل تقصیر کار است، چونکه یادشاه آواره شده خود را با زنی آورده است.

۱۴ زیرا ما باید البته بپوشیم و مثل آب هستیم که به زمین ریخته شود، و آن را نتوان جمع کرد، و خدا جان را نمی گیرد بلکه تدبیرها میکند تا آواره شده‌های از او آواره نشود.

و حال که به قصد عرض کردن این سخن، نزد آقای خود، پادشاه، آمدم، سبب این بود که خلق، مرا ترسانیدند، و کنیزت فکر کرد که چون به پادشاه عرض کنم، احتمال دارد که پادشاه عرض کنیز خود را به انجام خواهد رسانید.

۱۶ زیرا پادشاه اجابت خواهد نمود که کنیز خود را از دست کسی که میخواهد مرا و پسر مرا با هم از میراث خدا هلاک سازد، برهاند.

۱۷ و کنیزت فکر کرد که کلام آقایم، پادشاه، باعث تسلی خواهد بود، زیرا که آقایم، پادشاه، مثل فرشته خداست تا نیک و پدراش تخصیص کند، و وپوه، خدای تو همراه تو باشد.»

پس یادشاه در جواب زن فرمود: «یزی را که از تو سوال میکنم، از من مخفی مدار.» زن عرض کرد: «قایم پادشاه، بفرماید.»

پادشاه گفت: «یادست یوآب در همه این کار با تو نیست؟» زن در جواب عرض کرد: «ه حیات جان تو، ای آقایم پادشاه که هیچکس از هر چه آقایم پادشاه بفرماید به طرف راست یا چپ نمی تواند انحراف ورزد، زیرا که بنده تو یوآب، اوست که مرا امر فرموده است، و اوست که تمامی این سخن را به دهان کنیزت گذاشته است.

۲۰ برای تبدیل صورت این امر، بنده تو، یوآب، این کار را کرده است، اما حکمت آقایم، مثل حکمت فرشته خدا میباشد تا هر چه بروی زمین است، بدانند،»

پس یادشاه به یوآب گفت: «یک این کار را کرده‌ام. حال برو و ایشالوم جوان را باز آور.»

آنکه یوآب به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود، و یادشاه را تحسین کرد و یوآب گفت: «ای آقایم پادشاه امر وزنده ات میدانند که در نظر تو التفات یافتام چونکه پادشاه کار بنده خود را به انجام رسانیده است.»

پس یوآب برخاسته، به جشور رفت و ایشالوم را به اورشلیم باز آورد.

۲۴ یادشاه فرمود که به خانه خود برگرد دوروی مرا نیند. پس ایشالوم به خانه خود رفت و روی پادشاه را ندید.

و در تمامی اسرائیل کسی نیکو منظر و بسیار مدوح مثل ایشالوم نبود که از کف پانافق سرش در او عیبی نبود.

۲۶ و هنگامی که موی سر خود را میچید، پسر آن را در آخر هر سال میچید، چونکه بر او سنگین میشد و از آن سبب آن را میچید (موی سر خود را وزن نموده، دو بیست مثقال به وزن شاه مییافت.

۲۷ و برای ایشالوم سه پسر و یک دختر مسمی به نام از زبیده شدند. و او دختری نیکو صورت بود.

و ایشالوم دو سال تمام در اورشلیم ماند، و روی پادشاه را ندید.

۲۹ پس ایشالوم، یوآب را طلبید تا او را نزد پادشاه بفرستد. اما نخواست که نزد وی بیاید. و باز بار دیگر فرستاد و نخواست که بیاید.

۳۰ پس به خادمان خود گفت: «ببینید، مزرعه یوآب نزد مزرعه من است و در آنجا خج دارد. بروید و آن را به آتش بسوزانید.» پس خادمان ایشالوم مزرعه را به آتش سوزانیدند.

۳۱ آنکه یوآب برخاسته، نزد ایشالوم به خانه شرافته، وی را گفت که «را خادمان تو مزرعه مرا آتش زدند؟»

ایشالوم به یوآب گفت: «یک نزد تو فرستاده، گفتم: اینجا پانافق را نزد پادشاه بفرستم تا بگویی برای چه از جشورا آمده‌ام؟ مرا بهتر میباید که تا بحال در آنجا مانده باشم، پس حال روی پادشاه را ببینم و اگر گاهی در من باشد، مرا بکشد.»

پس یوآب نزد پادشاه رفته، او را مخبر ساخت. و او ایشالوم را طلبید که پیش پادشاه آمد و به حضور پادشاه رویه زمین افتاده، تعظیم کرده و پادشاه، ایشالوم را بوسید.

شکر دایشالوم

و بعد از آن، واقع شد که ایشالوم را بهای و اسبان و پنجاه مرد که پیش او بدوند، میآورد.

۲ و ایشالوم صبح زود برخاسته، به کار راه دروازه میآیستاد، و هر کسی که دعوانی میداشت و نزد پادشاه به محاکمه میآمد، ایشالوم او را خوانده، میگفت: «و از کدام شهر هستی؟» و او میگفت: «ندهات از فلان سبط از اسباط اسرائیل هستم.»

و ایشالوم او را می گفت: «بین، کارهای تو نیکو و راست است لیکن از جانب پادشاه کسی نیست که تو را بشنود.»

و ایشالوم میگفت: «اش که در زمین داور میشدم و هر کس که دعوانی با مرا فحهای میداشت، نزد من میآمد و برای او انصاف مینمودم.» و هنگامی که کسی نزدیک آمده، او را تعظیم مینمود، دست خود دراز کرده، او را گرفت و میبوسید.

۶ و ایشالوم با همه اسرائیل که نزد پادشاه برای داوری میآمدند بدین منوال عمل مینمود، پس ایشالوم دل مردان اسرائیل را رفیفت.

و بعد از انقضای چهل سال، ایشالوم به پادشاه گفت: «ستدعی اینکه بروم تا ندیری را که برای خداوند در حبرون کرده‌ام، و فغانم، زیرا که بنده ات وقتی که در جشورا ام ساکن بودم، نذر کرده، گفتم که اگر خداوند مرا به اورشلیم باز آورد، خداوند را عبادت خواهم نمود.»

پادشاه وی را گفت: «ه سلامتی برو، پس او برخاسته، به حبرون رفت.

۱۰ و ابشالوم، جاسوسان به تمامی اسباط اسرائیل فرستاده، گفت: «همچو ندیند آواز کرنا بگوید که ابشالوم در حبرون پادشاه شده است.»
و دو یست نفر که دعوت شده بودند، همراه ابشالوم از اورشلیم رفتند، و اینان به صافدلی رفته، چیزی نداشتند.

۱۲ و ابشالوم اختیوئل جیلونی را که مشیر داود بود، از شهرش، جیلوه، وقتی که قربانیها میگذرانید، طلبید و فتنه سخت شد، و قوم با ابشالوم روز به روز زیاده میشدند.

فرار داود

و کسی نزد داود آمده، او را خبر داده، گفت که «های مردان اسرائیل در عقب ابشالوم گرویده است.»

و داود به تمامی خادمانی که با او در اورشلیم بودند، گفت: «رخاسته، فرار کنیم و الا مارا از ابشالوم نجات نخواهد بود. پس به تعجیل روانه شویم مبادا او ناگهان به ما برسد و بدی بر ما عارض شود و شهر را به دم شمشیرزند.

۱۵ و خادمان پادشاه، به پادشاه عرض کردند: «یک بندگانت حاضرند برای هر چه آقای ما پادشاه اختیار کند.»

پس پادشاه و تمامی اهل خانهاش با بوی بیرون رفتند، و پادشاه ده زن را که متعه او بودند، برای نگاه داشتن خانه و گذاشت.

۱۷ و پادشاه و تمامی قوم با بوی بیرون رفته، در بیت مرتحق توقف نمودند.

۱۸ و تمامی خادمانش پیش او گذشتند و جمیع کریتیان و جمیع فلیتیان و جمیع جتیان، یعنی شصتصد نفر که از جت در عقب او آمده بودند، پیش روی پادشاه گذشتند.

و پادشاه به اتای جتی گفت: «و نیز همراه ما چرامی آیی؟ برگرد و همراه پادشاه بمان زیرا که تو غریب هستی و از مکان خود نیز بجای وطن کردهای.

۲۰ دیروز آمدی. پس آیا مرز تو را همراه ما آورده کردی و حال آنکه من میروم به جایی که میروم. پس برگرد و برادران خود را بر گردان و رحمت و راستی همراه تو یابد.»

و اتای در جواب پادشاه عرض کرد: «هیات خداوند و به هیات اقایم پادشاه، قسم که هر جایی که آقایم پادشاه خواهد در موت و خواهد در زندگی، باشد، بنده تو در آنجا خواهد بود.»

و داود به اتای گفت: «با و پیش برو، پس اتای جتی با همه مردمانش و جمیع اطفالی که با او بودند، پیش رفتند.

۲۳ و تمامی اهل زمین به آواز بلند گریه کردند، و جمیع قوم عبور کردند، و پادشاه از نهر قدرون عبور کرد و تمامی قوم به راه بیابان گذشتند.

و اینک صادق و نیز جمیع لایان با بوی تابوت عهد خدا را برداشتند، و تابوت خدا را نهادند و تمامی قوم از شهر بیرون آمدند، ایاتار قربانی میگذرانید.

۲۵ و پادشاه به صادق گفت: «بوت خدا را به شهر برگردان. پس اگر در نظر خداوند التفات یابم مرا باز خواهد آورد، و آن را او مسکن خود را به من نشان خواهد داد.

۲۶ و اگر چنین گوید که از تو راضی نیستم، اینک حاضر م هر چه در نظرش پسند آید، به من عمل نماید.»

و پادشاه به صادق کاهن گفت: «یا توراتی نیستی؟ پس به شهر به سلامتی برگرد و هر دو پسر شما، یعنی اخیمعص، پسر تو، و یونانان، پسر ایاتار، همراه شما باشند.

۲۸ بدانید که من در کارهای بیابان درنگ نخواهم نمود تا پیغامی از شما رسیده، مرا مخبر سازد.»

پس صادق و ایاتار تابوت خدا را به اورشلیم برگردانید، در آنجا ماندند.

و اماد او به فراز کوه زیتون برآمد و چون میرفت، گریه میکرد و با سر پوشیده و پایی برهنه میرفت و تمامی قومی که همراهش بودند، هر یک سر خود را پوشانیدند و گریهکنان میرفتند.

۳۱ و داود او را خبر داده، گفتند: «ه اختیوئل، یکی از فتنه انگیزان، با ابشالوم شده است. و داود گفت: «ی خداوند، مشورت اختیوئل را حماقت گردان.»

و چون داود به فراز کوه، جایی که خدا را سجده میکنند رسید، اینک حوشای اریکی با جامه دیده و خاک بر سر ریخته او را استقبال کرد.

۳۳ و داود وی را گفت: «گر همراه من بیایی برای من بار خواهی شد.

۳۴ اما اگر به شهر برگردی و به ابشالوم بگویی: ای پادشاه، من بنده تو خواهم بود، چنانکه پیشتر بنده تو بودم، الان بنده تو خواهم بود. آنگاه مشورت اختیوئل را برای من باطل خواهی گردانید.

۳۵ و آیا صادق و ایاتار کهنه در آنجا همراه تو نیستند؟ پس هر چیزی را که از خانه پادشاه بشنوی، آن را به صادق و ایاتار کهنه اعلام نما.

۳۶ و اینک دو پسر ایشان اخیمعص، پسر صادق، و یونانان، پسر ایاتار، در آنجا ایستادند و هر خبری را که میشنوی، به دست ایشان، نزد من خواهی فرستاد.»
پس حوشای، دوست داود، به شهر رفت و ابشالوم وارد اورشلیم شد.

داود و صیبا

و چون داود از سر کوه اندکی گذشته بود، اینک صیبا، خادم مغیوبوش، بایک جفت الاغ آراسته که دو یست قرص نان و صد قرص کشمش و صد قرص انجیر و یک مشک شراب بر آنها بود، به استقبال وی آمد.

۲ و پادشاه به صیبا گفت: «زاین چیزها چه مقصود داری؟» «صیبا گفت: «لا غنا به جهت سوار شدن اهل خانه پادشاه، و نان و انجیر برای خوراک خادمان، و شراب به جهت نوشیدن خسته شدگان در بیابان است.»

پادشاه گفت: «ما پسر آقایت چکاست؟» «صیبا به پادشاه عرض کرد: «اینک در اورشلیم مانده است، زیرا فکر میکند که امر و خاندان اسرائیل سلطنت پدر مرا به من رد خواهند کرد.»

پادشاه به صبیبا گفت: «نیک کل ما بملک مغبیوشت از مال تو ست.» پس صبیبا گفت: «ظهار بندگی مینمایم ای آقای پادشاه، نمائیکه در نظر تو انتفات بایم.»

دشنام شعی

و چون داوود پادشاه به بحوریم رسید، اینک شخصی از قبیله خاندان شاول مسمی به شعی از آنجا بیرون آمد و چون میآمد، دشنام میداد.

۶ و داوود به جمیع خادمان داوود پادشاه سنگهای انداخت، و تمامی قوم و جمیع شیاعان به طرف راست و چپ او بودند

و شعی دشنام داده، چنین میگفت: «ور شود و شوای مرد خون ریزوای مرد بلیعال!

خداوند تمامی خون خاندان شاول را که در جایش سلطنت نمودی برتورد کرده، و خداوند سلطنت را به دست پسر تو ابشالوم، تسلیم نموده است، و اینک چونکه مردی خون ریز هستی، به شرارت خود گرفتار شده ای.»

و ابیشای ابن صروه به پادشاه گفت که «الین سگ مرده، آقای پادشاه را دشنام دهد؟ مستدعی آنکه بروم و سرش را از تن جدا کنم.»

پادشاه گفت: «ای پسران صروه به ما با شما چه کار است؟ بگزارید که دشنام دهد، زیرا خداوند او را گفته است که داوود را دشنام بده، پس کیست که بگوید چرا این کار را میکنی؟»

و داوود به ابیشای و به تمامی خادمان گفت: «نیک پسر من که از صلب من بیرون آمد، قصد جان من دارد، پس حال چند مرتبه زیاد این بنیامینی، پس او را بگزارید که دشنام دهد زیرا خداوند او را امر فرموده است.

۱۲ شاید خداوند بر مصیبت من نگاه کند و خداوند به عوض دشنامی که او امر وزیه من میدهد، به من جزای نیکو دهد.»

پس داوود مردانش راه خود را پیش گرفتند و اما شعی در برابر ایشان به جانب کوه میرفت و چون میرفت، دشنام داده، سنگها به سوی او میانداخت و خاک به هوا میپاشید.

۱۴ و پادشاه با تمامی قومی که همراهش بودند، خسته شده، آمدند و در آنجا استراحت کردند.

و اما ابشالوم و تمامی گروه مردان اسرائیل به اورشلم آمدند، و اخیتوفل همراهش بود،

و چون حوشای ارکی، دوست داوود، نزد ابشالوم رسید، حوشای به ابشالوم گفت: «دشاه زنده بماند! پادشاه زنده بماند!»

و ابشالوم به حوشای گفت: «یا مهربانی تو یاد و دست خود این است؟ چرا یاد و دست خود زرتی؟»

و حوشای به ابشالوم گفت: «ی، بلکه هر کس را که خداوند و این قوم و جمیع مردان اسرائیل برگزیده باشند، بنده او خواهم بود و زود او خواهم ماند.

۱۹ و ثانی که را میباید خدمت نمایم؟ آیانه زرد پسر او؟ پس چنانکه به حضور پدر تو خدمت نمودهام، به همان طور در حضور تو خواهم بود.»

و ابشالوم به اخیتوفل گفت: «ما مشورت کنید که چه بکنیم.»

و اخیتوفل به ابشالوم گفت که «زدمتعه های پدر خود که به جهت نگاهبانی خانه گذاشته است، در آیی، و چون تمامی اسرائیل بشنوند که نزد پدرت مکروه شده ای، آنگاه دست تمامی همراهانت قوی خواهد شد.»

پس خیمه های بر پشت بام برای ابشالوم برپا کردند و ابشالوم در نظر تمامی بنیاسرائیل زدمتعه های پدرش درآمد.

۲۳ و مشورتی که اخیتوفل در آن روزها میداد، مثل آن بود که کسی از کلام خدا سوال کند. و هر مشورتی که اخیتوفل هم به داوود هم به ابشالوم میداد، چنین میبود.

و اخیتوفل به ابشالوم گفت: «را از آن بده که داوود هزار نفر را برگزیده، بر خیزم و شبانگاه داوود را تعاقب نمایم.

۲ پس در حالتی که او خسته و دستپاچ است بر او رسیده، او را مضطرب خواهم ساخت و تمامی قومی که همراهش هستند، خواهند گریخت، و پادشاه را به تنهایی خواهم کشت.

۳ و تمامی قوم را زود تو خواهم برگردانید زیرا شخصی که او را می طلی مثل برگشتن همه است، پس تمامی قوم در سلامتی خواهند بود.»

و این سخن در نظر جمیع مشایخ اسرائیل پسند آمد.

و ابشالوم گفت: «و شای ارکی را نیز بخواند تا بشنوم که او چه خواهد گفت.»

و چون حوشای نزد ابشالوم آمد، ابشالوم وی را خطاب کرده، گفت: «خیتوفل بدین مضمون گفته است، پس تو بگو که بر حسب رای او عمل نمایم یا نه.»

حوشای به ابشالوم گفت: «شورتی که اخیتوفل این مرتبه داده است، خوب نیست.»

و حوشای گفت: «بدانی که پدرت و مردانش شجاع هستند و مثل خرمی که بچه هایش را در بیابان گرفته باشند، در تلخی جانند، و پدرت مرد جنگ آزموده است، و شب رادر میان قوم نمی ماند.

۹ اینک اولان در حفرهای بجای دیگر مخفی است، و واقع خواهد شد که چون بعضی از ایشان در ابتدا بیفتند، هر کس که بشنود خواهد گفت: در میان قومی که تابع ابشالوم هستند، شکستی واقع شده است.

۱۰ و نیز شیاعی که دلش مثل دل شیر باشد، بالکل گداخته خواهد شد، زیرا جمیع اسرائیل میدانند که پدر تو جباری است و رفیقانش شجاع هستند.

۱۱ لهذا رای من این است که تمامی اسرائیل از دان تا بئرشبع که مثل ریگ کاره در یابیشمارند، نزد تو جمع شوند، و حضرت تو همراه ایشان برود.

۱۲ پس در مکانی که یافت میشود برو خواهم رسید، و مثل شبنمی که بر زمین میریزد بر او فرود خواهم آمد، و از او و تمامی مردانی که همراه وی میباشند، یکی هم باقی نخواهد ماند.

۱۳ واگره شهری داخل شود، آنگاه تمامی اسرائیل طنابا به آن شهر خواهند آورد و آن شهر را به نهر خواهند کشید تا یک سنگ ریزه‌های هم در آن پیدا نشود.» پس ابشالوم و جمیع مردان اسرائیل گفتند: «شورت حوشای ارکی از مشورت اخیوتوفل بهتر است.» زیرا خداوند مقدر فرموده بود که مشورت نیکوی اخیوتوفل را باطل گرداند تا آنکه خداوند بدی را بر ابشالوم برساند.

وحوشای به صادق و بی‌تار کهنه گفت: «خیوتوفل به ابشالوم و مشایخ اسرائیل چنین و چنان مشورت داده، و من چنین و چنان مشورت دادام. ۱۶ پس حال به زودی بفرستید و او در اطلاع داده، گوید: امشب در نگاره‌های بیابان توقف نمائید بلکه به هر طوری که توانی عبور کن، مباد پادشاه و همه کسانی که همراه وی میباشند، بلعیده شوند.»

ویوناتان و اخیعمص نزدین روجل توقف مینمودند و کنیزی رفته، برای ایشان خبر می‌آورد، و ایشان رفته، به داود پادشاه خبر می‌رسانیدند، زیرا می‌توانستند به شهر داخل شوند که مباد اخیوتوفل را ظاهر سازند.

۱۸ اما غلامی ایشان را دیده، به ابشالوم خبر داد، و هر دو ی ایشان به زودی رفته، به خانه شخصی در بحوریم داخل شدند و در حیاط او چاهی بود که در آن فرو شدند.

۱۹ وزن، سرپوش چاه را گرفته، بردنهای گسترانید و بلغور بر آن ریخت. پس چیزی معلوم نشد. ۲۰ و خادمان ابشالوم نزد آن زن به خانه درآمده، گفتند: «خیعمص و یوناتان بجایند؟» زن به ایشان گفت: «زهر آب عبور کردند.» پس چون جستجو کرده، نیافتند، به اورشلم برگشتند.

و بعد از رفتن آنها، ایشان از چاه برآمدند و رفته، داود پادشاه را خبر دادند و به داود گفتند: «رخزید و به زودی از آب عبور کنید، زیرا که اخیوتوفل در باره شما چنین مشورت داده است.»

پس داود و تمامی قومی که همراهش بودند، برخاستند و از اردن عبور کردند و تا طلوع فجر یکی باقی نماند که از اردن عبور نکرده باشد. اما چون اخیوتوفل دید که مشورت او بجا آورده نشد، الاغ خود را بباراست و برخاسته، به شهر خود به خانهاش رفت و برای خانه خود تدارک دیده، خویشتر را رخنه کرد و مرد و او را در قبر پدرش دفن کردند.

۲۵ و ابشالوم، عماسارا، بهجای یوآب، پسر داری لشکر نصب کرد، و عماسا پسر شخصی مسمی به یترای اسرائیل بود که نزد ایچابیل، دختر ناحاش، خواهر صروه، و مادر یوآب درآمده بود.

۲۶ پس اسرائیل و ابشالوم در زمین جلعاد اردن زدند. و واقع شد که چون داود به نحمان رسید، شوی بن ابن ناحاش از زبت بنی عمون و ما کیر بن عمیئیل از لودبار و برزلائی جلعاد از زولجیم،

بسترها و کاسها و ظروف سفالین و گندم و جو و آرد و خوشه‌های برشته و باقلا و عدس و نخود برشته،

و عسل و کره و گوسفندان و پیتر گاوی برای خوراک داود و قومی که همراهش بودند آوردند، زیرا گفتند که قوم در بیابان گرسنه و خسته و تشنه میباشند.

مرگ ابشالوم

۱ و داود قومی را که همراهش بودند، سان دید، و سرداران هزاره و سرداران صده برایشان تعیین نمود. ۲ و داود قوم را روانه نمود، ثلثی به دست یوآب و ثلثی به دست ابیشای ابن صروه، برادر یوآب، و ثلثی به دست اتای جتی. و پادشاه به قوم گفت: «ن نیز البته همراه شما آییم.»

۳ اما قوم گفتند: «و همراه ما نخواهی آمد زیرا اگر ما فرار کنیم در باره ما فکر نخواهند کرد و اگر نصف ما بجزیم برای ما فکر خواهند کرد و حال تو مثل ده هزار نفر ماهستی، پس الان بهترین است که ما از شهر امداد کنی.»

۴ پادشاه به ایشان گفت: «نچه در نظر شما پسنداید، خواهم کردم.» و پادشاه به جانب دروازه ایستاده بود، و تمامی قوم با صدها هزاره هابیرون رفتند.

۵ و پادشاه یوآب و ابیشای و اتای را امر فرموده، گفت: «مخاطر من بر ابشالوم جوان به رفق رفتار نمائید. و چون پادشاه جمیع سرداران را در باره ابشالوم فرمان داد، تمامی قوم شنیدند.

۶ پس قوم به مقابل اسرائیل به صحرا بیرون رفتند و جنگ در جنگل افرام بود. ۷ و قوم اسرائیل در آنجا حضور بندگان داود شکست یافتند، و در آن روز کشتار عظیمی در آنجا شد و بیست هزار نفر کشته شدند.

۸ و جنگ در آنجا بیرونی تمامی زمین منتشر شد و در آن روز اتائی که از جنگل هلاک گشتند، بیشتر بودند از اتائی که به شمشیر کشته شدند. و ابشالوم به بندگان داود بر خورد و ابشالوم فرقاطر سوار بود و فرقاطر زرشاخه‌های پیچیده شده بلوط بزرگی در آمد، و سراودر میان بلوط گرفتار شد، به طوری

که در میان آسمان و زمین آویزان گشت و فرقاطر که زیرش بود، بگشت. ۹ و شخصی آن را دیده، به یوآب خبر رسانید و گفت: «ینک ابشالوم را دیدم که در میان درخت بلوط آویزان است.»

۱۰ و یوآب به آن شخصی که او را خبر داد، گفت: «ان تو دیدهای، پس چرا او را در آنجا به زمین نزدی؟ و من در مقابل نفره و کمر بندی به تو میدادم.» آن شخص به یوآب گفت: «گر هزاره متقال نفره به دست من میرسید دست خود را بر پسر پادشاه دراز نمی کردم، زیرا که پادشاه تو را و ابیشای و اتای را به سمع ما امر فرموده، گفت: «نهار هر یکی از شما در باره ابشالوم جوان با حذر باشید.

۱۱ و الا برجان خود ظلم میکردم چونکه هیچ امری از پادشاه مخفی نمی ماند، و خودت به ضد من برخاستی.»

۱۲ و آنگاه یوآب گفت: «می توانم با تو به اینطور تاخیر نمایم.» پس سه تیر به دست خود گرفته، آنها را به دل ابشالوم زد حینی که او هنوز در میان بلوط زنده بود. ۱۳ و ده جوان که سلا حداران یوآب بودند در ابشالوم را گرفته، و او را زنده و کشتند.

و چون یوآب کرنا را نواخت، قوم از تعاقب نمودن اسرائیل برگشتند، زیرا که یوآب قوم را منع نمود.

۱۷ و ایشالوم را گرفته، او را در حفره بزرگ که در جنگل بود، انداختند، و بر او توده بسیار بزرگ از سنگها افراشتند، و جمیع اسرائیل هر یک به خیمه خود فرار کردند.

۱۸ اما ایشالوم در حین حیات خود بنایی را که در وادی ملک است برای خود برپا کرد، زیرا گفت پسر می‌دانم که از او اسم من مذکور نمائند، و آن بنا را به اسم خود مسمی ساخت. پس تا امروز ایشالوم خوانده میشود.

آگاهی داود از مرگ ایشالوم

و اخیمص بن صادوق گفت: «البروم و مرزده به پادشاه برسانم که خداوند انتقام او را از دشمنانش کشیده است.»

یوآب او را گفت: «و امر و رضا صاحب بشارت نیستی، اما روز دیگر بشارت خواهی برد و امر و مرزده نخواهی داد چونکه پسر پادشاه مرده است.» و یوآب به کوشی گفت: «رو و از آنچه دیده‌های به پادشاه خبر برسان.» و کوشی یوآب را تعظیم نموده، دوید.

۲۲ و اخیمص بن صادوق، بار دیگر به یوآب گفت: «رچه بشود، ملتمس اینکه من نیز در عقب کوشی پدوم.» یوآب گفت: «ی پسر مرا بیا بدوی چونکه بشارت نداری که پیری؟»

گفت: «رچه بشود، بدوم.» او وی را گفت: «دو.» پس اخیمص به راه وادی دویده، از کوشی سبقت جست.

و داود در میان دو دروازه شسته بود و دویده بان پر پشت بام دروازه به حصار برآمد و چشمان خود را بلند کرده، مردی را دید که آنک به تنهایی میدود.

۲۵ و دیده بان آواز کرده، پادشاه را خبر داد و پادشاه گفت: «گرتناست بشارت می‌آورد.» و او می‌آورد و نزدیک میشد.

۲۶ و دیده بان، شخص دیگر را دید که میدوید و دیده بان به دربان آواز داده، گفت: «خصی به تنهایی میدود.» و پادشاه گفت: «و نیز بشارت می‌آورد.» و دیده بان گفت: «و یدن اولی را می‌بینم که مثل دویدن اخیمص بن صادوق است.» پادشاه گفت: «و مرد خوبی است و خبر خوب می‌آورد.»

و اخیمص ندا کرده، به پادشاه گفت: «لامتی است.» و پیش پادشاه روزه زمین افتاده، گفت: «هوه خدای تو متبارک باد که مردمانی که دست خود را بر آقا پادشاه بلند کرده بودند، تسلیم کرده است.»

پادشاه گفت: «یا ایشالوم جوان به سلامت است؟ و اخیمص در جواب گفت: «و ن یوآب، بنده پادشاه و بنده تو فرستاد، هنگامه عظیمی دیدم که ندانستم که چه بود.»

و پادشاه گفت: «گرد و اینجا بایست.» و او به آن طرف شده، بایستاد.

و اینک کوشی رسید و کوشی گفت: «رای آقا پادشاه، بشارت است، زیرا خداوند امر و زمانت را بر تو از هر که با تو مقاومت مینمود، کشیده است.» و پادشاه به کوشی گفت: «یا ایشالوم جوان به سلامت است؟» کوشی گفت: «شمنان آقا پادشاه، و هر که برای ضرر تو بر خیزد، مثل آن جوان باشد.»

پس پادشاه، بسیار مضطرب شده، به بالا خانه دروازه برآمد و میگريست و چون میرفت، چنین میگفت: «ی پسر ایشالوم! ای پسر ایشالوم! کاش که بهجای تو می مردم، ای ایشالوم پسر می پسر من!»

و به یوآب خبر دادند که اینک پادشاه گریه میکند و برای ایشالوم ماتم گرفته است.

۲ و در آن روز برای تمامی ظرفه مر ماتم مبدل گشت، زیرا قوم در آن روز شنیدند که پادشاه برای پسرش غمگین است.

۳ و قوم در آن روز در خانه به شهاد داخل شدند، مثل کسانی که از جنگ فرار کرده، از زوری نجات دزدانه می‌آیند.

۴ و پادشاه روی خود را پوشانید و پادشاه به آواز بلند صدا زد کههای پسر ایشالوم! ای ایشالوم! پسر می! ای پسر من!

پس یوآب ز پادشاه به خانه درآمد، گفت: «مرو ز روی تمامی بندگان خود را شرم منده ساختی که جان تو و جان پسرانت و دخترانت و جان زنان و جان متعه‌ها را مرو نجات دادند.

۶ چونکه دشمنان خود را دوست داشتی و محبان خویش را بغض نمودی، زیرا که امر و ظاهر ساختی که سرداران و خادمان نزد تو هیچند و امر و فهمیدم که اگر ایشالوم زنده میماند و جمیع ما امر و میمردیم آنگاه در نظر تو پسند می‌آمد.

۷ و الان برخاسته، بیرون بیا و بنده گان خود سخنان دل آویز بگو، زیرا به خداوند قسم میخورم که اگر بیرون نیایی، امشب برای تو کسی نخواهد ماند، و این بلا برای تو بدتر خواهد بود از همه بلاهایی که از طفولیت تا این وقت به تو رسیده است.»

پس پادشاه برخاست و نزد دروازه نشست و تمامی قوم را خبر داده، گفتند که «ینک پادشاه ز دروازه نشسته است.» و تمامی قوم به حضور پادشاه آمدند.

باز گشت داود به اورشلم

و جمیع قوم در تمامی اسباط اسرائیل منازعه کرده، میگفتند که «ادشاه ما را از دست دشمنان مار هانیده است، و اوست که ما را از دست فلسطینیان رهائی داده، و حال بهسبب ایشالوم از زمین فرار کرده است.

۱۰ و ایشالوم که او را برای خود مسخ نموده بودیم، در جنگ مرده است. پس الان شما چرا در بار آوردن پادشاه تاخیر مینمایید؟»

و داود پادشاه نزد صادوق و ابیاتار که نه فرستاده، گفت: «هه شما بچیز بود بگو بید: شما چرا در بار آوردن پادشاه به خانهاش، آخر همه هستید، و حال آنکه سخن جمیع اسرائیل ز پادشاه به خانهاش رسیده است.

۱۲ شمار دران من هستید و شما استخوانها و گوشت منید. پس چرا در بار آوردن پادشاه، آخر همه میباشید؟

و به عماسا بگو بید: آیا تو استخوان و گوشت من نیستی؟ خدا به من مثل این بلن که ز یاد از این به عمل آورد اگر تو در حضور من در همه اوقات بهجای یوآب، سردار لشکر، نباشی.»

پس دل جمع مردان نبود ارامل یک شخص مایل گردانید که ایشان زدیاد شاه پیغام فرستادند که تو تمامی بندگانت برگردید.

۱۵ پس پادشاه برگشته، به اردن رسید و بودا به استقبال پادشاه به جلجال آمدند تا پادشاه را از اردن عبور دهند.

و شعی بن جبرای بنیامینی که از بخوریم بود، متعجل نموده، همراه مردان بودا به استقبال داود پادشاه فرود آمد.

۱۷ و هزار نفر از بنیامینیان و صیبا، خادم خاندان شاول، با پادشاه پسرش و بیست خادمش همراهش بودند، و ایشان پیش پادشاه از اردن عبور کردند.

۱۸ و معبر عبور دادند تا خاندان پادشاه عبور کنند، و هر چه در نظرش پسند آید بجا آورند.

و به پادشاه گفت: «قائم گاهی بر من اسناد ندهد و خطایی را که بنده ات در روزی که آقام پادشاه از اورشلیم بیرون میآورد زیدیاد نیارد و پادشاه آن را به دل خود راه ندهد.

۲۰ زیرا که بنده تو میداند که نگاه کرده ام و اینک امروز من از تمامی خاندان یوسف، اول آمده ام و به استقبال آقام، پادشاه، فرود شد هم.»

و انبشای ابن صروه به متوجه شده، گفت: «یاشعی به سبب اینکه مسیح خداوند را دشنام داده است، کشته نشود؟»

اما داود گفت: «یاسران صروه به مرا با شما چه کار است که امروز دشمن من باشی و آیا امروز کسی در اسرائیل کشته شود و آیا اینی دانم که من امروز بر اسرائیل پادشاه هستم؟»

پس پادشاه به شعی گفت: «خواهی مرد.» و پادشاه برای وی قسم خورد.

و مفیوشت، پسر شاول، به استقبال پادشاه آمد و از روزی که پادشاه رفت تاروی که به سلامتی برگشت نه پای پای خود را ساز داده، و نه ریش خویش را طراز نموده، و نه جامه خود را شسته بود.

۲۵ و چون برای ملاقات پادشاه به اورشلیم رسید، پادشاه وی را گفت: «ی مفیوشت چرا با من نیامدی؟»

او عرض کرد: «ی آقام پادشاه، خادم من مرا فریب داد زیرا بنده ات گفت که الاغ خود را خواهم آراست تا بر آن سوار شده، زدیاد شاه بروم، چونکه بنده تو ننگ است.

۲۷ و او بنده تو را زدیاد آقام، پادشاه، متهم کرده است، لیکن آقام، پادشاه، مثل فرشته خداست، پس هر چه در نظرت پسند آید، به عمل آور.

۲۸ زیرا تمامی خاندان پدرم به حضور آقام، پادشاه، مثل مردمان مرده بودند، و بنده خود را در میان خوردگان سفره ات ممتاز گردانیدی، پس من دیگر چه حق دارم که باز زدیاد شاه فریاد نمایم.»

پادشاه وی را گفت: «را دیگر از کارهای خود سخن میگوئی؟ گفتم که تو و صیبا، زمین را تقسیم نمائید.»

مفیوشت به پادشاه عرض کرد: «ی، بلکه او همه را بگیرد چونکه آقام، پادشاه، به خانه خود به سلامتی برگشته است.»

و برزلائی جلعادی از زوجم فرود آمد و پادشاه از اردن عبور کرد تا او را به آن طرف اردن مشایعت نماید.

۳۲ و برزلی مرد بسیار پیر هشتاد ساله بود، و هنگامی که پادشاه در مخیم توقف مینمود او را پرورش میداد زیرا مردی بسیار بزرگ بود.

۳۳ و پادشاه به برزلی گفت: «و همراه من بیا و تو را در اورشلیم پرورش خواهیم داد.»

برزلی به پادشاه عرض کرد: «یام سالهای زندگی من چند است که با پادشاه به اورشلیم بنایم؟

من امروز هشتاد ساله هستم و آیامی تو ام در میان نیک و بد تمیز بدهم و آیا بنده تو طعم آنچه را که میخورم و مینوشم، تو ام دریافت؟ یا دیگر آواز مغنیان و مغنیات را تو ام شنیدی؟ پس چرا بنده ات دیگری برای آقام پادشاه باریا شد؟

لذا بنده تو همراه پادشاه اندکی از اردن عبور خواهد نمود و چرا پادشاه مرا چنین مکافات بدهد.

۳۷ بگذار که بنده ات برگردد تا در شهر خود زدیاد پروردارم در خوشبیرم، و اینک بنده تو، که هم، همراه آقام پادشاه برود آنچه در نظرت پسند آید یا او به عمل آور.»

پادشاه گفت: «مهم همراه من خواهد آمد و آنچه در نظرت پسند آید، با وی به عمل خواهیم آورد هر چه از من خواهش کنی، تو به انجام خواهم رسانید.»

پس تمامی قوم از اردن عبور کردند و چون پادشاه عبور کرد، پادشاه برزلائی را بوسید و وی را برکت داد او به مکان خود برگشت.

۴۰ و پادشاه به جلجال رفت و که هم همراهش آمد و تمامی قوم بودا و نصف قوم اسرائیل نیز پادشاه را عبور دادند.

و اینک جمع مردان اسرائیل زدیاد شاه آمدند و به پادشاه گفتند: «را برادران ما، یعنی مردان بودا، تو را زدیاد پادشاه و خاندانش را و جمع کسان داود را همراهش از اردن عبور دادند؟»

و جمع مردان بودا به مردان اسرائیل جواب دادند: «زاین سبب که پادشاه از خویشان ما است، پس چرا از این امر حسدی بریدی؟ آیا چیزی از پادشاه خورد ه ایم یا نعامی به ما داده است؟»

و مردان اسرائیل در جواب مردان بودا گفتند: «اراد پادشاه ده حصه است و حق مادر داود از شما بیشتر است. پس چرا ما را حقیر شمردید؟ و آیا ما

برای باز آوردن پادشاه خود، اول سخن نگفتیم؟» اما گفتگوی مردان بودا از گفتگوی مردان اسرائیل سخت تر بود.

گردنکشی شیع

و اتفاق مرد بلعالم، مسمی به شعی بن بکری بنیامینی در آنجا بود و کونرا نواخته، گفت که «اراد داود حصهای نیست، و برای مادر پسر یسانصینی، ای

اسرائیل! هر کس به خیمه خود برود.»

و تمامی مردان اسرائیل از متابعت داود به متابعت شعی بن بکری برگشتند، اما مردان بودا از اردن تا اورشلیم، پادشاه را ملازم نمودند.

و داوود به خانه خود در اورشلم آمد، و پادشاه ده زن متعرا که برای نگاهبانی خانه خود گذاشته بود، گرفت و ایشان را در خانه محروس نگاه داشته، پرورش

داد، اما نزد ایشان داخل نشد و ایشان تا روز مردن در حالت بیوگی محبوس بودند.

و پادشاه به عماسا گفت: «ردان یهودا در سه روز زدن جمع کن و تو در اینجا حاضر شو.»

پس عماسا رفت تا یهودا را جمع کند، اما از زمانی که برایش تعیین نموده بود تاخیر کرد.

۶ و داوود به پیشایش گفت: «لان شمع بن بگری بیشتر از ایشالوم به ماضر خواهد رسانید، پس بندگان آقاقت را برداشته، و اورا تعاقب نمائید اما شهرهای حصاردار برای خود پیدا کند و از نظر مارهانی باید.»

و کسان یوآب و کریتیان و فلیتیان و جمیع شجاعان از عقب او بیرون رفتند، و به جهت تعاقب نمودن شمع بن بگری از اورشلم روانه شدند.

۸ و چون ایشان نزد سنگ بزرگی که در جبعون است رسیدند، عماسا به استقبال ایشان آمد. و یوآب درای جنگی در برداشت و بر آن بند شمشیری که در غلافش بود، بر کمرش بسته، و چون میرفت شمشیر از غلاف افتاد.

۹ و یوآب به عماسا گفت: «ی دردم آیه سلامت هستی؟» و یوآب ریش عماسا را به دست راست خود گرفت تا او را ببوسد.

۱۰ و عماسا به شمشیری که در دست یوآب بود، اعتنا نمود. پس او آن را به شکش فرورد که احشایش به زمین ریخت و او را دوباره نزد مردم.

و یکی از خادمان یوآب نزد وی ایستاده، گفت: «که یوآب را میخواند و هر که به طرف او دادست، در عقب یوآب بیاید.»

و عماسا در میان راه در خوش میغلطید، و چون آن شخص دید که تمامی قوم میایستند، عماسا را از میان راه در صحرا کشید و لباسی بر او انداخت زیرا دید که هر که نزدش میآید، میایستد.

۱۳ پس چون از میان راه بر داشته شد، جمیع مردان در عقب یوآب رفتند تا شمع بن بگری را تعاقب نمایند.

و او از جمیع اسباط اسرائیل تأبیل و تایتت معکه و تمامی بیریان عبور کرد، و ایشان نیز جمع شده، او را متابعت کردند.

۱۵ و ایشان آمده، او را در آبل بیت معکه محاصره نمودند و پشتهای در برابر شهر ساختند که در برابر حصار باشد، و تمامی قوم که با یوآب بودند، حصار را میزدند تا آن را منهدم سازند.

۱۶ و زنی حکیم از شهر صدداد که بشنود: «یوآب بگوید: اینجا نزدیک بیاتابا تو سخن گویم.»

و چون نزدیک وی شد، زن گفت: «یوآب تو یوآب هستی؟» او گفت: «ن هستم.» وی را گفت: «خان کنیز خود را بشنو.» او گفت: «بشنوم.»

پس زن متکلم شده، گفت: «زمان قدیم چنین میگفتند که هر آینه در آبل میباید مشورت بجویند و همچنین هر امری را ختم میکردند.

۱۹ من در اسرائیل سالم و امین هستم و تو میخواستی شهری و مادری را در اسرائیل خراب کنی، چرا نصیب خداوند را با کلک هلاک میکنی؟»

پس یوآب در جواب گفت: «اشاز من حاشا از من! که هلاک یا خراب نمایم.

۲۱ کار چنین نیست بلکه شخصی مسمی به شمع بن بگری از کوهستان افریم دست خود را بر دوا پادشاه بلند کرده است. او را تنها بسپارید و از نزد شهر بخواهم رفت.» زن در جواب یوآب گفت: «نیک سر او را از روی حصار نزد تو خواهند انداخت.»

پس آن زن به حکمت خود نزد تمامی قوم رفت و ایشان سر شمع بن بگری را از تن جدا کرده، نزد یوآب انداختند و او کرنا را نواخته، ایشان از نزد شهر، هر کس به خیمه خود متفرق شدند. و یوآب به اورشلم نزد پادشاه برگشت.

و یوآب، سردار تمامی لشکر اسرائیل بود، و بنایا هو این یهودا را سردار کریتیان و فلیتیان بود.

۲۴ و او در اورام سردار باجگیران و یهوشافاط بن اخیلود و قایع نگار،

و شیوا کاتب و صادوق و ابیاتار، کاهن بودند،

و عیرای یائیری نیز کاهن داوود بود.

انتقام برای جبعونیان

و در ایام داود، سه سال علی الاتصال قحطی شد، و داوود به حضور خداوند سوال کرد و خداوند گفت: «هسب شاول و خاندان خون ریز او شده است زیرا که جبعونیان را کشت.»

و پادشاه جبعونیان را خوانده، به ایشان گفت (ما جبعونیان از بنیاسرائیل نبودند بلکه از بقیه اموریان، و بنیاسرائیل برای ایشان قسم خورده بودند؛ لیکن شاول از غیری که برای اسرائیل و یهودا داشت، قصد قتل ایشان مینمود.)

□ و داوود به جبعونیان گفت: «رای شما چه بکنم و با چه چیز کفاره نمایم تا نصیب خداوند را برکت دهید.»

جبعونیان وی را گفتند: «ز شاول و خاندانش، نفره و طلا نمی خواهیم و نه آنکه کسی در اسرائیل برای ما کشته شود.» او گفت: «رچه شما بگویند، برای شما خواهم کرد.»

ایشان به پادشاه گفتند: «ن شخص که ما را تابه میساخت و برای ما تدبیر میکرد که ما را هلاک سازد تا در هیچ کدام از حدود اسرائیل باقی نمانیم،

هفت نفر از پسران او به ما تسلیم شوند تا ایشان را در حضور خداوند در جبعه شاول که برگزیده خداوند بود به دار کشیم.» پادشاه گفت: «پشان را به شما تسلیم خواهم کرد.»

اما پادشاه، مفیوششت بن یونان بن شاول را در بیغ داشت، بهسبب قسم خداوند که در میان ایشان، یعنی در میان داوود و یونان بن شاول بود.

۸ و پادشاه ارمنی و مغیبوشت، دو پسر رصفه، دختریه که ایشان را برای شاول زاییده بود، و پنج پسر میکال، دختر شاول را که برای عدریل بن برزلا میخواستند، و ایشان را به دست جعیونان تسلیم نموده، آنها را در آن کوه به حضور خداوند به دار کشیدند و این هفت نفر با هم افتادند، و ایشان در ابتدای ایام حصاد در اول

درویدن جو کشته شدند. و رصفه، دختریه، بلاسی گرفته، آن را برای خود از اجزای درو تا باران از آسمان برایشان بارانیده شد، و بر صخره‌های گسترانیده، و نگذاشت که پرندگان هوادر روز، یا بهایم صحرا در شب برایشان بیایند.

۱۱ و داوود را از آنچه رصفه، دختریه، متعه شاول کرده بود، خبر دادند.

۱۲ پس داوود رفته، استخوانهای شاول و استخوانهای پسرش، یوناتان را از اهل یابیش جلعاد گرفت که ایشان آنها را از شرع عام بیتشان دزدیده بودند، جایی که فلسطینیان آنها را او یخته بودند در روزی که فلسطینیان شاول را در جلبوع کشته بودند.

۱۳ و استخوانهای شاول و استخوانهای پسرش، یوناتان را از آنجا آورد و استخوانهای آنانی را که بردار بودند نیز، جمع کردند.

۱۴ و استخوانهای شاول و پسرش یوناتان را در صیبع، در زمین بنیامین، در قبر پدرش قیس، دفن کردند و هر چه پادشاه امر فرموده بود، بجا آوردند. و بعد از آن، خدا به جهت زمین اجابت فرمود.

جنگ با فلسطینیان

و باز فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند و داوود باندگانش فرود آمده، با فلسطینیان مقاتله نمود و داوود امانده شد.

۱۶ ویشی بوب که از اولاد درافا بود و وزن نیزه او سیصد مثقال برنج بود و شمشیری نوبر کرداشت، قصد کشتن داوود نمود.

۱۷ اما پیشای ابن صروه او را مرد کرده، آن فلسطینی را زد و کشت. آنگاه کسان داوود قسم خوردند، به وی گفتند: «ار دیگر همراه ما به جنگ نخواهی آمد مبادا چراغ اسرائیل را خاموش گردانی.»

و بعد از آن نیز، جنگی با فلسطینیان در جوب واقع شد که در آن سبکای حوشاتی، صاف را که او نیز از اولاد درافا بود، کشت.

۱۹ و باز جنگی با فلسطینیان در جوب واقع شد و الحانان بن عبری ارجیم بیت لحمی، جلیات جتی را کشت که چوب نیزه‌هاش مثل نورد جولاهکان بود.

۲۰ و دیگر جنگی در جوب واقع شد که در آنجا مردی بلند قد بود که دست و پای او هر یک شش انگشت داشت که جمله آنها بیست و چهار باشد و او نیز برای رافا زاییده شده بود.

۲۱ و چون اسرائیل را به ننگ آورد، یوناتان بن شیمی، برادر داوود، او را کشت.

۲۲ این چهار نفر برای رافا در جوب زاییده شده بودند و به دست داوود و به دست بندگانش افتادند.

سرود داوود

و داوود در روزی که خداوند او را از دست جمیع دشمنانش و از دست شاول رهایی داد، کلمات این سرود را برای خداوند انشأ نمود.

۲ و گفت: «داوود بخضره من و قلعه من و روانده من است.

خدای بخضره من که بر او توکل خواهم نمود، سپهر من و شاخ نجاتم، برج بلند و ملجای من، ای نجات دهنده من، مرا از ظلم خواهی رهایی.

خداوند را که سز او را کل حمد است، خواهم خواند. پس از دشمنان خود خلاصی خواهم یافت.

زیرا که موجهای موت مرا احاطه نموده، و سیلهای عصیان مرا ترسانیده بود.

رسنهای گور مرا احاطه نمودند. دامهای موت مرا دریافتند.

در تبتکی خود خداوند را خواندم. و نزد خدای خویش دعا نمودم. و او آواز مرا از هیکل خود شنید. و استغاثه من به گوش وی رسید.

آنگاه زمین متزلزل و مرتعش گردید. و اساسهای آسمان بلرزیدند. و از حدت خشم او متحرک گردیدند.

از بینی وی دود متصاعد شد. و از دهان او آتش سوزان درآمد و احگرها از آن فروخته گردید.

و او آسمانها را ختم کرده، نزول فرمود. و تاریکی غلیظ زیر پایهاش بود.

بر کرویین سوار شده، پرواز نمود. و بریلهای باد نمایان گردید.

ظلمت را به اطراف خود سایبانها ساخت. و اجتماع آبها و ابراهای متراکم فلاك را.

از درخشندگی که پیش روی وی بود، احگرهای آتش فروخته گردید.

خداوند از آسمان رعد نمود. و حضرت اعلی آواز خویش را مسموع گردانید.

تیرها فرستاده، ایشان را پراکنده ساخت. و برق را جهانیده، ایشان را سراسیمه گردانید.

پس عمق‌های دریا ظاهر شد. و اساسهای ربیع مسکون منکشف گردید. از تو بیخ خداوند و از نطفه باد بینی وی.

از اعلی‌ترین فرستاده، مرا گرفت. و از آبهای بسیار مرا بیرون کشید.

مرا از دشمنان زور آورم رهایی داد. و از مبغضانم، چونکه از من قوی‌تر بودند.

در روز شقاوت من، ایشان مرا دریافته بودند. لیکن خداوند تکیه گاه من بود.

مرا به مکان وسیع بیرون آورد. و مرا خلاصی داد چونکه به من رغبت میداشت.

پس خداوند مرا به حسب عدالتم جزا خواهد داد. و به حسب پاکیزگی دستم مرا مکافات خواهد رسانید.

زیرا که طریق‌های خداوند را حفظ نمودم. و از خدای خویش عصیان نورزیدم.

چونکه جمیع احکام او در مد نظر من است. و از فریاض و انحراف نورزیدم. و به حضورا و کامل شدم. و از عصیان و ورزیدن، خویشتن را باز داشتم. بنابراین خداوند مرا به حسب عدالتم جزا داد. و بر حسب صدیقی که در نظری داشتم. با شخص رحیم، خویشتن را رحیم خواهی نمود. و ما مرد کامل با کاملیت رفتار خواهی کرد. با شخص طاهر به طهارت عمل خواهی نمود. و با کج خلقان مخالفت خواهی کرد. و قوم مستمند را نجات خواهی داد. اما چشمان تو بر متکبران است تا ایشان را بپست گردانی. زیرا که تو ای خداوند، نور من هستی. و خداوند، تاریکی مرا به روشنی مبدل خواهد ساخت. زیرا که به استعانت تو بر لشکری تاخت آوردم. و به مدد خدای خود بر حصارها جست و خیز نمودم. و اما خدا، طریق وی کامل است؛ و کلام خداوند مصفا؛ و او برای جمیع متوکلانش سپهری باشد. زیرا کیست خدا غیر از یهوه؟ و کیست صخره غیر از خدای ما؟ خدا قلعه استوار من است. و طریق مرا کامل می سازد. و پایاهم را مثل پای غزال میگرداند، و مرا بر مکانهای بلندم بریامیدارد. دستهای مرا به جنگ تعلیم میدهد، و به بازوی خود کان برنجین را میکشیم. و سپر نجات خود را به من خواهی داد، و لطف تو مرا بزرگ خواهد ساخت. قدمهای مرا در زمین وسعت دادی که پایاهم تلغزید. دشمنان خود را تعاقب نموده، ایشان را هلاک خواهم ساخت، و تا نابود نشوند بر نخواهم گشت. ایشان را خراب کرده، خرد خواهم ساخت تا دیگر برنجینند، و زیر پایاهم خواهند افتاد. زیرا که مرا برای جنگ به قوت خواهی بست، و آتانی را که به ضد من برخیزند در زیر من خم خواهی ساخت. و دشمنانم را پیش من منبزم خواهی کرد تا خصمان خود را منقطع سازم. فریاد بر می آورند، اما رها ندهای نیست؛ و به سوی خداوند، لیکن ایشان را اجابت نخواهد کرد. پس ایشان را مثل غبار زمین نرم میکنم. و مثل گل کوچها کوبیده، پایمال میسازم. و تو مرا از مخاصمت قوم من خواهی رها نیدی، و مرا برای سرداری امت با حفظ خواهی کرد، و قومی را که نشناخته بودم، مرا بندگی خواهند نمود. غریبان زرد من تذلل خواهند کرد و به مجرد شنیدن من، مرا اطاعت خواهند نمود. غریبان پژمرده خواهند گردید و از مکانهای مخفی خود با ترس بیرون خواهند آمد. خداوند زنده است و صخره من متبارک و خدای صخره نجات من متعال باد. ای خدایی که برای من انتقام میکشی و قوم ما را از زمین بست میسازی. و مرا از دست دشمنانم بیرون میآوری و بر مقاومت کنندگانم مرابند میگرددانی. تو مرا از مرد ظالم خلاصی خواهی داد. بنابراین ای خداوند، تو را در میان امتها حمد خواهم گفت. و به نام تو ترتم خواهم نمود. نجات عظیمی برای پادشاه خود مینماید. و برای مسیح خویش رحمت را پدید میآورد. به جهت داود و ذریت وی تا ابد الاباد.»

سخنان آخر داود

و این است سخنان آخر داود: «ای داود بن یسای. وحی مردی که بر مقام بلند ممتاز گردید، مسیح خدای یعقوب، و مغنی شیرین اسرائیل.

۲ روح خداوند به وسیله من متکلم شد و کلام او بر زبانم جاری گردید.

۳ خدای اسرائیل متکلم شد و صخره اسرائیل مرا گفت: آنکه بر مردمان حکمرانی کنی، عادل باش و با خدا ترسی سلطنت نماید.

۴ او خواهد بود مثل روشنائی صبح، و وقتی که آفتاب طلوع نماید، یعنی صبح بیایر، هنگامی که علف سبز از زمین میروید، سپس در خشننگی بعد از باران.

۵ یقین خانه من با خدا چنین نیست. لیکن عهد جاودانی با من بسته است، که در همه چیز راسته و مستحکم است. و تمامی نجات و تمامی مسرت من این است، هر چند آن را نمونی دهد.

۶ لیکن جمیع مردان بیلعل مثل خارهایند که دور انداخته میشوند. چونکه آنها را بپست نتوان گرفت.

۷ و کسیکه ایشان را لمس نماید، میباید با آهن و نی نیزه مسلح شود. و ایشان در مسکن خود با آتش سوخته خواهند شد.»

شیخاعان داود

و نامهای شیخاعانی که داود داشت این است: یوشیب شبیت تحمونی که سردار شالیسیم بود که همان عدیو عصبی باشد که بر هشتصد نفر تاخت آورد و ایشان

را در یک وقت کشت.

و بعد از او العازار بن دود و ابن اخوخی، یکی از آن سه مرد شیخاع که با داود بودند، هنگامی که فلسطینیان را که در آنجا برای جنگ جمع شده، و مردان اسرائیل

رفته بودند، به مقابله طلبیدند.

۱۰ و اما او برخاسته، با فلسطینیان جنگ کرد تا دستش خسته شد و دستش به شمشیر چسبید و خداوند در آن روز، ظفر عظیمی داد، و قوم در عقب او فقط

برای غارت کردن برگشتند.

و بعد از او شمبه بن آچی هراری بود و فلسطینیان، لشکری فراهم آوردند، در جایی که قطعه زمینی پراز عدس بود، و قوم از حضور فلسطینیان فرار میکردند.

- ۱۲ آنگاه او در میان آن قطعه زمین ایستاد و آن را نگاه داشته، فلسطینیان را شکست داد و خداوند ظفر عظیمی داد. و سه نفر از آن سی سردار فرود شده، نزد داود در وقت حصاد به مغاره عدلام آمدند، و لشکر فلسطینیان در وادی رفائیم اردو زده بودند.
- ۱۴ و داود در آن وقت در ملاذ خویش بود و قراول فلسطینیان در بیت لحم.
- ۱۵ و داود خواهش نموده، گفت: «اش کسی مرا از چاهی که نزد روزه بیت لحم است آب بنوشاند.»
- پس آن سه مرد شجاع دلشکر فلسطینیان را از میان شکافته، آب را از چاهی که نزد روزه بیت لحم است کشیده، برداشتند و آن را نزد داود آوردند، اما نخواست که آن را بنوشد و آن را به جهت خداوند ریخت.
- ۱۷ و گفت: «ی خداوند حاشا از من که این کار را بکنم، مگر این خون آن کسان نیست که به خطر جان خود رفتند؟» از این جهت نخواست که بنوشد. کاری که این سه مرد کردند، این است.
- و ایشای، برادریاب بن صروه، سردار سه نفر بود و نیزه خود را بر سیصد نفر حرکت داده، ایشان را کشت و در میان آن سه نفر اسم یافت.
- ۱۹ آیا از آن سه نفر مکرم تر بود؟ پس سردار ایشان شد لیکن به سه نفر اول نرسید.
- و بنیاهو این یهویاداع، پسر مردی شجاع قبضئیل، که کارهای عظیم کرده بود، دو پسر اریئیل موآبی را کشت و در روز برف به حفرهای فرود شده، شیرینی را بکشت.
- ۲۱ و مرد خوش اندام مصری را کشت و آن مصری در دست خود نیزه‌های داشت اما نزد وی با چوب دستی رفت و نیزه را از دست مصری ربود و وی را با نیزه خودش کشت.
- ۲۲ و بنیاهو این یهویاداع این کارها را کرد و در میان آن سه مرد شجاع اسم یافت.
- ۲۳ و از آن سی نفر مکرم تر شد لیکن به آن سه نفر اول نرسید و داود او را بر اهل مشورت خود گماشت.
- و عسائیل برادر یوآب یکی از آن سی نفر بود و الحانان بن دودوی بیت لحمی، و شمه حرودی و الیقای حرودی، و حالص فلفلی و غیر این عقیدش تقوعی، و ابی عزرائیل و میونای حوشانی، و صلبن اخوخی و مهران نطوفانی، و حالص بن بعنه نطوفانی و اتای بن ربیای از جبعه بنی بنیامین، و بنیای فرعاتونی و هدای از وادیهای جاعش، و ابوعلبون عرباتی و عزرموت برحومی، و الیحیای شعلونی و از بنی یاشن یوناتان، و شمه حراری و اخیام بن شارراراری، و الیفلط بن احسبای بن معکاتی و الیعام بن اخیتوفل جیلونی، و حصرای کرملی و فعرا اربی، و ییحال بن ناتان از صوبه یوآبی جادی، و صالح عمونی و نحرای پیرونی که سلاح داران یوآب بن صروه بودند، و عیرای پتری و جار پتری، و اوربای حتی، که جمیع اینها سی هفت نفر بودند.

شمارش مردان جنگی

- و خشم خداوند بار دیگر بر اسرائیل افروخته شد. پس داود را بر ایشان برانگیزانیده، گفت: «رو اسرائیل و یهودا را بشمار.»
- و پادشاه پسر دارلشکر خود یوآب که همراهش بود، گفت: «لان در تمامی اسباط اسرائیل از دان تا بئر شمع گردش کرده، قوم را بشمار تا عدد قوم را بدانم.»
- و یوآب به پادشاه گفت: «ال بهوه، خدای تو، عدد قوم را هر چه باشد، صد چند آن زیاد کند، و چشمان آقا قیام، پادشاه، این را ببیند، لیکن چرا آقا قیام، پادشاه، خواهش این عمل دارد؟»
- اما کلام پادشاه بر یوآب و سرداران لشکر غالب آمد و یوآب و سرداران لشکر از حضور پادشاه برای شمردن قوم اسرائیل بیرون رفتند.
- ۵ و از اردن عبور کرده، در عروبه طرف راست شهری که در وسط وادی جاد در مقابل یعز راست، اردو زدند.
- ۶ و به جلعا و زمین تختم حدشی آمدند و به دان یعنی رسیده، به سوی صیدون دور زدند.
- ۷ و به قلعه صور و تمامی شهرهای حویان و کنعانیان آمدند و به جنوب یهودا تا بئر شمع گذشتند.
- ۸ و چون در تمامی زمین گشته بودند، بعد از انقضای نه ماه و بیست روزه به اورشلیم مراجعت کردند.
- ۹ و یوآب عدد شمرده شدگان قوم را به پادشاه داد: از اسرائیل هشتصد هزار مرد جنگی شمشیر زن و از یهودا پانصد هزار مرد بودند.
- و داود بعد از آنکه قوم را شمرده بود، در دل خود پشیمان گشت. پس داود به خداوند گفت: «این کاری که کردم، گناه عظیمی و ورزیدم و حالای خداوند گناه بنده خود را عفو فرما زیرا که بسیار احقانه رفتار نمودم.»
- و یامدادان چون داود بر خاست، کلام خداوند به جاد نبی که رانی داود بود، نازل شده، گفت:
- «رود او را بگو خداوند چنین میگوید: سه چیز پیش تو میگذارد پس یکی از آنها را برای خود اختیار کن تا برایت به عمل آورم.»

پس جادو زد و او آمده، اورا محتر ساخت و گفت: «باهفت سال فقط در زمینت بر تو عارض شود، باسه ماه از حضور دشمنان خود فرار نمایی و ایشان تو را تعاقب کنند، باو باسه روز در زمین تو واقع شود. پس الان تشخیص نموده، بین که نزد فرستنده خود چه جواب بپریم.»
 داود به جادو گفت: «رشدت تنگی هستم. تمنا اینکه به دست خداوند بیفتیم زیرا که رحمتهای او عظیم است و به دست انسان نیفتیم.»
 پس خداوند و بارسر ائیل از آن صبح تا وقت معین فرستاد و هفتاد هزار نفر از قوم، از دان تا بئر شبع مردند.

۱۶ و چون فرشته، دست خود را بر اورشليم دراز کرد تا آن را هلاک سازد، خداوند از آن بلا پشیمان شد و به فرشتهای که قوم را هلاک میساخت گفت: «افی است! حال دست خود را باز دار.» و فرشته خداوند نزد خرمنگاه ارونه بیوسی بود.
 ۱۷ و چون داود، فرشتهای را که قوم را هلاک میساخت دید، به خداوند عرض کرده، گفت: «یک من نگاه کردهام و من عصیان ورزیدهام اما این گوسفندان چه کردهاند؟ تمنا اینکه دست تو بر من و بر خاندان پدرم باشد.»
 و در آن روز جادو زد و او آمده، گفت: «رو و مذبحی در خرمنگاه ارونه بیوسی برای خداوند بریا کن.»
 پس داود موافق کلام جادو چنانکه خداوند امر فرموده بود، رفت.

۲۰ و چون ارونه نظر انداخته، پادشاه و بندگانش را دید که نزد وی میآیند، ارونه بیرون آمده، به حضور پادشاه به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود.
 ۲۱ و ارونه گفت: «قایم، پادشاه، چرا نزد بنده خود آمده است؟» داود گفت: «خرمنگاه را از تو بخرم و مذبحی برای خداوند بنا نمایم و تا و با از قوم رفع شود.»

و ارونه به داود عرض کرد: «قایم پادشاه آنچه را که در نظرش پسند آید گرفته، قربانی کند و اینک گاوان به جهت قربانی سوختنی و چوما و اسباب گاوان به جهت هیزم. این همه را ای پادشاه، ارونه به پادشاه میدهد. و ارونه به پادشاه گفت: «هوه، خدایت، تو را قبول فرماید.»
 اما پادشاه به ارونه گفت: «سی، بلکه البته به قیمت از تو خواهم گرفت، و برای هبوه، خدای خود، قربانی های سوختنی بی قیمت نخواهم گذرانید.» پس داود خرمنگاه و گاوان را به پنجاه مثقال نقره خرید.

و داود در آنجا مذبحی برای خداوند بنا نمود، و قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید. پس خداوند به جهت زمین اجابت فرمود و با از اسرائیل رفع شد.
 گذرانید. پس خداوند به جهت زمین اجابت فرمود و با از اسرائیل رفع شد.

کتاب اول پادشاهان

وداود پادشاه پیر و ساخورده شده، هر

چند او را به لباس میپوشانیدند، لیکن گرم نمی شد.

۲ و خادمانش وی را گفتند: «ه جهت آقای ما، پادشاه، با کراهی جوان بطلبند تا به حضور پادشاه بایستد و او را پرستاری نماید، و در آغوش تو بخوابد تا آقای ما، پادشاه، گرم شود.»

پس در تمامی حدود اسرائیل دختری نیکو منظر طلبیدند و ایشک شومئیه را یافته، او را نزد پادشاه آوردند.

۴ و آن دختر بسیار نیکو منظر بود و پادشاه را پرستاری نموده، او را خدمت میکرد، اما پادشاه او را شناخت.

آنگاه ادنیاسر حجت، خوشبختن را برافراشته، گفت: «ن سلطنت خواهیم نمود، و برای خود اربابها و سواران و پنجاه نفر را که پیش روی وی بدوند، میساخت.

۶ و پدرش او را در تمامی ایام عمرش ترجیح میدهد، و نگفته بود چرا چنین و چنان میکنی، و او نیز بسیار خوش اندام بود و مادرش او را بعد از باشالوم زاییده بود.

۷ و با یوآب بن صرویه و ایاتار کاهن مشورت کرد و ایشان ادنیاسرا اعانت نمودند.

۸ و اما صادوق کاهن و بنیاهو این یهودا را عادت و نیتان نبی و شعی و ربیع و شجاعانی که از آن داوود بودند، با ادنیاسرتند.

و ادنیاسر سفندان و گاوان و پروار یهودا را در سنگ زو حلت که به جانب عین روجل است، ذبح نمود، و تمامی برادرانش، پسران پادشاه را با جمیع مردان یهودا که خادمان پادشاه بودند، دعوت نمود.

۱۰ اماناتان نبی و بنیاهو و شجاعان و برادر خود، سلیمان را دعوت نکرد.

و ناتان به بتشیع، مادر سلیمان، عرض کرده، گفت: «یا شنیدی که ادنیاسر حجت، سلطنت میکند و آقای ما داوود نمی داند.

۱۲ پس حال بیاتورا مشورت دهم تا جان خود و جان پسر، سلیمان را برهانی.

۱۳ برو نزد داوود پادشاه داخل شده، وی را بگو کهای آقام پادشاه، آیاتو برای کنیز خود قسم خورده، نگفتی که پسر تو سلیمان، بعد از من پادشاه خواهد

شد؟ و او بر کسی من خواهد نشست؟ پس چرا ادنیاسر پادشاه شده است؟

اینک وقتی که تو هنوز در آنجا پادشاه سخن گویی، من نیز بعد از تو خواهم آمد و کلام تو ثابت خواهد کرد.»

پس بتشیع نزد پادشاه به اطاق در آمد و پادشاه بسیار پیر بود و ایشک شومئیه، پادشاه را خدمت مینمود.

۱۶ و بتشیع خم شده، پادشاه را تعظیم نمود و پادشاه گفت: «و راجه شده است؟»

او وی را گفت: «ای آقای تو برای کنیز خود به یهوه خدای خویش قسم خور دی که پسر تو، سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد و او بر کسی من خواهد نشست.

۱۸ و حال اینک ادنیاسر پادشاه شده است و آقای پادشاه اطلاع ندارد.

۱۹ و گاوان و پروار یهودا و گوسفندان بسیار ذبح کرده، همه پسران پادشاه و ایاتار کاهن و یوآب، سردار لشکر را دعوت کرده، اما بنده سلیمان را دعوت ننموده است.

۲۰ و اما ای آقای پادشاه، چشمان تمامی اسرائیل به سوی تو است تا ایشان را خبر دهی که بعد از آقای پادشاه، کیست که بر کسی وی خواهد نشست.

۲۱ و الا واقع خواهد شد هنگامی که آقای پادشاه با دران خویش بخوابد که من و پسر من سلیمان مقصر خواهیم بود.»

و اینک چون او هنوز با پادشاه سخن میگفت، ناتان نبی نیز داخل شد.

۲۲ و پادشاه را خبر داده، گفتند که «یک ناتان نبی است.» و او به حضور پادشاه در آمده، روبه زمین خم شده، پادشاه را تعظیم نمود.

۲۴ و ناتان گفت: «ای آقای پادشاه، آیاتو گفتمی که ادنیاسر بعد از من پادشاه خواهد شد و او بر کسی من خواهد نشست؟

زیرا که امر و روانه شده، گاوان و پروار یهودا و گوسفندان بسیار ذبح نموده، و همه پسران پادشاه و سرداران لشکر و ایاتار کاهن را دعوت کرده است، و اینک

ایشان به حضورش به اکل و شرب مشغولند و میگویند ادنیاسر پادشاه زنده بماند.

۲۶ لیکن بنده مرا و صادوق کاهن و بنیاهو این یهودا را عادت و بنده ات، سلیمان را دعوت نکرده است.

۲۷ آیا این کار از جانب آقای پادشاه شده و آیا بنده ات خبر ندادی که بعد از آقای پادشاه کیست که بر کسی وی بنشیند؟»

پادشاهی سلیمان

وداود پادشاه در جواب گفت: «تشیع را نزد من بخوانید.» پس او به حضور پادشاه در آمد و به حضور پادشاه ایستاد.

۲۹ و پادشاه سوگند خورده، گفت: «سم به حیات خداوند که جان مرا از تمام تنگنارها نیندازد.»

۳۰ چنانکه برای تو، به یهوه خدای اسرائیل، قسم خورده، گفتم که پسر تو، سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد، و او به جای من بر کسی من خواهد نشست،

به همان طور امر و زبه عمل خواهم آورد.»

و بتشیع روبه زمین خم شده، پادشاه را تعظیم نمود و گفت: «قایم، داوود پادشاه تا به ابد زنده بماند!»

وداود پادشاه گفت: «ادوق کاهن و ناتان نبی و بنیاهو این یهودا را عادت را نزد من بخوانید.» پس ایشان به حضور پادشاه داخل شدند.

۳۳ و پادشاه به ایشان گفت: «ندگان آقای خویش را همراه خود در آید و پسر من، سلیمان را بر قاطر من سوار نموده، او را به جیحون ببرید.

۳۴ و صادوق کاهن و ناتان نبی او را در آنجا پادشاهی اسرائیل مسح نمایند و کرنا را نواخته، بگویند: سلیمان پادشاه زنده بماند!

و شمداد عقب وی بر آید تا او داخل شده، بر کسی من بنشیند و او به جای من پادشاه خواهد شد، و او را ما مور فرمودم که بر اسرائیل و یهودا پیشوا باشد.»

و بنیاهو این یهودا را در جواب پادشاه گفت: «مین! یهوه، خدای آقای پادشاه نیز چنین بگوید.

۳۷ چنانکه خداوند با آقام، پادشاه بوده است، همچنین با سلیمان نیز باشد، و کرسی وی را از کرسی آقام داد و پادشاه عظیم تر گرداند. و صادق کاهن و ناتان نبی و بنیاهو این بیو یاداع و کریتیان و فلیتینان رفته، سلیمان را بر قاطر داد و پادشاه سوار کردند و او را به جیحون آوردند.

۳۹ و صادق کاهن، حقه روغن را از خیمه گرفته، سلیمان را مسح کرد و چون کرنا را نواختند تمامی قوم گفتند: «ایمان پادشاه زنده بماند.» و تمامی قوم در عقب وی برآمدند و قوم نای نواختند و به فرح عظیم شادی نمودند، به حدی که زمین از آواز ایشان منقش میشد.

و ادنیا و تمامی دعوتشد گالی که با او بودند، چون از خوردن فراغت یافتند، این را شنیدند و چون یوآب آواز کرنا را شنید، گفت: «بست این صدای اضطراب در شهر؟»

و چون او هنوز سخن میگفت، اینک یونانان بن ایپاتار کاهن رسید و ادنیا گفت: «بازیرا که تو مر دخیج هستی و خبر نیکو میآوری.» یونانان در جواب ادنیا گفت: «درستی که آقای ما، داود پادشاه، سلیمان را پادشاه ساخته است.

۴۴ و پادشاه، صادق کاهن و ناتان نبی و بنیاهو این بیو یاداع و کریتیان و فلیتینان را با او فرستاده، و او را بر قاطر پادشاه سوار کرده اند.

۴۵ و صادق کاهن و ناتان نبی، او را در جیحون به پادشاهی مسح کرده اند و از آنجا شادی بیکان برآمدند، چنانکه شهر به آشوب درآمد. و این است صدایی که شنیدید.

۴۶ و سلیمان نیز کرسی سلطنت جلوس نموده است.

۴۷ و ایض بندگان پادشاه به جهت تنهت آقای ما، داود پادشاه آمده، گفتند: خدای تو اسم سلیمان را از اسم تو افضل و کرسی او را از کرسی تو اعظم گرداند.

و پادشاه بر ایست خود سجده نمود.

۴۸ و پادشاه نیز چنین گفت: «مبارک باد بیوه، خدای اسرائیل، که امر روز کسی را که بر کرسی من بنشیند، به من داده است و چشمان من، این را میبیند.» آنکه تمامی مهمانان ادنیا ترسان شده، برخاستند و هر کس به راه خود رفت.

۵۰ و ادنیا از سلیمان ترسان شده، برخاست و روانه شده، شاخهای مذبح را گرفت.

۵۱ و سلیمان را خبر داده، گفتند که «ینک ادنیا از سلیمان پادشاه می ترسد و شاخهای مذبح را گرفته، میگوید که سلیمان پادشاه امر وزیرای من قسم بخورد که بنده خود را به شمشیر نخواهد کشت.»

و سلیمان گفت: «گر مر صالح باشم، یکی از مویهای بر زمین نخواهد افتاد اما اگر بدی در او یافت شود، خواهد مرد.»

و سلیمان پادشاه فرستاد تا او را از مذبح آوردند و او آمده، سلیمان پادشاه را تعظیم نمود و سلیمان گفت: «خانه خود برو.»

و صیت داود به سلیمان

و چون ایام وفات داود نزدیک شد، پسر خود سلیمان را وصیت فرموده، گفت:

«نه به راه تمامی اهل زمین میروم. پس توفی و دلیر باش.

۳ و صیای بیوه، خدای خود را نگاه داشته، به طریقی های وی سلوک نما، و فریض و او امر احکام و شهادت وی را به نوعی که در تورات موسی مکتوب است، و محافظت نمائاد هر کاری که کنی و به هر چایی که توجه نمائی، بر خوردار باشی.

۴ و تا آنکه خداوند، کلامی را که در باره من فرموده و گفته است، بر قرار دارد که اگر پسران تو راه خویش را حفظ نموده، به تمامی دل و به تمامی جان خود در حضور من به راستی سلوک نمائید، یقین که از تو کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقود نخواهد شد.

و دیگر تو آنچه را که یوآب بن صرو به من کرده میدانی، یعنی آنچه را باد و سردار لشکر اسرائیل بپیرن نیرو و عاسا اینتر کرد و ایشان را کشت و خون جنگ را در حین صلح ریخته، خون جنگ را بر کمر بندی که به کمر خود داشت و بر نعلینی که به پای ایشان بود، پاشید.

۶ پس موافق حکمت خود عمل نمائید که موی سفید او به سلامتی به قبر فرورد.

۷ و اما پسران بر زلای جلعادی احسان نمائید ایشان از جمله خوردگان بر سفره تو باشند، زیرا که ایشان هنگامی که از برادر تو ایاشوم فرار میکردم، نزد من چنین آمدند.

۸ و اینک شعی این جیرای بنیامینی از بخوریم نزد توست و او را در روزی که به محنم رسیدیم به لعنت سخت لعن کرد، لیکن چون به استقبال من به اردن آمد برای او به خداوند قسم خورده، گفتم که تو را با شمشیر نخواهم کشت.

۹ پس الان او را بیگانه مشمار زیرا که مر د حکیم هستی و آنچه را که با او باید کرد، میدانی. پس مویهای سفید او را به قیر یا خون فرود آور.»

پس داود پادبان خود خوابید و در شهر داود دفن شد.

۱۱ و ایامی که داود بر اسرائیل سلطنت مینمود، چهل سال بود. هفت سال در حبرون سلطنت کرد و در اورشلم سی و سه سال سلطنت نمود.

۱۲ و سلیمان بر کرسی پدر خود داود نشست و سلطنت او بسیار استوار گردید.

سلطنت سلیمان

و ادنیا پسر جیحیت نزد بنشبع، مادر سلیمان آمد و او گفت: «با به سلامتی آمدی؟» «و جواب داد: «به سلامتی.»

پس گفت: «اتو حرفی دارم.» او گفت: «گو.»

گفت: «میدانی که سلطنت با من شده بود و تمامی اسرائیل روی خود را به من مایل کرده بودند تا سلطنت تمام، اما سلطنت منتقل شده، از آن برادرم گردید زیرا که از جانب خداوند از آن او بود.

۱۶ والان خواهشی از تو دارم، مسالت مراد مکن.» او وی را گفت: «گو.»

گفت: «من اینم که به سلیمان پادشاه بگوئی زیرا خواهش تو را رد نخواهد کرد تا بیشک شوغمی را به من به زنی بدهد.»

بنشبع گفت: «وب، من نزد پادشاه برای تو خواهم گفت.»

پس بششع نزد سلیمان پادشاه داخل شد تا با او در باره ادبیا سخن گوید. و پادشاه به استقبالش برخاسته، او را تعظیم نمود و بر کرسی خود نشست و فرمود تا به جهت مادر پادشاه کرسی بنیاد و او به دست راستش بنشیند.

۲۰ و او عرض کرد: «ک مطلب جزئی دارم که از تو سوال تمامم. مسالت مراد من تمام» پادشاه گفت: «ای مادرم بگو زیرا که مسالت تو را ندانم خواه کرد.»

او گفت: «بیشک شومئیه به برادرت ادنیا به زنی داده شود.»

سلیمان پادشاه، مادر خود را جواب داد، گفت: «را بیشک شومئیه را به جهت ادنیا طلبیدی؟ سلطنت را نیز برای وی طلب کن چونکه او برادر بزرگ من است، هم به جهت او و هم به جهت ایاتار کاهن و هم به جهت یوآب بن صرویه.»

و سلیمان پادشاه به خداوند قسم خورد، گفت: «دابه من مثل این بلکه زیاده از این عمل نماید اگر ادنیا این سخن را به ضرر جان خود نگفته باشد.

۲۴ و الان قسم به حیات خداوند که مرا استوار نموده، و مرا بر کرسی پدرم، داود نشانیده، و خانهای برام به طوری که وعده نموده بود، برپا کرده است که ادنیا مرا و خواهرم د.»

پس سلیمان پادشاه به دست بنیاهو این یوآب را فدای فرستاد و او وی را زد که مرد.

پادشاه به ایاتار کاهن گفت: «همزعه خود به عنایت بر روزی که تو مستوجب قتل هستی، لیکن امر و تو را نخواهم کشت، چونکه تابوت خداوند، یهوه را در حضور پدرم داود برمی داشتی، و در تمامی مصیبت های پدرم مصیبت کشیدی.»

پس سلیمان، ایاتار را از کهنات خداوند اخراج نمود تا کلام خداوند را که در باره خاندان عیسی در شیوه گفته بود، کامل گرداند.

و چون خبر به یوآب رسید، یوآب به خیمه خداوند فرار کرده، شاخهای مذبح را گرفت زیرا که یوآب، ادنیا را متابعت کرده، هر چند ابشالوم را متابعت نموده بود.

۲۹ و سلیمان پادشاه را خبر دادند که یوآب به خیمه خداوند فرار کرده، و اینک به پہلوی مذبح است. پس سلیمان، بنیاهو این یوآب را فرستاده، گفت: «رو او را بکش.»

و بنیاهو به خیمه خداوند داخل شده، او را گفت: «ادشاه چنین میفرماید که بیرون بیا.» او گفت: «ای، بلکه انخام میمیرم.» و بنیاهو به پادشاه خبر رسانیده، گفت که «وآب چنین گفته، و چنین به من جواب داده است.»

پادشاه وی را فرمود: «واقی سخنش عمل ما و او را کشته، دفن کن تا خون بیگانه را که یوآب ریخته بود از من و از خاندان پدرم دور نمایی.

۳۲ و خداوند خویش را بر سر خودش رد خواهد گردانید. به سبب اینکه برود مرد که از او عادت و نیکوتر بودند همچو آورده، ایشان را با شمشیر کشت و پدرم، داود اطلاع نداشت، یعنی ابیرن نیر، سردار لشکر اسرائیل و عماسا بن یتر، سردار لشکر یهودا.

۳۳ پس خون ایشان بر سر یوآب و بر سر زیتش تا به ابد بر خواهد گشت و برای داود و ذریتش و خاندانش و کرسیاش سلامتی از جانب خداوند تا ابد آباد خواهد بود.»

پس بنیاهو این یوآب را دفع رفته، او را زد و کشت و او را در خانهاش که در صحرا بود، دفن کردند.

۳۵ و پادشاه بنیاهو این یوآب را به پیشش سپرد و او را لشکر نصب کرد و پادشاه، صادق کاهن را در جای ایاتار گذاشت.

و پادشاه فرستاده، شعی را خوانده، وی را گفت: «ه جهت خود خانهای در اورشلیم بنا کرده، در آنجا ساکن شو و از آنجا به هیچ طرف بیرون مرو.

۳۷ زیر این قدر در روزی که بیرون روی و از نهر قدرون عبور نمایی، بدان که البته خواهی مرد و خونت بر سر خودت خواهد بود.»

و شعی به پادشاه گفت: «نچه گفتمی نیکوست. به طوری که آقا قیام پادشاه فرموده است، بنده ات چنین عمل خواهد نمود.» پس شعی روزهای بسیار در اورشلیم ساکن بود.

اما بعد از انقضای سه سال و واقف شد که دو غلام شعی نزد اخیش بن معکه، پادشاه جت فرار کردند و شعی را خبر داده، گفتند که «نیک غلامانت در جت هستند.»

و شعی برخاسته، الاغ خود را بیار است و به جستجوی غلامانش، نزد اخیش به جت روانه شد، و شعی رفته، غلامان خود را از جت باز آورد.

۴۱ و به سلیمان خبر دادند که شعی از اورشلیم به جت رفته و برگشته است.

۴۲ و پادشاه فرستاده، شعی را خواند و وی را گفت: «باتورا به خداوند قسم ندادم و تو را نگفتم در روزی که بیرون شوی و به جت بروی یقین بدان که خواهی مرد، و تو مرا گفتمی خفنی که شنیدم نیکوست.

۴۳ پس قسم خداوند و حکمی را که به تو امر فرمودم، چرا نگاه نداشتی؟»

و پادشاه به شعی گفت: «مائی بدی را که دلت از آن آگاهی دارد که به پدر من داود کرده ای، میدانی و خداوند شرارت تو را به سرت برگردانیده است. و سلیمان پادشاه، مبارک خواهد بود و کرسی داود در حضور خداوند تا به ابد پایدار خواهد ماند.»

پس پادشاه بنیاهو این یوآب را فرمود و او بیرون رفته، او را زد که مرد.

و سلطنت در دست سلیمان برقرار گردید.

در خواست سلیمان از خدا

و سلیمان با فرعون، پادشاه مصر، مصاهرت نموده، دختر فرعون را گرفت، و او را به شهر داود آورد تا بنای خانه خود و خانه خداوند و حصار اورشلیم را به هر طرفش تمام کند.

۲ لیکن قوم در مکانهای بلند قربانی میگردانیدند و بر آلهه های برای اسم خداوند تا آن زمان بنا نشده بود.

و سلیمان خداوند را دوست داشته، به فریاض پدر خود، داود در قنار مینمود، جز اینکه در مکانهای بلند قربانی میگردانید و بخور می سوزانید.

- ۴ پادشاه به جبعون رفت تا در آنجا قربانی بگذراند زیرا که مکان بلند عظیم، آن بود و سلیمان بر آن مذبح هزار قربانی سوختنی گذرانید.
- ۵ و خدا او ندبه سلیمان در جبعون در خواب شب ظاهر شد. و خدا گفت: «نچه را که به تو بدهم، طلب نما.»
- سلیمان گفت: «و یابنده ات، پدرم داود، هرگاه در حضور تو یارستی و عدالت و قلب سلیم با تو رفتار مینمود، احسان عظیم مینمودی، و این احسان عظیم را برای او نگاه داشتی که پسری به او دادی تا بر کرسی وی بنشیند، چنانکه امر و زوایا واقع شده است.»
- ۷ والا نای بیوه، خدای من، و تنبده خود را به جای پدرم داود، پادشاه ساختی و من طفل صغیر هستم که خروج و دخول را نمی دانم.
- ۸ و بنده ات در میان قوم تو که برگزیده های هستم، قوم عظیمی که کثیرند به حدی که ایشان را نتوان شمرد و حساب کرد.
- ۹ پس بنده خود دل فہیم عطا فرماتا قوم تو را دوری تمام و در میان نیک و بد تمیز کنم، زیرا کیست که این قوم تو را دوری تو نمود؟»
- و این امر به نظر خداوند پسند آمد که سلیمان این چیز را خواسته بود.
- ۱۱ پس خدای او را گفت: «و نکته این چیز را خواستی و طول ایام برای خویشتن تطبییدی، و دولت برای خود سوال نمودی، و جان دشمنان را تطبییدی، بلکه به جهت خود حکمت خواستی تا انصاف را بفهمی،
- ایک بر حسب کلام تو کردم و اینک دل حکیم و فہیم به تو دادم به طوری که پیش از تو مثل تویی نبوده است و بعد از تو کسی مثل تو نخواهد برخاست.
- ۱۳ و نیز آنچه را تطبییدی، یعنی هم دولت و هم جلال را به تو عطا فرمودم به حدی که در تمامی روزهایت کسی مثل تو در میان پادشاهان نخواهد بود.
- ۱۴ و اگر در راههای من سلوک نموده، فریض و اوامر مرا نگاه داری به طوری که پدر تو او دسلوک نمود، آنگاه روزهایت را طویل خواهم گردانید.»
- پس سلیمان بیدار شد و اینک خواب بود و به اورشلیم آمده، پیش تابوت عهد خداوند ایستاد، و قربانی های سوختنی گذرانید و ذبائح سلامتی ذبح کرده، برای تمامی بندگانش ضیافت نمود.

حکمت سلیمان

- آنگاه دوزن زانیه ز زیاد شاه آمده، در حضورش ایستادند.
- ۱۷ و یکی از آن زنان گفت: «ای آقایم، من و این زن در یک خانه ساکنیم و در آن خانه با او زاییدم.
- ۱۸ و روز سوم بعد از زاییدم واقع شد که این زن نیز زایید و ما بایکدی بگریویم و کسی دیگر با مادر خانه نبود و ما هر دو در خانه تنها بودیم.
- ۱۹ و در شب، پس این زن مرد زبرا که بر او خوابیده بود.
- ۲۰ و او در نصف شب برخاسته، پس مرا وقتی که کنیزت در خواب بود از پهلو می گرفت و در بغل خود گذاشت و پس مرده خود را در بغل من نهاد.
- ۲۱ و با ما مدان چون برخاستم تا پس خود را بشیرد همایک مرده با ما چون در وقت صبح بر او نگاه کردم، دیدم که پسری که من زاییده بودم، نیست.»
- زن دیگر گفت: «ای، بلکه پسرنزنده از آن من است و پس مرده از آن توست.» و آن دیگر گفت: «ای، بلکه پس مرده از آن توست و پسرنزنده از آن من است.» و به حضور پادشاه مکالمه میگردند.
- پس پادشاه گفت: «بن میگویی که این پسرنزنده از آن من است و پس مرده از آن توست و آن میگوید بنی، بلکه پس مرده از آن توست و پسرنزنده از آن من است.»
- و پادشاه گفت: «مشیری نزد من بیاورید.» پس شمشیری به حضور پادشاه آوردند.
- ۲۵ و پادشاه گفت: «سرزنده را به دو حصه تقسیم نماید و نصفش را به این و نصفش را به آن بدهید.»
- وزنی که پسرنزنده از آن او بود چونکه دلش بر سرش می سوخت به پادشاه عرض کرده، گفت: «ای آقایم! پسرنزنده را به او بدهید و او را هرگز مکشید.» اما آن دیگری گفت: «ه از آن من و نه از آن تو باشد؛ او را تقسیم نماید.»
- آنگاه پادشاه امر فرموده، گفت: «سرزنده را به او بدهید و او را البته مکشید زیرا که مادرش این است.»
- و چون تمامی اسرائیل حکمی را که پادشاه کرده بود، شنیدند از پادشاه بترسیدند زیرا دیدند که حکمت خدایی به جهت دوری کردن درد او است.

سر داران سلیمان

- و سلیمان پادشاه بر تمامی اسرائیل پادشاه بود.
- ۲ و سر دارانی که داشت اینانند: عزریا هو ابن صادوق کاهن، و الیاحورف و اخیاسران شیشه کاتبان و یهوشافاط بن اخیلود و قایع نگار، و یایا هو ابن یهویاداع، سردار لشکر، و صادوق و ایباتار کاهنان، و عزریا هو بن ناتان، سردار و کلاه و زابود بن ناتان کاهن و دو دست خالص پادشاه، و اخیشار ناظر خانه و او دیرام بن عبدا، رئیس باجگیران.
- و سلیمان دوازده وکیل بر تمامی اسرائیل داشت که به جهت خوراک پادشاه و خاندانش تدارک میدیدند، که هر یک از ایشان یک ماه در سال تدارک میدیدند.
- ۸ و نامهای ایشان این است: بخورد در کوهستان افراجم و بند قدرد مقص و شعلیم و بیت شمس و ایلون بیت حانان و یخسد در اربوت که سوکوه و تمامی زمین حافره به او تعلق داشت و بنائیناد بر تمامی نفت دور که تافت دختر سلیمان زن او بود و بنعابن اخیلود در تعنک و مجد و تمامی بیشتان که به جانب صرتان زیر زر عییل است از بیشتان تا آبل محله تا آن طرف یقعمعام

و بخایر در راموت جلعاد که فرای باعبرین منسی که در جلعاد میباید و بلوک ارجوب که در یاشان است به او تعلق داشت، یعنی شصت شهر بزرگ حصار دار با پشت بندهای برنجین و اخیناداب بن عدو در مختام

و اخیمصص در نفتالی که او نیز یاسمت، دختر سلیمان را به زنی گرفته بود و بعنا بن حوشای در اشیر و بعولوت و یهو شافاطین فاروح در یساکار و شعی این ایلا در بنیامین

و جابرن اوری در زمین جلعاد که ولایت سیحون پادشاه اموریان و عوج پادشاه یاشان بود و او به تنهایی در آن زمین وکیل بود. و یهودا و اسرائیل مثل ریگ نگاره در یابیشمار بودند و اکل و شرب نموده، شادی میکردند.

۲۱ و سلیمان بر تمامی مالک، از نهر (رات) تا زمین فلسطینیان و تا سرحد مصر سلطنت مینمود، و هدا یا آورده، سلیمان را در تمامی ایام عمرش خدمت میکردند. و آذوقه سلیمان برای هر روز سی گاردر نرم و شصت کر بلغور بود.

۲۳ و ده گاو روری و بیست گاو چراگاه و صد گوسفند سوای غزالها و آهوها و گوزنها و مرغهای فریه.

۲۴ زیرا که بر تمام ماورای نهر از قسح تا غره بر جمیع ملوک ماورای نهر حکمرانی مینمود و او را از هر جانب به همه اطرافش صلح بود.

۲۵ و یهودا و اسرائیل، هر کس زیر مو و انجیر خود از دان تا بر شمع در تمامی ایام سلیمان این مینشستند.

۲۶ و سلیمان را چهل هزار آخوراسب به جهت ارا به هایش و دوازده هزار سوار بود.

۲۷ و آن و کلا از برای خوراک سلیمان پادشاه و همه کسانی که بر سفره سلیمان پادشاه حاضر مینمودند، هر یک در ماه خود تدارک میدیدند و نمی گذاشتند که به هیچ چیز احتیاج باشد.

۲۸ و جود که به جهت اسبان و اسبان تازی به مکانی که هر کس بر حسب وظیفه اش مقرر بود، میآوردند. حکمت سلیمان

و خدا به سلیمان حکمت و فطانت از حد زیاد و وسعت دل مثل ریگ نگاره در یاعطاف نمود.

۳۰ و حکمت سلیمان از حکمت تمامی بنی مشرق و از حکمت جمیع مصریان زیاد بود.

۳۱ و از جمیع آدمیان از ایقان ازراحی و از سران ماحول، یعنی حیمان و کلکول و در دع حکیم تر بود و اسم او در میان تمامی امتهایی که به اطرافش بودند، شهرت یافت.

۳۲ و سه هزار مثل گفت و سرود هایش هزار و پنچ بود.

۳۳ و در باره درختان سخن گفت، از سر و آزاد لبنان تا زوفانی که بر دیوار هامیر و یود و در باره بهام و مرغان و حشرات و ماهیان نیز سخن گفت.

۳۴ و از جمیع طریف و از تمام پادشاهان زمین که آوازه حکمت او را شنیده بودند، میآمدند تا حکمت سلیمان را استماع نمایند.

قصه بنای هیکل

و حیرام، پادشاه صور، خادمان خود را نزد سلیمان فرستاد، چونکه شنیده بود که او را به جای پدرش به پادشاهی مسح کرده اند، زیرا که حیرام همیشه دوست داوود بود.

۲ و سلیمان نزد حیرام فرستاده، گفت

که «و پدر من داود را می دانی که نتوانست خانه ای به اسم یهوه، خدای خود بنا نماید بسبب جنگهایی که او را احاطه مینمود تا خداوند ایشان را زیر کف پایهای او نهاد.

۴ اما الان یهوه، خدای من، مرا از هر طرف آرامی داده است که هیچ دشمنی و هیچ واقعه بدی وجود ندارد.

۵ و اینک مراد من این است که خانه ای به اسم یهوه، خدای خود، بنا نمایم چنانکه خداوند به پدرم داوود وعده داد و گفت که پسرت که او را به جای تو بر کرسی خواهیم نشاند، خانه را به اسم من بنا خواهد کرد.

۶ و حال امر فرما که سروهای آزاد از لبنان برای من قطع نمایند و خادمان من همراه خادمان تو خواهند بود، و مزد خادمان تو را موافق هر آنچه بفرمایم به تو بخواهم داد، زیرا تو میدانی که در میان ما کسی نیست که مثل صید و نیان در قطع نمودن درختان ماهر باشد.»

پس چون حیرام سخنان سلیمان را شنید، به غایت شادمان شده، گفت: «مرو ز خداوند متبارک باد که به داود پسری حکیم بر این قوم عظیم عطا نموده است.» و حیرام نزد سلیمان فرستاده، گفت: «بغایم که نزد من فرستادی اجابت نمودم و من خواهش تو را در باره چوب سرو آزاد و چوب صنوبر بخواهم آورد.

۹ خادمان من آنها را از لبنان به دریا فرود خواهند آورد و من آنها را بسته خواهم ساخت در دریا، تا مکانی که برای من معین کنی و آنها را در آنجا بهم باز خواهم کرد تا آنها را بری و اماتو در باره دادن آذوقه به خانه من اراده مرا بخواهی آورد.»

پس حیرام چوبهای سرو آزاد و چوبهای صنوبر را موافق تمامی ارادهاش به سلیمان داد.

۱۱ و سلیمان بیست هزار کرگندم و بیست هزار کرورغن صاف به حیرام به جهت قوت خانهاش داد، و سلیمان هر ساله بقتدره به حیرام میداد. و خداوند سلیمان را به نوعی که به او وعده داده بود، حکمت بخشید و در میان حیرام و سلیمان صلح بود و یکدیگر عهد بستند.

و سلیمان پادشاه از تمامی اسرائیل سخره گرفت و آن سخره سی هزار نفر بود.

۱۴ و از ایشان ده هزار نفر، هر ماهی به نوبت به لبنان میفرستاد. یک ماه در لبنان و دو ماه در خانه خوش میماندند. و او نیز ام رئیس سخره بود.

۱۵ و سلیمان را هشتاد هزار مرد بار بار در دار و هشتاد هزار نفر چوب بر در کوه بود.

- ۱۶ سواى سروران گماشتگان سلیمان که ناظر کار بود، یعنی سه هزار و سیصد نفر که برعالم آن کار ضابط بودند.
 ۱۷ و پادشاه امر فرمود تا سنگهای بزرگ و سنگهای گران بها و سنگهای تراشیده شده به جهت بنای خانه کنند.
 ۱۸ و بنایان سلیمان و بنایان حیرام و جلیان آنها را تراشیدند، پس چوبها و سنگها را به جهت بنای خانه میساختند.

بنای هیکل

و واقع شد در سال چهار صد و هشتاد از خروج بنی اسرائیل از زمین مصر در ماه زیو که ماه دوم از سال چهارم سلطنت سلیمان بر اسرائیل بود که بنای خانه خداوند را شروع کرد.

- ۲ و خانه خداوند که سلیمان پادشاه بنا نمود طولش شصت ذراع و عرضش بیست و بلندیش سی ذراع بود.
 ۳ و رواق پیش هیکل خانه موافق عرض خانه، طولش بیست ذراع و عرضش روبروی خانه ده ذراع بود.
 ۴ و برای خانه پنجره های مشبک ساخت.
 ۵ و بر دیوار خانه به هر طرفش طبقه بنا کرد، یعنی به هر طرف دیوارهای خانه هم بر هیکل هم محراب و به هر طرفش غر فها ساخت.
 ۶ و طبقه تختانی عرضش پنج ذراع و طبقه وسطی عرضش شش ذراع و طبقه سومی عرضش هفت ذراع بود زیرا که به هر طرف خانه از خارج پشتها گذاشت تا تیرها در دیوار خانه متمکن نشود.
 ۷ و چون خانه بنا میشد از سنگهایی که در معدن میباشده بود، بنا شد به طوری که در وقت بنا نمودن خانه نه چکش و نه تیر و نه هیچ آلات آهنی مسموع شد.
 و در غر فهای وسطی در جانب راست خانه بود و به طبقه وسطی و از طبقه وسطی تا طبقه سومی از پله های پنجا پنج بالا می رفتند.
 ۹ و خانه را بنا کرده، آن را به اتمام رسانید و خانه را با تیرها و تخته های چوب سرو آزاد پوشانید.
 ۱۰ و بر تمامی خانه طبقه ها را بنا نمود که بلندى هر یک از آنها پنج ذراع بود و تیرهای سرو آزاد در خانه متمکن شد.
 و کلام خداوند بر سلیمان نازل شده، گفت:

«بن خانه ای که تو بنامی کنی اگر در فریاض من سلوک نموده، احکام مرا بجا آوری و جمیع اوامر مرا نگاه داشته، در آنها رفتار نمایی، آنگاه سخنان خود را که با پدرت، داد، و گفتم با تو استوار خواهم گردانید.

۱۳ و در میان بنی اسرائیل ساکن شده، قوم خود اسرائیل را ترک نخواهم نمود.»

پس سلیمان خانه را بنا نمود، آن را به اتمام رسانید.

۱۵ و اندرون دیوارهای خانه را به تخته های سرو آزاد بنا کرد، یعنی از زمین خانه تا دیوار متصل به سقف را از اندرون با چوب پوشانید و زمین خانه را به تخته های صنوبر فرش کرد.

۱۶ و از پشت خانه بیست ذراع با تخته های سرو آزاد از زمین تا سر دیوارها بنا کرد و آنها را در اندرون به جهت محراب، یعنی به جهت قدس اقدس بنا نمود.
 ۱۷ و خانه، یعنی هیکل پیش روی محراب چهل ذراع بود.

۱۸ و در اندرون خانه چوب سرو آزاد منبت به شکل کدوها بسته های گل بود چنانکه همهاش سرو آزاد بود و هیچ سنگ پیدا نشد.

۱۹ و در اندرون خانه، محراب را ساخت تا تابوت عهد خداوند را آن بگذارد.

۲۰ و اما داخل محراب طولش بیست ذراع و عرضش بیست ذراع و بلندیش بیست ذراع بود و آن را به زر خالص پوشانید و مذبح را با چوب سرو آزاد پوشانید.

۲۱ پس سلیمان داخل خانه را به زر خالص پوشانید و پیش روی محراب زنجیرهای طلا کشید و آن را به طلا پوشانید.

۲۲ و تمامی خانه را به طلا پوشانید تا همگی خانه تمام شد و تمامی مذبح را که پیش روی محراب بود، به طلا پوشانید.

و در محراب دو کروی از چوب زیتون ساخت که قد هر یک از آنها ده ذراع بود.

۲۴ و بال یک کروی پنج ذراع و بال کروی دیگر پنج ذراع بود و از سر یک بال تا هر سربال دیگر ده ذراع بود.

۲۵ و کروی دوم ده ذراع بود که هر دو کروی را یک اندازه و یک شکل بود.

۲۶ بلندی کروی اول ده ذراع بود و همچنین کروی دیگر.

۲۷ و کروی آن را در اندرون خانه گذاشت و بالهای کروی آن پهن شده به طوری که بال یک کروی به دیوار میرسد و بال کروی دیگر به دیوار دیگر میرسد و در میان خانه بالهای آنها یکدیگر بر می خورد.

۲۸ و کروی آن را به طلا پوشانید.

و بر تمامی دیوارهای خانه، به هر طرف نقشهای تراشیده شده کروی آن در تختان خرما بسته های گل در اندرون و بیرون کند.

۳۰ و زمین خانه را از اندرون و بیرون به طلا پوشانید.

و به جهت در محراب دو لنگه از چوب زیتون، و آستانه و باهوهای آن را به اندازه پنج یک دیوار ساخت.

۳۲ پس آن دو لنگه از چوب زیتون بود و بر آنها نقشهای کروی آن در تختان خرما بسته های گل کند و به طلا پوشانید. و کروی آن در تختان خرما را به طلا پوشانید.

و همچنین به جهت در هیکل باهوهای چوب زیتون به اندازه چهار یک دیوار ساخت.

۳۴ و دو لنگه این دراز چوب صنوبر بود و دو تخته لنگه اول تا میشد و دو تخته لنگه دوم تا میشد.

۳۵ و بر آنها کروی آن در تختان خرما بسته های گل کند و آنها را به طلا پوشانید که موافق نقشها ساخته بود، پوشانید.

۳۶ و حصن اندرون را از سه صف سنگهای تراشیده، و یک صف تیرهای سرو آزاد بنا نمود.

و بنیاد خانه خداوند در ماه زیو از سال چهارم سلطنت نهاده شد.

۳۸ و در سال یازدهم در ماه بول که ماه هشتم باشد، خانه با تمامی متعلقانش بروفق تمامی قانون هایش تمام شد. پس آن را در هفت سال بنا نمود.

بنای قصر سلیمان

اما خانه خودش را سلیمان در مدت سیزده سال بنا نموده، تمامی خانه خویش را به اتمام رسانید.

۲ و خانه جنگل لبنان را بنا نمود که طولش صد ذراع و عرضش پنجاه ذراع و بلندیش سی ذراع بود و آن را بر چهار صفت تیرهای سر و آزاد بنا کرد و بر آن ستونها، تیرهای سر و آزاد گذاشت.

و آن برزبر چهل و پنج غرفه که بالای ستونها بود به سر و آزاد پوشانیده شد که در هر صفت پانزده بود.

۴ و سه صفت نخته پوش بود و پنجره مقابل پنجره در سه طبقه بود.

۵ و جمیع درها و باوها مربع و نخته پوش بود و پنجره مقابل پنجره در سه طبقه بود.

و رواقی از ستونها ساخت که طولش پنجاه ذراع و عرضش سی ذراع بود و رواقی پیش آنها.

۷ و ستونها و آستانه پیش آنها و رواقی به جهت کرسی خود، یعنی رواق داوری که در آن حکم نماید، ساخت و آن را به سر و آزاد از زمین تا سقف پوشانید.

و خانهاش که در آن ساکن شود در صحن دیگر در اندرون رواق به همین ترکیب ساخته شد. و برای دختر فرعون که سلیمان او را به زنی گرفته بود، خانهای مثل این رواق ساخت.

همه این عمارات از سنگهای گرانبایی که به اندازه تراشیده و از اندرون و بیرون بارها بریده شده بود از بنیاد تا به سر دیوار و از بیرون تا صحن بزرگ بود.

۱۰ و بنیاد از سنگهای گرانبیا و سنگهای بزرگ، یعنی سنگهای ده ذراعی و سنگهای هشت ذراعی بود.

۱۱ و بالای آنها سنگهای گرانبیا که به اندازه تراشیده شده، و چوبهای سر و آزاد بود.

۱۲ و گرداگرد صحن بزرگ سه صفت سنگهای تراشیده و یک صفت تیرهای سر و آزاد بود و صحن اندرون خانه خداوند و رواق خانه همچنین بود.

تزیین هیکل

و سلیمان پادشاه فرستاده، حیرام را از صور آورد.

۱۴ و او بنسریوه زنی از بسط نفتالی بود و پدرش مردی از اهل صور و مسگر بود و او پرازد حکمت و مهارت و فهم برای کردن هر صنعت مسگری بود. پس نزد سلیمان پادشاه آمده، تمامی کارهایش را به انجام رسانید.

و دو ستون بر رخ ریخت که طول هر ستون هجده ذراع بود و در سمانی دوازده ذراع ستون دوم را احاطه داشت.

۱۶ و دو تاج از نرغ ریخته شده ساخت تا آنها را بر سر ستونها بگذارد که طول یک تاج پنج ذراع و طول تاج دیگر پنج ذراع بود.

۱۷ و شبکه های شبکه کاری و رشته های زنجیر کاری بوده به جهت تاجهایی که بر سر ستونها بود، یعنی هفت برای تاج اول و هفت برای تاج دوم.

۱۸ پس ستونها را ساخت و گرداگرد یک شبکه کاری و دو صفت بود تا تاجهایی را که بر سر آنها بود پوشانند. و به جهت تاج دیگر همچنین ساخت.

۱۹ و تاجهایی که بر سر ستونها بود، از سوسنکاری به مقدار چهار ذراع بود.

۲۰ و تاجها از طرف بالا نیز بر سر آن دو ستون بود و زدن طبقه که به جانب شبکه بود، و انارها در صفتها گرداگرد تاج دیگر دو بست بود.

۲۱ و ستونها در رواق هیکل بنا نمود و ستون راست را بر نام نموده، آن را یاکین نام نهاد. پس ستون چپ را بر نام نموده، آن را بوغز نامید.

۲۲ و بر سر ستونها سوسنکاری بود. پس کار ستونها تمام شد.

و دریاچه ریخته شده را ساخت که از لب تابلیش ده ذراع بود و از هر طرف مدور بود، و بلندیش پنج ذراع و در سمانی سی ذراعی آن را گرداگرد احاطه داشت.

۲۴ و زربل آن از هر طرف که دوه بود که آن را احاطه میداشت برای هر ذراع ده، و آنها دریاچه را از هر جانب احاطه داشت و آن که دوهادر و صفت بود

و در حین ریخته شدن آن، ریخته شده بود.

۲۵ و آن بر دوازده گاو قایم بود که روی سه از آنها به سوی شمال بود و روی سه به سوی مغرب و روی سه به سوی جنوب و روی سه به سوی مشرق بود، و دریاچه

بر فوق آنها بود و همه موخرهای آنها به طرف اندرون بود.

۲۶ و حجم آن یک و وجب بود و لبش مثل لب کاسه مانند گل سوسن ساخته شده بود که گنجایش آن دوهزار است میداشت.

و دوهایاها را از نرغ ساخت که طول هر پایه چهار ذراع بود و عرض چهار ذراع و بلندیش سه ذراع بود.

۲۸ و صنعت یامیهها اینطور بود که حاشیهها داشت و حاشیهها در میان زبانه ها بود.

۲۹ و بر آن حاشیهها که درون زبانهها بود شیران و گاوان و کرویوان بودند و همچنین بر زبانهها به طرف بالا بود. و وزیر شیران و گاوان بسته های گل کاری

آویزان بود.

۳۰ و هر پایه چهار چرخ برنجین با میله های برنجین داشت و چهار پایه آن را دوشها بود و آن دوشها از هر دو طرف ریخته شده بود و بستهها به جانب هر یک طرف

از آنها بود.

۳۱ و دهنش در میان تاج و فوق آن یک ذراع بود و دهنش مثل کار پایه مدور و یک ذراع و نیم بود. و بر دهنش نیز نقشها بود و حاشیه های آنها مربع بودند

مدور.

۳۲ و چهار چرخ زیر حاشیهها بود و تیره های چرخها در پایه بود و بلندی هر چرخ یک ذراع و نیم بود.

۳۳ و کار چرخها مثل کار چرخهای ارابه بود و تیرهها و فلکها و پرها و قبه های آنها هم ریخته شده بود.

۳۴ و چهار دوش بر چهار گوشه هر پایه بود و دوشهای پایه از خودش بود.

۳۵ و در سر پایه دایره های مدور به بلندی نیم ذراع بود و بر سر پایه، تیره هایش و حاشیه هایش از خودش بود.

۳۶ و بر لوله های تیرهها و حاشیه هایش، کرویوان و شیران و درختان خرمارابه مقدار هر یک نقش کرد و بستهها گرداگردش بود.

۳۷ به این طوری آن ده پایه را ساخت که همه آنها را یک ریخت و یک پیمایش و یک شکل بود.
 و ده حوض ریختن ساخت که هر حوض گنجایش چهل بت داشت. و هر حوض چهار ذراعی بود و بر هر پایه ای از آن ده پایه، یک حوض بود.
 ۳۹ و پنج پایه را به جانب راست خانه و پنج را به جانب چپ خانه گذاشت و دریاچه را به جانب راست خانه به سوی مشرق از طرف جنوب گذاشت.
 و حیرام، حوضها و خاک اندازها و کاسه ها را ساخت. پس حیرام تمام کاری که برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خداوند میگردید به انجام رسانید.
 ۴۱ و دستون و دو پیاله تاجهایی که بر سر دستون بود و شبکه به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بر سر ستونها بود.
 ۴۲ و چهار صد انار برای دو شبکه که دو صفت انار برای هر شبکه بود به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بالای ستونها بود،
 و ده پایه و ده حوضی که بر پایهها بود،
 و یک دریاچه و دو آذنه گاو زرد دریاچه.
 و دیگرها و خاک اندازها و کاسهها، یعنی همه این ظروفی که حیرام برای سلیمان پادشاه در خانه خداوند ساخت از برنج صیقلی بود.
 ۴۶ آنها را پادشاه در صحرای اردن در کل رست که در میان سکوت و صرطان است، ریخت.
 ۴۷ و سلیمان تمامی این ظروف را بیرون و گذاشت زیرا چونکه از حد زیاده بود، وزن برنج دریافت نشد.
 و سلیمان تمامی آلاتی که در خانه خداوند بود ساخت، مذبح را از طلا و میزرا که نان تقدیمه بر آن بود از طلا.
 ۴۹ و شعدها را که پنج از آنها به طرف راست و پنج به طرف چپ روبروی محراب بود، از طلا و خالص و گنها و چراغها و انبرها را از طلا،
 و طاسها و گلگیرها و کاسهها و قاشقها و چمچها را از طلا و خالص و یا شنبهها را هم به جهت درهای خانه اندرونی یعنی به جهت قدسالات و هم به جهت
 درهای خانه، یعنی هیکل، از طلا ساخت.
 پس تمامی کاری که سلیمان پادشاه برای خانه خداوند ساخت تمام شد و سلیمان چیزهایی را که پدرش داود وقف کرده بود، از نقره و طلا و آلات در آورده،
 در خزینه های خانه خداوند گذاشت.

تابوت عهد در هیکل

آنگاه سلیمان، مشایخ اسرائیل و جمیع روسای اسباط و سروران خانه های آبی بنی اسرائیل را نزد سلیمان پادشاه در اورشلیم جمع کرد تا تابوت عهد خداوند
 را از شهر داود که صهیون باشد، بر آورند.
 ۲ و جمیع مردان اسرائیل در ماه ایتانیم که ماه هفتم است در عید نزد سلیمان پادشاه جمع شدند.
 ۳ و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند و کاهنان تابوت را برداشتند.
 ۴ و تابوت خداوند و خیمه اجتماع و همه آلات مقدس را که در خیمه بود آوردند و کاهنان و لایان آنها را بر آوردند.
 ۵ و سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد وی جمع شده بودند، پیش روی تابوت همراه وی ایستادند، و اینقدر گوسفند و گاو را ذبح کردند که
 به شمار و حساب نمی آمد.
 ۶ و کاهنان تابوت عهد خداوند را به مکانش در محراب خانه، یعنی در قدسالات و زیر بالهای کروی آن در آوردند.
 ۷ زیرا که کروی بالهای خود را بر مکان تابوت پهن میکردند و کروی بالهای خود را بر بالهای کروی پوشانیدند.
 ۸ و مصفاها اینقدر از زبده که سرهای مصفاها مقدسی که پیش محراب بود، دیده میشد اما از بیرون دیده نمی شد و تا مرز در آنجا هست.
 ۹ و در تابوت چیزی نبود سوا آن دلو و لوح سنگ که موسی در حوریب در آن گذاشت، وقتی که خداوند با بنی اسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان از زمین
 مصر عهد بست.
 ۱۰ و واقع شد که چون کاهنان از قدس بیرون آمدند، خانه خداوند را بر ساخت.
 ۱۱ و کاهنان به سبب ابر نتوانستند به جهت خدمت بایستند، زیرا که جلال یهوه، خانه خداوند را بر کرده بود.
 آنگاه سلیمان گفت: «داوند گفته است که در تاریکی غلیظ ساکن میشوم.
 ۱۳ فی الواقع خانه ای برای سکونت تو و مکانی را که در آن تا به ابد ساکن شوی بنا نمودهام.»
 و پادشاه روی خود را برگردانید، تمامی جماعت اسرائیل را برکت داد و تمامی جماعت اسرائیل بایستادند.
 ۱۵ پس گفت: «هوه خدای اسرائیل مبارک باد که به دهان خود به پدر من داود وعده داده و عهدست خود آن را به جا آورده، گفت:
 از روزی که قوم خود اسرائیل را از مصر بر آوردم، شهری از جمیع اسباط اسرائیل برنگزیدم تا خانه ای بنا نمایم که اسم من در آن باشد، اما داود را برگزیدم تا پیشوای
 قوم من اسرائیل بشود.
 ۱۷ و در دل پدرم، داود بود که خانه ای برای اسم یهوه، خدای اسرائیل، بنا نماید.
 ۱۸ اما خداوند به پدرم داود گفت: چون در دل تو بود که خانه ای برای اسم من بنا نمایی، نیکو کردی که این را در دل خود نهادی.
 ۱۹ لیکن تو خانه را بنا نخواهی نمود بلکه پسر تو که از صلب تو بیرون آید، او خانه را برای اسم من بنا خواهد کرد.
 ۲۰ پس خداوند کلامی را که گفته بود ثابت گردانید، و من به جای پدر خود داود در خاسته، و بروفق آنچه خداوند گفته بود بر کرسی اسرائیل نشستام،
 و خانه را به اسم یهوه، خدای اسرائیل، بنا کرده ام.
 ۲۱ و در آن، مکانی مقرر کرده ام برای تابوتی که عهد خداوند در آن است که آن را با پدران ما حین بیرون آوردن ایشان از مصر بسته بود.»
 دعای تقدیس هیکل
 و سلیمان پیش مذبح خداوند به حضور تمامی جماعت اسرائیل ایستاده، دستهای خود را به سوی آسمان برافراشت

و گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل، خدای من مثل تونه بالا در آسمان و نه پایین بر زمین هست که بایندگان خود که به حضور تو به تمامی دل خویش سلوک مینمایند، عهد و رحمت را نگاه میداری.

۲۴ و آن وعده‌های که بنده خود، پدرم داود دادهای، نگاه داشتی زیرا به دهان خود وعده دادی و به دست خود آن را وفا نمودی چنانکه امروز شده است.

۲۵ پس الانای یهوه، خدای اسرائیل، باینده خود، پدرم داود، آن وعده‌های را نگاه دار که به او داده و گفتی کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند برای تو به حضور من منقطع نخواهد شد، به شرطی که پسران طریق‌های خود را نگاه داشته، به حضور من سلوک نمایند چنانکه تو به حضورم رفتار نمودی.

۲۶ و الانای خدای اسرائیل نمنا اینکه کلامی که بنده خود، پدرم داود گفتی، ثابت بشود.

«مآی ا خدا فی الحقیقه بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک و فلک الافلاک تو را گنجایش ندارد تا چه رسد به این خانهای که من بنا کرده‌ام.

۲۸ لیکن یهوه، خدای من، به دعا و تضرع بنده خود توجه نما و استغاثه و دعا را که بنده ات امر و زبانه حضور تو میکند، بشنو، تا آنکه شب و روز چشمان تو بر این خانه باز شود و بر مکتبی که در بارهاش گفتی که اسم من در آنجا خواهد بود و تا دعایی را که بنده ات به سوی این مکان بنماید، اجابت کنی.

۳۰ و تضرع بنده ات و قوم خود اسرائیل را که به سوی این مکان دعای نمایند، بشنو و از مکان سکونت خود، یعنی از آسمان بشنو چون شنیدی عفو نما.

«گر کسی به همسایه خود گناه ورزد و قسم بر او عرضه شود که بخورد و او آمده پیش مذبح تو در این خانه قسم خورد،

آنگاه از آسمان بشنو و عمل نموده، به جهت بندگانت حکم نما و شریاران را ملزم ساخته، راه ایشان را بهسرا ایشان برسان و عادلان را عادل شمرده، ایشان را بر حسب عدالت ایشان جزاده.

«هنگامی که قوم تو اسرائیل بهسبب گناهی که به تو ورزیده باشند به حضور دشمنان خود مغلوب شوند اگر به سوی تو بازگشت نموده، اسم تو را اعتراف نمایند و نزد تو در این خانه دعا و تضرع نمایند،

آنگاه از آسمان بشنو و گناه قوم خود، اسرائیل را بپار و ایشان را به زمینی که به پدران ایشان دادهای باز آور.

۳۱ نگاهی که آسمان بسته شود و بهسبب گناهی که به تو ورزیده باشند باران نیارد، اگر به سوی این مکان دعا کنند و اسم تو را اعتراف نمایند و بهسبب مصیبتی که به ایشان رسانیده باشی از گناه خویش بازگشت کنند،

آنگاه از آسمان بشنو و گناه بندگانت و قوم خود اسرائیل را بپار و ایشان را به راه نیکو که در آن باید رفت، تعلیم ده و به زمین خود که آن را به قوم خویش برای میراث بخشیده‌ای، باران بفرست.

۳۲ گرد زمین قطعی باشد و گرو بابا باد سموم پیرقان باشد و اگر ملخ یا کرم باشد و اگر دشمنان ایشان، ایشان را در شهرهای زمین ایشان محاصره نمایند، هر بلایی

یا هر مرضی که بوده باشد،

آنگاه هر دعا و هر استغاثی که از هر مرد یا از تمامی قوم تو، اسرائیل، کرده شود که هر یک از ایشان بلایی دل خود را خواهند دانست، و دستهای خود را به سوی این خانه دراز نمایند،

آنگاه از آسمان که مکان سکونت تو باشد بشنو و پیامر زو عمل نموده، به هر کس که دل او را می دانی به حسب راههایش جزایده، زیرا که تو به تنهایی عارف قلوب جمیع بنی آدم هستی.

۳۰ تا آنکه ایشان در تمام روزهایی که به روی زمینی که به پدران مادادهای زنده باشند، از تو بترسند.

«نیز غریبی که از قوم تو، اسرائیل، نباشد و به خاطر اسم تو از زمین بعید آمده باشد،

زیرا که آواز هاهم عظیمت و دست قویت و بازوی دراز تو را خواهند شنید، پس چون بیاید و به سوی این خانه دعا نماید،

آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست بشنو و موافق هر چه آن غریب از تو است دعا نماید به عمل او را تا جمیع قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو، اسرائیل، از تو بترسند و بدانند که اسم تو بر این خانهای که بنا کرده‌ام، نهاده شده است.

۳۱ «گروه تو برای مقاتله با دشمنان خود به راهی که ایشان را فرستاده باشی بیرون روند و ایشان به سوی شهری که تو برگزیده‌ای و خانهای که به جهت اسم تو بنا کرده‌ام، نزد خود او ندد دعا نمایند،

آنگاه دعا و تضرع ایشان را از آسمان بشنو و حق ایشان را بجا آور.

۳۲ «اگر به تو گناه ورزیده باشند زیرا انسانی نیست که گناه نکند و تو بر ایشان غضبناک شده، ایشان را به دست دشمنان تسلیم کرده باشی و اسیر کنندگان ایشان، ایشان را به زمین دشمنان خواهد دور و خواهد نزدیک به اسیری ببرند،

پس اگر ایشان در زمینی که در آن اسیر باشند به خود آمده، بازگشت نمایند و در زمین اسیری خود نزد تو تضرع نموده، گویند که گناه کرده، و عصیان ورزیده، و شریانه رفتار نمودهام،

و در زمین دشمنانی که ایشان را به اسیری برده باشند به تمامی دل و به تمامی جان خود به تو بازگشت نمایند، و به سوی زمینی که به پدران ایشان دادهای و شهری که برگزیده و خانهای که برای اسم تو بنا کرده‌ام، نزد تو دعا نمایند،

آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست، دعا و تضرع ایشان را بشنو و حق ایشان را بجا آور.

۵۰ و قوم خود را که به تو گناه ورزیده باشند، عفو نما و تمامی تقصیرهای ایشان را که به تو ورزیده باشند بپار و ایشان را در دل اسیر کنندگان ایشان ترحم عطا فرماتا بر ایشان ترحم نمایند.

۵۱ زیرا که ایشان قوم تو و میراث تو میباشند که از مصر از میان کوره آهن بیرون آوردی.

۵۲ تا چشمان توبه تضرع بنده ات و به تضرع قوم تو اسرائیل گشاده شود و ایشان را در هر چه نزد تو دعایمانند، اجابت نمایی.

۵۳ زیرا که تو ایشان را از جمع قومهای جهان برای اربیت خویش ممتاز نمودی و آنها را به واسطه بنده خود موسی و عده دادی هنگامی که تو ای خداوند یهوه پدران ما را از مصر بیرون آوردی.»

و واقع شد که چون سلیمان از گفتن تمامی این دعا و تضرع نزد خداوند فارغ شد، از پیش مذبح خداوند از آن روز و در آن نمودن دستهای خود به سوی آسمان برخاست،

و ایستاده، تمامی جماعت اسرائیل را به آواز بلند برکت داد و گفت:

«تبارک باد خداوند که قوم خود، اسرائیل را موافق هر چه وعده کرده بود، آرامی داده است زیرا که از تمامی وعده های نیکو که به واسطه بنده خود، موسی داده بود، یک سخن به زمین نیشاند.

۵۷ یهوه خدای ما با ما باشد چنانکه پدران ما می بود و ما را ترک نکنند و در نماذیم.

۵۸ و دلهای ما را به سوی خود مایل بگرداند تا در تمامی طریق هایش سلوک نموده، و امر و فریاض و احکام او را که به پدران ما امر فرموده بود، نگاه داریم.

۵۹ و کلمات این دعایی که نزد خداوند گفتم، شب و روز نزدیک یهوه خدای ما باشد تا حق بنده خود و حق قوم خویش اسرائیل را بر حسب اقتضای هر روز بجا آورد.

۶۰ تا تمامی قوم های جهان بدانند که یهوه خداست و دیگری نیست.

۶۱ پس دل شما با یهوه خدای ما کامل باشد تا در فریاض او سلوک نموده، و امر او را مثل امر روزنگاه دارید.»

مبارک ساختن خانه

پس پادشاه و تمامی اسرائیل با وی، به حضور خداوند قربانها گذرانیدند.

۶۳ و سلیمان به جهت ذبایح سلامتی که برای خداوند گذرانید، بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند ذبح نمود و پادشاه و جمیع بنی اسرائیل، خانه خداوند را تبریک نمودند.

۶۴ و در آن روز پادشاه وسط صحن را که پیش خانه خداوند است تقدیس نمود زیرا چونکه مذبح برنجینی که به حضور خداوند بود به جهت گنجایش قربانی های سوختنی و هدایای آردی و پیه قربانی های سلامتی کوچک بود، از آن جهت قربانی های سوختنی و هدایای آردی و پیه ذبایح سلامتی را در آنجا گذرانید. و در آن وقت سلیمان و تمامی اسرائیل با وی عید را نگاه داشتند و آن انجمن بزرگ از مدخل حیات تا وادی مصر هفت روز و هفت روز یعنی چهارده روز به حضور یهوه، خدای ما بودند.

۶۶ و در روز هشتم، قوم امرارم خاص فرمود و ایشان برای پادشاه برکت خواسته، و پادشاه مانی و خوشدلی به سبب تمامی احسانی که خداوند بنده خود، داود و به قوم خویش اسرائیل نموده بود، به خیمه های خود رفتند.

ظهور خداوند به سلیمان

و واقع شد که چون سلیمان از بنا نمودن خانه خداوند و خانه پادشاه و از بجا آوردن هر مقصودی که سلیمان خواسته بود، فارغ شد،

خداوند بار دیگر به سلیمان ظاهر شد، چنانکه در جعبون بروی ظاهر شده بود.

۳ و خداوند وی را گفت: «تو تضرع تو را که به حضور من کردی، اجابت نمودم، و این خانه ای را که بنا نمودی تا نام من در آن تا به ابد نهاده شود تقدیس نمودم، و چشمانم و دل من همیشه اوقات در آن خواهد بود.

۴ پس اگر تو بادل کامل و استقامت به طوری که پدرت داود رفتار نموده به حضور من سلوک نمایی، و هر چه تو را امر فرمایم بجا آوری و فریاض و احکام مرا نگاه داری،

آنگاه کرسی سلطنت تو را بر اسرائیل تا به ابد برقرار خواهم گردانید، چنانکه به پدر تو داود وعده دادم و گفتم که از تو کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقود نخواهد شد.

«ما اگر شما پسران شما از متابعت من روگردانیده، و امر و فریاضی را که به پدران شما دادم نگاه ندارید و رفته، خدایان دیگر را عبادت نموده، آنها را سجد کنید، آنگاه اسرائیل را از روی زمینی که به ایشان دادم منقطع خواهم ساخت، و این خانه را که به جهت اسم خود تقدیس نمودم از حضور خویش دور خواهم انداخت، و اسرائیل در میان جمع قومها ضلالت و مضحکه خواهد شد.

۸ و این خانه عتیق خواهد گردید به طوری که هر که نزد آن بگذرد، متحیر شده، صغیر خواهد زد و خواهند گفت: خداوند به این زمین و به این خانه چرا چنین عمل نموده است؟

و خواهند گفت: از این جهت که یهوه، خدای خود را که پدران ایشان را از زمین مصر بیرون آورد بود، ترک کردند و به خدایان دیگر متمسک شده، آنها را سجد و عبادت نمودند. لهذا خداوند تمامی این بار را بر ایشان آورده است.»

سلیرا عمل سلیمان

و واقع شد بعد از آنقضای بیست سالی که سلیمان این دو خانه، یعنی خانه خداوند و خانه پادشاه را بنا می کرد،

و حیرام، پادشاه صور، سلیمان را به چوب سرو آزاد و چوب صنوبر و طلا موافق هر چه خواسته بود اعانت کرده بود، آنگاه سلیمان پادشاه بیست شهر در زمین جلیل به حیرام داد.

۱۲ و حیرام به جهت دیدن شهرهایی که سلیمان به او داده بود، از صورت بیرون آمد اما آنها به نظرش پسند نیامد.

۱۳ و گفت: «بی برادر من این شهرهایی که به من بخشیدهای چیست؟» و آنها را تا امر و وزمین کابول نامید.

۱۴ و حیرام صد و بیست وزنه طلا برای پادشاه فرستاد.

و این است حساب سببهای که سلیمان پادشاه گرفته بود به جهت بنای خانه خداوند و ملو و حصارهای او و شلم و حاصور و مجد و و جازر.

۱۶ زیرا که فرعون، پادشاه مصر برآمده، جازر را تسخیر نموده، و آن راه آتش سوزانیده، و کنعانیان را که در شهر ساکن بودند کشته بود، و آن راه دخت خود که زن سلیمان بوده به جهت مرده بود.

۱۷ و سلیمان، جازر و بیت حورون تختانی را بنا کرد.

۱۸ و بعثت و تدمر را در صحرای زمین،

و جمیع شهرهای مخزنی که سلیمان داشت و شهرهای اراپها و شهرهای سواران را و هر آنچه را که سلیمان میل داشت که در اورشلیم و لبنان و تمامی زمین مملکت خود بناماید (نام نمود).

□□ و تمامی مردمانی که از اموریان و حتیان و فرزبان و حویان و ویوسیان باقیمانده، و از بنیاسرائیل نبودند،

یعنی پسران ایشان که در زمین باقی ماندند بعد از آنانی که بنیاسرائیل نتوانستند ایشان را بالکل هلاک سازند، سلیمان ایشان را تا امر و زخراخ گذار و غلامان ساخت.

۲۲ اما از بنیاسرائیل، سلیمان احدی را به غلامی نگرفت، بلکه ایشان مردان جنگی و خدام و سروران و سرداران و روسای اراپها و سواران او بودند.

و اینانند ناظران خاصه که بر کارهای سلیمان بودند، یا نصد و پنجاه نفر که بر اشخاصی که در کار مشغول میبودند، سرکاری داشتند.

پس دختر فرعون از شهر داده به خانه خود که برایش بنا کرده بود، برآمد، و در آن زمان ملورا بنا میگرد.

و سلیمان هر سال سه مرتبه قربانیهای سوختنی و ذبایح سلامتی بر مذبحی که به جهت خداوند بنا کرده بود میگذرانید، و هر مذبحی که پیش خداوند بود، بخور میگذرانید. پس خانه را به اتمام رسانید.

و سلیمان پادشاه در عصیون جابر که بجانب ایلات بر نگاره بحر قلزم در زمین ادم است، کشتیبا ساخت.

۲۷ و حیرام، بندگان خود را که ملاح بودند و در دریاهار داشتند، در کشتیبا همراه بندگان سلیمان فرستاد.

۲۸ پس به او فیر رفتند و چهار صد و بیست و زنه طلا از آنجا گرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

ملکه سبا

و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را در باره اسم خداوند شنید، آمد تا او را به مسائل امتحان کند.

۲ پس با مویک بسیار عظیم و با شترانی که به عطریات و طلاهای بسیار و سنگهای گرانبهار شده بود به اورشلیم وارد شده، به حضور سلیمان آمد و با وی از هر چه در دلش بود، گفتگو کرد.

۳ و سلیمان تمامی مسائلش را برایش بیان نمود و چیزی از زیاد شاه مخفی نماند که برایش بیان نکرد.

۴ و چون ملکه سبا تمامی حکمت سلیمان را دید و خانههای را که بنا کرده بود،

و طعام سفره او و مجلس بندگانش را و نظام و لباس خادمانش را و ساقیانش و زینهای را که به آن به خانه خداوند بر می آمد، روح را در او دیگر نماند.

و به پادشاه گفت: «وازهایی که در باره کارها و حکمت تو در ولایت خود شنیدم، راست بود.

امانتا تمامدم و به چشمان خود ندیدم، اخبار را باور نکردم، و اینک نصفش به من اعلام شده بود؛ حکمت و سعادت تمدنی تو از خبری که شنیده بودم، زیاد است.

۸ خوشبحال مردان تو و خوشبحال این بندگانت که به حضور تو همیشه میایستند و حکمت تو را میشنوند.

۹ متبارک باد پیوه، خدای تو، که بر تو رغبت داشته، تو را بر کرمی اسرائیل نشانید.

۱۰ از این سبب که خداوند، اسرائیل را تا به ابد دوست میدارد، تو را بر پادشاهی نصب نموده است تا دوری و عدالت را بجای آوری.»

و به پادشاه صد و بیست و زنه طلا و عطریات از حدزاده و سنگهای گرانبهادر داد، و مثل این عطریات که ملکه سبا به سلیمان پادشاه داد، هرگز به آن فراوانی دیگر نیامد.

۱۲ و کشتیهای حیرام نیز که طلا از او فیر آوردند، چوب صندل از حدزاده، و سنگهای گرانبهادر او فیر آوردند.

و پادشاه از این چوب صندل، ستونهای جهت خانه خداوند و خانه پادشاه و عودها و بریطه برای بغتیان ساخت، و مثل این چوب صندل تا امر و زنیامده و دیده نشده است.

و سلیمان پادشاه به ملکه سبا، تمامی اراده او را که خواسته بود داد، سوای آنچه سلیمان از کرم ملوکانه خویش به وی بخشید. پس او باندگانش به ولایت خود توجه نموده، رفت.

ماملک سلیمان

و وزن طلائی که در یک سال نزد سلیمان رسید ششصد و شصت و شش و زنه طلا بود.

سوای آنچه از تاجران و تجاران بازرگانان و جمیع پادشاهان عرب و حاکمان مملکت میرسید.

۱۷ و سلیمان پادشاه دو بیست سپر طلائی چکنی ساخت که برای هر سپر ششصد مثقال طلا به کار برده شد، و سیصد سپر کوچک طلائی چکنی ساخت که برای هر سپر سه منای طلا به کار برده شد، و پادشاه آنها را در خانه جنگل لبنان گذاشت.

۱۸ و پادشاه تخت بزرگی از عاج ساخت و آن را به زر خالص پوشانید.

۱۹ و تخت را شش پله بود و سر تخت از عقبش مدور بود، و به این طرف و آن طرف کرسیاش دسته ها بود و دو شیر به پهلوی دستها ایستاده بودند.

۲۰ و آنجا دوازده شیر از این طرف و آن طرف بر آن شش پله ایستاده بودند که در هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود.

۲۱ و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانه جنگل لبنان از زر خالص بود و هیچیکی از آنها زنگره نبود زیرا که آن در ایام سلیمان هیچ به حساب نمی آمد.

- ۲۲ زبیر پادشاه کشتیهای ترشیشی با کشتیهای حیرام به روی دریا داشت. و کشتیهای ترشیشی هر سال یک مرتبه میآمدند و قنبره و عجاج میبوهنا و طاووسهای آوردند.
- پس سلیمان پادشاه در دولت و حکمت از جمیع پادشاهان جهان بزرگتر شد.
- ۲۴ و تمامی اهل جهان، حضور سلیمان را میطلبیدند تا حکمتی را که خداوند در دلش نهاده بود، بشنوند.
- ۲۵ و هر یکی از ایشان هدیه به خود را از آلات نقره و آلات طلا و خوت و اسلحه و عطریات و اسبان و قاطرها، سال به سال میآوردند.
- و سلیمان اربابها و سواران جمع کرده، هزار و چهارصد ارباب و دوازده هزار سوار داشت و آنها را در شهرهای اربابها و زبیر پادشاه در اورشلیم گذاشت.
- ۲۷ و پادشاه نقره را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در صحراست، فراوان ساخت.
- ۲۸ و اسبهای سلیمان از مصر آورده میشد، و تاجران پادشاه دسته های آنها را میخریدند در دسته رابه قیمت معین.
- ۲۹ و یک ارباب رابه قیمت ششصد مثقال نقره از مصر بیرون آوردند، و میرسانیدند و یک اسب رابه قیمت صد و پنجاه، و همچنین برای جمیع پادشاهان حیتیان و پادشاهان ارام به توسط آنها بیرون میآوردند.

زنان سلیمان

- و سلیمان پادشاه سواى دختر فرعون، و زنان غربی بسیاری را از موآبیتان و عمونیتان و ادومیان و صیدونیان و حیتیان و دوست میداشت.
- ۲ از امتهایی که خداوند در باره ایشان بنیاسرائیل را فرموده بود که شمایه ایشان در نیاید و ایشان به شما در نیاید مبادا دل شمارا به پیروی خدایان خود مایل گردانند. و سلیمان با اینها به محبت ملصق شد.
- ۳ و او را هفتصد زن بانو و سیصد متعه بود و زناش دل او را برگردانیدند.
- ۴ و در وقت پیروی سلیمان واقع شد که زنان دل او را به پیروی خدایان غربی مایل ساختند، و دل او مثل دل پدرش داود بایبوه، خدایش کامل نبود.
- ۵ پس سلیمان در عقب عشقورت، خدای صیدونیان، و در عقب ملکوم رجس عمونیان رفت.
- ۶ و سلیمان در نظر خداوند شرارت و ورزیده، مثل پدر خود داود، خداوند را پیروی کامل نمود.
- ۷ آنگاه سلیمان در کوهی که رو بروی اورشلیم است مکانی بلند به جهت کموش که رجس عمونیان است، و به جهت مولک، رجس بنی عمون بنا کرد.
- ۸ و همچنین به جهت همه زنان غربی خود که برای خدایان خویش بخور میسوزانیدند و قربانیهام میگذاشتند، عمل نمود.
- پس خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد از آن جهت که دلش از یبوه، خدای اسرائیل منحرف گشت که در مرتبه او ظاهر شده، او را در همین باب امر فرموده بود که پیروی خدایان غیر را ننماید اما آنچه خداوند به او امر فرموده بود، بچنان آورد.
- ۱۱ پس خداوند به سلیمان گفت: «و نکه این عمل را نمودی و عهد و فریض مرا که به تو امر فرمودم نگاه داشتی، البته سلطنت را از تو پاره کرده، آن رابه بنده ات خواهم داد.

۱۲ لیکن در ایام تو این را به خاطر پدرت، داود بخوایم که ما از دست پسران آن راپاره خواهیم کرد.

۱۳ ولی تمامی مملکت راپاره نخواهم کرد بلکه یک سیطر را به خاطر بندهام داود و به خاطر اورشلیم که برگزیدهام به پسر تو خواهم داد.»

دشمنان سلیمان

- و خداوند دشمنی برای سلیمان برانگیزانید، یعنی هدد او می را که از ذریه پادشاهان ادوم بود.
- ۱۵ زیره انگمی که داود در ادوم بود و یوآب که سردار لشکر بود، برای دفن کردن کشتگان رفته بود و تمامی ذکوران ادوم را کشته بود.
- ۱۶ (برای یوآب و تمامی اسرائیل شش ماه در انجام آمدند تا تمامی ذکوران ادوم را منقطع ساختند.)
- آنگاه هدد با بعضی ادومیان که از بندهگان پدرش بودند، فرار کردند تا به مصر بروند، و هدد طفلی کوچک بود.
- ۱۸ پس، از مدیانه روانه شده، به فاران آمدند، و چند نفر از فاران با خود برداشته، به مصر نزد فرعون، پادشاه مصر آمدند، و او وی را خانهای داد و معیشتی برایش تعیین نمود و ز منی به او ارزانی داشت.
- ۱۹ و هدد در نظر فرعون التفات بسیاریافت و خواهر زن خود، یعنی خواهر تحفنیس ملکه را به وی به زنی داد.
- ۲۰ و خواهر تحفنیس پسری جنون نام برای وی زاید و تحفنیس او را در خانه فرعون از شیر باز داشت و جنون در خانه فرعون در میان پسران فرعون میبود.
- ۲۱ و چون هدد در مصر شنید که داود پادشاهان خویش خوابیده، و یوآب، سردار لشکر مرده است، هدد به فرعون گفت: «را رخصت بده تا به ولایت خود بروم.»

فرعون وی را گفت: «ما تو را زدن من چه چیز کم است که ایا یک میخواهی به ولایت خود بروی؟» گفت: «بچه، لیکن مرا البته مرخص نما.»

و خدا دشمنی دیگر برای وی برانگیزانید، یعنی رزون بن الیداع را که از نزد آقای خویش، هدد عز، پادشاه صوبه فرار کرده بود.

۲۴ و مردان چندی نزد خود جمع کرده، سردار فرجی شده هنگامی که داود بعضی ایشان را کشت. پس به دمشق رفتند و در آنجا ساکن شده، در دمشق حکمرانی نمودند.

۲۵ و او در تمامی روزهای سلیمان، دشمن اسرائیل میبود، علاوه بر ضرری که هدد میرسانید و از اسرائیل نفرت داشته، بر ارام سلطنت مینمود.

توطئه بر بعام

و بر بعام بن نباط افرایمی از صرده که بنده سلیمان و مادرش مسمی به صروعه و بیوه زنی بود، دست خود را نیز به ضد پادشاه بلند کرد.

۲۷ و سبب آنکه دست خود را به ضد پادشاه بلند کرد، این بود که سلیمان ملورا بنا میکرد، و ورخته شهر پدر خود داود را تعمیر مینمود.

۲۸ و بر بعام مرد شیخ جنگی بود. پس چون سلیمان آن جوان را دید که در کار مردی زورنگ بود او را بر تمامی امور خاندان یوسف بگماشت.

۲۹ و در آن زمان واقع شد که یربعام از اورشلیم بیرون می‌آید و اخیای شیلولی نبی در راه به او بر خورد، و جامه تازهای در برداشت و ایشان هر دو در صحرا تنها بودند.

۳۰ پس اخیای جامه تازهای که در برداشت گرفته، آن را به او داده قسمت باره کرد.

۳۱ و به یربعام گفت: «قسمت برای خود بگیر زیرا که یهوه، خدای اسرائیل چنین میگوید، اینک من مملکت را از دست سلیمان پاره می‌کنم و ده سبطه تو میدهم.

۳۲ و به خاطر بنده من، داود و به خاطر اورشلیم، شهری که از تمامی اسباط بنی اسرائیل برگزیده‌ام، یک سبط از آن او خواهد بود.

۳۳ چونکه ایشان مرا ترک کردند و عشتورت، خدای صیدونیان، و کوش، خدای مواب، و ملکوم، خدای بنی عمون را بعبده کردند، و در طریقهای من سلوک ننمودند و آنچه در نظر من راست است، بجای آوردند و فریاض و احکام مرا مثل پدرش، داود نگاهداشتند.

۳۴ لیکن تمام مملکت را از دست او نخواهم گرفت بلکه به خاطر بنده خود داود که او را برگزیدم، از آن رو که او مرا و فریاض مرا نگاه داشته بود، او را در تمامی ایام روزهایش سرور خواهم ساخت.

۳۵ اما سلطنت را از دست پسرش گرفته، آن را یعنی ده سبط به تو خواهم داد.

۳۶ و یک سبط به پسرش خواهم بخشید تا بنده من، داود در اورشلیم، شهری که برای خود برگزیده‌ام تا اسم خود را در آن بگذارم، نوری در حضور من همیشه داشته باشد.

۳۷ و تو را خواهم گرفت تا موافق هر چه دلت آرزو دارد، سلطنت ثمنی و بر اسرائیل پادشاه شوی.

۳۸ و واقع خواهد شد که اگر هر چه تو را امر فرمایم، بشنوی و به طریق هام سلوک نموده، آنچه در نظر من راست است بجای آوری و فریاض و اوامر مرا نگاه داری چنانکه بنده من، داود آنها را نگاه داشت، آنگاه با تو خواهم بود و خانهای مستحکم برای تو بنا خواهم نمود، چنانکه برای داود بنا کردم و اسرائیل را به تو خواهم بخشید.

۳۹ و ذریهٔ داود را به سبب این امر ذلیل خواهم ساخت امانه تا به ابد.»

پس سلیمان قصد کشتن یربعام داشت و یربعام برخاسته، به مصر نزد شیشق، پادشاه مصر فرار کرد و تا وفات سلیمان در مصر ماند.

وفات سلیمان

و یقیه امور سلیمان و هر چه کرد و حکمت او، آیات اهدار کتاب وقایع سلیمان مکتوب نیست؟

و ایامی که سلیمان در اورشلیم پرتامی اسرائیل سلطنت کرد، چهل سال بود.

۴۳ پس سلیمان با پدران خود خوابید و در شهر پدر خود داود دفن شد و پسرش رحبعام در جای او سلطنت نمود

قیام یربعام

و رحبعام به شکم رفت زیرا که تمامی اسرائیل به شکم آمدند تا او را پادشاه بسازند.

۲ و واقع شد که چون یربعام بن نباط شنید) او هنوز در مصر بود که از حضور سلیمان پادشاه به آنجا فرار کرده، و یربعام در مصر ساکن میبود.

۳ و ایشان فرستاده، او را خواندند (آنگاه یربعام و تمامی جماعت اسرائیل آمدند و به رحبعام عرض کرده، گفتند:

«در تو یوغ ما را بخت ساخت اما تو الان بندگی سخت و یوغ سنگینی را که پدرت بر ما نهاد سبک ساز، و تو را خدمت خواهیم نمود.»

به ایشان گفت: «اسه روز دیگر ویدو بعد از آن نزد من برگردید.» پس قوم رفتند.

و رحبعام پادشاه با مشایخی که در حین حیات پدرش، سلیمان به حضورش می‌ایستادند مشورت کرده، گفت: «ه شما چه صلاح میبینید تا به این قوم جواب دهم؟»

ایشان او را عرض کرده، گفتند: «گرامر و این قوم را بنده شوی و ایشان را خدمت نموده، جواب دهی و سخنان نیکو به ایشان گوئی همانا همیشه اوقات بنده تو خواهند بود.»

اما مشورت مشایخ را که به او دادند ترک کرد، و با جوانانی که با او تربیت یافته بودند و به حضورش می‌ایستادند، مشورت کرد.

۹ و به ایشان گفت: «ما چه صلاح میبینید که به این قوم جواب دهم؟ که به من عرض کرده، گفتند یوغی را که پدرت بر ما نهاد است، سبک ساز.»

و جوانانی که با او تربیت یافته بودند او را خطاب کرده، گفتند که به این قوم که به تو عرض کرده، گفتند که پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است و توان رابرای ما سبک ساز، به ایشان چنین بگو: انگشت کوچک من از کرپدرم کلفت تر است.

۱۱ و حال پدرم یوغ سنگین بر شما نهاد است اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید. پدرم شما را به تازیانه تانیبه مینمود اما من شما را به عقربها تانیبه خواهم نمود.»

و در روز سوم، یربعام و تمامی قوم به نزد رحبعام باز آمدند، به نحوی که پادشاه فرموده و گفته بود که در روز سوم نزد من باز آید.

۱۳ و پادشاه، قوم را به سختی جواب داد، و مشورت مشایخ را که به وی داده بودند، ترک کرد.

۱۴ و موافق مشورت جوانان ایشان را خطاب کرده، گفت: «درم یوغ شما را سنگین ساخت، اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید. پدرم شما را به تازیانه تانیبه مینمود اما من شما را به عقربها تانیبه خواهم کرد.»

و پادشاه، قوم را اجابت نکرد زیرا که این امر از جانب خداوند شده بود تا کلامی را که خداوند به واسطه اخیای شیلولی به یربعام بن نباط گفته بود، ثابت گرداند.

و چون تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه، ایشان را اجابت نکرد آنگاه قوم، پادشاه را جواب داده، گفتند: «اراد را دو چه حصه است؟ و در پسر پسا چه نصیب؟ ای اسرائیل به خیمه های خود بروید! و اینک ای داوود به خانه خود متوجه باش!»
 اما رحبعام پرنیاسرائیل که در شهرهای بوداسا کن بودند، سلطنت مینمود.

۱۸ و رحبعام پادشاه ادورام را که سردار راج گریان بود، فرستاد و تمامی اسرائیل، اورا سنگسار کردند که مردور رحبعام پادشاه تعجیل نمود، به اربابه خود سوار شد و به اورشلم فرار کرد.

۱۹ پس اسرائیل تا به امروز پادشاهان داود عاصی شدند.

و چون تمامی اسرائیل شنیدند که رحبعام مراجعت کرده است، ایشان فرستاده، اورا نزد جماعت طلیبدند و اورا بر تمام اسرائیل پادشاه ساختند، و غیرا سبقت نبود فقط، کسی خاندان داود را پیروی نکرد.

و چون رحبعام به اورشلم رسید، تمامی خاندان داود اوسبسط بنیامین، یعنی صد و هشتاد هزار نفر برگزیده جنگ آزموده را جمع کرد تا با خاندان اسرائیل مقاتله نموده، سلطنت را به رحبعام بن سلیمان برگرداند.

۲۲ اما کلام خدا بر شعبیا، مرد خدا نازل شده، گفت:

«رحبعام بن سلیمان، پادشاه یهودا و تمامی خاندان یهودا و بنیامین و به بقیه قوم خطاب کرده، بگو:

خداوند چنین میگوید: مرید و یار برادران خود بنیاسرائیل جنگ منما پید، هر کس به خانه خود برگردد زیرا که این امر از جانب من شده است، و ایشان کلام خداوند را شنیدند و برگشته، موافق فرمان خداوند رفتار نمودند.

گوساله طلائی بر بعام

و بر بعام شکیم را در کوهستان افراجه بنا کرده، در آن ساکن شد و از آنجا بیرون رفته، فنوئیل را بنا نمود.

۲۶ و بر بعام در دل خود فکر کرد که حال سلطنت به خاندان داود خواهد برگشت.

۲۷ اگر این قوم به جهت گذرانیدن قربانیا به خانه خداوند به اورشلم بروند همانا دل این قوم به آقای خویش، رحبعام، پادشاه یهودا خواهد برگشت و مرا به قتل رسانیده، نزد رحبعام، پادشاه یهودا خواهند برگشت.

۲۸ پس پادشاه مشورت نموده، دو گوساله طلا ساخت و به ایشان گفت: «رای شمار فتن تا به اورشلم زحمت است، هانای اسرائیل خدایان تو که تورا از زمین مصر بر آوردند!»

و یکی را در بیت تیل گذاشت و دیگری را در دران قرار داد.

۳۰ و این امر باعث گناه شد و قوم پیش آن یک تادان میرفتند.

و خانه هادار مکانهای بلند ساخت و از تمامی قوم که از بی لاوی نبودند، کاهنان تعیین نمود.

۳۲ و بر بعام عیدی در ماه هشتم در روز نهم ماه مثل عیدی که در یهودا است برپا کرد و زنان مذبح میرفت و در بیت تیل به همان طور عمل نموده، برای گوساله هائی که ساخته بود، قربانی میگذاشتند. و کاهنان مکانهای بلند را که ساخته بود، در بیت تیل قرار داد.

۳۳ و در روز نهم ماه هشتم، یعنی در ماهی که از دل خود ابداع نموده بود، نزد مذبح که در بیت تیل ساخته بود میرفت، و برای بنیاسرائیل عید برپا نموده، نزد مذبح برآمده، بخور میسوزانید.

نبوت مرد خدا

و اینک مرد خدایی به فرمان خداوند از یهودا به بیت تیل آمد و بر بعام به جهت سوزانیدن بخور نزد مذبح ایستاده بود.

۲ پس به فرمان خداوند مذبح را اندا کرده، گفت: «ای مذبح ای مذبح! خداوند چنین میگوید: اینک پسری که پوشی نام دارد به جهت خاندان داود زایدید میشود و کاهنان مکانهای بلند را که بر تو بخوری سوزانند، بر تو ذبح خواهد نمود و استخوانهای مردم را بر تو خواهند سوزانید.»

و در آن روز علامتی نشان داده، گفت: «این است علامتی که خداوند فرموده است، اینک این مذبح چاک خواهد شد و خاکستری که بر آن است، ریخته خواهد گشت.»

و واقع شد که چون پادشاه، سخن مرد خدا را که مذبح را که در بیت تیل بود، ندا کرده بود، شنید، بر بعام دست خود را از جانب مذبح دراز کرده، گفت: «و را بگیرید.» و دستش که به سوی او دراز کرده بود، خشک شد به طوری که نتوانست آن را نزد خود باز نکشد.

۵ و مذبح چاک شد و خاکستری و مذبح ریخته گشت بر حسب علامتی که آن مرد خدا به فرمان خداوند نشان داده بود.

۶ و پادشاه، مرد خدا را خطاب کرده، گفت: «منایکه نزد یهوه، خدای خود تضرع نمایی و برای من دعا کنی تا دست من به من باز داده شود.» پس مرد خدا نزد خداوند تضرع نمود، و دست پادشاه به او باز داده شده، مثل اول گردید.

۷ و پادشاه به آن مرد خدا گفت: «مره من به خانه بیبا و استراحت نما و تورا اجرت خواهم داد.»

اما مرد خدا پادشاه گفت: «گرنصف خانه خود را به من بدهی، همراه تو نمی آیم، و در ایچانه نان میخورم و نه آب مینوشم.

۹ زیرا خداوند مرا به کلام خود چنین امر فرموده و گفته است نان بخور و آب منوش و به راهی که آمده ای برگرد.»

پس به راه دیگر رفت و از راهی که به بیت تیل آمده بود، مراجعت نمود.

و نبی سالخورد های در بیت تیل ساکن میبود و پسرانش آمده، اورا زهر کاری که آن مرد خدا آن روز در بیت تیل کرده بود، مخبر ساختند، و نیز سخنانی را که به پادشاه گفته بود، برای پدر خود بیان کردند.

- ۱۲ پدرايشان به ايشان گفت: «ه کدام راه رفته است؟» و پسرانش ديده بودند که آن مرد خدا که از يهود آمده بود به کدام راه رفت.
- ۱۳ پس به پسران خود گفت: «لاغ را براي من بياريد.» و الاغ را براي آراستند و بر آن سوار شد.
- ۱۴ و از عقب مرد خدا رفته، او را زير درخت بلوط نشسته يافت. پس او را گفت: «ياتوان مرد خدا هستی که از يهود آمده ای؟» گفت: «ن هستم.» و ي را گفت: «مراه من به خانه بيا و غذا بخور.»
- او در جواب گفت که «مراه تو نمی توانم برگردم و با تو داخل شوم، و در اختيار تو نه نان ميخورم و نه آب مينوشم.
- ۱۷ زيرا که به فرمان خداوند به من گفته شده است که در اختياران بخورم و آب منوش و از راهی که آمده ای مراجعت منما.»
- او ي را گفت: «ن نیز مثل تو نبی هستم و فرشتهای به فرمان خداوند با من متکلم شده، گفت او را بخود به خانه ات برگردان تا نان بخورد و آب بنوشد.» اما و ي را دروغ گفت.
- ۱۹ پس همراه و ي در خانه اش برگشته، غذا خورد و آب نوشيد.
- و هنگامی که ايشان بر سفره نشسته بودند، کلام خداوند به آن نبی که او را برگردانيده بود آمد،
- و به آن مرد خدا که از يهود آمده بود، ندا کرده، گفت: «داوند چنين ميگويد: چونکه از فرمان خداوند نمرده نموده، حکمی را که يهوه، خدايت به تو امر فرموده بود نگاه نداشتی،
- و برگشته، در جایی که به تو گفته شده بود غذا بخور و آب منوش، غذا خوردی و آب نوشيدی، لهذا جسد تو به قبر پدرانت داخل نخواهد شد.»
- پس بعد از اينکه او غذا خورد و آب نوشيد الاغ را براي بياراست، يعنی به جهت نبی که برگردانيده بود.
- ۲۴ و چون رفت، شیری او را در راه يافته، کشت و جسد او در راه انداخته شد، و الاغ به پهلويش ايستاده، و شير ييز ز دلش ايستاده بود.
- ۲۵ و اينک بعضی راه گذران جسد را در راه انداخته شده، و شير را ز جسد ايستاده ديدند، پس آمدند و در شهری که آن نبی پير در آن ساکن ميبود، خبر دادند.
- و چون نبی که او را از راه برگردانيده بود شنيد، گفت: «بن آن مرد خداست که از حکم خداوند نمرده نمود، لهذا خداوند او را به شير داده که او را در يده و کشته است، موافق کلامی که خداوند به او گفته بود.
- ۲۷ پس پسران خود را خطاب کرده، گفت: «لاغ را براي من بياريد.» و ايشان آن را آراستند.
- ۲۸ و او روانه شده، جسد او را در راه انداخته، و الاغ و شير را ز جسد ايستاده يافت، و شير جسد را بخورده و الاغ را در يده بود.
- ۲۹ و آن نبی جسد مرد خدا را برداشت و بر الاغ گذارده، آن را با آورد و آن نبی پير به شهر آمد تا ماتم گيرد و او را دفن نمايد.
- ۳۰ و جسد او را در قبر خويش گذارد و برای او ماتم گرفته، گفتند: «ايای برادر من!»
- و بعد از آنکه او را دفن کرده به پسران خود خطاب کرده، گفت: «من و من بيمر مراد قبری که مرد خدا در آن مدفون است، دفن کنيد، و استخوانهايم را به پهلو استخوانهای و ي بگذاريد.
- ۳۲ زيرا کلامی را که در باره منديجي که در بيت ثيل است و در باره همه خانه های مکانهای بلند که در شهرهای سامه ميباشد، به فرمان خداوند گفته بود، البته واقع خواهد شد.
- و بعد از اين امر، بر يعام از طريق ردی خود باز گشت نمود، بلکه کاهنان برای مکانهای بلند از جميع قوم تعيين نمود، و هر که ميخواست، او را تخصيل ميکرد تا از کاهنان مکانهای بلند بشود.
- ۳۴ و اين کار باعث گناه خاندان بر يعام گرديد تا آن را از روی زمين منقطع و هلاک ساخت.

نبوت بضدير يعام

در آن زمان ابيا پسر بر يعام بيار شد.

۲ و بر يعام به زن خود گفت که «لان برخيز و صورت خود را تبديل نما تا نشناسند که تو زن بر يعام هستی، و به شيلوه برو. اينک اخيای نبی که در باره من گفت که بر اين قوم پادشاه خواهم شد را آنجاست.

۳ و در دست خود ده قرص نان و کليجهها و کوزه غسل گرفته، زردوی برو و او را از آنچه بر طفل واقع ميشود، خبر خواهد داد.»

پس زن بر يعام چنين کرده، برخاست و به شيلوه رفته، به خانه اخيار سيد و اخيای تو است ببيند زيرا که چشمانش از پيري تار شده بود.

۵ و خداوند به اخيای گفت: «ينک زن بر يعام می آيد تا در باره پسرش که بياراست، چیزی از تو پيرسد. پس به او چنين و چنان بگو و چون داخل ميشود به هيات، متکبر خواهد بود.»

و هنگامی که اخيای پايهای او را که به در داخل ميشد شنيد، گفت: «ی زن بر يعام داخل شو. چرا هيات خود را متکبر ساختی؟ زيرا که من با خير سخت زرد تو فرستاده شده ام.

۷ برو و به بر يعام بگو: يهوه، خدای اسرائيل چنين ميگويد: چونکه تو را از ميان قوم ممتاز نمودم، و تو را بر قوم خود، اسرائيل رئيس ساختم،

و سلطنت را از خاندان داود در يده، آن را به تو دادم، و تو مثل بنده من، داود نبودی که او امر مرا نگاه داشته، با تمامی دل خود مرا پيروي مينمود، و آنچه در نظرم راست است، معمول ميداشت و بس.

۹ اما تو از همه کسانی که قبل از تو بودند زياده شرارت و زردی و رفته، خدايان غيرو بتهای ريفته شده به جهت خود ساختی و غضب مرا به هيچان آوردی و مرا پشت سر خود انداختی.

- ۱۰ بنابرین اینک من برخاندان یربعام بلا عارض میگردد انم و از یربعام هر مرد را و هر محبوس و آزاد را که در اسرائیل باشد، منقطع میسازم، و تمامی خاندان یربعام را دور میاندازم چنانکه سرگین را بالکل دور میاندازند.
- ۱۱ هر که از یربعام در شهر بمیرد، سنگ بخورد و هر که در صحرای بمیرد، مرغان هوا بخورند، زیرا خداوند این را گفته است.
- ۱۲ پس تو یرخاسته به خانه خود برو و به مجرد رسیدن با بیاهت به شهر، پسر خواهد مرد.
- ۱۳ و تمامی اسرائیل برای او نوحه نموده، و او را دفن خواهند کرد زیرا که او تنها از نسل یربعام به قبر داخل خواهد شد، به علت اینکه با او چیز نیکو نسبت به پیوه، خدای اسرائیل در خاندان یربعام یافت شده است.
- ۱۴ و خداوند امر و زیاد شاهی بر اسرائیل خواهد برانگیخت که خاندان یربعام را منقطع خواهد ساخت و چه گویم (الان نیز) اقع شده است.
- و خداوند اسرائیل را خواهد زد مثل نیای که در آب متحرک شود، و وریشه اسرائیل را از این زمین نیکو که به پدران ایشان داده بود، خواهد کند و ایشان را به آن طرف نهی را کند خواهد ساخت، زیرا که اشیریم خود را ساخته، خشم خداوند را به هیجان آوردند.
- ۱۶ و اسرائیل را به سبب گاهانی که یربعام ورزیده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گاه ساخته است، تسلیم خواهد نمود.»
- پس زنی یربعام برخاسته، و روانه شده، به ترصه آمد و به مجرد رسیدنش به آستانه خانه، پسر مرد.
- ۱۸ و تمامی اسرائیل او را دفن کردند و برایش ماتم گرفتند، موافق کلام خداوند که به واسطه بنده خود، اخیای نیی گفته بود.
- و بقیه وقایع یربعام که چگونه جنگ کرد و چگونه سلطنت نمود اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است.
- ۲۰ و ایامی که یربعام سلطنت نمود، بیست و دو سال بود. پس با پدران خود خوابید و پسرش ناداب به جایش پادشاه شد.
- رحبعام پادشاه بود
- و رحبعام بن سلیمان در یهودا سلطنت میکرد، و رحبعام چون پادشاه شد چهل و یک ساله بود و اورشلم، شهری که خداوند از تمام اسباط اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد، هفده سال پادشاهی کرد. و اسم مادرش نعمه عموئیه بود.
- ۲۲ و یهودا در نظر خداوند شرات و ورزیدند، و به گاهانی که کردند، بیشتر از هر آنچه پدران ایشان کرده بودند، غیرت او را به هیجان آوردند.
- ۲۳ و ایشان نیز مکانهای بلند و ستونهای و اشیریم هر هر تل بلند و زبرهر درخت سبز بنا نمودند.
- ۲۴ و الواط نیز در زمین بودند و موافق رجاسات امتهایی که خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود، عمل مینمودند.
- و در سال پنجم رحبعام پادشاه واقع شد که شیش پادشاه مصر به اورشلم برآمد.
- ۲۶ و خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه را گرفت و همه چیز را برداشت و جمع سپرهای طلائی که سلیمان ساخته بود، برد.
- ۲۷ و رحبعام پادشاه به عوض آنها سپرهای برنجین ساخت و آنها را به دست سرداران شاطرانی که در خانه پادشاه را نگاهبانی میکردند، سپرد.
- ۲۸ و هر وقتی که پادشاه به خانه خداوند داخل میشد، شاطران آنها را برمی داشتند و آنها را به حجره شاطران بازمی آوردند.
- و بقیه وقایع رحبعام و هر چه کرد، آبادر کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟
- و در میان رحبعام و یربعام در تمامی روزهای ایشان جنگ مینمود.
- ۳۱ و رحبعام با پدران خویش خوابید و در شهر داود با پدران خود دفن شد، و اسم مادرش نعمه عموئیه بود و پسرش ایام در جایش پادشاهی نمود.
- ایام، پادشاه یهودا
- و در سال هجدهم پادشاهی یربعام بن نباط، ایام، بر یهودا پادشاه شد.
- ۲ سه سال در اورشلم سلطنت نمود و اسم مادرش معکه دختر ایشالوم بود.
- ۳ و در تمامی گاهانی که پدرش قبل از او کرده بود، سلوک مینمود، و دلش بایوه، خدایش مثل دل پدرش داود کامل نبود.
- ۴ اما یوه، خدایش به خاطر داود وی را نوری در اورشلم داد تا پسرش را بعد از او برقرار گرداند، و اورشلم را استوار نماید.
- ۵ چونکه داود آنچه در نظر خداوند راست بود، مچامبا آورد و روزا هر چه او را امر فرموده، تمام روزهای عمرش تجاوز نمود یوه، مگر در امر ایایی حتی.
- ۶ و در میان رحبعام و یربعام تمام روزهای عمرش جنگ بود.
- ۷ و بقیه وقایع ایام و هر چه کرد، آبادر کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ و در میان ایام و یربعام جنگ بود.
- ۸ و ایام با پدران خویش خوابید و او را در شهر دفن کردند و پسرش آسادر جایش سلطنت نمود.
- آسادر، پادشاه یهودا
- و در سال بیستم یربعام پادشاه اسرائیل، آسایر یهودا پادشاه شد.
- ۱۰ و در اورشلم چهل و یک سال پادشاهی کرد و اسم مادرش معکه دختر ایشالوم بود.
- ۱۱ و آسادر آنچه در نظر خداوند راست بود، مثل پدرش، داود عمل نمود.
- ۱۲ و الواط را از ولایت بیرون کرد و بیت هانی را که پدرانش ساخته بودند، دور نمود.
- ۱۳ و مادر خود، معکه را نیز از ملکه بودن معزول کرد، زیرا که او تمثالی به جهت اشیره ساخته بود. و آسادر مثل او را قطع نموده، آن را در وادی قدرون سوزانید.
- ۱۴ اما مکانهای بلند برداشته نشد لیکن دل آسادر تمام ایامش با خداوند کامل مینمود.
- ۱۵ و چیزهایی را که پدرش وقف کرده و آنچه خودش وقف نموده بود، از نقره و طلا و ظروف، در خانه خداوند در آورد.

و در میان آسا و بعشا، پادشاه اسرائیل، تمام روزهای ایشان جنگ میبود.

۱۷ و بعشا پادشاه اسرائیل بر پدرو آمده، رامه را بنا کرد تا نگذارد که کسی نزد آسا، پادشاه یهودا رفت و آمد نماید.

۱۸ آنگاه آسامتاقره و طلارا که در خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه باقیمانده بود گرفته، آن را به دست بندگان خود سپرد و آسا پادشاه ایشان را نزد بنهد بن طیرمون بن حزیون، پادشاه ارام که در دمشق ساکن بود فرستاده، گفت:

«رمیان من و تو در میان پدر من و پدر تو عهد بوده است، اینک هدیه های از تو فرستادم، پس بیا و عهد خود را با بعشا، پادشاه اسرائیل بشکن تا او از نزد من برود.»

و بنهد، آسا پادشاه را اجابت نموده، سرداران افواج خود را بر شهرهای اسرائیل فرستاد و عیون و دان و آبل بیت معکه و تمامی کنزوت را با تمامی زمین نفتالی مغلوب ساخت.

۲۱ و چون بعشا این را شنید بنام خودن رامه را ترک کرده، در ترصه اقامت نمود.

۲۲ و آسا پادشاه در تمام یهودا اندر داد که احدی از آن مستثنی نبود تا ایشان سنگهای رامه و چوب آن را که بعشا بنا می کرد برداشتنند، و آسا پادشاه جمع بنیامین و مصفه را با آنها بنام نمود.

۲۳ و بقیه تمامی وقایع آسا و تهورا و هر چه کرد و شهرهایی که بنا نمود، آیدار کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مذکور نیست؟ اما در زمان پیریش در پادداشت.

۲۴ و آسا پادشاه را خویش خوبید و او را در شهر داود پادشاهش دفن کردند، و پسرش یهوشافاط در جای سلطنت نمود.

ناداب، پادشاه اسرائیل

و در سال دوم آسا، پادشاه یهودا، ناداب بن یربعام بر اسرائیل پادشاه شد، و دو سال بر اسرائیل پادشاهی کرد.

۲۶ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجای آورد. و به راه پدر خود و به گناه او که اسرائیل را به آن مرتکب ساخته بود، سلوک مینمود.

و بعشا این احیا که از خاندان ایسا کار بود، بر وی فتنه انگیزت و بعشا او را در جبتون که از آن فلسطینیان بود، کشت و ناداب و تمامی اسرائیل، جبتون را محاصره نموده بودند.

۲۸ و در سال سوم آسا، پادشاه یهودا، بعشا او را کشت و در جای سلطنت نمود.

۲۹ و چون او پادشاه شد، تمام خاندان یربعام را کشت و کسی را برای یربعام زنده نگذاشت تا همه را هلاک کرد موافق کلام خداوند که به واسطه بنده خود اخیای شیلونی گفته بود.

۳۰ و این به سبب گناهی شد که یربعام ورزیده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته، و خشم یهوه، خدای اسرائیل را به آنها به هیجان آورده بود.

و بقیه وقایع ناداب و هر چه کرد، آیدار کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

و در میان آسا و بعشا، پادشاه اسرائیل، در تمام روزهای ایشان جنگ میبود.

بعشا، پادشاه اسرائیل

در سال سوم آسا، پادشاه یهودا، بعشا این اختیار تمامی اسرائیل در ترصه پادشاه شد و بیست و چهار سال سلطنت نمود.

۳۴ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، میکرد و به راه یربعام و به گناهی که اسرائیل را به آن مرتکب گناه ساخته بود، سلوک مینمود.

و کلام خداوند بر یهوای حنانی در باره بعشا نازل شده، گفت:

«و نکه تو را از خاک برافراشتم و تو را بر قوم خود، اسرائیل پیشوا ساختم اما تو به راه یربعام سلوک نموده، قوم من، اسرائیل را مرتکب گناه ساخته، تا ایشان خشم مرا از گناهان خود به هیجان آورند.

۳ اینک من بعشا و خانه او را بالکل تلف خواهم نمود و خانه تو را مثل خانه یربعام بن نباط خواهم گردانید.

۴ آن را که از بعشا در شهر میرد، سگان بخورند و آن را که در صحرا میرد، مرغان هوا بخورند.»

و بقیه وقایع بعشا و آنچه کرد و تهورا و آیدار کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

پس بعشا پادشاه خود خوبید و در ترصه مدفون شد و پسرش ایله در جای سلطنت پادشاه شد.

۷ و نیز کلام خداوند بر یهوای حنانی نبی نازل شد، در باره بعشا و خاندانش هم به سبب تمام شرارتی که در نظر خداوند بجای آورده، خشم او را به اعمال دستهای خود به هیجان آورد و مثل خاندان یربعام گردید و هم از این سبب که او را کشت.

ایله، پادشاه اسرائیل

و در سال بیست و ششم آسا، پادشاه یهودا، ایله بن بعشا در ترصه بر اسرائیل پادشاه شد و دو سال سلطنت نمود.

۹ و بنده او، زمری که سردار نصف اراهی های او بود، بر او فتنه انگیزت و او در ترصه در خانه ارضا که ناظر خانه او در ترصه بود، مینوشید و مستی مینمود.

۱۰ و زمری داخل شده، او را در سال بیست و هفتم آسا، پادشاه یهودا زد و کشت و در جای سلطنت نمود.

۱۱ و چون پادشاه شد و یر کرسی وی بنشست، تمام خاندان بعشا را زد چنانکه یک مرد از اقربا و اصحاب او را برایش باقی نگذاشت.

۱۲ پس زمری تمامی خاندان بعشا را موافق کلامی که خداوند به واسطه یهوای نبی در باره بعشا گفته بود، هلاک کرد.

۱۳ به سبب تمامی گناهی که بعشا و گناهی که پسرش ایله کرده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته بودند، به طوری که ایشان به باطیل خویش خشم یهوه، خدای اسرائیل را به هیجان آورد.

۱۴ و بقیه وقایع ایله و هر چه کرد، آیدار کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست.

زمری، پادشاه اسرائیل

در سال بیست و هفتم آسا، پادشاه یهودا، زمری در ترصه هفت روز سلطنت نمود و قوم در برابر جبتون که از آن فلسطینیان بود، اردو زده بودند.

- ۱۶ و قومی که در اردو بودند، شنیدند که زمزمی فتنه برانگیخته و پادشاه رانیز کشته است. پس تمامی اسرائیل، عمری را که سردار لشکر بود، در همان روز بر تمامی اسرائیل در اردو پادشاه ساختند.
- ۱۷ آنگاه عمری و تمام اسرائیل باوی از جبتون برآمده، ترصه را محاصره نمودند.
- ۱۸ و چون زمزمی دید که شهر گرفته شد، به قصر خانه پادشاه داخل شده، خانه پادشاه را بر سر خویش به آتش سوزانید و مرد.
- ۱۹ و این به سبب گاهانی بود که ورزید و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود بجا آورد، و به راهی برعام و به گاهی که او ورزیده بود، سلوک نموده، اسرائیل را نیز مرتکب گناه ساخت.
- ۲۰ و بقیه وقایع زمزمی و فتنه‌های که او برانگیخته بود، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟
عمری، پادشاه اسرائیل
- آنگاه قوم اسرائیل به دو فرقه تقسیم شدند و نصف قوم تابع تینی پسر جینت گشتند تا او را پادشاه سازند و نصف دیگر تابع عمری،
- ۲۲ اما قومی که تابع عمری بودند بر قومی که تابع تینی پسر جینت بودند، غالب آمدند پس تینی مرد و عمری سلطنت نمود.
- ۲۳ در سال سی و یکم آسا، پادشاه بود، عمری بر اسرائیل پادشاه شد و دوازده سال سلطنت نمود؛ شش سال در ترصه سلطنت کرد.
- پس کوه سامره را از سامره به دووزنه نقره خرید و در آن کوه بنایی ساخت و شهری را که بنا کرده به نام سامر که مالک کوه بود، سامره نامید.
- و عمری آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از همه آنانی که پیش از او بودند، بدتر کرد.
- ۲۶ زیرا که به تمامی راههای برعام بن بناط و به گاهانی که اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته بود به طوری که ایشان به اباطیل خویش خشم یوه، خدای اسرائیل را به هیجان آورد، سلوک مینمود.
- ۲۷ و بقیه اعمال عمری که کرد و تهوری که نمود، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟
پس عمری با پدران خویش خوابید و در سامره مدفون شد و پسرش اخاب در جایش سلطنت نمود.
اخاب، پادشاه اسرائیل
- و اخاب بن عمری در سال سی و هشتم آسا، پادشاه بود، بر اسرائیل پادشاه شد، و اخاب بن عمری بر اسرائیل در سامره بیست و دو سال سلطنت نمود.
- ۳۰ و اخاب بن عمری از همه آنانی که قبل از او بودند در نظر خداوند بدتر کرد.
- و گویا سلوک نمودن او به گاهان برعام بن بناط سهل میبود که ایزابل، دختر ایتعل، پادشاه صیدون را نیز به زنی گرفت و رفته، بعل را عبادت نمود و او را بعبده کرد.
- ۳۲ و مذبحی به جهت بعل در خانه بعل که در سامره ساخته بود، بریان نمود.
- ۳۳ و اخاب اشیره را ساخت و اخاب در اعمال خود افراط نموده، خشم یوه، خدای اسرائیل را بیشتر از جمیع پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند، به هیجان آورد.
- ۳۴ و در ایام او، حیثیل بیت ثلی، اریحار را بنا کرد و بنیادش را بر نخست زاده خود ابیرام نهاد و دروازه هایش را بر سر کوچک خود بصبوب بر پا کرد موافق کلام خداوند که به واسطه یوشع بن نون گفته بود.

ایلیاو و نهر خشک

- و ایلیای نثبی که از ساکنان جلعاد بود، به اخاب گفت: «ه حیات یوه، خدای اسرائیل که به حضور وی ایستاد هام قسم که در این سالها شبنم و باران جز به کلام من نخواهد بود.»
- و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت:
- «ز اینجا برو به طرف مشرق توجه نما و خوشیشتن را نزد نهر کریت که در مقابل اردن است، پنهان کن.
- ۴ و از نهر خواهی نوشید و غرابها را امر فرمود هام که توراد را آنجا بپورند.»
- پس روانه شده، موافق کلام خداوند عمل نموده، و رفته نزد نهر کریت که در مقابل اردن است، ساکن شد.
- ۶ و غرابها در صبح، نان و گوشت برای وی و در شام، نان و گوشت میا آوردند و از نهر مینوشید.
- ۷ و بعد از انقضای روزهای چند، واقع شد که نهر خشکید زیرا که باران در زمین نبود.
- ایلیاو بیوه زن
و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت:
- «رخاسته، به صرفه که نزد صیدون است برود و آنجا ساکن بشو، اینک به بیوه‌زی در آنجا امر فرمود هام که تو را بپورود.»
- پس برخاسته، به صرفه رفت و چون نزد دروازه شهر رسید اینک بیوه‌زی در آنجا همیزم بر می چید، پس او را صدا زد، گفت: «منا اینکه جرعهای آب در ظرفی برای من بیآوری تا بنوشم.»
- و چون به جهت آوردن آن میرفت وی را صدا زد، گفت: «قهای نان برای من در دست خود بیاور.»
- او گفت: «ه حیات یوه، خدایت قسم که قرص نانی ندارم، بلکه فقط یک مشت آرد در تاپو و قدری روغن در کوزه، و اینک دو چوبی برمی چینم تا رفته، آن را برای خود و پسرم بپزم که بخوریم و بمیریم.»
- ایلیاو راوی گفت: «ترس، برو به طوری که گفتم بکن. لیکن اول گردهای کوچک از آن برای من بپز و نزد من بیاور، و بعد از آن برای خود و پسرت بپزم.»
- ۱۴ زیرا که یوه، خدای اسرائیل، چنین میگوید که تارووی که خداوند باران بر زمین نباراند، تا پوی آرد تمام نخواهد شد، و کوزه روغن کم نخواهد گردید.»

پس رفته، موافق کلام ایلیا عمل نمود. وزن و اوو خاندان زن، روزهای بسیار خوردند.
 ۱۶ و تاوی آرد تمام بشد و کوزه روغن کم نگردد، موافق کلام خداوند که به واسطه ایلیا گفته بود.
 و بعد از این امور واقع شد که پسر آن زن که صاحبخانه بود، بیمار شد. و مرض او چنان سخت شد که نفسی در او باقی نماند.
 ۱۸ و به ایلیا گفت: «ی مرد خدام را بگو چه کار است؟ آیا نزد من آمدی تا نگاه مرا بیاد آوری و پسر مرا بکشی؟»
 او وی را گفت: «سرت را به من بده، پس او را از آغوش وی گرفته، به بالا خانهای که در آن ساکن بود، برد و او را بریستر خود خوابانید.
 ۲۰ و نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «ی بیوه، خدای من، آیا به بیهوشی نیز که من نزد او ماوا گردیدم بلارسانیدی و پسر او را کشتی؟»
 آنگاه خوشی شستن راسه مرته بر پسر دراز کرده، نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «ی بیوه، خدای من، مسالت اینکه جان این پسر به وی برگردد،»
 و خداوند او را ایلیا را اجابت نمود و جان پسر به وی برگشت که زنده شد.
 ۲۳ و ایلیا پسر را گرفته، او را از بالا خانه به خانه به زیر آورد و به مادرش سپرد و ایلیا گفت: «بین که پسر زنده است!»
 پس آن زن به ایلیا گفت: «لان این دانستم که تو مرد خدا هستی و کلام خداوند در دهان تو راست است.»

ایلیا و عوبدیا

و بعد از روزهای بسیار، کلام خداوند در سال سوم، به ایلیا نازل شده، گفت: «رو و خود را به اخاب بنما و من بر زمین باران خواهم باران بارید.»
 پس ایلیا روانه شد تا خود را به اخاب بنماید و نقطه در سارمه سخت بود.
 ۳ و اخاب عوبدیا را که ناظر خانه او بود، احضار نمود و عوبدیا از خداوند بسیار میترسید.
 ۴ و هنگامی که ایلیا از انبیای خداوند راهلاک میساخت، عوبدیا صد نفر از انبیا را گرفته، ایشان را پنجاه پنجاه در مغاره پنهان کرد و ایشان را به نان و آب پرورد.
 ۵ و اخاب به عوبدیا گفت: «زمین نزد تمامی چشمه های آب و همه نهرها رو که شاید علف پیدا کرده، اسبان و قاطران را زنده نگاه داریم و همه بهایم از ما تلف نشوند.»
 پس زمین را در میان خود تقسیم کردند تا در آن عبور نمایند؛ اخاب به یک راه تنهارفت، و عوبدیا به راه دیگر تنهارفت.
 و چون عوبدیا در راه بود، اینک ایلیا بدید و پرورد و او وی را شناخته، به روی خود در افتاده، گفت: «یا آقای من ایلیا، توهستی؟»
 او را جواب داد که «نه هستم، برو به آقای خود بگو که اینک ایلیاست.»
 گفت: «ه گاه کرده ام که بنده خود را به دست اخاب تسلیم میکنی تا مرا بکشد.
 ۱۰ به حیات بیوه، خدای تو قسم که قومی و مملکتی نیست، که آقا میم به جهت طلب تو آنجا نفر ستاده باشد و چون میگفتند که اینجا نیست به آن مملکت و قوم قسم میداد که تو را نیاقتهاند.
 ۱۱ و حال میگوئی برو به آقای خود بگو که اینک ایلیاست؟
 و واقع خواهد شد که چون از نزد تو رفته باشی، روح خداوند تو را به جانی که نمی دادم، بردارد و وقتی که بروم و به اخاب خبر دهم و او تو را نیابد، مرا خواهد کشت. و بنده از طفولیت خود از خداوند میترسد.
 ۱۳ مگر آقا می اطلاع ندارد از آنچه من هنگامی که ایلیا از انبیای خداوند را میکشتم کردم، که چگونه صد نفر از انبیای خداوند را پنجاه پنجاه در مغارهای پنهان کرده، ایشان را به نان و آب پروردم.
 ۱۴ و حال تو میگوئی برو و آقای خود را بگو که اینک ایلیاست؟ و مرا خواهد کشت.»
 ایلیا گفت: «ه حیات بیوه، صبا یوت که به حضور روی ایستاد هام قسم که خود را امر و زبه وی ظاهر خواهم نمود.»
 پس عوبدیا برای ملاقات اخاب رفته، او را خبر داد و اخاب به جهت ملاقات ایلیا آمد.
 ایلیا بر کوه کرمل
 و چون اخاب ایلیا را دید، اخاب وی را گفت: «یا توهستی که اسرائیل را مضطرب میسازی؟»
 گفت: «ن اسرائیل را مضطرب نمی سازم، بلکه تو و خاندان پدرت، چونکه او امر خداوند را ترک کردید و تویرو بی علم را نمودی.»
 ۱۹ پس الان بفراست و تمام اسرائیل را نزد من بر کوه کرمل جمع کن و انبیای بعل را نیز چهار صد و پنجاه نفر، و انبیای اشیریم را چهار صد نفر که بر سفره ایزابل میخورند.»
 پس اخاب نزد جمیع بنی اسرائیل فرستاده، انبیا را بر کوه کرمل جمع کرد.
 ۲۱ و ایلیا به تمامی قوم نزدیک آمده، گفت: «به کی در میان دو فرقه میل کنید؟ اگر بیوه خداست، او را پیروی نمایم! او اگر بعل است، وی را پیروی نمایم!»
 اما قوم در جواب او هیچ نگفتند.
 ۲۲ پس ایلیا به قوم گفت: من تنها بی بیوه باقی مانده ام و انبیای بعل چهار صد و پنجاه نفرند.
 ۲۳ پس به ماد و گاوبند و یک گاو به جهت خود انتخاب کرده، و آن را قطعه قطعه نموده، آن را هر هیزم بگذارند و آتش نهند و من گاودیک را حاضر ساخته،
 بر هیزم میگذارم و آتش نمی نهم.
 ۲۴ و شما اسم خدای خود را بخوانید و من نام بیوه را خواهم خواند و آن خدایی که به آتش جواب دهد، او خدا باشد.» و تمامی قوم در جواب گفتند: «یکو گفتی.»
 پس ایلیا به انبیای بعل گفت: «ک گاوی برای خود انتخاب کرده، شما اول آن را حاضر سازید زیرا که بسیار هستی و بیوه نام خدای خود بخوانید، اما آتش نگذارید.»

پس گاورا که به ایشان داده شده بود، گرفتند و آن را حاضر ساخته، نام بعل را از صبح تا ظهر خوانده، میگفتند: «ی بعل ما را جواب بده.» لیکن هیچ صدا یا جوابی نبود و ایشان بر مذبحی که ساخته بودند، جست و خیز مینمودند.

۲۷ و به وقت ظهر، ایلیا ایشان را مسخره نموده، گفت: «هوا از بلند بخواند زیرا که او خداست! شاید متفکر است یا به خلوت رفته، یا در سفر میباشد، یا شاید که در خواب است و باید او را بیدار کرد!»

و ایشان به هوا بلند میخواندند و موافق عادت خود خویشتن را به تیغها و نیزهها محروم میساختند به حدی که خون بر ایشان جاری میشد.

۲۹ و بعد از گذشتن ظهر تا وقت گذراندن هدیه عصری ایشان نبوت میکردند لیکن نه آوازی بود و نه کسی که جواب دهد یا توجه نماید.

آنگاه ایلیا به تمامی قوم گفت: «ز من بیایید.» و تمامی قوم نزد وی آمدند و مذبح بیوه را که خراب شده بود، تعمیر نمود.

۳۱ و ایلیا موافق شماره اسباط بنی یعقوب که کلام خداوند بر وی نازل شده، گفته بود که نام تو اسرائیل خواهد بود، و دوازده سنگ گرفت.

۳۲ و به آن سنگها مذبحی به نام بیوه بنا کرد و گردا گرد مذبح خندقی که گنجایش دو میانه بزر داشت، ساخت.

۳۳ و هیزم را ترتیب داد و گاورا قطعه قطعه نموده، آن را بر هیزم گذاشت. پس گفت: «هراخم از آب پر کرده، آن را بر قربانی سوختنی و هیزم بریزید.»

پس گفت: «ار دیگر بکنید،» و گفت: «ار سوم بکنید.» و بار سوم کردند.

۳۵ و آب گردا گرد مذبح جاری شد و خندقی نیز از آب پر گشت.

و در وقت گذراندن هدیه عصری، ایلیا نبی نزدیک آمده، گفت: «ی بیوه، خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل، امر و زمعلوم بشود که تو در اسرائیل خدا هستی و من بنده تو هستم و تمام این کارها را به فرمان تو کرده‌ام.

۳۷ مرا اجابت فرمای خداوند! مرا اجابت فرمائید! قوم بدانند که تو بیوه خدا هستی و اینکه دل ایشان را باز پس گردانیدی.»

آنگاه آتش بیوه افتاده، قربانی سوختنی و هیزم و سنگها و خاک را بلعید و آب را که در خندقی بود، لیسید.

۳۹ و تمامی قوم چون این را دیدند به روی خود افتاده، گفتند: «هوه، او خداست! بیوه او خداست!»

و ایلیا به ایشان گفت: «بنیای بعل را بگیرد و یکی از ایشان رهایی نیابد.» پس ایشان را گرفتند و ایلیا ایشان را نزد نهر قیشون فرود آورده، ایشان را در آنجا کشت.

و ایلیا به اخاب گفت: «رآمده، اکل و شرب تمام،» زیرا که صدای باران بسیار میآید.

۴۲ پس اخاب برآمده، اکل و شرب نمود. و ایلیا برقله کرمل برآمده به زمین خم شده، روی خود را به میان زانوهایش گذاشت.

۴۳ و به خادم خود گفت: «الافته، به سوی دریا بنگاه کن.» و او بالا رفته، نگریست و گفت که چیزی نیست و او گفت: «فت مرتبه دیگر برو.»

و در مرتبه هفتم گفت که: «یک ابری کوچک به قدر کف دست آدمی از دریا میآید.» او گفت: «رو بوی اخاب بگو که ارابه خود را ببند و فرود شو

مباد اباران تو را مانع شود.»

و واقع شد که در اندک زمانی آسمان از ابر غلیظ و باد، سیاه فام شد، و باران سخت بارید و اخاب سوار شده، به یز عیل آمد.

۴۶ و دست خداوند بر ایلیا نهاده شده، کمر خود را بست و پیش روی اخاب دوید تا به یز عیل رسید.

فرار ایلیا

و اخاب، ایزابل را از آنچه ایلیا کرده، و چگونه جمیع آنبیارا به شمشیر کشته بود، خبر داد.

۲ و ایزابل رسولی نزد ایلیا فرستاده، گفت: «دایان به من مثل این بلکه زیاده از این عمل نمایند! اگر قدری بیهوشی و این وقت، جان تو را مثل جان یکی از ایشان نسازم.»

و چون این را فهمید، برخاست و به جهت جان خود روانه شده، به بئر شبع که در یهوداست آمد و خادم خود را در آنجا گذاشت.

و خودش سفر یک روزه به بیابان کرده، رفت و زیر درخت اردجی نشست و برای خویشتن مرگ را خواسته، گفت: «ی خداوند پس است! جان مرا بگیر زیرا که از پدرانم بهتر نیستم.»

و زیر درخت اردج دراز شده، خوابید. و اینک فرشتهای او را لمس کرده، به وی گفت: «رخیز و بخور.»

و چون نگاه کرد، اینک نزد سرش قرصی نان بر بریگهای داغ و کوزه‌های از آب بود. پس خورد و آشامید و بار دیگر خوابید.

۷ و فرشته خداوند بار دیگر گشته، او را لمس کرد و گفت: «رخیز و بخور زیرا که راه برای تو زیاده است.»

پس برخاسته، خورد و نوشید و به قوت آن خوراکی، چهل روز و چهل شب تا حوریب که کوه خدا باشد، رفت.

۹ و در آنجا به مغارهای داخل شده، شب را در آن بسربرد.

او در جواب گفت: «ه جهت بیوه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنیامرئیل عهد تو را ترک نموده، مذبح‌های تو را منهدم ساخته، و انبیاى تو را به شمشیر کشته‌اند، و من به تنهایی باقیمانده‌ام و قصد هلاکت جان من نیز دارم.»

او گفت: «یرون آبی و حضور خداوند در کوه بایست.» و اینک خداوند عبور نمود و باد عظیم سخت کوهها را منشق ساخت و صخره‌ها را به حضور خداوند

خرد کرد اما خداوند در باد نبود. و بعد از باد، زلزله شد اما خداوند در زلزله نبود.

۱۲ و بعد از زلزله، آتشی، اما خداوند در آتش نبود و بعد از آتش، آوازی ملامیم و آهسته.

۱۳ و چون ایلیا این را شنید، روی خود را به درای خویش پوشانیده، بیرون آمد و در دهنه مغاره ایستاد و اینک هانفی به او گفت: «ی ایلیا تو را در اینجا چه کار

است؟»

او در جواب گفت: «ه جهت بیوه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنیامرئیل عهد تو را ترک کرده، مذبح‌های تو را منهدم ساخته‌اند و انبیاى تو را به شمشیر کشته‌اند و من به تنهایی باقیمانده‌ام و قصد هلاکت جان من نیز دارم.»

پس خداوند به او گفت: «وانه شده، به راه خود به بیابان دمشق برگرد، و چون برسی، حزائیل را به پادشاهی ارام مسح کن.
 ۱۶ و یهو یون نمشی را به پادشاهی اسرائیل مسح نما، و الیشع بن شافاط را که از آبل محوله است، مسح کن تا بهجای تویی بشود.
 ۱۷ و واقع خواهد شد هر که از شمشیر حزائیل رهایی یابد، و یهو او را به قتل خواهد رسانید و هر که از شمشیر یهو رهایی یابد، الیشع او را به قتل خواهد رسانید.
 ۱۸ اما در اسرائیل هفت هزار نفر را باقی خواهم گذاشت که تمامی زانوهای ایشان زرد بعل نموده، و تمامی دهنهای ایشان اورانیوسیده است.»
 دعوت الیشع

پس از آنجا روانه شده، الیشع بن شافاط را یافت که شیار میکرد و دوازده جفت گاو پیش وی و خودش با جفت دوازدهم بود. و چون ایلیاز او میگذاشت، ردای خود را بروی انداخت.

۲۰ و او گاوهارا ترک کرده، از عقب ایلیاد ویدو گفت: «گذار که پدر و مادرت را ببوسم و بعد از آن در عقب تو آیم.» او وی را گفت: «رو برگرد زیرا به توجه کردهام!

پس از عقب او برگشته، یک جفت گاو را گرفت و آنها را ذبح کرده، گوشت را با آلات گاو ان پخت، و به کسان خود داد که خوردند و بر خاسته، از عقب ایلیا رفت و به خدمت او مشغول شد.

حمله بنهد به سامره

و بنهد، پادشاه ارام، تمامی لشکر خود را جمع کرد، و سی و دو پادشاه و اسبان و اراجهها همراهش بودند. پس برآمده، سامره را محاصره کرد و با آن جنگ نمود.

۲ و رسولان زدا خاب پادشاه اسرائیل به شهر فرستاده، وی را گفت: «نهد چنین میگوید:

نقره تو و طلائی تو از آن من است و زنان و پسران مقبول تو از آن منند.»

و پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «ای آقای پادشاه! موافق کلام تو، من و هر چه دارم از آن تو هستم.»

و رسولان بار دیگر آمده، گفتند: «نهد چنین امر فرموده، میگوید: به درستی که من زدتو فرستاده، گفتم که نقره و طلا و زنان و پسران خود را به من بدهی. ۶ پس قدری بیب و باین وقت، بندگان خود را زدتو میفرستم تا خانه تو را و خانه بندگانت را جستجو نمایند و هر چه در نظر تو پسندیده است به دست خود گرفته، بخواهند برد.»

آنگاه پادشاه اسرائیل تمامی مشایخ زمین را خوانده، گفت: «فهمید و ببینید که این مرد چگونه بدی را میاندیشد، زیرا که چون به جهت زنان و پسرانم و نقره و طلایم فرستاده بود، او را انکار نکردم.»

آنگاه جمیع مشایخ و تمامی قوم وی را گفتند: او را مشنوو قبول منما.»

پس به رسولان بنهد گفت: «ه آقام، پادشاه بگو بید: هر چه بار اول به بنده خود فرستادی بجا خواهم آورد، اما اینکار را نمی توانم کرد.» پس رسولان مراجعت کرده، جواب را به او رسانیدند.

۱۰ آنگاه بنهد زدتو فرستاده، گفت: «دایان، مثل این بلکه زیاد از این به من عمل نمایند اگر گرد سامره کفایت مشتتهای همه مخلوق را که همراه من باشند بکنند.»

و پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «ای را بگو بید: آنکه اسلحه میبوشد مثل آنکه میگشاید نفر نکند.»

و چون این جواب را شنید در حالی که او پادشاهان در خیمه هامیگساری مینمودند، به بندگان خود گفت: «ف آرابی بنمایید.» پس در برابر شهر صف آرابی نمودند.

پیروزی اخاب

و اینک بنیای زدا خاب، پادشاه اسرائیل آمده، گفت: «داوند چنین میگوید: آیا این گروه عظیم را مبینی؟ همانا من امروز آن را به دست تو تسلیم مینمایم تا بدانی که من بیوه هستم.»

اخاب گفت: «ه واسطه که؟» او در جواب گفت: «داوند میگوید به واسطه خادمان سرووران کشورها.» گفت: «یست که جنگ را شروع کند؟» جواب داد: «و.»

پس خادمان سرووران کشورها را اسان دید که ایشان دو یست و سی و دو نفر بودند و بعد از ایشان، تمامی قوم، یعنی تمامی بنیاسرائیل را اسان دید که هفت هزار نفر بودند.

و در وقت ظهر بیرون رفتند و بنهد با آن پادشاهان یعنی آن سی و سه پادشاه که مدد کاراومی بودند، در خیمهها به میگساری مشغول بودند.

۱۷ و خادمان سرووران کشورها اول بیرون رفتند و بنهد کسان فرستاد و ایشان او را خبر داده، گفتند که «ردمان از سامره بیرون میآیند.» او گفت: «و اه برای صلح بیرون آمده باشند، ایشان را زنده بگیرید، و خواه به جهت جنگ بیرون آمده باشند، ایشان را زنده بگیرید.»

پس ایشان از شهر بیرون آمدند، یعنی خادمان سرووران کشورها و لشکری که در عقب ایشان بود.

۲۰ هر کس از ایشان حریف خود را کشت و ارا میان فرار کردند و اسرائیلیان ایشان را تعاقب نمودند و بنهد پادشاه ارام را اسبوسار شده، با چند سوار رهایی یافتند.

۲۱ و پادشاه اسرائیل بیرون رفته، سواران و اراجهها را شکست داد، و ارا میان را به کشتار عظیمی کشت.

و آن نبی زدتو پادشاه اسرائیل آمده، وی را گفت: «رو و خویشنت را قوی ساز و متوجه شده، ببین که چه میکنی زیرا که در وقت تحویل سال، پادشاه ارام بر تو خواهد برآمد.»

ویندگان پادشاه آرام، وی را گفتند: «دایان ایشان خدایان کوهها میباشند و ازین سبب بر ما غالب آمدند اما اگر ایشان در همواری جنگ نمایم، هر آینه بر ایشان غالب خواهیم آمد.» پس سخن ایشان را اجابت نموده، به همین طور عمل نمود.

۲۴ پس به اینطور عمل نما که هر یک از پادشاهان را از جای خود عزل کرده، به جای ایشان سرداران بگذار.

۲۵ و تولشگری را مثل لشکری که از تولف شده است، اسب به جای اسب و ارابه به جای ارابه برای خود بشمار تا با ایشان در همواری جنگ نمایم و البته برایشان غالب خواهیم آمد.» پس سخن ایشان را اجابت نموده، به همین طور عمل نمود.

و در وقت تحولی سال، بنهدار امیان را سان دیده، به اقیق برآمد تا با اسرائیل جنگ نماید.

۲۷ و بنیاسرائیل را سان دیده، زاده دادند و به مقابله ایشان رفتند و بنیاسرائیل در برابر ایشان مثل دو گله کوچک بزغاله اردو زدند، اما از امیان زمین را بر کردند.

۲۸ و آن مرد خدازدیک آمده، پادشاه اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «داوند چنین میگوید: چونکه از امیان میگویند که بپوه خدای کوههاست و خدای وادها نیست، لهذا تمام این گروه عظیم را به دست تو تسلیم خواهم نمود تا بداند که من بپوه هستم.»

و اینان در مقابل آن، هفت روز اردو زدند و در روز هفتم جنگ، با هم پیوستند و بنیاسرائیل صد هزار پیاده از امیان را در یک روز کشتند.

۳۰ و باقی ماندگان به شهر اقیق فرار کردند و حصار بریست و هفت هزار نفر از باقی ماندگان افتاد.

ویندگانش وی را گفتند: «مانا شنیدیم که پادشاهان خاندان اسرائیل، پادشاهان حلیم میباشند، پس بر کر خود پلاس و بر سر خود ریسما بنهائیم و نزد پادشاه اسرائیل بیرون رویم شاید که جان تو را زنده نگاه دارد.»

۳۲ و پلاس بر کرهای خود ریسما نهر سر خود بسته، نزد پادشاه اسرائیل آمده، گفتند: «نده تو، بنهد میگوید: تمنا اینکه جام زنده بماند.» و جواب داد: «یا تو تا حال زنده است؟ او براد من میباشد.»

پس آن مردان فقال نموده، آن را به زودی از دهان وی گرفتند و گفتند: «رادرتو بنهد!» پس او گفت: «روید و اورا بیاورید.» و چون بنهد نزد او بیرون آمد، او را بر ارابه خود سوار کرد.

۳۴ (و بنهد وی را گفت: «هرهایی را که بد من ازید تو گرفت، پس میدهم و برای خود در دمشق کوچهها بساز، چنانکه بد من در سامره ساخت.») و جواب گفت: «(تو را به این عهد رها میکنم.») پس با او عهد بست و او را رها کرد.

تویخ شدن اخاب

و مردی از پسران انبیا به فرمان خداوند به رفیق خود گفت: «را بزن.» اما آن مرد از زدنش امانمورد.

۳۶ و او وی را گفت: «و نکه آواز خداوند را نشنیدی همانا چون از نزد من بروی شیری تو را خواهد کشت.» پس چون از نزد وی رفته بود، شیری او را یافته، کشت.

۳۷ و او شخصی دیگر را پیدا کرده، گفت: «را بزن.» و آن مرد او را ضربتی زده، مجروح ساخت.

۳۸ پس آن نبی رفته، به سر راه منتظر پادشاه ایستاد، و عصابه خود را بر چشمان خود کشیده، خوشترن را متذکر نمود.

۳۹ و چون پادشاه در گذر میبود او به پادشاه نداد و گفت که «نده توبه میان جنگ رفت و اینک شخصی میل کرده، کنی را نزد من آورد و گفت: این مرد را نگاه دار او اگر مفقود شود جان توبه عوض جان او خواهد بود یا یک وزنه نقره خواهی داد.

۴۰ و چون بنده تو با او آنجا مشغول میبود او غایب شد.» پس پادشاه اسرائیل وی را گفت: «که تو چنین است. خود فتوی دادی.»

پس به زودی عصابه را از چشمان خود برداشت و پادشاه اسرائیل او را شناخت که یکی از انبیاست.

۴۲ او وی را گفت: «داوند چنین میگوید: چون تو مردی را که من به هلاکت سپردم بودم از دست خود رها کردی، جان توبه عوض جان او و قوم توبه عوض قوم او خواهند بود.»

پس پادشاه اسرائیل بر ایشان حال و معنوم شده، به خانه خود رفت و به سامره داخل شد.

تا کستان نابوت

و بعد از این امور، واقع شد که نابوت بزرعی، تا کستانی در زیر عیله به پهلوی قصر اخاب، پادشاه سامره، داشت.

۲ و اخاب، نابوت را خطاب کرده، گفت: «ا کستان خود را به من بده تا باغ سبزی کاری، برای من بشود زیرا نزدیک خانه من است، و به عوض آن تا کستانی نیکو تر از آن به تو خواهم داد، یا اگر در نظرت پسند آید قیمتش را نقره خواهم داد.»

نابوت به اخاب گفت: «اشایر من از خداوند که ارث اجداد خود را به تو بدهم.»

پس اخاب بهسبب سخنی که نابوت بزرعی به او گفته بود، بر ایشان حال و معنوم شده، به خانه خود رفت زیرا گفته بودارث اجداد خود را به تو نخواهم داد. و ریستر خود را زنده، رویش را برگردانید و طعام نخورد.

و زنش، ایزابیل نزد وی آمده، وی را گفت: «و ح تو چرا بر ایشان است که طعام نمی خوری؟»

او وی را گفت: «زاین جهت که نابوت بزرعی را خطاب کرده، گفتم: تا کستان خود را به نقره به من بده یا اگر نخواهی به عوض آن، تا کستان دیگری به تو خواهم داد، و او جواب داد که تا کستان خود را به تو نمی دهم.»

زنش ایزابیل به او گفت: «یا تو الان بر اسرائیل سلطنت میکنی؟ بر خیز و غذا بخور و دولت خوش باشد. من تا کستان نابوت بزرعی را به تو خواهم داد.»

آنگاه مکتوبی به اسم اخاب نوشته، آن را به او محضوم ساخت و مکتوب را نزد مشایخ و نجیبانی که بانابوت در شهرش ساکن بودند، فرستاد.

- ۹ و در مکتوب بدین مضمون نوشت: «روزه اعلان کنید و نایب را به صدر قوم بنشانید.
- ۱۰ و دو نفر از بنی بلیعال را پیش او واردید که بر او شهادت داده، بگویند که تو خدا و یادش را کفر گفتی. پس او را بیرون کشیده، سنگسار کنید تا بمیرد.»
- پس اهل شهرش، یعنی مشایخ و نجیبانی که در شهر ساکن بودند، موافق پیغامی که از ایلان زردایشان فرستاده، و بر حسب مضمون مکتوبی که نزد ایشان ارسال کرده بود، به عمل آوردند.
- ۱۲ و به روز اعلان کرده، نایب را در صدر قوم نشانیدند.
- ۱۳ و دو نفر از بنی بلیعال در آمده، پیش وی نشستند و آن مردان بلیعال به حضور قوم بر نایب شهادت داده، گفتند که نایب بر خدا و پادشاه کفر گفته است، و او را از شهر بیرون کشیده، وی را سنگسار کردند تا بمیرد.
- ۱۴ و نزد ایلان فرستاده، گفتند که نایب سنگسار شده و مرده است.
- و چون ایلان شنید که نایب سنگسار شده، و مرده است، ایلان به اخاب گفت: «رخیز و تا کستان نایب زرعیل را که او نخواست آن را به تو به نقره بدهد، متصرف شو، زیرا که نایب زنده نیست بلکه مرده است.»
- و چون اخاب شنید که نایب مرده است اخاب برخاسته، به جهت تصرف تا کستان نایب زرعیل فرود آمد.
- و کلام خداوند زردایلیای نشی نازل شده، گفت:
- «رخیز و برای ملاقات اخاب، پادشاه اسرائیل که در سامره است فرود شو اینک او در تا کستان نایب است که به آنجا فرود شد تا آن را متصرف شود. و او را خطاب کرده، بگو خداوند چنین میگوید: آیا هم قتل نمودی و هم متصرف شدی؟ و آیا او را خطاب کرده، بگو خداوند چنین میگوید: در جایی که سگان خون نایب را لبسیدند سگان خون تو را نیز خواهند لبسید.»
- ۱۹ اخاب به ایلیا گفت: «ی دشمن من، آیا مرا یافتی؟» و جواب داد: «لی تو را یافتم زیرا تو خود را فروختی تا آنچه در نظر خداوند بد است، بجا آوری.
- ۲۱ اینک من بر تو بلا آورده، و تو را بالکل هلاک خواهم ساخت، و از اخاب هر مرد را خواه محبوس و خواه آزاد در اسرائیل منقطع خواهم ساخت.
- ۲۲ و خاندان تو را مثل خاندان برعام نرباط و مانند خاندان بعشائین اخیا خواهم ساخت بهسبب اینکه خشم مرا به هیجان آورده، و اسرائیل را مرتکب گناه ساختی.»
- و در باره ایلان نیز خداوند تکلم نموده، گفت: «گان ایلان را نزد حصار زرعیل خواهند خورد.
- ۲۴ هر که از کسان اخاب در شهر بمیرد، سگان بخورد و هر که را در صحرا بمیرد مرغان هوا بخورد.»
- و کسی نبود مثل اخاب که خویشان را برای بجا آوردن آنچه در نظر خداوند بد است فروخت، و زنش ایلان او را اغوا نمود.
- ۲۶ و در پیروی بهتار جاسات بسیار مینمود، بر حسب آنچه مورانی که خداوند ایشان را از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود، میکردند.
- و چون اخاب این سخنان را شنید، جامه خود را چاک زده، پلاس در بر کرد و روزه گرفته، بر پلاس خوابید و به سکوت راه میرفت.
- ۲۸ آنگاه کلام خداوند بر ایلیای نشی نازل شده، گفت:
- «با اخاب را دیدی چگونه به حضور من متواضع شده است؟ پس از این جهت که در حضور من تواضع مینماید، این بلاراد را بام وی نمی آوردم، لیکن در ایام پندرش، این بلاراد را بخاندانش عارض خواهم گردانید.»

نبوت میکایا بعد اخاب

و سه سال گذشت که در میان ارام و اسرائیل جنگ نبود.

۲ و در سال سوم، یهوشافاط، پادشاه یهودا نزد پادشاه اسرائیل فرود آمد.

۳ و پادشاه اسرائیل به خادمان خود گفت: «بایمی دانید که راموت جلعاد از آن ماست و ما از گرفتنش از دست پادشاه ارام غافل میباشیم؟»

پس به یهوشافاط گفت: «با همراهمن به راموت جلعاد برای جنگ خواهی آمد؟» و یهوشافاط پادشاه اسرائیل را جواب داد که «ن، چون تو و قوم من، چون قوم تو و سواران من، چون سواران تو میباشند.»

و یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «منالیکه امر و از کلام خداوند مسالت نمایی.»

و پادشاه اسرائیل به قدر چهار صد نفر از بنیای جمع کرده، به ایشان گفت: «یا به راموت جلعاد برای جنگ بروم یا باز ایستم؟» ایشان گفتند: «رای و خداوند آن را بهدست پادشاه تسلیم خواهد نمود.»

اما یهوشافاط گفت: «یاد را بچغیر از اینها نبی خداوند نیست تا از او سوال نمایم؟»

و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «ک مرد دیگری یعنی میکایا این بمله هست که به واسطه او از خداوند مسالت توان کرد، لیکن من از او نفرت دارم زیرا که در باره من به نیکی نبوت نمی کند، بلکه به بدی.» و یهوشافاط گفت: «ادشاه چنین نگوید.»

پس پادشاه اسرائیل یکی از خواهرسرایان خود را خوانده، گفت: «میکایا این بمله را به زودی حاضر کن.»

و پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا، هر یکی لباس خود را پوشیده، بر کرسی خود در جای وسیع، نزد دهنه دروازه سامره نشستند و جمیع انبیا به حضور ایشان نبوت میکردند.

۱۱ و صد قیایان کنعنه شاخهای آهنین برای خود ساخته، گفت: «داوند چنین میگوید: ارامیان را به اینها خواهی زد تا تلف شوند.»

و جمیع انبیا نبوت کرده، چنین میگفتند: «هراموت جلعاد بر آری و فیروزش و زور خداوند آن را بهدست پادشاه تسلیم خواهد نمود.»

وقاصدی که برای طلبیدن میکایارفته بود، او را خطاب کرده، گفت: «ینک انبیاه یک زبان در باره پادشاه نیکو میگویند. پس کلام تو مثل کلام یکی از ایشان باشد و سخنی نیکو بگو.»

میکایا گفت: «هی حیات خداوند قسم که هر آنچه خداوند به من بگوید همان را خواهم گفت.»

پس چون نزد پادشاه رسید، پادشاه وی را گفت: «می میکایا آیا بهراموت جلعاد برای جنگ برویم یا باز ایستیم.» او در جواب وی گفت: «آری و فیروز شو. و خداوند آن را بهدست پادشاه تسلیم خواهد کرد.»

پادشاه وی را گفت: «ندمر تبه تو را قسم بدهم که به اسم بهوه، غیر از آنچه راست است به من نگوئی.»

او گفت: «ما می اسرائیل را مثل گلهای که شبان ندارد در کوهها پراکنده دیدم و خداوند گفت: اینها صاحب ندارند، پس هر کس به سلامتی به خانه خود برگردد.»

و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «یا تو را نگفتم که در باره من به نیکوئی نبوت نمی کند بلکه به بدی.»

او گفت: «س کلام خداوند را بشنو: من خداوند را بر کرسی خود نشسته دیدم و تمامی لشکر آسمان نزد وی به طرف راست و چپ ایستاده بودند.

۲۰ و خداوند گفت: کیست که اخبار را اغوا نماید تا بهراموت جلعاد برآمده، بیفتد، و یکی به اینطور سخن راند و دیگری به آنطور تکلم نمود.

۲۱ و آن روح (لید) بیرون آمده، به حضور خداوند ایستاد و گفت: من اورا اغوا میکنم.

۲۲ و خداوند وی را گفت: به چه چیز؟ او جواب داد که من بیرون میروم و در دهان جمیع انبیا شی روح کاذب خواهم بود. او گفت: وی را اغوا خواهی کرد و خواهی توانست. پس برو چنین بکن.

۲۳ پس الان خداوند روحی کاذب در دهان جمیع این انبیا تو گذاشته است و خداوند در باره تو سخن بد گفته است.»

آنگاه صدقاییان کنعنه نزدیک آمده، به رخسار میکایا زد و گفت: «وح خداوند به کدام راه از نزد من به سوی تو رفت تا به تو سخن گوید؟»

میکایا جواب داد: «ینک در روزی که به حجره اندرونی داخل شده، خود را پنهان کنی آن را خواهی دید.»

و پادشاه اسرائیل گفت: «یکایا را بگیر و او را نزد آمون، حاکم شهر و یوآش، پسر پادشاه ببر.

۲۷ و بگو پادشاه چنین میفرماید: این شخص را در زندان ببند از دید او را به نان تنگی و آب تنگی بیرون بیا تا من به سلامتی برگردم.»

میکایا گفت: «گرفی الواقع به سلامتی مراجعت کنی خداوند به من تکلم نموده است، و گفتای قوم جمیع بشنود.»

مرگ اخاب

و پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا بهراموت جلعاد برآمدند.

۳۰ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «ن خود را متکبر ساخته، به جنگ میروم و تو لباس خود را بپوش.» پس پادشاه اسرائیل خود را متکبر ساخته، به جنگ رفت.

۳۱ و پادشاه آرام سبی و دوسر دارا بهای خود را امر کرده، گفت: «ه با کوچک و نه با بزرگ بلکه پادشاه اسرائیل فقط جنگ نماید.»

و چون سرداران اراهیهاب یهوشافاط را دیدند، گفتند: «قین این پادشاه اسرائیل است.» پس برگشتند تا با او جنگ نمایند و یهوشافاط فریاد برآورد.

۳۳ و چون سرداران اراهیهاب دیدند که او پادشاه اسرائیل نیست، از تعاقب او برگشتند.

۳۴ اما کسی کجا خود را بدون غرض کشیده، پادشاه اسرائیل را میان وصله های زرد زده، و او به اراهیهاب خود گفت: «ست خود را بگردان و مرا از لشکر بیرون ببر زیرا که مجروح شدم.»

و در آن روز جنگ سخت شد و پادشاه را در اراهیهاب به مقابل ارامیان بریامید داشتند، و وقت غروب مرد و خون زخمش در میان اراهیهاب ریخت.

۳۶ و هنگام غروب آفتاب در لشکر نداد ردا ده، گفتند: «ر کس به شهر خود هر کس به ولایت خویش برگردد.»

و پادشاه مرد و او را به سامره آوردند و پادشاه را در سامره دفن کردند.

۳۸ و اراهیهاب را در یرکه سامره شستند و سگان خویش را لیسیدند و اسلحه او را شستند، بر حسب کلامی که خداوند گفته بود.

۳۹ و بقیه وقایع اخاب و هر چه او کرد و خانه عاجی که ساخت و تمامی شهرهایی که بنا کرد، آیدار کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست.

۴۰ پس اخاب با جداد خود خوابید و پسرش، اخزیاب بجایش سلطنت نمود.

یهوشافاط، پادشاه یهودا

و یهوشافاط بن آسادر سه سال چهارم اخاب، پادشاه اسرائیل بر یهوشافاط پادشاه شد.

۴۲ و یهوشافاط سی و پنج ساله بود که آغاز سلطنت نمود و بیست و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عزو به دختر شلحی، بود.

۴۳ و در تمامی طریقهای پدرش، اساسا سلوک نموده، از آنها تجاوز نمی نمود و آنچه در نظر خداوند راست بود، بجای میآورد. مگر اینکه مکانهای بلند برداشته نشد و قوم در مکانهای بلند قربانی همی گذرانیدند و بخور همی سوزانیدند.

۴۴ و یهوشافاط با پادشاه اسرائیل صلح کرد.

و بقیه وقایع یهوشافاط و تهوری که نمود و جنگهایی که کرد، آیدار کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

و بقیه الواطی که از ایام پدرش، آسابقا قیامده بودند، آنها را از زمین نابود ساخت.

و درادوم، پادشاهی نبود. لیکن وکیل پادشاهی میکرد.

۴۸ و یهوشافاط کشتیهای تریشی ساخت تا به جهت آوردن طلا به او فیر روند، اما از فتنه زیرا کشتیها در عصیون جابر شکست.

۴۹ آنگاه اخزیابن اخاب به یهوشافاط گفت: «گدار که بندگان من بایندگان تو در کشتیها بروند،» اما یهوشافاط قبول نکرد.

۵۰ یهوشافاط با جداد خود خوابید و با جدادش در شهر پدرش، داود دفن شد و پسرش، یهورام در جایش سلطنت نمود.

اخزیاب، پادشاه اسرائیل

واخزیابن اخاب در سال هفدهم یهوشافاط، پادشاه یهودا بر اسرائیل در سامره پادشاه شد، و دو سال بر اسرائیل پادشاهی نمود.

۵۲ آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجای آورد و به طریق پدرش و طریق مادرش و طریق بریعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، سلوک مینمود.

۵۳ و بعل را خدمت نموده، و ارا عبادت کرد و بر حسب هر چه پدرش عمل نموده بود، خشم یهوه خدای اسرائیل را به هیجان آورد.

کتاب دوم پادشاهان

و بعد از وفات اخاب، موآب بر اسرائیل
عاصی شدند.

واخزایان بخیره بالا خانه خود که در سامره بود افتاده، بیمار شد. پس رسولان را روانه نموده، به ایشان گفت: «ز بعل زیوب، خدای عقرون رفته، برسید که آیا از این مرض شفا خواهم یافت؟»

و فرشته خداوند به ایلیا نثی گفت: «رخیز و به ملاقات رسولان پادشاه سامره برآمده، به ایشان بگو که آیا از این جهت که خدای در اسرائیل نیست، شما برای سوال نمودن از بعل زیوب، خدای عقرون میروید؟»

پس خداوند چنین میگوید: از بستری که بر آن برآمدی، فرود نخواهی شد بلکه البته خواهی مرد.

و ایلیا رفت و رسولان نزد وی برگشتند و او به ایشان گفت: «را بر گشتید؟»

ایشان در جواب وی گفتند: «خاصی به ملاقات ما برآمده، ما را گفت: بروید و نزد پادشاهی که شمارا فرستاده است، مراجعت کرده، او را گویند: خداوند چنین میفرماید: آیا از این جهت که خدای در اسرائیل نیست، تو برای سوال نمودن از بعل زیوب، خدای عقرون میفرستی؟ بنابراین از بستری که به آن برآمدی، فرود نخواهی شد بلکه البته خواهی مرد.»

او به ایشان گفت: «بات شخصی که به ملاقات شما برآمد این سخنان را به شما گفت چگونه بود؟»

ایشان او را جواب دادند: «ردموی در او بود و کمر بند چرمی بر کمرش بسته بود.» او گفت: «ایلیا نثی است.»

آنگاه سردار پنجاهه را با پنجاه نفرش نزد وی فرستاد و او نزد وی آمد در حالتی که او بر قله کوه نشسته بود و وی عرض کرد که «ای مرد خدا، پادشاه میگوید به زبیرای؟»

ایلیا در جواب سردار پنجاهه گفت: «گر من مرد خدا هستم، آتش از آسمان نازل شده، تو را و پنجاه نفرت را بسوزاند.» پس آتش از آسمان نازل شده، او را و پنجاه نفرش را بسوخت.

و باز سردار پنجاهه دیگر را با پنجاه نفرش نزد وی فرستاد و او وی را خطاب کرده، گفت: «ای مرد خدا، پادشاه چنین میفرماید که به زبیرای؟»

ایلیا در جواب ایشان گفت: «گر من مرد خدا هستم آتش از آسمان نازل شده، تو را و پنجاه نفرت را بسوزاند.» پس آتش خدا از آسمان نازل شده، او را و پنجاه نفرش را بسوخت.

پس سردار پنجاهه سوم را با پنجاه نفرش فرستاد و سردار پنجاهه سوم آمده، نزد ایلیا به زانو در آمد و از او التماس نمود، گفت که «ای مرد خدا، تمناییکه جان من و جان این پنجاه نفر بند گانت در نظر تو عزیز باشد.

۱۴ اینک آتش از آسمان نازل شده، آن دو سردار پنجاهه اول را با پنجاهه های ایشان بسوزانید، اما لان جان من در نظر تو عزیز باشد.»

و فرشته خداوند به ایلیا گفت: «مرا او به زبیرای و از او مترس.» پس برخاسته، همراه وی نزد پادشاه فرود شد.

۱۶ و وی را گفت: «داوند چنین میگوید: چونکه رسولان فرستادی تا از بعل زیوب، خدای عقرون سوال نماید، آیا از این سبب بود که در اسرائیل خدای نبود که از کلام او سوال نمایی؟ بنابراین از بستری که به آن برآمدی، فرود نخواهی شد البته خواهی مرد.»

پس او موافق کلامی که خداوند به ایلیا گفته بود، مرد و به پورام در سال دوم به پورام بن بهو شافاط، پادشاه یهودا در جایش پادشاه شد، زیرا که او را پسری نبود.

۱۸ و بقیه اعمال اخزیا که کرد، آبادر کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

ر بوده شدن ایلیا

و چون خداوند اراده نمود که ایلیا را در گردباد به آسمان بالا برد، واقع شد که ایلیا و الیشع از جلجال روانه شدند.

۲ و ایلیا به الیشع گفت: «را پنجامان، زیرا خداوند مرا به بیت ثیل فرستاده است.» الیشع گفت: «ه حیات به و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس به بیت ثیل رفتند.

۳ و پسران انبیا بی که در بیت ثیل بودند، نزد الیشع بیرون آمده، وی را گفتند: «یامی دانی که امر و زخداوند آقای تو را از فوق سرت خواهد برداشت.» او گفت: «ن هم میداتم، خاموش باشید.»

و ایلیا به او گفت: «ای الیشع در اینجامان زیرا خداوند مرا به اریحاف فرستاده است.» او گفت: «ه حیات به و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس به اریحاف آمدند.

۵ و پسران انبیا بی که در اریحاف بودند، نزد الیشع آمده، وی را گفتند: «یامیدانی که امر و زخداوند، آقای تو را از فوق سرت برمی دارد؟» او گفت: «ن هم میداتم، خاموش باشید.»

و ایلیا وی را گفت: «را پنجامان زیرا خداوند مرا به اردن فرستاده است.» او گفت: «ه حیات به و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس هر دو ایلیا روانه شدند.

۷ و پنجاه نفر از پسران انبیا رفتند، در مقابل ایشان از دو ریاستدند و ایشان زار درن ایستاده بودند.

۸ پس ایلیا را در خویش را گرفت و آن را پیچیده، آب رازد که به این طرف و آن طرف شکافته شد و هر دو ایلیا بر خشکی عبور نمودند.

و بعد از گذشتن ایشان، ایلیا به الیشع گفت: «نچه را که میخواهی برای تو بکنم، پیش از آنکه از تو برداشته شوم، بخواه.» الیشع گفت: «صیب مضاعف روح تو بر من بشود.»

او گفت: «یزد شوری خواستی اما اگر چنینی که از تو برداشته شوم مرا ببینی، از برایت چنین خواهد شد و الا نخواهد شد.»

و چون ایشان میرفتند و گفتگو میکردند، ایک را به آتشین و اسبان آتشین ایشان را از یکدیگر جدا کرد و ایلیا در گردباد به آسمان صعود نمود.

۱۲ و چون الیشع این را بدید فریاد برآورد که «ی پدرم! ارا به اسرائیل و سوارانش! پس او را دیگر ندید و جامه خود را گرفته، آن راه دو حوصه چاک زد.

۱۴ پس ردای ایلبارا که از او افتاده بود، گرفت و آب رازده، گفت: «هوه خدای ایلبارا کجاست؟» و چون او نیز آب رازده، به این طرف و آن طرف شکافته شد و الیشع عبور نمود.

و چون پسران انبیا که رو بروی او در آنجا بودند او را دیدند، گفتند: «و ایلبارا بر الیشع میبایست»، و برای ملاقات وی آمده، او را رویه زمین تعظیم نمودند. ۱۶ و او را گفتند: «یک حال بایند گانت بچاهم دقوی هستند، تمنا اینکه ایشان بروند و آقای تو را جستجو نمایند، شاید روح خداوند او را برداشته، به یکی از کوههای یادریکی از درهها انداخته باشد.» او گفت: «فرستید.»

اما به حدی بروی ابرام نمودند که خجل شده، گفت: «فرستید.» پس بچاهم نفر فرستادند و ایشان سه روز جستجو نمودند اما او را نیافتند.

۱۸ و چون او در آنجا توقف مینمود، ایشان نزد وی برگشتند و او به ایشان گفت: «یا شمارانگتم، که نروید.»

شغای آب

واهل شهریه الیشع گفتند: «یک موضع شهر نیکوست چنانکه آقای ما مینیند، لیکن آبش ناگوار و زمینش بی حاصل است.»

او گفت: «ز دمن طشت نوی آورده، نمک در آن بگذارید.» پس برایش آوردند.

۲۱ و او نزد چشمه آب بیرون رفته، نمک در آن انداخت و گفت: «داوند چنین میگوید: این آب را شفا دادم که بار دیگر مرگ با بی حاصلی از آن پدید نیاید.»

پس آب تابه امروز بحسب سخنی که الیشع گفته بود، شغایافت.

لعنت الیشع

و از آنجابه بیت نیل برآمد و چون او به راه رمی آمد اطفال کوچک از شهر بیرون آمده، او را سخنیه نموده، گفتند: «ی چکل برای! ای چکل برای!»

و او به عقب برگشته، ایشان را دید و ایشان را به سبیه لعنت کرد و دوحرس از جنگل بیرون آمده، چهل و دو پسر از ایشان بدرید.

۲۵ و از آنجابه کوه کرمل رفت و از آنجابه سامره مراجعت نمود.

سر کشتی پادشاه موآب

و به پورام بن احاب در سال هجدهم بهوشافاط، پادشاه بوداد رسامره بر اسرائیل آغاز سلطنت نمود و دوازده سال پادشاهی کرد.

۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود به عمل میآورد، اما نه مثل پدر و مادرش زیرا که تمثال بعل را که پدرش ساخته بود، دور کرد.

۳ لیکن به گاهگان بر بعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، چسبیده، از آن دوری نورزید.

و میشع پادشاه موآب، صاحب مواشی بود و به پادشاه اسرائیل صد هزار بره و صد هزار قوچ با پشم آنها داد امینمود.

۵ و بعد از وفات احاب، پادشاه موآب بر پادشاه اسرائیل عاصی شد.

۶ و در آن وقت پورام پادشاه از سامره بیرون شده، تمامی اسرائیل را سنان دید.

۷ و رفت و نزد بهوشافاط، پادشاه بوداد فرستاده، گفت: «ادشاه موآب بر من عاصی شده است آیا همراه من برای مقاتله با موآب خواهی آمد؟» او گفت:

«واهم آمد، من چون تو هستم و قوم من چون قوم تو اسبان من چون اسبان تو.»

او گفت: «ه کدام راه برویم؟» گفت: «راه بیان دوم.»

پس پادشاه اسرائیل و پادشاه بوداد پادشاه دوم روانه شده، سفر هفت روزه دور زدند و به جهت لشکر و چار پایانی که همراه ایشان بود، آب نبود.

۱۰ و پادشاه اسرائیل گفت: «فسوس که خداوند این سه پادشاه را خوانده است تا ایشان را به دست موآب تسلیم کند.»

و بهوشافاط گفت: «یانی خداوند در اینجا نیست تابه واسطه او از خداوند مسألت نمایم؟» و یکی از خادمان پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «لیشع بن شافاط

که آت بر دستهای ایلیم ریخت، اینجا است.»

و بهوشافاط گفت: «لام خداوند با اوست.» پس پادشاه اسرائیل و بهوشافاط و پادشاه دوم نزد وی فرود آمدند.

و الیشع به پادشاه اسرائیل گفت: «را با تو چه کار است؟ نزد انبیای پدرت و انبیای مادرت برو.» اما پادشاه اسرائیل وی را گفت: «ی، زیرا خداوند این

سه پادشاه را خوانده است تا ایشان را به دست موآب تسلیم نماید.»

الیشع گفت: «ه حیات بیوه صبا یوت که به حضور وی استاد هام قسم که اگر من احترام بهوشافاط، پادشاه بوداد را نگاه نمی داشتم به سوی تو نظر نمی کردم و تو را نمی دیدم.»

۱۵ اما لان برای من مطربی بناورید.» و واقع شد که چون مطرب ساز زد، دست خداوند بروی آمد.

۱۶ و او گفت: «داوند چنین میگوید: این وادی را پر از خند قها بساز.

۱۷ زیرا خداوند چنین میگوید: بخند خواهید دید و باران نخواهید دید اما این وادی از آب برخوردار شد تا شما و مواشی شما و بهایم شما بنوشید.

۱۸ و این در نظر خداوند قلیل است بلکه موآب را نیز به دست شما تسلیم خواهد کرد.

۱۹ و تمامی شهرهای حصار دار و همه شهرهای بهترین را منهدم خواهید ساخت و همه درختان نیکو را قطع خواهید نمود و جمیع چشمه های آب را خواهید

بست و هر قطعه زمین نیکو را با سنگها خراب خواهید کرد.»

و با مردان در وقت گذراندن هدیه، یک آب از راه دوم آمد و آن زمین را از آب پر ساخت.

و چون تمامی موآیان شنیده بودند که پادشاهان برای مقاتله ایشان برمی آیند هر که به اسلح جنگ مسلح میشد و هر که بالا تر از آن بود، جمع شدند و بیسرحد خود اقامت کردند.

۲۲ پس با مادان آن چون برخاستند و آفتاب بر آن آب تابید، موآیان از آن طرف، آب را مثل خون سرخ دیدند، و گفتند: «بین خون است، پادشاهان البته مقاتله کرده، بیکدیگر کشته‌بند، پس حالای موآیان به غنیمت بشتابید.»

اما چون به لشکرگاه اسرائیل رسیدند، اسرئیلیان برخاسته، موآیان را شکست دادند که از حضور ایشان منزه شدند، و به زمین ایشان داخل شده، موآیان را میکشند.

۲۵ و شهرها را منهدم ساختند و هر قطعه نیکو هر کس سنگ خود را انداخته، آن را بر کردند و تمام چشمه‌های آب را مسدود ساختند، و تمامی درختان خوب را قطع نمودند لکن سنگهای قیر حارست را در آن وا گذاشتند و فلاخن اندازان آن را احاطه کرده، زدند.

۲۶ و چون پادشاه موآب دید که جنگ بر او سخت شده مقصد نفر شمشیرزن گرفت که تا نزد پادشاه دوم را بشکافند اما نتوانستند.

۲۷ پس بیسرخست زاده خود را که به چپایش میبایست سلطنت نماید، گرفته، او را بر حصار به جهت قربانی سوختنی گذرانید. و غیظ عظیمی بر اسرائیل پدید آمد. پس از نزد وی روانه شده، به زمین خود مراجعت کردند.

روغن بیوه‌زن

وزنی از زنان پسران انبیا از البشع تضرع نموده، گفت: «نده ات، شوهر مرد تو می دانی که بنده ات از خداوند میترسید، و طلبکار او آمده است تا دیو پسر مرا برای بندگی خود ببرد.»

البشع وی را گفت: «گوبرای تو چه کنم؟ و در خانه چه داری؟ او گفت: «نیزت را در خانه چیزی سواي ظرفی از روغن نیست.»

او گفت برو و ظرفها را بیرون از تمامی همسایگان خود طلب کن، ظرفهای خالی و بسیار بخواه.

و داخل شده، در برابر خودت و پسرانت ببند و در تمامی آن ظرفها بریز و هر چه پر شود به کار بگذار.»

پس از نزد وی رفته، در برابر خود و پسرانش بست و ایشان ظرفها از روی آورده، او می ریخت.

۶ و چون ظرفها را پر کرده بود به یکی از پسران خود گفت: «رفی دیگر نزد من بیاور.» او وی را گفت: «رفی دیگری نیست.» و روغن باز ایستاد.

۷ پس رفته، آن مرد داخل را خبر داد. او وی را گفت: «روغن را بفروش و قرض خود را داده، تو پسرانت را باقیمانده گذران کنی.»

زنده شدن بیک پسر

و روزی واقع شد که البشع به شونم رفت و در آنجا زنی بزرگ بود که بر او ابرام نمود که طعام بخورد و هرگاه عبور مینمود، به آنجا به جهت نان خوردن میل میکرد.

۹ پس آن زن به شوهر خود گفت: «بیک فهمیدهام که این مرد مقدس خداست که همیشه از نزد ما میگذرد.

۱۰ پس برای وی بالا خانهای کوچک بر دیوار بسازیم و بیستر و بخوان و کرسی و شمع‌دانی در آن برای وی بگذاریم که چون نزد ما آید، در آنجا فرود آید.»

پس روزی آنجا آمد و به آن بالا خانه فرود آمده، در آنجا خوابید.

۱۲ و به خادم خود، جیحزی گفت: «من زن شوئمی را بخوان.» و چون او را خواند، او به حضور وی ایستاد.

۱۳ و او به خادم گفت: «ه او بگو که اینک تمامی این زحمت را برای ما کشیده‌های پس برای تو چه شود؟ آیا پادشاه با سر دار لشکر کاری داری؟ او گفت:

«ی، من در میان قوم خود ساکن هستم.»

و او گفت: «س برای این زن چه باید کرد؟» جیحزی عرض کرد: «فین که پسری ندارد و شوهرش سالخورده است.»

آنگاه البشع گفت: «و را بخوان.» پس وی را خوانده، او نزد در ایستاد.

۱۶ و گفت: «راین وقت موافق زمان حیات، پسری در آغوش خواهی گرفت.» او گفت: «بای آقام، ای مرد خدا به کنیز خود دروغ مگو.»

پس آن زن حامله شده، در آن وقت موافق زمان حیات به موجب کلامی که البشع به او گفته بود، پسری زاید.

و چون آن پسر بزرگ شد روزی اتفاق افتاد که نزد پدر خود نزد در و گران رفت.

۱۹ و به پدرش گفت: «ه سر من! آه سر من! او به خادم خود گفت: «ی را نزد مادرش ببر.»

پس او را برداشته، نزد مادرش برد و او به زانوهایش تظاهر نشست و مرد.

۲۱ پس مادرش بالا رفته، او را بر بستر مرد خدا خوابانید و در برابر او بسته، بیرون رفت.

۲۲ و شوهر خود را آواز داده، گفت: «من اینک یکی از جوانان والاغی از الاغها بفرستی تا نزد مرد خدا بشتابم و برگردم.

۲۳ او گفت: «مرو چو نزد او بروی، نه غره ماهه نه سبت است.» گفت: «لامتی است.»

پس الاغ را آراسته، به خادم خود گفت: «ران و برو و تا تو را نگویم در راندن کوتاهی ممتا.»

پس رفته، نزد مرد خدا به کوه کرمل رسید.

پس حال به استقبال وی بشتاب و وی را بگو: آیاتو را سلامتی است و آباشوهرت سالم و پسرت سالم است؟ او گفت: «لامتی است.»

و چون نزد مرد خدا به کوه رسید، به پایهایش چسبید. و جیحزی نزدیک آمد تا او دور کند اما مرد خدا گفت: «و او را گذار زیرا که جانش در وی تلخ است و خداوند این را از من مخفی داشته، مرا خبر نداده است.»

و زن گفت: «بیا پسری از آقام خود نمودم، مگر نگفتم مرا فریب مده؟»

پس او به جیحزی گفت: «مرد خدا را ببند و عصای مرا بده سنت گرفته، برو و اگر کسی را ملاقات کنی، او را تحیت مگو و اگر کسی تو را تحیت گوید، جوابش مده و عصای مرا بر روی طفل بگذار.»

اماماد طفل گفت: «حیات بیوه و به حیات خود قسم که تو ترا تک نکم.» پس او برخاسته، در عقب زن روانه شد.

۳۱ و جیحزی از ایشان پیش رفته، عصا را بر روی طفل نهاد اما نه آواز داد و نه اعتنا نمود، پس به استقبال وی برگشته، او را خبر داد و گفت که طفل بیدار نشد. پس الیشع به خانه داخل شده، دید که طفل مرده و بر بستر او خوابیده است.

۳۳ و چون داخل شد، در را بر هر دو بست و نزد خداوند دعا نمود.

ویرآمد هر طفل دراز شد و دهان خود را بر دهان وی و چشم خود را بر چشم او و دست خود را بر دست او گذاشته، بروی خم گشت و گوشت پسر گرم شد.

۳۵ و برگشته، در خانه یک مرتبه این طرف و آن طرف بجزایمید و ویر آمده، بروی خم شد که طفل هفت مرتبه عطسه کرد، پس طفل چشمان خود را باز کرد.

۳۶ و جیحزی را آواز داد، گفت: «بن زن شوئی را بخوان.» پس او را خواند و چون نزد او داخل شد، او وی را گفت: «سر خود را بردار.» پس آن زن داخل شده، نزد پاپایش افتاد و رویه زمین خم شد و پسر خود را برداشته، بیرون رفت.

مرگ دردیگ

والیشع به جلیجل برگشت و خطی در زمین بود و پسران انبیا به حضور وی نشسته بودند. او به خادم خود گفت: «یک بزرگ را بگذاز و آتش به جهت پسران انبیا بپز.»

و کسی به سخورفت تاسبز بها چسبید و بته بری یافت و خیارهای بری از آن چیده، دامن خود را بر ساخت و آمده، آنها را دردیگ آتش خرد کرد زیرا که آنها را شناختند.

۴۰ پس برای آن مردمان ریختند تا بخورند و چون قدری آتش خوردند، صدا زده، گفتند: «ی مرد خدا مرگ دردیگ است.» و نتوانستند بخورند.

۴۱ او گفت: «ردیباورید.» پس آن را دردیگ انداخت و گفت: «رای مردم بریز تا بخورند.» پس هیچ چیز مضر دردیگ نبود.

و کسی از یعل شلیشه آمده برای مرد خدا خورا کوب نوری یعنی بیست قرص نان جو خوش بهادر کیسه خود آورد. پس او گفت: «مردم بده تا بخورند.»

خادمش گفت: «بیتقدر را چگونه پیش صد نفر بگذازم؟» او گفت: «مردمان بده تا بخورند، زیرا خداوند چنین میگوید که خواهند خورد و از ایشان باقی خواهد ماند.»

پس پیش ایشان گذاشت و به موجب کلام خداوند خوردند و از ایشان باقی ماند.

شفای نعمان

و نعمان، سردار لشکر پادشاه آرام، در حضور آقایش مردی بزرگ و بلند جابه بود، زیرا خداوند به وسیله او آرام را نجات داده بود، و آن مرد جبار، شجاع ولی ابرص بود.

۲ و فوجهای آرامیان بیرون رفته، کنیزی کوچک از زمین اسرائیل به اسیری آوردند و او در حضور زن نعمان خدمت میکرد.

۳ و به خاتون خود گفت: «اش که آقام در حضور نبیای که در سامره است، میبود که او را از بریش شفا میداد.»

پس کسی در آمده، آقای خود را خبر داده، گفت: «تیزی که از ولایت اسرائیل است، چنین و چنان میگوید.»

پس پادشاه آرام گفت: «با برو و مکتوبی برای پادشاه اسرائیل میفرستم.»

و مکتوب را نزد پادشاه اسرائیل آورد و در آن نوشته بود که «لان چون این مکتوب به حضورت برسد اینک بنده خود نعمان را نزد تو فرستادم تا او را از بریش شفا دهی.»

اما چون پادشاه اسرائیل مکتوب را خواند لباس خود را دریده، گفت: «با من مرد خدا هستم که بمیرانم و زنده کنم که این شخص نزد من فرستاده است تا کسی را از بریش شفا بخشم. پس بدانید و ببینید که او بهانه جوئی از من میکند.»

اما چون الیشع، مرد خدا شنید که پادشاه اسرائیل لباس خود را دریده است، نزد پادشاه فرستاده، گفت: «باس خود را چرا دیدی؟ او نزد من بیایند تا بدانند که در اسرائیل نبیای هست.»

پس نعمان با اسباب و ازاره های خود آمده، نزد در خانه الیشع ایستاد.

۱۰ و الیشع رسولی نزد وی فرستاده، گفت: «رو در آمدن هفت مرتبه شست و شونما. و گوشت به تو برگشته، طاهر خواهی شد.»

اما نعمان غضبناک شده رفت و گفت: «یک گفتم البته نزد من بیرون آمده، خواهد ایستاد و اسم خدای خود بیوه را خوانده و دست خود را بر جای برص حرکت داده، ابرص را شفا خواهد داد.

۱۲ آیا با نه و فرقی، نهرهای دمشق، از جمیع آبهای اسرائیل بهتر نیست؟ آیا در آنها شست و شونم کنم تا طاهر شوم؟» پس برگشته، با بخش رفت.

۱۳ اما بنده گاش نزد یک آمده، او را خطاب کرده، گفتند: «ی پدر ما اگر نبی، تو را امری بزرگ گفته بود، آیا آن را بجائی آوردی؟ پس چند مرتبه تبه زیاده چون تو را گفته است شست و شون کن و طاهر شو.»

پس فرود شده، هفت مرتبه درازدن به موجب کلام مرد خدا غوطه خورد و گوشت او مثل گوشت طفل کوچک برگشته، طاهر شد.

پس او با تمامی جمعیت خود نزد مرد خدا مراجعت کرده، داخل شد و به حضور وی ایستاده، گفت: «یک الان دانستم که در تمامی زمین جز در اسرائیل خدائی نیست و حال نمائیکه هدیه های از بنده ات قبول فرمائی.»

او گفت: «به حیات بیوه که در حضور وی ایستاد هام قسم که قبول نخواهم کرد.» و هر چند او ابرام نمود که بپذیرد اما نمود.

۱۷ و نعمان گفت: «گره نمائین که دو بار قاطر از خاک، به بنده ات داده شود زیرا که بعد از این، بنده ات قربانی سوختنی و ذبحه نزد خدایان غیر نخواهد گذرانید الا نزد بیوه.»

۱۸ اما در این امر، خداوند بنده تو را عفو فرماید که چون آقام به خانه رمون داخل شده، در آنجا سجده نماید و بردست من تکیه کند و من در خانه رمون سجده نمایم، یعنی چون در خانه رمون سجده کنم، خداوند بنده تو را در این امر عفو فرماید.»

او وی را گفت: «ه سلامتی برو.»

اما جیحزی که خادم الیشع مرد خدا بود گفت: «نیک آقام از گرفتن از دست این نعمان ارامی آنچه را که آورده بود، امتناع نمود. به حیات یهوه قسم که من از عقب او دیده، چیزی از او خواهم گرفت.»

پس جیحزی از عقب نعمان شتافت و چون نعمان او را دید که از عقبش می‌دوید و از راه خود به استقبالش فرود آمد و گفت: «یاسلامتی است؟» او گفت: «لامتی است. آقام مرا فرستاده، میگوید: «ایک الان دو جوان از پسران انبیا از کوهستان افرام زرد من آمده‌اند، تمنا اینکه یک وزنه نقره و دو دست لباس به ایشان بدهی.»

نعمان گفت: «رحمت فرموده، دو وزنه بگیر.» پس بر او ابرام نمود تا او دو وزنه نقره را در دو کیسه بادوست لباس بست و برد و خادم خود نهاد تا پیش او برسد.

۲۴ و چون به عوفل رسید، آنها را از دست ایشان گرفته، در خانه گذاشت و آن اشخاص را مرخص کرده، رفتند.

و او داخل شده، به حضور آقای خود ایستاد و الیشع وی را گفت: «ی جیحزی از کجای آبی؟» گفت: «ندهات جایی رفته بود.»

الیشع وی را گفت: «یاد من همراه تو زتف هنگامی که آن مرد از راه خود به استقبال تو برگشت؟ آیا این وقت، وقت گرفتن نقره و گرفتن لباس و باغات

زیتون و تاکستانها و گله‌ها و وره‌ها و غلامان و کنیزان است؟

پس برص نعمان به تو و به ذریت تو تا به ابد خواهد چسبید.» و از حضور وی مبروص مثل برف بیرون رفت.

آهن روی آب

و پسران انبیا به الیشع گفتند که «یک مکانی که در حضور تو در آن ساکنیم، برای ما تنگ است.

۲ پس به اردن بروم و هر یک چونی از آنجا بگیریم و مکانی برای خود در آنجا بسازیم تا در آن ساکن باشیم.» او گفت: «روید.»

و یکی از ایشان گفت: «رحمت فرموده، همراه بندگانت بیا.» و جواب داد که «یایم.»

پس همراه ایشان روانه شد و چون به اردن رسیدند، چو بهار قطع نمودند.

۵ و هنگامی که یکی از ایشان تیرا می‌برد، آهن تیر در آب افتاد و او فریاد کرده، گفت: «های آقام زیرا که عاریه بود.»

پس مرد خدا گفت: «جا افتاد؟» جا افتاد؟ «و چون جا را به وی نشان داد، او چونی بریده، در آنجا انداخت و آهن را روی آب آورد.

۷ پس گفت: «رای خود بردار.» پس دست خود را دراز کرده، آن را گرفت.

کوری لشکر ارام

و پادشاه ارام با اسرائیل جنگ میکرد و پادگانان خود مشورت کرده، گفت: «رفلان جارا روی من خواهد بود.»

اما مرد خدا نزد پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «احذر باش که از فلان جا گذرنی زیرا که ارامیان به آنجا نزول کرده‌اند.»

و پادشاه اسرائیل به مکانی که مرد خدا او را خبر داد و وی را از آن انداز نمود، فرستاده، خود را از آنجا نه بکار و نه دوبار محافظت کرد.

و دل پادشاه ارام از این امر مضطرب شد و خدا دمان خود را خوانده، به ایشان گفت: «یامرا خبر نمی‌دهید که کدام از ما به طرف پادشاه اسرائیل است؟»

و یکی از خدا مانان گفت: «ی آقام چنین نیست، بلکه الیشع نبی که در اسرائیل است، پادشاه اسرائیل را از سخنی که در خوابگاه خود می‌گویی، مخبر میسازد.»

او گفت: «روید و ببینید که او نجاست، تا بفرستم و او را بگیریم.» پس او را خبر دادند که اینک در دوتان است.

۱۴ پس سواران او را به او و لشکر عظیمی بدانجا فرستاد و ایشان وقت شب آمده، شهر را احاطه نمودند.

۱۵ و چون خادم مرد خدا صبح زود برخاسته، بیرون رفت. اینک لشکری با سواران او را به شهر را احاطه نموده بودند. پس خادمش وی را گفت:

«های آقام چه بکنیم؟»

او گفت: «ترس زیرا آنانی که با ما می‌انداز آنانی که با ایشانند بیشترند.»

و الیشع دعا کرده، گفت: «ی خداوند چشمان او را برگشتا ببیند.» پس خداوند چشمان خادم را گشود و او دید که اینک کوههای اطراف الیشع از سواران

و راه‌های آتشین پر است.

۱۸ و چون ایشان زدوی فرود شدند الیشع نزد خداوند دعا کرده، گفت: «منا اینکه این گروه را به کوری مبتلا سازی.» پس ایشان را به موجب کلام

الیشع به کوری مبتلا ساخت.

۱۹ و الیشع، ایشان را گفت: «اه این نیست و شهر این نیست. از عقب من بیاید و شمارا به کسیکه می‌طلبید، خواهیم رسانید.» پس ایشان را به سامره

آورد.

و هنگامی که وارد سامره شدند، الیشع گفت: «ی خداوند چشمان ایشان را برگشتا ببیند.» پس خداوند چشمان ایشان را گشود و دیدند که اینک در

سامره هستند.

۲۱ آنگاه پادشاه اسرائیل چون ایشان را دید، به الیشع گفت: «ی پدرم آیا بزم؟ آیا بزم؟»

او گفت: «زن آیا کسانی را که به شمشیر و کمان خود اسیر کرده‌ای، خواهی زد؟ نان و آب پیش ایشان بگذار تا بخورند و بنوشند و نزد آقای خود بروند.»

پس ضایفی بزرگ برای ایشان برآورد و چون خوردند و نوشیدند، ایشان را مرخص کرد که نزد آقای خویش رفتند. و بعد از آن، فوجهای ارام دیگر به

زمین اسرائیل نیامدند.

خطی در سامره

و بعد از این، واقع شد که بنهد، پادشاه ارام، تمام لشکر خود را جمع کرد و برآمده، سامره را محاصره نمود.

۲۵ و محطی سخت در سامره بود و اینک آن را محاصره نموده بودند، به حدی که سرالاشی به هشتادپاره نقره و یک ربع قاب جلفوزه، به پنج پاره نقره فروخته میشد.

۲۶ و چون پادشاه اسرائیل بریاره گذر مینمود، زنی نزد وی فریاد برآورده، گفت: «ای آقای پادشاه، مدد کن.»

او گفت: «گر خداوند تو را مدد نکند، من از کجا تو را مدد کنم؟ آیا از خرمن یا از چرخشت؟»

پس پادشاه او را گفت: «و راه شد؟» او عرض کرد: «بن زن به من گفت: پسر خود را بده تا مرا و زاورا بخوریم و پسر مرا فردا خواهیم خورد.»

۲۹ پس پسر ما پنجتم و خوردیم و روز دیگری وی را گفتم: پسرت را بده تا او را بخوریم اما او پسر خود را پنهان کرد.»

و چون پادشاه سخن زن را شنید، رخت خود را بردید و او بریاره میگذاشت و قوم دیدند که اینک در زیر لباس خود پلاس در برداشت.

۳۱ و گفت: «دابه من مثل این بلکه زیاده از این بکند! گسر البشع بن شافاط امر وزیرتش بماند.»

و البشع در خانه خود نشسته بود و مشایخ، همراهش نشسته بودند و پادشاه، کسی را از نزد خود فرستاد و قیل از رسیدن قاصد نزد وی، البشع به مشایخ گفت: «یای بنیید که این پسر قاتل فرستاده است تا سر ما را از تن جدا کند؟ متوجه باشید وقتی که قاصد برسد، در را ببندید و او را از در رانید، ای اصدای پایهای آقا پیش در عقبش نیست.»

و چون او هنوز به ایشان سخن میگفت، اینک قاصد نزد وی رسید و او گفت: «اینک این بلا از جانب خداوند است، چرا دیگر برای خداوند انتظار بکنم.»

و البشع گفت: «لام خداوند را بشنود. خداوند چنین میگوید که» رد امثل این وقت یک کیل آرد نرم به یک مثقال و دو کیل جو به یک مثقال نزد

دروازه سامره فروخته میشود.»

و سرداری که پادشاه بر دست وی تکیه مینمود در جواب مرد خدا گفت: «اینک اگر خداوند پنجره ها هم در آسمان بسازد، آیا این چیز واقعه تواند شد؟» او

گفت: «مانا تو به چشم خود خواهی دید اما از آن نخواهی خورد.»

پیروزی بر ارامیان

و چهار مرد مبروص نزد دهنه دروازه بودند و به یکدیگر گفتند: «ارامانجا بنشینیم تا بپیمیم؟»

اگر گویم به شهر داخل شویم همانا محطی در شهر است و در آنجا خواهیم مرد و اگر در آنجا بمانیم، خواهیم مرد. پس حال برویم و خود را به اردوی ارامیان

بیندازیم. اگر ما را زنده نگاه دارند، زنده خواهیم ماند و اگر ما را بکشند، خواهیم مرد.»

پس وقت شام برخاستند تا به اردوی ارامیان بروند، اما چون به کنار اردوی ارامیان رسیدند اینک کسی در آنجا نبود.

۶ زیرا خداوند صدای اراهبها و صدای اسبان و صدای لشکر عظیمی را در اردوی ارامیان شنو اند و به یکدیگر گفتند: «اینک پادشاه اسرائیل، پادشاهان

حتیان و پادشاهان مصریان را به ضد ما میباید.»

پس برخاسته، به وقت شام فرار کردند و خیمهها و اسبان و الاغها و اردوی خود را به طوری که بود ترک کرده، از ترس جان خود گریختند.

۸ و آن مبروصان به کنار اردو آمده، به خیمههای داخل شدند و کل و شرب نموده، از آنجا نقره و طلا و لباس گرفته، رفتند و آنها را پنهان کردند و برگشته، به

خیمههای دیگر داخل شده، از آن نیز بردند؛ و رفته، پنهان کردند.

پس به یکدیگر گفتند: «آخوب نمی کنیم، امر روز و زناشرات است و ما خاموش میمانیم و اگر تار و شنایی صبح به تاخیر اندازیم، بلایی به ما خواهد رسید، پس

الان بیاید برویم و به خانه پادشاه خریداریم.»

پس رفته، در بانان شهر را صدا زدند و ایشان را مخبر ساخته، گفتند: «هاردوی ارامیان در آمدیم و اینک در آنجا نه کسی و نه صدای انسانی بود مگر اسبان بسته

شده، و الاغها بسته شده و خیمهها به حالت خود.»

پس در بانان صدا زد، خاندان پادشاه را در اندرون اطلاع دادند.

۱۲ و پادشاه در شب برخاست و به خادمان خود گفت: «به تحقیق شمارا خبر میدهم که ارامیان به ما چه خواهند کرد: میدانند که ما گرسنه هستیم پس

از اردو بیرون رفته، خود را در صحرا پنهان کرده اند و میگویند چون از شهر بیرون آید، ایشان را زنده خواهیم گرفت و به شهر داخل خواهیم شد.»

و یکی از خادمانش در جواب وی گفت: «نخ را س از اسبان باقیمانده که در شهر باقیاند، بگیرند) اینک آنها مثل تمامی گروه اسرائیل که در آن باقیاند با ما مانند

تمامی گروه اسرائیل که هلاک شده اند، میباشند (و بفرستیم تا دریافت نماییم.»

پس در او را به اسبها گرفتند و پادشاه از عقب لشکر ارام فرستاده، گفت: «روید و تحقیق کنید.»

پس از عقب ایشان تار دن رفتند و اینک تمامی راه را از لباس و ظروفی که ارامیان از تعجیل خود انداخته بودند، بردید. پس رسولان برگشته، پادشاه را

مخبر ساختند.

و قوم بیرون رفته، اردوی ارامیان را غارت کردند و یک کیل آرد نرم به یک مثقال و دو کیل جو به یک مثقال به موجب کلام خداوند به فروش رفت.

۱۷ و پادشاه آن سردار را که بر دست وی تکیه مینمود در دروازه گماشت و خلق، او را نزد دروازه پالمال کردند که مرد در حسب کلامی که مرد خدا گفت

هنگامی که پادشاه نزد وی فرود آمد.

۱۸ و واقع شد به نهجی که مرد خدا، پادشاه را خطاب کرده، گفته بود که فردا مثل این وقت و دو کیل جو به یک مثقال و یک کیل آرد نرم به یک مثقال نزد

دروازه سامره فروخته خواهد شد.

۱۹ و آن سردار در جواب مرد خدا گفته بود: «اگر خداوند پنجره ها هم در آسمان بگشاید، آیا مثل این امر واقع تواند شد؟» او گفت: «اینک به چشمان خود

خواهی دید اما از آن نخواهی خورد.»

پس او را همچنین واقع شدن زیرا خلق او را زرد درواز و پایمال کردند که مرد.

باز گرداندن ماملک بیوهزن

والیبع به زنی که پیش رازنده کرده بود، خطاب کرده، گفت: «و خاندانت برخاسته، بروید و در جایی که میتوانی ساکن شوی، ساکن شو، زیرا خداوند حقیقی خوانده است و هم بر زمین هفت سال واقع خواهد شد.»

و آن زن برخاسته، موافق کلام مرد خدا، عمل نمود و با خاندان خود رفته، در زمین فلسطینیان هفت سال ماوا گردید.

۳ و واقع شد بعد از انقضای هفت سال که آن زن از زمین فلسطینیان مراجعت کرده، بیرون آمد تا نزد پادشاه برای خانه و زمین خود استغاثه نماید.

۴ و پادشاه با جیحزی، خادم مرد خدا گفتگو مینمود و میگفت: «ال تمام اعمال عظیمی را که الیبع بجا آورده است، به من بگو.»

و هنگامی که او برای پادشاه بیان میکرد که چگونه مردهای رازنده نمود، اینک زنی که پیش رازنده کرده بود، نزد پادشاه به جهت خانه و زمین خود استغاثه نمود. و جیحزی گفت: «ای آقای پادشاه این همان زن است و پسری که الیبع زنده کرد، این است.»

و چون پادشاه از زن پرسید، او وی را خبر داد، پس پادشاه یکی از خواجگان خود را برایش تعیین نموده، گفت: «ما می ماملک او و تمامی حاصل ملک او را از روزی که زمین را ترک کرده است تا الان به او رد نما.»

مرگ بنهد

والیبع به دمشق رفت و بنهد، پادشاه آرام، بیمار بود و به او خبر داده، گفتند که مرد خدا اینجا آمده است.

۸ پس پادشاه به حزائیل گفت: «دیهای به دست خود گرفته، برای ملاقات مرد خدا برو و به واسطه او از خداوند سوال نما که آیا ازین مرض خود شفا خواهیم یافت؟»

و حزائیل برای ملاقات وی رفته، هدیه های به دست خود گرفت، یعنی بارچهل شتر از تمامی نفایس دمشق. و آمده، به حضور وی ایستاد و گفت: «سرت، بنهد، پادشاه آرام را نزد تو فرستاده، میگوید: آیا ازین مرض خود شفا خواهیم یافت؟»

والیبع وی را گفت: «رو و او را بگو: البته شفا توفی یافت لیکن خداوند مرا اعلام نموده است که هر آینه او خواهد مرد.»

و چشم خود را خیره ساخته، بروی نگریست تا ناخجل گردید. پس مرد خدا بگریست.

۱۲ و حزائیل گفت: «قائم چرا گر می کند؟» و جواب داد: «و نکه ضرری را که تو به بنی اسرائیل خواهی رسانید، میداتم، قلعه های ایشان را آتش خواهی زد و جوانان ایشان را به شمشیر خواهی کشت، و اطفال ایشان را خرد خواهی نمود و حامله های ایشان را شکمپاره خواهی کرد.»

و حزائیل گفت: «نده تو که سگ است، کیست که چنین عمل عظیمی بکند؟» الیبع گفت: «داوند بر من نموده است که تو پادشاه آرام خواهی شد.»

پس از نزد الیبع روانه شده، نزد آقای خود آمد و او وی را گفت: «الیبع تو را چه گفت؟» و جواب داد: «من گفت که البته شفا خواهی یافت.»

و در فردای آن روز، لحاف را گرفته آن را در آب فروبرد و رویش گسترده که مرد و حزائیل در جایش پادشاه شد.

و در سال پنجم یورام بن اخب، پادشاه اسرائیل، وقتی که یوشافاط هنوز پادشاه نبود، یورام بن یوشافاط، پادشاه بود آغاز سلطنت نمود.

۱۷ و چون پادشاه شد، سی و دو ساله بود و هشت سال در اورشلیم پادشاهی کرد.

۱۸ و به طریق پادشاهان اسرائیل به نحوی که خاندان اخب عمل مینمودند سلوک نمود، زیرا که دختر اخب، زن او بود و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل می آورد.

۱۹ اما خداوند به خاطر بنده داود نخواست که یهودا را هلاک سازد چونکه وی را وعده داده بود که او را و پسرانش را همیشه اوقات، چراغی بدهد.

۲۰ و در ایام وی او م از زبردست یهودا عاصی شده، پادشاهی بر خود نصب کردند.

۲۱ و یورام با تمامی ارا به های خود به صعیور رفتند و در شب برخاسته، او میان را که او را احاطه نموده بودند و سرداران را بهار اشکست داد و قوم به خیمه های خود فرار کردند.

۲۲ و او م از زبردست یهودا تا امر وز عاصی شده هاند و لینه نیز در آن وقت عاصی شد.

۲۳ و بقیه وقایع یورام آنچه کرده، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

و یورام پدران خود خوبید و در شهر داد و پدران خود دین شد. و پسرش اخزیا به جایش پادشاهی کرد.

و در سال دوازدهم یورام بن اخب، پادشاه اسرائیل، اخزیا بن یورام، پادشاه یهودا، آغاز سلطنت نمود.

۲۶ و اخزیا چون پادشاه شد، بیست و دو ساله بود و یک سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش عتلیا، دختر عمری پادشاه اسرائیل بود.

۲۷ و به طریق خاندان اخب سلوک نموده، آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، مثل خاندان اخب به عمل می آورد زیرا که داماد خاندان اخب بود.

و یورام بن اخب برای مقاتله با حزائیل پادشاه آرام به راموت جلعاد رفت و ارامیان، یورام را مجروح ساختند.

۲۹ و یورام پادشاه به زریعیل مراجعت کرد تا از جزا تپاتی که ارامیان به وی رسانیده بودند هنگامی که با حزائیل، پادشاه آرام جنگ مینمود، شفا یابد.

و اخزیا بن یورام، پادشاه یهودا، به زریعیل فرود آمد تا یورام بن اخب را عیادت نماید چونکه مرخص بود.

یورام، پادشاه یهودا

والیبع نبی یکی از پسران انبیا را خوانده، به او گفت: «مر خود را ببند و این حقه روغن را به دست خود گرفته، به راموت جلعاد برو.

۲ و چون به آنجا رسیدی، بیورام بن یوشافاط نبی را پیدا کن و داخل شده، او را از میان برادرانش بر خیزان و او را به اطاق خلوت ببر.

۳ و حقه روغن را گرفته، بهر سر بریز و گو خداوند چنین میگوید که تورا به پادشاهی اسرائیل مسح کردم. پس در راباز کرده، فرار کن و در ننگ منما»

پس آن جوان، یعنی آن نبی جوان بهرامت جلعاد آمد.

۵ و چون بد آنجا رسید، ایک سرداران لشکر نشسته بودند و او گفت: «سی سردار با تو سخن دارم.» بیهو گفت: «ه که امیک از جمیع ما؟» گفت: «ه توای سردار!»

پس او برخاسته، به خانه داخل شد و روغن را به سرش ریخته، وی را گفت: «هوه، خدای اسرائیل چنین میگوید که تورا بر قوم خداوند، یعنی بر اسرائیل به پادشاهی مسح کردم.»

۷ و خاندان آقای خود، اخاب را خواهی زد تا من انتقام خون بندگان خود، انبیا را و خون جمیع بندگان خداوند را از دست ایزابل بکشم.

۸ و تمامی خاندان اخاب هلاک خواهند شد. و از اخاب هر مرد را و هر بسته و رها شده‌های در اسرائیل را منقطع خواهم ساخت.

۹ و خاندان اخاب را مثل خاندان یربعام بن نباط و مانند خاندان بعشائین اخیای خواهم ساخت.

۱۰ و سگان، ایزابل را در ملک بزرعیل خواهند خورد و دهن کنندهای نخواهند بود. پس در راباز کرده، بگریخت.

و بیهو زد بد بندگان آقای خویش بیرون آمد و کسی وی را گفت: «یا سلامتی است؟ و این دیوانه برای چه زدتو آمد؟» به ایشان گفت: «ما این مرد و کلامش را میداند.»

گفتند: «نین نیست. ما را اطلاع بده.» پس او گفت: «نین و چنان به من تکلم نموده، گفت که خداوند چنین میفرماید: تورا به پادشاهی اسرائیل مسح کردم.»

آنگاه ایشان تعجیل نمودند، هر کدام رخت خود را گرفته، آن را زیر او بر روی زینه نهادند، و کز نار اناخته، گفتند که «بیهو پادشاه است.»

قتل یورام و اخزیا

لذا بیهو بان یوشافاط بن نمشی بیورام بشورید و یورام خود و تمامی اسرائیل، راموت جلعاد را از خزائیل، پادشاه آرام نگاه میداشتند.

۱۵ اما بیهو پادشاه به بزرعیل مراجعت کرده بود تا از جراح احتیانی که آرامیان به او رسانیده بودند و قتی که با خزائیل پادشاه آرام، جنگ مینمود، شفا یابد. پس بیهو گفت: «گرای شما این است، مگذارید که کسی رها شده، از شهر بیرون رود مبادارفته، به بزرعیل خبر رساند.»

پس بیهو به ارابه سوار شده، به بزرعیل رفت زیرا که یورام در آنجا بستری بود و اخزیا، پادشاه یهودا برای عیادت یورام فرود آمده بود.

پس دیده‌بانی بر برج بزرعیل ایستاده بود، و جمعیت، بیهو را وقتی که می‌آمد، دید و گفت: «معبی میبینم.» و یورام گفت: «واری گرفته، به استقبال ایشان بفرست تا بپرسد که آیا سلامتی است؟»

پس سواری به استقبال وی رفت و گفت: «ادشاه چنین میفرماید که آیا سلامتی است؟» بیهو جواب داد که «و را با سلامتی چه کار است؟ به عقب من برگرد.» و دیده‌بان خبر داده گفت که «اصد نزدا ایشان رسید، اما مرغی گردد.»

پس سوار دیگری فرستاد و او نزد ایشان آمد و گفت: «ادشاه چنین میفرماید که آیا سلامتی است؟» بیهو جواب داد: «و را با سلامتی چه کار است؟ به عقب من برگرد.»

و دیده‌بان خبر داده، گفت که «زد ایشان رسید اما مرغی گردد و در اندن مثل راندن بیهو بان نمشی است زیرا که به دیوانگی میراند.»

و یورام گفت: «اضر کنید.» پس ارابه او را حاضر کردند و یورام، پادشاه اسرائیل و اخزیا، پادشاه یهودا، هر یک بر ارابه خود بیرون رفتند و به استقبال بیهو بیرون شده، او را در ملک نابوت بزرعیل یافتند.

۲۲ و چون یورام، بیهو را دید گفت: «هی بیهو آیا سلامتی است؟» او جواب داد: «ه سلامتی مادامی که زنا کاری مادرت ایزابل و جادوگری وی اینقدر زیاد است؟»

آنگاه یورام، دست خود را بر گردانیده، فرار کرد و به اخزیا گفت: «ی اخزیا خیانت است.»

و بیهو کمان خود را به قوت تمام کشیده، در میان بازوهای یورام زد که تیر از دلش بیرون آمد و در ارابه خود افتاد.

۲۵ و بیهو به دق، سردار خود گفت: «و ابرداشته، در حصه ملک نابوت بزرعیل بینداز و بیاد آور که چگونه و قتی که من و تو با هم از عقب پدرش اخاب، سوار میبودیم، خداوند این وحی را در باره او فرمود.»

۲۶ خداوند میگوید: هر آینه خون نابوت و خون پسرانش را در روز دیدم و خداوند میگوید: که در این ملک به تو مکافات خواهم رسانید. پس الان او را بردار و به موجب کلام خداوند او را در این ملک بینداز.»

اما چون اخزیا، پادشاه یهودا این را دید، به راه خانه بوستان فرار کرد و یورام او را تعاقب نموده، فرمود که او را بزنید و او را نیز در ارباش به فراز جور که نزد یلعام (است) دند (و او تاجد و فرار کرده، در آنجا مرد.

۲۸ و خادمانش او را در ارابه به اورشلم بردند و او را در مزار خودش در شهر داود پادشاهش دفن کردند.

و در سال یازدهم یورام بن اخاب، اخزیا را بیهو پادشاه شد.

مرگ ایزابل

و چون بیهو بزرعیل آمد، ایزابل این را شنیده، سر مه به چشمان خود کشیده و سر خود را زینت داده، از نخره نگر است.

۳۱ و چون بیهو به دروازه داخل شد، او گفت: «یا زمری را که آقای خود را کشت، سلامتی بود؟»

و او به سوی پیخه نظر افکنده، گفت: «یست که به طرف من باشد؟ کیست؟» پس دوسه نفر از خواجگان به سوی او نظر کردند.

۳۳ و او گفت: «و را بیندازید.» پس او را به زیر انداختند و قدری از خوش بردیوار و اسبان پاشیده شد و او را ایمال کرد.

- ۳۴ و داخل شده، به اکل و شرب مشغول گشت. پس گفت: «من زین ملعون را نظر کنید، و او ارفن نماید زیرا که دختر پادشاه است.» اما چون برای دفن کردنش رفتند، جز کاسه سروپایه و کفهای دست، چیزی از او نیاقتند.
- ۳۶ پس برگشته، وی را خبر دادند. و او گفت: «من کلام خداوند است که به واسطه بنده خود، ایلیایی نشی تکلم نموده، گفت که سگان گوشت ایزابل را در ملک یزرعیل خواهند خورد.
- ۳۷ و لاش ایزابل مثل سرگین به روی زمین، در ملک یزرعیل خواهد بود، به طوری که نخواهند گفت که این ایزابل است.»

مرگ پسران اخاب

و هفتاد پسر اخاب در سامره بودند. پس یهو مکتوبی نوشته، به سامره نزد سروران یزرعیل که مشایخ و مر بیان پسران اخاب بودند فرستاده، گفت: «لان چون این مکتوب به شمارسد چونکه پسران آقای شما و اراپها و اسبان و شهر حصار دار و اسلحه باشما است، پس بهترین و نیکوترین پسران آقای خود را انتخاب کرده، او را بر کرسی پدرش بنشانید و به جهت خانه آقای خود جنگ نمایید.» اما ایشان به شدت ترسان شدند و گفتند: «یک دیو پادشاه نتوانستند با او مقاومت نمایند، پس ما چگونه مقاومت خواهیم کرد؟»

پس ناظر خانه و رئیس شهر و مشایخ و مر بیان را نزد یهو فرستاده، گفتند: «بندگان تو هستیم و هر چه به ما بفرماید بجا خواهیم آورد، کسی را پادشاه نخواهیم ساخت. آنچه در نظر تو پسنداید، به عمل آور.»

پس مکتوبی دیگر به ایشان نوشت و گفت: «گر شما بامن هستید و سخن مرا خواهید شنید، سرهای پسران آقای خود را بگیریید و فردا مثل این وقت نزد من به یزرعیل بیاید.» و آن پادشاه زادگان که هفتاد نفر بودند، نزد بزرگان شهر که ایشان را تربیت میکردند، میبودند.

و چون آن مکتوب نزد ایشان رسید، پادشاه زادگان را گرفته، هر هفتاد نفر را کشتند و سرهای ایشان را در سیدها گذاشته، به یزرعیل، نزد وی فرستادند. ۸ و قاصدی آمده، او را خبر داد و گفت: «رهای پسران پادشاه را آوردند.» او گفت: «نهارا به دو توده نزد دهنه دروازه تا صبح بگذارد.»

و با مداد آن چون بیرون رفت، باستاند و به تمامی قوم گفت: «ما عادل هستیم. اینک من بر آقای خود شوریده، او را کشتیم. اما کیست که جمیع اینها را کشته است؟

پس بدانید که از کلام خداوند که خداوند در باره خاندان اخاب گفته است، حرفی به زمین نخواهد افتاد و خداوند آنچه را که به واسطه بنده خود ایلیا گفته، بجا آورده است.»

و یهو جمیع باقی ماندگان خاندان اخاب را که در یزرعیل بودند، کشت، و تمامی بزرگانش و اصد قایش و کاهانش را تا از برایش کسی باقی نماند.

پس برخاسته، و روانه شده، به سامره آمد و چون در راه به بیت عقد شبانان رسید،

یهو به برادران اخاب، پادشاه یهودا چار شده، گفت: «ما کیستید؟» گفتند: «رادان اخاب هستیم و می آیم تا پسران پادشاه و پسران ملکه را تحیت گوئیم.» او گفت: «نهارا زنده بگیریید.» پس ایشان از زنده گرفتن و ایشان را که چهل و دو نفر بودند، نزد چاه بیت عقد کشتند که از ایشان احدی رهائی نیافت. و چون از آنجا روانه شد، به یهو ناداب بن رکاب که به استقبال او میآمد، برخورد و او را تحیت نموده، گفت که «یاد دل تو راست است، مثل دل من بادل تو؟» یهو ناداب جواب داد که «است است.» گفت: «گر هست، دست خود را به من بده.» پس دست خود را به او داد و او وی را نزد خود به ارا به برکشید. ۱۶ و گفت: «مراه من بیا، و غیرتی که برای خداوند دارم، ببین.» و او را ارا به وی سوار کردند.

۱۷ و چون به سامره رسید، تمامی باقی ماندگان اخاب را که در سامره بودند، کشت به حدی که اثر او ناپدید ساخت بر حسب کلامی که خداوند به ایلیا گفته بود.

قتل پرستندگان بعل

پس یهو تمامی قوم را جمع کرده، به ایشان گفت: «خاب بعل پرستش قلیل کرد اما یهو او را پرستش کثیر خواهد نمود.

۱۹ پس الان جمیع انبیای بعل و جمیع پرستندگانش و جمیع کهنه او را نزد من بخوانید و احدی از ایشان غایب نباشد زیرا قصد ذبح عظیمی برای بعل دارم. هر که حاضر نباشد زنده نخواهد ماند.» اما یهو بوزن ازارا هر حیل کرد تا پرستندگان بعل را هلاک سازد.

۲۰ و یهو گفت: «حلف مقدس برای بعل تقدیس نماید.» و آن را اعلان کردند.

۲۱ و یهو نزد تمامی اسرائیل فرستاد و تمامی پرستندگان بعل آمدند و احدی باقی نماند که نیامد و به خانه بعل داخل شدند و خانه بعل سر تا سر پر شد.

۲۲ و به ناظر مخزن لباس گفت که «رای جمیع پرستندگان بعل لباس بیرون آور.» و او برای ایشان لباس بیرون آورد.

۲۳ و یهو یهو ناداب بن رکاب به خانه بعل داخل شدند و به پرستندگان بعل گفت: «فتیش کرده، دریافت کنید که کسی از بندگان یهو در اینجا باشما نباشد، مگر یکدگان بعل و بس.»

پس داخل شدند تا ذبح و قربانی های سوختنی بگذرانند. و یهو هشتاد نفر برای خود بیرون در گشته بود و گفت: «گریکنفر از اینانی که به دست شما سپردم رهائی یابد، خون شما به عوض جان او خواهد بود.»

و چون از گذراندن قربانی سوختنی فارغ شدند، یهو به شاطران و سرداران گفت: «اخل شده، ایشان را بکشید و کسی بیرون نیاید.» پس ایشان را به دم شمشیر کشتند و شاطران و سرداران ایشان را بیرون انداختند. پس به شهر بیت بعل رفتند.

۲۶ و تمثال را که در خانه بعل بود، بیرون آورده، آنها را سوزانیدند.

۲۷ و تمثال بعل را شکستند و خانه بعل را منهدم ساخته، آن را تا امر و زمزمه ساخته.

۲۸ پس یهو، اثر بعل را از اسرائیل ناپدید ساخت.

۲۹ اما یهو از پیروی گاهان بر بعام بنیاط که اسرائیل را مرتکب گاه ساخته بود برنگشت، یعنی از گوساله های طلا که در بیت ثیل ودان بود.

۳۰ و خداوند به ییو گفت: «و نکه نیکوئی کردی و آنچه در نظر من پسند بود، بجا آوردی و موافق هر چه در دل من بود با خانه اخاب عمل نمودی، از این جهت پسران تو تا پشت چهارم بر کرسی اسرائیل خواهند نشست.»

اما ییو توجه نمود تا به تمامی دل خود در شریعت ییوه، خدای اسرائیل، سلوک نماید، و از نگاهان بر عام که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب نمود. و در آن ایام، خداوند به منقطع ساختن اسرائیل شروع نمود و حزائیل، ایشان را در تمامی حدود اسرائیل میزد، یعنی از اردن به طرف طلوع آفتاب، تمامی زمین جلعا و جادبان و رو بینیان و منسیان را از عمر و غیر که بروداتی ارتون است و جلعا و یاشان.

۳۴ و بقیه وقایع ییو و هر چه کرد و تمامی تورا و آیاد کتاب تو را بنویس ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

پس ییو پادشاهان خود خوانید و اوراد سامره دفن کردند و پسرش ییو اخاز بجایش پادشاه شد.

۳۶ و ایامی که ییو در سامره بر اسرائیل سلطنت نمود، بیست و هشت سال بود.

عتلیا و یوآش

و چون عتلیا، مادر اخاز پادشاه که پسرش مرده است، او بر خاست و تمامی خانواده سلطنت را هلاک ساخت.

۲ اما ییو شمع دختر یوآش پادشاه که خواهر اخاز ییو، یوآش پسر اخاز را گرفت، و او را از میان پسران پادشاه که کشته شدند، دزدیده، او را با دایه اش در اطراف خوابگاه از عتلیا پنهان کرد و او کشته نشد.

۳ و او نزد وی در خانه خداوند شش سال مخفی ماند و عتلیا بر زمین سلطنت مینمود.

و در سال هفتم، ییو یاداع فرستاده، یوز باشیهای کریتیان و شاطران را طلبید و ایشان را نزد خود به خانه خداوند آورده، با ایشان عهد بست و به ایشان در خانه خداوند قسم داد و پسر پادشاه را به ایشان نشان داد.

۵ و ایشان را امر فرموده، گفت: «اری که باید بکنید، این است: یک ثلث شما که در سبت داخل میشوید به دیده بانی خانه پادشاه مشغول باشید.

۶ و ثلث دیگر به درواز سور و ثلثی به دروازه های که پشت شاطران است، حاضر باشید، و خانه را دیده بانی نماید که کسی داخل نشود.

۷ و دو دسته شما، یعنی جمیع آنانی که در روز سبت بیرون میروید، خانه خداوند را نزد پادشاه دیده بانی نمایید.

۸ و هر کدام سلاح خود را بدهد، به اطراف پادشاه احاطه نمایند و هر که از میان صفها درآید، کشته گردد. و چون پادشاه بیرون رود داخل شود نزد او بماند.»

پس یوز باشیها موافق هر چه ییو یاداع کاهن امر فرمود، عمل نمودند، و هر کدام کسان خود را خواهان آنانی که در روز سبت داخل میشدند و خواهان آنانی که در روز سبت بیرون میرفتند، برداشته، نزد ییو یاداع کاهن آمدند.

۱۰ و کاهن نیزها و سپهرا را که از آن داود پادشاه و در خانه خداوند بود، به یوز باشیها داد.

۱۱ و هر یکی از شاطران، سلاح خود را بدهد، گرفته، از طرف راست خانه تا طرف چپ خانه به پهلو، مدیح و به پهلو خانه، به اطراف پادشاه ایستادند.

۱۲ و او پسر پادشاه را بیرون آورده، تاج بر سرش گذاشت، و شهادت را به او داد و او را به پادشاهی نصب کرده، مسح نمودند و دستک زده، گفتند: «ادشاه زنده بماند.»

و چون عتلیا و آواز شاطران و قوم را شنید، نزد قوم به خانه خداوند داخل شد.

۱۴ و دید که اینک پادشاه بر حسب عادت، نزد ستون ایستاده. و سروران و کرناوزان نزد پادشاه بودند و تمامی قوم زمین شادی میکردند و کرناها را مینواختند. پس عتلیا لباس خود را در دیده، صدازد که خینات! خینات!

و ییو یاداع کاهن یوز باشیها را که سر داران فوج بودند، امر فرموده، ایشان را گفت: «و از میان صفها بیرون کنید و هر که از عقب او برود، به شمشیر کشته شود.» زیرا کاهن فرموده بود که در خانه خداوند کشته نگردد.

۱۶ پس او راه دادند و از راهی که اسبان به خانه پادشاه میآمدند، رفت و در آنجا کشته شد.

و ییو یاداع در میان خداوند و پادشاه و قوم عهد بست تا قوم خداوند باشند و همچنین در میان پادشاه و قوم.

۱۸ و تمامی قوم زمین به خانه بعل رفته، آن را منهدم ساختند و مدیح هایش و تماثیلش را خرد در هم شکستند. و کاهن بعل، متان را و بروی مذبحها کشتند و کاهن ناظران بر خانه خداوند گماشت.

۱۹ و یوز باشیها و کریتیان و شاطران و تمامی قوم زمین را برداشته، ایشان پادشاه را از خانه خداوند به زیر آورند و به راه دروازه شاطران به خانه پادشاه آمدند و او بر کرسی پادشاهان بنشست.

۲۰ و تمامی قوم زمین شادی کردند و شهر آرامی یافت و عتلیا را نزد پادشاه به شمشیر کشتند.

و چون یوآش پادشاه شد، هفت ساله بود.

ترمیم هیکل

در سال هفتم ییو، یوآش پادشاه شد و چهل سال در اورشلم پادشاهی کرد.

و یوآش آنچه را که در نظر خداوند پسند بود، در تمام روزهای که ییو یاداع کاهن او را تعلیم میداد، بجا میآورد.

۲ مگر این که مکانهای بلند را داشته نشد و قوم هنوز در مکانهای بلند قربانی میکردند و بخور میسوزانیدند.

و یوآش به کاهنان گفت: «مأمورم موقوفاتی که به خانه خداوند آورده شود، یعنی نقره راج و نقره هر کس بر حسب نفوسی که برای او تقویم شده است، و هر نقرهای که در دل کسی بگذرد که آن را به خانه خداوند بیاورد،

کاهنان آن را نزد خود بگیرند، هر کس از آشنای خود، و ایشان خرابیهای خانه را هر جا که در آن خرابی پیدا کنند، تعمیر نمایند.»

اما چنان واقع شد که در سال بیست و سوم یهوشاف پادشاه، کاهنان، خرابیهای خانه را تعمیر نکردند.

۷ ویهوشاف پادشاه، یهویاداع کاهن و سلیر کاهنان را خوانده، به ایشان گفت که «رابیهای خانه را چرا تعمیر نکردهاید؟ پس الان نفرهای دیگر از آشنایان خود مگیرید بلکه آن راه جهت خرابیهای خانه بد دهید.»

و کاهنان راضی شدند که نه نفر از قوم بگیرند و نه خرابیهای خانه را تعمیر نمایند.

ویهویاداع کاهن صندوقی گرفته و سوراخی در سرپوش آن کرده، آن راه پهلوئی منبج به طرف راست راهی که مردم داخل خانه خداوند می شدند، گذاشت. و کاهنانی که مستحفظان در بودند، تمامی نفرهای را که به خانه خداوند می آوردند، در آن گذاشتند.

و چون دیدند که نفره بسیار در صندوق بود، کاتب پادشاه و رئیس کهنه برآمده، نفرهای را که در خانه خداوند یافت میشد، در کیسه هابسته، حساب آن را امیدادند.

۱۱ و نفرهای را که حساب آن داده میشد، به دست کارگزارانی که بر خانه خداوند گماشته بودند، میسپردند. و ایشان آن راه بخاران و بنایان که در خانه خداوند کاری کردند، صرف مینمودند،

و به معماران و سنگ تراشان و به جهت خریدن چوب و سنگهای تراشیده برای تعمیر خرابیهای خانه خداوند، و به جهت هر خرجی که برای تعمیر خانه لازم میبود.

۱۲ امیرای خانه خداوند اطاسهای نفره و گلگیرها و کاسهها و کرناها و هیچ ظرفی از طلا و نقره از نهدی که به خانه خداوند می آوردند، ساخته نشد.

۱۴ زیرا که آن را به کارگزاران دادند تا خانه خداوند را به آن، تعمیر نمایند.

۱۵ و از کسانی که نفره را به دست ایشان میدادند تا به کارگزاران بسپارند، حساب نمی گرفتند، زیرا که ایشان به امانت رفتار می نمودند.

۱۶ اما نفره قربانیهای جرم و نفره قربانیهای گناه راه خانه خداوند نمی آوردند، چونکه از آن کاهنان میبود.

آنکه حزائیل، پادشاه ارام برآمده، با جنت جنگ نمود و آن را تسخیر کرد. پس حزائیل توجه نموده، به سوی اورشلیم برآمد.

۱۸ و یهوشاف، پادشاه یهودا تمامی موقوفاتی را که پدرانش، یهوشاف و یهورام و اخزبای، پادشاهان یهودا وقف نموده بودند و موقوفات خود و تمامی طلارا که در خزانههای خانه خداوند و خانه پادشاه یافت شد، گرفته، آن را نزد حزائیل، پادشاه ارام فرستاد و او از اورشلیم رفت.

و بقیه وقایع یهوشاف و هر چه کرد، آبادر کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

و خدا منش بر خاسته، فتنه انگیز خند و یوشاف را در خانه ملو به راهی که به سوی سلی فرود می رود، کشتند.

۲۱ زیرا خدا منش، یوزا کاربن شمع و یهورا بادی بن شومیر، اورازندند که مر دو اورا پدرانش در شهر اودد فن کردند و پسرش امصیاد در جایش سلطنت نمود.

یهواخاز، پادشاه اسرائیل

در سال بیست و سوم یهوشاف بن اخزبای، پادشاه یهودا، یهواخاز بن یهویو، بر اسرائیل در سامره پادشاه شده، هفده سال سلطنت نمود.

۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بوده به عمل آورد، و در پی گاهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، سلوک نموده، از آن اجتناب نکرد.

۳ پس غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، و ایشان را به دست حزائیل، پادشاه ارام و به دست بنهد، پسر حزائیل، همه روزها تسلیم نمود.

۴ و یهواخاز نزد خداوند تضرع نمود و خداوند او را اجابت فرمود زیرا که تنگی اسرائیل را دید که چگونگی پادشاه ارام، ایشان را به تنگ می آورد.

۵ و خداوند آنجا نهدندهای به اسرائیل داد که ایشان از زیر دست ارامیان بیرون آمدند و بنیاسرائیل مثل ایام سابق در خیمه های خود ساکن شدند.

۶ اما از گاهان خانه یربعام که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب نموده، در آن سلوک کردند، و اشیره نیز در سامره ماند.

۷ و برای یهواخاز، از قوم به جز بنیخا سوار و ده ارباب و ده هزار پیاده و آنکذا شد زیرا که پادشاه ارام ایشان را تلف ساخته، و ایشان را با مال کرده، مثل غبار گردانیده بود.

۸ و بقیه وقایع یهواخاز و هر چه کرد و یهورا و، آبادر کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

پس یهواخاز با پدران خود خوابید و او را در سامره دفن کردند و پسرش، یوشاف، در جایش سلطنت نمود.

یهوشاف، پادشاه اسرائیل

و در سال سی و هفتم یوشاف، پادشاه یهودا، یوشاف بن یهواخاز بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و شانزده سال سلطنت نمود.

۱۱ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و تمامی گاهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود اجتناب نکرد، در آنها سلوک مینمود.

۱۲ و بقیه وقایع یوشاف و هر چه کرد و یهورا و که چگونگی با امصیا، پادشاه یهودا جنگ کرد، آبادر کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

و یوشاف با پدران خود خوابید و یربعام مرتکب وی نشست و یوشاف با پادشاهان اسرائیل در سامره دفن شد.

و البشع به بیماری که از آن مرد، مریض شد و یوشاف، پادشاه اسرائیل، نزد وی فرود شده، بر او بگریست و گفت: «ای پدر من! ای پسر من! ای ارباب اسرائیل و سوارانش!»

و البشع وی را گفت: «مان و تیرها را بگیر.» و برای خود کمان و تیرها گرفت.

۱۶ و به پادشاه اسرائیل گفت: «مان را به دست خود بگیر.» پس آن را به دست خود گرفت و البشع دست خود را بر دست پادشاه نهاد.

۱۷ و گفت: «نخچه را به سوی مشرق باز کن.» پس آن را باز کرد و البشع گفت: «بیداز.» پس انداخت.

و گفت: «یرهارا بگیر.» پس گرفت و به پادشاه اسرائیل گفت: «مین رازن.» پس سه مرتبه آن را زده، باز ایستاد.

۱۹ و مرد خدا به او خشم نموده، گفت: «بیایست پنج شش مرتبه زده باشی آنگاه ارامیان را شکست میدادی تا تلف میشدند، اما حال ارامیان را قطعاً سه مرتبه شکست خواهی داد.»

و ایضاً وفات کرد و اوراد فن نمودند و در وقت تحویل سال لشکرهای موآب به زمین درآمدند.

۲۱ و واقع شد که چون مردی را دفن میکردند، آن لشکر را دیدند و آن مرد را در قبر ایضاً انداختند، و چون آن میت به استخوانهای ایضاً برخورد، زنده گشت و به پایهای خود ایستاد.

و حزائیل، پادشاه ارام، اسرائیل را در تمامی ایام به خواخیزه تنگ آورد.

۲۳ اما خداوند بر ایشان رفت و ترجم نموده، به خاطر عهد خود که با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بسته بود به ایشان التفات کرد و نحو است ایشان را هلاک سازد، و ایشان را از حضور خود هنوز دور نینداخت.

پس حزائیل، پادشاه ارام مرد و پسرش، بنهدد به جایش پادشاه شد.

۲۵ و یهوشابن یهواخاز، شهرهایی را که حزائیل از دست پدرش، یهواخاز به جنگ گرفته بود، از دست بنهدد بن حزائیل بازپس گرفت، و یهوشابن سه مرتبه او را شکست داده، شهرهای اسرائیل را استرداد نمود.

امصیا، پادشاه یهودا

در سال دوم یهوشابن یهواخاز پادشاه اسرائیل، امصیا بن یوشاب، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود.

۲ و بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد. و بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یهوعدان اورشلیمی بود.

۳ و آنچه در نظر خداوند نپسندید، به عمل آورد اما نه مثل پدرش داود بلکه موافق هر چه پدرش یوشاب کرده بود، رفتار مینمود.

۴ لیکن مکان های بلند برداشته نشد، و قوم هنوز در مکان های بلند قربانی میکردانند و بخوری سوزانیدند.

۵ و هنگامی که سلطنت در دستش مستحکم شد، خادمان خود را که پدرش، پادشاه را کشته بودند، به قتل رسانید.

۶ اما پسران قاتلان را نکشت، به موجب نوشته کتاب تورات موسی که خداوند امر فرموده و گفته بود پدران به جهت پسران کشته نشوند و پسران به جهت پدران مقتول نگردند، بلکه هر کس به جهت گناه خود کشته شود.

و او ده هزار نفر از او میان را در وادی ملح کشت و سالیان در جنگ گرفت و آن را تا به امر و زبقتیل نامید.

آنگاه امصیا رسولان نزد یهوشابن یهواخاز بن یهوشاب، پادشاه اسرائیل، فرستاده، گفت: «باتایا یکدیگر مقابله نمایند،»

و یهوشاب پادشاه اسرائیل نزد امصیا، پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «ترخارلینان نزد سر و آزاد لبنان فرستاده، گفت: دختر خود را به پسر من به زنی بده، اما حیوان وحشیایی که در لبنان بود، گذر کرده، شتر خارا را پامال نمود.

۱۰ ادم و ابته شکست دادی و دولت تو را مغرور ساخته است پس نفر نموده، در خانه خود بمان زیرا برای چه بلا برای خود برمی انگیزی تا خودت و یهودا مرا هت بیفتید.»

اما امصیا گوش نداد. پس یهوشاب، پادشاه اسرائیل برآمد و او و امصیا، پادشاه یهودا در بیت شمس که در یهودا است، با یکدیگر مقابله نمودند.

۱۲ و یهودا از حضور اسرائیل منزه شده، هر کس به خیمه خود فرار کرد.

۱۳ و یهوشاب، پادشاه اسرائیل، امصیا بن یهوشاب بن اخزایا پادشاه یهودا در بیت شمس گرفت و به اورشلیم آمده، حصار اورشلیم را از دروازه فرام تادروازه زاویه، یعنی چهار صد ذراع منهدم ساخت.

۱۴ و تمامی طلا و نقره و تمامی ظروفی را که در خانه خداوند و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد، و بر نحملان گرفته، به سامره مراجعت کرد. و بقیه اعمالی را که یهوشاب کرد و تهور او و چگونه با امصیا پادشاه یهودا جنگ کرد، آباد رنگاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

و یهوشاب پدران خود خواید و پادشاهان اسرائیل در سامره دفن شد و پسرش یربعام در جایش پادشاه شد.

و امصیا بن یوشاب، پادشاه یهودا، بعد از وفات یهوشاب بن یهواخاز، پادشاه اسرائیل، پانزده سال زندگانی نمود.

۱۸ و بقیه وقایع امصیا، آباد رنگاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

و در اورشلیم برقیه فتنه انگیزیدند. پس او به لا کیش فرار کرد و از عقبش به لا کیش فرستاده، او را در آنجا کشتند.

۲۰ و او را بر اسبان آوردند و پدران خود در اورشلیم در شهر داده، دفن شد.

۲۱ و تمامی قوم یهودا، عزریار را که شانزده ساله بود گرفته، او را به جای پدرش، امصیا، پادشاه ساختند.

۲۲ او ایلت را بنا کرد و بعد از آنکه پادشاه پدران خود خوابیده بود، آن را برای یهودا استرداد ساخت.

یربعام دوم، پادشاه اسرائیل

و در سال پانزدهم امصیا بن یوشاب، پادشاه یهودا، یربعام بن یوشاب، پادشاه اسرائیل، در سامره آغاز سلطنت نمود، و چهچل و یک سال پادشاهی کرد.

۲۴ و آنچه در نظر خداوند نپسندید، به عمل آورده، از تمامی گاهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننمود.

۲۵ او حدود اسرائیل را از مملکت حمت تادریای عری به استرداد نمود، موافق کلامی که یهوه، خدای اسرائیل، به واسطه بنده خود یونس بن امتای نبی که از جفت حافر بود، گفته بود.

۲۶ زیرا خداوند دید که مصیبت اسرائیل بسیار تلخ بود چونکه نه محبوس و نه آزادی باقی ماند. و معاوونی به جهت اسرائیل وجود نداشت.

۲۷ اما خداوند به محو ساختن نام اسرائیل از زیر آسمان تکلم نمود لهذا ایشان را به دست یربعام بن یوشاب نجات داد.

وبقیه وقایع یربعام و آنچه کرد و توپورا که چگونگی جنگ نمود و چگونگی دمشق و حمت را که از آن یهود بود، برای اسرائیل استرداد ساخت، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

پس یربعام با پدران خود، یعنی پادشاهان اسرائیل خوابید و پسرش زکریا در جایش سلطنت نمود.

عزریا پادشاه یهودا

و در سال بیست و هفتم یربعام، پادشاه اسرائیل، عزریا بن امصیا، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود.

۲ و شانزده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش بیکلیا اورشلمی بود.

۳ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق هر چه پدرش امصیا کرده بود، بجا آورد.

۴ لیکن مکانهای بلند برداشته نشد و قوم هنوز در مکانهای بلند قریبی میگذراندند و بخور میسوزانیدند.

۵ و خداوند، پادشاه را مبتلا ساخت که تار و زو فاش اریص بود و در مریضخانههای ساکن ماند و یوتام پسر پادشاه یربعام در خانه او بود و قوم زمین داوری مینمود.

۶ و بقیه وقایع عزریا و هر چه کرد، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

پس عزریا با پدران خود خوابید و او را با پدرانش در شهر داود دفن کردند و پسرش، یوتام در جایش پادشاه بود.

در سال سی و هشتم عزریا، پادشاه یهودا، زکریا بن یربعام بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و شش ماه پادشاهی کرد.

۹ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به نحوی که پدرانش میکردند، به عمل آورد و از گاهان یربعام بن نباط که اسرائیل رامر تکب گاه ساخته بود، اجتناب ننمود.

۱۰ پس شلوم بن یابیش بر او شوریده، او را در حضور قوم زد و کشت و به جایش سلطنت نمود.

۱۱ و بقیه وقایع زکریا و اینکه در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است.

۱۲ این کلام خداوند بود که آن را به یهو خطاب کرده، گفت: «سران تو تا پشت چهارم بر کسی اسرائیل خواهند نشست»، پس همچنین به وقوع پیوست.

شلوم، پادشاه اسرائیل

در سال سی و نهم عزریا، پادشاه یهودا، شلوم بن یابیش پادشاه شد و یک ماه در سامره سلطنت نمود.

۱۴ و منجم بن جادی از ترصه برآمده، به سامره داخل شد. و شلوم بن یابیش را در سامره زده، او را کشت و به جایش سلطنت نمود.

۱۵ و بقیه وقایع شلوم و فتنهای که کرد، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است.

۱۶ آنگاه منجم فصیح را با هر چه در آن بود و حلدوش را از ترصه زد، از این جهت که برای او باز نکردند، آن را زد، و تمامی زنان حاملهاش را شکمپاره کرد.

در سال سی و نهم عزریا، پادشاه یهودا، منجم بن جادی، بر اسرائیل پادشاه شد و سه سال در سامره سلطنت نمود.

۱۸ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گاهان یربعام بن نباط که اسرائیل رامر تکب گاه ساخته بود، اجتناب ننمود.

۱۹ پس فولد پادشاه آشور، بر زمین هجوم آورد و منجم، هزار و نوزده نفره به فولد داد تا دست او باری باشد و سلطنت را در دستش استوار سازد.

۲۰ و منجم این تقدیر را بر اسرائیل، یعنی بر جمیع متعولان گذاشت تا هر یک از ایشان پنجاه مثقال نقره به پادشاه آشور بدهند. پس پادشاه آشور مراجعت نمود، در زمین اقامت ننمود.

۲۱ و بقیه وقایع منجم و هر چه کرد، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

پس منجم با پدران خود خوابید و پسرش فقحیا به جایش پادشاه شد.

منجم، پادشاه اسرائیل

و در سال پنجاهم عزریا، پادشاه یهودا، فقحیا بن منجم بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و دو سال سلطنت نمود.

۲۴ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گاهان یربعام بن نباط که اسرائیل رامر تکب گاه ساخته بود، اجتناب ننمود.

۲۵ و یکی از سردارانش، فقح بن رملیا بر او شوریده، او را با رجوب واریه در سامره در قصر خانه پادشاه زد و با وی پنجاه نفر از بنی جلعاد بودند. پس او را کشته، به جایش سلطنت نمود.

۲۶ و بقیه وقایع فقحیا و هر چه کرد، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است.

فقح، پادشاه اسرائیل

و در سال پنجاه و دوم عزریا، پادشاه یهودا، فقح بن رملیا بر اسرائیل، در سامره پادشاه شد و بیست سال سلطنت نمود.

۲۸ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گاهان یربعام بن نباط که اسرائیل رامر تکب گاه ساخته بود، اجتناب ننمود.

در ایام فقح پادشاه اسرائیل، تغلت فلاسر، پادشاه آشور آمده، عیون و آبل بیت معکه و یانوح و قادش و حاصور و جلعاد و جلیل و تمامی زمین نفتالی را گرفته، ایشان را به آشور به اسیری برد.

۳۰ و در سال بیست و نهم عزریا، هوشع بن ابله، بر فقح بن رملیا بشورید و او را زده، کشت و در جایش سلطنت نمود.

۳۱ و بقیه وقایع فقح و هر چه کرد، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است.

یوتام، پادشاه یهودا

در سال دوم فقح بن رملیا، پادشاه اسرائیل، یوتام بن عزریا، پادشاه یهودا، آغاز سلطنت نمود.

۳۳ او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یروشا، دختر صادوق بود.

۳۴ و آنچه در نظر خداوند شایسته بود، موافق هر آنچه پدرش عزریا کرد، به عمل آورد.

- ۳۵ لیکن مکان های بلند برداشته نشد و قوم در مکان های بلند هنوز قربانی میگردانیدند و بخور میسوزانیدند، و او باب عالی خانه خدا و ندرابنا نمود.
- ۳۶ و بقیه وقایع یوتام و هر چه کرد، آیدار کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست.
- ۳۷ در آن ایام خداوند شروع نموده، رصین، پادشاه آرام و قحح بن رملیا را بر یهودا فرستاد.
- ۳۸ پس یوتام پادپران خود خوباید و در شهر پیدرش داود پادپران خود دفن شد و پسرش، آحاز بهجایش سلطنت نمود.

آحاز، پادشاه یهودا

در سال هفدهم قحح بن رملیا، آحاز بن یوتام، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود.

۲ و آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود و آنچه در نظر یهوه خدایش شایسته بود، موافق پیدرش داود عمل نمود.

۳ و نه فقط به راه پادشاهان اسرائیل سلوک نمود، بلکه پسر خود را نیز از آتش گذرانید، موافق رجاسات امتهایی که خداوند، ایشان را از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود.

۴ و در مکان های بلند و تهاو زیر هر درخت سبزه قربانی میگردانیدند و بخور میسوزانیدند.

آنگاه رصین، پادشاه آرام، و قحح بن رملیا، پادشاه اسرائیل، به اورشلیم برای جنگ برآمده، آحاز را محاصره نمودند اما نتوانستند غالب آیند.

۶ در آن وقت رصین، پادشاه آرام، ایلت را برای ارامیان استرداد نمود و یهودا را از ایلت اخراج نمود و ارامیان به ایلت داخل شده، تا امر و زدن آن ساکن شدند.

۷ و آحاز رسولان نزد تغلت فلاسر، پادشاه آشور، فرستاده، گفت: «ن بنده تو و پسر تو هستم. پس برآمده، مرا از دست پادشاه آرام و از دست پادشاه اسرائیل که به ضد من برخاستاند، رهایی ده.»

و آحاز، نقره و طلائی را که در خانه خداوند و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد، گرفته، آن را نزد پادشاه آشور پیشکش فرستاد.

۹ پس پادشاه آشور، وی را اجابت نمود و پادشاه آشور به دمشق برآمده، آن را گرفت و اهل آن را به قهریه اسیری برد و رصین را به قتل رسانید.

و آحاز پادشاه برای ملاقات تغلت فلاسر، پادشاه آشور، به دمشق رفت و مدیحی را که در دمشق بود، دید و آحاز پادشاه شبیه مدیح و شکل آن را بر حسب تمامی صنعتش نزد اوربای کاهن فرستاد.

۱۱ و اوربای کاهن مدیحی موافق آنچه آحاز پادشاه از دمشق فرستاده بود، بنا کرد، و اوربای کاهن تا وقت آمدن آحاز پادشاه از دمشق، آن را همچنان ساخت.

۱۲ و چون پادشاه از دمشق آمد، پادشاه مدیح را دید. و پادشاه به مدیح نزدیک آمده، بر آن قربانی گذرانید.

۱۳ و قربانی سوختنی و هدیه آردی خود را سوزانید و هدیه ریختنی خویش را ریخت و خون ذبایح سلامتی خود را بر مدیح باشید.

۱۴ و مدیح برنجین را که پیش خداوند بود، آن را از زور بروی خانه، از میان مدیح خود و خانه خداوند آورده، آن را به طرف شمالی آن مدیح گذاشت.

۱۵ و آحاز پادشاه، اوربای کاهن را امر فرموده، گفت: «ربانی سوختنی صبح و هدیه آردی شام قربانی سوختنی پادشاه و هدیه آردی او را با قربانی سوختنی تمامی قوم زمین و هدیه آردی ایشان و هدایای ریختنی ایشان بر مدیح بگردان، و تمامی خون قربانی سوختنی و تمامی خون ذبایح را بر آن پایش اما مدیح برنجین برای من باشد تا مسالت تمامم.»

پس اوربای کاهن بر وفق آنچه آحاز پادشاه امر فرموده بود، عمل نمود.

و آحاز پادشاه، حاشیه پایها را بریده، حوض را از آنها برداشت و دریاچه را از بالای گاوان برنجینی که زیر آن بودند، فرود آورد و آن را بر سنگ فرشی گذاشت.

۱۸ و رواق سبت را که در خانه بنا کرده بودند دوراهی را که پادشاه از بیرون به آن داخل میشد، در خانه خداوند به خاطر پادشاه آشور تغییر داد.

۱۹ و بقیه اعمال آحاز که کرده، آیدار کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست.

۲۰ پس آحاز پادپران خود خوباید و پادپران خویش در شهر داود دفن شد و پسرش حزقیاد را جایش پادشاه شد.

هوشع، آخرین پادشاه اسرائیل

در سال دوازدهم آحاز، پادشاه یهودا، هوشع بن ایلا را اسرائیل در سامره پادشاه شده و نه سال سلطنت نمود.

۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد اما نه مثل پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند.

۳ و شلمناسر، پادشاه آشور، به ضد وی برآمده، هوشع، بنده او شد و برای او پیشکش آورد.

۴ اما پادشاه آشور در هوشع خیانت یافت زیرا که رسولان نزد سوء، پادشاه مصر فرستاده بودند و پیشکش مثل هر سال نزد پادشاه آشور فرستاده، پس پادشاه آشور او را بنده نهد، در زندان انداخت.

و پادشاه آشور بر تمامی زمین هجوم آورده، به سامره برآمد و آن را سه سال محاصره نمود.

۶ و در سال نهم هوشع، پادشاه آشور، سامره را گرفت و اسرائیل را به آشور به اسیری برد و ایشان را در حلب و خابور بر نهر جوزان و در شهرهای مادان سکونت داد.

اسارت اسرائیل

و از این جهت که بنی اسرائیل به یهوه، خدای خود که ایشان را از زمین مصر از زیر دست فرعون، پادشاه مصر بیرون آورده بود، گناه ورزیدند و از خدایان دیگر گرسیدند.

۸ و در فریض امتهایی که خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود در فریضی که پادشاهان اسرائیل ساخته بودند، سلوک نمودند.

۹ و بنی اسرائیل به خلاف یهوه، خدای خود کارهایی را که در دست نبود، سر به عمل آوردند، و در جمیع شهرهای خود، از برجهای دیدبان تا شهرهای حصاردار، مکان های بلند برای خود ساختند.

۱۰ و تمامی و آشوریم هر تل بلند و زیر هر درخت سبزه برای خویشتن ساختند.

۱۱ و در آن جایها مثل امتهایی که خداوند از حضور ایشان رانده بود، در مکان‌های بلند بخور سوزانیدند و اعمال زشت بهجا آورده، خشم خداوند را به هیجان آوردند.

۱۲ و بتبار عبادت نمودند که در باره آنها خداوند به ایشان گفته بود، این کار را مکنید.

۱۳ و خداوند به واسطه جمیع انبیا و جمیع راتیان بر اسرائیل و بر یهود شهادت میداد و میگفت: «ز نظر بقه‌های زشت خود بازگشت نمائید و اوامر و فریاض مرا موافق تمامی شریعتی که به پدران شما امر فرمودم و به واسطه بندگان خود، انبیا نزد شما فرستادم، نگاه دارید.»

اما ایشان اطاعت ننموده، گردن‌های خود را مثل گردن‌های پدران ایشان که به یهوه، خدای خود ایمان نیاوردند، سخت گردانیدند.

۱۵ و فریاض او عهدی که با پدران ایشان بسته، و شهادت را که به ایشان داده بود، ترک نمودند، و پیروی اباطیل نموده، باطل گردیدند و امتهایی را که به اطراف ایشان بودند و خداوند، ایشان را در باره آنها امر فرموده بود که مثل آنها عمل ننمایند، پیروی کردند.

۱۶ و تمامی اوامر یهوه خدای خود را ترک کرده، بهای ریخته شده، یعنی دو گوساله برای خود ساختند و اشیاء را ساخته، به تمامی لشکر آسمان سجده کردند و بعل را عبادت نمودند.

۱۷ و پسران و دختران خود را از آتش گذرانیدند و فالگیری و جادوگری نموده، خویشان را فرود خستند تا آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورده، خشم او را به هیجان بیاوردند.

۱۸ پس از این جهت غضب خداوند بر اسرائیل به شدت افروخته شده، ایشان را از حضور خود دور انداخت که جز سیطه بود فقط باقی نماند.

اما یهود نیز از اوامر یهوه، خدای خود را نگاه نداشتند بلکه به فریاضی که اسرائیلیان ساخته بودند، سلوک نمودند.

۲۰ پس خداوند تمامی ذریت اسرائیل را ترک نموده، ایشان را ذلیل ساخت و ایشان را به دست تاراج کنندگان تسلیم نمود، حتی اینکه ایشان را از حضور خود دور انداخت.

زیرا که او اسرائیل را از خاندان داود منشق ساخت و ایشان را بی‌بام بنیاد راه پادشاهی نصب نمود و بی‌بام، اسرائیل را از پیروی خداوند برگردانیده، ایشان را مرتکب گناه عظیم ساخت.

۲۲ و بنی اسرائیل به تمامی گناهانی که بی‌بام ورزیده بود سلوک نموده، از آنها اجتناب نکردند.

۲۳ تا آنکه خداوند اسرائیل را موافق آنچه به واسطه جمیع بندگان خود، انبیا گفته بود، از حضور خود دور انداخت. پس اسرائیل از زمین خود تا امروز به آشور جلای وطن شدند.

و پادشاه آشور، مردمان ازبایل و کوت و عوحوحات و سفر و اوم آورده، ایشان را به جای بنی اسرائیل در شهرهای سامره سکونت داد و ایشان سامره را به تصرف آورد، در شهر هایش ساکن شدند.

۲۵ و واقع شد که در ابتدای سکونت ایشان در آنجا خداوند ترسیدند. لهذا خداوند شیران در میان ایشان فرستاد که بعضی از ایشان را کشتند.

۲۶ پس به پادشاه آشور خبر داده، گفتند: «و ایفی که کوچانیدی و ساکن شهرهای سامره گردانیدی، قاعده خدای آن زمین را نمی داند و او شیران در میان ایشان فرستاده است و اینک ایشان را میکشند از این جهت که قاعده خدای آن زمین را نمی داند.»

و پادشاه آشور امر فرموده، گفت: «کی از کاهنانی را که از آنجا کوچانیدید، بفرست تا رو و در آنجا ساکن شود و ایشان را موافق قاعده خدای زمین تعلیم دهد.»

پس یکی از کاهنانی که از سامره کوچانیده بودند، آمد و در بیت نیل ساکن شده، ایشان را تعلیم داد که چگونه خداوند را باید پرستند.

اما هرامت، خدایان خود را ساختند و در خانه‌های مکان‌های بلند که سامریان ساخته بودند گذاشتند، یعنی هرامتی در شهر خود که در آن ساکن بودند، ۳۰ پس اهل بابل، سکوت بنو را و اهل کوت، ترجمان را و اهل حات، اشیما را ساختند.

۳۱ و عویان، بنجوز و تاراک را ساختند و اهل سفر و اوم پسران خود را برای ادر ملک و عمل ملک که خدایان سفر و اوم بودند، به آتش میسوزانیدند.

۳۲ پس یهوه را میپرستیدند و کاهنان برای مکان‌های بلند از میان خود ساختند که برای ایشان در خانه‌های مکان‌های بلند قربانی میگذرانیدند.

۳۳ پس یهوه را میپرستیدند و خدایان خود را نیز بر وفق رسوم امتهایی که ایشان را از میان آنها کوچانیده بودند، عبادت مینمودند.

۳۴ ایشان تا امر وزیر حسب عادت نخستین خود رفتار مینمایند و نه از یهوه میترسند و نه موافق فریاض و احکام او و نه مطابق شریعت و اوامری که خداوند به پسران یعقوب که او را اسرائیل نام نهاد، امر نموده، رفتار می کنند،

بالآنکه خداوند با ایشان عهد بسته بود و ایشان را امر فرموده، گفته بود: «ز خدایان غیر مترسید و آنها را سجده و عبادت مکنید و برای آنها قربانی مگذارید. ۳۶ بلکه از یهوه فقط که شمار از زمین مصر به قوت عظیم و با زوی افراشته بیرون آورد، بترسید و او را سجده نمائید و برای او قربانی بگذارید.

۳۷ و فریاض و احکام و شریعت و اوامری را که برای شما نوشته است، همیشه اوقات متوجه شده، بهجا آورید و از خدایان غیر مترسید.

۳۸ و عهدی را که با شما بسته، فراموش مکنید و از خدایان غیر مترسید.

۳۹ زیرا اگر از یهوه، خدای خود بترسید، او شمار را از دست جمیع دشمنان شما خواهد رهایید.»

اما ایشان نشنیدند بلکه موافق عادت نخستین خود رفتار نمودند.

پس آن امتهای یهوه را میپرستیدند و بهای خود را نیز عبادت میکردند و همچنین پسران ایشان و پسران پسران ایشان به نحوی که پدران ایشان رفتار نموده بودند تا امروز رفتار مینمایند.

حزقیاء پادشاه یهودا

و در سال سوم هوشع بن ابیله، پادشاه اسرائیل، حزقیاء بن آحاز، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود.

۲ او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلم سلطنت کرد و اسم مادرش ابی، دختر تزکریاب بود.

۳ آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هر چه پدرش داود کرده بود، به عمل آورد.
۴ امکان های بلند را برداشت و نمائیل را شکست و ایشیره را قلع نمود و مار بنحین را که موسی ساخته بود، خرد کرد زیرا که بنیاسرائیل تا آن زمان برایش بخوری سوزانیدند. و او آن را بخششان نماید.

۵ اوربیه، خدای اسرائیل توکل نمود و بعد از او از جمیع پادشاهان یهودا کسی مثل او نبود و نه از آتانی که قبل از او بودند.
۶ و به خداوند چسبیده، از پیروی او انحراف نورزید و او امری را که خداوند به موسی امر فرموده بود، نگاه داشت.
۷ و خداوند با او میبود و هر طرفی که رومی نمود، فیروز میشد و پادشاه آشور عاصی شده، او را خدمت نمود.
۸ او فلسطینیان را تا غزه و حدودش و از برجهای دیده بانان تا شهرهای حصار دار شکست داد.
۹ و در سال چهارم حزقییاد شاه که سال هفتم هوشع بن ابیه، پادشاه اسرائیل بود، شلمنسر، پادشاه آشوریه سامره برآمده، آن را محاصره کرد.
۱۰ و در آن سال سوم در سال ششم حزقیان را گرفتند، یعنی در سال نهم هوشع، پادشاه اسرائیل، سامره گرفته شد.
۱۱ و پادشاه آشور، اسرائیل را به آشور کوچانید، ایشان را در حلب و خابور، نهر جوزان، و در شهرهای مایان برده، سکونت داد.
۱۲ از این جهت که آواز بیه، خدای خود را شنیده بودند و از عهد او هر چه موسی، بنده خداوند، امر فرموده بود، تجاوز نمودند و آن را اطاعت نکردند و به عمل نیاوردند.

۱۳ و در سال چهارم حزقییاد شاه، ستحاریب، پادشاه آشور تمامی شهرهای حصار دار یهودا برآمده، آنها را تسخیر نمود.
۱۴ و حزقییاد شاه یهودا نزد پادشاه آشوریه لاکیش فرستاده، گفت: «طا کردم. از من برگرد و آنچه را که بر من بگداری، ادا خواهم کرده.» پس پادشاه آشور سیصد و زنه نفره موسی و زنه طلابر حزقییاد شاه یهودا گذاشت.
۱۵ و حزقییاد تمامی نفرهای را که در خانه خداوند در خزانه های خانه پادشاه یافت شد، داد.
۱۶ در آن وقت حزقییاد را از درهای هیکل خداوند و از ستونهای که حزقییاد، پادشاه یهودا آنها را به طلا پوشانیده بود کند، آن را به پادشاه آشور داد. تهدید او را شنید.

و پادشاه آشور، ترتان و بریساریس و ربشاقی از لاکیش نزد حزقییاد شاه به اورشلیم با موبک عظیم فرستاد. و ایشان برآمده، به اورشلیم رسیدند و چون برآمدند، رفتند و نزد قنات برکه قوفانی که به سر راه مزرعه گاز راست، ایستادند.
۱۸ و چون پادشاه را خواندند، ایلیقم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبینای کاتب و یوآخ بن آساف و قایع نگار، نزد ایشان بیرون آمدند.
و ربشاقی به ایشان گفت: «ه حزقییاد بگوید: سلطان عظیم، پادشاه آشور چنین میگوید: این اعتماد شما که بر آن توکل مینمائی، چیست؟ تو سخن میگوئی، اما مشورت و قوت جنگ تو، محض سخن باطل است. الان کیست که بر او توکل نمودهای که بر من عاصی شده ای.
۲۱ اینک حال بر عصای این فی خرد شده، یعنی بر مصر توکل مینمائی که اگر کسی بر آن تکیه کند، بهدستش فرورفته، آن را محسوس میسازد. همچنان است فرعون، پادشاه مصر برای همگانی که بر وی توکل مینماید.

۲۲ و اگر مرا گویند که بر بیه، خدای خود توکل داریم، آیا او آن نیست که حزقییاد مکان های بلند و مذبح های او را بر داشته است و به یهودا و اورشلیم گفته که پیش این مذبح در اورشلیم سجده نمائید؟

پس حال با یاقیم، پادشاه آشور شرط ببند و من دو هزار اسب به تو می دهم. اگر از جانب خود سواران بر آنها توانی گذاشت!
پس چگونه روی یک پاشان کوچکترین بندگان یاقیم را خواهی برگردانید و بر مصر به جهت ارا بهها سواران توکل داری؟
و ایامن الان بیایدن خداوند بر این مکان به جهت خرابی آن برآمد هام، خداوند مرا گفته است بر این زمین بر آئی و آن را خراب کن.»
انگاه ایلیقم بن حلقیا و شبینا و یوآخ به ربشاقی گفتند: «منا اینکه باندگانت به زبان ارامی گفتگو نمائی که آن را میفهمیم و با ما به زبان یهودا در گوش مردمی که بر حصارند، گفتگو نمائی.»

و ربشاقی به ایشان گفت: «یا یاقیم مرا نزد آقاقت و تو فرستاده است تا این سخنان را بگویم؟ مگر مرا نزد مدانی که بر حصار نشسته اند، نفر ستاده، تا ایشان با شما نجاست خود را بخوردند و بیول خود را بنوشند؟»
پس ربشاقی ایستاد و به آواز بلند به زبان یهودا صد از دو خطاب کرده، گفت: «لا م سلطان عظیم، پادشاه آشور را بشنوید.

۲۹ پادشاه چنین میگوید: حزقییاد را فریب ندهد زیرا که او شمارائی تواند از دست وی برهاند.
۳۰ و حزقییاد را بر بیه مطمئن نسازد و نگوید که بیه، البته ما را خواهد رهانید و این شهر به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد.
۳۱ به حزقییاد گوش مدهد زیرا که پادشاه آشور چنین میگوید: با من صلح کنی و نزد من بیرون آیی تا هر کس از من خود و هر کس از انجیر خویش بخورد و هر کس از آب چشمه خود بنوشد.

۳۲ تا یایم و شمارا به زمین مانند زمین خودتان بیاورم، یعنی به زمین غله و شیره و زمین نان و تا کستانها و زمین زیتونهای نیکو و عسل تازه بمانید و نمیرید. پس به حزقییاد گوش مدهد زیرا که شمارا فریب میدهد و میگوید: بیه، ما را خواهد رهانید.
۳۳ آیا هیچکدام از خدایان امتهای هیچ وقت زمین خود را از دست پادشاه آشور رهانیده است؟
خدایان حات و ارفاد بگنجانند؟ و خدایان سفر و اییم و هینع و عوا بگنجانند؟ و آیا سامره را از دست من رهانید هاند؟
از جمیع خدایان این زمینها کدامند که زمین خویش را از دست من نجات داد هاند تا بیه، اورشلیم را از دست من نجات دهد؟»
اما قوم سکوت نموده، به او هیچ جواب ندادند زیرا که پادشاه امر فرموده بود و گفته بود که او را جواب ندهید.

۳۷ پس الیاقیم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبانه کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار با جامه دریده نزد حزقیال آمدند و سخنانش را به او باز گفتند.

پیشگویی رهایی اورشلیم

و واقع شد که چون حزقیال پادشاه این را شنید، لباس خود را چاک زده، و پلاس پوشیده، به خانه خداوند داخل شد.

۲ و الیاقیم، ناظر خانه و شبانه کاتب و مشایخ کهنه را ملبس به پلاس نزد اشعیا بن اموص نبی فرستاده،

به وی گفتند: «زقیاجنین میگوید که «مرور و زومنگی و تادیب و اهانت است زیرا که پسران به فم رحم رسید هاند و قوت زایدن نیست.

۴ شاید یهوه خدایت تمامی سخنانش را که آفایش، پادشاه آشور، و او را برای اهانت نمودن خدای حی فرستاده است، بشنود و سخنانش را که یهوه، خدایت شنیده است، تو بیخ نماید. پس برای یقینهای که یافت میشوند، تضرع نما.»

و بندگان حزقیال پادشاه نزد اشعیا آمدند.

۶ و اشعیا به ایشان گفت: «ه آقای خود چنین گویند که خداوند چنین میفرماید: از سخنانی که شنیدی که بندگان پادشاه آشور به آنها به من کفر گفتند، مژم.»

۷ همانا روحی بر او میفرستم که خبری شنیده، به ولایت خود خواهد برگشت و او را در ولایت خودش به شمشیر هلاک خواهم ساخت.»

پس در بشاقی مراجعت کرده، پادشاه آشور را یافت که بالبنه جنگ میکرد، زیرا شنیده بود که از لاکیش کوچ کرده است.

۹ و در باره ترهافه، پادشاه حبش، خبری شنیده بود که به جهت مقاتله با بیرون آمده است) س چون شنید (بار دیگر الیجیان نزد حزقیال فرستاده، گفت:

«ه حزقیال، پادشاه یهودا چنین گویند: «دای تو که به او توکل مینمائی، تو را فریب ندهد و نگوید که او را شلیم به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد.

۱۱ اینک تو شنیدهای که پادشاهان آشور با همه ولایتها چه کرده و چگونه آنها را بالکل هلاک ساختند، و آیات و راهایی خواهی یافت؟

آیا خدایان امتهایی که پدران من، ایشان را هلاک ساختند، مثل جوزان و حاران و رصف و بنی عدان که در تلسار میباشند، ایشان را نجات دادند؟ پادشاه حمان کجاست؟ و پادشاه فراد پادشاه شهر سفر و ایم و هیبع و عوا؟»

دعای حزقیال

و حزقیال مکتوب را از دست الیجیان گرفته، آن را خواند و حزقیال به خانه خداوند در آمده، آن را به حضور خداوند پهن کرد.

۱۵ و حزقیال نزد خداوند عاغمده، گفت: «ی یهوه، خدای اسرائیل که بر کرویایان جلوس مینمائی، توفی که به تنهایی تمامی ممالک جهان خدا هستی و تو آسمان و زمین را آفریده‌ای.

۱۶ ای خداوند گوش خود را فرا گرفته، بشنو. ای خداوند چشمان خود را گشوده، بین و سخنانش را که به جهت اهانت نمودن خدای حی فرستاده است، استماع نما.

۱۷ ای خداوند، راست است که پادشاهان آشور ما و زمین ایشان را خراب کرده است،

و خدایان ایشان را به آتش انداخته، زیرا که خداوند نبود، بلکه ساخته دست انسان از چوب و سنگ. پس به این سبب آنها را تپاه ساختند.

۱۹ پس حال یهوه، خدای ما، ما را از دست او راهایی ده تا جمیع ممالک جهان بدانند که تو تنهایی یهوه، خدا هستی.»

نبوت اشعیا

پس اشعیا بن اموص نزد حزقیال فرستاده، گفت: «هوه، خدای اسرائیل، چنین میگوید: آنچه را که در باره سنحاریب، پادشاه آشور، نزد من دعا نمودی اجابت کردم.

۲۱ کلامی که خداوند در باره اش گفته، این است: آن باکره، دختر صهیون، تو را حقیر شمرد، و تو را حقیر شمرد، و دختر او را شلیم سر خود را به تو جنبانیده است.

۲۲ کیست که او را اهانت کرده، کفر گفته‌ای و کیست که بروی آواز بلند کرده، چشمان خود را به علین افراشته‌ای؟ مگر قدوس اسرائیل نیست؟ به واسطه رسولانت، خداوند را اهانت کرده، گفته‌ای: به کثرت ارا به‌های خود بر بلندی کوهها و به اطراف لبنان بر آمده‌ام و بلندترین سروهای آزادش

و بهترین صنوبرهایش را قطع نموده، به بلندی اقصایش و به درختستان بوستانش داخل شد‌ام.

۲۴ و من، حفره کنده، آب غریب نوشیدم و به کف بای خود تمامی نهرهای مصر را خشک خواهم کرد.

۲۵ آبنابیندیه‌های که من این را از زمان سلف کرده‌ام و از ایام قدیم صورت داده‌ام و الان، آن را به وقوع آورد‌ام تا تو به ظهور آمده و شهرهایی حصاردار را خراب نموده، به توده‌های ویران میدل سازی؟

از این جهت، ساگان آنها کم قوت بوده، ترسان و بخیل شدند، مثل علف صحرا و گیاه سبز و علف پشت بام و مثل غله‌ای که پیش از رسیدنش پژمرده شود، گردیدند.

«مامن نشستن تو را و خروج و دخالت و خشمی را که بر من داری، میدانم.

۲۸ چونکه خشمی که بر من داری و غر ورتو، به گوش من بر آمده است. بنابراین مهار خود را به بینی تو ولگام خود را به لبهایت گذاشته، تو را به راهی که آمده‌ای، بر خواهم گردانید.

«علامت. برای تو این خواهد بود که امسال غله خود را و خواهد خورد و سال دوم آنچه از آن برود و در سال سوم بکارید و در وید و تا کستانها غرس نموده، میوه آنها را بخورید.

۳۰ و یقیتهای که از خاندان یهودا رستگار شوند، باردیگر به پایین ریشه خواهند زد و به بالا میوه خواهند آورد.

۳۱ زیرا که بقیمای از اورشلیم و رستگاران از کوه صهیون بیرون خواهند آمد. غیرت یهو و این را بجای خواهد آورد.

«نابراین خداوند در باره پادشاه آشور چنین میگوید که «ه این شهر داخل نخواهد شد و به اینجا تیر نخواهد انداخت و در مقابلش با سپر نخواهد آمد و من جنین را در پیش آن بر نخواهد آفراشت.

۳۳ به راهی که آمده است به همان بر خواهد گشت و به این شهر داخل نخواهد شد. خداوند این را میگوید.
 ۳۴ زیرا که این شهر را حمایت کرده، به خاطر خود و به خاطر بنده خویش داود، آن را نجات خواهم داد.»
 پس فرشته خداوند در آن شب بیرون آمده، صد و هشتاد و پنج هزار نفر از دوی آشور را زد و با مادان چون برخاستند، اینک جمیع آنها لاشه های مرده بودند.
 ۳۶ و سنحاریب، پادشاه آشور کوچ کرده، روانه گردید و برگشته، در نینوی ساکن شد.
 ۳۷ و واقع شد که چون او در خانه خدای خویش، نسر و کعبه عبادت میکرد، پسرانش ادرملک و شرآصرا و به شمشیر زدند، و ایشان به زمین آرات فرار کردند و پسرش آسرحدون به جایش سلطنت نمود.

بیماری حزقیای

در آن ایام، حزقیای بیمار و مشرف به موت شد و اشعیای بن آموص نبی نزد وی آمده، او را گفت: «داوند چنین میگوید: تدارک خانه خود را بین زیرا که میمیری و زنده نخواهی ماند.»

آنگاه او روی خود را به سوی دیوار برگردانید و نزد خداوند دعا نموده، گفت:

«خداوند مسالت اینکه بیادآوری که چگونه به حضور توبه امانت و به دل کامل سلوک نمودهام و آنچه در نظر تو بنسبت بوده است، بجای آوردهام.» پس حزقیای زار زار بگریست.

و واقع شد قبل از آنکه اشعیای از وسط شهر بیرون رود، که کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت:

«رگزد و به پیشوای قوم من حزقیای بگو: خدای پدرت، داود چنین میگوید: دعای تو را شنیدم و اشکهای تو را دیدم. اینک تو را شفا خواهم داد و در روز سوم به خانه خداوند داخل خواهی شد.»

۶ و من بر روزهای تو پانزده سال خواهم افزود، و تو را این شهر را از دست پادشاه آشور خواهم رهانید، و این شهر را به خاطر خود و به خاطر بنده خود، داود حمایت خواهم کرد.»

و اشعیای گفت که «رعی از انجیر بگیرید.» و ایشان آن را گرفته، بر دمل گذاشتند که شفا یافت.

و حزقیای به اشعیای گفت: «لامتی که خداوند مرا شفا خواهد بخشید و در روز سوم به خانه خداوند خواهم برآمد، چیست؟»

و اشعیای گفت: «لامت از جانب خداوند که خداوند این کلام را گفته است، بجای خواهد آورد، این است: آیا سایه ده درجه پیش برود یا ده درجه برگردد؟»

حزقیای گفت: «هل است که سایه ده درجه پیش برود. فی، بلکه سایه ده درجه به عقب برگردد.»

پس اشعیای نبی از خداوند است دعا نمود و سایه را از درجانی که بر ساعت آفتابی آحازنایین رفته بود، ده درجه برگردانید.

مر سلین از بابل

و در آن زمان، مردوک بلدان بن بلدان، پادشاه بابل، رسایل و هدیه نزد حزقیای فرستاد زیرا شنیده بود که حزقیای بیمار شده است.

۱۳ و حزقیای ایشان را اجابت نمود و تمامی خانه خزانه های خود را از نقره و طلا و عطریات و روغن معطر و خانه اسلحه خویش و هر چه را که در خزاین او یافت میشد، به ایشان نشان داد، و در خانهاش و در تمامی مملکتش چیزی نبود که حزقیای آن را به ایشان نشان نداد.

۱۴ پس اشعیای نبی نزد حزقیای پادشاه آمده، وی را گفت: «بین مردمان چه گفتند؟ و تو ترازو بجای آمدند؟» حزقیای جواب داد: «ز جای دور، یعنی از بابل آمده اند.»

او گفت: «رخانه تو چه دیدند؟» حزقیای جواب داد: «رچه در خانه من است، دیدند و چیزی در خزاین من نیست که به ایشان نشان ندادم.»

پس اشعیای به حزقیای گفت: «لام خداوند را بشنو:

اینک روزها میاید که هر چه در خانه توست و آنچه پدران تاتا امر و ذخیره کرده اند، به بابل برده خواهد شد. و خداوند میگوید که چیزی باقی نخواهد ماند.

۱۸ و بعضی از پسران را که از تو پدید آید و ایشان را تولید نمایی، خواهند گرفت و در قصر پادشاه بابل، خواهج خواهند شد.»

حزقیای به اشعیای گفت: «لام خداوند که گفتی نیکوست.» و دیگر گفت: «آینه در انام من سلامتی و امان خواهد بود.»

و بقیه وقایع حزقیای و تمامی تهور او و حکایت حوض و فغانی که ساخت و آب را به شهر آورد، ایاد کتاب تو را بخواند پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ پس حزقیای پدران خود خوابید و پسرش، منسی به جایش سلطنت نمود.

منسی، پادشاه بودا

منسی دوازده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت نمود. واسم مادرش حفصیه بود.

۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق رجاسات امت هابی که خداوند، آنها را از حضور بنیاسرائیل اخراج کرده بود، عمل نمود.

۳ زیرا مکانهای بلند را که پدرش، حزقیای خراب کرده بود، باردیگر بنا کرد و مذبحهای برای بعل بنا نمود و اشیرا به توحی که اخاب، پادشاه اسرائیل ساخته بود، ساخت و به تمامی لشکر آسمان سجد نمود، آنها را عبادت کرد.

۴ و مذبحها در خانه خداوند بنا نمود که در بارهاش خداوند گفته بود: «سم خود را در اورشلیم خواهم گذاشت.»

و مذبحهای برای تمامی لشکر آسمان در هر دو صحن خانه خداوند بنا نمود.

۶ و پسر خود را از آتش گذرانید و فالگیری و افسونگری میکرد و با اصحاب اجنه و جادوگران مراده مینمود. و در نظر خداوند شرارت بسیار ورزیده، خشم او را به هیجان آورد.

۷ و تمثال اشیره را که ساخته بود، در خانه‌های که خداوند در بارهاش به داود و پسرش، سلیمان گفته بود که «این خانه و دراورشلم که آن را از تمامی اسباط اسرائیل برگزیده‌ام، اسم خود را تا به ابد خواهم گذاشت برنامود.

۸ و پای‌های اسرائیل را از زمینی که به پدران ایشان داد‌ها مبار دیگر آواره نخواهم گردانید. به شرطی که توجه نمایند تا بحسب هر آنچه به ایشان امر فرمودم و بحسب تمامی شریعتی که بنده من، موسی به ایشان امر فرموده بود، رفتار نمایند.»
اما ایشان اطاعت ننمودند زیرا که منسی، ایشان را اغوا نمود تا از امتیابی که خداوند پیش بنیاسرائیل هلاک کرده بود، بدتر رفتار نمودند. و خداوند به واسطه بندگان خود، انبیا تکلم نموده، گفت:

«و نکه منسی، پادشاه بود، این رجاسات را بجا آورد و بدتر از جمیع اعمال اموریانی که قبل از او بودند عمل نمود، و به تهای خود، یهوداران نیز مرتکب گناه ساخت، بنابراین یهوه، خدای اسرائیل چنین میگوید: اینک من بر اورشلم و یهودابلا خواهم رسانید که گوش‌های هر که آن را بشنود، صدا خواهد کرد.

۱۳ و بر اورشلم، ریسمان سامره و ترازوی خانه‌اخاب را خواهم کشید و اورشلم را پاک خواهم کرد، به طوری که کسی پشتاب راز دوده و واژگون ساخته، آن را پاک میکند.

۱۴ و بقیه میراث خود را برآکنده خواهم ساخت و ایشان را به دست دشمنان ایشان تسلیم خواهم نمود، و برای جمیع دشمنان ایشان یغما و غارت خواهند شد، چونکه آنچه در نظر من ناپسند است، به عمل آوردند و از روزی که پدران ایشان از مصر بیرون آمدند تا امروز، خشم مرا به هیجان آوردند.»

و علاوه بر این، منسی خون بیگانه‌ان را از حد زیاد به ریخت تا اورشلم را سراسر پر کرد، و سوی گناه و که یهوداران به آن مرتکب گناه ساخت تا آنچه در نظر خداوند ناپسند است بجا آوردند.

و بقیه وقایع منسی و هر چه کرد و گاهی که مرتکب آن شد، آبادر کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

پس منسی پاداران خود خود را بید و دریاغ خانه خود، یعنی دریاغ عزادفن شد و پسرش، آمون، به جایش پادشاه شد.

آمون، پادشاه یهودا

آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد و دو سال در اورشلم سلطنت نمود و اسم مادرش مثلثت، دختر حاروص، از نبطه بود.

۲۰ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق آنچه پدرش منسی کرد، عمل نمود.

۲۱ و به تمامی طریقی که پدرش به آن سلوک نموده بود، رفتار کرد، و بت‌هایی را که پدرش بر سرستید، عبادت کرد و آنها را سجده نمود.

۲۲ و یهوه، خدای پدران خود را ترک کرده، به طریق خداوند سلوک ننمود.

۲۳ پس خادمان آمون بر او شوریدند و پادشاه را در خانه‌اش کشتند.

۲۴ اما اهل زمین همه آنان را که بر آمون پادشاه، شوریده بودند به قتل رسانیدند و اهل زمین پسرش، یوشیاد را در جایش به پادشاهی نصب کردند.

۲۵ و بقیه اعمالی که آمون بجا آورد، آبادر کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

و در قریه خود دریاغ عزادفن شد و پسرش یوشیاب به جایش سلطنت نمود.

بازبانی تورات

یوشیاهشت ساله بود که پادشاه شد و در اورشلم سی و یک سال سلطنت نمود. و اسم مادرش یدیده، دختر عدايه، از نبطه بود.

۲ و آنچه را که در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد، و به تمامی طریقی پدر خود، داود سلوک نموده، به طرف راست یا چپ انحراف نورزید. و در سال مجده یوشیاد پادشاه واقع شد که پادشاه، شافان بن اصلیا بن مشلام، کتاب را به خانه خداوند فرستاده، گفت:

«زد حلقیای رئیس کهنه بر او و تقرهای را که به خانه خداوند آورده میشود و مستحفظان در، آن را از قوم جمع میکنند، بشمارد.

۵ و آن را به دست سرکارانی که بر خانه خداوند گاشته شده‌اند، بسپارند تا ایشان آن را به کسانی که در خانه خداوند کار میکنند، به جهت تعمیر خرابیهای خانه بدهند،

یعنی به بچاران و بنیان و معماران، و تا چو با وسنگهای تراشیده به جهت تعمیر خانه بخزند.»

اما تقرهای را که به دست ایشان سپردند، حساب نکردند زیرا که به امانت رفتار نمودند.

و حلقیای، رئیس کهنه، به شافان کتاب گفت: «تاب تورات را در خانه خداوند بقیام.» و حلقیای آن کتاب را به شافان داد که آن را خواند.

۹ و شافان کتاب نزد پادشاه برگشت و به پادشاه خبر داده، گفت: «ندگانت، تقرهای را که در خانه خداوند یافت شد، بیرون آوردند و آن را به دست سرکارانی که بر خانه خداوند گاشته بودند، سپردند.»

و شافان کتاب، پادشاه را خبر داده، گفت: «لقیا، کاهن، کتابی به من داده است.» پس شافان آن را به حضور پادشاه خواند.

پس چون پادشاه سخنان سفر تورات را شنید، لباس خود را درید.

۱۲ و پادشاه، حلقیای کاهن و اخیقامن شافان و عکبیرین میکایا و شافان کتاب و عسایا، خادمان پادشاه را امر فرموده، گفت:

«روید و از خداوند بری من و بری قوم و بری تمامی یهودا باره سخنانی که در این کتاب یافت میشود، مسالت نمایند، زیرا غضب خداوند که بر ما فروخته شده است، عظیم میباشد، از این جهت که پدران ما به سخنان این کتاب گوش ندادند تا موافق هر آنچه در باره ما مکتوب است، عمل نمایند.»

پس حلقیای کاهن و اخیقام و عکبیر و شافان و عسایا نزد حلدیه نبیه، زن شلامن تقوه بن حرحس لباس دار، رفتند و او در محله دوم اورشلم ساکن بود. و با وی سخن گفتند.

۱۵ و او به ایشان گفت: «هوه، خدای اسرائیل چنین میگوید: به کسیکه شمار از من فرستاده است، بگویی:

خداوند چنین میگوید: اینک من بلایی بر این مکان و ساکنانش خواهم رسانید، یعنی تمامی سخنان کتاب را که پادشاه یهودا خوانده است،

چونکه مرا ترک کرده، برای خدایان دیگر بخور سوزانیدن تا به تمامی اعمال دستهای خود، خشم مرا به هیجان بیاوردند. پس غضب من بر این مکان مشتعل شده، خاموش نخواهد شد.

۱۸ لیکن به پادشاه یهودا که شمارا به جهت مسالت نمودن از خداوند فرستاده است، چنین بگوید: یهوه، خدای اسرائیل چنین میفرماید: در باره سخنانی که شنیده‌ام

چونکه دل تو نرم بود و هنگامی که کلام مراد برادر این مکان و ساکنانش شنیدی که ویران و مورد لعنت خواهند شد، به حضور خداوند متواضع شده، لباس خود را دریدی، و به حضور من گریستی، بنابراین خداوند میگوید: من نیز تو را اجابت فرمودم.

۲۰ لہذا اینک من، تو را ز دیدرانت جمع خواهم کرد و در قریب خود به سلامتی گذارده خواهی شد و تمامی بلارا که من بر این مکان میرسانم، چشمانت نخواهد دید. پس ایشان نزد پادشاه جواب آوردند.

تجدید عهد

و پادشاه فرستاد که تمامی مشایخ یهودا و اورشلیم را نزد وی جمع کردند.

۲ و پادشاه و تمامی مردان یهودا و جمیع سکنه اورشلیم با وی و کاهنان و انبیا و تمامی قوم، چه کوچک و چه بزرگ، به خانه خداوند برآمدند. و او تمامی سخنان کتاب عهدی را که در خانه خداوند یافت شد، در گوش ایشان خواند.

۳ و پادشاه نزد ستون ایستاد و به حضور خداوند عهد بست که خداوند را پیروی نموده، و امر و شهادت و فریاض او را به تمامی دل و تمامی جان نگاه دارند و سخنان این عهد را که در این کتاب مکتوب است، استوار نمایند. پس تمامی قوم این عهد را برپا داشتند.

و پادشاه، حلقیا، رئیس کهنه و کاهنان دسته دوم و مستحفظان در امر فرمود که تمامی ظروف را که برای بعل و اشیره و تمامی لشکر آسمان ساخته شده بود، از هیچکس خداوند بیرون آورند. و آنها را در بیرون اورشلیم در مزرعه‌های قدر و سوزانید و خاکستر آنها را به بیت تیل برد.

۵ و کاهنان بهارا که پادشاهان یهودا تعیین نموده بودند تا در مکان‌های بلند شهرهای یهودا و نواحی اورشلیم بخور سوزانند، و آتانی را که برای بعل و آفتاب و ماه و بروج و تمامی لشکر آسمان بخور میسوزانیدند، معزول کرد.

۶ و اشیره را از خانه خداوند، بیرون از اورشلیم به وادی قدر و برود آن را به کنار نهر قدر و سوزانید، و آن را مثل غبار، نرم ساخت و گرد آن را بر قبرهای عوام الناس پاشید.

۷ و خانه‌های لواط را که نزد خانه خداوند بود که زنان در آنها خیمه‌ها به جهت اشیره میبافتند، خراب کرد.

۸ و تمامی کاهنان را از شهرهای یهودا آورد و مکانهای بلند را که کاهنان در آنها بخوری سوزانیدند، از جمیع تا بر شمع نجس ساخت، و مکان‌های بلند دروازه‌ها را که نزد دهنه دروازه یهوشع، رئیس شهر، و به طرف چپ دروازه شهر بود، منهدم ساخت.

۹ لیکن کاهنان، مکانهای بلند، به مذبح خداوند در اورشلیم بر نیامدند اما نان فطیر در میان برادران خود خوردند.

۱۰ و توفت را که در وادی بنی هتوم بود، نجس ساخت تا کسی پسریاد ختر خود را برای مولک از آتش نگیرد.

۱۱ و اسبابی را که پادشاهان یهودا به آفتاب داده بودند که نزد جمره بت‌مملک خواجهر سارد پیرامون خانه بودند، از مدخل خانه خداوند دور کرد و از راه‌های آفتاب را به آتش سوزانید.

۱۲ و مذبح‌هایی را که بر پشت بالامال خانه آحاز بود و پادشاهان یهودا آنها ساخته بودند، و مذبح‌هایی را که منسی درد و صحن خانه خداوند ساخته بود، پادشاه منهدم ساخت و از آنها خراب کرده، گرد آنها را در نهر قدر و سوزانید.

۱۳ و مکانهای بلند را که مقابل اورشلیم به طرف راست کوه فساد بود و سلیمان، پادشاه اسرائیل، آنها را برای اشتورت، رجاست صید و نیان و برای کوش، رجاست موآبیان، و برای ملکوم، رجاست بنی عمون، ساخته بود، پادشاه، آنها را نجس ساخت.

۱۴ و تمائیل را خرد کرد و اشیریم را قطع نمود و جایهای آنها را از استخوانهای مردم پر ساخت.

۱۵ و نیز مذبحی که در بیت تیل بود و مکان بلندی که بر بعام بن بناط که اسرئیل امر تکب گاه ساخته، آن را بنا نموده بود، هم مذبح و هم مکان بلند را منهدم ساخت و مکان بلند را سوزانید، آن را مثل غبار، نرم کرد و اشیره را سوزانید.

۱۶ و یوشیا ملتفت شده، قهرها را که آنجا در کوه بود، دید. پس فرستاده، استخوانها را آن قبرها برداشت و آنها را بر آن مذبح سوزانید، آن را نجس ساخت، به موجب کلام خداوند که آن مرد خدایی که از این امور اخبار نموده بود، به آن نداد در داد.

۱۷ و پرسید: «بن جسمهای که میبینم، چیست؟» مردان شهری را گفتند: «مرد خدایی است که از یهود آمده، به این کارهایی که تو بر مذبح بیت تیل کرده‌ای، ندا کرده بود.»

او گفت: «نرا و اگر دیدی و کسی استخوانهای او را حرکت ندهد.» پس استخوانهای او را با استخوانهای آن نبی که از سامره آمده بود، و گذاشتند. ۱۹ و یوشیا تمامی خانه‌های مکان‌های بلند را نیز که در شهرهای سامره بود و پادشاهان اسرائیل آنها ساخته، خشم داد و آنها را به هیجان آورده بودند، برداشت

و آنها را موافق تمامی کارهایی که به بیت تیل کرده بود، عمل نمود.

۲۰ و جمیع کاهنان مکان‌های بلند را که در آنجا بودند، بر مذبح‌ها کشت و استخوانهای مردم را بر آنها سوزانید، به اورشلیم مراجعت کرد.

و پادشاه تمامی قوم را امر فرموده، گفت که «پد فصح را به نحوی که در این کتاب عهد مکتوب است، برای خدای خود نگاه دارید.»

به تحقیق فصحی مثل این فصح از یام داوری که بر اسرئیل داوری نمودند و در تمامی ایام پادشاهان اسرائیل و پادشاهان یهودا داشته‌اند.

۲۳ اما در سال مجددم، یوشیا پادشاه، این فصح را برای خداوند در اورشلیم نگاه داشتند.

و نیز یوشیا صاحب اجنه و جادوگران و ترافع و بتها و تمام رجاسات را که در زمین یهودا و اورشلیم پیدا شد، نابود ساخت تا سخنان تورات را که در کتابی که خلقیای کاهن در خانه خداوند یافته بود، بهجا آورد.

۲۵ و قبل از یادشاهی نیود که به تمامی دل و تمامی جان و تمامی قوت خود موافق تمامی تورات موسی به خداوند رجوع نماید، و بعد از اونیز مثل او ظاهر نشد. اما خداوند از حدت خشم عظیم خود برگشت زیرا که غضب او بهسبب همه کارهایی که منسی خشم او را از آنهابه هیجان آورده بود، بر یهودا مشتعل شد. ۲۷ و خداوند گفت: «هو دارانیز از نظر خود دور خواهیم کرد چنانکه اسرائیل را دور کردم و این شهراورشلیم را که برگزیدیم و خانهای را که گفتم اسم من در آنجا خواهد بود، ترک خواهیم نمود.»

و بقیه وقایع یوشیا و هرچه کرد، آبادر کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

و در ایام او، فرعون نکوه، پادشاه مصر، بر پادشاه آشوریه نهر فرات برآمد و یوشیا پادشاه به مقابل او برآمد و چون (او را دید، وی را در مجدو کشت، ۳۰ و خدا مانش او را در ابراهه نهاده، و اجزیه و یه اورشلیم، مرده آوردند و او را در قبرش دفن کردند و اهل زمین، ییوآحاز بن یوشیا را گرفتند و او را مسح نموده، بهجای پدرش به پادشاهی نصب کردند.

ییوآحاز، پادشاه بودا

و ییوآحاز بیست و سه ساله بود که پادشاه شد و سه ماه در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش حموطل، دختر امیاز لینه بود.

۳۲ و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، موافق هر آنچه پدرانش کرده بودند، به عمل آورد.

۳۳ و فرعون نکوه، او را در ربه، در زمین حات، در بند نهاد تا در اورشلیم سلطنت نماید و صد و نه نفره و یک و نه طلا بر زمین گذارد.

۳۴ و فرعون نکوه، الیاقیم بن یوشیا را بهجای پدرش، یوشیا، به پادشاهی نصب کرد و اسمش را به ییوآحاز تبدیل نمود و ییوآحاز را گرفته، به مصر آمد. و او را آنجا مرد.

۳۵ و ییوآقیم، آنقره و طلارابه فرعون داد اما زمین را تقویم کرد تا آن مبلغ را موافق فرمان فرعون بدهند و آنقره و طلاراه را از اهل زمین، از هر کس موافق تقویم او به زور گرفت تا آن را به فرعون نکوه بدهد.

ییوآقیم، پادشاه بودا

ییوآقیم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش زبیده، دختر فایده، از رومه بود.

۳۷ و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود موافق هر آنچه پدرانش کرده بودند، به عمل آورد.

و در ایام او، نیوکد نصر، پادشاه بابل آمد، و ییوآقیم سه سال بنده او بود. پس برگشته، از او عاصی شد.

۲ و خداوند فوجهای کلدانیان و فوجهای ارمیان و فوجهای موبیان و فوجهای بنی عمون را بر او فرستاد و ایشان را بر ییوآقیم فرستاد تا آن را هلاک سازد، به موجب کلام خداوند که به واسطه بندگان خود انبیا گفته بود.

۳ به تحقیق، این از فرمان خداوند بر ییوآقیم واقع شد تا ایشان را بهسبب گناهان منسی و هرچه او کرد، از نظر خود دور اندازد.

۴ و نیز بهسبب خون بیگانهانی که او ریخته بود، زیرا که او اورشلیم را از خون بیگانهان پر کرده بود و خداوند نخواست که او را عفو نماید.

۵ و بقیه وقایع ییوآقیم و هرچه کرد، آبادر کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

پس ییوآقیم با پدران خود خوابید و پسرش ییوآکین بهجایش پادشاه شد.

۷ و پادشاه مصر، بار دیگر از ولایت خود بیرون نیامد زیرا که پادشاه بابل هرچه را که متعلق به پادشاه مصر بود، از نهر مصر تا نهر فرات، به تصرف آورده بود.

ییوآکین، پادشاه بودا

و ییوآکین هجده ساله بود که پادشاه شد و سه سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش خوشطاد دختر الناتان اورشلیمی بود.

۹ و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، موافق هر آنچه پدرش کرده بود، به عمل آورد.

در آن زمان بندگان نیوکد نصر، پادشاه بابل، بر اورشلیم برآمدند. و شهر محاصره شد.

۱۱ و نیوکد نصر، پادشاه بابل، در حینی که بندگانش آن را محاصره نموده بودند، به شهر برآمد.

۱۲ و ییوآکین، پادشاه یهودا با مادر خود و بندگانش و سردارانش و خواجهرسایانش نزد پادشاه بابل بیرون آمد، و پادشاه بابل در سال هشتم سلطنت خود، او را گرفت.

و تمامی خزانههای خانه خداوند و خزانههای خانه پادشاه را از آنجا بیرون آورد و تمام ظرف طلائی را که سلیمان، پادشاه اسرائیل برای خانه خداوند ساخته بود، به موجب کلام خداوند، شکست.

۱۴ و جمیع ساکنان اورشلیم و جمیع سرداران و جمیع مردان جنگی را که ده هزار نفر بودند، اسیر ساخته، بر دو جمیع صنعتگران و آهنگران را نیز، چنانکه سوی مسکینان، اهل زمین کسی باقی نماند.

۱۵ و ییوآکین را به بابل برد و مادر پادشاه و زنان پادشاه و خواجهرسایانش و بزرگان زمین را اسیر ساخت و ایشان را از اورشلیم به بابل برد.

۱۶ و تمامی مردان جنگی، یعنی هفت هزار نفر و یک هزار نفر از صنعتگران و آهنگران را که جمیع ایشان، قوی و جنگ آزموده بودند، پادشاه بابل، ایشان را به بابل به اسیری برد.

۱۷ و پادشاه بابل، عموی وی، متنیار ادر جای او به پادشاهی نصب کرد و اسمش را به صدیقامبدل ساخت.

صدقیای پادشاه یهودا

صدقیای بیست و یکساله بود که آغاز سلطنت نمود و یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش حمیطل، دختر امیر میازلبنه بود.

۱۹ آنچه را که در نظر خداوند ناپسندید، موافق هر آنچه یهو یاقیم کرده بود، به عمل آورد.

۲۰ زیرا بسبب غضبی که خداوند بر اورشلیم و یهودا داشت، به حدی که آنها را از نظر خود انداخت، واقع شد که صدقیای پادشاه بابل عاصی شد.

سقوط اورشلیم

و واقع شد که نبوکدنصر، پادشاه بابل، با تمامی لشکر خود در روز دهم ماه دهم از سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد، و در مقابل آن اردو زده، سنگری گرداگردش بنا نمود.

۲ و شهر تا سال یازدهم صدقیای پادشاه محاصره شد.

۳ و در روز نهم آن ماه، حطی در شهر چنان سخت شد که برای اهل زمین نان نبود.

۴ پس در شهر خنهای ساختند و تمامی مردان جنگی در شب از راه دروازه‌های که در میان دو حصار، نزد باغ پادشاه بود، فرار کردند. و کلدانیان به هر

طرف در مقابل شهر بودند پادشاه (به راه عریض رفت.

۵ و لشکر کلدانیان، پادشاه را تعاقب نموده، در بیابان ارمحابه او رسیدند و تمامی لشکرش از او برانگشته شدند.

۶ پس پادشاه را گرفته، او را نزد پادشاه بابل به ربله آوردند و بر او قوی دادند.

۷ و پسران صدقیار پیش رویش به قتل رسانیدند و چشمان صدقیار را کندند و او را به دوزخ پیرایسته، به بابل آوردند.

و در روز هفتم ما میخام از سال نوزدهم نبوکدنصر پادشاه، سلطان بابل، نبوزرادان، رئیس جلا دان، خادم پادشاه بابل، به اورشلیم آمد.

۹ و خانه خداوند و خانه پادشاه را سوزانید و همه خانه‌های اورشلیم و هر خانه بزرگ را به آتش سوزانید.

۱۰ و تمامی لشکر کلدانیان که همراه رئیس جلا دان بودند، حصارهای اورشلیم را به هر طرف منهدم ساختند.

۱۱ و نبوزرادان، رئیس جلا دان، بقیه قوم را که در شهر باقی مانده بودند و خارجین را که به طرف پادشاه بابل شده بودند و بقیه جمعیت را به اسیری برد.

۱۲ اما رئیس جلا دان بعضی از مسکینان زمین را برای باغبانی و فلاحتی وا گذاشت.

و کلدانیان ستونهای برنجینی که در خانه خداوند بود و دریاچه برنجینی را که در خانه خداوند بود، شکستند و برنج آنها را به بابل بردند.

۱۴ و دیگرها و خاک اندازها و گلگیرها و قاشقها و تمامی اسباب برنجینی را که با آنها خدمت میکردند، بردند.

۱۵ و مجرها و کاسه‌هایی طلای آنچه را که از طلا بودند و نقره آنچه را که از نقره بود، رئیس جلا دان برد.

۱۶ اما دو ستون و یک دریاچه و پایه‌هایی که سلیمان آنها را برای خانه خداوند ساخته بود، و زن برنج همه این اسباب بیاندازه بود.

۱۷ بلندی یک ستون هجده ذراع و تاج برنجین بر سرش و بلندی تاج سه ذراع بود و شبکه و انارهای گرداگرد روی تاج، همه از برنج بود و مثل اینها برای ستون دوم بر شبکهاش بود.

و رئیس جلا دان، سرایا، رئیس کهنه، و صغنیای کاهن دوم و سه مستحفظ در را گرفت.

۱۹ و سرداری که بر مردان جنگی گماشته شده بود و پنج نفر از آتانی که روی پادشاه را میدیدند و در شهر یافت شدند و کاتب سردار لشکر را که اهل ولایت

راسان میدید، و شصت نفر از اهل زمین را که در شهر یافت شدند، از شهر گرفت.

۲۰ و نبوزرادان رئیس جلا دان، ایشان را برداشته، به ربله، نزد پادشاه بابل برد.

۲۱ و پادشاه بابل، ایشان را در ربله در زمین حیات زده، به قتل رسانید. پس یهودا از ولایت خود به اسیری رفتند.

و اما قومی که در زمین یهودا باقی ماندند و نبوکدنصر، پادشاه بابل ایشان را رها کرده بود، پس جدلیان اخیقام بن شافان را بر ایشان گماشت.

۲۳ و چون تمامی سرداران لشکر با مردان ایشان شنیدند که پادشاه بابل، جدلیار احا کم قرار داده است، ایشان نزد جدلیا به مصطفه آمدند، یعنی اسماعیل بن

تنبیا و یوحنا بن قاری و سرایا بن نفحوت نطوفاتی و یازنیان معکاتی با کسان ایشان.

۲۴ و جدلیارای ایشان و برای کسان ایشان قسم خورده، به ایشان گفت: «زندگان کلدانیان مترسید. در زمین ساکن شوید و پادشاه بابل را بندگی

نمایید و برای شما نیکو خواهد بود.»

اما در ماه هفتم واقع شد که اسماعیل بن تنبیا این البشع که از ذریت پادشاه بود، به اتفاق نفر آمدند و جدلیار از اندک بگردید و یهودان و کلدانیان را نیز که

با او در مصطفه بودند) شنیدند.

□□ و تمامی قوم، چه خرد و چه بزرگ، و سرداران لشکرها بر خاسته، به مصر رفتند زیرا که از کلدانیان ترسیدند.

آزادی یهو یاکین

و در روز بیست و هفتم ماه و از دهم از سال سی و هفتم اسیری یهو یاکین، پادشاه یهودا، واقع شد که اوایل مردوک، پادشاه بابل، در سالی که پادشاه شد،

سریه یهو یاکین، پادشاه یهودا را از زندان برافراشت.

۲۸ و یابوئختان دلاویز گفت و کرسی او را بالاتر از کرسیهای سلیر پادشاهانی که با او در بابل بودند، گذاشت.

۲۹ و لباس زندانی او را تبدیل نمود و او در تمامی روزهای عمرش همیشه در حضور روی نان میخورد.

۳۰ و برای معیشت و وظیفه دائمی، یعنی قسمت هر روز و هر روزش، در تمامی ایام عمرش از جانب پادشاه ابوداده میشد.

کتاب اول تواریخ ایام

از آدم تا ابراهیم

آدم، شَبِثْ أَنْوَش،

قَبِنان مَهَلْئیل یارَد،

خُنُوخ مَتُو شالِح لَمک،

نُوخ سام حام یافْت.

۵ پسران یافْت: جُومر و ما جُوج و مادای و یاوآن و ماشک و تیراس.

۶ و پسران جُومر: اَشْکاز و زور یفات و نَجْرَمَه.

۷ و پسران یاوآن: اَلِشَه و تَر شِیش و کَتیم و دُو دانیم.

۸ و پسران حام: کوش و مصرایم و قُوت و کنعان.

۹ و پسران کوش: سِبا و حویله و سبتا و رعمما و سبتکا. و پسران رعمما: شِبا و دَدان.

۱۰ و کوش، ثَمُر و درآ آورد، و او به جبار شدن در جهان شروع نمود.

۱۱ و مصرایم، لُودیم و عَنامیم و لَهابیم و نَفْتوحیم را آورد،

و قَتر و سیم و کسلو حیم را که فَلَستیم و کَفْتوریم از ایشان پدید آمدند.

۱۳ و کنعان نَحْست زاده خود، صیدون و حِث را آورد،

و یوسبی و اموری و جرجاشی،

و حوی و عِرقی و سینی،

و اروادی و صماری و حماقی را.

۱۷ پسران سام: عیلام و آشور و آر فکشاد و لُود و آرام و عُوص و حُول و جاتر و ماشک.

۱۸ و آر فکشاد، شالِح را آورد و شالِح، عابِر را آورد.

۱۹ و برای عابِر دو پسر متولد شدند که یکی را فالِح نام بود زیرا در ایام وی زمین منقسم شد و اسم برادرش یقطان بود.

۲۰ و یقطان، الموداد و شالف و حَضْر موت و یارح را آورد،

و هَدورام و اوزال و دَقَلَه،

و ایبال و ایمایل و شِبا،

و اُو قیر و حویله و یو باب را که جمیع اینها پسران یقطان بودند.

۲۴ سام، آر فکشاد سالِح،

عابِر فالِح رُعو،

سَروچ ناخورتارح،

آبرام که همان ابراهیم باشد.

۲۸ پسران ابراهیم: اسحاق و اسماعیل.

۲۹ این است پدایشان: نَحْست زاده اسماعیل: نَبایوت و قیدار و اَدْبَئیل و مِیسام،

و مِشماح و دُو مَه و مِسا و حَدد و تیما،

و یَطور و نَافیش و قدَمَه که اینان پسران اسماعیل بودند.

۳۲ و پسران قَطوره که مُتعه ابراهیم بود، پس اوزمران و یقشان و مدان و مدیان و شِباق و شُوحارا زاید و پسران یقشان: شِبا و دَدان بودند.

۳۳ و پسران مدیان عِیْفَه و عِیْفِر و خُنُوخ و اَبِیداع و اَلدَعه بودند. پس جمیع اینها پسران قَطوره بودند.

۳۴ و ابراهیم اسحاق را آورد، و پسران اسحاق عِیسو و اسرائیل بودند.

۳۵ و پسران عِیسو: لَیفاز و رُعوئیل و یَعوش و یعلام و قُورُوح.

۳۶ پسران اَلیفاز: تِیمان و اُومار و صِغِی و جِعتام و قَناز و مِیْناح و عَمالیق.

۳۷ پسران رُعوئیل: نَحْت و زانح و شِئَه و مِرّه

- ۳۹ وپسران سَعیر: لُوطان و شُوْبال و صِبْعون و عَنه و دیشون و ایصر و دیشان.
- ۴۰ وپسران لُوطان: حورِی و هُوْمام و خواهر لُوطان تمناخ.
- ۴۱ وپسران شُوْبال: عَلیان و مَنّا حَت و عیبال و شَنفِی و اَوْنام و پسران صِبْعون: آیَه و عَنه.
- ۴۲ وپسران عَنه: دیشون و پسران دیشون: حَمْران و اِشبان و یتران و کَران.
- ۴۳ وپسران ایصر: بِلهان و زُعوْان و یعقان و پسران دیشان: عُوْص و اَران.
- ۴۴ وبادشاهانی که در زمین اُدوم سلطنت نمودند، پدش از آنکه پادشاهی بر بنی اسرائیل سلطنت کند، اینانند: بِالْع بن بَعور و اسم شهر او دِنَپاه بود.
- ۴۵ وپسران مُرد و یوباب بن زارح اَبَصْرَه به جایش پادشاه شد.
- ۴۶ و یوباب مرد و حوشام از زمین یمنی به جایش سلطنت نمود.
- ۴۷ و حوشام مرد و هدد بن بدد که مدیایان را در زمین موآب شکست داد در جایش پادشاه شد و اسم شهرش عَویت بود و هدد مرد و سَمَلَه از مَسْرَبَه به جایش پادشاه شد.
- ۴۸ و سَمَلَه مرد و شاول از رَحُوبوت نهر به جایش پادشاه شد.
- ۴۹ و شاول مرد و یعل حانان بن عکبوره به جایش پادشاه شد.
- ۵۰ و یعل حانان مرد و هدد به جایش پادشاه شد، و اسم شهرش فاعی و اسم زَنش مَیْطَبیل دختر مَطَرِد دختر می ذَهَب بود.
- ۵۱ و هدد مرد و امیران اُدوم امیر تمناخ و امیر آیَه و امیر بیت بودند.
- ۵۲ و امیر اَهلِیَیامَه و امیر ایلَه و امیر فِتون،
و امیر قَناز و امیر تِجان و امیر مِیْصار،
و امیر مَجْدِ یَیل و امیر عیرام، اینان امیران اُدوم بودند.

اسرائیل پسران

- پسران اسرائیل اینانند: رُؤبِین و شمعون و لاوی و یهودا و یساکار و یولون و دان و یوسف و بنیامین و نفتالی و جاد و آشیر.
- ۳ پسران یهودا: عیر و اُونان و شیلَه، این سه نفر از بَنَشوُع کنعانیه برای او زاییده شدند، و عیر نخست زاده یهودا به نظر خداوند شریک بود، پس او را کُشت.
- ۴ و عروس وی تا مارا فارص و زارح را برای وی زایید، و همه پسران یهودا پنج نفر بودند.
- ۵ و پسران فارص: حَصْرُون و حامول.
- ۶ و پسران زارح: زَمْرِی و اِیْتان و هیمان و کَلکُول و دارح که همگی ایشان پنج نفر بودند.
- ۷ و از پسران کرمی، عا کار مضطرب کننده اسرائیل بود که در باره چیز حرام خیانت ورزید.
- ۸ و پسران ایتان: عَزْرِیا بود.
- ۹ و پسران حَصْرُون که برای وی زاییده شدند، یَرَحْمیل و رام و کَلوْبا ی.
- ۱۰ و رام عَمیناداب را آورد و عَمیناداب نَحْشُون را آورد که رئیس بنی یهودا بود.
- ۱۱ و نَحْشُون سَلما را آورد و سَلما بوعز را آورد.
- ۱۲ و بوعز عوبید را آورد و عوبید یسی را آورد.
- ۱۳ یسی نخست زاده خویش اَلِیآب را آورد، و دومین اِیْناداب را، و سومین شَمعی را،
و چهارمین تَنْتیل را و پنجمین رَدآی را،
و ششمین اُوْصم را و هفتمین داود را آورد.
- ۱۴ و خواهران ایشان صَرُویَه و اَیْچیل بودند. و پسران صَرُویَه، اَشْیای و یوآب و عَسائیل، سه نفر بودند.
- ۱۵ و اَیْچیل عَماسارا زاید پدر عَماسا سَیْتر اِسماعیلی بود.
- ۱۶ و کالیب بن حَصْرُون از زن خود عَزْر و به و از یربعوت اولاد به هم رسانید و پسران وی اینانند: باشر و شُوْباب و اَرْدُون.
- ۱۷ و عَزْر و به مُرد و کالیب اَهْرآت را به زنی گرفت و او حور را برای وی زایید.
- ۱۸ و حور، اُوری را آورد و اُوری بَصَلتیل را آورد.
- ۱۹ و بعد از آن، حَصْرُون به دختر ما کبیر پدر جلعاد در آمده، او را به زنی گرفت حینی که شصت ساله بود و او بَحْجوب را برای وی زایید.
- ۲۰ و بَحْجوب بایئر را آورد و او بیست و سه شهر در زمین جلعاد داشت.

- ۲۳ و او جشور و آرام را که خوُوب بایتر باشد، باقنات و دهات آنها که شصت شهر بود، از ایشان گرفت و جمیع اینها از آن بنی ما کیر پدر جلعاد بودند.
- ۲۴ و بعد از آنکه حصرون در کالیب آفراته وفات یافت، آیه زن حصرون آشور پدر تقوع را برای وی زاید.
- ۲۵ و پسران حتمیل نخست زاده حصرون نخست زاده اش: رام و یونه و اورن و اوصم و آخیاب بودند.
- ۲۶ و بر حتمیل رازن دیگر مسماة به عطاره بود که مادر او نام باشد.
- ۲۷ و پسران رام نخست زاده بر حتمیل معص و یامین و عاقرب بودند.
- ۲۸ و پسران اونام: شتمای و یاداع بودند، و پسران شتمای ناداب و ایشور.
- ۲۹ و اسم زن ایشور ایشیل بود و او آحبان و مولید را برای وی زاید.
- ۳۰ ناداب سلد و آقام بودند و سلد بی اولاد مرد.
- ۳۱ و بنی آقام یسعی و بنی یسعی شیشان و بنی شیشان آحلاهی.
- ۳۲ و پسران یاداع برادر شتمای یتر و یوناتان، و یتر بی اولاد مرد.
- ۳۳ و پسران یوناتان: فالت و زازا. اینها پسران بر حتمیل بودند.
- ۳۴ و شیشان را پسر یسعی نبود لیکن دختران داشت و شیشان را غلامی مصری بود که بر حاح نام داشت.
- ۳۵ و شیشان دختر خود را به غلام خویش بر حاح به زنی داد و او عتای را برای وی زاید.
- ۳۶ و عتای ناتان را آورد و ناتان زاباد را آورد.
- ۳۷ و زاباد افلال را آورد و افلال عوبید را آورد.
- ۳۸ و عوبید یهورا آورد، یهور عزر را آورد.
- ۳۹ و عزر را حالص را آورد و حالص العاسه را آورد.
- ۴۰ و العاسه سسمای را آورد و سسمای شلوم را آورد.
- ۴۱ و شلوم یقمیار را آورد و یقمیار ایشمع را آورد.
- ۴۲ و بنی کالیب برادر بر حتمیل نخست زاده اش میشاع که پدر زریف باشد و بنی ماریشه که پدر حبرون باشد بودند.
- ۴۳ و پسران حبرون: قورح و تقوع و راقم و شامع.
- ۴۴ و شامع را حم پدر بر قعام را آورد و راقم شتمای را آورد.
- ۴۵ و پسر شتمای ماعئون و ماعون پدر بیت صور بود.
- ۴۶ و عیفه متعه کالیب حاران و موصا و جازیز را زاید و حاران جازیز را آورد.
- ۴۷ و پسران یهدای را حم و یوتام و جیشان و فالت و عیفه و شاعف.
- ۴۸ و معکه متعه کالیب، شابر و ترخنه را زاید.
- ۴۹ و او نیز شاعف، پدر مدمنه و شوا، پدر مکینا پدر جبعار را زاید، و دختر کالیب عکسه بود.
- ۵۰ و پسران کالیب بن حور نخست زاده آفراته اینانند: شوبال پدر قره به یعاریم، و سلبا پدر بیت لحم و حاریف پدر بیت جادر.
- ۵۱ و پسران شوبال پدر قره به یعاریم اینانند: هر واه و نصف متوحوت.
- ۵۲ و قبایل قره به یعاریم اینانند: یتریان و قوتیان و شوماتیان و مشرعیان که از ایشان صارعائیان و لاشطاولیان پیدا شدند.
- ۵۳ و بنی سلبا بیت لحم و نطوفاتیان و عطروت بیت یوآب و نصف ماتحتیان و صرعیان بودند.
- ۵۴ و قبایل کاتبانی که در عیص ساکن بودند، ترعائیان و شمعائیان و سوکاتیان بودند. اینا قینیان اند که از حمت پدر بیت ریکاب بیرون آمدند.

پسران داود

- و پسران داود که برای او در حبرون زایده شدند، اینانند: نخست زاده اش آمنون از آخینوعم زرعلیه، و دومین دانیال از ایشیل که ملیه؛ و سومین ایشالو پسر معکه دختر تلهای پادشاه جشور، و چهارمین اُد و نیا پسر حجیت.
- ۳ و پنجمین شطفا از ایشال و ششمین یتر عام از زن او و مجله.
- ۴ این شش برای او در حبرون زایده شدند که در آنجا هفت سال و شش ماه سلطنت نمود و در اورشلیم می سه سال سلطنت کرد.
- ۵ و اینها برای وی در اورشلیم زایده شدند: شعی و شوباب و ناتان و سلیمان. این چهار از بتشوع دختر حتمیل بودند.
- ۶ و یحار و ایشامع و آیفالط.

- ۷ و نُوْجِه و نَاغ و یافیع .
 ۸ وَالشَّمْع وَاَلْیَادَاع وَاَلْفِلْط که نه نفر باشند .
 ۹ همه اینها پسران داد و بودند سواي پسران متعه ها . و خواهر ایشان تامار بود .
 پاد شاهان یهودا
 و پسر سلیمان ، رَجَعَام و پسر اَوْتِیَا و پسر اَوَسَا و پسر اَوِیو شافاط .
 ۱۱ و پسر اویورام و پسر اَوَاخَرِیَا و پسر اویوآش .
 ۱۲ و پسر اَوَمَصِیَا و پسر اَوَعَزْرِیَا و پسر اویوتام .
 ۱۳ و پسر اَوَاخاز و پسر اَوَحزقیآ و پسر اومَنّی .
 ۱۴ و پسر اَوَامون و پسر اویوشیا .
 ۱۵ و پسران یوشیا نخست زاده اش یوحانان ود و مین یویا قیم و سومین صدقیآ و چهارمین شلوم .
 ۱۶ و پسران یویا قیم پسر اویکنیا و پسر اوصدقیآ .
 ۱۷ و پسران یکنیا آشیر و پسر اوشآ تئیتیل .
 ۱۸ و ملکیرام و فدایا و شنآ صر و یقمیا و هو شاماع و ندبیا .
 ۱۹ و پسران فدایا زربابل و شمعی و پسران زربابل مُسَلّام و حَنّیَا و خواهر ایشان شلومیت بود .
 ۲۰ و حَسُوْبَه و اُوَهْل و یرِخِیَا و حَسَدِیَا و یو شَب حَسَد که پنج نفر باشند .
 ۲۱ و پسران حَنّیَا قَلطِیَا و اشعیا ، بنی رفایا و بنی آرنان و بنی عوبدیا و بنی شکنیا .
 ۲۲ و شکنیا شمعیآ و پسران شمعیآ ، حَطّوش و یحآل و یارِخ و نَعْرِیَا و شافاط که شش باشند .
 ۲۳ و پسران نَعْرِیَا اَلیو عینای و حزقیآ و عزریقام که سه باشند .
 ۲۴ و بنی اَلیو عینای هودا یا اوالیاشیب و فلا یا و عقوب و یوحانان ود لایع و عَنانی که هفت باشند .

بقیه سبط یهودا

- بنی یهودا: فَاْرَص و حَصْرُون و کرمی و حور و شوبال .
 ۲ و رایآ بن شوبال یحز را آورد و یحز اُخوما ی و لاهدرآ آورد . اینانند قبایل صرعاتیان .
 ۳ و اینان پسران پدر عیظام اند: نیرعیل و شماوید باش و اسم خواهر ایشان هَصَلْفُونِی بود .
 ۴ فَنُوئیل پدر جدور و عازر پدر خوشه اینها پسران حور نخست زاده آفراته پدر بیت لحم بودند .
 ۵ و اشحور پدر تقوع دوزن داشت: حَلّان و نَعْرَه .
 ۶ و نَعْرَه ، اَحْزَام و حافرو تمانی و اَحْشَطاری را برای اوزایید ؛ اینان پسران نَعْرَه اند .
 ۷ و پسران حَلّان: صَرْت و صُوحْر و آنتان .
 ۸ و قوس عانوب و صوبیبه و قبایل آخر حیل بن هارم را آورد .
 ۹ و یعیص از برادران خود شریف تر بود و مادرش اورا یعیص نام نهاد و گفت: «از این جهت که اورا با حزن زاییدم.»
 و یعیص از خدای اسرائیل است دعا نموده گفت: «کاش که مرا برکت می دادی و حدود مرا وسیع میکردانیدی و دست تو مان می بود و مرا از نالانگاه می داشتی تا محزون نشوم.» و خدا آنچه را که خواست به او بخشید .
 ۱۱ و کلوب برادر شوحه بحیر را که پدر آشتون باشد آورد .
 ۱۲ و آشتون بیت رافا و فاسیح نَحْتَه پدر عیرناحاش را آورد . اینان اهل ریفه می باشد .
 ۱۳ و پسران قَناز و عتیبیل و سرا یا بودند ؛ و پسر عتیبیل حَتّات .
 ۱۴ و معنوتای عَفْرَه را آورد و سرا یا ، یوآب پدر جیحراشم را آورد ، زیرا که صنعتگر بودند .
 ۱۵ و پسران کالیب بن یفنه ، عیر و ویله و ناعم بودند ؛ و پسر ایله قَناز بود .
 ۱۶ و پسران یهلئیل ، زیف و زیفه و تیریا و آسریل .
 ۱۷ و پسران عَزْرَه و ترومرّد و عافرو یالون (زن مرد (مریم و شمعیآ و یسح پدر آشتومع را زایید .
 ۱۸ وزن یهودیه اویارد ، پدر جدور ، و جابر پدر سوکو و یوقو تئیتیل پدر زانو ح را زایید . اما آنان پسران پتیه دختر فرعون که مرد اورا به زنی گرفته بود می باشند .

۱۹ و پسران زن بودیه او که خواهر نَحْم بود پدر قَبِيلَه جَرْمِي و اَشْتَمُوع مَعكَا تِي بودند.

۲۰ و پسران شَمْعُون: اَمْنُون و رَنَه و بَخْتَان و تیلون و پسران بِشْعِي زُتْر و حِيت.

۲۱ و بنی شیلَه بن هودا، عیر پدر لیکه، و لَعْدَه پدر مَریشَه و قَبایل خاندان عاملان کَنان نازک از خانواده اَشْبِيع بودند.

۲۲ و یوقم و اهل کوز بیابو آش و ساراف که در مواب مَلک داشتند، و نَشُوبِي حَم، و این وقایع قدیم است.

۲۳ و ایان کوزه گرو دند با ساکنان تناعیم و جدیره که در آنجاها زدها شاه به جهت کاراوسکونت داشتند.

پسران شَمْعُون

پسران شَمْعُون: ثُمُوئیل و یامین و یاریب و زارح و شاؤل.

۲۵ و پسرش شَلُوم و پسرش مِيسام و پسرش مِشماع.

۲۶ و بنی مِشماع پسرش حَمُوئیل و پسرش زُکُور و پسران شَمْعِي.

۲۷ و شِيعِي را شانزده پسر و شش دختر بود و لکن برادرانش را پسران بسیار نبود و همه قبایل ایشان مثل بنی هودا زیاد نشدند.

۲۸ و ایشان در پُتْر شَمْع و مولا دَه و حَصْر شُوآل،

و در بِلَهه و عاصم و تولاد،

و در یُوئیل و حرمه و صَقْلَع

و در بیت مر کبوت و حَصْر سوسم و بیت برئِي و شَعْرَام ساکن بودند. اینها شهرهای ایشان تا زمان سلطنت داود بود.

۳۲ و قریه های ایشان عِطام عین و مُون و تُوکن و عاشان، یعنی پنج قریه بود،

و جمیع قریه های ایشان که در پیرامون آن شهرها تابعل بود. پس مسکنهای ایشان این است و نسب نامه های خود را داشتند.

۳۴ و مَشُوبات و میلیک و یوشه بن اَمصیا،

یوئیل و یهبون و یوشبیا بن سربا بن عَسِئیل،

و الیو عینای و یعکوبه و یوشو حابا و عَسایا و عد یئیل و یسیمیئیل و بنایا،

و زبزا بن شَفْعِي ابن اَلُون بن یدایا بن شَعْرِي ابن شَمْعِي،

اینانی که اسم ایشان مذکور شد، در قبایل خود رؤسا بودند و خانه های آباي ایشان بسیار زیاد شد.

۳۹ و به مدخل جد و در اطراف شرقی وادی رفتند تا برای گله های خویش چرا گاه بجویند.

۴۰ پس بر موندن کنیا رفتند و آن زمین وسیع و آرام و امین بود، زیرا که آل حام در زمان قدیم در آنجا ساکن بودند.

۴۱ و اینانی که اسم ایشان مذکور شد، در ایام حزقیایاد شاه هودا آمدند و خیمه های ایشان و معونان را که در آنجا یافت شدند، شکست دادند و ایشان را

تابه امر ورتباه ساخته، در جای ایشان ساکن شده اند زیرا که مرتع برای گله های ایشان در آنجا بود.

۴۲ و بعضی از ایشان، یعنی باصدفنر از بنی شَمْعُون که هوه سعیر رفتند، و فَلَطِیَا و نَعْرِیا و رَفایا و عَرَّ یئیل پسران بشیع رؤسای ایشان بودند.

۴۳ و یقیه عَمَّالَقَه را که فرار کرده بودند، شکست داده، تا امر و زدر آنجا ساکن شده اند.

پسران رُؤبِین

و پسران رُؤبِین نخست زاده اسرئیل ایناند: (برا که او نخست زاده بود و اما به سبب بی عصمت ساختن بستر پدر خویش، حق نخست زادگی او به پسران یوسف

بن اسرئیل داده شد. از این جهت نسب نامه او بر حسب نخست زادگی ثبت نشده بود.

۲ زبیا بود ابرادران خود برتری یافت و یاد شاه از او بود، اما نخست زادگی از آن یوسف بود.)

□ پس پسران رُؤبِین نخست زاده اسرئیل: حَنُوک و فُلُو و حَصْر و ن و کَرْمِي.

۴ و پسران یوئیل: پسرش شَمْعِیا و پسرش جوج و پسرش شَمْعِي؛

و پسرش میکا و پسرش رایا و پسرش بعل؛

و پسرش بَیْرَه که تَلَعْت فِلنَّاس را د شاه اَشُور او را به اسیری برد و او رئیس رُؤبِینان بود.

۷ و برادرانش بر حسب قبایل ایشان وقتی که نسب نامه موالید ایشان ثبت گردید، مقدم ایشان یعیئیل بود و زکریا،

و بالعم عَزاز بن شامع بن یوئیل که در عَر و عیر تَبُو و یعل معون ساکن بود،

و به طرف مشرق تا مدخل بیابان از نهر فرات سگاک گرفت، زیرا که مواشی ایشان در زمین جلعاد زیاده شد.

۱۰ و در ایام شاؤل ایشان با حاکمیران جنگ کردند و آنها به دست ایشان افتادند و در خیمه های آنها در تمامی اطراف شرقی جلعاد ساکن شدند.

پسران جاد

- و بنی جاد در مقابل ایشان در زمین باشان تا سلخه ساکن بودند.
- ۱۲ و مقدم ایشان یوتیل بود و دو زمین شافام و بعنای و شافاط در باشان (اکن بود).
- و برادران ایشان بر حسب خانه های آبی ایشان، میکائیل و مشلام و شعیب و یورای و یعکان و زریع و عابر که هفت نفر باشند.
- ۱۴ اینانند پسران آیحلیل بن حوری ابن یاروح بن جلعاد بن میکائیل بن نیشیشای بن یخد و ابن یوز.
- ۱۵ آخی ابن عبد یئیل بن جونی رئیس خاندان آبی ایشان.
- ۱۶ و ایشان در جلعاد باشان و قریه هایش و در تمامی نواحی شارون تاحد و آنها ساکن بودند.
- ۱۷ نسب نامه جمیع اینها در ایام یوتام پادشاه بود و در ایام پربعام پادشاه اسرائیل ثبت گردید.
- ۱۸ از بنی رؤین و جادیان و نصف سبط منسی شجاعان و مردانی که سپر شمشیر بر می داشتند و تیر اندازان و جنگ آزمودگان که به جنگ بیرون می رفتند، چهل هزار و هفت صد و شصت نفر بودند.
- ۱۹ و ایشان با حاجریان و بطور و نافیث و نوداب مقاتله نمودند.
- ۲۰ و بر ایشان نصرت یافتند و حاجریان و جمیع رفقای آنها به دست ایشان تسلیم شدند زیرا که در حین جنگ نزد خدا استغاثه نمودند و او ایشان را چونکه بر او توکل نمودند، اجابت فرمود.
- ۲۱ پس از موشای ایشان، پنجاه هزار شتر و دو بیست و پنجاه هزار گوسفند و دو هزار الاغ و صد هزار مرده تاراج بردند.
- ۲۲ زیرا چونکه جنگ از جانب خدا بود، بسیاری مقتول گردیدند. پس ایشان به جای آنها تا زمان اسیری ساکن شدند.
- ۲۳ و پسران نصف سبط منسی در آن زمین ساکن شده، از باشان تا بعل حرمن و سنیر و جبل حرمن زیاد شدند.
- ۲۴ و اینانند رؤسای خاندان آبی ایشان عافرویشعی و آئیل و عزریئیل و ارمیا و هود و یایخد یئیل که مردان تنومند شجاع و ناموران و رؤسای خاندان آبی ایشان بودند.
- ۲۵ اما به خدای پدران خود خیانت ورزیده، در پی خدایان قومهای آن زمین که خدا آنها را به حضور ایشان هلاک کرده بود، زنا کردند.
- ۲۶ پس خدای اسرائیل روح فوئل پادشاه آشور و روح تلغت فلناسر پادشاه آشور را برانگیخت که رؤینیان و جادیان و نصف سبط منسی را اسیر کرده، ایشان را به حلح و خابور و هار و نهر جوزان تا امر و زبرد.

پسران لاوی

- بنی لاوی: جرشون و قهات و ممراری.
- ۲ بنی قهات: عمرام و بصهار و حبرون و عزریئیل.
- ۳ و بنی عمرام: هارون و موسی و مریم. و بنی هارون: ناداب و ابیهو و الیعازار و ایتامار.
- ۴ و الیعازار قینحاس را آورد و قینحاس ایشوع را آورد.
- ۵ و ایشوع بقی را آورد و بقی عزری را آورد.
- ۶ و عزری زرحیار را آورد و زرحیار ایوت را آورد.
- ۷ و مریوت امریار را آورد و امریار اخیطوب را آورد.
- ۸ و اخیطوب صادوق را آورد و صادوق اخیمعص را آورد.
- ۹ و اخیمعص عزریار را آورد و عزریار یوحانان را آورد.
- ۱۰ و یوحانان عزریار را آورد و او در خانه ای که سلیمان در اورشلیم بنا کرد، کاهن بود.
- ۱۱ و عزریار امریار را آورد و امریار اخیطوب را آورد.
- ۱۲ و اخیطوب صادوق را آورد و صادوق سلوم را آورد.
- ۱۳ و سلوم حلقیار را آورد و حلقیار عزریار را آورد.
- و عزریار ساریار را آورد و ساریار یوصادوق را آورد.
- ۱۵ و یوصادوق به اسیری رفت هنگامی که خدا او ندید و او اورشلیم را به دست نبوکدنصر اسیر ساخت.
- ۱۶ پسران لاوی: جرشوم و قهات و ممراری.
- ۱۷ و اینهاست اسمهای پسران جرشوم: لینی و شعی.
- ۱۸ و پسران قهات: عمرام و بصهار و حبرون و عزریئیل.
- ۱۹ و پسران ممراری: محلی و موشی پس اینها قبایل لاویان بر حسب اجداد ایشان است.
- ۲۰ از جرشوم پسرش لینی، پسرش یحمت، پسرش زمه.

- ۲۱ پسرش یوآخ پسرش عد و پسرش زارح پسرش یا ترا می.
- ۲۲ پسران قَهَات، پسرش عَمیناداب پسرش قُورح پسرش اَسیر.
- ۲۳ پسرش اَلقانه پسرش اَبیآساف پسرش اَسیر.
- ۲۴ پسرش تَحْت پسرش اُور یثیل پسرش عَزْرَیاء، پسرش شَاوُل.
- ۲۵ و پسران اَلقانه عَماسای و اَخیموت.
- ۲۶ و اَمّا اَلقانه. پسران اَلقانه پسرش صوفای پسرش تَحْت.
- ۲۷ پسرش اَلیآب پسرش یروحام پسرش اَلقانه.
- ۲۸ و پسران سَموئیل نَحسْت زاده اش و شَبْنی و دو مَش اَبینا.
- ۲۹ پسران مَراری مَحلی و پسرش لَبْنی پسرش شَبعی پسرش عَزْرَه.
- ۳۰ پسرش شَبعی پسرش هَجیای پسرش عَسایا.

سرایندگان در هیکل

- و اینانند که داود ایشان را بر خدمت سرود در خانه خداوند تعیین نمود بعد از آنکه تابوت مستقر شد.
- ۳۲ و ایشان پیش مسکن خیمه اجتماع مشغول سرآیدن می شدند تا حینیکه سلیمان خانه خداوند را در اورشلیم بنا کرد. پس بر حسب قانون خویش بر خدمت خود مواظب شدند.
- ۳۳ پس آنهایی که با پسران خود معین شدند، اینانند: از بنی قَهَاتیان هَمَانِ مَغْنِی، ابن یوئیل بن سَموئیل.
- ۳۴ بن اَلقانه بن یروحام بن اَلیثیل بن نُوح،
ابن صوف بن اَلقانه بن مَهت بن عَماسای،
ابن اَلقانه بن یوئیل بن عَزْرَیاء بن صَفْنیاء،
ابن تَحْت بن اَسیر بن اَبیآساف بن قُورح،
ابن یصهار بن قَهَات بن لاوی بن اسرائیل.
- ۳۹ و برادرش آساف که به دست راست وی می ایستاد. آساف بن بَرکَیا بن شَبعی،
ابن میکائیل بن بَعسیا بن مَلْکِیَا،
ابن اَنجِی بن زارح بن عَدایا،
ابن اِیتان بن زَمّه بن شَبعی،
ابن یحسَت بن جَر شوم بن لاوی.
- ۴۴ و به طرف چپ برادران ایشان که پسران مَراری بودند: اِیتان بن قِیشی ابن عَبدی ابن مَلوک،
ابن حَسَدِیابن اَمصیابن حَلقیاب،
ابن اَمصی ابن بانی ابن شامر،
ابن مَحلی ابن موشی ابن مَراری ابن لاوی.
- ۴۸ و لاویانی که برادران ایشان بودند، به تمامی خدمت مسکن خانه خدا گماشته شدند.
- ۴۹ و اما هارون و پسرانش بر مذبح قربانی سوختنی و بر مذبح بخوره جهت تمامی عمل قدس الاقداس قربانی می گذرانیدند تا به جهت موافق هر آنچه موسی بنده خدا امر فرموده بود، کفارّه نمایند.
- ۵۰ و اینانند پسران هارون: پسرش اَلعازار، پسرش فینحاس، پسرش اَبیشوع.
- ۵۱ پسرش بُقی، پسرش عَزْری، پسرش زَرَحیا،
پسرش مَرایوت پسرش اَمْر یا پسرش اَخیطوب،
پسرش صادوق، پسرش اَخیمعص.
- ۵۴ و مسکن های ایشان بر حسب موضع ها و حد و ایشان اینهاست: از پسران هارون به جهت قبایل قَهَاتیان زیرا قَرعَه اول اَز آن ایشان بود.
- ۵۵ پس حَبْرُون در زمین یهودا بحوالی آن به هر طرفش به ایشان داده شد.
- ۵۶ و اما زمینهای آن شهر دَهانتش را به کالیب بن یَشنه دادند.
- ۵۷ به پسران هارون به جهت شهر های مَلجاح حَبْرُون و لَبْنَه و حوالی آن، و یَتیر و اَشتمعی و حوالی آن را دادند.
- ۵۸ و حیلین و حوالی آن را و دَبیر و حوالی آن را،
و عاشان و حوالی آن را و بیت شمس و حوالی آن را،

وازسبط بنیامین جَعّ وحوالی آن را وعلّت وحوالی آن را وعتاتوت وحوالی آن را . پس جمیع شهرهای ایشان برحسب قبایل ایشان سیزده شهر بود.

۶۱ و به پسران قَهات که از قبایل آن سبط باقی ماندند، ده شهر از نصف سبط یعنی از نصف مَنسی به قرعه داده شد.

۶۲ و به بنی جرّشوم برحسب قبایل ایشان از سبط یسّا کار واز سبط آشیر واز سبط نفتالی واز سبط مَنسی در باشان سیزده شهر.

۶۳ و به پسران مرادی برحسب قبایل ایشان از سبط رُؤیین واز سبط جاد واز سبط زبولون دوازده شهر به قرعه داده شد.

۶۴ پس بنی اسرائیل این شهرها را باحوالی آنها به لاویان دادند.

۶۵ واز سبط بنی یهود واز سبط بنی شمعون واز سبط بنی بنیامین این شهرها را که اسم آنها مذکور است به قرعه دادند.

۶۶ و بعضی از قبایل بنی قَهات شهرهای حدود خود را از سبط افرایم داشتند.

۶۷ پس شکیم را باحوالی آن در کوهستان افرایم و جازر را باحوالی آن به جهت شهرهای ملجابه ایشان دادند.

۶۸ و بقمعام را باحوالی آن و بیت حورون را باحوالی آن.

۶۹ و ایلون را باحوالی آن و جتّ رمون را باحوالی آن.

۷۰ واز نصف سبط مَنسی، عانیر را باحوالی آن، و بلعام را باحوالی آن، به قبایل باقی مانده بقی قَهات دادند.

۷۱ و به پسران جرّشوم از قبایل نصف سبط مَنسی، جولان را در باشان باحوالی آن و عشتاروت را باحوالی آن.

۷۲ واز سبط یسّا کار قادش را باحوالی آن و دیره را باحوالی آن.

۷۳ وراموت را باحوالی آن و عانیم را باحوالی آن.

۷۴ واز سبط آشیر مشآل را باحوالی آن و عبدون را باحوالی آن.

۷۵ وحقوق را باحوالی آن و رُحوب را باحوالی آن.

۷۶ واز سبط نفتالی قادش را در جلیل باحوالی آن و حمون را باحوالی آن و قریتایم را باحوالی آن.

۷۷ و به پسران مراری که از لاویان باقی مانده بودند، از سبط زبولون رمون را باحوالی آن و تابور را باحوالی آن.

۷۸ واز آن طرف اُردن در برابر اریحا به جانب شرقی اُردن از سبط رُؤیین، باصر را در بیابان باحوالی آن و بهصه را باحوالی آن.

۷۹ و قدیموت را باحوالی آن و میفعه را باحوالی آن.

۸۰ واز سبط جاد راموت را در جلعاد باحوالی آن و مختام را باحوالی آن.

۸۱ و حشبون را باحوالی آن و یعزر را باحوالی آن.

پسران یسّا کار

و اما پسران یسّا کار: تولاع و فوه و یاشوب و شمرون چهار نفر بودند.

۲ و پسران تولاع: عَزْرَی ورفایور و بیئیل و یحای و یسام و سموئیل، ایشان رؤسای خاندان پدر خود تولاع و مردان قوی شیاع در انساب خود بودند، و عدد ایشان در داوید بیست و دوهزار و شصت بود.

۳ و پسر عَزْرَی، یزر حیا و پسران یزر حیا، میکائیل و عوبدیا و یوئیل و یشیا که پنج نفر و جمیع آنها رؤسا بودند.

۴ و با ایشان برحسب انساب ایشان و خاندان آباي ایشان، فوجهای لشکر جنگی می و شش هزار نفر بودند، زیرا که زنان و پسران بسیار داشتند.

۵ و مردان ایشان از جمیع قبایل یسّا کار مردان قوی شیاع هشتاد و هفت هزار نفر جمیعاً در نسب نامه ثبت شدند.

پسران بنیامین

و پسران بنیامین: بالع و باگر و بدیعئیل، سه نفر بودند.

۷ و پسران بالع: آمسیون و عَزْرَی و عَزْرَی بئیل و یریموت و عیرِی، پنج نفر رؤسای خاندان آبا و مردان قوی شیاع که بیست و دوهزار و سی و چهار نفر از ایشان در نسب نامه ثبت گردیدند.

۸ و پسران باگر: زَمیر و یوعاش و ایلعازار و ایلوعینای و عُمَرِی و یریموت و اَیپا و عتاتوت و علامت. جمیع اینها پسران باگر بودند.

۹ و بیست هزار و بیست نفر از ایشان برحسب انساب ایشان، رؤسای خاندان آباي ایشان مردان قوی شیاع در نسب نامه ثبت شدند.

۱۰ و پسر بدیعئیل: پلهان و پسران پلهان: بعیش و بنیامین و ایهود و کتعمه و زیتان و ترشیش و ایدشاحر.

۱۱ جمیع اینها پسران بدیعئیل برحسب رؤسای آبا و مردان جنگی شیاع هفده هزار و بیست نفر بودند که در لشکر برای جنگ بیرون می رفتند.

۱۲ و پسران عیر: شَمیم و حَقیم و پسر اَحیر حوشیم.

پسران نفتالی

و پسران نفتالی: یحصیئیل و جونی و یصر و شلوم از پسران پلهه بودند.

پسران منسی

پسران مَنَسِّي اَسْرِيئِيل که زوجه اش اورا زاید، و ما کبیر پدر جلعاد که متعه ارامیه وی اورا زاید.

۱۵ و ما کبیر خواهر حَقِيم و شَفِيم را که به معکه مسماءه بود، به زنی گرفت؛ و اسم پسر دوم او صُلْفَحَاد بود، و صُلْفَحَاد دختران داشت.

۱۶ و معکه زن ما کبیر پسر ی زاید، اورا افارش نام نهاد و اسم برادرش شارش بود و پسرانش، اَلَام و راقم بودند.

۱۷ و پسر اولام پدان بود. اینانند پسران جلعاد بن ما کبیر بن مَنَسِّي.

۱۸ و خواهر او همو لگه لیبث بود و ایعزر و محله را زاید.

۱۹ و پسران شمیداع اخیان و شکیم و لقیحی و انعام.

پسران افرایم

و پسران افرایم شوتالغ و پسرش بارد و پسرش تحت و پسرش اَلعاد و پسرش تحت.

۲۱ و پسرش زاباد و پسرش شوتالغ و عازر و اَلعاد که مردان جت که در آن زمین مولود شدند، ایشان را کشتند زیرا که برای گرفتن مواشی ایشان فرمود آمده بودند.

۲۲ و پدر ایشان افرایم به جهت ایشان روزهای بسیار ماتم گرفت و برادرانش برای تعزیت وی آمده اند.

۲۳ پس زردن خود درآمد و او حامله شده، پسر ی زاید و اورا بریعه نام نهاد، از این جهت که در خاندان او بلا بی عارض شده بود.

۲۴ و دخترش شیر بود که بیت حور و پایین و بالا را و اَزین شیریه را بنا کرد.

۲۵ و پسرش رالج و راشف، و پسرش تالغ، و پسرش تاحن،

و پسرش اَلعدان، و پسرش عمیو بود، و پسرش اَلیسمع،

و پسرش نون، و پسرش بهوشوع،

و املاک و مسکن های ایشان بیت ثیل و دهات آن بود و به طرف مشرق نهران و به طرف مغرب جازر و دهات آن و شکیم و دهات آن تا غره و دهات آن.

۲۹ و نزد حد و بنی مَنَسِّي بیت شان و دهات آن و عتناک و دهات آن و مجد و دهات آن و دور و دهات آن که در اینها پسران یوسف بن اسرائیل ساکن بودند.

پسران اشیر

پسران اشیر، مَبْنَه و یثویه و یثوی و بریعه بودند، و خواهر ایشان سارح بود.

۳۱ و پسران بریعه، حابر و ملکیتیل که همان پدر زراوت باشد.

۳۲ حابر، یفلیط و شومیر و حوتام و خواهر ایشان شو عارا آورد.

۳۳ و پسران یفلیط فاسک و بمهال و عَشْوَت بودند. اینانند بنی یفلیط.

۳۴ و پسران شامراخی و رجه و میجه و آرام.

۳۵ و پسران هیلام برادری صوُخ و میناع و شالش و عامال بودند.

۳۶ و پسران صوُخ، سوح و حرنقر و شو عال و پیری و ویرمه.

۳۷ و باصر و هود و تَمَّما و سَلْسَه و تیران و تیرا.

۳۸ و پسران یتر، یفنه و فسفا و آرا.

۳۹ و پسران علا، ارح و حنینیل و رصیا.

۴۰ جمیع اینها پسران اشیر و رؤسای خاندان آبی ایشان و برگزیدگان مردان جنگی و رؤسای سرداران بودند. و شماره ایشان که در لشکر برای جنگ بر

حسب نسب نامه ثبت گردید، بیست و شش هزار نفر بود.

نسب نامه شاؤل

و بنیامین نخست زاده خود بالع را آورد و دو مین اشبیل و سومش اَحْرخ،

و چهارم نوحه و پنجم رافارا.

۳ و پسران بالع: اَدار و جیرا و ایبو.

۴ و ایبشوع و نعمان و اَحُوخ.

۵ و جیرا و شَفوفان و حورام بودند.

۶ و اینانند پسران اَحود که رؤسای خاندان آبی ساکنان جبع بودند و ایشان را به مناحت کوچانیدند.

۷ و او نعمان و اَحیا و جیرا را کوچانید و او عَزرا و اَحیحود را تولید نمود.

۸ و اَحیرایم در بلاد موآب بعد از طلاق دادن زنان خود حوشم و بعد از فرزندان تولید نمود.

- ۹ پس از زن خویش که خودش نام داشت یوباب وظبیا و میشا و ملکام را آورد.
- ۱۰ و بعضی و شکیا و مر مه را که اینها پسران او و رؤسای خاندانهای آبا بودند.
- ۱۱ و از حوشیم ایطوب و الفعل را آورد.
- ۱۲ و پسران الفعل عاب و مشعام و شامر که او و نو و لود هانت را بنانهاد بودند.
- ۱۳ و بریعه و شامع که ایشان رؤسای خاندان آباي ساکنان ایلون بودند و ایشان ساکنان جت را اخراج نمودند.
- ۱۴ و اخیو و شاشق و یریموت.
- ۱۵ و زبدیا و عارد و عادر.
- ۱۶ و میکائیل و یشفه و یوخا پسران بریعه بودند.
- ۱۷ و زبدیا و مشلام و جزقی و حابر،
- و یشمراي و یزلیاه و یوباب پسران الفعل بودند.
- ۱۹ و یعقیم و زکری و زبدی،
- و الیعینای و صلئای و الیئیل،
- و آدایا و یریا و شمترت پسران شیعی،
- و یشفان و عاب و الیئیل.
- ۲۳ و عبدون و زکری و حانان،
- و حننیا و عیلام و عنتوتیا،
- و یفدیا و قنئیل پسران شاشق بودند.
- ۲۶ و شمئرای و تخریا و عتلیا.
- ۲۷ و یعرشیا و الییا و زکری پسران یرحام بودند.
- ۲۸ اینان رؤسای خاندان آبار حسب انساب خود سرداران بودند و ایشان در اورشلیم سکونت داشتند.
- ۲۹ و در جیعون پدر جیعون سکونت داشت و اسم زنش معکه بود.
- ۳۰ و نخست زاده اش عبدون بود، پس صور و قیس و یعل و ناداب،
- و جد و ورا و اخیو و زاکر،
- و مقلوت شمه را آورد و ایشان نیز برادران خود در اورشلیم در مقابل برادران ایشان ساکن بودند.
- ۳۳ و نیز قیس را آورد و قیس شاول را آورد و شاول یهونان و ملکیشوع و ایناداب و اشبل را آورد.
- ۳۴ و پسر یهونان مر یب یعل بود و مر یب یعل میکار آورد.
- ۳۵ و پسران میکا، فیتون و مالک و تاربع و آحاز بودند.
- ۳۶ و آحاز و عده را آورد، و عده علمت و عز موت و زمري را آورد و زمري موصار آورد.
- ۳۷ و موصابن عار آورد و پسرش رافه بود و پسرش العاسه و پسرش اصیل بود.
- ۳۸ و اصیل را شنید و پسر بود و نامهای ایشان اینهاست: عزریقام و یگرو و اسمعیل و شعریا و عوبدیا و حانان. و جمیع اینها پسران اصیل اند.
- ۳۹ و پسران عیشق برادران نخست زاده اش اولام بود و مین یعوش و سومین الیقلط.
- ۴۰ و پسران اولام، مردان زور آور و شیخ و تیرانداز بودند؛ و پسران پسران ایشان بسیار یعنی صد و پنجاه نفر بودند. جمیع اینها زبني بنیامین میباشند.

ساکنان اورشلیم

- و تمامی اسرائیل بر حسب نسب نامه های خود شمرده شدند، و اینک در کتاب پادشاهان اسرائیل مکتوب اند و هر دابه سبب خیانت خود به بابل اسیری رفتند.
- ۲ و کسانی که اول در ملکها و شهرهای ایشان سکونت داشتند، اسرائیلیان و کهنان و لویان و نینیم بودند.
- ۳ و در اورشلیم بعضی از زبني بنیامین و از زبني افرایم و منسی ساکن بودند.
- ۴ عوتای ابن عمیو بدین محرمی ابن امری ابن بانی از زبني فارص بن یهودا،
- ۵ و از شیلولیان نخست زاده اش عسایا و پسران او.
- ۶ و از زبني زارح یعیوئیل و براران ایشان ششصد و نود نفر.
- ۷ و از زبني بنیامین سلوا بن مشلام بن هود و یابن هسنوا.

- ۸ وینبیا ابن بروحام وایله بن عزّی ابن مکرّی و مشلام بن شفقیان را و عیلم بن بینیا.
- ۹ ویرادران ایشان برحسب انساب ایشان نه صد و پنجاه و شش نفر. جمیع اینهارو ساسی اجداد برحسب خاندانهای آبی ایشان بودند.
- ۱۰ واز کاهنان، یدعیاب و یویاریب و یاکین،
- عزّریابن حلقیا بن مشلام بن صادوق بن مریوت بن آخیطوب رئیس خانه خدا،
- وعدایا بن بروحام بن فشقور بن ملکوا و معسای ابن عدیلم بن یخزیره بن مشلام بن مشلیعیت بن امیر.
- ۱۳ ویرادران ایشان که رؤسای خاندان آبی ایشان بودند، هزار و هفتصد شصت نفر که مردان رشید به جهت عمل خدمت خانه خدا بودند.
- ۱۴ واز لویان شمعیان حبشوب بن عزریقلم بن حبشیا از بنی مراری.
- ۱۵ وبقیقر و حارث و جلال و متنبیا بن میکا بن زکری ابن آساف.
- ۱۶ وعودیابان شمعیان جلال و بن یدوتون و برخیان آساین آلفانه که در دهات نطوفاتیان ساکن بود.
- ۱۷ ودر بانان، شلوم و عقیوب و طلمون و آخیمان ویرادران ایشان. وشلوم رئیس بود.
- ۱۸ وایشان تا الآن بر دروازه شرقی بادشاه (بی باشند) و در بانان فرقه بنی لای بودند.
- ۱۹ وشلوم بن قوری ابن آساف بن قورح ویرادانش از خاندان پدرش یعنی بنی قورح که ناظران عمل خدمت و مستحفظان دروازه های خیمه بودند و پدران ایشان ناظران اردوی خداوند و مستحفظان مدخل آن بودند.
- ۲۰ و قینحاس بن العازار، سابق رئیس ایشان بود. و خداوند با وی می بود.
- ۲۱ و زکریابن مشلیاد بران دروازه خیمه اجتماع بود.
- ۲۲ و جمیع اینانی که برای درباری دروازه هانمختب شدند، دو دست دوازده نفر بودند و ایشان در دهات خود برحسب نسب نامه های خود شمرده شدند که داود و سموئیل را ئی ایشان را بر وظیفه های ایشان گماشته بودند.
- ۲۳ پس ایشان و پسران ایشان بر دروازه های خانه خداوند و خانه خیمه برای نگهبانی آن گماشته شدند.
- ۲۴ و در بانان به هر چهار طرف یعنی مشرق و مغرب و شمال و جنوب بودند.
- ۲۵ ویرادران ایشان که در دهات خود بودند، هر هفت روز نوبت به نوبت با ایشان می آمدند.
- ۲۶ زیرا چهار رئیس در بانان که لویان بودند، منصب خاص داشتند و ناظران حجره ها و خزانه های خانه خدا بودند.
- ۲۷ و به اطراف خانه خدا منزل داشتند زیرا که نگاه بانیش بر ایشان بود، و باز کردن آن هر صبح بر ایشان بود.
- ۲۸ و بعضی از ایشان بر آلات خدمت مأمور بودند، چونکه آنها را به شماره می آوردند و به شماره بیرون می بردند.
- ۲۹ از ایشان را سبب و جمیع آلات قدس و آرد زم و شراب و روغن و بخور و عطریات مأمور بودند.
- ۳۰ و بعضی از پسران کاهنان، عطریات خوشبو را ترکیب می کردند.
- ۳۱ و متنبیا که از جمله لویان و نخست زاده شلوم قوری بود، بر عمل مطبوخات گماشته شده بود.
- ۳۲ و بعضی از پدران ایشان از پسران قهاتیان، بر نان تقدّمه مأمور بودند تا آن را در هر روز نسبت می سازند.
- ۳۳ و معنیان از رؤسای خاندان آبی لویان در حجره هاسکونت داشتند و از کار دیگر فارغ بودند زیرا که روز و شب در کار خود مشغول می بودند.
- ۳۴ اینان رؤسای خاندان آبی لویان و برحسب انساب خود رئیس بودند و در اورشلیم سکونت داشتند.
- و در جبعون، پدر جبعون، یعویلم سکونت داشت و اسم زنش معکه بود.
- ۳۶ و نخست زاده اش عبدون بود، پس صور و قیس و یعل و نیر و ناداب، و جد و رواخیو و زکریا و مقلوب،
- و مقلوب شمّام را آورد و ایشان نیز برادران خود در اورشلیم در مقابل برادران ایشان ساکن بودند.
- ۳۹ و نیر قیس را آورد و قیس شاول را آورد و شاول یونانان و ملکیشوخ و ابیناداب و اشبعیل را آورد.
- ۴۰ و پسر یونانان، مر یب یعل بود و مر یب یعل میکار آورد.
- ۴۱ و پسر میکا، قیتون و مالک و تخریم و آحاز بودند.
- ۴۲ و آحاز عره را آورد و عره علمت و عز موت و زم ری را آورد و زم ری مو صارا آورد.
- ۴۳ و مو صابن عارا آورد و پسرش رفایا و پسرش العاسه و پسرش اصیل.
- ۴۴ و اصیل را شش پسر بود و این است نامهای ایشان: عزریقلم و یگر و واسمعیل و شعر یا و عودیاب و حانان اینها پسران اصیل می باشند.

خود کشی شاول

و فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند، و مردان اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند و در کوه چلبیج کشته شده، افتادند.

- ۲ و فلسطینیان شاول و پسرانش را به سختی تعاقب نمودند، و فلسطینیان پسران شاول یونان و ایناداب و ملکیشوع را کشتند.
- ۳ و جنگ بر شاول سخت شد و تیراندازان او را در یافتند و از تیراندازان مجروح شد.
- ۴ و شاول به سلاح حدار خود گفت: «مشیر ابکش و به من فرور، مباد این ناخشنویان بیایند و مرا اقتضاح کنند.» اما سلا حدارش نخواست زیرا که بسیار می ترسید، پس شاول شمشیر را گرفته بر آن افتاد.
- ۵ و سلاح حدارش چون شاول را مرده دید، او نیز بر شمشیر افتاده، بمرد.
- ۶ و شاول مرد و سه پسرش و تمامی اهل خانه اش همراه وی مردند.
- ۷ و چون جمیع مردان اسرائیل که در وادی بودند، این را دیدند که لشکر منبزم شده، و شاول و پسرانش مرده اند، ایشان نیز شهرهای خود را ترک کرده، گریختند و فلسطینیان آمده، در آنها قرار گرفتند.
- ۸ و روز دیگر واقع شد که چون فلسطینیان آمدند تا کشتگان را برهنه نمایند، شاول و پسرانش را در کوه چلبوع افتاده یافتند.
- ۹ پس او را برهنه ساخته، سورا سله او را گرفتند و آنها را به زمین فلسطینیان به هر طرف فرستادند تا به تها و قوم خود مرده برسانند.
- ۱۰ و اسلحه اش را در خانه خدا یان خود گذاشتند و سرش را در خانه دا جون به دیوار کوبیدند.
- ۱۱ و چون تمامی اهل یابیش جلعاد آنچه را که فلسطینیان به شاول کرده بودند شنیدند، جمیع شیجاعان برخاسته، جسد شاول و جسد های پسرانش را برداشته، آنها را به یابیش آورده، استخوانهای ایشان را زیر درخت بلوط که در یابیش است، دفن کردند و هفت روز و روز داشتند.
- ۱۲ پس شاول به سبب خیانتی که به خداوند ورزیده بود مرد، به جهت کلام خداوند که آن را نگاه نداشته بود، و از این جهت نیز که از صاحب اجنه سؤال نموده بود.
- ۱۴ و چون که خداوند را نطلبیده بود، او را کشت و سلطنت او را به داود بن یسی برگردانید.

داود، پادشاه اسرائیل

- و تمامی اسرائیل نزد داود در حبرون جمع شده، گفتند: «اینک ما استخوانها و گوشت تومی باشیم.
- ۲ و قبل از این نیز هنگامی که شاول پادشاه می بود، تو اسرائیل را بیرون می بردی و درون می آوردی، و به یوه خدایت تو را گفت که: تو قوم من اسرائیل را شبانی خواهی نمود و تو بر قوم من اسرائیل پیشوا خواهی شد.»
- و جمیع مشایخ اسرائیل نزد پادشاه به حبرون آمدند و داود با ایشان به حضور خداوند در حبرون عهد بست، و داود را بر حسب کلامی که خداوند به واسطه سمویل گفته بود به پادشاهی اسرائیل مسح نمودند.
- ۴ و داود و تمامی اسرائیل به اورشلیم که بیوس باشد، آمدند و بیوسیان در آن زمین ساکن بودند.
- ۵ و اهل بیوس به داود گفتند: «به اینجا داخل نخواهی شد.» اما داود قلعه صهیون را که شهر داود باشد بگرفت.
- ۶ و داود گفت: «هر که بیوسیان را اول مغلوب سازد، رئیس و سردار خواهد شد.» پس یوآب بن صرویه اول برآمد و رئیس شد.
- ۷ و داود در آن قلعه ساکن شد، از آن جهت آن را شهر داود نامیدند.
- ۸ و شهر را به اطراف آن و گردا گرد ملوه بنا کرد و یوآب باقی شهر را تعمیر نمود.
- ۹ و داود ترقی کرده، بزرگ می شد و یوه صبیوت با وی می بود.
- شیجاعان داود
- و اینان در رؤسای شیجاعانی که داود داشت که با تمامی اسرائیل او را در سلطنتش تقویت دادند تا او را بر حسب کلامی که خداوند در باره اسرائیل گفته بود پادشاه سازد.
- ۱۱ و عدد شیجاعانی که داود داشت این است: یبشبعان حکومی که سردار شلیشم بود که بر سیصد نفر نیزه خود را حرکت داد و ایشان را در یک وقت کشت. و بعد از او اعازار بن دودوی اُخوخی که یکی از آن سه شیجاع بود.
- ۱۲ و ابداود در قسدیم بود وقتی که فلسطینیان در آنجا برای جنگ جمع شده بودند، و قطعه زمین بران جو بود، و قوم از حضور فلسطینیان فراری کردند.
- ۱۴ و ایشان در میان آن قطعه زمین ایستاده، آن را محافقت نمودند، و فلسطینیان را شکست دادند و خداوند نصرت عظیمی به ایشان داد.
- ۱۵ و سه نفر از آن سی سردار به صفزه نزد داود به مغاره علاّم فرود شدند و لشکر فلسطینیان در وادی رفائیم اردو زده بودند.
- ۱۶ و داود در آن وقت در ملاذ خویش بود، و قراول فلسطینیان آن وقت در بیت لحم بودند.
- ۱۷ و داود خواهش نموده، گفت: «کاش کسی مرا از آب چاهی که نزد دروازه بیت لحم است بنوشاند.»
- پس آن سه مرد، لشکر فلسطینیان را از میان شکافته، آب را از چاهی که نزد دروازه بیت لحم است کشیده، برداشتند و آن را نزد داود آوردند؛ اما داود نخواست که آن را بنوشد و آن را به جهت خداوند ریخت، و گفت: «ای خداوند من حاشا از من که این کار را بکنم! آیا خون این مردان را بنوشم که جان خود را به خطر انداختند زیرا به خطر جان خود آن را آوردند؟» پس نخواست که آن را بنوشد؛ کاری که این سه مرد شیجاع کردند این است.

- ۲۰ و ایشای برادر یوآب سرداران سه نفر بود و او نیز نیزه خود را بر سینه نافر حرکت داده، ایشان را کشت و در میان آن سه نفر اسم یافت.
- ۲۱ در میان آن سه نفر از دو مکرّم تر بود؛ پس سردار ایشان شد، لیکن به سه نفر اول نرسید.
- ۲۲ و بنیابان: یهودا عیسا بن مریّم بود که کارهای عظیم کرده بود، و پسر اربئیل موابی را کشت و در روزی که حفره ای فرو شده، شیری را کشت.
- ۲۳ و مرد مصری بلند قد را که قامت او پنج ذراع بود کشت، و آن مصری در دست خود نیزه ای مثل نورد نسا جان داشت؛ اما او نزد وی با چوب دستی رفت و نیزه را از دست مصری ربوده، وی را با نیزه خودش کشت.
- ۲۴ بنیابان: یهودا عیسا بن مریّم بود که در میان آن سه مرد شجاع اسم یافت.
- ۲۵ اینک او از آن سی نفر مکرّم تر شد، لیکن به آن سه نفر اول نرسید و او را ابراهل مشورت خود برگاشت.
- ۲۶ و نیز از شجاعان لشکر، عسائیل برادر یوآب و آلحانان بن دودوی بیت لخی،
و شُموت هروری و حالص فلونی،
و عیرا بن عقیس تقوعی و ابیحز رعنائوتی،
و سبکای حوشاتی و عیلائی اخوخی،
و مهرای نطوفاتی و خالد بن بعنه نطوفاتی،
و اتای ابن ربیای از جبعه بنی بنیامین و بنیابان فرعائوتی،
و حورای از وادیهای جاعش و ابیشیل عرباتی،
و عز موت بحرومی و ابیحای شعلبونی.
- ۳۴ و از بنی هاشم جزونی یونانان بن شاجای هراری،
و آخام بن سا کارهراری و الیقالب بن اور،
و حافر مکرراتی و آخیای فلونی،
و حصروی کرملی و نعرائی بن ازبای.
- ۳۸ و یوثیل برادر ناتان و مبعار بن هجری،
و صالقی عمّونی و نحرائی پیرونی که سلاحدار یوآب بن صرو به بود.
- ۴۰ و عیرای پتری و جارب پتری،
و اوربای حتی و زابان بحلائی،
و عدنان بن شیزای رؤیینی که سردار رؤیینیان بود و سی نفر همراهش بودند.
- ۴۳ و حانان بن معکه و یوشافاط متنی،
و عزربای عشتروتی و شاماع و یوثیل پسران خوتام عزو عیری،
و یدیعیشیل بن شمیری و برادرش یوخای تیصی،
و ایشیل از محویم و ربیای یوشو یا پسران الناعم و بنه موابی،
و ایشیل و عوبید و یعیسیثیل مصوباتی.
- و اینانند که نزد او دبه و یوشافاط آمدند، هنگامی که او هنوز از ترس شاول بن قیس گرفتار بود، و ایشان از آن شجاعان بودند که در جنگ معاون او بودند.
- ۲ و به کان مسلح بودند و سنگها و تیرها از کانه از دست راست و دست چپ می انداختند و از برادران شاول بنیامینی بودند.
- ۳ سردار ایشان اخیحز بود، و بعد از او یوش پسران شماعة جبعاتی و یز بنیل و فاطم پسران عز موت و برا که و یهوی عناتوتی،
و شمعایی جبعونی که در میان آن سی نفر شجاع بود، و بر آن سی نفر برتری داشت و از میاویخ بنیل و یوحانان و یوزاباد جدیراتی،
و اعلوزای و یریموت و بعلیا و شمرو یا و شفقطیای حرّوفی،
و القانه و یشیا و عزربیل و یوعز رویشعام که از قورحیان بودند،
و یوعیله و زبید پسران یروحام جدوری.
- ۸ بعضی از جادبان که مردان قوی شجاع و مردان جنگ آزموده و مسلح به سپر و تیر اندازان که روی ایشان مثل روی شیر و مانند غزال کوهی تیز رو بودند،
خوشتر رازداد او در ملاذنیابان جدا ساختند،
که رئیس ایشان عازر رود و مین عوبدیا و سومین آلیاب بود،

و چهارمین مِشمنه و پنجمین ارمیا،
 و ششم عتای و هفتم آئیل،
 و هشتم یوحانان و نهم ائزاباد،
 و دهم ارمیا و یازدهم مِکبَنای.

۱۴ اینان از بنی جادرو ساری لشکر بودند که کوچکتر ایشان بر ابرصد نفر و بزرگتر بر هزار نفر می بود.

۱۵ اینانند که در ماه اول از اردن عبور نمودند هنگامی که آن از تمامی حدودش سیلان کرده بود و جمیع ساکنان و ادیهار هم به طرف مشرق و هم به طرف مغرب منبزم ساختند.

۱۶ و بعضی از بنی بنیامین و یهودانزداد و دبه آن ملاذ آمدند.

۱۷ داوود به استقبال ایشان بیرون آمده، ایشان را خطاب کرده، گفت: «اگر با سلامتی برای اعانت من نزد من آمدید، دل من با شما ملصق خواهد شد؛ و اگر برای تسلیم نمودن من به دست دشمنانم آمدید، با آنکه ظلمی در دست من نیست، پس خدای پدران ما این را ببیند و انصاف نماید.»

آنگاه روح بر عماسای که رئیس شلاشیم بود نازل شد (او گفت: «ای داوود ما زان تو وای پسرسی مابا تو هستیم؛ سلامتی، سلامتی بر تو باد، و سلامتی بر انصار تو باد زیرا خدای تو نصرت دهنده تو است.» پس داوود ایشان را پذیرفته، سرداران لشکر ساخت.

۱۹ و بعضی از منسی به داوود ملحق شدند هنگامی که او همراه فلسطینیان برای مقاتله با شاول می رفت؛ اما ایشان را مدد نکردند زیرا که سرداران فلسطینیان بعد از مشورت نمودن، او را پس فرستاده، گفتند که: «او با سرهای مابه آقایی خود شاول ملحق خواهد شد.»

و هنگامی که به صِغَل می رفت، بعضی از منسی به او پیوستند یعنی عدناح و یوزاباد و یدیعئیل و میکائیل و یوزاباد و آیهو و صلتای که سرداران هزارهای منسی بودند.

۲۱ ایشان داوود را به مقاومت فوجهای (ملقه مدد) کردند، زیرا جمیع ایشان مردان قوی شجاع و سرداران لشکر بودند.

۲۲ زیرادران وقت، روزیبه روز برای اعانت داوود نزد وی می آمدند تا لشکر بزرگ، مثل لشکر خدا شد.

۲۳ و این است شماره افراد آنانی که برای جنگ مسلح شده نزد داوود به حبرون آمدند تا سلطنت شاول را بر حسب فرمان خدا و نده و یی تحویل نمایند.

۲۴ از بنی یهودانش هزار و هشتصد نفر که سپرو نیزه داشتند و مسلح جنگ بودند.

۲۵ از بنی شمعون هفت هزار و یکصد نفر که مردان قوی شجاع برای جنگ بودند.

۲۶ از بنی لای چهار هزار و ششصد نفر.

۲۷ و یهودا داوود رئیس بنی هارون و سه هزار و هفتصد نفر همراه وی.

۲۸ و صادوق که جوان قوی و شجاع بود بیست و دو سردار از خاندان پدرش.

۲۹ و از بنی بنیامین سه هزار نفر از برادران شاول و تان وقت اکثر ایشان وفای خاندان شاول را نگاه می داشتند.

۳۰ و از بنی افرایم بیست هزار و هشتصد نفر که مردان قوی و شجاع و در خاندان پدران خویش نامور بودند.

۳۱ و از نصف سبط منسی هجده هزار نفر که به نامهای خود تعیین شده بودند که بیایند و داوود را به پادشاهی نصب نمایند.

۳۲ و از بنی یساکار کسانی که از زمانها مخبر شده، می فهمیدند که اسرائیلیان چه باید بکنند، سرداران ایشان دوست نفر و جمیع برادران ایشان فرمان بردار ایشان بودند.

۳۳ و از زبولون پنج هزار نفر که بالشکریرون رفته، می توانستند جنگ را با همه آلات حرب بیارایند و وصف آراینی کنند و دل نپزند.

۳۴ و از نفتالی هزار سردار و با ایشان سی و هفت هزار نفر با سپرو نیزه.

۳۵ و از بنی دان بیست و هشت هزار و ششصد نفر برای جنگ میباشند.

۳۶ و از آشیر چهل هزار نفر که بالشکریرون رفته، می توانستند جنگ را میسازند.

۳۷ و از آن طرف اردن از بنی جادو و نصف سبط منسی صد و بیست هزار نفر که با جمیع آلات لشکر برای جنگ میباشند.)

□□ جمیع اینهمه مردان جنگی بودند که بر صفت آرائی قادر بودند بادل کامل به حبرون آمدند تا داوود را بر تمامی اسرائیل به پادشاهی نصب نمایند، و تمامی بقیه اسرائیل نیز برای پادشاه ساختن داوود یک دل بودند.

۳۹ و در آنجا داوود سه روز را کل و شرب نمودند زیرا که برادران ایشان به جهت ایشان تدارک دیده بودند.

۴۰ و مجاوران ایشان نیز تا بسا کار روز بولون و نفتالی نان را لاغها و شتران و قاطران و گاوان آوردند و ماکولات از آرد و قرصهای انجیر و کشمش و شراب و روغن و گاوان و گوسفندان به فراوانی آوردند چونکه در اسرائیل شادمانی بود.

باز گرداندن تابوت عهد

و داوود با سرداران هزاره و صد و با جمیع رؤسا مشورت کرد.

۲ و داوود به تمامی جماعت اسرائیل گفت: «اگر شما مصلحت می دانید و اگر این از جانب یهوه خدای ما باشد، نزد برادران خود که در همه زمینهای اسرائیل باقی مانده اند، به هر طرف بفرستیم و با ایشان کاهنان و لایوانی که در شهرهای خود و حوالی آنها میباشند، نزد ما جمع شوند،

و تابوت خدای خویش را باز نزد خود بیاوریم چونکه در ایام شاول زرد آن مسألت نمودیم.»
و تمامی جماعت گفتند که: «چنین بکنیم.» زیرا که این امر به نظر تمامی قوم پسند آمد.

۵ پس داود تمامی اسرائیل را از شیخو مصر تا مدخل حَمَات جمع کرد تا تابوت خدا را از قریت به عاریم بیاورند.

۶ و داود و تمامی اسرائیل به بعله که همان قریت به عاریم است و از آن یهودا بود، برآمدند تا تابوت خدا یهوه را که در میان کرویسان در جلایی که اسم او خوانده می شود ساکن است، از آنجا بیاورند.

۷ و تابوت خدا را بر ابراهه ای تازه از خانه آپیناداب آوردند و عزرا و آخیوا را به راهی رانندند.

۸ و داود و تمامی اسرائیل با سرود و بربط و عود و دف و سنج و کرنا به قوت تمام به حضور خدا وجد می نمودند.

۹ و چون به خرمنگاه کیدون رسیدند عزرا دست خود را دراز کرد تا تابوت را بگیرد زیرا گاو می لغزیدند.

۱۰ و خشم خدا و نذر عزرا افر و خسته شده، او را دراز آن جهت که دست خود را به تابوت دراز کرد و در آنجا به حضور خدا مرد.

۱۱ و داود محزون شد چونکه خدا و نذر عزرا رخنه نمود و آن مکان را تا امر و زفارص عزرا نامیدند.

۱۲ و در آن روز داود از خدا ترسان شده، گفت: «تابوت خدا را نزد خود چگونه بیاورم؟»

پس داود تابوت را نزد خود به شهر داود نیاورد بلکه آن را به خانه عوبید اُدوم جتی برگردانید.

۱۴ و تابوت خدا نزد خاندان عوبید اُدوم در خانه اش سه ماه ماند و خداوند خانه عوبید اُدوم و تمامی مایملک او را برکت داد.

خانه و خاندان داود

و حیرام پادشاه صور، قاصدان با چوب سرو و آزاد و بنایان و نجاران نزد داود فرستاده تا خانه ای برای او بسازند.

۲ و داود دانست که خداوند او را پادشاهی اسرائیل استوار داشته است، زیرا که سلطنتش به خاطر قوم او اسرائیل به درجه بلند برافراشته شده بود.

۳ و داود در اورشلیم با زنان گرفت، و داود پسران و دختران دیگر تولید نمود.

۴ و این است نامهای فرزندان او که در اورشلیم برای وی به هم رسیدند: شمعون و شویاب و ناتان و سلیمان،

و یحار و الیشوع و الیفاط،

و نوحه و ناغ و یافیع،

و الیشامع و بعلیاداع و الیفلط.

پیروزی داود بر فلسطینیان

و چون فلسطینیان شنیدند که داود به پادشاهی تمام اسرائیل مسح شده است، پس فلسطینیان برآمدند تا داود را (رای جنگ) (بطلبند)؛ و چون داود شنید،

به مقابله ایشان برآمد.

۹ و فلسطینیان آمده، در وادی رفائیم منتشر شدند.

۱۰ و داود از خدا مسألت نمود، گفت: «آیا به مقابله فلسطینیان برآیم و آیا ایشان را به دست من تسلیم خواهی نمود؟» خداوند او را گفت: «برآی و ایشان

را به دست تو تسلیم خواهیم کرد.»

پس به بعل فراصیم برآمدند و داود ایشان را در آنجا شکست داد و داود گفت: «خدا بر دشمنان من به دست من مثل رخنه آب رخنه کرده است.» بنابراین

آن مکان را بعل فراصیم نام نهادند.

۱۲ و خدایان خود را در آنجا ترک کردند و داود امر فرمود که آنها را به آتش بسوزانند.

۱۳ و فلسطینیان بار دیگر در آن وادی منتشر شدند.

۱۴ و داود باز از خدا سؤال نمود و خدا او را گفت: «از عقب ایشان مرو بلکه از ایشان روگردانیده، در مقابل درختان توت به ایشان نزدیک شو.

۱۵ و چون در سردر درختان توت آواز قدمها بشنوی، آنگاه برای جنگ بیرون شو، زیرا خدا پیش روی تو بیرون رفته است تا لشکر فلسطینیان را مغلوب سازد.»

پس داود بروق آنچه خدا او را امر فرموده بود، عمل نمود و لشکر فلسطینیان را از جبعون تا جازشکست دادند.

۱۷ و اسم داود در جمیع اراضی شیوع یافت و خداوند ترس او را بر تمامی امت ها مستولی ساخت.

آوردن تابوت عهد به اورشلیم

و داود در شهر خود خانه هابنا کرد و مکانی برای تابوت خدا فراهم ساخته، خیمه ای به جهت آن برپا نمود.

۲ آنگاه داود فرمود که غیر از لویان کسی تابوت خدا را برندارد زیرا خداوند ایشان را برگریده بود تا تابوت خدا بردارد و او را همیشه خدمت نمایند.

۳ و داود تمامی اسرائیل را در اورشلیم جمع کرد تا تابوت خداوند را به مکانی که برایش مهیا ساخته بود، بیاورند.

۴ و داود پسران هارون و لویان را جمع کرد.

۵ از بنی قَهَات اُور یامیل رئیس و صد بیست نفر برادرانش را.

- ۶ از بنی مراری، عسایای رئیس و دوست بیست نفر برادرانش را.
- ۷ از بنی جرشوم، یوئیل رئیس و صدوسی نفر برادرانش را.
- ۸ از بنی ایصافان، شمععیای رئیس و دوست نفر برادرانش را.
- ۹ از بنی حبرون، ایلیئیل رئیس و هشتاد نفر برادرانش را.
- ۱۰ از بنی عزریئیل، عتمیناداب رئیس و صد و دوازده نفر برادرانش را.
- ۱۱ و داود صدوق و ایثار کهنه و لاویان یعنی آریئیل و عسایا و یوئیل و شمععیای و ایلیئیل و عتمیناداب را خوانده،
به ایشان گفت: «مارؤسای خاندانهای آبی لاویان هستید؛ پس شما و برادران شما خوشتر را تقدیس نماید تا تابوت یهوه خدای اسرائیل را به مکانی که برایش
مپاساخته ام بیاورید.
- ۱۲ زیرا ازین سبب که شما دفعه اول آن را نیاوردید، یهوه خدای ما بر ما رخنه کرد، چونکه او را بر حسب قانون نطلبیدیم.»
پس کاهنان و لاویان خوشتر را تقدیس نمودند تا تابوت یهوه خدای اسرائیل را بیاورند.
- ۱۵ و پسران لاویان بروقی آنچه موسی بر حسب کلام خداوند امر فرموده بود، چوب دستیهای تابوت خدا را بر کتفهای خود گذاشته، آن را برداشتند.
- ۱۶ و داود رؤسای لاویان را فرمود تا برادران خود مغنیان را با آلات موسیقی از عودها و بربطها و سنجها تعیین نمایند، تا به آواز بلند و شادمانی صدانند.
- ۱۷ پس لاویان هیمان بن یوئیل و ازیرادان او آساف بن برکیا و ازیرادان ایشان بنی مراری ایثان بن قوشیا را تعیین نمودند.
- ۱۸ و بالیشان ازیرادان درجه دوم خود: زکریا و یوین و یعر و یئیل شمیراموت و یحییئیل و عینی و آلیاب و بنایا و معسیا و متتیا و ایلفلیا و مقنیا و عوید و یو و یعیئیل
در بانان را.
- ۱۹ و از مغنیان: هیمان و آساف و ایثان را با سنجهای برنجین تابناوند.
- ۲۰ و زکریا و عزیئیل و شمیراموت و یحییئیل و عینی و آلیاب و معسیا و بنایا را با عودها بر آلاموت.
- ۲۱ و متتیا و ایلفلیا و مقنیا و عوید و یو و یعیئیل و عزرریا را بر بطهای برنجینی تا پیش روی نمایند.
- ۲۲ و کننیا رئیس لاویان بر نغمات بود و مغنیان را تعلیم می داد زیرا که ماهر بود.
- ۲۳ و برکیا و القانه در بانان تابوت بودند.
- ۲۴ و شبنیا و یوشافاط و ننتئیل و عتماسای و زکریا و بنایا و الیعزر کهنه پیش تابوت خدا کرناهی نواختند، و عوید دوم و یحیی در بانان تابوت بودند.
- ۲۵ و داود و مشایخ اسرائیل و سرداران هزاره رفتند تا تابوت عهد خدا و ندر از خانه عوید دوم باشد مانند بنی اورند.
- ۲۶ و چون خدا لاویان را که تابوت عهد خدا و ندر را بر می داشتند اعانت کرد، ایشان هفت گاو و هفت قوچ ذبح کردند.
- ۲۷ و داود و جمیع لاویانی که تابوت را بر می داشتند و مغنیان و کننیا که بر نغمات مغنیان بوده به گان نازک مجلس بودند، و داود ایفود گان در برداشت.
- ۲۸ و تمامی اسرائیل تابوت عهد خدا و ندر را به آواز شادمانی و آواز یوق و کرنا و سنج و عود و بربطی نواختند.
- ۲۹ و چون تابوت عهد خدا و ندر در شهر داود می شد، میکال دختر شاول از پنجره نگریست و داود پادشاه را دید که رقص و وجد می نماید، او را در دل خود
خوار شمرد.

سر دوداود

- و تابوت خدا را آورده، آن را در خیمه ای که داود برایش برپا کرده بود، گذاشتند؛ و قربانیهای سوختنی و ذبایح سلامتی به حضور خدا گذرانیدند.
- ۲ و چون داود را گذرانیدن قربانیهای سوختنی و ذبایح سلامتی فارغ شد، قوم را به اسم خداوند برکت داد.
- ۳ و به جمیع اسرائیلیان به مردان و زنان به هر یکی یک گرده نان و یک پاره گوشت و یک قرص کشمش بخشید.
- ۴ و بعضی لاویان برای خدمتگراری پیش تابوت خدا و ندر تعیین نمودند تا یهوه خدای اسرائیل را ذکر نمایند و شکر گویند و تسبیح خوانند،
یعنی آساف رئیس و بعد از او زکریا و یعیئیل و شمیراموت و یحییئیل و متتیا و آلیاب و بنایا و عوید دوم و یعیئیل را با عودها و بربطها و آساف با سنجهای نواخت.
- ۶ و بنایا و یحزریئیل کهنه پیش تابوت عهد خدا را گناه دانم (اضری می بودند).

□ پس در همان روز داود اول (این سرود را) (به دست آساف و برادرانش داد تا خدا و ندر آسبیح بخوانند:

یهوه را حمد گویند و نام او را بخوانند. اعمال او را در میان قوما اعلام نمایند.

۹ او را بسراید برای او تسبیح بخوانند. در تمامی کارهای عجیب و متفکر نماید.

۱۰ در نام قدوس او تضرع کنید. دل طالبان خدا و ندر شادمان باشد.

۱۱ خداوند قوت او را بطلبید. روی او را پیوسته طالب باشید.

۱۲ کارهای عجیب را که او کرده است، بیاورید، آیات او را و دریهایی دهان وی را،

ای ذریت بنده او اسرائیل! ای فرزندان یعقوب برگزیده او!

یوه خدای ماست. داوریهایی او در تمامی جهان است.

۱۵ عهد اورا بنیاد آورد تا ابد الآباد، و کلامی را که به هزاران پشت فرموده است،

آن عهدی را که با ابراهیم بسته، و قسمی را که برای اسحاق خورده است،

و آن را برای یعقوب فریضه قرارداد و برای اسرئیل عهد جاودانی،

و گفت زمین کنعان را به تو خواهیم داد، تا حصه میراث شما شود،

هنگامی که تعددی معدود بودید، و قلیل العدد و غر با در آنجا،

و از اُمّتی تا اُمّتی سرگردان می بودند، و از نیک مملکت تا قوم دیگر.

۲۱ او نگذاشت که کسی بر ایشان ظلم کند، بلکه پادشاهان را به خاطر ایشان توبیخ نمود،

که بر مسیحان من دست مگذارید، و انبیای مرا ضرر رسانید.

۲۳ ای تمامی زمین یوه را بسرایید. نجات اورا روزی به روز بشارت دهید.

۲۴ در میان اُمّت ها جلال اورا ذکر کنید، و کارهای عجیب اورا در جمیع قوم ها.

۲۵ زیرا خداوند عظیم است و بی نهایت محمود، و او میبست بر جمیع خدایان.

۲۶ زیرا جمیع خدایان اُمّت ها بتهایند. اما یوه آسمانها را آفرید.

۲۷ مجد و جلال به حضوری است، قوت و شادمانی در مکان او است.

۲۸ ای قبایل قوم ها خداوند را توصیف نماید. خداوند را به جلال و قوت توصیف نماید.

۲۹ خداوند را به جلال اسم او توصیف نماید. هدا یا بنیاد و به حضوری بنیاید. خداوند را در زینت قدوسیت بپرستید.

۳۰ ای تمامی زمین از حضوری بلرزید. ربع مسکون نیز بنیاید ار شد و جنبش نخواهد خورد.

۳۱ آسمان شادی کند و زمین سرور نماید، و در میان اُمّت ها بگویند که یوه سلطنت می کند.

۳۲ در یاوریری آن غرش نماید، و صحرا و هر چه در آن است به وجد آید.

۳۳ آنگاه در ختاج جنگل ترنم خواهند نمود، به حضور خداوند زیرا که برای داوری جهان می آید.

۳۴ یوه را حمد بگویند زیرا که نیکو است. زیرا که رحمت او تا ابد الآباد است.

۳۵ و بگویند ای خدای نجات ما ما را نجات بده. و ما را جمع کرده، از میان اُمّت ها را بی بخش. تا نام قدوس تو را حمد گویم، و در تسبیح تو نغمه نمایم.

۳۶ یوه خدای اسرئیل مبارک باد. از ازل تا ابد الآباد.

و تمامی قوم آمین گفتند و خداوند را تسبیح خواندند.

۳۷ پس آساف و برادرانش را آنچه پیش تابوت عهد خداوند گذاشت تا همیشه پیش تابوت به خدمت هر روز در روز مشغول باشند.

۳۸ و عوبید اُدم و شصت و هشت نفر برادران ایشان و عوبید اُدم بن بدیتون و حوسه در بانان را.

۳۹ و صادوق کاهن و کاهنان برادرانش را پیش مسکن خداوند در مکان بلندی که در جرجون بود،

تا قربانی های سوختنی برای خداوند بر میزدند و قربانی سوختنی را تا صبح و شام بگذارند بر حسب آنچه در شریعت خداوند که آن را به اسرئیل امر فرموده بود مکتوب است.

۴۱ و بالایشان هیمان و یدوتون و سایر بزرگانی را که اسم ایشان ذکر شده بود تا خداوند را حمد گویند زیرا که رحمت او تا ابد الآباد است.

۴۲ و همراه ایشان هیمان و یدوتون را با گوناگونها و سنجها و آلات نعمات خدا به جهت نوازندگان و پسران یدوتون را تا نزد دروازه باشند.

۴۳ پس تمامی قوم هر یکی به خانه خود رفتند، اما داود برگشت تا خانه خود را تبرک نماید.

و عده خدایه داد

و واقع شد چون داود در خانه خود نشست بود که داود به ناتان نبی گفت: «اینک من خانه سر و آزاد ساکن می باشم و تابوت عهد خداوند نیز برده ها است،»

ناتان به داود گفت: «هر آنچه در دلت باشد به عمل آور زیرا خدا با تو است،»

و در آن شب واقع شد که کلام خدایه ناتان نازل شده، گفت:

«برو و به بنده من داود بگو خداوند چنین می فرماید: تو خانه ای برای سکونت من بنا نخواهی کرد.

۵ زیرا از روزی که بنی اسرئیل را بیرون آوردم تا امروز در خانه ساکن نشده ام، بلکه از خیمه به خیمه و مسکن به مسکن گردش کرده ام

و به هر جایی که با تمامی اسرئیل گردش کرده ام، آیا به احدی از داوران اسرئیل که برای رعایت قوم خود مأمور داشته ام، سخنی گفتم که چرا خانه ای از سر و آزاد برای من بنا نکردی؟

و حال به بنده من داود چنین بگو: یوه صیابوت چنین می فرماید: من تو را از چراگاه از عقب گوسفندان گرفتم تا پیشوای قوم من اسرئیل باشی.

۸ و هر جایی که می رفتم، من باتومی بودم و جمیع دشمنانت را از حضور تو منقطع ساختم و برای تو اسمی مثل اسم بزرگانی که بر زمین اند پیدا کردم.

- ۹ و به جهت قوم خود اسرائیل مکانی تعیین نمود و ایشان را غرس کردم تا در مکان خویش ساکن شده، باز متحرک نشوند، و شریران ایشان را دیگر مثل سابق ذلیل نسازند.
- ۱۰ و از ایاهی که داوران را بر قوم خود اسرائیل تعیین نمودم و تمامی دشمنان را مغلوب ساختم، تو را خبر می‌دادم که خداوند خانه‌ای برای تو بنا خواهد نمود.
- ۱۱ و چون روزهای عمر تو تمام شود که نزد پدران خود رحلت کنی، آنگاه ذریت تو را که پسران تو خواهد بود، بعد از تو خواهم برانگیخت و سلطنت او را پایدار خواهم نمود.
- ۱۲ او خانه‌ای برای من بنا خواهد کرد و من کرسی او را تا به ابد استوار خواهم ساخت.
- ۱۳ من او را پدر خواهم بود و او را پسر خواهد بود و رحمت خود را از او دور نخواهم کرد چنانکه آن‌را از کسی که قبل از تو بود دور کردم.
- ۱۴ و او را در خانه و سلطنت خودم تا به ابد پایدار خواهم ساخت و کرسی او استوار خواهد ماند تا ابد آلا باد.»
- بر حسب تمامی این کلمات و مطابق تمامی این رؤیایان تا بنده داود تکلم نمود.
- دعای داود

- و داود پادشاه داخل شده، به حضور خداوند نشست و گفت: «ای یهوه خدا، من کیستم و خاندان من چیست که مرا به این مقام رسانیدی؟ و این نیز در نظر تویی خدا امر قلیل نمود زیرا که در باره خانه بنده ات نیز برای زمان طویل تکلم نمودی و مرا ای یهوه خدا، مثل مرد بلند مرتبه منظور داشتی.»
- ۱۸ و داود دیگر در باره ایزاک گریه کرد، که بنده خود کردی، نزد تو چه تواند افزود زیرا که تو بنده خود را می‌شناسی.
- ۱۹ ای خداوند، به خاطر بنده خود و موافق دل خویش جمیع این کارهای عظیم را به جا آوردی تا تمامی این عظمت را ظاهر سازی.
- ۲۰ ای یهوه مثل تو کسی نیست و غیر از تو خدایی نی. موافق هر آنچه به گوشه‌های خود شنیدیم، و مثل قوم تو اسرائیل کدام امتی بر روی زمین است که خدا بیاید تا ایشان را فدی دهد، برای خویش قوم بسازد، و به کارهای عظیم و مهیب اسمی برای خود پیدا نمایی و امت هارا از حضور قوم خود که ایشان را از مصر فدی دادی، اخراج نمایی.
- ۲۲ و قوم خود اسرائیل را برای خویش تا به ابد قوم ساختنی و تو ای یهوه خدا ای ایشان شدی.
- ۲۳ «والآن ای خداوند کلامی که در باره بنده ات و خانه اش گفتی تا به ابد استوار شود و بر حسب آنچه گفتی عمل نما.»
- ۲۴ و اسم تو تا به ابد استوار و معظم بماند تا گفته شود که یهوه صبیوت خدای اسرائیل خدای اسرائیل است و خاندان بنده ات داود به حضور تو پایدار بماند.
- ۲۵ زیرا تو ای خدای من بر بنده خود کشف نمودی که خانه‌ای برایش بنا خواهی نمود، بنابراین بنده ات جرأت کرده است که این دعا را نزد تو بگوید.
- ۲۶ و الآن ای یهوه، تو خدا هستی و این احسان را به بنده خود وعده دادی.
- ۲۷ و الآن تو را پسند آمد که خانه بنده خود را برکت دهی تا در حضور تو تا به ابد بماند زیرا که تو ای خداوند برکت داده ای و مبارک خواهد بود تا ابد آلا باد.»

فتوحات داود

- و بعد از این واقع شد که داود فلسطینیان را شکست داده، مغلوب ساخت و جت و قریه هایش را از دست فلسطینیان گرفت.
- ۲ و موآب را شکست داد و موآبیان بندگان داود شده، هدایا آوردند.
- ۳ و داود هدر عَزْر پادشاه صوبه را در حَمَت هنگامی که می‌رفت تا سلطنت خود را نزد نهر فرات استوار سازد، شکست داد.
- ۴ و داود هزار اربه و هفت هزار سوار و بیست هزار پیاده از او گرفت، و داود تمامی اسبان اربه را پی کرد، اما از آنها برای صد اربه نگاه داشت.
- ۵ و چون آرامیان دمشق به مدد هدر عَزْر پادشاه صوبه آمدند، داود بیست و دو هزار نفر از آرامیان را کشت.
- ۶ و داود در آرام دمشق (اورالان) گذاشت و آرامیان بندگان داود شده، هدایا آوردند. و خداوند داود را در هر جا که می‌رفت نصرت می‌داد.
- ۷ و داود سپرهای طلا را که بر خادمان هدر عَزْر ریود گرفته، آنها را به اورشلم آورد.
- ۸ و داود از طِبَحَت و کُون شهرهای هدر عَزْر ریوخ از حدز یاده گرفت که از آن سلیمان دریاچه و ستون‌ها و ظروف رنجین ساخت.
- ۹ و چون تو یهودا شاه حَمَت شنید که داود تمامی لشکر هدر عَزْر پادشاه صوبه را شکست داده است، پسر خود هدرام را نزد او پادشاه فرستاد تا سلامتی او پرسد و او را تهنیت گوید از آن جهت که با هدر عَزْر جنگ نموده او را شکست داده بود، زیرا هدر عَزْر با تو عومقانه می‌نمود، و هر قسم ظروف طلا و نقره و برنج (اخود آورد).
- و داود پادشاه آنها را نیز برای خداوند وقف نمود، بانقره و طلائی که از جمیع امت هایبغی از اُدوم و موآب و بنی عَمون و فلسطینیان و عَمالقه آورده بود.
- ۱۲ و ایشای بن صَر و یهوه مجده هزار نفر از اُدومیان را در وادی مَلِح کشت.
- ۱۳ و در اُدوم قراولان قرارداد و جمیع اُدومیان بندگان داود شدند و خداوند داود را در هر جایی که می‌رفت نصرت می‌داد.
- ۱۴ و داود بر تمامی اسرائیل سلطنت نمود، انصاف و عدالت را بر تمامی قوم خود مجزای داشت.
- ۱۵ و یوآب بن صَر و یهوه سردار لشکر بود و یهوشافاط بن اخیل و دو قایق نگار.
- ۱۶ و صادوق بن اخیطوب و ایملیک بن آبیانار کاهن بودند و شوشا کاتب بود.

۱۷ وینا این هیواد عر رئیس گریتیان و قلیتیان و پسران داود زرد پادشاه مقدم بودند.

جنگ بانی عمون

وبعد از این واقع شد که ناعاش، پادشاه بنی عمون مرد و پسرش درجای او سلطنت نمود.

۲ و داود گفت: «با حائون بن ناعاش احسان نمایم چنانکه پدرش به من احسان کرد.» پس داود قاصدان فرستاد تا او را در باره پدرش تعزیت گویند. و خادمان داود به زمین بنی عمون نزد حائون برای تعزیت وی آمدند.

۳ و سروران بنی عمون به حائون گفتند: «ایا جان می بری که به جهت تکریم پدرت راست که داود تعزیت کندگان نزد تو فرستاده است؟ فی بلکه بندگانش به جهت تفحص و انقلاب و جاسوسی زمین نزد تو آمدند.»

پس حائون خادمان داود را گرفته، ریش ایشان را تراشید و لباسهای ایشان را از میان تاجای نشستن دریده، ایشان را رها کرد.

۵ و چون بعضی آمده، داود را از حال آن کسان خبر دادند، به استقبال ایشان فرستاد زیرا که ایشان بسیار خجل بودند، و پادشاه گفت: «در آریحما بنامید تاریخهای شما را یاد و بعد از آن برگردید.»

و چون بنی عمون دیدند که نزد داود مکروه شده اند، حائون و بنی عمون هزار و نه نفره فرستادند تا راه ها و سواران از آرام نهرین و آرام معکه و صوبه برای خود اجیر سازند.

۶ پس سی و دو هزار اربه و پادشاه معکه و جمعیت او را برای خود اجیر کردند، و ایشان بیرون آمده، در مقابل میدبارد دوزندند، و بنی عمون از شهرهای خود جمع شده، برای مقاتله آمدند.

۸ و چون داود این را شنید، یوآب و تمامی لشکر شجاعان را فرستاد.

۹ و بنی عمون بیرون آمده، نزد دروازه شهر برای جنگ صف آرایی نمودند. و پادشاهانی که آمده بودند، در صحرا اعلیعه بودند.

۱۰ و چون یوآب دید که روی صفوف جنگ، هم از پیش و هم از عقبش بود، از تمامی برگزیدگان اسرائیل گروهی را انتخاب کرده، در مقابل آرمیان صف آرایی نمود.

۱۱ و بقیه قوم را به دست برادر خود ایشای سپرده و به مقابل بنی عمون صف کشیدند.

۱۲ و گفت: «اگر آرمیان بر من غالب آیند، به مدد من بیا، و اگر بنی عمون بر تو غالب آیند، به جهت امداد تو خواهم آمد.

۱۳ دلیر باش که به جهت قوم خویش و به جهت شهرهای خدای خود مر دانه بگو شیم و خداوند آنچه را در نظرش پسند آید بکند.»

پس یوآب و گروهی که همراهش بودند، نزدیک شدند تا با آرمیان جنگ کنند و ایشان از حضور روی فرار کردند.

۱۵ و چون بنی عمون دیدند که آرمیان فرار کردند، ایشان نیز از حضور برادرش ایشای گریخته، داخل شهر شدند، و یوآب به اورشلیم برگشت.

۱۶ و چون آرمیان دیدند که از حضور اسرائیل شکست یافتند، ایشان قاصدان فرستاده، آرمیان را که به آن طرف نهر بودند، و شوفک سردار لشکر هدر عزر پدشوی ایشان بود.

۱۷ و چون خبر به داود رسید، تمامی اسرائیل را جمع کرده، از اردن عبور نمود و به ایشان رسیده، مقابل ایشان صف آرایی نمود. و چون داود جنگ را با آرمیان آراسته بود، ایشان با وی جنگ کردند.

۱۸ و آرمیان از حضور اسرائیل فرار کردند و داود مر دان هفت هزار اربه و چهل هزار پیاده از آرمیان را کشت، و شوفک سردار لشکر اربه قتل رسانید.

۱۹ و چون بندگان هدر عزر دیدند که از حضور اسرائیل شکست خوردند، با داود صلح نمود، بنده او شدند، و آرمیان بعد از آن در اعانت بنی عمون اقدام نمودند.

جنگ باربته و فلسطینیان

و واقع شد در وقت تحویل سال، هنگام بیرون رفتن پادشاهان، که یوآب قوت لشکر آرمیان آورد، و زمین بنی عمون را ویران ساخت و آمده، ربه را محاصره نمود. اما داود در اورشلیم ماند و یوآب ربه را تسخیر نموده، آن را منهدم ساخت.

۲ و داود تاج پادشاه ایشان را از سرش گرفت که وزنش یک وزنه طلا بود و سنگهای گران بها داشت و آن را بر سر داود گذاشتند و غنیمت از حد زیاد از شهر بردند.

۳ و خلقی تجار آرمیان آوردند، ایشان را به آره ها و چومهای آهنین و تیشه ها پار پاره کرد، و داود به همین طور با جمیع شهرهای بنی عمون رفتار نمود. پس داود و تمامی قوم به اورشلیم برگشتند.

۴ و بعد از آن جنگی با فلسطینیان در جازر، واقع شد که در آن سبکای خوشاتی سفای را که از اولاد دافا بود کشت و ایشان مغلوب شدند.

۵ و باز جنگ با فلسطینیان واقع شد و الحانان بن باعیر لخمیا که برادر جلیات جتی بود کشت که چوب نیزه اش مثل نورد جولاهکان بود.

۶ و باز جنگ در جت واقع شد که در آن تخمار دی بلند قبود که بیست و چهار انگشت، شش بر هر دست و شش بر هر پا داشت و نیزه برای رافا زاید شده بود.

۷ و چون او اسرائیل را به تنگ آورد، یهوئانان بن شمعیر ادر را دود او را کُشت.

۸ اینان برای رافادرجت زاییده شدند و به دست داود و به دست بندگانش افتادند.

شمارش مردان جنگی

و شیطان بر ضد اسرائیل برخاسته، داود را اغوا نمود که اسرائیل را بشمارد.

۲ و داود به یوآب و سروران قوم گفت: «بروید و عدد اسرائیل را از بیترشبع تا دان گرفته، نزد من بیاورید تا آن را بدانم.»

یوآب گفت: «خداوند بر قوم خود هر قدر که باشد صد چندان مزید کند، و ای آقایم پادشاه آیا جمیع ایشان بندگان آقایم نیستند؟ لیکن چرا آقایم خواهش این عمل دارد و چرا باید باعث گناه اسرائیل بشود؟»

اما کلاه پادشاه یوآب غالب آمد و یوآب در میان تمامی اسرائیل گردش کرده، باز به اورشلم مراجعت نمود.

۵ و یوآب عدد شمرده شدگان قوم را به داود داد و وجهه اسرائیلیان هزار هزار و یکصد هزار مرد و شمشیر زن و از یهود چهارصد و هفتاد و چهار هزار مرد شمشیر زن بودند.

۶ لیکن لاویان و بنیامینیان را در میان ایشان شمرده زیرا که فرمان پادشاه نزد یوآب مکروه بود.

۷ و این امر به نظر خدا ناپسند آمد، پس اسرائیل را مبتلا ساخت.

۸ و داود به خدا گفت: «در این کاری که کردم، گناه عظیمی ورزیدم. و حال گناه بنده خود را عفو فرما زیرا که بسیار احقانه رفتار نمودم.»

و خداوند جاد را که را بی داود بود خطاب کرده، گفت:

«برو و او را اعلام کرده، بگو خداوند چنین می فرماید: من سه چیز پیش تو می گذارم، پس یکی از آنها را برای خود اختیار کن تا نیرایت به عمل آورم.»

پس جاد نزد داود آمده، و می را گفت: «خداوند چنین می فرماید برای خود اختیار کن:

یا سه سال قحط بشود، یا سه ماه پیش روی خصمانت تلف شوی و شمشیر دشمنان تو را درگیر کند، یا سه روز شمشیر خداوند و باد زمین تو واقع شود، و فرشته

خداوند تمامی حدود اسرائیل را ویران سازد. پس الآن بین که نزد فرستنده خود چه جواب برم.»

داود به جاد گفت: «در شدت تنگی هستم. نمائیکه به دست خداوند بیفتم زیرا که رحمت های بسیار عظیم است و به دست انسان نیفتم.»

پس خداوند و بابر اسرائیل فرستاد و هفتاد هزار نفر از اسرائیل مردند.

۱۵ و خدا فرشته ای به اورشلم فرستاد تا آن راهلاک سازد. و چون می خواست آن راهلاک کند، خداوند ملاحظه نمود و از آن بلا پشیمان شد و به

فرشته ای که) و ام(راهلاک می ساخت گفت: «ای است، حال دست خود را باز دار.» و فرشته خداوند نزد خرمنگاه ارنان ییوسی ایستاده بود.

۱۶ و داود و چشمان خود را بالا انداخته، فرشته خداوند را دید که در میان زمین و آسمان ایستاده است و شمشیری برهنه در دستش بر اورشلم پراشیده؛ پس داود و مشایخ به پلاس ملبس شده، به روی خود در افتادند.

۱۷ و داود به خدا گفت: «یا من، برای شمردن قوم امر نفرمودم و آیا من آن نیستم که گناه ورزیده، مرتکب شرارت زشت شدم؟ اما این گوسفندان چه کرده

اند؟ پس ای یهوه خدایم، مستدعی آنیکه دست تو بر من و خاندان پدرم باشد و به قوم خود بلا مسانی.»

و فرشته خداوند جاد را امر فرمود که به داود بگوید که داود برود و مذبحی به جهت خداوند در خرمنگاه ارنان ییوسی برپا کند.

۱۹ پس داود بر حسب کلامی که جاد به اسم خداوند گفت رفت.

۲۰ و ارنان روگردانیده، فرشته را دید و چهار پسرش که همراهش بودند، خویشتر را پنهان کردند، و ارنان گندم می کوبید.

۲۱ و چون داود نزد ارنان آمد، ارنان نگرسته، داود را دید و از خرونگاه بیرون آمده، به حضور داود روبرو زمین افتاد.

۲۲ و داود به ارنان گفت: «جای خرمنگاه را به من بده تا مذبحی به جهت خداوند برانمایم، آن را به قیمت تمام به من بده تا با او قوم رفع شود.»

ارنان به داود عرض کرد: «آن را برای خود بگیر و آقایم پادشاه آنچه که در نظرش پسند آید به عمل آورد، بین گاو ان را به جهت قربانی سوختنی و چومهارا

برای هیزم و گندم را به جهت هدیه آردی دادم و همه را به تو بخشیدم.»

اما داود پادشاه به ارنان گفت: «ی، بلکه آن را البته به قیمت تمام از تو خواهم خرید، زیرا که از اموال تو برای خداوند نخواهم گرفت قربانی سوختنی بجائاً

نخواهم گذرانید.»

پس داود برای آن موضع ششصد مثقال طلا به وزن، به ارنان داد.

۲۶ و داود در آنجا مذبحی به جهت خداوند بنا نمود، و قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید و نزد خداوند استغاث نمود، و او آتشی از آسمان بر مذبح قربانی

سوختنی ازل کرده، (او را مستجاب فرمود.

۲۷ و خداوند فرشته را حکم داد تا شمشیر خود را در غلافش برگردانید.

۲۸ در آن زمان چون داود دید که خداوند او را در خرمنگاه ارنان ییوسی مستجاب فرموده است، در آنجا قربانی ها گزرانید.

۲۹ امامسکن خداوند که موسی در بیابان ساخته بود و مذبح قربانی سوختنی، در آن ایام در مکان بلند جیغون بود.

۳۰ لیکن داود نتوانست نزد آن رود تا از خدا مسألت نماید، چونکه از شمشیر فرشته خداوند می رسید.

تدارک برای خانه خدا

- پس داود گفت: «این است خانه یهوه خدا، و این مذبح قربانی سوختنی برای اسرائیل می باشد.»
- و داود فرمود تا غریبان را که در زمین اسرائیل اند جمع کنند، و سنگ تراشان معین کرد تا سنگهای مربع برای بنای خانه خدا بتراشند.
- ۳ و داود آهن بسیاری به جهت میخها برای لنگه های دروازه ها و برای وصلها حاضر ساخت و برنج بسیار که نتوان وزن نمود.
- ۴ و چوب سرو آزاد، بی شمار زبر اهل صیدون و صور چوب سرو آزاد بسیار برای داود آوردند.
- ۵ و داود گفت: «پس من سلیمان صغیر و نازک است و خانه ای برای یهوه باید بنا نمود، می بایست بسیار عظیم و نایب و جلیل در تمامی زمین باشد؛ لهذا حال برایش تهیه می بینم.» پس داود قبل از وفاتش تهیه بسیار دید.
- ۶ پس پسر خود سلیمان را خوانده، او را وصیت نمود که خانه ای برای یهوه خدای اسرائیل بنا نماید.
- ۷ و داود به سلیمان گفت که: «ای پسر من! من اراده داشتم که خانه ای برای اسم یهوه خدای خود بنا نمایم.
- ۸ لیکن کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: چونکه بسیار خون ریخته ای و جنگهای عظیم کرده ای، پس خانه ای برای اسم من بنا نخواهی کرد، چونکه به حضور من بسیار خون بر زمین ریخته ای.
- ۹ اینک پسر برای تو متولد خواهد شد که مر د آرامی خواهد بود زیرا که من او را از جمیع دشمنانش از هر طرف آرامی خواهم بخشید، چونکه اسم او سلیمان خواهد بود در ایام او اسرائیل را سلام متی و راحت عطا خواهم فرمود.
- ۱۰ او خانه ای برای اسم من بنا خواهد کرد و او پسر من خواهد بود و من پدر او خواهم بود. و گویی سلطنت او را بر اسرائیل تا ابد آباد بپا دار خواهم گردانید.
- ۱۱ پس حال ای پسر من خداوند همراه تو باد تا کامیاب شوی و خانه یهوه خدای خود را چنانکه درباره تو فرموده است بنا نمایی.
- ۱۲ اما خداوند تو را فطانت و فهم عطا فرماید و تو را درباره اسرائیل وصیت نماید تا شریعت یهوه خدای خود را نگاه داری.
- ۱۳ آنگاه گریه متوجه شده، فریاض و احکامی را که خداوند به موسی درباره اسرائیل امر فرموده است، به عمل آوری کامیاب خواهی شد. پس قوی دلبر باش و ترسان و هراسان مشو.
- ۱۴ و اینک من در تنگی خود صد هزار و زنه طلا و صد هزار و زنه نقره و برنج و آهن اینقدر زیاده که به وزن نیاید، برای خانه خداوند حاضر کرده ام، و چوب و سنگ نیز میبایست ساخته ام و تو بر آنها مژد کن.
- ۱۵ و نزد تو عمل بسیارند، از سنگ بران و سنگ تراشان و نجاران و اشخاص هنرمند برای هر صنعتی.
- ۱۶ طلا و نقره و برنج و آهن بی شمار است پس بر خیز و مشغول باش و خداوند همراه تو باد.»
- و داود تمامی سروران اسرائیل را امر فرمود که پسرش سلیمان را اعانت نمایند.
- ۱۸ (و گفت: «آیا یهوه خدای شما با شما نیست و آیا شمار از هر طرف آرامی نداده است؟ زیرا ساکنان زمین را به دست من تسلیم کرده است و زمین به حضور خداوند و به حضور قوم او مغلوب شده است.
- ۱۹ پس حال دلها و جانهای خود را متوجه سازید تا یهوه خدای خویش را بطلبید و برخاسته، مقدس یهوه خدای خویش را بنا نمائید تا تا عهد خداوند و آلات مقدس خدا را به خانه ای که به جهت اسم یهوه بنا می شود در آورید.»

لاویان

- و چون داود پیر و سالخورده شد، پسر خود سلیمان را به پادشاهی اسرائیل نصب نمود.
- ۲ و تمامی سروران اسرائیل و کاهنان و لاویان را جمع کرد.
- ۳ و لاویان از سی ساله و بالا تر شمرده شدند و عدد ایشان بر حسب سرهای مردان ایشان، سی و هشت هزار بود.
- ۴ از ایشان بیست و چهار هزار به جهت نظارت عمل خانه خداوند و شش هزار سروران و داوران بودند.
- ۵ و چهار هزار در بانان و چهار هزار نفر بودند که خداوند را به آلاتی که به جهت تسبیح ساخته شد، تسبیح خواندند.
- ۶ و داود ایشان را بر حسب پسران لاوی یعنی جرشون و قهات و مراری به فرقه ها تقسیم نمود.
- از جرشونیان لعدان و شیعی.
- ۸ پسران لعدان اول یحییئیل و زیتام و سومین یوئیل.
- ۹ پسران شیعی شلومیت و حزقیئیل و هاران سه نفر. اینان رؤسای خاندانهای آبای لعدان بودند.
- ۱۰ و پسران شیعی یجت و زینا و یعوش و بریعه، اینان چهار پسر شیعی بودند.
- ۱۱ و یجت و اولین و زیزاد و مین و یعوش و بریعه پسران بسیارند؛ از این سبب یک خاندان آبا از ایشان شمرده شد.
- ۱۲ پسران قهات عرم و بصرها و حبرون و عزریئیل چهار نفر.

- ۱۳ پسران عَمرام هارون و موسی و هارون ممتاز شد تا او و پسرانش قدس الا قداس را پیوسته تقدیس نمایند و به حضور خداوند بخور بسوزانند و او را خدمت نمایند و به اسم او همیشه اوقات برکت دهند.
- ۱۴ پسران موسی مرد خدا با سبط لاوی نامیده شدند.
- ۱۵ پسران موسی جرشوم و العازار.
- ۱۶ از پسران جرشوم شَبوئیل رئیس بود.
- ۱۷ از پسران العازار رَحیبیار رئیس بود و العازار را پسر دیگر نبود؛ اما پسران رَحیبیا بسیار زیاد بودند.
- ۱۸ از پسران بصهار شَلومیت رئیس بود.
- ۱۹ پسران حَبرون، اولین بریاد و مین آمر یا سومین یجَز یثیل و چهارمین یقَمعام.
- ۲۰ پسران عَزْر یثیل اولین میکاود و مین یثیا.
- ۲۱ پسران مَراری محلی و موشی و پسران محلی العازار و قیس.
- ۲۲ و العازار مُرد و او را پسر نی نبود؛ لیکن دختران داشت و برادران ایشان پسران قیس ایشان را به زنی گرفتند.
- ۲۳ پسران موشی محلی و عادر و ریغوت سه نفر بودند.
- ۲۴ اینان پسران لاوی موافق خاندانهای آبی خود و رؤسای خاندانهای آبا از آنانی که شمرده شدند بر حسب شماره اسمای سرهای خود بودند که از بیست ساله و بالا تر در عمل خدمت خانه خدا وندی پرداختند.
- ۲۵ زیرا که داود گفت: «بِهوه خدای اسرائیل قوم خویش را آرامی داده است و او در اورشلم تا به ابد ساکن می باشد.
- ۲۶ و نیز لاویان را دیگر لازم نیست که مسکن و همه اسباب خدمت را بردارند.»
- لذا بر حسب فرمان آخر داود پسران لاوی از بیست ساله و بالا تر شمرده شدند.
- ۲۸ زیرا که منصف ایشان به طرف بنی هارون بود تا خانه خدا و ندر اخد مت نمایند، در سخن ها و جره ها و برای تطهیر همه چیزهای مقدس و عمل خدمت خانه خدا.
- ۲۹ و برنان تقدیمه وارد نرم به جهت هدیه آردی و قرصهای فطیر و آنچه بر ساج پخته می شود و رویه که ها و بر همه کیکها و وزنها.
- ۳۰ و تا هر صبح برای تسبیح و حمد خداوند حاضر شوند و همچنین هر شام.
- ۳۱ و به جهت گذراندن همه قربانی های سوختنی برای خدا و ندر هر روز سبت و غزه ها و عید ها بر حسب شماره و بروفق قانون آنها اتمابه حضور خداوند.
- ۳۲ و برای نگاه داشتن و وظیفه خیمه اجتماع و وظیفه قدس و وظیفه برادران خود بنی هارون در خدمت خانه خداوند.

فرقه های کهانت

- و این است فرقه های بنی هارون: پسران هارون، ناداب و ابیهو و العازار و ایتامار.
- ۲ و ناداب و ابیهو قبل از پدر خود مُردند و پسری نداشتند، پس العازار و ایتامار به کهانت پرداختند.
- ۳ و داود با صدوق که از بنی العازار بود و اخیملک که از بنی ایتامار بود،
- و از پسران العازار مردانی که قابل ریاست بودند، زیاد از بنی ایتامار یافت شدند. پس شانزده رئیس خاندان آبا از بنی العازار و هشت رئیس خاندان آبا از بنی ایتامار معین ایشان را بر حسب و کالت ایشان بر خدمت ایشان تقسیم کردند.
- ۵ پس اینان با آنان به حسب قرعه معین شدند زیرا که رؤسای قدس و رؤسای خانه خدا هم از بنی العازار و هم از بنی ایتامار بودند.
- ۶ و شمعیا بن تنئیل کاتب که از بنی لاوی بود، اسمهای ایشان را به حضور پادشاه و سروران و صدوق کاهن و اخیملک بن ایاتار و رؤسای خاندان آبی کاهنان و لاویان نوشت و یک خاندان آبا به جهت العازار گرفته شد و یک به جهت ایتامار گرفته شد.
- ۷ و قرعه اول برای بیویار بیرون آمد و دوم برای یدعیاء،
- و سوم برای حارم و چهارم برای سعوریم،
- و پنجم برای ملکیه و ششم برای میامین،
- و هفتم برای هفوص و هشتم برای آپا،
- و نهم برای یثوع و دهم برای شگنیا،
- و یازدهم برای الیاشیب و دوازدهم برای یاقیم،
- و سیزدهم برای حفه و چهاردهم برای یثباب،
- و پانزدهم برای بلجه و شانزدهم برای امیر،
- و هفدهم برای حیزر و هجدهم برای هفصیص،

ونوزدهم برای فتحیا و بیستم برای یخز قیثیل،

و بیست و یکم برای پاکین و بیست و دوم برای جامول،

و بیست و سوم برای دلایا و بیست و چهارم برای معز یا.

۱۹ پس این است وظیفه ها و خدمت های ایشان به جهت داخل شدن در خانه خداوند بر حسب قانونی که به واسطه پدرا ایشان هارون موافق فرمان یهوه خدای اسرائیل به ایشان داده شد.
بقیه لاویان

واماد باره بقیه بنی لاوی، از بنی عَمْرَام شُوبائیل و از بنی شُوبائیل یَحْدیا.

۲۱ و اما رَحَبِیاء از بنی رَحَبِیاء ایشیا بنی رئیس،

و از بنی بَصْهَار شُلُوموت و از بنی شُلُوموت یَحْت.

۲۳ و از بنی حَبْرُون بریاود و مین آرمیا و سومین یخز یثیل و چهارمین یقَمعام.

۲۴ از بنی عَزْرَیائیل میکا و از بنی میکاشامیر.

۲۵ و برادر میکایشیا و از بنی ایشیا زکریا.

۲۶ و از بنی مَراری حَمَلی و موشی و پسریعز یا بنو.

۲۷ و از بنی مَراری پسران یعز یا بنو شوهم و زکوریع و عیری.

۲۸ و پسری حَمَلی العازار و اورا فرزند یثیل.

۲۹ و اما قیس، از بنی قیس برحمیثیل،

و از بنی موشی حَمَلی و عاد و روریموت. اینان بر حسب خاندان آبی ایشان بنی لاوی می باشند.

۳۱ ایشان نیز مثل برادران خود بنی هارون به حضور داود پادشاه و صادوق و آخیملک و رؤسای آبی کهنه و لاویان قرعه انداختند یعنی خاندانهای آبی برادر زرتگر بر خاندانهای کوچکتر او بودند.

نوازندگان

و داود و سرداران لشکر بعضی از پسران آساف و هیمان و یِدوتون را به جهت خدمت جدا ساختند تا با بریط و عود و سنج نبوت نمایند؛ و شماره آنان که بر حسب خدمت خود به کاری پرداختند این است:

واما از بنی آساف، زکوری و یوسف و نتنیا و اشرئله پسران آساف زیر حکم آساف بودند که بر حسب فرمان پادشاه نبوت می نمود.

۳ و از یِدوتون، پسران یِدوتون جدلیا و صری و اشعیا و حشیا و متنیا شش نفر زیر حکم پدر خویش یِدوتون بر بریطها بودند که با حمد و تسبیح خداوند نبوت می نمود.

۴ و از هیمان، پسران هیمان بقیاء و متنیا و عزرائیل و شبوئیل و یریموت و حننیا و حنانی و الیآته و جدلی و رومتی عزرویشقیاشه و ملوئی و هوتیر و یخز یوت.

۵ جمیع اینها پسران هیمان بودند که در کلام خدا به جهت برافراشتن بوق را بی پادشاه بود. و خدا به هیمان چهارده پسر و سه دختر داد.

جمیع اینها زیر فرمان پدران خویش بودند تا در خانه خداوند با سنج و عود و بریط بسرایند و زیر دست پادشاه و آساف و یِدوتون و هیمان به خدمت خانه خدا پردازند.

۷ و شماره ایشان با برادران ایشان که سراییدن را به جهت خداوند آموخته بودند، یعنی همه کسان ماهر در بیست و هشتاد و هشت نفر بودند.

۸ و برای وظیفه های خود کوچک بزرگ و معلم با تلمیذ علی السویه قرعه انداختند.

۹ پس قرعه اول بنی آساف برای یوسف بیرون آمد. و قرعه دوم برای جدلیا و او و برادرانش و پسرانش دوازده نفر بودند.

۱۰ و سوم برای زکوری و پسران و برادران او دوازده نفر.

۱۱ و چهارم برای صری و پسران و برادران او دوازده نفر.

۱۲ و پنجم برای بقیاء و پسران و برادران او دوازده نفر.

۱۳ و ششم برای بقیاء و پسران و برادران او دوازده نفر.

۱۴ و هفتم برای اشرئله و پسران و برادران او دوازده نفر.

۱۵ و هشتم برای اشعیا و پسران و برادران او دوازده نفر.

۱۶ نهم برای متنیا و پسران و برادران او دوازده نفر.

۱۷ و دهم برای موشی و پسران او و برادران او دوازده نفر.

۱۸ و یازدهم برای عزرائیل و پسران و برادران او دوازده نفر.

- ۱۹ و دوازدهم برای حَسَنیَا و پسران و برادران او دوازده نفر.
- ۲۰ و سیزدهم برای شُبَّانِیل و پسران و برادران او دوازده نفر.
- ۲۱ و چهاردهم برای مَتَنیَا و پسران و برادران او دوازده نفر.
- ۲۲ و پانزدهم برای بَرِیْمُوت و پسران و برادران او دوازده نفر.
- ۲۳ و شانزدهم برای حَنَنیَا و پسران و برادران او دوازده نفر.
- ۲۴ و هفدهم برای بَشَقَاشَه و پسران و برادران او دوازده نفر.
- ۲۵ و هجدهم برای حَنَانی و پسران و برادران او دوازده نفر.
- ۲۶ و نوزدهم برای مَلُوتی و پسران و برادران او دوازده نفر.
- ۲۷ و بیستم برای اِیلِیَّاه و پسران و برادران او دوازده نفر.
- ۲۸ و بیست و یکم برای هُوَیْتیر و پسران و برادران او دوازده نفر.
- ۲۹ و بیست و دوم برای جَدَلِی و پسران و برادران او دوازده نفر.
- ۳۰ و بیست و سوم برای مَحْزُیوت و پسران و برادران او دوازده نفر.
- ۳۱ و بیست و چهارم برای رُومِی و پسران و برادران او دوازده نفر.

فرقه‌های در بانان

- ۱ و اما فرقه‌های در بانان پس از قُورِحِیان مَثَلِیابن قُوری که از بنی آساف بود.
- ۲ و مَثَلِیابن اِیسرائان بود. نخست زاده اش زکریا بود و مدیعیثیل و سوم زَبَدِیَا و چهارم یَتِیثیل.
- ۳ و پنجم عِیلام و ششم یَوحانان و هفتم اَلِیو عِیْنِیَا.
- ۴ و عُویدادوم را پسران بود: نخست زاده اش، شَمْعِیَا و دوم یَهِوزاباد و سوم یَواخ و چهارم سا کار و پنجم نَتَنییل.
- ۵ و ششم عَمِیئیل و هفتم یَسَا کار و هشتم فَعَلتای زِیرا خدا او را برکت داده بود.
- ۶ و برای پسرش شَمْعِیاسرائیلی که برخاندان آبی خویش تسلط یافتند، زاییده شدند زیرا که ایشان مردان قوی شجاع بودند.
- ۷ پسران شَمْعِیاعتنی و وفائیل و عُوید و اَلزَّاباد که برادران او مردان شجاع بودند و اَلهُو و سَمِکِیا.
- ۸ جمیع اینها از بنی عُویدادوم بودند و ایشان با پسران و برادران ایشان در قوتِ خدمت مردان قابل بودند یعنی شصت و دو نفر) ز اولاد (عُویدادوم.
- ۹ و مَثَلِیابن هجده نفر مردان قابل از پسران و برادران خود داشت.
- ۱۰ و حُوسَه که از بنی مَراری بود پسران داشت که شَمْعِیری رئیس ایشان بود زیرا اگرچه نخست زاده نبود، پدرش او را رئیس ساخت.
- ۱۱ و دوم حَلقیَا و سوم طَبَلِیا و چهارم زکریا و جمیع پسران و برادران حُوسَه سیزده نفر بودند.
- ۱۲ و به اینان یعنی به رؤسای ایشان فرقه‌های در بانان داده شد و وظیفه‌های ایشان مثل برادران ایشان بود تا در خانه خداوند خدمت نمایند.
- ۱۳ و ایشان از کوچک و بزرگ بر حسب خاندان آبی خویش برای هر دوازده فرقه انداختند.
- ۱۴ و فرقه شرقی به شَلْمِیَا افتاد و بعد از او برای پسرش زکریا که مَشْیَر دانا بود، فرقه انداختند و فرقه او به سمت شمال بیرون آمد.
- ۱۵ و برای عُویدادوم) رعه (جنوبی و برای پسرانش) رعه (بیت المال).
- ۱۶ و برای شَمِیم و حُوسَه فرقه مغربی نزد دروازه شَلْکَت در جاده‌ای که سر بالا می‌رفت و محرس این مقابل محرس آن بود.
- ۱۷ و به طرف شرقی شش نفر از لا و یان بودند و به طرف شمال هر روزه چهار نفر و به طرف جنوب هر روزه چهار نفر و نزد بیت المال جفت جفت.
- ۱۸ و به طرف غربی فروار برای جاده سر بالا چهار نفر و برای فروارد و نفر.
- ۱۹ اینها فرقه‌های در بانان از بنی قُورِح و از بنی مَراری بودند.
- خزانه داران و بقیه مقامات
- ۲۰ و اما از لا و یان اختیار خزانه خانه خدا و بر خزانه موقوفات بود.
- ۲۱ و اما بنی لادان: از پسران لادان جَر شونی رؤسای خاندان آبی لادان یَحْیِئیل جَر شونی.
- ۲۲ پسران یَحْیِئیل زیتام و برادرش یوئیل بر خزانه خانه خدا و ند بودند.
- ۲۳ از عمر امیان و از یصهاریان و از حبر و یونان و از عَرَّ بَیْلِیان.
- ۲۴ و شَبُوئیل بن جَر شوم بن موسی ناظر خزانه‌ها بود.
- ۲۵ و از برادرانش بنی اَلعَازار، پسرش رَحِیبِیا و پسرش اَشْعِیَا و پسرش یورام و پسرش زکری و پسرش شَلومیت.

- ۲۶ این شلومیت ویرادانش بر جمیع خزائن موقوفاتی که دود پادشاه وقف کرده بود و رؤسای آباور و رؤسای هزاره ها و صدها و سرداران لشکر بودند.
- ۲۷ از جنگها و غنیمت ها و وقف کردند تا خانه خداوند را تعمیر نمایند.
- ۲۸ و هر آنچه سئوئیل را بی و شاول بن نئیس و آبیرون نیز و یوآب بن صر و به وقف کرده بودند و هر چه هر کس وقف کرده بود زیر دست شلومیت ویرادانش بود.
- ۲۹ و از صهاریان کننیا و پسراش برای اعمال خارجه اسرائیل صاحبان منصب و داوران بودند.
- ۳۰ و از حبرونیان حبشیا ویرادانش هزار و هفتصد نفر مردان شیاع به آن طرف آردن به سمت مغرب به جهت هر کار خداوند و به جهت خدمت پادشاه بر اسرائیل گاشته شده بودند.
- ۳۱ از حبرونیان بر حسب انساب آباي ایشان بر یاریس حبرونیان بود و در سال چهل سلطنت داود طلبدیده شدند و در میان ایشان مردان شیاع در یعزر چلعا د یافت شدند.
- ۳۲ و از ویرادانش دوهزار و هفتصد مرد شیاع و رئیس آبا بودند. پس داود پادشاه ایشان را بر رؤیبنیان و جادیان و نصف سبط منسی برای همه امور خدا و اموریاد شاه گماشت.

رؤسای لشکر

- و از بی اسرائیل بر حسب شماره ایشان از رؤسای آباور و رؤسای هزاره و صدها و صاحبان منصب که پادشاه را در همه امور فرقه های داخله و خارجه ماه به ماه در همه ماههای سال خدمت می کردند، هر فرقه بیست و چهار هزار نفر بودند.
- ۲ و فرقه اول برای ماه اول و شبعام بن زید نیل بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.
- ۳ و از یسارن فارص رئیس جمیع رؤسای لشکر، به جهت ماه اول بود.
- ۴ و فرقه ماه دوم دودای اخوخی و از فرقه او مقولوت رئیس بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.
- ۵ و رئیس لشکر سوم برای ماه سوم بنایا بن یهو یاداع کاهن بزرگ بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.
- ۶ این همان بنایاست که در میان آن سی نفر بزرگ بود و یوآن سی نفر برتری داشت و از فرقه او پسرش عمیر آباد بود.
- ۷ و رئیس چهارم برای ماه چهارم عسائیل برادر یوآب و بعد از او برادرش زبید آباد و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.
- ۸ و رئیس پنجم برای ماه پنجم شموئیل زراحی بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.
- ۹ و رئیس ششم برای ماه ششم عیرا بن عقیش تقو عی بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.
- ۱۰ و رئیس هفتم برای ماه هفتم حالصی قلوئی از بی افرایم بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.
- ۱۱ و رئیس هشتم برای ماه هشتم سبکای حوشاتی از زارحیان بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.
- ۱۲ و رئیس نهم برای ماه نهم یعزر عتاتوئی از بی بنیامین بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.
- ۱۳ و رئیس دهم برای ماه دهم هرای نطوفاتی از زارحیان بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.
- ۱۴ و رئیس یازدهم برای ماه یازدهم بنایا فر عتاتوئی از بی افرایم بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.
- ۱۵ و رئیس دوازدهم برای ماه دوازدهم خلدای نطوفاتی از بی عتینیل و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.

رؤسای اسباط

- و اماریسای اسباط بی اسرائیل: رئیس رؤیبنیان اعازار بن زکری، و رئیس شمعونیان شططیابن معکه.
- ۱۷ و رئیس لویان عشیابن قوئیل و رئیس بنی هارون صادق.
- ۱۸ و رئیس یهودا الیوآز برادران داود و رئیس یساکر عمری ابن میکائیل.
- ۱۹ و رئیس زبولون بشمعیا بن عوبدیا و رئیس نفتالی بریموت بن عزرنیل.
- ۲۰ و رئیس بنی افرایم هوشع بن عزرنیا و رئیس نصف سبط منسی یوئیل بن قدا یا.
- ۲۱ و رئیس نصف سبط منسی در چلعا دید و ابن زکریا و رئیس بنیامین بعسیئیل بن آتیر.
- ۲۲ و رئیس دان عزرنیل بن روحام. اینهار رؤسای اسباط اسرائیل بودند.
- ۲۳ و داود شماره کسانی که بیست ساله و کمتر بودند، نگرفت زیرا خداوند وعده داده بود که اسرائیل را مثل ستارگان آسمان کثیر گرداند.
- ۲۴ و یوآب بن صر و به آغاز شمردن نمود، اما به اتمام نرسانید و از این جهت غضب بر اسرائیل وارد شد و شماره آنها در دفتر اخبار ایام پادشاه ثبت نشد. ناظران پادشاه
- و ناظرانبارهای پادشاه عزموت بن عد نیل بود و ناظرانبارهای مزرعه ها که در شهر هارود در هات و در قلعه ها بود، پیونانان بن عزریا بود.
- ۲۶ و ناظر عملجات مزرعه ها که کار زمین می کردند، عزری ابن کلوب بود.

- ۲۷ و ناظر تا کستانها شععی راماتی بود و ناظر محصول تا کستانها و انبارهای شراب زبیدی شمعانی بود.
- ۲۸ و ناظر درختان زیتون و افراغ که در همواری بود بعل حانان جلدیری بود و ناظر انبارهای روغن یوآش بود.
- ۲۹ و ناظر مه هانی که در شارون می پرد بندش طرای شارونی بود. و ناظر رمه هانی که در وادها بودند شافط بن عدلانی بود.
- ۳۰ و ناظر شتران عوبیل اسمعیلی بود و ناظر الاغها یحیای میرو توتی بود.
- ۳۱ و ناظر گله هایازیزه جری بود. جمیع ایشان ناظران اندوخته های داو پادشاه بودند.
- ۳۲ و یهوناتان عموی داود مشیر و مردانا و فقیه بود و یحیئیل بن حکمونی همراه پسران پادشاه بود.
- ۳۳ آخیتوفل مشیر پادشاه و حوشای آرکی دوست پادشاه بود.
- ۳۴ و بعد از آخیتوفل یهو یاداع بن بنایا و ایاتار بودند و سردار لشکر پادشاه یوآب بود.

طرح داود برای خانه خدا

- داود جمیع رؤسای اسرائیل را از رؤسای اسباط و رؤسای فرقه هانی که پادشاه را خدمت می کردند و رؤسای هزاره و رؤسای صده و ناظران همه اندوخته ها و اموال پادشاه و پسرانش را با خواجگه سرایان و شجاعان و جمیع مردان جنگی در اورشلیم جمع کرد.
- ۲ پس داود پادشاه بر ایستاده، گفت: «ای برادرانم ای قوم من! مرا بشنویید! من اراده داشتم خانه ای که آرامگاه تابوت عهد خداوند و پایی انداز پایهای خدای ما باشد بنا تمام، و برای بنای آن تدارک دیده بودم.
- ۳ لیکن خدا مرا گفت: تو خانه ای به جهت اسم من بنا نخواهی نمود، زیرا مرد جنگی هستی و خون ریخته ای.
- ۴ لیکن یهوه خدای اسرائیل من از تمامی خاندان پدرم برگزیده است که بر اسرائیل تا پادشاه بشوم، زیرا که یهودا برای ریاست اختیار کرد و خان خاندان یهودا خاندان پدرم را و از فرزندان پدرم مرا پسند کرد تا مرا بر تمامی اسرائیل به پادشاهی نصب نماید.
- ۵ و از جمیع پسران من مرا خداوند پسران بسیار به من داده است (پسر سلیمان را برگزیده است تا بر کرسی سلطنت خداوند بر اسرائیل بنشیند.
- ۶ و به من گفت پسر تو سلیمان، او است که خانه مرا و حصن های مرا بنا خواهد نمود، زیرا که او را برگزیده ام تا پسر من باشد و من پدر او خواهم بود.
- ۷ و اگر او به جهت مجا آوردن فریض و احکام من مثل امر و زنا ثابت بماند، آنگاه سلطنت او را تا به ابد استوار خواهم گردانید.
- ۸ پس الان در نظر تمامی اسرائیل که جماعت خداوند هستند و به سمع خدای ما متوجه شده، تمامی او امر یهوه خدای خود را بطبیعت این زمین نیکوار تصور صرف آورده، آن را بعد از خود تا نبه پسران خویش تا به ابد به ارثیت و گذارید.
- ۹ «و تو ای پسر من سلیمان خدای پدر خود را بشناس و او را به دل کامل و به ارادت تمام عبادت نماز را بخداوند همه دهار افتتاحی می نماید و هر تصور فکرها را دراک می کند، و اگر او را طلب نمایی، او را خواهی یافت، اما اگر او را ترک کنی، تو را تا به ابد در خود خواهد انداخت.
- ۱۰ حال با حذر باش زیرا خداوند تو را برگزیده است تا به خانه ای به جهت مقدس او بنامی. پس قوی شده، مشغول باش.»
- و داود به پسر خود سلیمان نمونه رواق و خانه ها و خزاین و بالا خانه ها و حجره های اندرونی آن و خانه کرمی رحمت، و نمونه آئینه را که از روح به او داده شده بود، برای صحن های خانه خداوند و برای همه حجره های گردا گردش و برای خزاین خانه خداوند و خزاین موقوفات داد.
- ۱۳ و برای فرقه های کاهنان و لویان و برای تمامی کار خدمت خانه خداوند و برای همه اسباب خدمت خانه خداوند.
- ۱۴ و از طلا به وزن برای همه آلات طلا به جهت هر نوع خدمتی و از نقره به وزن برای همه آلات نقره به جهت هر نوع خدمتی.
- ۱۵ و طلا را به وزن به جهت شمعدانهای طلا و چراغهای آنها به جهت هر شمعدان و چراغهایش، آن را به وزن داد و برای شمعدانهای نقره نیز نقره را به وزن به جهت هر چراغدان موافق کار هر شمعدان و چراغهای آن.
- ۱۶ و طلا را به وزن به جهت میزهای نان تقدمه برای هر میز علیحده و نقره را برای میزهای نقره.
- ۱۷ و زر خالص را برای چنگالها و کاسها و پیاله ها و به جهت طاسهای طلا موافق وزن هر طاس و به جهت طاسهای نقره موافق وزن هر طاس.
- ۱۸ و طلای مصفی را به وزن به جهت مذبح بخور و طلا را به جهت نمونه مرکب کروبیان که بلهای خود را پهن کرده، تابوت عهد خداوند را می پوشانیدند.
- ۱۹ (داود گفت: «او داند این همه را یعنی تمامی کارهای این نمونه را از نوشته دست خود که بر من بوده من فهمانید.»
- و داود به پسر خود سلیمان گفت: «قوی و دلیر باش و مشغول شو و ترسان و هراسان مباش، زیرا یهوه خدا که خدای من می باشد، با تو است و تا همه کار خدمت خانه خداوند تمام نشود، تو را نخواهد گذاشت و تو را ترک نخواهد نمود.
- ۲۱ اینک فرقه های کاهنان و لویان برای تمام خدمت خانه خدا (اضرنده) و برای هر گونه عمل همه کسان دلگرم که برای هر صنعتی مهارت دارند، با تو هستند و سروران و تمامی قوم مطیع کامل او امر تو می باشند.»

هدایای برای خانه خدا

- و داود پادشاه به تمامی جماعت گفت: «سر سلیمان که خدا او را به تنهایی برای خود برگزیده، جوان و لطیف است و این مهم عظیمی است زیرا که هیچکس به جهت انسان نیست بلکه برای یهوه خدا است.»

۲ و من به جهت خانه خدای خود به تمامی قوم تدارک دیده ام، طلا را به جهت چیزهای طلائی و نقره را برای چیزهای نقره ای و برنج را به جهت چیزهای برنجین و آهن را برای چیزهای آهنین و چوب را به جهت چیزهای چوبین و سنگ را جرج و سنگهای ترصیع و سنگهای سیاه و سنگهای رنگارنگ و هر قسم سنگ گرانبا و سنگ مرمر فراوان.

۳ و نیز چونکه به خانه خدای خود رغبت داشتم و طلا و نقره از اموال خاص خود داشتم، آن را عطا و بهره رانچ به جهت خانه قدس تدارک دیدم برای برای خانه خدای خود دادم.

۴ یعنی سه هزار و زنه طلا از طلائی او فبر و هفت هزار و زنه نقره خالص به جهت پوشانیدن دیوارهای خانه ها.

۵ طلا را به جهت چیزهای طلا و نقره را به جهت چیزهای نقره و به جهت تمامی کاری که به دست صنعتگران ساخته می شود. پس کیست که به خوشی دل خوشتر را امر و زاری خداوند و وقف نماید؟»

۶ آنگاه رؤسای خاندانهای آبا و اجداد و رؤسای اسباط اسرائیل و سرداران هزاره و صدها بناظران کارهای پادشاه به خوشی دل هدایا آوردند.

۷ و به جهت خدمت خانه خدا پنج هزار و زنه و ده هزار درهم طلا و ده هزار و زنه نقره و هجده هزار و زنه برنج و صدها هزار و زنه آهن دادند.

۸ و هر کس که سنگهای گرانبا نزد او یافت شد، آنها را به خزانه خانه خداوند به دست مجبیل جرشونی داد.

۹ آنگاه قوم آن را و که به خوشی دل هدیه آوردند شاد شدند زیرا به دل کامل هدایای تبری برای خداوند آوردند و او پادشاه نیز بسیار شاد و مسرور شد.

۱۰ و او در به حضور تمامی جماعت خداوند را مبارک خواند و داد و گفت: «ای یهوه خدای پدر ما اسرائیل تو از ازل تا به ابد مبارک هستی.»

۱۱ و ای خداوند عظمت و جبروت و جلال و قوت و کبریا از آن تو است زیرا هر چه در آسمان و زمین است از آن تویی باشد. و ای خداوند ملکوت از آن تو است و تو بر همه سر و متعال هستی.

۱۲ و دولت از تویی آید و تو بر همه حاکمی، و کبریا و جبروت در دست تو است و عظمت دادن و قوت بخشیدن به همه کس در دست تو است.

۱۳ و الا ان ای خدای ما تورا حمد می گویم و اسم مجید تو را تسبیح می خوانیم.

۱۴ لیکن من کیستم و قوم من کیستند که قابلیت داشته باشیم که به خوشی دل اینطور هدایا بیاوریم؟ زیرا که همه این چیزها از آن تو است و از دست توه توه داده ایم.

۱۵ زیرا که ما مثل همه اجداد خود به حضور تو غریب و تزیل می باشیم و ایام ما بر زمین مثل سابه است و هیچ دوام ندارد.

۱۶ ای یهوه خدای ما تمامی این اموال که به جهت ساختن خانه برای اسم قدوس تو مهیا ساخته ایم، از دست تو و تمامی آن از آن تویی باشد.

۱۷ و می دانم ای خدایم که دلها را می آرمایی و استقامت را دوست می داری و من به استقامت دل خود همه این چیزها را به خوشی دادم و الا آن قوم تورا که اینجا حاضرند دیدم که به شادمانی و خوشی دل هدایا برای تو آوردند.

۱۸ ای یهوه خدای پدران ما ما بر احم و استحقاق و اسرائیل این را همیشه در تصور فکرهای دل قوم خود نگاه دار و دلهای ایشان را به سوسی خود ثابت گردان.

۱۹ و به پسر من سلیمان دل کامل عطا فرما تا او امر و شهادت و فرایض تو را نگاه دارد، و جمیع این کارها را به عمل آورد و هیچکس را که من برای آن تدارک دیدم بناماید.»

سلطنت سلیمان

پس داود به تمامی جماعت گفت: «یهوه خدای خود را مبارک خوانید.» و تمامی جماعت یهوه خدای پدران خویش را مبارک خوانده، به رو افتاده، خداوند را سجده کردند و پادشاه را تعظیم نمودند.

۲۱ و در فرجای آن روز برای خداوند ذبایح ذبح کردند و قربانیهای سوختنی برای خداوند گذراندند یعنی هزار گاو و هزار قوچ و هزار بره هدایای ریختنی و ذبایح بسیار به جهت تمامی اسرائیل.

۲۲ و در آن روز به حضور خداوند به شادی عظیم اکل و شرب نمودند، و سلیمان پسر داود را و باره و باره پادشاهی نصب نمود، و او را به حضور خداوند به ریاست و صدا و قو را به کهنات مسح نمودند.

۲۳ پس سلیمان بر کرسی خداوند نشست، به جای پدرش داود پادشاهی کرد و کامیاب شد و تمامی اسرائیل او را اطاعت کردند.

۲۴ و جمیع سروران و شیعیان و همه پسران داود پادشاه نیز مطیع سلیمان پادشاه شدند.

۲۵ و خداوند سلیمان را در نظر تمام اسرائیل بسیار بزرگ گردانید و او را جلالی شاهانه داد که به هیچ پادشاه اسرائیل قبل از او داده نشده بود.

۲۶ پس داود بنی بر تمامی اسرائیل سلطنت نمود.

۲۷ و مدت سلطنت او اسرائیل چهل سال بود، و مادر حبرون هفت سال سلطنت کرد و در اورشلیم سی و سه سال پادشاهی کرد.

۲۸ و در پیری نیکو از عمر دولت و حشمت سیر شده، و فات نمود و پسرش سلیمان به جایش پادشاه شد.

۲۹ و اینک موراول و آخر داود پادشاه در سفر اخبار سموئیل رانی و اخبار ناتان نبی و اخبار جاد رانی،

با تمامی سلطنت و جبروت او و روزگاری که بروی و بر اسرائیل و بر جمیع ممالک آن اراضی گذشت، مکتوب است.

کتاب دوم تواریخ ایام

سلیمان و درخواست او

- ۱ سلیمان پسر داود در سلطنت خود قوی شد و یهوه خدایش با وی میبود و او را عظمت بسیار بخشید.
- ۲ سلیمان تمامی اسرائیل و سرداران هزاره و صد و داوران و هر رئیس را که در تمامی اسرائیل بود از روسای خاندانهای آبا خواند.
- ۳ سلیمان با تمامی جماعت به مکان بلندی که در جبعون بود رفتند زیرا خیمه اجتماع خدا که موسی بنده خداوند آن را در بیابان ساخته بود در آنجا بود.
- ۴ لیکن داود تابوت خدا را از قریه یعاریم بهجایی که داود برایش مهیا کرده بود بالا آورد و خیمه های برایش در اورشلیم برپا نمود.
- ۵ و مذهب برنجینی که بصلیئیل بن اوری ابن حور ساخته بود، در آنجا پیش مسکن خداوند ماند و سلیمان و جماعت نزد آن مسالت نمودند.
- ۶ پس سلیمان به آنجا نزد مذهب برنجینی که در خیمه اجتماع بود به حضور خداوند برآمده، هزار قربانی سوختی بر آن گذراند.
- در همان شب خدا به سلیمان ظاهر شد و او را گفت: «نچه را که به تو بدهم طلب نما،»
- سلیمان به خدا گفت: «و به پدرم داود احسان عظیم نمودی و مرا بهجایی او پادشاه ساختی.
- ۹ حالای یهوه خدا به وعده خود که به پدرم داود دادی وفا نمازیرا که تو مرا بر قومی که مثل غبار زمین کثیر ند پادشاه ساختی.
- ۱۰ الان حکمت و معرفت را به من عطا فرماتا به حضور این قوم خروج و دخول نمایم زیرا کیست که این قوم عظیم تو را داوری تواند نمود؟»
- خدا به سلیمان گفت: «و نه که این در خاطر تو بود دولت و توانگری و حشمت و جان دشمنان را نظیبدی و نیز طول ایام را نخواستی بلکه به جهت خود حکمت و معرفت را درخواست کردی تا بر قوم من که تو را بر سلطنت ایشان نصب نمودهام داوری نمایی.
- ۱۲ لذا حکمت و معرفت تو بخشیده شد و دولت و توانگری و حشمت را نیز به تو خواهم داد که پادشاهانی که قبل از تو بودند مثل آن راندا شدند و بعد از تو نیز مثل آن را نخواهند داشت.»
- پس سلیمان از مکان بلندی که در جبعون بود از حضور خیمه اجتماع به اورشلیم مراجعت کرد و بر اسرائیل سلطنت نمود.
- ۱۳ سلیمان را بهبها و سواران جمع کرده، هزار و چهار صد اربه و دوازده هزار سوار داشت، و آنها را در شهرهای اربهها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت.
- ۱۴ و پادشاه نقره و طلا را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در همواری است فراوان ساخت.
- ۱۵ و اسبهای سلیمان از مصر آورده میشد، و تاجران پادشاه دسته های آنها را میخریدند هر دسته را به قیمت معین.
- ۱۶ و یک اربه را به قیمت ششصد مثقال نقره از مصر بیرون میآوردند و می رسانیند و یک اسب را به قیمت صد و پنجاه، و همچنین برای جمیع پادشاهان حثیان و پادشاهان ارام به توسط آنها بیرون میآوردند.

تدارک برای خانه خدا

- ۱ سلیمان قصد نمود که خانه های برای اسم یهوه و خانه های به جهت سلطنت خودش بنا نماید.
- ۲ سلیمان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها، و هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب در کوهها، و سه هزار و شصند نفر برای نظارت آنها شمرد.
- ۳ سلیمان نزد حورام پادشاه صور فرستاده، گفت: «ناکه با پدرم داود رفتار نمودی و چوب سرو آزاد برایش فرستادی تا خانه های به جهت سکونت خویش بنا نماید،» همچنین با من رفتار نما.
- اینک من خانه های برای اسم یهوه خدای خود بنا می نمایم تا آن را برای او تقدیس کنم و بخور معطر در حضور وی بسوزانم، و به جهت نان تقدیمه دائمی و قربانی های سوختنی صبح و شام، و به جهت سبتها و غرها و عیدهای یهوه خدای ما زیرا که این برای اسرائیل فریضه های ابدی است.
- ۵ و خانه های که من بنا میکنم عظیم است، زیرا که خدای ما از جمیع خدایان عظیم تر می باشد.
- ۶ و کیست که خانه های برای او تواند ساخت؟ زیرا فلک و فلک الافلاک گنجایش او را ندارد، و من کیستم که خانه های برای وی بنا نمایم؟ فی بلکه برای سوزانیدن بخور در حضور وی.
- ۷ و حال کسی را برای من بفرست که در کار طلا و نقره و برنج و آهن و ارغوان و قرمز و آسمانجونی و ما هر دو صنعت نقاشی دانا باشد، تا با صنعتگرانی که نزد من در یهودا و اورشلیم هستند که پدر من داود ایشان را حاضر ساخت، باشد.
- ۸ و چوب سرو آزاد و صنوبر و چوب صندل برای من از لبنان بفرست، زیرا بنندگان تو را میدانم که در بریدن چوب لبنان ما هنرند و اینک بندگان من باندگان تو خواهند بود.
- ۹ تا چوب فراوان برای من مهیا سازند زیرا خانه های که من بنا میکنم عظیم و عجیب خواهد بود.
- ۱۰ و اینک به چوب بران که این چوب را میبرند، من بیست هزار کرگندم کو بیده شده، و بیست هزار کرگو و بیست هزار تریب و بیست هزار تریب روغن برای بندگانت خواهم داد.»
- و حورام پادشاه صور مکتوب جواب داده، آن را نزد سلیمان فرستاد که «و خداوند قوم خود را دوست میدارد از این جهت تو را به پادشاهایشان نصب نموده است.»
- و حورام گفت: «تبارک باد یهوه خدای اسرائیل که آفریننده آسمان و زمین میباشد، زیرا که به داود پادشاه پسر ی حکیم و صاحب معرفت و فهم بخشیده است تا خانه های برای خداوند و خانه های برای سلطنت خودش بنا نماید.
- والان حورام را که مردی حکیم و صاحب فهم از کسان پدر من است فرستادم.

- ۱۴ واپس زنی از دختران دان است، و پدرش مرد صوری بود و به کار طلا و نقره و برنج و آهن و سنگ و چوب و ارغوان و آسمانجونی و گن نازک و قرمز و هر صنعت نقاشی و اختراع همه اختراعات ماهر است، تا برای او با صنعتگران تو و صنعتگران آقا می پدرت داود کاری معین بشود.
- ۱۵ پس حال آقا می گندم و جو و روغن و شراب را که ذکر نمود بود، برای بندگان خود بنفستد.
- ۱۶ و ما چوب از لبنان به قدر احتیاج تو خواهیم برید، و آنها را بسننه ساخته، بروی دریا به یا قوا خواهیم آورد و تو آن را به اورشلیم خواهی برد.»
- پس سلیمان تمامی مردان غرب را که در زمین اسرائیل بودند، بعد از شمارهای که پدرش داود آنها را شمرده بود شمرده، و صد و پنجاه و سه هزار و شصت و نصد نفر از آنها یافت شدند.
- ۱۸ و از ایشان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها و هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب در کوهها و سه هزار و شصت نفر برای نظارت تا از مردم کاریگیرند، تعیین نمود.

شروع بنای خانه خداوند

- و سلیمان شروع کرده به بنامودن خانه خداوند در اورشلیم بر کوه موری، جایی که (داوند) (پدرش) داود ظاهر شده بود، جایی که داود در خرمنگاه ارتون بیوسی تعیین کرده بود.
- ۲ و در روز دوم ماه دوم از سال چهارم سلطنت خود به بنا کردن شروع نمود.
- ۳ و این است اساسهایی که سلیمان برای بنامودن خانه خدا نهاد: طولش به ذراعها بر حسب پیمایش اول شصت ذراع و عرضش بیست ذراع، و طول رواقی که پیش خانه بود مطابق عرض خانه بیست ذراع، و بلندیش صد و بیست ذراع و اندرونش رابه طلای خالص پوشانید.
- ۵ و خانه بزرگ رابه چوب صنوبر پوشانید و آن رابه زر خالص پوشانید، و بر آن درختان خرما و رستهها نقش نمود.
- ۶ و خانه رابه سنگهای گرانها برای زیبایی مرصع ساخت، و طلای آن طلای فروا می بود.
- ۷ و تیرها و آستانها و دیوارها و درهای خانه رابه طلا پوشانید و بر دیوارها کرویبا نقش نمود.
- ۸ و خانه قدس را قدس را ساخت که طولش موافق عرض خانه بیست ذراع، و عرضش بیست ذراع بود، و آن رابه زر خالص به مقدار شصت و سه وزن پوشانید.
- ۹ و وزن میخها پنجاه مثقال طلا بود، و بالا خانها رابه طلا پوشانید.
- ۱۱ و در خانه قدس را قدس دو کروی مجسمه کاری ساخت و آنها رابه طلا پوشانید.
- ۱۱ و طول بالهای کرویبا بیست ذراع بود که بال یکی پنج ذراع بود، به دیوار خانه میرسید و بال دیگرش پنج ذراع بود، به بال کروی دیگر برمی خورد.
- ۱۲ و بال کروی دیگر پنج ذراع بود، به دیوار خانه میرسید و بال دیگرش پنج ذراع بود، به بال کروی دیگر ملصق میشد.
- ۱۳ و بالهای این کرویبا به قدر بیست ذراع چن میبود و آنها رابه پیمایش خود ایستاده بودند، و رویهای آنها به سوی اندرون خانه میبود.
- ۱۴ و حجاب را از آسمانجونی و ارغوان و قرمز و گن نازک ساخت، و کرویبا بر آن نقش نمود.
- ۱۶ و پیش خانه دو ستون ساخت که طول آنها سی و پنج ذراع بود و تاجی که بر سر هر یکی از آنها بود پنج ذراع بود.
- ۱۶ و رستهها مثل آبنایی که در محراب بود ساخته، آنها را بر سر ستونها نهاد و صد انار ساخته، بر رستهها گذاشت.
- ۱۷ و ستونها را پیش هیکل یکی به دست راست، و دیگری به طرف چپ برانمود، و آن را که به طرف راست بود با کین و آن را که به طرف چپ بود بو عزن نام نهاد.

وسایل خانه خداوند

- و مدیج برنجینی ساخت که طولش بیست ذراع، و عرضش بیست ذراع، و بلندیش ده ذراع بود.
- ۲ و دریاچه ریخته شده را ساخت که از لب تالیش ده ذراع بود، و از هر طرف مدور بود، و بلندیش پنج ذراع، و ریسمانی سی ذراعی آن را گردا گردا حاطه میداشت.
- ۳ و وزیران از هر طرف صورت گاوان بود که آن را گردا گردا حاطه میداشتند، یعنی برای هر ذراع ده از آنها دریاچه را از هر جانب حاطه میداشتند، و آن گاوان در در وصف بودند و در حین ریخته شدن آن ریخته شدند.
- ۴ و آن بر دوازده گاو قوام بود که روی سه از آنها به سوی شمال و روی سه به سوی مغرب و روی سه به سوی جنوب و روی سه به سوی مشرق بود، و دریاچه برفوق آنها و همه موخرهای آنها به طرف اندرون بود.
- ۵ و حجم آن یک و جوب بود و لبش مثل لب کاسه مانند گل سوسن ساخته شده بود که گنجایش سه هزار است به پیمایش داشت.
- ۶ و ده حوض ساخت و از آنها پنج رابه طرف راست و پنج رابه طرف چپ گذاشت تا در آنها شست و شو نمائید، و آنچه را که به قربانیهای سوختنی تعلق داشت در آنها می شستند، اما دریاچه برای شست و شوی کاهنان بود.
- ۷ و ده شمعان طلا موافق قانون آنها ساخته، پنج رابه طرف راست و پنج رابه طرف چپ در هیکل گذاشت.
- ۸ و ده میز ساخته، پنج رابه طرف راست و پنج رابه طرف چپ در هیکل گذاشت، و صد کاسه طلا ساخت.
- ۹ و صحن کاهنان و صحن بزرگ و دروازه های صحن (زرگ) را (ساخت)، و درهای آنها رابه برنج پوشانید.
- ۱۰ و دریاچه را به جانب راست خانه به سوی مشرق از طرف جنوب گذاشت.
- و حورام دیگرها و خاکندازها و کاسهها را ساخت پس حورام تمام کاری که برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خدا میگردید به انجام رسانید.
- ۱۲ و دو ستون و پیاله های تاجهایی که بر سر دو ستون بود و دو شبکه به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بر سر ستونها بود و چهار صد انار برای دو شبکه و دو وصف انار برای هر شبکه بود تا دو پیاله تاجهایی را که بالای ستونها بود پوشاند.

- ۱۴ و بیابهارا ساخت و حوضهارا بر پایه هاساخت.
- ۱۵ و یک دریاچه و دوازده گاوارا زیر دریاچه (اخت).
- و دیگرگاه و خاکندازها و چنگالها و تمامی اسباب آنها را پدرش حورام برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خدا و نذاز برنج صیقلی ساخت.
- ۱۷ آنها را پادشاه در صحرا اردن در گل رست که در میان سکوت و صرده بود ریخت.
- ۱۸ و سلیمان تمام این آلات را از حدزباده ساخت، چونکه وزن برنج دریافت نمی شد.
- و سلیمان تمامی آلات را که در خانه خدا بود و مذبح طلا و میزهارا که نان تقدیمه بر آنها بود ساخت.
- ۲۰ و شمعدها و چراغهای آنها را از طلائی خالص تا بر حسب معمول در مقابل محراب افروخته شد.
- ۲۱ و گلهها و چراغها و انبرهارا از طلائی ازرز خالص ساخت.
- ۲۲ و گلگیرها و کاسهها و قاشقها و مجرهارا از طلائی خالص (اخت) و دروازه خانه و درهای اندرونی آن به جهت قدسالاقداس و درهای خانه هیکل از طلا بود.

آوردن تابوت عهد به خانه خدا

پس تمامی کاری که سلیمان به جهت خانه خداوند کرد تمام شد، و سلیمان موقوفات پدرش داود را داخل ساخت، و نقره و طلا و سایر آلات آنها را در خزاین خانه خدا گذاشت.

آنگاه سلیمان مشایخ اسرائیل و جمیع روسای اسباط و سروران آبی بنیاسرائیل را در اورشلیم جمع کرد تا تابوت عهد خدا و نذرا از شهر داود که صهیون باشد، بر آورند.

۳ و جمیع مردان اسرائیل در عید ماه هفتم زدیاد شاه جمع شدند.

۴ پس جمیع مشایخ اسرائیل آمدند و لویان تابوت را برداشتند.

۵ و تابوت و خیمه و همه آلات مقدس را که در خیمه بود بر آوردند، و لویان کهنه آنها را برداشتند.

۶ و سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزدی جمع شده بودند پیش تابوت ایستادند، و آنقدر گوسفند و گاو ذبح کردند که به شماره و حساب نمی آمد.

۷ و کاهنان تابوت عهد خدا و نذرا به مکانش در محراب خانه، یعنی در قدسالاقداس زیر بالهای کرویون در آوردند.

۸ و کرویون بالهای خود را بر مکان تابوت پهن میکردند و کرویون تابوت و عصاهایش را از بالای پوشانیدند.

۹ و عصاهایا بقدر دراز بود که سرهای عصاهای تابوت پیش محراب دیده می شد، اما از بیرون دیده نمی شد، و تا امر وز در آنجا است.

۱۰ و در تابوت چیزی نبود سواي آن دلو و کوزه که موسی در حوراب در آن گذاشت و ققی که خداوند با بنیاسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان از مصر عهد بست.

۱۱ و واقع شد که چون کاهنان از قدس بیرون آمدند، ایرامه کاهنانی که حاضر بودند بدون ملاحظه توتهای خود خویشتن را تقدیس کردند.

۱۲ و جمیع لویانی که مغنی بودند یعنی آساف و هیمان ویدوتون و پسران ویرادران ایشان به گمان نازک ملبس شده، با سنجها و بریطها و عودها به طرف مشرق مذبح ایستاده بودند، و بالیشان صدویست کاهن بودند که کرنا می نواختند.

□□ پس واقع شد که چون کرنا نوازان و مغنیان مثل یک نفر به یک آواز در حمد و تسبیح خدا و نذرا صد آمدند، و چون با کرناها و سنجها و سایر آلات موسیقی به آواز بلند خواندند و خداوند را حمد گفتند که او نیکو است زیرا که رحمت او تا ابد الابد است، آنگاه یعنی خانه خدا و نذرا برنگریدند.

۱۴ و کاهنان به سبب این نتوانستند برای خدمت بایستند زیرا که جلال یهوه خانه خدا را بر کرده بود.

آنگاه سلیمان گفت: « داوند فرموده است که در تاریکی غلیظ ساکن میشوم.

۲ اما من خانه‌های برای سکونت تو و مکانی را که تا به ابد ساکن شوی بنا نمودم.»

و پادشاه روی خود را برگردانیده، تمامی جماعت اسرائیل را برکت داد، و تمامی جماعت اسرائیل بایستادند.

۴ پس گفت: « هوه خدای اسرائیل متبارک باد که به دهان خود به پدرم داود وعده داده، و به دست خود آن را بهجاء آورده، گفت:

از روزی که قوم خود را از زمین مصر بیرون آوردم شهری از جمیع اسباط اسرائیل برنگریدم تا خانه‌های بنا نمایم که اسم من در آن باشد، و کسی را برنگریدم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود.

۶ اما او و سلیم را برگریدم تا اسم من در آنجا باشد و داود را انتخاب نمودم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود.

۷ و در دل پدرم داود بود که خانه‌های برای اسم یهوه خدای اسرائیل بنا نماید.

۸ اما خداوند به پدرم داود گفت: چون در دل تو بود که خانه‌های برای اسم من بنا نمایی نیکو کردی که این را در دل خود نهادی.

۹ لیکن تو خانه را بنا نخواهی نمود، بلکه پسر تو که از صلب تو بیرون آید و خانه را برای اسم من بنا خواهد کرد.

۱۰ پس خداوند کلامی را که گفته بود ثابت گردانید و من بهجای پدرم داود برخاسته، و بروقی آنچه خداوند گفته بود بر کسی اسرائیل نشستام و خانه را به اسم یهوه خدای اسرائیل بنا نمودم.

۱۱ و تابوت را که عهد خداوند که آن را با بنیاسرائیل بسته بود در آن میباید در آنجا گذاشتام.»

دعای تقدیس خانه خداوند

و او پیش مذبح خدا و نذرا به حضور تمامی جماعت اسرائیل ایستاده، دستهای خود را برافراشت.

۱۳ زیرا که سلیمان منبرینجی را که طولش پنج ذراع، و عرضش پنج ذراع، و بلندی سه ذراع بود ساخته، آن را در میان صحن گذاشت و بر آن ایستاده، به حضور تمامی جماعت اسرائیل زانو زد و دستهای خود را به سوی آسمان برافراشته، گفت: «ای پوه خدای اسرائیل! خدایی مثل تو نه در آسمان و نه در زمین میباشد که بایندگان خود که به حضور تو به تمامی دل خویش سلوک مینمایند، عهد و رحمت رانگاه میداری.

۱۵ و آن وعده‌های را که به بنده خود پدرم داود داد و اداهای نگاه داشتی از به دهان خود وعده دادی و به دست خود آن را وفا نمودی چنانکه امر ورز شده است. ۱۶ پس الانای پوه خدای اسرائیل ببنده خود پدرم داود آن وعده رانگاه دار که به او داده و گفتی که به حضور من کسی که بر کسی اسرائیل بنشیند برای تو منقطع نخواهد شد، به شرطی که پسرانت طریقه‌های خود رانگاه داشته، به شریعت من سلوک نمایند چنانکه تو به حضور من رفتار نمودی.

۱۷ و الانای پوه خدای اسرائیل کلامی که به بنده خود داود گفتی ثابت بشود. «ما یا آخادی الحقیقه در میان آدمیان بر زمین ساکن نخواهد شد!؟ اینک فلک و فلک الافلاک تو را گنجایش ندارد تا چه رسد به این خانهای که بنا کردم.

۱۹ ایگای پوه خدای من به دعا و تضرع بنده خود توجه نما و استغاثه و دعایی را که بنده ات به حضور تو میکند اجابت فرما. ۲۰ تا آنکه شب و روز چشمان تو بر این خانه باز شود و بر مکانی که در بارهاش وعده داده‌ای که اسم خود را در آنجا قرار خواهی داد تا دعایی را که بنده ات به سوی این مکان بنماید اجابت کنی.

۲۱ و تضرع بنده ات و قوم خود اسرائیل را که به سوی این مکان دعا مینمایند استماع نما و از آسمان مکان سکونت خود شنو و چون شنیدی عفو فرما. «گر کسی با همسایه خود گناه ورزد و قسم بر او عرضه شود که بخورد و او آمده، پیش مذبح تو در این خانه قسم خورد، آنگاه از آسمان بشنو و عمل نموده، به جهت بندگانت داوری کن و شریران را جزا داده، طریق ایشان را برایشان برسان، و عادلان را عادل شمرده، ایشان را به حسب عدالت ایشان جزا بده.

«هنگامی که قوم تو اسرائیل به سبب گناهی که به تو ورزیده باشند به حضور دشمنان خود مغلوب شوند، اگر به سوی تو بازگشت نموده، به اسم تو اعتراف نمایند و نزد تو در این خانه دعا و تضرع کنند،

آنگاه از آسمان بشنو و همسبب گناهی که به تو ورزیده باشند باران نبارد، اگر به سوی این مکان دعا کنند و به اسم تو اعتراف نمایند و به سبب مصیبتی که به ایشان رسانیده باشی از گناه خویش بازگشت کنند،

آنگاه از آسمان بشنو و گناه بندگانت و قوم خود اسرائیل را بیامرز و راه نیکورا که در آن باید رفت به ایشان تعلیم بده، و به زمین خود که آن را به قوم خویش برای میراث بخشیدهای باران بفرست.

«گرد زمین خطی باشد و اگر با یاباد هجوم بیاوران باشد یا اگر ملخ یا کرم باشد و اگر دشمنان ایشان، ایشان را در شهرهای زمین ایشان محاصره نمایند هر بلایی یا هر مرضی که بوده باشد.

۲۹ آنگاه دعا و هر استغاثی که از هر مردی از تمامی قوم تو اسرائیل کرده شود که هر یک از ایشان بلا و غم دل خود را خواهد دانست، و دستهای خود را به سوی این خانه دراز خواهد کرد.

۳۰ آنگاه از آسمان که مکان سکونت تو باشد بشنو و بیامرز و به هر کس که دل او را میدانی به حسب راههایش جزا بده، زیرا که تو به تنهایی عارف قلوب جمیع بنی آدم هستی.

۳۱ تا آن که ایشان در تمامی روزهایی که بروی زمینی که به پدران مادادهای زنده باشند از تو بترسند. «نیز غریبی که از قوم تو اسرائیل نباشد و به خاطر اسم عظیم تو و دست قوی و یازوی برافراشته تو از زمین بعید آمده باشد، پس چون بیاید و به سوی این خانه دعا نماید،

آنگاه از آسمان، مکان سکونت خود، بشنو و موافق هر آنچه آن غریب نزد تو استغاثه نماید به عمل آور تا جمیع قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو اسرائیل از تو بترسند و بدانند که اسم تو بر این خانهای که بنا کرده‌ام نهاده شده است.

«گر قوم تو برای مقاتله با دشمنان خود به راهی که ایشان را فرستاده باشی، بیرون روند و به سوی شهری که برگزیده‌ای و خانهای که به جهت اسم تو بنا کرده‌ام، نزد تو دعای نمایند،

آنگاه دعا و تضرع ایشان را از آسمان بشنو و حق ایشان را بچهار آور. «اگر به تو گناه ورزیده باشند زیرا انسانی نیست که گناه نکند، و بر ایشان غضبناک شده، ایشان را به دست دشمنان تسلیم کرده باشی و اسیر کنندگان ایشان،

ایشان را به زمین دور یا نزدیک ببرد، پس اگر در زمینی که در آن اسیر باشند به خود آمده، بازگشت نمایند و در زمین اسیری خود نزد تو تضرع نموده، گویند که گناه کرده و عصیان ورزیده، و شریانه رفتار نموده‌ام،

و در زمین اسیری خویش که ایشان را به آن اسیری برده باشند، به تمامی دل و تمامی جان خود به تو بازگشت نمایند، و به سوی زمینی که به پدران ایشان داده‌ای و شهری که برگزیده‌ای و خانهای که برای اسم تو بنا کرده‌ام دعای نمایند،

آنگاه از آسمان، مکان سکونت خود، دعا و تضرع ایشان را بشنو و حق ایشان را بچهار آور، و قوم خود را که به تو گناه ورزیده باشند بیامرز.

۴۰ پس الانای خدای من چشمان تو باز شود و گوشهای تو به دعاهایی که در این مکان کرده‌اشد شنو اباشد.

۴۱ و حال تو ای یهوه خدا، با تابوت قوت خود به سوی آرامگاه خویش برخیز، ای یهوه خدا که هانان تو به نجات ملبس گردند و مقدسات به نیکویی شادمان بشوند
ای یهوه خدا روی مسیح خود را برنگردان و رحمتهای بنده خود داد و در ایاد آور.»

تقدیس خانه خدا

- و چون سلیمان از دعا کردن فارغ شد، آتش از آسمان فرود آمده، قربانی های سوختنی و ذبایح را سوزانید و جلال خداوند خانه را املو ساخت.
- ۲ و کاهنان به خانه خداوند تنواستند داخل شوند، زیرا جلال یهوه خانه خداوند را برگردانده بود.
- ۳ و چون تمامی بنیاسرائیل آتش را که فرود می آمد و جلال خداوند را که بر خانه میبید دیدند، روی خود را به زمین برستگفتند نهادند و سجده نموده، خداوند را حمد گفتند که او نیکو است، زیرا که رحمت او تا ابد آباد است.
- و پادشاه و تمامی قوم قربانیا در حضور خداوند گذرانیدند.
- ۵ و سلیمان پادشاه بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند برای قربانی گذرانید و پادشاه و تمامی قوم، خانه خدا را تبریک نمودند.
- ۶ و کاهنان بر سر شغل های مخصوص خود ایستاد بودند و لاویان، آلات نغمه خداوند را (هدست گرفتند) که داد پادشاه آنها را ساخته بود، تا خداوند را به آنها حمد گویند، زیرا که رحمت او تا ابد آباد است، و او دبه و واسط آنها آسیب میخواند و کاهنان پیش ایشان کرنامینواختند و تمام اسرائیل ایستاده بودند.
- و سلیمان وسط صحنی را که پیش خانه خداوند بود، تقدیس نمود زیرا که در آنجا قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی رامی گذرانید، چونکه مذبح برنجینی که سلیمان ساخته بود، قربانی های سوختنی و هدایای آردی و ذبایح را گنجایش نداشت.
- و در آنوقت سلیمان و تمامی اسرائیل باوی هفت روز را عید نگاه داشتند و آن نجن بسیار بزرگ از مدخل حیات تا نهر مصر بود.
- ۹ و در روز هفتم محفل مقدس برپا داشتند، زیرا که برای تبریک مذبح هفت روز برای عید هفت روز نگاه داشتند.
- ۱۰ و در روز بیست و سوم ماه هفتم قربانیمه های ایشان مرخص فرمود و ایشان بهسبب احسانی که خداوند به داود و سلیمان و قوم خود اسرائیل کرده بود، شادمان و خوشدل بودند.
- پس سلیمان خانه خداوند و خانه پادشاه را تمام کرد و هر آنچه سلیمان قصد نموده بود که در خانه خداوند و در خانه خود بسازد، آن را نیکو به انجام رسانید.
- صحن خدا به سلیمان
- و خداوند بر سلیمان در شب ظاهر شده، او را گفت: «ای تو را اجابت نمودم و این مکان را برای خود برگزیدم تا خانه قربانیا شود.
- ۱۳ اگر آسمان را بندهم تا باران نبارد و اگر گرمی که ملخ، حاصل زمین را بخورد و اگر و باد میان قوم خود بفرستم، و قوم من که به اسم من نامیده شده اند متواضع شوند، و دعا کرده، طالب حضور من باشند، و از راههای بد خویش بازگشت نمایند، آنگاه من از آسمان اجابت خواهم فرمود، و گاهان ایشان را خواهم آمرزید و زمین ایشان را شفا خواهم داد.
- ۱۵ و از این به بعد چشمان من گشاده، و گوشهای من به دعایی که در این مکان کرده شود شنوا خواهد بود.
- ۱۶ و حال این خانه را اختیار کرده، و تقدیس نمودم که اسم من تا به ابد در آن قرار گیرد و چشم و دل من همیشه بر آن باشد.
- ۱۷ و اگر تو به حضور من سلوک نمایی، چنانکه پدرت داود سلوک نمود و بر حسب هر آنچه تو را امر فرمایم عمل نمایی و فریاض و احکام مرا نگاه داری، آنگاه کرسی سلطنت تو را استوار خواهم ساخت چنانکه پادرت داود عهد بسته، گفتم که کسی که بر اسرائیل سلطنت نماید از تو منقطع نخواهد شد.
- «یکن اگر دشمنان بر گردید و فریاض و احکام مرا که پیش روی شما نهادم ترک نمایند و رفته، خدایان غیر را عبادت کنید، و آنها را سجده نمایند، آنگاه ایشان را از زمین من که به ایشان دادهم کند و این خانه را که برای اسم خود تقدیس نمودهم، از حضور خود خواهم افکنند و آن را در میان جمیع قوم حاضر بالمثل و مستخره خواهم ساخت.
- ۲۱ و این خانه که ایقدر رفیع است هر که از آن بگذرد متحیر شده، خواهد گفت: برای چه خداوند به این زمین و به این خانه چنین عمل نموده است؟ و جواب خواهند داد: چونکه یهوه خدای پدران خود را که ایشان را از زمین مصر بیرون آورد ترک کردند و به خدایان غیر متمسک شده، آنها را سجده و عبادت نمودند از این جهت تمامی این بلا را بر ایشان وارد آورده است.»

بقیه کارهای سلیمان

- و بعد از انقضای بیست سالی که سلیمان خانه خداوند و خانه خود را بنا می کرد، سلیمان شهرهایی را که حور به سلیمان داده بود تعمیر نمود، و بنیاسرائیل را در آنها ساکن گردانید.
- و سلیمان به حمات صوبه رفته، آن را تسخیر نمود.
- ۴ و تد مور را در بیابان و همه شهرهای خزینه را که در حمات بنا کرده بود به اتمام رسانید.
- ۵ و بیت حورون بالا بیت حورون پایین را بنا نمود که شهرهای حصار را در بادیا و راه و دروازهها و پشت بندها بود.
- ۶ و عله و همه شهرهای خزانه را که سلیمان داشت، و جمیع شهرهای اربابها و شهرهای سواران را و هر آنچه را که سلیمان میخواست در اورشلیم و لبنان و تمامی زمین مملکت خویش بنا نماید (نمود).
- و تمامی کسانی که از حیتان و موریان و فرزندان و حویان و بیوسیان باقیمانده، و از بنیاسرائیل نبودند، یعنی از نسران ایشان که در زمین بعد از ایشان باقیمانده بودند، و بنیاسرائیل ایشان را هلاک نکرده بودند، سلیمان از ایشان تا امر و زینفره گرفت.
- ۹ اما از بنیاسرائیل سلیمان احدی را برای کار خود به غلامی نگرفت بلکه ایشان مردان جنگی و سرداران ابطال و سرداران را به ها و سواران او بودند.

- ۱۰ و سروران مقدم سلیمان پادشاه که بر قوم حکمرانی میکردند دو بست و پنجاه نفر بودند.
- و سلیمان دختر فرعون را از شهر داد و بدو به خانهای که برایش بنا کرده بود آورد، زیرا گفت: «من در خانه داد و پادشاه اسرائیل ساکن نخواهد شد، چونکه همه جایایی که تابوت خداوند داخل آنها شده است مقدس میباشد.»
- آنگاه سلیمان قربانیهای سوختنی بر مذبح خداوند که آن را پیش رواق بنا کرده بود برای خداوند گذرانید.
- ۱۳ یعنی قربانیهای سوختنی قسمت هر روز در روزش بر حسب فرمان موسی در روزهای سبت، و غرها و سه مرتبه در هر سال در موسام یعنی در عید فطیر و عید هفتپها و عید خیمهها.
- ۱۴ و فرقههای کاهنان را بر حسب امر پدر خود داد و در سر خدمت ایشان معین کرد و لاویان را بر سر شغلهای ایشان تا تسبیح بخوانند و به حضور کاهنان لوازم خدمت هر روز در روزش بجای آوردند و در بانان را بر حسب فرقههای ایشان بر هر دروازه (زیرا که داود مرخص چندین امر فرموده بود.
- ۱۵ و ایشان از حکمی که پادشاه درباره هر امری و درباره خزانها به کاهنان و لاویان داده بود تجاوز ننمودند.
- پس تمامی کار سلیمان از روزی که بنیاد خانه خداوند نهاده شد تا روزی که تمام گشت، نیکوآراسته شد، و خانه خداوند به اتمام رسید.
- آنگاه سلیمان به عصیون جابریه ایلبوت که بر گلرادر یاد زمین دوم است، رفت.
- ۱۸ و حورام کشتیابونوگرانی را که در دربار مارت داشتند به دست خادمان خود برای وی فرستاد و ایشان باندگان سلیمان به او فیر رفتند، و چهار صد و پنجاه وزنه طلا از آنجا گرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

دبدار ملکه سبا

- و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را شنید با موبک بسیار عظیم و شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگهای گرانبهار شده بود به اورشلیم آمد، تا سلیمان را به مسائل امتحان کند. و چون نزد سلیمان رسید با وی از هر چه در دلش بود گفتگو کرد.
- ۲ و سلیمان تمامی مسائلیش را برای وی بیان نمود و چیزی از سلیمان مخفی نماند که برایش بیان نکرد.
- ۳ و چون ملکه سبا حکمت سلیمان و خانهای را که بنا کرده بود، و طعام سفره او و مجلس بندگانش و نظم و لباس خادمانش را و اساقیانش و لباس ایشان و زینهای را که به آن به خانه خداوند بر می آمدید، روح دیگر در او نماند.
- پس پادشاه گفت: «و ازهای را که در ولایت خود درباره کارها و حکمت تو شنیدم راست بود.
- ۶ اما تا نیامدم و به چشمان خود ندیدم اخبار آنها را باور نکردم، و همانا نصف عظمت حکمت تو به من اعلام نشده بود، و از خبری که شنیده بودم افزوده ای.
- ۷ خوشبختی که مردان تو و خوشبختی که این خادمانت که به حضور تو همیشه می ایستند و حکمت تو را میشنوند.
- ۸ مبارک باد پیوه خدای تو که بر تو رغبت داشته، تو را بر کسی خود نشاند تا برای پیوه خداوند پادشاه بشوی. چونکه خدای تو اسرائیل را دوست میدارد تا ایشان را تا به ابد استوار نماید، از این جهت تو را بر پادشاهیا نشان نصب نموده است تا او را و عدالت را بجای آوری.»
- و پادشاه صد و بیست و نوزده طلا و عطریات از حد زباده، و سنگهای گرانبهار داد و مثل این عطریات که ملکه سبا به سلیمان پادشاه داده هرگز دیده نشد.
- و نیز بندگان حورام و بندگان سلیمان که طلا از او فیر آوردند چوب صندل و سنگهای گرانبهار آوردند.
- ۱۱ و پادشاه از این چوب صندل که در این جهت خانه خداوند و خانه پادشاه و عودها و بر بطهارت مغنیان ساخت، و مثل آنها قبل از آن در زمین نبود دیده نشده بود.
- و سلیمان پادشاه به ملکه سبا تمامی آرزوی او را که خواسته بود داد، سوای آنچه که او برای پادشاه آورد بود، پس باندگانش به ولایت خود توجه نموده، بر رفت.

دولت سلیمان

- وزن طلایی که در یک سال به سلیمان رسید شصت و شصت و شش و نوزده طلا بود.
- ۱۴ سوای آنچه تا جران و بازارگانان آوردند و جمع پادشاهان عرب و حاکمان کشورها طلا و نقره برای سلیمان می آوردند.
- ۱۵ و سلیمان پادشاه دو بست سپهر طلایی چکشی ساخت که برای هر سپهر شصت و شصت و شش و نوزده طلا بکار برده شد.
- ۱۶ و سیصد سپهر کوچک طلایی چکشی ساخت که برای هر سپهر سیصد و شصت و شش و نوزده طلا بکار برده شد، و پادشاه آنها را در خانه جنگل لبنان گذاشت.
- ۱۷ و پادشاه تخت بزرگی از عاج ساخت و آن را به زر خالص پوشانید.
- ۱۸ و تخت راشش به و پایند از زرین بود که به تخت پیوسته بود و به این طرف و آن طرف از جادوی کرمش دستبند بود، و دوشیر به پهلوی دستبند استاده بودند.
- ۱۹ و دوازده شیر از این طرف و آن طرف، بر آن شش به استاده بودند که در هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود.
- ۲۰ و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانه جنگل لبنان از زر خالص بود، و نقره در ایام سلیمان هیچ به حساب نمی آمد زیرا که پادشاه را کشتیاب بود که باندگان حورام به تریش میرفت، و کشتیهای تریشی هر سه سال یک مرتبه می آمد، و طلا و نقره و عاج و میمونها و طووسها می آورد.
- پس سلیمان پادشاه در دولت و حکمت از جمیع پادشاهان کشورها بزرگتر شد.
- ۲۲ و تمامی پادشاهان کشورها حضور سلیمان را میطلبیدند تا حکمتی را که خدا در دلش نهاده بود بشنوند.
- ۲۴ و هر یکی از ایشان هدیه خود را از آلات نقره و آلات طلا و روخت و اسلحه و عطریات و اسبابها و قاطرهایی قسمت هر سال را در سالش می آوردند.
- ۲۵ و سلیمان چهار هزار آخوره به جهت اسبان و اراپها و دوازده هزار سوار داشت، و آنها را در شهرهای اراپها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت.
- ۲۶ و بر جمیع پادشاهان (نهر) رات (تازمین فلسطینیان و سرحد مصر حکمرانی میکرد.

۲۷ و پادشاه نقره راد را ورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در صحراست فراوان ساخت.

۲۸ و اسبها برای سلیمان از مصر و از جمیع ممالک میآوردند.

وفات سلیمان

و اما بقیه وقایع سلیمان از اول تا آخر آياتها در تواریخ ناثان نبی و در نبوت اخیای شیلونی و در رویای یعدوی را این در باره یربعام بن نباط مکتوب نیست؟ پس سلیمان چهل سال در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد.

۳۱ و سلیمان با پدران خود خوابید و اوراد ر شهر پدرش داود دفن کردند و پسرش رحبعام در جای او پادشاه شد.

جداشدن اسرائیل از رحبعام

و رحبعام به شکم رفت زیرا که تمامی اسرائیل به شکم آمدند تا او را پادشاه سازند.

۲ و چون یربعام بن نباط این را شنید، (او هنوز در مصر بود که از حضور سلیمان پادشاه به آنجا فرار کرده بود) رحبعام از مصر مراجعت نمود.

۳ و ایشان فرستاده، او را خواندند، آنگاه یربعام و تمامی اسرائیل آمدند و به رحبعام عرض کرده، گفتند:

«در تو یوغ ما را سخت ساخت اما تو الان بدنگ سخت پدر خود را و یوغ سنگین او را که بر ما نهاده سبک ساز و تو را خدمت خواهیم نمود.»

او به ایشان گفت: «عذاب سه روز از نزد من بیاید.» و ایشان رفتند.

و رحبعام پادشاه با مشایخی که در حین حیات پدرش سلیمان به حضور وی میایستادند مشورت کرده، گفت: «ما چه صلاح میبینید که به این قوم جواب دهیم؟»

ایشان به او عرض کرده، گفتند: «گربان قوم مهربانی نمایی و ایشان را راضی کنی و با ایشان سخنان دلاویز گویی، همانا همیشه اوقات بنده تو خواهند بود.»

اما او مشورت مشایخ را که به وی دادند ترک کرد و با جوانانی که با او تربیت یافته بودند و به حضورش میایستادند مشورت کرد.

۹ و به ایشان گفت: «ما چه صلاح میبینید که به این قوم جواب دهیم که به من عرض کرده، گفتند: نیوغی را که پدرت بر ما نهاده است سبک ساز.»

و جوانانی که با او تربیت یافته بودند او را خطاب کرده، گفتند: «این قوم که به تو عرض کرده، گفتند پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است و تو آن را برای ما سبک ساز چنین بگو: انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت تراست.

۱۱ و حال پدرم یوغ سنگینی بر شما نهاده است اما من یوغ شما را زاده خواهم گردانید، پدرم شمارا با تا زانها تنبیه مینمود اما من شمارا باعرها.»

و در روز سوم، یربعام و تمامی قوم به نزد رحبعام باز آمدند، به نحوی که پادشاه گفته و فرموده بود که در روز سوم نزد من باز آید.

۱۳ و پادشاه قوم را به سختی جواب داد، و رحبعام پادشاه مشورت مشایخ را ترک کرد.

۱۴ و موافق مشورت جوانان ایشان را خطاب کرده، گفت: «درم یوغ شما را سنگین ساخت، اما من آن را زاده خواهم گردانید، پدرم شمارا با تا زانها تنبیه مینمود اما من باعرها.»

پس پادشاه قوم را اجابت نکرد زیرا که این امر از جانب خدا شده بود تا خداوند کلامی را که به واسطه اخیای شیلونی به یربعام بن نباط گفته بود ثابت گرداند.

و چون تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه ایشان را اجابت نکرد آنگاه قوم، پادشاه را جواب داد، گفتند: «اراد را دو چه حصه است؟ در پسرینی نصیبی نداریم. ای اسرائیل! به خیمه های خود بروید. حالای داود به خانه خود متوجه باش!» پس تمامی اسرائیل به خیمه های خویش رفتند.

۱۷ اما بنی اسرائیلی که در شهرهای یهودا ساکن بودند رحبعام بر ایشان سلطنت مینمود.

۱۸ پس رحبعام پادشاه هدرام را که رئیس باجگیران بود فرستاد، و بنی اسرائیل او را سنگسار کردند که مرد و رحبعام پادشاه تعجیل نموده، برارابه خود سوار شد و به اورشلیم فرار کرد.

۱۹ پس اسرائیل تا به امروز خاندان داود عاصی شده اند.

و چون رحبعام وارد اورشلیم شد، صد و هشتاد هزار نفر بزرگیده جنگ آزموده را از خاندان یهودا و بنیامین جمع کرد تا با اسرائیل مقاتله نموده، سلطنت را به رحبعام برگرداند.

۲ اما کلام خداوند بر شعیامر خدا نازل شده، گفت:

«و رحبعام بن سلیمان پادشاه یهودا و به تمامی اسرائیلیان که در یهودا و بنیامین میباشند خطاب کرده، بگو:

خداوند چنین میگوید: بر میآید و بارادان خود جنگ منماید. هر کس به خانه خود برگردد زیرا که این امر از جانب من شده است.» و ایشان کلام خداوند را شنیدند و از رفتن به ضد یربعام برگشتند.

رحبعام، پادشاه یهودا

و رحبعام در اورشلیم ساکن شد و شهرهای حصار دار در یهودا ساخت.

۶ پس بیت لحم و عیتام و تقوق

و بیت صور و سوکو و عدلام،

و جت و مریش و وزیف،

و ادورایم و لا کیش و عزریقه،

و صرعه و ایلون و حبرون را بنا کرد که شهرهای حصار دار در یهودا و بنیامین میباشند.

۱۱ و حصارها را محکم ساخت و در آنها سرداران و انبارهای ماکولات و روغن و شراب گذاشت.

- ۱۲ و در هر شهری سپه‌ها و نیزه‌ها گذاشته، آنها را بسیار محکم گردانید، پس یهود او بنیامین با او ماندند.
 و کاهنان و لویانی که در تمامی اسرائیل بودند از همه حدود خود نزد او جمع شدند.
 ۱۴ زیرا که لاویان ارضی شهرها و املاک خود را ترک کرده، به یهودا و اورشلیم آمدند چونکه بر بیعام و پسرانش ایشان را از کهنانت بیوه اخراج کرده بودند.
 ۱۵ و او برای خود به جهت مکان‌های بلند و دیوارها و گوساله‌هایی که ساخته بود کاهنان معین کرد.
 ۱۶ و بعد از ایشان آتانی که ده‌های خود را به طلب بیوه‌های اسرائیل مشغول ساخته بودند از تمامی اسباط اسرائیل به اورشلیم آمدند تا برای بیوه‌های پدران خود قریبانی بگذارند.
 ۱۷ پس سلطنت یهودا را مستحکم ساختند و رجوع بر معین سلیمان را سه سال تقویت کردند، زیرا که سه سال به طریق داود و سلیمان سلوک نمودند.
 و رجوع بمحله دختر یریموت بن داود و ایچایل دختر الیاب بن یسی را به زنی گرفت.
 ۱۹ و او برای وی پسران یعنی یعوش و شمرا و یوزهم را زاید.
 ۲۰ و بعد از او معکه دختر ابشالوم را گرفت و او برای وی ایبا و عتای و زیزا و شومیت را زاید.
 ۲۱ و رجوع، معکه دختر ابشالوم را از جمیع زنان و متعه‌های خود زباده دوست میداشت، زیرا که هجده زن و شصت متعه گرفته بود و بیست و هشت پسر و شصت دختر تولید نمود.
 ۲۲ و رجوع ابیا پسر معکه را در میان برادرانش سرور و رئیس ساخت، زیرا که میخواست او را به پادشاهی نصب نماید.
 ۲۳ و عاقلانه رفتار نموده، همه پسران خود را در تمامی بلاد یهودا و بنیامین در جمیع شهرهای حصار دار متفرق ساخت، و برای ایشان آذوقه بسیار قرار داد و زنان بسیار خواست.

حمله شیشق به اورشلیم

- و چون سلطنت رجوع استوار گردید و خودش تقویت یافت، او با تمامی اسرائیل شریعت خداوند را ترک نمودند.
 ۲ و در سال پنجم سلطنت رجوع، شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمد زیرا که ایشان بر خداوند عاصی شده بودند.
 ۳ با هزار و دو بیست ارا به و شصت هزار سوار و خلقی که از مصریان و لویان و سکیان و حبشیان همراهش آمدند پیشمار بودند.
 ۴ پس شهرهای حصار دار یهودا را گرفت و به اورشلیم آمد.
 ۵ و شمعایی نبی نزد رجوع و سروران یهودا که از ترس شیشق در اورشلیم جمع بودند آمده، به ایشان گفت: «داوند چنین میگوید: شمارم را ترک کردید پس من نیز شمارم را به دست شیشق ترک خواهم نمود.»
 آنگاه سروران اسرائیل و پادشاه تواضع نموده، گفتند: «داوند عادل است.»
 و چون خداوند دید که ایشان متواضع شده‌اند کلام خداوند بر شمعیا نازل شده، گفت: «و نکه ایشان تواضع نموده اند ایشان را هلاک نخواهم کرد بلکه ایشان را اندک زمانی خلاصی خواهم داد و غضب من به دست شیشق بر اورشلیم ریخته نخواهد شد.
 ۸ لیکن ایشان بنده او خواهند شد تا بندگان من و بندگی ممالک جهان را بداند.»
 پس شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمده، خزانه‌های خانه خداوند و خزانه‌های خانه پادشاه را گرفت و همه چیز را برداشت و سپهرهای طلا را که سلیمان ساخته بود برد.
 ۱۰ و رجوع پادشاه به عوض آنها سپهرهای برنجین ساخت و آنها را به دست سرداران شاطرنی که در خانه پادشاه را نگاهبانی میکردند سپرد.
 ۱۱ و هر وقتی که پادشاه به خانه خداوند داخل میشد شاطرن آمده، آنها را برمی داشتند و آنها را به حجره شاطرن بازمی آوردند.
 ۱۲ و چون او متواضع شد خشم خداوند از او برگشت تا او را بالکل هلاک نسازد، و در یهودا نیز اعمال نیکو پیدا شد.
 و رجوع پادشاه، خویشتر را در اورشلیم قوی ساخته، سلطنت نمود و رجوع چون پادشاه شد چهل و یک ساله بود، و در شهر اورشلیم که خداوند آن را از تمام اسباط اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد، هفده سال پادشاهی کرد و اسم مادرش نعمة عموی بود.
 ۱۴ و او شرارت و ورزید زیرا که خداوند را به تصمم قلب طلب ننمود.
 و اما وقایع اول و آخر رجوع آیا آنها در تواریخ شعیای نبی و تواریخ انساب عدوی رابی مکتوب نیست؟ و در میان رجوع و بیعام پیوسته جنگ میبود.
 ۱۶ پس رجوع با پدران خود خوید و در شهر داود دفن شد و پسرش ابیا بجایش سلطنت کرد.

ابیا پادشاه یهودا

- در سال هجدهم سلطنت بیعام، ابیا بر یهودا پادشاه شد.
 ۲ سه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش میکا یا دختر اوریشیل از جبعه بود.
 و ابیا با فوجی از شیخاعان جنگ آزموده یعنی چهار صد هزار مرد برگزیده تدارک جنگ دید، و بیعام با هشتصد هزار مرد برگزیده که شیخاعان قوی بودند با وی جنگ را صاف آرای نمود.
 ۴ و ابیا بر کوه صهاریم که در کوهستان افرایم است بریاشده، گفت: «ی بیعام و تمامی اسرائیل مرا گوش گیرید! آیا شما نمی دانید که بیوه‌های اسرائیل سلطنت اسرائیل را به داود و پسرانش با عهد نمکین تا به ابد داده است؟ و بیعام بن نابطبنده سلیمان بن داود برخاست و بر مولای خود عصیان ورزید.

- ۷ و مردان بیوه بوده که پسران بلیعال بودند نزد وی جمع شده، خویشان را به ضد رجوع بن سلیمان تقویت دادند، هنگامی که رجوع جان و رقیق القلب بود و با ایشان مقاومت نمی توانست نمود.
- ۸ و شمالان کلان میرید که با سلطنت خداوند که در دست پسران داود است مقابله نمایند نمود؟ و شما گروه عظیمی میباشید و گوساله های طلا که برعام برای شما بجای خدایان ساخته است باشما می باشد.
- ۹ آیا شما کهنه خداوند را از بنی هارون و لویان را نیز اخراج نمودید و مثل قومهای کشورها برای خود کاهنان نساختید؟ و هر که بیاید و خویشان را با گوساله های هفت قوج تقدیس نماید، برای آنها بی که خدایان نیستند کاهن میشود.
- ۱۰ و اماما بیوه خدای ماست و اورا ترک نکردیم و کاهنان از پسران هارون خداوند را خدمت میکنند و لویان در کار خود مشغولند.
- ۱۱ و هر صبح و هر شام قربانی های سوختنی و بخور معطر برای خداوند میسوزانند و نان تقدیمه بر میز طاهر مینهند و شمعدان طلا و چراغهایش را هر شب روشن میکنند زیرا که ما وصایای بیوه خدای خود را نگاه میداریم اما شما اورا ترک کرده اید.
- ۱۲ و اینک با ما خدا رئیس است و کاهنان او با کاهنانی بلند آواز هستند تا به ضد شما بنوازند. پسای بنیاسرائیل با بیوه خدای پدران خود جنگ میکنند زیرا کامیاب نخواهد شد.»
- امیر بعام کین گذاشت که از عقب ایشان بیایند و خود پیش روی یهودا بودند و کین در عقب ایشان بود.
- ۱۴ و چون یهودا نگر نیستند، اینک جنگ هم از پیش و هم از عقب ایشان بود، پس نزد خداوند استغاثه نمودند و کاهنان کرناهارا نواختند.
- ۱۵ و مردان یهودا بانگ بلند برآوردند، و واقع شد که چون مردان یهودا بانگ برآوردند، خدای بعام و تمامی اسرائیل را به حضور پایا و یهودا شکست داد.
- ۱۶ و بنیاسرائیل از حضور یهودا فرار کردند و خدا آنها را به دست ایشان تسلیم نمود.
- ۱۷ و ایبا و قوم او آنها را به ضد عظیمی شکست دادند، چنانکه با نصد هزار مرد بر گریده از اسرائیل مقتول افتادند.
- ۱۸ پس بنیاسرائیل در آن وقت ذلیل شدند و بنی یهودا چونکه بر بیوه خدای پدران خود توکل نمودند، قوی گردیدند.
- ۱۹ و ایبیر بعام را تعاقب نموده، شهرهای بیت ثیل را باد هائش و بشانه را باد هائش و افرون را باد هائش از او گرفت.
- ۲۰ و برعام در ایام بیایدی قوت بهم رسانید و خداوند او را زد که مرد.
- ۲۱ و ایبا قوی میشود و چهار ده زن برای خود گرفت و بیست و دو پسر و شانزده دختر به وجود آورد.
- ۲۲ پس بقیه وقایع ایبا از رفتار و اعمال او در مدرسه عدوی نبی مکتوب است.

آسا، پادشاه بودا

- و ایبا پدران خود خوبید و اورا در شهر داود دفن کردند و پسرش آساد را بجایش پادشاه شد و در ایام او زمین ده سال آرامی یافت.
- ۲ و آسا آنچه را که در نظر بیوه خدایش نیکو و راست بود بهجامی آورد.
- ۳ و مذبح های غرب و مکانهای بلند را برداشت و بتها را بشکست و اشوریم را قطع نمود.
- ۴ و یهودا را امر فرمود که بیوه خدای پدران خود را بطلبند و شریعت و او را مر او را نگاه دارند.
- ۵ و مکانهای بلند و تمامی شمس را از جمع شهرهای یهودا دور کرد، پس مملکت بهسبب او آرامی یافت.
- ۶ و شهرهای حصار دار در یهودا بنام یوزرا که زمین آرام بود در آن سالها کسی با او جنگ نکرد چونکه خداوند او را راحت بخشید.
- ۷ و بیوه یهودا گفت: «بن شهرها را بنامیم و دیوارها و برجها را دروازهها و پشت بندها به اطراف آنها بسازیم.
- ۸ زیرا چونکه بیوه خدای خود را طلبیدیم زمین پیش روی ما است. او را طلب نمودیم و او ما را از هر طرف راحت بخشیده است.» پس بنا نمودند و کامیاب شدند.
- و آسالشکری از یهودا یعنی سیصد هزار سپه دار و نیزه دار داشت و از بنیامین دوست و هشتاد هزار سپه دار و تیر انداز که جمیع اینها مردان قوی جنگی بودند.
- ۱۰ پس زاح حبشی با هزار هزار سپاه و سیصد آریه به ضد ایشان بیرون آمده، به مریشه رسید.
- ۱۱ و آسا به مقابله ایشان بیرون رفت پس ایشان در وادی صفاته نزد مریشه جنگ را صاف آری نمودند.
- ۱۲ و آسا بیوه خدای خود را خوانده، گفت: «ای خداوند نصرت دادن به زور آوران یا به بیچارگان نزد تو یکسان است، پسای بیوه خدای ما، ما را اعانت فرما زیرا که بر تو توکل میداریم و به اسم توبه مقابله این گروه عظیم آمده ایم، ای بیوه تو خدای ما هستی پس مگذار که انسان بر تو غالب آید.»
- آنگاه خداوند حبشیان را به حضور آسا و یهودا شکست داد و حبشیان فرار کردند.
- ۱۴ و آسا با خلقی که همراه او بودند آنها را تاجار تعاقب نمودند و از حبشیان آنقدر افتادند که از ایشان کسی زنده نماند، زیرا که به حضور خداوند و به حضور لشکرا و شکست یافتند و ایشان غنیمت از حد زیاد بردند.
- ۱۵ و تمام شهرها را که به اطراف جرابود تسخیر نمودند زیرا ترس خداوند بر ایشان مستولی شده بود و شهرها را تاراج نمودند، زیرا که غنیمت بسیار در آنها بود.
- ۱۶ و خیمه های مواشی را نیز زدند و گوسفندان فراوان و شتران را برداشته، به اورشلیم مراجعت کردند.

اصلاحات آسا

- و روح خدا به عزریا بن عودید نازل شد.
- ۲ و او برای ملاقات آسا بیرون آمده، وی را گفت: «ای آسا و تمامی یهودا و بنیامین از من بشنوید! خداوند با شما خواهد بود هر گاه شما با او باشید و اگر او را بطلبید او را خواهید یافت، اما اگر او را ترک کنید او شمارا ترک خواهد نمود.

- ۳ و اسرائیل مدت مدیدی بچندای حق و بی‌کاهن معلم و پیشریعت بودند.
- ۴ اما چون در تنگیهای خود به سوی یهوه خدای اسرائیل بازگشت نموده، او را طلبیدند و او را یافتند.
- ۵ و در آن زمان به جهت هر که خروج و دخول میکرد هیچ امنیت نبود بلکه اضطراب سخت بر جمع سکنه کشور هامی بود.
- ۶ و قومی از قومی و شهری از شهری هلاک میشدند، چونکه خدا آنها را به هر قسم بلا مضطرب میساخت.
- ۷ اما شامقوی باشید و ستای شماست نشود زیرا که اجرت اعمال خود را خواهید یافت.»
- پس چون آسائین بنحان و نبوت (سر) و دیندین را شنید، خوشش را تقویت نموده، رجاسات را از تمامی زمین یهودا و بنیامین و از شهرهایی که در کوهستان افرایم گرفته بود و در کرد، و مدیخ خداوند را که پیش روی رواق خداوند بود تعمیر نمود.
- ۹ و تمامی یهودا و بنیامین و غیر بیان را که از افرایم و منسی و شمعون در میان ایشان ساکن بودند جمع کرد زیرا گروه عظیمی از اسرائیل چون دیدند که یهوه خدای ایشان با او میبود به او پیوستند.
- ۱۰ پس در ماه سوم از سال پانزدهم سلطنت آسادر اورشلم جمع شدند.
- ۱۱ و در آن روز هفتصد گاو و هفت هزار گوسفند از غنیمتی که آورده بودند برای خداوند ذبح نمودند.
- ۱۲ و تمامی دل و تمامی جان خود عهد بستند که یهوه خدای پدران خود را طلب نمایند.
- ۱۳ و هر کسی که یهوه خدای اسرائیل را طلب ننماید، خواه کوچک و خواه بزرگ، خواه مرد و خواه زن، کشته شود.
- ۱۴ و به صدای بلند و آواز شادمانی و کرناها و یوقه‌های خداوند قسم خوردند.
- ۱۵ و تمامی یهودا به سبب این قسم شادمان شدند زیرا که تمامی دل خود قسم خورده بودند، و چونکه او را به رضامندی تمام طلبیدند و یاریافتند و خداوند ایشان را از هر طرف امنیت داد.
- و نیز آساپادشاه در خود معجزه را از ملکه بودن معزول کرد زیرا که او تمثالی به جهت اشیره ساخته بود و آستمال او را قطع نمود و آن را خرد کرده، در وادی قدرون سوزانید.
- ۱۷ اما مکانهای بلند از میان اسرائیل برداشته نشد. لیکن دل آسادر تمامی ایامش کامل میبود.
- ۱۸ و چیزهایی را که پدرش وقف کرده، و آنچه را که خودش وقف نموده بود از نقره و طلا و ظرف و به خانه خداوند در آورده و تاسالی و پنجم سلطنت آساجنگ نبود.

سالمای آخراسا

- ۱ اما در سال سی و هشتم سلطنت آسا، بعشاپادشاه اسرائیل بر یهودا آمد، و راه را بنا کرد تا نگذارد که کسی نزد آساپادشاه یهودا رفت و آمد نماید.
- ۲ آنگاه آساقنره و طلاران از خزانه‌های خداوند و خانه‌های پادشاه گرفته، آن را نزد بنهدیادشاه ارام که در دمشق ساکن بود فرستاده، گفت:
- «رمیان من و تو در میان پدر من و پدر تو عهد بوده است. اینک نقره و طلا نزد تو فرستادم پس عهدی را که با بعشاپادشاه اسرائیل داری بشکن تا او از نزد من برود.»
- و بنهدیادشاه را اجابت نموده، سرداران افواج خود را بر شهرهای اسرائیل فرستاد و ایشان عیون ودان و آبل مایم و جمیع شهرهای خزانه نفتالی را تسخیر نمودند.
- ۵ و چون بعشالین را شنید بنام نمودن راه را ترک کرده، از کاری که میکرد باز ایستاد.
- ۶ و آساپادشاه، تمامی یهودا را جمع نموده ایشان سنگهای ارامه و چوبهای آن را که بعشالینم کرد برداشتند و او جمع و مصفیه را با آنها بنا نمود.
- و در آن زمان حنانی را بنی نزد آساپادشاه یهودا آمده و می‌راگفت: «و تکه تکه یهودا را ارام توکل نمودی و بر یهوه خدای خود توکل نمودی، از این جهت لشکر پادشاه ارام از دست تو رهایی یافت.»
- ۸ آیا حبشیان و لویان لشکر بسیار بزرگ نبودند؟ و ارام‌ها و سواران از حدزاده نداشتند؟ اما چون تکه بر خداوند توکل نمودی آنها را به دست تو تسلیم نمود.
- ۹ زیرا که چشمان خداوند در تمام جهان تردد میکند تا قوت خویش را بر آتانی که دل ایشان با او کامل است نمایان سازد. تو در اینکار احقانه رفتار نمودی، لهذا این بعد در جنگها گرفتار خواهی شد.»
- اما آسایران را بنی غضب نموده، او را در زندان انداخت زیرا که از این امر خشم او بر وی فروخته شد و در همان وقت آسایر بعضی از قوم ظلم نمود.
- و اینک وقایع اول و آخر آسادر تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است.
- ۱۲ و در سال سی و نهم سلطنت آسامر ضی در پایهای او عارض شد و مرض او بسیار سخت گردید و نیز در بیماری خود از خداوند مدد نخواست بلکه از طبییان.
- ۱۳ پس آسایادپدران خود خوید و در سال چهل و یکم سلطنت خود وفات یافت.
- ۱۴ و او را در مقبره‌های که برای خود در شهر داود کنده بود دفن کردند و او را در دهنهای که از عطریات و انواع حنوطه که به صنعت عطاران ساخته شده بود گذاشتند و برای وی آتشی بینهایت عظیم بر افروختند.

یهوشافاط، پادشاه یهودا

- و پسرش یهوشافاط در جای او پادشاه شد و خود را به ضد اسرائیل تقویت داد.
- ۲ و سپاهیان در تمامی شهرهای حصاردار یهودا گذشت و قراولان در زمین یهودا در شهرهای افرایم که پدرش آسا گرفته بود قرار داد.
- ۳ و خداوند با یهوشافاط میبود زیرا که در طریقهای اول پدر خود داد و سلوک میکرد و او را بعلم طلب نمی نمود.
- ۴ بلکه خدای پدر خویش را طلبیده، در او امر وی سلوک مینمود و نه موافق اعمال اسرائیل.

- ۵ پس خداوند سلطنت را در دستش استوار ساخت و تمامی یهودا هدا یا برای یهوشافاط آوردند و دولت و حشمت عظیمی پیدا کرد.
- ۶ و دلش به طریقه‌های خداوند رفیع شد، و نیز مکان‌های بلند و شیرهارا از یهودا دور کرد.
- ۷ و در سال سوم از سلطنت خود، سروران خویش را یعنی بنجیل و عوبدیا و زکریا و تنثیل و میکایا را فرستاد تا در شهرهای یهودا تعلیم دهند.
- ۸ و با ایشان بعضی از لایوان یعنی شعیبا و تنیا و و بدیا و عسائیل و شمیراموت و یهوناتان و ادنا و طویا و توباد نیرا که لاویان بودند، فرستاد و با ایشان الیشمع و یهورام کهنه را.
- ۹ پس ایشان در یهودا تعلیم دادند و سفر تورات خداوند را با خود داشتند، و در همه شهرهای یهودا گردش کرده، قوم را تعلیم میدادند.
- ۱۰ و ترس خداوند بر همه ممالک کشورها که در اطراف یهودا بودند مستولی گردید تا با یهوشافاط جنگ نکردند.
- ۱۱ و بعضی از فلسطینیان، هدا یا و نقره جزیه را برای یهوشافاط آوردند و عمر بهائیز از مواشی هفت هزار و هفتصد قوچ و هفت هزار و هفتصد بز برای او آوردند.
- ۱۲ پس یهوشافاط ترقی نموده، بسیار بزرگ شد و قلعه‌ها و شهرهای خزانه در یهودا بنا نمود.
- ۱۳ و در شهرهای یهودا کارهای بسیار کرد و مردان جنگ آموخته و شجاعان قوی در او رسلیم داشت.
- ۱۴ و شمار ایشان بر حسب خاندان آبی ایشان این است: یعنی از یهودا سرداران هزاره که رئیس ایشان ادنه بود و با او سیصد هزار شجاع قوی بودند.
- ۱۵ و بعد از او، اویم و حانان رئیس بود و با او دو بیست و هشتاد هزار نفر بودند.
- ۱۶ و بعد از او، عسمیابن زکری بود که خویشانش را برای خداوند نذر کرده بود و با او دو بیست هزار شجاع قوی بودند.
- ۱۷ و از بنیامین، الیاداع که شجاع قوی بود و با او دو بیست هزار نفر مسلح به کمان و سپر بودند.
- ۱۸ و بعد از او یهورا باد بود و با او صد و هشتاد هزار مرد میهای جنگ بودند.
- ۱۹ اینان خدام پادشاه بودند، سوای آنانی که پادشاه در تمامی یهودا در شهرهای حصاردار قرار داده بود.

نبوت یسذاخاب

- ۱ و یهوشافاط دولت و حشمت عظیمی داشت، و با خاب مصاهره نمود.
- ۲ و بعد از چند سال نزد خاب به سامره رفت و خاب برای او و قومی که همراهش بودند گوسفندان و گاوان بسیار ذبح نمود و او را تخریض نمود که همراه خودش به راموت جلعاد برآید.
- ۳ پس خاب پادشاه اسرائیل به یهوشافاط پادشاه یهودا گفت: «یا همراه من به راموت جلعاد خواهی آمد؟» او جواب داد که: «ن چون تو و قوم من چون قوم تو هستیم و همراه تو به جنگ خواهیم رفت.»
- ۴ و یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «من آنکه امر و زان کلام خداوند مسالت نمایی.»
- ۵ و پادشاه اسرائیل چهار صد نفر از انبیا جمع کرده، به ایشان گفت: «یا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا من از آن باز ایستم؟» ایشان جواب دادند: «رای و خدا آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.»
- ۶ اما یهوشافاط گفت: «یا در اینجا غیر از این بنیای از جانب یهوه نیست تا از او سوال نمایم؟»
- ۷ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «ک مرد دیگری هست که به واسطه او از خداوند مسالت توان کرد لیکن من از او نفرت دارم زیرا که در باره من به نیکیونی هرگز توبه نمی کند بلکه همیشه اوقات به بدی، و او میکایا بن یملای می باشد.» و یهوشافاط گفت: «دشمن چنین نگوید.»
- ۸ پس پادشاه اسرائیل یکی از خواجهمساران خود را خوانده، گفت: «یکایا بن یملاراه زودی حاضر کن.»
- ۹ و پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهودا هر یکی لباس خود را پوشیده، بر کرسی خویش در جای وسیع زدند و دروازه سامره شسته بودند و جمیع انبیا به حضور ایشان نیوت میکردند.
- ۱۰ و صد قیابان کنعنه شاخه‌های آهنین برای خود ساخته، گفت: «هه چنین میگوید: ارامیان را با آنها خواهی زد تا تلف شوند.»
- ۱۱ و جمیع انبیا نیوت کرده، میگفتند: «هه راموت جلعاد برای و فیروز شو زیرا که خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.»
- ۱۲ و قاصدی که برای طلبیدن میکایا یافته بود او را خطاب کرده، گفت: «یک انبیا به یک زبان در باره پادشاه نیکو میگوید پس کلام میکی از ایشان باشد و سخن نیکو بگو.»
- ۱۳ میکایا جواب داد: «حیات یهوه قسم که هر آنچه خدای من مرا گوید همان را خواهم گفت.»
- ۱۴ پس چون نزد پادشاه رسید، پادشاه وی را گفت: «ی میکایا، آیا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا من از آن باز ایستم.» او گفت: «رایید و فیروز شوید، و به دست شما تسلیم خواهند شد.»
- ۱۵ پادشاه وی را گفت: «ن چند مرتبه تو را قسم دادم که به اسم یهوه غیر از آنچه راست است به من نگوینی.»
- ۱۶ او گفت: «ماهی اسرائیل را مثل گوسفندانی که شبانند از نیر کوها پراکنده دیدم و خداوند گفت اینها صاحب ندرند پس هر کس به سلامتی به خانه خود برگردد.»
- ۱۷ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «یا تو را نگفتم که در باره من به نیکیونی نیوت نمی کند بلکه به بدی.»
- ۱۸ او گفت: «س کلام یهوه را بشنوید: من یهوه را بر کرسی خود نشسته دیدم، و تمامی لشکر آسمان را که به طرف راست و چپ وی ایستاده بودند.
- ۱۹ و خداوند گفت: کیست که اخاب پادشاه اسرائیل را عاوغا نماید تا برود و در راموت جلعاد بیفتد؟ یکی جواب داده به ان بطور سخن راند و دیگری به آنطور تکلم نمود.

۲۰ و آن روح) لید بیرون آمده، به حضور خداوند بایستاد و گفت: من اورا اغوامیکم و خداوند وی را گفت: به چه چیز؟

اوجواب داد که من بیرون میروم و در دهان جمیع انبیایش روح کاذب خواهیم بود. او فرمود: وی را اغوا خواهی کرد و خواهی توانست، پس برو چنین بکن.

۲۲ پس الان هان، بیهو روحی کاذب در دهان این انبیای تو گذاشته است و خداوند در باره تو سخن بد گفته است.»

آنگاه صدقیان بکنعنه نزدیک آمده، به رخصسار میگیازاد و گفت: «ه کدام راه روح خداوند از نزد من به سوی تو رفت تا با تو سخن گوید؟»

میگیاجواب داد: «بیک در روزی که به حجره اندرونی داخل شده، خود را پنهان کنی آن را خواهی دید.»

و پادشاه اسرائیل گفت: «یکایار ابگیرید و اورا نزد آمون، حاکم شهر ویوآش، پسر پادشاه ببرید.»

۲۶ و بگوید پادشاه چنین میفرماید: این شخص را در زندان ببند ازید و اورا به نان تنگی و آب تنگی پیورانید تا من به سلامتی برگردم.»

میگیاکفت: «گرفی الواقع به سلامتی مراجعت کنی، بیهو ما من تکلم نموده است، و گفتای قوم همگی شتابشوند.»

مرگ اخاب

پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهودا به راموت جلعاد برآمدند.

۲۹ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: من خود را امتکر ساخته، به جنگ میروم اما تو لباس خود را بپوش، «پس پادشاه اسرائیل خویشتر را متکر ساخت و ایشان به جنگ رفتند.

۳۰ و پادشاه امر سرداران ارباهای خویش را امر فرموده، گفت: «ه با کوچک و نه با بزرگ بلکه پادشاه اسرائیل فقط جنگ نماید.»

و چون سرداران ارباهای یهوشافاط را دیدند گمان بردند که این پادشاه اسرائیل است، پس مایل شدند تا با او جنگ نمایند و یهوشافاط فریاد برآورد و خداوند اورا اعانت نمود و خدا ایشان را از او برگردانید.

۳۲ و چون سرداران ارباهار را دیدند که پادشاه اسرائیل نیست، از تعاقب او برگشتند.

۳۳ اما کسی گمان خود را بدو نغرض کشیده، پادشاه اسرائیل را میان وصله های زره زد، و او به ارباهان خود گفت: «ست خود را بگردان و مرا از لشکر بیرون ببر زیرا که مجروح شدم.»

و در آن روز جنگ سخت شد و پادشاه اسرائیل را در ارباهایش به مقابل ارامیان تا وقت عصر برپاداشتند و در وقت غروب آفتاب مرد.

و یهوشافاط پادشاه یهودا به خانه خود به اورشلیم به سلامتی برگشت.

۲ و یهویان حنانی را برای ملاقات وی بیرون آمده، به یهوشافاط پادشاه گفت: «باشیران را میبایست اعانت نمایی و دشمنان خداوند را دست داری؟ پس از این جهت غضب از جانب خداوند بر تو آمده است.

۳ لیکن در تو اعمال نیکویافت شده است چونکه اشیرهار از زمین دور کرده، و دل خود را به طلب خدا تصمیم نمودهای.»

داوران یهوشافاط

و چون یهوشافاط در اورشلیم ساکن شد، بار دیگر به میان قوم ازبشریح تا کوهستان افرایم بیرون رفته، ایشان را به سوی یهوه خدای پدران ایشان برگردانید.

۵ و داوران در ولایت یعنی در تمام شهرهای حصاردار یهودا شهر به شهر قرار داد.

۶ و به داوران گفت: «حذر باشید که به چه طور رفتار مینمایید زیرا که برای انسان داوری نمی نماید بلکه برای خداوند، و او در حکم نمودن با شما خواهد بود.»

۷ و حال خوف خداوند بر شما باشد و این را با احتیاط به عمل آورید زیرا که بیهو خدای ما میانصافی و طرفداری و رشوه خواری نیست.»

و در اورشلیم نیز یهوشافاط بعضی از لاویان و کاهنان را و بعضی از روسای آبی اسرائیل را به جهت داوری خداوند و مرا افهها قرار داد پس به اورشلیم برگشتند.

۹ و ایشان را امر فرموده، گفت: «ما بدینطور با مامت و دل کامل در ترس خداوند رفتار نمایید.

۱۰ و در هر دوای که از برادران شما که ساکن شهرهای خود میباشند، میان خون و میان شرایع و امر و فرایض و احکام پیش شما آید، ایشان را انداز نمایند تا خداوند مجرم نشوند، مباد اغضب بر شما و برادران شما بیاید. اگر به این طور رفتار نماید، مجرم نخواهد شد.

۱۱ و اینک امریای رئیس کهنه، برای همه او خداوند و زبید این اسمعیل که رئیس خاندان یهودا میباشد، برای همه او پادشاه بر سر شما هستند و لاویان همراه شما در خدمت مشغولند. پس به دلیری عمل نمایید و خداوند بانیگان باشد.»

پیروزی یهوشافاط بر موآب و عمون

و بعد از این، بنی موآب و بنی عمون و با ایشان بعضی از عمونیان، برای مقاتله با یهوشافاط آمدند.

۲ و بعضی آمده، یهوشافاط را خبر دادند و گفتند: «روه عظیمی از آن طرف دریا از ارام به ضد تو میآید و اینک ایشان در حصون تامار که همان عین جدی باشد، هستند.»

پس یهوشافاط برتسید و در طلب خداوند مجرم نمود و در تمامی یهودا به روزه اعلان کرد.

۴ و یهودا جمع شدند تا از خداوند مسالت نمایند و از تمامی شهرهای یهودا آمدند تا خداوند را طلب نمایند.

و یهوشافاط در میان جماعت یهودا و اورشلیم، در خانه خداوند، پیش روی صحن جدید بایستاد،

و گفت: «ی یهوه، خدای پدران، ما آیا تو در آسمان خدا نیستی و آیا تو بر جمیع ممالک امتهاسلطنت نمی نمایی؟ و در دست تو قوت و جبروت است و کسی نیست که با تو مقاومت تواند نمود.

۷ آیا تو خدای مانیستی که سکنه این زمین را از حضور قوم خود اسرائیل اخراج نموده، آن را به ذریت دوست خویش ابراهیم تا ابد الابد دادهای؟

وایشان در آن ساکن شده، مقدسی برای اسم تو در آن بنا نموده، گفتند:

حننی که بالایا شمشیر بقاصص یاو یا لحقی بر معارض شود و پیش روی این خانه و پیش روی تو (برای که اسم تو در این خانه مقیم است) بایستیم، و در وقت تنگی خود نزد تو استغاثه نمایم، آنگاه اجابت فرموده، نجات بده.

۱۰ والآن اینک بنی عمون و موآب و اهل کوه سعیر، که اسرائیل را وقتی که از مصر بیرون آمدند اجازت ندادی که به آنها داخل شوند، بلکه از ایشان اجتناب نمودند و ایشان را هلاک نساختند.

۱۱ اینک ایشان مکافات آن را به ما میسرسانند، به اینکه میآیند تا ما را از ملک تو که آن را به تصرف ما داده‌ای، اخراج نمایند.

۱۲ ای خدای ما! یاتو بر ایشان حکم نخواهی کرد؟ زیرا که ما را به مقابل این گروه عظیمی که بر ما میآیند، هیچ قوتی نیست و مغانی دانم چه بکنیم اما چشمان ما به سوی تو است.»

و تمامی یهود با اطفال و زنان و پسران خود به حضور خداوند ایستاده بودند.

۱۴ آنگاه روح خداوند بر یحزقیل بن زکریا بن بنایا بن یعیئیل بن متئیای لای که از بنی آساف بود، در میان جماعت نازل شد.

۱۵ او گفت: «ی تمامی یهود او ساکنان اورشلیم، اوای یهو شافاط پادشاه گوش گیرید! خداوند به شما چنین میگوید: از این گروه عظیم ترسان و هراسان مباشید زیرا که جنگ از آن شما نیست بلکه از آن خداست.»

۱۶ فردا به نزد ایشان فرود آید. اینک ایشان به فراز صیص برخوانند آمد و ایشان را در انتهای وادی در برابر بیابان و تریل خواهید یافت.

۱۷ در این وقت بر شما نخواستند که جنگ نمایند. بایستید و نجات خداوند را که با شما خواهد بود مشاهده نمایید. ای یهود او اورشلیم ترسان و هراسان مباشید و فردا به مقابل ایشان بیرون روید و خداوند همراه شما خواهد بود.»

پس یهو شافاط رو به زمین افتاد و تمامی یهود او ساکنان اورشلیم به حضور خداوند افتادند و خداوند را نرسیده نمودند.

۱۹ و لایوان از بنی قهتاتیان و از بنی قورحیان برخاسته، یهوه خدای اسرائیل را به آواز بسیار بلند تسبیح خواندند.

و امامدادان برخاسته، به بیابان قفر حجیر بیرون رفتند و چون بیرون میرفتند، یهو شافاط بایستاد و گفت: «رایشنو یدای یهود او سکنه اورشلیم! یریهوه خدای خود ایمان آورید و استوار خواهید شد و به انبیاای او ایمان آورید که کامیاب خواهید شد.»

و بعد از مشورت کردن با قوم بعضی را معین کرد تا پیش روی مسلمانان رفته، برای خداوند برساند و زینت قدوسیت را تسبیح خوانند و گویند خداوند را حمد گویند زیرا که رحمت او تا ابد اباد است.

۲۲ و چون ایشان به سر رسیدن و حمد گفتن شروع نمودند، خداوند به ضد بنی عمون و موآب و سکنه جبل سعیر که بر یهودا هجوم آورده بودند، کین گذاشت و ایشان منکسر شدند.

۲۳ زیرا که بنی عمون و موآب بر سکنه جبل سعیر برخاسته، ایشان را نابود و هلاک ساختند، و چون از ساکنان سعیر فارغ شدند، یکدیگر را به کار هلاکت امداد کردند.

و چون یهودا به دیدن بانگه بیابان رسیدند و به سوی آن گروه نظر انداختند، اینک لا شهباز بر زمین افتاده، و احدی را هابی نیافته بود.

۲۵ و یهو شافاط با قوم خود به جهت گرفتن غنیمت ایشان آمدند و در میان آنها اموال و خروخت و چیزهای گرانبها بسیار یافتند و برای خود آنقدر گرفتند که نتوانستند ببرند و غنیمت اینقدر زیاد بود که سه روز مشغول غارت میبودند.

۲۶ و در روز چهارم در وادی که جمع شدند زیرا که در آنجا خداوند را امتیازک خواندند، و از این جهت آن مکان را اثارا نام زد و زوادی بر که مینامند.

۲۷ پس جمیع مردان یهود او اورشلیم و یهو شافاط مقدم ایشان با شادمانی برگشته، به اورشلیم مراجعت کردند زیرا خداوند ایشان را بر دشمنانشان شادمان ساخته بود.

۲۸ و بابرطها و عودها و کرناها به اورشلیم به خانه خداوند آمدند.

۲۹ و ترس خدای جمیع ممالک کشورها مستولی شد چونکه شنیدند که خداوند با دشمنان اسرائیل جنگ کرده است.

۳۰ و مملکت یهو شافاط آرام شد، زیرا خدایش او را از هر طرف رهایت بخشید.

پایان سلطنت یهو شافاط

پس یهو شافاط برود سلطنت نمود و سی و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عز و به دختر شلحی بود.

۳۲ و موافق رفتار پدرش آساسلوک نموده، از آن انحراف نورزید و آنچه در نظر خداوند راست بود بجا آورد.

۳۳ لیکن مکان های بلند را شسته نشد و قوم هنوز دل های خود را به سوی خدای پدران خویش مصمم نساخته بودند.

و بقیه وقایع یهو شافاط از اول تا آخر در اخبار یهوه بن حنانی که در تواریخ پادشاهان اسرائیل مندرج میباشد، مکتوب است.

و بعد از این، یهو شافاط پادشاه یهودا با اخز یا پادشاه اسرائیل که شریانه رفتار مینمود، طرح آمیزش انداخت.

۳۶ و در ساختن کشتی برای رفتن به ترشیش با وی مشارکت نمود و کشتی را در عصیون جابرساختند.

۳۷ آنگاه العاززین دود او را میبشانی به ضد یهو شافاط بنوت کرده، گفت: «ونکه تو با اخز یا متحد شدی، خداوند کارهای تو را تباها ساخته است.» پس آن کشتیها شکسته شدند و نتوانستند به ترشیش بروند.

و یهو شافاط با پدران خود خود یهود در شهر داد و با پدرانش دفن شد، و پسرش یهورام به پچایش پادشاه شد.

۲ و پسران یهو شافاط عزریا و یحییئیل و زکریا و عزریا و یهو میکائیل و شفقطیرا دران او بودند. این همه پسران یهو شافاط پادشاه اسرائیل بودند.

۳ و پدر ایشان عطایای بسیار از نقره و طلا و نفاس با شپهرهای حصار در در یهودا به ایشان داد و امام سلطنت را به یهورام عطا فرمود زیرا که نخست زاده بود.

یهورام، پادشاه یهودا

و چون بهرام بر سلطنت پدرش مستقر شد خویشتر را تقویت نموده، همه برادران خود و بعضی از سروران اسرائیل را نیز به شمشیر کشت.

۵ بهرام سی و دو ساله بود که پادشاه شد و هشت سال در اورشلیم سلطنت کرد.

۶ و موافق رفتار پادشاهان اسرائیل به طوری که خاندان اخاب رفتار میکردند، سلوک نمود زیرا که دختر اخاب زن او بود آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد.

۷ لیکن خداوند به سبب آن عهدی که با داد بسته بود و چون که وعده داده بود که چراغی به وی و به پسرانش همیشه اوقات بچشد، نخواست که خاندان داد در اهلاک سازد.

و در ایام او آدم از زبردست یهود اعاصی شده، پادشاهی برای خود نصب نمودند.

۹ و بهرام با سر داران خود و تمامی ارباب هایش رفت، و شبانگاه برخاسته، او و میان را که او را احاطه کرده بودند با سر داران ارباب هایشان شکست داد.

۱۰ اما آدم تا مرز از زبردست یهود اعاصی شده ماند، و در همان وقت لینه نیز از زبردست او اعاصی شد، زیرا که او به یوه خدای پدران خود را ترک کرد، و او نیز میکان های بلند در کوه های یهود ساخت و ساکنان اورشلیم را به زنا کردن تحریض نموده، به درازا گمراه ساخت.

۱۲ و مکتونی از ایللیای نبی بدور سیده، گفت که «هوه، خدای پدرت داد، چنین میفرماید: چونکه به راه های پدرت یهوشافاط و به طریقهای آسپاد شاه یهود اسلوک نمودی،

بلکه به طریق پادشاهان اسرائیل رفتار نموده، یهودا ساکنان اورشلیم را اغوا نمودی که موافق زنا کاری خاندان اخاب مرتکب زنا بشوند و برادران خویش

را نیز از خاندان پدرت که از تونیکو تربودند به قتل رسانیدی،

همانا خداوند قومت و پسرانت و زنان و تمامی اموال را به بالای عظیم مبتلا خواهد ساخت.

۱۵ و تو به مرض سخت گرفتار شده، در احشای چنان بیماری عارض خواهد شد که احشای آن از مرض روز به روز بیرون خواهد آمد.»

پس خداوند دل فلسطینیان و عربانی را که مجاور حبشیان بودند، به ضد بهرام برانگیزانید.

۱۷ و بر بهرام هجوم آورده، در آن نمله انداختند و تمامی اموالی که در خانه پادشاه یافت شد و پسران و زنان او را نیز به اسیری بردند. و برای او پسری سوی

پسر که ترش یهوا خاز باقی نماند.

و بعد از این همه خداوند احشایش را به مرض علاج ناپذیر مبتلا ساخت.

۱۹ و به مرور ایام بعد از اقتضای مدت دو سال، احشایش از شدت مرض بیرون آمد و یاد دهای سخت مرد، و قومش برای وی) طریبات (نسوزانیدند،

چنانکه برای پدرش میسوزانیدند.

۲۰ و او سی و دو ساله بود که پادشاه شد و هشت سال در اورشلیم سلطنت نمود، و بدون آنکه بر او رفتی شود، رحلت کرد و او را در شهر داد، امانه در مقبره

پادشاهان دفن کردند.

اخزیا، پادشاه یهودا

وساکنان اورشلیم پسر که ترش اخزیا را در جایش به پادشاهی نصب کردند، زیرا گروهی که با عریان برادر و هجوم آورده بودند، همه پسران بزرگش را کشته

بودند. پس اخزیا بن بهرام پادشاه یهودا سلطنت کرد.

۲ و اخزیا چهل و دو ساله بود که پادشاه شد و یک سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عتلیاد ختر عمری بود.

۳ و او نیز به طریق های خاندان اخاب سلوک نمود زیرا که مادرش ناصح او بود تا اعمال زشت بکند.

۴ و مثل خاندان اخاب آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجای آورد زیرا که ایشان بعد از وفات پدرش، برای هلاکتش ناصح او بودند.

۵ پس بر حسب مشورت ایشان رفتار نموده، با بهرام بن اخاب پادشاه اسرائیل نیز برای جنگ با خزائیل پادشاه آرام بهرام را موت جلعاد رفت و آرامیان یورام را مجروح نمودند.

۶ پس به یزرعیل رجعت کرد تا از جراحاتی که در محاربه با خزائیل پادشاه آرام در رماه یافته بود، شفایابد. و عزریا بن بهرام پادشاه یهودا برای

عیادت بهرام بن اخاب به یزرعیل فرود آمد زیرا که بیمار بود.

و هلاکت اخزیا را اینکه نزدیک تر بود رفت، از جانب خدا بود زیرا چون به آنجا رسید، با بهرام به مقابله یهوا بن منشی که خداوند او را برای هلاک ساختن خاندان

اخاب مسح کرده بود، بیرون رفت.

۸ و چون به یوقصاص برخاندان اخاب میرسانید، بعضی از سروران یهودا و پسران برادران اخزیا را که ملازمان اخزیا بودند یافته، ایشان را کشت.

۹ و اخزیا را طبلید و او را در حالتی که در سارمه پنهان شده بود، دستگیر نموده، نزد یهوا آوردند و او را به قتل رسانیده، دفن کردند زیرا گفتند: «مربو یهوشافاط است که خداوند را به تمامی دل خود طلبید.» پس، از خاندان اخزیا، کسی که قادر بر سلطنت باشد، نماند.

پس چون عتلیامادر اخزیا دید که پسرش کشته شده است، برخاست و تمامی اولاد پادشاهان از خاندان یهودا را هلاک کرد.

۱۱ لیکن یهوشبعه، دختر پادشاه، یوآش پسر اخزیا را گرفت و او را از میان پسران پادشاه که مقتول شدند زد زده، و او را با دیاباش در اطاق خوابگاه گذاشت و یهوشبعه، دختر یهوا پادشاه، زن یهوا داغ کاهن که خواهر اخزیا بود، و او را از عتلیا پنهان کرد که او را نکشت.

۱۲ و او نیز ایشان در خانه خدا مدت شش سال پنهان ماند. و عتلیا بر زمین سلطنت میکرد.

و در سال هفتم، یهوا داغ خویشتر را تقویت داده، بعضی از سر داران صده یعنی عزریا بن بهرام و اسماعیل بن یهوحانان و عزریا بن عوبید و معسیان بن عدایا

و الیشافاط بن زکری را با خود همدستان ساخت.

۲ و ایشان در یهودا گردش کردند و لویان را از جمیع شهرهای یهودا و روسای آبی اسرائیل را جمع کرده، به اورشلیم آمدند.

- ۳ و تمامی جماعت پادشاه در خانه خدا عهد بستند. و او به ایشان گفت: «مانا پسر پادشاه سلطنت خواهد کرد، چنانکه خداوند در باره پسران داود گفته است.
- ۴ و کاری که باید بکنید این است: یک نلث از شما که از کاهنان و لویان در سبت داخل می‌شوید در بناهای آستانه‌ها باشید.
- ۵ و نلث دیگری به خانه پادشاه و نلثی به دروازه اساس و تمامی قوم در سخنهای خانه خداوند حاضر باشند.
- ۶ و کسی غیر از کاهنان و لویانی که به خدمت مشغول می‌باشند، داخل خانه خداوند نشود، اما ایشان داخل بشوند زیرا که مقدسند و تمامی قوم (انه) خداوند را حراست نمایند.
- ۷ و لویان هر کس سلاح خود را بدهد است گرفته، پادشاه را از هر طرف احاطه نمایند و هر که به خانه درآید، کشته شود و چون پادشاه داخل شود بیرون رود، شما زدا و بمانید.»
- پس لویان و تمامی یهود امواق هر چه می‌پاداع کاهن امر فرمود عمل نمودند، و هر کدام کسان خود را خواه از آنانی که در روز سبت داخل می‌شدند و خواه از آنانی که در روز سبت بیرون می‌رفتند، برداشتند زیرا که می‌پاداع کاهن فرقه‌ها را مرخص نفرمود.
- ۹ و می‌پاداع کاهن نیزها و چنبا و سپرها را که از آن داود پادشاه و در خانه خدا بود، به یوز با شهاد داد.
- ۱۰ و تمامی قوم را که هر یک از ایشان سلاح خود را بدهد است گرفته بودند، از طرف راست خانه تا طرف چپ خانه به پهلوئی مذبح و خانه، به اطراف پادشاه قرار داد.
- ۱۱ و پسر پادشاه بیرون آورده، تاج را بر سرش گذاشتند و شهادت نامه را به او داده، او را به پادشاهی نصب کردند، و می‌پاداع و پسرانش، او را مسح نموده، گفتند: «ادشاه زنده بماند.»
- اما چون عتلیا آواز قوم را که میدیدند و پادشاه را مدح میکردند شنید، نزد قوم به خانه خداوند داخل شد.
- ۱۲ و دید که اینک پادشاه به پهلوئی ستون خود نزد مدخل ایستاده است، و سروران و کرناوانان نزد پادشاه می‌باشند و تمامی قوم زمین شادی میکنند و کرناها را می‌نوازند و مغنیان با آلات موسیقی و پیشوایان سسیح، آنگاه عتلیا لباس خود را دریده، صدازن که «یانت، خیانت!»
- و می‌پاداع کاهن، یوز با شهادت را که سرداران فوج بودند امر فرموده، به ایشان گفت: «و از میان صفها بیرون کنید، و هر که از عقب او رود، به شمشیر کشته شود.» زیرا کاهن فرموده بود که او را در خانه خداوند مکشید.
- ۱۵ پس او راه دادند و چون به دهنه دروازه اسبان، نزد خانه پادشاه رسید، او را در آنجا کشتند.
- و می‌پاداع در میان خود و تمامی قوم و پادشاه، عهد بست تا قوم خداوند باشند.
- ۱۷ و تمامی قوم به خانه بعل رفته، آن را منهدم ساختند و مذبح هایش و تمائیش را شکستند و کاهن بعل متان را و بهروئی مذبحها کشتند.
- ۱۸ و می‌پاداع با شادمانی و نغمه سرایی بر حسب امر داود، و وظیفه‌های خانه خداوند را بدهد است کاهنان و لویان سپرد، چنانکه داود ایشان را بر خانه خداوند تقسیم کرده بود تا موافق آنچه در تواره موسی مکتوب است، قربانی‌های سوختنی خداوند را بگذرانند.
- ۱۹ و در بانان را به دروازه‌های خانه خداوند قرار داد تا کسیکه به هر جهت نجس باشد داخل نشود.
- ۲۰ و یوز با شهادت و حاکمان قوم و تمامی قوم زمین را برداشت و پادشاه را از خانه خداوند به زیر آورد و او را دروازه اعلی به خانه پادشاه در آورده، او را بر کرسی سلطنت نشاند.
- ۲۱ و تمامی قوم زمین شادی کردند و شهر آرامی یافت و عتلیا را به شمشیر کشتند.

تعمیر خانه خدا

- و یوآش هفت ساله بود که پادشاه شد و چهل سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش ظبیه بترشیعی بود.
- ۲ و یوآش در تمامی روزهای می‌پاداع کاهن، آنچه را که در نظر خداوند راست بود، به عمل می‌آورد.
- ۳ و می‌پاداع دوزن برایش گرفت و او پسران و دختران تولید نمود.
- و بعد از آن، یوآش اراده کرد که خانه خداوند را تعمیر نماید.
- ۵ و کاهنان و لویان را جمع کرده، به ایشان گفت: «ه شهرهای یهود بیرون روید و از تمامی اسرائیل نقره برای تعمیر خانه خدای خود، سال به سال جمع کنید، و در این کار تعجیل نمایید.» اما لویان تعجیل نمودند.
- ۶ پس پادشاه، می‌پاداع رئیس (هنه) را خوانده، وی را گفت: «رازلو لویان بازخواست نکردی که جز بیای را که موسی بنده خداوند و جماعت اسرائیل به جهت خیمه شهادت قرارداد هاند، از یهود او اورشلم بیاورند؟»
- زیرا که پسران عتلیای خبیثه، خانه خدا را خراب کرده، و تمامی موقوفات خانه خداوند را صرف بعلم کرده بودند.
- و پادشاه امر فرمود که صندوق بسازند و آن را بر یوز دروازه خانه خداوند بگذارند.
- ۹ و در یهود او اورشلم ندادند که جز بیای را که موسی بنده خدا در بنایان اسرائیل قرارداد داده بود برای خداوند بیاورند.
- ۱۰ و جمیع سروران و تمامی قوم آن را به شادمانی آورده، در صندوق انداختند تا بپوشند.
- ۱۱ و چون صندوق به دست لویان، نزد کلای پادشاه آورده می‌شد و ایشان میدیدند که نقره بسیار هست آنگاه کاتب پادشاه و وکیل رئیس کهنه آمده، صندوق را خالی میکردند و آن را برداشته، باز بجایش میگذاشتند. و روز به روز چنین کرده، نقره بسیار جمع کردند.
- ۱۲ و پادشاه و می‌پاداع آن را به آنانی که در کار خدمت خانه خداوند مشغول بودند دادند، و ایشان بنایان و تجاران را به جهت تعمیر خانه خداوند و آهنگران و مسگران برای مرمت خانه خداوند اجیر نمودند.
- ۱۳ پس عملها به کار پرداختند و کار از دست ایشان به انجام رسید و خانه خدا را به حالت اولش برپا داشته، آن را محکم ساختند.

۱۴ و چون آن را تمام کرده بودند، بقیه نقره را زرد پادشاه و یهو یاداع آوردند و از آن برای خانه خدا و ناسباب یعنی آلات خدمت و آلات قربانیا و قاشقها و ظروف طلا و نقره ساختند، و در تمامی روزهای یهو یاداع، قربانی های سوختنی دائم در خانه خدا و ندی گذرانیدند.
اما یهو یاداع پیرو ساخورده شده، بمردوحین و فائش صدوسی ساله بود.

۱۶ و او را در شهر داود پادشاهان دفن کردند، زیرا که در اسرا تیل هم برای خدا و هم برای خانه او نیکو کنی کرده بود.

گاه یهوش

و بعد از وفات یهو یاداع، سروران یهو آمدند و پادشاه را تعظیم نمودند و پادشاه در آن وقت به ایشان گوش گرفت.

۱۸ و ایشان خانه یهوه خدای پدران خود را ترک کرده، اشیریم و پتار اعبادت نمودند، و به سبب این عصیان ایشان، خشم بر یهو او و اورشلم افروخته شد.

۱۹ و او انبیا و زدا ایشان فرستاد تا ایشان را به سوی یهوه برگردانند و ایشان آنها را شهادت دادند، اما ایشان گوش نگرفتند.

پس روح خدایان زریا بن یهو یاداع کاهن را ملبس ساخت و او بالای قوم ایستاده، به ایشان گفت: «داینچین میفرماید: شما چرا از او را یهوه تجاوز مینمایید؟

پس کامیاب نخواهید شد. چونکه خداوند را ترک نمودهاید، او شما را ترک نموده است.»

و ایشان بر او توطئه نموده، او را به حکم پادشاه در صحن خانه خدا و ند سنگسار کردند.

۲۲ پس یوش پادشاه احسانی را که پدرش یهو یاداع، به وی نموده بود، بیادنیو آورد، بلکه پسرش را به قتل رسانید. و چون او میمرد، گفت: «داوندان

را ببینند و باز خواست نماید.»

و در وقت تحویل سال، لشکرا را میان به ضدوی برآمده، به یهو او و اورشلم داخل شده، جمیع سروران قوم را از میان قوم هلاک ساختند، و تمامی غنیمت ایشان

را زرد پادشاه دمشق فرستادند.

۲۴ زیرا که لشکرا را با جمیع کئی آمدند و خداوند لشکرا بسیار عظیمی به دست ایشان تسلیم نمود، چونکه یهوه خدای پدران خود را ترک کرده بودند، پس

بر یوش قصاص نمودند.

و چون از زرد او رفتند، او را در مرضهای سخت و آگداشتند (بندگانش به سبب خون پسران یهو یاداع کاهن، بر او فتنه انگیزیده، او را بر سر تر کشیدند،

و چون مرد، او را در شهر داود دفن کردند، اما او را در مقبره پادشاهان دفن نکردند.

۲۶ و آتانی که بر او فتنه انگیزیدند، پانند: زاباد، پسر شمععه عمونیه و یهو زاباد، پسر شمریت موآبیه.

۲۷ و اما حکایت پسرانش و عظمت وحی که بر او نازل شد و تعمیر خانه خدا، اینک در مدرس تواریخ پادشاهان مکتوب است، و پسرش امصیاد را جایش

پادشاه شد.

امصیا، پادشاه یهو

امصیا بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلم پادشاهی کرد و اسم مادرش یهو عدان اورشلمی بود.

۲ و آنچه در نظر خدا و ند پسندید، به عمل آورد، اما نه به دل کامل.

۳ و چون سلطنت در دستش مستحکم شد، خادمان خود را که پدرش پادشاه را کشته بودند، به قتل رسانید.

۴ اما پسران ایشان را نکشت به موجب نوشته کتاب تورات موسی که خداوند امر فرموده و گفته بود: «دران به جهت پسران کشته نشوند و پسران به جهت

پدران مقتول نگرددند، بلکه هر کس به جهت گناه خود کشته شود.»

و امصیا یهو را جمع کرده، سرداران هزاره و سرداران صداه از ایشان در تمامی یهو او بنیامین مقرر فرمود و ایشان را بیست ساله بالاتر شمرده، سیصد هزار

مرد برگزیده نیزه و سپر دارا که به جنگ بیرون میرفتند، یافت.

۶ و صد هزار مرد شجاع جنگ آرموده به صد و نه نقره از اسرا تیل اجیر ساخت.

۷ اما مرد خدایی زدوی آمده، گفت: «ی پادشاه، لشکرا اسرا تیل با تو نروند زیرا خدا و ند با اسرا تیل یعنی با تمامی بنی افرایم نیست.

۸ و اگر میخواهی بروی برو به جهت جنگ قوی شوی لیکن خدا تو را پیش دشمنان مغلوب خواهد ساخت زیرا قدرت نصرت دادن و مغلوب ساختن

خدا است.»

امصیا به مرد خدا گفت: «رای صد و نه نقره که به لشکرا اسرا تیل دادهام، چه کنم؟» مرد خدا جواب داد: «داوند قادر است که تو را بیشتر از این بدهد.»

پس امصیا لشکری را که از افرایم زدا و آمده بودند، جدا کرد که به جای خود برگردند و از این سبب خشم ایشان بر یهو با شدت افروخته شد و بسیار غضبناک

گردیده، به جای خود رفتند.

و امصیا خویشتر را تقویت نموده، قوم خود را بر یهو برد و به وادی الملح رسیده، ده هزار نفر از بنی سعیر را کشت.

۱۲ و بنی یهو ده هزار نفر دیگر از نده اسیر کرد، و ایشان را به قله سالع برده، از قله سالع به زیر انداختند که جمیع خرد شدند.

۱۳ و اما مردان آن فوج که امصیا با فرستاده بود تا همراهش به جنگ نروند، بر شهرهای یهو از سامره تا بیت حورون تاختند و سه هزار نفر را کشته، غنیمت

بسیار بردند.

و بعد از مراجعت امصیا از شکست دادن او و میان، او خدا یا بنی سعیر را آورده، آنها را خدا یا بنی سعیر ساخت و آنها را سجده نموده، بخور برای آنها سوزانید.

۱۵ پس خشم خدا و ند بر امصیا افروخته شد و بنی زدوی فرستاد که او را بگوید: «را خدا یا بنی آن قوم را که قوم خود را از دست تو نتوانستند رهانید، طلبیدی؟»

و چون این سخن را به وی گفت، او را جواب داد: «یا تو را مشیر پادشاه ساختند؟ ساکت شو! چار تو را بکشند؟» پس بنی ساکت شده، گفت: «یدانم که

خدا قصد نموده است که تو را هلاک کند، چونکه این کار را کردی و نصیحت مرا نشیدی.»

پس امصیا، پادشاه یهو، مشورت کرده، زرد یوش بن یهو احاز بن یهو پادشاه اسرا تیل فرستاده، گفت: «یا تا با یکدیگر مقابله نمایم.»

ویوآش پادشاه اسرائیل نزد امصیابادشاه یهودا فرستاده، گفت: «تو خرابینان زرد سرو آزاد لبنان فرستاده، گفت: دختر خود را به پسر من به زنی بده. اما حیوان وحشی که در لبنان بود گذر کرده، شتر خار را ایامال نمود.

۱۹ میگویی، هان آدم را شکست دادم و دولت تو را مغرور ساخته است که افتخار نمایی؟ حال به خانه خود برگرد. چرا بلا برای خود برمی انگیزی تا خودت و یهودا همرهت بیفتی؟»

اما امصیاب گوش نداد زیرا که این امر از جانب خدا بود تا ایشان را بهدست دشمنان تسلیم نماید، چونکه خدایان آدم را طلبیدند.

۲۱ پس ویوآش پادشاه اسرائیل برآمد و او امصیابادشاه یهودا در بیت شمس که در یهودا است، با یکدیگر مقابله نمودند.

۲۲ و یهودا از حضور اسرائیل منزیم شده، هر کس به خیمه خود فرار کرد.

۲۳ و ویوآش پادشاه اسرائیل امصیابین ویوآش بن یوآحاز پادشاه یهودا در بیت شمس گرفت و او را به اورشلیم آورد، چهار صد ذراع حصار اورشلیم را از دروازه فریام تاروازه زاویه منهدم ساخت.

۲۴ و تمامی طلا و نقره و تمامی ظرفی را که در خانه خدا نزدانی (عوبیدادوم و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد و بر غنایان را گرفته، به سامره مراجعت کرد.

۲۵ و امصیابین ویوآش پادشاه یهودا، بعد از وفات ویوآش بن یوآحاز پادشاه اسرائیل، پانزده سال زندگانی نمود.

۲۶ و بقیه وقایع اول و آخر امصیاب، آیدر تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب نیست؟

و از زمانی که امصیاب از یروی خداوند انحراف ورزید، بعضی در اورشلیم فتنه بر وی انگیزختند. پس به لا کیش فرار کرد و از عقبش به لا کیش فرستادند و او را در آنجا کشتند.

۲۸ و او را بر اسبان آوردند و بایدارانش در شهر یهودا دفن کردند.

عزریا، پادشاه یهودا

و تمامی قوم یهودا عزریا را که شانزده ساله بود گرفته، در جای پدرش امصیابادشاه ساختند.

۲ و او بعد از آنکه پادشاه بایدارانش خوابیده بود، ایلبوت را بنا کرد و آن را برای یهودا استرداد نمود.

۳ و عزریا شانزده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی نمود و اسم مادرش یکلیای اورشلیمی بود.

۴ و آنچه در نظر خداوند پسندید، موافق هر چه پدرش امصیاب کرده بود، بجا آورد.

۵ و در روزهای زکریا که در روزهای خدا بصیر بود، خدا را میطلبید و مادی که خداوند را میطلبید، خدا او را کامیاب میساخت.

۶ و او بیرون رفته، با فلسطینیان جنگ کرد و حصار جت و حصار یننه و حصار اشد و در انهدم ساخت و شهر هاد زمین اشد و فلسطینیان بنا نمود.

۷ و خدا او را بر فلسطینیان و عربانی که در جور بعل ساکن بودند و بر معونیان نصرت داد.

۸ و معونیان به عزریا هاد ایدادند و اسم او تامدخل مصر شاع گردید، زیرا که بنیهای قوی گشت.

۹ و عزریا بر جهاد اورشلیم نزد دروازه زاویه و نزد دروازه وادی و نزد گوشه حصار بنا کرده، آنها را مستحکم گردانید.

۱۰ و بر جهاد یاریان بنا نمود و چاههای بسیار کند زیرا که مواشی کثیر در همواری و در هامون داشت و فلاحان و باغبانان در کوهستان و در بوستانها داشت، چونکه فلاحت را دوست میداشت.

۱۱ و عزریا سپاهیان جنگ آموخته داشت که برای محاربه دسته دسته بیرون میرفتند، بر حسب تعداد ایشان که بعیثیل کاتب و معسیای رئیس زبردست حننیا که یکی از سرداران پادشاه بود، آنها را سان میدیدند.

۱۲ و عدد تمامی سرداران آنها که شجاعان جنگ آموخته بودند، دو هزار و ششصد بود.

۱۳ و زبردست ایشان سیصد و هفت هزار و پانصد سپاه جنگ آموخته بودند که پادشاه را به ضد دشمنانش مساعدت نموده، با قوت تمام مقاتله میکردند.

۱۴ و عزریا برای ایشان یعنی برای تمامی لشکر سپر ها و نیزه ها و خود ها و زره ها و کلاه ها و فلاخن ها میساخت.

۱۵ و منجیقیهایی را که مخترع صنعتگران ماهر بود در اورشلیم ساخت تا آنها را بر جهات گوشه های حصار برای انداختن تیرها و سنگهای بزرگ بگذارند. پس آوازه او تا جایهای دور شاع شد زیرا که نصرت عظیمی یافته، بسیار قوی گردید.

لیکن چون زور آورد شد، دل او برای هلاکتش متکبر گردید و به یوهو خدای خود خیانت ورزیده، به هیکل خداوند درآمد تا بخور بر مدیح بخورسوزاند. و عزریای کاهن از عقب او داخل شد و همراه او هشتاد مرد رشیدان کاهنان خداوند درآمدند.

۱۸ و ایشان با عزریا پادشاه مقاومت نموده، او را گفتند: «ای سوزانیدن بخور برای خداوند کار تو نیست بلکه کار کاهنان پسران هارون است که برای سوزانیدن بخور تقدیس شده اند. پس از مقدس بیرون شو زیرا خطا کردی و این کار از جانب یوهو خدا موجب عزت تو نخواهد بود.»

آنگاه عزریا که بجمعی برای سوزانیدن بخور در دست خود داشت، غضبناک شد و چون خشمش بر کاهنان فروخته گردید، برص به حضور کاهنان در خانه خداوند به پهلوی مدیح بخور بر پیشانیاش پدید آمد.

۲۰ و عزریای رئیس کهنه و سایر کاهنان بر او تکیه بستند و اینک برص بر پیشانیاش ظاهر شده بود. پس او را از آنجا به شتاب بیرون کردند و خودش نیز به تعجیل بیرون رفت، چونکه خداوند او را مبتلا ساخته بود.

۲۱ و عزریا پادشاه تار و زوفاش ابرص بود و در مریضخانه مبروص ماند، زیرا از خانه خداوند ممنوع بود و پسرش یوتام، ناظر خانه پادشاه و حاکم قوم زمین میبود.

و اشعیابین آموص نبی بقیه وقایع اول و آخر عزریا نوشت.

۲۳ پس عزریا پادشاه خود خوابید و او را بایدارانش در زمین مقبره پادشاهان دفن کردند، زیرا گفتند که ابرص است و پسرش یوتام در جای پادشاه شد.

یوتام، پادشاه یهودا

- ویوتام بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش یروشه دختر صادوق بود.
- ۲ و آنچه در نظر خداوند پسندید، موافق آنچه پدرش عزریا کرده بود، به عمل آورد، اما به هیکل خداوند داخل نشد لیکن قوم هنوز فساد می کردند.
- ۳ و او دروازه بالای خانه خداوند را بنا نمود و بر حصار عوفل بسیار ساخت.
- ۴ و شهر هادر کوهستان یهودا بنا نمود و قلعهها و برجها در جنگلها ساخت.
- ۵ و با پادشاه بنی عمون جنگ نموده، بر ایشان غالب آمد. پس بنی عمون در آن سال، صد و نُه نفره و ده هزار کرگندم و ده هزار کرچوبه او دادند، و بنی عمون در سال دوم و سوم به همان مقدار به او دادند.
- ۶ پس یوتام زور آورگر دید زیرا رفتار خود را به حضور یهوه خدای خویش راست ساخت.
- ۷ و بقیه وقایع یوتام و همه جنگهایش و رفتارش، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است.
- ۸ و او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت کرد.
- ۹ پس یوتام پادریان خود خوبید و او را در شهر داود دفن کردند، و پسرش آحاز در جاییش سلطنت نمود.

آحاز، پادشاه یهودا

- و آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم پادشاهی کرد. اما آنچه در نظر خداوند پسندید، موافق پدرش داود به عمل نیاورد.
- ۲ بلکه به طریق های پادشاهان اسرائیل سلوک نموده، تمثالها نیز برای بعلم ریخت.
- ۳ و در وادی ابن هنوم بخور سوزانید، و پسران خود را بر حسب رجاسات امت های که خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود، سوزانید.
- ۴ و بر مکان های بلند و تها و زیر درخت سبز قربانیا گذرانید و بخور سوزانید.
- بنابراین، یهوه خدایش او را بپست پادشاه ارام تسلیم نمود که ایشان او را شکست داده، اسیران بسیاری از او گرفته، به دمشق بردند. و پهدست پادشاه اسرائیل نیز تسلیم شد که او را شکست عظیمی داد.
- ۶ و فتح بنز ملیاصد و بیست هزار نفر را که جمیع ایشان مردان جنگی بودند، در یک روز در یهودا کشت، چونکه یهوه خدای پدران خود را ترک نموده بودند.
- ۷ و زکری که مرد شیخ افرایی بود، معسیا پسر پادشاه، عزریقام ناظر خانه، و القانه را که شخص اول بعد از پادشاه بود، کشت.
- پس بنی اسرائیل دو بیست هزار نفر زنان و پسران و دختران از پدران خود به اسیری بردند و نیز غنیمت بسیاری از ایشان گرفتند و غنیمت راه سامره بردند.
- ۹ و در آنجائی از جانب خداوند عودید نام بود که به استقبال لشکری که به سامره بر می گشتند آمده، به ایشان گفت: «یک از این جهت که یهوه خدای پدران شما بر یهودا غضبناک میباشد، ایشان را بپست شما تسلیم نمود و شما ایشان را با غصبی که به آسمان رسیده است، کشتید.
- ۱۰ و حال شما خیال میکنید که پسران یهودا و اورشلیم را به عنف غلامان و کنیزان خود سازید. و آیا با خود شما نیز تقصیرها به ضدی یهوه خدای شما نیست؟ پس الان مرا بشنوید و اسرائیلی را که از پدران خود آورد هاید، برگردانید زیرا که حدت خشم خداوند بر شما می باشد.»
- آنگاه بعضی از روسای بنی افرایم یعنی عزریای بن یوحانان و برکیابن مشلیموت و یحزقیابن سلوم و عماسابن حدلای باتانی که از جنگ میآمدند، مقاومت نمودند.
- ۱۳ و به ایشان گفتند که «سیران را به اینجا نخوانید آورد زیرا که تقصیری به ضد خداوند بر ما هست و شما میخواستید که گاهان و تقصیرهای ما را مزید کنید زیرا که تقصیر ما عظیم است و حدت خشم بر اسرائیل وارد شده است.»
- پس لشکریان، اسیران و غنیمت را پیش روسا و تمامی جماعت و گذاشتند.
- ۱۵ و آنانی که اسم ایشان مذکور شد برخاسته، اسیران را گرفتند و همه برهنگان ایشان را از غنیمت پوشانید، ملبس ساختند و کفش به پای ایشان کرده، ایشان را خوراکی دادند و نوشانیدند و تدبیر کردند، تمامی ضعیفان را بر الاغها سوار نموده، ایشان را به ایجا که شهر نخل باشد نزد برادران انسان رسانید، خود به سامره مراجعت کردند.
- و در آن زمان، آحاز پادشاه نزد پادشاهان آشور فرستاد تا او را اعانت کنند.
- ۱۷ زیرا که او در میان هنوز میآمدند و یهودا را شکست داده، اسیران میبردند.
- ۱۸ و فلسطینیان بر شهرهای هامون و جنوبی یهودا هجوم آوردند و بیت شمس و ایلون و جدیروت و سوکور اباد هاتش و تمته را باده هاتش و جزو اباد هاتش گرفته، در آنها ساکن شدند.
- ۱۹ زیرا خداوند یهودا را به سبب آحاز، پادشاه اسرائیل ذلیل ساخت، چونکه او یهودا را پسر کشی و ادداشت و به خداوند خیانت عظیمی ورزید.
- ۲۰ پس تلغت فلناسر، پادشاه آشور بر او آمد و او را به تنگ آورد و وی را تقویت نداد.
- ۲۱ زیرا که آحاز خانه خداوند و خانه های پادشاه و سروران را تاراج کرده، به پادشاه آشور داد، اما او را اعانت نمود.
- و چون او را به تنگ آورده بود، همین آحاز پادشاه به خداوند بیشتر خیانت ورزید.
- ۲۳ زیرا که برای خدایان دمشق که او را شکست داده بودند، قربانی گذرانید و گفت: «نکه خدایان پادشاهان ارام، ایشان را نصرت داد هاند، پس من برای آنها قربانی خواهم گذرانید تا مرا اعانت نمایند.» اما آنها سبب هلاکت وی و تمامی اسرائیل شدند.
- ۲۴ و آحاز اسباب خانه خدا را جمع کرد و آلات خانه خدا را خرد کرد و درهای خانه خداوند را بسته، مذبحها برای خود در هر گوشه اورشلیم ساخت.

- ۲۵ و در هر شهری از شهرهای یهودا، مکان‌های بلند ساخت تباری خدایان غریب بخورسوزانند. پس خشم یهوه خدای پدران خود را به هیجان آورد.
- ۲۶ و بقیه وقایع وی و همه طرق‌های اول و آخر او، اینک در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است.
- ۲۷ پس آحاز پدران خود خوابید و اورادش راورشلم دفن کردند، اما اورا به مقبره پادشاهان اسرائیل نیاوردند. و پسرش حزقیای به جایش پادشاه شد.

حزقیای پادشاه و تقدیس خانه خدا

- حزقیای بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت نمود، و اسم مادرش ایبه دختر زکریا بود.
- ۲ و او آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هر آنچه پدرش داود کرده بود، به عمل آورد.
- ۳ و در ماه اول از سال اول سلطنت خود درهای خانه خداوند را گشوده، آنها را تعمیر نمود.
- ۴ و کاهنان و لویان را آورده، ایشان را در میدان شرقی جمع کرد.
- ۵ و به ایشان گفت: «ی‌لاویان مرا بشنوید! الان خویشانتان را تقدیس نمایم و خانه یهوه خدای پدران خود را تقدیس کرده، نجاسات را از قدس بیرون برید.
- ۶ زیرا که پدران ما خیانت ورزیده، آنچه در نظر یهوه خدای ما ناپسند بود به عمل آوردند و او ارتکاب کرده، روی خود را از مسکن خداوند تافتند و پشت به آن دادند.
- ۷ و درهای رواق را بسته، چراغها را خاموش کردند و بخورسوزانیدند و قربانی‌های سوختنی در قدس خدای اسرائیل نگذاریدند.
- ۸ پس خشم خداوند بر یهودا و اورشلیم فروخته شد و ایشان را محل نشویش و دهشت و سخریه ساخت، چنانکه شباهه چشمان خود میبینید.
- ۹ و اینک پدران ما به شمشیر افتادند و پسران و دختران و زنان ما ازین سبب به اسیری رفتند.
- ۱۰ الان اراده دارم که با یهوه خدای اسرائیل عهد بندم تا حدت خشم او از ما برگردد.
- ۱۱ پس حال، ای پسران من، کاهلی مورزید زیرا خداوند شمار را برگزیده است تا به حضوری ایستاده، او را خدمت نمایند و خادمان او شده، بخورسوزانید.»
- آنگاه بعضی از لویان برخاستند یعنی از بنی قهاتیان بحث بن عباسای و یوئیل بن عزریا و از بنی مراری قیس بن عبدی و عزریا بن یهلئیل و از جرشونیان یوآخ بن زمه و عید بن یوآخ.
- ۱۲ و از بنی ایصافان شمیری و یعیئیل و از بنی آساف زکریا و متنیا.
- ۱۴ و از بنی هیمان یحییئیل و شمعی و از بنی یدوتون شمعی و عزریئیل.
- ۱۵ و پدران خود را جمع کرده، خویشانتان را تقدیس نمودند و موافق فرمان پادشاه، بر حسب کلام خداوند برای تطهیر خانه خداوند داخل شدند.
- ۱۶ و کاهنان به اندرون خانه خداوند رفته، آن را طاهر ساختند و همه نجاسات را که در هیکل خداوند یافتند، به صحن خانه خداوند بیرون آوردند و لویان آن را گرفته، خارج شهر به وادی قدرون بیرون بردند.
- ۱۷ و در غره ماه اول به تقدیس نمودنش شروع کردند، و در روز هشتم ماه به رواق خداوند رسیدند و در هشت روز خانه خداوند را تقدیس نموده، در روز شانزدهم ماه اول آن را به اتمام رسانیدند.
- ۱۸ پس نزد حزقیای پادشاه به اندرون قصر داخل شده، گفتند: «ما می خانه خداوند و مذبح قربانی سوختنی و همه اسبابش و میزبانان مقدمه را با همه آلاتش طاهر ساختیم.
- ۱۹ و تمامی اسبابی که آحاز پادشاه در ایام سلطنتش حتی که خیانت ورزید و در انداخت مآثر آنها را میساخته، تقدیس نمودیم و اینک پیش مذبح خداوند حاضر است.»
- پس حزقیای پادشاه صبح زود برخاست و روسای شهر را جمع کرده، به خانه خداوند برآمد.
- ۲۱ و ایشان هفت گاو و هفت بره و هفت بز را آوردند تا برای مملکت و قدس و یهودا قربانی گناه بشود و او پسران هارون که نه را فرمود تا آنها را بر مذبح خداوند بگذرانند.
- ۲۲ پس گاو را کشتند و کاهنان، خون را گرفته بر مذبح با شیدند و قوچ چهار کشته خون را بر مذبح با شیدند و برهها را کشته خون را بر مذبح با شیدند.
- ۲۳ پس بره‌های قربانی گناه را به حضور پادشاه و جماعت نزدیک آورده، دستهای خود را بر آنها نهادند.
- ۲۴ و کاهنان آنها را کشته، خون را بر مذبح برای قربانی گناه گذاریدند تا به جهت تمامی اسرائیل کفاره بشود زیرا که پادشاه فرموده بود که قربانی سوختنی و قربانی گناه به جهت تمامی اسرائیل بشود.
- و اول لویان را با سنجها و بریطها و عودها بر حسب فرمان داود و جاد، را بی پادشاه و ناتان نبی در خانه خداوند قرار داد زیرا که این حکم از جانب خداوند بدست انبیای او شده بود.
- ۲۶ پس لویان با آلات داود و کاهنان با کرناها ایستادند.
- ۲۷ و حزقیای فرمود که قربانی‌های سوختنی را بر مذبح بگذرانند و چون به گذاریدن قربانی سوختنی شروع نمودند، سرودهای خداوند را بنا کردند و کرناها در عقب آلات داود، پادشاه اسرائیل، نواخته شد.
- ۲۸ و تمامی جماعت سجده کردند و مغنیان سراپیدند و کرنا نوازان نواختند و همه این کارها می شد تا قربانی سوختنی تمام گردید.
- ۲۹ و چون قربانی‌های سوختنی تمام شد، پادشاه و جمیع حاضرین با وی رکوع کرده، سجده نمودند.
- ۳۰ و حزقیای پادشاه و روسا و لویان را امر فرمودند که به کلمات داود و آساف را بی برای خداوند تسبیح بخوانند. پس با شادمانی تسبیح خواندند و رکوع نموده، سجده کردند.

پس حزقیاجواب داد، گفت: «ال خویشتن را برای خداوند تقدیس نمودید. پس نزدیک آمده، قربانیا و ذبایح تشکر به خانه خداوند بیاورید.» آنگاه جماعت قربانیا و ذبایح تشکر آوردند و هر که از دل راغب بود قربانی های سوختنی آورد.

۳۲ و عدد قربانی های سوختنی که جماعت آوردند، هفتاد گاو و صد قوچ و دو سیب بره بود. همه اینها قربانی های سوختنی برای خداوند بود. و عدد مورقات ششصد گاو و سه هزار گوسفند بود.

۳۴ و چون کاهنان کمربند و پویه بست کنند همه قربانی های سوختنی قادر نبودند، برادران ایشان لاویان، ایشان را مدد کردند تا کار تمام شود تا کاهنان، خود را تقدیس نمودند زیرا که دل لاویان از کاهنان برای تقدیس نمودن خود مستقیم تر بود.

۳۵ و قربانی های سوختنی نیز پایه ذبایح سلامتی و هدایای ریختنی برای هر قربانی سوختنی، بسیار بود. پس خدمت خانه خداوند آراسته شد. ۳۶ و حزقیای و تمامی قوم شادی کردند چونکه خدا قوم را مستعد ساخته بود زیرا این امر ناگهان واقع شد.

برگزاری مجدد عید فصح

و حزقیای و تمامی اسرائیل و یهودا فرستاد و مکتوبات نیز به افرایم و منسی نوشت تا به خانه خداوند به اورشلم بیایند و عید فصح را برای یهوه خدای اسرائیل نگاه دارند.

۲ زیرا که پادشاه و سرورانش و تمامی جماعت در اورشلم مشورت کرده بودند که عید فصح را در ماه دوم نگاه دارند.

۳ چونکه در آنوقت نتوانستند آنرا نگاه دارند زیرا کاهنان خود را تقدیس کافی ننموده و قوم در اورشلم جمع نشده بودند.

۴ و این امر به نظر پادشاه و تمامی جماعت پسند آمد.

۵ پس قراردادند که در تمامی اسرائیل از یروشلم تا آنجا نمایند که بیایند و فصح را برای یهوه خدای اسرائیل در اورشلم برپا نمایند زیرا مدت مدیدی بود که آنرا به طوری که مکتوب است، نگاه نداشته بودند.

۶ پس شاطران با مکتوبات از جانب پادشاه و سرورانش، برحسب فرمان پادشاه به تمامی اسرائیل و یهودا رفته، گفتند: «ی بنیاسرائیل به سوی یهوه، خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل باز گشت نماید تا او به بقیه شما که از دست پادشاهان آشور سستاید، رجوع نماید.

۷ و مثل پدران و برادران خود که به یهوه خدای پدران خویش خیانت ورزیدند، مابشید که ایشان را بصل دشت چنانکه میبینید گردانیده است.

۸ پس مثل پدران خود گردن خود را سخت مسازید بلکه نزد خداوند تواضع نمائید و یهوه قدس او که آنرا تابا دل اباد تقدیس نموده است داخل شده، یهوه خدای خود را عبادت نمائید تا حدت خشم او از شما برگردد.

۹ زیرا اگر به سوی خداوند بازگشت نمائید، برادران و پسران شما به نظر آنانی که ایشان را به اسیری برده اند، التفات خواهند یافت و به این زمین مراجعت خواهند نمود، زیرا که یهوه خدای شما مهربان و رحیم است و اگر به سوی او بازگشت نمائید روی خود را از شما برخواهد گردانید.»

پس شاطران شهره شهر از زمین افرایم و منسی تا زیبولن گذشتند، لیکن برایشان استهزا و سخنی مینمودند.

۱۱ اما بعضی از آشوری و منسی و زیبولن تواضع نموده، به اورشلم آمدند.

۱۲ و دست خدا بر یهودا بود که ایشان را یک دل بخشید تا فرمان پادشاه و سرورانش را موافق کلام خداوند بجا آورند.

پس گروه عظیمی در اورشلم برای نگاه داشتن عید فطیر در ماه دوم جمع شدند و جماعت، بسیار بزرگ شد.

۱۴ و برخاسته، مذبح هایی را که در اورشلم بود خراب کردند و همه مذبح های بخور را خراب کرده، به وادی قدرون انداختند.

۱۵ و در چهاردهم ماه دوم فصح را ذبح کردند و کاهنان لاویان خجالت کشیده، خود را تقدیس نمودند و قربانی های سوختنی به خانه خداوند آوردند.

۱۶ پس در جایهای خود به ترتیب خویش برحسب تورات موسی مرد خدا ایستادند و کاهنان خون را از دست لاویان گرفته، پاشیدند.

۱۷ زیرا چونکه بسیاری از جماعت بودند که خود را تقدیس ننموده بودند لاویان مامور شدند که قربانی های فصح را به جهت هر که طاهر نشده بود ذبح نمایند و ایشان را برای خداوند تقدیس کنند.

۱۸ زیرا گروهی عظیم از قوم یعنی بسیاری از افرایم و منسی و یسا کار و زیبولن طاهر نشده بودند و معهد افصح را خوردند لیکن نه موافق آنچه نوشته شده بود، زیرا حزقیای برای ایشان دعا کرده، گفت:

«داوند مهربان، هر کس را که دل خود را بهیاسازد تا خدا یعنی یهوه خدای پدران خویش را طلب نماید بیمارزد، اگر چه موافق طهارت قدس نباشد.» و خداوند حزقیاراجابت نموده، قوم را شفا داد.

۲۱ پس بنیاسرائیل که در اورشلم حاضر بودند، عید فطیر را هفت روز به شادی عظیم نگاه داشتند و لاویان و کاهنان خداوند را روز به روز به آلات تسبیح خداوند حمد می گفتند.

۲۲ و حزقیای به جمیع لاویان که در خدمت خداوند نیکو ما هر بودند، سخنان دلواویز گفت. پس هفت روزمر سوم عید را خوردند و ذبایح سلامتی گذرانیده، یهوه خدای پدران خود را تسبیح خواندند.

و تمامی جماعت مشورت کردند که عید را هفت روز دیگر نگاه دارند. پس هفت روز دیگر را با شادمانی نگاه داشتند.

۲۴ زیرا حزقیای، پادشاه یهودا هزار گاو و هفت هزار گاو و سه صد گاو و هزار گاو و سه صد گاو جمع بخشیدند و بسیاری از کاهنان خویشتن را تقدیس نمودند.

۲۵ و تمامی جماعت یهودا و کاهنان لاویان و تمامی گروهی که از اسرائیل آمدند و غریبانی که از زمین اسرائیل آمدند و (ریبانی که در یهودا ساکن بودند، شادی کردند.

۲۶ و شادی عظیمی در اورشلیم رخ نمود زیرا که از ایام سلیمان بن داود، پادشاه اسرائیل مثل این در اورشلیم واقع نشده بود.
۲۷ پس لاویان کهنه برخاسته، قوم را برکت دادند و آوازشان مستجاب گردید و دعای ایشان به مسکن قدس او به آسمان رسید.

تعیین خدمات عبادات

و چون این همه تمام شد، جمیع اسرائیلیانی که در شهرهای یهود حاضر بودند بیرون رفته، ممالک را شکستند و شیریم را قطع نمودند و مکانهای بلند و مذبحها را از تمامی یهودا و بنیامین و افرایم و منشی بالکل منهدم ساختند. پس تمامی بنیاسرائیل هر کس به ملک خویش به شهرهای خود برگشتند.
و حزقیافرقه های کاهنان لاویان، را بر حسب اقسام ایشان قرارداد که هر کس از کاهنان لاویان موافق خدمت خود برای قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی و خدمت و تشکر و تسبیح به دروازه های اردوی خداوند حاضر شوند.

۳ و حصه پادشاه را از اموال خاصش برای قربانی های سوختنی معین کرد، یعنی برای قربانی های سوختنی صبح و شام و قربانی های سوختنی سبتها و هلالها و موسمه‌ها بر حسب آنچه در تورات خداوند مکتوب بود.

۴ و به قومی که در اورشلیم ساکن بودند، امر فرمود که حصه کاهنان لاویان را بدهند تا به شریعت خداوند مواظب باشند.

۵ و چون این امر شایع شد، بنیاسرائیل نور گندم و شیر و روغن و عسل و تمامی محصول زمین را به فراوانی دادند و عشر هجده هزاره کثرت آوردند.

۶ و بنیاسرائیل و یهودا که در شهرهای یهودا ساکن بودند نیز عشر گاوان و گوسفندان و عشر موقوفاتی که برای یهوه خدای ایشان وقف شده بود آورده، آنها را توده توده نمودند.

۷ و در ماه سوم به ساختن توده‌ها شروع نمودند، و در ماه هفتم آنها را تمام کردند.

۸ و چون حزقیاس و سروران آمدند و توده‌ها را دیدند، خداوند را امتبارک خواندند و قوم او اسرائیل را مبارک خواندند.

۹ و حزقیادرباره توده‌ها از کاهنان لاویان سؤال نمود.

۱۰ و عزریار رئیس کهنه که از خاندان صادق بود او را جواب داد و گفت: «زوقی که قوم به آوردن هدایا برای خانه خداوند شروع کردند، خوردیم و سیر شدیم و بسیاری باقی گذاشتیم، زیرا خداوند قوم خود را برکت داده است و آنچه باقیمانده است، این مقدار عظیم است.»

پس حزقیاس امر فرمود که انبار هادر خانه خداوند میسازند و میساختند.

۱۲ و هدایا و عشرها و موقوفات را در آنها در مکان امانت گذاشتند و کونینای لاوی بر آنها رئیس بود و در ادرش شمعئانی اثین.

۱۳ و یحییئیل و عزریار و یحییئیل و عسائیل و یرموت و یوزاباد و ایلیل و یسمخیا و یحییئیل و یسعیار بر حسب تعیین حزقیاد پادشاه و عزریار رئیس خانه خداوند دست کونینا و ادرش شمعئانی و کلاه شدند.

۱۴ و قوری ابن یمنه لاوی که در بان دروازه شرقی بود ناظر نوافل خدا شد تا هدایای خداوند و موقوفات مقدس را تقسیم نماید.

۱۵ و زبیر دست او عیدان و بنیامین و یسوع و شمعئیا و امربا و یوشکیادرب شهرهای کاهنان به وظیفه های امانتی مقرر شدند تا به برادران خود، خواه بزرگ و خواه کوچک، بر حسب فرقه های ایشان برسانند.

۱۶ علاوه بر حصه یومیه دکوری که در نسب نامها شمرده شده بودند، از سه ساله و بالا تر یعنی همه آنانی که به خانه خداوند داخل میشدند، برای خدمت های ایشان در وظیفه های ایشان بر حسب فرقه های ایشان.

۱۷ حصه آنانی که در نسب نامها شمرده شده بود، از کاهنان بر حسب خاندان آباای ایشان و از لاویان از بیست ساله و بالا تر در وظیفه های ایشان بر حسب فرقه های ایشان.

۱۸ (و صه (جمع اطفال و زنان و پسران و دختران ایشان که در تمامی جماعت در نسب نامها شمرده شده بودند، پس در وظیفه های امانتی خود خویش را تقدیس نمودند.

۱۹ و نیز برای پسران هارون کهنه که در زمینهای حوالی شهرهای خود ساکن بودند، کسان، شهر به شهر به نامهای خود معین شدند تا به همه ذکوران کهنه و به همه لاویانی که در نسب نامها شمرده شده بودند حصه بدهند.

پس حزقیادرتماهی یهودا به اینطور عمل نمود و آنچه در نظر یهوه خدایش نیکو و پسند امین بود بجا آورد.

۲۱ و در هر کاری که در خدمت خانه خداوند در شریع او و امر برای طلبیدن خدای خود اقدام نمود آن را به عمل آورد و کامیاب گردید.

تهدید سنخاریب

و بعد از این امور و این امانت، سنخاریب، پادشاه آشور آمده، به یهودا داخل شد، و به ضد شهرهای حصار دار اردو زده، خواست که آنها را برای خود مفتوح نماید.

۲ و چون حزقیادید که سنخاریب آمده است و قصد مقاتله با اورشلیم دارد،

آنگاه با سران و شیخاعان خود مشورت کرد که آب چشمه های بیرون شهر را مسدود نماید. پس او را اعانت کردند.

۴ و خلق بسیاری جمع شده، همه چشمه‌ها و نهری را که از میان زمین جاری بود مسدود کردند، و گفتند: «را با پادشاهان آشور بیندیند آب فراوان بماند؟» پس خویشان را تقویت داده، تمامی حصار را که شکسته بود، تعمیر نمود و آن را تا بر جهالند نمود و حصار دیگری بیرون آن بنا کرد و مولود را در شهر داود مستحکم نمود و اسلحه‌ها و سپرهای بسیاری ساخت.

۶ و سران را جنگی بر قوم گناشت و ایشان را در جای وسیع نزد دروازه شهر جمع کرده، سخنان دلا و یزبه ایشان گفت

«که لیروقوی باشید! و از پادشاه آشور و تمامی جمیعی که بای هستند، ترسان و هراسان شوید! زیرا آنکه با ما است از آنکه بای است قوی تر میباشد.

۸ با او بازی بشی است و با ما یهوه خدای ما است تا ما را نصرت دهد و در جنگهای ما جنگ کند، پس قوم بر سخنان حزقیاد پادشاه یهودا اعتماد نمودند.

وبعد از آن سنخاریب، پادشاه آشور، بندگان خود را به اورشلیم فرستاد و خودش با تمامی حشمتش در برابر ابراهیم ایستاد که به حزقیای پادشاه یهودا و تمامی یهودا که در اورشلیم بودند، بگویند:

«نخاریب پادشاه آشور چنین میفرماید: بر چه چیز اعتماد دارید که در محاصره در اورشلیم میمانید؟

آیا حزقیای شمارا اغوا می کند تا شمارا با لفظ و تشنگی به موت تسلیم نماید که میگوید: یهوه خدای ما، ما را از دست پادشاه آشور رهائی خواهد داد؟

آیا همین حزقیای مکهانی بلند و مذبحهای اورامندم نساخته، و یهوه و اورشلیم امر نفرموده و نگفته است که پیش یک مذبح سبیده نمایم و بر آن بخور سوزانید؟ آیا نمی دانید که من و پدراتم به همه طوایف کشور ها چه کردیم؟ مگر خدایان امت های آن کشور ها هیچ قدرتی داشتند که زمین خود را از دست من برهانند؟ کدامیک از همه خدایان این امت هایی که پدران من آنها را هلاک ساختند، قادر بر رهاندن قوم خود از دست من بود تا خدای شما قادر باشد که شمارا از دست من رهائی دهد؟

پس حال، حزقیای شمارا فریب ندهد و شمارا به اینطور اغوا نماید و بر اعتماد منماید، زیرا هیچ خدایان جمیع امتهای عالم قادر نبودند است که قوم خود را از دست من و از دست پدراتم رهائی دهد، پس به طریق اولی خدای شما شمارا از دست من نخواهد رهاند.»

و بندگانش سخنان زیاد به ضد یهوه خدا و به ضد بندهاش حزقیای گفتند.

۱۷ و مکتوبی نیز نوشته، یهوه خدای اسرائیل را اهانت نمود و به ضدوی حرف زده، گفت: «نانکه خدایان امت های کشورها قوم خود را از دست من رهائی ندادند، همچنین خدای حزقیای قوم خویش را از دست من نخواهد رهاند.»

و به آواز بلند به زبان یهودیه اهل اورشلیم که بر دیوار بودند، ندادند تا ایشان را ترسان و مشوش ساخته، شهر را بگیرند.

۱۹ و در باره خدای اورشلیم مثل خدایان امت های جهان که مصنوع دست آدمیان میباشند، سخنگفتند.

پس حزقیای پادشاه و اشعیاء ابن آموص نبی در باره این دعا کردند و به سوی آسمان فریاد بر آوردند.

۲۱ و خداوند فرشتهای فرستاده، همه شیعیان جنگی و روسا و سرداران را که در اردوی پادشاه آشور بودند، هلاک ساخت و ایاریوی شرمنده به زمین خود مراجعت نمود، و چون به خانه خدای خویش داخل شد، اتانی که از صلبش بیرون آمده بودند، و او را در آنجا به شمشیر کشتند.

۲۲ پس خداوند حزقیای و سکنه اورشلیم را از دست سنخاریب پادشاه آشور و از دست همه رهائی داده، ایشان را از هر طرف نگاهداری نمود.

۲۳ و بسیاری هدایا به اورشلیم برای خداوند و پیشکشها برای حزقیای پادشاه یهودا آوردند و او بعد از آن به نظر همه امت ها محترم شد.

بجزای و غرور حزقیای

و در آن ایام حزقیای مجار و مشرف به موت شد. اما چون نزد خداوند دعا نمود، او باوی تکلم کرد و وی را عاظمی داد.

۲۵ لیکن حزقیای موافق احسانی که به وی داده شده بود، عمل نمود زیرا دلش مغرور شد و غضب بر او یهودا و اورشلیم افروخته گردید.

۲۶ اما حزقیای با ساکنان اورشلیم، از غرور دلش تواضع نمود، لهذا غضب خداوند در ایام حزقیای ایشان نازل نشد.

و حزقیای دولت و حشمت بسیار عظیمی داشت و به جهت خود غمزهایی نقره و طلا و سنگهای گرانبها و عطریات و سایرها و هر گونه اسباب نفیسه ساخت، و انبارهای آن محصولات از گندم و شیره و روغن و آغزها برای انواع بهایم و آغزها به جهت گلهها.

۲۸ و به جهت خود شهرها ساخت و مواشی گلهها و رومه های بسیار تحصیل نمود زیرا خداوند و خسته های بسیار فراوان به او عطا فرمود.

۲۹ و همین حزقیای منبع عالی آب جیحون را مسدود ساخته، آن را به راه راست به طرف غربی شهر داد و فرود آورد. پس حزقیای در تمامی اعمالش کامیاب شد.

۳۱ اما در امر ایلیان سرداران بابل که نزد وی فرستاده شده بودند تا در باره آیتی که در زمین ظاهر شده بود پرسش نمایند، خدا او را گذاشت تا او را امتحان نماید و هر چه در دلش بود باند.

وفات حزقیای

و بقیه وقایع حزقیای و حسنات او اینک در روای اشعیاء ابن آموص نبی و در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است.

۳۳ پس حزقیای پدران خود خوابید و او را در بلندی مقبره پسران داود دفن کردند، و تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم او را در حین وفاتش اکرام نمودند، و پسرش منسی در جانش سلطنت نمود.

منسی، پادشاه یهودا

منسی دو اژده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت نمود.

۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق رجاسات امت هایی که خداوند آنها را از حضور بنیاسرائیل اخراج کرده بود، عمل نمود.

۳ زیرا مکانهایی بلند را که پدرش حزقیای خراب کرده بود، بار دیگر بنا نمود و مذبحها برای بعلیم برپا کرد و اشیرها بساخت و به تمامی لشکر آسمان سبیده نموده، آنها را عبادت کرد.

۴ و مذبحها در خانه خداوند بنا نمود که در بارهاش خداوند گفته بود: «سم من در اورشلیم تاباید باشد خواهد بود.»

و مذبحها برای تمامی لشکر آسمان در هر دو صحن خانه خداوند بنا نمود.

۶ و پسران خود را در وادی ابن هنوم آتش گذرانید و فالگیری و افسونگری و جادوگری میکرد و اصحاب اجنه و جادوگران مراد می نمود و در نظر خداوند شرارت بسیار ورزیده، خشم او را به هیجان آورد.

۷ و تمثال ریخته شده بر تا که ساخته بود، در خانه خداوند برپا داشت که در بارهاش خداوند او و پسرش سلیمان گفته بود: «این خانه و در اورشلیم که آن را از تمامی اسباط بنیاسرائیل برگزیده ام، اسم خود را تا به ابد قرار خواهم داد.

۸ و پاپای اسرائیل را از زمینی که مقبره‌داران ششاساخته‌ام، باردیگر آواره نخواهم گردانید، به شرطی که توجه نمایند تا بر حسب هر آنچه به ایشان امر فرموده‌ام و بر حسب تمامی شریعت و فرائض و احکامی که به‌دست موسی داد‌ام، عمل نمایند.»
 امامنسی، یهودا و ساکنان اورشلیم را اغوا نمود تا از امت‌هایی که خداوند پیش بنیاسرائیل هلاک کرده بود، بدتر رفتار نمودند.
 و خداوند به منسی و به قوم او تکلم نمود، اما ایشان گوش نگر نکردند.

۱۱ پس خداوند سرداران لشکر آشور را بر ایشان آورد و منسی را باغلهای گرفته، او را به زنجیرها بستند و به بابل بردند.
 ۱۲ و چون در تنگی بود یهوه‌خداى خود را طلب نمود و به حضور خداى پدران خویش بسیار تواضع نمود.
 ۱۳ و چون از او مسالت نمود وی را اجابت نموده، تضرع او را شنید و به مملکتش به اورشلیم باز آورد، آنگاه منسی دانست که یهوه‌خداست.
 و بعد از این حصار بیرونی شهر او را به طرف غربی جیحون دروادی تاده‌نه دروازه‌ماهی بنام نمود و دیواری گرداگرد عوفل کشیده، آن را بسیار بلند ساخت و سرداران جنگی بر همه شهرهای حصاردار بود اقرار داد.
 ۱۵ و خدا یان بیگانه بیت‌را از خانه خداوند و تمامی مذبح‌ها را که در کوه‌خانه خداوند و در اورشلیم ساخته بود برداشته، آنها را از شهر بیرون ریخت.
 ۱۶ و مذبح خداوند را تعمیر نموده، ذبایح سلامتی و تشکر بر آن گذارند و یهودا را امر فرمود که یهوه‌خداى اسرائیل را عبادت نمایند.
 ۱۷ اما قوم هنوز در مکانهای بلند قربانی می‌گذرانیدند لیکن فقط برای یهوه‌خداى خود.
 و بقیه وقایع منسی و دعایی که نزد خداى خود کرد و سخن‌رانی‌هایی که به اسم یهوه‌خداى اسرائیل به او گفتند، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل مکتوب است.
 ۱۹ و دعای او و مستجاب شدنش و تمامی گناه و خیانتش و جای‌هایی که مکانهای بلند در آنها ساخت و اشیرها و بت‌هایی که قبل از متواضع شدنش برپا نمود، اینک در اخبار حوزای مکتوب است.
 ۲۰ پس منسی پادشاه را خود بخواید و او را در خانه خودش دفن کردند و پسرش آمون در جاییش پادشاه شد.
 آمون، پادشاه یهودا

آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد.
 ۲۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق آنچه پدرش منسی کرده بود، به عمل آورد و آمون برای جمیع بت‌هایی که پدرش منسی ساخته بود، قربانی گذرانید، آنها را پرستش کرد.
 ۲۳ و به حضور خداوند تواضع نمود، چنانکه پدرش منسی تواضع نموده بود بلکه این آمون زیاد و عصبان و ورزید.
 ۲۴ پس خادمانش بر او شوریده، او را در خانه خودش کشتند.
 ۲۵ و اهل زمین همه کسانی را که بر آمون پادشاه شوریده بودند، به قتل رسانیدند و اهل زمین پسرش یوشیاراد را جاییش به پادشاهی نصب کردند.

پادشاهی یوشیا و اصلاحات او

یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سی و یکسال سلطنت نمود.
 ۲ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد و به طریق‌های پدر خود داد و سلوک نموده، به طرف راست یا چپ انحراف نورزید.
 ۳ و در سال هشتم سلطنت خود، حینی که هنوز جوان بود، به طلبیدن خداى پدر خود داد و شروع کرد و در سال دوازدهم به ظاهر ساختن یهودا و اورشلیم از مکان‌های بلند و اشیرها و تمثالها و بت‌ها آغاز نمود.
 ۴ و مذبح‌های بعلم راه به حضور وی منهدم ساختند، و تمثال شمس را که بر آنها بود قطع نمود، و اشیرها و تمثالها و بت‌هایی ریخته شده را شکست، و آنها را خرد کرده، بر روی قبرهای آنانی که برای آنها قربانی می‌گذرانیدند، پاشید.
 ۵ و استخوان‌های گاهن‌ان را بر مذبح‌های خودشان سوزانید. پس یهودا و اورشلیم را طاهر نمود.
 ۶ و در شهرهای منسی و افرایم و شمعون حتی نفتالی نیز در خرابه‌هایی که به هر طرف آنها بود (مجینین کرد).
 □ و مذبح‌ها را منهدم ساخت و اشیرها و تمثالها را کویده، نرم کرد و همه تمثالهای شمس را در تمامی زمین اسرائیل قطع نموده، به اورشلیم مراجعت کرد.
 و در سال نهم سلطنت خود، بعد از آنکه زمین و خانه را طاهر ساخته بود، شافان بن اصلیا و معسیار رئیس شهر و یوآحاز و قایع نگار را برای تعمیر خانه یهوه‌خداى خود فرستاد.
 ۹ و نزد حلفیای رئیس کهنه آمدند و نفر‌های را که به خانه خدا آورده شده، و لاویان مستحفظان آستانه، آن را از دست منسی و افرایم و تمامی بقیه اسرائیل و تمامی یهودا و بنیامین و ساکنان اورشلیم جمع کرده بودند، به او تسلیم نمودند.
 ۱۰ و آن را به‌دست سرکارانی که بر خانه خداوند گذاشته شده بودند، سپردند تا آن راه عمه‌هایی که در خانه خداوند کار می‌کردند، به جهت اصلاح و تعمیر خانه بدهند.

۱۱ پس آن راه نجاران و بنیایان دادند تا سنگ‌های تراشیده و چوب به جهت اردیها و تیرهای خانه‌هایی که پادشاهان یهودا آنها را خراب کرده بودند، بخرند.
 ۱۲ و آن مردان، کار را به امانت بجا می‌آوردند، و سرکاران ایشان که نظارت می‌کردند، بخت و عوایدی لاویان از بنی مراری و زکریا و مشلام از بنی قهاتیان بودند، و نیز از لاویان هر که به آلات موسیقی ماهر بود.
 ۱۳ و ایشان ناظران حمالان و کلا، بر همه آنانی که در هر گونه‌های خدمت، اشتغال داشتند بودند، و از لاویان کاتبان و سرداران و دربانان بودند.
 و چون نفر‌های را که به خانه خداوند آورده شده بود، بیرون می‌بردند، حلفیای کاهن، کتاب تورات خداوند را که به واسطه موسی ازل شده (و پیدا کرد).
 ۱۵ و حلفیای شافان کاتب را خطاب کرده، گفت: «تاب تورات را در خانه خداوند بیاقتام، و حلفیایان کتاب را به شافان داد.»

۱۶ و شافان آن کاتب را ز دیاد پادشاه برد و نیز به پادشاه خبر رسانیده، گفت: «را آنچه به دست بند گانت سپرده شده است آن را بجا می آورند.» و نفرهای را که در خانه خداوندیافت شد، بیرون آوردند و آن را به دست سرکاران و به دست عملیهاد دادند.

۱۸ و شافان کاتب پادشاه را خبر داده، گفت: «لقبای کاهن گنایی به من داده است.» پس شافان آن را به حضور پادشاه خواند. و چون پادشاه سخنان تورات را شنید، لباس خود را درید.

۲۰ و پادشاه، حلقیای کاهن و اخیقام بن شافان و عبد و بن میکا و شافان کاتب و عسایا خادم پادشاه را مرموده، گفت:

«روید و از خداوند برای من و برای بقیه اسرائیل و یهودا باره سخنانی که در این کتاب یافت میشود، مسئلهت نماید زیرا غضب خداوند که بر ما ریخته شده است، عظیم میباشد چونکه پدران ما کلام خداوند را نگاه نداشتند و به هر آنچه در این کتاب مکتوب است عمل نمودند.»

پس حلقیای و آنانی که پادشاه ایشان را مرمود، نزد حلده نبیه زن شلوم بن توفهه بن حسره لباس دار رفتند، و او در محله دوم اورشلم ساکن بود و او را بدین مضمون سخن گفتند:

۲۲ و او به ایشان گفت: «هوه خدای اسرائیل چنین میفرماید: به کسیکه شمار از من فرستاده است بگوید:

خداوند چنین میفرماید: ایک من بلایی بر این مکان و ساکانش خواهم رسانید، یعنی همه لعنتهایی که در این کتاب که آن را به حضور پادشاه یهودا خواندند، مکتوب است.

۲۵ چونکه مرا ترک کرده، برای خدایان دیگر بخور سوزانید تا به تمامی اعمال دستهای خود خشم مرا به هیجان بیاورند، پس غضب من بر این مکان افروخته شده، خاموشی نخواهد پذیرفت.

۲۶ لیکن به پادشاه یهودا که شمارا به جهت مسئلهت نمودن از خداوند فرستاده است، بگوید: یهوه خدای اسرائیل چنین میفرماید: درباره سخنانی که شنیدهای، چونکه دل تو نرم بود و هنگامی که کلام خداوند را درباره این مکان و ساکانش شنیدی، در حضور روی تو اوضاع نمودی و به حضور من متواضع شده، لباس خود را درید و یهوه حضور من گریستی، بنابراین خداوند می گوید: من نیز تو را اجابت فرودم.

۲۸ ایک من تو را ز دیاد در انت جمع خواهم کرد و در قبر خود به سلامتی گذارده خواهی شد، و چشمان تو تمامی بالا را که من بر این مکان و ساکانش می رسانم نخواهد دید، پس ایشان ز دیاد پادشاه جواب آوردند.

و پادشاه فرستاد که تمامی مشایخ یهودا و اورشلم را جمع کردند.

۳۰ و پادشاه و تمامی مردان یهودا و ساگان اورشلم و کاهنان و لویان و تمامی قوم، چه کوچک و چه بزرگ، به خانه خداوند درآمدند و او همه سخنان کتاب عهدی را که در خانه خداوندیافت شد، در گوش ایشان خواند.

۳۱ و پادشاه بر منبر خود ایستاد و به حضور خداوند عهد بست که خداوند را پیروی نموده، او امر و شهادت و فرایض او را به تمامی دل و تمامی جان نگاه دارند و سخنان این عهد را که در این کتاب مکتوب است، بجا آورند.

۳۲ و همه آنان را که در اورشلم و بنیامین حاضر بودند، بر این متمکن ساخت و ساگان اورشلم، بر حسب عهد خدا یعنی خدای پدران خود، عمل نمودند. ۳۳ و یوشیا همه رجاسات را از تمامی زمینهای که از آن بنی اسرائیل بود برداشت، و همه کسانی را که در اسرائیل یافت شدند، تحریض نمود که یهوه خدای خود را عبادت نمایند و ایشان در تمامی ایام او متابعت یهوه خدای پدران خود انحراف نورزیدند.

برگزاری مجدد فصح

و یوشیا بعد فصحی در اورشلم برای خداوند نگاه داشت، و فصح را در چهاردهم ماه اول در اورشلم ذبح نمودند.

۲ و کاهنان را بر وظایف ایشان قرارداد، ایشان را برای خدمت خانه خداوند قویدل ساخت.

۳ و به لویانی که تمامی اسرائیل را تعلیم میدادند و برای خداوند تقدیس شده بودند، گفت: «ابوت مقدس را در خانهای که سلیمان بن داود، پادشاه اسرائیل بنا کرده است بگذارید. و دیگر بردوش شما بار نباشد. الان به خدمت یهوه خدای خود یهوه قوم اسرائیل پردازید.

۴ و خویشتر را بر حسب خاندانهای آبابی خود و فرقه های خویش بروفق نوشته داد، پادشاه اسرائیل و نوشته پسرش سلیمان مستعد سازید.

۵ و بر حسب فرقه های خاندانهای آبابی برادران خویش یعنی بنی قوم موافق فرقه های خاندانهای آبابی لاویان در قدس بایستید.

۶ و فصح را ذبح نمایند و خویشتر را تقدیس نموده، برای برادران خود تدارک بینید تا بر حسب کلامی که خداوند به واسطه موسی گفته است عمل نمایند،» پس یوشیا بنی قوم یعنی به همه آنانی که حاضر بودند، از گله برهها و بزغالها به قدرسی هزار اسب، همه آنها را به جهت قربانی های فصح داد و از گاوان سه هزار اسب که همه اینها از اموال خاص پادشاه بود.

۸ و سروران او به قوم و به کاهنان و به لویان هدایای تبریعی دادند. و حلقیای و زکریای و یحییال که روسای خانه خدا بودند، دو هزار و شصت و سیصد گاو به جهت قربانی های فصح دادند.

۹ و کونیای و شعیای و تنبیلی برادرانش و حبشای و یعیلی و یوزاباد که روسای لاویان بودند، پنج هزار بره و پانصد گاو به لاویان به جهت قربانی های فصح دادند.

پس آن خدمت مباحثه و در جایهای خود و لاویان در فرقه های خویش، بر حسب فرمان پادشاه ایستادند.

۱۱ و فصح را ذبح کردند و کاهنان خون را از دست ایشان) رفته (اشیدند و لاویان پوست آنها را کنند.

۱۲ و قربانی های سوختنی را برداشتند تا آنها را بر حسب فرقه های خاندانهای آبابی پسران قوم بدهند تا ایشان آنها را بر حسب آنچه در کتاب موسی نوشته بود، برای خداوند بگذارند و با گاوان نیز چنین عمل نمودند.

۱۳ و فصح را موافق رسم به آتش پختند و هدایای مقدس را در دیگرها و یا تیلها و تا به پخته، آنها را به تمامی پسران قوم به زودی دادند.

۱۴ و بعد از آن برای خودشان و برای کاهنان میبایست خند زرا که پسران هارون کهنه در گذراندن قربانی های سوختنی و پیه تا شام مشغول بودند. لهذا لایان برای خودشان و برای پسران هارون کهنه میبایست خند.

۱۵ و مغنیان از بنی آساف بر حسب فرمان داود و آساف و هیمان و یوتون که را بی پادشاه بود، بهجای خود ایستادند و در بانان زدره در وازه و برای ایشان لازم نبود که از خدمت خود دور شوند زیرا که برادران ایشان لاویان به جهت ایشان میبایست خند.

۱۶ پس تمامی خدمت خداوند در همان روز آماده شد تا فصیح را نگاه دارند و قربانی های سوختنی را بر مذبح خداوند بر حسب فرمان یوشیا پادشاه بگذرانند. ۱۷ پس بنی اسرائیل که حاضر بودند، در همان وقت، فصیح و عید فطیر را هفت روز نگاه داشتند.

۱۸ و هیچ عید فصیح مثل این از ایام سموئیل نبی در اسرائیل نگاه داشته نشده بود، و هیچ کدام از پادشاهان اسرائیل مثل این عید فصیحی که یوشیا و کاهنان ولاویان و تمامی حاضران یهودا و اسرائیل و سکنه اورشلیم نگاه داشتند، نگاه نداشته بود.

۱۹ و این فصیح در سال مجدد هم سلطنت یوشیا واقع شد.

بعد از همه این امر چون یوشیا هیچکل را آماده کرده بود، نکو پادشاه مصر برآمد تا با کرکیش زدنهر فرات جنگ کند. و یوشیا به مقابله او بیرون رفت. ۲۱ و کو (قاصدان نزد افرستاده، گفت: «ای پادشاه یهودا را با تو چه کار است؟ من امروزه به ضد تو نیامده ام بلکه به ضد خاندانی که با آن بخار به من میام. و خدام امر فرموده است که بنشینم. پس از آن خدایی که با من است، دست بردار مباد تا تو را هلاک سازد.»

لیکن یوشیا روی خود را از او برگردانید بلکه خویشتم را متکر ساخت تا با وی جنگ کند و به کلام نکو که از جانب خدا بود گوش نگرفته، به قصد مقاتله به میدان مجدد درآمد.

۲۲ و تیراندان از بنی یوشیا پادشاه تیر انداختند و پادشاه به خادمان خود گفت: «ای بیرون برید زیرا که سخت مجروح شده ام.»

پس خادمانش او را از اربابش گرفتند و بر او راه دو مین که داشت سوار کرده، به اورشلیم آوردند. پس وفات یافته، در مقبره پدران خود دفن شد، و تمامی یهودا و اورشلیم برای یوشیا ماتم گرفتند.

۲۵ و ارمیا به جهت یوشیا مرثیه خواند و تمامی مغنیان و مغنیات یوشیا را در مرثی خویش تا امروز ذکر می کنند و آن را فریضه های در اسرائیل قرار دادند، چنانکه در سفر مرثی مکتوب است.

۲۶ و بقیه وقایع یوشیا و اعمال حسنهای که مطابق نوشته تورات خداوند به عمل آورد، و امور اول و آخر او اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است.

یهوآحاز، پادشاه یهودا

و قوم زمین، یهوآحاز بن یوشیا را گرفته، او را در جای پدرش در اورشلیم به پادشاهی نصب نمودند.

۲ یهوآحاز بیست و سه ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سه ماه سلطنت نمود.

۳ و پادشاه مصر، او را در اورشلیم معزول نمود و زمین را به ضد و زنه نقره و یک وزنه طلا جریمه کرد.

۴ و پادشاه مصر، برادرش الیاقیم را بر یهودا و اورشلیم پادشاه ساخت، و اسم او را به یهوایقیم تبدیل نمود، و نکو برادرش یهوآحاز را گرفته، به مصر برد.

پادشاهی یهوایقیم

یهوایقیم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت نمود، و در نظریه یوه خدای خود شرارت ورزید.

۶ و نیوکد نصر پادشاه بابل به ضد او برآمد و او را به نجیره هابست تا او را به بابل ببرد.

۷ و نیوکد نصر بعضی از ظروف خانه خدا و ندر را به بابل آورده، آنها را در قصر خود در بابل گذاشت.

۸ و بقیه وقایع یهوایقیم و رجاساتی که به عمل آورد آنچه در او یافت شد، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است، و پسرش یهوایکین در جایش پادشاهی کرد.

پادشاهی یهوایکین

یهوایکین هشت ساله بود که پادشاه شد و سه ماه و ده روز در اورشلیم سلطنت نمود آنچه در نظرها او ندانستند بود، به عمل آورد.

۱۰ و در وقت تحویل سال، نیوکد نصر پادشاه فرستاد و او را با ظروف گرانهای خانه خدا و ندر به بابل آورد، و برادرش صدقیار بر یهودا و اورشلیم پادشاه ساخت. پادشاهی صدقیار

صدقیار بیست و یک ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت نمود.

۱۲ و در نظریه یوه خدای خود شرارت ورزیده، در حضور ارمیا نبی که از زبان خداوند به او سخن گفت، تواضع نمود.

۱۳ و نیز نیوکد نصر پادشاه که او را به خدا قسم داده بود عاصی شد و گردن خود را قوی دل خویش را سخت ساخته، به سوی یوه خدای اسرائیل بازگشت نمود.

۱۴ و تمامی روسای کهنه و قوم و خیانت بسیاری موافق همه رجاسات آنها ورزیدند و خانه خدا و ندر را که آن را در اورشلیم تقدیس نموده بود، نجس ساختند. و یوه خدای پدر ایشان به دست رسولان خویش نزد ایشان فرستاد، بلکه صبح زود بر خاسته، ایشان را ارسال نمود زیرا که هر قوم خود ویرمکن خویش شفقت نمود.

۱۶ اما ایشان رسولان خدا را اهانت نمودند و کلام او را خواری کرده، انبیا پیش را استهزا نمودند، چنانکه غضب خدا و ندر بر قوم او فروخته شد، به حدی که علاجی نبود.

پس پادشاه کلدانیان را که جوانان ایشان را در خانه مقدس ایشان به شمشیر کشت و بر جوانان و دوشیزگان و پیران و ریش سفیدان ترحم نمود، برایشان آورد و همه را به دست او تسلیم کرد.

۱۸ و او سایر ظروف خانه خدا را از زرگ و کوچک و خزانه های خانه خداوند و گنجهای پادشاه و سرورانش را تمام به بابل برد.

۱۹ و خانه خدا را سوزانیدند و حصار او را در شلم برانهدم ساختند و همه قصرهایش را به آتش سوزانیدند و جمیع آلات نفیسه آنها را ضایع کردند.

۲۰ و بقیه السیف را به بابل به اسیری برد که ایشان تا زمان سلطنت پادشاهان فارس او را و پسرانش را بنده بودند.

۲۱ تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود و زمین از سبب های خود تمتع برد ز برادر تمامی ایامی که ویران ماند آرامی یافت، تا هفتاد سال سپری شد. و در سال اول کورش، پادشاه فارس، تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود، خداوند روح کورش، پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز بر قوم داشت و گفت:

«ورش، پادشاه فارس چنین میفرماید: بهوه خدای آسمانها، تمامی ممالک زمین را به من داده است و او مرا امر فرمود که خانه های برای وی در اورشلیم که در بود است بنا نمایم. پس کیست از شما از تمامی قوم او؟ بهوه خدایش همراهش باشد و پرود.»

کتاب عزرا

حکم کورش

و در سال اول کورش، پادشاه فارس تا کلام خداوند به زبان ارمنی کامل شود، خداوند روح کورش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مرقوم داشت و گفت:

«ورش پادشاه فارس چنین میفرماید: بپوه خدای آسمانها جمیع ممالک زمین را به من داده و مرا امر فرموده است که خانهای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنامیم.

۳ پس کیست از شما از تمامی قوم او که خدایش با وی باشد؟ او به اورشلیم که در یهودا است، برود و خانه بپوه را که خدای اسرائیل و خدای حقیقی است، در اورشلیم بناماید.

۴ و هر که باقیمانده باشد، در هر مکانی از مکانهایی که در آنها غریب میباشد، اهل آن مکان او را به نقره و طلا و اموال و چهار پاییان علاوه بر هدایای تبرعی به جهت خانه خدا که در اورشلیم است اعانت نمایند.»

پس روسای آبیای یهودا و بنیامین و کاهنان و لویان با همه کسانی که خدا روح ایشان را برانگیزانیده بود برخاسته، روانه شدند تا خانه خداوند را که در اورشلیم است بنامیند.

۶ و جمیع همسایگان ایشان، ایشان را به آلات نقره و طلا و اموال و چهار پاییان و تحفهها، علاوه بر همه هدایای تبرعی اعانت کردند.

۷ و کورش پادشاه ظروف خانه خداوند را که نیکو کند نصر آنها را از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود، بیرون آورد.

۸ و کورش پادشاه فارس، آنها را از دست متردات، خزانه دار خود بیرون آورده، به شیشبصر رئیس یهودیان شکرد.

۹ و عدد آنها این است: سی طاس طلا و هزار طاس نقره و بیست و نه کارد،

و سی جام طلا و چهار صد و ده جام نقره از قسم دوم و هزار ظرف دیگر.

۱۱ تمامی ظروف طلا و نقره پنجهزار و چهار صد بود و شیشبصر همه آنها را با اسیرانی که از بابل به اورشلیم میفرستند برد.

بازگشت اسیران

و اینانند اهل ولایتها که از اسیری آن اشخاصی که نیکو کند نصر، پادشاه بابل، به بابل به اسیری برده بود برآمدند و هر کدام از ایشان به اورشلیم و یهودا و شهر خود برگشتند.

۲ اما آتانی که همراه زر بابل آمدند، یسوع و نجیب و سربا و اورعیلا یا و مرد خای و مبلشان و مسفار و بغوی و ورحوم و یعنه. و شماره مردان قوم اسرائیل:

۱ بنی فرعوش دو هزار و یکصد و هفتاد و دو.

۴ بنی شلفطیا سیصد و هفتاد و دو.

۵ بنی آرح هفتصد و هفتاد و پنج.

۶ بنی حفت مواب از بنی یسوع و یوآب دو هزار و هشتصد و دوازده.

۷ بنی عیلام هزار و دو بیست و پنجاه و چهار.

۸ بنی زتونه صد و چهل و پنج.

۹ بنی زکای هفتصد و شصت.

۱۰ بنی بانی ششصد و چهل و دو.

۱۱ بنی بابای ششصد و بیست و سه.

۱۲ بنی ازجد هزار و دو بیست و بیست و دو.

۱۳ بنی ادونیکام ششصد و شصت و شش.

۱۴ بنی بغوای دو هزار و پنجاه و شش.

۱۵ بنی عادین چهار صد و پنجاه و چهار.

۱۶ بنی اطیر (زخاندان) یخزقیانو دو هشت.

۱۷ بنی یحصای سیصد و بیست و سه.

۱۸ بنی پوره صد و دوازده.

۱۹ بنی حاشوم دو بیست و بیست و سه.

۲۰ بنی جبارنود و پنج.

۲۱ بنی بیت لحم صد و بیست و سه.

۲۲ مردان نظوفه پنجاه و شش.

۲۳ مردان عناتوت صد و بیست و هشت.

۲۴ بنی عز موت چهل و دو.

۲۵ بنی قریه عاریم و کثیره و بیثروت هفتصد و چهل و سه.

۲۶ بنی رامه و جمیع ششصد و بیست و یک.

۲۷ مردان مکاس صد و بیست و دو.

۲۸ مردان بیت تیل و عای دولست و بیست و سه.

۲۹ بنی نبونجیا و دو.

۳۰ بنی مغیش صد و پنجاه و شش.

۳۱ بنی عیلام دیگر، هزار و دویست و پنجاه چهار.

۳۲ بنی حاریم سیصد و بیست.

۳۳ بنی لود و حادید و ارون هفتصد و بیست و پنج.

۳۴ بنی اربحاصید و چهل و پنج.

۳۵ بنی سنانه سه هزار و ششصد و سی.

و اما کاهنان: بنی بدعیاز خاندان یسوع نه صد و هفتاد و سه.

۳۷ بنی امیر هزار و پنجاه و دو.

۳۸ بنی فشحور هزار و دویست و چهل و هفت.

۳۹ بنی حاریم هزار و هفده.

و امالایان: بنی یسوع و قد میئیل از نسل هود و یا هفتاد و چهار.

۴۱ و مغنیان: بنی آساف صد و بیست و هشت.

و پسران در بانان: بنی شلوم و بنی اطیر و بنی طهون و بنی عقوب و بنی حطیطا و بنی شوبای جمیع اینها صد و سی و نه.

۴۲ و اما تینیم: بنی صیحا و بنی حسوفا و بنی طباعوت،

و بنی قیروس و بنی سیمها و بنی فادوم،

و بنی لبانه و بنی حجاب و بنی عقوب،

و بنی حاجاب و بنی شملا و بنی حانان،

و بنی جدیل و بنی بحر و بنی رایا،

و بنی رصین و بنی نقودا و بنی جزام،

و بنی عزه و بنی فاسیح و بنی بیسای،

و بنی اسنه و بنی معونیم و بنی نفوسیم،

و بنی بقیق و بنی حقوفا و بنی حرحور،

و بنی بصلوت و بنی محیدا و بنی حرشا،

و بنی برقوس و بنی سیسرا و بنی تاح،

و بنی نصیح و بنی حطیفنا.

و پسران خادمان سلیمان: بنی سوطای و بنی حصوفرت و بنی فرودا،

و بنی یعله و بنی درقون و بنی جدیل،

و بنی شططیا و بنی حطیل و بنی فخره طبائیم و بنی آمی.

جمیع تینیم و پسران خادمان سلیمان سیصد و نود و دو.

و اینانند آتانی که از تل و ملح و تار حشابر آمدند یعنی کروب و ادان و امیر، اما خاندان پدران و عشیره خود را نشان ننواستند داد که آیا از اسرائیلیان بودند یا نه.

۶۰ بنی دلایو بنی طویبا و بنی نقودا ششصد و پنجاه و دو.

۶۱ و از پسران کاهنان، بنی حجابا و بنی هقوص و بنی برزلائی که یکی از دختران برزلائی جلعادی را به زنی گرفت، پس به نام ایشان مسعی شدند.

۶۲ اینان انساب خود را در میان آتانی که در نسیب نامه هابث شده بودند طلبیدند، اما نیافتند، پس از کلمات اخرج شدند.

۶۳ پس ترشاتبه ایشان امر فرمود که تا کاهنی با اوریم و تمیم برقرار نشود ایشان از قدس اقدس نخوردند.

۶۴ تمامی جماعت، با هم چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر بودند.

۶۵ سواى غلامان و کنیزان ایشان، که هفت هزار و سیصد و سی و هفت نفر بودند، و مغنیان و مغنیاه ایشان دویست نفر بودند.

۶۶ و اسبان ایشان هفتصد و سی و شش، و قاطران ایشان دویست و چهل و پنج.

۶۷ و شتران ایشان چهارصد و سی و پنج و حماران ایشان شش هزار و هفتصد و بیست.

و چون ایشان به خانه خداوند که در اورشلیم است رسیدند، بعضی از روستای آبا، هدایای تبرعی به جهت خانه خدا آوردند تا آن رادر جایش برپانمایند.

۶۹ بر حسب قوه خود، شصت و یک هزار در هم طلا و پنج هزار منای نقره و صد (لباس) کهنات به خزانه به جهت کار دادند.

۷۰ پس کاهنان و لویان و بعضی از قوم و مغنیان و دربانان و تینیم در شهرهای خود ساکن شدند و تمامی اسرائیل در شهرهای خود مسکن گرفتند.

بازسازی مذبح

و چون ماه هفتم رسید بنی اسرائیل در شهرهای خود مقیم بودند و تمامی قوم مثل یک مرد در اورشلیم جمع شدند.

۲ و یسوع بن یوصادق و برادرانش که کاهنان بودند و زربابل بن شالتیئیل برادران خود بر خاستند و مذبح خدای اسرائیل را برپا کردند تا قربانیهای سوختنی

بر حسب آنچه در تورات موسی، مرد خدا مکتوب است بر آن بگذارند.

پس مذبح را بر جایش برپا کردند زیرا که بهسبب قوم زمین، ترس برایشان مستولی میبود و قربانیهای سوختنی برای خداوند یعنی قربانیهای سوختنی، صحیح

و شام را بر آن گذرانیدند.

۴ و عید خیمهها را به نحوی که مکتوب است نگاه داشتند و قربانیهای سوختنی روز به روز، معتاد هر روز را در روزش، بر حسب رسم و قانون گذرانیدند.

۵ و بعد از آن، قربانی‌های سوختنی دائمی را در غره‌های ماه و در همه مواسم مقدس خداوند و برای هر کس که هدایای تیرعی به جهت خداوند می‌آورد، میگذرانیدند.

از روز اول ماه هفتم، حتی که بنیاد هیکل خداوند هنوز نهاده نشده بود، به گذراندن قربانی‌های سوختنی برای خداوند شروع کردند.

۷ و به جباران و نجاران نقره دادند و به اهل صید و نورو و صور و کولات و مشروبات و روغن (اندک تا چوب سرو آزاد از لبنان از دریا به یافا، بر حسب امری که کوروش پادشاه فارس، به ایشان داده بود) بیاوردند.

و در ماه دوم از سال دوم، بعد از رسیدن ایشان به خانه خدا در اورشلیم، زربابل بن شائیتیل و یسوع بن یصاداق و سایر برادران ایشان از کاهنان و لویان و همه کسانی که از اسیری به اورشلیم برگشته بودند، به نصب نمودن لویان از بیست ساله و بالاتر بر نظارت عمل خانه خداوند شروع کردند.

۹ و یسوع با پسران و برادران خود و قد میثیل با پسرانش از بنی یهود با هم ایستادند تا بر بنی حیناداد و پسران و برادران ایشان که از لویان در کارخانه خدا مشغول میبودند، نظارت نمایند.

و چون بنیان بنیاد هیکل خداوند را نهادند، کاهنان را بالیاس خودشان با کرناها و لویان بنی آساف را با سنجه قرار دادند تا خداوند را بر حسب رسم داود پادشاه اسرائیل، تسبیح بخوانند.

۱۱ و ریکیگومیسرا ایندند و خداوند را تسبیح و حمد می‌گفتند، که «و نیکوست زیرا که رحمت او را اسرائیل تا ابد الاباد است» و تمامی قوم به آواز بلند صدا زده، خداوند را به سبب بنیاد نهادن خانه خداوند، تسبیح میخواندند.

و بسیاری از کاهنان و لویان و روسای آبا که پیرو بودند و خانه او این را دیده بودند، حتی که بنیاد این خانه در نظر ایشان نهاده شد، به آواز بلند گریستند و بسیاری با آواز شادمانی صداهای خود را بلند کردند.

۱۳ چنانکه مردم نتوانستند در میان صدای آواز شادمانی و آواز گریستن قوم تشخیص نمایند زیرا که خلق، صدای بسیار بلندی دادند چنانکه آواز ایشان از دور شنیده میشود.

مخالفت با بازسازی

و چون دشمنان یهود و بنیامین شنیدند که اسیران، هیکل یهوه خدای اسرائیل را بنامی کنند،

آنگاه نزد زربابل و روسای آبا آمده، به ایشان گفتند که «امراه شما با ما خواهیم کرد زیرا که ما مثل شما از زمان اسیر شدن، پادشاه آشور که ما را به اینجا آورد، خدای شما را می‌طلبیم و برای او قربانی میگذرانیم.»

اما زربابل و یسوع و سایر روسای آبا اسرائیل به ایشان گفتند: «ما را با ما در بنا کردن خانه خدای ما کاری نیست، بلکه ما متانآن را برای یهوه، خدای اسرائیل چنانکه کوروش پادشاه، سلطان فارس به ما مقرر فرموده است، آن را بنا خواهیم نمود.»

آنگاه اهل زمین دستهای قوم یهود را بست کردند و ایشان را در بنا نمودن به تنگ می‌آوردند،

و به ضد ایشان مدبران اجیر ساختند که در تمام ایام کوروش پادشاه فارس، تا سلطنت داریوش، پادشاه فارس قصد ایشان را باطل ساختند.

۶ و چون آشورش پادشاه شد، در ابتدای سلطنتش بر ساکنان یهود او اورشلیم شکایت نوشتند.

۷ و در ایام ارتخشستا، بشلام و متردات و طیبیل و سایر رفقای ایشان به ارتخشستا پادشاه فارس نوشتند و مکتوب به خط آرامی نوشته شد و معنیاش در زبان آرامی.

۸ «رحوم فرمان فرما و شمشائی کاتب رساله به ضد او اورشلیم، به ارتخشستا پادشاه، بدین مضمون نوشتند:

«سرحوم فرمان فرما و شمشائی کاتب و سائر رفقای ایشان از دنیان و افرستیکان و طرفلیان و افرسیان و ارکان و بابلیان و شوشنیکان و دهائیان و عیلامیان، و سایر امت‌هایی که اسفند عظیم و شریف ایشان را کوچانیده، در شهر سامره ساکن گردانیده است و سایر ساکنان ماورای نهر و ما بعد.

(۱۱) این است سواد مکتوبی که ایشان نزد ارتخشستا پادشاه فرستادند. بدگانت که ساکنان ماورای نهر میباشیم و ما بعد.

پادشاه را معلوم باد که یهودانی که از جانب تو به نزد ما آمدند، به اورشلیم رسید هاند و آن شهر فتنه انگیز و بد را بنا می‌نمایند و حصارها را بر ما می‌کنند و بنیادها را مرمت مینمایند.

۱۳ الا نپادشاه را معلوم باد که اگر این شهر بنا شود و حصارهایش تمام گردد، جز به و خراج و باج نخواهند داد و بالاخره به پادشاهان ضرر خواهد رسید.

۱۴ پس چونکه ما نمک خانه پادشاه را می‌خوریم، ما را شاید که ضرر پادشاه را ببینیم، لهذا فرستادم تا پادشاه را اطلاع دهیم،

تا در کاب تو از ریخ پدران تفتیش کرده شود و از کاب تو از ریخ دریافت نموده، بفهمی که این شهر، شهر فتنه انگیز است و ضرر رساننده به پادشاهان و کشورها و در ایام قدیم در میان فتنه میانگینگتند. و از همین سبب این شهر خراب شد.

۱۶ بنابراین پادشاه را اطلاع میدهم که اگر این شهر بنا شود و حصارهایش تمام گردد تو را به این طرف نهر نصیبی نخواهد بود.»

پس پادشاه به رحوم فرمان فرما و شمشائی کاتب و سایر رفقای ایشان که در سامره ساکن بودند و سایر ساکنان ماورای نهر، جواب فرستاد که «لا متی و اما بعد».

۱۸ مکتوبی که نزد ما فرستادید، در حضور من واضح خوانده شد.

۱۹ و فرمانی از من صادر گشت و تفحص کرده، دریافت کردند که این شهر از ایام قدیم پادشاهان مقاومت مینموده و فتنه و فساد در آن واقع میشده است.

۲۰ و پادشاهان قوی در اورشلیم بودند که بر تمامی ماورای نهر سلطنت میکردند و جز به و خراج و باج به ایشان میدادند.

۲۱ پس فرمانی صادر کنیدی که آن مردان را از کار باز دارند و تا حکمی از من صادر نگردد این شهر بنا نشود.

۲۲ پس با حذر باشید که در این کار کوتاهی ننمایید زیرا که چنانچه فساد برای ضرباد شاهان پیش رود؟»
پس چون نامه ارتحشستایاد شاه به حضور روحوم و شمشانی کاتب و رفقای ایشان خوانده شد، ایشان به تعجیل نزد یهودیان به اورشلم رفتند و ایشان را با زور و جفا از کار باز داشتند.
۲۴ آنگاه کارخانه خدا که در اورشلم است، تعویق افتاد و تا سال دوم سلطنت داریوش، پادشاه فارس معطل ماند.

نامه نتنایی به داریوش

آنگاه دینی، یعنی حیی نبی و زکریا بن عدو، برای یهودیانی که در یهودا و اورشلم بودند، به نام خدای اسرائیل که با ایشان میبود نیوت کردند.
۲ و در آن زمان زربابل بن شلتیشیل و یثوع بن یوصاداق برخاسته، به بنا نمودن خانه خدا که در اورشلم است شروع کردند و انبیا ی خدا همراهِ ایشان بوده، ایشان را مساعدت مینمودند.
۳ در آن وقت نتنایی، ولی ماورای نهر و شتر یوزنای و رفقای ایشان آمده، به ایشان چنین گفتند: «بست که شمار امر فرموده است که این خانه را بنا نمائید و این حصار را برپا کنید؟»
پس ایشان را بدین منوال از نامهای کسانی که این عمارت را بنا میگرداند اطلاع دادیم.
اما چشم خدای ایشان بر مشایخ میبود که ایشان را نتوانستند از کار باز دارند تا این امر به سمع داریوش برسد و جواب مکتوب در بارهاش داده شود.
۶ سواد مکتوبی که نتنایی، ولی ماورای نهر و شتر یوزنای و رفقای او فرسکیان که در ماورای نهر ساکن بودند، نزد داریوش پادشاه فرستادند.
۷ مکتوب را نزد او فرستادند و در آن بدین مضمون مرقوم بود که «داریوش پادشاه سلامتی تمام باد.
۸ بر پادشاه معلوم باد که ما به بلاد یهودیان، به خانه خدای عظیم رفتیم و آن را از سنگهای بزرگ بنا میکنند و چون به اردیوارش میگردانند و این کار در دست ایشان به تعجیل، معمول و به انجام رسانیده میشود.
۹ آنگاه از مشایخ ایشان پرسیده، چنین به ایشان گفتم: کیست که شمار امر فرموده است که این خانه را بنا کنید و دیوارهایش را برپا نمائید؟
و نیز نامهای ایشان را از ایشان پرسیدیم تا تو را اعلام کنیم و نامهای کسانی که روسای ایشانند نوشتیم.
۱۱ و ایشان در جواب ما چنین گفتند که ما بندگان خدای آسمان و زمین هستیم و خانههای را تعمیر میزنیم که چندین سال قبل از این بنا شده و پادشاه بزرگ اسرائیل آن را ساخته و به انجام رسانیده بود.
۱۲ لیکن بعد از آن، پدران ما خشم خدای آسمان را به هیجان آوردند. پس او ایشان را به دست نیوکد نصر کلدانی، پادشاه بابل تسلیم نمود که این خانه را خراب کرد و قوم را به بابل به اسیری برد.
۱۳ اما در سال اول کورش پادشاه بابل، همین کورش پادشاه امر فرمود که این خانه خدا را بنا نمایند.
۱۴ و نیز ظروف طلا و نقره خانه خدا که نیوکد نصر آنها را از هیکل اورشلم گرفته و به هیکل بابل آورده بود، کورش پادشاه آنها را از هیکل بابل بیرون آورد و به شیشبصر نامی که او را ولی ساخته بود، تسلیم نمود.
۱۵ و او را گفت که این ظروف را بردار داشته، برو و آنها را به هیکل که در اورشلم است ببر و خانه خدا در جایش بنا کرده شود.
۱۶ آنگاه این شیشبصر آمد و بنیاد خانه خدا را که در اورشلم است نهاد و از آن زمان تا بحال بنا میشود و هنوز تمام نشده است.
۱۷ پس الان اگر پادشاه مصلحت داند، در خزانه پادشاه که در بابل است تفحص کنند که آیا چنین است یا نه که فرمانی از کورش پادشاه صادر شده بود که این خانه خدا در اورشلم بنا شود و پادشاه مرضی خود را در این امر نزد ما بفرستد.»

فرمان داریوش

آنگاه داریوش پادشاه، فرمان داد تا در کاخخانه بابل که خزانه دار آن موضوع بود تفحص کردند.
۲ و در قصر امحا که در ولایت مادان است، طوماری یافت شد و تذکراهی در آن بدین مضمون مکتوب بود:
«رسال اول کورش پادشاه، همین کورش پادشاه درباره خانه خدا در اورشلم فرمان داد که آن خانه‌ای که قربانیان در آن میگردانیدند، بنا شود و بنیادش تعمیر گردد و بلندیش شصت ذراع و عرضش شصت ذراع باشد.
۴ با سه صفت سنگهای بزرگ و یک صفت چوب نو. و خرجش از خانه پادشاه داده شود.
۵ و نیز ظروف طلا و نقره خانه خدا را که نیوکد نصر آنها را از هیکل اورشلم گرفته، به بابل آورده بود پس بدهند و آنها را به جای خود در هیکل اورشلم باز برند و آنها را در خانه خدا بگذرانند.
«س حالای نتنایی، ولی ماورای نهر و شتر یوزنای و رفقای شما و افرسکیانی که به آنطرف نهر میباشید، از آنجا دور شوید.
۷ و به کار این خانه خدا متعرض نباشید. اما حاکم میبود و مشایخ یهودیان این خانه خدا را در جایش بنا نمایند.
۸ و فرمانی نیز از من صادر شده است که شما با این مشایخ میبود به جهت بنا نمودن این خانه خدا چگونه رفتار نمائید. از مال خاص پادشاه، یعنی از مالیات ماورای نهر، خرج به این مردمان، بلا تاخیر داده شود تا معطل نباشند.
۹ و محتاج ایشان را از گاو و قوچها و پره‌ها به جهت قربانی‌های سوختنی برای خدای آسمان و گندم و نمک و شراب و روغن، بر حسب قول کاهنانی که در اورشلم هستند، روز به روز به ایشان بیکم و زیاد داده شود.
۱۰ تا آنکه هدایای خوشبو برای خدای آسمان بگذرانند و به جهت عمر پادشاه و پسرانش دعا نمایند.»

- ۱۱ و دیگر فرمانی از من صادر شد که هر کس که این حکم را تبدیل نماید، از خانه او تیری گرفته شود و او بر آن آویخته و مصلوب گردد و خانه او به سبب این عمل من بیه شود.
- ۱۲ و آن خدا که نام خود را در آنجا ساکن گردانیده است، هر یاد شاه با قوم را که دست خود را برای تبدیل این امر و خرابی این خانه خدا که در اورشلیم است دراز نماید، هلاک سازد. من داریوش این حکم را صادر فرمودم، پس این عمل بلا تاخیر کرده شود.»
- آنکه تنهایی، والی ماورای نهر و شتر بوزنی و روقای ایشان بروفق فرمانی که داریوش پادشاه فرستاده بود، بلا تاخیر عمل نمودند.
- ۱۴ و مشایخ یهود به بانمودن مشغول شدند و بر حسب نبوت جحی نبی و زکریا این عدو کار را پیش بردند و بر حسب حکم خدای اسرائیل و فرمان کورش و داریوش و ارتخشستا، پادشاهان فارس آن را بنا نموده، به انجام رسانیدند.
- ۱۵ و این خانه، در روز سوم ماه آذر در سال ششم داریوش پادشاه، تمام شد.
- ۱۶ و بنیاسرائیل، یعنی کاهنان و لویان و سایر آنانی که از اسیری برگشته بودند، این خانه خدا را با شادمانی تبریک نمودند.
- ۱۷ و برای تبریک این خانه خدا صد گاو و دو گوسفند و چهار صدف و سه جهت قربانی گاه برای تمامی اسرائیل، دو اوزه نیز موافق شماره اسباباطمرا اسرائیل گذرانیدند.
- ۱۸ و کاهنان رادر فرقه های ایشان و لویان رادر قسمت های ایشان، بر خدمت خدایی که در اورشلیم است بر حسب آنچه در کتاب موسی مکتوب است قراردادند.
- و آنانی که از اسیری برگشته بودند، عید فصح را در روز چهاردهم ماه اول نگاه داشتند.
- ۲۰ زیرا که کاهنان و لویان، جمیع خوشبختن را طاهر ساختند و چون همه ایشان طاهر شدند، فصح را برای همه آنانی که از اسیری برگشته بودند و برای برادران خود کاهنان و برای خودشان ذبح کردند.
- ۲۱ و بنیاسرائیل که از اسیری برگشته بودند پادشاه آنانی که خوشبختن را از رجاسات امت های زمین جدا ساخته، به ایشان پیوسته بودند تا یهوه خدای اسرائیل را بطلبند، آن را بخوردند.
- ۲۲ و عید فطیر را هفت روز با شادمانی نگاه داشتند، چونکه خداوند ایشان را مسرور ساخت از اینکه دل پادشاه آشور را به ایشان مایل گردانیده، دستهای ایشان را برای ساختن خانه خدای حقیقی که خدای اسرائیل باشد، قوی گردانید.

آمدن عزرا به اورشلیم

- و بعد از این امر، در سلطنت ارتخشستا پادشاه فارس، عزرا این سر را بن عزریا بن حلقیا، ابن شلوم بن صادوق بن اخیطوب، بن امریا بن عزریا بن مرایوت، بن زرحیا بن عزریا بن بنی، ابن ایشوع بن فینحاس بن العازار بن هارون رئیس گفته،
- این عزرا را زبابل برآمد و در شریعت موسی که یهوه خدای اسرائیل آن را داده بود، کتاب ماهر بود پادشاه بروفق دست یهوه خدایش که با وی میبود، هر چه را که او میخواست به وی میداد.
- ۷ و بعضی از بنیاسرائیل و از کاهنان و لویان و مغنیان و دربانان و بتینیم نیز در سال هفتم ارتخشستا پادشاه به اورشلیم برآمدند.
- ۸ و او در ماه پنجم سال هفتم پادشاه، به اورشلیم رسید.
- ۹ زیرا که در روز اول ماه اول، به بیرون رفتن از بابل شروع نمود و در روز اول ماه پنجم، بروفق دست نیکوی خدایش که با وی میبود، به اورشلیم رسید.
- ۱۰ چونکه عزرا دل خود را به طلب نمودن شریعت خداوند یهوه عمل آوردن آن و به تعلیم دادن فریض و احکام به اسرائیل مهیا ساخته بود.
- نام پادشاه به عزرا
- و این است صورت مکتوبی که ارتخشستا پادشاه، به عزرای کاهن و کتاب داد که کتاب کلمات و وصایای خداوند فریض او را اسرائیل بود:
- « زجانب ارتخشستا شاهنشاه، به عزرای کاهن و کتاب کامل شریعت خدای آسمان، اما بعد.
- ۱۳ فرمانی از من صادر شد که هر کدام از قوم اسرائیل و کاهنان و لویان ایشان که در سلطنت من هستند و یهوه رفتن همراه توبه را اورشلیم راضی باشند، بروند.
- ۱۴ چونکه تو از جانب پادشاه و هفت مشیر او، فرستاده شده های تاد باره یهوه او اورشلیم بروفق شریعت خدایت که در دست تو است، تفحص نمایی.
- ۱۵ و نقره و طلائی را که پادشاه و مشیرانش برای خدای اسرائیل که مسکن او در اورشلیم میباشد بذب کرده اند، ببری.
- ۱۶ و نیز تمامی نقره و طلائی را که در تمامی ولایت بابل بیایی، با هدایای تبرعی که قوم و کاهنان برای خانه خدای خود که در اورشلیم است داد هاند، ببری.
- »
- لهذا این گاو و قوچها و برهها و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها را به اهتمام بخور و آنها را بر مذبح خانه خدای خودتان که در اورشلیم است، بگذران.
- ۱۸ و هر چه به نظر تو برادر است پسند آید که باقیه نقره و طلا بکنیدی، بر حسب اراده خدای خود به عمل آورید.
- ۱۹ و ظروقی که به جهت خدمت خانه خدایت به توداده شده است، آنها را به حضور خدای اورشلیم تسلیم نما.
- ۲۰ و اما چیزهای دیگر که برای خانه خدایت لازم باشد، هر چه برای توافق افتد که بدهی، آن را از خزانه پادشاه بده.
- ۲۱ و از من ارتخشستا پادشاه فرمانی به تمامی خزانداران ماورای نهر صادر شده است که هر چه عزرای کاهن و کتاب شریعت خدای آسمان از شما بخواهد، به تعجیل کرده شود.
- ۲۲ تا صدوزنه نقره و تا صد کنگدم و تا صدبب شراب و تا صدبب روغن و از نمک، هر چه بخواهد.

- ۲۳ هر چه خدای آسمان فرموده باشد، برای خانه خدای آسمان بلا تأخیر کرده شود، زیرا چرا غضب بر ملک پادشاه و پسرانش وارد آید.
- ۲۴ و شمار اطلاع میدهم که بر همه کاهنان و لایوان و مغنیان و دربانان و تبتیم و خادمان این خانه خدا جزیه و خراج و باج نهادن جایز نیست.
- ۲۵ و توای عزرا، موافق حکمت خدایت که در دست تو میباید، قاضیان و داوران از همه آنانی که شرایع خدایت را میدانند نصب نمائید بر جمیع اهل ماورای نهر داوروی نمایند و آنانی را که نمی دانند تعلیم دهید.
- ۲۶ و هر که به شریعت خدایت و به فرمان پادشاه عمل ننماید، بر او بیجا با حکم شود، خواه به قتل یا به جلائی وطن یا به ضبط اموال یا به حبس.»
- متبارک باد یهوه خدای پدران ما که مثل این را در دل پادشاه نهاده است که خانه خداوند را که در اورشلیم است زینت دهد.
- ۲۸ و مراد در حضور پادشاه و مشیرانش و جمیع روسای مقتدر پادشاه منظور ساخت، پس من موافق دست یهوه خدایم که بر من میبود، تقویت یافتم و روسای اسرائیل را جمع کردم تا با من برآیند.

کسانی که با عزرا برگشتند

- و اینان در روسای آبی ایشان و این است نسب نامه آنانی که در سلطنت ارتخشست پادشاه، با من از بابل برآمدند:
- از بنی فینحاس، جرشوم و از بنیایتامار، دانئیل و از بنی داود، حطوش.
- ۳ و از بنی شکنیا از بنی فروش، زکریا و با و صد و پنجاه نفر از ذکوران به نسب نامه شمرده شدند.
- ۴ از بنی هفت، مواب الیهو عینای بن زر حیا و با و دو بیست نفر از ذکور.
- ۵ از بنی شکنیا، ابن یخز بنیل و با و سیصد نفر از ذکور.
- ۶ از بنی عادی، عابد بن یوناتان و با و پنجاه نفر از ذکور.
- ۷ از بنی عیلام، اشعیان بن عتلیا و با و هفتاد نفر از ذکور.
- ۸ از بنی شفقیا، زبیدیا بن میکائیل و با و هشتاد نفر از ذکور.
- ۹ از بنی یوآب، عوبدیا بن یحئیل و با و دو بیست و هجده نفر از ذکور.
- ۱۰ و از بنی شلومیت بن یوسفیا و با و صد و شصت نفر از ذکور.
- ۱۱ و از بنی بابای، زکریا بن بابای و با و بیست و هشت نفر از ذکور.
- ۱۲ و از بنی عزجد، یوحانان بن هقاطان و با و صد و ده نفر از ذکور.
- ۱۳ و موخران از بنی آد و تیقام بودند و این است نامهای ایشان: الیفلط و یعیئیل و شمعیال و ایشان شصت نفر از ذکور.
- ۱۴ و از بنی بغوای، عوتای و زیبود و با ایشان هفتاد نفر از ذکور.
- باز گشت به اورشلیم

- پس ایشان از نهری که به اها می رود جمع کردم و در آنجا سه روز از دوزیم و چون قوم و کاهنان را باز دیدم کردم، از بنی لای کسی را در آنجا نیافتم.
- ۱۶ پس نزد الیعزر و از بنیل و شمعیال و ناتان و یاریب و الناتان و ناتان و زکریا و مشلام که در و سواد بودند و نزد یاریب و الناتان که علماء بودند، فرستادم.
- ۱۷ و پیغامی برای عدوی رئیس، در مکان کاسفیا بدهست ایشان فرستادم و مخزنانی که باید به عدو و برادرانش تبتیم که در مکان کاسفیا بودند بگویند، به ایشان القا کردم تا خدا دمان به جهت خانه خدای ما نزد ما بیاورند.
- ۱۸ و از دست نیکوی خدای ما که با ما میبود، شخصی دانشمند از پسران محلی ابن لای ابن اسرائیل برای ما آوردند، یعنی شریار اباسران و برادرانش که هجده نفر بودند.
- ۱۹ و حبشیاران نیز و با و از بنی مراری اشعیارا، و برادران او پسران ایشان را که بیست نفر بودند.
- ۲۰ و از تبتیم که داد و سروران، ایشان را برای خدمت لایان تعیین نموده بودند. از تبتیم دو بیست و بیست نفر که جمیع به نام ثبت شده بودند.
- ۲۱ پس من در آنجا نزد نهارا و به روزه داشتن اعلان نمودم تا خویشتران را در حضور خدای خود متواضع نموده، راهی راست برای خود و عیال خویش و همه اموال خود از او بطلبیم.
- ۲۲ زیرا آنجا حالت داشتم که سپاهیان و سواران از پادشاه بخوایم تا ما را از دشمنان در راه اعانت کنند، چونکه به پادشاه عرض کرده، گفته بودیم که دست خدای ما بر هر که او را میطلبد، به نیکویی میباشد، اما قدرت و غضب او به ضد آنانی که او را ترک میکنند.
- پس روزه گرفته، خدای خود را برای این طلب نمودیم و ما را مستجاب فرمود.
- ۲۴ و دوازده نفر از روسای کهنه، یعنی شریبا و حبشیا و ده نفر از برادران ایشان را با ایشان جدا کردم.
- ۲۵ و نقره و طلا و ظروف هدیه خدای ما را که پادشاه و مشیران و سرورانش و تمامی اسرائیلیانی که حضور داشتند داده بودند، به ایشان وزن نمودم.
- ۲۶ پس ششصد و پنجاه و زنه نقره و صد و زنه ظروف نقره و صد و زنه طلا بدهست ایشان وزن نمودم.
- ۲۷ و بیست طاس طلا هزار درهم و دو ظرف برنج صیقلی خالص که مثل طلا گرانها بود.
- ۲۸ و به ایشان گفتم: «ما برای خداوند مقدس میباید ظروف نیز مقدس است و نقره و طلا به جهت یهوه خدای پدران شما هدیه تبری است.»
- ۲۹ پس پیدار باشید و اینها را حفظ نمایند تا به حضور روسای کهنه و لایان و سروران آبی اسرائیل در اورشلیم، به حجره های خانه خداوند به وزن بسپارید.»
- آنگاه کاهنان و لایان وزن طلا و نقره و ظروف را گرفتند تا آنها را به خانه خدای ما به اورشلیم برسانند.
- ۳۱ پس در روز دوازدهم ماه اول از نهارها کوچ کرده، متوجه اورشلیم شدیم و دست خدای ما با ما بود و ما را از دست دشمنان و کین نشینندگان همراه خلاصی داد.
- و چون به اورشلیم رسیدیم سه روز آنجا توقف نمودیم.

۳۳ و در روز چهارم، نقره و طلا و ظروف رادر خانه خدای ما به دست مریموت بن اوربای کاهن وزن کردند و العازار بن فینحاس با او بود و یوزاباد بن یسوع و نودعیان بن بوی لاویان با ایشان بودند.

۳۴ همه را به شماره و به وزن سبب کردند (و وزن همه در آن وقت نوشته شد.

۳۵ و اسیرانی که از اسیری برگشته بودند، قربانی های سوختنی برای خدای اسرائیل گذرانیدند، یعنی دوازده گاو و نود و شش قوچ و هفتاد و هفت بره و دوازده بز، به جهت قربانی گناه، برای تمامی اسرائیل که همه اینها قربانی سوختنی برای خداوند بود.

۳۶ و چون فرمانهای پادشاه را به امرای پادشاه و والیان ماورای نهر دادند، ایشان قوم و خانه خدا را اعانت نمودند.

دعای عزرا

و بعد از تمام شدن این وقایع، سروران نزد من آمده، گفتند: «و اسرائیل و کاهنان و لاویان خویشتن را از امت های کشورها جدا نکردد و ما را که موافق رجاسات ایشان، یعنی کنعانیان و حیتیان و فرزندان ویبوسیان و عموئیلان و موآبیان و مصریان و اموریان) فشار نموده اند.»

□ زیرا که از دختران ایشان برای خود و پسران خویش زنان گرفته و ذریت مقدس را با امت های کشورها مخلوط کرده اند و دست روسا و حاکمان در این خیانت مقدم بوده است.»

پس چون این سخن را شنیدم، جامه وردای خود را چاک زدم و موی سروریش خود را کندم و متحیر نشستم.

۴ آنگاه، همه آنانی که به سبب این عصیان اسیران، از کلام خدای اسرائیل میترسیدند، نزد من جمع شدند و من تا وقت هدیه شام، متحیر نشستم.

۵ و در وقت هدیه شام، از تذل خود برخاستم و بالباس وردای دریده، به زانو درآمدم و دست خود را بسوی یهوه خدای خویش برافراشتم.

۶ و گفتم: «ای خدای من، بخالت دارم و از بلند کردن روی خود بسوی تو ای خدایم شرم دارم، زیرا گناهان ما بالای سر ما زیاد شده، و تقصیرهای ما تا به آسمان عظیم گردیده است.

۷ ما از ایام پدران خود تا امروز مرتکب تقصیرهای عظیم شده ایم و ما و پادشاهان و کاهنان ما به سبب گناهان خویش، به دست پادشاهان کشورهای شمشیر و اسیری و تاراج و رسوایی تسلیم گردیده ایم، چنانکه امر ورز شده است.

۸ و حال آنکه زمانی لطف از جانب یهوه خدای ما بر ما ظاهر شده، مفری برای ما او گذاشته است و ما را در مکان مقدس خود میبخشد و عطا فرموده است و خدای ما چشممان را روشن ساخته، اندک حیات تازه ای در حین بندگی ما به ما بخشیده است.

۹ زیرا که ما بندگان تو، لیکن خدای ما، ما را در حالت بندگی ترک نکرده است، بلکه ما را منظور پادشاهان فارس گردانیده، حیات تازه به ما بخشیده است تا خانه خدای خود را بنا نمایم و خرابیهای آن را تعمیر کنیم و ما را در یهودا و اورشلیم قلعه های بخشیده است.

۱۰ و حالای خدای ما بعد از این چه گوئیم، زیرا که او امر تو را ترک نمود ما را.

۱۱ که آنها را به دست بندگان خود انبیا امر فرموده و گفته های که آن زمین که شمار برای تصرف آن میروید، زمینی است که از نجاسات امت های کشورها نجس شده است و آن را به رجاسات و نجاسات خویش، از سر تا سر مملو ساخته اند.

۱۲ پس الان، دختران خود را به پسران ایشان مدهید و دختران ایشان را برای پسران خود مگیرید و سلامتی و سعادت مندی ایشان را تا به ابد مطبیب تا قوی شوید و نیکیهای آن زمین را بخورید و آن را برای پسران خود به ارث ابدی واگذارید.

۱۳ و بعد از همین بلاهایی که به سبب اعمال زشت و تقصیرهای عظیم ما بر ما وارد شده است، با آنکه تو ای خدای ما، ما را کمتر از گناهان ما عقوبت رسانیده ای و چنین خلاصیای به ما داده ای،

ایامی شود که ما بار دیگر او امر تو را بشکنیم و با امت هایی که مرتکب این رجاسات شده اند، مصاهره نمائیم؟ و آیا تو بر ما غضب نخواهی نمود و ما را چنان هلاک نخواهی ساخت که بقیتی و نجاتی باقی نماند؟

ای یهوه خدای اسرائیل تو عادل هستی چونکه بقیتی از ما مثل امر و ناجی شده اند، اینک ما به حضور تو در تقصیرهای خویش حاضریم، زیرا کسی نیست که به سبب این کارها، در حضور تو نماند ایستاد.»

دعای اعتراف قوم اسرائیل

پس چون عزرا دعا و اعتراف مینمود و گریه گان پیش خانه خدا رویه زمین نهاده بود، گروه بسیار عظیمی از مردان و زنان و اطفال اسرائیل نزد وی جمع شدند، زیرا قوم زار زار میگریستند.

۲ و شکیانیان بیخیال که از بنی عیلام بود جواب داد و به عزرا گفت: «ایه خدای خویش خیانت ورزیده، زنان غریب از قومهای زمین گرفتاریم، لیکن الان امید برای اسرائیل در این باب باقی است.

۳ پس حال با خدای خویش عهد ببندیم که آن زنان و اولاد ایشان را بر حسب مشورت آقام و آنانی که از امر خدای ما میترسند و در کنیم موافق شریعت عمل نمائیم.

۴ برخیز زیرا که این کار تو است و ما با تو میباشیم. پس قوی دل باش و به کار بپرداز.»

آنگاه عزرا برخاسته، روسای کهنه و لاویان و تمامی اسرائیل را قسم داد که بر حسب این سخن عمل نمایند، پس قسم خوردند.

۶ و عزرا از پیش روی خانه خدا برخاسته، به حجره یهوحنان بن الیاشیب رفت و نان نخورده و آب ننوشیده، به آنجا رفت، زیرا که به سبب تقصیر اسیران ما تم گرفته بود.

۷ و به همه اسیران در یهودا و اورشلیم نداد دادند که به اورشلیم جمع شوند.

- ۸ وهر کسی که تار و زسوم، بر حسب مشورت سروران و مشایخ حاضر نشود، اموال او ضبط گردد و خودش از جماعت اسیران جدا شود.
- ۹ پس در روز سوم که روز بیستم ماه نهم بود، همه مردان یهود و بنیامین در اورشلیم جمع شدند و تمامی قوم در سه خانه خدا نشستند. و به سبب این امر و به سبب باران، سخت میلزیدند.
- ۱۰ آنگاه عزرای کاهن برخاسته، به ایشان گفت: «ما خیانت و زریده و زنان غریب گرفته، جرم اسرائیل را افزودهاید.
- ۱۱ پس الان یوه خدای پدران خود را تمجید نماید و به اراده او عمل کنید و خوشبختی را از قومهای زمین و از زنان غریب جدا سازید.»
- تمامی جماعت به آواز بلند جواب دادند و گفتند: «ناگه به ما گفتههای همچنان عمل خواهیم نمود.
- ۱۳ اما خلق بسیارند و وقت باران است و طاقت نداریم که بیرون بایستیم و این امر کاریک یاد و روز نیست، زیرا که در این باب گناه عظیمی کردهایم.
- ۱۴ پس سروران ما برای تمامی جماعت تعیین بشوند و جمع کسانی که در شهرهای مازنان غریب گرفتهاند، در وقت های معین بیایند و مشایخ و داوران هر شهر همراه ایشان بیایند، تا حدت خشم خدای مادر باره این امر از ما رفع گردد.»
- لذا یونانان بن عسائیل و یحزایان بن تقوه بر این امر معین شدند و مشلام و شبتائی لاوی، ایشان را اعانت نمودند.
- ۱۶ و اسیران چنین کردند و عزرای کاهن و بعضی از روسای آبا، بر حسب خاندانهای آبی خود منتخب شدند و نامهای همه ایشان ثبت گردید. پس در روز اول ماه دهم، برای تفتیش این امر نشستند.
- ۱۷ و تار و زاول ماه اول، کار همه مردانی را که زنان غریب گرفته بودند، به اتمام رسانیدند.
- ۱۸ و بعضی از بصران کاهنان پیدا شدند که زنان غریب گرفته بودند. از بنی یسوع بن یوصاداق و برادرانش و معسیا و الیعزر و یاریب و جدلیا.
- ۱۹ و ایشان دست دادند که زنان خود را بیرون نمایند و قوچی به جهت قربانی جرم خود گذرانیدند.
- و از بنی امیر، حناتی و زبدیا.
- ۲۱ و از بنی حاریم، معسیا و ایلیا و شمعی و یحئیل و عزریا.
- ۲۲ و از بنی فشحور، الیوعینای و معسیا و اسمعیل و نثنیئیل و یوزاباد و العاسه.
- ۲۳ و از لاویان، یوزاباد و شمعی و قلابا که قلبط باشد. و فتحیا و یهودا و الیعزر.
- ۲۴ و از مغنیان، الیاشیب و از دربانان، شلوم و طالم و اوری.
- ۲۵ و اما از اسرائیلیان: از بنی فرعوش، رمیا و یزایا و ملکا و میامین و العازار و ملکا و ینایا.
- ۲۶ و از بنی عیلام، متنبیا و زکریا و یحئیل و عیدی و یریموت و ایلیا.
- ۲۷ و از بنی زتو، الیوعینای و الیاشیب و متنبیا و یریموت و زاباد و عزریا.
- ۲۸ و از بنی بابای، یهوحنان و حننیا و زبای و عتلی.
- ۲۹ و از بنی بانی، مشلام و ملوک و عدایا و یاشوب و شال و راموت.
- ۳۰ و از بنی حفت، مواب عدنا و کلال و بنایا و معسیا و متنبیا و یصلتیل و بنوی و منسی.
- و از بنی حاریم، الیعزر و اشیا و ملکا و شمعی و شمعون.
- ۳۲ و بنیامین و ملوک و شمریا.
- ۳۳ از بنی حاشوم، متنای و متاته و زاباد و الیفلط و یریمای و منسی و شمعی.
- ۳۴ از بنی بانی، معدای و عمرام و اوئیل.
- ۳۵ و بنایا و یبدیا و کلوهی.
- ۳۶ و ونیا و یریموت و الیاشیب.
- ۳۷ و متنبیا و متنای و یعسو.
- ۳۸ و بانی و بنوی و شمعی.
- ۳۹ و شلمییا و ناتان و عدایا.
- ۴۰ و مکنذبای و شاشای و شارای.
- ۴۱ و عزرتیل و شلمیا و شمریا.
- ۴۲ و شلوم و امریا و یوسف.
- ۴۳ از بنی نبو، یعیئیل و متنبیا و زاباد و زبنا و یدو و یوئیل و بنایا.
- ۴۴ جمیع اینها زنان غریب گرفته بودند و بعضی از ایشان زناتی داشتند که از آنها پسران تولید نمودند.

کتاب نحمیا

دعای نحمیا

- کلام نحمیا این حکلیا: در ماه کسلود در سال بیستم هنگامی که من در دار السلطنه شوشان بودم، واقع شد که حنانی، یکی از برادرانم با کسانی چند از یهود آمدند و از ایشان درباره بقیه یهودی که از اسیری باقیمانده بودند در باره اورشلیم سوال نمودم.
- ۲ ایشان مرا جواب دادند: «نانی که آنجا در بلوک از اسیری باقیمانده اند در مصیبت سخت و افتضاح میباشند و حصار اورشلیم خراب و دروازه هایش به آتش سوخته شده است.»
- و چون این سخنان را شنیدم، نشستم و گریه کرده، ایامی چند ماتم داشتم و به حضور خدای آسمانها روزه گرفته، دعا نمودم.
- ۵ و گفتم: «های یهوه، خدای آسمانها، ای خدای عظیم و مہیب که عهد و رحمت را بر آتانی که تو را دوست میدارند و او امر تو را حفظ مینمایند، نگاه میداری، گوشهای تو متوجه و چشمانت گشاده شود و دعای بنده خود را که من در این وقت نزد تو روزه و شب در باره بندگانت بنیاسر ائیل مینمایم، اجابت فرمائی و به گاهان بنیاسر ائیل که به تو ورزیده ایم، اعتراف مینمایم، زیرا که هم من و هم خاندان پدرم گناه کرده ایم.
- ۷ به درستی که به تو مخالفت عظیمی ورزیده ایم و او امر و فریاض و احکامی را که به بنده خود موسی فرموده بودی، نگاه نداشتیم. پس حال، کلامی را که به بنده خود موسی فرمودی، یاد آور که گفتی شما خیانت خواهید ورزید و من شمارا در میان امتهای رانده خواهم ساخت.
- ۹ اما چون بسوی من باز گشت نمایم و او امر مرا نگاه داشته، به آنها عمل نمایم، اگر چه پراکنده گان شمارا در اقصای آسمانها باشند، من ایشان را از آنجا جمع خواهم کرد و به مکانی که آن را بریزیدم تمام خود را در آن ساکن سازم در خواهم آورد.
- ۱۰ و ایشان بندگان و قوم تومی باشند که ایشان را به قوت عظیم خود و به دست قوی خویش فدیہ داده ای.
- ۱۱ ای خداوند، گوش توسوی دعای بنده ات و دعای بندگانت که به رغبت تمام از اسم تو ترسان میباشند، متوجه بشود و بنده خود را امروز کامیاب فرمائی و او را به حضور این مرد رحمت عطا کنی.» زیرا که من ساقی پادشاه بودم.

عزیمت نحمیا به اورشلیم

- و در ماه نپسان، در سال بیستم ارتحشت پادشاه، واقع شد که شراب پیش وی بود و من شراب را گرفته، به پادشاه دادم و قبل از آن من در حضورش ملول نبودم.
- ۲ و پادشاه مرا گفت: «وی تو چرا ملول است با آنکه بیمار نیستی؟ این غیر از ملالت دل، چیزی نیست.» پس من بنهایت ترسان شدم.
- ۳ و به پادشاه گفتم: «ا د شاه تا به ابد زنده بماند، رویم چگونه ملول نباشد و حال آنکه شهری که موضع قبرهای پدرانم باشد، خراب است و دروازه هایش به آتش سوخته شده.»
- پادشاه مرا گفت: «چه چیز میطیلی؟» «آنگاه نزد خدای آسمانها دعا نمودم و به پادشاه گفتم: «گر پادشاه را پسندد و آید و برگردد ات در حضورش التفات یابد، مرا به یهودا و شهر مقبره های پدرانم فرستی تا آن را تعمیر نمایم.»
- پادشاه مرا گفت و مملکه به پهلوئی او نشسته بود: «ول سفر تو چه قدر خواهد بود و کی مراجعت خواهی نمود؟» «پس پادشاه صواب دید که مرا بفرستد و زمانی برایش تعیین نمودم.
- ۷ و به پادشاه عرض کردم، اگر پادشاه مصلحت بیند مکتوبات برای والیان ما و برای نهری به من عطا شود تا مرا بدرقه نمایند و به یهودا برسانند.
- ۸ و مکتوبی نیز به آساف که ناظر در ختستانهای پادشاه است تا خوب برای سقف دروازه های قصر که متعلق به خانه است، به من داده شود و هم برای حصار شهر و خانه های که من در آن ساکن شوم. پس پادشاه بر حسب دست مهربان خدایم که بر من بود، اینها را به من عطا فرمود.
- پس چون نزد والیان ما و برای نهر رسیدم، مکتوبات پادشاه را به ایشان دادم و پادشاه، سرداران سپاه و سواران نیز همراه من فرستاده بود.
- ۱۰ اما چون سنبلط حرونی و طوبیای غلام عمونین را شنیدند، ایشان را بسیار ناپسند آمد که کسی به جهت طلبیدن نیکویی بنیاسر ائیل آمده است.
- پس به اورشلیم رسیدم و در آنجا سه روز ماندم.
- ۱۲ و شبگاهان به اتفاق چند نفری که همراه من بودند، برخاستم و به کسی نگفته بودم که خدایم در دل من چه نهاده بود که برای اورشلیم بکنم؛ و چهار پایی به غیر از آن چهار پایی که بر آن سوار بودم با من نبود.
- ۱۳ پس شبگاهان از دروازه وادی در مقابل چشمه اژدها تا دروازه خار و به بیرون رفتم و حصار اورشلیم را که خراب شده بود و دروازه هایش را که به آتش سوخته شده بود، ملاحظه نمودم.
- ۱۴ و از دروازه چشمه، نزد برکه پادشاه گذشتم و برای عبور چهار پایی که زیر من بود، راهی نبود.
- ۱۵ و در آن شب به کلان نهر آمده، حصار را ملاحظه نمودم و برگشته، از دروازه وادی داخل شده، مراجعت نمودم.
- ۱۶ و سروران نداستند که بکار فتنه پاچه کرده بودم، زیرا به یهودیان و به کاهنان و به شرفا و سروران و به دیگر کسانی که در کار مشغول میبودند، هنوز خبر نداده بودم.
- پس به ایشان گفتم: «ما بلای را که در آن هستیم که اورشلیم چگونه خراب و دروازه هایش به آتش سوخته شده است، میبینید. بیاید و حصار اورشلیم را تعمیر نمایم تا دیگر سوانباشیم.»

وایشان را از دست خدای خود که بر من مهربان میبود و نیز از سخنانی که پادشاه به من گفته بود خیر دادم. آنگاه گفتند: «رخیزیم و تعمیر نمایم.» پس دستبای خود را برای کار خوب قوی ساختند.

۱۹ اما چون سنبلیط حرونی و طویبای غلام عمومی و چشم عربی این را شنیدند، ما را استهزا نمودند و ما را حقیر شمرده، گفتند: «بن چه کار است که شما می کنید؟ آیا بر باد شاه فتنه میانگیزید؟»

من ایشان را جواب داده، گفتم: «دای آسمان ما را کامیاب خواهد ساخت. پس ما که بندگان او هستیم بر خاسته، تعمیر خواهیم نمود. اما شمارا در اورشلیم، نه نصیبی و نه حقی و نه ذکری می باشد.»

بنا کنندگان حصار

والباشیب، رئیس کهنه و برادرانش از کاهنان برخاسته، دروازه گوسفند را بنا کردند. ایشان آن را تقدیس نموده، دروازه هایش را برپا نمودند و آن را تا برج میا و برج حنثیل تقدیس نمودند.

۲ و به پهلوئی او، مردان را بنا کردند و به پهلوئی ایشان، زکورین امری بنا نمود.

۳ و پسران هسنه، دروازه ماهی را بنا کردند. ایشان سقف آن را ساختند و در هایش را با قفلها و پشت بند هایش برپا نمودند.

۴ و به پهلوئی ایشان، مریوت بن اوریان حقوق تعمیر نمود و به پهلوئی ایشان، مشلام بن بریکان مشیز بئیل تعمیر نمود و به پهلوئی ایشان، صادق بن بعنا تعمیر نمود.

۵ و به پهلوئی ایشان، تقوعیان تعمیر کردند، اما بزرگان ایشان گردن خود را به خدمت خداوند خویش نهادند.

۶ و یویداع بن فاسیح و مشلام بن بسودیا، دروازه کهنه را تعمیر نمودند. ایشان سقف آن را ساختند و در هایش را با قفلها و پشت بند هایش برپا نمودند.

۷ و به پهلوئی ایشان، ملتبیای جبعونی و یادون میروتی و مردان جبعون و مصفه آنچه را که متعلق به کرسی والی ماورای نهر بود، تعمیر نمودند.

۸ و به پهلوئی ایشان، عز بئیل بن حرهای که از زرگران بود، تعمیر نمود و به پهلوئی او حنیا که از عطاران بود تعمیر نمود، پس ایشان اورشلیم را تا حصار عرض، مستحکم ساختند.

۹ و به پهلوئی ایشان، رفایان حور که رئیس نصف بلد اورشلیم بود، تعمیر نمود.

۱۰ و به پهلوئی ایشان یدایان حروماف در برابر خانه خود تعمیر نمود و به پهلوئی او حطوش بن حشبنیا، تعمیر نمود.

۱۱ و ملکیان حاریم و حشوب بن خت مواب، قسمت دیگر و برج تنور هارا تعمیر نمودند.

۱۲ و به پهلوئی او، شلوم بن هلو حیش رئیس نصف بلد اورشلیم، او و خترانش تعمیر نمودند.

۱۳ و حانون و ساکان زانوح، دروازه وادی را تعمیر نمودند. ایشان آن را بنا کردند و در هایش را با قفلها و پشت بند هایش برپا نمودند و هزار ذراع حصار را تا دروازه خاکرویه.

۱۴ و ملکیان رکاب رئیس بلد بیت هکاریم، دروازه خاکرویه را تعمیر نمود. او آن را بنا کرد و در هایش را با قفلها و پشت بند هایش برپا نمود.

۱۵ و شلون بن کلخوزه رئیس بلد مصفه، دروازه چشمه را تعمیر نمود. او آن را بنا کرده، سقف آن را ساخت و در هایش را با قفلها و پشت بند هایش برپا نمود و حصار که شلیح را نزد پادشاه نیز تازنهای که از شهر داد و فرودمی آمد.

۱۶ و بعد از او و نجیمان عز بوق رئیس نصف بلد بیت صور، تاربرای مقبره داود و تاربر که مصنوعه و تایت جباران را تعمیر نمود.

۱۷ و بعد از او و یان، رحوم بن بانی تعمیر نمود و به پهلوئی او حشبنیا رئیس نصف بلد قعیله در حصه خود تعمیر نمود.

۱۸ و بعد از او برادران ایشان، بوای ابن حیناداد، رئیس نصف بلد قعیله تعمیر نمود.

۱۹ و به پهلوئی او، عازرن یشوع رئیس مصفه قسمت دیگر را در برابر سلاح خانه نزد زاویه، تعمیر نمود.

۲۰ و بعد از او باروک بن زبای، به صمیم قلب قسمت دیگر را از زاویه تا دروازه الباشیب، رئیس کهنه تعمیر نمود.

۲۱ و بعد از او مریوت بن اوریان حقوق قسمت دیگر را از در خانه الباشیب تا آخر خانه الباشیب، تعمیر نمود.

۲۲ و بعد از او کاهنان، از اهل غور تعمیر نمودند.

۲۳ و بعد از ایشان، بنیامین و حشوب در برابر خانه خود تعمیر نمودند و بعد از ایشان، عزربان معسیان عنیایا به جانب خانه خود تعمیر نمود.

۲۴ و بعد از او، بنوی ابن حیناداد قسمت دیگر را از خانه عزربان تا زاویه و تار جش تعمیر نمود.

۲۵ و فالق بن اوزای از برابری و به برجی که از خانه فوقانی پادشاه خارج و نزد نذاختانه است، تعمیر نمود و بعد از او فدایان فرعوش،

و تیتیم، در عوفل تاربر دروازه آب بسوی مشرق و برج خارجی، ساکن بودند.

۲۷ و بعد از او، تقوعیان قسمت دیگر از برابر برج خارجی بزرگ تا حصار عوفل تعمیر نمودند.

۲۸ و کاهنان، هر کدام در برابر خانه خود از بالای دروازه اسپان تعمیر نمودند.

۲۹ و بعد از ایشان صادق بن امیر در برابر خانه خود تعمیر نمود و بعد از او شمعیان شکنیا که مستحفظ دروازه شرقی بود، تعمیر نمود.

۳۰ و بعد از او حننیا بن شلبیا و حانون پسر ششم صلا ف، قسمت دیگر را تعمیر نمودند و بعد از ایشان مشلام بن بریکان در برابر مسکن خود، تعمیر نمود.

۳۱ و بعد از او ملکیا که یکی از زرگران بود، تا خانه های تیتیم و تجار را در برابر دروازه مفقدا تا بالا خانه برج، تعمیر نمود.

۳۲ و میان بالا خانه برج و دروازه گوسفند از زرگران و تاجران، تعمیر نمودند.

مخالفت باباز سازی حصار

و هنگامی که سنبلیط شنید که مابه بنای حصار مشغول هستیم، خشمش افروخته شده، بسیار غضبناک گردید و به دیدار استهزا نمود.

۲ و در حضور برادرانش و لشکر سامره متکلم شده، گفت: «بن بودیان ضعیف چه میکنند؟ آیا) هر را برای خود مستحکم خواهند ساخت و قربانی خواهند گذرانید و در یک روز کار باره انجام خواهند رسانید؟ و سنگها از توده های خاکر و به، زنده خواهند ساخت؟ و حال آنکه سوخته شده است.»
 و طویبای عمونی که نزد او بود گفت: «گر شغالی نیز از آنچه ایشان بنام میکنند بالا رود، حصار سنگی ایشان را منهدم خواهد ساخت!»
 ای خدای ما بشنو، زیرا که خوار شد هابیم و ملامت ایشان را بر سر ایشان برگردان و ایشان را در زمین اسیری، به تاراج تسلیم کن.
 ۵ و عصیان ایشان را مستور نمما و گاه ایشان را از حضور خود محو مساز زیرا که خشم تو را پیش روی بنیان به هیجان آورد هاند.
 پس حصار را بنا نمودیم و تمامی حصار تا نصف بلند باش بهم پیوست، زیرا که دل قوم در کار بود.
 ۷ و چون سنبط و طویبای و اعراب و عمونیان و اشد و دیان شنیدند که مرمت حصار اورشلیم پیش رفته است و شکافهایش بسته میشود، آنگاه خشم ایشان به شدت افروخته شد.
 ۸ و جمیع ایشان توطئه نمودند که بیایند و بیاورند و با او در جنگ نمایند و به آن ضرر رسانند.
 ۹ پس نزد خدای خود دعا نمودیم و از ترس ایشان روز و شب با سببان در مقابل ایشان قرار دادیم.
 ۱۰ و بودیان گفتند که «وت حملان تلف شده است و هوار بسیار است که نمی توانیم حصار را بنامیم.»
 و دشمنان ما میگفتند: «گاه نخواهند شد و نخواهند فهمید، تا مادر میان ایشان داخل شده، ایشان را بکشیم و کار را تمام نماییم.»
 و واقع شد که بودیانی که نزد ایشان ساکن بودند آمده، ده مرتبه ما گفتند: «ون شمار گردید ایشان از هر طرف بر ما) مله خواهند آورد.»
 پس قوم را در جایهای پست، در عقب حصار و در مکانهای خالی تعیین نمود و ایشان را بر حسب قبایل ایشان، با شمشیرها و نیزهها و کانهای ایشان قرار دادیم.
 ۱۴ پس نظر کرده، برخاستم و به بزرگان و سروران و بقیه قوم گفتم: «ز ایشان مترسید، بلکه خداوند عظیم و مہیب را بیاورد و بید و به جهت برادران و پسران و دختران و زنان و خانه های خود جنگ نمایم.»
 و چون دشمنان ما شنیدند که ما آگاه شد هابیم و خدا مشورت ایشان را باطل کرده است، آنگاه جمیع ما هر کس به کار خود به حصار برگشتم.

۱۶ و از آن روز به بعد، نصف بندگان من به کار مشغول میبودند و نصف دیگر ایشان، نیزهها و سپرهای و کانهها و زورهای امیگر فتند و سروران در عقب تمام خاندان بهودا میبودند.
 ۱۷ و آتانی که حصار را بنا میکردند و آتانی که با ما میبردند و عملها هر کدام به یک دست کاری کردند و به دست دیگر اسلحه میگریفتند.
 ۱۸ و بنایان هر کدام شمشیر بر کمر خود بسته، بنایی میکردند و کرنا نواز نزد من ایستاده بود.
 و به بزرگان و سروران و بقیه قوم گفتم: «ار، بسیار وسیع است و ما بر حصار متفرق و از یکدیگر دور میباشیم.
 ۲۰ پس هر جا که آواز کرنا را بشنوید در آنجا نزد ما جمع شوید و خدای ما برای ما جنگ خواهد نمود.»
 پس به کار مشغول شدیم و نصف ایشان از طوع بخت تاپیرون آمدن ستارگان، نیزهها را میگریفتند.
 ۲۲ و هم در آن وقت به قوم گفتم: «ر کس باید گانش در اورشلیم منزل کند تا در شب برای ما پاسانی نماید و در روز به کار بپردازد.»
 و من و برادران و خادمان من و پاسانی که در عقب من میبودند، هیچکدام رخت خود را نکتندیم و هر کس با اسلحه خود به آب میرفت.

کک به فقیران

و قوم و زنان ایشان، برادران بهود خود فریاد عظیمی بر آوردند.
 ۲ و بعضی از ایشان گفتند که «اوپسران و دختران ما بسیاریم. پس گندم بگیریم تا بخوریم و زنده بمانیم.»
 و بعضی گفتند: «زرعهها و تا کستانها و خانه های خود را گرو میدهم تا به سبب حفظ، گندم بگیریم.»
 و بعضی گفتند که «قره را به عوض مزرعهها و تا کستانهای خود برای جزیه پادشاه قرض گرفتیم.
 ۵ و حال جسمه ما مثل جسمه های برادران ماست و پسران ما مثل پسران ایشان و اینک ما پسران و دختران خود را به بندگی میسپاریم و بعضی از دختران ما کنیز شده اند و در دست ما هیچ استطاعتی نیست زیرا که مزرعهها و تا کستانهای ما از آن دیگران شده است.»
 پس چون فریاد ایشان و این سخن را شنیدم بسیار غضبناک شدم.
 ۷ و بادل خود مشورت کرده، بزرگان و سروران را عتاب نمودم و به ایشان گفتم: «ما هر کس از برادر خود را میگریید!» و جماعتی عظیم به ضد ایشان جمع نمودم.
 ۸ و به ایشان گفتم: «برادران بهود خود را که به امت هافر و خسته شده هاند، حتی المقدور فدیہ کرده ایم. و آیا شمار برادران خود را میفر و شید و آیا میشوید که ایشان به ما فروخته شوند؟» پس خاموش شده، جوابی نیافتند.
 و گفتم: «اری که شما می کنید خوب نیست، آیمانی باید شما به سبب ملامت الهی که دشمن ما میباشند، در ترس خدای ما سلوک نمایم؟
 و نیز من و برادران و بندگام نقره و غله به ایشان قرض داد هابیم. پس سزاوار است که این ربا را ترک نمایم.
 ۱۱ و الا ان امر و مزرعهها و تا کستانها و باغات زیتون و خانه های ایشان و صدیک از نقره و غله و عصیرانگور و روغن که بر ایشان نهاد هاید به ایشان رد کنید.»
 پس جواب دادند که «د خواهیم کرد و از ایشان مطالبه نخواهیم نمود و چنانکه تو فرمودی به عمل خواهیم آورد.» آنگاه کاهنان را خوانده، به ایشان قسم دادم که بروقی این کلام رفتار نمایند.

۱۳ پس دامن خود را تکانه نیده گفتم: «داهر کس را که این کلام را ثابت ننماید، از خانه و کسبش چنین بتکاند و به این قسم تکانه ندهد و خالی نشود.» پس تمامی جماعت گفتند آمین و خداوند را تسبیح خواندند و قوم بر حسب این کلام عمل نمودند.

و نیز از روزی که به والی بودن زمین بیوه مامور شدم، یعنی از سال بیستم تا سال سی و دوم ارتحشستاپادشاه، که دوازده سال بود من و برادرانم وظیفه والیگری را بخوردیم.

۱۵ اما وایاان اول که قبل از من بودند بر قوم بار سنگین نهاده، علاوه بر چهل مثقال نقره، نان و شراب نیز از ایشان می گرفتند و خادمان ایشان بر قوم حکمرانی میکردند. لیکن من بهسب ترس خدا چنین نکردم.

۱۶ و من نیز در ساختن حصار مشغول میبودم و هیچ مزرعه نخریدیم و همه بندگان من در آنجا بهکار جمع بودند.

۱۷ و صد و پنجاه نفر از پهلوانان و سروران، سوای آنانی که از امت های مجاور ما نزد ما میآمدند، بر سفره من خوراک میخورند.

۱۸ و آنچه برای هر روز میبای شد، یک گاو و شش گوسفند برورای میبود و مرغها نیز برای من حاضر میکردند و هر روز مقداری کتیراز هر گونه شراب، امامعهدا وظیفه والیگری را نطلبیدم زیرا که بندی سخت بر این قوم میبود.

ای خدایم موافق هر آنچه به این قوم عمل نمودم مرا به نیکویی یاد آور.

مخالفت های دیگر در

باز سازی حصار و چون سنبط و طویبا و چشم عربی و سایر دشمنان ما شنیدند که حصار را بنا کرده ام و هیچ رخنهای در آن باقی نمانده است، بانکه درهای دروازه هایش را هنوز پرتاب نموده بودم، سنبط و چشم نزد من فرستاده، گفتند: «یاد در یکی از دهات بیابان او تو ملاقات کنیم.» اما ایشان قصد ضرر من داشتند.

پس قاصدان نزد ایشان فرستاده گفتم: «در مهم عظیمی مشغولم و نمی توانم فرود آیم، چرا کار خوبی که من آن را ترک کرده، نزد شما فرود آیم به تعویق افتد.» و ایشان چهار دهه مثل این پیغام به من فرستادند و من مثل این جواب به ایشان پس فرستادم.

۵ پس سنبط دهه پنجم خادم خود را به همین طور نزد من فرستاد و مکتوبی گشوده در دستش بود، که در آن مرقوم بود: «رمان امت با شهرت یافته است و چشم این را میگوید که تو و یهود قصد فتنه انگیزی دارید و برای همین حصار را بنا میکنی و توبروق این کلام، میخواستی که پادشاه ایشان بشوی.

۷ و این نیز تعیین نموده تا در باره تودار و در شلم ندا کرده گویند که در پادشاهی است. و حال توبروق این کلام، خبر به پادشاه خواهد رسید. پس بیا تا با هم مشورت نمایم.»

آنگاه نزد او فرستاده گفتم: «هل این کلام که تو میگوئی واقع نشده است، بلکه آن را زدل خود ابداع نموده ای.»

زیرا جمیع ایشان خواستند ما را برتر ساندند، به این قصد که دستهای ما را از کار بدارند تا کرده نشود. پس حالای خدادستهای مرا قوی سازد و به خانه شعیبان دلایا بن میبطیل رفتم و او در برابر خود بسته بود، پس گفتم: «رخانه خداد در هیکل جمع شویم و درهای هیکل را ببندیم زیرا که به قصد کشتن تو خواهند آمد. شیانگاه برای کشتن تو خواهند آمد.»

من گفتم: «مردی چون من فرار میکند؟ و کیست مثل من که داخل هیکل بشود تا جان خود را زنده نگاه دارد؟ من نخواهم آمد.»

زیرا درک کردم که خدا او را هرگز نرفته است بلکه خودش به ضد من نبوت میکند و طویبا و سنبط او را اجیر ساختند.

۱۳ و از این جهت او را اجیر کرد هاند تا من برسم و به اینطور عمل نموده، گاه ورزم و ایشان خبر پیدایمانند که مرا مفتضح سازند.

ای خدایم، طویبا و سنبط را موافق این اعمال ایشان و همچنین نوعه بیبیه و سایر انبیا را که میخواهند مرا برتر ساندند، به یاد آور.

اتمام بنای حصار

پس حصار در بیست و پنجم ماه ایلول در پنجاه و دو روز به اتمام رسید.

۱۶ و واقع شد که چون جمیع دشمنان ما این را شنیدند و همه امت هایی که مجاور ما بودند، این را دیدند، در نظر خود بسیار پست شدند و دانستند که این کار از جانب خدای مامعول شده است.

۱۷ و در آن روزها نیز بسیاری از بزرگان یهود امکتوبات نزد طویبا میفرستادند و مکتوبات طویبا نزد ایشان میرسید،

زیرا که بسا از اهل یهود ابا و همدستان شده بودند، چونکه او امداد شکنیا این آره بود و پسرش بیوحانان، دختر مشلام بن برکارا به زنی گرفته بود،

و در باره حسنات او به حضور من نیز گفتگو میکردند و سخنان مرا به او می رسانیدند. و طویبا مکتوبات میفرستاد تا مرا برتر ساند.

تعداد اسپرانی که باز گشته بودند

و چون حصار بنا شد و در هایش را برپا نمودم و در بانان و مغنیان و لویان ترتیب داده شدند،

آنگاه برادر خود حنای و حنینار رئیس قصر را، زیرا که او مردی امین و بیشتر از اکثر مردان خدا ترس بود، بر او ر شلم فرمان دادم.

۳ و ایشان را گفتم دروازه های او را شلم را تا آفتاب گرم نشود باز نکنند و مادامی که حاضر باشند، درها را ببندند و قفل کنند و از ساکنان او ر شلم پاسبانان

قرار دهید که هر کس به پاسبانی خود هر کدام به مقابل خانه خویش حاضر باشند.

و شهر وسیع و عظیم بود و قوم در اندرونش کم و هنوز خانهها بنا نشده بود.

۵ و خدای من دردم نهاد که بزرگان و سروران و قوم را جمع نمایم تا بحسب نسب نامها ثبت کردند و نسب نامه آنانی را که مرتبه اول برآمده بودند یاقم و در آن بدین مضمون نوشته دیدم:

اینانند اهل ولایتها که از اسیری آن اشخاصی که نیوکد نصر پادشاه بابل به اسیری برده بود، برآمده بودند و هر کدام از ایشان به اورشلیم و یهودا به شهر خود برگشته بودند.

۷ اما آنانی که همراه زریابا بل آمده بودند: بسوع و نحمیا و عزریا و رعمیا و نحمانی و مردخای و بلشان و مسفارت و یغوی و نحوم و یعنه. و شماره مردان قوم اسرائیل:

بنی فرعوش، دوهزار و یک صد و هفتاد و دو.

۹ بنی شفقطیا، سیصد و هفتاد و دو.

۱۰ بنی آرح، ششصد و پنجاه و دو.

۱۱ بنی فخت موآب از بنی بشوع و یوآب، دوهزار و هشتصد و هجده.

۱۲ بنی عیلام، هزار و دو بیست و پنجاه و چهار.

۱۳ بنی زتو، هشتصد و چهل و پنج.

۱۴ بنی زکای، هفتصد و شصت.

۱۵ بنی نبوی، ششصد و چهل و هشت.

۱۶ بنی بابای، ششصد و بیست و هشت.

۱۷ بنی عزجد، دوهزار و سیصد و بیست و دو.

۱۸ بنی ادونیقام، ششصد و شصت و هفت.

۱۹ بنی یغوی، دوهزار و شصت و هفت.

۲۰ بنی عادین، ششصد و پنجاه و پنج.

۲۱ بنی آپیراز (اندان حرقیا، نود و هشت.

۲۲ بنی حاشوم، سیصد و بیست و هشت.

۲۳ بنی بیضای، سیصد و بیست و چهار.

۲۴ بنی حاریف، صد و دوازده.

۲۵ بنی جبعون، نود و پنج.

۲۶ مردمان بیت لحم و نطوفه، صد و هشتاد و هشت.

۲۷ مردمان عناتوت، صد و بیست و هشت.

۲۸ مردمان بیت عز موت، چهل و دو.

۲۹ مردمان قریه یعاریم و کفیره و بیروت، هفتصد و چهل و سه.

۳۰ مردمان رامه و جبع، ششصد و بیست و یک.

۳۱ مردمان مکاس، صد و بیست و دو.

۳۲ مردمان بیت ایل و عای، صد و بیست و سه.

۳۳ مردمان نبوی دیگر، پنجاه و دو.

۳۴ بنی عیلام دیگر، هزار و دو بیست و پنجاه و چهار.

۳۵ بنی حاریم، سیصد و بیست.

۳۶ بنی اریحا، سیصد و چهل و پنج.

۳۷ بنی لود و حادیدا و اونو، هفتصد و بیست و یک.

۳۸ بنی سنائنه، سه هزار و نه صد و سی.

۳۹ و اما کاهنان: بنی یذعیاز خاندان بشوع، نه صد و هفتاد و سه.

۴۰ بنی امیر، هزار و پنجاه و دو.

بنی فشحور، هزار و دو بیست و چهل و هفت.

۴۲ بنی حاریم، هزار و هفده.

۴۳ و امالایان: بنی بشوع از اندان (قد میثیل و از بنی هودویا، هفتاد و چهار.

۴۴ و مغتیان: بنی آساف، صد و چهل و هشت.

۴۵ و دربانان: بنی شلوم و بنی آپیرو و بنی طلمون و بنی عقوب و بنی حطیطه و بنی سوای، صد و سی و هشت.

۴۶ و اما ناتمیم: بنی بیصحه، بنی حسوفا، بنی طبایوت.

۴۷ بنی فیروس، بنی سیعا، بنی فادون.

۴۸ بنی لیانه، بنی حجابیه، بنی سلمای.

۴۹ بنی حانان، بنی جدیل، بنی جاحر.

۵۰ بنی رایا، بنی رصین، بنی نقودا.

۵۱ بنی جزام، بنی عزرا، بنی فاسیح.

۵۲ بنی بیسای، بنی معونیم، بنی نفیشسیم.

۵۳ بنی بقبوق، بنی حرقوفا، بنی حرحور.

۵۴ بنی یصلیت، بنی معیده، بنی حرشا.

۵۵ بنی برفوس، بنی سیسرا، بنی تاح،

۵۶ بنی نصیح، بنی حطیفنا.

۵۷ وپسران خادمان سلیمان: بنی سوطای، بنی سوفرت، بنی فریدا.

۵۸ بنی بعلا، بنی درفون، بنی جدیل.

۵۹ بنی شطلیا، بنی حطیل، بنی فوخره حطیائیم، بنی آمون.

۶۰ جمیع یتیم وپسران خادمان سلیمان، سیصد و نود و دو.

۶۱ وایناند آتانی که از تل ملح و تل حرشاکروب و ادون و امیر آمده بودند، اما خاندان پدران و عشیره خود را نشان نتوانستند داد که آیا از اسراییلیان بودند یا نه.

۶۲ بنی دلایا، بنی طویبا، بنی نقوده، ششصد و چهل و دو.

۶۳ واز کاهنان: بنی حبابا، بنی هقوص، بنی برزلای که یکی از دختران برزلای جلعادی را به زنی گرفته بود، پس به نام ایشان مسمی شدند.

۶۴ اینان انساب خود را در میان آتانی که در نسب نامه هائیت شده بودند طلبیدند، اما نیافتند، پس از کهنات اخراج شدند.

پس ترشاناته ایشان امر فرمود که تا کاهنی با اوریم و تمیم برقرار نشود، از قدس اقداس نخورند.

۶۶ تمامی جماعت با هم چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر بودند.

۶۷ سواى غلامان و کنیزان ایشان که هفت هزار و سیصد و سی و هفت نفر بودند و مغنیان و مغنیات ایشان دویست و چهل و پنج نفر بودند.

۶۸ و اسبان ایشان، هفتصد و سی و شش و قاطران ایشان، دویست و چهل و پنج.

۶۹ و شتران، چهارصد و سی و پنج و حماران، شش هزار و هفتصد و بیست بود.

و بعضی از روسای آباهدایا به جهت کار دادند. اما ترشاناته از درم طلا و پنجاه قاب و پانصد و سی دست لباس کهنات به خزانه داد.

۷۱ و بعضی از روسای آبا، بیست هزار درم طلا و دو هزار و دویست منای نقره به خزینه به جهت کار دادند.

۷۲ و آنچه سایر قوم دادند این بود: بیست هزار درم طلا و دو هزار منای نقره و شصت و هفت دست لباس کهنات.

۷۳ پس کاهنان و لویان و دربانان و مغنیان و بعضی از قوم و یتیم و جمیع اسرائیل، در شهرهای خود ساکن شدند و چون ماه هفتم رسید، بنی اسرائیل در شهرهای خود مقیم بودند.

قرائت کتاب تورات

و تمامی قوم، مثل یک مرد در سعه پیش دروازه آب جمع شدند و به عزرای کاتب گفتند که کتاب تورات موسی را که خداوند به اسرائیل امر فرموده بود، بیاورد.

۲ و عزرای کاهن، تورات را در روز اول ماه هفتم به حضور جماعت از مردان و زنان و همه آتانی که میتوانستند بشنوند و بفهمند، آورد.

۳ و آن را در سعه پیش دروازه آب از روشنائی صبح تا نصف روز، در حضور مردان و زنان و هر که میتوانست بفهمد خواند و تمامی قوم به کتاب تورات گوش فرا گرفتند.

۴ و عزرای کاتب بر منبر چوبی که به جهت اینکار ساخته بودند، ایستاد و به پهلویش از دست راستش متیبا و شمع و عنایا و اوریا و حلقیا و معسیا ایستادند و از دست چپش، فدایا و میشائیل و ملکیا و حاشوم و حشبدانه و وزکریا و مشلام.

۵ و عزرا کتاب را در نظر تمامی قوم گوشزد زیرا که او بالای تمامی قوم بود و چون آن را گوشزد، تمامی قوم ایستادند.

۶ و عزرا، یهوه خدای عظیم را متبارک خواند و تمامی قوم دستهای خود را برافراشته، در جواب گفتند: «مین، آمین!» و رو کوع نموده، و رویه زمین نهاده، خداوند را بجهده نمودند.

۷ و یثوع و یوانی و شریبا و امین و عقوب و شبتای و هودیا و معسیا و قلیط و عزریا و یوزاباد و حنن و فلا یولا و یان، تورات را برای قوم بیان میکردند و قوم، در جای خود ایستاده بودند.

پس کتاب تورات خدا را به صدای روشن خواندند و تفسیر کردند تا آنچه را که میخواندند، بفهمند.

۹ و نخبیا که ترشاناته بود و عزرای کاهن و کاتب و لویانی که قوم را میفهمانیدند، به تمامی قوم گفتند: «مرو برای یهوه خدای شمار و مقدس است. پس نوحه گری ننمایید و گریه نکنید.» زیرا تمامی قوم، چون کلام تورات را شنیدند گریستند.

پس به ایشان گفت: «وید و خورا کهای لطیف بخورید و شر بنهائوشید و زدره که چیزی برای او میان نیست حصه با بفرستید، زیرا که امر و برای خداوند مار و مقدس است، پس محزون نباشید زیرا که سر و خداوند، قوت شماست.»

و لویان تمامی قوم را ساکت ساختند و گفتند: «اکت باشید زیرا که امر و زور و مقدس است. پس محزون نباشید.»

پس تمامی قوم رفته، اکل و شرب نمودند و حصه را فرستادند و شادی عظیم نمودند زیرا کلامی را که به ایشان تعالیم داده بودند فهمیدند.

و در روز دوم روسای آبا، تمامی قوم و کاهنان و لویان زرد عزرای کاتب جمع شدند، تا کلام تورات را اصعنا نمایند.

۱۴ و در تورات چنین نوشته یافتند که خداوند به واسطه موسیامر فرموده بود که بنی اسرائیل در عید ماه هفتم، در سایانها ساکن بشوند.

۱۵ و در تمامی شهرهای خود و در اورشلیم اعلان نمایند و ندادند که به کوهها بیرون رفته، شاخه های زیون و شاخه های زیون بری و شاخه های آس و شاخه های نخل و شاخه های درختان کنش بیاورند و سایه بانها، به نهجی که مکتوب است بسازند.

پس قوم بیرون رفتند و هر کدام بر پشت بام خانه خود و در حیاط خود و در صحنهای خانه خدا و در سعه دروازه آب و در سعه دروازه افرایم، سایانها برای خود ساختند.

۱۷ تمامی جماعتی که از اسیر برگشته بودند، سایبانها ساختند و در سایبانها ساکن شدند، زیرا که از ایام بوشع بن نون تا آن روز بنیاسرائیل چنین نکرده بودند. پس شادی بسیار عظیمی رخ نمود.

۱۸ هر روز از زوول تا روز آخر، کتاب تورات خدا را میخواندند و هفت روز عید را نگاه داشتند. و در روز هشتم، محفل مقدس بر حسب قانون برپا شد.

توبه اسرائیلیان

- و در روز بیست و چهارم این ماه، بنیاسرائیل روز هدار و یلاس در برو خاک بر سر جمع شدند.
- ۲ و ذریه اسرائیل خویشان را از جمیع غربا جدا نموده، ایستادند و به گناهان خود و تقصیرهای پدران خویش اعتراف کردند.
- ۳ و در جای خود ایستاده، یک ربع روز کتاب تورات توبه خدا را خواندند و ربع دیگر اعتراف نموده، توبه خدا را بخواستند و خود را عبادت نمودند.
- ۴ و بشوع و بانی و قد میثیل و شبنیا و بنی و شریا و بانی و کانی برزین و لاویان ایستادند و به آواز بلند، توبه خدا را خویش استغاثه نمودند.
- ۵ آنگاه لاویان، یعنی بشوع و قد میثیل و بانی و حشبنیا و شریا و هودیا و شبنیا و فتحیا گفتند: «رخیزید و توبه خدا را از اول تا به ابد متبارک بخوانید. و اسم جلیل تو که از تمام رکات و تسبیحات اعلی تراست متبارک باد.
- ۶ توبه تنهایی توبه هستی. تو فلک و فلک الافلاک و تمامی جنود آنها را از زمین را و هر چه بر آن است و در باها را و هر چه در آنها است، ساختهای و تو همه اینها را احیاء میبخشی و جنود آسمان تو را تسبیح میکنند.
- ۷ توی توبه آن خدا هستی که ابرام را برگزیدی و او را از اور کلدانیان بیرون آوردی و اسم او را به ابراهیم تبدیل نمودی.
- ۸ و دل او را به حضور خود امین یافته، باوی عهد بستی که زمین کنعانیان و حثیان و اموریان و فرزندان وی و یوسیای و جرجاشیان را به او ازانی داشته، به ذریه اویدی و وعده خود او را نمودی، زیرا که عادل هستی.
- ۹ و مصیبت پدران ما را در مصدر دیدی و فریاد ایشان را از بحر قلزم شنیدی.
- ۱۰ و آیات و معجزات بر فرعون و جمیع بندگانش و تمامی قوم زمینش ظاهر ساختی، چونکه میدانستی که بر ایشان ستم مینمودند پس به جهت خود اسمی پیدا کردی، چنانکه امر و زنده است.
- ۱۱ و در یارابه حضور ایشان منسق ساختی تا از میان دریا به خشکی عبور نمودند و تعاقب کنندگان ایشان را به عمقهای دریا مثل سنگ در آب عمیق انداختی.
- ۱۲ و ایشان را در روز، به ستون ابرود شب، به ستون آتش رهبری نمودی تا راه را که در آن باید رفت، برای ایشان روشن سازی.
- ۱۳ و بر کوه سینا نازل شده، با ایشان از آسمان تکلم نموده و احکام راست و شرایع حق و اوامر و فریض نیکو را به ایشان دادی.
- ۱۴ و سبت مقدس خود را به ایشان شناسانیدی و اوامر و فریض و شرایع به واسطه بنده خویش موسی به ایشان امر فرمودی.
- ۱۵ و نان از آسمان برای گرسنگی ایشان دادی و آب از صخره برای تشنگی ایشان جاری ساختی و به ایشان وعده دادی که به زمینی که دست خود را بر افراشتی که آن را به ایشان بدهی داخل شده، آن را به تصرف آورند.
- ۱۶ یکن ایشان پدران ما متکبران رفتار نموده، گردن خویش را سخت ساختند و اوامر تو را اطاعت ننمودند.
- ۱۷ و از شنیدن اینها نمودند و اعمال عجیبهای را که در میان ایشان نمودی بیاد نیاروند، بلکه گردن خویش را سخت ساختند و فتنه انگیزانیده، سرداری تعیین نمودند تا زمین (دنگ خود) مرا جمع کنند. اما تو خدای غفار و کریم و رحیم و دیر غضب و کثیر احسان بوده، ایشان را ترک نکردی.
- ۱۸ بلکه چون گوشه رهنه شده ای برای خود ساختند و گفتند: ای اسرائیل! (این خدای تو است که تو را از مصر بیرون آورد. و اهانت عظیمی نمودند.
- ۱۹ آنگاه تو نیز بر حسب رحمت عظیم خود، ایشان را در بیابان ترک نمودی، و ستون ابرود روز که ایشان را در راه رهبری مینمود از ایشان دور نشد و نه ستون آتش در شب که راه را که در آن باید روند برای ایشان روشن میساخت.
- ۲۰ و روح نیکوی خود را به جهت تعلم ایشان دادی و من خویش را از دهان ایشان باز نداشتی و آب برای تشنگی ایشان، به ایشان عطا فرمودی.
- ۲۱ و ایشان را در بیابان چهل سال پرورش دادی که به هیچ چیز محتاج نشدند. لباس ایشان مندرس نگردید و پایهای ایشان نرم نکرد.
- ۲۲ و ممالک و قومها به ایشان ارزانی داشته، آنها را اتحاد و تقسیم نمودی و زمین سیحون و زمین یارد و شاه حشبون و زمین عوج پادشاه باشان را به تصرف آوردند.
- ۲۳ و پسران ایشان را مثل ستارگان آسمان افزوده، ایشان را به زمینی که به پدران ایشان وعده داده بودی که داخل شده، آن را به تصرف آوردند و آوردی.
- ۲۴ س، پسران ایشان داخل شده، زمین را به تصرف آوردند و کنعانیان را که سکنه زمین بودند، به حضور ایشان مغلوب ساختی و آنها را پادشاهان آنها و قومهای زمین، به بدست ایشان تسلیم نمودی، تا موافق اراده خود با آنها رفتار نمایند.
- ۲۵ پس شهرهای حصار دار و زمینهای برومند گرفتند و خانه های پراز نفایس و چشمه های کنده شده و تاکستانها و باغات زیور و درختان میوه در ایشان شمار به تصرف آوردند و وسیر شده و فرقه گشته، از نعمتهای عظیم تو متلذذ گردیدند.
- ۲۶ و بر توفته انگیزانیده و تمرد نموده، شریعت تو را پشت سر خود انداختند و انبیای تو را که برای ایشان شهادت میآوردند تا بسوی تو بازگشت نمایند، کشتند و اهانت عظیمی به عمل آوردند.
- ۲۷ آنگاه تو ایشان را به دست دشمنانشان تسلیم نمودی تا ایشان را به تنگ آورند و در حین تنگی خویش، نزد استغاثه نمودند و ایشان را از آسمان اجابت نمودی و بر حسب رحمتهای عظیم خود، نجات دهندگان به ایشان دادی که ایشان را از دست دشمنانشان رها نمودند.
- ۲۸ «ما چون استراحت یافته، بار دیگر به حضور تو شرارت ورزیدند و ایشان را به بدست دشمنانشان وا گذاشتی که بر ایشان تسلط نمودند. و چون باز نزد تو استغاثه نمودند، ایشان را از آسمان اجابت نمودی و بر حسب رحمتهای عظیمت، بارهای بسیار ایشان را رهایی دادی.

۲۹ و برای ایشان شهادت فرستادی تا ایشان را به شریعت خود برگردانی، اما ایشان متکبرانه رفتار نموده، او امر تو را اطاعت نکردند و به احکام تو که هر که آنها را بجا آورد از آنگاه زنده میماند، خطا ورزیدند و دوشهبای خود را معاند و گردنهای خویش را سخت نموده، اطاعت نکردند.
«عهد اسالهای بسیاری با ایشان مدارا نمودی و به روح خویش به واسطه انبیايي خود برای ایشان شهادت فرستادی، اما گوش نگرفتند. لهد ایشان را به دست قوم های کشورها تسلیم نمودی.»

۳۱ اما بر حسب رحمتهای عظیمت، ایشان را بالکل فانی نساختی و ترک نمودی، زیرا خدای کریم و رحیم هستی.

۳۲ و الانای خدای ما، ای خدای عظیم و جبار و مهرب که عهد و رحمت را نگاه میداری، زنهز تمامی این مصیبتی که بر ما و پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیا و پدران ما و بر تمامی قوم تو از ایام پادشاهان آشور تا امروز مستولی شده است، در نظر تو قلیل ننماید.

۳۳ و تو در تمامی این چیزهایی که بر ما وارد شده است عادل هستی، زیرا که تو به راستی عمل نمودهای، اما ما شرارت ورزیدهایم.

۳۴ پادشاهان و سروران و کاهنان و پدران ما به شریعت تو عمل نمودند و به او امر و شهادت تو که به ایشان امر فرمودی، گوش ندادند.

۳۵ و در مملکت خود دشان و در احسان عظیمی که به ایشان نمودی و در زمین وسیع و برومند که پیش روی ایشان نهادی تو را عبادت نمودند و از اعمال شنیع خویش بازگشت نکردند.

«بنگ ما مر و ز غلامان هستم و در زمینی که به پدران ما دادی تا میوه و نفایس آن را بخوریم، اینک در آن غلامان هستیم.»

۳۷ و آن، مخصوص فر اوان خود را برای پادشاهانی که به سبب گاهان ما، بر ما مسلط ساختهای میآورد و ایشان بر جسد های ما و چهار پایان ما بر حسب اراده خود حکمرانی میکنند و مادر شدت تنگی گرفتار هستیم.

۳۸ و به سبب همه این امور، ما عهد محکم بسته، آن را نوشتم و سروران و لایان و کاهنان ما آن را مهر کردند.»

و کسانی که آن را مهر کردند اینانند: نحمیای ترشانا این حکلیا و صدقیه.

۲ و سرایا و عزریا و ارمیا.

۳ و فحشور و ارمیا و ملکیا.

۴ و حطوش و شبنیا و ملوک.

۵ و حاریم و مریموت و عودیایا.

۶ و دانیال و جنتون و باروک.

۷ و مشلام و ابیا و میامین.

۸ و معزیا و بلجای و شمعیایا، اینها کاهنان بودند.

۹ و امالا و یان: بشوع بن ازینا و بنوی از پسران حیناداد و قد میئیل.

۱۰ و برادران ایشان شبنیا و هو دیا و قلیطا و فلا یا و حانان.

۱۱ و میخا و ر خوب و حشینیایا.

۱۲ و زکورو شربیا و شبنیا.

۱۳ و هو دیا و یانی و بنینو.

۱۴ و سروران قوم فرعون و شخت موآب و عیلام و زرتوریانی.

۱۵ و بنی و عزجد و بابای.

۱۶ و ادد و نیا و بغوی و عودین.

۱۷ و عاطر و پروحیا و عزور.

۱۸ و هو دیا و حاشوم و بیصای.

۱۹ و حاریف و عناتوت و نیبای.

۲۰ و مجفیعیاش و مشلام و حزیر.

۲۱ و مشیز بئیل و صادوق و یدوع.

۲۲ و فلفطیا و حانان و عنایا.

۲۳ و هو شع و حشینیایا و حشوب.

۲۴ و هلو حیش و فلحا و شوبیق.

۲۵ و روحوم و حشینیایا و معسیا.

۲۶ و اخیایا و حانان و عانان.

۲۷ و ملوک و حاریم و یعنه.

«سایر قوم و کاهنان و لایان و دربانان و مغنیان و تینیم و همه کسانی که خوشترن را از اهالی کشورها به تورات خدا جدا ساخته بودند بازماند و پسران و دختران خود و همه صاحبان معرفت و فطانت،

برادران و بزرگان خویش ملصق شدند و لعنت و قسم بر خود نهادند که به تورات خدا که به واسطه موسی بنده خدا داده شده بود، سلوک نمایند و تمامی او امر بیوه خداوند ما و احکام و فرایض او را نگاه دارند و به عمل آورند.

۳۰ و اینکه دختران خود را به اهل زمین ندهیم و دختران ایشان را برای پسران خود نگیریم.

۳۱ و اگر اهل زمین در روز سبت، متاع باهر گونه آذوقه به جهت فروختن بیاورند، آنها را از ایشان در روزهای سبت و روزهای مقدس نخریم (و اصل) سال هفتمین و مطالبه هر فرض را ترک نمایم.

۳۲ و بر خود فرایض قرار دادیم که یک ثلث مثقال در هر سال، بر خویشتن لازم دانیم به جهت خدمت خانه خدای ما.

- ۳۳ برای نان تقدیمه و هدیه آردی دایمی و قربانی سوختنی دایمی در سبتها و هلالها و مواسم و به جهت موقوفات و قربانی های گناه تا کفاره به جهت اسرائیل بشود و برای تمامی کارهای خانه خدای ما.
- ۳۴ و ما کاهنان و لایان و قوم، قرعه برای هدیه هیزم انداختیم، تا آنرا به خانه خدای خود بر حسب خاندانهای آبی خویش، هر سال به وقتهای معین بیاوریم تا بر مذبح پیوه خدای ما موافق آنچه در تورات نوشته است سوخته شود.
- ۳۵ و تا آنکه نو برهای زمین خود و نو برهای همه میوه هر گونه درخت را سال به سال به خانه خداوند بیاوریم.
- ۳۶ و تا اینکه نخست زاده های پسران و حیوانات خود را موافق آنچه در تورات نوشته شده است و نخست زاده های گاوان و گوسفندان خود را به خانه خدای خویش، برای کاهنانی که در خانه خدای ما خدمت میکنند بیاوریم.
- ۳۷ و نیز نو برهای خود را و هدایای افراشتنی خویش را و میوه هر گونه درخت و عصیرانگور و روغن زیتون را برای کاهنان به جیره های خانه خدای خود و عشر زمین خویش را به جهت لایان بیاوریم، زیرا که لایان عشر را در جمیع شهرهای زراعتی ما میگیرند.
- ۳۸ و هنگامی که لایان عشر میگیرند، کاهنی از پسران هارون همراه ایشان باشد و لایان عشر هارا به خانه خدای ما به جیره های بیتالمال بیاورند.
- ۳۹ زیرا که بنی اسرائیل و بنی لاوی هدایای افراشتنی غله و عصیرانگور و روغن زیتون را به جیره میبایست بیاورند، چایی که آلات قدس و کاهنانی که خدمت میکنند و در بانان و مغنیان حاضر میباشند، پس خانه خدای خود را ترک نخواهیم کرد.»

ساکنان اورشلیم

- و سروران قوم در اورشلیم ساکن شدند و سلیر قوم قرعه انداختند تا از هر ده نفر یک نفر را به شهر مقدس اورشلیم، برای سکونت بیاورند و نه نفر باقی، در شهرهای دیگر ساکن شوند.
- ۲ و قوم، همه کسانی را که به خوشی دل برای سکونت در اورشلیم حاضر شدند، مبارک خواندند.
- ۳ و اینانند سروران بلدانی که در اورشلیم ساکن شدند، (سلیر اسرائیلیان و کاهنان و لایان و نیتیم و پسران بدگان سلیمان، هر کس در ملک شهر خود، در شهرهای یهودا ساکن شدند).
- پس در اورشلیم، بعضی از بنی یهودا و بنی بنیامین سکنی گرفتند. و اما از بنی یهودا، عنایان بن عزریا بن زکریا بن امریابن شفتیابن مهلائیل از بنی فارص.
- ۵ و معسیابن باروک بن کلحوزه ابن حزبا بن عدایابن یویار یب بن زکریا بن شیلولی.
- ۶ جمیع بنی فارص که در اورشلیم ساکن شدند، چهار صد و شصت و هشت مرد شجاع بودند.
- ۷ و اینانند پسران بنیامین: سلوا بن مشلام بن یوئید بن فدایابن قولایابن معسیابن ابیتیل بن اشعیا.
- ۸ و بعد از او جیای و سلای، نه صد و بیست و هشت نفر.
- ۹ و یوئیل بن زکری، رئیس ایشان بود و پدر این هسنوا، رئیس دوم شهر بود.
- ۱۰ و از کاهنان، یسعیا بن یویار یب و یاکین.
- ۱۱ و سرایابن حلقیا بن مشلام بن صادوق بن مریوت بن اخیطوب رئیس خانه خدا.
- ۱۲ و برادران ایشان که در کارهای خانه مشغول میبودند هشتصد و بیست و دو نفر. و عدایابن یروحام بن فللیابن امصی ابن زکریابن فشحور بن ملکا.
- ۱۳ و برادران او که روسای آبا بودند، دو بیست و چهل و دو نفر. و عمشایسای بن عزریل بن اخزای بن مشلیموت بن امیر.
- ۱۴ و برادرانش که مردان جنگی بودند، صد و بیست و هشت نفر. و زبد یئیل بن مجد و لیم رئیس ایشان بود.
- ۱۵ و از لایان شمعیابن حشوب بن عزریقام بن حشبیابن یونی.
- ۱۶ و شبتای و یوزاباد بر کارهای خارج خانه خدا از روسای لایان بودند.
- ۱۷ و متنیابن میکابن زبیدی بن آساف پیشوای آسیح که در نماز، حمد بگوید و یقینا که از میان برادرانش رئیس دوم بود و عبد این شمعون بن جلال بن یدوتون.
- ۱۸ جمیع لایان در شهر مقدس دو بیست و هشتاد و چهار نفر بودند.
- و در بانان عقوب و طلمون و برادران ایشان که در هارا نگاهبانی میکردند، صد و هفتاد و دو نفر.
- ۲۰ و سلیر اسرائیلیان و کاهنان و لایان هر کدام در ملک خویش در جمیع شهرهای یهودا (اکن شدند).
- و نیتیم در عوفل سکنی گرفتند و صیحا و جشفار و سوسی نیتیم
- و رئیس لایان در اورشلیم بر کارهای خانه خدا عزری بن ابیانی بن حشبیابن متنیابن میکاز پسران آساف که مغنیان بودند، میبود.
- ۲۳ زیرا که در باره ایشان حکمی از پادشاه بود و فریضهای به جهت مغنیان برای امر هر روز در روز.
- ۲۴ و فتحیابن مشیز بنیل از بنی زارح بن یهودا از جانب پادشاه برای جمیع امور قوم بود.
- ۲۵ و بعضی از بنی یهودا در قصبه ها و نواحی آنها ساکن شدند. در قریه اربع و دهات آن و دیون و دهات آن و یقبصیئیل و دهات آن.
- ۲۶ و دریشوع و مولاده و بیت فالط.
- ۲۷ و در حصر شوعال و یتر شیع و دهات آن.
- ۲۸ و در صقلع و مکنه و دهات آن.
- ۲۹ و در عین رمون و صرعه و یرموت.
- ۳۰ و زانوح و عدلام و دهات آنها و لاکیث و نواحی آن و عزریقه و دهات آن. پس از بنر شیع تا اوادی هنوم ساکن شدند.
- ۳۱ و بنی بنیامین از جمع تمام کاش ساکن شدند. در عیا و بیت بل و دهات آن.

۳۲ وعتاتوت ونوب وعنیه،
وحاصورورامه وجتایم،
وحادید وصبو عم ونبلاط،
ولودواونووادی حراشم.

۳۶ وبعضی فرقه های لایوان دریهدا و بنیامین ساکن شدند.

واینانند کاهنان ولایوانی که بازربابل بن شتائیشیل ویشوع برآمدند. سرایاوارمیاءوعزرا.

۲ امریایاوملوک وخطوش.

۳ وشکنیاورحوم ومریموت.

۴ وعدوو جنتوی وایبا.

۵ ومیامین ومعدیابلجه.

۶ وشععیایویاریب ویدعیاء.

۷ وسلووعاموق وحلقیاءیدعیاء. اینان روسای کاهنان ویرادران ایشان درایام پیشو بودند.

۸ ولایوان:یشوع وبنوی وقدمیثیل وشربیاویهداومتنیا که او ویرادرانش پیشوایان تسبیح خوانان بودند.

۹ ویرادران ایشان ببقیه وعنی درمقابل ایشان درجای خدمت خود بودند.

۱۰ ویشوع یواقیم را تولید نمود ویواقیم الیاشیب را آورد والیاشیب یویداع را آورد.

۱۱ ویویداع یوناتان را آورد یوناتان یویداع را آورد.

۱۲ ودرایام یواقیم روسای خاندانهای آبی کاهنان اینان بودند. ازسرایامرایاوازارمیاءحننیا.

۱۳ وازعزرا، مشلام وازامریاء، یوحانان.

۱۴ وازملیکو، یوناتان وازشبنیا، یوسف.

۱۵ وازحاریم، عدنا وازمرایوت، حلقای.

۱۶ وازعدو، زکریا واز جنتون، مشلام.

۱۷ وازایبا، زکری واز بنیامین وموعدیاء، قلطای.

۱۸ وازبلجه، شیوع وازشمعیاء، یوناتان.

۱۹ وازویاریب، متنای وازیدعیاء، عزری.

۲۰ وازسلای، قلائی وازعاموق، عاری.

۲۱ وازحلقیاء، حشبیاء وازیدعیاء، تنثیل.

وروسای آبی لایوان، درایام الیاشیب ویویداع یوحانان ویدوع ثبت شدند و کاهنان نیز در سلطنت داریوش فارسی.

۲۳ وروسای آبی بنی لوی در کلاب تواریخ ایام تا ایام یوحانان بن الیاشیب ثبت گردیدند.

۲۴ وروسای لایوان، حشبیاء وشربیا ویشوع بن قدمیثیل ویرادرانشان درمقابل ایشان، تاموافق فرمان داود مرد خدا، فرقه برابر فرقه، حمدو تسبیح بخوانند.

۲۵ ومتنیا وبقیه یویداع ویداع ویشلام وطلهون وعقوب دربانان بودند که نزد خزانه های دروازه هاباسانی مینمودند.

۲۶ اینان درایام یواقیم بنیشوع بن یوصادق ودرایام نحمیاء والی وعزرای کاهن کاتب بودند.

تقدیس حصار اورشلیم

وهنگام تبریک نمودن حصار اورشلیم، لایوان رازمه مکان های ایشان طلبیدند تا ایشان راه اورشلیم بیابند که بشادمانی وحمد و سرود باد وریطو

عود آن را تبریک نمایند.

۲۸ پس پسران مغنیا، ازدایره گردا گرد اورشلیم وازدهات نطوفاتیان جمع شدند.

۲۹ واز بیت جلجال واز مزمره های جیع وعز موت، زیرا که مغنیا به اطراف اورشلیم به جهت خوددهات بنا کرده بودند.

۳۰ و کاهنان ولایوان خوشتر را تطهیر نمودند و قوم و دروازه ها و حصار را نیز تطهیر کردند.

۳۱ ومن روسای یهودا را بر سر حصار آوردم و در فرقه بزرگ از تسبیح خوانان معین کردم که یکی از آنها به طرف راست بر سر حصار تادروازه خاکر و به

به هیئت اجماعی رفتند.

و در عقب ایشان، هوشعیاء و نصف روسای یهودا.

۳۳ وعزریا وعزرا و مشلام.

۳۴ ویهودا و بنیامین شمعیاء وارمیاء.

۳۵ و بعضی از پسران کاهنان یا کرناهیائی زکریا بن یوناتان بن شمعیان متنیا بن میکایا بن زکور بن آصاف.

۳۶ ویرادران او شمعیاء وعزریئیل وملائی وجلائی وماعای و تنثیل و یهدا و حناتی بالآت موسیقی داود مرد خدا، وعزرای کاتب پیش ایشان بود.

۳۷ پس ایشان نزد دروازه چشمه که برابر ایشان بود، بر زینه شهرداود در فراز حصار بالای خانه داود، تادروازه آب به طرف مشرق رفتند.

۳۸ و فرقه دوم، تسبیح خوانان در مقابل ایشان به هیئت اجماعی رفتند ومن و نصف قوم بر سر حصار، از تدرج تنور تا حصار عزریض در عقب ایشان رفتم.

۳۹ وایشان از بالای دروازه افرایم بالای دروازه کهنه و بالای دروازه ماهی و برج حنثیل و برج منه تادروازه گوسفندان) فته) نزد دروازه بنین توقف

نمودند.

۴۰ پس هر دو فرقه تسبیح خوانان در خانه خدا ایستادند ومن و نصف سروران ایستادیم.

۴۱ وایا قیوم و معسیا و منباین و میکایا و الیو عینای و زکریا و حنئیای که نه با کرناها، و معسیا و شعیبا و العازر و عزی و یوحانان و ملکیا و عیلام و عازر، و مغنیان و یزر حییای و کل به آواز بلند سراپیدند. و در آن روز، قربانی های عظیم گذرانیده، شادی نمودند، زیرا خدا ایشان را بسیار شادمان گردانیده بود و زنان و اطفال نیز شادی نمودند. پس شادمانی اور شلم از جایهای دور مسموع شد.

۴۲ و در آن روز، کسانی چند بر حجره ها به جهت خزانها و هدا یا و نوبرها و عشر هاتین شدند تا حصه های کاهنان و لایان را از مزرحه های شهرها بر حسب تورات در آنجا جمع کنند، زیرا که یهودا در باره کاهنان و لایانی که به خدمت میا استاند، شادی مینمودند.

۴۳ و ایشان با مغنیان و در بانان، موافق حکم داود و پسرش سلیمان، و دیعت خدای خود و لوازم تطهیر را نگاه داشتند.

۴۴ زیرا که در ایام داود و آساف از قدیم، روسای مغنیان بودند و سرودهای حمد و تسبیح برای خدای خواندند.

□□ و تمامی اسرا ایل در ایام زربابل و در ایام نجی، حصه های مغنیان و در بانان را روز به روز میدادند و ایشان وقف به لایان میدادند و لایان وقف به بنی هارون میدادند.

آخرین اصلاحات نجی

در آن روز، کتاب موسی را به جمع قوم خواندند و در آن نوستهای یافت شد که عموئیان و موآبیان تا به ابد به جماعت خدا داخل نشوند.

۲ چونکه ایشان بنیاسرا ایل را به نان و آب استقبال نکردند، بلکه بلام را به ضد ایشان اجیر نمودند تا ایشان را لعنت نماید اما خدای ما لعنت را به برکت تبدیل نمود.

۳ پس چون تورات را شنیدند، تمامی گروه مختلف را از میان اسرا ایل جدا کردند.

۴ و قبل از این الیاشیب کاهن که بر حجره های خانه خدای ماعتین شده بود، با طوبیایا قریبی داشت.

۵ و برای او حجره بزرگ ترتیب داده بود که در آن قبل از آن هدا یا ای آردی و بخور و ظرف و او عشر گندم و شراب و روغن را که فربضه لایان و مغنیان و در بانان بود و هدا یا ای افراشتنی کاهنان را میگذاشتند.

۶ و در همان وقت، من در اور شلم نبودم زیرا در سالی دوم و دوم آنحضرتش پادشاه بابل، نزد پادشاه رفتم و بعد از ایامی چند از پادشاه رخصت خواستم.

۷ و چون به اور شلم رسیدم، از عمل زشقی که الیاشیب در باره طوبیایا کرده بود، از اینکه حجره های پریش در صحن خانه خدا ترتیب نموده بود، آگاه شدم.

۸ و این امر به نظر من بسیار ناپسند آمده، پس تمامی اسباب خانه طوبیایا را از حجره بیرون ریختم.

۹ و امر فرمودم که حجره را تطهیر نمایند و ظروف خانه خدا و هدا یا و بخور را در آن باز آوردم.

و فهمیدم که حصه های لایان را به ایشان نمی دادند و از این جهت، هر کدام از لایان و مغنیانی که مشغول خدمت میبودند، به مزرحه های خویش فرار کرده بودند.

۱۱ پس با سرور و مشاجره نموده، گفتم چرا در باره خانه خدا غفلت مینمایند. و ایشان را جمع کرده، در جایهای ایشان برقرار نمودم.

۱۲ و جمع یهودیان، عشر گندم و عصیرانگور و روغن را در خزانها آوردند.

۱۳ و شلبیای کاهن و صادوق کتاب و قدا را که از لایان بود، بر خزانه ها گاشتم و به پهلوی ایشان، حانان بن زکور بن متیارا، زیرا که مردم ایشان را امین مینداشتند و کار ایشان این بود که حصه های برادران خود را به ایشان بدهند.

ای خدام مراد در باره این کار یادآور و حسنانی را که برای خانه خدای خود و وظایف آن کرده ام محو مساز.

در آن روزها، در یهودا بعضی را دیدم که چرخشها را در روز سبت میفشردند و با فیه های آوردند و لاغها را بار میگردند و شراب و انگور و انجیر و هر گونه حمل را نیز در روز سبت به اور شلم میآوردند. پس ایشان را به سبب فروختن ماکولات در آن روز تهدید نمودم.

۱۶ و بعضی از اهل صور که در آنجا ساکن بودند، ماهی و هر گونه بضاعت میآوردند و در روز سبت، به بنی یهودا و اهل اور شلم میفروختند.

پس با بزرگان یهودا مشاجره نمودم و به ایشان گفتم: «بن چه عمل زشت است که شما می کنید و روز سبت را بخرمت مینمایید؟

آیا پدران شما چنین نکردند و آیا خدای ما تمامی این بلا را بر ما و بر این شهروان نیاورد؟ و شما سبت را بخرمت نموده، غضب را بر اسرا ایل زیاد میکنید.»

و هنگامی که دروازه های اور شلم قبل از سبت سایه میافکند، امر فرمودم که دروازه ها را ببندند و قدغن کردم که آنها را تا بعد از سبت نگشایند و بعضی از خدا مان خود را بر دروازه ها قرار دادم که هیچ با در روز سبت آورده نشود.

پس سوداگران و فروشندگان هر گونه بضاعت، یک دو فعه بیرون از اور شلم شب را بسر بردند.

۲۱ اما من ایشان را تهدید کرده، گفتم: «ما چرا نزد دیوار شب را بسر میرید؟ اگر با دیگر چنین کنید، دست بر شما میاندازم.» پس از آنوقت دیگر در روز سبت نیامدند.

و لایان را امر فرمودم که خویشترین را تطهیر نمایند و آمده، دروازه ها را نگاهبانی کنند تا روز سبت تقدس شود. ای خدایم این را نیز برای من یاد آور و بر حسب کثرت رحمت خود، بر من ترحم فرما.

در آن روزها نیز بعضی یهودیان را دیدم، که زنان از اشد و دیان و عموئیان و موآبیان گرفته بودند.

۲۴ و نصف کلام پسران ایشان، در زبان اشد و میبود و به زبان یهودی می توانستند به خوبی تکلم نمایند، بلکه به زبان این قوم و آن قوم.

۲۵ بنابراین ایشان مشاجره نموده، ایشان را ملامت کردم و بعضی از ایشان را زدم و موی ایشان را کندم و ایشان را به خدا قسم داده، گفتم: «ختران خود را به پسران آنها مهید و دختران آنها را به جهت پسران خود و به جهت خویشتن مگیرید.

۲۶ آیا سلیمان پادشاه اسرائیل در همین امر گناه نورزید با آنکه در امت های بسیار پادشاهی مثل او نبود؟ واگر چه او محبوب خدای خود میبود و خدا او را به پادشاهی تمامی اسرائیل نصب کرده بود، زنان بیگانه او را نیز مرتکب گناه ساختند.

۲۷ پس آیامابه شما گوش خواهیم گرفت که مرتکب این شرارت عظیم بشویم و زنان بیگانه گرفته، به خدای خویش خیانت ورزیم؟»

و یکی از پسران یهو یاداع بن الیاشیب رئیس کهنه، داماد سنبلط حورونی بود. پس او را از نزد خود راندم.

ای خدای من ایشان را بیاد آور، زیرا که کهنات و عهد کهنات و لاویان را بیعصمت کرده اند.

پس من ایشان را از هر چیز بیگانه طاهر ساختم و وظایف کاهنان و لاویان را برقرار نمودم که هر کس بر خدمت خود حاضر شود.

۳۱ و هدایای هیزم، در زمان معین و نو برهارانیز.

ای خدای من مرابه نیکویی بیاد آور.

کتاب استر

- در ایام اخشورش (بن امور واقع شد). این همان اخشورش است که از هند تا حبش، برصد ویست و هفت ولایت سلطنت میکرد.
- ۲ در آن ایام حینی که اخشورش پادشاه، بر کسی سلطنت خویش در دار السلطنه شوشن نشسته بود.
- در سال سوم از سلطنت خویش، ضیافتی برای جمیع سروران و خادمان خود برپا نمود و حشمت فارس و مادی از امر سروران ولایتها، به حضور او بودند.
- ۴ پس مدت مدیدی دو هشتاد و روز، تو انگری جلال سلطنت خویش و حشمت مجد عظمت خود را جلو میداد.
- ۵ پس بعد از انقضای آرزوها، پادشاه برای همه کسانی که در دار السلطنه شوشن از خرد و بزرگ یافت شدند، ضیافت هفت روزه در عمارت باغ قصر پادشاه برپا نمود.
- ۶ پردوها از گن سفید و لا جورد، باریمسناهای سفید و ارغوان در حلقه های نقره برستونهای مرمر سفید آویخته و تختهای طلا و نقره بر سنگفرشی از سنگ سماق و مرمر سفید و در مرمر سیاه بود.
- ۷ و آشامیدن، از ظرفهای طلا بود و ظرفها را اشکال مختلفه بود و شرابهایی ملوکانه بر حسب کرم پادشاه فراوان بود.
- ۸ و آشامیدن بر حسب قانون بود که کسی بر کسی تکلف نمی نمود، زیرا پادشاه در باره همه بزرگان خانهاش چنین امر فرموده بود که هر کس موافق میل خود رفتار نماید.
- ووشتی ملکه نیز ضیافتی برای زنان خانه خسروی اخشورش پادشاه برپا نمود.
- ۱۰ در روز هفتم، چون دل پادشاه از شراب خوش شد، هفت خواجهسرای یعنی همومان و بزتا و حروبنا و بغتا و ابغتا و از تو کرکس را که در حضور اخشورش پادشاه خدمت میکردند، امر فرمود
- که ووشتی ملکه را با تاج ملوکانه به حضور پادشاه بیاورند تا زیبایی او را به خلاق و سروران نشان دهد، زیرا که نیکو منظر بود.
- ۱۲ اما ووشتی ملکه نخواست که بر حسب فرمانی که پادشاه به دست خواجهسرایان فرستاده بود بیاید. پس پادشاه بسیار خشمناک شده، غضبش در دلش مشتعل گردید.
- آنگاه پادشاه به حکیمانی که از زمانها بخیر بودند تکلم نموده، (پس) که عادت پادشاه با همه کسانی که به شریعت و احکام عارف بودند چنین بود.
- ۱۴ و مقربان او که شنوایش تار و ماتا و ترشیش و مرمر و مسنا و مومکان، هفت رئیس فارس و مادی بودند که روی پادشاه را امید بند و در مملکت به درجه اول میشنستند)
- گفت: «واق شریعت، به ووشتی ملکه چه باید کرد؟ چونکه به فرمانی که اخشورش پادشاه به دست خواجهسرایان فرستاده است، عمل نموده.»
- آنگاه مومکان به حضور پادشاه و سروران عرض کرد که «شتی ملکه، نهننبا پادشاه تصصیر نموده، بلکه به همه روسا و جمیع طوایفی که در تمامی ولایتهای اخشورش پادشاه میباشند،
- زیرا چون این عمل ملکه نزد تمامی زنان شایع شود، آنگاه شوهرانشان در نظر ایشان خوار خواهند شد، حینی که مخبر شوند که اخشورش پادشاه امر فرموده است که ووشتی ملکه را به حضورش بیاورند و بنیامده است.
- ۱۸ و در آنوقت، خانهای فارس و مادی که این عمل ملکه را بشنوند، به جمیع روسای پادشاه چنین خواهند گفت و این مورد بسیار احتقار و غضب خواهد شد.
- ۱۹ پس اگر پادشاه این را مصلحت داند، فرمان ملوکانهایی از حضور وی صادر شود و در شرایع فارس و مادی ثبت گردد، تا تبدیل نپذیرد، که ووشتی به حضور اخشورش پادشاه دیگر نیاید و پادشاه رتبه ملوکانه او را به دیگری که بهتر از او باشد بدهد.
- ۲۰ و چون فرمانی که پادشاه صادر گرداند در تمامی مملکت عظیم او مسموع شود، آنگاه همه زنان شوهران خود را از بزرگ و کوچک، احترام خواهند نمود.»
- و این سخن در نظر پادشاه و روسا پسند آمد و پادشاه موافق سخن مومکان عمل نمود.
- ۲۲ و مکتوبات به همه ولایتهای پادشاه به هر ولایت، موافق خط آن و به هر قوم، موافق زبانش فرستاد تا هر مرد در خانه خود مسلط شود و در زبان قوم خود آن را بخواند.

استر در مقام ملکه

- بعد از این وقایع، چون غضب اخشورش پادشاه فرو نشست، ووشتی و آنچه را که او کرده بود و حکمی که در باره او صادر شده بود، به یاد آورد.
- ۲ و ملازمان پادشاه که او را خدمت میکردند، گفتند که «خرتان را که نیکو منظر برای پادشاه بطلبند.
- ۳ و پادشاه در همه ولایتهای مملکت خود و کلابگار د که همه دختران را که نیکو منظر را به دار السلطنه شوشن در خانه زنان زبردست هیجای که خواجهسرای پادشاه و مستحفظ زنان میباشد، جمع کنند و به ایشان اسباب طهارت داده شود.
- ۴ و دختری که به نظر پادشاه پسند آید، در جای ووشتی ملکه بشود.» پس این سخن در نظر پادشاه پسند آمد و همچنین عمل نمود.
- شخصی یهودی در دار السلطنه شوشن بود که مرده خای بن یائیر این شعبی این قیس بنیامینی مسمی بود.
- ۶ و او از اورشلیم جلائی وطن شده بود، با اسیرانی که همراه یکنین پادشاه یهود اجلائی وطن شده بودند که نیکو نصر پادشاه بابل ایشان را به اسیری آورده بود.
- ۷ و او هدهسه، یعنی استر، دختر عموی خود را تربیت مینمود چونکه وی را پدر و مادر نبود و آن دختر، خوب صورت و نیکو منظر بود و بعد از وفات پدر و مادرش، مرده خای وی را به جای دختر خود گرفت.
- پس چون امر و فرمان پادشاه شایع گردید و دختران بسیار در دار السلطنه شوشن زبردست هیجای جمع شدند، استر را نیز به خانه پادشاه، زبردست هیجای که مستحفظ زنان بود آوردند.

- ۹ و آن دختر به نظر او بسند آمده، در حضورش التفات یافت. پس بزودی، اسباب طهارت و تحفه هایش را به وی داد و نیز هفت کنیز را که از خانه پادشاه برگزیده شده بودند که به وی داده شوند و او را با کنیزانش به بهترین خانه زنان نقل کرد.
- ۱۰ و استر، قومی و خوشاوندی خود را فاش نکرد، زیرا که مردخای او را فرموده بود که نکند.
- ۱۱ و مردخای روز به روز پیش صحن خانه زنان گردش میکرد تا از احوال استر و آنچه به وی واقع شود، اطلاع یابد.
- و چون نوبه هر دختر می رسید که نزد اخشورش پادشاه داخل شود، یعنی بعد از آنکه آنچه را که برای زنان مر سوم بود که در مدت دو و ازده ماه کرده شود چونکه ایام تطهیر ایشان بدین منوال تمام میشد، یعنی شش ماه به روغن مر و شش ماه به عطریات و اسباب تطهیر زنان.
- ۱۲ آنگاه آن دختر بدین طور نزد پادشاه داخل میشد که هر چه را میخواست به وی میدادند تا آن را از خانه زنان به خانه پادشاه با خود ببرد.
- ۱۴ در وقت شام داخل میشد و صبحگاهان به خانه دوم زنان، زیر دست شعیسغاز که خواجهرای پادشاه و مستحفظ متعهها بود، بر می گشت و یار دیگر، نزد پادشاه داخل می شد، مگر اینکه پادشاه در اورغبت کرده، او را بنام بخواند.
- و چون نوبه استر، دختر تپاحیل، عمومی مردخای که او را بجای دختر خود گرفته بود رسید که نزد پادشاه داخل شود، چیزی سوی آنچه هیچای، خواجهرای پادشاه و مستحفظ زنان گفته بود نتوانست و استر در نظر هر که او را می دید، التفات می یافت.
- ۱۶ پس استر را نزد اخشورش پادشاه، به قصر ملوکانهش در ماه دهم که ماه طیبیت باشد، در سال هفتم سلطنت او آوردند.
- ۱۷ و پادشاه، استر را هم زنان زیاد و دوست داشت و از همه دوشیزگان، در حضور وی نعمت و التفات زیاد یافت. لهذا تاج ملوکانه را بر سرش گذاشت و او را در جای و شتی ملکه ساخت.
- ۱۸ و پادشاه ضیافت عظیمی یعنی ضیافت استر را برای همه روسا و خادمان خود برپا نمود و به ولا یتهاراحت بخشیده، بر حسب کرم ملوکانه خود، عطایا ارزانی داشت.
- و چون دوشیزگان، بار دیگر جمع شدند، مردخای بر دروازه پادشاه نشسته بود.
- ۲۰ و استر هنوز خوشاوندی و قومی خود را بروفق آنچه مردخای به وی امر فرموده بود فاش نکرد، زیرا که استر حکم مردخای را مثل زمانی که نزد وی تربیت می یافت بجا می آورد.
- نجات پادشاه بدست مردخای
- در آن ایام، حینی که مردخای در دروازه پادشاه نشسته بود، دو نفر از خواجهرای پادشاه و محافظان آستانه یعنی بغتان و تارش غضبناک شده، خواستند که بر اخشورش پادشاه دست بیندازند.
- ۲۲ و چون مردخای از این امر اطلاع یافت، استر ملکه را خبر داد و استر، پادشاه را از زبان مردخای مخبر ساخت.
- ۲۳ پس این امر را تفتحص نموده، صحیح یافتند و هر دو وی ایشان را برادر کشیدند و این قصه در حضور پادشاه، در کتاب تواریخ ایام مرقوم شد.

توطئه هامان

- بعد از این وقایع، اخشورش پادشاه، هامان بن همدانی اجاجی را عظمت داده، به درجه بلند رسانید و کرسی او را از تمامی روسایی که با او بودند بالاتر گذاشت.
- ۲ و جمیع خادمان پادشاه که در دروازه پادشاه میبوند، به هامان سر فرود آورده، وی را سجده میکردند، زیرا که پادشاه در بارهاش چنین امر فرموده بود. لکن مردخای سر فرود نمی آورد و او را سجده نمی کرد.
- ۳ و خادمان پادشاه که در دروازه پادشاه بودند، از مردخای پرسیدند که «و چرا از امر پادشاه تجاوز مینمایی؟»
- اما هر چند، روز به روز این سخن را به وی میگفتند، به ایشان گوش نمی داد. پس هامان را خبر دادند تا ببینند که آیا کلام مردخای ثابت میشود یا نه، زیرا که ایشان را خبر داده بود که من یهودی هستم.
- ۵ و چون هامان دید که مردخای سر فرود نمی آورد و او را سجده نمی نماید، هامان از غضب مملو گردید.
- ۶ و چونکه دست انداختن بر مردخای، تنه به نظری سهل آمد و او را از قوم مردخای اطلاع داده بودند، پس هامان قصد هلاک نمودن جمیع یهودیانی که در تمامی مملکت اخشورش بودند کرد، و زانو که قوم مردخای بودند.
- در ماه اول از سال دو و ازدهم سلطنت اخشورش که ماه نسیان باشد، هر روز در حضور هامان و هر ماه تا ماه دو و ازدهم که ماه آزار باشد، فوراً یعنی قرع میبنداختند.
- ۸ پس هامان به اخشورش پادشاه گفت: «و می هستند که در میان قوم ما در جمیع ولایتهای مملکت تو را کشته و متفرق میباشند و شرع ایشان، مخالف همه قوم ماست و شرع پادشاه را به جانی آورد. لهذا ایشان را چنین واگذاشتن برای پادشاه مفید نیست.
- ۹ اگر پادشاه را پسند آید، حکمی نوشته شود که ایشان را هلاک سازند. و من ده هزار و نه نفر به دست عاملان خواهم داد تا آن را به خزانه پادشاه بیاورند.»
- آنگاه پادشاه انگشت خود را دستش بیرون کرده، آن را به هامان بن همدانی اجاجی که دشمن یهود بود داد.
- ۱۱ و پادشاه به هامان گفت: «م تفرقه وهم قوم را به تو دادم تا هر چه در نظرت پسند آید به ایشان بکنی.»
- پس کاتبان پادشاه را در روز سیزدهم ماه اول احضار نمودند و بروفق آنچه هامان امر فرمود، به امیران پادشاه و به الیانی که بر هر ولایت بودند و بر سروران هر قوم مرقوم شد. به هر ولایت، موافق خط آن و به هر قوم موافق زبانش، به اسم اخشورش پادشاه مکتوب گردید و به مهربان پادشاه مختم شد.
- ۱۲ و مکتوبات به دست چاباران به همه ولایتهای پادشاه فرستاده شد تا همه یهودیان را از جوان و پیر و طفل و زن و دریک روز، یعنی سیزدهم ماه دو و ازدهم که ماه آزار باشد، هلاک کنند و بکشند و تلف سازند و اموال ایشان را غارت کنند.
- ۱۴ و تا این حکم در همه ولایتهای پادشاه رسیده بود، سوادهای مکتوب به همه قوما اعلان شد که در همان روز مستعد باشند.

۱۵ پس چایاران بیرون رفتند و ایشان را بر حسب فرمان پادشاه شتابانیدند و این حکم در دار السلطنه شوشن نافذ شد و پادشاه و هامان به نوشیدن نشستند. اما شهر شوشن مشوش بود.

درخواست تکک از استر

و چون مردخای از هر آنچه شده بود اطلاع یافت، مردخای جامه خود را دریده، پلاس باخا کستر در بر کرد و به میان شهر بیرون رفته، به آواز بلند فریاد تلخ برآورد.

۲ و تار و بر روی درواز پادشاه آمد، زیرا که جایز نبود که کسی بالباس پلاس داخل دروازه پادشاه بشود.

۳ و در هر ولایتی که امر و فرمان پادشاه به آن رسید، به یودیان رامت عظیمی ورزوه و گریه و نوحه گری بود و بسیاری در پلاس و خاکستر خوابیدند.

پس کنیزان و خواجگهسرایان استر آمده، او را خبر دادند و ملکه بسیار محزون شد و لباس فرستاد تا مردخای را ببوشاند و پلاس او را از وی بگیرند، اما او قبول نکرد.

۵ آنگاه استر، هتاک را که یکی از خواجگهسرایان پادشاه بود و او را به جهت خدمت وی تعیین نموده بود، خواند و او را امر فرمود که از مردخای بپرسد که این چه امر است و سببش چیست.

۶ پس هتاک به سعه شهر که پیش دروازه پادشاه بود، نزد مردخای بیرون رفت.

۷ و مردخای او را از هر چه به او واقع شده و او مبلغ نقره‌های که هامان به جهت هلاک ساختن یودیان وعده داده بود که آن را به خزانه پادشاه بدهد، خبر داد.

۸ و سواد نوشته فرمان را که در شوشن به جهت هلاک ایشان صادر شده بود، به او داد تا آن را به استر نشان دهد و وی را مخبر سازد و وصیت نماید که نزد پادشاه داخل شده، از او التماس نماید و به جهت قوم خویش از وی درخواست کند.

پس هتاک داخل شده، سخنان مردخای را به استر بازگفت.

۱۰ و استر هتاک را جواب داده، او را امر فرمود که به مردخای بگوید

که «میع خادمان پادشاه و ساکنان ولایت‌های پادشاه میدانند که به جهت هر کس، خواه مرد و خواه زن که نزد پادشاه به سخن اندرونی بیازن داخل شود، فقط یک حکم است که کشته شود، مگر آنکه پادشاه چوگان زرین را بسوی او دراز کند تا زنده بماند. و سی روز است که من خوانده نشده‌ام که به حضور پادشاه داخل شوم.»

پس سخنان استر را به مردخای بازگفتند.

۱۳ و مردخای گفت به استر جواب دهید: «ردل خود فکر میکنم که تو در خانه پادشاه به خلاف سلیر بود، رهائی خواهی یافت.

۱۴ بلکه اگر در این وقت تو ساکت بمانی، راحت و نجات برای یهودان جای دیگر پیدا خواهد شد. اما تو و خاندان پدرت هلاک خواهید گشت و کیست بداند که به جهت چنین وقت به سلطنت نرسیده‌ای.»

پس استر فرمود به مردخای جواب دهید

که «رو و تمامی پودرا که در شوشن یافت میشوند جمع کن و برای من روزه گرفته، سه شبانه روز چیزی نخورید و میاشامید و من نیز با کنیزانم همچنین روزه خواهیم داشت. و به همین طور، نزد پادشاه داخل خواهیم شد، اگر چه خلاف حکم است. و اگر هلاک شدم، هلاک شدم.»

پس مردخای رفته، موافق هر چه استروی را وصیت کرده بود، عمل نمود.

درخواست استر از پادشاه

و در روز سوم، استر لباس ملکه پوشیده، به سخن دروازه اندرونی پادشاه، در مقابل خانه پادشاه ایستاد و پادشاه، بر کرسی خسروی خود در قصر سلطنت، روبروی دروازه خانه نشست.

۲ و چون پادشاه، استر ملکه را دید که در صحن ایستاده است، او در نظری التفات یافت. و پادشاه چوگان طلار که در دست داشت، به سوی استر دراز کرد و استر نزدیک آمده، نوک عصا را لمس کرد.

و پادشاه او را گفت: «ای استر ملکه، تو را چه شده است و درخواست تو چیست؟ اگر چه نصف مملکت باشد، به تو داده خواهد شد.»

استر جواب داد که «گره نظر پادشاه بسند آید، پادشاه باهامان امر و زبیه ضیافتی که برای او میباید کردم بیاید.»

آنگاه پادشاه فرمود که «امان را ایشانید، تا بر حسب کلام استر کرده شود.» پس پادشاه و هامان، به ضیافتی که استر بنا نموده بود آمدند.

۶ و پادشاه در مجلس شراب به استر گفت: «سئول تو چیست که به تو داده خواهد شد و درخواست تو کدام؟ اگر چه نصف مملکت باشد، برآورده خواهد شد.»

استر در جواب گفت: «سول و درخواست من این است،

که اگر در نظر پادشاه التفات یافتم و اگر پادشاه مصلحت داند که مسول مرا عطا فرماید و درخواست مرا بجا آورد، پادشاه و هامان به ضیافتی که به جهت ایشان میبایم کم بیایند و فردا امر پادشاه را بجا خواهیم آورد.»

غضب هامان بر مردخای

پس در آن روز هامان شادمان و مسرور شده، بیرون رفت. لیکن چون هامان، مردخای را نزد دروازه پادشاه دید که به حضور او برنی خیزد و حرکت نمی کند، آنگاه هامان بر مردخای به شدت غضبناک شد.

۱۰ اما هامان خود داری نموده، به خانه خود رفت و فرستاده، دوستان خویش و زن خود زرش را خواند.

۱۱ و هامان برای ایشان، فراوانی توانگری خود و کثرت پسران خویش را و تمامی عظمتی را که پادشاه به او داده و او را بر سلیر و ساوخدام پادشاه برتری داده بود، بیان کرد.

۱۲ و هامان گفت: «ستر ملکه نیز کسی را سواى من به ضیافتی که برپا کرده بود، همراه پادشاه دعوت نفرمود و فردا نیز او مرا همراه پادشاه دعوت کرده است.
۱۳ لیکن همه این چیزها زدمن هیچ است، مادامی که مردخای یهود را میبینم که در دروازه پادشاه شسته است.»
آنگاه زوجه اش زرش و همه دوستانش او را گفتند: «اری به بلندی بخواه ذراع بسازند و مامدان، به پادشاه عرض کن که مردخای را بر آن مصلوب سازند. پس با پادشاه باشد مانی به ضیافت برو.» و این سخن به نظر هامان پسند آمده، امر کرد تا در احوال حاضر کردند.

تکریم مردخای

در آن شب، خواب از پادشاه برفت و امر فرمود که کتاب تذکره تواریخ ایام را بیاورند تا آن را در حضور پادشاه بخوانند.
۲ و در آن، نوشته های یافتند که مردخای در باره بغتان و ترش خواجهرسرایان پادشاه و محافظان آستانه وی که قصد دست درازی را خورشور پادشاه کرده بودند، خبر داده بود.
۳ و پادشاه رسید که «حرمت و عزت به عوض این دمت (به مردخای عطا شد؟» بندگان پادشاه که او را خدمت میکردند جواب دادند که «رای او چیزی نشد.»
پادشاه گفت: «بست در حیاط؟» (هامان به حیاط پیرونی خانه پادشاه آمده بود تا به پادشاه عرض کند که مردخای را برداری که برایش حاضر ساخته بود مصلوب کنند.)
و خادمان پادشاه وی را گفتند: «بیک هامان در حیاط ایستاده است.» پادشاه فرمود تا داخل شود.
و چون هامان داخل شد پادشاه وی را گفت: «ا کسب که پادشاه رغبت دارد که او را تکریم نماید، چه باید کرد؟» و هامان در دل خود فکر کرد: «بست غیر از من که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت داشته باشد؟»

پس هامان به پادشاه گفت: «رای شخصی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد، لباس ملو کانه را که پادشاه میپوشد و اسبی را که پادشاه بر آن سوار میشود و تاج ملوکانه را که بر سر او نهاده میشود، بیاورند.
۹ و لباس و اسب را به دست یکی از امرای مقرب ترین پادشاه بدهند و آن را به شخصی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد در پیوشانند و اسب سوار کرده، و در کوچه های شهر بگردانند و پیش روی او ندا کنند که با کسب که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد، چنین کرده خواهد شد.»
آنگاه پادشاه به هامان فرمود: «ن لباس و اسب را چنانکه گفتی به تعجیل بگیر و با مردخای یهود که در دروازه پادشاه شسته است، چنین معمول دار و از هر چه کفتی چیزی کم نشود.»

پس هامان آن لباس و اسب را گرفت و مردخای را پیوشانید و او را سوار کرده، در کوچه های شهر گردانید و پیش روی او ندا می کرد که «ا کسب که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد چنین کرده خواهد شد.»

و مردخای به دروازه پادشاه مراجعت کرد. اما هامان ماممکان و سرپوشیده، به خانه خود بشتافت.
۱۳ و هامان به زوجه خود زرش و همه دوستان خویش، ماجرای خود را حکایت نمود و حکیماناش و زرش او را گفتند: «گراین مردخای که پیش وی آغاز افتادن نمودی از نسل یهود باشد، بر او غالب نخواهی آمد، بلکه البته پیش او خواهی افتاد.»
و ایشان هنوز با او گفتگو میکردند که خواجهرسرایان پادشاه رسیدند تا هامان را به ضیافتی که استر میپا ساخته بود، به تعجیل ببرند.

اعدام هامان

پس پادشاه و هامان نزد استر ملکه به ضیافت حاضر شدند.
۲ و پادشاه در روز دوم نیز در مجلس شراب به استر گفت: «ای استر ملکه، مسول تو چیست که به تو داده خواهد شد و درخواست تو کدام؟ اگر چه نصف مملکت باشد بجای آورده خواهد شد.»
استر ملکه جواب داد و گفت: «ای پادشاه، اگر در نظر تو التفات یافته باشم و اگر پادشاه را پسند آید، جان من به مسول من و قوم من به درخواست من، به من بخشیده شود.
۴ زیرا که من و قوم فروخته شده ایم که هلاک و نابود و تلف شویم و اگر به غلامی و کنیزی فروخته میشدیم، سکوت مینمودم. با آنکه مصیبت مانسبت به ضرر پادشاه هیچ است.»

آنگاه خورشور پادشاه، استر ملکه را خطاب کرده، گفت: «ن کیست و کجاست که جسارت نموده است تا چنین عمل نماید؟»
استر گفت: «و دو دشمن، همین هامان شریاست.» آنگاه هامان در حضور پادشاه و ملکه به لرزه درآمد.
و پادشاه غضبناک شده، از مجلس شراب بر خاسته، به باغ قصر رفت. و چون هامان دید که بلا از جانب پادشاه برایش میااست بر پادشاه تا نزد استر ملکه برای جان خود تضرع نماید.

۸ و چون پادشاه از باغ قصر به جای مجلس شراب برگشت، هامان بر بستری که استر بر آن میبود افتاده بود، پس پادشاه گفت: «ای ملکه را نیز به حضور من در خانه بیعصمت میکند؟» سخن هنوز بر زبان پادشاه میبود که روی هامان را پیوشانیدند.

۹ آنگاه حروبنا، یکی از خواجهرسرایانی که در حضور پادشاه میبوند، گفت: «بیک دار بخواه ذراعی نیز که هامان آن را به جهت مردخای که آن سخن نیکو را برای پادشاه گفته است میپا نموده، در خانه هامان حاضر است.» پادشاه فرمود که «و را بر آن مصلوب سازید.»
پس هامان را برداری که برای مردخای میپا کرده بود، مصلوب ساختند و غضب پادشاه فرو نشست.

در آن روز اخشورش پادشاه، خانه هامان، دشمن یهود را به استر ملکه ارزانی داشت. و مردخای در حضور پادشاه داخل شد، زیرا که استرا و از آن نسبتی که با وی داشت خبر داده بود.

۲ و پادشاه انگشتر خود را که از هامان گرفته بود بیرون کرده، به مردخای داد و استر مردخای را بر خانه هامان نگاشت.

۳ و استر را دیگر به پادشاه عرض کرد و زین پایه‌ای او افتاده، بگریست و از او التماس نمود که شر هامان اجاجی و تدبیری را که برای یهودیان کرده بود، باطل سازد.

۴ پس پادشاه چوگان طلا را بسوی استر دراز کرد و استر برخاسته، به حضور پادشاه ایستاد و گفت: «گریاد شاه را پسند آید و من در حضور او ایستاد یافته باشم و پادشاه این امر را صواب بیند و اگر من منظور نظر او باشم، مکتوبی نوشته شود که آن

مراسله را که هامان بن همداتای اجاجی تدبیر کرده و آنها را برای هلاکت یهودیانی که در همه ولایتهای پادشاه میباشند نوشته است، باطل سازد.

۶ زیرا که من بلایی را که بر قوم واقع میشود چگونه تو انم دیدی؟ و هلاکت خویشان خود را چگونه تو انم نگریستی؟»

آنگاه اخشورش پادشاه به استر ملکه و مردخای یهودی فرمود: «یک خانه هامان را به استر بخشیدم و او را به سبب دست درازی به یهودیان به دار کشید هاند.

۸ و شما آنچه را که در نظر تان پسندید، به اسم پادشاه به یهودیان بنویسید و آن را به مرپادشاه محتوم سازید، زیرا هر چه به اسم پادشاه نوشته شود به مرپادشاه محتوم گردد کسی نمی تواند آن را تبدیل نماید.»

پس در آن ساعت، در روز بیست و سوم ماه سوم که ماه سیوان باشد، کاتبان پادشاه را احضار کردند و موافق هر آنچه مردخای امر فرمود، به یهودیان و امیران

و والیان و روسای ولایتهای صددویست و هفت ولایت که از هند تا حبش بود نوشتند. به هر ولایت، موافق خط آن و به هر قوم، موافق زبان آن و به یهودیان، موافق خط و زبان ایشان.

۱۰ و مکتوبات را به اسم اخشورش پادشاه نوشت و به مرپادشاه محتوم ساخته، آنها را به دست چاپاران اسپسوار فرستاد و ایشان را اسبان تازی که مختص خدمت پادشاه و کره‌های مادینهای او بودند، سوار شدند.

۱۱ و در آنها پادشاه به یهودیانی که در همه شهرها بودند، اجازت داد که جمع شده، به جهت جانهای خود مقاومت نمایند و تمامی قوت قومها و ولایتهار که قصد اذیت ایشان میداشتند، با اطفال و زنان ایشان هلاک سازند و بکشند و تلف نمایند و اموال ایشان را تاراج کنند.

۱۲ در یک روز یعنی در سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد در همه ولایتهای اخشورش پادشاه.

۱۳ و تا این حکم در همه ولایتهار رسانیده شود، سوادهای مکتوب به همه قومها اعلان شد که در همان روز یهودیان مستعد باشند تا از دشمنان خود انتقام بگیرند.

پس چاپاران را اسبان تازی که مختص خدمت پادشاه بود، روانه شدند و ایشان را بر حسب حکم پادشاه شتابانیده، به تعجیل روانه ساختند و حکم، در دار السلطنه شوشن نافذ شد.

۱۵ و مردخای از حضور پادشاه بالباس ملوکانه لا جور دی و سفید و تاج بزرگ زرین و ردای گلان نازک از رغوانی بیرون رفت و شهر شوشن شادی و وجد نمودند،

و برای یهودیان، روشنی و شادی و سرور و حرمت پدید آمد.

۱۷ و در همه ولایتهار و در همه شهرها در جایی که حکم فرمان پادشاه رسید، برای یهودیان، شادمانی و سرور و بزم و روز خوش بود و بسیاری از قومهای زمین به دین یهود گرویدند زیرا که ترس یهودیان بر ایشان مستولی گردیده بود.

استیلا یهودیان بر دشمنان

و در روز سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد، هنگامی که نزدیک شد که حکم فرمان پادشاه را جاری سازند و دشمنان یهود منتظر میبودند که بر ایشان استیلا یابند، این همه بر عکس شد که یهودیان بر دشمنان خویش استیلا یافتند.

۲ و یهودیان در شهرهای خود در همه ولایتهای اخشورش پادشاه جمع شدند تا بر آتانی که قصد اذیت ایشان داشتند، دست بیندازند و کسی با ایشان مقاومت نمود زیرا که ترس ایشان بر همه قومها مستولی شده بود.

۳ و جمیع روسای ولایتهار و امیران و والیان و عاملان پادشاه، یهودیان را عانت کردند زیرا که ترس مردخای بر ایشان مستولی شده بود،

چونکه مردخای در خانه پادشاه معظم شده بود و آوازه او در جمیع ولایتهار شایع گردیده و این مردخای آن فان بزرگتر میشد.

پس یهودیان جمیع دشمنان خود را به دم شمشیر زده، کشتند و هلاک کردند و با ایشان هر چه خواستند، به عمل آوردند.

۶ و یهودیان در دار السلطنه شوشن یا نصد نفر را به قتل رسانیده، هلاک کردند.

۷ و فرشتگان و دلقون و اسفانها،

و فوراتا و ادلیا و اریداتا،

و فرمشتا و اریسای و اریدای و یزاتا،

یعنی ده پسر هامان بن همداتای، دشمن یهود را کشتند، لیکن دست خود را به تاراج نگذاشتند.

در آن روز، عدالتانی را که در دار السلطنه شوشن کشته شدند به حضور پادشاه عرضه داشتند.

۱۲ و پادشاه به استر ملکه گفت که «هودیان در دار السلطنه شوشن یا نصد نفر و ده پسر هامان را کشته و هلاک کرده اند. پس در سایر ولایتهای پادشاه چه کرده اند؟ حال مسول تو چیست که به تو داده خواهد شد و دیگری چه درخواست داری که برآورده خواهد گردید؟»

استر گفت: «گریاد شاه را پسند آید به یهودیانی که در شوشن میباشند، اجازت داده شود که فرادین مثل فرمان امروز عمل نمایند و ده پسر هامان را برادر بیاورند.»

و پادشاه فرمود که چنین بشود و حکم در شوشن نافذ گردید و ده پسر هامان را به دار او بختند.

۱۵ و یهودیانی که در شوشن بودند، در روز چهاردهم ماه آذر نیز جمع شده، سیصد نفر را در شوشن کشتند، لیکن دست خود را به تاراج نگشادند.
۱۶ و سایر یهودیانی که در ولایت‌های پادشاه بودند جمع شده، برای جان‌های خود مقاومت نمودند و چون هفتاد و هفت هزار نفر از مبعضان خویش را کشته بودند، از دشمنان خود آرامی یافتند. امام‌ست خود را به تاراج نگشادند.

این، در روز سیزدهم ماه آذر (واقع شد) و در روز چهاردهم ماه، آرامی یافتند و آن را روز یزم و شادمانی نگاه داشتند.

۱۸ و یهودیانی که در شوشن بودند، در سیزدهم و چهاردهم آن ماه جمع شدند و در روز پانزدهم ماه آرامی یافتند و آن را روز یزم و شادمانی نگاه داشتند.
۱۹ بنابراین، یهودیان دهاتی که در دهات بحصار ساکنند، روز چهاردهم ماه آذر را روز شادمانی و یزم و روز خوش نگاه میدارند و هدا برای یکدیگر می‌فرستند.

و مردخای این مطالب را نوشته، مکتوبات را نزد تمامی یهودیانی که در همه ولایت‌های اخشورش پادشاه بودند، از نزدیک و دور فرستاد، تا برایشان فریضه‌های بگذارد که روز چهاردهم و روز پانزدهم ماه آذر را سال به سال عید نگاه دارند.

۲۲ چونکه در آن روزها، یهودیان از دشمنان خود آرامی یافتند و در آن ماه، غم ایشان به شادی و ماتم ایشان به روز خوش مبدل گردید. لهذا آنها را روزهای یزم و شادی نگاه بدارند و هدا یا برای بگدیگر و بخشش‌ها برای فقیران بفرستند.

پس یهودیان آنچه را که خود به عمل نمودن آن شروع کرده بودند آنچه را که مردخای به ایشان نوشته بود، بر خود فریضه ساختند.

۲۴ زیرا که هامان بن همداتای اجاجی، دشمن تمامی یهود، قصد هلاک نمودن یهودیان کرده و فوراً یعنی هر چه برای هلاکت و تلف نمودن ایشان انداخته بود، ۲۵ اما چون این امر به سمع پادشاه رسید، مکتوب حکم داد که قصد بدی که برای یهود اندیشیده بود، بر سر خودش برگردانیده شود و او را پسرانش بر دار کشیدند.

از این جهت آن روزها را از اسم فور، فوریم نامیدند، و موافق تمامی مطلب این مکتوبات و آنچه خود ایشان در این امر دیده بودند آنچه برایشان وارد آمده بود، یهودیان این را فریضه ساختند و آن را بر ذمه خود و ذریت خویش و همه کسانی که به ایشان ملصق شوند، گرفتند که تبدیل نشود و آن دوروز را بر حسب کثابت آنها و زمان معین آنها سال به سال نگاه دارند.

و آن روزها در همه طبقات و قبایل و ولایت‌ها و شهرها یاد آورند و ننگه دارند و این روزهای فوریم، از میان یهود منسوخ نشود و یادگاری آنها از ذریت ایشان نابود نگردد.

۲۹ و استر ملکه، دختر ایحایل و مردخای یهودی، به اقتدار تمام نوشتند تا این مراسم دوم را در باره فوریم برقرار نمایند.

۳۰ و مکتوبات، مشتمل بر سخنان سلامتی و امنیت نزد جمیع یهودیانی که در صد و بیست و هفت ولایت مملکت اخشورش بودند، فرستاد، تا این دوروز فوریم را در زمان معین آنها فریضه قرار دهند، چنانکه مردخای یهودی و استر ملکه برایشان فریضه قرار دادند و ایشان آن را بر ذمه خود و ذریت خویش گرفتند، به یادگاری ایام روزه و تضرع ایشان.

پس سنن این فوریم، به فرمان استر فریضه شد و در کتاب مرقوم گردید.

مردخای، وزیر پادشاه

و اخشورش پادشاه بر زمین‌ها و جزایر دریا جزیه بگذارد،

و جمیع اعمال قوت و توانایی او و تفصیل عظمت مردخای که چگونه پادشاه او را معظّم ساخت، آباد در کتاب تواریخ ایام پادشاهان مادی و فارس مکتوب نیست؟

زیرا که مردخای یهودی، بعد از اخشورش پادشاه، شخص دوم بود در میان یهود محترم و نزد جمعیت برادران خویش مقبول شده، سعادت مندی قوم خویش را می‌طلبید و برای تمامی انبای جنس خود، سخنان صلحاً می‌می‌گفت.

مقبول شده، سعادت مندی قوم خویش را می‌طلبید و برای تمامی انبای جنس خود، سخنان صلحاً می‌می‌گفت.

کتاب ایوب

مقدمه

در زمین عوض، مردی بود که ایوب نام داشت و آن مرد کامل و راست و خداترس بود و از پستی اجتناب مینمود.

۲ و اموال او هفت هزار گوسفند و سه هزار شتر و ناصد جفت گاو و ناصد الاغ ماده بود و نوکران بسیار کثیر داشت و آن مرد از تمامی بنی مشرق بزرگتر بود. و پسرانش میرفتند و در خانه هر یکی از ایشان، در روز شش ممانی میکردند و فرستاده، سه خواهر خود را دعوت مینمودند تا با ایشان اکل و شرب بنمایند.

۵ و واقع میشد که چون دوره روزهای ممانی ایشان بسر میرفت، ایوب فرستاده، ایشان را تقدیس مینمود و با مادامان برخاسته، قربانی های سوختنی، به شماره همه ایشان میگذرانید، زیرا ایوب میگفت: «ای پسران من نگاه کرده، خدا را در دل خود ترک نموده باشند» و ایوب همیشه چنین میکرد.

امتحان اول ایوب

روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند و شیطان نیز در میان ایشان آمد.

۷ و خداوند به شیطان گفت: «زنگ آمدی؟» شیطان در جواب خداوند گفت: «زتردد کردن در زمین و سیر کردن در آن.»

خداوند به شیطان گفت: «یاد برنده من ایوب تفکر کردی که مثل او در زمین نیست؟ مرد کامل و راست و خداترس که از گناه اجتناب میکند.»

شیطان در جواب خداوند گفت: «ای ایوب بجان از خدا میترسد؟

آیاتو گرداو و گرد خانه او و گرده همه اموال او، به هر طرف حصار نکشیدی و اعمال دست او را برکت ندادی و مواشی او در زمین منتشر نشد؟

لیکن الان دست خود را دراز کن و تمامی ممالک او را لمس نما و پیش روی تو، تورا ترک خواهد نمود.»

خداوند به شیطان گفت: «یک همه اموالش در دست تو است، لیکن دست را بر خود او دراز نکن.» پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفت.

روزی واقع شد که پسران او دخترانش در خانه برادر بزرگ خود میخوردند و شراب مینوشیدند.

۱۴ و رسولی نزد ایوب آمده، گفت: «او ان شیار میگرداند و ماده الاغان نزد آنها می چریدند.

۱۵ و سالیان بر آنها حمله آورده، بردند و جوانان را به دم شمشیر کشتند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تورا خبر دهم.»

و او هنوز سخن میگفت که دیگری آمده، گفت: «شش خدا از آسمان افتاد و گله و جوانان را سوزانیده، آنها را هلاک ساخت و من به تنهایی رهایی یافتم تا تورا خبر دهم.»

و او هنوز سخن میگفت که دیگری آمده، گفت: «لدانیان سه فرقه شدند و بر شتران هجوم آورده، آنها را بردند و جوانان را به دم شمشیر کشتند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تورا خبر دهم.»

و او هنوز سخن میگفت که دیگری آمده، گفت: «سران او دخترانت در خانه برادر بزرگ خود می خوردند و شراب مینوشیدند

که ا یک باد شدیدی از طرف بیابان آمده، چهار گوشه خانه را زد و بر جوانان افتاد که مردند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تورا خبر دهم.»

آنگاه ایوب برخاسته، جامه خود را درید و سر خود را تراشید و به زمین افتاده، سجده کرد

و گفت: «رهنه از رحم مادر خود بیرون آمدم و رهنه به آنجا خواهم برگشت، خداوند داد و خداوند گرفت و نام خداوند متبارک باد.»

در این همه، ایوب نگاه نکرد و به خدا جهالت نسبت نداد.

امتحان دوم ایوب

روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند، و شیطان نیز در میان ایشان آمد تا به حضور خداوند حاضر شود.

۲ و خداوند به شیطان گفت: «زنگ آمدی؟» شیطان در جواب خداوند گفت: «زتردد نمودن در جهان و از سیر کردن در آن.»

خداوند به شیطان گفت: «یاد برنده من ایوب تفکر نمودی که مثل او در زمین نیست؟ مرد کامل و راست و خداترس که از پستی اجتناب مینماید و تا الان کاملیت خود را قائم نگاه میدارد، هر چند مرایان و اداشتی که او را بیسبب اذیت رسانم.»

شیطان در جواب خداوند گفت: «وست به عوض پوست، و هر چه انسان دارد برای جان خود خواهد داد.

۵ لیکن الان دست خود را دراز کرده، استخوان و گوشت او را لمس نما و تورا پیش روی تو ترک خواهد نمود.»

خداوند به شیطان گفت: «یک او در دست تو است، لیکن جان او را حفظ کن.»

پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفته، ایوب را از کف پاتا کله اش به دملهای سخت مبتلا ساخت.

۸ و اوسفالی گرفت تا خود را با آن بخراشد و در میان خاک کسترانسته بود.

۹ و زنش او را گفت: «پاتا بجال کاملیت خود را نگاه میداری؟ خدا را ترک کن و بمیر.»

او وی را گفت: «فلکی از زنان ابله سخن میگوئی! ای انا بیگونی را از خدا بیایم ویدی را نیایم؟» در این همه، ایوب به لبهای خود نگاه نکرد.

دوستان ایوب

و چون سه دوست ایوب، این همه بدی را که بر او واقع شده بود شنیدند، هر یکی از مکان خود، یعنی الیفاز تیمانی و بلاد شوحی و سوفر نعمانی روانه شدند و یکدیگر همدستان گردیدند که آمده، او را تعزیت گویند و تسلی دهند.

۱۲ و چون چشمان خود را از دور بلند کرده، او را آشنا نخواستند، آواز خود را بلند نموده، گریستند و هر یک جامه خود را دریده، خاک بسوی آسمان بر سر خود افشانند.

۱۳ و هفت روز و هفت شب همراه او بر زمین نشستند و کسی با وی سخنی نگفت چونکه دیدند که در دوام بسیار عظیم است.

نوحه ایوب

و بعد از آن ایوب دهان خود را باز کرده، روز خود را انفرین کرد.

۲ ایوب متکلم شده، گفت:

«وزی که در آن متولد شدم، هلاک شود و شوی که گفتند مردی در رحم قرار گرفت،

آن روز تاریکی شود. و خدا از بالا بر آن اعتنا نکند و روشنی بر او نتابد.

۵ تاریکی و سایه موت، آن را به تصرف آورند. ابر بر آن ساکن شود. کسوفات روز آن را بر تیرسانند.

۶ و آن شب را ظلمت غلیظ فرو گیرد و در میان روزهای سال شادی نکند، و به شماره ماهها داخل نشود.

۷ اینک آن شب نازاد باشد. و آواز شادمانی در آن شنیده نشود.

۸ لعنت کنندگان روز، آن را نفرین نمایند، که در بر انگیزانیدن لویاتان ماهر میباشند.

۹ ستارگان شفق آن، تاریک گردد و انتظار نور بکشد و نباشد، و مژگان سحر را نبیند،

چونکه درهای رحم مادر م را نبست، و مشقت را از چشماتم مستور نساخت.

«را از رحم مادرم نمردم؟ و چون از شکم بیرون آمدم چرا جان ندادم؟

چرا زانو هام را قبول کردند، و پستانها تا ما مکیدم؟

زیرا تا بحال میخواهیدم و آرام میشدم. در خواب میبودم و استراحت مییافتم.

۱۴ آباد شاهان و مشیران جهان، که خرابها برای خویش بنامودند،

یا باسروران که طلا داشتند، و خانه های خود را از فقر پر ساختند.

۱۶ یا مثل سقط پنهان شده نیست میبودم، مثل بچه هانی که روشنی را ندیدند.

۱۷ در آنجا شیران از شورش باز میایستند، و در آنجا خستگان میآرماند،

در آنجا اسیران در اطمینان باهم ساکنند، و آواز کارگزاران را نمی شنوند.

۱۹ کوچک و بزرگ در آنجا بکанд. و غلام از آفتاب آزاد است.

۲۰ چرا روشنی به مستمند داده شود؟ و زندگی به تلخ جانان؟

که انتظار موت را میکشند و یافت نمی شود، و برای آن حفره میزنند بیشتر از گنجها.

۲۲ که شادی و ابتهاج مینمایند و مسرور میشوند چون قیر را می بایند؟

چرا نور داده میشود به کسی که راهش مستور است، که خدا اطرافش را مستور ساخته است؟

زیرا که ناله من، پیش از خورا کم میآید و نعره من، مثل آب ریخته میشود،

زیرا ترسی که از آن میترسیدم، بر من واقع شد. و آنچه از آن بیم داشتم بر من رسید.

۲۶ مطمئن و آرام نبودم و راحت نداشتم و پریشانی بر من آمد.»

الیغاز

و الیغاز بمانی در جواب گفت:

«گر کسی جرات کرده، با تو سخن گوید، آیا تو را ناپسند میآید؟ لیکن کیست که بتواند از سخن گفتن باز ایستد؟

۱ یک بسیاری را ادب آموختهای و دستهای ضعیف را تقویت دادهای.

۴ سخنان تو لغزنده را اقامت داشت، و تو زانوهای لرزنده را تقویت دادی.

۵ لیکن الان به تو رسیده است و ملول شده های، تو را لمس کرده است و پریشان گشته های.

۶ آیا تو کلی تو بر تقوای تو نیست؟ و امید تو بر کاملیت رفتار توئی؟

ان فکر کن! کیست که بیگانه هلاک شد؟ و راستان در کجالتف شدند؟

چنانکه من دیدم آنانی که شرارت را اشیار میکنند و شقاوت را میکارند همان را امیدوروند.

۹ از نفع خدا هلاک میشوند و از یاد غضب او تباها میگرددند.

۱۰ غرش شیر و نعره سبع و دندان شیر بچهها شکسته میشود.

۱۱ شیر تراز بودن شکار هلاک میشود و بچه های شیر ماده را کنده میگرددند.

«خنی به من در خفارسید، و گوش من از آن احساس نمود.

۱۲ در تفکرها از رویاهای شب، هنگامی که خواب سنگین بر مردم غالب شود،

خوف و لرز بر من مستولی شد که جمیع استخوانهایم را به جنبش آورد.

۱۵ آنگاه روحی از پیش روی من گذشت، و مویهای بدنم خراست.

۱۶ در آنجا ایستاد، اما سنجایش را تشخیص نمودم. صورتی در پیش نظر م بود. خاموشی بود و آوازی شنیدم

که آیا انسان به حضور خدا عادل شمرده شود؟ و آیا مرد در نظر خالق خود طاهر باشد؟

ایک بر خادمان خود اعتماد ندارد، و به فرشتگان خویش، حماقت نسبت میدهد.

۱۹ پس چندم تبه ز یاد به ساکنان خانه های گلین، که اساس ایشان در غبار است، که مثل بید فشرده میشوند!

از صبح تا شام نخر می شوند، تا به ابد هلاک میشوند و کسی آن را به خاطر نمی آورد.

۲۱ آیا طناب خیمه ایشان از ایشان کنده نمی شود؟ پس بدون حکمت میمیرند.

- «لان استغاثه کن و آیا کسی هست که تو را جواب دهد؟ و به کدامیک از مقدسان توجه خواهی نمود؟ زیرا غصه، احقر را می کشد و حسد، ابله را می میراند.
- ۳ من احقر را دیدم که ریشه می گرفت و ناگهان مسکن اورا نفرین کردم.
- ۴ فرزندان او از امنیت دور هستند و در روزها با مجال میشوند و روانه ندهای نیست.
- ۵ که گرسنگان محصور او را می خورند، و آن را نیز از میان خارها می چینند، و دهان تله برای دولت ایشان باز است.
- ۶ زیرا که بالا از غبار در نمی آید، و مشقت از زمین نمی روید.
- ۷ بلکه انسان برای مشقت مولود میشود، چنانکه شرابها بالایی برد.
- ۸ ولیکن نزد خدا طلب میگردم، و دعوی خود را بر خدا میسپردم، که اعمال عظیم و بقیاس میکند و عجایب بشمار؛
- که بروی زمین باران میباراند، و آب بروی صخرها جاری میسازد، تا مسکینان را به مقام بلند برساند، و ما تمیان به سلامتی سرفراشته شوند.
- ۱۲ که فکرهای حیله گران را باطل میسازد، به طوری که دستهای ایشان هیچ کار مفید نمی تواند کرد.
- ۱۳ که حکیمان را در حیلها ایشان گرفتار میسازد، و مشورت مکاران مشوش میشود.
- ۱۴ در روز و به تاریکی برمی خورند و به وقت ظهر، مثل شب کورانه راه میروند.
- ۱۵ که مسکین را از شمشیردهان ایشان، و از دست زوراور نجات میدهد.
- ۱۶ پس امید، برای ذلیل پیدا میشود و شرارت دهان خود را مینهد.
- «ان، خوشحال شخصی که خدا تنبیهش میکند. پس تادیب قادر مطلق را خوار می شمار.
- ۱۸ زیرا که او مجروح میسازد و التیام میدهد، و می گوید دست او شفا میدهد.
- ۱۹ در شش بلا، تو را نجات خواهد داد و در هفت بلا، هیچ ضرر بر تو نخواهد رسید.
- ۲۰ در لحظت تو را از موت فدیة خواهد داد، و در جنگ از دم شمشیر.
- ۲۱ از تازیانه زبان پنهان خواهی ماند، و چون هلاکت آید، از آن نخواهی ترسید.
- ۲۲ بر خرابی و تنگسالی خواهی خندیدی، و از وحوش زمین بیم نخواهی داشت.
- ۲۳ زیرا با سنگهای صحرا هدایتان خواهی بود، و وحوش صحرا با تو صلح خواهند کرد.
- ۲۴ و خواهی دانست که خیمه تو این است، و مسکن خود را تجسس خواهی کرد و چیزی مفقود نخواهی یافت.
- ۲۵ و خواهی دانست که ذریعت کثیر است و اولاد تو مثل علف زمین.
- ۲۶ و در شیخوخت به قبر خواهی رفت، مثل بافه گندم که در موسم برداشته میشود.
- ۲۷ اینک این را فتیش نمودیم و چنین است، پس تو این را بشنو و برای خوشتن بدان.»

ایوب

و ایوب جواب داد، گفت:

- «اش که غصه من سنجیده شود. و مشقت مراد میزان با آن بگذارند.
- ۳ زیرا که الان از ریگ دریا سنگی تر است. از این سبب سخنان من بیپوده میباشد.
- ۴ زیرا تیرهای قادر مطلق در اندرون من است. و روح من زهر آنها را میآشامد، و ترسهای خدای من صفا آرائی میکند.
- ۵ آیا گور خراب داشتی علف عرعر میکند؟ و یا گاو بر آذوقه خود بانگ میزند؟
- آیا چیز بیخیزه، بینمک خورده میشود؟ و یا در سفیده تخم، طعم میباشد؟
- جان من از لیس نمودن آنها کراهت دارد. آنها برای من مثل خوراک، زشت است.
- «اش که مسالت من برآورده شود، و خدا از روی مرا به من بدهد!
- و خدا راضی شود که مرا خرد کند، و دست خود را بلند کرده، مرا منقطع سازد!
- آنگاه معجزه ام اسلی میشود و در عذاب الیم شاد میشدم، چونکه کلمات حضرت قدوس را ننگار نمودم.
- ۱۱ من چه قوت دارم که انتظار بکشم و عاقبت من چیست که صبر نمایم؟
- آیا قوت من قوت سنگهاست؟ و یا گوشت من برنج است؟
- آیا بالکل بیاعانت نیستم؟ و مساعدت از من مطر و نشده است؟
- حق شکسته دل از دستش ترحم است، اگر چه هم ترس قادر مطلق را ترک نماید.
- ۱۵ اما برادران من مثل نهرها مرافق پیدا داند، مثل رودخانه وادیا که میگذرند.
- ۱۶ که از بیخ سیاه فام میباشند، و برف در آنها مخفی است.
- ۱۷ وقتی که آب از آنها میروند، نابود میشوند. و چون گرم شود، از جای خود ناپدید میگردند.
- ۱۸ کاروانیان از راه خود منحرف میشوند، و در بیابان داخل شده، هلاک میگردند.
- ۱۹ کاروانیان تجماع آنها تکران بودند. قافله های سبامید آن را داشتند.

- ۲۰ از امید خود بخل گردیدند. به آنجا رسیدند و شرمند گشتند.
- ۲۱ زیرا که الان شما مثل آنها شده‌اید، مصیبتی دیدید و ترسان گشتید.
- ۲۲ آیا گفتم که چیزی به من بخشید؟ یا مرغانی از اموال خود به من بدهید؟
- یا مرا از دست دشمن رها کنید؟ و مرا از دست ظالمان فدیة بدهید؟
- ۲۳ «را تعلم دهید و من خاموش خواهم شد، و مرا بفهمانید که در چه چیز خطا کردم.
- ۲۴ سخنان راستی چقدر زور آوراست! اما تنبیه شما چه نتیجه میبخشد؟
- آیا گمان میبرید که سخنان را تنبیه مینمایید و سخنان مایوس را که مثل باد است؟
- یقین برای بیم قرعہ میاندازید و دوست خود را مال تجارت میشمارید.
- ۲۵ پس الان التفات کرده، بر من توجه نمائید، و رو بروی شما دروغ نخواهم گفت.
- ۲۶ برگردید و بیانصافی نباشد، و باز گردید زیرا عدالت من قائم است.
- ۲۷ آیا در زبان من بیانصافی میباشد؟ و آیا کام من چیزهای فاسد را تمیز نمی دهد؟
- «یا برای انسان بر زمین مجاهدی نیست؟ و روزهای وی مثل روزهای مزدورنی؟
- مثل غلام که برای سایه اشتیاق دارد، و مزدوری که منتظر مزد خویش است،
- همچنین ماههای بطالت نصیب من شده است، و شبهای مشقت برای من معین گشته.
- ۴ چون میخواهم میگویی: کی بر خیزم؟ و شب بگذرد و تا سپیده صبح از پهلو به پهلو گردیدن خسته میشوم.
- ۵ جسمم از گرمای و بارهای خاک ملبس است، و پوستم ترا کیده و مقروح میشود.
- ۶ روزهایم از ما کوری جولانیزرو تراست، و بدون امید تمام میشود.
- ۷ به یاد آور که زندگی من باد است، و چشمانم دیگر نیکویی را نخواهد دید.
- ۸ چشم کسی که مرا می بیند دیگر به من نخواهد نگریست، و چشمانت برای من نگاه خواهد کرد و نخواهم بود.
- ۹ مثل ابر که پراکنده شده، نابود میشود. همچنین کسی که به گور فرو میرود، بر نمی آید.
- ۱۰ به خانه خود دیگر نخواهد برگشت، و مکانش باز او را نخواهد شناخت.
- ۱۱ پس من نیز دهان خود را نخواهم بست. از تنگی روح خود سخن میرانم، و از تلخی جانم شکایت خواهم کرد.
- ۱۲ آیا من در راهستم یا نهنگم که بر من کشیکچی فرامی دهد؟
- چون گفتم که تحت خواهم مراتلی خواهد داد و دستم شکایت مرا رفع خواهد کرد،
- آنگاه مرا به خواجها ترسان گردانیدی، و به رویاها مرا اهراسان ساختی.
- ۱۵ به حدی که جانم خفه شدن را اختیار کرد و مرگ را بیشتر از این استخوانهایم.
- ۱۶ کاهیده میشوم و نمی خواهم تابه بزنم. مرا ترک کن زیرا روزهایم نفسی است.
- «نسان چیست که او را عزت بخشی، و دل خود را با او مشغول سازی؟
- و هر نامد ازا او تنقد نمائی و هر لحظه او را بنیازمانی؟
- تابه کی چشم خود را از من بر نمی گردانی؟ مرا او اگدا ر تا آب دهان خود را فرو برم.
- ۲۰ من گناه کردم، اما بابتوای پاسبان بی آدم چه کنم؟ برای چه مرا به جهت خود هدف ساختهای، به حدی که برای خود بار سنگین شده‌ام؟
- و چرا گناه مرا نمی آمرزی، و خطایم را دور نمی سازی؟ زیرا که الان در خاک خواهم خوابید، و مرا تفحص خواهی کرد و نخواهم بود.»

بلد

پس بلد دشوخی در جواب گفت:

- «ابه کی این چیزها را خواهی گفت و سخنان دهانت باد شدید خواهد بود؟
- آیا خداوند او را در من منحرف سازد؟ یا قادر مطلق انصاف را منحرف نماید؟
- چون فرزندان توبه و نگاه ورزیدند، ایشان را به دست عصیان ایشان آسپم نمود.
- ۵ اگر توبه جد و جهد خدا را طلب میکردی و نزد قادر مطلق تضرع مینمودی،
- اگر پاک و راست میبودی، البته برای تو پیدار می شد، و مسکن عدالت تو را بر خورداری ساخت.
- ۷ و اگر چه ابتدایت صغیر میبود، عاقبت تو بسیار رفیع میگردد.
- ۸ زیرا که از قزنبای پیشین سوال کن، و به آنچه پدران ایشان تفحص کردند توجه نما،
- چونکه مادر روزی هستم و هیچ شی دانم، و روزهای ما سایه‌های بر روی زمین است.
- ۱۰ آیا ایشان تو را تعلم دهند و بابتو سخن ترانند؟ و از دل خود کلمات بیرون نیارند؟
- آیانی، بخلا ب میروید، یا قصب، یا آب نمومیکند؟
- هنگامی که هنوز سبزا ست و بریده نشده، پیش از هر گاه خشک میشود.

- ۱۳ همچنین است راه جمع فراموش کنندگان خدا. و امیدریا کار ضایع می شود، که امید او منقطع می شود، و اعتمادش خانه عنکبوت است.
- ۱۵ بر خانه خود تکیه می کند و غمی ایستد، به آن متمسک می شود ولیکن قائم نمی ماند.
- ۱۶ پدش روی آفتاب، ترو تازو می شود و شاخه هایش در باغش پهن می گردد.
- ۱۷ ریشه هایش بر توده های سنگ در هم بافته می شود، و بر سنگلاخ نگاه می کند.
- ۱۸ اگر از جای خود کنده شود، او را انکار کرده، میگوید: تو را نمی بینم.
- ۱۹ اینک خوشی طریقتش همین است و دیگران از خاک خواهند رویید.
- ۲۰ همانا خدا مرد کامل را حقیر نمی شمارد، و شریراد سنگبری نمی نماید، تادهان تو را از خنده هر کند، و لبهایت را از آواز شادمانی.
- ۲۲ خصمان تو به نجاتت ملبس خواهند شد، و خیمه شریران نابود خواهد گردید.»

ایوب

پس ایوب در جواب گفت:

- «قین میدانم که چنین است. لیکن انسان نزد خدا چگونه عادل شمرده شود؟ اگر بخواد با وی منازعه نماید، یکی از هزار او را جواب نخواهد داد.
- ۴ او در دهن حکیم و در قوت تواناست. کیست که با مقاومت کرده و کامیاب شده باشد؟ آنکه کوهها را منتقل میسازد و نمی فهمند، و در غضب خویش آنها را از گون میگرداند، که زمین را از مکانش میجانباند، و ستونهایش متزلزل می شود.
- ۷ که آفتاب را امر میفرماید و طلوع نمی کند و ستارگان را محتوم میسازد.
- ۸ که به تنهایی، آسمانها را پهن میکند و پروجهای دریایی خرامد.
- ۹ که دب اکبر و جبار و ثریا را آفرید، و برجهای جنوب را که کارهای عظیم بقیاس را میکنند و کارهای عجیب بیشمار را.
- ۱۱ اینک از من میگذرد و او را نمی بینم، و عبور میکند و او را احساس نمی نمایم.
- ۱۲ اینک او میراید و کیست که او را منع نماید؟ و کیست که به او تواند گفت: چه میکنی؟ خدا خشم خود را با زخمی دارد و مدد کاران رحب زیر او ختم میشوند.
- «س به طریق اولی، من کیستم که او را جواب دهم و بختان خود را بگیرم تا با او مباحثه نمایم؟ که اگر عادل میبودم، او را جواب نمی دادم، بلکه نزد او خود استغاثه مینمودم.
- ۱۶ اگر او را میخواندم و مرا جواب میداد، باور نمی کردم که آواز مرا شنیده است.
- ۱۷ زیرا که مرا به تدباید خرد میکند و بیسبب، زخمهای مرا بسیار میسازد.
- ۱۸ مرا غمی گذارد که نفس بکنم، بلکه مرا به تلخچایر میکند.
- ۱۹ اگر در باره قوت سخن گویم، اینک او قادر است، و اگر در باره انصاف، کیست که وقت را برای من تعیین کند؟ اگر عادل میبودم دهانم را مجرم میساخت، و اگر کامل میبودم مرا فاسق میشمرد.
- ۲۱ اگر کامل هستم، خویشتر را نمی شناسم، و جان خود را مگروه میدارم.
- ۲۲ این امر برای همه یکی است. بنابراین میگویم که او صالح است و شریرا هلاک میسازد.
- ۲۳ اگر تازانایان ناگهان بکشند، به امتحان بیگانهان استزای کند.
- ۲۴ جهان بدست شریران داده شده است و روی حاکمانش را میپوشاند. پس اگر چنین نیست، کیست که میکند؟ و روزهایم از نیک تیز رفتار تندرو تر است، میگریزد و نیکوئی را نمی بیند.
- ۲۶ مثل کشتیهای تیز رفتار میگریزد و مثل عقاب که بر شکار فرود آید.
- ۲۷ اگر فکر کنم که ناله خود را فراموش کنم و ترش رویی خود را دور کرده، گشاده روشوم، از تمامی مشقتهای خود میترسم و میدانم که مرا بیگانه نخواهی شرد، چونکه ملزم خواهم شد. پس چرا بیجا زحمت بکنم؟
- اگر خویشتر را به آب برف غسل دهم، و دستهای خود را به اشنان پاک کنم، آنگاه مرد لرین فرو میری، و رختبایم مرا مگروه میدارد.
- ۳۲ زیرا که او مثل من انسان نیست که او را جواب بدهم و با هم به سخا که بیایم.
- ۳۳ در میان ما حکمی نیست که بر هر دوی ما دست بگذارد.»

- ۳۴ کاش که عصبای خود را از من بردارد، و هیبت او مرا اثر نساند.
- ۳۵ آنگاه سخن میگفتم و از او نمی ترسیدم، لیکن من در خود چنین نیستم.
- «اتم از حیاتم بیزار است. پس ناله خود را روان میسانم و در تلخی جان خود سخن میرانم.
- ۲ به خدا میگویم مرا ملزم مساز، و مرا بفهمان که از چه سبب با من منازعت میکنی؟
آیا برای تونیکوست که ظلم نمایی و عمل دست خود را حقیر شماری، و پر مشورت شیران بتابی؟
آیا تو را چشمان بشر است؟ یا مثل دیدن انسان مینینی؟
آیا روزهای تو مثل روزهای انسان است؟ یا سالهای تو مثل روزهای مرد است؟
که معصیت مرا تنحص میکنی و برای گناهانم تجسس مینمایی؟
اگر چه میدانی که شیر نیستم و از دست تو رها نندهای نیستم.
- «ستبایت مرا جمیع و تمام سرشته است، و مرا آفریده است و آیامرا هلاک میسازی؟
به یاد آور که مرا مثل سفال ساختی و آیامرا به غبار برمی گردانی؟
آیا مرا مثل شیر زینتی و مثل پتیر، منجمد نساختی؟
مرا به پوست و گوشت ملبس نمودی و مرا با استخوانها و پیها بافتی.
- ۱۲ حیات و احسان به من عطا فرمودی و لطف تو روح مرا محافظت نمود.
- ۱۳ اما این چیزها را در دل خود پنهان کردی، و میدانم که اینها در فکر تو بود.
- ۱۴ اگر گناه کردم، مرا نشان کردی و مرا از معصیت میران خواهی ساخت.
- ۱۵ اگر شیر هستم و بی روی ام، او اگر عادل هستم سر خود را بر نخواهم افراشت، زیرا از اهانت بر هستم و مصیبت خود را میبینم!
و اگر (مرا) رافراشته شود، مثل شیر مرا اشکار خواهی کرد و باز عظمت خود را بر من ظاهر خواهی ساخت.
- ۱۷ گواهان خود را بر من پی در پی میآوری و غضب خویش را بر من میافزایی و افواج متعاقب یکدیگر به ضد منند.
- ۱۸ پس برای چه مرا از رحم بیرون آوردی؟ کاش که جان میدادم و چشمی مرا نمی دید.
- ۱۹ پس میبودم، چنانکه نبودم و از رحم مادرم به قهر برده میشدم.
- ۲۰ آبار و زهام قلیل نیست؟ پس مرا ترک کن، و از من دست بردار تا ندکی گشاده روشوم،
قبل از آنکه بروم بهجایی که از آن بر نخواهم گشت، به زمین ظلمت و سایه موت!
به زمین تاریکی غلیظ مثل ظلمات، زمین سایه موت و بی ترتیب که روشنایی آن مثل ظلمات است.»

صوفی

و صوفی نعمانی در جواب گفت:

- «یابه کثرت سخنان جواب نباید داد و مر دیر گو عادل شمرده شود؟
آیا بیهود هگونی تو مردمان را ساکت کند و یا بخیره کنی و کسی تو را خجل نسازد؟
و میگوئی تعلم من باک است، و من در نظر تو بیگانه هستم.
- ۵ ولیکن کاش که خدا سخن بگوید و لپهای خود را بر تو بگشاید،
و اسرار حکمت را برای تو بیان کند. زیرا که در راهیست خودد و طرف دارد. پس بدان که خدا کمتر از گناهانت تو را سزا داده است.
- ۷ آیا عمیهای خدا را میتوانی دریافت نمود؟ یا به کنه قادر مطلق توانی رسید؟
مثل بلندیهای آسمان است، چه خواهی کرد؟ گود ترا زها و به است، چه توانی دانست؟
پنجایش آن از جهان طویل تر و از دریا پهن تر است.
- ۱۰ اگر سخت بگیرد و حوس نماید و به محاکمه دعوت کند کیست که او را مناعت نماید؟
زیرا که بطلت مردم را میداند و شارات را میبیند اگر چه در آن تامل نکند.
- ۱۲ و مر د جاهل آنوقت فهم میشود که بجهه خرو حشی، انسان متولد شود.
- ۱۳ اگر تو دل خود را راست سازی و دستهای خود را بسوی او دراز کنی،
اگر در دست تو شارات باشد، آن را از خود دور کن، و بیانصافی در خیمه های تو ساکن نشود.
- ۱۵ پس یقین روی خود را بیعیب بر خواهی افراشت، و مستحکم شده، نخواهی رسید.
- ۱۶ زیرا که مشقت خود را فراموش خواهی کرد، و آن را مثل آب رفته به یاد خواهی آورد،
و روزگار تو از وقت ظهور روشن تر خواهد شد، و اگر چه تاریکی باشد، مثل صبح خواهد گشت.
- ۱۸ و مطمئن خواهی بود چونکه امید داری، و اطراف خود را تجسس نموده، امین خواهی خوابیدی.
- ۱۹ و خواهی خوابیدی و ترسانندهای نخواهد بود، و بسیاری تو را تملق خواهند نمود.
- ۲۰ لیکن چشمان شیران کاهیده میشوند و ملجای ایشان از ایشان نابود میگردد و امید ایشان جان کنند ایشان است.»

ایوب

پس ایوب در جواب گفت:

«درستی که شما فهم هستید، و حکمت با شما خواهد مرد.

۳ لیکن مرا نیز مثل شما فهم هست، و از شما کمتر نیستم. و کیست که مثل این چیزها را نمی داند؟

برای رفیق خود مسخره گردیدهام. کسیکه خدا را خوانده است و او را مستجاب فرموده، مرد عادل و کامل، مسخره شده است.

۵ در افکار آسودگان، برای مصیبت اهانت است. میباشد برای هر که پایش بلغزد.

۶ خیمه های دزدان به سلامت است و آنانی که خدا را غضبناک میسازند این هستند، که خدای خود را در دست خود می آورند.

«لیکن الان از بهایم پرس و توراتا علم خواهند داد. و از مرغان هوا و پریت بیان خواهند نمود.

۸ پایه زمین سخن بران و توراتا علم خواهد داد، و ماهیان در پایه تو خیر خواهند رسانید.

۹ کیست که از جمیع این چیزها نمی فهمد که دست خداوند آنها را بهجا آورده است،

که جان جمیع زندگان در دست وی است، و روح جمیع افراد بشر؟

آیا گوش بخشان را نمی آرزوید، چنانکه کام خوراک خود را می چشد؟

زدی پیران حکمت است، و عمر دراز قنانت میباشد.

۱۳ لیکن حکمت و کبریایی زدی است. مشورت و قنانت از آن اوست.

۱۴ اینک او منهدم میسازد و نمی توان بنامود. انسان را میبندد و نمی توان گشود.

۱۵ اینک آنها را باز میدارد و خشک میشود، و آنها را راهی کند و زمین را و از گون میسازد.

۱۶ قوت و وجود زدی است. فریبنده و فریب خورده از آن اوست.

۱۷ مشیران را غارت زده میریاید، و حاکمان را حقی میگردداند.

۱۸ بنیاد شاهان را می گشاید و در کرایشان کربند میبندد.

۱۹ کاهنان را غارت زده میریاید، و زور و آوران را سرنگون میسازد.

۲۰ بلاغت معتمدین را نابودی گرداند، و فهم پیران را برمی دارد.

۲۱ اهانت را بر نخبیان میریزد و کربند مقتدران را سست میگردداند.

۲۲ چیزهای عمیق را از تاریکی منکشف میسازد، و سایه موت را به روشنائی بیرون می آورد.

۲۳ امتها را ترقی میدهد و آنها را هلاک میسازد، امتها را وسعت میدهد و آنها را جلای وطن میفرماید.

۲۴ عقل و روسای قوم های زمین را میریاید، و ایشان را در بیابان آواره میگردداند، جایی که راه نیست.

۲۵ در تاریکی کوران راه میروند و نور نیست. و ایشان را مثل مستان افتان و خیزان میگردداند.

«نیک چشم من همه این چیزها را دیده، و گوش من آنها را شنیده و فهمیده است.

۲ چنانکه شما میدانید من هم میدانم. و من کمتر از شما نیستم.

۳ لیکن میخواهم با قدر مطلق سخن گویم. و آرزو دارم که با خدا حاجه نمایم.

۴ اما شما دروغها جعل میکنید، و جمیع شما طیبیان باطل هستید.

۵ کاش که شما به کلی ساکت میشدید که این برای شما حکمت میبود.

۶ پس حجت مرا بشنوید. و دعوی لبها را گوش گیرید.

۷ آیا برای خدا به بیان صافی سخن خواهید راند؟ و به جهت او با فریب تکلم خواهید نمود؟

آیا برای او طرف داری خواهید نمود؟ و به جهت خدا دعوی خواهید کرد؟

آیا نیکو است که او شمار آفتیش نماید؟ یا چنانکه انسان را مسخره مینماید او را مسخره میسازید.

۱۰ البته شمارا توبیخ خواهد کرد. اگر در خطا طرف داری نمایید.

۱۱ آیا جلال او شمارا هراسان نخواهد ساخت؟ و هیبت او بر شما مستولی نخواهد شد؟

ذکرهای شما، مثل های غبار است. و حصارهای شما، حصارهای گل است.

«زمن ساکت شوید و من سخن خواهم گفت. و هر چه خواهد، بر من واقع شود.

۱۴ چرا گوشت خود را بادندانم بگیرم و جان خود را در دستم بنهم؟

اگر چه مرا بکشند، برای او انتظار خواهم کشید. لیکن راه خود را به حضور او ثابت خواهم ساخت.

۱۶ این نیز برای من نجات خواهد شد. زیرا که کار به حضور او حاضر نمی شود.

۱۷ بشنوید! بخشان مرا بشنوید. و دعوی من به گوشهای شمارسد.

۱۸ اینک الان دعوی خود را مرتب ساختم. و میدام که عادل شمرده خواهم شد.

۱۹ کیست که با من مخاصمه کند؟ پس خاموش شده جان را تسلیم خواهم کرد.

- ۲۰ فقط و چیزیه من مکن. آنگاه خود را از حضور تو پنهان نخواهم ساخت.
- ۲۱ دست خود را از من دور کن. وهیبت تو مرا هراسان نسازد.
- ۲۲ آنگاه بخوان و من جواب خواهم داد، یا اینکه من بگویم و مرا جواب بده.
- ۲۳ خطایا و گناهانم چقدر راست؟ تصصیر و نگاه مرا به من بشناسان.
- ۲۴ چرا روی خود را از من میپوشانی؟ و مراد شمن خود می شماری؟
- آیا بری را که از نادانده شده است میگریزانی؟ و گاه خشک را تعاقب میکنی؟
- زیرا که چیزهای تلخ را به ضد من مینویسی، و گناهان جوانیام را نصیب من میسازی.
- ۲۷ و پایهای مراد را کننده میگداری، و جمیع راههایم را نشان میکنی و گرد کف باهام خط میکشی؛ و حال آنکه مثل چیز گندیده فاسد، و مثل جامه بید خورده هستم.

انسان که از زن زاییده میشود،
قلیل الایام و پر از زحمات است.

- ۲ مثل گل میروید و پریده میشود. و مثل سایه میگریزد و غمی ماند.
- ۳ و آیا بر چنین شخص چشمان خود را میکشایی و مرا با خود به محاکمه میآوری؟ کیست که چیز ظاهر را از چیز نجس بیرون آورد؟ هیچکس نیست.
- ۵ چونکه روز هایش مقدراست و شماره ماههایش نزدت است و حدی از برایش گذاشتی که از آن تجاوز نتواند نمود.
- ۶ از او و برگردان تا آرام بگیرد. و مثل مزدور روزهای خود را به انجام رساند.
- «برای درخت امید است که اگر بریده شود باز خواهد روید، و رومو نهایش نابود نخواهد شد.
- ۸ اگر چه ریشهایش در زمین کهنه شود، و تنه آن در خاک ببرد.
- ۹ لیکن از بوی آب، و رومو نمیکند و مثل نهال نو، شاخهها میآورد.
- ۱۰ امامرد میمیرد و فاسد میشود و آدمی چون جان را بسیار بکجا است؟ چنانکه آبها از دریا زایل میشود، و نهرها ضایع و خشک میگردد.
- ۱۲ همچنین انسان میخوابد و برمی خیزد، تا نیست شدن آسمانها بیدار خواهند شد و از خواب خود برانگیخته خواهند گردید.
- ۱۳ کاش که مراد را بوی پنهان کنی، و تا غضب فرو نشیند، مرا مستور سازی، و بر ایم زمانی تعیین نمایی تا مرا به یادآوری.
- ۱۴ اگر مرد بیدار دیگر زنده شود، در تمامی روزهای مجاهده خود انتظار خواهم کشید، تا وقت تبدیل من برسد.
- ۱۵ تو ندا خواهی کرد و من جواب خواهم داد، و به صنعت دست خود مشتاق خواهی شد.
- ۱۶ اما الان قدمهای مرا میشماری و آیا بر نگاه من یاسبانی نمی کنی؟ معصیت من در کبسه نخمتم است. و خطای مرا مسدود ساختهای.
- ۱۸ به درستی کوهی که میافتد فانی میشود و صخره از مکانش منتقل میگردد.
- ۱۹ آب سنگها را میساید، و سیلهایش خاک زمین را میریزد. همچنین امید انسان را تلف میکنی، بر او تابه ابد غلبه میکنی، پس میروند. روی او را تغییر میدهی و او را راه میکنی.
- ۲۱ پس انش به عزت میرسند و او نمی داند. یا به ذلت میافتند و ایشان را به نظر نمی آورد.
- ۲۲ برای خودش فقط جسد او از درد بیتاب میشود. و برای خودش جان او ماتم میگردد.»

الیغاز

پس الیغاز تمانی در جواب گفت:

- «یا مرد حکیم از علم باطل جواب بدهد؟ و بطن خود را از باد شرقی بر سازد؟
- آیا به سخن بیفایده مجاحه نماید؟ و به کلماتی که هیچ نفع نمی بخشد؟
- آیا تو خدا ترسی را ترک میکنی و تقوای را به حضور خدا ناقص میسازی.
- ۵ زیرا که دهانت، معصیت تو را ظاهر میسازد و زبان حیلہ گران را اختیار میکنی.
- ۶ دهان خودت تو را ملزم میسازد و نه من، و لپهات بر تو شهادت میدهد.
- ۷ آیا شخص اول از آدمیان زاییده شده های؟ و پیش از تلهای به وجود آمده های؟
- آیا مشورت مخفی خدای را شنیدهای و حکمت را بر خود منحصر ساختهای؟
- چه میدانی که ما هم نمی دانیم؟ و چه میفهمی که نزد ما هم نیست؟
- زدمار میس سفیدان و پیران هستند که در روزها از پدر تو بزرگترند.
- ۱۱ آیا تاملی های خدای را بر تو کم است و کلام ملامم باتو؟
- چرا دلت تو را میراید؟ و چرا چشمانت را بر هم میزنی
- که روح خود را به ضد خدای میگردانی، و چنین سخنان را از دهانت بیرون میآوری؟
- «نسان چیست که پاک باشد، و مولود زن که عادل شمرده شود؟

- اینک بر مقصد سان خود اعتماد ندارد، و آسمانها در نظرش پاک نیست.
- ۱۶ پس از طریق اولی انسان مکروه و فاسد که شرارت را مثل آب مینوشد.
- ۱۷ من برای تو بیان میکنم پس مرا بشنو. و آنچه دیدهام حکایت مینمایم.
- ۱۸ که حکیمان آن را از پدران خود روایت کردند و مخفی نداشتند، که به ایشان به تنهایی زمین داده شد، و هیچ غریبی از میان ایشان عبور نکرد، شیر در تمامی روزهایش مبتلای درداست. و سالهای شمرده شده برای مرد ظالم میباشد.
- ۲۱ صدای ترسها در گوش وی است. در وقت سلامتی تاراج کننده بروی میآید.
- ۲۲ باور نمی کند که از تاریکی خواهد برگشت و شمشیر برای او مرا قباست.
- ۲۳ برای نان میگردد و میگوید نجاست. و میدانند که روز تاریکی زدا و حاضر است.
- ۲۴ تنگی و ضیق او را می ترساند، مثل پادشاه میبای جنگ بر او غلبه مینماید.
- ۲۵ زیرا دست خود را به ضد خدادار ازمی کند و بر قادر مطلق تکبر مینماید.
- ۲۶ با گردن بلند بر او تاخت میآورد، با کل میخهای سخت سپهر خویش، چونکه روی خود را به پشه پوشانیده، و کر خود را با نخم ملبس ساخته است.
- ۲۸ و در شهرهای ویران و خانه های غیر مسکون که نزدیک به خراب شدن است ساکن میشود.
- ۲۹ او غنی نخواهد شد و دولتش پایدار نخواهد ماند، و املاک او در زمین زیاد نخواهد گردید.
- ۳۰ از تاریکی رها نخواهد شد، و آتش، شاخه هایش را خواهد خشکانید، و به نطفه دهان او زائل خواهد شد.
- ۳۱ به بطالت تو کل ننماید و خود را فریب ندهد، و الا بطلالت اجرت او خواهد بود.
- ۳۲ قبل از رسیدن و قتش تمام ادا خواهد شد و شاخه او سبز نخواهد ماند.
- ۳۳ مثل مو، غوره خود را خواهد افشاند، و مثل زیتون، شکوفه خود را خواهد ریخت، زیرا که جماعت را با کاران، بیگس خواهند ماند، و خیمه های رشوه خواران را آتش خواهد سوزانید.
- ۳۵ به شقاوت حمله شده، معصیت را میزاید و شکم ایشان فریب را آماده میکند.»

ایوب

پس ایوب در جواب گفت:

- «سیار چیزها مثل این شنیدم. تسلی دهندگان مرا حمه شما هستیید.
- ۳ آیا بخنان باطل را انتها نخواهد شد؟ و کیست که تو را به جواب دادن تحریک میکند؟ من نیز مثل شامی توانستم بگویم، اگر جان شام در جای جان من میبود، و سخنها به ضد شام تریب دهم، و سر خود را بر شما بچنابانم، لیکن شمارا به دهان خود تقویت میدادم و تسلی لپهایم غم شمارا رفع مینمود.
- «گرم سخن گویم، غم من رفع نمی گردد؛ و اگر ساکت شوم مرا چه راحت حاصل میشود؟ لیکن الان او مرا اخسته نموده است. تو تمامی جماعت مرا ویران ساختهای.
- ۸ مرا سخت گرفتی و این بر من شاهد شده است. و لا غریبی من به ضد من برخاسته، و رو بروم شهادت میدهد.
- ۹ در غضب خود مرا دریده و بر من جفا نموده است. دندانهایش را بر من افشرد و مثل دشتیم چشمان خود را بر من تیز کرده است.
- ۱۰ دهان خود را بر من گشودند، بر رخسار من به استحقار زدند، به ضد من باهم اجتماع نمودند.
- ۱۱ خدا مرا به بدست ظالمان تسلیم نموده، و مرا به بدست شریران افکنده است.
- ۱۲ چون در راحت بودم مرا پاره پاره کرده است، و گردن مرا گرفته، مرا خرد کرده، و مرا برای هدف خود نصب نموده است.
- ۱۳ تیرهایش مرا احاطه کرد. گرده هایم را پاره میکند و شفقت نمی نماید. و زهره مرا به زمین میریزد.
- ۱۴ مرا زخم بر زخم، مجروح میسازد و مثل جبار، بر من حمله میآورد.
- ۱۵ بروست خود دیلا من دوختام، و شاخ خود را در خاک خوار نمودهام.
- ۱۶ روی من از گریستن سرخ شده است، و بر مژگانم سایه موت است.
- ۱۷ اگر چه هیچ بیانصافی در دست من نیست، و دعای من پاک است.
- ۱۸ ای زمین خون مرا میپوشان، و استغافه مرا آرام نپاشد.
- ۱۹ اینک الان نیز شاهد من در آسمان است، و گواه من در اعلی علین.
- ۲۰ دوستانم مرا استهزا میکنند، لیکن چشمانم نزد خدا اشک میریزد.
- ۲۱ و آیا برای انسان نزد خدا عجاوه میکند، مثل بنی آدم که برای همسایه خود مینماید؟ زیرا سالهای اندک سپری میشود، پس به راهی که بر نمی گردم، خواهم رفت.
- «وح من تلف شده، و روزهایم تمام گردیده، و قبر برای من حاضر است.
- ۲ به درستی که استهزا کنندگان نزد منند، و چشم من در منازعت ایشان دائم میماند.
- »

- ۳ الان گریه و به جهت من نزد خود ضامن باش. والا کیست که به من دست دهد؟ چونکه دل ایشان را از حکمت منع کرده‌ای، بنابراین ایشان را بلند نخواهی ساخت.
- ۵ کسیکه دوستان خود را به تاراج تسلیم کند، چشمان فرزندانش تار خواهد شد.
- ۶ مرا نزد امثال ساخته است، و مثل کسیکه برویش آب دهان اندازند شده‌ام.
- ۷ چشم من از غصه کاهیده شده است، و تمامی اعضا مثل سایه گردیده.
- ۸ راستان به سبب این، حیران میماند و صالحان خویشتن را بر ریا کاران برمی‌انگیزانند.
- ۹ لیکن مرد عادل به طریق خود متمسک میشود، و کسیکه دست پاک دارد، در قوت ترقی خواهد نمود.
- «ما همه شمار گشته، الا آن بیاید و در میان شما حکیمی نخواهم یافت.
- ۱۱ روزهای من گذشته، و قصدهای من و فکرهای دلم منقطع شده است.
- ۱۲ شب را به روز تبدیل میکنند و با وجود تاریکی میگویند روشنایی نزدیک است.
- ۱۳ وقتی که امید دارم هاویه خانه من میباشد، و بستر خود را در تاریکی میگسترانم، و به هلاکت میگویم تو پدر من هستی و به کرم که تو مادر و خواهر من میباشی.
- ۱۵ پس امید من کجاست؟ و کیست که امید مرا خواهد دید؟
- تا بندهای هاویه فرو میروند، هنگامی که باهم در خاک نزول ماییم.»

بلد

پس بلد دوشوی در جواب گفت:

- «ابه کی برای سخنان، دامها میگسترانید؟ بتفکر کنید و بعد از آن تکلم خواهیم نمود.
- ۳ چرا مثل بهایم شمرده شویم؟ و در نظر شما نجس نمایم؟
- ای که در غضب خود خویشتن را باره میکنی، آیا به خاطر تو زمین متروک شود، یا صحفه از جای خود منتقل گردد؟
- البته روشنایی شریان خاموش خواهد شد، و شعله آتش ایشان نور نخواهد داد.
- ۶ در خیمه او روشنایی به تاریکی مبدل میگردد، و چراغش بر او خاموش خواهد شد.
- ۷ قدمهای قوتش تنگ میشود. و مشورت خودش او را به زیر خواهد افکند.
- ۸ زیرا پاهای خود در دام خواهد افتاد، و به روی تله‌ها راه خواهد رفت.
- ۹ تله پاشنه او را خواهد گرفت. و دام، او را به زور نگاه خواهد داشت.
- ۱۰ دام برایش در زمین پنهان شده است، و تله برایش در راه.
- ۱۱ ترس از هر طرف او را هراسان میکند، و به او جسیبیده، و ی راهی گزیند.
- ۱۲ شقاوت، برای او گرسنه است، و ذلت، برای لغزیدن او حاضر است.
- ۱۳ اعضای جسد او را میخورد. نخست زاده موت، جسد او را میخورد.
- ۱۴ آنچه بر آن اعتماد میداشت، از خیمه او ریخته میشود، و خود او نزد پادشاه ترسهارانده میگردد.
- ۱۵ کسانی که از وی نباشند در خیمه او ساکن میگرددند، و گوگرد بر مسکن او پاشیده میشود.
- ۱۶ ریشه هایش از زیری خشکد، و شاخه‌هاش از بالا بریده خواهد شد.
- ۱۷ یادگارا و از زمین نابود میگردد، و در کوچه‌ها سم نخواهد داشت.
- ۱۸ از روشنایی به تاریکی رانده میشود. او را از ربع مسکون خواهند گزیند.
- ۱۹ او را در میان قومش نه اولاد و نه ذریه خواهد بود، و در ماوای او کسی باقی نخواهد ماند.
- ۲۰ متاخرین از روزگارش متحیر خواهند شد، چنانکه بر مقدمه من، ترس مستولی شده بود.
- ۲۱ به درستی که مسکن‌های شریان چنین میباشد، و مکان کسیکه خدا را نمی‌شناسد مثل این است.»

ایوب

پس ایوب در جواب گفت:

- «ابه کی جان مرا میرنجانید؟ و مرا به سخنان خود فرسوده میسازید؟
- این ده مرتبه است که مرا مذمت نمودید، و بحالتی کشید که بامن سختی میکنید؟
- و اگر فی الحقیقه خطا کرده‌ام، خطای من نزد من میماند.
- ۵ اگر فی الواقع بر من تکبر نماید و عار مرا بر من اثبات کنید،
- پس بدانید که خدا عوی مرا منحرف ساخته، و به دام خود مرا احاطه نموده است.
- ۷ اینک از ظلم، تعرض مینمایم و مستجاب نمی‌شوم و استغاثه میکنم و دادرسی نیست.
- ۸ طریق مرا احصار نموده است که از آن نمی‌توانم گذشت و بر راههای من تاریکی را گذارده است.
- ۹ جلال مرا از من کنده است و تاج را از سر من برداشته،
- مرا از هر طرف خراب نموده، پس هلاک شدم. و مثل درخت، ریشه امید مرا کنده است.

- ۱۱ غضب خود را بر من افروخته، و مرا یکی از دشمنان خود شمرده است.
- ۱۲ فوجهای او با هم میآیند و راه خود را بر من بلند میکنند و به اطراف خیمه من اردو میزنند.
- «راد را تم را از نزد من دور کرده است و آشنایانم از من بالکل بیگانه شده‌اند.
- ۱۴ خویشا من مرا ترک نموده و آشنایانم مرا فراموش کرده‌اند.
- ۱۵ زیلان خانها هم و کنیزانم مرا غریب می‌شمارند، و در نظر ایشان بیگانه شده‌ام.
- ۱۶ غلام خود را صلدا می‌کنم و مرا اجواب نمی‌دهد، اگر چه او را به دهان خود التماس بکنم.
- ۱۷ نفس من نزد تم مکروه شده است و تصرع من زردا و لادرجم مادرم.
- ۱۸ بچه‌های کوچک نیز مرا حقیر می‌شمارند و چون بر می‌خیزم به ضد من حرف می‌زنند.
- ۱۹ همه اهل مشورت از من نفرت مینمایند، و کسانی را که دوست میداشتم از من برگشته‌اند.
- ۲۰ استخوانم به پوست و گوشت چسبیده است، و پوست دندانهای خود خلاصی یافته‌ام.
- ۲۱ بر من ترحم کنید! ترحم کنید شمای دوستانم! زیاد است خدا مرا المس نموده است.
- ۲۲ چرا مثل خدا بر من جفا می‌کنید و از گوشت من سیر نمی‌شوید.
- ۲۳ کاش که سخنانم الان نوشته میشد! کاش که در کتابی ثبت میگردید، و با قلم آهنین و سرب بر صحیفه‌های تابه‌ابد کنده میشد!
- و من میدانم که ولی من زنده است، و در ایام آخر، بر زمین خواهد بر خاست.
- ۲۶ و بعد از آنکه این پوست من تلف شود، بدون جسد من نیز خدا را خواهم دید.
- ۲۷ و من او را برای خود خواهم دید. و چشمان من بر او خواهد نگر بست و نه چشم دیگری. اگر چه گرده‌ها هم در اندرو تم تلف شده باشد.
- ۲۸ اگر بگوید چگونه بر او جفا نمایم و حال آنگاه اصل امر در من یافت میشود.
- ۲۹ پس از شمشیر بترسید، زیرا که سرهای شمشیر غضبناک است، تا دانسته باشید که داوری خواهد بود.»

صوفی

پس صوفی نعمانی در جواب گفت:

- «زاین جهت فکرهایم مرا به جواب دادن تحریک میکنند و به این سبب، من تعجیل می‌نمایم.
- ۳ سرزنش تو بیخ خود را شنیدم، و از فطانت روح من مرا جواب میدهد.
- ۴ آیا این را از قدیم بدانستهای، از زمانی که انسان بر زمین قرار داده شد، که شادی شیرین، اندک زمانی است، و خوشی ریاکاران، لحظهای؟
- اگر چه شوکت او تابه آسمان بلند شود، و سر خود را تابه فلک برافرازد.
- ۷ لیکن مثل فضله خود تابه ابد هلاک خواهد شد، و بینندگان خواهند گفت: کجا است؟
- مثل خواب، میبرد و یافت نمی‌شود. و مثل رویای شب، او را خواهند گریزانید.
- ۹ چشمی که او را دیده است دیگر نخواهد دید، و مکانش باز را نخواهد نگر بست.
- ۱۰ فرزندانش زندقه‌فیران تذلل خواهند کرد، و دستپایش دولت او را پس خواهد داد.
- ۱۱ استخوانهایش از جوانی پراست، لیکن همراه او در خاک خواهد خوابید.
- ۱۲ اگر چه شرارت در دهانش شیرین باشد، و آن را زیر زبانش پنهان کند.
- ۱۳ اگر چه او را دروغ دارد و از دست ندهد، و آن را در میان کام خود نگاه دارد.
- ۱۴ لیکن خوراکی او در احشایش تبدیل میشود، و در اندرونش زهر مار می‌گردد.
- ۱۵ دولت را فرورده است و آن را قی خواهد کرد، و خدا آن را از شکش بیرون خواهد نمود.
- ۱۶ او زهر مارها را خواهد مکید، و زبان افعی او را خواهد کشت.
- ۱۷ بر رود خانه‌ها نظر نخواهند کرد، بر نه‌ها و جویهای شهد و شیر.
- ۱۸ ثمره زحمت خود را در کرده، آن را فرو نخواهد برد، و بر حسب دولتی که کسب کرده است، شادی نخواهد نمود.
- ۱۹ زیرا فقیران از بون ساخته و ترک کرده است. پس خانهای را که در دیده است، بنا خواهد کرد.
- «بیرا که در حرص خود قناعت را ندانست. پس از نفایس خود، چیزی استر داد نخواهد کرد.
- چیزی نمانده است که نخورده باشد. پس بر خورداری او دوام نخواهد داشت.
- ۲۲ هنگامی که دولت او بیهت گردد، در تنگی گرفتار میشود، و دست همه ذلیلان بر او استیلا خواهد یافت.
- ۲۳ در وقتی که شکم خود را پر می‌کند، خدا حدت خشم خود را بر او خواهد فرستاد، و حینی که می‌خورد آن را بر او خواهد بارانید.
- ۲۴ از اسلحه آهنین خواهد گریخت و کمان برنجین، او را خواهد سفت.
- ۲۵ آن را می‌کشد و از جسدش بیرون می‌آید، و پیکان براق از زهرهاش در می‌رود و ترسبار او استیلا می‌یابد.
- ۲۶ تمامی تاریکی برای ذخیر او نگاه داشته شده است. و آتش ندمیده آنها را خواهد سوزانید، و آنچه را که در چادرش باقی است، خواهد خورد.

- ۲۷ آسمانها عصیانش را مکتشف خواهد ساخت، و زمین به ضد او خواهد برخاست.
 ۲۸ محصول خانه‌اش زایل خواهد شد، و در روز غضب او نابود خواهد گشت.
 ۲۹ این است نصیب مرد شریراز خدا و میراث مقدر او از قادر مطلق.»

ایوب

پس ایوب در جواب گفت:

- «شنوید، کلام مرا بشنوید. و این، تسلی شما باشد.
 ۳ با من تحمل نماید تا بگویم، و بعد از گفتم استیزانماید.
 ۴ و اما من، آیا شکایتم ز انسان است؟ پس چرا بیصبر نباشم؟
 به من توجه کنید و تعجب نمائید، و دست به دهان بگذارید.
 ۶ هر گاه به یاد می‌آورم، حیران میشوم. و لرزه جسد مرا میگیرد.
 ۷ چرا شریران زنده میمانند، پیر میشوند و در توانایی قوی میگردند؟
 ذریت ایشان به حضور ایشان، با ایشان استوار میشوند و اولاد ایشان در نظر ایشان.
 ۹ خانه‌های ایشان، از ترس این میباشند و عصای خدا بر ایشان نمی‌آید.
 ۱۰ گاو نر ایشان جماع میکند و خطای کند و گاو ایشان میزاید و سقط نمی‌نماید.
 ۱۱ بچه‌های خود را مثل گله بیرون میفرستند و اطفال ایشان رقص میکنند.
 ۱۲ بادف و عود میسرایند، و با صدای نای شادی مینمایند.
 ۱۳ روزهای خود را در سعادت متمدنی صرف میکنند، و به لحظهای به‌ها و به فرود می‌روند.
 ۱۴ و به خدا میگویند: از ما دور شو زیرا که معرفت طریق تو را نمی‌خواهیم.
 ۱۵ قادر مطلق کیست که او را عبادت نمایم، و ما را چه فایده که از او استند عاقلانیم.
 ۱۶ اینک سعادت متمدنی ایشان در دست ایشان نیست. کاش که مشورت شریران از من دور باشد.
 «سایر شریران خاموش میشوند و ذلت ایشان به ایشان میرسد، و خدا در غضب خود در دهارا نصیب ایشان میکند.
 ۱۸ مثل سفال پیش روی باد میشوند و مثل کاه که گرد باد پراکنده میکنند.
 ۱۹ خدا گاهش را برای فرزندانش ذخیره میکند، و او را مکافات میرساند و خواهد دانست.
 ۲۰ چشم‌انش هلاکت او را خواهد دید، و از خشم قادر مطلق خواهد نوشید.
 ۲۱ زیرا که بعد از او در خانه‌اش او را چه شادی خواهد بود، چون عدد ماه‌هایش منقطع شود؟
 آیا خدا را علم تو آن موخت؟ چونکه او را عمل علین داوری میکند.
 ۲۳ یکی در عین قوت خود میمیرد، در حالی که بالکل در امنیت و سلامتی است.
 ۲۴ قدح‌های او پراشیر است، و مغز استخوانش تروتازه است.
 ۲۵ و دیگری در تلخی جان میمیرد و از نیکویی هیچ لذت نمی‌برد.
 ۲۶ اینها بهم در خاک میخوابند و کرم‌ها ایشان را میپوشانند.
 ۲۷ اینک افکار شمارا می‌دانم و تدبیراتی که ناحق بر من میانداشید.
 ۲۸ زیرا میگویند سجاست خانه امیر، و خیمه‌های مسکن شریران؟
 آیا از راه گذریان نهر سیدید؟ و دلایل ایشان را انکار نمی‌توانید نمود،
 که شریران برای روز ذلت نگاه داشته میشوند و در روز غضب، بیرون برده میگردند.
 ۳۱ کیست که راهش را پیش رویش بیان کند، و جزای آنچه را که کرده است به او برساند؟
 که آخر او را به قبر خواهند برد، و بر مرز او نگاهبانی خواهند کرد.
 ۳۳ کلوخ‌های وادی برایش شیرین میشود و جمیع آدمیان در عقب او خواهند رفت، چنانکه قبل از او بی‌شماره رفتند.
 ۳۴ پس چگونه مرا تسلی باطل میدهد که در جوابهای شما محض خیانت میماند!»

الیغاز

پس الیغاز بتمانی در جواب گفت:

- «یا مرد به خدا فایده برساند؟ البته مرد را نا برای خوشی تن مفید است.
 ۳ آیا اگر تو عادل باشی، برای قادر مطلق خوشی رخ مینماید؟ یا اگر طریق خود را راست سازی، او را فایده میشود؟
 آیا بسبب ترس تو، تو را تو بیخ مینماید؟ یا با تو به‌جا که داخل خواهد شد؟
 آیا شرارت تو عظیم نیست و عصیان تو بی‌تابانی،
 چونکه از برادران خود بیسبب گرو گزینی و لباس برهنگان را کنیدی،
 به تشنگان آب نوشانیدی، و از گرسنگان نان دریغ داشتی؟
 اما مرد جبار زمین از آن او میباشد و مرد عالیجاه، در آن ساکن میشود.

- ۹ بیوه زنان را تپید دست رد نمودی، و بازوهای یتیمان شکسته گردید.
- ۱۰ بنابراین دامپتورا احاطه مینماید و ترس، ناگهان تورا مضطرب میسازد.
- ۱۱ یاتاریکی که آن را غمی بینی و سیلابها تورا میپوشاند.
- ۱۲ آیا خدا مثل آسمانها بلند نیست؟ و سرستاران را بگر چگونگی نه عالی هستند.
- ۱۳ و تو میگوئی خدا چه میداند و آیا از تو یکی غلیظ داوری تواند نمود؟
- ۱۴ ابرها سترا و ست پس غمی ببند، و پردایره افلاک میخراشد.
- ۱۵ آیا طریق قدمار نشان کردی که مردمان شیردر آن سلوک نمودند، که قبل از زمان خود بوده شدند، و اساس آنها مثل نهر ریخته شد که به خدا گفتند: از مادور شو و قادر مطلق برای ما چه تواند کرد؟
- و حال آنگاه و خانه های ایشان را از چیزهای نیکو بر ساخت. پس مشورت شیران از من دور شود.
- «ادلان چون آن را بینند، شادی خواهند نمود و بیگانهان بر ایشان استیزا خواهند کرد.
- ۲۰ آیا مقاومت کنندگان ما منقطع نشدند؟ و آتش بقیه ایشان را نسوزانید؟
- پس حال با او انس بگیر و سالم باش. و به این منوال نیکویی به تو خواهد رسید.
- ۲۲ تعلیم را از دهانش قبول نما، و کلمات او را در دل خود بنه.
- ۲۳ اگر به قادر مطلق بازگشت نمایی، بنا خواهی شد. و اگر شرارت را از خیمه خود دور نمایی و اگر گنج خود را در خاک و طلای او فیرا در سنگهای نهرها بگذاری، آنگاه قادر مطلق گنج تو و نقره خالص برای تو خواهد بود،
- زیرا در آنوقت از قادر مطلق تلذذ خواهی یافت، و روی خود را به طرف خدا بر خواهی افراشت.
- ۲۷ زرداود عا خواهی کرد و او تو را اجابت خواهد نمود، و نذرهای خود را ادا خواهی ساخت.
- ۲۸ امری را جزم خواهی نمود و برایت برقرار خواهد شد، و روشنائی بر راههایت خواهد تابید.
- ۲۹ وقتی که دلیل شوی، خواهی گفت: رفعت باشد، و فروتنان را نجات خواهد داد.
- ۳۰ کسی را که بیگانه نباشد خواهد هانید، و به پایکی دستهای تور هانیده خواهد شد.»

ایوب

پس ایوب در جواب گفت:

- «مرویز نیشکایت من تلخ است، و ضرب من از ناله من سنگینتر.
- ۳ کاش میدانستم که او را بکجا یابم، تا آنکه نزد کرسی او بیایم.
- ۴ آنگاه دعوی خود را به حضور روی ترتیب میدادم، و دهان خود را از جتپا بر میساختم.
- ۵ سخنانی را که در جواب من میگفت میدانستم، و آنچه را که به من میگفت میفهمیدم.
- ۶ آیا به عظمت قوت خود بیا من مخاصمه مینمود؟ حاشا! بلکه به من التفات میکرد.
- ۷ آنگاه مر در است با او محاجه مینمود و او را زد او خود تا به ابد نجات مییافتم.
- ۸ اینک به طرف مشرق میروم و او ایافت غمی شود و به طرف مغرب و او را غمی بینم.
- ۹ به طرف شمال جایی که او عمل میکند، و او را مشاهده نمی کنم. و او خود را به طرف جنوب میپوشاند و او را غمی بینم.
- زیرا او طریقی را که میروم میداند و چون مرا میآزماید، مثل طلا بیرون میآیم.
- ۱۱ پایم اثر اقدام او را گرفته است و طریقی او را نگاه داشته، از آن تجاوز نمی کنم.
- ۱۲ از فرمانهای وی برنگشتم و سخنان دهان او را زبانه از رزق خود ذخیره کردم.
- ۱۳ لیکن او او احداست و کیست که او را برگرداند؟ و آنچه دل او میخواست، به عمل میآورد.
- ۱۴ زیرا آنچه را که بر من مقدر شده است بجامیآورد، و چیزهای بسیار مثل این نزد وی است.
- ۱۵ از این جهت از حضور او هراسان هستم، و چون تفکر مینمایم از او میترسم، زیرا خدا دل مرا ضعیف کرده است، و قادر مطلق مرا هراسان گردانیده.
- ۱۷ چونکه پیش از تازیکی منقطع نشدم، و وظلمت غلیظ را از نزد من نپوشانید.
- «و نکه زمانها از قادر مطلق مخفی نیست. پس چرا عارفان او ایام او را ملاحظه نمی کنند؟ بعضی هستند که حدود را منتقل میسازند و گلهها را غصب نموده، میچرانند.
- ۳ الاغهای یتیمان را میرانند و گاو بیوه زنان را به گرو میگیرند.
- ۴ فقیران را از راه منحرف میسازند، و مسکینان زمین جمع خویشتر را پنهان میکنند.
- ۵ اینک مثل خر و حشی به جهت کار خود به بیابان بیرون رفته، خوراکی خود را میجویند و صحرا بر ایشان نان برای فرزندان ایشان میرساند.
- ۶ علفه خود را در صحرا در میکنند و تا کستان شیران را خوشه چینی مینمایند.
- ۷ برهنه و بیلباس شب را به سر میگرد و در سر ما پوششی نداردند.

- ۸ از باران کوهها ت میشوند و از عدم پناهگاه، صخرهها را در بغل میگیرند و کسانی هستند که تیم را از ایستان میرا بید و از فقیر گرو میگیرند.
- ۱۰ پس ایشان بیلباس و برهنه راه میروند و با فقهرا ابرمی دارند و گرسنه میمانند.
- ۱۱ در دروازه های آنها روغن میگیرند و چرخشت آنها را پایمال میکنند و نشسته میمانند.
- ۱۲ از شهر آباد، نعره میزنند و جان مظلومان استغاثه میکند. اما خدا حماقت آنها را به نظر نمی آورد.
- «دیگر آنکه که از نور متمرند و راه آن را نمی دانند. و در طریق هایش سلوک نمی نمایند. قاتل در صبح برمی خیزد و فقیر و مسکین را می کشد. و در شب مثل دزد میشود.
- ۱۵ چشم زنا کار نیز برای شام انتظار میکشد و میگوید که چشمی مرا نخواهد دید، و بر روی خود پرده میکشد.
- ۱۶ در تاریکی به خانه ناقب میزنند و در روز، خویشتر را پنهان میکنند و روشنائی را نمی دانند، زیرا صبح برای جمیع ایشان مثل سایه موت است، چونکه ترسهای سایه موت را می دانند.
- ۱۸ آنها بر روی آبها سبک اند و نصیب ایشان بر زمین ملعون است، و به راه تا کستان مراجعت نمی کنند.
- ۱۹ چنانکه خشکی و گرمی آب بر فراوان بود میسازد، همچنین هاویه خطا کاران را.
- ۲۰ (رحم) ادرش (اورا فراموش مینماید و گرم، اورا نوش میکند. و دیگر مذکور نخواهد شد، و شرارت مثل درخت پریده خواهد شد.
- ۲۱ زن عاقر را که نمی زاید میبلعد و به زنی بویه احسان نمی نماید، و اما خدا جباران را به قوت خود محفوظ میدارد. برمی خیزند اگر چه امید زندگی ندارند، ایشان را اطمینان مینبخشد و بر آن تکیه مینماید، اما چشمان او بر راههای ایشان است.
- ۲۴ اندک زمانی بلند می شوند، پس نیست میگردند و پست شده، مثل سایرین برده میشوند و مثل سر سنبلهها بریده میگردند، و اگر چنین نیست پس کیست که مرا تکذیب نماید و کلام مرا ناچیز گرداند؟»

بلد

پس بلد د سوحی در جواب گفت:

- «لطفت و هیبت از آن است و سلامتی را در مکان های بلند خود ایجاد میکند.
- ۳ آیا افواج او شمرده میشود و کیست که نور او بر روی طلوع نمی کند؟
- پس انسان چگونه نزد خدا عادل شمرده شود؟ و کسی که از زن زاییده شود، چگونه پاک باشد؟
- اینک ماهه نیز روشنائی ندارد و ستارگان در نظر او پاک نیستند.
- ۶ پس چند مرتبه زیاده انسان که مثل خزنده زمین و بی آدم که مثل کرم میباشد.»

ایوب

پس ایوب در جواب گفت:

- «خص بیقوت را چگونه اعانت کردی؟ و بازوی ناتوان را چگونه نجات دادی؟ شخص بچکمت را چه نصیحت نمودی؟ و حقیقت امر را به فراوانی اعلام کردی! برای که سخنان را بیان کردی؟ و نفعه کیست که از تو صادر شد؟ ارواح مردگان می لرزند، زیرا آنها وساکن آنها.
- ۶ هاویه به حضور او عریان است، و بدون راستری نیست.
- ۷ شمال را بر جوهرین میکند، و زمین را بر نیستی اویران میسازد.
- ۸ آبها را در ابرهای خود میندند، پس ابر، زیرا آنها چاک نمی شود.
- ۹ روی تخت خود را محبوب میسازد و ابرهای خویش را پیش آن میگستراند.
- ۱۰ به اطراف سطح آنها حد میگذازد تا کران روشنائی و تاریکی.
- ۱۱ ستونهای آسمان منزلت میشود و از عتاب او حیران میماند.
- ۱۲ به قوت خود در یارابه تالطم می آورد، و به فهم خویش رهبر را خرد میکند.
- ۱۳ به روح او آسمانها زینت داده شد، و دست او مار تیز و راست.
- ۱۴ اینک اینها حواشی طریق های او است. و چه آوازه استهای درباره او میشنوم، لکن رعد جبروت او را کیست که بفهمد؟»

و ایوب دیگر باره مثل خود را آورده، گفت:

- «حیات خدا که حق مر ابر داشته و به قادر مطلق که جان مرا تلخ نموده است.
- ۳ که مادامی که جانم در من باقی است و نفعه خدا در بینی من میباشد، یقین لایبم به بیانصافی تکلم نخواهد کرد، و زبانم به فریب تنطق نخواهد نمود.
- ۵ حاشا از من که شمار ا تصدیق نمایم، و تا بایرم کاملیت خویش را از خود دور نخواهم ساخت.
- ۶ عدالت خود را قایم نگاه میدارم و آن را ترک نخواهم نمود، و دلم تا زنده باشم، مرا مذمت نخواهد کرد.

- ۷ دشمن من مثل شریراشد، ومقاومت کنند گانم مثل خطا کاران.
- ۸ زیرا امید شریر چیست هنگامی که خدا او را منقطع میسازد؟ وحین که خدا جان او را میگیرد؟ آیا خدا فریاد او را خواهد شنید، هنگامی که مصیبت بر او عارض شود؟
- آباد را قادر مطلق تلذذ خواهد یافت، و در همه اوقات از خدا مسالت خواهد نمود؟
- «ما را در باره دست خدا تعالیم خواهد داد و از اعمال قادر مطلق چیزی مخفی نخواهد داشت.
- ۱۲ اینک جمیع شمایان را ملاحظه کرد هاید، پس چرا بالکل باطل شده هاید.
- ۱۳ این است نصیب مرد شریر از جانب خدا، و میراث ظالمان که آن را از قادر مطلق میبایند.
- ۱۴ اگر فرزندان بسیار شوند شمشیر برای ایشان است، و ذریت او از آن سیر نخواهند شد.
- ۱۵ باز ماندگان او از او با دفن خواهند شد، و بیوه زانانش گریه نخواهند کرد.
- ۱۶ اگر چه نقره را مثل غبار انداخته کند، و لباس را مثل گل آماده سازد.
- ۱۷ او آماده میکند لیکن مرد عادل آن را خواهد پوشید، و صالحان نقره او را تقسیم خواهند نمود.
- ۱۸ خانه خود را مثل بید بنا میکند، و مثل سایبانی که در شب تاب میسازد
- او دو تنند میخواید امدادن نخواهد شد. چشمان خود را میگشاید و نیست میباید.
- ۲۰ ترس با مثل آب او را فرو میگیرد، و گردباد او را در شب میریاید.
- ۲۱ باد شرقی او را بر می دارد و ناپود میشود او را از مکانش دور می اندازد،
- زیرا) دال را بر او تیر خواهد انداخت و شفقت نخواهد نمود. اگر چه او می خواهد از دست وی فرار کرده، بگریزد.
- ۲۳ مردم کفهای خود را بر او بهم میزنند و او را از مکانش صفر کرده، بیرون میکنند.
- «قین برای نقره معدنی است، و به جهت طلا جانی است که آن را قائل میگذازند.
- ۲ آهن از خاک گرفته میشود و مس از سنگ گداخته میگردد.
- ۳ مردم برای تاریکی حدمی گذارند و تا نهایت تمام تخصص مینمایند، تا به سنگهای ظلمت غلیظ و سایه موت.
- ۴ کافی دور از ساکنان زمین میکنند، از راه گذریان فراموش میشوند و دور از مردمان آویخته شده، به هر طرف متحرک میگرددند.
- ۵ از زمین نان بیرون میآید، و ژرفیایش مثل آتش سرنگون میشود.
- ۶ سنگهایش مکان یاقوت کیود است. و شمشهای طلا دارد.
- ۷ آن راه را هیچ مرغ شکاری نمی داند، و چشم شاهین آن را ندیده است،
- و جانوران درنده بر آن قدم نزنند، و شیر غران بر آن گذر نکرده.
- ۹ دست خود را به سنگ خار ادر ازمی کنند، و کوهها را از بیخ بر می کنند.
- ۱۰ نهرها از صخرهها میکنند و چشم ایشان هر چیز نفیس را می بیند.
- ۱۱ نهرها را از تراوش مینندند و چیزهای پنهان شده را به روشنی بیرون میآوردند.
- ۱۲ اما حکمت از کجا پیدا میشود؟ و جای فطانت کجا است؟
- انسان قیمت آن را نمی داند و در زمین زندگان پیدا نمی شود.
- ۱۴ لجه میگوید که در من نیست، و در میگوید که نزد من نمی باشد.
- ۱۵ زرخالص به عوضش داده نمی شود و نقره برای قیمتش سنجیده نمی گردد.
- به زرخالص او فیر آن را قیمت نتوان کرد، و نه به جیخ گرانها و یاقوت کیود.
- ۱۷ باطلا و آبگینه آن را برابر نتوان کرد، و زیورهای طلای خالص بدل آن نمی شود.
- ۱۸ مرجان و بلور مذکور نمی شود و قیمت حکمت از لعل گرانتر است.
- ۱۹ زیر جده حبش با آن مساوی نمی شود و به زرخالص سنجیده نمی گردد.
- ۲۰ پس حکمت از کجا میآید؟ و مکان فطانت کجا است؟
- از چشم تمامی زندگان پنهان است، و از مرغان هوا مخفی میباید.
- ۲۲ ابدون و موت میگویند که آوازه آن را به گوش خود شنیده ایم.
- ۲۳ خدا را در آن را درک میکنند و او مکانش را میداند.
- ۲۴ زیرا که او تا کرانه های زمین مینگرد و آنچه را که زیر تمامی آسمان است میبیند.
- ۲۵ تا وزن از برای باد قرار دهد، و آهارا به میزان ببیماید.
- ۲۶ هنگامی که قانونی برای باران قرار داد، و راهی برای سهام رعد،
- آنگاه آن را دید و آن را بیان کرد. آن را میساخت و هم تقویتش نمود.
- ۲۸ و به انسان گفت: اینک ترس خداوند حکمت است، و از بدی اجتناب نمودن، فطانت میباید.»

- «اش که من مثل ماههای پیش میبودم و مثل روزهایی که خدا مراد را تهانگاه میداشت.
- ۳ هنگامی که چراغ او سر من میتابید، و بانوراویه تاریکی راه میرفتم.
- ۴ چنانکه در روزهای کامرانی خود میبودم، هنگامی که سر خدا بر خیمه من میماند.
- ۵ وقتی که قادر مطلق هنوز با من میبود، و فرزند انم به اطراف من میبودند.
- ۶ حتی که قدمهای خود را با کره میشستم و صفحه، نهرهای روغن را برای من می ریخت.
- ۷ چون به دروازه شهر بیرون میرفتم و کرسی خود را در چهار سوق حاضر میساختم.
- ۸ جوانان مرادیده، خود را مخفی میساختند، و پیران بر خاسته، میایستادند.
- ۹ سروان از سخن گفتن بازمی ایستادند، و دست به دهان خود می گذاشتند.
- ۱۰ آواز شریفان ساکت میشد و زبان به کام ایشان میچسبید.
- ۱۱ زیرا گواهی که مرا میشنید، مرا خوشحال میخواند و چشمی که مرا میدید، برام شهادت میداد.
- ۱۲ زیرا فقیری که استغائه میکرد او را مرا میخواندیم، و یتیمی که نیز معاون نداشت.
- ۱۳ برکت شخصی که در هلاکت بود، به من میرسید و دل بیوه زن را خوش میساختم.
- ۱۴ عدالت را پوشیدیم و مرا ملبس ساخت، و انصاف من مثل رد او تاج بود.
- ۱۵ من به جهت کوران چشم بودم، و به جهت لنگان پای.
- ۱۶ برای مسکینان پدر بودم، و دعوائی را که نمی دانستم، تفحص میکردم.
- ۱۷ دندانهای آسیای شری را میشکستم و شکار را از دندانهایش میرویدم.
- «میگفتم، در آشیانه خود جان خواهم سپرد و ایام خویش را مثل عنقا طویل خواهم ساخت.
- ۱۹ ریشه من به سوی آنها کشیده خواهد گشت، و شبتم بر شاخه هایم ساکن خواهد شد.
- ۲۰ جلال من در من تازه خواهد شد، و کامم در دستم تو خواهد ماند.
- ۲۱ مرا میشنیدند و انتظار می کشیدند، و برای مشورت من ساکت میماندند.
- ۲۲ بعد از کلام من دیگر سخن نمی گفتند و قول من بر ایشان فرو میچکید.
- ۲۳ و برای من مثل باران انتظار میکشیدند و دهان خویش را مثل باران آخرین باز میکردند.
- ۲۴ اگر برایشان میخندیدم باور نمی کردند، و نور چهره مرا تاریک نمی ساختند.
- ۲۵ راه را برای ایشان اختیار کرده، و در میان لشکر، مثل پادشاه ساکن میبودم، و مثل کسیکه نوچه گران را تسلی میبخشد.
- «اما الان کسانی که از من خرد سالتزیرند من استهزا میکنند، که کراهت میداشتم از اینکه پدران ایشان را با سنگان گله خود بگذارم.
- ۲ قوت دستهای ایشان نیز برای من چه فایده داشت؟ کسانی که توانایی ایشان ضایع شده بود،
- از احتیاج و خطی بیتاب شده، زمین خشک را در ظلمت خرابی و ویرانی میخاییدند.
- ۴ خبازی را در میان بوتهها میچیدند، و ریشه شورگه نان ایشان بود.
- ۵ از میان اردمان (رانده میشدند. از عقب ایشان مثل دزدان، هیاهومی کردند.
- ۶ در گریه های وادیه ساکن میشدند. در حفرة های زمین و در صخرهها.
- ۷ در میان بوتهها عر میگردند، زیر خارها با هم جمع میشدند.
- ۸ انبای احقان و انبای مردم بینام، بیرون از زمین رانده میگردیدند.
- ۹ و اما الان سرو دایشان شده ام و از برای ایشان ضربه بالمثل گردیده ام.
- ۱۰ مرا مکروه داشته، از من دور می شوند، و از آب دهان برویم انداختن، بازمی ایستند.
- ۱۱ چون که زهر را بر من باز کرده، مرا مبتلا ساخت. پس لگام را پیش رویم رها کردند.
- ۱۲ از طرف راست من انبوه عوام الناس برخاسته، باهام را از پیش در میبرند، و راههای هلاکت خویش را بر من میامیسانند.
- ۱۳ راه مرا خراب کرده، به اذیت اقدام مینمایند، و خود معاونی ندارند.
- ۱۴ گویا زلفه های وسیع میآیند، و از میان خرابیها بر من هجوم میآورند.
- ۱۵ ترسها بر من برگشته، آبروی مرا مثل باد تعاقب میکنند، و فیروزی من مثل ابر میگردد.
- ۱۶ والان جامه بر من ریخته شده است، و روزهای مصیبت، مرا گرفتار نموده است.
- ۱۷ شبانگاه استخوانهایم در اندرون من سفته میشود، و پیهام آرام ندارد.
- ۱۸ از شدت سختی لباسم متغیر شده است، و مرا مثل گریبان پیراهم تنگ میگیرد.
- ۱۹ مراد رگل انداخته است، که مثل خاک و خا کستر گردیده ام.
- «زد تو تضرع مینمایم و مرا مستجاب نمی کنی، و بر می خیزم و بر من نظر نمی اندازی.
- ۲۱ خویشانت را متبدل ساخته، بر من بیرحم شده های، با قوت دست خود به من جفا مینمائی.

- ۲۲ مرابه بادرداشته، برآن سوار گردانیدی، و مرادرتند بادپراکنده ساختی.
- ۲۳ زیرامیدم که مرابه موت بازخواهی گردانید، و به خانهای که برای همه زندگان معین است.
- ۲۴ یقین برتوده بران دست خود دراز نخواهد کرد، و چون کسی در بلا گرفتار شود، آیا به این سبب استغاثه نمی کند؟
- آیا برای هر مستمندی گریه نمی کردم، و دلم به جهت مسکین رنجیده نمی شد.
- ۲۶ لکن چون امید نیکوئی داشتم بدی آمد، و چون انتظار نور کشیدم ظلمت رسید.
- ۲۷ احشایم میجوشد و آرام نمی گیرد، و روزهای مصیبت مرادرت گرفته است.
- ۲۸ ما تمکنان بی آفتاب گردش میکنم و در جماعت برخاسته، تضرع مینمایم.
- ۲۹ برادر شغالان شده ام، و رفیق شتر مرغ گردیدم.
- ۳۰ پوست من سیاه گشته، از من میریزد، و استخوانهایم از حرارت سوخته گردیده است.
- ۳۱ بربط من به توحه گری مبدل شده و نای من به آواز گریه کنندگان.

«اچشمان خود عهد بستام، پس چگونه بردوشیزهای نظرافکنم؟

زیرا قسمت خدا از اعلی چیست؟ و نصیب قادر مطلق، از اعلی علیین؟

آیا آن برای شریران هلاکت نیست؟ و به جهت عاملان بدی مصیبت نی؟

آیا او راههای مرا نمی بیند؟ و جمیع قدمهایم را نمی شمارد؟

اگر بار و غم راه میرفتم با پایهایم با فریب میشتاید،

مرابه میزان عدالت بسنجد، تا خدا کاملیت مرابداند.

۷ اگر قدمهایم از طریق آواره گردیده، و قلم در پی چشماتم رفته، و لکهای به دستهایم چسبیده باشد،

پس من کشت کنم و دیگری بخورد، و محصول من از زرشمبکننده شود.

۹ اگر قلم به زنی فریفته شده، باز در در همسایه خود در کمین نشسته باشم،

پس زن من برای شخصی دیگر آسیا کند، و دیگران براو خم شوند.

۱۱ زیرا که آن قیاحت میبود و تقصیری سزاوار حکم داوران.

۱۲ چونکه این آئشی میبود که تابدون میسوزانید، و تمامی محصول مرا از ریشه میکند.

۱۳ اگر دعوی بند و کنیز خود را رد می کردم، هنگامی که بر من مدعی میشدند.

۱۴ پس چون خدا به ضد من برخیزد چه خواهم کرد؟ و هنگامی که تفتیش نماید به او چه جواب خواهم داد؟

آیا آن کس که مرادرحم آفرید او را نیز نیافرید؟ و آیا کس واحد، ما را در رحم نسرشت؟

«گر مراد مسکینان را از ایشان منع نموده باشم، و چشمان بیوه زنان را تار گردانیده،

اگر لقمه خود را به تنهایی خورده باشم، و یتیم آنرا تناول ننموده،

و حال آنکه او از جوانیم با من مثل پدر پرورش مییافت، و از نطن مادرم بیوه زن را رهبری مینمودم.

۱۹ اگر کسی را از برهنگی هلاک دیده باشم، و مسکین را بدون پوشش،

اگر کمرهای او مرا برکت نداده باشد، و از یتیم گوسفندان من گرم نشده،

اگر دست خود را بر یتیم بلند کرده باشم، هنگامی که اعانت خود را در دروازه میدیدم،

پس بازوی من از کتفم بیفتد، و ساعدم از قلم آن شکسته شود.

۲۳ زیرا که هلاکت از خدا برای من ترس میبود و به سبب کبر یابی او توانایی نداشتم.

۲۴ اگر ظلال امید خود میساختم و به زرخا ص میگفتم تو اعتماد من هستی،

اگر از فراوانی دولت خویش شادی مینمودم، و از اینکه دست من بسیار کسب نموده بود،

اگر چون آفتاب میتابید بر آن نظری کردم و بر ماه، هنگامی که با درخشندگی سپری کرد.

۲۷ دل من خفیه فریفته میشد و دهانم را میبوسید.

۲۸ این نیز گاهی مستوجب قصاص میبود زیرا خدای متعال را منکری شدم.

۲۹ اگر از مصیبت دشمن خود شادی میکردم یا حیثی که بلا به او عارض میشد وجدی نمودم،

و حال آنکه زبان خود را از گناه ورزیدن بازداشته، بر جان او لعنت را سوال نمودم.

۳۱ اگر اهل خیمه من نمی گفتند: کیست که از گوشت او سیر نشده باشد،

غریب در کوچه شب را به سر نمی برد و در خود را به روی مسافر میگذردم.

۳۳ اگر مثل آدم، تقصیر خود را می پوشانیدم و عصیان خویش را در سینه خود مخفی میساختم،

از این جهت که از انبوه کثیری تر رسیدم و اهانت قبایل مرا هراسان میساخت، پس ساکت مانده، از در خود بیرون نمی رفتم.

۳۵ کاش کسی بود که مرا میشنید، اینک امضای من حاضر است. پس قادر مطلق مرا جواب دهد. و اینک گنجی که مدعی من نوشته است.

۳۶ یقین که آن را بدوش خود برمی داشتم و مثل تاج بر خود میبستم.

۳۷ شماره قدمهای خود را برای او بیان میکردم و مثل امیری به او تقرب میجستم.

۳۸ اگر زمین من بر من فریاد میکرد و مرزهایش با هم گریه میکردند،

اگر محصولانش را بدون قیمت میخوردم و جان مالکانش را تلف مینمودم،

پس خارها به عوض گندم و کرکاس به عوض جو بر وی.»

سخنان آیوب تمام شد.

البیو

پس آن سه مرد از جواب دادن به آیوب باز ماندند چونکه او در نظر خود عادل بود.

۲ آنگاه خشم الیوایان بر کتیل بوزی که از قبیله رام بود مشتعل شد، و غضبش بر آیوب فروخته گردید، از این جهت که خویشتر را از خدا عادلتر مینمود.

۳ و خشمش بر سه رفیق خود فروخته گردید، از این جهت که هر چند جواب نمی یافتند، اما آیوب را بجرم میبشردند.

۴ و الیوایان سخن گفتن با آیوب در ننگ نموده بود زیرا که ایشان در عمر، از وی بزرگتر بودند.

۵ اما چون الیوایان دید که به زبان آن سه مرد جوانی نیست، پس خشمش فروخته شد.

۶ و الیوایان بر کتیل بوزی به سخن آمده، گفت: «ن در عمر صغیر هستم، و شما مسفید. بنابراین ترسیده، جرات نکردم که رای خود را برای شما بیان کنم.

۷ و گفتم روزها سخن گوید، و کثرت سالها، حکمت را اعلام نماید.

۸ لیکن در انسان روحی هست، و نفخه قادر مطلق، ایشان را فطانت میبخشد.

۹ بزرگان نیستند که حکمت دارند، و نه پیران که انصاف را میفهمند.

۱۰ بنابراین میگویم که مرا بشنو. و من نیز رای خود را بیان خواهم نمود.

۱۱ اینک از سخن گفتن با شما در ننگ نمودم، و پراهن شمارا گوش گرفتم. تا سخنان را کالوش گردید.

۱۲ و من در شما تامل نمودم و اینک کسی از شما نبود که آیوب را ملزم سازد. یا سخنان او را جواب دهد.

۱۳ مبادا بگویند که حکمت را دریافت نمودهایم، خدا او را مغلوب میسازد و نه انسان.

۱۴ زیرا که سخنان خود را به ضد من ترتیب نداده است، و به سخنان شما او را جواب نخواهم داد.

۱۵ ایشان حیران شده، دیگر جواب ندادند، و سخن از ایشان منقطع شد.

۱۶ پس آیا من انتظار بکشم چونکه سخن نمی گویند؟ و ساکت شده، دیگر جواب نمی دهند؟

پس من نیز از حصه خود جواب خواهم داد، و من نیز رای خود را بیان خواهم نمود.

۱۸ زیرا که از سخنان، مملو هستم. و روح باطن من، مرا به تنگ میآورد.

۱۹ اینک دل من مثل شرابی است که مفتوح نشده باشد، و مثل مشکهای تازه نزدیک است بترکد.

۲۰ سخن خواهم راند تا راحت یابم و لبهای خود را گشوده، جواب خواهم داد.

۲۱ حاشا از من که طرفداری نمایم و به احدی کلام تملقاً میزگویم.

۲۲ چونکه به گفتن سخنان تملقاً میزعارف نیستم. و الا خالق مرا به زودی خواهد برداشت.

«یکای آیوب، سخنان مرا استماع نما. و به تمامی کلام من گوش بگیر.

۲ اینک الان دهان خود را گشودم، و زبانت در کامم متکلم شد.

۳ کلام من موافق راستی قلم خواهد بود. و لبهایم به معرفت خالص تنطق خواهد نمود.

۴ روح خدا مرا آفریده، و نفخه قادر مطلق مرا زنده ساخته است.

۵ اگر میتوانی مرا جواب ده، و پیش روی من، کلام را ترتیب داده بایست.

۶ اینک من مثل تو از خدا هستم. و من نیز از گل سرشته شده ام.

۷ اینک هیبت من تو را نخواهد ترسانید، و وقار من بر تو سنگین نخواهد شد.

«فین در گوش من سخن گفتی و آواز کلام تو را شنیدم

که گفتی من زکی و بی تقصیر هستم. من پاک هستم و در من گناهی نیست.

۱۰ اینک او علنایم را میجوید. و مراد سخن خود می شمارد.

۱۱ پایبام را در کننده میگذارد و همه راههایم را مراقبت مینماید.

۱۲ هان در این امر تصادق نیستی. من تو را جواب میدهم، زیرا خدا از انسان بزرگتر است.

۱۳ چرا با او معارضه مینمایی، از این جهت که از همه اعمال خود اطلاع نمی دهد؟

زیرا خدا یک دفعه تکلم میکند، بلکه دو دفعه و انسان ملاحظه نمی نماید.

- ۱۵ در خواب، در رویای شب، چون خواب سنگین بر انسان مستولی میشود، حتی که در بستر خود در خواب میباید.
- ۱۶ آنگاه گوشهای انسان را میکشاید و تا دیب ایشان را ختم میسازد.
- ۱۷ تا انسان را از اعمالش برگرداند و تکبیر را از مردمان بپوشاند.
- ۱۸ جان او را از حفره نگاه میدارد و حیات او را از هلاکت شمشیر.
- ۱۹ با در دست خود سرزنش میباید، واضطراب دائمی در استخوانهای وی است.
- ۲۰ پس جان او نان را مکروه میدارد و نفس او خوراکی لطیف را.
- ۲۱ گوشت او چنان فرسوده شد که دیده نمی شود و استخوانهای وی که دیده نمی شد برهنه گردیده است.
- ۲۲ جان او به حفره نزدیک میشود و حیات او به هلاک کندگان.
- « گریای وی یکی به منزله هزار فرشته بامتوسطی باشد، تا آنچه را که برای انسان راست است به وی اعلان نماید، آنگاه بر او ترحم نموده، خواهد گفت: او را از فرود رفتن به هاوی به برهان، من کفارهای پیدا نمودم. »
- ۲۵ گوشت او از گوشت طفل لطیف تر خواهد شد. و به ایام جوانی خود خواهد برگشت.
- ۲۶ نزد خدا داده کرده، او را مستجاب خواهد فرمود، و روی او را با شادمانی خواهد دید. و عدالت انسان را به او رد خواهد نمود.
- ۲۷ پس در میان مردمان سرود خوانده، خواهد گفت: نگاه کردم و راستی را منحرف ساختم، و مکافات آن به من نرسید.
- ۲۸ نفس مرا از فرود رفتن به هاوی فدی به داد، و جان من، نور را مشاهده میکند.
- ۲۹ اینک همه این چیزها را خدا به عمل میآورد، و دو دفعه و سه دفعه با انسان.
- ۳۰ تا جان او را از هلاکت برگرداند و او را از نور زندگان، منور سازد.
- ۳۱ ای آیوب متوجه شده، مرا استماع نما، و خاموش باش تا من سخن را تم.
- ۳۲ اگر سخنی داری به من جواب بده، متکلم شو زیرا میخواهم تو را مبری سازم.
- ۳۳ و اگر نه، تو مرا بشنو. خاموش باش تا حکمت را به تو تعلیم دهم.»

پس آیوب تکلم نموده، گفت:

- «ی حکیمان سخنان مرا بشنوید، وای عارفان، به من گوش گیرید.
- ۳ زیرا گوش، سخنان را امتحان میکند، چنانکه کام، طعام را ذوق مینماید.
- ۴ انصاف را برای خود اختیار کنیم، و در میان خود نیکویی را بفهمیم.
- ۵ چونکه آیوب گفته است که بیگانه هستم. و خدا داد مرا از من برداشته است.
- ۶ هر چند انصاف با من است در و غوغا شمرده شده ام، و هر چند بینه تقصیرم، جراحت من علاج ناپذیر است.
- ۷ کدام شخص مثل آیوب است که سخریه را مثل آب مینوشد
- که در رفاقت بدکاران سالک میشود، و با مردان شریر رفتار مینماید.
- ۹ زیرا گفته است انسان را فایده های نیست که رضامندی خدا را بجوید.
- ۱۰ پس الانای صاحبان فطانت مرا بشنوید، حاشا از خدا که بدی کند. و از قادر مطلق، که ظلم نماید.
- زیرا که انسان را به حسب عملش مکافات میدهد، و بر هر کس موافق راهش میرساند.
- ۱۲ و به درستی که خدا بدی نمی کند، و قادر مطلق انصاف را منحرف نمی سازد.
- ۱۳ کیست که زمین را به او تفضیض نموده، و کیست که تمامی ریع مسکون را به او سپرده باشد.
- ۱۴ اگر اول خود را به وی مشغول سازد، اگر روح و نفس خود را از خود باز گیرد، تمامی بشر با هم هلاک میشوند و انسان به خاک راجع میگردد.
- ۱۶ پس اگر فهم داری این را بشنو، و به آواز کلام من گوش ده.
- ۱۷ آیا کسی که از انصاف نفرت دارد سلطنت خواهد نمود؟ و آیا عادل کبیر را به گناه اسناد می دهی؟
- آیا به پادشاه گفته میشود که لثم هستی، یا به نجیبان که شریر میباشید؟
- پس چگونه به آنکه امیران را طرداری نمی نماید و دلتند را بر فقیر ترجیح نمی دهد. زیرا که جمیع ایشان عمل دستهای ویاند.
- ۲۰ در لفظهای در نصف شب میبندند. قوم مشوش شده، میگرددند، و زور آوران بیواسطه دست انسان هلاک میشوند.
- «بر اچشمان او بر راههای انسان میباید، و تمامی قدمهایش را مینگرد.
- ۲۲ ظلمتی نیست و سایه موتی، که خطا کاران خویشتر را در آن پنهان نمایند.
- ۲۳ زیرا آنک زمانه بر احدی تا می نماید، و دیگران را به محاکمه میباید.
- ۲۴ زور آوران را بدون تفحص خرد میکند، و دیگران را به جای ایشان قرار میدهد.
- ۲۵ هر آینه اعمال ایشان را تشخیص مینماید، و شبانگاه ایشان را از گون میسازد تا هلاک شوند.
- ۲۶ به جای شیران ایشان رامیزند، در مکان نظر کنندگان.

- ۲۷ از آن جهت که از متابعت او منحرف شدند، و در همه طریقه‌های وی تامل نمودند.
- ۲۸ تا فریاد فقیر را به او رسانند، و او فغان مسکینان را بشنود.
- ۲۹ چون او آرامی دهد کیست که در اضطراب اندازد، و چون روی خود را بپوشاند کیست که او را تو اندید. خواه به امتی خواه به انسانی مساوی است،
تا مردمان فاجر سلطنت نمایند و قوم را به دام گرفتار سازند.
- ۳۱ لیکن آیا کسی هست که به خدا بگوید: سرایا فتم، دیگر عصیان نخواهم ورزید.
- ۳۲ و آنچه را که نمی بینم تو به من بیاموز، و اگر گناه کردم بار دیگر نخواهم شود.
- ۳۳ آیبار حسب رای تو جزا داده، خواهد گفت: چونکه تورد میکنی پس تو اختیار کن و نه من. و آنچه صواب میدانی بگو.
- ۳۴ صاحبان فطانت به من خواهند گفت، بلکه هر مرد حکیمی که مرا میشنود که آیوب بدون معرفت حرف میزند و کلام او از روی تعقل نیست.
- ۳۶ کاش که آیوب تا به آخر آرموده شود، زیرا که مثل شیران جواب میدهد.
- ۳۷ چونکه بر گناه خود طغیان رامزید میکنید و در میان مادستک میزند و به ضد خدا سخنان بسیاری میگوید.»

والیهو باز متکلم شده، گفت:

- «باین را انصاف میشماری که گفتی من از خدا عادل تر هستم؟
زیرا گفته‌ای برای توجه فایده خواهد شد، و به چه چیز بیشتر از نگاهم منفعت خواهم یافت.
۴ من تو را جواب میگویم و رفقایت را باتو.
۵ به سوی آسمانها نظر کن و بین و افلاک را ملاحظه نما که از تو بلند ترند.
۶ اگر گناه کردی به او چه رسانیدی؟ و اگر تقصیرهای تو بسیار شد برای وی چه کردی؟
اگر بگاه شدی به او چه بخشیدی؟ و یا از دست توجه چیز را گرفته است؟
شرارت تو به مردی چون تو (و در میرساند) و عدالت تو به بنی آدم) ایده میرساند.
□ از کثرت ظلمها فریادی آورد و از دست زور آوران استغاثه میکنند،
و کسی نمی گوید که خدای آفریننده من نجاست که شبانگاه سرودها میبخشد
و ما را از بهیم زمین تعلیم میدهد، و از زندگان آسمان حکمت میبخشد.
۱۲ پس به سبب تکبر شیران فریادی کنند اما او اجابت نمی نماید،
زیرا خدا بطلالت را نمی شنود و قادر مطلق بر آن ملاحظه نمی فرماید.
۱۴ هر چند میگوئی که او را نمی بینم، لیکن دعوی در حضور وی است پس منتظر او باش.
۱۵ و اما الان از این سبب که در غضب خویش مطالبه نمی کنی و به کثرت نگاه اعتنائی نمایی،
از این جهت آیوب دهان خود را به بطلالت میگشاید و بدون معرفت سخنان بسیاری میگوید.»

والیهو باز گفت:

- «رای مناد کی صبر کن تا تو را اعلام نمایم، زیرا از برای خدا هنوز سخنی باقی است.
۳ علم خود را از دور خواهم آورد و به خالق خویش، عدالت را توصیف خواهم نمود.
۴ چونکه حقیقت کلام من دروغ نیست، و آنکه در علم کامل است نزد تو حاضر است.
۵ اینک خدا اقدیر است و کسی را هانت نمی کند و در قوت عقل قادر است.
۶ شیران زنده نگاه نمی دارد و داد مسکینان را میدهد.
۷ چشمشان خود را از عادلان بر نمی گرداند، بلکه ایشان را با یاد شاهان بر کسی تا به ابد مینشاند، پس سرفراشته میشوند.
۸ اما هر گاه به زنجیرها بسته شوند، و به بندهای مصیبت گرفتار گردند،
آنگاه اعمال ایشان را به ایشان مینمایاند و تقصیرهای ایشان را از اینک تکبر نمود هاند،
و گوشهای ایشان را برای تادیب باز میکند، و امری فرماید تا از نگاه بازگشت نمایند.
۱۱ پس اگر شنوند او را عبادت نمایند، ایام خویش را در سعادت بسر خواهند برد، و سالهای خود را در شادمانی.
۱۲ و اما اگر نشنوند از تیغ خواهند افتاد، و بدون معرفت، جان را خواهند سپرد.
۱۳ اما آنانی که در دل، فاجرند غضب را ذخیره مینمایند، و چون ایشان را میند دستغاثه نمی نمایند.
۱۴ ایشان در عنفوان جوانی میمیرند و حیات ایشان با فاسقان (لف میشود).
□□ مصیبت کشان را به مصیبت ایشان نجات میبخشد و گوش ایشان را در تنگی باز میکند.
«س تو را نیز از دهان مصیبت بیرون میآورد، در مکان وسیع که در آن تنگی نمی بود و زاد سفره تو از فریبی مملو میشد،
و تو از داوری شیر بر هستی، لیکن داوری و انصاف با هم ملتصقتند.
۱۸ با حذر باش مباد اختم تو را به تعدی ببرد، و زیادتی کفاره تو را منحرف سازد.»

- ۱۹ آیا دولت تو را به حساب خواهد آورد؟ نه طلا و نه تمامی قوای توانگری را.
- ۲۰ برای شب آرزو مند باش، که آمتار از جای ایشان میرد.
- ۲۱ با حذر باش که به گناه مایل نشوی، زیرا که تو آن را بر مصیبت ترجیح داده‌ای.
- ۲۲ اینک خدا در قوت خود متعال میباشد. کیست که مثل او تعلم بدهد؟
- کیست که طریق او را به او تفویض کرده باشد؟ و کیست که بگوید تو بی انصافی نمودهای؟
- به یاد داشته باش که اعمال او را تکبیر گویی که درباره آنها مردمان میسراپند.
- ۲۵ جمیع آدمیان به آنها میگردند. مردمان آنها را از دور مشاهده مینمایند.
- ۲۶ اینک خدا متعال است و اورا نمی شناسیم. و شماره سالهای او را توضیح نتوان کرد.
- ۲۷ زیرا که قطره‌های آب را جذب میکند و آنها باران را از بخارات آن میچکاند.
- ۲۸ که ابرها آن را به شدت میریزد و انسان به فراوانی میتراود.
- ۲۹ آیا کیست که بفهمد ابرها چگونه پهن میشوند، یا رعدهای خیمه او را بداند؟
- اینک نور خود را بر آن میکسرتاند. و عمق‌های دریا را میپوشاند.
- ۳۱ زیرا که به واسطه آنها قوه باران را دوری میکند، و رزق را به فراوانی میبخشد.
- ۳۲ دستهای خود را بایرق میپوشاند، و آن را بر هدف ماموری سازد.
- ۳۳ رعدش از او خبر میدهد و مواشی از برآمدن او اطلاع میدهند.
- «زاین نیز دل میلرزد و از جای خود متحرک میگردد.
- ۲ گوش داده، صدای او از او را بشنوید، و زمزمهای را که از دهان وی صادر میشود، آن را در زیر تمامی آسمانها میفرستد، و بوق خویش را تا کرانه‌های زمین.
- ۴ بعد از آن صدای غرش میکند و به او از جلال خویش رعد میدهد و چون آوازش شنیده شد آنها را تاخیر نمی نماید.
- ۵ خدا از آوازش خود رعدهای عجیب میدهد. اعمال عظیمی که ما آنها را ادراک نمی کنیم به عمل میآورد،
- زیرا برف را میگوید: بر زمین بفت. و همچنین بارش باران را و بارش بارانهای زور آور خویش را.
- ۷ دست هر انسان را محنت میسازد تا جمیع مردمان اعمال او را بداند.
- ۸ آنگاه و خوش به ماوای خود میروند و در بیشه‌های خویش آرام میگیرند.
- ۹ از یرجهای جنوب گردباد میآید و از یرجهای شمال برودت.
- ۱۰ از نفخه خدا بچایسته میشود و وسطح آنها منجمد میگردد.
- ۱۱ ابرها را نیز به رطوبت سنگین میسازد و بختاب، برف خود را بر او کند و میکند.
- ۱۲ و آنها به دلالت او به هر سو منقلب میشوند تا هر آنچه به آنها امر فرماید بر روی تمامی ربع مسکون به عمل آورند.
- ۱۳ خواه آنها را برای تادیب بفرستد یا به جهت زمین خود یا برای رحمت.
- «ای آیوب این را استماع نما. بایست و در اعمال عجیب خدا تامل کن.
- ۱۵ آیا مطلع هستی وقتی که خدا عزم خود را به آنها قرار میدهد و بوق، ابرهای خود را در رخشان میسازد؟
- آیا توان موازنه ابرها مطلع هستی؟ یا از اعمال عجیبه او که در علم، کامل است.
- ۱۷ که چگونه رختهای تو گرم میشود هنگامی که زمین از یاد جنونی ساکن میگردد.
- ۱۸ آیا مثل او میتوانی فلک را بگسترانی که مانند آینه ریخته شده مستحکم است؟
- مارا تعلم بده که باوای چه توانم گفت، زیرا به سبب تاریکی سخن نیکو نتوانم آورد.
- ۲۰ آیا چون سخن گویم به او خبر داده میشود یا انسان سخن گوید تا هلاک گردد.
- ۲۱ و حال آفتاب را نمی توان دید هر چند در سپهر در رخشان باشد تا باد وزیده آن را پاک کند.
- ۲۲ درخشندگی طلائی از شمال میآید و نزد خدا جلال مهیب است.
- ۲۳ قادر مطلق را ادراک نمی توانم کرد، او در قوت و راستی عظیم است و در عدالت کبیر که بی انصافی نخواهد کرد.
- ۲۴ لهذا مردمان از او میترسند، اما او بر جمیع دانادلان نمی نگردد.»

سخنان خداوند

و خداوند آیوب را از میان گردباد خطاب کرده، گفت:

«یست که مشورت را از سخنان بی علم تاریک میسازد؟

الان کمر خود را مثل مرد ببند، زیرا که از تو سوال مینمایم پس مرا اعلام نما.

۴ وقتی که زمین را بنیاد نهادم چکا بودی؟ بیان کن اگر فهم داری.

۵ کیست که آن را پیمایش نمود؟! اگر میدانی! و کیست که در اسمانکار را بر آن کشید؟

پایه هایش بر چه چیز گذاشته شد؟ و کیست که سنگ را از او پاش را نهاد،

هنگامی که ستارگان صبح با هم ترم نمودند، و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند؟
و کیست که در باره درها مسدود ساخت، و وقتی که به در جست و از رحم بیرون آمد؟
وقتی که ابرها لباس آن گردانیدیم و تاریکی غلیظ را قنداقه آن ساختیم.
۱۰ وحی برای آن قراردادیم و پشت بندها و درها تعیین نمودیم.
۱۱ و گفتیم تا به اینجا و تجاوز ننما. و در اینجا امواج سرکش تو باز داشته شود.
«باتوا ز ابتدای عمر خود صبح را فرمان دادی، و بفر را به موضعش عارف گردانیدی؟
تا کرانه های زمین را فرو گیرد و شریران از آن افشاندند شوند.
۱۴ مثل گل زیر خاتم مبدل میگردد. و همه چیز مثل لباس صورت میبندد.
۱۵ و نور شریران از ایشان گرفته میشود، و بازوی بلند شکسته میگردد.
۱۶ آبیای چشمه های در یاد اخل شده، یا به عمقهای لجه رفتی؟
آبادرهای موت برای تو باز شده است؟ یا درهای سایه موت را دیدی؟
آیا پهنای زمین را دراک کرده ای؟ خبریده ا گزاین همه را میدانی.
۱۹ راه مسکن نور کدام است، و مکان ظلمت کجا میباشد،
تا آن را به حدودش برسانی، و راههای خانه او را درک نمایی؟
البته میدانی، چونکه در آنوقت مولود شدی، و عدد روز هایت بسیار است!
«یا به مخزن های برف داخل شده، و خزینه های تکرگ را مشاهده نمودی،
که آنها را به جهت وقت تنگی نگاه داشتیم، به جهت روز مقاتله و جنگ؟
به چه طریق روشنائی تقسیم میشود، و باد شرقی بر روی زمین منتشر می گردد؟
کیست که رود خانهای برای سیل کند، یا طریقی به جهت صاعقهها ساخت.
۲۶ تا بر زمینی که کسی در آن نیست بیارد و بر بیابانی که در آن آدمی نباشد،
تا (مین و) بران و بایر را سیراب کند، و علفهای تازه را از آن برویاند؟
آیا باران را پدری هست؟ یا کیست که قطرات شبنم را تولید نمود؟
از رحم کیست که بچیز بیرون آمد؟ و ژاله آسمان را کیست که تولید نمود؟
آبها مثل سنگ منجمد میشود، و سطح لجه میبندد.
۳۱ آبیاعقد شیارهای بندی؟ یا بندهای جبار را میگشایی؟
آیا برجهای منطقه البروج را در موسم آنها بیرون میآوری؟ و دب اکبر را بانات او رهبری مینمایی؟
آیا قانون های آسمان را میدانی؟ یا آن را بر زمین مسلط میگرددانی؟
آیا آواز خود را به ابرها میرسانی تا سیل آنها تو را بپوشاند؟
آیا بر قهار امیرستی تا روانه شوند، و به تو بگو بند اینک حاضریم؟
کیست که حکمت را در باطن نهاد با قضاوت را به دل بخشید؟
کیست که با حکمت، ابرها را بشمارد؟ و کیست که مشکهای آسمان را بریزد؟
چون غبار گل شده، جمع میشود و کلوخها با هم میچسبند.
۳۹ آیا شکار را برای شیر ماده صید میکنی؟ و اشتبای شیر ژبان را سیر می نمایی؟
حتی که در ماوای خود خویشتن را جمع میکنند و در پیشه در کمن مینشینند؟
کیست که غذا را برای غراب آماده میسازد، چون بچه هایش نزد خدا فریاد برمی آورند، و به سبب نبودن خوراک آواره میگردد؟
«یا وقت زاییدن بز کوهی را میدانی؟ یا زمان وضع حمل آهوران نشان میدهی؟
آیا ماههایی را که کامل میسازند حساب توانی کرد؟ یا زمان زاییدن آنها را می دانی؟
ختم شده، بچه های خود را میزایند و از دردهای خود فارغ میشوند.
۴ بچه های آنها قوی شده، در بیابان غم میکنند، میروند و نزد آنها بر می گردند.
۵ کیست که خرو حشی را رها کرده، آزاد ساخت. و کیست که بندهای گورخر را باز نمود.
۶ که من بیابان را خانه او ساخت، و شوره زار را مسکن او گردانیدیم.
۷ به غوغای شهر استهزاء میکند و خورش ربه بان را گوش نمی گیرد.
۸ دایره کوهها چرا گاه او است و هر گونه سبزه را میطلبد.
۹ آیا گاو و حشی را رضی شود که تو را خدمت نماید، یا نزد آخور تو منزل گیرد؟
آیا گاو و حشی را به ریسمانش به شیار توانی بست؟ یا او دیهار از عقب تو ماز و خواهد نمود؟
آیا از اینکه قورنش عظیم است بر او اعتماد خواهی کرد؟ و کار خود را به او حواله خواهی نمود؟

- آیا برا تو کل خواهی کرد که محصولت را با زا آورد و آن را به خرمنگهات جمع کند؟
 «ال شتر مرغ به شادی متحرک میشود و اما پر و بال او مثل لقلق نیست.
 ۱۴ زیرا که تخمهای خود را به زمین واهی گذارد و پروری خاک آنها را گرم میکند
 و فراموش میکند که پستانها میافشرد، و وحوش صحرا آنها را با ایمال میکنند.
 ۱۶ با پچه های خود سختی می کند که گویا از آن او نیستند، محنت او باطل است و متاسف نمی شود.
 ۱۷ زیرا خدا او را از حکمت محروم ساخته، و از فطانت او رانیبی نداده است.
 ۱۸ هنگامی که به بلندی پرواز میکند اسب و سوارش را استهزا مینماید.
 «یا تو اسب را قوت داده و گردن او را به بال ملبس گردانیده های؟
 آیا او را مثل ملخ به جست و خیز آورد های؟ خروش شیهه او مبیب است.
 ۲۱ دروادی بازده، از قوت خود وجد می نماید و به مقابله مسلحان بیرون میرود.
 ۲۲ بر خوف استهزاء کرده، هر اسان نمی شود، و از دم شمشیری نمی گردد.
 ۲۳ ترکش بر او چکچک میکند، و نیزه در رخسند ه و مزراق
 باخشم و غیض زمین را مینوردد. و چون کرنا صد میکند نمی ایستد،
 وقتی که کرناواخته شده هه میگوید و جنگ را از دور استشمام میکند، و خروش سرداران و غوغا را.
 ۲۶ آیا از حکمت تو شاهین میرد؟ و بالهای خود را بطرف جنوب پهن میکند؟
 آیا از فرمان تو عقاب صعود می نماید و آشیانه خود را به جای بلند میسازد؟
 بر سخره ساکن شده، ما و میسازد. بر سخره نیزه و پر ملاذ متبوع.
 ۲۹ از آنجا خورا ک خود را به نظر میآورد و چشمانش از دور مینگرد.
 ۳۰ پچه هایش خون را میمکند و جایی که کشتگانند او آنجا است.»

و خداوند مکرر کرده، آیوب را گفت:

«یا مجادله کننده با قادر مطلق مخاصمه نماید؟ کسیکه با خدا مجاحه کند آن را جواب بدهد.»
 آنگاه آیوب خداوند را جواب داده، گفت:

«بنک من حقیر هستم و به تو چه جواب دهم؟ دست خود را به دهانم گذاشتم.
 ۵ یک مرتبه گفتم و تکرار نخواهم کرد. بلکه دومرتبه و نخواهم افزود.»

پس خداوند آیوب را از گردباد خطاب کرد و گفت:

«لان کمر خود را مثل مرد ببند. از تو سوال مینمایم و مرا اعلام کن.

۸ آباد اوری مرا نیز باطل مینمائی؟ و مرا ملزم میسازی تا خویشتن را عادل بنمائی؟

آیا تو را مثل خدا با زونی هست؟ و به آواز مثل او رعد توانی کرد؟

الآن خویشتن را به جلال و عظمت زینت بده. و به عزت و شوکت ملبس ساز.

۱۱ شدت غضب خود را بریز و به هر که متکبر است نظرا افکنده، او را به زیر انداز.

۱۲ بر هر که متکبر است نظر کن و او را دلیل بساز. و شیران را در جای ایشان با ایمال کن.

۱۳ ایشان را با هم در خاک پنهان نما و رویهای ایشان را در جای مخفی محبوس کن.

۱۴ آنگاه من نیز در باره تو اقرار خواهم کرد، که دست راستت تو را نجات تواند داد.

۱۵ اینک بهیموت که او را با تو آفریده ام که علف را مثل گاو میخورد،

همان قوت او در کمرش میباید، و توانایی وی در درگهای شکمش.

۱۷ دم خود را مثل سر او آزاد میچیناند. رگهای رانش بهم پیچیده است.

۱۸ استخوانهایش مثل لوله های برنجین و اعضایش مثل تیرهای آهنین است.

۱۹ او افضل صنایع خدا است. آن که او را آفرید بر پاهایش را به او داده است.

۲۰ به درستی که کوهها برایش علفه میرویند، که در آنها تمامی حیوانات صحرا بازی میکنند

زیر درختهای کنار میخوابد. در سایه نیز او در خلاب.

۲۲ درختهای کنار او را به سایه خود میپوشاند، و بیدهای نهر، وی را احاطه مینماید.

۲۳ ایک رودخانه طغیان میکند، لیکن او نمی ترسد و اگر چه اردن در دهانش ریخته شود این خواهد بود.

۲۴ آیا چون نکران است او را گرفتار توان کرد؟ یا بینی وی را با قلاب توان سفت؟

«یا لویاتان را با قلاب توانی کشید؟ یا زبانش را بار بسمان توانی فشرد؟

آیا در بینی او مهار توانی کشید؟ یا چانه اش را با قلاب توانی سفت؟

آیا او نزد تو تضرع زیاد خواهد نمود؟ یا سخنان ملامت به تو خواهد گفت؟

آیا با تو عهد خواهد بست یا او را برای بندگی دایی خواهی گرفت؟

- آیا او مثل گنجشک بازی توانی کرد؟ یا او را برای کنیزان خود توانی بست؟
 آیا جماعت (یادان) از او داد و ستد خواهند کرد؟ یا او را در میان تاجران تقسیم خواهند نمود؟
 آیا پوست او را بنیزه‌ها مملو توانی کرد؟ یا سرش را با خطافهای ماهی گیران؟
 اگر دست خود را بر او بگذاری جنگ را به باد خواهی داشت و دیگر نخواهی کرد.
 ۹ یک امید به او باطل است. آیا از رویتش نیرزادی به روی درافکننده غمی شود؟
 کسی اینقدر متهور نیست که او را برانگیزاند. پس کیست که در حضور من بایستد؟
 کیست که سبقت جسته، چیزی به من داده، تابه او در تمام؟ هر چه زیر آسمان است از آن من میباشد.
 «رباره اعضایش خاموش نخواهم شد و از جبروت و جمال ترکیب او خبر خواهم داد.
 ۱۲ کیست که روی لباس او را باز نماند نمود؟ و کیست که در میان دو وصف دندانش داخل شود؟
 کیست که درهای چهره‌اش را بگشاید؟ دایره دندانش هولناک است.
 ۱۵ سپهرهای زور او رش نغرا و میباید، با هر محکم وصل شده است.
 ۱۶ بایکدیگر چنان چسبیده‌اند که با دامن آنها نمی‌گذرد.
 ۱۷ با همدیگر چنان وصل شده‌اند و با هم ملتصقند که جدا نمی‌شوند.
 ۱۸ از عطسه‌های او نور ساطع میگردد و چشمان او مثل پلکهای جفاست.
 ۱۹ از دهانش مشعلها بیرون میآید و شعله‌های آتش بر می‌جهد.
 ۲۰ از بینی‌های او و در بر می‌آید مثل دیگ جوشنده و پاتیل.
 ۲۱ از نفس او آخگرها فروخته میشود و از دهانش شعله بیرون می‌آید.
 ۲۲ برگردنش قوت نشیمن دارد، و هیبت پیش رویش رقص مینماید.
 ۲۳ طبقات گوشت او بهم چسبیده است، و پروی مستحکم است که متحرک نمی‌شود.
 ۲۴ دلش مثل سنگ مستحکم است، و مانند سنگ زیرین آسیا محکم میباشد.
 ۲۵ چون او بر می‌خیزد نیرومندان هر اسان میشوند، و از خوف بچوید میگرددند.
 ۲۶ اگر کشمشیر به او انداخته شود اثر نمی‌کند، و نه نیزه و نه مزارق و نه تیر.
 ۲۷ آهن را مثل کاه می‌شمارد و برنج را مانند چوب پوسیده.
 ۲۸ تیرهای کان او را فرار نمی‌دهد و سنگهای فلاخن نزد او به کاه مبدل میشود.
 ۲۹ عمود مثل کاه شمرده میشود و بر حرکت مزارق می‌خندند.
 ۳۰ در زرش پاره‌های سفال تیز است و گرد و نهر میخ را بر گل پهن میکند.
 ۳۱ لجه را مثل دیگ می‌چویند و در باران مانند پاتیلچه عطاران میگرددند.
 ۳۲ راه را در عقب خویش تابان می‌سازد به نوعی که لجه را سفید موگان می‌بزند.
 ۳۳ بروی خاک نظیر او نیست، که بدون خوف آفریده شده باشد.
 ۳۴ بر هر چیز بلند نظر می‌افکند و بر جمیع حیوانات سرکش بادشاه است.»

یوب

و یوب خداوند را جواب داده، گفت:

- «یدانم که به هر چیز قادر هستی، و ابد اقصی تو را منع نتوان نمود.
 ۳ کیست که مشورت را بی‌علم مخفی می‌سازد. لکن من به آنچه نفهمیدم تکلم نمودم. به چیزهایی که فوق از عقل من بود و غمی دانستم.
 ۴ الان بشنوتامن سخن گویم. از تو سوال مینمایم را تعلیم بده.
 ۵ از شنیدن گوش در باره تو شنیده بودم لیکن الان چشم من تو را میبیند.
 ۶ از این جهت از خویشتن کراهت دارم و در خاک و خاکستر تو به مینمایم.»

مخره کباب

و واقع شد بعد از اینکه خداوند این سخنان را به یوب گفته بود که خداوند به ایلیان تیرانی فرمود: «شم من بر تو ورود و رفیقت افروخته شده، زیرا که در باره من آنچه راست است مثل بند هام یوب نگفتید.»

- ۸ پس حال هفت گوساله و هفت قوچ برای خود بگیر ید و نزد بنده من یوب رفته، قربانی سوختنی به جهت خویشتن بگردانید و بند هام یوب به جهت شما دعا خواهد نمود، زیرا که او را مستجاب خواهم فرمود، مباد اباداش حماقت شمارا به شمارسانم چونکه در باره من آنچه راست است مثل بند هام یوب نگفتید.»
 پس ایلیان تیرانی و بلند شوخی و صوفرنعانی رفته، به نوعی که خداوند به ایشان امر فرموده بود عمل نمودند و خداوند یوب را مستجاب فرمود.
 ۱۰ و چون یوب برای اصحاب خود دعا کرد خداوند مصیبت او را دور ساخت و خداوند به یوب دو چندان آنچه پیش داشته بود عطا فرمود.
 ۱۱ و جمیع برادرانش و همه خواهرانش و تمامی آشنایان قدیمش نزدی آمده، در خانه‌اش با وی نان خوردند و او را در باره تمامی مصیبتی که خداوند به او رسانیده بود تعزیت گفته، تسلی دادند و هر کس یک قسیطه و هر کس یک حلقه طلا به او داد.
 ۱۲ و خداوند آخر یوب را بیشتر از اول او مبارک فرمود، چنانکه او را چهارده هزار گوسفند و شش هزار شتر و هزار جفت گاو و هزار الاغ ماده بود.

- ۱۳ و اورا هفت پسر و سه دختر بود.
- ۱۴ و دختر اول را میمه و دوم را قصیعه و سوم را قرن هفوک نام نهاد.
- ۱۵ و در تمامی زمین مثل دختران ایوب زنان نیکو صورت یافت نشدند و پدر ایشان، ایشان را در میان برادرانشان ارئی داد.
- ۱۶ و بعد از آن ایوب صد و چهل سال زندگانی نمود و پسران خود و پسران پسران خود را تا پشت چهارم دید.
- ۱۷ پس ایوب پیر و سالخورده شده، وفات یافت.

گلاب مزامیر

خوشباجال خدا ترسان

خوشباجال کسیکه به مشورت شریان نرود و به راه گاهکاران نایستد، و در مجلس استهزا کنندگان ننشیند؛ بلکه رغبت او در شریعت خداوند است و روز و شب در شریعت او تفکر میکند.

۳ پس مثل درختی نشانده نزد نهیهای آب خواهد بود، که میوه خود را در موسمش میدهد، و برگش پژمرده نمی گردد و هر آنچه میکند نیک انجام خواهد بود.

شریان چنین نیستند، بلکه مثل کاهند که با دان را پراکنده میکنند.

۵ لهذا شریان در دآوری نخواهند ایستاد و نه گاهکاران در جماعت عادلان.

۶ زیرا خداوند طریق عادلان را میداند، ولی طریق گاهکاران هلاک خواهد شد.

اراده خدا و فکر باطل انسانی

چرا امتها شورش نمودند و طوائف در باطل تفکر میکنند؟

پادشاهان زمین برمی خیزند و سروران باهم مشورت نمودند، به ضد خداوند و به ضد مسیح او؛

که بندهای ایشان را بگسلیم و زنجیرهای ایشان را از خود بپندازیم.

۴ او که بر آسمانها نیست است می خندد. خداوند بر ایشان استهزا میکند.

۵ آنگاه در خشم خود بدیشان تکلم خواهد کرد و به غضب خویش ایشان را آشفته خواهد ساخت.

«من پادشاه خود را نصب کرده ام، بر کوه مقدس خود صهیون.»

فرمان را اعلام میکنم: خداوند به من گفته است: «و یسر من هستی امر و زورت را تولید کردم.»

۸ از من در خواست کن و امت هارابه میراث تو خواهم داد. و اقصای زمین را ملک تو خواهم گردانید.

۹ ایشان رابه عصای آهنین خواهی شکست؛ مثل کوزه کوزه هگرتنها را خرد خواهی نمود.»

والانای پادشاهان تعقل نمایند! ای داوران جهان متنبه گردید!

خداوند را با ترس عبادت کنید و بالز شادی نمایید!

پسر را بیوسید مبادا غضبناک شود، و از طریق هلاک شوید، زیرا غضب او به اندکی فروخته میشود. خوشباجال همه آنانی که بر او توکل دارند.

یاری از سوی خداوند

مز مورد اود وقتی که از بسر خود ایشالوم فرار کرد

ای خداوند دشمنانم چه بسیار شده اند. بسیاری به ضد من برمی خیزند.

۲ بسیاری برای جان من میگویند: «هجهت او در خدا خلاصی نیست.» سلاه.

لیکن تو ای خداوند گرداگرد من سپر هستی، جلال من و فرازنده سر من.

۴ به آواز خود نزد خداوند میخوانم و مرا از کوه مقدس خود اجابت مینماید. سلاه.

و اما من خسیسیده، به خواب رفتم و بیدار شدم زیرا خداوند مرا تقویت میدهد.

۶ از گروهی مخلوق نخواهم ترسید که گرداگرد من صف بستند.

ای خداوند، بر خیز! ای خدای من، مرا برهان! زیرا بر رخسار همه دشمنانم زدی؛ دندانهای شریان را شکستی.

۸ نجات از آن خداوند است و برکت تو بر قوم تو میباشد. سلاه.

طلب کمک در تنگی

برای سالار مغنیان بر ذوات او تار. مز مورد اود

ای خدای عدالت من، چون بخوانم مرا مستجاب فرما. در تنگی مرا وسعت دادی. بر من کرم فرموده، دعای مرا شنید.

۲ ای فرزندان انسان تا به کی جلال من عار خواهد بود، و بطالت را دوست داشته، دروغ را خواهد طلبید؟ سلاه

اما بدانید که خداوند مرا در صالح را برای خود انتخاب کرده است، و چون او را بخوانم خداوند خواهد شنید.

خشمم گیرد و گناه مورزید. درد لها بریسترهای خود تفکر کنید و خاموش باشید. سلاه

قربانیهای عدالت را بگذرانید و بر خداوند توکل نمایید.

بسیاری میگویند: «یست که به ما احسان نماید؟» ای خداوند تو چهره خویش را بر ما برافراز.

۷ شادمانی در دل من پدید آوردی، بیشتر از وقتی که غله و شیره ایشان افزون گردید.

بسلا متی میخسبم و به خواب هم میروم زیرا که توفیقهای خداوند مرا در اطمینان ساکن میسازی.

در خواست هدایت به راه راست

برای سالار مغنیان بر ذوات نفخه. مز مورد اود

ای خداوند، به سخنان من گوش بده! در تفکر من تامل فرما!

ای پادشاه و خدای من، به آواز فریادم توجه کن زیرا که نزد تو دعای کنم.

- ۳ ای خداوند صبحگاهان آواز مرا خواهی شنید، بامدادان عای خود را (نزد تو آراسته میکنم و انتظار میکنم که
 ۴ زیرا تو خدایی نیستی که به شرارت راغب باشی، و نگاهکار نزد تو ساکن نخواهد شد.
 ۵ متکبران در نظر تو نخواهند ایستاد. از همه بطالت کنندگان نفرت میکنی.
 ۶ دروغگو یان راهلاک خواهی ساخت. خداوند شخص خوبی و حیلہ گرامر و مکر و مبادر.
 و امامن از کثرت رحمت توبه خانه ات داخل خواهم شد، و از ترس توبسوی هیکل قدس تو عبادت خواهم نمود.
 ۸ ای خداوند، بسبب دشمنانم مرا به عدالت خود هدایت نما و راه خود را پیش روی من راست گردان.
 زیرا در زبان ایشان راستی نیست، باطن ایشان محض شرارت است؛ گلوئی ایشان قیرگشاده است و زبانهای خود را جلا میدهند.
 ۱۰ ای خدا، ایشان را ملزم ساز تا به سبب مشورت‌های خود بیفتند، و به کثرت خطایای ایشان، ایشان را دور انداز زیرا که بر تو فتنه کرده‌اند،
 و همه متوکلان شادی خواهند کرد و تابه ابد ترنم خواهند نمود. زیرا که ملجاء ایشان تو هستی و آنانی که اسم تو را دوست میدارند در تو وجد خواهند
 نمود.
 ۱۲ زیرا تو ای خداوند مر د عادل را برکت خواهی داد، و او را به رضامندی مثل سپر احاطه خواهی نمود.

دعایه هنگام پریشانی

- برای سالار مغنیان بر ذوات او تار بر تمانی. مز مورد اود
 ای خداوند، مراد ر غضب خود تو بیخ ممتما. و مراد ر خشم خویش تا دیب مکن!
 ای خداوند، بر من گرم فرما زیرا که پزمر دهام! ای خداوند، مرا شفا ده زیرا که استخوانهایم مضطرب است،
 و جان من بشدت پریشان است. پس تو ای خداوند، تابه کی؟
 ای خداوند، رجوع کن و جانم را خلاصی ده! به رحمت خویش مرا نجات بخش!
 زیرا که در موت دگر تو نمی باشی! در هاویه کیست که تو را حمد گوید؟
 از ناله خود و اماندهام! تمامی شب تخت خواب خود را غرق میکنم، و بستر خویش را به اشکهایم تر میسازم!
 چشم من از غصه کاهیده شد و بسبب همه دشمنانم تار گردید.
 ای همه بدکاران از من دور شوید، زیرا خداوند آواز گریه مرا شنیده است!
 خداوند استغاثه مرا شنیده است. خداوند عای مرا اجابت خواهد نمود.
 ۱۰ همه دشمنانم به شدت نخل و پریشان خواهند شد. رو بر گردانیده، ناگهان نخل خواهند گردید.

دعای اجرای عدالت

- سرود اود که آن را برای خداوند سراپید به سبب ستخان کوش بنیامینی
 ای یهوه خدای من، در تو پناه میبرم. از همه تعاقب کنندگانم مر نجات ده و برهان.
 ۲ مباد او مثل شیر جان مرا ببرد، و خرد سازد و نجات دهند های نباشد.
 ۳ ای یهوه خدای من! گزین را کردم و اگر در دست من ظلمی پیدا شد،
 اگر به خیر اندیش خود بدی کردم و بسبب دشمن خود را تاراج نمودم،
 پس دشمن جانم را تعاقب کند، و آن را گرفتار سازد، و حیات مرا به زمین یا بمال کند، و جلالم را در خاک ساکن سازد. سلاه.
 ای خداوند در غضب خود بر خیز، به سبب قهر دشمنانم بلند شو برای من بیدار شو! ای که داوری را امر فرمودهای!
 و مجمع امت ها گردا گرد تو بیایند. و بر فوق ایشان به مقام اعلی رجوع فرما.
 خداوند امدتبار اوری خواهد نمود. ای خداوند، موافق عدالت و کجالی که در من است مر ادا د بده!
 بدی شیران نابود شود و عادل را پایدار کن زیرا امتحان کننده دها و قلوب، خدای عادل است.
 ۱۰ سپر من بر خدامی باشد که راست دلان را نجات دهند است.
 ۱۱ خدا او و عادل است و هر روز خدا خشمناک میشود.
 ۱۲ اگر باز گشت نکند شمشیر خود را نیز خواهد کرد؛ کآن خود را کشیده و آماده کرده است.
 ۱۳ و برای او آلات موت را میساخته و تیرهای خویش را شعله ور گردانیده است.
 ۱۴ اینک به بطالت آستن شده، و به ظلم حمله گردیده، دروغ را از آیدها است.
 ۱۵ حفرهای کند و آن را گود نمود، و در چاهی که ساخت خود بیفتاد.
 ۱۶ ظلم او بر سرش خواهد برگشت و ستم او بر قشش فرود خواهد آمد.
 ۱۷ خداوند ابر حسب عدالتش حمد خواهد گفت. و اسم خداوند تعالی را تسبیح خواهم خواند.

چه مجید است نام تو

- برای سالار مغنیان بر جنتیت. مز مورد اود
 ای یهوه خداوند ما، چه مجید است نام تو در تمامی زمین، که جلال خود را فوق آسمانها گذاردهای!
 از زبان کودکان و شیر خوارگان به سبب خصمانت قوت را بنانهای تاد دشمن و انتقام گیرنده را ساکت گردانی.

۳ چون به آسمان تو نگاه کنم که صنعت انگشتهای توست، و به ماه وستار گانی که تو آفریده‌ای، پس انسان چیست که او را به یادآوری، و بنی آدم که از او تقد ممانی؟
 او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی و تاج جلال و اکرام را بر سر او گذاردی.
 ۶ او را بر کارهای دست خودت مسلط نمودی، و همه چیز از زیر پای وی نهادی،
 گوسفندان و گاوان جمیع، و بهایم حصاران نیز؛
 مرغان هوا و ماهیان دریا را، و هر چه بر راههای آبها سیر میکند.
 ۹ ای بیوه خداوند ما، چه عجیب است نام تو در تمامی زمین!

داوری عادل خدا

برای سالار مغنیان بر موت لبین. مز مورداد
 خداوند را به تمامی دل حمد خواهم گفت؛ جمیع عجایب تو را بیان خواهم کرد.
 ۲ در توشادی و وجد خواهم نمود؛ نام تو را ای متعال خواهم سراپید.
 ۳ چون دشمنانم به عقب بازگردند، آنگاه لغزیده، از حضور تو هلاک خواهند شد.
 ۴ زیر انصاف و دآوری من کردی. داور عادل بر مسند نشستهای.
 ۵ امتهاران تو بیخ نمودهای و شریان راهلاک ساخته، نام ایشان را محو کرده‌ای تا بدالاباد.
 و اما دشمنان نیست شده خرابه‌های ابدی گردیده‌اند. و شهرها را ویران ساخته‌ای، حتی ذکر آنها نباشد گردید.
 ۷ لیکن خداوند نشسته است تا بدالاباد، و تخت خویش را برای دآوری برپا داشته است.
 ۸ و ابروع مسکون را به عدالت دآوری خواهد کرد، و امتهارا به راستی داد خواهد داد.
 ۹ و خداوند قلعه بلند برای کوفته شدگان خواهد بود، قلعه بلند در زمانهای تنگی.
 ۱۰ و آتانی که نام تو را می شناسند بر تو تکی خواهند داشت، زیرا ای خداوند تو طالبان خود را هرگز ترک نکرده‌ای.
 خداوند را که بر صهیون نشسته است بسراپید؛ کارهای او را در میان قومها اعلان نماید،
 زیرا او که انتقام گیرنده خون است، ایشان را به یاد آورده، و فریاد مسکین را فراموش نکرده است.
 ای خداوند منم که فرموده، به ظلمی که از خصمان خود میکشم نظرافکن! ای که برافزنده من از درهای موت هستی!
 تا همه آسبیهات تو را بیان کنم در دروازه‌های دختر صهیون. در نجات توشادی خواهم نمود.
 ۱۱ امتها به چاهی که کنده بودند خود افتادند؛ در دمی که نهفته بودند پای ایشان گرفتار شد.
 ۱۶ خداوند خود را شناسانیده است و دآوری کرده، و شریاز کاردست خود به دام گرفتار گردیده است. هجایم سلاه.
 ۱۷ شریان به او به خواهد برگشت و جمیع امت هانی که خدا را فراموش میکنند،
 زیر مسکین همیشه فراموش نخواهد شد؛ امید حلیمان تا به ابد ضایع نخواهد بود.
 بر خیزای خداوند تا انسان غالب نیاید. بر امتها به حضور تو دآوری خواهد شد.
 ۲۰ ای خداوند ترس را بر ایشان مستولی گردان، تا امتها بداند که انسانند. سلاه.

دعای اجرای عدالت

ای خداوند چرا در ایستاده‌های و خود را در وقت‌های تنگی پنهان میکنی؟
 از تکبر شریان، فقیر سوخته میشود؛ در مشورت هانی که اندیشید هاند، گرفتار میشوند.
 ۳ زیرا که شری به شہوات نفس خود تفر میکنند، و آنکه میر باید شکر میگوید و خداوند را اهانت میکند.
 شیر در غرور خود میگوید: «از خواست نخواهد کرد»، همه فکرهای او اینست که خدایی نیست.
 ۵ راههای او همیشه استوار است. احکام تو از او بلند و عید است. همه دشمنان خود را به هیچ می شمارد.
 ۶ در دل خود گفته است: «رگز جنبش نخواهم خورد، و دور به دوریدی را نخواهم دید.»
 دهن او از لعنت و مکر و ظلم پر است؛ زیر زبانش مشقت و گناه است؛
 در کینهای دهات مینشیند؛ در جایهای مخفی بیگانه را میکشد؛ چشمانش برای مسکینان مراقب است؛
 در جای مخفی مثل شیر در پیشه خود کین میکند؛ به جهت گرفتن مسکین کین میکند؛ فقیر را به دام خود کشیده، گرفتار میسازد.
 ۱۰ پس کوفته و زبون میشود؛ و مسکین در زیر جباران او می افتند.
 ۱۱ در دل خود گفت: «دافرا اموش کرده است؛ روی خود را پوشانیده و هرگز نخواهد دید.»
 ای خداوند بر خیز! ای خدا دست خود را برافراز! و مسکینان را فراموش مکن.
 ۱۳ چرا شریخدا را اهانت کرده، در دل خود میگوید: «و باز خواست نخواهی کرد؟»
 البته دیده‌های زیرا که تیر مشقت و غم مینگری، تا به دست خود مکافات برسانی. مسکین امر خویش را به تو تسلیم کرده است. مدد کار یتیمان، تو هستی.
 ۱۵ با زوی گناهکار را بشکن. و اما شری را از شرارت او بازخواست کن تا آن را نیایی.
 خداوند پادشاه است تا بدالاباد. امتها از زمین او هلاک خواهند شد.

۱۷ ای خداوند مسألت مسکینان را اجابت کرده‌ای، دل ایشان را استوار نمودی و گوش خود را فرا گرفته‌ای، تا یتیمان و کوفته‌شدگان را درسی کنی. انسانی که از زمین است، دیگر نترساند.

تو کل به عدالت خداوند

برای سالار مغنیان. مز مورد اود

بر خداوند توکل میدارم. چرا بهجام می گویند: «ثل مرغ به کوه خود بگریزید.

۲ زیرا اینک شیران کآن را میکشند و تیر را به زنه نهادند، تا بر راست دلان در تار یکی بیندازند.

۳ زیرا که ارکان منهدم میشوند و مرد عادل چه کند؟»

خداوند در هیکل قدس خود است و کرسی خداوند در آسمان. چشمان او مینگرد، بلکه‌های وی بنی آدم را میآزماید.

۵ خداوند مرد عادل را امتحان میکند؛ و اما از شریرو ظلم دوست، جان او نفرت میدارد.

۶ بر شریردامها و آتش و کبریت خواهد بارانید، و یاد منوم حصه پیااله ایشان خواهد بود.

۷ زیرا خداوند عادل است و عدالت را دوست میدارد، و راستان روی او را خواهند دید.

دعای برای نجات و حفاظت

برای سالار مغنیان بر ثمانی. مز مورد اود

ای خداوند نجات بده زیرا که مرد مقدس نابود شده است و امانه از میان بنی آدم نایاب گردید هاند!

همه به یکدیگر دروغ میگویند، به لبهای چاپلوس و دل منافق سخن میرانند.

۳ خداوند همه لبهای چاپلوس را منقطع خواهد ساخت، و هر زبانی را که سخنان تکبرآمیز بگوید.

۴ که میگویند: «زبان خویش غالب میآیم. لبهای ما با ما است. کیست که بر ما خداوند باشد؟»

خداوند میگوید: «هسب غارت مسکینان و ناله فقیران، الا ن برمی خیزم و او را در نجاتی که برای آن آه میکشد بر پا خواهم داشت.»

کلام خداوند کلام طهارت است، نقره مصفای درقال زمین که هفت مرتبه پاک شده است.

تو ای خداوند! ایشان را محافظت خواهی نمود؛ از این طبقه و تا بدالاً با محافظت خواهی فرمود.

۸ شیران به هر جانب میخرازند، وقتی که خبیثت در بنی آدم بلند میشود.

دعای مدد الهی

برای سالار مغنیان. مز مورد اود

ای خداوند تابه کی همیشه مرا فراموش میکنی؟ تابه کی روی خود را از من خواهی پوشید؟

تابه کی در نفس خود مشورت بکنم و در دل هر روز غم خواهد بود؟ تابه کی دشمنم بر من سرفراشته شود؟

ای پوه خدای من نظر کرده، مرا مستعجاب فرما! چشماتم را روشن کن مبادا به خواب موت بچشم.

۴ مبادا دشمنم گوید بر او غالب آمدم و مخالفانم زیر نشانیام شادی نمائند.

و اما من به رحمت تو توکل میدارم؛ دل من در نجات تو شادی خواهد کرد.

۶ برای خداوند سرود خواهم خواند زیرا که به من احسان نموده است.

تذکره افراد فاسد

برای سالار مغنیان. مز مورد اود

۱ احق در دل خود میگوید که خدایی نیست. کارهای خود را فاسد و مکروه ساختند و نیکو کاری نیست.

۲ خداوند از آسمان بر بنی آدم نظر انداخت تا ببیند که آیا فهم و طالب خدایی هست؟

همه روگردانیده، با هم فاسد شدند. نیکو کاری نیست یکی هم نی.

آیا همه گاهکاران بعرفت هستند که قوم مرا میخورند چنانکه نان میخورند؟ و خداوند را نمی خوانند؟

آنکه ترس بر ایشان مستولی شد، زیرا خدا در طبقه عادلان است.

۶ مشورت مسکین را بخیل میسازد چونکه خداوند ملجای اوست.

کاش که نجات اسرائیل از صهیون ظاهر می شد! چون خداوند اسیری قوم خویش را برگرداند، یعقوب و جد خواهد نمود و اسرائیل شاد مان خواهد گردید.

فرو آمدن در خیمه خداوند

مز مورد اود

ای خداوند کیست که در خیمه تو فرود آید؟ و کیست که در کوه مقدس تو ساکن گردد؟

آنکه بیعیب سالک باشد و عدالت را بهجا آورد، و در دل خویش راست گو باشد،

که به زبان خود غیبت ننماید، و به همسایه خود بدی نکند و در باره اقارب خویش مذمت را قبول ننماید،

که در نظر خود حقیر و خوار است و آتانی را که از خداوند میترسند مکرم میدارد و قسم به ضرر خود میخورد و تغییر نمی دهد.

۵ نقره خود را به سود نمی دهد و رشوه بر بیگانه نمی گیرد.

آنکه این را بهجا آورد تا باد الا باد جنبش نخواهد خورد.

اطمینان در خداوند

مکتوم داد

ای خدامر محافظت فرما، زیرا بر تو توکل میدارم.

۲ خداوند را گفته: «و خداوند من هستی. نیکی من نیست غیر از تو.»

واما مقدسانی که در زمینند و فاضلان، تمامی خوشی من در ایشان است.

۴ دردهای آنانی که عقب دای (دیگر میشتابند، بسیار خواهد شد. هدایای خودنیایشان را نخواهم ریخت، بلکه نام ایشان را به زبانم نخواهم آورد.

خداوند نصیب قسمت و کاسه من است. تفرقه مرا نگاه میداری.

۶ خطه های من بهجایهای خوش افتاد. میراث بی به من رسیده است.

۷ خداوند را که مرا نصیحت نمود، مبارک میخوانم. شبانگاه نیز قلم مرا تنبیه میکند.

خداوند راهی پیش روی خود میدارم. چونکه بهدست راست من است، جنبش نخواهم خورد.

۹ از اینو دلم شادی میکند و جلالم به وجد میآید، جسمم نیز در اطمینان ساکن خواهد شد.

۱۰ زیرا جانم را در عالمات ترک نخواهی کرد، و قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را بیند.

۱۱ طریق حیات را به من خواهی آموخت. به حضور تو کمال خوشی است و بهدست راست تو لذتها تا ابد الا باد!

دعای مرد عادل

صلوات داد

ای خداوند، عدالت را بشنوبه فریادم من توجه فرما! و دعای مرا که از لب بیر میآید، گوش بگیر!

داد من از حضور تو صادر شود، چشمانم تورا سستی را بیند.

۳ دل مرا از مودهای، شبانگاه از آن تفقد کرده ای. مرقال گذاشتهای و هیچ نیافتهای، زیرا عزمیت کردم که زیانم تجاوز نکند.

۴ و اما کارهای آدمیان به کلام لبهای تو، خود را از راههای ظالم نگاه داشتم.

قدمایم به آثار تو قائم است، پس بایهام نخواهد لغزید.

ای خدا تو را بخواندهام زیرا که مرا اجابت خواهی نمود. گوش خود را به من فراگیر و سخن مرا بشنو.

۷ رحمت های خود را امتیاز ده، ای که متوکلان خویش را بهدست راست خود از مخالفان ایشان میرهانی.

۸ مرا مثل مردمک چشم نگاه دار، مرا زیر سایه بال خود پنهان کن،

از روی شیرینی که مرا خراب میسازند، از دشمنان جانم که مرا احاطه میکنند.

۱۰ دل فر به خود را بستاند. به زبان خویش سخنان تکبر آمیزی گویند.

۱۱ الا ان قدمهای ما را احاطه کرده اند، و چشمان خود را در اختیارند تا ما را به زمین بیندازند.

۱۲ مثل او مثل شیرینی است که در دریدن حرص باشد، و مثل شیر زیان که در ریشه خود در کین است.

ای خداوند بر خیز و پیش روی وی درآمده، او را ببند از و جانم را از شریریه شمشیر خود برهان،

از آدمیان، ای خداوند، بهدست خویش، از اهل جهان که نصیب ایشان در زندگانی است. که شکم ایشان را به ذخیر خود پر ساختهای و از اولاد سیر

شده، زیادی مال خود را برای اطفال خویش ترک میکنند.

واما من روی تو را در عدالت خواهم دید و چون بیدار شوم از صورت تو سیر خواهم شد.

خداوند، قلعه بلند

برای سالار مغتیبان، مز مورد او دینده خداوند که کلام این سرور را به خداوند گفت، در روزی که خداوند او را از دست همه دشمنانش و از دست شاول

رهانی داد. پس گفت:

ای خداوند! ای قوت من! تو را محبت می نمایم.

۲ خداوند صخره من است و ملجا و نجات دهنده من. خدایم صخره من است که در او پناه میبرم. سپهر من و شاخ نجاتم و قلعه بلند من.

۳ خداوند را که سزاوار کمال خداست، خواهم خواند. پس، از دشمنانم رهایی خواهم یافت.

رسنهای موت مرا احاطه کرده، و سیلابهای شرارت مرا ترسانیده بود.

۵ رسنهای گوردور مرا گرفته بود و دامهای موت پیش روی من درآمده.

۶ در تنگی خود خداوند را خواندم و زرد خدای خویش استغاثه نمودم. او او از مرا از هیکل خود شنید و استغاثه من به حضورش به گوش وی رسید.

زمین متزلزل و مرتعش شده، اساس کوهها بلرزید و متزلزل گردید چونکه خشم او فروخته شد.

۸ دخان از بینی او برآمد و نار از دهانش ملتهب گشت و آتشها از آن فروخته گردید.

۹ آسمان را خیم کرده، نزول فرمود و زیریای وی تاریکی غلیظ میبود.

۱۰ بر کروی سوار شده، پرواز نمود و بریلهای باد پیران کرد.

۱۱ تاریکی را برده خود و خیمه های گرداگرد خویش بساخت، تاریکی آنها و برهای متراکم را.

- ۱۲ از تابش پیش روی وی ابرهایش میشتافتند، تگرگ و آتشیهای افروخته.
- ۱۳ خداوند از آسمان رعد کرده، حضرت اعلیٰ آواز خود را داد، تگرگ و آتشیهای افروخته را.
- ۱۴ پس تیرهای خود را فرستاده، ایشان را پراکنده ساخت، و بر قها بینداخت و ایشان را بر ایشان نمود.
- ۱۵ آنگاه عقی‌هاب ظاهر شد و اساس ربع مسکون مکشوف گردید، از تنبیه توای خداوند، از نفضه باد بینی تو! پس، از اعلیٰ فرستاده، مرا برگرفت و از آبهای بسیاری بیرون کشید.
- ۱۷ و مرا از دشمنان زور آورم رهایی داد و از خصمانم، زیرا که از من توانا تر بودند.
- ۱۸ در روز بلائی من پیش رویم درآمدند، لیکن خداوند تکیه گاه من بود.
- ۱۹ و مرا بجای وسیع بیرون آورد، مرا نجات داد زیرا که در من رغبت میداشت.
- خداوند موافق عدالتم مرا جزا داد و به حسب طهارت دستم مرا مکافات رسانید.
- ۲۱ زیرا که راههای خداوند را نگاه داشته، و به خدای خویش عصبان نورزید هام، و جمیع احکام او پیش روی من بوده است و فرائض او را از خود دور نکرد هام، و نزد او بیعیب بود هام و خویشترین را از نگاه خود نگاه داشتم.
- ۲۴ پس خداوند مرا موافق عدالت پاداش داده است و به حسب طهارت دستم در نظری.
- ۲۵ خویشترین را بار حیم، و رحیم مینمائی، و با مرد کامل، خود را کامل مینمائی.
- ۲۶ خویشترین را با طاهر، طاهر می نمائی و با مکار، به مکر رفتار میکنی.
- ۲۷ زیرا قوم مظلوم را خواهی رها نید و چشمان متکبران را به زیر خواهی انداخت.
- ۲۸ زیرا که تو چراغ مرخواهی افروخت؛ به پوه خدام تاریکی مرا روشن خواهد گردانید.
- ۲۹ زیرا به مدد تو بر فوجها حمله میبرم و به خدای خود از حصارها برمی جهم.
- ۳۰ و اما خدا طریق او کامل است و کلام خداوند مصفی. او برای همه متوکلان خود سپر است، زیرا کیست خدا غیر از پوه؟ و کیست سخترهای غیر از خدای ما؟
- خدایی که کفر را به قوت بسته و راههای مرا کامل گردانیده است.
- ۳۳ پایهای مرا مثل آهو ساخته و مرا به مقامهای اعلای من برپا داشته است.
- ۳۴ دستهای مرا برای جنگ تعلیم داده است، که کمان برنجین به بازوی من خم شد.
- ۳۵ سپر نجات خود را به من داده ای. دست راست عمود من شده و مهربانی تو مرا بزرگ ساخته است.
- ۳۶ قدمهایم را زبریم و وسعت دادی که پایهای من نلغزید.
- ۳۷ دشمنان خود را تعاقب نموده، بدیشان خواهم رسید و تاتلف نشوند بر نخواهم گشت.
- ۳۸ ایشان را فرو خواهم کوفت که نتوانند برخاست و زیر پایهای من خواهند افتاد.
- ۳۹ زیرا کرم را برای جنگ به قوت بستهای و مخالفا تم را زبرایم انداختهای.
- ۴۰ گردنهای دشمنانم را به من تسلیم کردهای تا خصمان خود را نابود بسازم.
- ۴۱ فریاد بر آورند اما رها ندهای نبود نزد خداوند، ولی ایشان را اجابت نکرد.
- ۴۲ ایشان را چون غبار پیش باد ساید هام؛ مثل گل کوچها ایشان را دور ریخت هام.
- ۴۳ مرا از منازعه قوم رها نیده، سرامت هاساختهای. قومی را که نشناخته بودم، مرا خدمت مینمایند.
- ۴۴ به بجز دشنیدن مرا اطاعت خواهند کرد؛ فرزندان غر با نزد من تدلل خواهند نمود.
- ۴۵ فرزندان غر با پزمرده میشوند و در قلعه های خود خواهند لرزید.
- ۴۶ خداوند زنده است و سختره من متبارک باد، و خدای نجات من متعال!
- خدایی که برای من انتقام میگیرد و قومها را زبریم مغلوب میسازد.
- ۴۸ مرا از دشمنانم رها نیده، بر خصمانم بلند کردهای و از مرد ظالم مرا خلاصی دادهای!
- لذا ای خداوند تو را در میان آنها حمد خواهم گفت و به نام تو سرود خواهم خواند.
- ۵۰ که نجات عظیمی به پادشاه خود داده و به مسیح خویش رحمت نموده است. یعنی به داود و ذریه او تا ابد الابد.

خلقت و عظمت خدا

برای سالار معنیان. مژموردود

آسمان جلال خدا را بیان میکند و فلک از عمل دستهای خبر میدهد.

۲ روز سخن میراند تا روز شب معرفت را اعلان میکند تا شب.

۳ سخن نیست و کلامی نی و آواز آنها شنیده نمی شود.

۴ قانون آنها در تمام جهان بیرون رفت و بیان آنها تا اقصای ربع مسکون.

۵ خیمهای برای آفتاب در آنها قرار داد، و او مثل داماد از جمله خود بیرون میآید و مثل پهلو از دیدن در میدان شادی میکند.

۶ خرو جوش از کزانه آسمان است و مدارش تابه کرانه دیگر؛ و هیچ چیز از حرارتش مستور نیست.

- شریعت خداوند کامل است و جان بربری گرداند؛ شهادت خداوند امین است و جاهل را حکیم میگرداند.
- ۸ فریض خداوند راست است و دل را شاد میسازد. امر خداوند پاک است و چشم را روشن میکند.
- ۹ ترس خداوند طهارت است و ثابت تاابد الابد. احکام خداوند حق و تمام عدل است.
- ۱۰ از طلامرغوب تر و از زرخاخص بسیار. از شهید شیرینتر و از قطرات شانه عسل.
- ۱۱ بنده تو نیز از آنها متنبه میشود، و در حفظ آنها ثواب عظیمی است.
- کیست که سهوهای خود را بداند؟ مر از خطایای مخفیام طاهر ساز.
- ۱۳ بنده را نیز از اعمال متکبران به بازدارت بر من مسلط نشود؛ آنگاه بیعیب و از گناه عظیم مبرا خواهم بود.
- سخنان زبانه و تفکر کلام منظور نظر تو باشد، ای خداوند که سخره من و نجاتدهنده من هستی!

نصرت از خدا

- برای سالار مغنیان. مز مورد اود
خداوند تو در روز تنگی مستجاب فرماید. نام خدای یعقوب تو را سراسر افران نماید.
- ۲ نصرت برای تو از قدس خود بفرستد و تو را از صهیون تائید نماید.
- ۳ جمیع هدایای تو را به یاد آورد و قربانیهای سوختنی تو را قبول فرماید. سلاه.
- ۴ موافق دل تو به تو عطا فرماید و همه مشورتهای تو را به انجام رساند.
- به نجات تو خواهم سر آید و به نام خدای خود، علم خود را خواهم افراشت. خداوند تمامی مساللت تو را به انجام خواهد رسانید.
- ۶ الان دانستم که خداوند مسیح خود را می راند. از فلک قدس خود او را اجابت خواهد نمود، به قوت نجاتبخش دست راست خویش.
- ۷ ایان اربهارا و آنان اسبهارا، اما نام بهیوه خدای خود را ذکر خواهیم نمود.
- ۸ ایشان خم شده، افتاد هاند و اما ما بر خاسته، ایستاد هابم.
- ای خداوند نجات بده! پادشاه در روزی که بخوانیم، ما را مستجاب فرماید.

شادی در نجات خدا

- برای سالار مغنیان. مز مورد اود
ای خداوند در قوت تو پادشاه شادی می کند و در نجات توجه بسیار به وجد خواهد آمد.
- ۲ مر اددل او را به وی بخشیدی و مساللت زبانش را از او ریغ نداشتی. سلاه.
- ۳ زیرا به برکات نیکو بر مر ادا و سبقت جستی. تاجی از زرخاخص بر سر وی نهادی.
- ۴ حیات را از تو خواست و آن را به وی دادی، و طول ایام را تا ابد الابد.
- ۵ جلال او به سبب نجات تو عظیم شده. اکرام و حشمت را بر او نهادی.
- ۶ زیرا او را مبارک ساختهای تا ابد الابد. به حضور خود او را بی نهایت شادمان گردانیده ای.
- ۷ زیرا که پادشاه بر خداوند توکل میدارد، و به رحمت حضرت اعلی جنبش نخواهد خورد.
- دست تو همه دشمنان را خواهد دریافت. دست راست تو آسانی را که از تو نفرت دارند خواهد دریافت.
- ۹ در وقت غضب خود، ایشان را چون تو آتش خواهی ساخت. خداوند ایشان را در خشم خود خواهد بلعد و آتش ایشان را خواهد خورد.
- ۱۰ ثمره ایشان را از زمین هلاک خواهی ساخت و ذریت ایشان را از میان بنی آدم.
- ۱۱ زیرا قاصد بدی برای تو کردند و مکایدی را اندیشیدند که آن را نتوانستند بجای آورد.
- ۱۲ زیرا که ایشان را روگردان خواهی ساخت. برزهای خود تیرهارا به روی ایشان نشان خواهی گرفت.
- ۱۳ ای خداوند در قوت خود متعال شو. جبروت تو را ترنم و تسبیح خواهم خواند.

سرود غم و پیروزی

- برای سالار مغنیان برغز اله صبح. مز مورد اود
ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کردهای و از نجات من و سخنان فریادم دور هستی؟
ای خدای من در روزی خود مرا اجابت نمی کنی. در شب نیز مرا خاموشی نیست.
- ۳ و اما تو قدوس هستی، ای که بر تسبیحات اسرائیل نشسته ای.
- ۴ پدران ما بر تو توکل داشتند. بر تو توکل داشتند و ایشان را خلاصی دادی.
- ۵ نزد تو فریاد بر آوردند و رهایی یافتند. بر تو توکل داشتند، پس نجل نشدند.
- و اما من کرم هستم و انساننی. عار آدمیان هستم و حقیر شمرده شده قوم.
- ۷ هر که مرا ببندد به من استهزا میکند. لبهای خود را باز میکنند و سرهای خود را میچنابند (میگویند):
«رخداوند تو کل کن پس او را خلاصی بدهد. او را بر هاند چون که به وی رغبت میدارد.»
زیرا که تو مرا از شکم بیرون آوردی؛ وقتی که بر آغوش مادر خود بودم مرا مطمئن ساختی.
- ۱۰ از رحم پر تو انداخته شدم. از شکم مادرم خدای من تو هستی.

- ۱۱ ازمن دورمباش زیرا تنگی نزدیک است. و کسی نیست که مدد کند.
- ۱۲ گاوآن ترسیباردور مرا گرفته‌اند. زورمندان باشان مرا احاطه کرده‌اند.
- ۱۳ دهان خود را بر من باز کردند، مثل شیر درنده‌گران.
- ۱۴ مثل آب ریخته شده‌ام. و همه استخوانهایم از هم گسیخته. دلم مثل موم گردیده، در میان احتشام گداخته شده‌است.
- ۱۵ قوت من مثل سفال خشک شده و زبانه کامم چسبیده. و مرا به خاک موت نهاده‌ای.
- ۱۶ زیرا سگان دور مرا گرفته‌اند. جماعت اشرا مرا احاطه کرده، دستها و پایهای مرا سفت‌اند.
- ۱۷ همه استخوانهای خود را می‌شمارم. ایشان به من چشم دوخته، مینگرند.
- ۱۸ رخت مرا در میان خود تقسیم کردند. و بر لباس من قرعه انداختند.
- ۱۹ اما تو ای خداوند دورمباش. ای قوت من برای نصرت من شتاب کن.
- ۲۰ جان مرا از شمشیر خلاص کن. و یگانه مرا از دست سگان.
- ۲۱ مرا از دهان شیر خلاصی ده. ای که از میان شاخهای گاو وحشی مرا اجابت کرده‌ای.
- ۲۲ نام تو را به برادران خود اعلام خواهم کرد. در میان جماعت تو را تسبیح خواهم خواند.
- ای ترسندگان خداوند اورا حمد گویند. تمام ذریت یعقوب اورا تعجید نمایند. و جمیع ذریت اسرائیل از وی برسید.
- ۲۴ زیرا مسکنت مسکین را حقیر و خویشمار شده، و روی خود را از او پوشانیده‌است. و چون نزد وی فریاد بر آورد اورا اجابت فرمود.
- ۲۵ تسبیح من در جماعت بزرگ از تو است. نذرهای خود را به حضور ترسندگان دادا خواهم نمود.
- ۲۶ حلیمان غذا خورده، سیر خواهند شد. و طالبان خداوند اورا تسبیح خواهند خواند. و دلای شما زیست خواهد کرد تا ابد الا باد.
- ۲۷ جمیع کزانه‌های زمین متذکر شده، بسوی خداوند بازگشت خواهند نمود. و همه قبایل امتها به حضور تو سجد خواهند کرد.
- ۲۸ زیرا سلطنت از آن خداوند است. و او بر امتها مسلط است.
- ۲۹ همه مومنان زمین غذا خورده، سجد خواهند کرد. و به حضور وی هر که به خاک فرو میرود کوع خواهد نمود. و کسی جان خود را زنده نخواهد ساخت.
- ۳۰ ذریتی اورا عبادت خواهند کرد و در باره خداوند طبقه بعد را اخبار خواهند نمود.
- ۳۱ ایشان خواهند آمد و از عدالت او خبر خواهند داد، قومی را که متولد خواهند شد که او این کار کرده‌است.

خداوند شبان من است

مز مورد اود

خداوند شبان من است. محتاج به هیچ چیز نخواهم بود.

۲ در مر تمهای سبزم را میخواباند. زردآبهای راحت مرا رهبری میکند.

۳ جان مرا بر می گرداند. و به خاطر نام خود به راههای عدالت هدایت منماید.

۴ چون در وادی سایه موت نیز راه روم از بدی نخواهم ترسید زیرا تو امان هستی. عصا و چوب دستی تو مرا تسلی خواهد داد.

۵ سفرهای برای من به حضور دشمنانم میگسترانی. سر مرا به روغن تدهین کرده‌ای و کاسهام لبریز شده‌است.

۶ هر آینه نیکویی و رحمت تمام ایام عمرم در پی من خواهد بود. و در خانه خداوند ساکن خواهم بود تا ابد الا باد.

دروازه‌های ابدی

مز مورد اود

زمین و پری آن از آن خداوند است. ربع مسکون و ساکنان آن.

۲ زیرا که او اساس آن را بر دریاها نهاد. و آن را بر نهرها ثابت گردانید.

۳ کیست که به کوه خداوند بر آید؟ و کیست که به مکان قدس او ساکن شود؟

او که پاک دست و صاف دل باشد، که جان خود را به بطالت ندهد و قسم دروغ نخورد.

۵ او برکت را از خداوند خواهد یافت. و عدالت را از خدای نجات خود.

۶ این است طبقه طالبان او. طالبان روی تو ای (یعقوب، سلاه.

ای دروازه‌های خود را برافرازید! ای درهای ابدی برافراشته شوید تا پادشاه جلال داخل شود!

این پادشاه جلال کیست؟ خداوند قدیر و جبار؟ خداوند که در جنگ جبار است.

۹ ای دروازه‌ها، سرهای خود را برافرازید! ای درهای ابدی برافرازید تا پادشاه جلال داخل شود!

این پادشاه جلال کیست؟ پیهو صباویت پادشاه جلال اوست. سلاه.

درخواست تعلیم الهی

مز مورد اود

ای خداوند بسوی تو جان خود را بر می افرازم. ای خدای من بر تو توکل میدارم.

۲ پس مگذار که بخیل بشوم و دشمنانم بر من نغر نمایند.

۳ بی هر که انتظار می‌کشد بخیل نخواهد شد. آنانی که بیسبب خیانت میکنند بخیل خواهند گردید.

۴ ای خداوند طریق‌های خود را به من بیاموز و راههای خویش را به من تعلیم ده.

- ۵ مرابه راستی خود سالک گردان و مرا تعالیم ده بزیرا تو خدای نجات من هستی. تمامی روز منتظر تو بودهام.
- ۶ ای خداوند احسانات و رحمت های خود را بیاد آور چونکه آنها از لوله بوده است.
- ۷ خطایای جوانی و عصیانم را بیاد میاور. ای خداوند به رحمت خود و به خاطر نیکویی خویش مرا یاد کن.
- ۸ خداوند نیکو و عادل است. پس به گناه کاران طریق را خواهد آموخت.
- ۹ مسکینان را به انصاف رهبری خواهد کرد و به مسکینان طریق خود را تعالیم خواهد داد.
- ۱۰ همه راههای خداوند رحمت و حق است برای آنانی که عهد و شهادت اورانگاه میدارند.
- ۱۱ ای خداوند به خاطر اسم خود، نگاه مرا بیا مرزیرا که بزرگ است.
- ۱۲ کیست آن آدمی که از خداوند میترسد؟ اورا بطریقی که اختیار کرده است خواهد آموخت.
- ۱۳ جان او در نیکویی شب را بسر خواهد برد. و ذریت او وارث زمین خواهند شد.
- ۱۴ سر خداوند با ترسندگان او است و عهد او تا ایشان را تعالیم دهد.
- ۱۵ چشمان من دائم بسوی خداوند است زیرا که او بایهای مرا از دام بیرون میآورد.
- ۱۶ بر من ملتفت شده، رحمت بفرما زیرا که منفر دو مسکین هستم.
- ۱۷ تنگبهای دل من زیاد شده است. مرا از مشقت های من بیرون آور.
- ۱۸ بر مسکنت و رنج من نظر افکن و جمیع خطایایم را بیا مرز.
- ۱۹ بردشمنانم نظر کن زیرا که بسیار ندوبه کینه تلخ به من کینه میورزند.
- ۲۰ جامت را حفظ کن و مرا راهی ده تا خجل نشوم زیرا بر تو توکل دارم.
- ۲۱ کمال و راستی حافظ من باشند زیرا که منتظر تو هستم.
- ۲۲ ای خدا سر اسرائیل را خلاصی ده، از جمیع مشقت های وی.

دعای مرعادل

مز مورد او د

- ای خداوند مراد ابده زیرا که من در کمال خود رفتار نمودهام و بر خداوند توکل داشتم، پس نخواهم لغزید.
- ۲ ای خداوند مرا امتحان کن و مرا بیا زما. باطن و قلب مرا مصفی گردان.
 - ۳ زیرا که رحمت تو در مدنظر من است و در راستی تو رفتار نمودهام
 - بامردان باطل نشستهام و با منافقین داخل نخواهم شد.
 - ۵ از جماعت بدکاران نفرت میدارم و با طالحین نخواهم نشست.
 - ۶ دستهای خود را در صفای شویم. مذبح تورا ای خداوند طواف خواهم نمود.
 - ۷ تا آواز حمد تورا بشنوام و عجایب تورا اخبار تمامم.
 - ای خداوند محل خانه تورا دوست میدارم و مقام سکونت جلال تورا.
 - ۹ جامت را با نگاه کاران جمع مکن و نه حیات مرا بامردمان خون ریز.
 - ۱۰ که در دستهای ایشان آزار است و دست راست ایشان پراز رشوه است.
 - ۱۱ و امامان در کمال خود سالک میباشم. مرا خلاصی ده و بر من رحم فرما.
 - ۱۲ پایم در جای هموار ایستاده است. خداوند را در جماعت متبارک خواهم خواند.

اطمینان در خداوند

مز مورد او د

- خداوند نور من و نجات من است از که بترسم؟ خداوند ملجای جان من است از که هراسان شوم؟
- چون شیران بر من نزدیک آمدند تا گوشت مرا بخورند، یعنی خصمان و دشمنانم، ایشان لغزیدند و افتادند.
- ۳ اگر لشکری بر فرود آید دلم نخواهد ترسید. اگر جنگ بر من برپا شود، در این نیز اطمینان خواهم داشت.
- ۴ یک چیز از خداوند خواستم و آن را خواهم طلبید: که تمام ایام عمرم در خانه خداوند ساکن باشم تا جمال خداوند را مشاهده کنم و در هیکل او تفکر تمامم.
- ۵ زیرا که در روزیلا مراد را سپایان خود نهفته، در پرده خیمه خود مرا مخفی خواهد داشت و مرا بر صخره بلند خواهد ساخت.
- ۶ والان سرم بردشمنانم گرداگردم رافراشته خواهد شد. قربانی های شاد کای را در خیمه او خواهم گذرانید و برای خداوند سر و تسبیح خواهم خواند.
- ای خداوند چون به آواز خود میخوانم مرا بشنو و رحمت فرموده، مرا مستجاب فرما.
- ۸ دل من به تو میگوید (ه گفتهای: «وی را بطلبید.») بی روی تورا ای خداوند خواهم طلبید.
- ۹ روی خود را از من میوشان و بنده خود را در خشم برمگردان. تو مدد کار من بودهای. ای خدای نجاتم، مراد مکن و ترک منما.
- ۱۰ چون پدر و مادر مرا ترک کنند، آنگاه خداوند مرا برمی دارد.
- ۱۱ ای خداوند طریق خود را به من بیاموز و به سبب دشمنانم مرا به راه راست هدایت فرما.

- ۱۲ مرابه خواهش خصمانم مسپار، زیرا که شهود کذبه و دمنندگان ظلم بر من برخاسته‌اند.
- ۱۳ اگر باور نمی کردم که احسان خداوند در زمین زندگان بیتم.
- ۱۴ برای خداوند منتظر باش و قوی شو و دلت را تقویت خواهد داد. بلی منتظر خداوند باش.

درخواست کک

مز مورد او د

- ای خداوند، زدتو فریاد برمی آورم. ای حنجره من، از من خاموش مباش. مبادا اگراز من خاموش شوی، مثل آنانی باشم که به حفره فرو میروند.
- ۲ آواز تضرع مرا بشنو چون زدتو استغاثه میکنم و دست خود را به محراب قدس تو برمی افرازم.
- ۳ مرا با شریان و بدکاران مکش که با همسایگان خود سخن صلحا میز می گویند و آزار در دل ایشان است.
- ۴ آنها را به حسب کردار ایشان و موافق اعمال زشت ایشان بده آنها را مطابق عمل دست ایشان بده و رفتار ایشان را به خود ایشان رد نما.
- ۵ چونکه در اعمال خداوند و صنعت دست وی تفرنگ می کنند. ایشان را منهدم خواهی ساخت و بناخواهی نمود.
- ۶ خداوند متبارک باد زیرا که آواز تضرع مرا شنیده است.
- ۷ خداوند قوت من و سپهر من است. دلم را تو تکل داشت و مدد یافتم. پس دل من به وجد آمده است و بهسرود خود او را حمد خواهم گفت.
- ۸ خداوند قوت ایشان است و برای مسیح خود قلعه نجات.
- ۹ قوم خود را نجات ده و میراث خود را مبارک فرما. ایشان را رعایت کن و برافرازا تا ابد الابد.

تجید خداوند

مز مورد او د

- ای فرزندان خدا، خداوند را توصیف کنید. جلال و قوت را برای خداوند توصیف نماید.
- ۲ خداوند را به جلال اسم او تجید نماید. خداوند در زینت قدوسیت سجده کنید.
- ۳ آواز خداوند فوق آنهاست. خدای جلال را عید میده. خداوند بالای آنهاست بسیار است.
- ۴ آواز خداوند با قوت است. آواز خداوند با جلال است.
- ۵ آواز خداوند سروهای آزاد را میشکند. خداوند سروهای آزاد لبنان را می شکند.
- ۶ آنها را مثل گوساله میچکاند. لبنان و سریون را مثل بچه گاو وحشی.
- ۷ آواز خداوند زبانه های آتش را میشکافد.
- ۸ آواز خداوند صحرا را متزلزل میسازد. خداوند صحرای قادش را متزلزل میسازد.
- ۹ آواز خداوند غز الحارابه در ده میاندازد، و جنگل را بیبرگ میکند. و دره یکل را در جمع جلال را ذکر می کنند.
- ۱۰ خداوند بطرفان جلوس نموده. خداوند نشسته است پادشاه تا ابد الابد.
- خداوند قوم خود را قوت خواهد بخشید. خداوند قوم خود را به سلامتی مبارک خواهد نمود.

تسبیح خداوند

سرود برای متبرک ساختن خانه. مز مورد او د

- ای خداوند تو را تسبیح میخوانم زیرا که مرا بالا کشیدی و دشمنانم را بر من مفتخر نساختی.
- ۲ ای بهوه خدای من! زدتو استغاثه نمودم و مرا اشفادادی.
- ۳ ای خداوند جانم را از حفره بر آوردی. مرا زنده ساختی تا به هاویه فرو نروم.
- ۴ ای مقدسان خداوند او را بسرایید و به ذکر قدوسیت او حمد گوید!
- زیرا که غضب و لفظهای است و در رضامندی او زندگانی. شامگاه گریه تزیل میشود. صبحگاهان شادی رخ مینماید.
- ۶ و اما من در کامیابی خود گفتم: «نبش نخواهم خورد تا ابد الابد.»
- ای خداوند به رضامندی خود کوه مرا در قوت ثابت گردانیدی و چون روی خود را پوشاندی پریشان شدم.
- ۸ ای خداوند زدتو فریاد برمی آورم و زدتو استغاثه میکنم.
- ۹ در خون من چه فایده است چون به حفره فرو روم. آیا خاک تو را حمد می گوید و راستی تو را اخبار مینماید؟
- ای خداوند بشنو و به من کرم فرما. ای خداوند مدد کار من باش.
- ۱۱ ماتم مرا برای من به رقص مبدل ساختهای. پلاس را از من بیرون کرده و کمر مرابه شادی بستهای.
- ۱۲ تا جلالم ترا سرود خواند و خاموش نشود. ای بهوه خدای من، تو را حمد خواهم گفت تا ابد الابد.

توکل بر خدا

برای سالار مغنیان. مز مورد او د

- ای خداوند بر تو توکل دارم پس نخل نشوم تا به ابد. در عدالت خویش مرا نجات بده.
- ۲ گوش خود را به من فرا بگیر و مرابه زودی برهان. برایم حنجره های قوی و خانهای حصین باش تا مرا خلاصی دهی.
- ۳ زیرا حنجره و قلعه من توهستی. به خاطر نام خود مرا هدایت و رهبری فرما.

- ۴ مر از دای که برایم پنهان کرده اند بیرون آور.
- ۵ زیرا قلعه من توستی. روح خود را بده دست تو می سپارم. ای یهوه خدای حق تو مرا فدا به دادی.
- ۶ از آنانی که با طبل دروغ را بی روی میکنند نفرت میکنم. و امانم بر خداوند تو کل میدارم.
- ۷ به رحمت تو وجود شادای میکنم زیرا مشقت مرا دیده و جانم را در تنگی شناختهای.
- ۸ مرا بده دست دشمن اسپر ساختهای. پایهای مرا بجای وسیع قائم گردانیده‌ای.
- ای خداوند من رحمت فرما زیرا در تنگی هستم. چشم من از غصه کاهیده شد، بلکه جانم و جسد من نیز.
- ۱۰ زیرا که حیاتم از غم و سالها ایم از ناله فانی گردیده است. قوتم از گاهم ضعیف و استخوانهایم پوسیده شد.
- ۱۱ زده دهم دشمنانم عار گردیده‌ام. خصوصاً زده همسایگان خویش و باعث خوف آشنایان شده‌ام. هر که مرا بیرون بینداز من میگریزد.
- ۱۲ مثل مرده از خاطر فراموش شده‌ام و مانند ظرف تلف شده گردیده‌ام.
- ۱۳ زیرا که بهتان از انبسیاری شنیدم و خوف گردا گرد من میباشد، زیرا بر من باهم مشورت میکنند و در قصد جانم تفکر مینمایند.
- ۱۴ و امانم بر تو ای خداوند تو کل میدارم و گفتم خدای من توستی.
- ۱۵ و قبتی من درد دست تو میباشد. مرا از دست دشمنانم و جفا کنندگانم خلاصی ده.
- ۱۶ روی خود را بر بنده ات تابان ساز و مرا به رحمت خود نجات بخش.
- ۱۷ ای خداوند نخل شوم چونکه تو را خوانده‌ام. شیران نخل شوند در حفره خاموش باشند.
- ۱۸ لبهای دروغ گو گنگ شود که به درشتی و تکبر و استهانت بر عادلان سخن میگوید.
- ۱۹ زهی عظمت احسان تو که برای ترسندگانت ذخیره کرده‌ای و برای متوکلان تپش بخنی آدم ظاهر ساختهای.
- ۲۰ ایشان را در پرده روی خود از منکابید مردم خواهی پوشانید. ایشان را در خیمه‌های ازدات و تابناختنی خواهی داشت.
- ۲۱ متبارک باد خداوند که رحمت عجیب خود را در شهر حصین به من ظاهر کرده است.
- ۲۲ و امانم در حریت خود گفتم که از نظر تو منقطع شده‌ام. لیکن چون نزد تو فریاد کردم آواز تضرع مرا شنیدی.
- ۲۳ ای جمع مقدسان خداوند او را دوست دارید. خداوند امان را محفوظ میدارد و متکبران را مجازات کثیر میدهد.
- ۲۴ قوی باشید و دل شمار اتقویت خواهد داد. ای همگانی که برای خداوند انتظار میکشید!

اعتراف به گناه

قصیده داود

- خوشبختی کسی که عصیان او آرزیده شد و گاهوی مستور گردید.
- ۲ خوشبختی کسی که خداوند به وی جرمی در حساب نیاورد. و در روح او حیل‌های نمی باشد.
- هنگامی که خاموش میبودم، استخوانهایم پوسیده میشد از نعرهای که تمامی روزی زدم.
- ۴ چونکه دست تو روز و شب بر من سنگین میبود. رطوبتم به خشکی تابستان مبدل گردید، سلاه.
- ۵ به گناه خود نزد تو اعتراف کردم و جرم خود را مخفی نداشتم. گفتم: عصیان خود را نزد خداوند اقرار می کنم. پس تو آرایش گاهم را عفو کردی، سلاه.
- ۶ از این رو هر مقدسی در وقت اجابت نزد تو عا خواهد کرد. وقتی که آبهای بسیاریه سیلان آید، هرگز بد و نخواستارید.
- ۷ تو بلعای من هستی مرا از تنگی حفظ خواهی کرد. مرا به سر و دهای نجات احاطه خواهی نمود، سلاه.
- تو را حکمت خواهم آموخت و بر ایمی که باید رفت ارشاد خواهم نمود و تو را به چشم خود که بر تو است نصیحت خواهم فرمود.
- ۹ مثل اسب و قاطر بیفهم میباشید که آنها را برای بستن به دهنه و لگام زینت میدهند، والا نزدیک تو نخواهند آمد.
- غمهای شری بسیار میباشد. اما هر که بر خداوند توکل دارد رحمت او را احاطه خواهد کرد.
- ۱۱ ای صالحان در خداوند شادای و وجود کنید و ای همه راست دلان ترتم نمایید.

سرود تسبیح

- ای صالحان در خداوند شادای نمایید، زیرا که تسبیح خواندن را استان رای شاید.
- ۲ خداوند را بریط حمد بگویند. با عوده تار او را سرود بخوانید.
- ۳ سرودی تازه برای او بسرایید. نیکو بنوازد با آهنگ بلند.
- ۴ زیرا کلام خداوند مستقیم است و جمیع کارهای او ایامانت است.
- ۵ عدالت و انصاف را دوست میدارد. جهان از رحمت خداوند پر است.
- ۶ به کلام خداوند آسمانها ساخته شد و کل جنود آنها به نفع دهان او.
- ۷ آبهای دریا را مثل توده جمع میکند و لجهها را در خزانهها ذخیره مینماید.
- ۸ تمامی اهل زمین از خداوند ترسند. جمیع سکنه ربع مسکون از او ترسند.
- ۹ زیرا که او گفت و شد. او امر فرمود و قایل گردید.

- ۱۰ خداوند مشورت امتهارا باطل میکند. تدبیرهای قبائل را نیست میگرداند.
- ۱۱ مشورت خداوند قائم است تا ابد الابد. تدابیر قلب او تا دهرالدهور.
- ۱۲ خوشحال امتی که بهوہ خدای ایشان است و قومی که ایشان را برای میراث خود برگزیده است.
- ۱۳ از آسمان خداوند نظر افکند و جمیع بنی آدم را نگرست.
- ۱۴ از مکان سکونت خویش نظر میافکند، بر جمیع ساکنان جهان.
- ۱۵ او که دلهای ایشان را جمیع سرشته است و اعمال ایشان را درک نموده است.
- ۱۶ بادشاه به زیادتی لشکر خلاص نخواهد شد و جبار به بسیاری قوت رهایی نخواهد یافت.
- ۱۷ آسب به جهت استخلاص باطل است و به شدت قوت خود کسی را رهایی نخواهد داد.
- ۱۸ اینک چشم خداوند بر آنانی است که از او میترسند، بر آنانی که انتظار رحمت او را میکشند.
- ۱۹ تاجان ایشان را از موت رهایی بخشید و ایشان را در حفظ زنده نگاه دارد.
- ۲۰ جان مامتنظر خداوند میباید. او اعانت و سپر ما است.
- ۲۱ زیرا که دل مادر او شادی میکند و در نام قدوس او توکل میدارم.
- ۲۲ ای خداوند رحمت تو بر ما باد. چنانکه امیدوار تو بودهایم.

خداوند یک شکسته دلان است

- ۱ مزمو را دو وقتی که منش خود را به حضور اجملک تغییر داد و از حضور او بیرون رانده شده، برفت خداوند را در هر وقت مبارک خواهیم گفت. تسبیح او دائم بر زبان من خواهد بود.
- ۲ جان من در خداوند نغز خواهد کرد. مسکینان شنیده، شادی خواهند نمود.
- ۳ خداوند را با من تکبیر نمائید. نام او را بیکدیگر برافرازم.
- ۴ چون خداوند را طلبیدم مرا مستجاب فرمود و مرا از جمیع ترسهایم خلاصی بخشید.
- ۵ بسوی او نظر کردند و منور گردیدند و رویهای ایشان نخل نشد.
- ۶ این مسکین فریاد کرد و خداوند او را شنید و او را از تمامی تکبیرایش رهایی بخشید.
- ۷ فرشته خداوند کردار کرد ترسندگان او است. اردوزده، ایشان را می رهااند.
- ۸ بخشید و ببینید که خداوند نیکو است. خوشحال شخصی که بدو توکل میدارد.
- ۹ ای مقدسان خداوند از او ترسید زیرا که ترسندگان او را هیچ کس نیست.
- ۱۰ شیر پچگان بینوا شده، گرسنگی میکشند و اما مطالبان خداوند را به هیچ چیز نیکو کی نخواهد شد.
- ۱۱ ای اطفال بیایم را بشنوید و ترس خداوند را به شما خواهیم آموخت.
- ۱۲ کیست آن شخصی که آرزو مند حیثیت است و طول ایام را دوست میدارد تا نیکویی را ببیند.
- ۱۳ زیانت را ازیدی نگاه دار و لبهایت را از بخنان حیلہ آمیز.
- ۱۴ ازیدی اجتناب نمائ و نیکویی بکن. صلح را طلب نما و در آن بکوش.
- ۱۵ چشمان خداوند بسوی صالحان است و گوشهای بسوی فریاد ایشان.
- ۱۶ روی خداوند بسوی بدکاران است تا ذکر ایشان را از زمین منقطع سازد.
- ۱۷ چون الحان (ریاد بر آوردند خداوند ایشان را شنید و ایشان را از همه تنگیهای ایشان رهایی بخشید.
- ۱۸ خداوند نزدیک شکسته دلان است و روح گرفتگان را نجات خواهد داد.
- ۱۹ زحمت مرد صالح بسیار است. اما خداوند او را از همه آنها خواهد رها نید.
- ۲۰ همه استخوانهای ایشان را نگاه میدارد، که یکی از آنها شکسته نخواهد شد.
- ۲۱ شیر را شتر ابرای هلاک خواهد کرد و از دشمنان مرد صالح موآخذه خواهد شد.
- ۲۲ خداوند جان بدگان خود را فدیه خواهد داد و از آنانی که بروی توکل دارند موآخذه نخواهد شد.

طلب کمک از خداوند

مزمو راود

- ۱ ای خداوند با خصمان من خاصمه نما و جنگ کن با آنانی که با من جنگ میکنند.
- ۲ سپرو سجن را بگیر و به اعانت من برخیز.
- ۳ ونیزه را راست کن و راه را پیش روی جفا کنندگانم ببند و بجان من بگو من نجات تو هستم.
- ۴ نخل و رسوا شوند آنانی که قصد جان من دارند و آنانی که بداندیش منند، برگردانیده و نخل شوند.
- ۵ مثل گاه پیش روی باد باشند و فرشته خداوند ایشان را براند.
- ۶ راه ایشان تاریکی و لغزند باد. و فرشته خداوند ایشان را تعاقب کند.
- ۷ زیرا دام خود را برای من بیسبب در حفرهای پنهان کردند که آن را برای جان من بجهت کنده بودند.
- ۸ هلاکت ناگهانی بدو رسد و دمی که پنهان کرد خود را بگیرد و در آن به هلاکت گرفتار گردد.

- ۹ و اما جان من در خداوند وجد خواهد کرد و در نجات او شادی خواهد نمود.
- ۱۰ همه استخوانهایم میگویند «ای خداوند کیست مانند تو که مسکین را از شخص قوی ترا و میرهاند و مسکین و فقیر را از تاراج کننده وی.» شاهدان کینه ورز خاسته‌اند. چیزهایی را که نمی دانستم از من میپرسند.
- ۱۲ به عوض نیگونی بدی به من میکنند. جان مرا بیگس گردانیده‌اند.
- ۱۳ و اما من چون ایشان بیمار میبودند پلاس میپوشیدم. جان خود را به روزه میرنجانیدم و دعایم به سینهام بر می گشت.
- ۱۴ مثل آنکه او دوست و برادر میبود، سرگردان میرفتم. چون کسیکه برای مادرش ماتم گیرد، از حزن خم میشدم.
- ۱۵ ولی چون افتادم شادیکان جمع شدند. آن فرومایگان بر من جمع شدند. و کسانی که نشناخته بودم مراد میدادند و ساکت نشدند.
- ۱۶ مثل فاجرانی که برای نان مسخرگی میکنند. دندانهای خود را بر من میافشردند.
- ۱۷ ای خداوند تابه کی نظر خواهی کرد! جانم را از خرابیهای ایشان برهان و یگانه مرا از شیر بچگان.
- ۱۸ و تو را در جماعت بزرگ حمد خواهم گفت. ترا در میان قوم عظیم تسبیح خواهم خواند.
- ۱۹ تا آنانی که بیسبب دشمن منند، بر من نفر نکنند. و آنانی که بر من بیسبب بغض مینمایند، چشمک نزندند.
- ۲۰ زیرا برای سلامتی سخن نمی گویند و بر آنانی که در زمین آرامند سخنان حیلله آمیز را تفکر می کنند.
- ۲۱ و دهان خود را بر من باز کرده، میگویند هه چشم مادیده است.
- ۲۲ ای خداوند تو آن را دیدهای پس سکوت مفرما. ای خداوند از من دور مباش.
- ۲۳ خوشتر را بر انگیز و برای داد من بیدار شو، ای خدای من و خداوند من برای دعوی من.
- ۲۴ ای پیوه خدایم مرا موافق عدل خود داده، مباد بر من شادی نماند.
- ۲۵ تا در دل خود نکو بیندای یک مرادما. تا نکو بیند او را بلعیدهایم.
- ۲۶ و آنانی که در بدی من شادند، باهم نخجل و شرمند شوند. و آنانی که بر من تکبری کنند، به نجالت و رسوائی ملیس شوند.
- ۲۷ آنانی که خواهان حق منند ترنم و شادی نمانند. و دائم گویند خداوند بزرگ است که به سلامتی بنده خود رغبت دارد.
- ۲۸ و زبانم عدالت تو را بیان خواهد کرد و تسبیح تو را تمامی روز.

راه بدکاران

- برای سالار مغنیان. مز مورد او بنده خداوند
- ۱ معصیت شریردارند و دل من می گوید که ترس خدایم نظر او نیست.
 - ۲ زیرا خویشتر را در نظر خود تملق میگویند تا نگاهش ظاهر نشود و مکر و نگردد.
 - ۳ سخنان زبانش شرارت و حیلله است. از دانشمندی و نیکو کاری دست برداشته است.
 - ۴ شرارت را بریستر خود تفکر میکند. خود را به راه ناپسند قائم کرده، از بدی نفرت ندارد.
 - ۵ ای خداوند رحمت تو در آسمانهاست و امانت تو تا افلاک.
 - ۶ عدالت تو مثل کوههای خداست و احکام تو لجه عظیم. ای خداوند انسان و بهایم را نجات میدهی.
 - ۷ ای خدارحمت تو چه ارجمند است. بنی آدم زیر سایه بالهای تو پناه میبرند.
 - ۸ از چربی خانه تو شاداب میشوند. از نهر خوشبهای خود ایشان را می نوشانی.
 - ۹ زیرا که نزد تو چشمه حیات است و در نور تو نور را خواهیم دید.
 - ۱۰ رحمت خود را برای عارفان خود مستدام فرما و عدالت خود را برای راست دلان.
 - ۱۱ پای تکبر بر من نیاید و دست شریران مرا گریزان سازد.
 - ۱۲ در آنجا بدکاران افتاده‌اند. ایشان انداخته شده‌اند و نمی توانند برخاست.

سرنوشت شریران

مز مورد او

- بیسبب شریران خویشتر را مشوش مساز و برفته انگیزان حسد میر.
- ۲ زیرا که مثل علف به زودی بریده میشوند و مثل علف سبز زمرده خواهند شد.
 - ۳ برخداوند تو کل نماونیکوئی بکن. در زمین ساکن باش و از امانت پرورده شو.
 - ۴ و در خداوند مجمع بیر، پس مسالت دل تو را به تو خواهد داد.
 - ۵ طریق خود را به خداوند بسیار و بروی تو کل کن که آن را انجام خواهد داد.
 - ۶ و عدالت تو را مثل نور بریون خواهد آورد و انصاف تو را مانند ظهر.
 - ۷ نزد خداوند ساکت شو و منتظر او باش و از شخص فرخنده طریق و مر د حیلله گری خود را مشوش مساز.
 - ۸ از غضب برکار شو و خشم را ترک کن. خود را مشوش مساز که البته باعث گناه خواهد شد.
 - ۹ زیرا که شریران منقطع خواهند شد. و اما منتظران خداوند وارث زمین خواهند بود.
 - ۱۰ هان بعد از اندک زمانی شریر نخواهد بود. در مکانش تامل خواهی کرد و نخواهد بود.
 - ۱۱ و اما حلیمان وارث زمین خواهند شد و از فراوانی سلامتی متلذذ خواهند کردید.

- شریر مرد عادل شورا میکند و ندانهای خود را بر او میافشد.
- ۱۳ خداوند بر او خواهد خندید، زیرا میبیند که روز او میآید.
- ۱۴ شیران شمشیر را برهنه کرده و کمان را کشید هاند تا مسکین و فقیر را ببندد و راست روان را مقتول سازند.
- ۱۵ شمشیر ایشان به دل خود ایشان فرو خواهد رفت و کمانهای ایشان شکسته خواهد شد.
- ۱۶ نعمت اندک یک مرد صالح بهتر است، از اندوخته های شیران کثیر.
- ۱۷ زیرا که بازوهای شیران، شکسته خواهد شد. و اما صالحان را خداوند تایید میکند.
- ۱۸ خداوند روزهای کاملان را امیداند و میراث ایشان خواهد بود تا ابد الا باد.
- ۱۹ در زمان بلا نجل نخواهند شد، و در ایام فحط سیر خواهند بود.
- ۲۰ زیرا شیران هلاک میشوند و دشمنان خداوند مثل خرمی مرتعافانی خواهند شد. بی مثل دحان فانی خواهند گردید.
- ۲۱ شیر قرض میگیرد و دو فانی کند و اما صالح رحیم بخشنده است.
- ۲۲ زیرا آنانی که از وی برکت یابند وارث زمین گردند. و اما آنانی که ملعون و یاند، منقطع خواهند شد.
- ۲۳ خداوند قدمهای انسان را مستحکم میسازد، و در طریق هایش سروری دارد.
- ۲۴ اگر چه بیفتد افکنده نخواهد شد زیرا خداوند دستش را میگیرد.
- ۲۵ من جوان بودم و الا نپیر هستم و مرد صالح را هرگز متروک ندیدم و نه نسلش را که گدایان بشوند.
- ۲۶ تمامی روز رثوف است و قرض دهنده. و ذریت او مبارک خواهند بود.
- ازیدی بر کارش و نیکویی بکن. پس ساکن خواهی بود تا ابد الا باد.
- ۲۸ زیرا خداوند انصاف را دوست میدارد و مقدسان خود را ترک نخواهد فرمود. ایشان محفوظ خواهند بود تا ابد الا باد. و اما نسل شریر منقطع خواهد شد.
- ۲۹ صالحان وارث زمین خواهند بود و در آن تابه ابد سکونت خواهند نمود.
- ۳۰ دهان صالح حکمت را بیان میکند و زبان او انصاف را ذکر مینماید.
- ۳۱ شریعت خدای وی در دل او است. پس قدمایش نخواهد لغزید.
- ۳۲ شیر برای صالح کفین میکند و قصد قتل وی میدارد.
- ۳۳ خداوند او را در دستش ترک نخواهد کرد و چون به دوری آید بروی فتوا نخواهد داد.
- ۳۴ منتظر خداوند باش و طریق او را نگاه دار تا تو را به وراثت زمین برافزاد. چون شیران منقطع شوند آن را خواهی دید.
- ۳۵ شیر را دیدم که ظلم پیشه بود و مثل درخت بومی سبز خود را بر سومی کشید.
- ۳۶ اما گذشت و اینک نیست گردید و او را جستجو کردم و یافت نشد.
- ۳۷ مرد کامل را ملاحظه کن و مرد راست را ببین زیرا که عاقبت آن مرد سلامتی است.
- ۳۸ اما خطا کاران جمیع هلاک خواهند گردید و عاقبت شیران منقطع خواهد شد
- و نجات صالحان از خداوند است و در وقت تنگی او قلعه ایشان خواهد بود.
- ۴۰ و خداوند ایشان را امانت کرده، نجات خواهد داد. ایشان را از شیران خلاص کرده، خواهد رهانید. زیرا بر او توکل دارند.

دعای مصیبت دیده

- مز مورد برای تذکر
ای خداوند مرا در غضب خود تو بیخ منما و در خشم خویش تا دیدم مفرما.
- ۲ زیرا که تیرهای تو در من فرو رفته و دست تو بر من فرود آمده است.
- ۳ در جسد من به سبب غضب تو صحتی نیست و در استخوانهایم به سبب خطای خودم سلامتی نی.
- ۴ زیرا گناهانم از سرم گذشته است. مثل بارگزان از طاقم سنگین تر شده.
- ۵ جراحات من متعفن و مقروح شده است، به سبب حماقت من.
- ۶ به خود میپیچم و بی نهایت منحنی شده ام. تمامی روز ما تمکنان تردد می کنیم.
- ۷ زیرا کرم من از سوزش پر شده است و در جسد من صحتی نیست.
- ۸ من بیخس و بینهایت کوفته شده ام و از فغان دل خود نعره میزنم.
- ای خداوند تمامی آرزوی من در مدنظر تو است و ناله های من از تو بخنی نمی باشد.
- ۱۰ دل من میطبد و قوتم از من رفته است و نور چشمانم نیز با من نیست.
- ۱۱ دوستان و رفیقانم از بالای من بر کار میایستند و خویشان من دور ایستاد هاند.
- ۱۲ آنانی که قصد جانم دارند نام میگیرند و پداندیشاتم بخنان فتنه انگیز میگویند و تمام روز حيله را اتمک میکنند.
- و اما من مثل کرمی شوم. مانند گنم که دهان خود را باز نکند.
- ۱۴ و مثل کسی گردیدم که نمی شنود و کسی که در زبانش حجتی نباشد.
- ۱۵ زیرا کهای خداوند انتظار تو را می کشم. تو ای بهوه خدایم جواب خواهی داد.
- ۱۶ چونکه گفتم اما بر من شادی نمائید و چون پام بلغز در من تکبر کنند.

- ۱۷ زیرا که برای افتادن نصب شده‌ام و دردم من همیشه پیش روی من است.
- ۱۸ زیرا گناه خود را اخبار مینمایم و از خطای خود غمگین هستم.
- ۱۹ امانتگذارم زنده و زور آورنده و آنانی که بیسبب بر من بغض مینمایند بسیار اند.
- ۲۰ و آنانی که به عوض نیکی به من بدی میرسانند. بر من عداوت میورزند زیرا نیکوئی را پیروی میکنم.
- ۲۱ ای خداوند مرا ترک منما. ای خدای من از من دور مباش.
- ۲۲ و برای اعانت من تعجیل فرمای خداوندی که نجات من هستی.

دعای مرد نچدیده

برای یدوتون سالار مغنیان. مز مورد او د

گفتم راههای خود را حفظ خواهم کرد تا به زبانم خطانورزم. دهان خود را به لجام نگاه خواهم داشت، مادامی که شریر پیش من است.

۲ من گنگ بودم و خاموش و از نیکوئی نیز سکت کردم و دردم من به حرکت آمد.

۳ دلم در اندروم گرم شد. چون تفکر میکردم آتش افروخته گردید. پس به زبان خود سخن گفتم.

۴ ای خداوند اجل مرا بر من معلوم ساز و مقدار ایامم را که چیست تا بفهمم چه قدر فانی هستم.

۵ اینک روزهایم را مثل یک وجب ساختهای وزندگانیم در نظر توهیج است. یقین هر آدمی محض بطالت قرار داده شد، سلاه.

۶ اینک انسان در خیال رفتار میکند و محض بطالت مضطرب میگردد. ذخیره میکند و غمی داند کیست که از آن تمتع خواهد برد. و الا نای خداوندی برای چه منتظر باشم؟ امید من بر تو میباشد.

۸ مرا از همه گناهانم برهان و مرا از دجالان عار مگردان.

۹ من گنگ بودم و زبان خود را باز نکردم زیرا که تو این را کرده‌ای.

۱۰ بلای خود را از من بردار زیرا که از ضرب دست تو من تلف میشوم.

۱۱ چون انسان را به سبب گناهش به عتاب نادید میکنی، نفایس او را مثل بید میگذاری. یقین هر انسان محض بطالت است، سلاه.

۱۲ ای خداوند دعای مرا بشنو و به فریادم گوش بده و از آشکهایم ساکت مباش، زیرا که من غریب هستم در نزد تو و تزیل هستم مثل جمیع پدران خود.

۱۳ (روی شتم) و در از من بگردان تا فرحناک شوم قبل از آنکه رحلت کنم و نیایب کردم.

سرودی تازه

برای سالار مغنیان. مز مورد او د

انتظار بسیار برای خداوند کشیدم، و به من مایل شده، فریاد مرا شنید.

۲ و مرا از جاه هلاکت بر آورد و از گل جن و بیابانم را بر صخره گذاشته، قدمهایم را مستحکم گردانید.

۳ و سرودی تازه در دهرامم گذارد یعنی حمد خدای مارا. بسیاری چون این را ببینند ترسان شده، برخداوند توکل خواهند کرد.

۴ خوشبختی کسب که برخداوند توکل دارد و به متکبران ظالم و مردان دروغ مایل نشود.

۵ ای بیهوش خدای ما چه بسیار است کارهای عجیب که تو کرده‌ای و تدبیرهایی که برای مأمودهای. در نزد تو آنها را تقویم نتوان کرد، اگر آنها را تقریر و بیان بکنم، از حد شمار زیاد است.

۶ در قربانی و هدیه رغبت نداشتی. اما گوشهای مرا باز کردی. قربانی سوختنی و قربانی گاه را نخواستی.

۷ آنگاه گفتم: «یک می‌آیم! در طومار کتاب در باره من نوشته شده است».

۸ در بجای آوردن اراده تو ای خدای من رغبت میدادم و شریعت تو در اندرون دل من است.»

در جماعت بزرگ به عدالت بشارت دادهام. اینک لهای خود را باز نخواهم داشت و تو ای خداوند میدانی.

۱۰ عدالت تو را در دل خود مخفی نداشتم. امانت و نجات تو را بیان کرده‌ام. رحمت و راستی تو را از جماعت بزرگ پنهان نکردهام.

۱۱ پس تو ای خداوند لطیف خود را از من باز مدار. رحمت و راستی تو دائم مرا محافظت کند.

۱۲ زیرا که بلاهای بیشمار مرا احاطه میکنند. گناهانم دور مرا گرفته است به حدی که نمی‌توانم دید. از مویهای سر من زیاد است و دل من مرا ترک کرده است.

ای خداوند مرا رحمت فرموده، مرا نجات بده. ای خداوند به اعانت من تعجیل فرما.

۱۴ آنانی که قصد هلاکت جان من دارند، جمیع بخل و شرمنده شوند. و آنانی که در بدی من رغبت دارند، به عقب برگردانیده و رسوا گردند.

۱۵ آنانی که بر من همه میگویند، به سبب نخالت خویش حیران شوند.

۱۶ و اما جمیع طالبان تو در تو وجود و شادی نمایند و آنانی که نجات تو را دوست دارند، دائم گویند که خداوند بزرگ است.

۱۷ و اما من مسکین و فقیر هستم و خداوند درباره من تفکر میکند. تو معاون و نجات‌دهنده من هستی. ای خدای من، تاخیر فرما.

دعای مرد بیمار

برای سالار مغنیان. مز مورد او د

خوشبختی کسب که برای فقیر تفکر می کند. خداوند او را در روز بلا خلاصی خواهد داد.

- ۲ خداوند او را محافظت خواهد کرد و زنده خواهد داشت. او در زمین مبارک خواهد بود و او را به آرزوی دشمنانش تسلیم نخواهی کرد.
- ۳ خداوند او را بر بستر بیماری تایید خواهد نمود. تمامی خوابگاه او را در بیماریش خواهی گسترانید.
- ۴ من گفتم: «ای خداوندی من رحم نما. جان مرا شفا بده زیرا به تو گناه ورزیدهام.»
- دشمنانم در باره من به بدی سخن میگویند که کی بمیرد و نام او گم شود.
- ۶ واگر برای دیدن من بیاید، سخن باطل میگوید و دلش در خود شرارت را جمع میکند. چون بیرون رود آن را شایع میکند.
- ۷ و جمیع خصمانم باید که بگریمن تمامی میکنند و در باره من بدی میانند،
- که «ادتهای مملکت بر او ریخته شده است. وحال که خوابیده است دیگر نخواهد برخاست.»
- و آن دوست خالص من که بر او اعتماد میداشتم که نان مرا نیز میخورد، پاشنه خود را بر من بلند کرد.
- و اماتوای خداوندی من رحم فرموده، مرا بر پا دار تا مجازات بدیشان رسام.
- ۱۱ از این میدانم که در من رغبت داری زیرا که دشمنم بر من غفرتی نماید.
- ۱۲ و مرا بسبب کالم مستحکم نموده‌ای و مرا به حضور خویش دائم قائم خواهی نمود.
- ۱۳ یهوه خدای اسرائیل متبارک باد. ازاله تا به ابد.
- آمین و آمین.

همچون آهو

برای سالار مغنیان. قصیده بنی قورح

- چنانکه آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد، همچنانای خدا جان من اشتیاق شدیدی برای تو دارد.
- ۲ جان من نشسته خداست نشسته خدای حی، که کی بیایم و به حضور خدا حاضر شوم.
- ۳ اشکهایم روز و شب نان من میبود، چون تمامی روز مرا میگفتند: «دای تو یکاست؟»
- چون این را بیاد میآورم جان خود را بر خود میریزم. چگونه با جماعت میرفتم و ایشان را به خانه خدا پیشرو می کردم، به آواز ترنم و تسبیح در گروه عید کنندگان.
- ۵ ای جانم چرا منحنی شده‌ای و چرا در من پریشان گشته‌ای؟ پر خدا امید دار زیرا که او را برای نجات روی او باز حمد خواهیم گفت.
- ای خدای من، جانم در من منحنی شد. بنابراین تو از زمین اردن یاد خواهیم کرد، از کوههای حرمون و از جبل مغصر.
- ۷ لجه به لجه ندانم اید از آواز آبنشاهای تو جمیع خیزابها و موجهای تو بر من گذشته است.
- ۸ در روز خداوند رحمت خود را خواهد فرمود. و در شب سرو و ابا من خواهد بود و عازد خدای حیات من.
- ۹ به خدا گفته‌ام: «ای محضره من چرا مرا فراموش کرده‌ای؟» چرا بسبب ظلم دشمن ما تمکین کردی بکنم؟
- دشمنانم به کوییدی در استخوانهایم مرا املات میکنند، چونکه همه روزه مرا میگویند: «دای تو یکاست؟»
- ای جان من چرا منحنی شده و چرا در من پریشان گشته‌ای؟ پر خدا امید دار زیرا که او را باز حمد خواهیم گفت، که نجات روی من و خدای من است.

دعای شخص پریشان

- ای خدا مرا دوری کن و دعوی مرا با قوم بپرسم فیصل فرما و از مرد حیلله گروه ظالم اخلاصی ده.
- ۲ زیرا تو خدای قوت من هستی. چرا مرا دور انداختی؟ چرا بسبب ستم دشمن ما تمکین کردی بکنم؟
- نور راستی خود را بفرست تا مرا هدایت نماید. و مرا به کوه مقدس تو و مسکنهای تو رسانند.
- ۴ آنگاه به مذبح خدا خواهیم رفت، بسوی خدایی که سرور و خرمی من است. و تو را ای خدا، خدای من با ربط تسبیح خواهیم خواند.
- ای جان من چرا منحنی شده‌ای؟ و چرا در من پریشان گشته‌ای؟ امید بر خدا دار. زیرا که او را باز حمد خواهیم گفت، که نجات روی من و خدای من است.

درخواست اعانت

برای سالار مغنیان. قصیده بنی قورح

- ای خدایم گوشهای خود شنیدهایم و پدران ما، ما را خبر داد هاند، از کاری که در روزهای ایشان در ایام سلف کرده‌ای.
- ۲ تو به دست خود امتهارا بیرون کردی، اما ایشان را غرس نمودی. قومهارا تباہ کردی، اما ایشان را منتشر ساختی.
- ۳ زیرا که به شمشیر خود زمین را تسخیر نکردند و بازوی ایشان را نجات نداد. بلکه دست تو و بازو نوروری تو. زیرا از ایشان خرسند بودی.
- ای خدا تو پادشاه من هستی. پس بر نجات یعقوب امر فرما.
- ۵ به مدد تو دشمنان خود را خواهیم افکند و به نام تو مخالفان خویش را پامال خواهیم ساخت.
- ۶ زیرا بر این کان خود توکل نخواهم داشت و شمشیرم مرا اخلاصی نخواهد داد.
- ۷ بلکه تو ما را از دشمنان ما خلاصی دادی و میبخشان ما را اجل ساختی.
- ۸ تمامی روز بر خدا نذر خواهیم کرد و نام تو را تابه ابد تسبیح خواهیم خواند، سلاه.
- ۹ لیکن الان تو ما را دور انداخته و رسوا ساختی و بالشکرهای ما بیرون نمی آید.

- ۱۰ ومارا از پیش دشمن روگردان ساختهای و خصمان ما برای خویشان تاراج میکنند.
- ۱۱ مارا مثل گوسفندان برای خوراک تسلیم کرده‌ای و ما را در میان امتهای پراکنده ساختهای.
- ۱۲ قوم خود را بیبها فروختی و از قیمت ایشان نفع نبردی.
- ۱۳ ما را نزد همسایگان ما عار گردانیدی. اهانت و بیخبری زردانی که گرداگرد ما می‌اند.
- ۱۴ ما را در میان امت حاضر بالمثل ساختهای. جنبانیدن سردر میان قومها.
- ۱۵ و رسوایی من همه روزه در نظر من است. و تخالت رویم مرا پوشانیده است، از آواز ملامت گو و غشاش، از روی دشمن و انتقام گیرنده.
- این همه بر ما واقع شد. اما تو فراموش نکردیم و در عهد تو خیانت نوردیدیم.
- ۱۸ دل ما به عقب برنگردید و پایهای ما از طریق تو انحراف نوردید.
- ۱۹ هر چند ما را در مکان از درها کوبیدی و ما را به سایه موت پوشانیدی.
- ۲۰ نام خدای خود را هرگز فراموش نکردیم و دست خود را به خدای غیر نیفراشتیم.
- ۲۱ آیا خدا این را غوررسی نخواهد کرد؟ زیرا او خفایای قلب را می‌داند.
- ۲۲ هر آینه به خاطر تو تمامی روز کشته میشویم و مثل گوسفندان ذبح شمرده میشویم.
- ۲۳ ای خداوند بیدار شو چرا خوابیدهای؟ برخیز و ما را تا به ابد دور مینداز.
- ۲۴ چرا روی خود را پوشانیدی و ذلت و تنگی ما را فراموش کردی؟
- زیرا که جان ما به خاک خم شده است و شکم ما به زمین چسبیده.
- ۲۶ به جهت اعانت ما برخیز و بخاطر رحمانیت خود ما را فدی ده.

سرود عروس پادشاه

برای سالار مغنیان برسوسنبا، قصیده بنی قورح، سرود حییات

دل من به کلام نیکو میجو شد. انشاء خود را در باره پادشاه میگویم. زبان من قلم کاتب ما هراست.

۲ تو جلیل تر هستی از بنی آدم و نعمت بر لهای تو ریخته شده است. بنابراین، خدا تو را مبارک ساخته است تا ابد الاباد.

۳ ای جبار شمشیر خود را بران خود ببنده، یعنی جلال و کبر یابی خویش را.

۴ و به کبر یابی خود سوار شده، غالب شوی به جهت راستی و حلم و عدالت و کبر یابی خویش را.

۵ به تیرهای تیز تو امتهازیر تو می افتند و به دل دشمنان پادشاه فرو میرود.

۶ ای خدا، تخت تو تا ابد الاباد است، عصای راستی عصبای سلطنت تو است.

۷ عدالت را دوست و شرارت را دشمن داشتی. بنابراین خدا خدای تو تو را به روغن شادمانی بیشتر از زرقایات مسح کرده است.

۸ همه رختهای تو مر و عود و سلیخه است، از قصرهای عاج که به تارها تو را خوش ساختند.

۹ دختران پادشاهان از زنان نجیب تو هستند. ملکه به بدست راست در طلای او فیر استاده است.

۱۰ ای دختر بشنو و بین و گوش خود را فرادار. و قوم خود و خانه پدرت را فراموش کن،

تا پادشاه مشتاق جمال تو بشود، زیرا او خداوند تو است پس او را عبادت نما.

۱۲ و دختر صورتی را مرغانی. و دو نمندان قوم رضامندی تو را خواهند طلبید.

۱۳ دختر پادشاه تمام در اندرون مجید است و رختهای او با طلا مرصع است.

۱۴ به لباس طراز دار ز پادشاه حاضر میشود. با کزه‌های همراهان او در عقب وی نزد آورده خواهند شد.

۱۵ به شادمانی و خوشی آورده میشوند و به قصر پادشاه داخل خواهند شد.

۱۶ به عوض پدرانت پسرانت خواهند بود و ایشان را بر تمامی جهان سروران خواهی ساخت.

۱۷ نام تو را در همه دهرها ذکر خواهد کرد. پس قومها تو را حمد خواهند گفت تا ابد الاباد.

کک خدا در تنگیها

برای سالار مغنیان، سرود بنی قورح بر علاموت

خدا مالجا و قوت ماست، و مدد کاری که در تنگیها فریافت میشود.

۲ پس نخواهم ترسید، اگر چه جهان مبدل گردد و کوهها در قعر دریا به لرزش آید.

۳ اگر چه آبهایش آشوب کنند و به جوش آیند و کوهها از سرکشی آن متزلزل گردند، سلاسه.

۴ نه‌ری است که شعبه هایش شهر خدا را فرحناک میسازد و مسکن قدوس حضرت اعلی‌ را.

۵ خدا در وسطاوست پس جنبش نخواهد خورد. خدا اورا اعانت خواهد کرد در طلوع صبح.

۶ امتها نعره زدند و مملکتها متحرک گردیدند. او آواز خود را داد. پس جهان گداخته گردید.

۷ پیو به صباوت با ما است. و خدای یعقوب قلعه بلند ما، سلاسه.

۸ بیاید کارهای خداوند را نظاره کنید، که چه خرابیها در جهان پیدا نمود.

۹ او جنگها را تا اقصای جهان تسکین میدهد. کمان را می‌شکند و نیزه را قطع میکند و اربابها را به آتش میسوزاند.

۱۰ باز ایستید و بدانید که من خدا هستم. در میان امتهای متعال و در جهان، متعال خواهم شد.

۱۱ یهوه صبیوت با ماست و خدای یعقوب قلعه بلند ما، سلاه.

تسییح خدایی که پادشاه است

برای سالار مغنیان. مز مورینی قورح

ای جمیع امتهاد ستک ز نید. نزد خدابه آواز شادی بانگ بر آورید.

۲ زیرا خداوند متعال و میبب است ویر تمامی جهان خدای بزرگ.

۳ قوم هاراد رزیر ما مغلوب خواهد ساخت و طایفه هاراد رزیر یایهای ما.

۴ میراث ما را برای ما خواهد برگزید یعنی جلالت یعقوب را که دوست میدارد، سلاه.

۵ خدابه آواز بلند صعود نموده است. خداوند به آواز کرنا.

۶ تسییح بخوانید، خدای تسییح بخوانید. تسییح بخوانید، پادشاه ما را تسییح بخوانید.

۷ زیرا خدا پادشاه تمامی جهان است. به خرد مندی تسییح بخوانید.

۸ خدای ابرامتاسلطنت میکند. خدای تخت قدس خود نشسته است.

۹ سروران قوما با قوم خدای ابراهیم جمع شده اند زیرا که سپرهای جهان از آن خداست. اوبسیار متعال میباشد.

خدادر کوه صهیون

سرود و مز مورینی قورح

خدای بزرگ است و بی نهایت مجید، در شهر خدای ما و در کوه مقدس خویش.

۲ جبل در بلند یاش و شادی تمامی جهان است کوه صهیون، در جوانب شمال، قریه پادشاه عظیم.

۳ خدای قصرهای آن به ملجای بلند معروف است.

۴ زیرا اینک پادشاهان جمع شدند و با هم درگدشتند.

۵ ایشان چون دیدند متعجب گردیدند. و در حیرت افتاده، فرار کردند.

۶ لرزه بر ایشان در آنجا مستولی گردید و در دشت پیدم مثل زنی که میزاید.

۷ تو کشتیهای ترشیش را به باد شرقی شکستی.

۸ چنانکه شنیده بودیم، همچنان دیدیم، در شهر یهوه صبیوت، در شهر خدای ما، خدای آن را تا ابد الاباد مستحکم خواهد ساخت، سلاه.

۹ ای خدای در رحمت تو تفکر کرده ایم، در اندرون هیکل تو.

۱۰ ای خدای چنانکه نام تو است، همچنان تسییح تو نیز تا اقصای زمین. دست راست تو از عدالت پر است.

۱۱ کوه صهیون شادی میکند و ختران یهودا به وجد میآیند، به سبب داوریهای تو.

۱۲ صهیون را طواف کنید و گردا گرد او بخرا امید و برجهای وی را بشمارید.

۱۳ دل خود را به حصار هایش بنهد و در قصر هایش تامل کنید تا طبقه آینه را اطلاع دهید.

۱۴ زیرا این خدا، خدای ماست تا ابد الاباد و ما را تا به موت هدایت خواهد نمود.

حماقت اعتماد بردولت

برای سالار مغنیان. مز مورینی قورح

ای تمامی قوم این را بشنوید! ای جمیع سکنه ربع مسکون این را گوش گیرید!

ای عوام و خواص! ای دو تتمدان و فقیران جمیع!

زبانم به حکمت سخن میراند و تفکر دل من فطانت است.

۴ گوش خود را به مثلی فرامیگیرم. معمای خویش را بر بریط میگشایم.

چرا در روزهای بلا ترسان باشم، چون گاه باشنه هام مرا احاطه میکند؛

آنانی که بردولت خود اعتماد دارند و بر کثرت توانگری خویش نغمه مینمایند.

۷ هیچکس هرگز برای برادر خود فدیة نخواهد داد و کفار او را به خدا نخواهد بخشید.

۸ زیرا فدیة جان ایشان گران بهاست و ابد بدن نمی توان رسید

تا زنده بماند تا ابد الاباد و فساد را نبیند.

۱۰ زیرا مینبند که حکیمان میمیرند. و جاهلان و ابلهان با هم هلاک میگردند و دولت خود را برای دیگران ترک میکنند.

۱۱ فکردل ایشان این است که خانه های ایشان دائمی باشد و مسکنهای ایشان دور به دور، و نامهای خود را بر زمینهای خود مینهند.

۱۲ لیکن انسان در حرمت باقی نمی ماند، بلکه مثل بهایم است که هلاک میشود.

۱۳ این طریقه ایشان، جهالت ایشان است و اعتقاد ایشان سخن ایشان را میپسندند، سلاه.

۱۴ مثل گوسفندان در راه ویرانده میشوند و موت ایشان را شبانی میکند و صحبگهان راستان بر ایشان حکومت خواهند کرد و جمال ایشان در راه ویرانده میشود.

خواهد شد تا مسکنی برای آن نباشد.

۱۵ لیکن خدا جان مرا از دست ها و به نجات خواهد داد زیرا که مرا خواهد گرفت، سلاه.

پس ترسان مباش، چون کسی دو تتمد کرد و جلال خانه او افزوده شود!

- زیرا چون بمرید چیزی از آن نخواهد برد و جلالش در عقب او فرو نخواهد رفت.
- ۱۸ زیدار حیات خود، خویشتن را مبارک میخواند. و چون بر خود احسان میکنی، مردم ترا میستایند.
- ۱۹ لیکن به طبقه پدران خود خواهد پیوست که نور را تا به ابد نخواهند دید.
- ۲۰ انسانی که در حرمت است و فهم ندارد، مثل بهایم است که هلاک میشود.

پرستش مقدسان خداوند

من مورا ساف

خدا، خدایهوه تکلم میکند و زمین را از مطلع آفتاب تا به مغربش میخواند.

از صبیون که کال ز بیابی است، خدا تجلی نموده است.

۳ خدای مامایا بدوسکوت نخواهد نمود. آتش پیش روی او میبلعد. و طوفان شدید گردا گردوی خواهد بود.

۴ آسمان را از بالا میخواند و زمین را، تا قوم خود را دوری کند:

«قدسان مرا نزد من جمع کنید، که عهد را با من به قربانی بستانند.»

و آسمانها را از انصاف او خبر خواهند داد. زیرا خدا خود داد او راست، سلاه.

«ی قوم من بشنو تا سخن گویم. وای اسرائیل تا برایت شهادت دهم که خدا، خدای تو من هستم.

۸ در باره قربانی های تورا تو بیخ نمی کنم و قربانی های سوختنی تو دائم در نظر من است.

۹ گوسالهای از خانه تو نمی گیرم و نه بزای از اغل تو.

۱۰ زیرا که جمیع حیوانات جنگل از آن منند و بهایی که بر هزاران کوه میباشند.

۱۱ همه پرندگان کوهها را میباشم و وحوش صحرا نزد من حاضرند.

۱۲ اگر گسته میبومد تورا خبر نمی دادم. زیرا بیع مسکون و پیری آن از آن من است.

۱۳ آیا گوشت گاوان را بخورم و خون بزهارا بنوشم؟

برای خدا قربانی تشکر را بگذران، و نذرهای خویش را به حضرت اعلی و فائما.

۱۵ پس در روز تنگی مرا بخوان تا تورا خلاصی دهم و مرا تحمید بمانی.»

واما به شریخدا میگوید: «را چه کار است که فرایض مرا بیان کنی و عهد مرا به زبان خود بیاوری؟

چونکه تو از نادب نفرت داشتی و کلام مرا پشت سر خود انداختی.

۱۸ چون دزد را دیدی او را پسند کردی و نصیب تو با زنا کاران است.

۱۹ دهان خود را به شرارت گشودهای و زبانت حیلدر اختراع میکند.

۲۰ نشستهای تا به ضد برادر خود سخن رانی و در باره پسر مادر خویش غیبتگویی.

۲۱ این را کردی و من سکوت نمودم. پس گان بردی که من مثل تو هستم. لیکن تورا تو بیخ خواهم کرد. و این را پیش نظر تو به ترتیب خواهم نهاد.

۲۲ ای فراموش کنندگان خدا، در این تفکر کنید! مباد اشمرا بدم و ورهاند های نباشد.

۲۳ هر که قربانی تشکر را گذراند مرا تحمید میکند. و آنکه طریق خود را راست سازد، نجات خدا را به وی نشان خواهم داد.»

طلب بخشش

برای سالار مغنیان. من مورد اود وقتی که ناتان نبی بعد از درآمدش به بتشیع نزد او آمد

ای خدایه به حسب رحمت خود بر من رحم فرما. به حسب کثرت رفت خویش گگاهام را محوساز.

۲ مرا از عصیانم که بی شست و شوده واز گاهم مرا طاهر کن.

۳ زیرا که من به معصیت خود اعتراف میکنم و گاهم همیشه در نظر من است.

۴ به تو و به توتنها گناه ورزیده، و در نظر تو این بدی را کرده ام. تاد کلام خود مصدق گردی و در دوری خویش مزکی شوی.

اینک در معصیت سرشته شدم و مادرم در گناه به من آستن گردید.

۶ اینک برستی در قلب راغب هستی. پس حکمت را در باطن من به من بیاموز.

۷ مرا با زو فایاک کن تا طاهر شوم. مرا شست و شو کن تا از برف سفید تر گردم.

۸ شادی و خرمی را به من بشنوان تا استخوانهایی که کو بیدهای به وجود آید.

۹ روی خود را از گاهانم پیوشان و همه خطایای مرا محو کن.

۱۰ ای خدا دل طاهر در من بیافرین و روح مستقیم در باطنم تازه بساز.

۱۱ مرا از حضور خود مینداز، و روح قدوس خود را از من مگیر.

۱۲ شادی نجات خود را به من بازده و به روح آزاد مرا اتا پید فرما.

۱۳ آنگاه طریق تورا به خطا کاران تعلم خواهم داد، و گناه کاران بسوی تو باز گشت خواهند نمود.

- ۱۴ مرا از خون‌ها نجات ده! ای خدای که خدای نجات من هستی! تا زبانه به عدالت تو ترم نم‌نماید.
- ۱۵ خداوند اله‌بام را بگشاز تا نام تسبیح تو را اخبار نماید.
- ۱۶ زیرا قربانی را دوست نداشتی والا میدادم. قربانی سوختنی را پسند نکردی.
- ۱۷ قربانی‌های خدای روح شکسته است. خدا یاد دل شکسته و کوبیده را خوار نخواهی شمرد.
- ۱۸ به رضامندی خود بر صیون احسان فرما و حصارهای اورشلیم را بنام.
- ۱۹ آنگاه از قربانی‌های عدالت و قربانی‌های سوختنی تمام راضی خواهی شد و گوساله‌های مذبح تو خواهند گذرانید.

هلاکت شریر

- برای سالار مغنیان. قصیده داود وقتی که دو آغ‌دومی آمد و شاول را خبر داده، گفت که داود به خانه اخیملک رفت ای جبار چرا زبیدی نغمی کنی؟ رحمت خدا همیشه باقی است.
- ۲ زبان تو شرارت را اختراع میکند، مثل استرزه تیز، ای حیل ساز!
- بدی را از نیکویی بیشتر دوست میداری و دروغ را از زیاد تراز راست گویی، سلاه.
- همه سخنان مہلک را دوست میداری، ای زبان حیل ساز!
- خدانیز تو را تابه اید هلاک خواهد کرد و تو را بوده، از مسکن تو خواهد کند و ریشه تو را از زمین زندگان، سلاه.
- ۶ عادلان این را دیده، خواهند ترسید و پروا خواهند خندید.
- ۷ هان این کسی است که خدا را قلعه خویش نمود بلکه به کثرت دولت خود توکل کرد و از بدی خویش خود را زور آور ساخت.
- وامان مثل زیتون سبز در خانه خدا هستم. به رحمت خدا توکل میدارم تا ابد آباد.
- تو را همیشه حمد خواهم گفت، زیرا تو این را کرده‌ای. و انتظار نام تو را خواهم کشید زیرا نزد مقدسان تو نیکوست.

همه مرتد شده‌اند

- برای سالار مغنیان بر ذوات اوتار. قصیده داود
- احق در دل خود میگوید که خدایی نیست. فاسد شده، شرارت مکره کرده‌اند. و نیکو کاری نیست.
- خدا از آسمان برین آدم نظر انداخت تا ببیند که فهم و طالب خدایی هست.
- ۳ همه ایشان مرتد شده، باهم فاسد گردید هاند. نیکو کاری نیست یکی هم فی.
- ۴ آیا گاه کاران بی‌عرفت هستند که قوم را می‌خورند چنانکه نان می‌خورند و خدای را نمی‌خوانند؟
- آنگاه سخت‌تر سان شدند، جایی که هیچ ترس نبود. زیرا خدا استخوان‌های محاصره کننده تو را از هم پاشید. آنها را اجل ساختهای زیرا خدا ایشان را رد نموده است.
- کاش که نجات اسرائیل از صیون ظاهر می‌شد. وقتی که خدا اسیری قوم خویش را برگرداند، یعقوب وجد خواهد نمود و اسرائیل شادی خواهد کرد.

دعای محافظت

- برای سالار مغنیان. قصیده داود بر ذوات اوتار وقتی که زرفیان نزد شاول آمده، گفتند آیا داود نزد ما خود را پنهان نمی‌کند ای خدا به نام خود مرا نجات بده و به قوت خویش بر من داوری نما.
- ۲ ای خدا به نام مرا بشنو و سخنان زبانه مرا گوش بگیر.
- ۳ زیرا بیگانگان به ضد من برخاسته‌اند و ظالمان قصد جان من دارند. و خدا را در مد نظر خود نگذاشته‌اند، سلاه.
- ۴ اینک خدا مدد کار من است. خداوند از تاپید کنندگان جان من است.
- ۵ بدی را بر دشمنان من خواهد برگرداند. به راستی خود ریشه ایشان را بکن.
- ۶ قربانی‌های بی‌عری نزد تو خواهم گذرانید و نام تو را ای خداوند حمد خواهم گفت زیرا نیکوست.
- ۷ چونکه از جمیع تنگ‌ها ما را خلاصی دادهای، و چشم من بر دشمنانم تگریسته است.

ناله از ظلم دوست

- برای سالار مغنیان. قصیده داود بر ذوات اوتار
- ای خدا به دعای من گوش بگیر! و خود را از تضییع من پنهان مکن!
- به من گوش فرا گیر و مرا مستجاب فرما زیرا که در تفکر خود متحیرم و ناله می‌کنم.
- ۳ از آواز دشمن و بهسبب ظلم شریر، زیرا که ظلم بر من میاندازند و باخشم بر من جفا میکنند.
- ۴ دل من در اندرونم پیچ و تاب می‌کند، و ترسهای موت بر من افتاده است.
- ۵ ترس و لرزه من در آمده است. وحشتی هولناک مرا در گرفته است.
- ۶ و گفتم کاش که مرا با هلا مثل کبوتر میبود تا پرواز کرده، استراحت مییافتم.
- ۷ هر آینه بجای دور میبیدم، و در صحرای ما میگردم، سلاه.

- ۸ میشتافتم بسوی پناهگاهی، از باد تند و از طوفان شدید.
- ای خداوند! آنها را هلاک کن و زبانه‌هایشان را تفریق نمازیرا که در شهر ظلم و جنگ دیدهام.
- ۱۰ روز و شب بر حصارهایش گردش میکنند و شرارت و مشقت در میانش میباشد.
- ۱۱ فساد هادر میان وی است و جور و حیلۀ او آنچه هایش دور نمی شود.
- ۱۲ زیرا دشمن نبود که مرا ملامت میکرد و الا تحمل میکردم، و خصم من نبود که بر من سر بلندی مینمود؛ و الا خود را از وی پنهان میساختم.
- ۱۳ بلکه تو بودی ای مرد نظیر من! ای بار خالص و دوست صدیق من!
- که باینکه دیگر مشورت شیرین میکردیم و به خانه خدا در آنیوه میخرامیدیم.
- ۱۵ موت بر ایشان ناگهان آید و زنده بگور فرو روند. زیر اشرارت در مسکن های ایشان و در میان ایشان است.
- و اما من نزد خدا فریاد میکنم و خداوند مرا نجات خواهد داد.
- ۱۷ شامگاهان و صبح و ظهر شکایت و ناله میکنم و او آواز مرا خواهد شنید.
- ۱۸ جانم را از جنگی که بر من شده بود، بسلامتی فدیۀ داده است. زیرا بسیاری بامن مقاومت میکردند.
- ۱۹ خدا خواهد شنید و ایشان را جواب خواهد داد، او که از ازل نشسته است، سلاه. زیرا که در ایشان تبدیلیها نیست و از خدائی ترسند.
- ۲۰ دست خود را بر صلح اندیشان خویش دراز کرده، و عهد خویش را شکسته است.
- ۲۱ سخنان چرب زبانش نرم، لیکن دلش جنگ است. سخنانش چرب تر از روغن لیکن شمشیرهای برهنه است.
- ۲۲ نصیب خود را به خداوند بسپار و توارزق خواهد داد. او تابه این نخواهد گذاشت که مرد عادل جنبش خورد.
- ۲۳ و تو ای خدا! ایشان را به چاه هلاکت فرو خواهی آورد. مردمان خون ریز و حیلۀ ساز، روزهای خود را تپه نخواهند کرد، لیکن من بر تو توکل خواهم داشت.

توکل بر خدا

- برای سالار مغنیان بر فاخته ساکت در بلا دبیده. مکتوم داود وقتی که فلسطینیان او را در جت گرفتند
- ای خدایم من رحم فرما، زیرا که انسان مرا به شدت تعاقب میکند. تمامی روز جنگ کرده، مرا اذیت مینماید.
- ۲ خصما تمامی روز مرا به شدت تعاقب میکنند. زیرا که بسیاری بانگ بر امان میچنگند.
- ۳ هنگامی که ترسان شوم، من بر تو توکل خواهم داشت.
- در خدا کلام او را خواهم ستود. بر خدا توکل کرده، نخواهم ترسید. انسان به من چه میتواند کرد؟
- هر روزه سخنان مرا منحرف میسازند. همه فکرهای ایشان در باره من بر شرارت است.
- ۶ ایشان جمع شده، کین میسازند. بر قدمهای من چشم دارند زیرا قصد جان من دارند.
- ۷ آیا ایشان بسبب شرارت خود نجات خواهند یافت؟ ای خدا! متبار در غضب خویش بینداز.
- ۸ تو آواز گیمای مرا تفریر کرده ای. اشکهایم را در مشک خود بگذار. آیا این درد تو ترو نیست؟
- آنگاه در روزی که تو را بخوانم دشمنانم رو خواهند گردانید. این را می دانم زیرا خدا بامن است.
- در خدا کلام او را خواهم ستود. در خداوند کلام او را خواهم ستود.
- ۱۱ بر خدا توکل دارم پس نخواهم ترسید. آدمیان به من چه میتوانند کرد؟
- ای خدا نذرهای تو بر من است. قربانی های حمد را نزد تو خواهم گذرانید.
- ۱۳ زیرا که جانم را از موت رهانیدهای. آیا بایا هم بر انیز از لغزیدن نگاه نخواهی داشت تا در نور زندگان به حضور خدا سالک باشم؟

پناه ز سایه بالهای تو

- برای سالار مغنیان بر لاتملک. مکتوم داود وقتی که از حضور شاول به مغاره فرار کرد
- ای خدایم من رحم فرما، بر من رحم فرما! زیرا جانم در تو پناه میبرد، و در سایه بالهای تو پناه میبرم تا این بلا بیاگذرد.
- ۲ نزد خدای تعالی آواز خواهم داد، نزد خدائی که همه چیز برایم تمام میکند.
- ۳ از آسمان فرستاده، مرا خواهد رهانید. زیر تعاقب کننده سخت من ملامت میکند، سلاه. خدا رحمت و راستی خود را خواهد فرستاد.
- ۴ جان من در میان شیران است. در میان آتش افروزان میخوام یعنی آدمیانی که دندانهایشان نیزهها و تیرهاست. و زبانه ایشان شمشیر برنده است.
- ۵ ای خدای آسمانها متعال شو و جلال تو بر تمامی جهان.
- ۶ دامی برای پایا هم میبساختند و جانم خم گردید. چاهی پیش رویم کنندند، و خود در میانش افتادند، سلاه.
- دل من مستحکم است خدا بادل من مستحکم است. سرود خواهم خواند و ترنم خواهم نمود.
- ۸ ای جلال من بیدار شو! ای بریط و عود بیدار شو! صبحگاهان من بیدار خواهم شد.
- ۹ ای خداوند تو را در میان امتهامد خواهم گفت. تو را در میان قومها تسبیح خواهم خواند.
- ۱۰ زیر رحمت تو آسمانها عظیم است و راستی تو تا فلاک.

۱۱ خدایا بر آسمانها متعال شو، و جلال تو بر تمامی جهان.

مجازات شریران

برای سالار مغنیان بر لا تهلک. مکتوم داود

آیاتی الحقیقت به عدالتی که گنگ است سخن میگویند؟ وای بنی آدم آیا به راستی داوری مینماید؟ بلکه در دل خود شرارتها به عمل میآورید و ظلم دستهای خود را در زمین از میزان درمی کنید.

۳ شریران از رحم منحرف هستند. از شکم مادر دروغ گفته، گمراه میشوند.

۴ ایشان رازهری است مثل زهر مار. مثل افعی که گوش خود را مینندد.

۵ که آواز افسونگران را نمی شنود، هر چند به مهارت افسون میکند.

۶ ای خدایند انبیا نشان را در دهانشان بشکن. ای خداوند ندانهای شریران را خرد بشکن.

۷ گداخته شده، مثل آب بگذرند. چون او تیرهای خود را میاندازد، در ساعت منقطع خواهند شد.

۸ مثل حلزون که گداخته شده، میگذرد. مثل سقطرن، آفتاب را نخواهند دید.

۹ قبل از آنکه دیگهای شمشادش خارا را احساس کند. آنها را چه تروچه خشک خواهد رفت.

۱۰ مرد عادل چون انتقام را دیدشادی خواهد نمود. پایهای خود را به خون شریر خواهد شست.

۱۱ مردم خواهند گفت: «رآینه ثمرهای برای عادلان هست. هر آینه خدایی هست که در جهان داوری میکند.»

دعای رهایی

برای سالار مغنیان بر لا تهلک. مکتوم داود وقتی که شاول فرستاد که خانه را کشیک بکشند

تا او را بکشند ای خدایم مرا از دشمنانم برهان! مرا از مقاومت کنندگانم برافرازا!

مرا از نگاهکاران خلاصی ده! و از مردمان خون ریز رهایی بخش!

زیرا اینک برای جانم کین میسازند و زور آوران به ضد من جمع شده اند، بدون تقصیر منای خداوند و بدون گناه من.

۴ بی قصور من میشتابند و خود را آماده میکنند. پس برای ملاقات من بیدار شو و بین.

۵ امانتوای پیوه، خدای صباوت، خدای اسرائیل! بیدار شده، همه امتها را مکافات برسان و بر غداران بد کار شفقت مفرما، سلاه.

۶ شامگاهان برمی گردند و مثل سگ بانگ میکنند و در شهر دور میزنند.

۷ از دهان خود بدی را فرو می ریزند. دلرهای ایشان شمشیرهاست. زیرا میگویند: «یست که بشنود؟»

واماتوای خداوند، بر ایشان خواهی خندید و تمامی امتها را استهزا خواهی نمود.

۹ ای قوت من بسوی تو انتظار خواهم کشید زیرا خدا قلعه بلند من است.

۱۰ خدای رحمت من پیش روی من خواهد رفت. خداما ایرد دشمنانم نگران خواهد ساخت.

۱۱ ایشان را به قتل مرسان.

بهسبب گناه بان و دشمنان لبهای خود، در تکریر خویش گرفتار شوند. و به عوض لعنت و دروغی که میگویند،

ایشان را فانی کن در غضب فانی کن تا نبیست گردند و بداندند که خدایا در یعقوب تا اقصای زمین سلطنت میکند. سلاه.

۱۴ و شامگاهان برگردیده، مثل سگ بانگ زنند و در شهر گردش کنند.

۱۵ و برای خورا که پراکنده شوند و سیران شده، شب را بسر برند.

۱۶ و امان قوت تو را خواهم سیرابم و با مدادان از رحمت تو ترنم خواهم نمود. زیرا قلعه بلند من هستی و در روز تنگی ملجای منی.

۱۷ ای قوت من برای تو سرود میخوانم، زیرا خدا قلعه بلند من است و خدای رحمت من.

درخواست اعانت

برای سالار مغنیان بر سوسن شهادت. مکتوم داود برای تعلیم وقتی که باارم نهرین وارم صوبه از در مقاتله بیرون آمد و یوآب برگشته، دوازده هزار نفر از

ادومیان را در وادی الملق کشت

ای خداما را در وادای الملق کشته، پراکنده ساختهای! دشمنانک بودی، بسوی ما رجوع فرما!

زمین را متزلزل ساخته، آن را شکافتهای! شکستگیا پیش را شفا ده زیرا به جنبش آمده است.

۳ چیزهای مشکل را به قوم خود نشان دادهای. باده سرگردانی به مانوشانیدهای.

۴ علی به ترسندگان خود دادهای تا آن را برای راستی برافرازند، سلاه.

۵ تا حبیبان تو نجات یابند. به دست راست خود نجات ده و مرا مستجاب فرما.

خدایا در قدوسیت خود سخن گفته است. پس وجد خواهم نمود. شکم را تقسیم میکنم و وادی سکوت را خواهم بیپود.

۷ جلعاد از آن من است، منسی از آن من. افرایم خود سر من است و یهود اعصابی سلطنت من.

۸ موآب ظرف طهارت من است و برادوم کفش خود را خواهم انداخت. ای فلسطین برای من بانگ برآور!

کیست که مرا به شهر حصین در آورد؟ و کیست که مرا به ادوم رهبری کند؟

مگر نه توای خدا که ما را در وادای کنهت و بالشتکهای ما ای خدا بیرون غی آیی؟

مرا از دشمن اعانت فرما زیرا معاونت انسان باطل است.

۱۲ با خدا ظفر خواهیم یافت. زیرا اوست که دشمنان ما را با ایمال خواهد کرد.

فریاد مر ایشنو

برای سالار مغنیان بر ذوات اوتار. مز مورد اود

ای خدا فریاد مر ایشنو اود عای مرا اجابت فرما!

از اقصای جهان تو را خواهیم خواند، هنگامی که دلم بیوش میشود، مرا به صخره‌های که از من بلند تراست هدایت نما.

۳ زیرا که تو ملجای من بودهای و برج قوی از روی دشمن.

۴ در خیمه تو ساکن خواهیم بود تا ابد الا باد. زیر سایه بالهای تو پناه خواهیم برد، سلاه.

۵ زیرا تو ای خدا نذرهای مرا شنیدهای و میراث ترسندگان نام خود را به من عطا کردهای.

۶ بر عمر پادشاه روزها خواهی افزود و سالهای او تا نسلها باقی خواهد ماند.

۷ به حضور خدا خواهد نشست تا ابد الا باد. رحمت و راستی را مپا کن تا اورا محافظت کنند.

۸ پس نام تو را تا ابد خواهیم سرایید تا هر روز نذرهای خود را وفا کنیم.

نجات از جانب خدا

برای یدوتون سالار مغنیان. مز مورد اود

جان من فقط برای خدا خاموش می شود زیرا که نجات من از جانب اوست.

۲ اوتنها صخره و نجات من است و قلعه بلند من. پس بسیار جنبش نخواهم خورد.

۳ تا به کی بر مردی هجوم میآورد تا همگی شما او را هلاک کنید مثل دیوار خم شده و حصار جنبش خورده؟

در این فقط مشورت میکنند که او را از مرتبش بیندازند. و دروغ زادوست میدارند. به زبان خود برکت میدهند و در دل خود لعنت میکنند.

سلاه.

ای جان من فقط برای خدا خاموش شوم زیرا که امید من از وی است.

۶ اوتنها صخره و نجات من است و قلعه بلند من تا جنبش نخورم.

۷ برخداست نجات و جلال من. صخره قوت من و پناه من در خداست.

۸ ای قوم همه وقت بر او توکل کنید و دلهای خود را به حضور وی بریزید. زیرا خدا املجای ماست، سلاه.

۹ البته بنی آدم بطالتا ندوبنی بشر دروغ. در ترازوی بالا میروند زیرا جمیع از بطالت سبکتند.

۱۰ بر ظلم توکل نکنید و بر غارت مغرور مشوید. چون دولت افزوده شود دل در آن مینباید.

۱۱ خدا یک بار گفته است و دوبار این را شنیدهایم که قوت از آن خداست.

۱۲ ای خدا و نذر رحمت نیز از آن توست، زیرا به هر کس موافق عملش جزا خواهی داد.

جان من نشسته توست

مز مورد اود هنگامی که در صخرای یهود اود

ای خدا، تو خدای من هستی. و در صخره تو را خواهم طلبید. جان من نشسته توست و جسم من مشتاق تو در زمین خشک نشسته بیآب.

۲ چنانکه در قدس بر تو نظر کردم تا قوت و جلال تو را مشاهده کنم.

۳ چونکه رحمت تو از حیات نیکوتر است. پس لبهای من ترانسبیخ خواهد خواند.

۴ از این روز تا نزد هستم تو را متبارک خواهم خواند. و دستهای خود را به نام تو خواهم برافراشت.

۵ جان من سیر خواهد شد چنانکه از مغز و پیه. و زبان من به لبهای شادمانی تو را حمد خواهد گفت،

چون تو را بر ستر خود یاد میآورم و در لباسهای شب در تو تفکرمی کنم.

۷ زیرا تو مددگار من بودهای و زیر سایه بالهای تو شادی خواهم کرد.

۸ جان من به تو چسبیده است و دست راست تو مرا تاپید کرده است.

۹ و اما آنانی که قصد جان من دارند هلاک خواهند شد و در اسفل زمین فرو خواهند رفت.

۱۰ ایشان به دم شمشیر سپرده میشوند و نصیب شغالها خواهند شد.

۱۱ اما پادشاه در خدا شادی خواهد کرد و هر که بدو قسم خورد نفر خواهد نمود. زیرا دهان دروغگویان بسته خواهد گردید.

حیاتم را از خوف دشمن نگاه دار

برای سالار مغنیان. مز مورد اود

ای خدا وقتی که تضرع مینماید، آواز مر ایشنو و حیاتم را از خوف دشمن نگاه دار!

مرا از مشاورت شیران پنهان کن و از هنگامه نگاه کاران.

۳ که زبان خود را مثل شمشیر تیز کرده اند و تیرهای خود یعنی سخنان تلخ را بر زهر آراستند.

۴ تا در کینه‌های خود بر مرد کامل بیندازند. ناگهان بر او میاندازند و نمی ترسند.

۵ خوشتر این برای کار زشت تقویت میدهند. درباره پنهان کردن دماها گفتگو میکنند. میگویند: «یست که ما را ببیند؟»

کارهای بد را تیر میکنند و میگویند: «دیر نیکو کرده ایم.» و اندرون و قلب هر یک از ایشان عمیق است.

- اما خدا تیرها بر ایشان خواهد انداخت. و ناگهان جراحت های ایشان خواهد شد.
 ۸ و زبانهای خود را بر خود فرود خواهند آورد و هر که ایشان را ببند فرار خواهد کرد.
 ۹ و جمیع آدمیان خواهند رسید و کار خدا را اعلام خواهند کرد و عمل او را درک خواهند نمود.
 ۱۰ و مرد صالح در خداوند شادی میکند و بر او توکل میدارد و جمیع دلان، نخر خواهند نمود.

سرود تسبیح

- برای سالار مغنیان. مز مور و سرود داود
 ای خدا، تسبیح در صبیون منتظر تو هست. و نذرها برای تو وفا خواهد شد.
 ۲ ای که دعا می شنوی! نزد تو تمامی بشر خواهند آمد.
 ۳ گاهان بر من غالب آمده است. تو تقصیرهای مرا کفاره خواهی کرد.
 ۴ خوشحال کسب که او را برگزیده، و مقرب خود ساختی تا به درگاههای تو ساکن شود. از اینکویی خانه تو سیر خواهیم شد و از قدوسیت هیکل تو.
 به چیزهای ترسناک در عدل، ما را جواب خواهی داد، ای خدایی که نجات ما هستی. ای که پناه تمامی اقصای جهان و ساکنان بعیده در یابستی.
 ۶ و کوهها را به قوت خود مستحکم ساختی، و کمر خود را به قدرت بستای.
 ۷ و تلاطم دریا را ساکن میگردانی، تلاطم امواج آن و شورش امتهارا.
 ۸ ساکنان اقصای جهان از آیات تو ترسند. مطلع های صبح و شام را شادمان میسازی.
 ۹ از زمین تفقد نموده، آن را سیراب میکنی و آن را بسیار توانگر میگردانی. نهر خدا از آب پر است. غله ایشان را آماده میکنی زیرا که بدین طور تهیه کرده ای.
 ۱۰ پشته هایش را سیراب میکنی و مرزهایش را بست میسازی. به بارشها آن را شاداب مینمایی. نباتاتش را برکت میدهی.
 ۱۱ به احسان خویش سال را تاجدار میسازی و راههای تو چری را میچکاند.
 ۱۲ مرتع های صحرا نیز می چکاند. و کمر تنها به شادمانی بسته شده است.
 ۱۳ چمنها به گوسفندان آراسته شده است و دره ها به غله پیراسته، از شادی بانگ میزنند و نیز می سرایند.

بانگ شادمانی برای خدا

- برای سالار مغنیان. سرود مز مور
 ای تمامی زمین، برای خدا بانگ شادمانی بزنید!
 جلال نام او را بسرایید! و در تسبیح او جلال او را توصیف نمائید!
 خدا را گویند: «به سبب است کارهای تو! از شدت قوت تو دشمنان نزد تو تذلل خواهند کرد!
 تمامی زمین تو را پرستش خواهند کرد و تو را خواهند سراپید و به نام تو ترنم خواهند نمود.» سلاوه.
 بیاید کارهای خدا را مشاهده کنید. او در کارهای خود به بی آدم سبب است.
 ۶ دریا را به خشکی مبدل ساخت و مردم از نهرها با عبور کردند. در آنجا بدوشادی نمودیم.
 ۷ در توانایی خود تا به ابد سلطنت میکند و چشمه اش را قرب امتهاست. فتنه انگیزان خویشتن را بر نیرازند، سلاوه.
 ۸ ای قوما، خدای ما را متبارک خوانید و او را تسبیح او را بشنوانید.
 ۹ که جانهای ما را در حیات قرار میدهد و غمی گذارد که پایهای مالغزش خورد.
 ۱۰ زیرا ای خدا تو ما را امتحان کرده ای و ما را اغال گذاشتی چنانکه نقره را غال میگذازند.
 ۱۱ ما را به دام در آوردی و باری گران پرشتهای ما نهادی.
 ۱۲ مردمان را بر سر ماسوار گردانیدی و به آتش و آب درآمدیم. پس ما را به جای خرم بیرون آوردی.
 ۱۳ قربانی های سوختنی به خانه تو خواهیم آورد. نذرهای خود را به تو وفا خواهیم نمود،
 که لبهای خود را بر آنها گشودم و در زمان تنگی خود آنها را به زبان خود آوردم.
 ۱۵ قربانی های سوختنی پرورای را نزد تو خواهم گذرانید. گوشه ها و یزهارا با بخور قو جهاد می خواهم کرد، سلاوه.
 ای همه خدا ترسان بیاید و بشنوید تا از آنچه او برای جان من کرده است خبردهم.
 ۱۷ به دهانم زدا و او از خود را بلند کردم و تسبیح بلند بر زبان من بود.
 ۱۸ اگر بدی را در دل خود منظور میداشتم، خداوند مرا غمی شنید.
 ۱۹ لیکن خدا مرا شنیده است و به آواز دعای من توجه فرموده.
 ۲۰ متبارک باد خدا که دعای مرا از خود، و رحمت خویش را از من برنگردانیده است.

سرود حمد و شادی

- برای سالار مغنیان. مز مور و سرود بر ذوات اوتار
 خدا را بر محم کند و ما را مبارک سازد و نور روی خود را بر ما متجلی فرماید! سلاوه.
 ۲ تاراه تو در جهان معروف گردد و نجات تو به جمیع امتها.

۳ ای خدا قومها تو را حمد گویند. جمیع قومها تو را حمد گویند.

امتها شادی و ترتم خواهند نمود زیرا قومها را به انصاف حکم خواهی نمود و امت های جهان را هدایت خواهی کرد، سلاه.

۵ ای خدا قومها تو را حمد گویند. جمیع قومها تو را حمد گویند.

۶ آنگاه زمین محصول خود را خواهد داد و خدا خدای ما، ما را مبارک خواهد فرمود.

۷ خدا ما را مبارک خواهد فرمود. و تمامی اقصای جهان از او خواهند رسید.

سرود پیروزی

برای سالار مغنیان. مزور و سرود داود

خدا بر خیزد و دشمنانش را کنده شوند! و آنانی که از او نفرت دارند از حضورش بگریزند!

چنانکه دودیرا کنده میشود، ایشان را پرا کنده ساز، و چنانکه موم پیش آتش گداخته میشود، همچنان شیر بران به حضور خدا هلاک گردند.

اما صالحان شادی کنند و در حضور خدا به وجد آید و به شادمانی خرسند شوند.

۴ برای خدا سرود بخوانید و به نام او ترتم نمائید و راهی درست کنید برای او که در صحراها سوار است. نام او پیوه است! به حضورش به وجد آید!

پدر یتیمان و داوریو هزنان، خداست در مسکن قدس خود!

خدا بیکسان را ساکن خانه میگرداند و اسیران را به رستگاری بیرون میآورد، لیکن فتنه انگیزان در زمین نشتیده ساکن خواهند شد.

۷ ای خدا هنگامی که پیش روی قوم خود بیرون رفتی، هنگامی که در صحرا خرامیدی، سلاه.

۸ زمین متزلزل شد و آسمان به حضور خدا بارید. این سینانیز از حضور خدا، خدای اسرائیل.

۹ ای خدا باران نعمت با بارانیدی و میراث را چون خسته بود مستحکم گردانیدی.

۱۰ جماعت تو در آن ساکن شدند. ای خدا، به جود خویش برای مساکین تدارک دیدهای.

خداوند سخن را امید دهد. مبشرات انبوه عظیمی میشوند.

۱۲ ملوک لشکرها فرار کرده، منهنز میشوند. وزنی که در خانه مانده است، غارت را تقسیم میکند.

۱۳ اگر چه در آغلهها خوابیده بودید، لیکن مثل بالهای فاخته شده آید که به نقره پوشیده است و پرهاش به طلای سرخ.

۱۴ چون قادر مطلق پادشاهان را در آنرا کنده ساخت، مثل برف بر صلهون در خشان گردید.

کوه خدا، کوه باشان است، کوهی باقله های افراشته کوه باشان است.

۱۶ ای کوههای باقله های افراشته، چنانگر آید؟ بر این کوهی که خدا برای مسکن خود برگزیده است هر آینه خداوند در آن تابیده ساکن خواهد بود.

۱۷ ارا به های خدا کور و هوا هزار هاست. خداوند در میان آنهاست و سینا در قدس است.

۱۸ بر اعلی علیین صعود کرده، و اسیران را به اسیری بردهای. از آدمیان بخششها گرفتهای. بلکه از فتنه انگیزان نیز تپاوه خدا در ایشان مسکن گیرد.

متبارک باد خداوندی که هر روزه متحمل بارهای مامیشود و خدایی که نجات ماست، سلاه.

۲۰ خدا برای ما، خدای نجات است و مفرهای موت از آن خداوند پیوه است.

۲۱ هر آینه خدا سر دشمنان خود را خرد خواهد کوید و کله مویدار کسی را که در گاه خود سالک باشد.

خداوند گفت: «ز باشان باز خواهم آورد. از ژرفیهای دریای باز خواهم آورد.

۲۲ تاپای خود را در خون فروری و زبان سگان تو از دشمنانت بهره خود را بیابد.»

ای خدا طریق های تو را دید هاند یعنی طریق های خدا و پادشاه مراد قدس.

۲۵ در پیش رو، مغنیان میخرامند و در عقب، سازندگان. و در وسط دوشیزگان دف زن.

۲۶ خدا را در جماعت مبارک خوانید و خداوند را از چشمه اسرائیل.

۲۷ آنجاست بنیامین صغیر، حاکم ایشان و روسای یهود محفل ایشان. روسای زیولون و روسای نفتالی.

۲۸ خدایت برای توفیق را امر فرموده است. ای خدا آنچه را که برای ما کردهای، استوار گردان.

۲۹ به سبب هیکل تو که در اورشلم است، پادشاهان هدایا نزد تو خواهند آورد.

۳۰ و وحش فی زار را تو بیخ فرما و رمه گاوان را با گوساله های قوم که با شمشهای نقره نزد تو گردن مینهند. و قوم های که جنگ را دوست میدارند

پرا کنده ساخته است.

۳۱ سروران از مصر خواهند آمد و حبشه دستهای خود را نزد خدا بزودی دراز خواهد کرد.

ای ممالک جهان برای خدا سرود بخوانید. برای خدا وند سرود بخوانید، سلاه.

۳۳ برای او که بر فلک الافلاک قدیمی سوار است.

۳۴ اینک آواز خود را امید هد آوازی که بر قوت است.

۳۵ خدا را به قوت توصیف نمائید. جلال وی بر اسرائیل است و قوت او در افلاک.

۳۶ ای خدا از قلهای خود بهیب هستی. خدای اسرائیل قوم خود را قوت و عظمت میدهد. متبارک باد خدا.

فریاد کمک

برای سالار مغنیان برسوسنها. مزور داود

خدا یا مرا نجات ده! زیرا! بهایهجان من در آمده است.

۲ در خلاب ژرف فرورفته ام، جانی که نتوان ایستاد. به آبهای عمیق در آمده ام و وسیل مرا میپوشاند.

- ۳ از فریاد خود خسته شد هام و گوی من سوخته و چشمانم از انتظار خداتار گردیده است.
- ۴ آنانی که یسبب از من نفرت دارند، از مویهای سرم زیادهاند و دشمنان ناحق من که قصد هلاکت من دارند زور آورند. پس آنچه نگفته بودم، رد کردم.
- ۵ ای خدا، تو حاققت مرا میدانی و نگاهاتم از تو مخفی نیست.
- ۶ ای خداوند بیوه صباوت، منتظرین تو بهسبب من نخل نشوند. ای خدای اسرائیل، طالبان تو بهسبب من رسوا نگردند.
- ۷ زیرا به خاطر تو متحمل عار گردیده هام و رسوائی روی من، مرا پوشیده است.
- ۸ نزد برادرانم اجنبی شده هام و نزد پسران مادر خود غریب.
- ۹ زیرا غیرت خانه تو مرا خورده است و ملامت های ملامت کنندگان تویر من طاری گردیده.
- ۱۰ روزه داشته، جان خود را مثل اشک ریخته ام. و این برای من عار گردیده است.
- ۱۱ پلاس را لباس خود ساختم و نزد ایشان ضرب المثل گردیده هام.
- ۱۲ دروازه نشینان در باره من حرف میزند و سرود میگساران گشته ام.
- ۱۳ و امامن، ای خداوند دعای خود را در وقت اجابت نزد تو می کنم. ای خدادار کثرت رحمانیت خود و راستی نجات خود مرا مستجاب فرما.
- ۱۴ مرا از خلاب خلاصی ده تا غرق نشوم و از نفرت کنندگانم و از زرقیهای آب رستگار شوم.
- ۱۵ مگذار که سیلان آب مرا بپوشاند و ژرفی مرا ببلعد و هاویه دهان خود را بر من ببندد.
- ۱۶ ای خداوند مرا مستجاب فرما زیرا رحمت تو نیکوست. به کثرت رحمانیت بر من توجه نما.
- ۱۷ و روی خود را از بندهات مپوشان زیرا در تنگی هستم مرا بزودی مستجاب فرما.
- ۱۸ بهجامت نزدیک شده، آن را رستگار ساز. بهسبب دشمنانم مرا فدی ده.
- تو عار و نجات و رسوائی مرا میدانی و جمیع خصمانم پیش نظر تو اند.
- ۲۰ عار، دل را شکسته است و به شدت بیمار شده ام. انتظار مشفق کشیدم، ولی نبود و برای تسلی دهندگان، اما نیا فرم.
- ۲۱ مرا برای خوراکی زردآب دادند و چون تشنه بودم مرا سرکه نوشانیدند.
- ۲۲ پس مانده ایشان پیش روی ایشان تله بود و چون مطمئن هستند دای باشد.
- ۲۳ چشمان ایشان تارگردد تا نبینند. و کمرهای ایشان را دائم لرزان گردان.
- ۲۴ خشم خود را بر ایشان بریز و سورت غضب تو ایشان را در یابد.
- ۲۵ خانه های ایشان مخروبه گردد و در خیمه های ایشان هیچکس ساکن نشود.
- ۲۶ زیرا بر کسی که توزدهای جفامی کنند و دردهای کوفتگان تو را اعلان می نمایند.
- ۲۷ گنجه بر گناه ایشان مزید کن و در عدالت تو داخل نشوند.
- ۲۸ از دفتر حیات محو شوند و با صالحین مرقوم نگردند.
- و امامن، مسکین و دردمند هستم. پسای خدا، نجات تو مرا سرفراز سازد.
- ۳۰ و نام خدا را با سر و تسبیح خواهم خواند و او را با حمد تعظیم خواهم نمود.
- ۳۱ و این پسندیده خدا خواهد بود، زیاده از گاو و گوساله ای که شاخها و سمها دارد.
- ۳۲ حلیمان این را دیده، شادمان شوند، و ای طالبان خدادل شمانده گردد، زیرا خداوند فقیران را مستجاب میکند و اسیران خود را حقیر نمی شمارد.
- ۳۴ آسمان وزمین او را تسبیح بخوانند. آبهانیز و آنچه در آنها می جنبند.
- ۳۵ زیرا خدا صهیون را نجات خواهد داد و شهرهای یهود را بنا خواهد نمود تا در آنجا سکونت نمایند و آن را متصرف گردند.
- ۳۶ و ذریه بند گانش و ارث آن خواهند شد و آنانی که نام او را دوست دارند، در آن ساکن خواهند گردید.

دعای اعانت

برای سالار مغنیان. مز مژ در او دبه جهت یاد گاری
 خدا یا، برای نجات من بنشباب! ای خداوند به اعانت من تعجیل فرما!
 آنانی که قصد جان من دارند، نخل و شرمند شوند، و آنانی که دریدی من رغبت دارند، رو بر گردانیده و رسوا گردند،
 و آنانی که همه میگویند، بهسبب نجات خویش رو بر گردانیده شوند.
 و اما جمیع طالبان تو، در تو وجود و شادی کنند، و دوست دارند گان نجات تو دائم گویند: «دامتعال باد»!
 و امامن مسکین و فقیر هستم. خدا برای من تعجیل کن. تو مدد کار و نجات دهنده من هستی. ای خداوند تاخیر منما.

دعای مردی

در توای خداوند پناه برده ام، پس تابه بد نخل نخواهم شد.
 ۲ به عدالت خود مرا خلاصی ده و برهان. گوش خود را به من فراگیر و مرا نجات ده.
 ۳ برای من صخره سکونت باش تا همه وقت داخل آن شوم. توبه نجات من امر فرمودهای، زیرا صخره و قلعه من تو هستی.

- ۴ خدا یا مرا از دست شریر رهان و از کف بدکار و ظالم.
 زیرای خداوند بیوه، تو امید من هستی و از طفولیت اعتماد من بوده‌ای.
 ۶ از شکم پر تو انداخته شد هام. از رحم مادرم ملجای من تو بودهای و تسبیح من دائم در باره تو خواهد بود.
 ۷ بسیاری را آیین عجیب شد هام. لیکن تو ملجای زور آور من هستی.
 ۸ دها تم از تسبیح تو راست و از کبریایی تو تمامی روز.
 در زمان پیری مرا دور مینداز چون قوتم زایل شود مرا ترک منما.
 ۱۰ زیرا دشمنانم بر من حرف میزنند و مترصدان جانم با یکدیگر مشورت میکنند
 و میگویند: «دورا ترک کرده است. پس اورا تعاقب کرده، بگیرید، زیرا که رهاننده‌های نیست.»
 ای خدا از من دور مشو. خدایا به اعانت من تعجیل نما.
 ۱۳ خصمان جانم بختل وفای شوند.
 و امانم دائم امیدوار خواهم بود و بر همه تسبیح تو خواهم افزود.
 ۱۵ زبانت عدالت تو را بیان خواهد کرد و نجات را تمامی روز. زیرا که حدشماره آن را نمی دانم.
 ۱۶ در توانایی خداوند بیوه خواهم آمد. و از عدالت تو بیس خبر خواهم داد.
 ۱۷ ای خدا از طفولیت مرا تعلیم دادهای و تالان، تعجیب تو را اعلان کرد هام.
 ۱۸ پسای خدا، مرا تا زمان پیری و سفید موی نیز ترک مکن، تا این طبقه را از بازوی تو خبر دهم و جمیع آیندگان را از توانایی تو.
 ۱۹ خدایا عدالت تو تا علیین است. تو کارهای عظیم کرده‌ای. خدایا مانند تو کیست؟
 ای که تنگنهای بسیار و سخت را به مانند ان دادهای، رجوع کرده، باز ما را زنده خواهی ساخت؛ و برگشته، ما را از عقیق های زمین بر خواهی آورد.
 ۲۱ بزرگی مرا مژد بخوای کرد و برگشته، مرا تسلیم خواهی بخشید.
 ۲۲ پس من نیز تو را با بریط خواهم ستود، یعنی راستی تو را ای خدای من. و تو را ای قدوس اسرائیل با عود ترنم خواهم نمود.
 ۲۳ چون برای تو سوره میخوانم لپایم بسیار شادی خواهد کرد و جام نیز که آن را فدیبه دادهای.
 ۲۴ زبانت نیز تمامی روز و عدالت تو را ذکر خواهد کرد. زیرا آنانی که برای ضرر من میکوشیدند بختل و رسوا گردیدند.

دعای پادشاه

من مور سلیمان

ای خدا انصاف خود را به پادشاه ده و عدالت خویش را به پسر پادشاه!

و او قوم تو را به عدالت داوری خواهد نمود و مساکین تو را به انصاف.

۳ آنگاه که هر برای قوم سلامتی را بار خواهند آورد و تلهانی در عدالت.

۴ مساکین قوم را داری خواهی کرد؛ و فرزندان فقیر را نجات خواهد داد؛ و ظالمان را از بن خواهد ساخت.

۵ از تو خواهند ترسید، مادامی که آفتاب باقی است و مادامی که ماه هست تا جمیع طبقات.

۶ او مثل باران بر علف زار چیده شده فرو خواهد آمد، و مثل بارشپانی که زمین را سیراب میکند.

۷ در زمان او صالحان خواهند شکفت و وفور سلامتی خواهد بود، مادامی که ماه نیست نگردد.

و او حکمرانی خواهد کرد از در پاتا دریا و از نهر تا اقصای جهان.

۹ به حضور روی صحرائشپنان گردن خواهند نهاد و دشمنان او خاک را خواهند لیسید.

۱۰ پادشاهان ترشیش و جزایر هدا یا خواهند آورد. پادشاهان شبا و سبار مغنا خواهند رسانید.

۱۱ جمیع سلاطین اورا تعظیم خواهند کرد و جمیع امتهای او را بندگی خواهند نمود.

۱۲ زیرا چون مسکین استغاثه کند، او را راهی خواهد داد و فقری را که رهاننده‌های ندارد.

۱۳ بر مسکین و فقیر کرم خواهد فرمود و جانهای مساکین را نجات خواهد بخشید.

۱۴ جانهای ایشان را از ظلم و ستم فدیبه خواهد داد و خون ایشان در نظروی گران بها خواهد بود.

و او زنده خواهد ماند و از طلای شایبد و خواهد داد. دائم برای وی دعا خواهد کرد و تمامی روز او را مبارک خواهد خواند.

۱۶ و فراوانی در زمین بر قله کهوها خواهد بود که نمره آن مثل لبنان جنبش خواهد کرد. و اهل شهرها مثل علف زمین نشو و نما خواهند کرد.

نام او تا ابد الابد باقی خواهد ماند. اسم او پیش آفتاب دوام خواهد کرد. آدمیان در او برای یکدیگر برکت خواهند خواست و جمیع امت های زمین او را خوشحال خواهند خواند.

۱۸ متبارک باد بیوه خدا که خدای اسرائیل است. که او فقط کارهای عجیب میکند.

۱۹ و متبارک باد نام مجید او تا ابد الابد. و تمامی زمین از جلال او پر شود.

آمین و آمین.

دعاهای داود بنیسی تمام شد.

عدالت خدا

من مور اساف

- هرآینه خدا برای اسرائیل نیکوست، یعنی برای آنانی که پاک دل هستند.
- ۲ و اما من نزدیک بود که با بهایم از راه در رود نزدیک بود که قدم بهایم بلغزد.
- ۳ زیرا بر متکبران حسد بر دم چون سلامتی شیران را دیدم.
- ۴ زیرا که در موت ایشان قید هائیس و قوت ایشان مستحکم است.
- ۵ مثل مردم در زحمت نیستند و مثل آدمیان مبتلا نمی باشند.
- بنابراین گردن ایشان به تکرار آسته است و نظم مثل لباس ایشان را میبوشاند.
- ۷ چشمان ایشان از فریبی بدرآمده است و از خیالات دل خود تجاوز میکنند.
- ۸ استیزا میکنند و حرفهای بدمیزند و سخنان ظلم آمیز را از جای بلند می گویند.
- ۹ دهان خود را بر آسمانها گذارده اند و زبان ایشان در جهان گردش میکند.
- ۱۰ پس قوم او بد بخیر می گردند و آبهای فراوان، بدیشان نوشانیده میشود.
- ۱۱ و ایشان میگویند: «دا چگونه بدند و آیا حضرت اعلی علم دارد؟»
- اینک اینان شر هستند که همیشه مطمئن بوده، درد و لذتی افزوده میشوند.
- ۱۳ یقین من دل خود را عبث طاهر ساخته و دستهای خود را به باکی شستهام.
- ۱۴ و من تمامی روز مبتلا می شوم و تا دیب من هر بامداد حاضر است.
- ۱۵ اگر میگفتم که چنین سخن گویم، هرآینه بر طبقه فرزندان تو خیانت می کردم.
- ۱۶ چون تفکر کردم که این را بنفهم، در نظر من دشوار آمد.
- ۱۷ تا به قدسهای خدا داخل شدم. آنگاه در آخرت ایشان تامل کردم.
- ۱۸ هرآینه ایشان را در جایهای لغزنده گذارده ای. ایشان را به خرابیها خواهی انداخت.
- ۱۹ چگونه بخته به هلاکت رسیده اند! تابه شده، از تسبهای هولناک نیست گردید هاند.
- ۲۰ مثل خواب کسی چون بیدار شد، ای خدا اوند همچنین چون برخیزی، صورت ایشان را ناچیز خواهی شمرد.
- لیکن دل من تلخ شده بود و در اندرون خود، دل ریش شده بودم.
- ۲۲ و من وحشی بودم و معرفت نداشتم و مثل بهایم نزد تو گردیدم.
- ۲۳ ولی من دائم با تو هستم. تو دست راست مرا تاید کرده ای.
- ۲۴ موافق رای خود مرا هدایت خواهی نمود و بعد از این مرا به جلال خواهی رسانید.
- ۲۵ کیست برای من در آسمان؟ و غیر از تو هیچ چیز در زمین نمی خواهم.
- ۲۶ اگر چه جسد و دل من زائل گردد، لیکن صفه دلم و حصه من خداست تا ابد الابد.
- ۲۷ زیرا آنانی که از تو درند هلاک خواهند شد. و آنانی را که از تو زنا میکنند، نابود خواهی ساخت.
- ۲۸ و اما مرا نیکوست که به خدا تقرب جویم. برخداوندی پوه توکل کرده ام تا همه کارهای تو را بیان کنم.

دعای نجات قوم

- قصیده آساف
چرای خدا مارا ترک کرده ای تابه ابدو و خشم تو بر گوسفندان مرا تع خود افر و خسته شده است؟
- جماعت خود را که از قدیم خریدهای، بیاد آور و آن را که فدیه دادهای تا سبط میراث تو شود و این کوه صهیون را که در آن ساکن بودهای.
- ۳ قدمهای خود را بسوی خرابه های ابدی بردار زیرا دشمن هر چه را که در قدس تو بود خراب کرده است.
- ۴ دشمنانت در میان جماعت تو غرش میکنند و علمهای خود را برای علامت بر ما مینمایند.
- ۵ و ظاهر می شوند چون کسانی که تیرها را بر درختان جنگلی بلند میکنند.
- ۶ و الا ان همه نقشهای ترا شنیده آن راه تیرها و چکشها خرد میشوند.
- ۷ قدس های تو را آتش زده اند و مسکن نام تو را تابه زمین بجزمت کرده اند.
- ۸ و در دل خود می گویند آنها را تمام خراب میکنیم. پس جمیع کنیسه های خدا را در زمین سوزانید هاند.
- ۹ آیات خود را نمی بینیم و دیدگر هیچ نمی نیست. و در میان ما کسی نیست که بداند تابه کی خواهد بود.
- ۱۰ ای خدا، دشمن تابه کی ملامت خواهد کرد؟ و آیا خصم، تابه ابد نام تو را اهانت خواهد نمود؟
- چرا دست خود یعنی دست راست خویش را بر گردانیده ای؟ آن را از گریبان خود بیرون کشیده، ایشان را فانی کن.
- و خدا از قدم پادشاه من است. و در میان زمین نجات پدید می آورد.
- ۱۳ توبه تو خود در بار امانت ساختی و سرهای نهنگان را در آبه اشکستی.
- ۱۴ سرهای لویاتان را کوفته، و او را خوراک صحرانشینان گردانیده ای.
- ۱۵ تو چشمها و سیلها را اشکافتی و نهرهای دائمی را خشک گردانیدی.
- ۱۶ روزان تو ست و شب نیز آن تو. و نور آفتاب را تو برقرار نمودهای.

- ۱۷ تمامی حدود جهان را تو بپا دار ساختهای. تابستان وزمستان را تو ایجاد کرد های.
- ای خداوندان را بپا آور که دشمن ملامت میکند و مردم جاهل نام تو را اهانت مینمایند.
- ۱۹ جان فاخته خود را به جان نورو حشی مسپار. جماعت مسکینان خود را تا به ابد فراموش مکن.
- ۲۰ عهد خود را ملاحظه فرما زیرا که ظلمات جهان از مسکن های ظلم پر است.
- ۲۱ مظلومان به رسوائی برنگردند. مساکین و فقیران نام تو را حمد گویند.
- ۲۲ ای خدا بر خیز و دعوی خود را برپا دار؛ و بپا آور که احق تمامی روز تو را ملامت میکند.
- ۲۳ آواز دشمنان خود را فراموش مکن و غوغای مخالفان خود را که پیوسته بلند میشود.

خدا، داور جهان

- برای سالار مغنیان برلا تهلک. مز مور و سر و آساف
 تو را حمد میگویم! ای خدا تو را حمد میگویم! زیرا نام تو نزدیک است و مردم کارهای عجیب تو را ذکر میکنند.
- ۲ هنگامی که به زمان معین برسم برستی دآوری خواهم کرد.
 - ۳ زمین و جمیع ساکنانش گداخته شده اند. من ارکان آن را برقرار نمودم، سلاه.
 - ۴ متکبران را گفتم: «خرمکنید!» و به شریان که «اخ خود را میفرزید.
 - ۵ شاخهای خود را به بلندی میفرزید. و با گردن کشتی سخنان تکبرآمیز میگوید.»
 زیرانه از مشرق و نه از مغرب، و نه از جنوب سرفرازی میآید.
 لیکن خدا، داور است. این را به زیر میاندازد و آن را سرفراز مینماید.
 - ۸ زیرا در دست خداوند کاسهای است و باده آن بر جوش. از شراب مزوج پر است که از آن میریزد. و اماند هایش را جمیع شریان جهان افشرد،
 خواهند نوشید.
 - ۹ و امان، تا به ابد ذکر خواهیم کرد و برای خدای یعقوب ترنم خواهیم نمود.
 - ۱۰ جمیع شاخهای شریان را خواهیم برید و اما شاخهای صالحین را فرافشته خواهد شد.

مجد خدا

- برای سالار مغنیان بر ذوات او تار. مز مور و سر و آساف
 خدا در بود معروف است و نام او در اسرائیل عظیم!
 خیمه او است در شالم و مسکن او در صبیون.
- ۳ در آنجا، بر قهای کبان را شکست. سپرو شمشیر و جنگ را، سلاه.
 - ۴ تو جلیل هستی و مجید، زیاده از کوههای یغما!
 قویدلان تا راج شده اند و خواب ایشان را در ربود و همه مردان زور آوردست خود را نیا فتند.
 - ۶ از تو بیخ تو ای خدای یعقوب، بر ابراهه ها و اسبان خوابی گران مستولی گردید.
 - ۷ تو مهیب هستی، تو! و در حین غضبت، کیست که به حضور تو ایستد؟
 از آسمان دآوری را شنویدی. پس جهان بترسید و ساکت گردید.
 - ۹ چون خدا برای دوری قیام فرماید تا همه مساکین جهان را خلاصی بخشد، سلاه،
 آنگاه خشم انسان تو را حمد خواهد گفت و باقی خشم را بر کر خود خواهی بست.
 - ۱۱ نذر کنیدی و وفا نمایید برای پوه خدای خود. همه که گردا و هستند، هدیه بگذرانند ز داد و که مهیب است.
 - ۱۲ روح و سارا منقطع خواهد ساخت و برای پادشاهان جهان مهیب میباشد.

راحت در روز تنگی

- برای سالار مغنیان برید و تون. مز مور آساف
 آواز من بسوی خداست و فریادی کنم. آواز من بسوی خداست گوش خود را به من فرا خواهد گرفت.
- ۲ در روز تنگی خود خداوند را طلب کردم. در شب، دست من دراز شده، باز کشیده نگشت و جان من تسلی نیذیرفت.
 - ۳ خدا را یاد میکنم و پریشان میشوم. تفکر مینمایم و روح من متحیر میگردد، سلاه.
 - ۴ چشماتم را بپا دار میداشتی. بیتاب میشدم و بیخ نمی توانستم گفت.
 - ۵ در باره ایام قدیم تفکر کردم. در باره سالهای زمانهای سلف.
 - ۶ سرود شبانه خود را بخاطر میآورم و در دل خود تفکرمی کنم و روح من تفتیش نموده است.
 - ۷ مگر خدا تا به ابد ترک خواهد کرد و دیگر هرگز راضی نخواهد شد.
 - ۸ آیا رحمت او تا به ابد زایل شده است؟ و قول او باطل گردیده تا ابد الابد؟
 - ۹ آیا خدا را رفت را فراموش کرده؟ و رحمت های خود را در غضب مسدود ساخته است؟ سلاه.
 - ۱۰ پس گفتم این ضعف من است. زهی سالهای دست راست حضرت اعلی!

- کارهای خداوند را ذکر خواهیم نمود زیرا کار عجیب تورا که از قدیم است به یاد خواهیم آورد.
- ۱۲ و در جمیع کارهای تو تامل خواهیم کرد و در صنعتهای تو تفکر خواهیم نمود.
- ای خدا، طریق تو در قدوسیت است. کیست خدای بزرگ مثل خدا؟
- تو خدایی هستی که کارهای عجیب می کنی و قوت خویش را بر قومها معروف گردانیدی. ای قوم خود را به بازوی خویش رسانیدی یعنی بنی یعقوب و بنی یوسف را. سلاه.
- ۱۶ آبها تو را دیدی، ای خدا آبها تو را دیده، متزلزل شد. لجهائیز سخت مضطرب گردید.
- ۱۷ ابرها آب برینخت و افلاک رعد بداد. تیرهای تو نیز به هر طرف روان گردید.
- ۱۸ صدای رعد تو در گردباد بود و بر قهار ربع مسکون را روشن کرد. پس زمین مرتعش و متزلزل گردید.
- ۱۹ طریق تو در ریاست و راههای تو در آبهای فراوان و آثار تو را نتوان دانست.
- ۲۰ قوم خود را مثل گوسفندان را هنمایی نمودی، به دست موسی و هارون.

قوم خدا

قصیده آساف

- ای قوم من شریعت مرا بشنوید! گوشهای خود را به سخنان دهانم فرا بگیرید!
- دهان خود را به مثل بازوهایم کرده چیزهایی که از بنای عالم مخفی بود تنطق خواهند نمود.
- ۳ که آنها را شنیده و دانستیم و پدران ما برای مایان کرده اند.
- ۴ از فرزندان ایشان آنها را پنهان نخواهیم کرد. تسبیحات خداوند را برای نسل آینده بیان میکنیم و قوت او و اعمال عجیبی را که او کرده است.
- ۵ زیرا که شهادتی در یعقوب بر یاداشت و شریعتی در اسرائیل قرار داد و پدران ما را امر فرمود که آنها را به فرزندان خود تعلم دهند؛ تا نسل آینده آنها را بدانند و فرزندی که میبایست مولود شوند تا ایشان بر خیزند و آنها را به فرزندان خود بیان نمایند؛ و ایشان به خدا توکل نمایند و اعمال خدا را فراموش نکنند بلکه احکام او را نگاه دارند.
- ۸ و مثل پدران خود نسلی گردن کش و فتنه انگیز نشوند، نسلی که دل خود را راست نساختند و روح ایشان بسوی خدا امین نبود.
- بنی افرایم که مسلح و کمان کش بودند، در روز جنگ رو برافتند.
- ۱۰ عهد خدا را نگاه نداشتند و از سلوک به شریعت او با نمودند، و اعمال و عجایب او را فراموش کردند که آنها را بدیشان ظاهر کرده بود.
- و در نظر پدران ایشان اعمال عجیب کرده بود، در زمین مصر و در دیار صوغن.
- ۱۳ در یاریا دمشق ساخته، ایشان را عبور داد و آنها را مثل توده بریان نمود.
- ۱۴ و ایشان را در روزی به ابراهیمانی کرد و تمامی شب به نور آتش.
- ۱۵ در صحرا سخنها را بشکافت و ایشان را گویا از لجه های عظیم نوشانید.
- ۱۶ پس سیلها را از صحیره بیرون آورد و آب را مثل نهر جاری ساخت.
- ۱۷ و بار دیگر براو گاه و روز دیدند و بر حضرت اعلی در صحرا فتنه انگیزتند، و در دلهای خود خدا را امتحان کردند، چونکه برای شہوت خود غذا خواستند.
- ۱۹ و بر ضد خدا تکلم کرده، گفتند: «با خدا میتواند در صحرا سفرهای حاضر کند؟ اینک صحیره را زد و آبها روان شد و او ایدها جاری گشت. آیا میتوانند آنرا نیز بدهد. و گوشت را برای قوم خود حاضر سازد؟» پس خدا این را شنیده، غضبناک شد و آتش در یعقوب افروخته گشت و خشم بر اسرائیل مشتعل گردید.
- ۲۲ زیرا به خدا ایمان نیاوردند و به نجات او اعتماد ننمودند.
- ۲۳ پس ابرهارا از بالا امر فرمود و درهای آسمان را گشود و من را بر ایشان بارانید تا بخورند و غله آسمان را بدیشان بخشید.
- ۲۵ مردمان، نان زور او را را خوردند و آذوقهای برای ایشان فرستاد تا سیر شوند.
- ۲۶ باد شرقی را در آسمان وزانید و به قوت خود، باد جنوبی را آورد، و گوشت را برای ایشان مثل غبار بارانید و مرغان بالدار را مثل ریگ دریا.
- ۲۸ و آن را در میان اردوی ایشان فرود آورد، گردا گرد مسکنهای ایشان.
- ۲۹ پس خوردند و نیکو سیر شدند و موافق شہوت ایشان بدیشان داد.
- ۳۰ ایشان از شہوت خود دست نکشیدند. و غذا هنوز در دهان ایشان بود که غضب خدا بر ایشان افروخته شده، تو مندان ایشان را بکشت و جوانان اسرائیل را هلاک ساخت.
- با وجود این همه، باز گاه و روز دیدند و به اعمال عجیب او ایمان نیاوردند.
- ۳۳ بنابراین، روزهای ایشان را در بطالت تمام کرد و وسالهای ایشان را در ترس.
- ۳۴ هنگامی که ایشان را کشت او را طلبیدند و باز گشت کرده، در باره خدا تفحص نمودند، و به یاد آوردند که خدا صحیره ایشان، و خدای تعالی ولی ایشان است.
- ۳۶ اما به دهان خود او را تعلق نمودند و به زبان خویش به او دروغ گفتند.

- ۳۷ زیرا که دل ایشان با او راست نبود و به عهد وی موتمن نبودند.
 اما او به حسب رحمانیتش گناه ایشان را عفو نموده، ایشان را هلاک نساخت بلکه بارها غضب خود را بر گردانیده، تمامی خشم خویش را بر نینگیخت.
- ۳۹ و به یاد آورد که ایشان بنده، بادی که میرو و بر نمی گردد.
 ۴۰ چند مرتبه در صحرا بدو فتنه انگیز شدند و او را در یادیه رنجانیدند.
 ۴۱ و برگشته، خدا را امتحان کردند و قدوس اسرائیل را اهانت نمودند،
 و قوت او را به خاطر نداشتند، روزی که ایشان را از دشمن رهانیده بود.
 ۴۳ که چگونه آیات خود را در مصر ظاهر ساخت و معجزات خود را در دیار صوعن.
 ۴۴ و نهرهای ایشان را به خون مبدل نمود و رودهای ایشان را تا نتوانستند نوشید.
 ۴۵ انواع پشهها در میان ایشان فرستاد که ایشان را گزیدند و غوکهایی که ایشان را تابه نمودند،
 و محصول ایشان را به کرم صندپا سپرد و عمل ایشان را به ملخ داد.
 ۴۷ تا کستان ایشان را به تگرگ خراب کرد و درختان جزیر ایشان را به تگرگهای درشت.
 ۴۸ بهایم ایشان را به تگرگ سپرد و مواشی ایشان را به شعله های برق.
 ۴۹ و آتش خشم خود را بر ایشان فرستاد، غضب و غیظ و ضیق را، به فرستادن فرشتگان شریه.
 ۵۰ و راهی برای غضب خود میساخته، جان ایشان را از موت نگاه داشت، بلکه جان ایشان را به و با تسلیم نمود.
 ۵۱ و همه نخست زادگان مصر را کشت، و ایل قوت ایشان را در خیمه های حام.
 و قوم خود را مثل گوسفندان کوچانید و ایشان را در صحرا مثل گله راهنمایی نمود.
 ۵۳ و ایشان را در امنیت رهبری کرد تا ترسند و در یاد دشمنان ایشان را پو شانید.
 ۵۴ و ایشان را به حدود مقدس خود آورد، بدین کوهی که به دست راست خود تحصیل کرده بود.
 ۵۵ و اما هم از آن حضور ایشان را ندید و میراث را برای ایشان به ریسمان تقسیم کرد و اسباب اسرائیل را در خیمه های ایشان ساکن گردانید.
 لیکن خدای تعالی را امتحان کرده، بدو فتنه انگیز شدند و شهادت او را نگاه نداشتند.
 ۵۷ و برگشته، مثل پدران خود خبیات و ورزیدند و مثل کمان خطا کننده منحرف شدند.
 ۵۸ و به مقامهای بلند خود خشم او را به هیجان آوردند و به تباهی خویش غیرت او را جنبش دادند.
 ۵۹ چون خدا این را بشنید غضبناک گردید و اسرائیل را به شدت مکره داشت.
 ۶۰ پس مسکن شیورا ترک نمود، آن خیمه های را که در میان آدمیان ریخته بود،
 (و ایوت) قوت خود را به اسیری داد و جمال خویش را به دست دشمن سپرد،
 و قوم خود را به شمشیر تسلیم نمود و با میراث خود غضبناک گردید.
 ۶۳ جوانان ایشان را آتش سوزانید و برای دوشیزگان ایشان سرود نکاح نشد.
 ۶۴ کاهنان ایشان به دم شمشیر افتادند و بیوه های ایشان نوحه گری نمودند.
 آنگاه خداوند مثل کسیکه خوابیده بود بیدار شد، مثل جباری که از شراب میخروشد،
 و دشمنان خود را به عقب زد و ایشان را عازا بادی گردانید.
 ۶۷ و خیمه یوسف را رد نموده، سبط افرایم را برنگردید.
 ۶۸ لیکن سبط یهودا را برگزید و این کوه صهیون را که دوست میداشت.
 ۶۹ و قدس خود را مثل کوههای بلند بنا کرد، مثل جهان که آن را تا ابد آباد بنیاد نهاد.
 ۷۰ و بنده خود را در برابر گردید و او را از آغلهای گوسفندان گرفت.
 ۷۱ از عقب میسهای شیرده او را آورد تا قوم او و یعقوب و میراث او اسرائیل را رعایت کند.
 پس ایشان را به حسب کمال دل خود رعایت نمود و ایشان را به مهارت دستهای خویش هدایت کرد.

دعای نجات قوم

مز مورا ساف

ای خدا، امتیاب به میراث تو داخل شده، هیکل قدس تو را بیعصمت ساختند. اورشلم را خرابها نمودند.

۲ لاشهای بندگانت را به مرغان هوا برای خوراک دادند و گوشت مقدسانت را به وحوش صحرا.

۳ خون ایشان را گردا گردا اورشلم مثل آب ریختند و کسی نبود که ایشان را دفن کند.

۴ نزد همسایگان خود عاز گردیدیم و نزد مجاوران خویش استنزا و تحریه شدیم.

۵ تا کجای خداوند تابه ابد دشمنانک خواهی بود؟ آیا غیرت تو مثل آتش افروخته خواهد شد تا ابد آباد؟

قهر خود را بر امتهایی که تو را نمی شناسند بریز و بر مالکی که نام تو را نمی خوانند!

زیرا که یعقوب را خورده، و مسکن او را خراب کرده اند.

گناهان اجداد ما را بر ما بیاد میاور. رحمت های تو زودی پیش روی ما آید زیرا که بسیار ذلیل شده ایم.

- ۹ ای خدای ای نجات‌دهنده ما، به خاطر جلال نام خود ما را یاری فرما و ما را نجات ده و به خاطر نام خود گناهان ما را بیا مرز.
- ۱۰ چرا امتها گویند که خدای ایشان کجاست؟ انتقام خون بندگانت که ریخته شده است، بر امتها در نظر ما معلوم شود.
- ۱۱ ناله اسیران به حضور تو برسد. به حسب عظمت بازوی خود آتانی را که به موت سپرده شده‌اند، برهان.
- ۱۲ و جزای هفت چندان به آغوش همسایگان ما رسان، برای اهانتی که به تو کرده‌اند، ای خداوند.
- ۱۳ پس ما که قوم تو و گو سفندان مرتع تو هستیم، تو را تابه ابد شکر خواهیم گفت و تسبیح تو را نسل بعد نسل ذکر خواهیم نمود.

دعای تفقذ انورم

- برای سالار مغنیان. شهادتی برسوسنها. مز مورآساف
ای شبان اسرائیل بشنو! ای که یوسف رامثل کله رعایت میکنی! ای که بر کوبین جلوس نمودهای، تجلی فرما!
به حضور فرام و بنیامین و منسی، توانایی خود را بر انگیز و برای نجات ما بیا!
ای خدا ما را باز آور و روی خود را روشن کن تا نجات یابیم!
ای یهوه، خدای صباوت، تابه کی به دعای قوم خویش غضبناک خواهی بود،
نان ماتم را بدیشان میخورانی و اشکهای بیاندازه بدیشان مینوشانی؟
ما را محل منازعه همسایگان ما ساختهای و دشمنان ما در میان خویش استیزای نمائید.
۷ ای خدای لشکرها ما را باز آور و روی خود را روشن کن تا نجات یابیم!
موی را از مصر بیرون آوردی. امتها بیرون کرده، آن را غرس نمودی.
۹ پیش روی آن را وسعت دادی. پس ریشه خود را نیکو زده، زمین را بر ساخت.
۱۰ کوهها به سایه‌ها پوشانیده شد و سروهای آزاد خدایه شاخه‌هایش.
۱۱ شاخه‌های خود را تابه دریا پهن کرد و فرعهای خویش را تابه نهر.
۱۲ پس چرا دیوارهایش را شکستهای که هر راهگداری آن را میچیند؟
گرازهای جنگل آن را ویران میکنند و وحوش صحرا آن را میچزند.
ای خدای لشکرها رجوع کرده، از آسمان نظر کن و بین و از این موفقتنا
و از این نهایی که دست راست تو غرس کرده است و از آن پسری که برای خویشتن قوی ساختهای!
مثل همینم در آتش سوخته شده و از عتاب روی تو تابه گردیده‌اند!
دست تو بر مرد دست راست تو باشد و بر سر آدم که او را برای خویشتن قوی ساختهای.
۱۸ و ما از تو رو نخواهیم تافت. ما را حیات بده تا نام تو را بخوانیم.
۱۹ ای یهوه، خدای لشکرها ما را باز آور و روی خود را روشن ساز تا نجات یابیم.

پیروی از خداوند

- برای سالار مغنیان بر جنتیت. مز مورآساف
ترنم نماید برای خدایی که قوت ماست. برای خدای یعقوب آواز شادمانی دهید!
سرود را بلند کنید و در ایبیا و در یوبد و در یوبد در نواز را بار باب!
کز نارا بنوازید در اول ماه، در ماه تمام و در روز عید ما.
۴ زیرا که این فریضهای است در اسرائیل و حکمی از خدای یعقوب.
۵ این را شادانی در یوسف تعیین فرمود، چون بر زمین مصر بیرون رفت، جایی که لغتی را که نفهمیده بودم شنیدم:
«وش اورا زبار سنگین آزاد ساختم و دستهای او از سیدرها شد.»
۷ در تنگی استند انمودی و تو را خلاصی دادم. در ستر عدد، تو را اجابت کردم و تو را ز ادب مر بیه امتحان نمودم.
«ی قوم من بشنو و تو را تانیکید می کنم. وای اسرائیل اگر به من گوش دهی.
۹ در میان تو خدای غیر نباشد و نزد خدای بیگانه سجده منما.
۱۰ من یهوه خدای تو هستم که تو را از زمین مصر بر آوردم. دهان خود را نیکو باز کن و آن را بر خواهیم ساخت.
۱۱ لیکن قوم من سخن مرا نشنیدند و اسرائیل مرا انمودند.
۱۲ پس ایشان را به سختی دلشان ترک کردم که به مشورتهای خود سلوک نمائید.
۱۳ ای کاش که قوم من به من گوش میگرفتند و اسرائیل در طریقه‌های من سالک میبودند.
۱۴ آنگاه دشمنان ایشان را از روی به زیر میانداختم و دست خود را بر خصمان ایشان بر می گردانیدم.
۱۵ آتانی که از خداوند نفرت دارند بدو گردن مینهادند. اما زمان ایشان باقی میبود تا ابد الا باد.
۱۶ ایشان را به نیکوترین گندم میپرورد، و تو را به عسل از صخره سیر میگردم.»

خدا در جماعت خدا

مز مورآساف

خدا در جماعت خدا ایستاده است. در میان خدایان داوری میکند:

- «ابه کی به بیانصافی داوری خواهید کرد و شریران را طر فدا ری خواهید نمود؟ سلاه. ۲
فقیران و یتیمان را داد رسی بکنید. مظلومان و مسکینان را انصاف دهید. ۳
مظلومان و فقیران را بر هانید و ایشان را از دست شریران خلاصی دهید. ۴
«می داند و نمی فهمد و در تاریکی راه میروند و جمیع اساس زمین متزلزل میباید. ۵
من گفتم که شما خدایانید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلی. ۶
لیکن مثل آدمیان خواهید مرد و چون یکی از سروران خواهید افتاد!» ۷
ای خدا بر خیز و جهان را داوری فرما زیرا که تو تمامی امتها را متصرف خواهی شد.

دعای شکست دشمنان

سرود مز مورآساف

ای خدا تو را خاموشی نباشد! ای خدا ساکت مباش و میارام!

زیرا اینکه دشمنان شورش میکنند و آنانی که از تو نفرت دارند، سر خود را برافراشته اند.

۳ بر قوم تو مکلایمی اندیشند و بر پناه آوردگان تو مشورت میکنند.

۴ و میگویند: «باید ایشان را هلاک کنیم تا قومی نباشند و نام اسرائیل دیگر مذکور نشود.»

زیرا به یک دل با هم مشورت میکنند و بر ضد تو عهد بسته اند.

۶ خیمه های ادم و اسماعیلیان و موآب و هاجریان.

۷ جبال عمون و عمالیق و فلسطین با ساگان صور.

۸ آشور نیز با ایشان متفق شدند و یازوی برای بی لوطگر دیدند، سلاه.

بدیشان عمل نما چنانکه به مدیان کردی. چنانکه به سبسا و ابابین در وادی قیشون.

۱۰ که در عیند و ر هلاک شدند و سرگین برای زمین گردیدند.

۱۱ سروران ایشان را مثل غراب و ذئب گردان و جمیع امرای ایشان را مثل ذبیح و صلبناع.

۱۲ که میگفتند: «ساکن خدا را برای خویشتن تصرف نمایم.»

ای خدای من، ایشان را چون غبار گرد باد بساز و مانند گاه پیش روی باد.

۱۴ مثل آتشی که جنگل را میسوزاند و مثل شعلهای که کوهها را مشتعل میسازد.

۱۵ همچنان ایشان را به تند باد خود دران و به طوفان خویش ایشان را آشفته گردان.

۱۶ رویهای ایشان را به ذلت بر کن تا نام تو را ای خداوند بطلبند.

۱۷ نخل و دریشان بشوند تا ابد اباد و شرمنده و هلاک گردند.

۱۸ و بدانند تو که سمت پهوه میباید، به تنهار تمامی زمین متعال هستی.

اشتیاق برای خانه خدا

برای سالار مغنیان برجیت. مز موربنی قورح

ای پهوه صبا یوت، چه دل پذیر است مسکنهای تو!

جان من مشتاق بلکه کاهیده شده است برای صحنهای خداوند. دلم و جسد من برای خدای حی صیحه میزند.

۳ گنجشک نیز برای خود خانه های پیدا کرده است و پرستوک برای خویشتن آشیانهای تاجیه های خود در آن بگدارد، در مدیج های تو ای پهوه صبا یوت

که پادشاه من و خدای من هستی.

۴ خوشبجبال آنانی که در خانه تو ساکنند که تو را دائم تسبیح میخوانند، سلاه.

۵ خوشبجبال مردمانی که قوت ایشان در تو است و طریقهای تو در دلهای ایشان.

۶ چون از وادی بکا عبور می کنند، آن را چشمه میسازند و باران آن را به برکات میپوشاند.

۷ از قوت تاقوت میخراهند و هر یک از ایشان در صبیون نزد خدا حاضر می شوند.

ای پهوه خدای لشکرها! دعای مرا بشنو! ای خدای یعقوب گوش خود را فرا گیر! سلاه.

۹ ای خدایی که سپر ماهستی، بین و به روی مسیح خود نظر انداز.

۱۰ زیرا یک روز در صحنهای تو به تراست از هزاره. ایستادن بر آستانه خانه خدای خود را بیشتر می پسندم از ساکن شدن در خیمه های اشراو.

۱۱ زیرا که پهوه خدا آفتاب و سپر است. خداوند فیض و جلال خواهد داد. و هیچ چیز نیگوار مانع نخواهد کرد از آنانی که به راستی سالک باشند.

۱۲ ای پهوه صبا یوت، خوشبجبال کسیکه بر تو توکل دارد.

دعای سعادت قوم

برای سالار مغنیان. مز موربنی قورح

- ای خداوند از زمین خود راضی شده‌ای. اسپری یعقوب را با زور دای،
 ۲ عصیان قوم خود را عفو کرده‌ای. تمامی نگاهان ایشان را پوشانیده‌ای، سلاه.
 ۳ تمامی غضب خود را برداشته، و از حدت خشم خویش رجوع کرده‌ای.
 ۴ ای خدای نجات ما، ما را برگردان. و غیظ خود را از ما بردار.
 ۵ آیا تا به ابد با ما غضبناک خواهی بود؟ و خشم خویش را نسلا بعد نسل طول خواهی داد؟
 آیا برگشته ما را احیاء نخواهی داد تا قوم تو در توشادی نمایند؟
 ای خداوند رحمت خود را بر مظاهر کن و نجات خویش را به ما عطا فرما.
 ۸ آنچه خدایه بپوشیده می‌گویی خود را شنید زیرا به قوم خود و به مقدسان خویش به سلامتی خواهد گفت تا بسوی جهالت برنگردند.
 ۹ یقین نجات او به ترسندگان او نزدیک است تا جلال در زمین ماسا کن شود.
 ۱۰ رحمت و راستی با هم ملاقات کرده‌اند. عدالت و سلامتی یکدیگر را پوشیده‌اند.
 ۱۱ راستی، از زمین خواهد رویید و عدالت، از آسمان خواهد نگرست.
 ۱۲ خداوند نیز چیزهای نیکو را خواهد بخشید و زمین ماحصول خود را خواهد داد.
 ۱۳ عدالت پیش روی او خواهد خرامید و آثار خود را طریق خواهد ساخت.

دعای نجات

دعای داود

- ای خداوند گوش خود را فرا گرفته، مرا مستجاب فرما زیرا مسکین و نیازمند هستم!
 جان مرا نگاه دار زیرا من متقی هستم. ای خدای من، بنده خود را که بر تو توکل دارد، نجات بده.
 ۳ ای خداوند بر من کرم فرما زیرا که تمامی روز تو را می‌بخوام!
 جان بنده خود را شادمان گردان زیرا ای خداوند جان خود را نزد تو برمی دارم.
 ۵ زیرا تو ای خداوند، نیکو و غفار هستی و بسیار رحیم برای آنانی که تو را می‌خوانند.
 ۶ ای خداوند دعای مرا اجابت فرما و به آواز تضرع من توجه نما!
 در روز تنگی خود تو را خواهم خواند زیرا که مرا مستجاب خواهی فرمود.
 ۸ ای خداوند در میان خدا بان مثل تو نیست و کاری مثل کارهای تویی.
 ۹ ای خداوند همه امت‌هایی که آفریده‌ای آمده، به حضور تو سجده خواهند کرد و نام تو را تجید خواهند نمود.
 ۱۰ زیرا که تو بزرگ هستی و کارهای عجیب می‌کنی. و تنها خدا هستی.
 ای خداوند طریق خود را به من بیاموز تا در راستی تو سالک شوم. دل مرا واحد ساز تا نام تو ترسان باشم.
 ۱۲ ای خداوند خدای من تو را به تمامی دل حمد خواهم گفت و نام تو را تجید خواهم کرد تا ابد الاباد.
 ۱۳ زیرا که رحمت توبه من عظیم است و جان مرا ازهاویه اسفل رها نیده‌ای.
 ۱۴ ای خداوند متکبران بر من بر خاسته‌اند و گروهی از ظالمان قصد جان من دارند و تو را در مدنظر خود نمی آورند.
 ۱۵ و تو ای خداوند خدای رحیم و کریم هستی. دیر غضب و پرا ز رحمت و راستی.
 ۱۶ بسوی من التفات کن و بر من کرم فرما. قوت خود را به بنده ات بده و پسر کنیز خود را نجات بخش.
 ۱۷ علامت خوبی را به من بنما تا آنانی که از من نفرت دارند آن را دیده، نخل شوند زیرا که تو ای خداوند مرا اعانت کرده و تسلی داده‌ای.

در وصف اورشلیم

مز مورو سرود بنی قورح

اساس او در کوه‌های مقدس است.

- ۲ خداوند دروازه‌های صهیون را دوست میدارد، بیشتر از جمیع مسکن‌های یعقوب.
 ۳ سخنهای مجید در باره تو گفته میشود ای شهر خدا! سلاه.
 ۴ رهب و یابال را از شناسندگان خود ذکر خواهیم کرد. اینک فلسطین و صور وحیش، این در آنجا متولد شده است.
 ۵ و در باره صهیون گفته خواهد شد که این و آن در آن متولد شده‌اند. و خود حضرت اعلی آن را استوار خواهد نمود.
 ۶ خداوند چون امتهارهای نویسد، ثبت خواهد کرد که این در آنجا متولد شده است، سلاه.
 ۷ مغنیان و رقص کنندگان نیز. جمیع چشمه‌های من در تو است.

فریاد تک

سرود مز مورو بنی قورح برای سالار مغنیان بر محلت لعنوت. قصیده هیمان از راحی

ای یهوه خدای نجات من، شب و روز تو فریاد کرده‌ام.

۲ دعای من به حضور تو برسد، به ناله من گوش خود را فرا گیر.

۳ زیرا که جان من از یابال پر شده است و زندگانیام به قبر نزدیک گردیده.

- ۴ از فروروندگان به هاویه شمرده شده‌ام و مثل مر دبیقوت گشته‌ام.
- ۵ در میان مردگان منفرد شده، مثل کشتگان که در قبر خوابیده‌اند، که ایشان را دیگر به یاد نخواهی آورد از دست تو منقطع شده‌اند.
- ۶ مراد هاویه اسفل گذاشته‌ای، در ظلمت در ژرفیها.
- ۷ خشم تو بر من سنکین شده است و به همه امواج خود مر مبتلا ساخته‌ای، سلاه.
- ۸ آشنایانم را از من دور کرده، و مرا مکره ایشان گردانیده‌ای محبوس شده، بیرون نمی توانم آمد.
- ۹ چشمانم از مدلت کاهیده شد. ای خداوند، نزد تو فریاد کرده‌ام تمامی روز. دستهای خود را به تو دراز کرده‌ام.
- ۱۰ آیا برای مردگان کاری عجیب خواهی کرد؟ مگر مردگان برخاسته، تو را حمد خواهند گفت؟ سلاه.
- ۱۱ آیا رحمت تو در قبر مذکور خواهد شد؟ و امانت تو در هلاکت؟
- ۱۲ آیا کار عجیب تو در ظلمت اعلام میشود و عدالت تو در زمین فراموشی؟
- ۱۳ و امامن نزد تو ای خداوند فریاد بر آورده‌ام و با مبادان دعای من در پیش تویی آید.
- ۱۴ ای خداوند چرا جان مرا ترک کرده، و روی خود را از من پنهان نمودهای.
- ۱۵ من مستمند و از طفولیت مشرف بر موت شده‌ام. ترسهای تو را متحمل شده، متعجب گردیده‌ام.
- ۱۶ حدث خشم تو بر من گذشته است و خوف‌های تو مرا هلاک ساخته.
- ۱۷ مثل آب دور مرا گرفته است تمامی روز و مرا از هر سوا حاطه نموده.
- ۱۸ یاران و دوستان را از من دور کرده‌ای و آشنایانم را در تاریکی.

دعای قوم

- قصیده ایقان از راحی
رحمت‌های خداوند را تا به ابد خواهیم سراپید. امانت تو را به دهان خود نسلا بعد نسلا اعلام خواهیم کرد.
- ۱ زیرا گفتم رحمت بنا خواهد شد تا ابد الابد و امانت خویش را در افلاک پایدار خواهی ساخت.
 - ۲ بایر گزیده خود عهد بستیم. برای بنده خویش داود قسم خوردیم.
 - ۳ که ذریه تو را پایدار خواهیم ساخت تا ابد الابد و تحت تو را نسلا بعد نسلا بنا خواهیم نمود، سلاه.
 - ۴ و آسمانها کارهای عجیب تو را ای خداوند تجید خواهند کرد و امانت تو را در جماعت مقدسان.
 - ۵ زیرا کیست در آسمانها که با خداوند برابری تواند کرد؟ و از فرزندان زور آوران که را با خداوند تشبیه توان نمود؟
 - ۶ خدا بی نهایت مهیب است در جماعت مقدسان و ترسناک است بر آنانی که گردا گرد او هستند.
 - ۷ ای پوهه خدای لشکرها! کیستای یاه قدیر مانند تو؟ و امانت تو، تو را احاطه میکند.
 - ۸ بر تکبر در ریاتو مسلط هستی. چون امواجش بلند می شود، آنها را ساکن میگردانی.
 - ۹ رهبر ارمثل کشته شده خرد شکستهای. به بازوی زور آور خویش دشمنان را پراکنده نمودهای.
 - ۱۰ آسمان از آن تو است و زمین نیز از آن تو. ربع مسکون ویری آن را تو بنیاد نهادهای.
 - ۱۱ شمال و جنوب را تو آفریده‌ای. تابور و حرمون به نام تو شادی میکنند.
 - ۱۲ بازوی تو با قوت است. دست تو زور آور است و دست راست تو متعال.
 - ۱۳ عدالت و انصاف اساس تخت تو است. رحمت و راستی پیش روی تو میخرا منند.
 - ۱۴ خوشبختان قومی که آواز شادمانی را می دانند. در نوروی تو ای خداوند خواهند خرامید.
 - ۱۵ در نام تو شادمان خواهند شد تمامی روز و در عدالت تو سرافراشته خواهند گردید.
 - ۱۶ زیرا که نفی قوت ایشان تو هستی و به رضامندی تو شاخ ما مرتفع خواهد شد.
 - ۱۷ زیرا که سپر ما از آن خداوند است و یاد شاه ما از آن قدوس اسرائیل.
 - ۱۸ آنگاه در عالم رویا به مقدس خود خطاب کرده، گفتی که نصرت را بر مردی زور آور نهادم و برگزیده‌های از قوم را مبتلا کردم.
 - ۱۹ بنده خود را و در ایاقم و او را به روغن مقدس خود مسح کردم.
 - ۲۰ که دست من با او استوار خواهد شد. بازوی من نیز او را قوی خواهد گردانید.
 - ۲۱ دشمنی بر او ستم خواهد کرد و هیچ پسر ظلم بدو اذیت نخواهد رسانید.
 - ۲۲ و خصمان او را پیش روی وی خواهیم گرفت و آنانی را که از او نفرت دارند مبتلا خواهیم گردانید.
 - ۲۳ و امانت و رحمت من با وی خواهد بود و در نام من شاخ او مرتفع خواهد شد.
 - ۲۴ دست او را بر دریا مستولی خواهیم ساخت و دست راست او را بر نهرها.
 - ۲۵ او مرا خواهد خواند که تو پدر من هستی، خدای من و بخیره نجات من.
 - ۲۶ من نیز او را نخست زاده خود خواهیم ساخت، بلند تراز یاد شاهان جهان.
 - ۲۷ رحمت خویش را برای وی نگاه خواهیم داشت تا ابد الابد و عهد من با او استوار خواهد بود.
 - ۲۸ و ذریه وی را باقی خواهیم داشت تا ابد الابد و تحت او را مثل روزهای آسمان.

- اگر فرزندان شریعت مرا ترک کنند، و در احکام من سلوک ننمایند،
اگر فریض مرا بشکنند، و اوامر مرا نگاه ندارند،
آنگاه معصیت ایشان را به عصا تادیب خواهم نمود و نگاه ایشان را به تازیانهها.
۳۳ لیکن رحمت خود را از او نخواهم داشت و امانت خویش را باطل نخواهم ساخت.
۳۴ عهد خود را نخواهم شکست و آنچه را از دهاتم صادر شد تغییر نخواهم داد.
۳۵ یک چیز را به قدوسیت خود قسم خوردم و به داود هرگز دروغ نخواهم گفت.
۳۶ که ذریت او باقی خواهد بود تا ابد الا باد و تخت او به حضور من مثل آفتاب،
مثل ماه ثابت خواهد بود تا ابد الا باد و مثل شاهدا من در آسمان، سلاه.
۳۸ لیکن تو ترک کرده‌ای و دور انداخته‌ای و با مسیح خود غضبناک شده‌ای.
۳۹ عهد بنده خود را باطل ساخته‌ای و تاج او را بر زمین انداخته، بی‌عصمت کرده‌ای.
۴۰ جمیع حصارهایش را شکسته و قلعه‌های او را خراب نمودهای.
۴۱ همه راه گذران او را تاراج میکنند و او نزد همسایگان خود عار گردیده است.
۴۲ دست راست خصمان او را برافراشته، و همه دشمنانش را مسرور ساخته‌ای.
۴۳ دم شمشیر او را نیز بر گردانیده‌ای و او را در جنگ پایدار نساخته‌ای.
۴۴ جلال او را باطل ساخته و تخت او را به زمین انداخته‌ای.
۴۵ ایام شبایش را کوتاه کرده، و او را به نجات پوشانیده‌ای، سلاه.
تا به یکای خداوند خود در اتا به ابد پنهان خواهی کرد و غضب تو مثل آتش افروخته خواهد شد؟
به یاد آور که ایام حیاتم چه کم است. چرا تمامی بنی آدم را برای بطالت آفریده‌ای؟
کدام آدمی زنده است که موت را نخواهد دید؟ و جان خویش را از دست قیر خلاص خواهد ساخت؟ سلاه.
۴۹ ای خداوند رحمت‌های قدیم تو کجاست؟ که برای داود به امانت خود قسم خوردمی.
۵۰ ای خداوند ملامت بنده خود را به یاد آور که آن را از قومهای بسیار در سینه خود متحمل میباشم.
۵۱ که دشمنان تو ای خداوند ملامت کرده‌اند، یعنی آثار مسیح تو را ملامت نمود هاند.
۵۲ خداوند متبارک باد تا ابد الا باد. آمین و آمین.

فانی بودن انسان

دعای موسی مرد خدا

ای خداوند مسکن ما تو بودهای، در جمیع نسلها،

قبل از آنکه کوه‌ها به وجود آید و زمین ربع مسکون را بیافرینی. ازال تا به ابد تو خدا هستی.

۳ انسان را به غبار برمی گردانی، و میگویند بنی آدم رجوع نمائید.

۴ زیرا که هزار سال در نظر تو مثل دیروز است که گذشته باشد و مثل یاسی از شب.

۵ مثل سیلاب ایشان را رفته‌ای و مثل خواب شده‌اند. بامدادان مثل گیاهی که می‌روید.

۶ بامدادان میشکند و می‌رود. شامگاهان بریده و پژمرده میشود.

۷ زیرا که در غضب تو کاهیده میشویم و در خشم تو ریشمان میگردیم.

۸ چونکه گاهان ما را در نظر خود گذاردهای و خفایای ما را در نور روی خویش.

۹ زیرا که تمام روزهای مادر خشم تو سپری شد و سالهای خود را مثل خیالی بسر بردهایم.

۱۰ ایام عمر ما هفتاد سال است و اگر از بنیه، هشتاد سال باشد. لیکن نغز آنجاخت و بطالت است زیرا به زودی تمام شده، پروا می کنیم.

۱۱ کیست که شدت خشم تو را میداند و غضب تو را چنانکه از تو میباید ترسید.

ما را تعلیم ده تا ایام خود را بشماریم تا دل خرد مندی را حاصل نمایم.

۱۳ رجوع کنای خداوند تا به کی و بریندگان خود شفقت فرما.

۱۴ صبحگاهان ما را از رحمت خود سپر کن تا تمامی عمر خود ترنم و شادی نمایم.

۱۵ ما را شادمان گردان به عوض ایامی که ما را مبتلا ساختی و سالهایی که بدی را دیدهایم.

۱۶ اعمال تو بریندگانت ظاهر بشود و کبریا بی تو بر فرزندان ایشان.

۱۷ جمال خداوند خدای ما بر ما باد و عمل دستهای ما را بر ما استوار ساز. عمل دستهای ما را استوار گردان.

در ستر حضرت اعلی

آنکه در ستر حضرت اعلی نشسته است، زیر سایه قادر مطلق ساکن خواهد بود.

۲ در باره خداوند میگویم که او ملجا و قلعه من است و خدای من که بر او توکل دارم.

- ۳ زیرا که او تورا از دام صیاد خواهد رهانید و از وبای خبیث.
- ۴ به بره‌های خود تورا خواهد پوشانید و زیر پالایش پناه خواهی گرفت. راستی او تو را مجن و سپهر خواهد بود.
- ۵ از خوفی در شب نخواهی ترسید و نه از تیری که در روز می‌برد.
- ۶ نه از وبایی که در تاریکی می‌خورد و نه از طاعونی که وقت ظهر فساد میکند.
- ۷ هزار نفر به جانب تو خواهند افتاد و ده هزار به دست راست تو. لیکن نزد تو نخواهد رسید.
- ۸ فقط به چشمان خود خواهی تکیه‌یست و پاداش شریان را خواهی دید.
- ۹ زیرا گفتی تو ای خداوند ملجای من هستی و حضرت اعلیٰ را ماوای خویش گردانیده‌ای.
- ۱۰ هیچ بدی بر تو واقع نخواهد شد و بلائی نزد خیمه تو نخواهد رسید.
- ۱۱ زیرا که فرشتگان خود را در باره تو امر خواهند فرمود تا در تمامی راه‌های تو را حفظ نمایند.
- ۱۲ تو را بر دست‌های خود بر خواهند داشت، مباد ای پای خود را به سنگ بزنی.
- ۱۳ بر شیره واقعی پای خواهی نهاد؛ شیر بیچه و از دهار ایامال خواهی کرد.
- ۱۴ «و نکه به من رغبت دارد او را خواهد رهانید و چون که به اسم من عارف است او را سرفراز خواهم ساخت.
- ۱۵ چون مرا خواند او را اجابت خواهم کرد. من در تنگی با او خواهم بود و او را نجات داده، معزز خواهم ساخت.
- ۱۶ به طول ایام او را سیر می‌گردانم و نجات خویش را بدو نشان خواهم داد.»

سرود حمد و تسبیح

من مورو سرود برای روز سبت

- ۱ خداوند را حمد گفتن نیکو است و به نام تو تسبیح خواندن، ای حضرت اعلیٰ.
- ۲ با ممدادان رحمت تورا اعلام نمودن در هر شب امانت تورا.
- ۳ بر ذات ده‌او تار و پر بر باب و به نغمه هجایون و پر برب.
- ۴ زیرا که ای خداوند مرا به کارهای خودت شادمان ساختی. به سبب اعمال دست‌های تو ترتم خواهم نمود.
- ۵ ای خداوند اعمال توجه عظیم است و فکرهای تو بی نهایت عمیق.
- ۶ مرد وحشی این را نمی‌داند و جاهل در این تامل نمی‌کند.
- ۷ وقتی که شریان مثل علف می‌رویند و جمیع بدکاران میشکند، برای این است که تا به ابد هلاک گردند.
- ۸ لیکن تو ای خداوند بر اعلیٰ علین هستی، تا ابد آباد.
- ۹ زیرا اینک دشمنان تو ای خداوند، هان دشمنان تو هلاک خواهند شد و جمیع بدکاران پراکنده خواهند شد.
- ۱۰ و اما شاخ مرامل شاخ گاو وحشی بلند کرده‌ای و به روغن تازه مسح شده‌ام.
- ۱۱ و چشم من بر دشمنانم خواهد تکیه‌یست و گوش‌های من از شریانی که با من مقاومت میکنند خواهد شنید.
- ۱۲ عادل مثل درخت خرما خواهد شکفت و مثل سرو آزاد در لبنان نمو خواهد کرد.
- ۱۳ آنانی که در خانه خدا ندرغس شده‌اند، در صحنای خدای ما خواهند شکفت.
- ۱۴ در وقت پیری نیز میوه خواهند آورد و تو تازه و سبز خواهند بود.
- ۱۵ تا اعلام کنند که خداوند راست است. او صخره من است و در وی هیچ بی‌انصافی نیست.

اقتدار خداوند

- ۱ خداوند سلطنت را گرفته و خود را به جلال آراسته است. خداوند خود را آراسته و کمر خود را به قوت بسته است. ربع مسکون نیز پایدار گردیده است و جنبش نخواهد خورد.
- ۲ تخت تو از آل پایدار شده است و تو از قدیم هستی.
- ۳ ای خداوند سیلابها را فرشته اند سیلابها و از خود را بر افراشته‌اند. سیلابها خروش خود را بر افراشته‌اند.
- ۴ فوق آوازهای بسیار، فوق امواج زور آور دریا، خداوند در اعلیٰ علین زور آور است.
- ۵ شهادت تو بی‌نهایت امین است. ای خداوند، قدوسیت خانه تو را می‌زید تا ابد آباد.

مکافات شریان

- ۱ ای بیهو خدای ذوالانتقام، ای خدای ذوالانتقام، تجلی فرما!
- ۲ ای داور جهان متعال شو و بر متکبران مکافات برسان!
- ۳ ای خداوند تا به کی شریان، تا به کی شریان نفر خواهند نمود؟
- ۴ حرفها می‌زنند و سخنان ستم آمیز میگویند. جمیع بدکاران لاف می‌زنند. ای خداوند، قوم تو را میشکند و میراث تو را ذلیل می‌سازند.
- ۵ بیوه‌زان و غریبان را میکشند و یتیمان را به قتل میرسانند.
- ۶ و میگویند یا به نمی‌بیند و خدای یعقوب ملا حظه نمی‌نماید.
- ۷ ای احسان قوم بفهمید! او ای ابلهان کی تعقل خواهید نمود؟
- ۸ او که گوش را غرس نموده، آیاتی شنود؟ او که چشم را ساخت، آیاتی بیند؟

- او که امتها را تادیب میکند، آیا تو بیخ نخواهد نمود، او که معرفت را به انسان میآورد؟ خداوند فکرهای انسان را میداند که محض بطلان است.
- ای یاه خوشبختی که او را تادیب مینماید و از شریعت خود او را تعلیم میدهی تا او را از روزهای بلا راحت بخشی، مادامی که حفره برای شریران کنده شود.
- ۱۳ زیرا خداوند قوم خود را در نخواهد کرد و میراث خویش را ترک نخواهد نمود.
- ۱۴ زیرا که داوری به انصاف رجوع خواهد کرد و همه راست دلان پیروی آن را خواهند نمود.
- کیست که برای من با شریران مقاومت خواهد کرد و کیست که باید کاران مقابله خواهد نمود.
- ۱۶ اگر خداوند مدد کار من نمی بود، جان من به زودی در خاموشی ساکن میشد.
- ۱۷ چون گفتم که بای من میبگذرد، پس رحمت تو ای خداوند مرا تاید نمود.
- در کثرت اندیشه های دل من، تسلی های تو جانم را آسایش بخشید.
- ۱۹ آیا کرسی شرارت با توراقت تواند نمود، که فساد را به قانون اختراع میکند؟
- برجان مرد صدیق با هم جمع میشوند و بر خون بیگانه فتوا میدهند.
- ۲۱ لیکن خداوند برای من قلعه بلند است و خدا هم صخره ملجای من است.
- ۲۲ و گاه ایشان را بر ایشان راجع خواهد کرد و ایشان را در شرارت ایشان فانی خواهد ساخت. بپوه خدای مال ایشان را فانی خواهد نمود.

سر و حمد و شادی

- بیایید خداوند را بسراییم و صخره نجات خود را آواز شادمانی دهیم!
- به حضور او با حمد نزدیک بشویم! و با مزامیر او را آواز شادمانی دهیم!
- زیرا که بپوه، خدای بزرگ است،
و یاد شاه عظیم بر جمع خدایان. نشیبهای زمین در دست وی است و فرازهای کوهها را آن آواز.
- ۵ دریا را آن آواز است، و آن را بساخت، و دستهای وی خشکی را مصور نمود.
بیایید عبادت و سجده نمایم و به حضور آفریننده خود خداوند نازنین!
- زیرا که او خدای ما است! و ما قوم مرتع و گله دست او می باشیم! امروز کاش آواز او را میشنیدید!
- دل خود را سخت مسازید، مثل مر بیا، مانند یوم مسادر صخره.
- ۹ چون اجداد شما را آزمودند و تجربه کردند و اعمال مرادیدند.
- ۱۰ چهل سال از آن قوم محزون بودم و گفتم: «وم گمراه دل هستند که طرق مرا نشناختند.
- ۱۱ پس در غضب خود قسم خوردم، که به آرامی من داخل نخواهند شد.»

بزرگی و جلال خدا

- بپوه را سر و دتا زه بسرایید! ای تمامی زمین خداوند را بسرایید!
- خداوند را بسرایید و نام او را متبارک خوانید! روز به روز نجات او را اعلام نمایید.
- ۳ در میان امتها جلال او را ذکر کنید و کارهای عجیب او را در جمع قوما.
- ۴ زیرا خداوند، عظیم است و بینهایت حمید. و او مهب است بر جمع خدایان.
- ۵ زیرا جمع خدایان امتها بنهاند، لیکن بپوه آسمانها را آفرید.
- ۶ مجد و جلال به حضور وی است و قوت و جمال در قدس وی.
- ای قبایل قومها خداوند را توصیف نمایید! خداوند را به جلال و قوت توصیف نمایید!
- خداوند را به جلال اسم او توصیف نمایید! هدیه بیاورید و به سخنهای او بنیاید!
- خداوند را در زینت قدوسیت پرستید! ای تمامی زمین از حضور وی بلرزید!
- در میان امتها گوید خداوند سلطنت گرفته است. ربع مسکون نیز پایدار شد و جنبش نخواهد خورد. قوم را به انصاف داوری خواهد نمود.
- آسمان شادی کند و زمین مسرور گردد. دریا و پرری آن غرش نماید.
- ۱۲ صخره او چه در آن است، به وجد آید. آنگاه تمام درختان جنگل ترنم خواهند نمود
- به حضور خداوند زیرا که میآید. زیرا که برای داوری جهان میآید. ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد کرد و قومها را به امانت خود.

بزرگی و مجد خداوند

- خداوند سلطنت گرفته است، پس زمین شادی کند و جزیره های بسیار مسرور گردند.
- ۲ ابرها و ظلمت غلیظ گردا گرد او است. عدل و انصاف قاعده تخت او است.
- ۳ آتش پیش روی وی می رود و دشمنان او را به اطرافش میسوزاند.
- ۴ بر قهایش ربع مسکون را روشن میسازد. زمین این را بدید و بلرزید.
- ۵ کوهها از حضور خداوند مثل موم گداخته میشود، از حضور خداوند تمامی جهان.

- ۶ آسمانها عدالت اورا اعلام میکنند و جمیع قومها جلال اورا می بینند.
- ۷ همه پسر سندگان بتهای تراشیده مجلل میشوند که به بتها نغمه می نمانند. ای جمیع خدایان اورا پسر سدید.
- ۸ صهیون شنید و شادمان شد و دختران بودا مسرور گردیدند، ای خداوند به سبب داوریهای تو.
- ۹ زیرا که تو ای خداوند بر تمامی روی زمین متعال هستی. بر جمیع خدایان، بسیار اعلی هستی.
- ۱۰ ای شما که خداوند را دوست میدارید، از پدی نفرت کنید! و حافظ جانهای مقدسان خود است. ایشان را از دست شیران میرهاند.
- ۱۱ نور برای عادلان کاشته شده است و شادمانی برای راست دلان.
- ۱۲ ای عادلان، در خداوند شادمان باشید! و ذکر قدوسیت اورا حمد بگویید.

سرود تازه

مز مور

- برای خداوند سرود تازه بسرایید زیرا کارهای عجیب کرده است. دست راست و بازوی قدوس او، اورا مظفر ساخته است.
- ۲ خداوند نجات خود را اعلام نموده، و عدالتش را به نظر امامت مکشوف کرده است.
- ۳ رحمت و امانت خود را با خاندان اسرائیل به یاد آورد. همه اقصای زمین نجات خدای ما را دید هاند.
- ای تمامی زمین، خداوند را آواز شادمانی دهید. بانگ زیند و ترنم نمائید و بسرایید.
- ۵ خداوند را بار بربط بسرایید! بار بربط و آواز نغمات!
- با کرناها و آواز سرنا! به حضور یهوه پادشاه آواز شادمانی دهید!
- دریا و پری آن بخروش! ربع مسکون و ساکنان آن!
- نهرها دستک بزنند! و کوهها با هم ترنم نمایند.
- ۹ به حضور خداوند زیرا به داوری جهان می آید. ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد کرد و قومها را به راستی.

سلطنت و اقتدار خداوند

- خداوند سلطنت گرفته است، پس قومها بلرزند! بر کرویین جلوس میفرماید، زمین متزلزل گردد!
- خداوند در صهیون عظیم است و او بر جمیع قومها متعال است!
- اسم عظیم و مهیب تو را حمد بگویند، که او قدوس است.
- ۴ و قوت پادشاه، انصاف را دوست میدارد. تو راستی را پایدار کرده، و انصاف و عدالت را در یعقوب به عمل آورده ای.
- ۵ یهوه خدای ما را تکریم نمائید و نزد قدسگاه و عبادت کنید، که او قدوس است.
- ۶ موسی و هارون از کاهنانش و سمئیل از خوانندگان نام او. یهوه را خوانندند و او ایشان را اجابت فرمود.
- ۷ در ستون ابریدیشان سخن گفت. شهادت او و فویضهای را که بدیشان داد نگاه داشتند.
- ۸ ای یهوه خدای ما تو ایشان را اجابت فرمودی. ایشان را خدای غفور بودی. اما از اعمال ایشان انتقام کشیدی.
- ۹ یهوه خدای ما را متعال بخوانید و نزد کوه مقدس و عبادت کنید. زیرا یهوه خدای ما قدوس است.

آواز شادمانی

- ای تمامی روی زمین خداوند را آواز شادمانی دهید.
- ۲ خداوند را باشادی عبادت نمائید و به حضور او با ترنم بنیاید.
- ۳ بدانید که یهوه خداست، ما او را آفرید. ما قوم او هستیم و گوسفندان مرغ او.
- ۴ به دروازه های او با حمد بیاید و به صحنهای او با تسبیح! اورا حمد گوید و نام او را متبارک خوانید!
- زیرا که خداوند نیکوست و رحمت او ابدی و امانت وی تا ابد الابد.

عهد پادشاه

مز مورد او د

- رحمت و انصاف را خواهم سرایید. نزد تو ای خداوند، تسبیح خواهم خواند.
- ۲ در طریق کامل به خردمندی رفتار خواهم نمود. نزد من کی خواهی آمد؟ در خانه خود بادل سلیم سالک خواهم شد.
- ۳ چیزی بدر پیش نظر خود نخواهم گذاشت. کار کج روان را مگر و میدارم، به من نخواهد چسبید.
- ۴ دل کج از من دور خواهد شد. شخص شریر را نخواهم شناخت.
- ۵ کسی را که در خفیه به همسایه خود غیبت گوید، هلاک خواهم کرد. کسی را که چشم بلند و دل متکبر دارد تحمل نخواهم کرد.
- ۶ چشمها مرا بنای زمین است تا با من ساکن شوند. کسیکه به طریق کامل سالک باشد خادم من خواهد بود.
- ۷ حیلہ گرد در خانه من ساکن نخواهد شد. دروغ گو پیش نظر من نخواهد ماند.
- ۸ همه شیران زمین را صیحه گاهان هلاک خواهم کرد. تا جمیع بدکاران را از شهر خداوند متقطع سازم.

دعادریشانی

- دعای مسکین وقتی که بریشان حال شده، ناله خود را به حضور بپوه میریزد
ای خداوند دعای مرا بشنو، و فریاد من زدت تو رسد.
- ۲ در روز تنگیام روی خود را از من میوشان. گوش خود را به من فراگیر، و روزی که بخوام مرا به زودی اجابت فرما.
- ۳ زیرا روزهایم مثل دود تلف شد و استخوانهایم مثل هیزم سوخته گردید.
- ۴ دل من مثل گیاه زده شده و خشک گردیده است زیرا خوردن غذای خود را فراموش میکنم.
- ۵ به سبب آوز ناله خود، استخوانهایم به گوشت من چسبیده است.
- ۶ مانند مرغ سقای صحرای شده، و مثل بوم خرابها گردیدهام.
- ۷ پاسبانی میکنم و مثل گنجشک بر پشت بام، منفرد گشتهام.
- ۸ تمامی روز شبتانم مرا سرزنش میکنند و آنانی که بر من دیوانه شده اند مرا لعنت مینمایند.
- ۹ زیرا خاکستر امل نان خورد هام و مشروب خود را با اشک آمیختم،
به سبب غضب و خشم تو زیرا که مرا برافراشته و به زیر افکنده های.
- ۱۱ روزهایم مثل سایه زوال پذیر گردیده و من مثل گیاه پژمرده شده هام.
لیکن تو ای خداوند جلوس فرمودهای تا ابد الاباد! و ذکر تو تا جمیع نسل هاست!
- تو برخاسته، بر صهیون ترحم خواهی نمود زیرا وقتی است که بر اورا رفت کنی و زمان معین رسیده است.
- ۱۴ چونکه بندگان تو در سنگهای وی رغبت دارند و بر خاک او شفقت مینمایند.
- ۱۵ پس امتها از نام خداوند خواهند ترسید و جمیع پادشاهان جهان از کبر یابی تو.
- ۱۶ زیرا خداوند صهیون را بنا نموده، و در جلال خود ظهور فرموده است.
- ۱۷ به دعای مسکینان توجه نموده، و دعای ایشان را خوار شمرده است.
- این برای نسل آینده نوشته میشود تا قومی که آفریده خواهند شد خداوند را تسبیح بخوانند.
- ۱۹ زیرا که از بندگی قدس خود نگر بسته، خداوند از آسمان بر زمین نظرا فکنده است.
- ۲۰ تا ناله اسیران را بشنود و آنانی را که به موت سپرده شده اند آزاد نماید.
- ۲۱ تا نام خداوند را در صهیون ذکر نماید و تسبیح او را در اورشلم،
هنگامی که قوم با هم جمع شوند و ممالک نیز تا خداوند را عبادت نمایند.
- تو انبایی مراد را در آن توان ساخت و روزهای مرا کوتاه گردانید.
- ۲۴ گفتم ای خدای من مراد در نصف روزهایم بر مدار. سالهای تو تا جمیع نسلها است.
- ۲۵ از قدیم بنیاد زمین را بنیادی و آسمانها عمل دستهای تو است.
- ۲۶ آنهایی میشوند، لیکن تو باقی هستی و جمیع آنها مثل جامه مندرس خواهند شد. و مثل ردآنها را تبدیل خواهی کرد و میدل خواهند شد.
- ۲۷ لیکن تو همان هستی و سالهای تو تمام نخواهد گردید.
- ۲۸ فرزندان بندگانت باقی خواهند ماند و ذریت ایشان در حضور تو یابدار خواهند بود.

ستایش خدا

مز مورد او

- ای جان من خداوند را متبارک بخوان! و هر چه در درون من است نام قدوس او را متبارک خواند.
- ۲ ای جان من خداوند را متبارک بخوان! و جمیع احسانهای او را فراموش مکن!
که تمام نگاهانت را میآمرزد و همه مرضهای تو را شفا میبخشد.
- ۴ که حیات تو را از هوا به فدیه میدهد و تاج رحمت و رافت را بر سر تو مینهد.
- ۵ که جان تو را به چیزهای نیکو سیر میکند تا جوانی تو مثل عقاب تازه شود.
خداوند عدالت را به چامی آورد و انصاف را برای جمیع مظلومان.
- ۷ طریقهای خویش را به موسی تعلیم داد و عملهای خود را به بنیاسرائیل.
- ۸ خداوند رحمان و کریم است دیر غضب و بسیار رحیم.
- ۹ تا به ابد محاکمه نخواهد نمود و خشم را همیشه نگاه نخواهد داشت.
- ۱۰ با ما موافق نگاهان ما عمل نموده، و به ما به حسب خطایای ما جزا نداده است.
- ۱۱ زیرا آنقدر که آسمان از زمین بلند تر است، به همان قدر رحمت او برتر سند گانش عظیم است.
- ۱۲ به اندازهای که مشرق از مغرب دور است، به همان اندازه نگاهان ما را از ما دور کرده است.
- ۱۳ چنانکه پدر فرزندان خود در توف است همچنان خداوند برتر سندگان خود را در توف مینماید.

- ۱۴ زیرا جبلت ما را میداند و یاد میدارد که ما خاک هستیم.
- ۱۵ و اما انسان، ایام او مثل گیاه است، مثل گل صحرا همچنان میشکند.
- ۱۶ زیرا که بادر آن میوزد و نابود میگردد و مکانش دیگر آن را نمی شناسد.
- لیکن رحمت خداوند برتر است و گناش از ازل تا ابد الابد است و عدالت او بر فرزندان فرزندان.
- ۱۸ بر آنانی که عهد او را حفظ میکنند و فرایض او را یاد میدارند تا آنها را بهجا آورند.
- ۱۹ خداوند تخت خود را بر آسمانها استوار نموده، و سلطنت او بر همه مسلط است.
- ۲۰ خداوند را متبارک خوانید، ای فرشتگان او که در قوت زور آورید و کلام او را بهجای آورید و آواز کلام او را گوش میگیرید!
- ای جمیع لشکرهای او خداوند را متبارک خوانید! و ای خادمان او که اراده او را بجای آورید!
- ای همه کارهای خداوند او را متبارک خوانید! در همه مکانهای سلطنت او. ای جان من خداوند را متبارک بخوان!

ستایش خداوند

- ای جان من، خداوند را متبارک بخوان! ای بیهوده خدای من تویی نهایت عظیم هستی! به عزت و جلال ملبس هستی.
- ۲ خویشتن را به نور مثل ردا پوشانیده‌ای.
- آن که غر فات خود را بر آسمانها کرده است و ابرها را مرکب خود نموده و بر بالهای باد میخرامد.
- ۴ فرشتگان خود را بادی میگرداند و خادمان خود را آتش مشتعل.
- ۵ که زمین را بر اساسش استوار کرده، تا جنبش نخورد تا ابد الابد.
- ۶ آن را به لجهها مثل ردا پوشانیده‌ای، که آنها بر کوهها ایستاده‌اند.
- ۷ از عتاب تو میگریزند. از آواز عدلت ترسانند و میبندند.
- ۸ به فرزاد کوهها برمی آید، و به هموارها فرو میزند، به مکانی که برای آنها مینماید ساختن.
- ۹ حدی برای آنها قرار داده‌ای که از آن نگذرند و برنگردند تا زمین را بپوشانند.
- ۱۰ که چشمهها را در رودها جاری میسازد تا در میان کوهها روان بشوند.
- ۱۱ تمام حیوانات صحرا را سیراب میسازد تا گور خراش تشنگی خود را فرو نشانند.
- ۱۲ بر آنها مرغان هوا ساکن میشوند و از میان شاخهها آواز خود را میدهند.
- ۱۳ او از غر فات خود کوهها را سیراب میکند و از ثمرات اعمال تو زمین سیر میشود.
- نباتات را برای بهایم میرواند و سبزهها را برای خدمت انسان، و نان را از زمین میرواند.
- ۱۵ و شراب را که دل انسان را شادمان میکند، و چهره او را به روغن شاداب میسازد و دل انسان را به نان قوی میگرداند.
- ۱۶ درختان خداوند شادانند، یعنی سروهای آزاد لبنان که غرس کرده است،
- که در آنها مرغان آشیانهای خود را میگیرند و اما صنوبرخانه لقیق میباشند.
- ۱۸ کوههای بلند برای بزهای کوهی و حنظل و هابرا برای ربوع ملجاء است.
- ۱۹ ماه را برای مومها ساخت و آفتاب مغرب خود را میداند.
- تاریکی میسازد و شب میشود که در آن همه حیوانات جنگلی راه میروند.
- ۲۱ شیر چنگان برای شکار خود غرش میکنند و خوراکی خویشتن را از خدا میجویند.
- ۲۲ چون آفتاب طلوع میکند جمع میشوند و در بیشه‌های خود می خوابند.
- ۲۳ انسان برای عمل خود بیرون میآید و به جهت شغل خویشتن تا شامگاه.
- ای خداوند اعمال تو چه بسیار است. جمیع آنها را به حکمت کرده‌ای. زمین از دولت تو بزرگ.
- ۲۵ و آن دریای بزرگ و وسیع اطراف نیز که در آن حشرات از حد شماره زیاد هاند و حیوانات خرد و بزرگ.
- ۲۶ و در آن کشتیها راه میروند و آن لو باتان که به جهت بازی کردن در آن آفریده‌ای.
- ۲۷ جمیع آنها از تو انتظار می کشند تا خوراکی آنها را در وقتش برسانی.
- ۲۸ آنچه را که به آنها میدی، فرامیگیرند. دست خود را باز میکنی، پس از چیزهای نیکو سیری شوند.
- ۲۹ روی خود را میپوشانی پس مضطرب میگردند. روح آنها را قبض میکنی، پس میمیرند و به خاک خود برمی گردند.
- ۳۰ چون روح خود را میفرستی، آفریده میشوند و روی زمین را تازه میگردانی.
- جلال خداوند تا ابد الابد است. خداوند از اعمال خود راضی خواهد بود.
- ۳۲ که به زمین نگاه میکند و آن میبرد. کوهها را لمس میکند، پس آتش فشان میشوند.
- ۳۳ خداوند را خواهیم سراپید تا زنده میباشیم. برای خدای خود تسبیح خواهیم خواند تا وجود دارم.
- ۳۴ متفکر من او را لذت بخش و دمن در خداوند شادمان خواهیم بود.
- ۳۵ نگاهکاران از زمین نابود گردند و شریران دیگر بافت نشوند. ای جان من، خداوند را متبارک بخوان! هلاویه!

کارهای خدای قوم او

بیهوده را حمد گوید و نام او را بخوانند. اعمال او را در میان قوم ها اعلام نمایند.

- ۲ اور ابرائید برای او تسبیح بخوانید. در تمام کارهای عجیب و متفکر نماید.
- ۳ در نام قدوس او مفر کنید. دل طالبان خداوند شادمان باشد.
- ۴ خداوند وقوت او را بطلید. روی او را پیوسته طالب باشید.
- ۵ کارهای عجیب را که او کرده است به یاد آورید. آیات او و داوریهای دهان او را. ای ذریت بنده او ابراهیم! ای فرزندان یعقوب، برگزیده او!
- پوهه خدای ماست. داوریهای او در تمامی جهان است.
- ۸ عهد خود را یاد میدارد تا ابداً باد و کلامی را که بر هزاران پشت فرموده است.
- ۹ آن عهدی را که با ابراهیم بسته و قسمی را که برای اسحاق خورده است.
- ۱۰ و آن را برای یعقوب فریضهای استوار ساخت و برای اسرائیل عهد جاودانی.
- ۱۱ و گفت که زمین کنعان را به تو خواهیم داد تا حصه میراث شما شود.
- ۱۲ هنگامی که عددی معدود بودند، قلیل العدد و غر با در آنجا.
- ۱۳ و از امتی تا امتی سرگردان میبودند و از یک مملکت تا قوم دیگر.
- ۱۴ او نگذاشت که کسی بر ایشان ظلم کند بلکه پادشاهان را به خاطر ایشان توبیخ نمود که بر مسیحان من دست مگذازد. و انبیای مرا ضرر مرسانید.
- ۱۶ پس قحطی را بر آن زمین خواند و تمامی قوامان را شکست، و مردی پیش روی ایشان فرستاد، یعنی یوسف را که او را به غلامی فروختند.
- ۱۸ پایهای وی را به زنجیرها بستند و جان او در آهن بسته شد تا وقتی که سخن او واقع شد. و کلام خداوند او را امتحان نمود.
- ۲۰ آنگاه پادشاه فرستاده، بندهای او را گشاد و سلطان قوما را آزاد ساخت.
- ۲۱ او را بر خانه خود حاضر کرد و او را در اختیار تمام ممالک خویش.
- ۲۲ تا به اراده خود سروران او را بنامید و مشایخ او را حکمت آموزد.
- پس اسرائیل به مصر درآمد و یعقوب در زمین حام غربت پذیرفت.
- ۲۴ او و قوم خود را به غایت بارور گردانید و ایشان را از دشمنان ایشان قوی تر ساخت.
- ۲۵ لیکن دل ایشان را برگردانید تا بر قوم او کینه ورزند و بریندگان وی حمله نمایند.
- ۲۶ بنده خود موسی را فرستاد و هارون را که برگزیده بود.
- ۲۷ کلمات و آیات او را در میان ایشان اقامه کردند و عجایب او را در زمین حام.
- ۲۸ ظلمت را فرستاد که تاریک گردید. پس به کلام او مخالفت نور زدند.
- ۲۹ آبهای ایشان را به خون مبدل ساخت و ماهیان ایشان را میرانید.
- ۳۰ زمین ایشان غوکهارا به ازدحام پیدا نمود، حتی در حرهای پادشاهان ایشان.
- او گفت و انواع مگسها پیدا آمد و پشه هادر همه حدود ایشان.
- ۳۲ تگرگ را به عوض باران بارانید و آتش مشتعل را در زمین ایشان.
- ۳۳ موها و نجیرههای ایشان را زد و در خندان محال ایشان را شکست.
- ۳۴ او گفت و ملخ پیدا آمد و کرمها از حد شماره افزون.
- ۳۵ و هر سهم را در زمین ایشان بخوردند و میوههای زمین ایشان را خوردند.
- ۳۶ و جمیع نخست زادگان را در زمین ایشان زد، و اوائل تمامی قوت ایشان را.
- ۳۷ و ایشان را با طلا و نقره بیرون آورد که در اسباط ایشان یکی ضعیف نبود.
- ۳۸ مصریان از بیرون رفتن ایشان شاد بودند زیرا که خوف ایشان بر آنها مستولی گردیده بود.
- ۳۹ ابری برای پوشش گسترانید و آفتی که شامگاه روشنائی دهد.
- ۴۰ سوال کردند پس سلوی برای ایشان فرستاد و ایشان را از آن آسمان سیر گردانید.
- ۴۱ صخره را بشکافت و آب جاری شد؛ در جایهای خشک مثل نهر روان گردید.
- ۴۲ زیرا کلام مقدس خود را به یاد آورد و بنده خویش ابراهیم را.
- ۴۳ و قوم خود را با شادمانی بیرون آورد و برگزیدگان خویش را با رنم.
- ۴۴ و زمینهای امتهارا بایشان داد و زحمت قومها را وارث شدند.
- ۴۵ تا آنکه فریض او را نگاه دارند و شریعت او را حفظ نمایند. هلو یاه!

رحمت خداوند برای قوم خود

هلو یاه! خداوند در احمد بگو بیدزیرا که او نیکو است و رحمت او تا ابداً باد!

- کبست که اعمال عظیم خداوند را بگوید و همه تسبیحات او را بشنود؟
- خوشبختان آنانی که انصاف را نگاه دارند و آن که عدالت را در همه وقت به عمل آورد.
- ۴ ای خداوند مرا یاد کن به رضامندی که با قوم خود می داری و به نجات خود از من تفقد نما.
- ۵ تا سعادت برگزیدگان تو را ببینم و به شادمانی قوم تو مسرور شوم و با میراث تو نخر نمایم.
- با پدران خود نگاه نمودهایم و عصیان ورزیده، شرارت کرده ایم.
- ۷ پدران ما کارهای عجیب تو را در مصر نفهمیدند و کثرت رحمت تو را به یاد نیاوردند بلکه نزد دریا یعنی بحر قلم فتنه انگیز شدند.
- ۸ لیکن به خاطر اسم خود ایشان را نجات داد تا توانایی خود را اعلان نماید.
- ۹ و بحر قلم را عتاب کرد که خشک گردید. پس ایشان را در لجهها مثل بیابان رهبری فرمود.
- ۱۰ و ایشان را از دست دشمن نجات داد و از دست خصم رهایی بخشید.
- ۱۱ و آب، و دشمنان ایشان را پوشانید که یکی از ایشان باقی نماند.
- ۱۲ آنگاه به کلام او ایمان آوردند و حمد او را سراپیدند.
- ۱۳ لیکن اعمال او را به زودی فراموش کردند و مشورت او را انتظار نکشیدند.
- ۱۴ بلکه شهوت پرستی نمودند در یادیه، و خدا را امتحان کردند در هامون.
- ۱۵ و مسالت ایشان را بدیشان داد. لیکن لاغری در جانهای ایشان فرستاد.
- پس به موسی در اردو حسد بردند و به هارون، مقدس بیوه.
- ۱۷ و زمین شکافته شده، داناتان را فرورد و جماعت ابرام را پوشانید.
- ۱۸ و آتش، در جماعت ایشان افروخته شده، شعله آتش شریان را سوزانید.
- ۱۹ گوساله‌های در حور یب ساختند و بی ریخته شده را پرستش نمودند.
- ۲۰ و جلال خود را تبدیل نمودند به مثال گاو کی علف میخورد.
- ۲۱ و خدای نجات دهنده خود را فراموش کردند که کارهای عظیم در مصر کرده بود.
- ۲۲ و اعمال عجیبه را در زمین خام و کارهای ترسناک را در بحر قلم.
- ۲۳ آنگاه گفت که ایشان را هلاک بکند. اگر برگزیده او موسی در شکاف به حضور وی نمی ایستاد، تا غضب او را از هلاکت ایشان برگرداند.
- ۲۴ و زمین مرغوب را خوار شمزدند و به کلام وی ایمان نیاوردند.
- ۲۵ و در خیمه‌های خود همه کردند و قول خداوند را استماع نمودند.
- ۲۶ لهذا دست خود را بر ایشان برافراشت، که ایشان را در صحرا از یاد آورده.
- ۲۷ و ذریت ایشان را در میان امتهای پند از دوا ایشان را در زمین پلراکنده کند.
- ۲۸ پس به بلع فغور پیوستند و قربانی‌های مردگان را خوردند.
- ۲۹ و به کارهای خود خشم او را به هیجان آوردند و با برایشان سخت آمد.
- آنگاه فیحس بر پایستاده، داوری نمود و و با برداشته شد.
- ۳۱ و این برای او به عدالت محسوب گردید، نسلا بعد نسل تا ابدا لباد.
- ۳۲ و او را ز آداب مریه غضبناک نمودند. حتی موسی را به خاطر ایشان آزاری عارض گردید.
- ۳۳ زیرا که روح او را تلغ ساختند، تا از لپهای خود ناسرگفت.
- ۳۴ و آن قومها را هلاک نکردند، که در باره ایشان خداوند امر فرموده بود.
- ۳۵ بلکه خویشین را با امتهای میخندند و کارهای ایشان را آموختند.
- ۳۶ و تهای ایشان را پرستش نمودند تا آنکه برای ایشان دام گردید.
- ۳۷ و پسران و دختران خویش را برای دیوها قربانی گذرانیدند.
- ۳۸ و خون بیگانه را در بخند یعنی خون پسران و دختران خود را که آن را برای تهای کنعان ذبح کردند و زمین از خون ملوث گردید.
- ۳۹ و از کارهای خود نجس شدند و در افعال خویش زنا کار گردیدند.
- ۴۰ لهذا خشم خداوند بر قوم خود افروخته شد و میراث خویش را مکروه داشت.
- ۴۱ و ایشان را بدست امتهای تسلیم نمود تا آنانی که از ایشان نفرت داشتند، برایشان حکمرانی کردند.
- ۴۲ و دشمنان ایشان برایشان ظلم نمودند و وزیر دست ایشان ذلیل گردیدند.
- ۴۳ بارهای بسیار ایشان را اخلاصی داد. لیکن به مشورتهای خویش بر او فتنه کردند و به سبب نگاه خویش خوار گردیدند.
- با وجود این، بر تنگی ایشان نظر کرد، و وقتی که فریاد ایشان را شنید.
- ۴۵ و به خاطر ایشان، عهد خود را به یاد آورد و در کثرت رحمت خویش بازگشت نمود.
- ۴۶ و ایشان را رحمت داد، در نظر جمیع اسیر کنندگان ایشان.
- ۴۷ ای بیوه خدای ما، ما را نجات ده! و ما را از میان امتهای جمع کن! تا نام قدوس تو را حمد گویم و در تسبیح تو نخر نمایم.
- ۴۸ بیوه خدای اسرائیل مبارک با داز از ل تا ابدا لباد. و تمامی قوم بگویند آمین. هلولیاه!

ستایش نیکویی خداوند

- خداوند را حمد بگو پدید زیرا که او نیکو است و رحمت او باقی است تا ابد الا باد.
- ۲ فدیة شدگان خداوند این را بگویند که ایشان را از دست دشمن فدیة داده است.
- ۳ و ایشان را از بلدان جمع کرده، از مشرق و مغرب و از شمال و جنوب.
- ۴ در صحرا آواره شدند و در بیابانهای بیطریق و شهری برای سکونت نیافتند.
- ۵ گرسنه و تشنه نیز شدند و جان ایشان در ایشان مستمند گردید.
- ۶ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید.
- ۷ و ایشان را به راه مستقیم رهبری نمود، تا به شهری مسکون درآمدند.
- پس خداوند را به سبب رحمتش تشکر نمایند و به سبب کارهای عجیب وی باینی آدم.
- ۹ زیرا که جان آرزو مند را سیر گردانید و جان گرسنه را از چیزهای نیکویر ساخت.
- ۱۰ آتانی که در تاریکی و سایه موت نشسته بودند، که در مذلت و آهن بسته شده بودند.
- ۱۱ زیرا به کلام خدا مخالفت نمودند و به نصیحت حضرت اعلی امانت کردند.
- ۱۲ و او دل ایشان را به مشقت ذلیل ساخت. بلغزیدند و مددکنندهای نبود.
- ۱۳ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید.
- ۱۴ ایشان را از تاریکی و سایه موت بیرون آورد و بندهای ایشان را بگسست.
- پس خداوند را به سبب رحمتش تشکر نمایند و به سبب کارهای عجیب او باینی آدم.
- ۱۶ زیرا که در وازه های برنجین را شکسته، و بندهای آهنین را پاره کرده است.
- ۱۷ احمقان به سبب طریق شریرانه خود و به سبب گاهان خویش، خود را ذلیل ساختند.
- ۱۸ جان ایشان هر قسم خوراکی را مکرده داشت و به در وازه های موت نزدیک شدند.
- ۱۹ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید.
- ۲۰ کلام خود را فرستاده، ایشان را شفا بخشید و ایشان را از هلاکتیهای ایشان رها نمود.
- پس خداوند را به سبب رحمتش تشکر نمایند و به سبب کارهای عجیب او باینی آدم.
- ۲۲ و قربانیهای تشکر را بگردانند و اعمال وی را به ترتم ذکر کنند.
- ۲۳ آتانی که در کشتیها به دریای رفتند، و در آبهای کثیر شغل کردند.
- ۲۴ اینان کارهای خداوند را دیدند و اعمال عجیب او را در لجهها.
- ۲۵ او گفت پس باد تند را و از ناید و امواج آن را برافراشت.
- ۲۶ به آسمانها بالا رفتند و به لجهها فرود شدند و جان ایشان از سختی گداخته گردید.
- ۲۷ سرگردان گشته، مثل مستان افتان و خیزان شدند و عقل ایشان تمام حیران گردید.
- ۲۸ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید.
- ۲۹ طوفان را به آرامی ساکت ساخت که موجهایش ساکن گردید.
- ۳۰ پس مسرور شدند زیرا که آسایش یافتند و ایشان را به بند مراد ایشان رسانید.
- پس خداوند را به سبب رحمتش تشکر نمایند و به سبب کارهای عجیب او باینی آدم.
- ۳۲ و او را در مجمع قوم متعال بخوانند و در مجلس مشایخ او را تسبیح بگویند.
- ۳۳ او نهرها را به بادیه مبدل کرد و چشمه های آب را به زمین نشنه.
- ۳۴ و زمین بارور را نیز به شوره زار، به سبب شرارت ساکنان آن.
- ۳۵ بادیه را به دریاچه آب مبدل کرد و زمین خشک را به چشمه های آب.
- و گرسنگان را در آنجا ساکن ساخت تا شهری برای سکونت بنا نمودند.
- ۳۷ و مزرعهها کاشتند و تا کستانها غرس نمودند و حاصل غله به عمل آوردند.
- ۳۸ و ایشان را برکت داد تا به غایت کثیر شدند و بهایم ایشان را نگه دارد کم شوند.
- ۳۹ و باز کم گشتند و ذلیل شدند، از ظلم و شقاوت و حزن.
- ۴۰ ذلت را بر او رسامیزد و ایشان را در بیابانهای که راه ندارد آواره میسازد.
- ۴۱ امامسکین را از مشقتش برمی افروزد و قبیلها را مثل گله هارایش پیدا میکند.
- ۴۲ صالحان این را دیده، شادمان میشوند و تمامی شرارت دهان خود را خواهد بست.
- ۴۳ کیست خردمند تا بدین چیزها تفکر نماید؟ که ایشان رحمت های خداوند را خواهند فهمید.

طلب کمک علیه دشمنان

سرود و مزمور داود

ای خدا دل من مستحکم است. من خواهم سراپید و ترتم خواهم نمود و جلال من نیز.

- ۲ ای عود و تربط بیدار شوید! من نیز در سحر گاه بیدار خواهم شد.
- ۳ ای خداوند، تو در میان قوم ما حمد خواهم گفت و در میان طایفهها تو را خواهم سراپید.
- ۴ زیرا که رحمت تو عظیم است، فوق آسمانها و راستی تو تا فلاک میرسد!
- ای خدا، بر فوق آسمانها متعال باش و جلال تو بر تمامی زمین!
تأجیبو بان تو خلاصی بآیند. بهدست راست خود نجات ده و مرا اجابت فرما.
خدا در قدوسیت خود سخن گفته است، پس وجد خواهم نمود. شکم را تقسیم میکنم و وادی سکوت را خواهم پیود.
- ۸ جلعا در آن من است و منسی از آن من. و افرایم خود سر من. و یهود اعصابی سلطنت من.
- ۹ مواب ظرف شست و شوی من است، و برادوم نعلین خود را خواهم انداخت و بر فلسطین نفر خواهم نمود.
- ۱۰ کیست که مرا به شهر حصین در آورد؟ کیست که مرا به ادوم رهبری نماید؟
آینه تو ای خدا که ما را ترک کرده ای؟ و تو ای خدا که بالشکرهای ما بیرون نمی آیی؟
ما را بر دشمن امداد فرما، زیرا که مدد انسان باطل است.
- ۱۳ در خدا با شجاعت کار خواهم کرد و او دشمنان ما را پایمال خواهد نمود.

شکایت مرد رنج دیده

برای سالار مغنیان. من مورد ادای
خدای تسبیح من، خاموش مباش!

- زیرا که دهان شرارت و دهان فریب را بر من گشود هاند، و به زبان دروغ بر من سخن گفته اند.
- ۳ به سخنان کینه مر احاطه کرده اند و بیسبب با من جنگ نمود هاند.
- ۴ به عوض محبت من، با من مخالفت میکنند، و اما من دعا.
- ۵ و به عوض نیکویی به من بدی کرده اند. و به عوض محبت، عداوت نمود.
- ۶ مردی شیر را بر او بگاز، و دشمن بهدست راست او ایستد.
- ۷ هنگامی که در محاکمه بیاید، خطا کار بیرون آید و دعای او گناه بشود.
- ۸ ایام عمرش کم شود و منصب او را دیگری ضبط نماید.
- ۹ فرزندان او یتیم بشوند و زوجه وی بیوه گردد.
- ۱۰ و فرزندان او آواره شده، گدایی بکنند و از خرابه های خود قوت را بجویند.
- ۱۱ طلبکار تمامی مایملک او را ضبط نماید و اجنبیان محنت او را تاراج کنند.
- ۱۲ کسی نباشد که بر او رحمت کند و بر یتیمان وی احدی رفت نماید.
- ۱۳ ذریت وی منقطع گردند و در طبقه بعد نام ایشان محو شود.
- ۱۴ عصبانیدر انش نزد خداوند به یاد آورده شود و نگاه مادرش محو نگردد.
- ۱۵ و آنها در مدنظر خداوند دائم بماند تا یاد گاری ایشان را از زمین ببرد.
- ۱۶ زیرا که رحمت نمودن رای به یاد نیارود، بلکه بر فقیر و مسکین جفا کرد و بر شکسته دل تا او را به قتل رساند.
- ۱۷ چون که لعنت را دوست میداشت بدور سیده و چون که برکت را نمی خواست، از او دور شده است.
- ۱۸ و لعنت را مثل ردای خود در گرفت و مثل آب به شکمش در آمد و مثل روغن در استخوانهای وی.
- ۱۹ پس مثل جامهای که او را میپوشاند، و چون کمر بندی که به آن همیشه بسته میشود، خواهد بود.
- ۲۰ این است اجرت مخالفت نام از جانب خداوند و برای آنانی که بر جان من بدی میگویند.
- اماتوای بیوه خداوند به خاطر نام خود با من عمل نما، چون که رحمت تو نیکوست، مرا خلاصی ده.
- ۲۲ زیرا که من فقیر و مسکین هستم و دل من در اندر تو مبحر و حرج است.
- ۲۳ مثل سایه ای که در زوال باشد و رفتم مثل ملخ رانده شده ام.
- ۲۴ زانوهایم از روزه داشتن میلرزد و گوشتم از فریبی کاهیده میشود.
- ۲۵ و من نزد ایشان عار گردیده ام. چون مرا میبینند سر خود را می جنبانند.
- ۲۶ ای بیوه خدای من مرا اعانت فرما، و به حسب رحمت خود مرا نجات ده،
تا بداند که این است دست تو، و تو ای خداوند این را کرده ای.
- ۲۸ ایشان لعنت بکنند، اما تو برکت بده. ایشان بر خیزند و نخل گردند و اما بنده تو شادمان شود.
- ۲۹ جفا کنند گانه بر سوای ملبس شوند و نجات خویش را مثل ردایپوشند.
- ۳۰ خداوند را به زبان خود بسیار تشکر خواهم کرد و او را در جماعت کثیر حمد خواهم گفت.
- ۳۱ زیرا که بهدست راست مسکین خواهد ایستاد تا او را از آنانی که بر جان او قتل میدهند بر هاند.

کاهن بهر تبه ملک یصدق

مز مورد او د

- به پوه به خداوند من گفت: «هدست راست من بنشین تاد شمنات رایای انداز تو سازم.»
 خداوند عصای قوت تو را از صهیون خواهد فرستاد. در میان دشمنان خود حکمرانی کن.
 ۳ قوم تو در روز قوت تو، هدایای تبرعی میباشند. درزینتهای قدوسیت، شبنم جوانی تو از رحم صحرگاه برای توست.
 ۴ خداوند قسم خورده است و پشیمان نخواهد شد که «و کاهن هستی تا ابد الابد، بهر تبه ملک یصدق.»
 خداوند که به دست راست توست؛ در روز غضب خود پادشاهان را شکست خواهد داد.
 ۶ در میان امتبادوری خواهد کرد. از لاشهای خواهد ساخت و سر آنها را در زمین وسیع خواهد کوبید.
 ۷ از نهر سر راه خواهد نوشید. بنابرین سر خود را بر خواهد افراشت.

رحمت خداوند

- هللویاه! خداوند را به تمامی دل حمد خواهم گفت، در مجلس راستان و در جماعت.
 ۲ کارهای خداوند عظیم است، و همگانی که به آنها رغبت دارند در آنها تفتیش میکنند.
 ۳ کار او جلال و کبریایی است و عدالت وی پایدار تا ابد الابد.
 ۴ یادگاری برای کارهای عجیب خود ساخته است. خداوند کریم و رحیم است.
 ۵ ترسندگان خود را رزقی نیکو داده است. عهد خویش را به یاد خواهد داشت تا ابد الابد.
 ۶ قوت اعمال خود را برای قوم خود بیان کرده است تا میراث امتبار ابدیشان عطا فرماید.
 ۷ کارهای دستپایش راستی و انصاف است و جمیع فریاض وی امین.
 ۸ آنها پایدار است تا ابد الابد. در راستی و استقامت کرده شده.
 ۹ فدهای برای قوم خود فرستاد و عهد خویش را تا ابد امرومود. نام او قدوس و مهیب است.
 ۱۰ ترس خداوند ابدی حکمت است. همه عاملین آنها را خردمندی نیکو است. حمد او پایدار است تا ابد الابد.

سعادت شخص خدا ترس

- هللویاه! خوشبختی کسی که از خداوند میترسد و در وصایای او بسیار رغبت دارد.
 ۲ ذرینتش در زمین زور او خواهد بود. طبقه راستان مبارک خواهند شد.
 ۳ توانگری و دولت در خانه او خواهد بود و عدالتش تا به ابد پایدار است.
 ۴ نور برای راستان در تاریکی طلوع میکند. او کریم و رحیم و عادل است.
 ۵ فرخنده است شخصی که رؤف و قرض دهنده باشد. او کارهای خود را به انصاف استوار می دارد.
 ۶ زیرا که تا به ابد جنبش نخواهد خورد. مرد عادل تا به ابد مذکور خواهد بود.
 ۷ از خبر بد نخواهد ترسید. دل او پایدار است و پر خداوند توکل دارد.
 ۸ دل او استوار است و نخواهد رسید تا از روی خویش را بر دشمنان خود ببیند.
 ۹ بدل نموده، به فقر بخشیده است؛ عدالتش تا به ابد پایدار است. شاخ او با عزت افراشته خواهد شد.
 ۱۰ شیرین را دیده، غضبناک خواهد شد. دندانهای خود را فشرده، گداخته خواهد گشت. آرزوی شیرین زایل خواهد گردید.

محبت خداوند

- هللویاه! ای بندگان خداوند، تسبیح بخوانید. نام خداوند را تسبیح بخوانید.
 ۲ نام خداوند متبارک باد، از الان تا ابد الابد.
 ۳ از مطلع آفتاب تا مغرب آن، نام خداوند را تسبیح خوانده شود.
 ۴ خداوند بر جمیع امتهامتعامل است و جلال وی فوق آسمانها.
 ۵ کیست مانند پوه خدای ما که برای علین نشست است؟
 و متواضع میشود تا نظر نماید بر آسمانها و پر زمین.
 ۷ که مسکین را از خاک برمی دارد و فقیر را از مزبله برمی افرازد.
 ۸ تا او را با بزرگان بنشانند یعنی با بزرگان قوم خویش.
 ۹ زن نازدار را خانه نشین میسازد و مادر فرحناک فرزندان. هلولیاه!

سرود فصیح

- وقتی که اسرائیل از مصر بیرون آمدند، و خاندان یعقوب از قوم اجنبی زبان،
 پیودا مقدس او بود و اسرائیل محل سلطنت وی.
 ۳ در یابن را دید و گریخت وارد به عقب برگشت.

- ۴ کوهها مثل قوچه‌ها به جستن درآمدند و تلها مثل بره‌های گله.
- ۵ ای دریاتورا چه شد که گریختی؟ وای اردن که به عقب برگشتی؟
- ۶ ای کوهها که مثل قوچه‌ها به جستن درآمدید و ای تلها که مثل بره‌های گله.
- ۷ ای زمین از حضور خداوند متزلزل شو و از حضور خدای یعقوب.
- ۸ که صخره‌ها دریاچه‌آب گردانید و سنگ‌خارا را چشمه‌آب.

در وصف خدای حقیقی

- مارانی، ای خداوند! ما را نی، بلکه نام خود را جلال ده! به سبب رحمت و به سبب راستی خویش.
- ۲ امته‌ها چرا بگویند که «دای ایشان الان بکاست؟»
 - ۳ اما خدای مادر آسمانهاست. آنچه را که اراده نموده به عمل آورده است.
 - ۴ پتهای ایشان نقره و طلاست، از صنعت دستهای انسان.
 - ۵ آنها را دها ن است و سخن نمی گویند. آنها را چشمه‌هاست و نمی بینند.
 - ۶ آنها را گوشه‌هاست و نمی شنوند. آنها را بینی است و نمی بویند.
 - ۷ دستها را ندولس نمی کنند. و پایها را نمی روند. و به گوی خود تنطق نمی نمایند.
 - ۸ سازندگان آنها مثل آنها هستند، و هر که بر آنها توکل دارد.
 - ۹ ای اسرائیل بر خداوند توکل نما. او معاون و سپهرا ایشان است.
 - ۱۰ ای خاندان هارون بر خداوند توکل نمایند. او معاون و سپهرا ایشان است.
 - ۱۱ ای ترسندگان خداوند، بر خداوند توکل نمایند. او معاون و سپهرا ایشان است.
 - ۱۲ خداوند ما را به یاد آورده، برکت میدهد. خاندان اسرائیل را برکت خواهد داد و خاندان هارون را برکت خواهد داد.
 - ۱۳ ترسندگان خداوند را برکت خواهد داد، چه کوچک و چه بزرگ.
 - ۱۴ خداوند شمار ترفی خواهد داد، شما و فرزندان شما را.
 - ۱۵ شما مبارک خداوند هستید که آسمان زمین را آفرید.
 - ۱۶ آسمانها، آسمانهای خداوند است و آمازمین را به بنی آدم عطا فرمود.
 - ۱۷ مردگان نیستند که بیاه را تسبیح میخوانند، و نه آنانی که به خاموشی فرو میروند.
 - ۱۸ لیکن مایه را متبارک خواهیم خواند، از الان و تا ابد الاباد. هلولیاه!

سپاسگزاری برای رهائی

- خداوند را محبت مینمایم زیرا که آواز من و تضرع مرا شنیده است.
- ۲ زیرا که گوش خود را به من فراداشته است، پس مدت حیات خود، او را خواهم خواند.
 - ۳ ریسمانهای موت مرا احاطه کرد و تنگیهای هاوی به مراد ریافت، تنگی و غم پیدا کردم.
 - ۴ آنگاه نام خداوند را خواندم. آهای خداوند جان مرا رهائی ده!
 - ۵ خداوند رؤوف و عادل است و خدای مارجیم است.
 - ۶ خداوند ساده دلان را محافظت میکند. ذلیل بودم و مرا نجات داد.
 - ۷ ای جان من به آرامی خود برگرد، زیرا خداوند به تو احسان نموده است.
 - ۸ زیرا که جان مرا از موت خلاصی دادی و چشمات مرا از اشک و پایهام را از لغزیدن.
 - ۹ به حضور خداوند سالک خواهم بود، در زمین زندگان.
 - ۱۰ ایمان آوردم پس سخن گفتم. من بسیار مستمند شدم.
 - ۱۱ در پریشانی خود گفتم که «میع آدمیان دروغ گویند.»
 - ۱۲ خداوند را چه ادا کنم، برای همه احسانهایی که به من نموده است؟
 - ۱۳ پیاله نجات را خواهم گرفت و نام خداوند را خواهم خواند.
 - ۱۴ نذرهای خود را به خداوند اخواهم کرد، به حضور تمامی قوم او.
 - ۱۵ موت مقدسان خداوند در نظری گرانهاست.
 - ۱۶ آهای خداوند، من بنده تو هستم! من بنده تو و پسر کنیز تو هستم. بندهای مرا گشودهای!
 - ۱۷ قربانیهای تشکر زد تو خواهم گذرانید و نام خداوند را خواهم خواند.
 - ۱۸ نذرهای خود را به خداوند اخواهم کرد، به حضور تمامی قوم وی، در صحنهای خانه خداوند، در اندرون توای اورشلیم. هلولیاه!

تسبیح خداوند

ای جمیع امته‌ها خداوند را تسبیح بخوانید! ای تمامی قبایل! او را حمد گویند!

زیرا که رحمت او بر ما عظیم است و راستی خداوند تا ابد الابد. هلولو یاه!

سرود پیروزی

- خداوند را حمد گوید زیرا که نیکوست و رحمت او تا ابد الابد است.
- ۲ اسرائیل بگویند که «حمت او تا ابد الابد است.»
- خاندان هارون بگویند که «حمت او تا ابد الابد است.»
- ترسندگان خداوند بگویند که «حمت او تا ابد الابد است.»
- در تنگی باهرا خواندم. یا همرا اجابت فرموده، در جای وسیع آورد.
- ۶ خداوند با من است، پس نخواهم ترسید. انسان به من چه تواند کرد؟
- خداوند برایم آمد مدد کاران من است. پس من بر نفرت کنندگان خود آرزوی خویش را خواهم دید.
- ۸ به خداوند پناه بردن بهتر است از توکل نمودن بر آدمیان.
- ۹ به خداوند پناه بردن بهتر است از توکل نمودن بر امیران.
- ۱۰ جمیع امتها مرا احاطه کردند، لیکن به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد.
- ۱۱ مرا احاطه کردند و دور مرا گرفتند، لیکن به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد.
- ۱۲ مثل زنبور همار احاطه کردند و مثل آتش خارها خاموش شدند. زیرا که به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد.
- ۱۳ بر من سخت هجوم آوردی تا بیفتم، لیکن خداوند مرا اعانت نمود.
- ۱۴ خداوند قوت و سرود من است و نجات من شده است.
- ۱۵ آواز ترنم و نجات در خیمه های عادلان است. دست راست خداوند با شجاعت عمل میکند.
- ۱۶ دست راست خداوند متعال است. دست راست خداوند با شجاعت عمل میکند.
- ۱۷ نمی میرم بلکه زیست خواهم کرد و کارهای یاه را ذکر خواهم نمود.
- ۱۸ یاه را به شدت تنبیه نموده، لیکن مرا به موت نسپرد است.
- ۱۹ دروازه های عدالت را برای من بگشاید! به آنها داخل شده، یاه را حمد خواهم گفت.
- ۲۰ دروازه خداوند این است. عادلان بدان داخل خواهند شد.
- ۲۱ تو را حمد میگویم زیرا که مرا اجابت فرموده و نجات من شده ای.
- ۲۲ سنگی را که معماران رد کردند، همان سرزایه شده است.
- ۲۳ این از جانب خداوند شده و در نظر ما عجیب است.
- ۲۴ این است روزی که خداوند ظاهر کرده است. در آن وجد و شادی خواهم نمود.
- ۲۵ آهای خداوند نجات بخش! آهای خداوند سعادت عطا فرما!
- متبارک باد او که به نام خداوند می آید. شمار از خانه خداوند برکت میدهم.
- ۲۷ یهوه خدایی است که ما را روشن ساخته است. ذبیحه را به ریسمانهار شاخهای قربانگاه ببندید.
- ۲۸ تو خدایی من هستی تو، پس تو را حمد می گویم. خدای من، تو را متعال خواهم خواند.
- ۲۹ خداوند را حمد گوید زیرا که نیکوست و رحمت او تا ابد الابد است.

دروصف طریق و شریعت خدا

- ۱ خوشبها حال کاملان طریق که به شریعت خداوند سالکند.
- ۲ خوشبها حال آنانی که شهادت او را حفظ میکنند و به تمامی دل او را میطلبند.
- ۳ کج روی نیز نمی کنند و به طریق های وی سلوک مینمایند.
- ۴ تو و صابای خود را امر فرموده ای تا آنها را تمام نگاه دارم.
- ۵ کاش که راههای من مستحکم شود تا فریض تو را حفظ کنم.
- ۶ آنگاه تجل نخواهم شد چون تمام او امر تو را در مد نظر خود دارم.
- ۷ تو را به راستی دل حمد خواهم گفت چون داوریهای عدالت تو را موخته شوم.
- ۸ فریض تو را نگاه میدارم. مرا بالکلیه ترک منما.

ب

- به چه چیز مرد جوان راه خود را پاک میسازد؟ به نگاه داشتنش موافق کلام تو.
- ۱۰ به تمامی دل تو را طلبیدم. مگذار که از او امر تو گمراه شوم.
- ۱۱ کلام تو را در دل خود مخفی داشتم که مبادا به تو نگاه ورزم.
- ۱۲ ای خداوند تو متبارک هستی فریض خود را به من بیاموز.
- ۱۳ به لب های خود بیان کردم تمامی داوری های دهان تو را.

- ۱۴ در طریق شهادت تو شاد مانم.
 ۱۵ چنانکه در هر قسم توانگری، در وصایای تو تفکر میکنم و به طریق های تو نگران خواهم بود.
 ۱۶ از فریض تولدت میبرم، پس کلام تو را فراموش نخواهم کرد.

ج

- به بنده خود احسان بنما تا زنده شوم و کلام تو را حفظ نمایم.
 ۱۸ چشمان مرا بگشای تا از شریعت تو چیزهای عجیب بینم.
 ۱۹ من در زمین غریب هستم. او امر خود را از من مخفی مدار.
 ۲۰ جان من شکسته میشود از اشتیاق داوریهای تو در هر وقت.
 ۲۱ متکبران ملعون را تو بیخ نمودی، که از او امر تو گمراه میشوند.
 ۲۲ تنگ و رسوائی را از من بگردان، زیرا که شهادت تو را حفظ کرده ام.
 ۲۳ سروران نیز نشسته، به ضد من سخن گفتند. لیکن بنده تو در فریض تو تفکر می کند.
 ۲۴ شهادت تو نیز بتهایج من و مشورت دهندگان من بود هاند.

د

- جان من به خاک چسبیده است. مرا موافق کلام خود زنده ساز.
 ۲۶ راههای خود را ذکر کردم و مرا اجابت نمودی. پس فریض خویش را به من بیا موز.
 ۲۷ طریق وصایای خود را به من بفهمان و در کارهای عجیب تو تفکر خواهم نمود.
 ۲۸ جان من از حزن گداخته میشود. مرا موافق کلام خود بر پابدار.
 ۲۹ راه دروغ را از من دور کن و شریعت خود را به من عنایت فرما.
 ۳۰ طریق راستی را اختیار کردم و داوریهای تو را پیش خود گذاشتم.
 ۳۱ به شهادت تو چسبیدم. ای خداوند منجیل مساز.
 ۳۲ در طریق او امر تو در آن خواهم رفت، وقتی که دل مرا وسعت دادی.

- ای خداوند طریق فریض خود را به من بیا موز. پس آنها را تا به آخر نگاه خواهم داشت.
 ۳۴ مرا فهم بده و شریعت تو را نگاه خواهم داشت و آن را به تمامی دل خود حفظ خواهم نمود.
 ۳۵ مرا در سبیل او امر خود سالک گردان زیرا که در آن رغبت دارم.
 ۳۶ دل مرا به شهادت خود مایل گردان و نه به سوی طمع.
 ۳۷ چشماتم را از دیدن بطلالت برگردان و در طریق خود مرا زنده ساز.
 ۳۸ کلام خود را بر بند خویش استوار کن، که به ترس تو سپرده شده است.
 ۳۹ تنگ مرا که از آن میترسم از من دور کن زیرا که داوریهای تو نیکو است.
 ۴۰ هان به وصایای تو اشتیاق دارم. به حسب عدالت خود مرا زنده ساز.

ه

- ای خداوند ر حمهای تویه من برسد و نجات تویه به حسب کلام تو.
 ۴۲ تا بتوانم ملامت کننده خود را جواب دهم زیرا بر کلام تو توکل دارم.
 ۴۳ و کلام مراستی را زده نام بالکل مگیر زیرا که به داوریهای تو امیدوارم
 و شریعت تو را دایم نگاه خواهم داشت تا ابد الابد.
 ۴۵ و به آزادی راه خواهم رفت زیرا که وصایای تو را طلبید هام.
 ۴۶ و در شهادت تویه حضور یاد شاهان سخن خواهم گفت و نجل نخواهم شد.
 ۴۷ و از وصایای تو تلذذ خواهم یافت که آنها را دوست میدارم.
 ۴۸ و دستهای خود را به او امر تو که دوست میدارم بر خواهم افراشت و در فریض تو تفکر خواهم نمود.

ز

- کلام خود را ببنده خویش به یاد آور که مرا بر آن امیدوار گردانیدی.
 ۵۰ این در مصیبت نسلی من است زیرا قول تو مرا زنده ساخت.
 ۵۱ متکبران مرا بسیار استهزا کردند، لیکن از شریعت تو رو نگردانیدم.
 ۵۲ ای خداوند داوریهای تو را از قدیم به یاد آوردم و خویشتر را نسلی دادم.
 ۵۳ حدث خشم مرا در گرفته است، به سبب شیریانی که شریعت تو را ترک کرده اند.
 ۵۴ فریض تو سرودهای من گردید، در خانه غربت من.
 ۵۵ ای خداوند نام تو را در شب به یاد آوردم و شریعت تو را نگاه داشتم.

۵۶ این بهره من گردید، زیرا که وصایای تورا نگاه داشتم.

ح

خداوند نصیب من است. گفتم که کلام تورا نگاه خواهم داشت.

۵۸ رضامندی تورا به تمامی دل خود طلبیدم. به حسب کلام خود بر من رحم فرما.

۵۹ در راههای خود تفکر کردم و پاپاهای خود را به شهادت تو مایل ساختم.

۶۰ شتاییدم و در ننگ نکردم تا او امر تورا نگاه دارم.

۶۱ ریسمانهای شیران مرا احاطه کرد، لیکن شریعت تورا فراموش نکردم.

۶۲ در نصف شب برخاستم تا تورا حمد گویم برای داوریهای عدالت تو.

۶۳ من همه ترسندگانت را رفیق هستم، و آنانی را که وصایای تورا نگاه میدارند.

۶۴ ای خداوند زمین از رحمت تو پر است. فرایض خود را به من بیاموز.

ط

باینده خود احسان نمودی، ای خداوند موافق کلام خویش.

۶۶ خردمندی نیکو و معرفت را به من بیاموز زیرا که به او امر تو ایمان آوردم.

۶۷ قبل از آنکه مصیبت را ببینم من گمراه شدم لیکن الان کلام تورا نگاه داشتم.

۶۸ تو نیکو هستی و نیکویی میکنی. فرایض خود را به من بیاموز.

۶۹ متکبران بر من دروغ بستند. و امان به تمامی دل و وصایای تورا نگاه داشتم.

۷۰ دل ایشان مثل پیه فره است. و امان در شریعت تو تلذذ می یابم.

۷۱ مرا نیکو است که مصیبت را دیدم، تا فرایض تورا بیاموزم.

۷۲ شریعت دهان تو برای من بهتر است از هزاران طلا و نقره.

ی

دستهای تو مرا ساخته و آفریده است. مرا فهم گردان تا او امر تورا بیاموزم.

۷۴ ترسندگان تو چون مرا ببینند شادمان گردند زیرا به کلام تو امیدوار هستم.

۷۵ ای خداوند دانستم که داوریهای تو عدل است، و بر حق مرا مصیبت دادهای.

۷۶ پس رحمت تو برای تسلی من بشود، موافق کلام تو باینده خویش.

۷۷ رحمت های تو به من برسد تا زنده شوم زیرا که شریعت تو تلذذ من است.

۷۸ متکبران نخجل شوند زیرا به دروغ مرا اذیت رسانیدند. و امان در وصایای تو تفکری کنم.

۷۹ ترسندگان تو به من رجوع کنند و آنانی که شهادت تو را میدارند.

۸۰ دل من در فرایض تو کامل شود، تا نخجل نشوم.

ک

جان من برای نجات تو کاهیده میشود. لیکن به کلام تو امیدوار هستم.

۸۲ چشمان من برای کلام تورا گردیده است و میگویم کی مرا تسلی خواهی داد.

۸۳ زیرا که مثل مشک در دو گردیده ام. لیکن فرایض تورا فراموش نکردم.

۸۴ چند است روزهای بنده تو؟ و کی بر جفا کنندگانم داوری خواهی نمود؟

متکبران برای من حفره ها زدند زیرا که موافق شریعت تو نیستند.

۸۶ تمامی او امر تو امین است. بر من ناحق جفا کردند. پس مرا امداد فرما.

۸۷ نزدیک بود که مرا از زمین نابود سازند. امان و وصایای تورا ترک نکردم.

۸۸ به حسب رحمت خود مرا زنده ساز تا شهادت دهان تورا نگاه دارم.

ل

ای خداوند کلام تو تا ابد الابد در آسمانها پایدار است.

۹۰ امانت تو نسلا بعد نسل است. زمین را آفریده های و پایدار میماند.

۹۱ برای داوریهای تو تا مرا روزی استاد هاند زیرا که همه بنده تو هستند.

۹۲ اگر شریعت تو تلذذ من نمی بود، هر آینه در مذلت خود هلاک میشدم.

۹۳ وصایای تورا تا به ابد فراموش نخواهم کرد زیرا به آنها مرزنده ساختهای.

۹۴ من از آن تو هستم مرا نجات ده زیرا که وصایای تورا طلبیدم.

۹۵ شیران برای من انتظار کشیدند تا مرا هلاک کنند. لیکن در شهادت تو تا مل می کنم.

۹۶ برای هر کجالی انتهایی دیدم، لیکن حکم تو بینهایت وسیع است.

م

شریعت تورا چقدر دوست میدارم.

اوامر تو را از دشمنانم حکیم تر ساخته است زیرا که همیشه نزد من میباشد.

۹۹ از جمیع معلمان خود فهمیم تر شدیم زیرا که شهادت تو تفکر من است.

۱۰۰ از مشایخ خردمند تر شدیم زیرا که وصایای تو را نگاه داشتیم.

۱۰۱ پایهای خود را از هر راه بدنگاه داشتیم تا آن که کلام تو را حفظ کنیم.

۱۰۲ از داوریهای تو رو برنگردانیدم، زیرا که تو مرا تعلیم دادی.

۱۰۳ کلام تو به مذاق من چه شیرین است و به دهانم از عسل شیرین تر.

۱۰۴ از وصایای تو فطانت را تحصیل کردم. بنابراین هر راه دروغ را منکره میدارم.

ن

کلام تو برای پایهای من چراغ، و برای راههای من نور است.

۱۰۶ قسم خوردم و آن را وفا خواهم نمود که داوریهای عدالت تو را نگاه خواهم داشت.

۱۰۷ بسیار ذلیل شده‌ام. ای خداوند، موافق کلام خود مرا زنده ساز!

ای خداوند هدایای تو بر عی دهان مرا منظور فرما و داوریهای خود را به من بیاموز.

۱۰۹ جان من همیشه در کف من است، لیکن شریعت تو را فراموش نمی‌کنم.

۱۱۰ شیرین برای من دام گذاشته‌اند، اما از وصایای تو گمراه نشدم.

۱۱۱ شهادت تو را به ابد میراث خود ساختم زیرا که آنها شادمانی دل من است.

۱۱۲ دل خود را برای بجا آوردن فریض تو مایل ساختم، تا بدو باد و تانهایت.

س

مردمان دور و دروازه داشتیم، لیکن شریعت تو را دوست میدارم.

۱۱۴ سترو سپهر من توهستی. به کلام تو انتظار میکشتم.

۱۱۵ ای بدکاران، از من دور شوید! و او امر خدای خویش را نگاه خواهم داشت.

۱۱۶ مرا به حسب کلام خود تائید کن تا زنده شوم و از امید خود بختل نگردم.

۱۱۷ مرا تقویت کن تا رستگار گردم و بر فریض تو دائم نظر تمامم.

۱۱۸ همه کسانی را که از فریض تو گمراه شده‌اند، حقیر شمرده‌ای زیرا که مکر ایشان دروغ است.

۱۱۹ جمیع شیرین زمین را مثل درد هلاک میکنی. بنابراین شهادت تو را دوست میدارم.

۱۲۰ موی بدن من از خوف تو بر خاسته است و از داوریهای تو ترسیدم.

ع

داد و عدالت را بجا آوردم. مرا به ظلم کنندگانم تسلیم منما.

۱۲۲ برای سعادت بنده خود ضامن شو تا امت کبران من ظلم نکنند.

۱۲۳ چشماتم برای نجات تو تار شده است و برای کلام عدالت تو.

۱۲۴ باینده خویش موافق رحمانیت عمل نما و فریض خود را به من بیاموز.

۱۲۵ من بنده توهستم. مرا فهمم گردان تا شهادت تو را دانسته باشم.

۱۲۶ وقت است که خداوند عمل کند زیرا که شریعت تو را باطل نمود هاند.

۱۲۷ بنابراین، او امر تو را دوست میدارم، زیاد ترا از طلا و زرخالص.

۱۲۸ بنابراین، همه وصایای تو را در هر چیز راست میدانم، و هر راه دروغ را منکره میدارم.

ف

شهادت تو عیب است. ازین سبب جان من آنها را نگاه میدارد.

۱۳۰ کشف کلام تو نور می بخشد و ساده دلان را فهمی میگرداند.

۱۳۱ دهان خود را نیکو باز کرده، نفس زدم زیرا که مشتاق وصایای تو بودم.

۱۳۲ بر من نظر کن و کرم فرما، بر حسب عادت تو به آنانی که نام تو را دوست میدارند.

۱۳۳ قدم‌های مرا در کلام خودت پایدار ساز، تا هیچ بدی بر من تسلط نیابد.

۱۳۴ مرا از ظلم انسان خلاصی ده، تا وصایای تو را نگاه دارم.

۱۳۵ روی خود را بر بنده خود روشن ساز، و فریض خود را به من بیاموز.

۱۳۶ نهرهای آب از چشماتم جاری است زیرا که شریعت تو را نگاه نمی‌دارند.

ص

ای خداوند تو عادل هستی و داوریهای تو راست است.

۱۳۸ شهادت خود را به راستی امر فرمودی و به امانت‌الی نهایت.

۱۳۹ غیرت من مرا هلاک کرده است زیرا که دشمنان من کلام تو را فراموش کرده‌اند.

- ۱۴۰ کلام تو بینهایت مصفی است و بنده تو آن را دوست میدارد.
 ۱۴۱ من کوچک و حقیر هستم، اما وصایای تو را فراموش نکردم.
 ۱۴۲ عدالت تو عدل است تا ابد الا باد و شریعت تو راست است.
 ۱۴۳ تنگی و ضیق مراد گرفته است، اما او امر تو تلذذ من است.
 ۱۴۴ شهادت تو عدل است تا ابد الا باد. مرا فهمم گردان تا زنده شوم.

ق

- به تمامی دل خواندهام. ای خداوند مرا جواب ده تا فریض تو را نگاه دارم!
 تو را خواندهام، پس مرا نجات ده. و شهادت تو را نگاه خواهیم داشت.
 ۱۴۷ بر طلوع فجر سبقت جسته، استغاثه کردم، و کلام تو را انتظار کشیدم.
 ۱۴۸ چشمانم بر پاهای شب سبقت جست، تا در کلام تو تفکر بنمایم.
 ۱۴۹ به حسب رحمت خود آواز مرا بشنو. ای خداوند موافق داوریهای خود مرا زنده ساز.
 ۱۵۰ آنانی که در پی خیانت میروند، نزدیک میآیند، و از شریعت تو دور میباشند.
 ۱۵۱ ای خداوند تو نزدیک هستی و جمیع اوامر تو راست است.
 ۱۵۲ شهادت تو را از زمان پیش دانستم که آنها را بنیان کردهای تا ابد الا باد.

ر

- بر مدلت من نظر کن و مرا اخلاصی ده زیرا که شریعت تو را فراموش نکردم.
 ۱۵۴ در دعوی من دادرسی فرموده، مرا نجات ده و به حسب کلام خویش مرا زنده ساز.
 ۱۵۵ نجات از شیرین دوران دور است زیرا که فریض تو را نمی طلبند.
 ۱۵۶ ای خداوند، رحمت های تو بسیار است. به حسب داوریهای خود مرا زنده ساز.
 ۱۵۷ جفا کنندگان و خصمان من بسیارند. اما از شهادت تو رو برنگردانیدم.
 ۱۵۸ خیانت کاران را دیدم و مکروه داشتم زیرا کلام تو را نگاه نمی دارند.
 ۱۵۹ بین که وصایای تو را دوست میدارم. ای خداوند، به حسب رحمت خود مرا زنده ساز!
 جمله کلام تو راستی است و تمامی داورى عدالت تو تا ابد الا باد است.

ش

- سروران بجهت بر من جفا کردند. اما دل من از کلام تو ترسان است.
 ۱۶۲ من در کلام تو شادمان هستم، مثل کسی که غنیمت وافر پیدا نموده باشد.
 ۱۶۳ از دروغ کراهت و نفرت دارم. اما شریعت تو را دوست میدارم.
 ۱۶۴ هر روز تو را هفت مرتبه تسبیح میخوانم، برای داوریهای عدالت تو.
 ۱۶۵ آنانی را که شریعت تو را دوست می دارند، سلامتی عظیم است و هیچ چیز باعث لغزش ایشان نخواهد شد.
 ۱۶۶ ای خداوند، برای نجات تو امیدوار هستم و اوامر تو را انجام میدارم.
 ۱۶۷ جان من شهادت تو را نگاه داشته است و آنها را بینهایت دوست میدارم.
 ۱۶۸ وصایا و شهادت تو را نگاه داشتم زیرا که تمام طریقه های من در مد نظر تو است.

ت

- ای خداوند، فریاد من به حضور تو برسد. به حسب کلام خود مرا فهمم گردان.
 ۱۷۰ مناجات من به حضور تو برسد. به حسب کلام خود مرا اخلاصی ده.
 ۱۷۱ لبهای من حمد تو را جاری کنند زیرا فریض خود را به من آموختی.
 ۱۷۲ زبان من کلام تو را بسراید زیرا که تمام اوامر تو عدل است.
 ۱۷۳ دست تو برای اعانت من بشود زیرا که وصایای تو را برگزیدهام.
 ۱۷۴ ای خداوند برای نجات تو مشتاق بودم و شریعت تو تلذذ من است.
 ۱۷۵ جان من زنده شود تا تو را تسبیح بخواند و داوریهای تو معاون من باشد.
 ۱۷۶ مثل گو سفند گم شده، آواره گشتم. بنده خود را طلب نما، زیرا که اوامر تو را فراموش نکردم.

دعا در تنگی

سرود در جرات

- ز خداوند در تنگی خود فریاد کردم و مرا اجابت فرمود.
 ۲ ای خداوند جان مرا اخلاصی ده از لب دروغ و از زبان حلیله گره.
 ۳ چه چیز به تو داده شود و چه چیز تو افزوده گردد، ای زبان حلیله گره؟
 تیرهای تیز جباران با خنجرهای طاق!
 وای بر من که در ماشک ماوا گزیدهام و در خیمه های قیدار ساکن شدهام.

- ۶ چه طویل شد سکونت جان من با کسی که سلامتی رادشمن میدارد.
۷ من از اهل سلامتی هستم، لیکن چون سخن میگویم، ایشان آماده جنگ میباشند.

اعانت الهی

سرود درجات

- چشمان خود را به سوی کوه‌های افرازم، که از آنجا اعانت من میآید. * [رحمه درست این آیه اینست: «شمان خود را بسوی کوه‌های افرازم. اعانت من از کجا میآید؟»]
اعانت من از جانب خداوند است، که آسمان و زمین را آفرید.
۳ او نخواهد گذاشت که پای تو لغزش خورد. او که حافظ توست نخواهد خوابید.
۴ اینک او که حافظ اسرائیل است، نمی خواهد بویه خواب نمی رود.
خداوند حافظ تو میباشد. خداوند پدیدست راستت سایه تو است.
۶ آفتاب در روز به تو اذیت نخواهد رساند و نه ماهتاب در شب.
۷ خداوند تو را زهریدی نگاه میدارد. او جان تو را حفظ خواهد کرد.
۸ خداوند خروج و دخولت را نگاه خواهد داشت، از الان و تا ابد الا باد.

دروصف اورشلیم

سرود درجات از داود

- شادمان میشدم چون به من می گفتند: «خانه خداوند بروم.»
پایهای ما خواهد ایستاد، به اندرون دروازه‌های تو، ای اورشلیم!
ای اورشلیم که بناسد های مثل شهری که تمام با هم پیوسته باشد،
که بدانجا اسباب بالا میروند، یعنی اسباب‌یاه، تاشهدات باشد برای اسرائیل و تانام به یوه را تسبیح بخوانند.
۵ زیرا که در آنجا کرسیهای داوری برپا شده است، یعنی کرسیهای خاندان داود.
برای سلامتی اورشلیم مسالت کنی. آنانی که تو را دوست میدارند، نجسته حال خواهند شد.
۷ سلامتی درباره‌های تو باشد، و رفاهیت در قصرهای تو.
۸ به خاطر برادران و یاران خویش، میگویم که سلامتی بر تو باد.
۹ به خاطر خانه یهوه خدای ما، سعادت تو را خواهم طلبید.

طلب کرم

سرود درجات

- به سوی تو چشمان خود را برمی افرازم، ای که بر آسمانها جلوس فرمودهای!
اینک مثل چشمان غلامان به سوی آقایان خود، و مثل چشمان کنیزی به سوی خاتون خویش، همچنان چشمان ما به سوی یهوه خدای ماست تا بر ما کرم بفرماید.
۳ ای خداوند بر ما کرم فرما، بر ما کرم فرما زیرا چه بسیار از اهانت پر شدیم.
۴ چه بسیار جان ما پر شده است، از استهزای مسترحان و اهانت متکبران.

اعانت از جانب خدا

سرود درجات از داود

- اگر خداوند با ما می بود، اسرائیل الان بگوید؛
اگر خداوند با ما می بود، وقتی که آدمیان با ما مقاومت نمودند،
آنگاه آیه‌ها ما را زنده فرو میبردند، چون خشم ایشان بر ما فروخته بود.
۴ آنگاه آبهامار غرق میکرد و نهرهای رجان ما میگدشت.
۵ آنگاه آبهای پر زور، از جان ما میگدشت.
متبارک باد خداوند که ما را شکار برای دندانهای ایشان نساخت.
۷ جان ما مثل مرغ از دام صیادان خلاص شد. دام گسسته شد و ما خلاصی یافتیم.
۸ اعانت ما به نام یهوه است، که آسمان و زمین را آفرید.

متوکلان خدا جنبش نخواهند خورد

سرود درجات

- آنانی که برخداوند توکل دارند، مثل کوه صهیوناند که جنبش نمی خورد و پایدار است تا ابد الا باد.
۲ کوهها گردا گرد اورشلیم است، و خداوند گردا گرد قوم خود، از الان و تا ابد الا باد است.
۳ زیرا که عصای شریان بر نصیب عادلان قرار نخواهد گرفت، مبادا عادلان دست خود را به نگاه دراز کنند.

- ۴ ای خداوند به صالحان احسان فرما و به آنانی که راست دل میباشند.
۵ و اما آنانی که به راههای کج خود مایل میباشند، خداوند ایشان را باید کاران رهبری خواهد نمود. سلامتی بر اسرائیل باد.

باز آوردن اسیران صهیون

سرود در جات

- چون خداوند اسیران صهیون را باز آورد، مثل خواب بینندگان شدیم.
۲ آنگاه دهان ما ز خند پر شد و زبان ما ز ترنم. آنگاه در میان امتها گفتند که «داوند با ایشان کارهای عظیم کرده است.»
خداوند برای ما کارهای عظیم کرده است که از آنها شادمان هستیم.
۴ ای خداوند اسیران ما را باز آور، مثل نهر هادر جنوب.
۵ آنانی که باشکوهی کارند، با ترنم درو خواهند نمود.
۶ آنکه با گریه بیرون میروند و تخم برای زراعت میبرد، هر آینه با ترنم خواهد برگشت و یافه های خویش را خواهد آورد.

اعتماد بر خدا

سرود در جات از سلیمان

- اگر خداوند خانه را بنا نکند، بنا باش زحمت بیفایده میکشند. اگر خداوند شهر را پاسبانی نکند، پاسبانان بیفایده پاسبانی میکنند.
۲ بیفایده است که شکر صبح زود برمی خیزید و شب در میخوابید و نان مشقت را میخورید. همچنان محبوبان خویش را خواب میبخشد.
۳ اینک پسران میراث از جانب خداوند میباشند و نمره رحم، اجرتی از اوست.
۴ مثل تیر هادر دست مرد زور آور، همچنان هستند پسران جوانی.
۵ خوشبخت کسب که ترکش خود را از ایشان پر کرده است. نخل نخواهند شد بلکه باد شتمان، در دروازه سخن خواهد راند.

خوشبختی ترسندگان خدا

سرود در جات

- خوشبختی هر که از خداوند می ترسد و بر طریق های او سالک میباشند.
۲ عمل دستهای خود را خواهی خورد. خوشبختی تو سعادت با تو خواهد بود.
۳ زن تو مثل مویار آور به اطراف خانه تو خواهد بود و پسران تو مثل نهالهای زیون، گرداگرد سفره تو.
۴ اینک همچنین مبارک خواهد بود کسی که از خداوند میترسد.
۵ خداوند تو را از صهیون برکت خواهد داد، و در تمام ایام عمرت سعادت او را تسلیم خواهی دید.
۶ پسران پسران خود را خواهی دید. سلامتی بر اسرائیل باد.

رهایی از شریران

سرود در جات

- چه بسیار از طفولیتم مرا اذیت رسانیدند. اسرائیل الان بگویند:
چه بسیار از طفولیتم مرا اذیت رسانیدند. لیکن بر من غالب نیامدند.
۳ شیار کنندگان پر پشت من شیار کردند، و شیارهای خود را دراز نمودند.
اما خداوند عادل است و پندهای شریران را گسیخت.
۵ نخل و برگردانیده شوند همه کسانی که از صهیون نفرت دارند.
۶ مثل گیاه پر پشت بام میباشند، که پیش از آن که آن را بچینند میخشکد.
۷ که در ونده دست خود را از آن برمی کند و نه دسته بند آغوش خود را.
۸ و راهگداران غمی گویند برکت خداوند بر شما باد. شمارا به نام خداوند مبارک میخوانیم.

انتظار برای خدا

سرود در جات

- ای خداوند از عمقها نزد تو فریاد آوردم.
۲ ای خداوند! آواز مرا بشنو و گوشهای توبه آواز تضرع من ملتفت شود.
۳ ای یاه، اگر گناهان را به نظر آوری، کیستای خداوند که به حضور تو بایستد؟
لیکن مغفرت نزد توست تا از تو ترسند.
۵ منتظر خداوند هستم. جان من منتظر است و به کلام او امید وارم.
۶ جان من منتظر خداوند است، زیاد از منتظران صبح؛ بلی زیاد از منتظران صبح.
۷ اسرائیل برای خداوند امیدوار باشند زیرا که رحمت نزد خداوند است و نزد اوست نجات فراوان.
۸ و او اسرائیل را فدی خواهد داد، از جمیع گناهان وی.

فروتنی در مقابل خدا

سرود در جات از داود

- ای خداوند دل من متکبر نیست و نه چشم نامم بر افراشته و خویشترین راهکارهای بزرگ مشغول نساختم، و نه بهکارهایی که از عقل من بعید است.
- ۲ بلکه جان خود را آرام و ساکت ساختم، مثل بچه‌ای از شیر یاز داشته شده، نزد مادر خود. جامم در من بود، مثل بچه از شیر یاز داشته شده.
- ۳ اسرائیل برخداوند امیدوار باشند، از الان و تا ابد الابد.

دروصف هیکل

سرود در جات

ای خداوند برای داود به یاد آور، همه مذلت‌های او را.

- ۲ چگونه برای خداوند قسم خورد و برای قادر مطلق یعقوب نذر نمود
- که به خیمه خانه خود هرگز داخل نخواهم شد، و پرسترتخت خواب خود بر نخواهم آمد.
- ۴ خواب به چشمان خود نخواهم داد و نه پینکی به مژگان خویش،
- تا مکانی برای خداوند پیدا کنم و مسکنی برای قادر مطلق یعقوب.
- ۶ اینک ذکر آن را در افراشته شنیدیم و آن را در صحرای بی‌عمر یافتیم.
- ۷ به مسکن‌های او داخل شویم و نزد قلمگاه وی پرستش نماییم.
- ۸ ای خداوند به آرامگاه خود برخیز و بیا، تو و تابوت قوت تو.
- ۹ کاهنان تو به عدالت ملبس شوند و مقدسانت ترنم نمایند.
- ۱۰ به خاطر بنده خود داود، روی مسیح خود را بر مگردان.
- ۱۱ خداوند برای داود به راستی قسم خورد و از آن بر نخواهد گشت که «زئره صلب تو بر تخت تو خواهم گذاشت.
- ۱۲ اگر پسران تو عهد مرا نگاه دارند و شهادت مرا که بدیشان می‌آموزم، پسران ایشان نیز بر کسی تو تابه ابد خواهند نشست.»
- زیرا که خداوند صهیون را برگزیده است و آن را برای مسکن خویش مرغوب فرموده.
- ۱۴ «بن است آرامگاه من تا ابد الابد. اینجا ساکن خواهم بود زیرا در این رغبت دارم.
- ۱۵ آذوقه آن را هر آینه برکت خواهم داد و فقیرانش را به نان سیر خواهم ساخت،
- و کاهنش را به نجات ملبس خواهم ساخت و مقدسانش هر آینه ترنم خواهند نمود.
- ۱۷ در آنجا شاخ داود را خواهم رویانید و چراغی برای مسیح خود آماده خواهم ساخت.
- ۱۸ دشمنان او را به نجالت ملبس خواهم ساخت و تاج او روی شکوفه خواهد آورد.»

دروصف یکدلی

سرود در جات از داود

- اینک چه خوش و چه دلپسند است که برادران به یکدلی با هم ساکن شوند.
- ۲ مثل روغن نیکو بر سر است که به ریش فرود می‌آید، یعنی به ریش هارون که به دامن رداش فرود می‌آید.
- ۳ و مثل شبنم حرمون است که بر کوه‌های صهیون فرود می‌آید. زیرا که در آنجا خداوند برکت خود را فرود نموده است یعنی حیات را تا ابد الابد.

تجید خدا

سرود در جات

- هان خداوند را متبارک خوانید، ای جمیع بندگان خداوند که شبانگاه در خانه خداوند می‌ایستاید!
- دست‌های خود را به قدس برافرازید، و خداوند را متبارک خوانید.
- ۳ خداوند که آسمان و زمین را آفرید، تو را از صهیون برکت خواهد داد.

تسبیح خداوند

هللویاه، نام خداوند را تسبیح بخوانید! ای بندگان خداوند تسبیح بخوانید!

ای شما که در خانه خداوند می‌ایستید، در صحن‌های خانه خدای ما.

۳ هللویاه، زیرا خداوند نیکوست! نام او را بسرایید زیرا که دلپسند است.

۴ زیرا که خداوند یعقوب را برای خود برگزید، و اسرائیل را به جهت ملک خاص خویش.

۵ زیرا امید است که خداوند بزرگ است و خداوند ما برتر است از جمیع خدایان.

هر آنچه خداوند خواست آن را کرد، در آسمان و در زمین و در دریا و در همه جهها.

۷ ابرهار از اقصای زمین بر می‌آورد و بر قهار برای باران می‌سازد و بادها را از مخزن‌های خویش بیرون می‌آورد.

۸ که نخست زادگان مصر را کشت، هم از انسان هم از بهائم.

- ۹ آیات و معجزات رادر وسط توای مصر فرستاد، بر فرعون و بر جمیع بندگان وی.
- ۱۰ که امتهای بسیاری از دیاد پادشاهان عظیم را کشت.
- ۱۱ سیحون پادشاه اموریان و عوج پادشاه باشان و جمیع ممالک کنعان را.
- ۱۲ وزمین ایشان را به میراث داد، یعنی به میراث قوم خود اسرائیل.
- ۱۳ ای خداوند، نام توست تا ابد الاباد، وای خداوند، یادگاری توست تا جمیع طبقات.
- ۱۴ زیرا خداوند قوم خود را داری خواهد نمود و بر بندگان خویش شفقت خواهد فرمود.
- ۱۵ بتهای امتها طلا و نقره میباشند، عمل دستهای انسان.
- ۱۶ دهنها دارند و سخن نمی گویند؛ چشمان دارند و نمی بینند؛ گوشها دارند و نمی شنوند بلکه در دهان ایشان هیچ نفس نیست.
- ۱۸ سازندگان آنها مثل آنها میباشند و هر که بر آنها توکل دارد.
- ۱۹ ای خاندان اسرائیل، خداوند را متبارک خوانید. ای خاندان هارون، خداوند را متبارک خوانید.
- ۲۰ ای خاندان لاری، خداوند را متبارک خوانید. ای ترسندگان خداوند، خداوند را متبارک خوانید.
- ۲۱ خداوند از صهیون متبارک باد، که در اورشلم ساکن است. هلولو یاه.

سرود سپاسگزاری

- خداوند را حمد گویند زیرا که نیکو است و رحمت او تا ابد الاباد است.
- خدای خدایان را حمد گویند، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- ربا را بپادشاه را حمد گویند، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- اورا که تنها کارهای عجیب عظیم میکند، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- اورا که آسمانها را به حکمت آفرید، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- اورا که زمین را بر آبرها گسترانید، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- اورا که نیرهای بزرگ آفرید زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- آفتاب را برای سلطنت روز، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- ماه و ستارگان را برای سلطنت شب، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- که مصر را در نخست زادگانش زد، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- و اسرائیل را از میان ایشان بیرون آورد، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- بادست قوی و بازوی دراز، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- اورا که بحر قزقم را به دو بهره تقسیم کرد، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- و اسرائیل را از میان آن گذرانید، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- و فرعون و لشکر او را در بحر قزقم انداخت، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- اورا که قوم خویش را در صحرا رهبری نمود، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- اورا که پادشاهان بزرگ را زد، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- و پادشاهان نامور را کشت، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- سیحون پادشاه اموریان را، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- و عوج پادشاه باشان را، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- وزمین ایشان را به ارثیت داد، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- یعنی به ارثیت بنده خویش اسرائیل، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- و ما را در منزلت مابیه یاد آورد، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- و ما را از دشمنان ما رهایی داد، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- که همه بشر را روزی میدهد، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.
- خدای آسمانها را حمد گویند، زیرا که رحمت او تا ابد الاباد است.

سرود تبتحید یون

- ز دهنهای بابل آنجا نشستم و گریه نیز کردم، چون صهیون را به یاد آوردم.
- ۲ بریطهای خود را آنچنینم بردرختان بید که در میان آنها بود.
- ۳ زیرا آنانی که مرا به اسیری برده بودند، در آنجا ز ما سرود خوانستند، و آنانی که ما را تاراج کرده بودند، شادمانی (واستند) که «کی از سرودههای صهیون را برای ما بسراید»
- چگونه سرود خداوند را، در زمین بیگانه بخوانیم؟
- اگر تو را ای اورشلم فراموش کنم، آنگاه دست راست من فراموش کند.

۶ اگر تورا به دنیایم، آنگاه زبانه به کامم پیچسبد، اگر اورشلم را بر همه شادمانی خود ترجیح ندهم.

۷ ای خداوند، روز اورشلم را برای بنی ادوم به یاد آور، که گفتند: «بندم سازید، تا بنیادش منهدم سازید!»

ای دختر یابل که خراب خواهی شد، خوشبحال آنکه به تو جز ادهد چنانکه تو به ماجز ادادی!
خوشبحال آنکه اطفال تو را بگیرد و ایشان را به صحفر ههازند.

سرود حمد مز مورد او د

تورا به تمامی دل خود حمد خواهم گفت. به حضور خدایان تو را حمد خواهم گفت.

۲ به سوی هیکل قدس تو عبادت خواهم کرد و نام تو را حمد خواهم گفت، به سبب رحمت و راستی تو. زیرا کلام خود را بر تمام اسم خود تمجید نمودهای.

۳ در روزی که تو را خواندم مرا اجابت فرمودی. و مرا با قوت در جاتم شجاع ساختی.

ای خداوند، تمام پادشاهان جهان تو را حمد خواهند گفت، چون کلام دهان تو را بشنوند.

۵ و طریق های خداوند را خواهند سراپید، زیرا که جلال خداوند عظیم است.

۶ زیرا که خداوند متعال است، لیکن برفرو تمان نظر میکند. و امامت کبران را از دور میبشاند.

۷ آنچه در میان تنگی راه میروم، مراننده خواهی کرد. دست خود را بر خشم دشمنانم درازی کنی و دست راست مرا نجات خواهد داد.
خداوند کار مرا به کمال خواهد رسانید. ای خداوند، رحمت تو تا ابد الابد است. کارهای دست خویش را ترک منما.

حکمت و علم خدا

برای سالار مغنیان. مز مورد او د

ای خداوند مرا آموخته و شناختهای.

۲ تو نشستن و برخاستن مرا میدانی و فکرهای مرا از دور فهمیدهای.

۳ راه و خوابگاه مرا آفتیش کردهای و همه طریق های مرا دانستهای.

۴ زیرا که سخنی بر زبان من نیست، جز اینکه تو ای خداوندان را تمام دانستهای.

۵ از عقب و از پیش مرا احاطه کردهای و دست خویش را بر من نهادهای.

۶ اینگونه معرفت بر ارم زیاده عجیب است. و بلند است که بدان نمی توانم رسید.

از روح تو بجا بروم؟ و از حضور تو بجا بگیرم؟

اگر به آسمان صعود کنم، تو آنجا هستی! و اگر در راه و به بستر برگسترانم، یک تو آنجا هستی!

اگر بالهای سحر را بگیرم و در اقصای دریا ساکن شوم،

در آنجا نیز دست تو مرا رهبری خواهد نمود و دست راست تو مرا خواهد گرفت.

و گفتم: «قین تاریکی مرا خواهد پوشانید.» که در حال شب گردا گرد من روشنائی گردید.

۱۲ تاریکی نیز نزد تاریکی نیست و شب مثل روز روشن است و تاریکی و روشنائی یکی است.

۱۳ زیرا که تو بر دل من مالک هستی، مرا در رحم مادر من نقش بستی.

۱۴ تو را حمد خواهم گفت زیرا که به طور مبیوب و عجیب ساخته شدهام. کارهای تو عجیب است و جان من این را نیکو میداند.

۱۵ استخوانهایم از تو پنهان نبود وقتی که در نهان ساخته میشدم و در اسفل زمین نقشبندی میگشتم.

۱۶ چشمان تو چنین مرادیده است و در دقت تو همه اعضای من نوشته شده، در روزهایی که ساخته میشد، وقتی که یکی از آنها وجود نداشت.

ای خدا، فکرهای تو نزد من چه قدر گرامی است و جمله آنها چه عظیم است!

اگر آنها را بشمارم، از ریگ زیاده است. وقتی که بیدار می شوم هنوز نزد تو حاضر هستم.

۱۹ یقیناً خدا شیرین را را خواهی کشت. پسای مردمان خون ریزان من دور شوید.

۲۰ زیرا استخوان مکرآمیز در باره تو میگویند و دشمنان نام تو را به باطل میبرند.

۲۱ ای خداوند! آیا نفرت نمی دارم از آنانی که تو را نفرت میدارند، و آیا مخالفان تو را مکر و غمی شمارم؟

ایشان را به نفرت تمام نفرت میدارم. ایشان را دشمنان خویش من میشمارم.

ای خدا مرا آفتیش کن و دل مرا بشناس. مرا بیازما و فکرهای مرا بدان،

و بین که آیا در من راه فساد است! و مرا به طریق جاودانی هدایت فرما.

دعای حفاظت

برای سالار مغنیان. مز مورد او د

ای خداوند، مرا از مرد شریر رهایی ده و از مرد ظالم مرا محفوظ فرما!

که در دلهای خود در شرارت تفکر میکنند و تمامی روز برای جنگ جمع میشوند.

۳ دندانهای خود را مثل مار تیز میکنند و زهر افی زیر لب ایشان است، سلاه.

۴ ای خداوند مرا از دست شریر نگاه دار، از مرد ظالم مرا محافظت فرما که تدبیر میکنند تا پایهای مرا بلغزانند.

متکبران برای من تله و ریسما پنهان کرده و دام پسر راه گسترده، و کند هابرای من نهاد هاند، سلاه.

۶ به خداوند گفتم: «خدای من هستی. ای خداوند آواز تضرع مرا بشنو!»

ای یهوه خداوند که قوت نجات من هستی، تو سر مراد روز جنگ پوشانیدهای.

۸ ای خداوند، آرزوهای شریر را برایش بر میاورد تا ایرایشان را به انجام رساند و آفرشته شوند، سلاه.

۹ و اما سرهای آنانی که مرا احاطه میکنند، شرارت لبهای ایشان، آنها را خواهد پوشانید.

۱۰ اخگرهای سوزنده را بر ایشان خواهند ریخت، ایشان را در آتش خواهند انداخت و در زرفیها که دیگر نخواهند ریخت.

۱۱ مرد بدگودر زمین پایدار نخواهد شد. مرد ظالم را شرارت صید خواهد کرد تا او را هلاک کند

میدانم که خداوند اداری فقیر را خواهد کرد و اداری مسکینان را خواهد نمود.

۱۲ هر آینه عادلان نام تو را حمد خواهند گفت و راستان به حضور تو ساکن خواهند شد.

درخواست کمک

مز مراد او

ای خداوند تو را میخواهم. نزد من بشتاب! و چون تو را بخوانم آواز مرا بشنو!

دعای من به حضور تو مثل بخور آراسته شود، و بر افراشتن دستهایم، مثل هدیه شام.

۳ ای خداوند، بردهان من نگاهبانی فرما و در لبهایم را نگاه دار.

۴ دل مرا به عمل بد مایل مگردان تا مرتکب اعمال زشت با مردان بد کار نشوم. و از چیزهای لذیذ ایشان نخورم.

۵ مرد عادل مرا بزند و لطف خواهد بود، و مراد ادیب نماید و روغن برای سر خواهد بود! و سر من آن را با نخواهد نمود زیرا که در بدیهای ایشان نیز دعای من دایم خواهد بود.

۶ چون داوران ایشان از سر صخرهها انداخته شوند، آنگاه بخنان مرا خواهند شنید زیرا که شیرین است.

۷ مثل کسیکه زمین را فلاح و شیار کند، استخوانهای ما بر سر قبرها را کنده میشود.

۸ زیرا کهای یهوه خداوند، چشمان من بسوی تو ست. و بر تو توکل دارم. پس جان مرا تلف منما!

مرا از دمی که برای من نهادند نگاه دار و از کندهای گاهکاران.

۱۰ شیران به دامهای خود بیفتند و من بسلامتی در بگردم.

دعای تنگی

قصیده داود دعا و قتی که در مغاره بود

به آواز خود نزد خداوند فریاد برمی آورم. به آواز خود نزد خداوند تضرع مینمایم.

۲ ناله خود را در حضور او خواهم ریخت. تنگیهای خود را نزد او بیان خواهم کرد.

۳ وقتی که روح من در من مدهوش میشود. پس تو طریقت مراد استسهای. در راهی که میروم دام برای من پنهان کرده اند.

۴ به طرف راست بنگرویین که کسی نیست که مرا بشناسد. ملجای برای من ناپوشد. کسی نیست که در فکر جان من باشد.

۵ نزد تو ای خداوند فریاد کردم و گفتم که تو ملجاء حصه من در زمین زندگان هستی.

۶ به ناله من توجه کن زیرا که بسیار ذلیل مرا از جفا کنندگانم برهان، زیرا که از من زور آور ترند.

۷ جان مرا از زندان در آور تا نام تو را حمد گویم. عادلان گردا گرد من خواهند آمد زیرا که به من احسان نمودهای.

تضرع به حضور خدا

مز مراد او

ای خداوند دعای مرا بشنو و به تضرع من گوش بده! در امانت و عدالت خویش مرا اجابت فرما!

و بر بنده خود به محاکم بر میا. زیرا زندهای نیست که به حضور تو عادل شمرده شود.

۳ زیرا که دشمن بجران من جفا کرده، حیات مرا به زمین کوبیده است و مرا در ظلمت ساکن گردانیده، مثل آنانی که مدتی مرده باشند.

۴ پس روح من در من مدهوش شده، و دل مرا در اندروم متعجب گردیده است.

ایام قدیم را به یاد میآورم. در همه اعمال تو تفکر نمودم، در کارهای دست تو تأمل میکنم.

۶ دستهای خود را بسوی تو دراز میکنم. جان من مثل زمین خشک، تشنه تو است، سلاه.

۷ ای خداوند، بزودی مرا اجابت فرما زیرا روح من کاهیده شده است. روی خود را از من میوشان، مبادا مثل فروروندگان به ها و یه بشوم.

۸ بامدادان رحمت خود را به من بشنوان زیرا که بر تو توکل دارم. طریقی را که بر آن بروم، مرا بیا موز زیرا نزد تو جان خود را برمی افرازم.

ای خداوند مرا از دشمنانم برهان زیرا که نزد تو پناه برده ام.

۱۰ مرا تعالم ده تا اراده تو را بجا آورم زیرا خدای من توستی. روح مهربان تو مرا در زمین هموار هدایت بنماید.

۱۱ به خاطر نام خود ای خداوند مرا زنده ساز. به خاطر عدالت خویش جان مرا از تنگی برهان.

۱۲ و به خاطر رحمت خود، دشمنانم را منقطع ساز. و همه مخالفان جان مرا هلاک کن زیرا که من بنده توهستم.

سرود پیروزی

من مورد او د

خداوند که صفحه من است، متبارک باد! که دستهای مرا به جنگ و انگشتهای مرا به حرب تعلیم داد!

- رحمت من اوست و ملجای من و قلعه بلند من و رهاننده من و سپهر من و آنکه بر او توکل دارم، که قوم مرا در زیر طاعت من میدارد.
- ۳ ای خداوند، آدمی چیست که او را بشناسی؟ و پسر انسان که او را به حساب بیاوری؟ انسان مثل نفسی است و روزهایش مثل سایه‌های است که میگذرد.
- ای خداوند آسمانهای خود را خم ساخته، فرود بیا، و کوه‌ها را المس کن تا دو شوند.
- ۶ رعد را چمنده ساخته، آنها را پراکنده ساز. تیرهای خود را بفرست و آنها را منبزم نما.
- ۷ دست خود را از اعلی بفرست، و مرا راهانیده، از آبهای بسیار خلاصی ده، یعنی از دست پسران اجنبی.
- ۸ که دهان ایشان به باطل سخن میگوید، و دست راست ایشان، دست دروغ است.
- ۹ ای خدا، تو را سرودی تازه میسرایم. باری بظلمات ده تار، تو را ترتم خواهم نمود.
- ۱۰ که پادشاهان را نجات میبخشی، و بنده خود را از شمشیر مملک میرهانی.
- مرا از دست اجنبیان برهان و خلاصی ده، که دهان ایشان به باطل سخن میگوید. و دست راست ایشان دست دروغ است.
- ۱۲ تا پسران مادر جوانی خود نمور کرده، مثل نهالها باشند. و دختران ما مثل سنگهای زاویه تراشیده شده به مثال قصر.
- ۱۳ و انبارهای مملک شده، به انواع نعمت ریزان شوند. و گله‌های ما هزارها و کرورها در صحراهای ما بزنند.
- ۱۴ و گاو و ما ببار بردار شوند و هیچ رخنه و خروج و ناله‌های در کوه‌های ما نباشد.
- ۱۵ خوشبحال قومی که نصیب ایشان این است. خوشبحال آن قوم که بهو خدای ایشان است.

پرستش خداوند

تسبیح داود

ای خدای من، ای باد شاه، تو را متعال میخوانم و نام تو را متبارک میگویم، تا ابد الابد!

تمامی روز تو را متبارک میخوانم، و نام تو را حمد میگویم تا ابد الابد.

۳ خداوند عظیم است و بینهایت ممدوح، و عظمت او را تقبیرش نتوان کرد.

۴ طبقه تا طبقه اعمال تو را تسبیح میخوانند و کارهای عظیم تو را بیان خواهند نمود.

۵ در مجد جلیل کبریا بی تو در کارهای عجیب تو تفکر خواهم نمود.

۶ در قوت کارهای مهیب تو سخن خواهند گفت. و من عظمت تو را بیان خواهم نمود.

۷ و یادگاری کثرت احسان تو را حکایت خواهند کرد. و عدالت تو را خواهند سرایید.

۸ خداوند کریم و رحیم است و در غضب و کثیر الاحسان.

۹ خداوند برای همگان نیکو است. و رحمت‌های وی بر همه اعمال وی است.

۱۰ ای خداوند جمیع کارهای تو، تو را حمد میگویند. و مقدسان تو، تو را متبارک میخوانند.

۱۱ درباره جلال ملکوت تو سخن میگویند و توانایی تو را حکایت میکنند.

۱۲ تا کارهای عظیم تو را به بنی آدم تعلیم دهند و کبریا بی مجید ملکوت تو را.

۱۳ ملکوت تو، ملکوتی است تا جمیع دره‌ها و سلطنت تو باقی تا تمام دورها.

۱۴ خداوند جمیع افتادگان را تاپید میکند و خم شدگان را برمی خیزاند.

۱۵ چشم‌ها همگان منتظر تو می‌باشد و تو طعام ایشان را در موش می‌دهی.

۱۶ دست خویش را باز میکنی و آرزوی همه زندگان را سپر مینمایی.

۱۷ خداوند عادل است در جمیع طریق‌های خود و رحیم در کل اعمال خویش.

۱۸ خداوند نزدیک است به آنانی که او را می‌خوانند، به آنانی که او را به راستی میخوانند.

۱۹ آرزوی ترسندگان خود را بجا می‌آورد و تضرع ایشان را شنیده، ایشان را نجات میدهد.

۲۰ خداوند همه محبان خود را نگاه میدارد و همه شریران را هلاک خواهد ساخت.

۲۱ دهان من تسبیح خداوند را خواهد گفت و همه بشر نام قدوس او را متبارک بخوانند تا ابد الابد.

سعادت تو کل به خدا

هلو باه! ای جان من خداوند را تسبیح بخوان!

تازنده هستم، خداوند را حمد خواهم گفت. مادامی که وجود دارم، خدای خود را خواهم سرایید.

۳ برو سائو کل مکنید و نه بر این آدم که نزد او اعانتی نیست.

۴ روح او بیرون میرود و او به خاک خود برمی گردد و در همان روز فکرهایش نابود می‌شود.

- خوشبحال آنکه خدای یعقوب مدد کاروست، که امیدآور بپوه خدای وی میباشد، که آسمان وزمین را آفرید و دریا و آنچه را که در آنهاست؛ که راستی را نگاه دارد تا بدلا بآباد؛ که مظلومان را دادرسی میکند، و گرسنگان را نان میدهد. خداوند اسیران را آزاد میسازد.
- ۸ خداوند چشمان کوران را باز میکند. خداوند خشم شدگان را برمی افرازد. خداوند عادلان را دوست میدارد.
- ۹ خداوند غریبان را محافظت میکند و یتیمان و بیوه زنان را پدیدار مینماید. لیکن طریق شریان را بچ میسازد.
- ۱۰ خداوند سلطنت خواهد کرد تا بدلا بآباد و خدای توای صهیون، نسلا بعد نسل. هلوایاه!

تسبیح خدای توانا

- هلوایاه، زیرا خدای ما را سراییدن نیکو است و دل پسند، و تسبیح خواندن شایسته است!
- خداوند اورشلیم را بنامی کند و پراکنندگان اسرائیل را جمع مینماید.
- ۳ شکسته دلان را شفا میدهد و جراحت های ایشان را میندود.
- ۴ عدد ستارگان را می شمارد و جمیع آنها را به نام میخواند.
- ۵ خداوند ما بزرگ است و قوت او عظیم و حکمت وی غیر متناهی.
- ۶ خداوند مسکینان را برمی افرازد و شریان را به زمین میاندازد.
- ۷ خداوند را با تشکر بسرایید. خدای ما را با بربط سرد بخوانید.
- ۸ که آسمانها را با برهامیو شاند و باران را برای زمین نماید و گاه را بر کوهها میرویند.
- ۹ که بهایم را آذوقه میدهد و بچه های غراب را که اورامی خوانند.
- ۱۰ در قوت اسب رغبت ندارد، و از ساقهای انسان راضی نمی باشد.
- ۱۱ رضامندی خداوند از ترسندگان وی است و از آتانی که به رحمت وی امیدوارند.
- ای اورشلیم، خداوند را تسبیح بخوان. ای صهیون، خدای خود را حمد بگو.
- ۱۳ زیرا که پشت بندهای دروازه هایت را مستحکم کرده و فرزندانت را در اندونت مبارک فرموده است.
- ۱۴ که حدود تو را سلامتی میدهد و تو را از مغز گندم سیر میگرداند.
- ۱۵ که کلام خود را بر زمین فرستاده است و قول او به زودی هر چه تمام ترمیدود.
- ۱۶ که برف را مثل بشم میباراند، و زاله را مثل خاکستر میپاشد.
- ۱۷ که تگرگ خود را در قطعهها میاندازد، و کیست که پیش سرمای او تواند ایستاد؟
- کلام خود را میفرستد و آنها را میگذارد. باد خویش را میوزاند، پس آنها جاری میشود.
- ۱۹ کلام خود را به یعقوب بیان کرده، و فریض و داوریهای خویش را به اسرائیل.
- ۲۰ با هیچ امتی چنین نکرده است و داوریهای او را ندانستند. هلوایاه!

همه خدای تسبیح بخوانند

- هلوایاه! خداوند را از آسمان تسبیح بخوانید! دراعلی علین اورا تسبیح بخوانید!
- ای همه فرشتگانش اورا تسبیح بخوانید. ای همه لشکرهای او اورا تسبیح بخوانید.
- ۳ ای آفتاب و ماه اورا تسبیح بخوانید. ای همه ستارگان تو اورا تسبیح بخوانید.
- ۴ ای فلک الافلاک اورا تسبیح بخوانید، و ای آبانی که فوق آسمانها پدید.
- ۵ نام خداوند را تسبیح بخوانید زیرا که او امر فرمود پس آفریده شدند.
- ۶ و آنها را پدیدار نمود تا بدلا بآباد و قانونی قرارداد که از آن درنگ نرند.
- خداوند را از زمین تسبیح بخوانید، ای نهنگان و جمیع لجهها.
- ۸ ای آتش و تگرگ و برف و مه و یاد تند که فرمان او را به جامیآ و رید.
- ۹ ای کوهها و تمام تلها و درختان میوه دار و همه سر و های آزاد.
- ۱۰ ای وحوش و جمیع بهایم و حشرات و مرغان بالدار.
- ۱۱ ای باد شاهان زمین و جمیع امتهای و سروران و همه داوران جهان.
- ۱۲ ای جوانان و دوشیزگان نیز و پیران و اطفال.
- ۱۳ نام خداوند را تسبیح بخوانند، زیرا نام او تنهاتعال است و جلال او فوق زمین و آسمان.
- ۱۴ او شایخی قوم خود را فرشته است، تا نغز باشد برای همه مقدسان او، یعنی برای بنی اسرائیل که قوم مقرب او میباشد. هلوایاه!

سرود تازه برای خداوند

- هلوایاه! خداوند را سرود تازه بسرایید و تسبیح او را در جماعت مقدسان!
- اسرائیل در آفریننده خود شادی کنند و پسران صهیون در یاد شاه خویش وجد نمایند.
- ۳ نام او را بار قص تسبیح بخوانند. بار ببط و عود او را بسرایند.

- ۴ زیرا خداوند از قوم خویش رضامندی دارد. مسکینان را به نجات جمیل میسازد.
 ۵ مقدسان از جلال مغفرت بخوانند. و بر بسترهای خود ترنم بکنند.
 ۶ تسبیحات بلند خدا در دهان ایشان باشد. و شمشیر دود مه در دست ایشان.
 ۷ تا از آنها انتقام بکشند و تا دیه بر طوایف بخمایند.
 ۸ و پادشاهان ایشان را به زنجیرها ببندند و سروران ایشان را به پابندهای آهنین.
 ۹ و داوری را که مکتوب است بر ایشان اجرا دارند. این کرامت است برای همه مقدسان او. هلولیاه!

تسبیح خدا

- هلولیاه! خدا را در قدس او تسبیح بخوانید. در فلک قوت او، او را تسبیح بخوانید!
 او را به سبب کارهای عظیم او تسبیح بخوانید. او را به حسب کثرت عظمتش تسبیح بخوانید.
 ۳ او را به آواز کرنا تسبیح بخوانید. او را با ریطم و عود تسبیح بخوانید.
 ۴ او را با دف و رقص تسبیح بخوانید. او را با ذوات و تارونی تسبیح بخوانید.
 ۵ او را با صنجهای بلند آواز تسبیح بخوانید. او را با صنجهای خوش صدا تسبیح بخوانید.
 ۶ هر که روح دارد، خداوند را تسبیح بخواند. هلولیاه!

کتاب امثال سلیمان نبی

مقدمه کتاب

امثال سلیمان بن داود پادشاه اسرائیل

- به جهت دانستن حکمت و عدل، و برای فهمیدن کلمات فطانت.
 ۳ به جهت اکتساب ادب معرفت آمیز، و عدالت و انصاف و استقامت.
 ۴ تا ساده دلان را زیر کی بخشد، و جوانان را معرفت و تمیز.
 ۵ تا مردم حکیم بشنود و علم را بیفزاید. و مردم فهم تدابیر را تحصیل نماید.
 ۶ تا امثال و کلمات را بفهمند، کلمات حکیمان و غوامض ایشان را.
 ۷ ترس بیهوده آغاز علم است. لیکن جاهلان حکمت و ادب را خوار میشمارند.

هشدار علیه و سوسه

- ای پسر من تادیب پدر خود را بشنو، و تعلیم مادر خویش را ترک منما.
 ۹ زیرا که آفتاب از بیانی برای سرتو، و جواهر برای گردن تو خواهد بود.
 ۱۰ ای پسر من اگر گاه کاران تو را فریفته سازند، قبول منما.
 ۱۱ اگر گویند: «مراه مایا برای خون در کین بنشینم، و برای بیگانه بیجهت پنهان شوم، مثل هاویه ایشان رازنده خواهم بلعید، و تندرست مانند آنانی که به گور فرو میروند.
 ۱۳ هر گونه اموال نفیسه را پیدا نخواهم نمود. و خانه های خود را از غنیمت مملو نخواهم ساخت.
 ۱۴ قرعه خود را در میان ما بینداز. و جمیع ما را یک کیسه خواهد بود.»
 ای پسر من با ایشان در راه مرو. و پای خود را از طریقهای ایشان بازدار
 زیرا که پایهای ایشان برای شرارت میدود و به جهت ریختن خون میشتابد.
 ۱۷ به تحقیق، گستردن دام در نظر هر بالداری بیفایده است.
 ۱۸ لیکن ایشان به جهت خون خود کین میسازند، و برای جان خویش پنهان میشوند.
 ۱۹ همچنین است راههای هر کس که طماع سود باشد، که آن جان مالک خود را هلاک میسازد.
 تشویق به پذیرفتن حکمت

حکمت در بیرون ندامت خواهد بود در شوارع عام آواز خود را بلند میکند.

- ۲۱ در سر چهار راهها در دهنه دروازهها میخواند و در شهر به سخنان خود متکلم میشود
 که «ای جاهلان تابه کی جهالت را دوست خواهید داشت؟ و تابه کی مستهزئین از استهزاشادی میکنند و احقمان از معرفت نفرت مینمایند؟
 بهسبب عتاب من بازگشت نمائید. اینک روح خود را بر شما فاضله خواهم نمود و کلمات خود را بر شما اعلام خواهم کرد.
 ۲۴ زیرا که چون خواندم، شما بائید و دستهای خود را افراشتم و کسی اعتنا نکرد.
 ۲۵ بلکه تمامی نصیحت مرا ترک نمودید و تو بیخ مرا نخواستید.
 ۲۶ پس من نیز در حین مصیبت شما خواهم خندید و چون ترس بر شما مستولی شود استهزا خواهم نمود.
 ۲۷ چون خوف مثل باد بر شما عارض شود، و مصیبت مثل گرد باد به شما درسد، حینی که تنگی بر شما آید.
 ۲۸ آنگاه مرا خواهند خواند لیکن اجابت نخواهم کرد، و صبحگاهان مرا جستجو خواهند نمود اما مرا نخواهند یافت.
 ۲۹ چونکه معرفت را مکره داشتند، و ترس خداوند را اختیار نمودند،
 و نصیحت مرا پسند نکردند، و تمامی تو بیخ مرا خوار شمردند،
 بنابراین، از میوه طریق خود خواهند خورد، و از تدابیر خویش سیر خواهند شد.
 ۳۲ زیرا که ارتداد جاهلان، ایشان را خواهد کشت و راحت غافلانه احقمان، ایشان را هلاک خواهد ساخت.
 ۳۳ اما هر که را بشنود در امنیت ساکن خواهد بود، و از ترس بلا مستریج خواهد ماند.»

فوائد حکمت

- ای پسر من اگر سخنان مرا قبول مینمودی و اوامر مرا نزد خود نگاه میداشتی،
 تا گوش خود را به حکمت فراگیری و دل خود را به فطانت مایل گردانی،
 اگر فهم را دعوت میکردی و آواز خود را به فطانت بلند می نمودی،
 اگر آن را مثل نقره میطلبیدی و مانند خزانه های مخفی جستجو میکردی،
 آنگاه ترس خداوند را میفهمیدی، و معرفت خدا را حاصل مینمودی.
 ۶ زیرا خداوند حکمت را میبخشد، و از دهان وی معرفت و فطانت صادر میشود.
 ۷ به جهت مستقیمان، حکمت کامل را ذخیره میکند و برای آنانی که در کاملیت سلوک مینمایند، سپر میباشد،
 تا طریقیهای انصاف را محافظت نماید و طریق مقدسان خویش را نگاه دارد.
 پس آنگاه عدالت و انصاف را میفهمیدی، و استقامت و هر طریق نیکو را.
 ۱۰ زیرا که حکمت به دل تو داخل میشود و معرفت نزد جان تو عزیز می گشت.

- ۱۱ تمیز، تور محافظت مینمود، و فطانت، تور آنگاه میداشت،
تاتور از راه شیررهای بخشد، و از کسانی که به سخنان کج متکلم میشوند.
- ۱۳ که راههای راستی را ترک میکنند، و به طریقهای تاریکی سالک میشوند.
- ۱۴ از عمل بد خوشنودند، و از دروغهای شیرخرسندند.
- ۱۵ که در راههای خود معوجند، و در طریقهای خویش کج روی میباشند.
- ۱۶ تاتور از زن اجنبی رهایی بخشد، و از زن بیگانهای که سخنان تملقا میگویند؛
که مصاحب جوانی خود را ترک کرده، و عهد خدای خویش را فراموش نموده است.
- ۱۸ زیرا خانه او به موت فرو میرود و طریقهای او به مردگان.
- ۱۹ کسانی که نزد وی روند بر نخواهند گشت، و به طریقهای حیات نخواهند رسید.
- ۲۰ تا به راه صالحان سلوک نمایی و طریقهای عادلان را آنگاه داری.
- ۲۱ زیرا که راستان در زمین ساکن خواهند شد، و کاملان در آن باقی خواهند ماند.
- ۲۲ لیکن شیران از زمین منقطع خواهند شد، و ریشه خیانتکاران از آن کنده خواهد گشت.

سایر فواید حکمت

- ای پسر من، تعلیم مرا فراموش مکن و دل تو او امر مرا آنگاه دارد،
زیرا که طول ایام و سالهای حیات و سلامتی را برای تو خواهد افزود.
- ۳ زبهار که رحمت و راستی تو را ترک نکند. آنها را برگردن خود ببند و بروح دل خود مرقوم دار.
- ۴ آنگاه نعمت و رضامندی نیکو، در نظر خدا و انسان خواهی یافت.
- ۵ به تمامی دل خود بر خداوند تو کل نما و بر عقل خود تکیه مکن.
- ۶ در همه راههای خود او را بشناس، و او طریقهایت را راست خواهد گردانید.
خویشتر را حکیم میندازد، از خداوند بترس و از بدی اجتناب نما.
- ۸ این برای ناف تو شفا، و برای استخوانهایت مغز خواهد بود.
- ۹ از ماملک خود خداوند را تکریم نما و از تو برهای همه محصول خویش.
- ۱۰ آنگاه انبارهای توبه و فور نعمت پر خواهد شد، و چرخشتهای تو از شیره انگور لبریز خواهد گشت.
- ۱۱ ای پسر من، تادیب خداوند را در آخور مشمار، و تو بیخ او را مگر و مه مدار.
- ۱۲ زیرا خداوند هر که را دوست دارد تادیب مینماید، مثل پدر پسر خویش را که از او مسرور میباشند.
- ۱۳ خوشبختی کسبیکه حکمت را پیدا کند، و شخصی که فطانت را تحصیل نماید.
- ۱۴ زیرا که تجارت آن از تجارت نقره و محصولش از طلای خالص نیکوتر است.
- ۱۵ از لعلها گرانها تر است و جمیع نغایس تو بآن برابری تواند کرد.
- ۱۶ بهدست راست وی طول ایام است، و بهدست چپش دولت و جلال.
- ۱۷ طریقهای وی طریقهای شادمانی است و همه راههای وی سلامتی میباشد.
- ۱۸ به جهت آنانی که او را بهدست گیرند، درخت حیوانات و کسبیکه به او متمسک میباشد نجسته است.
- خداوند به حکمت خود زمین را بنیاد نهاد، و به عقل خویش آسمان را استوار نمود.
- ۲۰ به علم او لجهها منشق گردید، و افلاک شبنم را می چکانید.
- ۲۱ ای پسر من، این چیزها از نظر تو دور نشود. حکمت کامل و تمیز آنگاه دار.
- ۲۲ پس برای جان تو حیات، و برای گردنت زینت خواهد بود.
- ۲۳ آنگاه در راه خود به امنیت سالک خواهی شد، و پایت نخواهد لغزید.
- ۲۴ هنگامی که بخوابی، نخواهی ترسید و چون دراز شوی خوابت شیرین خواهد شد.
- ۲۵ از خوف ناگهان نخواهی ترسید، و نه از خرابی شیران چون واقع شود.
- ۲۶ زیرا خداوند اعتماد تو خواهد بود و پایداری تو را از دام حفظ خواهد نمود.
- ۲۷ احسان را از اهلهش باز مدار، هنگامی که بجای آوردش در قوت دست توست.
- ۲۸ به همسایه خود مگور و بازگرد، و فردا به تو خواهم داد، با آنکه نزد تو حاضر است.
- ۲۹ بر همسایهات قصد بدی مکن، هنگامی که او نزد تو در امنیت ساکن است.
- ۳۰ با کسیکه به توبدی نکرده است، بیسبب محاصمه مینما.
- ۳۱ بر مرد ظالم حسد مبر و هیچکدام از راههایش را اختیار مکن.
- ۳۲ زیرا کج خلقان نزد خداوند مگروند، لیکن سرو از در استان است،
لعنت خداوند بر خانه شیران است. اما مسکن عادلان را برکت میدهد.
- ۳۴ یقین که مستترترین راسته را استهزا مینماید، اما متواضعان را فیض مینبخشد.
- ۳۵ حکیمان وارث جلال خواهند شد، اما حقان نجالت را خواهند برد.

افضل بودن حکمت

- ای پسران، تادیب پدر را بشنوید و گوش دهید تا فطانت را بفهمید،
چونکه تعلیم نیکو به شما میدهم. پس شریعت مرا ترک ننمایید.
- ۳ زیرا که من برای پدر خود پسر بودم، و در نظر مادرم عزیز و بیگانه.
- ۴ و او مرا تعلیم داده، میگفت: «ل توبه سخنان من متمسک شود، و او امر را نگاه دار تا زنده بمانی.
- ۵ حکمت را تحصیل نما و فهم را پیدا کن. فراموش مکن و از کلمات دهانم انحراف موز.
- ۶ آن را ترک ننما که تو را محافظت خواهد نمود. آن را دوست دار که تو را نگاه خواهد داشت.
- ۷ حکمت از همه چیز افضل است. پس حکمت را تحصیل نما و به هر آنچه تحصیل نموده باشی، فهم را تحصیل کن.
- ۸ آن را محترم دار، و تو را بلند خواهد ساخت. و اگر او را در آغوش بکشی تو را معظم خواهد گردانید.
- ۹ بر سر تو تاج زیبایی خواهد نهاد. و افسر جلال به تو عطا خواهد نمود.»
- ای پسر من بشنو سخنان مرا قبول نما، که سالهای عمرت بسیار خواهد شد.
- ۱۱ راه حکمت را به تو تعلیم دادم، و به طریقهای راستی تو را هدایت نمودم.
- ۱۲ چون در راه بروی قدمهای تو تنگ نخواهد شد، و چون بدوی لغزش نخواهی خورد.
- ۱۳ ادب را به چنگ آور و آن را فرو مگذار. آن را نگاه دار زیرا که حیات تو است.
- ۱۴ به راه شریان داخل مشو، و در طریق نگاه کاران سالک میباش.
- ۱۵ آن را ترک کن و به آن گذر ننما، و از آن اجتناب کرده، بگذر.
- ۱۶ زیرا که ایشان تابدی نکرده باشند، نمی خوابند و اگر کسی را نلغزانیده باشند، خواب از ایشان منقطع میشود.
- ۱۷ چونکه نان شرارت را میخورند، و شراب ظلم را می نوشند.
- ۱۸ لیکن طریق عادلان مثل نور مشرق است که تا نهار کامل روشنایی آن در تزیاید می باشد.
- ۱۹ و اما طریق شریران مثل ظلمت غلیظ است، و غمی داند که از چه چیز میگذرند.
- ای پسر من، به سخنان من توجه نما و گوش خود را به کلمات من فرا گیر.
- ۲۱ آنها از نظر تو دور نشود. آنها را در اندرون دل خود نگاه دار.
- ۲۲ زیرا هر که آنها را بیابد برای او حیات است، و برای تمامی جسد او شفا مییابد.
- ۲۳ دل خود را به حفظ تمام نگاه دار، زیرا که مخرجهای حیات از آن است.
- ۲۴ دهان دروغگوار از خود بینداز، و لبهای سخنرا از زبانت دور نما.
- ۲۵ چشمانت به استقامت نگران باشد، و مژگانیت پیش روی تو است باشد.
- ۲۶ طریق پایهای خود را هموار بساز، تا همه طریقهای تو مستقیم باشد.
- ۲۷ به طرف راست یا چپ منحرف مشو، و پای خود را از بدی نگاه دار.

هشدار در مورد زنا

- ای پسر من، به حکمت من توجه نما، و گوش خود را به فطانت من فرا گیر،
تا تداوم را محافظت نمایی، و لیبایت معرفت را نگاه دارد.
- ۳ زیرا که لبهای زن اجنبی عسل را می چکانند، و دهان او از روغن ملایم تراست.
- ۴ لیکن آخرا و مثل افسنتین تلخ است و برنده مثل شمشیر دودم.
- ۵ پایمپیش به موت فرو میرود، و قدمپیش به ها و به متمسک میباش.
- ۶ به طریق حیات هرگز سالک نخواهد شد. قدمپیش آواره شده است و او غمی داند.
- ۷ و الا نای پسرانم مرا بشنوید، و از سخنان دهانم انحراف موزید.
- ۸ طریق خود را از او دور ساز، و به در خانه او نزدیک مشو.
- ۹ مباد اعتنوان جوانی خود را به دیگران بدهی، و سالهای خویش را به ستم کیشان.
- ۱۰ و غریبان از اموال تو سیر شوند، و ثمره محنت تو به خانه بیگانه رود.
- ۱۱ که در عاقبت خود توجه گری نمایی، هنگامی که گوشت و بدنت فانی شده باشد،
و گویی چرا ادب را مکره داشتم، و دل من تنبیه را خوار شمرد،
و او از مرشدان خود را نشنیدم، و به معلمان خود گوش ندادم.
- ۱۴ نزدیک بود که هر گونه بدی را مرتکب شوم، در میان قوم و جماعت.
- آب را از منبع خود بنوش، و نهرهای جاری را از چشمه خویش.
- ۱۶ جو بیهای تو بیرون خواهد ریخت، و نهرهای آب در شوارع عام،
و از آن خودت به تنهایی خواهد بود، و نه از آن غریبان تو.

- ۱۸ چشمه تو مبارک باشد، و از زن جوانی خویش مسرور باش،
مثل غزال محبوب و آهوی جمیل. پستان‌های تو همیشه خرم سازد، و از محبت او دائم محفوظ باش.
۲۰ لیگای پسر من، چرا از زن بیگانه فریفته شوی؟ و سینه زن غریب را در برگیری؟
زیرا که راههای انسان در مدنظر خداوند است، و تمامی طریقهای وی را میسنجد.
۲۲ تقصیرهای شیر او را گرفتار میسازد، و به بندهای گاهان خود بسته میشود.
۲۳ او بدون ادب خواهد مرد، و به کثرت حماقت خویش تلف خواهد گردید.

جلوه های جهالت

- ای پسر من، اگر برای همسایه خود ضامن شده، و به جهت شخص بیگانه دست داده باشی،
و از سخنان دهان خود در دام افتاده، و از سخنان دهانت گرفتار شده باشی،
پسای پسر من، این را بکن و خویشانت را هرانی ده چونکه به دست همسایه ات افتاده‌ای. برو و خویشانت را فروتن ساز و از همسایه خود التماس نما.
۴ خواب راه به چشمان خود راه مده، و نه پینکی را به مژگان خویش.
۵ مثل آهو خویشانت را از کند و ماند گنجشک از دست صیاد خلاص کن.
ای شخص کاهل نزد مورچه برو، و در راههای او تامل کن و حکمت را بیاموز،
که وی را پیشوایی نیست و نه سرور و نه حاکی.
۸ اما خوراکی خود را تا باستان مپایم سازد و آذوقه خویش را در موسم حصاد جمع میکند.
۹ ای کاهل، تا به چند خواهی خوابیدی و از خواب خود کی خواهی برخاست؟
اندکی خفت و اندکی خواب، و اندکی برهم نهادن دستبانه جهت خواب.
۱۱ پس فقر مثل راهزن بر تو خواهد آمد، و نیازمندی بر تو ماند مرد مسلح.
مرد لثیم و مرد زشت خوی، با عوجاج دهان رفتار میکند.
۱۳ با چشمان خود غزه میزند و پایهای خویش حرف میزند. با انگشتهای خویش اشاره میکند.
۱۴ در دلش دروغهاست و پیوسته شرارت را اختراع میکند. نزاعها را میپاشد.
۱۵ بنابر این مصیبت را و ناگهان خواهد آمد. در لحظهای منکسر خواهد شد و شفا نخواهد یافت.
شش چیز است که خداوند از آنها نفرت دارد، بلکه هفت چیز که نزد جان وی مکروه است.
۱۷ چشمان متکبر و زبان دروغگو، و دستپایی که خون بیگانه را میریزد.
۱۸ دلی که تدابیر فاسد را اختراع میکند. پایهایی که در زبان کاری تیز و میباشند.
۱۹ شاهد دروغگو که به کذب متکلم شود. و کسی که در میان برادران نزاعها میپاشد.
ای پسر من او امر پدر خود را نگاه دار و تعلم مادر خویش را ترک منما.
۲۱ آنها را بردل خود دائم ببند، و آنها را برگردن خویش بیاویز.
۲۲ حین که به راه میروی تو را هدایت خواهد نمود، و حینی که میخوانی بر تو دیده بانی خواهد کرد، و وقتی که بیدار شوی با تو مکالمه خواهد نمود.
۲۳ زیرا که احکام (پشان) چراغ و تعلم (پشان) نور است، و تو بیخ تدبیر آمیز طریق حیات است.
۲۴ تا تو را از زن خبیثه نگاه دارد، و از چالپوسی زبان زن بیگانه.
۲۵ در دلت مشتاق جمال وی میباش، و از بلکهایش فریفته مشو،
زیرا که به سبب زن زانیه، شخص برای یک قرص نان محتاج میشود، و زن مرد دیگر، جان گرانها را صید میکند.
۲۷ آیا کسی آتش را در آغوش خود بگیرد و جامهاش سوخته نشود؟
یا کسی با خگرهای سوزنده راه رود و پایهایش سوخته نگردد؟
همچنین است کسی که نزد زن همسایه خویش داخل شود، زیرا هر که او را لمس نماید بیگانه نخواهد ماند.
درد را اهانت نمی کنند اگر دزدی کند تا جان خود را سیر نماید وقتی که گرسنه باشد.
۳۱ لیکن اگر گرفته شود، هفت چندان درد خواهد نمود و تمامی اموال خانه خود را خواهد داد.
۳۲ اما کسی که با زنی زان کند ناقص العقل است و هر که چنین عمل نماید، جان خود را هلاک خواهد ساخت.
۳۳ او ضرب و رسوائی خواهد یافت، و ننگ او محو نخواهد شد.
۳۴ زیرا که غیرت، شدت خشم مرد است و در روز انتقام، شفقت نخواهد نمود.
۳۵ بر هیچ کفارهای نظر نخواهد کرد و هر چند عطا را از یاده کنی، قبول نخواهد نمود.

هشدار در باره زنا

- ای پسر من سخنان مرا نگاه دار، و او امر مرا نزد خود ذخیره نما.
۲ او امر مرا نگاه دار تا زنده بمانی، و تعلم مرا مثل مرد مک چشم خویش.
۳ آنها را بر انگشتهای خود ببند و آنها را بر لوح قلب خود مرقوم دار.

- ۴ به حکمت بگو که تو خواهر من هستی و فهم رادوست خویش بخوان
تا تو را از زن اجنبی نگاه دارد، و از زن غریبی که سخنان تملقاً آمیز میگوید.
زیرا که از در پیچه خانه خود نگاه کردم، و از پشت شبکه خویش.
۷ در میان جاهلان دیدم، و در میان جوانان، جوانی ناقص العقل مشاهده نمودم،
که در کوچه بسوی گوشه او میگذشت. و به راه خانه وی میرفت،
در شام در حین زوال روز، در سیاهی شب و در ظلمت غلیظ،
که اینک زنی به استقبال وی میآمد، در لباس زانیه و در خیانت دل.
۱۱ زنی باوهگوسرکش که پایهایش در خانه اش قرار نمی گیرد.
۱۲ گاهی در کوچه ها و گاهی در شوارع عام، و زده ر گوشه های در کمین میباید.
۱۳ پس او را برگرفت و بوسید و چهره خود را بچسبیاخته، او را گفت:
«زد من ذبایح سلامتی است، زیرا که امر و نذرهای خود را او فاعل نمودم.
۱۵ از این جهت به استقبال تو بیرون آمدم، تا روی تو را به سعی تمام بظلم و حال تو را بافتم.
۱۶ بر بستر خود دو شکها گسترانید هام، باد بیاها از گان مصری.
۱۷ بستر خود را با مر و عود و سلیخه معطر ساختم.
۱۸ بیات صبح از عشق سیرشوم، و خویشتن را از محبت خرم سازیم.
۱۹ زیرا صاحبخانه در خانه نیست، و سفر دور رفته است.
۲۰ کیسه نقره ای به دست گرفته و تار و زبدر تمام را جعت نخواهد نمود.»
پس او را از زبانی سخنانش فریفته کرد، و از تملق لبهایش او را اغوا نمود.
۲۲ در ساعت از عقب او مثل گاوی که به سلاح خانه می رود، روانه شد و مانند احمق به زنجیرهای قصاب.
۲۳ تا تیره جگرش فرورود، مثل گنجشکی که به دام میبندند و نمی داند که به خطر جان خود می رود.
پس حالای پسران را بشنوید، و به سخنان دهانم توجه نماید.
۲۵ دل تو به راههایش مایل نشود، و به طریقهایش گمراه مشو،
زیرا که او بسیاری را بجز و حانداخته است، و جمیع کشتگانش زور آوراند.
۲۷ خانه او طریق ها و به است و به جره های موت مودی میباید.

ندای حکمت

- آیا حکمت ندای کند، و فطانت آواز خود را بلند نمی نماید؟
بهرس مکان های بلند، به کاره راه، در میان طریقها میبایستند.
۳ به جانب دروازه ها به دهنه شهر، نزد مدخل دروازه ها صدا میزند.
۴ که شمارای مردان میخوانم و آواز من به بی آدم است.
۵ ای جاهلان زیرکی را بفهمید و ای احمقان عقل را درک نمایید.
۶ بشنوید زیرا که به امور عالیه تکلم مینمایم و گشادن لبهایم استقامت است.
۷ دهانم به راستی تنطق میکند و لبهایم شرارت را مکر و میدارد.
۸ همه سخنان دهانم بر حق است و در آنها هیچ چیز کج یا موعج نیست.
۹ تمامی آنها نزد مرد فهم واضح است و نزد بندگان معرفت مستقیم است.
۱۰ تادیب مرا قبول کنید و نه نقره را، و معرفت را بیشتر از طلای خالص.
۱۱ زیرا که حکمت از لعلها بهتر است، و جمیع نفایس را به او برابر نتوان کرد.
۱۲ من حکمت و در زیرکی سکونت دارم، و معرفت تدبیر را بافتم.
۱۳ ترس خداوند، مکره داشتن بدی است. غرور و تکبر و راه بد و دهان دروغگور مکر و میدارم.
مشورت و حکمت کامل از آن من است. من فهم هستم و قوت از آن من است.
۱۵ به من یاد شاهان سلطنت میکنند، و داوران به عدالت فتوا میدهند.
۱۶ به من سروران حکمرانی مینمایند و شرفان و جمیع داوران جهان.
۱۷ من دوست میدارم آنانی را که مرادوست میدارند. و هر که مرا به جد و جهد بطلبید مرا خواهد یافت.
۱۸ دولت و جلال با من است. توانگری جاودانی و عدالت.
۱۹ ثمره من از طلا و زرناب بهتر است، و حاصل من از نقره خالص.
۲۰ در طریق عدالت میخرامم، در میان راههای انصاف،
تا مال حقیقی را نصیب محبان خود گردانم، و خزینه های ایشان را مملو سازم.
خداوند مرا مبداء طریق خود داشت، قبل از اعمال خویش از ازل.

- ۲۳ من از ازل برقرار بودم، از ابتدا پیش از بودن جهان.
- ۲۴ هنگامی که لجه هانیو دمن مولود شدم، وقتی که چشمه های پراز آب وجود نداشت.
- ۲۵ قبل از آنکه کوههار باشد، پیش از تلهامولد گردیدم.
- ۲۶ چون زمین و صحراهار هنوز نساخته بود، و نه اول غبار ربع مسکون را.
- ۲۷ وقتی که آو آسمان را مستحکم ساخت من آنجا بودم، و هنگامی که دلیر بر سطح لجه قرارداد.
- ۲۸ وقتی که افلاک را بالا استوار کرد، و چشمه های لجه را استوار گردانید.
- ۲۹ چون به دریا حد قرارداد، تا آبها از فرمان او تجاوز نکنند، و زمانی که بنیاد زمین را نهاد.
- ۳۰ آنکه زردا و معمار بودم، و روز بروز شادی مینمودم، و همیشه به حضور او اهتزاز میکردم.
- ۳۱ و اهتزاز من در آبادی زمین وی، و شادی من باخی آدم میبود.
- پس الانای پسران مرا بشنوید، و خوشباجال آنانی که طر بقهای مرانگه دارند.
- ۳۲ تادیب را بشنوید و حکیم باشید، و آن را در منماید.
- ۳۴ خوشباجال کسیکه مرا بشنود، و هر روز ز درهای من دیده بانی کند، و باوهای دروازه های مرا محافظت نماید.
- ۳۵ زیراه که مرا یابد حیات را تحصیل کند، و رضامندی خداوند را حاصل نماید.
- ۳۶ و اما کسیکه مرا خطا کند، بهجان خود ضرر رساند، و هر که مرادشمن دارد، موت را دوست دارد.

دعوت حکمت و جهالت

- حکمت، خانه خود را بنا کرده، و هفت ستونهای خویش را تراشیده است.
- ۲ ذباج خود را ذبح نموده و شراب خود را همزوج ساخته و سفره خود را نیز آراسته است.
- ۳ کنیزان خود را فرستاده، ندا کرده است، بر پشتهای بلند شهر.
- ۴ هر که جاهل باشد به اینجا بیاید، و هر که ناقص العقل است او را میگوید.
- ۵ بیایید از غذای من بخورید، و از شرابی که همزوج ساخته ام بنوشید.
- ۶ جهالت را ترک کرده، زنده بمانید، و به طریق فهم سلوک نمایید.
- ۷ هر که استهزا کننده را تادیب نماید، برای خویشتر رسوائی را تحصیل کند، و هر که شریر را تنبیه نماید برای او عیب مییابد.
- ۸ استهزا کننده را تنبیه منما مباد از تو نفرت کند، اما مر د حکیم را تنبیه نما که تو را دوست خواهد داشت.
- ۹ مر د حکیم را بنده که زباده حکیم خواهد شد. مر د عادل را تعلیم ده که علبش خواهد افزود.
- ۱۰ ابتدای حکمت ترس خداوند است، و معرفت قدوس فطانت مییابد.
- زیرا که به واسطه من روزهای تو کثیر خواهد شد، و سالهای عمر از برایت زیاده خواهد گردید.
- ۱۲ اگر حکیم هستی، برای خویشتن حکیم هستی. و اگر استهزائمانی به تنهایی متحمل آن خواهی بود.
- زن احمق یا هوگوست، جاهل است و هیچ نمی داند،
- و نزد در خانه خود میشیند، در مکانهای بلند شهر بر کرسی،
- تاراه روندگان را بخواند، و آنانی را که به راههای خود راستی میروند.
- ۱۶ هر که جاهل باشد به اینجا بر گردد، و به ناقص العقل میگوید:
- «بهای دزدیده شده شیرین است، و نان خفیه لذیذ مییابد.»
- او نمی داند که مر دگان در آنجا هستند، و دعوتشد گانش در عمقهای هاویه مییابند.

امثال سلیمان

- امثال سلیمان پسر حکیم پدر خود را مسرور میسازد، اما پسر احمق باعث حزن مادرش میشود.
- گنجهای شرارت منفعت ندارد، اما عدالت از موت رهایی میدهد.
- خداوند جان مر د عادل را نمی گذارد گرسنه بشود، اما آرزوی شریران را باطل میسازد.
- کسیکه به دست سست کار میکند فقیری گردد، اما دست چابک غنی میسازد.
- کسیکه در تابستان جمع کند پسر عاقل است، اما کسیکه در موسم حصاد میخوابد، پسر شرما آورنده است.
- بر سر عادلان برکتهاست، اما ظلم دهان شریران را میپوشاند.
- یادگار عادلان مبارک است، اما اسم شریران خواهد گندید.
- دانادل، احکام را قبول میکند، اما احمق پرگوتلف خواهد شد.
- کسیکه به راستی راه رود، در امنیت سالک گردد، و کسیکه راه خود را بچ میسازد آشکار خواهد شد.
- هر که چشمک میزند الم میسازد، اما احمق پرگوتلف میشود.
- دهان عادلان چشمه حیات است، اما ظلم دهان شریران را میپوشاند.
- بغض نزاعها میانگیزاند، اما محبت هر گاه را مستور میسازد.

در لبه‌ای فطانت پیشگان حکمت یافت میشود، اما جو به جهت پشت مرد ناقص العقل است. حکیمان علم را ذخیره میکنند، اما دها ن احق نزدیک به هلاکت است.

اموال دولتندان شهر حصار دارند و ایشان می‌باشد، اما بدینوایی فقیران هلاکت ایشان است. عمل مرد عادل مودی به حیانت است، اما محصول شریره گناه می‌نجامد.

کسیکه تادیب را نگاه دارد در طریق حیانت است، اما کسیکه تنبیه را ترک نماید گمراه میشود. کسیکه بغض را میپوشاند دروغگو می‌باشد. کسیکه بهتان را شیوع دهد احق است.

کثرت کلام از نگاه خالی نمی‌باشد، اما آنکه لبه‌ایش را ضبط نماید عاقل است. زبان عادلان نقره خالص است، اما دل شریران لاشیء می‌باشد.

لبه‌ای عادلان بسیاری را رعایت میکند، اما احقان از بیعتل می‌میرند. برکت خداوند دولتند می‌سازد، و هیچ زحمت بر آن نمی‌افزاید.

جاهل در عمل پداهتزاز دارد، و صاحب فطانت در حکمت. خوف شریران به ایشان میرسد، و آرزوی عادلان به ایشان عطا خواهد شد.

مثل گذشتن گردباد، شریر نابود میشود، اما مرد عادل بنیاد جاودانی است. چنانکه سر که برای دندان و دو برای چشمان است، همچنین است مرد کاهل برای آتانی که او را میفرستند. ترس خداوند عمر را طویل می‌سازد، اما سالهای شریران کوتاه خواهد شد.

انتظار عادلان شادمانی است، اما امید شریران ضایع خواهد شد. طریق خداوند به جهت کاملان قلعه است، اما به جهت عاملان شر هلاکت می‌باشد.

مرد عادل هرگز متحرک نخواهد شد، اما شریران در زمین ساکن نخواهند گشت. دهان صدیقان حکمت را میرویند، اما زبان دروغگو از آن ریشه‌کنده خواهد شد.

لبه‌ای عادلان به امور مر ضیه عارف است، اما دهان شریران پراز دروغها است.

ترازوی با تقرب نزد خداوند مکره است، اما سنگ تمام پسندیده او است. چون تکبر می‌آید نجالت می‌آید، اما حکمت با متواضعان است.

کاملت راستان ایشان راهدایت میکند، اما کجی خیانتکاران ایشان راهلاک می‌سازد. توانگری در روز غضب منفعت ندارد، اما عدالت از موت رهایی میبخشد.

عدالت مرد کامل طریق او را راست می‌سازد، اما شیراز شرارت خود هلاک می‌گردد. عدالت راستان ایشان را خلاصی میبخشد، اما خیانتکاران در خیانت خود گرفتار میشوند.

چون مرد شریر میرد امید او نابود می‌گردد، و انتظار زورآوران تلف میشود. مرد عادل از تنگی خلاص میشود و شریر بهجای او می‌آید.

مرد منافق به دهانش همسایه خود را هلاک می‌سازد، و عادلان به معرفت خویش نجات مییابند. از سعادت مندی عادلان، شهر شادی میکند، و از هلاکت شریران آبتجاج مینماید.

از برکت راستان، شهر مرتفع میشود، اما از دهان شریران منهدم می‌گردد. کسیکه همسایه خود را حقیر شمارد ناقص العقل می‌باشد، اما صاحب فطانت ساکت میماند.

کسیکه به غم‌های گردش میکند، سرها را فاش می‌سازد، اما شخص امین دل، امر را مخفی میدارد. جایی که تدبیر نیست مردم می‌افتند، اما سلامتی از کثرت مشیران است.

کسیکه برای غریب ضامن شود البته ضرر خواهد یافت، و کسیکه ضمانت را مکره دارد این می‌باشد. زن نیکو سیرت عزت را نگاه میدارد، چنانکه زورآوران دولت را محافظت مینمایند.

مرد در حرم به خوشبختی احسان مینماید، اما مرد ستم کیش جسد خود را میرنجاند. شریرا جرت فریبنده تحصیل میکند، اما کارنده عدالت مزه حقیقی را.

چنانکه عدالت مودی به حیانت است، همچنین هر که شرارت را پیروی نماید او را به موت میرساند. کج خلقان نزد خداوند مکره‌ه‌ند، اما کاملان طریقی پسندیده او میباشند.

یقین شریر میرا نخواهد شد، اما ذریت عادلان نجات خواهند یافت. زن جمیله بیعقل حلقه زرین است در بینی گراز.

آرزوی عادلان نیکویی محض است، اما انتظار شریران، غضب می‌باشد. هستند که میباشند و بیشتر می‌اندوزند و هستند که زیاد از آنچه شاید نگاه میدارند اما به نیاز مندی می‌نجامد.

شخص سخنی فر به میشود، و هر که سیراب میکند خود نیز سیراب خواهد گشت. هر که غله را نگاه دارد مردم او را لعنت خواهند کرده، اما بر سر فروشنده آن برکت خواهد بود.

کسیکه نیکویی را بطلبد رضامندی را می‌جوید، و هر که بدی را بطلبد بر او عارض خواهد شد. کسیکه بر توانگری خود توکل کند، خواهد افتاد، اما عادلان مثل برگ سبزشکوفه خواهند آورد.

هر که اهل خانه خود را برنجاند نصیب او باد خواهد بود، و احق بنده حکم دلان خواهد شد.

ثمره مرد عادل درخت حیات است، و کسیکه جانها را صید کند حکیم است.

اینگ مرد عادل بر زمین جزا خواهد یافت، پس چند مرتبه زیاده مرد شریر و گناهکار.

هر که تادیب را دوست میدارد معرفت را دوست میدارد، اما هر که از تنبیه نفرت کند وحشی است. مرد نیکو در ضامندی خداوند را تحصیل مینماید، اما او صاحب تدبیر فاسد را ملزم خواهد ساخت. انسان از بدی استوار نمی شود، اما ریشه عادلان جنبش نخواهد خورد.

زن صالحه تاج شوهر خود میباید، اما زنی که نخچیل سازد مثل پوشیدگی در استخوانهایش میباید. فکرهای عادلان انصاف است، اما تدابیر شریران فریب است.

سخنان شریران برای خون در کمین است، اما دها در استان ایشان راهایی میدهد.

شریران واژگون شده، نیست میشوند، اما خانه عادلان برقرار میماند.

انسان بر حسب عقلش ممدوح میشود، اما چنگ دلان نخچیل خواهند گشت.

کسی که حقیر باشد و خادم داشته باشد، بهتر است از کسی که خویشش را برافرازد و محتاجان باشد.

مرد عادل برای جان حیوان خود تشکر می کند، اما رحمتهای شریران ستم کیشی است.

کسی که زمین خود را زرع کند از نان سیر خواهد شد، اما هر که با طویل را پیروی نماید ناقص العقل است.

مرد شریره شکار بدکاران طمع میورزد، اما ریشه عادلان میوه میآورد.

در تقصیر لهدام مملک است، اما مرد عادل از تنگی بیرون میآید.

انسان از ثمره دهان خود از نیکویی سیری شود، و مکافات دست انسان به او رد خواهد شد.

راه احمق در نظر خودش راست است، اما هر که نصیحت را بشنود حکم است.

غضب احمق فوراً شکار میشود، اما خردمند نجالت را میپوشاند.

هر که به راستی تنطق نماید عدالت را ظاهر می کند، و شاهد دروغ، فریب را.

هستند که مثل ضرب شمشیر حرفهای باطل میزنند، اما زبان حکیمان شفا میبخشد.

لب را استگوتابه اداستوار میماند، اما زبان دروغگو طرفه العینی است.

در دل هر که تدبیر فاسد کند فریب است، اما مشورت دهندگان صلح را شادمانی است.

هیچ بدی به مرد صالح واقع نمی شود، اما شریران از بلا پر خواهند شد.

لبهای دروغگو زرد خدوند مکروه است، اما عاملان راستی پسندیده و هستند.

مرد زیرک علم را مخفی میدارد، اما دل احمقان حماقت را شایع میسازد.

دست شخص زرنگ سلطنت خواهد نمود، اما مرد کاهل بندی خواهد کرد.

کدورت دل انسان، او را منحنی میسازد، اما سخن نیکو او را شادمان خواهد گردانید.

مرد عادل برای همسایه خود هادی میشود، اما راه شریران ایشان را گمراه میکند.

مرد کاهل شکار خود را بریان نمی کند، اما زرنگی، توانگری گرانمای انسان است.

در طریق عدالت حیات است، و در گذر گاههایش موت نیست.

پسر حکم تادیب پدر خود را اطاعت می کند، اما استهزا کننده تهدید را نمی شنود.

مرد از میوه دهانش نیکویی را میخورد، اما جان خیانتکاران، ظلم را خواهد خورد.

هر که دهان خود را نگاه دارد جان خویش را محافظت نماید، اما کسی که لبهای خود را بگشاید هلاک خواهد شد.

شخص کاهل آرزو میکند و چیزی پیدائی کند. اما شخص زرنگ فربه خواهد شد.

مرد عادل از دروغ گفتن نفرت دارد، اما مشریر سو و نخچیل خواهد شد.

عدالت کسی را که در طریق خود کامل است محافظت میکند، اما شرارت، گناهکاران را هلاک میسازد.

هستند که خود را دو تنمید می شمارند و هیچ ندارند، و هستند که خویشش را فقیری می انگارند و دولت بسیار دارند.

دولت شخص فدی به جان او خواهد بود، اما فقیر تادیب را نخواهد شنید.

نور عادلان شادمان خواهد شد، اما چراغ شریران خاموش خواهد گردید.

از تکبر جز نزاع چیزی پیدائی شود، اما با آنانی که پند میپذیرند حکمت است.

دولتی که از بطالت پیداشود در تنقاص میباید، اما هر که به دست خود اندوزد در زیاد خواهد بود.

امیدی که در آن تعویق باشد باعث بیماری دل است، اما حصول مراد درخت حیات میباید.

هر که کلام را خوار شمارد خویشش را هلاک میسازد، اما هر که از حکم میترسد ثواب خواهد یافت.

تعلیم مرد حکم چشمه حیات است، تا از دامهای مرگ راهایی دهد.

عقل نیکو نعمت را میبخشد، اما راه خیانتکاران، سخت است.

هر شخص زیرک با علم عمل میکند. اما احمق حماقت را منتشر میسازد.

قاصد شیر در بلا گرفتار میشود، اما رسول امین شفا میبخشد.
 فقر و اهانست برای کسی است که تادیب را ترک نماید، اما هر که تنبیه را قبول کند محترم خواهد شد.
 آرزوی که حاصل شود برای جان شیرین است، اما اجتناب از بدی، مگر و واحقان میباشد.
 با حکیمان رفتار کن و حکم خواهی شد، اما رفیق جاهلان ضرر خواهد یافت.
 بلا گاهکاران را تعاقب میکند، اما عادلان، جزای نیکو خواهند یافت.
 مرد صالح پسران پسران را ارث خواهد داد، و دولت گاهکاران برای عادلان ذخیره خواهد شد.
 در مزرعه فقیران خوراک بسیار است، اما هستند که از بیانصافی هلاک میشوند.
 کسیکه چوب را باز دارد، از پسر خویش نفرت میکند، اما کسیکه او را دوست میدارد او را به سعی تمام تادیب مینماید.
 مرد عادل برای سیری جان خود میخورد، اما شکم شیران محتاج خواهد بود.

هر زن حکم خانه خود را بنا میکند، اما زن جاهل آن را بادست خود خراب مینماید.
 کسیکه به راستی خود سلوک مینماید از خداوند میترسد، اما کسیکه در طریق خود کج رفتار است او را تحقیر مینماید.
 درد هان احمق چوب تکبر است، اما لبهای حکیمان ایشان را محافظت خواهد نمود.
 جانی که گاو نیست، آخور پاک است، اما از قوت گاو، محصول زیاد میشود.
 شاهد امین دروغ نمی گوید، اما شاهد دروغ به کذب تنطق میکند.
 استهزا کننده حکمت را میطلبد و نمی یابد. اما به جهت مرد فہم علم آسان است.
 از حضور مرد احمق دور شو، زیرا لبهای معرفت را در او نخواهی یافت.
 حکمت مرد زیرک این است که راه خود را درک نماید، اما حماقت احمقان فریب است.
 احمقان به گناه استهزا میکنند، اما در میان راستان رضامندی است.
 دل شخص تبلیخی خویشتر را میداند، و غریب در خوشی آن مشارکت ندارد.
 خانه شیرین منهدم خواهد شد، اما خیمه راستان شکوفه خواهد آورد.
 راهی هست که به نظر آدمی مستقیم مینماید، اما عاقبت آن، طرق موت است.

هم در لُهو و لعب دل غمگین میباشد، و عاقبت این خوشی حزن است.
 کسیکه در دل مرتد است از راههای خود سیر میشود، و مرد صالح به خود سیر است.
 مرد جاهل هر سخن را باور میکند، اما مرد زیرک در رفتار خود تأمل مینماید.
 مرد حکم میترسد و از بدی اجتناب مینماید، اما احمق از غرور خود ایمن میباشد.
 مرد کج خلق، احمقانه رفتار مینماید، و (مردم) از صاحب سوظن نفرت دارند.
 نصیب جاهلان حماقت است، اما معرفت، تاج زیرکان خواهد بود.
 بدکاران در حضور نیکان خم میشوند، و شیران زرد روزه های عادلان میایستند.
 همسایه فقیر نیز از او نفرت دارد، اما دوستان شخص دولت مند بسیارند.
 هر که همسایه خود را حقیر شمارد گناه میورزد، اما خوشبختی کسی که بر فقیران ترحم نماید.

آیا صاحبان تدبیر فاسد گمراه نمی شوند، اما برای کسانی که تدبیر نیکو مینمایند، رحمت و راستی خواهد بود.
 از هر مشقتی منفعت است، اما کلام لبها به فقر محض میانجامد.
 تاج حکیمان دولت ایشان است، اما حماقت احمقان حماقت محض است.
 شاهد امین جانهارا نجات میبخشد، اما هر که به دروغ تنطق میکند فریب محض است.
 در ترس خداوند اعتماد قوی است، و فرزندان او را ملجأ خواهد بود.
 ترس خداوند چشمه حیات است، تا از دامهای موت اجتناب نمایند.
 جلال پادشاه از کثرت مخلوق است، و شکستگی سلطان از کمی مردم است.
 کسیکه در غضب باشد کثیر الفہم است، و کج خلق حماقت را به نصیب خود میبرد.

دل آرام حیات بدن است، اما حسد پیوسیدگی استخوانهاست.
 هر که بر فقیر ظلم کند آفریننده خود را حقیر مینماید، و هر که بر مسکین ترحم کند او را تجید مینماید.
 شیراز شرارت خود به زیر افکنده میشود، اما مرد عادل چون بمیرد اعتماد دارد.
 حکمت در دل مرد فہم ساکن میشود، اما در اندرون جاهلان آشکار میگردد.

عدالت قوم را رفیع میگرداند، اما گناه برای قوم، عار است.

رضامندی پادشاه بر خادم عاقل است، اما غضب او بر پست فطرتان.

جواب نرم خشم را برمی گرداند، اما سخن تبلیغ غیظ را به هیجان میآورد.

زبان حکیمان علم را زینت مینماید، اما دهان احمقان به حماقت تنطق مینماید.

چشمان خداوند در همه جا است، و بریدان و نیکان مینگرد.
 زبان ملامت، درخت حیات است و کجی آن، شکستگی روح است.
 احق تادیب پدر خود را خوار میشمارد، اما هر که تنبیه را نگاه دارد زیرک مییابد.
 در خانه مرد عادل گنج عظیم است، اما محصول شیرین، کدورت است.
 لبهای حکیمان معرفت را منتشر میسازد، اما دل احقان، مستحکم نیست.
 قربانی شیرین نزد خداوند مکروه است، اما دعای راستان پسندیده است.
 راه شیرین نزد خداوند مکروه است، اما پیروان عدالت را دوست میدارد.
 برای هر که طریق را ترک نماید تادیب سخت است، و هر که از تنبیه نفرت کند خواهد مرد.
 هاویه و ابدون در حضور خداوند است، پس چند مرتبه زیاده دلهای بنی آدم،
 استیزاکننده تنبیه را دوست ندارد، و نزد حکیمان نخواهد رفت.
 دلشادمان چهره را زینت میدهد، اما از تلخی دل روح منکسر میشود.
 دل مرد فهم معرفت را میطلبد، اما دانهان احقان حماقت را میچرد.
 تمامی روزهای مصیبت کشان بد است، اما خوشی دل ضیافت دائمی است.
 اموال اندک با ترس خداوند بهتر است از گنج عظیم با اضطراب.
 خوان بقول در جایی که محبت باشد بهتر است، از گاو پرواری که با آن عداوت باشد.
 مرد تندخو نزاع را برمی انگیزد، اما شخص دیر غضب خصوصت را ساکن میگرداند.
 راه کاهلان مثل خار بست است، اما طریق راستان شاهراه است.
 پسر حکیم پدر را شادمان میسازد، اما مرد با حق مادر خویش را حقیر میشمارد.
 حماقت در نظر شخص ناقص العقل خوشی است، اما مرد فهم به راستی سلوک مینماید.
 از عزم مشورت، تدبیر هاباطل میشود، اما از کثرت مشورت دهندگان برقرار مینماید.
 برای انسان از جواب دهانش شادی حاصل میشود، و سختی که در محاش گفته شود چه بسیار نیکو است.
 طریق حیات برای عاقلان به سوی بالا است، تا از هاویه اسفل دور شود.
 خداوند خانه متکبران را منهدم میسازد، اما محدود و بیوهزن را استوار مینماید.
 تدبیرهای فاسد نزد خداوند مکروه است، اما سخنان پسندیده برای طاهران است.
 کسی که ریص سود باشد خانه خود را مکدر میسازد، اما هر که از هدیهها نفرت دارد خواهد زیست.
 دل مرد عادل در جواب دادن تفکر میکند، اما دانهان شیرین، چیزهای بد را جاری میسازد.
 خداوند از شیرین دور است، اما دعای عادلان را میشنود.
 نور چشمان دل را شادمان میسازد، و خیر نیکو استخوانها را پر مغز مینماید.
 گوشتی که تنبیه حیات را بشنود، در میان حکیمان ساکن خواهد شد.
 هر که تادیب را ترک نماید، جان خود را حقیر میشمارد، اما هر که تنبیه را بشنود عقل را تحصیل مینماید.
 ترس خداوند ادب حکمت است، و تواضع پیشرو حرمت مییابد.

تدبیرهای دل از آن انسان است، اما متبیط زبان از جانب خداوند مییابد.
 همه راههای انسان در نظر خودش پاک است، اما خداوند در چهار اثابت میسازد.
 اعمال خود را به خداوند تفویض کن، تا فکرها را استوار شود.
 خداوند هر چیز را برای غایت آن ساخته است، و شیرین را نیز برای روزیلا.
 هر که دل مغرور دارد نزد خداوند مکروه است، و او هرگز مبر نخواهد شد.
 از رحمت و راستی، نگاه کفاره میشود، و به ترس خداوند، از بدی اجتناب میشود.
 چون راههای شخص پسندیده خداوند باشد، دشمنانش را نیز باوی به مصالحه میآورد.
 اموال اندک که با انصاف باشد بهتر است، از دخل فراوان بدون انصاف.
 دل انسان در طریقتش تفکر میکند، اما خداوند نقد مپایش را استوار میسازد.
 وحی بر لبهای پادشاه است، و دانهان او در دوری تجاؤز نمی نماید.
 تراز و سنجهای راست از آن خداوند است و تمامی سنگهای کبسه صنعت وی مییابد.
 عمل بد نزد پادشاهان مکروه است، زیرا که کسی ایشان از عدالت برقرار مینماید.
 لبهای راستگو پسندیده پادشاهان است، و راستگویان را دوست میدارند.
 غضب پادشاهان، رسولان موت است اما مرد حکیم آن را فر و مینماید.
 در نور چهره پادشاه حیات است، و رضامندی او مثل ابرو بهاری است.
 تحصیل حکمت از زر خالص چه بسیار بهتر است، و تحصیل فهم از نقره برگزیده تر.
 طریق راستان، اجتناب نمودن از بدی است، و هر که راه خود را نگاه دارد جان خویش را محافظت مینماید.
 تکبر پیشرو هلاک است، و دل مغرور پیشرو خرابی.
 با تواضع نزد حلیمان بودن بهتر است، از تقسیم نمودن غنیمت با متکبران.

هر که در کلام تعقل کند سعادت مندی خواهد یافت، و هر که به خداوند توکل نماید خوشبخت خواهد بود.

هر که دل حکیم دارد فهم خوانده میشود، و شیرینی لبها علم را میافزاید.

عقل برای صاحبش چشمه حیات است، اما نادب با حقمان، حماقت است.

دل مرد حکیم دهان او را عاقل میگرداند، و علم را بر لبهایش میافزاید.

سخنان پسندیده مثلثان عسل است، برای جان شیرین است و برای استخوانها شفا دهنده.

راهی هست که در نظر انسان راست است، اما عاقبت آن راه، موت میباشد.

اشتهای کارگریز کار میکند، زیرا که دهانش او را بر آن تحریض مینماید.

مرد لثم شرارت را میاندیشد، و بر لبهایش مثل آتش سوزنده است.

مرد دروغگو نزاع مییابد، و تمام دوستان خالص را از همدیگر جدا میکند.

مرد ظالم همسایه خود را اغوا مینماید، و او را به راه غیر نیکو هدایت میکند.

چشمان خود را بر هم میزند تا دروغ اختراع نماید، و لبهایش را میخاید ویدی را به انجام میرساند.

سفید موی تاج جمال است، هنگامی که در راه عدالت یافت شود.

کسیکه دیر غضب باشد از جبار بهتر است، و هر که بروح خود مالک باشد از تسخیر کننده شهر افضل است.

قرعه درد مانند آخته میشود، لیکن تمامی حکم آن از خداوند است.

لقمه خشک با سلامتی، بهتر است از خانه پر از ضیافت با محاصمت.

بنده عاقل بر سر است فطرت مسلط خواهد بود، و میراث را با برادران تقسیم خواهد نمود.

بوته برای نقره و کوره به جهت طلا است، اما خداوند امتحان کننده دلهاست.

شریره لبهای دروغگو را صفا میکند، و مرد کاذب به زبان فتنه انگیز گوش میدهد.

هر که فقیر را استیزا کند آفر بنده خویش را مذمت میکند، و هر که از بلا خوش میشود بی سزا نخواهد ماند.

تاج پیران، پسران پسرانند، و جلال فرزندان، پدران ایشانند.

کلام کبرآمیز احمق را می شاید، و چند مرتبه زیاد لبهای دروغگو نجبار را.

هدیه در نظر اهل آن سنگ گرانبهاست که هر کجا توجه نماید بر خوردار میشود.

هر که گاهی رامستور کند طالب محبت میباشد، اما هر که امری را تکرار کند دوستان خالص را از هم جدا میسازد.

یک ملامت به مرد فهم اثر میکند، بیشتر از صد تازیانه به مرد جاهل.

مرد شریر طالب فتنه است و بس. لذا اقا صد ستمکیش زدا و فرستاده میشود.

اگر خبری که بچه هایش کشته شود به انسان بر خورد، بهتر است از مرد احمق در حماقت خود.

کسیکه به عوض نیکویی بدی میکند بلا از خانه او دور نخواهد شد.

ابتدای نزاع مثل رخنه کردن آب است، پس مخصوصه را ترک کن قبل از آنکه به مجادله برسد.

هر که شریرا عادل شمارد و هر که عادل را ملزم سازد، هر دو ی ایشان نزد خداوند مگروهند.

قیمت به جهت خریدن حکمت چربا بدست احمق باشد؟ و حال آنکه هیچ فهم ندارد.

دوست خالص در همه اوقات محبت مینماید، و برادر به جهت تنگی مولود شده است.

مرد ناقص العقل دست میدهد و در حضور همسایه خود ضامن میشود.

هر که معصیت را دوست دارد در مناظره را دوست میدارد، و هر که در خود را بلند سازد خرابی را میطلبد.

کسیکه دل بچ دارد نیکویی را نخواهد یافت. و هر که زبان دروغگو دارد در بلا گرفتار خواهد شد.

هر که فرزندان احمق آورد برای خویشان غم پیدا میکند، و پدر فرزندان بله شادی نخواهد دید.

دلشاد مان شقای نیکو میبخشد، اما روح شکسته استخوانها را خشک میکند.

مرد شریر شهو را از بغل میگیرد، تا راههای انصاف را منحرف سازد.

حکمت در مد نظر مرد فهم است، اما چشمان احمق در اقصای زمین میباشد.

پسر احمق برای پدر خویش حزن است، و به جهت مادر خویش تلخی است.

عادلان را نیز سزایش نمودن خوب نیست، و نه ضرب زدن به نجاب سبب راستی ایشان.

صاحب معرفت سخنان خود را بازمی دارد، و هر که روح حلیم دارد در مدفطانت پیشه است.

مرد احمق نیز چون خاموش باشد او را حکیم میشمارند، و هر که لبهای خود را مینماید فهم است.

مرد معتزل، هوس خود را طالب

می باشد، و به هر حکمت صحیح مجادله میکند.

احق از فطانت مسرور نمی شود، مگر تا آنکه عقل خود را ظاهر سازد.

هنگامی که شریر میآید، حقارت هم میآید، و با هانت، نجالت میرسد.

سخنان دهان انسان آب عمیق است، و چشمه حکمت، زهر جاری است.
 طرفداری شیرین برای منحرف ساختن داوری عادلان نیکو نیست.
 لبهای احقر به منازعه داخل میشود، و دهانش برای ضرر به اصدامیزند.
 دهان احقر هلاکت وی است، و لبپایش برای جان خودش دام است.
 سخنان تمام مثل لقمه های شیرین است، و به عمق شکم فرو می رود.

او نیز که در کار خود اهمال میکند برادر هلاک کننده است.
 اسم خدا و بند برح حصین است که مرد عادل در آن میدود و این میباید.
 توانگری شخص دولت مند شهر محکم او است، و در تصوری مثل حصار بلند است.
 پیش از شکستگی، دل انسان متکبری گردد، و تواضع مقدمه عزت است.
 هر که سخنی را قبل از شنیدنش جواب دهد برای وی حماقت و عار میباید.
 روح انسان بیماری او را متحمل میشود، اما روح شکسته را کیست که متحمل آن بشود.
 دل مرد فهیم معرفت را تحصیل میکند، و گوش حکیمان معرفت را میطلبند.
 هدیه شخص، از برایش وسعت پیدا می کند و او را به حضور بزرگان میرساند.
 هر که درد عوی خود اول اید صادق مینماید، اما حریفش می آید و او را می آزماید.
 قرعه نزاعها را ساکت مینماید و زور او را زهم جدا میکند.
 برادر رنجیده از شهر قوی سختتر است، و منازعت با او مثل پشت بند های قصر است.
 دل آدمی از میوه دهانش پر میشود و از محصول لبپایش، سپر می گردد.
 موت و حیات در قدرت زبان است، و آتانی که آن را دوست میدارند میوه اش را خواهند خورد.
 هر که زوجه ای بادی چیز نیکو یافته است، و رضامندی خداوند را تحصیل کرده است،
 مرد فقیر به تضرع تکلم میکند، اما شخص دولت مند به سختی جواب میدهد.
 کسی که دوستان بسیار دارد خوبشترن راهلاک میکند، اما دوستی هست که از برادر چسبنده تر میباید.

فقیری که در کاملیت خود سالک است، از دروغ گوئی که احقر باشد بهتر است.
 دلی نیز که معرفت ندارد نیکو نیست و هر که به پایهای خویش میشتابد گناه میکند.
 حماقت انسان، راه او را ج میسازد، و دلش از خداوند خشنماک میشود.
 توانگری دوستان بسیار پیدا میکند، اما فقیر از دوستان خود جدا میشود.
 شاهد دروغ گو بیسزا نخواهد ماند، و کسی که دروغ تنطق کند رهایی نخواهد یافت.
 بسیاری پیش امیران تدلی مینمایند، و همه کس دوست بذل کننده است.
 جمیع برادران مرد فقیر از او نفرت دارند، و به طریق اولی دوستانش از او دور میشوند، انشان راه بخندان، تعاقب میکند و نیستند.
 هر که حکمت را تحصیل کند جان خود را دوست دارد. و هر که فطانت را نگاه دارد، سعادت مندی خواهد یافت.
 شاهد دروغ گو بیسزا نخواهد ماند، و هر که به کذب تنطق نماید هلاک خواهد گردید.
 عیش و عشرت احقر را نمی شاید، تا چه رسد به غلامی که بر نجبا حکمرانی میکند.
 عقل انسان خشم او را نگاه میدارد، و گذشته از تقصیر جلال او است.
 خشم پادشاه مثل غرش شیر است، و رضامندی او مثل شبنم بر گناه است.
 پسر جاهل باعث المپدش است، و نزاعهای زن مثل آبی است که دائم در چکیدن باشد.
 خانه و دولت ارث اجدادی است، اما وجهه عاقله از جانب خداوند است.
 کاهلی خواب سنگین می آورد، و شخص اهمال کار، گرسنه خواهد ماند.
 هر که حکم را نگاه دارد جان خویش را محافظت مینماید، اما هر که طریق خود را سبک گیرد، خواهد مرد.
 هر که بر فقیر ترحم نماید به خداوند قرض میدهد، و احسان او را به او خواهد نمود.
 پسر خود را تا دیب نمازیرا که امید هست، اما خود را به کشتن او وامدار.
 شخص تند خوم متحمل عقوبت خواهد شد، زیرا اگر او را خلاصی دهی آن را باید مکرر بجا آوری.
 پند را بشنوی و تا دیب را قبول نما، تا در عاقبت خود حکم بشوی.
 فکرهای بسیار در دل انسان است، اما آنچه ثابت ماند مشورت خداوند است.
 زینت انسان احسان او است، و فقیر از دروغ گو بهتر است.
 ترس خداوند مودی به حیاست است، و هر که آن را در در سیری ساکن مینماید، و به هیچ بلا گرفتار نخواهد شد.
 مرد کاهل دست خود را در بغلش پنهان میکند، و آن را هم به دهان خود بر نمی آورد.
 استبزا کننده را تا دیب کن تا جاهلان زیرک شوند، و شخص فهیم را تنبیه نما و معرفت را در رک خواهد نمود.
 هر که بر پدر خود ستم کند و مادرش را براند، پسری است که رسوائی و خجالت می آورد.

ای پسر من شنیدن تعلیمی را ترک نما، که تو را از کلام معرفت گمراه میسازد. شاهدلثم انصاف را استیزا میکند، و دهان شیران گناه را میبلعد. قصاص به جهت استیزا کنندگان میباید، و تاز یا نهپارای پشت احقان.

شراب استیزا میکند و مسکرات عریده میآورد، و هر که به آن فریفته شود حکیم نیست. هیبت پادشاه مثل غرش شیر است، و هر که خشم او را به هیجان آورد، بهجان خود خطامی ورزد. از نزاع دور شدن برای انسان عزت است، اما هر مرد احمق مجادله میکند. مرد کاهل به سبب زمستان شیار نمی کند، لہذا در موسم حصاد گدایی میکند و نمی یابد. مشورت درد دل انسان آب عمیق است، اما مرد فہم آن را میکشد.

بساکسانند که هر یک احسان خویش را اعلام میکنند، اما مرد امین را کیست که پیدا کند. مرد عادل که به کاملیت خود سلوک نماید، پسرانش بعد از او بخسته خواهند شد. پادشاهی که بر کرمی داوری نشیند، تمامی بدی را از چشمان خود پراکنده میسازد. کیست که تواند گوید: «ل خود را طاهر ساختم، و از گناه خویش پاک شدم.» سنگهای مختلف و پیمانہ های مختلف، هر دوی آنها نزد خداوند مکر و هاست. طفل نیز از افعالش شناخته میشود، که آیا اعمالش پاک و راست است یا نه. گوش شنوا و چشم بینا، خداوند هر دو آنها را آفریده است.

خواب را دوست مدار مباد فقیر شوی. چشمان خود را باز کن تا از نان سیر گردی. مشتری میگوید بد است، بد است، اما چون رفت آنگاه نفر میکند. طلا هست و لعلها بسیار، اما لبهای معرفت جواهر گرانهاست. جامه آنکس را بگیر که به جهت غریب ضامن است، و او را به رهن بگیر که ضامن بیگانگان است. نان فریب برای انسان لذیذ است، اما بعد هانش از سنگ ریزه پاره خواهد شد. فکر هابه مشورت محکم میشود، و با حسن تدبیر جنگ نما.

کسیکه به تمامی گردش کند اسرار افاش مینماید، لہذا با کسیکه لبهای خود را میگذراید معاشرت منما. هر که پدر و مادر خود را لعنت کند چراغش در ظلمت غلیظ خاموش خواهد شد. اموالی که اولاً به تعجیل حاصل میشود، عاقبتش مبارک نخواهد شد. مگو که از بدی انتقام خواهی کشید، بلکه بر خداوند توکل نما و تو را نجات خواهد داد. سنگهای مختلف نزد خداوند مکر و هاست، و ترازوهای متقلب نیکو نیست. قدمهای انسان از خداوند است، پس مرد راه خود را چگونه بفهمد؟ شخصی که چیزی را به تعجیل مقدس میگوید، و بعد از نذر کردن استفسار میکند، در دام میافتد. پادشاه حکم شیران را پراکنده میسازد و چوم را بر ایشان میگرداند. روح انسان، چراغ خداوند است که تمامی عمقهای دل را فتیش مینماید. رحمت و راستی پادشاه را محافظت میکند، و کرسی او به رحمت پایدار خواهد ماند. جلال جوانان قوت ایشان است، و عزت پیران موی سفید. ضربهای سخت از بدی طاهر میکند و تاز یا نهپارای عمق دل فرو میبرد.

دل پادشاه مثل نهیهای آب در دست خداوند است، آن را به هر سو که بخواد برمی گرداند. هر راه انسان در نظر خودش راست است، اما خداوند دلها را میآزماید. عدالت و انصاف را بجا آوردن، نزد خداوند از قربانیها پسندیده تر است. چشمان بلند و دل متکبر و چراغ شیران، گناه است.

فکرهای مرد زرنگ تمام به فراخی میانجامد، اما هر که عجول باشد برای احتیاج تعجیل میکند. تحصیل گنجیها به زبان دروغگو، بخاری است برهوشده برای جویندگان موت. ظلم شیران ایشان را به هلاکت میاندازد، زیرا که از بجا آوردن انصاف با مینمایند. طریق مردی که زبیرا ناه (باشد بسیار بچ است، اما اعمال مرد طاهر، مستقیم است. در زاویه پشت بام ساکن شدن بهتر است، از ساکن بودن باز ن ستیزه گرد خانه مشترک. جان شیر مشتاق شرارت است، و بر همسایه خود ترحم نمی کند. چون استیزا کننده سیاست یابد جاهلان حکمت میآموزند، و چون مرد حکم تربیت یابد معرفت را تحصیل مینماید. مرد عادل در خانه شیر تامل میکند که چگونه اشاره تباهی واژگون میشوند.

هر که گوش خود را از فریاد فقیر میندود، او نیز فریاد خواهد کرد و مستجاب نخواهد شد.
 هدیهای در خفا خشم را فرو مینشانند، و شورهای در بغل، غضب سخت را،
 انصاف کردن خرمی عادلان است، اما باعث پریشانی بدکاران میباشد.
 هر که از طریق تعقل گمراه شود، در جماعت مردگان ساکن خواهد گشت.
 هر که عیش را دوست دارد محتاج خواهد شد، و هر که شراب و روغن را دوست دارد دو تلمند نخواهد گردید.
 شیران فدی به عادلان میشوند و خبیانان به عوض راستان.
 در زمین بلیر ساکن بودن بهتر است از بودن بازن ستیزه گرو جنگجویی.
 در منزل حکیمان خزانه مرغوب و روغان است، اما مرداحق آنها را تلف میکند.
 هر که عدالت و رحمت را متابعت کند، حیات و عدالت و جلال خواهد یافت.
 مرد حکیم به شهر جباران بر خواهد آمد، و قلعه اعتماد ایشان را به زیر میاندازد.
 هر که دهان و زبان خویش را نگاه دارد، جان خود را از تنگی بحفاظت مینماید.
 مرد متکبر و مغرور مسمی به استهزا کننده میشود، و به افزونی تکبر عمل میکند.
 شپوت مرد کاهل او را میکشد، زیرا که دستپاش از کار کردن ابا مینماید.
 هستند که همه اوقات به شدت حریص میباشند، اما مرد عادل بذل میکند و امساک نمی نماید.
 قربانی های شیران مکروه است، پس چند مرتبه زیاد هنگامی که به عوض بدی آنها را می گذراند.
 شاهد دروغ گو هلاک میشود، اما کسی که استماع نماید به راستی تکلم خواهد کرد.
 مرد شیر روی خود را بچینا میسازد، و مرد راست، طریق خویش را مستحکم میکند.
 حکمتی نیست و نه فطانتی و نه مشورتی که به ضد خداوند بکار آید.
 اسب برای روز جنگ میباشد، اما نصرت از جانب خداوند است.

نیک نامی از کثرت دو تلمندی افضل است، و فیض از نقره و طلا بهتر.
 دو تلمند و فقیر با هم ملاقات میکنند، آفریننده هر دوی ایشان خداوند است.
 مرد زریک، بلا را مبیند و خویشتر را مخفی میسازد و جاهلان میگردد و در عقوبت گرفتار میشوند.
 جزای تواضع و خداترسی، دولت و جلال و حیانت است.
 خارها و دامها در راه بجز وان است، اما هر که جان خود را نگاه دارد از آنها دور میشود.
 طفل را در راهی که باید برود تربیت نما، و چون پیرم شود از آن انحراف نخواهد ورزید.
 تو انگریز فقیر تسلط دارد، و مدیون غلام طلب کار میباشد.
 هر که ظلم بکار دبا خواهد دروید، و عصای غضبش زایل خواهد شد.
 شخصی که نظراویا باشد مبارک خواهد بود، زیرا که از آنان خود به فقرا امیدهد.
 استهزا کننده را دور نما و نزاع رفع خواهد شد، و مجادله و نجات ساکت خواهد گردید.
 هر که طهارت دل را دوست دارد، و لبهای ظریف دارد پادشاه دوست او میباشد.
 چشمان خداوند معرفت را نگاه میدارد و چشمان خبیانکاران را باطل میسازد.
 مرد کاهل میگوید شیر بیرون است، و در کوچها کشته میشود.
 دهان زنان بیگانه چاه عمیق است، و هر که مغضوب خداوند باشد در آن خواهد افتاد.
 حماقت در دل طفل بسته شده است، اما چوب تادیب آن را از او دور خواهد کرد.
 هر که بر فقیری برای فایده خویش ظلم نماید، و هر که به دو تلمند انبخشد البته محتاج خواهد شد.
 کلام حکما

گوش خود را فراداشته، کلام حکما را بشنو، و دل خود را به تعلیم من مایل گردان،
 زیرا پسندیده است که آنها را در دل خود نگاه داری، و بر لبهایت جمیع ثابت ماند،
 تا اعتماد تو بر خداوند باشد. امر و زورتو را تعلیم دادم،
 آیا او مرشرف را برای تو ننوشتم؟ شامل بر مشورت معرفت،
 تا قانون کلام راستی را اعلام نمایم، و تو کلام راستی را نزد فرستندگان خود پس ببری؟
 فقیر را از آن جهت که ذلیل است تاراج ننما، و مسکین را در دربار، ستم مرسان،
 زیرا خداوند عوی ایشان را فیصل خواهد نمود، و جان تاراج کنندگان ایشان را به تاراج خواهد داد.
 با مرد تند خو معاشرت مکن، و با شخص کج خلق همراه مباش،
 مبادا راههای او را آموخته شوی و جان خود را در دام گرفتار سازی.
 از جمله آنانی که دست میدهند مباش و نه از آنانی که برای قرضها ضامن میشوند.

اگر چیزی نداری که ادا نمایی پس چرا بستر تو را از زیرت بردارد.
 حد قدیمی را که پدرانت قرار داده اند منتقل مساز.
 آیامردی را که در شغل خویش ماهر باشد می بینی؟ او در حضور پادشاهان خواهد ایستاد، پیش پست فطرتان نخواهد ایستاد.
 چون باحا کم به غذا خوردن نشینی، در آنچه پیش روی تو است تأمل نما.
 واگر مردا کول هستی کارد بر گوی خود بگذار.
 به خورا کهای لطیف او حریص مباش، زیرا که غذای فریبنده است.
 برای دو لقمه شدن خود را زحمت مرسان و از عقل خود باز ایست.
 آیا چشمان خود را بر آن خواهی دوخت که نیست میباش؟ زیرا که دولت البته برای خود با لها میسازد، و مثل عقاب در آسمان میپرد.
 نان مرد تنگ نظر را بخور، و به جهت خورا کهای لطیف او حریص مباش.
 زیرا چنانکه در دل خود فکر میکند خود او همچنان است. تو را میگوید: بخور و بنوش، اما دلش باتو نیست.
 لقمه های را که خورد های فی خواهی کرد، و بخنان شیرین خود را بر یاد خواهی داد.
 به گوش احمق سخن مگو، زیرا حکمت کلامت را خوار خواهد شمرد.
 حد قدیم را منتقل مساز، و به مزرحه پتیمان داخل مشو،
 زیرا که ولی ایشان زور آراست، و باتو درد عوی ایشان مقاومت خواهد کرد.
 دل خود را به ادب مایل گردان، و گوش خود را به کلام معرفت.
 از طفل خود تا دیب را با مدار که اگر او را با چوب زنی نخواهد مرد،
 پس او را با چوب بز، و جان او را از هازو به نجات خواهی داد.
 ای پسر من اگر دل تو حکیم باشد، دل من (لی دل) من شادمان خواهد شد.
 و کرده هایم وجد خواهد نمود، هنگامی که لهای تو به راستی متکلم شود.
 دل تو به جهت نگاه کاران غیور نباشد، اما به جهت ترس خداوند تمامی روز غیور باش،
 زیرا که البته آخرت هست، و امید تو منقطع نخواهد شد.
 پس تو ای پسر من بشنو و حکیم باش، و دل خود را در طریق مستقیم گردان.
 از زمره میگساران مباش، و از آنانی که بد نهی خود را تلف میکنند.
 زیرا که میگسار و مسرف، فقیر میشود و صاحب خواب به خرقهها ملبس خواهد شد.
 پدر خویش را که تو را تولید نمود گوش گیر، و مادر خود را چون پیر شود خوار مشمار.
 راستی را بخور و آن را مفروش، و حکمت و ادب و فهم را.
 پدر فرزند عادل به غایت شادمان میشود، و والد پسر حکیم از او مسرور خواهد گشت.
 پدرت و مادرت شادمان خواهند شد، و والده تو مسرور خواهد گردید.
 ای پسر من دل خود را به من بده، و چشمان تو به راههای من شاد باشد،
 چونکه زن زانیه حرفهای عمیق است، و زن بیگانه چاه تنگ.
 او نیز مثل راهزن در کین میباشد، و خیانتکاران را در میان مردم میافزاید.
 وای از آن کیست و شقاوت از آن که و زاعها از آن کدام و زاری از آن کیست و جراحات های بیسبب از آن که و سرخی چشمان از آن کدام؟
 آنانی را است که شرب مدام مینمایند، و برای چشیدن شراب مزوج داخل میشوند.
 به شراب نگاه مکن وقتی که سر خفام است، حینی که جبابهای خود را در جام ظاهر میسازد، و به ملایمت فرو میرود.
 اما در آخر مثل مار خواهد گردید، و مانند افعی نیش خواهد زد.
 چشمان تو چیزهای غریب را خواهد دید، و دل تو به چیزهای کج متعلق خواهد نمود،
 و مثل کسبیکه در میان دریا میخوابد خواهی شد، یا مانند کسبیکه بر سر دکل کشتی میخسبد،
 و خواهی گفت: مرا زدند لیکن در دریا احساس نکردم، مرا جرم نمودند لیکن نفهمیدم. پس کی بیدار خواهیم شد؟ همچنین معاودت میکنم و بار دیگر
 آن را میطلبم.

بر مردان شیر حسد مبر، و آرزو مدار تا با ایشان معاشرت نمایی،
 زیرا که دل ایشان در ظلم متفکر میکند و لهای ایشان در باره مشقت تکلم مینماید.
 خانه به حکمت بنام میشود، و با فطانت استوار میگردد،
 و به معرفت اطفا قهار میشود، از هر گونه اموال گرانها و نغایس.
 مرد حکم در قدرت میماند، و صاحب معرفت در توانایی ترقی میکند،
 زیرا که با حسن تدبیر یابد جنگ بکنی، و از کثرت مشورت دهندگان نصرت است.
 حکمت برای احمق زیاد بلند است، دهان خود را در دربار بازمی کند.

هر که برای بدی تفکر میکند، او را فتنه انگیزی گویند.
 فکر احسان گناه است، و استیزا کننده نزد آدمیان مکروه است.
 اگر در روز تنگی سستی نمایی، قوت تو تنگ میشود.
 آنانی را که برای موت برده شوند خلاص کن، و از رهانیدن آنانی که برای قتل میبایند کوتاهی منما.
 اگر گویی که این را ندانستیم، آیا از ما بنده دلهائی فهمد؟ و حافظ جان تو نمی داند؟ و به هر کس بر حسب اعمالش مکافات نخواهد داد؟
 ای پسر من عسل را بخور زیرا که خوب است، و شان عسل را چونکه به کامت شیرین است.
 همچنین حکمت را برای جان خود بپاموز، اگر آن را بیانی آنگاه اجرت خواهد بود، و امید تو منقطع نخواهد شد.
 ای شیر برای منزل مرد عادل در کبین مباش، و آرا مگاهه او را خراب مکن،
 زیرا مرد عادل اگر چه هفت مرتبه بقتل خواهد برخاست، اما شیران در بلا خواهند افتاد.
 چون دشمنت بقتل شادی مکن، و چون بلغزد دلت وجد نماید،
 مباد اخدا و نداین را ببیند و در نظرش ناپسنداید، و غضب خود را از او برگرداند.
 خوشیشتن را پس ببد کاران رنجیده مساز، و بر شیران حسد مبر،
 زیرا که به جهت بد کاران اجر نخواهد بود، و چراغ شیران خاموش خواهد گردید.
 ای پسر من از خد او ند و یاد شاه پترس، و بیا مفسدان معاشرت منما،
 زیرا که مصیبت ایشان ناگهان خواهد برخاست، و عاقبت سالهای ایشان را کیست که بداند؟
 بقیه سخنان حکیمان
 اینها نیز از (حکیمان) است طرفداری در داوری نیکو نیست.
 کسیکه به شیر بگوید تو عادل هستی، امته او را لعنت خواهند کرد و طوایف از او نفرت خواهند نمود.
 اما برای آنانی که او را تو بیخ نماند شادمانی خواهد بود، و برکت نیکو به ایشان خواهد رسید.
 آنکه به کلام راست جواب گوید لپارای بوسد.
 کار خود را در خارج آراسته کن، و آن را در ملک میاساز، و بعد از آن خانه خویش را بنا نما.
 بر همسایه خود بیجهت شهادت مده، و با لبهای خود فریب مده،
 و مگوبه طوری که او به من عمل کرد من نیز با وی عمل خواهم نمود، و مرد را بر حسب اعمالش یاداش خواهم داد.
 از مزه مرد کاهل، و از تا کستان شخص ناقص العقل گذشتم.
 و اینک بر تمامی آن خارها میروید، و خس تمامی روی آن را میپوشانید، و دیوار سنگیش خراب شده بود،
 پس من نگریسته متفکر شدم، ملاحظه کردم و ادب آموختم.
 اندکی خفت و اندکی خواب، و اندکی برهم نهادن دستبایه جهت خواب،
 پس فقر تو مثل راهزن بر تو خواهد آمد، و نیاز مندی تو مانند مرد مسلح.

سایر امثال سلیمان

اینها نیز از امثال سلیمان است که مردان حزقیاء، پادشاه بود آنها را نقل نمودند.
 مخفی داشتن امر جلال خدا است، و تفحص نمودن امر جلال پادشاهان است.
 آسمان را در بلندیش و زمین را در عمقش، و دل پادشاهان را در تفتیشش توان نمود.
 در دراز نقره دور کن، تا ظرفی برای زورگر بیرون آید.
 شیران را از حضور پادشاه دور کن، تا کسی او در عدالت پایدار نماند.
 در حضور پادشاه خویشتن را بر میفران، و در جای بزرگان مایست،
 زیرا بهتر است تو را گفته شود که اینجا بالا بیا، از آنکه به حضور سروری که چشمانت او را دیده است تو را پایین برند.
 برای نزاع به تعجیل بیرون مرو، مباد او را آخرش چون همسایه ات تو را خجل سازد، ندانی که چه باید کرد.
 دعوی خود را با همسایه ات بکن، اما را از دیگری رافاش مساز،
 مباد اهر که بشنود تو را ملامت کند، و بدنامی تو رفع نشود.
 سخنی که در محاش گفته شود، مثل سیبهای طلا در مرد صعلکاری نقره است.
 مودب حکیم برای گوش شواء، مثل حلقه طلا و زبور ز خالص است.
 رسول امین برای فرستدگان خود، چون خنکی بخیز در موسم حصاد میباید، زیرا که جان آقایان خود را تازه میکند.
 کسیکه از بخششهای فریبنده خود نغمی کند، مثل ایرها و یاد بیباران است.
 با تحمل داور بره رای خود توان آورد، و زبان ملاجم، استخوان را میبشکند.
 اگر عسل یافتی بقدر کفایت بخور، مباد از آن پر شده، قی کنی،
 پای خود را از زیاد رفتن به خانه همسایه ات باز دار، مباد از تو سیر شده، از تو نفرت نماید.
 کسیکه دوباره همسایه خود شهادت دروغ دهد، مثل تبر زین و شمشیر و تبر تیز است.
 اعتماد بر خیا نیکار در روز تنگی، مثل دندان کرم زده و پای مرتعش میباید.

سرایدن سرودها برای دلتنگ، مثل کندن جامه در وقت سرما و ریختن سر که بر شوره است. اگر دشمن تو گرسنه باشد او رانان بخوران، و اگر تشنه باشد او آب بوشان، زیرا اخگرها بر سرش خواهی انباشت، و خداوند تو را پادشاه خواهد داد. چنانکه باد شمال باران می‌آورد، همچنان زبان غیبتگو چهره را خشمناک میسازد. ساکن بودن در گوشه پشت بام بهتر است از بودن با زن جنگجو در خانه مشترک. خیر خوش از ولایت دور، مثل آب سرد برای جان تشنه است. مرد عادل که پیش شریخم شود، مثل چشمه گل آلود منبع فساد است. زیاد عسل خوردن خوب نیست، همچنان طلبیدن جلال خود جلال نیست. کسیکه بروح خود تسلط ندارد، مثل شهر منهدم و بیحصار است.

چنانکه برف در تابستان و باران در حصاد، همچنین حرمت برای احمق شایسته نیست. لعنت، بیسبب نمی آید، چنانکه گنجشک در طیران و پرستوک در پریدن. شلاق به جهت اسب و لگام برای الاغ، و چوب از برای پشت احمقان است. احمق را موافق حماقتش جواب مده، مبادا تو نیز مانند او بشوی. احمق را موافق حماقتش جواب بده، مبادا خویشت را حکم بشمارد.

هر که پیغاهی به دست احمق نبرد، پایهای خود را میبرد و ضرر خود را مینوشد. ساقهای شخص لنگ بپشمکین است، و مثلی که از دهان احمق برآید همچنان است. هر که احمق را حرمت کند، مثل کیسه جواهر در توده سنگها است. مثلی که از دهان احمق برآید، مثل خاری است که در دست شخص مست رفته باشد. تیر انداز همه را بجز میزند، همچنان است هر که احمق را به مزه گیرد و خطا کاران را اجیر نماید.

چنانکه سگ به قی خود بر می گردد، همچنان احمق حماقت خود را تکرار میکند. آیا شخصی را میبینی که در نظر خود حکم است، امیدداشتن بر احمق از امید بر او بیشتر است.

کاهل میگوید که شیر در راه است، و اسد در میان کوچها است.

چنانکه در پایشناش میکردد، همچنان کاهل بریستر خویش.

کاهل دست خود را در قاب فرم میبرد و از بر آوردن آن به دهانش خسته میشود.

کاهل در نظر خود حکیمتر است از هفت مرد که جواب عاقلانه میدهند.

کسیکه برود در زناعی که به او تعلق ندارد متعرض شود، مثل کسی است که گوشهای سگ را بگیرد. آدم دیوانهای که مشعلها و تیرها و موت را می اندازد،

مثل کسی است که همسایه خود را فریب دهد، و میگوید آيا شوی نمی کردم؟

از نبودن هیزم آتش خاموش میشود، و از نبودن تمام نماز عه ساکت میگردد.

زغال برای اخگرها و هیزم برای آتش است، و مرد دفته انگیز به جهت برانگیختن نزاع.

سخنان تمام مثل خوراکی لذیذ است، که به عمقهای دل فرو میرود.

لبهای پر محبت بادل شیرین، مثل نقره‌های پردرد است که بر ظرف سفالین اندوده شود.

هر که بغض دارد با لبهای خود نیرنگ مینماید، و در دل خود فریب را ذخیره میکند.

هنگامی که سخن نیکو گوید، او را باور ممکن زیرا که در قلبش هفت چیز مکره است.

هر چند بغض او به حيله مخفی شود، اما خیانت او در میان جماعت ظاهر خواهد گشت.

هر که حفرهای بکند در آن خواهد افتاد، و هر که سنگی بغلطاند بر او خواهد برگشت.

زبان دروغگو از مجروح شدگان خود نفرت دارد، و دهان چاپلوس هلاکت را ایجاد میکند.

در باره فردانغرمنا، زیراغنی دانی که روز چه خواهد زاید.

دیگری تو را بستاند و نه دهان خودت، غریبی و نه لبهای تو.

سنگ سنگین است و ریگ ثقیل، اما خشم احمق از هر دوی آنها سنگینتر است.

غضب ستم کیش است و خشم سیل، اما کیست که در برابر حسد تو اند استاد.

تنبیه آشکار از محبت پنهان بهتر است.

جراحات دوست وفادار است، اما بوسه‌های دشمن افراط است.

شکم سیرازشان عسل کراهت دارد، اما برای شکم گرسنه هر تلخی شیرین است.

کسیکه از امکان خود آواره بشود، مثل گنجشکی است که از آشیانه‌اش آواره گردد.

روغن و عطر دل را شاد میکند، همچنان حلاوت دوست از مشورت دل.

دوست خود دوست پدرت را ترک ننماید، و در روز مصیبت خود به خانه برادرت داخل مشو، زیرا که همسایه نزدیک از برادرت دورتر است.

ای پسر من حکمت بیاموز دل مرشاد کن، تا ملامت کنندگان خود را عجب سازم.
 مرد زیرک، بالا را میبیند و خویشتر را مخفی میسازد، اما جاهلان میگذرند و در عقوبت گرفتار میشوند.
 جامه آن کس را بگیر که به جهت غریب ضامن است، و او را به رهن بگیر که ضامن بیگانگان است.
 کسیکه صبح زود برخاسته، دوست خود را به آواز بلند برکت دهد، از برایش لعنت محسوب میشود.
 چکیدن دائمی آب در روز باران، وزن سبزی همچو مشابهاند.
 هر که او را باز دارد مثل کسی است که بادرانگه دارد، یار و غن را که در دست راست خود گرفته باشد.
 آهن، آهن را نیز میکند، همچنین مرد روی دوست خود را نیز میسازد.
 هر که درخت انجیر را نگاه دارد میوه‌هاش را خواهد خورد، و هر که آقای خود را ملازم نماید محترم خواهد شد،
 چنانکه در آب صورت به صورت است، همچنان دل انسان به انسان.
 هاو به وابدون سیر می‌شوند، همچنان چشمان انسان سیر نخواهند شد.
 بته برای نفره و کوره به جهت طلست، همچنان انسان از دهان ستایش کنندگان خود (زموده میشود).
 احق رامیان بلغور در هاو ن باد سته بکوب، و حماقتش از آن بیرون نخواهد رفت.
 به حالت گله خود نیکو توجه نما، و دل خود را به رهنه خود مشغول ساز،
 زیرا که دولت دائمی نیست، و تاج هم نسلا بعد نسل (ایداری).
 علف را میبرند و گیاه سبز میروید، و عولوفه کوهها جمع میشود،
 برهه‌ها برای لباس تو، و بزها به جهت اجاره زمین بهکار می‌آیند،
 و شیر بزها برای خوراک تو و خوراک خاندان، و معیشت کنیزان کفایت خواهد کرد.

شیران میگریزند جایی که تعاقب کنند های نیست، اما عادلان مثل شیر شجاعند.
 از معصیت اهل زمین حاکمان بسیاری شوند، اما مردم فهم و دانا استقامتش برقرار خواهد ماند.
 مرد رئیس که بر مسکینان ظلم میکند مثل باران است که سیلان کرده، خوراک باقی نگذارد.
 هر که شریعت را ترک میکند شیران را می ستاید، اما هر که شریعت را نگاه دارد از ایشان نفرت دارد.
 مردمان شریرا نصاف را درک نمی نمایند، اما طالبان خداوند همه چیز را میفهمند.
 فقیری که در کاملیت خود سلوک نماید بهتر است از کج رونده دورا هر چه دولتند باشد.
 هر که شریعت را نگاه دارد پسری حکیم است، اما مصاحب مسرفان، پدر خویش را رسوای سازد.
 هر که مال خود را به ربا وسو د پیفزاید، آن را برای کسیکه بر فقیران ترحم نماید، جمع مینماید.
 هر که گوش خود را از شنیدن شریعت برگرداند، دعای او هم مکروه میشود.
 هر که راستان را به ربا بد گراه کند به حفره خود خواهد افتاد، اما صالحان نصیب نیکو خواهند یافت.
 مرد دولتند در نظر خود حکیم است، اما فقیر خرد مند او را تفتیش خواهد نمود.
 چون عادلان شادمان شوند نغر عظیم است، اما چون شیران بر افراشته شوند مردمان خود را مخفی میسازند.
 هر که گاه خود را بپوشاند بر خوردار نخواهد شد، اما هر که آن را اعتراف کند و ترک نماید رحمت خواهد یافت.
 خوشحال کسیکه دائم میترسد، اما هر که دل خود را سخت سازد به بلا گرفتار خواهد شد.
 حاکم شیر بر قوم مسکین، مثل شیر غرنده و خرس گردنده است.
 حاکم ناقص العقل بسیار ظلم میکند، اما هر که از زشوه نفرت کند عمر خود را در از خواهد ساخت.
 کسیکه متحمل بار خون شخصی شود، به هاو به میشتابد. زنهاری کسی او را باز ندارد.
 هر که به استقامت سلوک نماید رستگار خواهد شد، اما هر که در دوا کج روی باشد در یکی از آنها خواهد افتاد.
 هر که زمین خود را زرع نماید از آن سیر خواهد شد، اما هر که پیروی باطلان کند از فقر سیر خواهد شد.
 مرد امین برکت بسیار خواهد یافت، اما آنکه در پی دولت میشتابد بیسزا نخواهد ماند.
 طرفداری نیکو نیست، و به جهت لقمه‌های نان، آدمی خطا کار میشود.
 مرد تنگ نظر در پی دولت میشتابد و نمی داند که نیاز مندی او را در خواهد یافت.
 کسیکه آدمی را تنبیه نماید، آخرش رستگار خواهد یافت، بیشتر از آنکه به زبان خود چالوسی میکند.
 کسیکه پدر و مادر خود را غارت نماید و گوید گاه نیست، مصاحب هلاک کنندگان خواهد شد.
 مرد حریص نزاع را بر می انگیزاند، اما هر که بر خداوند توکل نماید قوی خواهد شد.
 آنکه بر دل خود توکل نماید احمق میباشد، اما کسیکه به حکمت سلوک نماید نجات خواهد یافت.
 هر که به فقر ابدل نماید محتاج نخواهد شد، اما آنکه چشمان خود را بپوشاند لعنت بسیار خواهد یافت.
 وقتی که شیران بر افراشته شوند مردم خویشتر را پنهان میکنند، اما چون ایشان هلاک شود عادلان افزوده خواهند شد.

کسیکه بعد از تنبیه بسیار گردنکشی می کند، ناگهان منکسر خواهد شد و علاجی نخواهد بود. چون عادلان افزوده گردند قوم شادی میکنند، اما چون شیران تسلط یابند مردم ناله مینمایند. کسیکه حکمت را دوست دارد پدر خویش را مسرور میسازد، اما کسیکه با فاحشه ها معاشرت کند اموال را تلف مینماید. پادشاه ولایت را به انصاف پایدار میکند، اما مردم در شوه خوار آن را ویران میسازد. شخصی که همسایه خود را چالپوشی میکند دام برای پایپایش میگستراند. در معصیت مرد شیر دمی است، اما عادل ترتم و شادی خواهد نمود. مرد عادل دعوی فقیر را درک میکند، اما شیر برای دانستن آن فهم ندارد. استهزا کنندگان شهر را به آشوب میآوردند، اما حکیمان خشم را فرومی نشانند. اگر مرد حکیم با احق دعوی دارد، خواه غضبناک شود خواه بخندد او را راحت نخواهد بود. مردان خون ریز از مرد کامل نفرت دارند، اما راستان سلامتی جان او را طلبند. احق تمامی خشم خود را ظاهر میسازد، اما مردم حکیم به تاخیر آن را فرومی نشانند. حاکی که به سخنان دروغ گوش گیرد، جمیع خادمانش شیر خراهند شد. فقیر و ظالم با هم جمع خواهند شد، و خداوند چشمان هر دویشان را روشن خواهد ساخت. پادشاهی که مسکینان را به راستی داوری نماید، کرمی وی تا به ابد پایدار خواهد ماند. چوب و تنبیه، حکمت میباشد، اما پسری که بیلگام باشد، مادر خود را نجل خواهد ساخت. چون شیران افزوده شوند تنبیه زیاد میگردد، اما عادلان، افتادن ایشان را خواهند دید. ۱۷ پسر خود را تادیب نما که تو را راحت خواهد رسانید، و همچنان تولدات خواهد بخشید. جانی که رویان نیست قوم گردنکش میشوند، اما خوشباجال کسی که شریعت را نگاه میدارد. خادم، محض سخن متبیه نمی شود، زیرا اگر چه بفهمد اجابت نمی نماید. آیا کسی را میبینی که در سخنگفتن عجول است، امید بر احق زیاد است از امید بر او. هر که خادم خود را از ظفولیت به نازی می پرورد، آخر پسر او خواهد شد. مرد تند خیز از برمی انگیزاند، و شخص کج خلق در تقصیر میافزاید. تکبر شخص او را نیست میکند، اما مردم در حالم دل، به جلال خواهد رسید. هر که با زد معاشرت کند خویش را دشمن دارد، زیرا که لعنت میشوند و اعتراف نمی نمایند. ترس از انسان دام میگستراند، اما هر که برخداوند توکل نماید سرفراز خواهد شد. بسیاری لطف حاکم را مطلبند، اما داوری انسان از جانب خداوند است. مرد ظالم زد عادلان مکروه است، و هر که در طریق، مستقیم است نزد شیران مکروه میباشد.

کلمات آکور

کلمات و پیغام آکور بن یافته. وحی آن مرد به ایتیل یعنی به ایتیل واکال. یقین من از هر آدمی وحشی تر هستم، و فهم انسان را ندارم. من حکمت را نیاموختام و معرفت قدوس را ندانستم. کیست که به آسمان صعود نمود و از آنجا نزول کرد؟ کیست که با درادر مشت خود جمع نمود؟ و کیست که آب را در جامه بند نمود؟ کیست که تمامی اقباضی زمین را استوار ساخت؟ نام او چیست و پسر او چه اسم دارد؟ بگو اگر اطلاع داری. تمامی کلمات خدا مصفی است. او به جهت متوکلان خود سپر است. به سخنان او چیزی میفزاید، مباد اتورا تو بیخ نماید و تکدیب شوی. دو چیز از تو درخواست نمودم، آنها را قبل از آنکه بمیرم از من باز مدار: بطلت و دروغ را از من دور کن، مرا نه فقر ده و نه دولت. به خوراکی که نصیب من باشد مرا برپور، مباد اسیر شده، تو را انکار نمایم و بگویم که خداوند کیست. و مباد فقیر شده، دزدی نمایم، و اسم خدای خود را به باطل برم. بنده را نزد آقا پیش متهم مساز، مباد اتورا لعنت کند و مجرم شوی. گروهی میباشد که پدر خود را لعنت مینمایند، و مادر خویش را برکت نمی دهند. گروهی میباشد که در نظر خود باکند، اما از نجاست خود غسل نیاقتانند. گروهی میباشد که چشمشان چقدر بلند است، و مژگانشان چه قدر برافراشته. گروهی میباشد که دندانهایشان شمشیرهاست، و دندانهای آسیای ایشان کارد هاتاقیران را از روی زمین و مسکینان را از میان مردمان بخورند. زالورا دو دختر است که بدهیده میگویند. سه چیز است که سیر نمی شود، بلکه چهار چیز که نمی گوید که کافی است: هاوره و رحم نازاد، و زمینی که از آب سیر نمی شود، و آتش که نمی گوید که کافی است.

چشمی که پدر را استیزامیکند و اطاعت مادر را خوار میشمارد، غرابهای وادی آن را خواهند کند و بچه های عقاب آن را خواهند خورد. سه چیز است که برای من زیاد عجیب است، بلکه چهار چیز که آنها را نتوانم فهمید: طریق عقاب در هوا و طریق مار بر صحره، و راه کشتی در میان دریای و راه مرد باد ختر یا کره. همچنان است طریق زن زانیه، میخورد و دوهان خود را پاک میکند و میگوید گناه نکردم. بهسبب سه چیز زمین متزلزل میشود، و بهسبب چهار که آنها را تحمل نتواند کرد: بهسبب غلامی که سلطنت میکند، و احمقی که از غذا سیر شده باشد، بهسبب زن مکروهه چون منکوحه شود، و کنیز وقتی که وارث خاتون خود گردد. چهار چیز است که در زمین بسیار کوچک است، لیکن بسیار حکم میبشد: مورچهها طایفه بیقوتند، لیکن خوراک خود را در تابستان ذخیره میکنند. و نکها طایفه ناتوانند، اما خانه های خود را در صحره میگذرانند. ملخها را پادشاهی نیست، اما جمیع آنها دسته دسته بیرون میروند. چلباسهها بهدستهای خود میگیرند و در قصرهای پادشاهان میباشند. سه چیز است که خوش خرام است، بلکه چهار چیز که خوش قدم میباشند: شیر که در میان حیوانات توانا تر است، و از هیچکدام روگردان نیست. تازی و یزن، و پادشاه که با او مقاومت نتوان کرد. اگر از وی حماقت خویشتر را برافراشتهای و اگر بداند بشیدهای، پس دست بردهان خود بگذارد، زیرا چنانکه از فشردن شیر، پنیر بیرون میآید، و از فشردن بینی، خون بیرون میآید، همچنان از فشردن غضب نزاع بیرون میآید.

کلام لوطیل پادشاه

کلام لوطیل پادشاه، پیغمبی که مادرش به او تعلیم داد.

چه گویمای پسر من، چه گویمای پسر رحم من! و چه گویمای پسر نذرهای من! قوت خود را به زنان مده، و نه طریقه های خویش را به آنچه باعث هلاکت پادشاهان است. پادشاهان را نمی شاید ای لوطیل، پادشاهان را نمی شاید که شراب بنوشند، و نه امیران را که مسکرات را بخوانند. میناد بنوشند و فراریض را فراموش کنند، و داوری جمیع ذلیلان را منحرف سازند. مسکرات را به اتانی که مشرف به هلاکتند بده. و شراب را به تلخ جانان، تابنوشند و فقر خود را فراموش کنند، و مشقت خویش را دیگر یاد نیاورند. دهان خود را برای گنگان باز کن، و برای دادرسی جمیع بچارگان. دهان خود را باز کرده، به انصاف داوری نما، و فقیر و مسکین را دادرسی فرما. زن صالحه را کیست که پیدا تواند کرد؟ قیمت او از لعلها گرانتر است. دل شوهرش بر او اعتماد دارد، و محتاج منفعت نخواهد بود. برایش تمامی روزهای عمر خود، خوبی خواهد کرد و نه بدی. پشم و گنار را میجوید. و بهدستهای خود با رغبت کار میکند. او مثل کشتیهای تجار است، که خوراک خود را از دور میآورد. وقتی که هنوز شب است برمی خیزد، و به اهل خانهاش خوراک و به کنیزانش حصه ایشان را می دهد. در باره مزرعه فکر کرده، آن را میخورد، و از کسب دستهای خود تا کستان غرس مینماید. کمر خود را با قوت میندند، و بازوهای خویش را قوی میسازد. تجارت خود را میندند که نیکو است، و چراغش در شب خاموش نمی شود. دستهای خود را به دوک دراز میکند، و انگشتهایش چرخ را میگیرد. کفهای خود را برای فقیران مبسوط می سازد، و دستهای خویش را برای مسکینان دراز مینماید. به جهت اهل خانهاش از برف نمی ترسد، زیرا که جمیع اهل خانه او به اطلس ملبس هستند. برای خود اسبهای زینت میسازد. لباسش از گنار نازک و ارغوان میباشند. شوهرش در دربارها معروف میباشند، و در میان مشایخ و ولایت مینشینند. جامه های گنار ساخته آنها را میفروشد، و کفر بندها به تاجران میدهد. قوت و عزت، لباس او است، و در باره وقت آینده میخندد. دهان خود را به حکمت میگذشاید، و تعلیم محبتاً میزبان وی است. به رفتار اهل خانه خود متوجه میشود، و خوراک کاهلی نمی خورد. پسرانش برخاسته، او را خوشحال میگویند، و شوهرش نیز او را میستاید. دختران بسیار اعمال صالحه نمودند، اما تو بر جمیع ایشان برتری داری.

جمال، فریبده و زیبایی، باطل است، اما زنی که از خداوند میترسد ممدوح خواهد شد.
وی را از ثمره دستپايش بدهيد و اعمالش او را نزد دروازهها بستايد.

کتاب جامعه

همه چیز بطلت است

کلام جامعه بن داود که در اورشلیم پادشاه بود:

- ۱ باطل اباطیل، جامعه میگوید، باطل اباطیل، همه چیز باطل است.
- ۲ انسان را از تمامی مشقتش که زیر آسمان میکند چه منفعت است؟
- ۳ یک طبقه میروند و طبقه دیگری آیند و زمین تا به ابد پایدار میماند.
- ۴ آفتاب طلوع میکند و آفتاب غروب میکند و به چنانی که از آن طلوع نمود میشتابد.
- ۵ باد بطرف جنوب میروند و بطرف شمال دور میزند؛ دور زنان دور زنان میروند و یاد به مدارهای خود برمی گردد.
- ۶ جمع نهرها به دریا جاری میشود اما دریا بر نمی گردد؛ به مکانی که نهرها از آن جاری شده همان جا باز برمی گردد.
- ۷ همه چیز هرا بر از خستگی است که انسان آن را بیان نتواند کرد. چشم از دیدن سیر نمی شود و گوش از شنیدن مملو نمی گردد.
- ۸ آنچه بوده است همان است که خواهد بود، و آنچه شده است همان است که خواهد شد و زیر آفتاب همه چیز تازه نیست.
- ۹ آیا چیزی هست که در بارهاش گفته شود؛ بین این تازه است. در دره‌هایی که قبل از ما بودند چیزی قدیم بود.
- ۱۰ ذکری از پیشینیان نیست، و از آیندگان نیز که خواهند آمد، نزد آنانی که بعد از ایشان خواهند آمد، ذکری نخواهد بود.

بطلت حکمت

من که جامعه هستم بر اسرائیل در اورشلیم پادشاه بودم،

و دل خود را بر آن نهادم که در هر چیزی که زیر آسمان کرده میشود، با حکمت تفحص و تجسس نمایم. این مشقت سخت است که خدا به بنی آدم داده است که به آن زحمت بکشند.

۱۴ و تمامی کارهایی را که زیر آسمان کرده میشود، دیدم که اینک همه آنها بطلت و در پی باد زحمت کشیدن است.

۱۵ کج را راست نتوان کرد و ناقص را بشمار نتوان آورد.

۱۶ در دل خود تفکر نموده، گفتم: اینک من حکمت را به غایت افزودم، بیشتر از همگانی که قبل از من بر اورشلیم بودند، و دل من حکمت و معرفت را بسیار دریافت نمود؛

و دل خود را بر دانستن حکمت و دانستن حماقت و جهالت مشغول ساختم. پس فهمیدم که این نیز در پی باد زحمت کشیدن است.

۱۸ زیرا که در کثرت حکمت کثرت غم است و هر که علم را بیفزاید، حزن را می افزاید.

بطلت لذات

من در دل خود گفتم: الان بیاتات را به عیش و عشرت بیازمایم؛ پس سعادت مندی را ملاحظه نما. و اینک آن نیز بطلت بود.

۲ در باره خنده گفتم که بخنود است و در باره شادمانی که چه میکند.

۳ در دل خود غور کردم که بدن خود را با شراب بپرورم، با آنکه دل من مرابا حکمت (و حماقت را بدست آورم تا ببینم که برای بنی آدم چه چیز

نیکوست که آن را زیر آسمان در تمامی ایام عمر خود به عمل آورند.

۴ کارهای عظیم برای خود کردم و خانه‌های برای خود ساختم و تا کستانها به جهت خود غرس نمودم.

۵ باغها و فردوسها به جهت خود ساختم و در آنها هر قسم درخت میوه دار غرس نمودم.

۶ حوضهای آب برای خود ساختم تا در خستانی را که در آن درختان بزرگ میشود، آبیاری نمایم.

۷ غلامان و کنیزان خریدم و خانه زادان داشتم و مرانی بیشتر از همه کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند اموال از مره و گله بود.

۸ نقره و طلا و اموال خاصه پادشاهان و کشورهای نیز برای خود جمع کردم؛ و مغنیان و مغنیات و لذات بنی آدم یعنی بانو و بانوان به جهت خود گرفتم.

۹ پس بزرگ شدم و بر تمامی کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند برتری یافتم و حکمت نیز بماند، برقرار ماند،

و هر چه چشماتم آرزو میکرد از آنها دریغ نداشتم، و دل خود را از هیچ خوشی باز نداشتم زیرا دلم در هر محنت من شادی مینمود و نصیب من از تمامی مشقت همین بود.

۱۱ پس به تمامی کارهایی که دستهایم کرده بود و به مشقتی که در عمل نمودن کشیده بودم نگرستم؛ و اینک تمامی آن بطلت و در پی باد زحمت کشیدن بود

و در زیر آفتاب هیچ منفعت نبود.

بطلت حکمت و جهالت

پس توجه نمودم تا حکمت و حماقت و جهالت را ملاحظه نمایم؛ زیرا کسیکه بعد از پادشاه بیاید چه خواهد کرد؟ مگر نه آنچه قبل از آن کرده شده بود؟

و دیدم که برتری حکمت بر حماقت مثل برتری نور بر ظلمت است.

۱۴ چشمانم در حکیم در سروی است اما احق در تاریکی راه میروم. با وجود آن دریافت کردم که هر دو ایشان یک واقعه خواهد رسید.

۱۵ پس در دل خود تفکر کردم که چون آنچه به احق واقع میشود، به من نیز واقع خواهد گردید؛ پس من چرا بسیار حکم بشوم؟ و در دل خود گفتم: این

نیز بطلت است؛

زیرا که هیچ ذکری از مرد حکیم و مرد احمق تا به ابد نخواهد بود. چونکه در ایام آینده همه چیز با تمام فراموش خواهد شد. و مرد حکیم چگونه میمیرد آیا نه مثل احمق؟

بطلالت زحمت

لذا من از حیات نفرت داشتم زیرا اعمالی که زیر آفتاب کرده میشود، در نظر من ناپسند آمد چونکه تمام بطلالت و در پی با دزحمت کشیدن است.

۱۸ پس تمامی مشقت خود را که زیر آسمان کشیده بودم مکروه داشتم از اینجهت که باید آن راهی که سببیکه بعد از من بیاید و گذارم.

۱۹ و کیست بداند که او حکیم با احمق خواهد بود، و معذرت بر تمامی مشقتی که من کشیدم و برحکمتی که زیر آفتاب ظاهر ساختم، او تسلط خواهد یافت. این نیز بطلالت است.

۲۰ پس من برگشته، دل خویش را از تمامی مشقتی که زیر آفتاب کشیده بودم مایوس ساختم.

۲۱ زیرا مرادی هست که محنت او با حکمت و معرفت و کاهمایی است و آن را نصیب شخصی خواهد ساخت که در آن زحمت نکشیده باشد. این نیز بطلالت و بلائی عظیم است.

۲۲ زیرا انسان را از تمامی مشقت ورنج دل خود که زیر آفتاب کشیده باشد چه حاصل میشود؟

زیرا تمامی روزهایش حزن و مشقتش غم است، بلکه شبانگاه نیز دلش آرامی ندارد. این هم بطلالت است.

۲۴ برای انسان نیکو نیست که بخورد و بنوشد و جان خود را از مشقتش خوش سازد. این را نیز من دیدم که از جانب خدا است.

۲۵ زیرا کیست که بتواند بدون او بخورد یا تمتع برد؟

زیرا به کسیکه در نظر او نیکو است، حکمت و معرفت و خوشی را میبخشد؛ اما به خطا کار مشقت اندوختن و ذخیره نمودن را میدهد تا آن راهی که سببیکه در نظر خدا پسندیده است بدهد. این نیز بطلالت و در پی با دزحمت کشیدن است.

برای هر چیزی زمانی است

برای هر چیز زمانی است و هر مطلبی را زیر آسمان وقتی است.

۲ وقتی برای ولادت و وقتی برای موت. وقتی برای غرس نمودن و وقتی برای کندن مغروس.

۳ وقتی برای قتل و وقتی برای شفا. وقتی برای منهدم ساختن و وقتی برای بنا نمودن.

۴ وقتی برای گریه و وقتی برای خنده. وقتی برای ماتم و وقتی برای رقص.

۵ وقتی برای برانگیز ساختن سنگها و وقتی برای جمع ساختن سنگها. وقتی برای در آغوش کشیدن و وقتی برای اجتناب از در آغوش کشیدن.

۶ وقتی برای کسب و وقتی برای خسارت. وقتی برای نگاه داشتن و وقتی برای دور انداختن.

۷ وقتی برای دریدن و وقتی برای دوختن. وقتی برای سکوت و وقتی برای گفتن.

۸ وقتی برای محبت و وقتی برای نفرت. وقتی برای جنگ و وقتی برای صلح.

پس کارکننده را از زحمتی که میکشد چه منفعت است؟

مشقتی را که خدا به بنی آدم داده است تا در آن زحمت کشند، ملاحظه کردم.

۱۱ او هر چیز را در وقتش نیکو ساخته است و نیز بابت راد درهای ایشان نهاده، بطوری که انسان کاری را که خدا کرده است، از ابتدا تا انتها دریافت نتواند کرد.

۱۲ پس فهمیدم که برای ایشان چیزی بهتر از این نیست که شادی کنند و در حیات خود به نیکویی مشغول باشند.

۱۳ و نیز بخشش خدا است که هر آدمی بخورد و بنوشد و از تمامی زحمت خود نیکویی بیند.

۱۴ و فهمیدم که هر آنچه خدا میکند تا ابد الابد خواهد ماند، و بر آن چیزی نتوان افزود و از آن چیزی نتوان کاست و خدا آن راه عمل میآورد تا از او بترسند.

۱۵ آنچه هست از قدیم بوده است و آنچه خواهد شد قدیم است و آنچه را که گذشته است خدا میطلبد.

۱۶ و نیز مکان انصاف را زیر آسمان دیدم که در آنجا ظلم است و مکان عدالت را که در آنجا بیانصافی است.

۱۷ و در دل خود گفتم که خدا عادل و ظالم را دوری خواهد نمود زیرا که برای هر امر و برای هر عمل در آنجا وقتی است.

و در باره او مریخی آدم در دل خود گفتم: این واقع میشود تا خدا ایشان را بیاورد و تا خود ایشان بفهمند که مثل بهایم میباشد.

۱۹ زیرا که وقایع بنی آدم مثل وقایع بهایم است برای ایشان یک واقعه است؛ چنانکه این میمیرد و همه با منظر آن نیز میمیرد و برای همه یک نفس است و انسان بر بهایم برتری ندارد چونکه همه باطل هستند.

۲۰ همه به یکجا میروند و همه از خاک هستند و همه به خاک رجوع مینمایند.

۲۱ کیست روح انسان را بداند که به بالا صعود میکند یا روح بهایم را که پایین بسوی زمین نزول مینماید؟

لذا فهمیدم که برای انسان چیزی بهتر از این نیست که از اعمال خود مسرور شود، چونکه نصیبش همین است. و کیست که او را باز آورد تا آنچه را که بعد از او واقع خواهد شد مشاهده نماید؟

ظلم، محنت و تنهایی

پس من برگشته، تمامی ظلمهایی را که زیر آفتاب کرده میشود، ملاحظه کردم. و اینک اشکهای مظلومان و برای ایشان تسلی دهندهای نبود! و زور و

بطرف جفا کنندگان ایشان بود اما برای ایشان تسلی دهندهای نبود!

و من مردگانی را که قبل از آن مرده بودند، بیشتر از زندگانی که تا بحال زنده اند آفرین گفتم.

- ۳ و کسی را که تا بحال بوجود نیامده است، از هر دو ایشان بهتر دانستم چونکه عمل بد را که زیر آفتاب کرده میشود، ندیده است، و تمامی سخت و هر کامیابی را دیدم که برای انسان باعث حسد از همسایه او میباشد. و آن نیز بظلمات و در پی باد زحمت کشیدن است.
- ۵ مرد کاهل دستهای خود را بر هم نهاده، گوشت خوشتن را میخورد.
- ۶ یک کف پر از راحت از دو کف پر از مشقت و در پی باد زحمت کشیدن بهتر است. پس برگشته، بظلمات دیگر را زیر آسمان ملاحظه نمودم.
- ۸ یکی هست که ثانی ندارد و او را پسری برابر داری نیست و مشقتش را نتوانی و چشمش نیز از دولت سیر نمی شود. و میگوید از برای که زحمت کشیده، جان خود را از نیکو بی محروم سازم؟ این نیز بظلمات و مشقت سخت است.
- ۹ دو از یک بهترند چونکه ایشان را از مشقتشان اجرت نیکو میباشد؛ زیرا اگر بفتند، یکی از آنها رفیق خود را خواهد بر خیزانید. لکن وای بر آن یکی که چون بفتد دیگری نباشد که او را بر خیزاند.
- ۱۱ و اگر دو نفر نیز بخوابند، گرم خواهند شد اما یک نفر چگونه گرم شود.
- ۱۲ و اگر کسی بر یکی از ایشان حمله آورد، هر دو با او مقاومت خواهند نمود. و ریسمان سه لا بزودی گسیخته نمی شود. بظلمات ترقی
- جوان فقیر و حکیم از پادشاه پیرو خرف که پذیرفتن نصیحت را دگر نمی داند بهتر است.
- ۱۴ زیرا که او از زندان به پادشاهی بیرون میآید و آنکه به پادشاهی مولود شده است فقیر میگردد.
- ۱۵ دیدم که تمامی زندگانی که زیر آسمان راه میروند، بطرف آن پسر دویم که بجای او برخیزد، میشوند.
- ۱۶ و تمامی قوم یعنی همه کسانی را که او بر ایشان حاکم شود انتهای نیست. لیکن اعتقاد ایشان به او رغبت ندارند. به درستی که این نیز بظلمات و در پی باد زحمت کشیدن است.
- در حضور خدا
- چون به خانه خدا بروی، پای خود را نگاه دار و زیر اتقرب جستن به جهت استماع، از گذراندن قربانی های احقمان بهتر است، چونکه ایشان نمی دانند که عمل بد میکنند.
- ۲ باد ها خود تمعجل نمنا و دولت برای گفتن سخنی به حضور خدا نشنا بدن بر خدا در آسمان است و تو بر زمین هستی پس سخنان کم باشد.
- ۳ زیر خواب از کثرت مشقت پید میشود و آواحق از کثرت سخنان.
- ۴ چون برای خدا نذر نمایی در وفای آن تاخیر منما زیرا که او از احقمان خوشنود نیست، پس به آنچه نذر کردی وفا نما.
- ۵ بهتر است که نذر نمایی از اینکه نذر نموده، و فغان کنی.
- ۶ مگدار که دهانت جسد تو را خطا کار سازد و در حضور فرشته مگو که این سهوشده است. چرا خدا به سبب قول تو غضبناک شده، عمل دستپاht راباطل سازد؟
- زیرا که این از کثرت خوابها و باطیل و کثرت سخنان است؛ لیکن تو از خدا بترس.
- بظلمات ثروت
- اگر ظلم را بر فقیران و بر کردن انصاف و عدالت را در کشوری بینی، از این امر مشوش مباش زیرا آنکه بالاتر از بالا است ملاحظه میکند و حضرت اعلی فوق ایشان است.
- ۹ و منفعت زمین برای همه است بلکه مزرعه، پادشاه را نیز خدمت میکند.
- ۱۰ آنکه نقره را دوست دارد از نقره سیر نمی شود، و هر که تو انگری را دوست دارد از دخل سیر نمی شود. این نیز بظلمات است.
- ۱۱ چون نعمت زیاده شود، خوردن گانش زیاد می شوند، و به جهت مالکش چه منفعت است غیر از آنکه آن را به چشم خود ببینی؟
- خواب عمه شیرین است خواه کم خواه زیاد بخورد، اما سیری مردد و نلند او را نمی گذارد که بخوابد.
- بلائی سخت بود که آن را زیر آفتاب دیدم یعنی دولتی که صاحبش آن را برای ضرر خود نگاه داشته بود.
- ۱۴ و آن دولت از حادثه بد ضایع شد و پسری آورد اما چیزی در دست خود نداشت.
- ۱۵ چنانکه از رحم مادرش بیرون آمد، همچنان برهنه به حالتی که آمد خواهد برگشت و از مشقت خود چیزی نخواهد یافت که به دست خود ببرد.
- ۱۶ و این نیز بلائی سخت است که از هر جهت چنانکه آمد همچین خواهد رفت، و او را چه منفعت خواهد بود از اینکه در پی باد زحمت کشیده است؟ و تمامی ایام خود را در تار یکی میخورد و باجباری و خشم، بسیار محزون میشود.
- اینک آنچه من دیدم که خوب و نیکویی باشد، این است که انسان در تمامی ایام عمر خود که خدا آن را به او میبخشد بخورد و بنوشد و از تمامی مشقتی که زیر آسمان میکشد به نیکوئی تمتع ببرد زیرا که نصیبش همین است.
- ۱۹ و نیز هر انسانی که خدا دولت و اموال به او بخشد و او را قوت عطا فرماید که از آن بخورد و نصیب خود را برداشته، از سخت خود مسرور شود، این بخشش خدا است.
- ۲۰ زیرا روزهای عمر خود را بسیار به یاد می آورد چونکه خدا او را از شادی دلش اجابت فرموده است.
- مصیبتی هست که زیر آفتاب دیدم و آن بر مردمان سنگین است:
- کسیکه خدا به او دولت و اموال و عزت دهد، به حدی که هر چه جانش آرزو کند برایش باقی نباشد، اما خدا او را قوت نداده باشد که از آن بخورد بلکه مرد غریبی از آن بخورد. این نیز بظلمات و مصیبت سخت است.

اگر کسی صد پسر بیاورد و سولهایی بسیار زندگانی نماید، به طوری که ایام سالهایش بسیار باشد اما جانش از نیکویی سیر نشود و برایش جنازهای برپا نکنند، میگویم که سقشده از او بهتر است.

۴ زیرا که این به بطالت آمد و به تاریکی رفت و نام او در ظلمت مخفی شد.

۵ و آفتاب را نیز ندید و ندانست. این بیشتر از آن آراهی دارد.

۶ و اگر هزار سال بلکه دو چندان آن زیست کند و نیکویی را نبیند، آیا همه به یکجائی روند؟ تمامی مشقت انسان برای دهانش میباشد و معهد اجان او سیر نمی شود.

۸ زیرا که مرد حکم را از احمق چه برتری است؟ و برای فقیری که میدانند چه طور پیش زندگان سلوک نماید، چه فایده است؟ روی چشم از شهوت نفس بهتر است. این نیز بطالت و در پی باد زحمت کشیدن است.

۱۰ هر چه بوده است به اسم خود از زمان قدیم مسمی شده است و دانسته شده است که او آدم است و به آن کسی که از آن توانا تر است منازعه نتواند نمود.

۱۱ چونکه چیزهای بسیار هست که بطالت را می افزاید. پس انسان را چه فضیلت است؟

زیرا کیست که بداند چه چیز برای زندگانی انسان نیکوست، در مدت ایام حیات باطل وی که آنها را مثل سایه صرف مینماید و کیست که انسان را از آنچه بعد از او زیاده اتفاق خواهد شد مخبر سازد؟

حکمت

نیک نامی از روغن معطر بهتر است و روزنمات از روزولادت.

۲ رفتن به خانه ماتم از رفتن به خانه ضیافت بهتر است زیرا که این آخرت همه مردمان است و زندگان این را در دل خود مینهند.

۳ حزن از خنده بهتر است زیرا که از غمگینی صورت دل اصلاح میشود.

۴ دل حکیمان در خانه ماتم است و دل احمقان در خانه شادمانی.

شیدن عتاب حکیمان بهتر است از شنیدن سرو و احمقان،

زیرا خنده احمقان مثل صدای خارها در زیر دیگ است و این نیز بطالت است.

۷ به درستی که ظلم، مرد حکم را جاهل میگرداند و روشو، دل را فاسد میسازد.

انتهای امر از ابتدایش بهتر است و دل حلیم از دل مغرور نیکوتر.

۹ در دل خود به زودی خشمناک مشو زیرا خشم در سینه احمقان مستقر می شود.

مگو چرا روزهای قدیم از این زمان بهتر بود زیرا که در این خصوص از روی حکمت سوال نمی کنی.

حکمت مثل میراث نیکوست بلکه به جهت بینندگان آفتاب نیکوتر.

۱۲ زیرا که حکمت ملجایی است و نقره ملجایی، اما فضیلت معرفت این است که حکمت صاحبانش را زندگی میبخشد.

اعمال خدارا ملاحظه نما زیرا کیست که بتواند آنچه را که او کج ساخته است راست نماید؟

در روز سعادت مندی شادمان باش و در روز شقاوت تامل نما زیرا خدا این را به اذن آن قرارداد که انسان هیچ چیز را که بعد از او خواهد شد دریافت نتواند کرد.

این همه را در روزهای بطالت خود دیدم. مرد عادل هست که در عدالتش هلاک میشود و مرد شریر هست که در شرارتش عمر دراز دارد.

۱۶ پس گفتم به افراط عادل و خود را زباده حکم میندازد و خویشتن را هلاک کنی.

۱۷ و به افراط شریر مباحث و احمق مشو مبادا پیش از اجلت بمیری.

۱۸ نیکوست که به این متمسک شوی و از آن نیز دست خود را برداری زیرا هر که از خدا بترسد، ازین هر دو بیرون خواهد آمد.

حکمت مرد حکم را توانایی میبخشد بیشتر از ده حاکم که در یک شهر باشند.

۲۰ زیرا مرد عادل در دنیا نیست که نیکویی ورزد و هیچ خطا نماید.

و نیز به همه بخشنی که گفته شود دل خود را منته، مبادا بنده خود را که تو را لعنت میکند بشنوی.

۲۲ زیرا دلت میداند که تو نیز بسیار بارها دیگران را لعنت نمودهای.

این همه را با حکمت آموختم و گفتم به حکمت خواهم پرداخت اما آن از من دور بود.

۲۴ آنچه هست دور و بسیار عمیق است. پس کیست که آن را دریافت نماید؟

پس برگشته دل خود را بر معرفت و محبت و طلب حکمت و عقل مشغول ساختم تا بدانم که شرارت حماقت است و حماقت دیوانگی است.

۲۶ و دریافتم که زنی که دلش دامها و تلهها است و دستهایش کندها میباشند، چیز تلختر از موت است. هر که مقبول خدا است، از وی رستگار خواهد شد اما خطا کار گرفتار وی خواهد گردید.

جامعه میگوید که اینک چون این را بان مقابله کردم تا نتیجه را در ایام این را دریافتم،

که جان من تا به حال آن را جستجو میکند و نیافتم. یک مرد از هزار یافتن اما از جمیع آنها زنی نیافتم.

۲۹ همانا این را فقط دریافتم که خدا آدمی را راست آفرید، اما ایشان مخترعات بسیار طلبیدند.

کیست که مثل مرد حکم باشد و کیست که تمسیر امر را بفهمد؟ حکمت روی انسان را روشن میسازد و سختی چهره او تبدیل میشود.

حکیم باد شاه را نگاه دار

من تو را میگویم حکم پادشاه را نگاه دار و این را به سبب سوگند خدا،

۳ شتاب مکن تا از حضور وی بروی و در امر بد جزم نماز را که او هر چه میخواهد به عمل میآورد.

۴ جانی که سخن پادشاه است قوت هست و کیست که به او بگوید چه میکنی؟

هر که حکم را نگاه دارد هیچ امر بد را نخواهد دید. و دل مرد حکیم وقت و قانون را میباید.

۶ زیرا که برای هر مطلب وقتی و قانونی است چونکه شرارت انسان بروی سنگین است.

۷ زیرا آنچه را که واقع خواهد شد او نمی داند؛ و کیست که او را خبر دهد که چگونه خواهد شد؟

کسی نیست که بر روح تسلط داشته باشد تا روح خود را نگاه دارد و کسی بر روز موت تسلط ندارد؛ و در وقت جنگ مرخصی نیست و شرارت صاحبش را نجات نمی دهد.
شیر و عادل

این همه را دیدم و دل خود را بر هر عملی که زیرا آفتاب کرده شود مشغول ساختم، وقتی که انسان بر انسان به جهت ضررش حکمرانی میکند.

۱۰ و همچنین دیدم که شریان دفر شدند، و آمدند و از مکان مقدس رفتند و در شهری که در آن چنین عمل نموده فراموش شدند. این نیز بیظالت است.

۱۱ چونکه فتوی بر عمل بد بزودی مجرائی شود، از این جهت دل بنی آدم در اندرون ایشان برای بد کرداری جازم می شود.

۱۲ اگر چه گاه کار صدمه تبه شرارت و رزد و عمر دراز کند، معهذ امیدم برای آنانی که از خدا بترسند و به حضور وی خائف باشند سعادت متمدنی خواهد بود.

۱۳ اما برای شریر سعادت متمدنی نخواهد بود و مثل سایه، عمر دراز نخواهد کرد چونکه از خدایم ترسد.

۱۴ بطایع هست که بروی زمین کرده میشود؛ یعنی عادلان هستند که بر ایشان مثل عمل شریران واقع میشود و شریرانند که بر ایشان مثل عمل عادلان واقع میشود. پس گفتم که این نیز بیظالت است.

۱۵ آنگاه شادمانی را مدح کردم زیرا که برای انسان زیر آسمان چیزی بهتر از این نیست که بخورد و بنوشد و شادی نماید و این در تمامی ایام عمرش که خدادار زیرا آفتاب به وی دهد در محنتش با و باقی ماند.

چونکه دل خود را بر آن نهادم تا حکمت را بفهمم و تا شغل را که بروی زمین کرده شود ببینم) و نگه هستند که شب و روز خواب را به چشمان خود نمی بینند) آنگاه تمامی صنعت خدای را دیدم که انسان، کاری را که زیرا آفتاب کرده میشود نمی تواند درک نماید و هر چند انسان برای تجسس آن زیاد تر تخصص نماید آن را کمتر درک مینماید و اگر چه مرد حکیم نیز گمان برد که آن را مینماید اما آن را درک نخواهد نمود.

یک واقعه برای همه

زیرا که جمیع این مطالب را در دل خود نهادم و این همه را غور نمودم که عادلان و حکیمان و اعمال ایشان در دست خداست. خواه محبت و خواه نفرت، انسان آن را نمی فهمد. همچنین پیش روی ایشان است.

۲ همچنین برای همه کس مساوی است. برای عادلان و شریران یک واقعه است؛ برای خوبان و طهاران و نجسان؛ برای آنکه ذبیح میکند و برای آنکه ذبیح نمی کند و واقعه یکی است. چنانکه نیکانند همچنان گاه کارانند؛ و آنکه قسم میخورد و آنکه از قسم خوردن میترسد مساویانند.

در تمامی اعمالی که زیرا آفتاب کرده میشود؛ از همه بدترین است که یک واقعه بر همه میشود و اینکه دل بنی آدم از شرارت پر است و مادی که زنده هستند، دیوانگی در دل ایشان است و بعد از آن به مردگان میپیوندند.

۴ زیرا برای آنکه با تمامی زندگان میپیوندند، امید هست چونکه سگ زنده از شیر مرده بهتر است.

۵ زانو که زندگان میدانند که باید بگردند، اما مردگان هیچ نمی دانند و برای ایشان دیگر اجرت نیست چونکه ذکر ایشان فراموش میشود.

۶ هم محبت و هم نفرت و حسد ایشان، حال نابود شده است و دیگر تابه ابد برای ایشان از هر آنچه زیرا آفتاب کرده میشود، نصیبی نخواهد بود.

پس رفته، نان خود را به شادی بخورد و شراب خود را به خوشدلی بنوش چونکه خدا اعمال تو را قبل از این قبول فرموده است.

۸ لباس تو همیشه سفید باشد و سر تو روغن کم نشود.

۹ جمیع روزهای عمر باطل خود را که او تو را در زیرا آفتاب بدهد بازی که دوست میداری در جمیع روزهای بطلت خود خوش بگذران. زیرا که از حیات خود و از زحمتی که زیرا آفتاب میکنی نصیب تو همین است.

۱۰ هر چه دست به جهت عمل نمودن بیاید، همان را با توانایی خود به عمل آور چونکه در عالم اموات که به آن میروی نه کارونه تدبیر و نه علم و نه حکمت است.

۱۱ برگشتم و زیرا آفتاب دیدم که مسابقت برای تیزروان و جنگ برای شجاعان و نان نیز برای حکیمان و دولت برای فهیمان و نعمت برای عالمان نیست، زیرا که برای جمیع ایشان وقتی و اتفاقی واقع میشود.

۱۲ و چونکه انسان نیز وقت خود را نمی داند پس مثل ماهیانی که در تور سخت گرفتار و گنجشکانی که در دام گرفته میشوند، همچنان بنی آدم به وقت نامساعد هر گاه آن بر ایشان ناگهان بیفتد گرفتار میگردد.

بتری حکمت

و نیز این حکم را در زیرا آفتاب دیدم و آن نزد من عظیم بود:

شهری کوچک بود که مردان در آن قلیل العدد بودند و پادشاهی بزرگ بر آن آمده، آن را محاصره نمود و سنگرهای عظیم بر پا کرد.

۱۵ و در آن شهر مردی فقیر حکیم یافت شد، که شهر را به حکمت خود رهانید، اما کسی آن مرد فقیر را بیاد نیاورد.

- ۱۶ آنگاه من گفتم حکمت از شجاعت بهتر است، هر چند حکمت این فقیر را خوار شمردند و سخنانش را شنیدند.
 ۱۷ سخنان حکیمان که به آرای گفته شود، از فریاد حاکی که در میان احقمان باشد زیاد مسوم میگردد.
 ۱۸ حکمت از اسلحه جنگ بهتر است. اما یک خطا کار نیکویی بسیار را فاسد تواند نمود.

مگسهای مرده روغن عطار را متعفن و

فاسد میسازد، و اندک حماقتی از حکمت و عزت سنگینتر است.

- ۲ دل مرد حکیم بطرف راستش مایل است و دل احمق بطرف چپش.
 ۳ و نیز چون احمق به راه می رود، عقلش ناقص میشود و به هر کس میگوید که احمق هستم.
 اگر چشم پادشاه بر تو انگیزخته شود، مکان خود را ترک نماز که تسلیم، خطایای عظیم را مینماید.
 بدبای هست که زیر آفتاب دید هام مثل سهوی که از جانب سلطان صادر شود.
 ۶ جهالت بر مکان های بلند برافراشته میشود و دولتندان در مکان اسفل مینشینند.
 ۷ غلامان را بر اسبان دیدم و امیران را مثل غلامان بر زمین روان.
 آنکه چاه میکند در آن میافتد و آنکه دیوار را میشکافد، ماروی را میگرد.
 ۹ آنکه سنگهاری کند، از آنها بگریز و آنکه در خندان را می برد از آنها در خطر میافتد.
 اگر آهن کند باشد و دمش را تیز نکنند باید قوت زیاد به کار آورد، اما حکمت به جهت کامیابی مفید است.
 ۱۱ اگر مار پیش از آنکه افسون کنند بگرد پس افسونگر چه فایده دارد؟
 سخنان دهان حکیم فیض بخش است، اما لبای احمق خودش را میبلعد.
 ۱۲ ابتدای سخنان دهانش حماقت است و انتهای گفتارش دیوانگی مودی میباشد.
 ۱۴ احمق سخنان بسیاری گوید، اما انسان آنچه را که واقع خواهد شد نمی داند و کیست که او را آنچه بعد از وی واقع خواهد شد بخبر سازد؟
 محنت احقمان ایشان را خسته میسازد چونکه نمی دانند چگونه به شهر باید رفت.
 وای بر تو ای زمین وقتی که پادشاه طفل است و سرورانت صبحگاهان میخورند.
 ۱۷ خوشحال تو ای زمین هنگامی که پادشاه تو پسر نجیب است و سرورانت در وقتش برای تقویت میخورند و نه برای مستی.
 از کاهلی سقف خراب میشود و از سستی دستها، خانه آب پس میدهد.
 بزم به جهت لهو و لعب میکنند و شراب زندگانی را شادمان میسازد، اما نقره همه چیز را میبکند.
 پادشاه را در فکر خود نیز نفرین مکن و دولتند را در اطاق خوابگاه خویش لعنت نماز زیرا که مرغ هوآ و آواز تو را خواهد برد و بالدار، امر را شایع خواهد ساخت.
 نان خود را بروی آنها بینداز، زیرا که بعد از روزهای بسیار آن را خواهی یافت.
 ۲ نصیبی به هفت نفر بکند، که هشت نفر بخش زیرا که نمی دانی چه بلا بر زمین واقع خواهد شد.
 ۳ اگر ابروهای باران شود، آن را بر زمین میباراند و اگر درخت بسوی جنوب یا بسوی شمال بینند، در همانجا که درخت افتاد است خواهد ماند.
 ۴ آنکه به باد نگاه میکند، خواهد کشت و آنکه به ابرها نظر نماید، خواهد دروید.
 ۵ چنانکه تو نمی دانی که راه باد چیست یا چگونه استخوانها در رحم زن حامله بسته میشود، همچنین عمل خدا را که صانع کل است نمی فهمی.
 ۶ بامداد آن تخم خود را بکار و شامگاهان دست خود را باز مدار زیرا تو نمی دانی کدما یک از آنها این یا آن کامیاب خواهد شد یا هر دو آنها مثل هم نیکو خواهد گشت.
 ۷ البته روشنائی شیرین است و دیدن آفتاب برای چشمان نیکوست.
 ۸ هر چند انسان سالهای بسیار زیست نماید و در همه آنها شادمان باشد، لیکن باید روزهای تاریکی را به یاد آورد چونکه بسیار خواهد بود. پس هر چه واقع میشود بظالت است.
 به هنگام جوانی، خدا را بیاد آور
 ای جوان در وقت شب خود شادمان باش و در روزهای جوانی ات دلت تو را خوش سازد و در راههای قلبت و بروی رویت چشمانت سلوک نما، لیکن بدان که به سبب این همه خدا تو را به محاکمه خواهد آورد.
 ۱۰ پس غم را از دل خود بیرون کن و بدی را از جسد خویش دور نما زیرا که جوانی و شباب باطل است.
 پس آفریننده خود را در روزهای جوانی ات بیاد آور قبل از آنکه روزهای پلای برسد و سالها برسد که بگویی مرا از اینها خوشی نیست.
 ۲ قبل از آنکه آفتاب و نور و ماه و ستارگان تاریک شود و ابرها بعد از باران برگردد،
 در روزی که محافظان خانه بلرزند و صاحبان قوت، خویشتر را خم نمایند و دستاست کنندگان چونکه کاند باز ایستند و آنانی که از نخره های نگردد تاریک شوند.
 ۴ و در هادر کوچه بسته شود و آواز آسیاب پست گردد و از صدای گنجشک بر خیزد و جمیع مغنیات دلیل شوند.
 ۵ و از هر بلندی بترسند و خوفها در راه باشد و درخت بادام شکوفه آورد و ملخی بار سنگین باشد و اشتها بریده شود. چونکه انسان به خانه جاودانی خود می رود و نوچه گران در کوچه گردش میکنند.
 ۶ قبل از آنکه مغتول نقره گسیخته شود و کاسه طلا شکسته گردد و سبوز چشمه خرد شود و چرخ بر چاه منکسر گردد،

و خاک به زمین برگردد به طوری که بود. و روح نزد خدا که آن را بخشیده بود رجوع نماید.
ختم امر

باطل اباطیل جامعه میگوید همه چیز بطالت است.

۹ و دیگر چونکه جامعه حکیم بود باز هم معرفت را به قوم تعلیم میداد و تفکر نموده، غوررسی میکرد و مثل های بسیار تالیف نمود.

جامعه تفحص نمود تا سخنان مقبول را پیدا کند و کلمات راستی را که به استقامت مکتوب باشد.

۱۱ سخنان حکیمان مثل سکهای گاوری است و کلمات ارباب جماعت مانند میخهای محکم شده میباشد، که از یک شبان داده شود.

۱۲ و علاوه بر اینها، ای پسر من پند بگیر. ساختن گاههای بسیار انتہا ندارد و مطالعه زیاد، تعب بدن است.

۱۳ پس ختم تمام امر را بشنویم. از خدا بترس و او امر او را نگاه دار چونکه تمامی تکلیف انسان این است.

۱۴ زیر خدا هر عمل را با هر کار مخفی خواه نیکو و خواه بد باشد، به محاکمه خواهد آورد.

کتاب غزل‌های سلیمان

غزل‌ها که از آن سلیمان است.

محبوبه

اومر ابراهیم به‌های دهان خود بیوسد زیرا که محبت تو از شراب نیکوتر است.

۳ عطرهای تو بوی خوش دارد و اسوم مثل عطر ریخته شده میباشد. بنابراین دوشیزگان، تو را دوست میدارند.

۴ مرابکش تا در عقب تو بدم. پادشاه مراهب جمله‌های خود آورد. از تو وجود شادی خواهیم کرد. محبت تو را از شراب زیاد ذکر خواهیم نمود. تو

را از روی خلوص دوست میدارند.

۵ ای دختران اورشلیم، من سیه‌فام اما جمیل هستم، مثل خیمه‌های قیدار و مانندی پرده‌های سلیمان.

۶ بر من نگاه نکنید چونکه سیه‌فام هستم، زیرا که آفتاب مرا سوخته است. پسران مادرم بر من خشم نموده، مرا ناطور تا کستانها ساختند، اما تا کستان خود را دیده بانی نمودم.

۷ ای حبیب جان من، مرا خبر ده که بکامی چرانی و در وقت ظهر گله را بجا میخوابانی؟ زیرا چرا زنگه‌های رفیقانت مثل آواره کردم.

محبوب

ای جمیل ترا ز زنان، اگر غمی دانی، در اثر گلکها بیرون رو و بزغاله‌هایت را نزد مسکن‌های شبانان بچران.

۹ ای محبوبه من، تو را به‌اسی که در اربابه فرعون باشد تشبیه داد هام.

۱۰ رخسارهایت به جواهرها و گردنت به گردن بنده‌ها چه بسیار جمیل است.

محبوبه

زنجیرهای طلا با حبه‌های نقره برای تو خواهیم ساخت.

۱۲ چون پادشاه بر سفره خود می‌نشیند، سنبل من بوی خود را میدهد.

۱۳ محبوب من، مرا مثل طبله مراست که در میان پستانهای من میخوابد.

محبوب

محبوب من، بر ام مثل خوشه‌بان در باغهای عین جدی میباشد.

۱۵ اینک تو زیبا هستی ای محبوبه من، اینک تو زیبا هستی و چشمات مثل چشمانت کیو تراست.

محبوبه

اینک تو زیبا و شیرین هستی ای محبوب من و تخت ما هم سبز است.

محبوب

تیرهای خانه ما از سر و آزاد است و سقف ما از چوب صنوبر.

محبوبه

من ز گس شارون و سوسن و ادیه‌ها هستم.

محبوب

چنانکه سوسن در میان خارها همچنان محبوبه من در میان دختران است.

محبوبه

چنانکه سبب در میان درختان جنگل همچنان محبوب من در میان پسران است. در سایه‌وی به شادمانی نشستم و میوه‌هاش برای کامم شیرین بود.

۴ مراهب میخانه آورد و علم‌وی بالای سر من محبت بود.

۵ مراهب قرصای کشمش تقویت دهد و مراهب سیمپا تازه سازید، زیرا که من از عشق بیمار هستم.

۶ دست چپش در زیر سر من است و دست راستش مرا در آغوش میکشد.

۷ ای دختران اورشلیم، شماره غزالها و آهویهای صحرا قسم میدهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار نکنید و بر نینگیز انید.

۸ آواز محبوب من است، اینک بر کوهها جستان و بر تلها خیزان میاید.

۹ محبوب من مانند غزال یا بچه‌آهوست. اینک او در عقب دیوار ما ایستاده، از خجرها مینگرد و از شبکه‌ها خوشبختن را نمایان میسازد.

۱۰ محبوب من مرا خطاب کرده، گفت: «ای محبوبه من وای زیبایی من بر خیز و بیا.

۱۱ زیرا اینک زمستان گذشته و باران تمام شده و رفته است.

۱۲ گلها بر زمین ظاهر شده و زمان الحان رسیده و آواز فاخته در ولایت ما شنیده میشود.

۱۳ درخت انجیر میوه خود را می‌رساند و موها گل آورده، رایحه خوش میدهد. ای محبوبه من وای زیبایی من، بر خیز و بیا.»

محبوب

ای کیو تر من که در شکافهای صخره و در ستر سنگهای خاراهستی، چهره خود را به من بنما و آوازت را به من بشنوان زیرا که آواز تو لذیذ و چهره‌ات خوشنما است.

۱۵ شغالها، شغالهای کوچک را که تا کستانها را خراب میکنند برای ما بگیرد، زیرا که تا کستانهای ما گل آورده است.

محبوبه

محبوبم از آن من است و من از آن وی هستم. در میان سوسنها میچراند.

۱۷ ای محبوب من، برگرد و تا نسیم روزی و روز و سوسنها بگیرد، (انند غزال یا بچه‌آهوی کوههای باتراش.

شبانگاه در بستر خود او را که جانم دوست می‌دارد طلبیدم. او را جستجو کردم اما نیافتم.

۲ گفتم الان برخاسته، در کویچهها و شوارع شهر گشته، او را که جانم دوست میدارد خواهم طلبید. او را جستجو کردم اما نیافتم.

۳ کشیکچیانی که در شهر گردش میکنند مرا یافتند. گفتم که «یا محبوب جان مرا دیده‌اید؟»

از ایشان چندان پیش زفته بودم که او را که جانم دوست میدارد یافتم. او را گرفته، روانه کردم تا به خانه مادر خود و به حجره والده خویش در آوردم.

۵ ای دختران اورشلیم، شما را به غزالها و آهوهای صحرا قسم میدهم که محبوب مرا تا خودش نخواستید ایدار نکنید و برمیکنید یا نه.

۶ این کیست که مثل ستونهای دود از میان آید و به مرو بخور و به همه عطریات تاجران معطر است؟

اینک تخت روان سلیمان است که شصت جبار از جباران اسرائیل به اطراف آن میباشند.

۸ همگی ایشان شمشیر گرفته و جنگ آزموده هستند. شمشیر هریک بهسبب خوف شب برانش بسته است.

۹ سلیمان پادشاه تخت روانی برای خوشترن از چوب لبنان ساخت.

۱۰ ستونهایش را از نقره و سفقش را از طلا و کرسیاش را از ارغوان ساخت، و وسطش به محبت دختران اورشلیم معرق بود.

۱۱ ای دختران صهیون، بیرون آید و سلیمان پادشاه را ببینید، باتاجی که مادرش در روز عروسی وی و در روز شادی دلش آن را بر سر وی نهاد.

محبوب

اینک تو زیبا هستی و چشمانت از پشت برقع تو مثل چشمان کبوتر است و موهایت مثل گله بزهاست که بر جانب کوه جلعاد خوابیده‌اند.

۲ دندانه‌های مثل گله گوسفندان پشم بریده که از شستن برآمده باشند و همگی آنها توام زاید و در آنها یکی هم نازاد نباشد.

۳ لبهایت مثل رشته فرموده‌های جمیل است و شقیقه‌هایت در عقب برقع تو مانند پاره‌ها ناز است.

۴ گردنت مثل برج داود است که به جهت سلاح خانه نباشده است و در آن هزار سپهر یعنی همه سپهرهای شیاعان آویزان است.

۵ دو پستانت مثل دو چینه توام آهو میباشد که در میان سوسنهامیچزند.

تانسیم روز بوز و سایهها بگریزد. به کوه مرو به تل کندر خواهم رفت.

ای محبوبه من، تمامی تو زیبا میباشد. در تو عیبی نیست.

۸ بیابان ازلبنای عروس، با من از لبنان بیا. از قله امانه از قله شنیر و حر مون از مغاره‌های شیرها و از کوههای بلنگها بنگر.

۹ ای خواهر و عروس من، دل مرا به یکی از چشمانت و به یکی از گردن بندهای گردنت رودی.

۱۰ ای خواهر و عروس من، محبتت چه بسیار از نیدا است. محبتت از شراب چه بسیار از نیکوتر است و بوی عطرهایت از جمیع عطرها.

۱۱ ای عروس من، لبهایت تو عسل را میچکاند زیزبان تو عسل و شیر است و بوی لب است مثل بوی لبنان است.

۱۲ خواهر و عروس من، باغی بسته شده است. چشمه مقفل و منبع مختوم است.

۱۳ نهالهای بستان انارها با میوه‌های نفیسه و بان و سنبل است.

۱۴ سنبل و زعفران و فی و دارچینی با انواع درختان کندر، مرو عود با جمیع عطرها نفیسه.

۱۵ چشمه باغ و اویر که آب زنده و نهرهایی که از لبنان جاری است.

محبوبه

ای باد شمال، بر خیز و ای باد جنوب، بیا. بر باغ من بوز تا عطرهاش منتشر شود. محبوب من به باغ خود بیاید و میوه نفیسه خود را بخورد.

محبوب

ای خواهر و عروس من، به باغ خود آمدم. مر خود را با عطرها میچیدم. شانه عسل خود را با عسل خویش خوردم. شراب خود را با شیر خویش نوشیدم.

دختران اورشلیم

ای دوستان بخورید و ای باران بنوشید و به سیری بیاشامید.

محبوبه

من در خواب هستم اما دلم بیدار است. آواز محبوب من است که در رامیکو بد (میگوید: «ز برای من باز نکای خواهر من! ای محبوبه من و کبوتر من وای کامله من! زیرا که سر من از شبنم و زلفهایم از ترشحات شب پر است.»)

رخت خود را کندم چگونه آن را بپوشم؟ پایهای خود را شستم چگونه آنها را چرکین نمایم؟

محبوب من دست خویش را از سوراخ در داخل ساخت و احشام برای وی به جنبش آمد.

۵ من برخاستم تا در راه به جهت محبوب خود باز کنم، و از دستم مروا انگشتهایم مر صافی بردسته قفل بچکید.

۶ به جهت محبوب خود باز کردم اما محبوبم روگردانیده، رفته بود. چون او سخن میگفت جان از من بدر شده بود. او را جستجو کردم و نیافتم او را خواندم و جوابم نداد.

۷ کشیکچیانی که در شهر گردش میکنند مرا یافتند، زدند و محروح ساختند. دیده‌بانهای حصارها برقع مرا از من گرفتند.

۸ ای دختران اورشلیم، شما را قسم میدهم که اگر محبوب مرا بباید وی را گوید که من مریض عشق هستم.

دختران اورشلیم

ای زیباترین زنان، محبوب تو از سایر محبوبان چه برتری دارد و محبوب تو را بر سایر محبوبان چه فضیلت است که ما را چنین قسم میدهی؟

محبوبه

- محبوب من سفید و سرخ فام است، و پر هزارها فرشته شده است.
 ۱۱ سرو طلای خالص است و زلفهایش به هم پیچیده و مانند غراب سیاه فام است.
 ۱۲ چشمهایش کیوتران ز نهرهای آب است، با شیر شسته شده و در چشمخانه خود نشسته.
 ۱۳ رخسارهایش مثل باغچه بلسان و پشته های ریاحین میباشد. لبهایش سوسن است که از آنها مرصافی می چکد.
 ۱۴ دستهایش حلقه های طلاست که به زبرد منقش باشد و بر او عاج شفاف است که به یاقوت زرد مرصع بود.
 ۱۵ ساقهایش ستونهای مرمر بر پایه های زرناب موسس شده، سیمایش مثل لبنان و مانند سروهای آزاد برگزیده است.
 ۱۶ دهان او بسیار شیرین و تمام او مرغوبترین است. این است محبوب من و این است یار منای دختران اورشلیم.

دختران اورشلیم

محبوب تو کجارتی استای زیباترین زنان؟ محبوب تو کجا توجه نموده است تا او را با تو بطلبم؟

محبوبه

- محبوب من به باغ خویش و نزد باغچه های بلسان فرود شده است، تا در باغات پچراند و سوسنها پیچند.
 ۳ من از آن محبوب خود و محبوبم از آن من است. در میان سوسنها گله را می چرانند.
 ای محبوبه من، تو مثل ترصه جمیل و مانند اورشلیم زیبا و مثل لشکریهای بیدق دار میب هستی.
 ۵ چشمانت را از من برگردان زیرا آنها بر من غالب شده است. مویهایت مثل گله بزهاست که بر جانب کوه جلعاد خوابیده باشند.
 ۶ دندانهایت مانند گله گوسفندان است که از شستن برآمده باشند. و همگی آنها تو ام زاییده و در آنها یکی هم نازاد نباشد.
 ۷ شقیقه هایت در عقب برقع تو مانند پاره انا را است.
 ۸ شصت ملکه و هشتاد متعه و دوشیزگان بی شماره هستند.
 ۹ اما کیوتر من و کامله من یکی است. او یگانه مادر خویش و مختاره والده خود میباشد. دختران او را دیده، نجسته گفتند. ملکهها و متعهها بر او تکیه بستند و او را مدح نمودند.

دختران اورشلیم

این کیست که مثل صبح میدرخشد؟ و مانند ماه جمیل و مثل آفتاب طاهر و مانند لشکر بیدق دار میب است؟

محبوب

- به باغ درختان جوز فرود شدیم تا سبزیهای وادی را بنگرم و ببینم که آیا مشکوفه آورده و انار گل کرده است.
 ۱۲ بیآنکه ملتفت شوم که ناگاه جانم مرا مثل عرابه های عمینا داب ساخت.
 دختران اورشلیم
 برگرد، برگرد ای شولیت برگرد، برگرد تا بر تو بنگرم.

محبوب

- در شولیت چه مبینی؟ مثل مخفل دولشکر.
 ناف تو مثل کاسه مدور است که شراب مزوج در آن کم نباشد. بر تو توده گندم است که سوسن آن را احاطه کرده باشد.
 ۳ دوستان تو مثل دو پچه توام غزال است.
 ۴ گردن تو مثل برج عاج و چشمانت مثل برکه های حبشون نزد دروازه بیت ربیم. بینی تو مثل برج لبنان است که بسوی دمشق مشرف میباشد.
 ۵ سرت بر تو مثل کرمل و موی سرت مانند ارغوان است. و باد شاه در طره هایش اسیر میباشد.
 ۶ ای محبوبه، چه بسیار ز بیبا و چه بسیار شیرین به سبب لذت هستی.
 ۷ این قامت تو مانند درخت خرما و لیسانهایت مثل خوشه های انگور میباشد.
 ۸ گفتم که به درخت خرما برآمده، شاخه هایش را خواهم گرفت. و لیسانهایت مثل خوشه های انگور و بوی نفس تو مثل سیب باشد.
 ۹ و دهان تو مانند شراب بهترین برای محبوبم که به ملامت فرورد و لبهای خفتگان را متکلم سازد.

محبوبه

- من از آن محبوب خود هستم و اشتیاق وی بر من است.
 ۱۱ بیای محبوب من به صحرا بیرون بروم، و در دهات ساکن شویم.
 ۱۲ و صبح زود به تاستان برویم و ببینیم که آیا انگور گل کرده و گلگهایش گشوده و انارها گل داده باشد. در آنجا محبت خود را به تو خواهم داد.
 ۱۳ هر گیاههایی خود را میدهد و نزد درهای ما هر قسم میوه نفیس تازه و کهنه هست که آنها را برای توای محبوب من جمع کرده ام.
 کاش که مثل برادر من که پستانهای مادر مرا مکید میبودی، تا چون تو را بیرون میبافتم تو را میبوسیدم و مرا سوانخی ساختند.
 ۲ تو را رهبری می کردم و به خانه مادرم در میاوردم تا مرا تعلیم میدادی تا شراب مزوج و عصیرانار خود را به تو مینوشانیدم.
 ۳ دست چپ او ز سر من میبود و دست راستش مرا در آغوش میکشید.
 ۴ ای دختران اورشلیم شمارا قسم میدهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار نکند و بر نینگیزانید.

دختران اور شلم

این کیست که بر محبوب خود تکیه کرده، از صحرایری آید؟
محبوبه

مرامثل خاتم بردلت ومثل نگین بر یازویت بگذار، زیرا که محبت مثل موت زور آوراست وغیرت مثل هاویه ستم کیش میباشد. شعله هایش شعله های آتش ولهبیب یوه است.

۷ آبهای بسیار محبت را خاموش نتواند کرد وسیله آن را نتواند فرو نشانید. اگر کسی تمامی اموال خانه خویش را برای محبت بدهد آن را البته خوار خواهند شمرد.

دختران اور شلم

مارا خواهری کوچک است که پستان ندارد. به جهت خواهر خود در روزی که او را خواستگاری کنند چه بکنیم؟

اگر دیوار میبود، بر او برج نقرهای بنا میکردیم. واگر دروازه میبود، او را به تخته های سرو آزادی پوشانیدیم.
محبوبه

من دیوار هستم و پستانهام مثل برجها است. لهذا در نظر او از جمله یابندگان سلامتی شده ام.

۱۱ سلیمان تا کستانی در بعل هامون داشت و تا کستان را به ناطوران سپرد، که هر کس برای میوه اش هزار نقره بدهد.

۱۲ تا کستانم که از آن من است پدش روی من میباشد. برای توای سلیمان هزار و برای ناطوران میوه اش، دویست خواهد بود.
محبوب

ای (حیوبه) که در باغات مینشین، رفیقان آواز تو را میشنوند، مرانیز بشنوان.
محبوبه

ای محبوب من، فرار کن ومثل غزال یا بچه آهو بر کوههای عطریات باش.

کتاب اشعیا

روای اشعیا بن آموص که آن را درباره یهودا و اورشلیم، در روزهای عزریا و یوتام و آحاز و حزقیال پادشاهان یهودا دید.

قوم سرکش

ای آسمان بشنو و ای زمین گوش بگیر زیر خداوند سخن میگوید. پسران پروردگم و برافراشتم اما ایشان بر من عصیان ورزیدند.

۳ گاو مالک خویش را و الاغ آخور صاحب خود را می شناسد، اما اسرائیل نمی شناسد و قوم من فهم ندارند.

۴ وای بر امت خطا کار و قومی که زیر بار گناه میباشند و پرذرت شریران و پسران مفسد. خداوند را ترک کردند و قدوس اسرائیل را اهانت نمودند و بسوی عقب منحرف شدند.

۵ چرا دیگر ضرب باید و زبانه فتنه نماید؟ تمامی سر بتبار است و تمامی دل مریض.

۶ از کف پاتا به سر در آن تندرستی نیست بلکه جراحت و کوفتگی و زخم متعفن، که نه بخیه شده و نه بسته گشته و نه باروغن التیام شده است.

۷ ولایت شما و اورشلیم و شهرهای شما به آتش سوخته شده است. غریبان، زمین شمارا در نظر شما میخورند و آن مثل واژگونگی بیگانگان خراب گردیده است.

۸ و دختر صهیون مثل سایه بان در تا کستان و مانند کپر در بوستان خیار و مثل شهر محاصره شده، متروک است.

۹ اگر یهوه صلیوت بقیه اندکی برای ما و امنی گذاشت، مثل سدوم میشدیم و مانند عموره میگشتم.

ای حاکمان سدوم کلام خداوند را بشنوید و ای قوم عموره شریعت خدای ما را گوش بگیرید.

۱۱ خداوند میگوید از کثرت قربانی های شما مرا چه فایده است؟ از قربانی های سوختنی قوچها و پیه پرور و اریهاسیر شد هام و به خون گاو و برهها و یزها رغبت ندارم.

۱۲ وقتی که میآید تابه حضور من حاضر شوید، کیست که این را از دست شما طلبیده است که در بار مرا با جمال کنید؟

هدایای باطل دیگر میآورد. بخور زدن من مکروه است و غره ماه و سبت و دعوت جماعت نیز. نگاه را با محفل مقدس نمی توانم تحمل نمایم.

۱۴ غره ها و عیدهای شمارا جان من نفرت دارد؛ آنها برای من بارسنگین است که از تحمل نمودنش خسته شده ام.

۱۵ هنگامی که دستهای خود را از زمین کنید، چشمان خود را از شما خواهم پوشانید و چون دعای بسیاری کنید، اجابت نخواهم نمود زیرا که دستهای شما پراز خون است.

۱۶ خویشتر را شنسته، طاهر نماید و بدی اعمال خویش را از نظر من دور کرده، از شرارت دست بردارد.

۱۷ نیکوکاری را بیاموزید و انصاف را بطلبید. مظلومان را راهانی دهید. یتیمان را دادرسی کنید و بیوه زنان را حمایت نمایید.

۱۸ خداوند میگوید بیایید تا با هم دیگر محاجه نمایم. اگر گناهان شما مثل ارغوان باشد مانند برف سفید خواهد شد و اگر قمرز سرخ باشد، مانند پشم خواهد شد.

۱۹ اگر خواهش داشته، اطاعت نمائید، نیکویی زمین را خواهید خورد.

۲۰ اما اگر اغبامو ده، نمرد کنید شمشیر شمارا خواهد خورد زیرا که دهان خداوند چنین میگوید.

شهر این چگونگی زانیه شده است. آنکه از انصاف مملو میبود و عدالت در وی سکونت میداشت، اما حال قاتلان.

۲۲ نقره توبه درد میدل شده، و شراب توار آب مزوج گشته است.

۲۳ سروران تو متمرد شده و رفیق دزدان گردیده، هر یک از ایشان رشوه را دوست میدارند و در پی هدایا میروند. یتیمان را دادرسی نمی نمائید و دعوی بیوه زنان نزد ایشان نمی رسد.

۲۴ بنابراین، خداوند یهوه صلیوت، قلدسر اسرائیل میگوید هان من از خصمان خود استراحت خواهم یافت و از دشمنان خویش انتقام خواهم کشید.

۲۵ و دست خود را بر تو برگردانیده، درد تو را بالکل پاک خواهم کرد، و تمامی ریمت را دور خواهم ساخت.

۲۶ و داوران تو را مثل اول و مشیران تو را مثل ابتدا خواهم برگردانید و بعد از آن، به شهر عدالت و قریه امین مسمعی خواهی شد.

صهیون به انصاف فدیة داده خواهد شد و انابت کنندگانش به عدالت.

۲۸ و هلاکت عاصیان و گناهکاران با هم خواهد شد و آنانی که خداوند را ترک نمائید، نابود خواهند گردید.

۲۹ زیرا ایشان از درختان بلوطی که شما خواسته بودید بخل خواهند شد و از باغاتی که شمار گردیده بودید رسوا خواهند گردید.

۳۰ زیرا شما مثل بلوطی که برگش زرد و مانند باغی که آب نداشته باشد خواهید شد.

۳۱ و مرد زور آور زر و گان و عملش شعله خواهد شد و هر دوی آنها با هم سوخته خواهند گردید و خاموش کنندهای نخواهد بود.

کوه خداوند

کلامی که اشعیا بن آموص درباره یهودا و اورشلیم دید.

و در ایام آخر واقع خواهد شد که کوه خانه خداوند بر قله کوه هائیت خواهد شد و فوق تلها برافراشته خواهد گردید و جمیع امتها بسوی آن روان خواهند شد.

۳ و قوم های بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت: «بیاید تابه کوه خداوند و به خانه خدای یعقوب بر آییم تا طریق های خویش را به ماتعلیم دهد و به راههای وی سلوک نمایم.» زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد.

۴ و او امتها را دوری خواهد نمود و قوم های بسیاری را تیبیه خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خود را برای گاو آهن و نیزه های خویش را برای اره ها خواهند شکست و امتی را بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت.

۵ ای خاندان یعقوب بیاید تا در نور خداوند سلوک نمایم.

روز خداوند

زیرا قوم خود یعنی خاندان یعقوب را ترک کرده‌ای، چونکه از رسوم مشرقی ملو و مانند فلسطینیان فالگیر شد‌ه‌اند و با پسران غر بادست زده‌اند، و زمین ایشان از زقره و طلا پر شده و خزاین ایشان را انتهای نیست، و زمین ایشان از اسبان پر است و ارا به‌های ایشان را انتهای نیست؛ و زمین ایشان از تپه‌ها پر است؛ صنعت دست‌های خویش را که به انگشت‌های خود ساخت‌ه‌اند سبجه مینمایند.

۹ و مردم خم شده و مردان پست میشوند. لهذا ایشان را نخواهی آمرزید.

از ترس خداوند و از کبر برای جلال وی به صخره داخل شده، خویشتر را در خاک پنهان کن.

۱۱ چشم‌اند بلند انسان پست و تکبر مردان خم خواهد شد و در آن روز خداوند به تنهایی متعال خواهد بود.

۱۲ زیرا که برای یهوه صبیوت روزی است که بر هر چیز بلند و عالی خواهد آمد و بر هر چیز مرتفع، و آن‌ها پست خواهد شد؛

و بر همه سر و‌های آزاد بلند و رفیع لبنان و ویرت‌های بلوط‌های باشان؛

و بر همه کوه‌های عالی و بر جمیع تل‌های بلند؛

و بر هر برج مرتفع و بر هر حصار متنیع؛

و بر همه کشتی‌های ترشیدش و بر همه مصنوعات مرغوب؛

و کبر برای انسان خم شود و تکبر مردان پست خواهد شد. و در آن روز خداوند به تنهایی متعال خواهد بود،

و تنها بالکل تلف خواهند شد.

و ایشان به مغاره‌های صخره‌ها و حفره‌های خاک داخل خواهند شد، بهسبب ترس خداوند و کبر برای جلال وی هنگامی که او بر خیزد تا زمین را متزلزل سازد.

۲۰ در آن روز مردمان، تپه‌های نقره و تپه‌های طلا ی خود را که برای عبادت خویش ساخت‌ه‌اند، نزد موش کوران و خفاش‌ها خواهند انداخت،

تا به مغاره‌های صخره‌ها و شکاف‌های سنگ خارا داخل شوند، بهسبب ترس خداوند و کبر برای جلال وی هنگامی که او بر خیزد تا زمین را متزلزل سازد.

۲۲ شما از آسانی که نفس او در بینش می‌باشد دست بر کشید زیرا که او به چه چیز محسوب میشود؟

داوری بر اورشلیم و هودا

زیرا اینکه خداوند یهوه صبیوت پایه و رکن را از اورشلیم و هودا، یعنی تمامی پایه‌ها و تمامی پایه‌آب را دور خواهد کرد،

و شجاعان و مردان جنگی و داوران و انبیا و فالگیران و مشایخ را،

و سرداران پنجاهه و شریفان و مشیران و صنعت‌گران ماهر و ساحران حاذق را،

۴ و اطفال را بر ایشان حاکم خواهد ساخت و کودکان بر ایشان حکمرانی خواهند نمود.

۵ و قوم مظلوم خواهند شد، هر کس از دست دیگری و هر شخص از همسایه خویش. و اطفال بر پیران و پستان بر شریفان تلمذ خواهند نمود.

۶ چون شخصی به‌رادر خویش در خانه پدرش متمسک شده، بگوید: «و رار خوت هست پس حاکم ما شو این خرابی در در دست تو باشد»

در آن روز او از او خود را بلند کرده، خواهد گفت: «ن علاج کننده نتوانم شد زیرا در خانه من نه نان و نه لباس است پس مرا حاکم قوم مسازید.»

زیرا اورشلیم خراب شده و هودا متهم گشته است، از آن جهت که لسان و افعال ایشان به‌ضد خداوند می‌باشد تا چشم‌اند جلال او را به‌نگا و برند.

۹ سیمای روپهای ایشان به‌ضد ایشان شاه‌است و مثل سدوم نگاهان خود را افش کرده، آن‌ها را مخفی نمی‌دارند. و ای برجان‌های ایشان زیرا که به جهت

خویشتر شرارت را بعمل آورد‌ه‌اند.

۱۰ عادلان را بگوید که ایشان را سعادت‌مندی خواهد بود زیرا از عمره اعمال خویش خواهند خورد.

۱۱ و ای بر شریفان که ایشان را بدی خواهد بود چونکه مکافات دست ایشان به ایشان کرده خواهد شد.

۱۲ و اما قوم من، کودکان بر ایشان ظلم میکنند و زنان بر ایشان حکمرانی مینمایند. ای قوم من، راهنمایان شما گمراه کنندگانند و طریق راه‌های شمارا

خراب میکنند.

۱۳ خداوند برای محاجه بر خاسته و به جهت داوری قوما را استاده‌است.

۱۴ خداوند با مشایخ قوم خود و سردوران ایشان به‌مجا که در خواهد آمد، زیرا شما هستید که تا کستان‌ها را خورد‌ه‌اید و غارت فقیران در خانه‌های شماست.

۱۵ خداوند یهوه صبیوت می‌گوید: «ما را چه شده‌است که قوم مرا میکوبید و روی‌های فقیران را خرد مینمایید؟»

و خداوند می‌گوید: «زاین جهت که دختران صهیون متکبرند و با گردن افراشته و غمزات چشم راه می‌روند و به ناز می‌خراهند و به پای‌های خویش خلخال‌ها را به

صدا می‌آوردند.»

بنابراین خداوند فرق سردختران صهیون را کل خواهد ساخت و خداوند عورت ایشان را برهنه خواهد نمود.

۱۸ و در آن روز خداوند زینت خلخال‌ها و پیشانی بندها و هلال‌ها را دور خواهد کرد.

۱۹ و گوشواره‌ها و دستبند‌ها و روپ‌ها را،

و دستارها و زنجیرها و گربندها و عطر دانه‌ها و تعویذها را،

و انگشترها و حلقه‌های بینی را،

و رخت‌نفسه و ردها و شاه‌ها و کیس‌ها را،

و آینه‌ها و کتان‌ها و زک و عمام‌ها و برقع‌ها را.

۲۴ و واقع میشود که به عوض عطریات، عفو نت خواهد شد و به عوض کمر بند، ریسمان و به عوض مویهای بافته، کلی و به عوض سینه بند، زنا پلاس و به عوض زیبایی، سوختگی خواهد بود.

۲۵ مردانت به شمشر و شجاعانت در جنگ خواهند افتاد.

۲۶ و دروازه های وی ناله و ماتم خواهند کرد، و او خراب شده، بر زمین خواهد نشست.

و در آن روز هفت زن به یک مرد متمسک شده، خواهند گفت: «آن خود را خواهیم خورد و درخت خود را خواهیم پوشید، فقط نام تو بر ما خوانده شود و عار ما را بردار.»

در آن روز شاخه خداوند زیبا و جلیل و میوه زمین به جهت ناجیان اسرائیل نفروز بنت خواهد بود.

۳ و واقع میشود که هر که در صهیون باقی ماند و هر که در اورشلیم ترک شود مقدس خوانده خواهد شد یعنی هر که در اورشلیم در دقت حیات مکتوب باشد.

۴ هنگامی که خداوند چرخ دختران صهیون را بشوید و خون اورشلیم را به روح انصاف و روح سوختگی از میانش رفع نماید،

خداوند بر جمیع مساکن کوه صهیون و بر محفلهایش ایروود در روز و در خشننگی آتش مشتعل در شب خواهد آفرید، زیرا که بر تمامی جلال آن پوششی خواهد بود.

۶ و در وقت روز سایه بانی به جهت سایه از گما به جهت ملجاء و پناهگاه از طوفان و باران خواهد بود.

سرود تا کستان

سرود محبوب خود را در باره تا کستانش برای محبوب خود بسرایم.

محبوب من تا کستانی در تلی بسیار بارور

و آن را کنده از سنگها پاک کرده و مو بهترین در آن غرس نمود و برجی در میانش بنا کرد و چرخستی نیز در آن کند. پس منتظر میبود تا انگور بیاورد اما انگور بد آورد.

۳ پس الانای ساکنان اورشلیم و مردان یهودا، در میان من و تا کستان من حکم کنید.

۴ برای تا کستان من دیگر چه توان کرد که در آن نکر دم؟ پس چون منتظر بودم که انگور بیاورد چرا انگور بد آورد؟

لذا الان شمارا اعلام مینمایم که من به تا کستان خود چه خواهم کرد. حصارش را برمی دارم و چرا گاه خواهد شد؛ و دیوارش را منهدم میسازم و پایمال خواهد گردید.

۶ و آن را خراب میکنم که نه پازش و نه کنده خواهد شد و خار و خس در آن خواهد روید، و ابرهارا امر میفرمایم که بر آن باران نباراند.

۷ زیرا که تا کستان یهوه صبیوت خاندان اسرائیل است و مردان یهودا نهال شادمانی او میباشند. و برای انصاف انتظار کشید و اینک تعدی و برای عدالت و اینک فریاد شد.

داوری

وای بر آنانی که خانه را به خانه ملحق و مزمر را به مزمر ملحق سازند تا مکانی باقی نماند. و شمار میان زمین به تنهایی ساکن میشود.

۹ یهوه صبیوت در گوش من گفت: «درستی که خانه های بسیار خراب خواهد شد، و خانه های بزرگ و خوش ثما غیر مسکون خواهد گردید.

۱۰ زیرا که ده جفت گاو زمین یک بت خواهد آورد و یک حور مخم یک ایفه خواهد داد.»

وای بر آنانی که صبح زود برمی خیزند تا در پی مسکرات بروند، و شب دیر مینشینند تا شراب ایشان را گرم نماید

و در زمای ایشان خود و بر بط و دف و نای و شراب میبشد. اما به فعل خداوند نظرنمی کنند و به عمل دستهای وی غمی ننگند.

۱۳ بنابراین قوم من به سبب عدم معرفت اسپر شده اند و شریفان ایشان گرسنه و عوام ایشان از آتشگی خشک گردیده.

۱۴ از این سبب ها و به حرص خود را زیاد کرده و دهان خویش را بچند باز نموده است و جلال و جمهور و شوکت ایشان و هر که در ایشان شادمان باشد در آن فرو میرود.

۱۵ و مردم خم خواهند شد و مردان ذلیل خواهند گردید و چشمان متکبران پست خواهد شد.

۱۶ و یهوه صبیوت به انصاف متعال خواهد بود و خدای قدوس به عدالت تقدیس کرده خواهد شد.

۱۷ آنگاه به های (ربا) در (مردم) های ایشان خواهند چرید و غریبان و برانه های پروارهای ایشان را خواهند خورد.

وای بر آنانی که عصیان را به ریسمانهای بطالت و گناه را گویا به طناب ارا به میکشند.

۱۹ و می گویند باشد که او تعجیل نموده، کار خود را بشتابانند تا آن را ببینیم. و مقصود قدوس اسرائیل نزدیک شده، بیاید تا آن را بدانیم.

۲۰ وای بر آنانی که بدی را نیکی و نیکی را بدی مینامند، که ظلمت را بهجای نور و نور را بهجای ظلمت میگذارند، و تلخی را بهجای شیرینی و شیرینی را بهجای تلخی مینهند.

۲۱ وای بر آنانی که در نظر خود حکیمند، و پیش روی خود فهم مینمایند.

۲۲ وای بر آنانی که برای نوشیدن شراب زور آورند، و به جهت مزوج ساختن مسکرات مردان قوی میباشند.

۲۳ که شریان را برای رشوه عادل میشمارند، و عدالت عادلان را از ایشان برمی دارند.

۲۴ بنابراین به نهی که که شراره آتش گاه را میخورد و علف خشک در شعله میافتد، همچنان ریشه ایشان عفو نت خواهد شد و شکوفه ایشان مثل غبار بر افشاند خواهد گردید. چونکه شریعت یهوه صبیوت را ترک کرده، کلام قدوس اسرائیل را خواری شمرد هاند.

۲۵ بنابراین خشم خداوند بر قوم خود مشتعل شده و دست خود را بر ایشان دراز کرده، ایشان را مبتلا ساخته است. و کوهها بلز زیدند و لاشهای ایشان در میان کوهها مثل فضلات گردید هاند. با وجود این همه، غضب او برنگردید و دست وی تا کنون دراز است.

۲۶ وعلی به جهت امت‌های بعید بر پا خواهد کرد. واز اقصای زمین برای ایشان صغیر خواهد زد. وایشان تعجیل نموده، بزودی خواهند آمد، ودر میان ایشان احدی خسته و لغزش خورنده نخواهد بود و احدی نه پینگی خواهد زد و نه خواهد خوابید. و گرنند گمراهی از ایشان باز نشده، دوال نعلین احدی گسیخته نخواهد شد.

۲۸ کتیرهای ایشان، نیز و تمامی کجانه‌های ایشان، زده شده است. سبهای اسبان ایشان مثل سنگ خارا و چرخهای ایشان مثل گردباد شمرده خواهند شد.

۲۹ غرش ایشان مثل شیر مدهامه و مانند شیران ژبان غرش خواهند کرد و ایشان نعره خواهند زد و صید را گرفته، به سلامتی خواهند برد و در هاند‌های نخواهد بود.

۳۰ و در آن روز بر ایشان مثل شورش دریا شورش خواهد کرد. و اگر کسی به زمین بنگرد، و اینک تاریکی و تاریکی است و نور در افلاک آن به ظلمت مبدل شده است.

ماوریت اشعیا

در سالی که عزریا پادشاه مرد، خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود، و هیکل از دانه‌های وی بر بود.

۲ و سرافین بالای آن ایستاده بودند که هر یک از آنهاشش بال داشت، و یاد و از آنها روی خود را میپوشانید و یاد و پایهای خود را میپوشانید و یاد و پروازی نمود.

۳ و یکی دیگری را صد ازده، میگفت: «دوس قدوس قدوس یهوه صباویت، تمامی زمین از جلال او مملوست.»

و اساس آستانه از آواز او که صد امیزد و میلرزید و خوانه از او در پر شد.

۵ پس گفتم: «ای بر من که هلاک شد هم‌زیرا که مردنایاک لب هستم و در میان قوم نپاک لب ساکنم و چشمانم یهوه صباویت پادشاه رادیده است.»

آنگاه یکی از سرافین نزد من برید و در دست خود اخگری که بانبر از روی مذبح گرفته بود، داشت.

۷ و آن را برداشتم گذارده، گفت که: «ینک این لب‌هایت را لمس کرده است و عصیانت رفع شده و گناحت گشته است.»

آنگاه آواز خداوند را شنیدم که میگفت: «ه‌را برستم و کیست که برای ما رود؟» گفتم: «یک ما برستم.»

گفت: «ووهو این قوم بگو البته خواهید شنید، اما نخواهید فهمید و هر آینه خواهید نگرست اما درک نخواهید کرد.

۱۰ دل این قوم را فر به ساز و گوشهای ایشان را سنگین نما و چشمان ایشان را ببند، مبادا با چشمان خود ببینند و با گوشهای خود بشنوند و بادل خود بفهمند و باز گشت نموده، شفا یابند.»

پس من گفتم: «ی خداوند تا به کی؟» او گفت: «اوقتی که شهرها ویران گشته، غیر مسکون باشد و خانه‌ها بدون آدمی و زمین خراب و ویران شود.

۱۲ و خداوند مردمان را دور کند و در میان زمین خرابیهای بسیار شود.

۱۳ اما باز عشری در آن خواهد بود و آن نیز بار دیگر تکلف خواهد گردید مثل درخت بلوط و چنار که چون قطع میشود کنده آنها باقی میماند، همچنان ذریت مقدس کنده آن خواهد بود.»

نشانه‌های عمانوئیل

و در ایام آحاز بن یوئام بن عزریا پادشاه یهودا، واقع شد که رصین، پادشاه آرام و فتح بن رملیا پادشاه اسرائیل بر او و شلم برآمدند تا آن جنگ نمایند، اما نمانستند آن را فتح نمایند.

۲ و به خاندان داود خبر داده، گفتند که آرام در افرایم اردو زد هاند و دل او و دل مردمانش پلرزید به طوری که در ختآن جنگلی از یاد میلرزد.

۳ آنگاه خداوند به اشعیا گفت: «و پسر خود شارناشوب به انتهای قنات بر که فوقانی به راه مزه گازر به استقبال آحاز بیرون شو.

۴ و وی را بگو: با حذر و آرام باش مترس و دلت ضعیف نشود از این دو دم مشعل دو دافشان، یعنی از شدت خشم رصین و آرام و پسر رملیا.

۵ زیرا که آرام با افرایم و پسر رملیا برای ضررت مشورت کرده، میگویند: بره‌و ابرایم و آن را محاصره کرده، به جهت خویشتن تسخیر نمائیم و پسر طبئیل را در آن به پادشاهی نصب کنیم.»

خداوند یهوه چنین میگوید که: «بن بجای آورده غمی شود و واقع نخواهد گردید.

۸ زیرا که سر آرام، دمشق و سرد مشق، رصین است و بعد از شصت و پنج سال افرایم شکسته میشود به طوری که دیگر قومی نخواهد بود.

۹ و سر افرایم سامره و سر سامره پسر رملیا است و اگر باور نکنید هر آینه ثابت نخواهد ماند.»

و خداوند بار دیگر آحاز را خطاب کرده، گفت:

«بئی به جهت خود از یهوه خدایت بطلب، آن را یا از عمقه با طلب یا از اعلی علین بالا.»

آحاز گفت: «می طلبم و خداوند را امتحان نخواهم نمود.»

گفت: «ی خاندان داود بشنوید! آیا شمارا چیزی سهل است که مردمان را بیزار کنید بلکه میخواید خدای مرا نیز بیزار کنید.

۱۴ بنابراین خود خداوند به شما بی‌خبری خواهد داد: اینک با که حامله شده، پسری خواهد زاید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند.

۱۵ که وه عسل خواهد خورد تا آنکه ترک کردن بدی و اختیار کردن خوبی را بداند.

۱۶ زیرا قبل از آنکه پسر، ترک نمودن بدی و اختیار کردن خوبی را بداند، زمین که شما از هر دو پادشاه آن میترسید، متروک خواهد شد.

۱۷ خداوند بر تو و بر قومت و بر خاندان پدرت ایامی را خواهد آورد که از ایامی که افرایم از یهودا جدا شد تا حال نیامده باشد یعنی پادشاه آشور را،

و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند برای مگسبانی که به نگاره‌های نهرهای مصرند زنبورهایی که در زمین آشورند صغیر خواهد زد.

- ۱۹ و تمامی آنها برآمده، در رودهای ویران و شکافهای صخره و بر همه پشته های خاردار و بر همه مرتعها فرود خواهند آمد.
- ۲۰ و در آن روز خداوند به واسطه استرهای که از ما و آوری آنها را میبرد یعنی به واسطه پادشاه آشور موی سر و موی پایها را خواهد تراشید و ریش هم سترده خواهد شد.
- ۲۱ و در آن روز واقع خواهد شد که شخصی یک گاو جوان و دو گوسفند زنده نگاه خواهد داشت.
- ۲۲ و از فراوانی شیر که میدهد که خواهد خورد زیرا هر که در میان زمین باقی ماند خوراکش کرده و غسل خواهد بود.
- ۲۳ و در آن روز هر مکانی که هزار مویه به جهت هزار پاره نقره داده میشد پراز خار و خس خواهد بود.
- ۲۴ با تیرها و کمانها مردم به آنجا خواهند آمد زیرا که تمامی زمین پراز خار و خس خواهد شد.
- ۲۵ و جمیع کوههایی که بایل کند میشد، از ترس خار و خس به آنجا خواهند آمد بلکه گاو و رابه آنجا خواهند فرستاد و گوسفندان آن را پامال خواهند کرد.

مجازات خدا تو سطر آشور

- و خداوند مرا گفت: «و حی بزرگ به جهت خود بگیر و بر آن با قلم انسان برای مهر شلال حاش بزینویس.
- ۲ و من شهودا مین یعنی اوربای کاهن و زکریا بن یوکیا رابه جهت خود برای شهادت میگیرم.»
- پس من به نیت نزدیکی کردم و او حامله شده، پسری زاید. آنگاه خداوند به من گفت: «و مرا مهر شلال حاش بزینام، زیرا قبل از آنکه طفل بتواند ای پدرم وای مادرم بگوید، اموال دمشق و غنیمت سامره را پیش پادشاه آشور به بیغما خواهند برد.»
- و خداوند بار دیگر مرا باز خطاب کرده، گفت:
- «و نکه این قوم آبهای شیلوه را که به ملائمت جاری میشود خوارشمرده، از رصین و پسر ملیا مسر و رشد هاند، بنابراین اینک خداوند آبهای زور و آو بسیار نهر یعنی پادشاه آشور و تمامی حشمت او را بر ایشان بر خواهد آورد و او از جمیع جویهای خود بر خواهد آمد و از تمامی نگاره های خویش سرشار خواهد شد،
- و ریود آنجا وز نموده، سیلان کرده، عبور خواهد نمود تا آنکه به گردنهای رسد و بالهای خود را پهن کرده، طول و عرض و لا بت را ای عمانوئیل بر خواهد ساخت.»
- ترس خداوند
- به هیجان آیدای قوم و شکست خواهد یافت و گوش گیریدای اقصای زمین و کمر خود را ببندید و شکست خواهید یافت. کمر خود را ببندید و شکست خواهید یافت.
- ۱۰ با هم مشورت کنید و باطل خواهد شد و سخن گوید و بجای آورد و نخواهد شد زیرا خدا با ما است.
- ۱۱ چونکه خداوند با دست قوی به من چنین گفت و مرا تعلیم داد که به راه این قوم سلوک ننمایم و گفت:
- «آنها را که این قوم فتنه مینامند، شما آن را فتنه ننماید و از ترس ایشان ترسان و خائف مباشید.
- ۱۲ یهوه صباوت را تقدیس نماید و او ترس و خوف شما باشد.
- ۱۴ و او ای شما! مکان مقدس خواهد بود اما برای هر دو خاندان اسرائیل سنگ مصادم و صخره لغزش دهنده و برای ساکنان اورشلیم دام و تله.
- ۱۵ و بسیاری از ایشان لغزش خورده، خواهند افتاد و شکسته شده و بیدام افتاده، گرفتار خواهند گردید.»
- شهادت رابه هم پیچ و شریعت را در شاگردانم مختم ساز.
- ۱۷ و من برای خداوند که روی خود را از خاندان یعقوب مخفی میسازد انتظار کشیده، امیدوارا و خواهم بود.
- ۱۸ اینک من و پسرای که خداوند به من داده است، از جانب یهوه صباوت که در کوه صهیون ساکن است به جهت اسرائیل آیات و علامات هستیم.
- ۱۹ و چون ایشان به شما گویند که از اصحاب اجنه و جادوگرانی که جیک جیک و زمزم میکنند سوال کنید، و بید «یا قوم از خدای خود سوال ننمایند و آیا از مردگان به جهت زندگان سوال باید نمود؟»
- به شریعت و شهادت وجه نماید (و اگر موافق این کلام سخن نگویند، پس برای ایشان روشنائی نخواهد بود.
- ۲۱ و با عسرت و گرسنگی در آن خواهند گشت و هنگامی که گرسنه شوند خویشین را موش خواهند ساخت و پادشاه و خدای خود را لعنت کرده، به بالا خواهند تکرست.
- ۲۲ و به زمین نظر خواهند انداخت و اینک تنگی و تاریکی و ظلمت پریشانی خواهد بود و به تاریکی غلیظ رانده خواهند شد.
- ولدی برای ما
- لیکن برای او که در تنگی میبود، تاریکی نخواهد شد. در زمان پیشین زمین زیولون و زمین نفتالی را ذلیل ساخت، اما در زمان آخر آن رابه راه در یابه آن طرف اردن در جلیل امت ما محترم خواهد گردانید.
- ۲ قومی که در تاریکی سالک میبودند، نور عظیمی خواهند دید و بر ساکنان زمین سایه موت نور ساطع خواهد شد.
- ۳ تو قوم را بسیار ساخته، شادی ایشان را زیاد گردانیدی. به حضور تو شادی خواهند کرد مثل شادمانی وقت درو مانند کسانی که در تقسیم نمودن غنیمت وجد مینمایند.
- ۴ زیرا که یوغ بار او را و عصبای گردنش یعنی عصبای جفا کننده وی را شکستی چنانکه در روز مدیان کردی.
- ۵ زیرا همه اسلحه مسلحان دروغا ست و روخت ایشان به خون آغشته است اما برای سوختن و هیزیم آتش خواهند بود.

۶ زیرا که برای ما ولدی زائیده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بردوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد.

۷ ترقی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داود و مملکت وی انتها خواهد بود تا آن ربه انصاف و عدالت از ان تا ابد اباد ثابت و استوار نماید. غیرت و یهوه صباویت این را بجا خواهد آورد.

غضب خدای اسرائیل
خداوند کلامی نزد یعقوب فرستاد و آن را اسرائیل واقع گردید.

۹ و تمامی قوم خواهند دانست یعنی افرایم و ساکنان سامره که از غرور و تکبر دل خود میگویند.

۱۰ خشتها افتاده است اما با سنگهای تراشیده بنا خواهیم نمود؛ چوبهای افراغ در هم شکست اما سر و آزاد بجای آنها می گذاریم.

۱۱ بنابراین خداوند شمعان رصین را بصد او خواهد برافراشت و خصمان او را خواهد برانگیخت.

۱۲ ارامیان را از مشرق و فلسطینیان را از مغرب و ایشان اسرائیل را بادهان گشوده خواهند خورد. اما باین همه خشم او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است.

۱۳ و این قوم بسوی زنده خودشان بازگشت ننموده و یهوه صباویت را نطیله دهند.

۱۴ بنابراین خداوند سر و دم و نخل و فی را از اسرائیل در یک روز خواهد برید.

۱۵ مرد پیروم در شرف سراسر است و نیبای که تعلم دروغ میدهد، دم میبشد.

۱۶ زیرا که هادبان این قوم ایشان را گمراه میکنند و پیروان ایشان بلعیده میشوند.

از این سبب خداوند از جوانان ایشان مسرور خواهد شد و بر تیمان و بیوه زنان ایشان ترحم خواهد نمود. چونکه جمیع ایشان منافق و شریرند و هر دهانی به حماقت متکلم میشود با اینهمه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است.

۱۸ زیرا که شرارت مثل آتش میسوزاند و خار و خوس را میخورد، و در بوته های جنگل افروخته شده، و دود غلیظ بچیان میشود.

۱۹ از غضب یهوه صباویت زمین سوخته شده است و قوم هیزم آتش گشته اند و کسی بر ابر او خود شفقت ندارد.

۲۰ از جانب راست میر بایند و گرسنه میمانند و از طرف چپ میخورند و سیر نمی شوند و هر کس گوشت بازوی خود را میخورد.

۲۱ منسی افرایم را و افرایم منسی را و هر دویشان بضمده بود اما متحد می شوند. با اینهمه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است.

وای بر آنانی که احکام غیر عادلانه را جاری میسازند و کاتبانی که ظلم را مرقوم میدارند،

تا مسکینان را از داوری منحرف سازند و حق فقیران قوم مرا بر بایند تا آنکه بیوه زنان غارت ایشان بشوند و تیمان را تاراج نمایند.

۳ پس در روز بازخواست در حینتی که خرابی از دور میآید، چه خواهید کرد و بسوی که برای معاونت خواهید گریخت و جلال خود را بجا خواهید انداخت؟ غیر از آنکه زیر اسیران خم شوند و زیر کشتگان بیفتند. با اینهمه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است.

داوری بر آشور

وای بر آشور که عصای غضب من است. و عصبایی که در دست ایشان است خشم من میبشد.

۶ او را بر امت منافق میفرستم و زودم مغضوب خود ما مور میدارم، تا غنیمتی بر بایند و غارتی ببرند و ایشان را مثل گل کوچها پایمال سازند.

۷ اما او چنین گمان نمی کند و دلش بدینگونه قیاس نمی نماید، بلکه مراد دلش این است که امت های بسیار را هلاک و منقطع بسازد.

۸ زیرا میگوید آیا سر داران من جمیع پادشاه نیستند؟

آیا کلنو مثل کرکیش نیست و آیا حمات مثل ارفادنی، و آیا سامره مانند مشق نمی باشد؟

چنانکه دست من بر ممالک آنها استیلا یافت و پتهای تراشیده آنها از پتهای اورشلیم و سامره بیشتر بودند.

۱۱ پس آیا بهیچ که به سامره و پتهایش عمل نمودم به اورشلیم و پتهایش چنین عمل نخواهم نمود؟

و واقع خواهد شد بعد از آنکه خداوند تمامی کار خود را با کوه صهیون و اورشلیم را انجام رسانیده باشد که من از ثمره دل مغرور پادشاه آشور و از نفر چشمان متکبر روی انتقام خواهم کشید.

۱۳ زیرا میگوید: «ه قوت دست خود و به حکمت خویش چونکه فهمی هستم این را کردم و حدود قوم ما را منتقل ساختم و خزاین ایشان را غارت نمودم و مثل جبار سروران ایشان را به زیر انداختم.»

۱۴ و دست من دولت قوم ما را مثل آشیانیهای گرفته است و به طوری که نخمهای متروک را جمع کنند من تمامی زمین را جمع کردم. و کسی نبود که بال را بچینان بدهان خود را بگشاید یا جک جک بنماید.»

آیا بر کسی که به آن میشکند غر خواهد نمود یا راه بر کسی که آن را میکشد افتخار خواهد کرد، که گویا عصا بلند کننده خود را بچینان بیاچوب دست آنچه را که چوب نباشد بلند نماید؟

بنابراین خداوند یهوه صباویت بر رفبهان اولاغری خواهد فرستاد و زیر جلال او سوختنی مثل سوختن آتش افروخته خواهد شد.

۱۷ و نور اسرائیل نار و قودس وی شعله خواهد شد، و دیگر روز خار و خسش را سوزانیده، خواهد خورد.

۱۸ و شوکت جنگل و بوستان او هم روح و هم بدن را تباه خواهد ساخت و مثل گداختن مریض خواهد شد.

۱۹ و بقیه درختان و جنگلش قلیل العدد خواهد بود که طفلی آنها را ثبت تواند کرد.

بقیه اسرائیل

- ۲۴ و در آن روز واقع خواهد شد که بقیه اسرائیل و ناجیان خاندان یعقوب بار دیگر برزنده خودشان اعتماد نخواهند نمود. بلکه بر خداوند که قدوس اسرائیل است به اخلاص اعتماد خواهند نمود.
- ۲۱ و بقیه‌های یعنی بقیه یعقوب بسوی خدای قادر مطلق بازگشت خواهند کرد.
- ۲۲ زیرا هر چند قوم اسرائیل مثل ریگ دریا باشند فقط از ایشان بقیتی بازگشت خواهند نمود. هلاکتی که مقدر است به عدالت مجر خواهد شد زیرا خداوند یهوه صباوت هلاکت و تقدیری در میان تمام زمین به عمل خواهد آورد.
- ۲۴ بنابراین خداوند یهوه صباوت چنین میگوید: «ای قوم من که در صهیون ساکنید از آشور مترسید، اگر چه شمارا به چوب بزند و عصای خود را مثل مصریان بر شما بلند نماید.
- ۲۵ زیرا بعد از زمان بسیار کمی غضب تمام خواهد شد و خشم من برای هلاکت ایشان خواهد بود.»
- و یهوه صباوت تاز یانه‌های بروی خواهد برانگیخت چنانکه در کشتار میدان بر صخره غراب. و عصای او بر دیا خواهد بود و آن را بلند خواهد کرد به طوری که بر مصریان کرده بود.
- ۲۷ و در آن روز واقع خواهد شد که بار اواز دوش تو و یوغ او از گردن تو رفع خواهد شد و یوغ از فربهی گسسته خواهد شد.
- اوبه عیادت رسید و از مجرون گذشت و در مکاش اسباب خود را گذاشت.
- ۲۹ از معبر عبور کردند و در جبع منزل گزیدند، اهل رامه هر اسان شدند و اهل جبعه شاول فرار کردند.
- ۳۰ ای دختر جلع به آواز خود فریاد برآور! ای لیشه‌وای عناتوت فقیر گوش ده!
- مد مینه فراری شدند و ساکنان جیبیم گریختند.
- ۳۲ همین امروز در نوب توقف میکنند دست خود را بر جبل دختر صهیون و کوه اورشلم دراز میسازد.
- ۳۳ اینک خداوند یهوه صباوت شاخه‌ها را با خوف قطع خواهد نمود و بلند قدان بریده خواهند شد و مرتفعان پست خواهند گردید، و بوته‌های جنگل به آهن بریده خواهد شد و لبنان به دست جباران خواهد افتاد.

نهالی از تنه‌یسی

- و نهالی از تنه‌یسی بیرون آمده، شاخهای از ریشه‌هایش خواهد شکفت.
- ۲ و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند.
- ۳ و خوشی او در ترس خداوند خواهد بود و موافق رویت چشم خود داوری نخواهد کرد و در وقتی سمع گوشهای خویش تنبیه نخواهد نمود.
- ۴ بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین برستی حکم خواهد نمود. و جهان را به عصای دهان خویش زده، شریان را به نضخه لبهای خود خواهد کشت.
- ۵ و گریه بندگش عدالت خواهد بود و گریه بند میانش امانت.
- ۶ و گریه بایره سکوت خواهد داشت و پلنگ بازغاه خواهد خوابید و گوساله و شیر و پروری باهم، و طفل کوچک آنها را خواهد راند.
- ۷ و گاو باخس خواهد چرید و بچه‌های آنها باهم خواهند خوابید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد.
- ۸ و طفل شیرخواره بر سوراخ ماریازی خواهد کرد و طفل از شیر یاز داشته شده دست خود را بر خانه افی خواهد گذاشت.
- ۹ و در تمامی کوه مقدس من ضرور فسادی نخواهد کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود مثل آبهای که در یارامیو شاند.
- و در آن روز واقع خواهد شد که ریشه‌یسی به جهت علم قوما بر پا خواهد شد و امت هان را خواهند طلبید و سلامتی او با جلال خواهد بود.
- ۱۱ و در آن روز واقع خواهد گشت که خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند تا بقیه قوم خویش را که از آشور و مصر و قریوس و حبش و عیلام و شنعار و حجات و از جزیره‌های دریایا قیامانده باشند باز آورد.
- و به جهت امتناعی برافراشته، رانده شدن اسرائیل را جمع خواهد کرد، و پراکندگان یهود را از چهار طرف جهان فراهم خواهد آورد.
- ۱۳ و حسد افرا رفیع خواهد شد و دشمنان یهودا منقطع خواهند گردید. افرا ایم بر یهودا حسد نخواهد برد و یهودا افرا ایم را دشمنی نخواهد نمود.
- ۱۴ و به جانب مغرب بروش فلسطینیان بریده، بنی مشرق را باهم غارت خواهند نمود. و دست خود را بر آدم و موآب دراز کرده، بنی عمون ایشان را اطاعت خواهند کرد.
- ۱۵ و خداوند زبانه در ری مصر راتبا ساخته، دست خود را با داسوزان بر نهر دراز خواهد کرد، و آن را با هفت نهرش خواهد زد و مردم را با کفش به آن عبور خواهند داد.
- ۱۶ و به جهت بقیه قوم او که از آشور یا قیامانده باشند راهی خواهد بود. چنانکه به جهت اسرائیل در روز آمدن ایشان از زمین مصر بود.

سرود حمد

- و در آن روز خواهی گفت که «ای خداوند تو را حمد میگویم زیرا به من غضبناک بودی اما غضبت برگردانیده شده، مرا تسلی میدهی.
- ۲ اینک خدا نجات من است بر او توکل نموده، نخواهم ترسید. زیرا یهوه قوت و تسبیح من است و نجات من گردیده است.»
- بنابراین با شادمانی از چشمه‌های نجات آب خواهید کشید.
- و در آن روز خواهید گفت: «داوند را حمد گوید و نام او را بخوانید و اعمال او را در میان قوما اعلام کنید و ذکر نماید که اسم او متعال مییاشد.

۵ برای خداوند بسزای کارهای عظیم کرده است و این در تمامی زمین معروف است.
۶ ای ساکنه صهیون صدای را برافراشته، بسزای زیراقدوس اسرائیل در میان تو عظیم است.»

و حی درباره بابل

و حی درباره بابل که اشعیا این آموص آن را دید.

علمی بر که خشک بریا کند و آوازه ایشان بلند نماید، بادست اشاره کنید تا به درهای نجیاد داخل شوند.

۳ من مقدسان خود را مامور داشتم و شجاعان خویش یعنی آنانی را که در کبرای من وجد مینماید به جهت غضب دعوت نمودم.

۴ آواز گروهی در کوهها مثل آواز خلق کثیر. آواز غوغای ممالک امته که جمع شده باشند. یهوه صبیوت لشکر برای جنگ سان میبیند.

۵ ایشان از زمین بعید و از کرانه های آسمان میآیند. یعنی خداوند با اسلحه غضب خود تا تمامی جهان را ویران کند.

۶ ولوله کنید زیرا که روز خداوند نزدیک است، مثل هلاکتی از جانب قادر مطلق میآید.

۷ از این جهت همه دستهاست میشو و دلهای همه مردم گداخته میگردد.

۸ و ایشان متحیر شده، المها و دردهای زه بر ایشان عارض میشود، مثل زنی که میزاید درد میکشند. بریکدیگر نظر حیرت میاندازند و رویهای ایشان رو بهای شعلهور میباشند.

۹ اینک روز خداوند با غضب و شدت خشم و ستمکشی میآید، تا جهان را ویران سازد و گاهکاران را از میانش هلاک نماید.

۱۰ زیرا که ستارگان آسمان و برجها پیش روشنائی خود را نخواهند داد. و آفتاب در وقت طلوع خود تاریک خواهد شد و ماه روشنائی خود را نخواهد تابانید.

۱۱ و من ربع مسکون را به سبب گناه و شریران را به سبب عصیان ایشان سراخواهم داد، و غرور متکبران را تباخ خواهم ساخت و تکبر جباران را به زیر خواهم انداخت.

۱۲ و مردم را از زر خالص و انسان را از طلا می آفریند و گرانید.

۱۳ بنا بر این آسمان را متزلزل خواهم ساخت و زمین از جای خود متحرک خواهد شد. در حین غضب یهوه صبیوت و در روز شدت خشم او.

و مثل آهوی رانده شده و مانند گلهای که کسی آن را جمع نکند خواهند بود. و هر کس به سوی قوم خود توجه خواهد نمود و هر شخص به زمین خویش فرار خواهد کرد.

۱۵ و هر که یافت شود بازیزه زده خواهد شد و هر که گرفته شود با شمشیر خواهد افتاد.

۱۶ اطفال ایشان نیز در نظر ایشان به زمین انداخته شوند و خانه های ایشان غارت شود و زنان ایشان بیعصمت گردند.

۱۷ اینک من مادیان را بر ایشان خواهم برانگیخت که نقره را به حساب غنی آورند و طلا را دوست نمی دارند.

۱۸ و کانهای ایشان جوانان را خرد خواهد کرد. و بر ثمره رحم ترحم نخواهند نمود و چشمان ایشان بر اطفال شفقت نخواهد کرد.

۱۹ و بایبل که جلال ممالک و زینت نغز کلدانیان است، مثل واژگون ساختن خدا سدوم و عموره را خواهد شد.

۲۰ و تا به باد آید نخواهد شد و نسل بعد نسل مسکون نخواهد گردید. و اعراب در آنجا خیمه نخواهند زد و شیبانان گلهها را در آنجا نخواهند خوابانید.

۲۱ بلکه وحوش صحرا در آنجا خواهند خوابید و خانه های ایشان از یومها پر خواهد شد. شتر مرغ در آنجا ساکن خواهد شد و غولان در آنجا رقص خواهند کرد.

و شغلاهدار قصرهای ایشان و گرگها در کوشکهای خوش غنای خواهند زد و زمانش نزدیک است که برسد و روزهای طول نخواهد کشید.

زیرا خداوند بر یعقوب ترحم فرموده، اسرائیل را بار دیگر خواهد برگزید و ایشان را در زمینشان آرامی خواهد داد. و غر با ایشان ملحق شده، با خاندان یعقوب ملحق خواهند گردید.

۲ و قومها ایشان را برداشته، به مکان خودشان خواهند آورد. و خاندان اسرائیل ایشان را در زمین خداوند برای بندگی و کنیزی، ملوک خود خواهند ساخت. و اسیر کنندگان خود را اسیر کرده، بر ستمکاران خویش حکمرانی خواهند نمود.

و در روزی که خداوند تورات را ماضطربت و بندگی سخت که بر تو مینماید خلاصی بخشد واقع خواهد شد،

که این مثل را بر پادشاه بابل زده، خواهی گفت: چگونه آن ستمکار تمام شد و آن جور پیشه چگونه فانی گردید.

۵ خداوند عسای شریان و چوگان حاکمان را شکست.

۶ آنکه قومها را به خشم با صدمه متوالی میزد و بر امته با غضب با جفای یحسد حکمرانی مینمود،

تمامی زمین آرام شده و ساکت گردیده اند و به آواز بلند ترخم مینمایند.

۸ صنوبرها نیز و سروهای آزاد لبنان درباره تو شادمان شده، میگویند: «ز زمانی که تو خوابیدهای قطع کنندهای بر ما بر نیامده است.»

ها و به از زیرای تو متحرک است تا چون بیانی تو را استقبال نماید، و مردگان یعنی جمیع بزرگان زمین را برای تو بیدار میسازد. و جمیع پادشاهان امته را از کرسیهای ایشان برمی دارد.

۱۰ جمیع اینها تو را خطاب کرده، میگویند: «یا تو نیز مثل ما ضعیف شدهای و مانند ما گردیدهای.»

جلال تو و صدای بریفهای تو به ها و به فرود شده است. که ما نیز تو گسترانیده شده و مورها تو را میبوشانند.

۱۲ ای زهره دختر صبح چگونه از آسمان افتادهای؟ ای که امته را ذلیل میساختی چگونه به زمین افکنده شدی؟

و تو در دل خود میگفتی: «آسمان صعد نموده، کرسی خود را بالای ستارگان خدا خواهم افراشت. و بر کوه اجتماع را در اطراف شمال جلوس خواهم نمود.»

۱۴ بالای بلندیهای ابرها صعود کرده، مثل حضرت اعلی خواهد شد.»

لکن به هاویه به اسفلهای حفره فرود خواهی شد.

آنانی که تورا ببینند بر تو چشم دوخته و در تو تامل نموده، خواهند گفت: «باین آن مراد است که جهان را متزلزل و ممالک را مرعش میساخت؟

که ربع مسکون را ویران مینمود و شهرهایش را منهدم میساخت و اسیران خود را به خانه های ایشان رها نمی کرد؟»

همه پادشاهان امتهای جمع هر یک در خانه خود با جلال میخوابند.

۱۹ امانت او قیر خود بیرون افکنده میشود و مثل شاخه مکره و ممانند لباس کشتگانی که با شمشیر زده شده باشند، که به سنگهای حفره فرو میروند و مثل لاشه پایمال شده.

۲۰ با ایشان در دفن متحد نخواهی بود چونکه زمین خود را ویران کرده، قوم خویش را کشتهای. ذریت شریان تا به ابد مذکور نخواهند شد.

۲۱ برای پسرانش به سبب گناه پدران ایشان قتل را مهیا سازی، تا ایشان بر نخیزند و در زمین تصرف نمایند و روی ربع مسکون را از شهر هله پرنسازند.

و یهوه صبیوت میگوید: «ن به ضد ایشان خواهم برخاست.» و خداوند میگوید: «سم و بقیه را و نسل و ذریت را از نابال منقطع خواهم ساخت.

۲۲ و آن را نصیب خاریشتها و خلاهای آب خواهم گردانید و آن را با جاروب هلاکت خواهم رفت.» و یهوه صبیوت میگوید.

سر نوشت آشور

یهوه صبیوت قسم خورده، میگوید: «قین به طوری که قصد نمود هام همچنان واقع خواهد شد. و به نیچی که تقدیر کرد هام همچنان بجا آورده خواهد

گشت.

۲۵ و آشور را در زمین خودم خواهم شکست و او را بر کوههای خویش پایمال خواهم کرد. و یوغ او از ایشان رفع شده، باروی از گردن ایشان برداشته

خواهد شد.»

تقدیری که بر تمامی زمین مقدر گشته، این است. و دستی که بر جمیع امتهای راز شده، همین است.

۲۷ زیرا که یهوه صبیوت تقدیر نموده است پس کیست که آن را باطل گرداند؟ و دست اوست که دراز شده است پس کیست که آن را برگرداند؟

در سالی که آحاز پادشاه مر داین وحی نازل شد:

ای جمیع فلسطینی شادی ممکن از اینکه عصبانی که تورا میزد شکسته شده است. زیرا که از ریشه مارا فعی بیرون میآید و نتیجه او اژدهای آتشین برنده

خواهد بود.

۳۰ و نخست زادگان مسکینان خواهند چرید و فقیران را در اطعمینان خواهند خوابید. و ریشه تورا با حقیقی خواهم کشت و باقی ماندگان تو مقتول خواهند

شد.

۳۱ ای دروازه ولوله نمالوای شهر فریاد بر آور ای تمامی فلسطین تو گداخته خواهی شد. زیرا که از طرف شمال دود میآید و از صوفوی کسی دور

نخواهد افتاد.

۳۲ پس به رسولان امت ها چه جواب داده شود: «بنکه خداوند صبیون را بنیاد نهاده است و مسکینان قوم وی در آن پناه خواهند برد.»

وحی درباره موآب

وحی درباره موآب: زیرا که در شعی عار موآب خراب و هلاک شده است زیرا در شعی قیر موآب خراب و هلاک شده است.

۲ به پیکده و دیون به مکان های بلند به جهت گریستن برآمد هاند. موآب برای نیو مید با ولوله میکنند. بر سر هر یکی از ایشان گری است و ریشهای همه

تراشیده شده است.

۳ در کوه های خود کمر خود را به پلاس مینیند و بر پشت با مباد و در چهار سوهای خود هر کس ولوله مینماید و اشکها میریزد.

۴ و حشویون و العاله فریاد بر می آورند. آواز ایشان تا یاهص مسموع میشود. بنابراین مسلحان موآب ناله میکنند و جان ایشان در ایشان میلرزد.

دل من به جهت موآب فریاد بر می آورد. فرارانش تا به صوغر و مجلث شلشیا نعره میزند زیرا که ایشان به فراز لوحیت با گریه بر می آیند. زیرا که از راه

حورون نام صدای هلاکت بر می آورند.

۶ زیرا که آبهای نمیرم خراب شده، چونکه علف خشکیده و گناه تلف شده و هیچ چیز سبزیاتی نمانده است.

۷ بنابراین دولتی را که تحصیل نمود هاند و اندوخته های خود را رودی پیدا میبرند.

۸ زیرا که فریاد ایشان حدود موآب را احاطه نموده و ولوله ایشان تا جلا میم و ولوله ایشان تا بئر ایلم رسیده است.

۹ چونکه آبهای دیون از خون پر شده زانو که بر دیون (لایای) زیاد خواهم آورد یعنی شیری را بر فرایان موآب و برقیه زمینش) واهم گاشت.

برهه را که خراج حا کم زمین است از سابع بسوی بیابان به کوه دختر صبیون بفرستید.

۲ و دختران موآب مثل مرغان آواره و ممانند آشیانه ترک شده نزد معبرهای ارتون خواهند شد.

۳ مشورت بدید و انصاف را بجا آورید، و سایه خود را در وقت ظهر مثل شب بگردان. رانده شدگان را پنهان کن و فراریان را تسلیم ممانا.

۴ ای موآب بنگار که رانده شد کن من نزد تو ماوا گزینند. و برای ایشان از روی تاراج کننده پناه گاه باش. زیرا ظالم نابود میشود و تاراج کننده تمام

میگردد و دستمکاران زمین تلف خواهد شد.

۵ و کسی به رحمت استوار خواهد گشت و کسی به راستی بر آن در خیمه داود خواهد نشست که داوری کند و انصاف را بطبلد و به جهت عدالت تعجیل

نماید.

غر و موآب و بسیاری تکبر و خیلا و کبر و خشم او را شنیدیم و غر او باطل است.

۷ بدین سبب موآب به جهت موآب ولوله میکند و تمامی ایشان ولوله مینمایند. به جهت بنیادهای قیر حارست ناله میکنند زیرا که بالکل مضروب

میشود.

- ۸ زیرا که مزرعه‌های حبشیون و موهای سیمه‌پژمرده شد و سروران امتهاتاکهایش را شکستند. آتهاتاب‌عیزیررسیده بود و در بیابان پراکنده میشد و شاخه‌هایش منتشر شده، از دریای گذشت.
- ۹ بنابرین برای موسم به گریه‌عیزیرخواهم گریست. ای حبشیون و العاله‌شمارا باشکهای خود سیراب خواهم ساخت زیرا که بر میوه‌ها و انگورهای گلبنانگ افتاده است.
- ۱۰ شادی و ابتهاج از بنستان‌ها برداشته شد و در تا کستان‌ها ترم و آواز شادمانی نخواهد بود و کسی شراب را در چرخش‌ها پامال نمی‌کند. صدای شادمانی را خاموش گردانیدم.
- ۱۱ لهذا احشای من مثل بر بطنه جهت موآب صدا می‌زنند و بطن من برای قیر حارس.
- ۱۲ و هنگامی که موآب در مکان بلند خود حاضر شده، خویش‌تن را خسته کند و به مکان مقدس خود برای دعا بیاید کامیاب خواهد شد. این است کلامی که خداوند در باره موآب از زمان قدیم گفته است.
- ۱۴ اما الان خداوند تکلم نموده، میگوید که بعد از سه سال مثل سالهای مزور و جلال موآب با تمامی جماعت کثیرا و محقر خواهد شد و بقیه آن بسیار کم و بی‌قوت خواهند گردید.

وحی درباره دمشق

- وحی درباره دمشق: اینک دمشق از میان شهرها برداشته میشود و توده خراب خواهد گردید.
- ۲ شهرهای عرو و غیر متروک میشود و به جهت خوایدن گلپه‌ها خواهد بود و کسی آنها را نخواهد ترسانید.
- ۳ و حصار از افرایم تلف خواهد شد و سلطنت از دمشق و از بقیه آرام. و مثل جلال بنیاسرائیل خواهد بود زیرا که بیوه صباوت چنین میگوید.
- ۴ و در آن روز جلال یعقوب ضعیف میشود و فریبی جسدش به لاغری تبدیل میگردد.
- ۵ و چنان خواهد بود که در روزگرن زرع را جمع کنند و دستهای ایشان سنبله‌ها را درو کنند. و خواهد بود مثل وقتی که در وادی رفایم سنبله‌ها را بچینند.
- ۶ و خوشه‌های چند در آن باقی ماند و مثل وقتی که زیتون را بچینند که دو یا سه دانه بر سر شاخه بلند و چهار یا پنج دانه بر شاخچه‌های بارور آن باقی ماند. بیوه خدای اسرائیل چنین میگوید.
- در آن روز انسان بسوی آفریننده خود نظر خواهد کرد و چشمانش بسوی قدوس اسرائیل خواهد نگریست.
- ۸ و بسوی مذبح‌هایی که به دستهای خود ساخته است نظر خواهد کرد و به آنچه با انگشت‌های خویش بنا نموده یعنی اشیریم و بنیهای آفتاب نخواهد نگریست. در آن روز شهرهای حبشینیست مثل خرابه‌هایی که در جنگل‌های کوه بلند است خواهد شد که آنها را از حضور بنیاسرائیل و آگداشتند و ویران خواهد شد. چونکه خدای نجات خود را فراموش کردی و صخره قوت خویش را به یاد نیاوردی بنابرین نه‌های دلپذیر غرس خواهی نمود و قلبه‌های غریب را خواهی کاشت.
- ۱۱ در روزی که غرس مینمائی آن را نمو خواهی داد و در صبح مزروع خود را به شکوفه خواهی آورد اما محصولش در روز آفت مهلک و حزن علاج‌ناپذیر بر یاد خواهد رفت.
- وای بر شورش قوم‌های بسیار که مثل شورش دریا شورش مینمایند و خروش طوایفی که مثل خروش آب‌های زور آور خروش میکنند.
- ۱۳ طوایف مثل خروش آب‌های بسیاری خروشد اما ایشان را عتاب خواهد کرد و بهجای دور خواهند گریخت و مثل گاه کوه‌ها در برابر یادنده خواهند شد و مثل غبار در برابر گردباد.
- ۱۴ در وقت شام اینک خوف است و قبل از صبح ناپدید میشوند. نصیب تاراج کنندگان ما و حصه غارت نمایندگان ما همین است.

پیغام خدا علیه کوش

- وای بر زمینی که در آن آوازها است که به آن طرف نهرهای کوش میباشد.
- ۲ و ایلیجان به دیوار و در کشته‌های بر روی آب‌ها می‌فرستد و میگوید: ای رسولان تیز رو بروید نزد امت بلند قد و براق، نزد قومی که از ابتدایش تا کنون مهیب بودند یعنی امت زور آور و پامال کننده که نهرها زمین ایشان را تقسیم میکند.
- ۳ ای تمامی ساکنان ربع مسکون و سکنه جهان، چون علی بر کوه‌ها بلند گردید و چون کرناواخته شود بشنودید.
- ۴ زیرا خداوند به من چنین گفته است که من خواهم آرامید و از مکان خود نظر خواهم نمود. مثل گرمای صاف بر نباتات و مثل ابر شبنم دارد در حرارت حصاد.
- ۵ زیرا قبل از حصاد وقتی که شکوفه تمام شود و گل به انگور رسیده، مبدل گردد و او شاخه‌ها را بارها برید و نه‌ها را بریده دور خواهد افکند.
- ۶ و همه برای مرغان شکاری کوه‌ها و وحوش زمین و آگداشته خواهد شد. و مرغان شکاری تابستان را بر آب‌سرها خواهند برد و جمیع وحوش زمین زمستان را بر آب‌ها خواهند گذرانید.
- ۷ و در آن زمان هدیه‌های برای بیوه صباوت از قوم بلند قد و براق و از قومی که از ابتدایش تا کنون مهیب است و از امتی زور آور و پامال کننده که نهرها زمین ایشان را تقسیم میکنند به مکان اسم بیوه صباوت یعنی به کوه صهیون آورده خواهد شد.

وحی درباره مصر

- وحی درباره مصر: اینک خداوند بر تیز و سوار شده، به مصر می‌آید و بنیهای مصر از حضور وی خواهد لرزید و دلهای مصریان در اندرون ایشان گداخته خواهد شد.
- ۲ و مصریان را بر مصریان خواهم برانگیخت. برادر برادر خود و همسایه با همسایه خویش و شهر با شهر و کشور با کشور جنگ خواهند نمود.

۳ و روح مصر در اندرونش افسرده شده، مشورتش را باطل خواهیم گردانید و ایشان از بتها و فالگیران و صاحبان اجنه و جادوگران سوال خواهند نمود.
 ۴ و مصریان را به دست آقای ستم کیش تسلیم خواهیم نمود و پادشاه زور آور بر ایشان حکمرانی خواهد کرد. خداوند یهوه صبیوت چنین میگوید.
 و آب از دریا (کم شده، نه خراب و خشک خواهد گردید).
 ۶ و نه راه متعفن شده، جوهای ماصور کم شده میخشکد و بی و بور یا پژمرده خواهد شد.
 ۷ و مرغزاری که بر گنجل نیل است و همه مز رعه های نیل خشک و رانده شده و نابود خواهد گردید.
 ۸ و ماهی گیران ماتم میگیرند و همه آنانی که قلاب به نیل اندازند زاری میکنند و آنانی که دام بروی آب گستراند افسرده خواهند شد.
 ۹ و عاملان گنجان شانه زده و بافندگان پارچه سفید خجل خواهند شد.
 ۱۰ و ارکان اوسا یسیده و جمیع مز دوران رنجیده دل خواهند شد.
 سروران صوغن بالکل احمق میشوند و مشورت مشیران دانشمند فرعون وحشی می گردد. پس چگونه به فرعون میگوید که من پسر حکما و پسر پادشاهان قدیم میباشم.

۱۲ پس حکیمان تو بگناید تا ایشان تو را اطلاع دهند و بدانند که یهوه صبیوت درباره مصر چه تقدیر نموده است.
 ۱۳ سروران صوغن ابله شده و سروران نوب فریب خورد هاند و آنانی که سنگ زاویه اسباط مصر هستند آنرا گمراه کرده اند.
 ۱۴ و خداوند روح خیرگی در سلطان آمیخته است که ایشان مصریان را در همه کارهای ایشان گمراه کرده اند مثل مستان که در قی خود افتان و خیزان راه میروند.
 ۱۵ و مصریان را کاری نخواهد ماند که سر یادم نخل یا بور یا بکنند.

در آن روز اهل مصر مثل زنان میشانند و از حرکت دست یهوه صبیوت که آنرا بر مصر به حرکت میآورد لرزان و هراسان خواهند شد.
 ۱۷ و زمین یهودا باعث خوف مصر خواهد شد که هر که ذکر آن را بشنود خواهد ترسید به سبب تقدیری که یهوه صبیوت بر آن مقدر نموده است.
 ۱۸ در آن روز پنج شهر در زمین مصر به زبان کنعان متکلم شده، برای یهوه صبیوت قسم خواهند خورد و یکی شهر هلاک نامیده خواهد شد.
 در آن روز مذبحی برای خداوند در میان زمین مصر و ستونی نزد خودش برای خداوند خواهد بود.
 ۲۰ و آن آبی و شهادتی برای یهوه صبیوت در زمین مصر خواهد بود. زیرا که نزد خداوند به سبب جفا کنندگان خویش استغاثه خواهد نمود و او نجات دهنده و حمایت کننده های برای ایشان خواهد فرستاد و ایشان را خواهد رهانید.
 ۲۱ و خداوند بر مصریان معروف خواهد شد و در آن روز مصریان خداوند را خواهند شناخت و با ذبایح و هدایا او را عبادت خواهند کرد و برای خداوند نذر کرده، آنرا وفا خواهند نمود.
 ۲۲ و خداوند مصریان را خواهد زد و بدین شفا خواهد داد از چرا چون بسوی خداوند بازگشت نمایند ایشان را اجابت نموده، شفا خواهد داد.
 در آن روز شاهراهی از مصر به آشور خواهد بود و آشوریان به مصر و مصریان به آشور خواهند رفت و مصریان با آشوریان عبادت خواهند نمود.
 ۲۴ در آن روز اسرائیل سوم مصر و آشور خواهد شد و آنها در میان جهان برکت خواهند بود.
 ۲۵ زیرا که یهوه صبیوت آنها را برکت داده خواهد گفت قوم من مصر و صنعت دست من آشور و میراث من اسرائیل مبارک باشند.

پیام خدا بصد مصر و کوش

در سالی که تان به اشد و آمد هنگامی که سر چون پادشاه آشور او را فرستاد، پس با اشد و جنگ کرده، آنرا گرفت.
 ۲ در آن وقت خداوند به واسطه اشعیا این اموص تکلم نموده، گفت: «روپلاس را از کورخو بدگشا و نعلین را از پای خود بیرون کن.» و او چنین کرده، عریان و پابرهنه راه میرفت.
 و خداوند گفت: «ناگه بنده من اشعیا سه سال عریان و پابرهنه راه رفته است تا آیتی و علامتی درباره مصر و کوش باشد، بهمان طور پادشاه آشور اسیران مصر و جلا و وطنان کوش را از جوانان و پیران عریان و پابرهنه و مکشوف سرین خواهد برد تا سوائی مصر باشد.
 ۵ و ایشان به سبب کوش که ملجای ایشان است و مصر که نغز ایشان باشد مضطرب و نجل خواهند شد.
 ۶ و ساکنان این ساحل در آن روز خواهند گفت: اینک ملجای ما که برای اعانت به آن فرار کردیم تا از دست پادشاه آشور نجات یابیم چنین شده است، پس ما چگونه نجات خواهیم یافت؟»

وحی درباره بابل

وحی درباره بیابان بحر: چنانکه گرد باد در جنوب میآید، این نیز از بیابان از زمین هولناک میآید.
 ۲ رویای سخت برای من منکشف شده است، خیانت پیشه خیانت میکند و تاراج کننده تاراج مینماید. ای عیلام برای وای مدبان محاصره نما. تمام ناله آن را ساکت گردانیدم.

از این جهت گهر من از شدت درد پر شده است و در درزه مثل درد زنی که میزاید مراد گرفته است. بیچ و تاب میخورم که نمی توانم بشنوم، مدهوش میشوم که نمی توانم بینم.

۴ دل من میپندید و هیبت مرا ترسانید. اوشب لذت مرا بر اجم به خوف مبدل ساخته است.

۵ سفره راه میاساخته و فرش را گسترانیده به اکل و شرب مشغول میباشند. ای سروران برخیزید و سپرهاراروغن بمالید.

زیرا خداوند به من چنین گفته است: «رو دیده بان را قرار بده تا آنچه را که بیند اعلام نماید.

۷ و چون فوج سواران جفت جفت و فوج الاغان و فوج شتران را ببیند آنگاه به دقت تمام توجه بنماید.»

پس او مثل شیر صا زد که «ی آقامن دائم در روزی محرس ایستاد هام و تمامی شب بر دیده بانگاه خود برقرار میباشم.

۹ و اینک فوج مردان و سواران جفت جفت میآیند و او میزد کرده، گفت: بابل افتاد افتاده است و تمامی تمثال های تراشیده خدا یا نش را بر زمین شکسته اند.»

ای کوفته شده من و ای محصول خرمن من آنچه از بیهوده صبیوت خدای اسرائیل شنیدیم به شما اعلام مینمایم.

و حی درباره دوم

و حی درباره دومه: کنسی از سعیر به من ندا میکند که «ی دیده بان از شب چه خبر؟ ای دیده بان از شب چه خبر؟»

دیده بان میگوید که صبح میآید و شام نیز. اگر رسیدن میخواستید بپرسید و باز گشت نموده، بیایید.»

و حی درباره عرب

و حی درباره عرب: ای قافله های ددانیان در جنگل عرب منزل کنید.

۱۴ ای ساکنان زمین تماشندگان راه آب استقبال کنید و فراریان راه خوراک ایشان پذیره شوید.

۱۵ زیرا که ایشان از شمشیر ها فراری میکنند. از شمشیر برهنه و کمان زده شده و از سختی جنگ.

زانرو که خداوند به من گفته است بعد از یکسال موافق سالهای من دوران تمامی شوکت قیدار تلف خواهد شد.

۱۷ و بقیه شماره تیراندانان و جباران بی قیدار قلیل خواهد شد چونکه بیهوده خدای اسرائیل این را گفته است.

و حی درباره اورشلیم

و حی درباره وادی رویا: الان تو را چه شد که کلیه برام برآمدی؟

ای که بر از شور شاهستی و ای شهر پر غوغا و ای قریه مفتخر. کشتگان کشته شمشیر نیستند و در جنگ هلاک نشد هاند.

۳ جمع سروان با هم گریختند و بدون تیراندانان اسیر گشتند. همگانی که در تو یافت شدند با هم اسیر گردیدند و به جای دور فرار کردند.

۴ بنابراین گفتم نظر خود را از من بگردانید زیرا که باتلخی گریه میکنم. برای تسلی من درباره خرابی دختر قوم الحاح میکنید.

زیرا خداوند بیهوده صبیوت روز آشفتنگی و پایداری و پریشانیای دروادی رویا دارد. دیوارها را منهدم میسازد و صدای استغاثه تا به کوهها میرسد.

۶ و عیلام با فوج مردان و سواران ترکش را بر داشته است و قیر سپر را مکشوف نموده است،

و وادیهای بهتر بنت از اراهه پهل شده، سواران پیش دروازه هایت صف آرایی مینمایند،

و پوشش بهودا بر داشته میشود و در آن روز به اسلحه خانه جنگل نگاه خواهید کرد.

۹ و رخنه های شهر دود را که بسیارند خواهید دید و آب بر که تختانی را جمع خواهید نمود.

۱۰ و خانه های اورشلیم را خواهید شمرد و خانههارا به جهت حصار بندی دیوارها خراب خواهید نمود.

۱۱ و در میان دیوار حوضی برای آب بر که قدیم خواهید ساخت اما به صنایع آن نخواهید تکیست و به آنکه آن را از ایام پیشین ساخته است نگران نخواهید شد.

۱۲ و در آن روز خداوند بیهوده صبیوت (مارا) به گریستن و ماتم کردن و کندن مو و پوشیدن پلاس خواهد خواند.

۱۳ و اینک شادمانی و خوشی و کشتن گاو و ذبح کردن گوسفندان و خوردن گوشت و نوشیدن شراب خواهد بود که بخوریم و بنوشیم زیرا که فردا میمیریم.

۱۴ و بیهوده صبیوت در گوش من اعلام کرده است که این گناه شما تا بمیرید هرگز کفاره نخواهد شد. خداوند بیهوده صبیوت این را گفته است.

خداوند بیهوده صبیوت چنین میگوید: «رو و تازین خزانها یعنی شبنا که ناظر خانه است داخل شو به او بگو:

تو را در اینجا چه کار است و در اینجا که را داری که در اینجا قبری برای خود کندهای؟ ای کسیکه قبر خود را در مکان بلند میکنی و مسکنی برای خویشتن در صخره میتراشی.»

اینکای مرد، خداوند البته تو را دور خواهد انداخت و البته تو را خواهد پوشانید.

۱۸ و البته تو را مثل گوی سخت خواهد پیچید و به زمین وسیع تو را خواهد افکند و در اینجا خواهی مرد و در آنجا راه های شوکت تو سوانی خانه آقایت خواهد شد.

۱۹ و تو را از منصبت خواهم راند و از مکانت به زیر افکنده خواهی شد.

و در آن روز واقع خواهد شد که بنده خویش الیاقیم بن حلقیا را دعوت خواهم نمود.

۲۱ و او را به جامه تو ملبس ساخته به کربندت محکم خواهم ساخت و اقتدار تو را به دست او خواهم داد و او ساکنان اورشلیم و خاندان یهود را پدر خواهد بود.

۲۲ و کلید خانه داود را بر دوش وی خواهم نهاد و چون بگشاید احدی نخواهد بست و چون ببندد، احدی نخواهد گشاد.

۲۳ و او را در جای محکم مثل منبغ خواهم دوخت و برای خاندان پدر خود کرسی جلال خواهد بود.

۲۴ و تمامی جلال خاندان پدرش را از اولاد او احضاد و همه ظروف کوچک را از ظروف کاسهها تا ظروف تنگها را بر او خواهند آویخت.

و بیهوده صبیوت میگوید که در آن روز آن میخی که در مکان محکم دوخته شده متحرک خواهد گردید و قطع شده، خواهد افتاد و باری که بر آن است، تلف خواهد شد زیرا خداوند این را گفته است.

و حی درباره صور

و حی درباره صورای کشتیهای ترشیش و لوله نمایند زیرا که بجدی خراب شده است که نه خانهای و نه مدخلی باقیمانده. از زمین کتیم خبر به ایشان رسیده است.

- ۲ ای ساکن ساحل که تاجران صیدون که از دریا عبور میکنند تور را بر ساختن آرام گیرید.
- ۳ و دخل او از محصول شیخو و حصاد نیل بر آید بسیار میباید پس او تجارت گاه امتها شده است.
- ۴ ای صیدون نخل شوزیرا که دریا یعنی قلعه را میبندد که میگردد در دوزخ نکشید هم و نزیاید هم و جوانان را نپورید هم و دوشیزگان را تربیت نکرد هم.
- ۵ چون این خبر به مصر برسد از اخبار صور بسیار در دناک خواهند شد.
- ۶ ای ساکن ساحل دریا به ترشیش بگردید و ولوله نمائید.
- ۷ آیا این شهر مفتخر شماست که قدیمی و از ایام سلف بوده است و پایاپایش او را به جای دور برده، تادرتانجا ماوا گریند؟
- کیست که این قصد را در باره صور آن شهر تاج بخش که تجاری سروران و یازرگانان او شرفای جهان بودند نموده است.
- ۹ یهوه صبا یوت این قصد را نموده است تا تکبر تمامی جلال را خوار سازد و جمیع شرفای جهان را محقر نماید.
- ای دختر ترشیش از زمین خود مثل نیل بگرد زیرا که دیگر هیچ بند برای تو نیست.
- ۱۱ اودست خود را بر دریا دراز کرده، مملکتها را متحرک ساخته است. خداوند در باره کنعان امر فرموده است تا قلعه هایش را خراب نماید.
- ۱۲ و گفته است: ای دوشیزه ستم رسیده و ای دختر صیدون دیگر مفتخر نخواهی شد. برخاسته، به کتیپ بگرد اما در آنجا نیز راحت برای تو نخواهد بود.
- ۱۳ اینک زمین کلدانان که قومی نبودند و آشوران را به جهت صحرانشینان بنیاد نهاد. ایشان منجنیقهای خود را افزاشته، قصرهای آن را منهدم و آن را به خرابی مبدل خواهند ساخت.
- ۱۴ ای کشتیهای ترشیش ولوله نمائید زیرا که قلعه شما خراب شده است.
- و در آن روز واقع خواهد شد که صور، هفتاد سال مثل ایام یک پادشاه فراموش خواهد شد و بعد از انقضای هفتاد سال برای صور مثل سرود زانیه خواهد بود.
- ۱۶ ای زانیه فراموش شده بر بپرا گرفته، در شهر گردش نما. خوش بنواز و سرودهای بسیار بخوان تا به یاد آورده شوی.
- ۱۷ و بعد از انقضای هفتاد سال واقع میشود که خداوند از صور تقصد خواهد نمود و به اجرت خویش برگشته با جمیع ممالک جهان که بر روی زمین است زنا خواهد نمود.
- ۱۸ و تجارت و اجرت آن برای خداوند وقف شده ذخیره و اندوخته خواهد شد بلکه تجارتش برای مقربان درگاه خداوند خواهد بود تا به سیری بخورند و لباس فاخر بپوشند.

خرابی زمین

- اینک خداوند زمین را خالی و ویران می کند، و آن را از گون ساخته، ساکنانش را برانکنده میسازد.
- ۲ و مثل قوم، مثل کاهن و مثل بنده، مثل آقا پیش و مثل کنیز، مثل خاتونش و مثل مشتری، مثل فرسوده و مثل قرض دهنده، مثل قرض گیرنده و مثل سود خوار، مثل سود دهنده خواهد بود.
- ۳ و زمین بالکل خالی و بالکل غارت خواهد شد زیرا خداوند این سخن را گفته است.
- ۴ زمین ماتم میکند و پژمده میشود. ربع مسکون کاهیده و پژمده میگردد، شریفان اهل زمین کاهیده میشوند.
- ۵ زمین زیر ساکنانش ملوث میشود زیرا که از شرایع تجاوز نموده و فرایض را تبدیل کرده و عهد جاودانی را شکسته اند.
- ۶ بنابراین لعنت، جهان را فانی کرده است و ساکنانش سزایاقتنابند لذا ساکنان زمین سوخته شده هاند و دمان، بسیار کم باقیمانده اند.
- ۷ شیرها انگور ماتم میگرد و مو کاهیده میگردد و تمامی شاددلان آه میکشند.
- ۸ شادمانی دهفت تلف شده، آواز عشرت کنندگان باطل و شادمانی بریطها ساکت خواهد شد.
- ۹ شراب را با سرودها نخواهند آشامید و مسکرات برای نوشندگانش تلخ خواهد شد.
- ۱۰ قریه خرابه منهدم میشود و هر خانه بسته میگردد که کسی داخل آن نتواند شد.
- ۱۱ غوغایی برای شراب در کوچهها است. هر گونه شادمانی تاریک گردیده و سرور زمین رفع شده است.
- ۱۲ ویرانی در شهرهایی است و دروازه هایش به هلاکت خرد شده است.
- ۱۳ زیرا که در وسط زمین در میان قوم هایش چنین خواهد شد مثل تکنیدن زیتون و مانند خوشه هایی که بعد از چیدن انگور باقی میماند.
- اینان آواز خود را بلند کرده، ترم خواهند نمود و در باره کبریایی خداوند از دریا صدا خواهند زد.
- ۱۵ از این جهت خداوند را در بلاد مشرق و نام یهوه خدای اسرائیل را در جزیره های دریای تجید نمائید.
- ۱۶ از کزانه های زمین سرودها را شنیدیم که عادلان را جلال باد. اما گفتیم: واحسرتا، واحسرتا، وای بر من! خیانت کاران خیانت ورزیده، خیانت کاران به شدت خیانت ورزیده هاند.
- ۱۷ ای ساکن زمین ترس و حفره و دام پرتو است.
- ۱۸ و واقع خواهد شد که هر که از آواز ترس بگریزد به حفره خواهد افتاد و هر که از میان حفره برآید گرفتار دام خواهد شد زیرا که روزنه های علیین باز شده و اساسهای زمین متزلزل میباشند.
- ۱۹ زمین بالکل منکسر شده. زمین تمام از هم پاشیده و زمین به شدت متحرک گشته است.
- ۲۰ زمین مثل مستان افتان و خیزان است و مثل سایه بان به چپ و راست متحرک و گاهش بر آن سنگین است. پس افتاده است که بار دیگر نخواهد برخاست.
- و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند گروه شریفان را بر مکان بلند ایشان و پادشاهان زمین را بر زمین سزا خواهد داد.

۲۲ و ایشان مثل اسیران در چاه جمع خواهند شد و در زندان بسته خواهند گردید و بعد از روزهای بسیار، ایشان طلبیده خواهند شد.

۲۳ و ماه خجل و آفتاب رسو خواهد گشت زیرا که یهوه صبا یوت در کوه صهیون و در اورشلیم و به حضور مشایخ خویش، با جلال سلطنت خواهد نمود.

ستایش خدا

ای یهوه تو خدای من هستی پس تو را تسبیح میخوانم و نام تو را حمد می گویم، زیرا کارهای عجیب کردهای و تقدیرهای قوی تو امانت و راستی است.

۲ چونکه شهری را توده و قریه حصین را خرابه گردانیدهای و قصر غر بیان را که شهر نباشد و هرگز بنا نگردد.

۳ بنابراین قوم عظیم، تو را تحمید مینمایند و قریه امت های ستم پیشه از تو خواهند ترسید.

۴ چونکه برای فقیران قلعه و به جهت مسکینان در حین تنگی ایشان قلعه بودی و مبلجا از طوفان و سایه از گرمی، هنگامی که نفعه ستمکاران مثل طوفان بر دیوار میبود.

۵ و غوغای غر بیان را مثل گرمی در جای خشک فرو د خواهی آورد و سرود ستمکاران مثل گرمی از سایه ابر بست خواهد شد.

۶ و یهوه صبا یوت در این کوه برای همه قوم حاضرین از لذایذ بر پا خواهد نمود. یعنی ضیافتی از شرابهای کهنه از لذایذ پرمغز و از شرابهای کهنه مصفا.

۷ و در این کوه و روپوشی را که بر تمامی قوما گسترده است و ستری را که جمیع امتها را میپوشاند تلف خواهد کرد.

۸ و موت راتا ابدال با نود د خواهد ساخت و خداوند یهوه اشکهار از هر چهره پاک خواهد نمود و عار قوم خویش را از روی تمامی زمین رفع خواهد کرد زیرا خداوند گفته است.

و در آن روز خواهند گفت: «یک این خدای ما است که منتظر او بودهایم و ما رنجات خواهد داد. این خداوند است که منتظر او بودهایم پس از نجات او مسرور و شادمان خواهیم شد.»

زیرا که دست خداوند بر این کوه قرار خواهد گرفت و مواب در مکان خود با اقبال خواهد شد چنانکه گاه در آب مز بله با اقبال میشود.

۱۱ و او دستهای خود را در میان آن خواهد گشاد مثل شنآوری که به جهت شنا کردن دستهای خود را میکشاید و غر و راورا با حبله های دستپاش بست خواهد گردانید.

۱۲ و قلعه بلند حصار هایت را خم کرده، بزیر خواهد افکند و بر زمین باغباری کسان خواهد ساخت.

سرود پرستش

در آن روز این سرود در زمین یهود اسرا ییده خواهد شد، ما را شهری قوی است که دیوارها و حصار آن نجات است.

۲ دروازه هارا بگشاید تا امت عادل که امانت را نگاه میدارند داخل شوند.

۳ دل ثابت را در سلامتی کامل نگاه خواهی داشت، زیرا که بر تو توکل دارد.

۴ بر خداوند تابه ابد توکل نمایند، چونکه در یهوه صخره جاودانی است.

۵ زیرا آنان را که بر بلندها ساسا کنند فرود میآورد. و شهر رفیع را به زیر میانندازد. آن را به زمین انداخته، با خاک یکسان میسازد.

۶ پایهان را با اقبال خواهد کرد. یعنی پایهای فقیران و قدمهای مسکینان.

طریق عادلان را استقامت است. ای تو که مستقیم هستی طریق عادلان را هموار خواهی ساخت.

۸ پسای خداوند در طریق داورهای تو انتظار تو را کشیدهایم. و جان ما به اسم تو و ذکر تو مشتاق است.

۹ شبانگاه به جان خود مشتاق تو هستم. و با مادان به روح خود در اندرون تو را می طلبم. زیرا هنگامی که داورهای تو بر زمین آید سکنه ربع مسکون عدالت را خواهند آموخت.

۱۰ هر چند بر شریتر حرم شود عدالت را نخواهد آموخت. در زمین راستان شرارت میورزد و جلال خداوند را مشاهده نمی نماید.

۱۱ ای خداوند دست تو بر افراشته شده است اما نمی بینند. لیکن چون غیرت تو را برای قوم ملاحظه کنند خجل خواهند شد. و آتش نیز دشمنانت را فرو خواهد برد.

ای خداوند سلامتی را برای ماتعین خواهی نمود. زیرا که تمام کارهای ما را نیز برای ما بله آوردهای.

۱۳ ای یهوه خدای ما آقایان غیر از تو بر ما استیلا داشتند. اما به تو فقط اسم تو را ذکر خواهیم کرد.

۱۴ ایشان مردند و زنده نخواهند شد. خیالها گردیدند و نخواهند برخاست. بنابراین ایشان را سزا داده، هلاک ساختی و تمام ذکر ایشان را خنودی.

۱۵ قوم را افزودی و خدایان قوم را مزید ساختی، خویشان را جلال دادی. و تمامی حدود زمین را وسیع گردانیدی.

ای خداوند ایشان در حین تنگی، تو را خواهند طلبید. و چون ایشان را تادیب نمایی دعا های خفیه خواهند نخت.

۱۷ مثل زن حامله ای که نزدیک زاییدن باشد و در داورا گرفته، از آلام خود فریاد بکند همچین ما نیز ای خداوند در حضور تو هستیم.

۱۸ حامله شده، درد زه ما را گرفت و بار از ما زدیم. و در زمین هیچ نجات به ظهور نیآوردیم. و ساگان ربع مسکون نیفتادند.

مردگان تو زنده خواهند شد و جسد های من خواهند برخاست. ای شما که در خاک ساکنید بیدار شده، ترنم نمایند! زیرا که شبتم تو شبتم نباتات است. و زمین مردگان خود را بیرون خواهد افکند.

۲۰ ای قوم من بیاید به حجره های خویش داخل شوید و درهای خود را در عقب خویش ببندید. خویشان را اندک لحظهای پنهان کنید تا غضب بگذرد.

۲۱ زیرا یک خداوند از مکان خود بیرون میآید تا سزای گناهان ساکنان زمین را به ایشان برساند. پس زمین خونهای خود را مکشوف خواهد ساخت و کشتگان خویش را دیگر پنهان نخواهد نمود.

رهایی اسرائیل

در آن روز خداوند به شمشیر سخت عظیم محکم خود آن ماریز و رولویان را و آن مار پیچیده لویان را سزا خواهد داد و آن اژدها را که در دریاست خواهد کشت.

۲ در آن روز برای آن تا کستان شراب بسرایید.

۳ من که یوهوهم آن رانگاه میدارم و هر دقیقه آن را آبیاری مینمایم. شب و روز آن رانگاه بیانی مینمایم که مباد احدی به آن ضرر رساند.

۴ خشم ندارم. کاش که خنس و خار با من به جنگ میآمدند تا بر آنها هجوم آورده، آنها را با هم میسوزانیدم.

۵ یاه قوت من متمسک میشد تا با من صلح بکنند و با من صلح مینمود.

در ایام آینده یعقوب ریشه خواهد زد و اسرائیل غنچه و شکوفه خواهد آورد. و ایشان روی ربع مسکون را از میوه پر خواهند ساخت.

آیا اوراز بطوری که دیگران اورازند؟ یا کشته شد بطوری که مقتولان وی کشته شدند؟

چون اوراد و رساختی به اندازه باوی معارضه نمودی. بباد سخت خویش اوراد رو زیاد شرقی زایل ساختی.

۹ بنابراین گناه یعقوب از این کفاره شده و رفع گناه و تمامی نتیجه آن است. چون تمامی سنگهای مدیخ امثل سنگهای آهک نرم شده میگردد آن گناه اشیریم و تپای آفتاب دیگر پراغ خواهد شد.

۱۰ زیرا که آن شهر حصین منفرد خواهد شد و آن مسکن، مهجور و مثل بیابان و گذشته خواهد شد. در آنجا گوسالهها خواهند چرید و در آن خوابیده، شاخه هایش را تلف خواهند کرد.

۱۱ چون شاخه هایش خشک شود شکسته خواهد شد. پس زنان آمده، آنها را خواهند سوزانید، زیرا که ایشان قوم بیفهم هستند. لهذا آفریننده ایشان بر ایشان ترحم نخواهد نمود و حاقی ایشان بر ایشان شفقت نخواهد کرد.

و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند از مسیل نهر (رات) تا وادی مصر غله را خواهد کوبید. و شمالی بنیاسرائیل یکی یکی جمع کرده خواهد شد.

۱۳ و در آن روز واقع خواهد شد که کرنای بزرگ نواخته خواهد شد و گمشدگان زمین آشور و روانه شدگان زمین مصر خواهند آمد. و خداوند را در کوه مقدس یعنی در اورشلیم عبادت خواهند نمود.

وای بر افرایم

وای بر تاج تکبر میگساران افرایم و بر گل پژمرده ز بیانی جلال وی، که بر سروادی بارور مغلوبان شراب است.

۲ اینک خداوند کسی زور آور تو ندارد که مثل تگرگ شدید و طوفان مهلک و مانند سیل آبهای زور آور سرشار، آن راه زور بر زمین خواهد انداخت.

۳ و تاج تکبر میگساران افرایم زیر پایایمال خواهد شد.

۴ و گل پژمرده ز بیانی جلال وی که بر سروادی بارور است مثل نوبرنجیر هاقیل از تابستان خواهد بود که چون بیننده آن را ببیند وقتی که هنوز در دستش باشد آن را فرو میرد.

و در آن روز یوهو صلیوت به جهت بقیه قوم خویش تاج جلال و افسر جمال خواهد بود.

۶ و روح انصاف برای آتانی که به داوری میشینند و قوت برای آتانی که جنگ راه دروازه هابرمی گردانند) و اهد بود.)

ولکن ایان نیز از شراب گمراه شده هاند و از مسکرات سرگشته گردید هاند. هم کاهن و هم نبی از مسکرات گمراه شده هاند و از شراب بعیده گردید هاند. از مسکرات سرگشته شده هاند و در رویا گمراه گردید هاند و در داری مبهوت گشته هاند.

۸ زیرا که همه سفرها از فی و نجاست بر گردیده و جانی نمانده است.

کدام را معرفت خواهد آمد و سخت و اخبار راه که خواهد فهمانید؟ آیا نه آتانی را که از شیر یاز داشته و از سناها گرفته شده هاند؟

زیرا که حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون و قانون بر قانون اینجا اندکی و آنجا اندکی خواهد بود.

زیرا که بالهای الکن و زبان غریب باین قوم تکلم خواهد نمود.

۱۲ که به ایشان گفت: «احت همین است. پس خسته شدگان را مسترخ سازید و آرامی همین است.» اما نخواهند که بشنوند.

۱۳ و کلام خداوند برای ایشان حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون و قانون بر قانون اینجا اندکی و آنجا اندکی خواهد بود تا روند و به پشت افتاده، منکسر گردند و به دام افتاده، گرفتار شوند.

۱۴ بنابراین ای مردان استهزا کننده وای حاکمان این قوم که در اورشلیمانند کلام خداوند را بشنوید.

۱۵ از آنجا که گفته باید با موت عهد بستیم و با هوا و به همدستان شده ایم، پس چون تاز یانه مهلک بگذرد به ما نخواهد رسید زیرا که دروغهارا ملجای خود نمودیم و خویشتر را زیر مکر مستور ساختیم.

بنابراین خداوند یوهو چنین میگوید: «یک در صهیون سنگ بنیاد یعنی سنگ آزوده و سنگ زاویهای گرانها و اساس محکم پس هر که ایمان آورد تعجیل خواهد نمود.

۱۷ و انصاف را ریسمان میگردد ام و عدالت را از زون تگرگ ملجای دروغ را خواهد رفت و آنها ستر را خواهد برد.

۱۸ و عهد شمبا با موت باطل خواهد شد و میثاق شمبا با هوا و به ثابت نخواهد ماند و چون تاز یانه شدید بگذرد شمال از پایمال خواهد شد.

۱۹ هر وقت که بگذرد شما گرفتار خواهد ساخت زیرا که هر با ما دم در روز و هم در شب خواهد گذشت و فهمیدن اخبار باعث هیبت محض خواهد شد.»

زیرا که بستر کوتاه تراست از آنکه کسی بر آن دراز شود و لحاف تنگ تراست از آنکه کسی خویشتر را پوشاند.

- ۲۱ زیرا خداوند چنانکه در کوه فراصیم (رد) خواهد برخاست و چنانکه در وادی جبعون (مود) خشمناک خواهد شد، تا کار خود یعنی کار عجیب خود را بجا آورد و عمل خویش یعنی عمل غریب خویش را به انجام رساند.
- ۲۲ پس الان استهزا نمایندید مباد بندهای شما محکم گردد، زیرا هلاکت و تقدیری را که از جانب خداوند پیه صبیوت بر تمامی زمین میآید شنیدهام. گوش گیرید و آواز مرا بشنوید و متوجه شده، کلام مرا استماع نمایید.
- ۲۴ آبار زگر، همه روز به جهت تخم پاشیدن شیار میکنند و آب همه وقت زمین خود را میشکافد و هموار مینماید؟
- آیا بعد از آنکه رویش را هموار کرد گشئیز را نمی پاشد و زیره را نمی افشاند و گندم را در شیارها و جو را در جای معین و ذرت را در حدودش نمی گذارد؟ زیرا که خدایش او را به راستی میآورد و او را تعلیم میدهند.
- ۲۷ چونکه گشئیز با گردون تیز کوبیده نمی شود و چرخ را به برزیره گردانیده نمی گردد، بلکه گشئیز به عصا و زیره به چوب تکانیده میشود.
- ۲۸ گندم آردی می شود زیرا که آن را همیشه خرمن کوبی نمی کنند و هر چند چرخ آریه و اسبان خود را بر آن بگردانند آن را خرد نمی کند.
- ۲۹ این نیز از جانب پیه صبیوت که عجیب الرای و عظیم الحکمت است صادر میگردد.

وای بر شهر داود

- وای بر ایلیل! وای بر ایلیل! شهری که داود در آن خیمه زد. سال بر سال مزید کنید و عیدها دورزند.
- ۲ و من از ایلیل را به تنگی خواهانم و ناختم و ماتم و نوحه گری خواهد بود و آن برای من مثل از ایلیل خواهد بود.
- ۳ و بر تو به هر طرف از دروزه، تو را به بارها محاصره خواهم نمود و منجیقها بر تو خواهم افراشت.
- ۴ و به زیر افکنده شده، از زمین تکلم خواهی نمود و کلام تو از میان غباریست خواهد گردید و آواز تو از زمین مثل آواز جن خواهد بود و زبان تو از میان غبار زمزم خواهد کرد.
- ۵ اما گروه دشمنانت مثل گدازم خواهند شد و گروه ستم کیشان مانند کاه که میگردد و این بعته در لحظهای واقع خواهد شد.
- ۶ و از جانب پیه صبیوت باره و زلزله و صوت عظیم و گرد باد و طوفان و شعله آتش سوزنده از تو بر سرش خواهد شد.
- ۷ و جمعیت تمام امت هابی که با ایلیل جنگ میکنند یعنی تمامی آنانی که بر او بر قلعه وی مقاتله مینمایند و او را بتنگ میآوردند مثل خواب و رویای شب خواهند شد.
- ۸ و مثل شخص گرسنه که خواب مبیند که میخورد و چون بیدار شود شکم او تهی است. یا شخص آشفته که خواب مبیند که آب مینوشد و چون بیدار شود اینک ضعف دارد و جانش مشتبی میباشد. همچنین تمامی جماعت امت هابی که با کوه صهیون جنگ میکنند خواهند شد.
- درنگ کنید و متعجب باشید و متعجب برید و کور باشید. ایشان مست میشوند لیکن نه از شراب و توان میگردند اما نه از مسکرات.
- ۱۰ زیرا خداوند بر شما روح خواب سنگین را عارض گردانیده، چشمان شما بسته است. و انبیا و رؤسای شما یعنی را ایشان را محجوب کرده است.
- ۱۱ و تمامی روی برای شما مثل کلام تو ما را مختوم گردیده است که آن را به کسی که خواندنی داند داده، میگویند: این را بخوان و او میگوید: نمی توانم چونکه مختوم است.

- ۱۲ و آن طوهار را به کسی که خواندند ندانده، میگویند این را بخوان و او میگوید خواندن نمی دانم.
- و خداوند میگوید: «و نه که این قوم از دانهان خود به من تقرب میجویند و به لبهای خویش مرا تحجید مینمایند اما دل خود را از من دور کرده اند و ترس ایشان از من و صبیق است که از انسان آموختنند، بنابراین اینک من بار دیگر باین قوم عمل عجیب و غریب بجا خواهم آورد و حکمت حکیمان ایشان باطل و فهم فهیمان ایشان مستور خواهد شد.»
- وای بر آنانی که مشورت خود را از خداوند بسیار عمیق پنهان میکنند و اعمال ایشان در تاریکی میباشد و میگویند: «یست که ما را ببیند و کیست که ما را شناسد؟» ای زیر زور کنندگان هر چیز! آیا کوزه گر مثل گل محسوب شود یا مصنوع در باره صانع خود گوید مرا انسان ساخته است و یا تصور در باره مصورش گوید که فهم ندارد؟

- آباد را نذک زمانی واقع نخواهد شد که لبنان به بوستان مبدل گردد و بوستان به جنگل محسوب شود؟
- و در آن روز کران کلام کتاب را خواهند شنید و چشمان کوران از میان ظلمت و تاریکی خواهد دید.
- ۱۹ و حلیمان شادمانی خود را در خداوند مزید خواهند کرد و مسکینان مردمان در قدوس اسرائیل وجد خواهند نمود.
- ۲۰ زیرا که ستمگران نابود و استهزا کنندگان معدوم خواهند شد و پیروان شرارت منقطع خواهند گردید.
- ۲۱ که انسان را به سختی مجرم میسازند و برای کسی که در محکمه حکم میکند دام میگسترانند و عادل را به بطالت منحرف میسازند.
- ۲۲ بنابراین خداوند که ابراهیم را فدی داده است در باره خاندان یعقوب چنین میگوید که از این به بعد یعقوب نجل نخواهد شد و رنگ چهره اش دیگر نخواهد پرید.
- ۲۳ بلکه چون فرزندان خود را که عمل دست من میباشد در میان خویش بیند آنگاه ایشان اسم مرا تقدیس خواهند نمود و قدوس یعقوب را تقدیس خواهند کرد و از خدای اسرائیل خواهند رسید.
- ۲۴ و آنانی که روح گمراهی دارند فهم خواهند شد و متمر دان تعلیم را خواهند آموخت.

- خداوند میگوید که وای بر پسران فتنه انگیز که مشورت میکنند لیکن نه از من و عهد مینندند لیکن نه از روح من، تا گاهه را بر گاهه مزید نمایند.
- ۲ که برای فرود شدن به مصر عرضت میکنند اما از دهان من سوال نمی نمایند و به قوت فرعون پناه میگیرند و به سایه مصر اعتماد دارند.
- ۳ لهذا قوت فرعون نجات و اعتماد به سایه مصر سواپی شما خواهد بود.
- ۴ زیرا که سروران او در صوغن هستند و ایلیچیان وی به حائیس رسیده‌اند.
- ۵ همگی ایشان از قومی که برای ایشان فایده نداشتند نجات خواهند شد که نه معاونت و نه منفعتی بلکه نجات و رسوائی نیز برای ایشان خواهند بود.
- و حی در باره بیعت جنونی: از میان زمین تنگ و ضیق که از آنجا شیرماده و اسد وافعی و مار آتشین برنده میآید. توانگری خویش را بر پشت الاغان و گنجهای خود را بر کوهان شتران نزد قومی که منفعت ندارند میبرند.
- ۷ چونکه اعانت مصریان عبث و بیفایده است از این جهت ایشان را رهب الجلوس نامیدم.
- ۸ الان بیابان را در نزد ایشان بر لوحی بنویس و بر طوماری مرقوم ساز تا برای ایام آینده تا ابد آباد بماند.
- ۹ زیرا که این قوم فتنه انگیز و پسران دروغگو می باشند. پس رانی که غمی خواهند شریعت خدا و نداد استماع نمایند.
- ۱۰ که به را ایشان میگوید: روبروت مکنید و به انبیا که برای مایه راستی نبوت نمایند بلکه سخنان شیرین به ما گوید و به مکاید نبوت کنید.
- ۱۱ از راه منحرف شوید و از طریق تجاوز نماید و قدوس اسرائیل را از نظر مادر سازید.
- بنابراین قدوس اسرائیل چنین میگوید: «و نکه شما این کلام را ترک کردید و بر ظلم و فساد اعتماد کرده، بر آن تکیه نمودید، از این جهت این گناه برای شما مثل شکاف نزدیک به افتادن که در دیوار بلند پیش آمده باشد و خرابی آن در لحظهای بگفته پدید آید خواهد بود. و شکستگی آن مثل شکستگی کوزه کوزه گوز که خواهد بود که به محابا خرد میشود بطوری که از باره هایش بارهای به جهت گرفتن آتش از آتشدان با برداشتن آب از حوض یافت نخواهد شد.»
- زیرا خداوند به قدوس اسرائیل چنین میگوید: «و انابت و آرامی نجات مییافتید و قوت شما از راحت و اعتماد میباید، اما نخواستید.
- ۱۶ و گفتید: نمی بلکه بر اسباب فرامی کنیم، لهذا فرار خواهید کرد و بر اسباب تیز رو سوار میشویم لهذا تعاقب کنندگان شما تیز رو خواهند شد.
- ۱۷ هزار نفر از نیب یک نفر فرار خواهند کرد و شما از نیب پنج نفر خواهید گریخت تا مثل یدق بر کوه که و علم بر تل باقی ماند.»
- و از این سبب خداوند انتظار میکشد تا بر شمار افت نماید و از این سبب برمی خیزد تا بر شما ترحم فرماید چونکه بیوه خدای انصاف است. خوشحال همگانی که منتظرو می باشند.
- زیرا که قوم در صهیون در اورشلیم ساکن خواهند بود و هرگز گریه نخواهی کرد و به آواز فریاد بر تو ترحم خواهد کرد، و چون بشنود تو را اجابت خواهد نمود.
- ۲۰ و هر چند خداوند شمار آنان ضیق و آب مصیبت بدهد اما معاملات با دیگر مخفی نخواهند شد بلکه چشمات معلبان تو را خواهد دید.
- ۲۱ و گوشه‌های سخنی را از عقب تو خواهد شنید که میگوید: راه این است، در آن سلوک بنگاه گاهی که به طرف راست یا چپ میگردی.
- ۲۲ و پوشش بتهای ریخته نقره خویش را و ستر اصنام ترا شنیده طلای خود را نجس خواهید ساخت و آنها را مثل چیز نجس دور انداخته، به آن خواهی گفت: دور شو.
- و باران نجات را که زمین خویش را به آن زرع میکنی و نان محصول زمین را خواهد داد و آن پر مغز و فراوان خواهد شد و در آن زمان مواشی تو در مرتع وسیع خواهند چرید.
- ۲۴ و گاوان و الاغان که زمین را شایار مینمایند، آذوقه نمک دار را که با غر بال و اوچوم پاک شده است خواهند خورد.
- ۲۵ و در روز کشتار عظیم که بر جهاد را آن خواهد افتاد نهرها و جویهای آب بر هر کوه بلند و به هر تل مرتفع جاری خواهد شد.
- ۲۶ و در روزی که خداوند شکستگی قوم خود را ببندد و ضرب جراح ایشان را شفا دهد و روشنائی مثل ماه روشنائی آفتاب و روشنائی آفتاب هفت چندان مثل روشنائی هفت روز خواهد بود.
- اینک اسم خداوند از جای دور میآید، در غضب خود سوزنده و در ستون غلیظ و لبهاش پر از خشم و زبانش مثل آتش سوزان است.
- ۲۸ و نفعه و مثل نهر سرشار به گردن میرسد تا آنکه امتبار به غر بال مصیبت ببیزد و دونه ضلالت را بر چانه قوم باگذارد.
- ۲۹ و شمار اسرودی خواهد بود مثل شب تقدیس نمودن عید و شادمانی دل مثل آتانی که روانه میشوند تا به آوازی به کوه خداوند نزد صحفه اسرائیل بیایند.
- ۳۰ و خداوند جل و آواز خود را خواهد شنوید و فرود آورده و بازوی خود را باشدت غضب و شعله آتش سوزنده و طوفان و سیل و سنگهای تکرگ ظاهر خواهد ساخت.
- ۳۱ زیرا که آشوریه آواز خداوند شکسته خواهد شد و او را با عصا خواهد زد.
- ۳۲ و هر ضرب عصبی قضا که خداوند به وی خواهد آورد با داف و بریط خواهد بود و با جنگهای پر شورش با آن مقاتله خواهد نمود.
- ۳۳ زیرا که توفت از قبل میباشد و ویرای پادشاه آماده گردیده است. آن را عمیق و وسیع ساخته است که تودهاش آتش و هیزم بسیار است و نفعه خداوند مثل نهر کبریت آن را مشتعل خواهد ساخت.

وای بر متکبران مصر

وای بر آتانی که به جهت اعانت به مصر فرود آید و بر اسباب تکیه نمایند و بر ابراهیم از نو که کثیرند و بر سوران زانو که بسیار قویانند توکل کنند اما بسوی قدوس اسرائیل نظر نکنند و خداوند را طلب نمایند.

۲ و او نیز حکیم است و بلا را میآورد و کلام خود را بر نخواهد گردانید و به ضد خاندان شیران و اعانت بدکاران خواهد برخاست.

۳ اما مصریان آسنانند و نه خدا و اسباب ایشان جسدند و نه روح و خداوند دست خود را دراز میکند و اعانت کننده را از اعانت کرده شده را افتان گردانیده هر دوی ایشان هلاک خواهند شد.

زیرا خداوند به من چنین گفته است چنانکه شیرو شیرزبان برشکار خود غرزش مینماید هنگامی که گروه شبانان بروی جمع شوند و از صدای ایشان ترسیده از غوغای ایشان سرفروغی آورد همچنان یوه صباویت نزول میفرماید تا برای کوه صهیون و تل آن مقاتله نماید.

۵ مثل مرغان که در طیران باشند همچنان یوه صباویت اورشلم را حمایت خواهد نمود و حمایت کرده، آن را راستگار خواهد ساخت و از آن درگذشته، خلاصی خواهد داد.

ای بنیاسرائیل بسوی آن کس که بروی بینهایت و صعیان و وزید هاید بازگشت نماید.

۷ زیرا که در آن روز هر کدام از ایشان بتهای نقره و بتهای طلائی خود را که دستهای شما آنها را به جهت گناه خویش ساخته است ترک خواهند نمود.

۸ آنگاه آشور به شمشیری که از انسان نباشد خواهد افتاد و تبعی که از انسان نباشد او را هلاک خواهد ساخت و او از شمشیر خواهد گریخت و جوانانش خراج گذار خواهند شد.

۹ و صخره او از ترس زایل خواهد شد و سرورانش از علم مبهوت خواهند گردید. یوه که آتش او در صهیون و کوره وی در اورشلم است این را می گوید.

پادشاه عادل

اینک پادشاهی به عدالت سلطنت خواهد نمود و سروران به انصاف حکمرانی خواهند کرد.

۲ و مردی مثل پناه گاهی از ناد و پوششی از طوفان خواهد بود. و مانند جوهای آب در جای خشک و سایه صخره عظیم در زمین تعب آورنده خواهد بود.

۳ و چشمان بینندگان تار نخواهد شد و گوشهای شنوندگان اصغا خواهد کرد.

۴ و دل شتابندگان معرفت را خواهد فهمید و زبان الکان کلام فصیح را به ارتجال خواهد گفت.

۵ و مرد دلتم باردیگر گرم خوانده نخواهد شد و مرد خسیس نجیب گفته نخواهد گردید.

۶ زیرا مرد دلتم به لامت متکلم خواهد شد و دلش شرارت را بعمل خواهد آورد تا نفاق را بجای آورده، به ضد خداوند به ضلالت سخن گوید و جان گرسنگان را تهی کند و آب تشنگان را دور نماید.

۷ آلت مرد دلتم نیز زشت است و تدابیر قبیح مینماید تا مسکینان را به سخنان دروغ هلاک نماید، هنگامی که مسکینان به انصاف سخن میگویند.

۸ امامر دگریم تدبیرهای کریمانه مینماید و به گرم پایدار خواهد شد.

دختران ایمن اورشلم

ای زنان مطمئن برخاسته، او از مرابشونید و ای دختران ایمن سخن مرا گوش گیرید.

۱۰ ای دختران ایمن بعد از یک سال و چند روزی مضطرب خواهید شد زیرا که چیدن انگور قطع میشود و جمع کردن میوهها نخواهد بود.

۱۱ ای زنان مطمئن بلرزدید و ای دختران ایمن مضطرب شوید. لباس را کنده، برهنه شوید و لباس بر میان خود ببندید.

۱۲ برای مزرعه های دلپسند و موهای بارور سینه خواهند زد.

۱۳ بر زمین قوم من خار و خس خواهد روید و بیدلگه بر همه خانه های شادمانی در شهر مفتخر.

۱۴ زیرا که قصر منهدم و شهر معمور متروک خواهد شد و عوفل و دیده بانگه به پیشهای سیاح و محل تفریح خران و حشی و مرتع گلها تا به ابد مبدل خواهد شد.

تازمانی که روح از اعلی علین بر مار بخته شود و بیابان به بوستان مبدل گردد و بوستان به جنگل محسوب شود.

۱۶ آنگاه انصاف در بیابان ساکن خواهد شد و عدالت در بوستان مقیم خواهد گردید.

۱۷ و عمل عدالت سلامتی و نتیجه عدالت آرامی و اطمینان خواهد بود تا ابد.

۱۸ و قوم من در مسکن سلامتی و در مساکن مطمئن و در منزلهای آرامی ساکن خواهند شد.

۱۹ و حین فرد آمدن جنگل تگرگ خواهد بارید و شهر به در که اسفل خواهد افتاد.

۲۰ خوشبحال شما که بر همه آنها تخم میکاردید و پایهای گاو و الاغ را رها میسازید.

تنگی و اعانت

وای بر تو ای غارتگر که غارت شدی و ای خیانت کاری که با تو خیانت نورزیدند. هنگامی که غارت را به امام رسانیدی غارت خواهی شد و زمانی که از خیانت نمودن دست برداشتی به تو خیانت خواهند ورزید.

۲ ای خداوند بر ما ترحم فرما زیرا که منتظر تومی باشیم و هر بامداد بازوی ایشان باش و در زمان تنگی نیز نجات ما بشو.

۳ از آواز غوغا، قوم ها گریختند چون خویشان را بر افرازی امت هاپرا کنده خواهند شد.

۴ و غارت شمارا جمع خواهند کرد بطوری که موران جمع مینمایند و بر آن خواهند جهید بطوری که ملخها میجهند.

خداوند متعال میباید از آنو که در اعلی علین ساکن است و صهیون را از انصاف و عدالت ملو خواهد ساخت.

۶ و فراوانی نجات و حکمت و معرفت استقامت اوقات تو خواهد شد. و ترس خداوند خزینه او خواهد بود.

۷ ای یک شجاعان ایشان در بیرون فریاد میکنند و رسولان سلامتی زار زار گریه مینمایند.

۸ شاهراها و پیران میشود و راه گذریان تلف میگردند. عهد را شکسته است و شهرها را خوار نموده، به مردمان اعتنا نکرده است.

۹ زمین مانند کاه دیده شده است و لبان نخل گشته، تلف گردیده است و شارون مثل بیابان شده و ایشان و کرمل بر گهای خود را ریخته اند.

خداوند میگوید که الان برمی خیزم و حال خود را بر می افرازم و اکنون متعال خواهم گردید.

- ۱۱ و شما از کاه حامله شده، خس خواهید زاید. و نفس شما آتشی است که شمارا خواهد سوزانید.
- ۱۲ و قوما مثل آهک سوخته و مانند خارهای قطع شده که از آتش مشتعل گردد خواهند شد.
- ای شما که در رهستید آنچه را که کرده ام بشنوید و ای شما که نزدیک میباشید جبروت مرابدانید.
- ۱۴ گاه کارانی که در صهیون اند می ترسند و لرزه مناقان را فرود گرفته است، می گویند: (کیست از ما که در آتش سوزنده ساکن خواهد شد و کیست از ما که در زارهای جاودانی ساکن خواهد گردید؟
- اما آنکه به صداقت سالک باشد و به استقامت تکلم نماید و سود ظلم را خوار شمارد و دست خویش را از گرفتن رشوه بپشاند و گوش خود را از اصغای خون ریزی ببندد و چشمان خود را از دیدن بدیها برهم کند،
- او در مکان های بلند ساکن خواهد شد و ملجای او ملاذ صخره ها خواهد بود. نان او داده خواهد شد و آب او این خواهد بود.
- چشمانت پادشاه را در زیبا پیش خواهد دید و زمین بیابان را خواهد نگرست.
- ۱۸ دل تو متذکر آن خوف خواهد شد (جکاست نویسنده و جکاست وزن کننده) راج (و جکاست شمارنده رجهها،
- ۱۹ قوم ستم پیشه و قوم دشوار لغت را که نمی توانی شنید و الکن زبان را که نمی توانی فهمید بار دیگر نخوانی دید.
- ۲۰ صهیون شهر جشن مقدس ما را ملاحظه نما. و چشمانت اورشلیم مسکن سلامتی را خواهد دید یعنی خیمه های را که منتقل نشود و میخهایش کنده نگردد و هیچ کدام از طنابهایش گسیخته نشود.
- ۲۱ بلکه در آنجا خداوند و دلجلال برای ما مکان جو بهای آب و نهرهای وسیع خواهد بود که در آن هیچ کشتی با بار و هاداخل نخواهد شد و سفینه بزرگ از آن عبور نخواهد کرد.
- ۲۲ زیرا خداوند اورماست. خداوند شریعت دهنده ماست. خداوند پادشاه ماست پس ما را نجات خواهد داد.
- ۲۳ ریسمانهای تو سست بود که پایه دکل خود را توانست محکم نگاه دارد و با دیوان ران توانست بگشاید، آنگاه غارت بسیار تقسیم شد و لشکان غنیمت را بردند.
- ۲۴ لیکن ساکن آن نخواهد گفت که بیمار هستم و گاه قومی که در آن ساکن باشند آمرزیده خواهد شد.

داوری امت ها

- ای امتها نزدیک آید تا بشنوید! و ای قوما اصغما نماید! جهان و پری آن بشنوند. ربع مسکون و هر چه از آن صادر باشد.
- ۲ زیرا که غضب خداوند بر تمامی امتها و خشم وی بر جمیع لشکرهای ایشان است پس ایشان را به هلاکت سپرده، بقتل تسلیم نموده است.
- ۳ و کشتگان ایشان دور افکنده میشوند و عفونت لاشهای ایشان برمی آید. و از خون ایشان کوهها گداخته میگردد.
- ۴ و تمامی لشکر آسمان از هم خواهند پاشید و آسمان مثل طومار پیچیده خواهد شد. و تمامی لشکر آن ژرمد خواهند گشت، بطوریکه برگ از مو بریزد و مثل میوه نارس از درخت انجیر.
- ۵ زیرا که شمشیر من در آسمان سیراب شده است. و اینک بر آدم و پسر قوم مغضوب من برای داوری نازل میشود.
- ۶ شمشیر خداوند بر خون شده و از پیه فریده گردیده است یعنی از خون برهها و بزها و از پیه گرده قوچها. زیرا خداوند را در برصه قربانی است و ذبح عظیمی در زمین آدم.
- ۷ و گاوان و وحشی با آنها خواهند افتاد و گوسالهها با گاوان نز. و زمین ایشان از خون سیراب شده، خاک ایشان از پیه فریه خواهد شد. زیرا خداوند را روز انتقام و سال عقوبت به جهت دعوی صهیون خواهد بود.
- ۹ و نهرهای آن به قیرو غبار آن به کبریت مبدل خواهد شد و زمینش قیر سوزنده خواهد گشت.
- ۱۰ شب و روز خاموش نشده، دودش تا به ابد خواهد برآمد. نسلا بعد نسل خراب خواهد ماند که کسی تا ابد الا باد در آن گذرنکند.
- ۱۱ بلکه مرغ سقا و خاریش آن را تصرف خواهند کرد و بیوم و غراب در آن ساکن خواهند شد و ریسمان خرابی و شاقول ویرانی را بر آن خواهد کشید.
- ۱۲ و از اشراف آن کسی در آنجا نخواهد بود که او را به باد شاهی بخوانند و جمیع روسایش نیست خواهند شد.
- ۱۳ و در قصرهایش خارا خواهد روید و در قلعه هایش خسک و شتر خار و مسکن گریگ و خانه شتر مرغ خواهد شد.
- ۱۴ و وحوش بیابان با شغال خواهند بر خورد و غول بر فریق خود ندا خواهد داد و عفریت نیز در آنجا ماوا گردیده، برای خود آرامگاهی خواهد یافت.
- ۱۵ در آنجا نیز ما را آشیانه ساخته، تخم خواهد نهاد و بر آن نشسته، بچه های خود را از سایه خود جمع خواهد کرد و در آنجا که کسب ایاباکی دیگر جمع خواهند شد.
- ۱۶ از کتاب خداوند تفتیش نموده، مطالعه کنید. یکی از اینها کم نخواهد شد و یکی جفت خود را مفقود نخواهد یافت زیرا که دهان او این را امر فرموده و روح او اینها را جمع کرده است.
- ۱۷ و او راوی آنها قرعه انداخته و دست او آن را به جهت آنها با ریسمان تقسیم نموده است. و تا ابد الا باد متصرف آن خواهند شد و نسلا بعد نسل در آن سکونت خواهند داشت.

شادی فدیه شدگان

- بیابان و زمین خشک شادمان خواهد شد و صحرا به وجد آمده، مثل گل سرخ خواهد شکفت.
- ۲ شکوفه بسیار نموده، باشددانی و ترتم شادی خواهد کرد. شوکت لبنان و زیبای کرمل و شارون به آن عطا خواهد شد. جلال یهوه و زیبای خدای ما را مشاهده خواهند نمود.
- ۳ دستهای سست را قوی سازید و زانوهای لرزنده را محکم گردانید.

- ۴ به دلهای خائف بگوید: قوی شوید و مترسید اینک خدای شما با انتقام میآید. او با عقوبت الهی میآید و شمار انجات خواهد داد. آنگاه چشمان کوران باز خواهد شد و گوشتهای کران مفتوح خواهد گردید.
- ۶ آنگاه نلگان مثل غزال جست و خیز خواهند نمود و زبان گنگ خواهد سر آید. زیرا که آبها در بیابان و نهرها در صحرا خواهد جوشید.
- ۷ و سراب به برکه و مکانهای خشک به چشمه های آب مبدل خواهد گردید. در مسکنی که شغالها میخوابند علف و بیرونی خواهد بود.
- ۸ و در آنجا شاهراهی و طریقی خواهد بود و به طریقی مقدس نامیده خواهد شد و نجسان از آن عبور نخواهند کرد بلکه آن به جهت ایشان خواهد بود. هر که در آن راه سالک شود اگر چه هم جاهل باشد گمراه نخواهد گردید.
- ۹ شیری در آن خواهد بود و حیوان درنده های بر آن نخواهد آمد و در آنجا یافت نخواهد شد بلکه ناچیان بر آن سالک خواهند گشت.
- ۱۰ و قدیه شدگان خداوند بازگشت نموده، با ترمیم به صهیون خواهند آمد و خوشی جاودانی بر سر ایشان خواهد بود. و شادمانی و خوشی را خواهند یافت و غم و ناله فرار خواهد کرد.

تهدید سنحاریب

- در سال چهارم هم حزقیایاد شاه واقع شد که سنحاریب پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصاردار یهودا برآمده، آنها را تسخیر نمود.
- ۲ و پادشاه آشور بر شاقی را از لاکیش به اورشلم نزد حزقیایاد شاه با موبک عظیم فرستاد و او نزد قات برکه فوقانی به راه مرزعه گازر ایستاد.
- ۳ و ایاقیم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبناهی کاتب و یوآخ بن آساف و قایع نگار نزد وی بیرون آمدند.
- ۴ و بر شاقی به ایشان گفت: «ه حزقیایوگو یید سلطان عظیم پادشاه آشور چنین میگوید: این اعتماد شما که بر آن توکل مینمایید چیست؟ میگویم که مشورت و قوت جنگ سخنان باطل است. الان کیست که بر او توکل نمودهای که به من عاصی شدهای؟ هان بر عاصی این بی خرد شده یعنی بر مصر توکل مینمایی که اگر کسی بر آن تکیه کند بدستش فرورفته، آن را محروم میسازد. همچنان است فرعون پادشاه مصر برای همگانی که بروی توکل نمائند.
- ۷ و اگر مرا گوئی که بر یهوه خدای خود توکل دارم آیا او آن نیست که حزقیایمکانهای بلند و مذبحهای او را برداشته است و به یهودا و اورشلم گفته که پیش این مذبح سجده نمائید؟

پس حال با یاقیم پادشاه آشور شرط ببند و من دو هزار اسب به تو میدهم اگر از جانب خود سواران بر آنها توانی گذاشت.

- ۹ پس چگونه روی یک والی از کوچکتزین بندگان آقایم را خواهی برگردانید و بر مصر به جهت اراجهها و سواران توکل داری؟ و ایامن الان بیازن یهوه بر این زمین به جهت خرابی آن برآمدهام؟ یهوه مرا گفته است بر این زمین برای آن را خراب کن.»
- آنگاه ایاقیم و شبنا و یوآخ به بر شاقی گفتند: «منا اینکه بایند گانت به زبان آرامی گفتگو نمایی زیرا آن را نمیفهمیم و با ما به زبان یهود در گوش مردمی که بر حصارند گفتگو نمایی.»

بر شاقی گفت: «با آقایم مر از داد آقایت و تو فرستاده است تا این سخنان را بگویم؟ مگر مر از مردانی که بر حصار نشستند نفرستاده، تا ایشان با شما نجاست خود را بخوردند و بول خود را بنوشند.»

پس بر شاقی بایستاد و به او از بلند به زبان یهود صد اده، گفت: «خنان سلطان عظیم پادشاه آشور اینشود.

۱۴ پادشاه چنین میگوید: حزقیایا شمارا فریب ندهد زیرا که شمارا نمی تواند رها نید.

۱۵ و حزقیایا شمارا بر یهوه مطمئن نسازد و نگوید که یهوه البته مارا خواهد رها نید و این شهر بدست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد.

۱۶ به حزقیایا گوش مدهید زیرا که پادشاه آشور چنین میگوید: با من صلح کنید و نزد من بیرون آید تا هر کس از مو خود و هر کس از انجیر خود بخورد و هر کس از آب چشمه خود بنوشد.

۱۷ تا یایم و شمارا به زمین مانند زمین خودتان بیاورم یعنی به زمین غله و شیر و زمین نان و تاکستانها.

۱۸ مبادا حزقیایا شمارا فریب دهد و گوید یهوه مارا خواهد رها نید. آباهیچکدام از خدایان امتهای زمین خود را دست پادشاه آشور رها نیده است؟ خدایان حات و ارفاد بکجا نید و خدایان سفروایم بکجا و آبا سامره را از دست من رها نیده اند؟

از جمیع خدایان این زمینها کدامند که زمین خویش را از دست من نجات داد هاند تا یهوه اورشلم را از دست من نجات دهد؟»

اما ایشان سکوت نموده، به او هیچ جواب ندادند زیرا که پادشاه امر فرموده و گفته بود که او را جواب ندهید.

۲۲ پس ایاقیم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبناهی کاتب و یوآخ بن آساف و قایع نگار با جا مده دریده نزد حزقیایم آمدند و سخنان بر شاقی را به او بازگفتند.

پیشگویی نجات اورشلم

و واقع شد که چون حزقیایاد شاه این را شنید لباس خود را چاک زده و پلاس پوشیده، به خانه خداوند داخل شد.

۲ و ایاقیم ناظر خانه و شبناهی کاتب و مشایخ کهنه را ملبس به پلاس نزد اشعیا بن اموص نبی فرستاد.

۳ و به وی گفتند: «ز قیاق چنین میگوید که امر و روزرتنگی و تا دیب و اهانت است زیرا که پسران بقم رحم رسید هاند و قوت زایدن نیست.

۴ شاید یهوه خدایت سخنان بر شاقی را که آفایش پادشاه آشور و ابرای اهانت نمودن خدای حی فرستاده است بشنود و سخنانی را که یهوه خدایت شنیده است تو بیخ نمائی. پس برای قیهای که یافت میشوند تضرع نمائ.»

و بندگان حزقیایاد شاه نزد اشعیا آمدند.

۶ و اشعیا به ایشان گفت: «ه آقای خود چنین گوید که یهوه چنین میفرماید: از سختانی که شنیدی که بندگان بادشاه آشور مریدانها کفر گفته اند مترس. ۷ همانا روحی بر میفرستم که خبری شنیده، به ولایت خود خواهد برگشت و اوراد ولایت خودش به شمشیر هلاک خواهد ساخت.» پس ریشاتی مراجعت کرده، پادشاه آشور را یافت که بالبنه جنگ میکرد زیرا شنیده بود که از لاکیش کوچ کرده است. ۹ و او در باره ترهافه پادشاه کوش خبری شنید که به جهت مقاتله با تو بیرون آمده است. پس چون این را شنید (از بلعجان نزد حزقیافر ستاده، گفت: «حزقیافاد شاه بود چنین گوید: خدای تو که به او توکل مینمائی تو را فریب ندهد و نگوید که او رسلیم به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد. ۱۱ اینک تو شنیدی که پادشاهان آشور با همه ولایتها چه کرده و چگونه آنها را بالکل هلاک ساختند و آیات و توراتی خواهی یافت؟ و آیات خدا این است هائی که پدران من آنها را هلاک ساختند مثل جوزان و حاران و رصف و بنی عدن که در تلسار می باشند ایشان را نجات دادند. ۱۲ پادشاه حامت کجا است و پادشاه افاد و پادشاه شهر سفر و ایم و هیع و عوا؟»

دعای حزقیافا

و حزقیافا مکتوب را از دست بلعجان گرفته، آن را خواند و حزقیافه خانه خداوند در آمده، آن را به حضور خداوند پهن کرد. ۱۵ و حزقیافا نزد خداوند دعا کرده، گفت:

«ی یهوه صباوت خدای اسرائیل که بر رویان جلوس مینمائی! تویی که بتنها بی بر تمامی ممالک جهان خدا هستی و تو آسمان و زمین را آفریدی هائی. ۱۷ ای خداوند گوش خود را فرار گرفته، بشنو و ای خداوند چشمان خود را گشوده، بین و همه سخنان ستحاریب را که به جهت اهانت نمودن خدای حی فرستاده است استماع نما!

ای خداوند راست است که پادشاهان آشور همه ممالک و زمین ایشان را خراب کرده.

۱۹ و خدا یان ایشان را آتش انداخته اند زیرا که خدا نودند بلکه ساخته دست انسان از چوب و سنگ. پس به این سبب آنها را تباه ساختند.

۲۰ پس حالای یهوه خدای ما ما را از دست او رهایی ده تا جمیع ممالک جهان بدانند که تو تنها یهوه هستی.»

پس اشعیا این آموص نزد حزقیافر ستاده، گفت: «ه خدای اسرائیل چنین میگوید: چونکه در باره سنعاریب پادشاه آشور نزد من دعای نمودی، کلامی که خداوند در باره اش گفته این است: آن با کرده ختر صهیون تو را حقیر شمرده، استهزا نموده است و دختر اورشلیم سر خود را به تو جنبانیده است.

۲۳ کیست که او را اهانت کرده، کفر گفته و کیست که بروی آواز بلند کرده، چشمان خود را به علین افراشته است؟ مگر قدوس اسرائیل نیست؟ به واسطه بندگانت خداوند را اهانت کرده، گفته است که کثرت ابراهای خود بر بلندی کوهها و به اطراف لبنان بر آمده ام و بلند ترین سروهای آزادش و بهترین صنوبرهایش را قطع نموده، به بلندی اقصایب و به درختستان بوستانش داخل شده ام.

۲۵ و من خفره زده، آب نوشیدم و به کف پای خود تمامی نهرهای مصر را خشک خواهم کرد.

«باشنیدهای که من این را از زمان سلف کرده ام و از ایام قدیم صورت دادهام و الان آن را به وقوع آورد هام تا تو به ظهور آمده و شهرهای حصار دار را خراب نموده به توده های ویران مبدل سازی.

۲۷ از این جهت ساکنان آنها کفوت بوده، ترسان و نخل شدند. مثل علف صحرا و گیاه سبزه و علف پشت بام و مثل مزرعه قبل از نمودنش گردیدند.

۲۸ اما من شنسنت تو را و خروج و دخلت و خشمی را که بر من داری میدانم.

۲۹ چونکه خشمی که به من داری و غر و روتوبه گوش من بر آمده است. بنابراین مهار خود را به بینی تو و لگام خود را به لبهایت گذاشته، تو را به راهی که آمده ای بر خواهم گردانید.

۳۰ و علامت برای تو این خواهد بود که امسال غله خود رو خواهد خورد و سال دوم آنچه از آن برود و در سال سوم بکارید و بدوید و تا کستانها غرس نموده، میوه آنها را بخورید.

۳۱ و بقیهای که از خاندان یهود استگار شوند بار دیگر به پایین ریشه خواهند زد و به بالا میوه خواهند آورد.

۳۲ زیرا که بقیهای از اورشلیم و دستگاران از کوه صهیون بیرون خواهند آمد. غیرت یهوه صباوت این را بجا خواهد آورد.

۳۳ بنابراین خداوند در باره پادشاه آشور چنین میگوید که به این شهر داخل نخواهد شد و به اینجا تیر نخواهد انداخت و در مقابلش با سپر نخواهد آمد و منجنیق در پیش او نخواهد افراشت.

۳۴ به راهی که آمده است به همان بر خواهد گشت و به این شهر داخل نخواهد شد. خداوند این را میگوید.

۳۵ زیرا که این شهر را حمایت کرده، به خاطر خود و به خاطر بنده خویش داود آن را نجات خواهم داد.»

پس فرشته خداوند بیرون آمده، صد و هشتاد و پنج هزار نفر از روی آشور را زد و با مادان چون رخاستند اینک جمیع آنها را شهای مرده بودند.

۳۷ و سنعاریب پادشاه آشور کوچ کرده، روانه گردید و برگشته در نینوی ساکن شد.

۳۸ و واقع شد که چون اودر خانه خدای خویش نسروک عبادت میکرد، پسرانش ادر ملک و شترآورا را به شمشیر زدند و ایشان به زمین ارا را فرار کردند و پسرش آسر حدون بهچایش سلطنت نمود.

بجاری حزقیافا

در آن ایام حزقیافا بیچاره و مشرف به موت شد و اشعیا این آموص نبی نزدی آمده، او را گفت: «داوند چنین میگوید: تدارک خانه خود را بین زیرا که میمیری و زنده نخواهی ماند.»

آنگاه حزقیافا روی خود را بسوی دیوار برگردانیده، نزد خداوند دعا نمود،

و گفت: «ی خداوند مستدعی اینکه بیادآوری که چگونه به حضور توبه امانت و به دل کامل سلوک نمود هام و آنچه در نظر تو پسند بوده است بجا آورده ام.» پس حزقیافا از آرزای بگریست.

۴ و کلام خداوند بر اشعیا نازل شده، گفت:

«رووی حزقیایا بگویم که خدای پدرت داد چنین میگوید: دعای تو را شنیدم و اشکهایت را دیدم. اینک من بروزهای تو یا زده سال افزودم.
۶ و تو را و این شهر را از دست پادشاه آشور خواهم رهانید و این شهر را حمایت خواهم نمود.

۷ و علامت از جانب خداوند که خداوند این کلام را که گفته است بجا خواهد آورد این است:

اینک سابه در جاتی که از آفتاب بر ساعت آفتابی آغاز یابین رفته است ده درجه به عقب برمی گردانم، پس آفتاب از در جاتی که بر ساعت آفتابی یابین رفته بود، ده درجه برگشت.

مکتوب حزقیاد شاه یهودا وقتی که بیمار شد و از بیماریش شفایافت:

من گفتم: «یک در فیروزی ایام خود به درهای هاویه میروم و از بقیه سالهای خود محروم میشوم.

۱۱ گفتم: خداوند را مشاهده نمی نمایم. خداوند در زمین زندگان نخواهم دید. من با ساکنان عالم فلانسان را دیگر نخواهم دید.

۱۲ خانه من کنده گردید و مثل خیمه شبان از من برده شد. مثل نساج عمر خود را بچپیدم. او مرا از نورد خواهد برید. روز و شب مرا تمام خواهی کرد.

۱۳ تا صبح انتظار کشیدم. مثل شیر همچین تمامی استخوانهایم را می شکنم. روز و شب مرا تمام خواهی کرد.

۱۴ مثل پرستو که که جیک جیک میکند صدایم نماید. و مانند فاخته ناله می کنم و چشمانم از نگرستن به بالا ضعیف میشود. ای خداوند در تنگی هستم کفیل من باش.

«بگویم چونکه او به من گفته است و خود او کرده است. تمامی سالهای خود را به سبب تلخی جانم آسته خواهم رفت.

۱۶ ای خداوند به این چیزها مردمان زیست میکنند و به اینها و بس حیات روح من میباشند. پس مرا شفا بده و مرا از نده نگاه دار.

۱۷ اینک تلخی سخت من باعث سلامتی من شد. از راه لطف جانم را از چاه هلاکت برآوردی زیرا که تمامی گناهانم را به پشت سر خود انداختی.

۱۸ زیرا که هاویه تو را حمد نمی گوید و موت تو را تسبیح نمی خواند. و آنانی که به حفره فرورونده امانت تو امیدوار نمی باشند.

۱۹ زندگانند، زندگانند که تو را حمد می گویند، چنانکه من امروز میگویم. پدران به پسران راستی تو را تعلیم خواهند داد.

۲۰ خداوند به جهت نجات من حاضر است، پس سر و دهم را در تمامی روزهای عمر خود در خانه خداوند خواهیم سرایید.»

و اشعیا گفته بود که فرضی از انجیر بگیر و دیوان بر دمل بنهد که شفا خواهد یافت.

۲۲ و حزقیایا گفته بود علامتی که به خانه خداوند برخواهم آمد چیست؟

فرستادگان بابل

در آن زمان مردک بلدان بن بلدان پادشاه بابل مکتوبی و هدیه های نزد حزقیافرستادزیرا شنیده بود که بیمار شده و صحت یافته است.

۲ و حزقیایا ایشان مسرور شده، خانه خزاین خود را از زقره و طلا و عطریات و روغن معطر و تمام خانه اسلحه خویش و هر چه را که در خزاین او یافت میشد به ایشان نشان داد و در خانه اش و در تمامی ملکش چیزی نبود که حزقیایا را به ایشان نشان نداد.

۳ پس اشعیا بی نزد حزقیاد شاه آمده، وی را گفت: «بن مردمان چه گفتند و نزد تو از یکجا آمدند؟» «حزقیایا گفت: «ز جای دور یعنی از بابل نزد من آمدند.»

او گفت: «رخانه تو چه دیدند؟» «حزقیایا گفت: «چه در خانه من است دیدند و چیزی در خزاین من نیست که به ایشان نشان ندادم.»

پس اشعیا به حزقیایا گفت: «لام بهوه صبیوت را بشنو:

اینک روزهایماید که هر چه در خانه تو است و آنچه پدران تا امروز ذخیره کرده اند به بابل برده خواهد شد. و خداوند می گوید که چیزی از آنها باقی نخواهد ماند.

۷ و بعضی از پسران را که از تو دیدند و ایشان را تو لید نمایی خواهند گرفت و در قصر پادشاه بابل خواهند فرستادند.»

حزقیایا اشعیا گفت: «لام خداوند که گفتم نیکو است و دیگر گفت: هر آینه در ایام من سلامتی و امان خواهد بود.»

تسلی برای قوم خدا

تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید! خدای شما میگوید:

سخنان دلا و یزبه اورشلم گوید و اوراندا کنید که اجتهاد او تمام شده و گاه وی آمرزیده گردیده، و از دست خداوند برای تمامی گناهانش دو چندان یافته است.

۳ صدای ندا کنندهای در بیابان، راه خداوند را میسازید و طریقی برای خدای مادر صحرا است نمایید.

۴ هر درهای برافراشته و هر کوه و تلی بست خواهد شد. و کجیها است و ناهمواریها هموار خواهد گردید.

۵ و جلال خداوند مکشوف گشته، تمامی بشران را با هم خواهند دید زیرا که دهان خداوند این را گفته است.

۶ هاضی میگوید: «داکن»، وی گفت: «چه چیزاندا کنم؟ تمامی بشر گناه است و همگی زیباییاش مثل گل صحرا.

۷ گناه خشک و گلش پژمرده میشود زیرا نفعه خداوند بر آن دمیده میشود. البته مردمان گناه هستند.

۸ گناه خشک شد و گل پژمرده گردید، لیکن کلام خدای ماتا بد الا باد استوار خواهد ماند.»

ای صهیون که بشارت میدی به کوه بلند برای! وای اورشلم که بشارت میدی از آواز تو را با قوت بلند کن! آن را بلند کن و مترس و به شهرهای یهودا بگو که «ان خدای شماست!»

اینک خداوند یهوه با قوت میآید و بازوی وی برایش حکمرانی مینماید. اینک اجرت او بوی است و عقوبت وی پیش روی او میآید. ۱۱ او مثل شبان گله خود را خواهد چرانید و بازوی خود برها را جمع کرده، به آغوش خویش خواهد گرفت و شیر دهندگان را به ملایمت رهبری خواهد کرد.

۱۲ کیست که آه باره کف دست خود پیوده و افلاک را با وجب اندازه کرده و غبار زمین را در کیل گنجانیده و کوهها را به قبان و تلها را به تراز وزن نموده است؟

کیست که روح خداوند را قانون داده یا مشیرا پیوده او را تعلیم داده باشد.

۱۴ آواز که مشورت خواست تا به او فهم بخشد و طریق راستی را به او بیاموزد؟ و کیست که او را معرفت آموخت و راه فطانت را به او تعلیم داد؟

اینک امتهامثل قطره دل و مانند غبار میزان شمرده میشوند. اینک جزیرهها را مثل گردبری دارد.

۱۶ و لبنان به جهت هیزم کافی نیست و حیواناتش برای قربانی سوختنی کفایت نمی کند.

۱۷ تمامی امتهانظر وی هیچند و از عدم و بطالت نزدی کتر می نمایند.

۱۸ پس خدا را به که تشبیه میکنید و کدام شبهه را با او برابر میتوانید کرد؟

صنعتگر بت را میریزد و زرگران را به طلا میپوشاند، و زنجیرهای نقره برایش میریزد.

۲۰ کسیکه استطاعت چنین هدایا نداشته باشد در سختی را که نمی پوسد اختیار میکند و صنعتگر ماهری را می طلبد تا بتی را که متحرک نشود برای او بسازد. آیا ندانسته و نشنیده هاید و از ابتداء به شما خبر داده شده است و از بنیاد زمین نفهمیده هاید؟

او است که بر کره زمین نشسته است و ساکنانش مثل ملخ میشانند. او است که آسمانها را مثل پرده میگستراند و آنها را مثل خیمه به جهت سکونت پهن میکند.

۲۲ که امیران رالاشی میگرداند و دوران جهان را مانند بطالت میسازد.

۲۴ هنوز غرس نشده و کاشته نگردیده اند و تنه آنها هنوز در زمین ریشه زده است، که فقط بر آنها امید مدوژ مرده میشوند و گرد باد آنها را مثل کاه میریاید.

پس مرابه که تشبیه میکنید تا بوی مساوی باشم؟ قدوس میگوید:

چشمان خود را به علین برافراشته ببینید. کیست که اینها را فرید و کیست که لشکرا اینها را بشماره بیرون آورده، جمیع آنها را بنام میخواند؟ از کثرت قوت و از عظمت توانایی وی یکی از آنها گم نخواهد شد.

۲۷ ای یعقوب چرا فکر میکنی و ای اسرئیل چرا میگوئی: «اه من از خداوند مخفی است و خدای من انصاف مرا از دست داده است.»

آیا ندانسته و نشنیده هاید که خدای سمردی یهوه آفریننده اقصای زمین در مانده و خسته نمی شود و فهم او را تفحص نتوان کرد؟

ضعیفان را قوت میبخشد و ناتوانان را قدرت زیاد عطا مینماید.

۳۰ حتی جوانان هم در مانده و خسته میگردند و شجاعان بکلی میافتند.

۳۱ اما آنانی که منتظر خداوند میشانند قوت تازه خواهند یافت و مثل عقاب پرواز خواهند کرد. خواهند دید و خسته نخواهند شد. خواهند خرامید و در مانده نخواهند گردید.

ممد کار اسرئیل

ای جزیرهها به حضور من خاموش شوید! و قبیلهها قوت تازه بهم رسانند! نزدیک بیایند آنگاه تکلم نمایند. با هم به محاکمه نزدیک بایم.

۲ کیست که کسی را از مشرق برانگیخت که عدالت او را نزد پایهای وی میخواند؟ امتها را به وی تسلیم میکنند و او را بر یادشاهان مسلط میگرداند. و ایشان را مثل غبار به شمشیر وی و مثل کاه که پراکنده میگردد به کمان وی تسلیم خواهد نمود.

۳ ایشان را تعاقب نموده، به راهی که با پایهای خود زفته بود بسلامتی خواهد گذشت.

۴ کیست که این را عمل نموده و بجای آورده، و طبقات را از ابتدا دعوت نموده است؟ من که یهوه اول و با آخرین میباشم من هستم.

۵ جزیرهها بدند و ترسیدند و اقصای زمین بلرزیدند و تقرب جسته، آمدند.

۶ هر کس همسایه خود را اعانت کرده و به برادر خود گفت: قوی دل باش.

۷ نجار زرگران و گاوآهنکارها با چکش صیقل میکنند سندان زننده را تقویت مینماید و در یاره لحم میگوید: که خوب است و آن را به میخها محکم میسازد تا متحرک نشود.

اما تو ای اسرئیل بنده من و ای یعقوب که تورا برگزیده ام و ای ذریت دوست من ابراهیم!

که تورا از اقصای زمین گرفته، تورا از کرانه هایش خوانده ام و به تو گفته ام تو بنده من هستی، تورا برگزیده ام و ترک نمودم.

۱۰ مترس زیرا که من با تو هستم و مشوش مشوریران من خدای تو هستم. تورا تقویت خواهد نمود و البته تورا معاونت خواهد داد و تورا به دست راست عدالت خود دستگیری خواهد کرد.

۱۱ اینک همه آنانی که بر تو خشم دارند نخیل و رسوا خواهند شد و آنانی که با تو معارضه نمایند ناچیز شده، هلاک خواهند گردید.

۱۲ آنانی را که با تو مجادله نمایند جستجو کرده، نخواهی یافت و آنانی که با تو جنگ کنند نیست و نابود خواهند شد.

۱۳ زیرا من که یهوه خدای تو هستم دست راست تورا گرفته، به تو میگویم: مترس زیرا من تورا نصرت خواهم داد.

۱۴ ای کره یعقوب و شرذمه اسرئیل مترس زیرا خداوند و قدوس اسرئیل که ولی تومی باشد میگوید: من تورا نصرت خواهم داد.

- ۱۵ اینک تورا گردون تیز نو ندانه دار خواهم ساخت و کوهها را پایمال کرده، خرد خواهی نمود و تلها را مثل کاه خواهی ساخت.
- ۱۶ آنها را خواهی افشاند و باد آنها را برداشته، گرد باد آنها را پراکنده خواهد ساخت. لیکن تو از خداوند شادمان خواهی شد و به قدوس اسرائیل مغر خواهی نمود.
- فقیران و مسکینان آب را میجویند و غمی باند و زبان ایشان از تشنگی خشک میشود. من که یهوه هستم ایشان را اجابت خواهم نمود. خدای اسرائیل هستم ایشان را ترک نخواهم کرد.
- ۱۸ برتلهای خشک نهرها و درمیان وادیها چشمهها جاری خواهم نمود. و بیابان را به برکه آب و زمین خشک را به چشمه های آب مبدل خواهم ساخت.
- ۱۹ در بیابان سرو آزاد و شطیم و آس و درخت زیتون را خواهم گذاشت و در صحرا صنوبر و کاج و چنار را باهم غرس خواهم نمود.
- ۲۰ تا ببینند و بداند و تفکر نموده، باهم تامل نمایند که دست خداوند این را کرده و قدوس اسرائیل این را ایجاد نموده است.
- ۲۱ خداوند میگوید: دعوی خود را پیش آورید و یادشایه یعقوب میگوید: بر این قوی خویش را عرضه دارید.
- ۲۲ آنچه را که واقع خواهد شد نزدیک آورده، برای ما اعلام نمایند. چیزهای پیشین را و کیفیت آنها را بیان کنید تا تفکر نموده، آنها را بدانیم یا چیزهای آینده را به ما بشنوانید.
- ۲۳ و چیزها را که بعد از این واقع خواهد شد بیان کنید تا بدانیم که شما خدا یانید. باری نیکوئی بادی را بجا آورد تا ملتفت شده، باهم ملاحظه نماییم.
- ۲۴ اینک شما نا چیز هستید و عمل شما هیچ است و هر که شمارا اختیار کند رجز است.
- کسی را از شمال را بنگیختم و او خواهد آمد و کسی را از مشرق آفتاب که اسم مرا خواهد خواند و او بر سروران مثل بر گل خواهد آمد و مانند کوزهرگی که گل را پایمال میکند.
- ۲۶ کیست که از ایند خبر داد تا بدانیم و از قبل تا بگویم که او راست است. البته خبر دهندهای نیست و اعلام کنندهای نی و کسی هم نیست که سخنان شمارا بشنود.
- ۲۷ اول به صیون گفتم که اینک هان این چیزها) و اهد رسید (و به اورشلیم بشارت دهندهای بخشیدم.
- ۲۸ و نگر بستم و کسی یافت نشد و در میان ایشان نیز مشورت دهندهای نبود که چون از ایشان سوال نمایم جواب تواند داد.
- ۲۹ اینک جمیع ایشان باطلند و اعمال ایشان هیچ است و تنهای ریخته شده ایشان باد و بطلت است.

بنده خداوند

- اینک بنده من که او را دستگیری نمودم و برگزیده من که جانم از او خوشنود است، من روح خود را بر او مینهم تا انصاف را برای امتها صادر سازد.
- ۲ او فریاد نخواهد زد و آواز خود را بلند نخواهد نمود و آن را در کوهها نخواهد شنوانید.
- ۳ فی خرد شده را نخواهد شکست و فتیله ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را به راستی صادر گرداند.
- ۴ او ضعیف نخواهد گردید و منکسر نخواهد شد تا انصاف را بر زمین قرار دهد و جزیرهها منتظر شریعت او باشند.
- ۵ خدا یهوه که آسمانها را آفرید و آنها را برین کرد و زمین و نتایج آن را گسترانید و نفس را به قومی که در آن باشند و روح را بر آتانی که در آن سالکند میدهد چنین میگوید:
- «ن که یهوه هستم تو را به عدالت خواندهام و دست تورا گرفته، تو را نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نورا متهما خواهم گردانید.
- ۷ تا چشمان کوران را بگشایی و اسیران را از زندان و نشینندگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری.
- ۸ من یهوه هستم و اسم من همین است. و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به تنهای تراشیده نخواهم داد.
- ۹ اینک وقایع نخستین واقع شود و من از چیزهای تو اعلام میکنم و قبل از آنکه بوجود آید شمارا از آنها خبر میدهم.»

سرود ستایش

- ای شما که به دریا فرود میرید و ای آنچه در آن است! ای جزیرهها و ساکنان آنها سرود نورا به خداوند ستایش وی را از اقصای زمین بسرایید! صحرا و شهرهایش و قریههایی که اهل قیاد را در آنها ساکن باشند آواز خود را بلند نمایند و ساکنان ساحل ترنم نموده، از قله کوهها نعره زنند! برای خداوند جلال را تو صیغ نمایند و تسبیح او را در جزیرهها بخوانند!
- خداوند مثل جبار بیرون میآید و مانند مرد جنگی غیرت خویش را برمی انگیزاند. فریاد کرده، نعره خواهد زد و در شمنان خویش غلبه خواهد نمود.
- ۱۴ از زمان قدیم خاموش و ساکت مانده، خودداری نمودم. الان مثل زنی که میزاید نعره خواهد زد و دم زده آه خواهم کشید.
- ۱۵ کوهها و تلها را خراب کرده، تمامی گاه آنها را خشک خواهم ساخت و نهرها را جزایر خواهم گردانید و بر کوهها را خشک خواهم ساخت.
- ۱۶ و کوران را به راهی که ندانستند راهبری نموده، ایشان را به طریقهایی که عارف نیستند هدایت خواهم نمود. ظلمت را پیش ایشان به نور و کجی را به راستی مبدل خواهم ساخت. این کارها را بجا آورده، ایشان را رها نخواهم نمود.
- ۱۷ آتانی که بر تنهای تراشیده اعتماد دارند و به اصنام ریخته شده میگویند که خدایان ما شما یهوه به عقب برگردانیده، بسیار نخجل خواهند شد.

کوری و کری اسرائیل

- ای کران بشنوید و ای کوران نظر کنید تا ببینید.
- ۱۹ کیست که مثل بنده من کور باشد و کیست که کرباشد مثل رسول من که میفرستم؟

- چیزهای بسیار مبینی امانگاه نمی داری. گوشه‌ها را می‌گشاید لیکن خود نمی شنود.
- ۲۱ خداوند را به خاطر عدل خود پسند آمد که شریعت خویش را تعظیم و تکریم نماید.
- ۲۲ لیکن اینان قوم غارت و تاراج شده‌اند و جمیع ایشان در حفره‌ها صید شده و در زندان‌ها محبوس گردیده‌اند. ایشان غارت شده و ورهاند‌های نیست. تاراج گشته و کسی نمی گوید که بازده.
- ۲۳ کیست در میان شما که به این گوش دهد و توجه نموده، برای زمان آینده بشنود.
- ۲۴ کیست که یعقوب را به تاراج و اسر ایل را به غارت تسلیم نمود؟ آیا خداوند نبود که به او نگاه و ورزیدیم چونکه ایشان به راه‌های او نخواستند سلوک نمایند و شریعت او را اطاعت ننمودند.
- ۲۵ بنابراین حدت غضب خود و شدت جنگ را بر ایشان ریخت و آن ایشان را از هر طرف مشتعل ساخت و ندانستند و ایشان را سوزانید اما متفکر ننمودند.

خداوند، نجات‌دهنده اسر ایل

والان خداوند که آفریننده توای یعقوب، و صانع توای اسر ایل است چنین می‌گوید: «ترس زیرا که من تو را فدی‌ه دادم و تو را به اسمت خواندم پس توازان من هستی.

۲ چون از آب‌بگدزی من با تو خواهم بود و چون از نهرها (بورنمائی (تورافرو نخواهند گرفت. و چون از میان آتش روی، سوخته نخواهی شد و شعله‌هاش تو را نخواهد سوزانید.

۳ زیرا من یهوه خدای تو و قدوس اسر ایل نجات‌دهنده تو هستم. مصر را فدی‌ه تو ساختم و حبش و سبأ را به عوض تو دادم.

۴ چونکه در نظر من گران‌بها و مکرم بودی و من تو را دوست میداشتم پس مردمان را به عوض تو و طوایف را در عوض جان تو تسلیم خواهم نمود.

۵ مترس زیرا که من با تو هستم و ذریت تو را از مشرق خواهم آورد و تو را از مغرب جمع خواهم نمود.

۶ به شمال خواهم گفت که بده و به جنوب که ممانعت مکن پسران مرا از جای دور و دخترانم را از کرانه‌های زمین بیاور.

۷ یعنی هر که را به اسم من نامیده شود و او را به جهت جلال خویش آفریده و او را مصور نموده و ساخته باشم.»

قومی را که چشم دارند اما کور هستند و گوش دارند اما کر می‌باشند بیرون آور.

۹ جمیع امت‌ها با هم جمع شوند و قبیله‌ها فراهم آیند پس در میان آنها کیست که از این خبر دهد و او را اولین را به ما اعلام نماید. شهود خود را بیاورد تا تصدیق شوند یا استماع نموده، اقرار نکنند که این راست است.

۱۰ یهوه می‌گوید که «ما بینده من که او را برگردیدم شما هم بشوید من می‌باشید. تا دانسته، به من ایمان آورید و بفهمید که من او هستم و پیش از من خدایی مصور نشده و بعد از من هم نخواهد شد.

۱۱ من، من، من یهوه هستم و غیر از من نجات‌دهنده‌های نیست.

۱۲ من اخبار نموده و نجات دادم و اعلام نموده و در میان شما خدای غیر نبوده‌ام. خداوند می‌گوید که شما شامه‌ها من هستید و من خدا هستم.

۱۳ و از امر و زین من او می‌باشم و کسی که از دست من تواند رها نیندست. من عمل خواهم نمود و کیست که آن را رد نماید؟»

خداوند که ولی شما و قدوس اسر ایل است چنین می‌گوید: «خاطر شما به بابل فرستادم و همه ایشان را مثل فراریان فرود خواهم آورد و کلدانیان را نیز در کشته‌های وجد ایشان.

۱۵ من خداوند قدوس شما هستم. آفریننده اسر ایل و پادشاه شما،»

خداوند که راهی در دیاب و طریقی در آب‌های عظیم می‌سازد چنین می‌گوید:

«تکه‌ها را به‌ها و اسبها و لشکر و قوت آن را بیرون می‌آورد، ایشان با هم خواهند خوابید و نخواهند برخاست و منطفی شده، مثل فتیله خاموش خواهند شد.

۱۸ چیزهای اولین را بیاد بیاورد و در امور قدیم تفکر ننماید.

۱۹ اینک من چیز نوئی بوجود می‌آورم و آن‌الان بظهور می‌آید. آیا آن را نخواهید دانست؟ بدرستی که راهی در بیابان و نهر هادرها من قرار خواهم داد.

۲۰ حیوانات صحرا گرگان و شترمرغ‌ها را انجید خواهند نمود چونکه آب در بیابان و نهر هادرها من وجود می‌آورد و تو را قوم خود و برگزیدگان خویش را سیراب تمام.

۲۱ این قوم را برای خود ایجاد کردم تا تسبیح مرا بخوانند.

۲۲ اما توای یعقوب مرا بخواندی و توای اسر ایل از من به تنگ آمدی!

گوسفندان قربانی‌های سوختنی خود را برای من بیاوردی و به ذبایح خود مرا تکریم نمودی! به‌ها یادبندگی بر تو نهادم و به بخوردن تو را به تنگ بیاوردم.

۲۴ فی معطر را به جهت من به نقره نخریدی و به په ذبایح خویش مرا سیر نساختی. بلکه به گاهان خود بر من بندگی نهادی و به خطایای خویش مرا به تنگ آوردی.

۲۵ من هستم من که بخاطر خود خطایای تو را محو ساختم و گاهان تو را بیاد نخواهم آورد.

۲۶ مرا یاد بده تا با هم محاکمه نمایم. سجت خود را بیاورد تا تصدیق شوی.

۲۷ اجداد اولین تو گاهه ورزیدند و واسطه‌های توبه من عاصی شدند.

۲۸ بنابراین من سروران قدس را بیا احترام خواهم ساخت و یعقوب را به لعنت و اسر ایل را به دشنام تسلیم خواهم نمود.

اسر ایل، برگزیده خدا

اما الانای بنده من یعقوب بشنو وای اسرائیل که تو را برگزیدی هام!

خداوند که تو را آفریده و تو را از رحم پدرت و معاون تو میباید چنین میگوید: ای بنده من یعقوب مترس او ای یسرون که تو را برگزیدی هام!

اینک بر من (تشنه آب خواهم ریخت و نهر هار خشک. روح خود را بر ذریت تو خواهم ریخت و برکت خویش را بر اولاد تو.

۴ و ایشان در میان سبزهها، مثل درختان بیدر جوهای آب خواهند رویید.

۵ یکی خواهد گفت که من از آن خداوند هستم و دیگری خویشتر را به نام یعقوب خواهد خواند و دیگری بدست خود برای خداوند خواهد نوشت و خویشتر

را به نام اسرائیل ملقب خواهد ساخت.

بطالت بتها

خداوند پادشاه اسرائیل و یهوه صباوت که ولی ایشان است چنین میگوید: من اول هستم و من آخر هستم و غیر از من خدایی نیست.

۷ و مثل من کیست که آن را اعلان کند و بیان نماید و آن را ترتیب دهد، از زمانی که قوم قدیم را برقرار نمودم. پس چیزهای آینده و آنچه را که واقع

خواهد شد اعلان بنمایند.

۸ ترسان و هراسان میشاید. آیا از زمان قدیم تو را اخبار و اعلام نمودم و آیا شما شهود من نیستید؟ آیا غیر از من خدایی هست؟ البته سخنها نیست واحدی

راغی شناسم.»

آنانی که بتهای ترا شنیده میسازند جمیع باطلند و چیزهایی که ایشان میپسندند فایدهای ندارد و شهود ایشان نمی بینند و نمی دانند تا خجالت بکشند.

۱۰ کیست که خدایی ساخته یا بتی ریخته باشد که نفعی ندارد؟

اینک جمیع یاران او خجل خواهند شد و صنعتگران از انسان میباشند. پس جمیع ایشان جمع شده، با بسندت با هم ترسان و خجل گردند.

آهن را با تیشه میتراند و آن را در زغال کار میکند و با چکش صورت میدهد و با قوت با زوی خویش آن را میسازد و نیز گرسنه شده، بیقوت میگردد و آب

نوشنیده، ضعف بهم میرساند.

۱۳ چوب را میتراشد و بر یسمان را کشیده، با قلم آن را نشان میکند و یارنده آن را صاف میسازد و یار گار نشان میکند پس آن را به شبیه انسان و به جمال آدمی

میسازد تا در خانه ساکن شود.

۱۴ سروهای آزاد برای خود قطع میکند و سندیان و بلوط را گرفته، آنها را از درختان جنگلی برای خود اختیار میکند و شمشاد را غرس نموده، یاران آن

را غم میدهد.

۱۵ پس برای شخصی به جهت سوخت بکاری آید و از آن گرفته، خود را گرم میکند و آن را فروخته نان میزند و خدایی ساخته، آن را میپرستد و از آن بتی ساخته،

پیش آن سجده میکند.

۱۶ بعضی از آن را در آتش میسوزاند و بر بعضی گوشت پخته میخورد و کباب را برشته کرده، سیر میپوشد و گرم شده، میگوید: وه گرم شده، آتش را دیدم.

۱۷ و از بقیه آن خدایی یعنی بت خویش را میسازد و پیش آن سجده کرده، عبادت میکند و نزد آن دعا نموده، میگوید: مرا نجات بده چونکه تو خدای من هستی.

۱۸ ایشان نمی دانند و نمی فهمند زیرا که چشمان ایشان را بسته است تا نبینند و دل ایشان را تا تعقل بنماید.

۱۹ و تفکر ننموده، معرفت و فطانتی ندارد تا بگویند نصف آن را در آتش سوختیم و بر زغالش نیز نان پختیم و گوشت را کباب کرده، خوردیم پس آیا از بقیه

آن بتی بسازیم و به تنه درخت سجده نمایم؟

خاکستر را خوراکی خود می سازد و دل فریب خورده او را گمراه میکند که جان خود را نتواند رها کند و فکر نمی نماید که آیا در دست راست من دروغ نیست.

«ی یعقوب وای اسرائیل اینها را یاد آور چونکه تو بنده من هستی. تو را سر شتمای اسرائیل تو بنده من هستی از من فراموش نخواهی شد.

۲۲ تفسیرهای تو را مثل ابرغیظ و گاهانت را مانند ابرغیظ ساختم. پس نزد من بازگشت نماز بر تو را فایده کرده ام.

۲۳ ای آسمانها ترسم نمایم زیرا که خداوند این را کرده است او ای اسفلهای زمین! فریاد بر آورید وای کوهها و جنگلها و هر درختی که در آنها با شامس بر آید!

زیرا خداوند یعقوب را فایده کرده است و خویشتر را در اسرائیل تجید خواهد نمود.»

خداوند که ولی تو است و تو را از رحم سرشته است چنین میگوید: من یهوه هستم و همه چیز را ساختم. آسمانها را به تنهایی گسترانیدم و زمین را پهن کردم

و یامن که بود.

۲۵ آنکه آیات کاذبان را باطل میسازد و جادوگران را احق میگرداند. و حکیمان را بعقب برمی گرداند و علم ایشان را به جهالت تبدیل میکند.

۲۶ که بختان بندگان خود را برقرار میدارد و مشورت رسولان خویش را به انجام میرساند، که در باره اورشلیم میگوید معمور خواهد شد و در باره شهرهای

یهودا که بنا خواهد شد و خرابیهای آن را بر پا خواهم داشت.

۲۷ آنکه به لجه میگوید که خشک شو و نهر هایت را خشک خواهم ساخت.

۲۸ و در باره کورش میگوید که او شبان من است و تمامی مسرت مرا به اتمام خواهد رسانید و در باره اورشلیم میگوید بنا خواهد شد و در باره هیکل که

بنیاد تو نهاده خواهد گشت.»

خداوند به مسیح خویش یعنی به کورش که دست راست او را گرفته تا به حضور وی امت را مغلوب سازم و کترهای پادشاهان را بگشایم تا در هارا به حضور

وی مفتوح نمایم و دروازهها دگر بسته نشود چنین میگوید

«که» ن پیش روی تو خواهم خرامید و جایهای نامهور را هموار خواهم ساخت. و درهای برنجین را شکسته، پشت بندهای آهین را خواهم برید.

۳ و گنجهای ظلمت و خزاین مخفی را به تو خواهم بخشید تا بدانی که من یهوه که تو را به اسامت خوانده ام خدای اسرائیل میباشم.

- ۴ به خاطر بنده خود یعقوب و برگزیده خویش اسرائیل، هنگامی که مرا شناختی تو را به اسمت خواندم و ملقب ساختم.
- ۵ من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدایی نی. من کورتو ابستم هنگامی که مرا شناختی.
- ۶ تا ز مشرق آفتاب و مغرب آن بدانند که سواى من احدی نیست. من یهوه هستم و دیگری نی.
- ۷ دیدید آوردند نور و آفریننده ظلمت. صانع سلامتی و آفریننده بدی. من یهوه صانع همه این چیزها هستم.
- ۸ ای آسمانها ای بالا باریان بدانید افلاک عدالت را فروریزد و زمین بشکافت تا نجات و عدالت نمود کنند و آنها را با هم پرو بیاوند زیرا که من یهوه این را آفریدهام.
- ۹ وای بر کسیکه با صانع خود چون سفالی با سفالهای زمین مخصوصه نماید. آیا کوزه به کوزه گر بگوید چه چیز را ساختی؟ یا مصنوع تو در باره تو بگوید که اودست ندارد؟
- وای بر کسیکه به پدر خود گوید: چه چیز را تولید نمودی و به زن که چه زایدی.
- ۱۱ خداوند که قدوس اسرائیل و صانع آن میباشد چنین میگوید: در باره امور آینده از من سوال نمائید و پسران مرا و اعمال دستهای مرا به من تفویض نمائید.
- ۱۲ من زمین را ساختم و انسان را بر آن آفریدم. دستهای من آسمانها را گسترانید و من تمامی لشکرهای آنها را مفرودم.
- ۱۳ من اورا به عدالت برانگیختم و تمامی راههایش را راست خواهم ساخت. شهر مرا بنا کرده، اسیرانم را آزاد خواهد نمود، امانه برای قیمت و نه برای هدیه. یهوه صباوت این را می گوید.»
- خداوند چنین میگوید: «اصل مصر و تجارت حبش و اهل سبا که مردان بلند قد می باشند زودت عبور نمود، و آنان تو خواهند بود. و تابع تو شده در زنجیرها خواهند آمد و پیش تو خم شده و زودت التماس نموده، خواهند گفت: البته خدا در تو است و دیگری نیست و خدایی نی.»
- ای خدای اسرائیل و نجات دهنده یقین خدایی هستی که خود را پنهان میکنی.
- ۱۶ جمیع ایشان تجل و رسوا خواهند شد و آنانی که بتها میسازند با هم به رسوایی خواهند رفت.
- ۱۷ اما اسرائیل به نجات جاودانی از خداوند ناجی خواهند شد و تا ابد الا با تجل و رسوا نخواهند گردید.
- ۱۸ زیرا یهوه آفریننده آسمان که خدا است که زمین را سرشت و ساخت و آن را استوار نمود و آن را عبث نیافرید بلکه به جهت سکونت مصور نمود چنین میگوید: «ن یهوه هستم و دیگری نیست»
- ۱۹ در خدا و در جایی از زمین تاریک تکلم نمودم. و به ذریه یعقوب نگفتم که مرا عبث بطلبید. من یهوه به عدالت سخن میگویم و چیزهای راست را اعلان مینمایم.
- ۲۰ ای رها شدگان از امتها جمع شده، بیایید و با هم نزدیک شوید. آنانی که چوب بتهای خود را برمی دارند و نزد خدایی که نتواند رها نید دعا مینمایند معرفت ندارند.
- ۲۱ پس اعلان نموده، ایشان را نزدیک آورید تا بایکدیگر مشورت نمایند. کیست که این را از ایام قدیم اعلان نموده و از زمان سلف اخبار کرده است؟ آیانه من که یهوه هستم و غیر از من خدایی دیگر نیست؟ خدای عادل و نجات دهنده و سواى من نیست.
- ۲۲ ای جمیع کرانه های زمین به من توجه نمائید و نجات یابید زیرا من خدا هستم و دیگری نیست.
- ۲۳ به ذات خود قسم خوردم و این کلام به عدالت از دهانم صادر گشته بر نخواهد گشت که هر زانویش من خم خواهد شد و هر زبان به من قسم خواهد خورد.
- ۲۴ و مرا خواهند گفت عدالت و قوت فقط در خداوند میباشد «و سواى او خواهند آمد و همگانی که به او دشمنانند تجل خواهند گردید. و تمامی ذریه اسرائیل در خداوند عادل شمرده شده، غفر خواهند کرد»

خدایان بابل

- بیل خم شده و نیومتنخی گردیده بتهای آنها را حیوانات و بهایم نهاده شد. آنهایی که شمار می داشتید حمل گشته و بار حیوانات ضعیف شده است.
- ۲ آنها جمیع منحنی و خم شده، آن بار را نمی توانند رها نید بلکه خود آنها به اسیری میروند.
- ۳ ای خاندان یعقوب و تمامی بقیه خاندان اسرائیل که از نظن بر من حمل شده و از رحم برداشته من بودهاید!
- و تا به پیری شمامن همان هستم و تا به شیوخیت من شمارا خواهم برداشت. من آفریدم و من بر خواهم داشت و من حمل کرده، خواهم رها نید.
- ۵ مرا با که شبیه و مساوی میسازید و مرا با که مقابل مینماید تا مشابه شوم؟
- آنانی که طلا را از کیسه میریزند و نقره را به میزان میسجند، زرگری را اجیر میکنند تا خدایی از آن بسازد پس سجده کرده، عبادت نیز مینمایند.
- ۷ آن را بردوش برداشته، میریزند و بهچایش میگذازند و او می ایستد و از جای خود حرکت نمی تواند کرد. نزد او استغاثه هم مینماید اما جواب نمی دهد و ایشان را از تنگی ایشان نتوانند رها نید.
- این را بیاد آورید و مردانه بگوئید. وای عاصیان آن را در دل خود تفکر نمائید!
- چیزهای اول را از زمان قدیم به یاد آورید. زیرا من قادر مطلق هستم و دیگری نیست. خدا هستم و نظیر من نی.
- ۱۰ آخر را از ابتدا و آنچه را که واقع شده از قدیم بیان میکنم و میگویم که اراده من برقرار خواهد ماند و تمامی مسرت خویش را بجا خواهم آورد.
- ۱۱ مرغ شکاری را از مشرق و هم مشورت خویش را از جای دور میخوانم. من گفتم و البته بجا خواهم آورد و بتدیر نمودم و البته به وقوع خواهم رسانید.
- ۱۲ ای سختدلان که از عدالت دور هستید مر ایشنوید.

۱۳ عدالت خود را نزدیک آورد و دور نمی باشد و نجات من تاخیر نخواهد نمود و نجات را به جهت اسرائیل که جلال من است در صهیون خواهم گذاشت.

نابودی بابل

ای با کره ختر بابل فرود شده، بر خاک بنشین و ای دختر کلدانیان بر زمین بیکرسی بنشین زیرا تو را دیگر نازنین و لطیف نخواهند خوانند.

۲ دستاس را گرفته، آرد را خرد کن. نقاب را برداشته، دامنت را برکش و ساقهارا برهنه کرده، از نهرها عبور کن.

۳ عورت تو کشف شده، رسوائی تو ظاهر خواهد شد. من انتقام کشیده، با حدی شفقت نخواهم نمود.

۴ و اما بجایانده ما اسم او یهوه صبیوت و قدوس اسرائیل میباشد.

۵ ای دختر کلدانیان خاموش بنشین و به ظلمت داخل شوزیرا که دیگر تو را ملکه ممالک نخواهند خوانند.

۶ بروم خود خشم نموده و میراث خویش را بچیرمت کرده، ایشان را به دست تو تسلیم نمودم. برایشان رحمت نکرده، یوغ خود را بر پیران بسیار سنگین ساختی.

۷ و گفתי تا به ابد ملکه خواهم بود. و این چیزها را در دل خود جانمادی و عاقبت آنها را به یاد نیاوردی.

پس الانای که در عشرت بسر میری و در اطمینان ساکن هستی این را بشنو. ای که در دل خود میگوئی من هستم و غیر از من دیگری نیست و بیوه نخواهم شد و بیاولادی را نخواهم دانست.

۹ پس این دو چیز یعنی بیاولادی و بیوگی بعته در بکروزه تو عارض خواهد شد و با وجود کثرت بخت تو و افراط افسونگری زیاد تو آنها باشدت بر تو استیلا خواهد یافت.

۱۰ زیرا که بر شرارت خود اعتماد نموده، گفתי کسی نیست که مرا ببندد. و حکمت و علم تو، تو را گمراه ساخت و در دل خود گفתי: من هستم و غیر از من دیگری نیست.

۱۱ پس بلائی که افسون آن را نخواهی دانست بر تو عارض خواهد شد و مصیبتی که به دفع آن قادر نخواهی شد تو را فرود خواهد گرفت و هلاکتی که ندانستهای ناگهان بر تو استیلا خواهد یافت.

۱۲ پس در افسونگری خود و کثرت بخت خویش که در آنها از طفولیت مشقت کشیدهای قائم باش شاید که منفعت توانی برد و شاید که غالب توانی شد.

۱۳ از فراوانی مشورتها بیت خسته شدهای پس تقسیم کنندگان افلاک و رصد بندگان کواکب و آتانی که در غره ماهها اخبار میدهند بایستند و تو را از آنچه بر تو واقع شدنی است نجات دهند.

۱۴ اینک مثل کاهن شده، آتش ایشان را خواهد سوزانید که خویشان را از سورت زبانه آن نخواهند رها نید و آن آخگری که خود را از دآن گرم سازند و آتشی که در برابرش بنشینند نخواهد بود.

۱۵ آتانی که از ایشان مشقت کشیدی برای تو چنین خواهند شد و آتانی که از طفولیت با تو تجارت میکردند هر کس بجای خود آواره خواهد گردید و کسیکه تو را رهایی دهد نخواهد بود.

سختنلی اسرائیل

ای خاندان یعقوب که به نام اسرائیل مسمی هستی و از آب یهودا صادر شده‌اید، و به اسم یهوه قسم میخورید و خدای اسرائیل را ذکر مینمایید، امانه به صداقت و راستی، این را بشنوید.

۲ زیرا که خویشانتان را از شهر مقدس میخوانند و خدای اسرائیل که اسمش یهوه صبیوت است اعتماد میدارند.

۳ چیزهای اول را از قدیم اخبار کردم و از دهان من صادر شده، آنها را اعلام نمودم بعته به عمل آوردم و واقع شد.

۴ چونکه دانستم که تو سخت دل هستی و گردنت بندهائین و پیشانی تو برنجین است.

۵ بنابراین تو را از قدیم بخر ساختم و قبل از وقوع تو را اعلام نمودم. مباد ابگوئی که بت من آنها را بجا آورده و بت تراشیده و صنم ریخته شده من آنها را امر فرموده است.

۶ چونکه همه این چیزها را شنیدی آنها را ملاحظه نما. پس آیا شما اعتراف نخواهید کرد، و از این زمان چیزهای تازه را به شما اعلام نمودم و چیزهای مخفی را که ندانسته بودید.

۷ در این زمان ونه در ایام قدیم آنها آفریده شد و قبل از امر و زان آنها را شنیدید بودی مباد ابگوئی اینک این چیزها را امید انستم.

۸ البته شنیدید و هر آینه ندانسته و البته گوش تو قبل از این باز نشده بود. زیرا امید انستم که بسیار خیانتکار هستی و از رحم (ادرت) عاصی خوانده شدی.

۹ به خاطر اسم خود غضب خویش را به تاخیر خواهانم ادخت و به خاطر جلال خویش بر تو شفقت خواهم کرد تا تو را منقطع نسازم.

۱۰ اینک تو را قال گذاشتم امانه مثل نقره و تو را در کوره مصیبت آزمودم.

۱۱ به خاطر ذات خود، به خاطر ذات خود این را می کم زیرا که اسم من چرا باید بچیرت شود و جلال خویش را به دیگری نخواهم داد.

آزادی اسرائیل

ای یعقوب و ای دعوت شده من اسرائیل بشنو! من او هستم! من اول هستم و آخر هستم!

به تحقیق دست من بنیاد زمین را نهاد و دست راست من آسمانها را گسترانید. وقتی که آنها را می خواهم برقرار میسازم.

۱۴ پس هسگی شما جمع شده، بشنوید کیست از ایشان که اینها را اخبار کرده باشد. خداوند او را دست میدارد، پس مسرت خود را بر بابل بجای خواهد آورد و بازوی او را بر کلدانیان فرود خواهد آمد.

- ۱۵ من تکلم نمودم و من اورا خواندم و اورا آوردم تا راه خود را کلمن سازد.
- ۱۶ به من نزدیک شده، این را بشنوید. از ابتدا در خفا تکلم نمودم و از زمانی که این واقع شدن در آنجا هستم و الان خداوند پیوسته مرا و روح خود را فرستاده است.
- ۱۷ خداوند که ولی تو و قدوس اسرائیل است چنین میگوید: «ن پوهه خدای تو هستم و تو را تعلیم میدهم تا سود ببری و تو را به راهی که باید بروی هدایت مینمایم.
- ۱۸ کاش که به او امر من گوش میدادی، آنگاه سلامتی تو مثل نهر و عدالت تو مانند امواج دریا میبود.
- ۱۹ آنگاه ذریت تو مثل ریگ و ثمره صلب تو مانند ذرات آن میبود و نام او از حضور من منقطع و هلاک نمی گردید.»
- از بابل بیرون شده، از میان کلدانیان بگریزی و این راه آواز ترنم اخبار و اعلام نماید و آن را تا اقصای زمین شایع ساخته، بگویند که خداوند بنده خود یعقوب را فدیه داده است.
- ۲۱ و نشئه نخواهند شد اگر چه ایشان را در ویرانه هار هبری نماید، زیرا که آب از صخره برای ایشان جاری خواهد ساخت و صخره را خواهد شکافت تا آبها بجوشد.
- ۲۲ و خداوند میگوید که برای شیرین سلامتی نخواهد بود.

بنده و خادم خداوند

- ای جزیرهها از من بشنوید! اوای طویف از جای دور گوش دهید! خداوند مرا از رحم دعوت کرده و از احشای مادرم اسم مرا ذکر نموده است.
- ۲ و دهان مرا مثل شمشیر تیز ساخته، مرا زیر سایه دست خود پنهان کرده است. و مرا تیر صیقلی ساخته در ترکش خود مخفی نموده است.
- ۳ و مرا گفت: ای اسرائیل تو بنده من هستی که از تو خویشتر را بنمیدم و ما هم!
- امامن گفتم که عبث زحمت کنیدیم و قوت خود را بیفایده و باطل صرف کردم لیکن حق من با خداوند و اجرت من با خدای من میباشد.
- ۵ و الان خداوند که مرا از رحم برای بندگی خویش سرشت تا یعقوب را نزد او باز آورم و تا اسرائیل نزدی جمع شوند میگوید (در نظر خداوند محترم هستم و خدای من قوت من است).
- پس میگوید: این چیز قبلی است که بنده من بشوی تا اسباط یعقوب را بر یا کنی و ناجیان اسرائیل را با زآوری. بلکه تو را نور امتهای خواهد گردانید و تا اقصای زمین نجات من خواهی بود.
- ۷ خداوند که ولی تو و قدوس اسرائیل میباشد به او که نزد مردم محقر و زدامت هامم کرده و بنده حاکمان است چنین میگوید: پادشاهان دیده بر پا خواهند شد و سروران سجد خواهند نمود، بهسبب خداوند که امین است و قدوس اسرائیل که تو را برگزیده است.
- تفقد از اسرائیل
- خداوند چنین میگوید: «زمان رضامندی تو را اجابت نمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم. و تو را حفظ نموده عهد قوم خواهم ساخت تا زمین را معمور سازی و نصیب های خراب شده را (ه ایشان تقسیم نمایی).
- ۹ و به اسیران بگویی: بیرون روید و به آنانی که در ظلمت خویشتن را ظاهر سازید. و ایشان در راهها خواهند چرید و مرتههای ایشان بر همه صحراهای کوهی خواهند بود.
- ۱۰ گرسنه و نشئه نخواهند بود و حرارت و آفتاب به ایشان ضرر نخواهد رسانید زیرا آنکه بر ایشان رحم دارد ایشان را هدایت خواهد کرد و نزد چشمه های آب ایشان را رهبری خواهد نمود.
- ۱۱ و تمامی کوههای خود را طریقهها خواهم ساخت و راههای من بلند خواهد شد.
- ۱۲ اینک بعضی از جای دور خواهند آمد و بعضی از شمال و از مغرب و بعضی از دیار سینم.»
- ای آسمانها ترنم کنید! اوای زمین و جدنما! اوای کوهها! اوای شادمانی دهید! زیرا خداوند قوم خود را تسلی میدهد و بر مظلومان خود رحم میفرماید.
- اما صهیون میگوید: «هه مرا ترک نموده و خداوند مرا فراموش کرده است.»
- آیا زن پچه شیر خواره خود را فراموش کرده بر سر رحم خویش رحم نماید؟! اینان فراموش میکنند اما من تو را فراموش نخواهم نمود.
- ۱۶ اینک تو را بر کف دستهای خود نقش نمودم و حصار هایت دائم در نظر من است.
- ۱۷ پسرانت به تعجیل خواهند آمد و آنانی که تو را خراب و ویران کردند از تو بیرون خواهند رفت.
- ۱۸ چشمان خود را به هر طرف بلند کرده، بین جمیع اینها جمع شده، نزد تو میآیند. خداوند میگوید: «ه حیات خود قسم که خود را به جمیع اینها مثل زیور ملبس خواهی ساخت و مثل عروس خویشتر را به آنها خواهی آراست.
- ۱۹ زیرا خراپها و ویرانه های تو و زمین تو که تباه شده بود، اما الان تا از کثرت ساکنان تنگ خواهی شد و هلاک کنند گانت دور خواهند گردید.
- ۲۰ پسران تو که بیایا و میبودی در سمیع تو (ه یکدیگر (و اهند گفت: این مکان برای من تنگ است، مرا جایی بده تا ساکن شوم.
- ۲۱ و تو در دل خود خواهی گفت: کیست که اینها را برای من زاییده است و حال آنکه من بیایا و دونازاد و جلاوی وطن و متروک میبودم. پس کیست که اینها را پرورش داد. اینک من به تنهایی ترک شده بودم پس اینها کیجا بودند؟»
- خداوند پیوسته چنین میگوید: «نیک من دست خود را بسوی امت هاد را از خواهم کرد و علم خویش را بسوی قوم هها خواهم برافراشت. و ایشان پسرانت را در آغوش خود خواهند آورد و دخترانت بر دوش ایشان برداشته خواهند شد.
- ۲۳ و پادشاهان لا لاهای تو و ملکه های ایشان دایه های تو خواهند بود و نزد تو رویه زمین افتاده، خاک پای تو را خواهند لیسید و تو خواهی دانست که من پیوسته هستم و آنانی که منتظر من باشند نخل خواهند گردید.
- آیا غنیمت از جبار گرفته شود یا اسیران از مر د قاهره نایده گردند.

۲۵ زیرا خداوند چنین میگوید: «سیران نیز از جبار گرفته خواهند شد و غنیمت از دست ستم پیشه رهانیده خواهد گردید. زیرا که من باد شمتان تو مقاومت خواهم نمود و من پسران تو را نجات خواهم داد.

۲۶ و به آنای که بر تو ظلم نمایند گوشت خودشان را خواهم خورانید و به خون خود مثل شراب مست خواهند شد و تمامی بشر خواهند دانست که من یهوه نجات دهنده تو و ولی تو و قلدیر یعقوب هستم.»

گاه اسرائیل و خادم مطیع

خداوند چنین میگوید: «لاق نامه مادر شما که او را اطلاق دادم بجاست؟ یا کیست از طلبکاران من که شماره باره او فروخته؟ اینک شما به سبب گناهان خود فروخته شدید و مادر شما به جهت تقصیرهای شما اطلاق داده شد.

۲ چون آمدم چرا کسی نبود؟ و چون ندا کردم چرا کسی جواب نداد؟ آبادست من به هیچ وجه کوتاه شده که نتواند نجات دهد یا در من قدرتی نیست که رهایی دهد؟ اینک به عتاب خود در بار یا را خشک میکنم و نه رها را بیابان میسازم که ماهی آنها از بیآبی متعفن شود و از تشنگی بمیرد.

۳ آسمان را به ظلمت ملبس میسازم و یلاس را پوشش آن میگردانم.»

خداوند یهوه زبان نمیدار به من داده است تا بدانم که چگونه خستگان را به کلام تقویت دهم. هر بامداد بیدار میکنم. گوش مرا بیداری کند تا مثل تلا میباشم.

۵ خداوند یهوه گوش مرا گشود و مخالفت نکردم و به عقب برنگشتم.

۶ پشت خود را به زندگان و رخسار خود را به موکان دادم و روی خود را از سوای و آب دهان پنهان کردم.

۷ چونکه خداوند یهوه مرا اعانت میکند پس رسوا نخواهم شد ازین جهت روی خود را مثل سنگ خارا ساختم و می دانم که نخل نخواهم گردید.

۸ آنکه مرا تصدیق میکند نزدیک است. پس کیست که با من خصمه نماید تا با هم بایستم و کیست که بر من دعوی نماید پس او نزدیک من بیاید.

۹ اینک خداوند یهوه مرا اعانت میکند پس کیست که مرا مزم سازد. همانا همگی ایشان مثل رخت مندرس شده، بیدایشان را خواهد خورد.

کیست از شما که از خداوند میترسد و آواز بنده او را میشنود؟ هر که در ظلمت سالک باشد و روشنائی ندارد، او به اسم یهوه توکل نماید و به خدای خویش اعتماد بکند.

۱۱ هان جمیع شما که آتش میافروزید و کمر خود را به مشعلها میندید، در روشنائی آتش خویش و در مشعلهایی که خود افروختهاید سالک باشید، اما این از دست من به شما خواهد رسید که در اندوه خواهید خوابید.

نجات قوم خدا

ای پیروان عدالت و طالبان خداوند مرا بشنویید! به بخترهای که از آن قطع گشته و به حرفه چاهی که از آن کنده شده هاید نظر کنید.

۲ به پدر خود را بر اهرم و به ساره که شمار از ایند نظر نماید زیرا او یک نفر بود حینی که او را دعوت نمودم و او را برکت داده، کثیر گردانیدم.

۳ به تحقیق خداوند صهیون را تسلی داده، تمامی خرابه هایش را تسلی بخشیده است و بیابان او را مثل عدن و هامون او را مانند جنت خداوند ساخته است. خوشی و شادی در آن یافت میشود و تسبیح و آواز ترنم.

ای قوم من به من توجه نماید و ای طایفه من به من گوش دهید. زیرا که شریعت از نزد من صادر می شود و دوری خود را برقرار میکنم تا قوم هارا روشنائی بشود.

۵ عدالت من نزدیک است و نجات من ظاهر شده، بازوی من قوهارا دوری خواهد نمود و جزیرهها منظر من شده، به بازوی من اعتماد خواهند کرد.

۶ چشمان خود را بسوی آسمان برافزاید و باین بسوی زمین نظر کنید زیرا که آسمان مثل دود از هم خواهد پاشید و زمین مثل جامه مندرس خواهد گردید و ساکنانش همچنین خواهند مرد اما نجات من تا به ابد خواهد ماند و عدالت من زایل نخواهد گردید.

ای شما که عدالت را میشناسید! اوای قومی که شریعت من در دل شماست! مرا بشنویید. از مذمت مردمان مترسید و از دشنام ایشان هراسان مشوید.

۸ زیرا که بیدایشان را مثل جامه خواهد زد و گرم ایشان را مثل پشم خواهد خورد اما عدالت من تا ابد آباد و نجات من نسل بعد نسل باقی خواهد ماند.

۹ بیدار شوای بازوی خداوند بیدار شو و خوشی را با قوت ملبس ساز. مثل ایام قدیم دوره های سلف بیدار شو. آیا تو آن نیستی که رهب را قطع نموده، از دهارا مجروح ساختی.

۱۰ آیا تو آن نیستی که در یالوآهای لجه عظیم را خشک کردی و عمق های دریا را راه ساختی تا فدیهد شدگان عبور نمایند؟

و فدیهد شدگان خداوند باز گشت نموده، با ترنم به صهیون خواهند آمد و خوشی جاودانی بر سر ایشان خواهد بود و شادمانی و خوشی را خواهند یافت و غم و ناله فرار خواهد کرد.

من هستم، من که شمارا تسلی میدهم. پس تو کیستی که از انسانی که میمیرد میترسی و از پسر آدم که مثل گیاه خواهد گردید.

۱۲ و خداوند را که آفریننده تو است که آسمانها را گسترانید و بنیاد زمین را نهاد فراموش کرده ای و دائم تمامی روز از خشم ستمکار وقتی که به جهت هلاک کردن میبامیشود میترسی. و خشم ستمکار بجاست؟

اسیران ذلیل بزودی رها خواهند شد و در حفره خواهند مرد و نایبانشان کم نخواهد شد.

۱۵ زیرا من یهوه خدای تو هستم که در باره تلاطم میآورم تا مواجش نعره زند، یهوه صبیوت اسم من است.

۱۶ و من کلام خود را در دهان تو گذاشتم و تو را ز سایه دست خویش پنهان کردم تا آسمانها غرس غلایم و بنیاد زمینم بهم و صهیون را گویم که تو قوم من هستی.

کاسه غضب خدا

خویشترن را بر انگیزی اورشلم! خویشترن را بر انگیخته، بر خیزی! ای که از دست خداوند کاسه غضب او را نوشیدی و درد کاسه سرگیجی را نوشیده، آن را تاته آشامیدی.

۱۸ از جمیع پسرانی که زباید است یکی نیست که او را رهبری کند و از تمامی پسرانی که تربیت نموده، کسی نیست که او را دستگیری نماید.

۱۹ این دو بیل را تو عارض خواهی شد، کیست که برای تو ماتم کند؟ یعنی خرابی و هلاکت و حط و شمشیر، پس چگونه تو راستی دهم.

۲۰ پسران تو را ضعیف گرفته، بسر همه کوچهها مثل آه در دام خوابیدند. و ایشان از غضب خداوند و از عتاب خدای تو مملو شده اند.

۲۱ پسای زحمت کشیده این را بشنو! وای مست شده امانه از شراب!

خداوند تو یهوه و خدای تو که در دعوی قوم خود ایستادگی میکند چنین میگوید: یک کاسه سرگیجی را او درد کاسه غضب خویش را از تو خواهم گرفت و آن را با دیگران خواهی آشامید.

۲۳ و آن را بعد ست آتانی که بر تو ستم مینماید میگذارم که بهجان تومی گویند: خم شو تا از تو بگذریم و تو پشت خود را مثل زمین و مثل کوچه به جهت راه گذریان گذاشتی.

بیدار شوای صهیون! بیدار شو و قوت خود را پویشی شهر مقدس اورشلم! لباس زیبایی خویش را در بر کن زیرا که ناخمتون و ناپاک باردیگر داخل تو نخواهد شد.

۲ ای اورشلم خود را از گردبفشان و بر خاسته، بنشین! وای دختر صهیون که اسیر شده های بندهای گردن خود را بگشا!

زیرا خداوند چنین میگوید: مفت فروخته کشتید و بیقره فدیبه داده خواهید شد.

۴ چونکه خداوند یهوه چنین میگوید: که در ایام سابق قوم من به مصر فرود شدند تا در آنجا ساکن شوند و بعد از آن آشور را ایشان بیسبب ظلم نمودند.

۵ اما الان خداوند میگوید: در اینجا مرا چه کار است که قوم من بجان گرفتار شده اند. و خداوند میگوید: آتانی که بر ایشان تسلط دارند صیحه میزنند و نام من دائم هر روز اهانت میشود.

۶ بنابراین قوم من اسم مرا خواهند شناخت. و در آن روز خواهند فهمید که تکلم کننده من هستم، هان من هستم.

چه زبیا است بر کوههای پایم مبشر که سلامتی را ندا میکند و به خیرات بشارت میدهد و نجات را ندا میکند و به صهیون میگوید که خدای تو سلطنت مینماید. ۸ آواز دیده بانان تو است که آواز خود را بلند کرده، باهم ترن مینمایند زیرا وقتی که خداوند به صهیون رجعت میکند ایشان معاينه خواهند دید.

۹ ای خرابه های اورشلم به آواز بلند باهم ترن نمائید، زیرا خداوند قوم خود را تسلی داده، و اورشلم را فدیبه نموده است.

۱۰ خداوند ساعد قدوس خود را در نظر تمامی امتها بالازده است و جمیع کرانه های زمین نجات خدای ما را دیدند.

۱۱ ای شما که ظروف خداوند را بر می دارید بیکسو شوید بیکسو شوید و از اینجا بیرون روید و چیز ناپاک را لمس ننمایید و از میان آن بیرون رفته، خویشترن را ظاهر سازید.

۱۲ زیرا که به تعجیل بیرون خواهید رفت و گریزان روانه خواهید شد، چونکه یهوه پیش روی شما خواهد خرامید و خدای اسرائیل ساقه شما خواهد بود. رنج و جلال خادم

اینک بنده من با عقل رفتار خواهد کرد و عالی و رفیع و بسیار بلند خواهد شد.

۱۴ چنانکه بسیاری از تو در عجب بودند، زآن جهت که منظر او از مردمان و صورت او از بنی آدم بیشتر تیره گردیده بود.

□□ همچنان بر امت های بسیار خواهد پاشید و به سبب او یاد شاهان دهان خود را خواهند بست زیرا چیزهایی را که برای ایشان بیان نشده بود خواهند دید و آنچه را که شنیده بودند نخواهند فهمید.

کیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند را منکشف شده باشد؟

زیرا به حضوری مثل نهال و مانند ریشه در زمین خشک خواهد رویید. او را نه صورتی و نه جمالی میباشد. و چون او را مینگریم منظری ندارد که مشتاق او باشد.

۳ خوار و زرد مردمان مردود و صاحب غمها و رنج دیده و مثل کسیکه رویه را از او بیوشانند و خوار شده که او را به حساب نیاوردیم.

لکن او غمهای ما را بخود گرفت و درد های ما را بر خویش حمل نمود. و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان کردیم.

۵ و حال آنکه به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تا دیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخمهای او ما شفایاقتیم.

۶ جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هر یکی از ما به راه خود برگشته بود و خداوند گاه جمیع ما را بر وی نهاد.

او مظلوم شد اما متواضع نموده دهان خود را ننگشود. مثل بره های که برای ذبح میرند و مانند گوسفندی که زردپشم برندهاش بی زبان است همچنان دهان خود را ننگشود.

۸ از ظلم و اذاری گرفته شد. و از طبقه او که تفرک نمود که او از زمین زندگان منقطع شده و به جهت گناه قوم من مضروب گردید؟

و قبرا و بارشیران تعیین نمودند و بعد از مردش با دو تنمندان. هر چند هیچ ظلم نکرد و در دهان وی چیلهای نبود.

اما خداوند را پسند آمد که او را مضروب نموده، به درد هامتلا سازد. چون جان او را قربانی گناه ساخت. آنگاه ذریه خود را خواهد دید و عمر او دراز خواهد شد و مسرت خداوند در دست او میسر خواهد بود.

۱۱ غمزه مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد شد. و بنده عادل من به معرفت خود بسیاری را عادل خواهد گردانید زیرا که او گاهان ایشان را بر خویش تن حمل خواهد نمود.

۱۲ بنابراین او را در میان بزرگان نصیب خواهم داد و غنیمت را با او آورم و آن تقسیم خواهد نمود، به جهت اینکه جان خود را به مرگ ریخت و از خطا کاران محسوب شد و گناهان بسیاری را بر خود گرفت و برای خطا کاران شفاعت نمود.

جلال آیدنه صهیون

ای عاقرهای که نژادهای بسرا ای که در درزه نکشیدهای به آواز بلند تر تم نما و فریاد بر آور! زیرا خداوند میگوید: پسران زن بیکس از پسران زن من کوحه زیاد هاند.

- ۲ مکان خیمه خود را وسیع گردان و پرده های مسکن های تو پهن بشود در بیغ مدار و طنابهای خود را دراز کرده، میخهایت را محکم بساز.
- ۳ زیرا که بطرف راست و چپ منتشر خواهی شد و ذریت تو امتها را تصرف خواهد نمود و شهرهای ویران را مسکون خواهد ساخت.
- ۴ مژگن من را که خجل نخواهی شد و مشوش مشو زیرا که رسوا نخواهی گردید. چونکه نجالت جوانی خویش را فراموش خواهی کرد و عاریوگی خود را دیگر به یاد نخواهی آورد.
- ۵ زیرا که آفریننده تو که آسمش بیوه صباویوت است شوهر تو است. و قدوس اسرائیل که به خدای تمام جهان مسمی است ولی تو میباشی.
- ۶ زیرا خداوند تو را مثل زن به چور و رنجیده دل خوانده است و مانند زوجه جوانی که ترک شده باشد. خدای تو این را می گوید.
- ۷ زیرا تو را به اندک لحظهای ترک کردم اما به رحمت های عظیم تو را جمع خواهم نمود.
- ۸ و خداوند ولی تو میگوید: «جوشش غضبی خود را از تو برای لحظهای پوشانیدم اما به احسان جاودانی بر تو رحمت خواهم فرمود.
- ۹ زیرا که این برای من مثل آبهای نوح میباشد. چنانکه قسم خوردم که آبهای نوح بار دیگر زمین جاری نخواهد شد همچنان قسم خوردم که بر تو غضب نکنم و تو را عتاب ننمایم.
- ۱۰ آری هایت کوهها زایل خواهد شد و تلهات متحرک خواهد گردید، لیکن احسان من از تو زایل نخواهد شد و عهد سلامتی من متحرک نخواهد گردید.» خداوند که بر تو رحمت میکند این را میگوید.
- ۱۱ «ی رنجانیده و مضطرب شده که سسلی نیافتی اینک من سنگهای تو را در سنگ سرمه نصب خواهم کرد و بنیاد تو را در باقوت زرد خواهم نهاد.
- ۱۲ و مناره های تو را از لعل و دروازه های تو را از سنگهای بهرمان و تمامی حدود تو را از سنگهای گران قیمت خواهم ساخت.
- ۱۳ و جمیع پسرانت از خداوند تعلم خواهند یافت و پسرانت را سلامتی عظیم خواهد بود.
- ۱۴ در عدالت ثابت شده و از ظلم دور مانده، نخواهی رسید و هم از آشفتنگی دور خواهی ماند و به تو نزدیک نخواهد نمود.
- ۱۵ همانجا جمع خواهند شد اما نه به اذن من. آنانی که به ضد تو جمع شوند به سبب تو خواهند افتاد.
- ۱۶ اینک من آهنگری را که زغال را به آتش دمیده، آلتی برای کار خود بیرون میآورد، آفریدم. و من نیز هلاک کننده را برای خراب نمودن آفریدم.
- ۱۷ هر آلتی که به ضد تو ساخته شود پیش نخواهد برد و هر زبانی را که برای محاکمه به ضد تو برخیزد تکدیب خواهی نمود. این است نصیب بندگان خداوند و عدالت ایشان از جانب من.» خداوند می گوید.

دعوت تشنگان

- ۱ «ی جمیع تشنگان زرد آبها بیاید و همه شما که نقره ندارید بیاید بخزید و بخورید. بیایید و شراب و شیر را ببنقره و بونی قیمت بخزید.
- ۲ چرا نقره را برای آنچه نان نیست و مشقت خویش را برای آنچه سیر نمی کند صرف میکیند. گوش داده، از من بشنوی و چیزهای نیکو را بخورید تا جان شما از فریبی متلد شود.
- ۳ گوش خود را فراداشته، نزد من بیایید و تاجان شما زنده گردد بشنوی و من باشما عهد جاودانی یعنی رحمت های امین داود را خواهم بست.
- ۴ اینک من اورا برای طوایف شاهد گردانیدم. رئیس و حاکم طوایف.
- ۵ اما منی را که نشناخته بودی دعوت خواهی نمود. و امنی که تو را نشناخته بودند نزد تو خواهند دوید. به خاطر بیوه که خدای تو است و قدوس اسرائیل که تو را تجدید نموده است.»
- ۶ خداوند را مادامی که یافت میشود بطلبید و مادامی که نزدیک است اورا بخوانید.
- ۷ شریرا خود را و نگاه کار افکار خویش را ترک نماید و بسوی خداوند بازگشت کند و بروی رحمت خواهد نمود و بسوی خدای ما که مغفرت عظیم خواهد کرد.
- ۸ زیرا خداوند میگوید که افکار من افکار شما نیست و طریق های شما طریق های من نی.
- ۹ زیرا چنانکه آسمان از زمین بلند تر است همچنان طریق های من از طریق های شما و افکار من از افکار شما بلند تر میباشد.
- ۱۰ و چنانکه باران و یرف از آسمان میبارد و بیه آب نمایی گردد بلکه زمین را سیراب کرده، آن را بارور و رونم میسازد و در روزگرا تخم و خورنده را نان میبخشد، همچنان کلام من که از دهانم صادر گردد خواهد بود. نزد من بیشتر نخواهد برگشت بلکه آنچه را که خواستم بجا خواهد آورد و برای آنچه آن را فرستادم کامران خواهد گردید.
- ۱۲ زیرا که شما با شادمانی بیرون خواهید رفت و با سلامتی هدایت خواهید شد. کوهها و تلهاد را حضور شما به شادی تر تم خواهند نمود و جمیع درختان صحرا دستک خواهند زد.
- ۱۳ بجای درخت خار صنوبر و بجای خس آس خواهد روید و برای خداوند اسام و آیت جاودانی که منقطع نشود خواهد بود.

نجات برای دیگران

و خداوند چنین میگوید: «نصف را نگاه داشته، عدالت را جاری نمایند، زیرا که آمدن نجات من و منکشف شدن عدالت من نزدیک است. خوشبحال انسانی که این را بجا آورد و بی آدی که به این متمسک گردد، که سبب رانگه داشته، آن را بجزمت نکند و دست خویش را از هر عمل بد بازدارد.»

پس غریبی که با خداوند مقترن شده باشد تکلم نکند و نگوید که خداوند مرا از قوم خود جدا نموده است و خصمی هم نگوید که اینک من درخت خشک هستم.

۴ زیرا خداوند در باره خصمیانی که سبب های مرانگه دارند و آنچه را که من خوش دارم اختیار نمایند و به عهد من متمسک گردند، چنین میگوید که «ایشان در خانه خود در اندرون دیوارهای خویش یادگاری واسمی بهتر از پسران و دختران خواهم داد. اسمی جاودانی که منقطع نخواهد شده باشد ایشان خواهم بخشید.»

۶ و غریبانی که با خداوند مقترن شده، او را خدمت نمایند و اسم خداوند را دوست داشته، بنده او بشوند. یعنی همه کسانی که سبب رانگه داشته، آن را بجزمت سازند و به عهد من متمسک شوند.

۷ ایشان را به کوه قدس خود خواهم آورد و ایشان را در خانه عبادت خود شادمان خواهم ساخت و قربانی های سوختنی و ذبایح ایشان بر مذبح من قبول خواهد شد، زیرا خانه من به خانه عبادت برای تمامی قومها مسمی خواهد شد.»
و خداوند بیوه که جمع کننده رانده شدگان اسرائیل است میگوید که «عاز این دیگران را با ایشان جمع خواهم کرد علاوه بر آنانی که از ایشان جمع شده اند.» ای تمام حیوانات صحرا و ای جمیع حیوانات جنگل بیاید و بخورید!

دیده بانان او کورند، جمیع ایشان معرفت ندارند و همگی ایشان سنگان گنگاند که نمی توانند بانگ کنند. و این سنگان حریصند که نمی توانند سیر بشوند و ایشان شبانند که نمی توانند بفهمند. جمیع ایشان به راه خود میل کرده، هر یکی بطرف خود طالب سود خویش میباشد.

۱۲ (میگویند) بیاید شراب بیاوریم و از مسکرات مست شویم و فراموشی و زور و زور عظیم بلکه بسیار زیاد خواهد بود.

مرد عدالت تلف شد و کسی نیست که این را در دل خود بگذراند و مردان روف برداشته شدند و کسی فکر نمی کند که عادلان از معرض بلا برداشته میشوند. آنانی که به استقامت سالک میباشد بسلامتی داخل شده، بریسترهای خویش آرامی خواهند یافت.

۳ و اما شما ای پسران سحره و اولاد فاسق و زانیه به اینجا نزدیک آید!
بر که تمسخر میکنند و بر که دهان خود را باز میکنند و زبان را درازی نمایند؟ آیا شما اولاد عصیان و ذریت کذب نیستید که در میان بلوطها و زیر درخت سبز خویشتن راه حرارت میآوردید و اطفال را در وادیه از شرکاف خضرها ذبح مینمایید؟
در میان سنگهای ملسای وادی نصیب تو است همینها قسمت تو میباشد. برای آنها نیز هدیه ریختنی ریختی و هدیه آردی گذراندی آیا من از اینها تسلی خواهم یافت؟

بر کوه بلند و رفیع بستر خود را گستر دی و به آنجا نیز برآمده، قربانی گذراندی.

۸ و پشت درها و باوها یاد کار خود را و گذاشتی زیرا که خود را به کسی دیگر غیر از من مکشوف ساختی و برآمده، بستر خود را پهن کردی و در میان خود و ایشان عهد بسته، بستر ایشان را دوست داشتی جایی که آن را دیدی.

۹ و باروغن در حضور باد شاه رفته، عطریات خود را بسیار کردی و رسولان خود را بجای دور فرستاده، خویشتن را تا به هاویه بست گذراندی.

۱۰ از طولانی بودن راه در مانده شدی اما نگفتی که امید نیست. تازگی قوت خود را یافتی پس از این جهت ضعف بهم رسانیدی.

۱۱ از که ترسان و هراسان شدی که خیانت ورزیدی و مرا بیاد نیاوردی، این را در دل خود جاندادی؟ آیا من از زمان قدیم نیز سکت نمادم پس از این جهت از من ترسیدی؟

من عدالت و اعمال تو را بیان خواهم نمود که تو را منفعت نخواهد داد.

۱۳ چون فریاد بر می آوری اندوخته های خودت را و خلاصی بدهد و لکن با جمیع آنها را خواهد برداشت و نفس آنها را خواهد برد. اما هر که بر من توکل دارد مالک زمین خواهد بود و وارث جبل قدس من خواهد گردید.

۱۴ و گفته خواهد شد بر افزایش! راه را بر افزایش و میاسازید! و سنگ مصادم را از طریق قوم من بردارید!

تسلی برای متواضعان

زیرا او که عالی و بلند است و ساکن در ابدیت میباشد و اسم او قدوس است چنین میگوید: «ن در مکان عالی و مقدس ساکنم و نیز با کسی که روح افسرده و متواضع دارد. تا روح متواضعان را احیاء نمایم و دل افسردگان را زنده سازم.

۱۶ زیرا که تا به ابد خصمه نخواهم نمود و همیشه خشم نخواهم کرد مبادا روحها و جانهایی که من آفریدم به حضور من ضعف به هم رسانند.

۱۷ به سبب گناه طمع وی غضبناک شده، او را از دم و خود را زخفی ساخته، خشم نمودم و او به راه دل خود روگردانیده، برفت.

۱۸ طریق های او را دیدم و او را اشفا خواهم داد و او را هدایت نموده، به او و به آنانی که با وی ماتم گردید تسلی بسیار خواهم داد.»

خداوند که آفریننده غمراهان است میگوید: «آنانی که دورند سلامتی باد و بر آنانی که نزدیکند سلامتی باد و من ایشان را اشفا خواهم بخشید.»

اما مشریان مثل دریای متلاطم که نمی تواند آرام گیرد و آبهایش گل و لجن بر می اندازد میباشند.

۲۱ خدای من میگوید که شریران را سلامتی نیست.

روزه واقعی

آواز خود را بلند کن و دریغ مدار و آواز خود را مثل کزابلند کرده، به قوم من نصییر ایشان را و به خاندان یعقوب نگاهان ایشان را اعلام نما.
۲ و ایشان هر روز مرا میبلند و از دانستن طریق های من سرور مییابند. مثل امتی که عدالت را بجا آورده، حکم خدای خود را ترک ننمودند. احکام عدالت را از من سوال نموده، از تقرب جستن به خدا سرور میشوند (عی گویند: چرا روزه داشتیم و ندیدی و جانهای خویش را رنجانیدیم و ندانستی. اینک شما در روز روزه خویش خود را میباید و بر عمله های خود ظلم مینمایید.

۴ اینک به جهت نزاع و مخاصمه روزه میگیرید و به لطمه شرارت میزنید. «مرور روزه نمی گیرید که آواز خود را در اعلیٰ علین بشنوائید.
۵ آیات روزه های که من میپسندم مثل این است، روزی که آدمی جان خود را بر نجانند و سر خود را مثل فی خم ساخته، پلاس و خاکستر زیر خود بگستراند؟
آیا این روزه و روزه روز مقبول خداوند میخوانی؟
«گروزه های که من میپسندم این نیست که بنده های شرارت را بکشاید و گره های یوغ را از کنید و مظلومان را آزاد سازید و هر یوغ را بشکنید؟
مگر این نیست که نان خود را به گرسنگان تقسیم نمایی و فقیران را رنده شده را به خانه خود بیاوری و چون برهنه را ببینی او را پوشانی و خود را از آذانی که از گوشت توی باشند مخفی نسازی؟

آنکه نور تو مثل بجز طالع خواهد شد و صحت تو تیزودی خواهد و پید و عدالت تو پیش تو خواهد خرامید و جلال خداوند ساقه تو خواهد بود.
۹ آنکه ادعا خواهی کرد و خداوند تو را اجابت خواهد فرمود و استغاثه خواهی نمود و او خواهد گفت که اینک حاضر هستم. اگر یوغ و اشاره کردن به انگشت و گفتن ناحق را از میان خود دور کنی،
و آرزوی جان خود را به گرسنگان بخشی و جان ذلیلان را سیر کنی، آنکه نور تو در تاریکی خواهد درخشید و تاریکی غلیظ تو مثل ظهر خواهد بود.
۱۱ و خداوند تو را همیشه هدایت نموده، جان تو در در مکان های خشک سیر خواهد کرد و استخوانهایت را قوی خواهد ساخت و تو مثل باغ و میوه و ممانند چشمه آب که آبش کم نشود خواهی بود.
۱۲ و کسان تو خرابه های قدیم را بنا خواهند نمود و تودو تودو اساسهای دوره های بسیار را بر پا خواهی داشت و تو را اعمارت کننده در خانه ها و مرمت کننده کوچکها برای سکونت خواهند خواند.
«گر بای خود را از سبب نگاه داری و خوشی خود را در روز مقدس من بجایآوری و سبب را خوشی و مقدس خداوند و محترم بخوانی و آن را محترم داشته، به راههای خود رفتار نمایی و خوشی خود را نجوی و ستنان خود را نکویی،
آنکه در خداوند متلاذذ خواهی شد و تو را بر مکان های بلند زمین سوار خواهیم کرد. و نصیب پدرت یعقوب را به تو خواهیم خوراند» زیرا که دهان خداوند این را گفته است.

گاه و اعتراف و بخشش

هان دست خداوند کوتاه نیست تا زنهاند و گوش او سنگین نی تا نشنود.
۲ لیکن خطایای شما در میان شما و خدای شما حایل شده است و نگاهان شماروی او را از شما پو شانیده است تا نشنود.
۳ زیرا که ستهای شما به خون و انگشتهای شما به شرارت آلوده شده است. لبهای شما به دروغ تکلم مینمایند و زبانهای شما به شرارت تنطق میکنند.
۴ احدی به عدالت دعوی نمی کند و هیچکس به راستی داوری نمی نماید. به بطالت توکل دارند و به دروغ تکلم مینمایند. به ظلم حامله شده، شرارت را می زایند.
۵ از تخمهای افی بچه برمی آوند و پرده عنکبوت میبافند. هر که از تخمهای ایشان بخورد میمیرد و آن چون شکسته گردد افی بیرون میآید.
۶ پرده های ایشان لباس نخواهد شد و خویشان را از اعمال خود نخواهند پو شانید زیرا که اعمال ایشان اعمال شرارت است و عمل ظلم درد ستهای ایشان است.
۷ پاهای ایشان برای بدی دوان و به جهت ریختن خون بیگانهان شتابان است. افکار ایشان افکار شرارت است و در راههای ایشان ویرانی و خرابی است.
۸ طریق سلامتی را نمی دانند و در راههای ایشان انصاف نیست. جاده های کج برای خود ساختند و هر که در آنها سالک باشد سلامتی را نخواهد دانست.
بنابراین انصاف از ما دور شده است و عدالت به ما نمی رسد. انتظار نور میکشیم و اینک ظلمت است و منتظر روشنایی هستیم اما در تاریکی غلیظ سالک میباشیم.
۱۰ و مثل کوران برای دیوار تلس مینمایم و مانند چشمان کوران راه میرویم. در وقت ظهر مثل شام لغزش میخوریم و در میان تدرستان مانند مردگانیم.
۱۱ جمیع ما مثل خر سها صد میکنیم و مانند فاخته ها ناله مینمایم، برای انصاف انتظار می کشیم و نیست و برای نجات و از ما دور می شود.
زیرا که خطایای ما به حضور تو بسیار شده و نگاهان ما به ضد ما شهادت میدهند چونکه خطایای ما با ما است و نگاهان خود را امیدانیم.
۱۳ مرتد شده، خداوند را انکار نمودیم. از پیروی خدای خود انحراف ورزیدیم به ظلم و فتنه تکلم کردیم و به سخنان کذب حامله شده، از دل آنها را تنطق نمودیم.
۱۴ و انصاف به عقب رانده شده و عدالت از ما دور استاده است زیرا که راستی در کوچهها افتاده است و استقامت نمی تواند داخل شود.

- ۱۵ و راستی مفقود شده است و هر که از بدی اجتناب ننماید خود را به یغما میسپارد. و چون خداوند این را دید در نظر او بد آمد که انصاف وجود نداشت.
- ۱۶ و او دید که کسی نبود و تعجب نمود که شفاعت کنندگهای وجود نداشت از این جهت بازوی وی برای نجات آورد و عدالت او وی را دستگیری نمود.
- ۱۷ پس عدالت را مثل زره پوشید و خود نجات را بر سر خویش نهاد. و جامه انتقام را به جای لباس در بر کرد و غیرت را مثل ردپوشید.
- ۱۸ بروفق اعمال ایشان، ایشان را اجرا خواهد داد. به خصمان خود حدت خشم را و به دشمنان خویش مکافات و به جزایر پاداش را خواهد رسانید.
- ۱۹ و از طرف مغرب از نام پاره و از طلوع آفتاب از جلال وی خواهند ترسید زیرا که او مثل نهر سرشاری که با خداوند آن را براند خواهد آمد.
- ۲۰ و خداوند میگوید: که نجات دهندگهای برای صهیون و برای آنانی که در یعقوب از معصیت بازگشت نمایند خواهد آمد.
- ۲۱ و خداوند میگوید: «ما عهد من با ایشان این است که روح من که بر تو است و کلام من که در دهان تو گذاشتم از دهان تو و از دهان ذریت تو و از دهان ذریت تو دور نخواهد شد.» خداوند میگوید: «زالان و تا ابد الابد.»

جلال صهیون

- برخیز و در خشان شو زیرا تو آمده و جلال خداوند بر تو طالع گردیده است.
- ۲ زیرا اینک تاریکی جهان را و ظلمت غلیظ طوایف را خواهد پوشانید اما خداوند بر تو طلوع خواهد نمود و جلال وی بر تو ظاهر خواهد شد.
- ۳ و امتهای سوسی نور تو پادشاهان سوسی در خشننگی طلوع تو خواهند آمد.
- ۴ چشمان خود را به اطراف خویش برافراز و ببین که جمیع آنها جمع شده، نزد تو میآیند. پسران از دور خواهند آمد و دختران را در آغوش خواهند آورد.
- ۵ آنگاه خواهی دید و خواهی درخشید و دل تو لرزان شده، و وسیع خواهد گردید، زیرا که توانگری در یاسوسی تو گردانیده خواهد شد و دولت امتهای تو خواهد آمد.
- ۶ کثرت شتران و حمارگان میان و عیفه تو را خواهند پوشانید. جمیع اهل شیع خواهند آمد و طلا و بخور آورده، به آسبیح خداوند بشارت خواهند داد.
- ۷ جمیع گله‌های قیدار نزد تو جمع خواهند شد و قوچه‌های بنایوت تو را خدمت خواهند نمود. به مذبح من با پذیرایی بر خواهند آمد و خانه جلال خود را زینت خواهیم داد.
- اینها کیستند که مثل ابرو را می‌کنند و مانند کبوتران بر وزنهای خود؟
- به درستی که جزیره‌ها و کشتیهای ترشیش اول انتظار مرا خواهند کشید تا پسران تو را از دور و نقره و طلای ایشان را با ایشان بیاورند، به جهت اسم پاره خدای تو به جهت قدوس اسرائیل زیرا که تو را زینت داده است.
- ۱۰ و غر بیان، حصارهای تو را بنا خواهند نمود و پادشاهان ایشان تو را خدمت خواهند کرد زیرا که در غضب خود تو را زدم لیکن به لطف خویش تو را تحرم خواهم نمود.
- ۱۱ دروازه‌های تو نیز دایم باز خواهد بود و شب و روز بسته نخواهد گردید تا دولت امتهای تو زیورند و پادشاهان ایشان همراه آورده شوند.
- ۱۲ زیرا هر امتی و مملکتی که تو را خدمت نکند تلف خواهد شد و آن امتهای تمام هلاک خواهند گردید.
- جلال لبنان باد رختان صنوبر و کاج و چنار با هم برای تو آورده خواهد شد تا مکان مقدس مرا زینت دهند و جای پایهای خود را تجدید خواهند نمود.
- ۱۴ و پسران آنانی که تو را ستمی رسانند جمع شده، نزد تو خواهند آمد و جمیع آنانی که تو را اهانت مینمایند نزد کف پایهای تو سبجده خواهند نمود و تو را شمر پاره و صهیون قدوس اسرائیل خواهند نامید.
- ۱۵ به عوض آنکه تو متروک و مبعوض بودی و کسی از میان تو گذر نمی کرد. من تو را غفر جاودانی و سرور درهای بسیار خواهم گردانید.
- ۱۶ و شیر امتهای خواهی مکید و پستانهای پادشاهان را خواهی مکید و خواهی فهمید که من پاره نجات دهنده تو هستم و من قدر اسرائیل، ولی تو میباشم.
- ۱۷ بهجای برنج، طلا خواهم آورد و بهجای آهن، نقره و بهجای چوب، برنج و بهجای سنگ، آهن خواهم آورد و سلامتی را ناظران تو و عدالت را حاکمان تو خواهم گردانید.
- ۱۸ و بار دیگر ظلم در زمین تو و خرابی و ویرانی در حد و تو مسموع نخواهد شد و حصارهای خود را نجات و دروازه‌های خویش را تسبیح خواهی نامید.
- ۱۹ و بار دیگر آفتاب در روز نور تو نخواهد بود و ماه با در خشننگی برای تو نخواهد تابید زیرا که پاره نور جاودانی تو و خودایت ز بیانی تو خواهد بود.
- ۲۰ و بار دیگر آفتاب تو غروب نخواهد کرد و ماه تو زوال نخواهد پذیرفت زیرا که پاره برای تو نور جاودانی خواهد بود و روزهای نوحه گری تو تمام خواهد شد.
- ۲۱ و جمیع قوم تو عادل خواهند بود و زمین را تا به ابد متصرف خواهند شد. شاخه مغروس من و عمل دست من، تا تجدید کرده شوم.
- ۲۲ صغیر هزار نفر خواهد شد و حقیر امت قوی خواهد گردید. من پاره در وقتش تعجیل در آن خواهم نمود.

سال پسندیده خدا

- روح خداوند پاره بر من است زیرا خداوند مرا مسح کرده است تا مسکینان را بشارت دهم و مرا فرستاده تا شکسته دلان را التیام بخشم و اسیران را به رستگاری و محبوسان را به آزادی ندامت کنم.
- ۲ و تا از سال پسندیده خداوند و از یوم انتقام خدای ماندانم جمیع مائیمان را تسلی بخشم.

۳ تا قرار دهم برای ماتیمان صهیون و به ایشان بخشم تا جی را به عوض خاکستر و روغن شادمانی را به عوض نوحه گری و ردای تسبیح را به جای روح کدورت تا ایشان در خندان عدالت و مغروس خداوند به جهت تخمیدوی نامیده شوند.

و ایشان خرابه های قدیم را بنا خواهند نمود و ویرانه های سلف را برپا خواهند داشت و شهرهای خراب شده و ویرانه های دهرهای بسیار را تعمیر خواهند نمود.

۵ و غریبان برپا شده، غله های شمارا خواهند چرانید و بیگانگان، فلاحان و یاغبانان شما خواهند بود.

۶ و شما کاهنان خداوند نامیده خواهید شد و شمارا به خادم خدای مامسمی خواهند نمود. دولت امتهارا خواهید خورد و در جلال ایشان نخر خواهید نمود.

۷ به عوض نجالت، نصیب مضاعف خواهید یافت و به عوض رسوایی از نصیب خود مسرور خواهید شد بنابرین ایشان در زمین خود نصیب مضاعف خواهند یافت و شادی جاودانی برای ایشان خواهد بود.

۸ زیرا من که بیوه هستم عدالت را دوست میدارم و از غارت و ستم نفرت میدارم و اجرت ایشان را به راستی به ایشان خواهم داد و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست.

۹ و نسل ایشان در میان امتها و ذریت ایشان در میان قومها معروف خواهند شد. هر که ایشان را ببیند اعتراف خواهد نمود که ایشان ذریت مبارک خداوند میباشدند.

در خداوند شادی بسیار میکنم و جان من در خدای خود وجد مینماید زیرا که مرا به جامه نجات ملبس ساخته، ردای عدالت را به من پوشانید. چنانکه داماد خویشتم را به تاج آرایش میدهد و عروس، خود را به زیورهای نیت مینماید.

۱۱ زیرا چنانکه زمین، نباتات خود را میرویند و باغ، زرع خویش را نغمه میدهد، همچنان خداوند بیوه عدالت و تسبیح را پیش روی تمامی امتها خواهد رویاند.

نام جدید صهیون

به خاطر صهیون سکوت نخواهم کرد و به خاطر اورشلیم خاموش نخواهم شد تا عدالتش مثل نور طلوع کند و نجاشش مثل چراغی که فروخته باشد.

۲ و امته، عدالتتورا و جمیع پادشاهان، جلالتورا مشاهده خواهند نمود. و توبه اسم جدیدی که دهان خداوند آن را قرار میدهد مسمی خواهی شد.

۳ و تواج جلال، در دست خداوند افسر ملوکانه، در دست خدای خود خواهی بود.

۴ و تودبگیره متروک مسمی نخواهی شد و زمینت را بار دیگر خرابه خواهند گفت، بلکه تورا حفصیه و زمینت را بعوله خواهند نامید زیرا خداوند آن تو مسرور خواهد شد و زمین تو منکوحه خواهد گردید.

۵ زیرا چنانکه مردی جوان دوشیزهای را به نکاح خویش در میآورد و هر چه چنان پسران تورا منکوحه خود خواهند ساخت و چنانکه داماد از عروس متبجح میگردد و هر چه چنان خدایت از تو مسرور خواهد بود.

۶ ای اورشلیم دیده بانان بر حصارهای تو گواشتهام که هر روز و هر شب همیشه سکوت نخواهند کرد. ای متذکران خداوند خاموش مباشید!

و اورا آری ندهید تا اورشلیم را استوار کرده، آن را در جهان محل تسبیح بسازد.

خداوند بیدست راست خود و به بازوی قوی خویش قسم خورده، گفته است که بار دیگر غله تو را ماکول دشمنانت نسازم و غریبان، شراب تورا که برایش زحمت کشیدهای نخواهند نوشید.

۹ بلکه آنانی که آن را میچینند آن را خورده، خداوند آن تسبیح خواهند نمود و آنانی که آن را جمع میکنند آن را در صحنهای قدس من خواهند نوشید.

۱۰ بگردد از دروازه ها بگذرید. طریق قوم را به اسباب سازید و شاهراه را بلند کرده، مرتفع سازید و سنگها را بر چیده علم را به جهت قومها برپا نمائید.

۱۱ اینک خداوند تا اقصای زمین اعلان کرده است، پس به دختر صهیون بگو بید اینک نجات تو میآید. همانا اجرت او همراش و مکافات او پیش رویش میباشد.

۱۲ و ایشان را به قوم مقدس و فدی شده گان خداوند مسمی خواهند ساخت و توبه مطلوب و شهر غیر متروک نامیده خواهی شد.

یوم انتقام و نجات

این کیست که از داد و مالباس سرخ از بصره میآید؟ یعنی این که به لباس جلیل خود ملبس است و در کثرت قوت خویش میخرامد؟ من که به عدالت تکلم میکنم و برای نجات، زور آور میباشم.

۲ چرا لباس تو سرخ است و جامه تو مثل کسیکه چرخشت را پایمال کند؟

من چرخشت را تنها پایمال نمودم و احدی از قوماها من نبود و ایشان را بغضب خود پایمال کردم و بحدت خشم خویش لگد کوب نمودم و خون ایشان به لباس من پاشیده شده، تمامی جامه خود را آلوده ساختم.

۴ زیرا که یوم انتقام در دل من بود و سال فدی شده گانم رسیده بود.

۵ و نگرستم و اعانت کنندهای نبود و تعجب نمودم زیرا دستگیری نبود. لهدا بازوی من مرا نجات داد و وحدت خشم من مراد ستگیری نمود.

۶ و قوماها را به غضب خود پایمال نموده، ایشان را از حدت خشم خویش مست ساختم. و خون ایشان را بر زمین ریختم.

پرستش و دعا

احسانهای خداوند و تسبیحات خداوند را ذکر خواهیم نمود بر حسب هر آنچه خداوند برای ما عمل نموده است و به موجب کثرت احسانی که برای خاندان

اسرائیل موافق رحمتها و وفور رفت خود بجای آورده است.

۸ زیرا گفته است: ایشان قوم من و پسرانی که خیانت نخواهند کرد میباشند، پس نجات دهند ایشان شده است.

- ۹ اودر همه تنگیهای ایشان به تنگ آورده شد و فرشته حضور وی ایشان را نجات داد. در محبت و حلم خود ایشان را فدیه داد و در جمیع ایام قدیم، متحمل ایشان شده، ایشان را بر داشت.
- اما ایشان عاصی شده، روح قدوس او را محزون ساختند، پس برگشته، دشمن ایشان شد و او خود با ایشان جنگ نمود.
- آنگاه ایام قدیم و موسی و قوم خویش را بیاد آورد گفت (کجاست آنکه ایشان را بشبان گله خود از در بیاورد و کجاست آنکه روح قدوس خود را در میان ایشان نهاد؟)
- که بازوی جلیل خود را به دست راست موسی خرامان ساخت و آبهارا پیش روی ایشان منشق گردانید تا اسم جاودانی برای خویش پیدا کند؟
- آنکه ایشان را در لجهها مثل اسب در بیابان رهبری نمود که لغزش نخورند.
- ۱۴ مثل بهایی که به وادی فرود میروند روح خداوند ایشان را آرامی بخشید. هم چنان قوم خود را رهبری نمودی تا برای خود اسم مجید پندامانی.
- از آسمان بنگر و از مسکن قدوسیت و جلال خویش نظر افکن. غیرت جبروت تو کجاست؟ جوشش دل و رحمت های تو که به من نمودی باز داشته شده است.
- ۱۶ به درستی که تو پدر ماهستی اگر چه ابراهیم ما را نشناسد و اسرائیل ما را بجانیاورد، اما تو ای یهوه، پدر ما و ولی ماهستی و نام تو ازازل میباشند.
- ۱۷ پسای خداوند ما را از طریق های خود چرا گمراه ساختی و دلهای ما را سخت گردانیدی تا ز تو ترسیم. به خاطر بندگانت و اسباب میراث خود رجعت نما.
- ۱۸ قوم مقدس تو آنکه زمانی آن را متصرف بودند و دشمنان ما مکان قدس تو را پامال نمودند.
- ۱۹ و ما مثل کسانی که تو هرگز ایشان حکمرانی نکرد باشی و به نام تو نامیده نشده باشند گردید هابیم.
- کاش که آسمانها را منشق ساخته، نازل می شدی و کوهها از رویت تو متزلزل میگشت.
- ۲ مثل آتشی که خورده چو بهارامشعل سازد و ناری که آب را به جوش آورد تا نام خود را بر دشمنان معروف سازی و امتهای از رویت تو لرزان گردند.
- ۳ حتی که کارهای هولناک را که منتظر آنها نبودیم بجا آوردی. آنگاه نزول فرمودی و کوهها از رویت تو متزلزل گردید.
- ۴ زیرا که از نام قدیم نشنیدند و استماع ننمودند و چشم خدایی را غیر از تو که برای منتظران خویش پیر داد زدید.
- ۵ تو آتانی را که شاد ماند و عدالت را بجا میآورد و رند و به راههای تو تو را به یاد میآوردند ملاقات میکنی. ایک تو غضبناک شدی و ما گناه کرد هابیم در اینها مدت مدیدی بسر بردیم و آیا نجات تو انیم یافت؟
- زیرا که جمیع ما مثل شخص نجس شده ایم و همه اعمال عادلانه ما مانند لته ملوث میباشند. و همگی ما مثل برگ، پژمرده شده، گناهان ما مثل باد، ما را میراید.
- ۷ و کسی نیست که اسم تو را بخواند یا خوشترت را برانگیزد تا بنده تو متمسک شود زیرا که روی خود را از ما پوشیدهای و ما را به سبب گناهان ما گداختهای. اما الانای خداوند، تو پدر ماهستی. ما گل هستیم و تو صنایع ماهستی و جمیع ما مصنوع دستهای تو میباشیم.
- ۹ ای خداوند بشدت غضبناک میباش و نگاه راتابه ابد بخاطر مدار. هان ملاحظه نما که همگی ما قوم هستیم.
- ۱۰ شهرهای مقدس تو بیابان شده. صهیون، بیابان و اورشلیم، ویرانه گردیده است.
- ۱۱ خانه مقدس و زیبای ما که پدران ما نورادر آن تسبیح می خوانند بنده آتش سوخته شده و تمامی نفایس ما به خرابی مبدل گردیده است.
- ۱۲ ای خداوند آیا با وجود این همه، خود داری میکنی و خاموش شده، ما را بشدت رنجور میسازی؟

داوری و نجات

- ۱ «نانی که مرا طلب نمودند مرا جستند و آتانی که مرا نظلبیدند مرا یافتند. و به قومی که به اسم من نامیده نشدند گفت لبیک لبیک.
- ۲ تمامی روز دستهای خود را بسوی قوم متمریدی که موافق خیالات خود به راه ناپسندیده سلوک مینمودند دراز کردم.
- ۳ قومی که پیش رویم غضب مرا همیشه بهیجان میآوردند، که در باغات قربانی میگذازند و برآجرها بخوری سوزانند.
- ۴ که در قوبرساکن شده، در مغاره ها منزل دارند، که گوشت خنزیر میخورند و خویش نجاست در ظرف ایشان است.
- ۵ که میگویند: «رجای خود بایست و نزدیک من میازیرا که من از تو مقدس تر هستم»، اینان دود در بینی من میباشند و آتشی که تمامی روز مشتعل است.
- ۶ همانان پیش من مکتوب است. پس ساکت نخواهم شد بلکه پاداش خواهم داد و به آغوش ایشان مکافات خواهم رسانید.
- ۷ خداوندی گوید در باره گناهان شما و گناهان پدران شما بام که بر کوهها بخور سوزانیدید و مرا بر تلها هانت نمودید پس جزای اعمال شما را اول به آغوش شما خواهم رسانید.»
- خداوند چنین میگوید: «نانکه شیره در خوشه یافت میشود و میگویند آن را فاسد مساز زیرا که برکت در آن است. همچنان به خاطر بندگان خود عمل خواهم نمود (تا) ایشان را (الکل هلاک نساژم).
- ۹ بلکه نسل از یعقوب و وارثی برای کوههای خویش از یهوه با ظهور خواهم آورد. و برگزیدگانم ورثه آن و بندگانم ساکن آن خواهند شد.
- ۱۰ و شارون، مرثع گلهها و وادی عاکور، خوابگاه رهبابه جهت قوم من که مرا طلبید هاند خواهد شد.
- ۱۱ و اما شما که خداوند را ترک کرده و کوه مقدس مرا فراموش نمود هاید، و مانند های به جهت بخت میباشند و شراب مزج و مخ به جهت اتفاق ریخته اید، پس شما را به جهت شمشیر مقدر ساختم و جمیع شمار برای قتل خم خواهید شد زیرا که چون خواندم جواب ندادید و چون سخن گفتم نشنیدید و آنچه را که در نظر من ناپسند بود بعمل آوردید و آنچه را که نخواستم برگزیدید.»

بنابراین خداوند بپوه میگوید: «ان بندگان من خواهند خورد اما شما گرسنه خواهید بود یا یک بند گانم خواهند نوشید اما شما تشنه خواهید بود. همانا بند گانم شادی خواهند کرد اما شما بخل خواهید کردید.»

۱۴ اینک بند گانم از خوشی دل، ترنم خواهند نمود اما شما از آن که ورت دل، فریاد خواهید نمود و از شکستگی روح، ولوله خواهید کرد.

۱۵ و نام خود را برای برگزیدگان من بجهای لعنت، ترک خواهید نمود پس خداوند بپوه تورا بقتل خواهد رسانید و بندگان خویش را به اسم دیگر خواهد نامید. ۱۶ پس هر که خوشیستن را بروی زمین برکت دهد خوشیستن را به خدای حق برکت خواهد داد و هر که بروی زمین قسم خورده به خدای حق قسم خواهد خورد. زیرا که تنگبای اولین فراموش شده و از نظر من پنهان گردیده است.

آسمان و زمین جدید

زیرا اینک من آسمانی جدید و زمینی جدید خواهم آفرید و چیزهای پیشین بیاد نخواهد آمد و بخاطر نخواهد گذشت.

۱۸ بلکه از آنچه من خواهم آفرید، شادی کنید و تابه ابد وجود نمایم زیرا اینک اورشلم را محل وجد و قوم اورا محل شادمانی خواهم آفرید.

۱۹ و از اورشلم وجد خواهم نمود و از قوم خود شادی خواهم کرد و آواز گریه و آواز ناله بار دیگر در او شنیده نخواهد شد.

۲۰ و بار دیگر طفل کم رو را از آنچه خواهد بود و نه مرد پیر که عمر خود را به اتمام رسانیده باشد زیرا که طفل در سن صدسالگی خواهد مرد لیکن نگاهکار صدساله ملعون خواهد بود.

۲۱ و خانه‌هایی کرده، در آنها ساکن خواهند شد و تا کستان باغرس نموده، میوه آنها را خواهند خورد.

۲۲ بناخواهند کرد تا دیگران سکونت نمایند و آنچه را که غرس مینمایند دیگران نخواهند خورد. زیرا که ایام قوم من مثل ایام درخت خواهد بود و برگزیدگان من از عمل دستهای خود تمتع خواهند برد.

۲۳ زحمت چنان نخواهند کشید و اولاد به جهت اضطراب نخواهند زاید زیرا که اولاد برکت یافتگان خداوند هستند و ذریت ایشان با ایشانند.

۲۴ و قبل از آنکه بخوانند من جواب خواهم داد. و پیش از آنکه سخن گویند من خواهم شنید.

۲۵ گرگ و بره باهم خواهند چرید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد و خوراک مار خاک خواهد بود.

خداوند میگوید که در تمامی کوه مقدس من، ضرر نخواهند رسانید و فساد نخواهند نمود.»

داوری و امید

خداوند چنین میگوید: «مانها کرسی من و زمین پای انداز من است، پس خانهای که برای من بنامینید بجا است؟ و مکان آرام من بجا؟»

خداوند میگوید: «ست من همه این چیزها را ساخت پس جمیع اینها بچو را آمد اما به این شخص که مسکین و شکسته دل و از کلام من لرزان باشد، نظر خواهم کرد.»

۳ کسیکه گاری ذبح نماید مثل قاتل انسان است و کسیکه گوسفندی ذبح کند مثل شخصی است که گردن سگ را بشکند. و آنکه هدیه‌های بگدراند مثل کسی است که خون خنزیری را بریزد و آنکه بخورسوزاند مثل شخصی است که بی‌تأثیر یک نماید و ایشان راههای خود را اختیار کرده و جان ایشان از رجاسات خودشان مسرور است.

۴ پس من نیز مصیبت‌های ایشان را اختیار خواهم کرد و ترسهای ایشان را برایشان عارض خواهم گردانید، و زرا چون خواندم کسی جواب نداد و چون تکلم نمودم ایشان نشنیدند بلکه آنچه را که در نظر من ناپسندید بعمل آوردند و آنچه را که نخواستم اختیار کردند.»

۵ ای آنانی که از کلام خداوند میلزید سخن اورا بشنویید. برادران شما که از شما نفرت دارند و شمارا بخاطر اسم من از خود میرانند می گویند: خداوند نتجید کرده شود تا شادی شمارا ببینم لیکن ایشان بخل خواهند شد.

۶ آواز غوغا از شهر، صدای اژه‌بکل، آواز خداوند است که به دشمنان خود مکافات میرساند.

۷ قبل از آنکه در دزه بکشد، زاید. پیش از آنکه در داورا فرو گیرد اولاد ترینها آورد.

۸ کیست که مثل این را شنیده و کیست که مثل این را دیده باشد؟ آیا اولاد بی‌دریک روز مولود گردد و قومی یک‌دفعه زایده شود؟ زیرا صهیون به بحر در دزه کشیدن بسرائ خواهد زاید.

۹ خداوند میگوید: «یا من بغم رحم برسانم و تریانم؟» و خدای تومی گوید: «یا من که زایانده هستم، رحم را بندهم؟»

۱۰ ای همه آنانی که اورشلم را دوست میدارید با او شادی کنید و برایش وجد نمایم. و ای همه آنانی که برای او ماتم میگیرید، با او شادی بسیار نمایم.

۱۱ تا از پستانهای تسلیات او بمکید و سیر شوید و بدو شنید و از فراوانی جلال او محظوظ گردید.

۱۲ زیرا خداوند چنین میگوید: «یک من سلامتی را مثل نهر و جلال امتهار امانند نهر سرشاره و خواهم رسانید. و شما خواهید مکید و در آغوش برداشته شده، بر زانوهای بنابرورده خواهید شد.»

و مثل کسیکه مادرش اورا تسلی دهد همچنین من شمارا تسلی خواهم داد و در اورشلم تسلی خواهید یافت.»

پس چون این را ببینید دل شما شادمان خواهد شد و استخوانهای شما مثل گیاه سبز و خرم خواهد گردید و دست خداوند بریند گانش معروف خواهد شد اما بر دشمنان خود غضب خواهد نمود.

۱۵ زیرا اینک خداوند با آتش خواهد آمد و اراهای او مثل گرد باد تا غضب خود را با حدت و عتاب خویش را با شعله آتش به انجام رساند.

۱۶ زیرا خداوند با آتش و شمشیر خود بر تمامی بشر داوری خواهد نمود و مقتولان خداوند بسیار خواهند بود.

و خداوند میگوید: «نانی که از عقب یک نفر که در وسط باشد خوشیستن را در باغات تقدیس و تطهیر مینمایند و گوشت خنزیر و رجاسات و گوشت موش میخورند باهم تلف خواهند شد.»

- ۱۸ ومن اعمال وخیالات ایشان را جزا خواهم داد و آمده، جمیع امتها و زبانها را جمع خواهم کرد و ایشان آمده، جلال مرا خواهند دید.
- ۱۹ و آتی در میان ایشان برپا خواهم داشت و آنانی را که از ایشان نجات یابند نزد امتها به ترشیش و فول و تیراندازان لود و توبال و یونان و جزایر عیده که آوازه مرا نشنید هاند و جلال مرا ندید هاند خواهم فرستاد تا جلال مرا در میان امتها شایع سازند.»
- و خداوند میگوید که ایشان جمیع برادران شمار از تمامی امتها بر اسبان و اراجهها و تخت روانها و قاطران و شتران به کوه مقدس من اورشلم به جهت خداوند هدیه خواهند آورد. چنانکه بنیاسرائیل هدیه خود را در ظرف پاک به خانه خداوند میآوردند.
- ۲۱ و خداوند میگوید که از ایشان نیز کاهنان و لویان خواهند گرفت.
- ۲۲ زیرا خداوند میگوید: «ناکه آسمانهای جدید و زمین جدیدی که من آنها را خواهم ساخت در حضور من پایدار خواهد ماند همچنان ذریت شما و اسم شما پایدار خواهد ماند.»
- و خداوند میگوید که از غره ماه تا غره دیگر و از سبت تا سبت دیگر تمامی بشر خواهند آمد تا به حضور من بنجده نمایند.
- ۲۴ و ایشان بیرون رفته، لاشهای مردمانی را که بر من عاصی شده هاند ملاحظه خواهند کرد زیرا کرم ایشان نخواهد مرد و آتش ایشان خاموش نخواهد شد و ایشان نزد تمامی بشر مکروه خواهند بود.

کتاب ارمیایی

کلام ارمیا بن حلقیا از کاهنانی که در عناتوت در زمین بنیامین بودند.

۲ که کلام خداوند در ایام یوشیا بن آمون پادشاه یهودا در سال سیزدهم از سلطنت او بر روی نازل شد.

۳ و در ایام یهوایم بن یوشیا پادشاه یهودا تا آخر سال یازدهم صدقیان یوشیا پادشاه یهودا نازل میشد تا زمانی که اورشلیم در ما پنجم به اسیری برده شد.

رسالت ارمیا

پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«بل از آنکه تو را در شکم صورت بندم تو را شناختم و قبل از بیرون آمدن از رحم تو را تقدیس نمودم و تو را نجی امته قرار دادم.»

پس گفتم: «های خداوند یهوه اینک من تکلم کردن را نمی دانم چونکه طفل هستم.»

اما خداوند مرا گفت: «گو من طفل هستم، زیرا هر جایی که تو را بفرستم خواهی رفت و بهر چه تو را امر فرمایم تکلم خواهی نمود.

۸ از ایشان مترس زیرا خداوند میگوید: من با تو هستم و تو را راهی خواهم داد.»

آنگاه خداوند دست خود را دراز کرده، دهان مرا لمس کرد و خداوند به من گفت: «بیک کلام خود را در دهان تو نهادم.

۱۰ بدان که تو امر و وزیر امته و اممالک مبعوث کردم تا از ریشه بر کنی و منهدم سازی و هلاک کنی و خراب نمایی و بنامانی و غرس کنی.»

پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ی ارمیا چه میبینی؟ گفتم: «سخای از درخت بادام میبینم.»

خداوند مرا گفت: «یکویدی زیرا که من بر کلام خود دیده بانی میکنم تا آنرا به انجام رسانم.»

پس کلام خداوند بار دیگر به من رسیده، گفت: «چه میبینی؟» گفتم: «یگی جوشنده میبینم که رویش از طرف شمال است.»

و خداوند مرا گفت: «لاینی از طرف شمال بر جمیع سکنه این زمین منبسط خواهد شد.

۱۵ زیرا خداوند میگوید اینک من جمیع قبایل مالک شامی را خواهم خواند و ایشان آمده، هر کس کرسی خود را در دهته دروازه اورشلیم و بر تمامی حصارهایش

گردا گردو به ضد تمامی شهرهای یهودا بر خواهد داشت.

۱۶ و بر ایشان احکام خود را در باره همه شرارتان جاری خواهم ساخت چونکه مرا ترک کردند و برای خدایان غیر بخور سوزانیدند و اعمال دستهای خود

را بنحیده نمودند.

۱۷ پس تو مگر خود را ببند و برخاسته، هر آنچه را من به تو امر فرمایم به ایشان بگو و از ایشان هراسان مباش، مباد تو را پیدش روی ایشان مشوش سازم.

۱۸ زیرا اینک من تو را امر و ز شهر حصار دار و ستون آهنین و حصارهای برنجین به ضد تمامی زمین برای پادشاهان یهودا و سوران و کاهنانش و قوم زمین

ساختم.

۱۹ و ایشان با تو جنگ خواهند کرد اما بر تو غالب نخواهند آمد، زیرا خداوند میگوید: من با تو هستم و تو را راهی خواهم داد.»

پیروی خدایان غیر

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«روبه گوش اورشلیم ندا کرده، بگو خداوند چنین میگوید: غیرت جوانی تو و محبت نامزدن تو را حینتی که از عقب من در بیابان و در زمین لمزوع میخرا میدی

برایت: به خاطر میآورم.

۳ اسرائیل برای خداوند مقدس و نور محصول او بود. خداوند میگوید: آنانی که او را بخوردند مردم خواهند شد و بلا بر ایشان مستولی خواهد گردید.»

ای خاندان یعقوب و جمیع قبایل خانواده اسرائیل کلام خداوند را بشنوید!

خداوند چنین میگوید: «دران شماد من چه بیانصافی یافتند که از من دوری ورزیدند و باطیل را پیروی کرده، باطل شدند؟

و نگفتند: یهوه بجاست که ما را از زمین مصر بر آورد و ما را در بیابان و زمین ویران و پراز حفرها و زمین خشک و سایه موت و زمینی که کسی از آن گذر نکند

و آدمی در آن ساکن نشود در هری نمود؟

و من شمارا به زمین بستانم آوردم تا میوهها و طبیات آن را بخورید، اما چون داخل آن شدید زمین بر من انجس ساختید و میراث مرا مکره گردانیدید.

۸ کاهنان نگفتند: یهوه بجاست و خوانندگان تورات مرا نشناختند و شبانان بر من عاصی شدند و انبیا برای بل نیوت کرده، در عقب چیزهای بیفایده رفتند.

۹ بنابرین خداوند میگوید: بار دیگر با شما خصمه خواهم نمود و با پسران پسران شما خصمه خواهم کرد.

۱۰ پس به جزیره های کتیم گذر کرده، ملاحظه نمائید و به قیدار فرستاده به دقت تعقل نمائید و دریافت کنید که آیا احادشای مثل این واقع شده باشد؟

که آیا هیچ امتی خدایان خویش را عوض کرده باشند یا آنکه آنها خدا نیستند؟ اما قوم من جلال خویش را به آنچه فایده های ندارد عوض نمودند.

۱۲ پس خداوند میگوید: ای آسمانها از این متحیر باشید و به خود لرزیده، به شدت مشوش شوید!

زیرا قوم من دو کارید کرده اند. مرا که چشمه آب حیاتم ترک نموده و برای خود حوضها کنده اند، یعنی حوضهای شکسته که آب را نگاه ندارد.

۱۴ آیا اسرائیل غلام ما خانه زاد است پس چرا غارت شده باشد؟

شیران زیان بر او غرش نموده، آواز خود را بلند کردند و زمین او را ویران ساختند و شهرهایش سوخته و غیر مسکون گردیده است.

۱۶ و پسران نوح و تحفینس فرق تو را شکستند.

۱۷ آیا این را بر خویشین وارد نی آوردی چونکه یهوه خدای خود را حینتی که تو را هبری می نمود ترک کردی؟

و الا تو را باراه مصر چه کار است تا آب شیحور را بنوشی؟ و تو را باراه آشور چه کار است تا آب فرات را بنوشی؟»

خداوند بهره صباوت چنین میگوید: «ارت تو، تورا تنبیه کرده و ارتداد تو، تورا توبیخ نموده است پس بدان و بین که این امر زشت و تلخ است که یهوه خدای خود را ترک نمودی و ترس من در تو نیست.

۲۰ زیرا از زمان قدیم یوغ تورا شکستم و بند های تو را گسیختم و گفتمی بندگی نخواهم نمود زیرا بر هر تل بلند و زیر درخت سبز خویداده، زنا کردی.

۲۱ و من تو را موصل و تخم تمام نیکو غرس نمودم پس چگونه نهال مویبگانه برای من گردیدهای؟

پس اگر چه خویشترین را با ایشان بشونی و صباون برای خود زیاد بکاری، اما خداوند یهوه میگوید که گناه تو پیش من رقم شده است.

۲۲ چگونه میگوینی که نجس نشدم و در عقب بعلم نرفتم؟ طریق خویش را در وادی بنگر و به آنچه کردی اعتراف نمای شتر تیز رو که در راههای خود می دوی!

مثل گور خرسی که به بیابان عادت داشته، در شہوت دل خود با درایو میگذرد. کیست که از شہوتش او را برگرداند؟ آنانی که او را میطلبند خسته نخواهند شد و او را در ماهش خواهند یافت.

۲۵ پای خود را از برهنگی و گلوی خویش را از تشنگی باز دار. اما گفتمی امید نیست زیرا که غریبان را دوست داشتیم و از عقب ایشان خواهیم رفت.

۲۶ مثل دزدی که چون گرفتار شود نجل گردد. همچنین خاندان اسرائیل با پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیای ایشان نجل خواهند شد.

۲۷ که به جوب میگویند تو پدر من هستی و به سنگ که تو مرا از آیدهای زیر که پشت به من دادند و نه رو. اما در زمان مصیبت خود میگویند: بر خیزو مار انجات ده.

۲۸ پس خدایانی تو که برای خود ساختی بجایند؟ ایشان در زمان مصیبت بر خیزند و تورا نجات دهند. زیرا کهای یهود خدا میان توبه شماره شهرهای تومی باشند.»

خداوند میگوید: «را با من خصمه مینماید جمع شمار من عاصی شده اند.

۳۰ پسران شمار اعث زده ام زیرا که تاد با غمی پذیرند. شمشر شما مثل شیر درنده انبیای شمارا هلاک کرده است.

۳۱ ای شما که اهل این عصر میشاید کلام خداوند را بفهمید! آیا من برای اسرائیل مثل بیابان یا زمین ظلت غلیظ شده ام؟ پس قوم من چرا میگویند که روسای خود شده ایم و یار دیگر زدن تو نخواهیم آمد.

آباد و شیزه زبور خود را یا عروس آرایش خود را فراموش کند؟ اما قوم من روزهای بی شمار مرا فراموش کرده اند.

۳۳ چگونه راه خود را میبایی سازی تا محبت را بطلی؟ باین بر این زنان بدرانیز به راههای خود تعلم دادی.

۳۴ در دامهای تو نیز خون جان فقیران بیگناه یافته شد. آنها را در نقب زدنی یافتیم بلکه بر جمع آنها.

۳۵ و میگوینی: چونکه بیگناه هستم غضب او از من برگردانیده خواهد شد. اینک بهسبب گفتنت که گناه نکردم بر تو داری خواه نمود.

۳۶ چرا اینقدر می شتانی تاراه خود را تبدیل نمایی؟ چنانکه از آشور نجل شدی همچنین از مصر نیز نجل خواهی شد.

۳۷ از این نیز دستهای خود را بر سر ت نهاده، بیرون خواهی آمد. چونکه خداوند اعتماد تو را خوار شمرده است پس از ایشان کامیاب نخواهی شد.»

و میگوید: «گرمرد، زن خود را طلاق دهد و او از وی جدا شده، زن مرد دیگری بشود آیا بار دیگر به آن زن رجوع خواهد نمود؟ مگر آن زمین بسیار ملوث نخواهد شد؟ لیکن خداوند می گوید: تویا باران بسیار زنا کردی اما نزد من رجوع نما.

۲ چشمان خود را به بلند یهوه برافرازی و بین که کدام جا است که در آن با تو هم خواب نشده اند. برای ایشان بسراهمان (ن عرب در بیابان نشستی و زمین را به زنا و بد رفتاری خود ملوث ساختی.

۳ پس بارشها با داشته شد و باران بهاری نیامد و تورا جبین زن زانیه بوده، حیار از خود دور کردی.

۴ آیا از این به بعد مرا صد نخواهی زد کهای پدر من، تویا جوانی من بودی؟

آیا غضب خود را تا به ابد خواهد نمود آن راتا به آن نگاه خواهد داشت؟ اینک این را گفتمی اما اعمال بدر انجام آورده، کامیاب شدی.»

بی وفایی اسرائیل

و خداوند در ایام یوشیا پادشاه به من گفت: «یا ملاحظه کردی که اسرائیل مرتد چه کرده است؟ چگونه به فوازه کوه بلند و زیر درخت سبز رفته در آنجا زنا کرده است؟

و بعد از آنکه همه این کارها را کرده بود من گفتم نزد من رجوع نما، اما رجوع نکرد و خواهر خائن او یهود این را بدید.

۸ و من دیدم بآنکه اسرائیل مرتد زنا کرد و از همه جهات او را بیرون کردم و طلاق نامهای به وی دادم لکن خواهر خائن او یهود اتر سید بلکه او نیز رفته، مرتکب زنا شد.

۹ و واقع شد که بهسبب سهل انگاری او در زنا کاریش زمین ملوث گردید و او با سنگها و چوبها زنا نمود.

۱۰ و نیز خداوند میگوید: با وجود این همه، خواهر خائن او یهود از من با تمامی دل خود رجوع نکرد بلکه با ریا کاری.»

پس خداوند مرا گفت: «اسرائیل مرتد خویش را از یهودای خائن عادلتر نموده است.

۱۲ لهدا بروین سخنان را بسوی شمال ندا کرده، بگو: خداوند میگوید: ای اسرائیل مرتد رجوع نما! و بر تو غضب نخواهم نمود زیرا خداوند میگوید: من روف هستم و تا به ابد خشم خود را نگاه نخواهم داشت.

۱۳ فقط به گاهانت اعتراف نما که بر یهوه خدای خویش عاصی شدی و راههای خود را زیر درخت سبزی برای بیگانگان منشعب ساختی و خداوند میگوید که شما او از من انشیدید.

۱۴ پس خداوند میگوید: ای پسران مردنر جوع نمائید زیرا که من شوهر شما هستم و از شما یک نفر از شهری و دو نفر از قبیلهای گرفته، شمارا به صهیون خواهم آورد.

و به شما شبانان موافق دل خود خواهم داد که شمارا به معرفت و حکمت خواهند چرانید.

«خداوند میگوید که چون در زمین افروخته و بارورشید در آن ایام بار دیگر تابوت عهدیوه را به زبان خواهند آورد و آن به خاطر ایشان نخواهد آمد و آن را ذکر نخواهند کرد و آن زیارت نخواهند نمود و بار دیگر ساخته نخواهد شد.

۱۷ زیرا در آن زمان اورشلیم را کسی یوه خواهند نامید و تمامی امتهای آنجا به جهت اسم یوه به اورشلیم جمع خواهند شد و ایشان بار دیگر پیروی سرکشی دلهای شریر خود را نخواهند نمود.

۱۸ و در آن ایام خاندان یهودا با خاندان اسرائیل راه خواهند رفت و ایشان از زمین شمال به آن زمینی که نصیب پدران ایشان ساختیم با هم خواهند آمد.

۱۹ و گفتیم که من تو را چگونه در میان پسران قرار دهم و زمین مرغوب و میراث زیباترین امتهارا به تو دهم؟ پس گفتم که مرا پدر خواهی خواند و از من دیگر مرتد نخواهی شد.

۲۰ خداوند میگوید: هر آینه مثل زنی که به شوهر خود خیانت ورزد همچنین شمای خاندان اسرائیل به من خیانت ورزیدی.

۲۱ آواز گریه و تضرعات بنیاسرائیل از بلندیا شنیده میشود زیرا که راههای خود را منحرف ساخته و یوه خدای خود را فراموش کرده اند.

۲۲ ای فرزندان مرتد بازگشت نمائید و من ارتدادهای شمارا شفا خواهم داد.» می گویند: «نیک نزد تو میآیم زیرا که توه یوه خدای ما هستی.

۲۳ به درستی که از دحام کوهها از تلها باطل میباشند. زیرا به درستی که نجات اسرائیل در یوه خدای ما است.

۲۴ و نجالت مشقت پدران ما، یعنی رهمه و گله و پسران و دختران ایشان را از طفولیت مائلت کرده است.

۲۵ در نجالت خود میخواستیم و رسوایی ما، مارا می پوشاند زیرا که هم ما و هم پدران ما از طفولیت خود تا امروز یوه خدای خویش گناه ورزیده و آواز یوه خدای خویش را شنیدیم.»

خداوند میگوید: «ای اسرائیل اگر

بازگشت نمایی، اگر نزد من بازگشت نمایی و اگر جاسات خود را از خود دور نمایی براکنده نخواهی شد.

۲ و به راستی و انصاف و عدالت به حیات یوه قسم خواهی خورد و امت ها خویشان را به او مبارک خواهند خواند و به وی نغز خواهند کرد.»

بلا از طرف شمال

زیرا خداوند به مردان یهودا و اورشلیم چنین میگوید: «مینهای خود را بشیار کنید و در میان خارها مکارید.

۴ ای مردان یهودا ساکنان اورشلیم خویشان را برای خداوند محنتن سازید و غلغه دلهای خود را دور کنید مبادا حدث خشم من به سبب بدی اعمال شما مثل آتش صادر شده، و فروخته گردد و کسی آن را خاموش نتواند کرد.

۵ در یوه اخبار نمائید و در اورشلیم اعلان نموده، بگو یید و در زمین کرنا بنوازید و یوه آواز بلندنداده کرده، بگو یید که جمع شوید تا به شهرهای حصاردار داخل شویم.

۶ علی اسوی صهیون برافرازید و برای پناه فرار کرده، توقف ننمائید زیرا که من بالایی و شکستی عظیم از طرف شمال میآورم.

۷ شیرزی آیشه خود برآمده و هلاک کننده امتهارکت کرده، از مکان خویش درآمده است تا زمین تو را ویران سازد و شهرها ی خراب شده، غیر مسکون گردد.

۸ از این جهت بلاس پوشیده، ماتم گیرید و لوله کنید زیرا که حدث خشم خداوند از ما برنگشته است.

۹ و خداوند میگوید که در آن روز دل پادشاه و دل سروران شکسته خواهد شد و کاهنان متحیر و انبیا مشوش خواهند گردید.»

پس گفتم: «های خداوند یوه! به تحقیق این قوم و اورشلیم را بسیار فریب دادی زیرا گفتی شمارا سلامتی خواهد بود و حال آنکه شمشیر به جان رسیده است.»

در آن زمان به این قوم یوه و اورشلیم گفته خواهد شد که باد سوم از بلندیهای بیابان اسوی دختر قوم من خواهد وزید و یوه برای افشاندن و پاک کردن خرمن.

۱۲ باد شدید از اینها برای من خواهد وزید و من نیز الان برایشان داوریها خواهم فرمود.

۱۳ اینک او مثل ابرمیآید و یوه را به های او مثل گردباد و اسپهای او از عقاب تیزروترند. وای بر ما زیرا که غارت شدیم.

۱۴ ای اورشلیم دل خود را از شرارت شست و شو کن تا نجات یابی! تا به کی خیالات فاسد تو در دلت بماند؟

زیرا آوازی از ان اخبار مینماید و از کوهستان افریم به مصیبتی اعلان میکند.

امتهارا اطلاع دهید، هان به ضدا و اورشلیم اعلان کنید که محاصره کنندگان از ولایت بعدی میآید و یوه آواز خود به ضد شهرهای یهوداندا می کند.

۱۷ خداوند میگوید که مثل دیده بانان مزرعه او را احاطه میکنند چونکه بر من فتنه انگیزخته است.

۱۸ تو را و اعمال تو این چیزها را بر تو وارد آورده است. این شرارت توه حدی تلخ است که به دلت رسیده است.

احشای من احشای من، برده های دل من از دردمسته شد و قلب من در اندروتم مشوش گردیده، ساکت نتوانم شد چونکه تو ای جان من آواز کرنا و نعره جنگ را شنیدهای.

۲۰ شکستگی بر شکستگی اعلان شده زیرا که تمام زمین غارت شده است و خیمه های من بگته و برده های ما گهان به تاراج رفته است.

۲۱ تا به کی علم را بینم و آواز کرنا را بشنوم؟

چونکه قوم من احمقند و مرا نمی شناسند و ایشان، پسران ابله هستند و هیچ فهم ندارند. برای بدی کردن ما هرندی لیکن به جهت نیکو کاری هیچ فهم ندارند.

بسوی زمین نظر انداختم و اینک تهی و ویران بود و بسوی آسمان و هیچ نور نداشت.

۲۴ بسوی کوهان نظر انداختم و اینک متزلزل بود و تمام تلها از جامتحرك میشد.

۲۵ نظر کردم و اینک آدمی نبود و تمامی مرغان هوا فرار کرده بودند.

۲۶ نظر کردم و اینک بوستانها بیابان گردیده و همه شهرها از حضور خداوند و از حدت خشم وی خراب شده بود.

زیرا خداوند چنین میگوید: «ما می زمین خراب خواهد شد لیکن آن را بالکل فانی نخواهم ساخت.»

۲۸ از این سبب جهان ماتم خواهد گرفت و آسمان از بالا سیاه خواهد شد زیرا که این را گفتم و اراده نمودم و پیشیمانم نخواهم شد و از آن بازگشت نخواهم نمود.»

از آواز سواران تیر اندازان تمام اهل شهر فرار میکنند و به جنگها داخل میشوند و بر صخره‌هایم آیند و تمامی شهرها ترک شده، احدی در آنها ساکن نمی شود.

۳۰ و توحینی که غارت شوی چه خواهی کرد؟ اگر چه خوشترن راه بر من ملبس سازی و به زیورهای طلا بیاری و چشمان خود را از سرمه جلادهی لیکن خود را عبث ز بیایی دادهای چونکه باران تور را خوار شمرده، قصد جان تو دارند.

۳۱ زیرا که آوازی شنیدم مثل آواز زنی که در دزد دارد و تو متکی مثل زنی که نخست زاده خویش را بزاید یعنی آواز دختر صبیون را که آه میکشد و دستهای خود را دراز کرده، میگوید: «وای بر من زیرا که جان من به سبب قاتلان بیپوش شده است.»

عادی نیست

«رکوه‌های اورشلیم گردش کرده، ببینید و بفهمید و در چهار سوهایش تفتیش نماید که آیا کسی را که به انصاف عمل نماید و طالب راستی باشد تواند یافت تا من آن را بیا مرزم؟»

و اگر چه بگویند: قسم به حیات یهوه، لیکن به دروغ قسم میخورند.»

ای خداوند آیا چشمان تو راستی بنگران نیست؟ ایشان را زدی اما محزون نشدند. و ایشان را تلف نمودی اما مغرور استند تا دیب را پلیندرند. رویهای خود را از صخره سختتر گردانیدند و نخواهند بازگشت نمایند.

۴ و من گفتم: «هردستی که اینان فقیرند و جاهل هستند که راه خداوند و احکام خدای خود را نمی دانند.

۵ پس نزد بزرگان میروم و بایشان تکلم خواهم نمود زیرا که ایشان طریق خداوند و احکام خدای خود را میدانند.» لیکن ایشان متفق بروغ را شکسته و بندها را گسیخته‌اند.

۶ از این جهت شیروی از جنگل ایشان را خواهد کشت و گرگ بیابان ایشان را تاراج خواهد کرد و پلنگ بر شهرهای ایشان در کین خواهد نشست و هر که از آنها بیرون رود دریده خواهد شد، زیرا که تقصیرهای ایشان بسیار و ارتدادهای ایشان عظیم است.

«گونه‌تورا برای این بیا مرزم که پسران مرا ترک کردند و به آنچه خدا نیست قسم خوردند و چون من ایشان را سیر نمودم مرتبکن زنا شدند و در خانه‌های فاحشه‌ها از دحام نمودند.»

۸ مثل اسبان پرورده شده مست شدند که هر یکی از ایشان برای زن همسایه خود شبیه میزند.

و خداوند میگوید: «بیا بسبب این کارها عقوبت نخواهم رسانید و آبا جان من از چنین طایفهای انتقام نخواهد کشید.»

بر حصارهایش برآید و آنها را خراب کند اما بالکل هلاک نمکند و شاخه‌هایش را قطع نماید زیرا که از آن خداوند نیستند.

خداوند میگوید: «آینه خاندان اسرائیل و خاندان یهودا به من به شدت خیانت ورزید هاند.»

خداوند را انکار نمود، میگویند که او نیست و بلا به ما نخواهد رسید و شمشیر و قحط را نخواهم دید.

۱۳ و انبیا باد میشوند و کلام در ایشان نیست پس به ایشان چنین واقع خواهد شد.

۱۴ بنابراین یهوه خدای صباوت چنین میگوید: «و نه که این کلام را گفتید همانا من کلام خود را در دهان تو آتش و این قوم را هرزم خواهم ساخت و ایشان را خواهد سوزانید.»

خداوند میگوید: «ای خاندان اسرائیل، اینک من امتی را از دور بر شما خواهم آورد. امتی که زور آورند و امتی که قدیمند و امتی که زبان ایشان را نمی دانی و گفتار ایشان را نمی فهمی.»

۱۶ ترکش ایشان قویتر گشاده است و جمیع ایشان جبارند.

۱۷ و خرمن و نان تورا که پسران و دخترانت آن را می باید بخورند خواهند خورد و گوسفندان و گاوان تورا خواهند خورد و انگورها و انجیرهای تورا خواهند خورد و شهرهای حصار دار تورا که به آنها توکل مینمایی باشمشیر هلاک خواهند ساخت.»

لیکن خداوند میگوید: «آن روز هانیز شمارا بالکل هلاک نخواهم ساخت.»

۱۹ و چون شما گویند که یهوه خدای ما چرا تمامی این بلاها را بر ما وارد آورده است آنگاه تو به ایشان بگواز این جهت که مرا ترک کردید و خدایان غیر را در زمین خویش عبادت نمودید. پس غریبان را در زمین منی که از آن شما نباشند بندگی خواهید نمود.

«بن رابه خاندان یعقوب اخبار نماید و به یهودا اعلان کرده، گویند

کهای قوم جاهل و بی فهم که چشم دارید اما نمی بینید و گوش دارید اما نمی شنوید این را بشنوید.

- ۲۲ خداوند می گوید آیا از من نمی ترسید و آیا از حضور من نمی لرزید که ریگ را به قانون جاودانی، حد دریا گذاشته ام که از آن نتواند گذشت و اگر چه امواجش متلاطم شود غالب نخواهد آمد و هر چند شورش نماید اما از آن تجاوز نمی تواند کرد؟
- اما این قوم، دل فتنه انگیز و متمرد دارند. ایشان فتنه انگیزخته و رفته اند.
- ۲۴ و در دل های خود نمی گویند که از بیهوده خدای خود بترسیم که باران اول و آخر را در موسم میبخشد و هفته های معین حصار را به جهت مانگانه میدارد.
- ۲۵ خطایای شما این چیزها را دور کرده و گناهان شما این کوی را از شما منع نموده است.
- ۲۶ زیرا در میان قوم من شریران پیدا شده اند که مثل کین نشستن صیادان در کین مینشینند. دامها گسترانیده، مردم را صید میکنند.
- ۲۷ مثل قفسی که پر از زندگان باشد، همچنین خانه های ایشان پر از فریب است و از این جهت بزرگ و دو تلمند شده اند.
- ۲۸ فریه و در خشنده میشوند و در اعمال زشت هم از حد تجاوز میکنند. دعوی یعنی دعوی یتیمان را فیصل نمی دهند و با وجود آن کامیاب میشوند و فقیران را داری نمی کنند.
- ۲۹ و خداوند میگوید: آیا به سبب این کارها عقوبت نخواهم رسانید و آیا جان من از چنین طایفه های انتقام نخواهد کشید؟
- امری عجیب و هولناک در زمین واقع شده است.
- ۳۱ انبیایه دروغ نبوت میکنند و کاهنان به واسطه ایشان حکمرانی مینمایند و قوم من این حالت را دوست میدارند و شهادت آخرین چه خواهید کرد؟»

محاصره اورشلیم

- ای بنی بنیامین از اورشلیم فرار کنید و کرنا را در تقویم بجا بیاورید و علامتی بر پیت هکاریم برافرازید زیرا که بالای از طرف شمال و شکست عظیمی رو خواهد داد.
- ۲ و آن دختر جمیل و لطیف یعنی دختر صهبون را منقطع خواهم ساخت.
- ۳ و شبانان با گله های خویش زودی خواهند آمد و خیمه های خود را گردا گردا و برانموده، هریک در جای خود خواهند چراند.
- ۴ با او جنگ را همیاسازید و بر خاسته، در وقت ظهر برآیم. وای بر ما زیرا که روز روزه زوال نهاده است و سایه های عصر دراز میشود.
- ۵ برخیزید! و در شب برآیم تا قصر هایش را منهدم سازیم.
- ۶ زیرا که بیهوده صبیوت چنین می فرماید: «رختان را قطع نموده، مقابل اورشلیم سنگریزایمانماید. زیرا این است شهری که سزاوار عقوبت است چونکه اندرویش تمام ظلم است.
- ۷ مثل چشمه های که آب خود را می جوشانند همچنان او شرارت خویش را می جوشاند. ظلم و تاراج در اندرویش شنیده میشود و بیمارها و جراحات دایم در نظر من است.
- ۸ ای اورشلیم، تادیب را بپذیر مباد جان من از تو بیزار شود و تو را ویران و زمین غیر مسکون گردانم.»
- بیهوده صبیوت چنین میگوید که «قیه اسرائیل را مثل موخوشه چینی خواهند کرد پس مثل کسبیکه انگور میچیند دست خود را بر شاخه هایش برگردان.» کینستند که به ایشان تکلم نموده، شهادت دهم تا بشنوند. هان گوش ایشان نامحنتون است که نتوانند شنید. اینک کلام خداوند برای ایشان عاگر گردیده است و در آن رغبت ندارند.
- ۱۱ و من از حدت خشم خداوند بر شما و از خود داری خسته گردید هام پس آن را در کوچها بر اطفال و بر مجلس جوانان با هم بریز. زیرا که شوهر و زن هر دو گرفتار خواهند شد و شیخ با دیرینه روز.
- ۱۲ و خانه ها و مزرعه ها و زنان ایشان با هم از آن دیگران خواهند شد زیرا خداوند میگوید که «ست خود را به ضد ساکنان این زمین دراز خواهم کرد.
- ۱۳ چونکه جمیع ایشان چه خرد و چه بزرگ، بر از طمع شده اند و همگی ایشان چه نبی و چه کاهن، فریب را بعل می آورند.
- ۱۴ و جراحات قوم مرا اندک شفایی دادند، چونکه میگویند سلامتی است، سلامتی است بآنکه سلامتی نیست.»
- آیا چون مرتکب رجاسات شدند بخیل گردیدند؟ بی ادبخیل شدند بلکه حیار احساس نمودند. بنابراین خداوند می گوید که «رمیان افتادگان خواهند افتاد و حیثی که من به ایشان عقوبت رسام خواهم لغزید.»
- خداوند چنین میگوید: «طریق های ایستید و ملا حظله نماید و در باره طریق های قدیم سوال نمائید که طریق نیکو کدام است تا در آن سلوک نموده، برای جان خود راحت بیابید، لیکن ایشان جواب دادند که در آن سلوک نخواهیم کرد.
- ۱۷ و من با سبانیان بر شما کجاشتم) هم میگفتند: (به آواز کرنا گوش دهید، اما ایشان گفتند گوش نخواهیم داد.
- ۱۸ پسای امت هایشنید و ای جماعت آنچه را که در میان ایشان است بدانید!
- ای زمین بشنو اینک من بلایی بر این قوم می آورم که ثمره خیالات ایشان خواهد بود زیرا که به کلام من گوش ندادند و شریعت مرا نیز ترک نمودند.
- ۲۰ چه فایده دارد که بخوراز سبوا قصب الذریره از زمین بعید برای من آورده میشود. قربانی های سوختنی شما مقبول نیست و ذبایح شما پسندیده من نمی.»
- بنابراین خداوند چنین میگوید: «نیک من پیش روی این قوم سنگهای لغزش دهنده خواهم نهاد و پدران و پسران با هم از آنها لغزش خواهند خورد و ساکن زمین با هم سبایا هلاک خواهند شد.»
- خداوند چنین میگوید: «نیک قومی از زمین شمال می آورم و امتی عظیم از اقصای زمین خواهند برخاست.

- ۲۳ وکان و نیزه خواهند گرفت. ایشان مردان ستمکیش میباشند که ترحم ندارند. به آواز خود مثل دریا شورش خواهند نمود و براسبان سوار شده، مثل مردان جنگی به ضد تو ای دختر صهیون صف آرایی خواهند کرد.»
 آواز این را شنیدیم و دستهای ماسست گردید. تنگی و درد مثل زنی که میزاید ما را در گرفته است.
 ۲۵ به صخرایرون مشوید و به راه مروید زیرا که شمشیر دشمنان و خوف از هر طرف است.
 ۲۶ ای دختر قوم من پلاس بیوش و خوشنشین را در خاکستر بعلطان. ماتم پسر یگانه و نوحه گری تلخ برای خود بکن زیرا که تاراج کننده ناگهان بر ما میآید.
 ۲۷ تو را در میان قوم خود امتحان کننده و قلعه قرار دادم تا راههای ایشان را بفهمی و امتحان کنی.
 ۲۸ همه ایشان سخت متمردها شدند و برای تمامی کردن گردش میکنند. برنج و آهن میباشند و جمیع ایشان فساد کنند هاند.
 ۲۹ در هر زور میزد و مدوس بر در آتش فانی میگردد و فالگر عبث قال میگردد زیرا که شیران جدائی شوند.
 ۳۰ نقره ترک شده نامیده میشوند زیرا خداوند ایشان را ترک کرده است.

بطالت خدایان غیر

- کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت:
 «دروازه خانه خداوند بایست و این کلام را در آنجا نداده، بگو: ای تمامی بودا که به این دروازه داخل شده، خداوند را سجده مینماید کلام خداوند را بشنوید.
 ۳ یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین میگوید: طریقهها و اعمال خود را اصلاح کنید و من شمارا در این مکان ساکن خواهم گردانید.
 ۴ به سخنان دروغ تو کل منماید و مگوید که هیکل یهوه، هیکل یهوه، هیکل یهوه این است.
 ۵ زیرا اگر به تحقیق طریقهها و اعمال خود را اصلاح کنید و انصاف را در میان یکدیگر بعمل آورید، و بر غریبان و یتیمان و بیوه زنان ظلم ننمایید و خون بیگانه را در این مکان نریزید و خدایان غیر را به جهت ضرر خویش پیروی ننمایید، آنگاه شمارا در این مکان در زمینی که به پدران شما از ازل تا به ابد دادهام ساکن خواهم گردانید.
 ۸ اینک شما به سخنان دروغی که منفعت ندارد توکل مینمایید.
 ۹ ای امر تبک زدنی و زنا و قتل نمی شود و دروغ قسم نمی خورید و برای بعل بخور نمی سوزانید؟ و آیا خدایان غیر را که نمی شناسید پیروی نمی نمائید؟ و داخل شده، به حضور من در این خانه ای که به اسم من مسمی است میایستید و میگوید که به گردن تمام این رجاسات سپرده شده ایم.
 ۱۱ آیا این خانه ای که به اسم من مسمی است در نظر شما مغاره دزدان شده است؟ و خداوند میگوید: اینک من نیز این را دیدم.
 ۱۲ لکن به مکان من که در شیلو بود و نام خود را اول در آنجا قرار داده بودم و پروید و آنچه را که به سبب شرارت قوم خود اسرائیل به آنجا کردهام ملاحظه نمائید.
 ۱۳ پس حال خداوند میگوید: از آنرو که تمام این اعمال را بجا آوردید با آنکه من صبح زود برخاسته، به شما تکلم نموده، سخن را ندانم اما شنیدید و شمارا خواندم اما جواب ندادید.
 ۱۴ از این جهت به این خانه ای که به اسم من مسمی است و شما به آن توکل دارید و به مکانی که به شما و به پدران شما دادهام نوعی که به شیلو عمل نمودم عمل خواهم کرد.
 ۱۵ و شمارا از حضور خود خواهم رانده نوعی که جمیع برادران شما یعنی تمام ذریت افرازم را ندانم.
 ۱۶ پس تو برای این قوم دعا مکن و به جهت ایشان آواز تضرع و استغاثه بلند ننما و نزد من شفاعت مکن زیرا که من تو را اجابت نخواهم نمود.
 ۱۷ آیا آنچه را که ایشان در شهرهای یهودا و کوچهای اورشلیم میکنند نمی بینی؟
 پسران، هیزم جمع میکنند و پدران، آتش میافروزند و زنان، حمیری سرشند تا قریب صهارای ملکه آسمان بسازند و هدیای ریختنی برای خدایان غیر ریخته مرا متغیر سازند.
 ۱۹ اما خداوند میگوید: ای امر متغیر میسازند؟ فی بلکه خویشتن را تارویهای خود را سوا سازند.
 ۲۰ بنابراین خداوند یهوه چنین میگوید: اینک خشم و غضب من بر این مکان بر انسان و بر بام و بر درختان صحرا و بر محمول زمین ریخته خواهد شد و افروخته شده، خاموش نخواهد گردید.
 «هوه صباوت خدای اسرائیل چنین میگوید: قربانیهای سوختنی خود را بر ذبایخ خویش من مید کنید و گوشت بخورید.
 ۲۲ زیرا که به پدران شما سخن نگفتم و در روزی که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم آنها را در باره قربانیهای سوختنی و ذبایخ امر نفرمودم، بلکه ایشان را به این چیز امر فرموده، گفتم که قول مرا بشنوید و من خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود و به هر طریقی که به شما حکم نمایم سلوک نمائید تا برای شما نیکو باشد.
 ۲۴ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرانداشتند بلکه بر حسب مشورتها و سرکشئی دل شیر خود رفتار نمودند و به عقب افتادند و پیش نیامدند.
 ۲۵ از روزی که پدران شما از زمین مصر بیرون آمدند تا امروز جمیع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم بلکه هر روز صبح زود برخاسته، ایشان را از سال نمودم.
 ۲۶ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرانداشتند بلکه گردن خویش را سخت نموده، از پدران خود بدتر عمل نمودند.
 ۲۷ پس تو تمامی این سخنان را به ایشان بگو اما تو را نخواهند شنید و ایشان را بخوان اما ایشان تو را جواب نخواهند داد.»

۲۸ و به ایشان بگو: بنان قومی میباشد که قول پوهه خدای خویش را نمی شنوند و تا دیب نمی پذیرند زیرا راستی ناپود گردیده و از دهان ایشان قطع شده است. (۲۹) ای اورشلیم (موی خود را تراشیده، دور بینداز و بر بلندها آواز تو چه برافراز زرا خداوند طبقه مغضوب خود را در ترک نموده است، وادی حنوم

«و نکه خداوند میگوید بنی یهود آنچه را که در نظر من ناپسند است بعمل آورند و رجاسات خویش را در خانهای که به اسم من مسمی است بریانموده، آن را نجس ساختند.

۳۱ و مکانهای بلند خود را در توفت که در وادی این حنوم است بنا نمودند تا پسران و دختران خویش را در آتش بسوزانند که من اینکار را امر نفرموده بودم و بخاطر خویش نیاورده.

۳۲ بنا بر این خداوند میگوید: اینک روزها میآید که آن بار دیگر به توفت و وادی این حنوم مسمی نخواهد شد بلکه به وادی قتل و در توفت دفن خواهند کرد تا جایی باقی نماند.

۳۳ و لا شمای این قوم خوراک مرغان هوا و جانوران زمین خواهد بود و کسی آنها را نخواهد ترسانید.

۳۴ و از شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم آواز شادمانی و آواز خوشی و صدای داماد و صدای عروس را ناپدید خواهم ساخت زیرا که آن زمین ویران خواهد شد.»

خداوند میگوید که «و آن زمان

استخوانهای پادشاهان یهودا و استخوانهای سرورانش و استخوانهای کهنه و استخوانهای انبیاء و استخوانهای سکنه اورشلیم را از قبرهای ایشان بیرون خواهند آورد. ۲ و آنها را پیش آفتاب و ماه و تمامی لشکر آسمان که آنها را دوست داشته و عبادت کرده و پیروی نموده و جستجو و سجد کرده اند پند خواهند کرد و آنها را جمع نخواهند نمود و دفن نخواهند کرد بلکه بر روی زمین سرگین خواهد بود.

۳ و پوهه صباویت میگوید که تمامی بقیه این قبیله شریر که باقی میمانند در هر مکانی که باقیمانده باشند و من ایشان را بسوی آن آورده باشم مرگ را بر حیات ترجیح خواهند داد.

گاه و مجازات

«ایشان را بگو خداوند چندین میفرماید: اگر کسی بپشتد آیا نخواهد برخاست و اگر کسی مرتد شود آیا باز گشت نخواهد نمود؟ پس چرا این قوم اورشلیم به ارتداد ای می مرتد شده اند و به فریب متمسک شده، از بازگشت نمودن ابایی نمائید؟

من گوش خود را فراداشته، شنیدم اما راستی تکلم ننمودند و کسی از شرارت خویش توبه نکرده و نگفته است چه کرده ام بلکه هر یک مثل اسبی که به جنگ میدود به راه خود رجوع میکنند.

۷ لقلق نیز در هر اوسم خود را می داند و فاخته و سرستوک و کلنگ زمان آمدن خود را نگاه میدارند لیکن قوم من احکام خداوند را نمی دانند.

۸ چگونه میگوید که ما حکم هستم و شریعت خداوند با ما است. به تحقیق قلم کاذب کتابان به دروغ عمل مینماید.

۹ حکیمان شرمنده و مدعوش و گرفتار شده اند. اینک کلام خداوند را ترک نمودند پس چه نوع حکمتی دارند.

۱۰ بنا بر این زنان ایشان را به دیگران خواهم داد و مزمره های ایشان را به مالکان دیگر. زیرا که جمیع ایشان چه خرد و چه بزرگ بر از طمع میباشند و همگی ایشان چه بنی و چه کاهن به فریب عمل مینمایند.

۱۱ و جراحات قوم مرانندک شفای داد هاند چونکه میگویند سلامتی است، سلامتی است، سلامتی است، با آنکه سلامتی نیست.

۱۲ آیا چون مرتکب رجاسات شدند بخیل گردیدند؟ فی ابد بخیل نشدند بلکه حیار احساس ننمودند بنا بر این خداوند می گوید: در میان افتادگان خواهند افتاد و حینی که من به ایشان عقوبت رسانم خواهند لغزید.»

خداوند میگوید: «ایشان را بالکل تلف خواهم نمود که نه انگور بر مونه انجیر بر درخت انجیر یافت شود و بر گهله پرمزده خواهد شد و آنچه به ایشان بدهم از ایشان زایل خواهد شد.»

پس ما چرا میشنیم؟ جمع بشود تا به شهرهای حصار دار داخل شویم و در آنها ساکت باشیم. زیرا که پوهه خدای ما ما را ساکت گردانیده و آب تلخ به ما نوشانیده است زانو که به خداوند نگاه ورزیده ایم.

۱۵ برای سلامتی انتظار کشیدیم اما هیچ خیر حاصل نشد و برای زمان شفا و اینک آشفتنگی پدید آمد.

۱۶ صهیل اسبان اوزان شنیده شد و از صدای شیهه زور و آوازش تمامی زمین متزلزل گردید زیرا که آمده اند و زمین و هر چه در آن است و شهر و ساکنانش را خورد هاند.

۱۷ زیرا خداوند میگوید: «یک من در میان شما راه او افعیا خواهم فرستاد که آنها را افسون نتوان کرد و شمارا خواهند گزید.»

کاش که از غم خود نسلی مییافتم. دل من در اندرونم ضعف بهم رسانیده است.

۱۹ اینک آواز نضرع دختر قوم من از زمین دور میآید که آیا خداوند در صهیون نیست و مگر یاد شاهش در آن نیست پس چرا خشم مرا به بتهای خود و باطیل بیگانه به هیجان آوردند؟

موسم حصاد گذشت و تابستان تمام شد و ما نجات نیافتیم.

۲۱ بهسبب جراحت دختر قوم خود مجروح شده و ماتم گرفته ام و حیرت مرا فرو گرفته است.

۲۲ آیا بلسان در جلعاد نیست و طیبی در آن نی؟ پس دختر قوم من چرا شفا نیافته است؟

کاش که سر من آب میبود و چشمام

چشمه اشک. تار و زوشب برای کشتگان دختر قوم خود گریه میکردم.

۲ کاش که در بیابان منزل مسافران میداشتم تا قوم خود را ترک کرده، از نزد ایشان میرفتم چونکه همگی ایشان زنا کار و جماعت خیانت کارند.

۳ زبان خویش را مثل کمان خود به دروغ میکشند. در زمین قوی شده اند اما نه برای راستی زیرا خداوند میگوید: «ز شرارت به شرارت ترقی میکنند و مرا نمی شناسند.»

هر یک از همسایه خویش با حذر باشید و به هیچ برادر اعتماد ننمایید زیرا هر برادر از بادر می آورد و هر همسایه به تمامی گردش میکند.

۵ و هر کس همسایه خود را فریب میدهد و ایشان را برای تکلم نمی نماید و زبان خود را به دروغ گوئی آموختند و از سخر رفتاری خسته شده اند.

۶ خداوند میگوید که «سکن تو در میان فریب است و از مکر خویش نمی خواهند که مرا بشناسند.»

بنابراین یهوه صبا یوت چنین میگوید: «نیک من ایشان را قائل گذاشته، امتحان خواهم نمود. زیرا به خاطر دختر قوم خود چه تو اتم کرد؟»

زبان ایشان تیرم ملک است که به فریب سخن میراند. به زبان خود با همسایه خویش سخنان صلحاً میگوید، اما در دل خود برای او کین میگذازند. پس خداوند میگوید: «یا به سبب این چیزها ایشان را عقوبت نرسانم و آیا جاتم از چنین قومی انتقام نکشد؟»

برای کوهها گریه و نوحه گری و برای مرتهای بیابان ماتم بر ما میکم زیرا که سوخته شده است و احدی از آنها گذر نمی کند و صدای مواشی شنیده نمی شود. هم مرغان هوا هم بهایم فرار کرده و رفتند.

۱۱ و اورشلیم را به تودها و مواوی شغالها مبدل میکنم و شهرهای یهود را ویران و غیر مسکون خواهم ساخت.

۱۲ کیست مرد حکیم که این را بفهمد و کیست که دهان خداوند به وی سخن گفته باشد تا از این چیزها اخبار نماید که چرا زمین خراب و مثل بیابان سوخته شده است که احدی از آن گذر نمی کند.

پس خداوند میگوید: «و نکه شریعت مرا که پیش روی ایشان گذاشته بودم ترک کردند و آواز مرا نشنیدند و در آن سلوک نرفتند،

بلکه پیروی سرکشی دل خود را نمودند، و از عقب بعلم که پدران ایشان آنها را به ایشان آموختند رفتند.»

از این جهت یهوه صبا یوت خدای اسرائیل چنین میگوید: «نیک من افسستین را خوراک این قوم خواهم ساخت و آب تلخ به ایشان خواهم نوشانید.

۱۶ و ایشان را در میان امت های که ایشان و پدران ایشان آنها را آشناختند پراکنده خواهم ساخت و شمشیر را در عقب ایشان خواهم فرستاد تا ایشان را هلاک تمام.»

یهوه صبا یوت چنین میگوید: «فکر کنید و زنان نوحه گرا بخوانید تا یابید و در پی زنان حکیم بفرستید تا یابند.»

و ایشان تعجیل نموده، برای امامتم بر پا کنند تا چشمان ما را بشکهاریزد و مژگان ما را جاری سازد.

۱۹ زیرا که آواز نوحه گری از صهیون شنیده میشود که چگونه غارت شدیم و چه بسیار بخیل گردیدیم چونکه زمین را ترک کردیم و مسکن های ما ما را بیرون انداختند.

۲۰ پسای زنان، کلام خداوند را بشنوید و گویشهای شما کلام دهان او را پیلید و شما به دختران خود نوحه گری را تعلیم دهید و هر زن به همسایه خویش ماتم را.

۲۱ زیرا موت به بخیره های ما برآمده، به قصر های ما داخل شده است تا اطفال را از بیرون و جوانان را از چهار سوها منقطع سازد.

خداوند چنین میگوید: «گو که لا شهای مردمان مثل سرگین بر روی صحرا و مانند بافه در عقب دروگر افتاده است و کسی نیست که آن را برچیند.»

خداوند چنین میگوید: «کیم، از حکمت خود نفر نماید و جبار، از نومندی خویش مفتخر نشود و دولتند از دولت خود افتخار نکند.

۲۴ بلکه هر که نفر نماید از این نفر بکند که فهم دارد و مرا میشناسد که من یهوه هستم که رحمت و انصاف و عدالت را در زمین بجایم آورم زیرا خداوند میگوید در این چیزها مسرور میشاشم.»

خداوند میگوید: «نیک ایامی میآید که ناخوتنان را باخوتنان عقوبت خواهم رسانید.

۲۶ یعنی مصر و یهودا و اوینی عمون و موآب و آتانی را که گوشه های موی خود را می تراشند و در صحرا ساکنند. زیرا که جمیع این امتهان ناخوتند و تمامی خاندان اسرائیل در دل ناخوتند.»

خداوند و تنها

ای خاندان اسرائیل کلامی را که خداوند به شما میگوید بشنوید!

خداوند چنین میگوید: «ریق امتهار اباد مگیرید و از اعلامات افلاک مترسید زیرا که امتهار از آنها مترسند.

۳ چونکه در سوّم قوما باطل است که ایشان درختی از جنگل با تبری برند که صنعت دستهای تجار میباشد.

۴ و آن را به نقره و طلا زینت داده، با میخ و چکش محکم میکنند تا متحرک نشود.

۵ و آنها مثل مترس در بوستان خیار میباشد که سخن نمی توانند گفت و آنها را میباید داشت چونکه راه نمی توانند رفت. از آنها مترسید زیرا که ضرر نتوانند رسانید و قوت نفع رسانیدن هم ندارند.»

ای یهوه مثل تو کسی نیست! تو عظیم هستی و اسم تو در قوت عظیم است!

ای پادشاه امت ها کیست که از تو ترسد زیرا که این به تو میشاید چونکه در جمیع حکیمان امتهار و تمامی ممالک ایشان مانند تو کسی نیست.

- ۸ جمیع ایشان وحشی و احمق میباشند تا دیب اباطیل چوب (ت) است.
- ۹ نقره کوبیده شده از ترشیش و طلا از اوزان که صنعت صنعتگر و عمل دستهای زرگر باشد میآوردند. لاجورد و ارغوان لباس آنها و همه اینها عمل حکمت پیشگان است.
- ۱۰ اما یهوه خدای حق است و او خدای حی و پادشاه سرمدی میباشد. از غضب او زمین متزلزل میشود و امتها قهر و اورتاحمل نتوانند شد.
- ۱۱ به ایشان چنین بگویید: «دایانی که آسمان و زمین را ناساخته اند از روی زمین و از زیر آسمان تلف خواهند شد.»
- او زمین را به فوت خود ساخت و ربع مسکون را به حکمت خویش استوار نمود و آسمان را به عقل خود گسترانید.
- ۱۲ چون آوازی دهد غوغای آنها را آسمان پدید میآید. ابرها از اقصای زمین برمیآورد و بر قهقرا برای باران میسازد و باد را از خزانه های خود بیرون میآورد.
- ۱۴ جمیع مردمان و حشیا بند و معرفت ندارند و هر که تمثالی میسازد نخیل خواهد شد. زیرا که بت ریخته شده و دروغ است و در آن هیچ نفیس نیست.
- ۱۵ آنها باطل و کار مسخرگی میباشد در روزی که به محاکمه میآیند تلف خواهند شد.
- ۱۶ او که نصیب یعقوب است مثل آنها نمیباشد. زیرا که او سازنده همه موجودات است و اسرائیل عصبای میراث وی است و اسام او یهوه صبا یوت میباشد.
- ای که در تنگی ساکن هستی، بسته خود را از زمین بردار!
- زیرا خداوند چنین میگوید: «نیک من این مرتبه ساکنان این زمین را از فلاخن خواهانم تخت و ایشان را به تنگ خواهم آورد تا بنهمنند.»
- وای بر من به سبب صدمه من.
- خمیه من خراب شد و تمامی طناهای من گسیخته گردید، پس اتم از من بیرون رفته، نایاب شدند. کسی نیست که خمیه مرا این کند و پرده های مرا برانماید.
- ۲۱ زیرا که شبانان وحشی شده اند و خداوند را طلب نمی نمایند بنابراین کامیاب نخواهند شد و همه گله های ایشان را کشته خواهد گردید.
- ۲۲ اینک صدای خبری میآید و اضطراب عظیمی از دیار شمال. تاشهرهای یهودا و ایران و ماوای شغالها سازد.
- دعای ارمیا
- ای خداوند منمیدانم که طریق انسان از آن او نیست و آدمی که راه میرود قادر به هدایت قدمهای خویش نمیباشد.
- ۲۴ ای خداوند مرا تادیب نما اما به انصاف و نه به غضب خود مبادا مرا ذلیل سازی.
- ۲۵ غضب خویش را بر امت هایی که تو را نمی شناسند بریز. ویرقیله هایی که اسم تو را نمی خوانند، زیرا که ایشان یعقوب را بخوردند و او را بلعیده، تباہ ساختند و مسکن او را خراب نمودند.

شکستن عهد

- این است کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت:
- «لام این عهد را بشنوید و به مردان یهودا و ساکنان اورشلم بگوید.»
- ۳ و توبه ایشان بگو یهوه خدای اسرائیل چنین میگوید: ملعون باد کسی که کلام این عهد را شنود.
- ۴ که آن راه پدران شما در روزی که ایشان را از زمین مصر از کوره آهنین بیرون آوردم امر فرموده، گفتم قول مرا بشنوید و موافق هر آنچه به شما مقرر مایم آن را بجا بیاورید تا شما قوم من باشید و من خدای شما باشم.
- ۵ و تقاسمی را که برای پدران شما خوردم و فغانم را که زمینی را که به شیرو عسل جاری است چنانکه امروز شده است به ایشان بدهم، پس من در جواب گفتم: «ای خداوند آمین.»
- پس خداوند مرا گفت: «ما این سخنان را در شهرهای یهودا و کوچه های اورشلم ندا کرده، بگو که سخنان این عهد را بشنوید و آنها را بجا آورد.»
- ۷ زیرا از روزی که پدران شما از زمین مصر آوردم تا امروز ایشان را تا کید سخت نمودم و صبح زود برخاسته، تا کید نموده، گفتم قول مرا بشنوید.
- ۸ اما شنیدند و گوش خود را فرافشانند بلکه پیروی سرکشی دل شریخ خود را نمودند. پس تمام سخنان این عهد را بر ایشان وارد آوردم چونکه امر فرموده بودم که آن را فغانماید اما موافق نمودند.
- و خداوند مرا گفت: «تنبای در میان مردان یهودا و ساکنان اورشلم پیدا شده است.
- ۱۰ به خطای پدران پیشین خود که از شنیدن این سخنان با نمودند برگشتند و ایشان خدایان غرور پیروی نموده، آنها را عبادت نمودند. و خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهدی را که با پدران ایشان بسته بودم شکستند.»
- بنابراین خداوند چنین میگوید: «نیک من بلایی را که از آن نتوانند درست بر ایشان خواهم آورد. و نزد من استغاثه خواهند کرد اما ایشان را اجابت نخواهم نمود.
- ۱۲ و شهرهای یهودا و ساکنان اورشلم رفته، نزد خدایانی که برای آنها بخور میسوزانیدند فریاد خواهند کرد اما آنها در وقت مصیبت ایشان هرگز ایشان را نجات نخواهند داد.
- ۱۳ زیرا آنگاه یهودا شماره خدایان تو بقدر شهرهای تو میباشد و بر حسب شماره کوچه های اورشلم مذبح های رسوایی برپا داشتند یعنی مذبحها به جهت بخور سوزانیدن برای بلع.
- ۱۴ پس تو برای این قوم دعا کن و به جهت ایشان آواز تضرع و استغاثه بلند نما زیرا که چون در وقت مصیبت خویش مرا بخوانند ایشان را اجابت نخواهم نمود.»

۱۵ محبوبه مادر خانه من چه کار است چونکه شرارت ورزیده است. آیا نضرعات و گوشت مقدس می تواند گناه تو را از تو دور بکند؟ آنگاه میتوانستی وجد نمائی.»
خداوند تو را بی تون شاداب که به میوه نیکو خوشنما باشد مسمی نموده. اما به آواز غوغای عظیم آتش در آن فروخته است که شاخه هایش شکسته گردید.

۱۷ زیرایه صباویت که تو را غرس نموده بود بلایی بر تو فرموده است به سبب شرارتی که خاندان اسرائیل و خاندان یهودا به ضد خویشتن کردن و برای بل بخور سوزانیده، خشم مرا به هیجان آوردند.

نقشه بصدرا میا

و خداوند مرا تعلیم داد پس دانستم. آنگاه اعمال ایشان را به من نشان دادی.

۱۹ و من مثل بره دست آموز که به مذبذب بر بند بودم. و نمی دانستم که تدبیرات به ضد من نموده، میگفتند: «رخت را با میوه اش ضایع سازیم و آن را از زمین زندگان قطع نمایم تا اسمش دیگر مذکور نشود.»

امای یهوه صباویت که دور عادل و امتحان کننده باطن و دل هستی، بشود که انتقام کشیدن تو را از ایشان ببینم زیرا که دعوی خود را نزد تو ظاهر ساختم. لهذا خداوند چنین منم میگوید: «براره اهل عناتوت که قصد جان تو دارند و میگویند به نام یهوه نبوت مکن مباد از دست ما کشته شوی.

از این جهت یهوه صباویت چنین میگوید: «بیک برایشان عقوبت خواهم رسانید. و جوانان ایشان به شمشیر خواهند مرد و پسران و دختران ایشان از گرسنگی هلاک خواهند شد.

۲۳ و برای ایشان بقیهای نخواهد ماند زیرا که من بر اهل عناتوت در سال عقوبت ایشان بلایی خواهم رسانید.»

شکایت ارمیا

ای خداوند تو عادل تر هستی از اینکه من با تو محاجه نمایم. لیکن در باره احکامات با تو سخن خواهم راند. چرا ره شریران بر خوردار میشد و جمیع خیانتکاران این میباشند؟

تو ایشان را غرس نمودی پس ریشه زند تو نمو کرده، میوه نیز آوردند. توبه دهان ایشان زدیدی، اما از قلب ایشان دور.

۳ اما تو ای خداوند مرا میشناسی و مرادیده، دل مرا نزد خود امتحان کرده ای. ایشان را مثل گوسفندان برای ذبح بیرون کش و ایشان را به جهت روز قتل تعیین نما.

۴ زمین تابه کی ماتم خواهد نمود و گیاه تمامی صحرا خشک خواهد ماند. حیوانات و مرغان به سبب شرارت ساکنانش تلف شده اند زیرا میگویند که او آخرت ما را نخواهد دید.

جواب خداوند

اگر وقتی که با پادگان دویدی تو را خسته کردند پس چگونه با اسبان میتوانی برابری کنی؟ و هر چند در زمین سالم، این هستی در طغیان اردن چه خواهی کرد؟

زیرا که هم برادرانت و هم خاندان پدرت به تو خیانت نمودند و ایشان نیز در عقب تو صدای بلند میکنند پس اگر چه سخنان نیکو به تو بگویند ایشان را باور مکن. من خانه خود را ترک کرده، میراث خویش را دور انداختم. و محبوبه خود را به دست دشمنانش تسلیم نمودم.

۸ و میراث من مثل شیر جنگل برای من گردید. و به ضد من آواز خود را بلند کرد از این جهت از او نفرت کردم.

۹ آیامیراث من برای من مثل مرغ شکاری رنگارنگ که مرغان دور او را گرفته باشند شده است؟ هر وید و جمیع حیوانات صحرا را جمع کرده، آنها را بیاورد تا بخورند.

۱۰ شبانان بسیاری تا کستان مرا خراب کرده، میراث مرا ایما مل نمودند. و میراث مرغوب مرا به بیابان ویران مبدل ساختند.

۱۱ آن را ویران ساختند و آن ویران شده زرد من ماتم گرفته است. تمامی زمین ویران شده، چونکه کسی این را در دل خود راه نمی دهد.

۱۲ بر تمامی بلندبهای صحرا، تاراج کنندگان هجوم آوردند زیرا که شمشیر خداوند از کار زمین تا کار دیگرش هلاک میکند و برای هیچ بشری ایمنی نیست.

۱۳ گندم کاشتند و خار رویدند، خویشتن را به رنج آورده، نفع نبردند. و از محصول شما به سبب حدت خشم خداوند نخل گردیدند.

خداوند در باره جمیع همسایگان شریر خود که ضرر میرسانند به ملکی که قوم خود اسرائیل را مالک آن ساخته است چنین میگوید: «بیک ایشان را از آن زمین بری کنم و خاندان یهودا را از میان ایشان بری کنم.»

۱۵ و بعد از برکندن ایشان رجوع خواهم کرد و بر ایشان ترحم خواهم نمود و هر کس از ایشان را به ملک خویش و هر کس را به زمین خود باز خواهم آورد.

۱۶ و اگر ایشان طریق های قوم مرا نیکو یاد گرفته، به اسم من یعنی به حیات یهوه قسم خوردند چنانکه ایشان قوم مرا تعلیم دادند که به بلع قسم خوردند، آنگاه ایشان در میان قوم من بنا خواهند شد.

۱۷ اما اگر نشنوند آنگاه آن امت را با لکل برکنده، هلاک خواهم ساخت.» کلام خداوند این است.

کر بند گانی

خداوند به من چنین گفت که «رو کر بند گانی برای خود بخور و آن را به کر خود ببند و آن را در آب فرو مبر.» پس کر بند را موافق کلام خداوند خریدم و به کر خود بستم.

۳ و کلام خداوند بار دیگر به من نازل شده، گفت:

«من کر بند را که خریدی و به کر خود بستی بگیر و به فرات رفته، آن را در شکاف صخره پنهان کن.»

پس رفتم و آن را در فرات بر حسب آنچه خداوند به من فرموده بود پنهان کردم.

۶ و بعد از مرور ایام بسیار خداوند مرا گفت: «رخاسته، به فرات برو و کربندی را که تو را امر فرمودم که در آنجا پنهان کنی از آنجا بگیر.»

پس به فرات رفتم و کنده کمر بند را از جانی که آن را پنهان کرده بودم گرفتم و اینک کمر بند پوسیده و لایق هیچکار نبود.

و کلام خداوند به من نازل شده، گفت:

«داوند چنین میفرماید: تکبر بود او تکبر عظیم اورشلم را همچنین تباه خواهم ساخت.»

۱۰ و این قوم شیری که از شنیدن قول من ابانموده، سرکشی دل خود را پیروی مینمایند و در عقب خدایان غیر رفته، آنها را عبادت و سجده میکنند، مثل این کربندی که لایق هیچکار نیست خواهند شد.

۱۱ زیرا خداوند میگوید: چنانکه کمر بند به کمر آدمی میچسبد، همچنان تمامی خاندان اسرائیل و تمامی خاندان یهودا را به خوشتن چسبانیدم تا برای من قوم واسم و مغرور بخت باشند اما شنیدند.

۱۲ پس این کلام را به ایشان بگو: بیهو خدای اسرائیل چنین میگوید: هر مشک از شراب بر خواهد شد و ایشان به تو خواهند گفت: مگر ما نمی دانیم که هر مشک

از شراب بر خواهد شد؟

پس به ایشان بگو: خداوند چنین میگوید: جمیع ساکنان این زمین را با یاد شاهانی که بر کسی داود میشینند و کهنان و نبیان و جمیع سکنه اورشلم را به مستی پر خواهم ساخت.

۱۴ و خداوند میگوید: ایشان را یعنی پدران و پسران را با یکدیگر بهم خواهند انداخت. از هلاک ساختن ایشان شفقت و رافت و رحمت نخواهم نمود.»

هشدار در مورد اسارت

بشنوید و گوش فرا گیرید و مغرور مشوید زیرا خداوند تکلم مینماید.

۱۶ برای بیهو خدای خود جلال را تو صیغ نمایی قبل از آنکه تاریکی را پدید آورد و پیاپیهای شمایل کوههای ظلمت بلغزد. و چون منتظر نور باشی آن را به سایه موت میدل ساخته، به ظلمت غلیظ تبدیل نماید.

۱۷ و اگر این را نشنوی، جان من در خفا بهسبب تکبر شما گریه خواهد کرد و چشم من زار زار گریسته، اشکها خواهد ریخت از این جهت که گله خداوند به اسیری برده شده است.

۱۸ به یاد شاه و ملکه بگو: «و بشنرف و فروتن ساخته، بنشینید زیرا که افسر هایعی تاجهای جلال شما افتاده است.

شهرهای جنوب مسدود شده، کسی نیست که آنها را مفتوح سازد. و تمامی یهودا اسیر شده، بالکل به اسیری رفته است.

۲۰ چشمان خود را بلند کرده، آتانی را که از طرف شمال میآید بنگرید. گلهای که به تو داده شد و گوسفندان ز بیابی تو بجاست؟

اما چون او یارات را به کمرانی تو نصب کند چه خواهی گفت؟ چونکه تو ایشان را بر ضرر خود آموخته کرده ای. آبادر دها مثل زنی که میزاید تو را فرو نخواهد گرفت؟

۲۱ و اگر در دل خود گویی این چیزها چرا به من واقع شده است، دانکه (بهسبب کثرت گناهات دامنهت گشاده شده و پاشنه هایت به زور برهنه گردیده است.

۲۳ آحابشی، پوست خود را تبدیل تو اند نمودی بابلنگ، پیسه های خویش را؟ آنگاه شمانیز که به بدی کردن معتاد شده ای بیدنگویی تو آید کرد؟

و من ایشان را مثل کاه که پیش روی باد صحرا رانده شود پراکنده خواهم ساخت.»

خداوند میگوید: «رعه تو نصیبی که از جانب من برای تو نبوده شده این است، چونکه مرا فراموش کردی و به دروغ اعتماد نمودی.

۲۶ پس من نیز دامنهت را پیش روی تو منکشف خواهم ساخت و رسوایی تو دیده خواهد شد.

۲۷ فسق و شبه های تو زشتی زنا کاری تو و رجاسات تو را بر تلهای بیابان مشاهده نمودم. و ای برتوای اورشلم تابه کی دیگر ظاهر نخواهی شد!»

قطعی و شمشیر

کلام خداوند که درباره خشک سالی به ارمیا نازل شد.

«هودا تو چه گری میکند و دروازه هایش کاهیده شده، مائممگان بر زمین میشینند و فریاد او را در اورشلم بالا میروند.

۲ و شرفای ایشان صغیران ایشان را برای آب میفرستند و نزد حفره های روند و آب نمی یابند و باظر فهای خالی برگشته، نخل و رسو امیشوند و سرهای خود را می پوشانند.

۴ بهسبب اینکه زمین منقش شده است چونکه باران بر جهان نباریده است. فلاحان نخل شده، سرهای خود را میپوشانند.

۵ بلکه غزالهانی در صحرا میزاید و ولاد خود را (رک میکنند چونکه هیچ گاه نیست.

۶ و گورخران بر بلندای استاده، مثل شغالهای برای باد دم میزنند و چشمان آنها کاهیده میگردد چونکه هیچ علفی نیست.»

ای خداوند اگر چه گاهان ما بر مشاهدات میدهد اما به خاطر اسم خود عمل نماز را که ارتدادهای ما بسیار شده است و به تو نگاه و رزیدهایم.

۸ ای تو که امید اسرائیل و نجات دهنده او در وقت تنگی میباشی چرا مثل غریبی در زمین و مانند مسافری که برای شبی خیمه میزند شده ای؟

چرا مثل شخص متعیر و مانند جباری که نمی تواند نجات دهد هستی؟ اما تو ای خداوند در میان ما هستی و ما به نام تو نامیده شدیم پس ما را ترک ننما. خداوند به این قوم چنین میگوید: «ایشان به آواره گشتن چنین مایل بوده اند و پایهای خود را باز نداشتند. بنابراین خداوند ایشان را مقبول نمود و حال

عصیان ایشان را به یاد آورده، نگاه ایشان را جزا خواهد داد.»

و خداوند به من گفت: «رای خیریت این قوم دعا نمنا!»

چون روزه گیرند ناله ایشان را نخواهم شنید و چون قربانی سوختنی و هدیه آردی گذرانند ایشان را قبول نخواهم فرمود بلکه من ایشان را به شمشیر و حط و وبا هلاک خواهم ساخت.»

پس گفت: «های خداوند یهوه اینک انبیا به ایشان میگویند که شمشیر را نخواهید دید و حطی به شما نخواهد رسید بلکه شمارا در این مکان سلامتی پایدار خواهد داد.»

پس خداوند مرا گفت: «بن انبیا به اسم من به دروغ نبوت میکنند. من ایشان را نفرستادم و به ایشان امری نفرمودم و تکلم ننمودم، بلکه ایشان به رویاهای کاذب و صحر و بطالت و مکردهای خویش برای شما نبوت میکنند.»

۱۵ بنابراین خداوند در باره این انبیا که به اسم من نبوت میکنند و من ایشان را نفرستادم و میگویند که شمشیر و حط در این زمین نخواهد شد میگوید که این انبیا به شمشیر و حط کشته خواهند شد.

۱۶ و این قومی که برای ایشان نبوت میکنند در کوچهای اورشلیم به سبب حط و شمشیر انداخته خواهند شد و کسی نخواهد بود که ایشان و زنان ایشان و پسران و دختران ایشان را دفن کند زیرا که شرارت ایشان را بر ایشان خواهم ریخت.

۱۷ پس این کلام را به ایشان بگو: چشمان من شبانه روز آشک میریزد و آرامی ندارد زیرا که آن دو شیزه یعنی دختر قوم من به شکستگی عظیم و صدمه بینهایت سخت شکسته شده است.

۱۸ اگر به صحرای بیرون روم اینک کشتگان شمشیر و گربه شهر داخل شوم اینک بیچاران از گرسنگی. زیرا که هم انبیا و کهنه در زمین تجارت میکنند و هیچ غنی دانند.»

آیا میبودارایا بکلی ترک کرده‌ای و آیا جانت صهیون را مکره داشته است؟ چرا ما را چنان زده‌ای که برای ما هیچ علاجی نیست؟ برای سلامتی انتظار کشیدیم اما هیچ خبری نیامد و برای زمان شفا و اینک اضطراب پدید آمد.

۲۰ ای خداوند به شرارت خود و به عصیان پدران خویش اعتراف مینمایم زیرا که به تو گناه ورزیده‌ایم.

۲۱ به خاطر اسم خود ما را در منما، کرسی جلال خویش را خوار م شمار. عهد خود را که با ما بستی به یاد آورده، آن را بشکن.

۲۲ آیا در میان باطیل امتهاستند که باران بباراند و آیا آسمان میتواند بارش بدهد؟ مگر تو ای یهوه خدای ما همان نیستی و به تو امیدوار هستم چونکه تو فاعل همه اینکارها میباشی.

و خداوند مرا گفت: «گرچه هم موسی و سموئیل به حضور من میایستادند جان من به این قوم مایل غمی شد. ایشان را از حضور من دور انداز تا بیرون روند.»

۲ و اگر به تو بگویند به کجای بیرون روم، به ایشان بگو: خداوند چنین میفرماید: آنکه مستوجب موت است به موت و آنکه مستحق شمشیر است به شمشیر و آنکه سزاوار حط است به حط و آنکه لایق اسیری است به اسیری.

۳ و خداوند میگوید: بر ایشان چهار قسم خواهم گذاشت: یعنی شمشیر برای کشتن و سگان برای دریدن و مرغان هوا و حیوانات صحرایای خوردن و هلاک ساختن.

۴ و ایشان را در تمامی ممالک جهان مشوش خواهم ساخت. به سبب منسی این حزقیایا شاه بود او کارهایی که او در اورشلیم کرد.

۵ زیرا ای اورشلیم کیست که بر تو ترحم نماید و کیست که برای تو ماتم گیرد و کیست که یکسور بود تا از سلامتی تو بپرسد؟

خداوند میگوید: چونکه تو مرا ترک کرده، به عقب برگشتی من نیز دست خود را بر تو دراز کرده، تو را هلاک ساختم زیرا که از پشیمان شدن بیزار گشتم.

۷ و ایشان را در دروازه‌های زمین باغ بال خواهم بخت و قوم خود را با اولاد ساخته، هلاک خواهم نمود چونکه از آلهای خود بازگشت نکردند.

۸ بیوه زنان ایشان از زرنگ در یازاده شده‌اند، پس بر ایشان در وقت ظهور بر مادر جوانان تاراج کنندهای خواهم آورد و ترس و آشفتگی را بر شهر ناگهان مستولی خواهم گردانید.

۹ زاینده هفت ولد زیون شده، جان بداد و آفتاب او که هنوز زو زبانی بود غروب کرد و او بختل و رسوا گردید. و خداوند میگوید: من بقیه ایشان را پیش روی دشمنان ایشان به شمشیر خواهم سپرد.»

وای بر من که تو ای مادرم مرا در جنگ و جو و نزاع کنندهای برای تمامی جهان زایدی. نه بهر بود ادم و نه بهر بوا گرفتم. معذرا هر یک از ایشان مرا لعنت میکنند.

۱۱ خداوند میگوید: «لبته تو را برای نیکی در راه خواهم ساخت و هر آینه دشمن را در وقت بلا و در زمان تنگی زودت متدلل خواهم گردانید.

۱۲ آیا آهن میتواند آهن شمالی و برنج را بشکند؟

توانگری و خزینه هایت را نه به قیمت، بلکه به همه گناهات و در تمامی حدودت به تاراج خواهم داد.

۱۴ و تو راه راه دشمنان به زمینی که نمی دانی خواهم کوچانید زیرا که ناری در غضب من افروخته شد شمارا خواهد سوخت.»

ای خداوند تو این را میدانی پس مرا بیاد آورده، از من تقفد نما و انتقام مرا از ستمکارانم بگیر و به دیر غرضی خویش مرا تلف منماید آن که به خاطر تو رسوایی را کشیدها م.

۱۶ سخنان تو یافت شد و آنها را خوردم و کلام تو شادی و ابتهاج دل من گردید. زیرا که به نام تو ای یهوه خدای صباوت نامیده شده‌ام.

۱۷ در مجلس عشرت کنندگان نشستم و شادی نمودم. به سبب دست توبه تنهایی نشستم زیرا که مرا از خشم مملو ساختی.

۱۸ درد من چرا دایمی است و جراحت من چرا مہلک و علاج ناپذیر میباشد؟ آیا تو برای من مثل چشمه فریبنده و آب ناپایدار خواهی شد؟

بنابراین خداوند چنین میگوید: «گر باز گشت تمامی من باردیگرتورا به حضور خود قائم خواهم ساخت و اگر نغفایس را از رذایل بیرون کنی، آنگاه تو مثل دهان من خواهی بود و ایشان نزد تو خواهند برگشت و تو نزد ایشان باز گشت نخواهی نمود. ۲۰ و من تورا برای این قوم دیوار برنجین حصار دار خواهم ساخت و یا تو جنگ خواهند نمود، اما بر تو غالب نخواهند آمد زیرا خداوند میگوید: من برای نجات دادن و رها نیدن توبتو هستم. ۲۱ و تورا از دست شریران خواهم رها نید و تورا از کف ستمکیشان فدیة خواهم نمود.»

روز نیا

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«رای خود زنی مگیر و تورا در این مکان پسران و دختران نباشد.

۳ زیرا خداوند درباره پسران و دخترانی که در این مکان مولود شوند و درباره مادرائی که ایشان را بزاینند و پدرانی که ایشان را در این زمین تولید نمایند چنین میگوید:

به بیماریهای مهلک خواهند مرد. برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و دفن نخواهند شد بلکه بر روی زمین سرگین خواهند بود. و به شمشیر و قحط تباه خواهند شد و لا شهای ایشان غذای مرغان هوا و وحوش زمین خواهد بود.

۵ زیرا خداوند چنین میگوید: به خانه نوحه گری داخل مشو و برای ماتم گرفتن زرو برای ایشان تعزیت بمنم از خداوند میگوید که سلامتی خود یعنی احسان و مراحم خویش را از این قوم خواهم برداشت.

۶ هم بزرگ و هم کوچک در این زمین خواهند مرد و دفن نخواهند شد. و برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و خویشتر را مجرد نخواهند ساخت و موی خود را نخواهند تراشید.

۷ و برای ماتم گری نان را پاره نخواهند کرد تا ایشان را برای مردگان تعزیت نمایند و کاسه تعزیت را با ایشان برای پدر یا مادر ایشان هم نخواهند نوشید.

۸ و توبه خانه بزم داخل مشو و با ایشان برای کل و شرب منشین.

۹ زیرا که بیوه صبیوت خدای اسرائیل چنین میگوید: اینک من در ایام شما و در نظر شما آواز خوشی و آواز شادمانی و آواز داماد و آواز عروس را از این مکان خواهم برداشت.

۱۰ و هنگامی که هم این سخنان را به این قوم بیان کنی و ایشان از تو بپرسند که خداوند از چه سبب تمامی این بلای عظیم را به ضد ما گفته است و عصیان و گناهی که به بیوه خدای خود ورزیده ایم چیست؟

آنگاه توبه ایشان بگو: خداوند میگوید: از این جهت که پدران شما مرا ترک کردند و خدایان غیر را پیروی نموده، آنها را عبادت و سجده نمودند و مرا ترک کرده، شریعت مرا نگاهداشتند.

۱۲ و شما از پدران خویش زیاده شرارت و ورزیدید چونکه هر یک از شما سرکشی دل شریخ خود را پیروی نمودید و به من گوش نگرفتید.

۱۳ بنابراین من شمار از این زمین به زمینی که شما و پدران شما ندانستاید خواهم انداخت و در آنجا شما بنیان روز خدایان غیر را عبادت خواهید نمود زیرا که من بر شما ترحم نخواهم نمود.

«نابراین خداوند میگوید: اینک ایامی میآید که باردیگر گفته نخواهد شد قسم به حیات بیوه که بنیاسرائیل را از زمین مصر بیرون آورد.

۱۵ بلکه قسم به حیات بیوه که بنیاسرائیل را از زمین شمال و همه زمینهای که ایشان را به آنها بر آورده. زیرا من ایشان را به زمینی که به پدران ایشان داده ام باز خواهم آورد.

۱۶ خداوند میگوید: اینک ماهی گیران بسیار را خواهم فرستاد تا ایشان را صید نمایند و بعد از آن صیادان بسیار را خواهم فرستاد تا ایشان را از هر کوه و هر تل و از سوراخهای صخره ها شکار کنند.

۱۷ زیرا چشماتم بر همه راههای ایشان است و آنها از نظر من پنهان نیست و عصیان ایشان از چشمان من مخفی نی.

۱۸ و من اول عصیان و گناهان ایشان را مکافات مضاعف خواهم رسانید چونکه زمین مرا به لا شهای رجاسات خود ملوث نموده و میراث مرا به مکروهات خویش مملو ساختند.»

ای خداوند که قوت من و قلعه من و در روز تنگی پناهگاه من هستی! امتیاز کرانه های زمین نزد تو آمده، خواهند گفت: پدران ما جرد و غ و باطل و چیزهایی را که فایده نداشت وارث نشدند.

۲۰ آیا میشود که انسان برای خود خدایان بسازد و حال آنکه آنها خدا نیستند؟

«نابراین های این مرتبه ایشان را عارف خواهم گردانید بلی دست خود و جبروت خویش را معروف ایشان خواهم ساخت و خواهند دانست که اسم من بیوه است.»

«ناه بود به قلم آهنین و نوک الماس مرقوم است. و بر لوح دل ایشان و پر شاخهای مذبح های شما منقوش است.

۲ مادامی که پسران ایشان مذبح های خود و اشیریم خویش را نزد درختان سبز و برتلهای بلند یاد میدارند،

ای کوه من که در صحرا هستی تو انگری و تمامی خزاین تورا به تاراج خواهم داد و مکان های بلند تورا نیز به سبب گناهی که در همه حدود خود ورزیده ای.

۴ و تو از خودت نیز ملک خویش را که به تو داده ام بیزرع خواهی گذاشت و دشمنانت را در زمینی که نمی دانی خدمت خواهی نمود زیرا آتشی در غضب من افروختی که تا به ابد مشتعل خواهد بود.»

و خداوند چنین میگوید: «لعن باد کسیکه بر انسان توکل دارد و بشر را اعتماد خویش سازد و دلش از بوه منحرف باشد. و او مثل درخت عمر در دریا بان خواهد بود و چون نیکی بآند را نخواهد دید بلکه در مکان های خشک بیابان در زمین شوره غیر مسکون ساکن خواهد شد.»^۶ مبارک باد کسیکه بر خداوند توکل دارد و خداوند اعتماد او باشد.

^۸ او مثل درخت نشانده بر کنار آب خواهد بود که ریشه های خویش را بسوی نهرین میکند و چون گرمای یاد نخواهد ترسید و برگش شاداب خواهد ماند و در خشکسالی آندیشه نخواهد داشت و از آوردن میوه باز نخواهد ماند.

^۹ دل از همه چیز فریبنده تر است و بسیار مریض است کیست که آن را بداند؟
«ن بوه پهنش کننده دل و آزماینده گرده ها هستم تا بهر کس بر حسب راهایش و بروفق ثمره اعمالش جزا دم.»

مثل کبک که بر تنهایی که نهاده باشد بنشیند، همچنان است کسیکه مال را به بی انصافی جمع کند. در نصف روزهایش آن را ترک خواهد کرد و در آخرت خود احمق خواهد بود.

^{۱۲} موضع قدس ما کرسی جلال و ازال مرتفع است.

^{۱۳} ای خداوند که امید اسرائیل هستی همگانی که تو را ترک نمایند بخل خواهند شد. آنانی که از من منحرف شوند در زمین مکتوب خواهند شد چونکه خداوند را که چشمه آب حیات است ترک نمود هاند.

^{۱۴} ای خداوند مرا شفا داده، پس شفا خواهم یافت. مرا نجات دده، پس ناجی خواهم شد زیرا که تو سبیح من هستی.

^{۱۵} اینک ایشان به من میگویند: «لام خداوند کیست؟ الا واقع شود.»
وامان از یون شبان برای پیروی تو تعجیل نمودم و تو میدانی که یوم بلار انخواستم. آنچه از لبایم بیرون آمده حضور تو ظاهر بود.

^{۱۷} برای من باعث ترس مباش که در روزیلا ملجای من تویی.

^{۱۸} ستمکاران من بخل شوند اما من بخل نشوم. ایشان هراسان شوند اما من هراسان نشوم. روزیلا را بر ایشان بیاور و ایشان را به هلاکت مضاعف هلاک کن.

تقدیس سبت
خداوند به من چنین گفت که «رو تو زد دروازه پسران قوم که پادشاهان بود از آن داخل میشوند و از آن بیرون میروند و زده همه دروازه های اورشلیم بایست. و به ایشان بگو: ای پادشاهان بود او تمامی بود او جمع سکنه اورشلیم که از این دروازه داخل میشوند کلام خداوند را بشنوید!

خداوند چنین میگوید: برخیزتن با حذر باشید و در روز سبت هیچ باری حمل نکنید و آن را داخل دروازه های اورشلیم مسازید.

^{۲۲} و در روز سبت هیچ باری از خانه های خود بیرون میاورید و هیچ کار مکنید بلکه روز سبت را تقدیس نمائید چنانکه به پدران شما فرمودم.»
اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فراداشتند بلکه گردنهای خود را سخت ساختند تا نشنوند و تا دیب را نپذیرند.

^{۲۴} و خداوند می گوید: «گرما حقیقت بشنوید و در روز سبت، هیچ باری از دروازه های این شهر داخل نسازید و روز سبت را تقدیس نموده، هیچ کار در آن نکنید،
آنگاه پادشاهان و سروران بر کرسی داود نشسته و بر اربابها و اسبان سوار شده، ایشان و سروران ایشان مردان بود و اسگان اورشلیم از دروازه های این شهر داخل خواهند شد و این شهر تا به ابد مسکون خواهد بود.

^{۲۶} و از شهرهای بود او از نواحی اورشلیم و از زمین بنیامین و از همواری و کوهستان و جنوب خواهند آمد و قربانی های سوختنی و ذبایح و هدایای آردی و بخور خواهند آورد و ذبایح شکر را به خانه خداوند خواهند آورد.

^{۲۷} و اگر ما نشنید روز سبت را تقدیس نمایید و در روز سبت باری برداشته، به شهرهای اورشلیم داخل سازید آنگاه در دروازه های آتشی خواهم افروخت که قصرهای اورشلیم را خواهد سوخت و خاموش نخواهد شد.»

خانه کوزه گر

کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت:
«رخیز و به خانه کوزه گر فرود آی که در آنجا کلام خود را به تو خواهم شنواید.»
پس به خانه کوزه گر فرود شدم و اینک او بر چرخها کار میکرد.

^۴ وظرفی که از گل میساخت در دست کوزه گر ضایع شد پس دوباره ظرفی دیگر از آن ساخت بطوری که به نظر کوزه گر گسند آمد که بسازد.

^۵ آنگاه کلام خداوند به من نازل شده، گفت:
«داوند میگوید: ای خاندان اسرائیل آیمان مثل این کوزه گر با شما عمل نوازم نمود زیرا چنانکه گل در دست کوزه گر است، همچنان شما ای خاندان اسرائیل در دست من میباشید.

^۷ هنگامی که در باره اتمی با مملکتی برای کنند و منهدم ساختن و هلاک نمودن سختی گفته باشم، اگر آن اتمی که در باره ایشان گفته باشم از شرارت خویش بازگشت نماید، آنگاه از آن بلایی که به آوردن آن قصد نمودم خواهم برگشت.

^۹ و هنگامی که در باره اتمی با مملکتی به جهت بنا کردن و غرس نمودن سختی گفته باشم، اگر ایشان در نظر من شرارت ورزند و قول مرا نشنوند آنگاه از آن نیکی که گفته باشم که برای ایشان بکنم خواهم برگشت.

^{۱۱} الان مردان بود او ساکنان اورشلیم را خطاب کرده، بگو که خداوند چنین میگوید: اینک من به ضد شما بلایی میامیزم و مقصدی به خلاف شما مینمایم. پس شما هر کدام از از زشت خود بازگشت نمائید و راهها و اعمال خود را اصلاح کنید.

۱۲ اما ایشان خواهند گفت: امید نیست زیرا که افکار خود را پیروی خواهیم نمود و هر کدام موافق سرکشی دل شریخ خود رفتار خواهیم کرد.
 ۱۳ بنابراین خداوند چنین میگوید: در میان آنها سوال کنید کیست که مثل این چیزها را شنیده باشد؟ و دوشیزه اسرائیل کار بسیار زشت کرده است.
 ۱۴ آیا بر لبان این دختره صحرا را ایستد یا آبهای سرد که از جای دور جاری میشود خشک گردد؟
 زیرا که قوم من مرا فراموش کرده‌ای با طبل بخور میسوزانند و آنها ایشان را از راههای ایشان یعنی از طریق های قدیم میلعزاند تا در کوره راهها به راههایی که ساخته نشده است راه بروند.
 ۱۶ تا زمین خود را ماهی حیرت و سخره بادی برگرداند به حدی که هر که از آن گذر کند متحیر شده، سر خود را خواهد جنبانید.
 ۱۷ من مثل باد شرقی ایشان را از حضور دشمنان برانداخته خواهم ساخت و در روز مصیبت ایشان پشت را به ایشان نشان خواهم داد و نه رو را.»
 آنگاه گفتند: «باید تا به ضدار میاندیر هانماییم زیرا که شریعت از کاهنان و مشورت از حکیمان و کلام از انبیای ضایع نخواهد شد پس بیاید تا اورا به زبان خود بزیم و هیچ سخنی را گوش ندهیم.»

ای خداوند مرا گوش بده و آواز دشمنان مرا بشنو!
 آبادی به عوض نیکیی را خواهد شد زیرا که حفرهای برای جان من کنده اند. بیاد آور که چگونه به حضور تو ایستاده بودم تا در باره ایشان سخن نیگو گفته، حدت خشم تو را ایشان بگردانم.
 ۲۱ پس پسران ایشان را به تحقیر و آزار ایشان را به دشمنی و تسلیم نماوزنان ایشان، بیاد آور که در نمودن ایشان به سختی کشته شوند و جوانان ایشان، در جنگ به شمشیر مقتول گردند.
 ۲۲ و چون فوجی بر ایشان ناکهان بیوری نعرهای از خانه های ایشان شنیده شود زیرا به جهت گرفتار کردنم حفرهای کنده اند و دامها برای پایهایم پنهان نموده.
 ۲۳ اما تو ای خداوند تمامی مشورتهایی را که ایشان به قصد جان من نمودند میدانی. پس عصیان ایشان را میاورد و گناه ایشان را از نظر خویش محو مساز بلکه ایشان به حضور تو لغزایند و در حین غضب خویش، با ایشان عمل نما.

خداوند چنین گفت: «رو کوزه سفالین از کوزه گزیر و بعضی از مشایخ قوم و مشایخ کهنه را همراه خود بردار.
 ۲ و به وادی این هنوم که نزد دهنه دروازه کوزهرگان است بیرون رفته، سختانی را که به تو خواهم گفت در آنجا بنا کن.
 ۳ و بگو: ای پادشاهان یهودا و سکنه او شلم کلام خداوند را بشنوید! بیوه صباوت خدای اسرائیل چنین میگوید: اینک بر این مکان چنان بلایی خواهد آورد که گوش هر کس که آن را بشنود صد خواهد کرد.
 ۴ زانو که مرا ترک کردند و این مکان را خوار شمردند و بخوردند آن برای خدا یان غیر که نه خود ایشان و نه پدران ایشان و نه پادشاهان یهود آنها را شناخته بودند سوزانیدند و این مکان را از خون بیگانهان مملو ساختند.
 ۵ و مکان های بلند برای بعل بنا کردند تا پسران خود را به جای قربانی های سوختنی برای بعل بسوزانند که من آن را امر نفرموده و نگفته و در دم نگذشته بود.
 ۶ بنابراین خداوند میگوید: اینک ایای میآید که این مکان به توفت با به وادی این هنوم دیگر نامیده نخواهد شد بلکه به وادی قتل.
 ۷ و مشورت یهودا و اورشلیم را در این مکان باطل خواهم گردانید و ایشان را از حضور دشمنان ایشان و به دست آنانی که قصد جان ایشان دارند در نخواهند ساخت و لاشهای ایشان را خورا کم مرغان هوا و حیوانات زمین خواهم ساخت.

۸ و این شهر را ماهی حیرت و سخره خواهم گردانید به حدی که هر که از آن عبور کند متحیر شده، به سبب جمیع بلاهای سخره خواهد نمود.
 ۹ و گوشت پسران ایشان و گوشت دختران ایشان را به ایشان خواهم خورانید و در محاصره و تنگی که دشمنان ایشان و جویندگان جان ایشان بر ایشان خواهند آورد، هر کس گوشت همسایه خود را خواهد خورد.
 ۱۰ آنگاه کوزه را به نظر آنانی که همراه تو میروند بشکن.
 ۱۱ و ایشان را بگو: بیوه صباوت چنین میگوید: به نوعی که کسی کوزه کوزه را میشکند و آن را دیگر اصلاح نتوان کرد همچنان این قوم و این شهر را خواهم شکست و ایشان را در توفت دفن خواهند کرد تا جایی برای دفن کردن باقی نماند.
 ۱۲ خداوند میگوید: به این مکان و به ساکنانش چنین عمل خواهم نمود و این شهر را مثل توفت خواهم ساخت.
 ۱۳ و خانه های او را شلم و خانه های پادشاهان یهودا مثل مکان توفت نجس خواهد شد یعنی همه خانه هایی که بر ما میآید آنها بخور برای تمامی لشکر آسمان سوزانیدند و هدایای ریختنی برای خدا یان غیر ریختند.»
 پس ارمیا از توفت که خداوند اورا به جهت نبوت کردن به آنجا فرستاده بود باز آمد و در صحن خانه خداوند ایستاده، به تمامی قوم گفت:
 «هوه صباوت خدای اسرائیل چنین میگوید: اینک من بر این شهر و بر همه قریه هایش، تمامی بلا یارا که در بارهاش گفتم وارد خواهم آورد زیرا که گردن خود را سخت گردانیده، کلام مرا شنیدند.»

ارمیا و فشقور

و فشقور بن امیر کاهن که ناظر اول خانه خداوند بود، ارمیانی را که به این امور نبوت میکرد شنید.
 ۲ پس فشقور ارمیای نبی را رازده، او را در کندهای که نزد دروازه عالی بنیامین که نزد خانه خداوند بود گذاشت.
 ۳ و در فردای آن روز فشقور ارمیا را از کنده بیرون آورد و ارمیای را گفت: «دو ندا سم تو را نه فشقور بلکه ماجور مسایب خوانده است.»

۴ زیرا خداوند چنین میگوید: اینک من توراموثر ترس خودت و جمیع دوستانت میگردانم و ایشان به شمشیر دشمنان خود خواهند افتاد و چشمانت خواهد دید و تمامی یهود را به دست پادشاه بابل تسلیم خواهیم کرد که او ایشان را به بابل به اسیری برده، ایشان را به شمشیر به قتل خواهد رسانید.
 ۵ و تمامی دولت این شهر و تمامی مشقت آن را و جمیع نفایس آن را تسلیم خواهیم کرد و همه خزانه‌های پادشاهان یهود را به دست دشمنان ایشان خواهیم سپرد که ایشان را غارت کرده و گرفتار نموده، به بابل خواهند برد.
 ۶ و تو ای فشحور با جمیع سکنه خانه‌ات به اسیری خواهی رفت. و تو با جمیع دوستانت که نزد ایشان به دروغ نبوت کردی، به بابل داخل شده، در آنجا خواهی دیدم در در آنجا دفن خواهید شد.»
 شکایت ارمیا

ای خداوند مرا فریفتی پس فریفته شدم. از من زور آور تریودی و غالب شدی. تمامی روز مضحکه شدم و هر کس مرا استهزا میکند.
 ۸ زیرا هر گاه میخواستم تکلم نمایم ناله می‌کنم و به ظلم و غارت ندا مینمایم. زیرا کلام خداوند تمامی روز برای من موجب عار و استهزا گردیده است.
 ۹ پس گفتم که او آواز گریه می‌نماید و در یاد باری که اسم او سخن نخواهم گفت، آنگاه در دل من مثل آتش افروخته شد و در استخوانهایم بسته گردید و از خود داری خسته شده، باز نتوانستم ایستاد.
 ۱۰ زیرا که از بسیاری مذمت شنیدم و از هر جانب خوف بود و جمیع اصدقای من گفتند بر او شکایت کنید و ما شکایت خواهیم نمود و مرا قتل غریزی من می‌باشند) میگویند (که شاید او فریفته خواهد شد تا بروی غالب آمده، انتقام خود را از او بگیرم.
 ۱۱ لیکن خداوند با من مثل جبار قاهر است از این جهت ستمکاران من خواهند لغزید و غالب نخواهند آمد و چون که به فطانت رفتار ننمودند به رسوایی ابدی که فراموش نخواهند شد بینهایت نجل خواهند کردید.
 ۱۲ اما ای یهوه صبریوت که عادلان را می آزمايي و گردنهاود لهار مشاهده میکنی، بشود که انتقام تو را از ایشان بگیرم زیرا که دعوی خویش را نزد تو کشف نمودم.
 ۱۳ برای خداوند بسرائید و خداوند را تسبیح بخوانید زیرا که جان مسکینان را از دست شریران رهایی داده است.
 ملعون باد روزی که در آن مولود شدم و مبارک مباد روزی که مادرم مرا زاید.
 ۱۵ ملعون باد کسی که پدر مرا مرده داد و گفت که برای تولد زنیهای زایده شده است و او را بسیار شادمان گردانید.
 ۱۶ و آنکس مثل شهرهایی که خداوند آنها را شفقّت ننموده و آژگون ساخت بشود و فریادی در صبح و نعرهای در وقت ظهر بشنود.
 ۱۷ زیرا که مرا از رحم نکشت تا مادرم قبر من باشد و رحم او همیشه ایستن ماند.
 ۱۸ چرا از رحم بیرون آمدم تا مشقت و غم را مشاهده نمایم و روزهایم در خجالت تلف شود؟

رد تقاضای صدقیا

کلامی که به ارمیا از جانب خداوند نازل شد وقتی که صدقیا پادشاه، فشحور بن ملکاو و صفینا بن معسیای کاهن را نزد وی فرستاده، گفت:
 «رای ما از خداوند مسألت نمازیرا که نبود که صدقیا پادشاه بابل با ما جنگ میکند شاید که خداوند موافق کارهای عجیب خود با ما عمل نماید تا ما زما بر گردد»
 و ارمیا به ایشان گفت: «صدقیا چنین بگویند:
 یهوه خدای اسرائیل چنین میفرماید: اینک من اسلحه جنگ را که به دست شماست و شما با آنها پادشاه بابل و کلدانیانی که شمار از بیرون دیوارها محاصره نمودند جنگ میکنید بر می گردانم و ایشان را در اندرون این شهر جمع خواهیم کرد.
 ۵ و من به دست دراز و بازوی قوی و به غضب و حدت و خشم عظیم با شما مقاتله خواهم نمود.
 ۶ و ساکنان این شهر را هم از انسان و هم از حیوان خواهیم زد که به وبای سخت خواهند مرد.
 ۷ و خداوند میگوید که بعد از آن صدقیا پادشاه یهودا و بندها گانش و این قوم یعنی آنانی را که از بابل و شمشیر و قحط در این شهر باقیمانده باشند به دست نبوکدرصر پادشاه بابل و به دست دشمنان ایشان و به دست جویندگان جان ایشان تسلیم خواهیم نمود تا ایشان را به دم شمشیر بکشند و او را برایشان رفت و شفقت و ترحم نخواهد نمود.
 ۸ و به این قوم بگو که خداوند چنین میفرماید: اینک من طریق حیات و طریق موت را پیش شما می گذارم،
 هر که در این شهر بماند از شمشیر و قحط و بخواهد مرد، اما هر که بیرون رود و به دست کلدانیانی که شمارا محاصره نموده اند بیفتد، زنده خواهد ماند و جانانش برای او غنیمت خواهد شد.
 ۱۰ زیرا خداوند میگوید: من روی خود را بر این شهر به بدی و نه به نیکویی برگردانیدم و به دست پادشاه بابل تسلیم شده، آن را به آتش خواهد سوزانید.

«در باره خاندان پادشاه یهودا بگو کلام خداوند را بشنوید:
 ای خاندان داود خداوند چنین میفرماید: با مبادان به انصاف داوری نمایم و مغضوبان را از دست ظالمان برهانید مبادا حدت خشم من به سبب بدی اعمال شما مثل آتش صادر گردد و مشتعل شده، خاموش کنندهای نباشد.
 ۱۳ خداوند میگوید: ای ساکنه وادی وای حفزه هامون که میگویید کیست که به ضد ما فرود آید و کیست که به مسکنهای ما داخل شود اینک من به ضد تو هستم.
 ۱۴ و خداوند میگوید بر حسب غم اعمال شما به شما عاقبت خواهد رسانید و آنتی در جنگل (ین) هر (خواهم) فروخت که تمامی حوالی آن را خواهد سوزانید.»

خداوند چنین گفت: «خانه پادشاه یهودا و آفرودآی و در آنجا به این کلام متکلم شو

و بگو: ای پادشاه یهودا که بر کرسی داود نشستی، تو و بندگانت و قومت که به این دروازه هاداخل میشوید کلام خداوند را بشنوید:

خداوند چنین میگوید: انصاف و عدالت را اجرا میدو مغضوبان را از دست ظالمان برهانی و بر غر باو بیتمان و بیوه زنان ستم و جور نماید و خون پیگهان را در این مکان مرزید.

۴ زیرا که این کار را بجا آوردی همانا پادشاهانی که بر کرسی داود بنشینند، از دروازه های این خانه داخل خواهند شد و هر یک باندگان و قوم خود را بر آنها و اسبان سوار خواهند گردید.

۵ اما اگر این سخنان را نشنوید خداوند میگوید که به ذات خود قسم خوردم که این خانه خراب خواهد شد.

۶ زیرا خداوند در باره خاندان پادشاه یهودا چنین میگوید: اگر چه تو نزد من جلعاد و قله لبنان میباشی لیکن من تو را به بیابان و شهرهای غیر مسکون مبدل خواهم ساخت.

۷ و بر تو خراب کنندگان که هر یک بالآتش باشد معین میکنم و ایشان بهترین سروهای آزاد تو را قطع نموده، به آتش خواهند افکند.

۸ و امت های بسیار چون از این شهر عبور نمائید به یکدیگر خواهند گفت که خداوند به این شهر عظیم چرا چنین کرده است.

۹ و جواب خواهند داد از این سبب که عهد یهوه خدای خود را ترک کردند و خدایان غیر را ستیجید و عبادت نمودند.

«رای مرده گریه نمائید و برای او ماتم مگیرید. زار زار بگریید برای او که میروند زیرا که دیگر مرا جمع نخواهد کرد و زمین مولد خویش را نخواهد دید.»

۱۱ زیرا خداوند در باره سلوم بن یوشیاد پادشاه یهودا که بجای پدر خود یوشیاد پادشاه شده و از این مکان بیرون رفته است چنین می گوید که دیگر به اینجا نخواهد گشت.

۱۲ بلکه در مکانی که او را به اسیری برده اند خواهد مرد و این زمین را باز نخواهد دید.

«ای بر آن کسی که خانه خود را به بیانصافی و کوشکهای خویش را به ناحق بنامی کند که از همسایه خود بجان خدمت میگیرد و مزدش را به او نمی دهد.

۱۴ که میگوید خانه وسیع و اطافهای مروح برای خود بنا میکنم و بیخرها برای خویشتم میشکافد و قف (آزاد سز و آزاد میوشاند و با شجر ف رنگ میکند.

۱۵ آیا از این جهت که با سر و های آزاد مکارمت مینمائی، سلطنت خواهی کرد؟ آیا پدرت اکل و شرب نمی نمود و انصاف و عدالت را بجائی آورد، آنگاه برایش سعادت مند میبود؟

فقیر و مسکین را داد درسی مینمود، آنگاه سعادت مند می شد. مگر شناختن من این نیست؟ خداوند میگوید:

اما چشممان و دل تو نیست چیزی برای حرص خودت و برای ریختن خون پیگهان و برای ظلم و ستم تا آنها را بجاآوری.

۱۸ بنابراین خداوند در باره یوشیاد پادشاه یهودا چنین میگوید: که برایش ماتم نخواهند گرفت و نخواهند گفت: آهای برادر من یا آهای خواهر و نوحه نخواهند کرد و نخواهند گفت: آهای آقا یا آهای جلال وی.

۱۹ کشیده شده و بیرون از دروازه های اورشلم بجای دور انداخته شده به دفن الاغ مدفون خواهد گردید.

«هوازیل بن آمده، فریاد بر آور و آواز خود را در باشان بلند کن. و از عباریم فریاد کن زیرا که جمیع دستانت تلف شده اند.»

۲۱ در حین سعادت مندی تو به تو سخن گفتم، اما گفتم گوش نخواهم گرفت. همین از طفولیت عادت تو بوده است که به آواز من گوش ندهی.

۲۲ باد تمامی شبانان را خواهد چرانید و دستانت به اسیری خواهند رفت. پس در آن وقت به سبب تمامی شرارت نجل و رسوا خواهی شد.

۲۳ ای که در لبنان ساکن هستی و آشیانه خویش را در سروهای آزاد میسازی! هنگامی که المهاودر دمل زنی که میزاید تو را فر و گیرد چه قدر بر تو افسوس خواهند کرد؟

یهوه میگوید: به حیات من قسم که اگر چه کنیا هوای یوشیاد پادشاه یهودا خاتم پر دست راست من میبوده آینه تو را آنجا میکنم.

۲۵ و تو را به دست آنانی که قصد جان تو دارند و به دست آنانی که از ایشان ترسانی و به دست نبوکدر صیاد شاه بابل و به دست کلدانیان تسلیم خواهم نمود.

۲۶ و تو و مادرت را که تو را زاید، به زمین غربی که در آن تولید نیافتید خواهانداخت که در آنجا خواهید مرد.

۲۷ اما به زمینی که ایشان بسیار آرزو دارند که به آن برگردند مرا جمع نخواهند نمود.»

آیا این مرد کنیا هو ظرفی خوارشکسته میباشد و یا ظرفی ناپسندیده است؟ چرا او با اولادش به زمینی که آن را نمی شناسند انداخته و افکنده شده اند؟ ای زمینای زمینای زمین، کلام خداوند را بشنو!

خداوند چنین میفرماید: «بن شخص را با او لا دو کسی که در روزگار خود کامیاب نخواهد شد. بنویس، زیرا که هیچکس از ذریت وی کامیاب نخواهد شد و بر کرسی داود نخواهد نشست، و یار دیگر در یهودا سلطنت نخواهد نمود.»

بقیه وفادار

خداوند میگوید: «ای بر شبانانی که گله مرتع را هلاک ویرا کننده میسازند،»

بنابراین، یهوه خدای اسرائیل در باره شبانانی که قوم مرا میچرانند چنین میگوید: «ما گله مرا بر اکنده ساخته و رانده اید و به آنها توجه ننموده اید. پس خداوند میگوید اینک من عقوبت بدی اعمال شما را بر شما خواهم رسانید.

۳ و من بقیه که خویش را از هم زمینهای که ایشان را به آنها رانده ام جمع خواهم کرد و ایشان را به آغلهای ایشان باز خواهم آورد که بارور و بسیار خواهند شد.

۴ و برای ایشان شبانانی که ایشان را بچرانند بر پا خواهم نمود که بار دیگر ترسان و مشوش نخواهند شد و مفقود نخواهند گردید.» قول خداوند این است.

خداوند میگوید: «یک ایامی میآید که شاخهای عادل برای داود برپا می‌کنم و پادشاهی سلطنت نموده، به فطانت رفتار خواهد کرد و انصاف و عدالت را در زمین مجرا خواهد داشت.

۶ در ایام وی بود نجات خواهد یافت و اسرائیل با امنیت ساکن خواهد شد و اسمی که به آن نامیده میشود این است: یهوه صدیقینو) هوه عدالت ما.)
□ بنابراین خداوند میگوید: یک ایامی میآید که دیگر نخواهند گفت قسم به حیات یهوه که بنیاسرائیل را از زمین مصر برآورد.

۸ بلکه قسم به حیات یهوه که ذریت خاندان اسرائیل را از زمین شمال و از همه زمینهای که ایشان را به آنجا رانده بودم بیرون آورده، رهبری نموده است و در زمین خود ساکن خواهند شد.»

انبیای دروغین
به سبب انبیدال من در اندروم شکسته و همه استخوانهایم مسترخی شده است، مثل شخص مست و مانند مرد مغلوب شراب از جهت خداوند و از جهت کلام مقدس او گردیدم.

۱۰ زیرا که زمین را زنا کاران است و به سبب لعنت زمین ماتم میکند و مرتع های بیابان خشک شده است زیرا که طریق ایشان بد و توانایی ایشان باطل است.

۱۱ چونکه هم انبیا و هم کاهنان منافقانند و خداوند میگوید: شرارت ایشان را هم در خانه خود باقیام.

۱۲ بنابراین طریق ایشان مثل جایهای لغزنده در تاریکی غلیظ برای ایشان خواهد بود که ایشان رانده شده در آن خواهند افتاد. زیرا خداوند میگوید که «رسال عقوبت ایشان بالا برایشان عارض خواهم گردانید.

۱۳ و در انبیا سامره حاققی دیدم که برای بعل نبوت کرده، قوم من اسرائیل را گمراه گردانید هاند.

۱۴ و در انبیا اورشلیم نیز چیز هولناک دیدم. مرتکب زنا شده، به دروغ سلوک مینماید و دستهای شیران را تقویت میدهند مبادا هر یک از ایشان از شرارت خویش بازگشت نماید. و جمیع ایشان برای من مثل سدوم و سکاگان آن مانند عموه گردید هاند.»

بنابراین یهوه صیباوت در باره آن انبیا چنین میگوید: «یک من به ایشان افسستین خواهم خورانید و آب تلخ به ایشان خواهم نوشانید زیرا که از انبیا اورشلیم نفاق در تمامی زمین منتشر شده است.»

یهوه صیباوت چنین میگوید: «سخنان این انبیایی که برای شما نبوت میکنند گوش دهید زیرا شمارا به بطالت تعلم میدهند و رویای دل خود را بیان میکنند و نه از دهان خداوند.

۱۷ و به آنانی که مرا حقیر می‌شمارند پیوسته میگویند: خداوند میفرماید که برای شما سلامتی خواهد بود و به آنانی که به سر کشتی دل خود سلوک مینمایند میگویند که بالا به شما نخواهد رسید.

۱۸ زیرا کیست که به مشورت خداوند واقف شده باشد تا ببیند کلام او را بشنود و کیست که به کلام او گوش فراداشته، استماع نموده باشد.

۱۹ اینک باد شدید غضب خداوند صادر شده و گردبادی دور میزند و بر سر شیران فرود خواهد آمد.

۲۰ غضب خداوند تا مقاصد دل او را بجای آورد و به انجام نرساند نخواهد گشت. در ایام آخرین را نیخواهید فهمید.

۲۱ من این انبیا را نفر ستادم لیکن دویدند. به ایشان سخن نگفتم اما ایشان نبوت نمودند.

۲۲ اما اگر در مشورت من قایم میماندند، کلام مرا به قوم من بیان میکردند و ایشان را از راه بد و از اعمال شریر ایشان بری گردانیدند.

۲۳ یهوه میگوید: آیا من خدای نزدیک هستم و خدای دوری؟

و خداوند میگوید: آیا کسی خویش را در جای مخفی پنهان تواند نمود که من او را نبینم مگر من آسمان و زمین را مملو می سازم؟ کلام خداوند این است.

۲۵ سخنان انبیا را که به اسم من کاذبانه نبوت کردند شنیدم که گفتند خواب دیدم خواب دیدم.

۲۶ این تا به کی در دل انبیایی که کاذبانه نبوت میکنند خواهد بود که انبیای فریب دل خودشان مینمایند،

که به خوابهای خویش که هر کدام از ایشان به همسایه خود بازمیگویند خیال دارند که اسم مرا از یاد قوم من ببردند، چنانکه پدران ایشان اسم مرا برای بعل فراموش کردند.

۲۸ آن انبیایی که خواب دیده است خواب را بیان کند و آن که کلام مرا دارد کلام مرا راستی بیان نماید. خداوند میگوید که اگر با گندم چه کار است؟»

و خداوند میگوید: «با کلام من مثل آتش نیست و مانند چکشی که محضره را خرد می کند؟»

لذا خداوند میگوید: «یک من به ضد این انبیایی که کلام مرا از بکدیگر میدزدند هستم.»

و خداوند میگوید: «یک من به ضد این انبیا هستم که زبان خویش را بکار برده، میگویند: او گفته است.»

و خداوند میگوید: «یک من به ضد اینان هستم که به خوابهای دروغ نبوت میکنند و آنها را بیان کرده، قوم مرا به دروغها و خیالهای خود گمراه مینمایند، و من ایشان را نفر ستادم و ما مور نکردم پس خداوند می گوید که به این قوم هیچ نفع نخواهند رسانید.

۳۳ و چون این قوم با نی یا کاهنی از تو سوال نموده، گویند که وحی خداوند چیست؟ پس به ایشان بگو: کدام وحی؟ قول خداوند این است که شمارا ترک خواهیم نمود.

۳۴ و آن نبی یا کاهن یا قومی که گویند وحی یهوه، همانا بر آن مرد و بر خانهاش عقوبت خواهم رسانید.

۳۵ و هر کدام از شما به همسایه خویش و هر کدام برادر خود چنین گویند که خداوند چه جواب داده است و خداوند چه گفته است؟

لیکن وحی یهوه را دیگر ذکر ننمایید زیرا کلام هر کس وحی او خواهد بود چونکه کلام خدای حی یعنی یهوه صیباوت خدای ما را منحرف ساختاید.

۳۷ و به نبی چنین بگو که خداوند به توجه جواب داده و خداوند به توجه گفته است؟

واگر میگوید: وحی بهوه، پس بهوه چنین میفرماید چونکه این سخن یعنی وحی بهوه را گفتید بآنکه نزد شما فرستاده، فرمودم که وحی بهوه را مگویند، لهذا اینک من شمارا بالکل فراموش خواهم کرد و شمارا بآن شهری که به شما و به پدران داده بودم از حضور خود دور خواهم انداخت. ۴۰ و عارابدی و روسوایی جاودانی را که فراموش نخواهد شد بر شما عارض خواهم گردانید.»

دوسبدانجیر

و بعد از آنکه نیکو کرد و رصیراد شاه بابل یکتینا این بهوایم پادشاه بهودار ابار و وسای بهودا و صنعتگران و آهنگران از اورشلیم اسیر نموده، به بابل برد، خداوند دوسبدانجیر

را که پیش هیکل خداوند گذاشته شده بود به من نشان داد

که در سبداول، انجیر بسیار نیکو مثل انجیر نو برود و در سبدا دیگر انجیر بسیار بد بود که چنان زشت بود که نمی شود خورد.

۳ و خداوند مرا گفت: «ی ارمیا چه میبینی؟» «گفتم: انجیر. اما انجیرهای نیکو، بسیار نیکو است و انجیرهای بد بسیار بد است که از بدی آن رانی توان خورد.»

و کلام خداوند به من نازل شده، گفت:

«هوه خدای اسرائیل چنین میگوید: مثل این انجیرهای خوب همچنان اسیران بهودار را که ایشان را از اینجا به زمین کلدانیان برای نیکوئی فرستادم منظور خواهم داشت.

۶ و چشمان خود را بر ایشان به نیکوئی خواهم انداخت و ایشان را به این زمین باز خواهم آورد و ایشان را بنا کرده، منهدم نخواهم ساخت و غرس نموده، ریشه ایشان را نخواهم کند.

۷ و دلی به ایشان خواهم بخشید تا مرا ایشانسانند که من بهوه هستم و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود، زیرا که به تمامی دل بسوی من بازگشت خواهند نمود.»

خداوند چنین میگوید: «ثل انجیرهای بد که چنان بد است که نمی توان خورد، البته همچنان صدقیاد پادشاه بهودا و روسای او و بقیه اورشلیم را که در این زمین باقیمانده اند و آتانی را که در مصر ساکنند تسلیم خواهم نمود.

۹ و ایشان را در تمامی ممالک زمین مایه تشویش و بلا و در تمامی مکان هایی که ایشان را راندند عار و ضرر با مثل و مسخره و لعنت خواهم ساخت.

۱۰ و در میان ایشان شمشیر و حفظ و با خواهم فرستاد تا از زمینی که به ایشان و به پدران ایشان داده ام نابود شوند.»

هفتادسال اسارت

کلامی که در سال چهارم به یوشیا بن بویشیا، پادشاه بهودا که سال اول نیکو کرد و رصیراد شاه بابل بود بر او میاد باره تمامی قوم بهودا نازل شد.

۲ و ارمیای نبی تمامی قوم بهودا جمع سکنه اورشلیم را به آن خطاب کرده، گفت:

«ز سال سیزدهم یوشیا این آموں پادشاه بهودا تا امروز که بیست و سه سال باشد کلام خداوند بر من نازل میشود و من به شما سخن میگفتم و صبح زود برخاسته، تکلم مینمودم اما شما گوش نمی دادید.

۴ و خداوند جمع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستاد و صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمود اما نشنیدید و گوش خود را فراتر گرفتید تا استماع ننمایید.

۵ و گفتند: هر یک از شما از راه خود و اعمال شریر خویش بازگشت نمائید و در زمینی که خداوند به شما و به پدران شما نازل تا به ابد بخشیده است ساکن باشید.

۶ و از عقب خدایان غیر زوید و آنها را عبادت و سجده نمائید و به اعمال دستهای خود غضب مرا به هیجان میاورید مباد امر شما بلا بر سامم.»

اما خداوند میگوید: «را اطاعت ننمودید بلکه خشم مرا به اعمال دستهای خویش برای بالای خود به هیجان آوردید.»

بنابراین بهوه صبا یوت چنین میگوید: «و نکه کلام مرا نشنیدید،

خداوند میگوید: اینک من فرستاده، تمامی قبایل شمال را بنده خود نیکو کرد و رصیراد شاه بابل گرفته، ایشان را بر این زمین ویرسان گانش و بر همه امت هایی که به اطراف آن میباشند خواهم آورد و آنها را بالکل هلاک کرده، دهشت و مسخره و خرابی ابدی خواهم ساخت.

۱۰ و از میان ایشان آواز شادمانی و آواز خوشی و صدای داماد و صدای عروس و صدای آسیا و روسوایی چراغ را نابود خواهم گردانید.

۱۱ و تمامی این زمین خراب و ویران خواهد شد و این قوم هفتاد سال پادشاه بابل را بندگی خواهند نمود.»

و خداوند میگوید که «عدا از انقضای هفتاد سال من بر پادشاه بابل و بر آن امت و بر زمین کلدانیان عقوبت گناه ایشان را خواهم رسانید و آن راه خرابی ابدی مبدل خواهم ساخت.

۱۳ و بر این زمین تمامی سخنان خود را که به ضد آن گفته ام یعنی هر چه در این کتاب مکتوب است که ارمیا آن را در باره جمع امتها نبوت کرده است خواهم آورد.

۱۴ زیرا که امت های بسیار و پادشاهان عظیم ایشان را بنده خود خواهند ساخت و ایشان را موافق افعال ایشان و موافق اعمال دستهای ایشان مکافات خواهم رسانید.»

سه غضب خدا

زائر و که بهوه خدای اسرائیل به من چنین گفت که «سه شراب این غضب را از دست من بگیر و آن را به جمع امت هایی که تو را نزد آنها می فرستم بنوشان.

۱۶ تا بیاشامند و بهسبب شمشیری که در میان ایشان میفرستم توان شوند و دیوانه گردند.»

پس کاسه را از دست خداوند گرفتم و به جمع امت هایی که خداوند مرا نزد آنها فرستاد نوشانیدم.

- ۱۸ یعنی به اورشلیم و شهرهای یهودا و پادشاهانش و سرورانش تا آنها را خرابی و دهشت و سخره و لعنت چنانکه امر و زنده است گردانم.
- ۱۹ و به فرعون پادشاه مصر و بندگانش و سرورانش و تمامی قومش.
- ۲۰ و به جمیع امت های مختلف و به جمیع پادشاهان زمین عوص و به همه پادشاهان زمین فلسطینیان یعنی اشقلون و غزه و عقرن و بقیه اشدود.
- ۲۱ و به ادوم و مواب و بنی عمون.
- ۲۲ و به جمیع پادشاهان صور و همه پادشاهان صیدون و به پادشاهان جزیری که به آن طرف دریا میباشند.
- ۲۳ و به ددان و تیمابوز و به همگانی که گوشه های موی خود را می تراشند.
- ۲۴ و به همه پادشاهان عرب و به جمیع پادشاهان امت های مختلف که در بیابان ساکنند.
- ۲۵ و به جمیع پادشاهان زمیری و همه پادشاهان عیلام و همه پادشاهان مادی.
- ۲۶ و به جمیع پادشاهان شمال خواه قریب و خواه بعید هر یک با شما و خود و به تمامی ممالک جهان که بر روی زمینند. و پادشاه شیشک بعد از ایشان خواهد آشامید.
- و به ایشان بگو: یهوه صبا یوت خدای اسرائیل چنین میفرماید: «تو شنید و مست شوی و قی کنیدی تا از شمشیری که من در میان شما می فرستم بپشتید و برنخیزید.
- ۲۸ و اگر از گرفتن کاسه از دست تو نوشیدنش ابا نمائید آنگاه به ایشان بگو: یهوه صبا یوت چنین میگوید: البته خواهید نوشید.
- ۲۹ زیرا ایک من به برساندن بلای این شهری که به اسم من مسمی است شروع خواهم نمود و آیا شما بالکل بیعقوبت خواهید ماند؟ بیعقوبت نخواهید ماند زیرا یهوه صبا یوت میگوید که من شمشیری بر جمیع ساکنان جهان مامور میکنم.
- ۳۰ پس تو به تمامی این سخنان بر ایشان نبوت کرده، به ایشان بگو: خداوند از اعلی علین غرش مینماید و از مکان قدس خویش آواز خود را میدهد و به ضد مرتع خویش به شدت غرش مینماید و مثل آتانی که انگور را می افشاند، بر تمامی ساکنان جهان نعره میزند، و صدا به کرانه های زمین خواهد رسید زیرا خداوند را با امتها دعوی است و او بر هر ذی جسد داوری خواهد نمود و شرش را به شمشیر تسلیم خواهد کرد.» قول خداوند این است.
- یهوه صبا یوت چنین گفت: «نیک بلا از امت به امت سرایت میکند و پادشاهان عظیمی از کرانه های زمین را نگیخته خواهند شد.»
- و در آن روز کشتگان خداوند از کران زمین تا کران دیگرش خواهند بود. برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و ایشان را جمع نخواهند کرد و دفن نخواهند نمود بلکه بر روی زمین سرگین خواهند بود.
- ۳۴ ای شبانان و لوله نمایندگان و فیدر یادر آورید. و ای روسای گله بغلطید زیرا که ایام کشته شدن شمار سیده است و من شمارا پراکنده خواهم ساخت و مثل ظرف مرغوب خواهید افتاد.
- ۳۵ و ملجرا برای شبانان و مفر برای روسای گله نخواهد بود.
- ۳۶ هین فریاد شبانان و نعره روسای گله از پراخند آمدن تمهای ایشان را ویران ساخته است.
- ۳۷ و مرتعهای سلامتی به سبب حدت خشم خداوند خراب شده است.
- ۳۸ مثل شیرینیه خود را ترک کرده است زیرا که زمین ایشان به سبب خشم هلاک کننده و به سبب حدت غضبش ویران شده است.
- تهدید ارمیا
- در ابتدای سلطنت یهوه یاقیم بن یوشیاد پادشاه یهودا این کلام از جانب خداوند نازل شده، گفت:
- «داوند چنین میگوید: در حصن خانه خداوند ایست و به ضد تمامی شهرهای یهودا که به خانه خداوند برای عبادت میآیند همه سخنانی را که تو را امر فرمودم که به ایشان بگویی و بگویی بکنم.»
- ۳ شاید بشنوند و هر کس از راه بد خویش برگردد تا از بلایی که من قصد نمودم که به سبب اعمال بد ایشان به ایشان برسانم پشیمان گردم.
- ۴ پس ایشان را بگو: خداوند چنین میفرماید: اگر به من گوش ندهید و در شریعت من که پیش شما نهادام سلوک ننمایید، و اگر کلام بندگاتم انبیا را که من ایشان را نزد شما فرستادم اطاعت ننمایید بآنکه من صبح زود برخاسته، ایشان را رسال نمودم اما شما گوش نگرقتید.
- ۶ آنگاه این خانه را مثل شیله خواهم ساخت و این شهر را برای جمیع امت های زمین لعنت خواهم گردانید.»
- و کاهنان و انبیا و تمامی قوم، این سخنان را که از میان در خانه خداوند گفت شنیدند.
- ۸ و چون ارمیا از میان گفتن هر آنچه خداوند او را مامور فرمود بود که به تمامی قوم بگوید فارغ شد، کاهنان و انبیا و تمامی قوم او را گرفته، گفتند: «لبته خواهی مرد.»
- ۹ چرا به اسم یهوه نبوت کرده، گفتی که این خانه مثل شیله خواهد شد و این شهر خراب و غیر مسکون خواهد گردید؟ «پس تمامی قوم در خانه خداوند نزد ارمیا جمع شدند.
- و چون روسای یهودا این چیزها را شنیدند از خانه پادشاه به خانه خداوند برآمده، به دهنه دروازه جدید خانه خداوند نشستند.
- ۱۱ پس کاهنان و انبیا، و روسا و تمامی قوم را خطاب کرده، گفتند: «بین شخص مستوجب قتل است زیرا چنانکه به گوشهای خود شنیدید به خلاف این شهر نبوت کرد.»
- پس ارمیا جمیع سروران و تمامی قوم را مخاطب ساخته، گفت: «داوند امر فرستاده است تا همه سخنانی را که شنیدید به ضد این خانه و به ضد این شهر نبوت نمایم.
- ۱۳ پس الان راهها و اعمال خود را اصلاح نمائید و قول یهوه خدای خود را بشنویید تا خداوند از این بلایی که در باره شما فرموده است پشیمان شود.
- ۱۴ اما من اینک در دست شما هستم موافق آنچه در نظر شما پسند و صواب آید بعمل آرید.

۱۵ لیکن اگر شمارا به قتل رسانید یقین بدانید که خون بیگانه‌ی را بر خونیشتن و بر این شهر و سواکنانش وارد خواهید آورد. زیرا حقیقت خداوند مرا نزد شما فرستاده است تا همه این سخنان را به گوش شما برسانم.»
آنگاه روسو و تمامی قوم به کاهنان و انبیا گفتند که: «نمرد مستوجب قتل نیست زیرا به اسم یهوه خدای ما به ما سخن گفته است.»

و بعضی از مشایخ زمین برخاسته، تمامی جماعت قوم را خطاب کرده، گفتند

که: «یکای مورشتی در ایام حزقیل پادشاه یهودانیت کرد و به تمامی قوم یهود اتکام نموده، گفت: یهوه صباوت چنین میگوید که صهیون را مثل مزرعه شیبار خواهند کرد و اورشلیم خراب شده، کوه این خانه به بلندبهای جنگل مبدل خواهد گردید.

۱۹ آیا حزقیل پادشاه یهودا تمامی یهودا را کشتند؟ فی‌البحکه از خداوند بترسید و نزد خداوند استعدا نمود و خداوند از آن بلائی که در باره ایشان گفته بود پشیمان گردید. پس مابلائی عظیمی بر جان خود وارد خواهد آورد.»

و نیز شخصی اوریا نام از شمعیانز قریب یعارم بود که به نام یهوه نبوت کرد و او به ضد این شهر و این زمین و همه سخنان ارمیا نبوت کرد.

۲۱ و چون یهوه یاقیم پادشاه و جمیع نجفعا عاش و تمامی سرورانش سخنان او را شنیدند پادشاه قصد جان او نمود و چون او را این را شنید بترسید و فرار کرده، به مصر رفت.

۲۲ و یهوه یاقیم پادشاه کسان به مصر فرستاد یعنی الناثان بن عکبورو چند نفر را با او به مصر (رستاد.)

□□ و ایشان او را از مصر بیرون آورده، او را نزد یهوه یاقیم پادشاه رسانیدند و او را به شمشیر کشته، بدن او را به قبرستان عوام انداخت.

۲۴ لیکن دست اخیقاف بن شافان با او را میباید تا او را بهدست قوم نسیارند که او را به قتل رسانند.

اطاعت از نبوکدنصر

در ابتدای سلطنت یهوه یاقیم بن یوشی پادشاه یهودا این کلام از جانب خداوند بر او نازل شده، گفت:

خداوند به من چنین گفت: «ندها و یوه غهارای خود بساز و آنها را برگردن خود بگذار.

۳ و آنها را نزد پادشاه ادم و پادشاه موآب و پادشاه بنی عمون و پادشاه صور و پادشاه صیدون بدهست رسولانی که به او و شلیم نزد صدقیل پادشاه یهودا خواهند آمد بفرست.

۴ و ایشان را برای آقایان ایشان امر فرموده، بگو یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین میگوید: به آقایان خود بدین مضمون بگویید:

من جهان و انسان و حیوانات را که بر روی زمینند به قوت عظیم و بازوی افراشته خود آفریدم و آن را بر هر که در نظر من پسند آمد بخشیدم.

۶ و الان من تمامی این زمینها را بدهست بنده خود نبوکدنصر پادشاه بابل دادم و نیز حیوانات صحرا را به او بخشیدم تا او را بندگی نمایند.

۷ و تمامی امتهای او را و پسرش و پسر پسرش را خدمت خواهند نمود تا وقتی که نبوت زمین او نیز برسد. پس امت‌های بسیار و پادشاهان عظیم او را بنده خود خواهند ساخت.

۸ و واقع خواهد شد که هر امتی و مملکتی که نبوکدنصر پادشاه بابل را خدمت نمایند و گردن خویش را زیر یوغ پادشاه بابل نگذارند خداوند میگوید: که آن امت را به شمشیر و قحط و باسرا خواهم داد تا ایشان را بدهست و هلاک کرده باشم.

۹ و اما شما به انبیا و فالگیران و خواب بینندگان و ساحران و جادوگران خود که به شما حرف میزنند و میگویند پادشاه بابل را خدمت منماید گوش مگیرید.

۱۰ زیرا که ایشان برای شما کاذبانه نبوت میکنند تا شمارا از زمین شما دور نمایند و من شمارا را کنده سازم تا هلاک شوید.

۱۱ اما آن امتی که گردن خود را زیر یوغ پادشاه بابل بگذارند و او را خدمت نمایند خداوند میگوید که آن امت را در زمین خود ایشان مقیم خواهد ساخت و آن را زرع نموده، در آن ساکن خواهند شد.»

و به صدقیل پادشاه یهودا همه این سخنان را بیان کرده، گفتم: «ردنهای خود را زیر یوغ پادشاه بابل بگذارید و او را و قوم او را خدمت نمایند تا زنده بمانید.

۱۳ چرا تو قوت به شمشیر و قحط و باسرا میبیری چنانکه خداوند در باره قومی که پادشاه بابل را خدمت نمایند گفته است.

۱۴ و گوش مگیرید به سخنان انبیا بی که به شما میگویند پادشاه بابل را خدمت نمایند زیرا که ایشان برای شما کاذبانه نبوت میکنند.

۱۵ زیرا خداوند میگوید: من ایشان را نفرستادم بلکه ایشان به اسم من به دروغ نبوت میکنند تا شمارا اخراج کنم و شما را انبیا بی که برای شما نبوت مینمایند هلاک شوید.»

و به کاهنان و تمامی این قوم نیز خطاب کرده، گفتم: «داند چنین میگوید: گوش مگیرید به سخنان انبیا بی که برای شما نبوت کرده، میگویند اینک ظروف خانه خداوند بعد از اندک مدتی از بابل باز آورده خواهد شد زیرا که ایشان کاذبانه برای شما نبوت میکنند.

۱۷ ایشان را گوش مگیرید بلکه پادشاه بابل را خدمت نمایند تا زنده بمانید. چرا این شهر خراب شود؟

و اگر ایشان انبیا مینمایند و کلام خداوند با ایشان است پس الان از یهوه صباوت استعدا بکنند تا ظروفی که در خانه خداوند و در خانه پادشاه یهودا و او و اورشلیم باقی است به بابل برده نشود.

۱۹ زیرا که یهوه صباوت چنین میگوید: در باره ستونها و دریاچه و یابها و سایر ظروفی که در این شهر باقی مانده است،

و نبوکدنصر پادشاه بابل آنها را احیی که بکنی این یهوه یاقیم پادشاه یهودا و جمیع شرفا یهودا و او و اورشلیم را از اورشلیم به بابل بردنگرفت.

۲۱ به درستی که یهوه صباوت خدای اسرائیل در باره این ظروفی که در خانه خداوند و در خانه پادشاه یهودا و او و اورشلیم باقی مانده است چنین میگوید:

که آنها به بابل برده خواهد شد و خداوند میگوید تا روزی که از ایشان تنفقد تمامم در آنجا خواهد ماند و بعد از آن آنها را بیرون آورده، به این مکان باز خواهد آورد.»

حنیانی کاذب

و در همان سال در ابتدای سلطنت صدقیاد شاه یهود در ماه پنجم از سال چهارم واقع شد که حنیا بن عزرو نبی که از جبعون بود مردار خانه خداوند در حضور کاهنان و تمامی قوم خطاب کرده، گفت:

«هوه صبا یوت خدای اسرائیل بدین مضمون تکلم نموده و گفته است من یوغیاد شاه بابل را شکستام.

۳ بعد از انقضای دو سال من همه طرف های خانه خداوند را که نبود که نصریاد شاه بابل ازین مکان گرفته، به بابل برده اینجا باز خواهم آورد.

۴ و خداوند میگوید من یکتیانی بیویا قیام پادشاه یهودا و جمیع اسیران یهودا را که به بابل رفته اند به اینجا باز خواهم آورد زیرا که یوغیاد شاه بابل را خواهم شکست.»

آنگاه ارمیانی به حنیا بنی در حضور کاهنان و تمامی قومی که در خانه خداوند حاضر بودند گفت:

پس ارمیانی گفت: «میں خداوند چنین بکند و خداوند سختانت را که به آنها نبوت کردی استوار نماید و ظروف خانه خداوند و جمیع اسیران را از بابل به اینجا بازیاورد.

۷ لیکن این کلام را که من به گوش تو به سمع تمامی قوم میگویم بشنو:

انبیایی که از زمان قدیم قبل از من و قبل از تو بود هاند در باره زمینهای بسیار و ممالک عظیم به جنگ و یلا و و بانیت کرد هاند.

۹ اما آن نبیای که بسلامتی نبوت کندهاگر کلام آن نبی واقع گردد، آنگاه آن نبی معروف خواهد شد که خداوند فی الحقیقه او را فرستاده است.»

پس حنیا بنی یوغ را از گردن ارمیانی گرفته، آن را شکست.

۱۱ و حنیا به حضور تمامی قوم خطاب کرده، گفت: «داوند چنین میگوید: بهمین طور یوغ نبوت کرد که نصریاد شاه بابل را بعد از انقضای دو سال از گردن جمیع امتها خواهم شکست.» و ارمیانی به راه خود رفت.

و بعد از آنکه حنیا بنی یوغ را از گردن ارمیانی شکسته بود کلام خداوند بر ارمیانی نازل شده، گفت:

«و حنیا بنی را بگو: خداوند چنین میگوید: یوغیای چونی را شکستی اما بجای آنها یوغیای آهنین را خواهی ساخت.

۱۴ زیرا که یوه صبا یوت خدای اسرائیل چنین میگوید: من یوغی آهنین بر گردن جمیع این امتها نهادم تا نبوت کرد که نصریاد شاه بابل را خدمت نماید پس او را خدمت خواهند نمود و نیز حیوانات صحرا را به او دادم.»

آنگاه ارمیانی به حنیا بنی گفت: «ی حنیا بشنو! خداوند تو را نفرستاده است بلکه تو این قوم را و امیداری که به دروغ توکل نمایند.

۱۶ بنابراین خداوند چنین میگوید: نیک من تو را از روی این زمین دور میاندازم و تو امسال خواهی مرد زیرا که سختان فتنه انگیز به ضد خداوند گفتی.» پس در ماه هفتم همان سال حنیا بنی مرد.

رساله ارمیا به اسیران بابل

این است سختان رساله ای که ارمیانی از اورشلیم زدیقه به مشایخ اسیران و کاهنان و انبیا و تمامی قومی که نبود که نصریاد اورشلیم به بابل به اسیری برده بود فرستاد.

۲ بعد از آنکه یکتیاد شاه و ملکه و خواجهرسان و سروران یهودا و اورشلیم و صنعتگران و آهنگران از اورشلیم بیرون رفته بودند.

۳ س آن را (پس) است العاس بن شافان و جبرایین حلقیا که صدقیاد شاه یهودا ایشان را نزد نبوت کرد که نصریاد شاه بابل به بابل فرستاد) رسال نموده (گفت:

«هوه صبا یوت خدای اسرائیل به تمامی اسیرانی که من ایشان را از اورشلیم به بابل به اسیری فرستادم، چنین میگوید:

خانهها ساخته در آنها ساکن شوید و باغها غرس نموده، میوه آنها را بخورید.

۶ زنان گرفته، پسران و دختران به هم رسانید و زنان برای پسران خود بگیرید و دختران خود را به شوهر بدید تا پسران و دختران زاینند و در آنجا زیاده کنید و کم نگردید.

۷ و سلامتی آن شهر را که شمارا به آن به اسیری فرستادم بطبیعد و برایش نزد خداوند مسالت نمایند زیرا که در سلامتی آن شمارا سلامتی خواهد بود.

۸ زیرا که یوه صبا یوت خدای اسرائیل چنین میگوید: مگدا رید که انبیا ای شما که در میان شما اند و فالگیران شما شمارا فریب دهند و به خوابهایی که شما ایشان را و می دارید که آنها را ببینند، گوش مگیرید.

۹ زیرا خداوند می گوید که ایشان برای شما به اسم من کاذب نبوت میکنند و من ایشان را نفرستادم.

۱۰ و خداوند میگوید: چون مدت هفتاد سال بابل سپری شود من از شما تنفقد خواهم نمود و سختان نیکورا که برای شما گفتم انجام خواهم داد، به اینکه شما را به این مکان باز خواهم آورد.

۱۱ زیرا خداوند میگوید: فکرهای را که برای شما دارم میدانم که فکرهای سلامتی میباشد و نه بدی تا شمارا در آخرت امید بخشم.

۱۲ و مرا خواهد خواند و آمده، نزد من تضرع خواهید کرد و من شمارا اجابت خواهم نمود.

۱۳ و مرا خواهد طلبید و چون مرا به تمامی دل خود جستجو نمائید، مرا خواهید یافت.

۱۴ و خداوند می گوید که مرا خواهید یافت و اسیران شمارا باز خواهم آورد. و خداوند میگوید که شمارا از جمیع امتها و از همه مکان هایی که شمارا در آنها رانده ام، جمع خواهم نمود و شمارا از جایی که به اسیری فرستادم، باز خواهم آورد.

۱۵ از آن رو که گفتید خداوند برای مادر بابل انبیا مبعوث نموده است.

«س خداوند به پادشاهی که بر کسی داود نشسته است و به تمامی قومی که در این شهر ساکنند، یعنی برادران شما که همراه شما به اسیری رفته اند، چنین میگوید:

بلی بهوه صباوت چنین میگوید: اینک من شمشیر و قحط و و باران ایشان خواهم فرستاد و ایشان را مثل انجیرهای بد که آنها را ازیدی توان خورد، خواهم ساخت.

۱۸ و ایشان را به شمشیر و قحط و و باعقاب خواهم نمود و در میان جمیع ممالک جهان مشوش خواهم ساخت تا برای همه امت هایی که ایشان را در میان آنها رانده ام، لعنت و دشت و مسخره و عار باشند.

۱۹ چونکه خداوند میگوید: کلام مرا که به واسطه بندگان خود انبیا زدا ایشان فرستادم نشنیدند بآنکه صبح زود برخاسته، آن را فرستادم اما خداوند میگوید که شما نشنیدید.

۲۰ و شما ای جمیع اسیرانی که از اورشلیم به بابل فرستادم کلام خداوند را بشنوید.

۲۱ بهوه صباوت خدای اسرائیل در باره اخاب بن یولا باودر باره صدقیان معسیا که برای شما به اسم من کاذبانه نبوت میکنند، چنین میگوید: اینک من ایشان را به دست نبوکدنصر پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد و او ایشان را در حضور شما خواهد کشت.

۲۲ و ایشان برای تمامی اسیران یهودا که در بابل میباشند لعنت گرفته، خواهند گفت که خداوند تو مثل صدقیان و اخاب که پادشاه بابل ایشان را در آتش سوزانید، بگرداند.

۲۳ چونکه ایشان در اسرائیل حماقت نمودند و بوزنان همسایگان خود زنا کردند و به اسم من کلامی را که به ایشان امر نموده بودم کاذبانه گفتند و خداوند میگوید که من عارف و شاهد هستم.

«شمعیای نخلای را خطاب کرده، بگو:

بهوه صباوت خدای اسرائیل تکلم نموده، چنین میگوید: از آنجایی که تو رسایل به اسم خود نزد تمامی قوم که در اورشلیم ماند و نزد صفتیای ابن معسیا کاهن و نزد جمیع کاهنان فرستاده، گفتی:

که خداوند تو را بهجای یهودا دعاه کاهن به کفایت نصب نمود است تا بر خانه خداوند و کلا باشی. برای هر شخص مجنون که خویشتر را نمی نماید تا او را در کند و هلاک کند.

۲۷ پس الان چرا ارمیا عاقتوئی را که خود را برای شتابی مینماید تو بیخ نمی کنی؟

زیرا که او نزد ما به بابل فرستاده، گفت که این اسیری بطول خواهد انجامید پس خانها بنا کرده، ساکن شوید و باغها غرس نموده، میوه آنها را بخورید.»

و صفتیای کاهن این رساله را به گوش ارمیا پی خواند.

۳۰ پس کلام خداوند را بر میانازل شده، گفت:

«ز جمیع اسیران فرستاده، بگو که خداوند در باره شعیای نخلای چنین میگوید: چونکه شعیای برای شتابی میکند و من او را نفرستادم و او شمارا و امیدارد که به دروغ اعتماد نماید،

بنابراین خداوند چنین میگوید: اینک من بر شعیای نخلای و ذریه وی عقوبت خواهم رسانید و برایش کسیکه در میان این قوم ساکن باشد، نخواهد ماند و خداوند می گوید او آن احسانی را که من برای قوم خود می کنم نخواهد دید، زیرا که در باره خداوند سخنان فتنه انگیز گفته است.»

تفقدا از اسرائیل

کلامی که از جانب خداوند بر میانازل شده، گفت:

«هوه خدای اسرائیل تکلم نموده، چنین میگوید: تمامی سخنانی را که من به تو گفتم، در طوماری بنویس.

۳ زیرا خداوند میگوید: اینک ایای میآید که اسیران قوم خود اسرائیل و یهودا را باز خواهم آورد و خداوند میگوید: ایشان را به زمینی که به پدران ایشان دادام، باز خواهم رسانید تا آن را به تصرف آورند.»

و این است کلامی که خداوند در باره اسرائیل و یهودا گفته است.

۵ زیرا خداوند چنین میگوید: «دای ارتعاش شنیدیم. خوف است و سلامتی فی.»

۶ سوال کنید و ملاحظه نمائید که آیا ذکور اولاد میزاید؟ پس چرا هر مرد را میبینم که مثل زنی که میزاید دست خود را بر کمرش نهاده و همه چهرهها به زردی مبدل شده است؟»

وای بر ما زیرا که آن روز، عظیم است و مثل آن دیگری نیست و آن زمان تنگی یعقوب است اما از آن نجات خواهد یافت.

و بهوه صباوت میگوید: «راینه در آن روز و غوغا و آواز گردنت خواهم شکست و بندهای تو را خواهم گسیخت. و غر بیان بار دیگر او را بنده خود نخواهند ساخت.

۹ و ایشان خدای خود بهوه و پادشاه خویش داود را که برای ایشان برمی انگیزانم خدمت خواهند کرد.

۱۰ پس خداوند میگوید کههای بنده من یعقوب مترس وای اسرائیل هر اسان مباش زیرا اینک من تو را از جای دور و ذریه تو را از زمین اسیری ایشان خواهم رها نید و یعقوب مرا جمع نموده، در رفاهیت و امنیت خواهد بود و کسی او را نخواهد ترسانید.

۱۱ زیرا خداوند میگوید: من بانو هستم تا تو را انجاشتم و جمیع امتها را که تو را در میان آنها پراکنده ساختم، تلف خواهم کرد. اما تو را تلف نخواهم نمود، بلکه تو را به انصاف تا دیب خواهم کرد و تو را بیسز نخواهم گذاشت.

۱۲ زیرا خداوند چنین میگوید: جراحت تو علاج ناپذیر و ضربت تو مهلک میباشد.

۱۳ کسی نیست که دعوی تو را فیصل دهد تا التیام یابی و برایت دواهای شفا بخشند های نیست.

۱۴ جمیع دوستان تورا فراموش کرده، درباره تو احوال پرس می نمایند زیرا که تو را به صدمه دشمن و به تادیب بی رحمی به سبب کثرت عصیان و زیادتى گناهات مبتلا ساختام.

۱۵ چرا درباره جراحت خود فریاد مینمائی؟ دردتو علاج ناپذیر است. به سبب زیادتى عصیان و کثرت گناهات این کارها را به تو کرده ام.

«نابرین آنانی که تو را میبیلند، بعید خواهند شد و آنانی که تو را به تنگ می آورند، جمیع به اسیری خواهند رفت. و آنانی که تو را تاراج میکنند، تاراج خواهند شد و همه غارت کنندگان را به غارت تسلیم خواهم کرد.»

۱۶ زیرا خداوند میگوید: به تو عافیت خواهم رسانید و جراحات تو را شفا خواهم داد، از این جهت که تو را هر (متروک مینامند) می گویند (که این صهیون است که احدی درباره آن احوال پرسى نمی کند).

۱۸ خداوند چنین میگوید: اینک خیمه های اسیری یعقوب را باز خواهم آورد و به مسکنهایش ترحم نمود و شهر برتلس بنا شده، قصرش بر حسب عادت خود مسکون خواهد شد.

۱۹ و تسبیح و آواز مطربان از آنها بیرون خواهند آمد و ایشان را خواهم افزود و کم خواهند شد و ایشان را معزز خواهم ساخت و پست نخواهند گردید.

۲۰ و پسرانش مانند ایام پیشین شده، جماعتش در حضور من برقرار خواهند ماند و بر جمیع سنگگانش عقوبت خواهم رسانید.

۲۱ و حکام ایشان از خود ایشان بوده، سلطان ایشان از میان ایشان بیرون خواهد آمد و او را مقرب میگردد تا نزدیک من بیاید زیرا خداوند میگوید: کیست که جرات کند نزد من آید؟ و شما قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود.

۲۳ اینک باد شدید خداوند با حدت غضب و گردبادهای سخت بیرون میآید که بر سر شیران هجوم آورد.

۲۴ تا خداوند تدبیرات دل خود را بجا بیاورد و استوار نفرماید، حدت خشم او نخواهد برگشت. در ایام آخرین را خواهید فهمید.»

خداوند میگوید: «آن زمان من خدای تمامی قبایل اسرائیل خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود.»

۲ خداوند چنین میگوید: قومی که از شمشیر سستند در بیابان فیض یافتند، هنگامی که من رفتم تا برای اسرائیل آرامگاهی پیدا کنم.»

خداوند از جای دوری به من ظاهر شد (گفت): «محبت ازلی تو را دوست داشتم، از این جهت تو را به رحمت جذب نمودم.»

۴ ای با که اسرائیل تو را بار دیگر بنا خواهم کرد و تو بنا خواهی شد و بار دیگر با دقای خود خویشتر را خواهی آراست و در رقصهای مطربان بیرون خواهی آمد.

۵ بار دیگر تا کستانها بر کوههای سامر غرس خواهی نمود و غرس کنندگان غرس نموده، میوه آنها را خواهند خورد.

۶ زیرا روزی خواهد بود که دیده بانان بر کوهستان افرایم ندا خواهند کرد که بر خیزید و نزد یهوه خدای خود به صهیون برآیم.»

زیرا خداوند چنین میگوید: «جهت یعقوب به شادمانی ترم نمائید و به جهت سرامتبا آواز شادی دهید. اعلام نمائید و تسبیح بخوانید و بگویند: ای خداوند قوم خود بقیه اسرائیل را نجات ده!»

اینک من ایشان را از زمین شمال خواهم آورد و از کرانه های زمین جمع خواهم نمود و ایشان کوران و لنگان و آبستان و زنانی که میزایند با هم گروه عظیمی به ایجا باز خواهند آمد.

۹ با گریه خواهند آمد و من ایشان را با نضرات خواهم آورد. زدنهای آب ایشان را به راه صاف که در آن نخواهند لغزید برهبری خواهم نمود زیرا که من پدر اسرائیل هستم و افرایم نخست زاده من است.

۱۰ ای امتها کلام خداوند را بشنوید و در میان جزایر بعید اخبار نمائید و بگویند آنکه اسرائیل را پرآکنده ساخت ایشان را جمع خواهد نمود و چنانکه شبان گله خود را (گاه دارد) ایشان را محافظت خواهد نمود.

۱۱ زیرا خداوند یعقوب را فدی داده و او را از دست کسی که از قوی تر بود رهانیده است.

۱۲ و ایشان آمده، بر بلندی صهیون خواهند سراید و نزد احسان خداوند یعنی نزد غله و شیر و روغن و نتاج گله و رومه روان خواهند شد و جان ایشان مثل باغ سیراب خواهد شد و بار دیگر هرگز غمگین نخواهند گشت.

۱۳ آنگاه با کهها بر رقص شادی خواهند کرد و جوانان و پیران با یکدیگر. زیرا که من ماتم ایشان را به شادمانی مبدل خواهم کرد و ایشان را از ازمالی که کشید هاند تسلی داده، فرحناک خواهم گردانید.»

و خداوند میگوید: «ان کاهنان را از پیه روز تازه خواهم ساخت و قوم من از احسان من سیر خواهند شد.»

خداوند چنین میگوید: «وازی در راه شنیده شد ما تم و گریه بسیار تلخ که را احیل برای فرزندان خود گریه میکنند و برای فرزندان خود تسلی نمی پذیرد زیرا که نیستند.»

خداوند چنین میگوید: «واز خود را از گریه و چشمان خویش را از اشک بازدار. زیرا خداوند میفرماید که برای اعمال خود اجرت خواهی گرفت و ایشان از زمین دشمنان مراجعت خواهند نمود.»

۱۷ و خداوند میگوید که به جهت عاقبت تو امید هست و فرزندان تو به حدود خویش خواهند برگشت.

۱۸ به تحقیق افرایم را شنیدم که برای خود ماتم گرفته، میگفت: مرا تنبیه نمودی و متنبه شدم مثل گوساله های که کار از موده نشده باشد. مرا برگردان تا برگردانیده شوم زیرا که تو یهوه خدای من هستی.»

۱۹ به درستی که بعد از آنکه برگردانیده شدم پیشیمان گشتم و بعد از آنکه تعلیم یافتم بران خود زدم. نجمل شدم و رسوایی هم کشیدم چونکه عار جوانی خویش را متحمل گردیدم.

۲۰ آیا فرایم پسر عزیز من یابودا تهاج من است؟ زیرا هر گاه به ضد او سخن میگویم او را تاجمال به یاد می آورم. بنابراین خداوند میگوید که احساسی من برای او به حرکت میآید و هر آینه بر او ترحم خواهم نمود.

۲۱ نشانها برای خود نصب نما و علامتها به جهت خویشتن بریا کن و دل خود را بسوی شاه راه راهی که رفتهای متوجه ساز. ای با که اسرائیل برگردو به این شهرهای خود مراجعت نما.

۲۲ ای دختر مرتدتابه کی به اینطرف و به آنطرف گردش خواهی نمود؟ زیرا خداوند امر تازه ای در جهان ابداع نموده است که زن مرد را احاطه خواهد کرد.»

یهوه صبیوت خدای اسرائیل چنین میگوید: «ار دیگر هنگامی که اسیران ایشان را برمی گردانم، این کلام را در زمین یهودا و شهرهایش خواهند گفت کههای مسکن عدالت وای کوه قدوسیت، خداوند تو را مبارک سازد.

۲۴ و یهودا و تمامی شهرهایش با هم و فلاحان و آنانی که با گلهها گردش میکنند، در آن ساکن خواهند شد.

۲۵ زیرا که جان خستگان را تازه ساختام و جان همه محزونان را سیر کردهام.»

در این حال بیدار شدم و نگر بستم و خوابم برای من شیرین بود.

۲۷ اینک خداوند میگوید: «یای میآید که خاندان اسرائیل و خاندان یهودا را به بذرا انسان و بذرحیوان خواهم کاشت.

۲۸ واقع خواهد شد چنانکه برایشان برای کندن و خراب نمودن و منهدم ساختن و هلاک کردن و بلا رسانیدن مراقبت نمودم، به همینطور خداوند میگوید برایشان برای بنا نمودن و غرس کردن مراقب خواهم شد.

۲۹ و در آن ایام بار دیگر نخواهند گفت که پدران انگور ترش خوردند و دندان پسران کند گردید.

۳۰ بلکه هر کس به گاه خود خواهد مرد و هر که انگور ترش خورد دندان وی کند خواهد شد.»

خداوند میگوید: «ینک ایای میآید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه ای خواهم بست.

۳۲ نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم در روزی که ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر بیرون آورم زیرا که ایشان عهد مرا شکستند، با آنکه خداوند میگوید من شوهر ایشان بودم.»

اما خداوند میگوید: «ینست عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست. شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود.

۳۴ و بار دیگر کسی به همسایهاش و شخصی به برادرش تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را شناس. زیرا خداوند میگوید: جمیع ایشان از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت، چونکه عصیان ایشان را خواهم آمرزید و گاه ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.»

خداوند که آفتاب را به جهت روشنائی روز و قوتنهای ماه و ستارگان را برای روشنائی شب قرار داده است و در یازار به حرکت میآورد تا مواجش خوش نماید و اسم او یهوه صبیوت میباشد، چنین میگوید.

۳۶ پس خداوند میگوید: «گراین قانونها از حضور من برداشته شود، آنگاه ذریت اسرائیل نیز زایل خواهند شد تا به حضور من قوم دایمی نباشند.»

خداوند چنین میگوید: «گراستمانهای علوی پیوده شوند و اساس زمین سفلی را تفحص توان نمود، آنگاه من نیز تمامی ذریت اسرائیل را به سبب آنچه عمل نمودند ترک خواهم کرد. کلام خداوند این است.»

یهوه میگوید: «ینک ایای میآید که این شهر از برج حنثیل تا دروازه زاویه بنا خواهد شد.

۳۹ و ریسمان کار به خط مستقیم تامل جارب بیرون خواهد رفت و بسوی جوعت دور خواهد زد.

۴۰ و تمامی وادی لاشا و خاکستر و تمامی زمینها تا وادی قدرون و بطرف مشرق تا زاویه دروازه اسبان، برای خداوند مقدس خواهد شد و بار دیگر تا ابد الا باد کننده و منهدم نخواهد گردید.»

مزرعه ارمیا

کلامی که در سال دهم صد قیاباد شاه یهودا که سال هجدهم نیو که در صرباشدا از جانب خداوند بر میاننازل شد.

۲ و در آن وقت لشکر پادشاه بابل اورشلیم را محاصره کرده بودند و ارمیانی در صحن زندانی که در خانه پادشاه یهودا بود محبوس بود.

۳ زیرا صد قیاباد شاه یهودا او را به زندانداخته، گفت: «رانبتو میکنی و میگوئی که خداوند چنین میفرماید. اینک من این شهر را به دست پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد و آنرا ستغیر خواهد نمود.

۴ و صد قیاباد شاه یهودا از دست کلدانیان نخواهد در دست بلکه البته به دست پادشاه بابل تسلیم شده، دهانش با دهان وی تکلم خواهد نمود و چشمش چشم وی را خواهد دید.

۵ و خداوند میگوید که صد قیابا به بابل خواهد برد و در آنجا حنثی که از او تفقد تمام خواهد ماند. زیرا که شما با کلدانیان جنگ خواهید کرد، اما کامیاب نخواهید شد.»

و ارمیا گفت: «لام خداوند بر من نازل شده، گفت:

اینک حنثیل پسر عموی تو شوم نزد تو آمده، خواهد گفت مزرعه مرا که در عناتوت است برای خود بخزیرا حق انفاک از آن تو است که آن را بخزی.»

- پس حتمئیل پسر عموی من بروفق کلام خداوند نزد من در صحن زندان آمده، مرا گفت: «منا اینکه مزرعه مرا که در عناتوت در زمین بنیامین است بخری زیرا که حق ارثیت و حق انفکاکش از آن تو است پس آن را برای خود بخیر.» آنگاه دانستم که این کلام از جانب خداوند است.
- ۹ پس مرزعیهای را که در عناتوت بود از حتمئیل پسر عموی خود خریدم و وجه آن را هفده مثقال نقره برای وی وزن نمودم.
- ۱۰ و قباله را نوشته، مهر کردم و شاهدان گرفته، نقره را در میزان وزن نمودم.
- ۱۱ پس قباله های خریدار هم آن را که بر حسب شریعت و فریضه محتوم بود و هم آن را که باز بود گرفتم.
- ۱۲ و قباله خریدار به باروک بن نیرایان محسیابه حضور پسر عموی خود حتمئیل و به حضور شهودی که قباله خریدار امضا کرده بودند و به حضور همه یهودیانی که در صحن زندان نشسته بودند، سپردم.
- و باروک را به حضور ایشان وصیت کرده، گفتم:
- «هوه صباپوت خدای اسرائیل چنین میگوید: این قبالههایی قباله این خریدار، هم آن را که محتوم است و هم آن را که باز است، بگیر و آنها را در ظرف سفالین بگذارتار و روزهای بسیار بماند.
- ۱۵ زیرا یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین میگوید: دیگر باره خانهها و مرزعهها و تاکستانها در زمین زری خرید خواهد شد.»
- و بعد از آنکه قباله خریدار به باروک بن نیرایا داده بودم، نزد خداوند تضرع نموده، گفتم:
- «های خداوند یهوه! یک تو آسمان و زمین را به قوت عظیم و بازوی بلند خود آفریدی و چیزی برای تو مشکل نیست که به هزاران احسان مینمائی و عقوبت نگاه پدران را به آغوش پسرانشان بعد از ایشان میرسانی! خدای عظیم جبار که اسم تو یهوه صباپوت میباشد.
- ۱۹ عظیم المهورت و قوی العمل که چشمانت بر تمامی راههای بنی آدم مفتوح است تا هر کس بر حسب راههایش و بروفق ثمره اعمالش جزا دهدی.
- ۲۰ که آیات و علامات در زمین مصر و در اسرائیل و در میان مردمان تا امروز قرار دادی و از برای خود مثل امر و زاسمی پدید آوردی.
- ۲۱ و قوم خود اسرائیل را به آیات و علامات و یهدست قوی و بازوی بلند و هیبت عظیم از زمین مصر بیرون آوردی.
- ۲۲ و این زمین را که برای پدران ایشان قسم خوردی که به ایشان بدهی به ایشان دادی. زمین که به شیر و شاد چاری است.
- ۲۳ و ایشان چون داخل شده، آن را به تصرف آوردند کلام تو را نشنیدند و به شریعت تو سلوک ننمودند و به آنچه ایشان را امر فرمودی که نکنند عمل ننمودند. بنابراین تو تمام این بلایا را به ایشان وارد آوردی.
- ۲۴ ایک سنگر هابه شهر رسیده است تا آن را تسخیر نمایند و شهر یهدست کلدانیانی که با آن جنگ میکنند به شمشیر و قحط و وبائسلیم میشود و آنچه گفته بودی واقع شده است و اینک تو آن را مبینی.
- ۲۵ و تو ای خداوند یهوه به من گفتی که این مزرعه را برای خود به نقره بخرو و شاهدان بگیر و حال آنکه شهر یهدست کلدانیان تسلیم شده است.»
- پس کلام خداوند به ارمیا نازل شده، گفت:
- «یک من یهوه خدای تمامی بشر هستم. آیا هیچ امری برای من مشکل میباشد؟
- بنابراین خداوند چنین میگوید: اینک من این شهر را یهدست کلدانیان و یهدست کلدانیان و یهدست نیوکدصر پادشاه بابل تسلیم میکنم و او آن را خواهد گرفت.
- ۲۹ و کلدانیانی که باین شهر جنگ میکنند آمده، این شهر را آتش خواهند زد و آن را با خانههایی که بر مایههای آنها برای بعل بخور سوزانیدند و هدایای ریختنی برای خدایان غیر ریخته خشم را بیجان آوردند، خواهند سوزانید.
- ۳۰ زیرا که بنیاسرائیل و بنی یهودا از طفولیت خود پیوسته شرارت ورزیدند و خداوند میگوید که بنیاسرائیل به اعمال دستهای خود خشم مرا دایم بیجان آوردند.
- ۳۱ زیرا که این شهر از روزی که آن را بنا کردند تا امروز باعث هیجان خشم و غضب من بوده است تا آن را از حضور خود دور اندازم.
- ۳۲ بهسبب تمام شرارتی که بنیاسرائیل و بنی یهودا، ایشان و پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیای ایشان و مردان یهودا و ساکنان اورشلیم کرده، خشم مرا بیجان آورد هاند.
- ۳۳ و پشت به من داد هاند و نه رو. و هر چند ایشان را تعلیم دادم بلکه صبح زود برخاسته، تعلیم دادم لیکن گوش نگرفتند و تادیب نپذیرفتند.
- ۳۴ بلکه رجاسات خود را در خانههای که به اسم من مسمی است برپا کرده، آن را نجس ساختند.
- ۳۵ و مکانهای بلند بعل را که در وادی بنی هنوم است بنا کردند تا پسران و دختران خود را برای مولک از آتش بگذرانند. عملی که ایشان را امر نمودم و به خاطر من خطور ننمود که چنین رجاسات را بجای آورده، یهودا را مرتکب گناه گردانند.
- پس الان از این سبب یهوه خدای اسرائیل در حق این شهر که شمدار بارهاش میگوید که یهدست پادشاه بابل به شمشیر و قحط و وبائسلیم شده است، چنین میفرماید:
- «یک من ایشان را زهمه زمینهای که ایشان را در خشم و وحدت و غضب عظیم خود راندهام جمع خواهم کرد و ایشان را به این مکان باز آورده، به اطمینان ساکن خواهم گردانید.
- ۳۸ و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود.
- ۳۹ و ایشان را یک دل و یک طریق خواهم داد تا به جهت خیریت خویش و پسران خویش که بعد از ایشان خواهند بود همیشه اوقات از من بترسند.
- ۴۰ و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست که از احسان نمودن به ایشان بر نخواهم گشت و ترس خود را در دل ایشان خواهم نهاد تا از من دوری نورزند.»

۴۱ واز احسان نمودن به ایشان مسرور خواهم شد و ایشان را بر اوستی و به تمامی دل و جان خود در این زمین غرس خواهم نمود.

۴۲ زیرا خداوند چنین میگوید: به نوعی که تمامی این بالای عظیم را به این قوم رسانیدم، همچنان تمامی احسانی را که به ایشان وعده داده‌ام به ایشان خواهم رسانید.

۴۳ و در این زمین که شمار بارهاش میگوید که ویران و از انسان و بهایم خالی شده و به دست کلدانیان تسلیم گردیده است، مزرعه‌ها خریده خواهد شد.

۴۴ و مزرعه‌ها به نقره خریده، قباله‌ها خواهند نوشت و محتوم خواهند نمود و شاهان خواهند گرفت، در زمین بنیامین و حوالی اورشلیم و شهرهای یهودا و در شهرهای کوهستان و شهرهای همواری و شهرهای جنوب زیرا خداوند میگوید اسیران ایشان را باز خواهم آورد.»

و عده تفقد

و هنگامی که ارمیادرحسن زندان محبوس بود کلام خداوند بار دیگر بر او نازل شده، گفت:

«داوند که این کار را می‌کند و خداوند که آن را مصور ساخته، مستحکم میسازد و اسم او یهوه است چنین میگوید:

مرا بخوان و تو را اجابت خواهم نمود و تو را از چیزهای عظیم و مخفی که آنها را ندانستهای مخبر خواهم ساخت.

۴ زیرا که یهوه خدای اسرائیل در باره خانه‌های این شهر و در باره خانه‌های پادشاهان یهودا که در مقابل سنگرها و منجنیقها منهدم شده است، و میآید تا با کلدانیان مقاتله نماید و آنها را به لاشهای کسانی که من در خشم و غضب خود ایشان را کشته‌ام می‌کنم. زیرا که روی خود را از این شهر بهسبب تمامی شرارت ایشان مستور ساختم.

۶ اینک به این شهر عاقبت و علاج باز خواهم داد و ایشان را شفا خواهم بخشید و فراوانی سلامتی و امانت را به ایشان خواهم رسانید.

۷ و اسیران یهودا و اسیران اسرائیل را باز آورده، ایشان را مثل اول بنا خواهم نمود.

۸ و ایشان را از تمامی گاهانی که به من ورزیده‌اند، طاهر خواهم ساخت و تمامی تقصیرهای ایشان را که بدنا بر من گاه ورزیده‌ام از من تجاوز کرد هاند، خواهم آمرزید.

۹ و این شهر برای من اسم شادمانی و تسبیح و جلال خواهد بود نزد جمیع امت‌های زمین که چون آنها همه احسانی را که به ایشان نموده‌ام بشنوند خواهند ترسید. و بهسبب تمام این احسان و تمامی سلامتی که من به ایشان رسانیده‌ام بشن خواهند لرزید.

۱۰ خداوند چنین میگوید که در این مکان که شمار بارهاش میگوید که آن ویران و خالی از انسان و بهایم است یعنی در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم که ویران و خالی از انسان و ساکنان و بهایم است،

در آنها آواز شادمانی و آواز سرور و آواز داد و آواز عروس و آواز کسانی که میگویند یهوه صباوت را تسبیح بخوانید زیرا خداوند نیکوست و رحمت او تا ابد اباد است، بار دیگر شنیده خواهد شد و آواز آتانی که هدایای تشکر به خانه خداوند می‌آورند. زیرا خداوند میگوید اسیران این زمین را مثل سابق باز خواهم آورد.

۱۲ یهوه صباوت چنین میگوید: در اینجا یکی که ویران و از انسان و بهایم خالی است و در همه شهرهایش بار دیگر مسکن شبانانی که گله‌ها را می‌بخوابانند خواهد بود. و خداوند میگوید که در شهرهای کوهستان و شهرهای همواری و شهرهای جنوب و در زمین بنیامین و در حوالی اورشلیم و شهرهای یهودا گوسفندان بار دیگر از زیر دست شمارندگان خواهند گذشت.

۱۴ اینک خداوند می‌گوید: ایامی می‌آید که آن وعده نیکورا که در باره خاندان اسرائیل و خاندان یهودا داده‌ام وفا خواهم نمود.

۱۵ در آن ایام و در آن زمان شاخه عدالت برای داود خواهم رویانید و انصاف و عدالت را در زمین جاری خواهم ساخت.

۱۶ در آن ایام یهودا نجات خواهد یافت و اورشلیم به امنیت مسکون خواهد شد و اسمی که به آن نامیده میشود این است: یهوه صدقیقو.

۱۷ زیرا خداوند چنین میگوید که از داود کسیکه بر کرسی خاندان اسرائیل بنشیند کم نخواهد شد.

۱۸ و از لویان که کهنه کسیکه قربانی‌های سوختنی بگذراند و هدایای آردی بسوزاند و ذبائح همیشه ذبح نماید از حضور من کم نخواهد شد.» و کلام خداوند بر ارمیادرا نازل شده، گفت:

«داوند چنین میگوید: اگر عهد مرا بار و روز عهد مرا باشب باطل توانید کرد که روز و شب در وقت خود نشود،

آنگاه عهد من باند من داود باطل خواهد شد تا برایش پسری که بر کرسی او سلطنت نماید نباشد و بالاویان کهنه که خادم من میباشند.

۲۲ چنانکه لشکر آسمان را نتوان شمرد و ریگ دریا را قیاس نتوان کرد، همچنان ذریت بنده خود داود و لویان را که مرا خدمت مینمایند زیاد خواهم گردانید.»

و کلام خداوند بر ارمیادرا نازل شده، گفت:

«بانی بینی که این قوم چه می‌زند؟ میگویند که خداوند آن دو خاندان را که برگزیده بود ترک نموده است. پس قوم مرا خواری شمارند که در نظر ایشان دیگر قومی نباشند.

۲۵ خداوند چنین میگوید: اگر عهد من بار و روز و شب نمی‌بود و قانون‌های آسمان و زمین را قرار نمی‌دادم،

آنگاه نیز ذریت یعقوب و نسل بنده خود داود را ترک مینمودم و از ذریت او و اولاد ابراهیم و اسحاق و یعقوب حاکمانی نمی‌گفتم. زیرا که اسیران ایشان را باز خواهم آورد و در ایشان ترحم خواهم نمود.»

هشدار به صدقیا

کلامی که از جانب خداوند در حینی که نبوکدنصر پادشاه بابل و تمامی لشکرش و جمیع ممالک جهان که زیر حکم او بودند و جمیع قومها اورشلیم و تمامی شهرهایش جنگ مینمودند بر ارمیا نازل شده، گفت:

«هوه خدای اسرائیل چنین میگوید: برو و صدقیا پادشاه یهودا را خطاب کرده، وی را بگو خداوند چنین میفرماید: اینک من این شهر را به دست پادشاه بابل تسلیم میکنم و او آن را به آتش خواهد سوزانید.

۳ و تو از دستش نخواهی رست. بلکه البته گرفتار شده، به دست او تسلیم خواهی گردیدی و چشمان تو چشمان پادشاه بابل را خواهد دید و دهانش با دهان تو گفتگو خواهد کرد و به بابل خواهی رفت.

۴ لیکن صدقیا پادشاه یهودا کلام خداوند را بشنود. خداوند درباره تو چنین میگوید: به شمشیر نخواهی مرد، بلکه بسلامتی خواهی مرد. و چنانکه برای پدران یعنی پادشاهان پیشین که قبل از تو بودند (طریبات (سوزانیدند، همچنان برای تو خواهد سوزانید و برای تو ماتم گرفته، خواهند گفت: آهای آقا. زیرا خداوند میگوید: من این سخن را گفتم.»

پس ارمیا نبی تمامی این سخنان را به صدقیا پادشاه یهودا در اورشلیم گفت،

هنگامی که لشکر پادشاه بابل با اورشلیم و ایامه شهرهای باقی یهود یعنی بالا کیش و عزیزه جنگ مینمودند. زیرا که این دو شهر از شهرهای حصاردار یهود فقط باقیمانده بود.

۸ کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد بعد از آنکه صدقیا پادشاه با تمامی قومی که در اورشلیم بودند عهد بست که ایشان به آزادی نماندند،

تا هر کس غلام عبرانی خود و هر کس کنیز عبرانیه خویش را به آزادی رها کند و هیچکس برادر یهود خویش را غلام خود نسازد.

۱۰ پس جمیع سروران و تمامی قومی که داخل این عهد شدند اطاعت نموده، هر کدام غلام خود را و هر کدام کنیز خویش را به آزادی رها کردند و ایشان را دیگر به غلامی نگاه نداشتند بلکه اطاعت نموده، ایشان را رهایی دادند.

۱۱ لکن بعد از آن ایشان برگشته، غلامان و کنیزان خود را که به آزادی رها کرده بودند، باز آوردند و ایشان را به عنف به غلامی و کنیزی خود گرفتند. و کلام خداوند بر ارمیا از جانب خداوند نازل شده، گفت:

«هوه خدای اسرائیل چنین میگوید: من پدران شما در روزی که ایشان را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آوردم عهد بسته، گفتم که در آخر هر هفت سال هر کدام از شما برادر عبرانی خود را که خوشترن را به تو فروخته باشد رها کنید. و چون تو را شش سال بندگی کرده باشد، او را از نزد خود به آزادی رهایی دهی. اما پدران شما را اطاعت ننمودند و گوش خود را به من فریاد داشتند.

۱۵ و شما در این زمان باز گشت نمودید و آنچه در نظر من پسنداست بجای آوردید. و هر کس برای همسایه خود به آزادی نماند، در خانه‌های که به اسم من نامیده شده است عهد بستید.

۱۶ اما از آن روز تا قده اسم مرا بپسندید هر کس کنیز خویش را که ایشان را بر حسب میل ایشان به آزادی رها کرده بودید، باز آوردید و ایشان را به عنف به غلامی و کنیزی خود گرفتید.

۱۷ بنابراین خداوند چنین میگوید: چونکه شما را اطاعت ننمودید و هر کس برای برادر خود و هر کدام برای همسایه خویش به آزادی نماند، اینک خداوند میگوید: من برای شما آزادی را به شمشیر و باو حلقه ندادمی کنم و شمارا در میان تمامی ممالک جهان مشوش خواهم گردانید.

۱۸ و تسلیم خواهم کرد کسانی را که از عهد من تجاوز نمودند و وفای خود به کلام عهدی که به حضور من بستند، حتی که گوساله را دوباره کرده، در میان پاره‌هایش گذاشتند.

۱۹ یعنی سروران یهودا و سروران اورشلیم و خواجهرایان و کاهنان و تمامی قوم زمین را که در میان پاره‌های گوساله گذر نمودند.

۲۰ و ایشان را به دست دشمنان ایشان و به دست آنانی که قصد جان ایشان دارند، خواهم سپرد و لا شهای ایشان خوراکی مرغان هوا و حیوانات زمین خواهد شد.

۲۱ و صدقیا پادشاه یهودا و سرورانش را به دست دشمنان ایشان و به دست آنانی که قصد جان ایشان دارند و به دست لشکر پادشاه بابل که از نزد شما قهاند تسلیم خواهم کرد.

۲۲ اینک خداوند میگوید من امری فرمایم و ایشان را به این شهر باز خواهم آورد و آن جنگ کرده، آن را خواهند گرفت و به آتش خواهند سوزانید و شهرهای یهودا و اوربان و غیر مسکون خواهم ساخت.»

رکابیان

کلامی که از جانب خداوند در ایام یاقیم بن یوشیا پادشاه یهودا بر ارمیا نازل شده، گفت:

«خانه رکابیان بر رویه ایشان سخن گفته، ایشان را به یکی از حجره‌های خانه خداوند بیاور و به ایشان شراب بنوشان.»

پس یازنیان ارمیا بین حصینا و برادرانش و جمیع پسرانش و تمامی خاندان رکابیان را برداشتم،

و ایشان را به خانه خداوند به حجره پسران حانان بن یجدیل امر خدا که به پهلو حجره سروران و بالای حجره معسیا این سلوم، مستحفظ آستانه بود آوردم.

۵ و کوزه‌های پراز شراب و پیناله‌های پیش رکابیان نهاده، به ایشان گفتم: «راب بنوشید.»

ایشان گفتند: «راب نمی نوشیم زیرا که پدر ما یوناداب بن رکاب ما را وصیت نموده، گفت که شما و پسران شما شراب بنوشید.

۷ و خانه هابنا مکتید و کشت نمنا مید و تا کستا:هاغرس مکتید و آنها را نداشته باشید بلکه تمامی روزهای خود را در خیمهها ساکن شوید تا روزهای بسیار به روی زمینی که شما در آن غرب هستی زنده بمانید.

۸ و ما به سخن پدر خود یوناداب بن رکاب و هر چه را که او به ما امر فرمود اطاعت نموده، در تمامی عمر خود شراب ننوشیدیم، نه ما و نه زنان ما و نه پسران ما و نه دختران ما.

۹ و خانههای برای سکونت خود بنا نکردیم و تا کستاها و املاک و مزارعها برای خود نگرفتیم.

۱۰ و در خیمهها ساکن شده، اطاعت نمودیم و به آنچه پدر ما یوناداب ما را امر فرمود عمل نمودیم.

۱۱ لیکن وقتی که نبوکدرصیر پادشاه بابل به زمین برآمد گفتیم: بیاید از ترس لشکر کلدانیان و لشکر آرامیان به اورشلیم داخل شویم پس در اورشلیم ساکن شدیم.»

پس کلام خداوند برادر میاننازل شده، گفت:

«هوه صبیوت خدای اسرائیل چنین میگوید: برو و به مردان یهودا و ساکنان اورشلیم بگو که خداوند میگوید: آیاتادیب نمی پذیرید و به کلام من گوش نمی گیرید؟»

سخنان یوناداب بن رکاب که به پسران خود وصیت نمود که شراب ننوشید استوار گردیده است و تا امر و شراب نمی نوشند و وصیت پدر خود را اطاعت مینمایند، اما من به شما سخن گفتم و صبح زود برخاسته، تکلم نمودم و مرا اطاعت نکردید.

۱۵ و پندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم و صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نموده، گفتم هر کدام از راه بد خود بازگشت نمایند و اعمال خود را اصلاح کنید و خدایان غیر را پیروی ننمایید و آنها را عبادت مکنید تا در زمینی که به شما و به پدران شما دادهام ساکن شوید. اما شما گوش نگرفتید و مرا اطاعت ننمودید.

۱۶ پس چونکه پسران یوناداب بن رکاب و وصیت پدر خویش را که به ایشان فرموده است اطاعت مینمایند و این قوم را اطاعت نمی کنند،

بنابراین هوه خدای صبیوت خدای اسرائیل چنین میگوید: اینک من بر یهودا و بر جمیع سکنه اورشلیم تمامی آن بدارا که در باره ایشان گفتم وارد خواهم آورد زیرا که به ایشان سخن گفتم و نشنیدند و ایشان را خواندم و اجابت ننمودند.»

و ارمیا به خاندان رکابان گفت: «هوه صبیوت خدای اسرائیل چنین میگوید: چونکه شما وصیت پدر خود یوناداب را اطاعت نمودید و جمیع اوامر او را نگاه داشته، بهر آنچه او به شما امر نمود عمل نمودید،

بنابراین هوه صبیوت خدای اسرائیل چنین میگوید: از یوناداب بن رکاب کسی که دایم به حضور من بایستد کم نخواهد شد.»

سوزاندن طومار

در سال چهارم یویاقیم بن یوشیا پادشاه یهودا واقع شد که این کلام از جانب خداوند برادر میاننازل شده، گفت:

«و ما برای خود گرفته، تمامی سخنانی را که من در باره اسرائیل و یهودا و همه امتها به تو گفتم از روزی که به تو تکلم نمودم یعنی از ایام یوشیا تا امروز در آن بنویس.

۳ شاید که خاندان یهودا تمامی بدارا که من میخوانم بر ایشان وارد بیاورم گوش بگیرند تا هر کدام از ایشان از راه بد خود بازگشت نمایند و من عصیان و گناهان ایشان را بیاورم.»

پس ارمیا باروک بن نیریا را خواند و باروک از دهان ارمیا تمامی کلام خداوند را که به او گفته بود در آن طومار نوشت.

۵ و ارمیا باروک را امر فرموده، گفت: «نحیوس هستم و غمی تو انم به خانه خداوند داخل شوم.

۶ پس تو برو و سخنان خداوند را از طوماری که از دهان من نوشتی در روز صوم در خانه خداوند در گوش قوم بخوان و نیز آنها را در گوش تمامی یهودا که از شهرهای خود میآیند بخوان.

۷ شاید که به حضور خداوند استغاثه نمایند و هر کدام از ایشان از راه بد خود بازگشت کنند زیرا که خشمم و غضبی که خداوند در باره این قوم فرموده است عظیم میباشد.»

پس باروک بن نیریا بهر آنچه ارمیا بنی او را امر فرموده بود عمل نمود و کلام خداوند را در خانه خداوند از آن طومار خواند.

۹ و در ماه نهم از سال پنجم یویاقیم بن یوشیا پادشاه یهودا برای تمامی اهل اورشلیم و برای همه کسانی که از شهرهای یهودا به اورشلیم میآمدند برای روزه به حضور خداوند ندا کردند.

۱۰ و باروک سخنان ارمیا را از آن طومار در خانه خداوند در جریابن شافان کاتب در صحن فوقانی زده دهنه دروازه جدید خانه خداوند به گوش تمامی قوم خواند.

۱۱ و چون میکایا بن جریابن شافان تمامی سخنان خداوند را از آن طومار شنید،

به خانه پادشاه به جریه کاتب آمد و اینک جمیع سروران در آنجا نشسته بودند یعنی الیشامع کاتب و دلابا بن شمعیا و الناتان بن عبکور و جریابن شافان و صدقیا ابن حنیا و سایر سروران.

۱۲ پس میکایا تمامی سخنانی را که از باروک وقتی که آنها را به گوش خلق از طومار میخواند شنید برای ایشان بازگفت.

۱۴ آنگاه تمامی سروران یهودی ابن نتبیا بن شلبابا بن کوشی را نزد باروک فرستادند تا بگویند: «ن طوماری را که به گوش قوم خواندی به دست خود گرفته، بیا.» پس باروک بن نیریا طومار را به دست خود گرفته، نزد ایشان آمد.

و ایشان وی را گفتند: «شنین و آن را به گوشهای ما بخوان.» و باروک به گوش ایشان خواند.

۱۶ و واقع شد که چون ایشان تمامی این سخنان را شنیدند با ترس به یکدیگر نظر افکندند و به باروک گفتند: «لبته تمامی این سخنان را به پادشاه بیان خواهیم کرد.»

و از باروک سوال کرده، گفتند: «را خبریده که تمامی این سخنان را چگونه از دهان او نوستی.»
 باروک به ایشان گفت: «و تمامی این سخنان از دهان خود برای من میخواند و من با مرکب در طومار می نوشتم.»
 سروران به باروک گفتند: «و او میارفته، خوشتر را پنهان کنی تا کسی نداند که بجای باشید.»
 پس طومار را در حجره الیشامع کاتب گذاشته، بهسرای پادشاه رفتند و تمامی این سخنان را به گوش پادشاه بازگفتند.
 ۲۱ و پادشاه یهودی را فرستاد تا طومار را بیاورد و یهودی آن را از حجره الیشامع کاتب آورد، و در گوش پادشاه و در گوش تمامی سرورانی که به حضور پادشاه حاضر بودند خواند.
 ۲۲ و پادشاه در ماه نهم در خانه زمستانی نشسته و آتش پیش وی بر منقل افروخته بود.
 ۲۳ و واقع شد که چون یهودی سه چهار ورق خوانده بود، (ادشاه) آن را با قلم تراش قطع کرده، در آتشی که بر منقل بود انداخت تا تمامی طومار در آتشی که در منقل بود سوخته شد.
 ۲۴ و پادشاه و همه بندگان که تمامی این سخنان را شنیدند نه ترسیدند و نه جامه خود را چاک زدند.
 لیکن الناتان و دلا و جریا از پادشاه التماس کردند که طومار را سوزانند اما به ایشان گوش نگرفت.
 ۲۶ بلکه پادشاه بر حیثیل شاهزاده و سه سایرین عزریل و شلمیا بن عبدئیل را امر فرمود که باروک کاتب و ارمیا نبی را بگیرند. اما خداوند ایشان را مخفی داشت.
 و بعد از آنکه پادشاه طومار و سخنانی را که باروک از دهان ارمیا نوشته بود سوزانید کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت:
 «و ماری دیگری از خود باز گیر و همه سخنان او این را که در طومار نخستین که یهو یاقیم پادشاه بود آن را سوزانید بر آن بنویس.
 ۲۹ و یهو یاقیم پادشاه بود که او را بخواند و چندین میفرماید. تو این طومار را سوزانیدی و گفتی چرا در آن نوستی که پادشاه بابل البته خواهد آمد و این زمین را خراب کرده، انسان و حیوان را از آن نابود خواهد ساخت.
 ۳۰ بنابرین خداوند در باره یهو یاقیم پادشاه چندین میفرماید که برایش کسی نخواهد بود که بر کسی داود بنشیند و لاش او روز در گرم او شب در سرما بیرون افکنده خواهد شد.
 ۳۱ و بر او و پدرش و بر او و پسرانش نگاه ایشان را خواهم آورد و بر ایشان و بر سکنه اورشلم و مردان یهودا تمامی آن بلا را که در باره ایشان گفتم خواهم رسانید زیرا که مرا شنیدند.»
 پس ارمیا طوماری دیگر گرفته، به باروک بن نیریای کاتب سپرد و او تمامی سخنان طوماری را که یهو یاقیم پادشاه یهودا به آتش سوزانیده بود از دهان ارمیا در آن نوشت و سخنان بسیاری نیز مثل آنها بر آن افزوده شد.

ارمیا در زندان

و صدقیان یهو یوشی پادشاه بهجای کنیا هو این یهو یاقیم که کنوکر صر پادشاه بابل او را بر زمین یهودا به پادشاهی نصب کرده بود سلطنت نمود.
 ۲ و او و پندگانش و اهل زمین به کلام خداوند که به واسطه ارمیا نبی گفته بود گوش ندادند.
 ۳ و صدقیان پادشاه یهو کل بن شلمیا و صفینا بن معسیا کاهن را نزد ارمیا نبی فرستاد که بگویند: «ز دیوه خدای ما به جهت ما استغاثه نما،
 و ارمیا در میان قوم آمد و شد می نمود زیرا که او را هنوز در زندان نینداخته بودند.
 ۵ و لشکر فرعون از مصر بیرون آمدند و چون کلدانیان که او را شلم را محاصره کرده بودند خبر ایشان را شنیدند از پیش او شلم رفتند.
 آنگاه کلام خداوند بر ارمیا نبی نازل شده، گفت:
 «هوه خدای اسرائیل چندین میفرماید: به پادشاه یهودا که شمار از من فرستاد تا از من مسالت نمایند چندین بگویند: اینک لشکر فرعون که به جهت اعانت شما بیرون آمد هاند، به ولایت خود به مصر مراجعت خواهند نمود.
 ۸ و کلدانیان خواهند برگشت و با این شهر جنگ خواهند کرد و آن را تسخیر نموده، به آتش خواهند سوزانید.
 ۹ و خداوند چندین میگوید که خوشتر را فریب ندهید و مگویند که کلدانیان از نزد ما البته خواهند رفت زیرا که نخواهند رفت.
 ۱۰ بلکه اگر گمائی لشکر کلدانیان را که با شما جنگ مینمایند چنان شکست میدادید که از ایشان غیر از مجروح شدن کسی نمی ماند، با هر کدام از ایشان از خیمه خود برخاسته، این شهر را به آتش میسوزانیدند.»
 و بعد از آنکه لشکر کلدانیان از ترس لشکر فرعون از اورشلم کوچ کرده بودند، واقع شد
 که ارمیا از اورشلم بیرون میرفت تا به زمین بنیامین برود و در آنجا از میان قوم نصیب خود را بگیرد.
 ۱۳ و چون به دروازه بنیامین رسید رئیس کشیک کویان مسمی به یرئیل بن شلمیا بن حننیا در آنجا بود و او ارمیا نبی را گرفته، گفت: «زد کلدانیان میروی؟»
 ارمیا گفت: «روغ است نزد کلدانیان نمی روم،» لیکن بر ثیابه وی گوش نداد و ارمیا را گرفته او را نزد سروران آورد.
 ۱۵ و سروران بر ارمیا خشم نموده، او را زدند و او را در خانه یونان کاتب به زندان انداختند زیرا آن را زندان ساخته بودند.
 ۱۶ و چون ارمیا در سیاه چال به یکی از حجره ها داخل شده بود و ارمیا روزهای بسیار در آنجا مانده بود،
 آنگاه صدقیان پادشاه فرستاده، او را آورد و پادشاه در خانه خود خفیه از او سوال نموده، گفت که «یا کلامی از جانب خدا و نه هست؟» ارمیا گفت: «ست و گفت به دست پادشاه بابل تسلیم خواهی شد.»
 و ارمیا به صدقیان پادشاه گفت: «به تو و بندگانت و این قوم چه گناه کرده ام که مرا به زندان انداخته اند؟
 و انبیا ای شما که برای شما نبوت کرده، گفتند که پادشاه بابل بر شما و بر این زمین نخواهد آمد بجای میباشند؟»

پس الانای آقامیاد شاه بشنو: نمنا اینکه استدعی من زرد تو پذیرفته شود که مرا به خانه یونان کاتب پس نفرستی مبادا در آنجا بمیرم.»
پس صد قیپاد شاه امر فرمود که ارمیادار در صحن زندان بگنارند. و هر روز قرص نانی از کوچه خیازان به او دادند تا همه نان از شهر تمام شد. پس ارمیادار صحن زندان ماند.

ارمیادار سیاهچال

و شغفای این متان وجد لیا این فشحور و یوکل بن شلمیا و فشحور بن ملکیا سخنان ارمیادار شنیدند که تمامی قوم را بدانه مخاطب ساخته، گفت:
«داوند چنین میگوید: هر که در این شهر بماند از شمشیر و قحط و وبا خواهد مرد اما هر که نزد کلدانیان بیرون رود خواهد زیست و جانش برای او غنیمت شده، زنده خواهد ماند.»

۳ خداوند چنین میگوید: این شهر البته به دست لشکر پادشاه بابل تسلیم شده، آن را تسخیر خواهد نمود.»

پس آن سروران به پادشاه گفتند: «منای اینکه این مرد کشته شود زیرا که بدین منوال دستهای مردان جنگی را که در این شهر باقیمانده اند و دستهای تمامی قوم راست میکند چونکه مثل این سخنان به ایشان میگوید. زیرا که این مرد سلامتی این قوم را می طلبد بلکه ضرابان را.»

صد قیپاد شاه گفت: «نیک او در دست شماست زیرا پادشاه به خلاف شما کاری نمی تواند کرد.»

پس ارمیادار گرفته او را در سیاهچال ملک کلدانیان برداشتند و ارمیادار به ریسمانا فرود آمدند و هشتاد و دو آن سیاهچال آب نبود لیکن گل بود و ارمیادار گل فرو رفت.

۷ و چون عبد ملک حبشی که یکی از خواجسرایان در خانه پادشاه بود شنید که ارمیادار به سیاهچال انداختند (به دروازه بنیامین نشسته بود)

آنگاه عبد ملک از خانه پادشاه بیرون آمد و به پادشاه عرض کرده، گفت:

«های آقامیاد شاه این مردان در آنچه به ارمیادار میگویند نبی کرده و او را به سیاهچال انداختند شریانه عمل نموده اند و او در جایی که هست از گرسنگی خواهد مرد زیرا که در شهر هیچ نان باقی نیست.»

پس پادشاه به عبد ملک حبشی امر فرموده، گفت: «ی نفر از اینجا همراه خود بردار و ارمیادار را بیاور.»

پس عبد ملک آن کسان را همراه خود برداشته، به خانه پادشاه از زیر خزانه داخل شد و از آنجا چاره های مندرس و رقه های پوسیده گرفته، آنها را بر ریسمانا به سیاهچال نزد ارمیادار فرود آورد.

۱۲ و عبد ملک حبشی به ارمیادار گفت: «این چاره های مندرس و رقه های پوسیده را زیر بغل خود در زیر ریسمانا بگذار.» و ارمیادار چنین کرد.

۱۳ پس ارمیادار ریسمانا کشیده، او را از سیاهچال بر آوردند و ارمیادار در صحن زندان ساکن شد.

و صد قیپاد شاه فرستاده، ارمیادار را به مدخل سومی که در خانه خداوند بود نزد خود آورد و پادشاه به ارمیادار گفت: «ن از تو مطلبی میبرم، از من چیزی مخفی مدار.»

ارمیادار صد قیپاد گفت: «گورترا خبر دهم آیا هر آینه مرا نخواهی کشت و اگر تورا پند دهم مرا نخواهی شنید.»

آنگاه صد قیپاد شاه برای ارمیادار قسم خورده، گفت: «حیات یهوه که اینجا را برای ما آفرید قسم که تورا نخواهم کشت و تورا به دست این کسانی که قصد جان تو دارند تسلیم نخواهم کرد.»

پس ارمیادار صد قیپاد گفت: «هو خدای صیباوت خدای اسرائیل چنین میگوید: اگر حقیقت زرد سروران پادشاه بابل بیرون روی، جان تو زنده خواهد ماند و این شهر به آتش سوخته خواهد شد بلکه تو و اهل خانه ات زنده خواهید ماند.»

۱۸ اما گرز د سروران پادشاه بابل بیرون نروی این شهر به دست کلدانیان تسلیم خواهد شد و آن را به آتش خواهند سوزانید و تواز دست ایشان نخواهی رست.»

اما صد قیپاد شاه به ارمیادار گفت: «ن از یهودیانی که بطرف کلدانیان شده اند میترسم، مبادا مرا به دست ایشان تسلیم نموده، ایشان مرا انقضیح نمایند.»

ارمیادار جواب گفت: «و راستم نخواهند کرد. مستدعی آنکه کلام خداوند را که به تو میگویم اطاعت نمایی تا تورا خیریت شود و جان تو زنده بماند.»

۲۱ اما گرز بیرون رفتن ناممکنی کلاهی که خداوند بر من کشف نموده این است:

اینک تمامی زنانی که در خانه پادشاه بود ابقیمانده اند زرد سروران پادشاه بابل بیرون برده خواهند شد و ایشان خواهند گفت: اصدقای تورا او نموده، بر تو غالب آمدند و الا ن چونکه پایهای تو در لجن فرو رفته است ایشان به عقب برگشته اند.

۲۳ و جمیع زنان و فرزندان را نزد کلدانیان بیرون خواهند برد و تواز دست ایشان نخواهی رست بلکه به دست پادشاه بابل گرفتار خواهی شد و این شهر را به آتش خواهی سوزانید.»

آنگاه صد قیپاد به ارمیادار گفت: «نه هر کسی از این سخنان اطلاع نیابد و نخواهی مرد.»

۲۵ و اگر سروران بشنوند که با تو گفتگو کرده ام و زرد تو آمده، تورا گویند نمنا اینکه ما را از آنچه به پادشاه گفتی و آنچه پادشاه به تو گفت اطلاع دهی و آن را از ما مخفی نداری تا تورا به قتل نرسانیم،

آنگاه به ایشان بگو: من عرض خود را به حضور پادشاه رسانیدم تا مرا به خانه یونان باز نفرستند تا در آنجا بمیرم.»

پس جمیع سروران زرد میآمده، از او سوال نمودند و او موافق همه این سخنانی که پادشاه به او امر فرموده بود به ایشان گفت. پس از سخن گفتن با او باز ایستادند چونکه مطلب فهمیده شد.

۲۸ و ارمیادار در صحن زندان تار و تفتیح شدن او را شنید و هنگامی که او را تسلیم گرفته شد در آنجا بود.

- در ماه دهم از سال نهم صدقیاد شاه بود، نیکو کرد صریاد شاه بابل با تمامی لشکر خود بر اورشلیم آمده، آن را محاصره نمودند.
- ۲ و در روز نهم ماه چهارم از سال یازدهم صدقیاد شهر بر خننه کردند.
- ۳ و تمام سروران پادشاه بابل داخل شده در دروازه وسطی نشستند یعنی نرجل شراصر و سمحر نیوسر سکیم رئیس خواجهرسیان و نرجل شراصر رئیس مجوسیان و سایر سرداران پادشاه بابل.
- ۴ و چون صدقیاد شاه بود تمامی مردان جنگی این را دیدند فرار کرده، به راه باغ شاه از دروازه‌های که در میان دو حصار بود در وقت شب از شهر بیرون رفتند (ادشاه) به راه رفت.
- ۵ و لشکر کلدانیان ایشان را تعاقب نموده، در عر به ارجحابه صدقیار سیدند و او را گرفتار کرده، نزد نیکو کرد صریاد شاه بابل به ربله در زمین حیات آوردند و او بر وی فتوی داد.
- ۶ و پادشاه بابل پسران صدقیار را پیش رویش در ربله به قتل رسانید و پادشاه بابل تمامی شرفای یهود را کشت.
- ۷ و چشمان صدقیار را کور کرد و او را به زنجیرها بسته، به بابل برد.
- ۸ و کلدانیان خانه پادشاه و خانه‌های قوم را به آتش سوزانیدند و حصارهای اورشلیم را منهدم ساختند.
- ۹ و نیوزردان رئیس جلا دان، بقیه قوم را که در شهر باقی‌مانده بودند و خار چین را که بطرف او شده بودند و بقیه قوم را که مانده بودند به بابل به اسیری برد.
- ۱۰ لیکن نیوزردان رئیس جلا دان فقیران قوم را که چیزی نداشتند در زمین یهود او گذاشت و تا کستانها و مزرعه‌ها در آن روز به ایشان داد.
- و نیکو کرد صریاد شاه بابل در باره ارمیایه نیوزردان رئیس جلا دان امر فرموده، گفت:
- «و راجبگرو به اونیک متوجه شده، هیچ اذیتی به وی مرسان بلکه هر چه به تو بگوید برایش بعمل آور.»
- پس نیوزردان رئیس جلا دان و نبوشربان رئیس خواجهرسیان و نرجل شراصر رئیس مجوسیان و سایر سروران پادشاه بابل فرستادند.
- ۱۴ و ارسال نموده، ارمیایار از صحن زندان برداشتند و او را به جدلیا ابن اخیقمام بن شافان سپردند تا او را به خانه خود ببرد. پس در میان قوم ساکن شد.
- و چون ارمیایه هنوز در صحن زندان محبوس بود، کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت:
- «رو و عید ملک حبشی را خطاب کرده، بگو: یوه صبیوت خدای اسرائیل چنین میفرماید: نیک کلام خود را بر این شهر به بلا وارد خواهی آورد و نه بخونی و در آن روز در نظر تو واقع خواهد شد.
- ۱۷ لیکن خداوند میگوید: من تر در آن روز نجات خواهم داد و به دست کسانی که از ایشان میترسی تسلیم نخواهی شد.
- ۱۸ زیرا خداوند میگوید که تو را البته رهایی خواهم داد و به شمشیر نخواهی افتاد، بلکه از این جهت که بر من توکل نمودی جان تو را نیت غنیمت خواهد شد.»

آزادی ارمیا

- کلامی که از جانب خداوند بر میانازل شد بعد از آنکه نیوزردان رئیس جلا دان او را از راه رهایی داد و وی را از میان تمامی اسیران اورشلیم و یهودا که به بابل جلائی وطن میشدند و او در میان ایشان به زنجیرها بسته شده بود برگرفت.
- ۲ و رئیس جلا دان ارمیایار گرفته، وی را گفت: «هه خدایت این بلار باره این مکان فرموده است.
- ۳ و خداوند بر حسب کلام خود این ربه وقوع آورده، عمل نموده است.
- و حال اینک من امر و زورت را از زنجیرهایی که بر دستهای تو است رها می‌کنم. پس اگر در نظرت پسند آید که با من به بابل بیایی یا تو را نیکو متوجه خواهم شد. و اگر در نظرت پسند نیاید که همراه من به بابل آیی، پس می‌وایدان که تمامی زمین پیش تو است هر جایی که در نظرت خوش و پسند آید که بروی به آنجا برو.»
- و وقتی که او هنوز زنگشته بود (ی را گفت): «زد جدلیا ابن اخیقمام بن شافان که پادشاه بابل او را بر شهرهای یهودا نصب کرده است برگرد و نزد او در میان قوم ساکن شو یا هر جایی که می‌خواهی بروی برو.» پس رئیس جلا دان او را توشه راه و هدیه داد و او را رها نمود.
- ۶ و ارمیایار از جدلیا ابن اخیقمام به مصفئه آمده، نزد او در میان قومی که در زمین باقی‌مانده بودند ساکن شد.
- کشته شدن جدلیا
- و چون تمامی سرداران لشکر که در صحرای یهودا بودند مردان ایشان شنیدند که پادشاه بابل جدلیا ابن اخیقمام را بر زمین نصب کرده و مردان و زنان و اطفال و فقیران زمین را که به بابل برده نشده بودند به او سپرده است،
- آنگاه ایشان نزد جدلیا به مصفئه آمدند یعنی اسماعیل بن نتیا و یوحانان و یوناتان پسران قاریح و سربایان نخومت و پسران عیفای نطوفاتی و بزنیاسر معکاتی ایشان و مردان ایشان.
- ۹ و جدلیا ابن اخیقمام بن شافان برای ایشان و کسان ایشان قسم خورده، گفت: «ز خدمت نمودن به کلدانیان مترسید. در زمین ساکن شوید و پادشاه بابل را بندگی ننمایید و برای شما نیکو خواهد شد.
- ۱۰ و اما من اینک در مصفئه ساکن خواهم شد تا به حضور کلدانیانی که نزد ما آیند حاضر شوم و شام شراب و میوه جات و روغن جمع کرده، در ظرف خود بگذاردید و در شهرهایی که برای خود گرفته‌اید ساکن باشید.»
- و نیز چون تمامی یهودانی که در مواب و در میان بنی عمون و در ادم و سایر ولایات بودند شنیدند که پادشاه بابل و بقیه‌های از یهودا را گذاشته و جدلیا ابن اخیقمام بن شافان را بر ایشان گماشته است،
- آنگاه جمیع یهودیان از هر جایی که پراکنده شده بودند مراجعت کردند و به زمین یهودا نزد جدلیا به مصفئه آمدند و شراب و میوه جات بسیار و فراوان جمع نمودند. و یوحانان بن قاریح و همه سرداران لشکری که در میان بودند نزد جدلیا به مصفئه آمدند،

و اورا گفتند: «بایچه میدانی که بعلیس پادشاه بنی عمون اسماعیل بن نتنیا را فرستاده است تا تو را بکشد؟» اما جدلیا بن اخیقام ایشان را باور نکرد. ۱۵ پس یوحانان بن قاریح جدلیا در مصفیه خفیه خطاب کرده، گفت: «ذن بده که بروم و اسماعیل بن نتنیا را بکشم و کسی آگاه نخواهد شد. چرا تو را بکشد و جمع یهودیانی که نزد تو فراهم آمده اند برآکنده شوند و بقیه یهودیان تلف گردند؟» اما جدلیا بن اخیقام به یوحانان بن قاریح گفت: «بن کارا ممکن زیرا که در باره اسماعیل دروغ میگوئی.»

و در ماه هفتم واقع شد که اسماعیل بن نتنیا بن الیشامع که از نسل پادشاهان بود با بعضی از روسای پادشاه و ده نفر همراهش نزد جدلیا بن اخیقام به مصفیه آمدند و آنجا در مصفیه با هم نان خوردند.

۲ و اسماعیل بن نتنیا و آن ده نفر که همراهش بودند برخاسته، جدلیا بن اخیقام بن شافان را به شمشیر زدند و اورا که پادشاه بابل به حکومت زمین نصب کرده بود کشت.

۳ و اسماعیل تمامی یهودیانی را که همراه او یعنی با جدلیا در مصفیه بودند و کلدانیانی را که در آنجا یافت شدند و مردان جنگی را کشت. و در روز دوم بعد از آنکه جدلیا را کشته بود و کسی از آن اطلاع نیافته بود،

هشتاد نفر بارش تراشیده و گریبان دریده و بدن خراشیده هدا یا و بخور یا خود آورده، از شکم و شیلو و وسامه آمدند تا به خانه خداوند بریدند.

۶ و اسماعیل بن نتنیا به استقبال ایشان از مصفیه بیرون آمد و در رفتن گریه میکرد و چون به ایشان رسید گفت: «زد جدلیا بن اخیقام بیاید.»

و هنگامی که ایشان به میان شهر رسیدند اسماعیل بن نتنیا کسانی که همراهش بودند ایشان را کشته، در حفره انداختند.

۸ اما در میان ایشان ده نفر پیدا شدند که به اسماعیل گفتند: «ارامکش زیرا که ما را ذخیره‌های از گندم و جو و روغن و عسل در صحرایم باشد.» پس ایشان را وا گذاشته، در میان برادران ایشان نکشت.

و حفره‌های که اسماعیل بدنه‌های همه کسانی را که به سبب جدلیا کشته در آن انداخته بود همان است که آسایاد شاه به سبب بعشا پادشاه اسرائیل ساخته بود و اسماعیل بن نتنیا آن را از کشتگان پر کرد.

۱۰ پس اسماعیل تمامی بقیه قوم را که در مصفیه بودند با دختران پادشاه و جمع کسانی که در مصفیه باقی مانده بودند که نیوزدان رئیس جلادان به جدلیا این اخیقام سپرده بود، اسیر ساخت و اسماعیل بن نتنیا ایشان را اسیر ساخته، میرفت تا نزد بنی عمون بگذرد.

۱۱ اما چون یوحانان بن قاریح و تمامی سرداران لشکری که همراهش بودند از تمامی فتنه‌های که اسماعیل بن نتنیا کرده بود خبر یافتند، آنگاه جمع کسان خود را برداشتند و قصد مقاتله با اسماعیل بن نتنیا روانه شده، او را نزد دریاچه بزرگ که در جبعون است یافتند.

۱۲ و چون جمع کسانی که با اسماعیل بودند یوحانان بن قاریح و تمامی سرداران لشکر را که همراهش بودند دیدند خوشحال شدند.

۱۴ و تمامی کسانی که اسماعیل از مصفیه به اسیری میرد و تافته، برگشتند و نزد یوحانان بن قاریح آمدند.

۱۵ اما اسماعیل بن نتنیا با هشت نفر از دست یوحانان فرار کرد و نزد بنی عمون رفت. فرار به مصر

و یوحانان بن قاریح با همه سرداران لشکر که همراهش بودند، تمامی بقیه قومی را که از دست اسماعیل بن نتنیا از مصفیه بعد از کشته شدن جدلیا بن اخیقام خلاصی داده بود بگیرفت، یعنی مردان دلیر جنگی و زنان و اطفال و خواجهرسان را که ایشان را در جبعون خلاصی داده بود؛ و ایشان رفته، در جریوت که نام که نزد بیت لحم است منزل گرفتند تا بروند و به مصر داخل شوند، به سبب کلدانیان زیرا که ایشان میترسیدند چونکه اسماعیل بن نتنیا جدلیا بن اخیقام را که پادشاه بابل او را حاکم زمین قرار داده بود کشته بود.

پس تمامی سرداران لشکر و یوحانان بن قاریح و نیز اینا بن هوشعیا و تمامی خاکی از خرد و بزرگ پیش آمدند،

و به ارمیانی گفتند: «منایکه التماس ما نزد تو پذیرفته شود به جهت ما و به جهت تمامی این بقیه نزد یهوه خدای خود مسالت نمایی زیرا که ما قلیلی از کثیر باقی مانده‌ایم چنانکه چشمانت ما را میبیند.

۳ تا یهوه خدایت ما را به راهی که باید برویم و به کاری که باید بکنیم اعلام نماید.»

پس ارمیانی نبی به ایشان گفت: «نیدم. اینک من بر حسب آنچه به من گفته‌اید، نزد یهوه خدای شما مسالت خواهم نمود و هر چه خداوند در جواب شما بگوید به شما اطلاع خواهم داد و چیزی از شما باز نخواهم داشت.»

ایشان به ارمیا گفتند: «او ندر در میان ما شاهد راست و امین باشد که بر حسب تمامی کلامی که یهوه خدایت به واسطه تو نزد ما بفرستد عمل خواهیم نمود.

۶ خواه نیکو باشد و خواه بد، کلام یهوه خدای خود را که تو را نزد اومی فرستیم اطاعت خواهیم نمود تا آنکه قول یهوه خدای خود را اطاعت نموده، برای

مساعدت تمدی بشود.»

و بعد از ده روز واقع شد که کلام خداوند بر ارمیا نازل شد.

۸ پس یوحانان بن قاریح و همه سرداران لشکر که همراهش بودند و تمامی قوم را از کوچک و بزرگ خطاب کرده،

به ایشان گفت: «هوه خدای اسرائیل که شمارا نزد وی فرستادید تا دعای شمارا به حضور او برسانم چنین میفرماید:

اگر فی الحقیقه در این زمین بمانید آنگاه شمارا بنام خود، منهدم نخواهم ساخت و غرس کرده، نخواهم کند، زیرا از بلایی که به شمارسانیدم پشیمان شدم.

۱۱ از پادشاه بابل که از او بیم دارید ترسان مباشید. بلی خداوند می گوید از او ترسان مباشید زیرا که من باشما هستم تا شمارا بنام خودم و شمارا از دست او

رهانی دهم.

۱۲ و من بر شما رحمت خواهم فرمود تا او بر شما لطف نماید و شمارا به زمین خودتان پس بفرستد.

- ۱۳ اما اگر گوید که در این زمین نخواهم ماند و اگر سخن بیوه خدای خود را گوش نگیرید،
و بگویند بی بلکه به زمین مصر خواهیم رفت زیرا که در آنجا جنگ نخواهم دید و آواز کرنا نخواهم شنید و برای نان گرسنه نخواهم شد و در آنجا ساکن خواهیم
شد،
پس حال بنا بر اینای بقیه یهودا کلام خداوند را بشنوید: بیوه صباوت خدای اسرائیل چنین میگوید: اگر به رفتن به مصر جازم میباشید و اگر در آنجا رفته،
ساکن شوید،
آنگاه شمشیری که از آن میترسید البته آنجا در مصر به شما خواهد رسید و خطی که از آن هراسان هستید آنجا در مصر شمارا خواهد دریافت و در آنجا خواهید
مرد.
- ۱۷ و جمیع کسانی که برای رفتن به مصر و سکونت در آنجا جازم شده اند، از شمشیر و خط و با خواهند مرد و واحدی از ایشان از آن بلائی که من بر ایشان
میرسانم باقی نخواهد ماند و خلاصی نخواهد یافت.
- ۱۸ زیرا که بیوه صباوت خدای اسرائیل چنین میگوید: چنانکه خشم و غضب من بر ساکنان اورشلیم ریخته شد، همچنان غضب من به مجرد ورود شما به
مصر بر شما ریخته خواهد شد و شما مورد نفرین و دشت و لعنت و عار خواهید شد و این مکان را دیگر نخواهید دید.»
- ای بقیه یهودا خداوند به شما میگوید که مصر مرید، یقین بدانید که من امروز شمارا تهدید نمودم.
- ۲۰ زیرا خواستن را فریب دادید چونکه مرا نزد بیوه خدای خود فرستاده، گفتید که برای ما نزد بیوه خدای ما مسالت نما و ما موافق هر آنچه بیوه خدای
ما بگوید، خبر ساز و آن را بعمل خواهیم آورد.
- ۲۱ پس امروز شمارا بخیر ساختم اما شما نه به قول بیوه خدای خود و نه به چیزی که به واسطه من نزد شما فرستاد گوش گرفتید.
- ۲۲ پس الان یقین بدانید که شمارا مکانی که میخواهید بروید و در آن ساکن شوید از شمشیر و خط و با خواهد مرد.»

- و چون ارمیا فریاد از گفتن به تمامی قوم، تمامی کلام بیوه خدای ایشان را که بیوه خدای ایشان آن را به واسطه او نزد ایشان فرستاده بود یعنی جمیع این سخنان
را،
آنگاه عزریابن هوشعی و یوحانان بن قاریح و جمیع مردان متکبر، ارمیا را خطاب کرده، گفتند: «و دروغ میگوئی، بیوه خدای ما تو را نفرستاده است تا بگوئی
به مصر مرید و در آنجا سکونت نمایی.»
- ۳ بلکه باروک بن نیر یا تو را بر ما رنگیخته است تا ما را اهدست کلدانیان تسلیم نموده، ایشان ما را بکشند و به بابل به اسیری ببرند.»
- و یوحانان بن قاریح و همه سرداران لشکر و تمامی قوم فرمان خداوند را که در زمین یهودا بمانند، اطاعت ننمودند.
- ۵ بلکه یوحانان بن قاریح و همه سرداران لشکر، بقیه یهودا را که از میان تمامی امت هایی که در میان آنها پراکنده شده بودند برگزیده، در زمین یهودا ساکن
شده بودند گرفتند.
- ۶ یعنی مردان و زنان و اطفال و دختران پادشاه و همه کسانی را که نوزادان رئیس جلا دان، به جدایان اخیقام بن شافان سپرده بود و ارمیای نبی و باروک
بن نیر یارا.
- ۷ و به زمین مصر رفتند زیرا که قول خداوند را گوش نرفتند و به تحفنجیس آمدند.
- پس کلام خداوند در تحفنجیس بر ارمیا نازل شده، گفت:
- «نگهای بزرگ به دست خود بگیر و آنها را در نظر مردان یهودا در سعهای که نزد دروازه خانه فرعون در تحفنجیس است بیاچ بپوشان.
۱۰ و به ایشان بگو که بیوه صباوت خدای اسرائیل چنین میگوید: اینک من فرستاده، بنده خود نیوکو در صریاد شاه بابل را خواهم گرفت و کرسی او را
بر این سنگهایی که پوشانیدم خواهم نهاد و او سبایان خود را بر آنها خواهد برافراشت.
- ۱۱ آمده، زمین مصر را خواهد زد و آنانی را که مستوجب موتانند به موت و آنانی را که مستوجب اسیر یانند به اسیری و آنانی را که مستوجب شمشیرند به
شمشیر) و اهدا سپرد.)
- و آنتنی در خانه های خدایان مصر خواهم افروخت و آنها را خواهد سوزانید و به اسیری خواهد برد و خوشی را به زمین مصر ملبس خواهد ساخت
مثل شبانی که خوشی را به جامه خود ملبس سازد و از آنجا به سلامتی بیرون خواهد رفت.
- ۱۳ و تماهای بیت شمس را که در زمین مصر است خواهد شکست و خانه های خدایان مصر را به آتش خواهد سوزانید.»

نتیجه شرارت

- کلامی که در باره تمامی یهودا که در زمین مصر ساکن بودند در مجلد و تحفنجیس و نونف و زمین قترسوس سکونت داشتند، به ارمیا نازل شده، گفت:
«هوه صباوت خدای اسرائیل چنین میفرماید: شما تمامی بلایی را که من بر اورشلیم و تمامی شهرهای یهودا وارد آوردم دیدید که اینک امروز خراب شده
است و ساکنی در آنها نیست.
- ۳ بهسبب شرارتی که کردند و خشم مرا بهیچان آوردند از اینکه رفته، بخور سوزانیدند و خدایان غیر را که نه ایشان و نه شما و نه پدران شما آنها را شناخته بودید
عبادت نمودند.
- ۴ و من جمیع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم و صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمودم، گفتم این رجاست را که من از آن نفرت دارم بعمل نیاورید.
۵ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فراموش کردند تا شنیدند از شرارت خود بازگشت نمایند و برای خدایان غیر بخور نسوزانند.
- ۶ بنابراین خشم و غضب من ریخته و بر شهرهای یهودا و کوچهای اورشلیم افروخته گردید که آنها مثل امر و زخواب و ویران گردیده است.

۷ پس حال یهوه خدای صباوت خدای اسرائیل چنین میگوید: شما چرا این شرارت عظیم را بر جان خود وارد می‌آوردید تا خویشتر از مرز دوزن و طفل و شیر خواره از میان یهودا منقطع سازید و از برای خود بقیه‌های نگذارید؟
 زیرا که در زمین مصر که به آنجا برای سکونت رفته‌اید برای خدایان غیر بخور سوزانیده، خشم مرا به اعمال دست‌های خود به هیجان می‌آوردید تا من شمارا منقطع سازم و شما در میان تمامی امت‌های زمین مورد لعنت و عار بشوید.
 ۹ آیا شرارت پدران خود و شرارت پادشاهان یهودا و شرارت زنان ایشان و شرارت خود و شرارت زنان خویش را که در زمین یهودا و کوچه‌های اورشلیم بعمل آوردید، فراموش کرده‌اید؟

و تا امروز متواضع نشده و ترسان نگشته‌اید و به شریعت و فرایض من که به حضور شما و به حضور پدران شما گذاشته‌ام، سالک نگردید هاند.
 «نار این یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین میگوید: اینک من روی خود را بر شما به بلا میگردانم تا تمامی یهودا هلاک کنم.
 ۱۲ و بقیه یهودا را که رفیقان به مصر و ساکن شدن در آنجا را جزم نموده‌اند، خواهم گرفت تا جمیع ایشان در زمین مصر هلاک شوند. و ایشان به شمشیر و حط خواهند افتاد و از خون و زبرگ به شمشیر و حط تلف شده، خواهند مرد و مورد نفرین و دشت و لعنت و عار خواهند گردید.
 ۱۳ و به آنانی که در زمین مصر ساکن شوند به شمشیر و حط و با عقوبت خواهم رسانید. چنانکه به اورشلیم عقوبت رسانیدم.
 ۱۴ و از بقیه یهودا که به زمین مصر رفته، در آنجا سکونت پذیرند احدی خلاصی نخواهد یافت و باقی نخواهد ماند تا به زمین یهودا که ایشان مشتاق برگشتن و ساکن شدن در آنجا خواهند شد مراجعت نماید. زیرا احدی از ایشان غیر از نا جیان مراجعت نخواهد کرد.»
 آنگاه تمامی مردانی که آگاه بودند که زنان ایشان برای خدایان غیر بخور میسوزانند و جمیع زنانی که حاضر بودند با گروهی عظیم و تمامی کسانی که در زمین مصر در قیرو س ساکن بودند، در جواب ارمیا گفتند:

«تو را در این کلامی که به اسم خداوند به ما گفتی گوش نخواهیم گرفت.

۱۷ بلکه هر چیزی که از دهان ما صادر شود البته عمل خواهد نمود و برای ملکه آسمان بخور سوزانیده، هدیه ریختنی به جهت او خواهیم ریخت چنانکه خود ما و پدران ما و پادشاهان و سروران مادر شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم میگردیم. زیرا که در آن زمان از نان سیر شده، سعادت مند میبودیم و بلا را نمی دیدیم.

۱۸ اما از زمانی که بخور سوزانیدن را برای ملکه آسمان و ریختن هدایای ریختنی را به جهت او ترک نمودیم، محتاج هیچ چیز شدیم و به شمشیر و حط هلاک گردیدیم.

۱۹ و چون به جهت ملکه آسمان بخور میسوزانیدیم و هدیه ریختنی برای او میریختیم، آیا بیاطلاع شوهران خویش قرصا به شبیهه او مییختیم و هدیه ریختنی به جهت او میریختیم؟»

پس ارمیا تمامی قوم را از مردان و زنان و همه کسانی که این جواب را بدو داده بودند خطاب کرده، گفت:

«یا خداوند بخوری را که شما و پدران شما و پادشاهان و سروران شما و اهل ملک در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم سوزانیدند، بیاد نیاورده و آیا به خاطر او خطور نکرده است؟

چنانکه خداوند به سبب شرارت اعمال شما و جاساتی که بعمل آورده بودید، دیگر نتوانست تحمل نماید. لذا زمین شما ویران و مورد دشت و لعنت و غیر مسکون گردیده، چنانکه امر ورز شده است.

۲۳ چونکه بخور سوزانیدید و به خداوند نگاه ورزیدید، به قول خداوند گوش ندادید و به شریعت و فرایض و شهادت او سلوک نمودید، بنابراین این بلا مثل امروز بر شما وارد شده است.»
 و ارمیا به تمامی قوم و به جمیع زنان گفت: «ای تمامی یهودا که در زمین مصر هستید کلام خداوند را بشنوید!

یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین میگوید: شما و زنان شما هم باد هان خود تکلم مینمایید و هم باد ستای خود بجای آورید و میگویید نذرهایی را که کردم البته و فاخواهم نمود و بخور برای ملکه آسمان خواهم سوزانید و هدایای ریختنی برای او خواهم ریخت. پس نذرهای خود را استوار خواهید کرد و نذرهای خود را وفا خواهید نمود.

بنابراین ای تمامی یهودا که در زمین مصر ساکن هستید کلام خداوند را بشنوید. اینک خداوند میگوید: من به اسم عظیم خود قسم خوردم که اسم من بار دیگر به دهان هیچکدام از یهودا در تمامی زمین مصر آورده نخواهد شد و نخواهند گفت: به حیات خداوند یهوه قسم.

۲۷ اینک من ایشان به بدی مراقب خواهم بود و به نیکویی تا جمیع مردان یهودا که در زمین مصر میباشند به شمشیر و حط هلاک شده، تمام شوند.
 ۲۸ لیکن عدد قلبی از شمشیر رهایی یافته، از زمین مصر به زمین یهودا مراجعت خواهند نمود و تمامی بقیه یهودا که به جهت سکونت آنجا در زمین مصر رفته‌اند، خواهند دانست که کلام که دامیک از من و ایشان استوار خواهد شد.

۲۹ و خداوند میگوید: این است علامت برای شما که من در اینجا به شما عقوبت خواهم رسانید تا بدانید که کلام من در باره شما البته به بدی استوار خواهد شد.

۳۰ خداوند چنین میگوید: اینک من فرعون حفرع باد شاه مصر را به دست دشمنانش و به دست آنانی که قصد جان او دارند تسلیم خواهم کرد. چنانکه صد قیاد شاه یهودا را به دست دشمنش نیوکدر صر پادشاه بابل که قصد جان او میداشت، تسلیم نمودم.»

کلامی که ارمیای بنی به باروک بن نیری با خطاب کرده، گفت، هنگامی که این سخنان را از دهان ار میاد رسال چهارم به یوایقیم بن یوشیاد شاه یهودا در طومار نوشت:

«ای باروک به یوه خدای اسرائیل به تو چنین می فرماید:

تو گفته‌های وای بر من زیرا خداوند در در من غم افزوده است. از ناله کشیدن خسته شد هام و استراحت نمی یابم.

۴ اورا چنین بگو، خداوند چنین میفرماید: آنچه بنا کرده ام، منهدم خواهم ساخت و آنچه غرس نمود هام یعنی تمامی این زمین را، از ریشه خواهم کند.

۵ و آیاتو چیزهای بزرگ برای خویشیت میطلبی؟ آنها را طلب نماز خداوند میگوید: اینک من بر تمامی بشر بلا خواهم رسانید. اما در هر جایی که بروی جانت را به توبه غنیمت خواهم بخشید.»

کلام خدا در باره مصر

کلام خداوند در باره امتهای که به ارمیا نازل شد؛

در باره مصر و لشکر فرعون نکو که نزد نهر فرات در کرکیش بودند و نیکو در صر پادشاه بابل ایشان را در سال چهارم به یوایقیم بن یوشیاد شاه یهودا شکست داد:

«جن و سپهر را حاضر کنید و برای جنگ نزدیک آید.

۴ ای سواران اسبان را بیارید و سوار شوید و با خودهای خود بایستید. نیزهها را صقل دهید و زرها را بپوشید.

۵ خداوند میگوید: چرا ایشان را میبینم که هر اسان شده، به عقب برمی گردند و شجاعان ایشان خرد شده، بالکل منزه میشوند و به عقب نمی نگرند، زیرا که خوف از هر طرف میباشند.

۶ تیزروان فرزانکنند و زورآوران رهائی نیابند. بطرف شمال به کار نهر فرات میلغزند و می افتند.

۷ این کیست که مانند رود نیل سیلان کرده است و آبهای او مثل نهر هایش متلاطم میگردد؟

مصر مانند رود نیل سیلان کرده است و آبهای مثل نهرها متلاطم گشته، میگوید: من سیلان کرده، زمین را خواهم پوشانید و شهر و ساکنانش را هلاک خواهم ساخت.

۹ ای اسبان برآید و ای اربابها تند بروید و شجاعان بیرون بروند. ای اهل حبش وفوت که سپه داران هستی و ای لودیان که کمان رامیگیرید و آن را می کشید.

۱۰ زیرا که آن روز روز انتقام خداوند به یوه صباوت میباشند که از دشمنان خود انتقام بگیرد. پس شمشیر هلاک کرده، سیر میشود و از خون ایشان مست میگردد. زیرا خداوند به یوه صباوت در زمین شمال نزد نهر فرات ذبحی دارد.

۱۱ ای با که در ختر مصر به جلعاد برای و بلسان بگیر. درمانهای زیاد را عبث به کار میری. برای علاج نیست.

۱۲ امتهار سوای تو را می شنوند و جهان از ناله تو پر شده است زیرا که شجاع بر شجاع میلغزد و هر دوی ایشان با هم میافتند.»

کلامی که خداوند در باره آمدن نیکو در صر پادشاه بابل و مغلوب ساختن زمین مصر به ارمیای بنی گفت:

«مصر خردید و به بجد اعلام نمایید و به نوف و تحفنجیس اطلاع دهید. بگو بیدریا شوید و خوشیشتن را آماده سازید زیرا که شمشیر مجاوران را هلاک کرده است.

۱۵ زورآوران ت چرا به زیر افکنده میشوند و غمی توانند ایستاد؟ زیرا خداوند ایشان را پراکنده ساخته است.

۱۶ بسیاری را الغزایده است و ایشان زبکدیگر میافتند، و میگویند: بر خیزید و از شمشیران زدقوم خود به زمین مولد خویش برگردیم.

۱۷ در آنجا فرعون، پادشاه مصر را هلاک مینامند و فرصت را از دست داده است.

۱۸ پادشاه که نام او به یوه صباوت میباشدی گوید به حیات خود قسم که او مثل تابور، در میان کوهها و مانند کرمل، نزد دریا خواهد آمد.

۱۹ ای دختر مصر که در) منیت (ساکن هستی، اسباب جلای وطن را برای خود میناساز زیرا که نوف ویران و سوخته و غیر مسکون گردیده است.

۲۰ مصر گوساله بسیار نیکو منظر است اما هلاکت از طرف شمال میآید و میآید.

۲۱ سپاهیان به مزد گرفته و در میانش مثل گوساله های پرواری میباشند. زیرا که ایشان نیز زونافته، با هم فراری کنند و غمی ایستند. چونکه روز هلاکت ایشان و وقت عقوبت ایشان بر ایشان رسیده است.

۲۲ آوازه آن مثل مار می رود زیرا که آنها با قوت میخرا مند و با تهرها مثل چوب بران بر او می آید.

۲۳ خداوند میگوید که جنگل او را قطع خواهند نمود اگر چه لایحی میباشند. زیرا که ایشان از ملخهاز یاده و از حد شماره افزونند.

۲۴ دختر مصر نخل شده، بهدست قوم شمالی تسلیم گردیده است.

۲۵ به یوه صباوت خدای اسرائیل میگوید: اینک من بر آمون نوف و فرعون و مصر و خدایانش و پادشاهانش یعنی بر فرعون و آنانی که بروی توکل دارند، عقوبت خواهم رسانید.

۲۶ خداوند میگوید که ایشان را بهدست آنانی که قصد جان ایشان دارند، یعنی بهدست نیکو در صر پادشاه بابل و بهدست بندگانش تسلیم خواهم کرد و بعد از آن، مثل ایام سابق مسکون خواهد شد.

۲۷ امانتوای بنده من یعقوب مترس و ای اسرائیل هر اسان مشور زیرا اینک من تو را از جای دور و دریت تو را از زمین اسیری ایشان نجات خواهم داد و یعقوب برگشته، در امنیت و استراحت خواهد بود و کسی او را نخواهد ترسانید.

۲۸ و خداوند میگوید: ای بنده من یعقوب مترس زیرا که من با تو هستم و اگر چه تمام امتهارا که تو را در میان آنها رکنده ساختیم بالکل هلاک سازم لیکن تو را بالکل هلاک نخواهم ساخت. بلکه تو را به انصاف تادیب خواهم نمود و تو را هرگز بیسر نخواهم گذاشت.»

کلام خدا درباره فلسطین

کلام خداوند درباره فلسطینیان که برامیانی نازل شد قبل از آنکه فرعون غزه را مغلوب بسازد.

۲ خداوند چنین میگوید: «پنک آنها از شمال برمی آید و مثل نهری سیلان میکند و زمین را با آنچه در آن است و شهر و ساکنانش را درمی گیرد. و مردمان فریاد برمی آورند و جمیع سکنه زمین و لوله مینمانند

از صدای بمبهای اسبان زورآور و شورش و از غوغای ارا به هایش و شورش چرخهایش. و پدران بهسبب سستی دستهای خود به فرزندان خویش اعتنائی کنند.

۴ بهسبب روزی که برای هلاکت جمیع فلسطینیان میآید که هر نصرت کنندهای را که باقی میماند از صورت و صید و منقطع خواهد ساخت. زیرا خداوند فلسطینیان یعنی بقیه جزیره کفتور را هلاک خواهد ساخت.

۵ اهل غزه بریده مگشته اند و اشقون و بقیه وادی ایشان هلاک شده است. تا به کی بدن خود را خواهی خراشید؟

آهای شمشیر خداوند تا به کی آرام نخواهی گرفت؟ به غلاف خود برگشته، مستریخ و آرام شو.

۷ چگونه میتوانی آرام بگیری، با آنکه خداوند تو را بر اشقون و بر ساحل دریا مامور فرموده و تو را به آنجا تعیین نموده است؟»

پیغام درباره مواب

درباره مواب، بهو صباویوت خدای اسرائیل چنین میگوید: «ای برنوزیرا که خراب شده است. قریه تا بم نخل و گرفتار گردیده است. و مسجاب رسو او منهدم گشته است.

۲ غفر مواب زایل شده، در حشوبن برای وی تقدیرهای بد کردند. بیایید او را منقطع سازیم تا دیگر توبه نباشد. تو نیز ای مدین ساکت خواهی شد و شمشیر تو را تعاقب خواهد نمود.

۳ آواز ناله از حور و نایم مسموع میشود. هلاکت و شکستگی عظیم.

۴ مواب بهم شکسته است و صغیرهای او فریاد برمی آورند.

۵ زیرا که به فراز لوحیت با گریه سخت برمی آید و از سرازیری حور و نایم صدای شکست یافتن از دشمنان شنیده میشود.

۶ بگریزید و جانهای خود را بر هانید و مثل درخت عمر در بیابان باشید.

۷ زیرا از این جهت که به اعمال و گنجهای خویش توکل نمودی تو نیز گرفتار خواهی شد. و کوش با کاهنان و سرورانش با هم به اسیری خواهند رفت. و غارت کننده به همه شهرها خواهد آمد و هیچ شهر خلاصی نخواهد یافت و بر حسب فرمان خداوند اهل وادی تلف خواهند شد و اهل همواری هلاک خواهند گردید.

۹ با لها به مواب بدهید تا پر او نموده، بگریزد و شهر هایش خراب و غیر مسکون خواهد شد.

۱۰ ملعون باد کسیکه کار خداوند را با غفلت عمل نماید و ملعون باد کسیکه شمشیر خود را از خون باز دارد.

۱۱ مواب از طفولیت خود مستریخ بوده و پردهای خود نشسته است و از ظرف به ظرف ریخته نشده و به اسیری رفته است. از این سبب طعمش در او مانده است و خوشبویی او تغییر نیافته است.

۱۲ بنابراین اینک خداوند میگوید: روز و ماهیاید که من ریزندگان میفرستم که او را بزند و ظروف او را خالی کرده، مشکهایش را پاره خواهند نمود.

۱۳ و مواب از گوش شرمند خواهد شد چنانکه خاندان اسرائیل از بیت ثیل که اعتماد ایشان بود، شرمند شده اند.

۱۴ چگونه میگوید که ما شجاعان و مردان قوی برای جنگ میباشیم؟

مواب خراب شده و دو شهر هایش متصاعد می شود و جوانان برگزیده هاش به قتل فرود می آیند. پادشاه که نام او بهو صباویوت میباشد این را میگوید:

رسیدن هلاکت مواب نزدیک است و ولای او زودی هر چه تمامتر میآید.

۱۷ ای جمیع مجاورانش و همگانی که نام او را می دانند برای وی ماتم گیرید. بگوید عصای قوت و چوب دستی زیبایی چگونه شکسته شده است!

ای دختر دبیون که (را منیت (ساکن هستی از جلال خود فرود آی و در جای خشک بنشین زیرا که غارت کننده مواب بر تو هجوم میآورد و قلعه های تو را منهدم میسازد.

۱۹ ای تو که در عرویس ساکن هستی بهسرا به ایست و نگاه کن و از فراریان و ناجیان پیرس و یگو که چه شده است؟

مواب نخل شده، زیرا که شکست یافته است پس و لوله و فریاد برآورید. درازان اخبار نمائید که مواب هلاک گشته است.

۲۱ و داوری بر زمین همواری رسیده است.

و ردیون و نیویوت دلتایم،

و برقریه تا بم و بیت جامول و بیت معون،

و برقریوت و بصره و یرتیمی شهرهای بعید و قریب زمین مواب.

«داوند میگوید که شاخ مواب بریده و بازویش شکسته شده است.

۲۶ او را مست سازید زیرا به ضد خداوند تکبر مینماید. و مواب درق خود غوطه میخورد و او نیز مضحکه خواهد شد.

۲۷ آیا اسرائیل برای تو مضحکه نبود؟ و آیا او در میان درزان یافت شده حدی که هر وقت که درباره او سخن میگفتی سر خود را می جنبانیدی؟

ای ساکن مواب شهرها را ترک کرده، در صخره ساکن شوی و مثل فاختهای باشید که آشیانه خود را در کارنده مغاره میسازد.

۲۹ غرور مواب و بسیاری تکبر او را و عظمت و خیلا و کبر و بلندی دل او را شنیدیم.

- ۳۰ خداوند میگوید: خشم اورا میدانم که هیچ است و نغزهای او را که از آنها هیچ بر نمی آید.
- ۳۱ بنابراین برای موآب ولوله خواهیم کرد و به جهت تمامی موآب فریاد بر خواهیم آورد. برای مردان قیر حارس ماتم گرفته خواهد شد.
- ۳۲ برای توای موسجه به گریه بجزیر خواهیم گریست. شاخه های تو از دریا گذشته بود و به دریاچه بعزیر رسیده، بر میوهها و انگور هایت غارت کننده هجوم آورده است.
- ۳۳ شادی و ابتهاج از سستانها و زمین موآب برداشته شد و شراب را از چرخشتهن ازیل ساختم و کسی آنها را به صدای شادمانی به پناخواهد فشرده. صدای شادمانی صدای شادمانی نیست.
- ۳۴ به فریاد حشوبن آواز خود را تا اعلایه و باهص بلند کردند و از صوغر تا حور و نایم عجلت شلیشیا، زیرا که آبهای نمریم نیز خرابه شده است.
- ۳۵ و خداوند میگوید من آنانی را که در مکان های بلند قربانی میگذرانند و برای خدایان خود بخوری سوزانند از موآب نابود خواهم گردانید.
- ۳۶ لهادل من به جهت موآب مثل نای صدای کند و دل من به جهت مردان قیر حارس مثل نای صدامیکند، چونکه دولتی که تحصیل نمودند تلف شده است.
- ۳۷ و هر سربو گشته و هر ریش تراشیده شده است و همه دستها خراشیده و برهر کمریلا س است.
- ۳۸ بر همه پشت باهای موآب و در جمیع کوجه هایش ماتم است زیرا خداوند میگوید موآب را مثل ظرف ناپسند شکستام.
- ۳۹ چگونه منهدم شده و ایشان چگونه ولوله میکنند؟ و موآب چگونه به سوانی پشت داده است؟ پس موآب برای جمیع مجاوران خود مضحکه و باعث ترس شده است.
- ۴۰ زیرا خداوند چنین میگوید: او مثل عقاب پرواز خواهد کرد و بالهای خویش را بر موآب پهن خواهد نمود.
- ۴۱ شهر هایش گرفتار و قلعه هایش تسخیر شده، و دل جمیعان موآب در آن روز مثل دل زنی که در دزه داشته باشد خواهد شد.
- ۴۲ و موآب خراب شده، دیگر قوم نخواهد بود چونکه به ضد خداوند تکبر نموده است.
- ۴۳ خداوند میگوید: ای ساکن موآب خوف و حفره و دام پیش روی تو است.
- ۴۴ آنکه از ترس بگریزد در حفره خواهد افتاد و آنکه از حفره برآید گرفتار دام خواهد شد، زیرا خداوند فرموده است که سال عقوبت ایشان را بر ایشان یعنی بر موآب خواهم آورد.
- ۴۵ فراریان بیتاب شده، در سابه حشوبن ایستاد هاند زیرا که آتش از حشوبن و نار از میان سیحون بیرون آمده، حدود موآب و فرق سرفتنه انگیزان را خواهد سوزانید.
- ۴۶ و ای بر توای موآب! قوم کوش هلاک شده هاند زیرا که پسرانت به اسیری و دخترانت به جلائی وطن گرفتار گردید هاند.
- ۴۷ لیکن خداوند میگوید که در ایام آخر، اسیران موآب را باز خواهم آورد. حکم درباره موآب تا اینجا است.»

کلام خدا در باره بنی عمون

- در باره بنی عمون، خداوند چنین میگوید: «ای اسرائیل پسران ندارد و آیا اورا وارثی نیست؟ پس چرا ملکم جاد را به تصرف آورد و در شهر هایش ساکن شده هاند؟
- لهاد اینک خداوند میگوید: ابایی میآید که نعره جنگ را در بره بنی عمون خواهیم شنواید و تل ویران خواهد گشت و د هانتش به آتش سوخته خواهد شد، و خداوند میگوید که اسرائیل متصرفان خویش را به تصرف خواهد آورد.»
- ای حشوبن ولوله کن، زیرا که عای خراب شده است. ای د هات ربه فریاد بر آورید و یلا س پوشیده، ماتم گیرید و بر حصارها گردش نمایید. زیرا که ملکم با کاهنان و سروزان خود با هم به اسیری میروند.
- ۴ ای دختر مرتد پر از اوادیهایی و ادیهایی برومند خود نغمی نمائی؟ ای تو که به خزاین خود توکل مینمائی (میگویی کیست که نزد من تواند آمد؟ اینک خداوند یه صبا یوت میگوید: «ن از جمیع مجاورانت خوف بر تو خواهم آورد و هر یکی از شما پیش روی خود پراکنده خواهد شد و کسی نخواهد بود که پراکنندگان را جمع نماید.
- ۶ لیکن خداوند میگوید: بعد از این اسیران بنی عمون را باز خواهم آورد.»
- کلام خدا در باره ادموم

- در باره ادموم یه صبا یوت چنین میگوید: «با دیگر حکمت در تیمان نیست؟ و آیا مشورت از فهیمان زایل شده و حکمت ایشان نابود گردیده است؟ ای ساکنان ددان بگریزید و رو تافته در جاهای عمیق ساکن شوید. زیرا که بالای عیسوزمان عقوبت وی را بر او خواهم آورد.
- ۹ گرانگور چنینان نزد تو آید، آیا بعضی خوشبهارا می گذارند؟ او گرد زدن در شب) بند (آیا به قدر کفایت غارت نمی نماید؟ اما من عیسوز را برهنه ساخته و جایهای مخفی اورا مکشوف گردانیدام که خویشتن را نتواند پنهان کرد. ذریت او ویران و همسایگانش هلاک شده هاند و خودش نابود گردیده است.
- ۱۱ یتیمان خود را ترک کن و من ایشان را زنده نگاه خواهم داشت و بیوه زانت بر من توکل نمایند.
- ۱۲ زیرا خداوند چنین میگوید: اینک آنانی که رسم ایشان نبود که انجام رابنوشند، البته خواهند تو شید و آیاتو بیسرخواهی ماند؟ بیسراخواهی ماند بلکه البته خواهی نوشید.
- ۱۳ زیرا خداوند میگوید به ذات خود قسم میخورم که بصره مورد د هشت و عار و خرابی و لعنت خواهد شد و جمیع شهر هایش خرابه ابدی خواهد گشت.
- ۱۴ از جانب خداوند خبری شنیدم که در سولی زدا متها فرستاده شده، ای گوید: «مع شوید و بر او هجوم آورید و برای جنگ بر خیزید!

زیرا که همان من تورا کوچکترین امتها و در میان مردم خوار خواهم گردانید.

۱۶ ای که در شکافهای حضره ساکن هستی و بلندی تلها را گرفته‌ای، هیبت تو و تکبر دلت تو را فریب داده است اگر چه مثل عقاب آشیانه خود را بلندسازی، خداوند میگوید که من تورا از آنجا فرود خواهم آورد.

۱۷ وادوم محل تعجب خواهد گشت به حدی که هر که از آن عبور نماید متحیر شده، بهسبب همه صدماتش صغیر خواهد زد.

۱۸ خداوند میگوید: چنانکه سدوم و عموره و شهرهای مجاور آنها از گون شده است، همچنان کسی در آنجا ساکن نخواهد شد و واحدی از بنی آدم در آن ما و نخواهد گزید.

۱۹ اینک او مثل شیر از طغیان اردن به آن مسکن منبع بر خواهد آمد، زیرا که من وی را در لحظهای از آنجا خواهم راند. و کیست آن برگزیده‌های که او را بر آن بگام؟ زیرا کیست که مثل من باشد و کیست که مرا به محاکمه بیاورد و کیست آن شبانی که به حضور من تواند ایستاد؟»

بنابراین مشورت خداوند را که در باره ادم نموده است و تقدیرهای او را که در باره ساکنان تیمان فرموده است بشنوید. البته ایشان صغیران گله را خواهند بود و هر آینه مسکن ایشان را برای ایشان خراب خواهد ساخت.

۲۱ از صدای افتادن ایشان زمین متزلزل گردد و آواز فریاد ایشان تا به بحر قزقم مسومع شد.

۲۲ اینک او مثل عقاب بر آمده، پرواز میکند و بالهای خویش را بر بصره پهن مینماید و دل شجاعان ادم در آن روز مثل دل زنی که در دزه داشته باشد خواهد شد.

کلام خداد در باره دمشق

در باره دمشق: «ما ت وارفاد خجل گردید هاند زیرا که خبر بد شنیده، گداخته شده اند.

دمشق ضعیف شده، رو به فرار نهاده و لرزه او را در گرفته است. آلام و درد ها او را مثل زنی که میزاید گرفته است.

۲۵ چگونه شهر نامور و قریه به تهاج من متروک نشده است؟

لذا بیوه صباوت میگوید: جوانان او در کوچه هایش خواهند افتاد و همه مردان جنگی او در آن روز هلاک خواهند شد.

۲۷ و من آتش در حصارهای دمشق خواهم افروخت و قصرهای بنید را خواهد سوزانید.»

کلام خداد در باره قیدار و حاصور

در باره قیدار و ممالک حاصور که نبوکدصر پادشاه بابل آنها را مغلوب ساخت، خداوند چنین میگوید: «رخزید و بر قیدار هجوم آورید و بنی مشرق را تاراج نمایید.»

۲۹ خیمهها و گله‌های ایشان را خواهند گرفت. پردهها و تمامی اسباب و شتران ایشان را برای خویشان خواهند برد و ایشان ندا خواهند داد که خوف از هر طرف!

بگریزید و بیوه زودی هر چه تمام تر فرار نماید. ای ساکنان حاصور در جایهای عمیق ساکن شوید. «زیرا خداوند میگوید: «بوکدصر پادشاه بابل به ضد شما مشورتی کرده و به خلاف شما تدبیری نموده است.»

۳۱ خداوند فرموده است که بر رخزید و بر امت مطمئن که در امنیت ساکنان هجوم آورید. ایشان رانه دروازهها و نه پشت بندهاست و به تنهایی ساکن میباشند.

۳۲ خداوند میگوید که شتران ایشان تاراج و کثرت مواشی ایشان غارت خواهد شد و آنانی را که گوشه‌های موی خود را می تراشند بسوی هر باد پراکنده خواهم ساخت و هلاکت ایشان را از هر طرف ایشان خواهم آورد.

۳۳ و حاصور مسکن شما را و ویرانه ابدی خواهد شد به حدی که کسی در آن ساکن نخواهد گردید و واحدی از بنی آدم در آن ما و نخواهد گزید.»

کلام خداد در باره عیلام

کلام خداوند در باره عیلام که بر ارمیایی در ابتدای سلطنت صدقیادشاه یهود انازل شده، گفت:

«هوه صباوت چنین میگوید: اینک من کان عیلام و مایه قوت ایشان را خواهم شکست.»

۳۶ و چهار باد را از چهار سمت آسمان بر عیلام خواهم وزانید و ایشان را بسوی همه این بادها پراکنده خواهم ساخت به حدی که هیچ امتی نباشد که پراکنندگان عیلام نزد آنها نیایند.

۳۷ و اهل عیلام را به حضور دشمنان ایشان و به حضور آنانی که قصد جان ایشان دارند مشوش خواهم ساخت. و خداوند میگوید که بر ایشان بلا یعنی حدت خشم خویش را وارد خواهم آورد و شمشیر را در عقب ایشان خواهم فرستاد تا ایشان را بالکل هلاک سازم.

۳۸ و خداوند میگوید: من کسی خود را در عیلام بر یا خواهم نمود و پادشاه و سروران را از آنجا ببرد خواهم ساخت.

۳۹ لیکن خداوند میگوید: در ایام آخر اسیران عیلام را باز خواهم آورد.»

کلام خداد در باره بابل

کلامی که خداوند در باره بابل و زمین کلدانیان به واسطه ارمیایی گفت:

«رمیان امتها اخبار و اعلام نماید، علی برافراشته، اعلام نماید و مخفی مدارید. بگوید که بابل گرفتار شده، و بیل نخل گردیده است. مروتک خرد شده و اصنام او سوراخ و تپایش شکسته گردیده است

زیرا که امتی از طرف شمال بر او میآید و دوزمیش را ویران خواهد ساخت به حدی که کسی در آن ساکن نخواهد شد و هم انسان و هم بهایم فرار کرده، خواهند رفت.

- ۴ خداوند میگوید که در آن ایام و در آن زمان بنیاسرائیل و بنی یهود با هم خواهند آمد. ایشان گریه‌گان خواهند آمد و یهوه خدای خود را خواهند طلبید.
- ۵ و رویهای خود را بسوی صهیون نهاده، راه آن را خواهند پدید و یهوه عهدی که فراموش نشود به خداوند مصلح شویم.
- ۶ «وم من گوسفندان گمشده بودند و شبانان ایشان ایشان را گمراه کرده، بر کوهها آواره ساختند. از کوه به تل رفته، آرامگاه خود را فراموش کردند.
- ۷ هر که ایشان را مییافت ایشان را میخورد و دشمنان ایشان میگفتند که بگاه نداریم زیرا که بیهوه که مسکن عدالت است و بیهوه که امید پدران ایشان بود، گناه ورزیدند.
- ۸ از میان بابل فرار کنید و از زمین کلدانیان بیرون آید. و مانند بزهای نریش روی گله راه روید.
- ۹ زیرا اینکه من جمیع امت های عظیم را از زمین شمال برمی انگیزانم و ایشان را بر بابل میآورم و ایشان در بر آن صف آرا می خواهند نمود و در آن وقت گرفتار خواهند شد. تیرهای ایشان مثل تیرهای جبار هلاک کننده که یکی از آنها خالی برنگردد خواهد بود.
- ۱۰ خداوند میگوید که کلدانیان تاراج خواهند شد و هر که ایشان را غارت نماید سیر خواهد گشت.
- ۱۱ زیرا شما ای غارت کنندهگان میراث من شادی و وجد کردید و مانند گوساله‌ای که خرمن را پامال کند، جست و خیز نمودید و مانند اسبان زور آورنده زدید.
- ۱۲ مادر شما بسیار نجل خواهد شد و والده شما رسوا خواهد گردید. هان او موخر امتهای بیابان و زمین خشک و عریض خواهد شد.
- ۱۳ به حسب خشم خداوند مسکون نخواهد شد بلکه بالکل ویران خواهد گشت. و هر که از بابل عبور نماید متحیر شده، به جهت تمام بلایایش صغیر خواهد زد.
- ۱۴ ای جمیع کجکان داران در بر بابل از هر طرف صف آرا می نماید. تیرها را و پیندا زید و دریغ نمایید زیرا بیهوه گناهانگه ورزیده است.
- ۱۵ از هر طرف بر او نعره زید چونکه خویشترین را تسلیم نموده است. حصارهایش افتاده و دیوارهایش منهدم شده است زیرا که این انتقام خداوند است. پس از او انتقام بگیرد و بطوری که او عمل نموده است همچنان با او عمل نماید.
- ۱۶ و از بابل، بر زرگان و آتانی را که اداس رادرمزان در و بکار میرند منقطع سازید. و از ترس شمشیر برنده هر کس بسوی قوم خود توجه نماید و هر کس به زمین خویش بگریزد.
- ۱۷ «سرایل مثل گوسفند، پراکنده گردید. شیران او را تعاقب کردند. اول پادشاه آشور او را خورد و آخرین نیوکدصر پادشاه بابل استخوانهای او را خرد کرد.»
- ۱۸ بنابراین بیهوه صبیوت خدای اسرائیل چنین میگوید: «یک من بر پادشاه بابل و بر زمین او عقوبت خواهم رسانید چنانکه بر پادشاه آشور عقوبت رسانیدم.
- ۱۹ و اسرائیل را به مرتع خودش باز خواهم آورد و در کرمل و ایشان خواهد چرید و بر کوهستان افرایم و جلعا جان او سیر خواهد شد.
- ۲۰ خداوند میگوید که در آن ایام و در آن زمان عصیان اسرائیل را خواهند جست و نخواهد بود و گناه بودار اما پند نخواهد شد، زیرا آتانی را که باقی میگذازم خواهم آمرزید.
- ۲۱ «رزمین مرا تمام بر آتی یعنی بر آن و بر ساکنان قنود. خداوند میگوید: بکش و ایشان را تعاقب نموده، بالکل هلاک کن و موافق هر آنچه من تو را امر فرمایم عمل نما.
- ۲۲ آواز جنگ و شکست عظیم در زمین است.
- ۲۳ کویال تمام جهان چگونگی بریده و شکسته شده و بابل در میان امتهای چگونگی ویران گردیده است.
- ۲۴ ای بابل از برای تو دام گسترده و تونیز گرفتار شده، اطلاع نداری. یافت شده، تسخیر گشته‌ای چونکه با خداوند مخاصمه نمودی.
- ۲۵ خداوند اسلحه خانه خود را گشوده، اسلحه خشم خویش را بیرون آورده است. زیرا خداوند بیهوه صبیوت با زمین کلدانیان کاری دارد.
- ۲۶ براوا همه اطراف پدید و انبارهای او را بگشاید، او را مثل توده‌های انباشته بالکل هلاک سازید و چیزی از او باقی نماند.
- ۲۷ همه گاوانش را به سلاخ خانه فرود آورده، بکشید. و ای برایشان! زیرا که بیهوه ایشان و زمان عقوبت ایشان رسیده است.
- ۲۸ آواز فریاد و نجات یافتگان از زمین بابل مسموع میشود که از انتقام بیهوه خدای ما و انتقام هیکل او در صهیون اخبار مینمایند.
- ۲۹ تیراندازان را به ضد بابل جمع کنید. ای همگانی که کان راز می کنید، در برابر او از هر طرف اردو بنیاد احدی رهایی نیاید و برون رفتن او را اجزا دهید و مطابق هر آنچه کرده است به او عمل نماید. زیرا که به ضد خداوند و بیهوه ضد قلدوس اسرائیل تکبر نموده است.
- ۳۰ لهذا خداوند میگوید که جوانانش در کوههایش خواهند افتاد و جمیع مردان جنگیش در آن روز هلاک خواهند شد.
- ۳۱ «یک خداوند بیهوه صبیوت میگوید: ای متکبر من بر ضد تو هستم. زیرا که بیهوه تو زمانی که به تو عقوبت برسانم رسیده است.
- ۳۲ و آن متکبر لغزش خورده، خواهد افتاد و کسی او را نخواهد بر خیزاند و آتش در شهرهایش خواهد فروخت که تمامی حوالی آنها را خواهد سوزاند.
- ۳۳ بیهوه صبیوت چنین میگوید: بنیاسرائیل و بنی یهود با هم مظلوم شدند و همه آتانی که ایشان را سیر کردند ایشان را محکم نگاه میدارند و از راه کردن ایشان ابامینمایند.
- ۳۴ اما ولی ایشان که اسم او بیهوه صبیوت میباشد زور آور است و دعوی ایشان را البته انجام خواهد داد و زمین را آرامی خواهد بخشید و ساکنان بابل را بی آرام خواهد ساخت.
- ۳۵ خداوند میگوید: شمشیری بر کلدانیان است و بر ساکنان بابل و سرورانش و حکیماناش.
- ۳۶ شمشیری بر کاذبان است و احمق خواهند گردید. شمشیری بر جباران است و مشوش خواهند شد.

۳۷ شمشیری بر اسپانش و بر ابراهه هایش میباید و بر تمامی مخلوق مختلف که در میانش هستند مثل زنان خواهند شد. شمشیری بر خزانه هایش است و غارت خواهد شد.

۳۸ خشکسالی بر آبهایش میباید و خشک خواهد شد زیرا که آن زمین تنهاست و بر اصنام دیوانه شده اند.

بنابراین وحوش صحرا با گرگان ساکن خواهند شد و شتر مرغ در آن سکونت خواهد داشت و بعد از آن تا به ابد مسکون نخواهد شد و نسل بعد نسل معمور نخواهد گردید.»

خداوند می گوید: «ناکه خدا سدوم و عموره و شهرهای مجاور آنها را و از گون ساخت، همچنان کسی آنجا ساکن نخواهد شد و احدی از بنی آدم در آن ماوا نخواهد کرد.»

۴۱ اینک قومی از طرف شمال می آیند و امتی عظیم و پادشاهان بسیار از کرانه های جهان را نگیخته خواهند شد.

۴۲ ایشان کجانی خواهند گرفت. ایشان ستم پیشه هستند و ترحم نخواهند نمود. آواز ایشان مثل شورش دریاست و بر اسبان سوار شده، در برابر تو ای دختر بابل مثل مردان جنگی صف آرای خواهند نمود.

۴۳ پادشاه بابل آوازه ایشان را شنید و دستهایش سست گردید. و الم و درد او را مثل زنی که میزاید در گرفته است.

۴۴ اینک او مثل شیر از طغیان اردن به آن مسکن منبع پر خواهد آمد زیرا که من ایشان را در لحظه ای از آنجا خواهم راند. و کیست آن برگزیده های که او را بر آن بگرم؟ زیرا کیست که مثل من باشد و کیست که مرا به محاکمه بیاورد و کیست آن شبانی که به حضور من توند ایستاد؟»

بنابراین مشهورت خداوند را که در باره بابل نموده است و تقدیرهای او را که در باره زمین کلدانیان فرموده است بشنوید. البته ایشان صغیران گله را خواهند بود و هر آنه مسکن ایشان را برای ایشان خراب خواهد ساخت.

۴۶ از صدای تسخیر بابل زمین متزلزل شد و آواز آن در میان امتها مسموع گردید.

«داوند چنین میگوید:» یک من بر بابل و بر ساکنان وسطم مقاومت کنند گام نهدی مملک برمی انگیزانم.

۲ و من بر بابل خرمن کوبان خواهم فرستاد و آن را خواهند کوبید و زمین آن را خالی خواهند ساخت زیرا که ایشان در روز بلاء آن را از هر طرف احاطه خواهند کرد.

۳ تیراندازان تیر انداز و بر آنکه به زره خویش مفتخر میباشند تیر خود را بیندازد. و بر جوانان آن ترحم ننماید بلکه تمام لشکر آن را بالکل هلاک سازید.

۴ و ایشان بر زمین کلدانیان مقتول و در کوچه هایش مجروح خواهند افتاد.

۵ زیرا که اسرائیل و یهود از خدای خویش یهوه صبیوت متروک نخواهند شد، اگر چه زمین ایشان از گاهی که به قدوس اسرائیل ورزید هاند بر شده است.

۶ از میان بابل برگزیده هر کس جان خود را بر هاند مباد در گاه آن هلاک شوید. زیرا که این زمان انتقام خداوند است و او مکافات به آن خواهد رسانید.

۷ بابل در دست خداوند جام طلایی است که تمام جهان را مست میسازد. امتها شرازش نوشیده، و از این جهت امتها دیوانه گردید هاند.

۸ بابل به ناگهان افتاده و شکسته شده است برای آن ولوله نمائید. بلسان به جهت جراحت آن بگریید که شاید شفایابد.

۹ بابل را معالجه نمودیم اما شفا نپذیرفت. پس آن را ترک کنید و هر کدام از ما به زمین خود برویم زیرا که دوری آن به آسمانها رسیده و به افلاک بلند شده است.

۱۰ خداوند عدالت ما را مکشوف خواهد ساخت. پس بیایید و اعمال یهوه خدای خویش را در صیون اختیار نمائیم.

۱۱ تیرها را تیر کنید و سپرها را بدست گیرید زیرا خداوند روح پادشاهان مادبان را برانگیخته است و فکر او به ضد بابل است تا آن راهلاک سازد. زیرا که این انتقام خداوند و انتقام هیکل اومی باشد.

۱۲ بر حصارهای بابل، علیه ابرافرازید و آن را نیکو حراست نموده، کشیکچیان قرار دهید و همین بگدارید. زیرا خداوند قصد نموده و هم آنچه را که در باره ساکنان بابل گفته به عمل آورده است.

۱۳ ای که بر آبهای بسیار ساکنی و از گنجها معمور میباشی! عاقبت تو و نهایت طمع تو رسیده است!

یهوه صبیوت به ذات خود قسم خورده است که من تو را از مردمان مثل ملخ بر خواهم ساخت و بر تو گلبانگ خواهند زد.

«و زمین را به قوت خود ساخت و ربع مسکون را به حکمت خویش استوار نمود. و آسمانها را به عقل خود گسترانید.

۱۶ چون آوازی دهد غوغای آبهادر آسمان پدید میآید. ابرها از اقصای زمین برمی آورد و بر قهارای باران میسازد و باد را از خزانه های خود بیرون میآورد.

۱۷ جمیع مردمان وحشیاند و معرفت ندارند و هر که تمثالی میسازد خجل خواهد شد. زیرا که بت ریخته شده و دروغ است و در آن هیچ نقش نیست.

۱۸ آنها باطل و کار مسخره میباشند. در روزی که به محاکمه میآیند تلف خواهند شد.

۱۹ او که نصیب یعقوب است مثل آنهایی باشد. زیرا که او سازنده همه موجودات است و اسرائیل (عصای میراث وی است و اسم او یهوه صبیوت میباشند.

«و برای من کوبال و اسلحه جنگ هستی. پس از تو متاخر در خواهم ساخت و از تو مالک راهلاک خواهم نمود.

۲۱ و از تو اسب و سوارش را خرد خواهم ساخت و از تو را به و سوارش را خرد خواهم ساخت.

۲۲ و از تو مردوزن را خرد خواهم ساخت و از تو پیرو طفل را خرد خواهم ساخت و از تو جوان و دوشیزه را خرد خواهم ساخت.

۲۳ و از تو شبان و گلهاش را خرد خواهم ساخت. و از تو خویشان و گاوانش را خرد خواهم ساخت. و از تو حاکمان و وایان را خرد خواهم ساخت.

- ۲۴ و خداوند میگوید: به بابل و جمیع سکنه زمین کلدانیان جزای تمامی بدی را که ایشان به صهیون کردند در نظر شما خواهم رسانید.
- ۲۵ «ایک خداوند میگوید: ای کوه مغرب که تمامی جهان را خراب میسازی من به ضد تو هستم! و دست خود را بر تو بلند کرده، تو را از زوی صخرهها خواهم غلطانید و تو را کوه سوخته شده خواهم ساخت!
- و از تو سنگی به جهت سرزایه یا سنگی به جهت بنیاد نخواهد گرفت، بلکه خداوند میگوید که تو خرابی ابدی خواهی شد.
- «لهماد در زمین برافزاید و کرنا در میان امتهای تو آید. امتهار به ضد او حاضر سازید و ممالک آزارات و منی و اشکاز را بروی جمع کنید. سرداران به ضد وی نصب نمایند و اسبان را مثل ملخ مودار بر آورید.
- ۲۸ امتهار به ضد وی میسازید. پادشاهان مادیان و حاکمانش و جمیع والیانش و تمامی اهل زمین سلطنت او را.
- ۲۹ و جهان متزلزل و در دناک خواهد شد. زیرا که فکرهاى خداوند به ضد بابل ثابت میماند تا زمین بابل را ویران و غیر مسکون گرداند.
- ۳۰ و شیجان بابل از جنگ دست برمی دارند و در ملاذهای خویش میشینند و جبروت ایشان زایل شده، مثل زن گشتهاند و مسکنهایش سوخته و پشت بندهایش شکسته شده است.
- ۳۱ قاصد بر او قاصد و پیک بر او پیک خواهد داد و پادشاه بابل را خبر دهد که شهرش از هر طرف گرفته شد.
- ۳۲ معبرها گرفتار شد و نیارابه آتش سوختند و مردان جنگی مضطرب گردیدند.
- «ایا که یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین میگوید: دختر بابل مثل خرمن در وقت کوبیدنش شده است و بعد از اندک زمانی وقت دروید و خواهد رسید.
- ۳۴ نیوکدصر پادشاه بابل مرا خورده و تلف کرده است و مرا ظرف خالی ساخته مثل اژدها مرا بلعیده، شکم خود را از نفایس من پر کرده و مرا مطرود نموده است.
- ۳۵ و ساکنه صهیون خواهد گفت ظلمی که بر من و بر جسد من شده بر بابل فرود شود. و اورشلم خواهد گفت: خون من بر ساکنان زمین کلدانیان وارد آید.
- ۳۶ بنابراین خداوند چنین میگوید: اینک من دعوی تو را به انجام خواهم رسانید و انتقام تو را خواهم کشید و نهرا و خشک ساخته، چشمههاش را خواهم خشکانید.
- ۳۷ و بابل به تلها و مسکن شغالها و محل دهشت و مسخره مبدل شده، احدی در آن ساکن نخواهد شد.
- ۳۸ مثل شیران باهم غرش خواهند کرد و مانند شیر بیچکان نعره خواهند زد.
- ۳۹ و خداوند میگوید: هنگامی که گرم شوند برای ایشان زمی بر پا کرده، ایشان رامست خواهم ساخت تا وجود نموده، به خواب دایمی بخوابند که از آن بیدار نشوند.
- ۴۰ و ایشان را مثل برهها و قوچها و زهای نریه مسلخ فرود خواهم آورد.
- ۴۱ چگونه شیشک گرفتار شده و افتخار تمامی جهان تسخیر گردیده است! چگونه بابل در میان امتهای محل دهشت گشته است!
- در بابل برآمده و آن به کثرت مواجش مستور گردیده است.
- ۴۳ شهرهایش خراب شده، به زمین خشک و بیابان مبدل گشته.
- و من پیل را در بابل سزا خواهم داد و آنچه را که بلعیده است از دهانش بیرون خواهم آورد. و امتهار دیگر به زیارت آن نخواهند رفت و حصار بابل خواهد افتاد.
- «ای قوم من از میانش بیرون آید و هر کدام جان خود را از حدت خشم خداوند برهانید.
- ۴۶ و دل شما ضعیف نکند و آوازهای که در زمین مسموع شود مترسید. زیرا که در آن سال آوازهای شنیده خواهد شد و در سال بعد از آن آوازهای دیگر. و در زمین ظلم خواهد شد و حاکم به ضد حاکم و اهد بر آمد.
- بنابراین ایامی میآید که به تهای بابل عقوبت خواهم رسانید و تمامی زمینش نخل خواهد شد و جمیع مقتولانش در میانش خواهند افتاد.
- ۴۸ اما شما تنها و زمین هر چه در آنها باشد بر بابل ترم خواهد نمود. زیرا خداوند میگوید که غارت کنندگان از طرف شمال بر او خواهند آمد.
- ۴۹ چنانکه بابل باعث افتادن مقتولان اسرائیل شده است، همچنین مقتولان تمامی جهان در بابل خواهند افتاد.
- ۵۰ ای کسانی که از شمشیر سستگار شدهاید و روید و توقف ننمایید و خداوند را از جای دور متذکر شوید و اورشلم را به خاطر خود آورید.»
- ما نخل گشتهایم زانو که عار را شنیدیم و رسوائی چهره ما را پوشانیده است. زیرا که غریبان به مقدسهای خانه خداوند داخل شده اند.
- ۵۲ بنابراین خداوند میگوید: «یک ایامی میآید که به تهایش عقوبت خواهم رسانید و در تمامی زمینش مجروحان ناله خواهند کرد.
- ۵۳ اگر چه بابل تا به آسمان خوشبختن را برافزاید و اگر چه بلندی قوت خویش را حصین نماید، لیکن خداوند میگوید: غارت کنندگان از جانب من بر او خواهند آمد.
- ۵۴ صدای غوغا از بابل میآید و آواز شکست عظیمی از زمین کلدانیان.
- ۵۵ زیرا خداوند بابل را تاراج مینماید و صدای عظیم را از میان آن نابود میکند و مواج ایشان مثل آبهای بسیار شورش مینماید و صدای آواز ایشان شنیده میشود.
- ۵۶ زیرا که بر آن یعنی بر بابل غارت کننده برمی آید و جبارانش گرفتار شده، کانهای ایشان شکسته میشود. چونکه یهوه خدای مجازات است و البته مکافات خواهد رسانید.
- ۵۷ و پادشاه که اسم او یهوه صباوت است میگوید که من سروران و حکیمان و حاکمان و والیان و جبارانش رامست خواهم ساخت و به خواب دایمی که از آن بیدار نشوند، خواهند خوابید.

۵۸. بهره صباوت چنین میگوید که حصارهای وسیع بابل بالک سرنگون خواهد شد و دروازه های بلندش به آتش سوخته خواهد گردید و امتهای به جهت بطالت مشقت خواهند کشید و قبایل به جهت آتش خویشتن را خسته خواهند کرد.»
- کلامی که ارمیای نبی هسرایان نبی را بخاطر محاسن مافرو موندنگامی که او با صدقیابادشاه یهود در سال چهارم سلطنت وی به بابل میرفت. و سرایارئیس دستگاه بود.
۶۰. و ارمیای تمام بلارا که بر بابل میبایست بیاید در طوماری نوشت یعنی تمامی این سخنانی را که در باره بابل مکتوب است.
۶۱. و ارمیای هسرایا گفت: «و نه بابل داخل شوی، آنگاه بین و تمامی این سخنان را بخوان.»
۶۲. و یگویی: ای خداوند تو در باره این مکان فرموده های که آن را هلاک خواهی ساخت به حدی که احدی از انسان یا از بهیم در آن ساکن نشود بلکه خرابه ابدی خواهد شد.
۶۳. و چون از خواندن این طومار فارغ شدی، سنگی به آن بند و آن را به میان فرات بینداز.
۶۴. و یگو هم چنین بابل به سبب بلایی که من بر او وارد میآورم، غرق خواهد گردید و دیگر بر نماند و ایشان خسته خواهند شد.»
- تا اینجا سخنان ارمیاست.

سقوط اورشلیم

- صدقیابیس و یکساله بود که آغاز سلطنت نمود و یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش همیطل دختر امیر از لینه بود.
۲. و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود موافق هر آنچه یهو یاقم کرده بود، بعمل آورد.
۳. زیرا به سبب غضبی که خداوند بر اورشلیم و یهودا داشت به حدی که آنها را از نظر خود انداخت واقع شد که صدقیاب پادشاه بابل عاصی گشت.
۴. و واقع شد که نبوکدرصر پادشاه بابل با تمامی لشکر خود در روز دهم ماه دهم سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد و در مقابل آن دروازه، سنگری گردا گردش بنا نمودند.
۵. و شهر تا سال یازدهم صدقیاب پادشاه در محاصره بود.
۶. و در روز نهم ماه چهارم قحطی در شهر چنان سخت شد که برای اهل زمین نان نبود.
۷. پس در شهر رخنهای ساختند و تمام مردان جنگی در شب از راه دروازه های که در میان دو حصار نزدیگ پادشاه فرار کردند. و کلدانیان شهر را احاطه نموده بودند. و ایشان به راه عریز رفتند.
۸. و لشکر کلدانیان پادشاه را تعاقب نموده، در بیابان اریحا به صدقیاب رسیدند و تمامی لشکرش از او پراکنده شدند.
۹. پس پادشاه را گرفته، او را نزد پادشاه بابل به ربله در زمین حمات آوردند و او پوری قوی داد.
۱۰. و پادشاه بابل پسران صدقیاب را پیش رویش به قتل رسانید و جمیع سروران یهودان نیز در ربله کشت.
۱۱. و چشمان صدقیاب را کور کرده، او را بدوزخ بفرست. و پادشاه بابل او را به بابل برده، وی را تا روز وفاتش در زندان انداخت.
۱۲. و در روز دهم ماه پنجم از سال نوزدهم سلطنت نبوکدرصر ملک پادشاه بابل، نبوزردان رئیس جلادان که به حضور پادشاه بابل میایستاد به اورشلیم آمد.
۱۳. و خانه خداوند و خانه پادشاه را سوزانید و همه خانه های اورشلیم و هر خانه بزرگ را به آتش سوزانید.
۱۴. و تمامی لشکر کلدانیان که همراه رئیس جلادان بودند تمامی حصارهای اورشلیم را بر طرف منهدم ساختند.
۱۵. و نبوزردان رئیس جلادان بعضی از فقیران خلق و بقیه قوم را که در شهر باقیمانده بودند و خارجین را که بطرف پادشاه بابل شده بودند و بقیه جمعیت را به اسیری برد.
۱۶. اما نبوزردان رئیس جلادان بعضی از مسکینان زمین را برای باغبانی و فلاحتی وا گذاشت.
۱۷. و کلدانیان ستونهای برنجینی که در خانه خداوند و پاهایها و دریاچه برنجینی که در خانه خداوند بود، شکستند و تمامی برنج آنها را به بابل بردند.
۱۸. و دیگرها و خاکند ازها و گلگیرها و کاسهها و قاشقها و تمامی اسباب برنجینی را که به آنها خدمت می کردند بردند.
۱۹. و رئیس جلادان پالها و مجرها و کاسهها و دیگرها و قاشقها و لگنها یعنی طلای آنچه را که از طلا بود و نقره آنچه را که از نقره بود برد.
۲۰. اما دستون و یک دریاچه و دوازده گاو برنجینی را که ز بر پاهایها بود و سلیمان پادشاه آنها را برای خانه خداوند ساخته بود. برنج همه این اسباب بیاندازه بود.
۲۱. و اما ستونها بلند و یکستون مجده ذراع و در پیمان دوازده ذراعی آنها را احاطه داشت و حجم آن چهار انگشت بود و تهی بود.
۲۲. و تاج برنجین بر سرش و بلندی یکجگ پنج ذراع بود. و شبکه و انارها گردا گرد تاج همه از برنج بود. و ستون دوم مثل اینها و انارها داشت.
۲۳. و هر طرف تو دوشش انار بود. و تمام انارها به اطراف شبکه یکصد بود.
۲۴. و رئیس جلادان، سرایارئیس کهنه، و صفندیای کاهن دوم و سه مستحفظ در را گرفت.
۲۵. و سرداری را که بر مردان جنگی گناشته شده بود و هفت نفر از آنان را که روی پادشاه را میدیدند و در شهر یافت شدند و کاتب سردار لشکر را که اهل ولایت راسان میدید و هشت نفر از اهل زمین را که در شهر یافت شدند، از شهر گرفت.
۲۶. و نبوزردان رئیس جلادان ایشان را برداشته، نزد پادشاه بابل به ربله برد.
۲۷. و پادشاه بابل ایشان را در ربله در زمین حمات زده، به قتل رسانید پس یهودا از ولایت خود به اسیری رفتند.
۲۸. و این است گروهی که نبوکدرصر به اسیری برد. در سال هفتم سه هزار و بیست و سه نفر از یهودا را.
۲۹. و در سال مجدهم نبوکدرصر هشتصد و سی و دو نفر از اورشلیم به اسیری برد.

۳۰ و در سال بیست و سوم بنوکدرصر نبوزردان رئیس جلادان هفتصد و چهل و پنج نفر از یهود را به اسیری برد. پس جمله کسان چهار هزار و ششصد نفر بودند.

و در روز بیست و پنجم ماه دوازدهم از سال سی و هفتم اسیری یهو یاقیم پادشاه یهودا واقع شد که اوایل مردک پادشاه بابل در سال اول سلطنت خود سر یهو یاقیم پادشاه یهودا را از زندان برافراشت.

۳۲ و با او سخنان دلاویز گفت و کرسی او را بالاتر از کرسیهای سایر پادشاهانی که با او در بابل بودند گذاشت.

۳۳ و لباس زندانی او را تبدیل نمود و او در تمامی روزهای عمرش همیشه نزد وی نان میخورد.

۳۴ و برای معیشت او و وظیفه دایمی یعنی قسمت هر روز در روزش در تمام ایام عمرش تا روز وفاتش از جانب پادشاه بابل به او داده میشد.

کتاب مرانی ار میا

چگونه شهری که پراز مخلوق بود منفر دانشسته است! چگونه آنکه در میان امت هابزرگ بود مثل بیوه زن شده است! چگونه آنکه در میان کشورها ملکه بود خراجگذار گردیده است!

شبانگاه زارزار گریه میکند و اشکهایش بر رخسارهایش میباشد. از جمیع محبانش برای وی تسلی دهندهای نیست. همه دوستانش بدو خیانت ورزیده، دشمن او شده اند.

بودا به سبب مصیبت و سختی بندگی، جلائی وطن شده است. در میان امتهانشسته، راحت نمی یابد. و جمیع تعاقب کنندگانش در میان جایهای تنگ به او در رسیدند.

راههای صهیون ماتم میگیرند، چونکه کسی به عیدهای او نمی آید. همه دروازه هایش خراب شده، کاهانش آه میکشند. دوشیزگانش در مرارت میباشند و خودش در تلخی.

خصمانش سر شده اند و دشمنانش فیروز گردیده، زیرا که یهوه به سبب کثرت عصیان، او را ذلیل ساخته است. اطفالش بدش روی دشمن به اسیری رفته اند.

و تمامی زیبایی دختر صهیون از او زایل شده، سرورانش مثل غزالهایی که مرتعی پدانی کنند گردیده، از حضور تعاقب کننده بیقوت میروند. او را شلم در روزهای مذلت و شقاوت خویش تمام نفایس را که در ایام سابق داشته بود به یاد می آورد. زیرا که قوم او به دست دشمن افتاد هاند و برای وی مدد کنندهای نیست. دشمنانش او را دیده، بر خرابیهایش خندیدند.

او را شلم به شدت گناه ورزیده و از این سبب مکرره گردیده است. جمیع آنانی که او را محترم میدانستند او را خوار میشمارند چونکه برهنگی او را دیده اند. و خودش نیز آه میکشند و به عقب برگشته است.

نجاست او در دامنش میباشد و آخرت خویش را به یاد نمی آورد. و بطور عجیب پست گردیده، برای وی تسلی دهندهای نیست. ای یهوه مذلت مرا بین زیرا که دشمن تکبر مینماید.

دشمن دست خویش را بر همه نفایس او دراز کرده است. زیرا امت هایی را که امر فرمودی که به جماعت تو داخل نشوند دیده است که به مقدس او در می آیند.

تمام قوم او آه کشیده، نان میجویند. تمام نفایس خود را به جهت خوراک داد هاند تا جان خود را تازه کنند. ای یهوه بین و ملاحظه فرما زیرا که من خوار شده ام.

ای جمیع راه گذریان آیا این در نظر شما هیچ است؟ ملاحظه کنید و ببینید آیا غمی مثل غم من بوده است که بر من عارض گردیده و یهوه در روز حدت خشم خویش مرا به آن مبتلا ساخته است؟

آتش از اعلیٰ علین به استخوانهای من فرستاده، آهار از بون ساخته است. دام برای پایهام گسترانیده، مرا به عقب برگردانیده، و مرا ویران و در تمام روز غمگین ساخته است.

یوغ عصیان من به دست وی محکم بسته شده، آنها به هم پیچیده برگردن من برآمده است. خداوند قوت مرا زایل ساخته و مرا به دست کسانی که با ایشان مقاومت نتوانم نمود تسلیم کرده است.

خداوند جمیع شیاعان مرا در میان تلف ساخته است. جماعتی بر من خوانده است تا جوانان مرا منگسر سازند. و خداوند آن دو شیزه یعنی دختر یهودا را در چرخشت پایمال کرده است.

به سبب این چیزها گریه میکنم. از چشم من، از چشم من آب میریزد زیرا تسلی دهنده و تازه کننده جانم از من دور است. پس انرا هلاک شد هاند زیرا که دشمن، غالب آمده است.

صهیون دستهای خود را دراز میکند اما برایش تسلی دهندهای نیست. یهوه در باره یعقوب امر فرموده است که مجاورانش دشمن او بشوند، پس او را شلم در میان آنها مکرره گردیده است.

یهوه عادل است زیرا که من از فرمان او عصیان ورزیده ام. ای جمیع امتهانشنوید و غم مرا مشاهده نماید! دوشیزگان و جوانان من به اسیری رفته اند. محبان خویش را خواندم اما ایشان مرا فریب دادند. کاهنان و مشایخ من که خوراک میجستند تا جان خود را تازه کنند در شهر جان دادند.

ای یهوه نظر کن زیرا که در تنگی هستم. احشام میجو شد و دم در اندرون من متقلب شده است چونکه به شدت عصیان ورزیده ام. در بیرون شمشیر هلاک میکند و در خانه مثل موت است.

میشنوند که آه میکشیم اما برام تسلی دهندهای نیست. دشمنانم چون بلای مرا شنیدند، مسرور شدند که تو این را کرده ای. امانتورزی را که اعلان نمودهای خواهی آورد ایشان مثل من خواهند شد.

تمامی شرارت ایشان به نظر تو بیاید. و چنانکه با من به سبب تمامی معصیت عمل نمودی به ایشان نیز عمل نما. زیرا که ناله های من بسیار است و دم بیتاب شده است.

چگونه خداوند از غضب خود دختر

صهیون را به ظلمت پوشانیده و جلال اسرائیل را از آسمان به زمین افکنده است. و قدمگاه خویش را در روز خشم خود به یاد نیارده است.

خداوند تمامی مسکن های یعقوب را هلاک کرده و شفقت ننموده است. قلعه های دختر یهودا را در غضب خود منهدم ساخته، و سلطنت و سرورانش را به زمین انداخته، بیعصمت ساخته است.

در حدت خشم خود تمامی شاخهای اسرائیل را منقطع ساخته، دست راست خود را از پیش روی دشمن برگردانیده است. و یعقوب رامثل آتش مشتعل که از هر طرف میبلعد سوزانیده است.

کان خود را مثل دشمن زه کرده، بادست راست خود مثل عدو برپا ایستاده است. و همه آنانی را که در خیمه دختر صهیون نیکو منظر بود تبه قتل رسانیده، غضب خویش را مثل آتش ریخته است.

خداوند مثل دشمن شده، اسرائیل را هلاک کرده و تمامی قصرهایش را منهدم ساخته و قلعه هایش را خراب نموده است. و برای دختر یهودا ماتم و ناله را افزوده است.

وسایان خود را مثل کبری (در بوستان خراب کرده، مکان اجتماع خویش را منهدم ساخته است. یهوه، عیدها و سبتها را در صهیون به فراموشی داده است. و در حدت خشم خویش یاد شاهان و کاهنان را خوار نموده است.

خداوند مذبح خود را مکروه داشته و مقدس خویش را خوار نموده و دیوارهای قصرهایش را به دست دشمنان تسلیم کرده است. و ایشان در خانه یهوه مثل ایام عیدها صدامینزند.

یهوه قصد نموده است که حصارهای دختر صهیون را منهدم سازد. پس ریسمانکار کشیده، دست خود را از هلاکت باز نداشته، بلکه خند قی و حصار را به ماتم در آورده است که با هم توحه میکنند.

دروازه هایش به زمین فرو رفته است پشت بندهایش را خراب و خرد ساخته است. پادشاه و سرورانش در میان اتهامها میباشند و هیچ شریعی نیست. و انبیای او نیز روی از جانب یهوه نمی بینند.

مشایخ دختر صهیون بر زمین نشسته، خاموش میباشند، و خاک بر سر افشاندند، پلاس میپوشند. و دوشویزگان اورشلیم سر خود را بسوی زمین میافکنند. چشمان من از اشکها کاهیده شد و احشایم بچوش آمده و جگرم به سب خرابی دختر قوم من بر زمین ریخته شده است. چونکه اطفال و شیرخوارگان در کوچه های شهر ضعیف میکنند.

و به مادران خویش میگویند: گندم و شراب بجای است؟ زیرا که مثل بحر و حان در کوچه های شهر بیوش میگردند، و جانهای خویش را به آغوش مادران خود میریزند.

برای تو چه شهادت تو اتم آورد و تو را به چه چیز تشبیه تو اتم نمودای دختر اورشلیم! و چه چیز را به تو مقابله نموده، تو را ای دوشیزه دختر صهیون تسلی دهم ازیرا که شکستگی تو مثل دریا عظیم است و کیست که تو را شفا تو اند داد.

انبیای توروایهای دروغ باطل برایت دیده اند و گناهانت را کشف نکردند تا تو را از اسیری برگردانند، بلکه وحی کاذب و اسباب پرانگیزی برای تو دیدند. جمیع ره گدیان بر تو دستک میزنند و سخریه نموده، سرهای خود را بر دختر اورشلیم میجنبانند (میگویند: آیا این است شهری که آن را کمال زیبایی و بهتاج تمام زمین میخوانند؟)

جمیع دشمنان، دهان خود را بر تو گشوده است زیرا منماینده و دندانهای خود را به هم افشرده، میگویند که آن را هلاک ساختیم. البته این روزی است که انتظار آن را میکشیدیم، حال آنرا پیدا نموده و مشاهده کرده ایم.

یهوه آنچه را که قصد نموده است بجای آورده و کلامی را که از انام قدیم فرموده بود به انجام رسانیده، آن را هلاک کرده و شفقت ننموده است. و دشمنان را بر تو مسرور گردانیده، شاخ خصمانت را برافراشته است.

دل ایشان زده خود را وند فریاد برآورده، ای گوید: (ای دیوار دختر صهیون، شبانه روز مثل رود اشک بریز و خود را آرامی مده و مردمک چشمت راحت نبیند!

شبانه گاه در ابتدای پاسهاری خاسته، فریاد بر آوردل خود را مثل آب پیش روی خداوند بریز. و دستهای خود را به خاطر جان اطفال که از گرسنگی بهسر هر کوچه بیوش میگردند نزد او برافراز،

(بگو: ای یهوه بنگر و ملا حظه فرما که چنین عمل را به چه کس نمودهای آیامیشود که زنان میوه رحم خود و اطفالی را که به ناز پرورده بودند بخورند؟ و آیا میشود که کاهنان و انبیاد مقدس خداوند کشته شوند؟)

جوانان و پیران در کوچهها بر زمین میخوابند. دوشیزگان و جوانان من به شمشیر افتادند. در روز غضب خود ایشان را به قتل رسانیده، کشتی و شفقت ننمودی.

ترسهای مرا از هر طرف مثل روز عید خواندی و کسی نبود که در روز غضب یهوه نجات یابد باقی ماند. و آنانی را که به ناز پرورده و تربیت نموده بودم دشمن من ایشان را تلف نموده است.

من آن مرد هستم که از عصبای غضب وی مذلت دیدم.

او مرا رهبری نموده، به تاریکی در آورده است و نه به روشنائی.

به درستی که دست خویش را تمامی روز به ضد من بارها برگردانیده است.

گوشت و پوست مرا مدرس ساخته و استخوانهایم را خرد کرده است.

به ضد من بنا نموده، مرا به تلخی و مشقت احاطه کرده است.

مرا مثل آنانی که از قدیم مردان در تاریکی نشانیده است.

گردن حصار کشیده که نتوانم بیرون آمد و زنجیر مرا سنگین ساخته است.

و نیز چون فریاد و استغاثه مینمایم دعای مرا منع میکنند.

راههای مرا با سنگهای تراشیده سد کرده است و طریقهایم را خرد نموده است.

اوبرای من خرسی است در کین نشسته و شیری که در پیشه خود میباید. راه مرا منحرف ساخته، مرا دریده است و مرا مبهوت گردانیده است. کجان خود را زده کرده، مرا برای تیرهای خویش، هدف ساخته است. و تیرهای ترکش خود را به گرده های من فرو برده است. مرا به تلخیها سیر کرده و مرا به افسنتین مست گردانیده است. دندانها مرا به سنگ ریزها شکسته و مرا به خاکستر پوشانیده است. تو جان مرا از سلامتی دور انداختی و من سعادت مندی را فراموش کردم، و گفتم که قوت و امید من از یبوه تلف شده است. مذلت و شقاوت مرا افسنتین و تلخی به یاد آور. تو البته به یاد خواهی آورد زیرا که جان من در من منحنی شده است. و من آن را در دل خود خواهم گذرانید و از این سبب امیدوار خواهم بود. از رفت های خداوند است که تلف نشدیم زیرا که رحمت های او بی زوال است. آنها هر صبح تازه میشود و امانت تو بسیار است. و جان من میگوید که خداوند نصیب من است، بنابراین بر او امیدوارم. خداوند به جهت کسانی که بر او توکل دارند برای آنانی که او را میطلبند نیکو است. خوب است که انسان امیدوار باشد و با سکوت انتظار نجات خداوند را بکشد. برای انسان نیکو است که پیوغ را در جوانی خود درآورد. به تنهایی بنشیند و ساکت باشد زیرا که او آن را بروی نهاده است. دهان خود را بر خاک بگذارد که شاید امید باشد. رخسار خود را به زندگان بسیار دوازنجالت سیر شود. زیرا خداوند تا به ابد او را ترک نخواهد نمود. زیرا گرچه کسی را محزون سازد لیکن بر حسب کثرت رفت خود رحمت خواهد فرمود. چونکه بنی آدم را از دل خود نمی رنجاند و محزون نمی سازد. تمامی اسیران زمین را ز پر پایمال کردن، و منحرف ساختن حق انسان به حضور حضرت اعلی، و منقلب نمودن آدمی در عویش منظور خداوند نیست. کیست که بگوید و واقع شود اگر خداوند امر نفرموده باشد. آیا از فرمان حضرت اعلی هم پدی وهم نیکویی صادر نمی شود؟ پس چرا انسان تازه است و آدمی به سبب سزای گناهان خویش شکایت کند؟ راههای خود را تجسس و تفحص بنمایم و بسوی خداوند بازگشت کنیم. دهاود ستبای خویش را بسوی خدایی که در آسمان است برافرازیم، (بگویم: «اگاه گردیم و عصیان ورزیدیم و تو عفو نفرمودی. خویشتن را به غضب پوشانیده، ما را تعاقب نمودی و به قتل رسانیده، شفقت نفرمودی. خویشتن را به ابر غلیظ مستور ساختی، تا دعای ما نگردد. ما را در میان امتهافضله و خاکروبه گردانیده ای.») تمامی دشمنان ما بر ما دهان خود را می گشایند. خوف و دام و هلاکت و خرابی بر ما عارض گردیده است. به سبب هلاکت دختر قوم من، نهرهای آب از چشمه نام میریزد. چشم من بلا انقطاع جاری است و باز نمی ایستد. تا خداوند از آسمان ملاحظه نماید و ببیند. چشمه نام به جهت جمیع دختران شهرم، جان مرا میرنجاند. آنانی که بیسبب دشمن منند مرا مثل مرغ بشدت تعاقب مینمایند. جان مرا در سیاه چال منقطع ساختند و سنگها بر من انداختند. آنها از سر من گذشت پس گفتم: منقطع شدم. آنگاهای خداوند، از عمق های سیاه چال اسم تو را خواندم. آواز مرا شنیدی، پس گوش خود را از آه و استغاثه من مپوشان!

در روزی که تو را خواندم نزدیک شده، فرمودی که ترس.
ای خداوند عوی جان مرا انجام داده و حیات مرا فدا به نمودهای!
ای خداوند ظلمی را که به من نموده اند دیدهای پس مرا درسی فرما!
تمامی کینه ایشان و همه تدبیرهایی را که به ضد من کردند دیدهای.
ای خداوند مذمت ایشان را و همه تدبیرهایی را که به ضد من کردند شنیدهای!
سخنان مقاومت کنندگانم را و فکرهایی را که تمامی روزه ضد من دارند (انستهای).
نشستن و برخاستن ایشان را ملاحظه فرما زیرا که من سرود ایشان شده‌ام.
ای خداوند موافق اعمال دستهای ایشان مکافات به ایشان برسان.
غشاه و قلب به ایشان بده و لعنت تو را ایشان باد!
ایشان را به غضب تعاقب نموده، از زیر آسمانهای خداوند هلاک کن.

چگونه طلا زنگ گرفته و زر خالص منقلب گردیده است؟ سنگهای قدس به سر هر کوه ریخته شده است.
چگونه پسران گرانمای صبیون که به ز زنا بر برابر میبوندند مثل ظروف سفالین که عمل دست کوزه‌گر باشد شمرده شده‌اند.
شغالها تیزبستانهای خود را بیرون آورده، بچه‌های خویش را شیر میدهند. اما دختر قوم من مانند شتر مرغی، بیرحم گردیده است.
زبان اطفال شیر خواره از تشنگی به کام ایشان میچسبند، و کودکان نان میخوانند و کسی به ایشان نمی دهد.
آنانی که خوراکی لذیذ میخورند در کوه‌های اینوا گشته‌اند. آنانی که در لباس قرمز تربیت یافته‌اند از بله‌ها در آغوش میکشند.
زیرا که عصیان دختر قوم من از گناه سدوم زیاد است، که در لحظهای واژگون شد و کسی دست بر او نهد.
نذیرگان او زبیرف، صاف تر و از شیر، سفید تر بودند. بدن ایشان از لعل سرختر و جلوه ایشان مثل یاقوت کیود بود.
اما صورت ایشان از سیاهی سیاه تر شده است که در کوچ‌ها شناخته نمی شوند. پوست ایشان به استخوان ایشان چسبیده و خشک شده، مثل چوب گردیده است.
کشتگان شمشیر از کشتگان گرسنگی بهترند. زیرا که اینان از عدم محصول زمین محروم شده، کاهیده میگردند.
زنان مهربان، اولاد خود را میزند بدهستهای خویش. و آنها در هلاکت دختر قوم من غذای ایشان هستند.
خداوند غضب خود را به اتمام رسانیده، حدت خشم خویش را ریخته است، و آتشی در صبیون افروخته که اساس آن را سوزانیده است.
پادشاهان جهان و جمیع سکنه ربع مسکون باور نمی کردند که عدو دشمن به دروازه‌های او تسلیم داخل شود.
به سبب گناه انبیا و گناه کهنانش، که خون عادلان را در اندرونش ریختند.
مثل کوران در کوه‌ها می‌دانند و از خون نجس شده‌اند، که لباس ایشان المسمی نمی تواند کرد.
وبه ایشان ندای میکنند که دور شوید، نجس! ستیدا! (دور شوید دور شوید و المسمی منماید! چون فرامیگردند توان میشدند و در میان امتهای میگفتند که در اینجا دیگر توقف نخواهند کرد.
خشم خداوند ایشان را برآکنده ساخته و ایشان را دیگر منظور نخواهد داشت. به کاهنان ایشان اعتنائی کنند و بر مشایخ، رفت ندارند.
چشمان ما تاحال در انتظار اعانت باطل ما کاهیده میشود. بر دیده بانگاههای خود انتظار کشیدیم، برای امتی که نجات نمی تواند داد.
قدمای ما ارباب تعاقب بودند به حدی که در کوچ‌های خود را نمی توانیم رفت. آخرت ما نزدیک است و روزهای ما تمام شده زیرا که اجل ما رسیده است.
تعاقب کنندگان ما از عقابهای هوا تیزرو تراند. ما را بر کوه‌ها تعاقب میکنند و برای مادر صحرا کمین میگذارند.
مسیح خداوند که نفعه بینی ما میبورد در حفره‌های ایشان گرفتار شد، که در باره او می گفتیم زیر سایه او در میان امتهای، زیست خواهیم نمود.
مسروباش و شادی کجای دختر آدم که در زمین عوص ساکن هستی! بر تو نیز انجام خواهد رسید و مست شده، عربان خواهی شد.
ای دختر صبیون سزای گناه تو تمام شد و تو را دیگر جلالی وطن نخواهد ساخت. ای دختر آدم، عقوبت گناه تو را به خود خواهد رسانید و گاهان تو را کشف خواهد نمود.

ای دیوه آنچه بر ما واقع شده به یاد آور و ملاحظه فرموده، عار ما را بین.
میراث ما از آن غریبان و خانه‌های ما از آن اجنبیان گردیده است.
ما بیتم و بیدر شد هابم و مادران ما مثل بیوهها گردید هاند.
آب خود را به نقره مینوشیم و هیزم ما به مافروخته میشود.
تعاقب کنندگان ما به گردن ما رسیده‌اند و خسته شده، راحت نداریم.
با هبل مصر و آشور دست دادیم تا از آن سیر شویم.
پدران ما گناه و ورزیده، نابود شده‌اند و ما متحمل عصیان ایشان گردید هابم.
غلامان بر ما حکمرانی میکنند و کسی نیست که از دست ایشان رهایی دهد.
از ترس شمشیر اهل بیابان، نان خود را بخاطر جان خویش میبایم.
پوست ما به سبب سموم حط مثل تنور سوخته شده است.

زنان را در صهیون بی‌عصمت کردند و دوشیزگان را در شهرهای یهودا،
 سروران از دست ایشان به‌دار کشیده شده و به مشایخ اعتنا نمودند.
 جوانان سنگهای آسپار ابرمی دارند و کودکان زیر بار هیزم می‌افتند.
 مشایخ از دروازه‌ها نابود شدند و جوانان از نغمه سرایی خویش.
 شادی دل مان نیست شد و رقص مابه ماتم مبدل گردید.
 تاج از سر ما افتاد، وای بر ما زیرا که نگاه کردیم.
 از این جهت دل ما بیتاب شده است و به سبب این چیزها چشمان ما تار گردیده است.
 یعنی به خاطر کوه صهیون که ویران شد و رو باهان در آن گردش میکنند.
 اما تو ای یهوه تا بدالا باد جلوس میفرمایی و کرسی تو تاج جمع دهرها خواهد بود.
 پس برای چه ما را تا به ابد فراموش کرده و ما را مدت مدیدی ترک نمودهای.
 ای یهوه ما را بسوی خود برگردان و بازگشت خواهیم کرد و ایام ما را مثل زمان سلف تازه کن.
 والا ما را بالکل رد نمودهای و بر مانی نهایت غضبناک شده‌های.

کتاب حزقیال نبی

روایهای خدا

- و روز نهم ماه چهارم سال سیام، چون من در میان اسیران نزد نهر خابور بودم، واقع شد که آسمان گشوده گردید و روایهای خدا را دیدم.
- ۲ در نهم آن ماه که سال نهم اسیری یویا کین پادشاه بود،
- کلام یهوه بر حزقیال بن یوزی کاهن نزد نهر خابور در زمین کلدانان نازل شد و دست خداوند در آغوا بر او بود.
- پس نگرستم و اینک باد شدیدی از طرف شمال برمی آید و بر عظیمی و آتش جهنده و درخشندگیای گرداگردش و از میانش یعنی از میان آتش، مثل منظر برج تابان بود.
- ۵ و از میانش شبیه چهار حیوان پدید آمد و نمایش ایشان این بود که شبیه انسان بودند.
- ۶ و هر یک از آنها چهار رو داشت و هر یک از آنها چهار بال داشت.
- ۷ و پایهای آنها پایهای مستقیم و کف پای آنها مانند کف پای گوساله بود و مثل منظر برج صیقلی درخشان بود.
- ۸ و زیر بالهای آنها از چهار طرف آنها دستهای انسان بود و آن چهار رو و پاهای خود را چنین داشتند.
- ۹ و بالهای آنها به یکدیگر پیوسته بود و چون میرفتند روئی نداشتند، بلکه هر یک به راه مستقیم میرفتند.
- ۱۰ و اما شباهت رویهای آنها این بود که (آنها روی انسان داشتند و آن چهار روی شیرین و راست داشتند و آن چهار روی چپ داشتند و آن چهار روی عقاب داشتند.
- ۱۱ و رو و پاهای آنها از طرف بالا از یکدیگر جدا بود و بال هر یک به همدیگر پیوسته بود و بال دیگری آن آنها را می پوشانید.
- ۱۲ و هر یک از آنها به راه مستقیم میرفتند و به هر جایی که روح میرفت آنها می رفتند و در حین رفتن روئی نداشتند.
- و اما شباهت این حیوانات این بود که (ورت آنها مانند شعله های آتش افروخته شده، مثل صورت مشعلها بود. و آن آتش در میان آن حیوانات گردش میکرد و درخشان میبود و از میان آتش برق میجهید.
- ۱۴ و آن حیوانات مثل صورت برق میدویدند و برمی گشتند.
- ۱۵ و چون آن حیوانات را ملاحظه میکردم، اینک یک چرخ به پهلوئی آن حیوانات برای هر روی (که کدام از آن چهار بر زمین بود.
- ۱۶ و صورت چرخها و صنعت آنها مثل منظر زبرجد بود و آن چهار یک شباهت داشتند. و صورت و صنعت آنها مثل چرخ در میان چرخ بود.
- ۱۷ و چون آنها میرفتند، بر چهار جانب خود می رفتند و در حین رفتن به هیچ طرف میل نمی کردند.
- ۱۸ و فلکهای آنها بلند و مهبوب بود و فلکهای آن چهار از هر طرف از چشمها پر بود.
- ۱۹ و چون آن حیوانات میرفتند، چرخها در پهلوئی آنها میرفت و چون آن حیوانات از زمین بلند میشدند، چرخها بلند میشد.
- ۲۰ و هر جایی که روح میرفت آنها میرفتند، به هر جا که روح سیر میکرد و چرخها پیش روی آنها بلند می شد، زیرا که روح حیوانات در چرخها بود.
- ۲۱ و چون آنها میرفتند، اینها میرفت و چون آنها می ایستادند، اینها می ایستادند. و چون آنها از زمین بلند میشدند، چرخها پیش روی آنها از زمین بلند میشد، زیرا روح حیوانات در چرخها بود.
- و شباهت فلکی که بالای سر حیوانات بود مثل منظر بلور مهبوب بود و بالای سر آنها پهن شده بود.
- ۲۳ و بالهای آنها زبرفلک بسوی یکدیگر مستقیم بود و در بال هر یک از این طرف میپوشانید و در بال هر یک از آن طرف بدنهای آنها را میپوشانید.
- ۲۴ و چون میرفتند، من صدای بالهای آنها را مانند صدای آبهای بسیار، مثل آواز حضرت اعلی و صدای هنگامه را مثل صدای فوج شنیدم. زیرا که چون می ایستادند بالهای خویش را فراموش میبستند.
- ۲۵ و چون در حین ایستادن بالهای خود را فراموش میبستند، صدایی از فلکی که بالای سر آنها بود مسموع میشد.
- ۲۶ و بالای فلکی که بر سر آنها بود شباهت تختی مثل صورت یاقوت کیود بود و بر آن شباهت تخت، شباهتی مثل صورت انسان بر فوق آن بود.
- ۲۷ و از منظر کرا و بطرف بالا مثل منظر برج تابان، مانند نمایش آتش در اندرون آن و گرداگردش دیدم. و از منظر کرا و به طرف پایین مثل نمایش آتشی که از هر طرف درخشان بود دیدم.
- ۲۸ مانند نمایش قوس قزح که در روز باران در آب میریاشد، همچنین آن درخشندگی گرداگرد آن بود. این منظر شباهت جلال یهوه بود و چون آن را دیدم، به روی خود در افتادم و آواز قائل را شنیدم،

ماموریت حزقیال

- که مرا گفت: «ی پسر انسان بر پاهای خود بایست تا با تو سخن گویم.»
- و چون این را به من گفت، روح داخل من شده، مرا بر پاهایم برانمود. و او را که با من متکلم نمود شنیدم
- که مرا گفت: «ی پسر انسان من تو را نزد بنیاسرائیل میفرستم، یعنی نزد امت فتنه انگیزی که به من فتنه انگیز میباشند. ایشان و پدران ایشان تا به امروز بر من عصیان ورزید هاند.
- ۴ و پسران ایشان سخت و رو قوی القلب هستند و من تو را نزد ایشان میفرستم تا به ایشان بگوئی: خداوند یهوه چنین میفرماید.
- ۵ و ایشان خواه بشنوند و خواه نشنوند، زیرا خاندان فتنه انگیز میباشند، خواهند دانست که بنیای در میان ایشان هست.
- ۶ و تو ای پسر انسان از ایشان مترس و از سختن ایشان بیم مکن اگر چه خارها و شوکها با تو باشد و در میان عقرها ساکن باشی، اما از سختن ایشان مترس و از رویهای ایشان هراسان مشو، زیرا که ایشان خاندان فتنه انگیز میباشند.

۷ پس کلام مرابه ایشان بگو، خواه بشنوند و خواه نشنود، چونکه فتنه انگیز هستند.

۸ و توای پسران آنچه را که من به تو میگویم بشنو و مثل این خاندان فتنه انگیز عاصی مشول که دهان خود را گشوده، آنچه را که من به تو میگویم بخور.»

پس نگرستم و اینک دستی بسوی من دراز شد و در آن طوماری بود.

۱۰ و آن را پیش من بگشود که رو پشتش هر دو نوشته بود نوحه و ماتم و وای بر آن مکتوب بود.

پس مرا گفت: «ی پسران آنچه را که می یابی بخور. این طومار را بخور و رفته، با خاندان اسرائیل متکلم شو.»

آنگاه دهان خود را گشودم و او آن طومار را به من خورانید.

۳ و مرا گفت: «ی پسران شکم خود را بخور و آن وحشی خویش را از این طوماری که من به تو می دهم بر کن.» پس آن را خوردم و درد هاتم مثل عسل شیرین بود.

و مرا گفت: «ی پسران بیا و نزد خاندان اسرائیل رفته، کلام مرا برای ایشان بیان کن.

۵ زیرا که زدامت غامض زبان و ثقیل لسان فرستاده نشدی، بلکه نزد خاندان اسرائیل.

۶ نه نزد قوم های بسیار غامض زبان و ثقیل لسان که سخنان ایشان را نتوانی فهمید. یقیناً اگر تو از آنها میفرستادم به تو گوش می گرفتند.

۷ اما خاندان اسرائیل نمی خواهند تو را بشنوند زیرا که نمی خواهند مرا بشنوند. چونکه تمامی خاندان اسرائیل سخت پیشانی و قسی القلب هستند.

۸ هان من روی تو را در مقابل روی ایشان سخت خواهم ساخت و پیشانی تو را در مقابل پیشانی ایشان سخت خواهم گردانید.

۹ بلکه پیشانی تو را مثل الماس از سنگ خارا سختتر گردانیدم. پس از ایشان مترس و از رویهای ایشان هراسان مباش، زیرا که خاندان فتنه انگیز میباشند.»

و مرا گفت: «ی پسران تمام کلام مرا که به تو میگویم در دل خود جا بده و به گوشهای خود استماع نما.

۱۱ و بیا و نزد اسیرانی که از پسران قوم تو میباشند رفته، ایشان را خطاب کن و خواه بشنوند و خواه نشنوند. به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: «آنگاه روح، مرا برداشت و از عقب خود صدای گلبنگ عظیمی شنیدم که «لال یهوه از مقام امتبارک باد.»

و صدای بالهای آن حیوانات را که به هم میگری خوردند و صدای چرخهارا که پیش روی آنها بود و صدای گلبنگ عظیمی را شنیدم.

۱۴ آنگاه روح مرا برداشت و برد و باتلخی در حرارت روح خود رفتم و دست خداوند بر من سنگین میبود.

۱۵ پس به تل ایبب نزد اسیرانی که نزد نهر خابور ساکن بودند، رسیدم و در مکانی که ایشان نشسته بودند، در آنجا به میان ایشان هفت روز متحیر نشستم. تهدید اسرائیل

و بعد از انقضای هفت روز واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی پسران تو را برای خاندان اسرائیل دیده بان ساختی پس کلام را از دهان من بشنو و ایشان را از جانب من تهدید کن.

۱۸ و حیثی که من به مرد شریر گفته باشم که البته خواهی مرد، اگر تو او را تهدید کنی و سخن نگوئی تا آن شریر از طریق زشت او تهدید نموده، او را زنده سازی، آنگاه آن شریر در گاهش خواهد مرد، اما خون او را از دست تو خواهم طلبید.

۱۹ لیکن اگر تو مرد شریر را تهدید کنی و او از شرارت خود و طریق بد خویش بازگشت نکند و در گناه خود خواهد مرد، اما تو جان خود را نجات دادی.

۲۰ و اگر مرد عادل از عدالت خود برگردد و گناه روز دوم سنکی مصداق پیش وی بنم تا ببرد، چونکه تو او را تهدید نمودی، و در گناه خود خواهد مرد و عدالتی که بعمل آورده بود به یاد آورده نخواهد شد. لیکن خون او را از دست تو خواهم طلبید.

۲۱ و اگر تو مرد عادل را تهدید کنی که آن مرد عادل گناه نکند و او خطانور زده البته زنده خواهد ماند، چونکه تهدید پذیرفته است و تو جان خود را نجات دادی، و دست خداوند در آنجا بر من نهاده شد و او مرا گفت: «رخیز و به هامون بیرون شو که در آنجا با تو سخن خواهم گفت.»

پس برخاسته، به هامون بیرون رفتم و اینک جلال خداوند مثل جلالی که نزد نهر خابور دیده بودم، در آنجا برایشان آمد و من به روی خود در افتادم.

۲۴ و روح داخل من شده، مرا بر پایها میپاداشت و او مرا خطاب کرده، گفت: «رو و خویشتر را در خانه خود ببند.

۲۵ و اما تو ای پسر انسان اینک بند هایتو بخوانند نهاد و تو را به آنها خواهند بست اما در میان ایشان بیرون مرو.

۲۶ و من زبان تو را به کامت خواهم چسباند تا گنگ شده، برای ایشان ناخوشی. زیرا که ایشان خاندان فتنه انگیز میباشند.

۲۷ اما وقتی که من با تو کلمه نامی، آنگاه دهان تو را خواهم گشود و به ایشان خواهی گفت: خداوند یهوه چنین میفرماید. آنگاه آنکه شنوا باشد بشنود و آنکه با نامی یاد کند. زیرا که ایشان خاندان فتنه انگیز میباشند.»

آیت برای محاصره اسرائیل

«تو نیز ای پسران آجری بگرو و آن را پیش روی خود بگذار و شهر اورشلیم را بر آن نقش نما.

۲ و آن را محاصره کن و در برابرش برجها ساخته، سنگری در مقابلش برپا نما و به اطرافش اردو زده، منتجیقها به هر سوی آن برپا کن.

۳ و تا به آهتین برای خود گرفته، آن را در میان خود و شهر دیواری آهتین بگذار و روی خود را بر آن بدو محاصره خواهد شد و تو آن را محاصره کن تا آتینی به جهت خاندان اسرائیل بشود.

۴ پس تو بر پهلوی چپ خود بخواب و گناه خاندان اسرائیل را بر آن بگذار. موافق شماره روزهایی که بر آن بخوابی، گناه ایشان را متحمل خواهی شد.

۵ و من سالهای گناه ایشان را مطابق شماره روزهایی سیصد و نود روز تو نهادام. پس متحمل گناه خاندان اسرائیل خواهی شد.

- ۶ و چون این راه به انجام رسانیده باشی، باز به پهلوئی راست خود بخواب و چهل روز متحمل نگاه خاندان نبود خواهی شد. هر روزی راه به جهت سالی برای تو قرار داد هام.
- ۷ و بازوی خود را برهنه کرده، روی به محاصره دار و شلم بدر و به ضد آن نیت کن.
- ۸ و اینک بند با تو می نهم و تار و زهره های محاصره را به اتمام نرسانیده باشی از پهلو به پهلوئی دیگر تو خواهی غلطید.
- ۹ پس گندم و جو و باقلا و عدس و ارزن و جلبان برای خود گرفته، آنها را در یک ظرف بریز و خوراکی از آنها برای خود بپز و تمامی روزهایی که به پهلوئی خود میخوابی، یعنی سیصد و نود روز آن را خواهی خورد.
- ۱۰ و غذائی که میخوری به وزن خواهد بود، یعنی بیست مثقال برای هر روز. وقت به وقت آن را خواهی خورد.
- ۱۱ و آب را به پیمایش یعنی سدس یک هین خواهی نوشید. آن را وقت به وقت خواهی نوشید.
- ۱۲ و قصبای نان جو که میخوری، آنها را بر سر گین انسان در نظر ایشان خواهی پخت.
- ۱۳ و خداوند فرمود به همین منوال بنی اسرائیل نان نجس در میان امت هایی که من ایشان را به میان آنها برانگیزد میسازم خواهند خورد.»
- پس گفتم: «های خداوند یهوه اینک جان من نجس نشده و از طفولیت خود تا به حال میتی به یادیده شده را نخورد هام و خوراک نجس به دهانم نرفته است.»
- آنگاه به من گفت: «دان که سر گین گوارا به عوض سر گین انسان به تو دادم، پس نان خود را بر آن خواهی پخت.»
- و مرا گفت: «یسر انسان اینک من عصای نان را در او ر شلم خواهم شکست و نان را به وزن و عسرت خواهند خورد و آب را به پیمایش و حیرت خواهند نوشید. زیرا که محتاج نان و آب خواهند شد و به حیرت بر یکدیگر نظر خواهند انداخت و به سبب گاهان خود گداخته خواهند شد.»

«تو ای یسر انسان برای خود نیغی تیز

بگیر و آن را مثل استره بکار برده، آن را بر سر وریش خود بگردان و ترازویی گرفته، مویها را تقسیم کن.

- ۲ و چون روزهای محاصره راه به اتمام رسانیده باشی، یک ثلث را در میان شهر به آتش بسوزان و یک ثلث را گرفته، اطراف آن را با تیغ بز و ثلث دیگر راه با دها بپاش و من در عقب آنها شمشیری خواهم فرستاد.

۳ و اندکی از آن را گرفته، آنها را در دامن خود ببند.

۴ و باز قدری از آنها را بگیر و آنها را در میان آتش انداخته، آنها را به آتش بسوزان و آتشی برای تمام خاندان اسرائیل از آن بیرون خواهد آمد.»

خداوند یهوه چنین میگوید: «ن این او ر شلم را در میان آنها قرار دادم و کشورها را بر طرف آن.

- ۶ و او از احکام من بد تراز امتها و از فریض من بد تراز کشورهای که گردا گرد او می باشد، عصیان ورزیده است زیرا که اهل او احکام مرا ترک کرده، به فریض من سلوک ننموده اند.»

بنابراین خداوند یهوه چنین میگوید: «و نگه نماز یاد از امت هایی که گردا گرد شما میباشند غوغا نمودید و به فریض من سلوک نکردده، احکام مرا بعمل نیاوردید، بلکه موافق احکام امت هایی که گردا گرد شما میباشند نیز عمل ننمودید،

لذا خداوند یهوه چنین میگوید: من اینک من به ضد تو هستم و در میان تو به نظر امتها داور می خواهم نمود.

۹ و با تو به سبب جمیع رجاسات کارها خواهم کرد که قبل از این نکرده باشم و مثل آنها هم دیگر خواهم کرد.

- ۱۰ بنابراین پدران در میان تو یسران را خواهند خورد و پسران پدران خویش را خواهند خورد و بر تو داور میباشند، تمامی بقیت تو را بسوی هر یاد پراکنده خواهم ساخت.»

لذا خداوند یهوه میگوید: «ه حیات خودم قسم چونکه تو مقدس مرا بتمامی رجاسات و جمیع مکروهات خویش نجس ساختی، من نیز البته تو را منقطع خواهم ساخت و چشم من شفقت نخواهد نمود و من نیز رحمت نخواهم فرمود.

- ۱۲ یک ثلث تو در میان تو از بخواهند مرد و از گرسنگی تلف خواهند شد. و یک ثلث به اطراف به شمشیر خواهند افتاد و ثلث دیگر را بسوی هر یاد پراکنده ساخته، شمشیر را در عقب ایشان خواهم فرستاد.

۱۳ پس چون غضب من به اتمام رسیده باشد و حدت خشم خویش را بر ایشان ریخته باشم، آنگاه پشیمان خواهم شد. و چون حدت خشم خویش را بر ایشان به اتمام رسانده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه این را در غیرت خویش گفتم.

۱۴ و تو را در نظر همه رهگذریان در میان امت هایی که به اطراف تو می باشند، به خرابی و رسوائی تسلیم خواهم نمود.

- ۱۵ و چون بر تو به خشم و غضب و سرزنشهای سخت داوری کرده باشم، آنگاه این موجد عار و مذمت و عبرت و دشت برای امت هایی که به اطراف تو میباشند خواهد بود. من که یهوه هستم این را گفتم.

۱۶ و چون تیرهای بدحظی را که برای هلاکت میباشند و من آنها را به جهت خرابی شما میفرستم در میان شما انداخته باشم، آنگاه قطر را بر شما سختتر خواهم گردانید و عصبای نان شمارا خواهم شکست.

- ۱۷ و محط و حیوانات درنده در میان تو خواهم فرستاد تا در ایام اولاد گردانند و با خون از میان تو عبور خواهد کرد و شمشیری بر تو وارد خواهد آورد. من که یهوه هستم این را گفتم.»

نیت به ضد کوههای اسرائیل
و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

- «ی‌بسر انسان نظر خود را بر کوه‌های اسرائیل بد و زود ر باره آهناوت کن.
- ۳ و یگو: ای کوه‌های اسرائیل کلام خداوند یهوه را بشنوید! خداوند یهوه به کوه‌ها و تل‌ها و اودیه‌ها و دره‌ها چنین می‌فرماید: اینک من شمشیری بر شما می‌آورم و مکان‌های بلند شما را خراب خواهم کرد.
- ۴ و مدیح‌های شما منهدم و تمثال‌های شمسی شما شکسته خواهد شد و کشتگان شما را پیش بت‌های شما خواهم امانداخت. و لاش‌های بنی‌اسرائیل را پیش بت‌های ایشان خواهم گذاشت و استخوان‌های شما را گردا گرد مدیح‌های شما خواهم پاشید.
- ۵ و در جمیع مسکن شما شهرها خراب و مکان‌های بلند ویران خواهد شد تا آنکه مدیح‌های شما خراب و ویران شود و بت‌های شما شکسته و نابود گردد و تمثال‌های شمسی شما منهدم و اعمال شما محو شود.
- ۶ و چون کشتگان شما در میان شما می‌یفتند، آنگاه خواهی دانست که من یهوه هستم.
- ۷ اما بقیی نگاه خواهم داشت. و چون در میان کشورها را بکنده شوید، بقیه‌السیف شما در میان امتهاسا کن خواهند شد.
- ۸ و نیجاتی‌فغان شما در میان امتهای درجایی که ایشان را به اسیری بردهانند می‌یاد خواهند داشت. چونکه دل‌زنا کار ایشان را که از من دور شده است خواهم شکست و چشمان ایشان را که در عقب بت‌های ایشان زنا کرده است پس خویشین را به سبب اعمال زشتی که در همه رجاسات خود نمود هاند مکروه خواهند داشت.
- ۹ و خواهند دانست که من یهوه هستم و عبث نگفتم که این‌بلا را بر ایشان وارد خواهم آورد.»
- خداوند یهوه چنین می‌گوید: «هدست خود بر زن و پایی خود را بر زمین بکوب و یگو: وی بر تمامی رجاسات و شریرانان اسرائیل زیرا که به شمشیر و قحط و وبا خواهد افتاد.
- ۱۱ آنکه دور باشد به و با خواهد مرد و آنکه نزدیک است به شمشیر خواهد افتاد و آنکه باقی‌مانده و در محاصره باشد از گرسنگی خواهد مرد و من حدت خشم خود را بر ایشان به تمام خواهم رسانید.
- ۱۲ و خواهید دانست که من یهوه هستم، هنگامی که کشتگان ایشان در میان بت‌های ایشان به اطراف مدیح‌های ایشان، بر هر تل بلند و بر قله‌های تمام کوه‌ها و زیر هر درخت سبز و زیر هر بلوط کشن، در جایی که هدایای خوشبوی برای همه بت‌های خود می‌گذرانند نیافت خواهند شد.
- ۱۳ و دست خود را بر ایشان دراز کرده، زمین را در تمام مسکن‌های ایشان خراب‌تر و ویران‌تر از بیابان دبله خواهم ساخت. پس خواهند دانست که من یهوه هستم.»

فرارسیدن انت‌ها

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

- «تو ای بسر انسان) گو: خداوند یهوه به زمین اسرائیل چنین می‌گوید: انت‌هایی بر چهار گوشه زمین انت‌ها رسیده است.
- ۳ الان انت‌ها رسیده است و من خشم خود را بر تو وارد آورده‌ام و بروق راه‌های ت را دوری نموده، تمامی رجاسات را بر تو خواهم نهاد.
- ۴ و چشم من بر ت شفقت نخواهد کرد و رحمت نخواهم فرمود بلکه راه‌های تو را بر تو خواهم نهاد و رجاسات تو در میانت خواهد بود. پس خواهی دانست که من یهوه هستم.»
- خداوند یهوه چنین می‌گوید: «لاهان بالای واحد می‌آید!
- انت‌هایی می‌آید، انت‌هایی می‌آید و به ضد تو پیدا شده است. هان می‌آید.
- ۷ ای ساکن زمین اجل تو بر تو می‌آید. وقت معین می‌آید و آن روز نزدیک است. روز هنگامه خواهد شد و نه روز آواز آمدن مادی بر کوه‌ها.
- ۸ الان عقرب غیظ خود را بر تو خواهم ریخت و خشم خویش را بر تو به تمام رسانیده، تو را موافق راه‌های دوری خواهم نمود و جمیع رجاسات را بر تو خواهم نهاد.
- ۹ و چشم من شفقت نخواهد کرد و رحمت نخواهم فرمود، بلکه مکافات راه‌هایت را به تو خواهم رسانید و رجاسات تو در میانت خواهد بود و خواهید دانست که زنده تو من یهوه هستم.
- ۱۰ اینک آرزو هان می‌آید! اجل تو بیرون آمده و عصا شکوفه آورده و تکبر، گل کرده است.
- ۱۱ ظلم عصای شرارت گشته است. از ایشان و از جمعیت ایشان و از آزد حام ایشان چیزی باقی نیست و در میان ایشان حشمتی نمانده است.
- ۱۲ وقت می‌آید و آرزو نزدیک است. پس مشتری شادی نکند و فروشنده ماتم‌نگیرد، زیرا که خشم بر تمامی جمعیت ایشان قرار گرفته است.
- ۱۳ زیرا که فروشندگان اگر چه در میان زندگان زنده مانند، به آنچه فروخته باشند نخواهند برگشت، چونکه غضب بر تمامی جمعیت ایشان قرار گرفته است. ایشان نخواهند برگشت و هیچکس به گناه خویش زندگی خود را تقویت نخواهد داد.
- ۱۴ کزبان او خسته و هم‌چیزانها می‌ساخته‌اند، اما کسی به جنگ نمی‌رود. زیرا که غضب من بر تمامی جمعیت ایشان قرار گرفته است.
- ۱۵ شمشیر دیریون است و باو قحط دراندرون. آنکه در صحر است به شمشیر می‌میرد و آنکه در شهر است قحط و باو راه‌لاک می‌سازد.
- ۱۶ و رستگاران ایشان فرار میکنند و مثل فاخته‌های دره‌ها بر کوه‌ها می‌باشند. و هر کدام از ایشان به سبب گناه خود ناله میکنند.
- ۱۷ همه دست‌هاست شده و جمیع زانو‌ها مثل آب بیتاب گردیده است.
- ۱۸ و پلاس در برمی کنند و وحشت ایشان را می‌پوشانند و بر همه چهره‌ها خجلت و بر جمیع سرها گری می‌باشند.
- ۱۹ نقره خود را در کوه‌ها می‌بزند و طلائی ایشان مثل چیز نجس می‌باشد. نقره و طلائی ایشان در روز غضب خداوند ایشان را رتواندر هانید. جان‌های خود را سیر نمی‌کنند و بطن‌های خویش را پر نمی‌سازند زیرا گناه ایشان سنگ مصادم آنها نباشد است.

«اوز بیانی زبنت خود را در کبریایی قرار داده بود، اما ایشان بهای مکروهات و رجاسات خویش را در آن ساختند. بنابراین آن را برای ایشان مثل چیز نجس خواهیم گردانید.

۲۱ و آن را به دست غریبان به تاراج و به شریان جهان به غارت خواهیم داد و آن را بی‌عصمت خواهند ساخت.

۲۲ و روی خود را از ایشان خواهیم برگردانید و مکان مستور را بی‌عصمت خواهند نمود و ظلمان داخل آن شده، آن را بی‌عصمت خواهند ساخت.

۲۳ زنجیر را بساز، زیرا که زمین از جرماهای خونریزی پر است و شهر از ظلم ملو.

۲۴ و اشرا را ما را خواهیم آورد و در خانه‌های ایشان تصرف خواهند نمود و تکبر زور آوران را از ایل خواهیم ساخت و آنها مکان‌های مقدس ایشان را بی‌عصمت خواهند نمود.

۲۵ هلاکت می‌آید و سلامتی را خواهند طلبید، اما یافت نخواهد شد.

۲۶ مصیبت بر مصیبت می‌آید و آوازه بر آوازه مسموع میشود. روی از نبی می‌طلبند، اما شریعت از کاهنان و مشورت از مشایخ ناپوشیده است.

۲۷ پادشاه ماتم می‌گیرد و رئیس به حیرت ملیس میشود و دستهای اهل زمین می‌لرزند. و موافق راه‌های ایشان با ایشان عمل خواهد نمود و پرورق استحقاق ایشان ایشان را دوری خواهد نمود. پس خواهند دانست که من بیهو هستم؟

بهرستی در هیکل

و در سال ششم در روز نهم از ماه ششم، چون من در خانه خود نشسته بودم و مشایخ یهودا پیش من نشسته بودند، آنگاه دست خداوند یهوه در آنجا بر من فرود آمد.

۲ و دیدم که اینک شبیهی مثل صورت آتش بود یعنی از نمایش کمر و تا پایین آتش و از کمر و تا بالا مثل منظر در خشنده‌گی مانند صورت برنج لامع ظاهر شد.

۳ و شبیه دستی دراز کرده، موی پیشانی را برگرفت و روح، مراد در میان زمین و آسمان برداشت و مراد روی‌های خدا به اورشلیم زده دهنه دروازه سخن اندرونی که بطرف شمال متوجه است برد که در آنجا نسیمن تمثال غیرت غیرت انگیز می‌باشد.

و اینک جلال خدای اسرائیل مانند آن رویایی که در هاهمون دیده بودم ظاهر شد.

۵ و او مرا گفت: «ی‌پسر انسان چشمان خود را بسوی راه شمال برافراز!» و چون چشمان خود را بسوی راه شمال برافراشتم، اینک بطرف شمالی دروازه مذبح‌این تمثال غیرت در مدخل ظاهر شد.

۶ و او مرا گفت: «ی‌پسر انسان آیا تو آنچه را که ایشان میکنند میبینی؟ یعنی رجاسات عظیمی که خاندان اسرائیل در اینجا میکنند تا از مقدس خود دور بشوم؟ اما باز رجاسات عظیم تر خواهی دید.»

پس مرا به دروازه سخن آورد دیدم که اینک سوراخی در دیوار است.

۸ و او مرا گفت: «ی‌پسر انسان دیوار را بکن.» و چون دیوار را کندم، اینک دروازه‌های پدید آمد.

۹ و او مرا گفت: «اخل شو و رجاسات شنیعی را که ایشان در اینجا میکنند ملاحظه نما.»

پس چون داخل شدم، دیدم که هر گونه حشرات و حیوانات نجس و جمیع تهای خاندان اسرائیل بر دیوار از هر طرف نقش شده بود.

۱۱ و هفتاد نفر از مشایخ خاندان اسرائیل پیش آنها ایستاده بودند و یازن شافان در میان ایشان ایستاده بود هر کس جمره‌های در دست خود داشت و پوی ابر بخور بالا میرفت.

۱۲ و او مرا گفت: «ی‌پسر انسان آیا آنچه را که مشایخ خاندان اسرائیل در تریکی و هر کس در جمره‌های تهای خویش میکنند دیدی؟ زیرا می گویند که خداوند ما را غمی بیند و خداوند این زمین را ترک کرده است.»

۱۳ و به من گفت که باز رجاسات عظیم ترا ز این‌هایی که اینان میکنند خواهی دید.»

پس مرا به دهنه دروازه خانه خداوند که بطرف شمال بود آورد. و اینک در آنجا بعضی زنان نشسته، برای نمودن می‌گریستند.

۱۵ و او مرا گفت: «ی‌پسر انسان آیا این را دیدی؟ باز رجاسات عظیم ترا ز این‌ها را خواهی دید.»

پس مرا به سخن اندرونی خانه خداوند آورد. و اینک ز دروازه‌هیکل خداوند در میان رواق و مذبح به قدر بیست و پنج مرد بودند که پشت‌های خود را بسوی هیکل خداوند روی‌های خویش را بسوی مشرق داشتند و آفتاب را بطرف مشرق سجده مینمودند.

۱۷ و به من گفت: «ی‌پسر انسان این را دیدی؟ آیا بر این خاندان یهودا بجا آوردن این رجاسات که در اینجا بجای آورند سهل است؟ زیرا که زمین را از ظلم ملو ساختند و برای هیجان خشم من بر می‌گردند و همان شاخه را به بینی خود می‌گذارند.»

۱۸ بنابراین من نیز در غضب، عمل خواهم نمود و چشم من شفقت نخواهد کرد و رحمت نخواهم فرمود و اگر چه به آواز بلند به گوش من بخوانند، ایشان را اجابت نخواهم نمود.»

ناویدی به پستان

واوبه آواز بلند به گوش من ندا کرده، گفت: «کلای شهر از نزدیک بیا و هر کس آلت خراب کننده خود را در دست خود دارد.»

و اینک شش مرد از راه دروازه بالایی که بطرف شمال متوجه است آمدند هر کس تبر خود را در دستش داشت. و در میان ایشان یک مرد ملیس شده به گنجان بود و دوات کاتب در کمرش. و ایشان داخل شده، نزد مذبح برنجین ایستادند.

۳ و جلال خدای اسرائیل از روی آن کروی که بالای آن بوده آستانه خانه برآمد و به آن مردی که به گنجان ملیس بود دوات کاتب را در گردن داشت خطاب کرد.

- ۴ و خداوند به او گفت: «زمین شریعی از میان اورشلیم بگذر و بر پیشانی کسانی که به سبب همه رجاتی که در آن کرده میشوید و ناله میکنند نشانی بگذار.»
- ۵ و به آنان به سمع من گفت که در عقب او از شهر بگذرید و هلاک سازید و چشمان شما شفقت نکند و ترجمه ننماید.
- ۶ پیران و جوانان و دختران و اطفال و زنان را تمام به قتل رسانید، اما به هر کسی که این نشان را در اد نزدیک مشوید و از قدس من شروع کنید، «پس از مردان پیری که پیش خانه بودند شروع کردند.
- و به ایشان فرمود: «انه را نجس سازید و صحنه‌ها را از کشتگان پر ساخته، بیرون آید.» پس بیرون آمدند و در شهر به کشتن شروع کردند.
- ۸ و چون ایشان میکشند و من باقیمانده بودم به روی خود در افتاده، استغاثه نمودم و گفتم: «های خداوند یه آیا چون غضب خود را بر اورشلیم میریزی تمامی بقیه اسرائیل را هلاک خواهی ساخت؟»
- او مرا جواب داد: «نا خاندان اسرائیل و یهودا بنهایت عظیم است و زمین از خون مملو و شهر از ستم پر است. زیرا می گویند: خداوند زمین را ترک کرده است و خداوند نمی بیند.
- ۱۰ پس چشم من نیز شفقت نخواهد کرد و من رحمت نخواهم فرمود، بلکه رفتار ایشان را بر ایشان خواهم آورد.»
- و اینک آن مردی که به گان ملبس بود و دوات را در گرد داشت، جواب داد و گفت: «هنجی که مرا امر فرمودی عمل نمودم.»

روای جلال خدا

- پس نگریستم و اینک بر فلکی که بالای سر کرویان بود چیزی مثل سنگ یا قوت کبود مثل نمایش شبیه تخت برز آنها ظاهر شد.
- ۲ و آن مرد را که به گان ملبس بود خطاب کرده گفت: «رمیان چرخه‌ها در زیر کرویان برود دستهای خود را از اجزای آتشی که در میان کرویان است بر کن و بر شهر بیاش.» و او در نظر من داخل شد.
- ۳ و چون آن مرد داخل شد، کرویان بطرف راست خانه ایستاده بودند و ابر، صحن اندرونی را پر کرد.
- ۴ و جلال خداوند از روی کرویان به آستانه خانه آمد و خانه از ابر شد و صحن از فروغ جلال خداوند مملو گشت.
- ۵ و صدای بالهای کرویان تابه صحن بیرونی مثل آواز خدای قادر مطلق حینی که تکلم می کند، مسموع شد.
- و چون آن مرد را که ملبس به گان بود امر فرموده، گفت که «نش را از میان چرخه‌ها از میان کرویان بردار.» آنگاه داخل شده، نزد چرخه‌ها ایستاد.
- ۷ و یکی از کرویان دست خود را از میان کرویان به آتشی که در میان کرویان بود دراز کرده، آن را برداشت و به دست آن مردی که به گان، ملبس بود نهاد و او آن را گرفته، بیرون رفت.
- ۸ و در کرویان شبیه صورت دست انسان زیر بالهای ایشان ظاهر شد.
- و نگریستم و اینک چهار چرخ به پهلو کرویان یعنی یک چرخ به پهلو یک کروی و چرخ دیگر به پهلو کروی دیگر ظاهر شد. و نمایش چرخها مثل صورت سنگ زیر جلد بود.
- ۱۰ و اما نمایش ایشان چنین بود. آن چهار را یک شباهت بود که گویا چرخ در میان چرخ باشد.
- ۱۱ و چون آنها میرفت بر چهار جانب خود میرفت و حینی که میرفت به هیچ سومیل نمی کرد، بلکه به چایی که سر به آن متوجه میشد از عقب آن میرفت، و چون میرفت به هیچ سومیل نمی کرد.
- ۱۲ و تمامی بدن پوشته بود ستها و بالهای ایشان و چرخه‌ها یعنی چرخه‌هایی که آن چهار داشتند از هر طرف پراز چشمه‌ها بود.
- ۱۳ و به سمع من به آن چرخه‌ها در دادند که «ای چرخها!»
- و هر یک را چهار روی بود. روی اول روی کروی بود و روی دوم روی انسان و سوم روی شیر و چهارم روی عقاب.
- پس کرویان صعود کردند. این همان حیوان است که نزد نهر خاوردیده بودم.
- ۱۶ و چون کرویان میرفتند، چرخه‌ها به پهلو ایشان میرفت و چون کرویان بالهای خود را برافراشته، از زمین صعود میکردند، چرخه‌ها نیز از پهلو ایشان بر نمی گشت.
- ۱۷ چون ایشان میایستادند آنها میایستاد و چون ایشان صعود مینمودند، آنها با ایشان صعود مینمود، زیرا که روح حیوان در آنها بود.
- ۱۸ و جلال خداوند از بالای آستانه خانه بیرون آمد و بر زیر کرویان قرار گرفت.
- ۱۹ و چون کرویان بیرون رفتند بالهای خود را برافراشته، به نظر من از زمین صعود نمودند. و چرخه‌ها پیش روی ایشان بود و زده‌ده دروازه شرقی خانه خداوند ایستادند. و جلال خدای اسرائیل از طرف بالا بر ایشان قرار گرفت.
- ۲۰ این همان حیوان است که زیر خدای اسرائیل نزد نهر خاوردیده بودم، پس فهمیدم که اینان کرویانتند.
- ۲۱ هر یک را چهار روی و هر یک را چهار بال بود و زیر بالهای ایشان شبیه دستهای انسان بود.
- ۲۲ و اما شبیه رویهای ایشان چنین بود. همان رویها بود که نزد نهر خاوردیده بودم. هم نمایش ایشان وهم خود ایشان) نان بودند (و هر یک به راه مستقیم میرفت.

داوری رهبران اسرائیل

- و روح مرا برداشته، به دروازه شرقی خانه خداوند که بسوی مشرق متوجه است آورد. و اینک زده‌ده دروازه بیست و پنج مرد بودند و در میان ایشان یازنابین عزرو و فلطیان بن بایار و وسای قوم را دیدم.
- ۲ و او مرا گفت: «ای پسر انسان اینها آن کسانی میباشند که تدا بر فاسد میکنند و در این شهر مشورت‌های قبیح میدهند.

- ۳ و میگویند وقت نزدیک نیست که خانه‌ها را بنامیم، بلکه این شهر دیگ است و ما گوشت میباشیم.
- ۴ بنابراین برای ایشان نبوت کن. ای پسرانسان نبوت کن.»
- آنگاه روح خداوند بر من نازل شده، مرا فرمود: «گو که خداوند چنین میفرماید: ای خاندان اسرائیل شما به اینطور سخن میگویند و اما من خیالات دل شما را میدانم.
- ۶ بسیاری را در این شهر کشتاید و کوجه هایش را از کشتگان پر کرده‌اید.
- ۷ لهذا خداوند یهوه چنین میگوید: کشتگان شما که در میانش گذاشته‌اید، گوشت میباشند و شهر دیگ است. لیکن شمار از میانش بیرون خواهم برد.
- ۸ شما از شمشیری ترسید، اما خداوند یهوه میگوید شمشیر را بر شما خواهم آورد.
- ۹ و شمار از میان شهری بیرون برده، شمارا به دست غریبان تسلیم خواهم نمود و بر شما داور می خواهم کرد.
- ۱۰ به شمشیر خواهید افتاد و در حدود اسرائیل بر شما داور می خواهم نمود و خواهید دانست که من یهوه هستم.
- ۱۱ این شهر برای شما بزرگ نخواهد بود و شما در آن گوشت نخواهید بود، بلکه در حدود اسرائیل بر شما داور می خواهم نمود.
- ۱۲ و خواهید دانست که من آن یهوه هستم که در فریض من سلوک نمودید و احکام را بجا نیاوردید، بلکه بر حسب احکام امت‌هایی که به اطراف شما می باشند عمل نمودید.»
- و واقع شد که چون نبوت کردم، فلطیبا این بنا می‌آمد. پس به روی خود در افتاده، به آواز بلند فریاد نمودم و گفتم: «های خداوند یهوه آیات و بقیه اسرائیل را تمام هلاک خواهی ساخت؟»
- و عده باز گشت اسرائیل
و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
- «ای پسرانسان برادران تو تبعی برادرانست که از اهل خاندان تو میباشند و تمامی خاندان اسرائیل جمیع کسانی میباشند که سکنه اورشلم به ایشان میگویند: شما از خداوند دور شوید و این زمین به ما به ملکیت داده شده است.
- ۱۶ بنابراین بگو: خداوند یهوه چنین میگوید: اگر چه ایشان را در میان امت‌ها دور کنم و ایشان را در میان کشورها پراکنده سازم، اما من برای ایشان در آن کشورهایی که به آنها رفته باشم اندک زمانی مقدس خواهم بود.
- ۱۷ پس بگو خداوند یهوه چنین میفرماید: شمارا از میان امت‌ها جمع خواهم کرد و شمارا از کشورهای که در آنها پراکنده شده‌اید فراهم آوردم و زمین اسرائیل را به شما خواهم داد.
- ۱۸ و به آنجا داخل شده، تمامی مکروهات و جمیع رجاسات آن را از میانش دور خواهند کرد.
- ۱۹ و ایشان را یکدل خواهم داد و در اندرون ایشان روح تازه خواهم نهاد و دل سنگی را از جسد ایشان دور کرده، دل گوشتی به ایشان خواهم بخشید.
- ۲۰ تا در فریض من سلوک نمایند و احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورند. و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود.
- ۲۱ اما آنانی که دل ایشان از عقب مکروهات و رجاسات ایشان می‌روند، پس خداوند یهوه میگوید: من رفتار ایشان را بر سر ایشان وارد خواهم آورد.»
- آنگاه کرو بیان باهالی خود را بر افراشتمد و چرخه‌ها به پهلوی ایشان بود و جلال خدای اسرائیل از طرف بالا بر ایشان قرار گرفت.
- ۲۳ و جلال خداوند از بالای میان شهر صعود نموده، بر کوهی که بطرف شرقی شهر است قرار گرفت.
- ۲۴ و روح مرا برداشت و در عالم رویا مرا به روح خدا به زمین کلدانیان نزد اسیران برد و آن رویایی که دیده بودم از نظر من مرتفع شد.
- ۲۵ و تمامی کلام خداوند را که به من نشان داده بود، برای اسیران بیان کردم.
- آیت جلالی وطن
و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
- «ای پسرانسان تو در میان خاندان فتنه‌انگیز ساکن میباشی که ایشان را چشم‌ها به جهت دیدن هست اما نمی بینند و ایشان را گوش‌ها به جهت شنیدن هست اما نمی شنوند، چونکه خاندان فتنه‌انگیز میباشند.
- ۳ اما تو ای پسرانسان اسباب جلالی وطن را برای خود می‌سازی. و در نظر ایشان در وقت روز کوچ کن و از مکان خود به مکان دیگر به حضور ایشان نقل کن، شاید بفهمند. اگر چه خاندان فتنه‌انگیز میباشند.
- ۴ و اسباب خود را مثل اسباب جلالی وطن در وقت روزی نظر ایشان بیرون آور. و شما گاهان مثل کسانی که برای جلالی وطن بیرون می‌روند بیرون شو.
- ۵ و شکافی برای خود در دیوار به حضور ایشان کرده، از آن بیرون بیرون شو.
- ۶ و در حضور ایشان آن را بردوش خود بگذار و در تاریکی بیرون بیرون بروی خود را پویشان تا زمین را ببینی. زیرا که تو را علامتی برای خاندان اسرائیل قرار داده‌ام.»
- پس به نهجی که ما مور شدیم، عمل نمودم و اسباب خود را مثل اسباب جلالی وطن در وقت روزی بیرون آوردم. و شبانگاه شکافی برای خود به دست خویش در دیوار کردم و آن را در تاریکی بیرون برده، به حضور ایشان بردوش برداشتم.
- ۸ و با مردان کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
- «ای پسرانسان، آیا خاندان اسرائیل یعنی خاندان فتنه‌انگیز به تو نگفتند: این چه کار است که میکنی؟»

پس به ایشان بگو خداوند یهوه چنین میگوید: این وحی اشاره به رئیسی است که در اورشلیم میباید و به تمامی خاندان اسرائیل که ایشان در میان آنها میباشند بگو: من علامت برای شما هستم. به نهجی که من عمل نمودم، همچنان به ایشان کرده خواهد شد و جلای وطن شده به اسیری خواهد رفت.

۱۲ و رئیسی که در میان ایشان است (سیاب خود را) در تاریکی بردوش نهاده، بیرون خواهد رفت. و شکافی در دیوار خواهند کرد تا از آن بیرون بپرند. و او روی خود را خواهد پوشانید تا زمین را به چشمان خود نبیند.

۱۳ و من دام خود را بر او خواهم گسترانید و در کند من گرفتار خواهد شد. و او را به بابل به زمین کلدانیان خواهم برد و اگر چه در آنجا خواهد مرد، ولی آن را نخواهد دید.

۱۴ و جمیع مجاوران و معاونان و تمامی لشکرا و راسوی هر یار کننده ساخته، شمشیری در عقب ایشان برهنه خواهم ساخت.

۱۵ و چون ایشان را در میان امتهای راننده ساخته و ایشان را در میان کشورهای متفرق نمود باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.

۱۶ لیکن عدد قلبی از میان ایشان از شمشیر و قحط و ویابانی خواهم گذاشت تا همه رجاسات خود را در میان امت هائی که به آنها می روند، بیان نمایند. پس خواهند دانست که من یهوه هستم.»

و کلام خداوندی من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان! نان خود را با بر تعاش بخور و آب خویش را با لوله و اضطراب بنوش.

۱۹ و به اهل زمین بگو خداوند یهوه در باره سکنه اورشلیم و اهل زمین اسرائیل چنین میفرماید: که نان خود را با اضطراب خواهند خورد و آب خود را با حیرت خواهند نوشید. زیرا که زمین آنها به سبب ظلم جمیع ساکنانش از هر چه در آن است تهی خواهد شد.

۲۰ و شهرهای مسکون ایشان خراب شده، زمین ویران خواهد شد. پس خواهید دانست که من یهوه هستم.»

و کلام خداوندی من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان این مثل شما چیست که در زمین اسرائیل میزینید و میگوید: ایام طویل میشود و هر رو با باطل میگردد.

۲۳ لهذا به ایشان بگو، خداوند یهوه چنین میگوید: این مثل را باطل خواهم ساخت و آن را بار دیگر در اسرائیل نخواهند آورد. بلکه به ایشان بگو: ایام، نزدیک است و انجام هر رو با، قریب.

۲۴ زیرا که هیچ رو بای باطل و غیب گویی تملقاً میزد میان خاندان اسرائیل بار دیگر نخواهد بود.

۲۵ زیرا من که یهوه هستم سخن خواهم گفت و سخنی که من میگویم، واقع خواهد شد و بار دیگر تاخیر نخواهد افتاد. زیرا خداوند یهوه میگوید: ای خاندان فتنه انگیز در ایام شما سخنی خواهم گفت و آن را به انجام خواهم رسانید.»

و کلام خداوندی من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان! هان خاندان اسرائیل میگویند رو بائی که او میبیند، به جهت ایام طویل است و او برای زمانهای بعیده نبوت مینماید.

۲۸ بنابراین به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید که هیچ کلام من بعد از این تاخیر نخواهد افتاد. و خداوند یهوه میفرماید: کلامی که من میگویم واقع خواهد شد.»

محو کیمیت انبیای کذب

و کلام خداوندی من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان به ضد انبیای اسرائیل که نبوت مینماید، نبوت شما. و به آنانی که از افکار خود نبوت میکنند، بگو کلام خداوند را بشنوی! خداوند یهوه چنین میگوید: وای بر انبیا! حق که تابع روح خویش میباشند و هیچ ندید هاند.

ای اسرائیل انبیای تو مانند رو باهان در خرابها بود هاند.

۵ شما به رخنه پرتا میدید و دیوار را بر اسرائیل تعمیر نکردید تا ایشان در روز خداوند به جنگ بتوانند ایستاد.

۶ رو بای باطل و غیب گویی کاذب میبینند و می گویند: خداوند میفرماید، بآنکه خداوند ایشان را نافر ستاده است و مردمان را امید واری سازنده باینکه کلام ثابت خواهد شد.

۷ ایارو بای باطل ندیدید و غیب گویی کاذب را ذکر نکردید چونکه گفتید خداوند میفرماید بآنکه من تکلم نمودم؟»

بنابراین خداوند یهوه چنین میفرماید: «و که سخن باطل گفتید و رو بای کاذب دیدید، اینک خداوند یهوه میفرماید من به ضد شما خواهم بود.

۹ پس دست من بر انبیای که رو بای باطل دیدند و غیب گویی کاذب کردند دراز خواهد شد و ایشان در مجلس قوم من داخل خواهند شد و در دفتر خاندان اسرائیل ثبت خواهند گردید و به زمین اسرائیل وارد خواهند گشت و شما خواهید دانست که من خداوند یهوه می باشم.

۱۰ و از این جهت که قوم مرا همراه کرده، گفتند که سلامتی است در حینی که سلامتی نبود و یکی از ایشان دیوار را بنا نمود و سایرین آن راه گل ملاط مالیدند. پس به آنانی که گل ملاط را مالیدند بگو که آن خواهد افتاد. باران سیال خواهد بارید و شمائی تگرگهای سخت خواهد آمد و باد شدید آن را خواهد شکافت.

۱۲ و هان چون دیوار ریفتند، آیا شمارا نخواهند گفت: کجاست آن اندودی که به آن اندود گردید؟»

لذا خداوند یهوه چنین میگوید: «آن را به باد شدید در غضب خود خواهم شکافت و باران سیال در خشم من خواهد بارید و تگرگهای سخت برای فانی ساختن آن در غیظ من خواهد آمد.

۱۴ و آن دیوار را که شمایه گل ملاط اندود کردید منهدم نموده، به زمین یکسان خواهم ساخت و بی آن منکشف خواهد شد. و چون آن بیفتد شمارد میانش هلاک خواهد شد و خواهید دانست که من یهوه هستم.

۱۵ پس چون خشم خود را بر دیوار ویرانی که آن را به گل ملاط اندود کردند به اتمام رسانیده باشم، آنگاه به شما خواهم گفت: دیوار نیست شده و آنانی که آن را اندود کردند نابود گشته‌اند.

۱۶ یعنی انبیای اسرائیل که در باره او شلم نوت منیما پند و برایش رویای سلامتی را میبینند با آنکه خداوند یهوه میگوید که سلامتی منیما.

۱۷ و توای پسر انسان نظر خود را بر دختران قوم خویش که از افکار خود نوت منیما پند بدار و بر ایشان نوت نما،

و بگو خداوند یهوه چنین میفرماید: وای بر آنانی که بالشاهرای مفصل هر بازوی میدوزند و مندیلهای برای سر هر قامتی میسازند تا جانها را صید کنند! آیا جاهای قوم مرصید خواهد کرد و جاهای خود را زنده نگاه خواهد داشت؟

و مرد میان قوم من برای مشت جوی و لقمه نانی بجز می‌کنید چون که به قوم من که به دروغ شما گوش میگیرند دروغ گفته، جانپایی را که مستوجب موت نیستند می‌کشید و جانپایی را که مستحق حیات نمی‌باشند زنده نگاه میدارید.

۲۰ لذا خداوند یهوه چنین میگوید: اینک من به ضد بالشاهای شما هستم که به واسطه آنها جانها را مثل مرغان صید می‌کنید. و آنها را از بازوهای شما خواهم درید و کسانی را که جانهای ایشان را مثل مرغان صید می‌کنید، رهایی خواهم داد.

۲۱ و مندیلهای شما را خواهم درید و قوم خود را از دست شما خواهم رها نید و دیگر در دست شما نخواهند بود تا ایشان را صید کنید پس خواهید دانست که من یهوه هستم.

۲۲ چون که شما به دروغ خود، دل مرد عادل را که من محزون نساختم، محزون ساختاید و دستهای مرد شیر را تقویت داده اید تا از رفتار قبیح خود بازگشت نماید و زنده نشود.

۲۳ لذا بار دیگر رویای باطل نخواهید دید و غیب گویی نخواهید نمود. و چون قوم خود را از دست شمار هائی دهم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه میباشم.

محکومیت پسرستان

و کسانی چند از مشایخ اسرائیل نزد من آمده، پیش رویم نشستند.

۲ آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی پسران این انفرادی، بتبای خویش را در دلهای خود جای دادند و سنگ مصادم گاه خویش را پیش روی خود نهادند. پس آیا ایشان از من مسالت نمایند؟»

لذا ایشان را خطاب کن و به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: هر کسی از خاندان اسرائیل که بتبای خویش را در دل خود جای دهد و سنگ مصادم گاه خویش را پیش روی خود بندد و زدن بی‌باید، من که یهوه هستم آن را که میآید موافق کثرت بتبایش اجابت خواهم نمود تا خاندان اسرائیل را در افکار خودشان گرفتار سازم چون که جمیع ایشان به سبب بتبای خویش از من مرتد شده‌اند.

۶ بنابراین به خاندان اسرائیل بگو خداوند یهوه چنین میفرماید: تو به کنید و از بتبای خود بازگشت نمایند و رویهای خویش را از همه رجاسات خود برگردانید. ۷ زیرا هر کس چه از خاندان اسرائیل و چه از غریبانی که در اسرائیل ساکن باشند که از پیروی من مرتد شده، بتبای خویش را در دلش جای دهد و سنگ مصادم گاه خود را پیش رویش نهاده، نزد من آید تا به واسطه او از من مسالت نماید، من که یهوه هستم خود او را جواب خواهم داد.

۸ و من نظر خود را بر آن شخص دوخته، او را مورد دهشت خواهم ساخت تا علامتی و ضرر بالمثل بشود و او را از میان قوم خود منقطع خواهم ساخت و خواهید دانست که من یهوه هستم.

۹ و اگر بنی فریب خورده، سخنی گوید، من که یهوه هستم آن بنی را فریب داده‌ام دست خود را بر او دراز کرده، او را از میان قوم خود اسرائیل منقطع خواهم ساخت.

۱۰ و ایشان بار گناهان خود را متحمل خواهند شد و گناه مسالت کننده مثل گناه آن بنی خواهد بود.

۱۱ تا خاندان اسرائیل دیگر از پیروی من گمراه نشوند و باز به تمامی تقصیرهای خویش نجس نگردند. بلکه خداوند یهوه میگوید: ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود.

داوری

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی پسر انسان اگر ز منی خیات کرده، به من خطا ورزد و او گرم دست خود را بر آن دراز کرده، عصبی نانش را بشکم و قحطی در آن فرستاده، انسان و بهایم را از آن منقطع سازم،

اگر چه این سر مدعی نوح و دانیال و ایوب در آن باشند، خداوند یهوه میگوید که ایشان فقط (جانهای خود را به عدالت خویش خواهند رها نید.

۱۵ و اگر حیوانات در زنده به آن زمین باورم که آن را از اهل آن خالی سازند و چنان ویران شود که از ترس آن حیوانات کسی از آن گذر نکند،

اگر چه این سر مدد میانش باشند، خداوند یهوه میگوید: به حیات خود قسم که ایشان پسران و دختران را رهایی نخواهند داد. ایشان به تنهایی رهایی خواهند یافت ولی زمین ویران خواهد شد.

۱۷ یا اگر شمشیری به آن زمین آورم و بگویم: ای شمشیر این زمین بگذر. و اگر انسان و بهایم را از آن منقطع سازم،

اگرچه این سه مرد در میانش باشند، خداوند یهوه میگوید: به حیات خودم قسم که پسران و دختران راهبانی خواهند داد بلکه ایشان به تنهایی خواهند یافت. ۱۹ یا اگر بود آن زمین بفرستم و خشم خود را بر آن باخون بریزم و انسان و بهایم را از آن منقطع بسازم، اگرچه نوح و دانیال و ایوب در میانش باشند خداوند یهوه میگوید: به حیات خودم قسم که نه پستی و نه دختری راهبانی خواهند داد بلکه ایشان (قط) جانهای خود را به عدالت خویش خواهند رسانید. ۲۱ پس خداوند یهوه چنین میگوید: چه قدر زیاده کنی که چهار عذاب سخت خود یعنی شمشیر و قحط و حیوان درنده و بار بار اورشلم بفرستم تا انسان و بهایم را از آن منقطع سازم.

۲۲ لیکن اینک بقیتی از پسران و دخترانی که بیرون آورده میشوند در آن واگذاشته خواهد شد. هان ایشان را نزد شما بیرون خواهند آورد و رفتار و اعمال ایشان را خواهید دید و از یزایی که بر اورشلم وارد آورده و هر آنچه بر آن رسانیده باشم، تسلی خواهید یافت.

۲۳ و چون رفتار و اعمال ایشان را ببینید شمارا تسلی خواهند داد و خداوند یهوه میگوید: شما خواهید دانست که هر آنچه به آن کردم بیسبب بجای آوردم.»

اورشلم تا ک بیشر

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی پسران درخت مودر میان سایر درختان چیست و شاخه مودر میان درختان جنگل چه میبشد؟

آیا چوب از آن برای کردن هیچ کاری گرفته میشود؟ یا میخی از آن برای آویختن هیچ ظرفی میگیرند؟

هان آن را برای هیزم در آتش میانند و آتش هرد و طرفش را می سوزاند و میانش نیمسوخته میشود پس آیا برای کاری مفید است؟

اینک چون تمام بود برای هیچ کار مصرف نداشت. چند مرتبه زیاده وقتی که آتش آن را سوزانیده و نیمسوخته باشد، دیگر برای هیچ کاری مصرف نخواهد داشت.»

بنابراین خداوند یهوه چنین میگوید: «ثل درخت مودر آن را از میان درختان جنگل برای هیزم و آتش تسلیم کرده ام، همچنان سکنه اورشلم را تسلیم خواهم نمود.»

۷ و نظر خود را بر ایشان خواهم دوخت. از یک آتش بیرون میآید و آتشی دیگر ایشان را خواهد سوزانید. پس چون نظر خود را بر ایشان دوخته باشم، خواهید دانست که من یهوه هستم.»

و خداوند یهوه میگوید: «هسب خیانتی که ورزیده هاند زمین را ویران خواهم ساخت.»

بنی وفایی اورشلم

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی پسران اورشلم را از جاساتش آگاه ساز!»

و بگو خداوند یهوه به اورشلم چنین میفرماید: اصل و ولادت تو از زمین کنعان است. پدرت اموری و مادرت حتی بود.

۴ و اما ولادت تو، در روزی که متولد شدی نافت را نبردیدی و تورا به آب غسل ندادند و طاهر نساختند و نمک نمالیدند و به قداقه نپیچیدند.

۵ چشمی بر تو شفقت ننمود و بر تو رحمت نفرمود تا یکی از اینکارها را برای تو بعمل آورد. بلکه در روز ولادتت جان تو را خوار نموده، تورا بر روی صحرا انداختند.

۶ و من از نزد تو گذر نمودم و تورا در خونت غلظان دیدم. پس تورا گفتم: ای که به خونت آلوده هستی زنده شو!

و تورا مثل نباتات صحرا بسیار فروم تا نمود کرده، بزرگ شدی و به زیبایی کامل رسیدی. پستانهایت بر خاسته و مویهایت بلند شد، لیکن برهنه و عریان بودی.

«چون از تو گذر کردم بر تو نگرستم و اینک زمان تو زمان محبت بود. پس دامن خود را بر تو پهن کرده، عریانی تورا مستور ساختم و خداوند یهوه میگوید که با تو قسم خوردم و با تو عهد بستم و از آن من شدی.

۹ و تورا به آب غسل داده، تورا از خونت طاهر ساختم و تورا به روغن تدهین کردم.

۱۰ و تورا به لباس قلابدوزی مجلس ساختم و نعلین پوست خزیه پات کردم و تورا به کتان نازک آراسته و به ایریشم پراسته ساختم.

۱۱ و تورا به زیورهای نبت داده، دستبندها بردستت و گردن بندی برگردنت نهادم.

۱۲ و حلقهای دربینی و گوشواره ها در گوشه پات و تاج جمالی بر سرت نهادم.

۱۳ پس با طلا و نقره آرایش یافتی و لباس از کتان نازک و ایریشم قلابدوزی بود و آرد میده و غسل و روغن خوردی و بینهایت جمیل شده، به درجه ملوکانه ممتاز گشتی.

۱۴ و آوازه و تهبسبب زیباییت در میان امتهای شایع شد. زیرا خداوند یهوه میگوید که آن زیبایی از جمال من که بر تو نهاده بودم کامل شد.

«ما بر زیبایی خودت کلمه نمیگویی و تهبسبب آوازه خویش زنا کار گردیدی و زنانای خویش را بر هر هگداری ریختی و از آن او شد.

۱۶ و از لباسهای خود گرفتگی و مکانهای بلند رنگارنگ برای خود ساخته، بر آنها زانمودی که مثل اینکارها واقع نشده و نخواهد شد.

۱۷ و زیورهای زینت خود را از طلا و نقره (ن که به تو داده بودم (رفته، تمثالهای مردان را ساخته با آنها زانمودی.

۱۸ ولباس قلابدوزی خود را گرفته، به آنها پویشانیدی و روغن و بنخور مرآه پیش آنها گذاشتی.
 ۱۹ و نان مرا که به توداده بودم و آرد میده و روغن و عسل را که در زق تو ساخته بودم، پیش آنها برای هدیه خوشبوئی نهادی و چنین شد. قول خداوند بهو این است.

۲۰ و بسران و دخترانت را که برای من زبیده بودی گرفته، ایشان را به جهت خوراکی آنها ذبح نمودی. آیا زنا کاری تو کم بود که پسران مرا نیز کشتی و ایشان را تسلیم نمودی که برای آنها آتش گذرانیده شوند؟

و در تمامی رجاسات و زناهای خود ایام جوانی خود را چنین که عربان و برهنه بودی و در خون خود میغلطیدی بیاد دنیاوردی.»

و خداوند بیهو میگوید: «ای بر تو! وای بر تو! زیرا بعد از تمامی شرارت خود، خرابات برای خود بنا نمودی و عمارات بلند در هر کوچه برای خود ساختی.

۲۵ بسر هر راه عمارت های بلند خود را بنا نموده، زیبایی خود را مکره و ساختی و برای هر راه گذری پایهای خویش را گشوده، زنا کاریهای خود را افزودی.
 ۲۶ و با همسایگان خود پسران مصر که بزرگ گوشت میباشند، زنا نمودی و زنا کاری خود را افزودی، خشم مرا به بیجان آوردی.

۲۷ لهذا یک من دست خود را بر تو دراز کرده، و وظیفه تو را قطع نمودم و تو را به آرزوی دشمنانت یعنی دختران فلسطینیان که از رفتار قبیح تو خجل بودند، تسلیم نمودم.

۲۸ و چونکه سیر نشدی با بنی آشور نیز زنا نمودی و با ایشان نیز زنا نموده، سیر نگشتی.

۲۹ و زنا کاریهای خود را از زمین کنعان تا زمین کلدانیا ن زنا نمودی و از این هم سیر نشدی.»

خداوند بیهو میگوید: «ل توجه قدر ضعیف است که تمامی این اعمال را که کار زن زانیه سلیطه میباشند، بعمل آوردی.

۳۱ که بسر هر راه خرابات خود را بنا نمودی و در هر کوچه عمارات بلند خود را ساختی و مثل فاحشه های دیگر تیودی چونکه اجرت را خوار شمردی.

۳۲ ای زن زانیه که غریبان را به جای شوهر خود می گیری!
 به جمیع فاحشه ها اجرت میدهند.

و عادت تو در زنا کاریت بر عکس سایر زنان است. چونکه کسی به جهت زنا کاری از عقب تو غمی آید و تو اجرت میدهی و کسی به تو اجرت نمی دهد. پس عادت تو بر عکس دیگران است.»

بنابر اینای زانیه! کلام خداوند را بشنو!

خداوند بیهو چنین میگوید: «و نکه نقد تو ریخته شد و عربانی تو از زنا کاریت با عاشقانت و با همه تهای رجاسات و از خون پسران که به آنها دادی مکشوف گردید،

لذا همان من جمیع عاشقانت را که به ایشان ملتذ بودی و همه آنان را که دوست داشتی، با همه کسانی که از ایشان نفرت داشتی جمع خواهم نمود. و ایشان را از هر طرف زدت و تو فراهم آورده، برهنگی تو را به ایشان مکشوف خواهم ساخت، تا تمامی عریانیت را ببینند.

۳۸ و بر تو فتوی زانی را که زن نامیکند و خونریز میباشند، خواهم داد. و خون غضب و غیرت را بر تو وارد خواهم آورد.

۳۹ و تو را به دست ایشان تسلیم نموده، خراباتهای تو را خراب و عمارات بلند تو را منهدم خواهند ساخت. و لباست را از تو خواهند کند و زبوره های قشنگ تو را خواهند گرفت و تو را عربان و برهنه خواهند گذاشت.

۴۰ و گروهی بر تو آورده، تو را به سنگهاستگسار خواهند کرد و به شمشیرهای خود تو را پاره پاره خواهند نمود.

۴۱ و خانه های تو را به آتش سوزانیده، در نظر زنان بسیاری بر تو عقوبت خواهند رسانید. پس من تو را از زنا کاری باز خواهم داشت و بار دیگر اجرت نخواهی داد.

۴۲ و حدت خشم خود را بر تو فرو خواهم نشاند و غیرت من از تو خواهد برگشت و آرام گرفته، بار دیگر غضب نخواهم نمود.

۴۳ چونکه ایام جوانی خود را به یاد نیاورده، مرا به همه اینکارها رنجانیدی، از این جهت خداوند بیهو میگوید که اینک نیز رفتار تو را بر سرت وارد خواهم آورد و علاوه بر تمامی رجاسات دیگر این عمل قبیح را مرتکب خواهی شد.

«یک هر که مثل میا و در این مثل را بر تو آورده، خواهد گفت که مثل مادر، مثل دخترش میباشند.

۴۵ تو دختر مادر خود هستی که از شوهر و پسران خود نفرت میداشتی. و خواهر خواهران خود هستی که از شوهران و پسران خویش نفرت میدارند. مادر شما حتی بود و پدر شما اموری.

۴۶ و خواهر بزرگ تو سماره است که با دختران خود بطرف چپ تو ساکن میباشند. و خواهر کوچک تو سدوم است که با دختران خود بطرف راست تو ساکن میباشند.

۴۷ اما تو در طریق های ایشان سلوک نکردی و مثل رجاسات ایشان عمل نمودی. بلکه گویا این سهل بود که تو در همه رفتار خود از ایشان زیاد فاسد شدی.»

پس خداوند بیهو میگوید: «ه حیات خودم قسم که خواهر تو سدوم و دخترانت موافق اعمال تو و دخترانت عمل ننمودند.

۴۹ اینک گاه خواهرت سدوم این بود که تکبر و فراوانی نان و سعادت تمدنی رفاهیت برای او و دخترانش بود و فقیران و مسکینان را دستگیری ننمودند.

۵۰ و مغرور شده، در حضور من مرتکب رجاسات گردیدند. لذا چنانکه صلاح دیدم ایشان را از میان برداشتم.

۵۱ و سماره نصف گاهانت را مرتکب نشد، بلکه تو رجاسات خود را از آنها زیاد نمودی و خواهران خود را به تمامی رجاسات خویش که بعمل آوردی مبری ساختی.

- ۵۲ پس تویز که بر خواهران خود حکم دادی نجات خود را متحمل بشو. زیرا به گناهات که در آنها بیشتر از ایشان رجاسات نمودی ایشان از تو عداوت را گردیدند. لهذا تویز نخل شور و سوای خود را متحمل باش چونکه خواهران خود را مبری ساختی.
- ۵۳ و من اسیری ایشان یعنی اسیری سدوم و دخترانش و اسیری سامره و دخترانش و اسیری اسیران تورا در میان ایشان خواهم برگردانید.
- ۵۴ تا نجات خود را متحمل شده، از هر چه کرده‌ای شرم منده شوی چونکه ایشان را نسلی داد‌های.
- ۵۵ و خواهرانت یعنی سدوم و دخترانش به حالت نخستین خود خواهند برگشت. و سامره و دخترانش به حالت نخستین خود خواهند برگشت. و تو و دخترانت به حالت نخستین خود خواهید برگشت.
- ۵۶ اما خواهر تو سدوم در روز نیک‌تر تو به زیادت آورده نشد.
- ۵۷ قبل از آنکه شرارت تو مکشوف بشود. مثل آن زمانی که دختران ارام مذمت میکردند و جمیع مجاورانش یعنی دختران فلسطینیان که تورا از هر طرف خوار میشمرند.»
- پس خداوند میفرماید که «و قیاحت و رجاسات خود را متحمل خواهی شد.
- ۵۹ زیرا خداوند یهوه چنین میگوید: به نیجهی که تو عمل نمودی من با تو عمل خواهم نمود، زیرا که قسم را خواهر شمرده، عهد را شکستی.
- ۶۰ لیکن من عهد خود را که در ایام جوانیت با تو بستم به یاد خواهم آورد و عهد جاودانی با تو استوار خواهم داشت.
- ۶۱ و هنگامی که خواهران بزرگ و کوچک خود را پذیرفته باشی، آنگاه راه‌های خود را به یاد آورده، نخل خواهی شد. و من ایشان را به جای دختران به تو خواهم داد، لیکن نه از عهد تو.
- ۶۲ و من عهد خود را با تو استوار خواهم ساخت و خواهی دانست که من یهوه هستم.
- ۶۳ تا آنکه به یاد آورده، نخل شوی. و خداوند یهوه میفرماید که چون من همه کارهای تورا آرمزیده باشم، باردیگر به سبب رسوایی خویش دهان خود را نخواهی گشود.»

دو عقاب و تاک

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان، معمایی بیا و رومثلی در باره خاندان اسرائیل بزن.

۳ و بگو خداوند یهوه چنین میفرماید: عقاب بزرگ که بالهای سترگ و تنهای دراز بر زارهای رنگارنگ دارد به لبنان آمد و سر و آزار گرفت.

۴ و سر شاخه‌هایش را کند، آن را به زمین تجارت آورده، در شهر سودا گران گذاشت.

۵ و از تخم آن زمین گرفته، آن را در زمین باروری نهاد و زردآبهای بسیار گذاشته، آن را مثل درخت بید، غرس نمود.

۶ و آن نمو کرده، مو وسیع کوتاه‌قد گردید که شاخه‌هایش بسوی اومایل شد و ریشه‌هایش در زیروی میبود. پس موی شده شاخه‌ها رویند و نهاله آورد.

۷ و عقاب بزرگ دیگری با بالهای سترگ و پرهای بسیار آمد و اینک این موریشه‌های خود را بسوی او برگردانید و شاخه‌های خویش را از کرته‌های بستان خود بظرف و بیرون کرد تا اووی را سیراب نماید.

۸ در زمین نیکو زردآبهای بسیار کاشته شد تا شاخه‌ها رویند، میوه بیاورد و موقشنگ گردد.

۹ بگو که خداوند یهوه چنین میفرماید: پس آیا کامیاب خواهد شد؟ آیا او ریشه‌هایش را نخواهد کند و میوه‌هاش را نخواهد چید تا خشک شود؟ تمامی ریگهای تازهاش خشک خواهد شد و بدون قوت عظیم و خلق بسیاری از ریشه‌ها کنده خواهد شد.

۱۰ اینک غرس شده است اما کامیاب نخواهد شد. بلکه چون باد شرقی بر آن بوزد بالکل خشک خواهد شد و در بوستانی که در آن رویند پزمرده خواهد گردید.»

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ه‌این خاندان متمر د بگو که آبا معینان چیزها را نمی دانند؟ بگو که اینک پادشاه بابل به او رشلیم آمده، پادشاه و سرورانش را گرفت و ایشان را نزد خود به بابل برد.

۱۳ و از ذریه ملوک گرفته، با او عهد بست و او را قسم داد و روز آوران زمین را برد.

۱۴ تا آنکه مملکت پست شده، سر بلند نکند اما عهد او را نگاه داشته، استوار بماند.

۱۵ ولیکن او از وی عاصی شده، ایلیچیان خود را به مصر فرستاد تا اسبان و خلق بسیاری به او بدهند. آیا کسیکه اینکارها را کرده باشد، کامیاب شود یا رهایی یابد؟ و یا کسیکه عهد را شکسته است خلاصی خواهد یافت؟»

خداوند یهوه میگوید: «ه‌حیات خودم قسم که البته در مکان آن پادشاه که او را به پادشاهی نصب کرد و او قسم وی را خواهر شمرده، عهد او را شکست یعنی نزد وی در میان بابل خواهد مرد.

۱۷ و چون سنگ‌ها بر پا سازند و بر جبهه‌ها بنام پادشاهان بسیاری را منقطع سازند، آنگاه فرعون بالشرک عظیم و گروه کثیر او را در جنگ اعانت نخواهد کرد.

۱۸ چونکه قسم را خواهر شمرده، عهد او را شکست و بعد از آنکه دست خود را داده بود همه اینکارها را بعمل آورد، پس رهایی نخواهی یافت.»

بنابر این خداوند یهوه چنین میگوید: «ه‌حیات خودم قسم که سوگند مرا که او خواهر شمرده و عهد مرا که شکسته است البته آنها را بر سر او وارد خواهم آورد.

۲۰ و دام خود را بر او خواهم گسترانید و او در کمند من گرفتار خواهد شد و او را به بابل آورده، در آنجا فروی در باره خیانتی که به من ورزیده است محاکمه خواهم نمود.

۲۱ و تمامی فراریانش با جمیع افواجش از شمیرین خواهند افتاد و بقیه ایشان بسوی هر پادراکنده خواهند شد و خواهید دانست که من که بیوه میباشم این را گفتم.»

خداوند بیوه چنین میفرماید: «ن سر بلند سر و آزاد را گرفته، آن را خواهم کاشت و از سر اغصانش شاخه تازه کنده، آن را بر کوه بلند و رفیع غرس خواهم نمود.

۲۳ آن را بر کوه بلند اسرائیل خواهم کاشت و آن شاخههارو بیاینده، میوه خواهد آورد. و سر و آزاد قشنگ خواهد شد که هر قسم مرغان بالدار زیر آن ساکن شده، در سایه شاخه هایش آشیانه خواهند گرفت.

۲۴ و تمامی درختان صحرا خواهند دانست که من بیوه درخت بلند را پست میکنم و درخت پست را بلند میسازم و درخت سبز را خشک و درخت خشک را بارور میسازم. من که بیوه هستم این را گفتم و بجا خواهم آورد.»

موت، مجازات نگاه

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ما چه کار دارید که این مثل را در باره من اسرائیل میزنید و میگویید: پدران انگور ترش خوردند و ندانند انهای پسران کند گردید.»

خداوند بیوه میگوید: «ه حیات خود قسم که بعد از این مثل را در اسرائیل نخواهید آورد.

۴ اینک همه جانها از آن منند چنانکه جان پدر راست، همچنین جان پسر نیز، هر دوی آنها از آن من میباشند. هر کسیکه گاه ورزدا و خواهد مرد.

۵ و اگر کسی عادل باشد و انصاف و عدالت را بعمل آورد،

و بر کوهها نخورد و چشمان خود را بسوی تباهی خاندان اسرائیل بر نیفزاید و وزن همسایه خود را بیعصمت نکند و به زن حایض نزدیکی ننماید، و بر کسی ظلم نکند و گرو قرضدار را به او در نماید و مال کسی را به غصب نبرد، بلکه نان خود را به گرسنگان بدهد و بر هنگان را به چاه میوه بپوشاند، و تقد را به سود ندهد و ریخ نکند، بلکه دست خود را از ستم برداشته، انصاف حقیقی را در میان مردمان اجرا دارد،

و به فرایض من سلوک نموده و احکام مرا نگاه داشته، به راستی عمل نماید. خداوند بیوه میفرماید که آن شخص عادل است و البته زنده خواهد ماند.

«ما اگر اوسری ستم پیشه و خونریز تولید نماید که یکی از این کارها را بعمل آورد،

و هیچکدام از آن اعمال نیکو را بعمل نیاورد بلکه بر کوهها نیز نخورد و وزن همسایه خود را بیعصمت سازد،

و بر فقیران و مسکینان ظلم نموده، مال مردم را به غصب ببرد و گرو را پس ندهد، بلکه چشمان خود را بسوی تباه افراشته، مرتکب رجاسات بشود،

و تقد را به سود داده، ریخ گیرد، آیا او زنده خواهد ماند؟ البته او زنده نخواهد ماند و به سبب همه رجاساتی که بجا آورده است خواهد مرد و خوش بر سرش خواهد بود.

«اگر پسری تولید نماید که تمامی گاهان را که پدرش بجا میآورد دیده، پترسد و مثل آنها عمل ننماید،

و بر کوهها نخورد و چشمان خود را بسوی تباهی خاندان اسرائیل بر نیفزاید و وزن همسایه خویش را بیعصمت نکند،

و بر کسی ظلم نکند و گرو نگردد و مال احدی را به غصب نبرد بلکه نان خود را به گرسنگان دهد و بر هنگان را به چاه میوه بپوشاند،

و دست خود را از فقیران برداشته، سود ریخ نگیرد و احکام مرا بجا آورده، به فرایض من سلوک نماید، او به سبب نگاه پدرش نخواهد مرد بلکه البته زنده خواهد ماند.

۱۸ و اما پدرش چونکه با برادران خود به شدت ظلم نموده، مال ایشان را غصب نمود و اعمال شنیع را در میان قوم خود بعمل آورد و البته به سبب نگاهانش خواهد مرد.

«یکن شما میگویید چرا چنین است؟ آیا پسر متحمل نگاه پدرش نمی باشد؟ اگر پسر انصاف و عدالت را بجا آورده، تمامی فرایض مرا نگاه دارد و به آنها عمل نماید، او البته زنده خواهد ماند.

۲۰ هر که گاه کند او خواهد مرد. پسر متحمل نگاه پدرش نخواهد بود و پدر متحمل نگاه پسرش نخواهد بود. عدالت مرد عادل بر خودش خواهد بود و شرارت مرد دشمن بر خودش خواهد بود.

«اگر مرد شیراز همه گاهانی که ورزیده باشد بازگشت نماید و جمیع فرایض مرا نگاه داشته، انصاف و عدالت را بجا آورد و البته زنده ماند نخواهد مرد.

۲۲ تمامی تقصیرهایی که کرده باشد به ضدا و به یاد آورده نخواهد شد بلکه در عدالتی که کرده باشد زنده خواهد ماند.»

خداوند بیوه میفرماید: «یا من از مردن مرد دشمن و مروریباشم؟ فی بلکه از اینکه از رفتار خود بازگشت نموده، زنده ماند.

۲۴ و اگر مرد عادل از عدالتش برگردد و ظلم نموده، موافق همه رجاساتی که شیران میکنند عمل نماید آیا او زنده خواهد ماند؟ فی بلکه تمامی عدالت او که کرده است به یاد آورده نخواهد شد و در خیانتهی که نموده و در گاهی که ورزیده است خواهد مرد.

«ما شما میگویید که طریق خداوند موزون نیست. پس حالای خاندان اسرائیل بشنوید: آیا طریق من غیر موزون است و آیا طریق شما غیر موزون نیست؟ چونکه مرد عادل از عدالتش برگردد و ظلم کند در آن خواهد مرد. به سبب ظلمی که کرده است خواهد مرد.

۲۷ و چون مرد دشمن از شرارتی که کرده است بازگشت نماید و انصاف و عدالت را بجا آورد، جان خود را زنده نگاه خواهد داشت.

۲۸ چونکه تعقل نموده، از تمامی تقصیرهایی که کرده بود بازگشت کرد البته زنده خواهد ماند و نخواهد مرد.

۲۹ لیکن شما ای خاندان اسرائیل میگویید که طریق خداوند موزون نیست. ای خاندان اسرائیل آیا طریق من غیر موزون است و آیا طریق شما غیر موزون نیست؟»

بنابراین خداوند یهوه میگوید: «ای خاندان اسرائیل من بر هر یک از شما موافق رفتار شداوری خواهم نمود. پس توبه کنید و از همه تقصیرهای خود بازگشت نمائید تا گناه موجب هلاکت شما نشود.

۳۱ تمامی تقصیرهای خویش را که مرتکب آنها شده اید از خود دور اندازید و دل تازه و روح تازه‌ای برای خود ایجاد کنید. زیرا کهای خاندان اسرائیل برای چه می‌یرید؟
زیرا خداوند یهوه میگوید: من از مرگ آنکس که می‌میرد مسرو نمی‌باشم. پس بازگشت نموده، زنده مانید.»

مرثیه برای سروران اسرائیل

«س تو این مرثیه را برای سروران اسرائیل بخوان

و بگو: مادر تو چه بود. و در میان شیران شیر ماده می‌توانید و بچه‌های خود را در میان شیران زبان می‌پرورد.
۳ و یکی از بچه‌های خود را تربیت نمود که شیر زبان گردید و به دریدن شکار آموخته شد و مردمان را خورد.
۴ و چون امتها خبر او را شنیدند، در حفره ایشان گرفتار گردید و او را در غلها به زمین مصر بردند.
۵ و چون مادرش دید که بعد از انتظار کشیدن امیدش بریده شده، پس از بچه‌هایش دیگری را گرفته، او را شیرری زبان ساخت.
۶ و او در میان شیران گردش کرده، شیر زبان گردید و به دریدن شکار آموخته شده، مردمان را خورد.
۷ و قصرهای ایشان را ویران و شهرهای ایشان را خراب نمود و زمین و هر چه در آن بود از او غرش او تپه گردید.
۸ و امتها از کشورها از هر طرف بر او هجوم آورده، دام خود را بر او گسترانیدند که به حفره ایشان گرفتار شد.
۹ و او را در غلها کشیده، در قفس گذاشتند و زیاد شاه بابل بردند و او را در قلعه‌های نهادند تا او را از او دیگر کوه‌های اسرائیل مسموع نشود.
«در تو مثل درخت موماند خودت نزد آباغرس شده، به سبب آبهای بسیار میوه آورد و شاخه بسیار داشت.
۱۱ و شاخه‌های قوی برای عصاهای سلاطین داشت. و قدان در میان شاخه‌های پر برگ به حدی بلند شد که از کثرت اغصانش ارتعاش نمایان گردید.

۱۲ اما به غضب کنده و به زمین انداخته شد. و باد شرق میوه‌هاش را خشک ساخت و شاخه‌های قویش شکسته و خشک گردیده، آتش آنها را سوزانید.

۱۳ و الان در میان در زمین خشک و تشنه مغروس است.

۱۴ و آتش از عصاهای شاخه‌هایش بیرون آمده، میوه‌هاش را سوزانید. به نوعی که یک شاخه قوی برای عصای سلاطین نمانده است. این مرثیه است و مرثیه خواهد بود.»

اسرائیل سرکش

و در روز دهم ماه پنجم از سال هفتم بعضی از مشایخ اسرائیل به جهت طلبیدن خداوند آمدند و پیش من نشستند.

۲ آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ای پسر انسان مشایخ اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: آیا شمار برای طلبیدن من آمدید؟ خداوند یهوه میگوید: به حیات خودم قسم که از شما طلبیده نخواهم شد.

۴ ای پسر انسان آیا بر ایشان حکم خواهی کرد؟ آیا بر ایشان حکم خواهی کرد؟ پس رجاسات پدران ایشان را بدیشان بفهمان.

۵ و به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید روزی که اسرائیل را بر گردیم و دست خود را برای ذرت خاندان یعقوب بر افراشتم و خود را به ایشان در زمین مصر معروف ساختم و دست خود را برای ایشان بر افراشته، گفتم: من یهوه خدای شما هستم،

در همان روز دست خود را برای ایشان بر افراشتم که ایشان را از زمین مصر به زمینی که برای ایشان باز دید کرده بودم بیرون آورم. زمینی که به شیروشهد جاری است و نغمه زمینها میباشند.

۷ و به ایشان گفتم: هر کس از شمار رجاسات چشمان خود را دور کند و خویشتن را به تنهای مصر نجس نسازد، زیرا که من یهوه خدای شما هستم.

۸ اما ایشان از من عاصی شده، نخواستند که به من گوش گیرند. و هر کس از ایشان رجاسات چشمان خود را دور نکرد و تنهای مصر را ترک ننمود، آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان خواهم ریخت و غضب خویش را در میان زمین مصر بر ایشان به تمام خواهم رسانید.

۹ لیکن محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن در نظراتم هائی که ایشان در میان آنها بودند و نظر آنها خود را به بیرون آوردن ایشان از زمین مصر، به ایشان شناسانیدم، بجزمت نشود.

۱۰ پس ایشان را از زمین مصر بیرون آورده، به بیابان رسانیدم.

۱۱ و فریاض خویش را به ایشان دادم و احکام خود را که هر که به آنها عمل نماید به آنها زنده خواهد ماند، به ایشان تعلیم دادم.

۱۲ و نیز سبب‌های خود را به ایشان عطا فرمودم تا علامتی در میان من و ایشان بشود و بدانند که من یهوه هستم که ایشان را تقلید پس مینمایم.

«یکن خاندان اسرائیل در بیابان از من عاصی شده، در فریاض من سلوک ننمودند. و احکام مرا که هر که به آنها عمل نماید از آنها زنده ماند، خوار شمردند و سبب هام را بسیاری حرمت نمودند. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان ریخته، ایشان را در بیابان هلاک خواهم ساخت.

۱۴ لیکن محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن در نظراتم هائی که ایشان را به حضور آنها بیرون آوردم بجزمت نشود.

۱۵ و من نیز دست خود را برای ایشان در بیابان بر افراشتم که ایشان را به زمینی که به ایشان داده بودم، داخل نسازم. زمینی که به شیروشهد جاری است و نغمه زمینها میباشند.

- ۱۶ زیرا که احکام مرا بخوار شمردند و به فرایضم سلوک نمودند و سبب های مرا بجزمت ساختند، چونکه دل ایشان به بت های خود مایل میبود.
- ۱۷ لیکن خشم من بر ایشان رقت نموده، ایشان را هلاک نساختم و ایشان را در بیابان، نابود نمودم.
- ۱۸ و به پسران ایشان در بیابان گفتم: به فرایض پدران خود سلوک ننمایید و احکام ایشان را نگاه مدارید و خویشترن رابه بت های ایشان نجس مسازید.
- ۱۹ من بپوه خدای شما هستم. پس به فرایض من سلوک نمائید و احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید.
- ۲۰ و سبب های مرا امتدیس نمائید تا در میان من و شما عاقلی باشد و بدانید که من بپوه خدای شما هستم.
- «یکن پسران از من عاصی شده، به فرایض من سلوک نمودند و احکام مرا که هر که آنها را بجا آورد از آنها زنده خواهد ماند، نگاه داشتند و به آنها عمل نمودند و سبب های مرا بجزمت ساختند. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان ریخته، غضب خویش را بر ایشان در بیابان به اتمام خواهم رسانید.
- ۲۲ لیکن دست خود را برگردانیده، محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن به نظرات هائی که ایشان را به حضور آنها بیرون آوردم بجزمت نشود.
- ۲۳ و من نزد دست خود را برای ایشان در بیابان برافراشتم که ایشان را در میان آنها پراکنده تمامم و ایشان را در کشورها متفرق سازم.
- ۲۴ زیرا که احکام مرا بجا نیاوردند و فرایض مرا بخوار شمردند و سبب های مرا بجزمت ساختند و چشمان ایشان بسوی بت های پدران ایشان تکران میبود.
- ۲۵ بنابراین من نیز فرایضی را که نیکو نبود و احکامی را که از آنها زنده نمانند به ایشان دادم.
- ۲۶ و ایشان را به هدایای ایشان که هر کس را که رحم را میگذرد از آتش میگذرانیدند، نجس ساختم تا ایشان را تباها سازم و بدانند که من بپوه هستم.
- «نابریانی پسرانسان خاندان اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: خداوند بپوه چنین میفرماید: در این دفعه نیز پدران شما خیانت کرده، به من کفر ورزیدند. زیرا که چون ایشان را به زمینی که دست خود را برافراشته بودم که آن را به ایشان بدهم در آوردم، آنگاه به هر تلبند و هر درخت کشتن نظر انداختند و ذبایخ خود را در آنجا ذبح نمودند و قربانی های غضب انگیز خویش را گذرانیدند. و در آنجا هدایای خوشبوی خود را آوردند و در آنجا هدایای ریختنی خود را ریختند.
- ۲۹ و به ایشان گفتم: این مکان بلند که شما به آن میروید چیست؟ پس اسم آن تا مرا و زمانه خوانده میشود.
- داوری و بازسازی
- «نابراین به خاندان اسرائیل بگو: خداوند بپوه چنین میفرماید: آیا شما به رفتار پدران خود خویشترن را نجس میسازید و در جاسات ایشان را پیروی نموده، زنا میکنید؟
- و هدایای خود را آورده، پسران خویش را از آتش میگذرانید و خویشترن را از تمامی بت های خود تا مرا و نجس میسازید؟ پسای خاندان اسرائیل آیا من از شما طلبیده بشوم؟ خداوند بپوه میفرماید به حیات خود قسم که از شما طلبیده نخواهم شد.
- ۳۲ و آنچه به خاطر شما خطور می کند هر گواقع نخواهد شد که خیال میکنید. مثل امتهای مانند قبایل کشورها گردیده، (بت های) چوب و سنگ را عبادت خواهید نمود.
- ۳۳ زیرا خداوند بپوه میفرماید: به حیات خود قسم که هر آینه بادست قوی و بازوی برافراشته و خشم ریخته شده بر شما سلطنت نخواهم نمود.
- ۳۴ و شمار از میان امتهای بیرون آورده، به دست قوی و بازوی برافراشته و خشم ریخته شده از زمینهای که در آنها پراکنده شده هاید جمع خواهم نمود.
- ۳۵ و شمار را به بیابان امتهای آورده، در آنجا بر شمار و پرورداری خواهم نمود.
- ۳۶ و خداوند بپوه میگوید: چنانکه پدران شما در بیابان زمین مصر داری نمودم، همچنین بر شما داری خواهم نمود.
- ۳۷ و شمار از بر عصا گذرانیده، به بند عهد در خواهم آورد.
- ۳۸ و آنانی را که معتمد شده و از من عاصی گردیده اند، از میان شما جدا خواهم نمود و ایشان را از زمین غربت ایشان بیرون خواهم آورد. لیکن به زمین اسرائیل داخل نخواهند شد و خواهید دانست که من بپوه هستم.»
- اما به شمائی خاندان اسرائیل خداوند بپوه چنین میگوید: «مه شما نزد بت های خود رفته، آنها را عبادت کنید. لیکن بعد از این البته مرا گوش خواهید داد. و اسم قدوس مرا دیگر با هدایای و بت های خود بیصمت نخواهد ساخت.
- ۴۰ زیرا خداوند بپوه میفرماید: در کوه مقدس من بر کوه بلند اسرائیل تمام خاندان اسرائیل جمیع در آنجا عبادت خواهند کرد و در آنجا از ایشان راضی شده، ذبایخ جنبانی دینی شما و نوبر های هدایای شما را با تمامی موقوفات شما خواهم طلبید.
- ۴۱ و چون شمار از امتهای بیرون آوردم و شمار از زمینهای که در آنها پراکنده شده هاید جمع تمامم، آنگاه هدایای خوشبوی شمار از شما قبول خواهم کرد و به نظر امتهای در میان شما تقدیس کرده خواهم شد.
- ۴۲ و چون شمار را به زمین اسرائیل یعنی به زمینی که در بارهاش دست خود را برافراشتم که آن را به پدران شما بدهم بیاورم، آنگاه خواهید دانست که من بپوه هستم.»
- ۴۳ و در آنجا طریق های خود و تمامی اعمال خویش را که خویشترن را به آنها نجس ساختهاید، به یاد خواهید آورد. و از همه اعمال قبیح که کرد هاید، خویشترن را به نظر خود مکره خواهید داشت.
- ۴۴ و ای خاندان اسرائیل خداوند بپوه میفرماید: هنگامی که با شما محض خاطر اسم خود نه به سزای رفتار قبیح شما و نه موافق اعمال فاسد شما عمل نموده باشم، آنگاه خواهید دانست که من بپوه هستم.»
- و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
- «ی پسرانسان روی خود را بسوی جنوب متوجه ساز و به سمت جنوب تکلم نما و بر جنگل صحرای جنوب نبوت کن.»

۴۷ و به آن جنگل جنوب بگو: کلام خداوند را بشنو. خداوند یهوه چنین میفرماید: اینک من آنتی در تو میافروزم که هر درخت سبز و هر درخت خشک را در تو خواهد سوزانید. و لیب ملت به آن خاموش خواهد شد و همه رویاها را از جنوب تا شمال از آن سوخته خواهد شد.

۴۸ و تمامی بشر خواهند فهمید که من یهوه آن را فرو ختم تا خاموشی نپذیرد،
و من گفتم: «های خداوند یهوه ایشان در باره من میگویند آیا او مثلها نمی آورد؟»

بابل شمشیر داوری خدا

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان روی خود را بسوی اورشلیم بدار و به مکان‌های بلند مقدس تکلم نما. و به زمین اسرائیل نبوت کن.

۳ و به زمین اسرائیل بگو: خداوند چنین میفرماید: اینک من به ضد تو هستم. و شمشیر خود را از غلافش کشیده، عادلان و شریکان را از میان تو منقطع خواهم ساخت.

۴ و چونکه عادلان و شریکان را از میان تو منقطع میسازم، بنابراین شمشیر من بر تمامی بشر از جنوب تا شمال از غلافش بیرون خواهد آمد.

۵ و تمامی بشر خواهند فهمید که من یهوه شمشیر خود را از غلافش بیرون کشیدم تا باز به آن برگردد.

۶ پس تو ای پسر انسان آه بکش! باشکستگی کمر و مرارت سخت به نظر ایشان آه بکش.

۷ و اگر به تو گویند که چرا آه میکنی؟ بگو: به سبب آوازهای که می‌آید. زیرا که همه دلا گداخته و تمامی دست‌هاست گردیده و همه جانها کاهیده و جمیع زانوهایم آه بپتاب خواهد شد. خداوند یهوه میگوید: همانا آن می‌آید و به وقوع خواهد پیوست.»

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان نبوت کرده، بگو: خداوند چنین میفرماید: بگو که شمشیر، شمشیر تیز شده و نیزه صیقلی گردیده است.

۱۰ تیز شده است تا کشتار نماید و صیقلی گردیده تا ابراق شود. پس ای امام شادی نمائیم؟ عصبی پسر من همه درختان را خوار میسازد.

۱۱ و آن برای صیقلی شدن داده شد تا آن را بدهست گیرند. و این شمشیر تیز شده و صیقلی گردیده است تا بدهست قاتل داده شود.

۱۲ ای پسر انسان فریاد بر آور و لوله نماز را که این بر قوم من و بر جمیع سروران اسرائیل واردی آید. ترسها به سبب شمشیر بر قوم من عارض شده است. لهذا بر آن خود دست بزن.

۱۳ زیرا که امتحان است، و چه خواهد بود اگر عصابی که یگران را (خوار میسازد، دیگر نباشد. قول خداوند یهوه این است: و تو ای پسر انسان نبوت کن و دستهای خود را بهم بزن و شمشیر دفعه سوم تکرار نشود. شمشیر مقتولان است. شمشیر آن مقتول عظیم که ایشان را احاطه میکند.

۱۵ شمشیر پرنده‌های به ضد همه دروازه‌های ایشان قرار دادم تا دلا گداخته شود و هلاکتها زیاده شود. (آه) مشیر (براق گردیده و برای کشتار تیز شده است.

۱۶ جمع شده، به جانب راست برو و آراسته گردیده، به جانب چپ توجه نما. بهر طرف که رخسار هایت متوجه می‌شاید.

۱۷ و من نیز دستهای خود را بهم خواهم زد و وحدت خشم خویش را ساکن خواهم گردانید. من یهوه هستم که تکلم نمودم،»

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«تو ای پسر انسان دورا به جهت خود تعیین نماتا شمشیر پادشاه بابل از آنها بیاید. هر دو ای آنها یک زمین بیرون می‌آید. و علامتی بر یاکن. آن را بر سر راه شهر بر یانما.

۲۰ راهی تعیین نماتا شمشیر به به بنی عمون و به یهودا و اورشلیم منبع بیاید.

۲۱ زیرا که پادشاه بابل بر شاهراه، به سر دورا و ایستاده است تا تقابل زند و تیرها را بهم زده، از ترافیم سوال میکند و به جگر مینگرد.

به دست راستش تفال اورشلیم است تا من جنیقها را بکند و دهان را برای کشتار بگشاید و آوازه گلبانگ بلند نماید و من جنیقها بر دروازه‌ها بر یاکند و سنگرها بسازد و بر جها بنا نماید.

۲۲ لیکن در نظر ایشان که قسم برای آنها خورد هاند، تفال باطل مینماید. و او نگاه ایشان را به یاد می‌آورد تا گرفتار شوند.»

بنابراین خداوند یهوه چنین میگوید: «و نکه شما تصمیم‌گیری‌های خویش را من کشف ساخته و خطایای خود را در همه اعمال خویش ظاهر نموده، عصبان خود را یاد آور انیدید، پس چون به یاد آورده شد بدستگیر خواهد شد.

۲۵ و تو ای رئیس شری‌سراسر ایل که به زخم مملکت مجروح شده‌ای و اجل تو در زمان عقوبت آخر رسیده است،

خداوند یهوه چنین میگوید: عمامه را دور کن و تاج را بردار. چنین نخواهد ماند. آنچه را که پست است بلند نما و آنچه را که بلند است پست کن.

۲۷ و من آن را سرنگون، سرنگون، سرنگون خواهم ساخت. و این دیگر واقع نخواهد شد تا آنکس بیاید که حق او می‌باشد. و من آن را به وی عطا خواهم نمود.

«تو ای پسر انسان نبوت کرده، بگو: خداوند یهوه در باره بنی عمون و سرزانش ایشان چنین میفرماید: بگو که شمشیر، شمشیر برای کشتار کشیده شده است و به غایت صیقلی گردیده تا ابراق بشود.

۲۹ چونکه برای تو روی باطل دیده‌اند و برای تو تفال دروغ زده‌اند تا تو را بر گردنهای مقتولان شری بگردانند که اجل ایشان در زمان عقوبت آخر رسیده است.

۳۰ لهذا آن را به غلافش برگردان و بر تو در مکانی که آفریده شده‌ای و در زمینی که تولد یافته‌ای داوری خواهم نمود.

۳۱ و خشم خود را بر تو خواهم ریخت و آتش غیظ خود را بر تو خواهم دمید. و تو را به دست مردان وحشی که برای هلاک نمودن چالا کند تسلیم خواهم نمود.

۳۲ و تو برای آتش هیزم خواهی شد و خونت در آن زمین خواهد ماند. پس به یاد آورده نخواهی شد زیرا من که یهوه هستم تکلم نمودم هام.»

گناهان اورشلیم

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان آیا داری خواهی نمود؟ آیا بر شهر خونریز داری خواهی نمود؟ پس آن را از همه رجاساتش آگاه ساز.»

۳ و یگو خداوند یهوه چنین میفرماید: ای شهری که خون را در میان خودت میریزی تا اجل تو رسد! ای که بهتارابه ضد خود ساخته، خوشتن را نجس نمودهای!

بهسبب خونی که در ریختهای مجرم شده‌های و بهسبب بهتایی که ساختهای نجس گردیده‌های. لهذا اجل خویش را نزدیک آورده، به انتهای سالهای خود رسیده‌های. لهذا تو را از مدت‌ها عازم و از جمیع کشورها مسخره گردانیده‌های.

۵ ای پلید نام! اوای پرفتنه! آنانی که به تو نزدیک و آنانی که از تو دورند بر تو بخیره خواهند نمود.

۶ اینک سروران اسرائیل، هر کس به قدر قوت خویش مرتکب خونریزی در میان تومی بودند.

۷ پدر و مادر را در میان تو اهانته نمودند. و غریبان را در میان تو مظلوم ساختند و یرتیمان و بیوه‌زنان در میان تو ستم نمودند.

۸ و تو مقدس‌های مرا خوار شمردی، سبت‌های مرا بی عصمت نمودی.

۹ و بعضی در میان توی به جهت ریختن خون، تمامی مینمودند. و بر کوه‌ها در میان تو غذا میخورند. و در میان تو مرتکب قیاحت میشدند.

۱۰ و عورت پدران را در میان تو منکشف میساختند. و زنان حایض را در میان توی عصمت مینمودند.

۱۱ یکی در میان تو بازن همسایه خود عمل زشت نمود. و دیگری عروس خویش را به جور بیعصمت کرد. و دیگری خواهرش، یعنی دختری پدر خود را ذلیل ساخت.

۱۲ و در میان توی به جهت ریختن خون رشوه خوردند و سودورج گرفتند. و تو مال همسایه خود را به زور غصب کردی و مرا فراموش نمودی. قول خداوند یهوه این است.

۱۳ لهذا من بهسبب حرص تو که مرتکب آن شده‌های و بهسبب خونی که در میان خودت ریختهای، دستهای خود را بهم میزنم.

۱۴ پس در ایامی که من به تو مکافات را ستمنم آیدالت قوی و دستبایت محکم خواهد بود؟ من که یهوه هستم تکلم نمودم و بعمل خواهم آورد.

۱۵ و تو را در میان امت‌ها را برکنده و در میان کشورها متفرق ساخته، نجاسات تو را از میانیت نابود خواهم ساخت.

۱۶ و به نظرم تا بهای بیعصمت خواهی شد و خواهی دانست که من یهوه هستم.»

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان خاندان اسرائیل نزد من درد شده‌اند و جمیع ایشان مس و روی و آهن و سرب در میان کوره و در دهنه نقره شده‌اند.

۱۹ بنابراین خداوند یهوه چنین میگوید: چونکه همگی شمار در دهنه نقره شده‌اید، لهذا من شمار را در میان اورشلیم جمع خواهم نمود.

۲۰ چنانکه نقره و مس و آهن و سرب و روی را در میان کوره جمع کرده، آتش بر آنها میدند تا گداخته شود، همچنان من شمار را در غضب و حدت خشم خویش جمع کرده، در آن خواهم نهاد و شمار را خواهم گداخت.

۲۱ و شمار را جمع کرده، آتش غضب خود را بر شما خواهم دمید که در میانش گداخته شوید.

چنانکه نقره در میان کوره گداخته میشود، همچنان شمار میانش گداخته خواهید شد و خواهید دانست که من یهوه حدت خشم خویش را بر شمار ریخته‌ام.»

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان اورا بگو: تو زمینی هستی که طاهر نخواهی شد. و باران در روز غضب بر تو نخواهد بارید.

۲۵ فتنه‌انپای آن در میانش میباشد. ایشان مثل شیر غران که شکار را می‌درد، جانها را میخورند. و گنجها و نغایس را می‌برند. و بیوه‌زنان را در میانش زیاد میسازند.

۲۶ کاهنانش به شریعت من مخالفت ورزیده، موقوفات مرا احلال میسازند. و در میان مقدس و غیر مقدس تمیزی دهند و در میان نجس و طاهر فرق نمی‌گذارند. و چشمان خود را از سبت‌های من میپوشانند و من در میان ایشان بی‌حرمت گردیده‌ام.

۲۷ سرورانش مانند گرگان درنده خون‌میریزند و جانها را هلاک مینمایند تا سود ناخچ بی‌برند.

۲۸ و انبیاایش ایشان را به گل ملاطفت نمودند و نموده، روی‌های باطل میبینند و برای ایشان تقال دروغ‌زده، میگویند که خداوند یهوه چنین گفته است با آنکه یهوه تکلم ننموده.

۲۹ و قوم زمین به شدت ظلم نموده و مال یکدیگر را غضب کرده‌اند. و بر فقیران و مسکینان جفا نموده، غریبان را به بی‌انصافی مظلوم ساخته‌اند.

۳۰ و من در میان ایشان کسی را طلبیدم که دیوار را بنا نماید و برای زمین به حضور من در شکاف بایستد تا آن را خراب تمامم، اما کسی را نیافتم.

۳۱ پس خداوند یهوه میگوید: خشم خود را بر ایشان ریخته‌ام و ایشان را به آتش غضب خویش هلاک ساخته، طریق ایشان را بر سر ایشان وارد آوردم.»

دو خواهر زنا کار

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان دوزخ دختریک مادر بودند.»

- ۳ وایشان در مصر زنا کرده، در جوانی خود زنا کار شدند. در آنجاسینه های ایشان را مالیدند و پستانهای بکارت ایشان را افشردند.
- ۴ و نامهای ایشان بزرگراهوله و خواهر او اهلویه بود. و ایشان از آن من بوده، پسران و دختران زاییدند. و اما نامهای ایشان اهلوه، سامره میباشند و اهلویه، اور شلم.
- ۵ و اهلوه از من روتافته، زنا نمود و بر محبان خود یعنی بر آشوریان که مجاور او بودند عاشق گردید؛ کسانی که به آسمانجونی ملبس بودند، حاکمان و سرداران که همه ایشان جوانان دلپسند و فارسان اسبسوار بودند.
- ۷ و ایشان یعنی به جمیع برگزیدگان بنی آشور فاحشگی خود را بذل نمود و خود را از جمیع بهای آنانی که بر ایشان عاشق میبود نجس میساخت.
- ۸ و فاحشگی خود را که در مصر مینمود، ترک نکرد. زیرا که ایشان در ایام جوانیش با او همخواب میشدند و پستانهای بکارت او را افشرده، زنا کاری خود را بروی میریختند.
- ۹ لهذا من او را بهدست عاشقانش یعنی بهدست بنی آشور که او بر ایشان عشق میورزید، تسلیم نمودم.
- ۱۰ که ایشان عورت او را منکشف ساخته، پسران و دخترانش را گرفتند. و او را به شمشیر کشتند که در میان زنان عبرت گردید و بروی داوری نمودند.
- «چون خواهرش اهلویه این را دید، در عشقبازی خویش از او زیاد تر فاسد گردید و بیشتر از زنا کاری خواهرش زنا نمود.
- ۱۲ و بر بنی آشور عاشق گردید که جمیع ایشان حاکمان و سرداران مجاور او بودند و ملبس به آسمانجونی و فارسان اسبسوار و جوانان دلپسند بودند.
- ۱۳ و دیدم که او نیز نجس گردید و وطریق هر دوی ایشان یک بوده است.
- ۱۴ پس زنا کاری خود را زیاد نمود، زیرا صورتهای مردان که بر دیوارها نقش شده بود یعنی تصویرهای کلدانیان را که به شترجرف کشیده شده بود، دید.
- ۱۵ که گهرهای ایشان به کمر بند هابسته و عمامهای رنگارنگ بر سر ایشان پیچیده بود. و جمیع آنها مانند سرداران و به شیبه اهل بابل که مولد ایشان زمین کلدانیان است بودند.
- ۱۶ و چون چشم او بر آنها افتاد، عاشق ایشان گردید. و رسولان نزد ایشان به زمین کلدانیان فرستاد.
- ۱۷ و پسران بابل زدوی در دستر عشق بازی در آمده، او را از زنا کاری خود نجس ساختند. پس چون خود را از ایشان نجس یافت، طبع وی از ایشان متنفر گردید.
- ۱۸ و چون که زنا کاری خود را آشکار کرد و عورت خود را منکشف ساخت، جان من از او متنفر گردید، چنانکه جانم از خواهرش متنفر شده بود.
- ۱۹ اما او ایام جوانی خود را که در آنها در زمین مصر زنا کرده بود به یاد آورده، باز زنا کاری خود را زیاد نمود.
- ۲۰ و بر معشوقه های ایشان عشق ورزید که گوشت ایشان، مثل گوشت الاغان و نطفه ایشان چون نطفه اسبان میباشد.
- ۲۱ و قباح جوانی خود را چنینی که مصریان پستانهای را به خاطر سینه های جوانیت افشردند به یاد آوردی.
- «نارایان اهلویه خداوندیوه چنین میفرماید: اینک من عاشقانت را که جانت از ایشان متنفر شده است به ضد تو را نگیزانیده، ایشان را از هر طرف تو بر خواهم آورد.
- ۲۳ یعنی پسران بابل و همه کلدانیان را از فقود و شوع وقوع. و همه پسران آشور را همراه ایشان که جمیع ایشان جوانان دلپسند و حاکمان و والیان و سرداران و نامداران هستند و تمامی ایشان اسبسوارند.
- ۲۴ و با اسلحه و کالسکهها و اوابها و گروه عظیمی بر تو خواهند آمد و با مجنبا و سپرها و خود هاتورا احاطه خواهند نمود. و من داوری تو را به ایشان خواهم سپرد تا تو را بر حسب احکام خود داوری نمایند.
- ۲۵ و من غیرت خود را به ضد تو خواهم برانگیخت تا با تو به غضب عمل نمایند. و بینی و گوشهایت را خواهند برید و بقیه تو با شمشیر خواهند افتاد و پسران و دخترانت را خواهند گرفت و بقیه تو به آتش سوخته خواهند شد.
- ۲۶ و لباس تو را از تو کنده، زیورهای زیبای تو را خواهند برد.
- ۲۷ پس قباح تو و زنا کاریت را که از زمین مصر آوردهای، از تو نابود خواهم ساخت. و چشمان خود را بسوی ایشان برنخواهی افراشت و دیگر مصر را به یاد نخواهی آورد.
- ۲۸ زیرا خداوندیوه چنین میگوید: اینک تو را بهدست آنانی که از ایشان نفرت داری و بهدست آنانی که جانت از ایشان متنفر است، تسلیم خواهم نمود.
- ۲۹ و با تو از راه بغض رفتار نموده، تمامی حاصل تو را خواهند گرفت و تو را عریان و برهنه و اخواهم گذاشت. تا آنکه برهنگی زنا کاری تو و قباح و فاحشه گری تو ظاهر شود.
- ۳۰ و این کارها را به تو خواهم کرد، از این جهت که در عقب امتیاز نامنموده، خویشتر را از بتهای ایشان نجس ساختهای.
- ۳۱ و چونکه به طریق خواهر خود سلوک نمودی، جام او را بهدست تو خواهم داد.
- ۳۲ و خداوندیوه چنین میفرماید: جام عمیق و بزرگ خواهر خود را خواهی نوشید. و محل بخیزی و استهزا خواهی شد که متحمل آن نتوانی شد.
- ۳۳ و از مستی و حزن پر خواهی شد. از جام حیرت و خرابی یعنی از جام خواهرت سامره.
- ۳۴ و آن را خواهی نوشید و تاته خواهی آشامید و خورده های آن را خواهی خایید و پستانهای خود را خواهی کند، زیرا خداوندیوه میگوید که من این را گفتام.
- ۳۵ بنابراین خداوندیوه چنین میفرماید: چونکه مرا فراموش کردی و مرا پشت سر خود انداختی، لهذا تو نیز متحمل قباح و زنا کاری خود خواهی شد.» و خداوند مرا گفت: «ی پسر انسان! آیا بر اهلوه و اهلویه داوری خواهی نمود؟ بلکه ایشان را از جاسات ایشان آگاه ساز.

- ۳۷ زیرا که زنا نمود هاند و دست ایشان خون آلود است و بایتهای خویش مرتکب زنا شده اند. و پسران خود را نیز که برای من زاییده بودند، به جهت آنها از آتش گذرانید هاند تا سوخته شوند.
- ۳۸ و علاوه بر آن این راهم به من کرد هاند که در همان روز مقدس مرا بیعصمت کرده، سبت های مرا محرم نمود هاند.
- ۳۹ زیرا چون پسران خود را برای بتهای خویش ذبح نموده بودند، در همان روز مقدس داخل شده، آن را بیعصمت نمودند و همان عمل را در خانه من بجای آوردند.
- ۴۰ بلکه نزد مدانی که از دور آمدند، فرستادید که نزد ایشان قاصدی فرستاده شد. و چون ایشان رسیدند، خویشتن را برای ایشان غسل دادی و سر مه به چشمانت کشیدی و خود را به زیورهای آرایش دادی.
- ۴۱ و پرسترفاخری که سفره پیش آن آماده بودند نشسته، بخور و روغن مرا بر آن نهادی.
- ۴۲ و در آن آواز گروه عیاشان مسموع شد. و همراهان گروه عظیم صایان از بیابان آورده شدند که دستبند هار دستها و تاجهای فاخر سر هر دوی آنها گذاشتند.
- ۴۳ و من درباره آن زنی که در زنا کاری فرسوده شده بود گفتم: آیا ایشان الان با او زنا خواهند کرد و او بایشان؟
- و به او در آمدند بهنجی که نزد فاحشهها در می آید. همچنان به آن دوزن قباحیت پیشه یعنی اهلوه و اهلویه در آمدند.
- ۴۵ پس مردان عادل بر ایشان قصاص زنان زنا کار و خونخواران را خواهند رسانید، زیرا که ایشان زانیه میباشند و دست ایشان خون آلود است.
- ۴۶ زیرا خداوند یهوه چنین میفرماید: من گروهی به ضد ایشان خواهم برانگیخت. و ایشان را موش ساخته، به تاراج آسایم خواهم نمود.
- ۴۷ و آن گروه ایشان را به سنگسار میگردانند، و به شمشیرهای خود پاره خواهند کرد. و پسران و دختران ایشان را کشته، خانه های ایشان را به آتش خواهند سوزانید.
- ۴۸ و قباحیت را از زمین نابود خواهم ساخت. پس جمیع زنان متنهبه خواهند شد که مثل شمار تکب قباحیت میشوند.
- ۴۹ و سزای قباحیت شمارا بر شما خواهند رسانید. و متحمل نگاهان بتهای خویش خواهید شد و خواهید دانست که من خداوند یهوه میباشم.»

مثل دیگ

- و در روز دهم ماه دهم از سال نهم کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
- «ی پسرانسان اسم اور را برای خود بنویس، اسم همین روز را، زیرا که در همین روز پادشاه بابل بر او رشک هجوم آورد.
- ۳ و برای این خاندان فتنه انگیز مملی آورده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین میگوید: دیگ را بگذار. آن را بگذار و آب نیز در آن بریز.
- ۴ قطعه هایش یعنی هر قطعه نیکو و روان و دوش را در میانش جمع کن و از بهترین استخوانها آن را بر ساز.
- ۵ و بهترین گوسفندان را بگیر و استخوانها را از برش دسته کرده، آن را خوب بجوشان تا استخوانهایی که در اندرونش هست پخته شود.
- ۶ بنابراین خداوند یهوه چنین میگوید: وای بر آن شهر خونخوار! وای بر آن دیگی که زنگش در میانش است و زنگش از میانش در نیامده است! آن را به قطعه هایش بیرون آور و قرعه بر آن انداخته نشود.
- ۷ زیرا خوئی که ریخت در میانش میباشد. آن را بر صخره صاف نهاد و بر زمین نریخت تا از خاک پوشانیده شود.
- ۸ من خون او را بر صخره صاف نهادم که پنهان نشود تا آنکه حدت خشم را برانگیخته انتقام بکشم.
- ۹ بنابراین خداوند یهوه چنین میگوید: وای بر آن شهر خونخوار! من نیز توده هیزم را بزرگ خواهم ساخت.
- ۱۰ هیزم زیاد بیور و آتش بیفروز و گوشت را مپاساز او و به جات در آن بریز و استخوانها سوخته بشود.
- ۱۱ پس آن را را خگر خالی بگذار تا پائیده شده مسس سوخته گردد و نجاستش در آن گداخته شود و زنگش نابود گردد.
- ۱۲ او از مشقتها خسته گردید، اما زنگ بسیارش از وی بیرون نیامد. پس زنگش در آتش بشود.
- ۱۳ در نجاست تو قباحیت است چونکه تو را تطهیر نمودم. اما طاهر نشدی. لهذا تا غضب خود را بر تو به اتمام نرسانم، دیگر از نجاست خود طاهر نخواهی شد.
- ۱۴ من که یهوه هستم این را گفتنم و به وقوع خواهد پیوست و آن را بجا خواهم آورد. پس خداوند یهوه میگوید: دست نخواهم برداشت و شفقت نخواهم نمود و پشیمان نخواهم شد و بر حسب رفتار تو و بر وفق اعمال تو در تو ادوری خواهند کرد.»

مرگ زن حزقیال

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

- «ی پسرانسان نیک من آرزوی چشمانت را بگفته ات و نخواهم گرفت. ماتم و گریه نمنا و اشک از چشمت جاری نشود.
- ۱۷ آه بکش و خاموش شو و برای مرده ماتم بگیر. بلکه لعنم بر سرت پیچ و کفش به پایت بکن و شاربیت را میوشان و طعام مرده را بخور.»
- پس مادامدان باقوم تکلم نمودم و وقت عصر زن من مرد و صبحگاهان بهنجی که مامور شده بودم عمل نمودم.
- ۱۹ و قوم به من گفتند: «یا ما را خبر نمی دهی که این کارهایی که میکنی به ما چه نسبت دارد؟»

ایشان را جواب دادم که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

- «ه خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید که هان من مقدس خود را که نفر جلال شما و آرزوی چشمان شما و لذت جانهای شماست، بیعصمت خواهم نمود. و پسران و دختران شما که ایشان را ترک خواهید کرد، به شمشیر خواهند افتاد.
- ۲۲ و بهنجی که من عمل نمودم، شما عمل خواهید نمود. شاربهای خود را نخواهید پوشانید و طعام مردگان را نخواهید خورد.»

۲۳ عمامه های شمارسرو کفشهای شمدار پرایهای شما بوده، ماتم وگریه نخواهید کرد. بلکه بهسبب گناهان خود کاهیده شده، بسوی یکدیگر آه خواهید کشید.

۲۴ و حزقیال برای شما آیتی خواهد بود موافق هر آنچه او کرد، شما عمل خواهید نمود. و حینی که این واقع شود خواهید دانست که من خداوند یهوه میباشم.

«اماتوی پسر انسان! در روزی که من قوت و سرور و غرور و آرزوی چشمان و رفعت جانهای ایشان یعنی پسران و دختران ایشان را از ایشان گرفته باشم، آیا واقع نخواهد شد که در آن روز هر که رهائی یابد نزد تو آمده، این را به سمع تو خواهد رسانید؟ پس در آن روز دهانت برای آنانی که رهائی یافته اند باز خواهد شد و متکلم شده، دیگر گنگ نخواهی بود و برای ایشان آیتی خواهی بود و خواهند دانست که من یهوه میباشم.»

نبوت به ضد بنی عمون

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی پسر انسان نظر خود را بر بنی عمون بدار و به ضد ایشان نبوت نما.

۳ و به بنی عمون بگو: کلام خداوند یهوه را بشنوید! خداوند یهوه چنین میفرماید: چونکه در باره مقدس من حینی که بیعصمت شد و در باره زمین اسرائیل، حینی که ویران گردید و در باره خاندان یهودا، حینی که به اسیری رفتند هه گفتی، بنابراین همانا من تو را به بنی مشرق تسلیم میکنم تا در تو تصرف نمایند. و خیمه های خود را در میان تو زده، مسکن های خویش را در تو بر پا خواهند نمود. و ایشان میوه تو را خواهند خورد و شیر تو را خواهند نوشید. و ره را آرامگاه شتران (و مین) بنی عمون را خوابگاه گله ها خواهم گردانید و خواهید دانست که من یهوه هستم.

۶ زیرا خداوند یهوه چنین میگوید: چونکه تو بر زمین اسرائیل دستک میزنی و پابر زمین میکوبی و به تمامی کینه دل خود شادی مینمایی، بنابراین آن من دست خود را بر تو دراز خواهم کرد و تو را تاراج امتهای خواهم ساخت. و تو را از میان قومها منقطع ساخته، از میان کشورها نابود خواهم ساخت. و چون تو را هلاک ساخته باشم، آنگاه خواهی دانست که من یهوه هستم.»

نبوت به ضد مواب

خداوند یهوه چنین میگوید: «و تکه مواب و سعیر گفتند که اینک خاندان اسرائیل مانند جمیع امتهای میباشند،

بنابر این یک من حدود مواب را از شهرهایی از شهرهای حدودش که نغز مین میباشد یعنی بیت یشیموت و بعل معون و قریه تا یم مفتوح خواهم ساخت. ۱۰ برای بنی مشرق آن را با بنی عمون) فتح خواهم ساخت (و به تصرف ایشان خواهم داد تا بنی عمون دیگر در میان امت ها ماندگور نشوند.

۱۱ و بر مواب داوری خواهم نمود و خواهند دانست که من یهوه میباشم.»

نبوت به ضد ادم

خداوند یهوه چنین میگوید: «زاین جهت که ادم از خاندان یهودا انتقام کشید و ادم در انتقام کشیدن از ایشان خطایی عظیم ورزید مانند،

بنابر این خداوند یهوه چنین میفرماید: دست خود را بر ادم دراز کرده، انسان و بهایم را از آن منقطع خواهم ساخت و آن را ویران کرده، از تیمان تا دانه به شمشیر خواهند افتاد.

۱۴ و به دست قوم خود اسرائیل انتقام خود را از ادم خواهم کشید و موافق خشم و غضب من به ادم عمل خواهند نمود. و خداوند یهوه میگوید که انتقام مرا خواهند فهمید.»

نبوت به ضد فلسطینیان

خداوند یهوه چنین میگوید: «و تکه فلسطینیان انتقام کشیدند و با کینه دل خود انتقام سخت کشیدند تا آن راه عداوت ابدی خراب نمایند،

بنابر این خداوند یهوه چنین میفرماید: اینک من دست خود را بر فلسطینیان دراز نموده، کریتیان را منقطع خواهم ساخت و باقی ماندگان ساحل دریا را هلاک خواهم نمود.

۱۷ و با سر زش غضب آمیز انتقام سخت از ایشان خواهم گرفت. پس چون انتقام خود را از ایشان کشیده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.»

نبوت به ضد صور

و در سال یازدهم در غره ماه واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی پسر انسان چونکه صور در باره اورشلیم میگوید هه، دروازه امتهای شکسته شد و حال به من منتقل گردیده است. و چون او خراب گردید من توانگر خواهم شد.

۳ بنابراین خداوند یهوه چنین میگوید: همانا صور من به ضد تومی باشم و امت های عظیم بر تو خواهم برانگیخت به نهجی که دریا امواج خود را بر می انگیزاند.

۴ و حصار صور را خراب کرده، بر جهایش را منهدم خواهند ساخت و غبارش را از آن خواهم رفت و آن راه صخرهای صاف تبدیل خواهم نمود.

۵ و او محل پهن کردن دامها در میان دریا خواهد شد، زیرا خداوند یهوه میفرماید که من این را گفته ام. و آن تاراج امت ها خواهد گردید.

۶ و دخترانش که در صحرا میباشند به شمشیر کشته خواهند شد. پس ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.»

زیر خداوند یهوه چنین میفرماید: «یک من نیوکدصر پادشاه بابل، پادشاه پادشاهان را از طرف شمال بر صورتی اسبان و اراجه‌ها و سواران و جمعیت و خلق عظیمی خواهم آورد.

۸ و او دختران تورا در صحرا به شمشیر خواهد کشت. و برج‌ها به ضد تو بنا خواهد نمود. و سنگ‌ها در برابر تو خواهد داشت.

۹ و من جنین‌های خود را بر حصارهای آورده، بر جهات ربات‌های خود منهدم خواهد ساخت.

۱۰ و اسبانش آنقدر زیاد خواهد بود که گرد آنها تو را خواهد پیویند. و چون به دروازه‌های داخل شود چنانکه به شهر رخنه دارد در می‌آید، حصارهای از صدای سواران و اراجه‌ها و کالسکه‌ها متزلزل خواهد گردید.

۱۱ و به سم اسبان خود همه کوچ‌هایت را بایمال کرده، اهل تو را به شمشیر خواهد کشت. و بناهای نفرتو به زمین خواهد افتاد.

۱۲ و تو آن‌گری تو را تاراج نموده، تجارت تو را به بی‌غما خواهند برد. و حصارهایت را خراب نموده، خانه‌های مرغوب تو را منهدم خواهند نمود. و سنگ‌ها و چوب و خاک تو را در آب خواهند ریخت.

۱۳ و آواز نغمات تو را ساکت خواهم گردانید که صدای عودهایت دیگر مسموع نشود.

۱۴ و تو را به صخره‌های صاف مبدل خواهم گردانید تا چهل کردن دام‌ها شوی و بار دیگر بنا نخواهی شد. زیرا خداوند یهوه میفرماید: من که یهوه هستم این را گفته‌ام.»

خداوند یهوه به صورتی چنین میگوید: «بجز برهه‌ها از صدای انهدام تو متزلزل نخواهد شد هنگامی که بحر و حان ناله کشند و در میان تو کشتار عظیمی بشود؟ و جمیع سروران در نیا از کرسیهای خود فرو آیند. و ردهای خود را از خود بیرون کرده، رخت قلابدوزی خویش را بکنند. و نه ترسها ملبس شده، بر زمین بنشینند و آن فان لرزان گردیده، در باره تو متحیر شوند.

۱۷ پس برای تو مرثیه خوانده، تو را خواهند گفت: ای که از دریا معمور بودی چگونه تباه گشتی! آن شهر نامداری که در دریا زور آوری بود که با ساکنان خود هیبت خویش را بر جمیع سکنه دریا مستولی میساخت.

۱۸ الان در روز انهدام تو جز برهه‌ها می‌مانند. و جزایری که در دریای باشد، از رحلت تو مدحوش میشوند.

۱۹ زیرا خداوند یهوه چنین میگوید: چون تو را شهر مغرب مثل شهرهای غیر مسکون گردانم و لجه‌ها را بر تو آورده، تو را به آبهای بسیار مستور سازم، آنگاه تو را آتانی که به‌ها و فرو میروند، نزد قوم قدیم فرو آورده، تو را در اسفلهای زمین در خرابه‌های ابدی با آتانی که به‌ها و فرو میروند ساکن خواهم گردانید تا دیگر مسکون نشوی و دیگر جلال تو را در زمین زندگان جای نخواهم داد.

۲۱ و خداوند یهوه میگوید: تو را محل و حشت خواهم ساخت که ناپود خواهی شد و تو را خواهند طلبید اما ما بالا باد یافت نخواهی شد.»

مرثیه‌صور

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ماتو ای پسر انسان برای صور مرثیه بخوان!

و به صور بگو: ای که نزد مدخل دریا ساکنی و برای جزیره‌های بسیار تاجر طوایف میباشی! خداوند یهوه چنین میگوید: ای صورتو گفتهای که من کمال زیبایی هستم.

۴ حدود تو در وسط دریاست و بنا بابت زیبایی تو را کامل ساختند.

۵ همه تخت‌هایت را از صنوبر ساختند و سر و آزاد لبنان را گرفتند تا دکلهای تو بسازند.

۶ پاروهایت را از بلوطهای باشان ساختند و نشیمن‌هایت را از شمشاد جزایر کنیم که به عاج منبسط شده بود ترتیب دادند.

۷ گلان مطرز مصری با دبا بن تو بود تا برای تو علمی بشود. و شرعاً تو از آسمان جونی وارغوان از جزایر لیشه بود.

۸ اهل سیدون و ارواد پاروزن تو بودند و حکمای تو ای صور که در تو بودند تا خدا بدان تو بودند.

۹ مشایخ جبیل و حکامیش در تو بود، قلا قلا تو نبودند. تمامی کشتیهای دریا و ملاحان آنها در تو بودند تا برای تو تجارت نمایند.

۱۰ فارس و لود و فوط در افواجت مردان جنگی تو بودند. سپرها و خودها بر تو آویزان کرده، ایشان تو را زینت دادند.

۱۱ بنی ارواد با سپاهیان تو حصارهایت از هر طرف و جمادیان بر رجهایت بودند. و سپرهای خود را بر حصارهایت از هر طرف آویزان کرده، ایشان زیبایی تو را کامل ساختند.

۱۲ ترشیش به فراوانی هر قسم اموال سوداگران تو بودند. نقره و آهن و روی و سرب به عوض بضاعت تو میدادند.

۱۳ یاوان و توبال و ماشک سوداگران تو بودند.

اهل خاندان تو جرعه اسبان و سواران و قاطران به عوض بضاعت تو میدادند.

۱۵ بنی ددان سوداگران تو و جزایر بسیار بازارگانان دست تو بودند. شاخهای عاج و آبنوس را با تو معاوضت میکردند.

۱۶ ارام به فراوانی صنایع تو سوداگران تو بودند. هرمان وارغوان و پارچه‌های قلابدوزی و گلان نازک و مرجان و لعل به عوض بضاعت تو میدادند.

۱۷ یهودا و زمین اسرائیل سوداگران تو بودند، گندم منبت و حلوا و عسل و روغن و بلسان به عوض متاع تو میدادند.

۱۸ دمشق به فراوانی صنایع تو و کثرت هر قسم اموال با شراب حلزون و پشم سفید با تو سودا می کردند.

۱۹ ودان و یاوان ریسمان به عوض بضاعت تو میدادند. آهن مصنوع و سلیخه و قصب الذریره از متاعهای تو بود.

۲۰ ددان با زین پوشهای نفیس به جهت سواری سوداگران تو بودند.

- ۲۱ عرب و همه سروران قیدار بازار گانان دست تو بودند. بارها و قوچها و بزها با تو داد و ستد میکردند.
- ۲۲ تجار شباور عمه سوداگران تو بودند. بهترین همه ادویه جات و هر گونه سنگ گرانها و طلا به عوض بضاعت تو میدادند.
- ۲۳ حران و کنه و عدن و تجار شبا و آشورو کلمد سوداگران تو بودند.
- ۲۴ اینان با نغایس و روداهای آسمانجی و قلابد و وزی و صند و قهای پراز رختهای فاخر ساخته شده از چوب سرو آزاد و بسته شده باریسمانها در بازارهای توستوداگران تو بودند.
- ۲۵ کشتیهای ترشیش قافله های متاع تو بودند. پس در وسط دریای تو انگرو بسیار معزز گردیدی.
- ۲۶ پارو ز نانت تو را به آبهای عظیم بردند و باد شرقی تو را در میان دریاشکست.
- ۲۷ اموال و بضاعت و متاع و ملاحان و ناخدا اباان و قلابان و سوداگران و جمیع مردان جنگی که در تو بودند، با تمامی جمعیتی که در میان تو بودند در روز انهدام تو در وسط دریای افتادند.
- «ز آواز فریاد ناخدا بیانت ساحلها متزلزل گردید.
- ۲۹ و جمیع پارو زنان و ملاحان و همه ناخدا اباان در یاز کشتیهای خود فرو آمده، در زمین میایستند.
- ۳۰ و برای تو آواز خود را بلند کرده، به تلخی ناله میکنند و خاک بر سر خود ریخته، در خاکستر میغلطند.
- ۳۱ و برای تو مومی خود را کنده، پلاس میپوشند و با مرارت جان و نوحه تلخ برای تو گریه میکنند.
- ۳۲ و در نوحه خود برای تو مر میبخشند. و بر تو نوحه گری نموده، میگویند: کیست مثل صورت تو که در میان دریای خاموش شده است؟
- ۳۳ هنگامی که بضاعت تو از دریای بیرون میآید، قوماهای بسیاری را سیر میگردانیدی و پادشاهان جهان را به فراوانی اموال و متاع خود توانگری ساختی.
- ۳۴ اما چون از دریا، در عمق های آبها شکسته شدی، متاع و تمامی جمعیت تو در میان تلف شد.
- ۳۵ جمیع ساکنان جزایر بسبب تو متحیر گشته و پادشاهان ایشان به شدت دهشت زده و پریشان حال گردیده اند.
- ۳۶ تجار قوما بر تو صفیر میزنند و تو محل دهشت گردیده، دیگر تابه ابد نخواهی بود.»

نبوت به ضد رئیس صور

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان به رئیس صور بگو: خداوند بپوهه چنین میفرماید: چونکه دلت مغرور شده است و میگویی که من خدا هستم و بر کرسی خدایان در وسط دریا نشستم، و هر چند انسان هستی و نه خدای یکی دل خود را مانند دل خدایان ساختهای.

۳ اینک تو از دانیال حکیم تر هستی و هیچ سری از تو مخفی نیست؟

و به حکمت و فطانت خویش توانگری برای خود اندوخته و طلا و نقره در خزاین خود جمع نمودهای.

۵ به فراوانی حکمت و تجارت خویش دولت خود را افزوده‌ای پس بسبب توانگری دلت مغرور گردیده است.»

بنابراین خداوند بپوهه چنین میفرماید: «و نکه تو دل خود را مثل دل خدایان گردانیده‌ای،

پس اینک من غر بیان و ستم کیشان امت را بر تو خواهم آورد که شمشیرهای خود را به ضد زبانی حکمت تو کشیده، جمال تو را ملوث سازند.

۸ و تو را به هارویه فرو آورند. پس به مرگ آتانی که در میان دریا کشته شوند خواهی مرد.

۹ آیا به حضور قاتلان خود خواهی گفت که من خدا هستم؟ فی‌لکه در دست قاتلان انسان خواهی بود و نه خدا.

۱۰ از دست غریبان به مرگ ناخجوتان کشته خواهی شد، زیرا خداوند بپوهه میفرماید که من این را گفته‌ام.»

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان برای پادشاه صور مرثیه بخوان و وی را بگو خداوند بپوهه چنین میفرماید: تو خاتم کمال و مملو حکمت و کامل جمال هستی.

۱۳ در عدن در باغ خدا بودی و هر گونه سنگ گرانها از عقیق احمر و یاقوت اصفر و عقیق سفید و زبرجد و جزع و شب و یاقوت کبود و بهرمان و زمرد پوشش تو بود. و صنعت دهنها و ناریات در تو از طلا بود که در روز خلقت تو آنها میباشده بود.

۱۴ تو کروبی مسیح شده سایه گستر بودی. و تو را نصب نمودم تا بر کوه مقدس خدا بوده باشی. و در میان سنگهای آتشین میخرامیدی.

۱۵ از روزی که آفریده شدی تا وقتی که بیانصافی در تو یافت شد به رفتار کامل بودی.

۱۶ اما از کثرت سوداگری بطن تو را از ظلم پر ساختند. پس خطا ورزیدی و من تو را از کوه خدا بیرون انداختم. و تو را ای کروبی سایه گستر، از میان سنگهای آتشین تلف نمودم.

۱۷ دل تو از بیاییت مغرور گردید و بسبب جمالت حکمت خود را فاسد گردانیدی. لذا تو را بر زمین میاندازم و تو را پیش روی پادشاهان میگذارم تا بر تو بگردند.

۱۸ به کثرت نگاهت و بی انصافی تجارت مقدس های خویش را بی عصمت ساختی. پس آتشی از میانت بیرون میآورد که تو را بسوزاند و تو را به نظر جمیع بینندگان بر روی خاکستر خواهم ساخت.

۱۹ و همه آشنایان از میان قوما بر تو متحیر خواهند شد. و تو محل دهشت شده، دیگر تابه ابد نخواهی بود.»

نبوت به ضد صیدون

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان نظر خود را بر صید و نبادار و به ضدش نبوت نما. ۲۲ و بگو خداوند یهوه چنین میفرماید: اینکای صید من من به ضد تو هستم و خویشتن را در میان تو تعجیب خواهم نمود. و حینی که بر او داری کرده و خویشتن را در روی تقدیس نموده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.»

۲۳ و بدار او و خون در کوزه هایش خواهم فرستاد. و مجروحان به شمشیری که از هر طرف بر او میآید در میانش خواهند افتاد. پس خواهند دانست که من یهوه هستم.»

۲۴ و بار دیگر برای خاندان اسرائیل از جمیع مجاوران ایشان که ایشان را خوار می‌شمارند، خاری خنده و شوک رنج آورده نخواهند بود. پس خواهند دانست که من خداوند یهوه میباشم.»

خداوند یهوه چنین میگوید: «نگاهی که خاندان اسرائیل را از قوم‌هایی که در میان ایشان برانگیزه شده‌اند جمع نموده، خویشتن را از ایشان به نظر امتها تقدیس کرده باشم، آنگاه در زمین خودشان که به بنده خود یعقوب داد هام ساکن خواهند شد.»

۲۶ و در آن به امنت ساکن شده، خانها بنا خواهند نمود و تا کسنا تا هارس خواهند ساخت. و چون بر جمیع مجاوران ایشان که ایشان را حقیق می‌شمارند داوری کرده باشم، آنگاه به امنت ساکن شده، خواهند دانست که من یهوه خدای ایشان میباشم.»

نبوت به ضد مصر

و در روز و از دهم ماه دهم از سال دهم کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان نظر خود را به طرف فرعون پادشاه مصر بدار و به ضد او تمامی مصر نبوت نما.

۳ و متکلم شده، بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: اینکای فرعون پادشاه مصر من به ضد تو هستم. ای ازدهای بزرگ که در میان نهرهای خویبدهای و میگوئی نهر من از آن من است و من آن را به جهت خود ساختم!

لذا اقلا بهادر چانه‌ات میگذارم و ماهیان نهرهای را به فلسهای خواهم چسبانید و تورا از میان نهرهای بیرون خواهم کشید و تمامی ماهیان نهرهای به فلسهای تو خواهند چسبید.

۵ و تورا با تمامی ماهیان نهرهای در میان برانگیزه خواهم ساخت و به روی صحرا افتاده، بار دیگر تورا جمع نخواهند کرد و فراموش خواهند آورد. و تورا خورا که حیوانات زمین و مرغان هوا خواهم ساخت.

۶ و جمیع ساکنان مصر خواهند دانست که من یهوه هستم چونکه ایشان برای خاندان اسرائیل عصبی تبین بودند.

۷ چون دست تورا گرفتند، خرد شدی. و کتفهای جمیع ایشان را چاک زدی. و چون بر تو تکیه نمودند، شکسته شدی. و کترهای جمیع ایشان را لرزان گردانیدی.»

بنابراین خداوند یهوه چنین میفرماید: «بیک من بر تو شمشیری آورده، انسان و بهایم را از تو منقطع خواهم ساخت.»

۹ و زمین مصر ویران و خراب خواهد شد. پس خواهند دانست که من یهوه هستم، چونکه میگفت: نهر از آن من است و من آن را ساختم.

۱۰ بنابراین ایک من به ضد تو و به ضد نهرهای هستم و زمین مصر را از مجدل تا اسوان و تا حدود حبشستان بالکل خراب و ویران خواهم ساخت.

۱۱ که بای انسان از آن عبور نماید و بای حیوان از آن گذر نکند و مدت چهل سال مسکون نشود.

۱۲ و زمین مصر را در میان زمینهای ویران و ویران خواهم ساخت و شهرهای در میان شهرهای مخروب مدت چهل سال خراب خواهد ماند. و مصریان را در میان امتها برانگیزد و در میان کشورها متفرق خواهم ساخت.»

زیرا خداوند یهوه چنین میفرماید: «عند از انقضای چهل سال مصریان را از قوم‌هایی که در میان آنها برانگیزه شده، جمع خواهم نمود.»

۱۴ و اسپران مصر را باز آورده، ایشان را به زمین قفروس یعنی به زمین مولا ایشان راجع خواهم گردانید و در آنجا مملکت پست خواهند بود.

۱۵ و آن پست‌ترین ممالک خواهد بود. و بار دیگر بر طوایف برتری نخواهد نمود. و من ایشان را قلیل خواهم ساخت تا بر امتها حکمرانی ننمایند.

۱۶ و آن بار دیگر برای خاندان اسرائیل محل اعتماد نخواهد بود تا بسوی ایشان متوجه شده، گاه را به یاد آورند. پس خواهند دانست که من خداوند یهوه هستم.»

و در روز اول ماه اول از سال بیست و هفتم کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان نبوت که در صیاد شاه بابل از لشکر خود به ضد صبور خدمت عظیمی گرفت که سرهای همه بچو گردید و دوشهای همه پوست کنده شد. لیکن از صوره جهت خدمتی که به ضد آن نموده بود، خودش و لشکرش هیچ مرد نیافتند.»

لذا خداوند یهوه چنین میفرماید: «بیک من زمین مصر را به نبوت که در صیاد شاه بابل خواهم بخشید. و جمعیت آن را گرفتار کرده، غنیمتش را به یغما و اموالش را به تاراج خواهد برد تا جرت لشکرش بشود.»

۲۰ و خداوند یهوه میگوید: زمین مصر را به جهت خدمتی که کرده است، اجرت او خواهم داد چونکه این کار را برای من کرده‌اند.

۲۱ و در آن روز شاهی برای خاندان اسرائیل خواهم رویانید. و دهان تورا در میان ایشان خواهم گشود، پس خواهند دانست که من یهوه هستم.»

مرثیه برای اسرائیل

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان نبوت کرده، بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: ولوله کنید و بگوید وای بر آن روز!

زیرا که آن روز نزدیک است و روز خداوند نزدیک است! روزی را هوای زمان امتهای خواهد بود!

و شمشیری بر مصر فرود میآید. و چون کشتگان در مصر بیفتند، آنگاه درد شدیدی بر حبش مستولی خواهد شد. و جمعیت آن را گرفتار خواهد کرد و اساسهایش منهدم خواهد گردید.

۵ و حبش و فوط و لود و تمامی قوهای مختلف و کوب و اهل زمین همراه ایشان به شمشیر خواهند افتاد.»

و خداوند چنین میفرماید: «عوانان مصر خواهند افتاد و نفروقت آن فرود خواهد آمد. و از مجدل تا اسوان در میان آن به شمشیر خواهند افتاد. قول خداوند یه این است.

۷ و در میان زمینهای ویران ویران خواهند شد و شهرهایش در میان و شهرهای مغرب خواهد بود.

۸ و چون آتشی در مصر فروخته باشم و جمیع انبارش شکسته شوند، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.

۹ در آن روز قاصدان از حضور من به کشتیهای رن فرته، حبشیان مطمئن را خواهند ترسانید. و ایشان درد شدیدی مثل روز مصر مستولی خواهد شد، زیرا اینکه آن میآید.»

و خداوند یهوه چنین میگوید: «ن جمعیت مصر را به دست نیوکودصر پادشاه بابل تباه خواهم ساخت.

۱۱ او با قوم خود و ستیکیشان امت هلا آورده خواهند شد تا آن زمین ویران را سازند. و شمشیرهای خود را بر مصر کشیده، زمین را از کشتگان پر خواهند ساخت.

۱۲ و نهرها را خشک گردانیده، زمین را به دست اشرا را خواهم فروخت. و زمین را با هر چه در آن است، به دست غریبان ویران خواهم ساخت. من که یهوه هستم گفتهام.»

و خداوند یهوه چنین میفرماید: «تبارانابو ساخته، اصنام را از نوب تلف خواهم نمود. و بار دیگر رئیس از زمین مصر نخواهد برخاست. و خوف بر زمین مصر مستولی خواهم ساخت.

۱۴ و قترس را خراب نموده، آتشی در صوعن خواهم فروخت. و بر نوداوری خواهم نمود.

۱۵ و غضب خود را بر سین که ملازم مصر است ریخته، جمعیت نورا منقطع خواهم ساخت.

۱۶ و چون آتشی در مصر فروخته باشم، سین به درد سخت مبتلا و نومنتوح خواهد شد. و خصمان در وقت روز نوب خواهند آمد.

۱۷ جوانان او ن و فیبست به شمشیر خواهند افتاد و اهل آنها به اسیری خواهند رفت.

۱۸ و روز در تختنجیس تاریک خواهد شد حتی که یوغهای مصر را در آنجا شکسته باشم و نفروقتش در آن تلف شده باشد. و ابرهان را خواهد پوشانید و دخترانش به اسیری خواهند رفت.

۱۹ پس چون بر مصر داوری کرده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.»

و در روز هفتم ماه اول از سال یازدهم، کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی پسر انسان بازوی فرعون پادشاه مصر را خواهم شکست. و اینک شکسته بندی نخواهد شد ویران مرهم نخواهند گذارد و کرباس نخواهند بست تا قادر بر گرفتن شمشیر نشود.

۲۲ بنابراین خداوند یهوه چنین میگوید: هان من به ضد فرعون پادشاه مصر هستم و هر دو بازوی او هم دست وهم شکسته را خرد خواهم کرد و شمشیر را از دستش خواهم انداخت.

۲۳ و مصریان را در میان امتهای کهنه در میان کشورها متفرق خواهم ساخت.

۲۴ و بازوهای پادشاه بابل را تقویت نموده، شمشیر خود را به دست او خواهم داد. و بازوهای فرعون را خواهم شکست که به حضوری به ناله کشتگان ناله خواهد کرد.

۲۵ پس بازوهای پادشاه بابل را تقویت خواهم نمود. و بازوهای فرعون خواهد افتاد و چون شمشیر خود را به دست پادشاه بابل داده باشم و او آن را بر زمین مصر دراز کرده باشد، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.

۲۶ و چون مصریان را در میان امت هلا کرده باشم، ایشان را در کشورها متفرق ساخته باشم، ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.»

سر و آزاد بپتان

و در روز اول ماه سوم از سال یازدهم، کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی پسر انسان به فرعون پادشاه مصر و به جمعیت او بگو: کیست که در زیر گیت به او شباهت داری؟

ایک آشور سر و آزاد لبنان باشا خه های جمیل و برگهای سایه گستر و قد بلندی بود و سر او به ابرها میبود.

۴ آنها را انموداد. و لجه او را بلند ساخت که نهرهای آنها بر طرف بوستان آن جاری میشد و جویهای خویش را بطرف همه درختان صحرا روان میساخت.

۵ از این جهت قد او را جمع درختان صحرا بلند تر شده، شاخه هایش زیاد گردید و اغصان خود را انموداد، آنها از کثرت آنها بلند شد.

۶ و همه مرغان هوادر شاخه هایش آستینا نه ساختند. و تمامی حیوانات صحرا را اغصانش بچه آوردند. و جمع امت های عظیم در سایه اش سکنی گرفتند.

۷ پس در زرگی خود در درازی شاخه های خویش خوش شمشاد چون که ریشهاش زرد آبهای بسیار بود.

۸ سروهای آزادباغ خدا آن را توانست پنهان کرد. و صنوبرها به شاخه هایش مشابه نداشت. و چنارها مثل اغصانش نبود بلکه هیچ درخت دریاغ خدا به ز بیانی او مشابه نبود.

۹ من اورا به کثرت شاخه هایش به حدی ز بیانی دادم که همه درختان عدن که دریاغ خدا بود در او حسد بردند.»

بنابراین خداوند یهوه چنین میفرماید: «و نکه قد تولد شده است، و او سر خود را در میان ابرها برافراشته و دلش از بلندیش مغرور گردیده است، از این جهت من اورا به دست قوی تری (دشمن) داشا (امتا تسلیم خواهم نمود و آنچه را که میباید به وی خواهد کرد. و من اورا به سبب شرارتش بیرون خواهم انداخت.

۱۲ و غریبان یعنی ستمگیشان امتهار و نامرتفع ساخته، ترک خواهند نمود. و شاخه هایش بر کوهها و در جمع درها خواهد افتاد و اغصان او زده همه وادیهای زمین شکسته خواهد شد. و جمیع قوم های زمین از زیر سایه او فرود آمده، اورا ترک خواهند نمود.

۱۳ و همه مرغان هوا بر تنه افتاده و آشیانه گرفته، تمامی حیوانات صحرابرا شاخه هایش ساکن خواهند شد.

۱۴ تا آنکه هیچکدام از درختانی که نزد آنها میباشند قد خود را بلند نکنند و سرهای خود را در میان ابرها بر نیفرانند. و زور آوران آنها از همگانی که سیراب میباشند، در بلندی خود نایستند. زیرا که جمیع آنها در اسفلهای زمین در میان بستران انسانی که به هاوی فرود میروند مرگ تسلیم شده اند.»

و خداوند یهوه چنین میگوید: «در روزی که او به عالم اموات فرود میروند، من مائمی بریایم و لجه برای وی پوشانیده، نهر هایش را با او خواهم داشت. و آبهای عظیم باز داشته خواهد شد و لبنان را برای وی سوگوار خواهم کرد. و جمیع درختان صحرابرایش ماتم خواهند گرفت.

۱۶ و چون اورا با آنانی که به هاوی فرود میروند به عالم اموات فرود آورم، آنگاه امت هارا از صدای انهدامش متزلزل خواهم ساخت. و جمیع درختان عدن یعنی برگزیده و نیکوترین لبنان از همگانی که سیراب میشوند، در اسفلهای زمین نسل خواهند یافت.

۱۷ و ایشان نیز بامقتولان شمشیر و انصارش که در میان امتهار سایه او ساکن میبودند، همراه وی به عالم اموات فرود خواهند رفت.

۱۸ به کدامیک از درختان عدن در جلال و عظمت چنین شباهت داشتی؟ اما با درختان عدن به اسفلهای زمین تو را فرود خواهند آورد و در میان نامختونان بامقتولان شمشیر خواهی خوابیدی. خداوند یهوه میگوید که فرعون و تمامی جماعتش این است.»

مرثیه فرعون

و در روز اول ماه دوازدهم از سال دوازدهم واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی پسر انسان برای فرعون پادشاه مصر مرثیه بخوان و اورا بگو تو به شیرزبان امتها مشابه میبودی، اما مانند اژدها در دریا هستی و آب را از بینی خود میجهانی و آبها را به پایهای خود حرکت داده، نهرهای آنها را گل آلود میسازی.»

خداوند یهوه چنین میگوید: «ام خود را به واسطه گروهی از قوم های عظیم بر تو خواهم گسترانید و ایشان تو را در دام من بر خواهند کشید.

۴ و تو را بر زمین ترک نموده، بر روی صحرای او همانداخت و همه مرغان هوا را بر تو فرود آورده، جمیع حیوانات زمین را از تو سیر خواهم ساخت.

۵ و گوشت تو را بر کوهها نهد، در ههارا از لاش تو بر خواهم کرد.

۶ و زمینی را که در آن شنامیکی از خون تو تابه کوهها سیراب میکنم که وادها را تو بر خواهد شد.

۷ و هنگامی که تو را منطفی گردانم، آسمان را خواهم پوشانید و ستارگانش را تاریک کرده، آفتاب را به ابرها مستور خواهم ساخت و ماه و روشنائی خود را نخواهد داد.

۸ و خداوند یهوه میفرماید، که تمامی نهرهای درخشنده آسمان را برای تو سیاه کرده، تاریکی بر زمینت خواهم آورد.

۹ و چون هلاکت تو را در میان امتهار زمینهایی که نداشتی آورده باشم، آنگاه دلهای قوم های عظیم را محزون خواهم ساخت.

۱۰ و قوم های عظیم را بر تو متعجب خواهم ساخت. و چون شمشیر خود را پیش روی ایشان جلوه دهم، پادشاهان ایشان به شدت دهشتناک خواهند شد. و در روز انهدام تو هر یک از ایشان برای جان خود در لحظهای خواهند لرزید.»

زیرا خداوند یهوه چنین میگوید: «مشیر پادشاه بابل بر تو خواهد آمد.

۱۲ و به شمشیرهای جباران که جمیع ایشان از ستمگیشان امت هائی باشند، جمعیت تو را به زیر خواهم انداخت. و ایشان غرور مصر را نابود ساخته، تمامی جمعیتش هلاک خواهند شد.

۱۳ و تمامی بهایم و اورا از کارهای آبهای عظیم هلاک خواهم ساخت. و پای انسان دیگر آنها را گل آلود نخواهد ساخت. و ستم بهایم آنها را گل آلود نخواهد ساخت.

۱۴ آنگاه خداوند یهوه میگوید: آبهای آنها را ساکت گردانیده، نهرهای آنها را مانند روغن جاری خواهم ساخت.

۱۵ و چون زمین مصر را ویران کنم و آن زمین از هر چه در آن باشد خالی شود و چون جمیع ساکنانش را هلاک کنم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.» و خداوند یهوه میگوید: «ریبهای که ایشان خواهند خوانند همین است. دختران امتهاین مرثیه را خواهند خوانند. برای مصر و تمامی جمعیتش این مرثیه را خواهند خوانند.»

و در روز نوزدهم ماه از سال دوازدهم واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی پسر انسان برای جمعیت مصر و لوله نما و هم اورا و هم دختران امت های عظیم را با آنانی که به هاوی فرود میروند، به اسفلهای زمین فرود آور.

۱۹ از چه کس ز بیانی هستی؟ فرود بیا و با نامختونان بخواب.

۲۰ ایشان در میان مقتولان شمشیر خواهند افتاد. (صبر) به شمشیر تسلیم شده است. پس اورا و تمامی جمعیتش را بکشید.

- ۲۱ اقویای جباران از میان عالمات اورا و انصار اورا خطاب خواهند کرد. ایشان ناخنتون به شمشیر کشته شده، فرود آمده، خواهند خوابید. «و رأی آثار شور و تمامی جمعیت او هستند. قبرهای ایشان گردا گرد ایشان است و جمیع ایشان کشته شده از شمشیر افتاد هاند.»
- ۲۲ که قبرهای ایشان به اسفلهای هاویه قرار داده شد و جمعیت ایشان به اطراف قبرهای ایشانند. در آنجا عیلام و تمامی جمعیتش هستند. قبرهای ایشان گردا گرد ایشان است و جمیع ایشان مقتول و از شمشیر افتاد هاند و به اسفلهای زمین ناخنتون فرود رفته اند، زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت بودند. پس با آنانی که به هاویه فرود میروند، متحمل نجات خویش خواهند بود.
- ۲۵ بستری برای او و تمامی جمعیتش در میان مقتولان قرار داد هاند. قبرهای ایشان گردا گرد ایشان است و جمیع ایشان ناخنتون و مقتول شمشیرند. زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت بودند. پس با آنانی که به هاویه فرود میروند، متحمل نجات خویش خواهند بود. در میان کشتگان قرار داده شد.
- ۲۶ در آنجا ماشک و توبال و تمامی جمعیت آنها هستند. قبرهای ایشان گردا گرد ایشان است و جمیع ایشان ناخنتون و مقتول شمشیرند. زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت بودند.
- ۲۷ پس ایشان جباران و ناخنتوانی که افتاد هاند که با اسلحه جنگ خویش به هاویه فرود رفته اند، نخواهند خوابید. و ایشان شمشیرهای خود را زیر سرهای خود نهادند. و نگاه ایشان بر استخوانهای ایشان خواهد بود. زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت جباران بودند.
- ۲۸ و اماتو در میان ناخنتوان شکسته شده، با مقتولان شمشیر خواهی خوابید.
- ۲۹ در آنجا دوم و پادشاهانش و جمیع سرورانش هستند که در جبروت خود با مقتولان شمشیر قرار داده شدند. و ایشان با ناخنتوان و آنانی که به هاویه فرود میروند خواهند خوابید.
- ۳۰ در آنجا جمیع روسای شمال و همه صید و نیان هستند که با مقتولان فرود رفتند. از هیبتی که به جبروت خویش باعث آن بودند، نخل خواهند شد. پس با مقتولان شمشیر ناخنتون خواهند خوابید و با آنانی که به هاویه فرود میروند، متحمل نجات خود خواهند شد.
- ۳۱ و خداوند یهوه میگوید که فرعون چون این را ببیند درباره تمامی جمعیت خود خویشتن را تسلی خواهد داد و فرعون و تمامی لشکرا و به شمشیر کشته خواهند شد.
- ۳۲ زیرا خداوند یهوه میگوید: من او را در زمین زندگان باعث هیبت گردانیدم. پس فرعون و تمامی جمعیت او را با مقتولان شمشیر در میان ناخنتوان خواهند خوابانید.»

دیده بان

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

- «ای پسر انسان پسران قوم خود را خطاب کرده، به ایشان بگو: اگر من شمشیری بر زمینی آورم و اهل آن زمین کسی را از میان خود گرفته، او را به جهت خود به دیده بانی تعیین کنند، و او شمشیر را ببندد که بر آن زمین میآید و کرنا را نواخته، آن قوم را متنبه سازد، و اگر کسی صدای کرنا را شنیده، متنبه نشود، آنگاه شمشیر آمده، او را گرفتار خواهد ساخت و خویش برگردش خواهد بود.
- ۵ چونکه صدای کرنا را شنید و متنبه نگردد، خون او بر خودش خواهد بود و اگر متنبه میشد جان خود را میبرد.
- ۶ و اگر دیده بان شمشیر را ببندد که میآید و کرنا را نواخته قوم را متنبه سازد و شمشیر آمده، کسی را از میان ایشان گرفتار سازد، آن شخص در گاه خود گرفتار شده است، اما خون او را از دست دیده بان خواهم طلبید.
- ۷ و من تو را ای پسر انسان برای خاندان اسرائیل به دیده بانی تعیین نمودم تا کلام را از دهانم شنیده، ایشان را از جانب من متنبه سازی.
- ۸ چنین که من به مردشیر گویم: ای مردشیر البته خواهی مرد! اگر تو سخن نگویی تا آن مردشیر از طریقش متنبه سازی، آنگاه آن مردشیر در گاه خود خواهد مرد، اما خون او را از دست تو خواهم طلبید.
- ۹ اما اگر تو آن مردشیر از طریقش متنبه سازی تا از آن بازگشت نماید و او از طریق خود بازگشت نکند، آنگاه او در گاه خود خواهد مرد، اما تو جان خود را درستگار ساختهای.
- ۱۰ پس تو ای پسر انسان به خاندان اسرائیل بگو: شما بدین مضمون میگوید: چونکه عصیان و گاهان ما برگردن ما است و به سبب آنها کاهیده شده ایم، پس چگونه زنده خواهیم ماند؟
- «ایشان بگو: خداوند یهوه میفرماید: به حیات خودم قسم که من از مردن مردشیر خوش نیستم بلکه (و ش هستم) که شیر از طریق خود بازگشت نموده، زنده ماند. ای خاندان اسرائیل بازگشت نماید! از طریق های بد خویش بازگشت نماید زیرا چرا میبرد؟
- و تو ای پسر انسان به پسران قوم خود بگو: عدالت مرد عادل در روزی که مرتکب گناه شود، او را نخواهد هرناید. و شرارت مردشیر در روزی که او از شرارت خود بازگشت نماید، باعث هلاکت وی نخواهد شد. و مرد عادل در روزی که گناه ورزد، به عدالت خود زنده تواند ماند.
- ۱۳ چنین که به مرد عادل گویم که البته زنده خواهی ماند، اگر او به عدالت خود اعتماد نموده، عصیان ورزد، آنگاه عدالتش هر گز به یاد آورده نخواهد شد بلکه در عصیان که ورزیده است خواهد مرد.
- ۱۴ و هنگامی که به مردشیر گویم: البته خواهی مرد! اگر او از گناه خود بازگشت نموده، انصاف و عدالت بجای آورد، و اگر آن مردشیر برهن را پس دهد و او آنچه زنده بود در نماید و به فریض حیات سلوک نموده، مرتکب بیانصافی نشود، و البته زنده خواهد ماند و نخواهد مرد.
- ۱۶ تمام گاهی که ورزیده بود بر او به یاد آورده نخواهد شد. چونکه انصاف و عدالت را بجای آورده است، البته زنده خواهد ماند.
- ۱۷ اما پسران قوم تو می گویند که طریق خداوند موزون نیست، بلکه طریق خود ایشان است که موزون نیست.»

- ۱۸ هنگامی که مرد عادل از عدالت خود برگشته، عصبان ورزد، بهسبب آن خواهد مرد.
- ۱۹ و چون مرد شریر از شرارت خود بازگشت نموده، انصاف و عدالت را بجا آورد بهسبب آن زنده خواهد ماند.
- ۲۰ اما شما میگویند که طریق خداوند موزون نیست. ای خاندان اسرائیل من بر هر یکی از شما موافق طریق هایش داوری خواهم نمود.»
علت ویرانی اورشلیم
- و در روز پنجم دهم از سال دوازدهم اسیری ما واقع شد که کسیکه از اورشلیم فرار کرده بود نزد من آمده، خبر داد که شهر تسخیر شده است.
- ۲۲ و در وقت شام قبل از رسیدن آن فراری دست خداوند بر من آمده، دهان مرا گشود. پس چون او در وقت صبح نزد من رسید، دهانم گشوده شد و دیگر گنگ نبودم.
- ۲۳ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
- «ای پسر انسان ساکنان این خرابه های زمین اسرائیل میگویند: ابراهیم یک نفر بود حینی که وارث این زمین شد و ما بسیار هستیم که زمین به ارث به ما داده شده است.
- ۲۵ بنابراین به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: (وشت را) باخوش میخورید و چشمان خود را بسوی بتهای خویش برمی افرازید و خون میریزید. پس آیا شما وارث زمین خواهید شد؟
- «رشمشیرهای خود تکیه میکنند و مرتکب رجاسات شده، هر کدام از شما زن همسایه خود را نجس میسازید. پس آیا وارث این زمین خواهید شد؟ بدینطور به ایشان بگو که خداوند یهوه چنین میفرماید: به حیات خود قسم البته آنانی که در خرابهها هستند به شمشیر خواهند افتاد. و آنانی که بروی صحرانند برای خوراک به حیوانات خواهم داد. و آنانی که در قلعهها و مغارها پناهنده و باخاوند مرد.
- ۲۸ و این زمین را ویران و محل دهشت خواهم ساخت و غرور و رفوشت نابود خواهد شد. و کوههای اسرائیل به حدی ویران خواهد شد که رهگذری نباشد.
- ۲۹ و چون این زمین را بهسبب همه رجاساتی که ایشان بعمل آورد هاند ویران و محل دهشت ساخته باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.
- ۳۰ اما تو ای پسر انسان برسان قومت به پهلوی دیوارها و نزد درهای خانهها درباره تو سخن میگویند. و هر یک به دیگری و هر کس به برادرش خطاب کرده، میگویند بیا پیدا و بشنوی! چه کلام است که از جانب خداوند صادر می شود.
- ۳۱ و نزد تو میآیند بطوری که قوم (ن) (ای) آید. و مانند قوم من پیش تو نشسته، سخنان تو را میشنوند، اما آنها را بجای می آورند. زیرا که ایشان به دهان خود سخنان شیرین میگویند. لیکن دل ایشان در پی حرص ایشان میروند.
- ۳۲ و اینک تو برای ایشان مثل سرود شیرین مطرب خوشنوا و نیک نواز هستی. زیرا که سخنان تو را می شنوند، اما آنها را بجای می آورند.
- ۳۳ و چون این واقع میشود البته واقع خواهد شد، آنگاه خواهند دانست که نبی در میان ایشان بوده است.»
- شبان و گلگه
و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
- «ای پسر انسان به ضد شبانان اسرائیل نوت نمائونوت کرده، به ایشان یعنی به شبانان بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: وای بر شبانان اسرائیل که خویشتن را میچرانند. آیینی باید شبانان گلگه را بچرانند؟
شما یهوه را میخورید و چشم را میپوشید و رواریها را میکشید، اما گلگه را نمی چرانید.
- ۴ ضعیفان را تقویت نمی دهید و بیماران را معالجه نمی نمائید و شکسته تهارا شکسته بندی نمی کنید و رانده شدگان را پس نمی آورید و گم شدگان را نمی طلبید، بلکه بر آنها با جور و ستم حکمرانی مینمائید.
- ۵ پس بدون شبانان پراکنده میشوند و خوراک همه حیوانات صحرا گردیده، آواره میگردند.
- ۶ گوسفندان من بر جمیع کوهها و بر همه تلهای بلند آواره شده هاند. و گله من بر روی تمامی زمین پراکنده گشته، کسی ایشان را نمی طلبد و برای ایشان تفحص نمی نماید.
- ۷ پسای شبانان کلام خداوند را بشنوی!
- خداوند یهوه میفرماید: به حیات خود قسم هر آینه چونکه گله من به تاراج رفته و گوسفندانم خوراک همه حیوانات صحرا گردیده، شبانی ندارند. و شبانان من گوسفندانم را نطلبیدند. بلکه شبانان خویشتن را چرانیدند و گله مرا عایت نمودند.
«ناراینای شبانان! کلام خداوند را بشنوی!
- خداوند یهوه چنین میفرماید: اینک من به ضد شبانان هستم. و گوسفندان خود را از دست ایشان خواهم طلبید. و ایشان را از چرانیدن گله معزول خواهم ساخت تا شبانان خویشتن را دیگر بچرانند. و گوسفندان خود را از دهان ایشان خواهم رها کنید تا خوراک ایشان نباشند.
- ۱۱ زیرا خداوند یهوه چنین میگوید: هان من خودم گوسفندان خویش را طلبیده، آنها را تفقد خواهم نمود.
- ۱۲ چنانکه شبان حینی که در میان گوسفندان پراکنده خود میباشد، گله خویش را تفقد مینماید، همچنان من گوسفندان خویش را تفقد نموده، ایشان را از هر جایی که در روزها و تارکی غلیظ پراکنده شده بودند خواهم رها کنید.
- ۱۳ و ایشان را از زمین قوه پایرون آورده، از کشورها جمع خواهم نمود. و به زمین خودشان در آورده، بر کوههای اسرائیل در وادیا و جمع معمورات زمین ایشان را خواهم چرانید.

- ۱۴ ایشان را بر مرتع نیکو خواهم چرانید و آرام گاه ایشان بر کوههای بلند اسرائیل خواهد بود. و آنجا در آرام گاه نیکو و مرتع پرگاه خواهند خوابید. و بر کوههای اسرائیل خواهند چرید.
- ۱۵ خداوند یهوه میگوید که من گوسفندان خود را خواهم چرانید و من ایشان را خواهم خوابانید.
- ۱۶ گم‌شدگان را خواهم طلبید و رانده‌شدگان را باز خواهم آورد و شکسته‌تپه‌ها را شکسته بندی نموده، بیچاران را قوت خواهم داد. لیکن فریهان و زور آوران را هلاک ساخته، بر ایشان به انصاف رعایت خواهم نمود.
- ۱۷ و اما به شمایی گوسفندان من، خداوند یهوه چنین میفرماید: هان من در میان گوسفند و گوسفند و در میان قوچه‌های و بزهای زرداوری خواهم نمود. آیا برای شما کم بود که مرتع نیکو را چرانیدید بلکه بقیه مرتع خود را نیز به پایهای خویش پایمال ساختید؟ و آب زلال را نوشیدید بلکه باقیمانده را به پایهای خویش گل آلود ساختید؟
- و گوسفندان من آنچه را که از پای شما پایمال شده است، میچرند و آنچه را که به پای شما گل آلود گشته است، مینوشند.
- ۲۰ بنابراین خداوند یهوه به ایشان چنین میگوید: هان من خودم در میان گوسفندان فریه و گوسفندان لاغر داوری خواهم نمود.
- ۲۱ چونکه شما به پهلوی و کتف خود تهنه میزنید و همه ضعیفان را به شاخهای خود میزنید، حتی اینکه ایشان را بریز و برانکنده ساختناید، پس من گله خود را نجات خواهم داد که دیگر به تاراج برده نشوند و در میان گوسفند و گوسفند داوری خواهم نمود.
- ۲۲ و یک شبیان را ایشان خواهم گامشت که ایشان را بچرانید یعنی بنده خود داود را که ایشان را رعایت بنماید و او شبان ایشان خواهد بود.
- ۲۴ و من یهوه خدای ایشان خواهم بود و بنده من داود در میان ایشان رئیس خواهد بود. من که یهوه هستم گفتم.
- ۲۵ و عهد سلامتی را با ایشان خواهم بست. و حیوانات موذی را از زمین نابود خواهم ساخت و ایشان را در بیابان به امنیت ساکن شده، در جنگلهای خواهند خوابید.
- ۲۶ و ایشان را و اطراف کوه خود را برکت خواهم ساخت. و باران را در مو سمش خواهم بارانید و بارشهای برکت خواهد بود.
- ۲۷ و درختان صحرا میوه خود را خواهند آورد و زمین حاصل خویش را خواهد داد. و ایشان در زمین خود به امنیت ساکن خواهند شد. و حینی که چوبهای یوغ ایشان را شکسته و ایشان را از دست آنانی که ایشان را ملوک خود ساخته بودند رها کنید باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.
- ۲۸ و دیگر در میان امتهای تاراج نخواهد رفت و حیوانات صحرا ایشان را نخواهند خورد بلکه به امنیت، بدون ترساندهای ساکن خواهند شد.
- ۲۹ و برای ایشان درختستان ناموری بر خواهم داشت. و دیگر از قسط در زمین تلف نخواهند شد. و یاری دیگر متحمل سرزنش امتهای نخواهند گردید.
- ۳۰ و خداوند یهوه میگوید: خاندان اسرائیل خواهند دانست که من یهوه خدای ایشان با ایشان هستم و ایشان قوم من میباشند.
- ۳۱ و خداوند یهوه میگوید: شمایی گله من وای گوسفندان مرتع من، انسان هستی و من خدای شما میباشم.»

نبوت بصدادوم

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان نظر خود را بر کوه سعیر بداریه بصدان نبوت نما!

و آن را ببگو خداوند یهوه چنین میفرماید: اینکای کوه سعیر من به ضد تو هستم. و دست خود را بر تو دراز کرده، و تو ابر و محل دهشت خواهم ساخت.

۴ شهر هایت را خراب خواهم نمود تا ویران شده، بدانی که من یهوه هستم.

۵ چونکه عدالت دائمی داشتی و بنیاسرائیل را در زمان مصیبت ایشان و هنگام عقوبت آخریه دم شمشیر تسلیم نمودی،

لذا خداوند یهوه چنین میگوید: به حیات خود قسم که تو را به خون تسلیم خواهم نمود که خون تو را تعاقب نماید. چون از خون نفرت داشتی، خون تو را تعاقب خواهد نمود.

۷ و کوه سعیر را محل دهشت و ویران ساخته، روندگان و آیندگان را از آن منقطع خواهم ساخت.

۸ و کوه هایت را از کشتگانش مملو کنم که مقتولان شمشیر بر تپه‌ها و دره‌ها و همه وادیهای تو بیفتند.

۹ و تو را خرابه‌های دائمی میسازم که شهر هایت دیگر مسکون نشود و بدانید که من یهوه هستم.

۱۰ چونکه گفتی این دوامت و این دو زمین از آن من میشود و آن را به تصرف خواهم آورد بانکه یهوه در آنجا است.»

بنابراین خداوند یهوه چنین میگوید: «حیات خودم قسم که موافق خشم و حسدی که به ایشان نمودی، از کینهای که با ایشان داشتی با تو عمل خواهم نمود. و چون بر تو داوری کرده باشم، خوشبختی را بر تو در میان ایشان معروف خواهم گردانید.

۱۲ و خواهی دانست که من یهوه تمامی سخنان کفر آمیز را که به ضد کوههای اسرائیل گفته‌ای، شنیدهام. چونکه گفتی: خراب گردید و برای خوراک ماداده شد.

۱۳ و شباهه دهان خود به ضد من تکبر نموده، سخنان خویش را بر من افزودید و من آنها را شنیدم.

۱۴ خداوند یهوه چنین میگوید: حینی که تمامی جهان شادی کنند من تو را ویران خواهم ساخت.

۱۵ و چنانکه بر میراث خاندان اسرائیل حینی که ویران شد شادی نمودی، همچنان با تو عمل خواهم نمود. و تو ای کوه سعیر و تمام ادم جمع ویران خواهید شد. پس خواهند دانست که من یهوه هستم.»

- «تو ای پسر انسان به کوههای اسرائیل نبوت کرده، بگو: ای کوههای اسرائیل کلام خداوند را بشنوید! خداوند یهوه چنین میگوید: چونکه دشمنان در باره شما گفته اند که این بلندبهای دیرینه میراث ما شده است، لهذا نبوت کرده، بگو که خداوند یهوه چنین میفرماید: از آن جهت که ایشان شمار از هر طرف خراب کرده و بلعید هاند تا میراث بقیه امتهایشان را بر لبهای حرف گیران برآمده، مورد مذمت طوایف گردید، ای کوههای اسرائیل کلام خداوند یهوه را بشنوید! خداوند یهوه به کوهها و تلهها و وادیها و درهها و خرابه‌های ایران و شهرهای متروکی که تاراج شده و مورد سخریه بقیه امت‌های مجاور گردیده است، چنین میگوید: بنابراین خداوند یهوه چنین میفرماید: هر آینه به آتش غیرت خود به ضد بقیه امتهای خود و تکلم نمودم که ایشان زمین مرا به شادی تمام دل و کینه قلب، ملک خود ساختند تا آن را به تاراج و اگذارند.
- ۶ پس در باره زمین اسرائیل نبوت نمود و به کوهها و تلهها و وادیها و درهها بگو که خداوند یهوه چنین میفرماید: چونکه شما متحمل سرزنش امتهای خود را شده، لهذا من در غیرت و خشم خود تکلم نمودم.»
- و خداوند یهوه چنین میگوید: «دست خود را بر فراش تمام که امت‌هایی که به اطراف شما ایستاده سرزنش خود را متحمل خواهند شد.
- ۸ و شما ای کوههای اسرائیل شاخه‌های خود را خواهید روید و میوه خود را برای قوم من اسرائیل خواهید آورد زیرا که ایشان به زودی خواهند آمد.
- ۹ زیرا اینک من بطرف شما هستم. و بر شما نظر خواهم داشت و شیار شده، کاشته خواهید شد.
- ۱۰ و بر شما مردمان را خواهم افزود یعنی تمامی خاندان اسرائیل را جمع. و شهرها مسکون و خرابها معمور خواهند شد.
- ۱۱ و بر شما انسان و یهوه بسیار خواهم آورد که ایشان افزوده شده، بارور خواهند شد. و شما مثل ایام قدیم معمور خواهم ساخت. بلکه بر شما بیشتر از اول شما احسان خواهم نمود و خواهید دانست که من یهوه هستم.
- ۱۲ و مردمان یعنی قوم خود اسرائیل را بر شما خرامان خواهم ساخت تا تو را به تصرف آورند. و میراث ایشان بشوی و ایشان را دیگر بیا و لا دناسزی.»
- و خداوند یهوه چنین میگوید: «ونکه ایشان در باره تو میگویند که مردمان رامیبعی و امت‌های خویش را بیا و لا دمیکردانی، پس خداوند یهوه میگوید: مردمان را دیگر نخواهی بلعید و امت‌های خویش را دیگر بیا و لا نخواهی ساخت.
- ۱۵ و سرزنش امتهای دیگر در تو مسموع نخواهد گردانید. و دیگر متحمل مذمت طوایف نخواهی شد و امت‌های خویش را دیگر نخواهی لغزانید. خداوند یهوه این را میگوید.»
- و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
- «ای پسر انسان، هنگامی که خاندان اسرائیل در زمین خود ساکن میبودند آن را به راهها و به اعمال خود نجس نمودند. و طریق ایشان به نظر من مثل نجاست زن حایض میبود.
- ۱۸ لهذا به سبب خونی که بر زمین ریختند و آن را به بت‌های خود نجس ساختند، من خشم خود را بر ایشان ریختم.
- ۱۹ و ایشان را در میان امتهای کنده ساختم و در کشورها متفرق گشتند. و موافق راهها و اعمال ایشان را دوری نمودم. و چون به امت‌هایی که بطرف آنها رفتند رسیدند، آنگاه اسم قدوس مرا بجزمت ساختند. زیرا در باره ایشان گفتند که اینان قوم یهوه میباشند و از زمین او بیرون آمد هاند.
- ۲۱ لیکن من بر اسم قدوس خود که خاندان اسرائیل آن را در میان امت‌هایی که بسوی آنها رفته بودند بجزمت ساختند شفقت نمودم.
- «نارین به خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: ای خاندان اسرائیل من این را نه به خاطر شما بلکه بخاطر اسم قدوس خود که آن را در میان امت‌هایی که به آنها رفته، بجزمت نمودم تا خداوند یهوه عمل میآورد.
- ۲۳ و اسم عظیم خود را که در میان امتهای بجزمت شده است و شما آن را در میان آنها بیعصمت ساختید، تقدیس خواهم نمود. و خداوند یهوه میگوید: حتی که بنظر ایشان در شما تقدیس کرده شوم، آنگاه امتهای خود را خواهند دانست که من یهوه هستم.
- ۲۴ و شمار از میان امتهای میگیرم و از جمیع کشورها جمع میکنم و شمارا در زمین خود در خواهم آورد.
- ۲۵ و آب پاک بر شما خواهم ناشید و طاهر خواهید شد. و شمارا از همه نجاسات و از همه بت‌های شما طاهر خواهم ساخت.
- ۲۶ و دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد. و دل سنگی را از جسد شما دور کرده، دل گوشتین به شما خواهم داد.
- ۲۷ و روح خود را در اندرون شما خواهم نهاد و شمارا به فریض خود سالک خواهم گردانید تا احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید.
- ۲۸ و در زمینین که به پدران شما ادم ساکن شده، قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود.
- ۲۹ و شمارا از همه نجاسات شما نجات خواهم داد. و غله را خواهند، آن را فراوان خواهم ساخت و دیگر خطی بر شما نخواهم فرستاد.
- ۳۰ و میوه درختان و حاصل زمین را فراوان خواهم ساخت تا دیگر در میان امت‌ها متحمل رسوایی حفظ نشود.
- ۳۱ و چون راههای قبیح و اعمال ناپسند خود را به یاد آورید، آنگاه به سبب گناهان و رجاسات خود خوشتن را در نظر خود مکروه خواهید داشت.»
- و خداوند یهوه میگوید: «دانی که من این را به خاطر شما نکردم. پسای خاندان اسرائیل به سبب راههای خود خجل و رسوا شوید.»
- خداوند یهوه چنین میفرماید: «روزی که شمارا از تمامی گناهاتان طاهر سازم، شهرها را مسکون خواهم ساخت و خرابها معمور خواهند شد.
- ۳۴ و زمین ویران که به نظر جمیع رهگذریان خراب میبود، شیار خواهد شد.

۳۵ و خواهند گفت این زمینی که ویران بود، مثل باغ عدن گردیده است و شهرهایی که خراب و ویران و منهدم بود، حصاردار و موسکون شده است.

۳۶ و امت هانی که به اطراف شام باقی مانده باشند، خواهند دانست که من یهوه مخروبان را بنا کرده و ویرانها را غرس نمودم. من که یهوه هستم تکلم نموده و بعمل آوردم.»

خداوند یهوه چنین میگوید: «رای این بار دیگر خاندان اسرائیل از من مسالت خواهند نمود تا آن را برای ایشان بعمل آورم. من ایشان را با مردمان مثل گله کثیر خواهم گردانید.

۳۸ مثل گله‌های قربانی یعنی گله اورشلیم در موسهایش همچنان شهرهای مخروب از گله‌های مردمان پر خواهد شد و ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.»

وادی استخوانهای خشک

دست خداوندی من فرود آمده، مرا در روح خداوندی بیرون برد و در همواری قرار داد و آن را استخوانهای پاره بود.

۲ و مرا به هر طرف آنها گردانید. و اینک آنها بر روی همواری بینهایت زیاده و بسیار خشک بود.

۳ و او مرا گفت: «ای پسر انسان آیا میشود که این استخوانها زنده گردد؟» «گفتم:» «ای خداوند یهوه تو میدانی.»

پس مرا فرمود: «راین استخوانها نبوت نموده، به اینها بگو: ای استخوانهای خشک کلام خداوند را بشنوید! خداوند یهوه به این استخوانها چنین میگوید: اینک من روح به شما درمی آورم تا زنده شوید.

۶ و یهوه بارشما خواهد نهاد و گوشت بر شما خواهد آورد و شما را به پوست خواهد پوشانید و در شمار روح خواهد نهاد تا زنده شوید. پس خواهید دانست که من یهوه هستم.»

پس من چنانکه ما مور شدیم نبوت کردم. و چون نبوت نمودم، آوازی مسموع گردید. و اینک زلزلی واقع شد و استخوانها به یکدیگر یعنی هراستخوانی به استخوانش نزدیک شد.

۸ و نگرستم و اینک پیهها و گوشت به آنها برآمد و پوست آنها را از بالا پوشانید. اما در آنها روح نبود.

۹ پس او مرا گفت: «روح نبوت نما! ای پسر انسان بر روح نبوت کرده، بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید که ای روح از بادهای اربع یابو به این کشتگان بدم تا ایشان زنده شوند.»

پس چنانکه مرا امر فرمود، نبوت نمودم. و روح به آنها داخل شد و آنها زنده گشته، بر پایهای خود لشکر بینهایت عظیمی ایستادند.

۱۱ و او مرا گفت: «ای پسر انسان این استخوانها تمامی خاندان اسرائیل میباشند. اینک ایشان میگویند: استخوانهای ما خشک شد و امید ما مضایع گردید و خودمان منقطع گشتیم.

۱۲ لهذا نبوت کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: اینک من قبرهای شما را میگشایم. و شما را ای قوم من از قبرهای شما آورده، به زمین اسرائیل خواهم آورد.

۱۳ و ای قوم من چون قبرهای شما را بگشایم و شما را از قبرهای شما بیرون آورم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.

۱۴ و روح خود را در شما خواهد نهاد تا زنده شوید. و شما را در زمین خودتان مقیم خواهم ساخت. پس خواهید دانست که من یهوه تکلم نموده و بعمل آوردم. قول خداوند این است.»

و کلام خداوندی من نازل شده، گفت:

«تو ای پسر انسان یک عصا برای خود بگیر و بر آن بنویس برای یهوه او برای بنیاسرائیل رفقای وی. پس عصای دیگر بگیر و بر آن بنویس برای یوسف عصای افرایم و تمامی خاندان اسرائیل رفقای وی.

۱۷ و آنها را برای خودت بیا که یکدیگر یک عصا ساز تا در سنت یک باشد.

۱۸ و چون بناه وقت تو را خطاب کرده، گویند: آیا ما را خبر غمی دهی که از این کارها مقصود تو چیست؟

آنگاه به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: اینک من عصای یوسف را که در دست افرایم است و اسباب اسرائیل را که رفقای ویاند، خواهم گرفت و آنها را با وی یعنی با عصای یهوه خواهم پیوست و آنها را یک عصا خواهم ساخت و در دستم یک خواهد شد.

۲۰ پس آن عصاها که بر آنها نوشتی در دست تو در نظر ایشان باشد.

۲۱ و به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: اینک من بنیاسرائیل را از میان امت هانی که به آنها قهاند گفته، ایشان را از هر طرف جمع خواهم کرد و ایشان را به زمین خودشان خواهم آورد.

۲۲ و ایشان را در آن زمین بر کوههای اسرائیل یک امت خواهم ساخت. و یک پادشاه بر جمیع ایشان سلطنت خواهد نمود و دیگر دو امت نخواهند بود و دیگر دو و مملکت تقسیم نخواهند شد.

۲۳ و خوشتر از دیگره به تبار جاسات و همه معصیت‌های خود نجس نخواهند ساخت. بلکه ایشان را از جمیع مساکن ایشان که در آنها گاه ورزید هاند نجات داده، ایشان را طاهر خواهم ساخت. و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود.

۲۴ و بنده من داود، پادشاه ایشان خواهد بود. و یک شبان برای جمیع ایشان خواهد بود. و به احکام من سلوک نموده و فرایض مرا نگاه داشته، آنها را بجا خواهند آورد.

- ۲۵ و در زمینی که به بنده خود یعقوب دادم و پدران ایشان در آن ساکن میبودند، ساکن خواهند شد. و ایشان و پسران ایشان و پسران پسران ایشان تا به ابد در آن سکونت خواهند نمود و بنده من داود تا ابد الا با در رئیس ایشان خواهد بود.
- ۲۶ و با ایشان عهد سلامتی خواهم بست که برای ایشان عهد جاودانی خواهد بود و ایشان را مقیم ساخته، خواهم افزود و مقدس خویش را تا ابد الا با در میان ایشان قرار خواهم داد.
- ۲۷ و مسکن من بر ایشان خواهد بود و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود.
- ۲۸ پس چون مقدس من در میان ایشان تا به ابد برقرار بوده باشد، آنگاه امته خواهند دانست که من یهوه هستم که اسرائیل را تقدیس مینمایم.»

نبوت بضد جوج

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

- «ی‌پسر انسان نظر خود را بر جوج که از زمین ما جوج و رئیس روش و ماشک و توبال است بدار و نبوت نما.
- ۳ و بگو خداوند یهوه چنین میفرماید: اینک منای جوج رئیس روش و ماشک و توبال به ضد تو هستم.
- ۴ و تو را برگردانیده، قلاب خود را به چانه ات میگذارم و تو را با تمامی لشکرت بیرون میآورم. اسبان و سواران که جمیع ایشان با سلحه تمام آراسته، جمعیت عظیمی با سپر ها و چنبا و همگی ایشان شمشیر ها به دست گرفته، فارس و کوش و فوط با ایشان و جمیع ایشان با سپر و خود، جومر و تمامی افواجش و خاندان تو جرعه از اطراف شمال با تمامی افواجش و قوم های بسیار همراه تو.
- ۷ پس مستعد شو و تمامی جمعیت که نزد تو جمع شده اند، خویشان را مهیاسازید و تو مستحفظ ایشان باش.
- ۸ بعد از روز های بسیار از تو تفقد خواهد شد. و در سال های آخر به زمینی که از شمشیر استرداد شده است، خواهی آمد که آن از میان قوم های بسیار بر کوه های اسرائیل که به خرابه داعی تسلیم شده بود، جمع شده است و آن از میان قوما بیرون آورده شده و تمامی اهلس به امنیت ساکن میباشند.
- ۹ اما تو بر آن خواهی برآمد و مثل باد شدید داخل آن خواهی شد و مانند ابراهازمین را خواهی پوشانیدی. تو و جمیع افواجت و قوم های بسیار که همراه تو میباشند.»

خداوند یهوه چنین میفرماید: «آن روز چیز ها در دل تو خطور خواهد کرد و تبدیری زشت خواهی نمود.

- ۱۱ و خواهی گفت: به زمین بخصار برمی آیم. بر کسانی که به اطمینان و امنیت ساکنند میآیم که جمیع ایشان بخصارند و پشت بند ها و دروازه ها ندارند.
- ۱۲ تا ناراجنمایی و غنیمت را بری و دست خود را به خرابه هایی که معمور شده است و به قومی که از میان امته جمع شده اند، بگردانی که ایشان مواشی و اموال اند و خندان در وسط جهان ساکنند.

- ۱۳ شباودان و تجار ترشیش و جمیع شیران ژبان ایشان تو را خواهند گفت: آبابه جهت گرفتن غارت آمده ای؟ و آبابه جهت بردن غنیمت جمعیت خود را جمع کرده ای تا نقره و طلا برداری و مواشی و اموال را بر بانی و غارت عظیمی بری؟

- «نابراینی پسر انسان نبوت نموده، جوج را بگو که خداوند یهوه چنین میفرماید: در آن روز حینی که قوم من اسرائیل به امنیت ساکن باشند آیا تو نخواستی فهمید؟ و از مکان خویش از اطراف شمال خواهی آمدت و قوم های بسیار همراه تو که جمیع ایشان اسب سوار و جمعی عظیم و لشکری کثیر میباشند، و بر قوم من اسرائیل مثل لری که زمین را پوشاند خواهی برآمد. در ایام باز پسین این به وقوع خواهد پیوست که تو را به زمین خود خواهم آورد تا آنکه امته حینی که من خویشان را در توای جوج به نظر ایشان تقدیس کرده باشم مرا بشناسند.»
- خداوند یهوه چنین میگوید: «یا تو آنکس نیستی که در ایام سلف به واسطه بند گانم انبیای اسرائیل که در آن ایام در باره سال های بسیار نبوت نمودند در خصوص تو گفتم که تو را بر ایشان خواهم آورد؟

خداوند یهوه میگوید: در آن روز یعنی در روزی که جوج به زمین اسرائیل برمی آید، همانا حادث خشم من به بینام خواهد برآمد.

- ۱۹ زیرا در غیرت و آتش خشم خود گفتم که هر آینه در آن روز زلزله عظیمی در زمین اسرائیل خواهد شد.
- ۲۰ و ماهیان دریا و مرغان هوا و حیوانات صحرا و همه حشراتی که بر زمین میخزند و همه مردمانی که بر روی جهانند به حضور من خواهند لرزید و کوهها سرنگون خواهد شد و صحفرها خواهد افتاد و جمیع حصار های زمین منهدم خواهد گردید.
- ۲۱ و خداوند یهوه میگوید: من شمشیری بر جمیع کوه های خود به ضد او خواهم خواند و شمشیر هر کس بر او درش خواهد بود.
- ۲۲ و با و با خون بر او عقوبت خواهم رسانید. و باران سیال و تگرگ سخت و آتش و گوگرد بر او و افواجش و بر قوم های بسیاری که با وی میباشند خواهم بارانید.
- ۲۳ و خویشان را در نظرات های بسیار معظم و قدوس و معروف خواهم نمود و خواهند دانست که من یهوه هستم.

«س توای پسر انسان در باره جوج نبوت کرده، بگو خداوند یهوه چنین میفرماید که اینکای جوج رئیس روش و ماشک و توبال من به ضد تو هستم.

- ۲ و تو را بری گردانم و رهبری مینمایم و تو را از اطراف شمال بر آورده، بر کوه های اسرائیل خواهم آورد.
- ۳ و کمان تو را از دست چپت انداخته، تیر های تو را از دست راست خواهم افکند.
- ۴ و تو و همه افواجت و قوم هایی که همراه تو هستی بر کوه های اسرائیل خواهد افتاد و تو را به هر جنس مرغان شکاری و به حیوانات صحرا به جهت خوراک خواهم داد.

- ۵ خداوند یهوه میگوید که به روی صخره‌ای افتاد زیرا که من تکلم نمودم.
- ۶ و آنتی برماجوج ویرکسانی که در جزیره امنیت ساکنند خواهم فرستاد تا باندند که من یهوه هستم.
- ۷ و نام قدوس خود را در میان قوم خویش اسرائیل، معروف خواهم ساخت و دیگری می گذارم که اسم قدوس من بجزمت شود تا امتها بدانند که من یهوه قدوس اسرائیل میباشم.
- ۸ اینک خداوند یهوه میگوید: آن میآید یهوه وقوع خواهد پیوست. و این همان روز است که در بارهاش تکلم نمودم.
- ۹ و ساکنان شهرهای اسرائیل بیرون خواهند آمد و اسلحه یعنی بچین و سپرو کمان و تیرها و چوب دستی و نیزهها را آتش زده، خواهند سوزانید. و مدت هفت سال آتش را به آنها زنده نگاه خواهند داشت.
- ۱۰ و هیزم از صخره‌ها آورده و چوب از جنگلهای خواهند برید زیرا که اسلحهها را به آتش خواهند سوزانید. و خداوند یهوه میگوید که غارت کنندگان خود را غارت خواهند کرد و تاراج کنندگان خویش را تاراج خواهند نمود.
- ۱۱ و در آن روز موضعی برای قبر در اسرائیل یعنی وادی عاریم را بطرف مشرق دریا به جوح خواهم داد. و راه عبور کنندگان را مسدود خواهد ساخت. و در آنجا جوح و تمامی جمعیت، اورادفن خواهند کرد و آن را وادی هامون جوح خواهند نامید.
- ۱۲ و خاندان اسرائیل مدت هفت ماه ایشان را دفن خواهند کرد تا زمین را طاهر سازند.
- ۱۳ و تمامی اهل زمین ایشان را دفن خواهند کرد. و خداوند یهوه میگوید: روز تجدید من نیگامی ایشان خواهد بود.
- ۱۴ و کسانی را معین خواهند کرد که پوسته در زمین گردش نمایند. و همراه عبور کنندگان آنان را که بر روی زمین باقیمانده باشند دفن کرده، آن را طاهر سازند. بعد از انقضای هفت ماه آنها را خواهند طلبید.
- ۱۵ و عبور کنندگان در زمین گردش خواهند کرد. و اگر کسی استخوان آدمی بیند نشانی نزد آن برآیند تا دفن کنندگان آن را وادی هامون جوح مدفون سازند.
- ۱۶ و اسم شهر نیزه هامونه خواهد بود. پس زمین را طاهر خواهند ساخت.
- «اماتای پسر انسان! خداوند یهوه چنین میفرماید که بهر جنس مرغان و به همه حیوانات صحرابگو: جمع شوید و بیاید و نزد قربانی من که آن را برای شما ذبح مینمایم، فراهم آید. قربانی عظیمی بر کوههای اسرائیل تا گوشت بخورد و خون بنوشید.
- ۱۸ گوشت جباران را خواهید خورد و خون روسای جهان را خواهید نوشید. از قوچها و پرها و بزها و گاوها که همه آنها از پروارهای باشند میباشند.
- ۱۹ و از قربانی من که برای شما ذبح مینمایم، پیه خواهید خورد تا سیر شوید و خون خواهید نوشید تا مست شوید.
- ۲۰ و خداوند یهوه میگوید که بر سرفره من از اسبان و سواران و جباران و همه مردان جنگی سیر خواهید شد.
- ۲۱ و من جلال خود را در میان امتهای قرار خواهم داد و جمع امتها دوری مرا که آن را اجرا خواهم داشت و دست مرا که بر ایشان فرو خواهم آورد، مشاهده خواهند نمود.
- ۲۲ و خاندان اسرائیل از آن روز و بعد خواهند دانست که یهوه خدای ایشان من هستم.
- ۲۳ و امتهای خواهند دانست که خاندان اسرائیل به سبب گاه خودشان جلای وطن گردیدند. زیرا چونکه به من خیانت ورزیدند، من روی خود را از ایشان پوشانیدم و ایشان را به دست ستم کاران ایشان تسلیم نمودم که جمیع ایشان به شمشیر افتادند.
- ۲۴ بر حسب نجاسات و تقصیرات ایشان به ایشان عمل نموده، روی خود را از ایشان پوشانیدم.»
- بنابرین خداوند یهوه چنین میگوید: «لان اسیران یعقوب را باز آورده، بر تمامی خاندان اسرائیل رحمت خواهم فرمود و بر اسم قدوس خود غیرت خواهم نمود.
- ۲۶ و حینی که ایشان در زمین خود به امنیت ساکن شوند و ترسانند های نباشد، آنگاه نجالت خود را و خیانتی را که به من ورزید هاند متحمل خواهند شد.
- ۲۷ و چون ایشان را از میان امتهای گردانم و ایشان را از زمین دشمنانشان جمع نمایم، آنگاه در نظارت های بسیار در ایشان تقدیس خواهم شد.
- ۲۸ و خواهند دانست که من یهوه خدای ایشان هستم، از آن رو که من ایشان را در میان امتهای جلای وطن ساختم و ایشان را به زمین خودشان جمع کردم و بار دیگر کسی را از ایشان در آنجا باقی نخواهم گذاشت.
- ۲۹ و خداوند یهوه میگوید که من بار دیگر روی خود را از ایشان نخواهم پوشانید زیرا که روح خویش را بر خاندان اسرائیل خواهم ریخت.»

مکان هیکل جدید

در سال بیست و پنجم اسیری ما را ابتدای سال، در دهم ماه که سال چهاردهم بعد از تسخیر شهر بود، در همان روز دست خداوند بر من نازل شده، مرا به آنجا برد.

۲ در رویهای خدا مرا به زمین اسرائیل آورد. و مرا بر کوه بسیار بلند قرارداد که بطرف جنوب آن مثل بنای شهر بود.

۳ چون مرا به آنجا آورد، اینک مردی که نمایش او مثل نمایش برنج بود و در دستش ریسمانی از کتان و فی برای پیوند بود و نزد دروازه ایستاده بود.

۴ آن مرد مرا گفت: «ی پسر انسان به چشمان خود بین و به گوشهای خویش بشنود و خود را به هر چه به تو نشان دهم، مشغول ساز زیرا که تو را در آنجا آوردم تا این چیزها را به تو نشان دهم. پس خاندان اسرائیل را از هر چه مینبئی آگاه ساز.»

و اینک حصاری بیرون خانه گرداگردش بود. و همدست آن مرد فی پیمایش شش ذراعی بود که هر ذراعش یک ذراع و یک قبضه بود. پس عرض بنا را یکی فی و بلندیش را یکی فی بود.

- ۶ پس زردروازهای که بسوی مشرق متوجه بوده آمد، به پله هایش برآمد. و آستانه دروازه را پیچود که عرضش یک‌نیم بود و عرض آستانه دیگر را که یک‌نیم بود.
- ۷ و طول هر حجره فیه یک‌نیم بود و عرضش یک‌نیم. و میان غره‌ها مسافت پنج ذراع. و آستانه دروازه زردرواق دروازه از طرف اندرون یک‌نیم بود.
- ۸ و رواق دروازه را از طرف اندرون یک‌نیم بود.
- ۹ پس رواق دروازه را هشت ذراع و اسب‌هایش را دو ذراع پیچود. و رواق دروازه بطرف اندرون بود.
- ۱۰ و حجره‌های دروازه بطرف شرقی، سه‌از اینطرف و سه‌از آنطرف بود. و هر سه‌رایک پیمایش و اسب‌ها را از اینطرف و آنطرف یک پیمایش بود.
- ۱۱ و عرض ده‌ده دروازه را ده ذراع و طول دروازه را سی‌ده ذراع پیچود.
- ۱۲ و محجری پیش روی حجره‌ها از اینطرف یک ذراع و محجری از آنطرف یک ذراع و حجره‌ها از این طرف شش ذراع و از آنطرف شش ذراع پیچود.
- ۱۳ و عرض دروازه را از سقف یک حجره تا سقف دیگری بیست و پنج ذراع پیچود. و دروازه در مقابل دروازه بود.
- ۱۴ و اسب‌ها را شصت ذراع ساخت و رواق گردا گرد دروازه به اسب‌ها رسید.
- ۱۵ و پیش دروازه مدخل تا پیش رواق دروازه اندرونی پنجاه ذراع بود.
- ۱۶ و حجره‌ها و اسب‌های آنها را به اندرون دروازه پنجاه‌های مشبک به‌طرف بود و همچنین رواق‌ها را. و پنجره‌ها بطرف اندرون گردا گرد بود و اسب‌ها نخل‌ها بود.
- دروازه شمالی
- پس مرابه‌ی صحن بیرونی آورد و اینک اطاق‌ها و سنگ‌فرشی که برای صحن از هر طرفش ساخته شده بود. و سی‌اطاق بر آن سنگ‌فرش بود.
- ۱۸ و سنگ‌فرش یعنی سنگ‌فرش پائینی به‌جانب دروازه‌هایی به اندازه طول دروازه‌ها بود.
- ۱۹ و عرضش را از بر دروازه پائینی تا پیش صحن اندرونی از طرف بیرون صد ذراع به سمت مشرق و سمت شمال پیچود.
- ۲۰ و طول و عرض دروازه‌های را که رویش بطرف شمال صحن بیرونی بود پیچود.
- ۲۱ و حجره‌های سه‌از اینطرف و سه‌از آنطرف و اسب‌هایش و رواق‌هایش موافق پیمایش دروازه اول بود. و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع.
- ۲۲ و پنجره‌هایش و رواق‌هایش و نخل‌هایش موافق پیمایش دروازه‌های که رویش به سمت مشرق است بود. و به هفت پله به آن‌رمی آمدند و رواق‌هایش پیش روی آنها بود.
- ۲۳ و صحن اندرونی را دروازه‌های در مقابل دروازه دیگر بطرف شمال و بطرف مشرق بود. و از دروازه تا دروازه صد ذراع پیچود.
- دروازه جنوبی
- پس مرابه‌ی جنوب برد. و اینک دروازه‌های به سمت جنوب و اسب‌هایش و رواق‌هایش را مثل این پیمایش پیچود.
- ۲۵ و برای آن و برای رواق‌هایش پنجره‌ها مثل آن پنجره‌ها گردا گردش بود. و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود.
- ۲۶ و زین‌های آن هفت پله داشت. و رواقش پیش آنها بود. و آن را نخل‌هایی از اینطرف و دیگری از آنطرف بر اسب‌هایش بود.
- ۲۷ و صحن اندرونی بطرف جنوب دروازه‌های داشت و از دروازه تا دروازه به سمت جنوب صد ذراع پیچود.
- ۲۸ و مراد دروازه جنوبی به صحن اندرونی آورد. و دروازه جنوبی را مثل این پیمایش پیچود.
- ۲۹ و حجره‌هایش و اسب‌هایش و رواق‌هایش موافق این پیمایش بود. و در آن و در رواق‌هایش پنجره‌ها گردا گردش بود و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود.
- ۳۰ و طول رواقی که گردا گردش بود بیست و پنج ذراع و عرضش پنج ذراع بود.
- ۳۱ و رواقش به صحن بیرونی میرسید. و نخل‌ها بر اسب‌هایش بود و زین‌هاش هشت پله داشت.
- صحن اندرونی
- پس مرابه‌ی صحن اندرونی به سمت مشرق آورد. و دروازه را مثل این پیمایش پیچود.
- ۳۳ و حجره‌هایش و اسب‌هایش و رواق‌هایش موافق این پیمایش بود. و در آن و در رواق‌هایش پنجره‌ها بر هر طرفش بود و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود.
- ۳۴ و رواق‌هایش بسوی صحن بیرونی و نخل‌ها بر اسب‌هایش از این طرف و آنطرف بود و زین‌هاش هفت پله داشت.
- ۳۵ و مرابه‌ی دروازه شمالی آورد و آن را مثل این پیمایش پیچود.
- ۳۶ و حجره‌هایش و اسب‌هایش و رواق‌هایش را نیز. و پنجره‌ها گردا گردش بود و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود.
- ۳۷ و اسب‌هایش بسوی صحن بیرونی بود. و نخل‌ها بر اسب‌هایش از اینطرف و از آنطرف بود و زین‌هاش هشت پله داشت.
- و زین‌ها بر اسب‌های دروازه‌ها طاقی با دروازه‌هاش بود که در آن قربانی‌های سوختنی را می‌سختند.
- ۳۹ و در رواق دروازه و در میز از اینطرف و در میز از آن طرف بود تا بر قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های گاو و قربانی‌های جرم را ذبح نمایند.
- ۴۰ و به یک‌جانب از طرف بیرون نزد پله‌ده‌ده دروازه شمالی دو میز بود. و به‌جانب دیگر که نزد رواق دروازه بود دو میز بود.
- ۴۱ و چهار میز از اینطرف و چهار میز از آنطرف به‌پهلوی دروازه بود یعنی هشت میز که بر آنها ذبح می‌کردند.
- ۴۲ و چهار میز برای قربانی‌های سوختنی از سنگ تراشیده بود که طول هر یک یک ذراع و نیم و عرضش یک ذراع و نیم و بلندیش یک ذراع بود و بر آنها آلاقی را که به آنها قربانی‌های سوختنی و ذبایح را ذبح مینمودند، مینهادند.
- ۴۳ و نگاره‌های یک قبضه قدر اندرون از هر طرف نصب بود و گوشت قربانیه‌ها بر میزها بود.
- حجره کاهنان

و بیرون دروازه اندرونی، اطاقهای مغنیان در صحن اندرونی به پهلوی دروازه شمالی بود و روی آنها به سمت جنوب بود و یکی به پهلوی دروازه مشرقی که رویش بطرف شمال میبود بود.

۴۵ واومرا گفت: «بن اطاق که رویش به سمت جنوب است، برای کاهنانی که ودیعت خانه را نگاه میدارند میباشد.

۴۶ واطاقی که رویش به سمت شمال است، برای کاهنانی که ودیعت مذبح را نگاه میدارند میباشد. اینانند پسران صادق از بنی لای که نزدیک خداوند می آیند تا او را خدمت نمایند.»
هیکل

و طول صحن را صد ذراع پیود و عرضش را صد ذراع و آن مربع بود و مذبح در برابر خانه بود.

۴۸ و مرا به رواق خانه آورد. و اسب‌های رواق را پنج ذراع از اینطرف و پنج ذراع از آنطرف پیود. و عرض دروازه را سه ذراع از اینطرف و سه ذراع از آنطرف.

۴۹ و طول رواق بیست ذراع و عرضش یازده ذراع، و نزد زینهاش که از آن بر می آمدند، دو ستون نزد اسب‌های یکی از اینطرف و دیگری از آنطرف بود.

و مرا به هیکل آورد و عرض اسب‌ها را شش ذراع از اینطرف و عرض آنها را شش ذراع از آنطرف که عرض خیمه بود پیود.

۲ و عرض مدخل ده ذراع بود و جانیهای مدخل از اینطرف پنج ذراع و از آنطرف پنج ذراع بود و طولش را چهل ذراع و عرضش را بیست ذراع پیود.

۳ و به اندرون داخل شده اسب‌های مدخل را دو ذراع و مدخل را شش ذراع و عرض مدخل را هفت ذراع پیود.

۴ و طولش را بیست ذراع و عرضش را بیست ذراع پیش روی هیکل پیود و مرا گفت: «بن قدسالا قدس است.»

و دیوار خانه را شش ذراع پیود. و عرض غرفه‌ها که گردا گرد خانه بهر طرف میبود چهار ذراع بود.

۶ و غرفه‌های روی هم دیگر سه طبقه بود و در هر رسته‌ای سی و در دیواری که به جهت غرفه‌ها گردا گرد خانه بود، داخل میشد تا رآن (متمکن شود و در دیوار خانه متمکن نشود.

۷ و غرفه‌ها خانه را بالا تر و بالا ترا حاطه کرده، و وسیع‌تر میشد، زیرا که خانه را بالا تر و بالا تر گردا گرد خانه احاطه میکرد و از این جهت خانه بسوی بالا وسیع‌تر میبود، و همچنین از طبقه تحتانی به طبقه وسطی و طبقه فوقانی بالا می رفتند.

و بلندی خانه را از هر طرف ملاحظه نمودم و اساس‌های غرفه‌های یک تمام، یعنی شش ذراع بزرگ بود.

۹ و بطرف بیرون عرض دیواری که به جهت غرفه‌ها پنج ذراع بود و فسحت باقیمانده مکان غرفه‌های خانه بود.

۱۰ و در میان حجره‌ها، عرض بیست ذراعی گردا گرد خانه بهر طرفش بود.

۱۱ و درهای غرفه‌ها بسوی فسحت بود. یک در بسوی شمال و در دیگر به سوی جنوب و عرض مکان فسحت پنج ذراع گردا گرد.

۱۲ و عرض بنیانی که روی روی مکان منفصل بود در گوشه سمت مغرب هفتاد ذراع و عرض دیوار گردا گرد بنیان پنج ذراع و طولش نو در ذراع بود.

و طول خانه را صد ذراع پیود و طول مکان منفصل و بنیان و دیوار هایش را صد ذراع.

۱۴ و عرض جلو خانه و مکان منفصل به سمت مشرق صد ذراع بود.

۱۵ و طول بنیان را تا پیش مکان منفصل که در عقبش بود با یوانهاش از اینطرف و آنطرف صد ذراع پیود و هیکل اندرونی و رواقهای صحن‌ها را.

۱۶ و آستانه‌ها و بنجره‌های مشبک و یوانها گردا گرد در سه طبقه مقابل آستانه از زمین تا بنجره‌ها از هر طرف چوب پوش بود و بنجره‌ها هم پوشیده بود.

۱۷ تا بالای درها و تا خانه اندرونی و بیرونی و بر تمامی دیوار گردا گرد از اندرون و بیرون به همین بنیانشا.

۱۸ و کروی‌ان و نخلها در آن ساخته شده بود و در میان هر دو کروی‌ان یک نخل بود و هر کروی‌ان دو در داشت.

۱۹ یعنی روی انسان بسوی نخل از اینطرف و روی شیر بسوی نخل از آنطرف بر تمامی خانه بهر طرفش ساخته شده بود.

۲۰ و از زمین تا بالای درها کروی‌ان و نخلها مصور بود و در دیوار هیکل هم چنین.

و باهوهای هیکل مربع بود و منظر جلو قدس مثل منظر آن بود.

۲۲ و مذبح چوبین بود. بلندایش سه ذراع و طولش دو ذراع و گوشه‌هایش و طولش و دیوار هایش از چوب بود. و او مرا گفت: «بزی که در حضور خداوند می باشد این است.»

و هیکل و قدس را دو در پیود.

۲۴ و هر در را دو لنگه بود و این دو لنگه تا میشد. یک در را دو لنگه و در دیگر را دو لنگه.

۲۵ و بر آنهایی که بر درهای هیکل کروی‌ان و نخلها مصور بود بطوری که در دیوارها مصور بود و آستانه چوبین پیش روی رواق بطرف بیرون بود.

۲۶ بر جانب رواق بنجره‌های مشبک به اینطرف و به آنطرف بود و همچنین بر غرفه‌های خانه و بر آستانه‌ها.

حجره کاهنان

و مرا به صحن بیرونی از راه سمت شمالی بیرون بردم و مرا به حجره‌های که مقابل مکان منفصل و روی بنیان بطرف شمال بود آورد.

۲ جلو طول صد ذراع در شمالی بود و عرضش پنجاه ذراع بود.

۳ مقابل بیست ذراع که از آن صحن اندرونی بود و مقابل سنگفرشی که از صحن بیرونی بود و دلهیزی روی و بیرونی دلهیزی در سه طبقه بود.

۴ و پیش روی حجره‌ها بطرف اندرون خردی به عرض ده ذراع بود و درهای آنها بطرف شمال بود.

۵ و حجره‌های فوقانی کوتاه بود زیرا که دلهیزی‌ها از آنها می‌گرفتند بیشتر از آنچه آنها از حجره‌های تحتانی و وسطی بنیان می‌گرفتند.

۶ چونکه سه طبقه بود و ستون‌ها مثل ستون‌های صحن‌ها نداشت و از این سبب، طبقه فوقانی از طبقات تحتانی و وسطی از زمین تنگتر میشد.

۷ و طول دیواری که بطرف بیرون مقابل حجره‌ها بسوی صحن بیرونی روی و بیرونی حجره‌ها بود پنجاه ذراع بود.

- ۸ زیراطول حجره‌هایی که در صحن بیرونی بود پنجاه ذراع بود و اینک جلوه‌یکل صد ذراع بود.
- ۹ وزیرین حجره‌ها از طرف شرقی مدخلی بود که از آن به آنها از صحن بیرونی داخل میشدند.
- ۱۰ و در حجم دیوار صحن که بطرف مشرق بود پیش روی مکان متصل و مقابل بنیان حجره‌ها بود.
- ۱۱ و راه مقابل آنها مثل نمایش راه حجره‌های سمت شمال بود، عرض آنها مطابق طول آنها بود و تمامی مخرج‌های اینها مثل رسم آنها و درهای آنها.
- ۱۲ و مثل درهای حجره‌های سمت جنوب دری بر سر راه بود یعنی بر راهی که راست پیش روی دیوار مشرق بود جایی که به آنها داخل میشدند.
- و مرا گفت: «جره‌های شمالی و حجره‌های جنوبی که پیش روی مکان متصل است، حجره‌های مقدس میباشد که کاهنانی که به خداوند نزدیک می‌آیند قدس اقداس را در آنها میخورند و قدس اقداس و هدایای آردی و قربانی‌های گناه قربانی‌های جرم را در آنها می گذارند زیرا که این مکان مقدس است.
- ۱۴ و چون کاهنان داخل آنها میشوند دیگر از قدس به صحن بیرونی بیرون نمی‌آیند بلکه لباسهای خود را که در آنها خدمت میکنند در آنها میگذارند زیرا که آنها مقدس میباشد و لباس دیگر پوشیده، به آنچه به قوم تعلق دارد نزدیک می‌آیند.»
- و چون پیمایشهای خانه اندرونی را به اتمام رسانید، مرا بسوی دروازه‌های که رویش به سمت مشرق بود بیرون آورد و آن را از هر طرف پیچود.
- ۱۶ جانب شرقی آن را به فی پیمایش، پانصدی پیچود یعنی به فی پیمایش آن را از هر طرف پیچود.
- و جانب شمالی را به فی پیمایش از هر طرف پانصدی پیچود.
- ۱۸ و جانب جنوبی را به فی پیمایش، پانصدی پیچود.
- ۱۹ پس به سوی جانب غربی برگشته، آن را به فی پیمایش پانصدی پیچود.
- ۲۰ هر چهار جانب آن را پیچود و آن را دیواری بود که طولش پانصد و عرضش پانصدی (بود تا در میان مقدس و غیر مقدس فرق گذارد.

جلال خدا برهیکل

- و مرا نزد دروازه آورد، یعنی به دروازه‌های که به سمت مشرق متوجه بود.
- ۲ و اینک جلال خدای اسرائیل از طرف مشرق آمد و آواز او مثل آبهای بسیار بود و زمین از جلال او منور گردید.
- ۳ و مثل منظر آن رویایی بود که دیده بودم یعنی مثل آن رویا که در وقت آمدن من، برای تخریب شهر دیده بودم و رویاها مثل آن رویا بود که نزد نهر خابور مشاهده نموده بودم. پس به روی خود در افتادم.
- پس جلال خداوند از راه دروازه‌های که رویش به سمت مشرق بود به خانه درآمد.
- ۵ و روح مرا برداشته، به صحن اندرونی آورد و اینک جلال خداوند خانه را مملو ساخت.
- ۶ و هاتنی را شنیدم که از میان خانه به من تکلم مینماید و مردی پهلوئی من ایستاده بود.
- ۷ و مرا گفت: «ی‌پسر انسان این است مکان کرمی من و مکان کف پایهایم که در آن در میان بنیاسرائیل تا به ابد ساکن خواهم شد و خاندان اسرائیل هم خود ایشان و هم پادشاهان ایشان بار دیگر به زناها و لاشهای پادشاهان خود در مکان‌های بلند خویش نام قدوس مرا بجزمت نخواهند ساخت.
- ۸ از اینکه آستانه‌های خود را نزد آستانه من و باهوهای خویش را به پهلوئی باهوهای من برپا کرد هاند و در میان من و ایشان فقط دیواری است، پس اسم قدوس مرا به رجاست خویش که آنها را بعمل آورد هاند بجزمت ساختنند، لهذا من در رختم خود ایشان را تلف نمودم.
- ۹ حال زناهای خود و لاشهای پادشاهان خویش را از من دور بمانند و من در میان ایشان تا به ابد سکونت خواهم نمود.
- ۱۰ و تو ای پسر انسان خاندان اسرائیل را از این خانه مطلع ساز تا از گناهان خود نخل شوند و ایشان نمونه آن را ببینند.
- ۱۱ و اگر از هر چه بعمل آورد هاند نخل شوند، آنگاه صورت خانه را و نمونه و مخرجها و مدخلها و تمامی شکلهای همه فرایض و جمیع صورتها و تمامی قانونهایش را برای ایشان اعلام نما و به نظر ایشان بنویس تمامی صورتش و همه فرایضش را نگاه داشته، به آنها عمل نمائند.
- ۱۲ و قانون خانه این است که تمامی حدودش بر سر کوه از همه اطرافش قدس اقداس باشد. اینک قانون خانه همین است.
- مذبح
- و پیمایشهای مذبح به ذراعها که هر ذراع یک ذراع و یک قبضه باشد این است. سینهاش یک ذراع و عرضش یک ذراع و حاشیهای که گرداگرد لبش میباشد یک و جب و این پشت مذبح میباشد.
- ۱۴ و از سینهای زمین تا خروج پایینی دو ذراع و عرضش یک ذراع و از خروج کوچک تا خروج بزرگ چهار ذراع و عرضش یک ذراع.
- ۱۵ و آتش دانش چهار ذراع و از آتش دان چهار شاخ آمده بود.
- ۱۶ و طول آتش دان دو دوازده و عرضش دو دوازده و از هر چهار طرف مربع بود.
- ۱۷ و طول خروج چهارده و عرضش چهارده بر چهار طرفش بود و حاشیهای که گرداگردش بود نیم ذراع و دایره سینهاش یک ذراع و پوله‌هایش به سمت مشرق متوجه بود.
- و مرا گفت: «ی‌پسر انسان خداوند یهوه چنین میفرماید: این است قانون‌های مذبح در روزی که آن را بسازند تا قربانی‌های سوختی بر آن بگذرانند و خون بر آن بپاشند.
- ۱۹ و خداوند یهوه میفرماید که به لایان کهنه که از ذریت صادق میباشند و به جهت خدمت من به من نزدیک می‌آیند یک گوساله به جهت قربانی نگاهد.
- ۲۰ و از خویش گرفته، بر چهار شاخش و بر چهار گوشه خروج و بر حاشیهای که گرداگردش است پشاش و آن را طاهر ساخته، برایش کفار کن.
- ۲۱ گوساله قربانی نگاه را بگیر و آن را در مکان معین خانه بیرون از مقدس بسوزانند.

- ۲۲ در روز دوم بزنجیبی برای قربانی گناه بگذران تا مذبح را به آن طاهر سازند چنانکه آن راه گوساله طاهر ساختند.
- ۲۳ و چون از طاهر ساختن آن فارغ شدی گوساله بیعیب و فوجی بیعیب از گله بگذران.
- ۲۴ تو آن راه حضور خداوند نزدیک بیاور و کاهنان نمک بر آنها پاشیده، آنها را به جهت قربانی سوختنی برای خداوند بگذرانند.
- ۲۵ هر روز از هفت روز تریزی برای قربانی گناه بگذران و ایشان گوساله‌های فوجی از گله هر دو بیعیب بگذرانند.
- ۲۶ هفت روز ایشان کفار را برای مذبح نموده، آن را طاهر سازند و تخصیص کنند.
- ۲۷ و چون این روزها را به اتمام رسانیدند، پس در روز هشتم و بعد از آن کاهنان قربانی‌های سوختنی و ذبایح سلامتی شمارا بر مذبح بگذرانند و من شمارا قبول خواهم کرد. قول خداوند یهوه این است.»

رئیس، لایوان و کاهنان

- و مرا به راه دروازه مقدس بیرونی که به سمت مشرق متوجه بود، باز آورد و آن بسته شده بود.
- ۲ و خداوند مرا گفت: «من دروازه بسته بماند و گوشه‌دهی نشود و هیچکس از آن داخل نشود زیرا که یهوه خدای اسرائیل از آن داخل شده، لهذا بسته بماند.
- ۳ و امارئیس، چونکه اورئیس است در آن به جهت خوردن غذا به حضور خداوند بنشیند و از راه رواق دروازه داخل شود و از همان راه بیرون رود.»
- پس مرا از راه دروازه شمالی پیش روی خانه آورد و نگریستم و اینک جلال خداوند خانه خداوند را مملو ساخته بود و بروی خود در افتادم.
- ۵ و خداوند مرا گفت: «ی‌پسر انسان دل خود را به چه تو را گویم در باره تمامی قانون‌های خانه خداوند و همه قواعدش مشغول ساز و به چشمان خود بین و به گوش‌های خود بشنو و دل خویش را به مدخل خانه و به همه مخرج‌های مقدس مشغول ساز.
- ۶ و به این متمرکز یعنی به خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: ای خاندان اسرائیل از تمامی رجاسات خویش باز ایستید.
- ۷ زیرا که شما اجنبیان نابخون دل و نابخون گوشت را داخل ساختید تا در مقدس من بوده، خانه مرا ملوث سازند. و چون شما غدا می‌بینی پیه و خون را گذرانید، ایشان علاوه بر همه رجاسات شما عهد مرا شکستند.
- ۸ و شما ودیعت اقداس مرا نگاه‌نداشتید، بلکه کسان به جهت خویش‌تین تعیین نمودند تا ودیعت مرا در مقدس من نگاه دارند.
- ۹ «داوند یهوه چنین میفرماید: هیچ شخص غریب نابخون دل و نابخون گوشت از همه غریبانی که در میان بنی اسرائیل باشند به مقدس من داخل نخواهد شد.
- ۱۰ بلکه آن لایوان نیز که در حین آواره شدن بنی اسرائیل از من دوری ورزیده، از عقب پتاهای خویش آواره گردیدند، متحمل گناه خود خواهند شد، زیرا خداوند مقدس من و مستحفظان دروازه‌های خانه و ملازمان خانه هستند و ایشان قربانی‌های سوختنی و ذبایح قوم را ذبح نمینمایند و به حضور ایشان برای خدمت ایشان میایستند.
- ۱۲ و از این جهت که به حضور پتاهای خویش ایشان را خدمت نمودند و برای خاندان اسرائیل سنگ مصادم گناه شدند. بنابراین خداوند یهوه میگوید: دست خود را به ضد ایشان برافراشتم که متحمل گناه خود خواهند شد.
- ۱۳ و به من نزدیک نخواهند آمد و به کفایت من نخواهند پرداخت و به هیچ چیز مقدس در قدس سلاطین از نزدیک نخواهند آمد، بلکه نجالت خویش و رجاسات خود را که بعمل آوردند متحمل خواهند شد.
- ۱۴ لیکن ایشان را به جهت تمامی خدمت خانه و برای هر کاری که در آن کرده میشود، مستحفظان و ودیعت آن خواهم ساخت.
- «یکن لایوان کهنه از بنی صادق که در حینی که بنی اسرائیل از من آواره شدند و ودیعت مقدس مرا نگاه داشتند، خداوند یهوه میگوید که ایشان به جهت خدمت من نزدیک خواهند آمد و به حضور من ایستاده پیه و خون را برای من خواهند گذرانید.
- ۱۶ و ایشان مقدس من داخل خواهند شد و به جهت خدمت من به خوان من نزدیک خواهند آمد و ودیعت مرا نگاه خواهند داشت.
- ۱۷ و هنگامی که به دروازه‌های سخن اندرونی داخل شوند لباس گالی خواهند پوشید و چون در دروازه‌های سخن اندرونی و در خانه مشغول خدمت باشند، هیچ لباس بشمین نپوشند.
- ۱۸ عمامه‌های گالی بر سر ایشان و زیر جامه گالی بر کمرهای ایشان باشد و هیچ چیزی که عرق آورد در بر نکنند.
- ۱۹ و چون به سخن بیرونی یعنی به سخن بیرونی نزد قوم بیرون روند، آنگاه لباس خویش را که در آن خدمت میکنند بیرون کرده، آن را در حجره‌های مقدس بگذرانند و به لباس دیگر ملبس شوند و قوم را در لباس خویش تقدیس نمایند.
- ۲۰ و ایشان سر خود را نثار کنند و گیسوهای بلند نگارند بلکه موی سر خود را بچینند.
- ۲۱ و کاهن وقت در آمدنش در سخن اندرونی شراب ننوشد.
- ۲۲ وزن بیه با مطلقه را به زنی نگیرد، بلکه با کراهی که از ذریت خاندان اسرائیل باشد یا بیوه‌های را که بیوه کاهن باشد بگیرند.
- ۲۳ و فرقی میان مقدس و غیر مقدس را به قوم من تعلیم دهند و تشخیص میان طاهر و غیر طاهر را به ایشان اعلام نمایند.
- ۲۴ و چون در امر افتخارها به جهت سخا که باستاند، بر حسب احکام من داوری بنمایند و شرایع و فرائض مرا در جمیع مواسم من نگاه دارند و سبب‌های مرا تقدیس نمایند.
- ۲۵ و احدی از ایشان به میتی آدمی نزدیک نیامده، خویش‌تین را نجس نسازد مگر اینکه به جهت پدر یا مادر یا پسر یا دختر یا برادر یا خواهری که شوهر نداشته باشد، جایز است که خویش‌تین را نجس سازد.
- ۲۶ و بعد از آنکه طاهر شود هفت روز برای وی بشمارند.
- ۲۷ و خداوند یهوه میفرماید در روزی که به سخن اندرونی قدس داخل شود تا در قدس خدمت نمایند آنگاه قربانی گناه خود را بگذرانند.
- «ایشان را نصیبی خواهد بود. من نصیب ایشان خواهم بود. پس ایشان را در میان اسرائیل ملک ندهید زیرا که من ملک ایشان خواهم بود.
- ۲۹ و ایشان هدایای آردی و قربانی‌های گناه قربانی‌های جرم را بخورند و همه موقوفات اسرائیل از آن ایشان خواهد بود.»

۳۰ و اول تمامی نورهای همپهیز و هر هدیهای از همپهیزها از جمیع هدایای شما از آن کاهنان خواهد بود و خمیر اول خود را به کاهن بدهید تا برکت بر خانه خود فرود آورد.
۳۱ و کاهن هیچ میتی با دیده شده‌های را از مرغ یا بهایم نخورد.

تقسیم زمینها

«چون زمین را به جهت ملکیت به قرعه تقسیم نمایم، حصه مقدس را که طولش بیست و پنج هزار است (و عرضش ده هزار است) باشد هدیه‌های برای خداوند بگذرانید و این به تمامی حدودش از هر طرف مقدس خواهد بود.
۲ و از این پانصد در پانصد است (از هر طرف مربع برای قدس خواهد بود و نواحی آن از هر طرفش پنجاه ذراع.
۳ و از این پانچایش طول بیست و پنج هزار عرض ده هزار است) (خواهی بیست و در آن جای مقدس قدس سال اقدس باشد.
۴ و این برای کاهنانی که خدا مان مقدس باشند و به جهت خدمت خداوند نزدیک می‌آیند، حصه مقدس از زمین خواهد بود تا جای خاتنها به جهت ایشان و جای مقدس به جهت قدس باشد.
۵ و طول بیست و پنج هزار عرض ده هزار است) (و جهت لاویانی که خدا مان خانه باشند خواهد بود تا ملک ایشان برای بیست خانه باشد.
۶ و ملک شهر را که عرضش پنجاه و سه هزار و طولش بیست و پنج هزار است) (باشد موازی آن هدیه مقدس قرار خواهد داد و این از آن تمامی خاندان اسرائیل خواهد بود.
۷ و از این طرف و از آن طرف هدیه مقدس و ملک شهر مقابل هدیه مقدس و مقابل ملک شهر از جانب غربی به سمت مغرب و از جانب شرقی به سمت مشرق حصه رئیس خواهد بود و طولش موازی یکی از قسمت‌ها از مغرب تا حد مشرق خواهد بود.
۸ و این در آن زمین در اسرائیل ملک او خواهد بود تا دروسای من بقیوم من دیگر ستم نمایند و ایشان زمین را به خاندان اسرائیل برحسب اسباط ایشان خواهند داد.
۹ «دو ندیپوه چنین میگوید: ای سروران اسرائیل با زبانتید و جور و ستم را دور کنید و انصاف و عدالت را بجا آورید و ظلم خود را از قوم من رفع نمائید. قول خداوند یپوه این است:

میزان راست و ایفای راست و بیت راست برای شما باشد

و ایفاوت یکقدار باشد به نوعی که بت به عشر حومر و ایفایه عشر حومر مساوی باشد. مقدار آن‌ها بر حسب حومر باشد.
۱۲ و مثقال بیست جیره باشد. و منای شما بیست مثقال و بیست و پنج مثقال و پانزده مثقال باشد.

هدایا و روزهای مقدس

«هدیه‌های که بگذرانید این است: یک سدس ایفاز هر حومر گندم و یک سدس ایفاز هر حومر جو دهید.
۱۴ و قسمت معین روغن بر حسب بت روغن یک عشر بت از هر کر یا حومر ده بت باشد زیرا که ده بت یک حومر می‌باشد.
۱۵ و یک گوسفند از دو بیست گوسفند از مرغ سیراب اسرائیل برای هدیه آردی و قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی بدهند تا برای ایشان کفار بشود. قول خداوند یپوه این است.
۱۶ و تمامی قوم زمین این هدیه را برای رئیس در اسرائیل بدهند.
۱۷ و رئیس قربانی‌های سوختنی و هدایای آردی و هدایای ریختنی را در عیدها و هلالها و سبتها و همه مواسم خاندان اسرائیل بدهد و او قربانی گناه و هدیه آردی و قربانی سوختنی و هدایای آردی و هدیه‌های ریختنی را در عیدها و هلالها و سبتها و همه مواسم خاندان اسرائیل بدهد و او قربانی گناه و هدیه خداوند یپوه چنین میگوید: «رغز ماه اول، گاوی جوان بیعیب گرفته، مقدس را طاهر خواهی نمود.
۱۹ و کاهن قدری از خون قربانی گناه گرفته، آن را بر چهار چوب خانه و بر چهار گوشه خروج مذبح و بر چهار چوب دروازه صحن اندرونی خواهد پاشید.
۲۰ و همچنین در روز هفتم ماه‌های هر که سهویا غفلت خطا ورزد خواهی کرد و شماری خانه کفار خواهد نمود.
۲۱ و در روز چهاردهم ماه اول برای شماهفت روز عید فصیح خواهد بود که در آن‌ها نان فطیر خورده شود.
۲۲ و در آن روز رئیس، گاو قربانی گناه را برای خود و برای تمامی اهل زمین بگذرانند.
۲۳ و در هفت روز عید، یعنی در هر روز از آن هفت روز، هفت گاو و هفت قوچ بیعیب به جهت قربانی سوختنی برای خداوند و هر روز یک بز بزر به جهت قربانی گناه بگذرانند.
۲۴ و هدیه آردیش را یک ایفای برای هر گاویک ایفای برای هر قوچ و یک هین روغن برای هر ایفای بگذرانند.
۲۵ و از روز نهم تا دهم ماه هفتم، در وقت عید موافق اینیابنی موافق قربانی گناه و قربانی سوختنی و هدیه آردی و روغن تا هفت روز خواهد گذرانید.»

خداوند یپوه چنین میگوید: «روازه صحن اندرونی که به سمت مشرق متوجه است در شش روز شغل بسته بماند و در روز سبت مفتوح شود و در روز اول ماه گشاده گردد.

۲ و رئیس از راه رواق دروازه بیرونی داخل شود و نزد چهار چوب دروازه بایستد و کاهنان قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی او را بگذرانند و او بر آستانه دروازه سجده نماید، پس بیرون برود اما دروازه تا شام بسته نشود.

۳ و اهل زمین در سبت‌ها و هلالها نزد دروازه آن دروازه به حضور خداوند سجده نمایند.

۴ و قربانی سوختنی که رئیس در روز سبت برای خداوند بگذرانند، شش بره بیعیب و یک قوچ بیعیب خواهد بود.

۵ و هدیه آردیش یک ایفای برای هر قوچ باشد و هدیه‌اش برای بره‌ها هر چه از دستش بر آید و یک هین روغن برای هر ایفای.

۶ و در غز ماه یک گاوی جوان بیعیب و شش بره و یک قوچ که بیعیب باشد.

۷ و هدیه آردیش یک ایفای برای هر گاویک ایفای برای هر قوچ و هر چه از دستش بر آید برای بره‌ها و یک هین روغن برای هر ایفای بگذرانند.

- ۸ و هنگامی که رئیس داخل شود از راه رواق دروازه درآید و از همان راه بیرون رود.
- ۹ و هنگامی که اهل زمین در موسم به حضور خداوند داخل شوند، آنگاه هر که از راه دروازه شمالی به جهت عبادت داخل شود، از راه دروازه جنوبی بیرون رود. و هر که از راه دروازه جنوبی داخل شود، از راه دروازه شمالی بیرون رود و از آن دروازه که از آن داخل شده باشد، برنگردد بلکه پیش روی خود بیرون رود.
- ۱۰ و چون ایشان داخل شوند رئیس در میان ایشان داخل شود و چون بیرون روند با هم بیرون روند.
- ۱۱ و هدیه آردیاش در عیدها و موسام یک ایفابرای هر گاویک ایفابرای هر قوچ و هر چه از دستش برآید برای برهها و یک هین روغن برای هریافخا خواهد بود.
- ۱۲ و چون رئیس هدیه تبرعی را خواه قربانی سوختنی یا ذبایح سلامتی به جهت هدیه تبرعی برای خداوند بگذراند، آنگاه دروازه‌های را که به سمت مشرق متوجه است بگشاید و او قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی خود را بگذراند به طوری که آنها را در روز سبت میگذراند. پس بیرون رود و چون بیرون رفت دروازه را ببندد.
- ۱۳ و یک بره یک ساله ببعیب هر روز به جهت قربانی سوختنی برای خداوند خواهی گذرانید، هر صبح آن را بگذران.
- ۱۴ و هر یا ماد هدیه آردی آن را خواهی گذرانید، یعنی یک سدس ایفایک ثلث هین روغن که برآرد نرم پاشیده شود که هدیه آردی دایمی برای خداوند به فریضه ابدی خواهد بود.
- ۱۵ پس بر و هدیه آردیاش و روغنش را هر صبح به جهت قربانی سوختنی دایمی خواهند گذرانید.»
- خداوند به چنین میگوید: «و نرئیس بخششی به یکی از پسران خود بدهد، حتی ارثیت آن از آن پسرانش خواهد بود و ملک ایشان به رسم ارثیت خواهد بود.»
- ۱۷ لیکن اگر بخششی از ملک موروث خویش به یکی از بندگان خود بدهد، تا سال انفکاک از آن او خواهد بود، پس به رئیس راجع خواهد شد و میراث او فقط از آن پسرانش خواهد بود.
- ۱۸ و رئیس از میراث قوم نگیرد و ملک ایشان را غصب ننماید بلکه پسران خود را از ملک خویش میراث دهد تا قوم من هر کس از ملک خویش پراکنده نشوند.
- ۱۹ پس مرا از مدخلی که به پهلوئی دروازه بود به جره‌های مقدس کاهنان که به سمت شمال متوجه بود در آورد. و اینک در آنجا هر دو طرف به سمت مغرب مکانی بود.»
- و مرا گفت: «این است مکانی که کاهنان، قربانی جرم و قربانی نگاه را طایح مینمایند و هدیه آردی را میبندند تا آنها را به سخن بیرونی به جهت تقدیس نمودن قوم بیرون نیاورند.»
- پس مرا به سخن بیرونی آورد و مرا به چهار زاویه سخن گردانید و اینک در هر زاویه سخن صحنی بود.
- ۲۲ یعنی در چهار گوشه سخن صحنای محوطهای بود که طول هر یک چهل و عرض سی (راع بود). این چهار را که در زاویهها بود یک مقدار بود.
- ۲۳ و به گرداگرد این چهار طاقها بود و مطبخها از آن طاقها از هر طرفش ساخته شده بود.
- ۲۴ و مرا گفت: «اینها مطبخها میباشند که خادمان خانه در آنها ذبایح قوم را طایح مینمایند.»
- آب از مقدس
- و مرا نزد دروازه خانه آورد و اینک آبها از زیر آستانه خانه بسوی مشرق جاری بود، زیرا که روی خانه به سمت مشرق بود و آن آبها از زیر جانب راست خانه از طرف جنوب مدیج جاری بود.
- ۲ پس مرا از دروازه شمالی بیرون برده، از راه خارج به دروازه بیرونی به راهی که به سمت مشرق متوجه است گردانید و اینک آبها از جانب راست جاری بود.
- ۳ و چون آمدن بسوی مشرق بیرون رفت، ریسمانکاری در دست داشت و هزار ذراع عبورده، مرا از آب عبور داد و آبها به قوزک میرسید.
- ۴ پس هزار ذراع عبورده و مرا از آب عبور داد و آب به زانو میرسید و یاز هزار ذراع عبورده، مرا عبور داد و آب به کمری رسید.
- ۵ پس هزار ذراع عبورده و نهی بود که از آن نتوان عبور کرد زیرا که آب زیاد شده بود، آبی که در آن میشدند شنا کردن نهری که از آن عبور نتوان کرد.
- ۶ و مرا گفت: «پس انسان آیا این را دیدی؟» پس مرا آنجا برد، به کنار نهر برگردانید.
- و چون برگشتم اینک بر کنار نهر از این طرف و از آن طرف درختان بینهایت بسیار بود.
- ۸ و مرا گفت: «پس آبها بسوی ولایت شرقی جاری میشود و به فرود شده، به دریا میرود و چون به دریا داخل میشود آبها بشش شفا مییابد.
- ۹ و واقع خواهد شد که هر ذی حیات خزندهای در هر جایی که آن نهر داخل شود، زنده خواهد گشت و ماهیان آن حد زیاد پیدا خواهد شد، زیرا چون این آبها آنجا میرسد، آن شفا خواهد یافت و هر جایی که نهر جاری میشود، همه چیز زنده میگردد.
- ۱۰ و صیادان بر کنار آن خواهند ایستاد و از عین جدی تا عین مجلایم موضعی برای پهن کردن دامها خواهد بود و ماهیان آنها به حسب جنسها، مثل ماهیان دریای بزرگ از حد زیاد خواهند بود.
- ۱۱ اما خلا بها و تالابها بشش شفا خواهد یافت بلکه به نمک تسلیم خواهد شد.
- ۱۲ و بر کنار نهر به این طرف و آن طرف هر قسم درخت خوراکی خواهد روید که بر گهای آنها بثمرده نشود و میوه‌های آنها لا ینقطع خواهد بود و هر ماه میوه تازه خواهد آورد زیرا که آبش از مقدس جاری میشود و میوه آنها برای خوراک و بر گهای آنها به جهت علاج خواهد بود.»
- حدود زمین
- خداوند بیوه چنین میگوید: «این است حدودی که زمین را برای دوازده سبط اسرائیل به آنها تقسیم خواهید نمود. برای یوسف دو قسمت.

- ۱۴ و شماره کس مثل دیگری آن راه تصرف خواهد آورد زیرا که من دست خود را برافراشتم که آن راه به پدران شما بدهم پس این زمین به قرعه به شما به ملکیت داده خواهد شد.
- ۱۵ و حدود زمین این است. بطرف شمال از دریای بزرگ بطرف حتلون تا مدخل صدد.
- ۱۶ حیات و بیروته و سبرایم که در میان سرحد دمشق و سرحد حمات است و حصرو وسطی که نزد سرحد حوران است.
- ۱۷ و حد از دریای حصر عینان نزد سرحد دمشق و بطرف سرحد حمات خواهد بود. و این است جانب شمالی.
- ۱۸ و بطرف شرقی در میان حوران و دمشق و در میان جلعاد و زمین اسرائیل اردن خواهد بود و از این حد تا دریای شرقی خواهی پیوسته بود و این حد شرقی میباشد.
- ۱۹ و طرف جنوبی به جانب راست از تمار تا آب مر پیوت قاش و نهر (صر) و دریای بزرگ و این طرف جنوبی به جانب راست خواهد بود.
- ۲۰ و طرف غربی در دریای بزرگ از حدی که مقابل مدخل حمات است خواهد بود و این جانب غربی باشد.
- ۲۱ پس این زمین را برای خود بر حسب اسباط اسرائیل تقسیم خواهید نمود.
- ۲۲ و آن را برای خود و برای غربیانی که در میان شما ما و اگر بیند و در میان شما و لا د بهم رسانند به قرعه تقسیم خواهید کرد و ایشان نزد شما مثل متوطنان بنیاسرائیل خواهند بود و با شما در میان اسباط اسرائیل میراث خواهند یافت.
- ۲۳ و خداوند یهوه میفرماید: در هر بسط که شخصی غریب در آن ساکن باشد، در همان ملک خود را خواهد یافت.

قسمت زمینها

- «این است نامهای اسباط: از طرف شمال تا جانب حتلون و مدخل حمات و حصر عینان نزد سرحد شمالی دمشق تا جانب حمات حد آنها از مشرق تا مغرب. برای دان یک قسمت.
- ۲ و نزد حد دان از طرف مشرق تا طرف مغرب برای اشیریک قسمت.
- ۳ و نزد حد اشیرا از طرف مشرق تا طرف مغرب برای نفتالی یک قسمت.
- ۴ و نزد حد نفتالی از طرف مشرق تا طرف مغرب برای منسی یک قسمت.
- ۵ و نزد حد منسی از طرف مشرق تا طرف مغرب برای افراهمیک قسمت.
- ۶ و نزد حد افراهم از طرف مشرق تا طرف مغرب برای روثو بین یک قسمت.
- ۷ و نزد حد روثو بین از طرف مشرق تا طرف مغرب برای یهود ایک قسمت.
- ۸ و نزد حد یهود از طرف مشرق تا طرف مغرب هدهای که میگذرانید خواهد بود که عرضش بیست و پنج هزار (ی و طولش از جانب مشرق تا جانب مغرب موافق یکی از این قسمتها باشد و مقدس در میانش خواهد بود.
- ۹ و طول این هدهای که برای خداوند میگذرانید بیست و پنج هزار (ی و عرضش ده هزار (ی و خواهد بود.
- ۱۰ و این هدهی مقدس برای اینان یعنی برای کاهنان میباشد و طولش بطرف شمال بیست و پنج هزار و عرضش بطرف مغرب ده هزار و عرضش بطرف مشرق ده هزار و طولش بطرف جنوب بیست و پنج هزار (ی (میباشد و مقدس خداوند در میانش خواهد بود.
- ۱۱ و این برای کاهنان مقدس از بنی صادوق که ودیعت مرا نگاه داشته اند خواهد بود، زیرا ایشان هنگامی که بنیاسرائیل گمراه شدند و لاویان نیز ضلالت ورزیدند، گمراه نگردیدند.
- ۱۲ لهذا این برای ایشان از هدهی زمین، هدهی قدس اقدس به پهلو ی سرحد لاویان خواهد بود.
- ۱۳ و مقابل حد کاهنان حصهای که طولش بیست و پنج هزار و عرضش ده هزار (ی (باشد برای لاویان خواهد بود، پس طول تمامش بیست و پنج هزار و عرضش ده هزار (ی خواهد بود.
- ۱۴ و از آن چیزی نخواهند فروخت و مبادله نخواهند نمود و نوریهای زمین صرف دیگران نخواهد شد زیرا که برای خداوند مقدس میباشد.
- ۱۵ و پنج هزار (ی) که از عرض مقابل آن بیست و پنج هزار (ی) (باقی میماند عام خواهد بود، به جهت شهر و مسکن ها و نواحی شهر. و شهر در وسطش خواهد بود.
- ۱۶ و بنیاهای این آن است: بطرف شمال چهار هزار و پانصد و بطرف جنوب چهار هزار و پانصد و به طرف مشرق چهار هزار و پانصد و به طرف مغرب چهار هزار و پانصد (راع).
- و نواحی شهر بطرف شمال دو بیست و پنجاه و بطرف جنوب دو بیست و پنجاه و بطرف مغرب دو بیست و پنجاه خواهد بود.
- ۱۸ و آنچه از طولش مقابل هدهی مقدس باقی میماند بطرف مشرق ده هزار و بطرف مغرب ده هزار (ی) (خواهد بود و این مقابل هدهی مقدس باشد و محصورش خوراکی آنانی که در شهر کار می کنند خواهد بود.
- ۱۹ و کارگان شهر از همه اسباط اسرائیل آن را کشت خواهند کرد.
- ۲۰ پس تمامی هدهی بیست و پنج هزار در بیست و پنج هزار (ی) (باشند این هدهی مقدس را با ملک شهر مرع خواهد گدزاند.
- ۲۱ و بقیه آن بهر دو طرف هدهی مقدس و ملک شهر از آن رئیس خواهد بود، و این حصه رئیس نزد حد شرقی در برابر آن بیست و پنج هزار (ی) (هدهی و نزد حد غربی هم برابر بیست و پنج هزار (ی) (هدهی (واهد بود، و هدهی مقدس و مقدس خانه در میانش خواهد بود.
- ۲۲ و از ملک لاویان و از ملک شهر که در میان ملک رئیس است، حصهای در میان حدی بود او حد بنیامین از آن رئیس خواهد بود.
- ۲۳ و اما برای بقیه اسباط از طرف مشرق تا طرف مغرب برای بنیامین یک قسمت.
- ۲۴ و نزد حد بنیامین از طرف مشرق تا طرف مغرب برای شمعون یک قسمت.
- ۲۵ و نزد حد شمعون از طرف مشرق تا طرف مغرب برای بسا کار یک قسمت.
- ۲۶ و نزد حد بسا کار از طرف مشرق تا طرف مغرب برای زیبولون یک قسمت.
- ۲۷ و نزد حد زیبولون از طرف مشرق تا طرف مغرب برای جادیک قسمت.
- ۲۸ و نزد حد جادیک بطرف جنوب به جانب راست حد) مین (از تمار تا آب مر یه قاش و نهر) صر (و دریای بزرگ خواهد بود.»
- خداوند یهوه میگوید: «بن است زمینی که برای اسباط اسرائیل به ملکیت تقسیم خواهید کرد و قسمت های ایشان این میباشد.

- ۳۰ و این است مخرج های شهر بطرف شمال چهار هزار و پانصد پیمایش .
- ۳۱ و دروازه های شهر موافق نام های اسباط اسرائیل باشد یعنی سه دروازه بطرف شمال . دروازه رثو بین یک و دروازه بهود ایک و دروازه لاوی یک .
- ۳۲ و بطرف مشرق چهار هزار و پانصد (و سه دروازه یعنی دروازه یوسف یک و دروازه بنیامین یک و دروازه دان یک .
- ۳۳ و بطرف جنوب چهار هزار و پانصد پیمایش و سه دروازه یعنی دروازه شمعون یک و دروازه یساکاریک و دروازه زبولون یک .
- ۳۴ و بطرف مغرب چهار هزار و پانصد (و سه دروازه یعنی دروازه جادیک و دروازه اشیریک و دروازه نفتالی یک .
- ۳۵ و محیطش هجده هزار (و میباشد و اسم شهر از آن روز پوره شمه خواهد بود . »

گاب دانیال نبی

تعلیم دانیال در بابل

- در سال سوم سلطنت یهو یا قیم پادشاه یهودا، نبوکد نصر پادشاه بابل به اورشلم آمده، آن را محاصره نمود.
- ۲ و خداوند یهو یا قیم پادشاه یهودا را با بعضی از ظروف خانه خدا به دست او تسلیم نمود و او آنها را به زمین شتعاره به خانه خدای خود آورد و ظروف را به بیتالمال خدای خویش گذاشت.
- ۳ و پادشاه اشفناز رئیس خواجگسرایان خویش را امر فرمود که بعضی از بنیاسرائیل و از اولاد پادشاهان و از شرفا را بیاورد.
- ۴ جوانانی که هیچ عیبی نداشته باشند و نیکو منظر و در هر گونه حکمت ماهر و به علم دانا و به فنون فہم باشند که قابلیت برای ایستادن در قصر پادشاه داشته باشند و علم و زبان کلدانیان را به ایشان تعلیم دهند.
- ۵ و پادشاه وظیفه روزی از طعام پادشاه و از شرابی که او مینوشید تعیین نمود (مرفرمود) که ایشان را سه سال تربیت نمایند و بعد از انقضای آن مدت در حضور پادشاه حاضر شوند.
- ۶ و در میان ایشان دانیال و حننیا و میشائیل و عزر یا زنی بود.
- ۷ و رئیس خواجگسرایان ناما به ایشان نهاد، اما دانیال را به بلطشصر و حننیا را به شدراک و میشائیل را به میشک و عزر یا را به عبدنغمسمی ساخت.
- اما دانیال در دل خود قصد نمود که خویشتر از طعام پادشاه و از شرابی که او مینوشید نجس نسازد. پس از رئیس خواجگسرایان درخواست نمود که خویشتر از نجس نسازد.
- ۹ و خدا دانیال را در رئیس خواجگسرایان محترم و مکرم ساخت.
- ۱۰ پس رئیس خواجگسرایان به دانیال گفت: «نازاقای خود پادشاه که خوراکی و مشروبات شمار تعیین نموده است میترسم. چرا چهره های شما را از سایر جوانانی که انبای جنس شما میباشند، زشتتر ببیند و همچنین سرمر از پادشاه در خطر خواهید انداخت.»
- پس دانیال به رئیس ساقیان که رئیس خواجگسرایان او را بر دانیال و حننیا و میشائیل و عزر یا گماشته بود گفت:
- «ستدعی آنکه بندگان خود را در روز نجر به نمایی و به مایقول برای خوردن بدهند و آب به جهت نوشیدن.
- ۱۳ و چهره های ما و چهره های سایر جوانانی را که طعام پادشاه را میخورند به حضور تو ملاحظه نمایند و به نهجی که خواهی دید باندگالت عمل نمایی.»
- و او ایشان را در این امر اجابت نموده، در روز ایشان را نجر به کرد.
- ۱۵ و بعد از انقضای ده روز معلوم شد که چهره های ایشان از سایر جوانانی که طعام پادشاه را میخورند نیکوتر و فرہ تر بود.
- ۱۶ پس رئیس ساقیان طعام ایشان و شراب را که باید بنوشند بر داشت و بقول به ایشان داد.
- اما خدا به این چهار جوان معرفت و ادراک در هر گونه علم و حکمت عطا فرمود و دانیال در همه رویاها و خوابها فہم گردید.
- ۱۸ و بعد از انقضای روزهایی که پادشاه امر فرموده بود که ایشان را بیاورند، رئیس خواجگسرایان ایشان را به حضور نبوکد نصر آورد.
- ۱۹ و پادشاه ایشان گفتگو کرد و از جمیع ایشان کسی مثل دانیال و حننیا و میشائیل و عزر یا یافت نشد پس در حضور پادشاه ایستادند.
- ۲۰ و در هر مسئله حکمت و فطانت که پادشاه از ایشان استفسار کرد، ایشان را از جمیع محوسیان و جادوگرانی که در تمام مملکت او بودند در مرتبه بهتر یافت.
- ۲۱ و دانیال بود تا سال اول کورش پادشاه.

خواب نبوکد نصر

- و در سال دوم سلطنت نبوکد نصر، نبوکد نصر خوابی دید و وحش مضطرب شده، خواب از وی دور شد.
- ۲ پس پادشاه امر فرمود که محوسیان و جادوگران و فالگیران و کلدانیان را بجاوند تا خواب پادشاه را برای او تعبیر نمایند و ایشان آمده، به حضور پادشاه ایستادند، و پادشاه به ایشان گفت: «وای دیدهام و روحم برای فهمیدن خواب مضطرب است.»
- کلدانیان به زبان ارامی به پادشاه عرض کردند که «ادشاه تا به ابد زنده بماند! خواب را برای بندگانت بیان کن و تعبیر آن را خواهیم گفت.»
- پادشاه در جواب کلدانیان فرمود: «رمان از من صادر شد که اگر خواب و تعبیر آن را برای من بیان نکنید پاره پاره خواهید شد و خانه های شمار از بله خواهند ساخت.»
- ۶ و اگر خواب و تعبیرش را بیان کنید، بخششها و انعامها و کرام عظیمی از حضور من خواهید یافت. پس خواب و تعبیرش را به من اعلام نمائید.»
- ایشان بار دیگر جواب داد، گفتند که «ادشاه بندگان خود را از خواب اطلاع دهد و آن را تعبیر خواهیم کرد.»
- پادشاه در جواب گفت: «قین میدانم که شما فرصت میجوید، چون میبینید که فرمان از من صادر شده است.
- ۹ لیکن اگر خواب را به من اعلام نمائید برای شما فقط یک حکم است. زیرا که سخنان دروغ و باطل را ترتیب داد هاید که به حضور من بگوئید تا وقت تبدیل شود. پس خواب را به من بگوئید و خواهم دانست که آن را تعبیر توانید نمود.»
- کلدانیان به حضور پادشاه جواب داد، گفتند که «سی بر روی زمین نیست که مطلب پادشاه را بیان تواند نمود، لہذا هیچ پادشاه یا حاکم یا سلطانی نیست که چنین امری را از هر محوسی یا جادوگریا کلدانی پرسد.
- ۱۱ و مطلبی که پادشاه میپرسد، چنان بدیع است که احدی غیر از خدایانی که مسکن ایشان با انسان نیست، نمی تواند آن را برای پادشاه بیان نماید.»
- از این جهت پادشاه خشم نموده بود و شدت غضبناک گردیده، امر فرمود که جمیع حکیمان بابل را هلاک کنند.
- ۱۳ پس فرمان صادر شد و به صدد کشتن حکیمان برآمدند و دانیال و رفیقانش را میطلبیدند تا ایشان را به قتل رسانند.
- ۱۴ آنکه دانیال با حکمت و عقل به اربوک رئیس جلا دان پادشاه که برای کشتن حکیمان بابل بیرون میرفت، سخن گفت.

- ۱۵ واریوک سردار پادشاه را خطاب کرده، گفت: «رافرمان از حضور پادشاه چنین سخت است؟» آنگاه اریوک دانیال را از کیفیت امر مطلع ساخت. و دانیال داخل شده، از پادشاه درخواست نمود که مهلت به وی داده شود تا تعبیر را برای پادشاه اعلام نماید.
- ۱۷ پس دانیال به خانه خود رفته، رفقای خویش حننیا و میشائیل و عزریا را از این امر اطلاع داد، تا درباره این راز از خدای آسمانها رحمت بطلبند. میباید که دانیال و رفقایش با سایر حکیمان بابل هلاک شوند.
- ۱۹ آنگاه آن راز به دانیال در رویای شب کشف شد. پس دانیال خدای آسمانها را متبارک خواند.
- ۲۰ و دانیال متکلم شده، گفت: «سم خدا تا ابد لا باد متبارک باد زیرا که حکمت و توانایی از آن وی است.
- ۲۱ و او وقتها و زمانها را تبدیل میکند. پادشاهان را معزول مینماید و پادشاهان را نصب میکند. حکمت را به حکیمان مینماید و فطانت پیشه گان را تعلیم میدهد.
- ۲۲ اوست که چیزهای عمیق و پنهان را کشف مینماید. به آنچه در ظلمت است عارف مینماید و نور زدوی ساکن است.
- ۲۳ ای خدای پدران من تورا شکر میگویم و تسبیح میخوانم زیرا که حکمت و توانایی را به من عطا فرمودی و الان آنچه را که از تو درخواست کرده ایم به من اعلام نمودی چونکه ما را از مقصود پادشاه اطلاع دادی.»
- تعبیر خواب
- و از این جهت دانیال نزد اریوک که پادشاه او را به جهت هلاک ساختن حکمای بابل مامور کرده بود رفت، و به وی رسید، چنین گفت که «کای بابل را هلاک مساز. مرا به حضور پادشاه ببر و تعبیر را برای پادشاه بیان خواهم نمود.»
- آنگاه اریوک دانیال را بزودی به حضور پادشاه رسانید و وی را چنین گفت که «خصی را از اسیران بودا یافته ام که تعبیر را برای پادشاه بیان تواند نمود.»
- پادشاه دانیال را که به بلطشصر مسمی بود خطاب کرده، گفت: «یا تومی توانی خوابی را که دیدهام و تعبیرش را برای من بیان نمایی؟»
- دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: «ای زاری که پادشاه میطلبد، نه حکیمان نه جادوگران و نه جو سیان و نه منجمان میتوانند آن را برای پادشاه حل کنند.
- ۲۸ لیکن خدای در آسمان هست که کاشف اسرار می باشد و او نیکو که نصیر پادشاه را از آنچه در ایام آخر واقع خواهد شد اعلام نموده است. خواب تو و رویای سرت که در سترت دیده های این است:
- ای پادشاه فکرای تو بر سترت درباره آنچه بعد از این واقع خواهد شد به خاطر آمد و کاشف الاسرار، تو را از آنچه واقع خواهد شد مخبر ساخته است.
- ۳۰ و اما این راز من از حکمتی که من بیشتر از سایر زندگان دارم مکشوف نشده است، بلکه تا تعبیر پادشاه معلوم شود و فکرای خاطر خود را بدانی.
- ۳۱ تو ای پادشاه میدیدی و اینک تمثال عظیمی بود و این تمثال بزرگ که در خشنده گان آن بنیاید و منظر آن هولناک بود پیش روی تو بر باشد.
- ۳۲ سر این تمثال از طلای خالص و سینه و بازوهایش از نقره و شکم و رانهایش از برنج بود.
- ۳۳ و ساقهایش از آهن و پاهایش قدری از آهن و قدری از گل بود.
- ۳۴ و مشاهده مینمودی تا سنگی بدون دستها جدا شده، پاهای آهنین و گلین آن تمثال را زد و آنها را خرد ساخت.
- ۳۵ آنگاه آهن و گل و برنج و نقره و طلا با هم خرد شد و مثل گاه خرمن تابستانی گردیده، باد آنها را چنان برد که جایی به جهت آنها یافت نشد. و آن سنگ که تمثال رازده بود کوه عظیمی گردید و تمامی جهان را بر ساخت.
- ۳۶ خواب همین است و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهم نمود.
- ۳۷ ای پادشاه، تو پادشاه پادشاهان هستی زیرا خدای آسمانها سلطنت و اقتدار و قوت و حشمت به تو داده است.
- ۳۸ و در هر جایی که بنی آدم سکونت دارند حیوانات صحرا و مرغان هوا را به دست تو تسلیم نموده و تو را بر جمیع آنها مسلط گردانیده است. آن سر طلاتو هستی.
- ۳۹ و بعد از تو سلطنتی دیگر سترت از تو خواهد برخاست و سلطنت سومی دیگر از برنج که بر تمامی جهان سلطنت خواهد نمود.
- ۴۰ و سلطنت چهارم مثل آهن قوی خواهد بود زیرا آهن همچیز را خرد و نرم میسازد. پس چنانکه آهن همچیز را نرم میکند، همچنان آن نیز خرد و نرم خواهد ساخت.
- ۴۱ و چنانکه پایا و انگشتها را دیدی که قدری از گل کوزه گرو قدری از آهن بود، همچنان این سلطنت منقسم خواهد شد و قدری از قوت آهن در آن خواهد ماند موافق آنچه دیدی که آهن با گل سفالین آمیخته شده بود.
- ۴۲ و اما انگشتی پایا پاهایش قدری از آهن و قدری از گل بود، همچنان این سلطنت قدری قوی و قدری زود شکن خواهد بود.
- ۴۳ و چنانکه دیدی که آهن با گل سفالین آمیخته شده بود، همچنین اینها خویشتر را با ذریت انسان آمیخته خواهند کرد. اما به نحوی که آهن با گل مزوج نمی شود، همچنین اینها یکدیگر ملصق نخواهند شد.
- ۴۴ و در ایام این پادشاهان خدای آسمانها سلطنتی را که تا ابد لا باد زایل نشود، بر پا خواهد نمود و این سلطنت به قومی دیگر منتقل نخواهد شد، بلکه تمامی آن سلطنتها را خرد کرده، مغلوب خواهد ساخت و خودش تا ابد لا باد استوار خواهد ماند.
- ۴۵ و چنانکه سنگ را دیدی که بدون دستها از کوه جدا شده، آهن و برنج و گل و نقره و طلا را خرد کرد، همچنین خدای عظیم پادشاه را از آنچه بعد از این واقع میشود مخبر ساخته است. پس خواب صحیح و تعبیرش یقین است.»
- آنگاه نیکو که نصیر پادشاه به روی خود در افتاده، دانیال را بجهده نمود و امر فرمود که هدایا و عطریات برای او بگردانند.
- ۴۷ پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «درستی که خدای شما خدای خدایان و خداوند پادشاهان و کاشف اسرار است، چونکه تو قادر بر کشف این راز شده ای.»
- پس پادشاه دانیال را معظم ساخت و هدایای بسیار و عظیم به او داد و او را بر تمامی ولایت بابل حکومت داد و رئیس روسایر جمیع حکمای بابل ساخت.

۴۹ و دانیال از پادشاه درخواست نمود تا شدرک و میشک و عبدنغور را بر کارهای ولایت بابل نصب کرد و اما دانیال در دروازه پادشاه میبید.

تمثال طلا و تون آتش

نیوکد نصر پادشاه تمثالی از طلا که ارتفاعش شصت ذراع و عرضش شش ذراع بود ساخت و آن را در همواری در دروازه ولایت بابل نصب کرد.
۲ و نیوکد نصر پادشاه فرستاد که امر او و ساووالیان و اوران و خزانه داران و مشیران و ویکلان و جمیع سروران و ولایتها را جمع کنند تا به جهت تبرک تمثالی که نیوکد نصر پادشاه نصب نموده بود بیاید.

۳ پس امر او و ساووالیان و اوران و خزانه داران و مشیران و ویکلان و جمیع سروران و ولایتها به جهت تبرک تمثالی که نیوکد نصر پادشاه نصب نموده بود جمع شده، پیش تمثالی که نیوکد نصر نصب کرده بود ایستادند.

۴ و منادی به آواز بلند ندا کرده، میگفت: «ی قومها و امتها و زبانهای شما حکم است؛ که چون آواز کرناوسرا و عود و ریبط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنود، آنگاه به رو افتاده، تمثال طلا را که نیوکد نصر پادشاه نصب کرده است بچیده نماید.»

۶ و هر که به رو نیفتد و بچیده نماید در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب افکنده خواهد شد.»
لذا چون همه قومها آواز کرناوسرا و عود و ریبط و سنتور و هر قسم آلات موسیقی را شنیدند، همه قومها و امتها و زبانهای رو افتاده، تمثال طلا را که نیوکد نصر پادشاه نصب کرده بود بچیده نمودند.

۸ اما در آن وقت بعضی کلدانیان نزدیک آمده، بریهودیان شکایت آوردند، و به نیوکد نصر پادشاه عرض کرده، گفتند: «ی پادشاه تا به ابد زنده باش!

تو ای پادشاه فرمائی صادر نمودی که هر که آواز کرناوسرا و عود و ریبط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنود به رو افتاده، تمثال طلا را بچیده نماید.
۱۱ و هر که به رو نیفتد و بچیده نماید در میان تون آتش ملتهب افکنده شود.

۱۲ پس چند نفر بودند که ایشان را بر کارهای ولایت بابل گامشهای هستند، یعنی شدرک و میشک و عبدنغو. این اشخاصی پادشاه، تو را احترام نمی نمایند و خدایان تو را عبادت نمی کنند و تمثال طلا را که نصب نموده ای بچیده نمی نمایند.»

آنگاه نیوکد نصر با خشم و غضب فرمود تا شدرک و میشک و عبدنغور حاضر کنند. پس این اشخاص را در حضور پادشاه آوردند.
۱۴ پس نیوکد نصر ایشان را خطاب کرده، گفت: «ی شدرک و میشک و عبدنغو! آیا شما عهد خدایان مرا نمی پرستید و تمثال طلا را که نصب نموده ام بچیده نمی کنید؟»

الان اگر مستعد بشوید که چون آواز کرناوسرا و عود و ریبط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنود به رو افتاده، تمثالی را که ساختم بچیده نماید،

(بها) و اما اگر بچیده نمایند، در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب انداخته خواهید شد و کدام خدایی است که شمارا از دست من رهایی دهد.»
شدرک و میشک و عبدنغو در جواب پادشاه گفتند: «ی نیوکد نصر! در باره این امر ما را با کی نیست که تو را جواب دهیم.

۱۷ اگر چنین است، خدای ما که او را امیر ستم قادر است که ما را از تون آتش ملتهب برهاند و ما را از دست تو ای پادشاه خواهد رهایید.
۱۸ و اگر نه، ای پادشاه تو را معلوم باد که خدایان تو را عبادت نخواهیم کرد و تمثال طلا را که نصب نموده ای بچیده نخواهی نمود.»

آنگاه نیوکد نصر از خشم ملو گردید و هیئت چهار هاش بر شدرک و میشک و عبدنغو متغیر گشت و متکلم شده، فرمود تا تون را هفت چندان زیاده ترا عادتش بتابند.

۲۰ و به قویترین شجاعان لشکر خود فرمود که شدرک و میشک و عبدنغور را ببندند و در تون آتش ملتهب بیندازند.
۲۱ پس این اشخاص را در دروازه ها و جبهه ها و عمایها و سایر لباسهای ایشان بستند و در میان تون آتش ملتهب افکنند.

۲۲ و چون که فرمان پادشاه سخت بود و تون بینهایت تاییده شده، شعله آتش آن کسان را که شدرک و میشک و عبدنغور را داشته بودند کشت.
۲۳ و این سه مرد یعنی شدرک و میشک و عبدنغو در میان تون آتش ملتهب بسته افتادند.

آنگاه نیوکد نصر پادشاه در حیرت افتاد و یزودی هر چه تمامتر برخاست و مشیران خود را خطاب کرده، گفت: «ی یسه شخص نبستم و در میان آتش نینداختیم؟»
ایشان در جواب پادشاه عرض کردند که «حیح استای پادشاه!»

او در جواب گفت: «ی یک من چهار مرد میبینم که گشاده در میان آتش میخراهند و ضروری به ایشان رسیده است و منظر چهارمین شبیه پسر خدا است.»
پس نیوکد نصر به دهنه تون آتش ملتهب نزدیک آمد و خطاب کرده، گفت: «ی شدرک و میشک و عبدنغو! ای بندگان خدای تعالی بیرون شوید و بیایید.»
پس شدرک و میشک و عبدنغوز میان آتش بیرون آمدند.

۲۷ و امر او و ساووالیان و مشیران پادشاه جمع شده، آن مردان را دیدند که آتش به بدنهای ایشان اثری نکرده و موی از سر ایشان نسوخته و رنگ رای ایشان تبدیل نشده، بلکه بوی آتش به ایشان رسیده است.

آنگاه نیوکد نصر متکلم شده، گفت: «تبارک باد خدای شدرک و میشک و عبدنغو که فرشته خود را فرستاد و بندگان خویش را که بر او توکل داشتند و به فرمان پادشاه مخالفت ورزیدند و پدنه های خود را تسلیم نمودند تا خدای دیگری سوی خدای خویش را عبادت و بچیده نمایند، رهایی داده است.

۲۹ بنابراین فرمائی از من صادر شد که هر قوم و امت و زبان که حرف ناشایسته ای به ضد خدای شدرک و میشک و عبدنغو بگوید، پاره پاره شوند و خانه های ایشان به من بله مبدل گردد، زیرا خدایی دیگر نیست که بدین منوال رهایی تواند داد.»

آنگاه پادشاه (شدرک و میشک و عبدنغور را در ولایت بابل برتری داد.

خواب دوم نبوکد نصر

- از نبوکد نصر پادشاه، به تمامی قوما و امتهای بانها که بر تمامی زمین ساکنند سلامتی شما افزون باد!
 من مصلحت دانستم که آیات و معجزاتی را که خدای تعالی به من نموده است بیان نمایم.
- ۳ آیات اوچه قدر بزرگ و عجیب و غریب است. ملکوت او ملکوت جاودانی است و سلطنت او تا ابد الابد.
- ۴ من که نبوکد نصر هستم در خانه خود مطمئن و در قصر خویش خرم میبودم.
- ۵ خوابی دیدم که مرا ترسانید و فکرهایم در بسترم و رویاهای سرم مرا مضطرب ساخت.
- ۶ پس فرمانی از من صادر گردید که جمیع حکیمان بابل را به حضورم بیاورند تا تعبیر خواب را برای من بیان نمایند.
- ۷ آنگاه مجوسیان و جادوگران و کلدانیان و منجمان حاضر شدند و من خواب را برای ایشان بازگفتم لیکن تعبیرش را برای من بیان نتوانستند نمود.
- ۸ بالاخره دانیال که موافق اسم خدای من به بلطشصر مسمی است و روح خدایان قدوس در او میباشد، در آمد و خواب را به او بازگفتم.
- ۹ که «ی بلطشصر، رئیس مجوسیان، چون میدانم که روح خدایان قدوس در تو میباشد و هیچ سری برای تو مشکل نیست، پس خوابی که دیدهام و تعبیرش را به من بگو.
- رویاهای سرم در بسترم این بود که نظر کردم و اینک درختی در وسط زمین که ارتفاعش عظیم بود.
- ۱۱ این درخت بزرگ و قوی گردید و بلندیش تا به آسمان رسید و منظرش تا اقصای تمامی زمین بود.
- ۱۲ برگهایش جمیل و میوههاش بسیار و آذوقه برای همه در آن بود. حیوانات صحرا در زیر آن سایه گرفتند و مرغان هوا بر شاخههایش ماوا گردیدند و تمامی بشر از آن پرورش یافتند.
- ۱۳ در رویاهای سرم در بسترم نظر کردم و اینک پاسبانی و مقدسی از آسمان نازل شد،
- که به او از بلند نادار داد و چنین گفت: درخت را برید و شاخههایش را قطع نماید و برگهایش را بپوشانید و میوههایش را بر آید کننده سازید تا حیوانات از زیرش و مرغان از شاخههایش آواره گردند.
- ۱۵ لیکن کننده ریشههایش را بیاورد آن و برنج در زمین در میان سبزههای صحرا و گذارد و از شبنم آسمان تر شود و نصیب او از علف زمین با حیوانات باشد.
- ۱۶ دل او از انسانیت تبدیل شود و دل حیوان را به او بدهند و هفت زمان بر او بگذرد.
- ۱۷ این امر از فرمان پاسبانان شده و این حکم از کلام مقدسین گردیده است تا زندگان بدانند که حضرت متعال بر مالک آدمیان حکمرانی میکند و آن را بهر که میخواهد میدهد و پستترین مردمان را بر آن نصب مینماید.
- ۱۸ این خواب را من که نبوکد نصر پادشاه هستم دیدم و تو ای بلطشصر تعبیرش را بیان کن زیرا که تمامی حکیمان مملکت نتوانستند مرا از تعبیرش اطلاع دهند، اما تو ای چو که روح خدایان قدوس در تو میباشد.»
- آنگاه دانیال که به بلطشصر مسمی میباشد، ساعتی متعجب ماند و فکرهایش او را مضطرب ساخت. پس پادشاه متکلم شده، گفت: «ی بلطشصر خواب و تعبیرش تو را مضطرب سازد.» بلطشصر در جواب گفت: «ی آقای من! خواب از برای دشمنان و تعبیرش از برای خصمانت باشد.
- ۲۰ درختی که دیدی که بزرگ و قوی گردید و ارتفاعش تا به آسمان رسید و منظرش به تمامی زمین و برگهایش جمیل و میوههاش بسیار و آذوقه برای همه در آن بود و حیوانات صحرا زیرش ساکن بودند و مرغان هوا بر شاخههایش ماوا گردیدند، ای پادشاه آن درخت تو هستی زیرا که تو بزرگ و قوی گردیدهای و عظمت تو چنان افزوده شده است که به آسمان رسیده و سلطنت تو تا به اقصای زمین.
- ۲۲ و چون که پادشاه پاسبانی و مقدسی را دید که از آسمان نزول نموده، گفت: درخت را برید و آن را تلف سازید، لیکن کننده ریشههایش را بیاورد آن و برنج در زمین در میان سبزههای صحرا و گذارد و از شبنم آسمان تر شود و نصیبش با حیوانات صحرا باشد تا هفت زمان بر آن بگذرد،
- ای پادشاه تعبیر این است و فرمان حضرت متعال که بر آقا پادشاه وارد شده است همین است،
- که تو از میان مردمان خواهند آمد و مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود و تو را مثل گاو ان علف خواهند خورد و تو را از شبنم آسمان تر خواهند ساخت و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تا بدانی که حضرت متعال بر مالک آدمیان حکمرانی میکند و آن را بهر که میخواهد عطا میفرماید.
- ۲۶ و چون گفتند که کننده ریشههای درخت را و گذارد، پس سلطنت تو برایت برقرار خواهد ماند بعد از آنکه دانسته باشی که آسمانها حکمرانی میکنند.
- ۲۷ لذلای پادشاه نصیحت من تو را پسند آید و گاهان خود را به عدالت و خطای خویش را به احسان نمودن بر فقیران فدی بده که شاید باعث طول اطمینان تو باشد.»
- این همه بر نبوکد نصر پادشاه واقع شد.
- بعد از انقضای دوازده ماه او بالای قصر خسروی در بابل میخرامید.
- ۳۰ و پادشاه متکلم شده، گفت: «باین بابل عظیم نیست که من آن را برای خانه سلطنت به توانایی قوت و حشمت جلال خود بنا نمودم؟»
- این سخن هنوز بزرگان پادشاه بود که آوازی از آسمان نازل شده، گفت: «ی پادشاه نبوکد نصر به تو گفته میشود که سلطنت از تو گذشته است.
- ۳۲ و تو را از میان مردم خواهند راند و مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود و تو را مثل گاو ان علف خواهند خورد و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تا بدانی که حضرت متعال بر مالک آدمیان حکمرانی میکند و آن را بهر که میخواهد می دهد.»

در همان ساعت این امر بر نیوکد نصر واقع شد و از میان مردمان رانده شده، مثل گاوان علف میخورد و بدنش از شبنم آسمان تریشد تا موهایش مثل پره‌های عقاب بلند شد و ناخنهاش مثل چنگلهای مرغان گردید.

و بعد از انقضای آن ایام من که نیوکد نصر هستم، چشمان خود را بسوی آسمان برافراشتم و عقل من به من برگشت و حضرت متعال را متبارک خواندم و وحی سرمدی را تسبیح و حمد گفتم زیرا که سلطنت او سلطنت جاودانی و ملکوت او تابدا با داست.

۳۵ و جمیع ساکنان جهان هیچ شمرده میشوند و باجنود آسمان و سکنه جهان بروقی اراده خود عمل مینمایند و کسی نیست که دست او را باز دارد یا او را بگوید که چه میکنی.

۳۶ در همان زمان عقل من به من برگشت و به جهت جلال سلطنت من حشمت و زینت به من باز داده شد و مشیرانم و امرایم مرا طلبیدند و بر سلطنت خود استوار گردیدم و عظمت عظیمی بر من افزوده شد.

۳۷ الان من که نیوکد نصر هستم پادشاه آسمانها را تسبیح و تکبیر و حمد میگویم که تمام کارهای او حق و طریق‌های وی عدل است و کسانی که با تکبر راه میروند، او قادر است که ایشان را پست نماید.

نوشته‌الهی بر روی دیوار

- ۱ بلشصر پادشاه ضیافت عظیمی برای هزار نفر از امرای خود برپا داشت و در حضور آن هزار نفر شراب نوشید.
- ۲ بلشصر در کیف شراب امر فرمود که ظروف طلا و نقره را که جدش نیوکد نصر از هیکل او شرمیده بود بیاوردند پادشاه و امرایش و زوجهها و متعه‌هایش از آنها بنوشند.
- ۳ آنگاه ظروف طلا را که از هیکل خانه خدا که در اورشلیم است گرفته شده بود آوردند و پادشاه و امرایش و زوجهها و متعه‌هایش از آنها نوشیدند.
- ۴ شراب مینوشیدند و خدایان طلا و نقره و برنج و آهن و چوب و سنگ را تسبیح میخواندند.
- در همان ساعت انگشتهای دست انسانی بیرون آمد و در برابر شمعان بر گدیوار قصر پادشاه نوشت و پادشاه کف دست را که مینوشت دید.
- ۶ آنگاه هیئت پادشاه متغیر شد و فکرهایش او را مضطرب ساخت و بندهای کمرش سست شده، زانوهایش بهم میخورد.
- ۷ پادشاه به آواز بلند صد اذ که جادوگران و کلدانیان و منجمان را احضار نمایند. پس پادشاه حکیمان بابل را خطاب کرده، گفت: «که این نوشته را بخواند و تفسیرش را برای من بیان نماید به ارغوان ملبس خواهد شد و طوق زرین بر گردنش) هاده خواهد شد (و حاکم سوم در مملکت خواهد بود.»
- آنگاه جمیع حکمای پادشاه داخل شدند اما نتوانستند نوشته را بخوانند یا تفسیرش را برای پادشاه بیان نمایند.
- ۹ پس بلشصر پادشاه، بسیار مضطرب شد و هیئتش در او متغیر گردید و امرایش مضطرب شدند.
- ۱۰ اما ملکه به سبب سخنان پادشاه و امرایش به مهمانخانه درآمد و ملکه متکلم شده، گفت: «ای پادشاه تا به ابد زنده باش! فکرهایت تو را مضطرب نسازد و هیئت تو متغیر نشود.
- ۱۱ شخصی در مملکت تو هست که روح خدایان قدوس دارد و در ایام پدرت و روشنائی و فطانت و حکمت مثل حکمت خدایان در او پیدا شد و پدرت نیوکد نصر پادشاه یعنی پدرتوای پادشاه او را رئیس مجوسیان و جادوگران و کلدانیان و منجمان ساخت.
- ۱۲ چونکه روح فاضل و معرفت و فطانت و تعبیر خواها و محل معاها و گشودن عقد هاد را این دانیال که پادشاه او را به بلطشصر مسمی نمود یافت شد. پس حال دانیال طلبیده شود و تفسیرش را بیان خواهد نمود.»
- آنگاه دانیال را به حضور پادشاه آوردند و پادشاه دانیال را خطاب کرده، فرمود: «یا تو همان دانیال از اسیران یهود هستی که پدر پادشاه از یهود آورد؟ و در باره تو شنیده‌ام که روح خدایان در تو است و روشنائی و فطانت و حکمت فاضل در تو پیدا شده است.
- ۱۵ والا حکیمان و منجمان را به حضور من آوردند تا این نوشته را بخوانند و تفسیرش را برای من بیان کنند اما نتوانستند تفسیر کلام را بیان کنند.
- ۱۶ و من در باره تو شنیده‌ام که به نمودن تعبیرها و گشودن عقد هاد در میباشی. پس اگر بتوانی الان نوشته را بخوانی و تفسیرش را برای من بیان کنی به ارغوان ملبس خواهی شد و طوق زرین بر گردنت) هاده خواهد شد (و در مملکت حاکم سوم خواهی بود.»
- پس دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: «طایای تو از آن تو نباشد و انعام خود را به دیگری بده، لکن نوشته را برای پادشاه خواهم خواند و تفسیرش را برای او بیان خواهم نمود.
- ۱۸ اما توای پادشاه، خدای تعالی به پدرت نیوکد نصر سلطنت و عظمت و جلال و حشمت عطا فرمود.
- ۱۹ و به سبب عظمتی که به او داده بود جمیع قومها و امتهای او را از اول زبان و ترسان میبوندند. هر که را میخواست میکشت و هر که را میخواست زنده نگاه میداشت و هر که را میخواست بلند مینمود و هر که را میخواست پست مینساخت.
- ۲۰ لیکن چون دلش مغرور و روش سخت گردیده، تکبر نمود آنگاه از کسی سلطنت خویش به زیر افکنده شد و حشمت او را از او گرفتند.
- ۲۱ و از میان بنی آدم رانده شده، دلش مثل دل حیوانات گردید و مسکنش با گور خران شده، او را مثل گاوان علف میخورانیدند و جسدش از شبنم آسمان تری شد تا فهمید که خدای تعالی بر مملکت آدمیان حکمرانی میکند و هر که را میخواست بر آن نصب مینماید.
- ۲۲ و توای پسرش بلشصر! گرچه این همه را دانستی لکن دل خود را متواضع ننمودی.
- ۲۳ بلکه خویشنت را به ضد خدا و ندامت آنها بلند ساختی و ظروف خانه او را به حضور تو آوردند و تو و امرایت و زوجهها و متعه‌هایت از آنها شراب نوشیدید و خدایان نقره و طلا و برنج و آهن و چوب و سنگ را که نمی‌بینند و نمی‌شنوند (یعنی دانند تسبیح خواندی، اما آن خدایی را که روانت در دست او و تمامی راههایت از او میباشد، نخید ننمودی.

- ۲۴ پس این کف دست از جانب او فرستاده شد و این نوشته مکتوب گردید.
- ۲۵ و این نوشته‌ای که مکتوب شده است این است: منا منائقیل و فرسین.
- و تفسیر کلام این است: منا؛ خدا سلطنت تو را شمرده و آن را به انتهار سانیده است.
- ۲۷ ثقیل؛ در میزان سنجیده شده و ناقص در آمده‌ای.
- ۲۸ فرس؛ سلطنت تو تقسیم گشته و به مادیان و فارسیان بخشیده شده است.»
- آنگاه بلشصر امر فرمود تا دانیال را به ارغوان ملبس ساختند و طوق زرین بر گردنش (هادند) و در بارهاش ندا کردند که در مملکت حاکم سوم میباشد.
- ۳۰ در همان شب بلشصر پادشاه کلدانیان کشته شد.

چاه شیران

- و داریوش مادی در حالی که شصت و دو ساله بود سلطنت را یافت.
- ۲ و داریوش مصلحت دانست که صدویست و والی بر مملکت نصب نماید تا بر تمامی مملکت باشند.
- ۳ و بر آتپاسه وزیر که یکی از ایشان دانیال بود تا آن و ایلیان به ایشان حساب دهند و هیچ ضرری به پادشاه نرسد.
- ۴ پس این دانیال پرسید و روزی او و ایلیان تفوق جست زیرا که روح فاضل در او بود و پادشاه اراده داشت که او را بر تمامی مملکت نصب نماید.
- ۵ پس وزیران و والیان جهانه میجستند تا شکایتی در امور سلطنت بر دانیال بیاورند اما متوانستند که هیچ علقی یا تقصیری بیابند، چونکه او امین بود و خطایی یا تقصیری در او هرگز یافت نشد.
- ۶ پس آن اشخاص گفتند که «این دانیال هیچ علقی پیدا نخواهم کرد مگر اینکه آن را در باره شریعت خدایش در او بیابیم.»
- آنگاه این وزراء و والیان نزد پادشاه جمع شدند و او را چنین گفتند: «ی داریوش پادشاه تا به ابد زنده باش.»
- ۸ جمیع وزرای مملکت و روسا و والیان و مشیران و حاکمان با هم مشورت کرده‌اند که پادشاه حکمی استوار کند و قدغذ بلیغی نماید که هر کسی که تا سی روز از خدایی یا انسانی سواي توای پادشاه مسالتي نماید در چاه شیران افکنده شود.
- ۹ پسای پادشاه فرمان را استوار کن و نوشته را امضا فرما تا موافق شریعت مادیان و فارسیان که منسوخ نمی شود تبدیل نگردد.»
- بنابر این داریوش پادشاه نوشته و فرمان را امضا نمود.
- اما چون دانیال دانست که نوشته امضا شده است به خانه خود در آمد و بخیره‌های بالاخانه خود را به سمت اورشلم باز نموده، هر روز سه مرتبه زانو میزد و دعا مینمود و چنانکه قبل از آن عادت میداشت نزد خدای خویش دعای کرد و تسبیح میخواند.
- ۱۲ پس آن اشخاص جمع شده، دانیال را یافتند که نزد خدای خود مسالت و تضرع مینمایند.
- آنگاه به حضور پادشاه نزدیک شده، در باره فرمان پادشاه عرض کردند که «ی پادشاه آیا فرمائی امضا نمودی که هر که تا سی روز نزد خدایی یا انسانی سواي توای پادشاه مسالتي نماید در چاه شیران افکنده شود؟» پادشاه در جواب گفت: «این امر موافق شریعت مادیان و فارسیان که منسوخ نمی شود صحیح است.»
- پس ایشان در حضور پادشاه جواب دادند و گفتند که «این دانیال که از اسیران یهودا میباشد به توای پادشاه و به فرمانی که امضا نمودهای اعتنائی نماید، بلکه هر روز سه مرتبه مسالت خود را می نماید.»
- آنگاه پادشاه چون این سخن را شنید بر خویشتن بسیار خشمگین گردید و دل خود را به رهانیدن دانیال مشغول ساخت و تا غروب آفتاب برای استخلاص او سعی مینمود.
- ۱۶ آنگاه آن اشخاص نزد پادشاه جمع شدند و به پادشاه عرض کردند که «ی پادشاه بدان که قانون مادیان و فارسیان این است که هیچ فرمان باحکمی که پادشاه آن را استوار نماید تبدیل نشود.»
- پس پادشاه امر فرمود تا دانیال را بیاورند و او را در چاه شیران بیندازند و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «دای تو که او را پیوسته عبادت مینمائی تو را راهی خواهد داد.»
- و سنگی آورده، آن را بر دهنه چاه نهادند و پادشاه آن را به مهر خود و مهر امرای خویش مختم ساخت تا امر در باره دانیال تبدیل نشود.
- ۱۹ آنگاه پادشاه به قصر خویش رفته، شب را به روزی بسر برد و به حضور روی اسباب عیش و اورا نیوردند و خویش از او رفت.
- ۲۰ پس پادشاه صبح زود وقت طلوع فجر برخاست و به تعجیل به چاه شیران رفت.
- ۲۱ و چون نزد چاه شیران رسید به آواز حین دانیال را صدا زد و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «ی دانیال بنده خدای حی آیا خدایت که او را پیوسته عبادت مینمائی به رهانیدن از شیران قادر بودی است؟»
- آنگاه دانیال به پادشاه جواب داد که «ی پادشاه تا به ابد زنده باش!
- خدای من فرشته خود را فرستاده، دهان شیران را بسته تا به من ضرری نرسانند چونکه به حضور وی در من گاهی یافت شد و هم در حضور توای پادشاه تقصیری نورزیده بودم.»
- آنگاه پادشاه بی نهایت شادمان شده، امر فرمود که دانیال را از چاه بر آورند و دانیال را از چاه بر آورند و از آن جهت که بر خدای خود توکل نموده بود در او هیچ ضرری یافت نشد.
- ۲۵ و پادشاه امر فرمود تا آن اشخاص را که بر دانیال شکایت آورده بودند حاضر ساختند و ایشان را با پسران و زنان ایشان در چاه شیران انداختند و هنوز به ته چاه نرسیده بودند که شیران بر ایشان حمله آورده، همه استخوانهای ایشان را خرد کردند.
- ۲۶ بعد از آن داریوش پادشاه به جمیع قومها و امتهای با نهبانی که در تمامی جهان ساکن بودند نوشت که «لامتی شما افزون باد!

از حضور من فرمانی صادر شده است که در هر سلطنتی از ممالک من (ردمان) به حضور خدای دانیال لرزان و ترسان باشند زیرا که او خدای حی و تاابد الابد است. و ملکوت او بیوزال و سلطنت او غیر متناهی است.

۲۸ او است که نجات میدهد و میبهد و میباید و آیات و عجایب را در آسمان و در زمین ظاهر میسازد و او است که دانیال را از چنگ شیران رهایی داده است.»

پس این دانیال در سلطنت داریوش و در سلطنت کورش فارسی فیروز میبود.

خواب چهار وحش

در سال اول بلشصر پادشاه بابل، دانیال در بسترش خوابی و رویاهای سرش را دید. پس خواب را نوشت و کلیه مطالب را بیان نمود.

۲ پس دانیال متکلم شده، گفت: «بگهان در عالم رویا شده، دیدم که ناگاه چهار پاد آسمان بر روی عظیم تاختند.

۳ و چهار وحش بزرگ که مخالف یکدیگر بودند از در بایرون آمدند.

۴ اول آنها مثل شیر بود و پاهای عقاب داشت و من نظر کردم تا باهلیش کنده گردید و او از زمین برداشته شده، بر پاهای خود مثل انسان قرار داده گشت و دل انسان به او داده شد.

۵ و اینک وحش دوم دیگر مثل خرس بود و بر یک طرف خود بلند شد و در دهانش در میان دندانهایش سه دنده بود و وی را چنین گفتند: بر خیز و گوشت بسیار بخور.

۶ بعد از آن تگرستم و اینک دیگری مثل پلنگ بود که بر پشتش چهار بال مرغ داشت و این وحش چهار سر داشت و سلطنت به او داده شد.

۷ بعد از آن در رویاهای شب نظر کردم و اینک وحش چهارم که هولناک و مہیب و بسیار زور آور بود و دندانهای بزرگ آهنین داشت و باقیمانده را می خورد و پاره پاره میکرد و به پایهای خویش پایمال مینمود و مخالف همه وحوشی که قبل از او بودند بوده شاخ داشت.

۸ پس در این شاخها تامل مینمودم که در اینک از میان آنها شاخ کوچک دیگری برآمد و پیش رویش سه شاخ از آن شاخهای اول از ریش پکنده شد و اینک این شاخ چشمانی مانند چشم انسان و دهانی که به سخنان تکبرآمیز متکلم بود داشت.

«نظر میکردم تا کرسی برقرار شد و قدیم الایام جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک و عرش او شعله های آتش و چرخهای آن آتش ملتهب بود.

۱۰ نهری از آتش جاری شده، از پیش روی او بیرون آمد. هزاران هزار او را خدمت میکردند و کورها کورها حضور وی ایستاده بودند. دیوان بر پا شد و دفترها گشوده گردید.

۱۱ آنگاه نظر کردم بهسبب سخنان تکبرآمیزی که آن شاخ میگفت. پس تگرستم تا آن وحش کشته شد و جسد او هلاک گردیده، به آتش مشتعل تسلیم شد.

۱۲ اما سایر وحوش سلطنت را از ایشان گرفتند، لکن درازی عمر تا زمانی و وقتی به ایشان داده شد.

۱۳ و در رویای شب تگرستم و اینک مثل پسر انسان با بره های آسمان آمد و نزد قدیم الایام رسید و او را به حضور وی آوردند.

۱۴ و سلطنت و جلال و ملکوت به او داده شد تا جمیع قومها و امتهای او را خدمت نمایند. سلطنت او سلطنت جاودانی و بیوزال است و ملکوت او زایل نخواهد شد.

تعبیر خواب

«مار و ح من دانیال در جسد مدحوش شد و رویاهای سرم مرا مضطرب ساخت.

۱۶ و به یکی از حاضرین نزدیک شده، حقیقت این همه امور را زوی پرسیدم و او به من تکلم نموده، تفسیر امور را برای من بیان کرد، که این وحش عظیمی که در ایشان چهار است چهار پادشاه میباشد که از زمین خواهند برخاست.

۱۸ امامقدسان حضرت اعلی سلطنت را خواهند یافت و مملکت راتابه ابد و تا ابد الابد متصرف خواهند بود.

۱۹ آنگاه از روز دوشتم که حقیقت امر را در باره وحش چهارم که مخالف همه دیگران و بسیار هولناک بود و دندانهای آهنین و چنگالهای رنجین داشت و سایرین را میخورد و پاره پاره میکرد و به پایهای خود پایمال مینمود بدانم.

۲۰ و کیفیت ده شاخ را که بر سر او بود و آن دیگری را که برآمد و پیش روی او سه شاخ افتاد یعنی آن شاخی که چشمان دهانی را که سخنان تکبرآمیز میگفت داشت و نمایش او از رفتایش سختتر بود.

۲۱ پس ملاحظه کردم و این شاخ با مقدسان جنگ کرده، بر ایشان استیلا یافت.

۲۲ تاحینی که قدیم الایام آمد و دوری به مقدسان حضرت اعلی تسلیم شد و زمانی رسید که مقدسان ملکوت را به تصرف آوردند.

۲۳ پس او چنین گفت: وحش چهارم سلطنت چهارمین بر زمین خواهد بود و مخالف همه سلطنتها خواهد بود و تمامی جهان را خواهد خورد و آن را پایمال نموده، پاره پاره خواهد کرد.

۲۴ و ده شاخ از این مملکت، ده پادشاه میباشد که خواهند برخاست و دیگری بعد از ایشان خواهد برخاست و او مخالف او این خواهد بود و سه پادشاه را به زیر خواهد افکند.

۲۵ و سخنان به ضد حضرت اعلی خواهد گفت و مقدسان حضرت اعلی را ذلیل خواهد ساخت و قصد تبدیل نمودن زمانها و شرع خواهد نمود و ایشان تا زمانی و در زمان و نصف زمان به دست او تسلیم خواهند شد.

۲۶ پس دیوان بر پا خواهد شد و سلطنت او را از او گرفته، آن راتابه انتها تابه و تلف خواهند نمود.

۲۷ و ملکوت و سلطنت و حشمت مملکتی که زیر تمامی آسمانهاست به قوم مقدسان حضرت اعلی داده خواهد شد که ملکوت او ملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود.

۲۸ انتهای امرتابه اینجا است. فکراهی من دانیال مرا بسیار مضطرب نمود و هیتمت در من متغیر گشت، لیکن این امر را در دل خود نگاه داشتم.»

روای قوچ ویز

در سال سوم سلطنت بلشصر پادشاه، رویایی بر من دانیال ظاهر شد بعد از آنکه اول به من ظاهر شده بود.

۲ و در رویانظر کردم وی دیدم که من در دارالسلطنه شوشن که در ولایت عیلام میباشم بودم و در عالم رویا دیدم که نزد نهر اولای میباشم.

۳ پس چشمان خود را برافراشته، دیدم که ناگاه قوچی زدنهر ایستاده بود که دو شاخ داشت و شاخهایش بلند بود و یکی از دیگری بلند تر و بلند تر آنها آخر آمد.

۴ قوچ را دیدم که به سمت مغرب و شمال و جنوب شاخ میزد و هیچ وحشی با او مقاومت نتوانست کرد و کسی نبود که از دستش رهایی دهد و بر حسب رای خود عمل نموده، بزرگ میشد.

و حینی که متفکر میبودم یک بززی از طرف مغرب بر روی تمامی زمین میآمد و زمین را مس می کرد و در میان چشمانم بز شاخی معتبر بود.

۶ و به سوی آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را زدنهر ایستاده دیدم آمد و بشدت قوت خویش زد او دوید.

۷ و او را دیدم که چون نزد قوچ رسید با او بشدت غضبناک شده، قوچ را زد و هر دو شاخ او را شکست و قوچ را یارای مقاومت با وی نبود پس وی را به زمین انداخته، پایمال کرد و کسی نبود که قوچ را از دستش رهایی دهد.

۸ و بز نیز نهایت بزرگ شد و چون قوی گشت آن شاخ بزرگ شکسته شد و در جایش چهار شاخ معتبر سوی باهای اربعه آسمان برآمد.

۹ و از یکی از آنها یک شاخ کوچک برآمد و به سمت جنوب و مشرق و غمزمینا بسیار بزرگ شد.

و به ضد لشکر آسمان با قوی شده، بعضی از لشکر و ستارگان را به زمین انداخته، پایمال نمود.

۱۱ و به ضد سردار لشکر بزرگ شد و قربانی دایمی از او گرفته شد و مکان مقدس او منهدم گردید.

۱۲ و لشکری به ضد قربانی دایمی، بهسبب عصیان) و م به وی (داده شد و آن) شکر(استی را به زمین انداختند و او) واقف رای خود (عمل نموده، کامیاب گردید.

۱۳ و مقدسی را شنیدم که سخن میگفت و مقدس دیگری از آن یک که سخن میگفت، پرسید که رو بادریاره قربانی دایمی و معصیت مهلک که قدس و لشکر را به پایمال شدن تسلیم میکند تا بکی خواهد بود.

۱۴ و او به من گفت: «اد و هزارا و سیصد شام و صبح، آنگاه مقدس تطهیر خواهد شد.»

معنی رویا

و چون من دانیال رو بار دیدم و معنی آن را طلبیدم، ناگاه شبیه مردی زدن من بایستاد.

۱۶ و آواز آدمی را از میان (هر) اولای شنیدم که ندا کرده، میگفت: «ی جبرائیل این مرد را از معنی این رو یا مطلع ساز.»

پس او نزد جایی که ایستاده بودم آمد و چون آمد من ترسان شده، به روی خود در افتادم و او مرا گفت: «ی پسر انسان بدانکه این رو یا برای زمان آخر میباشد.»

و حینی که او با من سخن میگفت، من بر روی خود بر زمین در خواب سنگین میبودم و او مرا لمس نموده، در جایی که بودم میپاداشت.

۱۹ و گفت: «یک من تو را از آنچه در آخر غضب واقع خواهد شد اطلاع میدهم زیرا که انتظار زمان معین واقع خواهد شد.

۲۰ اما آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را دیدی پادشاهان مادیان و فارسیان میباشند.

۲۱ و آن بز نیز ستر پادشاه یونان میباشد و آن شاخ بزرگی که در میان دو چشمش بود پادشاه اول است.

۲۲ و اما آن شکسته شدن و چهار در جایش بر آمدن، چهار سلطنت از قوم او امانه از قوت او بر پا خواهند شد.

۲۳ و در آخر سلطنت ایشان چون گناه عاصیان به اتمام رسیده باشد، آنگاه پادشاهی سخت روی و در مکر ماها مر، خواهد برخاست.

۲۴ و قوت او عظیم خواهد شد، لیکن نه از توانایی خودش. و خرابیهای عجیب خواهد نمود و کامیاب شده، واقف رای خود (عمل خواهد نمود و عظماء و قوم مقدسان را هلاک خواهد نمود.

۲۵ و از نهارت او مگرد دستش پیش خواهد رفت و در دل خود مغرور شده، بسیاری را بگت هلاک خواهد ساخت و یا امیران مقاومت خواهد نمود، اما بدون دست، شکسته خواهد شد.

۲۶ پس رویایی که در باره شام و صبح گفته شد یقین است اما تو رو یا بر هم نه زیرا که بعد از ایام بسیار واقع خواهد شد.»

آنگاه من دانیال تا آنک زمان ضعیف و بچار شدم. پس برخاسته، بهکارهای پادشاه مشغول گردیدم، اما در باره رو یا متحیر ماندم و احدی معنی آن را نفهمید.

دعای دانیال

در سال اول داریوش بن اخشورش که از نسل مادیان و بر مملکت کلدانیان پادشاه شده بود.

۲ در سال اول سلطنت او، من دانیال، عدد سالهایی را که کلام خداوند در باره آنها به ارمیای نبی نازل شده بود از کتب فهمیدم که هفتاد سال در خرابی اورشلم تمام خواهد شد.

۳ پس روی خود را بسوی خداوند خدا متوجه ساختم تا باد عا و تضرعات و روزه و یلاس و خاکستر مسالت نمایم؛

و زدیوه خدای خود دعا کردم و اعتراف نموده، گفتم: «ی خداوند خدای عظیم و میب که عهد و رحمت را با بجان خویش و آنانی که فریض تو را حفظ

مینمایند نگاه میداری!

- ماگناه و عصیان و شرارت و ورزیده و ترمرد نموده و از او امر و احکام تو تجاوز کردیم.
- ۶ و به بندگانت اینبانی که به اسم تو به پادشاهان و سروران و پدران ما و به تمامی قوم زمین تنگنشد گوش نگرقتیم.
- ۷ ای خداوند عدالت از آن تو است و رسوایی از آن ما است. چنانکه امروز شده است از مردان یهودا و ساکنان اورشلیم و همه اسرائیلیان چه نزدیک و چه دور در همه زمینهایی که ایشان را به سبب خیانتی که به تو ورزید هاند در آنها پراکنده ساختهای.
- ۸ ای خداوند رسوایی از آن ما و پادشاهان و سروران و پدران ما است زیرا که به تو گناه ورزیدیم.
- ۹ خداوند خدای ما را رحمتها و مغفرتها است هر چند بدو گناه ورزیدیم.
- ۱۰ و کلام بیوه خدای خود را شنیدیم تا در شریعت او که به وسیله بندگانش اینبانی پیش ما گذارد سلوک نماییم.
- ۱۱ و تمامی اسرائیل از شریعت تو تجاوز نموده و روگردان شده، به آواز تو گوش نگرقتیم بنابرین لعنت و سوگندی که در تورات موسی بنده خدا مکتوب است بر ما مستولی گردیده، چونکه به او گناه ورزیدیم.
- ۱۲ و او کلام خود را که به ضدم ما و به ضد او را ما که بر ما دوری مینمودند گفته بود استوار نموده و بلای عظیمی بر ما وارد آورده است زیرا که زیر تمامی آسمان حادثهای واقع شده، مثل آنکه بر اورشلیم واقع شده است.
- ۱۳ تمامی این بلا بر وفق آنچه در تورات موسی مکتوب است بر ما وارد شده است، معهد از زدی بیوه خدای خود مسالت نمودیم تا از معصیت خود بازگشت نموده، راستی تو را بفهمیم.
- ۱۴ بنابراین خداوند برین بلا مرا قاق بوده، آن را بر ما وارد آورد زیرا که بیوه خدای مادر همه کارهایی که میکند عادل است اما ما به آواز او گوش نگرقتیم.
- «س الانای خداوند خدای ما که قوم خود را به دست قوی از زمین مصر بیرون آورده، اسمی برای خود پیدا کرده، چنانکه امروز شده است، ماگناه و ورزیده و شرارت نمودیم.»
- ۱۶ ای خداوند مسالت آنکه بر حسب تمامی عدالت خود خشم و غضب خویش را از شهر خود اورشلیم و از کوه مقدس خود برگردانی زیرا به سبب گناهان ما و معصیتهای پدران ما اورشلیم و قوم تو زده شده جاوران ما رسوا شده است.
- ۱۷ پس حالای خدای ما دعواتی بر بنده خود را اجابت فرما و روی خود را بر مقدس خویش که خراب شده است به خاطر خداوندیت متجلی فرما.
- ۱۸ ای خدایم گوش خود را فراگیر و بشنو و چشمان خود را باز کن و به خرابیهای ما و شهری که به اسم تو مسمی است نظر فرما، زیرا که ما متضرعات خود را نه برای عدالت خویش بلکه برای رحمتهای عظیم تو به حضور تویی نمایم.
- ۱۹ ای خداوند بشنو! ای خداوند ایستماع نموده، به عمل آور! ای خدای من به خاطر خودت تاخیر منماز را که شهر تو و قوم تو به اسم تو مسمی میباشد.»
- ظهور جبرائیل
- و چون من هنوز سخن میگفتم و دعای نمودم و به گاهان خود و گاهان قوم خویش اسرائیل اعتراف میکردم و متضرعات خود را برای کوه مقدس خدایم به حضور بیوه خدای خویش معروض میداشتم،
- چون هنوز در دعایم تکلم میکردم، آن مرد جبرائیل که او را در رویای اول دیده بودم بپسرت پرواز نموده، به هفت هدیه شام نزد من رسید، و مرا اعلام نمود و ما بن من متکلم شده، گفت: «ای دانیال الان من بیرون آمدم تا تو را فطانت و فهم بخشم.
- ۲۳ در ابتدای متضرعات تو امر صادر گردید و من آمدم تا تو را خبر دهم زیرا که تو بسیار محبوب هستی، پس در این کلام تا عمل کن و رویا را فهم نما.
- ۲۴ هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقدست مقرر میباشد تا تقصیرهای آنها تمام شود و گناهان آنها به انجام رسد و کفاره به جهت عصیان کرده شود و عدالت جاودانی آورده شود و رویا و نبوت مختوم گردد و قدس سال اقدس مسح شود.
- ۲۵ پس بدان و بفهم که از صدور فرمان به جهت تعمیر نمودن و بنا کردن اورشلیم تا (هور مسیح رئیس، هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود) و اورشلیم (با کوهها و حصار در زمانهای تنگی تعمیر و بنا خواهد شد.
- ۲۶ و بعد از آن شصت و دو هفته، مسیح منقطع خواهد گردید و از آن و نخواهد بود، بلکه قوم آن رئیس که میآید شهر و قدس را خراب خواهند ساخت و آخر او در آن سیلاب خواهد بود و تا آخر جنگ خرابیها معین است.
- ۲۷ و او را با انحناس بسیار در یک هفته عهد را استوار خواهند ساخت و در نصف آن هفته قربانی و هدیه را موقوف خواهد کرد و بر کنگر در جاسات خراب کنندهای خواهد آمد و مالی انبانی آنچه مقدر است بر خراب کنند ر بخته خواهد شد.»

روای «رد»

در سال سوم کورش پادشاه فارس، امری بردانیال که به بلطشصر مسمی بود کشف گردید و آن امر صحیح و مشقت عظیمی بود. پس امر را فهمید و رویا را دانست.

۲ در آن ایام من دانیال سه هفته تمام ماتم گرفتم.

۳ خورا ک لذیذ نخوردیم و گوشت و شراب به دهانم داخل نشد و تا تقضای آن سه هفته خویش را ندهین نمودم.

۴ و در روز بیست و چهارم ماه اول من بر کنار نهر عظیم یعنی دجله بودم.

۵ و چشمان خود را بر افراشته دیدم که ناگاه مردی ملبس به گان که کربندی از طرای او فایز بر کر خود داشت،

وجسد او مثل زبرد و روی وی مانند برق و چشمانش مثل شعله های آتش و بازوها و پاهایش مانند رنگ برنج صیقلی و آواز کلام او مثل صدای گروه عظیمی بود.

۷ من دانیال تنها آن روز یارادیدم و کسانی که همراه من بودند رویاراندیدند لیکن لرزش عظیمی برایشان مستولی شد و فرار کرده، خود را پنهان کردند.

۸ و من تنها ماندم و آن رویای عظیم را مشاهده مینمودم و قوت در من باقی نماند و خرمی من به ژمر دگی مبدل گردید و دیگر هیچ طاقت نداشتم.

۹ اما آواز سخنانش را شنیدم و چون آواز کلام او را شنیدم به روی خود بر زمین افتاده، بیوش گردیدم.

۱۰ که ناگاه دستی مرا لمس نمود و مرا بردوانو کفت دستبام بر خیزانید.

۱۱ و او مرا گفت: «ی دانیال مرد بسیار محبوب! کلامی را که من به تو میگویم فهم کن و بر پاهای خود بایست زیرا که الان نزد تو فرستاده شده ام.» و چون این کلام را به من گفت لرزان بایستادم.

و مرا گفت: «ی دانیال مترس زیرا از روز اول که دل خود را بر آن نهادی که بفهمی و به حضور خدای خود تواضع نمایی سخنان تو مستجاب گردید و من به سبب سخنان آمد هام.

۱۲ امارتیس مملکت فارس بیست و یک روز با من مقاومت نمود و می کائیل که یکی از روسای اولین است به اعانت من آمد و من در آنجا نزد پادشاهان فارس ماندم.

۱۴ و من آمدم تا تو را از آنچه در ایام آخر قوم تو واقع خواهد شد اطلاع دهم زیرا که این روز یاری ایام طویل است.»

و چون اینگونه سخنان را به من گفته بود به روی خود بر زمین افتاده، گنگ شدم.

۱۶ که ناگاه کسی به شبیه بنی آدم بهایم را لمس نمود و من دهان خود را گشوده، متکلم شدم و به آن کسی که پیش من ایستاده بود گفتم: «ی آقام این روز یار در شددیدی مراد گرفته است و دیگر هیچ قوت نداشتم.

۱۷ پس چگونه بنده آقام بنواند با آقام گفتگو نماید و حال آنکه از آن وقت هیچ قوت در من برقرار نبوده، بلکه نفس هم در من باقی نمانده است.»

پس شبیه انسانی بار دیگر مرا لمس نمود، تقویت داد،

و گفت: «ی مرد بسیار محبوب مترس! سلام بر تو باد و دلیر و قوی باش! چون این را به من گفت تقویت یافتم و گفتم: «ی آقام بگو زیرا که مرا قوت دادی.»

پس گفت: «ی امیدانی که سبب آمدن من نزد تو چیست؟ و الان بری گردم تا بار تیس فارس جنگ نماید و به مجرد پیرو رفتن اینک رئیس یونان خواهد آمد.

۲۱ لیکن تو را از آنچه در کتاب حق مرقوم است اطلاع خواهم داد و کسی غیر از تیس شمامیکائیل نیست که مرا به ضد اینها مدد کند.

«در سال اول داریوش مادی، من نیز

ایستاده بودم تا او را استوار سازم و قوت دهم.

پادشاهان شمال و جنوب

«الان تو را به راستی اعلام مینمایم. اینک سه پادشاه بعد از این در فارس خواهند برخاست و چهارمین از همه دولتند تر خواهد بود و چون به سبب

توانگری خویش قوی گرد همه را به ضد مملکت یونان بر خواهد انگیزت.

۳ و پادشاهی جبار خواهد برخاست و بر مملکت عظیمی سلطنت خواهد نمود و بر حسب اراده خود عمل خواهد کرد.

۴ و چون بر خیزد سلطنت او شکسته خواهد شد و بسوی پادشاهای اربعه آسمان تقسیم خواهد گردید. اما نه به ذریت او و نه موافق استقلالی که او میداشت،

زیرا که سلطنت او از ریشه پکنده شده و به دیگران غیر از ایشان داده خواهد شد.

۵ و پادشاه جنوب بایستی از سرداران خود قوی شده، بر او غلبه خواهد یافت و سلطنت او خواهد نمود و سلطنت عظیمی خواهد بود.

۶ و بعد از انقضای سالهای ایشان همدانستان خواهد شد و دختر پادشاه جنوب نزد پادشاه شمال آمده، با او مصالحه خواهد نمود. لیکن قوت بازوی خود

رانگاه خواهد داشت و او و بازویش برقرار نخواهد ماند و آن دختر و آنانی که او را خواهند آورد و پدرش و آنکه او را تقویت خواهد نمود در آن زمان تسلیم خواهند

شد.

«کسی از زومونه های ریشه هایش در جای او خواهد برخاست و بالشکری آمده، به قلعه پادشاه شمال داخل خواهد شد و با ایشان نگ (نموده، غلبه خواهد

یافت.

۸ و خدایان و تبهای ریخته شده ایشان را نیز با ظروف گرانهای ایشان از طلا و نقره به مصر به اسیری خواهند برد و سالهایی چند از پادشاه شمال دست خواهد برداشت.

۹ و به مملکت پادشاه جنوب داخل شده، باز به ولایت خود مراجعت خواهد نمود.

۱۰ و پسرانش بخار به خواهند نمود و گروهی از لشکرها عظیم را جمع خواهند کرد و ایشان داخل شده، مثل سیل خواهند آمد و عبور خواهند نمود و برگشته،

تابه قلعه او جنگ خواهند کرد.

۱۱ و پادشاه جنوب خشمناک شده، بیرون خواهد آمد و بیایوی یعنی پادشاه شمال جنگ خواهد نمود و وی گروه عظیمی بر پا خواهد کرد و آن گروه به دست

وی تسلیم خواهند شد.

۱۲ و چون آن گروه برداشته شود، دلش مغرور خواهد شد و کرورهارا هلاک خواهد ساخت اما قوت نخواهد یافت.

۱۳ پس پادشاه شمال مراجعت کرده، لشکری عظیم تر از او را بر پا خواهد نمود و بعد از انقضای مدت سالها بالشکری عظیمی و دولت فراوانی خواهد آمد.

۱۴ و در آنوقت بسیاری پادشاه جنوب مقاومت خواهند نمود و بعضی از ستمکیشان قوم تو خوشتر از را خواهند برافراشت تا با او اربابت نمایند اما ایشان

خواهند افتاد.

«س پادشاه شمال خواهد آمد و دستگرا هار با نموده، شهر حصار دار را خواهد گرفت و نه افواج جنوب و نه برگزیدگان او برای مقاومت خواهند داشت بلکه

وی را هیچ یاری مقاومت نخواهد بود.

- ۱۶ و آنکس که به ضدوی میآید بر حسب رضامندی خود عمل خواهد نمود و کسی نخواهد بود که باوی مقاومت تواند نمود پس در نغز مینها توقف خواهد نمود و آن بهدست وی تلف خواهد شد.
- ۱۷ و عزیمت خواهد نمود که باقوت تمامی مملکت خویش داخل بشود و باوی مصالحه خواهد کرد و او دختر زنان را به وی خواهد داد تا آن را هلاک کند. اما او ثابت نخواهد ماند و از آن او نخواهد بود.
- ۱۸ پس بسوی جزیرهها توجه خواهد نمود و بسیاری از آنها را خواهد گرفت. لیکن سرداری سرزنش او را باطل خواهد کرد، بلکه انتقام سرزنش او را از او خواهد گرفت.
- ۱۹ پس بسوی قلعههای زمین خویش توجه خواهد نمود اما لغزش خواهد خورد و افتاده، ناپدید خواهد شد.
- «س در جای او عاملی خواهد برخاست که جلال سلطنت را از میان خواهد برداشت لیکن در اندک ایامی او نیز هلاک خواهد شد نه به غضب و نه به جنگ.
- ۲۱ و در جای او حقیری خواهد برخاست اما جلال سلطنت را به وی نخواهد داد و او ناگهان داخل شده، سلطنت را با حیلها خواهد گرفت.
- ۲۲ و سیل افواج و رئیس عهد نیز از حضور او رفته و شکسته خواهند شد.
- ۲۳ و از وقتی که ایشان باوی همدستان شده باشند او به حیل رفتار خواهد کرد و با جمعی قلیل افزاشته و بزرگ خواهد شد.
- ۲۴ و ناگهان به برومندترین بلاد وارد شده، کارهایی را که نه پدران و نه پدران پدرانش کرده باشند بجا خواهد آورد و غارت و غنیمت و اموال را به ایشان بذل خواهد نمود و به ضدشدهای حصاردار تدبیرها خواهد نمود، لیکن اندک زمانی خواهد بود.
- ۲۵ و قوت و دل خود را با لشکر عظیمی به ضد پادشاه جنوب بر خواهد انداخت و پادشاه جنوب با فوجی بسیار عظیم و قوی تهبه جنگ خواهد دید اما ایاری مقاومت نخواهد داشت زیرا که به ضد او تدبیرها خواهند نمود.
- ۲۶ و آنانی که خوراک او را می خوردند او را شکست خواهند داد و لشکر او تلف خواهد شد و بسیاری کشته خواهند افتاد.
- ۲۷ و دل این دیو پادشاه به بدی مایل خواهد شد و بر یک سفره دروغ خواهند گفت، اما پیش نخواهد رفت زیرا که هنوز آنتها برای وقت معین خواهد بود.
- ۲۸ پس با اموال بسیاری به زمین خود مراجعت خواهد کرد و دوش به ضد عهد مقدس جازم خواهد بود پس (رحسب اراده خود) عمل نموده، به زمین خود خواهد برگشت.
- ۲۹ و در وقت معین مراجعت نموده، به زمین جنوب وارد خواهد شد لیکن آخرش مثل اولش نخواهد بود.
- ۳۰ و کشتیها از کتبم به ضد او خواهند آمد لهذا مایوس شده، رو خواهد تافت و به ضد عهد مقدس خشمناک شده، (رحسب اراده خود) مل خواهد نمود و برگشته به آنانی که عهد مقدس را ترک میکنند توجه خواهد نمود.
- ۳۱ و افواج از جانب او برخاسته، مقدس حصین را نجس خواهند نمود و قربانی سوختنی دایمی را موقوف کرده، رجاست ویرانی را بر پا خواهند داشت.
- ۳۲ و آنانی را که به ضد عهد شرارت میورزند با مکرها آفر خواهد کرد. اما آنانی که خدای خویش را میشناسند قوی شده، (ارهای عظیم) خواهند کرد.
- ۳۳ و حکیمان قوم بسیاری را تعجب خواهند داد، لیکن ایامی چند به شمشیر و آتش و اسیری و تاراج خواهند افتاد.
- ۳۴ و چون بیفتند نصرت کمی خواهند یافت و بسیاری با فرب به ایشان ملحق خواهند شد.
- ۳۵ و بعضی از حکیمان به جهت امتحان ایشان لغزش خواهند خورد که تا وقت آخر طاهر و سفید بشوند زیرا که زمان معین هنوز نیست.
- پادشاهانی که خود را برمی افرازند
- «آن پادشاه موافق اراده خود عمل نموده، خویشتر را بر همه خدایان افزاشته و بزرگ خواهد نمود و به ضد خدای خدایان بختن عجیب خواهد گفت و تا انتهای غضب کامیاب خواهد شد زیرا آنچه مقدس را است به وقوع خواهد پیوست.
- ۳۷ و به خدای پدران خود و به فضیلت زنان اعتنا نخواهد نمود، بلکه بهیچ خدا اعتنا نخواهد نمود زیرا خویشتر از همه بلند تر خواهد شمرد.
- ۳۸ و در جای او خدای قلعهها را تکرم خواهد نمود و خدایانی را که پدران او را نشناختند با طلا و نقره و سنگهای گرانبها و نفایس تکرم خواهد نمود.
- ۳۹ و با قلعههای حصین مثل خدای پیگانه عمل خواهد نمود و آنانی را که بدو اعتراف نمایند در جلال ایشان خواهد افزود و ایشان را بر اشخاص بسیار تسلط خواهد داد و زمین را برای اجرت (ایشان) تقسیم خواهد نمود.
- «در زمان آخر پادشاه جنوب باوی مقاتله خواهد نمود و پادشاه شمال با اربها و سواران و کشتیهای بسیار مانند گرد باد به ضد او خواهد آمد و به زمینها سیلان کرده، از آنها عبور خواهد کرد.
- ۴۱ و به نغز مینها وارد خواهد شد و بسیاری خواهند افتاد اما این یعنی اودوم و موآب و روسای بنی عمون از دست او خلاصی خواهند یافت.
- ۴۲ و دست خود را بر کشورهای راز خواهد کرد و زمین مصر رهائی نخواهد یافت.
- ۴۳ و برخانهای طلا و نقره و بر همه نفایس مصر استیلا خواهد یافت و لبیان و حبشیان در موبک او خواهند بود.
- ۴۴ لیکن اخبار از مشرق و شمال او مضطرب خواهد ساخت، لذا با خشم عظیمی بیرون رفته، اشخاص بسیاری را تابه کرده، با لکل هلاک خواهد ساخت.
- ۴۵ و خیمههای ملوگانه خود را در کوه مجید مقدس در میان دود را بر پا خواهد نمود، لیکن به اجل خود خواهد رسید و معینی نخواهد داشت.
- زمان آخر
- «در آن زمان میکائیل، امیر عظیمی که برای پسران قوم تو ایستاده است خواهد برخاست و چنان زمان تنگی خواهد شد که از حیثی که امتی به وجود آمده است تا مر و زنیو در آن زمان هریک از قوم تو که در دفتر مکتوب یافت شود دستگار خواهد شد.
- ۲ و بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده اند بیدار خواهند شد، اما اینان به جهت حیات جاودانی و آنان به جهت نجات و حقارت جاودانی.
- ۳ و حکیمان مثل روشنائی افلاک خواهند درخشید و آنانی که بسیاری را به راه عدالت رهبری مینمایند مانند ستارگان خواهند بود تا بدالاباد.
- ۴ اما تو ای دانیال کلام را مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن. بسیاری بسرعت تردد خواهند نمود و علم افزوده خواهد گردید.»

پس من دانیال نظر کردم و اینک دو نفر دیگری که به اینطرف و دیگری به آنطرف نهر ایستاده بودند.

۶ و یکی از ایشان به آن مرد ملبس به کتان که بالای آبهای نهر ایستاده بود گفت: «تتهای این عجیب تابکی خواهد بود؟»
و آن مرد ملبس به کتان را که بالای آبهای نهر ایستاده بود شنیدم که دست راست و دست چپ خود را بسوی آسمان برافراشته، به حی ابدی قسم خورد که

برای زمانی و دو زمان و نصف زمان خواهد بود و چون پراکنندگی قوت قوم مقدس به انجام رسد، آنگاه همه این امور به اتمام خواهد رسید.

و من شنیدم اماد درک نکردم پس گفتم: «ی آقایم آخرین امور چه خواهد بود؟»

او جواب داد که «ی دانیال بروزیر این کلام تا زمان آخر مخفی و محتوم شده است.

۱۰ بسیاری طاهر و سفید و مصفی خواهند گردید و شیران شرارت خواهند ورزید و هیچ کدام از شیران نخواهند فهمید لیکن حکیمان خواهند فهمید.

۱۱ و از هنگام موقوف شدن قربانی دائمی و نصب نمودن رجاست ویرانی، هزار و دو بیست و نود روز خواهد بود.

۱۲ خوشبحال آنکه انتظار کشد و به هزار و سیصد و سی و پنج روز رسد.

۱۳ اما تو تا به آخرت بروزیرا که مستریخ خواهی شد و در آخرین ایام در نصیب خود قایم خواهی بود.»

کتاب هوشع نبی

کلام خداوند که در ایام عزای یوتام و

آحاز و حزقیل یاد شاهان یهود و در ایام برعام بن یوآش پادشاه اسرائیل، بر هوشع بن یبیری نازل شد.

همسر و اولاد هوشع

ابتدای کلام خداوند به هوشع. خداوند به هوشع گفت: «روزی زانیه و اولاد زنا کار برای خود بگیر زیرا که این زمین از خداوند برگشته، سخت زنا کار شده‌اند.»

پس رفت و جو مرد ختر د بلایم را گرفت و او حامله شده، پسری برایش زاید.

۴ و خداوند وی را گفت: «و ریز عیال نام بنه زیرا که بعد از اندک زمانی انتقام خون زیز عیال را از خاندان ییوخواهم گرفت و مملکت خاندان اسرائیل را تلف خواهم ساخت.»

۵ و در آن روز کان اسرائیل را در وادی زیز عیال خواهم شکست.»

پس بار دیگر حامله شده، دختری زاید و او وی را گفت: «و الورو حامه نام بگذار، زیرا بار دیگر بر خاندان اسرائیل رحمت نخواهم فرمود، بلکه ایشان را از میان بالکل خواهم برداشت.»

۷ لیکن بر خاندان یهود رحمت خواهم فرمود و ایشان را به یوه خدای ایشان نجات خواهم داد و ایشان را به کان و شمشیر و جنگ و اسبان و سواران نخواهم رها نید.»

و چون لور و حامه را از شیر یاز داشته بود، حامله شده، پسری زاید.

۹ و او گفت: «ام او را لورعی بخوان زیرا که شما قوم من نیستید و من (دای) شما نیستم.»

۱۰ لیکن شماره بنیاسرائیل مثل ریگ دریا خواهد بود که نتوان پیچود و نتوان شمرد و در مکانی که به ایشان گفته میشد شما قوم من نیستید، در آنجا گفته خواهد شد پسران خدای حی میباشید.

۱۱ و بنی یهود و بنیاسرائیل با جمع خواهند شد و یک رئیس به جهت خود نصب نموده، از آن زمین بر خواهند آمد زیرا که روز زیز عیال، روز عظیمی خواهد بود.»

توبیخ اسرائیل و تفقد از او

به برادران خود عمی بگوید و به خواهران خویش روحاها!

مخاچه نمائید! با مادر خود مخاچه نمائید زیرا که اوزن من نیست و من شوهر او نیستم. لهذا زنا ی خود را از پیش رویش و فاحشگی خویش را از میان پستان پایش رفع بنمائید.

۳ مبادارخت او را کنده، وی را برهنه تمام و او را مثل روز و لادش گردانیده، مانند بیابان و اگدارم و مثل زمین خشک گردانیده، به تشنگی بکشم.

۴ و بر پسرانش رحمت نخواهم فرمود چونکه فرزندان زنا میباشند.

۵ زیرا مادر ایشان زنا نموده و والده ایشان بیشرمی کرده است که گفت: «عقب عاشقان خود که نان و آب و پشم و گان و روغن و شربت به من داده اند نخواهم رفت.»

بنابراین، راه تو را به خارها خواهم بست و گرد و دیواری بنا خواهم نمود تا راههای خود را بناید.

۷ و هر چند عاشقان خود را تعاقب نمائید به ایشان نخواهد رسید و هر چند ایشان را بطلبید نخواهد یافت. پس خواهد گفت: «بروم و نزد شوهر نخستین خود برمی گردم زیرا در آنوقت از کنون مرا خوشتر میگذشت.»

اما او نمی دانست که من بودم که گندم و شیر و روغن را به او میدادم و نقره و طلائی را که برای بعل صرف میکردند برایش میافزودم.

۹ پس من گندم خود را در فصلش و شیر و روغن خود را در موسمش باز خواهم گرفت و پشم و گان خود را که میبایست برهنگی او را پوشانند بر خواهم داشت.

۱۰ و الان قیاحت او را به نظر عاشقانش منکشف خواهم ساخت و احدی او را از دست من نخواهد رها نید.

۱۱ و تمامی شادی او و وعیدها و هلاکها و سبتهای او جمع مواشمش را موقوف خواهم ساخت.

۱۲ و موها و انجیرهایش را که گفته بود اینها اجرت من میباشد که عاشقانم به من داده‌اند، ویران خواهم ساخت و آنها را جنگل خواهم گردانید تا حیوانات صحر آنها را بخوردند.

و خداوند میگوید که: انتقام روزهای بعلم را از او خواهم کشید که برای آنها بخوری سوزانید و خوشیشتن را به گوشوارها و زورهای خود آرایش داده، از عقب عاشقان خود می رفت و مرا فراموش کرده بود.

۱۴ بنابراین اینک او را فریفته، به بیابان خواهم آورد و سخنان دلا و یزیه او خواهم گفت.

۱۵ و تا کستانهایش را از آنجا به وی خواهم داد و وادی غمخور را به دروازه امید بدل خواهم ساخت (و در آنجا مانند ایام جوانیاش و مثل روزیرون آمدنش از زمین مصر خواهد سراید.

و خداوند میگوید که: «آن روز مرا ایثی) عنی شوهر من (خواهد خواند و دیگر مرا بعلی نخواهد گفت،

زیرا که نامهای بعلم را زده‌اندش دور خواهم کرد که بار دیگر به نامهای خود مذکور نشوند.

۱۸ و در آن روز به جهت ایشان با حیوانات صحرا و مرغان هوا و حشرات زمین عهد خواهم بست و کان و شمشیر و جنگ را از زمین خواهم شکست و ایشان را به امنیت خواهم خوابانید.

۱۹ و تورا به باد نامزد خود خواهم ساخت و تورا به عدالت و انصاف و رافت و رحمانیت نامزد خود خواهم گردانید.

۲۰ و چون تورا به امانت نامزد خود ساختم آنگاه یهوه را خواهی شناخت.»

و خداوند میگوید: «ن خطاب خواهم کرد، آسمانها را خطاب خواهم کرد و آنها زمین را خطاب خواهند کرد.

۲۲ و زمین گندم و شیره و روغن را خطاب خواهد کرد و آنها نیز زرع را خطاب خواهند کرد.

۲۳ و اورا برای خود در زمین خواهم کشت و پرلور و حومه رحمت خواهم فرمود و یهوه لوعمی خواهم گفت تو قوم من هستی و او جواب خواهد داد تو خدای من میباشی.»

هوشع وزن زانیه

و خداوند مرا گفت: «اردیگر پروونی را که محبوسه شوهر خود وزانیه میباشد دوست بدار، چنانکه خداوند بنیاسرائیل را دوست میدارد بآنکه ایشان به خدایان غیر ما یل میباشند و قرصهای کشمش را دوست میدارند.»

پس اورا برای خود به پانزده مثقال نقره و یک حومر و نصف حومر جوخر دیدم،

و اورا گفتم: «رای من روزهای بسیار توقف خواهی نمود و زنا مکن و از آن مرد دیگر مباش و من نیز از آن تو خواهم بود.»

زیرا که بنیاسرائیل ایام بسیاری بدون پادشاه و بدون رئیس و بدون قربانی و بدون تمثال و بدون ایفود و تراقیم خواهند ماند.

۵ و بعد از آن بنیاسرائیل باز گشت نموده، یهوه خدای خویش و پادشاه خود داد او در خواهد طلبید و در ایام باز پسین بسوی خداوند و احسان و باترس خواهند آمد.

مخاکمه اسرائیل

ای بنیاسرائیل کلام خداوند را بشنوید زیرا خداوند را با ساکنان زمین مخاکمهای است چونکه نه راستی و نه رافت و نه معرفت خدا در زمین میباشد.

۲ بلکه لغت و دروغ و قتل و دزدی و زنا کاری، و تعدی مینمایند و خونی زری به خونریزی ملحق میشود.

۳ بنابراین، زمین ماتم میکند و همه ساکنان با حیوانات صحرا و مرغان هوا کاهیده میشوند و ماهیان در یاب نیز تلف میگردند.

۴ اما احدی مجادله ننماید و احدی تو بیخ نکند، زیرا که قوم تو مثل مجادله کنندگان با کاهنان میباشد.

۵ و تو در وقت روز خواهی لغزید و بوی نیز با تو در وقت شب خواهد لغزید و من مادر تو را هلاک خواهم ساخت.

قوم من از عدم معرفت هلاک شده اند. چونکه تو معرفت را ترک نمودی من نیز تو را ترک نمودم که برای من کاهن نشوی و چونکه شریعت خدای خود را فراموش کردی من نیز فرزندان تو را فراموش خواهم نمود.

۷ هر قدر که ایشان افزوده شدند، همان قدر به من نگاه ورزیدند. پس جلال ایشان را به رسوایی مبدل خواهم ساخت.

۸ گناه قوم مرا خوراک خود ساختند و دل خویش را به عصیان ایشان مشغول نمودند.

۹ و کاهنان مثل قوم خواهند بود و عقوبت راههای ایشان را بر ایشان خواهم رسانید و جزای اعمال ایشان را به ایشان خواهم داد.

۱۰ و خواهند خورد اما سیر نخواهد شد و زنا خواهند کرد، اما افزوده نخواهند گردید زیرا که عبادت خداوند را ترک نمودند.

۱۱ زنا و شراب و شیره دل ایشان را میریاید.

قوم من از چوب خود مسئله میکنند و عصبی ایشان بدیشان خبر میدهد. زیرا که روح زنا کاری ایشان را گمراه کرده است و از اطاعت خدای خود زنا کرده اند.

۱۳ بر قله های کوهها قربانی میگذرانند و بر تپها زرد رختان بلوط و سفید داروون، چونکه سایه خوب دارد، بخوری سوزانند. از این جهت دختران شما زنا می کنند و عروسهای شما فاحشه گری مینمایند.

۱۴ و من دختران شما را حینی که زنا میکنند و عروسهای شما را حینی که فاحشه گری مینمایند سزا نخواهم داد زیرا که خود ایشان با زانیهها عزت میگردانند و با فاحشهها قربانی میگذرانند. پس قومی که فهم ندارند خواهند افتاد.

ای اسرائیل اگر تو نامی کنی، یهودا مرتکب جرم نشود. پس به جلیجلان نزد یهوه بیت آون بر نیاید و یهوه حیات یهوه قسم نخورد.

۱۶ به بدرستی که اسرائیل مثل گاوسرکش، سرکشی نموده است. الان خداوند ایشان را مثل برههادر مرتع وسیع خواهد چرانید.

۱۷ افرایم به بیامصق شده است؛ پس اورا و گذارید.

۱۸ حینی که بزیم ایشان تمام شود مرتکب زنا میشوند و حاکمان ایشان افتتاح را بسیار دوست میدارند.

۱۹ باد ایشان را در بالهای خود فرو خواهد پیچید و ایشان از قربانی های خویش نخل خواهند شد.

داوری بر اسرائیل

ای کاهنان این را بشنوید و ای خاندان اسرائیل اصغما نماید و ای خاندان پادشاهان گوش گیرید، زیرا که این فتوی برای شماست چونکه شما در مصفیه دام شدید و توری گسترده شده، بر تابور.

۲ عاصیان در کشتزار مبالغه نمودند؛ پس من همگی ایشان را تادیب خواهم نمود.

۳ من افرایم را میشناسم و اسرائیل از من مخفی نیست زیرا که حال، تو ای افرایم مرتکب زنا شده ای و اسرائیل خویشتن را نجس ساخته است.

- ۴ کارهای ایشان مانع میشود که بسوی خدا بازگشت نمایند چونکه روح زنا کاری در قلب ایشان است و خداوند را نمی شناسند.
- ۵ و نقر اسرائیل پیش روی ایشان شهادت میدهد. اسرائیل و افرایم در گاه خود میبغزند و بهر دو پادشاه همراهِ ایشان خواهد لغزید.
- ۶ گو سفندان و گاوگان خود را میآورند تا خداوند را بطلبند، اما او را نخواهند یافت چونکه خود را از ایشان دور ساخته است.
- ۷ به خداوند خیانت ورزید هاند زیرا فرزندان اجنبی تولید نمود هاند. الان هلاکها ایشان را باملکه های ایشان خواهد بعید.
- در جبهه کرنا و در راه سرنابوایزید و در بیت آون صدایزید در عقب توای بنیامین.
- افرایم در روز عتاب خراب خواهد شد. در میان اسباط اسرائیل به یقین اعلام نمودم.
- ۱۰ سروران اسرائیل مثل نقل کنندگان حدود میباشند. پس خشم خویش را مثل آب برایشان خواهم ریخت.
- ۱۱ افرایم مقهور شده و در داوری کوفته گردیده است زیرا که به پیروی تقالید خرسندی باشد.
- ۱۲ بنابراین من برای افرایم مثل بید شده ام و برای خاندان یهودا مانند پوسیدگی.
- ۱۳ چون افرایم بیماری خود را یهودا جراححت خویش را دیدند، افرایم به آشور رفته و زرد پادشاهی که دشمن بود فرستاده است اما او شمارا شفائی نتواند داد و جراححت شمارا التیام نتواند نمود.
- ۱۴ و من برای افرایم مثل شیرو برای خاندان یهودا مانند شیر زبانی خواهم بود. من خودم خواهم در دیدورفته خواهم بود و در هاند های نخواهد بود.
- ۱۵ من روانه شده، به مکان خود خواهم برگشت تا ایشان به عصیان خود اعتراف نموده، روی مرا بطلبند. در تنگی خود صبح زود مرا خواهند طلبید.
- توبه نکردن اسرائیل
- بیاید نزد خداوند بازگشت نمایم زیرا که او دیده است و ما را شفا خواهد داد؛ او زده است و ما را شکسته بندی خواهد نمود.
- ۲ بعد از دوروز ما زنده خواهد کرد. در روز سوم ما را خواهد بر خیزانید و در حضور او زیست خواهیم نمود.
- ۳ پس خداوند را بشناسیم و به وجود جهد معرفت او را تعاقب نمایم. طلوع او مثل فجر یقین است ویر ما مثل باران و مانند باران آخر که زمین را سیراب میکند خواهد آمد.
- ای افرایم با تو چه کنم؟ ای یهودا با تو چه کنم؟ زیرا نیکویی تو مثل ابرهای صبح و مانند شبیم است که بزودی میگردد.
- ۵ بنابراین من ایشان را بسوی اربابینا قطع نمودم و به سخنان دهان خود ایشان را کشتم و داوری من مثل نور ساطع میشود.
- ۶ زیرا که رحمت را پسند کردم و نه قربانی را و معرفت خدا را بیشتر از قربانی های سوختنی.
- ۷ اما ایشان مثل آدم از عهد تجا و ز نمودند و در آنجا به من خیانت ورزیدند.
- ۸ جلعاد شهر گاهکاران و خون آلود است.
- ۹ و چنانکه رهنان برای مرد در کمین میباشند، همچنان جمعیت کاهنان در راه شکیم میکشند زیرا که ایشان مرتکب قباحت شده هاند.
- ۱۰ در خاندان اسرائیل عملی هولناک دیدم؛ افرایم در آنجا مرتکب زنا شده، اسرائیل خویشتن را نجس ساخته است.
- ۱۱ و برای توتیزی یهودا حصادی معین شده است هنگامی که اسیری قوم خود را خواهم برگردانید.
- چون اسرائیل را شفا میدادم، آنگاه نگاه افرایم و شرارت سامره منکشف گردید، زیرا که مرتکب فریب شده هاند. دزدان داخل میشوند و رهنان در بیرون تاراج مینمایند.
- ۲ و در دل خود تفکر نمی کنند که من تمامی شرارت ایشان را به یاد آورده ام. الان اعمالشان ایشان را احاطه مینماید و آنها در نظر من واقع شده است.
- ۳ پادشاه را بشارت خویش و سروران را به دروغهای خود شادمان میسازند.
- ۴ جمیع ایشان زنا کارند مثل توری که خبازان را مشتعل سازد که بعد از سرشتن خمیر تا شجر شدنش از برانگیختن آتش باز میایستد.
- ۵ در یوم پادشاه ما، سروران از گرمی شراب، خود را بجا سازند و او دست خود را به استیزا کنندگان دراز کرد.
- زیرا که دل خود را به مکاید خویش مثل تنور نزدیک آوردند؛ و تمامی شب خباز ایشان میخوابد و صبحگاهان آن مثل آتش ملتهب مشتعل میشود.
- ۷ جمیع ایشان مثل تنور گرم شده، داوران خویش را میبلعند و همه پادشاهان ایشان میافتند و در میان ایشان کسی نیست که مرا بخواند.
- ۸ افرایم با قومها مخلوط شده است. افرایم قرص نانی است که برگردانیده نشده است.
- ۹ غریبان قوتش را خورد هاند و او نمی داند. سفیدی رموهای او پاشیده شده است و او نمی داند.
- ۱۰ نقر اسرائیل پیش رویش شهادت میدهد اما ایشان به یوه خدای خود بازگشت نمی نمایند و با وجود این همه اورا نمی طلبند.
- افرایم مانند کبوتر ساده دل، بیفهم است. مصر را میخوانند و بسوی آشور میروند.
- ۱۲ و چون میروند من دام خود را بر ایشان میگسترانم و ایشان را مثل مرغان هوا به زیر میاندازم و ایشان را بر وفق اخباری که به جماعت ایشان رسیده است، تادیب مینمایم.
- ۱۳ وای بر ایشان زیرا که از من فرار کردند. هلاکت برایشان باد زیرا که به من عصیان ورزیدند. اگر چه من ایشان را فدیہ دادم، لکن به ضد من دروغ گفتند.
- ۱۴ و از دل خود نزد من استغاثه نمی نمایند بلکه بریسترهای خود و لوله میکشند. برای روغن و شراب جمع شده، بر من فتنه میانگیزند.
- ۱۵ و اگر چه من بازوهای ایشان را تعلیم دادم و تقویت نمودم لیکن با من بداندیشی نمودند.

۱۶ ایشان رجوع میکنند اما نه به حضرت اعلیٰ. مثل کمان خطا کننده شده هاند. سروران ایشان بهسبب غیظ بان خویش به شمعیب میافتند و بهسبب همین در زمین مصر ایشان را استرازا خواهند نمود.

اسرائیل باد کاشته است

کرنا را به دهان خود بگذار. او مثل عقاب به ضد خانه خداوند میآید، زیرا که از عهد من تجاوز نمودند و به شریعت من عصیان ورزیدند.
۲ اسرائیل زرد من فریادمینماید کهای خدای ماتورا میباشم.

۳ اسرائیل نیکوئی را ترک کرده است. پس دشمن اورا تعاقب خواهد نمود.

۴ ایشان پادشاهان نصب نمودند، اما نه از جانب من. سروران تعیین کردند، اما ایشان را نشناختم. از نقره و طلا ی خویش بهتبار برای خود ساختند تا منقطع بشوند.

۵ ای سامره او گوساله تورا در نموده است. خشم من بر ایشان فروخته شد. تا به کی نمی توانند ظاهر بشوند؟

زیرا که این نیز از اسرائیل است و صنعتگران را ساخته است، لهذا خدا نیست. البته گوساله سامره خرد خواهد شد.

به درستی که با دارا کاشتنده، پس گردباد را خواهند دروید. آن را محصول نیست و خوشه هایش آرد نخواهد داد و اگر هم بدهد، غر بیان آن را خواهند بلعید.

۸ اسرائیل بلعیده خواهد شد و الان در میان امتهامثل ظرف ناپسندیده میباشند.

۹ زیرا که ایشان مثل گورخر تنها و منفرد به آشور رفتند و افرایم عاشقان اجیر کرده است.

۱۰ اگرچه ایشان در میان امت ها جرت میدهند، من الان ایشان را جمع خواهم کرد و بهسبب ستم پادشاه و سروران ربه تناقض خواهند نهاد.

چونکه افرایم مذبح های بسیار برای گناه ساخت پس مذبحهایش باعث گناه شد.

۱۲ احکام بسیار شریعت خود را برای او نوشتم اما آنها را مثل چیز غریب شمردند.

۱۳ قربانی های سوختنی مرا ذبح کردند تا گوشت بخورند و خداوند آنها را قبول نکرد. الان عصیان ایشان را به یاد میآورد و عقوبت گناه را ایشان میروساند و ایشان به مصر خواهند برگشت.

۱۴ اسرائیل خانی خود را فراموش کرده، قصر هابنا میکند و بهو دشهرهای حصار دار بسیار میسازد. اما من آتش به شهر هایش خواهم فرستاد که قصر هایش را بسوزاند.

مکافات اسرائیل

ای اسرائیل مثل قوم باشادی و وجد نماز از خدا ی خود زنا نمودی و در همه خرمنا جرت را دوست داشتی.

۲ خرمنا و چرخ شهبان ایشان را پرورش نخواهد داد و وشیره در آن ضایع خواهد شد.

۳ در زمین خداوند ساکن نخواهند شد بلکه افرایم به مصر خواهد برگشت و ایشان در آشور چیزی ای نجس خواهند خورد.

۴ برای خداوند شراب نخواهند ریخت و مقبول او نخواهند شد. قربانی های ایشان مثل خوراک مانعیان خواهد بود و هر که از آنها بخورد نجس خواهد شد، زیرا خوراک ایشان برای اشتبای ایشان است. پس آن در خانه خداوند داخل نخواهد شد.

پس در ایام مواسم و در ایام عید های خداوند چه خواهید کرد؟

زیرا اینک از ترس هلاکت رفته اند، اما مصر ایشان را جمع خواهد کرد و موف ایشان را دفن خواهد نمود. مکانهای نفیسه نقره ایشان را خاره به تصرف خواهند گرفت و در منازل ایشان شوکها خواهد بود.

۷ ایام عقوبت میآید. ایام مکافات میروسد و اسرائیل این را خواهند دانست. نبی احمق گردید و صاحب روح دیوانه شد بهسبب کثرت نگاه و فراوانی بغض تو.

۸ افرایم از جانب خدای من دیده بان بود. دام صیاد بر تمامی طریقهای انبیا گسترده شد. در خانه خدای ایشان عداوت است.

۹ مثل ایام جعبه فساد ربه نهایت رسانیده هاند، پس عصیان ایشان را به یاد میآورد و نگاه ایشان را مکافات خواهد داد.

اسرائیل را مثل انگور هادریبایان بافتم. پدران شمارا مثل نورا نجیر در ابتدا ی مومشم دیدم. اما ایشان به بلع فقور رفتند و خویشتن را برای رسوایی نذیره ساختند و مانند معشوقه خود مگروه شدند.

۱۱ جلال افرایم مثل مرغ میبرد. زایدن و حامله شدن و در رحم قرار گرفتن نخواهد شد.

۱۲ واگر فرزندان را پروراند ایشان را بیا و لا دو خواهم ساخت به حدی که انسانی نخواهد ماند. وای بر ایشان حتی که من نیز از ایشان دور شوم.

۱۳ افرایم حتی که او را برگزیدم مثل صورت مریم نیکو مغروس بود، اما افرایم پسران خود را برای قاتل بیرون خواهد آورد.

۱۴ ای خداوند به ایشان بده. چه بدی؟ رحم سقط کننده و پستانهای خشک به ایشان بده.

تمامی شرارت ایشان در جلال است زیرا که در آنجا از ایشان نفرت داشتم. پس ایشان را بهسبب اعمال زشت ایشان از خانه خود خواهم راند و ایشان را دیگر دوست نخواهم داشت چونکه جمیع سروران ایشان فتنه انگیزند.

۱۶ افرایم خشک شده است و ریشه ایشان خشک گردیده، میوه نمی آورند و اگر نیز زاینده نتایج مرغوب رحمت ایشان را خواهم کشت.

۱۷ خدای من ایشان را ترک خواهد نمود چونکه او را شنیدند، پس در میان امتهآواره خواهند شد.

- اسرائیل مویرومنداست که میوه برای خود میآورد. هر چه میوه زیادی آورد، مذبحها را زیاد میسازد و هر چه زمینش نیکوتر می شود، تمائیل را نیکوتر بنامی کند.
- ۲ دل ایشان از نفاق است. الان مجرم میشوند و امدوخ های ایشان را خراب و تمائیل ایشان را منهدم خواهد ساخت.
- ۳ زیرا که الحال میگویند: «ادشاه نداریم چونکه خداوند نمی ترسم، پس پادشاه برای ما چه تواند کرد؟»
- ایشان قسم های دروغ خورده و عهد ها بسته، سخنان اطل (میگویند و عدالت مثل حفظ در شیرای های زمین میروید.
- ۵ ساکنان سامره برای گوساله های بیت آون میترسند زیرا که قومش برای آن ماتم میگیرند و کاهانش به جهت جلال او میلرزند زیرا که از آن دور شده است.
- ۶ و آن را نیز به آشور به جهت هدیه برای پادشاه دشمن خواهند برد. افرایم نجات خواهد کشید و اسرائیل از مشورت خود رسوا خواهد شد.
- ۷ پادشاه سامره مثل کف بر روی آب نابود می شود.
- ۸ و مکانهای بلند آن که گاه اسرائیل میباید و خوار و خوس بر مذبح های ایشان خواهد روید و به کوهها خواهد گفت که ما را ببخشاید و به تلها که بر ما بیفتید.
- ای اسرائیل از ایام جبهه گاه کرده ای. در آنجا ایستادند و جنگ با فرزندان شرارت در جبهه به ایشان رسید.
- ۱۰ هر گاه بنخواهم ایشان را تادیب خواهم نمود و قومها به ضد ایشان جمع خواهند شد، هنگامی که به دو گاه خود بسته شوند.
- ۱۱ و افرایم گوساله آموخته شده است که کوفتن خرمن را دوست میدارد و من بر گردن نیکوی او گذر کردم و من بر افرایم بوغ میگذارم. یهود اشیار خواهد کرد و یعقوب ما زور برای خود خواهد کشید.
- برای خود به عدالت بکارید و به حسب رحمت درو نمائید و زمین نا کاشته را برای خود خیش بریند زیرا که وقت است که خداوند را بطیبت پایید و بر شما عدالت را بیاراند.
- ۱۳ شرارت را اشیار کردید و ظلم را درو نمودید و غمخوره دروغ را خوردید، چونکه به طریق خود به کثرت جباران خویش اعتماد نمودید.
- ۱۴ لهنذا هنگامهای در میان قوم های تو خواهد بر خاست و تمامی قلعه های تو خراب خواهد شد به نهجی که شلمان، بیت اریل را در روز جنگ خراب کرد که مادر با فرزندان خرد شدند.
- ۱۵ همچنین بیت ثیل به سبب شدت شرارت شما به شمامعل خواهد نمود. در وقت طلوع فجر پادشاه اسرائیل بالکل هلاک خواهد شد.

محبت خدا به اسرائیل

- هنگامی که اسرائیل طفل بود او را دوست داشتیم و پسر خود را از مصر خواندم.
- ۲ هر قدر که ایشان را بیشتر دعوت کردند، بیشتر از ایشان دور رفتند و برای بعلم قربانی گذرانیدند و به جهت تباهی تراشیده بخور سوزانیدند.
- ۳ و من راه رفتن را به افرایم تعلیم دادم و او را به بازوهایم داشتم، اما ایشان ندانستند که من ایشان را شفا دادام.
- ۴ ایشان را به ریسمانهای انسان و به بندهای محبت جذب نمودم و به جهت ایشان مثل کسانی بودم که میوغ را از گردن ایشان برمی دارند و خوراک پیش روی ایشان نهادم.
- ۵ به زمین مصر نخواهد برگشت، اما آشور پادشاه ایشان خواهد شد چونکه از بازگشت نمودن ابا کردند.
- ۶ شمشیر بر شهرهایم هجوم خواهد آورد و پشت بندهایش را به سبب مشورت های ایشان معدوم و نابود خواهد ساخت.
- ۷ و قوم من جازم شدند که از من مرتد گردند. و هر چند ایشان را بسوی حضرت اعلی دعوت نمایند لکن کسی خویشترن را بر نمی افرازد.
- ای افرایم چگونه تو ترا ترک کنم و ای اسرائیل چگونه تو را تسلیم نمایم؟ چگونه تو را مثل ادمه نمایم و تو را مثل صوبئیم سازم؟ دل من در اندروم منقلب شده و رقت های من با هم مشتعل شده است.
- ۹ حدت خشم خود را جاری نخواهم ساخت و بار دیگر افرایم را هلاک نخواهم نمود زیرا خدا هستم و انسان فی در میان تو قدوس هستم، پس به غضب نخواهم آمد.

- ۱۰ ایشان خداوند را پیروی خواهند نمود. او مثل شیر غرش خواهد نمود و چون غرش نماید فرزندان از مغرب به لرزه خواهند آمد.
- ۱۱ مثل مرغان از مصر و مانند کبوتران از زمین آشور لزان خواهند آمد. خداوند میگوید که ایشان را در خانه های ایشان ساکن خواهم گردانید.

گناه قوم

- افرایم را به دروغها و خاندان اسرائیل به مکرها احاطه کرده اند و بهودا هنوز با خدا و با قدوس امین ناپایدار است.
- افرایم با درامی خورد و باد شرقی را تعاقب میکند. تمامی روز دروغ و خرابی را میافزاید و ایشان با آشور عهد میندند و دروغن ه جهت هدیه (به مصر برده میشود.
- ۲ خداوند را ببودا میخواستند است و یعقوب را بر حسب راههایش عقوبت رسانیده، بروفق اعمالش او را اجرا خواهد داد.
- ۳ او یا شنه برادر خود را در رحم گرفت و در حین قوتش با خدا مجاهده نمود.
- ۴ با فرشته مجاهده نموده، غالب آمد. گریان شده، نزدوی تضرع نمود. در بیت ثیل او را یافت و در آنجا با ماتم تکلم نمود.
- ۵ اما خداوند، خدای لشکرهاست و یاد گاری او یهوه است.
- ۶ اما توبوسی خدای خود بازگشت و ماور رحمت و راستی را نگاه داشته، دائم منتظر خدای خود باش.

۷ اوسودا گری است که میزان فریب دردست او می باشد و ظلم رادوست میدارد.

۸ و افرایم میگوید: «درستی که دو لغت شده و تو انگری را برای خود تحصیل نمود و ما در تمامی کسب من بیانصافیای که گناه باشد، در من نخواهد یافت.»

امامان از زمین مصر (هوه خدای توهستم و تو را بار دیگر مثل ایام مواسم در خیمهها ساکن خواهیم گردانید.

۱۰ به انبیا نیز تکلم نمودم و رو یاها افزودم و بواسطه انبیا مثلها زدم.

۱۱ به درستی که ایشان در جلعاد محض گناه و بطالت گردیدند و در جلعاد گاوها قربانی کردند. و من ذبحهای ایشان نیز مثل توده های سنگ در شیارهای زمین میباشند.

و یعقوب به زمین آرام فرار کرد و اسرائیل به جهت زن خدمت نمود و برای زن شبانی کرد.

۱۳ و خداوند اسرائیل را بواسطه نبی از مصر بر آورد و او به دست نبی محفوظ گردید.

۱۴ افرایم خشم بسیار تلخی به هیجان آورد، پس خداوندش خون او را بر سرش وا گذاشت و عارا و را بر روی رد نمود.

خشم خدا بضع قوم

هنگامی که افرایم به لرزه سخن گفت، خویشتر را در اسرائیل مرتفع نمود؛ اما چون در امر بعل مجرم شد، ببرد.

۲ والان گناهان میافزاید و از نقره خود بتهای ریخته شده و تماثیل موافق عقل خود میسازند که همه آنها عمل صنعتگران میباشند و باره آنها میگویند که اشخاصی که قربانی میکنند گوسالهها را بیوسند.

۳ بنابرین، ایشان مثل ابرهای صبح و مانند شبینی که بزودی میگذرد، هستند. و مثل کاه که از خرمن پراکنده شود و مانند دود که از روزن برآید.

امامان از زمین مصر (ایوه خدای توهستم و غیر از من خدای دیگر را نمی شناسی و سواي من نجات دهند های نیست.

۵ من تو را در بیابان در زمین بسیار خشک شناختم.

۶ چون چریدند، سیر شدند و چون سیر شدند، دل ایشان مغرور گردید و از این جهت مرا فراموش کردند.

۷ پس من برای ایشان مثل شیر خواهم بود و مانند پلنگ به سر راه در کین خواهم نشست.

۸ و مثل خرسی که بچه هایش را از روی ربوده باشد، برایشان حمله خواهم آورد و پرده دل ایشان را خواهم درید و مثل شیر ایشان را در آنجا خواهم خورد و حیوانات صحر ایشان را خواهند درید.

ای اسرائیل هلاک شدی، اما معاونت تو یامن است.

۱۰ الان باد شاه تو کجاست تا تو را در تمامی شهر هایت معاونت کند و او را نت (جانبند) که در باره آنها گفتی باد شاه و سروران به من بده؟ از غضب خود، پادشاهی به تو دادم و از خشم خویش او را برداشتم.

۱۲ عصیان افرایم بسته شده و نگاه او محزون گردیده است.

۱۳ در دایه های مثل زنی که میزاید بروی آمده است و او پسری نداشتند است زیرا در وقتش، در جای تولد فرزندان نمی ایستد.

من ایشان را از دست ها و یه فدی به خواهم داد و ایشان را از موت نجات خواهم بخشید. ای موت ضربات تو کجاست و ای ها و یه هلاکت تو کجاست؟ پشیمانی از چشمان من مستور شده است.

۱۵ اگر چه در میان برادش ثمر آورد، اما باد شرقی میوزد و باد خداوند از بیابان بر می آید و منبع او خشک میگردد و چشمهاش می خشکد و او گنج تمامی اسباب نفیسه وی را تاراج مینماید.

۱۶ سامره متحمل گناه خود خواهد شد، زیرا به خدای خود قننه انگیزخته است. ایشان به شمشیر خواهند افتاد و اطفال ایشان خرد زنان حامله ایشان شکم دریده خواهند شد.

بازگشت

ای اسرائیل بسوی یهوه خدای خود بازگشت نماز بر حسب گناه خود لغزیده های.

۲ یا خود بخوان گرفته، بسوی خداوند بازگشت نماید و او را گویند: «ما گناه را عفو فرما و ما را به لطف مقبول فرما، پس گوساله های لبهای خویش را ادا خواهیم نمود.

۳ آشور ما را نجات نخواهد داد و بر اسبان سوار نخواهیم شد و بار دیگر به عمل دستهای خود نخواهیم گفت که شما خدا یان ما هستید چونکه از تو یتیمان رحمت مینابند.»

از تداد ایشان را شفا داده، ایشان را بجان دوست خواهم داشت زیرا خشم من از ایشان برگشته است.

۵ برای اسرائیل مثل شبنم خواهم بود و او مانند سوسنها گل خواهد کرد و مثل لبنان ریشه های خود را خواهد دوآیند.

۶ شاخه هایش منتشر شده، ز بیایی او مثل درخت زیتون و عطرش مانند لبنان خواهد بود.

۷ آتانی که ز بر سیاهش ساکن میباشند، مثل گندم زیست خواهند کرد و مانند موها گل خواهند آورد. انتشار او مثل شراب لبنان خواهد بود.

۸ افرایم خواهد گفت: ما دیگر باینها چه کار است؟ و من او را اجابت کرده، منظور خواهم داشت. من مثل صنوبر تر و تازه میباشم. میوه تو از من یافت میشود.

۹ کیست مرد حکم که این چیزها را بفهمد و فیهمی که آنها را بداند؟ زیرا طریق های خداوند مستقیم است و عادلان در آنها سلوک مینمایند، اما خطا کاران در آنها لغزش میخورند.

کتاب یوئیل نبی

کلام خداوند که بر یوئیل بن فتوئیل

نازل شد.

هجوم ملخها

ای مشایخ این را بشنوید! وای جمیع ساکنان زمین این را گوش گیرید! آیامثل این در ایام شما یا در ایام پدران شما واقع شده است؟

شما از این به پسران خود و پسران شما به پسران خویش و پسران ایشان به طبقه بعد خبر دهید.

۴ آنچه از سن باقی ماند، ملخ میخورد و آنچه از ملخ باقی ماند، لنبه میخورد و آنچه از لنبه باقی ماند، سوس میخورد.

۵ ای مستان بیدار شده، گریه کنید وای همه میگساران به جهت عصیانگور و لوله نمایید زیرا که از دهان شما منقطع شده است.

۶ زیرا که امتی قوی و بیشماره به زمین من هجوم میآوردند. دندانهای ایشان دندانهای شیر است و اضراس ایشان اضراس هژیر است.

۷ تا کستان را و حیران را و نجیرهای مرا خراب کرده و پوست آنها را بالکل کنده، بیرون انداختند و شاخه های آنها سفید شده است.

۸ مثل دختری که برای شوهر جوانی خود پلاس میپوشد، ماتم بگیر.

۹ هدیه آردی و هدیه ریختی از خانه خداوند منقطع شده است. کاهنایی که خدام خداوند هستند ماتم بگیرند.

۱۰ صحرا خشک شده و زمین ماتم بگیرد زیرا گندم تلف شده و شیره خشک گردیده و روغن ضایع شده است.

ای فلاحان نخل شوید وای باغبانان و لوله نمایید به جهت گندم و جوز را محصول زمین تلف شده است.

۱۲ موها خشک و انجیر ضایع شده، انار و خرما و سیب و همه درختان صحرا خشک گردیده، زیرا خوشی از بی آدم رفع شده است.

دعوت به توبه

ای کاهنان پلاس در بر کرده، نوحه گری نماید وای خادمان مذبح و لوله کنید وای خادمان خدای من داخل شده، در پلاس شب را بسر بید، زیرا که هدیه

آردی و هدیه ریختی از خانه خدای شما باز داشته شده است.

۱۴ روزه راتصیبن نماید و محفل مقدس را ندا کنید! مشایخ و تمامی ساکنان زمین را به خانه بیوه خدای خود جمع نموده، نزد خداوند تصریح نماید.

۱۵ وای بر آن روز زرار و روز خداوند نزدیک است و مثل هلاکتی از قادر مطلق میآید.

۱۶ آیاما کولات در نظر ما منقطع نشد و سرور و شادمانی از خانه خدای ما.

۱۷ دانهها زیر کلوخها پوسید. مخزنها ویران و انبارها خراب شدند زیرا گندم تلف گردید.

۱۸ بهایم چه قدر ناله میکنند و ره های گاوان شوریده احوالند، چونکه مرتعی ندارند و گلدهای گوسفند نیز تلف شدند.

۱۹ ای خداوند تو تصریح مینمایم زیرا که آتش مرتع های صحرا را سوزانیده و شعله همه درختان صحرا را فروخته است.

۲۰ بهایم صحرا بسوی تو صیحه میزنند زیرا که جو بهای آب خشک شده و آتش مرتعهای صحرا را سوزانیده است.

روز تاریکی

در صهیون کربانوازی بود در کوه مقدس من صدا بلند کنید! تمامی ساکنان زمین بلرزد زیرا روز خداوند میآید و نزدیک است.

۲ روز تاریکی و ظلمت، روز زاری و ظلمت غلیظ مثل غلظت منبسط بر کوهها! امتی عظیم و قوی که مانند آن از ازل نبود و بعد از این تا سالها و درهای بسیار نخواهد بود.

۳ پیش روی ایشان آتش میسوزاند و در عقب ایشان شعله ملتهب میگردد. پیش روی ایشان، زمین مثل باغ عدن و در عقب ایشان، بیابان بایر است و نیز

از ایشان احدی رهایی نمی یابد.

۴ منظر ایشان مثل منظر اسپان است و مانند اسپسواران میتازند.

۵ مثل صدای اربابها بر قله کوهها جست و خیز می کنند؛ مثل صدای شعله آتش که کاه را می سوزاند؛ مانند امت عظیمی که برای جنگ صف بسته باشند.

۶ از حضور ایشان قوم های لرزند. تمامی رویارنگ بریده میشوند.

۷ مثل جباران میدانند، مثل مردان جنگی بر حصارهای آیند و هر کدام به راه خود میآیند و طریقههای خود را تبدیل نمی کنند.

۸ بر یکدیگر از دعای نمی کنند زیرا هر کس به راه خود می خرامد. از میان حربها هجوم میآورد و وصف های خود را نمی شنکند.

۹ بر شهری جهند، به روی حصارها میدوند، به خانه هابری آیند. مثل دزدان از پنجرهها داخل می شوند.

۱۰ از حضور ایشان زمین متزلزل و آسمانها مرتعش میشود؛ آفتاب و ماه سیاه میشوند و ستارگان نور خویش را باز میدارند.

۱۱ خداوند آواز خود را پیش لشکر خویش بلند میکند، زیرا اردوی او بسیار عظیم است و آنکه سخن خود را انجامیآورد، قلیبر است. زیرا روز خداوند

عظیم و بینهایت مهیب است و کیست که طاقت آن را داشته باشد.

دعوت به بازگشت

ولکن الان خداوند میگوید با تمامی دل و بار و زه و گریه و ماتم بسوی من بازگشت نماید.

۱۳ و دل خود را چاک کنید نه رخت خویش را و بیوه خدای خود بازگشت نماید زیرا که اورثوف و رحیم است و دیر خشم و کثیر احسان و از بلا پشیمان

میشود.

۱۴ که میدانند که شاید گردد و پشیمان شود و در عقب خود برکتی وا گذارد، یعنی هدیه آردی و هدیه ریختی برای بیوه خدای شما.

۱۵ در صهیون کربانوازی بود و روزه راتصیبن کرده، محفل مقدس را ندا کنید.

۱۶ قوم را جمع کنید، جماعت را تقدیس نمایید، پیران و کودکان و شیرخوارگان را فراهم آورید. داماد از حجره خود و عروس از جمله خویش بیرون آیند.

۱۷ کاهانی که خدام خداوند هستند در میان رواق و مذبح گریه کنند و بگویند: «ای خداوند پر قوم خویش شفقت فرما میراث خویش را به عار مسپار، مبادا امتها بر ایشان حکمرانی نمایند. چدرار میان قوما بگویند که خدای ایشان کجاست؟» پاسخ خداوند

پس خداوند برای زمین خود به غیرت خواهد آمد و پر قوم خویش شفقت خواهد نمود.

۱۹ و خداوند قوم خود را اجابت نموده، خواهد گفت: «یک من گندم و شیره و روغن را برای شما می فرستم تا از آنها سیر شوید و شمارا بار دیگر در میان امتها عار نخواهم ساخت.

۲۰ و لشکر شمالی را از شمدور کرده، به زمین خشک ویران خواهیم راند که مقدمه آن برداری شرقی و ساقهایش برداری غربی خواهد بود و بوی بدش بلند خواهد شد و عفونتش بر خواهد آمد زیرا کارهای عظیم کرده است.»
ای زمین مترس! وجد و شادی نماز برآمده کارهای عظیم کرده است.

۲۲ ای بهایم صحرای تریسید زیرا که مرععهای بیابان سبز شود درختان میوه خود را آورد و انجیر و موفوت خویش را دادند.

۲۳ ای پسران صهیون در بیهوشی و جدو شادی نمائید، زیرا که باران اولین را به اندازه اش به شما داده است و باران اول و آخر را در وقت برای شما بارانیده است.

۲۴ پس خرمن از گندم پر خواهد شد و معصرها از شیره و روغن لبریز خواهد گردید.

۲۵ و سالهایی را که ملخ و لته و سوس و سن یعنی لشکر عظیم من که بر شما فرستاده بودم خوردند به شمارد نخواهم نمود.

۲۶ و غذای بسیار خورده، سیر خواهد شد و اسم بیهوشی خود را که برای شما کارهای عجیب کرده است، تسبیح خواهید خواند و قوم من تا به ابد نخل نخواهند شد.

۲۷ و خواهید دانست که من در میان اسرائیل میباشم و من بیهوشی شما هستم و دیگری نیست و قوم من نخل نخواهند شد تا ابد الابد.

و بعد از آن روح خود را بر همه بشر خواهد ریخت و پسران و دختران شما نبوت خواهند نمود و پیران شما و جوانان شما را یاهو خواهند دید.

۲۹ و در آن ایام روح خود را بر غلامان و کنیزان نیز خواهد ریخت.

۳۰ و آیات را از خون و آتش و ستونهای دود در آسمان و زمین ظاهر خواهد ساخت.

۳۱ آفتاب به تاریکی و ماه به خون مبدل خواهند شد، پیش از ظهور یوم عظیم و مهیب خداوند.

۳۲ و واقع خواهد شد که نام خداوند را بخوانند نجات یابد زیرا در کوه صهیون و در اورشلم چنانکه خداوند گفته است بقیقی خواهد بود و در میان باقی ماندگان آتانی که خداوند ایشان را خوانده است.

داوری بر امتها

زیرا اینک در آن ایام و در آن زمان چون اسیری بود او اورشلم را برگردانیده باشم،

آنگاه جمیع امتها را جمع کرده، به وادی یهوشافاط فرود خواهم آورد و در آنجا بایشان درباره قوم خود و میراث خویش اسرائیل محاکمه خواهم نمود زیرا که ایشان را در میان امتها کشته ساخته و زمین مرا تقسیم نموده اند.

۳ و پر قوم من قرعه انداخته و پسری در عوض فاحشهای داده و دخترتری به شراب فروختند تا بنوشند.

۴ و حالای صورت و صید و تمامی دیار فلسطینیان شمارا بمن چها کار است؟ آیا شما به من جزا میسرسانید؟ و اگر به من جزا برسانید من جزای شما را بزودی هر چه تمام تر بر شما خواهم نمود.

۵ چونکه نقره و طلا و نغایس زینبای مرا گرفته، آنها را به هیکل های خود در آوردید.

۶ و پسران را بود او پسران اورشلم را به پسران یونانیان فروختید تا ایشان را از حد و ایشان دور کنید.

۷ اینک من ایشان را از کمافی که ایشان را به آن فروختید، خواهم برانگیزانید و اعمال شمارا به سر شما خواهم برگردانید.

۸ و پسران و دختران شمارا به دست بنی یهودا خواهم فروخت تا ایشان را به سبائیان که امتی بعید میباشند بفروشدند زیرا خداوند این را گفته است.

این را در میان امتها کنید. تدارک جنگ بینید و جباران را برانگیزانید. تمامی مردان جنگی نزدیک شده، برآیند.

۱۰ گلا آهنهای خود را برای شمشیرها واره های خویش را برای نیزهها خرد کنید و مرد ضعیف بگوید: من قوی هستم.

۱۱ ای همه امتها بشنید و بباید و از هر طرف جمع شوید! ای خداوند شجاعان خود را به آنجا فرود آور!

امتها برانگیخته شوند و به وادی یهوشافاط برآیند زیرا که من در آنجا خواهم نشست تا همه امت هانی که به اطراف آن هستند راوری نمایم.

۱۳ داس را پیش آورید زیرا که حاصل رسیده است. بیاید بائمال کنید زیرا که معصرها بر شده و چرخشها لبریز گردیده است چونکه شرارت شما عظیم است.

۱۴ جماعتها، جماعتها در وادی قضا! زیرا روز خداوند در وادی قضا نزدیک است.

۱۵ آفتاب و ماه سیاه میشوند و ستارگان تابش خود را بازمی دارند.

۱۶ و خداوند از صهیون نعره میزند و آواز خود را از اورشلم بلند میکند و آسمان و زمین متزلزل میشود، اما خداوند ملجای قوم خود و ملاذ بنی اسرائیل خواهد بود.

تفقد از قوم خدا

پس خواهید دانست که من یهوه خدای شما در کوه مقدس خویش صهیون ساکن میباشم و اورشلیم مقدس خواهد بود و بیگانگان دیگر از آن عبور نخواهند نمود.

۱۸ و در آن روز کوهها عصیانگور را خواهند چکانید و کوهها به شیر جاری خواهد شد و تمامی وادیهای یهودا به آب جاری خواهد گردید و چشمهای از خانه خداوند بیرون آمده، وادی شطیم را سیراب خواهد ساخت.

۱۹ مصر ویران خواهد شد و آدم به بیابان بایر مبدل خواهد گردید، به سبب ظلمی که بر بنی یهودا نمودند و خون بیگانهان را در زمین ایشان ریختند.

۲۰ و یهودا تا ابد الابد مسکون خواهد شد و اورشلیم تا دهرهای بسیار.

۲۱ و خونریزی ایشان را که طاهر نساخته بودم، طاهر خواهم ساخت و یهوه در صهیون ساکن خواهد شد.

کتاب عاموس نبی

کلمات عاموس که از شبانان تلقی بود و

آنها را در ايام عزيا، پادشاه يهودا و ايام پرمعام بن يواش، پادشاه اسرائيل در سال قبل از زلزله در باره اسرائيل ديد.

۲ پس گفت: خداوند از صهيون نعره ميزند و آواز خود را از اورشليم بلند ميكند و مرتع هاي شبانان ماتم ميگيرند و قله كرمل خشك ميگردد.

مجازات همسايگان اسرائيل

خداوند چنين ميگويد: بهسبب سه و چهار تقصير دمشق عقب بنش را نخواهم برگردانيد زيرا كه جلعا در باره چومهاي آهنين كو فتند.

۴ پس آتش در خاندان حزائيل خواهم فرستاد تا قصر هاي بنهد در ا بسوزاند.

۵ و پشت بندهاي دمشق را خواهم شكست و ساگان را از همواري اون و صاحب عصارا از بيت عدن منقطع خواهم ساخت و خداوند ميگويد كه قوم

ارام به قيريه اسيري خواهند رفت.

خداوند چنين ميگويد: بهسبب سه و چهار تقصير غزه عقب بنش را نخواهم برگردانيد زيرا كه تمامي) وم را (به اسيري بردند تا ايشان را به ادوم تسليم نمايند.

۷ پس آتش به حصار هاي غزه خواهم فرستاد تا قصر هایش را بسوزاند.

۸ وساگان را از اشدود و صاحب عصارا از اشقلون منقطع ساخته، دست خود را به عقرون فرود خواهم آورد و خداوند يهوه ميگويد كه باقي ماندگان

فلسطينيان هلاك خواهند شد.

خداوند چنين ميگويد: بهسبب سه و چهار تقصير صور عقب بنش را نخواهم برگردانيد زيرا كه تمامي) وم را (به اسيري برده، ايشان را به ادوم تسليم نمودند و عهد

برادران را به ياد نياوردند.

۱۰ پس آتش بر حصار هاي صور خواهم فرستاد تا قصر هایش را بسوزاند.

خداوند چنين ميگويد: بهسبب سه و چهار تقصير يردوم عقب بنش را نخواهم برگردانيد زيرا كه برادر خود را به شمشير تعاقب نمود و در جمهائي خوش را تباه ساخت

و خشم او پيوسته ميدريد و غضب خود را دايم نگاه ميداشت.

۱۲ پس آتش بر تيمان خواهم فرستاد تا قصر هاي بصره را بسوزاند.

خداوند چنين ميگويد: بهسبب سه و چهار تقصير بيتي عمون عقب بنش را نخواهم برگردانيد زيرا كه زنان حامله جلعا در اشكپاره كردند تا خود و خوشي را

وسيع گردانند.

۱۴ پس آتش در حصار هاي ربه مشتعل خواهم ساخت تا قصر هایش را با صدای عظيمي در روز جنگ و با تند بادی در روز طوفان بسوزاند.

۱۵ و خداوند مي گوید كه پادشاه ايشان به اسيري خواهد رفت او و سرورانش جميع.

خداوند چنين ميگويد: بهسبب سه و

چهار تقصير مواب عقب بنش را نخواهم برگردانيد زيرا كه استخوانهاي پادشاه ادوم را آهك پختند.

۲ پس آتش بر مواب مي فرستم تا قصر هاي قريوت را بسوزاند و مواب با هنگامه و خروش و صدای كرنخواهد مرد.

۳ و خداوند مي گوید كه در اورا از مياش منقطع خواهم ساخت و همه سرورانش را با وي خواهم كشت.

خداوند چنين ميگويد: بهسبب سه و چهار تقصير يردوم عقب بنش را نخواهم برگردانيد زيرا كه شريعت خداوند را ترك نموده، فرايض او را نگاه نداشتند و

دروغهاي ايشان كه پدرانشان آنها را پيروي نمودند ايشان را گمراه كرد.

۵ پس آتش بر يهودا خواهم فرستاد تا قصر هاي اورشليم را بسوزاند.

داوري اسرائيل

خداوند چنين ميگويد: بهسبب سه و چهار تقصير اسرائيل عقب بنش را نخواهم برگردانيد زيرا كه مرد عادل را به نقره و مسكين را به زوج نعلين فروختند.

۷ و به غبار زمين كه بر سر مسكينان است حرص دارند و راه حليمان را منحرف ميسازند و پسر و پدر يهيك دختر دار آمده، اسم قدوس مرا بخرتم ميكنند.

۸ و بر رختي كه گروه ميگيرند، زده ر مذيخ ميخواهند و شراب جريمه شدگان را در خانه خداي خود مينوشند.

و حال آنكه من امور را را كه قامت ايشان مانند قلدس و آزار ايشان مثل بلوط تو منند بودند، پيش روی ايشان هلاك ساختم و ميوه ايشان را از بالا ورشيه

هاي ايشان را ز پايين تلف نمودم.

۱۰ و من شمار از زمين مصر بر آورده، چهل سال در بيبان گردش دادم تا زمين اموريان را به تصرف آوريد.

۱۱ و بعضي از سران شمار را ائبين و بعضي از جوانان شمار انذيره قرار دادم. خداوند ميگويد: اي بني اسرائيل آيا چنين نيست؟

اما شما نذيره ها را شراب نوشانيديد و انبيا را نهي نموده، گفتيد كه نبوت مكنيد.

ايك من شمار اتنگ خواهم گذارد چنانكه اراجهاي كه از بافها پر باشد، تنگ گذارده ميشود.

۱۴ و مفر براي تند روفت خواهد شد و تو منده به تواناي خوشي غالب نخواهد آمد و جبار جان خود را نخواهد هانيد.

۱۵ و تير انداز نخواهد ايستاد و تيز با خود را نخواهد هانيد و اسبسوار جان خود را اخلاصي نخواهد داد.

۱۶ و خداوند مي گوید كه شجاع ترين جباران در آن روز عريان خواهند گرخت.

شهادت به ضد اسرائيل

این کلام را بشنوید که خداوند آن را به ضد شما ای بنیاسرائیل و به ضد تمامی خاندانی که از زمین مصر بیرون آوردم، متعلق نموده و گفته است: من شمارا فقط از تمامی قبایل زمین شناختم پس عقوبت تمام گناهان شمارا بر شما خواهم رسانید.

۳ آیا داور بنام راه میروند جز آنکه متفق شده باشند؟ آیا شدر در جنگل غر ش میکند حینی که شکار نداشته باشد؟ آیا شیران آواز خود را از پیشهاش میدهند حینی که چیزی نگرفته باشد؟

آیا مرغ به دام زمین میفتد، جایی که تله برای او نباشد؟ آیا دام از زمین برداشته میشود، حینی که چیزی نگرفته باشد؟

آیا کرنا در شهر نواخته میشود و خلق تترسند؟

آیا بلابا بر شهر وارد میاید و خداوند آن را نفرموده باشد؟

زیرا خداوند یه کاری نمی کند جز اینکه سرخویش را به بندگان خود انبیا مکشوف میسازد.

۸ شیر غر ش کرده است، کیست که تترسد؟ خداوند یه تکلم نموده است: کیست که نبوت ننماید؟

برقصرهای اشد و در بقصرهای زمین مصر ندا کنید و بگوید بر کوههای سامره جمع شوید و ملا حظله نماید که چه هنگامه های عظیم در وسط آن وجه ظلمها در میانش واقع شده است.

۱۰ زیرا خداوند میگوید: آتانی که ظلم و غارت را در قصرهای خود ذخیره میکنند راست کرداری را نمی دانند.

۱۱ بنابراین خداوند یه چنین میگوید: دشمن به هر طرف زمین خواهد بود و وقت تو را از تبه زیر خواهد آورد و قصر هایت تاراج خواهد شد.

خداوند چنین میگوید: چنانکه شبان دسواق بازمه گوش را زده ان شیرها می کنند، همچنان بنیاسرائیل که در سامره در کوشهای بستری و درد مشق در فراشی ساکنند راهایی خواهند یافت.

۱۳ خداوند یه خدای لشکرهای گوید: بشنوید یه خاندان یعقوب شهادت دهدید.

۱۴ زیرا در روزی که عقوبت تقصیرهای اسرائیل را به وی رسانم هر مذبح های بیت ثیل نیز عقوبت خواهد هم رسانید و شاخهای مذبح قطع شده، به زمین خواهد افتاد.

و خداوند میگوید که خانه زمستانی را با خانه تابستانی خراب خواهد کرد و خانه های عاج تلف خواهد شد و خانه های عظیم منهدم خواهد گردید.»

اسرائیل بسوی خدا بازگشت نمی کند

ای گاوان باشان که بر کوههای سامره می باشید و بر مسکینان ظلم نموده، فقیران راست میکنند و به آقایان ایشان میگویدید یا اورید تا بنوشیم، این کلام را بشنوید! خداوند یه به قد و سبیت خود قسم خورده است که اینک ایامی بر شما میآید که شمارا با غلها خواهد کشید و باقی ماندگان شمارا با قلابهای ماهی.

۳ و خداوند میگوید که هر یک از شما از شکارهای رو بروی خود بیرون خواهد رفت و شما به هر مون افکنده خواهید شد.

به بیت ثیل میاید و عصیان بوزر یه به جلال آمده، عصیان را زیاد کنید و هر پادق باقی های خود را بیاورید و هر سه روز عشرهای خود را.

۵ و قربانی های تشکر یا خیر مایه بگرا نید و هدایای تبرعی براندا کرده، اعلان نمایید زیرا ای بنیاسرائیل همین پسندیده شماست! قول خداوند یه این است.

۶ و من نیز نظافت دندان را در جمع شهرهای شما و احتیاج نان را در جمع مکانهای شما به شما دادم. معهذ خداوند میگوید بسوی من بازگشت نمودید.

و من نیز حینی که سه ماه تادرو مانده بود، باران را از شما منع نمودم و بر یک شهر بارانیدم و بر شهر دیگر بارانیدم و بر یک قطعه باران آمد و قطعه دیگر که باران نیافت خشک شد.

۸ پس اهل دیواسه بر بسوی یک شهر برای نوشیدن آب آواره شدند، اما سیراب نگشتند و خداوند میگوید که بسوی من بازگشت نمودید.

۹ و شما را به داسوم ویرقان مبتلا ساختم و ملخ بسیاری از باغها و تاکستانها و انجیرها و زیتونهای شمارا خورد. معهذ خداوند میگوید بسوی من بازگشت نمودید.

۱۰ و یبارا به رسم مصر بر شما فرستادم و جوانان شمارا به کشمیر کشتم و اسبان شمارا بردند و عقوبت اردوهای شما به بینی شما برآمد. معهذ خداوند میگوید بسوی من بازگشت نمودید.

۱۱ و بعضی از شما را به نهی که خدا سدم و عموره را و از گون ساخت سرنگون نمودم و مانند مشعلی که از میان آتش گرفته شود بودید. معهذ خداوند میگوید بسوی من بازگشت نمودید.

بنابراین ای اسرائیل به اینطور با تو عمل خواهم نمود و چونکه به اینطور با تو عمل خواهم نمود، پسای اسرائیل خویشتن را میساز تا با خدای خود ملاقات نمایی.

۱۳ زیرا اینک آن که کوهها را ساخته و یاد را آفریده است و انسان را از فکرهای خودش اطلاع میدهد و نجرا به تاریکی مبدل میسازد و بر بلندهای زمین میخراهد، یه خدای لشکرها اسم او میباشد.

مرثیه و دعوت به توبه

ای خاندان اسرائیل این کلام را که برای مرثیه بر شما میخوانم بشنوید.

۲ دختر باکره اسرائیل افتاد است و دیگر نخواهد برخاست. بر زمین خود انداخته شده، واحدی نیست که او را بر خیزاند.

۳ زیرا خداوند یه چنین میگوید: شهری که با هزار نفر بیرون رفت، صد نفر را برای خاندان اسرائیل باقی خواهد داشت و شهری که با صد نفر بیرون رفت، ده نفر را باقی خواهد داشت.

۴ زیرا خداوند یه خاندان اسرائیل چنین میگوید: مرا بطلبید و زنده بمانید.

۵ اما بیت ثیل را مطلبید و به جلال داخل مشوید و یه بر شمع مروید، زیرا جلال البته به اسیری خواهد رفت و بیت ثیل نیست خواهد شد.

۶ خداوند را بطلبید و زنده بمانید، مبادا او مثل آتش در خاندان یوسف افروخته شده، بسوزاند و کسی در بیت ثیل نباشد که آن را خاموش کند.

ای شما که انصاف راه افستین مبدل میسازید و عدالت راه زمین میاندازید، آن که ثریا و جبار آفرید و فجر راه سایه موت مبدل ساخت و روز را مثل شب تاریک گردانید و آبهای دربار را خوانده، آنها را بر روی زمین ریخت، یهوه اسم او میباشد؛

آنکه خرابی را بر زور آوران میرساند چنانکه خرابی بر قلعه ها وارد میآید؛

ایشان از آنانی که در محکمه حکم میکنند، نفرت دارند و راستگویان را مکروه میدانند.

۱۱ بنا بر این چونکه مسکینان را پایمال کردید و هدایای گندم از ایشان گرفتید، خانها را از سنگهای تراشیده بنا خواهید نمود اما در آنها ساکن نخواهید شد و تا کستانهای دلپسند غرس خواهید نمود ولیکن شراب آنها را نخواهید نوشید.
۱۲ زیرا تقصیرهای شمارا می دانه که بسیار است و نگاهان شمارا که عظیم میباشد، زیرا عادلان را به تنگ میآوردید و روزه میگیرید و فقیران را در محکمه از حق ایشان منحرف میسازید.

لذا هر که عاقل باشد در آن زمان خاموش خواهد ماند زیرا که زمان بد خواهد بود.

۱۴ نیکویی را بطلیبید و نه بدی را تازنده بمانید و بدین منوال یهوه خدای لشکرها با شما خواهد بود، چنانکه میگوید.

۱۵ از بدی نفرت کنید و نیکویی را دوست دارید و انصاف را در محکمه ثابت نمائید، شاید که یهوه خدای لشکرها بر بقیه یوسف رحمت نماید.
روز خداوند

بنابراین، خداوند یهوه خدای لشکرها چنین میگوید: در همه چهار سوهان توحه گری خواهد بود و در همه کوه چها اوای وای خواهند گفت و فلاحان را برای ماتم و آنانی را که مرثیه خوانی آموخته شده اند، برای توحه گری خواهند خواند.

۱۷ و در همه تا کستانها توحه گری خواهد بود، زیرا خداوند میگوید که من در میان تو عبور خواهم کرد.

۱۸ و ای شما که مشتاق روز خداوند میباشید، روز خداوند برای شما چه خواهد بود؟ تاریکی و نه روشنی!

مثل کسبیکه از شبیری فرار کند و خرسی بدو برخورد، یا کسبیکه به خانه داخل شده، دست خود را بر دیوار بند و ماری او را بگرد.

۲۰ آبار و رود خداوند تاریکی نخواهد بود و نه روشنی و ظلمت غلیظی که در آن هیچ درخشندگی نباشد؟

من از عیدهای شما نفرت و کراهت دارم (و طر(مخفل های مقدس شمارا استشمام نخواهم کرد.

۲۲ و اگر چه ربانی های سوختنی و هدایای آردی خود را برای من بگردانید، آن را قبول نخواهم کرد و بایع سلامتی پروا برایشان ندارم منظور نخواهم داشت.

۲۳ آهنگ سر و دهای خود را از من دور کن زیرا نغمه بر بطنهای تو را گوش نخواهم کرد.

۲۴ و انصاف مثل آب و عدالت مانند نهر دائمی جاری بشود.

۲۵ ای خاندان اسرائیل آیا شما قربانها و هدایا برای من مدت چهل سال در بیابان گذرانیدید؟

نی بلکه خیمه ملکوم خود و تمثال اصنام خویش و کوکب خدایان خود را که به جهت خویشتن ساخته بودید برداشتید.

۲۷ پس یهوه که نام او خدای لشکرها میباشد، میفرماید که من شمارا به آن طرف دمشق جلا می کنم و وطن خواهم ساخت.

وای بر اینان

وای بر آنانی که در صهیون این دو کوهستان سامره و مطمش هستند که نقبای امت های اولی که خاندان اسرائیل زرد آنها آمدند می باشند.

۲ به کلنه عبور کنید و ملاحظه نمائید و از آنچه حمات بزرگ برود و به جت فلسطینیا فرود آید، آیا آنها از این ممالک نیکو تراست یا حدود ایشان از حدود شما بزرگتر؟

شما که روزیلا راد و ور می کنید و مسند ظلم را نزدیک میآوردید.

۴ که تختهای عاج میخوید و پرسترها را از میشوید و پردهها را از گله و گوسالها را از میان حظیرها میخورید.

۵ که بانغمه بر بطن میسراید و آلات موسیقی را مثل داوود برای خود اختراع میکنید.

۶ و شراب را از کامهها مینوشید و خویشتن را به بهترین عطریات تدهین مینماید اما به جهت مصیبت یوسف غمگین نمی شوید.

۷ بنا بر این ایشان الان با سیران اول به اسیری خواهند رفت و صدای عیش کنندگان دور خواهد شد.

خداوند یهوه به ذات خود قسم خورد و یهوه خدای لشکرها فرموده است که من از حشمت یعقوب نفرت دارم و قصر هایش نزد من مکروه است. پس شهر را بر چه در آن است تسلیم خواهم نمود.

۹ و اگر در نفردریک شهر باقیمانده باشند ایشان خواهند مرد.

۱۰ و چون خویشاوندان و دفن کنندگان کسی را بر دارند تا استخوانها را از خانه بیرون برند آنگاه به کسبیکه در اندرون خانه باشد خواهند گفت: آیا دیگری نزد تو هست؟ او جواب خواهد داد که نیست. پس خواهند گفت: ساکت باش زیرا نام یهوه نباید ذکر شود.

۱۱ زیرا اینکه خداوند امر میفرماید و خانه بزرگ به خرابیها و خانه کوچک به شکافها تلف میشود.

۱۲ آیا سیران بر صخره میدوند یا آن را با گاو ان شیار میکنند؟ زیرا که شما انصاف را به حنظل و ثمره عدالت راه افستین مبدل ساختاید.

۱۳ و به ناپیژشادی میکنید و می گوید آیا باقیوت خویش شاخه برای خود پیدا نکردیم؟

زیرا یهوه خدای لشکرها می گوید: اینکای خاندان اسرائیل من به ضد شما امتی برمی انگیزام که شما را از مدخل حمات تا نهر عربه به تنگ خواهند آورد.

ملخ و آتش و شاقول

خداوند یهوه به من چنین نمودار ساخت که اینک در ابتدای رویدن حاصل رش دوم ملخها آفرید و هان حاصل رش دوم بعد از چیدن پادشاه بود.

۲ و چون تمامی گناه زمین را خورده بودند، گفتم: «ی خداوند یهوه مستعد آنکه عفو فرماید! چگونه بعقوب برخیزد چونکه کوچک است؟»
 و خداوند از این پشیمان شد و خداوند گفت: «خواهد شد.»
 خداوند یهوه به من چنین نمودار ساخت و اینک خداوند یهوه آتش را خواند که محاکمه بکند. پس لجه عظیم را بلعید و زمین را سوزانید.
 ۵ پس گفتم: «ی خداوند یهوه از این باز ایست! یعقوب چگونه برخیزد چونکه کوچک است؟»
 و خداوند از این پشیمان شد و خداوند یهوه گفت: «بن نیز نخواهد شد.»
 و به من چنین نمودار ساخت که خداوند بر دیوار قایمی ایستاده بود و شاقولی در دستش بود.
 و خداوند مرا گفت: «ی عاموس چه میبینی؟» گفتم: «اقولی.» خداوند فرمود: «اینک من شاقولی در میان قوم خود اسرائیل میگذارم و بار دیگر از ایشان در نخواهم گذشت.»

۹ و مکابهای بلند اسحاق و یران و مقدس های اسرائیل خراب خواهد شد و به ضد خاندان یربعام با شمشیر خواهم برخاست.»
 و امصیای کاهن بیت نیل زرد یربعام پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «اموس در میان خاندان اسرائیل بر توفته میانیگزیدد و زمین سخنان او را متحمل نتواند شد.»
 ۱۱ زیرا عاموس چنین میگوید: یربعام به شمشیر خواهد مرد و اسرائیل از زمین خود البته به اسیری خواهد رفت.»
 و امصیایه عاموس گفت: «ی رای بر ووه زمین یهودا فرار کن و در آنجا نماند و در آنجا نبوت کن.»
 ۱۳ اما در بیت نیل بار دیگر نبوت منما چونکه آن مقدس پادشاه و خانه سلطنت میباشد.»
 عاموس در جواب امصیای گفت: «ن نه نبی هستم و نه پسر نبی بلکه ره بان بودم و انجیر های بری را میچیدم.»
 ۱۵ و خداوند مرا از عقب گوسفندان گرفت و خداوند مرا گفت: برو و بر قوم من اسرائیل نبوت نما.
 ۱۶ پس حال کلام خداوند را بشنو: تو میگویی به ضد اسرائیل نبوت میکنی و به ضد خاندان اسحاق تکلم منما.
 ۱۷ لهذا خداوند چنین میگوید: زن تو در شهر مرتکب زنا خواهد شد و پسران او دختران را به شمشیر خواهند افتاد و زمینت به ربه بسما تقسیم خواهد شد و تو در زمین نجس خواهی مرد و اسرائیل از زمین خود البته به اسیری خواهد رفت.»

سید میوه

خداوند یهوه به من چنین نمودار ساخت و اینک سیدی یراعام میوهها،
 ۲ و گفت: «ی عاموس چه میبینی؟» من جواب دادم که «بدی از میوه.» و خداوند به من گفت: «تبار قوم من اسرائیل رسیده است و از ایشان دیگر در نخواهم گذشت.»

خداوند یهوه میگوید که در آن روز سر و دهای هیکل به ولوله مبدل خواهد شد و لاشهای بسیار خواهد بود و آنها را در هر جا به خاموشی بیرون خواهند انداخت.
 ای شما که میخواستید فقیران را بلعید و مسکینان زمین را هلاک کنید این را بشنوید.

۵ و می گویند که غره ماه کی خواهد گذشت تا غله را بفروشیم و روز سبب تا انبارهای گندم را بگشاییم و اینفارا کوچک و مقال را بزرگ ساخته، میز آنها را قلب و معوج نمایم.

۶ و مسکینان را به نقره و فقیران را به نعلین بخریم و پس مانده گندم را بفروشیم.

۷ خداوند به جلال یعقوب قسم خورده است که هیچکدام از اعمال ایشان را هرگز فراموش نخواهم کرد.

۸ آیا به این سبب زمین متزلزل نخواهد شد و همه ساکنانش ماتم نخواهند گرفت و تمامی مثل منهر نخواهد آمد و مثل نبل مصر سیلان نخواهد کرد و فر نخواهد نشست.
 و خداوند یهوه میگوید: «ه در آن روز آفتاب را در وقت ظهر فرو خواهم برد و زمین را در روز روشن تاریک خواهم نمود.»

۱۰ و عیدهای شمارا با ماتم و همه سر و دهای شمارا به مرثیه مبدل خواهم ساخت. و بر هر کربلا س و بر هر سر گری بر خواهم آورد و آن را مثل ماتم پسر یگانه و آخرش را مانند روز تلخی خواهم گردانید.»

اینک خداوند یهوه میگوید: «یای میاید که گرسنگی بر زمین خواهم فرستاده گرسنگی از نان و نه تشنگی از آب بلکه از شنیدن کلام خداوند.

۱۲ و ایشان از در یاتاد را و از شمال تا مشرق پراکنده خواهند شد و گردش خواهند کرد تا کلام خداوند را بطنبند اما آن را نخواهند یافت.

۱۳ در آن روز و شیزگان جمیل و جوانان از تشنگی ضعف خواهند کرد.

۱۴ آتانی که به گناه سامره قسم خورده، میگوید که «ی دان به حیات خدای تو و به طریقت بشری قسم میخورم» خواهند افتاد و بار دیگر نخواهند برخاست.

داوری بر اسرائیل و تقفداز او

خداوند را دیدم که نزد مذبح ایستاده بود و گفت: «اجهای ستونها بر این تآستانه هابلرز د و آنها را بر سر همه مردم ببند از و باقی ماندگان ایشان را به شمشیر خواهم کشت و فراری از ایشان نخواهد گرفت و باقیمانده های از ایشان نخواهد رست.

۲ و گریه ها و فروروند، دست من ایشان را از آنجا خواهد گرفت و اگر به آسمان صعود نمایند، ایشان را از آنجا فرود خواهم آورد.

۳ و اگر به قله که مثل پنهان شوند ایشان را متنتیش کرده، از آنجا خواهم گرفت و اگر از نظر من در قعر دریا خویشتن را مخفی نمایند، در آنجا مار را امر خواهم فرمود که ایشان را بکشد.

۴ و اگر پیش دشمنان خود به اسیری روند شمشیر را در آنجا امر خواهم فرمود تا ایشان را بکشد و نظر خود را بر ایشان برای بدی خواهم داشت و نه برای نیکویی.

خداوند یهوه صباوت که زمین را لمس میکند و آن گداخته میگردد و همه ساکنانش ماتم میگیرند و تمامش مثل نهر برمی آید و مانند نیل مصر فرو مینشیند؛ آن که غزفه های خود را در آسمان بنا میکند و طاقهای خود را بر زمین بنیاد مینهد و آبهای دریا را نداد داده، آنها را به روی زمین میریزد نام او یهوه میباشد. ^۷ خداوند می گوید: «ی بنیاسرائیل آیا شتم برای من مثل پسران حبشیان نیستید؟ آیا اسرائیل را از زمین مصر و فلسطینیان را از کفتور و ارمیان را از قیبریر نیاردم؟» اینک چشمان خداوند یهوه بر مملکت گاهکار میباشد و من آن را از روی زمین هلاک خواهم ساخت لیکن خداوند میگوید که «اندان یعقوب را بالکل هلاک نخواهم ساخت.

^۹ زیرا اینک من امر فرموده، خاندان اسرائیل را در میان همه امتهای خواهم بخت، چنانکه غله در غربال تخته میشود و دانه های بر زمین نخواهد افتاد.

^{۱۰} جمیع گاهکاران قوم من که میگویند بلا به ما نخواهد رسید و ما را در نخواهد گرفت، به شمشیر خواهند مرد.

^{۱۱} در آن روز خیمه داود را که افتاده است بر پا خواهم نمود و شکافهایش را مرمت خواهم کرد و خرابیهایش را برپا نموده، آن را مثل ایام سلف بنا خواهم کرد.

^{۱۲} تا ایشان بقیه ادوم و همه امتها را که اسم من بر ایشان نهاده شده است، به تصرف آورند، خداوند که این را بجای آورد تکلم نموده است.

اینک خداوند میگوید: «یای میآید که شیار کننده به در و کننده خواهد رسید و با جمال کننده انگور به کارنده تخم. و کوهها عصیر انگور را خواهد چکانید و تمامی تلهای سیلان خواهد آمد.

^{۱۴} و اسیری قوم خود اسرائیل را خواهم برگردانید و شهرهای مخروب را بنا نموده، در آنها ساکن خواهند شد و تا کستانها غرس کرده، شراب آنها را خواهند نوشید و باغها ساخته، میوه آنها را خواهند خورد.»

و یهوه خدایت میگوید: «نایشان را در زمین ایشان غرس خواهم نمود و یار دیگر از زمینی که به ایشان داده ام کنده نخواهند شد.»

گلاب عوبدای نبی

رویای عوبدیا.

هان من تورا کوچکترین امتهای گردانیدم و تو بسیار خوار هستی.

۳ ای که در شکافهای صخره ساکن هستی و مسکن تو بلند می‌باشد و در دل خود می‌گویی کیست که مرا به زمین فرود بیاورد، تکبر دلت، تو را فریب داده است.

۴ خداوند می‌گوید: اگر چه خویش‌ترین را مثل عقاب بلند سازی و آشیانه خود را در میان ستارگان بگذاری من تورا از آنجا فرود خواهم آورد.

۵ اگر دزدان با غارت کنندگان شب نزد تو آید، گونه هلاک شدی (آیا بقدر کفایت غارت نمی‌کنند؟ و اگر انگور چیتان نزد تو آید آیا بعضی خوشه‌ها را نمی‌گذارند؟

چیزهای عیسو چگونه تفتیش شده و چیزهای مخفی او چگونه تفحص گردیده است؟

همه آنانی که با تو هم عهد بودند تورا بسر حد فرستادند و صلح اندیشان تو، تو را فریب داده، بر تو غالب آمدند و خوردگان نان تو داهی زیر تو گسترده‌اند. در ایشان فطانتی نیست.

خداوند می‌گوید: آیا در آن روز حکیمان ادم را و فطانت را از کوه عیسو نابود نخواهم گردانید؟

و جباران تو ای تیمان هر اسان خواهند شد تا هر کس از کوه عیسو به قتل منقطع شود.

به سبب ظلمی که بر اردت یعقوب نمودی، نجالت تورا خواهد پویشاند و تا به ابد منقطع خواهی شد.

در روزی که به مقابل وی ایستاده بودی، هنگامی که غریبان اموال او را غارت نمودند و پیگانگان به دروازه‌هایش داخل شدند و پرورای شلمی قرعه انداختند،

تو نیز مثل یکی از آنها بودی.

۱۲ بر روزی را در خود هنگام مصیبتش نگاه مکن و برین به بود در روز هلاکت ایشان شادی منما و در روز تنگی ایشان لاف مزن.

۱۳ و به دروازه‌های قوم من در روزی ای ایشان داخل مشو و تو نیز بریدی ایشان در روزی ای ایشان منگرو دست خود را بر اموال ایشان در روزی ای ایشان دراز مکن.

۱۴ و بر سر دوره مایست تا فراریان ایشان را منقطع سازی و باقی ماندگان ایشان را در روز تنگی تسلیم منما.

۱۵ زیرا که روز خداوند بر جمیع امتهای نزدیک است و چنانکه عمل نمودی همچنان به تو عمل کرده خواهد شد و اعمال بر سر تو خواهد برگشت.

۱۶ زیرا چنانکه بر کوه مقدس من نوشیدید، همچنان جمیع امتهای خواهند نوشید و آشامیده، خواهند بلعید و چنان خواهند شد که گویا نبود هاند.

اما بر کوه صهیون نجات خواهد بود و مقدس خواهد شد و خاندان یعقوب میراث خود را به تصرف خواهند آورد.

۱۸ و خاندان یعقوب آتش و خاندان یوسف شعله و خاندان عیسو گاه عوبدیا خواهند بود و در میان ایشان مشتعل شده، ایشان را خواهد سوزانید و برای خاندان عیسو یقینی نخواهد ماند زیرا خداوند تکلم نموده است.

۱۹ و اهل جنوب کوه عیسو را اهل هامون فلسطینیان را به تصرف خواهند آورد و صحرای افرایم و صحرای سامره را به تصرف خواهند آورد و بنیامین جلعاد را تصرف خواهد شد.

□□ و اسیران این لشکر بنی اسرائیل ملک کنعانیان را تا صفره به تصرف خواهند آورد و اسیران اورشلیم که در صفارده هستند شهرهای جنوب را به تصرف خواهند آورد.

۲۱ و نجات دهندگان به کوه صهیون برآمده، بر کوه عیسو داوری خواهند کرد و ملکوت از آن خداوند خواهد شد.

کتاب یونس نبی

فراریونس از امر خدا

و کلام خداوند بر یونس بن امتای نازل شده، گفت:

«رخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و بر آن ندا کن زیرا که شرارت ایشان به حضور من برآمده است.»

اما یونس برخاست تا از حضور خداوند به ترشیش فرار کند و به یافا فرود آمده، کشتیای یافت که عازم ترشیش بود. پس کرایه اش را داده، سوار شد تا همراه ایشان از حضور خداوند به ترشیش برود.

۴ و خداوند باد شدیدی بر دریا وزانید که تلام عظیمی در دریا پدید آمد چنانکه نزدیک بود که کشتی شکسته شود.

۵ و ملاحان ترسان شده، هر کدام نزد خدای خود استغاثه نمودند و اسباب را که در کشتی بوده دریا ریختند تا آن را برای خود سبک سازند. اما یونس در اندرون کشتی فرود شده، دراز شد و خواب سنگینی او را در ربود.

و ناخدای کشتی نزد او آمده، وی را گفت: «ی که خفتهای تو را چه شده است؟ برخی و خدای خود را بخوان شاید که خدا ما را بخاطر آورد تا هلاک نشویم.»

و به یکدیگر گفتند: «باید قرعه بیندازیم تا بدانیم که این بلا به سبب چه کس بر ما وارد شده است؟» پس چون قرعه انداختند، قرعه به نام یونس درآمد.

۸ پس او را گفتند: «را اطلاع ده که این بلا به سبب چه کس بر ما عارض شده؟ شغل تو چیست و از کجا آمدهای و وطنت کدام است و از چه قوم هستی؟»

او ایشان را جواب داد که: «ن عبرانی هستم و از بهو خدای آسمان که دریا و خشکی را آفریده است ترسان میباشم.»

پس آن مردمان سخت ترسان شدند و او را گفتند: «ه کردهای؟» زیرا که ایشان میدانستند که از حضور خداوند فرار کرده است چونکه ایشان را اطلاع داده بود.

۱۱ و او را گفتند: «اتوجه کنیم تا دریا برای ما ساکن شود؟» زیرا دریا در تلام همی افزود.

۱۲ او به ایشان گفت: «را برداشته، به دریا بیندازید و دریا برای شما ساکن خواهد شد، زیرا میدانم این تلام عظیم به سبب من بر شما وارد آمده است.

اما آن مردمان سعی نمودند تا کشتی را به خشکی برسانند اما نتوانستند زیرا که دریا به ضد ایشان زیاد و زیاد تلام مینمود.

۱۴ پس نزد بهو دعا کرده، گفتند: «های خداوند! به خاطر جان این شخص هلاک نشویم و خون بیگانه را بر ما مگذاز زیرا تو ای خداوند چه میخوای میکنی.»

پس یونس را برداشته، در دریا انداختند و دریا از تلامش آرام شد.

۱۶ و آن مردمان از خداوند سخت ترسان شدند و برای خداوند قربانیا گذرانیدند و نذر هانمودند.

۱۷ و اما خداوند ماهی بزرگی پیدا کرد که یونس را فرورد و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند.

دعای یونس

و یونس از شکم ماهی نزد بهو خدای خود دعا نمود

و گفت: «رتنگی خود خداوند را خواندم و مرا مستجاب فرمود. از شکم ها و به تضرع نمودم و آواز مرا شنیدی.

۳ زیرا که مرا به ژرفی در دل دریا هانداختی و سیلهام را احاطه نمود. جمع خیزا بهو و جهای تو بر من گذشت.

۴ و من گفتم از پیش چشم تو انداخته شدم. لیکن هیکل قدس تو را باز خواهم دید.

۵ آبهام را تا به جان احاطه نمود و لجه در مرا گرفت و علف دریا بر من پیچیده شد.

۶ به بنیان کوهها فرودم و زمین به بندهای خود تا به ابرم در گرفت. اما تو ای بهو خدایم حیات مرا از حفره بر آوردی.

۷ چون جان من در اندرونم بیتاب شد، خداوند را بیاد آوردم و دعای من نزد تو به هیکل قدس رسید.

۸ آنانی که اباطیل دروغ را منظور میدانند، احسانهای خویش را ترک مینمایند.

۹ اما من به آواز تشکر برای تو قربانی خواهم گذرانید، و به آنچه نذر کردم وفا خواهم نمود. نجات از آن خداوند است.»

پس خداوند ماهی را امر فرمود و یونس را بر خشکی قی کرد.

دقت یونس به نینوا

پس کلام خداوند بار دوم بر یونس نازل شده، گفت:

«رخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و آن وعظ را که من به تو خواهم گفت به ایشان ندا کن.»

آنگاه یونس برخاسته، بر حسب فرمان خداوند به نینوا رفت و نینوا شهر بزرگ بود که مسافت سه روز داشت.

۴ و یونس به مسافت یک روز داخل شهر شده، به ندا کردن شروع نمود و گفت بعد از چهل روز نینوا سرنگون خواهد شد.

۵ و مردمان نینوا به خدا ایمان آوردند و روزی راندا کرده، از بزرگ تا کوچک پلاس پوشیدند.

و چون پادشاه نینوا از این امر اطلاع یافت، از کرسی خود برخاسته، ردای خود را از کتف پلاس پوشیده، برخاسته نشست.

۷ و پادشاه و کابریش فرمان دادند تا در نینوا داد و نداد امر فرموده، گفتند که «ردمان و بهام و گاو و گوسفندان چیزی نخورند و نجر ندو آب نوشند.

۸ و مردمان و بهام به پلاس پوشیده شوند و نزد خدا بندت استغاثه نمایند و هر کس از راه بد خود و از ظلمی که در دست او است بازگشت نماید.

۹ کیست بداند که شاید خدا بر گشته، پیشمان شود و از حدت خشم خود رجوع نماید تا هلاک نشویم.»

پس چون خدا اعمال ایشان را دید که از راه زشت خود بازگشت نمودند، آنگاه خدا از بلایی که گفته بود که به ایشان برساند پشیمان گردید و آن را بعمل نیاورد.

غضب یونس

اما این امر یونس را به غایت ناپسند آمد و غیظش افروخته شد،
 و نزد خداوند دعا نموده، گفت: «های خداوند، آیا این سخن من نبود حینی که در ولایت خود بودم و از این سبب به فرار کردن به ترشیش مبادرت نمودم زیرا می دانستم که تو خدای کریم و رحیم و دیر غضب و کثیر احسان هستی و از یلا پشیمان میشوی؟
 پس حالای خداوند جانم را از من بگیر زیرا که مردن از زنده ماندن برای من بهتر است.»
 خداوند گفت: «یا صواب است که خشمناک شوی؟»
 و یونس از شهر بیرون رفته، بطرف شرقی شهر نشست و در آنجا سایه بانی برای خود ساخته زیر سایه اش نشست تا ببیند بر شهر چه واقع خواهد شد.
 ۶ و یهوه خدا که وی را بنیاد آن را بالای یونس نمود ادتای سر روی سایه افکنده، او را از حزنش آسایش دهد و یونس از کدو بینهایت شادمان شد.
 ۷ اما در فردای آن روز در وقت طلوع فجر خدا کرمی پیدا کرد که کدو را زد و خشک شد.
 ۸ و چون آفتاب برآمد خدا باد شرقی گرم وزانید و آفتاب بر سر یونس تابید به حدی که پیتاب شده، برای خود مسالت نمود که بمیرد و گفت: «ردن از زنده ماندن برای من بهتر است.»
 خدا به یونس جواب داد: «یا صواب است که به جهت کدو غضبناک شوی؟» او گفت: «واب است که تا به مرگ غضبناک شوم.»
 خداوند گفت: «ل تو برای کدو بسوخت که برای آن زحمت نکشیدی و آن را نمودادی که در یک شب بوجود آمد و در یک شب ضایع گردید.
 ۱۱ و آیدال من به جهت نینوا شهر بزرگ نسوزد که در آن بیشتر از صد و بیست هزار کس میباشند که در میان راست و چپ تشخیص نتوانند داد و نیز بهایم بسیار؟»

کتاب میکاه نبی

کلام خداوند که بر میکاه مورثی در ایام یوتام و آحاز و حزقیا، پادشاهان یهودانازل شد و آن را در باره سامره و اورشلیم دید.
داوری بر سامره و اورشلیم

ای جمیع قوم باشنوید و ای زمین و هر چه در آن است گوش بدهید، و خداوند یهوه یعنی خداوند از هیکل قدسش بر شما شاهد باشد.

۳ زیرا اینک خداوند از مکان خود بیرون میآید و نزول نموده، بر مکان های بلند زمین میخارم.

۴ و کوهها زیر او گداخته میشود و او آدمش میگردد، مثل موم پیش آتش و مثل آب که به نشیب ریخته شود.

۵ این همه بهسبب عصیان یعقوب و گناه خاندان اسرائیل است. عصیان یعقوب چیست؟ آیا سامره نیست؟ و مکان های بلند یهودا چیست؟ آیا اورشلیم نمی باشد؟

پس سامره را به توده سنگ صحرا و مکان غرس نمودن موها مبدل خواهم ساخت و سنگهایش را به دره ریخته، بنیادش را منکشف خواهم نمود.

۷ و همه بتای تراشیده شده آن خرد و همه مزدهایش به آتش سوخته خواهد شد و همه تماثلش را خراب خواهم کرد زیرا که از مزدها فحاشه آنها را جمع کرد و به مزدها فحاشه خواهد برگشت.

۸ به این سبب ماتم گرفته، ولوله خواهم نمود و برهنه و عریان راه خواهم رفت و مثل شغاله ماتم خواهم گرفت و مانند شتر مرغ غنا نوحه گری خواهم نمود.

۹ زیرا که جراحت های وی علاج پذیر نیست چونکه به یهودا رسیده و به دروازه های قوم من یعنی به اورشلیم داخل گردیده است.

درجت خرم ساینده و هرگز گریه نمینماید. در خانه عفره، در غبار خوشبختی را غلطانیدم.

۱۱ ای ساکنه شافیر عریان و خجل شده، بگذر. ساکنه صانان بیرون نمی آید. ماتم بیت ایصل منکاش را از شما میگردم.

۱۲ زیرا که ساکنه ماروت به جهت نیکویی در دزه میکشد، چونکه بلا از جانب خداوند به دروازه اورشلیم فرود آمده است.

۱۳ ای ساکنه لاکیش اسب تدر و را به راه ببند. او ابتدای نگاه دختر صهیون بود، چونکه عصیان اسرائیل در تو یافت شده است.

۱۴ بنابراین طلاق نامهای به مورثت جت خواهی داد. خانه های اکتذب، چشمه فریبنده برای پادشاهان اسرائیل خواهد بود.

۱۵ ای ساکنه مریشه بار دیگر مالکی تو خواهم آورد. جلال اسرائیل تا به عدلام خواهد آمد.

خویشترن را برای فرزندان نازنین خود گرساز و موی خود را بتراش. گری سر خود را مثل کرسس زیاد کن زیرا که ایشان از نزد توبه اسیری رفته اند.

تدبیر خدا

وای بر آنانی که بر سترهای خود ظلم را تدبیر مینمایند و مرتکب شرارت می شوند. در روشنائی صبح آن را بجا میآوردند، چونکه در قوت دست ایشان است.

۲ بر زمین طمع میورزند و آنها را غضب مینمایند و پر خانهانیز و آنها را میگیرند و بر مرد و خانهاش و شخص و میرانش ظلم مینمایند.

۳ بنابراین خداوند چنین میگوید: هان من بر این قبیله بلانی را تدبیر مینمایم که شما گردن خود را از آن نتوانید بیرون آورد و متکبرانه نخواهید خرامید زیرا که آن زمان زمان بد است.

۴ در آن روز بر شما مثل خواهند زد و مرثیه سوزناک خواهند خواند و خواهند گفت بالکل هلاک شده ایم. نصیب قوم مرا به دیگران داده است. چگونه آن را از من دور می کند و زمینهای مرا به مرتدان تقسیم مینماید.

۵ بنابراین برای تو کسی نخواهد بود که ریسمان را به قریه در جماعت خداوند بکشد.

انبیای گذشته

ایشان نبوت کرده، میگویند نبوت میکنند. اگر به این نبوت نمایند رسوایی دور نخواهد شد.

۱۷ ای که به خاندان یعقوب مسمی هستی آیا روح خداوند قاصر شده است و آیا این اعمال او می باشد؟ آیا کلام من برای هر که به استقامت سالک میباشد نیکو نیست؟

لکن قوم من در این روزها به دشمنی برخاستاند. شمار دار از زرخ آتانی که به اطمینان میگرددند و از جنگ روگرداند میکنند.

۹ و زنان قوم مرا از خانه های مرغوب ایشان بیرون میکنند و زینت مرا از اطفال ایشان تا به ابد میگیرند.

۱۰ بر خیزید و بروید زیرا که این آرامگاه شمانیست چونکه نجس شده است. شمارا به هلاکت سخت هلاک خواهد ساخت.

۱۱ اگر کسی به بطالت و دروغ سالک باشد و کاذبانه گوید که من برای تو در باره شراب و مسکرات نبوت خواهم نمود هر آینه او نبی این قوم خواهد بود. و عده رهایی

ای یعقوب، من البته تمامی اهل تو را جمع خواهم نمود و بقیه اسرائیل را فراهم آورده، ایشان را مثل گوسفندان بصره در یک جا خواهم گذاشت. ایشان مثل گلهای که در آغل خود باشد، بهسبب کثرت مردمان غوغا خواهند کرد.

۱۲ رخنه کننده پیش روی ایشان برآمده است. ایشان رخنه نموده و از دروازه عبور کرده، از آن بیرون رفته اند و پادشاه ایشان پیش روی ایشان و خداوند بر ایشان پیش رفته است.

و گفتند ای روسای یعقوب وای داوران خاندان اسرائیل بشنوید! آیا بر شما نیست که انصاف را بپذیرند؟

آنانی که از نیکویی نفرت دارند و بریدی مایل میباشند و پوست را از تن مردم و گوشت را از استخوانهای ایشان میکنند،

و کسانی که گوشت قوم را میخورند و پوست ایشان را زتن ایشان میکنند و استخوانهای ایشان را خرد کرده، آنها را گویا دردیگ و مثل گوشت در پاتیل میریزند.

۴ آنگاه نزد خداوند استغاثه خواهند نمود و ایشان را اجابت نخواهد نمود بلکه روی خود را در آزمون از ایشان خواهد پوشانید چونکه مرتکب اعمال زشت شده‌اند.

خداوند در باره انبیایی که قوم را گمراه میکنند و به ندانهای خود میگزیند و سلامتی را ندان میکنند و اگر کسی چیزی به دهان ایشان نگذارد با او تدارک جنگ مینیند، چنین میگوید:

از این جهت برای شما شب خواهد بود که رو باینینید و ظلمت برای شما خواهد بود که فالگیری ننمایید. آفتاب بر انبیاء غرب خواهد کرد و روزی ایشان تاریخ خواهد شد.

۷ و رایان نخل و فالگیران رسوا شده، جمیع ایشان لهای خود را خواهند پوشانید چونکه از جانب خدا جواب نخواهد بود.

۸ ولیکن من از قوت روح خداوند و انصاف و توانایی مملو شده ام تا یعقوب را از عصیان او و اسرا تیل را از گاهش خرد هم.

۹ ای روسای خاندان یعقوب و ای داوران خاندان اسر ائیل این را بشنوید! شما که از انصاف نفرت دارید و تمامی راستی را منحرف میسازید.

۱۰ و صهیون را به خون و اورشلیم را به ظلم بنامیند.

۱۱ روسای ایشان برای رشوه داوری مینمایند و کاهنان ایشان برای اجرت تعلیم میدهند و انبیای ایشان برای نقره فال میگیرند و بر خداوند توکل نموده، میگویند: آیا خداوند در میان ما نیست پس بلا به ما نخواهد رسید.

۱۲ بنابراین صهیون بهسبب شما مثل مزرعه شیار خواهد شد و اورشلیم به توده های سنگ و کوه خانه به بلندای جنگل مبدل خواهد گردید.

کوه خانه خداوند

و در ایام آخر، کوه خانه خداوند بر قله کوه ثابت خواهد شد و فروق تلها بر افراشته خواهد گردید و موه بر آن روان خواهند شد.

۲ و امت های بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت: بیاید تا به کوه خداوند و به خانه خدای یعقوب بر آیم تا طریق های خویش را به ماتعلیم دهنده و راههای وی سلوک نمایم زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد.

۳ و او در میان قوم های بسیار داوری خواهد نمود و امت های عظیم را از جای دور تنبیه خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خود را برای گاو آهن و نیزه های خویش را برای اره ها خواهند شکست و امتی بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت.

۴ و هر کس زیر مو خود وزیرا تجیر خویش خواهد نشست و ترسانند های نخواهد بود زیرا که دهان یهوه صیابوت تکلم نموده است.

۵ زیرا که جمیع قومها هر کدام به اسم خدای خویش سلوک مینمایند اما ما به اسم یهوه خدای خود تا ابد اباد سلوک خواهیم نمود.

خداوند میگوید که در آن روز ننگان را جمع خواهیم کرد و رانده شدگان و آنانی را که مبتلا ساختارم فراهم آورده.

۷ و ننگان را بیتی و دور شدگان را قومی خواهیم ساخت و خداوند در کوه صهیون بر ایشان از ان تا ابد اباد سلطنت خواهند نمود.

۸ و تو ای برج کوهی که در کوه دختر صهیون این به تو خواهد رسید و سلطنت اول یعنی مملکت دختر اورشلیم خواهد آمد.

۹ الان چرا فرادی بر می آوری؟ آیا در تو پادشاهی نیست و آیا مشیر تو نبوده است که در دور تو مثل زنی که میزاید گفته است؟

ای دختر صهیون مثل زنی که میزاید در دزد کشیده، وضع حمل نمازیرا که الان از شهر بیرون رفته، در صحرا خواهی نشست و به بابل رفته، در آنجا راهی خواهی یافت و در آنجا خداوند تو را از دست دشمنان رهایی خواهد داد.

۱۱ و الان امت های بسیار بر تو جمع شده، میگویند که صهیون نجس خواهد شد و چشمان ما بر او خواهد نگرست.

۱۲ اما ایشان تدبیرات خداوند را ندانند و مشورت اورامی فهمند زیرا که ایشان را مثل بافهدار خرمنگاه جمع کرده است.

۱۳ ای دختر صهیون بر خیز و با جمال کن زیرا که شاخ تو را آهن خواهم ساخت و سمهای تو را برنج خواهم نمود و قوم های بسیار را خواهی کوبید و حاصل ایشان را برای یهوه و دولت ایشان را برای خداوند تمامی زمین وقف خواهی نمود.

حکمران از بیت لحم

ای دختر افواج الان در فوجها جمع خواهی شد! ایشان به ضد ما سنگرها بستباند. با عصا بر خسار داور اسر ائیل خواهند زد.

۲ و تو ای بیت لحم افراشته اگر چه در هزاره های بودا کوچک هستی، از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسر ائیل حکمرانی خواهد نمود و طلوع های او از قدیم و از ایام ازل بوده است.

۳ بنابراین ایشان را تا زمانی که زن حامله برآید تسلیم خواهد نمود و بقیه برادرانش با بنیاسر ائیل باز خواهند گشت.

۴ و او خواهد ایستاد و در قوت خداوند و در کبریایی اسم یهوه خدای خویش له خود را (خواهد چرانید و ایشان به آرامی ساکن خواهند شد زیرا که او الان تا اقصای زمین بزرگ خواهد شد.

۵ و او سلامتی خواهد بود.

رهایی و خرابی

هنگامی که آشور به زمین ماد اخل شده، بر قصر های ما قدم نهد، آنگاه هفت شبان و هشت سر و آد میان را به مقابل او بر پا خواهیم داشت.

و ایشان زمین آشور و مدخل های زمین غم بردار و شمشیر حکمرانی خواهند نمود و او ما را از آشور رهایی خواهد داد، هنگامی که به زمین ماد اخل شده، حدود ما را با جمال کند.

- ۷ وبقیه یعقوب در میان قوم های بسیار مثل شبنم از جانب خداوند خواهد بود و مانند بارشی که بر گاه می آید که برای انسان انتظاری نمی کشد و به جهت بنی آدم صبر نمی نماید.
- ۸ وبقیه یعقوب در میان امتهاد و در وسط قوم های بسیار، مثل شیر در میان جانوران جنگل و مانند شیر زیان در میان گله های گوسفندان خواهند بود که چون عبور می نماید پایمال میکند و میبرد و رواند های نمی باشد.
- ۹ و دست تو بر خصمانت بلند خواهد شد و جمیع دشمنانت منقطع خواهند گردید.
- و خداوند میگوید که در آن روز اسبان تو را از میان منقطع و ارباب هایت را معدوم خواهم نمود.
- ۱۱ و شهرهای و ایلات تو را خراب نموده، همه قلعه هایت را منهدم خواهم ساخت.
- ۱۲ و جادوگری را از دست تو تلف خواهم نمود که فالگیران دیگر در تو یافت نشوند.
- ۱۳ و بتهای ترا شنیده و تمثالهای تو را از میان منهدم خواهم ساخت که بار دیگر به صنعت دست خود تنیده نمایی.
- ۱۴ و اشیره هایت را از میان کنده، شهر هایت را منهدم خواهم ساخت.
- ۱۵ و باخشم و غضب از امت هایی که نمی شنوند انتقام خواهم کشید.

مخاصه خدا با اسرائیل

- آنچه خداوند میگوید بشنوید! بر خیز و نزد کوهها خاصمه نما و تله آواز تو را بشنوند.
- ۲ ای کوهها! خاصمه خدا و ندر ایشوید و ای اساسهای جاودانی زمین! زیر خداوند را بوقم خودمخاصمهای است و با اسرائیل محاکمه خواهد کرد.
- ۳ ای قوم من به تو چه کرده ام و به چه چیز تو را خسته ساختم؟ به ضد من شهادت بده.
- ۴ زیرا که تو را از زمین مصر بر آوردم و تو را از خانه بندگی فدی بدم و موسی و هارون و میر جبرائیل پیش روی تو ارسال نمودم.
- ۵ ای قوم من آنچه را که با لاق پادشاه مواب مشورت داد و آنچه بلعام بن بعور را جواب فرستاد بیاد آور و آنچه را که از شطم تاجلیل اقع شد به خاطر دار) تا عدالت خدا و ندر ابدانی.
- ۶ با چه چیزی به حضور خداوند بیایم و نزد خدای تعالی رکوع نمایم؟ آیا با قربانی های سوختنی و یا گوساله های یک ساله به حضور می آیم؟
- آیا خداوند از هزاران هاج و قح و از ده هزار راهبر و غن را رضی خواهد شد؟ آیا نخست زاده خود را به عوض معصیت و نمره بدن خویش را به عوض گناه جاتم بدهم؟ ای مردان آنچه نیکوست تو را انبشار نموده است، و خداوند از تو چه چیز را میطلبد غیر از اینکه انصاف را بجا آوری و رحمت را دوست بداری و در حضور خدای خویش با فروتنی سلوک نمایی؟

گاه اسرائیل

- آواز خداوند به شهر ندمید هد و حکمت اسم او را مشاهده مینماید. عصا و تعیین کننده آن را بشنوید.
- ۱۰ آیا تابه حال گنجهای شرارت و ایشای ناقص ملعون در خانه شیران میباشد؟
- آیا من با میز انبهای شرارت و با کیسه سنگهای ناراست بری خواهم شد؟
- زیرا که دو تلمدان و از ظلم ملوئاد و ساگانش دروغ میگویند و زبان ایشان در دهانشان فریب محض است.
- ۱۳ پس من نیز تو را به سبب گناهانت به جراحات مملکت مجروح ساخته، خراب خواهم نمود.
- تو خواهی خورد اما میر نخواهی شد و گرسنگی تو در اندرون تو خواهد ماند و بیرون خواهی برد اما رستگار نخواهی ساخت و آنچه را که رستگار نمایی من به شمشیر تسلیم خواهم نمود.
- ۱۵ تو خواهی کشت اما نخواهی دروید، تو زیون را به با خواهی فشر اما خورشیدن را به روغن تدهین نخواهی نمود؛ و عصیرانگور را ما شراب نخواهی نوشید.
- ۱۶ زیرا که قوانین عمری و جمیع اعمال خاندان اخاب داشته میشود و به مشورت های ایشان سلوک مینماید تا تو را به ویرانی و ساگانش را به سخریه تسلیم نمایم، پس عار قوم مرا متحمل خواهید شد.

اندوه اسرائیل

- وای بر من زیرا که مثل جمع کردن میوهها و مانند چیدن انگورهایی شده ام که نه خوشه های برای خورا ک دارم و نه نوری بگیری که جان من آن را میخواهد.
- ۲ مرد متقی از جهان نابود شده، و راست کردار از میان آدمیان معدوم گردیده است. جمع ایشان برای خون کین میگردد و یکدیگر را به دام صید مینمایند.
- ۳ دستهای ایشان برای شرارت چالاک است، رئیس طلب میکند و او را رشوه میخواهد و مرد بزرگ به هوای نفس خود تکلم مینماید، پس ایشان آن را به هم مینمایند.
- ۴ نیکوترین ایشان مثل خمار میباشد و راست کردار ایشان از خار بیست بدتر. روزی با سبانات (وز) عقوبت تو رسیده است، الان اضطراب ایشان خواهد بود.
- ۵ بر بار خود اعتماد مدار و بر دست خالص خویش توکل منما و در دهان خود از هم آغوش خود نگاه دار.
- ۶ زیرا که پسر، پدر را افتضاح میکند و دختر با مادر خود عروس با خارسوی خویش مقاومت مینماید و دشمنان شخص اهل خانه او می باشند.
- ۷ اما من بسوی خداوند نگرانم و برای خدای نجات خود انتظار میکشم و خدای من مرا اجابت خواهد نمود.
- تفقد از اسرائیل
- ای دشمن من بر من شادی منما زیرا اگر چه بیفتم خواهم بر خاست و اگر چه در تاریکی بنشینم خداوند نور من خواهد بود.

- ۹ غضب خداوند را متحمل خواهم شد زیرا به او گناه ورزیدهام تا او دعوی مرا فیصل کند و داوری مرا بجا آورد. پس مرا به روشنایی بیرون خواهد آورد و عدالت او را مشاهده خواهم نمود.
- ۱۰ دشمنم این را خواهد دید و بحالت او را خواهد پوشانید زیرا به من میگوید: یهوه خدای تو کجاست؟ چشم نامم را خواهد نگرید و او الان مثل گل کوچکیها پایمال خواهد شد.
- ۱۱ در روز بنا نمودن دیوار هایت در آن روز شریعت دور خواهد شد.
- ۱۲ در آن روز از آشور و از شهرهای مصر و از مصر تا نهر (رات) (وازد در یاتادریا و از کوه تا کوه نزد تو خواهند آمد.
- ۱۳ و زمین به سبب ساکنش، به جهت نتیجه اعمالشان ویران خواهد شد.
- قوم خود را به عصای خویش شبانی کن و گوسفندان میراث خود را که در جنگل و در میان کرمل به تنهایی ساکن میباشند. ایشان مثل ایام سابق در باشان و جلعا د بچزند.
- ۱۵ مثل ایامی که از مصر بیرون آمدی کارهای عجیب به او نشان خواهم داد.
- ۱۶ امته چون این را ببینند، از تمامی توانایی خویش بخل خواهند شد و دست بردهان خواهند گذاشت و گوشه‌های ایشان کز خواهد شد.
- ۱۷ مثل مار خاک را خواهند لبسید و مانند حشرات زمین از سوراخهای خود بالز به بیرون خواهند آمد و بسوی یهوه خدای ما با خوف خواهند آمد و از تو خواهند ترسید.
- ۱۸ کیست خدایی مثل تو که عصیان را می‌آمرزد و از تقصیر بقیه میراث خویش درمی‌گذرد. او خشم خود را تا به ابد نگاه نمی‌دارد زیرا رحمت را دوست میدارد.
- ۱۹ او با زجوج کرده، بر ما رحمت خواهد نمود و عصیان ما را پایمال خواهد کرد و تو جمع گناهان ایشان را به عمق‌های دریا خواهی انداخت.
- ۲۰ امانت را برای یعقوب و رافت را برای ابراهیم بجا خواهی آورد چنانکه در ایام سلف برای پدران ما قسم خوردی.

کتاب ناخوم نبي

وحي درباره ینوی. کتاب رویای ناخوم

القوشی.

غضب خدایرینوا

یهوه خدای غیور و انتقام گیرنده است. خداوند انتقام گیرنده و صاحب غضب است. خداوند از دشمنان خویش انتقام میگیرد و برای خصمان خود خشم را نگاه میدارد.

۳ خداوند در غضب و عظیم القوت است و نگاه را هرگز نمی سزائی گذارد. راه خداوند در تند باد و طوفان است و ابرها خاک پای او میباشد.

۴ در بار اعتبار میکند و آن را میخسکاند و جمع نهرها را خشک میسازد. باشان و کرمل کاهیده میشوند و گل لبنان پژمرده میگردد.

۵ کوهها از او متزلزل و تلها گذاخته میشوند و جهان از حضور وی متحرک میگردد و دروغ مسکون و جمع ساکنانش.

۶ پیش خشم وی که تواند ایستاد؟ و در حدت غضب او که تواند برخاست؟ غضب او مثل آتش ریخته میشود و صخرهها از او خرد می گردد.

۷ خداوند نیکو است و در روز تنگی ملجأ میباشد و متوکلان خود را می شناسد.

۸ و به سیل سرشار، مکان آن را بالکل خراب خواهد ساخت و تاریکی دشمنان او را تعاقب خواهد نمود.

۹ کدام تدبیر را به ضد خداوند تواند نمود؟ او دفعه هلاک خواهد کرد و مصیبت دفعه دیگر پانخواهد شد.

۱۰ زیرا اگر چه مثل خارها بهم پیچیده و مانند میگساران مست بشوند، لیکن چون کاه خشک بالکل سوخته خواهند شد.

۱۱ مشیر یعلال که به ضد خداوند بد میانیدشد، از تیرون آمده است.

خداوند چنین میگوید: «گرچه ایشان در قوت سالم و در شماره نیز بسیار باشند لیکن منقطع شده، در خواهند گذشت. و اگر چه تو را ذلیل ساختم، لیکن بار دیگر تو را ذلیل نخواهم نمود.»

۱۲ و الا ن یوغ اورا از گردن تو خواهم شکست و بندهای تو را خواهم گسیخت.»

و خداوند درباره تو امر فرموده است که بار دیگر ذرتی به نام تو نخواهد بود و از خانه خدایانت بهای تراشیده و اصنام ریخته شده را منقطع خواهم نمود و قبر تو را خواهم ساخت زیرا خوار شده ای.

۱۵ اینک بر کوههای پایا میسر که سلامتی را ندانید میکند! ای بود اعیاد های خود را نگاه دار و نذر های خود را وفا کن زیرا که مرد بلعالم بار دیگر از تو نخواهد گذشت بلکه بالکل منقطع خواهد شد.

سقوط ینوا

خراب کننده در مقابل تو بر می آید. حصار را حفظ کن، راه را دید بانی نما، کمر خود را قوی گردان و قوت خویش را بسیار زیاد کن.

۲ زیرا خداوند عظمت بعقوب را مثل عظمت اسرائیل باز میآورد و تاراج کنندگان ایشان را تاراج میکند و شاخه های موهای ایشان را تلافی مینماید.

۳ سپر جباران او سرخ شده و مردان جنگی به قرمز ملبس و ارا بهباد در روز تپه و از فولاد لاملع است و نیزهها متحرک میباشد.

۴ ارا بهباد را در کوچها بتندی میراندند، در چهار سوها بهم بر می خورند. نمایش آنها مثل مشعلها است و مانند بر قها میدوند.

۵ او بزرگان خود را به میآورد و ایشان در راه رفتن لغزش میخورند. دوان دوان به حصار میآیند و منتجیق را حاضر میسازند.

۶ دروازه های نهرها گشاده است و قصر گذاخته میگردد.

۷ و حصص برهنه شده، (هاسیری برده میشود و کنیزانش مثل ناله فاختهها سینه زنان ناله میکنند.

۸ و ینوا از روزی که به وجود آمد، مانند بر کآب میبود. اما اهلش فرار میکنند،) اگر چه صد امینند (ه) ایستاید. ایستاید! لیکن احدی ملتفت نمی شود.

نقره را غارت کنید و طلا را به یغمایرید زیرا که اندوخته های او را و کثرت هر گونه متاع نفیسهاش را انتهای نیست.

۱۰ او خالی و ویران و خراب است و دلش گذاخته و زانوهایش لرزان و در همه کمرها در شدید میباشد و رنگ رویهای همه پریده است.

۱۱ بیشه شیران و مرغ شیران ژبان کجا است که در آن شیر نو شیر ماده و شیر بچه میخار میدند و ترسانند های نبود؟

شیر نری برای حاجت بچه های خود میدرد و به وجه شیرهای مادهاش خفه میکرد و مغاره های خود را از شکار و بیشه های خویش را از صیلبر میساخت.

اما الان یهوه صبا بیوت میگوید: «ن به ضد تو هستم و ارا به هایش را به دود خواهم سوزانید و شمیر، شیران ژبان تو را هلاک خواهد ساخت و شکار تو را از زمین منقطع خواهم نمود و آواز ایلیچانت دیگر مسموع نخواهد شد.»

وای بر ینوا

وای بر شهر خونریز که تمامش از دروغ و قتل ملو است و غارت از آن دور نمی شود!

آواز تازان آنها و صدای غرغر چرخها و جهیدن اسپان و جستن ارا بهها.

۳ سواران هجوم میآوردند و شمیر هابراق و نیزهها لاملع میباشد و کثرت مجروحان و فراوانی متولان و لاشها را انتهای نیست. بر لاشهای بکدیگر میافتند.

۴ از کثرت زنی زانیه خوش منظر که صاحب بصرها است و امتهار به زناهای خود و قبایل ارا بهها و گریه های خویش میفرود شد.

۵ اینک یهوه صبا بیوت میگوید: «ن به ضد تو هستم و دامنهات را بر روی تو منکشف ساخته، عورت تو را بر امتهار و سوانی تو را بر مملکتها ظاهر خواهم ساخت.

۶ و نجاسات بر تو ریخته تو را ذلیل خواهم ساخت و تو را عبرت خواهم گردانید.

۷ واقع خواهد شد که هر که تو را یبند از تو فرار کرده، خواهد گفت: نینوا ویران شده است! کیست که برای وی ماتم گیرد و از بجای برای تو عزیزی کند گان بطلم؟»

آیات و آزمون بهتر هستی که در میان نهرها ساکن بوده، آنها و احواطه میداشت که در یا حصار او و یوخر هادیوار او میبود؟ حبش و مصر قوتش میبودند و آن آنتها داشت، فوط و لوبیم از معاونت کنندگان تو میبودند.

۱۰ معهد اجلاى وطن شده و به اسیری رفته است و اطفالش نیز سر هر کویچه کوبیده شده اند و برش فایش قرعه انداخته اند و جمیع بزرگانش به زنجیرها بسته شده اند.

۱۱ پس تو نیز مست شده، خویشتن را پنهان خواهی کرد و ملجایی بهسبب دشمن خواهی جست.

۱۲ جمیع قلعه هایت به درختان انجیر بانویرها مشابیه خواهد بود که چون تکانیده شود به دهان خورنده میافتد.

۱۳ اینک اهل تو در اندرون زنان میباشند. دروازه های زمینت برای دشمنان بالکل گشاده شده، آتش پشت بندهایت را میسوزاند.

برای محاصره ات آب بیاور. قلعه های خود را مستحکم ساز. به گل داخل شو و ملاط را با بز و کوره آجریزی را مرمت نما.

۱۵ در آنجا آتش تو را خواهد سوزانید و شمشر تو را منقطع ساخته، تو را مثل کرم خواهد خورد، خویشتن را مثل کرم کثیر کن و مثل ملخ بی شمار گردان. تاجران را از ستارگان آسمان زیادتر کردی. مثل کرمها تاراج میکنند و میپزند.

۱۷ تاجداران تو مانند ملخهایند و سرداران مانند انبوه جراداند که در روز سرد ریوارها فرود میآیند، اما چون آفتاب گرم شود میپزند و جای ایشان معلوم نیست که کجاست.

۱۸ ای باد شاه آشور شبانانت به خواب رفته و شرفایت خوابید هاند و قوم تویر کوهها پراکنده شده، کسی نیست که ایشان را جمع کند.

۱۹ برای شکستگی توانت یامی نیست و جراحت تو علاج نمی پذیرد و هر که آوازه تو را میشنود بر تو دستک میزند، زیرا کیست که شرارت تو را و علی الدوام وارد نمی آمد؟

کتاب حقیق نبی

وحی که حقیق نبی آن را دید.

فریاد حقیق

ای خداوند تابه کی فریاد برمی آورم و غمی شنوی؟ تابه کی نزد تو از ظلم فریاد برمی آورم و نجات نمی دهی؟

چرا بیانصافی را به من نشان میدی و برستم نظرمینمایی و غضب و ظلم پیش روی من میباشد؟ منازعه پدید میآید و مختاصت سر خود را بلند می کند.

۴ از این سبب، شریعت سست شده است و عدالت هرگز صادر نمی شود. چونکه شریران عادلان را احاطه مینمایند. بنابراین عدالت معوج شده صادر میگردد.

جواب خداوند

در میان امتناظر کنید و ملاحظه نمایید و بشدت متحیر شوید. زیرا که در ایام شما کاری میکنم که اگر شمارا هم از آن محروم سازند، باور نخواهید کرد.

۶ زیرا که ایک آن امت تلخ و تند خو، یعنی کلدانیان را برمی انگیزانم که در وسعت جهان میخراهند تا مسکن هابی را که از آن ایشان نیست به تصرف آورند.

۷ ایشان هولناک و میبب میباشند. حکم و جلال ایشان از خود ایشان صادر میشود.

۸ اسبان ایشان از بلنگها چلا کتر و از گران شب تیز رو تند و سواران ایشان جست و خیز میکنند. و سواران ایشان از جای دور آمده، مثل عقابی که برای خوراک بشتابند میپزند.

۹ جمیع ایشان برای ظلم میآیند. عزیمت روی ایشان بطرف پیش است و اسیران را مثل ریگ جمع میکنند.

۱۰ و ایشان پادشاهان را استیز مینمایند و سروران مسخره ایشان میباشند. بر همه قلعهمها میخندند و خاک را توده نموده، آنها را مسخره میسازند.

۱۱ پس مثل باد بشتاب رفته، عبور میکنند و محرم میشوند. این قوت ایشان خدای ایشان است.

شکایت حقیق

ای پوه خدای من! ای قدوس من! آیا تو از ازل نیستی؟ پس نخواهم مرد. ای خداوند ایشان را برای داوری معین کردهای و ای صحفه، ایشان را برای تادیب تاسیس نمودهای.

۱۳ چشمان تو با کتر است از اینکه به بدی بنگری و بیانصافی نظرمی توانی کرد. پس چرا اخیانتکاران را ملاحظه مینمایی و حتی که شریک کسی را که از خودش عادل تر است میبیلد، خاموش میمانی؟

و مردمان را مثل ماهیان دریا و مانند حشراتی که حاکمی ندارند میگردانی؟

او همگی ایشان را به قلاب برمی کشد و ایشان را به دام خود میگرداند و در تور خویش آنها را جمع مینماید. از اینجهت، مسرور و شادمان میشود.

۱۶ بنابراین، برای دام خود قربانی میگذراند و برای تور خویش بخور میسوزاند. چونکه نصیب او از آنها فرقه و خوراکی وی لذیذ میشود.

۱۷ آیا از اینجهت دام خود را خالی خواهد کرد و از پوسته کشتن امتناذریغ نخواهد نمود؟

جواب خداوند

بر دیده بانگاه خود میبایستم و بر رخ برپای شوم. و مرا قب خواهد شد تا ببینم که او به من چه خواهد گفت و در باره شکایتم چه جواب خواهد داد.

۲ پس خداوند مرا جواب داد و گفت: رویار بویس و آن را بر لوجه جانان نقش نما که دودنده آن را بخواند خواند.

۳ زیرا که روی او هنوز برای وقت معین است و به مقصد میشتابد و دروغ نمی گوید. اگر چه تاخیر نماید برایش منتظر باش زیرا که البته خواهد آمد

و در ننگ نخواهد نمود.

۴ اینک جان مردم متکبر در اوراست نمی باشد، اما مردم عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود.

۵ به درستی که شراب فریبنده است و مردم غرور آری نمی پذیرد، که شهوت خود را مثل عالم اموات میافزاید و خودش مثل موت، سیر نمی شود. بلکه جمیع امتها را نزد خود جمع میکند و تمامی قومها را برای خویشتن فراهم میآورد.

۶ پس آیا جمیع ایشان بروی مثل نخواهند زد و معماری طعن آمیز بر روی) خواهند آورد (و نخواهند گفت: وای بر کسیکه آنچه را که از آن وی نیست میافزاید؟ تابه کی؟ و خویشتن را زیر بار رهنمایی نهد.

۷ آیا گزند کال بر تو ناگهان بر نخواهند خاست و آزارند گانت بیدار نخواهند شد و تو را تاراج نخواهند نمود؟

چونکه تو امت های بسیاری را غارت کردهای، تمامی بقیه قومها تو را غارت خواهند نمود، بهسبب خون مردمان و ظلمی که بر زمین و شهر و جمیع ساکنانش نمودهای.

وای بر کسیکه برای خانه خود بدی را کسب نموده است تا آشیانه خود را بر جای بلند ساخته، خویشتن را از دست بلا برهاند.

۱۰ رسوایی را به جهت خانه خویش تبدیل کردهای به اینکه قومهای بسیار را قطع نموده و بر ضد جان خویش گناه ورزیدهای.

۱۱ زیرا که سنگ از دیوار فریاد بر خواهد آورد و تیر از میان چو به آن را جواب خواهد داد.

۱۲ وای بر کسیکه شهری، به خون بنامیکند و قریه های بیانصافی استوار مینماید.

۱۳ آیا این از جانب پوه صباوت نیست که قومها را برای آتش مشقت میکشند و طوایف برای بطالت خویشتن را خسته مینمایند؟

زیرا که جهان از معرفت جلال خداوند مملو خواهد شد به نحوی که آمهادر باراستور میسازد.

وای بر کسیکه همسایه خود را مینوشاند و بر تو که زهر خویش را ریخته، او را نیز مست میسازی تا برهنگی او را بگری.

۱۶ تو از سوایی به عوض جلال سیر خواهی شد. تو نیز بنوش و غلغه خویش را منکشف ساز. کاسه دست راست خداوند بر تو وارد خواهد آمد و قی رسوایی بر جلال تو خواهد بود.

- ۱۷ زیرا ظلمی که بر لبنان نمودی و هلاکت حیوانات که آنها را ترسانیده بود، تورا خواهد پوشانید. به سبب خون مردمان وظلمی که بر زمین و شهر و پر جمع ساکنانش رسانیدی.
- ۱۸ ازبت ترا شیده چه فایده است که سازنده آن، آن را بتراشد یا بزبت ریخته شده و معلم دروغ، که سازنده آن بر صنعت خود تو کل بنماید و تپهای گنگ را بسازد.
- ۱۹ وای بر کسی که به چوب بگوید بیدار شو و به سنگ گنگ که بر خیز! آیا میشود که آن تعلیم دهد؟ اینک به طلا و نقره پوشیده میشود لکن در اندرونش مطلق روح نیست.
- ۲۰ اما خداوند در هیکل قدس خویش است پس تمامی جهان به حضور وی خاموش باشد.

دعای حقیق

دعای حقیق نبی بر شیخونوت.

- ۲ ای خداوند چون خبرتور شنیدم ترسان گردیدم. ای خداوند عمل خویش را در میان سالها زنده کن! در میان سالها آن را معروف ساز و در حین غضب رحمت را بیاورد.
- ۳ خدا از تیمان آمد و قدوس از جبل فاران، سلاه. جلال او آسمانها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملو گردید.
- ۴ پرتو او مثل نور بود و از دست وی شعاع ساطع گردید. و ستروقت او در آنجا بود.
- ۵ پیش روی وی و با میرفت و آتش تب زد پایهای او می بود.
- ۶ او ایستاد و زمین را بچید. او نظرا افکند و امتها را برانگیزد و کوههای ازلی جستند و تلهای ابدی خم شدند. طریق های او جاودانی است.
- ۷ خیمه های کوشان را در بلاد دیدم. و چادرهای زمین میدان لرزان شد.
- ای خداوند آیا بر نهرا غضب تو افروخته شد یا خشم تو بر نهرا و غیظ تو بر دریا وارد آمد، که بر اسبان خود و اربابهای فتح مندی خویش سوار شدی؟
- ۱۰ کمان تو تمام برهنه شد، موافق قسمهایی که در کلام خود برای اسباط خورد های، سلاه. زمین رابه نهرا منشق ساختی.
- ۱۰ کوهها تو را دیدند و لرزان گشتند و سیلاب ها جاری شد. لجه آواز خود را داد و دستهای خویش رابه بالا برافراشت.
- آفتاب و ماه در رجهای خود ایستادند. از نور تیر هایت از نور تیزه براق تو برفتند.
- ۱۲ با غضب در جهان خرامیدی، و با خشم امتها را پامال نمودی.
- ۱۳ برای نجات قوم خویش و خلاصی مسیح خود بیرون آمدی. سر را از خاندان شیرین زدی و اساس آن را تابه گردن عریان نمودی، سلاه.
- سر سرداران ایشان رابه عصبای خود شان مجروح ساختی، حینی که مثل گرد باد آمدند تا مرا پراکنده سازند. خوشی ایشان در این بود که مسکینان را در خفیه بیلعند.
- ۱۵ با اسبان خود بر دریا و بر انبوه آبهای بسیار خرامیدی.
- ۱۶ چون شنیدم احشایم بلرزد و آواز آن لهماج بخنجد، و پوسیدگی به استخوانهایم داخل شده، در جای خود لرزیدم، که در روز تنگی استراحت یابم هنگامی که آن که قوم را ذلیل خواهد ساخت، برایشان حمله آورد.
- اگرچه انجیر شکوفه نیارود و میوه در موها یافت نشود و حاصل زیتون ضایع گردد و مزرعهها آذوقه ندهد، و گلها از اغل منقطع شود و در مهادر طول بلهها نباشد،
- لیکن من در خداوند شادمان خواهم شد و در خدای نجات خویش وجد خواهم نمود.
- ۱۹ یهوه خداوند قوت من است و پیاپیام را مثل پایهای آهومی گرداندم و مرا بر مکان های بلندم خرامان خواهد ساخت. برای سالار مغنیان بر ذوات او تار.

کتاب صفنیای نبی

کلام خداوند که در ایام یوشیا این آمون،

پادشاه یهودا، بر صفنیای این کوشی این جدلیا این امریابن حزقیانازل شد.
اعلام خط

خداوند میگوید که همچیزها را از روی زمین بالکل هلاک خواهم ساخت.

۳ انسان و بهایم را هلاک میسازم. مرغان هوا و ماهیان دریای و سنگهای مصادم را با شریان هلاک میسازم. و انسان را از روی زمین منقطع مینمایم.
قول خداوند این است.

۴ و دست خود را بر یهودا و بر جمیع سکنه اورشلیم دراز مینمایم. و بقیه بعل و اسمهای موبدان و کاهنان را از این مکان منقطع میسازم.

۵ و آتانی را که لشکر آسمان را بر ما میپرستند، و آن پرستندگان را که به یهوه قسم میخورند و آتانی را که به ملکوم سوگندی میخورند،

و آتانی را که از پیروی یهوه مرد شده اند، و آتانی را که خداوند را نمی طلبند و از او مسالت نمی نمایند.

به حضور خداوند یهوه خاموش باش، زیرا که روز خداوند نزدیک است، چونکه خداوند قربانیای میپا کرده است و دعوتشدگان خود را تقدیس نموده است.

۸ و در روز قربانی خداوند واقع خواهد شد که من بر سروران و پسران پادشاه و همه آتانی که لباس بیگانه میپوشند عقوبت خواهم رسانید.

۹ و در آن روز همه آتانی که بر آستانه میچهند عقوبت خواهم رسانید و بر آتانی که خانه خداوند خود را از ظلم و فریب برمی سازند.

۱۰ و خداوند میگوید که در آن روز صدای نعرهای اژدر و روزه ماهی و ولولهای از محله دوم و شکرستی عظیمی از تلها مسموع خواهد شد.

۱۱ ای ساکنان مکیش و لوله نمائید زیرا که تمامی قوم کنعان تلف شده و همه آتانی که نفره را برمی دارند منقطع گردید هاند.

۱۲ و در آنوقت اورشلیم را به چراغها تفتیش خواهم نمود و بر آتانی که بر درهای خود نشسته اند و در درهای خود میگویند خداوند نه نیگونی میکند و نه بدی، عقوبت خواهم رسانید.

۱۳ بنابراین، دولت ایشان تاراج و خانه های ایشان خراب خواهد شد؛ و خانه ها بنا خواهند نمود، اما در آنها ساکن نخواهند شد و تا کستانها غرس خواهند کرد، اما شراب آنها را نخواهند نوشید.

روز عظیم خداوند

روز عظیم خداوند نزدیک است، نزدیک است و بزودی هر چه تمام تر می رسد. آواز روز خداوند مسموع است و مرد زور آورد آن به تلخی فریاد بر خواهد آورد.

۱۵ آن روز، روز غضب است، روز تنگی و اضطراب، روز خرابی و ویرانی، روز تاریکی و ظلمت، روز بارها و ظلمت غلیظ،

روز کرنا و هنگامه جنگ به ضد شهرهای حصار دار و به ضد برجهای بلند.

۱۷ و مردمان را چنان به تنگ میآورم که کوران راه خواهند رفت زیرا که به خداوند نگاه ورزید هاند. پس خون ایشان مثل غبار و گوشت ایشان مانند سرگین ریخته خواهد شد.

۱۸ در روز غضب خداوند نه نفره و نه طلای ایشان را خواهند یافت و تمامی جهان از آتش غیرت او سوخته خواهد شد، زیرا که بر تمامی ساکنان جهان هلاکتی هولناک وارد خواهد آورد.

ای امتی که حیاندارید فراهم آید و جمع بشوید!

قبل از آنکه حکم تاج بیاور و آن روز مثل کاه بگذرد؛ قبل از آنکه حدت خشم خداوند بر شما وارد آید؛ قبل از آنکه روز خشم خداوند بر شما برسد.

۳ ای جمیع حلیمان زمین که احکام اورا بجا میآورید، عدالت را بطلید و تواضع را بجوید، شاید که در روز خشم خداوند مستور شوید.

داوری بر فلسطین

زیرا که غزه متروک میشود و اشقلون ویران میگردد و اهل اشدود در وقت ظهر اخراج مینمایند و عقرون از ریشه کنده میشود.

۵ و ای برامت کرتیان که بر ساحل دریاساکنند. ای کنعانیای زمین فلسطینیان کلام خداوند به ضد شماست و من تورا چنان هلاک میکنم که کسی در تو ساکن نخواهد بود،

و ساحل دریایم موضع مرتع های شبانان و آغلهای گوسفندان خواهد بود،

و ساحل دریای برای بقیه خاندان یهودا خواهد بود تا در آن بچزند. شبگاهان در خانه های اشقلون خواهند خوابید زیرا یهوه خدا ایشان از ایشان تفقد نموده، اسپران ایشان را باز خواهد آورد.

داوری بر مواب و عمون

ملامت مواب و سرزنش بی عمون را شنیدم که چگونه قوم مرا ملامت میکنند و بر سر حد ایشان نفر مینمایند.

۹ بنابراین، یهوه صباوت خدا ای اسرائیل میگوید: به حیات خودم قسم که مواب مثل سدوم و بنی عمون مثل عموره خواهد شد. محل خارها و حفره های نمک و ویرانی ابدی خواهد شد. بقیه قوم من آنها را غارت خواهند نمود و بقیه امت من ایشان را به تصرف خواهند آورد.

۱۰ این بهسبب تکبر ایشان بر ایشان وارد خواهد آمد زیرا که قوم یهوه صباوت را ملامت نموده، بر ایشان نفر کردند.

۱۱ پس خداوند به ضد ایشان میبید خواهد بود زیرا که تمامی خدایان جهان را زایل خواهد ساخت و جمیع جزایر آنها تها که ام از جای خود اورا عبادت خواهند کرد.

داوری بر حبشیان

و شمان برای حبشیان به شمشیر من کشته خواهید شد.

داوری بر آشور

و دست خود را بر زمین شمال دراز کرده، آشور را هلاک خواهد کرد و نینوی را به ویرانی و به زمین خشک مثل بیابان مبدل خواهد نمود.

۱۴ و گلگهها و تمامی حیوانات امتهار در میانش خواهند خوابید و مرغ سقا و خار پشت بر تاجهای ستونهایش منزل خواهند گرفت و آواز سراینده از بخره هایش مسموع خواهد شد و خرابی بر آستانه هایش خواهد بود زیرا که چوب سرو آذاش را برهنه خواهد کرد.

۱۵ این است شهر فرحناک که در اطعمینان ساکن میبود و در دل خود میگفت: «ن هستم و غیر از من دیگری نیست، من هستم و غیر از من دیگری نیست.» چگونه خراب شد! خوابگاه حیوانات گردیده است! هر که از آن عبور کند بر آن سخریه کرده، دست خود را خواهد جنبانید!

آینده اورشلیم

وای بر شهر رفتنه انگیز نجس ظلم کننده!

آواز را نمی شنود و تادیب را نمی پذیرد و برخداوند توکل نمی نماید و برخدای خود تقرب نمی جوید.

۳ سروانش در اندرونش شیران غران و داورانش گرگان شب که چیزی تا صبح باقی نمی گذارند.

۴ انبیایش مغرور و روخیا نبتکارند. کاهناش قدس را نجس میدسازند و به شریعت مخالفت میورزیدند.

۵ خداوند در اندرونش عادل است و بیانصافی نمی نماید. هر بامداد حکم خود را روشن میسازد و کوتاهی نمی کند، امام را در ظالم حیار می داند.

۶ امتهار را منقطع ساختم که بر جهای ایشان خراب شده است و کوچهای ایشان را چنان ویران کرده ام که عبور کنندهای نباشد. شهرهای ایشان چنان منهدم گردیده است که نه انسانی و نه ساسکی باقی مانده است.

۷ و گفتم: کاش که از من میترسیدی و تادیب را میپذیرفتی. تا آنکه مسکن او معدوم نمی شد، موافق هر آنچه بر او تعیین نموده بودم. لکن ایشان صبح زود برخاسته، اعمال خود را فاسد گردانیدند.

بنابراین خداوند میگوید: برای من منتظر باشید تا روزی که به جهت غارت بر خیزم زیرا که قصد من این است که امتهار را جمع نمایم و ممالک را فراهم آورم تا غضب خود و تمامی حدت خشم خویش را بر ایشان بریزم زیرا که تمامی جهان به آتش غیرت من سوخته خواهد شد.

۹ زیرا که در آن زمان، زبان پاک به امتهار خواهد داد تا جمیع ایشان اسم پوه را بخوانند و به یک دل او را عبادت نمایند.

۱۰ از ما و رای نهرهای حبش پرستند گانه یعنی دختر پراکنده گانه هدیه های برای من خواهند آورد.

۱۱ در آن روز از همه اعمال که به من عصیان ورزیده های بخیل نخواهی شد زیرا که در آن زمان آنانی را که از تکبر تو مسرورند، از میان دور خواهم کرد و بار دیگر در کوه مقدس من تکبر نخواهی نمود.

۱۲ امدار میان تو قومی ذلیل و مسکین باقی خواهم گذاشت و ایشان را اسم خداوند تو کل خواهند نمود.

۱۳ و بقیه اسرائیل بیانصافی نخواهند نمود و دروغ نخواهند گفت و در دهان ایشان زبان فریبنده یافت نخواهد شد زیرا که ایشان چرا کرده، به آرامی خواهند خوابید و ترسانند های نخواهد بود.

ای دختر صهیون ترنم نما! ای اسرائیل آواز شادمانی بده! ای دختر اورشلیم به تمامی دلشادمان شو و وجد نما!

خداوند عقوبت های تو را برداشته و دشمنانت را دور کرده است. یهوه پادشاه اسرائیل در میان تو است پس بار دیگر بلا را نخواهی دید.

۱۶ در آن روز به اورشلیم گفته خواهد شد که مترس! ای صهیون دستهای تو سست نشود!

یهوه خدایت در میان تو تقدیر است و نجات خواهد داد. او بر توشادی بسیار خواهد نمود و در محبت خود آرامی خواهد یافت و با سرودها بر توشادی خواهد نمود.

۱۸ آنانی را که به جهت عیدها محزون میشدند و از آن تو هستند جمع خواهم نمود که عار بر ایشان بار سنگین میبود.

۱۹ اینک در آن زمان ربه آنانی که بر تو ظلم میکردند، مکافات خواهم رسانید و لنگان را خواهم رهانید و رانده شدگان را جمع خواهم کرد و آنانی را که عار ایشان در تمامی زمین میبود محل تسبیح و اسم خواهم گردانید.

۲۰ در آن زمان شمارا در خواهم آورد و در آن زمان شمارا جمع خواهم کرد زیرا خداوند میگوید: حینی که اسیران شمارا بنظر شما با آواز نگاه شمارا در میان تمامی قوم های زمین محل اسم و تسبیح خواهم گردانید.

کتاب حجی نبی

فرمان بنای هیکل

در روز اول ماه ششم از سال دوم داریوش پادشاه، کلام خداوند به واسطه حجی نبی و به زربابل بن شائیتیل والی یهودا و به یوشع بن یهو صدق رئیس کهنه رسیده، گفت:

یهو صبیوت تکلم نموده، چنین میفرماید: این قوم میگویند وقت آمدن ما یعنی وقت بنا نمودن خانه خداوند ترسیده است.

۳ پس کلام خداوند به واسطه حجی نبی نازل شده، گفت:

آیا وقت شماست که شما در خانه های مسقف خود ساکن شوید و این خانه خراب بماند؟

پس حال یهو صبیوت چنین میگوید دل خود را به راههای خویش مشغول سازید.

۶ بسیار کاشتهاید و اندک حاصل میکنید. میخورید اما سیر نمی شوید و می نوشید لیکن سیراب نمی گردید. (خت ی پوشید اما گرم نمی شوید و آنکه مزد میگیرد، مزد خویش را در کیسه سوراخ دار میگذارد.

۷ پس یهو صبیوت چنین میگوید: دل خود را به راههای خود مشغول سازید.

۸ به کوه آمده و چوب آورده، خانه را بنا نمائید و خداوندی گوید: از آن راضی شده، جلال خواهم یافت.

۹ منتظر بسیار بودید و اینک کم شد و چون آن را به خانه آوردید من بر آن دمیدم. یهو صبیوت می پرسد که سبب این چیست؟ سبب این است که خانه من خراب میماند و هر کدام از شما به خانه خویش میشتاید.

۱۰ از این سبب، آسمانها بخاطر شما از ششم باز داشته میشود و زمین از محصولش باز داشته میگردد.

۱۱ و من بر زمین و بر کوهها و بر غله و عصیرانگور و روغن زیتون و بر هر آنچه زمین میرویند و بر انسان و بهایم و تمامی مشقت های دستها خشکسالی را خواندم، «آنگاه زربابل بن شائیتیل و یوشع بن یهو صدق رئیس کهنه و تمامی بقیه قوم به قول یهو خداوند خود یه کلام حجی نبی چنانکه یهو خداوند ایشان و رافر ستاده بود گوش دادند، و قوم از خداوند ترسیدند.

۱۲ و حجی و رسول خداوند، پیغام خداوند را برای قوم بیان کرده، گفت: خداوند میگوید که من باشما هستم.

۱۴ و خداوند روح زربابل بن شائیتیل والی یهودا و روح یوشع بن یهو صدق، رئیس کهنه، و روح تمامی بقیه قوم را بر انگیزانید تا روند و در خانه یهو صبیوت خدای خود بکار پردازند.

۱۵ در روز بیست و چهارم ماه ششم از سال دوم داریوش پادشاه، این واقع شد.

جلال هیکل

در روز بیست و یکم ماه هفتم، کلام خداوند بواسطه حجی نبی نازل شده، گفت:

زربابل بن شائیتیل والی یهودا و یوشع بن یهو صدق رئیس کهنه، و بقیه قوم را خطاب کرده، بگو:

کیست در میان شما که باقیمانده و این خانه را در جلال نخستینش دیده باشد؟ پس الان در نظر شما چگونه مینماید؟ آیا در نظر شما ناجمینی نماید؟

اما الان خداوند میگوید: ای زربابل باش و ای یوشع بن یهو صدق رئیس کهنه قویدل باش و ای تمامی قوم زمین قویدل باشید و خداوند میفرماید که مشغول بشوید زیرا که من باشما هستم. قول یهو صبیوت این است.

۵ بر حسب کلام آن عهدی که در حین بیرون آوردن شما از مصر باشما هستم و چون که روح من در میان شما قائم میباشد، ترسان میشاید.

۶ زیرا که یهو صبیوت چنین میگوید: یک دفعه دیگر و آن نیز بعد از اندک زمانی، آسمانها و زمین و دریا و خشکی را متزلزل خواهم ساخت.

۷ و تمامی امتها را متزلزل خواهم ساخت و فضیلت جمع امتها خواهند آمد و یهو صبیوت میگوید که این خانه را از جلال پر خواهم ساخت.

۸ یهو صبیوت میگوید: نقره از آن من و طلا از آن من است.

۹ یهو صبیوت میگوید: جلال آخرین خانه از جلال نخستینش عظیم تر خواهد بود و در این مکان، سلامتی را خواهم بخشید. قول یهو صبیوت این است.

برکت خداوند

در روز بیست و چهارم ماه نهم از سال دوم داریوش، کلام خداوند بواسطه حجی نبی نازل شده، گفت:

یهو صبیوت چنین میگوید: از کاهنان درباره شریعت سوال کن و پیرس.

۱۲ اگر کسی گوشت مقدس را در دامن جامه خود بردارد و دامنش به نان یا آش یا شراب یا روغن یا به هر قسم خوراکی دیگر برخورد، آیا آن مقدس خواهد شد؟ و کاهنان جواب دادند که نه.

۱۳ پس حجی پرسید: اگر کسی که از مبنی نجس شده باشد یکی از اینها را لمس نماید آیا آن نجس خواهد شد؟ و کاهنان در جواب گفتند که نجس خواهد شد.

۱۴ پس حجی تکلم نموده، گفت: خداوند میفرماید این قوم همچنین هستند و این امت به نظر من همچنین میباشد و همه اعمال دستهای ایشان چنین است و هر هدیهایی که در آنجا میرند نجس میباشد.

۱۵ و الان دل خود را مشغول سازید از این روز و قبل از این، پیش از آنکه سنگی برسنگی در هیکل خداوند گذاشته شود.

۱۶ در تمامی این ایام چون کسی به توده بیست (ن میآمد فقط ده) ن بود و چون کسی به میخانه میآید تا پنجاه رطل از آن بکشد، فقط بیست رطل بود.

۱۷ و شمار و تمامی اعمال دستهای شما را به باد سهم ویرقان و تگرگ زدم. لیکن خداوند میگوید بسوی من باز گشت نخواهد.

۱۸ الان دل خود را مشغول سازید از این روز به بعد، یعنی از روز بیست و چهارم ماه نهم، از روزی که بنیاد هیکل خداوند نهاده شد، دل خود را مشغول سازید.

۱۹ آیا تخم هنوز در انبار است و مو و انجیر و انار و درخت زیتون هنوز میوه خود را نیاورد هاند؟ از این روز بزرکت خواهم داد.
نگین خاتم

و کلام خداوند بار دوم در بیست و چهارم ماه بر حیحی نازل شده، گفت:

زر بابل والی یهود را خطاب کرده، بگو: من آسمانها و زمین را متزلزل خواهم ساخت.

۲۲ و کرسی ممالک را و از گون خواهم نمود و قوت ممالک امتهارا هلاک خواهم ساخت و ارا بهها و سواران آنها را سرنگون خواهم کرد و اسبها و سواران آنها به شمشیر یکدیگر خواهند افتاد.

۲۳ یهوه صبا یوت می گوید: در آن روز ای بنده من زر بابل بن شالتیثیل، تورا خواهم گرفت و خداوند میگوید که تورا مثل نگین خاتم خواهم ساخت زیرا که من تورا برگزیده ام. قول یهوه صبا یوت این است.

می گوید: در آن روز ای بنده من زر بابل بن شالتیثیل، تورا خواهم گرفت و خداوند میگوید که تورا مثل نگین خاتم خواهم ساخت زیرا که من تورا برگزیده ام. قول یهوه صبا یوت این است.

کتاب زکریای نبی

بازگشت بسوی خداوند

در ماه هشتم از سال دوم داریوش، کلام خداوند بر زکریا بن برکیا بن عدوی نبی نازل شده، گفت:

«داوند پروردان شما بسیار غضبناک بود.

۳ پس به ایشان بگو: یهوه صباویوت چنین میگوید بسوی من بازگشت کنید. قول یهوه صباویوت این است. و یهوه صباویوت میگوید: من به سوی شما رجوع خواهم نمود.

۴ شما مثل پدران خود میاشید که انبیا سلف ایشان راندا کرده، گفتند یهوه صباویوت چنین میگوید از راههای زشت خود و از اعمال بد خویش بازگشت نمائید، اما خداوند میگوید که ایشان نشنیدند و به من گوش ندادند.

۵ پدران شما چگونه استند و آیا انبیا همیشه زنده میمانند؟

لیکن کلام و فریاض من که به بندگان خود انبیا مفرموده بودم، آیا پدران شمارا درنگرفت؟ و چون ایشان بازگشت نمودند، گفتند چنانکه یهوه صباویوت قصد نمود که موافق راهها و اعمال ما به ما عمل نماید همچنان که ما عمل نموده است.»

مردی در میان درختان آتش

در روز بیست و چهارم ماه یازدهم که ماه شیطا باشد، از سال دوم داریوش، کلام خداوند بر زکریا بن برکیا بن عدوی نبی نازل شده، گفت:

در وقت شب دیدم که اینک مردی بر اسب سرخ سواری بود در میان درختان آس که در وادی بود ایستاده و در عقب او اسبان سرخ و زرد و سفید بود.

۹ و گفتم: «ی آقایم اینها چیستند؟» و فرشتهای که بامن تکلم مینمود، مرا گفت: «ن تورا نشان میدهم که اینها چیستند.»

پس آن مرد که در میان درختان آس ایستاده بود، جواب داد و گفت: «ینا کسانی میباشند که خداوند ایشان را برای ترد نمودن در جهان فرستاده است.»

و ایشان به فرشته خداوند که در میان درختان آس ایستاده بود جواب داده، گفتند: «در جهان ترده نمودهایم و اینک تمامی جهان مستریخ و آرام است.»

و فرشته خداوند جواب داده، گفت: «ی یهوه صباویوت تا به کی بر اورشلیم و شهرهای یهودا که در این هفتاد سال غضبناک میبودی رحمت نخواهی نمود؟» و خداوند با سخنان نیکو و کلام آسلی آمیز آن فرشته را که بامن تکلم مینمود جواب داد.

پس فرشتهای که بامن تکلم مینمود مرا گفت: «دا کرده بگو یهوه صباویوت چنین میگوید: در باره اورشلیم و صهیون غیرت عظیمی داشتم.

۱۵ و برات های مطمئن سخت غضبناک شدم زیرا که اندک غضبناک میبودم لیکن ایشان بلا را زیاد کرده اند.

۱۶ بنابراین خداوند چنین میگوید: به اورشلیم بار حجتا رجوع خواهم نمود و خانه من در آن بنا خواهد شد. قول یهوه صباویوت این است و ریسمانکاری بر اورشلیم کشیده خواهد شد.

۱۷ بار دیگر ندا کرده، بگو که یهوه صباویوت چنین میگوید: شهرهای من بار دیگر به سعادت مندی لبریز خواهد شد و خداوند صهیون را باز تسلی خواهد داد و اورشلیم را بار دیگر خواهد برگزید.»

چهار شاخ

پس چشمان خود را بر افراشته، نگریستم و اینک چهار شاخ بود.

۱۹ و به فرشتهای که بامن تکلم مینمود گفتم: «ینا چیستند؟» او مرا گفت: «ینا شاخها میباشند که یهودا و اسرائیل و اورشلیم را برانگنده ساختند.» و خداوند چهار آهنگره به من نشان داد.

۲۱ و گفتم: «ینا برای چهار کاریست؟» او در جواب گفت: «ینا شاخها میباشند که یهودا را چنان برانگنده نمود هاند که احدی سر خود را بلند نمی تواند کرد و اینها میآیند تا آتار ابر ساندند و شاخهای امت هایی را که شاخ خود را بر زمین یهودا بر افراشته، آن را برانگنده ساختند بیرون افکنند.»

مردی بار ریسمانکاری

و چشمان خود را بر افراشته، نگریستم و مردی که ریسمانکاری به دست خود داشت دیدم.

۲ و گفتم که «چه میروی؟» او مرا گفت: «ه جهت بیودن اورشلیم تا ببینم عرضش چه و طولش چه میباشد.»

و اینک فرشتهای که بامن تکلم مینمود بیرون رفت و فرشته دیگر برای ملاقات وی بیرون آمده،

وی را گفت: «شباب و این جوان را خطاب کرده، بگو: اورشلیم به سبب کثرت مردمان و بهایی که در اندرونش خواهند بود، مثل دهات بخصار مسکون خواهد شد.

۵ و خداوند میگوید که من به اطرافش دیواری آتشین خواهم بود و در اندرونش جلال خواهم بود.

۶ هان هان خداوند میگوید از زمین شمال بگریزید زیرا که شمارا مثل چهار باد آسمان برانگنده ساختم. قول خداوند این است.

۷ هانای صهیون که باد ختریابل ساکن هستی، خوشترین را رستگار ساز.

۸ زیرا یهوه صباویوت که مرابعد از جلال نزد امت هایی که شمارا غارت کردند فرستاده است، چنین میگوید که هر که شمارا مس نماید مردمک چشم او را لمس نموده است.

۹ «برای اینک من دست خود را بر ایشان خواهم افشاند و ایشان غارت بندگان خودشان خواهند شد و شما خواهید دانست که یهوه صباویوت مرا فرستاده است.

۱۰ ای دختر صهیون ترتم نماوشادی کن زیرا خداوند میگوید که اینک میآیم و در میان تو ساکن خواهم شد.

- ۱۱ و در آن روز امت های بسیاری به خداوند ملصق شده، قوم من خواهند شد و من در میان تو سکنی خواهم گرفت و خواهی دانست که یهوه صباوت مرا نزد تو فرستاده است.
- ۱۲ و خداوند یهوه را در زمین مقدس برای ملک خود به تصرف خواهد آورد و اورشلیم را بار دیگر خواهد برگزید.
- ۱۳ ای تمامی بشر به حضور خداوند خاموش باشید زیرا که او از مسکن مقدس خود برخاسته است.»

لباس فاخر یهوشع

- یهوشع رئیس کهنه را به من نشان داد که به حضور فرشته خداوند ایستاده بود و شیطان به دست راست وی ایستاده، تا با او محاصره نماید.
- ۲ و خداوند به شیطان گفت: «ای شیطان خداوند تو را نهیب نماید! خداوند که او را تسلیم را برگزیده است تو را نهیب نماید. آیا این نیم سوزی نیست که از میان آتش ر یوده شده است؟»
- یهوشع به لباس بلید ملبس بود و به حضور فرشته ایستاده بود.
- ۴ و آنانی را که به حضوری ایستاده بودند خطاب کرده، گفت: «باس پلید را از برش بیرون کنید.» و او را گفت: «بین عصیان را از تو بیرون کردم و لباس فاخر به تو پوشانیدم.»

و من گفتم که عمامه طاهر بر سرش بگذارند. پس عمامه طاهر بر سرش گذارند و او را به لباس پوشانیدند و فرشته خداوند ایستاده بود. و فرشته خداوند یهوشع را اعلام نموده، گفت:

«هوه صباوت چنین میفرماید: اگر به طریق های من سلوک ثنائی و ودیعت مرانگه داری تو نیز خانه مراد اوری خواهی نمود و صحن های مرا محافظت خواهی کرد و تو را در میان آنانی که نزد من میایستند بار خواهم داد.»

۸ پسای یهوشع رئیس کهنه بشنو تو رفاقیت که به حضور تو میشینند، زیرا که ایشان مردان علامت هستند. شنوید (زیرا که اینک من بنده خود شاخه را خواهم آورد.

۹ و همانا آن سنگی که به حضور یهوشع میگدارم، بر یک سنگ هفت چشم میباشد. اینک یهوه صباوت میگوید که من نقش آن را رقم خواهم کرد و عصیان این زمین را در یک روز رفع خواهم نمود.

۱۰ و یهوه صباوت میگوید که هر کدام از شما همسایه خود را از زیر مو زیرا نجبر خویش دعوت خواهید نمود.»

شمعدان طلا و درختان زیتون

و فرشتهای که با من تکلم مینمود، برگشته، مرا مثل شخصی که از خواب بیدار شود بیدار کرد،

و به من گفت: «ه چیز مینویی؟» گفت: «ظن کردم و اینک شمعدانی که تمامش طلاست و روغن دانش بر سرش و هفت چراغش بر آن است و هر چراغ که بر سرش میباشد هفت لوله دارد.

۳ و به پهلوئی آن دو درخت زیتون که یکی بطرف راست روغن دان و دیگری بطرف چپش میباشد.»

و من توجه نموده، فرشتهای را که با من تکلم مینمود خطاب کرده، گفت: «ای آقایم اینها چه میباشد؟»

و فرشتهای که با من تکلم مینمود مرا جواب داد و گفت: «یائمی دانی که اینها چیست؟» گفت: «های آقایم.»

او در جواب من گفت: «بن است کلامی که خداوند به زربابل میگوید: نه به قدرت و نه به قوت بلکه به روح من. قول یهوه صباوت این است.

۷ ای کوه بزرگ تو چیستی؟ در حضور زربابل به همواری مبدل خواهی شد و سنگ سر آن را بیرون خواهد آورد و صدا خواهند زد فیض فیض بر آن باشد.» و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ستهای زربابل این خانه را بنیاد نهاد و دستهای وی آن را تمام خواهد کرد و خواهی دانست که یهوه صباوت مرا نزد شما فرستاده است.

۱۰ زیرا کیست که روز امور کوچک را بخوار شمارد زیرا که این هفت مسرور خواهند شد حتی که شاغل را در دست زربابل مینیند. و اینها چشمان خداوند هستند که در تمامی جهان تردد می نمایند.»

پس من او را خطاب کرده، گفتم: «بن دو درخت زیتون که بطرف راست و بطرف چپ شمعدان هستند چه میباشند؟»

و بار دیگر او را خطاب کرده، گفتم که «بن دو شاخه زیتون به پهلوئی دو لوله زربابی که روغن طلا را از خود میریزد چیستند؟»

او مرا جواب داد، گفت: «یائمی دانی که اینها چیستند؟» گفت: «های آقایم.»

گفت: «یئاسران روغن زیت میباشند که نزد مالک تمامی جهان میایستند.»

طومار بران

و باز چشمان خود را برافراشته، نگریستم و طوماری بران دیدم.

۲ و او مرا گفت: «ه چیز مینویی؟» گفت: «وماری بران مینیم که طولش بیست ذراع و عرضش ده ذراع میباشد.»

او مرا گفت: «بن است آن لعنتی که بر روی تمامی جهان بیرون میرود زیرا که از این طرف هر دزد موافق آن منقطع خواهد شد و از آن طرف هر که سوگند خورد موافق آن منقطع خواهد گردید.»

۴ یهوه صباویت میگوید: من آن را بیرون خواهم فرستاد و به خانه دزد و به خانه هر که به اسم من قسم دروغ خورد داخل خواهد شد و در میان خانه‌هاش نزول شده، آن را با چوب‌پایش و سنگ‌هایش منهدم خواهد ساخت.»

زنی در میان ایفا

پس فرشته‌ای که با من تکلم مینمود بیرون آمده، مرا گفت: «شمان خود را برافراشته بین که اینکه بیرون می‌رود چیست؟»
گفتم: «بن چیست؟» او جواب داد: «بن است آن ایفایی که بیرون می‌رود و گفت نمایش ایشان در تمامی جهان این است.»

و اینک وزنه‌های از سرب داشته شد. وزنی در میان ایفانشسته بود.

۸ او گفت: «بن شرارت است.» پس وی را در میان ایفانداخت و آن سنگ سرب را برد هنهاش نهاد.

۹ پس چشم‌مان خود را برافراشته، نگریم و اینک دوزن بیرون آمدند و یاد در بالهای ایشان بود و بالهای ایشان مثل بالهای لقی بود و ایفانرا به میان زمین و آسمان برداشتند.

پس به فرشته‌ای که با من تکلم مینمود گفتم: «یها ایفانرا یکجا می‌برند؟»

او مرا جواب داد: «اخوانهای در زمین شعنا برای وی بنا نمایند و چون آن می‌باشود آنگاه او در آنجا بر پایه خود برقرار خواهد شد.»

چهارارابه

و یار دیگر چشم‌مان خود را برافراشته، نگریم و اینک چهارارابه از میان دو کوه بیرون میرفت و کوه‌ها کوه‌های مسین بود.

۲ در ارابه اول اسبان سرخ و در ارابه دوم اسبان سیاه،

و در ارابه سوم اسبان سفید و در ارابه چهارم اسبان ابلق قوی بود.

۴ و فرشته را که با من تکلم مینمود خطاب کرده، گفتم: «ای آقایم اینها چیستند؟»

فرشته در جواب من گفت: «یها چهار روح افلاک می‌باشند که از ایستادن به حضور مالک تمامی جهان بیرون می‌روند.

۶ اما آنکه اسبان سیاه را دارد، یها سوسوی زمین شمال بیرون می‌روند و اسبان سفید در عقب آنها بیرون می‌روند و ابلقه‌ها به زمین جنوب بیرون می‌روند.»

و آن اسبان قوی بیرون رفته، از زودارند که بیرون‌دور جهان گردش نمایند؛ و او گفت: «روید و دور جهان گردش نماید.» پس در جهان گردش کردند.

۸ و او به من نداد و در او خطاب کرده، گفتم: «بین آنها یکی که به زمین شمال بیرون رفته‌اند، خشم مرا در زمین شمال فرو نشاندند.»

تاج یهوشع

و کلام خداوند به من نازل شده، گفت:

«زاسیران یعنی از هلدای و طوبیا و یسعیا که از نابل آمده‌اند بگیر و در همان روزی او به خانه یوشیا این صغیاد داخل شو.

۱۱ پس نقره و طلا بگیر و تاجی ساخته، آن را بر سر یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه بگذار.

۱۲ و او را خطاب کرده، بگو: یهوه صباویت چنین میفرماید و میگوید: اینک مردی که به شاخه مسعی است و از مکان خود خواهد روید و هیکل خداوند را بنا خواهد نمود.

۱۳ پس او هیکل خداوند را بنا خواهد نمود و جلال را متحمل خواهد شد و بر کرسی او جلوس نموده، حکمرانی خواهد کرد و بر کرسی او کاهن خواهد بود و مشورت سلامتی در میان هر دوی ایشان خواهد بود.

۱۴ و آن تاج را بر او حالمو طوبیا و یسعیا و حین بن صغنیاب به جهت یادگاری در هیکل خداوند خواهد بود.

۱۵ و آتانی که دورند خواهند آمد و در هیکل خداوند بنا خواهند نمود و خواهید دانست که یهوه صباویت مرا نزد شما فرستاده است و اگر قول یهوه خدای خویش را بکلی اطاعت نمایند این واقع خواهد شد.»

برتری لطف و احسان پرور

و در سال چهارم داریوش پادشاه واقع شد که کلام خداوند در روز چهارم ماه نهم که ماه کسلو یا شد بر زکریا نازل شد.

۲ و اهل نیل یعنی شرصر و رجم ملک و کسان ایشان فرستاده بودند تا از خداوند مسالت نمایند.

۳ و به کاهنانی که در خانه یهوه صباویت بودند و به انبیا تکلم نموده، گفتند: «یاد ما پنجم میباید که من گریه کنم و زهد روزم چنانکه در این سالها کردم؟»
پس یهوه صباویت به من نازل شده، گفت:

«ما می قوم زمین و کاهنان را خطاب کرده، بگو: چون در این هفتاد سال در ماه پنجم و ماه هفتم روزه داشتید و نوحه گری نمودید، آباری من هرگز روزه میداشتید؟

و چون میخورید و چون می‌نوشتید، آیا به جهت خود غمی خوردید و برای خود غمی نوشید؟

آیا کلامی را که خداوند به واسطه انبیا سلف ندا کرد، هنگامی که او را شلیم مسکون و امن میبود و شهرهای مجاورش و جنوب و هامون مسکون میبود (می دانید)»

و کلام خداوند بر زکریا نازل شده، گفت:

«هوه صباویت امر فرموده، چنین میگوید: بر راستی داوری نمایند و بیا که یگرا احسان و لطف معمول دارید.

۱۰ و بر یهوه زنان و یتیمان و غیر بیان و فقیران ظلم ننمایید و در دل‌های خود بر یکدیگر بدی میندیشید.

۱۱ اما ایشان از گوش گرفتن ابانمودند و سر کشتی کرده، گوش‌های خود را از شنیدن سنگین ساختند.

۱۲ بلکه دل‌های خویش را (مثل الماس سخت نمودند تا شریعت و کلامی را که یهوه صباویت به روح خود به واسطه انبیا سلف فرستاده بودند نشنوند، بنابراین خشم عظیمی از جانب یهوه صباویت صادر شد.

۱۳ پس واقع خواهد شد چنانکه او ندا کرد و ایشان نشنیدند، همچنان پیوه صباوت میگوید ایشان فریاد خواهند برآورد و من نخواهم شنید.
 ۱۴ و ایشان را بر روی تمامی امت هائی که کشتاخته بودند، به گرد بپراکنده خواهم ساخت و زمین در عقب ایشان چنان ویران خواهد شد که کسی در آن عبور و تردد نخواهد کرد پس زمین مرغوب را ویران ساختند.»

و عده برکت اورشلم

و کلام پیوه صباوت بر من نازل شده، گفت:

«هوه صباوت چنین میفرماید: برای صهیون غیرت عظیمی دارم و با غضب سخت برایش غیور هستم.
 ۳ خداوند چنین میگوید: به صهیون مراجعت نمود هام و در میان اورشلم ساکن خواهم شد و اورشلم به شهر حق و کوه پیوه صباوت به کوه مقدس مسمی خواهد شد.

۴ پیوه صباوت چنین میگوید: مردان پیروزان پیرا ز در کوچه های اورشلم خواهند نشست و هر یکی از ایشان بهسبب زیادتی عمر عصای خود را در دست خود خواهد داشت.

۵ و کوچه های شهر از پسران و دختران که در کوچه هایش بازی میکنند پر خواهد شد.

۶ پیوه صباوت چنین میگوید: اگر این امر در این روزها به نظر بقیه این قوم غیب نماید آیا در نظر من غیب خواهد نمود؟ قول پیوه صباوت این است.

«هوه صباوت چنین میگوید: اینک من قوم خود را از زمین مشرق و از زمین مغرب آفتاب خواهم رهانید.

۸ و ایشان را خواهم آورد که در اورشلم سکونت نمایند و ایشان قوم من خواهند بود و من برستی و عدالت خدای ایشان خواهم بود.

۹ پیوه صباوت چنین میگوید: دستهای شما قوی شود ای کسانی که در این ایام این کلام را از زبان انبیائیدید که آن در روزی که بنیاد خانه پیوه صباوت بر برای بنامودن هیکل نهادند واقع شد.

۱۰ زیرا قبل از این ایام من برای انسان نبودم و من برای جهت حیوان، و بهسبب دشمن برای هر که خروج و دخول میکرد هیچ سلامتی نبود و من همه کسان را به ضد یکدیگر واداشتم.

۱۱ اما الان پیوه صباوت میگوید: من برای بقیه این قوم مثل ایام سابق نخواهم بود.

۱۲ زیرا که زرع سلامتی خواهد بود و مومیوه خود را خواهد داد و زمین محصول خود را خواهد آورد و آسمان شبنم خویش را خواهد بخشید و من بقیه این قوم را مالک جمیع این چیزها خواهم گردانید.

۱۳ و واقع خواهد شد چنانکه شما ای خاندان یهود اوای خاندان اسرائیل در میان امتهای وارد (عنت شده اید، همچنان شما را نجات خواهم داد تا) وارد (برکت بشوید) پس مترسید و دستهای شما قوی باشد.

۱۴ زیرا که پیوه صباوت چنین میگوید: چنانکه قصد نمودم که به شما بدی برسانم حتی که پدران شما خشم مرا به هیجان آوردند و پیوه صباوت میگوید که از آن پشیمان نشدم.

۱۵ همچنین در این روزها رجوع نموده، قصد خواهم نمود که به اورشلم و خاندان یهود احسان نمایم. پس ترسان میشد.

۱۶ و این است کارهایی که باید بکنید: بایکدیگر راست گوید و در روزها های خود انصاف و دآوری سلامتی را اجراء آرید.

۱۷ و در دلهای خود برای یکدیگر بدی میندیشید و قسم دروغ را دوست مدارید، زیرا خداوند میگوید از همه این کارها نفرت دارم.»

و کلام پیوه صباوت بر من نازل شده، گفت:

«هوه صباوت چنین میگوید: روزها چهارم و روزها پنجم و روزها هفتم و روزها هفدهم برای خاندان یهود باه شادمانی و سرور و عیدهای خوش مبدل خواهد شد پس راستی و سلامتی را دوست بدارید.

۲۰ پیوه صباوت چنین میگوید: بار دیگر واقع خواهد شد که قومها و ساکنان شهرهای بسیار خواهند آمد.

۲۱ و ساکنان یک شهر به شهر دیگر رفته، خواهند گفت: بنیاد برویم تا از خداوند مسالت نمایم و پیوه صباوت را بطیلم و من نیز خواهم آمد.

۲۲ و قومهای بسیار و امتهای عظیم خواهند آمد پیوه صباوت را در اورشلم بطیلمند و از خداوند مسالت نمایند.

۲۳ پیوه صباوت چنین میگوید در آن روزها در نفر از همه زبانهای امتهای دامن شخص یهودی چنگ زده، متمسک خواهند شد و خواهند گفت همراه شما میآیم زیرا شنیدهایم که خدا با شماست.»

داوری دشمنان اسرائیل

و حی کلام خداوند بر زمین حدراخ (ازل می شود) و دمشق محل آن میباشد، زیرا که نظر انسان و نظر تمامی اسباط اسرائیل بسوی خداوند است.

۲ ویرجانات نیز که مجاور آن است و برصو و صیدون اگرچه بسیار دانشمند می باشد.

۳ و صورت برای خود ملاذی منبع ساخت و نقره را مثل غبار و طلا را مانند گل کوچه ها نداشت.

۴ اینک خداوند او را اخراج خواهد کرد و قوتش را که در دریا میباشد، تلف خواهد ساخت و خودش به آتش سوخته خواهد شد.

۵ اشقلون چون این را ببیند خواهد ترسید و غرغری بسیار در دناک خواهد شد و عقرون نیز زیرا که اعتماد او بخل خواهد کرد و پادشاه از غرغری هلاک خواهد شد و اشقلون مسکون نخواهد گشت.

۶ و حرام زادهای در اشد و دجلوس خواهد نمود و وحشمت فلسطینیان را منقطع خواهد ساخت.

۷ و خون او را از دهنانش بیرون خواهم آورد و در جاساتش را از میان دندانهایش؛ و بقیه و نیز به جهت خدای ما خواهد بود و خودش مثل امیری در بهودا و عقرون مانند بیوسی خواهد شد.

۸ و من گداگرد خانه خود به ضد لشکر ارد و خواهم زد تا کسی از آن عبور و مرور نکند و ظالم باری دیگر از میان آنها گداز خواهد کرد زیرا که حال به چشمان خود مشاهده نمود هام.

و عده پادشاهان صهیون

ای دختر صهیون بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده! اینک پادشاه تو نزد تو میآید. او عادل و صاحب نجات و حلیم میباشد و بر الاغ و بر کره بچه الاغ سوار است.

۱۰ و من ارا به را از افرایم و اسب را از اورشلیم منقطع خواهم ساخت و کجانی شکسته خواهد شد و او با امتها به سلامتی تکلم خواهد نمود و سلطنت او از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای زمین خواهد بود.

۱۱ و اما من اسیران تو را نیز به واسطه خون عهد تو از چاهی که در آن آب نیست رها کردم.

۱۲ ای اسیران امید، به ملاذ منیع مراجعت نمایید. امر و نیز خیر میدهم که به شما صیب (مضاعف) رد خواهم نمود.

۱۳ زیرا که یهودا را برای خود زده خواهم کرد و افرایم را تیرکان خواهم ساخت و پسران تو را ای صهیون به ضد پسران تو ای باوان خواهم برانگیخت و تو را مثل شمشیر جبار خواهم گردانید.

ظهور خداوند

و خداوند بالای ایشان ظاهر شد و تیرا و مانند برقی خواهد جست و خداوند بیه کرنا را نواخته؛ بر گرد پادهای جنوبی خواهد تاخت.

۱۵ بیهو صیباوت ایشان را حمایت خواهد کرد و ایشان غذا خورده، سنگهای فلاخن را پایمال خواهند کرد و نوشیده، مثل از شراب نعره خواهند زد و مثل جامها و مانند گوشه های مذبح پر خواهند شد.

۱۶ و بیهو خدای ایشان ایشان را در آن روز مثل گوسفندان قوم خود خواهد رهانید زیرا که مانند جواهر تاج بر زمین او خواهند درخشید.

۱۷ زیرا که حسن و زیبایی او چه قدر عظیم است. گندم جوانان را و عصیرانگور و شیزگان را خرم خواهد ساخت.

تفقذ از بهودا

باران را در موسم باران آخراز خداوند بطبیید. از خداوند که بر قهارا میسازد و او به ایشان باران فراوان هر کس در زمینش بگیا خواهد بخشید.

۲ زیرا که ترافیم بنی باطل میگویند و فالگیران رویاهای دروغ میبینند و خوابهای باطل بیان میکنند و آسلی بیوده میدهند، از این جهت مثل گوسفندان آواره میباشند و از نبودن شبان ذلیل میگرددند.

۳ خشم من بر شبانان مشتعل شده است و به بزهای نزعوبت خواهم رسانید زیرا که بیهو صیباوت از گله خود یعنی از خاندان یهودا تفقذ خواهد نمود و ایشان را مثل اسب جنگی جلال خود خواهد گردانید.

۴ از او سنگ زاویه و از او میخ و از او کمان جنگی و از او همه ستمکاران باهم بیرون میآیند.

۵ و ایشان مثل جباران (شمنان خود را) (رگلی) کوچهها در عرصه جنگ پایمال خواهند کرد و محاربه خواهند نمود زیرا خداوند ایشان است و اسب سواران نجل خواهند گردید.

و من خاندان یهودا را تقویت خواهم کرد و خاندان یوسف را خواهم رهانید و ایشان را به امنیت ساکن خواهم گردانید، زیرا که بر ایشان رحمت دارم و چنان خواهند بود که گویا ایشان را ترک ننوده بودم زیرا بیهو خدای ایشان من هستم؛ پس ایشان را اجابت خواهم نمود.

۷ و بنی افرایم مثل جباران شده، دل ایشان گویا از شراب مسرور خواهد شد و پسران ایشان چون این را ببینند شادی خواهند نمود و دل ایشان در خداوند وجد خواهد کرد.

۸ و ایشان را صدازده، جمع خواهم کرد زیرا که ایشان را فدیبه داد هام و افزوده خواهند شد چنانکه در قبل افزوده شده بودند.

۹ و ایشان را در میان قومها خواهم کاشت و مرا در مکانهای بعید بیاد خواهند آورد و پسران خود زیست نموده، مراجعت خواهند کرد.

۱۰ و ایشان را از زمین مصر باز خواهم آورد و از آشور جمع خواهم نمود و به زمین جلعاد و لبنان داخل خواهم ساخت و آن گنجایش ایشان را نخواهد داشت.

۱۱ و او از دریای مصیبت عبور نموده، امواج دریا را خواهد زد و همه ژرفیهای نهر خشک خواهد شد و حشمت اشور را بیل خواهد گردید و عصای مصر نیست خواهد شد.

۱۲ و ایشان را در خداوند قوی خواهم ساخت و در نام او سالک خواهند شد. قول خداوند این است.

ای لبنان درهای خود را باز کن تا آتش، سروهای آزاد تو را بسوزاند.

۲ ای صنوبر و لوله نمازیرا که سرو آزاد افتاده است (درختان بلند خراب شده. ای بلوطهای باشان و لوله نمایید زیرا که جنگل منبع افتاده است.

۳ صدای و لوله شبانان است زیرا که جلال ایشان خراب شده؛ صدای غرش شیران ژبان است زیرا که شوکت اردن و ایران گردیده است.

دوشبان

بیهو خدای من چنین میفرماید که گوسفندان ذبح را بچران

که خریداران ایشان آنها را ذبح مینمایند و مجرم شمرده نمی شوند و فروشندگان ایشان میگویند: خداوند متبارک باد زیرا که دو تنم شد هام.

و شبانان آنها بر ایشان شفقت ندارند.

- ۶ زیرا خداوند میگوید: بر ساکنان این زمین باردیگر ترحم نخواهم نمود و اینکه من هر کس از مردمان را به دست همسایه‌اش و به دست پادشاهش تسلیم خواهم نمود و زمین را ویران خواهند ساخت و از دست ایشان رهایی نخواهم بخشید.
- ۷ پس من گله‌ذبحی بخیف ترین گله را چرانیدم و دو عصای را خود گرفتم که یکی از آنها را نعمة نامیدم و دیگری را حبال نام نهادم و گله را چرانیدم.
- ۸ و در یک ماه سه شیان را منقطع ساختم و جان من از ایشان بیزار شد و جان ایشان نیز از من متنفر گردید.
- ۹ پس گفتم شمار انخواهم چرانید. آنکه مردنی است بمیرد و آنکه هلاک شدنی است هلاک شود و باقی ماندگان گوشت یکدیگر را بخورند.
- ۱۰ پس عصای خود نعمة را گرفته، آن را شکستم تا عهدی را که با تمامی قوم وابسته بودم شکسته باشم.
- ۱۱ پس در آن روز شکسته شد و آن ضعیف ترین گله که منتظر من میبودند فهمیدند که این کلام خداوند است.
- ۱۲ و به ایشان گفتم: اگر در نظر شما پسند آید مزد مرا بدهید و الا ندهید. پس به جهت مزد من، سی پاره نقره وزن کردند.
- ۱۳ و خداوند مرا گفت: آن را نزد کوهزگر بینداز، این قیمت گران را که مرابه آن قیمت کردند. پس سی پاره نقره را گرفته، آن را در خانه خداوند نزد کوهزگر انداختم.
- ۱۴ و عصای دیگر خود حبال را شکستم تا برادری را که در میان یهودا و اسرائیل بود شکسته باشم.
- و خداوند مرا گفت: «ار دیگر آلات شبان احمق را برای خود بگیر.
- ۱۶ زیرا اینک من شبانی را در این زمین خواهم برانگیخت که از هالکان تفقد نخواهد نمود و گمشدگان را خواهد طلبید و مجروحان را معالجه خواهد کرد و ایستادگان را خواهد پرورد بلکه گوشت فرجهان را خواهد خورد و ستمهای آنها را خواهد کند.
- ۱۷ و ای بر شبان باطل که گله را ترک مینمایید. شمشیر بر بازویش و بر چشم راستش فرو خواهد آمد و بازویش بالکل خشک خواهد شد و چشم راستش بکلی تار خواهد گردید.»

ناودی دشمنان اورشلیم

- وحی کلام خداوند در باره اسرائیل. قول خداوند است که آسمانها را گسترانید و بنیاد زمین را نهاد و روح انسان را در اندرون او ساخت.
- ۲ اینک من اورشلیم را برای جمیع قوم‌های مجاورش کاسه سرگیجش خواهم ساخت و این بر یهودان نیز حینی که اورشلیم را محاصره میکنند خواهد شد.
- ۳ و در آن روز، اورشلیم را برای جمیع قوم‌های گران بار خواهم ساخت و همه کسانی که آن را بر خود بار کنند، سخت مجروح خواهند شد و جمیع امت‌های جهان به ضد او جمع خواهند گردید.
- ۴ خداوند میگوید در آن روز من همه اسبان را به حیرت و سواران آنها را به جنون مبتلا خواهم ساخت. و چشمان خود را بر خاندان یهودا باز نموده، همه اسبان قوم‌ها را به کوری مبتلا خواهم کرد.
- ۵ و سروران یهودا در دل خود خواهند گفت که ساکنان اورشلیم در خدای خود بیهوده صیابت قوت من میباشند.
- ۶ در آن روز سروران یهودا مثل آتش در میان هیزم و مانند شعله آتش در میان بافها خواهم گردانید و همه قوم‌های مجاور خویش را از طرف راست و چپ خواهند سوزانید و اورشلیم باردیگر در مکان خود یعنی در اورشلیم مسکون خواهد شد.
- ۷ و خداوند همه‌ی یهودا را اول خواهد رها کند تا حشمت خاندان داود و حشمت ساکنان اورشلیم بر یهودا نافر نماید.
- ۸ در آن روز خداوند ساکنان اورشلیم را حمایت خواهد نمود و ضعیف ترین ایشان در آن روز مثل داود خواهد بود و خاندان داود مانند خدام مثل فرشته خداوند در حضور ایشان خواهند بود.
- ۹ و در آن روز قصد هلاک نمودن جمیع امت‌هایی که به ضد اورشلیم می‌آیند، خواهم نمود.
- نوحه برای نیشه خورده
- ویرخاندان داود و بر ساکنان اورشلیم روح فیض و تضرعات را خواهم ریخت و بر من که نیشه زده‌اند خواهند نگر نیست و برای من مثل نوحه گری برای پسر یگانه خود، نوحه گری خواهند نمود و مانند کسی که برای نخست زاده خویش ماتم گیرد، برای من ماتم تلخ خواهند گرفت.
- ۱۱ در آن روز ماتم عظیمی مانند ماتم هدرمون در همواری مجدون در اورشلیم خواهد بود.
- ۱۲ و اهل زمین ماتم خواهند گرفت هر قبیله علیحده، قبیله خاندان داود علیحده، و زنان ایشان علیحده، قبیله خاندان ناتان علیحده، و زنان ایشان علیحده.
- ۱۳ قبیله خاندان لاوی علیحده، و زنان ایشان علیحده، قبیله شعی علیحده، و زنان ایشان علیحده، و جمیع قبایلی که باقیمانده باشند هر قبیله علیحده، و زنان ایشان علیحده.
- طهارت گناه
- در آن روز برای خاندان داود و ساکنان اورشلیم چشم‌های به جهت گناه و نجاست مفتوح خواهد شد.
- ۲ و بیهوده صیابت میگوید در آن روز نام‌های بهار از روی زمین منقطع خواهم ساخت که باردیگر آنها را بیاد نخواهند آورد و انبیا و روح‌پلید را نیز از زمین دور خواهم کرد.
- ۳ و هر که باردیگر نبوت نماید پدر و مادرش که او را تولید نمودند، وی را خواهند گفت که زنده‌نوحی مانند زرا که به اسم بیهوده دروغ میگوینی. و چون نبوت نماید پدر و مادرش که او را تولید نمودند، وی را عرضه تیغ خواهند ساخت.

- ۴ و در آن روز هر کدام از آن انبیاء چون نبوت میکنند، از رویاهای خویش نخل خواهند شد و جامه پشمین به جهت فریب دادن نخواستند پوشیدند.
 ۵ و هر یک خواهد گفت: من نبی نیستم بلکه زرع کننده زمین میباشم زیرا که از طفولیت خود به غلامی فروخته شده‌ام.
 ۶ و او خواهد گفت: این جراحات که در دستهای تومی باشد چیست؟ و او جواب خواهد داد: آنها پایی است که در خانه دوستان خویش به آنها مجروح شده‌ام.

شبان و گوسفندان

یهو صباوت میگوید: «ی شمشیر به ضد شبان من و به ضد آن مردی که همدوش من است بر خیز! شبان را بزنی و گوسفندان پراکنده خواهند شد و من دست خود را بر کوی چکان خواهم برگردانید.»

و خداوند میگوید که «رتمایی زمین دو حصه منقطع شده خواهد مرد و حصه سوم در آن باقی خواهد ماند.

۹ و حصه سوم از میان آتش خواهم گذرانید و ایشان را مثل قال گذاشتن نقره قال خواهم گذاشت و مثل مصفی ساختن طلا ایشان را مصفی خواهم نمود و اسم مرا خواهند خواند و من ایشان را اجابت نموده، خواهم گفت که ایشان قوم من هستند و ایشان خواهند گفت که یهوه خدای ما میباشد.»

سلطنت خداوند

اینک روز خداوند میآید و غنیمت تو در میان تقسیم خواهد شد.

۲ و جمیع امتها را به ضد اورشلیم برای جنگ جمع خواهم کرد و شهر را خواهند گرفت و خانهها را تاراج خواهند نمود و زنان را بیعصمت خواهند کرد و نصف اهل شهر به اسیری خواهند رفت و بقیه قوم از شهر منقطع نخواهند شد.

۳ و خداوند بیرون آمده، بآن قوما مقاتله خواهد نمود چنانکه در روز جنگ مقاتله نمود.

۴ و در آن روز پایهای او بر کوه زیتون که از طرف مشرق به مقابل اورشلیم است خواهد ایستاد و کوه زیتون در میانش از مشرق تا مغرب منشق شده، دره بسیار عظیمی خواهد شد و نصف کوه بطرف شمال و نصف دیگرش بطرف جنوب منتقل خواهد گردید.

۵ و سوسی دره کوههای من فرار خواهد کرد زیرا که دره کوهها تا به اصل خواهد رسید و شما خواهید گریخت چنانکه در ایام عز پادشاه یهود از زلزله فرار کردید و یهوه خدای من خواهد آمد و جمیع مقدسان همراه تو) خواهند آمد.

و در آن روز نور (فتاب) نخواهد بود و کواکب در خستنده، گرفته خواهند شد.

۷ و در آن یک روز معروف خداوند خواهد بود. نه روز و نه شب، اما در وقت شام روشنائی خواهد بود.

۸ و در آن روز، آبهای زنده از اورشلیم جاری خواهد شد) (نصف آنها بسوی دریای شرقی و نصف دیگر آنها بسوی دریای غربی) و اهدرفت. (در تابستان و در زمستان چنین واقع خواهد شد.

۹ و یهوه بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود. در آن روز یهوه واحد خواهد بود و اسم او واحد.

۱۰ و تمامی زمین از جمع تارمون که بطرف جنوب اورشلیم است متبدل شده، مثل عرب خواهد گردید و اورشلیم (مرتع شده، در مکان خود از دروازه بنیامین تا جایی دروازه اول و تادروازه زاویه و از برج خنثیل تا چرخشت پادشاه مسکون خواهد شد.

۱۱ و در آن ساکن خواهند شد و دیگر لعنت نخواهد بود و اورشلیم به امنیت مسکون خواهد شد.

و این بلایی خواهد بود که خداوند بر همه قومهایی که با اورشلیم جنگ کنند وارد خواهد آورد. گوشت ایشان در حالی که بر پایهای خود ایستاده باشند کاهیده خواهد شد و چشمانشان در حلقه گذاخته خواهد گردید و زبان ایشان در دهانشان کاهیده خواهد گشت.

۱۳ و در آن روز اضطراب عظیمی از جانب خداوند در میان ایشان خواهد بود و دست یکدیگر را خواهند گرفت و دست هر کس به ضد دست دیگری بلند خواهد شد.

۱۴ و یهود نیز نزد اورشلیم جنگ خواهد نمود و دولت جمیع امتهای مجاور آن از طلا و نقره و لباس از حد زیاد جمع خواهد شد.

۱۵ و بلای اسبان و قاطران و شتران و الاغها و تمامی حیواناتی که در آن اردوهای باشند همچنان مانند این بلا خواهد بود.

۱۶ و واقع خواهد شد که همه بانی ماندگان از جمیع امتهایی که به ضد اورشلیم آیند، هر سال بر خواهند آمد تا یهوه صباوت پادشاه را عبادت نمایند و عید خیمهها را نگاه دارند.

۱۷ و هر کدام از قبایل زمین که به جهت عبادت یهوه صباوت پادشاه بر نیایند، بر ایشان باران نخواهد شد.

۱۸ و اگر قبیله مصر بر نیایند و حاضر نشوند بر ایشان نیز) ارا (خواهد شد. این است بلایی که خداوند وارد خواهد آورد بر امتهایی که به جهت نگاه داشتن عید خیمهها بر نیایند.

۱۹ این است قصاص مصر و قصاص همه امتهایی که به جهت نگاه داشتن عید خیمهها بر نیایند.

و در آن روز بر زنگهای اسبان «قدس خداوند» (تقوش) (خواهد شد و دیگر کاهدر خانه خداوند مثل کاسه‌های پیش مذبح خواهد بود.

۲۱ بلکه همه دیگهای که در اورشلیم و یهودا باشد، مقدس یهوه صباوت خواهد بود و همه کسانی که قربانی میکردانند آمده، از آنها خواهند گرفت و در آنها طبخ خواهند کرد و در آنوقت بار دیگر هیچ کنعانی در خانه یهوه صباوت نخواهد بود.

کتاب ملاکی نبی

و حی کلام خداوند در باره اسرائیل به

واسطه ملاکی.

محبت به یعقوب

خداوند میگوید که شمارا دوست داشتم. اما شما میگویید: چگونه ما را دوست داشتی؟ آیا عیسو برادر یعقوب نبود و خداوند میگوید که یعقوب را دوست داشتم،

و از عیسو نفرت نمودم و کوههای اورا ویران و میراث وی را نصیب شغلهای بیابان گردانیدم.

۴ چونکه او دم میگوید: منهدم شده‌ام ما خواهیم برگشت و محرو بههارا بنا خواهیم نمود. یهوه صباوت چنین میفرماید: ایشان بنا خواهند نمود اما من منهدم خواهم ساخت و ایشان را بهر حد شرارت و به قومی که خداوند بر ایشان تا به ابد غضبناک میبشد مسمی خواهند ساخت.

۵ و چون چشمان شماین را ببند خواهید گفت: خداوند از حد و دوا اسرائیل متعظم باد!

قربانی نامقبول

پسر، پدر خود و غلام، آقای خویش را احترام مینماید. پس اگر من پدر هستم احترام من کجا است؟ و اگر من آقا هستم هیبت من کجا است؟ یهوه صباوت به شما تکلم میکند. ای کاهنانی که اسم مرا حقیر میشمارید و میگویید چگونه اسم تورا حقیر شمرده‌ایم؟

نان نجس بر منجس میگذرانید و میگویید چگونه تورا بی حرمت نمودهایم؟ از اینکه میگویند خوان خداوند محقر است.

۸ و چون کور را برای قربانی میگذرانید، آیا قبیح نیست؟ و چون لنگ یا نیار را میگذرانید، آیا قبیح نیست؟ آن را به حاکم خود هدیه بگردان و آیا او از تراضی خواهد شد یا تورا مقبول خواهد داشت؟ یهوه صباوت این است.

۹ والا ن از خدا مسالت نمائیم تا ترجمه نماید. یهوه صباوت میگوید این از دست شما واقع شده است، پس آیا هیچ کدام از شما را مستجاب خواهد فرمود؟

کاش که یکی از شما میبود که در هارا ببندد تا آتش بر منجس برنجیند و وزید. یهوه صباوت میگوید: در شما هیچ خوشی ندارم و هیچ هدیه از دست شما قبول نخواهم کرد.

۱۱ زیرا که از مطلع آفتاب تا مغربش اسم من در میان امتها عظیم خواهد بود، و بخور و هدیه طاهر در هر جا به اسم من گذرانیده خواهد شد، زیرا یهوه صباوت میگوید که اسم من در میان امتها عظیم خواهد بود. و بخور و هدیه طاهر در هر جا به اسم من گذرانیده خواهد شد، زیرا یهوه صباوت میگوید که اسم من در میان امتها عظیم خواهد بود.

۱۲ اما شما آن را بجز میسازید چونکه میگویید که خوان خداوند نجس است و ثمره آن یعنی طعامش محقر است.

۱۳ و یهوه صباوت میفرماید که شما میگویید این چه زحمت است و آن را اهانت میکنید و چون یوانات (دریده شده و لنگ و بیمار آورده، آنها را برای هدیه میگذرانید یا من آنها را از دست شما قبول خواهم کرد؟ قول خداوند این است.

۱۴ پس ملعون باد هر که فریب دهد و یا آنکه تریهای در گله خود دارد معیونی برای خداوند نذر کرده، آن را ذبح نماید. زیرا که یهوه صباوت میگوید: من پادشاه عظیم میباشم و اسم من در میان امتها مبیب خواهد بود.

وصیت به کاهنان

والانای کاهنان این وصیت برای شماست!

یهوه صباوت میگوید که اگر نشنوید و آن را در دل خود جاندهید تا اسم مرا تمجید نمائید، من بر شما لعن خواهم فرستاد و بر رکات شما لعن خواهم کرد، بلکه آنها را لعن کرده‌ام چونکه آن را در دل خود جاندا دید.

۳ اینک من زراعت را بهسبب شما نبی خواهم نمود و بر رویهای شما سرگین یعنی سرگین عیدهای شما را خواهم پاشید و شما را با آن خواهند برداشت.

۴ و خواهید دانست که من این وصیت را بر شما فرستادم تا عهد من بالاوی باشد. قول یهوه صباوت این است.

۵ عهد من باوی عهد حیات و سلامتی میبود و آنها را بهسبب ترسی که از من میداشت بهوی دادم و بهسبب آنکه از اسم من هراسان میبود.

۶ شریعت حق در دهان او میبود و بیانصافی بر لبهایش یافت نمی شد بلکه در سلامتی و استقامت با من سلوک مینمود و بسیاری را از گاه برمی گردانید.

۷ زیرا که لبهای کاهن میباید معرفت را حفظ نماید تا شریعت را از دهانش بطلند چونکه او رسول یهوه صباوت میباشد.

۸ اما یهوه صباوت میگوید که شما از طریق تجاوز نمود، بسیاری را در شریعت لغزش دادید و عهد لاوی را شکستید.

۹ بنابراین من نیز شما را از تمامی این قوم خوار و پست خواهم ساخت زیرا که طریق مرا نگاه نداشته و در اجرای شریعت طرفداری نمودهاید.

خیانت یهودا

آیا جمیع ما را یک پدر نیست و آیا یک خدا ما را نیافریده است؟ پس چرا عهد پدران خود را بجزمت نموده، بایکدیگر خیانت میورزیم؟

یهودا خیانت ورزیده است و رجاسات را در اسرائیل و اورشلم بعمل آورد هاند زیرا که یهودا مقدس خداوند را که او آن را دوست میداشت بجزمت نمود،

دختر خدای بیگانه را به زنی گرفته است.

۱۲ پس خداوند هر کس را که چنین عمل نماید، هم خواننده و هم جواب دهنده را از خیمه های یعقوب منقطع خواهد ساخت و هر کس را نیز که برای یهوه صباوت هدیه بگرداند.

۱۳ و این رانیز بار دیگر بعمل آورد هاید که مذبذخ خداوند را با اشکها و گریه و ناله پو شانید هاید و از این جهت هدیه را با از منظور نمی دارد و آن را از دست شما مقبول نمی فرماید.

۱۴ اما شما میگوئید سبب این چیست؟ سبب این است که خداوند در میان تو و زوجه جوانی ات شاهد بوده است و توبه وی خیانت و زریدهای، با آنکه او یار تو و زوجه هم عهد تو میبندد.

۱۵ و آیا او یکی را نیافرید با آنکه بقیه روح را میداشت و از چه سبب یک را (را) قضا فرید (از این جهت که ذریت الهی را طلب میکرد. پس از زوجهای خود با حذر ریشاید و زنه را حدی به زوجه جوانی خود خیانت نورزد.

۱۶ زیرا یوه خدای اسرائیل میگوید که از طلاق نفرت دارم و نیز از اینکه کسی ظلم را به لباس خود پوشاند. قول یوه صباوت این است پس از زوجهای خود با حذر بوده، زنه را خیانت نورزد.

۱۷ شما خداوند را به سخنان خود خسته نمود هاید و میگوید: چگونه او را خسته نمود هاید؟ از اینکه گفتاید همه بد کاران به نظر خداوند پسندیده میباشند و او از ایشان مسرور است یا اینکه خدایی که داوری کند بجاست؟

روز داوری

اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و طریق را پیش روی من مینماید ساخت و خداوندی که شما طالب او میباشید، ناگهان به هیکل خود خواهد آمد، یعنی آن رسول عهدی که شما از او مسرور میباشید. هان او میآید! قول یوه صباوت این است.

۲ اما کیست که روز آمدن او را متحمل شودند؟ و کیست که در حین ظهور وی تواند ایستاد؟ زیرا که او مثل آتش قالگرو مانند صباوت گازران خواهد بود.

۳ و مثل قالگرو مصفی کننده نقره خواهد نشست و بنی لای را طاهر ساخته، ایشان را مانند طلا و نقره مصفی خواهد گردانید تا ایشان هدیهای برای خداوند به عدالت بگذرانند.

۴ آنگاه هدیه یهود او را ورشلم پسندیده خداوند خواهد شد چنانکه در ایام قدیم و سالهای پیشین میبود.

۵ و من برای داوری نزد شما خواهم آمد و به ضد جادوگران و زنا کاران و آنانی که قسم دروغ میخورند و کسانی که بر مزد دردمزدش و بیوه زنان و یتیمان ظلم مینمایند و غیر بر از حق خودش دور می سازند و از من نمی ترسند، بزودی شهادت خواهم داد. قول یوه صباوت این است.

۶ زیرا من که یوه میباشم، تبدیل نمی پذیرم و از این سبب شما ای پسران یعقوب هلاک نمی شوید.

گول زدن خدا

شما از ایام پدران خود از فریاض من تجاوز نمودید، آهارانگاه نداشتاید. اما یوه صباوت میگوید: بسوی من باز گشت نمایید و من بسوی شما باز گشت خواهم کرد، اما شما میگوئید به چه چیز باز گشت نمایم.

۸ آیا انسان خدا را گول زند؟ اما شما را گول زده هاید و میگوئید در چه چیز تو را گول زند هاید؟ در عشر ها و هاید.

۹ شما سخت ملعون شده هاید زیرا که شما یعنی تمامی این امت مرا گول زده هاید.

۱۰ تمامی عشر هارا به سخن نهایی من بیاورید تا در خانه من خوراک باشد و یوه صباوت میگوید مرا به اینطور امتحان نماید که آیا روزنه های آسمان را برای شما نخواهم گشاد و چنان رکتی بر شما نخواهم ریخت که گنجایش آن نخواهد بود؟

و یوه صباوت میگوید: خورنده را به جهت شما منع خواهم نمود تا ثمرات زمین را ضایع نسازد و مو شاد را بیبار نشود.

۱۲ و همه امت ها شما را خوشحال خواهند خوانند زیرا یوه صباوت میگوید که شما زمین مرغوب خواهید بود.

خداوند میگوید: به ضد من سخنان سخت گفتاید و میگوئید به ضد تو چه گفتیم؟

گفتاید: بیفایده است که خدا را عبادت نمایم و چه سود از اینکه او امر او را نگاه داریم و بحضور یوه صباوت با حزن سلوک نمایم؟

و حال متکبران را سعادت نمند میخوانیم و بد کاران نیز فیروز میشوند و ایشان خدا را امتحان میکنند و عهدا (ناجی میگرددند.

آنگاه ترسندگان خدا و ندایکدیگر مکالمه کردند و خداوند گوش گرفته، ایشان را استماع نمود و کتاب یاد گاری به جهت ترسندگان خداوند و به جهت آنانی که اسم او را عزیز داشتند مکتوب شد.

۱۷ و یوه صباوت میگوید که ایشان در آن روزی که من تعیین نمود هاید، ملک خاص من خواهند بود و بر ایشان ترحم خواهم نمود، چنانکه کسی بر پسرش که او را خدمت میکند ترحم مینماید.

۱۸ و شما برگشته، در میان عادلان و شریران در میان کسانی که خدا را خدمت مینمایند و کسانی که او را خدمت نمی نمایند، تشخیص خواهید نمود.

روز خداوند

زیرا اینک آن روزی که مثل تنور مشتعل می باشد، خواهد آمد و جمیع متکبران و جمیع بد کاران که خواهند بود و یوه صباوت میگوید: آن روز که میآید ایشان را چنان خواهد سوزانید که نه ریشه و نه شاخهای برای ایشان باقی خواهد گذاشت.

۲ اما برای شما که از اسم من میترسید آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بالهای وی شفا خواهد بود و شما بیرون آمده، مانند گوساله های پروری جست و خیز خواهید کرد.

۳ و یوه صباوت میگوید: شریران را پامال خواهید نمود زیرا در آن روزی که من تعیین نمود هاید، ایشان زیر کف پایهای شما کسرت خواهند بود.

۴ تورات بنده من موسی را که آن را با فریاض و احکام به جهت تمامی اسرائیل در حوریب امر فرموده بیاد آورید.

- ۵ اینک من ایلیای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستادم.
- ۶ واودل پدران را بسوی پسران و دل پسران را بسوی پدران خواهد برگردانید، مبادا بیایم و زمین را به لعنت بنیم.

انجیل متی

نسب نامه عیسی مسیح

(وقایع)

کتاب نسب نامه عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم:

- ابراهیم اسحاق را آورد و اسحاق یعقوب را آورد و یعقوب یهودا و ابراهان را آورد.
- ۳ یهودا، فارس و زارح را از ناما آورد و فارس، حصرون را آورد و حصرون، ارام را آورد.
- ۴ ارام، عمیناداب را آورد و عمیناداب، نحشون را آورد و نحشون، شلمون را آورد.
- ۵ و شلمون، یوعز را از زراحاب آورد و یوعز، عوبید را از زراعت آورد و عوبید، یسار را آورد.
- ۶ و یسارادباد شاه را آورد و ادوباد شاه، سلیمان را از زن اوریا آورد.
- ۷ و سلیمان، رحبعام را آورد و رحبعام، ابیارا آورد و ابیارا، آسار را آورد.
- ۸ و آسار، یوشافاط را آورد و یوشافاط، یورام را آورد و یورام، عزیارا آورد.
- ۹ و عزیارا، یوتام را آورد و یوتام، احاز را آورد و احاز، حزقیار را آورد.
- ۱۰ و حزقیار، منسی را آورد و منسی، آمون را آورد و آمون، یوشیارا آورد.
- ۱۱ و یوشیارا، یکنیا و ادرانش را در زمان جلالی بابل آورد.
- ۱۲ و بعد از جلالی بابل، یکنیا، سالتیئیل را آورد و سالتیئیل، زرو بابل را آورد.
- ۱۳ زرو بابل، ایبود را آورد و ایبود، ایلیقام را آورد و ایلیقام، عازور را آورد.
- ۱۴ و عازور، صادوق را آورد و صادوق، یاکین را آورد و یاکین، ایلیبود را آورد.
- ۱۵ و ایلیبود، ایلعازر را آورد و ایلعازر، متان را آورد و متان، یعقوب را آورد.
- ۱۶ و یعقوب، یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد.
- ۱۷ پس تمام طبقات، از ابراهیم تا داود چهارده طبقه است، و از داود تا جلالی بابل چهارده طبقه، و از جلالی بابل تا مسیح چهارده طبقه.

فرشته به یوسف ظاهر میشود

(وقایع)

- اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود، قبل از آنکه با هم آیند، او را از روح القدس حامله یافتند.
- ۱۹ و شوهرش یوسف چون که مرد صالح بود و نخواست او را عبرت نماید، پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند.
- ۲۰ اما چون او در این چیزها متفکر میکرد، ناگاه فرشته خداوند در خواب بروی ظاهر شده، گفت: «ای یوسف پسر داود، از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا که آنچه در وی قرار گرفته است، از روح القدس است، و او پسری خواهد زد و نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امت خویش را از نگاهانشان خواهد رهانید.»
- و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود، تمام گردد
- «ه اینک با که آریست شده پسری خواهد زد و نام او را همانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است: خدا با ما.»
- پس چون یوسف از خواب بیدار شد، چنانکه فرشته خداوند بدو امر کرده بود، بعمل آورد و زن خویش را گرفت و تا پسر نخستین خود را از نایبید، او را شناخت؛ و او را عیسی نام نهاد.

دیدار مجوسیان

- و چون عیسی در ایام هیرودیس پادشاه در بیت لحم بود به تولد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده، گفتند:
- «جاست آن مولود که پادشاه بود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده ایم و برای پرستش او آمده ایم؟»
- اما هیرودیس پادشاه چون این را شنید، مضطرب شد و تمام اورشلیم با وی.
- ۴ پس همه روسای کهنه و کاتبان قوم را جمع کرده، از ایشان پرسید که «سیح کجا باید متولد شود؟»
- بدو گفتند: «بیت لحم بود زیرا که از نبی چنین مکتوب است:
- و توای بیت لحم، در زمینی یهودا از سایر سرداران یهودا هر گوی چکتر نیستی؛ زیرا که از تو پیشوایی به ظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود.»
- آنگاه هیرودیس مجوسیان را در خلوت خوانده، وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد.
- ۸ پس ایشان رابه بیت لحم روانه نموده، گفت: «روید و از احوال آن طفل بتدقیق تفحص کنید و چون یافتید مرا خبر دهید تا من نیز آمده، او را پرستش نمایم.»

- چون سخن پادشاه را شنیدند، روانه شدند که ناگاه آن ستاره های که در مشرق دیده بودند، پیش روی ایشان میرفت و تافوق آنجایی که طفل بود رسیده، ایستاد.
- ۱۰ و چون ستاره را دیدند، بینهایت شاد و خوشحال گشتند
- و به خانه درآمدند، طفل را با مادرش مریم یافتند و به روی در افتاده، او را پرستش کردند و ذو خایر خود را گشوده، هدایای طلا و کندر و مرهمی گذرانیدند.
- ۱۲ و چون در خواب وحی بدیشان در رسید که به نزد هیرودیس بازگشت نکنند، پس از راه دیگری وطن خویش مراجعت کردند.

فرار به مصر

و چون ایشان روانه شدند، ناگاه فرشته خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده، گفت: «رخیز و طفل و مادرش را برداشته به مصر فرار کن و در آنجا باش تا به تو خبر دهم، زیرا که هیروودیس طفل را جستجو خواهد کرد تا او را هلاک نماید.»

پس شبانگاه برخاسته، طفل و مادر او را برداشته، بسوی مصر روانه شد و تا وفات هیروودیس در آنجا ماند، تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود تمام گردد که «مصر پسر خود را خواندم.» چون هیروودیس دید که مجوسیان او را سخریه نموده اند، بسیار غضبناک شده، فرستاد و جمیع اطفالی را که در بیت لحم و تمام نواحی آن بودند، از دو ساله و کمتر موافق وقتی که از مجوسیان تحقیق نموده بود، به قتل رسانید.

۱۷ آنگاه کلامی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود، تمام شد: «وازی در راه شنیده شد، گریه و زاری و ماتم عظیم که را حیل برای فرزندان خود گریه میکند و تسلی نمی پذیرد زیرا که نیستند.» باز گشت به ناصره

اما چون هیروودیس وفات یافت، ناگاه فرشته خداوند در مصر به یوسف ظاهر شده، گفت: «رخیز و طفل و مادرش را برداشته، به زمین اسرائیل روانه شو زیرا آنانی که قصد جان طفل داشتند فوت شدند.» پس برخاسته، طفل و مادر او را برداشت و به زمین اسرائیل آمد.

۲۱ اما چون شنید که اراکلا و سبچای پدر خود هیروودیس بر یهودیه پادشاهی میکند، از رفتن بدان سمت ترسید و در خواب وحی یافته، به نواحی جلیل برگشت.

۲۲ و آمده در بند های مسمی به ناصره ساکن شد، تا آنچه به زبان انبیا گفته شده بود تمام شود که «ناصری خوانده خواهد شد.»

یحیای تعمید دهند راه را برای عیسی آماده میکند
(رقس: لوقا ۳)

و در آن ایام، یحیی تعمید دهند در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده، میگفت:

«و به کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.»

زیرا همین است آنکه اشعای نبی از او خبر داده، میگوید: «دای ندا کنندهای در بیابان که راه خداوند را میسازید و طرق او را راست نمایید.» و این یحیی لباس انبیا شترمی داشت، و کمر بند چرمی بر کمر و خوراک او از مملو و غسل بری میبود.

در این وقت، اورشلم و تمام یهودیه و جمیع حوالی اردن زودا و بیرون میآمدند،

و به گاهان خود اعتراف کرده، در اردن از وی تعمیدی یافتند.

پس چون بسیاری از فریسیان و صدوقیان را دید که بجهت تعمیدی میآیند، بدیشان گفت: «ای افعیزادگان، که شمار اعلام کرد که از غضب آینه بگریزید؟ اکنون ثمره شایسته تو به یاورید،

و این سخن را به خاطر خود راه مدهید که پدر ما بر ابراهیم است، زیرا به شما میگویم خدا قادر است که از این سنگها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند.

۱۰ و الحال تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که ثمره نیکو نیآورد، بریده و در آتش افکنده شود.

۱۱ من شمار ابناء به جهت تو به تعمید میدهم. لکن او که بعد از من میآید از من توانا تر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم؛ او شمار را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.

۱۲ او غربال خود را در دست دارد و خرمن خود را نیکو پاک کرده، گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود، ولی کاه را در آتشی که خاموشی نمی پذیرد خواهد سوزانید.»

یحیی عیسی را تعمید میدهد

(رقس: لوقا ۳)

آنگاه عیسی از جلیل به اردن نزد یحیی آمد تا از او تعمید یابد.

۱۴ اما یحیی او را منع نموده، گفت: «ن احتیاج دارم که از تو تعمید یابم و تو نزد من میآیی؟»

عیسی در جواب وی گفت: «لان بگذر زیرا که ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را به کمال رسانیم.»

اما عیسی چون تعمید یافت، فوراً آب برآمد که در ساعت آسمان بروی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، بروی میآید.

۱۷ آنگاه خطایی از آسمان در رسید که «ین است پسر حبیب من که از او خوشنودم.»

تجر به عیسی در بیابان

(رقس: لوقا ۳)

آنگاه عیسی به دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را تجر به نماید.

۲ و چون چهل شبانه روز روزه داشت، آخر گرسنه گردید.

۳ پس تجر به کننده زودا آمده، گفت: «گریس خدا هستی، بگو تا این سنگها نان شود.»

در جواب گفت: «کتاب است انسان نه محض نان زیست میکند، بلکه به هر کلهای که از دهان خدا صادر گردد.»

آنگاه ابلیس او را به شهر مقدس برد و در کنگره هیکل برپا داشته،

به وی گفت: «گریس خدا هستی، خود را به زیر انداز، زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را در باره تو فرمان دهد تا تو را به دستهای خود برگیرند، مبادا پایت به سنگی خورد.»

عیسی وی را گفت: «نیز مکتوب است خداوند خدای خود را تجر به مکن.»
پس ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد و همه ممالک جهان و جلال آنها را بدو نشان داد،
به وی گفت: «گرافتاده مرا سجد کن، همانا این همه را به تو بخشم.»
آنگاه عیسی وی را گفت: «و رشوای شیطان، زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجد کن و او را فقط عبادت نما،»
در ساعت ابلیس او را راه کرد و اینک فرشتگان آمده، او را پرستاری مینمودند.
موعظه عیسی در جلیل
(رقس:، لوقا:، یوحنا:)

و چون عیسی شنید که یحیی گرفتار شده است، به جلیل روانه شد،
و ناصر را ترک کرده، آمد و به کفرناحوم، به کاره در یاد در حدود زبولون و نفتالیم ساکن شد.

۱۴ تا تمام گردد آنچه به زبان اشعیای نبی گفته شده بود
که «میزن زبولون و زمین نفتالیم، راه در میان طرف اردن، جلیل امتهای،
قومی که در ظلمت ساکن بودند، نوری عظیم دیدند و پر نشینند گان دیار موت و سابه آن نوری تابید.»
از آن هنگام عیسی به موغظه شروع کرد و گفت: «و به کنیز زیر ملکوت آسمان نزدیک است.»

چهار ماهیگیر عیسی را پیروی میکنند
(وقا:)

و چون عیسی به کاره دریای جلیل میخرا مید، دو برادر یعنی شمعون مسمی به پطرس و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا میبازند، زیرا صیاد بودند.
۱۹ بدیشان گفت: «ز عقب من آید تا شما را صیاد مردم گردانم.»

در ساعت دامها را گذارده، از عقب او روانه شدند.

۲۱ و چون از آنجا گذشت دو برادر دیگر یعنی یعقوب، پسر زبیدی و برادرش یوحنا را دید که در کشتی با پدر خویش زبیدی، دامهای خود را اصلاح میکنند،
ایشان را نیز دعوت نمود.

۲۲ در حال، کشتی و پدر خود را ترک کرده، از عقب او روانه شدند.
موعظه عیسی در سراسر جلیل
(رقس:، لوقا:)

و عیسی در تمام جلیل میگشت و در کلیس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موغظه می نمود و هر مرض و هر درد قوم را شفا میداد.

۲۴ واسم او در تمام سوریه شهرت یافت، و جمیع مریضانی که به انواع امراض و دردها مبتلا بودند و دیوانگان و مصروعان و مفلوجان را نزد او آوردند، و
ایشان را شفا بخشید.

۲۵ و گروهی بسیار از جلیل و دیکاپولس و اورشلیم و پیبودیه و آن طرف اردن در عقب او روانه شدند.

موغظه بالای کوه
(وقا:)

خوشا حالها و گروهی بسیار دیده، بر فراز کوه آمد و وقتی که او نشست شاگردانش نزد او حاضر شدند.
۲ آنگاه دهان خود را گشوده، ایشان را تعلیم داد و گفت:

«و شاخحال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.

۴ خوشا حال ماتمیان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت.

۵ خوشا حال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد.

۶ خوشا حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد.

۷ خوشا حال رحم کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد.

۸ خوشا حال پاک دلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید.

۹ خوشا حال صلح کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد.

۱۰ خوشا حال زحمت کشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.

۱۱ خوشحال باشید چون شمارا شش گویند و جفا سازند، و بخاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه گویند.

۱۲ خوش باشید و شهادی عظیم نمائید، زیرا اجر شما در آسمان عظیم است زیرا که به همینطور را بنیای قیل از شما جفای رسانیدند.

در باره نمک و نور

«مانمک جهانید لیکن اگر نمک فاسد گردد، به کدام چیز باز نمکین شود؟ دیگر مصرفی ندارد جز آنکه بیرون افکنده، با پمال مردم شود.
۱۴ شما نور عالمید. شهری که بر کوهی بنا شود، توان پنهان کرد.

۱۵ و چراغی افروزند تا آن را زیر میانه نهند، بلکه تا بر چراغدان گذارند؛ آنگاه به همه کسانی که در خانه باشند، روشنائی میبخشد.

۱۶ همینچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند.

در باره تورات

«مان مبرید که آمده ام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل سازم. نیامده ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم.»

- ۱۸ زیرا هر آینه به شمامیگویم، تا آسمان وزمین زایل نشود، همزه با نقطه‌های از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود.
- ۱۹ پس هر که یکی از این احکام کوچکترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کهنترین شمرده شود. اما هر که بعمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.
- ۲۰ زیرا به شمامیگویم، تا عدالت شمار عدالت کاتبان و فریسان افزون نشود، به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد. در باره هشتم

«نید هاید که به اولین گفته شده است قتل مکن و هر که قتل کند سزاوار حکم شود.»

- ۲۲ لیکن من به شمامیگویم، هر که به برادر خود بیسبب خشم گیرد، مستوجب حکم باشد و هر که برادر خود را قتل کند، مستوجب قصاص باشد و هر که احق گوید، مستحق آتش جهنم بود.

۲۳ پس هر گاه هدیه خود را به قربانگاه ببری و آنجا به خاطر آید که برادرت بر تو حقی دارد،

هدیه خود را پیش قربانگاه و گذارورفته، اول برادر خویش صلح نما و بعد آمده، هدیه خود را بگذران.

- ۲۵ با مدعی خود مادامی که با وی در راه هستی صلح کن، مبادا مدعی، تو را به قاضی سپارد و قاضی، تو را به داروغه تسلیم کند و در زندان افکند و هوشی.

۲۶ هر آینه به تو میگویم، که تا فلس آخر را ندان کنی، هرگز از آنجا بیرون نخواهی آمد.

در باره نهم

«نید هاید که به اولین گفته شده است زمان مکن.»

۲۸ لیکن من به شمامیگویم، هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است.

- ۲۹ پس اگر چشم راست تو را بلغزند، قلعهش کن و از خود دور انداز زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت تباه گردد، از آنکه تمام بدنت در جهنم افکند و شود.

- ۳۰ و اگر دست راست تو را بلغزند، قطعش کن و از خود دور انداز، زیرا تو را مفید تر آن است که عضوی از اعضای تو نابود شود، از آنکه کل جسدت در دوزخ افکند و شود.

در باره دهم

«گفته شده است هر که از زن خود مفارقت جوید، طلاق نامهای بدو بدهد.

- ۳۲ لیکن من به شمامیگویم، هر کس بغیر علت زنا، زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او می باشد، و هر که زن مطلقه را نکاح کند، زنا کرده باشد.

در باره سوگند

«از شنید هاید که به اولین گفته شده است که قسم دروغ بخور، بلکه قسم های خود را به خداوند وفا کن.»

۳۴ لیکن من به شمامیگویم، هر که قسم بخورد، نه به آسمان زیرا که عرش خداست،

و نه به زمین زیرا که پای اندازاوست، و نه به ارشلم زیرا که شهر پادشاه عظیم است،

و نه به سر خود قسم یاد کن، زیرا که موی را سفید یا سیاه نمی توانی کرد.

۳۷ بلکه سخن شمالی بلی و نی فی باشد زیرا که زیاد بر این از شیر است.

در باره رفتار متقابل

«نید هاید که گفته شده است، چشمی به چشمی و دندانانی به دندانانی

لیکن من به شمامی گویم، با شریر مقاومت مکنید بلکه هر که بر رخساره راست تو طپانچه زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان،

و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، عبای خود را نیز بدو وا گذار،

و هر گاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد، دو میل همراه او بپوش.

۴۲ هر کس از تو سوال کند، بدو پیشش و از کسی که قرض از تو خواهد، روی خود را مگردان.»

در باره دوست داشتن دشمنان

(وفا)

«نید هاید که گفته شده است همسایه خورا محبت نما و بدشمن خود عداوت کن.»

- ۴۴ اما من به شمامیگویم که دشمنان خود را محبت نماید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آتانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و هر که به شما خشم دهد و جفا سازد، دعای خیر کنید،

تا پدر خود را که در آسمان است پسران شود، زیرا که آفتاب خود را بر دیدان و نیکان طالع میسازد و پاران بر عادلان و ظالمان میسازد.

۴۶ زیرا هر گاه آتانی را محبت نماید که شمارا محبت نمی نمایند، چه اجر دارد؟ آیا با جگیران چنین نمی کنند؟

و هر گاه برادران خود را قسط سلام گوید چه فضیلت دارد؟ آیا با جگیران چنین نمی کنند؟

پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است.

در باره صدقه

«نهار عدالت خود را پیش مردم به جامی و روید تا شمارا ببینند و الا نزد پدر خود که در آسمان است، اجری ندارد.»

- ۲ پس چون صدقه دهی، پیش خود کرناموز چنانکه ری کاران در کبابس و بازارها می کنند، تا نزد مردم اگرام بپند. هر آینه به شمامیگویم اجر خود را یافتانند.

۳ بلکه تو چون صدقه دهی، دست چپ تو از آنچه دست راست میکند مطلع نشود،
تاصدقه تو در نهان باشد و پدربنهان بین تو، تو را آشکارا اجر خواهد داد.
در باره دعا کردن

« چون عبادت کنی، مانند ریا کاران مباش زیرا خوش دارند که در نکایس و گوشه های کوچکها ایستاده، نماز گذارند تا مردم ایشان را ببینند. هر آینه به شمامیگویم اجر خود را تحصیل نمود هاند.

۶ لیکن تو چون عبادت کنی، به حجه خود داخل شو و در راسته، پدربخود را که در نهان است عبادت نما، و پدربنهان بین تو، تو را آشکارا اجر خواهد داد.

۷ و چون عبادت کنی، مانند امتهاتکار باطل مکنید زیرا ایشان گمان میبرند که بهسبب زیاد گفتن مستجاب میشوند.

۸ پس مثل ایشان مباشید زیرا که پدربشما حاجات شما را میداند پیش از آنکه از او سوال کنید.

«س شمایه! یطور دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد.

ملکوت تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود.

نان کفاف ما را امروزه مآید.

وقرض های ما را بخش چنانکه مانیز قرضداران خود را مینبخشیم.

و ما را در آزمایش میاور، بلکه از شیر مار را رهایی ده.

زیرا ملکوت وقت و جلال تا ابد الابد از آن تو است، آمین.»

«براهر گاه تقصیرات مردم را بدیشان بیامرزید، پدراسمانی شما، شمارانیز خواهد آمرزید.

۱۵ اما اگر تقصیرهای مردم را نیامرزید، پدربشما هم تقصیرهای شمارانخواهد آمرزید.

در باره روزه گرفتن

«ما چون روزه دارید، مانند ریا کاران ترشرو میشد زیرا که صورت خویش را تغییر می دهند تا در نظر مردم روزه دار نمانید. هر آینه به شمامیگویم
اجر خود را یافته اند.

۱۷ لیکن تو چون روزه داری، سر خود را تدین کن و روی خود را بشوی

تا در نظر مردم روزه دار نمانی، بلکه در حضور پدربت که در نهان است؛ و پدربنهان بین تو، تو را آشکارا اجر خواهد داد.

در باره پول

«نچهارای خود بر زمین نیندو زید، جایی که بیدوزنگ زبان میرساند و جایی که دزدان نقب میزند و دزدی مینماید.

۲۰ بلکه گنجها بجهت خود در آسمان بیدوزید، جایی که بیدوزنگ زبان نمی رساند و جایی که دزدان نقب نمی زند و دزدی نمی کنند.

۲۱ زیرا هر جا گنج تو است دل تو نیز در آنجا خواهد بود.

«راغبدن چشم است؛ پس هر گاه چشمت بسیط باشد تمام بدنت روشن بود؛

اما اگر چشم تو فاسد است، تمام جسدت تاریک می باشد. پس اگر توری که در تو است ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی است!

«بچکس دوا قار اخد مت نمی تواند کرد، زیرا ایانکی نفرت دارد و یادگیری محبت، و با به یکی میچسبد و دیگر را حقیر میشمارد. محال است که خدا و
مؤمنان را خدمت کنید.

در باره غصه خوردن

«نابرین به شمامیگویم، از بهر جان خود اندیشه مکنید که چه خوردید یا چه آشامید و نه برای بدن خود که چه پوشید. آیاجان، از خوراک و دیدن از
پوشاک بهتر نیست؟

مرغان هوارانظر کنید که نه میکارند و نه میدروند و نه در انبارها ذخیره میکنند و پدراسمانی شما آنها را می پروراند. آیاشما از آنها بمراتب بهتر نیستید؟

و کیست از شما که به تفکر بتواند ذراعی بر قامت خود افزاید؟

و برای لباس چرامی اندیشید؟ در سو سو نهایی چمن تأمل کنید، چگونه نمومیکنند! نه محنت میکشند و نه میریسنند!

لیکن به شمامیگویم سلیمان هم با همه جلال خود چون یکی از آنها آراسته نشد.

۳۰ پس اگر خدا اعلاف صحرا را که امروز هست و فردا در تورا فکنده میشود چنین پوشاند، ای کلیمانان آینه شمارا از طریق اولی؟

پس اندیشه مکنید و مگو بید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه بپوشیم.

۳۲ زیرا که در طلب جمیع این چیزها متمایب میشدند. اما پدراسمانی شما می داند که بدین همه چیزها احتیاج دارید.

۳۳ لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را ببلیید که این همه برای شما مزید خواهد شد.

۳۴ پس در اندیشه فراموشید زیرا فردا اندیشه خود را خواهد کرد. بدی امروز برای امروز کافی است.

در باره انتقاد از دیگران

(وقتا)

«کم مکنید تا بر شما حکم نشود.

۲ زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان بنیانهای که بپایید برای شما خواهند پدید.

۳ و چون است که خس را در چشم برادر خود مبینی و چونی را که چشم خود داری می بینی؟

یا چگونگی به برادر خود می گویی اجازت ده تا خس را از چشمت بیرون کنم و اینک چوب در چشم تو است؟

ای ریاکار، اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی!

«نچه مقدس است، به سگان مدهید و نه مرواریدهای خود را پیش گرازان اندازید، مباد آتهارا پامال کنند و برگشته، شمارا بدرند. سوال کنید...»

«وال کنید که بده شما داده خواهد شد؛ بطلبید که خواهید یافت؛ بگویید که برای شما باز کرده خواهد شد.»

۸ زیرا هر که سوال کند، یابد و کسی که بطلبد دریافت کند و هر که بگوید برای او گشاده خواهد شد.

۹ و کدام آدمی است از شما که پسرش نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد؟

یا اگر ماهی خواهد ماری بدو بخشد؟

پس هرگاه شما که شری هستی، دادن بخشش های نیکو را به اولاد خود میدانید، چقدر زیاد پدر شما که در آسمان است چیزهای نیکو را به آنانی که از او سوال میکنند خواهد بخشید!

لذا آنچه خواهید که مردم به شما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید، زیرا این است تورات و صحف انبیا.

درباره راه آسمان

«زدر تنگ داخل شوید. زیرا فراخ است آن در و وسیع است آن طریقی که مودی به هلاکت است و آنانی که بدان داخل میشوند بسیارند.»

۱۴ زیرا تنگ است آن در و شوار است آن طریقی که مودی به حیات است و یابندگان آن کند.

میوه های درخت زندگی انسان
(وقا:)

«ما از انبیا کذب به احتراز کنید، که به لباس همیشه از شما می آیند و در باطن، گزگان درنده میباشند.»

۱۶ ایشان را از میوه های ایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را از زخس میچینند؟

همچنین هر درخت نیکو، میوه نیکو می آورد و درخت بد، میوه بد می آورد.

۱۸ نمی تواند درخت خوب میوه بد آورد، و نه درخت بد میوه نیکو آورد.

۱۹ هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود.

۲۰ لذا از میوه های ایشان، ایشان را خواهید شناخت.

عمارت روی صخره یاشن
(وقا:)

«هر که مرا خداوند، خداوند گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه اراده پدر مرا که در آسمان است بجا آورد.»

۲۲ بسا در آن روز مرا خواهند گفت: خداوند، خداوند، آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوارها را خارج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختم؟

آنگاه به ایشان صریح خواهم گفت که هرگز شمارا نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید!

«س هر که این سخنان مرا بشنود و آنها را بجا آورد، او را به مردی دانان تشبیه میکنم که خانه خود را بر سنگ بنا کرد.»

۲۵ و باران باریده، سیلابها روان گردید و بادها وزیده، بدان خانه زور آورد و خراب نگردید زیرا که بر سنگ بنا شده بود.

۲۶ و هر که این سخنان مرا شنیده، به آنها عمل نکرد، به مردی نادان ماند که خانه خود را بر ریگ بنا نهاد.

۲۷ و باران باریده، سیلابها جاری شد و بادها وزیده، بدان خانه زور آورد و خراب گردید و خرابی آن عظیم بود.»

و چون عیسی این سخنان را ختم کرد آن گروه از تعلیم او در حیرت افتادند،

زیرا که ایشان را چون صاحب قدرت تعلیم میداد و نه مثل کاتبان.

شفای یک جذای

(رقس:، لوقا:)

و چون او از کوه به زیر آمد، گروهی بسیار از عقب او روانه شدند.

۲ که ناگاه ابرسی آمد و او را پرسش نموده، گفت: «ای خداوند! گریخواهی، میتوانی مرا ظاهر سازی.»

عیسی دست آورده، او را لمس نمود و گفت: «یخواهم، طاهر شو!» که فوراً بر ص او ظاهر گشت.

۴ عیسی بدو گفت: «نهار کسی را اطلاع ندهی بلکه رفته، خود را به کاهن بخوان و هدیه های را که موسی فرمود، بگذران تا بجهت ایشان شهادتی باشد.»

ایمان سر باز روی

(وقا:)

و چون عیسی وارد کفرناحوم شد، یوزباشیای نزد وی آمد و بدو التماس نمود،

گفت: «ای خداوند، خادم من مفلوج در خانه خوابیده و بشدت متالم است.»

عیسی بدو گفت: «ن آمده، او را شفا خواهم داد.»

یوزباشی در جواب گفت: «داوند، لایق آن نیام که زیر سقف من آیی. بلکه فقط سختی بگو و خادم من صحت خواهد یافت.»

۹ زیرا که من نیز مردی زیر حکم هستم و سپاهیان را زبردست خود دارم؛ چون به یکی گویم برو، میرود و به دیگری بیا، میآید و به غلام خود فلان کار را بکن،

میکند.»

عیسی چون این سخن را شنید، متعجب شده، به همراهان خود گفت: «آری به شما میگویم که چنین ایمانی در اسرائیل هم نیافتام.»

۱۱ و به شما میگویم که بسا از مشرق و مغرب آمده، در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب خواهند نشست؛

اما پسران ملکوت بیرون افکنده خواهند شد، در ظلمت خارجی جایی که گریه و فشار دندان باشد.

۱۳ پس عیسی به یوزباشی گفت: «رو، برو فتنه تو را عطا شود،» که در ساعت خادم او صحت یافت. شفای مادر زنی بطرس و بسیاری دیگر (رقس:، لوقا:)

و چون عیسی به خانه بطرس آمد، مادر زن او را دید که تب کرده، خوابیده است.

۱۵ پس دست او را لمس کرد و تب او را هرا کرد. پس برخاسته، به خدمت گذاری ایشان مشغول گشت.

۱۶ اما چون شام شد، بسیاری از دیوانگان را به نزد او آوردند و محض سخنی ارواح را بیرون کردند و همه مریمان را شفا بخشید.

۱۷ تا سخنی که به زبان اشعیای نبی گفته شده بود تمام گردد که «ضعف های ما را گرفت و مرض های ما را برداشت.»

بهای پیروی از عیسی

(لوقا:)

چون عیسی جمعی کثیر دور خود دید، فرمان داد تا به نگاره دیگر روند.

۱۹ آنگاه کاتبی پیش آمده، بدو گفت: «ستاد اهر جا روی، تو را متابعت کنم.»

عیسی بدو گفت: «و باهان را سوختن و باهان را آتشینهاست. لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.»

و دیگری از شاگردانش بدو گفت: «داوند اول مرا رخصت ده تا رفته، پدر خود را دفن کنم.»

عیسی وی را گفت: «را متابعت کن و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند.»

آرام کردن طوفان دریا

(رقس:، لوقا:)

چون به کشتی سوار شد، شاگردانش از عقب او آمدند.

۲۴ ناگاه اضطراب عظیمی در دریا پدید آمد، بحدی که امواج، کشتی را فرومی گرفت، و او در خواب بود.

۲۵ پس شاگردان پیش آمده، او را بیدار کرده، گفتند: «داوند، ما را دریاب که هلاک میشویم!»

بدیشان گفت: «ای کجا مانان، چرا ترسان هستید؟» آنگاه برخاسته، بادها و دریای را نسیب کرد که آرامی کامل پدید آمد.

۲۷ اما آن اشخاص تعجب نموده، گفتند: «بن چگونگی مردی است که بادها و دریای را اطاعت میکنند!»

اخراج ارواح ناپاک

(رقس:، لوقا:)

و چون به آن نگاره در زمین جرسیسان رسید، دو شخص دیوانه از قبرها بیرون شده، بدو برخوردند و بحدی تند خوی بودند که هیچکس از آن راه نتوانستی عبور کند.

۲۹ در ساعت فریاد کرده، گفتند: «عیسی ای ناله، ما را با توجه کار است؟ مگر در اینجا آمده ای تا ما را قبل از وقت عذاب کنی؟

و گله گران بسیاری دور از ایشان میچرید.

۳۱ دیوانه از وی استدعا نموده، گفتند: هرگاه ما را بیرون کنی، در گله گران ما را بفرست.»

۳۲ ایشان را گفت: بروید! در حال بیرون شده، داخل گله گران گردیدند که قیافه همه آن گران از زبلندی به دریا جسته، در آب هلاک شدند.

اما شبانان گریمخته، به شهر رفتند و تمام آن حادثه و ماجرای دیوانگان را شهرت دادند.

۳۴ و اینک تمام شهر برای ملاقات عیسی بیرون آمد. چون او را دیدند، التماس نمودند که از حد و ایشان بیرون رود.

شفای مرد افلیج

(رقس:، لوقا:)

پس به کشتی سوار شده، عبور کرد و به شهر خویش آمد.

ناگاه مفلوچی را بر ستر خوابانیده، نزد وی آوردند. چون عیسی ایمان ایشان را دید، مفلوچ را گفت: «ای فرزند، خاطر جمع دار که گناهات آمرزیده شد.»

آنگاه بعضی از کاتبان با خود گفتند: «بن شخص کفر میگوید.»

عیسی خیالات ایشان را درک نموده، گفت: «زیر چه خیالات فاسد به خاطر خود را میدهید؟

زیرا کدام سهل تر است، گفتن اینکه گناهان تو آمرزیده شد یا گفتن آنکه برخاسته بخرام؟

لیکن تا بدانید که پسر انسان را قدرت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست... آنگاه مفلوچ را گفت: «رخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود روانه شو!»

در حال برخاسته، به خانه خود رفت!

و آن گروه چون این عمل را دیدند، متعجب شده، خدایی را که این نوع قدرت به مردم عطا فرموده بود، تعجب نمودند.

ضیافت در خانه متی

(رقس:، لوقا:)

چون عیسی از آنجا میگذشت، مردی را رسمی به متی به باج گاه نشسته دید. بدو گفت: «را متابعت کن.» در حال برخاسته، از عقب وی روانه شد.

۱۰ و واقع شد چون او در خانه به غذا نشسته بود که جمعی از باجگیران و نگاهکاران آمده، با عیسی و شاگردانش بنشستند.

«فریسان چون دیدند، به شاگردان او گفتند: «را استاد شما با باجگیران و نگاهکاران غذا میخورد؟»

عیسی چون شنید، گفت: «ه تدرستان بلکه مریمان احتیاج به طیب دارند.»

۱۳ لکن رفته، این را دریافت کنید که رحمت میخوام هم نفریانی، زیرا اینامدهام تا عادلان را بلکه نگاهارن رابه توبه دعوت نمایم.»

سوال رهبران مذهبی درباره روزه
(رقس: لوقا:)

آنگاه شاگردان یحیی نزدی آمده، گفتند: «و ناست که ماو فریسان روزه بسیاری داریم، لکن شاگردان توره نمی دارند؟»
عیسی بدیشان گفت: «بایسران خانه عروسی، مادامی که داماد بالیشان است، میتواندماتم کنند؟ و لکن ایامی میآید که داماد از ایشان گرفته شود، در آن هنگام روزه خواهند داشت.

۱۶ و هیچکس برجامه کهنه پارهای از پارچه نو وصله نمی کند زیرا که آن وصله از جامه جدا میگردد و در بدی بدتر میشود.
۱۷ و شراب نورا در مشکهای کهنه نمی ریزند و الا مشکها دریده شده، شراب ریخته و مشکها تباها گردد. بلکه شراب نورا در مشکهای نو میریزند تا هر دو محفوظ باشد.»

زنده کردن دختر بارس
(رقس: لوقا:)

او هنوز این سخن را بدیشان میگفت که ناگاه رئیس آمد و او را پرستش نموده، گفت: «کنون دختر من مرده است. لکن بیا و دست خود را بروی گذار که زینت خواهد کرد.»

پس عیسی به اتفاق شاگردان خود برخاسته، از عقب او روان شد.

۲۰ و اینک زنی که مدت دو اوزده سال به مرض استعاضه مبتلا میبود، از عقب او آمده، دامن ردای او را لمس نمود، زیرا با خود گفته بود: «گمخص را دیش را لمس کنم، هراینه شفا یابم.»

عیسی برگشته، نظر بروی انداخته، گفت: «ی دختر، خاطر جمع باش زیرا که ایمانت تو را شفا داده است!» در ساعت آن زن رستگار گردید.

۲۳ و چون عیسی به خانه رئیس درآمد، نوچهگران و گروهی از شورش کنندگان را دیده،

بدیشان گفت: «آه دهید، زیرا دختر نمرده بلکه در خواب است.» ایشان بروی سخنیه کردند.

۲۵ اما چون آن گروه بیرون شدند، داخل شده، دست آن دختر را گرفت که در ساعت برخاست.

۲۶ و این کار در تمام آن مرزوم شهرت یافت.

شفا ی دوبنا و یواک گنگ

و چون عیسی از آن مکان میرفت، دو کور فریادگان در عقب او افتاده، گفتند: «سرداودا، بر ماتحم کن!»

و چون به خانه درآمد، آن دو کور زدا آمدند. عیسی بدیشان گفت: «یا ایمان دارید که این کار را می توانم کرد؟» گفتند: «لی خداوند،»

در ساعت چشمان ایشان را لمس کرده، گفت: «و روق ایمانتان به شما بشود.»

در حال چشمانشان باز شد و عیسی ایشان رابه تا کینه فرمود که «نهار کسی اطلاع نیابد.»

اما ایشان بیرون رفته، او را در تمام آن نواحی شهرت دادند.

۳۲ و هنگامی که ایشان بیرون می رفتند، ناگاه دیوانهای گنگ را زدا و آوردند.

۳۳ و چون دیو بیرون شد، گنگ، گویا گردید و وجهی در تعجب شده، گفتند: «راسرا ایل چنین امر هرگز دیده نشده بود.»

لیکن فریسان گفتند: «ه واسطه رئیس دیوها، دیوها را بیرون میکنند.»

دعا برای حصاد

و عیسی در همه شهرها و هادها گشته، در کلبس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه مینمود و هر مرض و رنج مردم را شفا می داد.

۳۶ و چون جمع کثیر دید، دلش برایشان بسوخت زیرا که مانند گوسفندان بییشان، پریشان حال و پراکنده بودند.

۳۷ آنگاه به شاگردان خود گفت: «صادق فراوان است لیکن عمله کم. پس از صاحب حصادا استدعا نماید تا عمله در حصاد خود بفرستد.»

اعزام دوازده شاگرد

(رقس: لوقا:)

و دوازده شاگرد خود را طلبیده، ایشان را بر اواح بلید قدرت داد که آنها را بیرون کنند و هر بیماری و رنجی را شفا دهند.

۲ و نامهای دوازده رسول این است: اول شمعون معروف به پطرس و برادرش اندریاس، یعقوب بن زبیدی و برادرش یوحنا؛

فیلیس و برتولما؛ و توما و متای با جگیر، یعقوب بن حلفی و ولی معروف به تدی؛

شمعون قانونی و یهوادی اختریوطی که او را تسلیم نمود.

این دوازده را عیسی فرستاده، بدیشان وصیت کرده، گفت: «زراه امتهامر وید وید و بدلی از سامریان داخل مشوید،

بلکه نزد گوسفندان گم شده اسرائیل بروید.

۷ و چون میرود، موعظه کرده، گوید که ملکوت آسمان نزدیک است.

۸ بچاران را شفا دهید، برصان را طاهر سازید، مردگان را زنده کنید، دیوها را بیرون نمایید. مفت یا قناید، مفت یا قناید،

۹ طلا یا نقره یا مس در کمرهای خود ذخیره نکنید،

و برای سفر، توشه ندانید و پیراهن یا کفش با عصا بر ندرید، زیرا که مزدور مستحق خوراک خود است.

۱۱ و در هر شهری یا بقریهای که داخل شوید، پرسید که در آنجا که لیاقت دارد، پس در آنجا بمانید تا بیرون روید.

۱۲ و چون به خانههای درآید، بر آن سلام نماید؛

پس اگر خانه لایق باشد، سلام شمار آن واقع خواهد شد و اگر نالایق بود، سلام شما به شما خواهد برگشت.

۱۴ و هر که شمار اقبال نکند یا به سخن شما گوش ندهد، از آن خانه یا شهر بیرون شده، خاک پایهای خود را برافشانید.

۱۵ هر آینه به شمای گویم که در روز جزا حالت زمین سدوم و غموره از آن شهر سهل تر خواهد بود.

پیشگویی زحمت و شکنجه ها

هان، من شمار امانند گو سفند ان در میان گرگان میفرستم، پس مثل مارها هوشیار و چون کبوتران ساده باشید.

۱۷ اما از مردم بر حذر باشید، زیرا که شمارا به مجلسه تسلیم خواهند کرد و در کالیس خود شمارا از آینه خواهند زد،

و در حضور حکام و سلاطین، شمارا بخاطر من خواهند برد تا بر ایشان و پرامتاشهادتی شود.

۱۹ اما چون شمارا تسلیم کنند، اندیشه مکنید که چگونه یا چه بگوئید زیرا در همان ساعت به شما عطا خواهد شد که چه باید گفت،

زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح پدر شما، در شما گوینده است.

۲۱ و برادر، برادر او پدر، فرزندان به موت تسلیم خواهند کرد و فرزندان بروالدین خود برخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید؛

و به جهت اسم من، جمیع مردم از شما نفرت خواهند کرد. لیکن هر که تا به آخر صبر کند، نجات یابد.

۲۲ و وقتی که در یک شهر شما حفا کنند، به دیگری فرار کنید زیرا هر آینه به شما میگویم تا پسر انسان نیاید، از همه شهرهای اسرائیل نخواهد پرداخت.

شاگرد از معلم خود افضل نیست و نه غلام از آقایش برتر.

۲۵ کافی است شاگرد را که چون استاد خویش گردد و غلام را که چون آقای خود شود. پس اگر صاحبخانه را بعلز بول خواندند، چقدر زیاد تر اهل

خانهاش را.

۲۶ لهذا از ایشان مترسید زیرا چیزی مستور نیست که مکشوف نگردد و نه مجهولی که معلوم نشود.

۲۷ آنچه در تاریکی به شما میگویم، در روشنائی بگوئید، و آنچه در گوش شنوید بریامها موعظه کنید.

۲۸ و از قاتلان جسم که قادر بر کشتن روح نیاند، بیم مکنید بلکه از او ترسید که قادر است بر هلاک کردن روح و جسم را نیز در جهنم.

۲۹ آباد و گنجشک به یک فلس فروخته نمی شود؟ و حال آنکه یکی از آنها جز به حکم پدر شما به زمین نمی افتد.

۳۰ لیکن همه مویهای سر شما نیز شمرد شده است.

۳۱ پس ترسان مباشید زیرا شما از گنجشکان بسیار افضل هستید.

پس هر که مرا پیش مردم اقرار کند، من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است، او را اقرار خواهم کرد.

۳۳ اما هر که مرا پیش مردم انکار نماید، من هم در حضور پدر خود که در آسمان است او را انکار خواهم نمود.

۳۴ گمان مبرید که آمده ام تا سلامتی بر زمین بگذارم. نیامده ام تا سلامتی بگذارم بلکه شمشیر را.

۳۵ زیرا که آمده ام تا مردم در از پدر خود و دختر از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم.

۳۶ و دشمنان شخص، اهل خانه او خواهند بود.

و هر که پدر یا مادر را پیش از من دوست دارد، لایق من نباشد و هر که پسر یا دختر را از من زیاده دوست دارد، لایق من نباشد.

۳۸ و هر که صلیب خود را برداشته، از عقب من نیاید، لایق من نباشد.

۳۹ هر که جان خود را در یابد، آن را هلاک سازد و هر که جان خود را بخاطر من هلاک کرد، آن را خواهد دریافت.

۴۰ هر که شمارا قبول کند، مرا قبول کرده و کسی که مرا قبول کرده، فرستنده مرا قبول کرده باشد.

۴۱ و آنکه نیایی را به اسم من پذیرد، اجرت نبی یابد و هر که عادل را به اسم عادل پذیرفت، مز عدل را خواهد یافت.

۴۲ و هر که یکی از این صغار را کاسهای از آب سرد محض نام شاگرد تو شاند، هر آینه به شمای گویم اجر خود را ضایع نخواهد ساخت.»

بر طرف کردن شک بچی

(وقایع)

و چون عیسی این وصیت را باد و از ده شاگرد خود به اتمام رسانید، از آنجا روانه شد تا در شهرهای ایشان تعلیم دهد و موعظه نماید.

۲ و چون بچی در زندان، اعمال مسیح را شنید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،

بدو گفت: «یا آن آینه تویی یا منتظر دیگری باشیم؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «روید و بچی را از آنچه شنیده و دید هاید، اطلاع دهید

که کوران بینامیگردند و ننگان به رفتار میآیند و ابرصان طاهر و کران شنو او مر دگان زنده میشوند و فقیران بشارت میشوند؛

و خوشحال کسی که در من نلغزد.»

و چون ایشان میرفتند، عیسی با آن جماعت در باره بچی آغاز سخن کرد که «جهت دیدن چه چیز بیرون شدید؟ آبیانی را که از ناد در جنبش است؟

بلکه جهت دیدن چه چیز بیرون شدید؟ آبیامردی را که لباس فاخر در دارد؟ اینک آتانی که رخت فاخر میپوشند در خانه های پادشاهان میباشند.

۹ لیکن جهت دیدن چه چیز بیرون رفتید؟ آبیانی را؟ بی به شما میگویم از نبی افضلی را!

زیرا همان است آنکه در باره او مکتوب است: اینک من رسول خود را پیش روی تو میفرستم تا راه او را پیش روی تو میپاسازد.»

۱۱ هر آینه به شما میگویم که از اولاد زنان، بزرگتری از بچی تعمیم دهند بر نخاست، لیکن کوچکتر در ملکوت آسمان از وی بزرگ تر است.

- ۱۲ واز ایام یحیی تعمید دهند تا الان، ملکوت آسمان محبور میشود و جباران آن را به زور می ربایند.
- ۱۳ زیرا جمیع انبیا و تورات یحیی اخبار مینمودند.
- ۱۴ و اگر خواهید قبول کنید، همان است الیاس که باید بیاید.
- ۱۵ هر که گوش شنوادر بشنود.
- ۱۶ لیکن این طایفه را به چه چیز تشبیه نمائیم؟ اطفالی را مانند که در کوچه هانشسته، رفیقان خویش را صدازده، میگویند: برای شمانی نواختیم، رقص نکرید، توحه گری کردیم، سینه زدید.»
- ۱۸ زیرا که یحیی آمد، نه میخورد و نه میآشامید، میگویند دیو دارد.
- ۱۹ پسرانسان آمد که میخورد و مینوشد، میگویند اینک مردی پر خور و میگسار و دوست با جگیران و گاهکاران است. لیکن حکمت از فرزندان خود تصدیق کرده شده است.» «و عده آرامش درون آنگاه شروع به ملامت نمودیران شهرهایی که اکثر از معجزاتی که در آنها ظاهر شدند زیرا که توبه نکردند بودند:
- «ای برتوای خورزین! وای برتوای بیت صیدا! زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر گشت، در صورتی که ظاهر میشد، هر آینه مدتی در پلاس و خاکستر توبه مینمودند.
- ۲۲ لیکن به شما میگویم که در روز جزا حالت صور و صیدون از شما سهلتر خواهد بود.
- ۲۳ و توای کفرناحوم که تا به فلک سرفراش است، به جهنم سرنگون خواهی شد زیرا هر گاه معجزاتی که در تو پدید آمد در سدوم ظاهر میشد، هر آینه تا امروز باقی میمانند.
- ۲۴ لیکن به شما میگویم که در روز جزا حالت زمین سدوم از تو سهل تر خواهد بود.»
- در آن وقت، عیسی توجه نموده، گفت: «ای پدر، مالک آسمان و زمین، تورا ستایش میکنم که این امور را از انبیا و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان مکشوف فرمودی!
- بلیای پدر، زیرا که همچنین منظور نظر تو بود.
- ۲۷ پدر همه چیز را به من سپرده است و کسی پس را نمی شناسد بجز پدر و نه پدر را هیچکس میشناسد غیر از پدر و کسی که پسر بخواد بدو مکشوف سازد.
- ۲۸ بیاید زدنمای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شمار آرامی خواهم بخشید.
- ۲۹ یوحنا را بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتادهدل میباشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت؛ زیرا یوحنا من خفیف است و بار من سبک.»

شاگردان در روز سبت گندم میچینند
(رقس: لوقا)

در آن زمان، عیسی در روز سبت از میان کشتزارها میگدشت و شاگردانش چون گرسنه بودند، به چیدن و خوردن خوشه ها آغاز کردند.

۲ اما فریسیان چون این را دیدند، بدو گفتند: «بیک شاگردان تو عملی میکنند که کردن آن در سبت جایز نیست.»

ایشان را گفت: «گرفخو انده اید آنچه داوود رفیقانش کردند، وقتی که گرسنه بودند؟

چه طور به خانه خدا آمده، تا نهایی قدمه را خورد که خوردن آن بر او رفیقانش حلال نبود بلکه بر کاهنان فقط.

۵ یادرتورات نخواند هاید که در روزهای سبت، کهنه در هیکل سبت راحمت نمی دارند و بیگناه هستند؟

لیکن به شما میگویم که در اینجا شخصی بزرگتر از هیکل است!

و اگر این معنی را درک میکردید که رحمت میخواهم نه قربانی، بیگناهان را مژمت نمی نمودید.

۸ زیرا که پسرانسان مالک روز سبت نیز است.»

شفای دست بیچار

(رقس: لوقا)

و از آنجاریفته، به کنیسه ایشان درآمد،

که ناگاه شخص دست خشکی حاضر بود. پس از وی پرسیده، گفتند: «یادروز سبت شفا دادن جایز است یا نه؟» تا ادعایی بر او وارد آوردند.

۱۱ وی به ایشان گفت: «بست از شما که یک گو سفند داشته باشد و هر گاه آن در روز سبت به حفرهای افتد، او را نخواهد گرفت و بیرون آورد؟

پس چقدر انسان از گو سفند افضل است. بنابراین در سبت نیکو بیکردن روا است.»

آنگاه آن مرد را گفت: «ست خود را دراز کن!» پس دراز کرده، مانند دیگری صحیح گردید.

۱۴ اما فریسیان بیرون رفته، بر او شورا نمودند که چطور او را هلاک کنند.

جماعت بزرگی بدنبال عیسی میروند

(رقس:)

عیسی این را درک نموده، از آنجاریافته و گروهی بسیار از عقب او آمدند. پس جمیع ایشان را شفا بخشید،

و ایشان را قدغن فرمود که او را شهرت ندهند.

۱۷ تا تمام گردد کلامی که به زبان اشعیای نبی گفته شده بود:

«یک بنده من که او را برگردیم و حبیب من که خاطر من از وی خرسند است. روح خود را بروی خواهم نهاد تا نصاب را بر امتهایشتهار نماید.

۱۹ نزاع و فغان نخواهد کرد و کسی آواز او را در کوچه ها نخواهد شنید.

۲۰ نخری شده را نخواهد شکست و قتیله نیمسوخته را خاموش نخواهد کرد تا آنکه انصاف را به نصرت بر آورد.

۲۱ و به نام او امتها امید خواهند داشت.»

تہمت رہبران مذہبی

(رفس:)

آنگاہ دیوانہای کورو گنگ را نزد او آوردند و او را شفا داد چنانکہ آن کورو گنگ، گویا و بینا شد.

۲۲ و تمام آن گروه در حیرت افتاده، گفتند: «باین شخص پسر داود نیست؟»

لیکن فریسیان شنیدہ، گفتند: «ین شخص دیو ہا را بیرون نمی کند مگر بہ یاری بعلزبول، رئیس دیو ہا!»

عیسی خیالات ایشان را در کلام خود نموده، بدیشان گفت: «رملکتی کہ بر خود منقسم گردد، ویران شود و ہر شہری یا خانہای کہ بر خود منقسم گردد، برقرار نماند.

۲۶ لہذا اگر شیطان، شیطان را بیرون کند، ہر آیینہ بخلاف خود منقسم گردد. پس چگونہ سلطنتش پایدار ماند؟

و اگر من بہ وساطت بعلزبول دیو ہا را بیرون میکنم، پسران شما آنہا را بہ یاری کہ بیرون میکنند؟ از این جہت ایشان بر شاداوری خواهند کرد.

۲۸ لیکن ہر گاہ من بہ روح خدا دیو ہا را اخراج میکنم، ہر آیینہ ملکوت خدا بر شمار سیدہ است.

۲۹ و چگونہ کسی بتواند در خانہ شخصی زور آورد و اسباب او را غارت کند، مگر آنکہ اول آن زور او را ببندد و پس خانہ او را تاراج کند؟

ہر کہ با من نیست، برخلاف من است و ہر کہ با من جمع نکند، پراکندہ سازد.

۳۱ از اینرو، شمار امیگویم ہر نوع گاہ و کفر از انسان آرزیدہ میشود، لیکن کفر بہ روح القدس از انسان عفو نخواہد شد.

۳۲ و ہر کہ برخلاف پسر انسان سخن گوید، آرزیدہ شود اما کسی کہ برخلاف روح القدس گوید، در این عالم و در عالم آئیدہ، ہرگز آرزیدہ نخواہد شد.

۳۳ یاد رخت را نیکو گردانید و میوہا را نیکو، یاد رخت را فاسد سازید و میوہا را فاسد، زیرا کہ درخت از میوہا شناختہ میشود.

۳۴ ای افیازگان، چگونہ میتوانی سخن نیکو گفت و حال آنکہ بدہستید زیرا کہ زبان از یادتی دل سخن میگوید.

۳۵ مرد نیکو از خانہ نیکوی دل خود، چیزهای خوب برمی آورد و مرد بد از خانہ بد، چیزهای بد بیرون میآورد.

۳۶ لیکن بہ شما میگویم کہ ہر سخن باطل کہ مردم گویند، حساب آن را در روز داوری خواهند داد.

۳۷ زیرا کہ از بختان خود عادل شمردہ خواهی شد و از بختنہای تو بر تو حکم خواہد شد.»

رہبران مذہبی از عیسی

آنگاہ بعضی از کاتبان و فریسیان در جواب گفتند: «ای استاد میخو اہم از تو آیتی ببینم.»

او در جواب ایشان گفت: «رقہ شہر یرونا کار آیتی میطلبند و بدیشان جزایت یونس نبی دادہ نخواہد شد.

۴۰ زیرا ہمچنانکہ یونس سہ شبانہ روز در شکم ماہی ماند، پسر انسان نیز سہ شبانہ روز در شکم زمین خواہد بود.

۴۱ مردمان نینواد روز داوری باین طائفہ برخاستہ، برایشان حکم خواہند کرد زیرا کہ بہ موغظہ یونس توبہ کردند و اینک بزرگتری از یونس در اینجا است.

۴۲ ملکہ جنوب در روز داوری باین فرقہ برخاستہ، برایشان حکم خواہد کرد زیرا کہ از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و اینک شخصی بزرگتر

از سلیمان در اینجا است.

و وقتی کہ روح پیدا از آدمی بیرون آید، در طلب راحت بہ جایہای بیاب گردش میکند و نمی یابد.

۴۴ پس میگوید بہ خانہ خود کہ از آن بیرون آمد مری گردم، و چون آید، آن را خالی و جاروب شدہ و آراستہ میبیند.

۴۵ آنگاہ میرو و ہفت روح دیگر بد ترا خود را برداشته، میآورد و داخل گشتہ، ساکن آنجایی شوند و انجام آن شخص بد ترا آغازش میشود. ہمچنین

بہ این فرقہ شریر خواہد شد.»

عیسی خانوادہ حقیقی خود را معرفی میکند

(رفس:، لوقا:)

او بآن جماعت ہنوز سخن میگفت کہ ناگاہ مادر و برادرانش در طلب گفتگوی وی بیرون ایستادہ بودند.

۴۷ و شخصی وی را گفت: «ینک مادر تو و برادرانت بیرون ایستادہ، میخو اہند با تو سخن گویند.»

در جواب قابل گفت: «بست مادر من و برادرانم کجاند؟»

و دست خود را بہ سوی شاگردان خود دراز کردہ، گفت: «بناہند مادر من و برادرانم.

۵۰ زیرا ہر کہ ارادہ پدر مرا کہ در آسمان است بہجاء آورد، همان برادر و خواہر و مادر من است.»

مثل چہار نوع زمین

(رفس:، لوقا:)

و در همان روز، عیسی از خانہ بیرون آمدہ، بہ کنارہ دریا نشست

و گروہی بسیار بروی جمع آمدند، بہ قسمی کہ او بہ کشتی سوار شدہ، قرار گرفت و تمامی آن گروہ بر ساحل ایستادند؛

و معانی بسیاری بہ مثلہا برای ایشان گفت: «قتی بزرگی بجهت پاشیدن تخم بیرون شد.

۴ و چون تخم میپاشید، قدری در راہ افتاد و مرغان آمدہ، آن را خوردند.

۵ و بعضی برسنگلاخ جایی که خاک زیادنداشت افتاده، بزودی سبز شد، چونکه زمین عمیق نداشت، و چون آفتاب برآمد بسوخت و چون ریشه نداشت خشکید.

۶ و بعضی در میان خارها ریخته شد و خارها نم کرده، آن را خفه نمود.

۸ و برخی در زمین نیکو کاشته شده، بار آورد، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی.

۹ هر که گوش شنو دارد بشنود.»

تشریح حکایت چهار نوع زمین

(رقس: لوقا ۸)

آنگاه شاگردانش آمده، به وی گفتند: «ز چه جهت با اینها به مثلها سخن میرانی؟»

در جواب ایشان گفت: «انستن اسرار ملکوت آسمان به شما عطا شده است، لیکن بدیشان عطا نشده،

زیرا هر که دارد بدو داده شود و افزونی یابد. اما کسی که ندارد آنچه دارد هم از او گرفته خواهد شد.

۱۳ از این جهت با اینها به مثلها سخن می گویم که نگرانند و نمی بینند و شنو هستند و نمی شنوند و نمی فهمند.

۱۴ و در حق ایشان نبوت اشعیا تمام میشود که میگوید: به سمع خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده، خواهید نگریست و نخواهید دید.

۱۵ زیرا قلب این قوم سنگین شده و گوشها به سنگینی شنید هاند و چشمان خود را برهم نهاده هاند، مبادا به چشمها ببینند و به گوشها بشنوند و به دلها بفهمند

و باز گشت کنند و من ایشان را شفادهم.»

۱۶ لیکن خوشبهاال چشمان شما زیرا که میبینند و گوشهای شما زیرا که میشنوند

زیرا هر آینه به شما میگویم بسا انبیا و عادلان خواستند که آنچه شما میبینید، ببینند و ندیدند و آنچه میشنویید، بشنوند و نشنیدند.

پس شما مثل بزرگرا بشنویید.

۱۹ کسیکه کلمه ملکوت را شنیده، آن را نفهمید، شیرینی آید و آنچه در دل او کاشته شده است میریاید، همان است آنکه در راه کاشته شده است.

۲۰ و آنکه برسنگلاخ ریخته شده، اوست که کلام را شنیده، فی الفور به خشنودی قبول میکند،

ولکن ریشههای در خود ندارد، بلکه فانی است و هر گاه سختی یا صدمهای به سبب کلام بر او وارد آید، در ساعت لغزش میخورد.

۲۲ و آنکه در میان خارها ریخته شد، آن است که کلام را بشنود و اندیشه این جهان و غرور دولت، کلام را خفه کند و بیشتر گردد.

۲۳ و آنکه در زمین نیکو کاشته شد، آن است که کلام را شنیده، آن را میفهمد و بار آورده، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی ثمر میآورد.»

مثل کرکاس

(رقس: لوقا ۸)

و مثلی دیگر بجهت ایشان آورده، گفت: «لکوت آسمان مردی را ماند که تخم نیکو در زمین خود کاشت:

و چون مردم در خواب بودند دشمنش آمده، در میان گندم، کرکاس ریخته، رفت.

۲۶ و وقتی که گندم روید و خوشه برآورد، کرکاس نیز ظاهر شد.

۲۷ پس نوکران صاحبخانه آمده، به وی عرض کردند: ای آقا مگر تخم نیکو در زمین خویش نکاشتهای؟ پس از یکجا کرکاس بهم رسانید؟

ایشان را فرمود: این کار دشمن است.» عرض کردند: ای بامی خواهی برویم آنها را جمع کنیم؟

فرمود: نه، مبادا وقت جمع کردن کرکاس، گندم را با آنها برکنید.

۳۰ بگذراید که هر دو توافق حصاباده نم کنند و در موسم حصاد، دروگران را خواهد گفت که اول کرکاسها را جمع کرده، آنها را برای سوختن بافها

ببندید اما گندم را در انبار من ذخیره کنید.» «مثل دانه خردل

بار دیگر مثل برای ایشان زده، گفت: «لکوت آسمان مثل دانه خردلی است که شخصی گرفته، در مزرعه خویش کاشت.

۳۲ و هر چند از سیرد آنها کوچکتر است، ولی چون نمو کند بزرگترین بقول است و درختی میشود چنانکه مرغان هوآ آمده در شاخههای آشیانه می گیرند.»

مثل خیر مایه

و مثل دیگر برای ایشان گفت که ملکوت آسمان خیر مایه ای را ماند که زنی آن را گرفته، در سه کیلی خیر پنهان کرد تا تمام، مخمر گشت.

۳۴ همه این معانی را عیسی با آن گروه به مثلها گفت و بدون مثل بدیشان هیچ نگفت،

تا تمام گردد کلامی که به زبان بی گفته شد: «هان خود را به مثلها باز میگویم و به چیزهای مخفی شده از بنای عالم تعلق خواهم کرد.»

تشریح مثل کرکاس

آنگاه عیسی آن گروه را مرخص کرده، داخل خانه گشت و شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «ثل کرکاس مزرعه را بجهت ما شرح فرما.»

در جواب ایشان گفت: «تکه بذرنیکومی کار دیر انسان است،

و مزرعه، این جهان است و تخم نیکو ابنا ی ملکوت و کرکاسها، پسران شریرند.

۳۹ و دشمنی که آنها را کاشت، ابلیس است و موسم حصاد، عاقبت این عالم و دروندگان، فرشتگانند.

۴۰ پس همچنانکه کرکاسها را جمع کرده، در آتش میسوزانند، همانطور در عاقبت این عالم خواهد شد،

که پسر انسان ملائکه خود را فرستاده، همه لغزش دهندگان و بدکاران را جمع خواهند کرد،

و ایشان را به تورا آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان بود.

۴۳ آنگاه عادلان در ملکوت پدر خود مثل آفتاب، درخشان خواهند شد. هر که گوش شنوادر بشنود.

مثل گنج پنهان

«ملکوت آسمان گنجی راماند، مخفی شده در زمین که شخصی آن را یافته، پنهان نمود و از خوشی آن رفته، آنچه داشت فروخت و آن زمین را خرید. مثل تاجر مروارید

«از ملکوت آسمان تاجری راماند که جوای می مرواریدهای خوب باشد، و چون یک مروارید گرانبایافت، رفت و ماملک خود را فروخته، آن را خرید.

مثل تور ماهیگیری

«بعض ملکوت آسمان مثل دامی است که به دریا افکنده شود و از هر جنسی به آن درآید، و چون پر شود، به کارهاش کشند و نشسته، خوبهارا در ظرف جمع کنند و بدهارا در آن اندازند.

۴۹ بدیظ طور در آخرین عالم خواهد شد. فرشتگان بیرون آمده، طالحین را از میان صالحین جدا کرده،

ایشان را در توراتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار ندان میباشند.»

عیسی ایشان را گفت: «یا همه این امور را فهمیدهای؟» گفتند: «لی خداوندا.»

به ایشان گفت: «نابراین هر کاتبی که در ملکوت آسمان تعلیم یافته است، مثل صاحبخانههای است که از خزانه خویش چیزهای نو و کهنه بیرون میآورد.»

بنی ایمانی مردم ناصره

(رقس:)

و چون عیسی این مثلها را به اتمام رسانید، از آن موضع روانه شد.

۵۴ و چون به وطن خویش آمد، ایشان را در کنیسه ایشان تعلیم داد، بقسمی که متعجب شده، گفتند: «ز کجایین شخص چنین حکمت و معجزات را بهم رسانید؟

آیا این پسر نجاری باشد؟ و آیا مادرش مریم ناهی نیست؟ و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا؟

و همه خواهرانش نزد ما میباشند؟ پس این همه را از کجا بهم رسانید؟»

و در باره او لغزش خوردند. لیکن عیسی بدیشان گفت: «بنی یحرم نباشد مگر در وطن و خانه خویش.»

و به سبب بیایمانی ایشان معجزه بسیار در آنجا ظاهر نساخت.

قتل یحییای تعمید دهنده

(رقس:، لوقا:)

در آن هنگام هیرودیس تیتراخ چون شهرت عیسی را شنید،

به خادمان خود گفت: «بن است یحیی تعمید دهنده که از مردگان برخاسته است، و از این جهت معجزات از او صادر میگردد.»

زیرا که هیرودیس یحیی را بخاطر هیرودیا، زن برادر خود فیلیس گرفته، در بند نهاده و در زندان انداخته بود؛

چون که یحیی بدو می گفت: «گاه داشتن وی بر تو حلال نیست.»

و وقتی که قصد قتل او کرد، از مردم ترسید زیرا که او را نبی میدانستند.

۶ اما چون بزم میلاد هیرودیس را میآراستند، دختر هیرودیا در مجلس رقص کرده، هیرودیس را شاد نمود.

۷ از این رو قسم خورده، وعده داد که آنچه خواهد بدو بدهد.

۸ و او از ترغیب مادر خود گفت که «یحیی تعمید دهنده را الا در طبقی به من عنایت فرما.»

آنگاه پادشاه برنجید، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر هم نشینان خود، فرمود که بدهند.

۱۰ و فرستاده، سر یحیی را در زندان از تن جدا کرد،

و سر او را در طشتی گذارده، به دختر تسلیم نمودند و او آن را نزد مادر خود برد.

۱۲ پس شاگردانش آمده، جسد او را برداشته، به خاک سپردند و رفته، عیسی را اطلاع دادند.

پنج نان و دو ماهی

(رقس:، لوقا:، یوحنا:)

و چون عیسی این را شنید، به کشتی سوار شده، از آنجا به ویرانهای به خلوت رفت. و چون مردم شنیدند، از شهرها به راه خشکی از عقب وی روانه شدند.

۱۴ پس عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، برایشان رحم فرمود و بیمارانی را شفا داد.

۱۵ و در وقت عصر، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «بن موضع ویرانه است و وقت الان گذشته. پس این گروه را مرخص فرماتا به دهات رفته

بجهت خود غذا بخرند.»

عیسی ایشان را گفت: «حتیاج به رفتن ندارند. شما ایشان را غذا دهید.»

بدو گفتند: «راینجای پنج نان و دو ماهی نداریم!»

گفت: «نهار اینجا به نزد من بیاورید!»

و بدان جماعت فرمود تا بر سبزه نشستند و پنج نان و دو مامی را گرفته، به سوی آسمان نگر بسته، برکت داد و نان را پاره کرده، به شاگردان سپرد و شاگردان بدان جماعت.

۲۰ و همه خورده، سیر شدند و از پاره های باقیمانده دوازده سبد پر کرده، برداشتند.

۲۱ و خوردند گان سوای زنان و اطفال قریب به پنج هزار مرد بودند.

راه رفتن بر روی آب
(رقس: یوحنا)

بیدرنگ عیسی شاگردان خود را اصرار نمود تا به کشتی سوار شده، پیش از وی به کتاره دیگر روانه شوند تا آن گروه را رخصت دهد.

۲۳ و چون مردم را روانه نمود، به خلوت برای عبادت بر فراز کوهی برآمد. و وقت شام در آنجا نماند.

۲۴ اما کشتی در آن وقت در میان دریا به سبب باد مخالف که میوزید، به امواج گرفتار بود.

۲۵ و در پاس چهارم از شب، عیسی بر دریا خرامیده، به سوی ایشان روانه گردید.

۲۶ اما چون شاگردان او را بر دریا خرامان دیدند، مضطرب شده، گفتند که خیالی است، و از خوف فریاد برآوردند.

۲۷ اما عیسی ایشان را بی تامل خطاب کرده، گفت: «اطر جمع دارید! منم ترسان میشاید!»

پطرس در جواب او گفت: «داوندا، اگر تویی مرا بنفرم تا بر روی آب، نزد تو آیم.»

گفت: «یا!» ادر ساعت پطرس از کشتی فرود شده، بر روی آب روانه شد تا نزد عیسی آید.

۳۰ لیکن چون باد را شدید دید، ترسان گشت و مشرف به غرق شده، فریاد برآورد، گفت: «داوند امر ادرباب.»

عیسی بیدرنگ دست آورده، او را بگرفت و گفت: «ی کایمان، چرا شک آوردی؟»

و چون به کشتی سوار شدند، باد ساکن گردید.

۳۳ پس اهل کشتی آمده، او را پرستش کرده، گفتند: «ی الحقیقه تو پسر خدا هستی!»

شفای عده های بسیار
(رقس:)

آنگاه عبور کرده، به زمین جنیسره آمدند،

و اهل آن موضع او را شناخته، به همگی آن نواحی فرستاده، همه بیماران را نزد او آوردند،

و از او اجازت خواستند که محض دامن ردایش را لمس کنند و هر که لمس کرد، صحت کامل یافت.

یا کی درون
(رقس:)

آنگاه کاتبان و فریسیان اورشلیم نزد عیسی آمده، گفتند:

«و ناست که شاگردان تو از تقلید مشایخ تجاوز مینمایند، زیرا هر گاه نان میخورند دست خود را نمی شویند؟»

او در جواب ایشان گفت: «مانیزه تقلید خویش، از حکم خدا چرا تجاوز می کنید؟»

زیرا خدا حکم داده است که مادر و پدر خود را حرمت دار و هر که پدر یا مادر را دشنام دهد البته هلاک گردد.

۵ لیکن شما می گوید هر که پدر یا مادر خود را گوید آنچه از من به تو نفع رسد هلهای است،

و پدر یا مادر خود را بعد از آن احترام نمی نماید. پس به تقلید خود، حکم خدا را باطل نمود هاید.

۷ ای ریاکاران، اشعیاء درباره شما نیکو نبوت نموده است که گفت:

این قوم به زبانهای خود به من تقرب میجویند و به لبهای خویش مرا تحمید می نمایند، لیکن دلشان از من دور است.

۹ پس عبادت مرا عبث میکنند زیرا که احکام مردم را بمنزله فرایض تعلیم میدهند.»

و آن جماعت را خوانده، بدیشان گفت: «وش داده، بفهمید؛

نه آنچه به دهان فرومی رود انسان را نجس میسازد بلکه آنچه از دهان بیرون میآید انسان را نجس میکند.»

آنگاه شاگردان وی آمده، گفتند: «یا میدانی که فریسیان چون این سخن را شنیدند، مگروهش داشتند؟»

او در جواب گفت: «رنهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد، کنده شود.

۱۴ ایشان را وا گذارید، کوران را هنمایان کور اند و هر گاه کور، کور را را هنما شود، هر دو در چاه افتند.

پطرس در جواب او گفت: «بن مثل را برای ما شرح فرما.»

عیسی گفت: «یا شما نیز تا به حال بیاد را ک هستی؟»

یا هنوز نیافت هاید که آنچه از دهان فرومی رود، داخل شکم میگردد و در مبرز افکنده میشود؟

لیکن آنچه از دهان برآید، از دل صادر میگردد و این چیزها است که انسان را نجس میسازد.

۱۹ زیرا که از دل بر می آید، خیالات بد و قتلها و زناها و فسقها و زدیها و شهادت دروغ و کفرها.

۲۰ اینهاست که انسان را نجس میسازد، لیکن خوردن بهدستهای ناشسته، انسان را نجس نمی گرداند.»

اخراج روح ناپاک از نیک دختر

(رقس:)

پس عیسی از آنجا بیرون شده، به دیار صور و صیدون رفت.
 ۲۲ ناگاه زن کنعانیهای از آن حدود بیرون آمده، فریاد کاکان وی را گفت: «داوندا، پسر داودا، بر من رحم کن زیرا دختر من سخت دیوانه است.»
 لیکن هیچ جوابش نداد تا شاگردان او پیش آمده، خواهش نمودند که «و امر خاص فرمای زیرا در عقب ما مشورش میکند.»
 او در جواب گفت: «رستاده نشد هام مگر بجهت گوسفندان گم شده خاندان اسرائیل.»
 پس آن زن آمده، او را پرستش کرده، گفت: «داوندا مرا یاری کن.»
 در جواب گفت که «ان فرزندان را گرفته و نزد سگان انداختن جلیز نیست.»
 عرض کرد: «لی خداوند، زیرا سگان نیز از پاره های افتاده سفره آقایان خویش میخورند.»
 آنگاه عیسی در جواب او گفت: «ی زن! ایمان تو عظیم است! تو را بر حسب خواهش توب شود.» که در همان ساعت، دخترش شفایافت.
 حیرت جماعت از معجزات عیسی
 (رقس):

عیسی از آنجا حرکت کرده، به کثاره دریای جلیل آمد و بر فراز کوه بر آمده، آنجا بنشست.
 ۳۰ و گروهی بسیار، لنگان و کوران و گنگان و شلان و جمعی از دیگران را با خود برداشته، نزد او آمدند و ایشان را بر پایهای عیسی افکندند و ایشان را شاف داد،
 بقسمی که آن جماعت، چون گنگان را گویا و شلان را تند دست و لنگان را خرامان و کوران را بینا دیدند، متعجب شده، خدای اسرائیل را تجید کردند.
 خورا ک به چهار هزار نفر
 (رقس):

عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، گفت: «را بر این جماعت دل بسوخت زیرا که الحال سه روز است که با من میباشند و هیچ چیز برای خورا ک ندارند
 و منی خواهم ایشان را گرسنه برگردانم مباد در راه ضعف کنند.»
 شاگردانش به او گفتند: «ز کجا در بیابان ما آنقدر نان باشد که چنین انبوه را سیر کند؟»
 عیسی ایشان را گفت: «ندانان داردید؟» گفتند: «فت نان و قدری از ماهیان کوچک.»
 پس مردم را فرمود تا بر زمین بنشینند.
 ۳۶ و آن هفت نان و ماهیان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد و شاگردان به آن جماعت.
 ۳۷ و همه خورده، سیر شدند و از خرده های باقیمانده هفت زنبیل پر برداشتند.
 ۳۸ و خورندگان، سوای زنان و اطفال چهار هزار مرد بودند.
 ۳۹ پس آن گروه را رخصت داد و به کشتی سوار شده، به حدود مجدل آمد.

در خواست آبتی آسمانی

(رقس):

آنگاه فریسیان و صدوقیان نزد او آمده، از روی امتحان از وی خواستند که آبتی آسمانی برای ایشان ظاهر سازد.
 ۲ ایشان را جواب داد که «وقت عصر میگویند هوا خوش خواهد بود زیرا آسمان سرخ است،
 و صبحگاهان میگویند امروز هوا بد خواهد شد زیرا که آسمان سرخ و گرفته است. ای ریا کاران میدانید صورت آسمان را تمییز دهید، اما اعلا مات
 زمانه را نمی توانید!
 فرقه شریزان کاکار، آبتی میطلبند و آبتی بدیشان عطا خواهد شد جز آبت یونس نبی.» پس ایشان را راه کرده، روانه شد.
 هشدار درباره تعالیم غلط
 (رقس):

و شاگردانش چون بدان طرف میرفتند، فراموش کردند که نان بردارند.
 ۶ عیسی ایشان را گفت: «گاه باشید که از خمیر مایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید!»
 پس ایشان در خود تفکر نموده، گفتند: «زان است که نان بر نداشتیم.»
 عیسی این را درک نموده، بدیشان گفت: «ی سستایمانان، چرا در خود تفکر می کنید از آنجهت که نان نیاورد هاید؟
 آیا هنوز نفهمیده و یاد نیاورد هاید آن پنج نان و پنج هزار نفر و چند سببی را که برداشتید؟
 و نه آن هفت نان و چهار هزار نفر و چند زنبیلی را که برداشتید؟»
 پس چنانفهمیدید که در باره نان شمارانگفتم که از خمیر مایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید؟»
 آنگاه دریافتند که نه از خمیر مایه نان بلکه از تعالیم فریسیان و صدوقیان حکم به احتیاط فرموده است.

اعتراف بطرس

(رقس): لوقا ۹

و هنگامی که عیسی به نواحی قیصریه فیلیس آمد، از شاگردان خود پرسیده، گفت: «ردم مرا که پسران اسمان چه شخص میگویند؟»
 گفتند: «عضی یحیی تعمید دهنده و بعضی الیاس و بعضی از میایایکی از انبیا.»
 ایشان را گفت: «ما مرا که میدانید؟»
 شمعون بطرس در جواب گفت که «و نی مسیح، پسر خدای زنده!»
 عیسی در جواب وی گفت: «و شایحال تو ای شمعون بن یونا! زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است.

- ۱۸ و نیز تورات میگویم که توبی پطرس و برین صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت.
 ۱۹ و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می‌سپارم؛ و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشایی در آسمان گشاده شود.
 ۲۰ آنگاه شاگردان خود را قدغن فرمود که به هیچکس نگویند که او مسیح است.

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود
(رقس:، لوقا:)

وازان زمان عیسی به شاگردان خود خبر دادن آغاز کرد که رفتن او به اورشلیم و زحمت بسیار کشیدن از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان و کشته شدن و در روز سوم برخاستن ضروری است.

- ۲۲ و پطرس او را گرفته، شروع کرد به منع نمودن و گفت: «اشا از تو ای خداوند که این بر تو هرگز واقع نخواهد شد!»
 اما او برگشته، پطرس را گفت: «و شوازمی شیطان زیرا که باعث لغزش من میبایست، زیرا نه امور الهی را بلکه امور انسانی را متفکر میکنی!»
 آنگاه عیسی به شاگردان خود گفت: «گر کسی خواهد متابعت من کند، باید خود را انکار کرده و صلیب خود را برداشته، از عقب من آید.
 ۲۵ زیرا هر کس بخواهد جان خود را برباند، آن را هلاک سازد؛ اما هر که جان خود را بخاطر من هلاک کند، آن را درآید.
 ۲۶ زیرا شخص را چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را بپازد؟ آیا اینکه آدمی چه چیز افشایدی جان خود خواهد ساخت؟
 زیرا که پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش به اتفاق ملائکه خود و در آن وقت هر کسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد.
 ۲۸ هر آینه به شما میگویم که بعضی در اینجا حاضرند که تا پسر انسان را نبینند که در ملکوت خود میآید، ذائقه موت را نخواهند چشید.»

تبدیل هیات عیسی
(رقس:، لوقا:)

- و بعد از شش روز، عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشته، ایشان را در خلوت به کوهی بلند برد.
 ۲ و در نظر ایشان هیات او متبدل گشت و چهره اش چون خورشید، درخشنده و جامه اش چون نور، سفید گردید.
 ۳ که ناگاه موسی و الیاس بر ایشان ظاهر شده، با او گفتگو میکردند.
 ۴ اما پطرس به عیسی متوجه شده، گفت که «داوودا، بودن ما در اینجا نیکو است! اگر بخوای، سه سایبان در اینجا بسازیم، یکی برای تو یکی بجهت موسی و دیگری برای الیاس.»
 و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه ابری درخشنده بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که «بن است پسر حبیب من که از وی خوشنودم. او را بشنوید!»

- و چون شاگردان این را شنیدند، به روی در افتاده، پنهان ترسان شدند.
 ۷ عیسی نزدیک آمده، ایشان را لمس نمود و گفت: «رخیزید و ترسان مباشید!»
 و چشمان خود را گشوده، هیچکس را جز عیسی نتواندیدند.
 ۹ و چون ایشان از کوه به زیر میآمدند، عیسی ایشان را قدغن فرمود که «پسر انسان از مردگان برخیزد، نه زار این و یار باره کسی باز نگوید.»
 شاگردانش از او پرسیده، گفتند: «س کاتبان چرا میگویند که میباید الیاس اول آید؟»
 او در جواب گفت: «لبته الیاس میآید و تمام چیزها را اصلاح خواهد نمود.
 ۱۲ لیکن به شما میگویم که الحال الیاس آمده است و او را نشناختند بلکه آنچه خواستند با وی کردند؛ به همانطور پسر انسان نیز از ایشان زحمت خواهد دید.
 ۱۳ آنگاه شاگردان دریافتند که در باره یحیی تعمید دهنده بدیشان سخن میگفت.

شفای پسر دیوزده
(رقس:، لوقا:)

- و چون به نزد جماعت رسیدند، شخصی پیش آمده، زدیوی زانوزده، عرض کرد:
 «داوودا، پرپر من رحم کن زیرا مصروع و به شدت متالم است، چنانکه بارها در آتش و مکر در آب میافتد.
 ۱۶ و او را نزد شاگردان تو آوردم، نتوانستند او را شفا دهند.»

عیسی در جواب گفت: «ای فرقه بیایمان چقدر تار، تابه کی با شما باشیم و تا چند متحمل شما گردم؟ او را نزد من آورید.»

- پس عیسی او را نیب داده، دیوازی بیرون شد و در ساعت، آن پسر شفا یافت.
 اما شاگردان زد عیسی آمده، در خلوت از او پرسیدند: «و اما نتوانستم او را بیرون کنم؟
 عیسی ایشان را گفت: «هسب بیایمانی شما. زیرا هر آینه به شما میگویم، اگر ایمان به قدر دانه خردلی میداشتید، بدین کوه میگفتید از اینجا بد آنجا منتقل شو، البته منتقل میشد و هیچ امری بر شما محال نمی بود.

۲۱ لیکن این جنس جز به دعا و روزه بیرون نمی رود.»
 دو مین پیشگویی عیسی در باره مرگ خود
(رقس:، لوقا:)

و چون ایشان در جلیل میگشتند، عیسی بدیشان گفت: «سر انسان بدست مردم تسلیم کرده خواهد شد،
 و او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست، پس بسیار محزون شدند.

سکه در دهان ماهی

و چون ایشان وارد کفر ناحوم شدند، محصلان دو در هم زد پطرس آمده، گفتند: «یا استاد شهادت در هم رانمی دهد؟»

گفت: «لی،» و چون به خانه درآمده، عیسی بر او سبقت نموده، گفت: «ی شمعون، چه گان داری؟ پادشاهان جهان از چه کسان عشر و جزیه میگیرند؟ از فرزندان خویش یا از بیگانگان؟»
 بطرس به وی گفت: «زیبگانگان،» عیسی بدو گفت: «س یقین پسران آزادند!
 لیکن مبادا که ایشان را برنجایم، به کاره در یارفته، قلابی ببند از او اول ماهی که بیرون میآید، گرفته و دهانش را باز کرده، مبلغ چهار درهم خواهی یافت.
 آن را بر داشته، برای من و خود بدیشان بده!»

بحث درباره بزرگی
 (رقس: لوقا ۹)

در همان ساعت، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: «ه کس در ملکوت آسمان بزرگتر است؟»
 آنگاه عیسی طفلی طلب نموده، در میان ایشان برپا داشت

و گفت: «رایتبه به شما میگویم تا باز گشت نکنید و مثل طفل کوچک نشوید، هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد.
 ۴ پس هر که مثل این بچه کوچک خود را فروتن سازد، همان در ملکوت آسمان بزرگتر است.
 ۵ و کسیکه چنین طفلی را به اسم من قبول کند، مرا پذیرفته است.

۶ و هر که یکی از این صغار را که به من ایمان دارند، لغزش دهد او را بهتر میبود که سنگ آسیابی بر گردش او بخته، در قعر دریا غرق میشد!
 هشدار در مورد دوسوسه
 (رقس:)

وای بر این جهان هب سبب لغزشها؛ زیرا که لا بد است از وقوع لغزشها، لیکن وای بر کسیکه سبب لغزش باشد.

۸ پس اگر دستت پایات تور را بلند، آن را قطع کرده، از خود دور انداز زیرا تو را بهتر است که ننگ یاشل داخل حیات شوی از آنکه باد و دست یاد و پا در نار جاودانی افکنده شوی.

۹ و اگر چشمت تور را لغزش دهد، آن را قطع کرده، از خود دور انداز زیرا تو را بهتر است بایک چشم وارد حیات شوی، از اینکه باد و چشم در آتش جهنم افکنده شوی.

هشدار در مورد تحقیر دیگران

ز نهار یکی از این صغار را حقیر شمارید، زیرا شما را میگویم که ملائکه ایشان دائم در آسمان روی پدر مرا که در آسمان است میبینند.
 ۱۱ زیرا که پسر انسان آمده است تا گم شده را بجای بخشد.

۱۲ شما چه گان میباید، اگر کسی را صد گوسفند باشد و یکی از آنها گم شود، آیا آن نود و نه را به کوهسار نمی گذارد و به جستجوی آن گم شده نمی رود؟
 و اگر اذنیق آن را در یابد، هر آینه به شما میگویم بر آن یکی بیشتر شادی میکند از آن نود و نه که گم نشده اند.

۱۴ همینچنین اراده پدر شما که در آسمان است این نیست که یکی از این کوچکان هلاک گردد.
 طرز رفتار با خطا کار

«اگر واردت به تو نگاه کرده باشد، برو او را میان خود و او در خلوت الزام کن. هر گاه سخن تو را گوش گرفت، برادر خود را دریافتی،
 و اگر نشنود، یک یاد و نفر دیگری با خود بردار تا از زبان دو یاسه شاهد، هر سخنی ثابت شود.

۱۷ و اگر سخن ایشان وارد کند، به کلیسای بگو. و اگر کلیسای قبول نکند، در نزد تو مثل خارجی بابا جگر باشد.

۱۸ هر آینه به شما میگویم آنچه بر زمین بنیدید، در آسمان بسته شده باشد و آنچه بر زمین گشاید، در آسمان گشوده شده باشد.

۱۹ باز به شما میگویم هر گاه دو نفر از شما در زمین درباره هر چه که بخواهند متفق شوند، هر آینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد.

۲۰ زیرا جایی که دو یاسه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا در میان ایشان حاضر م.»

بدهکار بیگدشت

آنگاه بطرس نزد او آمده، گفت: «داودا، چند مرتبه برادر من به من خطا ورزد، میباید او را آمرزد؟ آیا هفت مرتبه؟»

عیسی بدو گفت: «ورائی گویم تا هفت مرتبه، بلکه تا هفتاد هفت مرتبه!

از آنجهت ملکوت آسمان پادشاهی را ماند که با غلامان خود اراده محاسبه داشت.

۲۴ و چون شروع به حساب نمود، شخصی را نزد او آوردند که ده هزار قطار به او بدهکار بود.

۲۵ و چون چیزی نداشت که ادا نماید، آقایش امر کرد که او را بازن و فرزندان و تمام ما میملک او فروخته، طلب را وصول کنند.

۲۶ پس آن غلام برو به زمین نهاده او را پرستش نمود و گفت: ای آقای مرا مهلت ده تا همه را به تو ادا کنم.»

۲۷ آنگاه آقای آن غلام بروی ترجم نموده، او را رها کرد و قرض او را بخشید.

۲۸ لیکن چون آن غلام بیرون رفت، یکی از همقطاران خود را یافت که از او صد دینار طلب داشت. او را گرفت و گلویش را فشرده، گفت: طلب مرا ادا کن!

پس آن همقطار بر پایهای او افتاده، التماس نموده، گفت: مرا مهلت ده تا همه را به تو رد کنم.»

۳۰ اما او قبول نکرد بلکه رفته، او را در زندان انداخت تا قرض را ادا کند.

۳۱ چون همقطاران وی این وقایع را دیدند، بسیار غمگین شده، رفتند و آنچه شده بود به آقای خود باز گفتند.

۳۲ آنگاه مولا پیش اورا طلبیده، گفت: ای غلام شریر، آیا تمام آن قرض را محض خواهش توبه تو بخشیدم؟ پس آیا تورا نیز لازم نبود که بر همقطار خود رحم کنی چنانکه من بر تو رحم کردم؟ پس مولا ای و در غضب شده، اورا به جلادان سپرد تا تمام قرض را بدهد.
۳۵ به همینطور پدر آسمانی من نیز یا شما عمل خواهد نمود، اگر هر یکی از شما برادر خود را از دل بخشید.»

تعلیم درباره ازدواج و طلاق

(رقس:)

و چون عیسی این سخنان را به اتمام رسانید، از جلیل روانه شده، به حدود یهودیه از آن طرف آمد.
۲ و گروهی بسیار از عقب او آمدند و ایشان را در آنجا شفا بخشید.
پس فریسیان آمدند تا او را امتحان کنند و گفتند: «یا جلیل! است مرد، زن خود را به هر علقی طلاق دهد؟»
او در جواب ایشان گفت: «گرنخواهید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید، و گفت از این جهت مرد، پدر و مادر خود را رها کرده، به زن خویش پیوند دوهر دو یک تن خواهند شد؟ بنابراین بعد از آن دو نیستند بلکه یک تن هستند. پس آنچه را خدا پیوست انسان جدا نسازد.»
به وی گفتند: «س از بهر چه موسیام فرمود که زن را طلاقنامه دهند و جدا کنند؟»
ایشان را گفت: «موسی به سبب سنگدلی شما، شمارا اجازت داد که زن خود را طلاق دهید. لیکن از ابتدا چنین نبود.
۹ و به شما میگویم هر که زن خود را بغیر علت زنا طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، زانی است و هر که زن مطلقهای را نکاح کند، زنا کند.»
شاگردانش بدو گفتند: «گر حکم شوهر با زن چنین باشد، نکاح نکردن بهتر است!»
ایشان را گفت: «مای خالق این کلام را نمی پذیرد، مگر به کسانی که عطا شده است.
۱۲ زیرا که خصیما میباشند که از شکم مادر چنین متولد شدند و خصیما هستند که از مردم خصی شده اند و خصیما میباشند که بجهت ملکوت خدا خود را خصی نمودند. آنکه توانایی قبول دارد پذیرد.»
برکت دادن کودکان
(رقس:، لوقا:)

آنگاه چند بچه کوچک را نزد او آوردند تا دستهای خود را بر ایشان نهاده، دعا کند. اما شاگردان، ایشان را نبیپ دادند.
۱۴ عیسی گفت: «چه های کوچک را بگذارد و از آمدن نزد من، ایشان را منع مکنید، زیرا ملکوت آسمان از مثل اینها است.»
و دستهای خود را بر ایشان گذارده از آن جا روانه شد.
جوان ثروتمند
(رقس:، لوقا:)

ناگاه شخصی آمده، وی را گفت: «ای استاد نیکو، چه عمل نیکو کم تا حیات جاودانی یابم؟»
وی را گفت: «ز چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست، جز خدا فقط. لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی، احکام را نگاه دار.»
بدو گفت: «دام احکام؟» عیسی گفت: «تل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده،
و پدر و مادر خود را حرمت دار و همسایه خود را مثل نفس خود دوست دار.»
جوان وی را گفت: «مه اینها را از طفولیت نگاه داشتم. دیگر مرا چه ناقص است؟»
عیسی بدو گفت: «گر بخواهی کامل شوی، رفته مایملک خود را بفروش و به فقرا بده. که در آسمان گنجی خواهی داشت، و آمده مرا متابعت نما.»
چون جوان این سخن را شنید، دل تنگ شده، برفت زیرا که مال بسیار داشت.
عیسی به شاگردان خود گفت: «رآینه به شما میگویم که شخص دولتمند به ملکوت آسمان به دشواری داخل میشود.
۲۴ و باز شما را میگویم که گذشته شتر از سوخ سوزن، آسانتر است از دخول شخص دولتمند در ملکوت خدا.»

شاگردان چون شنیدند، بغایت متحیر گشته، گفتند: «س که میتواند نجات یابد؟»
عیسی متوجه ایشان شده، گفت: «زد انسان این محال است لیکن نزد خدا همه چیز ممکن است.»
آنگاه بطرس در جواب گفت: «بنک ما همه چیز هارا ترک کرده، تو را متابعت میکنم. پس ما را چه خواهد بود؟»
«ای ایشان را گفت: «رآینه به شما میگویم شما که مرا متابعت نمودهاید، در معاد وقتی که پسر انسان بر کرسی جلال خود نشیند، شما نیز به دوازده کرسی نشسته،
پد و ازده سیط اسرا ثیل داوری خواهید نمود.
۲۹ و هر که بخاطر اسم من، خانه هابا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زندان یا فرزندان یا زمینها را ترک کرد، صد چندان خواهد یافت و وارث حیات جاودانی خواهد گشت.
۳۰ لیکن بسا اولین که آخرین میگردد و آخرین، اولین!

حکایت کارگران و مزد دربار

«برای ملکوت آسمان صاحبخانه ای را ماند که با مردان بیرون رفت تا عمل بجهت تا کستان خود به مزه دیگری د.
۲ پس با عمل، روزی یک دینار قرار داده، ایشان را به تا کستان خود فرستاد.
۳ و قریب به ساعت سوم بیرون رفته، بعضی دیگر را در بازار بیکار ایستاده دید.

۴ ایشان را نیز گفت: شما هم به تا کستان بروید و آنچه حق شماست به شما میدهم. پس رفتند.

۵ باز قریب به ساعت ششم و نهم رفته، همچنین کرد.

۶ و قریب به ساعت یازدهم رفته، چند نفر دیگر یکبار ایستاده یافت. ایشان را گفت: از هر چه تمامی روز در اینجا یکبار ایستاده‌اید؟

گفتندش: هیچکس ما را به مزه ننگرفت. بدیشان گفت: شما نیز به تا کستان بروید و حق خویش را خواهید یافت.

۸ و چون وقت شام رسید، صاحب تا کستان به ناظر خود گفت: مزه دوران را طلبیده، از آخرین گرفته تا اولین مزه ایشان را ادا کن.

۹ پس یازده ساعتیان آمده، هر نفری دیناری یافتند.

۱۰ و اولین آمده، گمان بردند که بیشتر خواهند یافت. ولی ایشان نیز هر نفری دیناری یافتند.

۱۱ اما چون گرفتند، به صاحبخانه شکایت نموده،

گفتند که این آخرین، یک ساعت کار کردند و ایشان را با ما که متحمل سختی و حرارت روز گردیدیم مساوی ساختهای؟

او در جواب یکی از ایشان گفت: ای رفیق بر تو ظلمی نکردم. مگر به دیناری با من قرار ندادی؟

حق خود را گرفته برو. میخوام بدین آخری مثل تو دهم.

۱۵ آیامر اجازت نیست که از مال خود آنچه خواهم بکنم؟ مگر چشم تو بدست از آن رو که من نیکو هستم؟

بنابراین اولین آخرین و آخرین اولین خواهند شد، زیرا خواهند هشتادگان بسیارند و برگزیدگان کم.

سومین پیشگونی عیسی در باره مرگ خود

(رقس: لوقا)

و چون عیسی به اورشلیم میرفت، دوازده شاگرد خود را در اثنای راه به خلوت طلبیده بدیشان گفت:

«بیک به سوی اورشلیم میروم و پسر انسان به رو سای کهنه و کاتبان تسلیم کرده خواهد شد و حکم قتل او را خواهند داد،

و او را به امتهای خواهند سپرد تا او را استهزا کنند و تازیانه زنند و مصلوب نمایند و در روز سوم خواهد برخاست.»

تعلیم در باره خدمت به دیگران

(رقس:)

آنگاه مادر و پسر زدی با پسران خود نزد وی آمده و پرستش نموده، از او چیزی درخواست کرد.

۲۱ بدو گفت: «خواهش داری؟» گفت: «فرمات این دو پسر من در ملکوت تو، یکی بردست راست و دیگری بردست چپ تو بنشینند.»

عیسی در جواب گفت: «می دانید چه میخواهید. آیا میتوانی ازان کاسهای که من می نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من میبام، بیاید؟» بدو گفتند:

«بیوانیم.»

ایشان را گفت: «البته از کاسه من خواهید نوشید و تعمیدی را که من میبام، خواهید یافت. لیکن نشستن به دست راست و چپ من، ازان من نیست

که بدهم، مگر به کسانی که از جانب پدرم برای ایشان مهیا شده است.»

اما چون آن ده شاگرد شنیدند، بر آن دو برادر به دل ننجیدند.

۲۵ عیسی ایشان را پیش طلبیده، گفت: «گاه هستی که حکام امتهای ایشان سروری میکنند و روسای ایشان مسلطند،

لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که در میان شما میخواهد بزرگ گردد، خادم شما باشد.

۲۷ و هر که میخواهد در میان شما مقدم بود، غلام شما باشد.

۲۸ چنانکه پسر انسان نیامد تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.»

شغای فقیر کور

(رقس: لوقا)

و هنگامی که از اریحا بیرون میرفتند، گروهی بسیار از عقب او میآمدند.

۳۰ که ناگاه دو مرد کور کار را نشسته، چون شنیدند که عیسی در گذر است، فریاد کرده، گفتند: «داوودا، پسر داوودا، بر ما ترحم کن!»

و هر چند خلق ایشان را تهنیت میدادند که خاموش شوند، بیشتر فریادگان میگفتند: «داوودا، پسر داوودا، بر ما ترحم فرما!»

پس عیسی ایستاده، به آواز بلند گفت: «میخواهید برای شما کنم؟»

به وی گفتند: «داوودا، اینکه چشممان ما باز گردد!»

پس عیسی ترحم نموده، چشمان ایشان را لمس نمود که در ساعت بینا گشته، از عقب او روانه شدند.

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(رقس: لوقا، یوحنا)

و چون نزدیک به اورشلیم رسیده، وارد بیتفاجی نزد کوه زیتون شدند. آنگاه عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،

بدیشان گفت: «این قریبای که پیش روی شماست بروید و در حال، الاغی با کره اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کرده، نزد من آورید.

۳ و هر گاه کسی به شما سختی گوید، بگو بید خداوند بدینا احتیاج دارد که فی الفور آنها را خواهد فرستاده.»

و این همه واقع شد تا سختی که نبی گفته است تمام شود

که «ختر صهیون را گوید اینک باد شاه تو ز دتو میآید با فروتنی و سواره بر حمار و بر کره الاغ.»

پس شاگردان رفته، آنچه عیسی بدیشان امر فرمود، بعمل آوردند

والا غز را با کره آورده، رخت خود را بر آنها انداختند و او بر آنها سوار شد.

۸ و گروهی بسیار، رختهای خود را در راه گسترانیدند و جمعی از درختان شاخهها بریده، در راه میگسترانیدند.

۹ و جمعی از پیش و پس او رفته، فریاد گان میگفتند: «و شیعانا پسر داودا، مبارک باد کسی که به اسم خداوند میآید! هو شیعانا دراعلی علیین!»

و چون وارد اورشلیم شد، تمام شهر به آشوب آمده، میگفتند: «بن کیست؟»

آن گروه گفتند: «بن است عیسی نبی از ناصره جلیل.»

تطهیر هیکل
(رقس: لوقا ۱۹)

پس عیسی داخل هیکل خدا گشته، جمیع کسانی را که در هیکل خرید و فروش میکردند، بیرون نمود و تختهای صرافان و کرسیهای کبوتر فروشان را واژگون ساخت.

۱۳ و ایشان را گفت: «کوب است که خانه من خانه دعا نامیده میشود. لیکن شما مغاره در دانش ساختهاید.»

و کوران و شلان در هیکل، نزد او آمدند و ایشان را شفا بخشید.

اما روسای کهنه و کاتبان چون عجایب که از او صادر میگشت و کودکان را که در هیکل فریاد بر آورده، «و شیعانا پسر داودا» میگفتند دیدند، غضبناک

گشته،

به وی گفتند: «می شنوی آنچه اینها میگویند؟» عیسی بدیشان گفت: «لی مگر نخواند هایدین که از دهان کودکان و شیر خوارگان حمد را میپاساختی؟»

پس ایشان را وا گذارده، از شهر بسوی بیت عنیا رفته، در آنجا شب را بسر برد.

دعا
(رقس: ۱۹)

بامدادان چون به شهر مراجعت میکرد، گرسنه شد.

۱۹ و در کاره راه را یک درخت انجیر دیده، نزد آن آمد و جز برگ بر آن هیچ نیافت. پس آن را گفت: «زاین به بعد میوه تا به ابد بر تو نشود!» که در ساعت

درخت انجیر خشکید!

چون شاگردان این را دیدند، متعجب شده، گفتند: «به بسیار زود درخت انجیر خشک شده است!»

عیسی در جواب ایشان گفت: «آری به شما میگویم اگر ایمان میداشتید و شک نمی نمودید، نه همین را که به درخت انجیر شد می کردید، بلکه هر گاه بدین

کوه میگفتید منتقل شده به دریا افکنده شو چنین میشد.

۲۲ و هر آنچه با ایمان به دعا طلب کنید، خواهید یافت.»

سوال درباره اقتدار عیسی
(رقس: لوقا ۱۹)

و چون به هیکل در آمده، معلم میداد، روسای کهنه و مشایخ قوم نزد او آمده، گفتند: «چه قدرت این اعمال را مینمایی و کیست که این قدرت را به تو داده

است؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «نیز از شما سخنی میروسم. اگر آن را به من گوید، من هم به شما گویم که این اعمال را به چه قدرت مینمایم:

تعمیدیجی از کجا بود؟ از آسمان یا از انسان؟» ایشان با خود تفکر کرده، گفتند که «گر گویم از آسمان بود، هر آینه گوید پس چرا به وی ایمان نیاوردید.

۲۶ و اگر گویم از انسان بود، از مردم میترسم زیرا همه یحیی را بنی میدانند.»

پس در جواب عیسی گفتند: «می دانیم.» بدیشان گفت: «نهم شمارائی گویم که به چه قدرت این کارها را می کنم.

حکایت دوسر
(رقس: لوقا ۱۹)

لیکن چه گمان داردی؟ شخصی را دوسر بود. نزد نخستین آمده، گفت: ای فرزند امر و به تا کستان من رفته، به کار مشغول شو.»

۲۹ در جواب گفت: نخواهم رفت. اما بعد پشیمان گشته، برفت.

۳۰ و به دومین نیز همینچنین گفت. او در جواب گفت: ای آقای من میروم. ولی زفت.

۳۱ کدامیک از این دو خواهش پدر را بجا آورد؟ گفتند: «ولی.» عیسی بدیشان گفت: «آری به شما میگویم که با جگیران و فاحشه ها قبل از شما داخل

ملکوت خدا میگردند،

زانرو که یحیی از راه عدالت نزد شما آمد و بدو ایمان نیاوردید، اما با جگیران و فاحشهها بدو ایمان آوردند و شما چون دیدید آخر هم پشیمان نشدید تا بدو ایمان آورید.

حکایت باغبانهای ظالم
(رقس: لوقا ۱۹)

ومثلی دیگر بشنوی: صاحبخانهای بود که تا کستانی غرس نموده، خطیهای گردش کشید و چرخی در آن کند و چرخی بنا نمود. پس آن را به دهقانان

سپرده، عازم سفر شد.

۳۴ و چون موسم میوه نزدیک شد، غلامان خود را نزد دهقانان فرستاد تا میوه های او را بردارند.

۳۵ اما دهقانان غلامان را گرفته، بعضی را زدند و بعضی را کشتند و بعضی را سنگسار نمودند.

۳۶ باز غلامان دیگر، بیشتر از اولین فرستاده، بدیشان نیز به همانطور سلوک نمودند.

- ۳۷ بالاخره پسر خود را زداایشان فرستاده، گفت: پسر مرا حرمت خواهند داشت.
- ۳۸ امام هفتم چون پسر را دیدند با خود گفتند: این وارث است. بیایید او را بکشیم و میرانش را ببریم.»
- ۳۹ آنگاه او را گرفته، بیرون تا کستان افکنده، کشتند.
- ۴۰ پس چون مالک تا کستان آید، به آن دهقانان چه خواهد کرد؟»
- گفتند: «لبته آن بدکاران را به سختی هلاک خواهد کرد و باغ را به باغبانان دیگر خواهد سپرد که میوه هایش را در موسم بدو دهند.»
- عیسی بدیشان گفت: «گر در کتب هرگز نخوانده باشید که سنگی را که معمارانش رد نمودند، همان سرازو شده است. این از جانب خداوند آمد و در نظر ما عجیب است.
- ۴۲ ازین جهت شمار امیگویم که ملکوت خدا از شما گرفته شده، به امتی که میوه اش را بیاورند، عطا خواهد شد.
- ۴۴ و هر که بر آن سنگ افتد، منکسر شود و اگر آن بر کسی افتد، نرمش سازد.»
- و چون وسای کهنه و فریسان مثل هایش را شنیدند، دریافتند که درباره ایشان میگوید.
- ۴۶ و چون خواستند او را گرفتار کنند، از مردم ترسیدند زیرا که او را نمی میدانستند.

حکایت جشن عروسی

- و عیسی توجه نموده، باز به مثلها ایشان را خطاب کرده، گفت:
- «لکوت آسمان پادشاهی را ماند که برای پسر خویش عروسی کرد.
- ۳ و غلامان خود را فرستاد تا دعوتشدگان را به عروسی بخوانند و نخواستند بیایند.
- ۴ باز غلامان دیگر روانه نموده، فرمود: دعوتشدگان را بگویید که اینک خوان خود را حاضر ساخته ام و گاوان و پرورهای من کشته شده و همه چیز آماده است، به عروسی بیایید.»
- ۵ ولی ایشان بیاعتنایی نموده، راه خود را گرفتند، یکی به مزرعه خود دیگری به تجارت خویش رفت.
- ۶ و دیگران غلامان او را گرفته، دشنام داده، کشتند.
- ۷ پادشاه چون شنید، غضب نموده، لشکریان خود را فرستاده، آن قاتلان را به قتل رسانید و شهر ایشان را بسوخت.
- ۸ آنگاه غلامان خود را فرمود: عروسی حاضر است؛ لیکن دعوتشدگان لیاقت نداشتند.
- ۹ الان به شوارع عامه بروید و هر که را بیایید به عروسی بطلبید.»
- ۱۰ پس آن غلامان پسر را هارفته، نیک و بد هر که را یافتند جمع کردند، چنانکه خانه عروسی از مجلسیان مملو گشت.
- ۱۱ آنگاه پادشاه بجهت دیدن اهل مجلس داخل شده، شخصی را در آنجا دید که جامه عروسی در نداشت.
- ۱۲ بدو گفت: ای عزیز چطور در اینجا آمدی و حال آنکه جامه عروسی در نداشتی؟ او خاموش شد.
- ۱۳ آنگاه پادشاه خادمان خود را فرمود: این شخص را دست و پا بسته بردارید و در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان باشد.»
- ۱۴ زیرا طلبیدگان بسیاری ندویر گردیدگان کم،»
- سوال در بار برداخت باج و خراج
- (رقس:، لوقا:)

- پس فریسان رفته، شورا نمودند که چطور او را در گفتگو گرفتار سازند.
- ۱۶ و شگردان خود را با هیرو دیان نزد وی فرستاده، گفتند: «ستاد اهی دانیم که صادق هستی و طریق خدا را به راستی تعلیم مینمایی و از کسی باک نداری زیرا که به ظاهر خلق نمی نگری.
- ۱۷ پس به ما بگورای تو چیست. آیا جز به دادن به قیصر رواست یا نه؟»
- عیسی شرارت ایشان را درک کرده، گفت: «ریا کاران، چرا امر آنجا به میکنید؟
- سکه جزی به راه من بنمایید.» ایشان دیناری نزد وی آوردند.
- ۲۰ بدیشان گفت: «بین صورت ورقم از آن کیست؟»

بدو گفتند: «ز آن قیصر.» بدیشان گفت: «ال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا!»

چون ایشان شنیدند، متعجب شدند و او را وا گذارده، برفتند.

سوال در باره قیامت

(رقس:، لوقا:)

و در همان روز، صدوقیان که منکر قیامت هستند زدا آمده، سوال نموده، گفتند: «ای استاد، موسی گفت اگر کسی بیاولاد بمیرد، میباید برادرش زن او را نکاح کند تا نسلی برای برادر خود پدید آید.»

۲۵ باری در میان ماهفت برادر بودند که اول زنی گرفته، بمرد و چون اولادی نداشت زن را به برادر خود ترک کرد.

۲۶ و همچنین دو مین و سومین تاهفتمین.

۲۷ و آخر از همه آن زن نیز مرد.

۲۸ پس او در قیامت، زن کدامیک از آن هفت خواهد بود زیرا که همه او را داشتند؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «مراه هستید از اینو که کتاب و قوت خدا را در نیافهاید،

زیرا که در قیامت، نه نکاح میکنند و نه نکاح کرده میشوند بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان میشانند.

۳۱ اما درباره قیامت مردگان، آیا نخواند هاید کلامی را که خدا به شما گفته است،
من هستم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب؟ خدا، خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است.»
بزرگترین حکم
(رقس:)

و آن گروه چون شنیدند، از تعظیم وی متحیر شدند.

۳۴ اما چون فریسیان شنیدند که صدوقیان را مجاب نموده است، با هم جمع شدند.

۳۵ و یکی از ایشان که فقیه بود، از وی به طریق امتحان سوال کرده، گفت:

«ی استاد، کدام حکم در شریعت بزرگتر است؟»

عیسی وی را گفت: «بیکه خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما.

۳۸ این است حکم اول و اعظم.

۳۹ و دوم مثل آن است یعنی همسایه خود را مثل خود محبت نما.

۴۰ بدین دو حکم، تمام تورات و صحف انبیاء متعلق است.»

نا توانی از جواب دادن به عیسی

(رقس:، لوقا:)

و چون فریسیان جمع بودند، عیسی از ایشان پرسیده،

گفت: «رباره مسیح چه گمان می‌رید؟ او پسر کیست؟» بدو گفتند: «سر داود.»

ایشان را گفت: «س چطور داود در روح، او را خداوند میخواند؟ چنانکه میگوید:

خداوند به خداوند من گفت، به دست راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم.»

۴۵ پس هرگاه داود او را خداوند میخواند، چگونه پسرش میباید؟»

و هیچکس قدرت جواب وی هرگز نداشت و نه کسی از آن روز دیگر جرات سوال کردن از او نمود.

هشدار به رهبران مذهبی

(رقس:، لوقا:)

آنگاه عیسی آن جماعت و شاگردان خود را خطاب کرده،

گفت: «اتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشستند.

۳ پس آنچه به شما گویند، نگاه دارید و بجا آورید، لیکن مثل اعمال ایشان مکنید زیرا میگویند و نمی کنند.

۴ زیرا بارهای گران و شاد را می‌بندند و روش مردم مینهند و خود نمی خواهند آنها را بیک انگشت حرکت دهند.

۵ و همه کارهای خود را می‌کنند تا مردم، ایشان را ببینند. همانهای خود را عریض و دامنه‌ای قبابی خود را پهن میسازند،

و بالا نشستن در ضیافتها و کرسیهای صدر در کاپوس را دوست میدارند،

و تعظیم در کوچه‌ها را و اینکه مردم ایشان را آقا آقا بخوانند.

۸ لیکن شما آقا خوانده مشوید، زیرا استاد شما یکی است یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید.

۹ و هیچکس را بر زمین، پدر خود نخواند زیرا پدر شما یکی است که در آسمان است.

۱۰ و پیشوا خوانده مشوید، زیرا پیشوای شما یکی است یعنی مسیح.

۱۱ و هر که از شما بزرگتر باشد، خادم شما بود.

۱۲ و هر که خود را بلند کند، پست گردد و هر که خود را فروتن سازد سرفراز گردد.

عیسی رهبران مذهبی را محکوم میکند

و ای بر شما ای کاتبان و فریسیان را یا کار که در ملکوت آسمان را به روی مردم مینداید، زیرا خود داخل آن نمی شوید و داخل شوندگان را از دخول مانع میشوید.

۱۴ و ای بر شما ای کاتبان و فریسیان را یا کار، زیرا خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعید و از روی ریاضت‌ناز را طول می‌کشید، از آرزو عذاب شدید تر خواهید یافت.

۱۵ و ای بر شما ای کاتبان و فریسیان را یا کار، زیرا که بروی می‌گردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شود او را مرتبه‌بسته‌تر از خود، پسر جهنم میسازید!

و ای بر شما ای راهنمایان کور که میگویند هر که به هیكل قسم خورد با کی نیست لیکن هر که به طلای هیكل قسم خورد باید وفا کند.»

۱۷ ای نادانان و ناپیانیان، آیا کدام افضل است؟ طلا یا هیكلی که طلا را مقدس میسازد؟

و هر که به مندرج قسم خورد با کی نیست لیکن هر که به هدیه‌های که بر آن است قسم خورد، باید ادا کند.»

۱۹ ای جهال و کوران، کدام افضل است؟ هدیه یا مندرج که هدیه را تقدیس مینماید؟

پس هر که به مندرج قسم خورد، به آن و به هر چه بر آن است قسم خورده است؛

و هر که به هیكل قسم خورد، به آن و به او که در آن ساکن است، قسم خورده است؛

و هر که به آسمان قسم خورد، به کسی خدا و به او که بر آن نشسته است، قسم خورده باشد.

وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریا کار که نعنای و شبت و وزیره را عشر میدهند و اعظم احکام شریعت، یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرد هاید! میبایست آنها را همچا آورده، اینها را نیز ترک نکرده باشید.

۲۴ ای رهنمایان کور که بنده را صافی میکنید و شتر را فرو میبرید!

وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریا کار، از آن رو که بیرون پیاله و بشقاب را با یک مینماید و درون آنها ملو از جبر و ظلم است.

۲۶ ای فریسی کور، اول درون پیاله و بشقاب را طاهر ساز تا بیرونش نیز طاهر شود!

وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریا کار که چون قبور سفید شده میباشید که از بیرون، نیکو مینماید لیکن درون آنها از استخوانهای مردگان و سایر نجاسات پر است!

همچنین شما نیز ظاهر به مردم عادل مینماید، لیکن باطن از ریا کاری و شرارت ملو هستید.

وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریا کار که قهرهای انبیا را بنا میکنید و مدفهای صادقان را زینت میدهند،

و میگویند: اگر در ایام پدران خود میبودیم، در ریختن خون انبیا با ایشان شریک نمی شدیم!

پس برخود شهادت میدهند که فرزندان قاتلان انبیا هستید.

۳۲ پس شما چنانچه پدران خود را البریز کنید!

ای ماران و افعی زادگان! چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد؟

لذا الحال انبیا و حکما و کاتبان نزد شما میفرستم و بعضی را خواهید کشت و به دار خواهید کشید و بعضی را در کلبیس خود تازیانه زده، از شهر به شهر خواهید راند،

تا همه خونهای صادقان که بر زمین ریخته شد بر شما وارد آید، از خون هاییل صدیق تا خون زکریا بن برخیا که او را در میان هیکل و مذبح کشتید.

۳۶ هر آینه به شما میگویم که این همه بر این طایفه خواهد آمد!

اندوه عیسی برای اورشلیم

«ای اورشلیم، اورشلیم، قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلان خود! چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم، مثل مرغی که جوجه های خود را زیر بال خود جمع میکند و نخواستید!

اینک خانه شمار برای شما ویران گذارده میشود.

۳۹ زیرا به شما میگویم از این پس مران خواهید دید تا بگویند مبارک است او که به نام خداوند میآید.»

آینده جهان

(رقس:، لوقا:)

پس عیسی از هیکل بیرون شده، بر رفت. و شاگردانش پیش آمدند تا عمارت های هیکل را بدو نشان دهند.

۲ عیسی ایشان را گفت: «یا همه این چیزها را نمی بینید؟ هر آینه به شما میگویم در اینجا سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد که به زیر افکنده نشود!»

و چون به کوه زیتون نشست بود، شاگردانش در خلوت زدوی آمده، گفتند: «ه ما بگو که این امور کی واقع میشود و نشان آمدن تو انقضای عالم چیست.»

عیسی در جواب ایشان گفت: «نهار کسی شمارا همراه نکند!

ز آنرو که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را همراه خواهند کرد.

۶ و جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید. زنها مضطرب میشوند زیرا که وقوع این همه لازم است، لیکن انتها هنوز نیست.

۷ زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطیا و وباها و زلزلهها در جایها پدید آید.

۸ اما همه اینها آغاز دردهای زه است.

۹ آنگاه شمارا به مصیبت سپرده، خواهند کشت و جمیع امتا بجهت اسم من از شما نفرت کنند.

۱۰ و در آن زمان، بسیاری لغزش خورده، بگد بگر آسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند.

۱۱ و بسا انبیا کذب ظاهر شده، بسیاری را همراه کنند.

۱۲ و بجهت افزونی نگاه محبت بسیاری سرد خواهد شد.

۱۳ لیکن هر که تا به انتها صبر کند، نجات یابد.

۱۴ و به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امتا شهادت شود، آنگاه انتها خواهد رسید.

«س چون مکره ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در مقام مقدس برپا شده ببیند هر که خواند دریافت کند

آنگاه هر که در یهودیه باشد به کوهستان بگریزد؛

و هر که برام باشد، بجهت برداشتن چیزی از خانه به زیر نیاید؛

و هر که در مزرعه است، بجهت برداشتن رخت خود برنگردد.

۱۹ لیکن وای بر ابستان و شیردندانگان در آن ایام!

پس دعا کنید تا فرار شما در زمستان یا در سبت نشود،

زیرا که در آن زمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر میشود که از ابتدا عالم تا کنون نشده و نخواهد شد!

و اگر آن ایام کوتاه نشد، هیچ بشری نجات نیافتی، لیکن بخاطر برگردگان، آن روزها کوتاه خواهد شد.

بازگشت مسیح

(رقس:، لوقا:)

آنگاه اگر کسی به شما گوید: اینک مسیح در اینجا پدید آمده است باور مکنید،

زیرا که مسیحیان کاذب و انبیا کذب ظاهر شده، علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردندی. ۲۵ اینک شمارا پیش خیرadam.

«س اگر شمارا گویند: اینک در صحراست، بیرون مرویدیا آنکه در خلوت است، باور مکنید، زیرا همچنانکه برق از مشرق ساطع شده، تابه مغرب ظاهر میشود، ظهور پسرانسان نیز چنین خواهد شد.

۲۸ و هر جا که مرداری باشد، کرکسان در آنجا جمع شوند.

۲۹ و فور بعد از مصیبت آن ایام، آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوتهای افلاک متزلزل گردد.

۳۰ آنگاه علامت پسرانسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت، جمیع طوایف زمین سینه زنی کنند و پسرانسان را ببینند که برابرهای آسمان، با قوت و جلال عظیم میاید؛

و فرشتگان خود را با بصورت بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از یادهای اربعه از کران تا بکران فلک فراهم خواهند آورد.

«س از درخت انجیر مثلش رافرا بگیرد، که چون شاخهاش نازک شده، برگها میآورد، می فهمید که تابستان نزدیک است.

۳۳ همچنین شمائی چون این همه را ببیند، بفهمید که نزدیک بلکه بردر است.

۳۴ هر آینه به شما میگویم تا این همه واقع نشود، این طایفه نخواهد گذشت.

۳۵ آسمان و زمین زایل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد.

انتظار برای بازگشت مسیح

(رقس: لوقا)

«ما از آن روز و ساعت هیچکس اطلاع ندارد، حتی ملائکه آسمان جزیدر من و پس.

۳۷ لیکن چنانکه ایام نوح بود، ظهور پسرانسان نیز چنان خواهد بود.

۳۸ زیرا همچنانکه در ایام قبل از طوفان میخوردند و میآشامیدند و نکاح میکردند و منکوحه میشدند تا روزی که نوح داخل کشتی گشت،

و نفهمیدند تا طوفان آمده، همه را برید، همچنین ظهور پسرانسان نیز خواهد بود.

۴۰ آنگاه و نفری که در مزرعهای میباشند، بکی گرفته و دیگری واگذارده شود.

۴۱ و وزن که دستاس میکنند، بکی گرفته و دیگری رهاشود.

۴۲ پس بیدارباشید زیرا که نمی دانید در کدام ساعت خداوند شما میاید.

۴۳ لیکن این را بدانید که اگر صاحبخانه میدانست در چه پاس از شب دزد میاید، بیدار می ماند و نمی گذاشت که به خانه اش نقب زند.

۴۴ لهذا شما نیز حاضر باشید، زیرا در ساعتی که گمان نبرید، پسرانسان میاید.

«س آن غلام امین و دانا کیست که آقايش او را بر اهل خانه خود بگارد تا ایشان را در وقت معین خود را کوراک دهد؟

خوشبحال آن غلامی که چون آقايش آید، او را در چنین کار مشغول یابد.

۴۷ هر آینه به شما میگویم که او را بر تمام ممالک خود خواهد گماشت.

۴۸ لیکن هر گاه آن غلام شریر یا خود گوید که آقای من در آمدن تا خیر مینماید،

و شروع کند به زدن همقطاران خود و خوردن و نوشیدن با میگساران،

هر آینه آقای آن غلام آید، در روزی که منتظر نباشد و در ساعتی که نداند،

و او را دپاره کرده، نصیبش را باریا کاران قرار دهد در مکانی که گریه و فشار دندان خواهد بود.

حکایت دها کره

«رآن زمان ملکوت آسمان مثل دهه با کره خواهد بود که مشعلهای خود را برداشته، به استقبال داماد بیرون رفتند.

۲ و از ایشان پنج دانا و پنج نادان بودند.

۳ اما نادانان مشعلهای خود را برداشته، هیچ روغن با خود نبردند.

۴ لیکن دانایان، روغن در ظرف خود با مشعلهای خویش برداشتند.

۵ و چون آمدن داماد بطول انجامید، همه پدینکی زده، خفتند.

۶ و در نصف شب صدایی بلند شد که اینک دامادی آید به استقبال وی بشتاید.»

۷ پس تمامی آن با کرهها برخاسته، مشعلهای خود را اصلاح نمودند.

۸ و نادانان، دانایان را گفتند: از روغن خود به ما دهید زیرا مشعلهای ما خاموش میشود.»

۹ اما دانایان در جواب گفتند: نمی شود، مبادا او شمارا کفاف ندهد. بلکه نزد فروشندگان رفته، برای خود بخردید.»

۱۰ و در چنینی که ایشان بجهت خرید میرفتند، داماد بر سید و آنانی که حاضر بودند، باوی به عروسی داخل شده، در بسته گردید.

۱۱ بعد از آن، با کره های دیگر نیز آمده، گفتند: خداوند برای ما باز کن.»

۱۲ او در جواب گفت: هر آینه به شما میگویم شمارا نمی شناسم.»

۱۳ پس بیدارباشید زیرا که آن روز و ساعت را نمی دانید.

حکایت قطارها

«برای چنانکه مردی عازم سفر شده، غلامان خود را طلبید و اموال خود را بدیشان سپرد، یکی را پنج قطار و دیگری را دو و سومی را یک داد؛ هر یک را بحسب استعدادش. و بیدرنگ متوجه سفر شد. ۱۶ پس آنکه پنج قطار یافته بود، رفته و با آنها تجارت نموده، پنج قطار دیگر سود کرد. ۱۷ و همچنین صاحب دو قطار نیز دو قطار دیگر سود گرفت. ۱۸ اما آنکه یک قطار گرفته بود، رفته زمین را کند و نقد آقای خود را پنهان نمود. بعد از مدت مدیدی، آقای آن غلام آمده، از ایشان حساب خواست. ۲۰ پس آنکه پنج قطار یافته بود، پیش آمده، پنج قطار دیگر آورده، گفت: خداوند پنج قطار به من سپردی، اینک پنج قطار دیگر سود کردم.» ۲۱ آقای او به وی گفت: آفرینای غلام نیک متدین! بر چیزهای اندک امین بودی، تو را بر چیزهای بسیار خواهم گناشت. به شادی خداوند خود داخل شو!

و صاحب دو قطار نیز آمده، گفت: ای آقا دو قطار تسلیم من نمودی، اینک دو قطار دیگر سود یافته‌ام. ۲۲ آقایش وی را گفت: آفرینای غلام نیک متدین! بر چیزهای کم امین بودی، تو را بر چیزهای بسیار می‌گم. در خوشی خداوند خود داخل شو! پس آنکه یک قطار گرفته بود، پیش آمده، گفت: ای آقا چون تو را می‌شناختم که مرد درشت خونی می‌باشی، از جانی که نکشته‌ای میدروی و از جانی که نیشاندنهای جمع میکنی،

پس ترسان شده، رفت و قطار تو را نیز زمین نهم. اینک مال تو موجود است.

۲۶ آقایش در جواب وی گفت: ای غلام شریک‌کاره! دانسته‌ای که از جانی که نکشتم امیدروم و از مکانی که نپاشیدم، جمع میکنم.

۲۷ از همین جهت تو را میبایست تقدیر مرا به صرافان بدی تا وقتی که بیایم مال خود را با سود بیام.

۲۸ الحال آن قطار را از او گرفته، به صاحب ده قطار بدهید.

۲۹ زیرا به هر که دارد داده شود و افزونی یابد و از آنکه ندارد آنچه دارد نیز گرفته شود.

۳۰ و آن غلام بی‌بغیر را در ظلمت خارجی اندازید، جانی که گریه و فشار دندان خواهد بود.

روز داوری

«ما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست، و جمیع امتبار در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدا می‌کند به قسمی که شبان میبشمار از زها جدا می‌کند.

۳۳ و همیشه با بر دست راست و زهارا بر چپ خود قرار دهد.

۳۴ آنگاه پادشاه به اصحاب طرف راست گوید: بنیاد ای برکت یافتگان از پدر من و ملکوتی را که از ابتدای علم‌های شما آماده شده است، به میراث گیرید.

۳۵ زیرا چون گرسنه بودم مرا طعام دادید، تشنه بودم سیرا تم نمودید، غریب بودم مرا اجادادید،

عریان بودم مرا پوشانیدید، مریض بودم عیادت کردید، در حبس بودم دیدن من آمدید.

۳۷ آنگاه عادلان به پاسخ گویند: ای خداوند، کی گرسنه ات دیدم تا طعامت دهیم، یا تشنه ات یافتم تا سیرا بت نمایم،

یا کی تو را غریب یافتیم تا تو را اجاد هم بیا عریان تا بپوشانیم،

و کی تو را مریض یا محبوس یافتیم تا عیادت کنیم؟

پادشاه در جواب ایشان گوید: هر آینه به شما می‌گویم، آنچه به یکی از این برادران کوچکترین من کردید، به من کرد هاید.

«س اصحاب طرف چپ را گوید: ای ملعونان، از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او میپاشده است.

۴۲ زیرا گرسنه بودم مرا خوراکی ندادید، تشنه بودم مرا آب ندادید،

غریب بودم مرا اجادادید، عریان بودم مرا نپوشانیدید، مریض و محبوس بودم عیادت نمودید.

۴۴ پس ایشان نیز به پاسخ گویند: ای خداوند، کی تو را گرسنه یا تشنه یا غریب یا برهنه یا مریض یا محبوس دیده، خدمتت نکردیم؟

آنگاه در جواب ایشان گوید: هر آینه به شما می‌گویم، آنچه به یکی از این کوچکان نکردید، به من نکرد هاید.

۴۶ و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت، اما عادلان در حیات جاودانی.»

توطئه قتل عیسی

(رقس: لوقا ۲۲)

و چون عیسی همه این سخنان را به اتمام رسانید، به شاگردان خود گفت:

«بدانید که بعد از دو روز عید فصح است که پسر انسان تسلیم کرده میشود تا مصلوب گردد.»

آنگاه روسای کهنه و کاتبان و مشایخ قوم در دیوانخانه رئیس کهنه که قیافانام داشت جمع شده،

شورا نمودند تا عیسی را به حبله گرفتار ساخته، به قتل رسانند.

۵ اما گفتند: «ه در وقت عید میباد آشوبی در قوم برپا شود.»

تدهین عیسی با عطر

(رقس: یوحنا ۱۲)

وهنگاهی که عیسی در بیت عنیاد رخانه شمعون ابرص شد، زنی با شیشهای عطر گرانباز زداو آمده، چون بنشست بر سر وی ریخت. ۸ اما شاگردانش چون این را دیدند، غضب نموده، گفتند: «این اسراف شده است؟ زیرا ممکن بود این عطر به قیمت گران فروخته و به فقرا داده شود.» عیسی این را درک کرده، بدیشان گفت: «را بدین زن زحمت میدیدید؟ زیرا کار نیکو به من کرده است. ۱۱ زیرا که فقرا همیشه نزد خود دارید اما مرا همیشه ندادید. ۱۲ و این زن که این عطر را بر بدنم مالید، بجهت دفن من کرده است. ۱۳ هر آینه به شما میگویم هر جایی که در تمام عالم بدین بشارت موعظه کرده شود، کار این زن نیز بجهت یادگاری او مذکور خواهد شد.»

طرح خیانت یهودا

(رقس: لوقا ۱۰)

«نگاهی که از آن دوازه که به یهودای اسخریوطی مسمی بود، ز دروسای کهنه رفته، گفت: «را چند خواهید داد تا او را به شما تسلیم کنم؟» ایشان سی پاره تفره باوی قراردادند. ۱۶ و از آن وقت در صد فرصت شد تا او را بدیشان تسلیم کند.

آماده کردن فصح

(رقس: لوقا ۱۰)

پس در روز اول عید فطیر، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: «جامیخواهی فصح را آماده کنیم تا بخوری؟» گفت: «ه شهر، ز دفلان کس رفته، بدو گوید: استاد میگوید وقت من نزدیک شد و فصح را در خانه تو باشا گردان خود صرف مینمایم.» شاگردان چنانکه عیسی ایشان را امر فرمود کردند و فصح را مهیا ساختند.

شام آخر

(رقس: لوقا ۲۲، یوحنا ۱۳)

چون وقت شام رسید بان دوازه بنشست.

۲۱ و وقتی که ایشان غذا میخورند، او گفت: «راینه به شما میگویم که یکی از شما را تسلیم میکند!»

پس بغایت غمگین شده، هر یک از ایشان به وی سخن آغاز کردند که «داوند آیا من آم؟»

او در جواب گفت: «نکه دست با من در قاب فرورد، همان کس مرا تسلیم نماید!»

هر آینه پسرانسان به همانطور که در پاره او مکتوب است رحلت میکند. لیکن وای بر آن کسی که پسرانسان بدست او تسلیم شود! آن شخص راهی تروی که تولد نیافتی!»

و یهودا که تسلیم کننده وی بود، به جواب گفت: «ای استاد آیا من آم؟» به وی گفت: «و خود گفتی!»

و چون ایشان غذا میخورند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، به شاگردان داد و گفت: «گیرید و بخورید، این است بدن من.»

و پیاله را گرفته، شکر نمود و بدیشان داده، گفت: «مه شما از این بنوشید،

زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری بجهت آموزش گاهان ریخته میشود.

۲۹ اما به شما میگویم که بعد از این آمیوه بودیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود، تازه آشامم.»

پیشگویی مجدد انکار پطرس

(رقس: لوقا ۲۲)

پس تسبیح خواند و به سوی کوه زیتون روانه شدند.

۳۱ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «مه شما امشب در باره من لغزش میخورید چنانکه مکتوب است که شبان را میزنم و گو سفندان گله پراکنده میشوند.

۳۲ لیکن بعد از برخاستم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.»

پطرس در جواب وی گفت: «رگاه همه در باره تو لغزش خوردند، من هرگز نخورم.»

عیسی به وی گفت: «راینه به تو میگویم که در همین شب قبل از بانک زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد!»

پطرس به وی گفت: «رگاه مردنم تا بتولا زم شود، هرگورتورا انکار نکنم!» و سایر شاگردان نیز همچنان گفتند.

باغ جتسیمانی

(رقس: لوقا ۲۲)

آنگاه عیسی با ایشان به موضعی که مسمی به جتسیمانی بود رسیده، به شاگردان خود گفت: «را اینجا بشینید تا من رفته، در آنجا دعا کنم.»

و پطرس و دو پسر زبدي را برداشته، بینهایت غمگین و دردناک شد.

۳۸ پس بدیشان گفت: «فس من از غایت الم مشرف به موت شده است. در اینجا مانده با من بیدار باشید.»

پس قدری پیش رفته، به وی در افتاد دعا کرده، گفت: «ای پدر من، اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد، لیکن نه به خواهمش من، بلکه به اراده او.»

و نزد شاگردان خود آمده، ایشان را در خواب یافت. و به پطرس گفت: «یا همچنین نمی توانستید یک ساعت با من بیدار باشید؟

بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض آزمایش نیفتید! روح راغب است، لیکن جسم ناتوان.»

وبار دیگر گفته، باز دعائموده، گفت: «ای پدر من، اگر ممکن نباشد که این پتاله بدون نوشیدن از من بگذرد، آنچه اراده تو است بشود.»
 و آمده، باز ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود.

۴۴ پس ایشان را ترک کرده، رفت و دفعه سوم به همان کلام دعا کرد.

۴۵ آنگاه نزد شاگردان آمده، بدیشان گفت: «باقی را بخوابید و استراحت کنید. الحال ساعت رسیده است که پسر انسان به دست گاهکاران تسلیم شود.»

۴۶ بر خیزید برویم. اینک تسلیم کننده من نزدیک است!»

دستگیری عیسی
 (رقس:، لوقا:، یوحنا:)

و هنوز سخن می گفت که ناگاه بودا که یکی از آن دوازده بود با جمعی کثیر با شمشیرها و چو با از جانب روستا کهنه و مشایخ قوم آمدند.

۴۸ و تسلیم کننده او بدیشان نشانی داده، گفته بود: «رکزه را بوسه زخم، همان است. او را محکم بگیرید.»

در ساعت نزد عیسی آمده، گفت: «لام یاسیدی!» او او را بوسید.

۵۰ عیسی وی را گفت: «ای رفیق، از بهر چه آمدی؟» آنگاه پیش آمده، دست بر عیسی انداخته، او را گرفتند.

۵۱ و ناگاه یکی از همراهان عیسی دست آورد، شمشیر خود را از غلاف کشیده، بر غلام رئیس کهنه زد و گوشش را از تن جدا کرد.

۵۲ آنگاه عیسی وی را گفت: «شمشیر خود را غلاف کن، زیرا هر که شمشیر گیرد، به شمشیر هلاک گردد.»

۵۳ آیا گمان میبری که نمی توانم الحال از پدر خود در خواست کنم که زیاده از دوازده فوج از ملائکه برای من حاضر سازد؟

لیکن در این صورت کتب چگونه تمام گردد که همچنین میبایست بشود؟»

در آن ساعت، به آن گروه گفت: گو یار دزد بجهت گرفتن من بایتیها و چو با بیرون آمدید! هر روز با شما در هیکل نشسته، تعلیم میدادم و مرا انگرفتید.

۵۶ لیکن این همه شد تا کتب انبیاء تمام شود.» در آن وقت جمیع شاگردان او را وا گذارده، بگریختند.

حاکم که در حضور قیفا
 (رقس:)

و آنانی که عیسی را گرفته بودند، او را نزد قیفا فرستادند که کاتبان و مشایخ جمع بودند، بردند.

۵۸ اما پطرس از دور در عقب او آمده، به خانه رئیس کهنه در آمد و با خدا مان بنشست تا انجام کار را ببیند.

۵۹ پس روستای کهنه و مشایخ و تمامی اهل شورا طلب شهادت دروغ بر عیسی میکردند تا او را بقتل رسانند،

لیکن نیافتند. بانکه چند شاهد دروغ پیش آمدند، هیچ نیافتند. آخر دونه فر آمده،

گفتند: «بن شخص گفت: می توانم هیکل خدا را خراب کنم و در سه روز بنا تمامم.»

پس رئیس کهنه برخاسته، بدو گفت: «بچه جواب نمی دهی؟ چیست که اینهار تو شهادت میدهند؟»

اما عیسی خاموش ماند. تا آنکه رئیس کهنه روی به وی کرده، گفت: «و را به خدای حی قسم میدهم ما را بگویی که تو مسیح پس خدا هستی یا نه؟»

عیسی به وی گفت: «و گفتم: و نیز شمار می گویم بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوت نشسته، برابرهای آسمان می آید!»

در ساعت رئیس کهنه رخت خود را چاک زده، گفت: «فرگفت: دیگر ما را چه حاجت به شم بود است؟ الحال کفرش را شنیدید!

چه مصلحت می بینید؟» ایشان در جواب گفتند: «ستوجب قتل است!»

آنگاه آب دهان پر رویش انداخته، او را طپانچه میزدند و بعضی سیلی زده،

میگفتند: «ای مسیح، به مانیوت کن! کیست که تو را زده است؟»

انکار پطرس
 (رقس:، لوقا:، یوحنا:)

اما پطرس را دیوان بیرون نشسته بود که ناگاه کنیزی نزد وی آمده، گفت: «و هم با عیسی جلیلی بودی!»

او و بروی همه انکار نمود، گفت: «می دانم چه می گویی!»

و چون به دهل نیز بیرون رفت، کنیزی دیگر او را دیده، به حاضرین گفت: «بن شخص نیز از رفقای عیسی نصری است!»

باز قسم خورده، انکار نمود که «بن مرد انمی شناسم.»

بعد از چندی، آنانی که ایستاده بودند پیش آمده، پطرس را گفتند: «بسته تو هم از اینها هستی زیرا که فیجعه تو بر تود لالت مینماید!»

پس آغاز لغن کردن و قسم خوردن نمود که «بن شخص را نمی شناسم.» و در ساعت خروس بانگ زد

آنگاه پطرس سخن عیسی را یاد آورد که گفته بود: قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد.» پس بیرون رفته زار زار بگریست.

محکوم شدن عیسی
 (رقس:، لوقا:)

و چون صبح شد، همه روستای کهنه و مشایخ قوم بر عیسی شورا کردند که او را هلاک سازند.

۲ پس او را بند نهاده، بردند و به پنطیوس پلاطس والی تسلیم نمودند.

خود کشی یهودا

- در آن هنگام، چون یهو آتسلیمکننده او دید که بر او فرود آمدند، پشیمان شده، سی پاره نقره را به روسای کهنه و مشایخ رد کرده، گفت: «ناه کردم که خون بیگاهی را تسلیم نمودم.» گفتند: «ارچه، خود دانی!»
- پس آن نقره را در هیکل انداخته، روانه شد و رفته خود را خفه نمود.
- ۶ اما روسای کهنه نقره را برداشته، گفتند: «نداختن این در بیت المال جایز نیست زیرا خون بها است.»
- پس شورا نموده، به آن مبلغ، مزرعه کوز هرگز را بجهت مقبره غرباء خریدند.
- ۸ از آن جهت، آن مزرعه تا امروز بمقتل الدم مشهور است.
- ۹ آنگاه سختی که به زبان اریمیای نبی گفته شده بود تمام گشت که «ی پاره نقره را برداشتند، بهای آن قیمت کرده شده‌ای که بعضی از بنی اسرائیل برای قیمت گذاردند.
- ۱۰ و آثار اجمعت مزرعه کوز هرگز دادند، چنانکه خداوند به من گفت.»
- در حضور پیلاطوس
(رقس: لوقا، یوحنا)
- اما عیسی در حضور والی ایستاده بود. پس والی از او پرسیده، گفت: «یا تو پادشاه یهود هستی؟» عیسی بدو گفت: «و میگوئی!»
- و چون روسای کهنه و مشایخ از او شکایت میکردند، هیچ جواب نمی داد.
- ۱۳ پس پیلاطس وی را گفت: «می شنوی چقدر بر تو شهادت میدهند؟»
- اما در جواب وی، یک سخن هم نگفت، بقسمی که والی بسیار متعجب شد.
- صدور حکم مصلوب شدن
(رقس: لوقا، یوحنا)
- و در هر عیدی، رسم والی این بود که یک زندانی، هر که را میخواستند، برای جماعت آزاد میکرد.
- ۱۶ و در آن وقت، زندانی مشهور، برابانام داشت.
- ۱۷ پس چون مردم جمع شدند، پیلاطس ایشان را گفت: «هرامیخواهید برای شما آزاد کنم؟ برابای عیسی مشهور به مسیح را؟»
- زیرا که دانست او را از حسد تسلیم کرده بودند.
- چون بر مسند نشستست بود، زش زدا و فرستاده، گفت: «این مرد عادل تو را کاری نباشد، زیرا که امر و زدر خواب در باره او زحمت بسیار بر دم.»
- اما روسای کهنه و مشایخ، قوم را بر این ترغیب نمودند که برابار انجواهند و عیسی را هلاک سازند.
- ۲۱ پس والی بدیشان متوجه شده، گفت: «دامیک از این دو نفر را میخواهید بجهت شمارا کنم؟ گفتند: «ارابا.»
- پیلاطس بدیشان گفت: «س با عیسی مشهور به مسیح چه کنم؟» جمیع گفتند: «صلوب شود!»
- والی گفت: «را؟ چه بدی کرده است؟» ایشان بدیشتتر فریاد زده، گفتند: «صلوب شود!»
- چون پیلاطس دید که نمی تواند در دل که آشوب زیاد میگردد، آب طلبیده، پیش مردم دست خود را شسته گفت: «ن بری هستم از خون این شخص عادل، شما ببینید.»
- تمام قوم در جواب گفتند: «ون او بر ما و فرزندان ما باد!»
- آنگاه برابار برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تا زبانه زده، سپرد تا او را مصلوب کنند.
- استیزای سر بازان رومی
(رقس:)
- آنگاه سپاهیان والی، عیسی را به دیوانخانه برده، تمامی فوج را گردوی فراهم آوردند.
- ۲۸ و او را عریان ساخته، لباس قرمزی بدو پوشانیدند،
- و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند و بی بدست راست او دادند و پیش وی زانو زده، استیزاگان او را می گفتند: «لامای پادشاه یهود!»
- و آب دهان بر وی افکنده، فی را گرفته بر سرش میزدند.
- ۳۱ و بعد از آنکه او را استیزا کرده بودند، آن لباس را از وی کنده، جامه خودش را پوشانیدند و او را بجهت مصلوب نمودن بیرون بردند.
- درواه جلجتا
(رقس: لوقا، یوحنا)
- و چون بیرون میرفتند، شخصی قیروانی شمعون نام را یافته، او را بجهت بردن صلیب مجبور کردند.
- ۳۳ و چون به موضعی که به جلجتا یعنی کاسه سر مسمی بود رسیدند،
- سر که مزوج به مر بجهت نوشیدن بدو دادند. اما چون چشید، نخواست که بنوشد.
- مصلوب شدن عیسی
(رقس: لوقا، یوحنا)
- پس او را مصلوب نموده، رخت او را تقسیم نمودند و بر آثاره انداختند تا آنچه به زبان نبی گفته شده بود تمام شود که «خت مراد میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند.»
- و در آنجا به نگهبانی او نشستند.
- ۳۷ و تقصیر نامه او را نوشته، بالای سرش آویختند که «بن است عیسی، پادشاه یهود!»
- آنگاه دو دزد یکی بردست راست و دیگری بر چپش با وی مصلوب شدند.

۳۹ وراهگداران سرهای خود را جنبانیده، کفر گویان میگفتند: «ی کسبیکه هیکل را خراب میکنی و در سه روز آن را میسازی، خود را نجات ده. اگر پسر خدا هستی، از صلیب فرود بیا!» همچنین زبورو ساسی کهنه با کاتبان و مشایخ استهزا کان میگفتند: «یگران را نجات داد، اما منی تواند خود را برهاند. اگر پادشاه اسرائیل است، اکنون از صلیب فرود آید تا بدو ایمان آوریم! برخدا توکل نمود، اکنون او را نجات دهد، اگر بدو رغبت دارد زیرا گفت پسر خدا هستم!» و همچنین آن دو دزد نیز که با وی مصلوب بودند، او را دشنام میدادند.

جان سپردن عیسی
(رقس:، لوقا،، یوحنا.)

و از ساعت ششم تا ساعت نهم، تاریکی تمام زمین را فرو گرفت.

۴۶ و نزدیک به ساعت نهم، عیسی به آواز بلند صدازده گفت: «بلی ایلی لما سبقتی.» یعنی الهی مرا چرا ترک کردی.

۴۷ اما بعضی از حاضرین چون این را شنیدند، گفتند که او الیاس را میخواند.

۴۸ در ساعت یکی از آن میان دیده، اسفنجی را گرفت و آن را پر از سرکه کرده، بر سر فی گذارد و زودا داشت تا بنوشد.

۴۹ و دیگران گفتند: «گذار تا ببینیم که آیا الیاس میآید او را برهاند.»

عیسی باز به آواز بلند صیحه زده، روح را تسلیم نمود.

۵۱ که ناگاه پرده هیکل از سر تا پادویار شد و زمین متزلزل و سنگها شکافته گردید،

و قبرها گشاده شد و بسیاری از پدنه‌های مقدسین که آرا میده بودند بر خاستند،

و بعد از برخاستن وی، از قور بر آمده، به شهر مقدس رفتند و بر بسیاری ظاهر شدند.

اما یوزیاشی و ورقایش که عیسی را نگهبانی میکردند، چون زلزله و این وقایع را دیدند، یز نهایت ترسان شده، گفتند: «ی الواقع این شخص پسر خدا بود.»

و در آنجا زنان بسیاری که از جلیل در عقب عیسی آمده بودند تا او را خدمت کنند، از دور نظاره میکردند،

که از آن جمله، مریم مجدلیه بود و مریم مادر یعقوب و یوشا و مادر پسران زبیدی.

تدفین عیسی
(رقس:، لوقا،، یوحنا.)

اما چون وقت عصر رسید، شخصی دو تلمند از اهل راه، یوسف نام که او نیز از شاگردان عیسی بود آمد،

و نزد پیلطس رفته، جسد عیسی را خواست. آنگاه پیلطس فرمان داد که داده شود.

۵۹ پس یوسف جسد را برداشته، آن را در گان باک پیچیده،

او را در قبری نو که برای خود از سنگ تراشیده بود، گذارد و سنگی بزرگ بر سر آن غلطانیده، برفت.

۶۱ و مریم مجدلیه و مریم دیگر در آنجا، در مقابل قبر نشسته بودند.

محافظین بر سر قبر

و در فردای آن روز که بعد از روز تپیه بود و روسای کهنه و فرسیان نزد پیلطس جمع شده،

گفتند: «ی آقا ما را باد است که آن گمراه کننده و قتی که زنده بود گفت: بعد از سه روز برمی خیزم.»

۶۴ پس بفرما قبر را تا سه روز نگهبانی کنند مبادا شاگردانش در شب آمده، او را بزدند و به مردم گویند که از مردگان برخاسته است و گمراهی آخر،

از اول بدتر شود.»

پیلطس بدیشان فرمود: «ما کشیکچیان داریم. بروید چنانکه دانید، محافظت کنید.»

پس رفتند و سنگ را محتموم ساخته، قبر را با کشیکچیان محافظت نمودند.

قیام عیسی مسیح

(رقس:، لوقا،، یوحنا.)

و بعد از سبت، هنگام فجر، روز اول هفته، مریم مجدلیه و مریم دیگر بجهت دیدن قبر آمدند.

۲ که ناگاه زلزلهای عظیم حادث شد از آترو که فرشته خداوند از آسمان نزول کرده، آمد و سنگ را از در قبر غلطانیده، بر آن بنشست.

۳ و صورت او مثل برق و لباسش چون برف سفید بود.

۴ و از ترس او کشیکچیان به لرزه در آمده، مثل مرده گردیدند.

۵ اما فرشته به زنان متوجه شده، گفت: شمارتان مباشد!

در اینجا نیست زیرا چنانکه گفته بود برخاسته است. بیاید جایی که خداوند خفته بود ملاحظه کنید،

و به زودی رفته شما گردانش را خبر دهید که از مردگان برخاسته است. اینک پیش از شما به جلیل میروید. در آنجا او را خواهید دید. اینک شمارا

گفتم.»

عیسی بر زنان ظاهر میشود

پس، از قبر با ترس و خوشی عظیم به زودی روانه شده، رفتند تا شاگردان او را اطلاع دهند.

۹ ودر هنگامی که بجهت اخبار شاگردان او می‌رفتند، ناگاه عیسی بدیشان برخورد، گفت: «لام بر شما باد!» پس پیش آمده، به قدمهای او چسبیده، او را پرستش کردند.

۱۰ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «ترسید! رفته، برادرانم را بگویند که به جلیل بروند که در آنجا مرا خواهند دید.»
ر شوه به محافظین

و چون ایشان می‌رفتند، ناگاه بعضی از کشیک‌چیان به شهر شده، روسای کهنه را از همه این وقایع مطلع ساختند.
۱۲ ایشان با مشایخ جمع شده، شورا نمودند و نقره بسیار به سپاهیان داده،

گفتند: «گویید که شبانگاه شاگردانش آمده، وقتی که مادر خواب بودیم او را زدیدند.

۱۴ و هرگاه این سخن گوش زد و الی شود، همانا ما او را بر گردانیم و شمارا مطمئن سازیم.»

ایشان پول را گرفته، چنانکه تعلم یافتند کردند و این سخن تا امر وز در میان یهود منتشر است.

ماموریت بزرگ

(رقس:)

اما یازده رسول به جلیل، بر کوهی که عیسی ایشان را نشان داده بود رفتند.

۱۷ و چون او را دیدند، پرستش نمودند. لیکن بعضی شک کردند.

۱۸ پس عیسی بدیشان آمده، بدیشان خطاب کرده، گفت: «ما می قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است.

۱۹ پس رفته، همه امتها را سازید و ایشان را به اسم اب و این و روح القدس تعمیم دهید.

۲۰ و ایشان را تعلم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند. و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما میباشم.» آمین.

انجیل مرقس

یحیی تعمید دهنده راه را برای عیسی آماده میکند
(تی:، لوقا:)

ابتدا انجیل عیسی مسیح پسر خدا.

چنانکه در اشعیاچی مکتوب است، «یک رسول خود را پیش روی تو میفرستم تا راه تو را پیش تو مهیا سازد.

۳ صدای ندا کنندهای در بیابان که راه خداوند را مهیا سازد و طرق او را راست نماید.»

یحیی تعمید دهنده در بیابان ظاهر شد و بجهت آموزش نگاهان به تعمید تو به موعظه مینمود.

۵ و تمامی مرزویوم بود و به و جمع سکنه اورشلم زدوی بیرون شدند و به نگاهان خود معترف گردیده، در روز و درون از او تعمیدی یافتند.

۶ و یحیی را لباس از پشم شتر و کمر بند چرمی بر کمر میبند و خوراکی از مایه و عسل بری.

۷ و موعظه میکرد و میگفت که «عذار من کسی توانا تر از من میآید که لایق آن نیستم که خم شده، دوال نعلین او را باز کنم.

۸ من شمارا به آب تعمید دادم. لیکن او شمارا به روح القدس تعمید خواهد داد.»

یحیی عیسی را تعمید میدهد

(تی:، لوقا:)

و واقع شد در آن ایام که عیسی از ناصره جلیل آمده در اردن از یحیی تعمید یافت.

۱۰ و چون از آب برآمد، در ساعت آسمان را شکافته دید و روح را که مانند کبوتری بر وی نازل میشود.

۱۱ و آوازی از آسمان در رسید که «پسر حبیب من هستی که از تو خوشنودم.»

تجر به عیسی در بیابان

(تی:، لوقا:)

پس بید رنگ روح وی را به بیابان میرسد.

۱۳ و مدت چهل روز در صحرا بود و شیطان او را تجر به میکرد و با وحوش بسر میبرد و فرشتگان او را پرستاری مینمودند.

موعظه عیسی در جلیل

(تی:، لوقا:، یوحنا:)

و بعد از گرفتاری یحیی، عیسی به جلیل آمده، به بشارت ملکوت خدا موعظه کرده،

می گفت: «قت تمام شد و ملکوت خدا نزدیک است. پس تو به کنیدی و به انجیل ایمان بیاورید.»

چهار ماهیگیر عیسی را پیروی میکنند

(تی:)

و چون به نگاره در بای جلیل میگشت، شمعون و برادرش اندریاس را دید که دای در دریا میاندازند زیرا که صیاد بودند.

۱۷ عیسی ایشان را گفت: «ز عقب من آید که شمارا صیاد مردم گردانم.»

بیتامل دامهای خود را گذارده، از پی او روانه شدند.

۱۹ و از آنجا قاری پیشتر رفته، یعقوب بن زبدي و برادرش یوحنا را دید که در کشتی دامهای خود را اصلاح میکنند.

۲۰ در حال ایشان را دعوت نمود. پس پدر خود زبدي را با هم دوران در کشتی گذارده، از عقب وی روانه شدند.

عیسی با اقتدار بسیار تعلیم میدهد

(وقا:)

و چون وارد کفرناحوم شدند، بیتامل در روز سبت به کنیسه در آمده، به تعلیم دادن شروع کرد،

به قسمی که از تعلیم وی حیران شدند، زیرا که ایشان را مقتدرانه تعلیم میدادند مانند کاتبان.

و در کنیسه ایشان شخصی بود که روح پلید داشت. ناگاه صیحه زده،

گفت: «ای عیسی ناصری ما را با تو چه کار است؟ آیا برای هلاک کردن ما آمدی؟ تو را میشناسم کیستی، ای قدوس خدا!»

عیسی به وی نهیب داده، گفت: «اموش شو و از او در آی!»

در ساعت آن روح خبیث او را مصرع نمود و به او از بلند صدازده، از او بیرون آمد.

۲۷ و همه متعجب شدند، بحدی که از همدیگر سوال کرده، گفتند: «بن چیست و این چه تعلیم تازه است که ارواح پلید را نیز با قدرت امر میکند و اطاعتش

مینمایند؟»

و اسم او فور در تمامی مرزویوم جلیل شهرت یافت.

شفای مادر زین بطرس و بسیاری دیگر

(تی:، لوقا:)

و از کنیسه بیرون آمده، فور با یعقوب و یوحنا به خانه شمعون و اندریاس درآمدند.

۳۰ و مادر زین شمعون تب کرده، خوابیده بود. در ساعت وی را از حالت او خبر دادند.

۳۱ پس نزدیک شده، دست او را گرفته، برخیزانیدش که همان وقت تب از او زایل شد و به خدمت گذاری ایشان مشغول گشت.

شامگاه چون آفتاب به مغرب شد، جمیع مریشان و مجانین را پیش او آوردند.

۳۳ و تمام شهر در خانه ازدحام نمودند.

۳۴ و بسا کسانی را که به انواع امراض مبتلا بودند، شفا داد و دیوهای بسیاری بیرون کرده، نگذارد که دیوها حرف زبند زیرا که او را شناختند.
موعظه عیسی در سراسر جلیل
(تی:؛ لوقا:)

بامدادان قبل از صبح برخاسته، بیرون رفت و به ویرانه‌های رسیده، در آنجا به دعا مشغول شد.

۳۶ و شمعون و رفقایش در پی او شتافتند.

۳۷ چون او را دریافتند، گفتند: «مه‌تو را می‌طلبند.»

پدیشان گفت: «دهات مجاور هم برویم تا در آنجا نیز موعظه کنیم؛ زیرا که بجهت این کار بیرون آمدیم.»
پس در تمام جلیل در کاپس ایشان وعظ مینمود و دیوها را اخراج میکرد.

شفای یک جذای

(تی:؛ لوقا:)

و ابروی پدش وی آمده، استدعا کرد و زانو زده، بدو گفت: «گر بخواهی، میتوانی مرا طاهر سازی!»
عیسی ترحم نموده، دست خود را دراز کرد و او را لمس نموده، گفت: «بخوایم. طاهر شو!»

و چون سخن گفت، فی الفور برص از او زایل شده، پاک گشت.

۴۳ و او را قدغن کرد و فوراً مرخص فرموده،

گفت: «نهار کسی را خبر نمده، بلکه رفته خود را به کاهن بنا و آنچه موسی فرموده، بجهت تطهیر خود بگذران تا برای ایشان شهادتی بشود.»

لیکن او بیرون رفته، به موعظه نمودن و شهرت دادن این امر شروع کرد، بقسمی که بعد از آن او نتوانست آشکارا به شهر درآید بلکه در ویرانه‌های بیرون بسر
میرد و مردم از همه اطراف نزد وی می‌آمدند.

شفای مرد فلج

(تی:؛ لوقا:)

و بعد از چندی، باز وارد کفرناحوم شده، چون شهرت یافت که در خانه است،

بنی درنگ جمعی از دعوت نمودند بقسمی که بیرون در نیز گنجایش نداشت و برای ایشان کلام رایان میکرد.

۳ که ناگاه بعضی نزد وی آمده مفلوجی را به دست چهار نفر برداشته، آوردند.

۴ و چون به سبب جمعیت نتوانستند نزد او برسند، طاق جانی را که او بود باز کرده و شکافته، تختی را که مفلوج بر آن خوابیده بود، به زیر هشتند.

۵ عیسی چون ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت: «ای فرزند، گاهان تو آمرزیده شد.»

لیکن بعضی از کاتبان که در آنجا نشسته بودند، در دل خود متفکر نمودند

که «این شخص چنین کفر میگوید؟ غیر از خدای واحد، کیست که بتواند گاهان را بپامزد؟»

در ساعت عیسی در روح خود دارا ک نموده که با خود چنین فکر میکنند، پدیشان گفت: «زیر چه این خیالات را به خاطر خود راه میدهید؟

کدام سهل تراست؟ مفلوج را گفتن گاهان تو آمرزیده شد؟ یا گفتن بر خیز و بستر خود را برداشته بخرام؟

لیکن تا بدانید که بسرا انسان را استطاعت آمرزیدن گاهان بر وی زمین هست... مفلوج را گفت:

«و را میگویم بر خیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود برو!»

او برخاست و بیتالم بستر خود را برداشته، پدش روی همه روانه شد بطوری که همه حیران شده، خدا را تعجب نموده، گفتند: «فل این امر هرگز ندیده بودیم!»

ضیافت در خانه متی

(تی:؛ لوقا:)

و باز به نگاره در یافت و تمام آن گروه زدا آمدند و ایشان را تعلم میداد.

۱۴ و هنگامی که میرفت لاوی ابن خلفی را بر باجگاه نشسته دید. بدو گفت: «ز عقب من بیا» پس برخاسته، در عقب وی شتافت.

۱۵ و وقتی که او در خانه وی نشسته بود، بسیاری از باجگیران و نگاهکاران با عیسی و شاگردانش نشستند زیرا بسیار بودند و پیروی او میکردند.

۱۶ و چون کاتبان و فریسیان او را دیدند که با باجگیران و نگاهکاران میخورد، به شاگردان او گفتند: «را با باجگیران و نگاهکاران اکل و شرب مینماید؟»
عیسی چون این را شنید، پدیشان گفت: «در ستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مرضیان. و من نیامدم تا عادلان را بلکه تا نگاهکاران را به تو به دعوت
کنم.»

سوال هر بران مذهبی درباره روزه

(تی:؛ لوقا:)

و شاگردان یحیی و فریسیان روزه میداشتند. پس آمده، بدو گفتند: «ون است که شاگردان یحیی و فریسیان روزه میدارند و شاگردان تو روزه نمی
دارند؟»

عیسی پدیشان گفت: «با همکن است بسران خانه عروسی ما دای که داماد با ایشان است روزه بدارند؟ زمانی که داماد را با خود دارند، نمی توانند روزه دارند.

۲۰ لیکن ایای می‌آید که داماد از ایشان گرفته شود. در آن ایام روزه خواهند داشت.

۲۱ و هیچکس بر جامه کهنه، پارهای از پارچه نو وصله نمی کند، و الا آن وصله نواز آن کهنه جدای گردد و دردی بدتر میشود.

۲۲ و کسی شراب نورا در مشکهای کهنه نمی ریزد و گرنه آن شراب نومشکها را بدر و شراب ریخته، مشکها تلف میگردد. بلکه شراب نورا در مشکهای نو پایا در ریخته»

شاگردان در روز سبت گندم میچینند

(تی:، لوقا)

و چنان افتاد که روز سبتی از میان مزرعهها میگذشت و شاگردانش هنگامی که میرفتند، به چیدن خوشهها شروع کردند.

۲۴ فریسیان بدو گفتند: «یک چرا در روز سبت مرتکب عملی میباشند که روا نیست؟»

او بدیشان گفت: «گر هرگز نتوانده اید که داود چه کرد چون او ورقفایش محتاج و گرسنه بودند؟

چگونه در ایام بیتار رئیس کهنه به خانه خدا درآمده، نان تقدّمه را خورد که خوردن آن جزیه کاهنان روا نیست و به رفقای خود نیز داد؟»
و بدیشان گفت: «بت بجهت انسان مقرر شده نه انسان برای سبت.

۲۸ بنابراین پسر انسان مالک سبت نیز هست.»

شغای دست بچار

(تی:، لوقا)

ویاز به کنیسه درآمده، در آنجا مرد دست خشکی بود.

۲ و مراقب وی بودند که شاید او را در سبت شفا دهد تا مدعی او گردند.

۳ پس بدان مرد دست خشک گفت: «میان بایست!»

و بدیشان گفت: «با در روز سبت کدام چیز است؟» بیکو پیکردن بادی؟ جان رانجات دادن باهلاک کردن؟ «ایشان خاموش ماندند.

۵ پس چشمشان خود را بر ایشان با غضب گردانیده، زیرا که از سنگدلی ایشان محزون بود، به آن مرد گفت: «ست خود را دراز کن!» پس دراز کرده، دستش صحیح گشت.

۶ در ساعت فریسیان بیرون رفته، با هر ویرویان در باره او شورا نمودند که چطور او را هلاک کنند.

جماعت بزرگی بدنبال عیسی میروند

(تی:)

و عیسی باشا گردانش به سوی دریآمد و گروهی بسیار از جلیل به عقب او روانه شدند،

و از یهودیه و از اورشلیم و ادومیه و آن طرف اردن و از حوالی صور و صیدون نیز جمعی کثیر، چون اعمال او را شنیدند، نزد وی آمدند.

۹ و به شاگردان خود فرمود تا زور قی بهسبب جمعیت، بجهت اونگاه دارند تا بروی ازدحام ننمایند،

زیرا که بسیاری را صحت میداد، بقسمی که هر که صاحب دردی بود بر او هجوم میآورد تا او را لمس نماید.

۱۱ و ارواح بیلید چون او را دیدند، پیش او بروی در افتادند و فریاد میخواستند که «پسر خدا هستی.»

و ایشان راه تائکید بسیار فرمود که او را شهرت ندهند.

انتخاب دوازده حواری

(وقا)

پس بر فراز کوهی برآمده، هر که را خواست، به نزد خود طلبید و ایشان نزد او آمدند.

۱۴ و دوازده نفر را مقرر فرمود تا همراه او باشند و تا ایشان را بجهت و عظمت نمودن بفرستد،

و ایشان را قدرت باشد که مریضان را شفا دهند و دیوها را بیرون کنند.

۱۶ و شمعون را بطرس نام نهاد.

۱۷ و یعقوب پسر زبدي و یوحنا برادر یعقوب، این هر دو را بواجر جس یعنی پسران عد نام گذارد.

۱۸ و اندریاس و فیلیپس و برتولما و متی و توما و یعقوب بن حلفی و تدی و شمعون قانونی،

و یهوای اخیریوطی که او را تسلیم کرد.

تهمت رهبران مذهبی

(تی:)

و چون به خانه در آمدند، با جمعی فراهم آمدند بطوری که ایشان فرصت نان خوردن هم نکرده.

۲۱ و خوشیشان او چون شنیدند، بیرون آمدند تا او را بر دارند زیرا گفتند چخود شده است.

۲۲ و کاتبانی که از اورشلیم آمده بودند، گفتند که بعضی بول دارد و به باری رئیس دیوها، دیوها را اخراج میکند.

۲۳ پس ایشان را پیش طلبیده، مثلها زده، بدیشان گفت: «طور میتواند شیطان، شیطان را بیرون کند؟

و اگر مملکتی بر خلاف خود منقسم شود، آن مملکت نتواند پایدار یماند.

۲۵ و هرگاه خانهای به ضد خویش منقسم شد، آن خانه نمی تواند استقامت داشته باشد.

۲۶ و اگر شیطان بانفس خود مقاومت نماید و منقسم شود، او نمی تواند قائم ماند بلکه هلاک میگردد.

۲۷ و هیچکس نمی تواند به خانه مرد زور آورد درآمده، اسباب او را غارت نماید، جز آنکه اول آن زور آور را ببندد و بعد از آن خانه او را تاراج میکند.

۲۸ هر آینه به شما میگویم که همه گاهان از بنی آدم آرزیده میشود و هر قسم کفر که گفته باشند،

لیکن هر که بر و حال تقدس کفر گوید، تا به ابد آرزیده نشود بلکه مستحق عذاب جاودانی بود.»

زیرا که میگفتند روحی یلید دارد.

عیسی خانواده حقیقی خود را معرفی میکند
(تی: لوقا)

پس برادران و مادر او آمدند و بیرون ایستاده، فرستادند تا او را طلب کنند.

۲۲ آنگاه جماعت گرداوشسته بودند و وی گفتند: «ینک مادرت و برادرانت بیرون تو را میطلبند.»
در جواب ایشان گفت: «یست مادر من و برادرانم کیانند؟»

پس برآنی که گرد وی نشسته بودند، نظر افکنده، گفت: «ینانند مادر و برادرانم،
زیرا هر که اراده خدا را بهجا آورد همان برادر و خواهر و مادر من باشد.»

مثل چهارنوع زمین

(تی: لوقا)

ویاز به کاره در یاه تعلیم دادن شروع کرد و جمعی کثیر زد او جمع شدند بطوری که به کشتی سوار شده، بر دریا قرار گرفت و تمامی آن جماعت بر ساحل دریا حاضر بودند.

۲ پس ایشان راه مثلها چیزهای بسیار میآموخت و در تعلیم خود بدیشان گفت:

«و ش گیرید! ینک برزگری بجهت تخم پاشی بیرون رفت.

۴ و چون تخم میاشید، قدری بر راه ریخته شده، مرغان هوا آمده آنها را برچیدند.

۵ و بارهای بر سنگلاخ باشیده شد، در جایی که خاک بسیار نبود. پس چون که زمین عمق نداشت به زودی رویید،
و چون آفتاب برآمد، سوخته شد و از آن رو که ریشه نداشت خشکید.

۷ و قدری در میان خارها ریخته شد و خارها نمو کرده، آن را خفه نمود که ثمری نیاورد.

۸ و مابقی در زمین نیکو افتاد و حاصل پیدا نمود که روید و نمو کرد و بار آورد، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد.»
پس گفت: «ر که گوش شنو ادر د، بشنود!»

تشریح حکایت چهارنوع زمین

(تی: لوقا)

و چون به خلوت شد، رفقای او با آن دوازه شرح این مثل را از او پرسیدند.

۱۱ به ایشان گفت: «ه شما دانستن سر ملکوت خدا عطا شده، اما به آتانی که بیروند، همه چیزیه مثلها می شود،

تا نگران شده بنگردند و نبینند و شنو ا شده بشنوند و نفهمند، مبادا باز گشت کرده گاهان ایشان آمرزیده شود.»

و بدیشان گفت: «با این مثل را نفهمید هاید؟ پس چگونه سایر مثلها را خواهید فهمید؟

برزگر کلام را میکار د.

۱۵ و اینانند به کاره راه، جایی که کلام کاشته میشود، و چون شنیدند فور شیطان آمده کلام کاشته شده در قلوب ایشان را میبراید.

۱۶ و ایض کاشته شده در سنگلاخ، کسانی میباشند که چون کلام را بشنوند، در حال آن راه خوشی قبول کنند،

ولکن ریشههای درخوندانند بلکه فانی میباشند، و چون صدهای یا زحمتی، بسبب کلام روی دهد در ساعت لغزش میخورند.

۱۸ و کاشته شده در خارها آتانی میباشند که چون کلام را شنوند،

اندیشههای دنیوی و غرور و دولت و هوس چیزهای دیگر داخل شده، کلام را خفه میکنند و بیشر میگرد د.

۲۰ و کاشته شده در زمین نیکو آتاند که چون کلام را شنوند آن را می پذیرند و ثمر میآورند، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد.»

پس بدیشان گفت: «یا چراغ را میآوردن تا زیر پیمانهای با تختی و نه بر چراغان گذارند؟

زیرا که چیزی پنهان نیست که آشکارا نگردد و هیچ چیز مخفی نشود، مگر تا به ظهور آید.

۲۳ هر که گوش شنو ادر د بشنود.»

و بدیشان گفت: «احذر باشید که چه میشنوی د، زیرا بهر میزانی که وزن کنید به شما پیوده شود، بلکه از برای شما که میشنوی د افزون خواهد گشت.

۲۵ زیرا هر که دار بدو داده شود و از هر که ندارد آنچه نیز دار گرفته خواهد شد.»

مثل رشد پذیر

و گفت: «چنین ملکوت خدا مانند کسی است که تخم بر زمین بپاشاند،

و شب و روز و بخوابد و برخیزد و تخم بر وی دو نمو کند. چگونه؟ او نداند.

۲۸ زیرا که زمین به ذات خود ثمر میآورد، اول علف، بعد شوشه، پس از آن دانه کامل درخوشه.

۲۹ و چون ثمر رسید، فور داس را بکار میرد زیرا که وقت حصاد رسیده است.»

مثل دانه خردل

(تی:)

و گفت: «ه چه چیز ملکوت خدا را تشبیه کنیم و برای آن چه مثل برنیم؟

مثل دانه خردلی است که وقتی که آن را بر زمین کارند، کوچکترین تخمهای زمینی باشد.

۳۲ لیکن چون کاشته شد، میروید و بزرگتر از جمع بقول میگردد و شاخه های بزرگ میآورد، چنانکه مرغان هوا زیر سایه اش میتوانند آشیانه گیرند.»
و به مثلها بسیار مانند این بقدری که استطاعت شنیدن داشتند، کلام را بدیشان بیان میکرد،
و بدون مثل بدیشان سخن نگفت. لیکن در خلوت، تمام معانی را برای شاگردان خود شرح مینمود.

آرام کردن طوفان دریا

(تی: لوقا ۸)

و در همان روز وقت شام، بدیشان گفت: «ه گاره دیگر عبور کنیم.»

پس چون آن گروه را رخصت دادند، او را همانطوری که در کشتی بودند چندان زورق دیگر نیز همراه او بود.
۳۷ که ناگاه طوفانی عظیم از باد پدید آمد و امواج بر کشتی میخورد بقتسی که بر می گشت.

۳۸ و او در موخر کشتی بر بالشی خفته بود. پس او را بیدار کرده گفتند: «ی استاد، آیاتورا با کی نیست که هلاک شویم؟»

در ساعت او برخاسته، با درانهب داد و به دریا گفت: «اکن شو و خاموش باش!» که با داساکن شده، آرامی کامل پدید آمد.

۴۰ و ایشان را گفت: «زهر چه چنین ترسانید و چون است که ایمان ندارید؟»

پس بینهایت ترسان شده، به یکدیگر گفتند: «ین کیست که باد و دریا هم او را اطاعت میکنند؟»

اخراج ارواح ناپاک

(تی: لوقا ۹)

پس به آن گاره در یاتا بهسر زمین جدریان آمدند.

۲ و چون از کشتی بیرون آمد، فی الفور شخصی که روحی پلید داشت از قبور بیرون شده، بدو برخورد.

۳ که در قبور ساکن میبود و هیچکس به زنجیر هاهم نمی توانست او را بند نماید،

زیرا که بارها او را به کندها و زنجیرها بسته بودند و زنجیرها را گسیخته و کندها را شکسته بود و احدی نمی توانست او را رام نماید،

و پیوسته شب و روز در کوهها و قبرها فریاد میزد و خود را به سنگها محجروح میساخت.

۶ چون عیسی را از دور دید، دوان دوان آمده، او را بچیده کرد،

و به او از بلند صیحه زده، گفت: «ی عیسی، پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ تورا به خدا قسم میدهم که مرا معذب نسازی.»

زیرا بدو گفته بود: «ی روح پلید از این شخص بیرون بیا!»

پس او از پرسید: «سم تو چیست؟» «هوی گفت: «ام من لجنون است زیرا که بسیاریم.»

پس بدو التماس بسیار نمود که ایشان را از آن سرزمین بیرون نکنند.

۱۱ و در حوالی آن کوهها، گله گراز بسیاری میچرید.

۱۲ و همه دیوها از وی خواهش نمودند، گفتند: «ارابه گرازها بفرست تا در آنها داخل شویم.»

فور عیسی ایشان را اجازت داد. پس آن ارواح خبیث بیرون شده، به گرازان داخل گشتند و آن گله از بلندی به دریا جست و قریب بدو هزار بودند که در آب خفته شدند.

۱۴ و خوک بانان فرار کرده، در شهر و مزرعهها خبر میدادند و مردم بجهت دیدن آن ماجرا بیرون شتافتند.

۱۵ و چون نزد عیسی رسیده، آن دیوانه را که لجنون داشته بود دیدند که نشست و لباس پوشیده و عاقل گشته است، بترسیدند.

۱۶ و آتانی که دیده بودند، سرگذشت دیوانه و گرازان را بدیشان بازگفتند.

۱۷ پس شروع به التماس نمودند که از حدود ایشان روانه شود.

۱۸ و چون به کشتی سوار شد، آنکه دیوانه بود از وی استدعا نمود که با وی باشد.

۱۹ اما عیسی وی را اجازت نداد بلکه بدو گفت: «ه خانه نزد خویشان خود برو و ایشان را خبر ده از آنچه خداوند با تو کرده است و چگونه به تو رحم نموده است.»

پس روانه شده، در دیکپولس به آنچه عیسی با وی کرده، موعظه کردن آغاز نمود که همه مردم متعجب شدند.

زنده کردن دختر یارس

(تی: لوقا ۹)

و چون عیسی بانه آنطرف، در کشتی عبور نمود، مردم بسیار بر وی جمع گشتند و برگاره دریا بود.

۲۲ که ناگاه یکی از روسای کنیسه، یاریس نام آمد و چون او را بدید بر پایش افتاده،

بدو التماس بسیار نموده، گفت: «فن دخترک من به آخر رسیده. بیا و بر او دست گذار تا شفایافته، زیست کند.»

پس با او روانه شده، خلق بسیاری نیز از وی افتاده، بروی از دحام مینمودند.

۲۵ آنگاه زنی که مدت دوازده سال به استحضه مبتلا میبود،

و زحمت بسیار از اطبای متعدد دیده و آنچه داشت صرف نموده، فایدهای نیافت بلکه بدتر میشد،

چون خبر عیسی را شنید، میان آن گروه از عقب وی آمده ردای او را لمس نمود،

زیرا گفته بود: «گر لباس وی را هم لمس کنم، هر آینه شفایابم.»

در ساعت چشمه خون او خشک شده، در تن خود فهمید که از آن بلا صحت یافته است.

فی الفور عیسی از خود دانست که قوتی از او صادر گشته. پس در آن جماعت روی برگردانیده، گفت: «بست که لباس مرا مس نمود؟» شاگردانش بدو گفتند: «بیخی که مردم بر تو از دام مینمایند! و میگوئی کیست که مرا مس نمود؟!»

پس به اطراف خود مینگریست تا آن زن را که این کار کرده، ببیند.

۳۳ آن زن چون دانست که به وی چه واقع شده، ترسان و لرزان آمد و نزد او به روی در افتاده، حقیقت امر را با تمام به وی بازگفت.

۳۴ او وی را گفت: «ی دختر، امانت تو را شفا داده است. به سلامتی برو و از بلای خویش رستگار باش.»

او هنوز سخن میگفت که بعضی از خانه رئیس کنیسه آمده، گفتند: «ختر فوت شده، دیگر برای چه استاد را زحمت میدهی؟» عیسی چون سخنی را که گفته بودند شنید، در ساعت به رئیس کنیسه گفت: «ترس ایمان آورویس!»

و جزیطرس و یعقوب و یوحنا برادر یعقوب، هیچکس را اجازت نداد که از عقب او بیایند.

۳۸ پس چون به خانه رئیس کنیسه رسیدند، جمعی شوریده دید که گریه و نوحه بسیار مینمودند.

۳۹ پس داخل شده، بدیشان گفت: «راغبان گریه میکنید؟ دختر نمرد بلکه در خواب است.»

ایشان بروی سفره بگردیدند لیکن او همه را بیرون کرده، پدر و مادر دختر را با رفیقان خویش برداشته، بهجایی که دختر خوابیده بود، داخل شد. ۴۱ پس دست دختر را گرفته به وی گفت: «لیتا قومی»، که معنی آن این است: «ی دختر، تو را مگویم برخیز.»

در ساعت دختر برخاسته، خرامید زیرا که دوازده ساله بود. ایشان بینهایت متعجب شدند.

۴۳ پس ایشان را به تاکید بسیار فرمود: «می ازین امر مطلع نشود»، و گفت تا خوراکی بدو دهند.

بی ایمانی مردم ناصره

(تی):

پس از آنجا روانه شده، به وطن خویش آمد و شاگردانش از عقب او آمدند.

۲ چون روز سبت رسید، در کنیسه تعلیم دادن آغاز نمود و بسیاری چون شنیدند، حیران شده گفتند: «ز کجا بدین شخص این چیزها رسیده و این چه حکمت

است که به او عطا شده است که چنین معجزات از دست او صادر میگردد؟

مگر این نیست نجار پسر مریم و برادر یعقوب و یوشا و یهودا و شمعون؟ و خواهران او اینچنان زمامی باشند؟» و از او لغزش خوردند.

۴ عیسی ایشان را گفت: «بی یحمت نباشد جز در وطن خود و میان خویشان و در خانه خود.

۵ و در آنجا هیچ معجزه‌های نتوانست نمود جز اینکه دستهای خود را بر چند مریم نهاده، ایشان را شفا داد.

۶ و از بیایمانی ایشان متعجب شده، در دهات آن حوالی گشته، تعلیم همی داد.

اعزام دوازده شاگرد

(تی): لوقا

پس آن دوازده را پیش خوانده، شروع کرد به فرستادن ایشان جفت جفت و ایشان را بر او احاطه یلید قدرت داد،

و ایشان را فداغن فرمود که «زعصاف فقط، هیچ چیز نبردارید، نه توشه‌دان و نه پول در کمر بند خود،

بلکه موزه‌های دریا کنید و دو قباد بر نکنید.»

و بدیشان گفت: «هر جا داخل خانهای شوید، در آن بمانید تا از آنجا کوچ کنید.

۱۱ و هر جا که شمارا قبول نکنند و سخن شما گوش نگیرند، از آن مکان بیرون رفته، خاک پایهای خود را بپوشانید تا بر آنها شهادتی گردد. هر آینه به شما میگویم حالت سدوم و غموره در روز جزا از آن شهر سهل تر خواهد بود.»

پس روانه شده، موعظه کردند که توبه کنند،

و بسیاری دیوهارا بیرون کردند و مریمان کثیر را روغن مالیده، شفا دادند.

قتل یحیی تعمید دهنده

(تی): لوقا

و هیرو دیس پادشاه شنید زیرا که اسم او شهرت یافته بود و گفت که «حیی تعمید دهنده از مردگان برخاسته است و از این جهت معجزات از او به ظهور میآید.

۱۵ اما بعضی گفتند که الیاس است و بعضی گفتند که نبیای است یا چون یکی از انبیا.

۱۶ اما هیرو دیس چون شنید گفت: «میں همان یحیی است که من سرش را از تن جدا کردم که من مردگان برخاسته است.»

زیرا که هیرو دیس فرستاده، یحیی را گرفتار نموده، او را در زندان بست بخاطر هیرو دیا، زن برادر او فیلیپس که او را در نکاح خویش آورده بود.

۱۸ از آن جهت که یحیی به هیرو دیس گفته بود: «گاه داشتی زن برادرت بر تو روانیست.»

پس هیرو دیا او را زکینه داشته، میخواست او را به قتل رساند اما نمی توانست،

زیرا که هیرو دیس از یحیی میترسید چونکه او را مرد عادل و مقدس میدانست و رعایتش مینمود و هر گاه او می شنید بسیار به عمل میآورد و به خوشی سخن او را اصغا مینمود.

۲۱ اما چون هنگام فرصت رسید که هیرو دیس در روز میلاد خود در امای خود و سر تیبیان و روسای جلیل را ضیافت نمود،

و دختر هیرو دیا به مجلس درآمد، رقص کرد و هیرو دیس و اهل مجلس را شاد نمود. پادشاه بدان دختر گفت: «نچه خواهی از من بطلب تا به تو دهم.»

و از برای او قسم خورد که آنچه از من خواهی حتی نصف ملک مرا هر آینه به تو عطا کنم.»

او بیرون رفته، به مادر خود گفت: «هبطلم؟» گفت: «یحیی تعمید دهنده را.»

در ساعت به حضور پادشاه درآمده، خواهش نموده، گفت: «بخواهم که الان سریحی تعمیم دهند در طبقی به من عنایت فرمائی.» پادشاه به شدت مجزون گشت، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر اهل مجلس نخواست او را محروم نماید.

۲۷ پیدرنگ پادشاه جلادی فرستاده، فرمود تا سرش را بیاورد.

۲۸ واویه زندان رفته سراوراز تن جدا ساخته و بر طبقی آورده، بدان دختر داد و دختر آن را به مادر خود سپرد.

۲۹ چون شاگردانش شنیدند، آمدند و بدن او را برداشته، دفن کردند.

خوراک به پنج هزار نفر

(تی:، لوقا:، یوحنا:)

ورسولان نزد عیسی جمع شده، از آنچه کرده و تعلیم داده بودند او را خبر دادند.

بدیشان گفت شما به خلوت، بهجای ویران بیاید و اندکی استراحت نماید زیرا آمدورفت چنان بود که فرصت نان خوردن نیز نداشتند.

۳۲ پس به تنهایی در کشتی به موضعی ویران رفتند.

۳۳ مردم ایشان را روانه دیده، بسیاری او را شناختند و از جمیع شهرها بر خشکی بدان سوستافتند و از ایشان سبقت جست، زدوی جمع شدند.

۳۴ عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، برایشان ترحم فرمود زیرا که چون گوسفندان بییشان بودند و بسیاریه ایشان تعلیم دادن گرفت.

۳۵ و چون پیشتری از روز سپری گشت، شاگردانش زدوی آمده، گفتند: «بن مکان ویرانه است و وقت منقضی شده.

۳۶ اینهار خصص ده تا به اراضی و دهات این نواحی رفته، نان بجهت خود بخزند که هیچ خوراکی ندارند.»

در جواب ایشان گفت: «ما ایشان را عذاب دهید! او را گفتند: «گرفته، دو یست دینار نان بخرم تا اینهار اطعام دهیم!»

بدیشان گفت: «نندان دارید؟ رفته، تحقیق کنید.» پس دریافت کرده، گفتند: «نجان و دو ماهی.»

آنگاه ایشان را فرمود که «مه راسته دسته برسیره بنشانید.»

پس صف صف، صد صد و پنجاه پنجاه نشستند.

۴۱ و آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریسته، برکت داد و نان را پاره نموده، به شاگردان خود سپرد تا پیش آنها بگذارند و آن دو ماهی را بر همه

آنها تقسیم نمود.

۴۲ پس جمیع خورده، سیر شدند.

۴۳ و از خرده های نان و ماهی، دوازده سبد پر کرده، برداشتند.

۴۴ و خوردگان نان، قریب به پنج هزار مرد بودند.

راه رفتن بر روی آب

(تی:، یوحنا:)

فی القورشا گردان خود را الحاح فرمود که به کشتی سوار شده، پیش از او به بیت صیدا عبور کنند تا خود آن جماعت را مرخص فرماید.

۴۶ و چون ایشان را مرخص نمود، بجهت عبادت به فراز کوهی برآمد.

۴۷ و چون شام شد، کشتی در میان دریا رسید و او تنها بر خشکی بود.

۴۸ و ایشان را در راندن کشتی خسته دیدن زیرا که باد مخالف برایشان میوزید. پس نزدیک پاس چهارم از شب بر دریا خرامان شده، به نزد ایشان آمد و

خواست از ایشان بگذرد.

۴۹ اما چون او را بر دریا خرامان دیدند، تصور نمودند که این خیالی است. پس فریاد آوردند،

زیرا که همه او را دیده، مضطرب شدند. پس پیدرنگ بدیشان خطاب کرده، گفت: «اطر جمع دارید! من هستم، ترسان مباشید!»

و تا نزد ایشان به کشتی سوار شد، باد ساکن گردید چنانکه بینهایت در خود متحیر و متعجب شدند،

زیرا که معجزه نان را در کت کرده بودند زیرا دل ایشان سخت بود.

شفای عده های بسیار

(تی:)

پس از دریا گذشته، به سرزمین جنیسارت آمده، لنگر انداختند.

۵۴ و چون از کشتی بیرون شدند، مردم در حال او را شناختند،

و در همه آن نواحی بشتاب میگشتند و بیماران را بر تختها نهاده، هر جا که میشنیدند که او در آنجا است، میآوردند.

۵۶ و هر جایی که دهات یا شهرها را از میرفت، مریشان را بر راهها میگرداند و از او خواهش مینمودند که محض دامن ردای او را لمس کنند و هر که

آن را لمس میکرد شفای یافت.

پاک کردن

(تی:)

و فریسیان و بعضی کاتبان از اورشلیم آمده، نزد او جمع شدند.

۲ چون بعضی از شاگردان او را دیدند که باد استهای ناپاک یعنی ناشسته نان میخورند، ملامت نمودند،

زیرا که فریسیان و همه یہ یهود تمسک به تقلید مشایخ نموده، تا دستها را بدقت نشویند غذا نمی خورند،

و چون از بازارها آید تا نشویند چیزی نمی خورند و بسیار رسوم دیگر هست که نگاه میدارند چون شستن پاهایها و آفتابها و ظروف مس و کرسیها.

۵ پس فریسیان و کاتبان از او پرسیدند: «و ناست که شاگردان تو به تقلید مشایخ سلوک نمی نمایند بلکه به دستهای ناپاک نان میخورند؟»

در جواب ایشان گفت: «یکو اخبار نمود اشعیاد باره شمالی ریا کاران، چنانکه مکتوب است: این قوم به بله‌های خود مرا حرمت میدارند لیکن دلشان از من دور است.

- ۷ پس مرا عبث عبادت مینمایند زیرا که رسوم انسانی را به جای فریض تعلیم میدهند، زیرا حکم خدا را ترک کرده، تقلید انسان را نگاه میدارند، چون شستن آفتابها و پناهها و چنین رسوم دیگر بسیار بعمل می‌آورید.» پس بدیشان گفت که «کم خدایانیکو باطل ساختاید تا تقلید خود را محکم بدارید.
- ۱۰ از اینجهت که موسی گفت پدر و مادر خود را حرمت داروهر که پدر یا مادر را دشنام دهد، البته هلاک گردد.
- ۱۱ لیکن شما میگویید که هرگاه شخصی به پدر یا مادر خود گوید: آنچه از من نفع یابی یعنی هدیه برای خداست و بعد ازین او را اجازت نمی‌دهید که پدر یا مادر خود را هیچ خدمت کند.
- ۱۳ پس کلام خدا را به تقلیدی که خود جاری ساختاید، باطل میسازید و کارهای مثل این بسیار به جای آورید.»
- پس آن جماعت را بیش خوانده، بدیشان گفت: «مه شما به من گوش دهید و فهم کنید.
- ۱۵ هیچ چیز نیست که از بیرون آدم داخل او گشته، بتواند او را نجس سازد بلکه آنچه از درونش صادر شود آن است که آدم را ناپاک میسازد.
- ۱۶ هر که گوش شنو اداری بشود.»

- و چون از نزد جماعت به خانه درآمد، شاگردانش معنی مثل را از او پرسیدند.
- ۱۸ بدیشان گفت: «گر شما نیز همچین بفهم هستید و نمی‌دانید که آنچه از بیرون داخل آدم میشود، نمی‌تواند او را ناپاک سازد، زیرا که داخل دلش نمی‌شود بلکه به شکم می‌رود و خارج میشود به مزبله‌های که این همه خوراک را پاک میکند.»
- و گفت: «آنچه از آدم بیرون آید، آن است که انسان را ناپاک میسازد، زیرا که از درون دل انسان صادر میشود، خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی و طمع و خبثت و مکر و شهوت پرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت.
- ۲۳ تمامی این چیزهای بد از درون صادر میگردند و آدم را ناپاک میگرداند.»
- اخراج روح ناپاک از بزرگ دختر
- (تی):

- پس از آنجا برخاسته به حوالی صور و صیدون رفته، به خانه درآمد و خواست که هیچکس مطلع نشود، لیکن نتوانست مخفی بماند، از آنرو که زنی که دخترک وی روح بلید داشت، چون خبر او را بشنید، فوراً آمده بر پایهای او افتاد.
- ۲۶ او زن یونانی از اهل فینقیهه صور بود. پس از وی استماع نمود که دیورا از دخترش بیرون کند.
- ۲۷ عیسی وی را گفت: «گدا اول فرزندان سیر شوند، فرزندان را گرفتن و پیش سگان انداختن نیکو نیست.»
- آن زن در جواب وی گفت: «لی خداوند، زیر سگان نیز پس خردهای فرزندان را از زیر سفره میخورند.»
- وی را گفت: «جهت این سخن برو که دیورا دخترت بیرون شد.»
- پس چون به خانه خود رفت، دیورا بیرون شده و دختر را بر بستر خوابیده یافت.
- حیرت جماعت از معجزات عیسی
- (تی):

- و باز از نواحی صور روانه شده، از راه صیدون در میان حدود دیکوپولس به دریای جلیل آمد.
- آنگاه کبری را که لکننت زبان داشت نزد وی آورده، التماس کردند که دست بر او گذارد.
- ۳۳ پس او را از میان جماعت به خلوت برده، انگشتان خود را در گوشهای او گذاشت و آب دهان انداخته، زبانش را لمس نمود، و به سوی آسمان تکر بسته، آهی کشید و بدو گفت: «فتح! یعنی باز شو
- در ساعت گوشهای او گشاده و عقده زبانش حل شده، به درستی تکلم نمود.
- پس ایشان را قدغن فرمود که هیچکس را خبر ندهند، لیکن چند آنکه بیشتر ایشان را قدغن نمود، زیاد تر او را شهرت دادند.
- ۳۷ و بینهایت متعجب گشته میگفتند: «مه کارها را نیکو کرده است، کران را شنوا و گنگان را گویا می گرداند!»

خوراک به چهار هزار نفر

(تی):

- و در آن ایام با جماعت بسیار شده و خوراکی نداشتند. عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، به ایشان گفت:
- «راین گروه دلم بسوخت زیرا الان سه روز است که با من میباشند و هیچ خوراک ندارند.
- ۳ و هرگاه ایشان را گرسنه به خانه‌های خود برگردانم، هر آینه در راه ضعف کنند، زیرا که بعضی از ایشان از راه دور آمده‌اند.»
- شاگردانش وی را جواب دادند: «ز کجا کسی میتواند اینها را در این صحرا از زنان سیر گرداند؟»
- از ایشان پرسید: «ندان داریم؟» گفتند: «فت.»
- پس جماعت را فرمود تا بر زمین بنشینند، و آن هفت نان را گرفته، شکم نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند. پس نزد آن گروه نهادند.
- ۷ و چند ماهی کوچک نیز داشتند. آنها را نیز برکت داده، فرمود تا پیش ایشان نهند.

۸ پس خورده، سپر شدند و هفت زنبیل پراز ناره‌های باقیمانده برداشتند.

۹ و عدد خورندگان قریب به چهار هزار بود. پس ایشان را مرخص فرمود.

درخواست آیتی آسمانی

(تی:)

ویدرنگ باشا گردان به کشتی سوار شده، به نواحی دلمانته آمد.

۱۱ و فریسیان بیرون آمده، باوی به مباحثه شروع کردند. و از راه امتحان آیتی آسمانی از او خواستند.

۱۲ او زدل آهی کشیده، گفت: «ز برای چه این فرقه آیتی میخوانند؟ هر آینه به شما میگویم آیتی بدین فرقه عطا نخواهد شد.»

هشدار درباره تعالیم غلط

(تی:)

پس ایشان را گذارد و باز به کشتی سوار شده، به کلاه دیگر عبور نمود.

۱۴ و فراموش کردند که نان بردارند و با خود در کشتی چیزیک نان نداشتند.

۱۵ آنگاه ایشان را قدغن فرمود که: «اخبار باشد و از خمیرمایه فریسیان و خمیرمایه هیرودیس احتیاط کنید!»

ایشان با خود اندیشیده، گفتند: «زان است که نان نداریم.»

عیسی فهم کرده، بدیشان گفت: «رافکرمی کنید از آنچه گفت که نان ندارید؟ آیا هنوز نفهمیده و درک نکرد هاید و تا حال دل شما سخت است؟

آیا چشم داشته نمی بینید و گوش داشته نمی شنوید و به یاد ندارید؟

وقتی که پنج نان را برای پنج هزار نفر باره کردم، چند سبب پراز باره‌ها برداشتید؟» بدو گفتند: «وازه ده.»

«وقتی که هفت نان را بجهت چهار هزار کس؛ پس زنبیل پراز ریزه‌ها برداشتید؟» گفتندش: «فت ده.»

پس بدیشان گفت: «راغی فهمید؟»

شغای مردنایینا

چون به بیت صید آمد، شخصی کور را نزد او آوردند و التماس نمودند که او را لمس نماید.

۲۳ پس دست آن کور را گرفته، او را از قریه بیرون برد و آب دهان بر چشمان او افکنده، و دست بر او گذارده از او پرسید که: «بزی میبینی؟»

او بالا تکرسته، گفت: «ردمان را خرامان، چون درختها میبینم.»

پس باردیگر دستهای خود را بر چشمان او گذارده، او را فرمود تا بالا تکرست و صحیح گشته، همه چیز را به خوبی دید.

۲۶ پس او را به خانهاش فرستاده، گفت: «اخذ ده مشو و هیچکس را در آن جا خبر مده.»

اعتراف بطرس

(تی:، لوقا)

وعیسی باشا گردان خود به دهات قیصریه فیلیس رفت. و در راه از شاگردانش پرسیده، گفت که: «ردم مرا که میدانند؟»

ایشان جواب دادند که: «حی تعمید دهنده و بعضی الیاس و بعضی یکی از انبیا.»

او از ایشان پرسید: «ما مرا که میدانند؟» بطرس در جواب او گفت: «و مسیح هستی.»

پس ایشان را فرمود که: «بچکس را از او خبر ندهند.»

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(تی:، لوقا)

آنگاه ایشان را تعالیم دادن آغاز کرد که: «از ما است پسر انسان بسیار زحمت کشد و از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان رد شود و کشته شده، بعد از سه روز زخیزد.»

و چون این کلام را علیه فرمود، بطرس او را گرفته، به منع کردن شروع نمود.

۳۳ اما او برگشته، به شاگردان خود تکرسته، بطرس را نبیب داد و گفت: «ی شیطان از من دور شو، زیرا امور الهی را اندیش نمی کنی بلکه چیزهای انسانی را.»

پس مردم را باشا گردان خود خوانده، گفت: «رکه خواهد از عقب من آید، خوبشتر را انکار کند و صلیب خود را برداشته، مرا متابعت نماید.»

۳۵ زیرا هر که خواهد جان خود را نجات دهد، آن را هلاک سازد؛ و هر که جان خود را بجهت من وانجیل بریاد دهد آن را برهاند.

۳۶ زیرا که شخص را چه سود دارد هر گاه تمام دنیا برود و نفس خود را بربازد؟

یا آنکه آدمی چه چیز را به عوض جان خود بدهد؟

زیرا هر که در این فرقه زنا کار و خطا کار از من مشرمنده شود، پسر انسان نیز وقتی که با فرشتگان مقدس در جلال پدر خویش آید، از او شرمنده خواهد گردید.»

و بدیشان گفت: «رآینه به شما میگویم بعضی از ایستادگان در اینجا میباشند که تا ملکوت خدا را که به قوت میآید نبینند، ذائقه موت را نخواهند چشید.»

تبدیل هیات عیسی

(تی:،)

و بعد از شش روز، عیسی بطرس و یعقوب و یونان را برداشته، ایشان را تنهار فراز کوهی به خلوت برد و هیاتش در نظر ایشان متغیر گشت.

۳ و الیاس او در خشان و چون برف بغایت سفید گردید، چنانکه هیچ گازی بر روی زمین نمی تواند چنان سفید نماید.

۴ و الیاس با موسی برایشان ظاهر شده، با عیسی گفتگو میکردند.

۵ پس بطرس من ملتفت شده، به عیسی گفت: «ای استاد، بودن مادر اینجانبیکواست! پس سه سایبان میسازیم، یکی برای تو و دیگری برای موسی و سومی برای الیاس!»

از آترو که نمی دانست چه بگوید، چونکه هراسان بودند.

۷ ناگاه بری ایشانشایه انداخت و آوازی از بر در رسید که «بن است پسر حبیب من، از او بشنوید.»

در ساعت گرداگرد خود نگریسته، جز عیسی تنها با خود هیچکس را ندیدند.

و چون از کوه به زیر میآمدند، ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برخیزد، از آنچه دیده اند کسی را خبر ندهند.

۱۰ و این سخن را در خاطر خود نگاه داشته، از یکدیگر سوال میکردند که برخاستن از مردگان چه باشد.

۱۱ پس از او استفسار کرده، گفتند: «را کاتبان میگویند که الیاس باید اول بیاید؟»

او در جواب ایشان گفت که «لیاس البته اول میآید و همچنین از اصلاح مینماید و چگونگی دوباره پسرانسان مکتوب است که میباید زحمت بسیار کشد و حقیر شمرده شود.

۱۳ لیکن به شمای گویم که الیاس هم آمد و بای آنچه خواستند کردند، چنانچه در حق وی نوشته شده است.»

شفا ی پسر دیوزده

(تی:، لوقا:)

پس چون نزد شاگردان خود رسید، جمعی کثیر گرد ایشان دید و بعضی از کاتبان را که با ایشان مباحثه میکردند.

۱۵ در ساعت، تمامی خلق چون او را دیدند در حیرت افتادند و دوان دوان آمده، او را سلام دادند.

۱۶ آنگاه از کاتبان پرسید که «اینپاچه مباحثه دارد؟»

یکی از آن میان در جواب گفت: «ای استاد، پسر خود را نزد تو آوردم که روحی گنگ دارد،

و هر جا که او را بگیرد میاندازدش، چنانچه کف بر آورده، دندانهایم بهم میساید و خشک میگردد. پس شاگردان تو را گفتم که او را بیرون کنند، نتوانستند.»

و ایشان را جواب داده، گفت: «ای فرقه بیایمان تا کی با شما باشم و تا چه حد محتمل شما شوم! او را نزد من آورید.»

پس او را نزد وی آوردند. چون او را دید، فوراً روح او را مروع کرد تا بر زمین افتاده، کف بر آورد و غلطان شد.

۲۱ پس از پدر وی پرسید: «ند وقت است که او را این حالت است؟» گفت: «ز طفولیت.

۲۲ و بارها او را در آتش و در آب انداخت تا او را هلاک کند. حال اگر میتوانی بر ما ترحم کرده، ما را مدد فرما.»

عیسی وی را گفت: «گرمیتوانی ایمان آری، مومن را همچین ممکن است.»

در ساعت پدر طفل فریاد بر آورده، گریهکنان گفت: «ایمان میآوردی خداوند، بیایمانی مرا امداد فرما.»

چون عیسی دید که گروهی گرد او به شتاب میآیند، روح یلید را نهیب داده، به وی فرمود: «ای روح گنگ و کرم ن تورا حکم میکنم از او در آی و دیگر داخل او مشو!»

پس صیحه زده و او را بشدت مروع نموده، بیرون آمد و مانند مرده گشت، چنانکه بسیاری گفتند که فوت شد.

۲۷ اما عیسی دستش را گرفته، بر خیزانیدش که بر پا ایستاد.

۲۸ و چون به خانه درآمد، شاگردانش در خلوت از او پرسیدند: «را ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟»

ایشان را گفت: «بن جنس به هیچ وجه بیرون نمی رود جز به دعا.»

دو مین پیشگویی عیسی دوباره مرگ خود

(تی:، لوقا:)

و از آنجا روانه شده، در جلیل میگذشتند و نمی خواست کسی او را بشناسد،

زیرا که شاگردان خود را اعلام فرموده، میگفت: «سر انسان به دست مردم تسلیم میشود و او را خواهند کشت و بعد از مقتول شدن، روز سوم خواهد برخاست.»

اما این سخن را در ک نکرده و ترسیدند که از او پیرسند.

بحث درباره بزرگی

(تی:، لوقا:)

و وارد کفرناحوم شده، چون به خانه درآمد، از ایشان پرسید که «ربین راه بایک دیگر چه مباحثه میکردید؟»

اما ایشان خاموش ماندند، از آنجا که در راه بایکدیگر گفتگویی کردند در اینکه کیست بزرگتر.

۳۵ پس نشستند، آن دوازده را طبلیده، بدیشان گفت: «که میخواهد مقدم باشد موخرو غلام همه بود.

۳۶ پس طفلی را برداشته، در میان ایشان برانمود و او را در آغوش کشیده، به ایشان گفت:

«که یکی از این کودکان را به اسم من قبول کند، مرا قبول کرده است و هر که مرا پذیرفت نه مرا بلکه فرستنده مرا پذیرفته باشد.

شاگردان مانع شخصی میشوند که نام عیسی را بکار میرد

(وقا:)

آنگاه یوحنا ملتفت شده، بدو گفت: «ای استاد، شخصی را دیدیم که به نام تو دیوهای بیرون میکرد و متابعت مانی نمود، و چون متابعت مانی کرد، او را مانعت نمودیم.»

عیسی گفت: «و را مانع مکنید، زیرا هیچکس نیست که معجزهای به نام من بنماید و بتواند به زودی در حق من بد گوید.

۴۰ زیرا هر که ضد مانیست با ما است.

۴۱ و هر که شمارا از اینرو که از آن مسیح هستید، کاسهای آب به اسم من بنوشاند، هر آینه به شما میگویم اجر خود را ضایع نخواهد کرد.

۴۲ و هر که یکی از این کودکان را که به من ایمان آورند، لغزش دهد، او را بهتر است که سنگ آسیایی بر گردشش آویخته، در دریا افکنده شود. هشدار در مورد دوسوسه (تی):

پس هر گاه دستت تور بلغزاند، آن را بر زیر تو را بهتر است که شل داخل حیات شوی، از اینکه باد و دست وارد جهنم گردی، در آنتی که خاموشی نپذیرد، جایی که گرم ایشان نمیرد و آتش، خاموشی نپذیرد.

۴۵ و هر گاه پایت تور بلغزاند، قطعش کن زیرا تو را مفید تر است که لنگ داخل حیات شوی از آنکه باد و پابه جهنم افکنده شوی، در آنتی که خاموشی نپذیرد؛

آنجایی که گرم ایشان نمیرد و آتش، خاموش نشود.

۴۷ و هر گاه چشم تو را لغزش دهد، قلعش کن زیرا تو را بهتر است که بایک چشم داخل ملکوت خدا شوی، از آنکه باد و چشم در آتش جهنم انداخته شوی، جایی که گرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نیابد.

۴۹ زیرا هر کس به آتش، نمکین خواهد شد و هر قربانی به نمک، نمکین میگردد.

۵۰ نمک نیکوست، لیکن هر گاه نمک فاسد گردد به چه چیز آن را اصلاح میکنید؟ پس در خود نمک بدار و یاد بگردید بگرصیلح نماید.»

تعلیم درباره ازدواج و طلاق (تی):

و از آنجا برخاسته، از آن طرف وارد بنواحی بهبودیه آمد. و گروهی باز زدوی جمع شدند و او بر حسب عادت خود، باز بدیشان تعلیم میداد.

سوال درباره طلاق

آنگاه فریسیان پیش آمده، از روی امتحان از او سوال نمودند که «یا مری در اطلاق دادن زن خویش جایز است.»

در جواب ایشان گفت: «وسی شمارا چه فرموده است؟»

گفتند: «وسی اجازت داد که طلاق نامه بنویسند و رها کنند.»

عیسی در جواب ایشان گفت: «حسب سنگدلی شما این حکم را برای شما نوشت.

۶ لیکن از ابتدای خلقت، خدا ایشان را مرد و زن آفرید.

۷ از آن جهت باید مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، باز ن خویش بپیوندد،

و این دو یک تن خواهند بود چنانکه از آن پس دو نیستند بلکه یک جسد.

۹ پس آنچه خدا پیوست، انسان آن را جدا نکند.»

و در خانه باز شاکردنش از این مقدمه از وی سوال نمودند.

۱۱ بدیشان گفت: «که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، بر حق وی زنا کرده باشد.

۱۲ و اگر زن از شوهر خود جدا شود و منکوحه دیگری گردد، مرتکب زنا شود.»

برکت دادن کودکان (تی):

و بچه های کوچک را نزد او آوردند تا ایشان را لمس نماید، اما شاگردان آوردگان را منع کردند.

۱۴ چون عیسی این را دید، خشم نموده، بدیشان گفت: «گدارید که بچه های کوچک نزد من آیند و ایشان را مانع نشوید، زیرا ملکوت خدا از امثال اینها است.»

۱۵ هر آینه به شما میگویم هر که ملکوت خدا را مثل بچه کوچک قبول نکند، داخل آن نشود.»

پس ایشان را در آغوش کشید و دست بر ایشان نهاد، برکت داد.

جوان ثروتمند

(تی):

(تی):

چون به راه میرفت، شخصی دوان دوان آمده، پیش او زانو زده، سوال نمود که «ای استاد نیکو چه کنم تا وارث حیات جاودانی شوم؟

عیسی بدو گفت: «را مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط؟

احکام را می دانی، زنا ممن، قتل ممن، دزدی ممن، شهادت دروغ مده، دغا بازی ممن، پدر و مادر خود را حرمت دار.»

او در جواب وی گفت: «ای استاد، این همه را از طفولیت نگاه داشتم.»

عیسی به وی نگریسته، او را محبت نمود و گفت: «و رایک چیز ناقص است: برو آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی یافت و بیاصلیب

را برداشته، مرا پیروی کن.»

لیکن او از این سخن ترش رو و محزون گشته، روانه گردید زیرا اموال بسیار داشت.

آنگاه عیسی گردا گرد خود نگریسته، به شاگردان خود گفت: «دشوار است که توانگران داخل ملکوت خدا شوند.»

چون شاگردانش از سخن او در حیرت افتادند، عیسی باز توجه نموده، بدیشان گفت: «ای فرزندان، چه دشوار است دخول آنانی که به مال و اموال توکل

دارند در ملکوت خدا!

سهل تر است که شتر به سوراخ سوزن در آید از اینکه شخص دو تمند به ملکوت خدا داخل شود!»

ایشان بغایت متحیر گشته، با یکدیگر می‌گفتند: «س که میتواند نجات یابد؟»

عیسی به ایشان نظر کرده، گفت: «ز انسان محال است لیکن نزد خدا نیست زیرا که هیچ چیز نزد خدا ممکن است.»

بطرس بدو گفتن گرفت که «نیک ما همه چیز را ترک کرده، تو را پیروی کردیم.»

عیسی جواب فرمود: «آری به شما می‌گویم کسی نیست که خانه یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا اولاد یا املاک را بچمت من وانجیل ترک کند، جز اینکه الحال در این زمان صد چندان یابد از خانه یا برادران و خواهران و مادران و فرزندان و املاک با زحمت، و در عالم آینده حیات جاودانی را.

۳۱ اما بسا اولین که آخرین میگردند و آخرین اولین.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود
(تی: ۱۰، لوقا: ۹)

و چون در راه به سوی اورشلیم می‌رفتند و عیسی در جلو ایشان می‌خراشد، در حیرت افتادند و چون از عقب او می‌رفتند، ترس بر ایشان مستولی شد. آنگاه آن دوازده را باز به کار کشیده، شروع کرده به اطلاع دادن به ایشان از آنچه بروی وارد میشد،

که «نیک به اورشلیم می‌رویم و بسرا انسان به دست روسای کهنه و کاتبان تسلیم شود و بروی فتوی قتل دهند و او را به امتهاسپارند،

و بروی سخره نموده، تازیانه‌اش زند و آب دهان بروی افکنده، او را خواهند کشت و روز سوم خواهد برخاست.»

تعلیم درباره خدمت به دیگران

(تی: ۱۰)

آنگاه یعقوب و یوحنا و پسر زبدي زدوی آمده، گفتند: «ای استاد، می‌خواهیم آنچه از تو سوال کنیم برای ما بکنی.»

ایشان را گفت: «می‌خواهید برای شما بکنم؟»

گفتند: «ما عطا فرما که یکی به طرف راست و دیگری بر چپ تو در جلال تو بنشینیم.»

عیسی ایشان را گفت: «می‌فهمید آنچه می‌خواهید. آیا میتوانید آن پاهای را که من مینوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می‌نیزم، بپذیرید؟»

وی را گفتند: «بیاونیم.» عیسی بدیشان گفت: «پاهای را که من مینوشم خواهید آشامید و تعمیدی را که من می‌نیزم خواهید پذیرفت.

۴۰ لیکن نشستن به دست راست و چپ من از آن من نیست که بدهم جز آنانی را که از بهر ایشان مهیا شده است.»

و آن ده نفر چون شنیدند بر یعقوب و یوحنا چشم گرفتند.

عیسی ایشان را خوانده، به ایشان گفت: «بدانید آنانی که حکام امتهاسفرده میشوند بر ایشان ریاست میکنند و بزرگان ایشان را مسلمانند.

۴۳ لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که خواهد در میان شما بزرگ شود، خادم شما باشد.

۴۴ و هر که خواهد مقدم بر شما شود، غلام همه باشد.

۴۵ زیرا که پسر انسان نیز نیامده تا بخدوم شود بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند.»

شفای فقیر کور

(تی: ۱۰، لوقا: ۹)

و وارد اورشالم شدند. و وقتی که او با شاگردان خود و جمعی کثیر از ارباب بیرون می‌رفت، بار تیاوس کور، پسر تیاوس بر کتفه راه‌انگشته، گدایی میکرد.

۴۷ چون شنید که عیسی ناصری است، فریاد کردن گرفت و گفت: «ای عیسی ابن داود بر من ترحم کن.»

و چند آنکه بسیاری او را نهب میدادند که خاموش شود، زیاد تر فریاد بر می‌آورد که پسر داود بر من ترحم فرما.

۴۹ پس عیسی ایستاده، فرمود تا او را بچوانند. آنگاه آن کور را خوانده، بدو گفتند: «اگر جمع دار بر خیز که تو را می‌خواند.»

در ساعت ردای خود را در او انداخته، بر پا جست و نزد عیسی آمد.

۵۱ عیسی به وی ایثبات نموده، گفت: «می‌خواهی از بهر تو تمام؟» کور بدو گفت: «ایسیدی آنکه بینایی یابم.»

عیسی بدو گفت: «رو که ایمان تو را شفا داده است.» در ساعت بینا گشته، از عقب عیسی در راه روانه شد.

و رود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(تی: ۱۰، لوقا: ۱۰، یوحنا: ۱۰)

و چون نزدیک به اورشلیم به بیتفاجی و بیت عنیا بر کوه زیتون رسیدند، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،

بدیشان گفت: «دین قریه‌ای که پیش روی شماست بروید و چون وارد آن شدید، در ساعت کراهی را بسته خواهید یافت که تا به حال هیچکس بر آن

سوار نشده، آن را باز کرده، بیاورید.

۳ و هر گاه کسی به شما گوید چرا چنین می‌کنید، گوید خداوند بدین احتیاج دارد؛ بیتامل آن را به اینجا خواهد فرستاد.»

پس رفته گره‌های بیرون دروازه در شارع عام بسته یافتند و آن را باز میکردند،

که بعضی از حاضرین بدیشان گفتند: «هکار دارید که گره را باز میکنید؟»

آن دو نفر چنانکه عیسی فرموده بود، بدیشان گفتند. پس ایشان را اجازت دادند.

۷ آنگاه گره را به نزد عیسی آورده، رخت خود را بر آن افکندند تا بر آن سوار شد.

۸ و بسیاری رختهای خود و بعضی شاخه‌ها از درختان بریده، بر راه گسترانیدند.

۹ و آنانی که پیش و پس می‌رفتند، فریادگان میگفتند: «و شیعانا، مبارک باد کسی که به نام خداوند می‌آید».

۱۰ مبارک باد ملکوت پدر ماداود که می‌آید به اسم خداوند. هوشیعانا در اعلیٰ علین.»

وعیسی وارد اورشلیم شده، به هیکل درآمد و به همه چیز ملا حظه نمود. چون وقت شام شد آن دوازده به بیت عقیارت رفت.

تظہیر هیکل
(تی:، لوقا)

بامدادان چون از بیت عنیا بیرون می‌آمدند، گرسنه شد.

۱۳ ناگاه درخت انجیری که برگ داشت از دور دیده، آمد تا شاید چیزی بر آن بیاید. اما چون نزد آن رسید، جز برگ بر آن هیچ نیافت زیرا که موسم انجیر نرسیده بود.

۱۴ پس عیسی توجه نموده، بدان فرمود: «زاین پس تا به ابد، هیچکس از تو میوه نخواهد خورد.» و شاگردانش شنیدند.

پس وارد اورشلیم شدند. و چون عیسی داخل هیکل گشت، به بیرون کردن آنانی که در هیکل خرید و فروش میکردند شروع نمود و تخت‌های صرافان و کرسیهای کبوتر فروشان را و از گون ساخت، و نگذاشت که کسی با ظرفی از میان هیکل بگذرد،

و تعلیم داده، گفت: «یا مکتوب نیست که خانه من خانه عبادت تمامی امتها نامیده خواهد شد؟ اما شما آن را مغاره دزدان ساختهاید.»

چون روسای کهنه و کاتبان این را شنیدند، در صدد آن شدند که او را چطور هلاک سازند زیرا که از وی ترسیدند چون که همه مردم از تعلیم وی متحیر میبودند.

۱۹ چون شام شد، از شهر بیرون رفت.

دعا
(تی:)

صبحگاهان، در اثنای راه، درخت انجیر را از ریشه خشک یافتند.

۲۱ پطرس به خاطر آورده، وی را گفت: «ای استاد، اینک درخت انجیری که نفرینش کردی خشک شده!»

عیسی در جواب ایشان گفت: «خدا ایمان آوردید،

زیرا که هر آینه به شما میگویم هر که بدن کوه گوید منتقل شده، به دریا افکنده شود و در دل خود خشک نداشته باشد بلکه یقین دارد که آنچه گوید می‌شود، هر آینه هر آنچه گوید و عطا شود.

۲۴ بنابراین به شما میگویم آنچه در عبادت سوال میکنید، یقین بدانید که آن را یافتهاید و به شما عطا خواهد شد.

۲۵ و وقتی که به دعا بایستید، هر گاه کسی به شما خطا کرده باشد، او را بخشید تا آنکه پدر شما نیز که در آسمان است، خطایای شما را معاف دارد. سوال در باره اقتدار عیسی

(تی:، لوقا)

اما هر گاه شما بخشیدید، پدر شما نیز که در آسمان است تصبیرهای شما را نخواهد بخشید.»

و باز به اورشلیم آمدند. و هنگامی که او در هیکل می‌خرامید، روسای کهنه و کاتبان و مشایخ نزد وی آمده،

گفتند: «چه قدرت این کارها را میکنی و کیست که این قدرت را به تو داده است تا این اعمال را بپنجاری؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «ن از شما نیز سنجی می‌برسم، مرا جواب دهید تا من هم به شما گویم چه قدرت این کارها را می‌کنم.

۳۰ تعمیدیچی از آسمان بود یا از انسان؟ مرا جواب دهید.»

ایشان در دل‌های خود تفکر نموده، گفتند: «گر گویم از آسمان بود، هر آینه گوید پس چرا بیدو ایمان نیاوردید.

۳۲ و اگر گویم از انسان بود، از خلق بزم داشتند از آنجا که همه یحیی را نبیای برحق میدانستند.

۳۳ پس در جواب عیسی گفتند: «می‌دانیم.» عیسی بدیشان جواب داد: «ن هم شمار نمی‌گویم که به کدام قدرت این کارها را بپنجاری ورم.»

حکایت باغبانهای ظالم

(تی:، لوقا)

پس به مثابه ایشان آغاز سخن نمود که «خصی تا کستانی غرس نموده، حصاری گردش کشید و چرخشقی بساخت و برجی بنا کرده، آن راه به دهقانان سپرد و سفر کرد.

۲ و در موسم، نوکری نزد دهقانان فرستاد تا از میوه باغ از باغبانان بگیرد.

۳ اما ایشان او را گرفته، زدند و تهدیدست روانه نمودند.

۴ باز نوکری دیگر نزد ایشان روانه نمود. او را نیز سنگسار کرده، سر او را شکستند و بیحرمت کرده، برگردانیدندش.

۵ پس یک نفر دیگر فرستاده، او را نیز کشند و بسا دیگران را که بعضی را زدند و بعضی را به قتل رسانیدند.

۶ و بالاخره یک پسر حبیب خود را باقی داشت. او را نزد ایشان فرستاده، گفت: پسر مرا حرمت خواهند داشت.

۷ لیکن دهقانان با خود گفتند: این وارث است، بیاید او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد.

۸ پس او را گرفته، مقتول ساختند و او را بیرون از تا کستان افکندند.

۹ پس صاحب تا کستان چه خواهد کرد؟ او خواهد آمد و آن باغبان را هلاک ساخته، باغ را به دیگران خواهد سپرد.

۱۰ آیا این نوشته را نخواهد هاید: سنگی که معماریش رد کردند، همان سرزویه گردید؟

این از جانب خداوند شد و در نظر ما عجیب است.

۱۲ آنگاه خواستند او را گرفتار سازند، اما از خلق میترسیدند، زیرا امید داشتند که این مثل را برای ایشان آورد. پس او را نگذاشته، بر رفتند.
سوال در باره پرداخت باج و خراج

(تی: لوقا:)

و چند نفر از فریسیان و هیرودیان را نزد وی فرستادند تا او را به سخنی به دام آورند.

۱۴ ایشان آمده، بدو گفتند: «ای استاد، ما را یقین است که تو راستگوستی و از کسی باک نداری، چون که به ظاهر مردم غمی نگری بلکه طریق خدا را به راستی تعلم مینمائی. جزیه دادن به قیصر جایز است یا نه؟ بدیم یا نه؟»

اما او را کاری ایشان را درک کرده، بدیشان گفت: «وامر امتحان میکنید؟ دیناری نزد من آرید تا آن را ببینم.»

چون آن را حاضر کردند، بدیشان گفت: «بن صورت ورقم از آن کیست؟» وی را گفتند: «ز آن قیصر.»

عیسی در جواب ایشان گفت: «نچه از قیصر است، به قیصر رد کنید و آنچه از خداست، به خدا.» و از او متعجب شدند.

سوال در باره قیامت

(تی: لوقا:)

و صدوفیانی که منکر هستند زودی آمده، از او سوال نموده، گفتند:

«ای استاد، موسی به ما نوشت که هر گاه برادر کسی بمرد و زنی بازگذاشته، اولادی نداشته باشد، برادرش زن او را بگیرد تا زیر پرادر خود نسلی پیدا نماید.

۲۰ پس هفت برادر بودند که نخستین، زنی گرفته، بمرد و اولادی نگذاشت.

۲۱ پس ثانی او را گرفته، هم بیا اولاد فوت شد و همچنین سومی.

۲۲ تا آنکه آن هفت او را گرفتند و اولادی نگذاشتند و بعد از همه، زن فوت شد.

۲۳ پس در قیامت چون بر خیزند، زن کدامیک از ایشان خواهد بود از آنجهت که هر هفت، او را به زنی گرفته بودند؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «یا گمراه نیستید از آنرو که کتب و قوت خدا را نمی دانید؟

زیرا هنگامی که از مردگان بر خیزند، نه نکاح میکنند و نه منکوحه میگردند، بلکه مانند فرشتگان، در آسمان میباشند.

۲۶ اما در باب مردگان که برمی خیزند، در کتاب موسی در ذکر بونه خواندهاید چگونه خدا او را خطاب کرده، گفت که منم خدای ابراهیم و خدای اسحاق

و خدای یعقوب.

۲۷ و او خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. پس شما بسیار گمراه شده هاید.»

بزرگترین حکم

(تی:)

و یکی از کاتبان چون مباحثه ایشان را شنیده، دید که ایشان را جواب نیکوداد، پیش آمده، از او پرسید که «ول همه احکام کدام است؟»

عیسی او را جواب داد که «ول همه احکام این است که بشنوی اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است.

۳۰ و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما، که اول احکام این است.

۳۱ و دوم مثل اول است که همسایه خود را چون نفس خود محبت نما. بزرگتر از این دو، حکمی نیست.»

کاتب وی را گفت: «فرینای استاد، نیکو گفتی، زیرا خدا واحد است و سوای او دیگری نیست،

و او را به تمامی دل و تمامی فهم و تمامی نفس و تمامی قوت محبت نمودن و همسایه خود را مثل خود محبت نمودن، از همه قربانی های سوختنی و هدایا افضل است.»

چون عیسی بدید که عاقلانه جواب داد، به وی گفت: «ز ملکوت خدا دور نیستی.» و بعد از آن، هیچکس جرأت نکرد که از او سوالی کند.

نا توانی از جواب دادن به عیسی

(تی: لوقا:)

و هنگامی که عیسی در هیکل تعلم میداد، متوجه شده، گفت: «گونه کاتبان میگویند که مسیح جبرئیل است؟»

و حال آنکه خود او در درو و حلقه قدس میگوید که خداوند به خداوند من گفت بر طرف راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم؟

خود او را خداوند میخواند، پس چگونه او را پسر میباشند؟ «و عوام الناس کلام او را به خشنودی میشنیدند.

هشدار به هر آن مذهبی

(تی: لوقا:)

پس در تعلم خود گفت: «ز کاتبان احتیاط کنید که خرامیدن در لباس دراز و تعظیم های در بازارها

و کرسی های اول در کلیس و جایهای صدر در ضیافتها را دوست میدارند.

۴۰ اینان که خانه های بیوه زنان را میبلعند و نماز را به ریاطول میدهند، عقوبت شدیدی تر خواهند یافت.»

هدیه بیوه زن فقیر

(وقا:)

و عیسی در مقابل بیتالمال نشسته، نظاره میکرد که مردم به چه وضع یول به بیتالمال میاندازند، و بسیاری از دوتمدان، بسیاری انداختند.

۴۲ آنگاه بیوه زنی فقیر آمده، دو فلس که یک ربع باشد انداخت.

۴۳ پس شاگردان خود را پیش خوانده، به ایشان گفت: «رایه به شما میگویم این بیوه زن مسکین از همه آنانی که در خزانه انداختند، بیشتر داد.

۴۴ زیرا که همه ایشان از بادی خود دادند، لیکن این زن از حاشتمندی خود، آنچه داشت انداخت، یعنی تمام معیشت خود را.»

آینده جهان
(تی:، لوقا)

و چون او از هیکل بیرون میرفت، یکی از شاگردانش بدو گفت: «ی استاد ملاحظه فرما چه نوع سنگها و چه عمارت ها است!»
عیسی در جواب وی گفت: «باین عمارت های عظیمه رامینگری؟ بدان که سنگی بر سنگی گذارده خواهد شد، مگر آنکه به زیرافکننده شود!»
و چون او بر کوه زیتون، مقابل هیکل نشسته بود، بطرس و یعقوب و یوحنا و اندریاس سر از وی پرسیدند:
«را خبر بده که این امور کی واقع میشود و علامت نزدیک شدن این امور چیست؟»

آنگاه عیسی در جواب ایشان سخن آغاز کرد که: «نه کسی شمارا همراه نکند!

زیرا که بسیاری به نام من آمده، خواهند گفت که من هستم و بسیاری را همراه خواهند نمود.

۷ اما چون جنگها و اخبار جنگها را بشنوید، مضطرب مشوید زیرا که وقوع این حوادث ضروری است لیکن انتباه نوز نیست.

۸ زیرا که امتی بر امتی و مملکتی بر مملکتی خواهند برخاست و زلزله ها در جایها حادث خواهد شد و تحطیبا و اغتشاشها پدید میآید، و اینها ابتدای دردهای زه میباشند.

«یکن شما از برای خود احتیاط کنید زیرا که شما را به شوراها خواهند سپرد و در کلیسای تازه بناها خواهند زد و شما را پیش حکام و پادشاهان بخاطر من حاضر خواهند کرد تا بر ایشان شهادتی شود.

۱۰ و لازم است که انجیل اول بر تمامی امتها وعظه شود.

۱۱ و چون شما را گرفته، تسلیم کنند، میندیشید که چه بگوید و متفکر مباشید بلکه آنچه در آن ساعت به شما عطا شود، آن را گوید زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح القدس است.

۱۲ آنگاه برادر، برادر را و پدر، فرزند را به هلاکت خواهند سپرد و فرزندان بروالدین خود برخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید.

۱۳ و تمام خلق بجهت اسم من شمارا دشمن خواهند داشت. اما هر که تا به آخر صبر کند، همان نجات یابد.

«س چون مکروه ویرانی که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در جایی که نمی یابد بر یابیند آنکه میخواند بفرمود آنگاه آنانی که در یهودیه میباشند، به کوهستان فرار کنند،

و هر که بریام باشد، به زیر نیاید و به خانه داخل نشود تا چیزی از آن ببرد،

و آنکه در مزرعه است، برنگردد تا رخت خود را بردارد.

۱۷ اما وای بر ایستنان و شیردهندگان در آن ایام.

۱۸ و دعا کنید که فرار شما در زمستان نشود،

زیرا که در آن ایام، چنان مصیبتی خواهد شد که از ابتدای خلقی که خدا آفرید تا کنون نشده و نخواهد شد.

۲۰ و اگر خداوند آن روزها را کوتاه نکردی، هیچ بشری نجات نیافتی. لیکن بجهت برگزیدگانی که انتخاب نموده است، آن ایام را کوتاه ساخت.

بازگشت مسیح

(تی:، لوقا)

«س هر گاه کسی به شما گوید یا اینکه مسیح در اینجا است یا اینکه در آنجا، باور مکنید.

۲۲ زانو که مسیحان دروغ و انبیا کذب ظاهر شده، آیات و معجزات از ایشان صادر خواهد شد، بقسمی که اگر ممکن بودی، برگزیدگان را هم همراه نمودندی.

۲۳ لیکن شما بر حذر باشید!

و در آن روزهای بعد از آن مصیبت خورشید تاریک گردد و ماه نور خود را باز گیرد،

و ستارگان از آسمان فروریزند و قوای افلاک متزلزل خواهد گشت.

۲۶ آنگاه پسرانسان را بینند که با قوت و جلال عظیم بر برهما میآید.

۲۷ در آن وقت، فرشتگان خود را از جهات اربعه از انتهای زمین تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد.

«لحال از درخت انجیر مثلش را فرما گیرید که چون شاخه اش نازک شده، برگ میآورد می دانید که تابستان نزدیک است.

۲۹ همچنین شما نیز چون این چیزها را واقع بینید، بدانید که نزدیک بلکه بر دراست.

۳۰ هر آینه به شما می گویم تا جمع این حوادث واقع نشود، این فرقه نخواهند گذشت.

۳۱ آسمان و زمین زایل میشود، لیکن کلمات من هرگز زایل نشود.

انتظار برای بازگشت مسیح

(تی:، لوقا)

ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچکس اطلاع ندارد، نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم.

۳۳ س بر حذر و بیدار شده، دعا کنید زیرا می دانید که آن وقت کی میشود.

۳۴ مثل کسیکه عازم سفر شده، خانه خود را و اگذار خود را در امان خود را قدرت داده، هر یکی را به شغلی خاص مقرر نماید و در بان را امر فرماید که بیدار بماند.

۳۵ پس بیدار باشید زیرا می دانید که در چه وقت صاحبخانه میآید، در شام یا نصف شب یا بانگ خروس یا صبح.

۳۶ مبادا ناگهان آمده شما را خفته یابد.

۳۷ اما آنچه به شما میگویم، به همه میگویم: بیدار باشید!»!

توطئه قتل عیسی
(تی: لوقا:)

و بعد از دو روز، عید فصح و فطیر بود که دروسای کهنه و کاتبان مترصد بودند که به چه حيله او را دستگیر کرده، به قتل رسانند.
۲ لیکن می گفتند: «در عید مبادا در قوم اغتشاشی پدید آید.»

تد هین عیسی با عطر
(تی: یوحنا:)

و هنگامی که او در بیت عنیا در خانه شمعون ابرص به غذا نشسته بود، زنی با شیشه های از عطر گران بها از سنبل خالص آمده، شیشه را شکسته، بر سر وی ریخت.
۴ و بعضی در خود خشم نموده، گفتند: «را این عطر تلف شد؟»

زیرا ممکن بود این عطر زیاد تر از سیصد دینار فروخته، به فقرا داده شود.» و آن زن را سرزنش نمودند.

۶ اما عیسی گفت: «و را او گذارید! از برای چه او را زحمت میدید؟ زیرا که با من کاری نیکو کرده است،

زیرا که فقرا همیشه با خود دارند و هر گاه بخواید میتوانید با ایشان احسان کنید، لیکن مرا با خود دائم ندارید.

۸ آنچه در قوه او بود کرد، زیرا که جسد مرا بجهت دفن، پیش تد هین کرد.

۹ هر آینه به شما میگویم در هر جای آن تمام عالم که به این انجیل موعظه شود، آنچه این زن کرد نیز بجهت یاد گاری وی مذکور خواهد شد.»

طرح خیانت یهودا

(تی: لوقا:)

پس یهودای اختربوی که یکی از آن دوا زده بود، به نزد روسای کهنه رفت تا او را بدیشان تسلیم کند.

۱۱ ایشان سخن او را شنیده، شاد شدند و یهودا وعده دادند که تقدی بدو بدهند. و او در صدد فرصت موافق برای گرفتاری وی برآمد.

آماده کردن فصح

(تی: لوقا:)

و روز اول از عید فطیر که در آن فصح را بخی می کردند، شاگردانش به وی گفتند: «جامی خواهی برویم تدارک بینم تا فصح را بخوری؟»

پس دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، بدیشان گفت: «شهر بروید و شخصی با سبوی آب به شما خواهد برخورد. از عقب وی بروید،

و به هر جایی که در آید صاحبخانه را گوئید: استاد میگوید مهمانخانه کجا است تا فصح را با شما گردان خود آنجا صرف کنم؟»

و او بالا خانه بزرگ مفروش و آماده به شما نشان میدهد. آنجا زبهر ماتدارک بینید.»

شاگردانش روانه شدند و به شهر رفته، چنانکه او فرموده بود، یافتند و فصح را آماده ساختند.

شام آخر

(تی: لوقا: یوحنا:)

شامگاهان با آن دوا زده آمد.

۱۸ و چون نشسته غذا می خوردند، عیسی گفت: «راینه به شما میگویم که، یکی از شما که با من غذای خورد، مرا تسلیم خواهد کرد.»

ایشان غمگین گشته، یک یک گفتن گرفتند که آیا من آمدم دیگری که آیا من هستم.

۲۰ او در جواب ایشان گفت: «کی از دوا زده که با من دست در قاف فرورد!

به درستی که بپس انسان بطوری که در باره او مکتوب است، رحلت میکند. لیکن وای بر آن کسی که بپس انسان به واسطه او تسلیم شود. او را بهتر میبود

که تولد نیافتی.»

و چون غذا می خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و باره کرده، بدیشان داد و گفت: «گیرید و بخورید که این جسد من است.»

و پیاله ای گرفته، شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند

و بدیشان گفت: «بن است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته میشود.

۲۵ هر آینه به شما میگویم بعد از این از عصر تا انگور نخورم تا آن روزی که در ملکوت خدا آن را تا زه بنوشم.

پیشگویی مجدد انکار بطرس

(تی:)

و بعد از خواندن آسیح، به سوی کوه زیتون بیرون رفتند.

۲۷ عیسی ایشان را گفت: «مانا همه شما امشب در من لغزش خوردید، زیرا مکتوب است شبان را میزیم و گوسفندان پراکنده خواهند شد.

۲۸ اما بعد از برخاستم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.

۲۹ بطرس به وی گفت: «رگاه همه لغزش خوردند، من هرگز نخورم.»

عیسی وی را گفت: «راینه به تو میگویم که امر وز در همین شب، قبل از آنکه خروس دومر تبه بانگ زند، تو سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود.»

لیکن او به تاکید زیاد تر می گفت: «رگاه مردم با تو لا زم افتد، تو را هرگز انکار نکنم.» و دیگران نیز همچنان گفتند.

باغ جتسیمانی

(تی: لوقا:)

و چون به موضعی که جتسمانی نام داشت رسیدند، به شاگردان خود گفت: «راغبان بشینید تا دعا کنم.»

ویطرس و یعقوب و یوحنا را همراه برداشته، مضطرب و دل‌تنگ گردید

و بدیشان گفت: «فس من از حزن، مشرف بر موت شد. راغبان بیدار باشید.»

وقدری بیشتر رفته، به روی بر زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد.

۳۶ پس گفت: «ابا پدر، همه چیز زود تو ممکن است. این پناه را از من بگذاران، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.»

پس چون آمد، ایشان را در خواب دیده، ویطرس را گفت: «ی شمعون، در خواب هستی؟ آیا نمی توانستی یک ساعت بیدار باشی؟

بیدار باشید و دعا کنید تا در آزمون نیتید. روح البته راغب است لیکن جسم ناتوان.»

و باز رفته، به همان کلام دعا نمود.

۴۰ و نیز برگشته، ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بودند و نداشتند او را چه جواب دهند.

۴۱ و مرتبه سوم آمده، بدیشان گفت: «ابقی را بخوابید و استراحت کنید. کافی است! ساعت رسیده است. اینک پسرانسان به دستهای گاهکاران تسلیم می شود.

۴۲ برخیزید بروم که اکنون تسلیم کننده من نزدیک شد.»

دستگیری عیسی

(تی:، لوقا:، یوحنا:)

در ساعت وقتی که او هنوز سخن می گفت، یهو با کبکی از آن دوازده بود، با گروهی بسیار باشمیرها و چوپانان از جانب روسای کهنه و کاتبان و مشایخ آمدند.

۴۴ و تسلیم کننده او بدیشان نشانی داده، گفته بود: «رکه را بیوسم، همان است. او را بگیرید و با حفظ تمام بیاورید.»

و در ساعت نزد وی شده، گفت: «اسیدی، یاسیدی.» وی را بیوسید.

۴۶ ناگاه دستهای خود را بروی انداخته، گرفتندش.

۴۷ و یکی از حاضرین شمشیر خود را کشیده، بر یکی از غلامان رئیس کهنه زده، گوشش را برید.

۴۸ عیسی روی بدیشان کرده، گفت: «و یازد با شمشیرها و چوپانان بجبهت گرفتن من بیرون آمدید!

هر روز در نزد شما در هیکل تعلم میدادم و مرا نکرقتید. لیکن لازم است که کتب تمام گردد.»

آنگاه همه او را و گذارده بگریختند.

۵۱ و یک جوانی با چادری برهنه خود پیچیده، از عقب او روانه شد. چون جوانان او را گرفتند،

چادر را گذارده، برهنه از دست ایشان گریخت.

محا که در حضور قیفا

(تی:)

وعیسی را نزد رئیس کهنه بردند و جمیع روسای کاهنان و مشایخ و کاتبان را جمع گردیدند.

۵۴ ویطرس از زور در عقب او میآید تا به خانه رئیس کهنه در آمده، با ملازمان بنشست و نزدیک آتش خود را گرم مینمود.

۵۵ و روسای کهنه و جمیع اهل شورا در جستجوی شهادت بر عیسی بودند تا او را بکشند و هیچ نیافتند،

زیرا که هر چند بسیاری بروی شهادت دروغ میدادند، اما شهادت های ایشان موافق نشد.

۵۷ و بعضی برخاسته شهادت دروغ داده، گفتند:

«اشنیدیم که او می گفت: من این هیکل ساخته شده به دست را خراب می کنم و در سه روز، دیگری را ساخته شده به دست، بنامی کم.»

و در این هم باز شهادت های ایشان موافق نشد.

پس رئیس کهنه از آن میان برخاسته، از عیسی پرسیده، گفت: «بچ جواب نمی دهی؟ چه چیز است که اینها در حق تو شهادت میدهند؟»

اما او ساکت مانده، هیچ جواب نداد. باز رئیس کهنه از او سوال نموده، گفت: «یا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی؟»

عیسی گفت: «ن هستم؛ و پسرانسان را خواهید دید که بر طرف راست قوت نشسته، در ابرهای آسمان می آید.»

آنگاه رئیس کهنه جامه خود را چاک زده، گفت: «یگرچه حاجت به شاهدان داریم؟

کفر او را شنیدید! چه مصلحت میدانید؟» پس همه بر او حکم کردند که مستوجب قتل است.

۶۵ و بعضی شروع نمودند به آب دهان بروی انداختن و روی او را پوشانیده، او را میزدند و می گفتند نبوت کن. ملازمان او را میزدند.

انکار ویطرس

(تی:، لوقا:، یوحنا:)

و در وقتی که ویطرس در ایوان پایین بود، یکی از کنیزان رئیس کهنه آمد

ویطرس را چون دید که خود را گرم می کند، او را نگر بسته، گفت: «و نیز یاعیسی ناصری میبودی؟

او انکار نموده، گفت: «می دانم و نمی فهمم که تو چه میگویی!» و چون بیرون به دهلز خانه رفت، ناگاه خروس بانگ زد.

۶۹ و یازد بیکران کنیزک او را دیده، به حاضرین گفت گرفت که «بن شخص از آنها است!»

او با انکار کرد. و بعد از زمانی حاضرین بار دیگر به ویطرس گفتند: «حقیقت تو از آنها میباشی زیرا که جلیلی نیز هستی و لهجه تو چنان است.»

پس به لعن کردن و قسم خوردن شروع نمود که «ن شخص را که میگویند نمی شناسم.»

ناگاه خروس مرتبه دیگر بانگ زد. پس بطرس را به خاطر آمد آنچه عیسی بدو گفته بود که «بل از آنکه خروس دوم مرتبه بانگ زند، سه مرتبه مرتبه انکار خواهی نمود.» و چون این را به خاطر آورد، بگریست.

محکوم شدن عیسی

(تی: لوقا:)

بامدادان، بیدرنگ روسای کهنه بامشاخ و کاتبان و تمام اهل شورا مشورت نمودند و عیسی را بنده نهد، بردند و به پلاطس تسلیم کردند.

در حضور پلاطس

(تی: لوقا: یوحنا:)

پلاطس از او پرسید: «یا تو پادشاه یهود هستی؟» او در جواب وی گفت: «و میگوئی.»

و چون روسای کهنه ادعای بسیار بر او می نمودند،

پلاطس باز از او سوال کرده، گفت: «بچ جواب می دهی؟ بین که چقدر بر تو شهادت میدهند!»

اما عیسی باز هیچ جواب نداد، چنانکه پلاطس متعجب شد.

صدور حکم مصلوب شدن

(تی: لوقا: یوحنا:)

و در هر عید یک زندانی، هر که را می خواستند، بجهت ایشان آزاد میکرد.

۷ و بر اناهی با شرکای فتنه او که در فتنه خونریزی کرده بودند، در حبس بود.

۸ آنگاه مردم صدازده، شروع کردند به خواستن که بر حسب عادت با ایشان عمل نماید.

۹ پلاطس در جواب ایشان گفت: «یا میخواهید پادشاه یهود را برای شما آزاد کنم؟»

زیر یافته بود که روسای کهنه او را از راه حسد تسلیم کرده بودند.

۱۱ اما روسای کهنه مردم را تحریض کرده بودند که بلکه بر ابرار برای ایشان رها کند.

۱۲ پلاطس باز ایشان را در جواب گفت: «س چه میخواهید بکنم با آن کس که پادشاه یهودش میگوید؟»

ایشان بار دیگر فریاد کردند که «و را مصلوب کن!»

پلاطس بدیشان گفت: «را؟ چه بدی کرده است؟» ایشان بیشتر فریاد بر آوردند که «و را مصلوب کن.»

پس پلاطس چون خواست که مردم را خشنود گرداند، بر ابرار برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تا زمانه زده، تسلیم نمود تا مصلوب شود.

استیزای سربازان رومی

(تی:)

آنگاه سپاهیان او را به سرایی که دارالولایه است برده، تمام فوج را فراهم آوردند

و جامهای قرمز بر او پوشانیدند و تا جی از خار بافته، بر سرش گذاردند

و او را اسلام کردن گرفتند که «لا مای پادشاه یهود!»

و فی سراسر او زدند و آب دهان بروی انداخته و زانو زده، بدو تعظیم مینمودند.

۲۰ و چون او را استیزا کرده بودند، لباس قرمز را از وی کنده جامه خودش را پوشانیدند و او را بر وی بردند تا مصلوبش سازند.

در راه جلجتا

(تی: لوقا: یوحنا:)

و راهگداری را شمعون نام، از اهل قیروان که از بلوکات می آمد، و پدر اسکندر و روفس بود، مجبور ساختند که صلیب او را بردارد.

۲۲ پس او را به موضعی که جلجتا نام داشت یعنی محل کاسه سر بردند

و شراب مخلوط به مره وی دادند تا بنوشد لیکن قبول نکرد.

۲۴ و چون او را مصلوب کردند، لباس او را تقسیم نموده، قرعه بر آن افکندند تا هر کس چه برد.

مصلوب شدن عیسی

(تی: لوقا: یوحنا:)

و ساعت سوم بود که او را مصلوب کردند.

۲۶ و تقصیر نامه وی این نوشته شد: «ادشاه یهود.»

و با وی دودزد را یکی از دست راست و دیگری از دست چپ مصلوب کردند.

۲۸ پس تمام گشت آن نوشتهای که میگوید: «ز خطا کاران محسوب گشت.»

و راهگداریان او را در شام داده و سر خود را اجنبانیده، میگفتند: «انای کسیکه هیکل را خراب میکنی و در سه روز آن را بنا میکنی،

از صلیب به زیر آمده، خود را برهان!»

و همچنین روسای کهنه و کاتبان استیزا کان بایکدیگر میگفتند: «بگران را نجات داد و نمی تواند خود را نجات دهد.

۳۲ مسیح، پادشاه اسرائیل، الا ان از صلیب نزول کند تا ببینیم و ایمان آوریم.» و آنانی که با وی مصلوب شدند او را در شام میدادند.

جان سپردن عیسی

(تی: لوقا: یوحنا:)

و چون ساعت ششم رسید تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرو گرفت.

۳۴ و در ساعت نهم، عیسی به آواز بلند ندا کرده، گفت: «یولئی ایولئی، لماسیقتنی؟» یعنی «لمی الهی چرام راوا گذاردی؟»
و بعضی از حاضرین چون شنیدند گفتند: «لیاس رامیخوانده،»

پس شخصی دویده، اسفنجی را از سر که بر کرد و پرسری نهاده، بدو نوشانید و گفت: «گذارید بینیم مگر الیاس بیاید تا او را پابین آورد.»
پس عیسی آوازی بلند بر آورد، جان بداد.

۳۸ آنگاه پرده هیکل از سر تا پاد و پاره شد.

۳۹ و چون یوزباشی که مقابل وی ایستاده بود، دید که بدینطور صد ازده، روح را سپرد، گفت: «ی الواقع این مرد، پسر خدا بود.»
وزنی چند از دور نظر میکردند که از آنجمله مریم مجدلیه بود و مریم مادر یعقوب کو چک و مادر یوشا و سالومه،
که هنگام بودن او در جلیل پیروی و خدمت او میکردند. و دیگر زنان بسیاری که به اورشلم آمده بودند.

تدفین عیسی
(تی:، لوقا:، یوحنا:)

و چون شام شد، از آن جهت روز تپیه یعنی روز قبل از سبت بود،

یوسف نامی از اهل راما که مرد شریف از اعضای شورا و نیز منتظر ملکوت خدا بود آمد و جرات کرده نزد پیلطس رفت و جسد عیسی را طلب نمود.

۴۴ پیلطس تعجب کرد که بدین زودی فوت شده باشد، پس یوزباشی را طلبیده، از او پرسید که «یا چندی گذشته وفات نموده است؟»
چون از یوزباشی دریافت کرد، بدن را به یوسف ارزانی داشت.

۴۶ پس گفنی خرید، آن را از صلیب به زور آورد و به آن مکان کفن کرده، در قبری که از سنگ تراشیده بود نهاد و سنگی بر سر قبر غلطانید.

۴۷ و مریم مجدلیه و مریم مادر یوشا دیدند که سجا گذاشته شد.

قیام عیسی

(تی:، لوقا:، یوحنا:)

پس چون سبت گذشته بود، مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب و سالومه حنوط خرید، آمدند تا او را تدفین کنند.

۲ و صبح روز یکشنبه را بسیار زود وقت طلوع آفتاب بر سر قبر آمدند.

۳ و با یکدیگر می گفتند: «بست که سنگ را برای ما از سر قبر غلطانند؟»

چون نگر بستند، دیدند که سنگ غلطانیده شده است زیرا بسیار بزرگ بود.

۵ و چون به قبر درآمدند، جوانی را که جام های سفید در برداشت بر جانب راست نشسته دیدند. پس متحیر شدند.

۶ او بدیشان گفت: «رسان مباشد! عیسی ناصر میصلوب را میطلبید؟ او برخاسته است! در اینجا نیست. آن موضعی را که او را نهاده بودند،
ملاحظه کنید.

۷ لیکن رفته، شاگردان او بطرس را اطلاع دهید که پیش از شنباه جلیل میروند. او را در اینجا خواهید دید، چنانکه به شما فرموده بود.»

پس بزودی بیرون شده از قبر که بختند زیر الزه و حیرت ایشان را فرو گرفته بود و به کسی هیچ نگفتند زیرا میترسیدند.

عیسی به مریم مجدلیه ظاهر میشود

(یوحنا:)

و صبحگاهان، روز اول هفته چون برخاسته بود، نخستین به مریم مجدلیه که از او هفت دیویرون کرده بود ظاهر شد.

۱۰ و او رفته اصحاب او را که گریه و ماتم میکردند خبر داد.

۱۱ و ایشان چون شنیدند که زنده گشته و بدو ظاهر شده بود، باور نکردند.

درازه عمواس

(وقا:)

و بعد از آن به صورت دیگریه دونفر از ایشان در هنگامی که به دهات میرفتند، هویدا گردید.

۱۳ ایشان رفته، دیگران را خبر دادند، لیکن ایشان را نیز تصدیق ننمودند.

عیسی بر شاگردان منجمله بر تو مظاهر شده

(یوحنا:)

و بعد از آن بدان یازده هنگامی که به غذا نشسته بودند ظاهر شد و ایشان را به سبب بیایمانی و سخت دلی ایشان تو بیخ نمود زیرا به آسانی که او را برخاسته دیده بودند،

تصدیق ننمودند.

ماهوریت بزرگ

(تی:)

پس بدیشان گفت: «ر تمام عالم پرید و جمیع خلایق را به انجیل موعظه کنید.

۱۶ هر که ایمان آورده، تعمید یابد نجات یابد و ما هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد.

۱۷ و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبانهای تازه حرف زنند

و مارها را بر دراندا و گرزها قاتلی بخورند ضری بدیشان ترساند و هر گاه دستها بر میضان گذارند شفا خواهند یافت.»

صعود عیسی به آسمان
(وقایع)

و خداوند بعد از آنکه به ایشان سخن گفته بود، به سوی آسمان مرتفع شده، به دست راست خدا بنشست.
۲۰ ایشان بیرون رفته، در هر جاموعظه میکردند و خداوند با ایشان کار میکرد و به آیاتی که همراه ایشان میبود، کلام را ثابت میگردانید.

انجيل لوقا

هدف لوقا از نوشتن انجيل

از آنجهت که بسياری دست خود را دراز کردند به سوی تالیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسيد، چنانچه آتانی که از ابتدا انتظارگان و خادمان کلام بودند به ما رسانيدند، من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من الیادیه به تدقیق در پی رفته، به ترتیب به تو بنویسم ای توفلس عزیز، تا صحت آن کلامی که در آن تعلیم یافته‌ای دریابی.

مژده تولد عیسی به زکریا

در ایام هیرو دیس پادشاه یهودیه، کاهنی زکریا نام از فرقه ایابود که زن او از دختران هارون بود و ایصابت نام داشت.

۶ و هر دو در حضور خدا صالح و به جمیع احکام و فرایض خداوند، بیعیب سالک بودند.

۷ و ایشان را فرزندی نبود زیرا که ایصابت نازاد بود و هر دو در بنه سال بودند.

۸ و واقع شد که چون به نوبت فرقه خود در حضور خدا کهنان میکرد،

حسب عادت کهنان، نوبت او شد که به قدس خداوند در آمده، بخورسوزاند.

۱۰ و در وقت بخور، تمام جماعت قوم بیرون عبادت میکردند.

ناگاه فرشته خداوند به طرف راست مذهب بخور ایستاده، بروی ظاهر گشت.

۱۲ چون زکریا او را دید، در حیرت افتاده، ترس بر او مستولی شد.

۱۳ فرشته بدو گفت: «ای زکریا ترسان مباش، زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجهات ایصابت برای تو پسری خواهد زاید و اورا بجای خواهی نامید.»

۱۴ و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد.

۱۵ زیرا که در حضور خدا او نوزاد بزرگ خواهد بود و شراب و مسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود، پر از روح القدس خواهد بود.

۱۶ و بسیاری از بنیاسرائیل را، به سوی خداوند خدای ایشان خواهد گردانید.

۱۷ و او به روح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید، تا دلهای پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعد برای خدا مهیا سازد.»

زکریا به فرشته گفت: «بن را چگونه بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زوجهام دیرینه سال است؟»

فرشته در جواب وی گفت: «ن جبرائیل هستم که در حضور خدا میایستم و فرستاده شدم تا به تو سخن گویم و از این امور تو را مرده دم.

۲۰ و الحال تا این امور واقع نگردد، گنگ شده برای حرف زدن نخواهی داشت، زیرا سخن های مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست، باور نکردی.»

و جماعت منتظر زکریای بودند و از طول توقف او در قدس متعجب شدند.

۲۲ اما چون بیرون آمده نوبت ایشان حرف زدن، پس فهمیدند که در قدس رویایی دیده است، پس به سوی ایشان اشاره میکرد و ساکت ماند.

۲۳ و چون ایام خدمت او به اتمام رسید، به خانه خود رفت.

و بعد از آن روزها، زن او ایصابت حامله شده، مدت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت:

«ها بیطور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت، تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد.»

مژده تولد عیسی به مریم

و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد.

۲۷ نزد باکره‌های نامزدی مسمی به یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود.

۲۸ پس فرشته نزد او داخل شده، گفت: «لام بر تو ای نعمت رسیده، خداوند باتوست و تو در میان زنان مبارک هستی.»

چون او را دید، از سخن او مضطرب شده، متفکر شد که این چه نوع تحیت است.

۳۰ فرشته بدو گفت: «ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای.

۳۱ و اینک حامله شده، پسری خواهی زاید و او را عیسی خواهی نامید.

۳۲ او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلی، مسمی شود، و خداوند تحت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود.

۳۳ و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.»

مریم به فرشته گفت: «بن چگونه میشود و حال آنکه مردی را نشناختم؟»

فرشته در جواب وی گفت: «و حال قدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند، از آنجهت آن مولود مقدس، پسر خدا خوانده خواهد شد.

۳۶ و اینک ایصابت از خوشان تو نیز در پیروی، به پسری حامله شده و این ماه ششم است، مرا ورا که نازاد میخواندند.

۳۷ زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.»

مریم گفت: «بیک کنیز خدا و ندم، مرا بر حسب سخن تو واقع شود.» پس فرشته از نزد او رفت.

مریم به دیدار الیزابت می‌رود

در آن روزها، مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیه بشتاب رفت.

۴۰ و به خانه زکریا در آمده، به ایصابت سلام کرد.

۴۱ و چون ایصایات سلام مریم را شنید، بجه در رحم او به حرکت آمد و ایصایات به روح القدس سر پر شده، به آواز بلند صدای او را گفت: «و در میان زنان مبارک هستی و مبارک است ثمره رحم تو.»

۴۲ و از کجایین به من رسید که ماد خداوند من، به نزد من آید؟

زیرا اینک چون آواز سلام تو گوش زدم من شد، بجه از خوشی در رحم من به حرکت آمد.

۴۳ و خوشبختی او که ایمان آورد، زیرا که آنچه از جانب خداوند به وی گفته شد، به انجام خواهد رسید.» پس مریم گفت: «ان من خداوند را تمجید میکند،

و روح من به رهاننده من خدا بوجد آمد،

زیرا بر حقارت کنیز خود نظر افکند. زیرا هان از کنون تمامی طبقات مرا خوشحال خواهند خواند،

زیرا آن قادر، به من کارهای عظیم کرده و نام او قدوس است،

و رحمت او نسلا بعد نسل است. بر آنانی که از اومی ترسند.

۵۱ به بازوی خود، قدرت را ظاهر فرمود و متکبران را به خیال دل ایشان پراکنده ساخت.

۵۲ جباران را از تختها به زیر افکند. و فروتنان را سرفراز گردانید.

۵۳ گرسنگان را به چیزهای نیکو سیر فرمود و دو لقمه نان را تهیدست رد نمود.

۵۴ بنده خود اسرا تیل را یاری کرد، به یاد گاری رحمانیت خویش،

چنانکه به اجداد ما گفته بود، به ابراهیم و به ذریت او تا ابد الا باد.»

و مریم قریب به سه ماه نزد وی ماند. پس به خانه خود مراجعت کرد.

تولد یحیی تعمید دهنده

اما چون ایصایات را وقت وضع حمل رسید، پسری بزاد.

۵۸ و همسایگان و خویشان او چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمی بروی کرده، با او شادی کردند.

۵۹ و واقع شد در روز هشتم چون برای ختنه طفل آمدند، که نام پدرش زکریا را بر او مینهادند.

۶۰ اما مادرش ملتفت شده، گفت: «ی بلکه به یحیی نامیده میشود.»

به وی گفتند: «زقبیله تو هیچکس این اسم را ندارد.»

پس پدرش اشاره کرد که «و اچانه نام خواهی نهاد؟»

او تحت‌های خواسته بنوشت که «ام و یحیی است» و همه متعجب شدند.

۶۴ در ساعت، دهان و زبان او باز گشته، به حمد خدا متکلم شد.

۶۵ پس بر تمامی همسایگان ایشان، خوف مستولی گشت و جمیع این وقایع در همه کوهستان یهودیه شهرت یافت.

۶۶ و هر که شنید، در خاطر خود تفکر نمود، گفت: «بین چه نوع طفل خواهد بود؟» و دست خداوند با وی می بود.

و پدرش زکریا از روح القدس سر پر شده نیوت نموده، گفت:

«داوند خدای اسرا تیل متبارک باد، زیرا از قوم خود تفقد نموده، برای ایشان فدایی قرارداد.

۶۹ و شاخ نجاتی برای ما برافراشت، در خانه بنده خود داود.

۷۰ چنانچه به زبان مقدسین گفت که از یزد و عالم انبیای اومی بودند،

رهایی از دشمنان ما و از دست آنانی که از ما نفرت دارند،

تا رحمت را بر پدران ما بچا آورد و عهد مقدس خود را تذکر فرماید.

۷۳ سوگندی که برای پدر ما ابراهیم یاد کرد،

که ما را فیض عطا فرماید، تا از دست دشمنان خود رهایی یافته، او را بخوف عبادت کنیم.

۷۵ در حضور او به قدوسیت و عدالت، در تمامی روزهای عمر خود.

۷۶ و توای طفل نبی حضرت اعلی خوانده خواهی شد، زیرا پیش روی خداوند خواهی خرامید، تا طرُق او را مپاسازی،

تا قوم او را معرفت نجات دهی، و در آرزوش گاهان ایشان.

۷۸ به احشای رحمت خدای ما که به آن سپیده از عالم اعلی از ما تفقد نمود،

تا ساکنان در ظلمت و ظل موت را نور دهد. و پاپهای مارا به طریق سلامتی هدایت نماید.»

پس طفل غور کرده، در روح قوی میگشت. و تا روز ظهور خود برای اسرا تیل، در بیابان بسر میبرد.

تولد عیسی در بیت لحم

و در آن ایام حکمی از او غسطلس قیصر صادر گشت که تمام ریع مسکون را اسم نویسی کنند.

۲ و این اسم نویسی اول شد، هنگامی که کیرینیوس والی سوریه بود.

۳ پس همه مردم هر یک به شهر خود برای اسم نویسی میرفتند.

۴ و یوسف نیز از جلیل ازبلده ناصره به یهودیه به شهر داود که بیت لحم نام داشت، رفت. زیرا که او از خاندان آل داود بود.

- ۵ تا نام او با مریم که نامزد او بود و نزدیک به زاییدن بود، ثبت گردد.
- ۶ و وقتی که ایشان در آنجا بودند، هنگام وضع حمل اورسیده، پسر نخستین خود را زایید. و او را در قندها پیچیده، در آنجا خوابانید. زیرا که برای ایشان در منزل جای نبود. چون بانان به ملاقات عیسی میروند و در آن نواحی، شبانان در صحرا بر سر می‌نزدند و در شب با سبانی گله‌های خویش می‌کردند.
- ۹ ناگه فرشته خداوند بر ایشان ظاهر شد و کبریایی خداوند بر گرد ایشان تایید و بغایت ترسان گشتند.
- ۱۰ فرشته ایشان را گفت: «ترسید، زیرا اینک بشارت خوشی عظیم به شما می‌دهم که برای جمیع قوم خواهد بود.
- ۱۱ که امر وزیرای شما در شهر داود، نجاست دهندهای که مسیح خداوند باشد متولد شد.
- ۱۲ و علامت برای شما این است که طفلی در قندها پیچیده و در آنجا خوابیده خواهد یافت.» در همان حال فرجی از لشکر آسمانی با فرشته حاضر شده، خدا را تسبیح‌گهان می‌گفتند: «دارا را علی‌علین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد.»
- و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان بایکدیگر گفتند: «لان به بیت لحم برویم و این چیزی را که واقع شده و خداوند آن را به ما اعلام نموده است ببینیم.»
- پس به شتاب رفته، مریم و یوسف و آن طفل را در آنجا خوابیده یافتند.
- ۱۷ چون این را دیدند، آن سخنی را که درباره طفل بدیشان گفته شده بود، شهرت دادند.
- ۱۸ و هر که میشنید از آنچه شبانان بدیشان گفتند، تعجب مینمود.
- ۱۹ اما مریم در دل خود متفکر شده، این همه سخنان را نگاه میداشت.
- ۲۰ و شبانان خدا را تحقیر و حمدگان برگشتند، به سبب همه آن اموری که دیده و شنیده بودند چنانکه به ایشان گفته شده بود. مریم و یوسف، عیسی را به خانه خدا می‌بردند
- و چون روز هشتم، وقت ختنه طفل رسید، او را عیسی نام نهادند، چنانکه فرشته قبل از قرار گرفتن او در رحم، او را نامیده بود.
- ۲۲ و چون ایام تطهیر ایشان بر حسب شریعت موسی رسید، او را به اورشلم بردند تا به خداوند بگزارند.
- ۲۳ چنانکه در شریعت خداوند مکتوب است که هر ذکوری که رحم را گشاید، مقدس خداوند خوانده شود.
- ۲۴ و تافربانی گذارند، چنانکه در شریعت خداوند مقرر است، یعنی جفت فاختهای یاد و وجوه کبوتر.
- ۲۵ و اینک شخصی شمعون نام در اورشلم بود که مرد صالح و متقی و منتظر تسلی اسرائیل بود و روح القدس بر وی بود.
- ۲۶ و از روح القدس بدو وحی رسیده بود که، تا مسیح خداوند را نبینی موت را نخواهی دید.
- پس به راهمانی روح، به هیکل درآمد و چون والدینش آن طفل یعنی عیسی را آوردند تا رسوم شریعت را بجهت او بعمل آورند، او را در آغوش خود کشیده و خدا را امتبارک خوانده، گفت: «خلایای خداوند بنده خود را رخصت میدهی، به سلامتی بر حسب کلام خود.
- ۳۰ زیرا که چشمان من نجات تو را دیده است، که آن را پیش روی جمیع امتها می‌ساختی.
- ۳۲ نوری که کشف جناب برای امتها کند و قوم تو اسرائیل را جلال بود.»
- و یوسف و مادرش از آنچه در باره او گفته شد، تعجب نمودند.
- ۳۴ پس شمعون ایشان را برکت داده، به مادرش مریم گفت: «اینک این طفل قرار داده شد، برای افتادن و برخاستن بسیاری از آل اسرائیل و برای آتی که به خلاف آن خواهند گفت.
- ۳۵ و در قلب تو نیز شمشمیری فرو خواهد رفت، تا افکار قلوب بسیاری مکشوف شود.»
- و زنی نبیه بود، حانانم، دختر فتویل از سبط اشیر بسیار ساخورده، که از زمان بکارت هفت سال با شوهر بسر برده بود.
- ۳۷ و قریب به هشتاد و چهار سال بود که او بیوه گشته از هیکل جدا می‌شد، بلکه شبانروز به روز و مناجات در عبادت مشغول میبود.
- ۳۸ او در همان ساعت در آمده، خدا را شکر نمود و درباره او به همه منتظرین نجات در اورشلم، تکلم نمود.
- و چون تمامی رسوم شریعت خداوند را به پایان برده بودند، به شهر خود ناصره جلیل مراجعت کردند.
- ۴۰ و طفل نموده، به روح قوی می‌گشت و از حکمت پر شده، فیض خدا بر وی میبود.
- عیسای نوجوان با علمای دین سخن میگوید و والدین او هر ساله بجهت عید فصح، به اورشلم می‌رفتند.
- ۴۲ و چون دوازده ساله شد، موافق رسم عید، به اورشلم آمدند.
- ۴۳ و چون روزها را تمام کرده مراجعت مینمودند، آن طفل یعنی عیسی، در اورشلم توقف نمود و یوسف و مادرش نمی‌دانستند.
- ۴۴ بلکه چون گمان می‌بردند که او در قافله است، سفری یکروزه کردند و او را در میان خویشان و آشنایان خود می‌جستند.
- ۴۵ و چون او را نیافتند، در طلب او به اورشلم برگشتند.
- ۴۶ و بعد از سه روز، او را در هیکل یافتند که در میان معلمان نشسته، سخنان ایشان را میشنود و از ایشان سوال همی کرد.

۴۷ و هر که سخن او را شنید، از فهم و جوابهای او متحیر می گشت.

چون ایشان او را دیدند، مضطرب شدند. پس مادرش به وی گفت: «ی فرزند چرا با ما چنین کردی؟ اینک پدرت و من غمناک گشته تو را جستجو می کردیم.»

او به ایشان گفت: «زهر چه مرا طلب می کردید، مگر ندانستاید که باید من در امور پدر خود باشم؟»

ولی آن سخن را که پدرشان گفت، نفهمیدند.

۵۱ پس با ایشان روانه شده، به ناصره آمد و مطیع ایشان میبود و مادر او تمامی این امور را در خاطر خود نگاه میداشت.

۵۲ و عیسی در حکمت و قناعت و رضامندی نزد خدا و مردم ترقی میکرد.

یحیی تعمید دهنده راه را برای عیسی آماده میکند

(تی:، مرقس:)

و در سال پانزدهم از سلطنت طیباریوس قیصر، در وقتی که پنتیوس پلاطس، والی یهودیه بود و هیروдіس، تیتراک جلیل و برادرش فیلیپس تیتراک

ایطوریه تراخونیتس و یلیسانوس تیتراک آلبه

و حنا و قیافا و وسای کهنه بودند، کلام خدا به یحیی ابن زکریا در بیابان نازل شده،

به تمامی حوالی اردن آمده، به تعمید تو به بجهت آموزش گناهان موعظه می کرد.

۴ چنانچه مکتوب است در صحیفه کلمات اشعای نبی که میگوید: «دای ندا کنندهای در بیابان که راه خداوند را میسازید و طوطی او را راست نمائید.

۵ هر وادی انباشته و هر کوه و تلی پست و هر گیجی راست و هر راه ناهموار صاف خواهد شد

و تمامی بشر نجات خدا را خواهند دید.»

آنگاه به آن جماعتی که برای تعمید وی بیرون می آمدند، گفت: «ی افعی زادگان، که شمار ایشان داد که از غضب آید به بگریزید؟

پس ثمرات مناسب تو به بیار و درود را در خاطر خود این سخن را راه مدهید که ابراهیم پدر ماست، زیرا به شام می گویم خدا قادر است که از این سنگها، فرزندان

برای ابراهیم برانگیزاند.

۹ والا ن نیز تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده میشود.»

پس مردم از وی سوال نموده گفتند: «ه کنیم؟»

او در جواب ایشان گفت: «ر که دو جامه دارد، به آنکه ندارد بدهد. و هر که خوراک دارد نیز چنین کند.»

و با جگبران نیز برای تعمید آمده، بدو گفتند: «ی استاد چه کنیم؟»

پدیشان گفت: «یاد ترا آنچه مقرر است، مگیرید.»

سپاهیان نیز از او پرسیده، گفتند: «اچه کنیم؟» به ایشان گفت: «ر کسی ظلم مکنید و بر هیچکس اقترا من نید و به مواجب خود اکتفا کنید.»

و هنگامی که قوم مترصد میبودند و همه در خاطر خود در باره یحیی تفکر مینمودند که این مسیح است یا نه،

یحیی به همه متوجه شده گفت: «ن شمارا به آب تعمید می دهم، لیکن شخصی توانا ترا من میاید که بید نعلین او را باز کنم. او شمارا به

روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.

۱۷ او غر بال خود را بدهدست خود دارد و خرمن خویش را پاک کرده، گندم را در انبار خود ذخیره خواهد نمود و گاه را در آتشی که خاموشی نمی پذیرد

خواهد سوزانید.»

و به نصایح بسیار دیگر، قوم را اشارت میداد.

هیروдіس یحیی را زندانی میکند

اما هیروдіس تیتراک چون به سبب هیروдіا، زن برادر او فیلیپس و سلیریدیهایی که هیروдіس کرده بود از وی تو بیخ یافت،

این را نیز همه افزود که یحیی را در زندان حبس نمود.

یحیی عیسی را تعمید میدهد

(تی:، مرقس:)

اما چون تمامی قوم تعمید یافته بودند و عیسی هم تعمید گرفته دعا می کرد، آسمان شکافته شد

و روح القدس به هیات جسمانی، مانند کبوتری بر او نازل شد. و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که به تو خوشنودم.

نسب نامه عیسی

(تی:)

و خود عیسی وقتی که شروع کرد، قریب به سی ساله بود. و حسب گان خلق، پسر یوسف ابن هالی

ابن متات، بن لاوی، بن ملکی، بن بنای، بن یوسف،

ابن متاتیا، بن آموس، بن ناحوم، بن حسلی، بن نجی،

ابن مات، بن متاتیا، بن شععی، بن یوسف، بن یهودا،

ابن یوحنا، بن ریسا، بن زروبابل، بن سالتیتیل، بن نیری،

ابن ملکی، بن ادی، بن قوسام، بن ایلهودام، بن عبر،

ابن یوسی، بن ایلعادر، بن یوریم، بن متات، بن لاوی،

ابن شعون، بن یهودا، بن یوسف، بن یونان، بن ایلیا قیم،

ابن ملیا، بن مینان، بن متاتین ناتان، بن داود،
 ابن یسی، بن عوبید، بن بوخر، بن شلمون، بن نحشون،
 ابن عیناداب، بن آرام، بن حصرون، بن فارص، بن یهودا،
 ابن یعقوب، بن اسحق، بن ابراهیم، بن تارح، بن ناحور،
 ابن سروج، بن رورور، بن فالج، بن عابر، بن صالح،
 ابن قینان، بن ارفکشاد، بن سام، بن نوح، بن لامک،
 ابن متوشلخ، بن خنوخ، بن یارد، بن مهلتیل، بن قینان،
 ابن انوش، بن شیت، بن آدم، بن الله.

تجربه عیسی

(کنی، مرقس:)

- امام عیسی بر از روح القدس بوده، از اردن مراجعت کرد و روح او را به بیابان برد.
 ۲ و مدت چهل روز ابلیس او را تجربه مینمود و در آن ایام چیزی نخورد. چون تمام شد، آخر گرسنه گردید.
 و ابلیس بدو گفت: «گرسنه خدا هستی، این سنگ را بگو تا نان گردد.»
 عیسی در جواب وی گفت: «کتوب است که انسان به نان فقط زیست نمی کند، بلکه به هر کلمه خدا.»
 پس ابلیس او را به کوهی بلند برده، تمامی ممالک جهان را در لحظه ای بدو نشان داد.
 ۶ و ابلیس بدو گفت: «میع این قدرت و حشمت آنها را به تو میدهم، زیرا که به من سپرده شده است و به هر که میخواهم میبخشم.
 ۷ پس اگر تو پیش من سجد کنی، همه از آن تو خواهد شد.»
 عیسی در جواب او گفت: «ی شیطان، مکتوب است، خداوند خدای خود را پرستش کن و غیر او را عبادت منما.»
 پس او را به اورشلیم برده، برکنگه هیکل قرار داد و بدو گفت: «گرسنه خدا هستی، خود را از اینجا به زیر انداز.
 ۱۰ زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را در باره تو حکم فرماید تا تو را محافظت کنند.
 ۱۱ و تو را به دستهای خود بردارند، مباد ایات به سنگی خورد.»
 عیسی در جواب وی گفت که «فته شده است، خداوند خدای خود را تجربه مکن.»
 و چون ابلیس جمیع تجربه را به اتمام رسانید، تا مدتی از او جدا شد.

مو عظه عیسی در جلیل

(کنی، مرقس: یوحنا:)

- و عیسی به قوت روح، به جلیل برگشت و خبر او در تمامی آن نواحی شهرت یافت.
 ۱۵ و او در کاپس ایشان تعلیم میداد و همه او را تعظیم میکردند.
 طرد عیسی از ناصره
 و به ناصره جایی که پرورش یافته بود، رسید و بحسب دستور خود در روز سبت به کنیسه درآمد، برای تلاوت برخاست.
 ۱۷ آنگاه صحیفه اشعیا بنی رابدود داد و چون کتاب را گشود، موضعی را یافت که مکتوب است
 «وح خداوند بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد، تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را
 به بینایی، مو عظه کنم و تا گوید گان را، آزاد سازم،
 و از سال پسندیده خداوند مو عظه کنم.»
 پس کتاب را به هم پیچیده، به خادم سپرد و بنشست و چشمان همه اهل کنیسه بروی دوخته میبود.
 ۲۱ آنگاه بدیشان شروع به گفتن کرد که «مرو این نوشته در گوشهای شما تمام شد.»
 و همه بروی شهادت دادند و از سخنان فیض آمیزی که از دهانش صادر میشد، تعجب نموده، گفتند: «گراین پسر یوسف نیست؟»
 بدیشان گفت: «آریه این مثل را به من خواهید گفت، ای طیب خود را شفا بده. آنچه شنیدهایم که در کفر ناحوم از تو صادر شد، اینجا نیز در وطن
 خویش بنما.»
 و گفت: «آریه به شما می گویم که هیچ نبی در وطن خویش مقبول نباشد.
 ۲۵ و به تحقیق شمارا میگویم که بسا بیهوشان در اسرائیل بودند، در ایام ایلیاس، وقتی که آسمان مدت سه سال و شش ماه بسته ماند، چنانکه قطعی عظیم در
 تمامی زمین پدید آمد،
 و ایلیاس نزد هیچ کدام از ایشان فرستاده نشد، مگر نزد بیوه زنی در صر فیه صیدون.
 ۲۷ و بسا برصان در اسرائیل بودند، در ایام الیشع نبی و احدی از ایشان طاهر نگشت، جز نعمان سریانی.»
 پس تمام اهل کنیسه چون این سخنان را شنیدند، پراز خشم گشتند.
 ۲۹ و برخاسته و او را از شهر بیرون کردند و بر قله کوهی که قریه ایشان بر آن نباشد بود بردند، تا او را به زیر افکنند.
 ۳۰ ولی از میان ایشان گذشته، برفت.

عیسی با اقتدار بسیار تعلیم می‌دهد

(رقس:)

و به کفر ناحوم شهری از جلیل فرود شده، در روزهای سبت، ایشان را تعلیم میداد.

۳۲ و از تعلیم او در حیرت افتادند، زیرا که کلام او با قدرت میبود.

۳۳ و در کنیسه مردی بود، که روح دیو خبیث داشت و به آواز بلند فریادگان میگفت:

«های عیسی ناصری، ما را با تو چه کار است، آیا آمده‌ای تا ما را اهلاک سازی؟ تو را می شناسم کیستی، ای قدوس خدا.»

پس عیسی او را نییب داده، فرمود: «اموش باش و از وی بیرون آی.» در ساعت دیو او را در میان انداخته، از او بیرون شد و هیچ آسیبی بدو نرسانید.

۳۶ پس حیرت بر همه ایشان مستولی گشت و یکدیگر را مخاطب ساخته، گفتند: «بن چه سخن است که این شخص با قدرت و قوت، ارواح بلید را امر میکند و بیرون می‌آیند!»

و شهرت او در هر موضعی از آن حوالی، پهن شد.

شفای مادر زنبطرس و بسیاری دیگر

(تی:، مرقس:)

و از کنیسه برخاسته، به خانه شمعون درآمد. و مادر زنبطرس را تب شدیدی عارض شده بود، برای او از وی التماس کردند.

۳۹ پس بر سر وی آمده، تب از او زایل شد. در ساعت برخاسته، به خدمتگذاران ایشان مشغول شد.

و چون آفتاب غروب میکرد، همه آنانی که اخصاص مبتلا به انواع مر ضها داشتند، ایشان را نزد وی آوردند و به هر یکی از ایشان دست گذارده، شفاداد.

۴۱ و دیوهان نیز از بسیاری بیرون می‌رفتند و صیحه زان میگفتند که «و مسیح پسر خدا هستی.» ولی ایشان را قداغن کرده، نگذاشت که حرف زنند، زیرا که دانستند او مسیح است.

موعظه عیسی در سراسر جلیل

(تی:، مرقس:)

و چون روز شد، روانه شده به مکانی ویران رفت و گروهی کثیر در جستجوی او آمده، نزدش رسیدند و او را باز میداشتند که از نزد ایشان نرود.

۴۳ به ایشان گفت: «الا از ما است که به شهرهای دیگر نیز به ملکوت خدا ابشارت دهم، زیرا که برای همین کار فرستاده شده‌ام.»

پس در کاپیس جلیل موعظه مینمود.

معجزه صید ماهی

و هنگامی که گروهی بری از دحام می نمودند تا کلام خدا را بشنوند، او به کار دریاچه جنسارست ایستاده بود.

۲ و در زورق را در کار دریاچه ایستاده دید که صیادان از آنجا بیرون آمده، دامهای خود را شست و شوی نمودند.

۳ پس به یکی از آن در زورق که مال شمعون بود سوار شده، از او درخواست نمود که از خشکی اندکی دور ببرد. پس در زورق نشست، مردم را تعلیم میداد.

و چون از سخن گفتن فارغ شد، به شمعون گفت: «همان دریاچه بران و دامهای خود را برای شکار ببند ازید.»

شمعون در جواب وی گفت: «ای استاد، تمام شب را رنج برده چیزی نگرفتم، لیکن به حکمت تو، دام را خواهم انداخت.»

و چون چنین کردند، مقداری کثیر از ماهی صید کردند، چنانکه نزدیک بود دام ایشان گسسته شود.

۷ و به رفقای خود که در زورق دیگر بودند اشاره کردند که آمده ایشان را امداد کنند. پس آمده هر دو زورق را بر کردند بقسمی که نزدیک بود غرق شوند.

شمعون پطرس چون این را بدید، برپایهای عیسی افتاده، گفت: «ای خداوند از من دور شو زیرا مردی گناهکارم.»

چونکه به سبب صید ماهی که کرده بود، دهشت بر او و همه رفقای وی مستولی شده بود.

۱۰ و هم چنین نیز بر یعقوب و یوحنا پسران زبدی که شریک شمعون بودند. عیسی به شمعون گفت: «ترس. پس از این مردم را صید خواهی کرد.»

پس چون زورقها را به کار آوردند همه را ترک کرده، از عقب او روانه شدند.

شفای یک جذای

(تی:، مرقس:)

و چون او در شهری از شهرها بود تا گاه مردی بر اریص آمده، چون عیسی را بدید، به روی در افتاد و از او درخواست کرده، گفت: «داوندا، اگر خواهی میتوانی مرا طاهر سازی.»

پس او دست آورده، وی را لمس نمود و گفت: «بخوام. طاهر شو.» که فوراً از او زایل شد.

۱۴ و او را قداغن کرد که «بچسبم را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و هدیه‌های بجهت طهارت خود، بطوری که موسی فرموده است، بگذران تا بجهت ایشان شهادتی شود.»

لیکن خبر او بیشتر شهرت یافت و گروهی بسیار جمع شدند تا کلام او را بشنوند و از مر ضهای خود شفایابند،

و او به ویرانه‌ها عزت جست، به عبادت مشغول شد.

شفای مرد فلج

(تی:، مرقس:)

روزی از روزها واقع شد که او تعلیم میداد و فریسیان و فقها که از همه بلدان جلیل و یهودیه و اورشلیم آمده، نشستند و وقت خداوند برای شفای ایشان

صادر می‌شد،

که تا نگاه چند نفر شخصی مفلوح را بر بستری آوردند وی خواستند او را داخل کنند تا پیش روی وی بگذارند.

۱۹ و چون به سبب انبوهی مردم راهی نیافتند که او را به خانه در آورند بر پشت بام رفته، او را با تختش از میان سفالها در وسط پیش عیسی گذاردند.

۲۰ چون او ایمان ایشان را دید، به وی گفت: «مرد، گاهان تو آمرزیده شد.»

آنگاه کاتبان و فریسیان در خاطر خود متفکر نموده، گفتن گرفتند: «این کیست که کفر میگوید. جز خدا و بس کیست که بتواند گاهان را بپامرزد؟» عیسی افکار ایشان را درک نموده، در جواب ایشان گفت: «و در خاطر خود متفکر می کنید؟

کدام سهلتر است، گفتن اینکه گاهان تو آمرزیده شد، یا گفتن اینکه برخیز و بخرام؟

لیکن تابانید که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گاهان بر روی زمین هست، مفلوح را گفت، تو را میگویم برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود برو،»

در ساعت برخاسته، پیش ایشان آنچه بر آن خوابیده بود برداشت و به خانه خود خدا را حمد گان روانه شد.

۲۶ و حیرت همه را فرو گرفت و خدا را تعجیب مینمودند و خوف بر ایشان مستولی شده، گفتند: «مرو چیزهای عجیب دیدیم.»

ضیافت در خانه منی

(تی:، مرقس:)

از آن پس بیرون رفته با جگربری را که لاوی نام داشت، بریا جگانه نشسته دید. او را گفت: «ز عقب من بیا.»

در حال همه چیز ترک کرده، برخاست و در عقب وی روانه شد.

۲۹ و لاوی ضیافتی بزرگ در خانه خود برای او کرد و جمعی بسیار از باجگیران و دیگران با ایشان نشستند.

۳۰ اما کاتبان ایشان و فریسیان همه نموده، به شاگردان او گفتند: «رای چه با باجگیران و گناهکاران اکل و شرب میکنند؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «درستان احتیاج به طیب ندارند بلکه مریضان.

۳۲ و نیامده ام تا عادلان بلکه تا عاصیان را به توبه بخوام.»

سوال رهبران مذهبی در باره روزه

(تی:، مرقس:)

پس به وی گفتند: «ز چه سبب شاگردان یحیی روزه بسیار میدارند و نماز میخوانند و همچنین شاگردان فریسیان نیز، لیکن شاگردان تو اکل و شرب میکنند.»

بدیشان گفت: «بای تو انید پسران خانه عروسی را مادمی که داماد با ایشان است روز هدا سازید؟

بلکه ایامی میآید که داماد از ایشان گرفته شود، آنگاه در آن روزها روزه خواهند داشت.»

و مثلی برای ایشان آورد که «یکس پارچهای از جامه نو را بر جامه کهنه وصله نمی کند و الا آن نو را باره کند و وصله ای که از نو گرفته شد نیز در خوردن آکنه نبود.»

۳۷ و هیچکس شراب نورادر مشکهای کهنه نمی ریزد و الا شراب نو، مشکها باره میکند و خودش ریخته و مشکها تباها میگردد.

۳۸ بلکه شراب نورادر مشکهای نو باید ریخت تا هر دو محفوظ بماند.

۳۹ و کسی نیست که چون شراب کهنه را نوشیده فی الفور نواطلب کند، زیرا میگوید کهنه بهتر است.»

شاگردان در روز سبت گندم میچینند

(تی:، مرقس:)

و واقع شد در سبت دوم اولین که او از میان کشت زارها میگذشت و شاگردانش خوشهها میچیدند و به کف مالیده میخورند.

۲ و بعضی از فریسیان بدیشان گفتند: «را کاری میکند که کردن آن در سبت جایز نیست.»

عیسی در جواب ایشان گفت: «یا نخوانده اید آنچه داود و رفقایش کردند در وقتی که گرسنه بودند،

که چگونه به خانه خدا آمده نان تقدّمه را گرفته بخورد و به رفقای خود نیز داد که خوردن آن جزیه کهنه روانیست.»

پس بدیشان گفت: «سر انسان مالک روز سبت نیز هست.»

شفای دست بجمار

(تی:، مرقس:)

و در سبت دیگری که کنیسه در آمده تعلیم میداد و در آنجا مردی بود که دست راستش خشک بود.

۷ و کاتبان و فریسیان چشم بر او می داشتند که شاید در سبت شفا دهد تا شکایتی بر او بیاورد.

۸ او خیالات ایشان را درک نموده، بدان مرد دست خشک گفت: «رخیز در میان بایست.» در حال برخاسته با استاد.

۹ عیسی بدیشان گفت: «ز شما چیزی میپرسم که در روز سبت کدام رواست، نیکو میگردن بایستی، رهانیدن جان یا هلاک کردن؟»

پس چشم خود را بر جمیع ایشان گردانیده، بدو گفت: «ست خود دراز کن.» او چنان کرد و فرد سبتش مثل دست دیگر صحیح گشت.

۱۱ اما ایشان از حماقت برگشته به یکدیگر میگفتند که «عیسی چه کنیم؟»

انتخاب دوازده حواری

(مرقس:)

و در آن روز هابرفراز کوه برآمد تا عبادت کند و آن شب را در عبادت خدا به صبح آورد.

۱۳ و چون روز شد، شاگردان خود را پیش طلبیده دوازده نفر از ایشان را انتخاب کرده، ایشان را نیز رسول خواند.

۱۴ یعنی شعون که او را پطرس نیز نام نهاد و برادرش اندریاس، یعقوب و یوحنا، فیلیپس و برتولما،

منی و توما، یعقوب ابن حلفی و شعون معروف به غیور.

۱۶ یهود برادر یعقوب و یهودای اختریوی طی که تسلی می‌کنند وی بود.
موعظه بالای کوه
(تی):

و بالایشان به زیر آمده، بر جای هموار بایستاد. و جمعی از شاگردان وی و گروهی بسیار از قوم، از تمام یهودیه و اورشلیم و کنار دریای صور و صیدون آمدند تا کلام او را بشنوند و از امراض خود شفایابند.

۱۸ و کسانی که از ارواح پلید معذب بودند، شفایافتند.

۱۹ و تمام آن گروه میخواستند او را لمس کنند. زیرا قوتی از وی صادر شده، همه را سخت میبخشید.

پس نظر خود را به شاگردان خویش افکند، و گفت: «و شایحال شمای مساکین زیرا ملکوت خدا از آن شماست.

۲۱ خوشحال شما که اکنون گرسنه‌اید، زیرا که سیر خواهید شد. خوشحال شما که الحاح گریانید، زیرا خواهید خندید.

۲۲ خوشحال شما وقتی که مردم بخاطر پسر انسان از شما نفرت گیرند و شما را از خود جدا سازند و دشنام دهند و نام شما را مثل شریر بیرون کنند.

۲۳ در آن روز شاد باشید و وجد نامید زیرا اینک اجر شما در آسمان عظیم میباشند، زیرا که به همینطور پدران ایشان با انبیاسلوک نمودند.

«یکن و ای بر شمای دولتندان زیرا که تسلی خود را یافتاید.

۲۵ و ای بر شمای سیر شدگان، زیرا گرسنه خواهید شد. و ای بر شما که الان خندانید زیرا که ماتم و گریه خواهید کرد.

۲۶ و ای بر شما وقتی که جمیع مردم شما را تحسین کنند، زیرا همینچنین پدران ایشان با انبیای کذب کردند.

در باره دوست داشتن دشمنان
(تی):

«یکای شنوندگان شما را میگویم دشمنان خود را دوست دارید و یا کسانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید.

۲۸ و هر که شما را لعن کند، برای او برکت بطلید و برای هر که با شما کینه دارد، دعای خیر کنید.

۲۹ و هر که بر خستار تو زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان و کسی که ردای تو را بگیرد، قبار نیز از او مضایقه مکن.

هر که از تو سوال کند بده و هر که مال تو را گیرد از وی باز نخواه.

۳۱ و چنانکه میخواستید مردم با شما عمل کنند، شما نیز به همانطور با ایشان سلوک نمائید.

«برای گریحان خود را محبت نمائید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا گاه کاران هم محبان خود را محبت مینمایند.

۳۳ و اگر احسان کنید با هر که به شما احسان کند، چه فضیلت دارید؟ چونکه گاه کاران نیز چنین میکنند.

۳۴ و اگر قرض دهید به آنای که امید باز گرفتن از ایشان دارید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا گاه کاران نیز به گاه کاران قرض میدهند تا از ایشان عوض گیرند.

۳۵ بلکه دشمنان خود را محبت نمائید و احسان کنید و بدون امید عوض، قرض دهید زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود و پسران حضرت اعلی خواهد بود چونکه او با ناسپاسان و بدکاران مهربان است.

۳۶ پس رحیم باشید چنانکه پدر شما نیز رحیم است.

در باره انتقاد از دیگران
(تی):

«اوری مکنید تا بر شما دوری نشود و حکم مکنید تا بر شما حکم نشود و عفو کنید تا آمرزیده شوید.

۳۸ بدهید تا به شما داده شود. زیرا بیایمانه نیگوی افشرد و جنبانیده و لبریز شده را در دامن شما خواهند گذارد. زیرا که به همان بیایمانی که میباید برای شما پیچوده خواهد شد.»

پس برای ایشان مثل زد که «یا میتواند کور، کور را راهنمایی کند؟ آیا هر دو در حفرهای نمی افتند؟

شاگردان معلم خویش بهتر نیست لیکن هر که کامل شده باشد، مثل استاد خود بود.

۴۱ و چرا احسی را که در چشم برادر تو است مبینی و چو بی را که در چشم خود داری نمی بینی؟

و چگونه بتوانی برادر خود را گویی برادرا جازت ده تا خس را از چشم تو بر آورم و چو بی را که در چشم خود داری نمی بینی. ای ریبا کار اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیکو خواهی دید تا خس را از چشم برادر خود بر آوری.

میوه های درخت زندگی انسان
(تی):

«براهیج درخت نیکو میوه بد بار نمی آورد و نه درخت بد، میوه نیکو آورد.

۴۴ زیرا که هر درخت از میوه اش شناخته میشود از خار انجیر را نمی باند و از بونه، انگور را نمی چینند.

۴۵ آدم نیکو از خزه خوب دل خود چیز نیکو بر می آورد و شخص شریر از خزه بد دل خویش چیز بد بیرون می آورد. زیرا که از زیادت دل زبان سخن میگوید.

عمارت روی سخن و یا شن
(تی):

«چون است که مرا خداوند اخدا و ندای گوید و آنچه میگویم بعمل نمی آوری.

۴۷ هر که نزد من آید و سخن مرا شنود و آنها را بجا آورد، شما را نشان میدهم که به چه کس مشابعت دارد.

۴۸ مثل شخصی است که خانهای میساخت وزمین را کنده گود نمود و بنیادش را بر سنگ نهاد. پس چون سیلاب آمده، سیل بر آن خانه زور آورد، توانست آن را جنبش دهد زیرا که بر سنگ بنا شده بود.

۴۹ لیکن هر که شنید و عمل نیابد مانند شخصی است که خانهای بر روی زمین بینداید بنا کرد که چون سیل بر آن صدمه زد، فوراً افتاد و خرابی آن خانه عظیم بود.»

ایمان سر باز روی
(تی):

و چون همه سخنان خود را به سماع خلق به تمام رسانید، وارد کفر ناحوم شد.

۲ و یوز باشی را غلامی که عزیز او بود مریض و مشرف بر موت بود.

۳ چون خبر عیسی را شنید، مشایخ یهود را نزد وی فرستادند و از او خواهش کردند که آمده غلام او را شفا بخشد.

۴ ایشان نزد عیسی آمده به الحاح نزد او التماس کرده گفتند: «ستحق است که این احسان را برایش بجا آوری.»

۵ زیرا قوم مارادوست میدارد و خود برای ما کنیسه را ساخت.»

پس عیسی با ایشان روانه شد و چون نزدیک به خانه رسید، یوز باشی چند نفر از دوستان خود را نزد او فرستاده بدو گفت: «داوند از حمت مکش زیرا لایق آن نیستی که زیر سقف من در آیی.»

۷ و از این سبب خود را لایق آن ندانستم که نزد تو آیم، بلکه سخنی بگوتان بنده من صحیح شود.

۸ زیرا که من نیز شخصی هستم زیر حکم و لشکر یان زبردست خود دارم. چون به یکی گویم برو، میرود و به دیگری بیا، میآید و به غلام خود این را بکن، میکند.»

چون عیسی این را شنید، تعجب نموده به سوی آن جماعتی که از عقب او میآمدند روی گردانیده، گفت: «هشامی گویم چنین ایمانی، در اسرائیل هم نیافتام.»

پس فرستادگان به خانه برگشته، آن غلام بیمار را صحیح یافتند.

زنده کردن پسر یک بیوه زن

دو روز بعد به شهری مسمی به نائین میرفت و بسیاری از شاگردان او و گروهی عظیم، همراهش میرفتند.

۱۲ چون نزدیک به دروازه شهر رسید، ناگهان یکی را که پسر یگانه بیوهی بود میبردند و انبوهی کنیزان اهل شهر، با وی میآمدند.

۱۳ چون خداوند او را دید، دلش بر او بسوخت و به وی گفت: «ریان میباش.»

و نزدیک آمده باوت را لمس نمود و حاملان آن بایستادند. پس گفت: «ای جوان تو را می گویم برخیز.»

در ساعت آن مرده راست بنشست و سخن گفتن آغاز کرد و او را به مادرش سپرد.

۱۶ پس خوف همه را فرافرا گرفت و خدا را انجیدگان میگفتند که «بیای بزرگ در میان ما مبعوث شده و خدا از قوم خود تفقد نموده است.»

پس این خبر در باره او در تمام یهودیه و جمیع آن مرز و بوم منتشر شد.

بر طرف کردن شک یحیی

(تی):

و شاگردان یحیی او را از جمیع این وقایع مطلع ساختند.

۱۹ پس یحیی دو نفر از شاگردان خود را طلبیده، نزد عیسی فرستاده، عرض نمود که «یا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم؟»

آن دو نفر نزد وی آمده، گفتند: «حی تعمید دهنده ما را نزد تو فرستاده، میگوید آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم.»

در همان ساعت، بسیاری را از مرزها و ایالات و اورا و واح پلید شفا داد و کوران بسیاری را بینایی بخشید.

۲۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «روید و یحیی را از آنچه دیده و شنیده هاید خبر دهید که کوران، بینا و لنگان خرامان و ایرصان طاهرو کوران، شنوا و مردگان، زنده میگردند و به فقر ابشارت داده میشوند.

۲۳ و خوشحال کسی که در من لغزش نخورد.»

و چون فرستادگان یحیی رفته بودند، در باره یحیی بدان جماعت آغاز سخن نهاد که «رای دیدن چه چیز به صحرا بیرون رفته بودید، آبیانی را که از باد در جنبش است؟»

بلکه بجهت دیدن چه بیرون رفتید، آیا کسی را که به لباس نرم ملبس باشد؟ اینک آنانی که لباس فاخر میپوشند و عیاشی میکنند، در قصرهای سلاطین هستند.

۲۶ پس برای دیدن چه رفته بودید، آیا بنیای را؟ بی به شمامی گویم کسی را که از نجی هم بزرگتر است.

۲۷ زیرا این است آنکه در باره وی مکتوب است، اینک من رسول خود را پیش روی تو می فرستم تا راه تو را پیش تو میبیا سازد.

۲۸ زیرا که شمارا میگویم از اولاد در زمان بنیای بزرگتر از یحیی تعمید دهنده نیست، لیکن آنکه در ملکوت خدا کوچکتر است از وی بزرگتر است.»

و تمام قوم و باجگیران چون شنیدند، خدا را انجید کردند زیرا که تعمید از یحیی یافته بودند.

۳۰ لیکن فریسیان و فقها اراده خدا را از خود رد نمودند زیرا که از وی تعمید نیافته بودند.

آنگاه خداوند گفت: «در زمان این طبقه را به چه تشبیه کنم و مانند چه میباشند؟»

اطفالی را میماند که در بازار هانشتست، یکدیگر را صد از ده میگویند، برای شمانا ختمی رقص نکردید و نوحه گری کردیم گریه نمودید.

۳۳ زیرا که یحیی تعمید دهنده آمد که نه نان میخورد و نه شراب میآشامید، میگوید دیو دارد.

۳۴ پسرانسان آمد که میخورد و میآشامد، میگویند اینک مردی است پر خور و یاد پرست و دوست با جگیران و نگاهکاران.
۳۵ اما حکمت از جمیع فرزندان خود مصدق میشود.

تدهین پایهای عیسی

ویکی از فریسان از او وعده خواست که با او غذا خورد پس به خانه فریسی در آمده بنشست.
۳۷ که ناگاه زنی که در آن شهر نگاهکار بود، چون شنید که در خانه فریسی به غذا نشسته است شیشهای از عطر آورده، در پشت سر او ز پایهایش گریان بایستاد و شروع کرده به شستن پایهای او به اشک خود و خشک کردن آنها به موی سر خود و پایهای وی را بوسیده آنها را به عطر تدهین کرد.

چون فریسیای که از او وعده خواسته بود این را بدید، با خود میگفت که «این شخص اگر نبی بودی هر آینه دانستی که این کدام و چگونه زن است که او را لمس میکند، زیرا نگاهکاری است.»

عیسی جواب داده به وی گفت: «ای شمعون چیزی دارم که به تو گویم.» گفت: «ای استاد بگو.»

گفت: «لبکاری را دیده کار بود که از نیکی پانصد و از دیگری پنجاه دینار طلب داشتی.»

۴۲ چون چیزی ندانستند که ادا کنند، هر دو را بخشید. بگو کدامیک از آن دو او را زیاد تر محبت خواهد نمود.»

شمعون در جواب گفت: «مان میگویم آنکه او را زیاد تر بخشید.» به وی گفت: «یکو گفتم.»

پس به سوی آن زن اشاره نمود به شمعون گفت: «بین زن رانمی بینی، به خانه تو آمدم آب بجهد پایهای من نیاوردی، ولی این زن پایهای مرا به اشکها شست و به مویهای سر خود آنها را خشک کرد.

۴۵ مرا نبوسیدی، لیکن این زن از وقتی که داخل شدم از بوسیدن پایهای من باز نایستاد.

۴۶ سر مرا به روغن مسح نکردی، لیکن او پایهای مرا به عطر تدهین کرد.

۴۷ از این جهت به تو میگویم، گاهان او که بسیار است آرزیده شد، زیرا که محبت بسیار نموده است. لیکن آنکه آرزوش کمتر یافت، محبت کمتر مینماید.»

پس به آن زن گفت: «ناهان تو آرزیده شد.»

واهل مجلس در خاطر خود تفکر آغاز کردند که این کیست که گاهان را هم میآمرزد.

۵۰ پس به آن زن گفت: «بمانت تو را نجات داده است به سلامتی روانه شو.»

زنانی که پیروی عیسی میکردند

و بعد از آن واقع شد که او در هر شهری که گشته، معظه مینمود و به ملکوت خدا بشارت میداد و آن دوازده باوی میبندد.

۲ و زنان چند که از او را وحی میداد و مرضا شفا یافته بودند، یعنی مریم معروف به مجدیله که از او هفت دیو بیرون رفته بودند،

و یوناز و جوحنا، ناظر هیرو دیس و سوسن و بسیاری از زنان دیگر که از اموال خود او را خدمت میکردند.

مثل چهار نوع زمین

(تی:، مرقس:)

و چون گروهی بسیار فراهم میشدند و از هر شهر نزد او میآمدند مثل آورده، گفت

که «زرگری بجهد تخم کاشتن بیرون رفت. و وقتی که تخم میکاشت بعضی بر کاره راه ریخته شد و پایمال شده، مرغان هوا آن را خورند.

۶ و بارهای بر سنگلاخ افتاده چون رو پیدا از آنجهد که در طوبی نداشت خشک گردید.

۷ و قدری در میان خارها افکنده شد که خارها با آن نمو کرده آن را خفه نمود.

۸ و بعضی در زمین نیکو پاشیده شده رو بیو و صد چندان ثمر آورد.» چون این بگفت نداد در داد «که گوش شنودا در دشنود.»

تشریح حکایت چهار نوع زمین

(تی:، مرقس:)

پس شاگردانش از او سوال نموده، گفتند که «عناین مثل چیست؟»

گفت: «مارا دانستن اسرار ملکوت خدا اعطا شده است ولیکن دیگران راه و واسطه مثلها، تا نگر بسته نبینند و شنیده درک نکنند.

۱۱ اما مثل این است که تخم کلام خداست.

۱۲ و آنانی که در کار راه هستند کسانی میباشند که چون میشوند، فوراً بلیس آمده کلام را از دلهای ایشان مایرید، مبادا ایمان آورده نجات یابند.

۱۳ و آنانی که بر سنگلاخ هستند کسانی میباشند که چون کلام را می شنوند آن را به شادی میپذیرند و ایناریشه ندارند پس تا مدتی ایمان میدارند و در وقت آزمایش، مرتدمیشوند.

۱۴ اما آنچه در خارها افتاد اخصا میباشند که چون شنوند میروند و اندیشه های روزگار و دولت و لذات آن ایشان را خفه میکند و هیچ میوه به کمال نمی رسانند.

۱۵ اما آنچه در زمین نیکو واقع گشت کسانی میباشند که کلام را به دل راست و نیکو شنیده، آن را نگاه میدارند و با صبر، ثمر میآورند.

«هیچکس چراغ را فرو نرخته، آن را از زیر طریقی پنهان نمی کند بلکه بر چراغان میگذارد تا هر که داخل شود روشنی را ببیند.

۱۷ زیرا چیزی پنهان نیست که ظاهر نگردد و نه مستور که معلوم و هویدا نشود.

۱۸ پس احتیاط نماید که به چه طور میشوند، زیرا هر که دارد بدو داده خواهد شد و آنکه ندارد آنچه گمان هم میرسد که دارد، از او گرفته خواهد شد.»

عیسی خانواده حقیقی خود را معرفی میکند
(تی:، مرقس:)

و مادر و برادران او نزد وی آمده به سبب از دام خلق نتوانستند او را ملاقات کنند.

۲۰ پس او را خبر داده گفتند: «ادور برادرانت بیرون ایستاده میخوانند تو را ببینند.»

در جواب ایشان گفت: «ادور برادران من ایستادند که کلام خدا را شنیده آن را به جامی آورند.»

آرام کردن طوفان دریا

(تی:، مرقس:)

روزی از روزها او باشا گردان خود به کشتی سوار شده، به ایشان گفت: «ه سوی آن کنار دریاچه عبور بکنیم.» پس کشتی را حرکت دادند.

۲۳ و چون میرفتند، خواب او را در رویود که ناگاه طوفان باد دریاچه فرو آمد، بجدی که کشتی از آب بر میشد و ایشان در خطر افتادند.

۲۴ پس نزد او آمده او را بیدار کرده، گفتند: «ستادا، استادان، هلاک میشویم.» پس برخاسته باد و تلاطم آب را بنیب داد تا ساکن گشت و آرامی پدید آمد.

۲۵ پس به ایشان گفت: «ایمان شما کجاست؟» ایشان ترسان و متعجب شده باینکه دیگری گفتند که «من چطور آدمی ام است که بادها و آب راهم امر میفرماید

و اطاعت او میکنند.»

اخراج ارواح ناپاک

(تی:، مرقس:)

و به زمین جدریان که مقابل جلیل است، رسیدند.

۲۷ چون به خشکی فرو آمد، ناگاه شخصی از آن شهر که از مدت مدیدی دیوها داشتی و درخت نیوشیدی و در خانه نمناکی بلکه در قبرها منزل داشتی دچار وی گردید.

۲۸ چون عیسی را دید، نعره زد و پیش او افتاده به او بلند گفت: «ی عیسی پسر خدای تعالی، مرا بتو چه کار است؟ از تو التماس دارم که مرا عذاب ندهی.» زیرا که روح خبیث را امر فرموده بود که از آن شخص بیرون آید. چونکه بارها او را گرفته بود، چنانکه هر چند او را به نجسها و کندها بسته نگاه میداشتند، بندها را میگیسخت و دیو او را به صحرا میراند.

۳۰ عیسی از او پرسیده، گفت: «ام تو چیست؟» گفت: «جئون.» زیرا که دیوهای بسیار داخل او شده بودند.

۳۱ و از او استدعا کردند که ایشان را نفرماید که به هاویه روند.

و در آن نزدیکی گله گراز بسیاری بودند که در میچریدند. پس از او خواش نمودند که بدیشان اجازت دهد تا در آنها داخل شوند. پس ایشان را اجازت داد.

۳۳ ناگاه دیوها از آن آدم بیرون شده، داخل گرازان گشتند که آن گله از بلندی به دریاچه جستند، خفه شدند.

۳۴ چون گرازانان ماجرا را دیدند فرار کردند و در شهر و اراضی آن شهرت دادند.

پس مرد بیرون آمده تا آن واقعه را ببیند نزد عیسی رسیدند و چون آدمی را که از او دیوها بیرون رفته بودند، دیدند که نزد پایهای عیسی رخت پوشیده و عاقل گشته نشسته است رسیدند.

۳۶ و آنان که این را دیده بودند ایشان را خبر دادند که آن دیوانه چطور شفایافته بود.

۳۷ پس تمام خلق مرز و مروج جدریان از او خواش نمودند که از نزد ایشان روانه شود، زیرا خوبی شدیدی بر ایشان مستولی شده بود. پس او به کشتی سوار شده مراجعت نمود.

۳۸ اما آن شخصی که دیوها از وی بیرون رفته بودند از او درخواست کرد که با وی باشد. لیکن عیسی او را روانه فرموده، گفت:

«ه خانه خود برگرد و آنچه خدا بتو کرده است حکایت کن.» پس رفته در تمام شهر از آنچه عیسی بدو نموده بود موعظه کرد.

زنده کردن دختر یلیس

(تی:، مرقس:)

و چون عیسی مراجعت کرد خلق او را پذیرفتند زیرا جمیع مردم چشم به راه او می داشتند.

۴۱ که ناگاه مردی، یلیس نام که رئیس کنیسه بود به پایهای عیسی افتاده، به او التماس نمود که به خانه او بیاید.

۴۲ زیرا که او را دختر گانهایی قریب به دوازده ساله بود که مشرف بر موت بود. و چون میرفت خلق بر او از دام مینمودند.

ناگاه زنی که مدت دوازده سال به استعاضه میتلا بود و تمام مایملک خود را صرف اطبا نموده و هیچکس نمی توانست او را شفا دهد،

از پشت سر وی آمده، دامن ردای او را لمس نمود که در ساعت جریان خویش ایستاد.

۴۵ پس عیسی گفت: «بست که مرا لمس نمود.» چون همه انکار کردند، پطرس و رفقایش گفتند: «ی استاد مردم هجوم آورده بر تو از دام میکنند و می گوئی کیست که مرا لمس نمود؟»

عیسی گفت: «لبته کسی مرا لمس نموده است، زیرا که من درک کردم که قوی از من بیرون شد.»

چون آن زن دید که نمی تواند پنهان ماند، لرزان شده آمد و نزد وی افتاده پیش همه مردم گفت که به چه سبب او را لمس نمود و چگونه فور شفا یافت.

۴۸ وی را گفت: «ی دختر خاطر جمع دار، ایمانت تو را شفا داده است، به سلامتی برو.»

و این سخن هنوز زبان او بود که یکی از خانه رئیس کنیسه آمده به وی گفت: «خترت مرد.» دیگر استادان را زحمت مله.»

چون عیسی این را شنید توجه نموده به وی گفت: «رسان میباش، ایمان آور و بس که شفا خواهی یافت.»

و چون داخل خانه شد، جز پطرس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر دختر هیچکس را نگذاشت که به اندرون آید.
 ۵۲ و چون همه بر ای او گریه و زاری میکردند او گفت: «ریان مباحثید نمرد بلکه خفته است.»
 پس به او استرازا کردند چون که میدانستند که مرده است.
 ۵۴ پس او همه را بیرون کرد و دست دختر را گرفته صد اذو گفت: «ی دختر برخیز.»
 و روح او برگشت و فور برخاست. پس عیسی فرمود تا به وی خوراک دهند.
 ۵۶ و پدر و مادر او حیران شدند. پس ایشان را فرمود که هیچکس را از این ماجرا خبر ندهند.

اعزام دوازده شاگرد

(تی:، مرقس:)

پس دوازده شاگرد خود را طلبیده، به ایشان قوت و قدرت بر جمیع دیوها و شفا دادن امراض عطا فرمود.
 ۲ و ایشان را فرستاد تا به ملکوت خدا موعظه کنند و مریضان را صحت بخشند.
 ۳ و بدیشان گفت: «بپوشید بجهت راه بر مدارید نه عصا و نه توشه بدان و نه نان و نه پول و نه برای یک نفر دو جامه.
 ۴ و به هر خانهای که داخل شوید همان جا بمانید تا از آن موضع روانه شوید.
 ۵ و هر که شمارا نپذیرد، وقتی که از آن شهر بیرون شوید خاک پایهای خود را نیز بپوشانید تا بر ایشان شهادتی شود.»
 پس بیرون شده در دهات میگشتند و بشارت میدادند و در هر جا صحت مینبخشیدند.
 قتل یحیی تعمید دهنده

(تی:، مرقس:)

اما هیرودیس تترارک، چون خبر تمام این وقایع را شنید مضطرب شد، زیرا بعضی میگفتند که یحیی از مرگان برخاسته است،
 و بعضی که الیاس ظاهر شده و دیگران، که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.
 ۹ اما هیرودیس گفت: «ربحی را از تنش من جدا کردم ولی این کیست که درباره او چنین خبر مینشوم» و طالب ملاقات وی میبود.

خوراک به پنجهزار نفر

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

و چون رسولان مراجعت کردند، آنچه کرده بودند باز گفتند. پس ایشان را بر داشته به ویرانهای نزدیک شهری که بیت صیدا نام داشت به خلوت رفت.
 ۱۱ اما گروهی بسیار اطلاع یافته در عقب وی شتافتند. پس ایشان را پذیرفته، ایشان را از ملکوت خدا اعلام مینمود و هر که احتیاج به معالجه میداشت صحت مینبخشید.
 و چون روز و زو به زوال نهاد، آن دوازده نزد وی آمده، گفتند: «ردم را مرخص فرماتابه دهات و اراضی این حوالی رفته منزل و خوراک برای خویشان پیدا نمائید، زیرا که در اینجا در صحرا میباشیم.»

او بدیشان گفت: «ما ایشان را غدا دادیم.» گفتند: «اراجت پنج نان و دو ماهی نیست مگر برویم و بجهت جمیع این گروه غدا بخریم.»

زیرا قریب به پنجهزار مرد بودند. پس به شاگردان خود گفت که ایشان را پنجاه پنجاه، دسته دسته، بنشانند.
 ایشان همچنین کرده همه را نشانیدند.

۱۶ پس آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگر بست و آنها را برکت داده، پاره نمود و به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند.
 ۱۷ پس همه خورده سیر شدند. و دوازده سبد پر از پاره های باقیمانده برداشتند.

اعتزاف پطرس

(تی:، مرقس:)

و هنگامی که او به تنهایی دعا میکرد و شاگردانش همراه او بودند، از ایشان پرسیده، گفت: «ردم مرا که میدانند؟»
 در جواب گفتند: «حی تعمید دهنده و بعضی الیاس و دیگران میگویند که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.»
 بدیشان گفت: «ما مرا که میدانند؟» پطرس در جواب گفت: «سیح خدا.»

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(تی:، مرقس:)

پس ایشان را قدغن بلیغ فرمود که هیچکس را از این اطلاع مدهید.

۲۲ و گفت: «ازم است که پسر انسان زحمت بسیار بیند و از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان رد شده کشته شود و روز سوم برخیزد.»

پس به همه گفت: «گر کسی بخواد مرا پیروی کند میباید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را بر هر روز بردارد و مرا متابعت کند.

۲۴ زیرا هر که بخواد جان خود را خلاصی دهد آن را هلاک سازد و هر کس جان خود را بجهت من تلف کرد، آن را نجات خواهد داد.

۲۵ زیرا انسان را چه فایده دارد که تمام جهان را ببرد و نفس خود را بر باد دهد یا آن را زیان رساند.

۲۶ زیرا هر که از من و کلام من عاردارد پسر انسان نیز وقتی که در جلال خود و جلال پدر و ملائکه مقدسه آید از او عار خواهد داشت.

۲۷ لیکن هر آینه به شما میگویم که بعضی از حاضرین در اینجا هستند که تا ملکوت خدا را نیندند ذائقه موت را نخواهند چشید.»

تبدیل هیات عیسی

(تی:، مرقس:)

وازين كلام قریب به هشت روز گذشته بود که بطرس و یوحنا و یعقوب را برداشته بر فراز کوهی برآمد تا دعا کند.

۲۹ و چون دعای کردیهای چهاره و متبدل گشت و لباس او سفید و درخشان شد.

۳۰ که ناگاه دو مرد یعنی موسی و الیاس با وی ملاقات کردند.

۳۱ و به هیات جلالی ظاهر شده در باره رحلت او که میبایست به زودی در اورشلیم واقع شود گفتگویی کردند.

اما بطرس و رفقا پیش را خواب در رویه. پس بیدار شده جلال او آن دو مرد را که با وی بودند، دیدند.

۳۳ و چون آن دو نفر از او جدا می شدند، بطرس به عیسی گفت که «ای استاد، بودن ما در اینجا خوب است. پس سه سایبان بسازم یکی برای تو و یکی برای موسی و دیگری برای الیاس.» زیرا که نمی دانست چه میگفت.

۳۴ و این سخن هنوز برایش میبود که ناگاه آبروی پدیدار شده برایشان سایه افکند و چون داخل ایر میشدند، ترسان گردیدند.

۳۵ آنگاه صدایی از آبرآمد که «بن است پسر حبیب من، اورا بشنوید.»

و چون این آواز سید عیسی را تنها یافتند و ایشان ساکت ماندند و از آنچه دیده بودند هیچکس در آن ایام خبر ندادند.

شغای پسر دیوزده

(تی:، مرقس:)

و در روز بعد چون ایشان از کوه به زیر آمدند، گروهی بسیار او را استقبال نمودند.

۳۸ که ناگاه مردی از آن میان فریادگان گفت: «ای استاد به تو التماس میکنم که بر پسر من لطف فرمایی زیرا یگانه من است.

۳۹ که ناگاه روحی او را می گیرد و دفعه صحیحه میزند و کف کرده مصرع میشود و او را فرشته دهه دشواری را می کند.

۴۰ و از شاگردان درخواست کردم که او را بیرون کنند نتوانستند.»

عیسی در جواب گفت: «می فرقی با یمان سجروش، تا کی با شما باشم و متحمل شما گردم. پسر خود را اینجا بیاور.»

و چون او میآید دو یاور آورده مصرع نمود. اما عیسی آن روح خبیث را نهیب داده طفل را شفا بخشید و به پدرش سپرد.

۴۳ و همه از بزرگی خدا متحیر شدند و وقتی که همه از تمام اعمال عیسی متعجب شدند به شاگردان خود گفت:

دو من پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(تی:، مرقس:)

«بن سخنان را در گوشهای خود فراموش کردی زیرا که پسر انسان به دستهای مردم تسلیم خواهد شد.»

و این سخن را درک نکردند و از ایشان مخفی داشته شد که آن را نفهمند و ترسیدند که آن را از وی پرسند.

بحث درباره بزرگی

(تی:، مرقس:)

و در میان ایشان مباحثه شد که کدامیک از ما بزرگتر است.

۴۷ عیسی خیال دل ایشان را ملتفت شده طفل بگرفت و او را نزد خود برپا داشت.

۴۸ و به ایشان گفت: «ر که این طفل را به نام من قبول کند، مرا قبول کرده باشد و هر که مرا پذیرد، فرستنده مرا پذیرفته باشد. زیرا هر که از جمیع شما

کوچکتر باشد، همان بزرگ خواهد بود.»

شاگردان مانع شخصی میشوند که نام عیسی را بکار میرد

(مرقس:)

یوحنا جواب داده گفت: «ای استاد شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها را اخراج میکند و او را منع نمودیم، از آن رو که پیروی ما نمی کند.»

عیسی بدو گفت: «و را ممانعت نکنید. زیرا هر که ضد شما نیست با شماست.»

بهای پیروی از عیسی

(تی:)

و چون روزهای صعود او نزدیک میشد روحی خود را به عزم ثابت به سوی اورشلیم نهاد.

۵۲ پس رسولان پیش از خود فرستاده، ایشان رفته به بلدی از بلا دسمریان وارد گشتند تا برای او تدارک بینند.

۵۳ اما او را جای ندادند از آن رو که عازم اورشلیم میبود.

۵۴ و چون شاگردان او، یعقوب و یوحنا این را دیدند گفتند: «خی خداوند آیا میخواهی بگویم که آتش از آسمان باریده اینها را فرو گیرد چنانکه الیاس نیز کرد؟

آنگاه روی گردانیده بدیشان گفت: «می دانید که شما از کدام نوع روح هستید.

۵۶ زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاک سازد بلکه تا نجات دهد.» پس به قریبهای دیگر رفتند.

و هنگامی که ایشان میرفتند در آثای راه شخصی بدو گفت: «داوند اهر جاروی تو را متابعت کنم.»

عیسی به وی گفت: «و باهان را سوراخهاست و مرغان هوا را آشیانها، لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.»

و به دیگری گفت: «ز عقب من بیا.» گفت: «داوند اول مرا رخصت ده تا بروم پدر خود را دفن کنم.»

عیسی وی را گفت: «گذار مردگان مردگان خود را دفن کنند. اما تو برو و به ملکوت خدا موعظه کن.»

و کسی دیگر گفت: «داوند اهر پیروی میکنم لیکن اول رخصت ده تا اهل خانه خود را وداع نمایم.»

عیسی وی را گفت: «سیکه دست را به شخم زدن دراز کرده از پشت سر نظر کند، شایسته ملکوت خدا نمی باشد.»

اعزام هفتاد نفر از شاگردان

و بعد از این امور، خداوند هفتاد نفر دیگر را نیز تعیین فرموده، ایشان را جفت جفت پیش روی خود به هر شهری و موضعی که خود عزیمت آن داشت، فرستاد.

۲ پس بدیشان گفت: «صاد بسیار است و عمله کم. پس از صاحب حصاد در خواست کنید تا عمله ها برای حصاد خود بیرون نماید.

۳ بروید، اینک من شما را چون برهادر میان گرگان میفرستم.

۴ و کیسه و توشه بدان و کفشها با خود بردارید و هیچکس را در راه سلام منماید،

و در هر خانه ای که داخل شوید، اول گویند سلام بر این خانه باد.

۶ پس هر گاه این السلام در آن خانه باشد، سلام شمار آن قرار گیرد و الا به سوی شمار ارجع شود.

۷ و در آن خانه توقف نمائید و از آنچه دارند بخورید و بیاشامید، زیرا که مرز دور مستحق اجرت خود است و از خانه به خانه نقل نمکنید.

۸ و در هر شهری که رفتید و شمار پذیرفتند، از آنچه پیش شما گذارند بخورید،

۹ و مریضان آنجا را شفا دهید و بدیشان گویند ملکوت خدا به شما نزدیک شده است.

۱۰ لیکن در هر شهری که رفتید و شمار قبول نکردند، به کوه های آن شهر بیرون شده بگویند،

حتی خاکی که از شهر شمار مانده است، بر شما میافشایم. لیکن این را بدانید که ملکوت خدا به شما نزدیک شده است.

۱۲ و به شما میگویم که حالت سدوم در آن روز، از حالت آن شهر سهل تر خواهد بود.

و ای تو ای خورزین، و ای برتوی بیت صیدا، زیرا که معجزاتی که در شما ظاهر شد در صورتی که ظاهر میشد، هر آینه مدتی در پلاس و خاکستر نشسته، توبه میکردند.

۱۴ لیکن حالت صور و صیدون در روز جزا، از حال شما آسانتر خواهد بود.

۱۵ و تو ای کفر ناحوم که سر به آسمان افراشته ای، تا به جهنم سرنگون خواهی شد.

آنکه شمارا شنود، مرا شنیده و کسیکه شمارا حقیر شمارد مرا حقیر شمرده و هر که مرا حقیر شمارد فرستنده مرا حقیر شمرده باشد.»

بازگشت هفتاد نفر

پس آن هفتاد نفر با خبری برگشته گفتند: «ای خداوند، دیوها هم به اسم تو اطاعت ما می کنند.»

بدیشان گفت: «ن شیطان را بدم که چون برق از آسمان میافتد.

۱۹ اینک شمارا قوت میبخشم که ماران و عقربها و تمامی قوت دشمن را پامال کنید و چیزی به شما ضرر هرگز نخواهد رسانید.

۲۰ ولی از این شادی مکنید که ارواح اطاعت شما میکنند بلکه بیشتر شاد باشید که نامهای شما در آسمان مرقوم است.»

در همان ساعت، عیسی در روح وجد نموده گفت: «ای پدر مالک آسمان و زمین، تو را سپاس میکنم که این امور را از انبایان و خردمندان مخفی داشتی و بر

کودکان مکشوف ساختی. بلیای پدر، چونکه همینجن منظور نظر تو افتاد.»

و به سوی شاگردان خود توجه نموده گفت: «همچیز را پدر به من سپرده است. و هیچکس نمی شناسد که پدر کیست، جز پدری که پدر کیست، غیر

از پدر و هر که پدر بخواد برای او مکشوف سازد.»

و در خلوت به شاگردان خود التفات فرموده گفت: «و شاید چشمانی که آنچه شما میبینید، میبینند.

۲۴ زیرا به شما میگویم بر حسب انبیا و پادشاهان میخواستند آنچه شما میبینید، بنگرند و ندیدند و آنچه شما می شنوید، بشنوند و نشنیدند.»

حکایت سامری نیکو

ناگاه یکی از فقها بر خاسته از روی امتحان به وی گفت: «ای استاد چه کنم تا وارث حیات جاودانی گردم؟»

به وی گفت: «تورات چه نوشته شده است و چگونه میخوانی؟»

جواب داده، گفت: «بیکه خداوند خدای خود را به تمام دل و تمام نفس و تمام توانایی و تمام فکر خود محبت نما و همسایه خود را مثل نفس خود.»

گفت: «بیکو جواب گفتی. چنین بکن که خواهی زیست.»

لیکن او چون خواست خود را عادل نماید، به عیسی گفت: «همسایه من کیست؟»

عیسی در جواب وی گفت: «ردی که از او رشیم به سوی ارحامی میرفت، بهدستهای دزدان افتاد و او را برهنه کرده محروم ساختند و او را نیم مرده واگذارده

برفتند.

۳۱ اتفاقاً کاهنی از آن راه میآمد، چون او را بدید از نگاره دیگر گرفت.

۳۲ همچنین شخصی لاوی نیز از آنجا عبور کرده نزدیک آمد و او را ننگریسته از نگاره دیگر گرفت.

«لیکن شخصی سامری که مسافر بود نزدی آمده چون او را بدید، دلش بر وی بسوخت.

۳۴ پس پیش آمده بر زخمهای او روغن و شراب ریخته آنها را بست و او را بر مرکب خود سوار کرده بهکار و انسرای رسانید و خدمت او کرد.

۳۵ بامدادان چون روانه میشد، دودینار داورده بهسرایدار داد و بدو گفت این شخص را متوجه باش و آنچه بیش از این خرج کنی، در حین مراجعت به

تو دهم.

«س به نظر تو کدامیک از این سه نفر همسایه بود با آن شخص که بهدست دزدان افتاد؟»

گفت: «نکه بر او رحمت کرد.» عیسی وی را گفت: «رو تو نیز همچنان کن.»

دیدار مردم و مرا

وهنگامی که میرفتند او وارد بدلی شد و زنی که مرثاه نام داشت، او را به خانه خود پذیرفت.

۳۹ و او را خواهری مریم نام بود که نزد پایهای عیسی نشسته کلام او را میشنید.

۴۰ امام تابهجهت زیادتی خدمت مضطرب میبود. پس نزدیک آمده، گفت: «ای خداوند آیتورا با کی نیست که خواهرم مرا و گذارد که تنها خدمت کنم، و او را بفر ماتا ماریاری کند.»

عیسی در جواب وی گفت: «ای مرثاه، ای مرثاه تو در چیزهای بسیار اندیشه واضطراب داری.

۴۲ لیکن یک چیز لازم است و مریم آن نصیب خوب را اختیار کرده است که از او گرفته نخواهد شد.»

تعلیم در باره دعا

وهنگامی که او در موضعی دعا میکرد چون فان شد، یکی از شاگردانش به وی گفت: «داوند دعا کردن را به ماتعلیم نما، چنانکه بچی شاگردان خود را بیاموخت.» بدیشان گفت: «رگه دعا کنید گوید ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد. ملکوت تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است در زمین نیز کرده شود.»

۳ نان کفاف ما را روزی به روزی ما بده.

۴ و گاهان ما را بخش زیرا که مانیز هر قضا در خود را میبخشم. و ما را در آرایش میاور، بلکه ما را از شریرهایی ده.»

و بدیشان گفت: «یست از شما که دوستی داشته باشد و نصف شب نزد وی آمده بگوید دوست سه قرص نان به من قرض ده، چونکه یکی از دوستان من از سفری من وارد شده و چیزی ندارم که پیش او گذارم.

۷ پس او از اندرون در جواب گوید مرا زحمت مده، زیرا که الان در بسته است و بچههای من در رختخواب با من خفتهاند نمی توانم برخاست تا به تو هم.

۸ به شمامی گویم هر چند به علت دوستی بر نخیزد تا بدو دهد، لیکن بجهت لجاجت خواهد برخاست و هر آنچه حاجت دارد، بدو خواهد داد.

«من به شمامی گویم سوال کنید که به شما داده خواهد شد. بطلبید که خواهید یافت. بگوید که برای شما باز کرده خواهد شد.

۱۰ زیرا هر که سوال کند، پاد و هر که بطلبد، خواهد یافت و هر که گوید، برای او باز کرده خواهد شد.

۱۱ و کیست از شما که پدر یا پسرش از اوانان خواهد، سنگی بدو دهد یا گرامی خواهد، به عوض ماهی ماری بدو بخشد،

یا اگر تخم مرغی بخواد، عقرنی بدو عطا کند.

۱۲ پس اگر شما با آنکه شری هستیند مینداید چیزهای نیکو را به اولاد خود بایدداد، چند مرتبه زیاد تر پدر آسمانی شمار و حاقلدس را خواهد داد به هر که از

اوسوال کند.»

پایخ به اتهامات خصمانه

و دیوی را که گنگ بود بیرون میکرد و چون دیوی بیرون شد، گنگ گویا گردید و مردم تعجب نمودند.

۱۵ لیکن بعضی از ایشان گفتند که «بهارا به باری بعزل بول رئیس دیوها بیرون میکند.»

و دیگران از وی امتحان آیتی آسمانی او طلب نمودند.

۱۷ پس او خیالات ایشان را در رک کرده بدیشان گفت: «رملکتی که برخلاف خود منقسم شود، تباه گردد و خانهای که برخانه منقسم شود، منهدم گردد.

۱۸ پس شیطان نیز اگر به ضد خود منقسم شود سلطنت او چگونه پایدار بماند. زیرا میگوید که من به اعانت بعزل بول دیوها بیرون میکنم.

۱۹ پس اگر من دیوها را به وساطت بعزل بول بیرون میکنم، پسران شما به وساطت که آنها را بیرون میکنند؟ از اینجهت ایشان داوران بر شما خواهند بود.

۲۰ لیکن هر گاه به انگشت خدای دیوها را بیرون میکنم، هر آینه ملکوت خدا ناگهان بر شما آمده است.

وقتی که مرد زور و سلاح پوشیده خانه خود را نگاه دارد، اموال او محفوظ میباید.

۲۲ اما چون شخصی زور و آرا و آید را و غلبه یافته همه اسلحه او را که بدان اعتماد میداشت، از او میگیرد و اموال او را تقسیم میکند.

۲۳ کسیکه با من نیست، برخلاف من است و آنکه با من جمع نمی کند، پراکنده میسازد.

چون روح پلید از انسان بیرون آید به مکانهای بیاب بطلب آرامی گردش میکند و چون نیافت میگوید به خانه خود که از آن بیرون آمدم بر می گردم.

۲۵ پس چون آید، آن را جاروب کرده شده و آراسته میبیند.

۲۶ آنگاه میروید و هفت روح دیگر، شریتر از خود برداشته داخل شده در آنجا ساکن میگردد و او آخر آن شخص از او اثلش بدتر میشود.»

چون او این سخنان را میگفت، زنی از آن میان به آواز بلند وی را گفت «و شایحال آن رحی که تو را حمل کرده پستانهایی که مکیدی.»

لیکن او گفت: «لکه خوشبایحال آنانی که کلام خدایا میشوند و آن را حفظ می کنند.»

هشدار درباره بیایمانی

وهنگامی که مردم بر او ازدحام نمودند، سخن گفتن آغاز کرد که «بنان فرقههای شریترند که آیتی طلب میکنند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد، جز آیت یونس

نجی.

۳۰ زیرا چنانکه یونس برای اهل نینوا آیت شد، همچنین پسران انسان نیز برای این فرقه خواهد بود.

۳۱ ملکه جنوب در روز دوری با مردم این فرقه برخاسته و برایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک در اینجا

کسی بزرگتر از سلیمان است.

۳۲ مردم نینوا در روز دوری با این طبقه برخاسته و برایشان حکم خواهند کرد زیرا که به مو عظه یونس توبه کردند و اینک در اینجا کسی بزرگتر از یونس است.

تعلیم درباره نورباطنی

- و هیچکس چراغی نمی افروزد تا آن را در پنهانی یا زیر پشمی بگذارد، بلکه بر چراغدان، تا هر که داخل شود روشن را ببیند.
 ۳۴ چراغ بدین چشم است، پس مادامی که چشم تو بیسبب است تمامی جسدت نیز روشن است ولیکن اگر فاسد باشد، جسدت نیز تاریک بود.
 ۳۵ پس با حذر باش مباد انوری که در تو است، ظلمت باشد.
 ۳۶ بنابراین هر گاه تمامی جسم تو روشن باشد و ذره‌های ظلمت نداشته باشد هم‌هش روشن خواهد بود، مثل وقتی که چراغ به تابش خود، تور را روشنایی می‌دهد.»

نکوهش رهبران مذهبی

- و هنگامی که سخن میگفت یکی از فریسیان از او وعده خواست که در خانه او چاشت بخورد. پس داخل شده بنشست.
 ۳۸ اما فریسی چون دید که پیش از چاشت دست نشست، تعجب نمود.
 ۳۹ خداوند وی را گفت: «مانا شمای فریسیان بیرون پیاله و شق‌باب را طاهر میسازیدی ولی درون شما بر احرص و خبث است.
 ۴۰ ای احقران آیا او که بیرون را آفرید، اندرون را نیز نیافرید؟
 بلکه از آنچه دارید، صدقه دهید که اینک هم‌چیز برای شما طاهر خواهد گشت.
 ۴۲ و ای بر شمای فریسیان که دهیک از نفع و سداب و هر قسم سبزی را می‌دهید و از دادرسی و محبت خدا تجاوز می‌نمایید، اینها را میباید به‌جا آورید و آنها را نیز ترک نکنید.
 ۴۳ و ای بر شمای فریسیان که صدر کلایس و سلام در بازار هارادوست میدارید.
 ۴۴ و ای بر شمای کاتبان و فریسیان را کارزیرا که مانند قبرهای پنهان شده هستید که مردم بر آنها راه می‌روند و نمی‌دانند.»
 آنگاه یکی از فقها جواب داد گفت: «ای معلم، بدین سخنان ما را نیز سرزنش میکنی؟»
 گفت: «ای بر شمایزای فقهایز که بارهای گران را بر مردم مینهد و خود بر آن بارها، یک انگشت خود را نمی‌گذارد.
 ۴۷ و ای بر شمایزای که مقابر انبیا را بنام میکنند و پدران شما ایشان را کشتند.
 ۴۸ پس به کارهای پدران خود شهادت میدهید و از آنها راضی هستید، زیرا آنها ایشان را کشتند و شما قبرهای ایشان را میسازید.
 ۴۹ از این رو حکمت خدا نیز فرموده است که به سوی ایشان انبیا و رسولان میفرستم و بعضی از ایشان را خواهند کشت و بر بعضی جفا کرد، تا انتقام خون جمع انبیا که از بنای عالم ریخته شد از این طبقه گرفته شود.
 ۵۱ از خون هابیل تا خون زکریا که در میان مذبح و هیکل کشته شد، بلی به شما می‌گویم که از این فرقه باز خواست خواهد شد.
 ۵۲ و ای بر شمای فقها، زیرا کلید معرفت را برداشته‌اید که خود داخل نمی‌شوید و داخل شوندگان را هم مانع میشوید.»
 و چون او این سخنان را بدیشان میگفت، کاتبان و فریسیان با او شدت درآوردند و در مطالب بسیار سواهازا او میکردند.
 ۵۴ و در کین او میبودند تا نکتهای از زبان او گرفته مدعی او بشوند.

هشدار علیه ربا کاری

- و در آن میان، وقتی که هزاران از خلق جمع شدند، به نوعی که یکدیگر را باهمال میکردند، به شاگردان خود به سخن گفتن شروع کرد. «و آنکه از خمیر ماهیه فریسیان که ربا کاری است احتیاط کنید.
 ۲ زیرا چیزی نرفته نیست که آشکار نشود و نه مستوری که معلوم نگردد.
 ۳ بنابراین آنچه در تاریکی گفته‌اید، در روشنایی شنیده خواهد شد و آنچه در خلوتخانه در گوش گفته‌اید بر پشت بام‌ها ندا شود.
 ۴ لیگای دوستان من، به شما می‌گویم از قاتلان جسم که قدرت ندارند بیشتر از این بکنند، ترسان میشوید.
 ۵ بلکه به شما نشان میدهم که از که باید ترسید، از او ترسید که بعد از کشتن، قدرت دارد که به جهنم بیفکند. بلی به شما می‌گویم از او ترسید.
 ۶ آیا بیج گنجشک به دو فلس فروخته نمی‌شود و حال آنکه یکی از آنها نزد خدا فراموش نمی‌شود؟
 بلکه مویهای سر شاهمه شمرده شده است. پس بیم نکنید، زیرا که از چندان گنجشک بهتر هستید.
 «یکن به شما می‌گویم هر که نزد مردم به من اقرار کند، بسر انسان نیز پیش فرشتگان خدا او را اقرار خواهد کرد.
 ۹ اما هر که مرا پیش مردم انکار کند، نزد فرشتگان خدا انکار کرده خواهد شد.
 ۱۰ و هر که سخنی برخلاف پسر انسان گوید، آمرزیده شود. اما هر که به روح القدس کفر گوید آمرزیده نخواهد شد.
 ۱۱ و چون شمار ادراک کلایس و به نزد حکام و دیوانیان برند، اندیشه میکنند که چگونه و به چه نوع حجت آورید یا چه بگوید.
 ۱۲ زیرا که در همان ساعت و روح القدس شمارا خواهد آموخت که چه باید گفت.»
 حکایت ژوتمند نادان
 و شخصی از آن جماعت به وی گفت: «ای استاد، برادر مرا بر مافا تارث پدر را بامن تقسیم کند.»
 به وی گفت: «ای مرد که مرا بر شهادت او را می‌قسم قرار داده است؟»
 پس بدیشان گفت: «نهار از طمع پرهیزید زیرا اگر چه اموال کسی زیاد شود، حیات او از اموالش نیست.»
 و مثل برای ایشان آورده، گفت: «خسی دو تن در از املاکش محصول وافر پیدا شد.
 ۱۷ پس با خود اندیشیده، گفت چه کنم؟ زیرا جایی که محصول خود را انبار کنم، ندارم.»

- ۱۸ پس گفت چنین می‌کند انبارهای خود را خراب کرده، بزرگترین می‌کند و در آن تمامی حاصل و اموال خود را جمع خواهم کرد.
- ۱۹ و نفس خود را خواهم گفت کهای جان اموال فراواند و خسته شده بجهت چندین سال داری. الحال بیارام و به اکل و شرب و شادی پرداز.
- ۲۰ خدای را گفت ای حق در همین شب جان تو را از تو خواهند گرفت، آنگاه آنچه اندوخته‌ای، از آن که خواهد بود؟ همچنین است هر کسی که برای خود ذخیره کند و برای خداداد و نیکند نباشد.»
- پس به شاه گردان خود گفت: «زاین جهت به شما می‌گویم که اندیشه مکنید بجهت جان خود که چه بخورد و نه برای بدن که چه پیوشید.
- ۲۲ جان از خوراک و بدن از پوشاک بهتر است.
- ۲۳ کلاغان را ملاحظه کنید که نه زراعت می‌کنند و نه حصاد و نه گنجی و نه انباری دارند و خدا آنها را می‌پروراند. آیا شما به چند مرتبه از مرغان بهتر نیستید؟
- و کیست از شما که به فکر بوند ذراعی بر قامت خود افزاید.
- ۲۴ پس هر گاه توانایی کوچکتین کاری را ندارد و چه برای مابقی می‌اندیشید.
- ۲۵ سوسنهای چمن را بنگردید چگونه نمومینکنند و حال آنکه نه زحمت میکشند و نه میریسنند، اما به شما می‌گویم که سلیمان با همه جلالش مثل یکی از اینها پوشیده نبود.
- ۲۶ پس هر گاه خدا عافی را که امروز در صحرای خود را فردا تنورا فکنده میشود چنین میپوشاند، چقدر بیشتر شمارای سستایمانان.
- ۲۷ پس شما طلب مباحثید که چه بخورد یا چه بیاشامید و مضطرب مشوید.
- ۲۸ زیرا که اامت‌های جهان، همه این چیزها را میطلبند، لیکن پدر شما میداند که به این چیزها احتیاج دارید.
- ۲۹ بلکه ملکوت خدا را طلب کنید که جمع این چیزها را برای شما افزوده خواهد شد.
- ترسان مباحثید ای گله کوچک، زیرا که مرضی پدر شماست که ملکوت را به شما عطا فرماید.
- ۳۰ آنچه دارد بدفروشد و صدقه دهد و کیسها بسازد که کهنه نشود و گنجی را که تلف نشود، در آسمان جایی که دزد نزدیک نیاید و بید تباہ نسازد.
- ۳۱ زیرا جایی که خزانه شماست، دل شما نیز در آنجا می‌باشد.
- آمد گنی برای بازگشت مسیح
- کمرهای خود را بسته چراغهای خود را افزوده بدارید.
- ۳۲ و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می‌کشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند تا هر وقت آید و در را بکوبد، بید رنگ برای او باز کنند.
- ۳۳ خوشبحال آن غلامان که آقای ایشان چون آید ایشان را بیدار یابد. هر آینه به شما می‌گویم که کمر خود را بسته ایشان را خواهد نشانید و پیش آمده، ایشان را خدمت خواهد کرد.
- ۳۴ و اگر در پاس دوم با سوزم از شب بیاید و ایشان را چنین یابد، خوشبحال آن غلامان.
- ۳۵ اما این را بیدار کنید که اگر صاحبخانه میدانست که دزد در چه ساعت می‌آید، بیداری ماند و نمی‌گذشت که به خانها نقب زند.
- ۳۶ پس شما نیز مستعد باشید، زیرا در ساعتی که گمان نمی‌برید پسر انسان می‌آید.»
- پطرس به وی گفت: «ی خداوند، آیا این مثل برای ما زدی یا بجهت همه،»
- خداوند گفت: «س کیست آن ناظر امین و دانا که مولای او را بر سر خادم خود گماشته باشد تا آذوقه در وقتش به ایشان تقسیم کند.
- ۳۷ خوشبحال آن غلام که آفتابش چون آید، او را در چنین کار مشغول یابد.
- ۳۸ هر آینه به شما می‌گویم که او را بر همه ما بملک خود خواهد گماشت.
- ۳۹ لیکن اگر آن غلام در خاطر خود گوید، آمدن آقایم به طول میانجامد و به زدن غلامان و کنیزان و به خوردن و نوشیدن و میگساریدن شروع کند، هر آینه مولای آن غلام آید، در روزی که منتظر او نباشد و در ساعتی که او نداند او وارد و پاره کرده نصیبش را با اختیار نتکاران قرار دهد.
- ۴۰ ما آن غلامی که اراده مولای خویش را دانست و خود را مهینا ساخت تا به اراده او عمل نماید، تا زبانه بسیار خواهد خورد.
- ۴۱ اما آنکه نادانسته کارهای شایسته ضرب کند، تا زبانه کم خواهد خورد. و به هر کسی که عطا زیاد شود از وی مطالبه زیاد تر گردد و زود هر که امانت بیشتر نهد از او بازخواست زیاد تر خواهند کرد.
- هشدار در باره اختلافات و جداییها
- من آمدم تا آتشی در زمین افروزم، پس چه میخواهم اگر آن در گرفته است.
- ۴۲ اما مرا تعمیدی است که بیایم و چه بسیار در تنگی هستم، تا وقتی که آن بسرا آید.
- ۴۳ آیا گمان می‌برید که من آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بخرم؟ نی بلکه به شما می‌گویم تفریق را.
- ۴۴ زیرا بعد از این پنج نفر که در یک خانه باشند و از سه و سه ازدواج خواهند شد، پدر از پسر و پسر از پدر و مادر از دختر و دختر از مادر و خواهر از عروس و عروس از خواهر سو مفارقت خواهند نمود.»
- هشدار در باره بجزانهای آینده
- آنگاه باز به آن جماعت گفت: «نگاهی که ابری ببینید که از مغرب پدید آید، بیتامل میگوید باران می‌آید و چنین میشود.
- ۴۵ و چون دیدید که باد جنوبی میوزد، میگوید گرما خواهد شد و میشود.
- ۴۶ ای ری کاران، میتوانید صورت زمین و آسمان را تمیز دهید، پس چگونه این زمان را نمی‌شناسید؟
- و چرا از خود به انصاف حکم نمی‌کنید؟

وهنگامی که بامدعی خود نزد حاکم میروی، در راه سعی کن که از او برهی، مبادا تو را نزد قاضی بکشد و قاضی تو را بهسرهنگ سپارد و سرهنگ تو را به زندان افکند.
۵۹ تورامیگویم تا فلاس آخر ادا نکنی، از آنجا هرگز بیرون نخواهی آمد.»

دعوت به توبه

در آن وقت بعضی آمده اورا از جلیلیانی خبر دادند که پلاطس خون ایشان را با قربانی های ایشان آمیخته بود.
۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «یا گان میبیرید که این جلیلیان گاهکار تر بودند از سایر سکنه جلیل از اینرو که چنین زحمات دیدند؟ نی، بلکه به شما میگویم اگر توبه نکنید، همگی شما همچین هلاک خواهید شد.
۴ یا آن مجده نفری که برج در سلوام برایشان افتاده ایشان را هلاک کرد، گان میبیرید که از جمیع مردمان ساکن اورشلم، خطا کار تر بودند؟ حاشا، بلکه شمارا می گویم که اگر توبه نکنید همگی شما همچین هلاک خواهید شد.»
پس این مثل را آورد که «خصی درخت انجیری در تارکستان خود غرس نمود و چون آمد تا میوه آن آن نبود، چیزی نیافت.
۷ پس به باغبان گفت اینک سه سال است میآیم که از این درخت انجیر میوه بپلم و نمی یابم، آن را بر چرزمین را نیز باطل سازد.
۸ در جواب وی گفت، ای آقا امسال هم آن رامهلت ده تا گردش را کنده کود بیزم،
پس اگر غمرا آورد و الا بعد از آن، آن را بر.»
شفای زن بیمار
وروز سبت در یکی از کلیسای تعلیم میداد.

۱۱ و اینک زنی که مدت مجده سال روح ضعف میداشت و منحنی شده ابد نمی توانست راست بایستد، در آنجا بود.
۱۲ چون عیسی او را دید وی را خوانده گفت: «ی زنا از ضعف خود خلاص شو.»
و دست های خود را بر وی گذارد که در ساعت راست شده، خدا را تعجید نمود.
۱۴ آنگاه رئیس کنیسه غضب نمود، از آنرو که عیسی او را در سبت شفا داد. پس به مردم توجه نموده، گفت: «ش روز است که باید کار بکنید در آنجا آمده شفا یابید، نه در روز سبت.»
خداوند در جواب او گفت: «ی ریا کار، آیا هر یکی از شما در روز سبت گاو یا الاغ خود را از آخر باز کرده بیرون نمی برد تا سیر آیش کند؟
و این زنی که دختر ابراهیم است و شیطان او را مدت مجده سال تا به حال بسته بود، نمی بایست او را در روز سبت از این بندرها نمود؟»
و چون این را بگفت همه مخالفان او بوجل گردیدند و جمیع آن گروه شاد شدند، بسبب همه کارهای بزرگ که از وی صادر میگشت.
تعلیم درباره ملکوت خدا

پس گفت: «لکوت خدا چه چیز را میماند و آن راه کدام شی تشبیه تمامیم.
۱۹ دانه خردلی را مانند که شخصی گرفته در باغ خود کاشت، پس روید و درخت بزرگ گردید، بخدی که مرغان هوا آمده در شاخه هایش آشیانه گرفتند.»
باز گفت: «رای ملکوت خدا چه مثل آورم؟
نخیر مایه ای را میماند که زنی گرفته در سه چانه آرد پنهان ساخت تا همه مخمر شد.»
تعلیم درباره ورود به ملکوت خدا

و در شهر ها و دهات گشته، تعلیم میداد و به سوی اورشلم سفر میکرد،
که شخصی به وی گفت: «ی خداوند آیا کم هستند که نجات یابند؟» او به ایشان گفت:
«دو جهد کنی تا در تنگ داخل شوی. زیرا که به شما میگویم بسیاری طلب دخول خواهند کرد و نخواهند توانست.
۲۵ بعد از آنکه صاحبخانه بر خیزد و در را ببندد و شما بیرون ایستاده در را کو بیدن آغاز کنید و گوید خداوند ا خداوند ا برای ما باز کن. آنگاه وی در جواب خواهد گفت شمارا نمی شناسم که از کجا هستید.
۲۶ در آن وقت خواهید گفت که در حضور تو خوردیم و آشامیدیم و در کوچه های ما تعلیم دادی.
۲۷ باز خواهد گفت، به شما میگویم که شمارا نمی شناسم از کجا هستید؟ ای همه بد کاران از من دور شوید.
۲۸ در آنجا گریه و فشار دندان خواهد بود، چون ابراهیم واسحق و یعقوب و جمیع انبیاء را در ملکوت خدا ببینید و خود را بیرون افکند و باید و از مشرق و مغرب و شمال و جنوب آمده در ملکوت خدا خواهند نشست.
۳۰ و اینک آخرین هستند که اولین خواهند بود و اولین که آخرین خواهند بود.»
اندوه عیسی برای اورشلم

در همان روز چند نفر از فریسیان آمده به وی گفتند: «ورشو و از آنجا برو زیرا که هیرو دیس می خواهد تو را به قتل رساند.»
ایشان را گفت: «و دیده به آن رویاه گوید ای یک امر و زور فر دادی و باها را بیرون میکنم و مریشان را سخت میبخشم و در روز سوم کامل خواهم شد.
۳۳ لیکن میباید امر و زور فر دادی و سفر دارا هر روزم، زیرا که محال است نبی بیرون از اورشلم کشته شود.
۳۴ ای اورشلم، ای اورشلم که قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلین خود هستی، چند کرت خواستم اطفال تو را جمع کنم، چنانکه مرغ جوجه های خویش را زربالهای خود میگیرد و نخواهستی.»

۳۵ اینک خانه شمباری شما خراب گذاشته میشود و به شمای گویم که مراد دیگر نخواهد بود تا وقتی آید که گوید مبارک است او که به نام خداوندی آید.»

شفای مرد بیمار

و واقع شد که در روز سبت، به خانه یکی از روسای فریسیان برای غذا خوردن درآمد و ایشان مراقب او میبودند، و اینک شخصی مستستی پیش او بود،

آنگاه عیسی ملتفت شده فقها و فریسیان را خطاب کرده، گفت: «باد روز سبت شفا دادن جایز است؟» ایشان ساکت ماندند. پس آن مرد را گرفته، شفا داد و او را کرد.

۵ و به ایشان روی آورده، گفت: «یست از شما که الاغ یا گاو ش روز سبت در چاهی افتد و فوراً آن را بیرون نیاورد؟» پس در این امور از جواب وی عاجز ماندند. تعلیم درباره جاهلین

و برای مهمانان مثل زید، چون ملا حظه فرمود که چگونه صدر مجلس را اختیاری کردند. پس به ایشان گفت: «ون کسی تورا به عروسی دعوت کند، در صدر مجلس منشین، مبادا کسی بزرگتر از تو را هم وعده خواسته باشد.

۹ پس آن کسیکه تورا و او را وعده خواسته بود تورا گوید این کس را جای بده و تو با بختالت روی به صف نعال خواهی نهاد.

۱۰ بلکه چون مهمان کسی باشی، رفته در پایین بنشین تا وقتی که میزبان آید به تو گوید، ای دوست برتر نشین آنگاه تو را در حضور مجلسیان عزت خواهد بود.

۱۱ زیرا هر که خود را بزرگ سازد ذلیل گردد و هر که خوشبختی را فرود آرد، سرفراز گردد.»

پس به آن کسی که از او وعده خواسته بود نیز گفت: «قتی که چاشت باشم دمی دوستان یار داران یا خوشان یا همسایگان دو لتمد خود را دعوت مکن مبادا ایشان نیز تورا بخوانند و تورا عوض داده شود.

۱۳ بلکه چون ضیافت کنی، فقیران و لنگان و شلان و کوران را دعوت کن.

۱۴ که نخسته خواهی بود زیرا نازند که تورا عوض دهند و در قیامت عادلان، به تو جز اعطا خواهد شد.» مثل ضیافت بزرگ

آنگاه یکی از مجلسیان چون این سخن را شنید گفت: «و شباحال کسیکه در ملکوت خدا غذا خورد.» به وی گفت: «خصی ضیافتی عظیم نمود و بسیاری را دعوت نمود.

۱۷ پس چون وقت شام رسید، غلام خود را فرستاد تا دعوتشدگان را گوید، بیایید زیرا که الحال همهمیز حاضر است.

۱۸ لیکن همه به یک رای عذر خواهی آغاز کردند. اولی گفت: مزرعه‌های خریدم و ناچار باید بروم آن را ببینم، از تو خواهش دارم مرا معذوری.

۱۹ و دیگری گفت: پنج جفت گاو خریدم، میروم تا آنها را بیازم، به تو اتماس دارم مرا اغفوانی.

۲۰ سومی گفت: زنی گرفتم و از این سبب نمی توانم بیایم.

۲۱ پس آن غلام آمده مولای خود را از این امور مطلع ساخت. آنگاه صاحبخانه غضب نمود به غلام خود فرمود: به بازارها و کوچه‌های شهر شتاب و فقیران و لنگان و شلان و کوران را در اینجا بیاور.

۲۲ پس غلام گفت: ای آقا آنچه فرمودی شد و هنوز جای باقی است.

۲۳ پس آقا به غلام گفت: به راهها و مزره‌های بیرون رفته، مردم را به الحاح بیاور تا خانه من بر شود.

۲۴ زیرا به شما میگویم هیچیک از آنانی که دعوت شده بودند، شام مرا نخواهد چشید.»

بهای شاگردی

و هنگامی که جمعی کثیر همراه او می رفتند، روی گردانیده بدیشان گفت:

«گر کسی نزد من آید و پدر، مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی تواند بود.

۲۷ و هر که صلیب خود را بر ندارد و از عقب من نیاید، نمی تواند شاگرد من گردد.

«برای کيست از شما که قصد بنای برچی داشته باشد و اول نشینند تا بر آورد خرج آن را بکنند که آیا قوت تمام کردن آن دارد یا نه؟ که مبادا چون بنیادش نهاد و قادر تمام کردنش نشد، هر که ببیند تمسخرگان گوید،

این شخص عمارتی شروع کرده نتوانست به انجامش رساند.

۳۱ یا که امپاد شاه است که برای مقاتله با پادشاه دیگر برود، جز اینکه اول نشسته تامل نماید که آیا باده هزار سپاه، قدرت مقاومت کسی را دارد که بایست

هزار لشکر بر وی میآید؟

و الا چون او هنوز در راست ایلجیای فرستاده شروط صلح را از او درخواست کند.

«س همچنین هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکند، نمی تواند شاگرد من شود.

۳۴ «مکن نیکو است ولی هر گاه نمک فاسد شده به چه چیز اصلاح پذیرد؟

نه برای زمین مصرفی دارد و نه برای مزبله، بلکه بیرونش میریزند. آنکه گوش شنو دارد بشنود.»

حکایت گوسفند گمشده

و چون همه با جگیران و گاهکاران به نزدش میآمدند تا کلام او را بشنوند،

فرسیان و کاتبان، همه هکسان میگفتند: «بن شخص، نگاهکارن رامیپذیرد و بالیشان میخورد.» پس برای ایشان این مثل را زده، گفت:

«بست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود که آن نود و نه را در صحرا نگاهدارد و از عقب آن گمشده نرود تا آن را بیابد؟ پس چون آن ریافت به شادی بردوش خود میگذارد،

و به خانه آمده، دوستان و همسایگان را میطلبد و ایشان میگویند بامان شادی کنی زیرا گوسفند گمشده خود ریافتی.

۷ به شما میگویم که بر این منوال خوشی در آسمان رخ مینماید به سبب تو به یک نگاهکار بیشتر از برای نود و نه عادل که احتیاج به تو به ندارند. حکایت سکه گمشده

یا کدام زن است که ده درهم داشته باشد هر گاه یک درهم گم شود، چراغی افروخته، خانه را جاروب نکند و به دقت تفحص نماید تا آن را بیابد؟ و چون ریافت دوستان و همسایگان خود را جمع کرده میگویند بامان شادی کنی زیرا درهم گمشده ریافتی.

۱۰ همچنین به شما میگویم شادی برای فرشتگان خدا روی میدهد به سبب یک خطا کار که تو به کند. حکایت پسر گمشده

باز گفت: «خصی را دو پسر بود.

۱۲ روزی پسر کوچک به پدر خود گفت: ای پدر، در صد اموالی که باید به من رسد، به من بده. پس او میملک خود را بر این دو تقسیم کرد.

۱۳ و چندی نگذشت که آن پسر کهنتر، آنچه داشت جمع کرده، به ملکی بعید کوچ کرد و به عیاشی ناهنجار، سرمایه خود را تلف نمود.

۱۴ و چون تمام اصراف نموده بود، قطعی سخت در آن دیار حادث گشت و او به محتاج شدن شروع کرد.

۱۵ پس رفته خود را به یکی از اهل آن ملک پیوست. وی او را به املاک خود فرستاد تا گرازیانی کند.

۱۶ و آرزو میداشت که شکم خود را از خرنوبی که خوکان میخورند سیر کند و هیچکس او را چیزی نمی داد.

«خبره خود آمده، گفت چقدر از مزه دوران پدرم نان فراوان دارم و من از گرسنگی هلاک میشوم،

برخاسته ز پدر خود میروم و پدرم خواهد گفت ای پسر آسمان و به حضور تو نگاه کرده ام،

و دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم، مرا چون یکی از مزه دوران خود بگیر.

در ساعت برخاسته به سوی پدر خود متوجه شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، ترحم نمود و دو ان دوان آمده او را در آغوش خود کشیده، بوسید.

۲۱ پس وی را گفت: ای پدر به آسمان و به حضور تو نگاه کرده ام و بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم.

۲۲ لیکن پدر به غلاما خود گفت، جامه بهترین را از خانه آورده و بدو بپوشانید و انگشتری بر دستش کنید و نعلین بپوشانید، و گوساله پرواری را آورده ذبح کنید تا بخورم و شادی نمایم.

۲۴ زیرا که این پسر من مرده بود، زنده گردید و گم شده بود، ریافت شد. پس به شادی کردن شروع نمودند.

اما پسر بزرگ او در مزه بود. چون آمده نزدیک به خانه رسید، صدای ساز و ورقص را شنید.

۲۶ پس یکی از نوکران خود را طلبید هر سید این چیست؟

به وی عرض کرد در دردت آمده و پدرت گوساله پرواری را ذبح کرده است زیرا که او را صحیح باز یافت.

۲۸ ولی او خشم نموده نخواست به خانه در آید تا پدرش بیرون آمده به او التماس نمود.

۲۹ اما او در جواب پدر خود گفت، اینک سالهاست که من خدمت تو کرده ام و هر گاه حکم تو تجاوز نوری زده و هر گز غلامی به من ندادی تا بادوستان خود شادی کنم.

۳۰ لیکن چون این پسر آمد که دولت تو را با فاحشهها تلف کرده است، برای او گوساله پرواری را ذبح کردی.

۳۱ او وی را گفت، ای فرزند تو همیشه بامان هستی و آنچه از آن من است، مال تو است.

۳۲ ولی میبایست شادمانی کرد و مسرور شد زیرا که این برادر تو مرده بود، زنده گشت و گم شده بود، یافت گردید.»

حکایت مباشرت

و به شاگردان خود نیز گفت: «خصی دو لتندر ناظری بود که از او نزدی شکایت بردند که اموال او را تلف میکند.

۲ پس او را طلب نموده، وی را گفت، این چیست که درباره تو شنیدیم؟ حساب نظارت خود را باز بده زیرا ممکن نیست که بعد از این نظارت کنی.

۳ ناظر با خود گفت چکم؟ زیرا ما لام نظارت را از من میگیرد. طاقت زمین کردن ندارم و از گدایی نیز عار دارم.

۴ دانستم چکم واقعی که از نظارت معزول شوم، مرا به خانه خود بپذیرند.

۵ پس هر یکی از بدهکاران آقای خود را طلبیده، به یکی گفت آقا میم از تو چند طلب دارد؟

گفت صدر طل روغن. بدو گفت سیاهه خود را بگیر و نشت به پنجاه طل بزودی بویس.

۷ باز دیگری را گفت از تو چند طلب دارد؟ گفت صد کیل گندم. وی را گفت سیاهه خود را بگیر و هشتاد بویس.

«س آقایش، ناظر خاش را آفرین گفت، زیرا اقلانه کار کرد. زیرا بنای این جهان در طبقه خویش از بنای نور عاقل تر هستند.

۹ و من شمارا میگویم دوستان از مال بیانصافی برای خود پیدا کنید تا چون فانی گردید شمارا به خیمه های جاودانی بپذیرند.

۱۰ آنکه در اندک امین باشد در امر بزرگ نیز امین بود و آنکه در قلیل خائن بود در کثیر هم خائن باشد.

۱۱ و هر گاه در مال بیانصافی امین نبودید، کیست که مال حقیقی را به شما بسپارد؟

و اگر در مال دیگری دیانت نکردید، کیست که مال خاص شما را به شما دهد؟

هیچ خادم نمی تواند دو آقا را خدمت کند. زیرا از اینکه یکی را میباید دیگری محبت، یا یکی میباید دیگری را حقیر میبشمارد. خدا و مومنانی تو باید خدمت نمایند.

و فریسانی که زردوست بودند همه این سخنان را شنیده، او را استهزا نمودند.

۱۵ به ایشان گفت، شما هستی که خود را پیش مردم عادل مینمایید، لیکن خدا عارف دلهای شماست. زیرا که آنچه زندانان مرغوب است، نزد خدا مکره است.

۱۶ تورات و انبیای تابه یحیی بود و از آن وقت بشارت به ملکوت خدا داده میشود و هر کس بجد و جهد داخل آن میگردد.

۱۷ لیکن آسمان است که آسمان وزمین زایل شود، از آنکه یک نقطه از تورات ساقط گردد.

۱۸ هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بود و هر که زن مطلقه مردی را به نکاح خویش در آورد، زنا کرده باشد.

ماجرای ثروت مند و فقیر

شخصی دو تلمند بود که ارغوان و گان میبوشید و هر روزه در عیاشی با جلال بسر می برد.

۲۰ و فقیری مقروح بود ایلعازر نام که او را بر درگاه او میگذاشتند،

و آرزو میداشت که از باره هانی که از خوان آن دو تلمند میریخت، خود را سیر کند. بلکه سگان نیز آمده زبان بر زخمهای او میمالیدند.

۲۲ باری آن فقیر بر در و فرشتگان، او را به آغوش ابراهیم بردند و آن دو تلمند نیز مرد و او را دفن کردند.

۲۳ پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده، خود را در عذاب یافت. و ابراهیم را از دور و ایلعازر را در آغوش دیدش.

۲۴ آنگاه به آواز بلند گفت، ای پدر من ابراهیم، بر من ترحم فرما و ایلعازر را بفرست تا سر انگشت خود را به آب تر ساخته زبان مرا خشک سازد، زیرا در این نار معذبم.

۲۵ ابراهیم گفت ای فرزند به خاطر آور که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعازر چیزهای بد را، لیکن او الحال در تسلی است و تو در عذاب.

۲۶ و علاوه بر این در میان ما و شما طره عظیمی است، چنانچه آنانی که میخواهند از اینجابه نزد شما عبور کنند، نمی توانند و نه نشینند گان آنجا نزد ما تواند گذشت.

۲۷ گفت ای پدری تو اتمام دارم که او را به خانه پدرم بفرستی.

۲۸ زیرا که مرا پنج برادر است تا ایشان را آگاه سازد، مباد ایشان نیز به این مکان عذاب بیایند.

۲۹ ابراهیم وی را گفت موسی و انبیا را در اندک سخن ایشان را بشنوند.

۳۰ گفت نه ای پدر ما ابراهیم، لیکن اگر کسی از مردگان نزد ایشان رود، تو به خواهند کرد.

۳۱ وی را گفت هر گاه موسی و انبیا را بشنوند اگر کسی از مردگان نیز بر خیزد، هدایت نخواهند پذیرفت.»

بخشش و ایمان

و شاگردان خود را گفت: «ابد است از وقوع لغزشها، لیکن ای بر آن کسی که باعث آنها شود.

۲ او را بهتر میبود که سنگ آسیایی بر گردنش آویخته شود و در دریا فکنده شود از آنکه یکی از این کودکان را لغزش دهد.

۳ احتراز کنیدا و اگر برادرت به تو خطا ورزد او را تنبیه کن و اگر توبه کند او را بخش.

۴ و هر گاه در روزی هفت کت به تو نگاه کند و در روزی هفت مرتبه، برگشته به تو گوید توبه میکنم، او را بخش.»

آنگاه رسولان به خداوند گفتند: «یمان ما را زیاد کن.»

خداوند گفت: «گرایمان به قدر دانه خردی میداشتید، به این درخت افراغ میگفتید که کنده شده در دریا نمانده شود اطاعت شما می کرد.

«ما کیست از شما که غلامش به شخم کردن با شیبانی مشغول شود و وقتی که از صحرا آید به وی گوید، بزودی بیای و بنشین.

۸ بلکه آیا بد نمی گوید چیزی درست کن تا شام بخورم و کمر خود را بسته مرا خدمت کن تا بخورم و بنوشم و بعد از آن تو بخور و بیاشام؟

آیا از آن غلام منت میکشداز آنکه حکمهای او را بجا آورد؟ گمان ندارم.

۱۰ همچنین شما نیز چون به هر چیزی که ما مورد شما هدایت عمل کردید، گوید که غلامان بمنفعت هستیم زیرا که آنچه بر ما واجب بود بجا آوردیم.»

شفای ده جذای

و هنگامی که سفر به سوی اورشلم میکرد از میانه سامره و جلیل میرفت.

۱۲ و چون به قریبای داخل میشد ناگاه ده شخص ابرص به استقبال او آمدند و از دور ایستاده،

به آواز بلند گفتند: «ای عیسی خداوند بر ما ترحم فرما،»

او به ایشان نظر کرده گفت: «روید و خود را به کاهن بنمایید، ایشان چون میرفتند، طاهر گشتند.

۱۵ و یکی از ایشان چون دید که شفایافته است، برگشته به صدای بلند خدا را تحمید میکرد.

۱۶ و پیش قدم او به روی در افتاده وی را شکر کرد. و او از اهل سامره بود.

۱۷ عیسی ملتفت شده گفت «یاده نفر طاهر نشدند، پس آن نه بجا شدند؟»

آبایهچکس یافت نمی شود که برگشته خدا را تعجب کند جز این غریب؟»
 ویدو گفت: «رخاسته برو که ایمانت تو را نجات داده است.»
 تعلم در باره آمدن ملکوت خدا

- و چون فریسیان از او پرسیدند که ملکوت خدا کی می آید، او در جواب ایشان گفت: «لکوت خدا با ما اقبیت نمی آید.
 ۲۱ و نخواهند گفت که در فلان یا فلان جاست. زیرا اینک ملکوت خدا در میان شماست.»
 و به شاگردان خود گفت: «بای می آید که آرزو خواهید داشت که روزی از روزهای پسر انسان را ببینید و نخواهید دید.
 ۲۳ و به شما خواهند گفت، اینک در فلان یا فلان جاست، مرویدو تعاقب آن مکنید.
 ۲۴ زیرا چون برقی که از یک جانب زیر آسمان لامع شده تا جانب دیگر زیر آسمان در خشان میشود، پسر انسان در یوم خود همچنین خواهد بود.
 ۲۵ لیکن اول لازم است که اوزحامت بسیار ببیند و از این فرقه مطرود شود.
 و چنانکه در ایام نوح واقع شد، همانطور در زمان پسر انسان نیز خواهد بود،
 که میخورند و میوشیدند و روزن و شوهر می گرفتند و تاروزی که چون نوح داخل کشتی شد، طوفان آمده همه راهلاک ساخت.
 ۲۸ و همچنین که در ایام لوط شد که به خوردن و آشامیدن و خرید و فروش و زراعت و عمارت مشغول میبودند،
 تاروزی که چون لوط از سدوم بیرون آمد، آتش و گوگرد از آسمان بارید و همه راهلاک ساخت.
 ۳۰ بر همین منوال خواهد بود در روزی که پسر انسان ظاهر شود.
 ۳۱ در آن روز هر که بر پشت بام باشد و اسباب او در خانه نزول نکند تا آنهارا بردارد و کسی که در صحر باشد همچنین برنگردد.
 ۳۲ زن لوط را بیاد آورید.
 ۳۳ هر که خواهد جان خود را برهاند آن راهلاک خواهد کرد و هر که آن راهلاک کند آن رازنده نگاه خواهد داشت.
 ۳۴ به شما میگویم که در آن شب دو نفر یک تخت خواهند بود، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.
 ۳۵ و دوزن که در یک جادستاس کنند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.
 ۳۶ و دو نفر که در مزرعه باشند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.»
 در جواب وی گفتند: «جای خداوند.» گفت: «هر جایی که لاش باشد در آنجا کراسان جمع خواهند شد.»

حکایت بیوه زن

- و برای ایشان نیز مثل آورد در اینکه می باید همیشه دعا کرد و کاهلی نورزید.
 ۲ پس گفت که «رشری داوری بود که نه ترس از خدا و نه باکی از انسان میداشت.
 ۳ و در همان شهر بیوه زنی بود که پیش وی آمده میگفت، داد مرا از دشمن بگیر.
 ۴ و تاملتی به وی اعثانمود ولیکن بعد از آن با خود گفت هر چند از خدایم ترسم و از مردم باکی ندارم،
 لیکن چون این بیوه زن مرا زحمت میدهد، به داد او میرسم، مبادا پیوسته آمده مرا به رنج آورد.
 ۶ خداوند گفت بشنوید که این داوری انصاف چه میگوید؟
 و آیا خدا را بگوید آن خود را که شبانه روزید و استغاثه میکنند، دادرسی نخواهد کرد، اگر چه برای ایشان دیر غضب باشد؟
 به شما میگویم که به زودی دادرسی ایشان را خواهد کرد. لیکن چون پسر انسان آید، آیا ایمان را بر زمین خواهد یافت؟
 حکایت دعای فریسی و باجگیر
 و این مثل را آورد برای بعضی که بر خود اعتماد میداشتند که عادل بودند و دیگران را حقیر میشمرند.
 ۱۰ که «و نفر یکی فریسی و دیگری باجگیر به هیکل رفتند تا عبادت کنند.
 ۱۱ آن فریسی ایستاد و بدینطور با خود دعا کرد که خدا یا تو را شکر میکنم که مثل سلیر مردم حریص و ظالم و زنا کار نیستم و نه مثل این باجگیر،
 هر هفته دو مرتبه روز میارم و از آنچه پیدا میکنم دهیک میدهم.
 ۱۳ اما آن باجگیر دور ایستاد و خواست چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند بلکه به سینه خود زده گفت، خدا را بر من نگاه کار ترحم فرما.
 ۱۴ به شما میگویم که این شخص، عادل کرده شده به خانه خود رفت به خلاف آن دیگر، زیرا هر که خود را برافرازد، پست گردد و هر کس خویشتر را فروتن سازد، سرفرازی یابد.»
 برکت دادن کودکان
 (تی:، مرقس:)
 پس اطفال را نیز نزد وی آوردند تا دست بر ایشان گذارد. اما شاگردانش چون دیدند، ایشان را نهیب دادند.
 ۱۶ ولی عیسی ایشان را خوانده، گفت: «چه هارا واگذارید تا نزد من آیند و ایشان را مانع مکنید، زیرا ملکوت خدا برای مثل اینهاست.
 ۱۷ هر آینه به شما میگویم هر که ملکوت خدا را مثل طفل پذیرد داخل آن نگرده.»
 جوان ثروتمند
 (تی:، مرقس:)
 و یکی از روسازوی سوال نموده، گفت: «ای استاد نیکو چه کنم تا حیات جاودانی را وارث گردم؟»

عیسی وی را گفت: «زهر چه مر اینکو میگوئی و حال آنکه هیچکس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد. ۲۰ احکام را می دانی زمان کن، قتل ممکن، دزدی منما، شهادت دروغ مده و پدر و مادر خود را محترم دار.» گفت: «میع ایهار از طفولیت خود نگاه داشتم.»

عیسی چون این را شنید بدو گفت: «نوز تو یک چیز باقی است. آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت، پس آمده مرا متابعت کن.»

چون این را شنید محزون گشت، زیرا که دولت فراوان داشت.

۲۴ اما عیسی چون او را محزون دید گفت: «ه دشوار است که دولتندان داخل ملکوت خدا شوند.

۲۵ زیرا گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول دولتندی در ملکوت خدا.»

اما شنوندگان گفتند: «س که میتواند نجات یابد؟»

او گفت: «نچه نزد مردم محال است، نزد خدا ممکن است.»

پطرس گفت: «یک ماهم چیزی را ترک کرده پیروی تو میکنیم.»

به ایشان گفت: «آینه به شما میگویم، کسی نیست که خانه یا والدین یا زن یا اولاد را بجهت ملکوت خدا ترک کند،

جز اینکه در این عالم چند برابر یابد و در عالم آینده حیات جاودانی را.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(تی: مرقس:)

پس آن دوازده را برداشته، به ایشان گفت: «یک به اورشلم میرویم و آنچه به زبان انبیاد بر باره پسر انسان نوشته شده است، به انجام خواهد رسید.

۳۲ زیرا که او را به امتا تسلیم میکنند و استهزا و بیحرمتی کرده آب دهان بروی انداخته

و تازیانه زده او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد بیدار گشت.»

اما ایشان چیزی از این امور نفهمیدند و این سخن از ایشان مخفی داشته شد و آنچه میگفت، درک نکردند.

شفای فقیر کور

(تی: مرقس:)

و چون نزدیک اریحار رسید، کوری بجهت گدایی بر سر راه نشست.

۳۶ و چون صدای گروهی را که میگذشتند شنید، بر سید چه چیز است؟

گفتندش عیسی ناصری در گذراست.

۳۸ در حال فریاد بر آورده گفت: «ای عیسی، ای پسر داود، بر من ترحم فرما.»

و هر چند آنان که پیش میرفتند او را نیب میدادند تا خاموش شود، او بلند تر فریاد میزد که پسر داود بر من ترحم فرما.

۴۰ آنگاه عیسی ایستاده فرمود تا او را نزد وی بیاورند. و چون نزدیک شد از وی پرسیده،

گفت: «همیخواهی برای تو بکنم؟» عرض کرد: «ای خداوند، تا بیناشوم.»

عیسی به وی گفت: «بیا شو که ایمانت تو را شفا داده است.»

در ساعت بینایی یافته، خدا را تحمید کند از عقب او افتاد و جمع مردم چون این را دیدند، خدا را تسبیح خواندند.

زکای با جگور

پس وارد اریحار شده، از آنجای گذشت.

۲ که ناگاه شخصی زکی نام که رئیس با جگوران و دولتند بود،

خواست عیسی را ببیند که کیست و از کثرت خلق نتوانست، زیرا کوتاه قد بود.

۴ پس پیش دو دیده در دخت افراخی برآمد تا او را ببیند. چونکه او میخواست از آن راه عبور کند.

۵ و چون عیسی به آن مکان رسید، بالا نگریسته او را دید و گفت: «ای زکی بشتاب و به زیر بار زرا که باید امروز در خانه تو تمام.»

پس به زودی پایین شده او را به خرمی پذیرفت.

و همه چون این را دیدند، همه همگان میگفتند که در خانه شخصی نگاهکار به میهمانی رفته است.

۸ اما زکی برپا شده به خداوند گفت: «لحالی خداوند نصف مایملک خود را به فقرا می دهد و ما اگر چیزی ناحق از کسی گرفته باشم، چهار برابر بدهم

میکنم.»

عیسی به وی گفت: «و مرز نجات در این خانه پیدا شد. زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است.

۱۰ زیرا که پسر انسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد.»

حکایت پادشاه و ده غلام

و چون ایشان این را شنیدند او مثل زیاد کرده آورد چونکه نزدیک به اورشلم بود و ایشان گمان میکردند که ملکوت خدا میباید در همان زمان ظهور کند.

۱۲ پس گفت: «خصی شریف به دیار بعید سفر کرد تا ملکی برای خود گرفته مراجعت کند.

۱۳ پس ده نفر از غلامان خود را طلبیده ده قطار به ایشان سپرده فرمود، تجارت کنند تا بیام.

۱۴ اما هلا ولایت او، چونکه او را دشمن میداشتند ایلیچان در عقب او فرستاده گفتند، نمی خواهیم این شخص بر ما سلطنت کند.

- و چون ملک را گرفته مراجعت کرده بود، فرمود تا آن غلامانی را که به ایشان تقدس سپرده بود حاضر کنند تا بنفهمد هر یک چه سود نموده است.
- ۱۶ پس اولی آمده گفت، ای آقا قنطار توده قنطار دیگر نفع آورده است.
- ۱۷ بدو گفت آفرینای غلام نیکو. چونکه بر چیز کم امین بودی برده شهر حاکم شو.
- ۱۸ و دیگری آمده گفت، ای آقا قنطار تو پنج قنطار سود کرده است.
- ۱۹ اورا نیز فرمود بر پنج شهر حکمرانی کن.
- ۲۰ و سومی آمده گفت، ای آقا اینک قنطار تو موجود است، آن را در بار چهای نگاه داشتیم.
- ۲۱ زیرا که از تو رسیدم چونکه مرد تند خونی هستی. آنچه نگذاردهای، برمی داری و آنچه نکشهای درومی کنی.
- ۲۲ به وی گفت، از زبان خودت بر تو فتوی میدهم، ای غلام شریر. دانستهای که من مرد تند خونی هستم که بر میدارم آنچه را نگذاشتیم و در میگویم آنچه را نپاشید همام.
- ۲۳ پس برای چه نقد مرا نزد صرافان نگذاردی تا چون آیم آن را با سود دریافت کنم؟
- پس به حاضرین فرمود قنطار را از این شخص بگیرید و به صاحب ده قنطار بدهید.
- ۲۵ به او گفتند ای خداوند، وی ده قنطار دارد.
- ۲۶ زیرا به شامی گویم به هر که دارد داده شود و هر که ندارد آنچه دارد نیز از او گرفته خواهد شد.
- ۲۷ اما آن دشمنان من که نخواستند من بر ایشان حکمرانی نمایم، در اینجا حاضر ساخته پیش من به قتل رسانید.»
- و رود مظفرانه عیسی به اورشلم
(تی:، مرقس:، یوحنا:)
- و چون این را گفت، پیش رفته متوجه اورشلم گردید.
- ۲۹ و چون نزدیک بیتفاجی و بیت عنیا بر کوه مسمی به زیون رسید، دونفر از شاگردان خود را فرستاده،
گفت: «هآن قریهای که پیش روی شماست بروید و چون داخل آن شدید، کره الاغی بسته خواهید یافت که هیچکس بر آن هرگز سوار نشده. آن را باز کرده بیاورید.
- ۳۱ و اگر کسی به شما گوید، چرا این را باز میکنید، به وی گوید خداوند اورا لازم دارد.»
- پس فرستادگان رفته آن چنانکه بدیشان گفته بود یافتند.
- ۳۳ و چون کره را باز میکردند، مالکانش به ایشان گفتند چرا کره را باز میکنید؟
گفتند خداوند اورا لازم دارد.
- ۳۵ پس او را به زد عیسی آوردند و رخت خود را بر کره افکنده، عیسی را سوار کردند.
- ۳۶ و هنگامی که او میرفت جامه های خود را در راه میگستردند.
- و چون نزدیک بهسرازی کوه زیون رسید، تمامی شاگردانش شادی کرده، به آواز بلند خدا را حمد گفتن شروع کردند، بهسبب همه قواتی که از او دیده بودند.
- ۳۸ و میگفتند مبارک باد آن پادشاهی که میآید، به نام خداوند سلامتی در آسمان و جلال در اعلی عیون باد.
- ۳۹ آنگاه بعضی از فریسیان از آن میان بدو گفتند: «ای استاد شاگردان خود را نهیب نما.»
او در جواب ایشان گفت: «به شما میگویم اگر اینها ساکت شوند، هر آینه سنگها به صد آیند.»
- و چون نزدیک شده، شهر را نظاره کرد بران گریان گشته،
گفت: «گرتو نیز میدانستی هم در این زمان خود آنچه باعث سلامتی تو میشد، لکن الحال از چشمان تو پنهان گشته است.
- ۴۳ زیرا ایامی بر تو میآید که دشمنانت گرد تو سنگرها سازند و تو را احاطه کرده از هر جانب محاصره خواهند نمود.
- ۴۴ و تو را و فرزندانت را در اندرون تو بر خاک خواهند افکند و در تو سنگی برسکی نخواهند گذاشت زیرا که ایام تنقذ خود را ندانستی.»
- تطهیر هیکل
(تی:، مرقس:)
- و چون داخل هیکل شد، کسانی را که در آنجا خرید و فروش میکردند، به بیرون نمودن آغاز کرد.
- ۴۶ و به ایشان گفت: «کتوب است که خانه من خانه عبادت است لیکن شما آن را مغاره دزدان ساختهاید.»
و هر روز در هیکل تعلیم میداد، امار و سالی کهنه و کتابان واکبر قوم قصد هلاک نمودن او میکردند.
- ۴۸ و نیافتند چه کنند زیرا که تمامی مردم بر او آویخته بودند که از او بشنوند.
- سوال در باره اقتدار عیسی
(تی:، مرقس:)
- روزی از آن روزها واقع شد هنگامی که او قوم را در هیکل تعلیم و بشارت میداد که روسا کهنه و کاتبان با مشایخ آمده،
به وی گفتند: «ما بگو که به چه قدرت این کارهای کئی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟»
در جواب ایشان گفت: «ن نیز از شما چیزی میپرسم. به من بگوید.
- ۴ تعمید یحیی از آسمان بود یا از مردم؟»

ایشان باخود اندیشیده، گفتند که اگر گویم از آسمان، هر آینه گوید چرا به او ایمان نیاوردید؟
و اگر گویم از انسان، تمامی قوم ما را سنگسار کنند زیرا یقین میدارند که یحیی نبی است.»
پس جواب دادند که «می دانیم از کجا بود.»

عیسی به ایشان گفت: «ن نیز شمارائی گویم که این کارها را به چه قدرت بهجا می آورم.»
حکایت باغبانهای ظالم

(تی:، مرقس:)

و این مثل را به مردم گفتن گرفت که «خصی تا کستانی غرس کرد و به باغبانش سپرده مدت مدیدی سفر کرد.

۱۰ و در موسم غلامی ز باغبانان فرستاد تا از میوه باغ بدوسپارند. اما باغبانان او را زده، تهیدست بازگردانیدند.

۱۱ پس غلامی دیگر روانه نمود. او را نیز تاز بانه زده بچرمت کرده، تهیدست بازگردانیدند.

۱۲ و باز سومی فرستاد. او را نیز مجروح ساخته بیرون افکندند.

۱۳ آنگاه صاحب باغ گفت چه کنم؟ پسر حبیب خود را میفرستم شاید چون او را ببیند احترام خواهند نمود.

۱۴ اما چون باغبانان او را دیدند، باخود تمکریان گفتند، این وارث میباشد، بیاید او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد.

۱۵ در حال او را باغ بیرون افکند کشتند. پس صاحب باغ بدیشان چه خواهد کرد؟

او خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده باغ را به دیگران خواهد سپرد.» پس چون شنیدند گفتند حاشا،

به ایشان نظر افکند گفت: «س معناین نوشته چیست، سنگی را که معماریان رد کردند، همان سرز او به شده است.

۱۸ و هر که بر آن سنگ افتد خرد شود، اما اگر آن بر کسی بیفتد او را نرم خواهد ساخت؟»

آنگاه روسای کهنه و کاتبان خواستند که در همان ساعت او را گرفتار کنند. لیکن از قوم ترسیدند زیرا که دانستند که این مثل را درباره ایشان زده بود.

سوال درباره پرداخت باج و خراج

(تی:، مرقس:)

و مراقب او بود و جاسوسان فرستادند که خود را صالح مینمودند تا سخنی از او گرفته، او را به حکم و قدرت والی بسپارند.

۲۱ پس از او سوال نموده گفتند: «ای استاد میدانم که تو به راستی سخن میرانی و تعلم میدهی و از کسی روداری نمی کنی، بلکه طریق خدایا به صدق می آموزی، آیا بر ما جزیه هست که جزیه به قیصر بدهیم یا نه؟»

او چون مکر ایشان را درک کرد، بدیشان گفت: «و برای چه امتحان میکنید؟

دیناری به من نشان دهید. صورت و ریش از کیست؟» ایشان در جواب گفتند: «ز قیصر است.»

او به ایشان گفت: «س مال قیصر را به قیصر رد کنید و مال خدایا به خدا.»

پس چون نتوانستند او را به سخنی در نظر مردم ملزم سازند، از جواب او در عجب شده ساکت ماندند.

سوال درباره قیامت

(تی:، مرقس:)

و بعضی از صدوقیان که منکر قیامت هستند، پیش آمده از وی سوال کرده،

گفتند: «ای استاد، موسی برای مانوشته است که اگر کسی را برادری که زن داشته باشد بمیرد و بی اولاد فوت شود، باید برادرش آن زن را بگیرد تا برای برادر خود نسلی آورد.

۲۹ پس هفت برادر بودند که اولی زن گرفته اولاد نآآورده، فوت شد.

۳۰ بعد دومین آن زن را گرفته، او نیز بی اولاد بمرد.

۳۱ پس سومین او را گرفت و همچنین تا هفتمین و همه فرزندان آورده، مردند.

۳۲ و بعد از همه، آن زن نیز وفات یافت.

۳۳ پس در قیامت، زن که دامیک از ایشان خواهد بود، زیرا که هر هفت او را داشتند؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «بنای این عالم نکاح میکنند و نکاح کرده میشوند.

۳۵ لیکن آتانی که مستحق رسیدن به آن عالم و به قیامت از مردگان شوند، نه نکاح میکنند و نه نکاح کرده میشوند.

۳۶ زیرا ممکن نیست که دیگر بمیرند از آن جهت که مثل فرشتگان و پسران خدای باشند، چونکه پسران قیامت هستند.

۳۷ و اما آنکه مردگان بر می خیزند، موسی نیز در ذریه نشان داد، چنانکه خداوند را خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب خواند.

۳۸ و حال آنکه خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. زیرا همه زردا و زنده هستند.»

پس بعضی از کاتبان در جواب گفتند: «ای استاد. نیکو گفتی.»

و بعد از آن هیچکس جرأت آن نداشت که از وی سوالی کند.

نا توانی از جواب دادن به عیسی

(تی:، مرقس:)

پس به ایشان گفت: «گونه میگویند که مسیح پسر داوود است

و خود داوود در کتاب زبور میگوید، خداوند به خداوند من گفت بهدست راست من بنشین

تاد شمتان تور ایای انداز تو سازم؟

پس چون داود اورا خداوند میخواند چگونگی نه پسر او میباشد؟»
 هشدار به رهبران مذهبی
 (تی:، مرقس:)

و چون تمامی قوم میشنیدند، به شاگردان خود گفت:

«پرهیزید از کاتبانی که خرامیدن در لباس دراز را میپسندند و سلام در بازارها و صدر کاپیس و بالانشستن در ضیافتها را دوست میدارند.
 ۴۷ و خانه‌های بیوه‌زنان را میبلعند و نماز را به ریاکاری طول میدهند. اینها عذاب شدیدی تر خواهند یافت.»

هدیه بیوه‌زن فقیر
 (رقس:)

و نظر کرده دولت‌مندی را دید که هدایای خود را در بیت‌المال میانمال می‌اندازد.

۲ و بیوه‌زنی فقیر را دید که دو فلس در آنجا انداخت.

۳ پس گفت: «آری نه به شمامی گویم این بیوه فقیر از جمیع آنها بیشتر انداخت.

۴ زیرا که همه ایشان از بابتی خود در هدایای خدا انداختند، لیکن این زن از احتیاج خود تمامی معیشت خویش را انداخت.

آینده جهان
 (تی:، مرقس:)

و چون بعضی ذکر هیکل می‌کردند که به سنگهای خوب و هدا یا آراسته شده است گفت:

«یامی می‌آید که از این چیزهایی که میبینید، سنگی برسنگی گذارده نشود، مگر اینکه به زیرافکنده خواهد شد.

۷ و از او سوال نموده، گفتند: «ای استاد پس این امور کی واقع میشود و علامت نزدیک شدن این وقایع چیست؟»

گفت: «احتیاط کنید که گمراه نشوید. زیرا که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من هستم و وقت نزدیک است. پس از عقب ایشان مروید.

۹ و چون اخبار جنگها و فسادها را شنوید، مضطرب مشوید زیرا که وقوع این امور اول ضرورت است لیکن اتباد ساعت نیست.»

پس به ایشان گفت: «و بی باقومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند کرد.

۱۱ و زلزله‌های عظیم در جایها و قطعیها و باها پدید و چیزهای هولناک و علامت‌های بزرگ از آسمان ظاهر خواهد شد.

۱۲ و قبل از این همه، بر شما دست اندازی خواهند کرد و جفا نموده شماره بار کاپیس و زندانها خواهند سپرد و در حضور سلاطین و حکام بجهت نام من خواهند
 برد.

۱۳ و این برای شما به شهادت خواهد انجامید.

۱۴ پس در دلهای خود قرار دهید که برای حجت آوردن، بیشتر اندیشه نکنید،

زیرا که من به شما زبانی و حکمتی خواهم داد که همه دشمنان شما با آن مقاومت و مباحثه نتوانند نمود.

۱۶ و شمارا اولین برادران و خویشان و دوستان آسلم خواهند کرد و بعضی از شما را به قتل خواهند رسانید.

۱۷ و جمیع مردم به جهت نام من شمارا نفرت خواهند کرد.

۱۸ و لیکن موی از سر شما گم نخواهد شد.

۱۹ جانهای خود را به صبر در بیاید.

«چون ببینید که اورشلم به لشکرها محاصره شده است آنگاه بدانید که خرابی آن رسیده است.

۲۱ آنگاه هر که در یوریه باشد، به کوهستان فرار کند و هر که در شهر باشد، بیرون رود و هر که در صحرا بود، داخل شهر نشود.

۲۲ زیرا که همان است ایام انتقام، تا آنچه مکتوب است تمام شود.

۲۳ لیکن وای بر ایستادگان و شیردندان در آن ایام، زیرا تنگی سخت بر روی زمین و غضب بر این قوم حادث خواهد شد.

۲۴ و به دم شمشیر خواهند افتاد و در میان جمیع امتها به سیری خواهند رفت و اورشلم با اجمال امتها خواهد شد تا زمانهای امتها به انجام رسد.

باز گشت مسیح
 (تی:، مرقس:)

و در آفتاب و ماه و ستارگان علامت خواهد بود و بر زمین تنگی و حیرت از برای امتهای خود خواهد نمود به سبب شوریدن در یا و امواجش.

۲۶ و دلهای مردم ضعیف خواهد کرد از خوف و انتظار آن وقایعی که بر ربع مسکون ظاهر می‌شود، زیرا قواوت آسمان متزلزل خواهد شد.

۲۷ و آنگاه پسر انسان را خواهند دید که برابری سوار شده با قوت و جلال عظیم می‌آید.

«چون ابتدای این چیزها بشود راست شده، سرهای خود را بلند کنید از آن جهت که خلاصی شما نزدیک است.»

و برای ایشان مثل گفت که «رخت‌نچیر و سلیر در ختان را ملاحظه نماید،

که چون میبینید شکوفه میکند خود میدانید که تابستان نزدیک است.

۳۱ و همچنین شما نیز چون ببینید که این امور واقع میشود، بدانید که ملکوت خدا نزدیک شده است.

۳۲ هر آینه به شما می‌گویم که تا جمیع این امور واقع نشود، این فرقه نخواهد گذشت.

۳۳ آسمان و زمین زایل میشود لیکن سخنان من زایل نخواهد شد.

انتظار برای بازگشت مسیح

(تی:، مرقس:)

پس خود را حفظ کنید مبادا دلهای شما از پر خوری و مستی و اندیشه های دنیوی، سنگین گرد و آن روز ناگهان بر شما آید.
۳۵ زیرا که مثل دامی بر جمیع سکنه تمام روی زمین خواهد آمد.

۳۶ پس در هر وقت دعا کرده، بیدار باشید تا شایسته آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید.»
و روزها را در هیکل تعلیم میداد و شبها بیرون رفته، در کوه معروف به زیتون به سر میبرد.

۳۸ و هر بامداد قوم زدوی در هیکل میشتافتند تا کلام او را بشنوند.

توطئه عیسی

(تی:، مرقس:)

و چون عبد فطیر که به فصیح معروف است نزدیک شد،

روسای کهنه و کاتبان مترصد میبودند که چگونه او را به قتل رسانند، زیرا که از قوم ترسیدند.

طرح خیانت بودا

(تی:، مرقس:)

اما شیطان در بودای مسمی به استخریوطی که از جمله آن دوازده بود داخل گشت،
و او رفته باروسای کهنه و سرداران سپاه گفتگو کرد که چگونه او را به ایشان تسلیم کند.

۵ ایشان شاد شده با او عهد بستند که نقدی به وی بدهند.

۶ و او قبول کرده در صد فرصتی برآمد که او را در نهانی از مردم به ایشان تسلیم کند.

آماده کردن فصح

(تی:، مرقس:)

اما چون روز فطیر که در آن میبایست فصح را ذبح کنند رسید،

پطرس و یوحنا را فرستاده، گفت: «روید و فصح را بجهت ما آماده کنید تا بخوریم.»

به وی گفتند: «رجا میخواهی مہیا کنیم؟»

ایشان را گفت: «نیک هنگامی که داخل شهر شوید، شخصی با سبوی آب به شمار می خورد. به خانهای که او در آید، از عقب وی بروید،
و به صاحبخانه گوید، استاد تو را می گوید مہماخانه کجا است تا در آن فصح را باشا گردان خود بخورم.

۱۲ او بالا خانهای بزرگ و مفروش به شمانشان خواهد داد در آنجا مہیا سازید.»

پس رفته چنانکه به ایشان گفته بود یافتند و فصح را آماده کردند.

شام آخر

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

و چون وقت رسید بامداد و از دهر رسول بنشست.

۱۵ و به ایشان گفت: «شتیاقی بنهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم، این فصح را با شما بخورم.

۱۶ زیرا به شما میگویم از این دیگر نمی خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود.»

پس پاهای گرفته، شکر نمود و گفت: «بن را بگیرید و در میان خود تقسیم کنید.

۱۸ زیرا به شما میگویم که تا ملکوت خدا نیاید، از میوه مو دیگر نخواهم نوشید.»

و نان را گرفته، شکر نمود و باره کرده، به ایشان داد و گفت: «بن است جسد من که برای شما داده میشود، این را به یاد من به جا آرید.»

و همچنین بعد از شام پاهای گرفت و گفت: «بن پاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته میشود.

۲۱ لیکن اینک دست آن کسیکه مرا تسلیم میکند با من در سفره است.

۲۲ زیرا که پسر انسان بر حسب آنچه مقدر است، می رود لیکن وای بر آن کسی که او را تسلیم کند.»

آنگاه از یکدیگر شروع کردند به پرسیدن که کدامیک از ایشان باشد که این کار بکند؟

و در میان ایشان نزاعی نیز افتاد که کدامیک از ایشان بزرگتر میباشد؟

آنگاه به ایشان گفت: «لا طین امتهار ایشان سروری میکنند و حکام خود را و لیعنت میخوانند.

۲۶ لیکن شما چنین مپاشید، بلکه بزرگتر از شما مثل کوچکتراشد و پیشوا چون خادم.

۲۷ زیرا کدامیک بزرگتر است آنکه به غذا نشیند یا آنکه خدمت کند آیا نیست آنکه نشسته است؟ لیکن من در میان شما چون خادم هستم.

۲۸ و شما کسانی میباشد که در امتحانهای من با من به سر بریدید.

۲۹ و من ملکوتی برای شما قرار میدهم چنانکه پدرم برای من مقرر فرمود.

۳۰ تا در ملکوت من از خوان من بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشسته بر دوازده سبط اسرائیل داوری کنید.»

پیشگوئی انکار پطرس

(وحناء)

پس خداوند گفت: «ای شمعون، ای شمعون، اینک شیطان خواست شمارا چون گندم غرابال کند،

لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود و هنگامی که تو باز گشت کنی برادران خود را استوار نما،»

به وی گفت: «ای خداوند حاضرم که با تو بروم حتی در زندان و در موت.»

گفت: «و مرا میگویم ای پطرس امر و زخروس بانگ زنده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی شناسی.»

و به ایشان گفت: «نگاهی که شمارا بیکبسه و توشهدان و کفش فرستادم به هیچ چیز محتاج شدید؟» گفتند هیچ.

۳۶ پس به ایشان گفت: «یکن الان هر که کیسه دارد، آن را برارد و همچنین توشهدان را و کیسه کشمشیر ندارد جامه خود را فروخته آن را بخرد.

۳۷ زیرا به شما میگویم که این نوشته در من میباید به انجام رسد، یعنی با نگاهاران محسوب شد زیرا هر چه در خصوص من است، انقضی دارد.

۳۸ گفتند: «ای خداوند ایک و شمشیر.» به ایشان گفت: «افی است.»

باغ جنسیمانی

(تی:، مرقس:)

و بر حسب عادت بیرون شده به کوه زیتون رفت و شاگردانش از عقب او رفتند.

۴۰ و چون به آن موضع رسید، به ایشان گفت: «عاکنید تا در امتحان نیفتید.»

و او از ایشان به مسافت پرتاب سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده، گفت:

«ای پدر اگر میخواهی این پالاه را از من بگردان، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.»

و فرشتهای از آسمان بر او ظاهر شده و او را تقویت مینمود.

۴۴ پس به مجاهده افتاد به سعی بلیغتر دعا کرد، چنانکه عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین میریخت.

۴۵ پس از دعا بر خاسته نزد شاگردان خود آمده ایشان را از حزن در خواب یافت.

۴۶ به ایشان گفت: «رای چه در خواب هستید؟ برخاسته دعا کنید تا در امتحان نیفتید.»

دستگیری عیسی

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

و سخن هنوز بر زبانش بود که ناگه جمعی آمدند و یکی از آن دوازده که یهودان نام داشت بر دیگران سبقت نزد عیسی آمد تا او را ببوسد.

۴۸ و عیسی بدو گفت: «ای یهودا ای بابوسه پسر انسان را تسلیم میکنی؟»

رفقایش چون دیدند که چه میشود عرض کردند خداوند به شمشیر زیم.

۵۰ و یکی از ایشان، غلام رئیس کهنه رازده، گوش راست او را از تن جدا کرد.

۵۱ عیسی متوجه شده گفت: «ابه این بگذازید.» و گوش او را لمس نموده، شفا داد.

پس عیسی به روسای کهنه و سرداران سپاه هیکل و مشایخی که نزد او آمده بودند گفت: «و بارزد با شمشیرها و چو پایرون آمدید.

۵۲ وقتی که هر روز در هیکل باشما میبوسم دست بر من دراز نکردید، لیکن این است ساعت شما و قدرت ظلمت.»

انکار پطرس

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

پس او را گرفته بردند و بهسرای رئیس کهنه آوردند و پطرس از دراز عقب میآمد.

۵۵ و چون در میان ایوان آتش افروخته گردش نشسته بودند، پطرس در میان ایشان بنشست.

۵۶ آنگاه کنیزی چون او را در روشنی آتش نشسته دید بر او چشم دوخته گفت: «بن شخص هم با او میبوسد.»

او وی را انکار کرده گفت: «ای زن اورا نمی شناسم.»

بعد از زمانی دیگری او را دیده گفت: «واز اینها هستی.» پطرس گفت: «ای مرد، من نیستم.»

و چون تخمین یک ساعت گذشت یکی دیگر بانا کید گفت: «لاشک این شخص از رفقای او است زیرا که جلیلی هم هست.»

پطرس گفت: «ای مرد منی دانه چه میگوینی؟» در همان ساعت که این را می گفت خروس بانگ زد.

۱ آنگاه خداوند او را در گردانیده به پطرس نظر افکند پس پطرس آن کلامی را که خداوند به وی گفته بود به خاطر آورد که قبل از بانگ زدن خروس سه مرتبه

مر انکار خواهی کرد.

۶۲ پس پطرس بیرون رفته زار زار برگریست.

و کسانی که عیسی را گرفته بودند، او را تا زبانه زده استنزا نمودند.

۶۴ و چشم او را بسته طپانچه بر رویش زدند و از وی سوال کرده، گفتند: «بوت کن که تو را زده است؟»

و بسیار کفر دیگر به وی گفتند.

محکوم شدن عیسی

(تی:، مرقس:)

و چون روز شد اهل شورای قوم یعنی روسای کهنه و کاتبان فراهم آمده در مجلس خود او را آورده،

گفتند: «گروه مسیح هستی به ما بگو.» و به ایشان گفت: «گره شما گویم مرا تصدیق نخواهید کرد.

۶۸ و اگر از شما سوال کنم جواب نمی دهید و مرا هانمی کنید.

۶۹ لیکن بعد از این پسر انسان به طرف راست قوت خدا خواهد نشست.»

همه گفتند: «س تو پسر خدا هستی؟» او به ایشان گفت: «ما میگویند که من هشتم.»

گفتند: «بگر ما را چه حاجت به شهادت است، زیرا خود از زبانش شنیدیم.»

مخا که در حضور پیلطس

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

پس تمام جماعت ایشان برخاسته، و او را نزد پیلطس بردند.

۲ و شکایت بر او آغاز نموده، گفتند: «بن شخص را بپنداریم که قوم را گمراه میکند و از جزیه دادن به قیصر منع مینماید و میگوید که خود مسیح و پادشاه است.»

پس پیلطس از او پرسیده، گفت: «باتو یاد شاه بود هستی؟» او در جواب وی گفت: «و می گوئی،»

آنگاه پیلطس به روسای کهنه و جمیع قوم گفت که «این شخص هیچ عیبی نمی یابم.»

ایشان شدت نموده گفتند که «و مرامی شوراند و در تمام یهودیه از جلیل گرفته تا به ایجتاعلم میدهد.»

مخا که در حضور هیروдіس

چون پیلطس نام جلیل را شنید پرسید که «این مرد جلیل است؟»

و چون مطلع شد که از ولایت هیروдіس است او را نزد وی فرستاد، چونکه هیروдіس در آن ایام در اورشلیم بود.

۸ اما هیروдіس چون عیسی را دید، بغایت شاد گردید زیرا که مدت مدیدی بود میخو. است او را ببیند چونکه شهرت او را بسیار شنیده بود و مترصد

میبود که معجزهای از او ببیند.

۹ پس چیزهای بسیار از وی پرسید لیکن او به وی هیچ جواب نداد.

۱۰ و روسای کهنه و کاتبان حاضر شده به شدت تمام بروی شکایت مینمودند.

۱۱ پس هیروдіس بالشکریان خود او را اقتضاح نموده و استهزا کرده لباس فاخر بر او پوشانید و نزد پیلطس او را باز فرستاد.

۱۲ و در همان روز پیلطس و هیروдіس بایکدیگر مصالحه کردند، زیرا قبل از آن در میانشان عداوتی بود.

صدور حکم مصلوب شدن

(تی:، مرقس:)

پس پیلطس روسای کهنه و سرداران و قوم را خوانده،

به ایشان گفت: «بن مرد را نزد من آوردید که قوم را میبشوراند. الحال من او را در حضور شما امتحان کردم و آنچه بر او ادعای کنید اثری نیافتم.

۱۵ و نه هیروдіس هم زیرا که شمار از داور فرستادم و اینک هیچ عمل مستوجب قتل از او صادر نشده است.

۱۶ پس او را تنبیه نموده را خواهم کرد.»

زیرا او لازم بود که هر عیدی کسی را برای ایشان آزاد کند.

۱۸ آنگاه همه فریاد کرده، گفتند: «و راهلاک کن و برابر برای ما راه فرما.»

و او شخصی بود که به سبب شورش و قتل که در شهر واقع شده بود، در زندان افکنده شده بود.

۲۰ باز پیلطس ندا کرده خواست که عیسی را رها کند.

۲۱ لیکن ایشان فریاد زده گفتند: «و را مصلوب کن، مصلوب کن.»

بار سوم به ایشان گفت: «راه؟ چه بدی کرده است؟ من در او هیچ علت قتل نیافتم. پس او را تادیب کرده رها میکنم.»

اما ایشان به صدا های بلند مبالغه نموده خواستند که مصلوب شود و آوازه های ایشان و روسای کهنه غالب آمد.

۲۴ پس پیلطس فرمود که بر حسب خواهش ایشان بشود.

۲۵ و آن کس را که به سبب شورش و قتل در زندان حبس بود که خواستند رها کرد عیسی را به خواهش ایشان سپرد.

درواه جلجتا

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

و چون او را میبردند شمعون قیروانی که از صحرایاً مد مجبور ساخته صلیب را بر او گذاردند تا از عقب عیسی ببرد.

۲۷ و گروهی بسیار از قوم و زبانی که سینه میزدند و برای او ماتم می گرفتند، در عقب او افتادند.

۲۸ آنگاه عیسی به سوی آن زنان روی گردانیده، گفت: «ی دختران اورشلیم برای من گریه مکنید، بلکه بجهت خود و اولاد خود ماتم کنید.

۲۹ زیرا این ایامی میآید که در آنها خواهند گفت، خوشحال نازدگان و رحمانی که با زنیان و نند و پستانهایی که شیر ندارند.

۳۰ و در آن هنگام به کوهها خواهند گفت که بر ما یفتید و به تلها که ما را پنهان کنید.

۳۱ زیرا اگر این کارها را به چوب ترک ندید به چوب خشک چه خواهد شد؟»

مصلوب شدن عیسی

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

و دو نفر دیگر را که خطا کار بودند نیز آوردند تا ایشان را با او یکشوند.

۳۳ و چون به موضعی که آن را کاسه سرمیگویند رسیدند، او را در آنجا بآن دو خطا کار، یکی بر طرف راست و دیگری بر چپ او مصلوب کردند.

عیسی گفت: «ی پدراینها را بیامرز، زیرا که نمی دانند چه میکنند.» پس جامه های او را تقسیم کردند و قرعه افکندند. ۳۵ و گروهی به تماشا ایستاده بودند. و وزرگان نیز تمسخرکنان با ایشان میگفتند: «یگران را نجات داد. پس اگر او مسیح و پسر گریده خدا می باشد خود را برهاند.»

و سپاهیان نیز او را استیزا می کردند و آمده او را سر که میدادند، و میگفتند: «گرتو بادشاه یهودستی خود را نجات ده.»
و پرسر او تقصیر بنامهای نوشتند به خط یونانی و رومی و عبرانی که «این است پادشاه یهود.»
و یکی از آن دو خطا کار مصلوب بروی کفر گفت که «گرتو مسیح هستی خود را و ما را برهان.»
اما آن دیگری جواب داده، و او را تهنیت کرد و گفت: «گرتو از خدایم ترسی؟ چونکه تو نیز زیر همین حکمی. ۴۱ و اما ما به انصاف، چونکه جزای اعمال خود را ایفا می کنیم، لیکن این شخص هیچ کار چنان کرده است.»
پس به عیسی گفت: «ی خداوند، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود آیی.»
عیسی به وی گفت: «آری نه به تو میگویم امروزم با من در فردوس خواهی بود.»

جان سپردن عیسی
(تی: مرقس: یوحنا)

و تخمین از ساعت ششم تا ساعت نهم، ظلمت تمام روی زمین را فرو گرفت.

۴۵ و خورشید تاریک گشت و پرده قدس از میان بشکافت.

۴۶ و عیسی به آواز بلند صدا زد گفت: «ی پدر بهدستهای تورا روح خود را می سپارم.» این را بگفت و جان را تسلیم نمود.

۴۷ اما یوزباشی چون این ماجرا دید، خدا را تعجب کرده، گفت: «حقیقت، این مرد صالح بود.»

و تمامی گروه که برای این تماشا جمع شده بودند چون این وقایع را دیدند، سینه زنان برگشتند.

۴۹ و جمیع اشرافان او از دور ایستاده بودند، با زنانی که از جلیل او را متابعت کرده بودند تا این امر را ببینند.

تدفین عیسی
(تی: مرقس: یوحنا)

و اینک یوسف نامی از اهل شورا که مرد نیکو و صالح بود،

که در راهی و عمل ایشان مشارکت نداشت و از اهل رومه بدلی از بلا دید بود و او انتظار ملکوت خدا را می کشید،

ز نزدیک پلاطس آمده جسد عیسی را طلب نمود.

۵۲ پس آن را پایین آورد در درگان چپید و در قبری که از سنگ تراشیده بود و هیچکس ابد در آن دفن نشده بود سپرد.

۵۴ و آن روز تهیه بود و سبب نزدیک میشد.

۵۵ و زنانی که در عقب او از جلیل آمده بودند از بی اورفتند و قبر و چگونگی گذاشته شدن بدن او را دیدند.

۵۶ پس برگشته، حنوط و عطریات میساختند و روز سبت را به حسب حکم آرام گرفتند.

قیام عیسی مسیح

(تی: مرقس: یوحنا)

پس در روز اول هفته هنگام سپیده صبح، حنوطی را که در دست کرده بودند با خود برداشته بهسر قبر آمدند و بعضی دیگران همراه ایشان.

۲ و سنگ را از سر قبر غلطانیده دیدند.

۳ چون داخل شدند، جسد خداوند عیسی را نیافتند

و واقع شده هنگامی که ایشان از این امر متعجب بودند که ناگاه دو مرد در لباس درخشنده نزد ایشان بایستادند.

۵ و چون ترسان شده سرهای خود را به سوی زمین افکندند، به ایشان گفتند: «رازند هر از میان مردگان می طلبید؟

در اینجا نیست، بلکه برخاسته است. به یاد آورید که چگونه وقتی که در جلیل بود شمارا خبر داده،

گفت ضروری است که پسر انسان بهدست مردم گاه کار تسلیم شده مصلوب گردد و روز سوم برخیزد.»

پس سخنان او را به خاطر آوردند.

و از سر قبر برگشته، آن یازده و دیگران را از همه این امور مطلع ساختند.

۱۰ و مریم مجدلیه و یونان و مریم مد یعقوب و دیگر فقهای ایشان بودند که رسولان را از این چیزها مطلع ساختند.

۱۱ لیکن سخنان زنان را هدیای پنداشته باور نکردند.

۱۲ اما پطرس برخاسته، دووان دووان به سوی قبر رفت و خم شده کفن را تنها گذاشته دید و از این ماجرا در عجب شده به خانه خود رفت.

درد راه عمواس

(رقس:)

و اینک در همان روز و نفر از ایشان می رفتند به سوی قبرهای که از اورشلیم به مسافت، شصت تیر تابت دور بود و عمواس نام داشت.

۱۴ و یابک دیگر از تمام این وقایع گفتگویی کردند.

۱۵ و چون ایشان در مکالمه و مباحثه میبودند، ناگاه خود عیسی نزدیک شده، با ایشان همراه شد.

۱۶ ولی چشمان ایشان بسته شد تا اورا نشناستند.

۱۷ اوبه ایشان گفت: «حرفهاست که بایکدیگر میزید و راه را به کدورت میپیماید؟»
یکی که کلیو باس نام داشت در جواب وی گفت: «گرتو در اورشلیم غریب و تنهاستی و از آنچه در این ایام در اینجا واقع شد واقف نیستی؟»
به ایشان گفت: «چه چیز است؟» گفتندش: «رباره عیسی ناصری که مردی بود نبی و قادر در فعل و قول در حضور خدا و تمام قوم،
و چگونگی روستای که تهنه و حکام ما اورا به فتوی قتل سپردند و اورا مصلوب ساختند.

۲۱ اما ما امیدوار بودیم که همین است آنکه میباید اسرائیل را نجات دهد و علاوه بر این همه، امر و از وقوع این امور روز سوم است،
و بعضی از زنان ما راه حیرت انداختند که با مردان نزد قبر رفتند،

و جسد اورا نیافته آمدند و گفتند که فرشتگان را در رو یادیدیم که گفتند او زنده شده است.

۲۴ و جمعی از رفقای ما همسفر قبر فرشته، آن چنانکه زنان گفته بودند نیافتند لیکن اورا ندیدند.

اوبه ایشان گفت: «ی بیفهمان و سست دلان از ایمان آوردن به آنچه انبیا گفته اند.

۲۶ آباغی بیاست که مسیح این زحمات را ببندد تا به جلال خود برسد؟»

پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده، اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود.

و چون به آن دهی که عازم آن بودند رسیدند، او قصد نمود که دور تر رود.

۲۹ و ایشان الحاح کرده، گفتند که «اما باش. چونکه شب نزدیک است و روز به آخر رسیده»، پس داخل گشته بایشان توقف نمود.

۳۰ و چون بایشان نشستند بدانرا گرفته برکت داد و پاره کرده به ایشان داد.

۳۱ که تا گاه چشمانشان باز شده، اورا شناختند و در ساعت از ایشان غایب شد.

۳۲ پس بایکدیگر گفتند: «یاد در درون مائی سوخت، وقتی که در راه با ما تکلم مینمود و کتب را تفسیر میکرد؟»

و در آن ساعت برخاسته به اورشلیم مراجعت کردند و آن یازده را یافتند که با رفقای خود جمع شده

می گفتند: «داوند در حقیقت برخاسته و به شمعون ظاهر شده است،»

و آن دو نفر نیز از سرگذشت راه و کیفیت شناختن او هنگام پاره کردن نان خبر دادند.

ظاهر شدن بر شاگردان

(و حنا.)

و ایشان در این گفتگو میبودند که ناگاه عیسی خود در میان ایشان ایستاده، به ایشان گفت: «لام بر شما باد،»

اما ایشان لرزان و ترسان شده گمان بردند که روحی میبینند.

۳۸ به ایشان گفت: «را مضطرب شدید و برای چه در دلهای شما شباهت روی میدهد؟»

دستها و پایها را ملاحظه کنید که من خود هستم و دست بر من گذارده ببینید، زیرا که روح گوشت و استخوان ندارد، چنانکه میگرید که در من است.»

این را گفت و دستها و پایهای خود را بایشان نشان داد.

۴۱ و چون ایشان هنوز از خوشی تصدیق نکرده، در عجب مانده بودند، به ایشان گفت: «یزخورا کی در اینجا دیدار؟»

پس قدری از ماهی بریان و از شانه عسل به وی دادند.

۴۳ پس آنرا گرفته پیش ایشان بخورد.

عیسی در اورشلیم باشا گردان

و به ایشان گفت: «مین است سخنانی که وقتی باشما بودم گفتم ضروری است که آنچه در تورات موسی و صحف انبیا و یزبور در باره من مکتوب است به انجام رسد.»

و در آن وقت ذهن ایشان را روشن کرد تا کتب را بفهمند.

۴۶ و به ایشان گفت: «رهمین متوال مکتوب است و بدینطور سزاوار بود که مسیح زحمت کشد و روز سوم از مردگان برخیزد.

۴۷ و از اورشلیم شروع کرده، موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همه امتهای نام آورده شود.

۴۸ و شما شاهد بر این امور هستید.

۴۹ و اینک، من موعود پدر خود را بر شما میفرستم. پس شما در شهر اورشلیم بمانید تا وقتی که به قوت از اعلی آراسته شوید.»

صعود عیسی به آسمان

(رفس:)

پس ایشان را بیرون از شهر تا بیت عنیا برد و دستهای خود را بلند کرده، ایشان را برکت داد.

۵۱ و چنین شد که در حین برکت دادن ایشان، از ایشان جدا گشته، به سوی آسمان بالا برده شد.

۵۲ پس اورا برستش کرده، با خوشی عظیم به سوی اورشلیم برگشتند.

۵۳ و پیوسته در هیکل مانده، خدا را حمد و سپاس میگفتند. آمین.

انجیل یوحنا

کلمه جسم گردید

در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.
۲ همان در ابتدا نزد خدا بود.

۳ همه چیز به واسطه او آفریده شد و غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت.
۴ در او حیات بود و حیات نور انسان بود.

۵ و نور در تاریکی میدرخشید و تاریکی آن را در نیافت.
شخصی از جانب خدا فرستاده شد که آسمش یحیی بود؛

او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیله او ایمان آورند.
۸ او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد.

۹ آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور میگرداند و در جهان آمدنی بود.
۱۰ او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را شناخت.

۱۱ به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند؛
و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد،

که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند.
و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر گانه پدر.

۱۵ و یحیی بر او شهادت داد و ندا کرده، میگفت: «این است آنکه درباره او گفتم آنکه بعد از من میاید، پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود.»
و از برای او جمیع ما بره یاقیم و فیض به عوض فیض،

زیرا شریعت به وسیله موسی عطا شد، اما فیض و راستی به وسیله عیسی مسیح رسید.
۱۸ خدا را هرگز کسی ندیده است، پسر گانه ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد.

یحییای تعمید دهنده در باره رسالت خود سخن میگوید
و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لویان را فرستادند تا از او سوال کنند که تو کیستی،

که معترف شد و انکار نمود، بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم.
۲۱ آنگاه از او سوال کردند: «س چه؟ آیا تو ایلیاس هستی؟ گفت: «یستم.»

آنگاه بدو گفتند: «س کیستی تا به آن کسانی که ما را فرستادند جواب بريم؟ در باره خود چه میگوئی؟»
گفت: «ن صدای ندا کننده های در بیابانم که راه خداوند را راست کنید، چنانکه اشعیا بنی گفت.»

و فرستادگان از فریسیان بودند.
۲۵ پس از او سوال کرده، گفتند: «گوتو مسیح و ایلیاس و آن نبی نیستی، پس برای چه تعمید میدهی؟»

یحیی در جواب ایشان گفت: «ن به آب تعمید میدهم و در میان شما کسی ایستاده است که شما او را نمی شناسید.
۲۷ و او آن است که بعد از من میاید، اما پیش از من شده است، که من لایق آن نیستم که بند نعلینش را باز کنم.»

و این در بیت عبره که آن طرف اردن است، در جایی که یحیی تعمید میداد واقع گشت.
یحییای تعمید دهنده عیسی را بعنوان مسیح ای موعود معرفی میکند

و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که به جانب او میاید. پس گفت: «نیک بره خدا که گاه جهان را بر می دارد!
این است آنکه من درباره او گفتم که مردی بعد از من میاید که پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود.

۳۱ و من او را شناختم، لیکن تا او به اسرائیل ظاهر گردد، برای همین من آمده به آب تعمید میدادم.»
پس یحیی شهادت داده، گفت: «وح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده، بر او قرار گرفت.

۳۳ و من او را شناختم، لیکن او که مرا فرستاد تا به آب تعمید دهم، همان به من گفت بر هر کس بنی که روح نازل شده، بر او قرار گرفت، همان است او
که به روح القدس تعمید میدهد.

۳۴ و من دیده شهادت میدهم که این است پسر خدا.»
نخستین شاگردان عیسی

و در روز بعد نیز یحیی با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود.
۳۶ ناگاه عیسی را دید که راه میروند و گفت: «نیک بره خدا.»

و چون آن دو شاگرد کلام او را شنیدند، از بی عیسی روانه شدند.
۳۸ پس عیسی روی گردانیده، آن دو نفر را دید که از عقب می آیند. بدیشان گفت:

«هم میخواهید؟» بدو گفتند: «(بی) عنیای معلم (ر) یکجا منزل مینمائی؟»
بدیشان گفت: «بایید و ببینید.» آنگاه آمده، دیدند که یکجا منزل دارد، و آن روز را نزد او ماندند و قریب به ساعت دهم بود.

ویکی از آن دو که سخن یحیی را شنیده، پیروی او نمودند، اندریاس برادر شمعون بطرس بود.
 ۴۲ او اول برادر خود شمعون ریاخته، به او گفت: «سیح را» ترجمه آن کرستس است (اقتیم). و چون او را نزد عیسی آورد، عیسی بدو نگریسته، گفت: «و شمعون پسر یونا هستی، و اکنون کیفا خوانده خواهی شد» ترجمه آن پطرس است.»
 و اما دادان چون عیسی خواست به سوی جلیل روانه شود، فیلیپس ریاخته، بدو گفت: «ز عقب من بیا.»
 و فیلیپس از بیت صیدا از شهر اندریاس و بطرس بود.
 ۴۵ فیلیپس نتنائیل ریاخته، بدو گفت: «ن کسی را که موسی در تورات و انبیامذکور داشته‌اند، یافتیم که عیسی پسر یوسف ناصری است.»
 نتنائیل بدو گفت: «گرمی شود که از ناصره چیزی خوب پیدا شود؟» فیلیپس بدو گفت: «باو بین.»
 و عیسی چون دید که نتنائیل به سوی او می‌آید، درباره او گفت: «نیک اسرائیلی حقیقی که در او مکری نیست.»
 نتنائیل بدو گفت: «راز کجای شناسی؟» عیسی در جواب وی گفت: «بل از آنکه فیلیپس تورا دعوت کند، در حینی که زبردخت انجیریودی تورا دیدم.»
 نتنائیل در جواب او گفت: «ای استاد تو پسر خدایی! تو یاد شاه اسرائیل هستی!»
 عیسی در جواب او گفت: «یا از اینکه به تو گفتم که تورا زبردخت انجیر دیدم، ایمان آوردی؟ بعد از این چیزهای بزرگتر از این خواهی دید.»
 پس بدو گفت: «من آمین به شما میگویم که از اکنون آسمان را گشاده، و فرشتگان خدا را که بر سر انسان صعود و نزول میکنند خواهید دید.»

عروسی در قانا

و در روز سوم، در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود.
 ۲ و عیسی و شاگردانش رانیز به عروسی دعوت کردند.
 ۳ و چون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت: «راب ندارند.»
 عیسی به وی گفت: «ی زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز رسیده است.»
 مادرش به نوکران گفت: «رچه به شما گوید بکنید.»
 و در آنجا شش قدح سنگی بر حسب تطهیر نبود نهاده بودند که هر یک گنجایش دو یاسه کل داشت.
 ۷ عیسی بدیشان گفت: «د چهار از آب پر کنید.» و آنها را البریز کردند.
 ۸ پس بدیشان گفت: «لان برادر یدویه ز در رئیس مجلس پرید.» پس بردند؛
 و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود، پیشید و ندانست که از کجاست، لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند، میدانستند، رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته، بدو گفت:

«ر کسی شراب خوب را اول می‌آورد و چون مست شدند، بدتر از آن. لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟»

و این ابتداء معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت، و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند.

۱۲ و بعد از آن او با مادر و برادران و شاگردان خود به کفرناحوم آمد و در آنجا ایامی کم ماندند.

تطهیر خانه خدا

و چون عبد فصیح نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت،

و در هیکل، و فرو شدند گان گاؤ و گوسفند و کیو و صرافان را نشسته یافت.

۱۵ پس تا زبانه‌ای از ریسمان ساخته، همه را از هیکل بیرون نمود، هم گوسفندان و گاوان را، و نقد و صرافان را ریخت و تختهای ایشان را و از گون ساخت،

و به کیو تر و نشان گفت: «بهار از انجیر بیرون برید و خانه پدر مرا خانه تجارت مسازید.»

آنگاه شاگردان او را یاد آمد که مکتوب است: «یرت خانه تو مرا خورد است.»

پس یهودیان روی به او آورده، گفتند: «ما چه علامت مینمایی که این کارها را میکنی؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «من قدس را خراب کنید که در سه روز آن را بر پا خواهم نمود.»

آنگاه یهودیان گفتند: «ر عرصه چهل و شش سال این قدس را بنا نمود هاند؛ آیا تو در سه روز آن را بر پامیکنی؟»

لیکن او درباره قدس جسد خود سخن میگفت.

۲۲ پس وقتی که از مردگان برخاست شاگردانش را به خاطر آمد که این را بدیشان گفته بود. آنگاه به کتاب و به کلامی که عیسی گفته بود، ایمان آوردند.

و هنگامی که در عبد فصیح در اورشلیم بود بسیاری چون معجزاتی را که از او صادر میگشت دیدند، به اسم او ایمان آوردند.

۲۴ لیکن عیسی خویشان را بدیشان موتمن نساخت، زیرا که او همه را میشناخت.

۲۵ و از آنجا که احتیاج نداشت که کسی درباره انسان شهادت دهد، زیرا خود آنچه در انسان بود میدانست.

ملاقات نيقوديموس با عیسی

و شخصی از فریسیان نيقوديموس نام از روسای یهود بود.

۲ او در شب نزد عیسی آمده، به وی گفت: «ای استاد میدانم که تو معلم هستی که از جانب خدا آمده‌ای زیرا هیچکس نمی تواند معجزاتی را که تو مینمائی

بنماید، جز اینکه خدا با وی باشد.»

عیسی در جواب او گفت: «من آمین به تو میگویم اگر کسی از سر تو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی تواند دید.»

نيقوديموس بدو گفت: «گونه ممکن است که انسانی که پیر شده باشد، مولود گردد؟ آیا میشود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته، مولود شود؟»

- عیسی در جواب گفت: «میں، آمین به تومی گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود.
- ۶ آنچه از جسم مولود شد، جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است.
- ۷ عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید.
- ۸ باد هر جا که میخواید میوزد و صدای آن را میشنوی لیکن نمی دانی از کجا میآید و به کجا میرود. همچنین است هر که از روح مولود گردد.»
- نیقودیموس در جواب وی گفت: «گونه ممکن است که چنین شود؟»
- عیسی در جواب وی گفت: «یا تو معلم اسرائیل هستی و این را نمی دانی؟
- آمین، آمین به تو میگویم آنچه میدانم، میگویم و به آنچه دیدهام، شهادت میدهم و شهادت ما را قبول نمی کنید.
- ۱۲ چون شما را از امور زمینی سخن گفتم، باور نکردید. پس هر گاه به امور آسمانی باشما سخن را نمی چگونگی تصدیق خواهید نمود؟
- و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد یعنی پسر انسان که در آسمان است.
- ۱۴ و همچنین آنکه موسی را در بیابان بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود، تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد.
- ۱۶ زیرا خدا جهان را آید و بر زمین نماند مگر آنکه پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.
- ۱۷ زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد.
- ۱۸ آنکه به او ایمان آرد، بر او حکم نشود؛ اما هر که ایمان نیاورد الا بر او حکم شده است، بجهت آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورد.
- ۱۹ و حکم این است که نور در جهان آمد و مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند، از آنجا که اعمال ایشان بد است.
- ۲۰ زیرا هر که عمل بد میکند، روشنی را دشمن دارد و پیش روشنی نمی آید، مبادا اعمال او توبیخ شود.
- ۲۱ ولیکن کسی که به راستی عمل میکند پیش روشنی میآید تا آنکه اعمال او هویدا گردد که در خدا کرده شده است.»
- گفتار یحیی تعمید دهنده در باره عیسی
- و بعد از آن عیسی پادشاه گردان خود به زمین یهودیه آمد و با ایشان در آنجا به سر برده، تعمیدی داد.
- ۲۳ و یحیی نیز در عینون، نزدیک سالمه تعمید میداد زیرا که در آنجا آب بسیار بود و مردم میآمدند و تعمید میگرفتند، چونکه یحیی هنوز در زندان حبس نشده بود.
- ۲۵ آنگاه در خصوص تطهیر، در میان شاگردان یحیی و یهودیان مباحثه شد.
- ۲۶ پس به نزد یحیی آمده، به او گفتند: «ای استاد، آن شخصی که با تو در آنطرف اردن بود و تو برای او شهادت دادی، اکنون او تعمید میدهد و همه نزد او می آیند.»
- یحیی در جواب گفت: «یکس چیزی نمی توان دریافت، مگر آنکه از آسمان بدو داده شود.
- ۲۸ شما خود من شاهد هستید که گفتم من مسیح نیستم بلکه پیش روی او فرستاده شدم.
- ۲۹ کسیکه عروس در داد اما داد است، اما دوست داماد که ایستاده آواز او را میشنود، آواز او را اما بسیار خوشنود میگردد. پس این خوشی من کامل گردید.
- ۳۰ میباید که او افزوده شود و من ناقص گردم.
- ۳۱ او که از بالا میآید، بالای همه است و آنکه از زمین است زمینی است و از زمین تکلم میکند، اما او که از آسمان میآید، بالای همه است.
- ۳۲ و آنچه را دید و شنید، به آن شهادت میدهد و هیچکس شهادت او را قبول نمی کند.
- ۳۳ و کسیکه شهادت او را قبول کرد، مهر کرده است؛ بر اینکه خدا راست است.
- ۳۴ زیرا آن کسی را که خدا فرستاد، به کلام خدا تکلم مینماید، چونکه خدا روح را به میزان عطائی کند.
- ۳۵ پدر پسر را محبت مینماید و همه چیز را بدست او سپرده است.
- ۳۶ آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می ماند.»
- زن سامری
- و چون خداوند دانست که فریسیان مطلع شده اند که عیسی بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده، تعمید میدهد،
- با اینکه خود عیسی تعمید نمی داد بلکه شاگردانش،
- یهودیه را گذارده، باز به جانب جلیل رفت،
- و لازم بود که از سامره عبور کند
- پس به شهری از سامره که سوخر نام داشت، نزدیک به آن موضعی که یعقوب به پسر خود یوسف داد بود رسید.
- ۶ و در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده، همچنین بر سر چاه نشسته بود و قریب به ساعت ششم بود.
- ۷ که زنی سامری بجهت آب کشیدن آمد. عیسی بدو گفت: «رعهای آب به من بنوشان.»
- زیرا شاگردانش بجهت خریدن خوراک به شهر رفته بودند.
- ۹ زن سامری بدو گفت: «گونه تو که یهود هستی از من آب میخوای و حال آنکه زن سامری میباشم؟» زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارند.

۱۰ عیسی در جواب او گفت: «گریختش خدار امیدانستی و کیست که به تو میگوید آب به من بده، هر آینه تو از او خواهش میکردی و به تو آب زنده عطا میکرد.»

۱۱ زن بدو گفت: «ی آقا دلونداری و چاه عمیق است. پس از کجا آب زنده داری؟»

آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را به ما داد و خود پسران و مواشی او از آن میآشامیدند؟»

عیسی در جواب او گفت: «ر که از این آب بنوشد باز تشنه گردد،

لیکن کسی که از آبی که من به او میدهم بنوشد، ابد تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که به او میدهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی میجوشد.»

زن بدو گفت: «ی آقا آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نگردم و به اینجا بجهت آب کشیدن نیام.»

عیسی به او گفت: «رو شو هر خود را بخوان و در اینجا بیا.»

زن در جواب گفت: «و هر ندارم.» عیسی بدو گفت: «یکو گفتی که شوهر نداری!

زیرا که پنج شوهر داشتی و آنکه الان داری شوهر تو نیست! این سخن را راست گفتی!»

زن بدو گفت: «ی آقا منم که تویی هستی!

پدران مادر این کوه پرستش میکردند و شما میگویید که در اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید نمود.»

عیسی بدو گفت: «ی زن مرا صدیق کن که ساعتی میآید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر پرستش خواهد کرد.»

۲۲ شما آنچه را که نمی دانید میپرستید اما آنچه را که میدانم عبادت میکنم زیرا نجات از بده بود است.

۲۳ لیکن ساعتی میآید بلکه الان است که در آن پرستندگان حقیقی پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است.

۲۴ خدار روح است و هر که او را پرستش کند میباید به روح و راستی پرستد.»

زن بدو گفت: «پدایم که مسیح یعنی کرسس میآید. پس هنگامی که او آید از هر چیز به ما خبر خواهد داد.»

عیسی بدو گفت: «ن که با تو سخن میگویم همانم.»

عیسی در باره حصاد روحانی سخن میگوید

و در همان وقت شاگردانش آگاه آمدند، تعجب کردند که با زنی سخن میگوید و لیکن هیچکس نگفت که چه میطبی یا برای چه با او حرف میزنی.

۲۸ آنگاه زن سبوی خود را گذارده، به شهر رفت و مرد را گفت:

«باید و کسی را ببینید که هر آنچه کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟»

پس از شهر بیرون شده، نزد او می آمدند.

و در ایشان شاگردان او خواهش نموده، گفتند: «ی استاد بخور.»

بدیشان گفت: «ن غذایی دارم که بخورم و شما آن را نمی دانید.»

شاگردان به یکدیگر گفتند: «گر کسی برای او خوراکی آورده باشد!»

عیسی بدیشان گفت: «و مرا که من آن است که خواهش فرستنده خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم.»

۳۵ آیا شما نمی گوید که چهار ماه دیگر موسم درواست؟ اینک به شما میگویم چشمان خود را بالا افکنید و مزرعهها را ببینید زیرا که الان بجهت دروسفید شده است.

۳۶ و دروگر اجرت میگیرد و غمری بجهت حیات جاودانی جمع میکند تا کارنده و دروکننده هر دو با هم خشنود گردند.

۳۷ زیرا این کلام در اینجا راست است که یکی میکارد و دیگری درو میکند.

۳۸ من شما فرستادم تا چیزی را که در آن رخ نبرده اید درو کنید. دیگران محنت کشیدند و شما در محنت ایشان داخل شده اید.»

ایمان آوردن سامریان به عیسی

پس در آن شهر بسیاری از سامریان بواسطه سخن آن زن که شهادت داد که هر آنچه کرده بودم به من بازگفت بدو ایمان آوردند.

۴۰ و چون سامریان نزد او آمدند، از او خواهش کردند که نزد ایشان بماند و در روز در آنجا بماند.

۴۱ و بسیاری دیگر بواسطه کلام او ایمان آوردند.

۴۲ و به زن گفتند که «عدا از این بواسطه سخن تو ایمان نمی آوریم زیرا خود شنیده و دانستیم که او در حقیقت مسیح و بنیادنده عالم است.»

موضع عیسی در جلیل

(کی:، مرقس:، لوقا:)

اما بعد از دو روز از آنجا بیرون آمده، به سوی جلیل روانه شد.

۴۴ زیرا خود عیسی شهادت داد که هیچ نبی را در وطن خود حرمت نیست.

۴۵ پس چون به جلیل آمد، جلیلیان او را پذیرفتند زیرا هر چه در اورشلیم در عید کرده بود، دیدند، چونکه ایشان نیز در عید رفته بودند.

شفای پسر یک افسر

پس عیسی به فانی جلیل آنجایی که آب را شراب ساخته بود، باز آمد. و یکی از سرهنگان ملک بود که پسر او در کفر ناحوم مریض بود.

۴۷ و چون شنید که عیسی از یهویده به جلیل آمده است، نزد او آمده، خواهش کرد که فرود بیاید و پسر او را شفا دهد، زیرا که مشرف به موت بود.

۴۸ عیسی بدو گفت: «گرایات و معجزات نبینید، همانا ایمان تیاورید.»

سرهنگ بدو گفت: «ای آقا قبل از آنکه بپسرم بمیرد فرود بیا.»

- عیسی بدو گفت: «رو که بپسرت زنده است.» آن شخص به سختی که عیسی بدو گفت، ایمان آورد، روانه شد.
- ۵۱ و در وقتی که او میرفت، غلامانش او را استقبال نمود، مژده دادند و گفتند که بپسرت زنده است.
- ۵۲ پس از ایشان پرسید که در چه ساعت عاقبت یافت. گفتند: «روز، در ساعت هفتم تب از او زایل گشت.»
- آنگاه پدر فهمید که در همان ساعت عیسی گفته بود: «سرت زنده است.» پس او تمام خانه ایمان آوردند.
- ۵۴ و این نیز معجزه دوم بود که از عیسی در وقتی که از یهودیه به جلیل آمد، به ظهور رسید.

شفای مردی در کنار حوض

وبعد از آن یهود را عیدی بود و عیسی به اورشلم آمد.

- ۲ و در اورشلم نزد باب الضان حوضی است که آن را به عبرانی بیت حسدا میگویند که پنج رواق دارد.
- ۳ و در آنجا جمعی کثیر از مریضان و کوران و لنگان و شلان خوابیده، منتظر حرکت آب میبودند.
- و در آنجا مردی بود که سی و هشت سال به مرضی مبتلا بود.
- ۵ چون عیسی او را خوابیده دید و دانست که مرض او طول کشیده است، بدو گفت: «ای میخواهی شفا یابی؟»
- مریض او را جواب داد که «ای آقا کسی ندارم که چون آب به حرکت آید، مراد حوض بیندازد، بلکه تا وقتی که میآیم، دیگری پیش از من فرورفته است.
- ۶ عیسی بدو گفت: «رخیز و بستر خود را برداشته، روانه شو!»
- که در حال آن، مرد شفا یافت و بستر خود را برداشته، روانه گردید. و آن روز سبت بود.
- پس یهودیان به آن کسیکه شفا یافته بود، گفتند: «وز سبت است و بر تو روا نیست که بستر خود را برداری.»
- او در جواب ایشان گفت: «ن کسیکه مرا شفا داد، همان به من گفت بستر خود را بردار و برو.»
- پس از او پرسیدند: «بست آنکه به تو گفت، بستر خود را بردار و برو؟»
- لیکن آن شفا یافته نمی دانست که بود، زیرا که عیسی ناپدید شد چون در آنجا از دحامی بود.
- ۱۳ و بعد از آن، عیسی او را در هیکل یافته بدو گفت: «کنون شفا یافته ای. دیگر خطا مکن تا برای تو بدتر نگردد.»
- آن مرد رفت و یهودیان را خبر داد که «نگه مرا شفا داد، عیسی است.»
- و از این سبب یهودیان بر عیسی تعدی میکردند، زیرا که این کار در روز سبت کرده بود.
- عیسی خود را پسر خدا
- عیسی در جواب ایشان گفت که «در من تا کنون کار میکند و من نیز کار میکنم.»

پس از این سبب یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نه تنها سبت را میشکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا میساخت.

آنگاه عیسی در جواب ایشان گفت: «من آمین به شما میگویم که پسر از خود هیچ نمی تواند کرد مگر آنچه بیند که پدر به عمل آرد، زیرا که آنچه او میکند، همچنین پسر نیز میکند.»

- ۱۹ زیرا که پدر بر سر او دست میدارد و هر آنچه خود میکند بدو مینماید و اعمال بزرگتر از این بدو نشان خواهد داد تا شما تعجب نمائید.
- ۲۰ زیرا هر چه پسر بدو در دکان را برمی خیزاند و زنده میکند، همچنین پسر نیز هر که را می خواهد زنده میکند.
- ۲۱ زیرا که پدر هر چه بپسرسد داوری نمی کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است.
- ۲۲ تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند، همچنانکه پدر را حرمت میدارند؛ و کسیکه به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد احترام نگرده است.
- ۲۳ آمین آمین به شما میگویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی آید، بلکه از موت تابه حیات منتقل گشته است.
- ۲۴ آمین آمین به شما میگویم که ساعتی میآید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را میشنوند و هر که بشنود زنده گردد.
- ۲۵ زیرا هر چه پسر را در خود حیات دارد، همچنین پسر را نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد.
- ۲۶ و بدو قدرت بخشیده است که داوری هم بکنند زیرا که پسر انسان است.
- ۲۷ و از این تعجب مکنید زیرا ساعتی میآید که در آن جمیع کسانی که در قیور میباشند، آواز او را خواهند شنید، و بیرون خواهند آمد، هر که اعمال نیکو کرد، برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد، بجهت قیامت داوری.
- من از خود هیچ نمی توانم کرد بلکه چنانکه شنیدم داوری میکنم و داوری من عادل است زیرا که اراده خود را طلب نیستم بلکه اراده پدری که مرا فرستاده است.
- ۳۰ اگر من بر خود شهادت دهم شهادت من راست نیست.

عیسی ادعای خود را ثابت میکند

دیگری هست که بر من شهادت میدهد و می دانم که شهادتی که او بر من میدهد راست است.

۳۲ شما نزد یحیی فرستادید و او به راستی شهادت داد.

۳۳ اما من شهادت انسان را قبول نمی کنم ولیکن این سخنان را میگویم تا شما نجات یابید.

۳۴ او چراغ فروخته و در خشندهای بود و شما خواستید که ساعتی به نور او شادی کنید.

۳۵ و اما من شهادت بزرگتر از بنی دارم زیرا آن کارهایی که پدر به من عطا کرد تا کامل کنم، یعنی این کارهایی که من می‌کنم، بر من شهادت میدهد که پدر مرا فرستاده است.

۳۶ و خود پدر که مرا فرستاد، به من شهادت داده است که هرگز آواز او را شنیده و صورت او را ندیدهاید، و کلام او را در خود ثابت نداری زیرا کسی را که پدر فرستاد شما بدو ایمان نیاوردید.

کتاب را فتیش کنید زیرا شما می‌دید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنهاست که به من شهادت میدهد.

۳۹ و نمی خواهید نزد من آید تا حیات یابید.

۴۰ جلال را از مردم نمی پذیرم.

۴۱ ولیکن شمارا می‌شناسم که در نفس خود محبت خدا را ندارید.

۴۲ من به اسم پدر خود آمده‌ام و مرا قبول نمی کنید، ولی هرگاه دیگری به اسم خود آید، او را قبول خواهید کرد.

۴۳ شما چگونه می‌توانید ایمان آرید و حال آنکه جلال از آنکه دیگر می‌طلبید و جلالی را که از خدای واحد است طالب نیستید؟ گمان مبرید که من نزد پدر شما دعا خواهم کرد. کسی هست که مدعی شما می‌باشد و آن موسی است که بر او امیدوار هستید.

۴۵ زیرا اگر موسی را تصدیق میکردید، مرا نیز تصدیق میکردید چونکه او در باره من نوشته است.

۴۶ اما چون نوشته‌های او را تصدیق نمی کنید، پس چگونه سخنانی مرا قبول خواهید کرد.»

خوراک به پنج هزار نفر
گفتی: مرقس: ۱۰، ۱۱

و بعد از آن عیسی به آن طرف دریای جلیل که دریای طبری باشد، رفت.

۲ و جمعی کثیر از عقب او آمدند زیرا آن معجزاتی را که به مریمین مینمود، میدیدند.

۳ آنگاه عیسی به کوهی برآمده، باشاگردان خود را آنجا بنشست.

۴ و فصیح که عیدیه بود باشد، نزدیک بود.

پس عیسی چشمان خود را بالا انداخته، دید که جمعی کثیر به طرف او می‌آیند. به فیلیپس گفت: «ز کجا آن بخرم تا اینها بخورند؟»
و این را از روی امتحان به او گفت، زیرا خود میدانست چه باید کرد.

۷ فیلیپس او را جواب داد که «ویست دیناران، اینها را کفایت نکند تا هر یک اندکی بخورند!»

یکی از شاگردانش که اندریاس برادر شمعون بطرس باشد، وی را گفت:

«رایجایی است که پنج نان جو و دو ماهی دارد. ولیکن این از برای این گروه چه میشود؟»

عیسی گفت: «کردم را بشنایید.» و در آن مکان، گياه بسیار بود، و آن گروه قریب به پنج هزار مرد بودند که نشستند.

۱۱ عیسی نانها را گرفته و شکر نموده، به شاگردان داد و شاگردان به نشستگان دادند، و همچنین از دو ماهی نیز به قدری که خواستند.

۱۲ و چون سیر گشتند، به شاگردان خود گفت: «اره‌های باقیمانده را جمع کنید تا چیزی ضایع نشود.»

پس جمع کردند و از باره‌های پنج نان جو که از خورندگان زیاد آمده بود، دوازده سبد پر کردند.

۱۴ و چون مردمان این معجزه را که از عیسی صادر شده بود دیدند، گفتند که «بن البته همان نبی است که باید در جهان بیاید!»

و اما عیسی چون دانست که میخواهند بیایند و او را به زور برده پادشاه سازند، باز تنباه کوه برآمد.

راه رفتن بر روی آب
گفتی: مرقس: ۱۲

و چون شام شد، شاگردانش به جانب دریا پایین رفتند،

و به کشتی سوار شده به آن طرف دریا به کفرناحوم روانه شدند. و چون تاریک شد عیسی هنوز در ایشان نیامده بود.

۱۸ و دریا بوساطه وزیدن باد شدید به تلاطم آمد.

۱۹ پس وقتی که قریب به بیست و پنج مایه تیر تاپ رانده بودند، عیسی را دیدند که بر روی دریا خرامان شده، نزدیک کشتی می‌آید. پس ترسیدند.

۲۰ او بدیشان گفت: «ن هستم، مترسید!»

و چون میخواستند او را در کشتی بیاورند، در ساعت کشتی به آن زمینی که عازم آن بودند رسید.

عیسی نان حقیقی و آسمانی

بامدادان گروهی که به آن طرف دریا ایستاده بودند، دیدند که هیچ زورقی نبود غیر از آن که شاگردان او داخل آن شده بودند و عیسی باشاگردان خود داخل آن زورقی نشده، بلکه شاگردانش تنهارفته بودند.

۲۳ لیکن زورقهای دیگر از طبری آمده، نزدیک به آنجایی که نان خورده بودند بعد از آنکه خداوند شکر گفته بود.

۲۴ پس چون آن گروه دیدند که عیسی و شاگردانش در آنجا نیستند، ایشان نیز به کشتی سوار شده، در طلب عیسی به کفرناحوم آمدند.

و چون او را در آن طرف دریا یافتند، بدو گفتند: «ای استاد کی به اینجا آمدی؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «میں آمین به شما می گویم که مرا می‌طلبید نه بسبب معجزاتی که دیدید، بلکه بسبب آن نان که خوردید و سیر شدید.

۲۷ کارکنید نه برای خوراک فانی بلکه برای خوراک کی که تا حیات جاودانی باقی است که پسر انسان آن را به شما عطا خواهد کرد، زیرا خدای پدر او مرزده است.»

بدو گفتند: «ه کنیم تا اعمال خدا را بهجا آورده باشیم؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «مل خدا این است که به آن کسیکه او فرستاد، ایمان بیاورید.»

بدو گفتند: «معجزه مینمائی تا آن را دیده به تو ایمان آوریم؟ چکار میکنی؟»

پدران مادر بیابان من را خورند، چنانکه مکتوب است که از آسمان بدیشان نان عطا کرد تا بخورند.»

عیسی بدیشان گفت: «میں آمین به شما میگویم که موسی نان را از آسمان به شما نداد، بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما میدهد.»

۳۳ زیرا که نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، به جهان حیات میبخشد.»

آنگاه بدو گفتند: «ی خداوند این نان را پیوسته به ما بده.»

عیسی بدیشان گفت: «ن نان حیات هستم. کسیکه نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آرد هرگز تشنه نگردد.»

۳۶ لیکن به شما گفتم که مرا هم دیدید و ایمان نیاورید.

۳۷ هر آنچه پدر به من عطا کند، بجانب من آید و هر که بجانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود.

۳۸ زیرا از آسمان نزول کردم نه تا به اراده خود عمل کنم، بلکه به اراده فرستنده خود.

۳۹ و اراده پدری که مرا فرستاد این است که از آنچه به من عطا کرد چیزی تلف نکند بلکه در روز باز پسین آن را بر خیزانم.

۴۰ و اراده فرستنده من این است که هر که پسر را دید و بدو ایمان آورد، حیات جاودانی داشته باشد و من در روز باز پسین او را خواهم بر خیزانید.»

بنی ایلمانی: یهودیان

پس یهودیان در باره او همه کرده اند زیرا گفته بود: «ن هستم آن نانی که از آسمان نازل شد.»

و گفتند: «باین عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را میشناسیم؟ پس چگونه میگوید که از آسمان نازل شدم؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «ایکدیگر همه میکنید.»

۴۴ کسی نمی تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند و من در روز باز پسین او را خواهم بر خیزانید.

۴۵ در دنیا مکتوب است که همه از خدا تعلیم خواهند یافت. پس هر که از پدر شنید و تعلیم یافت نزد من میآید.

۴۶ نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، جز آن کسی که از جانب خداست، او پدر را دیده است.

۴۷ آمین آمین به شما میگویم هر که به من ایمان آرد، حیات جاودانی دارد.

۴۸ من نان حیات هستم.

۴۹ پدران شما در بیابان من را خورند و مردند.

۵۰ این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد بمیرد.

۵۱ من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی که من عطا می کنم جسم من است که آن را

بجهت حیات جهان میبخشم.»

پس یهودیان بایکدیگر خصامه کرده، میگفتند: «گونه این شخص میتواند جسد خود را به مادهد تا بخوریم؟»

عیسی بدیشان گفت: «میں آمین به شما میگویم اگر جسد پسر انسان را بخورد و خون او را نوشید، در خود حیات ندارد.»

۵۴ و هر که جسد مرا خورد و خون مرا نوشید، حیات جاودانی دارد و من در روز آخر او را خواهم بر خیزانید.

۵۵ زیرا که جسد من، خوردنی حقیقی و خون من، آشامیدنی حقیقی است.

۵۶ پس هر که جسد مرا میخورد و خون مرا مینوشد، در من میمانند و من در او.

۵۷ چنانکه پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم، همچنین کسی که مرا بخورد او نیز به من زنده میشود.

۵۸ این است نانی که از آسمان نازل شد، نه همچنانکه پدران شما من را خورند و مردند، بلکه هر که این نان را بخورد تا به ابد زنده ماند.»

این سخن را وقتی که در کفرناحوم تعلیم میداد، در کنیسه گفت.

عدهای از ییروان عیسی، او را

آنگاه بسیاری از شاگردان او چون این را شنیدند گفتند: «بن کلام سخت است! که میتواند آن را بشنود؟»

چون عیسی در خود دانست که شاگردانش در این امر همه میکنند، بدیشان گفت: «باین شمار الغزش میدهد؟»

پس اگر پسر انسان را ببیند که بهجایی که اول بود صعود می کند چه؟

روح است که زنده میکند و اما از جسد فایدهای نیست. کلامی را که من به شما می گویم روح و حیات است.

۶۴ ولیکن بعضی از شما هستند که ایمان نمی آورند.» زیرا که عیسی از ابتدا میدانست که ایمان نمی آورند و کیست که او را تسلیم خواهد کرد.

۶۵ پس گفت: «زاین سبب به شما گفتم که کسی نزد من نمی تواند آمد مگر آنکه پدر من، آن را بدو عطا کند.»

در همان وقت بسیاری از شاگردان او برگشته، دیگر با او همراهی نکردند.

آنگاه عیسی به آن دوازده گفت: «باینان نیز میخواهید بروید؟»

شعون بطرس به او جواب داد: «داوند نزد که برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است.»

۶۹ و ما ایمان آورده و شناختیم که تو مسیح پسر خدای حق هستی.»

عیسی بدیشان جواب داد: «ما من شهادت و از ده را برنگزیدیم و حال آنکه یکی از شما بلبسی است.»
و این را در باره یهودا پسر شمعون اسخریوطی گفت، زیرا او بود که میبایست تسلیمکننده وی بشود و یکی از آن دوازده بود.

برادران عیسی او را تحقیر میکنند

و بعد از آن عیسی در جلیل میگشت زیرا نمیخواست در یهودیه راه رود چونکه یهودیان قصد قتل او میداشتند.
۲ و عید یهود که عید خیمهها باشد نزدیک بود.

۳ پس برادرانش بدو گفتند: «زایجار وانه شده، به یهودیه برو تا شایگردانت نیز آن اعمالی را که تو میکنی ببینند،
زیرا هر که میخوهد آشکار شود در پنهانی کار نمی کند. پس اگر این کارها را میکنی خود را به جهان بنما.»
زیرا که برادرانش نیز به او ایمان نیاورده بودند.

۴ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «وقت من هنوز نرسیده، اما وقت شما همیشه حاضر است.

۵ جهان نمی تواند شمار دشمن دارد ولیکن مراد دشمن میدارد زیرا که من بر آن شهادت میدهم که اعمالش بد است.

۶ شمار برای این عید بر ویست. من حال به این عید نمی آیم زیرا که وقت من هنوز تمام نشده است.»
چون این را بدیشان گفت، در جلیل توقف نمود.

عیسی آشکارا در خانه خدا تعلیم میدهد

لیکن چون برادرانش برای عید رفته بودند، او نیز آمد، نه آشکارا بلکه در خفا.

۱۱ اما یهودیان در عید او را جستجو نموده، میگفتند که او کجا است.

۱۲ و در میان مردم در باره او همه بسیار بود. بعضی میگفتند که مردی نیکو است و دیگران میگفتند نی بلکه گمراهکننده قوم است.

۱۳ ولیکن بسبب ترس از یهودا، هیچکس در باره او ظاهر حرف نمی زد.

و چون نصف عید گذشته بود، عیسی به هیکل آمده، تعلیم میداد.

۱۵ و یهودیان تعجب نمودند، گفتند: «این شخص هرگز تعلیم نیافته، چگونه کتب را میاندازد؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «علم من از من نیست، بلکه از فرستنده من.

۱۷ اگر کسی بخوهد اراده او را به عمل آورد، در باره تعلیم خواهد دانست که از خدا است یا آنکه من از خود سخن میرايم.

۱۸ هر که از خود سخن گوید، جلال خود را طالب بود و اما هر که طالب جلال فرستنده خود باشد، او صادق است و در او راستی نیست.

۱۹ آیا موسی تورات را به شما نداده است؟ و حال آنکه کسی از شما نیست که به تورات عمل کند. از برای چه میخواید مرا به قتل رسانید؟»

آنگاه همه در جواب گفتند: «و دیو داری. که اراده دارد تو را بکشد؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «ک عمل نمودم و همه شما از آن متعجب شدید.

۲۲ موسی ختنه را به شما نداده آنکه از موسی باشد بلکه از اجساد او در روز سبت مردم را ختنه میکنند.

۲۳ پس اگر کسی در روز سبت بخنثن شود تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا بر من خشم میآورد از آن سبب که در روز سبت شخصی راشفای کامل دادم؟

بجسب ظاهر داوری مکنید بلکه به راستی داوری نمائید.»

پس بعضی از اهل اورشلیم گفتند: «یا این آن نیست که قصد قتل او دارند؟

و اینک آشکارا حرف میزند و بدو هیچ نمی گویند. آیا روسایقین میدانند که او در حقیقت مسیح است؟

لیکن این شخص را می دانیم از کجا است، اما مسیح چون آید هیچکس نمی شناسد که از کجا است.»

و عیسی چون در هیکل تعلیم میداد، ندا کرده، گفت: «را می شناسید و نیز میدانید از کجا هستم و از خود نیامده ام بلکه فرستنده من حق است که شما و مرا می شناسید.

۲۹ اما من او را میشناسم زیرا که از او هستم و او مرا فرستاده است.»

آنگاه خواستند او را گرفتار کنند ولیکن کسی بر او دست نینداخت زیرا که ساعت او هنوز نرسیده بود.

۳۱ آنگاه بسیاری از آن گروه بدو ایمان آوردند و گفتند: «یا چون مسیح آید، معجزات بیشتر از اینها که این شخص مینماید، خواهد نمود؟»

رهبران مذهبی تلاش میکنند او را دستگیر کنند

چون فریسیان شنیدند که خلق در باره او این همه میکنند، فریسیان و روسای کهنه خادمان فرستادند تا او را بگیرند.

۳۳ آنگاه عیسی گفت: «ندک زمانی دیگر با شما هستم، بعد از فرستنده خود میروم.

۳۴ و مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و آنچه می گویند که من هستم شما نمی توانید آمد.»

پس یهودیان بایکدیگر گفتند: «و کجا میخواید برود که ما او را نمی یابیم؟ آیا اراده دارد به سوی برآ کندگان یونانیان رود و یونانیان را تعلیم دهد؟

این چه کلامی است که گفت مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و جایی که من هستم شما نمی توانید آمد؟»

و در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده، ندا کرد و گفت: «که نشنیده باشید نزد من آید و بنوشد.

۳۸ کسی که به من ایمان آورد، چنانکه کتاب میگوید، از بیطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد.»

اما این را گفت درباره روح که هر که به او ایمان آورد او را خواهد یافت زیرا که روح القدس هنوز عطا نشده بود، چونکه عیسی تا به حال جلال نیافته بود. آنگاه بسیاری از آن گروه، چون این کلام را شنیدند، گفتند: «حقیقت این شخص همان نبی است.»
 و بعضی گفتند: «و مسیح است.» و بعضی گفتند: «گر مسیح از جلیل خواهد آمد؟»
 آیا کتاب نگفته است که از نسل داوود و از بیت لحم، دهی که داوود در آن بود، مسیح ظاهر خواهد شد؟
 پس درباره او در میان مردم اختلاف افتاد.
 ۴۴ و بعضی از ایشان خواستند او را بگیرند ولیکن هیچکس بر او دست نینداخت.
 پس خادمان نزد روسای کهنه و فریسیان آمدند. آنها بدیشان گفتند: «رای چه او را نیاوردید؟»
 خادمان در جواب گفتند: «رگ کسی مثل این شخص سخن نگفته است!»
 آنگاه فریسیان در جواب ایشان گفتند: «یا شما نیز گمراه شده‌اید؟
 مگر کسی از سرداران یا از فریسیان به او ایمان آورده است؟»
 ولیکن این گروه که شریعت را نمی دانند، ملعون میباشند.»
 تیقودیموس، آنکه در شب نزد او آمده و یکی از ایشان بود بدیشان گفت:
 «یا شریعت ما بر کسی فتوی میدهد، جز آنکه اول سخن او را بشنوند و کار او را دریافت کنند؟»
 ایشان در جواب وی گفتند: «گر تو نیز جلیلی هستی؟ فصیح کن و بین زیرا که هیچ نبی از جلیل برخاسته است.» پس هر یک به خانه خود رفتند.

آمرزش زن بدکار

اما عیسی به کوه زین رفت.
 ۲ و با مدادان باز به هیکل آمد و چون جمع قوم نزد او آمدند نشسته، ایشان را تعلیم میداد.
 ۳ که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند و او را در میان بریاداشته،
 بدو گفتند: «ی استاد، این زن در عین عمل زنا گرفته شد؛
 و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. اما تو چه میگوئی؟»
 و این را از روی امتحان بدو گفتند تا داعی بر او پیدا کنند. اما عیسی سر به زیر افکنده، به انگشت خود بر روی زمین مینوشت.
 ۷ و چون در سوال کردن الحاح مینمودند، راست شده، بدیشان گفت: «ر که از شما نگاه ندارد اول بر او سنگ اندازد.»
 و باز سر به زیر افکنده، بر زمین مینوشت.
 ۹ پس چون شنیدند، از ضمیر خود ملزم شده، از مشایخ شروع کرده تا به آخر، یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که در میان ایستاده بود.
 ۱۰ پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسی را ندید، بدو گفت: «ی زن آن مدعیان تو بجا شدند؟ آیا هیچکس بر تو فتوا نداد؟»
 گفت: «نیکو ساقا.» عیسی گفت: «ن هم بر تو فتوا می دهم. برو دیگر نگاه مکن.»

نور جهان

پس عیسی باز بدیشان خطاب کرده، گفت: «ن نور عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد.»
 آنگاه فریسیان بدو گفتند: «و بر خود شهادت میدهی، پس شهادت تو راست نیست.»
 عیسی در جواب ایشان گفت: «چند من بر خود شهادت میدهم، شهادت من راست است زیرا که میدانم از کجا آمده‌ام و به کجا خواهم رفت، لیکن شما نمی دانید از کجا آمده‌ام و به کجا می روم.
 ۱۵ شما بحسب جسم حکم میکنید اما من بر هیچکس حکم نمی کنم.
 ۱۶ و اگر من حکم دهم، حکم من راست است، از آنرو که تنها نیستم بلکه من و پدری که مرا فرستاد.
 ۱۷ و نیز در شریعت شما مکتوب است که شهادت دو کس حق است.
 ۱۸ من بر خود شهادت میدهم و پدری که مرا فرستاد نیز برای من شهادت میدهد.»
 بدو گفتند: «در تو کجاست؟» عیسی جواب داد که «هر آینه شناسید و نه پدر مرا. هر گاه مرا می شناختید پدر مرا نیز میشناختید.»
 و این کلام را عیسی در بیت المال گفت، وقتی که در هیکل تعلیم میداد و هیچکس او را نگرفت بجهت آنکه ساعت او هنوز نرسیده بود.
 درباره داوری آینده
 باز عیسی بدیشان گفت: «ن میروم و مرا طلب خواهید کرد و در گاهان خود خواهید مرد و جایی که من میروم شما نمی توانید آمد.»
 یهودیان گفتند: «یا اراده قتل خود دارد که میگوید بجایی خواهیم رفت که شما نمی توانید آمد؟»
 ایشان را گفت: «ما ازین باین میباشید اما من از ایلا. شما ازین جهان هستید، لیکن من ازین جهان نیستم.
 ۲۴ ازین جهت به شما گفتم که در گاهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم در گاهان خود خواهید مرد.»
 بدو گفتند: «و کیستی؟» عیسی بدیشان گفت: «ما منم که از اول نیز به شما گفتم.
 ۲۶ من چیزهای بسیار دارم که درباره شما بگویم و حکم کنم؛ لیکن آنکه مرا فرستاد حق است و من آنچه از او شنیدم به جهان میگویم.»
 ایشان نفهمیدند که بدیشان درباره پدر سخن میگوید.

۲۸ عیسی بدیشان گفت: «قتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی‌کنم بلکه به آنچه پدرم مرا تعلیم داد تکلم می‌کنم.»

۲۹ او که مرافستاد، با من است و پدر مرا تنها نگذاشته است زیرا که من همیشه کارهای پسندیده او را بهجای آوردم.»
در باره فرزندان حقیقی خدا

چون این را گفت، بسیاری بدو ایمان آوردند.

۳۱ پس عیسی به یهودیانی که بدو ایمان آوردند گفت: «گر شمار در کلام من بماندنی الحقیقه شما گردمن خواهید شد، و حق را خواهید شناخت و حق شمار آزاد خواهد کرد.»

۳۲ بدو جواب دادند که «ولا دایرام میباشیم و هرگز هیچکس را غلام نبودهایم. پس چگونه تویی گوئی که آزاد خواهید شد؟»
عیسی در جواب ایشان گفت: «میں آمین به شما میگویم هر که گناه میکند غلام گناه است.»

۳۳ و غلام همیشه در خانه نمی‌ماند، اما پسر همیشه میماند.

۳۴ پس اگر پسر شمار آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید بود.

۳۵ میدانم که اولاد ابراهیم هستید، لیکن میخواستید مرا بکشید زیرا کلام من در شما جای ندارد.

۳۸ من آنچه نزد پدر خود دیدهام میگویم و شما آنچه نزد پدر خود دیده اید می‌کنید.»

در جواب او گفتند که «در ما ابراهیم است»، عیسی بدیشان گفت: «گراولا دایرام میباید، اعمال ابراهیم را بهجای آوردید.

۴۰ ولیکن الان میخواستید مرا بکشید و من شخصی هستم که با شما به راستی که از خدا شنیدهام تکلم می‌کنم. ابراهیم چنین نکرد.

۴۱ شما اعمال پدر خود را بهجای آورید.»

عیسی به ایشان گفت: «گر خدا پدر شما میباید، مرادوست می‌داشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده‌ام و آمده‌ام، زیرا که من از پیش خود نیامده‌ام بلکه او مرا فرستاده است.»

۴۳ برای چه سخن مرا نمی‌فهمید؟ از آنچه گفت که کلام مرا نمی‌توانید بشنوید.

۴۴ شما از پدر خود ابلیس میباشید و خواهشهای پدر خود را میخواستید به عمل آرید. او از اول قائل بود در راستی ثابت نمی‌باشد، از آنچه گفت که در او راستی نیست. هر گاه به دروغ سخن میگوید، از ذات خود می‌گوید زیرا دروغگو و پدر دروغگو یان است.

۴۵ و اما من از این سبب که راست میگویم، مرا باور نمی‌کنید.

۴۶ کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟ پس اگر راست میگویم، چرا مرا باور نمی‌کنید؟

کسی که از خدا است، کلام خدا را می‌شنود و از این سبب شما نمی‌شنوید که از خدا نیستید.»

عیسی اعلام می‌کند که ابدی است

پس یهودیان در جواب او گفتند: «یا ما خوب نگفتم که تو سامری هستی و دیو داری؟»

عیسی جواب داد که «ن دیوندارم، لیکن پدر خود را حرمت میدارم و شما مرا بجرمت میسازید.

۵۰ من جلال خود را طالب نیستم، کسی هست که میطلبد و داوری میکند.

۵۱ آمین آمین به شما میگویم، اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت راتا به ابد نخواهد دید.»

پس یهودیان بدو گفتند: «لان دانستیم که دیو داری! ابراهیم و اثنیاس مردند و تو میگوئی اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت راتا به ابد نخواهد چشید آیات تو را ما ابراهیم که مردند و اثنیاسی که مردند بزرگتر هستی؟ خود را که میدانی؟»

عیسی در جواب داد: «گر خود را جلال دهم، جلال من چیزی نباشد. پدر من آن است که مرا جلال میبخشد، آنکه شما میگویید خدای ما است.

۵۵ و او را نمی‌شناسید، اما من او را می‌شناسم و اگر گویم او را نمی‌شناسم مثل شما دروغگو میباشم. لیکن او را میشناسم و قول او را نگاه میدارم.

۵۶ پدر شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز ما ببیند و دید و شادمان گردید.»

یهودیان بدو گفتند: «نوز بجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟»

عیسی بدیشان گفت: «میں آمین به شما میگویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم.»

آنگاه سنگها برداشتنند تا او را سنگسار کنند. اما عیسی خود را مخفی ساخت و از میان گذشته، از هیکل بیرون شد و همچنین رفت.

شفای کور مادرزاد

و وقتی که میرفت کوری مادرزاد دید.

۲ و شاگردانش از او سوال کرده، گفتند: «ای استاد گناه که کرد، این شخص یا والدین او که کور زاریده شد؟»

عیسی جواب داد که «ناهنه این شخص کرد و نه پدر و مادرش، بلکه تا اعمال خدا در وی ظاهر شود.

۴ مادامی که روز است، مرا باید به کارهای فرستنده خود مشغول باشم. شب می‌آید که در آن هیچکس نمی‌تواند کاری کند.

۵ مادامی که در جهان هستم، نور جهان هستم، نور جهانم.»

این را گفت و آب دهان بر زمین انداخته، از آب گل ساخت و گل را به چشمان کور مالید،

- ودو گفت: «رودر حوض سیلوحا» به معنی مرسل است (بنویس) «پس رفته شست و بیناشده، برگشت. پس همسایگان و کسانی که او را پیش از آن در حالت کوری دیده بودند، گفتند: «باین آن نیست که مینشست و گدایی میکرد؟» بعضی گفتند: «مان است»، و بعضی گفتند: «بها ت بدو دارد»، او گفت: «ن همام.»
- بدو گفتند: «س چگونه چشمان تو باز گشت؟»
- او جواب داد: «خصی که او را عیبی میگویند، گل ساخت و بر چشمان من مالیده، به من گفت به حوض سیلوحا برو و بنویس. آنگاه رفتم و شسته بینا گشتم.»
- به وی گفتند: «ن شخص کجاست؟» گفت: «می دادم.»
- پس او را که پیشتر کور بود، نزد فریسیان آوردند.
- ۱۴ و آن روزی که عیسی گل ساخته، چشمان او را باز کرد و روز سبت بود.
- ۱۵ آنگاه فریسیان نیز از او سوال کردند که «گونه بیناشدی؟» بدیشان گفت: «ل به چشمانی من گذارد. پس شستم و بینا شدم.»
- بعضی از فریسیان گفتند: «ن شخص از جانب خدا نیست، زیرا که سبت را نگاه نمی دارد.» دیگران گفتند: «گو به شخص نگاهکار میتواند مثل این معجزات ظاهر سازد.» و در میان ایشان اختلاف افتاد.
- ۱۷ باز بدان کور گفتند: «و در باره او چه میگوئی که چشمان تو را بینا ساخت؟» گفت: «بی است.»
- لیکن به پودریان سرگذشت او را و نکرند که کور بود و بیناشده است، تا آنکه پدر و مادر آن بیناشده را طلبیدند.
- ۱۹ و از ایشان سوال کرده، گفتند: «باین است پسر شما که میگوید کور متولد شده؟ پس چگونه الحال بینا گشته است؟»
- پدر و مادر او در جواب ایشان گفتند: «بدانم که این پسر ما است و کور متولد شده.
- ۲۱ لیکن الحال چطور میبیند، نمی دانم و نمی دانم که چشمان او را باز نموده. او بالغ است از وی سوال کنی تا او احوال خود را بیان کند.»
- پدر و مادر او چنین گفتند زیرا که از پودریان میترسیدند. از آنرو که پودریان با خود عهد کرده بودند که هر که اعتراف کند که او مسیح است، از کنیسه بیرونش کنند.
- ۲۳ و از زینخت والدین او گفتند: «و بالغ است از خودش پرسید.»
- پس آن شخص را که کور بود، باز خوانده، بدو گفتند: «دارا تمجید کن. ما میدانیم که این شخص نگاهکار است.»
- او جواب داد: «نگاهکار راست نمی دانم. یک چیز میدانم که کور بودم و الان بینا شده ام.»
- باز بدو گفتند: «تا تو چه کردی چگونه چشمانی تو را باز کرد؟»
- ایشان را جواب داد که «لان به شما گفتم. نشنیدید؟ و برای چه باز میخواستید بنویسید؟ آیا شما نیز از اده دارید شاگردا و بشوید؟»
- پس او را دشنام داده، گفتند: «و شاگردا و هستی. ما شاگرد موسی میباشیم.
- ۲۹ ما میدانیم که خدا با موسی تکلم کرد. اما این شخص را نمی دانم از کجاست.»
- آن مرد جواب داده، بدیشان گفت: «بن عیب است که شما نمی دانید از کجاست و حال آنکه چشمانی مرا باز کرد.
- ۳۱ و میدانیم که خدا دعای نگاهکار را نمی شنود؛ ولیکن اگر کسی خدا پرست باشد و اراده او را بهجارد، و او را می شنود.
- ۳۲ از ابتدای عالم شنیده شده است که کسی چشمان کور مادر زاد را باز کرده باشد.
- ۳۳ اگر این شخص از خدا نبودی، هیچ کار نتوانستی کرد.»
- در جواب وی گفتند: «و به کلی با نگاه متولد شده ای. آیات و معجزات علم میدهی؟» پس او را بیرون راندند.
- عیسی چون شنید که او را بیرون کرده اند، وی را جستگفت: «باتو به پسر خدا ایمان داری؟»
- او در جواب گفت: «ای آفا کیست تابه او ایمان آورم؟»
- عیسی بدو گفت: «و نیز او را دیده ای و آنکه باتو تکلم میکند همان است.»
- گفت: «ای خداوند ایمان آوردم.» پس او را پرستش نمود.
- ۳۹ آنگاه عیسی گفت: «ن در این جهان بجهت داوری آدمم تا کوران بینا و بینایان، کور شوند.»
- بعضی از فریسیان که با او بودند، چون این کلام را شنیدند گفتند: «یا مانیز کور هستیم؟»
- عیسی بدیشان گفت: «گر کوری بودید گاهی نمی داشتید و لکن الان میگوید بینا هستیم. پس نگاه شما میماند.
- شبان نیکو
- «مین آمین به شما میگویم هر که از در به آغل گوسفند داخل نشود، بلکه از راه دیگر بالا رود، او دزد و راهزن است.
- ۲ و اما آنکه از در داخل شود، شبان گوسفندان است.
- ۳ در بان بجهت او میگذشاید و گوسفندان آواز او را می شنوند و گوسفندان خود را نام بنام میخواند و ایشان را بیرون میبرد.
- ۴ و وقتی که گوسفندان خود را بیرون برد، پیش روی ایشان میخامد و گوسفندان از عقب او میروند، زیرا که آواز او را می شناسند.
- ۵ لیکن غریب را متابعت نمی کنند، بلکه از او میگریزند زیرا که آواز غریبی را نمی شناسند.»
- و این مثل را عیسی برای ایشان آورد، اما ایشان نفهمیدند که چه چیز بدیشان میگوید.

- ۷ آنگاه عیسی بدیشان باز گفت: «من آمین به شما میگویم که من در گوسفندان هستم.
- ۸ جمیع کسانی که پیش از من آمدند، دزد و راهزن هستند، لیکن گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند.
- ۹ من در هستم هر که از من داخل گردد نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علف یابد.
- ۱۰ دزد نمی آید مگر آنکه بدزد و بکشد و هلاک کند. من آمدم تا ایشان حیات یابد و آن را زیاد تر حاصل کنند.
- ۱۱ «ن شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان مینهد.
- ۱۲ اما من دوری که شبان نیستم و گوسفندان از آن او نمی باشند، چون بیند که گرگ می آید، گوسفندان را گذاشته، فرار میکند و گرگ گوسفندان را میگیرد و پراکنده میسازد.
- ۱۳ مزدور میگزید چونکه من دوراست و به فکر گوسفندان نیستم.
- ۱۴ من شبان نیکو هستم و خاصان خود را میشناسم و خاصان من مرا میشناسند.
- ۱۵ چنانکه پدر مرا می شناسد و من پدر را میشناسم و جان خود را در راه گوسفندان مینهم.
- ۱۶ و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند. باید آنها را نیز بیآورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد.
- ۱۷ و از این سبب پدر مرا دوست میدارد که من جان خود را مینهم تا آن را باز گیرم.
- ۱۸ کسی آن را از من نمی گیرد، بلکه من خود آن را مینهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را باز گیرم. این حکم را از پدر خود یافته ام.»
- باز به سبب این کلام، در میان یهودیان اختلاف افتاد.
- ۲۰ بسیاری از ایشان گفتند که «یو دارد دیوانه است. برای چه بد و گوش میدهد؟»
- دیگران گفتند که «بن سخنان دیوانه نیست. آیا بدی میتواند چشم کوران را باز کند؟»
- پس در اورشلیم، عید تجلید شد و زمستان بود.
- ۲۳ و عیسی در هیکل، در رواق سلیمان میخرامید.
- ۲۴ پس یهودیان دور او را گرفته، بدو گفتند: «کی ما را متردد داری؟ اگر تو مسیح هستی، آشکارا به ما بگو.
- ۲۵ عیسی بدیشان جواب داد: «ن به شما گفتم و ایمان نیاوردید. اعمالی را که به اسم پدر خود بهجای آورم، آنها برای من شهادت میدهد.
- ۲۶ لیکن شما ایمان نمی آورید زیرا از گوسفندان من نیستید، چنانکه به شما گفتم.
- ۲۷ گوسفندان من آواز مرا میشنوند و من آنها را میشناسم و مرا متابعت میکنند.
- ۲۸ و من به آنها حیات جاودانی میدهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچکس آنها را از دست من نخواهد گرفت.
- ۲۹ پدری که به من داد همه بزرگتر است و کسی نمی تواند از دست پدر من بگیرد.
- ۳۰ من و پدر یک هستیم.»
- آنگاه یهودیان باز سبگها برداشتند تا او را سنگسار کنند.
- ۳۲ عیسی بدیشان جواب داد: «ن جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم. به سبب کدامیک از آنها را سنگسار میکنید؟»
- یهودیان در جواب گفتند: «سبب عمل نیک، تو را سنگسار نمی کنیم، بلکه به سبب کفر، زیرا تو انسان هستی و خود را خدا میخوانی.»
- عیسی در جواب ایشان گفت: «یاد در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدا یان هستید؟
- پس اگر آتانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد، خدا یان خواند و ممکن نیست که کتاب محو گردد،
- آیا کسی را که پدر تقدیس کرده، به جهان فرستاد، بدو میگوید کفر میگوید، از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم؟
- اگر اعمال پدر خود را بهجای آورم، به من ایمان میاورید.
- ۳۸ و لکن چنانچه بهجای آورم، هر گاه به من ایمان نمی آورید، به اعمال ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و من در او.»
- پس دیگر باره خواستند او را بگیرند، اما از دستهای ایشان بیرون رفت.
- و باز به آن طرف اردن، جایی که اول یحیی تعمید میداد، رفت و در آنجا توقف نمود.
- ۴۱ و بسیاری نزد او آمده، گفتند که یحیی هیچ معجزه نمود ولیکن هر چه یحیی در باره این شخص گفت راست است.
- ۴۲ پس بسیاری در آنجا به او ایمان آوردند.

مرگ و زنده شدن ایلعازر

- و شخصی ایلعازر نام، بیمار بود، از اهل بیت عنیا که دهه مریم و خواهرش مرثا بود.
- ۲ و مریم آن است که خداوند را به عطر، تدهین ساخت و پاهای او را به موی خود خشکانید که برادرش ایلعازر بیمار بود.
- ۳ پس خواهرانش نزد او فرستاده، گفتند: «ی آقا، اینک آن که او را دوست میداری مریم است.»
- چون عیسی این را شنید گفت: «من مرض تا به موت نیستم بلکه برای جلال خدا تا پسر خدا از آن جلال یابد.»
- و عیسی مرثا و خواهرش و ایلعازر را محبت مینمود.
- پس چون شنید که بیمار است در جایی که بود در روز توقف نمود.

- ۷ و بعد از آن به شاگردان خود گفت: «ازیه یهودیه برویم.»
- شاگردان او را گفتند: «ی معلم، الان یهودیان میخواستند تو را سنگسار کنند، و آیا باز میخواهی بد ماجراوی؟»
- عیسی جواب داد: «یا ساعتهای روز و واژه نیست؟ اگر کسی در روز راه رود لغزش نمی خورد زیرا که نور این جهان را میبیند.
- ۱۰ ولیکن اگر کسی در شب راه رود لغزش خورد زیرا که نور در او نیست.»
- این را گفت و بعد از آن به ایشان فرمود: «وست ما یلعازر در خواب است. اما میروم تا او را بیدار کنم.»
- شاگردان او گفتند: «ی آقا اگر خوابیده است، شفا خواهد یافت.»
- اما عیسی در باره موت او سخن گفت و ایشان گمان بردند که از آراهی خواب میگوید.
- ۱۴ آنگاه عیسی علانیه بدیشان گفت: «یلعازر مرد است.
- ۱۵ و برای شما خوشنود هستم که در آنجا بودم تا ایمان آرید ولیکن زدا و برویم.»
- پس تو ما که بهم معنی توام باشد به همشاگردان خود گفت: «انیز برویم تا با او بمیریم.»
- پس چون عیسی آمد، یافت که چهار روز است در قبر میبشاید.
- ۱۸ و بیت عنیا نزدیک اورشلیم بود، قریب به سزده تیریرتاب.
- ۱۹ و بسیاری از یهود نزد مر تا و میآمده بودند تا بجهت برادرشان، ایشان را تسلی دهند.
- ۲۰ و چون مر تا شنید که عیسی میآید، او را استقبال کرد. لیکن مر می در خانه نشسته ماند.
- ۲۱ پس مر تا به عیسی گفت: «ی آقا اگر در اینجا میبوی، برادر من نمی مرد.
- ۲۲ ولیکن الان نیز میاتم که هر چه از خدا طلب کنی، خدا آن را به تو خواهد داد.
- ۲۳ عیسی بدو گفت: «رادر تو خواهد برخاست.»
- مر تا به وی گفت: «ی داتم که در قیامت روز باز پسین خواهد برخاست.»
- عیسی بدو گفت: «ن قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد.
- ۲۶ و هر که زنده بود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور میکنی؟»
- او گفت: «لیای آقا، من ایمان دارم که تویی مسیح پسر خدا که در جهان آینده است.»
- و چون این را گفت، رفت و خواهر خود مر می را در پنهانی خوانده، گفت: «ستاد آمده است و تو را میخواند.»
- او چون این را شنید، بزودی برخاسته، زدا و آمد.
- ۳۰ و عیسی هنوز وارد نشده بود، بلکه در جای بود که مر تا او را ملاقات کرد.
- ۳۱ و یهودیانی که در خانه با او بودند او را تسلی میدادند، چون دیدند که مر می برخاسته، به تعجبیل بیرون میروند، از عقب او آمده، گفتند: «هسر قبر میروند تا در آنجا گریه کنند.»
- و مر می چون بجایی که عیسی بود رسید، او را دیده، بر قدمهای او افتاد و بدو گفت: «ی آقا اگر در اینجا میبوی، برادر من نمی مرد.»
- عیسی چون او را گریان دید و یهودیان راهم که با او آمده بودند گریان یافت، در روح خود شدت مکر شده، مضطرب گشت.
- ۳۴ و گفت: «و را جگا گذاردهاید؟» به او گفتند: «ی آقا یایو بین.»
- عیسی بگریست.
- ۳۶ آنگاه یهودیان گفتند: «نگرید چقدر او را دوست میداشت!»
- بعضی از ایشان گفتند: «یاین شخص که چشمان کور را باز کرد، نتوانست امر کند که این مرد نیز نمیرد؟»
- پس عیسی باز شدت در خود مکر شده، نزد قبر آمد و آن غارهای بود، سنگی بر سرش گذارده.
- ۳۹ عیسی گفت: «نگر برادرید.» مر تا خواهر میت بدو گفت: «ی آقا الان متعفن شده، زیرا که چهار روز گذشته است.»
- عیسی به وی گفت: «یایه تو نغمتم اگر ایمان بیآوری، جلال خدا را خواهی دید؟»
- پس سنگ را از جای که میت گذاشته شده بود برداشتند. عیسی چشمان خود را بالا انداخته، گفت: «ی پدر، تو را شکرمی کنم که سخن مرا شنیدی.
- ۴۲ و من میدانستم که همیشه سخن مرا میشنوی؛ ولیکن بجهت خاطر این گروه که حاضرند گفتم تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی.»
- چون این را گفت، به آواز بلند ندا کرد: «ی یلعازر، بیرون بیا.»
- در حال آن مرد دست پهای به کفن بسته بیرون آمد و روی او بهد سمتالی پیچیده بود. عیسی بدیشان گفت: «و را باز کنید و بنگارید برود.»
- توطئه قتل عیسی
- آنگاه بسیاری از یهودیان که با مر می آمده بودند، چون آنچه عیسی کرد دیدند، بدو ایمان آوردند.
- ۴۶ ولیکن بعضی از ایشان نزد فریسیان رفتند و ایشان را از کارهایی که عیسی کرده بود آگاه ساختند.
- پس روسای کهنه و فریسیان شورا نمود، گفتند: «ه کنیم زیرا که این مرد، معجزات بسیاری نماید؟
- اگر او چنین و آن را گذاریم، همه به او ایمان خواهند آورد و در میان آمده، جا و قوم ما را خواهند گرفت.»
- یکی از ایشان، قیافانام که در آن سال رئیس کهنه بود، بدیشان گفت: «ما هیچ نمی دانید
- و فکر نمی کنید که بجهت ما مفید است که یک شخص در راه قوم میروم و تمامی طائفه هلاک نگردند.»

واین را از خود نگفت بلکه چون در آن سال رئیس کهنه بود، نبوت کرد که میبایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد؛ و نه در راه آن طایفه تنها بلکه تا فرزندان خدا را که متفرقند در یکی جمع کند.

۵۳ و از همان روز شورا کردند که او را بکشند.

۵۴ پس بعد از آن عیسی در میان یهود آشکارا راه نمی رفت بلکه از آنجا روانه شده به موضعی نزدیک بیابان به شهری که افرایم نام داشت و یاشا گردان خود در آنجا توقف نمود.

و چون صبح بود نزدیک شد، بسیاری از بلوکات قبل از فصح به اورشلیم آمدند تا خود را طاهر سازند

و در طلب عیسی میبودند و در هیکل ایستاده، به یکدیگر میگفتند: «ه گان میبرد؟ آیا برای عید نمی آید؟»

اماروسای کهنه و فریسیان حکم کرده بودند که اگر کسی بداند که کجا است اطلاع دهد تا او را گرفتار سازند.

تدهین عیسی با عطر

(تی:، مرقس:)

پس شش روز قبل از عید فصح، عیسی به بیت عنیا آمد، جایی که ایلعازر مرده را از مردگان برخیزانیده بود.

۲ و برای او در آنجا شام حاضر کردند و مر تا خدمت میکرد و ایلعازر یکی از مجلسیان با او بود.

۳ آنگاه مر بر مری از عطر سنبل خالص گرانها گرفته، پایهای عیسی را تدهین کرد و پایهای او را از مویهای خود خشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد.

۴ پس یکی از شاگردان او یعنی یهوای اختر یوی، پسر شعون که تسلیمکننده وی بود، گفت:

«رای چه این عطر به سیصد دینار فروخته نشد تا به فقرا داده شود؟»

و این رانه از آن وقت که پروای فقرا میداشت، بلکه از آنرو که دزد بود و خریطه در حواله او از آنچه در آن انداخته میشد بر می داشت.

۷ عیسی گفت: «و او را گذار زیرا که بجهت روز تکفین من این را نگاه داشته است.

۸ زیرا که فقرا همیشه با شما میباشند و اما من همه وقت با شما نیستم.»

پس جمعی کثیر از یهود چون دانستند که عیسی در آنجا است آمدند نه برای عیسی ولس بلکه تا ایلعازر را زینز که از مردگان برخیزانیده بود ببینند.

۱۰ آنگاه روسای کهنه شورا کردند که ایلعازر را زینز بکشند.

۱۱ زیرا که بسیاری از یهود به سبب او میرفتند و به عیسی ایمان میآوردند.

و ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(تی:، مرقس:، لوقا:)

فردای آن روز چون گروه بسیاری که برای عید آمده بودند شنیدند که عیسی به اورشلیم میآید،

شاخه های نخل را گرفته به استقبال او بیرون آمدند و ندانند که میگردند و شیعانا مبارک باد یاد شاه اسرائیل که به اسم خداوند میآید.

۱۴ و عیسی که الاغی یافته، بر آن سوار شد چنانکه مکتوب است

که «ی دختر صهیون مترس، اینک باد شاه تو سوار بر که الاغی میآید.»

و شاگردانش او را این چیزها را فهمیدند، لکن چون عیسی جلال یافت، آنگاه به خاطر آوردند که این چیزها باره او مکتوب است و همچنان با او کرده بودند.

۱۷ و گروهی که با او بودند شهادت دادند که ایلعازر را زینز خوانده، او را از مردگان برخیزانیده است.

۱۸ و بجهت همین نیز آن گروه او را استقبال کردند، زیرا شنیده بودند که آن معجزه را نموده بود.

۱۹ پس فریسیان به یکدیگر گفتند: «می بینید که هیچ نفع نمی برید؟ اینک تمام عالم از نی او قنابند!»

و از آن کسانی که در عید بجهت عبادت آمده بودند، بعضی یونانی بودند.

۲۱ ایشان نزد فیلیپس که از بیت صیدا ی جلیل بود آمدند و سوال کرده، گفتند: «ی آقامی خواهیم عیسی را ببینیم.»

فیلیپس آمد و به اندریاس گفت و اندریاس و فیلیپس به عیسی گفتند.

۲۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «اعتی رسیده است که پسر انسان جلال یابد.

۲۴ آمین آمین به شما میگویم اگر دانه گندم که در زمین میافند نمیرد، تنها ماند لیکن اگر بمیرد دهر بسیار آورد.

۲۵ کسیکه جان خود را دوست دارد آن را هلاک کند و هر که در این جهان جان خود را دشمن دارد تا حیات جاودانی آن را نگاه خواهد داشت.

۲۶ اگر کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی بکند و جایی که من میباشم آنجا خادم من نیز خواهد بود، و هر که مرا خدمت کند پدر او را رحمت خواهد داشت.

۲۷ الان جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر مرا از این ساعت رستگار کن. لکن بجهت همین امر تا این ساعت رسیدم.

۲۸ ای پدر اسم خود را جلال بده «ناگاه صدای از آسمان در رسید که جلال داد و باز جلال خواهم داد.

۲۹ پس گروهی که حاضر بودند این را شنیده، گفتند: «عدشده! او دیگران گفتند: «رشتهای با تو تکلم کرد!»

عیسی در جواب گفت: «بن صدا از برای من نیامد، بلکه بجهت شما.

۳۱ الحال داوری این جهان است و الان رئیس این جهان بیرون افکنده میشود.

۳۲ و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.»

و این را گفت کایه از آن قسم موت که میبایست بمیرد.

پس همه به او جواب دادند: «از تورات شنیدهایم که مسیح تابه ابدی باقی میماند. پس چگونه تو میگوئی که پسر انسان باید بالا کشیده شود؟ کیست این پسر انسان؟»

آنگاه عیسی بدیشان گفت: «ندک زمانی نورباشماست. پس مادامی که نورباشماست، راه بروید تا ظلمت شمارا فرو نگیرد، و کسیکه در تاریکی راه میروند نمی دانند به کجا میروند.

۳۶ مادامی که نور باشماست به نور ایمان آورید تا پسران نور گردید، عیسی چون این را بگفت، رفته خود را از ایشان مخفی ساخت. و باینکه پیش روی ایشان چنین معجزات بسیار نموده بود، بدو ایمان نیاوردند.

۳۸ تا کلامی که اشعیا پیشی گفت به اتمام رسد: «ای خداوند کیست که خیر ما را باور کرد و بازوی خداوند به کاشکار گردید؟» و از آنجخت نتوانستند ایمان آورد، زیرا که اشعیا نیز گفت:

«شمان ایشان را کور کرد و دلهای ایشان را سخت ساخت تا به چشمان خود نبینند و به دلهای خود نفهمند و برگردند تا ایشان را شفا دهیم.» این کلام اشعیا گفت وقتی که جلال او را دید و در باره او تکلم کرد.

۴۲ لکن با وجود این، بسیاری از سرداران نیز بدو ایمان آوردند، اما به سبب فریسان اقرار نکردند که مباد از کینسه بیرون شوند.

۴۳ زیرا که جلال خلق را بیشتر از جلال خدادوست میداشتند.

۴۴ آنگاه عیسی ندا کرده، گفت: «تکه به من ایمان آورد، نه به من بلکه به آنکه مرا فرستاده است، ایمان آورده است.

۴۵ و کسیکه مرا دید فرستنده مرا دیده است.

۴۶ من نوری در جهان آمدم تا هر که به من ایمان آورد در ظلمت نماند.

۴۷ و اگر کسی کلام مرا شنید و ایمان نیاورد، من بر او داوری نمی کنم زیرا که نیامده ام تا جهان را داوری کنم بلکه تا جهان را نجات بخشم.

۴۸ هر که مرا حقیر شمارد و کلام مرا قبول نکند، کسی هست که در حق او داوری کند، همان کلامی که گفتم در روز با پسین بر او داوری خواهد کرد.

۴۹ ز آترو که من از خود نگفتم، لکن پدری که مرا فرستاد، به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلم کنم.

۵۰ و میدانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من میگویم چنانکه پدر من گفته است، تکلم میکنم.»

شستین پایهای شاگردان

و قبل از عید فصح، چون عیسی دانست که ساعت او رسیده است تا از این جهان به جانب پدر برود، خاصان خود را که در این جهان محبت مینمود، ایشان را تابه آخر محبت نمود.

۲ و چون شام میخورند و ابلیس پیش از آن در دل یهودا پسر شمعون اسخریوطی نهاده بود که او را تسلیم کند،

عیسی باینکه میدانست که پدر همه چیز را به دست او داده است و از نزد خدا آمده و به جانب خدا میروند، از شام برخاست و جامه خود را بیرون کرد و دستمالی گرفته، به کمر بست.

۵ پس آب در لگن ریخته، شروع کرده به شستن پایهای شاگردان و خشکانیدن آنها با دستمالی که بر کمر داشت.

۶ پس چون به شمعون پطرس رسید، او به وی گفت: «ای آقا تو پایهای مرا میشویی؟»

عیسی در جواب وی گفت: «نچه من میکنم الان تو نمی دانی، لکن بعد خواهی فهمید.»

پطرس به او گفت: «ایهای مرا هرگز نخواهی شست.» عیسی او را جواب داد: «گورترا نشویم تو را بمن نصیبی نیست.»

شمعون پطرس بدو گفت: «ای آقانه پایهای مرا و پس، بلکه دستها و سر مرا نیز.»

عیسی بدو گفت: «سبکه غسل یافت محتاج نیست مگر به شستن پایها، بلکه تمام او پاک است. و شما پاک هستید لکن نه همه.»

زیرا که تسلیمکننده خود را میدانست و از این جهت گفت: «مکی شما پاک نیستید.»

و چون پایهای ایشان را شست، رخت خود را گرفته، باز بنشست و بدیشان گفت: «یا فهمیدید آنچه به شما کردم؟

شمار استاد و آقا خوانید و خوب میگویید زیرا که چنین هستم.

۱۴ پس اگر من که آقا و معلم هستم، پایهای شمارا شستم، بر شما نیز واجب است که پایهای یکدیگر را بشوید.

۱۵ زیرا به شما نمونهای دادم تا چنانکه من یا شما کردم، شما نیز بکنید.

۱۶ آمین آمین به شما میگویم غلام بزرگتر از آقای خود نیست و نه رسول از فرستنده خود.

۱۷ هرگاه این را دانستید، خوشحال شما گران را به عمل آرید.

۱۸ درباره جمع شامی گویم، من آنانی را که بر گردیدهام میشناسم، لیکن تا کتاب تمام شود آنکه با من نان میخوردم، پاشنه خود را بر من بلند کرده است.»

۱۹ الان قبل از وقوع به شما میگویم تا زمانی که واقع شود باور کنید که من هستم.

۲۰ آمین آمین به شما میگویم هر که قبول کند کسی را که میفرستم، مرا قبول کرده، و آنکه مرا قبول کند، فرستنده مرا قبول کرده باشد.»

شام آخر

(تی، مرقس، لوقا)

چون عیسی این را گفت، در روح مضطرب گشت و شهادت داده، گفت: «مین آمین به شما میگویم که یکی از شما را تسلیم خواهد کرد.»

پس شاگردان به یکدیگر نگاه میکردند و حیران میبودند که این را در باره که میگوید.

۲۳ و یکی از شاگردان او بود که به سینه عیسی تکیه میزد و عیسی او را محبت مینمود؛ شمعون بطرس بدو اشاره کرد که بپرسد درباره که این را گفت.

۲۵ پس او در آغوش عیسی افتاده، بدو گفت: «داوندا کدام است؟»

عیسی جواب داد: «ن است که من لقمه رافرو برده، بدو می دهم.» پس لقمه رافرو برده، به یهودای استخری وطنی پسر شمعون داد.

۲۷ بعد از لقمه، شیطان در او داخل گشت. آنگاه عیسی وی را گفت، «نچه می کنی، به زودی بکن.»

اما این سخن را احدی از مجلسیان نفهمید که برای چه بدو گفت.

۲۹ زیرا که بعضی گمان بردند که چون خریطه نزدیم بودا بود، عیسی وی را فرمود تا ما محتاج عید را بخرد یا آنکه چیزی به فقرا بدهد.

پیشگویی انکار بطرس
(و قافز)

پس اول لقمه را گرفته، در ساعت بیرون رفت و شب بود.

۳۱ چون بیرون رفت عیسی گفت: «لان پسر انسان جلال یافت و خدا در او جلال یافت.

۳۲ و اگر خدا در او جلال یافت، هر آینه خدا او را در خود جلال خواهد داد و به زودی او را جلال خواهد داد.

۳۳ ای فرزندان، اندک زمانی دیگر با شما هستم و مرا طلب خواهید کرد، و همچنانکه به یهود گفتم جایی که میروم شمامی توانید آمد، الان نیز به شما میگویم.

۳۴ به شما حکمی تازه میدهم که بیکدیگر را محبت نمائید، چنانکه من شمار را محبت نمودم تا شما نیز بیکدیگر را محبت نمائید.

۳۵ به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبت بیکدیگر داشته باشید.»

شمعون بطرس به وی گفت: «ای آقا کجا میروی؟» عیسی جواب داد: «ای که میروم، الان نمی توانی از عقب من بیایی و لکن در آخر از عقب من خواهی آمد.»

بطرس بدو گفت: «ای آقایی چه الان نتوانم از عقب تو بیام؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد.»

عیسی به او جواب داد: «باجان خود را در راه من مینهی؟ آمین آمین به تو میگویم تا سه مرتبه مرا انکار نکنی که باشی، خروس بانگ نخواهد زد.»

عیسی، تنهارا هبوی پدر

«ل شما مضطرب نشود! به خدا ایمان آورید به من نیز ایمان آورید.

۲ در خانه پدر من منزل بسیار است و الا به شما میگویم. میروم تا برای شما مکانی حاضر کنم،

و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم، بازی آمی و شمارا برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من میباشم شما نیز باشید.

۴ و جایی که من میروم میدانید و راه را میدانید.»

تو مابند و گفت: «ای آقایی دانم کجا میروی. پس چگونه راه را توانم دانست؟»

عیسی بدو گفت: «ن راه و راستی و حیات هستم. هیچکس نزد پدر جز به وسیله من نمی آید.

۱۷ اگر مرا میشناختید، پدر مرا نیز میشناختید و بعد از این او را میشناسید و او را دیدهاید.»

فیلیپس به وی گفت: «ای آقا پدر را به ما نشان ده که ما را کافی است.»

عیسی بدو گفت: «ای فیلیپس در این مدت با شما بودم، آیا مرا انشناختهای؟ کسیکه مرا دید، پدر را دیده است. پس چگونه تو میگوئی پدر را به ما

نشان ده؟

آیا باور نمی کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخنهایی که من به شما میگویم از خود نمی گویم، لکن پدری که در من ساکن است، او این اعمال را

میکند.

۱۱ مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است، و الا مرا به سبب آن اعمال تصدیق کنید.

۱۲ آمین آمین به شما میگویم هر که به من ایمان آرد، کارهایی را که من میکنم او نیز خواهد کرد و بزرگتر از اینها نیز خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر میروم.

«هر چیزی را که به اسم من سوال کنید بچا خواهم آورد تا پدر در پسر جلال یابد.

۱۴ اگر چیزی به اسم من طلب کنید من آن را بچا خواهم آورد.

و عده و روح القدس

اگر مرادوست دارید، احکام مرا نگاه دارید.

۱۶ و من از پدر سوال میکنم و تسلی دهنده های دیگری شماعطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند،

یعنی روح راستی که جهان نمی تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی بیند و نمی شناسد و اما شما او را میشناسید، زیرا که با شما میماند و در شما خواهد بود.

«ما را بیم نمی گذارم نزد شما میام.»

۱۹ بعد از اندک زمانی جهان دیگر مرا می بیند و اما شما مرا می بینید و از این جهت که من زنده ام، شما هم خواهید زیست.

۲۰ و در آن روز شما خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما.

۲۱ هر که احکام مرا در او آرد و آنها را حفظ کند، آن است که مرا محبت مینماید، و آنکه مرا محبت مینماید، پدر من او را محبت خواهد نمود و من او را محبت خواهم نمود و خود را به او ظاهر خواهم ساخت.»

یهدا، نه آن استخری وطنی، به وی گفت: «ای آقا چگونه میخواهی خود را با ایمانی و نه بر جهان؟»

عیسی در جواب او گفت: «گر کسی مرا محبت نماید، کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم او را محبت خواهد نمود و به سوی او آمده، نزد وی مسکن خواهد گرفت.

۲۴ و آنکه مرا محبت ننماید، کلام مرا حفظ نمی کند، و کلامی که میشنوید از من نیست بلکه از پدری است که مرا فرستاد. این سخنان را به شما گفتم وقتی که با شما بودم.

۲۵ لیکن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من میفرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد.

۲۶ سلامتی برای شما میگردم، سلامتی خود را به شما می دهم، نه چنانکه جهان میدهد، من به شما می دهم. دل شما مضطرب و هراسان نباشد.

۲۸ شنیدهاید که من به شما گفتم میروم و نزد شما می آیم. اگر مرا محبت مینمودید، خوشحال میگشتید که گفتم نزد پدر میروم، زیرا که پدر بزرگتر از من است.

۲۹ و الان قبل از وقتی که به شما گفتم تا وقتی که واقع گردد ایمان آوردید.

۳۰ بعد از این بسیار با شما خواهم گفت، زیرا که رئیس این جهان میآید و در من چیزی ندارد.

۳۱ لیکن تا جهان بدانند که پدر را محبت مینمایم، چنانکه پدر به من حکم کرده تا من بطور میگویم. برخیزید از اینجا بروم.

تا ک حقیقی

«تا ک حقیقی هستم و پدر من باغبان است.

۲ هر شاخهای در من که میوه نیآورد، آن را دور میسازد و هر چه میوه آرد آن را پاک میکند تا بیشتر میوه آورد.

۳ الخال شما به سبب کلامی که به شما گفتم پاک هستیید.

۴ در من بمانید و من در شما. همچنانکه شاخه از خود نمی تواند میوه آورد اگر در تا ک نماند، همچنین شما نیز اگر در من نمانید.

۵ من تا ک هستم و شما شاخهها. آنکه در من میماندم و در او، میوه بسیار میآورد زیرا که جدا از من هیچ نمی تواند کرد.

۶ اگر کسی در من نماند، مثل شاخه بیرون انداخته میشود و میخشکد و آنها را جمع کرده، در آتش میاندازند و سوخته میشود.

۷ اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه خواهید بطلبید که برای شما خواهد شد.

۸ جلال پدر من آشکارا میشود به اینکه میوه بسیار بیاورد و شما گرد من بشوید.

۹ همچنانکه پدر مرا محبت نمود، من نیز شما را محبت نمودم؛ در محبت من بمانید.

۱۰ اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند، چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشتهام و در محبت او میمانم.

۱۱ این را به شما گفتم تا خوشی من در شما باشد و شادی شما کامل گردد.

«من است حکم من که یکدیگر را محبت ننمایید، همچنانکه شما را محبت نمودم.

۱۳ کسی محبت بزرگتر از این ندارد که جان خود را بجهت دوستان خود بدهد.

۱۴ شما دوست من هستید اگر آنچه به شما حکم میکنم بجا آرد.

۱۵ دیگر شما را بنده نمی خواهم زیرا که بنده آنچه آقایش میکند نمی داند؛ لکن شما را دوست خواندم زیرا که هر چه از پدر شنیدهایم به شما بیان کردم.

۱۶ شما را برنگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و شما را مقرر کردم تا شما روید و میوه آوری و میوه شما بماند تا هر چه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا کند.

هشدار دوباره نفرت مردم دنیا

به این چیزها شما را حکم میکنم تا یکدیگر را محبت ننمایید.

۱۸ «گر جهان شما را دشمن دارد، بدانید که پیشتر از شما را دشمن داشته است.

۱۹ اگر از جهان میباید، جهان خاصان خود را دوست میداشت. لکن چونکه از جهان نیستید بلکه من شما را از جهان برگزیدم، از این سبب جهان با شما دشمنی میکند.

۲۰ به خاطر آری کلامی که به شما گفتم: غلام بزرگتر از آقای خود نیست. اگر مرا زحمت دادند، شما را نیز زحمت خواهند داد، اگر کلام مرا نگاه داشتند، کلام شما را هم نگاه خواهند داشت.

۲۱ لکن بجهت اسم من جمیع این کارها را به شما خواهند کرد زیرا که فرستنده مرا نمی شناسند.

۲۲ اگر نیامده بودم و به ایشان تکلم نکرده، گناه نمی داشتند؛ و اما الان عذری برای گناه خود ندارند.

۲۳ هر که مرا دشمن دارد پدر مرا نیز دشمن دارد.

۲۴ و اگر در میان ایشان کارهایی نکرده بودم که غیر از من کسی هرگز نکرده بود، گناه نمی داشتند. ولیکن اکنون دیدند و دشمن داشتند مرا و پدر مرا نیز.

۲۵ بلکه تا تمام شود کلامی که در شریعت ایشان مکتوب است که مرا بی سبب دشمن داشتند.»

۲۶ لیکن چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما میفرستم آید، یعنی روح راستی که از پدر صادر میگردد، او بر من شهادت خواهد داد.

۲۷ و شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از ابتدا با من بودهاید.

این را به شما گفتم تا لغزش نخورید.

۲ شمار از کلیسای بیرون خواهند نمود؛ بلکه ساعتی می‌آید که هر که شمارا بکشد، گمان برد که خدا را خدمت میکند.
 ۳ و این کارها را با شما خواهند کرد، بجهت آنکه نه پدر را شناختانند و نه مرا.
 ۴ لیکن این را به شما گفتن تا وقتی که ساعت آید به خاطر آوردید که من به شما گفتم. و این را از اول به شما نگفتم، زیرا که با شما بودم.
 تعلیم درباره روح القدس

«مالان نزد فرستنده خود میروم و کسی از شما از من نمی پرسد به کجا میروی.»

۶ ولیکن چون این را به شما گفتم، دل شما از غم پر شده است.

۷ و من به شما راست میگویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر زوم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر ورم اورا نزد شما می فرستم.

۸ و چون او آید، جهان را بر نگاه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود.

۹ اما بر نگاه، زیرا که به من ایمان نمی آورند.

۱۰ و اما بر عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود میروم و دیگر مرا نخواهید دید.

۱۱ و اما بر داوری، از آنرو که بر رئیس این جهان حکم شده است.

«بسیار چیزهای دیگری نزد ارم به شما بگویم، لیکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید.»

۱۳ ولیکن چون او یعنی روح راستی آید، شمارا به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آید به شما خبر خواهد داد.

۱۴ او مرا جلال خواهد داد زیرا که از آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد.

۱۵ هر چه از آن پدر راست، از آن من است. از این جهت گفتم که از آنچه آن من است، میگیرید و به شما خبر خواهد داد.

۱۶ «عذاب اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید زیرا که نزد پدر میروم.»

دعای نام عیسی

آنگاه بعضی از شاگردانش به یکدیگر گفتند: «چه جز است اینکه به ما میگوید که اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید و زیرا که نزد پدر میروم؟»

پس گفتند: «چه جز است این اندکی که میگوید؟ نمی دانیم چه میگوید.»

عیسی چون دانست که میخواهند از او سوال کنند، بدیشان گفت: «یاد میان خود از این سوال میکنید که گفتم اندکی دیگر مرا نخواهید دید پس بعد از اندکی باز مرا خواهید دید.»

۲۰ آمین آمین به شما میگویم که شما گریه و زاری خواهید کرد و جهان شادی خواهد نمود. شما محزون میشوید لیکن حزن شما به خوشی مبدل خواهد شد.

۲۱ زن در حین زاییدن محزون میشود، زیرا که ساعت او رسیده است. ولیکن چون طفل را زاید، آن زحمت را در بگردانی آورد بهسبب خوشی از اینکه انسانی در جهان تولید یافت.

۲۲ پس شما همچنین الان محزون میشوید، لیکن باز شمارا خواهم دید و دل شما خوش خواهد گشت و هیچکس آن خوشی را از شما نخواهد گرفت.

۲۳ و در آن روز چیزی از من سوال نخواهید کرد. آمین آمین به شما میگویم که هر آنچه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا خواهد کرد.

۲۴ تا کنون به اسم من چیزی طلب نکردید، بطلبید تا بیاید و خوشی شما کامل گردد.

۲۵ این چیزها را به مثاله به شما گفتم، لیکن ساعتی می‌آید که دیگری به مثاله به شما حرف نمی‌زند بلکه از پدر به شما آشکارا خبر خواهد داد.

«و آن روز به اسم من طلب خواهید کرد و به شما میگویم که من بجهت شما از پدر سوال میکنم،

زیرا خود پدر شمارا دوست میدارد، چونکه شمارا دوست داشتید و ایمان آوردید که من از نزد خدا بیرون آمدم.

۲۸ از نزد پدر بیرون آمدم و در جهان وارد شدم، و باز جهان را گذارده، نزد پدر میروم.»

شاگردانش بدو گفتند: «ان اکنون علانیه سخن میگوئی و هیچ مثل نمی گوئی.»

۳۰ الان دانستم که همه چیزهای دانی و لازم نیست که کسی از تو بپرسد. بدین جهت باور میکنم که از خدا بیرون آمدی.»

عیسی به ایشان جواب داد: «بالا ان باور می کنید؟

ایک ساعتی می‌آید بلکه الان آمده است که متفرق خواهید شد هر یکی به نزد خاصان خود و مرا تنها خواهید گذارد. لیکن تنها نیستم زیرا که پدر با من است.

۳۳ بدین چیزها به شما تکلم کردم تا در من سلامتی داشته باشید. در جهان برای شما زحمت خواهد شد. ولیکن خاطر جمع دارید زیرا که من بر جهان غالب شده‌ام.»

عیسی برای خود دعا میکند

عیسی چون این را گفت، چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده، گفت: «ی پدر ساعت رسیده است. پسر خود را جلال بده تا پسر تورا جلال دهد.

۲ همچنانکه او را بر بشری قدرت دادهای تا هر چه بدو دادهای به آنها حیات جاودانی بخشد.

۳ و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند.

۴ من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که به من سپردی تا بکنم، به کمال رسانیدم.

- ۵ والان تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتی. عیسی برای شاگردان خود
- «سم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم. از آن تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام تو را نگاه داشتند. ۷ والان دانستند آنچه به من داده‌ای از نزد تو میباشد.
- ۸ زیرا کلامی را که به من سپردی، بدیشان سپردم و ایشان قبول کردند و از روی یقین دانستند که از نزد تو بیرون آمدم و ایمان آوردند که تو مرا فرستادی.
- ۹ من بجهت اینها سوال میکنم و برای جهان سوال نمیکنم؛ بلکه از برای کسانی که به من داده‌ای، زیرا که از آن تو میباشند.
- ۱۰ آنچه از آن من است از آن تو است و آنچه از آن تو است از آن من است و در آنها جلال یافتام.
- ۱۱ بعد از این در جهان نیستم اما اینها در جهان هستند و من نزد تو میآیم. ای پدر قدوس اینها را که به من داده‌ای، به اسم خود نگاه دار تا یکی باشند چنانکه ما هستیم.
- ۱۲ مادامی که با ایشان در جهان بودم، من ایشان را به اسم تو نگاه داشتم، و هر کس را که به من داده‌ای حفظ نمودم که یکی از ایشان هلاک نشد، مگر پسر هلاکت تا کلاب تمام شود.
- ۱۳ و اما الان نزد تو میآیم. و این را در جهان میگویم تا خوشی مرا در خود کامل داشته باشند.
- ۱۴ من کلام تو را به ایشان دادم و جهان ایشان را دشمن داشت زیرا که از جهان نیستند، همچنانکه من نیز از جهان نیستم.
- ۱۵ خواهش نمیکنم که ایشان را از جهان ببری، بلکه تا ایشان را از شریر نگاه داری.
- ۱۶ ایشان از جهان نیستند چنانکه من از جهان نمیباشم.
- ۱۷ ایشان را به راستی خود تقدیس نما. کلام تو راستی است.
- ۱۸ همچنانکه مرا در جهان فرستادی، من نیز ایشان را در جهان فرستادم.
- ۱۹ و بجهت ایشان من خود را تقدیس میکنم تا ایشان نیز در راستی، تقدیس کرده شوند.
- عیسی برای ایمانداران آینده دعا میکند
- «نه برای اینها فقط سوال میکنم، بلکه برای آنها نیز که به وسیله کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد.
- ۲۱ تا همه یک گردند چنانکه تو ای پدر، در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در مایک باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی.
- ۲۲ و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند چنانکه مایک هستیم.
- ۲۳ من در ایشان و تو در من، تا در یکی کامل گردند و تا جهان بدانند که تو مرا فرستادی و ایشان را محبت نمودی چنانکه مرا محبت نمودی.
- ۲۴ ای پدر میخواهم آنانی که به من داده‌ای با من باشند در جایی که من میباشم تا جلال مرا که به من داده‌ای ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبت نمودی.
- ۲۵ ای پدر عادل، جهان تو را شناخت، اما من تو را شناختم؛ و اینها شناختنند که تو مرا فرستادی.
- ۲۶ و اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبتی که به من نمودهای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم.»
- دستگیری عیسی
(تی: مرقس: لوقا:)
- چون عیسی این را گفت، با شاگردان خود به آن طرف وادی قدرون رفت و در آنجا باغی بود که با شاگردان خود به آن درآمد.
- ۲ و پیو بود که تسلیمکننده وی بود، آن موضع را امیدانست، چونکه عیسی در آنجا با شاگردان خود بارها با سخن مینمود.
- ۳ پس پیو الشکریان و خادمان از نزدوسای کهنه و فریسان برداشته، با چراغها و مشعلها و اسلحه با آنها آمد.
- ۴ آنگاه عیسی با اینکه آگاه بود از آنچه میبایست بر او واقع شود، بیرون آمده، به ایشان گفت: «هرای طلبید؟»
- به او جواب دادند: «بسی ناصری را!» عیسی بدیشان گفت: «ن هستم» او پیو بود که تسلیمکننده او بود نیز با ایشان ایستاد بود.
- ۶ پس چون بدیشان گفت: «ن هستم،» برگشته، بر زمین افتادند.
- ۷ او باز از ایشان سوال کرد: «هرای طلبید؟» گفتند: «بسی ناصری را!»
- عیسی جواب داد: «ه شما گفتن من هستم. پس اگر مرا میخواهید، اینها را بگذارید بروند.»
- تا آن سخنی که گفته بود تمام گردد که «ز آنانی که به من داده‌ای یکی را نگذردهام.»
- آنگاه شمعون پطرس شمشیری که داشت کشیده، به غلام رئیس کهنه که ملوک نام داشت زده، گوش راستش را برید.
- ۱۱ عیسی به پطرس گفت: «شمیر خود را اغلاف کن. آیا جامی را که پدری به من داده است نوشم؟»
- مجا که در حضور حنا
- آنگاه سر بازان و سربازان و خادمان پیو، عیسی را گرفته، او را بستند.
- ۱۲ و اول او را زدن حنا، پدرزن قیفا که در همان سال رئیس کهنه بود، آوردند.
- ۱۴ و قیفا همان بود که به پیو اشاره کرده بود که «هتر است یک شخص در راه قوم میرد.»
- اما شمعون پطرس و شاگردی دیگر از عقب عیسی روانه شدند، و چون آن شاگرد نزد رئیس کهنه معروف بود، با عیسی داخل خانه رئیس کهنه شد.

۱۶ اما پطرس بیرون در ایستاده بود. پس آن شاگرد دیگر که آشنای رئیس کهنه بود، بیرون آمده، با دربان گفتگو کرد و پطرس را به اندرون برد.

۱۷ آنگاه آن کنیزی که در بان بود، به پطرس گفت: «یا تو نیز شاگردان این شخص نیستی؟» گفت: «بستم.»

و غلامان و خدام آتش افروخته، ایستاده بودند و خود را گرم میکردند چونکه هوا سرد بود، و پطرس نیز با ایشان خود را گرم میکرد.

پس رئیس کهنه از عیسی درباره شاگردان و تعلیم او پرسید.

۲۰ عیسی به او جواب داد که: «نه جهان آشکارا سخن نگفتم. من هر وقت در کنیسه و در هیکل، جایی که همه یهودیان پیوسته جمع میشدند، تعلیم میدادم و در خفا چیزی نگفتم.»

۲۱ چرا من سوال میکنی؟ از کسانی که شنید هاند پیرس که چه چیز بدیشان گفتم. اینک ایشان میدانند آنچه من گفتم.»

و چون این را گفت، یکی از خادمان که در آنجا ایستاده بود، طپانچه بر عیسی زده، گفت: «یا به رئیس کهنه چنین جواب میدهی؟»

عیسی بدو جواب داد: «گر بد گفتم، به بدی شهادت ده، و اگر خوب، برای چه مرا میزنی؟»

پس حنا و اوبسته، به نزد قیافار رئیس کهنه فرستاد.

انکار پطرس

(تی:، مرقس:، لوقا:)

و شمعون پطرس ایستاده، خود را گرم میکرد. بعضی بدو گفتند: «یا تو نیز شاگردان او نیستی؟» او انکار کرده، گفت: «بستم!»

پس یکی از غلامان رئیس کهنه که از خویشان آن کس بود که پطرس گوشش را بریده بود، گفت: «گر من تور ابا و دریاغ ندیدم؟»

پطرس باز انکار کرد که در حال خروس بانگ زد.

حما که در حضور پیلاطوس

(تی:، مرقس:، لوقا:)

بعد عیسی را از نزد قیافه دیوانخانه آورده و صبح بود و ایشان داخل دیوانخانه نشدند مباد نجس بشوند بلکه تا فصح را بخورند.

۲۹ پس پیلاطس به نزد ایشان بیرون آمده، گفت: «دعوی بر این شخص دارید؟»

در جواب او گفتند: «گراوید کار نمی بود، به تو تسلیم نمی کردیم.»

پیلاطس بدیشان گفت: «ما اورا بگیرید و موافق شریعت خود را و حکم نمائید.» یهودیان به وی گفتند: «رما جایز نیست که کسی را بکشیم.»

تا قول عیسی تمام گردد که گفته بود، اشاره به آن قسم موت که باید ببرد.

پس پیلاطس باز داخل دیوانخانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت: «یا تو یاد شاه بود هستی؟»

عیسی به او جواب داد: «یا تو این را از خود میگوئی یا دیگران در باره من به تو گفتند؟»

پیلاطس جواب داد: «گر من نبود هستم؟ امت تو و روسای کهنه تو را به من تسلیم کردند. چه کرده ای؟»

عیسی جواب داد که: «ادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان میبود، خدام من جنگ میکردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن

اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.»

پیلاطس به او گفت: «گرتو پادشاه هستی؟» عیسی جواب داد: «و میگوئی که من پادشاه هستم. از این جهت من متولد شدم و بجهت این در جهان

آمدم تا به راستی شهادت دهم، و هر که از راستی است سخن مرا میشنود.»

پیلاطس به او گفت: «استی چیست؟» «و چون این را بگفت، باز به نزد یهودیان بیرون شده، به ایشان گفت: «ن در این شخص هیچ عیبی نیافتم.

صدور حکم مصلوب شدن

(تی:، مرقس:، لوقا:)

و قانون شما این است که در عید فصح بجهت شما یک نفر آزاد کنم. پس آیا میخواهید بجهت شما پادشاه یهود آزاد کنم؟»

باز همه فریاد بر آورده، گفتند: «ورانی بلکه بر ابارا،» و بر اباد زد بود.

پس پیلاطس عیسی را گرفته، تازیانه زد.

۲ و لشکر یان تاجی از خار بافته بر سرش گذارند و جامه ارغوانی بدو پوشانیدند

و می گفتند: «لامای پادشاه بود!» و طپانچه بدو می زدند.

۴ باز پیلاطس بیرون آمده، به ایشان گفت: «بیک اورا نزد شما بیرون آوردم تا بداند که در او هیچ عیبی نیافتم.»

آنگاه عیسی با تاجی از خار و لباس ارغوانی بیرون آمد. پیلاطس بدیشان گفت: «بیک آن انسان.»

و چون روسای کهنه و خدام او را دیدند، فریاد بر آورده، گفتند: «لیبش کن! لیبش کن! پیلاطس بدیشان گفت: «ما او را گرفته، مصلوبش سازید

زیرا که من در او عیبی نیافتم.»

یهودیان بدو جواب دادند که: «اشریعتی داریم موافق شریعت ما و واجب است که بمیرد ز بر او خود را پس خدا ساخته است.»

پس چون پیلاطس این را شنید، خوف بر او زاده مستولی گشت.

۹ باز داخل دیوانخانه شده، به عیسی گفت: «واز کجایی؟» «اما عیسی بدو هیچ جواب نداد.

۱۰ پیلاطس بدو گفت: «یا به من سخن نمی گویی؟ نمی دانی که قدرت دارم تو را صلیب کنم و قدرت دارم آزادت نمایم؟»

عیسی جواب داد: «بسی قدرت بر من نمی داشتی، اگر از بالا به تو داده نمی شد. و از این جهت آن کس که مرابه تو تسلیم کرد، گناه بزرگتر دارد.»
 و از آن وقت پیلطس خواست او را آزاد نماید، لیکن یهودیان فریاد برآوردند، می گفتند که «گراین شخص را رها کنی، دوست قیصر نیستی. هر که خود را پادشاه سازد، برخلاف قیصر سخن گوید.»
 پس چون پیلطس این را شنید، عیسی را بیرون آورد، بر مسند حکومت، در موضعی که به بلاط و به عبرانی جیبا گفته میشد، نشست.
 ۱۴ وقت تهیه فصیح و قریب به ساعت ششم بود. پس یهودیان گفت: «یک پادشاه شما.»
 ایشان فریاد زدند: «و برابر دار، برابر دار، اصلحیص کن!» پیلطس به ایشان گفت: «پادشاه شمار مصلوب کنم؟» «روسای کهنه جواب دادند که» «یراز قیصر پادشاهی نداریم.»

درواه جلجتا

(تی:، مرقس:، لوقا:)

آنگاه او را بدیشان تسلیم کرد تا مصلوب شود. پس عیسی را گرفته بردند

و صلیب خود را برداشته، بیرون رفت به موضعی که به جمجمه مسمی بود و به عبرانی آن را جلجتا می گفتند.

مصلوب شدن عیسی

(تی:، مرقس:، لوقا:)

او را در آنجا صلیب نمودند و نفر دیگر از این طرف و آن طرف و عیسی را در میان.

۱۹ و پیلطس تقصیرنامه‌های نوشته، بر صلیب گذارد؛ و نوشته این بود: «پس ناصر ی پادشاه بود.»

و این تقصیرنامه را اسپاری از یهود خواندند، زیرا آن مکانی که عیسی را صلیب کردند، نزدیک شهر بود و آن زبان عبرانی و یونانی و لاتینی نوشته بودند.

۲۱ پس روسای کهنه یهود به پیلطس گفتند: «نویس پادشاه یهود، بلکه که او گفت من پادشاه یهود.»

پیلطس جواب داد: «نچه نوشتم، نوشتم.»

پس لشکریان چون عیسی را صلیب کردند، جامه های او را برداشته، چهار قسمت کردند، هر سه‌پاهی را یک قسمت، و پیراهن را نیز، اما پیراهن در زندانست، بلکه تمام از بالا بافته شده بود.

۲۴ پس به یکدیگر گفتند: «بزن را پاره نکنیم، بلکه قرعه بر آن بیندازیم تا آن که شود.» تا تمام گرد کتاب که میگوید: «در میان خود جامه های مرا تقسیم کردند و بر لباس من قرعه افکندند.» پس لشکریان چنین کردند.

۲۵ و پای صلیب عیسی، مادر او و خواهر مادرش مریم زن، کلویا و مریم مجدلیه ایستاده بودند.

۲۶ چون عیسی مادر خود را با آن شاگردی که دوست میداشت ایستاده دید، به مادر خود گفت: «ی زن، اینک پسر تو.»

و به آن شاگرد گفت: «اینک مادر تو.» و در همان ساعت آن شاگرد او را به خانه خود برد.

جان سپردن عیسی

(تی:، مرقس:، لوقا:)

و بعد چون عیسی دید که همه چیز به انجام رسیده است تا کتاب تمام شود، گفت: «شهام.»

و در آنجا ظریفی را ز سر که گذارده بود. پس اسفنجی را از سر که پر ساخته، و پرزوفا گذارده، نزدیک دهان او بردند.

۳۰ چون عیسی سر که را گرفت، گفت: «مام شد.» و سر خود را پایین آورده، جان بداد.

پس یهودیان تا بدنها در روز سبت بر صلیب نماند، چون که روز تهیه بود و آن سبت، روز بزرگ بود، از پیلطس درخواست کردند که ساق پایهای ایشان را بشکنند و پایین بیاورند.

۳۲ آنگاه لشکریان آمدند و ساقهای آن اول و دیگری را که با او صلیب شده بودند، شکستند.

۳۳ اما چون نزد عیسی آمدند و دیدند که پیش از آن مرده است، ساقهای او را نشکستند.

۳۴ لکن یکی از لشکریان به پهلو او نیزهای زد که در آن ساعت خون و آب بیرون آمد.

۳۵ و آن کسی که دید شهادت داد و شهادت او راست است و او می داند که راست میگوید تا شمانیز ایمان آورید.

۳۶ زیرا که این واقع شد تا کتاب تمام شود که میگوید: «ستخوانی از او شکسته نخواهد شد.»

و باز کتاب دیگر میگوید: «ن کسی را که نیزه زدند خواهند نگرست.»

تدفین عیسی

(تی:، مرقس:، لوقا:)

و بعد از این، یوسف که از اهل رامة و شاگرد عیسی بود، لیکن مخفی به سبب ترس یهود، از پیلطس خواهش کرد که جسد عیسی را برآورد. پیلطس اذن داد. پس آمده، بدن عیسی را برداشت.

۳۹ و نیکو قدیوس نیز که اول در شب نزد عیسی آمده بود، مر مخلوط با عود قریب به صدر طلب با خود آورد.

۴۰ آنگاه بدن عیسی را برداشته، در کفن با حنوط به رسم تکفین یهود پیچیدند.

۴۱ و در موضعی که مصلوب شد باغی بود و در باغ، قبر تازه‌ای که هر گز هیچکس در آن دفن نشده بود.

۴۲ پس به سبب تهیه یهود، عیسی را در آنجا گذاردند، چونکه آن قبر نزدیک بود.

قیام عیسی مسیح

(تی:، مرقس:، لوقا:)

بامدادان در اول هفته، وقتی که هنوز تاریک بود، مریم مجدلیه بهسر قبر آمد و دید که سنگ از قبر برداشته شده است.

۲ پس دوان دوان نزد شمعون پطرس و آن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست می‌داشت آمده، به ایشان گفت: «داوند را از قبر بردهند و نمی‌دانیم او را ججا گذارده‌اند.»

آنگاه پطرس و آن شاگرد دیگر بیرون شده، به‌جانب قبر رفتند.

۴ و هر دو باهم می‌دیدند، اما آن شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاده، اول به قبر رسید،

و خم شده، کفن را گذاشته دید، لیکن داخل نشد.

۶ بعد شمعون پطرس نیز از عقب آمد و داخل قبر گشته، کفن را گذاشته دید،

و دستمالی را که بر سر او بود، نه با کفن نهاده، بلکه در جای علیحد می‌پسید.

۸ پس آن شاگرد دیگر که اول بهسر قبر آمده بود نیز داخل شده، دید و ایمان آورد.

۹ زیرا هنوز کتاب را نفهمیده بودند که باید او را از مردگان برخیزد.

۱۰ پس آن دو شاگرد به مکان خود برگشتند.

عیسی به مریم مجدلیه ظاهر میشود

(رقس):

اما مریم بیرون قبر، گریان ایستاده بود و چون می‌گریست به سوی قبر خم شده،

دو فرشته را که لباس سفید در برداشته، یکی به طرف سر و دیگری به‌جانب قدم، در جایی که بدن عیسی گذارده بود، نشسته دید.

۱۳ ایشان بدو گفتند: «ی‌زن برای چه گریانی؟» بدیشان گفت: «داوند ما بردهند و نمی‌دانیم او را ججا گذارده‌اند.»

چون این را گفت، به عقب ملتفت شده، عیسی را ایستاده دید لیکن نشناخت که عیسی است.

۱۵ عیسی بدو گفت: «ی‌زن برای چه گریانی؟ که را می‌طلبی؟» چون او گمان کرد که باغبان است، بدو گفت: «ی‌آقا گوی او را برداشته‌ای، به من بگو

او را ججا گذارده‌ای تا من او را بردارم.»

عیسی بدو گفت: «ی‌مریم! او برگشته، گفت: «(ی‌بنی) عنیای معلم.»

عیسی بدو گفت: «المس مکن زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته‌ام. ولیکن نزد برادران من رفته، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای

خود و خدای شما بیروم.»

مریم مجدلیه آمده، شاگردان را خبر داد که «داوند را دیدم و به من چنین گفت.»

ظاهر شدن بر شاگردان

(وقا):

و در شام همان روز که یکشنبه بود، هنگامی که در راه بسته بود، جایی که شاگردان به سبب ترس می‌بود جمع بودند، ناگاه عیسی آمده، در میان ایستاد و بدیشان

گفت: «لامر شما باد!»

و چون این را گفت، دستها و پهلوی خود را به ایشان نشان داد و شاگردان چون خداوند را دیدند، شاد گشتند.

۲۱ باز عیسی به ایشان گفت: «لامر شما باد. چنانکه پدر مرا فرستاد، من نیز شما را میفرستم.»

و چون این را گفت، دمید و به ایشان گفت: «و حال قدس را بیابید.

۲۳ گاه‌آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد و آنان را که بستید، بسته شد.»

عیسی بر شاگردان منجمله بر تو مظاهر شده

(رقس):

اما تو ما که یکی از آن دوازده بودی و او را توام می‌گفتند، وقتی که عیسی آمد با ایشان نبود.

۲۵ پس شاگردان دیگر بدو گفتند: «داوند را دیدهایم.» بدیشان گفت: «در دو دستش جای می‌خهارانیم و انگشت خود را در جای می‌خهارانگذارم و

دست خود را بر پهلوش نهم، ایمان نخواهم آورد.»

و بعد از هشت روز باز شاگردان با توام در خانه‌های جمع بودند و در راه بسته بود که ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاده، گفت: «لامر شما باد.»

پس به تو ما گفت: «نگفت خود را به اینجا بیاور و رودستهای مرا ببین و دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار و بیایمان مباش بلکه ایمان دار.»

تو مادر جواب وی گفت: «ی‌خداوند من وای خدای من.»

عیسی گفت: «ی‌تو ما، بعد از دیدم ایمان آوردی؟ خوشبخت‌آنانی که ندیده ایمان آوردند.»

و عیسی معجزات دیگر بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشده.

۳۱ لیکن این قدر نوشته شد تا ایمان آوردید که عیسی، مسیح و پسر خدا است و تا ایمان آوردید به اسم او حیات یابید.

عیسی بر شاگردان به هنگام ماهی‌گیری ظاهر میشود

بعد از آن عیسی باز خود را در کازه در بای طبری، به شاگردان ظاهر ساخت و بر این‌طور نمودار گشت:

شمعون پطرس و توای معروف به توام و تئتا نیل که از قانای جلیل بود و پسر زبدی و دو نفر دیگر از شاگردان او جمع بودند.

۳ شمعون پطرس به ایشان گفت: «ی‌روم تا صید ماهی کنم.» «او گفتند: «انیز با تو می‌آیم.» پس بیرون آمده، به کشتی سوار شدند و در آن شب چیزی نگرفتند.

و چون صبح شد، عیسی بر ساحل ایستاده بود لیکن شاگردان ندانستند که عیسی است.

- ۵ عیسی بدیشان گفت: «ی بجهان ز دشما خورا کی هست؟» به او جواب دادند که «ی»،
 بدیشان گفت: «ام رابه طرف راست کشتی بیندازید که خواهد یافت»، پس انداختند و از کثرت ماهی توانستند آن را بکشند.
- ۶ پس آن شاگردی که عیسی او را محبت مینمود به پطرس گفت: «داونداست»، چون شمعون پطرس شنید که خداوند است، جامه خود را به خویشتن
 پیچید چونکه برهنه بود و خود را در دریا انداخت.
- ۸ اما شاگردان دیگر در زورق آمدند زیرا از خشکی دور نبودند، مگر قریب به دو ایست ذراع و دام ماهی را میکشیدند.
 پس چون به خشکی آمدند، آتشی افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان دیدند.
- ۱۰ عیسی بدیشان گفت: «ز ماهیای که الان گرفتهاید، بیاورید.»
 پس شمعون پطرس رفت و دام را بر زمین کشید، پراز صد و پنجاه و سه ماهی بزرگ و با وجودی که اینقدر بود، دام پاره نشد.
- ۱۲ عیسی بدیشان گفت: «بایید بخورید»، ولی احدی از شاگردان جرات نکرد که از او بپرسد «و کیستی» زیرا میدانستند که خداوند است.
- ۱۳ انگاه عیسی آمد و نان را گرفته، بدیشان داد و همچنین ماهی را.
- ۱۴ و این مرتبه سوم بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان، خود را به شاگردان ظاهر کرد.
 گفتگوی عیسی با پطرس
- و بعد از غذا خوردن، عیسی به شمعون پطرس گفت: «ی شمعون، پس یونا، آیا مرا بیشتر از اینا محبت مینمایی؟» بدو گفت: «لی خداوند، تو میدانی که تو
 رادوست میدارم»، بدو گفت: «ره های مرا خورا ک بد»،
 باز در ثانی به او گفت: «ی شمعون، پس یونا، آیا مرا محبت مینمایی؟» به او گفت: «لی خداوند، تومی دانی که تو رادوست میدارم»، بدو گفت: «و سفندان
 مرا شبانی کن.»
 مرتبه سوم بدو گفت: «ی شمعون، پس یونا، مرادوست میداری؟» پطرس محزون گشت، زیرا مرتبه سوم بدو گفت «رادوست میداری؟» پس به او گفت:
 «داوندا، تو بر همه چیز واقف هستی. تومی دانی که تو رادوست میدارم»، عیسی بدو گفت: «و سفندان مرا خورا ک ده.»
- ۱۸ آمین آمین به تو میگویم وقتی که جوان بودی، کمر خود را می بستی و هر جا میخواستی میرفتی و لکن زمانی که پیر شوی دستهای خود را دراز خواهی کرد
 و دیگران تو را بسته به چایی که نمی خواهی تو را خواهند برد،»
 و بدین سخن اشاره کرد که به چه قسم موت خدا را جلال خواهد داد و چون این را گفت، به او فرمود: «ز عقب من بیا.»
- پطرس ملتفت شده، آن شاگردی که عیسی او را محبت مینمود دید که از عقب می آید، و همان بود که بر سینه وی، وقت عشا تکیه میزد و گفت: «داوندا کیست
 آن که تو را تسلیم میکند.»
 پس چون پطرس او را دید، به عیسی گفت: «ی خداوند او چه شود؟»
 عیسی بدو گفت: «گر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟ تو از عقب من بیا.»
 پس این سخن در میان برادران شهرت یافت که آن شاگرد نخواهد مرد. لیکن عیسی بدو نگفت که نمی میرد، بلکه «گر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را
 چه.»
 و این شاگردی است که به این چیزها شهادت داد و اینها را نوشت و میدانیم که شهادت او راست است.
- ۲۵ و دیگر کارهای بسیار عیسی به جا آورد که اگر فرد در نوشته شود گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته هارا داشته باشد.

کتاب اعمال رسولان

صعود مسیح به آسمان

صحیفه اول را نشان نمود، ای یوفلس، در باره همه اموری که عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادن آنها شروع کرد.

۲ تا آن روزی که رسولان برگزیده خود را به روح القدس حکم کرده، بالا برده شد.

۳ که بدیشان نیز بعد از زحمت کشیدن خود، خویشان را زنده ظاهر کرده بدلیلهای بسیار که در مدت چهل روز ایشان ظاهر میشد و در باره امور ملکوت خدا سخن میگفت.

۴ و چون با ایشان جمع شد، ایشان را قدغن فرمود که «زاور شلم جدا میشوید، بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده دارید.

۵ زیرا که یحیی به آب تعمید میداد، لیکن شما بعد از اندک ایامی، به روح القدس تعمید خواهید یافت.»

پس آنانی که جمع بودند، از او سوال نموده، گفتند: «داوند آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز قرار خواهی داشت؟»

بدیشان گفت: «شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانید.

۸ لیکن چون روح القدس بر شما میآید، قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان.»

و چون این را گفت، وقتی که ایشان همی نگر ایستاد، بالا برده شد و ابری او را از چشمان ایشان در ربود.

۱۰ و چون به سوی آسمان چشم دوخته میبودند، هنگامی که او میرفت، ناگاه دو مرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده،

گفتند: «ی مردان جلیلی چرا ایستاده، به سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید.»

آنگاه به اورشلم مراجعت کردند، از کوه مسمی به زیتون که نزدیک به اورشلم به مسافت سفر یک روز است.

۱۳ و چون داخل شدند، به بالا خانهای برآمدند که در آنجا بطرس و یوحنا و یعقوب و اندریاس و فیلیس و توما و برتولما و متی و یعقوب بن حلفی و شمعون غیور و یهوای برادر یعقوب مقیم بودند.

۱۴ و جمیع اینها با زنان و مریم مادر عیسی و برادران او به یکدل در عبادت و دعا مواظب میبودند.

انتخاب متیاس

و در آن ایام، بطرس در میان برادران که عدد داسامی ایشان جمله قریب به صد و بیست بود برخاسته، گفت:

«ی برادران، میبایست آن نوشته تمام شود که روح القدس از زبان داود پیش گفت در باره یهوای که را همنما شد برای آنانی که عیسی را گرفتند.

۱۷ که او با محسوب شده، نصیبی در این خدمت یافت.

۱۸ پس او از اجرت ظلم خود، زمین خرید، به روی در افتاده، از میان باره شد و تمامی امعایش ریخته گشت.

۱۹ و بر تمام سکنه اورشلم معلوم گردید چنانکه آن زمین در لغت ایشان به حقل دما، یعنی زمین خون نامیده شد.

۲۰ ز برادر کتاب زبور مکتوب است که خانه او خراب بشود و هیچکس در آن مسکن نگردد و نظارتش را دیگری ضبط نماید.

۲۱ الحال میباید از آن مردمانی که همراهان ما بودند، در تمام آن مدتی که عیسی خداوند با ما آمد و رفت میکرد،

از زمان تعمید یحیی، تا روزی که از نزد ما بالا برده شد، یکی از ایشان با ما شاهد برخاستن او بشود.»

آنگاه دو نفر یعنی یوسف مسمی به برسیا که به یوستس ملقب بود و متیاس را بر پا داشتند،

و دعا کرده، گفتند: «وای خداوند که عارف قلوب همه هستی، بنا که امیک از این دو را برگزیدهای

تا قسمت این خدمت و رسالت را بیا بد که یهوای از آن باز افتاده، به مکان خود پیوست.»

پس قرعه به نام ایشان افکندند و قرعه به نام متیاس برآمد و او بیا زده رسول محسوب گشت.

روز بنطیکاست

و چون روز بنطیکاست رسید، به یک دل در یکجا بودند.

۲ که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشستند بود نلیر ساخت.

۳ و زبانه های منقسم شده، مثل زبانه های آتش بدیشان ظاهر گشته، بر هر یکی از ایشان قرار گرفت.

۴ و همه از روح القدس برگشته، به زبانه های مختلف، به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید، به سخن گفتن شروع کردند.

و مردم یهودین دارا هر طایفه زیر فلک در اورشلم منزل میداشتند.

۶ پس چون این صدا بلند شد گروهی فراهم شده در حیرت افتادند زیرا هر کس لغت خود را از ایشان شنید.

۷ و همه مبهور و متعجب شده به یکدیگر میگفتند: «گرمه اینها که حرف میزنند جلیلی نیستند؟»

پس چون است که هر یکی از مالغت خود را که در آن تولد یافته ایم میشنوم؟

پارتیان و مادان و عیلامیان و ساکنان جزیره یهودیه و کپدکیا و بنطس و آسیا

و فریجیه و پمفلیه و مصر و نواحی لیبیا که متصل به قیروان است و غیره باز و هم یعنی یهودیان و جدیدان

واهل کریت و عرب اینها را میشنوم که به زبانه های ما ذکر کبر یانی خدا میکنند.»

پس همه در حیرت و شک افتاده، به یکدیگر گفتند: «ین به کجا خواهد انجامید؟»

اما بعضی استبراکان گفتند که «زخمر تازه مست شده‌اند!»

پس پطرس با آن‌ها می‌جواب داد و فرمود: «ای مردان! بی‌خبرانه و بی‌فکرانه، این را بدانید و سخنان مرا فراگیرید.

۱۵ زیرا که اینها مست نیستند چنانکه شما گمان می‌برید، زیرا که ساعت سوم از روز است.

۱۶ بلکه این همان است که یوئیل نبی گفت

که خدا می‌گوید در ایام آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شمانیوت کنند و جوانان شمار و یاها و پیران شما خواها خواهند دید؛

و بر غلامان و کنیزان خود در آن ایام از روح خود خواهم ریخت و ایشان نبوت خواهند نمود.

۱۹ و از بنا لادرافلاک، عجایب و ازینین در زمین، آیات را از خون و آتش و بخار و دود به ظهور آورم.

۲۰ خورشید به ظلمت و ماه به خون مبدل گردد قبل از وقوع روز عظیم مشهور خداوند.

۲۱ و چنین خواهد بود که هر که نام خداوند را بخواند، نجات یابد.»

۲۲ «ای مردان اسرائیلی بن سخنان را بشنویید. عیسی ناصری مردی که نزد شما از جانب خدا مبرهن گشت به قوت و عجایب و آیاتی که خدا در میان شما از او صادر گردانید، چنانکه خود می‌دانید،

این شخص چون بر حسب اراده مستحکم و پیشدانی خدا تسلیم شد، شما به دست گاهکاران بر صلیب کشیده، کشتید،

که خدا در دهای موت را گسسته، و او را بر خیزانید زیرا محال بود که موت او را در بند نگاه دارد،

زیرا که داد و در باره وی می‌گوید: خداوند را همواره پیش روی خود دیدم که به دست راست من است تا جنبش نخورم؛

از این سبب دلم شاد گردید و در با تم به وجد آمد بلکه جسم من نیز در امید ساکن خواهد بود؛

زیرا که نفس من در عالم اموات نخواهی گذاشت و اجازت نخواهی داد که قدوس تو فساد را ببیند.

۲۸ طریقه‌های حیات را به من آموختی و مرا از روی خود به خرمی سیر گردانیدی.»

۲۹ «ای برداران، می‌توانم در باره داد و پطرس را بخبر شما بجا بیاختن گویم که او وفات نموده، دفن شد و مقبره او تا امروز در میان ماست.

۳۰ پس چون نبی بود دانست که خدا برای او قسم خورد که از ذریت صلب او بحسب جسد، مسیح را برانگیزاند تا بر تخت او بنشیند،

در باره قیامت مسیح پیش دیده، گفت که نفس او در عالم اموات گذاشته نشود و جسد او فساد را نبیند.

۳۲ همان عیسی را خدا بر خیزانید و همه ما شاهد بر آن هستیم.

۳۳ پس چون به دست راست خدا بالا برده شد، و روح القدس موعود را از پدر یافته، این را که شما حال می‌بینید و می‌شنوید ریخته است.

۳۴ زیرا که داد و به آسمان صعود نکرد لیکن خود می‌گوید خداوند به خداوند من گفت بر دست راست من بنشین

تا دشمنان را پای انداز تو سازم.»

۳۶ پس جمیع خاندان اسرائیل یقین بداندند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید خداوند و مسیح ساخته است.»

چون شنیدند دل‌ریش گشته، به پطرس و سایر رسولان گفتند: «ای برادران چه کنیم؟»

پطرس بدیشان گفت: «و به کنبد و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح بجهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت.

۳۹ زیرا که این وعده است برای شما و فرزندان شما و همه آنان که در روز یعنی هر که خداوند خدای ما را بخواند.»

و به سخنان بسیار دیگر، بدیشان شهادت داد و مو عظه نموده، گفت که «و در این فرقه بجز و رست سازید.»

پس ایشان کلام او را پذیرفته، تعمید گرفتند و در همان روز نخستین سه هزار نفر بدیشان پیوستند

و در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت می‌نمودند.

۴۳ و همه خلق ترسیدند و معجزات و علامات بسیار از دست رسولان صادر میگشت.

و همه ایمانداران با هم می‌زیستند و در همه چیز شریک می‌بودند

و املاک و اموال خود را فروخته، آنها را به هر کس به قدر احتیاجش تقسیم میکردند.

۴۶ و هر روز در هیکل به یکدل پیوسته می‌بودند و در خانه‌ها نان را پاره میکردند و خوراک را به خوشی و ساده‌دلی می‌خوردند.

۴۷ و خدا را حمد میگفتند و نزد تمامی خلق عزیز میگردد و خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می‌افزود.

شقای لنگ مادر زاد

و در ساعت نهم، وقت نماز، پطرس و یوحنا با هم به هیکل می‌رفتند.

۲ ناگاه مردی را که لنگ مادر زاد بود می‌دیدند که او را هر روزه بر آن در هیکل که جمیل نام دارد می‌گذاشتند تا از روندگان به هیکل صدقه بخواهد.

۳ آن شخص چون پطرس و یوحنا را دید که می‌خواهند به هیکل داخل شوند، صدقه خواست.

۴ اما پطرس با یوحنا روی نیک نگر بسته، گفت: «ه ما بنگر.»

پس بر ایشان نظر افکنده، منتظر بود که از ایشان چیزی بگوید.

۶ آنگاه پطرس گفت: «و اطلا و نقره نیست، اما آنچه دارم به تو میدهم. به نام عیسی مسیح ناصری بر خیز و بخرام!»

و دست راستش را گرفته او را بر خیزانید که در ساعت پایها و ساقهای او قوت گرفت

و برجسته بایستاد و خرامید و بایشان خرامان و جست و خیزگان و خدار احمد گویان داخل هیکل شد. و جمیع قوم او را خرامان و خدار انسبیخ خوانان دیدند.

۱۰ و چون اورا شناختند که همان است که به درجی هیکل بجهت صدقه مینشست، بهسبب این امر که بر او واقع شد، متعجب و متحیر گردیدند.

۱۱ و چون آن ننگ شفا یافته به پطرس و یوحنا متمسک بود، تمامی قوم در روائی که به سلیمان معنی معنی است، حیرت زده بشتاب گردایشان جمع شدند. آنگاه پطرس ملتفت شده، بدان جماعت خطاب کرد که «ای مردان اسرائیلی، چرا از این کار تعجب دارید و چرا بر ما چشم دوخته‌اید که گویا به قوت و تقوای خود این شخص را خرامان ساختیم؟

خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، خدای اجداد ما، بنده خود عیسی را جلال داد که شما تسلیم نموده، او را در حضور پیلاتس انکار کردید، هنگامی که او حکم به رها نیدنش داد.

۱۴ اما همان قدوس و عادل را منکر شده، خواستید که مردی خون ریز به شما بخشیده شود.

۱۵ و رئیس حیات را کشتید که خدا او را از مردگان بر خیزانید و ما شاهد بر او هستیم.

۱۶ و بهسبب ایمان به اسم او، اسم او این شخص را که میبینید و میشناسید قوت بخشیده است. بی آن ایمانی که به وسیله اوست این کس را پیش روی همه شما این صحت کامل داده است.

«الحالای برادران، میدانم که شما و چنین حکام شما این را بهسبب ناشناسانی کردید.

ولیکن خدا آن اخباری را که به زبان جمیع انبیای خود، پیش گفته بود که مسیح باید زحمت بیند، همینطور به انجام رسانید.

۱۹ پس توبه و بازگشت کنید تا گناهان شما محو گردد و تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد.

۲۰ و عیسی مسیح را که از اول برای شما اعلام شده بود بفرستد،

که میباید آسمان او را بپذیرد تا زمان معاد همه چیز که خدا از بدو عالم به زبان جمیع انبیای مقدس خود، از آن اخبار نمود.

۲۲ زیرا موسی به اجداد گفت که خداوند خدای شما منی مثل من، از میان برادران شما برای شما خواهد ناخت. کلام او را در هر چه به شما تکلم کند بشنوید؛

و هر نفسی که آن نبی را شنود، از قوم منقطع گردد.

۲۴ و جمیع انبیان نیز از سموئیل و آتانی که بعد از او تکلم کردند از این ایام اخبار نمودند.

۲۵ شما هستید اولاد پیغمبران و آن عهدی که خدا با اجداد ما بست، وقتی که به ابراهیم گفت از ذریت تو جمیع قبایل زمین، برکت خواهند یافت برای شما و اولاد خدای بنده خود عیسی را بر خیزانیده، فرستاد تا شمارا برکت دهد به برگردانیدن هر یکی از شما از گناهانش.»

حما که پطرس و یوحنا

و چون ایشان با قوم سخن میگفتند، کهنه و سردار سپاه هیکل و صدوقیان بر سر ایشان تاختند،

چونکه مضطرب بودند از اینکه ایشان قوم را تعلیم میدادند و در عیسی به قیامت از مردگان اعلام مینمودند.

۳ پس دست بر ایشان انداخته، تا فردا محبوس نمودند زیرا که آن، وقت عصر بود.

۴ اما بسیاری از آتانی که کلام را شنیدند ایمان آوردند و عدد ایشان قریب به پنج هزار رسید.

بامدادان روسا و مشایخ و کاتبان ایشان در او ورشلم فراهم آمدند،

باحضای رئیس کهنه و قیافا و یوحنا و اسکندر و همه کسانی که از قبیله رئیس کهنه بودند.

۷ و ایشان را در میان گذاشتند و از ایشان پرسیدند که «ما به کدام قوت و چه نام این کار را کرده‌اید؟»

آنگاه پطرس از روحا مقدس پر شده، بدیشان گفت: «ای روسای قوم و مشایخ اسرائیل،

اگر امروز ما با زیرس میشوید در باره احسانی که بدین مرد ضعیف شده، یعنی به چه سبب و صحت یافته است،

جمیع شما و تمام قوم اسرائیل را معلوم باد که به نام عیسی مسیح ناصری که شما مصلوب کردید و خدا او را از مردگان بر خیزانید، در او این کس به حضور شما تندرست ایستاده است.

۱۱ این است آن سنگی که شما معماران آن را رد کردید و الحال سرزایه شده است.

۱۲ و در هیچکس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر ز آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم.»

پس چون دلبری پطرس و یوحنا را دیدند و دانستند که مردم بی علم و امی هستند، تعجب کردند و ایشان را شناختند که از همراهان عیسی بودند.

۱۴ و چون آن شخص را که شفا یافته بود با ایشان ایستاده دیدند، نتوانستند به ضد ایشان چیزی گویند.

۱۵ پس حکم کردند که ایشان از مجلس بیرون روند و بایکدی بگوشورت کرده، گفتند

که «این دو شخص چه کنیم؟ زیرا که بر جمیع سکنه اورشلم واضح شد که معجزه‌های آشکار از ایشان صادر گردید و نمی توانیم انکار کرد.

۱۷ لیکن تا بیشتر در میان قوم شیوع نیابد، ایشان را سخت تهدید کنیم که دیگر با هیچکس این اسم به زبان نیاورند.»

پس ایشان را خواسته قذغ کردند که هرگز نام عیسی را بر زبان نیاوردند و تعلیم ندهند.

۱۹ اما پطرس و یوحنا در جواب ایشان گفتند: «گرنه خدا صواب است که اطاعت شما را بر اطاعت خدا ترجیح دهیم حکم کنید.»

۲۰ زیرا که ما را امکان آن نیست که آنچه دیده و شنیده‌ایم، نگوییم.»

و چون ایشان را زیادتید می‌نموده بودند، آزاد ساختند چون نگه‌راهی نیافتند که ایشان را معذب سازند به سبب قوم زیرا همه به واسطه آن ماجرا خدا را تعجیب می نمودند،

زیرا آن شخص که معجزه شفا در او پدید گشت، بیشتر از چهل ساله بود.

و چون ره‌هایی یافتند، نزد رفقای خود رفتند و ایشان را از آنچه روسای کهنه و مشایخ بدیشان گفته بودند، مطلع ساختند.

۲۴ چون این را شنیدند، از خود را به یکدل به خدا بلند کرده، گفتند: «داوند، تو آن خدا هستی که آسمان و زمین و دریا و آنچه در آنهاست آفریدی، که بوسیله روح القدس به زبان پدر ما بنده خود دادی گفتی چرا امتها هنگامه میکنند و قومها به باطل می‌اندیشند، سلاطین زمین برخاستند و حکام با هم مشورت کردند، برخلاف خداوند و برخلاف مسیحش.»

۲۷ زیرا که فی الواقع بر بنده قدوس تو عیسی که او را مسح کردی، هیرودیس و پیطیوس پلاطس با متهاماتو قومهای اسرائیل با هم جمع شدند، تا آنچه را که دست و پای تو از قبل مقدر فرموده بود، بهجا آورند.

۲۹ والا آن ای خداوند، به تہدیدات ایشان نظر کن و غلامان خود را عطا فرماتا به دلیری تمام به کلام تو سخن گویند، به دراز کردن دست خود، بجهت شفا دادن و جاری کردن آیات و معجزات به نام بنده قدوس خود عیسی.»

و چون ایشان دعا کرد عطا کردند، مکانی که در آن جمع بودند به حرکت آمد و همه به روح القدس سر شده، کلام خدا را به دلیری میگفتند.

۳۲ و جمله مومنین را یکدل و یکجان بود، بجدی که هیچکس چیزی از اموال خود را از آن خود نمی دانست، بلکه همه چیز را مشترک میدانستند. تکم مومنین به یکدیگر

و رسولان به قوت عظیم به قیامت عیسی خداوند شهادت میدادند و فیضی عظیم بر همگی ایشان بود.

۳۴ زیرا هیچکس از آن گروه محتاج نبود زیرا هر که صاحب زمین یا خانه بود، آنها را فروختند و قیمت مبیعات را آورده، به قدمهای رسولان مینهادند و به هر یک بقدر احتیاجش تقسیم مینمودند.

۳۶ و یوسف که رسولان او را بر بابایی این الوعظ لقب دادند، مردی از سبط لوی و از طایفه قهرسی، زمینی را که داشت فروخته، قیمت آن را آورد و پیش قدمهای رسولان گذارد.

حنانیا و سفیره

اما شخصی حنانیا نام، باز و جهاش سفیره ملکی فروخته،

قدری از قیمت آن را به اطلاع زن خود نگاه داشت و قدری از آن را آورده، نزد قدمهای رسولان نهاد.

۳ آنگاه پطرس گفت: «ی حنانیا چرا شیطان دل تو را بر ساخته است تا روح القدس را فریب دهی و مقداری از قیمت زمین را نگاه داری؟ آیا چون داشتی از آن تو نبود و چون فروخته شد در اختیار تو نبود؟ چرا این را در دل خود نهادی؟ به انسان دروغ نگفتی بلکه به خدا.»

حنانیا چون این سخنان را شنید افتاده، جان بداد و خوئی شدید بر همه شنوندگان این چیزها مستولی گشت.

۶ آنگاه جوانان برخاسته، او را کفن کردند و بیرون برده، دفن نمودند.

و تخمین سه ساعت گذشت که زوجهایش از ماجرا مطلع نشده در آمد.

۸ پطرس بدو گفت: «را بگو که آیا از من را به همین قیمت فروختی؟» گفت: «لی، به همین.»

پطرس به وی گفت: «رای چه متفق شدی تا روح خدا و پدر امتحان کنی؟ اینک پایهای آنانی که شوهر تو را دفن کردند، بر آستانه است و تو را هم بیرون خواهند برد.»

در ساعت پیش قدمهای او افتاده، جان بداد و جوانان داخل شده، او را مرده یافتند. پس بیرون برده، به پهلویش شوهرش دفن کردند.

۱۱ و خوئی شدید تمامی کلیسا و همه آنانی را که این را شنیدند، فرو گرفت.

معجزات رسولان

و آیات و معجزات عظیمه از دستهای رسولان در میان قوم به ظهور میرسید و همه به یکدل در رواق سلیمان میبودند.

۱۳ اما احدی از دیگران جرات نمی کرد که بدیشان ملحق شود، لیکن خلق، ایشان را محترم میدانستند.

۱۴ و بیشتر آیمانداران به خداوند متحد میشدند، انبوهی از مردان و زنان،

بقسمی که مریضان را در کوچها بیرون آوردند و بر دسترها و تختها خوابانیدند تا وقتی که بطرس آید، اقلای سایه او بر بعضی از ایشان بیفتد.

۱۶ و گروهی از بندگان اطراف او شلیم، بیماریان و رنج دیدگان ارواح پلیده را آورده، جمع شدند و جمیع ایشان شفا یافتند.

جفا بر رسولان

امارتیس کهنه و همه رفقایش که از طایفه صدوقیان بودند، برخاسته، به غیرت برگشتند

و بر رسولان دست انداخته، ایشان را در زندان عام انداختند.

۱۹ شبانگاه فرشته خداوند درهای زندان را باز کرده و ایشان را بیرون آورده، گفت:

«روید و در هیكل ایستاده، تمام سخنهای این حیات را به مردم بگویند.

۲۱ چون این را شنیدند، وقت فجر به هیكل در آمده، تعلم دادند.

پس خادمان رفته، ایشان را در زندان نیافتند و برگشته، خبر داده،

گفتند که «ندان را به احتیاط تمام بسته یافتیم و با سببانان را بیرون درها ایستاده، لیکن چون باز کردیم، هیچکس را در آن نیافتیم.»

چون کاهن و سردار سپاه هییکل و روسای کهنه این سخنان را شنیدند، درباره ایشان در حیرت افتادند که «بن چه خواهد شد؟»
آنگاه کسی آمده ایشان را آگاهانید که اینک آن کسانی که محبوس نمودید، در هییکل ایستاده، مرد را تعظیم میندند.

۲۶ پس سردار سپاه با خدا مان رفته ایشان را آوردند، لیکن نه به زور زیرا که از قوم ترسیدند که مباد ایشان را سنگسار کنند.
و چون ایشان را به مجلس حاضر کرده، برپا داشتند، رئیس کهنه از ایشان پرسیده، گفت:

«گوشمارا بدغن بلیغ نفر مودیم که بدین اسم تعلیم مدهید؟ همانا او را شلم را به تعلیم خود پر ساختن باید و میخواستید خون این مرد را به گردن ما فرود آرید.»

پطرس و رسولان در جواب گفتند: «دارا میباید بیشتر از انسان اطاعت نمود.

۳۰ خدای پدران ما، آن عیسی را بر خیزانید که شمایه صلیب کشیده، کشتید.

۳۱ او را خدای دست راست خود بالا برده، سر و رو نجات دهنده ساخت تا اسرائیل را تو به و آمرزش نگاهان بدهد.

۳۲ و ما هستیم شاهدان او برین امور، چنانکه روح القدس نیز است که خدا او را به همه مطیعان او عطا فرموده است.»

چون شنیدند دلش گشته، مشورت کردند که ایشان را به قتل رسانند.

۳۴ اما شخصی فریسی، غمناک نام که مفتی و زود تمامی خلق محترم بود، در مجلس برخاسته، فرمود تا رسولان را ساعتی بیرون برند.

۳۵ پس ایشان را گفت: «ی مردان اسرائیلی، بر حذر باشید از آنچه میخواهید باین اخصاص بکنید.

۳۶ زیرا قبل ازین ایام، تودانامی برخاسته، خود را شخصی مینداشت و گروهی قریب به چهار صد نفر بدو پیوستند. او کشته شد و متابعتش نیز
پراکنده و نیست گردیدند.

۳۷ و بعد از او بودای جلیلی در ایام اسم توبیسی خروج کرد و جمعی را در عقب خود کشید. او نیز هلاک شد و همه تابعتان او پراکنده شدند.

۳۸ الان به شما میگویم ازین مردم دست بردارید و ایشان را واگذارید زیرا اگر این رای و عمل از انسان باشد، خود تبا خواهد شد.

۳۹ ولی اگر از خدا باشد، نمی توانید آن را بر طرف نمود مباد معلوم شود که با خدا منازعه میکنید.»

پس به سخن او رضادانند و رسولان را حاضر ساخته، تاز یانه زدند و قدغن نمودند که دیگر به نام عیسی حرف نزنند پس ایشان را مرخص کردند.

۴۱ و ایشان از حضور اهل شورا شاد خاطر رفتند از آنرو که شایسته آن شمرده شدند که بجهت اسم او رسوایی کشند

و هر روز در هییکل و خانههای تعلیم و مژده دادند که عیسی مسیح است دست نکشیدند.

انتخاب هفت نیک نام

و در آن ایام چون شاگردان زیاد شدند، هلینستیان از عبرانیان شکایت بردند که بیوه زنان ایشان در خدمت یومیه بیبیره میمانندند.

۲ پس آن دوازده، جماعت شاگردان را طلبیده، گفتند: «ایسته نیست که ما کلام خدا را ترک کرده، مانند همارا خدمت کنیم.

۳ لهذا ای برادران هفت نفر نیک نام و مر از روح القدس و حکمت را از میان خود انتخاب کنید تا ایشان را بر این مهم بکاریم.

۴ اما ما خود را به عبادت و خدمت کلام خواهیم سپرد.»

پس تمام جماعت بدین سخن رضادانند و استیقان مردی پر از ایمان و روح القدس و فیلیبس و پروخرس و نیکانور و تیمون و پریمیناس و نیکولا و وس جدید، از اهل
انطاکیه را انتخاب کرده،

ایشان را در حضور رسولان برپا داشتند و دعا کرده، دست برایشان گذاشتند.

۷ و کلام خدا ترقی نمود و عدد شاگردان در او شلم بغایت میافزود و گروهی عظیم از کهنه مطیع ایمان شدند.

دستگیری استیقان

اما استیقان پر از فیض و قوت شده، آیات و معجزات عظیمه در میان مردم از او ظاهر میشد.

۹ و تنی چند از کنیسه ای که مشهور است به کنیسه لیبر تینیان و قیروانیان و اسکندریان و از اهل قلیقیا و آسیار ساخته، با استیقان مباحثه میکردند،

و بآن حکمت و روحی که او سخن میگفت، یارای مکالمه نداشتند.

۱۱ پس چند نفر را بر این داشتند که بگویند: «بن شخص را شنیدیم که به موسی و خدا سخن کفر آمیزی گفت.»

پس قوم و مشایخ و کاتبان را شورانیده، بر سر وی تاختند و او را گرفتار کرده، به مجلس حاضر ساختند.

۱۳ و بشود کذب برپا داشته، گفتند که «بن شخص از گفتن سخن کفر آمیز بر این مکان مقدس و تورات دست بر نمی دارد.

۱۴ زیرا او شنیدیم که میگفت این عیسی ناصری این مکان را تبا سازد و روسومی را که موسی به ما سپرد، تغییر خواهد داد.»

و همه کسانی که در مجلس حاضر بودند، بر او چشم دوخته، صورت وی را مثل صورت فرشته دیدند.

دفاعیه استیقان

آنگاه رئیس کهنه گفت: «باین امور چنین است؟»

او گفت: «ی برادران و پدران، گوش دهید. خدای ذوالجلال بر پدر ما ابراهیم ظاهر شد و قتی که در جزیره بود قبل از توفیقش در حران.

۳ و بدو گفت: از وطن خود و خویشانت بیرون شده، به زمینی که تورا نشان دهم برو.»

۴ پس از دیار کلدانیا روانه شده، در حران درنگ نمود، و بعد از وفات پدرش، او را کوچ داد به سوی این زمین که شمالان در آن ساکن میباشد.

۵ او را در این زمین میراثی، حتی بقدر جای پای خود داد، لیکن وعده داد که آن را به وی و بعد از او به پسرش به ملکیت دهد، هنگامی که هنوز اولادی
نداشت.

- ۶ و خدا گفت که ذریعت تو در ملک بیگانه، غریب خواهند بود و مدت چهار صد سال ایشان را به بندگی کشیده، معذب خواهند داشت.
- ۷ و خدا گفت: من بر آن طایفه‌های که ایشان را ملوک سازند داوری خواهم نمود و بعد از آن بیرون آمده، در این مکان مرا عبادت خواهند نمود.
- ۸ و عهد ختنه را به وی داد که بنابرین چون اسحاق را آورد، در روز هشتم او را مختون ساخت و اسحاق را یعقوب و دوازده پسر یاخرا.
- «پسر یاخرا بن یوسف حسد پرده، او را به مصر فروختند. اما خدا با وی میبود
و او را از تمامی زحمت او رستگار نموده، در حضور رفوعون، پادشاه مصر توفیق و حکمت عطا فرمود تا او را بر مصر و تمام خاندان خود فرمان مافرا داد.
- ۱۱ پس قحطی و مصلحتی شدیدی بر همه ولایت مصر و کنعان رخ نمود، بجدی که اجداد ماقوتی نیافتند.
- ۱۲ اما چون یعقوب شنید که در مصر غله یافت میشود، با او اول اجداد ما را فرستاد.
- ۱۳ و در کثرت دوم یوسف خود را به برادران خود شناسانید و قبیله یوسف به نظر رفوعون رسیدند.
- پس یوسف فرستاده، پدر خود یعقوب و سایر عیالش را که هفتاد و پنج نفر بودند، طلبید.
- ۱۵ پس یعقوب به مصر فرود آمده، او و اجداد مافات یافتند.
- ۱۶ و ایشان را به شکم پرده، در مقبره‌های که ابراهیم از بنی حمو، پدر شکم به مبلغی خریده بود، دفن کردند.
- «چون هنگام وعده‌های که خدا با ابراهیم قسم خورده بود نزدیک شد، قوم در مصر نمور کرده، کثیر میگشتند.
- ۱۸ تا وقتی که پادشاه دیگر که یوسف را نمی شناخت برخاست.
- ۱۹ او با قوم ما حیل نموده، اجداد ما را ذلیل ساخت تا اولاد خود را بیرون انداختند تا زیست نکنند.
- ۲۰ در آن وقت موسی تولد یافت و بغایت جمیل بوده، مدت سه ماه در خانه پدر خود پرورش یافت.
- ۲۱ و چون او را بیرون افکندند، دختر رفوعون او را برداشته، برای خود به فرزند تربیت نمود.
- ۲۲ و موسی در تمامی حکمت اهل مصر تربیت یافته، در قول و فعل قوی گشت.
- ۲۳ چون چهل سال از عمر وی سپری گشت، به خاطرش رسید که از برادران خود، خاندان اسرائیل تفقد نماید.
- ۲۴ و چون یکی را مظلوم دید او را حمایت نمود و انتقام آن عاجز را کشیده، آن مصری را بکشت.
- ۲۵ پس گمان برد که بر درانش خواهند فهمید که خدا بهدست او ایشان را نجات خواهد داد. اما نه فهمیدند.
- ۲۶ و در فرود آن روز خود را به دونفر از ایشان که منازعه مینمودند، ظاهر کرد و خواست مابین ایشان مصالحه دهد. پس گفت: ای مردان، شما برادر میباشید. به یکدیگر چرا ظلم میکنید؟
- آنگاه آنکه بر همسایه خود تعدی مینمود، او را رد کرده، گفت: که تو را بر ما حاکم و داور ساخت؟
- آیا میخواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را در روز کشتی؟
- پس موسی از این سخن فرار کرده، در زمین مدیان غربت اختیار کرد و در آنجا دوسر آورد.
- و چون چهل سال گذشت، در بیابان کوه سینا، فرشته خداوند در شعله آتش از بوته به وی ظاهر شد.
- ۳۱ موسی چون این را دید از آن رویارو بجنب شد و چون نزدیک میآمد تا نظر کند، خطاب از خداوند به وی رسید که منم خدای پدرانت، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب. آنگاه موسی به لرزه در آمده، جسارت نکرد که نظر کند.
- ۳۳ خداوند به وی گفت: تعلیبن از بیابان بیرون کن زیرا جایی که در آن ایستاده‌ای، زمین مقدس است.
- ۳۴ همانا مشقت قوم خود را که در مصر نددیدم و نانه ایشان را شنیدم و برای رهاندن ایشان نزول فرمودم. الحال بیاتات را به مصر فرستم.»
- ۳۵ همان موسی را که رد کرده، گفتند: که تو را حاکم و داور ساخت؟ خدا حاکم و نجات دهنده مقرر فرموده، به دست فرشتهای که در بوته بروی ظاهر شد، فرستاد.
- ۳۶ او با معجزات و آیاتی که مدت چهل سال در زمین مصر و بحر قلزم و صحرا به ظهور می آورد، ایشان را بیرون آورد.
- ۳۷ این همان موسی است که به بنی اسرائیل گفت: خدا انبیای را مثل من از میان برادران شما برای شما مبعوث خواهد کرد. سخن او را بشنوید.
- ۳۸ همین است آنکه در جماعت در صحرا با آن فرشتهای که در کوه سینا بدو سخن میگفت و با پدران ما بدو کلمات زنده را یافت تا به ما رساند، که پدران ما مغرور استند او را مطیع شوند بلکه او را رد کرده، دماغهای خود را به سوی مصر گردانیدند،
- و به هارون گفتند: برای ما خدایان ساز که در پیش ما بجزا مندرز این موسی که ما را از زمین مصر آورد، نمی دانیم او را چه شده است.
- ۴۱ پس در آن ایام گوسالهای ساختند و بدان بت قربانی گذرانیده به اعمال دستهای خود شادی کردند.
- ۴۲ از این جهت خدا رو گردانیده، ایشان را و آنگاه دست تا جنود آسمان را پرستش نمایند، چنانکه در صحف انبیان نوشته شده است که ای خاندان اسرائیل، آیا مدت چهل سال در بیابان برای من قربانیا و هدایا گذرانیدید؟
- و خیمه ملوک و کوب، خدای خود را در مغفان بر آیداشدید یعنی اصنامی را که ساختید تا آنها را عبادت کنید. پس شما را بدان طرف بابل منتقل سازم.»
- ۴۴ و خیمه شهادت با پدران مادر صحرا بود چنانکه امر فرموده، به موسی گفت: آن را مطابق نمونهای که دیدهای بساز.»
- ۴۵ و آن را اجداد ما یافته، همراه یوشع در آورند به ملک امت هابی که خدا آنها را از پیش روی پدران ما بیرون افکند تا ایام ما دود.
- ۴۶ که او در حضور خدا مستقیض گشت و درخواست نمود که خود مسکنی برای خدای یعقوب پیدا نماید.
- ۴۷ اما سلیمان برای او خانه‌ای بساخت.
- ۴۸ ولیکن حضرت اعلی در خانه‌های مصنوعی دستپاسا کن نمی شود چنانکه نبی گفته است
- که خداوند میگوید آسمان کرسی من است و زمین پای انداز من. چه خانه‌ای برای من بنامی کنی و محل آرامیدن من بجاست؟

مگر دست من جمیع این چیزها را نیا فرید.»

۵۱ ای گردنکشان که به دل و گوش ناخون نید، شما پیوسته بار و حال قدس مقاومت میکنید، چنانکه پدران شما هم چنین شما. کیست از اینها که پدران شما بدو جفا کردند؟ آتانی را کشتند که از آمدن آن عادل که شما با لعل تسلیم کنندگان و قاتلان او شدید، پیش اخبار نمودند.

۵۳ شما که به توسط فرشتگان شریعت رایافته، آن را حفظ نکردید! چون این را شنیدند دلریش شده، بروی زندانهای خود را فشر زدند.

۵۵ اما او از روحا قدس بریده، به سوی آسمان نگرست و جلال خدارا دید و عیسی را بدست راست خدا ایستاده و گفت: «ینک آسمان را گشاده، و پسر انسان را بدست راست خدا ایستاده میبیم.»

آنگاه به آواز بلند فریاد برکشیدند و گوشهای خود را گرفته، به یکدل بر او حمله کردند، و از شهر بیرون کشیده، سنگسارش کردند. و شاهدان، جامه های خود را از دپایهای جوانی که سولس نام داشت گذاردند.

۵۹ و چون استیقان را سنگساری کردند، او دعا نموده، گفت: «ی عیسی خداوند، روح مرا بپذیر.»

پس زانو زده، به آواز بلند نادر داد که «داوند این گناه را بر اینها مگیر.» این را گفت و خوابید.

و سولس در قتل اورا ضعی می بود.

حفا بر کلیسای اورشلم

و مردان صالح استیقان را دفن کرده، برای وی ماتم عظیمی برپا داشتند.

۳ اما سولس کلیسای را معذب میساخت و خانه به خانه گشته، مردان و زنان را برکشیده، به زندان میافکند. بشارت در سامره

پس آتانی که متفرق شدند، به هر جای که میرسیدند به کلام بشارت میدادند.

۵ اما فیلیس به بلدی از سامره درآمده، ایشان را به مسیح معظه مینمود.

۶ و مردم به یکدل به سخنان فیلیس گوش دادند، چون معجزاتی را که از او صادر میگشت، میشنیدند و میدیدند، زیرا که ارواح پلید از بسیاری که داشتند نعره زده، بیرون میشدند و مفلوجان و لنگان بسیار شفا مییافتند.

۸ و شادی عظیم در آن شهر روی نمود.

اما مردی شمعون نام قبل از آن در آن قریه بود که جادوگری مینمود و اهل سامره را متحیر می ساخت و خود را شخصی بزرگ مینمود، بجدی که هر دو بزرگ گوش داده، میگفتند: «ین است قوت عظیم خدا.»

و بدو گوش دادند از آنرو که مدت مدیدی بود جادوگری او متحیر میشدند.

۱۲ لیکن چون به بشارت فیلیس که به ملکوت خدا و نام عیسی مسیح میداد، ایمان آوردند، مردان و زنان تعمید مییافتند.

۱۳ و شمعون نیز خود ایمان آورد و چون تعمید یافت همواره با فیلیس میبود و او از دیدن آیات و قوت عظمه که از او ظاهر میشد، در حیرت افتاد. اما رسولان که در اورشلم بودند، چون شنیدند که اهل سامره کلام خدارا پذیرفته اند، پطرس و یوحنا را نزد ایشان فرستادند.

۱۵ و ایشان آمده، بجهت ایشان دعا کردند تا روحا قدس را بیابند،

زیرا که هنوز هیچکس از ایشان نازل نشده بود که به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند و بس.

۱۷ پس دستها بر ایشان گذارده، روحا قدس را یافتند.

۱۸ اما شمعون چون دید که محض گذاردن دستهای رسولان روحا قدس عطا میشود، مبلغی پیش ایشان آورده،

گفت: «را نیز این قدرت دهید که به هر کس دست گذارم، روحا قدس را بیابد.»

پطرس بدو گفت: «رت با تو هلاک باد، چونکه پنداشتی که عطای خدا به زر حاصل میشود.

۲۱ تو را در این امر، قسمت و پهرهای نیست زیرا که دلت در حضور خدا راست نمی باشد.

۲۲ پس از این شرارت خود تو به کن و از خدا در خواست کن تا شاید این فکر دلت امر زیده شود،

زیرا که تو را می پنم در زهره تلخ و قید شرارت گرفتاری.»

شمعون در جواب گفت: «ما برای من به خداوند دعا کنید تا چیزی از آنچه گفتید بر من عارض نشود.»

پس ارشاد نموده و به کلام خداوند تکلم کرده، به اورشلم برگشتند و در بسیاری از بلدان اهل سامره بشارت دادند.

خواجهسرای حبشی

اما فرشته خداوند به فیلیس خطاب کرده، گفت: «رخیز و به جانب جنوب، به راهی که از اورشلم به سوی غزه میروید که صحراست، روانه شو.»

پس برخاسته، روانه شد که ناگاه شخصی حبشی که خواجهسرا و مقتدر نژد کندا که، ملکه حبش، و بر تمام خزانه او مختار بود، به اورشلم بجهت عبادت آمده بود.

۲۸ و در مراجعت بر ابراه خود نشسته، صحیفه اشعیایی نبی را مطالعه میکند

آنگاه روح به فیلیس گفت: «یش برو و با آن ارا به همراه باش.»

فیلیس پیش دویده، شنید که اشعیایی نبی را مطالعه میکند. گفت: «یا میفهمی آنچه را می خوانی؟»

گفت: «گونه میتوام؟ مگر آنکه کسی مرا هدایت کند.» و از فیلیس خواهش نمود که سوار شده، با او بنشینند.

- ۳۲ و فقرهای از کباب که میخواند این بود که «تل گوسفندی که به مذبح برند و چون برهای خاموش ز دپشم برنده خود، همچنین دهان خود را نمی گشاید.
- ۳۳ در فروتنی و انصاف از او منقطع شد و نسب او را که میتواند تقریر کرد؟ زیرا که حیات او از زمین برداشته میشود.»
- پس خواجهرسهیل فیلیس ملتفت شده، گفت: «ز تو سوال میکنم که نبی این را در باره که میگوید؟ در باره خود یا در باره کسی دیگر؟»
- آنگاه فیلیس زبان خود را گشود و از آن نوشته شروع کرده، وی را به عیسی بشارت داد.
- ۳۶ و چون در عرض راه به آن رسیدند، خواجهرسهیل گفت: «یک آب است! از تعمید یافتن چه چیز مانع میباشد؟»
- فیلیس گفت: «رگه به تمام دل ایمان آوردی، جایز است.» و در جواب گفت: «ایمان آوردم که عیسی مسیح پسر خداست.»
- پس حکم کرد تا راه را به آنگاه دارند و فیلیس با خواجهرسهیل هر دو به آب فرود شدند. پس او را تعمید داد.
- ۳۹ و چون از آب بالا آمدند، روح خداوند فیلیس را برداشته، خواجهرسهیل را دیگر او را نیافت زیرا که راه خود را به خوشی پیش گرفت.
- ۴۰ اما فیلیس در آشد و پیدا شد و در همه شهرها گشته بشارت میداد تا به قیصر به رسید.

ایمان آوردن سولس

- اما سولس هنوز تبهید و قتل بر شاگردان خداوند همی میداد و نزد رئیس کهنه آمد، و از او نامها خواست به سوی کلیسای که در دمشق بود تا اگر کسی را از اهل طریقت خواهد مرد و خواه از نیا بد، ایشان را بند بر نهاده، به اورشلیم بیاورد.
- و در آنای راه، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری از آسمان دور او درخشید و به زمین افتاده، او آوازی شنید که بدو گفت: «ی شاول، شاول، برای چه بر من جفا میکنی؟»
- گفت: «داوند اتو کیستی؟» خداوند گفت: «ن آن عیسی هستم که تو بدو جفا میکنی.
- ۶ لیکن برخاسته، به شهر برو که آنجا به تو گفته میشود چه باید کرد.»
- اما آنانی که همسفر او بودند، خاموش ایستادند چونکه آن صدرا شنیدند، لیکن هیچکس را ندیدند.
- ۸ پس سولس از زمین برخاسته، چون چشمان خود را گشود، هیچکس را ندید و دستش را گرفته، او را به دمشق بردند، و سه روز نایبنا بوده، چیزی نخورد و نیاشامید.
- و در دمشق، شاگردی حنانی نام بود که خداوند در روی او بیداد و گفت: «ی حنانی! عرض کرد: «داوند الیک!»
- خداوند وی را گفت: «رخیزوبه کوچهای که آن را راست مینامند بشتاب و در خانه بودا، سولس نام طرسوس را طلب کن زیرا که اینک دعا میکند، و شخصی حنانی نام را در خواب دیده است که آمده، بر او دست گذارد تا بینا گردد.»
- حنانی جواب داد که «ی خداوند، در باره این شخص از بسیاری شنیدهام که به مقدسین تو در اورشلیم چه مشقتها رسانید، و در اینجا نیز از روسای کهنه قدرت دارد که هر که نام تو را بخواند، او را حبس کند.»
- خداوند وی را گفت: «روز را که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا پیش امته و سلاطین و بنیاسر ائیل برود.
- ۱۶ زیرا که من او را نشان خواهم داد که چقدر زحمتها برای نام من باید بکشد.»
- پس حنانی رفته، بدان خانه درآمد و دستها بر وی گذارده، گفت: «ی برادر شاول، خداوند یعنی عیسی که در راهی که میآمدی بر تو ظاهر گشت، مرا فرستاد تا بینایی بیانی و از روح القدس بر شوی.»
- در ساعت از چشمان او چیزی مثل فلس افتاده، بینایی یافت و برخاسته، تعمید گرفت.
- ۱۹ و غذا خورد، قوت گرفت و روزی چند با شاگردان در دمشق توقف نمود.
- ۲۰ و بی درنگ، در کلیسای عیسی به موعظه مینمود که او پسر خداست.
- ۲۱ و آنانی که شنیدند تعجب نموده، گفتند: «گر این آن کسی نیست که خوانندگان این اسم را در اورشلیم پریشان مینمود و در اینجا محض این آمده است تا ایشان را بند نهاده، نزد روسای کهنه برود؟»
- اما سولس بیشتر تقویت یافته، به یهودیان ساکن در دمشق را مجاب مینمود و مبرهن میساخت که همین است مسیح.
- ۲۳ اما بعد از مرور ایام چند یهودیان شورانموردند تا او را بکشند.
- ۲۴ ولی سولس از شورشای ایشان مطلع شد و شبانه روز به دروازه هاپاسیانی مینمودند تا او را بکشند.
- ۲۵ پس شاگردان او را در شب در زنبیلی گذارده، از دیوار شهر بیابین کردند.
- و چون سولس به اورشلیم رسید، خواست به شاگردان ملحق شود، لیکن همه از او بترسیدند زیرا او بر تکرارند که از شاگردان است.
- ۲۷ اما بر نیا او گرفته، به نزد رسولان برد و برای ایشان حکایت کرد که چگونه خداوند را در راه دیده و بدو تکلم کرده و چطور در دمشق به نام عیسی به دلیری موعظه مینمود.
- ۲۸ و در اورشلیم با ایشان آمد و رفت میکرد و به نام خداوند عیسی به دلیری موعظه مینمود.
- ۲۹ و با هلینستیان گفتگو و مباحثه میکرد. اما در صد کشتن او برآمدند.
- ۳۰ چون برادران مطلع شدند، او را به قیصر به بردند و از آنجا به طرسوس روانه نمودند.
- ۳۱ آنگاه کلیسای در تمامی یهودیه و جبلیل و سامره آرا می یافتند و بنام میشدند و در ترس خداوند و به تسلی روح القدس رفتار کرده، همی افزودند.

- اما پطرس در همه نواحی گشته، نزد مقدسین ساکن لده نیز فرود آمد.
- ۳۳ و در آنجا شخصی اینیاس نام یافت که مدت هشت سال از مرض فالج بر تخت خوابیده بود.
- ۳۴ پطرس وی را گفت: «ی اینیاس، عیسی مسیح تو را شفای دهد. برخیز و بستر خود را برپین که او در ساعت برخاست.» و جمیع سکنه لده و سارون او را دیده، به سوی خداوند بازگشت کردند.
- و در یافا، تیلیذهای پایتانا بود که معنی آن غزال است. وی از اعمال صالحه و صدقاتی که میکرد، پرورد.
- ۳۷ از قضا در آن ایام او بیچاره شده، بر درواوا غسل داده، در بالا خانهای گذاردند.
- ۳۸ و چون که لده نزدیک به یافا بود و شادگردان شنیدند که پطرس در آنجا است، دو نفر نزد او فرستاده، خواهش کردند که «آمدن نزد ماد رنگ نکنی.» آنگاه پطرس برخاسته، با ایشان آمد و چون رسید او را بدان بالا خانه بردند و همه بیوه زنان گریهکنان حاضر بودند و پیراهن و جامه‌هایی که غزال وقتی که با ایشان بود و خسته بود، به وی نشان میدادند.
- ۴۰ اما پطرس همه را بیرون کرده، زانو زد و دعا کرده، به سوی بدن توجه کرد و گفت: «ی طایبتا، برخیز!» که در ساعت چشمان خود را باز کرد و پطرس را دیده، بنشست.
- ۴۱ پس دست او را گرفته، برخیزانیدش و مقدسان و بیوه زنان را خوانده، او را بدیشان زنده سپرد.
- ۴۲ چون این مقدمه در تمامی یافا شهرت یافت، بسیاری به خداوند ایمان آوردند.
- ۴۳ و در یافا نزد باغی شمعون نام روزی چند توقف نمود.

ایمان آوردن کرنیلیوس

- و در قیصریه مردی کرنیلیوس نام بود، یوزباشی فوجی که به ایطالیایی مشهور است.
- ۲ او با تمامی اهل پیش متقی و خدا ترس بود که صدقه بسیار به قوم میداد و پیوسته نزد خدا دعا میکرد.
- ۳ روزی نزدیک ساعت نهم، فرشته خدا را در عالم رویا آشکارا دید که نزد او آمده، گفت: «ی کرنیلیوس!»
- آنگاه او بروی نیک نگریسته و ترسان گشته، گفت: «ایستای خداوند؟» به وی گفت: «عاه و صدقات تو بجهت یادگاری به نزد خدا برآمد.
- ۵ اکنون کسانی به یافا فرست و شمعون ملقب به پطرس را طلب کن که نزد باغی شمعون نام که خانهاش به نگاره دریا است، مهمان است. او به تو خواهد گفت که تو چرا باید کرد.
- ۷ و چون فرشتهای که به وی سخن میگفت غایب شد، دو نفر از نوکران خود یک سپاهی متقی از ملازمان خاص خویشترن را خوانده، تمامی ماجرا را بدیشان بازگفته، ایشان را به یافا فرستاد.
- روزی دیگر چون از سفر نزدیک به شهر می رسیدند، قریب به ساعت ششم، پطرس به بام خانه برآمد تا دعا کند.
- ۱۰ و واقع شد که گرسنه شده، خواست چیزی بخورد. اما چون برای او حاضر میکردند، بخودی او را رخ نمود.
- ۱۱ پس آسمان را گشاده دید و ظرفی را چون چادری بزرگ به چهار گوشه بسته، به سوی زمین آویخته و انازل میشود، که در آن هر قسمی از ادواب و وحوش و حشرات زمین و مرغان هوا بودند.
- ۱۳ و خطبایی به وی رسید که «ی پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور.»
- پطرس گفت: «اشا خداوند از بر چیزی ناپاک با حرام هرگز نخورد هام.»
- بار دیگر خطاب به وی رسید که «نچه خدا پاک کرده است، تو حرام بخوان.»
- و این سه مرتبه واقع شد که در ساعت آن ظرف به آسمان بالا برده شد.
- و چون پطرس در خود بسیار متحیر بود که اینرو بانی که دید چه باشد، ناگاه فرستادگان کرنیلیوس خانه شمعون را تفحص کرده، بر درگاه رسیدند، و ندا کرده، می رسیدند که «معون معروف به پطرس در اینجا منزل دارد؟»
- و چون پطرس در روایت فکر میکرد، روح وی را گفت: «بیک سه مرتبه در تو را میطلبند.
- ۲۰ پس برخاسته، پایین شو و همراه ایشان برو و هیچ شک مبر زیرا که من ایشان را فرستادم.»
- پس پطرس نزد آنان که کرنیلیوس نزدی فرستاده بود، پایین آمده، گفت: «بیک منم آن کس که میطلبید. سبب آمدن شما چیست؟»
- گفتند: «کرنیلیوس یوزباشی، مرد صالح و خدا ترس و زودتغای طایفه بود نیکام، از فرشته مقدس الهام یافت که تو را به خانه خود بطلب و سخنان از تو بشنود.»
- پس ایشان را به خانه برده، مهمانی نمود. و فردای آن روز پطرس برخاسته، همراه ایشان روانه شد و چند نفر از ادران یافا همراه او رفتند.
- روزی دیگر وارد قیصریه شدند و کرنیلیوس خوشان و دوستان خود را خوانده، انتظار ایشان میکشید.
- ۲۵ چون پطرس داخل شد، کرنیلیوس او را استقبال کرده، برپایه‌هایش افتاده، پرستش کرد.
- ۲۶ اما پطرس او را برخیزانیده، گفت: «رخیز، من خود نیز انسان هستم.»
- و با او گفتگوگان به خانه در آمده، جمعی کثیر یافت.
- ۲۸ پس بدیشان گفت: «ما مطلع هستید که مردی بودی را با شخص اجنبی معاشرت کردن یا نزد او آمدن حرام است. لیکن خدام را تعلیم داد که هیچکس حرام را نجس نخوانم.
- ۲۹ از این جهت به مجرد خواهش شما بیتمامل آدمم و الحال میپرسم که از برای چه مرا خواستهاید.»
- کرنیلیوس گفت: «هار روز قبل از این، تا این ساعت روز همدار میبودم، و در ساعت نهم در خانه خود دعا میکردم که ناگاه شخصی بالباس نورانی پیش من بایستاد

و گفت: ای کرئیلیوس دعای تو مستجاب شد و صدقات تو در حضور خدا یاد آور گردید.

۳۲ پس به یافا فرست و شمعون معروف به پطرس را طلب نما که در خانه شمعون دباغ به نگاره در بام همان است. او چون بیاید با تو سخن خواهد راند.»

۳۳ پس بی‌تامل نزد تو فرستادم و نیکو کردی که آمدی. الحال همه در حضور خدا حاضریم تا آنچه خدا به تو فرموده است بشنویم.»

پطرس زبان را گشوده، گفت: «ای الحقیقت یاقتام که خدا را نظر به ظاهر نیست، بلکه از هر امتی، هر که از او ترسد و عمل نیکو کند، نزد او مقبول گردد.

۳۶ کلامی را که نزد بنیاسرائیل فرستاد، چونکه به وساطت عیسی مسیح که خداوند همه است به سلامتی بشارت میداد، آن سخن را شما میدانید که شروع آن از جلیل بود و در تمامی یهودیه منتشر شد، بعد از آن تعمیدی که بچهی بدان موعظه میتمود، یعنی عیسی ناصری را که خدا او را چگونه به روح القدس و قوت مسح نمود که او سیر کرده، اعمال نیکو به ما می‌آورد و همه مقهورین ابلیس را شفا میبخشید زیرا خدا با وی میبود.

۳۹ و ما شاهد هستیم بر جمیع کارهایی که او در مرز یومیه بود و در اورشلیم کرد که او را نیز صلیب کشیده، کشتند.

۴۰ همان کس را خدا در روز سوم برخیزانیده، ظاهر ساخت.

۴۱ لیکن نه بر تمامی قوم بلکه بر شهودی که خدا پیش برگزیده بود، یعنی مایانی که بعد از برخاستن او از مردگان با او خورده و آشامیدیم.

۴۲ و ما را مأمور فرمود که به قوم موعظه و شهادت دهیم بدین که خدا او را مقرر فرمود تا در روز نهم مردگان باشد.

۴۳ و جمیع انبیا بر او شهادت میدهند که هر که به وی ایمان آورد، به اسم او آمرزش گناهان را خواهد یافت.»

این سخنان هنوز بزبان پطرس بود که روح القدس بر همه آنان که کلام را شنیدند، نازل شد.

۴۵ و مومنان از اهل ختنه که همراه پطرس آمده بودند، در حیرت افتادند از آنکه بر امت هائیز عطای روح القدس اضافه شد، زیرا که ایشان را شنیدند که به زبانها متکلم شده، خدا را تحمید میکردند.

۴۷ آنگاه پطرس گفت: «با کسی میتواند آب را منع کند، برای تعمید دادن اینانی که روح القدس را چون ماینیز یافته اند.»

پس فرمود تا ایشان را به نام عیسی مسیح تعمید دهند. آنگاه از او خواهش نمودند که روزی چند توقف نماید.

توضیح پطرس درباره کرئیلیوس

پس رسولان و برادرانی که در یهودیه بودند، شنیدند که امتنانیز کلام خدا را پذیرفته اند.

۲ و چون پطرس به اورشلیم آمد، اهل ختنه با وی معارضه کرده، گفتند که «مردم نامحنتون برآمده، با ایشان غذا خوردی!»

پطرس از اول مفصلاً بدیشان بیان کرده، گفت:

«ن در شهر یافا دعایم کردم که ناگاه در عالم رویا ظرفی را دیدم که نازل میشود مثل چادری بزرگ به چهار گوشه از آسمان آویخته که بر من میرسد.

۶ چون بر آن تکیه نگریسته، تا مل کردم، دو آب زمین و وحوش و حشرات و مرغان هوارا دیدم.

۷ و آوازی را شنیدم که به من میگوید: ای پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور.»

۸ گفتم: حاشا خداوند، زیرا هرگز چیزی حرام با ناپاک به دهانم نرفته است.»

۹ بار دیگر خطاب از آسمان در رسید که آنچه خدا پاک نموده، تو حرام بخوان.»

۱۰ این سه کرت واقع شد که همه باز به سوی آسمان بالا برده شد.

و اینک در همان ساعت سه مردان قیصر به نزد من فرستاده شده، به خانهای که در آن بودم، رسیدند.

۱۲ و روح مرا گفت که «ایشان بدون شک برو.» و این شش برادر نیز همراه من آمدند تا به خانه آن شخص داخل شدیم.

۱۳ و ما را آگاهانید که چطور فرشتهای را در خانه خود دید که ایستاده به وی گفت کسان به یافا فرست و شمعون معروف به پطرس را طلب که با تو سخنانی خواهد گفت که بدانهات و تمامی اهل خانه تو نجات خواهد یافت.»

۱۵ و چون شروع به سخن گفتن میکردم، روح القدس بر ایشان نازل شد، همچنانکه نخست بر ما.

۱۶ آنگاه بخاطر آوردم سخن خداوند را که گفت: بچهی به آب تعمید داد، لیکن شما به روح القدس تعمید خواهید یافت.»

۱۷ پس چون خدا همان عطا را بدیشان بخشید، چنانکه به ما محض ایمان آوردن به عیسی مسیح خداوند، پس من که باشم که بتو امت خدا را ممانعت نمایم؟»

چون این را شنیدند، ساکت شدند و خدا را تحمید گان گفتند: «ای الحقیقت، خدا به امتنانیز تو به حیاجتش را عطا کرده است!»

کلیسای انطاکیه

و آنانی که به سبب ادبیتی که در مقدمه استیغاف را پیشد متفرق شدند، تا فاینقیبا و قیروس و انطاکیه میگشتند و هیچکس به غیر از بودیس کلام را نگفتند.

۲۰ لیکن بعضی از ایشان که از اهل قیروس و قیروان بودند، چون به انطاکیه رسیدند بیونانیان نیز تکلم کردند و به خداوند عیسی بشارت میدادند، و دست خداوند با ایشان میبود و جمعی کثیر ایمان آوردند، به سوی خداوند بازگشت کردند.

۲۲ اما چون خبر ایشان به سمع کلیسای اورشلیم رسید، بر نابارابه انطاکیه فرستادند و چون رسید و فیض خدا را دید، شاد خاطر شده، همه را نصیحت نمود که از تصمصم قلب به خداوند پیوندند.

۲۴ زیرا که مردی صالح و پر از روح القدس و ایمان بود و گروهی بسیار به خداوند ایمان آوردند.

۲۵ ورنابا به طرسوس برای طلب سولس رفت و چون اورا یافت به انطاکیه آورد.

۲۶ و ایشان سالی تمام در کلیسای جمع میشدند و خلقی بسیار را تعلیم میدادند و شاگردان نخست در انطاکیه به مسیحی مسمی شدند.

و در آن ایام انبیا پی چند از اورشلم به انطاکیه آمدند.

که یکی از ایشان اغابوس نام برخاسته به روح اشاره کرد که حقیقی شدید در تمامی ربع مسکون خواهد شد و آن در ایام کلودیوس قیصر پدید آمد.

۲۹ و شاگردان مصمم آن شدند که هر یک بر حسب مقدور خود، اعانتی برای برادران ساکن نبودند بفرستند.

۳۰ پس چنین کردند و آن را به دست برنابا و سولس نزد کشیشان روانه نمودند.

رهایی بطرس به دست فرشته

و در آن زمان هیرو دیس با دشا، دست تطاول بر بعضی از کلیسا دراز کرد و یعقوب برادر یوحنا را به شمشیر کشت.

۳ و چون دید که یهود را پسند افتاد، بر آن افزوده، بطرس را نیز گرفتار کرد و ایام فطیر بود.

۴ پس اورا گرفته، در زندان انداخت و به چهار دسته رباعی سپاهیان سپرد که او را نگاهبانی کنند و او را ده داشت که بعد از فصح او را برای قوم بیرون آورد.

۵ پس بطرس را در زندان نگاه میداشتند.

و در شبی که هیرو دیس قصد بیرون آوردن وی داشت، بطرس به دوزنجیر بسته، در میان دو سپاهی خفته بود و کشیکچیان نزد زندان را نگاهبانی میکردند.

۷ ناگاه فرشته خداوند نزد وی حاضر شد و روشنی در آن خانه درخشید. پس به پهلوی بطرس زده، او را بیدار نمود و گفت: «زودی برخیز»، که در ساعت زنجیرها از دستش فرو ریخت.

۸ و فرشته وی را گفت: «مرخو در این دو تعین بریا کن.» پس چنین کرد و به وی گفت: «دای خود را پیش و از عقب من بیا.»

پس بیرون شده، از عقب او روانه گردید و ندانست که آنچه از فرشته روی نمود حقیقی است بلکه گمان برد که خواب میبیند.

۱۰ پس از قولان اول و دوم گذشته، به دروازه آهنی که به سوی شهر میروید رسیدند و آن خود بخود پیش روی ایشان باز شد، و از آن بیرون رفته، تا آن یک کوچه رفتند که در ساعت فرشته از او غایب شد.

۱۱ آنگاه بطرس به خود آمده گفت: «کنون به تحقیق دانستم که خداوند فرشته خود را فرستاده، مرا از دست هیرو دیس و از تمامی انتظار قوم یهود رهایی داد.»

چون این را دریافت، به خانه مریم مادر یوحنا ملقب به مرقس آمد و در آنجا بسیاری جمع شده، دعا میکردند.

۱۲ چون او در خانه را کوید، کنیزی رودانام آمد تا بفهمد.

۱۴ چون او از بطرس را شناخت، از خوشی در را باز نکرده، به اندرون شتافته، خیر داد که «طرس به درگاه ایستاده است.»

وی را گفتند: «یوانهای»، و چون تاکید کرد که چنین است، گفتند که فرشته او باشد.»

اما بطرس پیوسته در را میگوید. پس در را گشوده، او را دیدند و در حیرت افتادند.

۱۷ اما او به دست خود به سوی ایشان اشاره کرد که خاموش باشند و بیان نمود که چگونه خدا او را از زندان خلاصی داد و گفت: «عقوب و سلیر برادران را از این امور مطلع سازید.» پس بیرون شده، به جای دیگر رفت

و چون روز شد اضطرابی عظیم در سپاهیان افتاد که بطرس را چه شد.

۱۹ و هیرو دیس چون او را طلبیده نیافت، کشیکچیان را بازخواست نمود، فرمود تا ایشان را به قتل رسانند، و خود از یهودیه به قیصریه کوچ کرده، در آنجا اقامت نمود.

مرگ هیرو دیس

اما هیرو دیس با اهل صور و صیدون خشمناک شد. پس ایشان به یکدل نزد او حاضر شدند و بلاستنس ناظر خوا بگاه پادشاه را با خود متحد ساخته، طلب مصلحه کردند زیرا که دیار ایشان از ملک پادشاه معیشت مییافت.

۲۱ و در روزی معین، هیرو دیس لباس ملو کانه در بر کرد و بر مسند حکومت نشست، ایشان را خطاب میکرد.

۲۲ و خلق ندانند که او از خداست نه او از انسان.

۲۳ که در ساعت فرشته خداوند او را زد زیرا که خدا را تعجید نمود و کرم او را خورد که ببرد.

اما کلام خدا نموده، ترقی یافت.

۲۵ ورنابا و سولس چون آن خدمت را به انجام رسانیدند، از او و شلم مراجعت کردند و یوحنا ملقب به مرقس را همراه خود بردند.

رسالت الهی برنابا و سولس

و در کلیسایی که در انطاکیه بود انبیا و معلم چند بودند: برنابا و شمعون ملقب به نیر و لوقیوس قیروانی و مناخم برادر رضاعی هیرو دیس تیتراخ و سولس.

۲ چون ایشان در عبادت خدا روز و مشغول میبودند، و حوالقدس گفت: «رنابا و سولس را برای من جدا سازید از هر آن عمل که ایشان را برای آن خواندهام.»

آنگاه روزه گرفته و دعا کرده و دستپا بر ایشان گذارده، روانه نمودند.

سفر اول بشارتی

پس ایشان از جانب روح القدس فرستاده شده، به سلوکیه رفتند و از آنجا از راه دریای قبرس آمدند.

۵ و وارد سلا میس شده، در کلیسای یهودیه کلام خدا موعظه کردند و یوحنا ملازم ایشان بود.

۶ و چون در تمامی جزیره تا به پافس گشتند، در آنجا شخص یهودی را که جادوگویی کاذب بود یافتند که نام او باریشوع بود.

- ۷ اورفیک سر جیوس پولس والی بود که مردی فقیه بود. همان برنابا و سولس راطلب نموده، خواست کلام خدا را بشنود.
- ۸ اما علمای یمن آن جا دوگرم، زیرا ترجمه اشش همچین میباشند، ایشان را مخالفت نموده، خواست والی را از ایمان برگرداند.
- ۹ ولی سولس که پولس باشد، پراز روح القدس شده، براونیک نگریسته، گفت: «میرا هر نوع مکر و خیانت، ای فرزند ابلیس و دشمن هر راستی، بازمی ایستی از منحرف ساختن طرق راست خداوند؟
- الحال دست خداوند برتوست و کور شده، آفتاب را تمامتی نخواهی دید.» که در همان ساعت، غشاوه و تار یکی اورا فرو گرفت و دور زده، راه نمایی طلب میکرد.
- ۱۲ پس والی چون آن ماجرا را دید، از تعلیم خداوند متحیر شده، ایمان آورد.
- خدمات در انطاکیه پسیدیبه
- آنگاه پولس و روقیاش از افسس به کشتی سوار شده، به برجه پفلیه آمدند. اما یوحنا از ایشان جدا شده، به اورشلیم برگشت.
- ۱۴ و ایشان از برجه عبور نموده، به انطاکیه پسیدیبه آمدند و در روز سبت به کنیسه درآمد، به بنشستند.
- ۱۵ و بعد از تلاوت تورات و صحف انبیا، و سوا کنیسه نزد ایشان فرستاده، گفتند: «ی برادران عزیز، اگر کلامی نصیحتنا میز برای قوم دارید، بگوید.» پس پولس بر ایستاده، به دست خود اشاره کرده، گفت: «ی مردان اسرائیل و خدا ترسان، گوش دهید!
- خدای این قوم، اسرائیل، پدران ما را برگزیده، قوم را در غربت ایشان در زمین مصر سرفراز نمود و ایشان را به بازوی بلند از آنجا بیرون آورد، و قریب به چهل سال در بیابان متحمل حرکات ایشان میبود.
- ۱۹ و هفت طایفه را در زمین کنعان هلاک کرده، زمین آنها را میراث ایشان ساخت تا قریب چهار صد و پنجاه سال.
- ۲۰ و بعد از آن بدیشان داوران داد تا زمان سموئیل نبی.
- ۲۱ و از آن وقت پادشاهی خواستند و خدا شاول بن قیس را از سبط بنیامین تا چهل سال به ایشان داد.
- ۲۲ پس اورا از میان برداشته، داود را برانگیخت تا پادشاه ایشان شود و در حق او شهادت داد که داود بنیسی را مرغوب دل خود یافتام که به تمامی اراده من عمل خواهد کرد.»
- ۲۳ و از دریت او خدا بر حسب وعده، برای اسرائیل نجات دهنده های یعنی عیسی را آورد، چون یحیی پیش از آمدن او تمام قوم اسرائیل را به تعمدت تو به مو غظه نموده بود.
- ۲۵ پس چون یحیی دوره خود را به پایان برد، گفت: مرا که میندازید؟ من اونیستم، لکن اینک بعد از من کسی میآید که لایق گشادن تعین اونیم.»
- ۲۶ «ی برادران عزیز! ابنا ال ابراهیم و هر که از شما خدا ترس باشد، مر شمارا کلام این نجات فرستاده شد.
- ۲۷ زیرا سکنه اورشلیم و روسای ایشان، چونکه نه اورا شناختند و نه آوازه های انبیا را که هر سبت خوانده میشود، بروی فتوی دادند و آنها را به اتمام رسانیدند.
- ۲۸ و هر چند هیچ علت قتل در وی نیافتند، از بیلاطس خواهش کردند که او کشته شود.
- ۲۹ پس چون آنچه در باره وی نوشته شده بود تمام کردند، اورا از صلیب پایین آورده، به قبر سپردند.
- ۳۰ لکن خدا اورا از مردگان بر خیزانید.
- ۳۱ و او روزهای بسیار ظاهر شد بر آنانی که همراه او از جلیل به اورشلیم آمده بودند که الحال نزد قوم شهود میباشند.
- ۳۲ پس مابه شما بشارت میدهم، بدان وعده های که به پدران ما داده شد، که خدا آن را به ما که فرزندان ایشان میباشیم وفا کرد، و وقتی که عیسی را برانگیخت، چنانکه در زبور دوم مکتوب است که تو پسر من هستی، من امر و تو را تولید نمودم.»
- ۳۴ و در آنکه اورا از مردگان بر خیزانید تا دیگر هر گز راجع به فساد نشود چنین گفت که به برکات قدوس و امین داود برای شما و خواهم کرد.»
- ۳۵ بنابراین در جایی دیگر نیز میگوید: تو قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را بیند.»
- ۳۶ زیرا که داود چونکه در زمان خود اراده خدا را خدمت کرده بود، به خفت و به پدران خود ملحق شده، فساد را دید.
- ۳۷ لیکن آن کس که خدا او را برانگیخت، فساد را ندید.
- ۳۸ «سای برادران عزیز، شمار معلوم باد که به وساطت او به شما از آرزوش گناهان اعلام میشود.
- ۳۹ و به وسیله او هر که ایمان آورد، عادل شمرده میشود، از هر چیزی که به شریعت موسی نتوانستید عادل شمرده شوید.
- ۴۰ پس احتیاط کنید، مباد آنچه در صحف انبیا مکتوب است، بر شما واقع شود، که ای حقیر شما ندگان، ملاحظه کنید و تعجب نماید و هلاک شوید زیرا که من عملی را در ایام شما پدید آورم، عملی که هر چند کسی شمارا از آن اعلام نماید، تصدیق نخواهد کرد.»
- پس چون از کنیسه بیرون میرفتند، خواهش نمودند که در سبت آینده هم این سخن را بدیشان باز گویند.
- ۴۳ و چون اهل کنیسه متفرق شدند، بسیاری از یهودیان و جدیدان خدا پرست از عقب پولس و برنابا افتادند، و آن دو نفر به ایشان سخن گفته، ترغیب مینمودند که به فیض خدا ثابت باشند.
- ۴۴ اما در سبت دیگر قریب به تمامی شهر فراهم شدند تا کلام خدا را بشنوند.
- ۴۵ ولی چون یهود از دحام خلق را دیدند، از حسد پرگشتند و کفر گفته، با سخنان پولس مخالفت کردند.
- ۴۶ آنگاه پولس و برنابا دیر شده، گفتند: «اجب بود کلام خدا نخست به شما القا شود. لیکن چون آن را رد کردید و خود را ناشایسته حیات جاودانی شمردید، همانا به سوی امت ها توجه نمایم.

- ۴۷ زیرا خداوند به ما چنین امر فرمود که تو را تورا متباها ساختم تا الی اقصای زمین منساجات باشی.»^۱
چون امتها این را شنیدند، شاد خاطر شده، کلام خداوند را تحقید نمودند و آنانی که برای حیات جاودانی مقرر بودند، ایمان آوردند. و کلام خدا در تمام آن نواحی منتشر گشت.
- ۵۰ اما یهودیان چند زن دیندار و متخصص و اکبر شهر ایشورا نیدند و ایشان را به زحمت رسانیدن بر پولس و بر نابحریض نمود، ایشان را از حدود خود بیرون کردند.
- ۵۱ و ایشان خاک پایهای خود را بر ایشان افشاند، به ایقونیه آمدند.
- ۵۲ و شاگردان پراز خوشی و روحالقدس گردیدند.

در ایقونیه

- امادرا ایقونیه، ایشان با هم به کنیسه یهود درآمد، به نوعی سخن گفتند که جمعی کثیر از یهود یونانیان ایمان آوردند.
- ۲ لیکن یهودیان بیایمان دلهای امتها را اغوا نمودند و برابران بداندیش ساختند.
- ۳ پس مدت مدیدی توقف نموده، به نام خداوندی که به کلام فیض خود شهادت میداد، به دلیری سخن میگفتند و آیات و معجزات عطا میکرد که از دست ایشان ظاهر شود.
- و مردم شهر دوفرقه شدند، گروهی همداستان یهود و جمعی بارسلون بودند.
- ۵ و چون امتها یهود بار و ساری خود بر ایشان هجوم میآوردند تا ایشان را اففضاح نموده، سنگسار کنند، آگاهی یافته، به سوی لستره دور به شهرهای لیکاونیه و دیاران نواحی فرار کردند.
- ۷ و در آنجا بشارت میدادند.
- در لستره دور به
- و در لستره مردی نشسته بود که با پایش پیرکت بود و از شکم مادر، لنگ متولد شده، هرگز راه نرفته بود.
- ۹ چون او سخن پولس را می شنید، او بروی نیک نگریسته، دید که ایمان شفایاقتن را دارد.
- ۱۰ پس به آواز بلند بگوشت: «رایهای خود راست بایست.» که در ساعت برجسته، خرامان گردید.
- ۱۱ اما خلق چون این عمل پولس را دیدند، صدای خود را به زبان لیکاونیه بلند کرده، گفتند: «دایان به صورت انسان نزد مانا زل شده اند.» پس بر نابارامشتری و پولس را عطار دخواستند زیرا که او در سخن گفتن مقدم بود.
- پس کاهن مشتری که پیش شهر ایشان بود، گلوان و تاجها با گروههایی از خلق به دروازه ها آورده، خواست که قربانی گذراند.
- ۱۴ اما چون آن دور رسول یعنی بر نابا و پولس شنیدند، جامه های خود را دریده، در میان مردم افتادند و ندا کرده، گفتند: «ی سرمان، چرا چنین میکنید؟ ما نیز انسان و صاحبان علتها مانند شما هستیم و به شما بشارت میدهم که از این اباطیل رجوع کنید به سوی خدای حی که آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست آفرید، که در طبقات سلف همه امتها را و گذاشت که در طرق خود رفتار کنند، با وجودی که خود را پیشهادت نگذاشت، چون احسان مینمود و از آسمان باران بارانیده و فصول بار آور بخشیده، دلهای ما را از خوراک و شادی پر میساخت.»
- و بدین سخنان خلق را از گذراندن قربانی برای ایشان به دشواری بازداشتند.
- اما یهودیان از انطایه و ایقونیه آمده، مردم را با خود متحد ساختند و پولس را سنگسار کرده، از شهر بیرون کشیدند و پنداشتند که مرده است.
- ۲۰ اما چون شاگردان گردا و ایستادند برخاسته، به شهر درآمد و فردای آن روز با برنابا به سوی دره روانه شد و در آن شهر بشارت داده، بسیاری را شاگرد ساختند. پس به لستره و ایقونیه و انطاکیه مراجعت کردند.
- ۲۲ و دلهای شاگردان را تقویت داده، پند میدادند که در ایمان ثابت بمانند و اینکه با مصیبتهای بسیار میباید داخل ملکوت خدا گردیم.
- ۲۳ و در هر کلیسای جهت ایشان کشیشان معین نمودند و دعا و روز داشته، ایشان را به خداوندی که بدو ایمان آورده بودند، سپردند.
- ۲۴ و از پیسیدیه گذشته به بمفلیه آمدند.
- ۲۵ و در هر چه به کلام موعظه نمودند و به اتالیه فرود آمدند.
- باز گشت به انطاکیه
- و از آنجا به کشتی سوار شده، به انطاکیه آمدند که از همان جا ایشان را به فیض خدا سپرده بودند برای آن کاری که به انجام رسانیده بودند.
- ۲۷ و چون وارد شهر شدند کلیساراجع کرده، ایشان را مطلع ساختند از آنچه خدا با ایشان کرده بود و چگونه دروازه ایمان را برای امتها باز کرده بود.
- ۲۸ پس مدت مدیدی با شاگردان بسر بردند.

شورای اورشلیم

- و تنی چند از یهودیه آمده، برادران را تعلیم میدادند که «گر حسب آیین موسی محتون نشوید، ممکن نیست که نجات یابید.»
- چون پولس و برنابا باراناز عه و مباحثه بسیار با ایشان واقع شد، قرار بر این شد که پولس و برنابا و چند نفر دیگر از ایشان نزد رسولان و کشیشان در اورشلیم برای این مسأله بروند.
- ۳ پس کلیسا ایشان را مشایعت نموده از فیلیقیه و سامره عبور کرده، ایمان آوردن امتها را بیان کردند و همه برادران را شاد عظیم دادند. و چون وارد اورشلیم شدند، کلیسا و رسولان و کشیشان ایشان را پذیرفتند و آنها را از آنچه خدا با ایشان کرده بود، خبر دادند.

- ۵ آنگاه بعضی از فرقه فریسیان که ایمان آورده بودند، برخاسته، گفتند: «بهار اباید خسته نمائید و امر کنند که ستن موسی را نگاه دارند.» پس رسولان و کشیشان جمع شدند تا در این امر مصلحت ببینند.
- ۷ و چون مباحثه سخت شد، بطرس برخاسته، بدیشان گفت: «ی برادران عزیز، شما آگاهید که از ایام اول، خدا از میان شما اختیار کرد که امتها از زبان من کلام بشارت را بشنوند و ایمان آورند.
- ۸ و خدای عارفان قلب بر ایشان شهادت داد بدین که روح القدس را بدیشان داد، چنانکه به ما نیز،
 ۹ و در میان ما و ایشان هیچ فرق نگذاشت، بلکه محض ایمان دلهای ایشان را ظاهر نمود.
- ۱۰ پس اکنون چرا خدا را امتحان میکنید که یوغی برگردن شاگردان مینماید که پدران ما و ما نیز طاقت تحمل آن را نداشتیم، بلکه اعتقاد داریم که محض فیض خداوند عیسی مسیح نجات خواهیم یافت، همچنانکه ایشان نیز.»
- پس تمام جماعت ساکت شده، به برنابا و پولس گوش گرفتند چون آیات و معجزات را بیان میکردند که خدا در میان امتها به وساطت ایشان ظاهر ساخته بود.
- ۱۳ پس چون ایشان ساکت شدند، یعقوب رو آورده، گفت: «ی برادران عزیز، مرا گوش گیرید.
 ۱۴ شعون بیان کرده است که چگونه خدا اول امتها را تفقد نمود تا قومی از ایشان به نام خود بگیرد.
 ۱۵ و کلام انبیا در این مطابق است چنانکه مکتوب است
 که «عزایم رجوع نموده، خیمه داود را که افتاده است باز می کنم و خرابیهای آن را باز بنامی کنم و آن را بر پا خواهم کرد، تا بقیه مردم طالب خداوند شوند و جمیع امت هائی که بر آنها نام من نهاده شده است.»
- این را میگوید خداوندی که این چیزها را از بدو عالم معلوم کرده است.
 ۱۹ پس رای من این است: کسانی را که از امتها به سوی خدا بازگشت میکنند زحمت نرسانیم، مگر اینکه ایشان را حکم کنیم که از نجاسات بتها و زنا و حیوانات خفه شده و خون پیر هیزند.
- ۲۱ زیرا که موسی از طبقات سلف در هر شرف خاصی دارد که بدو موعظه میکنند، چنانکه در هر سبت در کلیسای اوراتلاوت میکنند.»
- آنگاه رسولان و کشیشان با تمامی کلیسای دین رضاداندند که چند نفر از میان خود انتخاب نموده، همراه پولس و برنابا به انطاکیه بفرستند، یعنی یهودای ملقب به برسابا و سیلاس که از پیشوا ایشان برادران بودند.
- ۲۳ و بدست ایشان نوشتند که «سولان و کشیشان و برادران، به برادران از امتها که در انطاکیه و سوریه و قیلبیه میباشند، سلام میرسانند.
 ۲۴ چون شنیده شد که بعضی از میان ما بیرون رفته، شمارا به سخنان خود مشوش ساخته، دلهای شمارا منقلب مینماید و میگویند که میباید سختون شده، شریعت را نگاه بدارید و ما به ایشان هیچ امر نکردیم.
 ۲۵ لهذا ما به یک دل مصلحت دیدیم که چند نفر را اختیار نموده، همراه عزیزان خود برنابا و پولس به نزد شما بفرستیم، اشخاصی که جانهای خود را در راه نام خداوند عیسی مسیح تسلیم کرده اند.
 ۲۷ پس یهودا و سیلاس را فرستادیم و ایشان شمارا از این امور زبانی خواهند آگاهانید.
 ۲۸ زیرا که روح القدس و ماصواب دیدیم که باری بر شما نهم جز این ضروریات
 که از قربانیهای بتها و خون و حیوانات خفه شده و زنا پیر هیزید که هر گاه از این امور خود را محفوظ دارید به نیکویی خواهید پرداخت و السلام.»
- پس ایشان مرخص شده، به انطاکیه آمدند و جماعت را فراهم آورده، نامه را رسانیدند.
- ۳۱ چون مطالعه کردند، از این تسلی شاد خاطر گشتند.
 ۳۲ و یهودا و سیلاس چون که ایشان هم نبی بودند، برادران را به سخنان بسیار، نصیحت و تقویت نمودند.
 ۳۳ پس چون مدتی در آنجا بسر بردند به سلامتی از برادران رخصت گرفته، به سوی فرستندگان خود توجه نمودند.
 ۳۴ اما پولس و برنابا در انطاکیه توقف نموده،
 با بسیاری دیگر تعلیم و بشارت به کلام خدای دادند.
 اختلاف پولس و برنابا
 و بعد از ایام چند پولس به برنابا گفت: «رگدیم و برادران را در هر شهری که در آنها به کلام خداوند اعلام نمودیم، دیدن کنیم که چگونه میباشند.»
 اما برنابا چنان مصلحت دید که یوحنا یلقب به مرقس را همراهی نیز بردارد.
 ۳۸ لیکن پولس چنین صلاح دانست که شخصی را که از تمقلیه از ایشان جدا شده بود و با ایشان در کار همراهی نکرده بود، با خود نبرد.
 ۳۹ پس نزاعی سخت شد بعدی که از یکدیگر جدا شده، برنابا مرقس را برداشته، به قبرس از راه دریافت.
 ۴۰ اما پولس سیلاس را اختیار کرد و از برادران به فیض خداوند سپرده شده، روه سفر نهاد.
 ۴۱ و از سوریه و قیلبیه عبور کرده، کلیساها را استوار می نمود.

سفر دوم بشارتی پولس

و به دور و بولستره آمد که اینک شاگردی تیموتائوس نام آنجا بود، پسر زن یهودیه مومنه لیکن پدرش یونانی بود.
 ۲ که برادران در لستره و ایقونیه را و شهادت میدادند.

- ۳ چون پولس خواست او همراه وی بیاید، او را گرفته محنتن ساخت، بهسبب یهودیانی که در آن نواحی بودند زیرا که همه پدرش را میشناختند که یونانی بود.
- ۴ و در هر شهری که می‌گشتند، قانونهارا که رسولان و کشیشان در اورشلیم حکم فرموده بودند، بدیشان میسر نداشتند تا حفظ نمایند.
- ۵ پس کلیساهادر ایمان استوار میشدند و روز بروز در شماره افزوده می‌گشتند.
- ۶ و چون از فریجیه و دیار غلاطیه عبور کردند، روح القدس ایشان را از زسانیدن کلام به آسیامنع نمود.
- ۷ پس به میسیا آمده، سعی نمودند که به بطنیابروند، لیکن روح عیسی ایشان را اجازت نداد.
- ۸ و از میسیا گذشته به تراس رسیدند.
- ۹ شی پولس را رویی رخ نمود که شخصی از اهل مکادونیه ایستاده بود التماس نموده گفت: «مکادونیه آمده، ما را امداد فرما.» چون اینرو یارادید، پیدرنگ عازم سفر مکادونیه شدیم، زیرا به یقین دانستیم که خداوند ما را خوانده است تا بشارت بدیشان رسانیم.
- ۱۱ پس از تراس به کشتی نشستیم، به راه مستقیم به ساموترا کی رفتیم و روز دیگر به نیاپولیس.
- در فیلی
- و از آنجا به فیلی رفتیم که شهر اول از سر حد مکادونیه و کلیونیه است و در آن شهر چند روز توقف نمودیم.
- ۱۳ و در روز سبت از شهر بیرون شده و به کار رودخانه جایی که نمازی گذاردند، نشستیم تا زمانی که در آنجا جمع میشدند سخن راندم.
- ۱۴ و زنی لیده به نام، از ارغون فروش، که از شهر طیاتیرا و خدا پرست بود، میشنید که خداوند دل او را گشود تا سخن پولس را بشنود.
- ۱۵ و چون او و اهل خانه اش تعمد یافتند، خواهش نموده، گفت: «گر شمارا یقین است که به خداوند ایمان آوردم، به خانه من در آمده، بمانید.» و ما را الحاح نمود.
- و واقع شد که چون ما به محل نمازی رفتیم، کنیزی که روح تمثال داشت و از غیب گویی منافع بسیار برای آقایان خود پیدا می نمود، به ما بر خورد.
- ۱۷ و از عقب پولس و ما آمده، ندا کرده، میگفت که: «بن مردمان خدای تعالی میباشند که شمارا از طریق نجات اعلام مینمایند.»
- و چون این کار را روزهای بسیار میکرد، پولس دلتنگ شده، برگشت و به روح گفت: «و را میفرمایم به نام عیسی مسیح از این دختر بیرون بیا.» که در ساعت از او بیرون شد.
- اما چون آقایان دیدند که از کسب خود مایوس شدند، پولس و سیلاس را گرفته، در بازار نزد حکام کشیدند.
- ۲۰ و ایشان را نزد والیان حاضر ساخته، گفتند: «بن و شخص شهر ما را به شورش آورد هاند و از یهود هستند، و روسوی را اعلام مینمایند که پذیرفتن و بچال آوردن آنها ما که رومیان هستیم، جایز نیست.»
- پس خلق بر ایشان هجوم آوردند و والیان جامه های ایشان را کنده، فرمودند ایشان را چوب بزنند.
- ۲۳ و چون ایشان را چوب بسیار زدند، به زندان افکندند و در او روزه زندان را تا کید فرمودند که ایشان را محکم نگاه دارد.
- ۲۴ و چون او دید بطور امر ریافت، ایشان را به زندان درونی انداخت و پایهای ایشان را در کنده مضبوط کرد.
- اما قریب به نصف شب پولس و سیلاس دعا کرده، خدا را تسبیح میخواندند و زندانیان ایشان را میشنیدند.
- ۲۶ که ناگاه زلزلهای عظیم حادث گشت بجدی که بیندازند آن به جنبش درآمد و فعه همه درها باز شد و زنجیرها از همه فرو ریخت.
- ۲۷ اما دارو غه پیدا شده، چون درهای زندان را گشوده دید، شمشیر خود را کشیده، خواست خود را بکشند زیرا گمان برد که زندانیان فرار کرده اند.
- ۲۸ اما پولس به او از بلند صدازده، گفت: «و در ضروری مرسان زیرا که ما همه در آنجا هستیم.»
- پس چراغ طلب نموده، به اندرون جست و لرزان شده، نزد پولس و سیلاس افتاد.
- ۳۰ و ایشان را بیرون آورده، گفت: «ای آقایان، مرا چه باید کرد تا نجات یابم؟»
- گفتند: «خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه ات نجات خواهید یافت.»
- آنگاه کلام خداوند را برای او و تمامی اهل بیتش بیان کردند.
- ۳۳ پس ایشان را برداشته، در همان ساعت شب زنجهای ایشان را شست و خود و همه کسانش فی القور تعمد یافتند.
- ۳۴ و ایشان را به خانه خود در آورده، خوانی پیش ایشان نهاد و تمامی عیال خود به خدا ایمان آورده، شاد گردیدند.
- ۳۵ اما چون روز شد، و والیان فرشان فرستاده، گفتند: «بن و شخص را رها نما.»
- آنگاه دارو غه پولس را از این سخنان آگاهانید که «ایان فرستاد هاند تا رستگار شوید. پس الان بیرون آمده، به سلامتی روانه شوید.»
- لیکن پولس بدیشان گفت: «ا را که مردمان رومی میباشیم، آشکارا و بصحت زده، به زندان انداختند. آیا الان ما را به پنهانی بیرون مینمایند؟ فی بلکه خود آمده، ما را بیرون بیاورند.
- ۳۸ پس فرشان این سخنان را به والیان گفتند و چون شنیدند که رومی هستند بترسیدند و آمده، بدیشان التماس نموده، بیرون آوردند و خواهش کردند که از شهر بیرونند.
- ۴۰ آنگاه از زندان بیرون آمده، به خانه لیده به شافتند و با برادران ملاقات نموده و ایشان را نصیحت کرده، روانه شدند.

در تسالونیکي

و از امفیولس و اپلونیه گذشته، به تسالونیکي رسیدند که در آنجا کنیسه یهود بود.

۲ پس پولس بر حسب عادت خود، نزد ایشان داخل شده، در سه سبت با ایشان از کتاب مباحثه میکرد

و واضح و مبین میساخت که «از م بود مسیح ز حمت بپند و از مردگان برخیزد و عیسی که خبر او را به شما می‌دهم، این مسیح است.»
 و بعضی از ایشان قبول کردند و پولوس و سیلاس متحد شدند و از یونانیان خدا ترس، گروهی عظیم و از زنان شریف، عددی کثیر.
 ۵ اما یهودیان پیامان حسد برده، چند نفر اش را از بازارها بر داشته، خلق را جمع کرده، شهر را به شورش آوردند و به خانه یاسون تاخته، خواستند ایشان را در میان مردم ببرند.
 ۶ و چون ایشان را نیافتند، یاسون و چند برادران از حاکم شهر کشیدند و ندانیدند که «نانی که در ربع مسکون را شورانید هاند، حال بدی بخانیز آمده هاند.
 ۷ و یاسون ایشان را پذیرفته است و همه اینها برخلاف احکام قیصر عمل میکنند و قابل بر این هستند که پادشاهی دیگر هست یعنی عیسی.»
 پس خلق و حاکم شهر از شنیدن این سخنان مضطرب ساختند
 و از یاسون و دیگران کفالت گرفته، ایشان را رها کردند.

در زیره

اما برادران بید رنگ در شب پولوس و سیلاس را به سوی بیریه روانه کردند و ایشان بدانجا رسیده، به کنیسه یهود در آمدند.
 ۱۱ و اینها از اهل تسالونیکی نجیب تر بودند، چون در کمال رضامندی کلام را پذیرفتند و هر روز کتب را فتیش می نمودند که آیا این هیچنین است.
 ۱۲ پس بسیاری از ایشان ایمان آوردند و از زنان شریف یونانیه و از مردان، جمعی عظیم.
 لیکن چون یهودیان تسالونیکی فهمیدند که پولوس در زیره نیز به کلام خدا موعظه میکند، در آنجا حقه رفت، خلق را شورانیدند.
 ۱۴ در ساعت برادران پولوس را به سوی دربار روانه کردند ولی سیلاس با تیموتاوس در آنجا توقف نمودند.
 ۱۵ و رهنمایان پولوس او را به اطمینان آوردند و حکم برای سیلاس و تیموتاوس گرفته که به زودی هر چه تمام تر به زودا آیند، روانه شدند.

در اطمینان (ن)

اما چون پولوس در اطمینان انتظار ایشان را می کشید، روح او در اندرونش مضطرب گشت چون دید که شهر از تباه است.
 ۱۷ پس در کنیسه با یهودیان و خدا پرستان و در بازار، هر روز به باهر که ملاقات میکرد، مباحثه می نمود.
 ۱۸ اما بعضی از ائلافه آپکور بین و رواقین با او روبرو شدند، بعضی میگفتند: «بن یاوهگو چه میخواهد بگوید؟» و دیگران گفتند: «اها و اعظ به خدایان غریب است.» زیرا که ایشان را به عیسی و قیامت بشارت میداد.
 ۱۹ پس او را گرفته، به کوه میخ بردند و گفتند: «بایمیتوانیم یافت که این تعلیم تازه ای که تو میگوئی چیست؟
 چونکه سخنان غریب به گوش ما می رسائی. پس میخواهم بدانم از اینها چه مقصود است.»
 اما جمیع اهل اطمینان و غریب بای ساکن آنجا جز برای گفت و شنید در باره چیزهای تازه فراغتی نمی داشتند.
 پس پولوس در وسط کوه میخ ایستاده، گفت: «ای مردان اطمینان، شمار از هر جهت بسیار دیندار یافته ام،
 زیرا چون سیر کرده، معابد شمار انظاره می نمودم، مذبحی یافته ام که بر آن، نام خدای ناشناخته نوشته بود. پس آنچه را شما ناشناخته میپرسید، من به شما اعلام مینمایم.

۲۴ خدایی که جهان و آنچه در آن است آفرید، چونکه او مالک آسمان و زمین است، در هیچکدام ساخته شده به دستاساکن نمی باشد و از دست مردم خدمت کرده نمی شود که گو یا محتاج چیزی باشد، بلکه خود به همگان حیات و نفس و جمیع چیزها میبخشد.
 ۲۶ و هرات انسان را از یک خون ساخت تا تمامی روی زمین مسکن گیرند و زمانهای معین و حدود مسکنهای ایشان را مقرر فرمود تا خدا را طلب کنند که شاید او را تفحص کرده، بیابند، یا آنکه از هیچیک از ما دور نیست.
 ۲۸ زیرا که در او زندگی و حرکت و وجود دارم چنانکه بعضی از شعرا میگویند گفتند که از نسل او میباشیم.
 ۲۹ پس چون از نسل خدا میباشیم، نشاید گمان برد که الوهیت شباهت دارد به طلا یا نقره یا سنگ منقوش به صنعت یا مهارت انسان.
 ۳۰ پس خدا از زمانهای جهالت چشم پوشیده، الان تمام خلق را در هر جا حاکم میفرماید که توبه کنند.
 ۳۱ زیرا روزی را مقرر فرمود که در آن ربع مسکون را به انصاف دوری خواهد نمود به آن مردی که معین فرمود و همه را دلیل داد به اینکه او را از مردگان برخیزانند.»

چون ذکر قیامت مردگان شنیدند، بعضی استهزا نمودند و بعضی گفتند مرتبه دیگر در این امر از تو خواهیم شنید.

۳۳ و همچنین پولوس از میان ایشان بیرون رفت.

۳۴ لیکن چند نفر دیو پیوسته ایمان آوردند که از جمله ایشان دیونیسیوس آریوپاغی بود و زنی که در امرس نام داشت و بعضی دیگر ایشان.

در قرنتس

و بعد از آن پولوس از اطمینان روانه شده، به قرنتس آمد.

۲ و مرد یهودی اکیلا نام را که مولدش پنطس بود و از ابطالیان تازه رسیده بود و زانش پر سکه را یافت زیرا کلودیوس فرمان داده بود که همه یهودیان از روم بروند. پس نزد ایشان آمد.

۳ و چونکه ایشان همیشه بود، نزد ایشان مانده، به کار مشغول شد و کسب ایشان خیمه دوزی بود.

۴ و هر سبت در کنیسه مکالمه کرده، یهودیان یونانیان را مجاب میساخت.

۵ اما چون سیلاس و تیموتاوس از ماکدونیته آمدند، پولوس در روح مجبور شده، برای یهودیان شهادت میداد که عیسی، مسیح است.

۶ ولی چون ایشان مخالفت نموده، کفر می‌گفتند، دامن خود را بر ایشان افشانده، گفت: «و شما بر سر شماست. من بری هستم. بعد از این به نزد امت های روم.»

پس از آنجا نقل کرده، به خانه شخصی یوستس نام خدا پرست آمد که خانه او متصل به کنیسه بود.

۸ اما کرپس، رئیس کنیسه با تمامی اهل بیتش به خداوند ایمان آوردند و بسیاری از اهل قرنتس چون شنیدند، ایمان آورده، تعمید یافتند.

۹ شی خداوند در رویا به پولس گفت: «سان مباح، بلکه سخن بگو و خاموش مباش

زیرا که من با تو هستم و هیچکس تو را اذیت نخواهد رسانید زیرا که مراد این شهر خلاق بسیار است.»

پس مدت یک سال و شش ماه توقف نموده، ایشان را به کلام خدا تعلیم میداد.

۱۲ اما چون غالیون والی اخائییه بود، یهودیان بیکدل شده، بر سر پولس تاخته، او را پیش مسند حاضر کردند

و گفتند: «بن شخص مردم را اغوا می کند که خدا را برخلاف شریعت عبادت کنند.»

چون پولس خواست حرف زند، غالیون گفت: «ی یهودیان اگر ظلمی یا فسقی فاحش میبود، هر آینه شرط عقل میبود که متحمل شما بشوم.

۱۵ ولی چون مسالهای است درباره سخنان و نامها و شریعت شما، پس خود بفهمید. من در چنین اموری نخواهم داوری کنم.»

پس ایشان را از پیش مسند برانند.

۱۷ و همه سوتانیس رئیس کنیسه را گرفته او را در مقابل مسند والی زند و غالیون را از این امور هیچ پروا نبود.

اما پولس بعد از آن روزهای بسیار در آنجا توقف نمود پس برادران را و ادعای نموده، به سوریه از راه دریافت و پرسکله و ایلا همراه او رفتند. و در کنخیره موی خود را چید چونکه نذر کرده بود.

۱۹ و چون به افسس رسید آن دو نفر را در آنجاها کرده، خود به کنیسه درآمده، با یهودیان مباحثه نمود.

۲۰ و چون ایشان خواهش نمودند که مدتی با ایشان بماند، قبول نکرد

بلکه ایشان را و ادعای کرده، گفت که «را به هر صورت باید عید آید. را در اورشلیم صرف کنم. لیکن اگر خدا بخواهد، باز به نزد شما خواهم برگشت.» پس از افسس روانه شد.

۲۲ و به قیصریه فرود آمده، او را شلم (رفت و کلیسا را تحیت نموده، به انطاکیه آمد.

سفر سوم بشارتی

و مدتی در آنجا مانده، باز به سفر توجه نمود و در ملک غلاطیه و فریجیه جایجا میگشت و همه شاگردان را استوار مینمود.

۲۴ اما شخصی یهودا پس نام از اهل اسکندریه که مردی فصیح و در کتاب توانا بود، به افسس رسید.

۲۵ او در طریق خداوند تربیت یافته و در روح سرگرم بوده، درباره خداوند به دقت تکلم و تعلیم مینمود هر چند جزا تعمیدیچی اطلاعی نداشت.

۲۶ همان شخص در کنیسه به دلیری سخن آغاز کرد اما چون پرسکله و ایلا او را شنیدند، نزد خود آوردند و به دقت تمام طریق خدا را بدو آموختند.

۲۷ پس چون او عزت بت سفر اخائییه کرد، برادران او را ترغیب نموده، به شاگردان سفارش نامهای نوشتند که او را بپذیرند. و چون بد آنجا رسید آنانی را که به وسیله فیض ایمان آورده بودند، اعانت بسیار نمود،

زیرا به قوت تمام بر یهودا فامه حجت میکرد و او از کتب ثابت مینمود که عیسی، مسیح است.

در افسس

و چون پولس در قرنتس بود، پولس در نواحی بالا گردش کرده، به افسس رسید. و در آنجا شاگردان چند یافته،

بدیشان گفت: «یا هنگامی که ایمان آوردید، روح القدس را یافتید؟» «به وی گفتند: «لکه نشنیدیم که روح القدس هست!»

بدیشان گفت: «س به چه چیز تعمیدی یافتید؟» گفتند: «تعمیدیچی.»

پولس گفت: «حی البته تعمید تو به میداد و به قوم میگفت به آن کسیکه بعد از من میآید ایمان بیاورد یعنی به مسیح عیسی.»

چون این را شنیدند به نام خداوند عیسی تعمید گرفتند،

و چون پولس دست بر ایشان نهاد، روح القدس بر ایشان نازل شد و به زبانها تکلم گشته، نبوت کردند.

۷ و جمله آن مردمان تخمین دوازده نفر بودند.

پس به کنیسه درآمده، مدت سه ماه به دلیری سخن میراند و در امور ملکوت خدا مباحثه مینمود و برهان قاطع میآورد.

۹ اما چون بعضی سخت دل گشته، ایمان نیاوردند و پیش روی خلق، طریقت را بد میگفتند، از ایشان نگاره گردیده، شاگردان را جدا ساخت و هر روزه در مدرسه شخصی طیرانس نام مباحثه مینمود.

۱۰ و بدینطور دو سال گذشت بقسمی که تمامی اهل آسیاچه یهود و چه یونانی کلام خداوند عیسی را شنیدند.

۱۱ و خداوند دست پولس معجزات غیر معتاد به ظهور میرسانید،

بطوری که از بدن او دستمالها و قوطیها برده، بر مریضان میگذاشتند و امراض از ایشان زایل می شد و او را وح پلید از ایشان اخراج میشدند.

لیکن حتی چند از یهودیان سیاح عزیمه خوان برآنانی که ارواح پلید داشتند، نام خداوند عیسی را خواندن گرفتند و میگفتند: «ما را به آن عیسی که پولس به او موعظه میکند قسم میدهم!»

و هفت نفر پسران اسکیاورائیس کهنه یهود این کار میکردند.

۱۵ اما روح خبیث در جواب ایشان گفت: «بسی راهی شناسم پولس را میدانم. لیکن شما کیستید؟»

- وآن مرد که روح پلید داشت برایشان جست و برایشان زور آورده، غلبه یافت بحدی که از آن خانه عربان و مجروح فرار کردند.
- ۱۷ چون این واقعه بر جمیع یهودیان و یونانیان ساکن افسس مشهور گردید، خوف بر همه ایشان طاری گشته، نام خداوند عیسی را مکرم میداشتند.
- ۱۸ و بسیاری از آنان که ایمان آورده بودند آمدند و به اعمال خود اعتراف کرده، آنها را فاش مینمودند.
- ۱۹ و جمعی از شعبده بازان کتب خویش را آورده، در حضور خلق سوزانیدند و چون قیمت آنها را حساب کردند، پنجاه هزار درهم بود بدینطور کلام خداوند ترقی کرده قوت میگرفت.
- و بعد از تمام شدن این مقدمات، پولس در روح عزیمت کرد که از مکادونیه و اخائیه گذشته، به اورشلیم برود و گفت: «عذار فتنم به آنها روم را نیز باید دید.»
- پس دو نفر از ملازمان خود یعنی تیموتائوس و ارسطوس را به مکادونیه روانه کرد و خود در آسیا چندی توقف نمود.
- ۲۲ در آن زمان هنگامی عظیم در باره طریقت برپا شد.
- ۲۴ زیر شخصی دیمتریوس نام زرگر که تصاویر بتکده ارطامیس از نقره میساخت و بجهت صنعتگران نفع خطیر پیدا مینمود، ایشان را و دیگرانی که در چنین پیشه اشتغال میداشتند، فراهم آورده، گفت: «ی مردمان شما آگاه هستید که از این شغل، فراخی رزق ما است.
- ۲۶ و دیده و شنیده‌هاید که نیتنهاد افسس، بلکه تقریب در تمام آسیای پولس خلق بسیاری را اغوا نموده، منحرف ساخته است و میگوید اینهایی که به دست ساخته میشوند، خدایان نیستند.
- ۲۷ پس خطراست که نه فقط کسب ما از میان رود بلکه این هیکل خدای عظیم ارطامیس نیز حقیر شمرده شود و عظمت وی که تمام آسیا و ربع مسکون او را میپرسند بر طرف شود.»
- چون این را شنیدند، از خشم پرگشته، فریاد کرده، میگفتند که «زرگ است ارطامیس افسسیان.»
- و تمامی شهر به شورش آمده، همه متفق به تماشاخانه تاختند و غلیوس و ارسترخس را که از اهل مکادونیه و همراهان پولس بودند با خود می کشیدند.
- ۳۰ اما چون پولس اراده نمود که به میان مردم درآید، شاگردان او را نگذاشتند.
- ۳۱ و بعضی از روسای آسیا که او را دوست میداشتند، زدا و فرستاده، خواهش نمودند که خود را به تماشاخانه نینسپارد.
- ۳۲ و هر یکی صدایی علیحده میکردند زیرا که جماعت آشفته بود و اکثری دانستند که برای چه جمع شده‌اند.
- ۳۳ پس اسکندر را از میان خلق کشیدند که یهودیان او را پیش انداختند و اسکندر به دست خود اشاره کرده، خواست برای خود پیش مردم حجت بیاورد.
- ۳۴ لیکن چون دانستند که یهودی است همه بیک آواز فریاد کردند که «زرگ است ارطامیس افسسیان.»
- پس از آن مستوفی شهر خلق را ساکت گردانیده، گفت: «ی مردان افسسی، کیست که نمی داند که شهر افسسیان ارطامیس خدای عظیم و آن صغی را که از مشتری نازل شد پرستش میکند؟
- پس چون این امور را نتوان انکار کرد، شما میباید آرام باشید و هیچ کاری به تعجیل نکنید.
- ۳۷ زیرا که این اشخاص را آوردید که نه تاراج کنندگان هیکلاند و نه به خدای شما بدگفتناند.
- ۳۸ پس هر گاه دیمتریوس و همکاران وی ادعایی بر کسی دارند، ایام قضا مقرر است و داوران معین هستند. با هم دیگر گمراهه باید کرد.
- ۳۹ و اگر در امری دیگر طالب چیزی باشید، در محله شرعی فیصل خواهد پذیرفت.
- ۴۰ زیرا در خطریم که در خصوص فتنه امر و زاماباز خواست شود چونکه هیچ علقی نیست که درباره آن عذری برای این از دحام توایم آورد.»
- این را گفته، جماعت را متفرق ساخت.

در مکادونیه و یونان

- و بعد از تمام شدن این هنگامه، پولس شاگردان را طلبیده، ایشان را و داغ نمود و به سمت مکادونیه روانه شد.
- ۲ و در آن نواحی سیر کرده، اهل آنجا را نصیحت بسیار نمود و به یونانستان آمد.
- ۳ و سه ماه توقف نمود و چون عزم سفر سوریه کرد و یهودیان در کین وی بودند، اراده نمود که از راه مکادونیه مراجعت کند.
- ۴ و سوباترس از اهل بیره و ارسترخس و سکندس از اهل آسالیونیک و غلیوس از دربه و تیموتائوس و از مردم آسیا نیخیکس و تروفیمس تا به آسیا همراه او رفتند.
- ۵ و ایشان پیش رفته، در ترواس منتظر مآشند.
- ۶ و اماما بعد از ایام فطیر از فیلی به کشتی سوار شدیم و بعد از پنج روزه ترواس نزد ایشان رسیده، در آنجا هفت روز ماندیم.
- زنده کردن ایتیکس
- و در اول هفته چون شاگردان بجهت شکستن نان جمع شدند و پولس در فردای آن روز عازم سفر بود، برای ایشان موعظه میکرد و سخن او تا نصف شب طول کشید.
- ۸ و در بالا خانهای که جمع بودیم چراغ بسیار بود.
- ۹ ناگاه جوانی که ایتیکس نام داشت، نزد در پیچه نشسته بود که خواب سنگین او را در ربود و چون پولس کلام را طول میداد، خواب بر او مستولی گشته، از طبقه سوم به زیر افتاد و او را مرده برداشتند.
- ۱۰ آنگاه پولس به زیر آمده، بر او افتاد و وی را در آغوش کشیده، گفت: «ضطر ب مباحثید زیرا که جان او در اوست.»

پس بالا رفته و نان را شکسته، خورد و تا طلوع فجر گفتگویی بسیار کرده، همچنین روانه شد.
۱۲ و آن جوان رازنده بردن و تسلی عظیم پذیرفتند.

و داغ از زهربران افسس

اما مابه کشتی سوار شده، به سوس پیش رفته که از آنجا میبایست پولس را برداریم که به بدینطور قرارداد را زیر خواست تا آنجا پیاده رود.
۱۴ پس چون در اوسس اوراملاقات کردیم، اورا برداشته، به متیلینی آمدیم.

۱۵ و از آنجا به دریا کوچ کرده، روز دیگر به مقابل خیوس رسیدیم و روز سوم به ساموس وارد شدیم و در تروچیلون توقف نموده، روز دیگر وارد میلیتس شدیم.

۱۶ زیرا که پولس عزیمت داشت که از آنجا میبایست افسس برگردد، مبادا او را در آنجا درنگی پیدا شود، چونکه تعجیل میکرد که اگر ممکن شود تا روز نبطیکاست به اورشلیم برسد.

پس از میلیتس به افسس فرستاده، کشیشان کلیسای اطلیید.

۱۸ و چون به نزدش حاضر شدند، ایشان را گفت: «شما معلوم است که از روز اول که وارد آسیا شدیم، چطور هر وقت باشما بر می‌بردم، که به کمال فروتنی و آشکهای بسیار و امتحان‌هایی که از منکایدیدیم در من عارض میشد، به خدمت خداوند مشغول میبودم.

۲۰ و چگونه چیزی را از آنجا برای شما مفید باشد، در بیغ نداشتم بلکه آشکارا و خانه به خانه شمارا اخبار و تعلیم مینمودم.

۲۱ و به یهودیان و یونانیان نیز از تو به به سوی خدا و ایمان به خداوند ماعیسی مسیح شهادت میدادم.

۲۲ و ایک الان در روح بسته شده، به اورشلیم میروم و از آنجا در آنجا بر من واقع خواهد شد، اطلاعی ندارم.

۲۳ جز اینکه و حال قدس در هر شهر شهادت داده، میگویند که بندها و زحمات برام میباشد.

۲۴ لیکن این چیزها را به هیچ میبشمارم، بلکه جان خود را عزیز نمی دارم تا دور خود را به خوشی به انجام رسانم و آن خدمتی را که از خداوند عیسی با قهتام که به بشارت فیض خدا شهادت دهم.

۲۵ و الحال این را می‌دانم که جمیع شما که در میان شما گشته و به ملکوت خدا موعظه کرده‌ام، دیگری مرا نخواهید دید.

۲۶ پس امروز شما گواهی میطلبم که من از خون همه بری هستم،

زیرا که از اعلام نمودن شما به تمامی اراده خدا کوتاهی نکردم.

۲۸ پس نگاه دارید خویشتان و تمامی آن گله را که رو حوالقدس شما را بر آن اسقف مقرر فرمود تا کلیسای خدا را رعایت کنید که آن را به خون خود خریده است.

۲۹ زیرا من میدانم که بعد از رحلت من، گرگان درنده به میان شما در خواهند آمد که بر گله ترحم نخواهند نمود،

و از میان خود شماردانی خواهند برخاست که سختان بخواهند گفت تا شما گردان را در عقب خود بکشند.

۳۱ لهذا ایدار باشید و یاد آورید که مدت سه سال شبان روز از تنبیه نمودن هر یکی از شما باشکها باز نایستادم.

۳۲ و الحال ای برادران شمارا به خدا و به کلام فیض اومی سپارم که قادر است شمارا بنا کند و در میان جمیع مقدسین شمارا میراث بخشند.

۳۳ تقریباً پالاباس کسی را طمع نوززیدم،

بلکه خود می‌دانید که همین دستها در رفع احتیاج خود و رفقایم خدمت میکرد.

۳۵ این همه را به شما نمودم که میباید چنین مشقت کشیده، ضعفا را دستگیری نمایید و کلام خداوند عیسی را به خاطر دارید که او گفت دادن از گرفتن فرخنده تر است.»

این بگفت و زانو زده، با همگی ایشان دعا کرد.

۳۷ و همه گریه بسیار کردند و برگردن پولس آویخته، اورا میبوسیدند.

۳۸ و بسیار متالم شدند خصوص بجهت آن سخنی که گفت: «عذاب اینوی را نخواهید دید.» پس اورا تا به کشتی مشایعت نمودند.

بسوی اورشلیم

و چون از ایشان هجرت نمودیم، سفر دریا کردیم و به راه راست به کوس آمدیم و روز دیگر به رودس و از آنجا به تراترا.

۲ و چون کشتی‌ای یافتیم که عازم فینیقیه بود، بر آن سوار شده، کوچ کردیم.

۳ و قبرس را به نظر آورده، آن را به طرف چپ رها کرده، به سوی سوریه رفتم و در صورت فرود آمدیم زیرا که در آنجا میبایست بار کشتی را فرود آورند.

۴ پس شاگردی چند پیدا کرده، هفت روز در آنجا ماندیم و ایشان به الهام روح به پولس گفتند که به اورشلیم نرو.

۵ و چون آن روزها بر می‌رسیدیم، روانه گشتیم و همه با زنان و اطفال تا بیرون شهر ما را مشایعت نمودند و به گزاره روزها از آنجا نوزده، دعا کردیم.

۶ پس یکدیگر را وداع کرده، به کشتی سوار شدیم و ایشان به خانه‌های خود برگشتند.

و ما سفر دریا را به انجام رسانیده، از صور به پولا میس رسیدیم و برادران را سلام کرده، با ایشان یک روز ماندیم.

۸ در فردای آن روز، از آنجا روانه شده، به قیصریه آمدیم و به خانه فیلیپس مبشر که یکی از آن هفت بود در آمده، نزد او ماندیم.

۹ و او را چهار دختری که بود که نبوت میکردند.

و چون روز چند در آنجا ماندیم، نیبای آغابوس نام از یهودیه رسید،

وزد می‌آمده، کمر بند پولس را گرفته و دست‌های او را بسته، گفت: «و حال قدس می‌گوید که یهودیان در اورشلیم صاحب این کمر بند را به همین‌طور بسته، او را به دست‌های ام‌ت‌ها خواهند سپرد.»

پس چون این را شنیدیم، ما و اهل آنجا التماس نمودیم که به اورشلیم نرود.

۱۳ پولس جواب داد: «همه می‌کنید که گریان شده، دل مرا می‌شکنید زیرا من مستعدم که نه فقط قید شوم بلکه تا در اورشلیم بمیرم به خاطر نام خداوند عیسی.» چون او نشنید خاموش شده، گفتیم: «نچه اراده خداوند است بشود.»

و بعد از آن ایام تدارک سفر دیده، متوجه اورشلیم شدیم.

۱۶ و حتی چند از شاگردان قیصر به همراه آمده، ما را نزد شخصی مناسون نام که از اهل قیصرس و شاگرد قدیمی بود، آوردند تا نزد او منزل نمایم. در اورشلیم

و چون وارد اورشلیم گشتیم، برادران ما را به خشنودی پذیرفتند.

۱۸ و در روز دیگر، پولس ما را برداشته، نزد یعقوب رفت و همه کشیشان حاضر شدند.

۱۹ پس ایشان را سلام کرده، آنچه خدا بوسیله خدمت او در میان ام‌ت‌ها به عمل آورده بود، مفصلاً گفت.

۲۰ ایشان چون این را شنیدند، خدا را تقدیم نموده، به وی گفتند: «ی برادر، آگاه هستی که چند هزاران یهودیان ایمان آوردند و همه در شریعت غیورند؛ و در باره تو شنیدیم که همه یهودیان را که در میان ام‌ت‌ها می‌باشند، تعلیم میدی که از موسی انحراف نمایند و می‌گویند نباید اولاد خود را مختون ساخت و به سنن رفتار نمود.»

۲۲ پس چه باید کرد؟ البته جماعت جمع خواهند شد زیرا خواهند شنید که تو آمدی.

۲۳ پس آنچه به تو گویم به عمل آور: چهار مرد نزد ما هستند که بر ایشان نذری هست.

۲۴ پس ایشان را برداشته، خود را با ایشان تطهیر نمودیم و خروج ایشان را دیده که سر خود را برتاشند تا همه بدانند که آنچه در باره تو شنیدیم اصلاً ندارد بلکه خود نیز در محافظت شریعت سلوک مینمایند.

۲۵ لیکن در باره آنان که از ام‌ت‌ها ایمان آوردند، ما فرستادیم و حکم کردیم که از قربانی‌های بت و خون و حیوانات خفه شده و ناپرهیز نمایند.

۲۶ پس پولس آن اشخاص را برداشته، روز دیگر ایشان را طهارت کرده، به هیکل درآمد و از تکمیل ایام طهارت اطلاع داد تا هدیه‌های برای هر یک از ایشان بگذرانند.

گرفتار شدن پولس

و چون هفت روز نزدیک به انجام رسید، یهودی‌های چند از آسیا و ادره‌یکل دیده، تمامی قوم را به شورش آوردند و دست بر او انداخته، فریاد برآوردند که «ی مردان اسرائیلی، امداد کنید! این است آن کس که برخلاف امت و شریعت و این مکان در هر جامه را تعلیم میدهد. بلکه

یونانی‌های چند را نیز به هیکل در آورده، این مکان مقدس را ملوث نموده است.»

زیرا قبل از تروفیس افسسی را بوی در شهر دیده بودند و مظنه داشتند که پولس او را به هیکل آورده بود.

پس تمامی شهر به حرکت آمد و خلق از حاکم کرده، پولس را گرفتند و از هیکل بیرون کشیدند و فی الفور درها را بستند.

۳۱ و چون قصد قتل او میکردند، خبر به مین باشی سپاه رسید که «ما می اورشلیم به شورش آمده است.»

اوی درنگ سپاه و یوز باشها را برداشته، بر سر ایشان تاخت، پس ایشان به مجرد دیدن مین باشی و سپاهیان، از زدن پولس دست برداشتند.

چون مین باشی رسید، او را گرفته، فرمان داد تا او را بدو تجیر بیاورند و پرسید که «بن کیست و چه کرده است؟»

اما بعضی از آن گروه به سخنی و بعضی به سخنی دیگر صدا میکردند. و چون او به سبب شورش، حقیقت امر را نتوانست فهمید، فرمود تا او را به قلعه بیاورند. و چون به زینه رسید، اتفاق افتاد که لشکریان به سبب ازدحام مردم او را برگرفتند،

زیرا گروهی کثیر از خلق از عقب او افتاده، صدا می‌زدند که «و راه‌لاک کن!»

چون نزدیک شد که پولس را به قلعه در آورند، او به مین باشی گفت: آیا اجازت است که به تو چیزی گویم؟ گفت: «یا زبان یونانی را می دانی؟»

مگر تو آن مصری نیستی که چندی پیش از این فتنه بر آنجا بختی، چهار هزار مرد قتل را به بیان برد؟»

پولس گفت: «من در یهودی هستم از طرسوس قلیلیقه، شهری که بنام و نشان نیست و خواهش آن دارم که مرا اذن فرمائی تا به مردم سخن گویم.»

چون اذن یافت بر زینه ایستاده، به دست خود به مردم اشاره کرد؛ و چون آرامی کامل پیدا شد، ایشان را به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت.

سخنان پولس

«ی برادران عزیز و پدران، حقیقتی را که الان پیش شما می‌آورم بشنوید.»

چون شنیدند که به زبان عبرانی با ایشان تکلم میکند، بیشتر خاموش شدند. پس گفت:

«من در یهودی هستم، متولد طرسوس قلیلیقه، اما تربیت یافته بودم در این شهر در خدمت غمال‌لیل و در دقایق شریعت اجداد متعلم شده، در باره خدا غیور می‌بودم، چنانکه همگی شما هم می‌باشید.

۴ و این طریقت را تا به قتل مزاحم می‌بودم به نوعی که مردان و زنان را بند نهد، به زندان میانداختم،

چنانکه رئیس کهنه و تمام اهل شورا به من شهادت میدهند که از ایشان نام‌های برای برادران گرفته، عازم دمشق شدم تا آنانی را نیز که در آنجا باشند قید کرده، به اورشلیم آورم تا سزا بیاوند.

- ۶ ودر انامی راه، چون نزدیک به دمشق رسیدم، قریب به ظهر ناگاه نوری عظیم از آسمان گرد من درخشید.
- ۷ پس بر زمین افتاده هانفی را شنیدم که به من میگوید: ای شاول، ای شاول، چرا بر من جفا میکنی؟
- من جواب دادم: خداوند اتو کیستی؟ او مرا گفت: من آن عیسی ناصری هستم که تو بروی جفا می کنی.
- ۹ و همراهان من نور را دیده، ترسان گشتند ولی آواز آن کس را که با من سخن گفت نشنیدند.
- ۱۰ گفتم: خداوند اچه کنم؟ خداوند مرا گفت: برخاسته، به دمشق برو که در آنجا تو را مطلع خواهند ساخت از آنچه برایت مقرر است که بکنی.
- ۱۱ پس چون از سطوت آن نور ناپینا گشتم، در قدام دست مرا گرفته، به دمشق رسانیدند.
- ۱۲ آنگاه شخصی متقی بحسب شریعت، حنایانام که زده همه یهودیان ساکن آنجا نیکام بود، به نزد من آمده و ایستاده، به من گفت: ای برادر شاول، بینا شو که در همان ساعت بروی نگرستم.
- ۱۴ او گفت: خدای پدران ما تو را برگزید تا اراده او را بدانی و آن عادل را ببینی و از زبانش سخنی بشنوی.
- ۱۵ زیرا از آنچه دیده و شنیده های نزدیک جمع مردم شاهد برو خواهی شد.
- ۱۶ و حال چرا تاخیر مینمائی؟ برخیز و تعمیم بگیر و نام خداوند را خوانده، خود را از گناهات غسل ده.
- ۱۷ و چون به اورشلیم برگشته، در هیکل دعا می کردم، بخود شدم.
- ۱۸ پس او را دیدم که به من میگوید: شبتاب و از اورشلیم به زودی روانه شوزیرا که شهادت تو را در حق من نخواهند پذیرفت.
- ۱۹ من گفتم: خداوند! ایشان میدانند که من در هر کنبه سه مومنین تو را حبس کرده، میزد؛ و هنگامی که خون شهبید تو استیغافن را میبر میخندند، من نیز ایستاده، رضایبدان دادم و جامه های قاتلان او را نگاه میداشتم.
- ۲۱ او به من گفت: روانه شوزیرا که من تو را به سوی امت های بعدی فرستم.»
- پس تاین سخن بدو گوش گرفتند؛ آنگاه آواز خود را بلند کرده، گفتند: «نین شخص را از زوری زمین بردار که زنده ماندن او جایز نیست!»
- و چون غوغا نموده و جامه های خود را افشاند، خاک به هوامیر میخندند،
- مین باشی فرمان داد او را به قلعه در آوردند و فرمود که او را به تازیانه امتحان کنند تا بفهمد که به چه سبب اینقدر بر او فریاد میکردند.
- ۲۵ و وقتی که او را به ریسمانها میبستند، پولس به یوزباشیای که حاضر بود گفت: «یار شما جایز است که مردی رومی را بجهت هم تازیانه زنی؟»
- چون یوزباشی این را شنید، نزد من باشی رفته، او را خبر داده، گفت: «ه میخواهی بکنی زیرا این شخص رومی است؟»
- پس من باشی آمده، به وی گفت: «را بگو که تو رومی هستی؟» گفت: «لی!»
- من باشی جواب داد: «ن این حقوق را به مبلغی خطیر تحصیل کردم.» پولس گفت: «ما من در آن مولود شدم.»
- در ساعت آنانی که قصد تفتیش او داشتند، دست از او برداشتند و من باشی ترسان گشت چون فهمید که رومی است از آن سبب که او را بسته بود.
- ۳۰ با مبادان چون خواست درست بفهمد که یهودیان به چه علت مدعی او میباشند، او را از زندان بیرون آورده، فرمود تا روسای کهنه و تمامی اهل شورا حاضر شوند و پولس را باین آورده، در میان ایشان برپا داشت.

پولس در حضور اهل شورا

- پس پولس به اهل شورا نیک نگر بسته، گفت: «ای برادران، من تا مر وزبا کمال ضمیر صالح در خدمت خدای رفتار کرده ام.»
- آنگاه حنایا، رئیس کهنه، حاضران را فرمود تا به دهانش زند.
- ۳ پولس بدو گفت: «داتو را خواهد زد، ای دیوار سفید شده! تو نشسته ای تا امر بحسب شریعت داوری کنی و به ضد شریعت حکم به زدم میکنی؟»
- حاضران گفتند: «یار رئیس کهنه خدای ما شناس میدهی؟»
- پولس گفت: «ای برادران، ندانستم که رئیس کهنه است، زیرا مکتوب است حاکم قوم خود را بد مگوی.»
- چون پولس فهمید که بعضی از صدوقیان و بعضی از فریسیانند، در مجلس ندادرداد که «ای برادران، من فریسی، پسر فریسی هستم و برای امید و قیامت مردگان از من باز پرس میشود.»
- چون این را گفت، در میان فریسیان و صدوقیان منازعه برپا شد و جماعت دو فرقه شدند، زیرا که صدوقیان منکر قیامت و ملائکه و ارواح هستند لیکن فریسیان قائل به هر دو.
- ۹ پس غوغای عظیم برپا شد و کاتبان از فرقه فریسیان برخاسته مخاصمه نموده، میگفتند که «راین شخص هیچ بدی نیافتایم و اگر روحی یا فرشته ای با او سخن گفته باشد با خدا جنگ نباید نمود.»
- و چون منازعه زیاد تر میشد، من باشی ترسید که مباد پولس را بدرند. پس فرمود تا سپاهیان باین آمده، او را میانشان برداشته، به قلعه در آوردند.
- و در شب همان روز خداوند نزد او آمده، گفت: «ای پولس خاطر جمع باش زیرا چنانکه در اورشلیم در حق من شهادت دادی، همچنین باید در روم نیز شهادت دهی.»
- و چون روز شد، یهودیان یکدیگر عهد بسته، بر خویشتن لعن کردند که تا پولس را نکشند، نخورند و نوشند.
- ۱۳ و آنانی که در باره این، هم قسم شدند، زیاد از چهل نفر بودند.
- ۱۴ اینها نزد روسای کهنه و مشایخ رفته، گفتند: «رخویشتن لعنت سخت کردیم که تا پولس را نکشیم چیزی نمیچشم.»

۱۵ پس الان شما باهل شورا، مین باشی را اعلام کنید که او را نزد شما بیاورد که گویا اراده دارد در احوال او نیکو تر تحقیق نماید؛ و ما حاضر هستیم قبل از رسیدنش او را بکشیم.»

اما خواهر زاده پولس از کین ایشان اطلاع یافته، رفت و به قلعه در آمده، پولس را آگاهانید.

۱۷ پولس یکی از یوزباشیان را طلبیده، گفت: «من جوان را نزد مین باشی ببر زیرا خبری دارد که به او بگوید.»

پس او را برداشته، به حضور مین باشی رسانیده، گفت: «ولس زندانی مرا طلبیده، خواهش کرد که این جوان را به خدمت تو بیاورم، زیرا چیزی دارد که به تو عرض کند.»

پس مین باشی دستش را گرفته، به خلوت برد و پرسید: «چه چیز است که می خواهی به من خبر دهی؟»

عرض کرد: «هردیان متفق شده اند که از تو خواهش کنند تا پولس را فرادیه مجلس شورا در آوری که گویا اراده دارند در حق او زیاد تر تفتیش نمایند.

۲۱ پس خواهش ایشان را اجابت مفر ما زیرا که بیشتر از چهل نفر از ایشان در کمین و یانده سوگند عهد بستند که تا او را نکشند چیزی نخورند و نیاشامند و آلان مستعد و منتظر وعده تو میباشند.»

مین باشی آن جوان را مرخص فرموده، قد غن نمود که «هیچکس مگو که مرا ازین راز مطلع ساختی.»

پس دو نفر از یوزباشیان را طلبیده، فرمود که «بست سپاهی و هفتاد سوار و دو یست نیزه دار در ساعت سوم از شب حاضر سازید تا به قیصر به بروند؛

و مرکی حاضر کنید تا پولس را سوار کرده، او را به سلامتی به نزد فیلکس و الی برسانند.»

و نامهای بدین مضمون نوشت:

«لودیوس لیسپاس، به والی گرای فیلکس سلام میرساند.

۲۷ یهودیان این شخص را گرفته، قصد قتل او داشتند. پس با سپاه رفته، او را از ایشان گرفتم، چون دریافت کرده بودم که رومی است.

۲۸ و چون خواستم بفهمم که به چه سبب بروی شکایت میکنند، او را به مجلس ایشان در آوردم.

۲۹ پس یافتم که در مسائل شریعت خود از او شکایت میدارند، ولی هیچ شکوهای مستوجب قتل بابت نمی دارند.

۳۰ و چون خبر یافتم که یهودیان قصد کمین سازی برای او دارند، بید رنگ او را نزد تو فرستادم و مدعیان او را نیز فرمودم تا در حضور تو بر او ادعائ نمایند و السلام.»

پس سپاهیان چنانکه مامور شدند، پولس را در شب برداشته، به انتیپاتریس رسانیدند.

۳۲ و بامدادان سواران را گذاشته که با او بروند، خود به قلعه برگشتند.

۳۳ و چون ایشان وارد قیصریه شدند، نامه را به والی سپردند و پولس را نیز نزد او حاضر ساختند.

۳۴ پس والی نامه را ملاحظه فرموده، پرسید که از کدام ولایت است. چون دانست که از قیلیقیه است،

گفت: «من مدعیان تو حاضر شوم، سخن تو را خواهم شنید.» و فرمود تا او را در سرای هیرو دیس نگاه دارند.

محا که در حضور فیلکس

و بعد از پنج روز، حناتیای رئیس کهنه با مشایخ و خطیبی ترلس نام رسیدند و شکایت از پولس زد و الی آوردند.

۲ و چون او را احضار فرمود، ترلس آغاز داد نموده، گفت: چون از وجود تو در آسایش کامل هستیم و احسانات عظیمه از تدابیر تو بدین قوم رسیده است،

ای فیلکس گرامی،

در هر جا و در هر وقت این را در کمال شکر گذاری میبذیریم.

۴ ولیکن تا تو را زیاد به مصلحت نشوم، مستدعی هستم که از راه نوازش مختصر عرض ما را بشنوی.

۵ زیرا که این شخص را مفسد و فتنه انگیز یافتیم در میان همه یهودیان ساکن ربع مسکون و از پیشوایان بدعت نصاری.

۶ و چون او خواست هیکل را ملوث سازد، او را گرفته، اراده داشتیم که به قانون شریعت خود بر او دوری نماییم.

۷ ولی لیسپاس مین باشی آمده، او را به زور بسیاری از دستهای ما بیرون آورد،

و فرمود تا مدعایش نزد تو حاضر شوند، و از او بعد از امتحان میتوانی دانست حقیقت همه این اموری که ما بر او ادعا میکنیم.»

و یهودیان نیز با او متفق شده گفتند که چنین است.

چون والی به پولس اشاره نمود که سخن بگوید، او جواب داد: «آن رو که میدانم سالهای بسیار است که تو حاکم این قوم میباشی، به خشنودی و افروخت

در باره خود میاورم.

۱۱ زیرا تو میتوانی دانست که زیاد از دوازده روز نیست که من برای عبادت به اورشلیم رفتم،

و مرا نیافتند که در هیکل با کسی مباحثه کنم و نه در کلیس یا شهر که خلق را به شورش آورم.

۱۳ و هم آنچه الان بر من ادعا میکنند، نمی توانند اثبات نمایند.

۱۴ لیکن این را نزد تو اقرار میکنم که به طریقی که بدعت میگویند، خدای پدران را عبادت میکنم و به آنچه در تورات و انبیاء مکتوب است معتقدم،

و به خدا امیدوارم چنانکه ایشان نیز قبول دارند که قیامت مردگان از عادلان و ظالمان نیز خواهد شد.

۱۶ و خود را در این امر ریاضت میدهم تا پیوسته ضمیر خود را به سوی خدا و مردم بیلغزش نگاه دارم.

۱۷ و بعد از سالهای بسیار آدمم تا صدقات و هدایا برای قوم خود بیاورم.

۱۸ و در این امور چند نفر از یهودیان آسیا مرا در هیکل مطهر یافتند بدون هنگامه یا شورش.

- ۱۹ و ایشان میبایست نیز در اینجا نزد تو حاضر شوند تا اگر حرفی بر من دارند ادا کنند.
- ۲۰ یا اینان خود بگویند اگر گاهی از من یافتند وقتی که در حضور اهل شورا ایستاده بودم، مگر آن یک سخن که در میان ایشان ایستاده، بدان ندا کردم که در باره قیامت مردگان از من امر و پندش شما بپرسید، میشنود.»
- آنگاه فیلیکس چون از طریق نیکو ترا گاهی داشت، امر ایشان را تا خیر انداخته، گفت: «و نلیسیاس مین باشتی آید، حقیقت امر شمارا دریافت خواهم کرد.»
- پس یوزباشی را فرمان داد تا پولس را نگاهدارد و او را آزادی دهد و واحدی از خویشانش را از خدمت و ملاقات او منع نکند.
- ۲۴ و بعد از روزی چند فیلیکس بازوجه خود در سلا که زنی یهودی بود، آمده پولس را طلبیده، سخن او را در باره ایمان مسیح شنید.
- ۲۵ و چون او در باره عدالت و پرهیزکاری و دواوری آینه خطاب میکرد، فیلیکس ترسان گشته، جواب داد که: «لحال برو چون فرصت کم تو را باز خواهم خواند.»
- و نیز امید میداشت که پولس او را نقدی بدهد تا او را آزاد سازد و از این جهت مکرر وی را خواسته، با او گفتگو میکرد.
- ۲۷ اما بعد از آنقضای دو سال، پورکیوس فستوس، خلیفه ولایت فیلیکس شد و فیلیکس چون خواست بری بود منت نهد، پولس را در زندان گذاشت.
- حما که در حضور فستوس
- پس چون فستوس به ولایت خود رسید، بعد از سه روز از قیصریه به اورشلیم رفت.
- ۲ و رئیس کهنه واکلر یهود نزد او بر پولس ادا کردند و التماس نمود،
- متی بروی خواستند تا او را به اورشلیم بفرستند و در کین بودند که او را در راه بکشند.
- ۴ اما فستوس جواب داد که: «ولس را باید در قیصریه نگاه داشت» زیرا خود اراده داشت به زودی آنجا برود.
- ۵ و گفت: «س کسانی از شما که میتوانند همراه یانیندا ترا چیزی در این شخص یافت شود، بر او ادا نمایند.»
- و چون بیشتر از ده روز در میان ایشان توقف کرده بود، به قیصریه آمد و با مبادان بر مسند حکومت برآمده، فرمود تا پولس را حاضر سازند.
- ۷ چون او حاضر شد، یهودیانی که از اورشلیم آمده بودند، به گرد او ایستاده، شکایتی بسیار و گران پولس آوردند ولی اثبات نتوانستند کرد.
- ۸ او جواب داد که: «به شریعت یهود و نه به هیکل و نه به قیصر هیچ گاه کرده ام.»
- اما چون فستوس خواست بری بود منت نهد، در جواب پولس گفت: «بایمخواهی به اورشلیم آئی تا در آنجا در این امور به حضور من حکم شود؟»
- پولس گفت: «رحم که قیصر ایستاد هم که در آنجا میاید محامه من بشود. به یهود هیچ ظلمی نکرد هم، چنانکه تو نیز نیکو میدانی.
- ۱۱ هر گاه ظلمی یا عملی مستوجب قتل کرده باشم، از مردن دریغ ندارم. لیکن اگر هیچیک از این شکایتی که اینها بر من میآوردند اصلی ندارد، کسی نمی تواند مرا به ایشان سپارد. به قیصر رفع دعوی میکنم.»
- آنگاه فستوس بعد از ماکالمه با اهل شورا جواب داد: «یابه قیصر رفع دعوی کردی؟ به حضور قیصر خواهی رفت.»
- و بعد از مروریام چند، اغر پیاس پادشاه و برینکی برای تحیت فستوس به قیصریه آمدند.
- ۱۴ و چون روزی بسیار در آنجا توقف نمودند، فستوس برای پادشاه، مقدمه پولس را بیان کرده، گفت: «دی است که فیلیکس او را در بند گذاشته است،
- که در باره او وقتی که به اورشلیم آمدم، روسای کهنه و مشایخ یهود مرا خبر دادند و خواهش نمودند که بر او دوری شود.
- ۱۶ در جواب ایشان گفتم که در میان ارسم نیست که احدی را بسیار بد قبل از آنکه مدعی علیه مدعیان خود را بر و پرورش و او را فرصت دهند که ادعای ایشان را جواب گوید.
- ۱۷ پس چون ایشان در اینجا جمع شدند، پیدرنگ در روز دوم بر مسند نشستند، فرمودم تا آن شخص را حاضر کردند.
- ۱۸ و مدعیانش بری ایستاده، از آنچه من گان میبردم هیچ ادعای نیاوردند.
- ۱۹ بلکه مسألهای چند را او براد کردند در باره مذهب خود و در حق عیسی نامی که مرده است و پولس میگوید که او زنده است.
- ۲۰ و چون من در اینگونه مسألهای شک داشتم، از او پرسیدم که آیا می خواهی به اورشلیم بروی تا در آنجا این مقدمه فیصل بپذیری؟
- ولی چون پولس رفع دعوی کرد که برای محامه او غسطنس محفوظ ماند، فرمان دادم که او را نگاهدارند تا او را به حضور قیصر روانه نمایم.»
- اغر پیاس به فستوس گفت: «ن نیز می خواهم این شخص را بشنوم.» گفت: «رد او را خواهی شنید.»
- پس با مبادان چون اغر پیاس و برینکی با حشمتی عظیم آمدند و به دارالاستماع بامین باشیان و بزرگان شهر داخل شدند، به فرمان فستوس پولس را حاضر ساختند.
- ۲۴ آنگاه فستوس گفت: «ی اغر پیاس پادشاه، وای همه مردمانی که نزد ما حضور دارند، این شخص را می بینید که در باره او تمامی جماعت یهود چه در اورشلیم و چه در اینجا فریاد کرده، از من خواهش نمودند که دیگر نباید زیست کند.
- ۲۵ ولیکن چون من دریافتم که او هیچ عملی مستوجب قتل نکرده است و خود به او غسطنس رفع دعوی کرد، اراده کردم که او را بفرستم.
- ۲۶ و چون چیزی درست ندارم که در باره او به خداوند گارم قوم دارم، از این جهت او را نزد شما و علی الخصوص در حضور توای اغر پیاس پادشاه آوردم تا بعد از تفحص شاید چیزی یافته بنگارم.
- ۲۷ زیرا مرا اخلاف عقل مینماید که اسیری را بفرستم و شکایتی که بر اوست معروض ندارم.»

سخنان پولس در حضور اغر پیاس

- اغر پیاس به پولس گفت: «رخصی که کیفیت خود را بگویی.»
- که «ای اغر پیاس پادشاه، سعادت خود را در این میدانم که امروز در حضور تو حجت بیاورم، درباره همه شکایتانی که یهود از من میدارند.
- ۳ خصوص چون تو در همه رسوم و مسایلی یهود عالم هستی، پس از تو مستدعی آمم که تحمل فرموده، مرا بشنوی.
- ۴ رفتارم از جوانی چونکه از ابتدا در میان قوم خود در اورشلیم بسر میبردم، تمامی یهودی داند
- و مرا از اول میشناسند هر گاه نخواهند شهادت دهند که به قانون بار سائرین فرقه دین خود فریبی میبودم.
- ۶ و الحال بهسبب امید آن وعده‌های که خدا به اجداد ما داد، بر من ادعا میکنند.
- ۷ و حال آنکه دوازده سبط ما شبانه روز میجد و جهد عبادت میکنند محض امید تحصیل همین وعده که بجهت همین امید، ای اغر پیاس پادشاه، یهود بر من ادعا میکنند.
- «ما چرا محال میندازید که خدا مر دگان را بر خیزاند؟
- من هم در خاطر خود مینداشتم که به نام عیسی ناصری مخالفت بسیار کردن واجب است،
- چنانکه در اورشلیم هم کردم و از روسای کهنه قدرت یافته، بسیاری از مقدسین را در زندان حبس میکردم و چون ایشان را می کشند، در فتوا شریک میبودم.
- ۱۱ و در همه کجایس بارها ایشان را زحمت رسانیده، مجبوری ساختم که کفر گویند و بر ایشان به شدت دیوانه گشته تا شهرهای بعد تعاقب میکردم.
- ۱۲ در این میان هنگامی که با قدرت و اجازت از روسای کهنه به دمشق میرفتم،
- در راه، ای پادشاه، در وقت ظهر نوری را از آسمان دیدم، درخشنده تراز خورشید که در دور من ورفقایم تابید.
- ۱۴ و چون همه بر زمین افتادیم، هائتی را شنیدم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت: ای شاول، شاول، چرا بر من جفامیکنی؟ تو را بر میخمالگد زدن دشوار است.»
- ۱۵ من گفتم: خداوند اتو کیستی؟ گفت: من عیسی هستم که تو بر من جفامیکنی.
- ۱۶ ولیکن برخاسته، بر پایاست زیرا که بر تو ظاهر شدم تا تو را خادام و شاهد مقرر گردانم بر آن چیزهایی که مرا در آنجا دیدهای و بر آنچه به تو در آن ظاهر خواهم شد.
- ۱۷ و تو را رهایی خواهم داد از قوم و ازامت هائی که تو را به زدن آنها خواهم فرستاد،
- تا چشمان ایشان را باز کنی تا از ظلمت به سوی نور و قدرت شیطان بهجانب خدا برگردند تا آمرزش گاهان و میرائی در میان مقدسین بوسیله ایمانی که بر من است بیابند.»
- ۱۹ آن وقت ای اغر پیاس پادشاه، رویای آسمانی را نا فرمانی نور زیدم.
- ۲۰ بلکه نخست آنانی را که در دمشق بودند در اورشلیم و در تمامی مرز و بوم یهودیه و امتهار این اعلام مینمودم که تو به کنند و به سوی خدا بازگشت نمایند و اعمال لایق تو به را بجا آورند.
- ۲۱ بهسبب همین امور بودم را در هیکل گرفته، قصد قتل من کردند.
- ۲۲ اما از خدا اعانت یافته، تا امر و بزاقی ماندم و خورد و بزرگ را اعلام مینمایم و حرفی نمی گویم، جز آنچه انبیا و موسی گفتند که میبایست واقع شود، که مسیح میبایست زحمت بیند و نوری قیامت مر دگان گشته، قوم و امتهار به نور اعلام نماید.»
- چون او بدین سخنان، حجت خود را می آورد، فستوس به آواز بلند گفت: «ای پولس دیوانه هستی! کثرت علم تو را دیوانه کرده است!»
- گفت: «ای فستوس گرامی، دیوانه نیستم بلکه سخنان راستی و هوشیاری را میگویم.
- ۲۶ زیرا پادشاهی که در حضور او به دلیری سخن میگویم، از این امور مطلع است، چونکه مرا یقین است که هیچیک از این مقدمات بر او مخفی نیست، زیرا که این امور در خلوت واقع نشد.
- ۲۷ ای اغر پیاس پادشاه، آیا به انبیا ایمان آوردی؟ میدانم که ایمان داری!»
- اغر پیاس به پولس گفت: «ه قلیل ترغیب میکنی که من مسیحی بگردم؟»
- پولس گفت: «ز خدا خواهش میداشتم باه قلیل یا به کثیر، نه تنها تو بلکه جمیع این اشخاصی که امر و سخن مرا می شنوند مثل من گردند، جز این زنجیرها!»
- چون این را گفت، پادشاه و والی و برینکی و سایر مجلسیان برخاسته،
- رفتند و یایکدیگر گفتگو کرده، گفتند: «بن شخص هیچ عملی مستوجب قتل یا حبس نکرده است.»
- و اغر پیاس به فستوس گفت: «گراین مر دبه قیصر رفع دعوی خود نمی کرد، او را آزاد کردن ممکن میبود.»

حرکت بسوی روم

- چون مقرر شد که به ایتالیا برویم، پولس و چند زندانی دیگر را به یوزباشی از سپاه اغسطس که پولیوس نام داشت، سپردند.
- ۲ و به کشتی ادرامیتینی که عازم بنادر آسیا بود، سوار شده، کوچ کردم و راسترخس از اهلا مکادونیه از سلاونیکی همراه ما بود.
- ۳ روز دیگر به صیدون فرود آمدیم و پولیوس با پولس ملاطفت نموده، او را اجازت داد که نزد دوستان خود رفته، از ایشان توازش یابد.
- ۴ و از آنجا روانه شده، زیر قهرس گذشتم زیرا که با مخالف بود.

- ۵ و از دریای کار قلیلیقه و میفلیه گذشته، به میرای لیکیه رسیدیم
در آنجا یوزباشی کشتی اسکندر به دریافت که به ایتالیا میرفت و ما را بر آن سوار کرد.
- ۷ و چند روز به آهستگی رفته، به قیّدس به مشقت رسیدیم و چون باد مخالف مایم بود، در زیر کزیت نزدیک سلونی راندم،
و به دشواری از آنجا گذشته، به موضعی که به بنادر حسنه مسعی و قریب به شهر لسائیه است رسیدیم.
- و چون زمان منقضی شد و در این وقت سفر دریا خطرناک بود، زیرا که ایام روزه گذشته بود،
پولس ایشان را نصیحت کرده، گفت: «ای مردمان، میبینم که در این سفر ضرر و خسران بسیار پیدا خواهد شد، نه فقط بار و کشتی را بلکه جانهای ما را نیز.»
- ولی یوزباشی ناخدا و صاحب کشتی را بیشتر از قول پولس اعتنا نمود.
- ۱۲ و چون آن بندر نیکو نبود که زمستان را در آن بسر برد، اکثر چنان مصلحت دانستند که از آنجا نقل کنند تا اگر ممکن شود خود را به فیلیکسس رسانیده،
زمستان را در آنجا بسر برند که آن بندری است از کزیت مواجه مغرب جنوبی و مغرب شمالی.
- ۱۳ و چون نسیم جنوبی وزید گرفت، گمان بردند که به مقصد خویش رسیدند. پس لنگر برداشتم و از کتاره کزیت گذشتم.
- ۱۴ لیکن چیزی نگذشت که بادی شدید که آن را اورکلیدون مینامند از بالای آن زدند گرفت.
- ۱۵ در ساعت کشتی ریزیده شده، روبرو سبای توانست نهاد. پس آن را از دست داده، با اختیار رانده شدیم.
- ۱۶ پس در زیر جزیره‌های که کلودی نام داشت، دو آن دوان رفتم و به دشواری زورق را در قبض خود آوردم.
- ۱۷ و آن را برداشته و معونات را استعمال نموده، کمر کشتی را بستند و چون ترسیدند که به ریگر سرتس فروروند، حبال کشتی را فرو کشیدند و همچنان رانده شدند.
- ۱۸ و چون طوفان بر ما غلبه مینمود، روز دیگر، بار کشتی را بیرون انداختند.
- ۱۹ و روز سوم به دستهای خود آلات کشتی را به دریا انداختیم.
- ۲۰ و چون روزهای بسیار آفتاب و ستارگان را ندیدند و طوفانی شدید بر ما میافتاد، دیگر هیچ امید نجات برای ما نماند.
- و بعد از گرسنگی بسیار، پولس در میان ایشان ایستاده، گفت: «ای مردمان، نخست میبایست سخن مرا پذیرفته، از کزیت نقل نکرده باشید تا این ضرر و خسران را نبینید.»
- ۲۲ اکنون نیز شمارا نصیحت میکنم که خاطر جمع باشید زیرا که هیچ ضرری به جان یکی از شما نخواهد رسید مگر به کشتی.
- ۲۳ زیرا که دوش، فرشته آن خدایی که از آن او هستم و خدمت او را میکنم، به من ظاهر شده،
گفت: ای پولس ترسان مباش زیرا باید تو در حضور قیصر حاضر شوی. و اینک خدا همه مسفران تو را به تو بخشیده است.»
- ۲۵ پسای مردمان خوشحال باشید زیرا ایمان دارم که به همانطور که به من گفت، واقع خواهد شد.
- ۲۶ لیکن باید در جزیره‌های بیفتم.»
- و چون شب چهاردهم شد و هنوز در دریای ادریا به هر سوراخه میسازیم، در نصف شب ملاحان گمان بردند که خشکی نزدیک است.
- ۲۸ پس پیمایش کرده، بیست قامت یافتند. و قدری بیشتر رفته، باز پیمایش کرده، پانزده قامت یافتند.
- ۲۹ و چون ترسیدند که به صخره‌ها بیفتم، از پشت کشتی چهار لنگر انداخته، تمنا میکردند که روز شود.
- ۳۰ اما چون ملاحان قصد داشتند که از کشتی فرار کنند و زورق را به دریا انداختند به پانهای که لنگرها را از پیش کشتی بکشند،
پولس یوزباشی و سپاهیان را گفت: «گراینها در کشتی نمانند، نجات شما ممکن نباشد.»
- آنگاه سپاهیان ریسمانهای زورق را بر بریده، گذاشتند که بیفتند.
- چون روز نزدیک شد، پولس از همه خواهد شوم نمود که چیزی بخورند. پس گفت: «مرور روز چهاردهم است که انتظار کشیده و چیزی نخورده،
گرسته ماندن میدهد.
- ۳۴ پس استدعا می‌کنم از این است که غذا بخورید که عافیت برای شما خواهد بود، زیرا که موی از سر هیچیک از شما نخواهد افتاد.»
- این بگفت و در حضور همه نان گرفته، خدا را شکر گفت و پاره کرده، خوردن گرفت.
- ۳۶ پس همه فویدل گشته نیز غذا خوردند.
- ۳۷ و جمله نفوس در کشتی دو بیست و هفتاد و شش بودیم.
- ۳۸ چون از غذا سیر شدند، گندم را به دریا ریخته، کشتی را سبک کردند.
- اما چون روز، روشن شد، زمین را نشناختند، لیکن خلیجی دیدند که شاطیای داشت. پس رای زدند که اگر ممکن شود، کشتی را بر آن بند.
- ۴۰ و بند لنگرها را بر بریده، آنها را در دریا گذاشتند و بندهای سکان را باز کرده، و بادبان را بر ای باد گشاده، راه ساحل را پیش گرفتند.
- ۴۱ اما کشتی را در مجمع بحرین به پایاب رانده، مقدم آن فرو شده، بجز حرکت ماندولی موخرش از لطمه امواج درهم شکست.
- ۴۲ آنگاه سپاهیان قصد نقل زندانیان کردند که مبادا کسی شنا کرده، بگریزد.
- ۴۳ لیکن یوزباشی چون خواست پولس را بر هاند، ایشان را از این اراده باز داشت و فرمود تا هر که شناوری داند، نخست خویشتن را به دریا انداخته به ساحل رساند.
- ۴۴ و بعضی بر تختها و بعضی بر چیزهای کشتی و همچنین همه به سلامتی به خشکی رسیدند.

و چون رستگار شدند، یافتند که جزیره ملیطه نام دارد.

- ۲ و آن مردمان بری با ما کمال ملاحظت نمودند، زیرا به سبب باران که میبارید و سرما آتش افروخته، همه ما را پذیرفتند.
- ۳ چون پولس مقداری هیزم فراهم کرده، بر آتش مینهاد، به سبب حرارت، افعیای بیرون آمده، بر دستش چسبید.
- ۴ چون بریان جانور از راستش آویخته دیدند، بایکدی بگرمی گفتند: «لاشک این شخص، خوبی است که باینکه از دریا راست، عدل نمی گذارد که زیست کند.»
- اما آن جانور را در آتش افکنده، هیچ ضرر نیافت.
- ۶ پس منتظر بودند که او آماس کند یا بگفته افتاده، بمیرد. ولی چون انتظار بسیار کشیدند و دیدند که هیچ ضرری بدو نرسید، برگشته گفتند که خدای است.
- و در آن نواحی، املاک را رئیس جزیره که پولیوس نام داشت بود که او ما را به خانه خود طلبیده، سه روز به مهربانی مهمانی نمود.
- ۸ از قضا پدر پولیوس رانج تب و اسهال عارض شده، خفته بود. پس پولس نزد وی آمده و دعا کرده و دست بر او گذارده، او را شفا داد.
- ۹ و چون این امر واقع شد، سایر مریضانی که در جزیره بودند آمده، شفا یافتند.
- ۱۰ و ایشان ما را اکرام بسیار نمودند و چون روانه میشدیم، آنچه لازم بود برای ما حاضر ساختند.
- در روز
- و بعد از سه ماهه به کشتی اسکندریه که علامت جوزداشت و زمستان را در جزیره بسر برده بود، سوار شدیم.
- ۱۲ و بهسرا کوس فرود آمده، سه روز توقف نمودیم.
- ۱۳ و از آنجا در ورزده، به ریغیون رسیدیم و بعد از یک روز یاد جنوبی وزیده، روز دوم وارد یوبولی شدم.
- ۱۴ و در آنجا برادران یافته، حسب خواهش ایشان هفت روز ماندیم و همچنین به روم آمدیم.
- ۱۵ و برادران آنجا چون از احوال ما مطلع شدند، به استقبال ما بیرون آمدند تا فوراً پیوس و سه دکان. و پولس چون ایشان را دید، خدا را شکر نمود، و قویدل گشت.
- ۱۶ و چون به روم رسیدیم، یوزباشی زندانیان را بهسرا در افواج خاصه سپرد. اما پولس را اجازت دادند که بایک سهاهی که محافظت او میکرد، در منزل خود بماند.
- و بعد از سه روز، پولس بزرگان یهود را طلبید و چون جمع شدند به ایشان گفت: «ی برادران عزیز، با وجودی که من هیچ عملی خلاف قوم و رسوم اجداد نکرده بودم، همانا مرا در اورشلیم بسته، به دستهای رومیان سپردند.
- ۱۸ ایشان بعد از تفحص چون در من هیچ علت قتل نیافتند، اراده کردند که مرا رها کنند.
- ۱۹ ولی چون یهود مخالفت نمودند، ناچار شده به قیصر رفع دعوی کردم، نه تا آنکه از امت خود شکایت کنم.
- ۲۰ اکنون بدین جهت خواستم شمارا ملاقات کنم و سخن گویم زیرا که بجهت امید اسرائیل، بدین زنجیر بسته شدم.»
- وی را گفتند: «هیچ نوشته در حق تو از یهود نیافتیم و نه کسی از درانی که از آنجا آمدند، خبری یا سخن بدی درباره تو گفته است.
- ۲۲ لیکن مصلحت دانستم از تو مقصود تو را بشنوم زیرا ما را معلوم است که این فرقه را در هر جا بدی گویند.»
- پس چون روزی برای وی معین کردند، بسیاری نزد او و به منزلش آمدند که برای ایشان به ملکوت خدا شهادت داده، شرح مینمود و از تورات موسی و انبیا از صبح تا شام درباره عیسی اقامه حجت میکرد.
- ۲۴ پس بعضی به سخنان او ایمان آوردند و بعضی ایمان نیاوردند.
- ۲۵ و چون بایکدیگر معارضه میکردند، از او جدا شدند بعد از آنکه پولس این یک سخن را گفته بود که «و حال قدس به وساطت اشعیای نبی به اجداد ما نیکو خطاب کرده، گفته است که نزد این قوم رفته بدیشان بگو به گوش خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده خواهید نگریست و نخواهید دید، زیرا دل این قوم غلیظ شده و به گوشهای سنگین میشوند و چشمان خود را بر هم نهاده اند، مبادا به چشمان ببینند و به گوشها بشنوند و به دل بفهمند و باز گشت کنند تا ایشان را شفا بخشیم.»
- ۲۸ پس بر شما معلوم باد که نجات خدا نزد ما مقرر ستاده میشود و ایشان خواهند شنید.»
- چون این را گفت یهودیان رفتند و بایکدیگر مباحثه بسیار میکردند.
- ۳۰ اما پولس دو سال تمام در خانه اجارهای خود ساکن بود و هر که به نزد وی میآمد، میپذیرفت.
- ۳۱ و به ملکوت خدا موعظه مینمود و با کمال دلیری در امور عیسی مسیح خداوند بدون ممانعت تعلیم میداد.

رساله پولس رسول به

رومیان

پولس، غلام عیسی مسیح و رسول خوانده شده و جدا نموده شده برای انجیل خدا،

که سابق وعده آن را داده بود به وساطت انبیای خود در کتب مقدسه،

در باره پسر خود که بحسب جسم از نسل داود متولد شد،

و بحسب روح قدوسیت پسر خدا به قوت معروف گردید از قیامت مردگان یعنی خداوند ما عیسی مسیح،

که به او فیض و رسالت را یافتیم برای اطاعت ایمان در جمیع امتها به خاطر اسم او،

که در میان ایشان شمایز خوانده شده عیسی مسیح هستاید

به همه که در روم محبوب خدا خوانده شده و مقدسید، فیض و سلامتی از جانب پدر ما خداوند عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

اشتیاق برای دیدار رومیان

اول شکر میکنم خدای خود را به وساطت عیسی مسیح در باره همگی شما که ایمان شما در تمام عالم شهرت یافته است؛

زیرا خدایی که او را به روح خود در انجیل پسرش خدمت میکنم، مرا شاهد است که چگونه پیوسته شمارا یاد می کنم،

و دائم درد عاهای خود مسالت میکنم که شاید الان آخریه اراده خدا سعادت یافته، نزد شما بیایم.

۱۱ زیرا بسیار اشتیاق دارم که شمارا ببینم تا نعمتی روحانی به شمار رسانم که شما استوار بگردید،

یعنی تا در میان شما تسلی یابم از ایمان یکدیگر، ایمان من و ایمان شما.

۱۲ لگای برادران، نمی خواهم که شما بی خبر باشید از اینکه مکرر اراده آمدن نزد شما کردم و تا به حال ممنوع شدم تا ثمری حاصل کنم در میان شما نیز چنانکه در سایر امتهای

۱۴ زیرا که یونانیان و بربریان و حکما و جهل را هم مدیونم.

۱۵ پس همچنین بقدر طاق خود مستعدم که شمارا نیز که در روم هستید بشارت دهم.

۱۶ زیرا که از انجیل مسیح عارفانم چونکه قوت خداست، برای نجات هر کس که ایمان آورد، اول بود و پس یونانی،

که در آن عدالت خدا مکشوف میشود، از ایمان تا ایمان، چنانکه مکتوب است که عادل به ایمان زیست خواهد نمود.

غضب خدا بر مردمان

زیرا غضب خدا از آسمان مکشوف میشود بر هر بیدینی و ناراستی مردمانی که راستی را در ناراستی باز میدارند.

۱۹ چونکه آنچه از خدا میتوان شناخت، در ایشان ظاهر است زیرا خدا آن را بر ایشان ظاهر کرده است.

زیرا که چیزهای نادیده و یعنی قوت سرمدی و الوهیتش از حین آفرینش عالم وسیله کارهای او فهمیده و دیده میشود تا ایشان را عذری نباشد.

۲۱ زیرا هر چند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا نحمید و شکر نکردند بلکه در خیالات خود باطل گردیده، دل بیفهم ایشان تاریک گشت.

۲۲ ادعای حکمت میکردند و لاحق گردیدند.

۲۳ و جلال خدای غیر فانی را به شبهه صورت انسان فانی و طیور و بهایم و حشرات تبدیل نمودند.

۲۴ لهذا خدا ایشان را در شهوات دل خود شان به ناپاک تسلیم فرمود تا در میان خود بدنهایی خویش را خوار سازند،

که ایشان حق خدا را به دروغ میدل کردند و عبادت و خدمت نمودند مخلوق را به عوض خالق که تا ابد الابد متبارک است. آمین.

از این سبب خدا ایشان را به هوسهای خبیثت تسلیم نمود، به نوعی که نشان نیز عمل طبیعی را به آنچه خلاف طبیعت است تبدیل نمودند.

۲۷ و همچنین مردان هم استعمال طبیعی زنان را ترک کرده، از شهوات خود بایکدیگر سوختند. مرد با مرد مرتکب اعمال زشت شده، عقوبت سزاوار تقصیر خود را در خود یافتند.

۲۸ و چون روانه داشتند که خدا را در دانش خود نگاه دارند، خدا ایشان را به ذهن مردود و گذاشت تا کارهای ناشایسته بهجا آورند.

۲۹ ملو از هر نوع ناراستی و شرارت و طمع و خبیثت؛ پراز حسد و قتل و جدال و مکروب و خوبی؛

غمازان و غیبت کنندگان و دشمنان خدا و اهانت کنندگان و متکبران و لافزنان و مبدعان شر و نامطیعان والدین؛

بیفهم و بیوفای و بیالفت و بیرحم.

۳۲ زیرا هر چند انصاف خدا را میدانند که کنندگان چنین کارها مستوجب موت هستند، نه فقط آنها را میکنند بلکه کنندگان را نیز خوش میدارند.

حکم بر حق خدا بر بود و غیر بود

لذا ای آدمی که حکم میکنی، هر که باشی عذری نداری زیرا که به آنچه بر دیگری حکم میکنی، فتوا بر خود میدهی، زیرا تو که حکم میکنی، همان کارها را به عمل

میآوری.

۲ و میدانیم که حکم خدا بر کنندگان چنین اعمال بر حق است.

۳ پس ای آدمی که بر کنندگان چنین اعمال حکم میکنی و خود همان را میکنی، آیا گان میبری که تو از حکم خدا خواهی رست؟

یا آنکه دولت مهربانی و صبر و حلم او را ناچیز میشماری و نمی دانی که مهربانی خدا تو را به تو به میکشد؟

و به سبب قساوت و دل ناتو بهکار خود، غضب را ذخیره میکنی برای خود در روز غضب و ظهور داور عادل خدا

که به هر کس بر حسب اعمالش جزا خواهد داد:

امابه آنانی که با صبر در اعمال نیکو طالب جلال و اکرام و بقابند، حیات جاودانی را؛ و امابه اهل تعصب که اطاعت راستی نمی کنند بلکه مطیع ناراستی میباشند، خشم و غضب و عذاب و ضیق بر نفس بشری که مرتکب بدی میشود، اول برهود و پس بیرونانی؛ لکن جلال و اکرام و سلامتی بر هر نیکو کار، نخست برهود و بیرونانی نیز.

زیرا نزد خدا طرداری نیست،

زیرا آنانی که بدون شریعت گناه کنند، پیشریعت نیز هلاک شوند و آنانی که با شریعت گناه کنند، از شریعت برایشان حکم خواهد شد.

۱۳ از آن جهت که شنوندگان شریعت در حضور خدا عادل نیستند بلکه کنندگان شریعت عادل شمرده خواهند شد.

۱۴ زیرا هرگاه امت‌هایی که شریعت ندارند کارهای شریعت را به طبیعت بهجا آرند، اینان هر چند شریعت ندارند، برای خود شریعت هستند، چونکه از ایشان ظاهر میشود که عمل شریعت بر دل ایشان مکتوب است و ضمیر ایشان نیز گواهی میدهد و افکار ایشان بایکدیگر یا مذمت میکنند یا عذر می‌آورند، در روزی که خدا را از های مردم را دوری خواهد نمود به وساطت عیسی مسیح بر حسب بشارت من.

پس اگر تو مسمی به یهود هستی و پرشریعت تکیه میکنی و به خدا نافر منمایی،

و اراده او را میدانی و از شریعت تربیت یافته، چیزهای افضل را میگزینی،

و یقین داری که خود خدای کوران و نور ظلمتیان

و مودب جاهلان و معلم اطفال هستی و در شریعت صورت معرفت و راستی را داری،

پسای کسیکه دیگران را تعلیم میدهی، چرا خود را نمی آموزی؟ و وعظ میکنی که دزدی نباید کرد، آیا خود دزدی میکنی؟

و از زنا کردن نهی میکنی، آیا خود زانی نیستی؟ و از تباهفرت داری، آیا خود معبدهارا غارت نمی کنی؟

و به شریعت نافر میکنی، آیا به تجاوز از شریعت خدا راهانت نمی کنی؟

زیرا که به سبب شما در میان ما اسم خدا را کفر میگویند، چنانکه مکتوب است.

۲۵ زیرا ختنه سوندن است هر گاه به شریعت عمل نمایی. اما اگر از شریعت تجاوز نمایی، ختنه تو نامختونی گشته است.

۲۶ پس اگر نامختونی، احکام شریعت را نگاه دارد، آیا نامختونی او ختنه شمرده نمی شود؟

و نامختونی طبیعی هر گاه شریعت را بهجا آرد، حکم خواهد کرد بر تو که با وجود کتب و ختنه از شریعت تجاوز میکنی.

۲۸ زیرا آنکه در ظاهر است، یهودی نیست و آنچه در ظاهر در جسم است، ختنه نمی.

۲۹ بلکه یهودان است که در باطن باشد و ختنه آنکه قلبی باشد، در روح نه در حرف که مدح آن نه از انسان بلکه از خداست.

پس برتری یهودیان چیست؟

پس برتری یهود چیست؟ و یا از ختنه چه فایده؟

بسیار از هر جهت، اول آنکه بدیشان کلام خدا امانت داده شده است.

۳ زیرا که چه بگویم اگر بعضی ایمان نداشتند؟ آیا با ایمان ایشان امانت خدا را باطل میسازد؟

حاشا! بلکه خدا راستگو باشد و هر انسان دروغگو، چنانکه مکتوب است: «الینکه در سخنان خود مصدق شوی و در دوری خود غالب آیی.»

لکن اگر ناراستی ماعدالت خدا را ثابت میکند، چه گویم؟ آیا خدا ظالم است وقتی که غضب مینماید؟ بطور انسان سخن میگویم.

۶ حاشا! در این صورت خدا چگونه عالم را دوری خواهد کرد؟

زیرا اگر به دروغ من، راستی خدا برای جلال و افزون شود، پس چرا بر من نیز چون نگاهار حکم شود؟

و چرا نگویم، چنانکه بعضی بر ما افترا میزنند و گمان میرند که ما چنین میگویم، بدی بکنیم تا نیکویی حاصل شود؟ که قصاص ایشان به انصاف است.

همه به گناه گرفتارند

پس چه گویم؟ آیا برتری داریم؟ نه به هیچ وجه! زیرا پیش ادعا آوردیم که یهود و یونانیان هر دو به گناه گرفتارند.

۱۰ چنانکه مکتوب است که «می عادل نیست، یکی هم نمی.

۱۱ کسی فهم نیست، کسی طالب خدا نیست.

۱۲ همه گمراه و جمیع باطل گردیده‌اند. نیکو کاری نیست یکی هم نمی.

۱۳ گلوی ایشان گور گشاده است و به زبانهای خود فریب میدهند. زهر مار در زیر پل ایشان است،

و دهان ایشان پر از لعنت و تلیخی است.

۱۵ پایهای ایشان برای خون ریختن شتابان است.

۱۶ هلاکت و پریشانی در طریقههای ایشان است،

و طریق سلامتی را ندانست‌اند.

۱۸ خدا ترسی در چشم ایشان نیست.»

الان آگاه هستیم که آنچه شریعت میگوید، به اهل شریعت خطاب میکنند تا هر دهنی بسته شود و تمام علم زمر قصاص خدا آیند.

۲۰ از آنجا که به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد، چونکه از شریعت دانستن گناه است.

عدالت بوسیله ایمان برای همه

لکن الحال بدون شریعت، عدالت خدا ظاهر شده است، چنانکه تورات و انجیل بر آن شهادت میدهند؛ یعنی عدالت خدا که بوسیله ایمان به عیسی مسیح است، به همه و کل آنانی که ایمان آورند. زیرا که هیچ تملوئی نیست، زیرا همه گناه کرده اند و از جلال خدا قاصر میباشند،

و به فیض او مجان عادل شمرده میشوند و به وساطت آن فدیهای که در عیسی مسیح است.

۲۵ که خدا او را از قبل معین کرد تا کفار به واسطه ایمان به وسیله خون او تا آنکه عدالت خود را ظاهر سازد، بهسبب فرو گذاشتن خطایای سابق در حین تعجل خدا،

برای اظهار عدالت خود در زمان حاضر، تا او عادل شود و عادل شمارد هر کسی را که به عیسی ایمان آورد.

پس جای تفریح است؟ برداشته شده است! به کدام شریعت؟ آیا به شریعت اعمال؟ نه بلکه به شریعت ایمان.

۲۸ زیرا یقین میدانیم که انسان بدون اعمال شریعت، محض ایمان عادل شمرده میشود.

۲۹ آیا او خدای یهود است فقط؟ مگر خدای امتها هم نیست؟ البته خدای امتها نیز است.

۳۰ زیرا او احد است خدایی که اهل ختنه را از ایمان، و ناخنتوانان را به ایمان عادل خواهد شمرد.

۳۱ پس آیا شریعت را به ایمان باطل میسازیم؟ حاشا! بلکه شریعت را استوار میداریم.

ابراهیم نیز به ایمان عادل شمرده شد

پس چه چیز را بگوئیم که پدر ما ابراهیم بحسب جسم یافت؟

زیرا اگر ابراهیم به اعمال عادل شمرده شد، جای تفریح دارد اما نه در نزد خدا.

۳ زیراتکاب چه میگوید؟ «ابراهیم به خدا ایمان آورد و آن برای او عدالت محسوب شد.»

لکن برای کسیکه عمل نمیکند، مردش نه از راه فیض بلکه از راه طلب محسوب میشود.

۵ و اما کسیکه عمل نکند، بلکه ایمان آورد به او که پیدایان را عادل می شمارد، ایمان او عدالت محسوب میشود.

۶ چنانکه او دین خوش حالی آن کس را ذکر میکند که خدا برای او عدالت محسوب میدارد، بدون اعمال:

«و شایحال کسانی که خطایای ایشان آمرزیده شد و گناهانشان مستور گردید؛

خوشبایحال کسیکه خداوند گناه را به وی محسوب نفرماید.»

پس آیا این خوشحالی بر اهل ختنه گفته شد یا برای ناخنتوانان نیز؟ زیرا میگوئیم ایمان ابراهیم به عدالت محسوب گشت.

۱۰ پس در چه حالت محسوب شد، وقتی که او در ختنه بود یا در ناخنتونی؟ در ختنه فی، بلکه در ناخنتونی؛

و علامت ختنه را یافت تا ما بر آن عدالت ایمانی که در ناخنتونی داشت، تا او همه ناخنتوانان را که ایمان آوردند پدر باشد تا عدالت برای ایشان هم محسوب شود؛

و پدر اهل ختنه نیز یعنی آنانی را که نه فقط ختنه نند بلکه سالک هم میباشند بر آثار ایمانی که پدر ما ابراهیم در ناخنتونی داشت.

زیرا به ابراهیم و ذریت او، وعده های که او وارث جهان خواهد بود، از جهت شریعت داده نشد بلکه از عدالت ایمان.

۱۴ زیرا اگر اهل شریعت وارث باشند، ایمان عادل شود و وعده باطل.

۱۵ زیرا که شریعت باعث غضب است، زیرا جایی که شریعت نیست تجاوزه هم نیست.

۱۶ و از این جهت از ایمان شد تا محض فیض باشد تا وعده برای همگی ذریت استوار شود نه مختص به ذریت شرعی بلکه به ذریت ایمانی ابراهیم نیز که پدر جمیع ما است،

(نا آنکه مکتوب است که تورا پدر ابراهیم است) بسیار ساختارهای (در حضور آن خدایی که به او ایمان آورد که مردگان رازنده میکند و ناموجودات را به وجود میخواند؛

که او در ناامیدی به امید ایمان آورد تا پدر ابراهیم باشد، بر حسب آنچه گفته شد که «ریت تو چنین خواهند بود.» و در ایمان کم قوت نشده، نظر کرد به بدن خود که در آن وقت مرده بود، چونکه قریب به صد ساله بود و به رحم مرده ساره.

۲۰ و در وعده خدا از بیایمانی شک نمود، بلکه قوی الایمان گشته، خدا را تعجید نمود،

و یقین دانست که به وفای وعده خود نیز قادر است.

۲۲ و از این جهت برای او عدالت محسوب شد.

۲۳ ولیکن اینک برای وی محسوب شد، نه برای او فقط نوشته شد،

بلکه برای ما نیز که به ما محسوب خواهد شد، چون ایمان آوریم به او که خداوند ما عیسی را از مردگان بر خیزانید،

که بهسبب گناهان ما تسلیم گردید و بهسبب عادل شدن ما بر خیزانیده شد.

سلامتی نزد خدا

پس چونکه به ایمان عادل شمرده شدیم، نزد خدا سلامتی داریم بوساطت خداوند ما عیسی مسیح،

که به وساطت او خود نیز یافتیم بوسیله ایمان در آن فیضی که در آن پایداریم و به امید جلال خدا تفریح می نمایم.

۳ و نه این تنها بلکه در مصیبتها هم تفریح میکنیم، چونکه میدانیم که مصیبت صبر را پیدا میکند،

و صبر را امتحان را و امتحان امید را.

- ۵ و امید باعث شرمساری نمی شود زیرا که محبت خدا در دل های ما به روح القدس که به ما عطا شد ریخته شده است.
- ۶ زیرا هنگامی که ما هنوز ضعیف بودیم، در زمان معین، مسیح برای بیداری و وفات یافت.
- ۷ زیرا بعید است که برای شخص عادل کسی بمیرد، هر چند در راه مرد نیکو ممکن است کسی نیز جرات کند که بمیرد.
- ۸ لکن خدا محبت خود را در مائیت میکند از اینکه هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد.
- ۹ پس چقدر بیشتر الان که به خون او عادل شمرده شدیم، بوسیله او از غضب نجات خواهیم یافت.
- ۱۰ زیرا اگر در حالی که دشمن بودیم، بوساطت مرگ پسرش با خدا صلح داده شدیم، پس چقدر بیشتر بعد از صلح یافتن بوساطت حیات او نجات خواهیم یافت.
- ۱۱ و نه همین فقط بلکه در خدا هم نغمه می کنیم بوسیله خداوند ما عیسی مسیح که بوساطت او الان صلح یافتیم.

خطای آدم و فیض مسیح

- لذا همچنانکه بوساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه موت، و به اینگونه موت بر همه مردم طاری گشت، از آنجا که همه گناه کردند.
- ۱۳ زیرا قبل از شریعت، گناه در جهان میبود، لکن گناه محسوب نمی شود در جایی که شریعت نیست.
- ۱۴ بلکه از آدم تا موسی موت تسلط میداشت بر انانی نیز که بر مثال تجا و ز آدم که نمونه آن پندیده است، گناه نکرده بودند.
- ۱۵ و نه چنانکه خطا بود، همچنان نعمت نیز باشد. زیرا اگر به خطای یک شخص بسیاری مردند، چقدر زیاد فیض خدا و آن بخششی که به فیض یک انسان، یعنی عیسی مسیح است، برای بسیاری افزون گردید.
- ۱۶ و نه اینکه مثل آنچه از یک گناهکار سرزد، همچنان بخشش باشد، زیرا حکم شد از یک برای قصاص لکن نعمت از خطای بسیار برای عدالت رسید.
- ۱۷ زیرا اگر به سبب خطای یک نفر و بوسیله آن یک موت سلطنت کرد، چقدر بیشتر انانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را میپذیرند، در حیات سلطنت خواهند کرد بوسیله یک یعنی عیسی مسیح.
- پس همچنانکه به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات.
- ۱۹ زیرا به همین قسمی که از آن فراموشی یک شخص بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز به اطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید.
- ۲۰ اما شریعت در میان آمد تا خطا زیاد شود. لکن جایی که گناه زیاد گشت، فیض پیدایش یافت و افزون گردید.
- ۲۱ تا آنکه چنانکه گناه در موت سلطنت کرد، همچنین فیض نیز سلطنت نماید به عدالت برای حیات جاودانی بوساطت خداوند ما عیسی مسیح.

مردم برای گناه، زنده برای خدا

- پس چه گوئیم؟ آیا در گناه ما نمی توفیق یافتیم؟
- حاشا! ما یانی که از گناه مرده ایم، چگونه دیگر در آن زیست کنیم؟
- یانی دانید که جمیع ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در موت او تعمید یافتیم؟
- پس چونکه در موت او تعمید یافتیم، با او دفن شدیم تا آنکه به همین قسمی که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات رفتار نماییم.
- ۵ زیرا اگر بر مثال موت او متحد گشتیم، هر آینه در قیامت وی نیز چنین خواهیم شد.
- ۶ زیرا این رای دانیم که انسانیت کهنه ما با او مصلوب شد تا جسد گناه معدوم گشته، دیگر گناه را بندگی نکنیم.
- ۷ زیرا هر که مرد، از گناه مبرا شده است.
- ۸ پس هر گاه با مسیح مرده ایم، یقین میدانیم که با او زیست هم خواهیم کرد.
- ۹ زیرا میدانیم که چون مسیح از مردگان برخاست، دیگر نمی میرد و بعد از این موت بر او تسلط ندارد.
- ۱۰ زیرا به آنچه مرده ای مرتبه برای گناه مرده و به آنچه زندگی میکند، برای خدا زیست میکند.
- ۱۱ همچنین شما نیز خود را برای گناه مرده انگارید، اما برای خدا در مسیح عیسی زنده.
- پس گناه در جسم فانی شما حکرانی نکند تا هوای آن را اطاعت نمائید،
- و اعضای خود را به گناه مسبارید تا آلات ناراستی شوند، بلکه خود را از مردگان زنده شده به خدا تسلیم کنید و اعضای خود را تا آلات عدالت برای خدا باشند.
- ۱۴ زیرا که شما سلطنت نخواهد کرد، چونکه زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیض.
- پس چه گوئیم؟ آیا گناه کنیم از آنرو که زیر شریعت نیستیم بلکه زیر فیض؟ حاشا!
- یانی دانید که اگر خوشبختانه ربه بندگی کسی تسلیم کرده، او را اطاعت نمائید، شما آنکس را که او را اطاعت میکنید بنده هستید، خواه گناه را برای مرگ، خواه اطاعت را برای عدالت.
- ۱۷ اما شکر خدا را که هر چند غلامان گناه میباید، لکن الان از دل، مطیع آن صورت تعلیم گردید هاید که به آن سپرده شد هاید.
- ۱۸ و از گناه آزاد شده، غلامان عدالت گشتهاید.
- ۱۹ بطور انسان، به سبب ضعف جسم شما سخن میگویم، زیرا همچنانکه اعضای خود را بندگی نجاست و گناه برای گناه سپردید، همچنین الان نیز اعضای خود را به بندگی عدالت برای قدوسیت بسپارید.
- ۲۰ زیرا هنگامی که غلامان گناه میباید از عدالت آزادی میباید.

۲۱ پس آن وقت چه شرم داشتید از آن کارهایی که الان از آنها شرم مندهاید که انجام آنها موت است؟
 اما الحال چونکه از گناه آزاد شده و غلامان خدا گشتهاید، مگر خود را برای قدوسیت میآورید که عقابت آن، حیات جاودانی است.
 ۲۲ زیرا که مزد گناه موت است، اما نعمت خدا حیات جاودانی در خداوند ماعیسی مسیح.

تشبیه به ازدواج

ای برادران آبا نیمی دانید! بیا که با عارفین شریعت سخن میگویم (که مادامی که انسان زنده است، شریعت بر وی حکمرانی دارد؟
 زیرا زن منکو حبه بر حسب شریعت به شوهر زنده بسته است، اما هرگاه شوهرش بمیرد، از شریعت شوهرش آزاد شود.
 ۳ پس مادامی که شوهرش حیات دارد، اگر چه مرد دیگر پیوندد، زانیه خوانده میشود. لکن هرگاه شوهرش بمیرد، از آن شریعت آزاد است که اگر چه شوهری دیگر داده شود، زانیه نباشد.
 بنابراین، ای برادران من، شما نیز بواسطت جسد مسیح برای شریعت مرده شدید تا خود را به دیگری پیوندید، یعنی با او که از مرگان برخاست، تا بجهت خدا
 مژاوریم.

۵ زیرا وقتی که در جسم بودیم، هوسهای گاهانی که از شریعت بود، در اعضای ما عمل میکرد تا بجهت موت مژاوریم.
 ۶ اما الحال چون برای آن چیزی که در آن بسته بودیم مریم، از شریعت آزاد شدیم، بحدی که در تازگی روح بندگی میکنیم نه در کهنگی حرف.

کشمکش با گناه

پس چه گوئیم؟ آیا شریعت گناه است؟ حاشا! بلکه گناه راجز به شریعت نداشتیم. زیرا که شهوت را نمی دانستیم، اگر شریعت نمی گفت که طمع موز،
 ۸ لکن گناه از حکم فرصت جسته، هر قسم طمع را در من پدید آورد، زیرا بدون شریعت گناه مرده است.
 ۹ و من از قبل بدون شریعت زنده میبودم؛ لکن چون حکم آمد، گناه زنده گشت و من مردم.
 ۱۰ و آن حکمی که برای حیات بود، همان را باعث موت گردید.
 ۱۱ زیرا گناه از حکم فرصت یافته، مرا فریب داد و به آن مرا کشت.
 خلاصه شریعت مقدس است و حکم مقدس و عادل و نیکو.

۱۲ پس آیا نیکی برای من موت گردید؟ حاشا! بلکه گناه، تا گناه بودنش ظاهر شود. بوسیله نیکی برای من باعث مرگ شد تا آنکه گناه به سبب حکم
 بغایت خبیث شود.

زیرا میدانیم که شریعت روحانی است، لکن من جسمانی وزیر گناه فروخته شده هستم،
 که آنچه میکنم نمی دادم زیرا آنچه میخواهم نمی کنم بلکه کاری را که از آن نفرت دارم بجای آورم.

۱۶ پس هرگاه کاری را که نمی خواهم بجامی آورم، شریعت را تصدیق میکنم که نیکوست.

۱۷ و الحال من دیگر فاعل آن نیستم بلکه آن گاهی که در من ساکن است.

۱۸ زیرا می دادم که در من یعنی در جسمم هیچ نیکی ساکن نیست، زیرا که اراده در من حاضر است اما صورت نیکو کردن فی.

۱۹ زیرا آن نیکی را که میخواهم نمی کنم، بلکه بدی را که نمی خواهم میکنم.

۲۰ پس چون آنچه را نمی خواهم میکنم، من دیگر فاعل آن نیستم بلکه گناه که در من ساکن است.

لذا این شریعت را میبایم که وقتی که میخواهم نیکی نمی کنم بدی نزد من حاضر است.

۲۲ زیرا بر حسب انسانیت باطنی به شریعت خدا اخشوندم.

۲۳ لکن شریعتی دیگر در اعضای خود می بینم که با شریعت ذهن من منازعه میکند و مرا اسپر میسازد به آن شریعت گناه که در اعضای من است.

۲۴ وای بر من که مرده شقیای هستم! کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟

خدا را شکر میکنم بواسطت خداوند ماعیسی مسیح. خلاصه اینکه من به ذهن خود شریعت خدا را بندگی میکنم و اما به جسم خود شریعت گناه را.

زندگی بر حسب روح و بتلای آن

پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند.

۲ زیرا که شریعت روح حیات در مسیح عیسی مرا از شریعت گناه موت آزاد گردانید.

۳ زیرا آنچه از شریعت محال بود، چونکه به سبب جسم ضعیف بود، خدا پسر خود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده، بر گناه در جسم فتواداد،
 تا عدالت شریعت کامل گردد در مایاتی که نه بحسب جسم بلکه بر حسب روح رفتار میکنند.

زیرا آنانی که بر حسب جسم هستند، در چیزهای جسم تفکر میکنند و اما آنانی که بر حسب روح هستند در چیزهای روح.

۶ از آن جهت که تفکر جسم موت است، لکن تفکر روح حیات و سلامتی است.

۷ زانو و تفکر جسم دشمنی خدا است، چونکه شریعت خدا را اطاعت نمی کند، زیرا نمی تواند هم بکند.

۸ و کسانی که جسمانی هستند، نمی توانند خدا را اخشونند سازند.

۹ لکن شادان جسم نیستید بلکه در روح، هرگاه روح خدا در شما ساکن باشد، و هرگاه کسی روح مسیح را ندارد وی از آن نیست.

- ۱۰ واگرمسیح در شماست، جسم بهسبب نگاه مرده است و ما روح، بهسبب عدالت، حیات است.
- ۱۱ واگرواوح که عیسی را از مردگان بر خیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان بر خیزانید، بدنهایی فانی شمارانیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است.
- بنابراینای برادران، مدیون جسم نیستیم تا بر حسب جسم زیست نماییم.
- ۱۲ زیرا اگر حسب جسم زیست کنید، هر آینه خواهید مرد. لکن اگر افعال بدن را بوسیله روح بکشید، همانا خواهید زیست.
- ۱۳ زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت میشوند، ایشان پسران خدا بند.
- ۱۴ از آنرو که روح بندگی را نیاقتاید تا باز ترسان شوید بلکه روح پسر خواندگی را یاقتهاید که به آن با یعنی ای پدر ندا میکنیم.
- ۱۵ همان روح پرورهای ما شهادت میدهد که فرزندان خدا هستیم.
- ۱۶ و هرگاه فرزندانیم، و ارثان هم هستیم یعنی ورثه خدا و همارث بامسیح، اگر شریک مصیبتهای او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم.
- زیرا یقین میدانم که در دهایی زمان حاضر نسبت به آن جلالی که در مظاهر خواهد شد هیچ است.
- ۱۹ زیرا که انتظار خلقت، منتظر ظهور پسران خدا میباشد،
- زیرا خلقت، مطیع بطالت شد، نه به اراده خود، بلکه بخاطر او که آن را مطیع گردانید،
- در امید که خود خلقت نیز از قید فساد خلاصی خواهد یافت تا در آزادی جلال فرزندان خدا شریک شود.
- ۲۲ زیرا میدانیم که تمام خلقت تا الان با هم در راه کشیدن و در درزه میباشد.
- ۲۳ و نه این فقط، بلکه ما نیز که نور بر روح را یاقتهایم، در خود آه میکشیم در انتظار پسر خواندگی یعنی خلاصی جسم خود.
- ۲۴ زیرا که به امید نجات یافتیم، لکن چون امید دیده شد، دیگر امید نیست، زیرا آنچه کسی بیند چرادر آمدن باشد؟
- اما اگر امید چیزی را داریم که نمی بینیم، با صبر انتظار آن میکشیم.
- و همچنین روح نیز ضعیف ما را مددی کند، زیرا که آنچه دعا کنیم بطوری که میباید نمی دانیم، لکن خود روح برای ما شفاعت میکند به ناله هایی که نمی شود بیان کرد.
- ۲۷ و او که تفحص کننده دهلاست، فکر روح را میداند زیرا که او برای مقدسین بر حسب اراده خدا شفاعت میکند.
- ۲۸ و میدانیم که بجهت آنانی که خدا را دوست میدارند و بحسب اراده او خوانده شده اند، همچنین هارای خیریت (بشان باهم در کار میباشد).
- ۲۹ زیرا آنانی را که از قبل شناخت، ایشان را نیز پیش معین فرمود تا به صورت پسرش متشکل شوند تا او نخست زاده از برادران بسیار باشد.
- ۳۰ و آنانی را که از قبل معین فرمود، ایشان را هم خواند و آنانی را که خواند ایشان را نیز عادل گردانید و آنانی را که عادل گردانید، ایشان را نیز جلال داد.
- پس به این چیزها چه گوئیم؟ هرگاه خدا با ما است کیست به ضد ما؟
- او که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه جمع ما تسلیم نمود، چگونه با وی همچنین زبانه ما نخواهد بخشید؟
- کیست که بر برگردان خدام دعوی شود؟ آیا خدا که عادل کننده است؟
- کیست که بر ایشان فتوا دهد؟ آیا مسیح که مرده بلکه نیز برخاست، آنکه به دست راست خدا هم هست و ما را نیز شفاعت میکند؟
- کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا دلتنگی یا جفا یا لخط یا عریانی یا خطر یا بشمشیر؟
- چنانکه مکتوب است که «خاطر تو تمام روز گشته و مثل گوسفندان ذبحی شمرده میشود.»
- بلکه در همه این امورا از حد زیاد نصرت یافتیم، بوسیله او که ما را محبت نمود.
- ۳۸ زیرا یقین میدانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه روسا و نه قدرتها و نه چیزهای آینده
- و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ مخلوق دیگر قدرت خواهد داشت که ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است جدا سازد.
- چگونه بر گیده شدن قوم اسرائیل
- در مسیح راست میگویم و دروغ نمی گویم و در حال قدس مرا شاهد است،
- که مرا عمی عظیم و در دلم وجع دائمی است.
- ۳ زیرا اراضی هم میبومد که خود از مسیح محروم شوم در راه برادرانم که بحسب جسم خویشان منند،
- که ایشان اسرائیلیانند و پسر خواندگی و جلال و عهدها و امانت شریعت و عبادت و وعدهها از آن ایشان است؛
- که پدران از آن ایشانند و از ایشان مسیح بحسب جسم شد که فوق از همه است، خدای متبارک تا ابد آباد، آمین.
- ولکن چنین نیست که کلام خدا ساقط شده باشد؛ زیرا همه که از اسرائیلانند، اسرائیلی نیستند،
- و نه نسل ابراهیم تمام فرزند هستند، بلکه نسل تو در اصحاق خوانده خواهند شد.
- ۸ یعنی فرزندان جسم، فرزندان خدا نیستند، بلکه فرزندان وعده از نسل محسوب میشوند.
- ۹ زیرا کلام وعده این است که موافق چنین وقت خواهد آمد و ساره را پسری خواهد بود.
- ۱۰ و نه این فقط، بلکه رفته نیز چون از یک شخص یعنی از پدر ما اصحاق حامله شد،

زیرا هنگامی که هنوز تولد نیافته بودند و عملی نیک یا بد نکرده، تا اراده خدا بر حسب اختیار ثابت شود نه از اعمال بلکه از عود کننده بدو گفته شد که «زرگتر کو چکتر را بندگی خواهد نمود.»
چنانکه مکتوب است: «عقوب را دوست داشتم اما عیسو را دشمن.»
پس چه گوئیم؟ آیا نزد خدا بیانصافی است؟ حاشا!

زیرا به موسی میگوید: «خم خواهم فرمود بر هر که رحم کم و رافت خواهد نمود بر هر که رافت نماید.»
لا جرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده.

۱۷ زیرا کتاب به فرعون میگوید: «رای همین تورا برانگیختم تا قوت خود را در تو ظاهر سازم و تا نام من در تمام جهان ندا شود.»
بنابراین هر که را میخواهد رحم میکند و هر که را میخواهد سنگدل میسازد.

۱۹ پس مرا میگوید: «بگر چرا ملامت میکند؟ زیرا کیست که با اراده او مقاومت نموده باشد؟»
فی بلکه تو کیستای انسان که با خدا معارضه میکنی؟ آیا مصنوع به صانع میگوید که چرا مرا چنین ساختی؟
یا کوز هگر اختیار بر گل ندارد که از یک خمیره ظرفی عزیز و ظرفی ذلیل بسازد؟

و اگر خدا چون اراده نمود که غضب خود را ظاهر سازد و قدرت خویش را بشناساند، ظروف غضب را که برای هلاکت آماده شده بود، به حلم بسیار متحمل گردید،

و تا دولت جلال خود را بشناساند بر ظروف رحمتی که آنها را از قبل برای جلال مستعد نمود،
و آنها را نیز دعوت فرمود یعنی مانه از یهود فقط بلکه از امتنانیز.

۲۵ چنانکه در هوشع هم میگوید: «نانی را که قوم من نبودند، قوم خود خواهم خواند و او را که دوست نداشتم محبوه خود.»
۲۶ و جایی که به ایشان گفته شد که شما قوم من نیستید، در آنجا پسران خدای حی خوانده خواهند شد.»

و اشعیا نیز در حق اسرائیل ندای کند که «و چند عدد بنی اسرائیل مانند ریگ دریا باشد، لکن بقیه نجات خواهند یافت،
زیرا خداوند کلام خود را تمام و منقطع ساخته، بر زمین به عمل خواهد آورد.»

و چنانکه اشعیا پیش اخبار نمود که «گرب الجنود برای مانسلی غی گذارد، هر آینه مثل سدوم میشدیم و مانند غموره میگشتم.»
بنی ایمانی اسرائیل

پس چه گوئیم؟ امت هائی که در پی عدالت نرفتند، عدالت را حاصل نمودند، یعنی عدالتی که از ایمان است.

۳۱ لکن اسرائیل که در پی شریعت عدالت میرفتند، به شریعت عدالت نرسیدند.

۳۲ از چه سبب؟ از این جهت که نه از راه ایمان بلکه از راه اعمال شریعت آن را طلبیدند، زیرا که به سنگ مصادم لغزش خوردند.

۳۳ چنانکه مکتوب است که «یک در صهیون سنگی مصادم و صحفه لغزش مینهم و هر که بر او ایمان آورد، نخل خواهد گردید.»

ای برادران خوشی دل من و دعای من نزد خدا بجهت اسرائیل برای نجات ایشان است.

۲ زیرا بجهت ایشان شهادت میدهم که برای خدا غیرت دارند لکن نه از روی معرفت.

۳ زیرا که چون عدالت خدا را نشناخته، میخواهند عدالت خود را ثابت کنند، مطیع عدالت خدا نگشتند.

۴ زیرا که مسیح است انجام شریعت بجهت عدالت برای هر کس که ایمان آورد.

زیرا موسی عدالت شریعت را بیان میکند که «ر که به این عمل کند، در این خواهد زیست.»

لکن عدالت ایمان بدینطور سخن میگوید که «رخاطر خود مگو کیست که به آسمان صعود کند یعنی تا مسیح را فرود آورد،

یا کیست که به هاویه نزول کند یعنی تا مسیح را از مردگان بر آورد.»

لکن چه میگوید؟ «اینکه» لام نزد تو و در دهانت و در قلب تو است یعنی این کلام ایمان که به آن وعظ میکنند.»

زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت.

۱۰ چونکه به دل ایمان آورده میشود برای عدالت و به زبان اعتراف میشود بجهت نجات.

۱۱ و کتاب میگوید «ر که به او ایمان آورد نخل خواهد شد.»

زیرا که در یهود و یونانی تفاوتی نیست که همان خداوند، خداوند همه است و د و ت مانند است برای همه که نام او را میخواهند.

۱۳ زیرا هر که نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت.

پس چگونه بخوانند کسی را که به او ایمان نیاورد هاند؟ و چگونه ایمان آورند به کسی که خبر او را شنید هاند؟ و چگونه بشنوند بدو و اعظ؟

و چگونه وعظ کنند جز اینکه فرستاده شوند؟ چنانکه مکتوب است که «ه ز بیاست پایهای آتانی که به سلامتی بشارت میدهند و به چیزهای نیکوتر ده میدهند.»
لکن همه بشارت را گوش نگرفتند زیرا اشعیا میگوید «داوندا کیست که اخبار ما را باور کرد؟»
لذا ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا.

۱۸ لکن میگویم آیا نشنیدند؟ البته شنیدند: «و ت ایشان در تمام جهان منتشر گردید و کلام ایشان تا اقصای ربع مسکون رسید.»

و میگویم آیا اسرائیل ندانسته اند؟ اول موسی میگوید: «ن شمارا به غیرت میآورم به آن که امتی نیست و بر قوم بیفهم شمارا از خشمگین خواهم ساخت.»

و اشعیا نیز جرات کرده، میگوید: «آتانی که طالب من نبودند مرا یافتند و به کسانی که مرا نطلبیدند ظاهر گردیدم.»

امادرحق اسرائیل میگوید: «مأم روز دستهای خود را دراز کردم به سوی قومی نامطمین و مخالف.»

آیة بنیاسرائیل

پس میگویم آیا خدا قوم خود را در کرد؟ حاشا! زیرا که من نیز اسرائیلی از اولاد ابراهیم از سبط بنیامین هستم.
۲ خدا قوم خود را که از قبل شناخته بود، رد نفرموده است. آیامی دانید که کتاب در الیاس چه میگوید، چگونگی بر اسرائیل از خدا استغاثه میکند که «داوند انبیاى تورا کشته و مذبحهای تورا کند هاندومن به تنهایی ماند هام و در قصد جان من نیز میباشد»
لکن وحی بدو چه میگوید؟ «اینکه» «فت هزار مرد بجهت خود نگاه داشتم که به نزد بعل زانو زد هاند.»

□ پس همچنین در زمان حاضر نیز یقینی بحسب اختیار فیض مانده است.

۶ و اگر از راه فیض است دیگر از اعمال نیست و گرنه فیض دیگر فیض نیست. اما اگر از اعمال است دیگر از فیض نیست و الا عمل دیگر عمل نیست.
پس مقصود چیست؟ اینکه اسرائیل آنچه را که میطلبد نیافته است، لکن برگزیدگان یافتند و باقی ماندگان سختدل گردیدند؛
چنانکه مکتوب است که «دایدیشان روح خوابا لود داد چشمانی که نبیند و گوشهایی که نشنود تا مروز.»

و داود میگوید که «انده ایشان برای ایشان تله و دام و سنگ مصادم و عقوبت باد؛

چشمان ایشان تار شود تا نبینند و پشت ایشان را دام خم گردان.»

پس میگویم آیا لغزش خود را ندانید؟ حاشا! بلکه از لغزش ایشان نجات به امتهار سید تاد را ایشان غیرت پدید آورد.

۱۲ پس چون لغزش ایشان دو لغتندی جهان گردید و نقصان ایشان دو لغتندی امتهار، به چند مرتبه زیاد تر بری ایشان خواهد بود.

۱۳ زیرا به شمایی امت هاسن میگویم پس از ایتری که رسول امت هاسی باشم خدمت خود را انجید مینمایم،

تا شاید ابای جنس خود را به غیرت آورم و بعضی از ایشان را بر هامم.

۱۵ زیرا اگر گرد شدن ایشان مصالحت عالم شد، باز یافتن ایشان چه خواهد شد؟ جز حیات از مرگان!

و چون نور مقدس است، همچنان نمیره و هر گاه ریشه مقدس است، همچنان شاخهها.

۱۷ و چون بعضی از شاخهها بریده شدند تو که ز یون بری بودی در آنها پیوند گشتی و در ریشه و چری ز یون شریک شدی،

بر شاخهها غر مکن و اگر غر کنی تو حامل ریشه نیستی بلکه ریشه حامل تو است.

۱۹ پس میگوئی که «اخهها بریده شدند تا من پیوند شوم؟»

آفرین بجهت بیایمانی بریده شدند و تو محض ایمان پایدار هستی. مغر و مباش بلکه بترس!

زیرا اگر خدا بر شاخه های طبیعی شفقت نفرمود، بر تو نیز شفقت نخواهد کرد.

۲۲ پس مهربانی و سختی خدا را ملاحظه نما؛ اما سختی بر آنانی که افتادند، اما مهربانی بر تو اگر در مهربانی ثابت باشی و الا تو نیز بریده خواهی شد.

۲۳ و اگر ایشان نیز در بیایمانی نمانند باز پیوند خواهند شد، زیرا خدا قادر است که ایشان را بار دیگر پیوند.

۲۴ زیرا اگر تو از یون طبیعی بری بریده شده، بر خلاف طبع به ز یون نیکو پیوند گشتی، به چند مرتبه زیاد تر آنانی که طبیعی اند در ز یون خویش پیوند خواهند

شد.

زیرا ای برادران نمی خواهم شما از این سرنی خبر باشید که مبادا خود را دانانگارید که مادامی که پری امتهار در نیاید، سختدل بر بعضی از اسرائیل طاری گشته

است.

۲۶ و همچنین همگی اسرائیل نجات خواهند یافت، چنانکه مکتوب است که «ز صهیون نجات دهند های ظاهر خواهد شد و پیدایی را از یعقوب خواهد برداشت؛

و این است عهد من با ایشان در زمانی که گناهانشان را بردارم.»

نظریه انجیل بجهت شهادت شمانانند، لکن نظریه اختیار به خاطر اجداد محبوبند.

۲۹ زیرا که در نعمت او دعوت خدا باز گشتن نیست.

۳۰ زیرا هم چنانکه شما در سابق مطیع خدا نبودید و الا ن به سبب نافرمانی ایشان رحمت یافتید،

همچنین ایشان نیز الا نافرمان شدند تا بجهت رحمتی که بر شماست بر ایشان نیز رحم شود

زیرا خدا همه را در نافرمانی بسته است تا بر همه رحم فرماید.

زهی عمق دو لغتندی و حکمت و علم خدا! چقدر بعید از غوررسی است احکام او و فوق از کاوش است طریقهای وی!

زیرا کیست که رای خدا و نداد انسته باشد؟ یا که مشیرا و شده؟

یا که سبقت جسته چیزی بدو داده تا به او باز داده شود؟

زیرا که از او بوه او و او همه چیز است، و او را تا ابد ابا د جلال باد، آمین.

راهنمایی در خصوص

زندگی مسیحی لهذا ای برادران شما را به رحتهای خدا استد عامی کم که بد نهایی خود را قربانی زنده مقدس بسندیده خدا بگذرانید که عبادت معقول شما است.

۲ و همشکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهد تا شما دریافت کنید که اراده نیکوی بسندیده کامل خدا چیست.
زیرا به آن فیضی که به من عطا شده است، هر یکی از شما را میگویم که فکرهای بلند ترا آنچه شایسته است مکنید بلکه به اعتدال فکر نمایید، به اندازه آن بهره
ایمان که خدا به هر کس قسمت فرموده است.

- ۴ زیرا همچنانکه در یک بدن اعضای بسیار داریم و هر عضوی را یک کاریست، همچنین ما که بسیاریم، یک جسد هستیم در مسیح، اما فردا اعضای یکدیگر.
- ۶ پس چون نعمتهای مختلف داریم بحسب فیضی که به ما داده شد، خواه نبوت بحسب موافقت ایمان، یا خدمت در خدمت گذاری، یا معلم در تعلیم، یا واعظ در موعظه، یا بخشنده به سخاوت، یا پیشوا به اجتهاد، یا رحم کننده به سرور، محبت بپریا باشد. از بدی نفرت کنید و به نیکی پیوندید.
- ۱۰ با محبت برادرانه یکدیگر را دوست دارید و هر یک دیگری را بیشتر از خود اکران نماید.
- ۱۱ در اجتهاد کاهلی نوزدید و در روح سرگرم شده، خداوند را خدمت ننمایید.
- ۱۲ در امید مسرور و در مصیبت صابر و در دعا مواظب باشید.
- ۱۳ مشارکت در احتیاجات مقدسین کنید و در ممانداری ساعی باشید.
- ۱۴ برکت بطلبید بر آنانی که بر شما جفا کنند؛ برکت بطلبید و لعن نکنید.
- ۱۵ خوشی کنید با خوشحالان و ماتم نماید با ماتیمان.
- ۱۶ برای یکدیگر همان فکر داشته باشید و در چیزهای بلند فکر نکنید بلکه با ذلیلان مدارا نماید و خود را نادان بشمارید.
- ۱۷ هیچکس را به عوض بدی بدی مرسائید. پیش جمع مردم تدارک کارهای نیکو بینید.
- ۱۸ اگر ممکن است بقدر قوه خود با جمیع خلق به صلح بکوشید.
- ۱۹ ای محبوبان انتقام خود را مکشید بلکه خشم را مهلت دهید، زیرا مکتوب است «داوند میگوید که انتقام از آن من است من جزا خواهم داد.»
- پس «گردش تو گرسنه باشد، او را سیر کن و اگر گرسنه است، سیرایش کنی آنگاه آتش بر سرش خواهی انباشت.»
- مغلوب بدی مشول که بدی را به نیکی مغلوب ساز.

- هر شخص مطیع قدرتهای برتر شود، زیرا که قدرتی جزا خدا نیست و آتپانی که هست از جانب خدام تب شده است.
- ۲ حتی هر که با قدرت مقاومت نماید، مقاومت با ترتیب خدا نموده باشد و هر که مقاومت کند، حکم بر خود آورد.
- ۳ زیرا از حکام عمل نیکو را خوبی نیست بلکه عمل بد را. پس اگر میخواهی که از آن قدرت ترسان نشوی، نیکی کن که از آن تحسین خواهی یافت.
- ۴ زیرا خادم خداست برای توبه نیکی؛ لکن هر گاه بدی کنی، بترس چونکه شمشیر رعبت بر نمی دارد، زیرا او خادم خداست و با غضب انتقام از بدکاران میکشد.
- ۵ لهذا لازم است که مطیع او شوی نه بهسبب غضب فقط بلکه بهسبب ضمیر خود نیز.
- ۶ زیرا که به این سبب باج نیز میدهد، چونکه خدام خدا مواظب در همین امر هستند.
- ۷ پس حق هر کس را به او داد کنید؛ باج را به مستحق باج و جز به را به مستحق جز به و ترس را به مستحق ترس و عزت را به مستحق عزت.
- مدیون احدی به چیزی مشوید جز به محبت نمودن یا یکدیگر، زیرا کسیکه دیگری را محبت نماید شریعت را به اجا آورده باشد.
- ۹ زیرا که زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، طمع موزور و هر حکمی دیگر که هست، همه شامل است در این کلام که همسایه خود را چون خود محبت نما.
- ۱۰ محبت به همسایه خود بدی نمی کند پس محبت تکمیل شریعت است.
- و خصوص چون وقت را میداند که الحال ساعت رسیده است که ما را بایدا از خواب بیدار شویم زیرا که الا نجات ما نزدیک تراست از آن وقتی که ایمان آوردیم.

- ۱۲ شب منقضي شد و روز نزدیک آمد. پس اعمال تاریکی را بیرون کرده، اسلحه نور را بپوشم.
- ۱۳ و باشایستگی رفتار کنیم چنانکه در روز، نه در زمانها و سکرها و فسق و فجور و نزاع و حسد؛ بلکه عیبی مسیح خداوند را بپوشید و برای شهوات جسمانی تدارک بینید.

پذیرفتن یکدیگر

- و کسی را که در ایمان ضعیف باشد پذیرید، لکن نه برای محاجه در مباحثات.
- ۲ یکی ایمان دارد که همچین را بایدا خورد اما آنکه ضعیف است بقول میخورد.
- ۳ پس خورنده ناخورنده را حقیر نشمارد و ناخورنده بر خورنده حکم نکند زیرا خدا او را پذیرفته است.
- ۴ تو کیستی که بر بنده کسی دیگر حکم میکنی؟ او زداقای خود ثابت یا ساقطی شود. لیکن استوار خواهد شد زیرا خدا قادر است که او را ثابت نماید.
- یکی یک روز را از دیگری بهتر میداند و دیگری هر روز برابر میشمارد. پس هر کس در ذهن خود متیقن بشود.
- ۶ آنکه روز را عزیز میداند بخاطر خداوند عزیزش میدارد و آنکه روز را عزیز نمی دارد هم برای خداوند نمی دارد، و هر که میخورد برای خداوند میخورد زیرا خدا را شکر میگوید، و آنکه نمی خورد برای خداوند نمی خورد و خدا را شکر میگوید.
- ۷ زیرا احدی از ماه خود زیست نمی کند و هیچکس به خود نمی میرد.
- ۸ زیرا اگر زیست کنیم برای خداوند زیست میکنیم و اگر میزیم برای خداوند می میریم. پس خواه زنده باشیم، خواه بمیریم، از آن خداوندیم.
- ۹ زیرا برای همین مسیح مرد زنده گشت تا بر زندگان و مردگان سلطنت کند.

- ۱۰ لکن تو چرا برادر خود حکم میکنی؟ یا تو نیز چرا برادر خود را حقیر می‌شماری؟ زانرو که همه پیش مسند مسیح حاضر خواهیم شد.
- ۱۱ زیرا مکتوب است «داوند میگوید به حیات خود قسم که هر زاتویی نزد من خم خواهد شد و هر زبانی به خدا اقرار خواهد نمود.» پس هر یکی از ما حساب خود را به خدا خواهد داد.
- بنابراین بر یکدیگر حکم نکنیم بلکه حکم کنید به اینکه کسی سنگی مصداق یا لغزشی در راه برادر خود ننهد.
- ۱۴ میدانم و در عیسی خداوند یقین میدارم که هیچ چیز ذرات خود نجس نیست جز برای آن کسیکه آن را نجس بنماید؛ برای او نجس است.
- ۲۵ زیرا هر گاه برادر تو به خوراک آزرده شود، دیگر به محبت رفتاری کنی. به خوراک خود هلاک مساز کسی را که مسیح در راه او بمرد.
- ۱۶ پس مگذارید که نیکویی شمارا بد گویند.
- ۱۷ زیرا ملکوت خدا کل و شرب نیست بلکه عدالت و سلامتی و خوشی درو حاکم است.
- ۱۸ زیرا هر که در این امور خدمت مسیح را کند، پسندیده خدا و مقبول مردم است.
- ۱۹ پس آن اموری را که منشا سلامتی و بنای یکدیگر است پیروی نمائید.
- بجهت خوراک کار خدا را خراب مساز. البته همه چیز پاک است، لیکن بد است برای آن شخص که برای لغزش میخورد.
- ۲۱ گوشت نخوردن و شراب نوشیدن و کاری نکردن که باعث ایذا یا لغزش یا ضعف برادر تو باشد نیکو است.
- ۲۲ آیا تو ایمان داری؟ پس برای خودت در حضور خدا آن را بدار، زیرا خوشبخت آن کسی که بر خود حکم نکند در آنچه نیکو می‌شمارد.
- ۲۳ لکن آنکه شک دارد اگر نخورد ملزم میشود، زیرا به ایمان نمی خورد، و هر چه از ایمان نیست نگاه است.
- وما که توانا هستیم، ضعفهای ناتوانان را متحمل بشویم و خوشی خود را طالب نباشیم.
- ۲ هر یکی از ما همسایه خود را خوش بساز در آنچه برای بنای کوست.
- ۳ زیرا مسیح نیز خوشی خود را طالب نمی بود، بلکه چنانکه مکتوب است «لا متبای ملامت کنندگان تو بر من طاری گردید.» زیرا همه چیزهایی که از قبل مکتوب شد، برای تعلیم مانوشته شده تا به صبر و تسلی کتاب امیدوار باشیم.
- الان خدای صبر و تسلی شمارا فیض عطا کند تا موافق مسیح عیسی بایکدیگر بکرای باشید.
- ۶ تا یکدل و یک زبان شده، خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح را تحمید نمائید.
- پس یکدیگر را پذیرید، چنانکه مسیح نیز ما را پذیرفت برای جلال خدا.
- ۸ زیرا میگویم عیسی مسیح خادم ختنه گردید بجهت راستی خداتا وعده های اجداد را ثابت گرداند، و تا امتها را از انجیل نمائید به سبب رحمت او چنانکه مکتوب است که «زاین جهت تو را در میان امتها اقرار خواهیم کرد و به نام تو تسبیح خواهیم خواند.»
- و نیز میگوید «ای امتها با قوم او شادمان شوید.»
- و ایضاً «ای جمیع امتها خداوند را حمد گوید و ای تمامی قومها او را مدح نمائید.»
- و اشعیا نیز میگوید که «شده ایسا خواهد بود و آنکه برای حکمرانی امتها مبعوث شود، امید امتهای بوی خواهد بود.»
- الان خدای امید، شمارا از کمال خوشی و سلامتی در ایمان پر سازد تا به قوت و روح القدس در امید افزوده گردید.
- قصید و بس برای رفتن به روم
- لگای برادران من، خود نیز درباره یقین میدانم که خود از نیکویی مملو و پر از کمال معرفت و قادر بر نصیحت نمودن یکدیگر هستید.
- ۱۵ لیکلی برادران بسیار جسارت ورزیده، من خود نیز به شما جزئی نوشتم تا شمارا یادآوری نمایم به سبب آن فیضی که خدا به من بخشیده است، تا خادم عیسی مسیح شوم برای امت ها و کهنات انجیل خدا را به جا آورم تا هدیه امت ها مقبول افتد، مقدس شده به روح القدس.
- ۱۷ پس به مسیح عیسی در کارهای خدا فرودارم.
- ۱۸ زیرا اجرات نمی کنم که سختی بگویم جز در آن اموری که مسیح بواسطه من به عمل آورد، برای اطاعت امتها در قول و فعل، به قوت آیات و معجزات و به قوت روح خدا. بجدی که از او شلیم دور زده تا به الیزون بشارت مسیح را تکمیل نمودم.
- ۲۰ اما حرص بودم که بشارت چنان بدهم، نه در جایی که اسم مسیح شهرت یافته بود، مبادا بر بنیاد دیگری بنا نمانم.
- ۲۱ بلکه چنانکه مکتوب است «فانی که خیر او را نیاقتند، خواهند دید و کسانی که نشنیدند، خواهند فهمید.»
- بنابرا بنبارها از آمدن نزد شما منوع شدم.
- لکن چون الان مراد این ممالک دیگر جایی نیست و وسالهای بسیار است که مشتاق آمدن نزد شما بودام، هر گاه به اسپانیا سفر کنم، به نزد شما خواهم آمدم زیرا امیدوار هستم که شمارا در عبور ملاقات کنم و شمارا به آن سوی مشایعت نمایم، بعد از آنکه از ملاقات شما اندکی سیر شوم.
- ۲۵ لکن الان عازم اورشلیم هستم تا مقدسین را خدمت کنم.
- ۲۶ زیرا که اهل مکادونیه و اخائیه مصلحت دیدند که زکاتی برای مفلسین مقدسین اورشلیم بفرستند، بدین رضادند و بدین سستی که مدیون ایشان هستند زیرا که چون امتها از روحانیت ایشان بهره مند گردیدند، لازم شد که در جسمانیات نیز خدمت ایشان را بکنند.
- ۲۸ پس چون این را انجام دهم و این غم را نزد ایشان ختم کنم، از راه شما به اسپانیا خواهم آمدم.

۲۹ و میدانم وقتی که به نزد شما آمیم، در کال برکت انجیل مسیح خواهیم آمد.
 نگای برادران، از شما التماس دارم که بخاطر خداوند ما عیسی مسیح و به محبت روح القدس (برای من نزد خدا در دعاها جادو و جهد کنید،
 تا از نافرمانان یهودیه رستگار شوم و خدمت من در اورشلیم مقبول مقدسین افتد،
 تا بر حسب اراده خدا با خوشی نزد شما برسم و با شما استراحت یابم.
 ۳۲ و خدای سلامتی با همه شما باد، آمین.

تغیبات

و خواهر مافیی را که خادمه کلیسای در کنخریا است، به شما میسپارم
 تا او را در خداوند بطور شایسته مقدسین پذیرید و در هر چیزی که به شما محتاج باشد او را اعانت کنید، زیرا که او بسیاری را و خود مرا نیز معاونت مینمود.
 سلام بر سائید به پر سکلا و ایلا، همکاران من در مسیح عیسی
 که در راه جان من گردنهای خود را نهادند و نه من به تنهایی نمون ایشان هستم، بلکه همه کلیساهای امتهای.
 ۵ کلیسارا که در خانه ایشان است و حبیب من اینطس را که برای مسیح نو بر آسیاست سلام رسانید.
 ۶ و مریم را که برای شما زحمت بسیار کشید، سلام گوید.
 ۷ و اندرونیکوس و یونیس خویشان مرا که با من اسیر میبودند سلام نمائید که مشهور در میان رسولان هستند و قبل از من در مسیح شدند.
 ۸ و امیلیاس را که در خداوند حبیب من است، سلام رسانید.
 ۹ و اوربانس که با مادر کار مسیح رفیق است و استاخیس حبیب مرا سلام نمائید.
 ۱۰ و اپلیس آزموده شده در مسیح را سلام برسانید و اهل خانه اوستیولس را سلام برسانید.
 ۱۱ و خویش من هیردیون را سلام دهید و آنانی را از اهل خانه ترگوس که در خداوند هستند سلام برسانید.
 ۱۲ طریفینا و طریفوسارا که در خداوند زحمت کشید هاند سلام گوید، و پرسیس محبوبه را که در خداوند زحمت بسیار کشید سلام دهید.
 ۱۳ و روفس برگزیده در خداوند و مادر او و مرا سلام بگوید.
 استکریطس را و فلیکون و هر ماس و پطرو باس و هر میس و برادرانی که با ایشانند سلام نمائید.
 ۱۵ فیلولکس را و جولیه و نیریاس و خواهرش و اولیاس و همه مقدسانی که با ایشانند سلام برسانید.
 ۱۶ و یکدیگر را به یوسه مقدسانه سلام نمائید. و جمیع کلیساهای مسیح شمارا سلام میفرستند.
 نگای برادران از شما استدعایم که آن کسانی را که منشأ تفریق و لغزشهای مخالف آن تعلیمی که شما یاقتهاید میباشند، ملاحظه کنید و از ایشان اجتناب نمائید.
 ۱۸ زیرا که چنین اشخاص خداوند ما عیسی مسیح را خدمت نمی کنند بلکه شکم خود را به الفاظ نیکو و سخنان شیرین دلهای ساده دلان را میفریبند.
 ۱۹ زیرا که اطاعت شما در جمیع مردم شهرت یافته است. پس درباره شما مسرور شدم. اما آرزوی این دارم که در نیکوئی دانا و دریدی ساده دل
 باشید.
 و خدای سلامتی بزودی شیطان را ز پر ایهای شما خواهد ساید.
 فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما باد.
 تیموتوس همکار من و لو قایاسون و سوسیپاترس که خویشان منند شمارا سلام میفرستند.
 ۲۲ من طریوس، کاتب رساله، شمارا در خداوند سلام میگویم.
 ۲۳ قایوس که مرا و تمام کلیسارا میزبان است، شمارا سلام میفرستد. و ارسطس خزینه دار شهر و کوارطس برادر به شما سلام میفرستد.
 ۲۴ الان او را که قادر است که شمارا استوار سازد، بر حسب بشارت من و موغله عیسی مسیح، مطابق کشف آن سری که از زمانهای ازلی مخفی بود،
 لکن در حال مکشوف شد و یوسه کتب انبیا بر حسب فرموده خدای سرمدی به جمیع امتهای اطاعت ایمان آشکارا گردید،
 خدای حکیم و حید را بوسیله عیسی مسیح تا ابد الاباد جلال باد، آمین.

رساله اول پولس رسول به

قرتیان

پولس به اراده خدار رسول خوانده شده عیسی مسیح و سوستانیس برادر،
 به کلیسای خدا که در قرتنس است، از مقدسین در مسیح عیسی که برای تقدس خوانده شده هاند، با همه کسانی که در هر جانام خداوند ما عیسی مسیح
 را میخوانند که (داوند) داوند (ماو) داوند (ایشان است).
 ۳ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگاری

خدای خود را پیوسته شکر میکنم در باره شما برای آن فیض خدا که در مسیح عیسی به شما عطا شده است،
 زیرا شما از هر چیز در وی دولتند شده اید، در هر کلام و در هر معرفت.

۶ چنانکه شهادت مسیح در شما استوار گردید،

بجدی که در هیچ بخشش ناقص نیستید و منتظر مکاشفه خداوند ما عیسی مسیح میباشید.

۸ که او نیز شمارتان را استوار خواهد فرمود تا در روز خداوند ما عیسی مسیح بیلامت باشید.

۹ امین است خدایی که شمارا به شراکت پسر خود عیسی مسیح خداوند ما خوانده است.

پرهیز از شقاق

لنگای برادران از شما استعدا دارم به نام خداوند ما عیسی مسیح که همه یک سخن گویند و شقاق در میان شما نباشد، بلکه در یک فکرو یک رای کامل شوید.

۱۱ زیرا کهای برادران من، از اهل خانه خلوتی در باره شما خبری به من رسید که نزاعها در میان شما پیدا شده است.

۱۲ غرض اینکه هر یکی از شما میگوید که من از پولس هستم، و من از ایپس، و من از کیفا، و من از مسیح.

۱۳ آیا مسیح منقسم شد؟ یا پولس در راه شما مصلوب گردید؟ یا به نام پولس تعمید یافتید؟

خدایا شکر میکنم که هیچ یکی از شما را تعمید ندادم جز کرسپس و قلیوس،

که مبادا کسی گوید که به نام خود تعمید دادم.

۱۶ و خاندان استیفان را نیز تعمید دادم و دیگر یاد ندارم که کسی را تعمید داده باشم.

۱۷ زیرا که مسیح مرا فرستاد، نه تا تعمید دهم بلکه تا بشارت رسانم، نه به حکمت کلام مبادا اصلیب مسیح باطل شود.

مسیح قوت و حکمت خدا

زیرا ذکر صلیب برای هالکان حماقت است، لکن نزد ما که ناجیان هستیم قوت خداست.

زیرا مکتوب است: «کت حکما را باطل سازم و فهم فهمان را نابود گردانم.»

بگاست حکم؟ بگاکاتب؟ بگامباحث این دنیا؟ مگر خدا حکمت جهان را جهالت نگردانیده است؟

زیرا که چون بر حسب حکمت خدا، جهان از حکمت خود به معرفت خدا نرسید، خدا بدین رضاداد که بوسیله جهالت موعظه، ایمانداران را نجات بخشید.

۲۲ چونکه بود آیتی میخوانند و یونانیان طالب حکمت هستند.

۲۳ لکن ما به مسیح مصلوب و عظم میکنیم که یهود را لغزش و امت هارا جهالت است.

۲۴ لکن دعوتشدگان را خواه بود و خواه یونانی مسیح قوت خدا و حکمت خدا است.

۲۵ زیرا که جهالت خدا از انسان حکمتر است و ناتوانی خدا از مردم، تواناتر.

زیرا ای برادران دعوت خود را ملاحظه نمائید که بسیاری بحسب جسم حکیم نیستند و بسیاری توانانی و بسیاری شریف فی.

۲۷ بلکه خدا جهالت جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد،

و خسیسان دنیا و محقران را خدا برگزید، بلکه نیستیها را انا هستیها را باطل گرداند.

۲۹ تا هیچ بشری در حضور او غفر نکند.

۳۰ لکن از او شهاستید در عیسی مسیح که از جانب خدا برای شما حکمت شده است و عدالت قدوسیت و فدا.

۳۱ تا چنانکه مکتوب است هر که نفر کند در خداوند نفر نماید.

و منای برادران، چون به نزد شما آمدم، با فضیلت کلام یا حکمت نیامدم چون شمارا بهر خدا اعلام مینمودم.

۲ زیرا عزیمت نکردم که چیزی در میان شما دانسته باشم جز عیسی مسیح و او را مصلوب.

۳ و من در ضعف و ترس و لرزش بسیار نزد شما شدم،

و کلام و وعظ من به سخنان متع حکمت نبود، بلکه به برهان روح و قوت،

تا ایمان شما در حکمت انسان نباشد بلکه در قوت خدا.

حکمت روح

لکن حکمتی بیان میکنیم نزد کاملین، اما حکمتی که از این عالم نیست و نه از روسای این عالم که زایل میگرددند.

۷ بلکه حکمت خدا را در سری بیان میکنیم، یعنی آن حکمت مخفی را که خدا پیش از دهرها برای جلال او مقدر فرمود،

- که احدی از روسای این عالم آن را ندانست زیرا اگر میدانستند خداوند جلال را مصلوب نمی کردند.
- ۹ بلکه چنانکه مکتوب است: «بزهایی را که چشمی ندید و گوش نشنید و به خاطر انسانی خطور نکرد، یعنی آنچه خدا برای دوستداران خود مپا کرده است.» اما خدا آثار باره روح خود بر ما کشف نموده است، زیرا که روح همه چیز حتی عمقهای خدا را نیز تفحص میکند.
- زیرا کیست از مردمان که ما را انسان را بداند جز روح انسان که در وی میباشد. همچنین نیز امور خدا را هیچکس ندانسته است، جز روح خدا.
- ۱۲ لیکن ما روح جهان را نیافتیم؛ بلکه آن روح که از خداست تا آنچه خدا به ما عطا فرموده است بدانیم.
- ۱۳ که آثار اینزبیا میکنیم نه به سخنان آموخته شده از حکمت انسان، بلکه به آنچه روح القدس میآورد و روحانیا را با روحانیا جمع مینماییم.
- ۱۴ اما انسان نفسانیا مور روح خدا را نمی پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آثار را نمی تواند فهمید زیرا حکم آنها از روح میشود.
- ۱۵ لکن شخص روحانی در همه چیز حکم میکند و کسی را در او حکم نیست.
- ۱۶ «برا کیست که فکر خداوند را دانسته باشد تا او را تعلیم دهد؟» لکن ما فکر مسیح را داریم.

شفاق و جدایی

- و منای برادران توانستم به شما سخن گویم چون روحانیا، بلکه چون جسمانیا و چون اطفال در مسیح.
- ۲ و شمارا به شیر خوراک دادم نه به گوشت زیرا که هنوز استطاعت آن نداشتید بلکه الحال نیز نداشتید، زیرا که تا به حال جسمانی هستید، چون در میان شما حسد و نزاع و جداییهاست. آیا جسمانی نیستید و به طریق انسان رفتار نمی کنید؟ زیرا چون یکی گوید من از پولس و دیگری من از پاپس هستم، آیا انسان نیستید؟
- پس کیست پولس و کیست پاپس؟ جز خدایانی که بواسطه ایشان ایمان آورده و به اندازهای که خداوند به هر کس داد.
- ۶ من کاشتم و پاپس آبیاری کرد لکن خدا نمود میبخشید.
- ۷ لهدانه کار نده چیزی است و نه آب دهنده بلکه خدای رویاننده.
- ۸ و کار نده و سیراب کننده هیکن هستند، لکن هر یک اجرت خود را بحسب مشقت خود خواهند یافت.
- ۹ زیرا با خدا همکاران هستیم و شما زراعت خدا و عمارت خدا هستید.
- بحسب فیض خدا که به من عطا شد، چون معماران بنا بنیاد نهادم و دیگری بر آن عمارت میسازد؛ لکن هر کس را بخیر باشد که چگونه عمارت میکند.
- ۱۱ زیرا بنیادی دیگر هیچکس نمی تواند نهاد جز آنکه نهاده شده است، یعنی عیسی مسیح.
- ۱۲ لکن اگر کسی بر آن بنیاد، عمارتی از طلا یا نقره یا جواهر یا چوب یا گدازه یا گدازه بنا کند، کار هر کس آشکار خواهد شد، زیرا که آن روز آن را ظاهر خواهد نمود، چونکه آن به آتش ظاهر خواهد رسید و خود آتش، عمل هر کس را خواهد آزمود که چگونه است.
- ۱۴ اگر کاری که کسی بر آن گذارده باشد بماند، اجر خواهد یافت.
- ۱۵ و اگر عمل کسی سوخته شود، زیان بدو وارد آید، هر چند خود نجات یابد اما چنانکه از میان آتش.
- آیامی دانید که هیکنل خدا هستید و روح خدا در شما ساکن است؟
- اگر کسی هیکنل خدا را خراب کند، خدا او را هلاک سازد زیرا هیکنل خدا مقدس است و شما آن هستید.
- ۱۸ زبهار کسی خود را فریب ندهد! اگر کسی از شما خود را در این جهان حکیم پندارد، جاهل بشود تا حکیم گردد.
- ۱۹ زیرا حکمت این جهان نزد خدا جهالت است، چنانکه مکتوب است: «کارا به مکر خودشان گرفتار میسازد.»
- و ایضاً: «داوند افکار حکما را میداند که باطل است.»
- پس هیچکس در انسان غفر نکند، زیرا همه چیز از آن شما است:
- خواه پولس، خواه پاپس، خواه کیفا، خواه دنیا، خواه زندگی، خواه موت، خواه چیزهای حال، خواه چیزهای آینده، همه از آن شما است، و شما از مسیح و مسیح از خدا میباشید.

رسولان، خادم هستند

- هر کس ما را چون خدام مسیح و وکلای اسرار خدا بشمارد.
- ۲ و دیگر در وکلایا پرس میشود که هر یکی امین باشد.
- ۳ اما بجای من کتر چیزی است که از شما یا از یوم بشر حکم کرده شوم؛ بلکه بر خود نیز حکم نمی کنم.
- ۴ زیرا که در خود عیبی نمی بینم، لکن از این عادل شمرده نمی شوم، بلکه حکم کننده من خداوند است.
- ۵ لهدا پیش از وقت به چیزی حکم میکنید تا خداوند بیاید که خضایای ظلمت را روشن خواهد کرد و نیتهای دلها را به ظهور خواهد آورد؛ آنگاه هر کس را مدح از خدا خواهد بود.
- اما ای برادران، این چیزها را بطور مثل به خود واپس نسبت دادم به خاطر شما تا دوباره ما آموخته شوید که از آنچه مکتوب است تجاوز نکنید و تا هیچکس از شما تکبر نکند برای یکی بر دیگری.
- ۷ زیرا کیست که تو را برتری داد و چه چیز داری که نیافتی؟ پس چون یافتی، چرا غفر میکنی که گویا نیافتی.
- الحال سیر شده و دولتند گشته باید بدون ماسطنت میکنید؛ و کاشکه سلطنت میکردید تا ما نیز با شما سلطنت میکردیم.

۹ زیرا گان میریم که خدا ما رسولان را آخر همه عرضه داشت مثل آنانی که فتوای موت برایشان شده است، زیرا که جهان و فرشتگان و مردم را تماشا گاه شده ایم.

۱۰ ما باخاطر مسیح جاهل هستیم، لکن شما در مسیح دانا هستید؛ ما ضعیف لکن شما توانا؛ شما عزیز ما مازادلیل.

۱۱ تا به همین ساعت گرسنه و تشنه و غریبان و کوبیده و آواره هستیم،

و به دستهای خود کار کرده، مشقت میکشیم و دشنام شنیده، برکت میطلبیم و مظلوم گردیده، صبر میکنیم.

۱۲ چون افترا بر ما می زند، نصیحت میکنیم و مثل قاذورات دنیا و فضیلت همه چیز شده ایم تا به حال.

و این را نمی نویسم تا شمارا شرمنده سازم بلکه چون فرزندان محبوب خود تنبیه میکنم.

۱۵ زیرا هر چند هزاران استاد در مسیح داشته باشید، لکن پدران بسیار ندارند، زیرا که من شمارا در مسیح عیبی به انجیل تولید نمودم،

پس از شما التماس میکنم که به من اقتدا نمایید.

۱۷ برای همین تپوتواس را نزد شما فرستادم که اوست فرزند محبوب من و امین در خداوند تاراهاهی مراد در مسیح به یاد شما بیاورد، چنانکه در هر جا و در هر کلیسا تعالیم میدهم.

۱۸ اما بعضی تکبر می کنند به گمان آنکه من نزد شما نمی آیم.

۱۹ لکن به زودی نزد شما خواهم آمد، اگر خداوند بخواد و خود خواهم دانست نه سخن متکبران را بلکه قوت ایشان را.

۲۰ زیرا ملکوت خدا به زبان نیست بلکه در قوت است.

۲۱ چه خواهش دارید آیا با چوب نزد شما بیایم یا با محبت و روح حلم؟

تنبیه زنا کار

فی الحقیقه شنیده میشود که در میان شما زنا پیدا شده است، و چنان زنائی که در میان ما هم نیست، که شخصی زن پدر خود را داشته باشد.

۲ و شما نفر میکنید بلکه ماتم هم ندارند، چنانکه باید تا آن کسی که این عمل را کرد از میان شما بیرون شود.

۳ زیرا که من هر چند در جسم غایبم، اما در روح حاضرم؛ و الان چون حاضر، حکم کردم در حق کسی که این را چنین کرده است.

۴ به نام خداوند ما عیبی مسیح، هنگامی که شما با روح من با قوت خداوند ما عیبی مسیح جمع شوید،

که چنین شخص به شیطان سپرده شود بجهت هلاکت جسم تاروح در روز خداوند عیبی نجات یابد.

نفر شما تکیو نیست. آیا آگاه نیستید که اندک خمیر مایه، تمام خمیر را خمیر میسازد؟

پس خود را از خمیر مایه کهنه پاک سازید تا فطیر تازه باشید، چنانکه خمیر مایه هستنید زیرا که فصیح ما مسیح در راه ما ذبیح شده است.

۸ پس عید را نگاه داریم نه به خمیر مایه کهنه و نه به خمیر مایه بدی و شرارت، بلکه به فطیر ساده دلی و راستی.

در آن رساله به شما نشان دادم که با زانیان معاشرت نکنید.

۱۰ لکن نه مطلقاً با زانیان این جهان با طمعکاران و با ستمکاران یا پتیرستان، که در این صورت میباید از دنیا بیرون شوید.

۱۱ لکن الان به شما میگویم که اگر کسی که به برادر نامیده میشود، زانی یا طماع یا پتیرست یا غاش یا میگساران یا ستمگر باشد، با چنین شخص معاشرت مکنید بلکه غذاهم بخورید.

۱۲ زیرا مرا چه کار است که بر آنانی که خارج اند داوری کنم. آیا شما بر اهل داخل داوری نمی کنید؟

لکن آنانی را که خارج اند داوری خواهد کرد. پس آن شریران را از میان خود برانید.

مرافعه میان برادران

آیا کسی از شما چون بردیگری مدعی باشد، جرات دارد که مرافعه برد پیش ظالمان نه نزد مقدسان؟

یا نمی دانید که مقدسان، دنیا را داوری خواهند کرد؛ و اگر دنیا از شما حکم یابد، آیا قابل مقدمات کمتر نیستید؟

آیا نمی دانید که فرشتگان را داوری خواهیم کرد تا چه رسد به امور روزگار؟

پس چون در مقدمات روزگار مرافعه دارید، آیا آنانی را که در کلیسا حقیر شمرده میشوند، مینشانید؟

بجهت انفعال شما میگویم، آیا در میان شما یک نفر دانا نیست که بتواند در میان برادران خود حکم کند؟

بلکه برادر برادر به محاکمه میروند و آن هم نزد بیایمانان!

بلکه الان شمارا با کلیه قصوری است که باید بکنیم بگرافعه دارید. چرا بیشتر مظلوم نمی شوید و چرا بیشتر مغبون نمی شوید؟

بلکه شما مظلوم می کنید و مغبون میسازید و این را نیز به برادران خود!

آیا نمی دانید که ظالمان وارث ملکوت خدا نمی شوند؟ فریب بخورید، زیرا فاسقان و پتیرستان و زانیان و متنعمان و لواط

و دزدان و طمعکاران و میگساران و غاشان و ستمگران وارث ملکوت خدا نخواهند شد.

۱۱ و بعضی از شما چنین میباید لکن غسل یافته و مقدس گردیده و عادل کرده شده اید به نام عیبی خداوند و روح خدای ما، زنا

همه چیز برای من جلیز است لکن هر چیز مفید نیست. همه چیز برای من رواست، لیکن نمی گذارم که چیزی بر من تسلط یابد.

۱۳ خوراک برای شکم است و شکم برای خوراک، لکن خدا این و آن را فانی خواهد ساخت. اما جسم برای زنا نیست، بلکه برای خداوند است و خداوند برای جسم.

۱۴ و خدا خداوند را بر خیزانید و ما را نیز به قوت خود خواهد بر خیزانید.

۱۵ آیا نمی دانید که بدنهای شما اعضای مسیح است؟ پس آیا اعضای مسیح را برداشته، اعضای فاحشه گردانم؟ حاشا!

آیائی دانید که هر که با فاحشه پیوندد، با وی یکتا باشد؟ زیرا میگوید: «رویک تن خوانده بود.»

□□ لکن کسیکه با خداوند پیوندد دیگر روح است.

۱۸ از زنا بگریزید. هر گاهی که آدمی میکند بیرون از بدن است، لکن زانی بر بدن خود گناه میوزد.

۱۹ ایائی دانید که بدن شما هیکل روحاقدس است که در شماست که از خدا یافتاید و از آن خود نیستید؟

زیرا که به قیمتی خریده شدید، پس خدا را به بدن خود تحمید نمائید.

مسائل زناشویی

اما در باره آنچه به من نوشته بودید: مرد را نیکوآن است که زن را لمس نکند.

۲ لکن بسبب زنا، هر مرد در زوج خود را بدارد و هر زن شوهر خود را بدارد.

۳ شوهر حق زن را داد نماید و همچنین زن حق شوهر را.

۴ زن بر بدن خود مختار نیست بلکه شوهرش، و همچنین مرد نیز اختیار بدن خود ندارد بلکه زنش،

از یکدیگر جدایی مگر بنید مگر مدتی به رضای طرفین تا برای روزه و عبادت فارغ باشید، و باز با هم پیوند میداد شیطان شمارا به سبب ناپرهیزی شمارا تجر به اندازد،

لکن این را میگویم به طریق اجازه نه به طریق حکم.

۷ اما میخواهم که همه مردم مثل خود باشند. لکن هر کس نعمتی خاص از خدا دارد، یکی چنین و دیگری چنان.

لکن به مجردین و بیوه زنان میگویم که ایشان را نیکو است که مثل من بمانند.

۹ لکن اگر هیزندانند، نکاح بکنند زیرا که نکاح از آتش هوس بهتر است.

۱۰ اما من کوحان را حکم میکنم و نه من بلکه خداوند که زن از شوهر خود جدا نشود؛

و اگر جدا شود، مجرد بماند یا شوهر خود صلح کند؛ و مرد نیز زن خود را جدا نسازد.

و دیگران را من میگویم نه خداوند که اگر کسی از برادران زنی بیایمان داشته باشد و آن زن را رضی باشد که با وی بماند، او را جدا نسازد.

۱۳ و زنی که شوهر بیایمان داشته باشد و او را رضی باشد که با وی بماند، از شوهر خود جدا نشود.

۱۴ زیرا که شوهر بیایمان از زن خود مقدس میشود و زن بیایمان از برادر مقدس میگردد و اگر نه اولاد دشمنان پاک میبوندند، لکن الحلال مقدسند.

۱۵ اما اگر بیایمان جدایی نماید، بگذارش که بشود زیرا برادر یا خواهر در این صورت مقید نیست و خدا ما را به سلامتی خوانده است.

۱۶ زیرا که تو چه دانیای زن که شوهرت را نجات خواهی داد؟ یا چه دانیای مرد که زن خود را نجات خواهی داد؟

مگر اینکه به هر طور که خداوند به هر کس قسمت فرموده و به همان حالت که خدا هر کس را خوانده باشد، بدینطور رفتار بکند؛ و همچنین در همه کلیساها امر میکنم.

۱۸ اگر کسی در محبتی خوانده شود، نامحبتون نگردد و اگر کسی در نامحبتونی خوانده شود، محبتون نشود.

۱۹ خسته چیزی نیست و نامحبتونی هیچ، بلکه نگاه داشتن امرهای خدا.

۲۰ هر کس در هر حالتی که خوانده شده باشد، در همان بماند.

۲۱ اگر در غلامی خوانده شدی تو را با کی نباشد، بلکه اگر هم میتوانی آزاد شوی، آن را اولی ترا استعمال کن.

۲۲ زیرا غلامی که در خداوند خوانده شده باشد، آزاد خداوند است؛ و همچنین شخصی آزاد که خوانده شد، غلام مسیح است.

۲۳ به قیمتی خریده شدید، غلام انسان نشوید.

۲۴ ای برادران هر کس در هر حالتی که خوانده شده باشد، در آن نزد خدا بماند.

اما در باره باکرهها حکمی از خداوند ندارم. لکن چون از خداوند رحمت یافتم که امین باشم، رای میدهم.

۲۶ پس گمان میکنم که بجهت تنگی این زمان، انسان را نیکوآن است که همچنان بماند.

۲۷ اگر با زن بسته شدی، جدایی بجوی و اگر از زن جدا هستی دیگر زن نخواه.

۲۸ لکن هر گاه نکاح کردی، گناه نورزیدی و هر گاه باکره منکوحه گردید، گناه نکرد. ولی چنین در جسم زحمت خواهند کشید، لیکن من بر شما

شفقت دارم.

امای برادران، این را میگویم وقت تنگ است تا بعد از این آنانی که زن دارند مثل بیزن باشند

و گریانان چون ناگریانان و خوشحالان مثل ناخوشحالان و خریدارن چون غیر مالکان باشند،

و استعمال کنندگان این جهان مثل استعمال کنندگان نباشند، زیرا که صورت این جهان در گذر است.

اما خواهش این دارم که شما بیاندیشید. شخص مجرد در امور خداوند میاندیشد که چگونه رضامندی خداوند را بجوید؛

و صاحب زن در امور دنیا میاندیشد که چگونه زن خود را خوش بسازد.

۳۴ در میان زن منکوحه و باکره نیز تفاوتی است، زیرا باکره در امور خداوند می اندیشد تا هم در تن و هم در روح مقدس باشد، اما منکوحه در امور دنیا می اندیشد تا شوهر خود را خوش سازد.

۳۵ اما این برای نفع شما می گویم نه آنکه دای بر شما بنهم بلکه نظریه شایستگی و ملازمت خداوند، بی تشویش.

لکن هرگاه کسی گمان برد که باا که خود ناشایستگی می کند، اگر به حد بلوغ رسید و ناچار است از چنین شدن، آنچه خواهد بکند؛ گاهی نیست؛ بگذار که نکاح کند.

۳۷ اما کسی که در دل خود پایدار است و احتیاج ندارد بلکه در داده خود مختار است و در دل خود جازم است که باکره خود را نگاه دارد، نیکو می کند. ۳۸ پس هم کسی که به نکاح دهد، نیکو می کند و کسی که به نکاح ندهد، نیکو تر مینماید.

زن مادامی که شوهرش زنده است، بسته است. اما هرگاه شوهرش مراد آزاد گردید تا به هر که بخواد منکوحه شود، لیکن در خداوند فقط.

۴۰ اما بحسب رای من خوشحال تر است، اگر چنین بماند و من نیز گمان می برم که روح خدا را دارم.

قربانی های تنها

اما درباره قربانی های تنها: میدانیم که همه علم داریم. علم باعث تکبر است، لکن محبت بنا می کند.

۲ اگر کسی گمان برد که چیزی میداند، هنوز هیچ نمی داند، بطوری که باید دانست.

۳ اما اگر کسی خدا را محبت نماید، نزد او معروف می باشد.

پس درباره خوردن قربانی های تنها، میدانیم که بت در جهان چیزی نیست و اینکه خدای دیگر جز یکی نیست.

۵ زیرا هر چند هستند که به خدایان خوانده میشوند، چه در آسمان و چه در زمین، چنانکه خدایان بسیار و خداوندان بسیاری باشند،

لکن ما را یک خداست یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم، و یک خداوند یعنی عیسی مسیح که همه چیز از اوست و ما از او هستیم.

ولی همه را این معرفت نیست، زیرا بعضی تا به حال به اعتقاد آنکه بت هست، آن را چون قربانی بت می خورند و ضعیفشان چون ضعیف است نجس میشود.

۸ اما خوراک، ما را مقبول خدائی سازد زیرا که نه به خوردن بهتریم و نه به نا خوردن بدتر.

۹ لکن احتیاط کنید میاد اختیار شما باعث لغزش ضعیفا گردد.

۱۰ زیرا اگر کسی تورا که صاحب علم هستی بیند که در بتکده نشستهای، آیا ضمیر آن کس که ضعیف است به خوردن قربانی های تنها بنامی شود؟

و از علم تو آن برادر ضعیف که مسیح برای او مرد هلاک خواهد شد.

۱۲ و همچنین چون به برادران نگاه ورزیدید و ضمیر ضعیفشان را صدمه رسانیدید، همانا به مسیح خطا نمودید.

۱۳ بنابراین، اگر خوراک باعث لغزش برادر من باشد، تا به ابد گوشت نخورم تا برادر خود را لغزش ندهم.

حقوق رسالت

آیا رسول نیست؟ آیا آزاد نیست؟ آیا عیسی مسیح خداوند ما را ندیدیم؟ آیا شما عمل من در خداوند نیستید؟

هرگاه دیگران را رسول نباشم، البته شما را هستم زیرا که مهربان رسالت من در خداوند شما هستید.

۳ حجت من بجهت آنانی که مرا امتحان میکنند این است

که آیا اختیار خوردن و آشامیدن نداریم؟

آیا اختیار نداریم که خواهر دینی را به زنی گرفته، همراه خود ببریم، مثل سلیر و سولان و برادران خداوند و کیفا؟

یا من و برنابا به تنهایی مختار نیستیم که کار نکنیم؟

کیست که هرگز از جری خود جنگ کند؟ یا کیست که تا کستانی غرس نموده، از میوه اش نخورد؟ یا کیست که گلهای پیراندواز شیر گله ننوشد؟

آیا این را بطور انسان میگویم یا بشریعت نیز این را می گوید؟

زیرا که در تورات موسی مکتوب است که «اوراهنگامی که خر من را خرد میکند، دهان من بد». آیا خدا در فکر گاوان می باشد؟

آیا محض خاطر ما این را می گوید؟ یا برای ما مکتوب است که شخم کننده میباید به امید، شخم نماید و خرد کننده خر من در امید یافتن قسمت خود باشد.

۱۱ چون ما روحانیان برای شما کاشتم، آیا امر بزرگی است که ما جسمانیهای شما را درو کنیم؟

اگر دیگران در این اختیار بر شما شریکند آیا ماه بیشتر؟ لیکن این اختیار را استعمال نکردیم، بلکه هر چیز را متحمل میشویم، مباد انجیل مسیح را تعویق اندازیم.

آیائی دانید که هر که در امور مقدس مشغول باشد، از هیکل میخورد و هر که خدمت مذبح کند، از مذبح نصیبی میدارد.

۱۴ و همچنین خداوند فرمود که «که در انجیل اعلام نماید، از انجیل معیشت یابد.»

□□ لیکن من هیچیک از اینها را استعمال نکردم و این را به این قصد نوشتم تا با من چنین شود، زیرا که مرا مردن بهتر است از آنکه کسی نغمه را باطل گرداند.

۱۶ زیرا هرگاه بشارت دهم، مرا اغرنیست چونکه مرا ضرورت افتاده است، بلکه وای بر من اگر بشارت ندهم.

۱۷ زیرا هرگاه این را طوع کنم اجرت دارم، لکن اگر کرده باشد و کالتی به من سپرده شد.

۱۸ در این صورت، مرا چه اجرت است تا آنکه چون بشارت میدهم، انجیل مسیح را بیخارج سازم و اختیار خود را در انجیل استعمال نکم؟

زیرا اینکه از همه کسی آزاد بودم، خود را غلام همه گردانیدم تا بسیاری را سود برم.

- ۲۰ و بود راجون بود گشتم تابه بود را سودیرم و اهل شریعت را مثل اهل شریعت تا اهل شریعت را سودیرم؛
 و بیشتر یعتان راجون بیشتر یعتان شدم، هر چند نزد خدا بیشتر یعت نیستم، بلکه شریعت مسیح در من است، تا بیشتر یعتان را سودیرم؛
 ضعفا را ضعیف شدم تا ضعفا را سودیرم؛ همه کس را همه چیز گردیدم تا به هر نوعی بعضی را برهانم.
 ۲۳ اما همه کار را بجهت انجیل می‌کنم تا در آن شریک گردم.
 آیاهی داند آنانی که در میدان میدوند، همه میدوند لکن یک نفر انعام را میبرد. به اینطور شما بدید تا به کمال ببرید.
 ۲۵ و هر که ورزش کند در هر چیز ریاضت میکشد؛ اما ایشان تا تاج فانی را بیابند لکن ما تاج غیر فانی را.
 ۲۶ پس من چنین میدوم، نه چون کسیکه شک دارد؛ و مشت میزنم نه آنکه هوارا بزنم.
 ۲۷ بلکه تن خود را از یون میسازم و آن را در بندگی میدارم، مبادا چون دیگران را وعظ نمودم، خود محروم شوم.

هشدار درباره بتا و قربانی بها

زیرای برادران نمی خواهم شمایی خیر باشد از اینکه پدران ما همه ز برابر بودند و همه از دریا عبور نمودند
 و همه به موسی تعمیم یافتند، در ابرود دریا؛
 و همه همان خوراکی روحانی را خوردند

- و همه همان شرب روحانی را نوشیدند، زیرا که میآشامیدند از صخره روحانی که از عقب ایشان میآید و آن صخره مسیح بود.
 ۵ لیکن از اکثر ایشان خدا راضی نبود، زیرا که در بیابان انداخته شدند.
 و این امور غوغا برای ما شد تا ما خواهشمند بدی نباشیم، چنانکه ایشان بودند؛
 و نه بپرست شوید، مثل بعضی از ایشان، چنانکه مکتوب است: «و به اکل و شرب نشستند و برای هولو لب برایشانند.»
 و نه زنا کنیم چنانکه بعضی از ایشان کردند و در یک روز بیست و سه هزار نفر هلاک گشتند.
 ۹ و نه مسیح را تجربه کنیم، چنانکه بعضی از ایشان کردند و از ما هلاک گردیدند.
 ۱۰ و نه همه کنید، چنانکه بعضی از ایشان کردند و هلاک کنند و ایشان را هلاک کرد.
 و این همه بطور مثل بدشان واقع شد و برای تنبیه ما مکتوب گردید که او را عالم به ما رسیده است.
 ۱۲ پس آنکه گمان برد که قائم است، باخبر باشد که نیستند.

۱۳ هیچ تجربه جز آنکه مناسب بشر باشد، شمارا فرود نگرفت. اما خدا امین است که غمی گذارد شما فوق طاقت خود آموده شوید، بلکه تجربه مفری نیز
 میسازد تا یاری تحمل آن را داشته باشید.

لذا ای عزیزان من از تپرسستی بگریزید.

۱۵ به خردمندان سخن میگویم: خود حکم کنید بر آنچه میگویم.

- ۱۶ پناه برکت که آن را تبرک میخوانیم، آیا شراکت در خون مسیح نیست؟ و نانی را که پاره میکنیم، آیا شراکت در بدن مسیح نیست؟
 زیرا ما که بسیاریم، یک نان و یکتن میباشیم چونکه همه از یک نان قسمت مییابیم.
 ۱۸ اسرائیل جسمانی را ملاحظه کنید! آیا خوردندگان قریبها شریک قریبها نگاه نیستند؟

پس چه گویم؟ آیات چیزی میباشند؟ یا که قربانی بت چیزی است؟

نی! بلکه آنچه امت قربانی میکنند، برای دیوها میگذرانند نه برای خدا؛ و نمی خواهم شما شریک دیوها باشید.

۲۱ محال است که هم از پناه خداوند و هم از پناه دیوها بنوشید، و هم از مایه خداوند و هم از مایه دیوهائی توانید قسمت برد.

۲۲ آیا خداوند را به غیرت میآوریم یا از او تانتری میباشیم؟

همه چیز جلیز است، لیکن همه مفید نیست؛ همه رواست، لیکن همه بنامی کند.

۲۴ هر کس نفع خود را بخورد، بلکه نفع دیگری را.

۲۵ هر آنچه را در قصابخانه میفرشند، بخورید و هیچ مهرسید به خاطر ضمیر.

۲۶ زیرا که جهان و پری آن از آن خداوند است.

۲۷ هرگاه کسی از بی ایمانان از شما وعده خواهد و میخواهد برود، آنچه نزد شما گذارد بخورید و هیچ مهرسید بجهت ضمیر.

۲۸ اما اگر کسی به شما گوید: «بز قربانی بت است» بخورید به خاطر آن کس که خیر داد و بجهت ضمیر، زیرا که جهان و پری آن از آن خداوند است.

۲۹ اما ضمیری گویم نه از خودت بلکه ضمیر آن دیگر؛ زیرا چرا ضمیر دیگری بر آزادی من حکم کند؟

و اگر من به شکر بخورم، چرا بر من افترا نند به سبب آن چیزی که من برای آن شکر میکنم؟

پس خواه بخورید، خواه بنوشید، خواه هر چه کنید، همه را برای جلال خدا بکنید.

۳۲ یهودیان و یونانیان و کلیسای خدا را لغزش مدهید.

۳۳ چنانکه من نیز در هر کاری همه را خوش میسازم و نفع خود را طالب نیستم، بلکه نفع بسیاری را نجات یابند.

پس اقتدا به من نمائید چنانکه من نیز به مسیح میکنم.

شایستگی در پرستش

امای برادران شمارا تحسین مینمایم از این جهت که در هر چیز مرایا میدارید و اخبار را بطوری که به شما سپردم، حفظ مینمایید.

اما میخواهم شما بدانید که سر هر مرد، مسیح است و سر زن، مردوسر مسیح، خدا.

۴ هر مردی که سر پوشیده دعای نبوت کند، سر خود را رسوا مینماید.

۵ اما هر زنی که سر برهنه دعای نبوت کند، سر خود را رسوا مینماید، زیرا این چنان است که تراشیده شود.

۶ زیرا اگر زن نمی پوشد، موی را نیز ببرد، و اگر زن را موی بریدن یا تراشیدن قبیح است، باید پیو شد.

۷ زیرا که مرد را نباید سر خود پیو شد چونکه او صورت و جلال خداست، اما زن جلال مر داست.

۸ زیرا که مرد از زن نیست بلکه زن از مرد است.

۹ و نیز مرد بجهت زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد.

۱۰ از این جهت زن میباید عزتی بر سر داشته باشد به سبب فرشتگان.

۱۱ لیکن زن از مرد جدا نیست و مرد هم جدا از زن نیست در خداوند.

۱۲ زیرا چنانکه زن از مرد است، همچنین مرد نیز بوسیله زن، لیکن همه چیز از خدا.

در دل خود انصاف دهید: آیا شایسته است که زن ناپوشیده نزد خدا دعا کند؟

آیا خود طبیعت شمارا نمی آموزد که اگر مرد موی دراز دارد، او را عار میباشد؟

و اگر زن موی دراز دارد، او را شرافت است، زیرا که موی بجهت پرده بدو داده شد؟

و اگر کسی سینه ز کرباشد، ما و کلیساهای خدا را چنین عادت نیست.

شام خداوند

لیکن چون این حکم را به شما میگویم، شمارا تحسین نمی کنم، زیرا که شما از برای بهتری بلکه برای بدتری جمع میشوید.

۱۸ زیرا اولاهنگامی که شمارا کلیسا جمع میشوید، میشنوم که در میان شما شمشاقها را می دهد و قدری از آن را با او میگویم.

۱۹ از آن جهت که لازم است در میان شما بدعتها نیز باشد تا که مقبولان از شما ظاهر گردند.

۲۰ پس چون شمارا یک جا جمع میشوید، ممکن نیست که شام خداوند خورده شود،

زیرا در وقت خوردن هر کس شام خود را بیشتر میگیرد و یکی گرسنه و دیگری مست میشوید.

۲۲ مگر خانه برای خوردن و آشامیدن ندارد؟ یا کلیسای خدا را تحقیر مینمایید و آنانی را که ندارند شرمند مینمایید؟ به شما چه بگویم؟ آیا در این امر شمارا

تحسین تمام؟ تحسین نمی نمایم!

زیرا من از خداوند یافتم، آنچه به شما نیز سپردم که عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند، نان را گرفت

و شکر نموده، پاره کرد و گفت: «گیرید بخورید. این است بدن من که برای شما پاره میشود. این را به یاد گاری من بجا آرید.»

و همچنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت: «این پیاله عهد جدید است در خون من. هر گاه این را بنوشید، به یاد گاری من بکنید.»

زیرا هر گاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید، موت خداوند را ظاهر مینمایید تا هنگامی که باز آید.

پس هر که بطور ناشایسته نان را بخورد و پیاله خداوند را بنوشد، مجرم بدن و خون خداوند خواهد بود.

۲۸ اما هر شخص خود را امتحان کند و بدین نظر از آن نان بخورد و از آن پیاله بنوشد.

۲۹ زیرا هر که میخورد و مینوشد، فتوای خود را میخورد و مینوشد! اگر بدن خداوند را تمیز نمی کند.

۳۰ از این سبب بسیاری از شما ضعیف و مر یضاند و بسیاری خوابید هاند.

۳۱ اما اگر خود حکم میگردیم، حکم بر ما نمی شد.

۳۲ لیکن هنگامی که بر ما حکم میشود، از خداوند تادیب میشوم مباد ابا اهل دنیا بر ما حکم شود.

لذا ای برادران من، چون بجهت خوردن جمع میشوید، منتظر بیکدیگر باشید.

۳۴ و اگر کسی گرسنه باشد، در خانه بخورد، مباد ا بجهت عقوبت جمع شوید. و چون بیایم، مابقی را منتظم خواهم نمود.

عطایای روحانی

اماد ر باره عطایای روحانی، ای برادران نمی خواهم شما بخریباشید.

۲ می دانید هنگامی که امتهامیوید، به سوی پهای گنگ برده میشدید بطوری که شمارا می بردند.

۳ پس شمارا خبر میدهم که هر که متکلم به روح خدا باشد، عیسی را انجیانی گوید و احدی جزیه روحاقدس عیسی را خداوند نمی تواند گفت.

و نعمتها انواع است ولی روح همان.

۵ و خدمتها انواع است اما خداوند همان.

۶ و عملها انواع است لیکن همان خدا همه را در همه عمل میکند.

۷ ولی هر کس را ظهور روح بجهت منفعت عطا میشود.

۸ زیرا یکی را بوساطت روح، کلام حکمت داده میشود و دیگری را کلام علم، بحسب همان روح.

۹ و یکی را ایمان به همان روح و دیگری را نعمتها ی شفا دادن به همان روح.

۱۰ و یکی را وقت معجزات و دیگری را نبوت و یکی را تمیز ارواح و دیگری را اقسام زبانها و دیگری را ترجمه زبانها.

۱۱ لکن در جمیع اینها همان یک روح فاعل است که هر کس را فرد بحسب اراده خود تقسیم میکند.

یک بدن و اعضای متعدد

زیرا چنانکه بدن یک است و اعضای متعدد دارد و تمامی اعضای بدن اگر چه بسیار است بکن میباید، همچنین مسیح نیز میباید.

۱۳ زیرا که جمیع ما به یک روح در یک بدن تعمیم یافتیم، خواه بود، خواه یونانی، خواه غلام، خواه آزاد و همه از یک روح نوشانیده شدیم.

۱۴ زیرا بدن یک عضو نیست بلکه بسیار است.

۱۵ اگر با گوید چگونه دست نیستم از بدن نمی باشم، آیا بدین سبب از بدن نیست؟

و اگر گوش گوید چگونه چشم نیم از بدن نیستم، آیا بدین سبب از بدن نیست؟

اگر تمام بدن چشم بودی، کجای بود شنیدن و اگر همه شنیدن بودی کجا میبود بوییدن؟

لکن الحال خدا هر یک از اعضا را در بدن نهاد بر حسب اراده خود.

۱۹ و اگر همه یک عضو بودی بدن کجا میبود؟

اما الان اعضا بسیار است لیکن بدن یک.

۲۱ و چشم دست را نمی تواند گفت که محتاج تو نیستم یا سر یا پا یا این نیز که احتیاج به شما ندارم.

۲۲ بلکه علاوه بر این، آن اعضای بدن که ضعیفتر مینمایند، لازم تری باشند.

۲۳ و آنها را که پستتر از جای بدن مینمایند، عزیز تر میداریم و اجزای قبیح ما جمال افضل دارد.

۲۴ لکن اعضای جمیله ما را احتیاجی نیست، بلکه خدا بدین را مرتب ساخت بقسمی که ناقص را بیشتر حرمت داد،

تا که جدایی در بدن نیفتد، بلکه اعضا به برابری در فکر یکدیگر باشند.

۲۶ و اگر یک عضو در مند گردد، سایر اعضا با آن هم در د باشند و اگر عضوی عزت یابد، باقی اعضا با او به خوشی آیند.

اما شما بدن مسیح هستیید و فر اعضای آن میباید.

۲۸ و خدا قرار داد بعضی را در کلیسا، اول رسولان، دوم انبیا، سوم معلمان، بعد قوات، پس نعمتهای شفا دادن و اعانات و تدابیر و اقسام زبانها.

۲۹ آیا همه رسول هستند، یا همه انبیا، یا همه معلمان، یا همه قوات؟

یا همه نعمتهای شفا دارند، یا همه به زبانها متکلم هستند، یا همه ترجمه میکنند؟

لکن نعمتهای بهتر را به غیرت بطلبید و طریق افضلتر نیز به شما نشان میدهم.

محبت

اگر به زبانهای مردم و فرشتگان سخن گویم و محبت نداشته باشم، مثل نحاس صدا دهنده و سنج فغان کننده شد هام.

۲ و اگر نبوت داشته باشم و جمیع اسرار و همه علم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم بحدی که کوهها را نقل کنم و محبت نداشته باشم، هیچ هستم.

۳ و اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبت نداشته باشم، هیچ سود نمی برم.

۴ محبت حلیم و مهربان است؛ محبت حسد نمی برد؛ محبت کبر و غرور ندارد؛

اطوار ناپسندیده ندارد و نفع خود را طالب نمی شود؛ خشم نمی گیرد و سوء ظن ندارد؛

از ناراستی خوشوقت نمی گردد، ولی با راستی شادی میکند؛

در همه چیز صبر میکند و همه را باور مینماید؛ در همه حال امیدوار میباید و هر چیز را متحمل میباید.

محبت هرگز ساقط نمی شود و اما اگر نبوتها باشد، نیست خواهد شد و اگر زبانها، آنها خواهد پذیرفت و اگر علم، زایل خواهد گردید.

۹ زیرا جزئی علمی داریم و جزئی نبوت مینماییم،

لکن هنگامی که کامل آید، جزئی نیست خواهد گردید.

۱۱ زمانی که طفل بودم، چون طفل حرف نمیزدم و چون طفل فکر میکردم و مانند طفل تعقل مینمودم. اما چون مرد شدم، کارهای طفلان را ترک

کردم.

۱۲ زیرا که الحال در آینه بطور معما میبینم، لکن آن وقت روبرو، الان جزئی معرفتی دارم، لکن آن وقت خواهم شناخت، چنانکه نیز شناخته شدم.

۱۳ و الحال این سه چیز باقی است: یعنی ایمان و امید و محبت. اما بزرگتر از اینها محبت است.

عطایای نبوت و زبانها

در پی محبت بکشید و عطایای روحانی را به غیرت بطلبید، خصوص اینکه نبوت کنید.

۲ زیرا که کسیکه به زبانی سخن میگوید، نه به مردم بلکه به خدا میگوید، زیرا هیچکس نمی فهمد لیکن در روح به اسرار تکلم مینماید.

۳ اما آنکه نبوت میکند، مردم را برای بنا و نصیحت و تسلی میگوید.

۴ هر که به زبانی میگوید، خود را بنام میکند، اما آنکه نبوت مینماید، کلیسا را بنام میکند.

۵ و خواهش دارم که همه شما به زبانها تکلم کنید، لکن بیشتر اینکه نبوت نماید زیرا کسیکه نبوت کند بهتر است از کسیکه به زبانها حرف زند، مگر آنکه ترجمه

کند تا کلیسا بنا شود.

اما الحالی برادران اگر نزد شما آمد و به زبانها سخن را تم، شمارا چه سود میبخشم؟ مگر آنکه شمارا به مکاشفه یا به معرفت یا به نبوت یا به تعلیم گویم.

- ۷ و همچنین چیزهای بیجان که صدامیدهد چون فی یا بربطا اگر در صداها فرق نکند، چگونه آوازی یا بربط فهمیده میشود؟ زیرا اگر کرنا نیز صدای نامعلوم دهد که خود را میباید جنگ میسازد؟
- همچنین شمانیزه زبان، سخن مفهوم نگویید، چگونه معلوم میشود آن چیزی که گفته شد زیرا که به هواسخن خواهید گفت؟ زیرا که انواع زبانهای دنیا هر قدر زیاد باشد، ولی یکی بیخنی نیست.
- ۱۱ پس هرگاه قوت زبان را می دانم، نزد متکلم بربری میبایم و آنکه سخن گوید نزد من بربری میباید.
- ۱۲ همچون شمانیزه چونکه غیور عطایای روحانی هستی بدلیلید اینکه برای بنای کلیسا افزوده شوید. بنابراین کسیکه به زبانی سخن میگوید، دعا کند تا ترجمه نماید.
- ۱۴ زیرا گریه زبانی دعا کنم، روح من دعا میکند لکن عقل من بر خوردار نمی شود.
- ۱۵ پس مقصود چیست؟ به روح دعا خواهم کرد و به عقل نیز دعا خواهم نمود؛ به روح سرود خواهم خواند و به عقل نیز خواهم خواند.
- ۱۶ زیرا اگر در روح تیرک میخوانی، چگونه آن کسیکه به منزلت امی است، به شکر تو آمین گوید و حال آنکه نمی فهمد چه میگوید؟ زیرا تو البته خوب شکر میکنی، لکن آن دیگر بنا نمی شود.
- ۱۸ خدا را شکر میکنم که زیاد ترا ز همه شمایه زبانها حرف میزنم.
- ۱۹ لکن در کلیسا بیشتر میسندم که پنج کلمه به عقل خود گویم تا دیگران را نیز تعلیم دهم از آنکه هزاران کلمه به زبان بگویم. ای برادران، در فهم اطفال مایشاید بلکه در دید خوبی اطفال مایشاید و در فهم رشید.
- ۲۱ در تورات مکتوب است که «داوند میگوید به زبانهای بیگانه و لبهای غیره این قوم سخن خواهم گفت و باین همه مرا نخواهند شنید.» پس زبانها نشانی است نه برای ایمان داران بلکه برای بیایمانان؛ اما نبوت برای بیایمان نیست بلکه برای ایمانداران است.
- ۲۳ پس اگر تمام کلیسا در جایی جمع شوند و همه به زبانها حرف زنند و امیان یا بیایمانان داخل شوند، آیا نمی گویند که دیوانه‌هاید؟ ولی اگر همه نبوت کنند و کسی از بیایمانان یا ایمانداران، از همه تو بیخ میباید و از همه ملزم میگردد، و خفایای قلب و ظاهر می شود و همچنین به روی در افتاده، خدا را عبادت خواهد کرد و خدا خواهد داد که «ای الحقیقه خدا در میان شماست.» پس ای برادران مقصود این است که وقتی که جمع شوید، هر یکی از شما سرودی دارد، تعلیمی دارد، زبانی دارد، مکاشفهای دارد، ترجمهای دارد، باید همه بجهت بنا بشود.
- ۲۷ اگر کسی به زبانی سخن گوید، دود و بیانیت سه سه باشد، به ترتیب و کسی ترجمه کند.
- ۲۸ اما اگر متری نباشد، در کلیسا خاموش باشد و با خود و با خدا سخن گوید.
- ۲۹ و از انبیا و یاسه سخن بگویند و دیگران تمیز دهند.
- ۳۰ و اگر چیزی به دیگری از اهل مجلس مکشوف شود، آن اول ساکت شود.
- ۳۱ زیرا که همه میتوانند یک یک نبوت کنند تا همه تعلیم یابند و همه نصیحت پذیرند.
- ۳۲ و ارواح انبیا مطیع انبیا میباشند.
- ۳۳ زیرا که او خدای تشویش نیست بلکه خدای سلامتی، چنانکه در همه کلیساهای مقدسان.
- ۳۴ و زنان شمار در کلیساها خاموش باشند زیرا که ایشان را حرف زدن جایز نیست بلکه اطاعت نمودن، چنانکه تورات نیز میگوید.
- ۳۵ اما اگر می خواهند چیزی بیاموزند، در خانه از شوهران خود بپرسند، چون زنان را در کلیسا حرف زدن قبیح است.
- ۳۶ آیا کلام خدا از شما صادر شد یا به شما به تنهایی رسید؟
- اگر کسی خود را نبی یا روحانی پندارد، اقرار نکند که آنچه به شما می نویسم، احکام خداوند است.
- ۳۸ اما اگر کسی جاهل است، جاهل باشد.
- ۳۹ پس ای برادران، نبوت را به غیرت بطلبید و از تکلم نمودن به زبانها منع مکنید.
- ۴۰ لکن همچونیزه شایستگی و انتظام باشد.

قیام مسیح

- الانای برادران، شمار از انجیل که به شما بشارت دادم اعلام مینمایم که آن را هم پذیرفتید و در آن هم قیام میباید، و یوسیه آن نیز نجات میباید، به شرطی که آن کلامی را که به شما بشارت دادم، محکم نگاه دارید و لاعبت ایمان آورید.
- ۳ زیرا که اول به شما سپردم، آنچه نیز یافتیم که مسیح بر حسب کتب در راه گاهان ما مرد، و اینکه مدفون شد و در روز سوم بر حسب کتب برخاست؛ و اینکه به کيف ظاهر شد و بعد از آن دو از ده، و پس از آن به زیاد از ناصد برادر یک بار ظاهر شد که بیشتر از ایشان تا امر و زبانی هستند اما بعضی خوابید هاند.
- ۷ از آن پس به یعقوب ظاهر شد و بعد به جمیع رسولان.
- ۸ و آخر همه بر من مثل طفل سقط شده ظاهر گردید.
- ۹ زیرا من بهترین رسولان هستم و لایق نیستم که به رسول خوانده شوم، چونکه بر کلیسای خدا جفا میرسانیدم.

۱۰ لیکن به فیض خدا آنچه هستم هستم و فیض او که بر من بود باطل نگشت، بلکه بیش از همه ایشان مشقت کشیدم، امانه من بلکه فیض خدا که با من بود.

۱۱ پس خواه من و خواه ایشان بدین طریق و عظمی کنیم و بهای بطور ایمان آوردید.

قیامت مردگان

لیکن اگر به مسیح و عظمی میشود که از مردگان برخاست، چون است که بعضی از شما می گویند که قیامت مردگان نیست؟ اما اگر مردگان را قیامت نیست، مسیح نیز برخاسته است.

۱۴ و اگر مسیح برخاست، باطل است و عظمی و باطل است نیز ایمان شما.

۱۵ و شهود کذب نیز برای خدا شدیم، زیرا در باره خدا شهادت دادیم که مسیح را برخیزانید، و حال آنکه او را برخیزانید در صورتی که مردگان بر نمی خیزند.

۱۶ زیرا هر گاه مردگان بر نمی خیزند، مسیح نیز برخاسته است.

۱۷ اما هر گاه مسیح برخاسته است، ایمان شما باطل است و شما تا کنون در گناهان خود هستید، بلکه آنانی هم که در مسیح خوابیده هاند هلاک شدند.

۱۹ اگر فقط در این جهان در مسیح امیدواریم، از جمیع مردم بد بخت تریم.

لیکن بالفعل مسیح از مردگان برخاسته و نو بر خوابیدگان شده است.

۲۱ زیرا چنانکه به انسان موت آمد، به انسان نیز قیامت مردگان شد.

و چنانکه در آدم همه میمیرند در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت.

۲۳ لیکن هر کس به رتبه خود، مسیح نور است و بعد آنانی که در وقت آمدن او از آن مسیح میباشند.

۲۴ و بعد از آن انتهاست وقتی که ملکوت را به خدا و پدر سپارد. و در آن زمان تمام ریاست و تمام قدرت و قوت را نابود خواهد گردانید.

۲۵ زیرا ما دمی که همه دشمنان را زیر پای خود نهد، میباید او سلطنت بنماید.

۲۶ دشمن آخر که نابود میشود، موت است.

۲۷ زیرا «مپییزان زیر پای وی انداخته است.» اما چون میگوید که «مپییزان را زنده انداخته است» واضح است که او که همه را زیر او انداخته مستثنی است.

۲۸ اما زمانی که همه مطیع وی شده باشند، آنگاه خود پسر هم مطیع خواهد شد او را که همه پیروز او مطیع وی گردانید، تا آنکه خدا کل در کل باشد.

والا آنانی که برای مردگان تعمید میبند چکنند؟ هر گاه مردگان مطلق بر نمی خیزند، پس چرا برای ایشان تعمید میگیرند؟ و ما نیز چرا هر ساعت خود را در خطر میاندازیم؟

به آن مغری در باره شما که مرد خداوند ما مسیح عیسی هست قسم، که هر روز هر امری است.

۳۲ چون بطور انسان در افسس با وحوش جنگ کردم، مرا چه سود است؟ اگر مردگان بر نمی خیزند، بخوریم و بیاشامیم چون فردای میریم.

۳۳ فریفته مشوید معاشرت بد، اخلاق حسنه را فاسد میسازد.

۳۴ برای عدالت بیدار شده، نگاه مکنید زیرا بعضی معرفت خدا را ندارند. برای انفعال شما میگویم.

بدن قیامت کرده

اما اگر کسی گوید: «ردگان چگونه بر می خیزند و به کدام بدن میآیند؟»

ای احق آنچه تو میکاری زنده نمی گردد جز آنکه بمیرد.

۳۷ و آنچه میکاری، نه آن جسمی را که خواهد شد میکاری، بلکه دانه‌های مجرد خواه از گندم و یا از دانه‌های دیگر.

۳۸ لیکن خدا بر حسب اراده خود، آن را جسمی میدهد و به هر یکی از آنها جسم خودش را.

۳۹ هر گوشت از یک نوع گوشت نیست، بلکه گوشت انسان، دیگر است و گوشت بهام، دیگر و گوشت مرغان، دیگر و گوشت ماهیان، دیگر.

۴۰ و جسمهای آسمانی هست و جسمهای زمینی نیز، لیکنشان آسمانها، دیگر و شان زمینها، دیگر است،

و شان آفتاب دیگر و شان ماه دیگر و شان ستارگان، دیگر، زیرا که ستاره از ستاره در شان، فرق دارد.

به همین هیچ است نیز قیامت مردگان. در فساد کاشته میشود، و در بیفاسدی بر می خیزد؛

در ذلت کاشته میگردد و در جلال بر می خیزد؛ در ضعف کاشته میشود و در قوت بر می خیزد؛

جسم نفسانی کاشته میشود و جسم روحانی بر می خیزد. اگر جسم نفسانی هست، هر آینه روحانی نیز هست.

۴۵ و همچین نیز مکتوب است که انسان اول یعنی آدم نفس زنده گشت، اما آدم آخر روح حیاطش شد.

۴۶ لیکن روحانی مقدم نبود بلکه نفسانی و بعد از آن روحانی.

۴۷ انسان اول از زمین است خاکی، انسان دوم خداوند است از آسمان.

۴۸ چنانکه خاکی است، خاکبان نیز چنان هستند و چنانکه آسمانی است آسمانها همچنان میباشند.

۴۹ و چنانکه صورت خاکی را گرفتیم، صورت آسمانی را نیز خواهیم گرفت.

لیکلی برادران این را میگویم که گوشت و خون نمی تواند وارث خدا شود و فاسد وارث بیفاسدی نیز نمی شود.

۵۱ همانا به شماسری میگویم که همه نخواهیم خوابید، لیکن همه متبدل خواهیم شد.

- ۵۲ در لفظهای، در طرفه العینی، به مجرد نواختن صور اخیر، زیرا کرنا صد خواهد داد، و مردگان، بیفاسد خواهند برخاست و مامتبدل خواهیم شد.
- ۵۳ زیرا که میباید این فاسد بیفاسدی را بیوشد و این فانی به بقا آراسته گردد.
- ۵۴ اما چون این فاسد بیفاسدی را بیوشید و این فانی به بقا آراسته شد، آنگاه این کلامی که مکتوب است به انجام خواهد رسید که «رگ در ظفر بلعیده شده است.
- ۵۵ ای موت نیش تو بجا است و ای گور ظفر تو بجا؟»
- نیش موت گناه است و قوت گناه، شریعت.
- ۵۷ لیکن شکر خدا راست که ما را بواسطه خداوند ما عیسی مسیح ظفر میدهد.
- بنابر این ای برادران حبیب من پایداری تشویش شده، پیوسته در عمل خداوند بیفزایید، چون میدانید که زحمت شما در خداوند باطل نیست.
- زکات برای مقدسین
 اما در باره جمع کردن زکات برای مقدسین، چنانکه به کلیساهای غلاطیه فرمودم، شما نیز همچین کنید.
- ۲ در روز اول هفته، هر یکی از شما بجنب نعمتی که یافته باشد، نزد خود ذخیره کرده، بگذار تا در وقت آمدن من زحمت جمع کردن نباشد.
- ۳ و چون برسم، آنانی را که اختیار کنید بامکتوبها خواهیم فرستاد تا احسان شمارا به اورشلم بپزند.
- ۴ و اگر مصلحت باشد که من نیز بروم، همراه من خواهند آمد.
- در خواستهای شخصی
 و چون از مکادونیه عبور کنم، به نزد شما خواهم آمد، زیرا که از مکادونیه عبور میکنم،
 و احتمال دارد که نزد شما تمام بلکه زمستان را نیز بپریم تا هر جایی که بروم، شما مرا مشایعت کنید.
- ۷ زیرا که الان اراده ندارم در بین راه شمارا ملاقات کنم، چونکه امیدوارم مدتی با شما توقف تمام، اگر خداوند اجازت دهد.
- ۸ لیکن من تا بنطیکاست در افسس خواهم ماند،
 زیرا که دروازه بزرگ و کار ساز برای من باز شد و معاندین، بسیارند.
- ۱۰ لیکن اگر تیتوس آید، آگاه باشید که نزد شما بیترس باشد، زیرا که در کار خداوند مشغول است چنانکه من نیز هستم.
- ۱۱ لهذا هیچکس اورا حقیر نشمارد، بلکه اورا به سلامتی مشایعت کنید تا نزد من آید زیرا که اورا برابران انتظار میکنم.
- ۱۲ اما در باره پلوس برادر، از او بسیار درخواست نمودم که بپرادران به نزد شما بیاید، لیکن هرگز رضان داد که الحال بیاید ولی چون فرصت یابد خواهد آمد.
- بیدار شوید، در ایمان استوار باشید و مردان باشید و زور آور شوید.
- ۱۴ جمیع کارهای شما با محبت باشد.
- ۱۵ و ای برادران به شما التماس دارم) ما خانواده استیفان را میشناسید که نور خائیه هستند و خوشبختی را به خدمت مقدسین سپرده اند)
 تا شما نیز چنین اشخاص را اطاعت کنید و هر کس را که در کار و زحمت شریک باشد.
- ۱۷ و از آمدن استفان و فریوتانس و اخائیکوس مرشادی رخ نمود زیرا که آنچه از جانب شما نام تمام بود، ایشان تمام کردند.
- ۱۸ چونکه روح من و شمارا تازه کردند. پس چنین اشخاص را بشناسید.
- سلامها
 کلیساهای آسیا به شما سلام میرسانند و ایلا و پرسکلا با کلیسایی که در خانه ایشانند، به شما سلام بسیار در خداوند میرسانند.
- ۲۰ همه برادران شمارا سلام میرسانند. یکدیگر را به بوسه مقدسانه سلام رسانید.
- ۲۱ من پولس از دست خود سلام میرسانم.
- ۲۲ اگر کسی عیسی مسیح خداوند را دوست ندارد، انا تاجا باد. ماران اتا.
- ۲۳ فیض عیسی مسیح خداوند با شما باد.
- ۲۴ محبت من با همه شما در مسیح عیسی باد، آمین.

رساله دوم پولس رسول به

قرتیان

پولس به اراده خدا رسول عیسی مسیح و تیموتوس برادر، به کلیسای خدا که در قرتس میباشد با همه مقدسینی که در تمام اخائیه هستند، فیض و سلامتی از پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند به شما باد.
خداى جمع تسلیات

مبارک باد خدا و پدر خدا و پند ما عیسی مسیح که پدر رحمتها و خدای جمع تسلیات است،

که ما را در هر تنگی ما تسلی میدهد تا ما بتوانیم دیگران را در هر مصیبتی که باشد تسلی نمایم، به آن تسلی که خود از خدا یافتیم.

۵ زیرا به اندازه‌های که در دهای مسیح در ما زیاده شود، به همین قسم تسلی ما نیز وسیله مسیح میافزاید.

۶ اما خواه زحمت کشیم، این است برای تسلی و نجات شما، و خواه تسلی پذیریم این هم بجهت تسلی و نجات شما است که میسر می شود از صبر داشتن در همین دردهایی که ما هم میبینیم.

۷ و امید ما برای شما استوار میشود زیرا میدانیم که چنانکه شما شریک در دها هستید، همچنین شریک تسلی نیز خواهید بود.

زیرا ای برادران نمی خواهیم شما بخاطر با شیدا از تنگی که در آسیابه معارض گردید که بنهایت و فوق از طاقت بار کشیدیم، بجای که از جان هم مایوس شدیم.

۹ لکن در خود فتوای موت داشتیم تا بر خود توکل نکنیم، بلکه بر خدا که مردگان را بر می خیزاند،

که ما را از چنین موت رها کنید و میرهاند و به او امید واریم که بعد از این هم خواهد رها کند.

۱۱ و شما نیز به دعا در حق ما عانت میکنید تا آنکه برای آن نعمتی که از اشخاص بسیاری به ما رسید، شکرگزاری هم بجهت ما از بسیاری بهجا آورده شود.

تغییر نامه پولس

زیرا که نغز ما این است یعنی شهادت ضمیر ما که به قد و وسیت و اخلاص خدایی، نه به حکمت جسمانی، بلکه به فیض الهی در جهان رفتار نمودیم و خصوص نسبت به شما.

۱۳ زیرا چیزی به شما نمی نویسم مگر آنچه میخواهید و به آن اعتراف میکنید و امید وارم که تا به آخر اعتراف هم خواهید کرد.

۱۴ چنانکه به ما فی الجمله اعتراف گردید که محل نغز شما هستم، چنانکه شما نیز ما را میباید در روز عیسی خداوند.

و بدین اعتماد قبل از این خواستم به نزد شما آیتم تا نعمتی دیگر بیابید،

و از راه شما به مکادونیه بروم و با از مکادونیه نزد شما بیایم و شما مرا به سوی یهودیه مشایعت کنید.

۱۷ پس چون این را خواستم، آیاسهل انگاری کردم یا غزمت من عزیمت بشری باشد تا آنکه به نزد من بی بی و فی باشد.

۱۸ لیکن خدا امین است که سخن ما با شما بیلی و فی نیست.

۱۹ زیرا که پسر خدا عیسی مسیح که ما یعنی من و سلوانس و تیموتوس در میان شما به وی موعظه کردیم، بیلی و فی نشد بلکه در او بیلی شده است.

۲۰ زیرا چندانکه وعده های خدا است، همه در او بیلی و از این جهت در او امین است تا خدا از ما تمجید یابد.

۲۱ اما او که ما را با شما در مسیح استواری گرداند و ما را مسح نموده است، خدا است.

۲۲ که او نیز ما را بر نموده و بیعانه روح را در دل های ما عطا کرده است.

لیکن من خدا را بر جان خود شاهد می خواهم که برای شفقت بر شما تا بحال به قرتس نیامدم،

نه آنکه بر ایمان شما حکم کرده باشم بلکه شادی شما را مدد کار هستیم زیرا که به ایمان قائم هستید.

اما در دل خود عزیمت داشتم که دیگر با حزن به نزد شما نیایم،

زیرا اگر من شما را محزون سازم، کیست که مرا شادی دهد جز او که از من محزون گشت؟

و همین را نوشتم که مبادا وقتی که بیایم محزون شوم از آنانی که میبایست سبب خوشی من بشوند، چونکه بر همه شما اعتماد میدارم که شادی من، شادی جمیع شما است.

۴ زیرا که از حزن و دلنگی سخت و با اشکهای بسیار به شما نوشتم، نه تا محزون شوید بلکه تا بفهمید چه محبت بینهایتی با شما دارم.

عفو خطا کار

و اگر کسی باعث غم شد، مرا محزون نساخت بلکه فی الجمله جمیع شما را تا بار زیاده نهاد به باشم.

۶ کافی است آن کس را این سیاستی که از اکثر شما بدور رسیده است.

۷ پس بر عکس شما باید او را عفو نموده، تسلی دهید که مبادا افزونی غم چنین شخص را فرورد.

۸ بنابراین، به شما التماس میدارم که با او محبت خود را استوار نمایید.

۹ زیرا که برای همین نیز نوشتم تا دلیل شما را بدانم که در همه چیز مطیع میباشید.

۱۰ اما هر که را چیزی عفو نمائید، من نیز میگویم زیرا که آنچه من عفو کرده ام، هر گاه چیزی را عفو کرده باشم، به خاطر شما به حضور مسیح کرده ام،

تا شیطان بر ما برتری نیابد، زیرا که از مکاید او بی خبر نیستیم.

- خصوصیات خادمین عهد جدید
 اما چون به ترواس بجهت بشارت مسیح آمدم و دروازه‌های برای من در خداوند باز شد،
 در روح خود آرامی ندا شدم، از آن رو که برادر خود تیطس را نیافتم، بلکه ایشان را و ادعای نموده، به مکلا و نیه آمدم.
 ۱۴ لیکن شکر خدا راست که ما را در مسیح، دائم در موبک ظفر خود میبرد و عطر معرفت خود را در هر جا بوسیله مظاهر می کند.
 ۱۵ زیرا خدا را عطر خوشبوی مسیح میباشیم هم در ناجیان و هم در هالکان.
 ۱۶ اما اینبار عطر موت، الی موت و آنها را عطر حیات الی حیات. و برای این امور کیست که کافی باشد؟
 زیرا مثل بسیاری نیستیم که کلام خدا را معشوش سازیم، بلکه از ساده‌دلی و از جانب خدا در حضور خدا در مسیح سخن میگویم.
 آیا باز به سفارش خود شروع میکنیم؟ و آیا مثل بعضی احتیاج به سفارش نامه جات به شما یا از شما داشته باشیم؟
 شمار ساله ما هستید، نوشته شده در دل‌های ما، معروف و خوانده شده جمیع آدمیان.
 ۳ چونکه ظاهر شد هاید که رساله مسیح میباشید، خدمت کرده شده از ما نوشته شده به مر کب بلکه به روح خدای حی، نه بر الواح سنگ، بلکه بر الواح گوشتی دل.
 ۴ اما بوسیله مسیح چنین اعتماد به خدا داریم.
 ۵ نه آنکه کافی باشیم که چیزی را به خود تفکر کنیم که گویا از ما باشد، بلکه کفایت ما از خداست.
 ۶ که او ما را هم کفایت داد تا عهد جدید را خدایم، نه حرف را بلکه روح را زیرا که حرف میکشد لیکن روح زنده میکند.
 جلال عهد جدید
 اما اگر خدمت موت که در حرف بود و بر سنگها تراشیده شده با جلال میبود، بجدی که بنیاسرائیل نمی توانستند صورت موسی را نظاره کنند بهسبب جلال چهره او که فانی بود،
 چگونه خدمت روح بیشتر با جلال نخواهد بود؟
 زیرا هر گاه خدمت قبضاص با جلال باشد، چند مرتبه زیاد تر خدمت عدالت در جلال خواهد افزود.
 ۱۰ زیرا که آنچه جلال داده شده بود نیز بدین نسبت جلالی نداشت بهسبب این جلال فایق.
 ۱۱ زیرا اگر آن فانی با جلال بودی، هر آینه این باقی از طریق اولی در جلال خواهد بود.
 پس چون چنین امید داریم، با کمال دلیری سخن میگویم.
 ۱۳ و نه مانند موسی که تقابلی بر چهره خود کشید تا بنیاسرائیل، تمام شدن این فانی را نظر نکنند،
 بلکه ذهن ایشان غلیظ شد زیرا که تا امروز همان نقاب در خواندن عهد عتیق باقی است و کشف نشده است، زیرا که فقط در مسیح باطل میگردد.
 ۱۵ بلکه تا امروز وقتی که موسی را میخوانند، نقاب بردل ایشان برقراری ماند.
 ۱۶ لیکن هر گاه به سوی خدا و ندر جمع کند، نقاب برداشته میشود.
 ۱۷ اما خدا و ندر روح است و جانی که روح خداوند است، آنجا آزادی است.
 ۱۸ لیکن همه ما چون با چهره ببنقاب جلال خدا و ندر آینه میگیریم، از جلال تا جلال به همان صورت متبدل میشویم، چنانکه از خداوند که روح است.
 خزینه در ظرف خاک
 بنابراین چون این خدمت را داریم، چنانکه رحمت یافتیم، خسته خاطر نمی شویم.
 ۲ بلکه خفایای رسوایی را ترک کرده، به مکر رفتار نمی کنیم و کلام خدا را معشوش نمی سازیم؛ بلکه به اظهار راستی، خود را به ضمیر هر کس در حضور خدا مقبول میسازیم.
 ۳ لیکن اگر بشارت ما مخفی است، بر هالکان مخفی است،
 که در ایشان خدای این جهان فهم‌های بیایمانشان را کور گردانیده است که مباد انجیل بشارت جلال مسیح که صورت خداست، ایشان را روشن سازد.
 ۵ زیرا به خوشبختی مو عظمی نمی کنیم بلکه به مسیح عیسی خداوند، اما به خویشتن که غلام شما هستم بخاطر عیسی.
 ۶ زیرا خدایی که گفت تا نورا ز ظلمت درخشید، همان است که در دل‌های مادر خشید تا نور معرفت جلال خدا در چهره عیسی مسیح از ما بدر خشد.
 لیکن این خزینه را در ظرف خاکی داریم تا بر تری قوت از آن خدا باشد نه از جانب ما.
 ۸ در هر چیز زحمت کشیده، ولی در شکنجه نیستیم؛ متحیر ولی مایوس نی؛
 تعاقب کرده شده، لیکن نه متروک، افکنده شده، ولی هلاک شده نی؛
 پیوسته قتل عیسی خدا و ندر در جسد خود حمل میکنیم تا حیات عیسی هم در بدن ما ظاهر شود.
 ۱۱ زیرا ما که زنده‌هایم، دائم بخاطر عیسی به موت سپرده میشویم تا حیات عیسی نیز در جسد فانی ما پدید آید.
 ۱۲ پس موت در ما کاری کند ولی حیات در شما.
 اما چون همان روح ایمان را داریم، بحسب آنچه مکتوب است «یمان آوردیم پس سخن گفتیم» «مانیز چون ایمان داریم، از این رو سخن میگویم.
 ۱۴ چون میدانیم او که عیسی خداوند را بر خیزانید، ما را نیز با عیسی خواهد بر خیزانید و یا شما حاضر خواهد ساخت.
 ۱۵ زیرا که همه چیز برای شما است تا آن فیضی که بوسیله بسیاری افزوده شده است، شکرگزارای را برای تجید خدا بیفزاید.

- ۱۶ ازین جهت خسته خاطر نمی شویم، بلکه هر چند انسانیت ظاهری ما فانی میشود، لیکن باطن روز بروز تازه میگردد.
- ۱۷ زیرا که این زحمت سبک ما که برای لحظهای است، بار جاودانی جلال را برای ما زیاد و زیاد میگرداند.
- ۱۸ در حالی که مناظر نمی کنیم به چیزهای دیدنی، بلکه به چیزهای نادیدنی، زیرا که آنچه دیدنی است، زمانی است و نادیدنی جاودانی.

خانه آسمانی

زیرا میدانیم که هرگاه این خانه زمینی خیمه ماربخته شود، عمارتی از خدا داریم، خانهای ناساخته شده به دستها و جاودانی در آسمانها.

۲ زیرا که در این هم آه میکشیم، چونکه مشتاق هستیم که خانه خود را که از آسمان است بیوشیم، اگر فی الواقع پوشیده و نه عریان یافت شویم.

۴ از آنرو که مانیز که در این خیمه هستیم، گرانبار شده، آه میکشیم، از آن جهت که نمی خواهیم این رایبرون کنیم، بلکه آن را بیوشیم تا فانی در حیات غرق شود.

۵ اما او که ما را برای این درست ساخت خدا است که بیعانه روح را به ما میدهد.

پس دائم خاطر جمع هستیم و میدانیم که مادامی که دریدن متوطنیم، از خداوند غریب میباشیم.

۷ زیرا که به ایمان رفتار میکنیم نه به دیدار)

پس خاطر جمع هستیم و این را بیشتر می پسندیم که از بدن غربت کنیم و به نزد خداوند متوطن شویم.

۹ لہذا حریص هستیم بر اینکه خواه متوطن و خواه غریب، پسندیده و باشیم.

۱۰ زیرا لازم است که همه ما پیش مسند مسیح حاضر شویم تا هر کس اعمال بدنی خود را بیابد، بحسب آنچه کرده باشد، چه نیک چه بد.

خدمت مصالحه

پس چون ترس خدا را دانستیم، مردم را دعوت میکنیم. اما به خدا ظاهر شدیم و امیدوارم به ضمائر شما هم ظاهر خواهیم شد.

۱۲ زیرا بار دیگر برای خود به شما سفارش می کنیم، بلکه سبب افتخار در باره خود به شما می دهیم تا شمارا اجوابی باشد برای آنانی که در ظاهر نه در دل نافر میکنند.

۱۳ زیرا اگر بخود هستیم برای خداست و اگر هشیاریم برای شماست.

۱۴ زیرا محبت مسیح ما را فرو گرفته است، چونکه این را در یافتیم که یک نفر برای همه مر دپس همه مردند.

۱۵ و برای همه مرد تا آنانی که زندگانند، از این به بعد برای خویشان زیست نکنند بلکه برای او که برای ایشان مرد و پر خاست.

بنابراین، ما بعد از این هیچکس را بحسب جسم نمی شناسیم، بلکه هرگاه مسیح را هم بحسب جسم شناخته بودیم، الان دیگر او را نمی شناسیم.

۱۷ پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه ای است؛ چیزهای کهنه در گذشت، اینک همه چیز تازه شده است.

۱۸ و همه چیز از خدا که ما را بواسطه عیسی مسیح با خود مصالحه داده و خدمت مصالحه را به ما سپرده است.

۱۹ یعنی اینکه خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه میداد و خطایای ایشان را بدیشان محسوس نداشت و کلام مصالحه را به ما سپرد.

۲۰ پس برای مسیح ایلیجی هستیم که گویا خدا به زبان ما وعظ میکند. پس بخاطر مسیح استدعای کنیم که با خدا مصالحه کنید.

۲۱ زیرا او را که نگاه نشناخت در راه ما نگاه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم.

پس چون همکاران او هستیم، التماس می نمایم که فیض خدا را بیفایده نیافته باشید.

۲ زیرا میگوید: «وقت مقبول تو را مستجاب فرمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم.» اینک الحال زمان مقبول است؛ اینک الان روز نجات است.

زحمات پولس در راه خدا

در هر چیز لغزش نمی دهیم که مبادا خدمت ما ملامت کرده شود،

بلکه در امری خود را ثابت میکنیم که خدام خدا هستیم؛ در صبر بسیار، در زحمات، در حاجات در تنگیها،

در تاز بانهها، در زندانها، در قفنها، در محنتها، در یخچاها، در گرسنگیها،

در طهارت، در معرفت، در حلم، در مهربانی، در روحانقدس، در محبت پیریا،

در کلام حق، در قوت خدا با اسلحه عدالت بر طرف راست و چپ،

به عزت و ذلت و بدنامی و نیکبامی. چون گمراه کنندگان و اینک راستگو هستیم؛

چون مجهول و اینک معروف؛ چون در حالت موت و اینک زنده هستیم؛ چون سیاست کرده شده، اما مقتول نی؛

چون محزون، ولی دائم شادمان؛ چون فقیر و اینک بسیاری را دوتمند میسازیم؛ چون بیچیز، اما مالک همه چیز.

پیوغ ناموافق

ای قرتیان، دهان ما به سوی شما گشاده و دل ما وسیع شده است.

۱۲ در ماتنگ نیستید لیکن در احشای خود تنگ هستید.

۱۳ پس در جزای این، زیرا که به فرزندان خود سخن میگوییم، شما نیز گشاده شوید.

۱۴ زیرا پیوغ ناموافق با یایمانان میشود، زیرا عدالت را با نگاه چه رفاقت و نور را با ظلمت چه شراکت است؟

و مسیح را با بعل حال چه مناسبت و مومن را با کافر چه نصیب است؟

و هیکل خدا را با بت‌ها چه موافقت؟ زیرا شما هیکل خدای حی میباشید، چنانکه خدا گفت که «ایشان ساکن خواهند بود و در ایشان راه خواهیم رفت و خدای ایشان خواهیم بود، و ایشان قوم من خواهند بود.»

پس خداوند میگوید: «ز میان ایشان بیرون آید و وجد اشوید و چیز ناپاک را لمس مکنید تا من شمارا مقبول بدارم، و شما را پدر خواهیم بود و شما را پسران و دختران خواهید بود، خداوند قادر مطلق میگوید.»

پسای عزیزان، چون این وعده‌ها را داریم، خویشان را از هر نجاست جسم و روح طاهر بسازیم و قدوسیت را در خدا ترسی به کمال رسانیم.

تسلی پولس

ما را در دل‌های خود جاد هید. بر هیچکس ظلم نکردیم و هیچکس را فاسد نساختیم و هیچکس را مغبون نمودیم.

۳ این را از روی مذمت نمی گویم، زیرا پیش گفته که در دل ما هستی تا در موت و حیات با هم باشیم.

۴ مرا بر شما اعتماد کلی و در باره شما خفاگر کامل است. از تسلی سیرگشتهام و در هر زحمتی که بر ما می آید، شادی وافر میکنم.

زیرا چون به مکاد و نیه هم رسیدیم، جسم ما آرامی نیافت، بلکه در هر چیز زحمت کشیدیم، در ظاهر، نزاعها و در باطن، ترسها بود.

۶ لیکن خدایی که تسلی دهنده افتادگان است، ما را به آمدن تیطس تسلی بخشید.

۷ و نه از آمدن او تنها بلکه به آن تسلی نیز که او در شما یافته بود، چون ما مطلع ساخت از شوق و شوقه گری شما و غیرتی که در باره من داشتید، به نوعی که بیشتر شادمان گردیدیم.

۸ زیرا که هر چند شمارا به آن رساله محزون ساختیم، پشیمان نیستیم، اگر چه پشیمان هم بودیم زیرا یافتیم که آن رساله شمارا اگر هم به ساعتی، غمگین ساخت.

۹ الحال شادمانم، نه از آنکه غم خوردید بلکه از آنکه غم شما به تو به انجامید، زیرا که غم شمارا برای خدا بود تا به هیچ وجه زیانی از ما به شما نرسد.

۱۰ زیرا غمی که برای خداست منشأ تو به میباشد به جهت نجات که از آن پشیمانی نیست، اما غم دنیوی منشا موت است.

۱۱ زیرا اینک همینکه غم شما برای خدا بود، چگونه کوشش، بل احتجاج، بل خشم، بل ترس، بل اشتیاق، بل غیرت، بل انتقام را در شما پدید آورد. در هر چیز خود را ثابت کردید که در این امر مبراهستید.

باری هر گاه به شما نوشتیم، بجهت آن ظالمها مظلوم نبود، بلکه تا غیرت مادر باره شما به حضور خدا ظاهر شود.

۱۳ و از این جهت تسلی یافتیم لیکن در تسلی خود شادی ما از خوشی تیطس بینهایت زیاده گردید چونکه روح او از جمیع شمارا می یافته بود.

۱۴ زیرا اگر در باره شما بدو نفر کردم، بخل نشدم بلکه چنانکه همه سخنان را به شما به راستی گفتیم، همچنین نفر ما به تیطس راست شد.

۱۵ و خاطر او به سوی شما از ترمایل گردید، چونکه اطاعت جمیع شمارا به یاد می آورد که چگونه ترس بر لرز او را پذیرفتید.

۱۶ شادمانم که در هر چیز شما اعتماد دارم.

تسویق به سخاوت

لیکنی برادران شمارا مطلع میسازیم از فیض خدا که به کلیساهای مکاد و نیه عطا شده است.

۲ زیرا در امتحان شدید زحمت، فراوانی خوشی ایشان ظاهر گردید و از زیادتی فقر ایشان، دولت سخاوت ایشان افزوده شد.

۳ زیرا که شاهد هستم که بحسب طاقت بلکه فوق از طاقت خویش به رضامندی تمام،

التماس بسیار نموده، این نعمت و شراکت در خدمت مقدسین را از ما طلبیدند.

۵ و نه چنانکه امید داشتیم، بلکه اول خویشان را به خداوند و به ما بر حسب اراده خدا دادند.

و از این سبب از تیطس استعدا نمودیم که همچنانکه شروع این نعمت را در میان شما کرد، آن را به انجام هم برساند.

۷ بلکه چنانکه در هر چیز افزونی در آید، در ایمان و کلام و معرفت و کمال اجتهاد و محبتی که با ما میدارید در این نعمت نیز بیفزاید.

۸ این را به طریق حکم نمی گویم بلکه به سبب اجتهاد دیگران و تا خلاص محبت شمارا بیاز ما می.

۹ زیرا که فیض خداوند ما عیسی مسیح را میداند که هر چند دو لغتند بود، برای شما فقیر شد تا شما از فقر او دو لغتند شوید.

۱۰ و در این، رای میدهم زیرا که این شمارا شناسیده است، چونکه شما در سال گذشته، نه در عمل فقط بلکه در اراده نیز اول از همه شروع کردید.

۱۱ اما الحال عمل را به انجام رسانید تا چنانکه دلگرمی در اراده بود، انجام عمل نیز بر حسب آنچه دارید بشود.

۱۲ زیرا هر گاه دلگرمی باشد، مقبول میافتد، بحسب آنچه کسی دارد نه بحسب آنچه ندارد.

۱۳ و نه اینکه دیگران را راحت و شمارا زحمت باشد، بلکه به طریق مساوات تدر حال، زیادتی شمارا برای کمی ایشان بکار آید،

و تا زیادتی ایشان بجهت کمی شما باشد و مساوات بشود.

۱۵ چنانکه مکتوب است: «که بسیار جمع کرد، زیادتی نداشت و آنکه اندکی جمع کرد، کمی نداشت.

اما شکر خدا را است که این اجتهاد را برای شما در دل تیطس نهاد.

۱۷ زیرا او خواهش ما را اجابت نمود، بلکه بیشتر اجتهاد بود، به رضامندی تمام به سوی شما روانه شد.

۱۸ و با وی آن برادری را فرستادیم که مدح او در انجیل در تمامی کلیساهاست.

۱۹ و نه همین فقط بلکه کلیساهای نیز او را اختیار کردند تا در این نعمتی که خدمت آن را برای تجید خداوند و دلگرمی شما میکنیم، همسفر ما بشود.

- ۲۰ چونکه اجتناب میکنیم که مبادا کسی ما را ملامت کند در باره این سخاوتی که خدا مان آن هستیم.
- ۲۱ زیرا که نه در حضور خداوند فقط، بلکه در نظر مردم نیز چیزهای نیکو را تدارک مینیمیم.
- ۲۲ و با ایشان برادر خود را نیز فرستادیم که مکرر در امور بسیار او را با اجتهاد یافتیم و الحال بهسبب اعتماد کلی که بر شما میدارد، بیشتر با اجتهاد است.
- ۲۳ هر گاه در باره تیطس (پرسند) او در خدمت شرفیق و همکار من است، و اگر در باره برادران ما، ایشان رسل کلیساها و جلال مسیح میباشند.
- ۲۴ پس دلیل محبت خود و غیر ما در باره شما در حضور کلیساها به ایشان ظاهر نماید.

آماده کردن هدایا

زیرا که در خصوص این خدمت مقدسین، زیادتی میباشد که به شما بنویسم.

- ۲ چونکه دلگرمی شمارا میدم که در باره آن بجهت شما به اهل مکاد و نیه نفر میکنم که از سال گذشته اهل اخائیه مستعد شده هاند و غیرت شما اکثر ایشان را تحریض نموده است.
- ۳ اما برادران را فرستادم که مبادا غیر مادر باره شما در این خصوص باطل شود تا چنانکه گفتم، مستعد شوید.
- ۴ مبادا اگر اهل مکاد و نیه با من آید و شمارا نامستعد یابند، نمی گویم شما بلکه ما از این اعتمادی که به آن نفر کردم، بخیل شوم، پس لازم دانستم که برادران را نصیحت کنم تا قبل از ماندن شما آید و برکت موعود شمارا میسازند تا حاضر باشد، از راه برکت نه از راه طمع. اما خلاصه این است، هر که با بخیلی کرد، با بخیلی هم درو کند و هر که باریکت کرد، باریکت نیز درو کند.
- ۷ اما هر کس بطوری که در دل خود اراده نموده است بکند، نه به حزن و اضطراب، زیرا خدا بخشنده خوش رادوست میدارد.
- ۸ ولی خدا قادر است که هر نعمتی را برای شما بیفزاید تا همیشه در هر امری کفایت کامل داشته، برای هر عمل نیکو افزوده شوید.
- ۹ چنانکه مکتوب است که «اشید و به فقر ادا و عدالتش تا به ابد باقی میماند.»
- اما او که برای بزرگدرو برای خورنده نان را آماده میکند، بذر شمارا آماده کرده، خواهد افزود و ثمرات عدالت شمارا میدهد خواهد کرد.
- ۱۱ تا آنکه در هر چیز دقت نموده، کمال سخاوت را بنماید که آن منشا شکر خدا بوسیله ما میباشند.
- ۱۲ زیرا که بهجا آوردن این خدمت، نه فقط حاجات مقدسین را رفع میکند، بلکه سپاس خدایان نیز بسیار میافزاید.
- ۱۳ و از دلیل این خدمت، خدا را تقیید میکنند بهسبب اطاعت شما در اعتراف انجیل مسیح و سخاوت بخشش شمارا برای ایشان و همگان.
- ۱۴ و ایشان بهسبب افزونی فیض خدایی که بر شماست، در دعای خود مشتاق شما میباشند.
- ۱۵ خدا را برای عطایا مالا کلام او شکر یابد.

دفاع پولس از خدمات خویش

امام من خود، پولس، که چون در میان شما حاضر بودم، فروتن بودم، لیکن وقتی که غایب هستم، با شما جسارت میکنم، از شما به حلم و رافت مسیح استدعا دارم و اتماس میکنم که چون حاضر شوم، جسارت نکنم بدان اعتمادی که گمان میبرم که جرات خواهیم کرد با آنانی که میندازند که مابه طریق جسم رفتار میکنم.

۳ زیرا هر چند در جسم رفتار میکنیم، ولی به قانون جسمی جنگ نمی نمایم.

۴ زیرا اسلحه جنگ ما جسمانی نیست بلکه نزد خدا قادر است برای انهدام قلعهها،

که خیالات و هر بلندی را که خود را به خلاف معرفت خدا میافزاید، به زیر میافکنیم و هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر میسازیم.

۶ و مستعد هستیم که از هر معصیت انتقام جویم وقتی که اطاعت شما کامل شود.

آیا به صورت ظاهری نظر میکنید؟ اگر کسی بر خود اعتماد دارد که از آن مسیح است، این را نیز از خود بداند که چنانکه او از آن مسیح است، مانیز همچنان از آن مسیح هستیم.

۸ زیرا هر چند زیاده هم نغز نکنم در باره اقتدار خود که خداوند آن را برای بنانه برای خورانی شما به ما داده است، بخیل نخواهم شد، که مبادا معلوم شود که شمارا به رسالهها میترسانم.

۱۰ زیرا می گویند: «ساله های او گران و زور آور است، لیکن حضور جسمی او ضعیف و سخانش حقیر.» چنین شخص بداند که چنانکه در کلام به رسالهها در غیاب هستیم، همچنین نیز در فعل در حضور خواهیم بود.

زیرا جرات نداریم که خود را از کسانی که خویشین را مدح میکنند بشماریم، یا خود را با ایشان مقابله نمایم، بلکه ایشان چون خود را با خود میبینند و خود را به خود مقابله مینمایند، دانایستند.

۱۳ اما ما زیاده از اندازه نغز نمی کنیم، بلکه بحسب اندازه آن قانونی که خدا برای ما مینماید، و آن اندازه های است که به شما نیز میرسد.

۱۴ زیرا از حد خود تجاوز نمی کنیم که گویا به شما رسیده باشیم، چونکه در انجیل مسیح به شما هم رسیدیم.

۱۵ و از اندازه خود ننگدشته در سختیهای دیگران نغز نمی نمایم، ولی امید داریم که چون ایمان شما افزون شود، در میان شما بحسب قانون خود بغایت افزوده خواهیم شد.

۱۶ تا اینکه در مکانهای دور تر از شما هم بشارت دهیم و در امور میباشند به قانون دیگران نغز نکنیم.

۱۷ اما هر که نفر نماید، به خداوند نفر بنماید.

۱۸ زیرا نه آنکه خود را مدح کند مقبول افتد بلکه آن را که خداوند مدح نماید.

دفاع بولس در مقابل رسولان کذب

کاشکه مراد را ندک جهالتی متحمل شوید و متحمل من هم میباشید.

۲ زیرا که من بر شما غور هستم به غیرت الهی؛ زیرا که شما را به یک شوهر نامزد ساختم تا با کراهی عقیقه به مسیح سپارم.

۳ لیکن میترسم که چنانکه ماره به مکر خود حواری فریفت، همچنین خاطر شما هم از سادگای که در مسیح است، فاسد گردد.

۴ زیرا هر گاه آنکه آمد، وعظ میکرد به عیسیای دیگر، غیر از آنکه مابد و موعظه کردم، یا شما روحی دیگر از آنکه یافته بودید، یا انجیلی دیگر از سوی آنچه قبول کرده بودید می پذیرفتید، نیکو میگردید که متحمل میشدید.

زیرا امر قین است که از بزرگترین رسولان هرگز کمتر نیستم.

۶ اما هر چند در کلام من برای شما، لیکن در معرفت نی. بلکه در هر امری زده هم کس به شما آشکار گردیدیم.

۷ آیا گاه کردم که خود را دلیل ساختم تا شما سراسر از شنوید در اینکه به انجیل خدا شمارا مفت بشارت دادم؟

کلیسای دیگر را غارت نموده، اجرت گرفتم تا شمارا خدمت نمایم و چون به نزد شما حاضر بوده، محتاج شدم، بر هیچکس بار نهادم.

۹ زیرا برادرانی که از مکادونیه آمدند، رفع حاجت مرا نمودند و در هر چیز از بار نهادن بر شما خود را نگاه داشته و خواهم داشت.

۱۰ به راستی مسیح که در من است قسم که این نفر در نواحی اخائیه از من گرفته نخواهد شد.

۱۱ از چه سبب؟ آیا از اینکه شمارا دوست نمی دارم؟ خدا میداند!

لیکن آنچه میگویم هم خواهم کرد تا از جویندگان فرصت، فرصت را منقطع سازم تا در آنچه نفر میکنند، مثل ما نیز یافت شوند.

۱۲ زیرا که چنین اشخاص رسولان کذب و عمه مکار هستند که خویشان را به رسولان مسیح مشابه میسازند.

۱۴ و عجب نیست، چونکه خود شیطان هم خویشان را به فرشته نور مشابه میسازد.

۱۵ پس امر بزرگ نیست که خدام وی خویشان را به خدام عدالت مشابه سازند که عاقبت ایشان بر حسب اعمالشان خواهد بود.

باز میگویم، کسی مرا بیفهم نداند والا مرا چون بیفهمی پذیرید تا من نیز اندکی افتخار کنم.

۱۷ آنچه میگویم از جانب خداوند نمی گویم، بلکه از راه بیفهمی در این اعتمادی که نفر ما است.

۱۸ چونکه بسیاری از طریق جسمانی نفر میکنند، من هم نفر مینمام.

۱۹ زیرا چونکه خود فهم هستید، بیفهمان را به خوشی متحمل میباشید.

۲۰ زیرا متحمل میشوید هر گاه کسی شمارا غلام سازد، یا کسی شمارا فرو خورد، یا کسی شمارا گرفتار کند، یا کسی خود را بلند سازد، یا کسی شمارا بر رخسار شما نجهزند.

۲۱ از روی استحقاق میگویم که گویا ما ضعیف بودهایم.

آیا عبرانی هستید؟ من نیز هستم! اسرائیلی هستید؟ من نیز هستم! از ذریت ابراهیم هستید؟ من نیز می باشم!

آیا خدام مسیح هستید؟ چون دیوانه حرف میزنم، من بیشتر هستم! در تحتنا افروتر، در تازان آنها زیاد تر، در زندانهای بیشتر، در مرگها مکرر.

۲۴ از بودیان پنج مرتبه از چهل یک کم تازانانه خوردم.

۲۵ سه مرتبه مرا چوب زدند؛ یک دفعه سنگسار شدم؛ سه کت شکسته کشتی شدم؛ شبانه روزی در دریا بسیردم؛

در سفرها بارها؛ در خطرهای نهرها؛ در خطرهای دزدان؛ در خطرها از قوم خود در خطرها از امتهای؛ در خطرها در شهر؛ در خطرها در بیابان؛ در خطرها

در دریا؛ در خطرها در میان برادران کذب؛

در محنت و مشقت؛ در بنویزها با برادرها؛ در گرسنگی و تشنگی؛ در روزها با برادرها؛ در سرما و عریانی.

۲۸ بدون آنچه علاوه بر این است، آن باری که هر روز بر من است، یعنی اندیشه برای همه کلیساها.

۲۹ کیست ضعیف که من ضعیف نمی شوم؟ که لغزش میخورد که من نمی سوزم؟

اگر نفر میباید کرد از آنچه به ضعف من تعلق دارد، نفر می کنم.

۳۱ خدا و پدر عیسی مسیح خداوند که تا به ابد متبارک است، میداند که دروغ نمی گویم.

۳۲ درد مشق، والی حارث پادشاه، شهرد مشقیان را برای گرفتن من محافظت مینمود.

۳۳ و مرا از در بچهای در زنبیلی از باره قلعه پایین کردند و از دستهای وی رستم.

ادامه دفاع بولس بوسیله مکاشفه اش

لابد است که نفر کنم، هر چند شایسته من نیست. لیکن به رویاها و مکاشفات خداوند میآیم.

۲ شخصی را در مسیح میشناسم، چهارده سال قبل از این. آیا در جسم؟ نمی دانم! و آیا بیرون از جسم؟ نمی دانم! خدایم داند. چنین شخصی که تا آسمان

سوم بوده شد.

۳ و چنین شخص را میشناسم، خواه در جسم و خواه جدا از جسم، نمی دانم، خدایم داند،

که به فردوس روبرو شد و بخنان ناگفتنی شنید که انسان را جلیز نیست به آهنا تکلم کند.

۵ از چنین شخص نفر خواهم کرد، لیکن از خود جز از ضعفهای خویش نفر نمی کنم.

۶ زیرا اگر بخوام نفر بکنم، بیفهم نمی باشم چونکه راست میگویم. لیکن اجتناب میکنم مبادا کسی در حق من گمانی برد فرفوق از آنچه در من بیند یا از من شنود.

و تا آنکه از زیادتی مکاشفات زیاد سرافرازی نمایم، خاری در جسم من داده شد، فرشته شیطان، تا مر الطمه زند، مبادا زیاد سرافرازی نمایم.

۸ و در باره آن از خداوند سه دفعه استدعا نمودم تا از من برود.

۹ مرا گفت: «بعض من تو را کافی است، زیرا که قوت من در ضعف کامل میگردد.» پس به شادی بسیار از ضعفهای خود بیشتر نفر خواهم نمود تا قوت مسیح در من ساکن شود.

۱۰ بنابراین، از ضعفها و رسواییها و احتیاجات و زحمت و تنگی با بخاطر مسیح شاد مانم، زیرا که چون ناتوانم، آنگاه توانا هستم.

بیفهم شده ام. شمارا مجبور ساختید. زیرا میبایست شمارا مدح کرده باشید، از آنرو که من از بزرگترین رسولان به هیچ وجه کمتر نیستم، هر چند هیچ هستم.

۱۲ بدرستی که علامات رسول در میان شما با کمال صبر از آیات و معجزات و قوت پدید گشت.

۱۳ زیرا کدام چیز است که در آن از سایر کلیساها قاصر بودید؟ مگر اینکه من بر شما بار نهادم. این بیصافی را از من بخشید!

اینک مرتبه سوم میباشم که نزد شما بیایم و بر شما بار نخواهم نهاد از آنرو که نه مال شما بلکه خود شمارا طلبم، زیرا که نمی باید فرزندان برای والدین ذخیره کنند، بلکه والدین برای فرزندان.

۱۵ اما من به کمال خوشی برای جانهای شما صرف میکنم و صرف کرده خواهم شد. و اگر شمارا بیشتر محبت نمایم، آیا کمتر محبت بینم؟

اما باشد، من بر شما بار نهادم بلکه چون حیله گریزدم، شمارا به مکر به چنگ آوردم.

۱۷ آیا به یکی از آنانی که نزد شما فرستادم، نفع از شما بردم؟

به تیتلس التماس نمودم و یوای برادر را فرستادم. آیات تیتلس از شما نفع برد؟ مگر به یک روح و یک روش رفتار نمودم؟

آیا بعد از این مدت، گمان میکنید که نزد شما حجت میآورم؟ به حضور خدا در مسیح سخن میگویم. لیکن همه چیز برای عزیزان برای بنای شماست.

۲۰ زیرا میترسم که چون آم شمارا اینچنانکه میخواهم پیام و شمارا بیاید چنانکه نمی خواهید که مبادا نزاع و حسد و خشمها و تعصب و پنهان و تمامی و غرور و فتنهها باشد.

۲۱ و چون باز آییم، خدای من مرا نزد شما فروتن سازد و ماتم کم برای بسیاری از آنانی که پیشتر گناه کردند و از ناپاکی و زنا و فجوری که کرده بودند، توبه ننمودند.

گفتار پادانی

این مرتبه سوم نزد شما میآیم. به گواهی دوسه شاهد، هر سخن ثابت خواهد شد.

۲ پیش گفتم و پیش میگویم که گویا دفعه دوم حاضر بودهام، هر چند الان غایب هستم، آنانی را که قبل از این گناه کردند و همه دیگران را که اگر باز آییم، مسامحه نخواهم نمود.

۳ چونکه دلیل مسیح را که در من سخن میگوید می جوید که او نزد شما ضعیف نیست بلکه در شما تواناست.

۴ زیرا هرگاه از ضعف مصلوب گشت، لیکن از قوت خدا نیست میکند. چونکه ما نیز در وی ضعیف هستیم، لیکن با او از قوت خدا که به سوی شما است، زیست خواهم کرد.

۵ خود را امتحان کنید که در ایمان هستید یا نه. خود را باز یافت کنید. آیا خود را نمی شناسید که عیسی مسیح در شماست اگر مردود نیستید؟

اما امیدوارم که خواهید دانست که ما مردود نیستیم.

۷ و از خدا مسالت میکنم که شما هیچ بدی نکنید، تا تظاهر شود که ما مقبول هستیم، بلکه تا شما نیکوئی کرده باشید، هر چند ما گویا مردود باشیم.

۸ زیرا که هیچ نمی توانم به خلاف راستی عمل نمایم بلکه برای راستی.

۹ و شاد مانم وقتی که ما ناتوانم و شما توانید. و نیز برای این دعا میکنم که شما کامل شوید.

۱۰ از اینجاست این را در غیاب می نویسم تا هنگامی که حاضر شوم، سختی نکنم بحسب آن قدرتی که خداوند بجهت بنانه برای خرابی به من داده است.

خلاصهای برادران شاد باشید، کامل شوید، آسلی پذیرید، یک رای و باسلامتی بوده باشید و خدای محبت و سلامتی با شما خواهد بود.

۱۲ یکدیگر را به بوسه مقدسه تسلیت نمایید.

۱۳ جمیع مقدسان به شما سلام میرسانند.

فیض عیسی خداوند و محبت خدا و شرکت روح القدس با جمیع شما باد. آمین.

رساله پولس رسول به غلاطیان

پولس، رسول نه از جانب انسان و نه بوسیله انسان بلکه به عیسی مسیح و خدای پدر که او را از مردگان برخیزانید،
و همه برادرانی که با من میباشند، به کلیسای غلاطیه،
فیض و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما عیسی مسیح بشما باد،
که خود برای گناهان ما داد تا ما را از این عالم حاضر شریک محسوب اراده خدا و پدر ما خلاصی بخشد،
که او را تا ابد الا باد جلال باد. آمین.
انجیلی دیگر نیست

- تعجب میکنم که بدین زودی از آن کس که شمارا به فیض مسیح خوانده است، برمی گردیده سوی انجیلی دیگر،
(که انجیلی دیگر نیست). لکن بعضی هستند که شمارا مضطرب میسازند و میخواهند انجیل مسیح را تبدیل نمایند،
۸ بلکه هر گاه ما هم با فرشتهای از آسمان، انجیلی غیر از آنکه ما به آن بشارت دادیم به شمار ساند، انا تمیاد.
۹ چنانکه پیش گفتیم، الا ان هم بازمی گویم: اگر کسی انجیلی غیر از آنکه پذیرفتید بیاورد، انا تمیاد.
۱۰ آیا الحال مردم را در رای خود میآورم؟ یا خدا را یا رضامندی مردم را می طلبم؟ اگر تا بحال رضامندی مردم را می خواستم، غلام مسیح نمی بودم.
اما ای برادران شمارا اعلام میکنم از انجیلی که من بدان بشارت دادم که به طریق انسان نیست.
۱۲ زیرا که من آن را از انسان نیافتم و نیاموختم، مگر به کشف عیسی مسیح.
۱۳ زیرا سرگذشت سابق مردم را در دین یهود شنیدهاید که بر کلیسای خدا اینها بیت جفا مینمودم و آن را ویران میساختم،
و در دین یهودا از اکثر همسالان قوم خود سبقت میجستم و در تقالید اجداد خود بغایت غیور میبودم.
۱۵ اما چون خدا که مرا از شکم مادرم برگزید و به فیض خود مرا خواند، رضا بدین داد
که پسر خود را در من آشکار سازد تا در میان امتها بدو بشارت دهم، در آنوقت با جسم و خون مشورت نکردم،
و به اورشلیم هم نزد آنانی که قبل از من رسول بودند رفتم، بلکه به عرب شدم و باز به دمشق مراجعت کردم.
پس بعد از سه سال، برای ملاقات بطرس به اورشلیم رفتم و یازده روز با وی بسر بردم.
۱۹ اما از سایر رسولان جز یعقوب برادر خدا و ندراندیدم.
۲۰ اما در باره آنچه به شما می نویسم، اینک در حضور خدا دروغ نمی گویم.
۲۱ بعد از آن به نواحی سوریه و قیلیقیه آمدم.
۲۲ و به کلیسای یهودیه که در مسیح بودند صورت غیر معروف بودم،
جز اینکه شنیده بودند که «نکه پیشتر بر ما جفا مینمود، الحال بشارت میدهد به همان ایمانی که قبل از این ویران میساخت.»
و خدا را در من تحمید نمودند.

پنیرش پیام پولس بوسیله رسولان

- پس بعد از چهارده سال بابرنا با یازده اورشلیم رفتم و تیطس را همراه خود بردم.
۲ ولی به الهام رفتم و انجیلی را که در میان امت هابدان موعظه میکنم، به ایشان عرضه داشتم، اما در خلوت به معتبرین، مبادا عیب بدو مبادیده باشم.
۳ لیکن تیطس نیز که همراه من و یونانی بود، مجبور نشد که محتون شود.
۴ و این به سبب برادران کدبه بود که ایشان را خفیه در آورده و خفیه در آمدند تا آزادی ما را که در مسیح عیسی داریم، جاسوسی کنند و تا ما را به بندگی
در آورده اند.
۵ که ایشان را یک ساعت هم به اطاعت در این امر تابع نشدم تا راستی انجیل در شما ثابت ماند.
اما از آنانی که معتبراند که چیزی میباشند هر چه بودند مرا اتفاق نیست، خدا بر صورت انسان نگاه نمی کند زیرا آنانی که معتبراند، به من هیچ نفع نرسانیدند.
۷ بلکه به خلاف آن، چون دیدند که بشارت نا مختونان به من سپرده شد، چنانکه بشارت مختونان به پطرس،
زیرا او که برای رسالت مختونان در پطرس عمل کرد، در من هم برای امتها عمل کرد.
۹ پس چون یعقوب و کیفا و یوحنا که معتبره ارکان بودند، آن فیضی را که به من عطاشده بود دیدند، دست رفاقت به من و برنابا دادند تا ما به سوی امتها
برویم، چنانکه ایشان به سوی مختونان،
جز آنکه فقرا را یاد بداریم و خود نیز غیور به کردن این کار بودم.
مخالفت با پطرس
اما چون پطرس به انطکیه آمد، او را رو برو مخالفت نمودم زیرا که مستوجب ملامت بود،
چونکه قبل از آمدن بعضی از جانب یعقوب، با امتها غذا می خورد؛ ولی چون آمدند، از آنانی که اهل خسته بودند ترسیده، باز ایستاد و خویشان را جدا ساخت.
۱۳ و سایر یهودان هم با وی نفاق کردند، بجدی که برنابا نیز در نفاق ایشان گرفتار شد.

ولی چون دیدیم که به راستی انجیل به استقامت رفتار نمی کنند، پیش روی همه پطرس را گفتیم: «گرتو که یهود هستی، به طریق امتهای و به طریق یهود زیست میکنی، چون است که امتها را مجبور میسازد که به طریق یهود رفتار کنند؟»

ما که طبع یهود هستیم و نه نگاهکاران از امتها،

اما چونکه باقیم که هیچکس از اعمال شریعت عادل شمرده نمی شود، بلکه به ایمان به عیسی مسیح، ما هم به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا از ایمان به مسیح و نه از اعمال شریعت عادل شمرده شویم، زیرا که از اعمال شریعت هیچ بشری عادل شمرده نخواهد شد.

اما اگر چون عدالت در مسیح را میطلبم، خود هم نگاهکار یافت شویم، آیا مسیح خادم نگاه است؟ حاشا!

زیرا اگر باز بنا کنم آنچه را که خراب ساختم، هر آینه ثابت میکنم که خود متعدی هستم.

۱۹ زانو که من بواسطه شریعت نسبت به شریعت مردم تا نسبت به خدا زیست کنم.

۲۰ با مسیح مصلوب شده ام ولی زندگی میکنم لیکن نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی میکند. و زندگانی که الحال در جسم میکنم، به ایمان بر سر خدا میکنم که مرا محبت نمود و خود را برای من داد.

۲۱ فیض خدا را باطل نمی سازم، زیرا اگر عدالت به شریعت میبود، هر آینه مسیح عبث مرد.

ایمان یا اعمال شریعت؟

ای غلاطیان بیفهم، کیست که شمارا افسون کرد تا راستی را طاعت نکنید که پیش چشمان شما عیسی مسیح مصلوب شده مبین گردید؟

فقط این را میخواهم از شما بفهمم که روح را از اعمال شریعت یا قیادید یا از خبر ایمان؟

آیا اینقدر بیفهم هستید که به روح شروع کرده، الا ان به جسم کامل میشود؟

آیا اینقدر زحمت را عبث کشیدید اگر فی الحقیقه عبث باشد؟

پس آنکه روح را به شما عطا می کند و قواوت در میان شما به ظهور میآورد، آیا از اعمال شریعت یا از خبر ایمان میکند؟

چنانکه ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او عدالت محسوب شد.

۷ پس آگاهید که اهل ایمان فرزندان ابراهیم هستند.

۸ و کتاب چون پیش دید که خدا امتها را از ایمان عادل خواهد شمرده با ابراهیم بشارت داد که «میع امتها را تو برکت خواهی یافت.»

بنابراین اهل ایمان با ابراهیم ایمان دار برکت مییابند.

زیرا جمیع آنانی که از اعمال شریعت هستند، زیر لعنت میباشند زیرا مکتوب است: «لعن است هر که ثابت نماند در تمام نوشته های کتاب شریعت تا آنها را بهجا آورد.»

اما واضح است که هیچکس در حضور خدا از شریعت عادل شمرده نمی شود، زیرا که «ادل به ایمان زیست خواهد نمود.»

اما شریعت از ایمان نیست بلکه «نگه به آنها عمل میکند، در آنها زیست خواهد نمود.»

مسیح، ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه مالعنت شد، چنانکه مکتوب است «لعن است هر که بردار آویخته شود.»

تا برکت ابراهیم در مسیح عیسی بر امتها بدو تا وعده روح را به وسیله ایمان حاصل کنیم.

ای برداران، به طریق انسان سخن میگویم، زیرا عهدی را که از انسان نیز استوار میشود، هیچکس باطل نمی سازد و نمی افزایشد.

۱۶ اما وعده ها به ابراهیم و به نسل او گفته شد و نمی گوید «هنسلها» که گویا در باره بسیاری باشد، بلکه در باره یکی و «هنسل تو» که مسیح است.

۱۷ و مقصود این است عهدی را که از خدا به مسیح بسته شده بود، شریعتی که چهار صد و سی سال بعد از آن نازل شد، باطل نمی سازد بطوری که وعده نیست شود.

۱۸ زیرا اگر میراث از شریعت بودی، دیگر از وعده نبود. لیکن خدا آن را به ابراهیم از وعده داد.

پس شریعت چیست؟ برای آنکه تصریح بر این آورده شد تا هنگام آمدن آن نسلی که وعده بدو داده شد و وسیله فرشتگان به دست متوسطی مرتب گردید.

۲۰ اما متوسط از یک نیست، اما خدا یک است.

۲۱ پس آیا شریعت به خلاف وعده های خداست؟ حاشا! زیرا اگر شریعتی داده میشد که تواند حیا بخشید، هر آینه عدالت از شریعت حاصل میشد.

۲۲ بلکه کتاب همه چیز از زیر نگاه بست تا وعده های که از ایمان به عیسی مسیح است، ایمانداران را عطا شود.

۲۳ اما قبل از آمدن ایمان، زیر شریعت نگاه داشته بودیم و برای آن ایمانی که مییابست مکشوف شود، بسته شده بودیم.

۲۴ پس شریعت لایالی ما شد تا به مسیح برساند تا از ایمان عادل شمرده شویم.

۲۵ لیکن چون ایمان آمد، دیگر زبردست لایالی نیستیم.

پسران خدا

زیرا همگی شما بوسیله ایمان در مسیح عیسی، پسران خدا میباشید.

۲۷ زیرا همه شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را در بر گرفتید.

۲۸ هیچ ممکن نیست که یهود باشد یا یونانی و نه غلام و نه آزاد و نه مرد و نه زن، زیرا که همه شما در مسیح عیسی یک میباشید.

۲۹ اما اگر شما از آن مسیح میباشید، هر آینه نسل ابراهیم و بر حسب وعده، وارث هستید.

ولی میگویم مادامی که وارث صغیر

است، از غلام هیچ فرق ندارد، هر چند مالک همه باشد.

۲ بلکه زیر دست ناظران و وکلای باشد تا روزی که پدرش تعیین کرده باشد.

۳ همچنین مانیز چون صغیر میبودیم، زیر اصول دنیوی غلام میبودیم.

۴ لیکن چون زمان بهکال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد و زیر شریعت متولد،

تا آنانی را که زیر شریعت باشند فدیہ کند تا آنکه پسر خواندگی را بیاییم.

۶ اما چونکه پسر هستید، خدا روح پسر خود را در دل های شما فرستاد که ندا میکند «ابا یعنی» ی پدر.»

لذا دیگر غلام نیستی بلکه پسر، و چون پسر هستی، وارث خدا نیز نویسه مسیح.

نگرانی بولس برای غلاطیان

لیکن در آن زمان چون خدا را نمی شناختید، آنانی را که طبیعت خدایان نبودند، بندی میکردید.

۹ اما الحال که خدا را میشناسید بلکه خدا شمارا میشناسد، چگونه باز میگردید به سوی آن اصول ضعیف و فقیر که دیگری خواهید از سر نو آنها را بندی کنید؟

روزها و ماهها و فصلها و سالها را نگاه میدارید.

۱۱ درباره شمارتس دارم که مبادا برای شماعث زحمت کشیده باشم.

ای برادران، از شما استدعا دارم که مثل من نشوید، چنانکه من هم مثل شما شده ام. به من هیچ ظلم نکردید.

۱۳ اما گاهید که به سبب ضعف بدنی، اول به شما بشارت دادم.

۱۴ و آن امتحان مرا که در جسم من بود، خوانشمر دید و مکروه نداشتید، بلکه مرا چون فرشته خدا و مثل مسیح عیسی پذیرفتید.

۱۵ پس بجاست آن مبارک بادی شما؟ زیرا به شما شاهد هم که اگر ممکن بودی، چشمان خود را بیرون آورده، به من میدادید.

۱۶ پس چون به شمار است میگویم، آیا دشمن شما شده ام؟

شمارا به غیرت میطلبند، لیکن نه به خیر، بلکه میخواهند در برابر روی شما ببینند تا شما ایشان را بغیرت بطلبید.

۱۸ لیکن غیرت در امر نیکو در هر زمان نیکو است، نه تنها چون من نزد شما حاضر باشم.

۱۹ ای فرزندان من که برای شما باز در دزه دارم تا صورت مسیح در شما بسته شود.

۲۰ باری خواهش میگردم که الان نزد شما حاضر میبودم تا سخن خود را تبدیل کنم، زیرا که درباره شما متحیر شده ام.

دو عهد

شما که میخواهید زیر شریعت باشید، مرا بگو بید آیا شریعت را نمی شنوید؟

زیرا مکتوب است ابراهیم را در پسر بود، یکی از کنیز و دیگری از آزاد.

۲۳ لیکن پسر کنیز، بحسب جسم تولد یافت و پسر آزاد، بر حسب وعده.

۲۴ و این امور بطور مثل گفته شد زیرا که این دوزن، دو عهد میباشد، یکی از کوه سینا برای بندی میزاید و آن هاجر است.

۲۵ زیرا که هاجر کوه سینا است در عرب، و مطابق است با اورشلیمی که موجود است، زیرا که بافرزندانش در بندگی میباشد.

۲۶ لیکن اورشلم بالا آزاد است که مادر جمیع ما میباشد.

۲۷ زیرا مکتوب است: «ای نازاد که زباید های، شاد باش! صد اکن و فریاد بر آوری تو که در دزه ندیده های، زیرا که فرزندان زن بیکس از اولاد شوهر دار

بیشتر اند.»

لیکن مای برادران، چون اسحاق فرزندان وعده میباشد.

۲۹ بلکه چنانکه آنوقت آنکه بر حسب جسم تولد یافت، بروی که بر حسب روح بود جفا می کرد، همچنین الان نیز هست.

۳۰ لیکن کتاب چه میگوید؟ «نیز و پسر اورا بیرون کن زیرا پسر کنیز پسر آزاد میراث نخواهد یافت.»

خلاصهای برادران، فرزندان کنیز نیستیم بلکه از زن آزادیم.

آزادی در مسیح

پس به آن آزادی که مسیح ما را به آن آزاد کرد استوار باشید و یازد روی بندی گرفتار مشوید.

۲ اینک من بولس به شما میگویم که اگر محنتون شوید، مسیح برای شما هیچ نفع ندارد.

۳ بلی باز به هر کس که محنتون شود شهادت میدهم که مدیون است که تمامی شریعت را بهجا آورد.

۴ همه شما که از شریعت عادل میشوید، از مسیح باطل و از فیض ساقط گشتهاید.

۵ زیرا که ما بواسطه روح از ایمان مترقب امید عدالت هستیم.

۶ و در مسیح عیسی نه ختنه فایده دارد و نه محنتونی بلکه ایمانی که به محبت عمل میکند.

خوب میدویدید. پس کیست که شمارا از اطاعت راستی منحرف ساخته است؟

این ترغیب از او که شمارا خوانده است نیست.

- ۹ خمیر مایه اندک تمام خمیر را مخمر میسازد.
- ۱۰ من در خداوند بر شما اعتماد دارم که هیچ رای دیگر نخواهید داشت، لیکن آنکه شما را مضطرب سازد هر که باشد قصاص خود را خواهد یافت.
- ۱۱ اما ای برادران! گرم تا به حال به ختنه مو عطفه می‌کردم، چرا جفا میدیدم؟ زیرا که در این صورت لغزش صلیب برداشته میشد.
- ۱۲ کاش آنانی که شما را مضطرب میسازند خویشتان را منقطع میساختند.
- زیرا که شما ای برادران به آزادی خوانده شده‌اید، اما از نهار آزادی خود را فرصت جسم مگردانید، بلکه به محبت، یکدیگر را خدمت کنید.
- ۱۴ زیرا که تمامی شریعت در یک کلمه کامل میشود یعنی در اینکه همسایه خود را چون خویشتان محبت نما.
- ۱۵ اما اگر همدیگر را بگریزید و بخورید، با حذر باشید که مبادا از یکدیگر هلاک شوید.
- زندگی بارو حالفقدس
اما میگویم به روح رفتار کنید پس شہوات جسم را بجا نخواهید آورد.
- ۱۷ زیرا خواهش جسم به خلاف روح است و خواهش روح به خلاف جسم و این دو بایکدیگر منازعه میکنند بطوری که آنچه میخواهید نمی‌کنید.
- ۱۸ اما اگر از روح هدایت شدید، زیر شریعت نیستید.
- و اعمال جسم آشکار است، یعنی زنا و فسق و ناپاکی و فجور،
و پیرستی و جادوگری و دشمنی و نزاع و کینه و خشم و تعصب و شقاق و بدعتها،
و حسد و قتل و مستی و لهو و لعب و امثال اینها که شما را خبر می‌دهم چنانکه قبل از این دادم، که کنندگان چنین کارها وارث ملکوت خدا نمی‌شوند.
لیکن ثمره روح، محبت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکویی و ایمان و تواضع و پرہیزکاری است،
که هیچ شریعت مانع چنین کارها نیست.
- ۲۴ و آنانی که از آن مسیح میباشند، جسم را با هوسها و شہوانش مصلوب ساختہ‌اند.
- ۲۵ اگر به روح زیست کنیم، به روح هم رفتار میکنیم.
- ۲۶ لافزن مشوم تا یکدیگر را به خشم آورم و بر یکدیگر حسد برم.

رفتار یکدیگر

- اما ای برادران، اگر کسی به خطایی گرفتار شود، شما که روحانی هستید چنین شخص را به روح تواضع اصلاح کنید. و خود را ملاحظه کن که مبادا توتیز در تاجر به افقی.
- ۲ بارهای سنگین یکدیگر را متحمل شوید و بدین نوع شریعت مسیح را بجا آرید.
- ۳ زیرا اگر کسی خود را شخص گان برد و حال آنکه چیزی نباشد، خود را میفریبید.
- ۴ اما هر کس عمل خود را امتحان بکند، آنگاه نفرد در خود به تنهایی خواهد داشت نه در دیگری،
زیرا هر کس حامل بار خود خواهد شد.
- ۶ اما هر که در کلام تعلیم یافته باشد، معلم خود را در همه چیزهای خوب مشارک بسازد.
- ۷ خود را فریب مدهید، خدا را استزای نمی‌توان کرد. زیرا که آنچه آدمی بکارد، همان را درو خواهد کرد.
- ۸ زیرا هر که برای جسم خود کارد، از جسم فساد را درو کند و هر که برای روح کارد از روح حیات جاودانی خواهد دروید.
- ۹ لیکن از نیکوکاری خسته نشویم زیرا که در موسم آن درو خواهیم کرد اگر ملول نشویم.
- ۱۰ خلاصه بقدری که فرصت داریم با جمیع مردم احسان بنماییم، علی‌الخصوص با اهل بیت ایمان.
- نه ختنه بلکه خلقت تازه
ملاحظه کنید چه حروف جلی بدست خود به شما نوشتم.
- ۱۲ آنانی که میخواهند صورتی نیکو در جسم نمایان سازند، ایشان شما را مجبور میسازند که مختون شوید، محض اینکه برای صلیب مسیح جفا نبینند.
- ۱۳ زیرا ایشان نیز که مختون میشوند، خود شریعت را نگاه نمی‌دارند بلکه میخواهند شما مختون شوید تا در جسم شما نغز کنند.
- ۱۴ لیکن حاشا از من که نفر کنم جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح که بوسیله او دنیا برای من مصلوب شد و من برای دنیا.
- ۱۵ زیرا که در مسیح عیسی نه ختنه چیزی است و نه نا مختونی بلکه خلقت تازه.
- ۱۶ و آنانی که بدین قانون رفتار میکنند، سلامتی و رحمت بر ایشان باد و بر اسرائیل خدا.
- ۱۷ بعد از این هیچکس مرا زحمت نرساند زیرا که من در بدن خود داغهای خداوند عیسی را دارم.
- ۱۸ فیض خداوند ما عیسی مسیح با روح شما باد ای برادران. آمین.

رساله پولس رسول به افسسیان

پولس به اراده خدارسول عیسی مسیح، به مقدسینی که در افسس میباشند و ایمانداران در مسیح عیسی. فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

بر کات روحانی در مسیح

متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که ما را مبارک ساخت به هر برکت روحانی در جایهای آسمانی در مسیح.

۴ چنانکه ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او در محبت مقدس و بیعیب باشیم.

۵ که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پس خوانده شویم بوساطت عیسی مسیح بر حسب خشنودی اراده خود،

برای ستایش جلال فیض خود که ما را به آن مستفیض گردانید در آن حبیب.

۶ که در وی به سبب خون او فدیة یعنی آمرزش گناهان را به اندازه دولت فیض او یافتیم.

۸ که آن را به ما به فراوانی عطا فرمود در حکمت و قنطانت.

۹ چونکه سر اراده خود را به ما شناسانید، بر حسب خشنودی خود که در خود عزم نمود بود،

برای انتظام کمال زمانها تا ما همه چیز را خواه آنچه در آسمان و خواه آنچه بر زمین است، در مسیح جمع کند، یعنی در او.

۱۱ که ما نیز در وی میراث او شدیم، چنانکه پیش معین گشتیم بر حسب قصد او. که همه چیزها را موافق رای اراده خود میکند.

۱۲ تا ز ما که اول امیدوار به مسیح میبودیم، جلال او ستوده شود.

۱۳ و در وی شما نیز چون کلام راستی، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید، در وی چون ایمان آوردید، از روح قدوس وعده مختم شدید.

۱۴ که بیعانه میراث ما است برای فدای آن ملک خاص او تا جلال او ستوده شود.

شکرگزاری و دعا

بنابراین، من نیز چون خیر ایمان شمارا در عیسی خداوند و محبت شمارا با همه مقدسین شنیدم،

باز منی ایستم از شکر نمودن برای شما و از یاد آوردن شمارا دعاها را خود،

تا خدای خداوند ما عیسی مسیح که پدر ذوالجلال است، روح حکمت و کشف را در معرفت خود به شما عطا فرماید.

۱۸ تا چشمان دل شما روشن گشته، بدانید که امید دعوت او چیست و کدام است دولت جلال میراث او در مقدسین،

و چه مقدار است عظمت بیهیت قوت او نسبت به ما مومنین بر حسب عمل توانایی قوت او

که در مسیح عمل کرد چون او را از مردگان بر خیزانید و به بدست راست خود در جایهای آسمانی نشانید،

بالا تر از هر ریاست و قدرت و قوت و سلطنت و هر نامی که خوانده میشود، نه در این عالم فقط بلکه در عالم آینده نیز.

و همه چیز را بر پایهای او نهاد و او را سر همه چیز به کلیسای داد،

که بدن او است یعنی پری او که همه را در همه بر میسازد.

نجات محض فیض

و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید، زنده گردانید،

که در آنها قبل، رفتاری کردید بر حسب دوره این جهان بروفق رئیس قدرت هوایی آن روحی که الحال در فرزندان معصیت عمل میکند.

۳ که در میان ایشان، همه ما نیز در شهوات جسمانی خود قبل از این زندگی میگردیدم و هوسهای جسمانی و افکار خود را به عمل میآوردیم و طبع فرزندان

غضب بودیم، چنانکه دیگران.

۴ لیکن خدا که در رحمانیت، دولتند است، از حیثیت محبت عظیم خود که با ما نمود،

ما را نیز که در خطایا مرده بودیم با مسیح زنده گردانید، زیرا که محض فیض نجات یافتیم.

۶ و با او بر خیزانید و در جایهای آسمانی در مسیح عیسی نشانید.

۷ تا در عالمهای آینده دولت بیهیت فیض خود را به لطفی که بر ما در مسیح عیسی دارد ظاهر سازد.

۸ زیرا که محض فیض نجات یافتیم، بوسیله ایمان و این از شما نیست بلکه بخشش خدا است،

و نه از اعمال تا هیچکس نفر نکند.

۱۰ زیرا که صنعت او هستیم، آفریده شده در مسیح عیسی برای کارهای نیکو که خدا قبل مینمود تا در آنها سلوک نمایم.

اتحاد در مسیح

لذت به یاد آوردید که شما در زمان سلفی امت های در جسم که آنانی که به اهل ختنه نامیده میشوند، اما ختنه ایشان در جسم و ساخته شده به دست است،

شما را نمانحتون میخوانند)

که شما در آن زمان از مسیح جدا و از وطنیت خاندان اسرائیل، اجنبی و از عهد های وعده بیگانه و بیامید و بختدار در دنیا بودید.

۱۳ لیکن الحال در مسیح عیسی شما که در آن وقت دور بودید، به خون مسیح نزدیک شد هاید.

۱۴ زیرا که او سلامتی ما است که هر دو را یک گردانید و دیوار جدایی را که در میان بود منهدم ساخت،

و عداوت یعنی شریعت احکام را که در فریض بود، به جسم خود نابود ساخت تا که مصالحه کرده، از هر دو یک انسان جدید در خود بیافریند.

۱۶ و تا هر دو در یک جسد با خدا مصالحه دهد، بوساطت صلیب خود که بر آن عداوت را کشت، و آمده بشارت مصالحه را رسانیده به شما که دو بودید و مصالحه را به آنانی که نزدیک بودند.

۱۸ زیرا که بوسیله او هر دو نزد پدر در یک روح دخول داریم.

پس از این به بعد غریب و اجنبی نیستید بلکه هموطن مقدسین هستید و از اهل خانه خدا.

۲۰ و بر بنیاد رسولان و انبیایان باشد هاید که خود عیسی مسیح سنگ زاویه است.

۲۱ که در وی تمامی عمارت با هم مرتب شده، به هیكل مقدس در خداوند نمود می کند.

۲۲ و در وی شمانیز با هم بنا کرده میشود تا در روح مسکن خدا شوید.

پولس، و اعظامت ها

از این سبب من که پولس هستم و اسیر مسیح عیسی برای شما ای امت ها-
 ۲ اگر شنیده باشید تدبیر فیض خدا را که بجهت شما به من عطا شده است، که این سراز راه کشف بر من اعلام شد، چنانکه مختصر پیش نوشتم، و از مطالعه آن میتوانی ادراک مراد سر میسح بفهمید.

۵ که آن در قرنها گذشته به بنی آدم آشکار نشده بود، بطوری که الحال بر رسولان مقدس و انبیای او به روح مکشوف گشته است، که امتداد میراث و دریدن و در بهره وعده او در مسیح بوساطت انجیل شریک هستند.

۷ که خادم آن شدم بحسب عطای فیض خدا که بحسب عمل قوت او به من داده شده است.

۸ یعنی به من که کمتر از کمترین همه مقدسین، این فیض عطا شد که در میان امتهای دولت بقیاس مسیح بشارت دهم، و همه را روشن سازم که چه نسبت انتظام آن سری که از بنای عالمها مستور بود، در خدایی که همه چیز را بوسیله عیسی مسیح آفرید.

۱۰ تا آنکه الحال برابر اب ریاست او قدر تهادت را جایهای آسمانی، حکمت گوناگون خدا بوسیله کلیسا معلوم شود، بر حسب تقلید ازلی که در خداوند ما مسیح عیسی نمود، که در وی جسارت و دخول با اعتماد داریم به سبب ایمان وی.

۱۲ لهذا استدعا دارم که از زحمات من به جهت شما خسته خاطر شوید که آنها نافر شما است.

دعای افسسیان

از این سبب، زانو میزنم نزد آن پدر، که او را هر خانواده های در آسمان و بر زمین مسمی میشود؛ که بحسب دولت جلال خود به شما عطا کند که در انسانیت باطنی خود از روح او به قوت زور آورشید، تا مسیح به بوساطت ایمان در دلهای شما ساکن شود؛ و در محبت ریشه کرده و بنیاد نهاده، استطاعت باید که با تمامی مقدسین ادراک کنید که عرض و طول و عمق و بلندی چیست؛ و عارف شوید به محبت مسیح که فوق از معرفت است تا پر شوید تا تمامی پری خدا.

الحال او را که قادر است که بکنند بینهایت زیاد تر از آنچه بخواهیم یا فکر کنیم؛ بحسب آن قوتی که در ما عمل میکند، مرا وارد کلیسا و در مسیح عیسی تا جمیع قرنهایتا ابد جلال باد. آمین.

یگانگی روح

لذا من که در خداوند اسیر میباشم، از شما استدعا دارم که به شایستگی آن دعوتی که به آن خوانده شده هاید، رفتار کنید، با کمال فروتنی و تواضع و حلم، و متحمل یکدیگر در محبت باشید؛ و سعی کنید که یگانگی روح را در رسته سلامتی نگاه دارید.

۴ یک جسد هست و یک روح؛ چنانکه نیز دعوت شده هاید در یک امید دعوت خویش.

۵ یک خداوند، یک ایمان، یک تعمید؛

یک خدا پدر همه که فوق همه و در میان همه و در همه شما است.

۷ لیکن هر یکی از ما را فیض بخشیده شد بحسب اندازه بخشش مسیح.

۸ بنابراین میگوید: «ون اوبه اعلی علین صعود نمود، اسیری را به اسیری برد و بخشش با همه مردم داد.» اما این صعود نمود چیست؟ جز اینکه اول نزول هم کرده اسفل زمین.

۱۰ آنکه نزول نمود، همان است که صعود نیز کرد بالا تر از جمیع افلاک تا همه چیزها را پر کند.

۱۱ و او بخشید بعضی رسولان و بعضی انبیای بعضی مبشرین و بعضی شبانان و معلمان را، برای تکمیل مقدسین، برای کار خدمت، برای بنای جسد مسیح، تا همه به یگانگی ایمان و معرفت تا پسر خدا و به انسان کامل، به اندازه قامت پری مسیح برسیم.

۱۴ تا بعد از این اطفال متموج و روانه شده از یاد هر تعلیم نباشیم، از دغا بازی مردمان در حيله اندیشی برای مکرهای گمراهی، بلکه در محبت پیروی راستی نموده، در هر چیز ترقی نمایم دراو که سراسر است، یعنی مسیح، که از او تمام بدن مرکب و مرتب گشته، به مدد هر مفصلی و بر حسب عمل به اندازه هر عضوی بدن را نمودار میدهد برای بنای خویشتن در محبت. زندگی مسیحی

پس این را میگویم و در خداوند شهادت میدهم که شما دیگر رفتار منما پیدا، چنانکه امتداد برطالت ذهن خود رفتار منما بیند. ۱۸ که در عقل خود تاریک هستند و از حیات خدا محروم، به سبب جهالتی که بجهت سخت دلی ایشان در ایشان است. ۱۹ که بیدگر شده، خود را به غفور تسلیم کرده اند تا هر قسم ناپاکی را به حرص به عمل آورند. لیکن شما مسیح را به اینطور نیاموختن باید.

هرگاه او را شنیدید و در او تعلیم یافتید، به نهی که راستی در عیسی است.

۲۲ تا آنکه شما از جهت رفتار گذشته خود، انسانیت کهنه را که از شهبوات فریبیده فاسد میگردد، از خود بیرون کنید. ۲۳ و به روح ذهن خود تازه شوید.

۲۴ و انسانیت تازه را که به صورت خدا در عدالت و قدوسیت حقیقی آفریده شده است پیوشید.

لذا دروغ را ترک کرده، هر کس یا همسایه خود را است بگوید، زیرا که ما اعضای یکدیگریم.

۲۶ خشم گیرید و نگاه مورزید، خورشید بر غیظ شما غروب نکند.

۲۷ ابلیس را بجال ندهید.

۲۸ دزد دیگر دزدی نکند بلکه به دستهای خود کار نیکو کرده، زحمت بکشد تا بتواند نیاز مندی را چیزی دهد.

۲۹ هیچ سخن بدان دهان شما بیرون نیاید، بلکه آنچه بحسب حاجت و برای بنانیکو باشد تا شنوندگان را فیض رساند.

۳۰ و روح قدوس خدا را که به او تار و وزر ستگاری محتوم شده، محزون مسازید.

۳۱ و هر قسم تلخی و غیظ و خشم و فریاد و بدگویی و خیانت را از خود دور کنید،

و بایکدیگر مهربان باشید و رحیم و همدیگر را عفو نمائید چنانکه خدا در مسیح شمارا هم آمرزیده است.

پس چون فرزندان عزیز به خدا اقتدا کنید.

۲ و در محبت رفتار نمائید، چنانکه مسیح هم ما را محبت نمود و خویشتن را برای ما به خدا هدیه و قربانی برای عطر خوشبوی گذرانید.

اما زانوهر ناپاکی و طمع در میان شما هرگز مذکور هم نشود، چنانکه مقدسین را میشاید.

۴ و نه قیاحت و بیود هگونی و چرب زبانی که اینها شایسته نیست بلکه شکرگزاری.

۵ زیرا این را یقین میداند که هیچ زانی یا ناپاک یا طماع که بپرس است باشد، میراثی در ملکوت مسیح و خدا ندارد.

۶ هیچکس شمارا به سخنان باطل فریب ندهد، زیرا که به سبب اینها غضب خدا بر انبای معصیت نازل میشود.

۷ پس با ایشان شریک مباشید.

زیرا که بیشتر ظلمت بودید، لیکن الحال در خداوند نور میشاید. پس چون فرزندان نور رفتار کنید.

۹ زیرا که میوه نور در کال، نیکویی و عدالت و راستی است.

۱۰ و تحقیق نمائید که بسندیده خداوند چیست.

۱۱ و در اعمال بیشتر ظلمت شریک میشاید بلکه آنها را مذمت کنید،

زیرا کارهایی که ایشان در خفا میکنند، حتی ذکر آنها هم قبیح است.

۱۳ لیکن هر چیزی که مذمت شود، از نور ظاهر میگردد، زیرا که هر چه ظاهر میشود نور است.

۱۴ بنابراین میگوید ای تو که خوابیده‌ای، بیدار شده، از مردگان برخیز تا مسیح بر تو درخشد.

پس باخبر باشید که چگونه به دقت رفتار نمائید، نه چون جاهلان بلکه چون حکیمان.

۱۶ و وقت را در بایید زیرا این روزها شریک است.

۱۷ از این جهت بیفهم میشاید، بلکه بفهمید که اراده خداوند چیست.

۱۸ و مست شراب مشوید که در آن غفور است، بلکه از روح پر شوید.

۱۹ و بایکدیگر به مزامیر و تسبیحات و سرودهای روحانی گفتگو کنید و در دلهای خود به خداوند بسراپید و ترنم نمائید.

۲۰ و پیوسته بجهت هر چیز خدا و پدر را به نام خداوند ما عیسی مسیح شکر کنید.

۲۱ همدیگر را در خدا ترسی اطاعت کنید.

زنان و شوهران

ای زنان، شوهران خود را اطاعت کنید چنانکه خداوند را.

۲۳ زیرا که شوهر سرزن است چنانکه مسیح نیز سر کلیسا او و نجات دهنده بدن است.

۲۴ لیکن همچنانکه کلیسا مطیع مسیح است، همچنین زنان نیز شوهران خود را در هر امری باشند.

ای شوهران زنان خود را محبت نمائید، چنانکه مسیح هم کلیسا را محبت نمود و خویشتن را برای آن داد.

- ۲۶ تا آن راه غسل آب بوسیله کلام ظاهر ساخته، تقدیس نماید،
تا کلیسای مجید را به نزد خود حاضر سازد که لکه و چین یا هیچ چیز مثل آن نداشته باشد، بلکه تا مقدس و بیعیب باشد.
۲۸ به همین طور، باید مردان زنان خویش را مثل بدن خود محبت نمایند زیرا هر که زوجه خود را محبت نماید، خویشتر را محبت مینماید.
۲۹ زیرا هیچکس هرگز جسم خود را دشمن نداشته است بلکه آن را تربیت و نوازش میکند، چنانکه خداوند نیز کلیسارا.
۳۰ زانو که اعضای بدن وی میباشیم، از جسم و از استخوانهای او.
۳۱ از اینجاست که مرد پدر و مادر را رها کرده، بازوجه خویش خواهد پیوست و آن دو یکتن خواهند بود.
۳۲ از سر، عظیم است، لیکن من درباره مسیح و کلیسای سخن میگویم.
۳۳ خلاصه هر یکی از شما نیز زن خود را مثل نفس خود محبت بنماید و زن شوهر خود را باید احترام نمود.

فرزندان و والدین

- ای فرزندان، والدین خود را در خداوند اطاعت نمائید، زیرا که این انصاف است.
۲ «در و مادر خود را احترام نما» که این حکم اول با وعده است.
۳ «اتوا عافیت باشد و عمر دراز بر زمین کنی.»
وای پدران، فرزندان خود را به خشم میاورید بلکه ایشان را به تادیب و نصیحت خداوند تربیت نمائید.
غلامان و آقایان
ای غلامان، آقایان بشری خود را چون مسیح با ترس و لرز باساده دلی اطاعت کنید.
۶ نه به خدمت حضور مثل طالبان رضامندی انسان، بلکه چون غلامان مسیح که اراده خدا را از دل به عمل میآورند،
و به نیت خالص خداوند را بندگی میکنند نه انسان را،
و میدانند هر کس که عمل نیکو کند، مکافات آن را از خداوند خواهد یافت، خواه غلام و خواه آزاد.
۹ وای آقایان، با ایشان به همین نسق رفتار بنمائید و از تهدید کردن احتراز کنید، چونکه میدانید که خود شمارا هم آقای هست در آسمان و او را نظر به ظاهر نیست.
اسلحه روحانی

- خلاصهای برادران من، در خداوند و توانایی قوت او زور آور شوید.
۱۱ اسلحه تمام خدا را بیوشید تا بتوانید با مکرهای ابلیس مقاومت کنید.
۱۲ زیرا که ما را کشتی گرفته با خون و جسم نیست بلکه با ریاستها و قدرتها و جهان داران این ظلمت و با فوجهای روحانی شرارت در جاهای آسمانی.
۱۳ لهذا اسلحه تمام خدا را بردارید تا بتوانید در روز شری مقاومت کنید و همه کار را بهجا آورده، بایستید.
۱۴ پس کمر خود را به راستی بسته و جوشن عدالت را در بر کرده، بایستید.
۱۵ و نعلین استعداد انجیل سلامتی را در پا کنید.
۱۶ و بروی این همه سپر ایمان را بکشید که به آن بتوانید تمامی تیرهای آتشین شری را خاموش کنید.
۱۷ و خود نجات و شمشیر روح را که کلام خداست بردارید.
۱۸ و بادعا و التماس تمام در هر وقت در روح دعا کنید و برای همین به اصرار و التماس تمام بجهت همه مقدسین بیدار باشید.
و برای من نیز تا کلام من به عطا شود تا با گشادگی زبان سرانجیل را به دلیری اعلام تمامم،
که برای آن درزنجیرهای پلیجیگری می کنم تا در آن به دلیری سخن گویم، بطوری که میباید گفت.
اماتا شما هم از احوال من و از آنچه می کنم مطلع شوید، بیخسک که برادر عزیز و خادم امین در خداوند است، شمارا از هر چیز خواهد آگاهانید،
که او را بجهت همین به نزد شما فرستادم تا از احوال ما آگاه باشید و او دلهای شمارا تسلی بخشد.
۲۲ برادران را سلام و محبت با ایمان از جانب خدای پدر و عیسی مسیح خداوند باد.
۲۴ با همه کسانی که به مسیح عیسی خداوند محبت در پیفسادی دارند، فیض باد. آمین.

رساله پولس رسول به فیلیپان

پولس و تیموتائوس، غلامان عیسی مسیح، به همه مقدسین در مسیح عیسی که در فیلیپ میباشند باسقفان و شماسان، فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند پدر شما باد.

شکرگزاری و دعا

در تمامی یادگاری شما خدای خود را شکر می‌گذارم،

و پیوسته در هر دعای خود برای جمیع شما به خوشی دعا می‌کنم،

به سبب مشارکت شما برای انجیل از روز اول تا به حال.

۶ چونکه به این اعتماد دارم که او که عمل نیکو را در شما شروع کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید.

۷ چنانکه مرا سزاوار است که درباره همه شما همین فکر کنم زیرا که شما را در دل خود میدارم که در زنجیرهای من و در جنت و اثبات انجیل همه شما با من شریک در این نعمت هستید.

۸ زیرا خدا مرا شاهد است که چقدر در احساسی عیسی مسیح، مشتاق همه شما هستم.

و برای این دعا می‌کنم تا محبت شما در معرفت و کمال فهم بسیار افزونتر شود.

۱۰ تا چیزهای بهتر را برگزینید و در روز مسیح بیغش و بیلغزش باشید،

و پرشود از میوه عدالت که بوسیله عیسی مسیح برای تحمید و حمد خداست.

زنجیرهای پولس و پیشرفت انجیل

امای برادران، می‌خواهم شما بدانید که آنچه بر من واقع گشت، بر عکس به ترقی انجیل انجامید،

بجای که زنجیرهای من آشکارا شد در مسیح در تمام فوج خاص و به همه دیگران.

۱۴ و اکثر از برادران در خدا و نواز زنجیرهای من اعتماد به هم رسانیده، بیشتر جرات میکنند که کلام خدا را بابت سر بگویند.

۱۵ اما بعضی از حسد و نزاع به مسیح موعظه میکنند، ولی بعضی هم از خشنودی.

۱۶ اما آنان از تعصب نه از اخلاص به مسیح اعلام میکنند و گمان می‌برند که به زنجیرهای من زحمت می‌افزایند.

۱۷ ولی اینان از راه محبت، چونکه میدانند که من بجهت حمایت انجیل معین شده‌ام.

پس چه؟ جز اینکه به هر صورت، خواه به پناه و خواه به راستی، به مسیح موعظه میشود و از این شادمانم بلکه شادی هم خواهم کرد،

زیرا میدانم که به نجات من خواهد انجامید بوسیله دعای شما و تأیید روح عیسی مسیح،

بر حسب انتظار و امید من که در هر چیز زنجالت نخواهم کشید، بلکه در کمال دلیری، چنانکه همیشه، الان نیز مسیح درین من جلال خواهد یافت، خواه در حیات و خواه در موت.

۲۱ زیرا که مرا از یسئین مسیح است و مردن نفع.

۲۲ ولیکن اگر یسئین در جسم، همان ثمر کار من است، پس نمی‌دانم کدام را اختیار کنم.

۲۳ زیرا در میان این دو سخت گرفتار هستم، چونکه خواهش دارم که رحلت کنم و با مسیح باشم، زیرا این بسیار بهتر است.

۲۴ لیکن در جسم ماندن برای شما لازمتر است.

۲۵ و چون این اعتماد را دارم، میدانم که خواهم ماند و زده همه شما متوقف خواهم نمود بجهت ترقی و خوشی ایمان شما،

تا نافر شما در مسیح عیسی در من افزوده شود بوسیله آمدن من با دیگران زده شما.

یکدلی در مسیح

باری بطور شایسته انجیل مسیح رفتار نماید تا خواه آمم و شمارا بینم و خواه غایب باشم، احوال شمارا بشنوم که به یک روح برقرارید و به یک نفس برای ایمان انجیل مجاهده میکنید.

۲۸ و در هیچ امری از دشمنان ترسان نبسئید که همین برای ایشان دلیل هلاکت است، اما شما را دلیل نجات و این از خداست.

۲۹ زیرا که شما به عطا شده به خاطر مسیح نه فقط ایمان آوردن به او بلکه زحمت کشیدن هم برای او. و شمارا همان مجاهده است که در من دیدید و الان هم میشنوید که در من است.

بنابر این اگر نصیحتی در مسیح، یا تسلی محبت، یا شراکت در روح، یا شفقت و رحمت هست،

پس خوشی مرا کامل گردانید تا با هم یک فکر کنید و همان محبت نموده، یک دل بشوید و یک فکر داشته باشید.

۳ و هیچ چیز از آزاره تعصب و عجب نکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید.

۴ و هر یک از شما ملاحظه کارهای خود را نکنند، بلکه هر کدام کارهای دیگران را نیز.

پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود

که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را عنیمت اشعرد،

لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد؛

و چون در شکل انسان یافت شد، خویشترن را فروتن ساخت و تابه موت بلکه تابه موت صلیب مطیع گردید.

۹ از این جهت خدا نیز او را بعبادت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نامها است، بدو بخشید.

۱۰ تابه نام عیسی هرزاتونی از آنچه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است خم شود،

و هرزانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است برای تجلید خدای پدر.

پسای عزیزان من چنانکه همیشه مطیع میبودید، نه در حضور من فقط بلکه بسیار زیاد تر الان وقتی که غایم، نجابت خود را به ترس و لرز بعمل آورید.

۱۳ زیرا خداست که در شمار حسب رضامندی خود، هم اراده و هم فعل را بعمل ایجاد میکند.

۱۴ و هر کاری را بدون همه و مجادله بکنید،

تا بیعیب و ساد دل و فرزندان خدا بلامت باشید، در میان قومی کج رو و گردنکش که در آن میان چون نیر هادر جهان میدرخشید،

و کلام حیات را برمی افرازید، بجهت نغمه من در روز مسیح تا آنکه عبث ندیده و عبث زحمت نکشیده باشم.

بلکه راه گره قربانی و خدمت ایمان شمار یخته شوم، شادمان هستم و یا همه شما شادی میکنم.

۱۸ و همچنین شما نیز شادمان هستید و یا من شادی میکنید.

اعزام تیموتائوس و ایفردتس

و در عیسی خداوند امیدوارم که تیموتائوس را به زودی نزد شما فرستم تا من نیز از احوال شما مطلع شده، تازه روح گرم.

۲۰ زیرا کسی دیگر را همدل ندارم که به اخلاص در باره شما اندیشد.

۲۱ زانو که همیشه نفع خود را می طلبند، نه امور عیسی مسیح را.

۲۲ اما دلیل او را میدانید، زیرا چنانکه فرزند پدر را خدمت میکند، او یا من برای انجیل خدمت کرده است.

۲۳ پس امیدوارم که چون دیدم کار من چطور می شود، او را بید رنگ بفرستم.

۲۴ اما در خداوند اعتماد دارم که خود هم به زودی بیایم.

ولی لازم دانستم که ایفردتس را به سوی شما روانه نمایم که مرا برادر و همکار و همچنگ میباید، اما شما را رسول و خادم حاجت من.

۲۶ زیرا که مشتاق همه شما بود و نمغین شد از اینکه شنیده بودید که او بیمار شده بود.

۲۷ و فی الواقع بیمار و مشرف بر موت بود، لیکن خدای بزرگ فرمود و نه بر او فقط بلکه بر من نیز تا مرا غمی برغم نباشد.

۲۸ پس به سعی بیشتر او را روانه نمودم تا از دیدنش باز شاد شوید و حزن من کمتر شود.

۲۹ پس او را در خداوند با کمال خوشی پذیرید و چنین کسان را محترم بدارید،

زیادتر کار مسیح مشرف بر موت شد و جان خود را به خطر انداخت تا نقص خدمت شما را برای من به کمال رساند.

مسیح، هدف حقیقی زندگی

خلاصهای برادران من، در خداوند خوش باشید. همان مطالب را به شما نوشتن بر من سنگین نیست و ایمنی شماست.

۲ از سنگها با حذر باشید. از عاملان شریر احترام نمانید. از مقطوعان پرهیزید.

۳ زیرا مختونان ما هستم که خدا را در روح عبادت میکنم و به مسیح عیسی نغمه میکنم و بر جسم اعتماد ندارم.

۴ هر چند مرا در جسم نیز اعتماد است. اگر کسی دیگر گمان برد که در جسم اعتماد دارد، من بیشتر.

۵ روز هشتم مختون شده و از قبیله اسرائیل، از سبط بنیامین، عبرانی از عبرانیان، از جهت شریعت فریسی،

از جهت غیرت جفا کننده بر کلیسا، از جهت عدالت شریعی، بیعیب.

اما آنچه مرا اسود میبود، آن را به خاطر مسیح زیان دانستم.

۸ بلکه هیچ چیز را نیز به سبب فضیلت معرفت خداوند خود مسیح عیسی زیان میدانم که بخاطر او همه چیز را زیان کردم و فضلش شرمند تمام مسیح را در ایام.

۹ و در وی یافت شوم نه با عدالت خود که شریعت است، بلکه با آن که بوسیله ایمان مسیح میشود، یعنی عدالتی که از خدا بر ایمان است.

۱۰ و تا او را وقت قیامت وی را و شراکت در نجاتهای وی را بشناسم و با موت او مشابه گردم.

۱۱ مگر به وجه به قیامت از مردگان برسم.

۱۲ نه اینکه تابه حال به چنگ آورده یا تا بحال کامل شده باشم، ولی در پی آن میکوشم بلکه شاید آن را بدست آورم که برای آن مسیح نیز مراد است آورد.

ای برادران، گمان نمی برم که من بدست آورده ام، لیکن یک چیز میکنم که آنچه در عقب است فراموش کرده و به سوی آنچه در پیش است، خویشتر را کشیده،

در پی مقصد می کوشم بجهت انعام دعوت بلند خدا که در مسیح عیسی است.

۱۵ پس جمیع ما که کامل هستیم، این فکر داشته باشیم و اگر فی الجمله فکر دیگر دارید، خدا این راه را هم بر شما کشف خواهد فرمود.

۱۶ اما به هر مقامی که رسیدهایم، به همان قانون رفتار باید کرد.

ای برادران، با هم به من اقتدا نماید و ملاحظه کنید آثانی را که بحسب نمونههای که در ما داردید، رفتار میکنند.

۱۸ زیرا که بسیاری رفتار می نمایند که ذکر ایشان را بارها برای شما کرده ام و حال نیز با گریه میکنم که دشمنان صلیب مسیح میباشند،

که انجام ایشان هلاکت است و خدای ایشان شکم ایشان و نخر ایشان در ننگ ایشان، و چیزهای دنیوی را اندیشه میکنند.
 ۲۰ اما وطن مادر آسمان است که از آنگیز نجات دهنده یعنی عیسی مسیح خداوند را انتظار می کشیم،
 که شکل جسد ذلیل ما را تبدیل خواهد نمود تا به صورت جسد مجید او مصور شود، بر حسب عمل قوت خود که همه چیز را مطیع خود برگرداند.

نصایح

- بنابراین، ای برادران عزیز و مورد اشتیاق من و شادی و تاج من، به همینطور در خداوند استوار باشید ای عزیزان.
 ۲ از فواید استعدا دارم و به سنتیخی التماس دارم که در خداوند یک رای باشند.
 ۳ و از تو نیز ای همقطار خالص خواهش میکنم که ایشان را امداد کنی، زیرا در جهاد انجیل با من شریک میبودند با کلیمنتس نیز و سایر همکاران من که نام ایشان در دفتر حیات است.
 در خداوند دائم شاد باشید. و باز میگویم شاد باشید.
 ۵ اعتدال شمار جمیع مردم معروف بشود. خداوند نزدیک است.
 ۶ برای همه چیز اندیشه نکنید، بلکه در هر چیز باصلا و دعا با شکرگزاری مسولات خود را به خدا عرض کنید.
 ۷ و سلامتی خدا که فوق از تمامی عقل است، دلاوذهای شمار را در مسیح عیسی نگاه خواهد داشت.
 خلاصهای برادران، هر چه راست باشد و هر چه مجید و هر چه عادل و هر چه پاک و هر چه جمیل و هر چه نیک نام است و هر فضیلت و هر مدحی که بوده باشد، در آنها تفکر کنید.
 ۹ آنچه در من آموخته و پذیرفته و شنیده و دیده هاید، آنها را بعمل آرید، و خدای سلامتی باشما خواهد بود.
 تشکر برای هدایا
 و در خداوند بسیار شاد گردیدم که الان آخر، فکر شمار برای من شکوفه آورد و در این نیز تفکر میگردید، لیکن فرصت نیافتید.
 ۱۱ نه آنکه درباره احتیاج سخن میگویم، زیرا که آموختام که در حالتی که باشم، قناعت کم.
 ۱۲ و ذلت را می دادم و دولتتندی را هم میدادم، در هر صورت و در همه چیز، سیری و گرسنگی و دولتتندی و افلاس را یاد گرفته ام.
 ۱۳ قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت میبخشد.
 ۱۴ لیکن نیکی کردید که در تنگی من شریک شدید.
 ۱۵ اما ای فیلیپان شما هم آگاهید که در ابتدای انجیل، چون از مکادونیه روانه شدم، هیچ کلیسا در امر دادن و گرفتن با من شراکت نکرد جز شما و پس.
 زیرا که در تسالونیکی هم یک دو دفعه برای احتیاج من فرستادید.
 ۱۷ نه آنکه طالب بخشش باشم، بلکه طالب ثمری هستم که به حساب شما بیفزاید.
 ۱۸ ولی همه چیز بلکه بیشتر از کفایت دارم. برگشته ام چونکه هدایای شمار از ایفردتس یافته ام که عطر خوشبوی و قربانی مقبول و پسندیده خداست.
 ۱۹ اما خدای من همه احتیاجات شمار بر حسب دولت خود در جلال در مسیح عیسی رفع خواهد نمود.
 ۲۰ و خدا و پدر ما را تا ابد اباد جلال باد. آمین.
 هر مقدس را در مسیح عیسی سلام برسانید. و برادرانی که با من میباشند به شما سلام میفرستند.
 ۲۲ جمیع مقدسان به شما سلام میرسانند، علی الخصوص آنانی که از اهل خانه قیصر هستند.
 ۲۳ فیض خداوند ما عیسی مسیح با جمیع شما باد. آمین.

رساله پولس رسول به کولسیان

پولس به اراده خدارسول مسیح عیسی و تیموتوس برادر،
به مقدسان در کولسی و برادران امین، در مسیح فیض وسلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگزاری و دعا

خداوند پر خداوند خود عیسی مسیح را شکر میکنم و پیوسته برای شما دعا مینمایم،
چونکه ایمان شما را در مسیح عیسی و محبتی را که با جمیع مقدسان مینماید شنیدیم،

به سبب امید که بجهت شما در آسمان گذاشته شده است که خبر آن را در کلام راستی انجیل سابق شنیدید،

که به شما وارد شد چنانکه در تمامی عالم نیز میوه میآورد و نغمه میکند، چنانکه در میان شما نیز از روزی که آن را شنیدید و فیض خدا را در راستی دانستاید.
۷ چنانکه از انفراس تعلیم یافتید که هم خدمت عزیز ما و خادم امین مسیح برای شما است.

۸ و ما را نیز از محبت شما که در روح است خبر داد.

و از آن جهت ما نیز از روزی که این را شنیدیم، با زنجی ایستیم از دعا کردن برای شما و مسالت نمودن تا از کمال معرفت اراده او در هر حرکت و فهم روحانی پر شوید،

تا شما به طریق شایسته خداوند به کمال رضامندی رفتار نماید و در هر عمل نیکو یا را آورد و به معرفت کامل خدا نغمه کنید،

و به انداز توانایی جلال او به قوت تمام زور آور شوید تا صبر کامل و تحمل را با شادمانی داشته باشید؛

و پدر را شکر گزارید که ما را لایق بهره میراث مقدسان در تورا گردانیده است،

و ما را از قدرت ظلمت رها نکرده، به ملکوت پسر محبت خود منتقل ساخت،

که در روی فدیه خود یعنی آمرزش گاهان خویش را با قتهایم.

شخصیت مسیح

و او صورت خدای نادیده است، نخست زاده تمامی آفریدگان.

۱۶ زیرا که در او همه چیز آفریده شد، آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تحتها و سلطنتها و ریاسات و قوات، همه بوسیله او و برای او آفریده شد.

۱۷ و او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد.

۱۸ و او بدین معنی کلیساراست، زیرا که او ابتدا است و نخست زاده از مردگان تا در همه چیز او مقدم شود.

۱۹ زیرا خدا را ضابطین داد که تمامی پری در او ساکن شود،

و اینکه بوسیله او و همه چیز را با خود مصلحه داد، چونکه به خون صلیب وی سلامتی را پدید آورد. بلی بوسیله او خواهد آنچه بر زمین و خواهد آنچه در آسمان است.

۲۱ و شما را که سابق از نیت دل در اعمال بد خویش اجتنبی و دشمن بودید، بالفعل مصلحه داده است،

دریدن بشری خود بوسیله موت تا شما را در حضور خود مقدس و بیعیب و بیلامت حاضر سازد،

به شرطی که در ایمان بنیاد نهاده و قیام بمانید و جنبش شغورید از امید انجیل که در آن تعلیم یافتاید و به تمامی خلقت زیر آسمان بدان موعظه شده است و من پولس خادم آن شده ام.

زحمات پولس در راه کلیسا

الان از زحمتهای خود در راه شما شادی میکنم و نقضهای زحمات مسیح را دریدن خود به کمال میرسانم برای بدن او که کلیسا است،

که من خادم آن گشتم بر حسب نظارت خدا که به من برای شما سپرده شد تا کلام خدا را به کمال رسانم؛

یعنی آن سری که از درها و قوهرها مخفی داشته شده بود، لیکن الحال به مقدسان او مکشوف گردید،

که خدا اراده نمود تا بشناساند که چیست دولت جلال این سردر میان امتهای که آن مسیح در شما و امید جلال است.

۲۸ و ما او را اعلان مینمایم، در حالتیکه هر شخص را تنبیه میکنم و هر کس را به هر حرکت تعلیم میدهم تا هر کس را کامل در مسیح عیسی حاضر سازم.

۲۹ و برای این نیز بخت میکنم و مجاهده مینمایم بحسب عمل او که در من به قوت عمل میکند.

زیرا میخواهم شما آگاه باشید که امر چه نوع اجتهاد است برای شما و اهل لاودکیه و آتانی که صورت مراد جسم ندیده اند،

تا دلهای ایشان تسلی یابد و ایشان در محبت پیونده شده، به دولت یقین فهم تمام و به معرفت سر خدا برسند؛

یعنی سر مسیح که در وی تمامی خزاین حکمت و علم مخفی است.

۴ اما این را میگویم تا هیچکس شما را به سخنان دلا و پراغوان کند،

زیرا که هر چند در جسم غایب لیکن در روح با شما بوده، شادی میکنم و نظم و استقامت ایمان تا رادر مسیح نظاره میکنم.

آزادی مسیحیان از اصول دنیوی

پس چنانکه مسیح عیسی خداوند را پذیرفتید، در وی رفتار نمایم،

که در او ریشه کرده و بنیاد شده و در ایمان را سخ گشتهاید، بطوری که تعلیم یافتاید و در آن شکرگزاری بسیار می کنید.

۸ با خبر باشید که کسی شما را نباید به فلسفه و مکر باطل، بر حسب تقلید مردم و بر حسب اصول دنیوی نه بر حسب مسیح،

- که در وی از جهت جسم، تمامی پری الوهیت ساکن است.
- ۱۰ و شما در وی تکمیل شده‌اید که سر تمامی ریاست و قدرت است.
- ۱۱ و در وی سختی شده‌اید، به ختنه ناساخته پیدست یعنی بیرون کردن بدن جسمانی، بوسیله اختن مسیح.
- ۱۲ و بوی در تعمیم دادن گشتید که در آن هم بر خیزانیده شدید به ایمان بر عمل خدا که او را از مردگان بر خیزانید.
- ۱۳ و شما را که در خطیایا و ناخوتنی جسم خود مرده بودید، با او زنده گردانید چونکه همه خطیایای شمارا آرزید، و آن دستخطی را که ضد ما و مشتمل بر فریاض و به خلاف ما بود محو ساخت و آن را به صلیب خود میخ زده از میان برداشت.
- ۱۵ و از خویشتر ریاست و قوای را بیرون کرده، آنها را اعلامیه آشکار نمود، چون در آن بر آنها ظفر یافت. پس کسی در باره خوردن و نوشیدن و در باره عید و هلال و سبت بر شما حکم نکند، زیرا که اینا سایه چیزهای آینده است، لیکن بدن از آن مسیح است.
- ۱۸ و کسی انعام شمارا بر باید از رغبت به فروتنی و عبادت و فرشتگان و مداخلت در اموری که دیده است که از ذهن جسمانی خود بیجا می‌گردد و برده است، و به سر متمسک نشده که از آن تمامی بدن به تو ستم فاصل و بنده آمد دیافته و با هم پیوند شده، نموی کند به نموی که از خداست.
- ۲۰ چونکه با مسیح از اصول دنیوی مرید، چگونگی است که مثل زندگان در دنیا بر شما فریاض نهاده میشود؟
- که لمس مکن و میجش بلکه دست مگذار!
- (همه اینها محض استعمال فاسد میشود (رحسب تقالید و تعالیم مردم،
- که چنین چیزها هر چند در عبادت نافله و فروتنی و آزار بدن صورت حکمت دارد، ولی فایده‌های برای رفع تنه‌پروری ندارد.

اصول زندگی روحانی

- پس چون با مسیح بر خیزانیده شدید، آنچه را که در بالا است بطلیبید در آنچه‌ای که مسیح است، به دست راست خدا نشسته.
- ۲ در آنچه بالا است تفکر کنید، نه در آنچه بر زمین است.
- ۳ زیرا که مرید و زندگی شما با مسیح در خدا مخفی است.
- ۴ چون مسیح که زندگی ما است ظاهر شود آنگاه شما هم با وی در جلال ظاهر خواهید شد.
- پس اعضای خود را که بر زمین است مقتول سازید، زنا و ناپاکی و هوی و هوس و شهوت قبیح و طمع که بپرستی است که به سبب اینها غضب خدا بر انبای معصیت وارد می‌آید.
- ۷ که شما نیز سابق در اینها رفتار میکردید، هنگامی که در آنها زیست مینمودید.
- ۸ لیکن الحال شما همه را ترک کنید، یعنی خشم و غیظ و بد خوئی و بد گوئی و فحش را از زبان خود.
- ۹ به یکدیگر دروغ مگو بید، چونکه انسانیت کهنه را با اعمال شما از خود بیرون کرد هاید، و تازه را پوشیده‌اید که به صورت خالق خویش تابع معرفت کامل، تازه میشود، که در آن بی‌وفائی است، نه پیوند، نه ختنه، نه ناخوتنی، نه بربری، نه سختی، نه غلام‌ونه آزاد، بلکه مسیح همه و در همه است.
- پس مانند برگردگان مقدس و محبوب خدا احساسی رحمت و مهربانی و تواضع و تحمل و حلم را بپوشید، و متحمل یکدیگر شده، همدیگر را عفو کنید هرگاه بر دیگری ادعایی داشته باشید، چنانکه مسیح شمارا آرزید، شما نیز چنین کنید.
- ۱۴ و برین همه محبت را که کمربند کمال است بپوشید.
- ۱۵ و سلامتی خدا در دلهای شما مسلط باشد که به آن هم در یک بدن خوانده شده‌اید و شاکر باشید.
- ۱۶ کلام مسیح در شما به دولتندی و به کمال حکمت ساکن بشود و یکدیگر را تعالیم و نصیحت کنید به مزا میر و تسبیحات و سرودهای روحانی و با فیض در دلهای خود خدا را بسرایید.
- ۱۷ و آنچه کنید در قول و فعل، همه را به نام عیسی خداوند بکنید و خدای پدر را بوسیله او شکر کنید.

اصول روابط مسیحی

- ای زنان، شوهران خود را اطاعت نمائید، چنانکه در خداوند میشاید.
- ۱۹ ای شوهران، زوجه‌های خود را محبت نمائید و با ایشان تلخی مکنید.
- ۲۰ ای فرزندان، والدین خود را در همه چیز اطاعت کنید زیرا که این پسندیده است در خداوند.
- ۲۱ ای پدران، فرزندان خود را خشمگین مسازید، مبادا شکسته دل شوند.
- ۲۲ ای غلامان، آقایان جسمانی خود را در هر چیز اطاعت کنید، نه به خدمت حضور مثل جویندگان رضامندی مردم، بلکه به اخلاص قلب و از خداوند بترسید.
- ۲۳ و آنچه کنید، از دل کنید بخاطر خدا و ندهند به بخاطر انسان.
- ۲۴ چون میدانید که از خداوند مکافات میراث را خواهید یافت، چونکه مسیح خداوند را بندگی میکنید.
- ۲۵ زیرا هر که ظلم کند، آن ظلمی را که کرد، خواهد یافت و ظاهر بینی نیست.
- ای آقایان، با غلامان خود عدل و انصاف را بجا آرید، چونکه میدانید شمارا نیز آقایی هست در آسمان.
- نصایح روحانی

در دعا مواظب باشید و در آن باشکرگزاری بیدار باشید.

۳ و در باره مانیز دعا کنید که خدا در کلام را به روی ما بگشاید تا سر مسیح را که بجهت آن در قید هم افتاد هام بگویم،
و آن را بطوری که میباید تکلم کنم و مبین سازم.

۵ زمان را دریافته، پیش اهل خارج به حکمت رفتار کنید.

۶ گفتگوی شما همیشه با فیض باشد و اصلاح شده به نمک، تا بدانید هر کس را چگونه جواب باید داد.

تجیات

تجیکس، برادر عزیز و خادم امین و همخدمت من در خداوند، از همه احوال من شمارا خواهد آگاهانید،
که او را به همین جهت نزد شما فرستادم تا از حالات شما آگاه شود و دلهای شما را تسلی دهد،

با انیسیمس، برادر امین و حبیب که از خود شماست، شمارا از همه گزارش اینجا آگاه خواهند ساخت.

۱۰ ارسترخس همزندان من شمارا سلام میرساند، و مرقس عموزاده برنابا که در باره او حکم یافتهاید، هرگاه نزد شما آید او را بپذیرید،

و یسوع، ملقب به بسطس که ایشان تنها از اهل ختنه برای ملکوت خدا همخدمت شده، باعث تسلی من گردیدند.

۱۲ افراس به شما سلام میرساند که یکی از شما و غلام مسیح است و پیوسته برای شما در دعاهای خود جد و جهد میکند تا در تمامی اراده خدا کامل و متیقن
شوید.

۱۳ و برای او گواهی میدهم که در باره شما و اهل لاودکیه و اهل هیراپولس بسیار محنت میکشد.

۱۴ و لوقای طیب و دیماس به شما سلام میرسانند.

برادران در لاودکیه و نیفاس و کلیسانی را که در خانه ایشان است سلام رسانید.

و چون این رساله برای شما خوانده شد، مقرر دارید که در کلیسای لاودکیان نیز خوانده شود و رساله از لاودکیه راهم شما بخواهید.

۱۷ و به ارخپس گویند: «اخبارش تا آن خدمتی را که در خداوند یافتهای به کمال رسانی.»

تخت من، پولس، به دست خودم. زنجیرهای مرا بخواطر دارید. فیض باشما باد. آمین.

رساله اول پولس رسول به تسالونیکان

پولس وسلوانس وتیوتاس، به کلیسای تسالونیکان که در خدای پدر و عیسی مسیح خداوند میباشید. فیض وسلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند با شما باد.

شکرگزاری

پیوسته در باره جمیع شما خدا را شکر می کنیم و دائماً در دعاها ی خود شمارا ذکر می نمایم، چون اعمال ایمان شما و محنت محبت و صبر امید شمارا در خداوند ماعیسی مسیح در حضور خدا و پدر خود یاد میکنیم.

زیرا کهای برادران وای عزیزان خدا، از برگزیده شدن شما مطلع هستیم،

زیرا که انجیل ما بر شما محض سخن وارد نشده، بلکه با قوت و روح القدس و یقین کامل، چنانکه میدانید که در میان شما بخاطر شما چگونه مردمان شدیم. ۶ و شما به ما و به خدا و خداوند افتخار نمودید و کلام را در زحمت شدیدی، با خوشی روح القدس پذیرفتید،

به حدی که شما جمیع ایمانداران مکادونیه و اخائیه را نمونه شدید،

بنوعی که از شما کلام خداوند نه فقط در مکادونیه و اخائیه نواخته شد، بلکه در هر جا ایمان شما به خدا شیوع یافت، بقسمی که احتیاج نیست که ما چیزی بگوئیم،

زیرا خود ایشان در باره ما خبر میدهند که چه قسم وارد به شما شدیم و به چه نوع شما را از تپا به سوی خدا بازگشت کردید تا خدای حی حقیقی را بندگی نمایند، و تا پسرا و آراستمان انتظار بکشید که او را از مرگ دکان برخیزانید، یعنی عیسی که ما را از غضب آینده میرهاند.

خدمات پولس در تسالونیک

زیرای برادران، خود میدانید که ورود ما در میان شما باطل نبود.

۲ بلکه هر چند قبل از آن در فیلی زحمت کشیده و بی احترامی دیده بودیم، چنانکه اطلاع دارید، لیکن در خدای خود دلیری کردیم تا انجیل خدا را با جد و جهد شدید به شما اعلام نمایم.

۳ زیرا که نصیحت ما از گمراهی و خباثت و ریانیست،

بلکه چنانکه مقبول خدا گشتیم که وکلای انجیل بشویم، همچنین سخن میگوئیم و طالب رضامندی مردم نیستیم، بلکه رضامندی خدایی که دلهای ما را می آرماید.

۵ زیرا هرگز سخن تملقا میزن نگفتم، چنانکه میدانید، و نه بهانه طمع کردیم، خدا شاهد است،

و نه بزرگی از خلق جستیم، نه از شما و نه از دیگران، هر چند چون رسولان مسیح بودیم، میتوانستیم سنگین باشیم.

۷ بلکه در میان شما به ملائمت بسر میردیم، مثل دایهای که اطفال خود را میپرورد.

۸ بدین طرز شایق شما شده، راضی میبودیم که نه همان انجیل خدا را به شما هدیم، بلکه جانهای خود را نیز از بس که عزیز ما بودید.

۹ زانو و کهای برادران محنت و مشقت ما را یاد میدارید زیرا که شبانه روز در کار مشغول شده، به انجیل خدا شمارا موعظه میکردیم که مبادا بر کسی از شما بار نهم.

شما شاهد هستید و خدا نیز که به چه نوع با قوت و سیت و عدالت و بیعی نزد شما که ایماندار هستید رفتار نمودیم.

۱۱ چنانکه میدانید که هر یکی از شما را چون پدر، فرزندان خود را نصیحت و دلداری مینمودیم،

و وصیت میکردیم که رفتار بکنید بطور شایسته خدایی که شما را به ملکوت و جلال خود میخواند.

۱۳ و از اینجهت ما نیز دائم خدا را شکر میکنیم که چون کلام خدا را که از ما شنیده بودید یافتید، آن را کلام انسانی نپذیرفتید، بلکه چنانکه فی الحقیقه است، کلام خدا که در شما که ایماندار هستید عمل میکند.

۱۴ زیرا کهای برادران، شما افتخار نمودید به کلیسای خدا که در یهودیه در مسیح عیسی میباشند، زیرا که شما از قوم خود همان زحمات را کشیدید که ایشان نیز از یهودیدند،

که عیسی خداوند و انبیای خود را کشتند ویر ما جفا کردند، و ایشان ناپسند خدا هستند و مخالف جمیع مردم،

و ما را منع میکنند که به امت با سخن بگوئیم تا نجات یابند و همیشه گناهان خود را بریز میکنند، اما منتهای غضب ایشان را فرو گرفته است.

اشتیاق پولس برای دیدن تسالونیکان

لیکن ما ای برادران، چون بقدر ساعتی در ظاهر نه در دل از شما مجور شدیم، به اشتیاق بسیار زیاد تر کوشیدیم تا روی شمارا ببینیم.

۱۸ و بدین جهت یک دود فعه خواستیم نزد شما بیایم یعنی من، پولس، لیکن شیطان ما را نگذاشت.

۱۹ زیرا که چیست امید و سرور و تاج غفر ما؟ مگر شما نیستید در حضور خداوند ماعیسی در هنگام ظهور او؟

زیرا که شما جلال و خوشی ما هستید.

پس چون دیگر شکیبایی نداشتیم، رضابدین دادیم که ما را در ایتمانتها و گذاردند.

۲ و تیوتاس را که برادر ما و خادم خدا در انجیل مسیح است، فرستادیم تا شمارا استوار سازد و در خصوص ایتمانتان شمارا نصیحت کند.

- ۳ تا هیچکس از این مصائب متزلزل نشود، زیرا خود میدانید که برای همین مقرر شد هام.
- ۴ زیرا هنگامی که نزد شما بودیم، شمارا پیش خبر دادیم که میباید زحمت بکشیم، چنانکه واقع شد و میدانید.
- ۵ لهذا من نیز چون شکیبایی نداشتم، فرستادم تا ایمان شمارا تحقیق کنم مبادا که آن تجربه کننده، شمارا تجربه کرده باشد و محنت ماباطل گردد.
- گزارش دلگرم کننده تپو تاوس
- اما الحال چون تپو تاوس از نزد ما به ما رسید و مرده ایمان و محبت شمارا به ما رسانید و اینکه شما پیوسته ما را نیکو باد میکنید و مشتاق ملاقات ما میباشید، چنانکه ما نیز شایق شما هستیم،
- لذا ای برادران، در همه ضیق و مصیبتی که داریم، از شما بهسبب ایمانتان تسلی یافتیم.
- ۸ چونکه الان زیست میکنیم، اگر شمار خداوند استوار هستید.
- ۹ زیرا چه شکرگزاری به خدا تو انیم نمود بهسبب این همه خوشیای که به حضور خدا در باره شما داریم، که شبانه روزی شمار دعا میکنیم تا شمارا در ورو ملاقات کنیم و نقص ایمان شمارا بهکمال رسانیم.
- ۱۱ ما خود خدا یعنی پدر ما و خداوند ما عیسی مسیح راه ما را به سوی شمارا است بیآورد.
- ۱۲ و خداوند شمارا نمود دهد و در محبت بایکدیگر و با همه افزونی بخشد، چنانکه ما شمارا محبت مینماییم، تا دلهای شمارا استوار سازد، ببعیب در قدوسیت، به حضور خدا و پدر ما در هنگام ظهور خداوند ما عیسی مسیح، با جمیع مقدسین خود.

زندگی مسیحی

- خلاصهای برادران، از شما در عیسی خداوند استعدا و التماس میکنیم که چنانکه از ما یافتید که چه نوع باید رفتار کنید و خدا را راضی سازید، به همانطور زیاد تر ترقی نمایید.
- ۲ زیرا میدانید چه احکام از جانب عیسی خداوند به شما دادیم.
- ۳ زیرا که این است اراده خدای یعنی قدوسیت شما تا از زنا بپرهیزید.
- ۴ تا هر کسی از شما بداند چگونه باید ظرف خویشتن را در قدوسیت و عزت در یابد، و نه در هوس شهوت، مثل امت هائی که خدا را نمی شناسند.
- ۶ و تا کسی در این امر دست تپو لا و با طمع برادر خود دراز نکند، زیرا خداوند از تمامی چنین کارها انتقام کشنده است.
- ۷ چنانکه سابق نیز به شما گفته و حکم کرده ایم، زیرا خدا ما را به ناپاکی نخوانده است، بلکه به قدوسیت.
- ۸ لذا هر که حقیر شمارد، انسان را حقیر نمی شمارد، بلکه خدا را که روح قدوس خود را به شما عطا کرده است.
- اما در خصوص محبت برادرانه، لازم نیست که به شما بویسم، زیرا خود شما از خدا آموخته شده اید که بکدیگر محبت نمائید، و چنین هم میکنید با همه برادرانی که در تمام مکادونیه میباشند. لیکنی برادران از شما التماس داریم که زیاد تر ترقی کنید.
- ۱۱ و حریص باشید در اینکه آرام شوید و بیکارهای خود مشغول شده، بهدستهای خویش کسب نمائید، چنانکه شمارا حکم کردیم، تا نزد آنانی که خارجا بد بطور شما بسته رفتار کنید و به هیچ چیز محتاج نباشید.

بازگشت مسیح

- اما ای برادران غمی خواهم شما از حالت خوابیدگان بچیز باشید که مبادا مثل دیگران که امید ندارند، محزون شوید.
- ۱۴ زیرا اگر باور می کنیم که عیسی مرد و برخاست، به همینطور نیز خدا آنانی را که در عیسی خوابید هاند باوی خواهد آورد.
- ۱۵ زیرا این را به شما از کلام خدای گویم که ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم بر خوابیدگان سبقت نخواهیم جست.
- ۱۶ زیرا خود خداوند با صدا و با آواز رئیس فرشتگان و با صور خدا از آسمان نازل خواهد شد و مردگان در مسیح اول خواهند برخاست.
- آنگاه ما که زنده و باقی باشیم، با ایشان در برابر بار بوده خواهیم شد تا خداوند را در هوا استقبال کنیم و همچنین همیشه با خداوند خواهیم بود.
- ۱۸ پس بدین سخنان همدیگر را تسلی دهید.

- اما ای برادران در خصوص وقتها و زمانها، احتیاج ندارید که به شما بویسم.
- ۲ زیرا خود شما به تحقیق آگاهید که روز خداوند چون دزد در شب میاید.
- ۳ زیرا هنگامی که میگویند سلامتی و امان است، آنگاه هلاکت ایشان را ناگهان فرو خواهد گرفت، چون در دزه ن حامله را و هرگز دستگاری نخواهند شد.
- ۴ لیکن شما ای برادران در ظلمت نیستید تا آن روز چون دزد بر شما آید، زیرا جمیع شما پسران نور و پسران روز هستید، از شب و ظلمت نیستیم.
- ۶ بنابراین مثل دیگران به خواب نرویم بلکه بیدار و هشیار باشیم.
- ۷ زیرا خوابیدگان در شب میخوابند و مستان در شب مست میشوند.
- ۸ لیکن ما که از روز هستیم، هشیار بوده، جوشن ایمان و محبت و خود امید نجات را بپوشیم.
- ۹ زیرا خدا ما را تعیین نکرد برای غضب بلکه بجهت تحصیل نجات، بوسیله خداوند ما عیسی مسیح،

که برای ما مرد تا خواه بیدار باشیم و خواه خوابیده، همراه وی زیست کنیم.

۱۱ پس همدیگر را تسلی دهید و یکدیگر را بنا کنید، چنانکه هم می‌کنید.

نصایح عملی

اما ای برادران به شما التماس داریم که بشناسید آثانی را که در میان شما زحمت میکشند و پیشوایان شما در خداوند بوده، شما را نصیحت میکنند.

۱۳ و ایشان را در نهایت محبت، بهسبب عملشان محترم دارید و باید یکدیگر صلح کنید.

۱۴ لیکای برادران، از شما استدعا داریم که سرکشان را تنبیه نمایید و کوتاه دلان را دلداری دهید و ضعفا را حمایت کنید و با جمیع مردم تحمل کنید.

۱۵ زنهاری کسی با کسی به سزای بدی بدی نکند، بلکه دائم باید یکدیگر و با جمیع مردم در پی نیکویی بکوشید.

پوسته شادمان باشید.

۱۷ همیشه دعا کنید.

۱۸ در هر امری شاکر باشید که این است اراده خدا در حق شما در مسیح عیسی.

۱۹ روح را اطفام کنید.

۲۰ نیوتها را خوار مشمارید.

۲۱ همه چیز را تحقیق کنید، و به آنچه نیکو است متمسک باشید.

۲۲ از هر نوع بدی احتراز نمائید.

اما خود خدای سلامتی، شما را بالکل مقدس گرداناد و روح و نفس و بدن شما تمام بیعیب محفوظ باشد در وقت آمدن خداوند ماعیسی مسیح.

۲۴ امین است دعوت کننده شما که این راهم خواهد کرد.

ای برادران، برای مادعا کنید.

۲۶ جمیع برادران را به بوسه مقدسانه تحیت نمائید.

۲۷ شما را به خداوند قسم میدهم که این رساله برای جمیع برادران مقدس خوانده شود.

فیض خداوند ماعیسی مسیح با شما باد آمین.

رساله دوم پولس رسول به

تسالونیکان

پولس و سلوانس و تیموتاوس، به کلیسای تسالونیکان که در خدای پدر ما عیسی مسیح خداوند میباشید، فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگزاری و دعا

ای برادران میباید همیشه بجهت شما خدا را شکر کنیم، چنانکه سزاوار است، از آنجا که ایمان شما بیغایت نمومیکند و محبت هر یکی از شما جمیع باهمدیگر میافزاید، بجدی که خود مادری خصوص شما در کلیساهای خدا غری کنیم بهسبب صبر و ایمان در رهمه مصایب شما و عذابهایی که متحمل آنها میشوید، که دلیل است بر دوری عادل خدا تا شما مستحق ملکوت خدا بشوید که برای آن هم زحمت میکشید.

۶ زیرا که این انصاف است نزد خدا که عذاب کنندگان شما را عذاب دهد.

۷ و شما را که عذاب میکشید، با ما راحت بخشد در هنگامی که عیسی خداوند از آسمان با فرشتگان قوت خود ظهور خواهد نمود در آتش مشتعل و انتقام خواهد کشید از آنانی که خدا را نمی شناسند و انجیل خداوند ما عیسی مسیح را اطاعت نمی کنند،

که ایشان به قصاص هلاکت جاودانی خواهند رسید از حضور خداوند و جلال قوت او

هنگامی که آید تا در مقدسان خود جلال یابد و رهمه ایمانداران از او تعجب کنند در آن روز، زیرا که شما شهادت ما را تصدیق کردید.

و برای این هم پیوسته بجهت شما دعا می کنیم که خدای ما شما را مستحق این دعوت شمارد و تمام مسرت نیکی و عمل ایمان را بقوت کامل گرداند، تا نام خداوند ما عیسی مسیح در شما تجید یابد و شما در وی بحسب فیض خدای ما و عیسی مسیح خداوند.

در باره آمدن خداوند

امای برادران، از شما است دعا می کنیم در باره آمدن خداوند ما عیسی مسیح و جمع شدن ما به نزد او،

که شما از هوش خود بزدی متزلزل نشوید و مضطرب نگردید، نه از روح و نه از کلام و نه از رساله های که گویا از ما باشد، بدین مضمون که روز مسیح رسیده است.

۳ زبهار کسی به هیچ وجه شمارانفرید، زیرا که تا آن ارتداد، اول واقع نشود و آن مرد در شریعی فرزند هلاکت ظاهر نگردد، آن روز نخواهد آمد؛

که او مخالفت میکند و خود را بلندتر میسازد از هر چه به خدا یابه معبود مسمی شود، بجدی که مثل خدا در هیکل خدا نشسته، خود را می نماید که خدا است. آیا بدانی کنید که هنگامی که هنوز نزد شما می بودم، این را به شما می گفتم؟

والا آنچه را که مانع است میدانید تا در زمان خود ظاهر بشود.

۷ زیرا که آن سریدنی الان عمل میکند فقط تا وقتی که آنکه تا به حال مانع است از میان برداشته شود.

۸ آنگاه آن بیدین ظاهر خواهد شد که عیسی خداوند او را به نفس دهان خود هلاک خواهد کرد و به تجلی ظهور خویش، او را نابود خواهد ساخت؛

که ظهور او بعمل شیطان است با هر نوع قوت و آیات و عجایب دروغ

و به هر قسم فریب نارسایی برای هالکین، از آنجا که محبت راستی را بنیدرقتند تا نجات یابند.

۱۱ و بدین جهت خدا به ایشان عمل گمراهی میفرستد تا دروغ را باور کنند

و تا فتوایی شود رهمه کسانی که راستی را باور نکردند بلکه به ناراستی شاد شدند.

امای برادران وای عزیزان خداوند، میباید ما همیشه برای شما خدا را شکر نمایم که از ابتدا شما را برگزید برای نجات به تقدیس روح و ایمان به راستی.

۱۴ و برای آن شمارا دعوت کرد بوسیله بشارت ما برای تحصیل جلال خداوند ما عیسی مسیح.

۱۵ پسای برادران، استوار باشید و آن روایات را که خواه از کلام و خواه از رساله ما آموختهاید، نگاه دارید.

۱۶ و خود خداوند ما عیسی مسیح و خداوند ما که ما را محبت نمود و تسلی ابدی و امید نیکو را به فیض خود به ما بخشید،

دلهای شما را تسلی عطا کرد و شمارا در هر فعل و قول نیکو استوار گرداند.

درخواست دعا

خلاصهای برادران، برای ما دعا کنید تا کلام خداوند جاری شود و جلال یابد چنانکه در میان شما نیز؛

و تا از مردم ناشایسته شریریریم زیرا که همه را ایمان نیست.

۳ اما مین است آن خداوندی که شمارا استوار و شریر محفوظ خواهد ساخت.

۴ اما شما را خداوند اعتماد داریم که آنچه به شما امر کنیم، بعمل می آورید و نیز خواهید آورد.

۵ و خداوند دلهای شمارا به محبت خدا و به صبر مسیح هدایت کند.

پرهیز از تنبلی

ولیای برادران، شمارا به نام خداوند خود عیسی مسیح حکم میکنیم که از هر برادری که بینظم رفتار میکند و نه بر حسب آن قانونی که از ما یافته اید، اجتناب نمایند.

۷ زیرا خود آگاه هستید که به چه قسم به ما اقتدا میباید نمود، چونکه در میان شما بینظم رفتار نکردیم،

و نان هیچکس را مفت نخوردیم بلکه به سخت و مشقت شبانه روز به کار مشغول میبودیم تا بر احدی از شما بار نهم.

- ۹ نه آنکه اختیار نداریم بلکه تا خود را نمونه برای شما سازیم تا به ما اقتدا نماید.
- ۱۰ زیرا هنگامی که نزد شما هم میبودیم، این را به شما فرمودیم که اگر کسی خواهد کار نکند، خوراک هم نخورد.
- ۱۱ زیرا شنیدیم که بعضی در میان شما بی‌نظم رفتار میکنند که کاری نمی‌کنند بلکه فضول هستند.
- ۱۲ اما چنین اشخاص را در خداوند ماعیسی مسیح حکم و نصیحت میکنیم که به آرامی کار کرده، نان خود را بخورند.
- ۱۳ اما شما ای برادران از نیکوکاری خسته خاطر مشوید.
- ۱۴ ولی اگر کسی بخیض مارا در این رساله اطاعت نکند، بر او نشانه گذارید و با وی معاشرت نکنید تا شرم‌نده شود.
- ۱۵ اما او را دشمن مشمارید بلکه چون برادر او را تنبیه کنید.
تحتیات
- اما خود خداوند سلامتی شما را پیوسته در هر صورت، سلامتی عطا کند و خداوند با همگی شما باد.
- ۱۷ تحت بهدست من پولس که علامت در هر رساله است بدینطور مینویسم:
فیض خداوند ماعیسی مسیح با جمیع شما باد. آمین.

رساله اول پولس رسول به تیموتائوس

پولس، رسول عیسی مسیح به حکم نجات‌دهنده ما خدا و مسیح عیسی خداوند که امید ما است، به فرزند حقیقی خود در ایمان، تیموتائوس.

فیض و رحم و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما مسیح عیسی بر تو باد. پر هیز از تعالیم غلط

چنانکه هنگامی که عازم مکادونیه بودم، به شما التماس نمودم که در افسس بمانی تا بعضی را امر کنی که تعلیمی دیگر ندهند، و افسانها و نسب نامه های نامتناهی را اصغانتانیند که اینها مباحثات رانه آن تعمیرالهی را که در ایمان است پدید میآورد. ۵ اما غایت حکم، محبت است از دل پاک و ضمیر صالح و ایمان پیریا.

۶ که از این امور بعضی منحرف گشته به بیهود هگونی توجه نمود هاند، و میخواهند معلمان شریعت بشوند و حال آنکه نمی فهمند آنچه میگویند و نه آنچه به تا کید اظهار مینمایند. لیکن میدانیم که شریعت نیکو است اگر کسی آن را بر حسب شریعت بکاربرد.

۹ و این بدانند که شریعت بجهت عادل موضوع نمی شود، بلکه برای سرکشان و طاغیان و بیبدیان و نگاهکاران و ناپاکان و حرامکاران و قاتلان پدر و قاتلان مادر و قاتلان مردم

و زانیان و لوایان مردم دزدان و دروغگویان و قسم دروغ خوران و برای هر عمل دیگری که برخلاف تعلیم صحیح باشد، بر حسب انجیل جلال خدای مبارک که به من سپرده شده است. فیض خدا بر پولس

و شکر میکنم خداوند خود مسیح عیسی را که مرا تقویت داد، چونکه امین شمرده، به این خدمتم متمیز نمود، که سابق کفر گو و مضروب و سقظ گو بودم، لیکن رحم با فتم از آترو که از جهالت در بیایمانی کردم.

۱۴ اما فیض خداوند ما بینهایت افزود با ایمان و محبتی که در مسیح عیسی است.

این سخن امین است و لایق قبول تام که مسیح عیسی به دنیا آمد تا نگاهکاران را نجات بخشد که من بزرگترین آنها هستم.

۱۶ بلکه از این جهت بر من رحم شد تا اول در من، مسیح عیسی کمال حلم را ظاهر سازد تا آنانی را که بجهت حیات جاودانی به وی ایمان خواهند آورد، نمونه باشم.

۱۷ باری پادشاه سرمدی و باقی و نادیده را، خدای حکیم و حیدر را ا کرام و جلال تا بد اباد بابد. آمین.

ای فرزند تیموتائوس، این وصیت را به تومی سپارم بر حسب نبوتیابی که سابق بر تو شد تا در آنها جنگ نیکو کنی، و ایمان و ضمیر صالح را نگاه داری که بعضی این را از خود دور انداخته، مرا ایمان را شکسته کشتی شدند.

۲۰ که از آن جمله هیمنیائوس و اسکندر میباشند که ایشان را به شیطان سپردم تا دایب شده، دیگر کفر نگویند.

درباره عبادات

پس از همه چیز اول، سفارش میکنم که صلوات و دعاها و مناجات و شکرها را برای جمیع مردم بهجا آورند، بجهت پادشاهان و جمیع صاحبان منصب تا به آرامی و استراحت و پاکال دینداری و وقار، عمر خود را بر سپرم.

۳ زیرا که این نیکو و پسندیده است، در حضور نجات‌دهنده ما خدا که میخواهد جمیع مردم نجات یابند و به معرفت راستی گرایند.

۵ زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد، که خود را در راه همه فدا داد، شهادتی در زمان معین.

۷ و برای این، من و اعظ و رسول و معلم امتهاد را ایمان و راستی مقرر شدم. در مسیح راست میگویم و دروغ نمی.

پس آرزوی این دارم که مردان، دست های مقدس را بدون غیظ و جدال برافراخته، در هر جادعا کنند.

۹ و همچنین زنان خوشبخت را بپارایند به لباس مزین به حیا و پر هیزنه به زلفها و طلا و مروارید و درخت گرانها، بلکه چنانکه زانی را می شاید که دعوی دینداری میکنند به اعمال صالحه.

۱۱ زن با سکوت، به کمال اطاعت تعلیم گیرند.

۱۲ وزن را اجازت نمی دهم که تعلیم دهد یا بر شوهر مسلط شود بلکه در سکوت بماند.

۱۳ زیرا که آدم اول ساخته شد و بعد حوا.

۱۴ و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورد، در تقصیر گرفتار شد.

۱۵ اما به زایدن رستگار خواهد شد، اگر در ایمان و محبت و قدوسیت و تقوا ثابت بمانند.

- این سخن امین است که اگر کسی منصب اسقفی را بخواهد، کار نیکو میطلبد.
- ۲ پس اسقف باید بیلامت و صاحب یک زن و هشیار و خردمند و صاحب نظام و مهماننواز و راغب به تعلیم باشد؛ نه میگسار یا زننده یا طماع سود قبیح بلکه حلیم و نه جنگجو و نه زرپرست.
- ۴ مدبر اهل خانه خود، به نیکی و وفر زدن خویش را در کمال و قار مطیع گرداند، زیرا هر گاه کسی نداند که اهل خانه خود را تدبیر کند، چگونه کلیسای خدای نگاهبانی مینماید؟ و نه جدیدالایمان که مبادا غرور کرده، به حکم ابلیس بیفتد.
- ۷ اما لازم است که نزد آتانی که خار چند هم نیک نام باشد که مبادا در رسوایی و دام ابلیس گرفتار شود. همچنین شماسان با وقار باشند، نه دوزبان و نه راغب به شراب زیاد و نه طماع سود قبیح؛ دارندگان سر ایمان در ضمیر پاک.
- ۱۰ اما باید اول ایشان آزموده شوند و چون بیعیب یافت شدند، کار شماسی را بکنند.
- ۱۱ و به همینطور زنان نیز باید با وقار باشند و نه غیبتگو بلکه هشیار و در هر امری امین.
- ۱۲ و شماسان صاحب یک زن باشند و فرزندان و اهل خانه خویش را نیکو تدبیر نمایند، زیرا آتانی که کار شماسی را نیکو کرده باشند، درجه خوب برای خویشتن تحصیل میکنند و جلالت کامل در ایمانی که به مسیح عیسی است.
- این به تو مینویسم به امید آنکه به زودی نزد تو آیم.
- ۱۵ لیکن اگر تا اخیر اندام، تا بدانی که چگونه باید در خانه خدای خدای حی و ستون و بنیاد راستی است.
- ۱۶ و بالا جماع سردیناری عظیم است که خدای در جسم ظاهر شد و در روح، تصدیق کرده شد و به فرشتگان، مشهود گردید و به امتهام عطف کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد.

نصایح مختلف

- ولیکن روح صریح میگوید که در زمان آخر بعضی از ایمان برگشته، به ارواح مضل و تعالیم شیاطین اصغا خواهند نمود، به ریا کاری دروغگو یان که ضمیر خود را داغ کرده اند، که از مزاجت منع میکنند و حکم مینمایند به احتراز از خوراک هایی که خدا آفرید برای مومنین و عارفین حق تا آنها را به شکرگزاری بخورند.
- ۴ زیرا که هر مخلوق خدای نیکو است و هیچ چیز از دین باید کرد، اگر به شکرگزاری پذیرند، زیرا که از کلام خدا و عاقلدیس میشود.
- اگر این امور را به برادران بسیاری، خادم نیکوی مسیح عیسی خواهی بود، تربیت یافته در کلام ایمان و تعلیم خوب که پیروی آن را کرده ای.
- ۷ لیکن از افسانه های حرام و مجوزها احتراز نما و در پنداری ریاضت بکش.
- ۸ که ریاضت بدنی اندک فایده های دارد، لیکن دینداری برای هر چیز مفید است که وعده زندگی حال و آینده را دارد.
- این سخن امین است و لایق قبول تام، زیرا که برای این زحمت و بیاحتیاطی میکشیم، زیرا امید داریم به خدای زنده که جمیع مردمان علی الخصوص مومنین را نجات دهنده است. این امور را حکم و تعلیم فرما.
- ۱۲ هیچکس جوانی تو را حقیر نشمارد، بلکه مومنین را در کلام و سیرت و محبت و ایمان و عصمت، نمونه باش.
- ۱۳ تا مادامی که نه آیم، خود را به قرائت و نصیحت و تعلیم بسپار.
- ۱۴ زنها را از آن کرامتی که در تو است که بوسیله نبوت بانها ندانند ستهای کشیشان به توداده شد، بیاعتنایی منما.
- ۱۵ در این امور تا ممل نما و در این بارها سخن باش تا ترقی تو بر همه ظاهر شود.
- ۱۶ خویشتن را و تعلیم را احتیاط کن و در این امور قائم باش که هر گاه چنین کنی، خویشتن را و شوخندگان خویش را نیز نجات خواهی داد.
- راهنمایی در خصوص بیهوها، کشیشان و غلامان مرد پیر را تو بیخ منما بلکه چون پدر او را نصیحت کن، و جوانان را چون برادران؛ زنان پیر را چون مادران، و زنان جوان را مثل خواهران با کمال عفت؛ بیهو زنان را گرفتی الحقیقت بیهو باشند، محترم دار.
- ۴ اما اگر بیهوئی فرزندان یا نوادها دارد، آموخته بشوند که خانه خود را با دینداری نگاه دارند و حقوق اجداد خود را ادا کنند که این در حضور خدای نیکو پسندیده است.
- ۵ اما زنی که فی الحقیقت بیهوئی کسی است، به خدا امید و ارادت و در صلوات و دعاها شبانهر و مشغول میباشد.
- ۶ لیکن زن عیاش در حال حیات مرد است.
- ۷ و به این معانی امر فرما تا بیلامت باشند.
- ۸ ولی اگر کسی برای خویشان و علی الخصوص اهل خانه خود تدبیر نکند، متکرا ایمان و پستتر از ایمان است.
- بیهوئی که کمتر از شصت ساله نباشد و یک شوهر کرده باشد، باید نام او ثبت گردد،

که در اعمال صالح نیک نام باشد، اگر فرزندان را پرورده و غیر بارامهانی نموده و پاپهای مقدسین را شسته و زحمت کشان را اعانتی نموده و هر کار نیکو را پیروی کرده باشد.

۱۱ اما پیوه های جواترا این را قبول مکن، زیرا که چون از مسیح سرکش شوند، خواهش نکاح دارند و ملزم میشوند از اینکه ایمان نخست را بر طرف کرده اند،
و علا و بر این خانه به خانه گردش کرده، آموخته میشوند که بیکار باشند، و نه فقط بیکار بلکه بیپوده گو و فضول هم که حرفهای ناشایسته میزنند.
۱۴ پس رای من این است که زنان جوان نکاح شوند و اولاد بزنند و کدبانو شوند و خصم را مجال مذمت ندهند؛
زیرا که بعضی برگشتند به عقب شیطان.

۱۶ اگر مردی از من مومن، پیوه ها دارد ایشان را پرورد و برابر کلیسا نهد تا آنانی را که فی الحقیقت پیوه باشند، پرورش نماید.
کشیشانی که نیکو پیشوایی کرده اند، مستحق حرمت مضاعف میباشند، علی الخصوص آنانی که در کلام و تعلیم محنت میکشند.

۱۸ زیرا کتاب میگوید: «او واقعی که خرمن را خرد میکند، دهن میند «و» زدور مستحق اجرت خود است.»
□□ ادعای بریکی از کشیشان جز به زبان دوپاسه شاهد میپذیرد.
۲۰ آنانی که نگاه کنند، پیش همه تو بیخ فرمانا دیگران بترسند.

در حضور خدا و مسیح عیسی و فرشتگان برگزیده تو را قسم میدهم که این امور را بدون غرض نگاه داری و هیچ کاری از روی طرفداری مکن.
۲۲ و دستپا به زودی بر هیچکس مگذار و در گناهان دیگران شریک مشو بلکه خود را طاهر نگاه دار.
دیگر آشامنده آب فقط مباش، بلکه بجهت شکست و ضعفهای بسیار خود شرابی کم میل فرما.
گناهان بعضی آشکار است و پیش روی ایشان به داوری میخراهد، اما بعضی را تعاقب میکند.
۲۵ و همچنین اعمال نیکو واضح است و آنانی که دیگرگون باشد، نتوان مخفی داشت.

آنانی که غلامان زریوغ میباشند، آقایان خویش را لایق کمال احترام بدانند که مبادا نام و تعلیم خدا بد گفته شود.
۲ اما کسانی که آقایان مومن دارند، ایشان را تحقیر ننمایند، از آنجا که برادرانند بلکه بیشتر خدمت کنند از آنرو که آنانی که در این احسان مشار کنند، مومن و محبوبند.

احترزاز طمع

و اگر کسی بطور دیگر تعلیم دهد و کلام صحیح خداوند ماعیسی مسیح و آن تعلیمی را که به طریق دینداری است قبول نماید،
از غرور مست شده، هیچ غمی داند بلکه در مباحثات و مجادلات دیوانه گشته است که از آنها بدید می آید حسد و نزاع و کفر و ظنون شر
و منازعات مردم فاسد العقل و مرتد از حق که میندازند دینداری سوداست. از چنین اشخاص اعراض نما.
لیکن دینداری با قناعت سود عظیمی است.

۷ زیرا که در این دنیا هیچ نیاور دیم و واضح است که از آن هیچ غمی توانم برد.

۸ پس اگر خوراک و پوشاک داریم، به آنها قانع خواهیم بود.

۹ اما آنانی که میخواهند دولتند شوند، گرفتار می شوند در تجر به و دام و انواع شهوات پیهم مضر که مردم راه تباهی و هلاکت غرق میسازند.
۱۰ زیرا که طمع ریشه همه بدیهاست که بعضی چون در پی آن میکوشیدند، از ایمان گراه گشته، خود را به اقسام دردها سفتند.

حکم مخصوص برای تپوتائوس

ولی تو ای مرد خدا، از اینها بگریز و عدالت و دینداری و ایمان و محبت و صبر و تواضع را پیروی نما.

۱۲ و جنگ نیکوی ایمان را بکن و دست آور آن حیات جاودانی را که برای آن دعوت شدی و اعتراف نیکو کردی در حضور گواهان بسیار.

۱۳ تو را وصیت میکنم به حضور آن خدایی که همه را زندگی میبخشد و مسیح عیسی که در پیش پطپوس پلاطس اعتراف نیکو نمود،
که تو وصیت را بیدار و ملامت حفظ کن تا به ظهور خداوند ماعیسی مسیح.

۱۵ که آن را آن متبارک و قادر و وحید و ملک الملوک و ربالار رباب در زمان معین به ظهور خواهد آورد.

۱۶ که تنها ایاموت و سنا کن در نوری است که نزدیک آن توان شد و احدی از انسان آورد ندیده و غمی تواند دید. اورا تابا ابادا ابادا کرام و قدرت باد.
آمین.

دو لقمند این جهان را امر فرما که بلند پروازی نکنند و به دولت ناپایدار امید ندارند، بلکه به خدای زنده که همه چیز را دو لقمندانه برای تمتع به ما عطا میکند،

که نیکو کار بوده، در اعمال صالحه دولتند و سخنی و گشاده ست باشند؛

و برای خود اساس نیکو بجهت عالم آینده نهند تا حیات جاودانی را بدست آرند.

ای تپوتائوس تو آن مانت را محفوظ دار و از پیوه هگونی های حرام و از مباحثات معرفت دروغ اعراض نما،

که بعضی چون ادعای آن کردند از ایمان منحرف گشتند. فیض با تو باد. آمین.

رساله دوم پولس رسول به تیوتاوس

پولس به اراده خدا رسول مسیح عیسی، بر حسب وعده حیاتی که در مسیح عیسی است،
فرزند حبیب خود تیوتاوس را،

فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ماعیسی مسیح باد.
نشویق و ترغیب

شکر می‌کنم آن خدای را که از اجداد خود به ضمیر خالص بندگی اورا می‌کنم، چونکه دائم در دعاهاى خود تورا شبانه روز یاد می‌کنم،
و مشتاق ملاقات تو هستم چونکه اشکهای تورا بخاطر میدارم تا از خوشی سیر شوم.

۵ زیرا که یاد میدارم ایمان پیریای تورا که نخست در جدات لوئیس و مادرت افینکی ساکن میبود و مرا یقین است که دور تو نیز هست.

۶ لهذا یاد تو می‌آورم که آن عطای خدا را که بوسیله گذاشتن دستهای من بر تو است برافروزی.

۷ زیرا خدا روح جین را به مانداده است بلکه روح قوت و محبت و تادیب را.

پس از شهادت خداوند ما عمار و نه از من که اسیرا میباشم، بلکه در زحمات انجیل شریک باش بر حسب قوت خدا،

که ما را نجات داد و به دعوت مقدس خواندند به حسب اعمال ما بلکه بر حسب اراده خود و آن فیضی که قبل از قدیم الایام در مسیح عیسی به ما عطا شد.

۱۰ اما الحال آشکار گردید به ظهور نجات دهنده ماعیسی مسیح که موت را نیست ساخت و حیات و بی فسادى را روشن گردانید بوسیله انجیل،
که برای آن من و اعظ و رسول و معلم امتهام مقرر شدام.

۱۲ و از این جهت این زحمات را می‌کنم بلکه عار ندارم چون میدانم به که ایمان آوردم و مرا یقین است که او قادر است که امانت مرا تا به آن روز حفظ کند.

نمونهای بگور از سخنان صحیح که از من شنیدی در ایمان و محبتی که در مسیح عیسی است.

۱۴ آن امانت نیکو را بوسیله روح القدس که در ما ساکن است، حفظ کن.

۱۵ از این آگاه هستی که همه آتانی که در آسیا هستند، از من رخ تافتانند که از انجمله فیجلس و هر موجنس میباشند.

خداوند اهل خانه انیسیفورس را ترحم نکند زیرا که او بارها دل مرا تازه کرد و از زنجیر من عار نداشت،

بلکه چون به روم رسید، مرا به کوشش بسیار تفحص کرده، پیدا نمود.

۱۸ (داوند بدو عطا نکند که در آن روز در حضور خداوند رحمت یابد. (و خدمتایی را که در افسس کرد تو بهتر میدانی.

پس توای فرزند من، در فیضی که در مسیح عیسی است زور آور باش.

۲ و آنچه به شهود بسیار از من شنیدی، به مردمان امین بسیار که قابل تعلیم دیگران هم باشند.

۳ چون سپاهی نیکوی مسیح عیسی در تحمل زحمات شریک باش.

۴ هیچ سپاهی خود را در امور روزگار گرفتار نمی سازد تا رضایت آنکه او را سپاهی ساخت بجوید.

۵ و اگر کسی نیز پهلوانی کند، تاج را بدو نمی دهند اگر به قانون پهلوانی نکرده باشد.

۶ برزگری که محنت میکشد، باید اول نصیبتی از حاصل ببرد.

۷ در آنچه میگویم متفکر کن زیرا خداوند تورا در همه چیز فهم خواهد بخشید.

عیسی مسیح را بخاطر دار که از نسل داوود بوده، از مردگان برخاست بر حسب بشارت من،

که در آن چون بدکار تا به بنده از حمت می‌کنم، لیکن کلام خدا بسته نمی شود.

۱۰ و از این جهت همه زحمات را بخاطر برگردان محتمل میشوم تا ایشان نیز نجاتی را که در مسیح عیسی است با جلال جاودانی تحصیل کنند.

۱۱ این سخن امین است زیرا اگر باوی مردمیم، با او زیست هم خواهیم کرد.

۱۲ و اگر تحمل کنیم، با او سلطنت هم خواهیم کرد، و هرگاه او را انکار کنیم او نیز ما را انکار خواهد کرد.

۱۳ اگر ایمان شوم، او امین میماند زیرا خود را انکار نمی تواند نمود.

خادم مقبول خدا

این چیزها را به یاد ایشان آور و در حضور خداوند قدغن فرما که مجادله نکنند، زیرا هیچ سودی بخشند بلکه باعث هلاکت شنوندگان میباشند.

۱۵ وسیعی کن که خود را مقبول خدا سازی، عاملی که نخل نشود و کلام خدا را بخوبی انجام دهد.

۱۶ و از ناوهنگونیهای حرام اعراض نماز را که تا به فزونی پدید نیی ترقی خواهد کرد.

۱۷ و کلام ایشان، چون آله میخورد و از انجمله هیمنیوس و فیلیطس میباشند

که ایشان از حق برگشته، میگویند که قیامت الا ن شده است و بعضی را از ایمان منحرف میسازند.

۱۹ ولیکن بنیاد ثابت خدا قائم است و این مر را دارد که «داوند کسان خود را می شناسد» و «که نام مسیح را خوانند، از نارسائی نگاره جوید.»

اماد رخانه بزرگ نه فقط ظرف طلا و نقره میباشند بلکه چوبی و گلی نیز، اما آنها برای عزت و اینها برای ذلت.

۲۱ پس اگر کسی خویشتر را از اینها ظاهر سازد، ظرف عزت خواهد بود مقدس و نافع برای مالک خود و مستعد برای هر عمل نیکو.

- اما از شہوات جوانی بگریز و با آنانی که از قلب خالص نام خداوند را میخوانند، عدالت و ایمان و محبت و سلامتی را تعاقب نما.
- ۲۳ لیکن از مسائلی بیپوده و بیفایده و بیباید بپاراض نما چون میدانی که نزاعها پدید میآورد.
- ۲۴ اما بنده خدا نباید نزاع کند، بلکه با همه کس ملایم و راجب به تعلیم و صبر در مشقت باشد،
- و با حلم مخالفین را تادیب نماید که شاید خدا ایشان را تو به بخشد تا راستی را بشناسند.
- ۲۶ تا از دام ابلیس باز نه هوش آید که به حساب اراده او صید او شده اند.

سخنی زمانهای آخر

- اما این را بدان که در ایام آخر زمانهای سخت پدید خواهد آمد،
- زیرا که مردمان، خودپرست خواهند بود و طمع و لافزن و متکبر و بدگو و نامطمع و الدین و ناسپاس و ناپاک و بیالفت و کینه دل و غیبتگو و ناپرهیز و بیروت و متنفر از نیکویی و خبیانت کار و تند مزاج و مغرور که عشرت را بیشتر از خدا دوست میدارند؛
- که صورت دینداری دارند، لیکن قوت آن را انکار میکنند. از ایشان اعراض نما.
- ۶ زیرا که از اینها هستند آنانی که به حیلہ داخل خانها گشته، زنان کم عقل را اسیر میکنند که بار نگاهان را میکشند و به انواع شہوات روده میشوند.
- ۷ و دانشم میگیرند، لکن هرگز به معرفت راستی نمی توانند رسید.
- ۸ و همچنانکه بیبوس و بیبریس با موسی مقاومت کردند، ایشان نیز با راستی مقاومت میکنند که مردم فاسد العقل و مردود از ایمانند.
- ۹ لیکن بیشتر ترقی خواهند کرد زیرا که حماقت ایشان بر جمیع مردم واضح خواهد شد، چنانکه حماقت آنها نیز شود.
- و صیای بولس
- لیکن تو تعلیم و سیرت و قصد و ایمان و حلم و محبت و صبر مرا پیروی نمودی،
- و زحمات و آلام مرا مثل آنانی که در انطاکیه و ایقونیہ و لستره بر من واقع شد، چگونگی زحمات را تحمل مینمودم و خداوند مرا از همه رهایی داد.
- ۱۲ و همه کسانی که میخوانند در مسیح عیسی به دینداری زیست کنند، زحمت خواهند کشید.
- ۱۳ لیکن مردمان شریرو و غایب از دینداری ترقی خواهند کرد که فریبند و فریب خورده میباشند.
- ۱۴ اما تو در آنچه آموختی و ایمان آوردی قایم باش چونکه میدانی از چه کسان تعلیم یافتی،
- و اینکه از طفولیت کتب مقدسه را دانسته‌ای که میتوانی تو را حکمت آموزد برای نجات بوسیله ایمانی که بر مسیح عیسی است.
- ۱۶ تمامی کتب از الهام خداست و بجهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است،
- تا مرد خدا کامل و بجهت هر عمل نیکو آراسته بشود.

- تو را در حضور خدا و مسیح عیسی که بر زندگان و مردگان داوری خواهد کرد قسم میدهم و به ظهور و ملکوت او که به کلام موعظه کنی و در فرصت و غیر فرصت مواظب باشی و تنبیه و توبیخ و نصیحت تمامی با کمال تحمل و تعلیم.
- ۳ زیرا ایامی میآید که تعلیم صحیح را متحمل نخواهند شد، بلکه بر حسب شہوات خود خارش گوشها داشته، معلمان را بر خود فرام خواهند آورد،
- و گوشهای خود را از راستی برگردانیده، به سوی افسانهها خواهند گریید.
- ۵ لیکن تو در همه چیز هشیار بوده، متحمل زحمات باش و عمل مبشر را بجا آور و خدمت خود را به کمال رسان.
- زیرا که من الان ریخته میشوم و وقت رحلت من رسیده است.
- ۷ به جنگ نیکو جنگ کرده ام و دوره خود را به کمال رسانیده، ایمان را محفوظ داشته ام.
- ۸ بعد از این تاج عدالت برای من حاضر شده است که خداوند او را عادل در آن روزه من خواهد داد؛ و نه به من فقط بلکه نیز به همه کسانی که ظهور او را دوست میدارند.
- تذکرات شخصی

- سعی کن که به زودی نزد من آیی،
- زیرا که دیماس برای محبت این جهان حاضر مرا ترک کرده، به آسالیونیک ریخته است و کرسکیس به غلاطیه و تیطس به دلاطیه.
- ۱۱ لوقانتها با من است. مرقس را برداشته، با خود بیاور زیرا که مرا بجهت خدمت مفید است.
- ۱۲ اما تیکسیس را به افسس فرستادم.
- ۱۳ ردایی را که در تروآس نزد کپس گذاشتم، وقت آمدنت بیاور و کتب را نیز و خصوص رقوق را.
- ۱۴ اسکندر مسکریا من بسیار بدبیا کرده. خداوند او را بحسب افعالش جزا خواهد داد.
- ۱۵ و تو هم از او باخذر باش زیرا که با سخنان ما شدت مقاومت نمود.
- ۱۶ در حجاجه اول من، هیچکس با من حاضر نشد بلکه همه مرا ترک کردند. مباد که این بر ایشان محسوب شود.
- لیکن خداوند با من ایستاده، به من قوت داد تا موعظه بوسیله من به کمال رسد و تمامی امت ها بشنوند و از دهان شیر رستم.
- ۱۸ و خداوند مرا از هر کار بدی خواهد رهایی و تا به ملکوت آسمانی خود نجات خواهد داد. او را تا ابد اباد جلال باد. آمین.
- نجات

فرسكاوا اكاواهل خانه انيسيفورس راسلام رسان.

۲۰ ارستس درقرتس مانده، اما تر فمس رادر ميليتس بياروا گذاردم.

۲۱ سعي كن كه قبل از زمستان بياني. اقبولس ويوديس ولينس و كلاديه وهمه برادران توراسلام ميرسانند.

۲۲ عيسى مسيح خداوند باروح توباد. فيض بر شهاباد. آمين.

رساله پولس رسول به

تیطس

پولس، غلام خدا و رسول عیسی مسیح بر حسب ایمان برگزیدگان خدا و معرفت آن راستی که در دینداری است، به امید حیات جاودانی که خدایی که دروغ نمی تواند گفت، از زمانهای ازلی و عده آن اراداد، اما در زمان معین، کلام خود را ظاهر کرده به موعظهای که بر حسب حکم نجات دهنده ما خدا به من سپرده شد، تیطس را که فرزند حقیقی من بر حسب ایمان عام است، فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و نجات دهنده ما عیسی مسیح خداوند باد. و ظایف تیطس

بدین جهت تورا در کزیت و آگداشتم تا آنچه را که باقی مانده است اصلاح نمایی و چنانکه من به تو امر نمودم، کشیشان در هر شهر مقرر کنی. ۶ اگر کسی بیلا مت و شوهر یک زن باشد که فرزندان مومن دارد، بری از تهمت مجبور نمرد، زیرا که اسقف میباید چون وکیل خدایی ملا مت باشد و خود را ی یا تند مزاج یا میگسار یا زنده یا طماع سود قبیح نباشد، بلکه مهمان دوست و خریدار دوست و خرد اندیش و عادل و مقدس و پر هیز کار، و متمسک به کلام امین بر حسب تعلیمی که یافته تا بتواند به تعلیم صحیح نصیحت کند و مخالفان را تو بیخ نماید. زیرا که با او هگوبان و فریبندگان، بسیار و متمرّد میباشند، علی الخصوص آنانی که از اهل خسته هستند، که دهان ایشان را باید بست زیرا خانهارا بالکل واژگون میسازند و برای سود قبیح، تعالیم ناشایسته میدهند. ۱۲ یکی از ایشان که نبی خاص ایشان است، گفته است که «هل کزیت همیشه دروغگو و وحوش شریرو شکم پرست بیکاره میباشند.» این شهادت راست است؛ از این جهت ایشان را به سختی تو بیخ فرما تا در ایمان، صحیح باشند، و گوش نگیرند به افسانه های یهود و احکام مردمانی که از راستی انحراف میجویند.

۱۵ هر چیز برای پاکان پاک است؛ لیکن آلودگان و بیایمانان را هیچ چیز پاک نیست، بلکه فهم و ضمیر ایشان نیز ملوث است؛ مدعی معرفت خدا میباشند، اما به افعال خود او را انکار میکنند، چونکه مکروه و متمرّد هستند و بجهت هر عمل نیکو مردود.

تکالیف مومنین

اماتو سخنان شایسته تعلیم صحیح را بگو:

که مردان پیر، هشیار و باوقار و خرد اندیش و در ایمان و محبت و صبر، صحیح باشند.

۳ همچنین زنان پیر، در سیرت متقی باشند و نه غیبتگو و نه بنده شراب زیاده بلکه معاملات تعلیم نیکو،

تا زنان جوان را خرد بیاموزند که شوهر دوست و فرزند دوست باشند،

و خرد اندیش و عقیفه و خانه نشین و نیکو و مطیع شوهران خود که مبادا کلام خدا ماتم شود.

۶ و به همین نسق جوانان را نصیحت فرما تا خرد اندیش باشند.

و خود را در همه چیز نمونه اعمال نیکو ساز و در تعلیم خود صفا و وقار و اخلاص را بکار بر،

و کلام صحیح بیعیب را تادشمن چونکه فرصت بدگفتن در حق مانیا بد، نجل شود.

غلامان را نصیحت نما که آقایان خود را اطاعت کنند و در هر امر ایشان را راضی سازند و نقیض گویا نباشند؛

و دزدی نکنند بلکه کمال دیانت را ظاهر سازند تا تعلیم نجات دهنده ما خدا را در هر چیز بست دهند.

زیرا که فیض خدا که برای همه مردم نجات بخش است، ظاهر شده،

مارا تادیب میکند که بیدینی و شهوات دنیوی را ترک کرده، با خرد اندیشی و عدالت و دینداری در این جهان زیست کنیم.

۱۳ و آن امید مبارک و تجلی جلال خدای عظیم و نجات دهنده خود ما عیسی مسیح را انتظار کشیم،

که خود را در راه مافدا ساخت تا ما را از هر ناراستی برهاند و امتی برای خود ظاهر سازد که ملک خاص او و غیر در اعمال نیکو باشند.

۱۵ این را بگو و نصیحت فرما و در کمال اقتدار تو بیخ نما و هیچکس تورا حقیر نشمارد.

نیکو کاری

بیاد ایشان آور که حکام و سلاطین را اطاعت کنند و فرمانبرداری نمایند و برای هر کار نیکو مستعد باشند،

و هیچکس را بدنگویند و جنگجو نباشند بلکه ملام و کمال حلم را با جمیع مردم بهجا آورند.

زیرا که مانیز سابق بیفهم و نافرمان بردار و گمراه و بنده انواع شهوات و لذات بوده، در خبث و حسد بسر میردیم که لایق نفرت بودیم و بر یکدیگر بغض میداشتیم.

۴ لیکن چون مهربانی و لطف نجات دهنده ما خدا ظاهر شد،

نه به سبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم، بلکه محض رحمت خود ما را نجات داد به غسل تولد تازه و تازگی که از روز حاق قدس است؛

که او را به ما به دولتندی افاضه نمود، به توسط نجات دهنده ما عیسی مسیح،

تابه فیض او عادل شمرده شده، وارث گردیم بحسب امید حیات جاودانی.

۸ این سخن امین است و در این امور میخواهم توقف بلیغ فرمائی تا آنانی که به خدا ایمان آورند، بکشند که در اعمال نیکو مواظبت نمایند، زیرا که این امور برای انسان نیکو و مفید است.

۱۰ و از مباحثات نامعقول و نسب نامها و نزاعها و جنگهای شرعی اعراض نمازیرا که بیشتر و باطل است.

چون میدانی که چنین کس مرتد و از خود ملزم شده در گاه رفتار میکند.

تذکرات پایانی

۱۱ وقتی که ارتیماس یا تیخیکس را نزد تو فرستم، سعی کن که در نیکو پولیس نزد من آئی زیرا که عزیمت دارم زمستان را در آنجا بسر برم.

۱۲ زیناس خطیب و اپلس را در سفر ایشان به سعی امداد کن تا محتاج هیچ چیز نباشند.

۱۴ و کسان مانیز به تعلیم بگیرند که در کارهای نیکو مشغول باشند برای رفع احتیاجات ضروری، تا بی ثمر نباشند.

۱۵ جمیع رفقای من تو را سلام میرسانند و آنانی را که از روی ایمان ما را دوست میدارند سلام رسان. فیض باهمگی شما باد. آمین.

فلیمون فلیمون رساله پولس رسول به فلیمون

پولس، اسیر مسیح عیسی و تیموتاوس برادر، به فلیمون عزیز و همکار ما
و به اقیهه محبوبه و ارخپس همسپاه ما به کلیسایی که در خانه ات میباشد.
فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند با شهاباد.

شکر گزاری و دعا

خدا ی خود را شکر میکنم و پیوسته تورا در دعا های خود یاد میآورم

چونکه ذکر محبت و ایمان تورا شنید هام که به عیسی خداوند و به همه مقدسین داری،

تا شراکت ایمانت موثر شود در معرفت کامل هر نیکوئی که در ما است برای مسیح عیسی.

۷ زیرا که مرا خوشی کامل و تسلی رخ نمود از محبت تو از آنرو که دل های مقدسین از تو ای برادر استراحت میپذیرند.

درخواست پولس

بدین جهت هر چند در مسیح کمال جسارت را دارم که به آنچه مناسب است تورا حکم دهم،

لیکن برای محبت، سزاوار تر آن است که التماس تمام، هر چند مردی چون پولس پیر و والان اسیر مسیح عیسی نیز میباشم.

۱۰ پس تو را التماس میکنم در باره فرزند خود اینسیمس که در زنجیر های خود او را تولید نمودم،

که سابق او برای تویی فایده بود، لیکن الحال تو را و ما فایده مند میباشد،

که او را نزد تو پس میفرستم. پس تو او را بپذیر که جان من است.

۱۳ و من میخواستم که او را نزد خود نگاه دارم تا به عوض تو مرا در زنجیر های انجیل خدمت کند،

اما نخواستم کاری بدون رای تو کرده باشم تا احسان تو از راه اضطرار نباشد، بلکه از روی اختیار.

۱۵ زیرا که شاید بدین جهت ساعتی از تو جدا شد تا او را تا به ابد در یابی.

۱۶ لیکن بعد از این نه چون غلام بلکه فوق از غلام یعنی برادر عزیز خصوص به من اما چند مرتبه زیاد تر به تو هم در جسم و هم در خداوند.

۱۷ پس هر گاه مرا رفیق میدانی، او را چون من قبول فرما.

۱۸ اما اگر ضرری به تو رسانیده باشد باطلی از او داشته باشی، آن را بر من محسوب دار.

۱۹ من که پولس هستم، به دست خود مینویسم، خود ادا خواهم کرد، تا به تو نگویم که به جان خود نیز مدیون من هستی.

۲۰ بلیای برادر، تا من از تو در خداوند بر خور دار شوم. پس جان مرا در مسیح تازگی بده.

۲۱ چون بر اطاعت تو اعتماد دارم، به تومی نویسم از آن جهت که میدانم بیشتر از آنچه میگویم هم خواهی کرد.

فلیمون

معهد امنزلی نیز برای من حاضر کن، زیرا که امیدوارم از دعا های شما به شتاب بخشیده شوم.

پفراس که در مسیح عیسی همزندان من است و مرقس

و ارسترخس و دیماس و لوقا همکاران من تو را سلام میرسانند.

۲۵ فیض خداوند عیسی مسیح با روح شهاباد. آمین.

رساله به عبرانیان

برتری پسر بر فرشتگان

خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق های مختلف بواسطه انبیا به پدران ما تکلم نمود، در این ایام آخریه ما بواسطه پسر خود متکلم شد که او را وارث جمیع موجودات قرارداد و وسیله او علمهار آفرید، که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده و به کلمه قوت خود حامل همه موجودات بوده، چون طهارت نگاهان را به اتمام رسانید، به دست راست کبریا در اعلی علین بنشست،

و از فرشتگان افضال گردید، بمقدارانکه اسمی بزرگتر از ایشان به میراث یافته بود. زیرا به کدامیک از فرشتگان هرگز گفت که «پسر من هستی، من امروز تو را تولید نمودم» و ابیض «ن او را پدر خواهم بود و او پسر من خواهد بود» و هنگامی که نخست زاده را باز به جهان می آورد میگوید که «مع فرشتگان خدا او را پرستش کنند.»

و در حق فرشتگان میگوید که «رشتگان خود را باد هامیگرداند و خادمان خود را شعله آتش.» اما در حق پسر: «ی خدا تخت تو تا بادا باد است و عصای ملکوت تو عصای راستی است.

۹ عدالت را دوست و شرارت را دشمن میداری. بنابراین خدا، خدای تو، تو را به روغن شادمانی بیشتر از زرقائیت مسح کرده است.» و بزمیگوید: «وای خداوند، در ابتدای زمین را بنا کردی و افلاک مصنوع دستهای تو است.

۱۱ آنها فانی، لکن تو باقی هستی و جمیع آنها چون جامه، مندرس خواهد شد،

و مثل رد آنها را خواهی پیچید و تغییر خواهند یافت. لکن تو همان هستی و سالهای تو تمام نخواهد شد.»

و به کدامیک از فرشتگان هرگز گفت: «نشین به دست راست من تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم»

آیا همگی ایشان روح های خدمتگزار نیستند که برای خدمت آنان که وارث نجات خواهند شد، فرستاده میشوند؟

تشویق به توجه

لذا لازم است که به دقت بلیغ تر آنچه را شنیدیم گوش دهیم، مبدا که از آن ربوده شویم.

۲ زیرا هرگاه کلامی که بواسطه فرشتگان گفته شد برقرار گردید، بقسمی که هر تجاوز و تغافل را جزای عادل میرسد، پس ما چگونه رستگار گردیم اگر از چنین نجاتی عظیم غافل باشیم؟ که در ابتدا تکلم به آن از خداوند بود و بعد کسانی که شنیدند، بر ما ثابت گردانیدند، در حالتی که خدائیان را ایشان شهادت میداد به آیات و معجزات و انواع قوات و عطایای و روحاقدس بر حسب اراده خود. عیسی، مشابه برادران خود

زیرا عالم آینه های را که ذکر آن را میکنم مطیع فرشتگان نساخت.

۶ لکن کسی در موضعی شهادت داده، گفت: «بست انسان که او را بخاطر آوری یا پسر انسان که از او تفقد نمائی؟

او را از فرشتگان اندکی بیشتر قرار دادی و تاج جلال و اکرام بر سر او نهادی و او را بر اعمال دستهای خود گاشتی.

۸ همه چیز را زیر پای او نهادی.» پس چون همه چیز را مطیع او گردانید، هیچ چیز را نگذاشت که مطیع او نباشد. لکن الان هنوز نمی بینم که همه چیز مطیع وی شده باشد.

۹ اما او را که اندکی از فرشتگان کتورش می بینم، یعنی عیسی را که به زحمت موت تاج جلال و اکرام بر سر وی نهاده شد تا به فیض خدا برای همه ذائقه موت را بچشد.

۱۰ زیرا او را که بخاطر وی همه و از وی همه چیز میباشند، چون فرزندان بسیار را و در جلال میگردد، شایسته بود که رئیس نجات ایشان را به دردها کامل گرداند.

۱۱ تا زانو که چون مقدس کننده و مقدسان همه از یک میباشند، از این جهت عار ندارد که ایشان را برادر بخواند.

۱۲ چنانکه میگوید: «سم تو را به برادران خود اعلام میکنم و در میان کلیساتورا تسبیح خواهم خواند.»

و ابیض: «ن بر وی توکل خواهم نمود.» و نیز: «بنک من و فرزندان که خدا به من عطا فرمود.»

پس چون فرزندان در خون و جسم شراکت دارند، او نیز همچنان در این هردو شریک شد تا بواسطه موت، صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباہ سازد، و آنان را که از ترس موت، تمام عمر خود را گرفتار بندگی میبودند، آزاد گرداند.

زیرا که در حقیقت فرشتگان را دستگیری نمی نماید بلکه نسل ابراهیم را دستگیری مینماید.

۱۷ از این جهت میبایست در هر امری مشابه برادران خود شود تا در امور خدا رئیس کهنای کریم و امین شده، کفار و گناهان قوم را بکند.

۱۸ زیرا که چون خود عذاب کشیده، تجربه دیدا استطاعت دارد که تجربه شدگان را اعانت فرماید.

برتری پسر بر موسی

بنابراین، ای برادران مقدس که در دعوت سماوی شریک هستید، در رسول و رئیس کهنه اعتراف مابین عیسی تا مل کنید، که نزد او که وی را معین فرمود امین بود، چنانکه موسی نیز در تمام خانه او بود.

۳ زیرا که این شخص لایق اکرامی بیشتر از موسی شمرده شده به آن اندازه های که سازنده خانه را حرمت بیشتر از خانه است.

۴ زیرا هر خانهای بدست کسی بنا میشود، لکن بانی همه خداست.

۵ و موسی مثل خادم در تمام خانه او امین بود تا شهادت دهد بر چیزهایی که میبایست بعد گفته شود.
۶ و امام مسیح مثل پسر بر خانه او، و خانه او ماهستیم بشرطی که تا به انتها به دلیری و غفر امید خود متمسک باشیم.
هشدار علیه بیایمانی

پس چنانکه روح القدس میگوید: «مروزا گراوازا را بشنوید،
دل خود را سخت مسازید، چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او در روز امتحان در بیابان،
جایی که پدر آن شمار امتحان و آزمون کردند و اعمال مرا تا مدت چهل سال میدیدند.
۱۰ از این جهت به آن گروه خشم گرفته، گفتم ایشان پیوسته در دلهای خود گمراه هستند و راههای مرا نشناختند.
۱۱ تا در خشم خود قسم خوردم که به آرامی من داخل نخواهند شد.»

ای برادران، با حذر باشید مباد در یکی از شمادل شریویا ایمان باشد که از خدای حی مردش بود،
بلکه هر روز هیدیر که انصیحت کنید مادامی که «مروز» خوانده میشود، مباد احدی از شما به فریب نگاه سخت دل گردد.
۱۴ از آنرو که در مسیح شریک گشتیم اگر به ابتدای اعتماد خود تا به انتها سخت متمسک شویم.

۱۵ چونکه گفته میشود: «مروزا گراوازا را بشنوید، دل خود را سخت مسازید، چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او،»
پس که بودند که شنیدند و خشم او را جنبش دادند؟ آیا تمام آن گروه نبودند که بواسطه موسی از مصر بیرون آمدند؟
و به که تا مدت چهل سال خشمگین میبود؟ آیا نه به آن عصبانی که بد نهی ایشان در صحرای بنجته شد؟
و در باره که قسم خورد که به آرامی من داخل نخواهند شد، مگر آنانی را که اطاعت نکردند؟
پس دانستم که به سبب بیایمانی نتوانستند داخل شوند.

آرامی قوم خدا

پس برترسیم مباد اینکه وعده دخول در آرامی وی باقی میماند، ظاهر شود که احدی از شما قاصر شده باشد.
۲ زیرا که به مانیزه به مثال ایشان بشارت داده شد، لکن کلامی که شنیدند بیشان نفع نخبندی، از اینرو که با شنوندگان به ایمان متحد نشدند.
۳ زیرا ما که ایمان آوردیم، داخل آن آرامی میگردیم، چنانکه گفته است: «رخشم خود قسم خوردم که به آرامی من داخل نخواهند شد.» و حال آنکه اعمال
او از آفرینش عالم به اتمام رسیده بود.

۴ و در مقامی درباره روز هفتم گفت که «روز هفتم خدا از جمیع اعمال خود آرامی گرفت.»

و باز در این مقام که «ه آرامی من داخل نخواهند شد.»

پس چون باقی است که بعضی داخل آن بشوند و آنانی که پیش بشارت یافتند، به سبب نافرمانی داخل نشدند،
باز روزی معین میفرماید چونکه به زبان داد بعد از مدت مدیدی «مروز» گفت، چنانکه پیش مذکور شد که «مروزا گراوازا را بشنوید، دل خود را سخت
مسازید.»

زیرا گریوش ایشان را آرامی داده بود، بعد از آن دیگر از گرنی کرد.

۹ پس برای قوم خدا آرامی سبت باقی میماند.

۱۰ زیرا هر که داخل آرامی او شد، او نیز از اعمال خود بیار امید، چنانکه خدا از اعمال خویش.

۱۱ پس جدو جهد بکنیم تا به آرامی داخل شویم، مباد کسی در آن نافرمانی عبرت آمیز بیفتد.

۱۲ زیرا کلام خدا زنده و مقتدر و برنده تر است از هر شمشیر دودم و فرورونده تا جدا کند نفس و روح و مفاصل و مغز را و میزافکار و نیتهای قلب است،
و هیچ خلقت از نظر او مخفی نیست بلکه همه چیز در چشمان او که کار ما بوی است، برهنه و منکشف میماند.
رئیس کهنه عظیم

پس چون رئیس کهنه عظیمی داریم که از آسمانها در گذشته است یعنی عیسی، پسر خدا، اعتراف خود را محکم بداریم.

۱۵ زیرا رئیس کهنای نداریم که نتواند همدرد ضعفهای ما بشود، بلکه آزموده شده در هر چیز به مثال ما بدون گناه.

۱۶ پس با دلیری نزدیک به تخت فیض بیایم تا رحمت بیایم و فیضی را حاصل کنیم که در وقت ضرورت (ار ااعانت) کند.

زیرا که هر رئیس کهنه از میان آدمیان گرفته شده، برای آدمیان مقرر میشود در امورهای تاهدا یا و قربانیا برای گاهان بگذراند،
که با جاهلان و گمراهان میتواند ملاحت کند، چونکه او نیز در کمزوری گرفته شده است.

۳ و به سبب این کمزوری، او را لازم است چنانکه برای قوم، همچنین برای خویشین نیز قربانی برای گاهان بگذراند.

۴ و کسی این مرتبه را برای خود نمی گیرد، مگر وقتی که خدا او را بخواند، چنانکه هارون را.

۵ و همچنین مسیح نیز خود را جلاد نداد که رئیس کهنه بشود، بلکه او که به وی گفت: «پسر من هستی، من امر تو را تولید نمودم.»

چنانکه در مقام دیگر نیز میگوید: «و تا به ابد کاهن هستی بر تبه ملک بصدق.»

و او در ایام بشریت خود، چونکه با فریاد شدیدی و اشکها ترزاو که به رهانیدنش از موت قادر بود، تضرع و دعای بسیار کرد و به سبب تقوای خویش مستجاب
گردید،

هر چند پسر بود، به مصیبت‌هایی که کشید، اطاعت را موخت و کامل شده، جمیع معظیان خود را سبب نجات جاودانی گشت.
۱۰ و خدا او را بر رئیس کهنه مخاطب ساخت به رتبه ملک‌یصداق.
تسویق به استواری

که در باره او مارا بخنان بسیار است که شرح آنها مشکل می‌باشد چونکه گوشه‌های شماسنگین شده است.

۱۲ زیرا که چند با این طول زمان شمار امیدهای معلمان با شید، باز محتاجید که کسی اصول و مبادی الهامات خدای را به شما بیاموزد و محتاج شیر شدید نه غذای قوی.

۱۳ زیرا هر که شیر خواره باشد، در کلام عدالت ناآزوده است، چونکه طفل است.

۱۴ اما غذای قوی از آن بالغان است که حواس خود را به موجب عادت، ریاضت دادها ندامت‌تتمیز نیک وید را بکنند.

بنابراین، از کلام ابتدای مسیح در گذشته، به سوی کمال سبقت بجویم و بار دیگر بنیاد تو به از اعمال مرده و ایمان به خدا ننهیم،
و تعلیم تعمیدها و نهادن دستها و قیامت مردگان و داوری جاودانی را.

۳ و این را بهجا خواهیم آورد هر گاه خدا اجازت دهد.

زیرا آنانی که یک بار منور گشتند و لذت عطای سماوی را چشیدند و شریک روحاقدس گردیدند
و لذت کلام نیکوی خدا و قوت عالم آینده را چشیدند،

اگر بیفتند، محال است که ایشان را بار دیگر برای تو به تازه سازند، در حالتی که پسر خدا را برای خود باز منسوب میکنند و اورا بجزمت میسازند.

۷ زیرا زمینی که بارانی را که بارها بر آن می‌افتد، میخورد و نباتات نیکو برای فلاحان خود میرواند، از خدا برکت مییابد.

۸ لکن اگر خار و خشک میرواند، متروک و قرین به لعنت و در آخر، سوخته میشود.

امای عزیزان در حق شما چیزهای بهتر و قرین نجات را یقین میداریم، هر چند بدینطور سخن میگویم.

۱۰ زیرا خدا بیانصاف نیست که عمل شما و آن محبت را که به اسم او از خدمت مقدسین که در آن مشغول بوده و هستی‌د ظاهر کرده‌اید، فراموش کند.

۱۱ لکن آرزوی این داریم که هر یک از شما همین جد و جهد را برای یقین کامل امید تا به انتها ظاهر نماید،

و کاهل مشوید بلکه اقتدا کنید آنانی را که به ایمان و صبر و ارث و عده‌ها میباشند.

اعتماد به وعده استوار خدا

زیرا وقتی که خدا به ابراهیم وعده داد، چون به بزرگتر از خود قسم نتوانست خورد، به خود قسم خورد، گفت:

«آینه من تو را برکت عظیمی خواهم داد و تو را اینهاست کثیر خواهم گردانید.»

و همچنین چون صبر کرد، آن وعده را یافت.

۱۶ زیرا مردمانی که بزرگتر است، قسم میخورند و نهایت هر محاصمه ایشان قسم است تا اثبات شود.

۱۷ از اینرو، چون خدا خواست که عده تغییر از راه خود را به وارثان وعده به تاکید پیشمار ظاهر سازد، قسم در میان آورد.

۱۸ تا به دوام بی‌تغییر که ممکن نیست خدا در مورد آنها دروغ گوید، تسلی قوی حاصل شود برای ما که پناه بردیم تا به آن امید می‌داریم ما گذارنده شده

است تمسک جویم،

و آن را مثل لنگری برای جان خود ثابت و پایدار داریم که در درون حجاب داخل شده است،

جایی که آن پیشرو برای ما داخل شد یعنی عیسی که بر رتبه ملک‌یصداق، رئیس کهنه گردید تا ابد الا باد.

ملک‌یصداق

زیرا این ملک‌یصداق، پادشاه سالم و کاهن خدای تعالی، هنگامی که ابراهیم از شکست دادن ملوک، مراجعت میکرد، او را استقبال کرده، بدورکت داد.

۲ و ابراهیم نیز از هم‌چیزها دهیک بدو داد؛ که او اول ترجمه شده «ادشاه عدالت» است و بعد ملک سالم نیز یعنی «ادشاه سلامتی».

□ بیپدر و بی‌مادری نسبت نامه و بدون ابتدای ایام و انتهای حیات بلکه به شبیه پسر خدا شده، کاهن دایمی میماند.

پس ملاحظه کنید که این شخص چقدر بزرگ بود که ابراهیم با تاریخ نیز از بهترین غنایم، دهیک بدو داد.

۵ و اما از اولاد لوی کسانی که کهنات را مییابند، حکم دارند که از قوم بحسب شریعت دهیک بگیرند، یعنی از ادران خود، با آنکه ایشان نیز از صلب

ابراهیم پدید آمدند.

۶ لکن آن کس که نسبتی بدیشان نداشت، از ابراهیم دهیک گرفته و صاحب وعده‌ها را برکت داده است.

۷ و بدون هر شبه، کوچک از بزرگ برکت داده میشود.

۸ و در اینجا مردمانی دهیک میگیرند، اما در آنجا کسی که برزنده بودن وی شهادت داده میشود.

۹ حتی آنکه گویای توان گفت که بواسطت ابراهیم از همان لوی که دهیک میگیرد، دهیک گرفته شد،

زیرا که هنوز در صلب پدر خود بود هنگامی که ملک‌یصداق او را استقبال کرد.

کهنات عیسی بر رتبه ملک‌یصداق

و دیگر اگر از کهنات لای، کمال حاصل میشد) براقوم شریعت را بر آن یافتند (باز چه احتیاج میبود که کاهنی دیگر بر تبه ملک یصدق مبعوث شود و مذکور شود که بر تبه هارون نیست؟

زیرا هر گاه کهنات تغییر میپذیرد، البته شریعت نیز تبدیل مییابد.

۱۳ زیرا او که این سخنان در حق وی گفته میشود، از سبب دیگر ظاهر شده است که احدی از آن، خدمت قربانگاه را نکرده است.

۱۴ زیرا واضح است که خداوند ما از سبب بود اطلاع فرمود که موسی در حق آن سبب از جهت کهنات هیچ نگفت.

و نیز بیشتر مبین است از اینکه به مثال ملک یصدق کاهنی بطور دیگر باید ظهور نماید

که به شریعت و احکام جسمی مبعوث نشود بلکه به قوت حیات غیر فانی.

۱۷ زیرا شهادت داده شد که «و تابه ابد کاهن هستی بر تبه ملک یصدق.»

زیرا که حاصل میشود هم نسخ حکم سابق بعلت ضعف و عدم فایده آن

(از آن جهت که شریعت هیچ چیز را کامل نمی گرداند (و هم بر آوردن امید نیکوتر که به آن تقرب به خدای جویم.

۲۰ و بقدر آنکه این بدون قسم نمی باشد.

۲۱ زیرا ایشان بقیسم کاهن شده اند ولیکن این با قسم از او که به وی میگوید: «داوند قسم خورد و تغییر اراده نخواهد داد که تو کاهن ابدی هستی بر تبه

ملک یصدق.»

به همین قدر نیکوتر است آن عهدی که عیسی ضامن آن گردید.

۲۲ و ایشان کاهنان بسیار میشوند، از جهت آنکه موت از باقی بودن ایشان مانع است.

۲۴ لکن وی چون تابه ابد باقی است، کهنات بیزوال دارد.

۲۵ از این جهت نیز قادر است که آتانی را که بوسیله وی زود خدا آیند، نجات بینهایت بخشد، چونکه دائم زنده است تا شفاعت ایشان را بکند.

زیرا که ما را چنین رئیس کهنه شایسته است، قدوس و بیآزار و بیعیب و از گناهکاران جدا شده و از آسمانها بلند تر گردیده

که هر روز محتاج نباشد به مثال آن روسای کهنه که اول برای گاهان خود و بعد برای قوم قربانی بگذراند، چونکه این رایک بار فقط بهجا آورد هنگامی که

خود را به قربانی گذرانید.

۲۸ از آنرو که شریعت مردمانی را که کمزوری دارند کاهن میسازد، لکن کلام قسم که بعد از شریعت است، پسر را که تا ابد آباد کامل شده است.

رئیس کهنه عهد جدید

پس مقصود عمده از این کلام این است که برای ما چنین رئیس کهنای هست که در آسمانها به دست راست تخت کبریا نشسته است،

که خادم مکان اقدس و آن خیمه حقیقی است که خداوند آن را بر ما نمودنه انسان.

۳ زیرا که هر رئیس کهنه مقرر میشود تا هدا یا قربانی ها بگذراند، و از این جهت واجب است که او را نیز چیزی باشد که بگذراند.

۴ پس اگر بر زمین می بود، کاهن نمی بود چون کسانی هستند که به قانون شریعت هدا یا را میگذراند.

۵ و ایشان شبیه و سایه چیزهای آسمانی را خدمت میکنند، چنانکه موسی ملهم شده هنگامی که عازم بود که خیمه را بسازد، زیرا بود و میگوید: «گاه باش

که هیچ چیز را به آن نمونهای که در کوه به تو نشان داده شد بسازی.»

لکن الان او خدمت نیکوتر یافته است، به مقداری که متوسط عهد نیکوتر نیز هست که بر وعده های نیکوتر مبر تب است.

زیرا اگر آن اول بیعوب میبود، جایی برای دیگری طلب نمی شد.

۸ چنانکه ایشان را ملامت کرده، میگوید: «داوند میگوید یک ایامی میآید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهدی تازه استوار خواهیم نمود.

۹ نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم، در روزی که من ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر بر آوردم، زیرا که ایشان در عهد من ثابت نماندند.

پس خداوند میگوید من ایشان را وا گذاردم.

۱۰ و خداوند میگوید این است آن عهدی که بعد از آن ایام با خاندان اسرائیل استوار خواهیم داشت که احکام خود را در خاطر ایشان خواهیم نهاد و بر دل

ایشان مرقوم خواهیم داشت و ایشان را خدا خواهیم بود و ایشان مرقوم خواهند بود.

۱۱ و دیگر کسی همسایه و برادر خود را تعظیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را بشناس زیرا که همه از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت.

۱۲ زیرا بر تقصیرهای ایشان ترحم خواهیم فرمود و نگاهان شان را دیگر به باد نخواهم آورد.»

پس چون «از» گفت، اول را کهنه ساخت، و آنچه کهنه و پیر شده است، مشرف بر زوال است.

فرائض قدس دنیوی

خلاصه آن عهد اول را نیز فرائض خدمت و قدس دنیوی بود.

۲ زیرا خیمه اول نصب شد که در آن بود چراغدان و میزوزان تقدسه، و آن به قدس مسمی گردید.

۳ و در پشت پرده دوم بود آن خیمهای که به قدس ساقدا س مسمی است،

که در آن بود مجده زرین و تابوت شهادت که همه اطرافش به طلا آراسته بود، و در آن بود حقه طلا که پراز من بود و عصای هارون که شکوفه آورده بود و

دولوح عهد.

۵ و بزرگان کروی بان جلال که بر تخت رحمت سایه گستر میبوندند و الان جای تفصیل آنها نیست.

- پس چون این چیزها بدینطور آراسته شد، کهنه بجهت ادای لوازم خدمت، پیوسته به خیمه اول درمی آید.
- ۷ لکن در دوم سالی یک مرتبه رئیس کهنهتند داخل میشود؛ و آن هم نه بدون خونی که برای خود و برای جهالات قوم میگذراند.
- ۸ که به این همه ورو حلقه قدس اشاره مینماید بر اینکه مادامی که خیمه اول برپاست، راه مکان اقدس ظاهر نمی شود.
- ۹ و این مثلی است برای زمان حاضر که بحسب آن هدایا و قربانیا را میگذرانند که قوت ندارد که عبادتکننده را از جهت ضمیر کامل گرداند، چونکه اینها بجز چیزهای خوردنی و آشامیدنی و طهارات مختلفه، فقط فریض جسمی است که تا زمان اصلاح مقرر شده است.
- مسیح کاهن و فدیهدی
- لیکن مسیح چون ظاهر شد تا رئیس کهنه نعمتهای آینده باشد، به خیمه بزرگتر و کاملتر و ناساخته شده به دست یعنی که از این خلقت نیست، و نه به خون بزها و گوسالهها، بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیهدی رایافت.
- ۱۳ زیرا هر گاه خون بزها و گاوان و خا کستر گوساله چون بر آلودگان پاشیده میشود، تا به طهارت جسمی مقدس میسازد، پس آیا چند مرتبه زیاده، خون مسیح که به روح ازلی خویشتر را بیعیب به خدا گذرانید، ضمیر شمارا از اعمال مرده ظاهر نخواهد ساخت تا خدای زنده را خدمت نماید؟
- و از این جهت او متوسط عهد تازههای است تا چون موت برای کفار و تقصیرات عهد اول بوقوع آمد، خواند هشدگان وعده میراث ابدی را بیابند.
- ۱۶ زیرا در هر جایی که وصیتی است، لا بد است که موت وصیتکننده را تصور کنند، زیرا که وصیت بعد از موت ثابت میشود؛ زیرا مادامی که وصیتکننده زنده است، استحکامی ندارد.
- ۱۸ و از اینرو، آن اول نیز بدون خون برقرار نشد.
- ۱۹ زیرا که چون موسی تمامی احکام را بحسب شریعت، به سمع قوم رسانید، خون گوسالهها و بزها را آب و پنم قرمز و زوفا گرفته، آن را بر خود کتاب و تمامی قوم پاشید؛
- و گفت: «این است خون آن عهدی که خدا با شما قرار داد.»
- و همچنین خیمه و جمیع آلات خدمت را نیز به خون بپالود.
- ۲۲ و بحسب شریعت، تقریب همه چیز به خون ظاهر میشود و بدون ریختن خون، آمرزش نیست.
- پس لازم بود که مثل های چیزهای سماوی به اینها ظاهر شود؛ لکن خود سماویات به قربانی های نیکوتر از اینها.
- ۲۴ زیرا مسیح به قدس ساخته شده به دست داخل نشد که مثال مکان حقیقی است؛ بلکه به خود آسمان تا آنکه الان در حضور خدا بجهت ما ظاهر شود.
- ۲۵ و نه آنکه جان خود را با قربانی کند، مانند آن رئیس کهنه که هر سال با خون دیگری به مکان اقدس داخل میشود؛
- زیرا در این صورت میبایست که او از بنیاد عالم بارها زحمت کشیده باشد. لکن الان یک مرتبه در او خراغ ظاهر شد تا به قربانی خود، گناه را حو سازد.
- ۲۷ و چنانکه مردم را یک بار مردن و بعد از آن جزایافتن مقرر است،
- همچنین مسیح نیز چون یک بار قربانی شد تا گناهان بسیاری را رفع نماید، بار دیگر بدون گناه، برای کسانی که منتظر او میباشند، ظاهر خواهد شد بجهت نجات.
- قربانی بگانه مسیح
- زیرا که چون شریعت را سابه نعمتهای آینده است، نه نفس صورت آن چیزها، آن هرگز نمی تواند هر سال به همان قربانی هایی که پیوسته میگذراند، تقرب جویندگان را کامل گرداند.
- ۲ و الا آیا گذرانیدن آنها موقوف نمی شد چونکه عبادتکنندگان، بعد از آنکه یک بار پاک شدند، دیگر حس گناهان را در ضمیر نمی داشتند؟
- بلکه در اینها هر سال یادگاری گناهان میشود.
- ۴ زیرا محال است که خون گاو و بزها رفع گناهان را بکند.
- لذا هنگامی که داخل جهان میشود، میگوید: «قربانی و هدیه را نخواستی، لکن جسمی برای من میساختی.
- ۶ به قربانی های سوختنی و قربانی های گناه رغبت نداستی.
- ۷ آنکه گنم، اینک میآیم) و طومار کتاب در حق من مکتوب است (تا اراده تو را ای خدا بجا آورم.»
- چون پیش میگوید: «دایا و قربانیا و قربانی های سوختنی و قربانی های گناه را نخواستی و به آنها رغبت نداستی،» که آنها را بحسب شریعت میگذراند، بعد گفت که «اینک میآیم تا اراده تو را ای خدا بجا آورم.» پس اول بر می دارد، تا دوم را استوار سازد.
- و به این اراده مقدس شده ایم، به قربانی جسد عیسی مسیح، یک مرتبه فقط.
- ۱۱ و هر کاهن هر روز به خدمت مشغول بوده، میبایست و همان قربانیا را مکرر میگذراند که هرگز رفع گناهان را نمی تواند کرد.
- ۱۲ لکن او چون یک قربانی برای گناهان گذرانید، به دست راست خدا بنشست تا ابد الاباد.
- ۱۳ و بعد از آن منتظر است تا دشمنانش پای انداز شوند.
- از آترو که به یک قربانی مقدسان را کامل گردانیده است تا ابد الاباد.
- ۱۵ ورو حلقه قدس نیز برای مشاهده ت میدهد، زیرا بعد از آنکه گفته بود:
- «این است آن عهدی که بعد از آن ایام با ایشان خواهم بست، خدا و من میگوید احکام خود را در دلهای ایشان خواهم نهاد ویردن ایشان مر قوم خواهم داشت، از میگوید (و گناهان و خطایای ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.»

اما جایی که آمرزش اینهاست، دیگر قربانی گاهان نیست.

تشویق به پایداری

پسای برادران، چونکه به خون عیسی دلیری داریم تا به مکان اقدس داخل شویم
از طریق تازه وزنده که آن را بجهت ما از میان برده یعنی جسم خود میمانده است،
و کاهنی بزرگ را بر خانه خدا داریم،

پس به دل راست، در یقین ایمان، دلهای خود را از ضمیر پد پاشیده و بدنهای خود را به آب پاک غسل داده، نزدیک بیاییم؛
و اعتراف امید را محکم نگاه داریم زیرا که وعده هدنده امین است.

۲۴ و ملا حظله یکدیگر را بتاییم تا به محبت و اعمال نیکو ترغب نماییم.

۲۵ و از باهم آمدن در جماعت غافل نشویم چنانکه بعضی را عادت است، بلکه یکدیگر را نصیحت کنیم و زیاد تر به اندازهای که میبینید که آن روز نزدیک
میشود.

زیرا که بعد از پذیرفتن معرفت راستی اگر عمد گناهکار شویم، دیگر قربانی گاهان باقی نیست،

بلکه انتظار هولناک عذاب و غیرت آنتی که مخالفان را فر و خواهد برد.

۲۸ هر که شریعت موسی را خواشرد، بدون رحم به دو یاسه شاهد کشته میشود.

۲۹ پس به چه مقدار گان میکند که آن کس، مستحق عقوبت سختتر شمرده خواهد شد که پسر خدا را پایمال کرد و خون عهدی را که به آن مقدس گردانیده
شد، ناپاک شمرد و روح نعمت را بی حرمت کرد؟

زیرا میباشیم اورا که گفته است: «داوند میگوید انتقام از آن من است؛ من مکافات خواهم داد.» و ایضاً: «داوند قوم خود را داوری خواهد نمود.»
افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است.

ولیکن ایام سلف را به یاد آورید که بعد از آنکه منور گردیدید، متحمل مجاهدات عظیم از دردها شدید،

چه از اینکه از دشمنان و زحمات تماشای مردم میبشدید، و چه از آنکه شریک با کسانی میبودید که در چنین چیزها سر میبردند.

۳۴ زیرا که با اسیران نیز همدردی بودید و تاراج اموال خود را نیز به خوشی میبذیرفتید، چون دانستید که خود شمارا در آسمان مال نیکو ترو باقی است.

۳۵ پس ترک نکنید دلیری خود را که مقرب و به مجازات عظیم میباشد.

۳۶ زیرا که شمارا صبر لازم است تا اراده خدا را بجا آورده، وعده را بیاپید.

۳۷ زیرا که «عزازتک زمانی، آن آئینده خواهد آمد و تاخیر نخواهد نمود.

۳۸ لکن عادل به ایمان زیست خواهد نمود و اگر مرتد شود نفس من باوی خوش نخواهد شد.»

لکن ما از مردان نیستیم تا هلاک شویم، بلکه از ایمانداران تاجان خود را در یابیم.

به ایمان

پس ایمان، اعتماد بر چیزهای امید داشته شده است و برهان چیزهای نادیده.

۲ زیرا که به این، برای قدمها شهادت داده شده.

به ایمان فهمیدیم هابیم که عالمها به کلمه خدا مرتب گردید، حتی آنکه چیزهای دیدنی از چیزهای نادیدنی ساخته شده.

به ایمان هابیل قربانی نیکو تر از قاش را به خدا گذرانید و به سبب آن شهادت داده شد که عادل است، به آنکه خدا به هدایای او شهادت میدهد؛ و به سبب همان
بعد از مردن هنوز گوینده است.

به ایمان خنوخ منتقل گشت تا موت را نبیند و نایاب شد چرا که خدا او را منتقل ساخت زیرا قبل از انتقال وی شهادت داده شد که رضامندی خدا را حاصل
کرد.

۶ لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است، زیرا هر که تقرب به خدا جوید، لازم است که ایمان آورد و بدینکه او هست و جویندگان خود را جزا
میدهد.

به ایمان نوح چون در باره اموری که تا آن وقت دیده نشده، الهام یافته بود، خدا ترس شده، کشتیای بجهت اهل خانه خود بساخت و به آن، دنیا را ملزم ساخته،
وارث آن عدالتی که از ایمان است گردید.

به ایمان ابراهیم چون خوانده شد، اطاعت نمود و بیرون رفت به سمت آن مکانی که میبایست به میراث یابد. پس بیرون آمد و نمی دانست به جگامی رود.

۹ و به ایمان در زمین وعده مثل زمین بیگانه غربت پذیرفت و در خمیهها با اسحاق و یعقوب که در میراث همین وعده شریک بودند مسکن نمود.

۱۰ زانو که مترقب شهری با بنیاد بود که معماران سازنده آن خداست.

به ایمان خود ساره نیز فوت قبول نسل یافت و بعد از انقضای وقت زاید، چونکه وعده هدنده را امین دانست.

۱۲ و از این سبب، از یک نفر او هم مرده، مثل ستارگان آسمان، کثیر و مانند ریگهای کار دریا، بیشمار زاید شدند.

در ایمان همه ایشان فوت شدند، در حالیکه وعدهها را یافته بودند، بلکه آنها را از دور دیده، تحیت گفتند و اقرار کردند که بر روی زمین، چنگانه و غریب بودند.

۱۴ زیرا کسانی که همچنین میگویند، ظاهر میسازند که در جستجوی وطنی هستند.

۱۵ و اگر جایی را که از آن بیرون میآوردند، بخاطر میآوردند، هر آینه فرصت میباشند که داخل آنجا (برگردند).

۱۶ لکن الحال مشتاق وطنی نیکو تر یعنی (طن) (سمای) هستند و از این رو خدا از ایشان عازن دارد که خدای ایشان خوانده شود، چونکه برای ایشان شهری
میساخته است.

به ایمان ابراهیم چون امتحان شد، اسحاق را گذرانید و آنکه وعده‌ها را پذیرفته بود، پسر یگانه خود را قربانی میکرد؛ که به او گفته شده بود که «سل تو به اسحاق خوانده خواهد شد.»

چونکه یقین دانست که خدا قادر بر این نگیز آید نذامات است و همچنین اوراد مثل ازموات نیز یافت.

به ایمان اسحاق نیز یعقوب و عیسو را در امور آید هرکت داد.

به ایمان یعقوب در وقت مردن خود، هر یکی از پسران یوسف را برکت داد و بر سر عصبای خود سجده کرد.

به ایمان یوسف در حین وفات خود، از خروج بنی‌اسرائیل اخبار نمود و در باره استخوانهای خود وصیت کرد. به ایمان موسی چون متولد شد، والدینش او را طفلی جمیل یافته، سه ماه پنهان کردند و از حکم پادشاه بپنداشتند.

به ایمان چون موسی بزرگ شد، با نمود از اینکه پسر دختر فرعون خوانده شود،

و ذلیل بودن باقوم خدا را پسندیده تراشت از آنکه لذت اندک زمانی گناه را ببرد؛

و عار مسیح را در لبی بزرگتر از خزائن مصر پنداشت زیرا که به سوی مجازات نظر میداشت.

۲۷ به ایمان، مصر را ترک کرد و از غضب پادشاه تفرسید زیرا که چون آن نادیده را بدید، استوار ماند.

۲۸ به ایمان، عید فصح و پاشیدن خون را بعمل آورد تا هلاک کننده نخستزادگان، برایشان دست نکندارد.

به ایمان، از بحر قلزم به خشکی عبور نمود و اهل مصر قصد آن کرده، غرق شدند.

به ایمان حصار را بی‌چون هفت روز آن را طواف کرده بودند، به زیر افتاد.

به ایمان، راحاب فاحشه با عاصیان هلاک نشد زیرا که جاسوسان را به سلامتی پذیرفته بود.

و دیگر چه گویم؟ زیرا که وقت مرگ اکتاف نمی دهد که از جدعون و باراق و شمشون و یفتاح و داود و سموئیل و انبیا اخبار نمایم،

که از ایمان، نسخیر مملکت کردند و به اعمال صالحه پرداختند و وعده‌ها را پذیرفتند و دهان شیران را بستند،

سورت آتش را خاموش کردند و از دم شمشیر هارستگار شدند و از ضعف، توانایی یافتند و در جنگ شجاع شدند و لشکرهای غر بارانمیزم ساختند.

۳۵ زنان، مردگان خود را به قیامت باز یافتند، لکن دیگران معذب شدند و خلاصی را قبول نکردند تا به قیامت نیکو تر برسند.

۳۶ و دیگران از استیزاها و تازیانها بلکه از بندها و زندان آزموده شدند.

۳۷ سنگساز گردیدند و باره و باره گشتند. تجربه کرده شدند و به شمشیر مقتول گشتند. در پوستهای گوسفندان و بزها محتاج و مظلوم و ذلیل و آواره شدند.

۳۸ آنانی که جهلان لایق ایشان نبود، در صحراها و کوهها و مغارها و شکافهای زمین پراکنده گشتند.

پس جمیع ایشان با اینکه از ایمان شهادت داده شدند، وعده را نیافتند.

۴۰ زیرا خدا برای ما چیزی نیکو تر مهیا کرده است تا آنکه بدون ما کامل نشوند.

نشوب به یاداری و پذیرش

تادیب الهی بنابر این گونه که مانیز چنین ایرادشده را گرداگرد خود داریم، هر بار گران و گاهی را که ما ساخت میبچد و در بکنیم و با صبر در آن میدان که پیش روی ما مقرر شده است بدویم،

و به سوی پیشوا و کامل کننده ایمان یعنی عیسی نگران باشیم که بجهت آن خوشی که پیش او موضوع بود، بخرمتی را ناچیز شمرده، متحمل صلیب گردید و به دست راست تحت خدا نشسته است.

۳ پس تفکر کنید در او که متحمل چنین مخالفتی بود که از نگاه کاران به او پدید آمد، مباد در جاهای خود ضعف کرده، خسته شوید.

۴ هنوز در جهاد با گناه تا به حد خون مقاومت نکرد هاید،

و نصیحتی را فراموش نمود هاید که باشما چون پسران مکالمه میکند که «ی پسر من تادیب خداوند را خوار شمعوار و وقتی که از او سرزنش بانی، خسته خاطر مشو.

۶ زیرا هر که را خداوند دوست میدارد، تو بیخ میفرماید و هر فرزند مقبول خود را به تاز یانه میزند.»

اگر متحمل تادیب شوید، خدا باشما مثل پسران رفتار مینماید. زیرا کدام پسر است که پدرش او را تادیب نکند؟

لکن اگر بپتادیب میبشاید، که همه از آن بهره یافتند، پس شامحرام زاد گانید نه پسران.

۹ و دیگر پدران جسم خود را وقتی داشتیم که ما را تادیب مینمودند و ایشان را احترام مینمودیم، آیا از طریق اولی پدر و روحها را اطاعت نکنیم تا زنده شویم؟ زیرا که ایشان اندک زمانی، موافق صوابید خود ما را تادیب کردند، لکن او بیجهت فایده تاشریک قدوسیت او گردیم.

۱۱ لکن هر تادیب در حال، نه از خوشی بلکه از دردها مینماید، اما در آخر میوه عدالت سلامتی را برای آنانی که از آن ریاضت یافتند بار میآورد.

۱۲ لهدا دستهای افتاده و زانوهای سست شده را استوار نماید،

و برای پایهای خود راههای راست بسازد تا کسی که لنگ باشد، از طریق منحرف نشود، بلکه شفایابد.

هشدار در مورد بازگشت به گناه

و در پی سلامتی با همه بکشید و تقدسی که بغیر از آن هیچکس خداوند را نخواهد دید.

۱۵ و مترصد باشید مبادا کسی از فیض خدا محروم شود و در بیهوشی مرارت نموده، اضطراب بار آورد و جمعی از آن آلوده گردند.

۱۶ مبادا شخصی زانی با بجهالات پیدا شود، مانند عیسو که برای طعامی نخستزادگی خود را بفر وخت.

۱۷ زیرا میدانید که بعد از آن نوز وقتی که خواست وارث برکت شود مردود گردید، زیرا که جای توبه پیدا نمود (با آنکه باشکها در جستجوی آن بکشید.

زیرا تقرب نجس پاد به کوهی که میتوان لمس کرد و به آتش افروخته و نه به تاریکی وظلمت و باد سخت،

ونه به آواز کرنا و صدای کلامی که شنوندگان، التماس کردند که آن کلام، دیگر بدیشان گفته نشود.

۲۰ زیرا که متحمل آن قدغن نتوانستند شد که اگر حیوانی نیز کوه را لمس کند، سنگسار یا به نیزه زده شود.
۲۱ و آن رویت بخدی ترسناک بود که موسی گفت: «غایت ترسان و لرزانم.»

بلکه تقرب جسته اید به جبل صهیون و شهر خدای حی یعنی اورشلیم سماوی و به جنود بی شماره از محفل فرشتگان و کلیسای نخستزادگانی که در آسمان مکتوبند و به خدای داور جمع و به ارواح عادلان مکل و به عیسی متوسط عهد جدید و به خون پاشیده شده که متکلم است به معنی نیکو تر از خون هاییل.

زنها را از آنکه سخن میگویند و مگردانید زیرا اگر آتانی که از آنکه بر زمین سخن گفت روگردانیدند، نجات نیافتند، پس ما چگونه نجات خواهیم یافت اگر از او که از آسمان سخن میگوید روگردانیم؟

که آواز او در آن وقت زمین را جنبانید، لکن الان وعده داده است که «ک مرتبه دیگر نه فقط زمین بلکه آسمان را نیز خواهم جنبانید.»
و این قول او یک مرتبه دیگر اشاره است از تبدیل چیزهایی که جنبانیده میشود، مثل آنهایی که ساخته شد تا آنهایی که جنبانیده نمی شود باقی ماند.
پس چون ملکوتی را که نمی توان جنبانید می یابیم، شکر بهجایایم و رویم تا به خشوع و تقوا خدا را عبادت پسندیده نمایم.
۲۹ زیرا خدای ما آتش فرورنده است.

نصایح پابانی

محبت برادرانه برقرار باشد؛

و از غریبینواری غافل مشوید زیرا که به آن بعضی نادانسته فرشتگان راضیافت کردند.

۳ اسیران را بخاطر آرید مثل همزندان ایشان، و مظلومان را چون شمانیز در جسم هستید.

نکاح به هر وجه محترم باشد و بسترش غیر نجس زیرا که فاسقان و زنان را خدا دآوری خواهد فرمود.

۵ سیرت شما از محبت نقره خالی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید زیرا که او گفته است: «و راهر گزره انکم و تورا ترک نغوهم نمود.»
بنابراین ما بادایری تمام میگویم: «داوند مددکننده من است و ترسان نغوهم بود. انسان به من چه میکند؟»

مرشدان خود را که کلام خدا را به شما بیان کردند بخاطر دارید و انجام سیرت ایشان را ملاحظه کرده، به ایمان ایشان اقتدا نمایید.

۸ عیسی مسیح دیروز و امروز و تا ابد الابد همان است.

از تعلیمهای مختلف و غریب از جا برده میشود، زیرا بهتر آن است که دل شما به فیض استوار شود و نه به خورا کهایی که آتانی که در آنها سلوک نمودند، فایده نیافتند.

مذبحی داریم که خدمت گذاران آن خیمه، اجازت ندارند که از آن بخورند.

۱۱ زیرا که جسدهای آن حیواناتی که در رئیس کهنه خون آنها را به قدس سلاقت برای نگاه میبرد، بیرون از لشکرگاه سوخته میشود.

۱۲ بنابراین، عیسی نیز تا قوم را به خون خود تقدیس نماید، بیرون دروازه عذاب کشید.

۱۳ لهذا عار او را بر گرفته، بیرون از لشکرگاه به سوی او برویم.

۱۴ زانو که در اینجا شهری باقی نداریم بلکه آئنده را طالب هستیم.

۱۵ پس بوسیله او قربانی تسبیح را به خدا بگذرانیم، یعنی ثمره لبهایی را که به اسم او معترف باشند.

لکن از نیکو کاری و خیرات غافل مشوید، زیرا خدا به همین قربانیها راضی است.

مرشدان خود را اطاعت و انقیاد نمایند زیرا که ایشان پاسبانی جانهای شما را میکنند، چونکه حساب خواهند داد تا آن را به خوشی نه به ناله بهجا آورند، زیرا که این شمارا مفید نیست.

برای مادعا کنید زیرا ما را یقین است که ضمیر خالص داریم و میخواستیم در هر امر رفتار نیکو نمایم.

۱۹ و بیشتر التماس دارم که چنین کنید تا زود تر به نزد شما باز آورده شوم.

پس خدای سلامتی که شبان اعظم گو سفندان یعنی خداوند ما عیسی را به خون عهد ابدی از مرگ دگان بر خیزانید،

شمارا در هر عمل نیکو کامل گرداندا تا اراده او را بهجا آورید و آنچه منظور نظر او باشد، در شما بعمل آورد بواسطه عیسی مسیح که او را تا ابد الابد جلال باد. آمین.

لنگای برادران از شما التماس دارم که این کلام نصیحتاً میزرا متحمل شوید زیرا مختصری نیز به شما نوشتم.

۲۲ بدانید که برادر ماتیتاوس و رهایی یافته است و اگر زود آید، به اتفاق او شمارا ملاقات خواهیم نمود.

همه مرشدان خود و جمیع مقدسین را سلام برسانید؛ و آتانی که از ایالتا یا هستند، به شما سلام میرسانند.

همگی شمارا فیض باد. آمین.

رساله یعقوب

یعقوب که غلام خدا و عیسی مسیح خداوند است، به دوازده سبط که پراکنده هستند، خوش باشید.

نجر به ها

۱ ای برادران من، وقتی که در نجر به های گوناگون مبتلا شوید، کمال خوشی دانید.

۲ چونکه میدانید که امتحان ایمان شما صبر را پیدا میکند.

۳ لکن صبر را عمل تام خود باشد تا کامل و تمام شوید و محتاج هیچ چیز نباشید.

۴ و اگر شما کسی محتاج به حکمت باشد، سوال بکنند از خدایی که هر کس را به سخاوت عطای کند و ملامت نمی نماید و به او داده خواهد شد.

۵ لکن به ایمان سوال بکنند و هرگز شک نکنند زیرا هر که شک کند، مانند موج دریاست که از باد رانده و متلاطم میشود.

۶ زیرا چنین شخص گمان نبرد که از خداوند چیزی خواهد یافت.

۷ مرد دودل در تمام رفتار خود ناپایدار است.

۸ لکن برادر مسکین به سرفرازی خود نغر بنماید،

و دولتند از مسکنت خود، زیرا مثل گل علف در گذراست.

۹ از آنرو که آفتاب با گرمی طلوع کرده، علف را خشکاند و گلش به زیر افتاده، حسن صورتش زایل شد. به همینطور شخص دولتند نیز در راهای خود پژمرده خواهد گردید.

۱۰ خوشحال کسیکه محتلم نجر به شود، زیرا که چون آزموده شد، آن تاج حیاتی را که خداوند به محبان خود وعده فرموده است خواهد یافت.

۱۱ هیچکس چون در نجر به افتد، نگوید: «دامان نجر به میکند» زیرا خدا هرگز از بدیها نجر به نمی شود و او هیچکس را نجر به نمی کند.

۱۲ لکن هر کس در نجر به میافتد وقتی که شپوت وی او را میکشد و فریفته میسازد.

۱۳ پس شپوت آبتن شده، گناه را میزاید و گناه به انجام رسیده، موت را تولید میکند.

۱۴ ای برادران عزیز من، همراه مشوید!

۱۵ هر بخشندگی نیکو و هر بخشش کامل از بالا است و نازل میشود از پدر نورا که نزد او هیچ تبدیل و سایه گردش نیست.

۱۶ او محض اراده خود ما را بوسیله کلمه حق تولید نمود تا ما چون نور مخلوقات او باشیم.

عمل به کلام خدا

بنابراین، ای برادران عزیز من، هر کس در شنیدن تند و در گفتن آهسته و در خشم سست باشد.

۱۷ زیرا خشم انسان عدالت خدا را به عمل نمی آورد.

۱۸ پس هر نجاست و افزونی شر را دور کنید و با فروتنی، کلام کاشته شده را بپذیرید که قادر است که گناههای شمار را نجات بخشد.

۱۹ لکن کنندگان کلام باشید نه فقط شنوندگان که خود را فریب میدهند.

۲۰ زیرا اگر کسی کلام را بشنود و عمل نکند، شخصی را مانند که صورت طبیعی خود را در آینه مینگرد.

۲۱ زیرا خود را نگر نیست و رفت و فر فراموش کرد که چطور شخصی بود.

۲۲ لکن کسیکه بر شریعت کامل آزادی چشم دوخت و در آن ثابت ماند، او چون شنونده فراموشکاری نباشد، بلکه کننده عمل پس او در عمل خود مبارک خواهد بود.

۲۳ اگر کسی از شما گمان برد که پرستنده خدا است و عنان زبان خود را نکشد بلکه دل خود را فریب دهد، پرستش او باطل است.

۲۴ پرستش صاف و بی عیب نزد خدا و پدر این است که یتیمان و بیوه زنان را در مصیبت ایشان تفقد کنند و خود را از آلائش دنیا نگاه دارند.

پرهیز از جانبداری

۲۵ ای برادران من، ایمان خداوند ما عیسی مسیح، رب الجلال را با ظاهر بینی مدارید.

۲۶ زیرا اگر به کینسه شما شخصی با انگشتری زرین و لباس نفیس داخل شود و فقیری نیز یا پوشاک ناپاک در آید،

و به صاحب لباس فاخر متوجه شده، گوید: «بخانیکو بنشین» و به فقیر گوید: «و در آنجا بایست یا ز برای انداز من بنشین»

آباد خود مترد نیستید و داوران خیالات فاسد نشد هاید؟

۲۷ ای برادران عزیز، گوش دهید. آیا خدا فقیران این جهان را بر نگریده است تا دولتند در ایمان و وارث آن ملکوتی که به محبان خود وعده فرموده است بشنوند؟

۲۸ لکن شما فقیر را حقیر شمرد هاید. آباد و دولتند بر شماست نمی کنند و شمار را در محکمه هائی کشند؟

۲۹ آیا ایشان به آن نام نیکو که بر شما نهاده شده است کفر نمی گویند؟

۳۰ اما اگر آن شریعت ملوکانه را بر حسب کتاب بهجا آورید یعنی «مسایه خود را مثل نفس خود محبت نما» نیکو میکنید.

۳۱ لکن اگر ظاهر بینی کنید، گناه میکنید و شریعت شمارا به خطا کاری ملزم میسازد.

۳۲ زیرا هر که تمام شریعت را نگاه دارد و در یک جزو بلغزد، ملزم همه میباشد.

۳۳ زیرا او که گفت: «نامکن» نیز گفت: «تل مکن.» پس هر چند زنانکتی، اگر قتل کردی، از شریعت تجاوز نمودی.

۳۴ همچنین سخن گوید و عمل نماید مانند کسانی که بر ایشان داوری به شریعت آزادی خواهد شد.

۱۳ زیرا آن داری بیرحم خواهد بود بر کسی که رحم نکرده است و رحم برداوری مفتخری شود.

ایمان و عمل

ای برادران من، چه سود دارد اگر کسی گوید: «ایمان دارم» وقتی که عمل ندارد؟ آیا ایمان میتواند او را نجات بخشد؟

پس اگر برداری یا خوراکی برهنه و محتاج خوراک روزینه باشد،

و کسی از شما بدیشان گوید: «سهلا متی بروید و گرم و سیر شوید» لیکن ما محتاج بدن را بدیشان ندهد، چه نفع دارد؟

همچنین ایمان نیز اگر اعمال ندارد، در خود مرده است.

۱۸ بلکه کسی خواهد گفت: «و ایمان داری و من اعمال دارم. ایمان خود را بدون اعمال به من بیاور. ایمان خود را از اعمال خود به تو خواهم نمود.»

تو ایمان داری که خدا واحد است؟ نیکو می کنی اشیایین نیز ایمان دار ندومی لرزند!

ولیکای مرد باطل، آیا میخواهی دانست که ایمان بدون اعمال، باطل است؟

آیا پدر ما بر ابراهیم به اعمال، عادل شمرده نشد وقتی که پسر خود اسحاق را به قربانگاه گذرانید؟

می بینی که ایمان با اعمال او عمل کرد و ایمان از اعمال، کامل گردید.

۲۳ و آن نوشته تمام گشت که میگوید: «بر ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او به عدالت محسوب گردید» و دوست خدا نمیده شد.

۲۴ پس مینبید که انسان از اعمال عادل شمرده میشود، نه از ایمان تنها.

۲۵ و همچنین آیاراحاب فاحشه نیز از اعمال عادل شمرده نشد وقتی که قاصدان را پذیرفته، به راهی دیگر روانه نمود؟

زیرا چنانکه بدن بدون روح مرده است، همچنین ایمان بدون اعمال نیز مرده است.

رام کردن زبان

ای برادران من، بسیار معلم نشوید چونکه می دانید که بر ما داری سختتر خواهد شد.

۲ زیرا همگی ما بسیار میلفزیم. و اگر کسی در سخن گفتن نلغزد، او مرد کامل است و میتواند عنان تمام جسد خود را بکشد.

۳ و اینک لگام را بر دهان اسبان میزنیم تا مطمع ماشوند و تمام بدن آنها را برمی گردانیم.

۴ اینک کشتیها نیز چند ریزگ است و از بادهای سخت رانده میشود، لکن باسکان کوچک به هر طرفی که اراده ناخدا باشد، برگردانیده میشود.

۵ همچنان زبان نیز عضوی کوچک است و سخنان کبرآمیز میگوید. اینک آتش کمی چه جنگل عظیمی را میسوزاند.

۶ و زبان آنتی است! آن عالم ناراستی در میان اعضای ما زبان است که تمام بدن را مایا لایه و دایره کائنات را میسوزاند و از جهنم سوخته میشود!

زیرا که هر طبیعتی از وحش و طیور و حشرات و حیوانات بحری از طبیعت انسان رام میشود و رام شده است.

۸ لکن زبان را کسی از مردمان نمی تواند رام کند. شرارتی سرکش و پرازهر قاتل است!

خدا او پدر را به آن متبارک میخوانیم و به همان مردمان را که به صورت خدا آفریده شد هاند، لعن میگوییم.

۱۰ از یک دهان برکت و لعنت بیرون میآید! ای برادران، شایسته نیست که چنین شود.

۱۱ آیا چشمه از یک شکاف آب شیرین و شور جاری میسازد؟

یا میشود ای برادران من که درخت انجیر، زیتون یا درخت مو، انجیر یا آرد؟ و چشمه شور نمی تواند آب شیرین را موجود سازد.

حکمت از بالا

کیست در میان شما که حکیم و عالم باشد؟ پس اعمال خود را از سیرت نیکو به تواضع حکمت ظاهر بسازد.

۱۴ لکن اگر در دل خود حسد تلخ و تعصب دارید، نفر مکنید و به ضد حق دروغ مگویید.

۱۵ این حکمت از بالا نازل نمی شود، بلکه دنیوی و نفسانی و شیطانی است.

۱۶ زیرا هر جایی که حسد و تعصب است، در آنجا نرفته و هر امر زشت موجود میباشد.

۱۷ لکن آن حکمت که از بالا است، اول ظاهر است و بعد صلحا میزوملایم و نصیحتپذیر و پراز رحمت و میوه های نیکو و بتردد و بیبریا.

۱۸ و میوه عدالت در سلامتی کاشته میشود برای آسانی که سلامتی را بعمل میآورند.

اطاعت از خدا

از یکا در میان شما جنگها و از یکا ترا عهدها میدمیاید؟ آیا نه از لذت های شما که در اعضای شما جنگ میکند؟

طعم میورزد و ندادید، میکشید و حسد منعمایید و نمی توانید به جنگ آرید، و جنگ و جدال میکنید و ندادید از این جهت که سوال نمی کنید.

۳ و سوال میکنید و نمی باید، از اینرو که به نیت بد سوال میکنید تا در لذت خود صرف نماید.

ای زانیان، آیا نمی دانید که دوستی دنیا، دشمنی خداست؟ پس هر که میخواهد دوست دنیا باشد، دشمن خدا گردد.

۵ آیا گمان دارید که کتاب عبث میگوید روحی که او را در ما ساکن کرده است، تا به غیرت بر ما اشتیاق دارد؟

لیکن او فیض زیاده میبخشد. بنابراین میگوید: «دامتکبران را مخالفت میکند، اما مفر و تان را فیض میبخشد.»

پس خدا را اطاعت نماید و با بلیس مقاومت کند تا از شما بگریزد.

۸ و به خدا تقرب جوید تا به شما نزدیک نماید. دستهای خود را ظاهر سازید، ای گاهکاران و دلهای خود را پاک کنید، ای دودلان.

۹ خود را خوار سازید و ناله و گریه نماید و خنده شما به ماتم و خوشی شما به غم مبدل شود.

- ۱۰ در حضور خدا فروتنی کنید تا شمارا سرافراز فرماید.
- ۱۱ ای برادران، یکدیگر را ناسزا مگویید زیرا هر که برادر خود را ناسزا گوید و بر او حکم کند، شریعت را ناسزا گفته و بر شریعت حکم کرده باشد. لکن اگر بر شریعت حکم کنی، عامل شریعت نیستی بلکه داور هستی.
- ۱۲ صاحب شریعت و داور، یکی است که بر رهانیدن و هلاک کردن قادر میباید. پس تو کیستی که بر همسایه خود دآوری میکنی؟ نفر نکردن در باره فردا
- هان، ای کسانی که میگویید: «مر و زوفردا به فلان شهر خواهیم رفت و در آنجا یک سال بسر خواهیم برد و تجارت خواهیم کرد و نفع خواهیم برد» و حال آنکه نمی دانید که فردا چه میشود، از آنرو که حیات شما چیست؟ مگر بخاری نیستید که اندک زمانی ظاهر است و بعد ناپدید میشود؟ به عوض آنکه باید گفت که «گر خدا بخواهد، زنده میمانیم و چنین و چنان میکنیم».
- اما الحال به عجب خود غم نمی کنید و هر چنین نفرید است.
- ۱۷ پس هر که نیکو بیکر بنده اند و بعمل نیاورد، او را گناه است.

هشدار به دولتندان

- هانای دولتندان، بجهت مصیبتهایی که بر شما وارد میآید، گریه و ولوله نمائید.
- ۲ دولت شما فاسد و رخت شما پدید خورده میشود.
- ۳ طلا و نقره شمار از ننگ میخورد و زنگ آنها بر شما شهادت خواهد داد و مثل آتش، گوشت شمار خواهد خورد. شما در زمان آخر زبانه اند و خت باید.
- ۴ اینک مزد عملهایی که کشته های شمار را دروید هاند و شما آن راه فریب نگاه داشتید، فریاد برمی آورند و ناله های دروگران، به گوشهای رب الجنود رسیده است.
- ۵ بروی زمین به ناز و کامرانی مشغول بوده، دلهای خود را در یوم قتل پروردید.
- ۶ بر مرد عادل فتوی دادید و او را به قتل رسانیدید و یا شما مقاومت نمی کنید. صبر در رحمت
- پسای برادران، تا هنگام آمدن خداوند صبر کنید. اینک دهقان انتظار میکشد برای محصول گرانهای زمین و برایش صبر میکند تا باران اولین و آخرین را بپاید.
- ۸ شما نیز صبر نمائید و دلهای خود را قوی سازید زیرا که آمدن خداوند نزدیک است.
- ۹ ای برادران، از نیکدیگر شکایت مکنید، مباد ابر شما حکم شود. اینک داور بر در ایستاده است.
- ۱۰ ای برادران، نمونه زحمت و صبر را بگیرید از انبیایی که به نام خداوند تکلم نمودند.
- ۱۱ اینک صابران را خوشحال میگویم و صبرایوب را شنید هاید و انجام کار خداوند را دانستید، زیرا که خداوند بغایت مهربان و کریم است. دعای ایمان
- لکن اول همهای برادران من، قسم بخورید نه به آسمان و نه به زمین و نه به هیچ سوگند دیگر، بلکه بلی شمالی باشد و فی شمائی، مباد ادر تحکم بیفتید.
- اگر کسی از شما مبتلای بلایی باشد، دعا بنماید و اگر کسی خوشحال باشد، سرود بخواند.
- ۱۴ و هرگاه کسی از شما بیچار باشد، کشیشان کلیسا را طلب کنند تا برایش دعا نمایند و او را به نام خداوند به روغن تدهین کنند.
- ۱۵ و دعای ایمان، مر بیض شمار اشفا خواهد بخشید و خداوند او را خواهد بر خیزانید، و اگر گناه کرده باشد، از او آمرزیده خواهد شد.
- ۱۶ نزدیکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید، زیرا دعای مرد عادل در عمل، قوت بسیار دارد.
- ۱۷ ایاس مردی بود صاحب حواس مثل ما و به تمامی دل دعا کرد که باران نبارد و تا مدت سه سال و شش ماه نبارید.
- ۱۸ و یازدها کرد و آسمان بارید و زمین غم خود را رویانید.
- ای برادران من، اگر کسی از شما از راستی منحرف شود و شخصی او را بازگرداند، بداند هر که گناهکار از ضلالت راه او برگرداند، جانی را از موت رها نیده و گناهان بسیار را پوشانیده است.

رساله اول پطرس رسول

پطرس، رسول عیسی مسیح،

به غریبانی که پراکنده اند در پنتس و غلاطیه و قیدویه و آسیا و یطانیه؛
برگزیدگان بر حسب علم سابق خدای پدر، به تقدیس روح برای اطاعت و یاشیدن خون عیسی مسیح،
فیض و سلامتی بر شما افزون باد.
امیدزنده

مبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که بحسب رحمت عظیم خود ما را بوساطت بر خاستن عیسی مسیح از مردگان از نو تولید نمود برای امیدزنده،
بجهت میراث بنفستاد و بیآلایش و ناپزمرده که نگاه داشته شده است در آسمان برای شما؛
که به قوت خدا محروس هستی به ایمان برای نجاتی که میباشده است تا در ایام آخر ظاهر شود.

۶ و در آن وجد مینماید، هر چند در حال، اندکی از راه ضرورت در تجربه های گوناگون مجزون شده باشد،
تا آزمایش ایمان شما که از طلای فانی بازآموده شدن در آتش، گرانها تر است، برای تسبیح و جلال و اکرام یافت شود در حین ظهور عیسی مسیح.

۸ که او را اگر چه ندید هاید محبت مینماید و الا نا اگر چه او را نمی بینید، لکن بر او ایمان آورده، وجد مینماید با خرمیای که نمی توان بیان کرد و پر از جلال
است.
۹ و انجام ایمان خود یعنی نجات جان خویش را مینماید.

که در باره این نجات، انبیاپی که از فیضی که برای شما مقرر بود، اخبار نمودند، تفتیش و تفحص میکردند
و دریافت مینمودند که کدام و چگونه زمان است که روح مسیح که در ایشان بود از آن خبر میداد، چون از زحماتی که برای مسیح مقرر بود و جلالهایی
که بعد از آنها خواهد بود، شهادت میداد؛
و دیدشان مکشوف شد که نه به خود بلکه به ما خدمت میکردند، در آن اموری که شما اکنون از آنها خبر یافته اید از کسانی که به روح القدس که از آسمان فرستاده
شده است، بشارت داد و مانند فرشتگان نیز مشتاق هستند که در آنها نظر کنند.
مقدس باشید

لذا کمر دلهای خود را ببندید و هشیار شده، امید کامل آن فیضی را که در مکاشفه عیسی مسیح به شما عطا خواهد شد، بدارید.

۱۴ و چون انبای اطاعت هستید، مشابه مشوید بدان شهواتی که در ایام جهالت میداشتید.

۱۵ بلکه مثل آن قدوس که شمارا خوانده است، خود شما نیز در هر سیرت، مقدس باشید.

۱۶ زیرا مکتوب است: «قدس باشید زیرا که من قدوسم.»

و چون او را پدر میخوانید که بدون ظاهر بینی بر حسب اعمال هر کس داوری مینماید، پس هنگام غربت خود را با ترس صرف نمانید.

۱۸ زیرا امید که نخریده شده اید از سیرت باطلی که از پدران خود یافته اید نه به چیزهای فانی مثل نقره و طلا،

بلکه به خون گرانها چون خون بره بیعیب و بیاداغ یعنی خون مسیح،

که پیش از بنیاد عالم معین شد، لکن در زمان آخر برای شما ظاهر گردید،

که بوساطت او شما بر آن خدایی که او را از مردگان بر خیزانید و او را جلال داد، ایمان آورد هاید تا ایمان و امید شما بر خدا باشد.

چون نفسهای خود را به اطاعت راستی طاهر ساخته اید تا محبت برادرانه بر یاد داشته باشید، پس بکنگر از دل بشدت محبت بنماید.

۲۳ از آنرو که تولد تا یافته اید نه از تخم فانی بلکه از غیر فانی یعنی به کلام خدا که زنده و تا ابد الابد باقی است.

۲۴ زیرا که «بشری مانند گیاه است و تمام جلال او چون گل گیاه. گیاه پژمرده شد و گلش ریخت.

۲۵ لکن کلمه خدا تا ابد الابد باقی است.» و این است آن کلامی که به شما بشارت داده شده است.

لذا هر نوع کینه و هر مکرور یا وحسد و هر قسم بدگویی را ترک کرده،

چون اطفال نوزاده، مشتاق شیر و روحانی و بیغش باشید تا از آن برای نجات نمود کنید،

اگر فی الواقع چشید هاید که خداوند مهربان است.

سنگهای زنده و قوم برگزیده

و به او تقرب جسته، یعنی به آن سنگ زنده رز شده از مردم، لکن نزد خدا برگزیده و مکرم.

۵ شما نیز مثل سنگهای زنده بنا کرده میشوید به عمارت روحانی و کهنات مقدس تا قریبانی های روحانی و مقبول خدا را بوساطه عیسی مسیح بگذرانید.

۶ بنابراین، در کتاب مکتوب است که «بیک مینهم در صهیون سنگی سرازویه برگزیده و مکرم و هر که به وی ایمان آورد نخل خواهد شد.»

پس شما را که ایمان دارید اکرام است، لکن آتانی را که ایمان ندارند، «ن سنگی که معماران رد کردند، همان سرازویه گردید»

و «نگ لغزش دهند و صخره مصادم» «زیرا که اطاعت کلام نکرده، لغزش میخورند که برای همین معین شده اند.

لکن شما قبیله برگزیده و کهنات ملوکانه و امت مقدس قومی که ملک خاص خدا باشد هستی تا فضیلت او را که شمارا از ظلمت، به نور عجیب خود خوانده
است، اعلام نمایم.

۱۰ که سابق قومی نبودید و الا ن قوم خدا هستید. آن وقت از رحمت محروم، اما الحال رحمت کرده شده اید.

ای محبوبان، استعدا دارم که چون غریبان و بیگانگان از شهوات جسمی که بانفس در نزاع هستند، اجتناب نمایم؛

وسیرت خود را در میان امتهای نیکو دارید تا در همان امری که شمارا مثل بدکاران بد میگویند، از کارهای نیکوی شما که ببینند، در روز تقصد، خدا را تحمید نمایند.
اطاعت از حکام و آقایان

- لذا هر منصب بشری را بخاطر خداوند اطاعت کنید، خواه پادشاه را که فوق همه است،
و خواه حکام را که رسولان وی هستند، بجهت انتقام کشیدن از بدکاران و تحسین نیکو کاران.
۱۵ زیرا که همین است اراده خدا که به نیکو کاری خود، جهالت مردمان بفهم راساکت نماید،
مثل آزادگان، امانه مثل آنانی که آزادی خود را پوشش شرارت میسازند بلکه چون بندگان خدا.
۱۷ همه مردمان را احترام کنید. برادران را محبت نمایید. از خدا بترسید. پادشاه را احترام نمایید.
ای نوکران، مطیع آقایان خود باشید با کمال ترس؛ و نه فقط صالحان و مهربانان را بلکه کج خلقان را نیز.
۱۹ زیرا این ثواب است که کسی بجهت ضمیری که چشم بر خدا دارد، در وقتی که ناحق زحمت میکشد، درد هارا متحمل شود.
۲۰ زیرا چه نفر دارد هنگامی که نگاه کار کرده، تاز بانه خورد و متحمل آن شوید. لکن اگر نیکو کار بوده، زحمت کشید و صبر کنید، این نزد خدا ثواب است.
۲۱ زیرا که برای همین خوانده شده‌اید، چونکه مسیح نیز برای ما عذاب کشید و شمارا انجمنهای گذاشت تا در اثر قدیم‌های وی رفتار نمایید،
«هیچ گناه نکرد و مکر در زبانش یافت نشد»
چون او را دشنام میدادند، دشنام پس نمی داد و چون عذاب میکشید تهدید نمی نمود، بلکه خوشتر را به داد و او عادل تسلیم کرد.
۲۴ که خود گناهان ما را دریدن خویش بردار متحمل شد تا از گناه مرده شده، به عدالت زبست نماید که به ضریب‌های او شفا یافتاید.
۲۵ از آترو که مانند گوسفندان گمشده بودید، لکن الحال به سوی شبان و اسقف جان‌های خود برگشته‌اید.

زنان و شوهران

- همچنینای زنان، شوهران خود را اطاعت نماید تا اگر بعضی نیز مطیع کلام نشوند، سیرت زنان، ایشان را بدین کلام در یابد،
چونکه سیرت طاهر و خدا ترس شمارا ببینند.
۳ و شمارا زینت ظاهری نباشد، از یافتن موی و متعلی شدن به طلا و پوشیدن لباس،
بلکه انسانیت باطنی قلبی در لباس غیر فاسد روح حلیم و آرام که نزد خدا گران‌بهاست.
۵ زیرا بدینگونه زنان مقدسه در سابق نیز که متوکل به خدا بودند، خوشتر را زینت مینمودند و شوهران خود را اطاعت میکردند.
۶ مانند ساره که ابراهیم را مطیع میبود و او را اقامه میخواند و شهادت ختران او شده‌اید، اگر نیکوئی کنید و از هیچ خوف ترسان نشوید.
و همچنینای شوهران، با فطانت با ایشان زبست کنید، چون با ظروف ضعیف تر زنانه، و ایشان را محترم دارید چون با شما و اوارث فیض حیات نیز هستند تا دعا‌های شما با باز داشته نشود.

زحمت کشیدن برای عدالت

- خلاصه همه شما بیکدیگر ای و هم در دوردست و مشفق و فروتن باشید.
۹ و بدی بعضی بدی و دشنام بعضی و دشنام بدهید، بلکه بر عکس برکت بطلبید زیرا که میداند نیدر برای این خوانده شده‌اید تا وارث برکت شوید.
۱۰ زیرا «که میخواهد حیات را دوست دارد و ایام نیکو ببندد، زبان خود را از بدی و لب‌های خود را از فریب گفتن باز یابد؛
از بدی اعراض نماید و نیکوئی را بهجا آورد؛ سلامتی را بطلبد و آن را تعاقب نماید.
از آترو که چشمان خداوند بر عادلان است و گوش‌های او به سوی دعای ایشان، لکن روی خداوند بر بدکاران است.»
و اگر برای نیکوئی غیور هستید، کیست که به شما ضریب برساند؟
بلکه هر گاه برای عدالت زحمت کشیدید، خوشحال شما. پس از خوف ایشان ترسان و مضطرب مشوید.
۱۵ بلکه خداوند مسیح را در دل خود تقدیس نماید و پیوسته مستعد باشید تا هر که سبب امید را که دارد از شما بپرسد، او را جواب دهید، لیکن با حلم و ترس.
۱۶ و ضمیر خود را نیکو بدارید تا آنانی که بر سیرت نیکو شما در مسیح طعن میزنند، در همان چیزی که شمارا بد میگویند نجات کشند،
زیرا اگر اراده خدا چنین است، نیکو کار بودن و زحمت کشیدن، بهتر است از بد کردار بودن.
۱۸ زیرا که مسیح نیز برای گناهان یک بار زحمت کشید، یعنی عادل برای ظالمان، تا ما را نزد خدا بیاورد، در حالیکه بحسب جسم مرد، لکن بحسب روح

زنده گشت،

- و به آن روح نیز رفت و موعظه نمود به ارواحی که در زندان بودند،
که سابق نافرمانی را در یابد و ندهنگامی که حلم خدا در ایام نوح انتظار میکشید، وقتی که کشتی بنامیدند، که در آن جماعتی قلیل یعنی هشت نفر به آب نجات یافتند،
که نمونه آن یعنی تعمید اکنون ما را نجات میبخشد) و دور کردن کثافت جسم بلکه امتحان ضمیر صالح به سوی خدا (بواسطه برخاستن عیسی مسیح،
که به آسمان رفت و بدست راست خدا است و فرشتگان و قدرتها و قوت مطیع او شده‌اند.

زندگی موافق اراده خدا

- لذا چون مسیح بحسب جسم برای ما زحمت کشید، شما نیز به همان نیت مسلح شوید زیرا آنکه بحسب جسم زحمت کشید، از گناه باز داشته شده‌اید است.
۲ تا آنکه بعد از آن مابقی عمر را در جسم نه بحسب شهوات انسانی بلکه موافق اراده خدا بسر برد.

- ۳ زیرا که عمر گذشته کافی است برای عمل نمودن به خواهش امتهاد در فحور و شهوات و میگساری و عیاشی و وزما و بیپرستیهای حرام رفتار نمودن.
 - ۴ و در این متعجب هستند که شما همراه ایشان به سوی همین اسراف و باشی غی شتابید و شماراد شنام میدهند.
 - ۵ و ایشان حساب خواهند داد بدو که مستعد است تا زندگان و مردگان را داوری نماید.
 - ۶ زیرا که از انجیلت نیز به مردگان بشارت داده شد تا ایشان موافق مردم بحسب جسم حکم شود و موافق خدا بحسب روح زیست نمایند.
 - لکن انتهای همه چیز نزدیک است. پس خرد اندیش و برای دعاهشیار باشید.
 - ۸ و اول همه بایکدیگر شدت محبت نمایند زیرا که محبت کثرت گاهان را میپوشاند.
 - ۹ و یکدیگر را بدون همه ممانی کنید.
 - ۱۰ و هر یک بحسب نعمتی که یافته باشد، یکدیگر را در آن خدمت نماید، مثل و کلا و امین فیض گوناگون خدا.
 - ۱۱ اگر کسی سخن گوید، مانند اقوال خدا بگوید و اگر کسی خدمت کند، بر حسب توانایی که خدا بدو داده باشد بکند تا در همه چیز، خدا بواسطه عیسی مسیح جلال یابد که او را جلال و توانایی تا ابد الابد هست، آمین.
- زحمات بخاطر مسیح
- ای حبیبان، تعجب ننمایید از این آنتی که در میان شماست و بجهت امتحان شما میآید که گویا چیزی غریب بر شما واقع شده باشد.
 - ۱۲ بلکه بقدری که شریک زحمات مسیح هستید، خشنود شوید تا در هنگام ظهور جلال وی شادی و وجود نماید.
 - ۱۴ اگر بخاطر نام مسیح رسوائی میکشید، خوشحال شما زیرا که روح جلال و روح خدا بر شما آرام میگردد.
 - ۱۵ پس زنا هر چیزی که از شما چون قاتل یاد زد یا شری را بفضول عذاب نکشد.
 - ۱۶ لکن اگر چون مسیحی عذاب بکشید، پس شرمنده نشود بلکه به این اسم خدا را تجمید نماید.
 - ۱۷ زیرا این زمان است که داوری از خانه خدا شروع شود؛ و اگر شروع آن آزمون است، پس عاقبت کسانی که انجیل خدا را اطاعت نمی کنند چه خواهد شد؟
 - و اگر عادل به دشواری نجات یابد، بیدین و گناهکار نجات خواهد شد؟
 - پس کسانی نیز که بر حسب اراده خدا زحمت کشند، جانهای خود را در نیکو کاری به خالق امین بسپارند.

نصیحت به پیران و جوانان

- پیران را در میان شما نصیحت میکنم، من که نیز با شما پیر هستم و شاهد بر زحمات مسیح و شریک در جلالی که مکشوف خواهد شد.
 - ۲ گله خدا را که در میان شماست بچرانید و نظارت آن را بکنید، نه به زور بلکه به رضامندی و نه بجهت سود قبیح بلکه به رغبت و نه چنانکه بر قسمت های خود خداوندی بکنید بلکه بجهت گله نمونه باشید، تا در وقتی که رئیس شبانان ظاهر شود، تاج ناپزمرده جلال را بیاید.
 - همچنینای جوانان، مطیع پیران باشید بلکه همه بایکدیگر فروتنی را بر خود ببندید زیرا خدا با متکبران مقاومت میکند و فروتنان را فیض میبخشد.
 - ۶ پس زبردست زور آور و خدافوتی نمایید تا شمارا در وقت معین سرافراز نماید.
 - ۷ و تمام اندیشه خود را به وی واگذارید زیرا که او برای شما فکر میکند.
 - ۸ هشیار و پیرا باشید زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیر غران گردش میکند و کسی را میطلبد تا ببلعد.
 - ۹ پس به ایمان استوار شده، با او مقاومت کنید، چون آگاه هستید که همین زحمات برادران شما که درد نیا هستند، میآید.
 - و خدای همه فیضها که ما را به جلال ابدی خود در عیسی مسیح خوانده، است، شمارا بعد از کشیدن زحمتی قلیل کامل و استوار و توانا خواهد ساخت.
 - ۱۱ او را تا ابد الابد جلال و توانایی باد، آمین.
- تجیحات
- به توسط سلوانس که او را برادر امین شما می شمارم، مختصری نوشتم و نصیحت و شهادت میدهم که همین است فیض حقیقی خدا که بر آن قائم هستید.
 - ۱۳ خواهر برگزیده باشما که در بابل است و پسر من مرقس به شما سلام میرسانند.
 - ۱۴ یکدیگر را به بوسه محبتانه سلام نمایید و همه شمارا که در مسیح عیسی هستید، سلام باد آمین.

رساله دوم پطرس رسول

شمعون پطرس، غلام و رسول عیسی مسیح، به آنانی که ایمان گرانبارا به مساوی مایاقتباند، در عدالت خدای ماوعیسی مسیح نجاتدهنده. فیض و سلامتی در معرفت خداوند ماعیسی بر شما افزون باد.

چنانکه قوت الهیه او همهی چیزهایی را که برای حیات و دینداری لازم است، به معنایت فرموده است، به معرفت او که مارا به جلال و فضیلت خود دعوت نموده،

که بوساطت آنها وعده های بینهایت عظیم و گرانبهاره ماده شده تا شما به اینها شریک طبیعت الهی گردید و از فسادی که از شهوت در جهان است، خلاصی یابید.

جد و جهد روحانی

و به همین جهت، کمال سعی نموده، در ایمان خود فضیلت پیدا نمائید و در فضیلت، علم و در علم، عفت و در عفت، صبر و در صبر، دینداری و در دینداری، محبت برادران و در محبت برادران، محبت را.

۸ زیرا هرگاه اینها در شما یافت شود و بیفزاید، شمارا نمی گذارد که در معرفت خداوند ماعیسی مسیح کاهل یا بیشتر بوده باشید.

۹ زیرا هر که اینها ندارد، کور و کورانه نظر است و تطهر نگاهان گذشته خود را فراموش کرده است.

لذا ای برادران بیشتر جد و جهد کنید تا دعوت و برگزیدگی خود را ثابت نمائید زیرا اگر چنین کنید هرگز لغزش نخواهید خورد.

۱۱ و همچنین در دخول در ملکوت جاودانی خداوند و نجاتدهنده ماعیسی مسیح به شما به دقت و تقندی داده خواهد شد.

اساس ایمان ما

لذا از پیوسته با دادن شمال این امور غفلت نخواهم ورزید، هر چند آنها را امید و در آن راستی که نزد شما است استوار هستیید.

۱۳ لکن این را صواب میدانم، مادامی که در این خیمه هستم، شمارا به یادآوری برانگیزانم.

۱۴ چونکه میدانم که وقت بیرون کردن خیمه من نزدیک است، چنانکه خداوند ماعیسی مسیح نیز مرا آگاهانید.

۱۵ و برای این نیز کوشش میکنم تا شما در هر وقت بعد از رحلت من، بتوانید این امور را یاد آورید.

۱۶ زیرا که در پی افسانه های جعلی نزعیم، چون از قوت و آمدن خداوند ماعیسی مسیح شمارا اعلام دادیم، بلکه کبریا بی او را دیده بودیم.

۱۷ زیرا از خدای پدر اگرام و جلال یافت هنگامی که آوازی از جلال کبریا بی به او رسید که «بن است پسر حبیب من که از سوی خستوندم.»

و این آواز از آمانی که با وی در کوه مقدس بودیم، شنیدیم که از آسمان آورده شد.

و کلام انبیا را نیز محکم تر داریم که نیکو می کنید اگر در آن اهتمام کنید، مثل چراغی در خستنده در مکان تاریک تا روزی شاکف و ستاره صبح در دلهای شما طلوع کند.

۲۰ و این را نخست بدانید که هیچ نبوت کتاب از تفسیر خود نبی نیست.

۲۱ زیرا که نبوت به اراده انسان هرگز آورده نشد، بلکه مردمان به روح القدس مجذوب شده، از جانب خدا سخن گفتند.

انبیای کذب

لکن در میان قوم، انبیای کذب نیز بودند، چنانکه در میان شاهان معلمان کذب خواهند بود که بدعتهای مملکت را خفیه خواهند آورد و آن آقایی را که ایشان را خریدار نگار خواهند نمود و هلاکت سریع را بر خود خواهند کشید؛

و بسیاری فحش ایشان را متابعت خواهند نمود که به سبب ایشان طریق حق، مورد ملامت خواهد شد.

۳ و از راه طمع به سخنان جعلی شمارا خرید و فروش خواهند کرد که عقوبت ایشان از مدت مدید تا خبر نمی کند و هلاکت ایشان خوابیده نیست.

زیرا هرگاه خدا بر فرشتگانی که گناه کردند، شفقت نمود بلکه ایشان را به جهنم انداخته، به زنجیرهای ظلمت سپرد تا برای داوری نگاه داشته شوند؛

و بر عالم قدیم شفقت نمود بلکه نوح، و اعظ عدالت را با هفت نفر دیگر محفوظ داشته، طوفان را بر عالم پدیدان آورد؛

و شهرهای سدوم و عموره را خاکستر نموده، حکم به واژگون شدن آنها فرمود و آنها را برای آنانی که بعد از این پدید بی خواهند کرد، عبرتی ساخت؛ و لوط عادل را که از رفتار فاجرانه پدید بیان رنجیده بود رها کنید.

۸ زیرا که آن مرد عادل در میانشان ساکن بوده، از آنچه میدید و میشنید، دل صالح خود را به کارهای فیح ایشان هر روز رنجیده میداشت.

۹ پس خداوند میدانند که عادلان را از تجربه رهایی دهد و ظلما انابه و جزا در عذاب نگاه دارد.

۱۰ خصوص آنانی که در شهوات نجاست در پی جسم میروند و خداوندی را حقیر میدانند.

و حال آنکه فرشتگانی که در قدرت و قوت افضل هستند، پیش خداوند بر ایشان حکم اقترا می زند.

۱۲ لکن اینها چون حیوانات غیر ناطق که برای صید و هلاکت طبع متولد شده اند، ملامت میکنند بر آنچه نمی دانند و در فساد خود هلاک خواهند شد.

۱۳ و مزدناراستی خود را خواهند یافت که عیش و عشرت یک روزه را سرور خود میدانند. لکها و عیبها هستند که در ضیافت های مجذبانه خود عیش و عشرت مینمایند و وقتی که با شما شادی میکنند.

۱۴ چشمه های ارزنا دارند که از نگاه باز داشته نمی شود، و کسان ناپایدار را به دام میکشند؛ ابنا لعنت که قلب خود را برای طمع ریاضت داد هاند، و راه مستقیم را ترک کرده، گمراه شدند و طریق بلعالم بصورتی که مزدناراستی را دوست میداشت، متابعت کردند.

۱۶ لکن او از تقصیر خود تو بیخ یافت که حمار گنگ به زبان انسان متنطق شده، دیوانگی نبی را تو بیخ نمود.

اینها چشمه های بیاب و مه های رانده شده به باد شدید هستند که برای ایشان ظلمت تاریکی جاودانی، مقرر است.
 ۱۸ زیرا که سخنان تکبر آمیز و باطل میگویند و آنانی را که از اهل ضلالت تازه رستگار شده اند، در دام شهوات به غیور جسمی میکشند، و ایشان را به آزادی وعده میدهند و حال آنکه خود غلام فساد هستند، زیرا هر چیزی که بر کسی غلبه یافته باشد، او نیز غلام آن است.
 ۲۰ زیرا هر گاه به معرفت خداوند و نجات دهنده ماعیسی مسیح از آلائش دنیوی رستند و بعد از آن، بار دیگر گرفتار و مغلوب آن گشتند، و او را ایشان از اوایل بدتر می شود.
 ۲۱ زیرا که برای ایشان بهتر میبود که راه عدالت رانداخته باشند از اینکه بعد از دانستن بار دیگر از آن حکم مقدس که بدیشان سپرده شده بود، برگردند.
 ۲۲ لکن معنی مثل حقیقی بر ایشان راست آمد که «گ به قی خود رجوع کرده است و خنیز رسته شده، به غلغلیدن در گل».

روز خداوند

این رساله دوم را ای حیبیان الان به شمای نویسم که به این هر دو، دل پاک شمارا به طریق یادگاری برمی انگیزانم، تا بخاطر آرید کلماتی که انبیای مقدس، پیش گفتند و حکم خداوند و نجات دهنده را که به رسولان شما داده شد. و نخست این را میدانید که در ایام آخر مستزین با استیز اظهار خواهند شد که بر وفق شهوات خود رفتار نموده، خواهند گفت: «جاست وعده آمدن او؟ زیرا از زمانی که پدران به خواب رفتند، هر چیزی به همینطوری که از ابتدای آفرینش بود، باقی است.» زیرا که ایشان عمدتاً این غافل هستند که به کلام خدا آسمانها از قدیم بود و زمین از آب و به آب قائم گردید.
 ۶ و به این هر دو، عالمی که آن وقت بود در آب غرق شده، هلاک گشت.
 ۷ لکن آسمان و زمین الان به همان کلام برای آتش ذخیره شده و تار و زار اوری و هلاکت، مردم بدین نگاه داشته شده اند.
 لگای حیبیان، این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد خدا چون هزار سال است و هزار سال چون یک روز.
 ۹ خداوند در وعده خود تاخیر نمی نماید چنانکه بعضی تاخیر می پندارند، بلکه بر شما تحمل مینماید چون نمی خواهد که کسی هلاک گردد بلکه همه به توبه گرایند.
 ۱۰ لکن روز خداوند چون دزد خواهد آمد که در آن آسمانها به صدای عظیم زایل خواهند شد و عناصر سوخته شده، از هم خواهد پاشید و زمین و کارهایی که در آن است سوخته خواهد شد.

پس چون جمیع اینها متفرق خواهند گردید، شما چطور مردمان باید باشید، در هر سیرت مقدس و دینداری؟
 و آمدن روز خدا را انتظار بکشید و آن را بشتابانید که در آن آسمانها سوخته شده، از هم متفرق خواهند شد و عناصر از حرارت گداخته خواهد گردید.
 ۱۳ ولی بحسب وعده او، منتظر آسمانهای جدید و زمین جدید هستیم که در آنها عدالت ساکن خواهد بود.
 لهذا ای حیبیان، چون انتظار این چیزها را می کشید، جد و جهد نمایند تا نزد او بیدار و بی عیب در سلامتی یافت شوید.
 ۱۵ و تحمل خداوند ما را نجات بداند، چنانکه برادر حبیب ما پولس نیز بحسب حکمتی که به وی داده شد، به شما نوشت.
 ۱۶ و همچنین در سایر رساله های خود این چیزها را بیان مینماید که در آنها بعضی چیزهاست که فهمیدن آنها مشکل است و مردمان بی علم و ناپایدار آنها را مثل سایر کتب تحریف می کنند تا به هلاکت خود برسند.
 پس شمای حیبیان، چون این امور را از پیش میدانید، با حذر باشید که مبادا به گمراهی بیدینان روده شده، از ناپایداری خود بیفتید.
 ۱۸ بلکه در فیض و معرفت خداوند و نجات دهنده ماعیسی مسیح ترقی کنید، که او را از کنون تا ابد الاباد جلال باد. آمین.

رساله اول یوحنا رسول

درباره کلمه حیات

- آنچه از ابتدا بود آنچه شنیدیم و به چشم خود دیده، آنچه بر آن نگریستیم و دستهای ما لمس کرد، درباره کلمه حیات.
 ۲ و حیات ظاهر شد و آن را دیده ایم و شهادت می‌دهیم و به شما خبر می‌دهیم از حیات جاودانی که نزد پدر بود و پیر ما ظاهر شد.
 ۳ از آنچه دیده و شنیدیم، شمار اعلام مینماییم با شما هم با ما شراکت داشته باشید. و اما شراکت ما با پدر و پسرش عیسی مسیح است.
 ۴ و این را به شما مینویسم تا خوشی ما کامل گردد.

سلوک در نور

- و این است پیغامی که از او شنیدیم و به شما اعلام مینماییم، که خدا نور است و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست.
 ۶ اگر گوئیم که با وی شراکت داریم، در حالی که در ظلمت سلوک مینماییم، دروغ می‌گوئیم و راستی عمل نمی‌کنیم.
 ۷ لکن اگر در نور سلوک مینماییم، چنانکه او در نور است، باینکه بگریزیم شراکت داریم و خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک میسازد.
 ۸ اگر گوئیم که گناه نداریم خود را گمراه می‌کنیم و راستی در ما نیست.
 ۹ اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را بپارزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد.
 ۱۰ اگر گوئیم که گناه نکرده‌ایم، او را دروغ می‌شماریم و کلام او در ما نیست.

ای فرزندان من، این را به شما مینویسم تا گناه نکنید، و اگر کسی گاهی کند، شفیعاً داریم نزد پدر یعنی عیسی مسیح عادل.

۲ و او ست کفار به جهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه جهت تمام جهان نیز.

۳ و از این میدانیم که او را میشناسیم، اگر احکام او را نگاه داریم.

۴ کسی که گوید او را میشناسم و احکام او را نگاه ندارد، دروغ گو است و در وی راستی نیست.

۵ لکن کسی که کلام او را نگاه دارد، فی الواقع محبت خدا در وی کامل شده است و از این میدانیم که در وی هستیم.

۶ هر که گوید که در وی میمانم، به همین طریقی که او سلوک مینماید، او نیز باید سلوک کند.

ای حبیبان، حکمی تازه به شما می‌نویسم، بلکه حکمی کهنه که آن را از ابتدا شنیدید، و حکم کهنه آن کلام است که از ابتدا شنیدید.

۸ و نیز حکمی تازه به شما مینویسم که آن در وی و در شما حق است، زیرا که تاریکی در گذر است و نور حقیقی الان میدرخشد.

کسی که میگوید که در نور است و از برادر خود نفرت دارد، تا حال در تاریکی است.

۱۰ و کسی که برادر خود را محبت نماید، در نور ساکن است و لغزش در وی نیست.

۱۱ اما کسی که برادر خود نفرت دارد، در تاریکی است و در تاریکی راه می‌رود و نمی‌داند بجا می‌رود زیرا که تاریکی چشمانش را کور کرده است.

ای فرزندان، به شما مینویسم زیرا که گناهان شما بخاطر اسم او آمرزیده شده است.

۱۳ ای پدران، به شما مینویسم زیرا او را که از ابتدا است میشناسید. ای جوانان، به شما می‌نویسم از آنجا که بر شریر غالب شده‌اید. ای بچه‌ها به شما نوشتم زیرا که پدر را میشناسید.

۱۴ ای پدران، به شما نوشتم زیرا او را که از ابتدا است میشناسید. ای جوانان، به شما نوشتم از آن جهت که توانا هستید و کلام خدا در شما ساکن است و بر شریر غلبه یافته‌اید.

۱۵ دنیار آنچه در دنیا نیست دوست مدارید زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد، محبت پدر در وی نیست.

۱۶ زیرا که آنچه در دنیا نیست، از شهوت جسم و خواهش چشم و غرور و زنگانی از پدر نیست بلکه از جهان است.

۱۷ و دنیا و شهوات آن در گذر است لکن کسی که به اراده خدا عمل میکند، تا به ابد باقی میماند.
 ظهور در جلالان

ای بچه‌ها، این ساعت آخر است و چنانکه شنیدید که در جلال می‌آید، الحال هم در جلال بسیار ظاهر شده‌اند و از این میدانیم که ساعت آخر است.

۱۹ از ما بیرون شدند، لکن از ما نبودند، زیرا اگر از ما می‌بودند با ما میماندند؛ لکن بیرون رفتند تا ظاهر شود که همه ایشان از ما نیستند.

۲۰ و اما شما از آن قدوس، مسح را یافته‌اید و هر چیز را میدانید.

۲۱ نوشته به شما از این جهت که راستی را نمی‌دانید، بلکه از این رو که آن را می‌دانید و اینکه هیچ دروغ از راستی نیست.

دروغگو کیست جز آنکه مسیح بودن عیسی را انکار کند. آن دجال است که پدر و پسر را انکار می‌نماید.

۲۳ کسی که پسر را انکار کند، پدر را هم ندارد و کسی که اعتراف به پسر نماید، پدر را نیز دارد.

و اما شما آنچه از ابتدا شنیدید در شما ثابت بماند، زیرا اگر آنچه از اول شنیدید، در شما ثابت بماند، شما نیز پسر و پدر ثابت خواهید ماند.

۲۵ و این است آن وعده‌های که او به ما داده است، یعنی حیات جاودانی.

۲۶ و این را به شما نوشتم درباره آنانی که شمارا گمراه میکنند.

۲۷ و اما در شما آن مسح که از او یافته‌اید ثابت است و حاجت ندارد که کسی شمارا تعلیم دهد بلکه چنانکه خود آن مسح شمارا از هر چیز تعلیم میدهد و حق است و دروغ نیست، پس بطوری که شمارا تعلیم داد در او ثابت میماند.

۲۸ الانای فرزندان در او ثابت بمانند تا چون ظاهر شود، اعتماد داشته باشیم و در هنگام ظهورش از وی نجل نشویم.

۲۹ اگر فهمیده اید که او عادل است، پس میدانید که هر که عدالت را بهجا آورد، از وی تولد یافته است.

فرزندان خدا

ملاحظه کنید چه نوع محبت پدر به ماد داده است تا فرزندان خدا خوانده شویم، و چنین هستیم و از این جهت دنیا مارا نمی شناسد زیرا که او را نشناخت. ای حبیبان، الان فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود؛ لکن میدانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود زیرا او را چنانکه هست خواهیم دید.

۳ و هر کس که این امید را بروی دارد، خود را پاک میسازد چنانکه او پاک است.

و هر که گناه را بعمل میآورد، برخلاف شریعت عمل میکند زیرا گناه مخالف شریعت است.

۵ و میدانید که او ظاهر شد تا گناهان را بردارد و در وی هیچ گناه نیست.

۶ هر که در وی ثابت است گناه نمی کند و هر که گناه میکند او را ندیده است و نمی شناسد.

ای فرزندان، کسی شمارا آگراه نکند؛ کسی که عدالت را بهجا میآورد، عادل است چنانکه او عادل است.

۸ و کسی که گناه میکند از ابلیس است زیرا که ابلیس از ابتدا گناهکار بوده است. و از این جهت پسر خدا ظاهر شد تا اعمال ابلیس را باطل سازد.

۹ هر که از خدا مولود شده است، گناه نمی کند زیرا تخم او در وی میماند و او نمی تواند گناهکار بوده باشد زیرا که از خدا تولد یافته است.

۱۰ فرزندان خدا و فرزندان ابلیس از این ظاهر میگردند. هر که عدالت را بهجائی آورد از خدا نیست و همچنین هر که برادر خود را محبت نمی نماید.

محبت به یکدیگر

زیرا همین است آن پیغمبی که از اول شنیدید که یکدیگر را محبت نمایم.

۱۲ نه مثل قاتل که از آن شریروید و برادر خود را کشت، و از چه سبب او را کشت؟ از این سبب که اعمال خودش قبیح بود و اعمال برادرش نیکو.

۱۳ ای برادران من، تعجب مکنید اگر دنیا از شما نفرت گیرد.

۱۴ ما میدانیم که از موت گذشته، داخل حیات گشته ایم از این که برادران را محبت می نمایم. هر که برادر خود را محبت نمی نماید در موت ساکن است.

۱۵ هر که از برادر خود نفرت نماید، قاتل است و میدانید که هیچ قاتل حیات جاودانی در خود ثابت ندارد.

از این امر محبت را دانستیم که او جان خود را در راه ما نهاد و ما باید جان خود را در راه برادران بنیم.

۱۷ لکن کسی که معیشت دنیوی دارد و برادر خود را محتاج بیند و رحمت خود را از او باز دارد، چگونه محبت خدا را و ساکن است؟

ای فرزندان، محبت را بهجا آوریم نه در کلام و زبان بلکه در عمل و راستی.

۱۹ و از این خواهیم دانست که از حق هستیم و دلهای خود را در حضور او مطمئن خواهیم ساخت،

یعنی در هر چه دل ما، ما را مذمت میکند، زیرا خدا از دل ما بزرگتر است و هر چیز را میداند.

ای حبیبان، هر گاه دل ما ما را مذمت نکند، در حضور خدا اعتماد داریم.

۲۲ و هر چه سوال کنیم، از او میبایم، از آنچه که احکام او را نگاه میداریم و به آنچه پسندیده است، عمل مینمایم. و این است حکم او که به اسم پسر

او عیسی مسیح ایمان آوریم و یکدیگر را محبت نمایم، چنانکه به ما امر فرمود.

۲۳ و هر که احکام او را نگاه دارد، در او ساکن است و او در وی؛ و از این میشناسیم که در ما ساکن است، یعنی از آن روح که به ما داده است.

روح چهار بیاز ما مید

ای حبیبان، هر روح را قبول مکنید بلکه روحها را بیاز ما مید که از خدا هستند یانه. زیرا که انبیای کذب بسیار به جهان بیرون رفتند.

به این، روح خدا را میشناسیم؛ هر روحی که به عیسی مسیح مجسم شده اقرار نماید از خداست،

و هر روحی که عیسی مسیح مجسم شده را انکار کند، از خدا نیست. و این است روح دجال که شنیدید که او میآید و الان هم در جهان است.

ای فرزندان، شما از خدا هستید و بر ایشان غلبه یافت باید زیرا او که در شماست، بزرگتر است از آنکه در جهان است.

۵ ایشان از دنیا هستند از این جهت سخنان دنیوی میگویند و دنیا ایشان را می شنود.

۶ ما از خدا هستیم و هر که خدا را می شناسد ما را میشنود و آنکه از خدا نیست ما را نمی شنود. روح حق و روح ضلالت را از این تمییز میدهیم.

خدا محبت است

ای حبیبان، یکدیگر را محبت نمایم زیرا که محبت از خداست و هر که محبت مینماید از خدا مولود شده است و خدا را میشناسد،

و کسی که محبت نمی نماید، خدا را نمی شناسد زیرا خدا محبت است.

۹ و محبت خدا به ما ظاهر شده است به اینکه خدا پسر یگانه خود را به جهان فرستاده است تا به وی زیست نمایم.

۱۰ و محبت در همین است، نه آنکه ما خدا را محبت نمودیم، بلکه اینکه او ما را محبت نمود و پسر خود را فرستاد تا کفار را گناهان ما شود.

۱۱ ای حبیبان، اگر خدا با ما چنین محبت نمود، ما نیز می باید یکدیگر را محبت نمایم.

۱۲ کسی هرگز خدا را ندید؛ اگر یکدیگر را محبت نمایم، خدا در ما ساکن است و محبت او در ما کامل شده است.

از این میدانیم که در وی ساکنیم و او در ما زیرا که از روح خود به ما داده است.

- ۱۴ و مادیدهایم و شهادت میدهم که پدر پسر را فرستاد تا نجات دهنده جهان بشود.
- ۱۵ هر که اقرار میکند که عیسی پسر خداست، خدا در وی ساکن است و او در خدا.
- ۱۶ و مادانسته و باور کرد هایم آن محبتی را که خدا با ما نموده است. خدا محبت است و هر که در محبت ساکن است در خدا ساکن است و خدا در وی.
- ۱۸ در محبت خوف نیست بلکه محبت کامل خوف را بیرون میاندازد؛ زیرا خوف عذاب دارد و کسی که خوف دارد، در محبت کامل نشده است.
- ۱۹ ما اورا محبت مینمایم زیرا که او اول ما را محبت نمود.
- ۲۰ اگر کسی گوید که خدا را محبت مینمایم و از برادر خود نفرت کند، دروغ گوست، زیرا کسی که برادری را که دیده است محبت ننماید، چگونه ممکن است خدایی را که ندیده است محبت نماید؟
- و این حکم را از وی یافتیم که هر که خدا را محبت مینماید، برادر خود را نیز محبت بنماید.

ایمان به پسر خدا

- هر که ایمان دارد که عیسی، مسیح است، از خدا مولود شده است؛ و هر که والد را محبت مینماید، مولود او را نیز محبت مینماید.
- ۲ از این میدانیم که فرزندان خدا را محبت می نمایم، چون خدا را محبت مینمایم و احکام او را به جا می آوریم.
- ۳ زیرا همین است محبت خدا که احکام او را نگاه داریم و احکام او را نماندیم.
- ۴ زیرا آنچه از خدا مولود شده است، بر دنیا غلبه مییابد؛ و غلبه ای که دنیا را مغلوب ساخته است، ایمان ماست.
- ۵ کیست آنکه بر دنیا غلبه یابد؟ جز آنکه ایمان دارد که عیسی پسر خداست.
- همین است او که به آب و خون آمد یعنی عیسی مسیح. نه به آب فقط بلکه به آب و خون. و روح است آنکه شهادت میدهد، زیرا که روح حق است.
- ۷ زیرا سه هستند که شهادت میدهند، یعنی روح و آب و خون؛ و این سه یک هستند.
- ۹ اگر شهادت انسان را قبول کنیم، شهادت خدا بزرگتر است؛ زیرا این است شهادت خدا که در باره پسر خود شهادت داده است.
- ۱۰ آنکه به پسر خدا ایمان آورد، در خود شهادت دارد و آنکه به خدا ایمان نیاورد، او را دروغ گو شمرده است؛ زیرا به شهادتی که خدا در باره پسر خود داده است، ایمان نیاورده است.
- ۱۱ و آن شهادت این است که خدا حیات جاودانی به ما داده است و این حیات، در پسر اوست.
- ۱۲ آنکه پسر را دارد حیات را دارد و آنکه پسر خدا را ندارد، حیات را نیافتاده است.
- گفتار یابانی
- این را نوشته به شما که به اسم خدا ایمان آورد هاید تا بدانید که حیات جاودانی دارید و تا به اسم پسر خدا ایمان بیاورید.
- ۱۴ و این است آن دلیری که نزدی داریم که هر چه بر حسب اراده او سوال نمایم، ما را می شنود.
- ۱۵ و اگر دانیم که هر چه سوال کنیم ما را می شنود، پس میدانیم که آنچه از او درخواست کنیم مییابیم.
- ۱۶ اگر کسی برادر خود را ببیند که گاهی را که منتی به موت نباشد میکند، دعا بکند و او را حیات خواهد بخشید، به هر که گاهی منتی به موت نکرده باشد.
- گاهی منتی به موت هست؛ بجهت آن نمی گویم که دعا یابد کرد.
- ۱۷ هر ناراستی گناه است، ولی گاهی هست که منتی به موت نیست.
- ۱۸ و میدانیم که هر که از خدا مولود شده است، گاهی نمی کند بلکه کسی که از خدا تولد یافت خود را نگاه میدارد و آن شریر او را لمس نمی کند.
- ۱۹ و میدانیم که از خدا هستیم و تمام دنیا در شریر خوابیده است.
- ۲۰ اما گاه هستیم که پسر خدا آمده است و به ما بصیرت داده است تا حق را بشناسیم و در حق یعنی در پسر او عیسی مسیح هستیم. اوست خدای حق و حیات جاودانی.
- ۲۱ ای فرزندان، خود را از تباه نگاه دارید. آمین.

رساله دوم یوحنا رسول

- من که پیرم، به خاتون برگزیده و فرزندانم که ایشان را در راستی محبت مینمایم و نه من فقط بلکه همه کسانی که راستی را میدانند، بخاطر آن راستی که در ماساکن است و با ما تا به ابد خواهد بود.
- فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و عیسی مسیح خداوند و پسر پدر در راستی و محبت با ما خواهد بود.
- بسیار مسرور شدم چونکه بعضی از فرزندان تو را یافته‌ام که در راستی رفتار میکنند، چنانکه از پدر حکم یافتیم.
- ۵ والا نای خاتون از تو التماس دارم نه آنکه حکمی تازه به تو بنویسم، بلکه همان را که از ابتدا داشتیم که یکدیگر را محبت بنماییم.
- ۶ و این است محبت که موافق احکام او سلوک بنماییم و حکم همان است که از اول شنیدید تا در آن سلوک بنماییم.
- زیرا گمراه کنندگان بسیار به دنیا بیرون شدند که عیسی مسیح ظاهر شده در جسم را اقرار نمی کنند. آن است گمراه کننده و دجال.
- ۸ خود را نگاه بدارید مباد آنچه را که عمل کردیم بر باد دهید بلکه تا جرت کامل بیابید.
- ۹ هر که پیشوایی میکند و در تعلیم مسیح ثابت نیست، خدا را نیافته است. اما آنکه در تعلیم مسیح ثابت ماند، او هم پدر و پسر را دارد.
- ۱۰ اگر کسی به نزد شما آید و این تعلیم را نیاورد، او را به خانه خود مپذیرید و او را تحیت مگویید.
- ۱۱ زیرا هر که او را تحیت گوید، در کارهای قبیحش شریک گردد.
- چیزهای بسیار دارم که به شما بنویسم، لکن نخواستم که به کاغذ و مرکب بنویسم، بلکه امیدوارم که به نزد شما بیایم و زبانی گفتگو نمایم تا خوشی ما کامل شود.
- فرزندان خواهر برگزیده تو، به تو سلام میرسانند. آمین.

رساله سوم یوحنا رسول

من که پریم، به غایب حیب که او را در راستی محبت مینمام.

ای حیب، دعا میکنم که در هر وجه کامیاب و تندرست بوده باشی، چنانکه جان تو کامیاب است.

۳ زیرا که بسیار شاد شدم چون برادران آمدند و پر راستی تو شهادت دادند، چنانکه تو در راستی سلوک مینمایی.

۴ مرابیش از این شادی نیست که بشنوم که فرزند نام در راستی سلوک مینماید.

۵ ای حیب، آنچه میکنی به برادران خصوص به غریبان، به امانت میکنی،

که در حضور کلیسا بر محبت تو شهادت دادند و هر گاه ایشان را بطور شایسته خدا بدرقه کنی، نیکویی مینمایی زیرا که بجهت اسم او بیرون رفتند و از امتها چیزی نمی گیرند.

۷ پس بر ما واجب است که چنین اشخاص را بپذیریم تا شریک راستی بشویم.

به کلیسا چیزی نوستم لکن دیو ترفیس که سرداری، برایشان را دوست میدارد ما را قبول نمی کند.

۹ لهذا گرام کارهایی را که او میکند به یاد خواهیم آورد زیرا به سخنان ناشایسته بر ما باوهگونی میکند و به این قانع نشده، برادران را خود نمی پذیرد و کسانی را نیز که میخواهند، مانع ایشان میشود و از کلیسا بیرون میکند.

ای حیب به بدی اقتدا منما بلکه به نیکویی زیرانی کو کردار از خداست و بد کردار خدا را ندیده است.

۱۱ همه مردم و خود راستی نیز دردی تریوس شهادت میدهند و ما هم شهادت میدهم و آگهید که شهادت ما راست است.

مرا چیزهای بسیار بود که به تونویسم، لکن نمی خواهم به مرکب و قلم به تونویسم.

۱۳ لکن امیدوارم که به زودی تو را خواهم دید و زبانی گفتگو کنیم.

سلام بر تو باد. دوستان به تو سلام میرسانند. سلام مرا به دوستان نام به نام برسان.

رساله یهودا

یهودا، غلام عیسی مسیح و برادر یعقوب، به خواند هشد گانی که در خدای پدر حبیب و برای عیسی مسیح محفوظ میباشید. رحمت و سلامتی و محبت بر شما افزون باد.

هلاکت مردمان یلیدین

ای حبیبان، چون شوق تمام داشتم که دوباره نجات عام به شما نویسم، ناچار شدم که الان به شما نویسم و نصیحت دهم تا شما مجاهده کنید برای آن ایمانی که یک بار به مقدسین سپرده شده.

۴ زیرا که بعضی اشخاص در خفا درآمد هاند که از قدیم برای این قصاص مقرر شده بودند، مردمان یلیدین که فیض خدای ما را به فجور تبدیل نموده و عیسی مسیح آقای واحد و خداوند ما را انکار کرده اند.

پس میخواهم شما را یاد دهم، هر چند همچو چیزا دفعه میدانید که بعد از آنکه خداوند، قوم را از زمین مصر رهایی بخشیده بود، بار دیگری ایمانان را هلاک فرمود. ۶ و فرشتگانی را که ریاست خود را حفظ نکردند بلکه مسکن حقیقی خود را ترک نمودند، در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت بجهت قصاص یوم عظیم نگاه داشته است.

۷ و همچنین سدوم و غموره و سایر بلدان نواحی آنها مثل ایشان چونکه زنا کار شدند و در پی بشر دیگر افتادند، در عقوبت آتش ابدی گرفتار شده، بجهت عبرت مقرر شدند.

لیکن با وجود این، همه این خواب بینندگان نیز جسد خود را نجس میسازند و خداوندی را خوار میسازند و پرزیرگان تهمت میزنند.

۹ اما میکائیل، رئیس ملائکه، چون در باره جسد موسی با ابلیس منازعه میکرد، جرات نمود که حکم اقترا بر او یزند بلکه گفت: «داوند تو را تو بیخ فرماید.»

لکن این اشخاص بر آنچه نمی دانند اقتراء میزنند و در آنچه مثل حیوان غیر ناطق بالطبع فهمیده هاند، خود را فاسدمی سازند.

وای بر ایشان زیرا که به راه قائلان رفتنند و در گمراهی بلعام بجهت اجرت غرق شده هاند و در مشاجرت قورح هلاک گشته اند.

۱۲ اینها در ضیافت های بختناخته شما سخنر میسازند چون با شما شادی میکنند، و شبانانی که خوشتر را بی خوف میروند و ایرهای بیابان را زاده رانده شده و در ختان صیفی بیبوه، دوباره مرده و از ریشه بکنده شده،

و امواج جوشیده دریا که رسوایی خود را مثل کف برمی آورند و ستارگان آواره هستند که برای ایشان تاریکی ظلمت جاودانی مقرر است.

۱۴ لکن خونخ که هفتم آزاد بود، دوباره همین اشخاص خبر داده، گفت: «نیک خداوند با هزاران هزار از مقدسین خود یهود آمد

تا بر همه داوری نماید و جمیع بیدینان را ملزم سازد، بر همه کارهای بیدینی که ایشان کردند و تمامی سخنان زشت که گاه کاران بیدین به خلاف او گفتند.» اینانند همهمه گان و گله مندان که بر حسب شہوات خود سلوک مینمایند و به زبان خود سخنان تکبر آمیزی گویند و صورت های مردم را بجهت سود می پسندند.

دعوت به پایداری

اما شما ای حبیبان، بخاطر آوردن سخنانی که رسولان خداوند ما عیسی مسیح پیش گفته اند،

چون به شما خبر دادند که در زمان آخر مستبزه ترین خواهند آمد که بر حسب شہوات بیدینی خود رفتار خواهند کرد.

۱۹ اینانند که تفرقه پیدا میکنند و نفسانی هستند که روح را ندارند.

اما شما ای حبیبان، خود را به ایمان اقدس خود بنا کرده و در روح القدس عبادت نموده،

خویشتر را در محبت خدا محفوظ دارید و منتظر رحمت خداوند ما عیسی مسیح برای حیات جاودانی بوده باشید.

۲۲ و بعضی را که مجادله میکنند ملزم سازید.

۲۳ و بعضی را از آتش بیرون کشیده، بر هانید و بر بعضی با خوف رحمت کنید و از لباس جسم آلود نفرت نمایید.

ستایش یابانی

الان او را که قادر است که شمار از لغزش محفوظ دارد و در حضور جلال خود شمارا بی عیب به فرج عظیم قایل فرماید،

یعنی خدای واحد و نجات دهنده ما را جلال و عظمت و توانایی و قدرت با دالان و تا ابد الابد. آمین.

مکاشفه یوحنا رسول

مقدمه

مکاشفه عیسی مسیح که خدا به او داد تا اموری را که میباید زود واقع شود، بر غلامان خود ظاهر سازد و یوسیه فرشته خود فرستاده، آن را ظاهر نمود بر غلام خود یوحنا،

که گواهی داده به کلام خدا و به شهادت عیسی مسیح در اموری که دیده بود.

۳ خوشبختان کسب که میخوانند و آنانی که میشوند کلام این نبوت را، آنچه در این مکتوب است نگاه میدارند، چونکه وقت نزدیک است.

نجات و ستایش خدا

یوحنا، به هفت کلیسای که در آسیا هستند.

و از عیسی مسیح که شاهد امین و نخست زاده از مرغان و رئیس پادشاهان جهان است. مرا و را که ما را محبت مینماید و ما را از گناهان ما به خون خود شست،

و ما را از خدا و پدر خود پادشاهان و کهنه ساخت، او را جلال و توانایی باد تا ابد الابد. آمین.

اینک با برهما یابد و هر چشمی او را خواهد دید و آنانی که او را نیزه زدند و تمامی امت های جهان برای وی خواهند نالید. بلی!

«ن هستم الف و یا، اول و آخر،» میگوید آن خداوند خدا که هست و بود و میآید، قادر علی الاطلاق.

روای یوحنا

من یوحنا که برادر شما و شریک در مصیبت و ملکوت و صبر در عیسی مسیح هستم، بجهت کلام خدا و شهادت عیسی مسیح در جزیرهای مسمی به بطمس شدم.

۱۰ و در روز خدا و بند در روح شدم و از عقب خود آوازی بلند چون صدای صور شنیدم،

که میگفت: «ن الف و یا اول و آخر هستم. آنچه میبینی در کتابی بنویس و آن را به هفت کلیسای که در آسیا هستند، یعنی به افسس و اسمیرنا و پرمگاس و طیاتیرا و ساردس و فیلا دلفیه و لائودیکه بفرست.»

پس رو برگردانیدم تا آن آوازی را که با من تکلم مینمود بنگرم، و چون رو گردانیدم، هفت چراغدان طلا دیدم،

و در میان هفت چراغدان، شبیه پسرانسان را که ردای بلند برداشت و بر سینه وی کمر بندی طلا بسته بود،

و سر موی او سفید چون برف، مثل برف سفید بود و چشمان او مثل شعله آتش،

و پایهایش مانند برف صیقلی که در کوره تابیده شود، و آواز او مثل صدای آبهای بسیار،

و در دست راست خود هفت ستاره داشت و از دهانش شمشیری دودمه تیز بیرون میآمد و چهره اش چون آفتاب بود که در قوتش میتابد.

و چون او را دیدم، مثل مرده پیش پایهایش افتادم و دست راست خود را بر من نهاده، گفت: «رسا مباح! من هستم اول و آخر و زنده،

و مرده شدم و اینک تا ابد الابد زنده هستم و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است.

۱۹ پس بنویس چیزهایی را که دیدی و چیزهایی که هستند و چیزهایی را که بعد از این خواهند شد،

سرفهت ستاره های را که در دست راست من دیدی و هفت چراغدان طلا را. اما هفت ستاره، فرشتگان هفت کلیسا هستند و هفت چراغدان،

هفت کلیسا میباشند.

به کلیسای افسس

«ه فرشته کلیسای در افسس بنویس که این را میگوید او که هفت ستاره را بدست راست خود دارد و در میان هفت چراغدان طلا می خرامد.

۲ میدان اعمال تو را و مشقت و صبر تو را و اینکه محتمل اشرار نمی توانی شد و آنانی را که خود را رسولان میخوانند و نیستند از مودی و ایشان را دروغ گو یافتی؛ و صبر داری و بخاطر اسم من تحمل کردی و خسته نگشتی.

«کن بجایی بر تو دارم که محبت نخستین خود را ترک کرده ای.

۵ پس بخاطر آن که از آنجا افتاده ای و تو به کن و اعمال نخست را بعمل آور و الا بزودی نزد تو میآیم و چراغدانان را از مکانش نقل میکنم اگر توبه نکنی.

۶ لکن این را داری که اعمال تقویا و برادران داری، چنانکه من نیز از آنها نفرت دارم.

«نکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه میگوید: هر که غالب آید، به او این را خواهم بخشید که از درخت حیات که در وسط فردوس خداست بخورد.

به کلیسای اسمیرنا

«به فرشته کلیسای در اسمیرنا بنویس که این را میگوید آن اول و آخر که مرده شد و زنده گشت.

۹ اعمال و تنگی و مفلسی تو را میدانم، لکن در وقتند هستی و کفر آنانی را که خود را میگویند و نیستند بلکه از کنیسه شیطانند.

۱۰ از آن زحمتی که خواهی کشید مترس. اینک ایلیس بعضی از شمار در زندان خواهد انداخت تا تجر به کرده شوی و مدت ده روز زحمت خواهید کشید. لکن تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو دهم.

۱۱ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه میگوید: هر که غالب آید از موت ثانی ضرر نخواهد یافت.

به کلیسای پرمگاس

«به فرشته کلیسای در پرمگاس بنویس این را میگوید او که شمشیر دودمه تیز را دارد.

۱۳ اعمال و مسکن تو را میدانم که تحت شیطان در آنجا هستی و اسم مرا محکم داری و ایمان مرا انکار نمودی، نه هم در ایامی که انطیپاس شهید امین من در میان

شما در جایی که شیطان ساکن است کشته شد.

- ۱۴ لکن بحث کمی بر تو دارم که در آنجا اشخاصی را داری که متمسکند به تعلیم بلعام که بالاق رآموخت که در راه بنی اسرائیل سنگی مصادم بیندازند از تا قربانی‌های بهار را بخوردند و زنا کنند.
- ۱۵ و همچنین کسانی را داری که تعلیم نقولا و یان را پذیرفته‌اند.
- ۱۶ پس توبه کن و الیزودی زدتو می‌آیم و به شمشیر زبان خود با ایشان جنگ خواهیم کرد.
- ۱۷ آنکه گوش دارد، بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید: و آنکه غالب آید، از من مخفی به‌وی خواهم داد و سنگی سفید به او خواهم بخشید که بر آن سنگ اسمی جدید مرقوم است که احدی آن را نمی‌داند جز آنکه آن را یافته باشد.
- به کلیسای طیاتیرا
- «به فرشته کلیسای در طیاتیرا بنویس این را می‌گوید پسر خدا که چشمان او چون شعله آتش و پایی‌های او چون برج صیقلی است.
- ۱۹ اعمال و محبت و خدمت و ایمان و صبر تو را می‌دانم و اینکه اعمال آخر تو بیشتر از اول است.
- ۲۰ لکن بخنی بر تو دارم که آن زن از یزابل نامی را راه میدهی که خود را نبی می‌گوید و بندگان مرا تعلیم داده، اغوا میکند که مرتکب زنا و خوردن قربانی‌های بت‌باشند.
- ۲۱ و به او مهلت دادم تا توبه کند، اما نمی‌خواهد از زنا بی‌خود توبه کند.
- ۲۲ اینک او را بریستری می‌اندازم و آنانی را که با او زنا می‌کنند، به مصیبتی سخت مبتلا می‌گردانم اگر از اعمال خود توبه نکنند، و اولادش را به قتل خواهیم رسانید. آنگاه همه کلیساها خواهند دانست که من امتحان کننده جگرها و قلوب و هر یکی از شمارا بر حسب اعمالش خواهم داد.
- ۲۴ لکن باقی ماندگان شمارا که در طیاتیرا هستند و این تعلیم را نپذیرفته‌اید و عمقهای شیطان را چنانکه می‌گویند نفهمیده‌اید، بار دیگری بر شما می‌گذارم، جز آنکه به آنچه دارید تا هنگام آمدن من تمسک جوید.
- ۲۶ و هر که غالب آید و اعمال مرا تا انجام نگاه دارد، او را بر امت هاقدرت خواهم بخشید
- تایشان را به عصای آهنین حکرانی کند و مثل کوزه‌های کوزه‌گر خرد خواهند شد، چنانکه من نیز از پدر خود بیافتم.
- ۲۸ و به او ستاره صبح را خواهم بخشید.
- ۲۹ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.
- »

به کلیسای ساردس

- «به فرشته کلیسای در ساردس بنویس این را می‌گوید او که هفت روح خدا و هفت ستاره را دارد. اعمال تو را میدانم که نام داری که زنده‌های ولی مرده هستی.
- ۲ بیدار شو و مابقی را که نزدیک به فنا است، استوار نماز را که هیچ عمل تو را در حضور خدا کامل نیافت.
- ۳ پس بیا و آور چگونگی بافتی‌های و شنیدنی‌های و حفظ کن و توبه نماز را هر گاه بیدار نباشی، مانند دزد در تو خواهم آمد و از ساعت آمدن من بر تو مطلع نخواهی شد.
- ۴ کن در ساردس اسمهای چند داری که لباس خود را نجس نساخته‌اند و در لباس سفید با من خواهند خرامید زیرا که مستحق هستند.
- ۵ هر که غالب آید به جامه سفید ملبس خواهد شد و اسم او را از دفتر حیات من خواهم ساخت بلکه به نام وی در حضور پدرم و فرشتگان او اقرار خواهم نمود.
- ۶ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.
- به کلیسای فیلا دلفیه
- «به فرشته کلیسای در فیلا دلفیه بنویس که این را می‌گوید آن قدوس و حق که کلید داد و دارد که می‌گشاید و هیچکس نخواهد بست و می‌بندد و هیچکس نخواهد گشود.
- ۸ اعمال تو را می‌دانم. اینک دری گشاده پیش روی تو گذارده‌ام که کسی آن را نتواند بست، زیرا آنک قوتی داری و کلام مرا حفظ کرده، اسم مرا انکار نمودی.
- ۹ اینک میدهم آنانی را از کنیسه شیطان که خود را یهود مینامند و نیستند بلکه دروغ می‌گویند. اینک ایشان را مجبور خواهم نمود که بیایند و پیش پایهای تو سجده کنند و بدانند که من تو را محبت نمودم.
- ۱۰ چونکه کلام صبر مرا حفظ نمودی، من نیز تو را محفوظ خواهم داشت، از ساعت امتحان که بر تمام ربع مسکون خواهد آمد تا تمامی ساکنان زمین را بیازماید.
- ۱۱ بزودی می‌آیم، پس آنچه داری حفظ کن مبادا کسی تاج تو را بگیرد.
- ۱۲ هر که غالب آید، او را در هیکل خدای خود ستونی خواهم ساخت و دیگر هرگز بیرون نخواهد رفت و نام خدای خود را و نام شهر خدای خود یعنی اورشلم جدید را که از آسمان از جانب خدای من نازل میشود و نام جدید خود را بر وی خواهم نوشت.
- ۱۳ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.
- به کلیسای لاؤدکیه
- «به فرشته کلیسای در لاؤدکیه بنویس که این را می‌گوید آمین و شاهد امین و صدیق که ابتدای خلقت خدا است.
- ۱۵ اعمال تو را میدانم که نه سرد و نه گرم هستی. کاشک سرد بودی یا گرم.
- »

- ۱۶ لہذا چون فاطر هستی یعنی نه گرم و نه سرد، تو را از دهن خودی خواهم کرد.
- ۱۷ زیرای گویی دولتند هستم و دولت اند و ختہام وبہ هیچ چیز محتاج نیستم و نمی دانی کہ تو مستمند و مسکین هستی و فقیر و کور و عریان.
- ۱۸ تو را نصیحت میکنم کہ ز مصفای بہ آتش را از من بگری تاد و لتند شوی، و رخت سفید را تا پو شانیدہ شوی و ننگ عریانی تو ظاهر نشود و سر مہ راتا بہ چشمان خود کشیدہ بینایی یابی.
- ۱۹ ہر کہ را من دوست میدارم، تو بیخ و تادیب مینمایم. پس غیور شو و توبہ نما.
- ۲۰ اینک بر در ایستادہ میگویم؛ اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، بہ نزد او در خواہم آمد و بوی شام خواہم خورد و او نیز با من.
- ۲۱ آنکہ غالب آید، این را بہ وی خواہم داد کہ بر تخت من با من بنشیند، چنانکہ من غلبہ یافتم و با پدر خود بر تخت او نشستم.
- ۲۲ ہر کہ گوش دارد بشنود کہ روح بہ کلیسا چاہہ میگوید.»

تختی در آسمان

بعد از این دیدم کہ ناگاہ در وازہای در آسمان باز شدہ است و آن آواز اول را کہ شنیدہ بودم کہ چون کرتا با من سخن میگفت، دیگر بارہ میگوید: «ہے ایخاصود نما تا اموری را کہ بعد از این باید واقع شدہ بہ تو بنمایم.»

فی الفور در روح شد و دیدم کہ تختی در آسمان قائم است و بر آن تخت نشینند ہای.

۳ و آن نشینندہ، در صورت، مانند سنگ بستم و عقیق است و قوس قرچی در گردن تخت کہ بہ منظر شباهت بہ زمرہ دارد

و گردا گرد تخت، بیست و چہار تخت است؛ و بر آن تختہا بیست و چہار پیر کہ جامہای سفید در بر دارند نشستہ دیدم و بر سر ایشان تا جہای زرین.

۵ و از تخت، بر قہوا و صدا ہا و رعد ہا بر می آید؛ و ہفت چراغ آتشین پیش تخت افروختہ کہ ہفت روح خدا میباشند.

۶ و در پیش تخت، در یابی از شیشہ مانند بلور و در میان تخت و گردا گرد تخت چہار حیوان کہ از پیش و پس بہ چشمان پرہستند.

۷ و حیوان اول مانند شیر بود؛ و حیوان دوم مانند گوسالہ؛ و حیوان سوم صورتی مانند انسان داشت؛ و حیوان چہارم مانند عقاب پرندہ.

و آن چہار حیوان کہ ہر یکی از آنها شبہ بال دارد، گردا گرد و درون بہ چشمان پرہستند و شبانہ روز با نغمی ایستند از گفتن «دوس قدوس قدوس، خداوند خدای قادر مطلق کہ بود ہست و میآید.»

و چون آن حیوانات جلال و تکریم و سپاس بہ آن تخت نشینی کہ تا ابد الاباد زندہ است میخوانند،

آنگاہ آن بیست و چہار پیر میافتند در حضور آن تخت نشین و او را کہ تا ابد الاباد زندہ است عبادت میکنند و تا جہای خود را پیش تخت انداختہ، میگویند:

«ی خداوند، مستحق کہ جلال و اکرام و قوت را یابی؛ زیرا کہ تو ہمہ موجودات را فریدہای و محض ارادہ تو بودند و آفریدہ شدند.»

کتاب و پرہ

و دیدم بر دست راست تخت نشین، کتابی را کہ مکتوب است از درون و بیرون، و مختوم بہ ہفت مہر.

۲ و فرشتہای قوی را دیدم کہ بہ آواز بلند نامیکند کہ «یست مستحق اینکہ کتاب را بکشاید و مہر ہایش را بردارد؟»

و هیچکس در آسمان و در زمین و در زیر زمین نتوانست آن کتاب را باز کند یا بر آن نظر کند.

۴ و من بشدت میگریستم زیر اہیچکس کہ شایستہ گشودن کتاب یا خواندن آن یا نظر کردن بر آن باشد، یافت نشد.

۵ و یکی از آن پیران بہ من میگوید: «ریان مباح! اینک آن شیری کہ از سبط یہودا و ریشہ داود است، غالب آمدہ است تا کتاب و ہفت مہر ش را بگشاید.»

و دیدم در میان تخت و چہار حیوان و در وسط پیران برہای چون ذبح شدہ ایستادہ است و ہفت شاخ و ہفت چشم دارد کہ ہفت روح خدایند کہ بہ تمامی جہان فرستادہ میشوند.

۷ پس آمد و کتاب را از دست راست تخت نشین گرفتہ است.

۸ و چون کتاب را گرفت، آن چہار حیوان و بیست و چہار پیر بہ حضور برہ افتادند و ہر یکی از ایشان بر بطی و کاسہ ہای زرین بر از بخور دارند کہ دعای مقدسین است.

۹ و سرودی جدید میسرایند و میگویند: «ستحق گرفتن کتاب و گشودن مہر ہایش هستی زیرا کہ ذبح شدی و مردمان را برای خدا بہ خون خود از ہرقبیلہ و زبان و قوم و اامت خریدی

و ایشان را برای خدای ما پادشاہان و کمنہ ساختی و بر زمین سلطنت خواہند کرد.»

و دیدم و شنیدم صدای فرشتگان بسیار را کہ گردا گرد تخت و حیوانات و پیران بودند و عدد ایشان کرورہا کرورہا از ہزار ہزار بود؛ کہ بہ آواز بلند میگویند: «ستحق است برہ ذبح شدہ کہ قوت و دولت و حکمت و توانایی و اکرام و جلال و برکت را بیابد.»

و ہر مخلوقی کہ در آسمان و بر زمین و در زمین و در دریاست و آنچه در آن میباشد، شنیدم کہ میگویند: «خت نشین پرہ ربرکت و تکریم و جلال و توانایی باد تا ابد الاباد.»

و چہار حیوان گفتند: «مین! او آن پیران بہ روی در افتادند و سجدہ نمودند.

گشودن شش مہر

و دیدم چون برہ یکی از آن ہفت مہر را گشود؛ و شنیدم یکی از آن چہار حیوان بہ صدایی مثل رعد میگوید: «یا بین!»

و دیدم کہ ناگاہ اسبی سفید کہ سوارش کانی دارد و تا جی بدودادہ شد و بیرون آمد، غلبہ کندہ و تا غلبہ نماید.

و چون مہر دوم را گشود، حیوان دوم را شنیدم کہ میگوید: «یا بین!»

واسی دیگر، آتشگون بیرون آمد و سوارش را توانایی داده شده بود که سلامتی را از زمین بردارد و تا یکدیگر را بکشد و به وی شمشیری بزرگ داده شد. و چون مهر سوم را گشود، حیوان سوم را شنیدم که میگوید: «یا بین!» (و دیدم اینک اسپ سیاه که سوارش ترازوی بدست خود دارد. ۶ و از میان چهار حیوان، آوازی را شنیدم که میگوید: «ک هشت یک گندم به یک دینار و سه هشت یک جو به یک دینار و به روغن و شراب ضرر مرسان،» و چون هر چهارم را گشود، حیوان چهارم را شنیدم که میگوید: «یا بین!»)

و دیدم که اینک اسپ زرد و کسی بر آن سوار شده که اسم او موت است و عالمات از عقب او میآید، و به آن دو اختیار یک ربع زمین داده شد تا به شمشیر و قسط موت و باوحش زمین بکشند.

و چون هر پنجم را گشود، در زیر منبج دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند کشته شده بودند؛

که به آواز بلند صدا کرده، میگفتند: «ای خداوند قدوس و حق، تا به کی انصاف نمی نمایی و انتقام خون ما را از ساکنان زمین نمی کنی؟»

و به هر یکی از ایشان جامهای سفید داده شده و به ایشان گفته شد که اندک دیگر آرامی نمایند تا عدد دمق طاران که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود.

و چون هر ششم را گشود، دیدم که زلزلهای عظیم واقع شد و آفتاب چون پلاس پشمی سیاه گردید و تمام ماه چون خون گشت؛

و ستارگان آسمان بر زمین فرو ریختند، مانند درخت انجیری که از یاد سخت به حرکت آمده، میوه های نارس خود را میافشاند.

۱۴ و آسمان چون طوماری پیچیده شده، از جا برده شد و هر کوه و جزیره از مکان خود منتقل گشت.

۱۵ و پادشاهان زمین و بزرگان و سپه سالاران و دولتمندان و جباران و هر غلام و آزاد خود را در مغارها و صخره های کوهپایان کردند.

۱۶ و به کوهها و صخره ها میگویند که «ر مایفتید و ما را مخفی سازید از روی آن تخت نشین و از غضب بره؛

زیرا روز عظیم غضب اورسیده است و کیست که میتواند ایستاد؟»

مهر کردن بندگان خدا

و بعد از آن دیدم چهار فرشته بر چهار گوشه زمین ایستاده، چهار باد زمین را بازمی دارند تا باد بر زمین برود و بر هیچ درخت نوزد.

۲ و فرشته دیگری دیدم که از مطلع آفتاب بالا میآید و مهر خدای زنده را دارد. و به آن چهار فرشتهای که بدیشان داده شد که زمین و دریا را ضرر رسانند، به آواز بلند ندا کرده،

می گویند: «بچ ضرری به زمین و دریا و درختان مرسانید تا بندگان خدای خود را بر پیشانی ایشان مهر زیم.

۴ و عدد مهر شدگان را شنیدم که از جمیع اسباط بنیاسرائیل، صد و چهل و چهار هزار مرشدند.

و از سبط یهودا و از ده هزار مرشدند؛ و از سبط روبین دوازده هزار؛ و از سبط جاد و دوازده هزار؛

و از سبط اشیر و دوازده هزار؛ و از سبط نفتالی و دوازده هزار؛ و از سبط منسی دوازده هزار؛

و از سبط شمعون دوازده هزار؛ و از سبط لوی دوازده هزار؛ و از سبط یساکارد و دوازده هزار؛

از سبط زیلون دوازده هزار؛ و از سبط یوسف دوازده هزار؛ و از سبط بنیامین دوازده هزار مرشدند.

گروهی عظیم با جامه های سفید

و بعد از این دیدم که اینک گروهی عظیم که هیچکس ایشان را نتواند شمرد، از هراست و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور بره به جامه های سفید

آراسته و شاخه های نخل به دست گرفته، ایستاده اند

و به آواز بلند ندا کرده، میگویند: «جات، خدای ما را که بر تخت نشسته است و بره راست.»

و جمیع فرشتگان در گردنخت و پیران و چهار حیوان ایستاده بودند. و در پیش تخت به روی در افتاده، خدا را سجده کردند

و گفتند: «مبن ابرکت و جلال و حکمت و سیاس و اکرام و قوت و توانایی، خدای ما را باد تا ابد الا باد. آمین.»

و یکی از پیران متوجه شده، به من گفت: «بن سفید پوشان کیانند و از کجا آمده اند؟»

من او را گفتم: «داوند تو میدانی!» مرا گفت: «بشان کسانی میباشند که از عذاب سخت بیرون میآیند و لباس خود را به خون بره شست و شو کرده، سفید نموده اند.

۱۵ از این جهت پیش روی تخت خدایند و شبانهر و زدر هیکل اووی را خدمت میکنند و آن تخت نشین، خمیه خود را بر ایشان بر پا خواهد داشت.

۱۶ و دیگر هرگز گرسنه و آشفته نخواهند شد و آفتاب و هیچ گرمایی ایشان نخواهد رسید.

۱۷ زیرا برای که در میان تخت است، شبان ایشان خواهد بود و به چشمه های آب حیات، ایشان را رانمائی خواهد نمود؛ و خدا هراشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد.»

مهر هفتم

و چون مهر هفتم را گشود، خاموشی قریب به نیم ساعت در آسمان واقع شد.

۲ و دیدم هفت فرشته را که در حضور خدا ایستاده اند که به ایشان هفت کرنا داده شد.

۳ و فرشتهای دیگر آمده، نزد من ایستاد با بجمری طلا و بخور بسیار بد و داده شد تا آن را به دعا های جمیع مقدسین، بر منبج طلا که پیش تخت است بدهد،

و دو بخور، از دست فرشته با دعا های مقدسین در حضور خدا بالا رفت.

۵ پس آن فرشته بجمرا گرفته، از آتش منبج آن را بر کرد و به سوی زمین انداخت و صداها و رعدها و رِقها و زلزله حادث گردید.

هفت کرنا

و هفت فرشتهای که هفت کرنا داشتند خود را مستعد ناختن نمودند

و چون اولی بنواخت بکبرگ و آتش باخون آمیخته شده، واقع گردید و به سوی زمین ریخته شد و ثلث درختان سوخته و هر گیاه سبز سوخته شد. و فرشته دوم بنواخت که ناگاه مثال کوهی بزرگ، به آتش افروخته شده، به دریا افکند شد و ثلث دریاخون گردید، و ثلث مخلوقات دریایی که جان داشتند، بر دند و ثلث کشتنبا تها گردید. و چون فرشته سوم نواخت، ناگاه ستاره‌های عظیم، چون چراغی افروخته شده از آسمان فرو آمد و بر ثلث نهرها و چشمه‌های آب افتاد. ۱۱ و اسم آن ستاره را افستین میخوانند، و ثلث آبها به افستین مبدل گشت و مردمان بسیار از آبها بی که تلخ شده بودند مردند. و فرشته چهارم بنواخت و به ثلث آفتاب و ثلث ماه و ثلث ستارگان صدمه رسید تا ثلث آنها تاریک گردید و ثلث روز و ثلث شب همچنین بینور شد. ۱۳ و عقابی را دیدم و شنیدم که در وسط آسمان میبرد و به آواز بلند میگوید: «ای وای وای وای رساگان زمین، بسبب صداها و دیگر گزناهی آن سه فرشتهای که میباید بنوازند.»

و چون فرشته پنجم نواخت، ستاره‌های را دیدم که بر زمین افتاده بود و کلید چاه‌ها و یه بدو داده شد. ۲ و چاه‌ها و یه را بگشاد و دودی چون دود سموری عظیم از چاه بالا آمد و آفتاب و هو از دود چاه تاریک گشت. ۳ و از میان دود، ملخها به زمین برآمدند و به آنها قوتی چون قوت عقربهای زمین داده شد و بدیشان گفته شد که ضرر رسانند نه به گیاه زمین و نه به هیچ سبزی و نه به درختی بلکه به آن مردمانی که سر خدا را بر پیشانی خود دارند. ۴ و به آنها داده شد که ایشان را نکشند بلکه تا مدت پنج ماه معذب بدارند و اذیت آنها مثل اذیت عقرب بود، و وقتی که کسی را نیش زدند. ۵ و در آن ایام، مردم طلب موت خواهند کرد و آنرا نخواهند یافت و تمنای موت خواهند داشت، اما موت از ایشان خواهد گریخت. ۶ و صورت ملخها چون اسبهای آراسته شده برای جنگ بود و بر سر ایشان مثل تاجهای شبیه طلا، و چهره‌های ایشان شبیه صورت انسان بود. ۷ و موئی داشتند چون موی زنان، و دندانهایشان مانند دندانهای شیران بود. ۸ و چون شهادت دادند، چون گوشنهای آهنین و صدای بالهای ایشان، مثل صدای اربابهای اسبهای بسیار که به جنگ همی تازند. ۹ و در آنجا عقربها باینهاداشتند، و دردم آنها قدرت بود که تا مدت پنج ماه مردم را اذیت نمایند. ۱۰ و بر خود، پادشاهی داشتند که ملک الهایه است که در عبرانی به ابدون مسمی است و در یونانی اورا پیلون خوانند. ۱۱ یک وای گذشته است. اینک دو وای دیگر بعد از این میآید. ۱۲ و فرشته ششم بنواخت که ناگاه آوازی از میان چهار شاخ مذبح طلایی که در حضور خداست شنیدم که به آن فرشته ششم که صاحب کرنا بود میگوید: «ن چهار فرشته را که بر نهر عظیم فرات بستند، خلاص کن.» پس آن چهار فرشته که برای ساعت و روز و ماه و سال معین میشد هاند تا اینکه ثلث مردم را بکشند، خلاصی یافتند. ۱۶ و عدد جنود سواران، دوست هزار هزار بود که عدد ایشان را شنیدم. و به اینطور اسبان و سواران ایشان را در رویا دیدم که گوشنهای آتشین و آسمانجونی و کبریخی دارند و سرهای اسبان چون سر شیران است و از دهانشان آتش و دود و کبریت بیرون میآید. ۱۸ از این سه بلا یعنی آتش و دود و کبریت که از دهانشان برمی آید، ثلث مردم هلاک شدند. ۱۹ زیرا که قدرت اسبان در دهان و دم ایشان است، زیرا که دمهای آنها چون مارهاست که سرها در دو په آنها اذیت میکنند. ۲۰ و سایر مردم که به این بلا کشته نگشتند، از اعمال دستهای خود تو به نکرند تا آنکه عبادت دیوها و پتاهای طلا و نقره و برنج و سنگ و چوب را که طاعت دیدن و شنیدن و خرامیدن ندارند، ترک کنند؛ و از قتلها و جادوگریها و زنا و زدیهای خود تو به نکرند.

فرشته زور آور و کجایه

و دیدم فرشته زور آور دیگری را که از آسمان نازل میشود که ابری در بردارد، و قوس قزحی بر سرش و چهره‌اش مثل آفتاب و پایهایش مثل ستونهای آتش. ۲ و در دست خود کجایه‌های گشوده دارد و پای راست خود را بر دریا پای چپ خود را بر زمین نهاد؛ و به آواز بلند، چون غرش شیر صداد کرد، و چون صدا کرد، هفت رعد به صداهای خود سخن گفتند. ۴ و چون هفت رعد سخن گفتند، حاضر شدم که بنوسم. آنگاه آوازی از آسمان شنیدم که میگوید: «نچه هفت رعد گفتند هر کس و آنها را بنویس.» و آن فرشته‌ای را که بر دریا و زمین ایستاده دیدم، دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرد، و قسم خورد و به او که تا بالادان زنده است که آسمان و آنچه را که در آن است و زمین و آنچه را که در آن است و دریا و آنچه را که در آن است آفرید که «عزاز این زمانی نخواهد بود، بلکه در ایام صدای فرشته هفتم، چون کرنا را میباید بنوازد، سر خدا به تمام خواهد رسید، چنانکه بندگان خود انبیا را اشارت داد.» و آن آوازی که از آسمان شنیده بودم، بار دیگر شنیدم که مرا خطاب کرده، میگوید: «رو کجایه گشاده را از دست فرشتهای که بر دریا و زمین ایستاده است بگیر.» پس به نزد فرشته رفته، به وی گفتم که کجایه را به من بدهد. او مرا گفت: «گیر و بخور که اندرون تو را تلخ خواهد نمود، لکن در دهانت چون عسل شیرین خواهد بود.» پس کجایه را از دست فرشته گرفته، خوردم که در دهانم مثل عسل شیرین بود، ولی چون خورده بودم، درونم تلخ گردید.

۱۱ و مرا گفت که «بیاید تو اقوام و امتهای و زبانها و پادشاهان بسیار را نبوت کنی.»

دو شاهد خدا

و نبای مثل عصابه من داده شد و مرا گفت: «رخیز و قدس خدا و مذبح و آتانی را که در آن عبادت میکنند بنمایش نما.

۲ و صحن خارج قدس را بیرون انداز و آن را میبماند زیرا که به امتداد داده شده است و شهر مقدس را چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود.

۳ و به دو شاهد خود خواهم داد که پلاس در بر کرده، مدت هزار و دو بیست و شصت روز نبوت نمایند.»

اینان دید و درخت زیتون و درختان که در حضور خداوند زمین ایستاد هاند.

۵ و اگر کسی بخواید بدیشان اذیت رساند، آنتی از دهانشان بدر شده، دشمنان ایشان را فری و میگیرد، و هر که قصد اذیت ایشان دارد، بدینگونه باید کشته شود.

۶ اینها قدرت به بسن آسمان دارند تا در ایام نبوت ایشان باران نبارد و قدرت بر آنها دارند که آنها را به خون تبدیل نمایند و جهان را هر گاه بخوانند، به انواع بلایا مبتلا سازند.

و چون شهادت خود را به اتمام رسانند، آن وحش که ازها و به برمی آید، با ایشان جنگ کرده، غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کشت

و بدنه‌های ایشان در شارع عام شهر عظیم که به معنی روحانی، به سدوم و مصر مسمی است، جایی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت، خواهد ماند.

۹ و گروهی از اقوام و قبایل و زبانها و امتهای بدنه‌های ایشان را سه روز و نیم نظاره میکنند و اجازت نمی دهند که بدنه‌های ایشان را به قبر سپارند.

۱۰ و ساکنان زمین بر ایشان خوشی و شادی میکنند و نزدیک دیگرها با خواهند فرستاد، از آنرو که این دو نبی ساکنان زمین را معذب ساختند.

و بعد از سه روز و نیم، روح حیات از خدا بدیشان درآمد که بریایهای خود ایستادند و بینندگان ایشان را خوشی عظیم فرو گرفت.

۱۲ و آوازی بلند از آسمان شنیدند که بدیشان میگوید: «هائیک صعدو نمائید.» پس در بر، به آسمان بالا شدند و دشمنان ایشان را دیدند.

۱۳ و در همان ساعت، زلزلهای عظیم حادث گشت که دهیک از شهر منهدم گردید و هفت هزار نفر از زلزله هلاک شدند و باقی ماندگان ترسان گشته،

خدای آسمان را تعجب کردند.

۱۴ و ای دووم در گذشته است. اینک وای سوم بزودی میآید.

کرنای هفتم

و فرشته‌های بنواخت که نگاه صدهای بلند در آسمان واقع شد که میگفتند: «لطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح او شد و تا ابد الابد حکمرانی خواهد کرد.»

و آن بیست و چهار پیر که در حضور خدا بر تختهای خود نشستند، به روی در افتاده، خدا را بجمعه کردند

و گفتند: «و را اشکر مینمایم خداوند، خدای قادر مطلق که هستی و بودی، زیرا که قوت عظیم خود را بدست گرفته، به سلطنت پرداختی.»

۱۸ و امت ها خشمناک شدند و غضب و تظاهر گردید و وقت مردگان رسید تا بر ایشان داوری شود و تا بدگان خود یعنی انبیا و مقدسان و ترسندگان نام

خود را چه کوچک و چه بزرگ اجرت دهی و مفسدان زمین را فاسد گردانی.»

و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت و تا بوقت عهدنامه او در قدس و اظهار شد و بر قها و صداهای او و زلزله و تکرگ عظیمی حادث شد.

زن واژدها

و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد: زنی که آفتاب را در بردارد و ماه زیر پایهاش و بر سرش تاجی از او زده ستاره است،

و آستین بوده، از در زه و عذاب زایدن فریاد بر می آورد.

۳ و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک اژدهای بزرگ آتشگون که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهای هفت افسر،

و دمش ثلث ستارگان آسمان را کشیده، آنها را بر زمین ریخت. واژدها پیش آن زن که میزاید بایستاد تا چون زاید فرزند او را ببعد.

۵ پس بر سر زینهای را زاید که همه امت های زمین را به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد، و فرزندش به نزد خدا و تخت او ر بوده شد.

۶ و زن به بیابان فرار کرد که در آنجا مکانی برای وی از خدام پیا شده است تا او را مدت هزار و دو بیست و شصت روز بپرورند.

و در آسمان جنگ شد: میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگ کردند و اژدها و فرشتگانش جنگ کردند،

ولی غلبه نیافتند بلکه جای ایشان دیگر در آسمان یافت نشد.

۹ و اژدهای بزرگ انداخته شد، یعنی آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربع مسکون را میفریبید. او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش

با وی انداخته شدند.

و آوازی بلند در آسمان شنیدم که میگوید: «کنون نجات و قوت و سلطنت خدای ما و قدرت مسیح و اظهار شد زیرا که آن مدعی برادران ما که شبانه روز

در حضور خدای ما بر ایشان دعوی میکند، به زیر افکنده شد.

۱۱ و ایشان بوساطت خون بره و کلام شهادت خود را بر غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند.

۱۲ از این جهتمی آسمانها و ساکنان آنها شادباشید، وای بر زمین و دریاها را که ابلیس به نزد شما فرو شده است باخشم عظیم، چون میداند که زمانی قلیل

دارد.»

و چون اژدها دید که بر زمین افکنده شد، بر آن زن که فرزند زین را زاید بود، جفا کرد.

۱۴ و دوبال عقاب بزرگ به زن داده شد تا به بیابان به مکان خود پرواز کند، جایی که او را از نظر آن مار، زمانی و دوزمان و نصف زمان پرورش میکنند.

۱۵ و مار اژدها خود در عقب زن، آبی چون رودی ریخت تا سبیل او را فرو گیرد.

۱۶ و زمین زن را حمایت کرد و زمین دهان خود را گشاده، آن رود را که اژدها از دهان خود ریخت فرو برد.

۱۷ واژدها برزن غضب نموده، رفت باباقای ماندگان ذریت او که احکام خدا را حفظ می کنند و شهادت عیسی را نگاه میدارند، جنگ کند.

وحشی از دریا

و او بر ریگ دریای استاده بود.

و آن وحش را که دیدم، مانند پلنگ بود و پاهایش مثل پای خرس و دهانش مثل دهان شیر. واژدها قوت خویش و تخت خود قوت عظیمی به وی داد.

۳ و یکی از سرهایش را دیدم که تا به موت کشته شد و از آن زخم مهلک شفایافت و تمامی جهان در پی این وحش در حیرت افتادند.

۴ و آن واژدها را که قدرت به وحش داده بود، پرستش کردند و وحش را سجده کرده، گفتند که «یست مثل وحش و کیست که با وی میتوان جنگ کند؟»

و به وی دهانی داده شد که به کبر و کفر تکلم میکند؛ و قدرتی به او عطا شد که مدت چهل و دو ماه عمل کند.

۶ پس دهان خود را به کفرهای برخدا گشود تا بر اسم او و خیمه او و سکنه آسمان کفر گوید.

۷ و به وی داده شد که با مقصدین جنگ کند و بر ایشان غلبه یابد؛ و تسلط بر هر قبیله و قوم و زبان و امت؛ بدو عطا شد.

۸ و جمیع ساکنان جهان، جز آنانی که نامهای ایشان در دفتر حیات برهای که از بنای عالم ذبح شده بود مکتوب است، او را خواهند پرستید.

۹ اگر کسی گوش دارد بشنود.

۱۰ اگر کسی اسپر نماید به اسیری رود، و اگر کسی به شمشیر قتل کند، میباید او به شمشیر کشته گردد. در اینجا صبر و ایمان مقدسین.

وحشی دیگر از زمین

و دیدم وحش دیگری را که از زمین بالای آید و دو شاخ مثل شاخهای بره داشت و مانند واژدها تکلم مینمود؛

و با تمام قدرت وحش نخست، در حضوری عمل میکند و زمین و سکنه آن را بر این وامی دارد که وحش نخست را که از زخم مهلک شفایافت، پرستند.

۱۳ و معجزات عظیمه بعمل میآورد تا آتش را نیز از آسمان در حضور مردم به زمین فرود آورد.

۱۴ و ساکنان زمین را گمراه میکند، به آن معجزاتی که به وی داده شد که آنها را در حضور وحش بنماید. و به ساکنان زمین میگوید که صورتی را از آن وحش که بعد از خوردن زخم شمشیر زیست نمود، بسازند.

۱۵ و به وی داده شد که آن صورت وحش را روح بخشد تا که صورت وحش سخن گوید و چنان کند که هر که صورت وحش را پرستش نکند، کشته گردد.

۱۶ و همه را از کبیر و صغیر و دوتند و فقیر و غلام و آزاد بر این وامی دارد که بر دست راست یابری پیشانی خود نشانی گذارند.

۱۷ و اینکه هیچکس خرید و فروش نتواند کرد، جز کسی که نشان یعنی اسم با عدد اسم وحش را داشته باشد.

۱۸ در اینجا حکمت است. پس هر که فهم دارد، عدد وحش را بشمارد، زیرا که عدد انسان است و عددش ششصد و شصت و شش است.

بره بر کوه صهیون

و دیدم که ایک بره، بر کوه صهیون ایستاده است و با وی صد و چهل و چهار هزار نفر که اسم او اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم میدارند.

۲ و آوازی از آسمان شنیدم، مثل آواز آبهای بسیار و مانند آواز رعد عظیم، و آن آوازی که شنیدم، مانند آوازی بر بطون از آن بود که بر طهای خود را بنوازند.

۳ و در حضور تخت و چهار حیوان و پیران، سرودی جدید میسرانید و هیچکس نتوانست آن سرود را بیاموزد، جز آن صد و چهل و چهار هزار که از جهان خریده شده بودند.

۴ اینانند آنانی که با زبان آلوده نشدند، زیرا که با کوه هستند؛ و آنانند که بره را هر یکجا میروند متابعت میکنند و از میان مردم خریده شده اند تا بر وی خدا و بره باشند.

۵ و در دهان ایشان دروغی یافت نشد، زیرا که بیعیب هستند.

سه فرشته

و فرشتهای دیگر را دیدم که در وسط آسمان پرواز میکند و انجیل جاودانی را دارد تا ساکنان زمین را از هامت و قبیله و زبان و قوم بشارت دهد،

و به آواز بلند میگوید: «زخا بهتر سید و او را انجیل نماید، زیرا که زمان داوری او رسیده است. پس او را که آسمان و زمین و دریا و چشمه های آب را آفرید، پرستش کنید.»

و فرشتهای دیگر از عقب آمده، گفت: «نهدم شد بابل عظیم که از خمر غضب زنای خود، جمیع امتهار انوشانید.»

و فرشته سوم از عقب این دو آمده، به آواز بلند میگوید: «گر کسی وحش و صورت او را پرستش کند و نشان او را بر پیشانی بادست خود پذیرد،

او نیز از خمر غضب خدا که در پیاله خشم وی پیش آمیخته شده است، خواهد نوشید، و در نزد فرشتگان مقدس و در حضور بره، به آتش و کبریت، معذب خواهد شد،

و دود عذاب ایشان تا ابد بالا میرود. پس آنانی که وحش و صورت او را پرستش میکنند و هر که نشان اسم او را پذیرد، شبانه روز آری ندارند.»

در اینجا صبر مقدسین که احکام خدا و ایمان عیسی را حفظ مینمایند.

و آوازی را از آسمان شنیدم که میگوید: «نویس که از کنون خوشحالند مرد گانی که در خداوند میمیرند.

و روح میگوید: «لی، تا از زحمات خود آرای یابند و اعمال ایشان از عقب ایشان میرسد.»

درو کردن زمین

و دیدم که اینک ابیری سفید پدید آمد و برابر، کسی مثل پسر انسان نشسته که تاجی از طلا دارد و در دستش داسی تیز است.
 ۱۵ و فرشته‌های دیگر از قدس بیرون آمده، به آواز بلند آن ایرنشین راندا می‌کنند که داس خود را پیش بیاور و درو کن، زیرا هنگام حصاد رسیده و حاصل زمین خشک شده است.
 ۱۶ و ایرنشین داس خود را بر زمین آورد و زمین درویده شد.
 و فرشته‌های دیگر از قدس کسی که در آسمان است، بیرون آمد و او نیز داسی تیز داشت.
 ۱۸ و فرشته‌های دیگر که بر آتش مسلط است، از منیج بیرون شده، به آواز بلند ندا در داده، صاحب داس تیز را گفت: «اس تیز خود را پیش آور و خوشه‌های موزمین را بچین، زیرا انگور هایش رسیده است.»
 پس آن فرشته داس خود را بر زمین آورد و موهای زمین را چیده، آن را در چرخش عظیم غضب خدای ریخت.
 ۲۰ و چرخش را بیرون شهر به پایفشر دند و خون از چرخش تابه دهن اسبان به مسافت هزار و شصصد تیر پرتاب جاری شد.

هفت فرشته و هفت بلا

و علامت دیگر عظیم و عجیبی در آسمان دیدم، یعنی هفت فرشته‌ای که هفت بلایی دارند که آخرین هستند، زیرا که به آنها غضب الهی به انجام رسیده است.
 ۲ و دیدم مثال در بابی از شیشه مخلوط به آتش و کسانی را که بروح و صورت او و عدد اسم او غلبه می‌یابند، بر دریای شیشه ایستاده و بر پلهای خدا را بدست گرفته،
 سر و موسی بنده خدا و سر و دره را میخوانند و میگویند: «ظلم و عجیب است اعمال تو ای خداوند خدای قادر مطلق! عدل و حق است راههای تو ای پادشاه امتهای.
 ۴ کیست که از تو ترسد، خداوند او کیست که نام تو را تحمید نماید؟ زیرا که تو تنها قدوس هستی و جمیع امتهای آمده، در حضور تو پیرستش خواهند کرد، زیرا که احکام تو ظاهر گردیده است.

و بعد از این دیدم که قدس خیمه شهادت در آسمان گشوده شد،
 و هفت فرشته‌ای که هفت بلا داشتند، گمانی پاک و روشن در بر کرده و کمرایشان به کمر بند زرین بسته، بیرون آمدند.
 ۷ و یکی از آن چهار حیوان، به آن هفت فرشته، هفت پناه زرین داد، پراز غضب خدا که تا بلا باد زنده است.
 ۸ و قدس از جلال خدا و قوت او پرود گردید.
 ۹ و تا هفت بلای آن هفت فرشته به انجام نرسید، هیچکس نتوانست به قدس درآید.

هفت پناه غضب خدا

و آوازی بلند شنیدم که از میان قدس به آن هفت فرشته میگوید که «روید، هفت پناه غضب خدا را بر زمین بریزید.»
 و اولی رفته، پناه خود را بر زمین ریخت و دمل زشت و بد بر مردمانی که نشان وحش دارند و صورت او را میپرسند، بیرون آمد.
 و دومین پناه خود را به دریا ریخت که آن به خون مثل خون مرده مبدل گشت و هر نفس زنده از چیزهایی که در دریا بود دبرد.
 و سومین پناه خود را در نهرها و چشمه‌های آب ریخت و خون شد.
 ۵ و فرشته‌آبهار شنیدم که میگوید: عادلانی تو که هستی و بودیای قدوس، زیرا که چنین حکم کردی،
 چونکه خون مقدسین و انبیار ریختند و بدیشان خون دادی که بنوشند زیرا که مستحقند»
 و شنیدم که منیج میگوید: «ای خداوند، خدای قادر مطلق، داوریهای تو حق و عدل است.»
 و چهارمین، پناه خود را بر آفتاب ریخت؛ و به آن داده شد که مردم را به آتش بسوزاند.
 ۹ و مردم به حرارت شدید سوخته شدند و به اسم آن خدا که بر این بلا یا قدرت دارد، کفر گفتند و تو به نکرند تا او را تحمید نمایند.
 و پنجمین، پناه خود را بر ریخت و وحش ریخت و مملکت و تاریک گشت و زبانهای خود را از درد میگریزند،
 و به خدای آسمان به سبب دردها و دلمهای خود کفر میگفتند و از اعمال خود تو به نکرند.
 و ششمین، پناه خود را بر عظیم فرات ریخت و آبش خشکید تا راه پادشاهانی که از مشرق آفتاب میآیند، میباشود.
 ۱۳ و دیدم که از دهان اژدها و از دهان وحش و از دهان نبی کاذب، سه روح خبیث چون وزغها بیرون میآیند.
 ۱۴ زیرا که آنها ارواح دیوها هستند که معجزات ظاهر میسازند و پادشاهان تمام ربع مسکون خروج میکنند تا ایشان را برای جنگ آن روز عظیم خدای قادر مطلق فراهم آورند.

«ینک چون در زمینم! خوشحال کسی که بیدار شده، رخت خود را نگاه دارد، مباد اعریان راه رود و سوانی او را ببینند.»
 و ایشان راه موضعی که آن را در عبرانی خارج کردن میخوانند، فراهم آوردند.
 و هفتمین، پناه خود را بر هوا ریخت و آوازی بلند از میان قدس آسمان از تخت بدرآمده، گفت که «مام شده.»
 و بر قها و صداها و عداها حادث گردید و زلزلهای عظیم شد آن چنانکه از حین آفرینش انسان بر زمین زلزلهای به این شدت و عظمت نشده بود.
 ۱۹ و شهر بزرگ به سه قسم منقسم گشت و بلدان امتهای خراب شد و بابل بزرگ در حضور خدا بیاد آمد تا پناه خمر غضب آلود خشم خود را بدو دهد.
 ۲۰ و هر جزیره گریخت و کوهها ناباب گشت،
 و تگرگ بزرگ که گویا به وزن یک من بود، از آسمان بر مردم بارید و مردم به سبب صدمه تگرگ، خدا را کفر گفتند زیرا که صدمه‌هاش بینهایت سخت بود.

زن سوار بر وحش

و یکی از آن هفت فرشته‌ای که هفت پاله را داشتند، آمد و به من خطاب کرده، گفت: «یانا قضای آن فاحشه بزرگ را که بر آبهای بسیار نشسته است به تو نشان دهم،

که پادشاهان جهان با او زنا کردند و ساکنان زمین، از حمر زنا می‌امست شدند.»

پس مرا در روح به بیابان برد و زنی را دیدم بر وحش قرمز سوار شده که از نامهای کفری بود و هفت سروده شاخ داشت.

۴ و آن زن، به ارغوانی و قرمز ملبس بود و به طلا و جواهر و مروارید مزین و پیناهای زرین به دست خود بر از خیابان و نجاسات زنا می‌خورد داشت.

۵ و بر پیشانی‌اش این اسم مرقوم بود: «رو بابل عظیم و مادر فواحش و خیابان دنیا.»

و آن زن را دیدم، مست از خون مقدسین و از خون شهدای عیسی و از دیدن او بینهایت تعجب نمودم.

۷ و فرشته مرا گفت: «را متعجب شدی؟ من سرزنش و آن وحش را که هفت سروده شاخ دارد که حامل اوست، به تو بیان مینمایم.

۸ آن وحش که دیدی، بود و نیست و از او به خواهد آمد و به هلاکت خواهد رفت؛ و ساکنان زمین، جز آنانی که نامهای ایشان از بنای عالم در دفتر حیات

مرقوم است، در حیرت خواهند افتاد از دیدن آن وحش که بود و نیست و ظاهر خواهد شد.

«بجاست ذهنی که حکمت دارد. این هفت سر، هفت کوه میباشند که زن بر آنها نشسته است؛

و هفت پادشاه هستند که پنج افتاد هاند و یکی هست و دیگری هنوز نیامده است و چون آید می‌باید آنکس بماند.

۱۱ و آن وحش که بود و نیست، هشتمین است و از آن هفت است و به هلاکت می‌رود.

۱۲ و آن ده شاخ که دیدی، ده پادشاه هستند که هنوز سلطنت نیافتند بلکه یک ساعت با وحش چون پادشاهان قدرت می‌یابند.

۱۳ اینها یکی را دارند و قدرت و قدرت خود را به وحش می‌دهند.

۱۴ ایشان بره جنگ خواهند نمود و بر ایشان غالب خواهد آمد، زیرا که او را بالارباب و پادشاه پادشاهان است و آنانی نیز که با وی هستند که خوانده

شده و برگزیده و امینند.»

و مرا می‌گوید: «بهایی که دیدی، آنجایی که فاحشه نشسته است، قومها و جماعتها و امتها و زبانها می‌باشند.

۱۶ و اماده شاخ که دیدی و وحش، اینها فاحشه را دشمن خواهند داشت و او را بینوا و عریان خواهند نمود و گوشتش را خواهند خورد و او را به آتش خواهند سوزانید،

زیرا خدا در دل ایشان نهاده است که اراده او را بچالند و یک رای شده، سلطنت خود را به وحش بدهند تا کلام خدا تمام شود.

۱۸ و زنی که دیدی، آن شهر عظیم است که پادشاهان جهان سلطنت میکنند.»

انتهای بابل عظیم

بعد از آن دیدم فرشته‌ای دیگر از آسمان نازل شد که قدرت عظیم داشت و زمین به جلال او منور شد.

۲ و به او از زور او رندا کرده، گفت: «نهدم شد، منهدم شد بابل عظیم! او مسکن دیوها و ملاذم‌ها و ذر روح خبیث و ملاذم‌ها و مغ‌ناباک و مکروه گردیده است.

۳ زیرا که از حمر غضب آلود زنا می‌آورد و همه امت هانوشید هاند و پادشاهان جهان با وی زنا کردند و تجار جهان از کثرت عیاشی او دلتند گردید هاند.»

و صدایی دیگر از آسمان شنیدم که می‌گفت: «ی قوم من از میان او بیرون آید، مبادا در گناهانش شریک شده، از بلاهایش بهره‌مند شوید.

۵ زیرا گناهانش تا به فلک رسیده و خدا ظالمهایش را به یاد آورده است.

۶ بدورد کنیذ آنچه را که او داده است و بحسب کارهایش دو چندان بدو جزا دهد و در پناهای که او آمیخته است، او را دو چندان بیاویزد.

۷ به اندازهای که خویشش را تنجید کرد و عیاشی نمود، به آنقدر عذاب و ماتم بدو دهید، زیرا که در دل خود می‌گوید: به مقام ملکه نشسته‌ام و نیوه نیستم و ماتم

هرگز نخواهم دید.

۸ لهذا بلاهای او از مرگ و ماتم و قحط در یک روز خواهد آمد و به آتش سوخته خواهد شد، زیرا که زور او راست، خداوند خدایی که بر او ادوری میکند.

۹ آنگاه پادشاهان دنیا که با او زنا و عیاشی نمودند، چون دود سوختن او را ببینند، گریه و ماتم خواهند کرد،

و از خوف عذابش دور ایستاده، خواهند گفت: وای وای، ای شهر عظیم، ای بابل، بلده زور او زریا که در یک ساعت عقوبت تو آمد.

«تجار جهان برای او گریه و ماتم خواهند نمود، زیرا که از این پس بضاعت ایشان را کسی نمی‌خرد.

۱۲ بضاعت طلا و نقره و جواهر و مروارید و گمان نازک و ارغوانی و ابریشم و قرمز و عود قناری و هر ظرف عاج و ظروف چوب گرانها و مس و آهن و مروارید

و دارچینی و حمامو خشو بیاهومر و کندر و شراب و روغن و آرد میوه و گندم و ورمها و گلپها و اسبان و اراها و اجساد و نفوس مردم.

۱۴ و حاصل شهوت نفس تو از تو گم شد و هر چیز فریه و روشن از تو نابود گردید و دیگر آنها را نخواهی یافت.

۱۵ و تاجران این چیزها که از وی دلتند شده هاند، از ترس عذابش دور ایستاده، گریان و ماتم گان

خواهند گفت: وای، وای، ای شهر عظیم که به گان و ارغوانی و قرمز ملبس میبودی و به طلا و جواهر و مروارید مزین، زیرا در یک ساعت اینقدر دولت

عظیم خراب شد.

۱۷ و هر ناخدا و کل جماعتی که بر کشتیهایمیا شدند و ملاحان و هر که مشغل دریا می‌کنند و در ایستاده،

چون دود سوختن آن را دیدند، فریاد گان گفتند: کدام شهر است مثل این شهر بزرگ!

و خاک بر سر خود ریخته، گریان و ماتمکنان فریاد برآورده، میگفتند: «ای، وای بر آن شهر عظیم که از آن هر که در دریا صاحب کشتی بود، از تنفایس او دو لتند گردید که در یک ساعت ویران گشت.

«سای آسمان و مقدسان و رسولان و انبیای شادی کنیند زیرا خدا انتقام شمارا از او کشیده است.»

و یک فرشته زور آورسنگی چون سنگ آسیای بزرگ گرفته، به دریانداخت و گفت: «نین یک بیک صدمه، شهر بابل منهدم خواهد گردید و دیگر هر گریافت نخواهد شد.

۲۲ و صوت بر بیژنان و مغنیان و نوزنان و کرناوزان بعد از این در تو شنیده نخواهد شد و هیچ صنعتگر از هر صنعتی در تو دیگر پیدا نخواهد شد و باز صدای آسیا در تو شنیده نخواهد گردید،

و نور چراغ در تو دیگر نخواهد تابید و آواز عروس و داماد باز در تو شنیده نخواهد گشت زیرا که تجارتوا کبر جهان بودن و از جادوگری تو جمیع امتهای گمراه شدند. ۲۴ و در آن، خون انبیا و مقدسین و تمام مقتولان روی زمین یافت شد.»

هللویاه

و بعد از آن شنیدیم چون آوازی بلند از گروهی کثیر در آسمان که میگفتند: «لویاه! نجات و جلال و اکرام و قوت از آن خدای ما است، زیرا که احکام او راست و عدل است، چونکه داوری نمود بر فاحشه بزرگ که جهان را به زناهای خود فاسد میگردانید و انتقام خون بندگان خود را از دست او کشید.»

و بار دیگر گفتند: «لویاه، و دودش تا ببالا با دبالا می رود!»

و آن بیست و چهار پیرو چهار حیوان به روی در افتاده، خدایی را که بر تخت نشسته است سجده نمودند و گفتند: «مین، هلولیاه!»

و آوازی از تخت بیرون آمده، گفت: «مدنماید خدای ما را ای تمامی بندگان او و ترسندگان او چه کبیر و چه صغیر.»

و شنیدیم چون آواز جمعی کثیر و چون آواز آلهای فراوان و چون آواز عدهای شدید که میگفتند: «لویاه، زیرا خداوند خدای ما قادر مطلق، سلطنت گرفته است.

۷ شادی و وجد تلمیح و اورا تحمید کنیم زیرا که نکاح بره رسیده است و عروس او خود را حاضر ساخته است.

۸ و به او داده شد که به گان، پاک و روشن خود را پیوشاند، زیرا که آن گان عدالتهای مقدسین است.»

و مرا گفت: «نویس: خوشحال آنانی که به یزم نکاح بر دعوت شده اند.» و نیز مرا گفت که «این است کلام راست خدا.»

و نزد پایش افتادم تا اورا بجمده کنم. او به من گفت: «نهار چنین نکنی زیرا که من بابتو هم خدمت هستم و با برادرانت که شهادت عیسی را دارند. خدا را بجمده کن زیرا که شهادت عیسی روح نبوت است.»

کلبه خدا

و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسپ سفید که سوارش امین و حق نام دارد و به عدل داوری و جنگ مینماید،

و چشماش چون شعله آتش و بر سرش افسرهای بسیار و اسمی مرقوم دارد که جز خودش هیچکس آن را نمی داند.

۱۳ و جامهای خون آلود در دریا درونام اورا «له خدا» میخوانند.

۱۴ و لشکرهاپی که در آسمانند، بر اسبهای سفید و به گان سفید و پاک ملبس از عقب او میآیند.

۱۵ و از دهانش شمشیری تیز بیرون میآید تا به آن امتهای بزرگ و آنها را به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود و او چرخش خمر غضب و خشم خدای قادر مطلق را ز بر پای خود میافشرد.

۱۶ و بر لباس و روان او نامی مرقوم است یعنی «ادشاه پادشاهان و ربالا ریاب.»

و دیدم فرشتهای را در آفتاب ایستاده که به آواز بلند تمامی مرغانی را که در آسمان پرواز می کنند، ندا کرده، میگوید: «یا بید و بجهت ضیافت عظیم خدا فراهم شوید.

۱۸ تا بخورید گوشت پادشاهان و گوشت سپه سالاران و گوشت جباران و گوشت اسبها و سواران آنها و گوشت همگان را، چه آزاد و چه غلام، چه صغیر و چه کبیر.»

و دیدم وحش و پادشاهان زمین و لشکرهاپی ایشان را که جمع شده بودند تا با اسبها و لشکرا و جنگ کنند.

۲۰ و وحش گرفتار شومنی کاذب بای که پیش او معجزات ظاهر میکرد تا به آنها آتانی را که نشان وحش را دارند و صورت اورا میپرستند، همراه کند. این هر دو، زنده به دریاچه آتش افروخته شده به کبیریت انداخته شدند.

۲۱ و باقیان به شمشیری که از دهان اسبها بیرون میآید کشته شدند و تمامی مرغان از گوشت ایشان سیر گردیدند.

هزار سال

و دیدم فرشتهای را که از آسمان نازل می شود و کلیدها و به را دارد و زنجیری بزرگ بر دست وی است.

۲ و از دهانی مار قهبرما که ابلیس و شیطان میباشد، گرفتار کرده، اورا تا مدت هزار سال در بند نهاد.

۳ و اورا به هاویه انداخت و در برابر او بسته، مهر کرد تا امتهای دیگر گمراه نکنند تا مدت هزار سال به انجام رسد، و بعد از آن میباید اندکی خلاصی یابد.

و تختها دیدم و پر او آنها نشستند و ایشان حکومت داده شد و دیدم نفوس آتانی را که بجهت شهادت عیسی و کلام خدا سر بریده شدند و آتانی را که وحش و صورتش را پرستش نکردند و نشان اورا بر پیشانی و دست خود نپذیرفتند که زنده شدند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند.

۵ و سایر مردگان زنده نشدند تا هزار سال به اتمام رسید. این است قیامت اول.

- ۶ خوشحال و مقدس است کسی که از قیامت اول قسمتی دارد. برای ناموت ثانی تسلط ندارد بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد.
محمومیت شیطان
و چون هزار سال به انجام رسد، شیطان از زندان خود خلاصی خواهد یافت
تا بیرون رود و اوست هانی را که در چهار زاویه جهانند، یعنی جوج و ماجوج را گمراه کند و ایشان را بجهت جنگ فراهم آورد که عدد ایشان چون ریگ دریاست.
۹ و بر عرصه جهان برآمده، لشکرگاه مقدسین و شهر محبوب را محاصره کردند. پس آتش از جانب خدا از آسمان فرورینخته، ایشان را بلعدید.
۱۰ و ابلیس که ایشان را گمراه میکند، به دریاچه آتش و کبریت انداخته شد، جایی که وحش و نپی کاذب هستند؛ و ایشان تا ابد الا باد شهبان و وزغ عذاب خواهند کشید.
و دیدم تختی بزرگ سفید و کسی را بر آن نشسته که از روی وی آسمان و زمین گریخت و برای آنها جایی یافت نشد.
۱۲ و مردگان را خرد و بزرگ دیدم که پیش تخت ایستاده بودند، و دفترها را گشودند. پس دفتر دیگری گشوده شد که دفتر حیات است و بر مردگان داوری شد، بحسب اعمال ایشان از آنچه در دفترها مکتوب است.
۱۳ و دریا مردگانی را که در آن بودند باز داد؛ و موت و عالم اموات مردگانی را که در آنها بودند باز دادند، و هر یکی بحسب اعمالش حکم یافت.
۱۴ و موت و عالم اموات به دریاچه آتش انداخته شد. این است موت ثانی، یعنی دریاچه آتش.
۱۵ و هر که در دفتر حیات مکتوب یافت نشد، به دریاچه آتش افکنده گردید.

اورشليم جديد

- و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید، چونکه آسمان اول و زمین اول درگذشت و دریا دیگر نمی باشد.
۲ و شهر مقدس اورشليم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل میشود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است.
۳ و آوازی بلند از آسمان شنیدم که میگفت: «یک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود.
۴ و خدا هر اشکی از چشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن موت نخواهد بود و مام و ناله و درد دیگر نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول درگذشت.»
و آن تخت نشین گفت: «الحال همه چیز را نومی سازم.» و گفت: «نویس، زیرا که این کلام امین و راست است.»
باز مرا گفت: «مام شد! من الف و یا و ابتدا و انتها هستم. من به هر که نشسته باشد، از چشمه آب حیات، مفت خواهم داد.
۷ و هر که غالب آید، وارث همه چیز خواهد شد، و او را خدا خواهد بود و او را پسر خواهد بود.
۸ لکن ترسندگان و ایمانیان و حیثیان و قاتلان و زانیان و جادوگران و پیرستان و جمیع دروغگوئیان، نصیب ایشان در دریاچه افروخته شده به آتش و کبریت خواهد بود. این است موت ثانی.»
و یکی از آن هفت فرشته که هفت پاله بران هفت بلای آخرین را دارند، آمد و مرا مخاطب ساخته، گفت: «یا تاجر و س منکوحه بره را به تو نشان دهم.»
آنگاه مرا در روح، به کوهی بزرگ بلند برد و شهر مقدس اورشليم را به من نمود که از آسمان از جانب خدا نازل میشود،
و جلال خدای داد و نورش مانند جواهر گرانبها، چون یشم بلورین.
۱۲ و دیواری بزرگ و بلند دارد و دوازده دروازه دارد و بر سر دروازه ها دوازده فرشته و اسمها بر ایشان مرقوم است که نامهای دوازده سبط بنیاسرائیل باشد.
۱۳ از مشرق سه دروازه و از شمال سه دروازه و از جنوب سه دروازه و از مغرب سه دروازه.
۱۴ و دیوار شهر دوازده اساس دارد و بر آنها دوازده اسم دوازده رسول بره است.
و آن کس که با من تکلم میکرد، فی طلا داشت تا شهر و دروازه هایش و دیوارش را ببینم آید.
۱۶ و شهر مربع است که طول و عرضش مساوی است و شهر را به آن فی پیوده، دوازده هزار تیر تیر تاب یافت و طول و عرض و بلندیش برابر است.
۱۷ و دیوارش را صد و چهل و چهار ذراع پیوده، موافق ذراع انسان، یعنی فرشته.
۱۸ و بنای دیوار آن از یشم بود و شهر از زر خالص چون شیشه مصفی بود.
۱۹ و بنیاد دیوار شهر به هر نوع جواهر گرانبه زمین بود که بنیاد اول، یشم و دوم، یاقوت کبود سوم، عقیق سفید و چهارم، زمرد و پنجم، جیغ عقیقی و ششم، عقیق و هفتم، زمرد و هشتم، زمرد سلق و نهم، طویاز و دهم، عقیق اخضر و یازدهم، آسمانجونی و دوازدهم، یاقوت بود.
۲۱ و دوازده دروازه، دوازده مر و آید بود، هر دروازه از یک مر و آید و شارع عام شهر، از زر خالص چون شیشه شفاف.
و در آن هیچ قدس ندیدم زیرا خداوند خدای قادر مطلق و بره قدس آن است.
۲۳ و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد زیرا که جلال خدا آن را منور میسازد و چراغش بره است.
۲۴ و امتها در نورش سالک خواهند بود و بناد شاهان جهان، جلال و اکرام خود را به آن خواهند آورد.
۲۵ و دروازه هایش در روز سه ستی نخواهد بود زیرا که شب در آنجا نخواهد بود.
۲۶ و جلال و عزت امتها را به آن داخل خواهند ساخت.
۲۷ و چیزی ناپاک یا کسی که مرتکب عمل زشت یاد روع شود، هرگز داخل آن نخواهد شد، مگر آنانی که در دفتر حیات بره مکتوبند.

نہر آب حیات

- ونہری از آب حیات به من نشان داد که در خشنده بود، مانند بلور و از تخت خدا و بره جاری میشود.
- ۲ و در وسط شارع عام آن و بر هر دو کاره نہر، درخت حیات را که دوازده میوه میآورد یعنی هر ماه میوه خود را می دهد؛ و برگهای آن درخت برای شفای امت هائی باشد.
- ۳ و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و بره در آن خواهد بود و بند گانش او را عبادت خواهند نمود.
- ۴ و چهره او را خواهند دید و اسم وی بر پیشانی ایشان خواهد بود.
- ۵ و دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نور آفتاب ندارند، زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنائی میبخشد و تا ابد الیاد سلطنت خواهند کرد.
- ۶ و مرا گفت: «بن کلام آمین و راست است و خداوند خدای ارواح انبیا، فرشته خود را فرستاد تا به بندگان خود آنچه را که زود میباید واقع شود، نشان دهد.»
- «اینک به زودی میآیم. خوشبختان کسیکه کلام نبوت این کتاب را نگاه دارند.»
- ومن یوحنا، امیر اورشالیم و دیدم و چون شنیدم و دیدم، افتادم تا پیش پایهای آن فرشتهای که این امور را به من نشان داد سجده کنم.
- ۹ او مرا گفت: «نہار نکنی، زیرا که هممخدمت با تو هستم و یا انبیای یعنی برادرانت و یا آنانی که کلام این کتاب را نگاه دارند. خدا را سجده کن.»
- و مرا گفت: «لام نبوت این کتاب را مہر مکن زیرا که وقت نزدیک است.
- ۱۱ هر که ظالم است، باز ظلم کند و هر که خبیث است، باز خبیث بماند و هر که عادل است، باز عدالت کند و هر که مقدس است، باز مقدس بشود.»
- «اینک به زودی میآیم و اجرت من با من است تا هر کسی را بحسب اعمالش جزا دهم.
- ۱۳ من الف و ب و ا و ابتدا و انتها و اول و آخر هستم
- خوشبختان آنانی که رختهای خود را می شویند تا در درخت حیات اقتدار یابند و به دروازه های شهر در آیند، زیرا که سگان و جادوگران و زانیان و قاتلان و پیرستان و هر که دروغ را دوست دارد و بعمل آورد، بیرون میباشند.
- ۱۶ من عیسی فرشته خود را فرستادم تا شمارا در کلیساها بدین امور شهادت دهم. من ریشہ و نسل داود و ستاره درخشنده صبح هستم.»
- و روح و عروس میگویند: «یا! و هر که میشنود بگوید: «یا! و هر که نشنہ باشد، بیاید و هر که خواهش دارد، از آب حیات بقیامت بگیرد.
- ۱۸ زیرا هر کس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود، شهادت میدهم که اگر کسی بر آنها بیفزاید، خدا ابلا یای مکتوب در این کتاب را بروی خواهد افزود.
- ۱۹ و هر گاه کسی از کلام این نبوت چیزی کم کند، خدا نصیب او را از درخت حیات و از شهر مقدس و از چیزهایی که در این کتاب نوشته است، منقطع خواهد کرد.
- او که بر این امور شاهد است، میگوید: «لی، به زودی میآیم!»
- آمین. بیا، ای خداوند عیسی!
- فیض خداوند ما عیسی مسیح با همه شما باد. آمین.